بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تأسیس مبانی ثناخوانی حضرت رسالت پناهی علیه وعلی آله وصحبه صلوة مصونة عن التناهی نموده میشود که قبل ازین باشارت مشتمل بر بشارت کار عالی جناب امارت پناه و ایالت دستگاه معالی صفات مناقب سمات مقرب الحضرة السلطانیه مؤتمن المملکة الخاقانیه عضد الدولة القاهره رکن السلطنة الزاهره مؤید الاسلام والمسلمین نظام الدولة والامارة والدنیا والدین **قطعه** گوهر درج کرامت اختر برج کمال ❊ آفتاب اوج حشمت سایهٔ لطف اله ❊ شهسوار عرصهٔ عزت **علی شیر** آنکه هست ❊ والی والا جناب داور دوران پناه ❊ مستفیض از نغمهٔ کلک ارغنون جان و دل ❊ مستنیر از لمعهٔ رای منیرش مهر و ماه ❊ دولت او با جهان در رفعت او با سپهر ❊ فاش میگویند هردم از سر تمکین و جاه ❊ کای جهان از دولت ما هرچه میجوئی بجوی ❊ وای سپهر از رفعت ما هرچه میخواهی بخواه ❊ اعزه الله العزیز بعزة الدارین ووفقه لتکمیل اسباب سعادت المنزلین شرف صدور یافته بود عنان توجه بتالیف کتاب **جواهر التفسیر لتحفة الامیر** که محتوی بر چهار مجلدست انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول ترجمی کامل و ترصیعی شامل دست داده بنظر عالی امارت پناهی رسیده عز قبول یافت اما بواسطهٔ وفور علائق و هجوم عوائق تحریر بواقی مجلدات در حیز تعویق و تعذر تاخیر می افتاد تا در غرهٔ محرم المکرم سنه سبع وتسعین وثمان مائة ایمای ملهم غیبی از عالم لاریبی بخاطر فاتر بندهٔ جانی **حسین** واعظ کاشفی رسید که عجالة الوقت را ترجمهٔ مبرا از تکلف سخن آرائی و معرا از اظهار فضیلت نمائی کلمات قرآنی را با قصر بیانی رقم زدهٔ کلک بیان گردد تا حضرت مشار الیه بمطالعهٔ آن اوراق اهتمام تمام نمایند و معنی کلمات قرآن را بنظر استحضار ملحوظ فرمایند و خاطر عاطر را پیش از رسیدن آن ثمرات ریاض قرآنی بدین نوبادهٔ حدائق معانی که نسبت بآن باسامی **بمواهب علیه** اتسام یافته محظوظ گردانند امیدواری بعنایت حضرت باری جل شانه و عز سلطانه چنانست که عنقریب نسیم توفیق نقاب خفا از چهرهٔ شاهد مقصود برگشاید و عروس مجلدات ثلثه بر منصهٔ ظهور بجلوه درآید **شعر** ارجو من الله نیل المواهب ، ومن لی لما یبتغی العبد واهب ❊

و درین ترجمه بعد از ملاحظهٔ حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز واضح معنی آیت بر وجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد مذکور خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیا علیهم السلام آنچه اصح و اشهر است بطریق خیر الکلام سمت ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق در مجلس صورت تلفیق خواهد پذیرفت و چون قرائت ائمة التلاوة بسیارست و اختلافات ایشان در حروف و الفاظ بیشمار درین اوراق از قرائت معتبر و روایت بکر امام عاصم رحمه الله که درین دیار شهرت اشتهار و رتبت اعتبار دارد تبعیت میگردد و بعضی از کلمات که حفص را با او مخالفت است و معنی قرآن بسبب آن اختلاف تغیر کلی میابد اشارتی میرود والله الهادی و علیه اعتمادی

اَعُوْذُ پناه میگیرم والتجا مینمایم بِاللّٰهِ بمعبود بحق وخداوند مطلق مِنَ الشَّیْطٰنِ از شر وسوسهٔ دیو فریبندهٔ سرکش یا دور مانده از رحمت بیغش الرَّجِیْمِ ○ رانده شده از ریاض جنان یا رسیده گشته از طبقات آسمان بتقدیر ملک منان

سورة الفاتحة مکیة ومدنیة وهی سبع آیات

بِسْمِ اللّٰهِ بنام خدای سزای پرستش الرَّحْمٰنِ نیک بخشنده بر خلق بوجود حیات الرَّحِیْمِ ○ بخشاینده ومهربان بر ایشان بمقادمی حفظ از آفات اَلْحَمْدُ هر ثنای وآفرینی که از ازل تا ابد موجود ومعلوم بوده وهست وخواهد بود جملهٔ آن تمام وکمال لِلّٰهِ مر خدای راکه مسمّی وموصوف ست بهمه اسما وصفات وکمالات رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ○ آفریننده وپرورنده ودارنده وتربیت کننده وسازندهٔ کارهای همه عالمیان از ملائکه وجن وانس ووحوش وطیور وسباع وحیوانات آبی وجز آن الرَّحْمٰنِ بخشندهٔ وجود بار دیگر در آخرت بعد از آنکه جهانیان الرَّحِیْمِ ○ بخشاینده دیگر بار برافت ورحمت مر مومنان را ودر آوردن ایشان به بهشت جاودان مٰلِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ ○ خداوند روز جزا یا متصرف دران روز هرچه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در دادن وستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب که بدان میان بندگان بحق حکم کند ویا جزا دهنده براستی در روز پاداش اِیَّاكَ نَعْبُدُ ترا می پرستیم وبسکه غیر تو مستحق عبادت نیست وَاِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ ○ وخاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو وانجاح سائر حوائج ومهمات اِهْدِنَا ما را رهنمای الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ ○ براهی راست که راه انبیا واولیاست در اقوال وافعال واخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط وتفریط وغلو وتقصیر یا ثابت دار ما را براه مستقیم که دین اسلام وسنت حضرت سید انام ست علیه الصلوٰة والسلام وحضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق والدین خواجه عبید الله قدس سره درین معنی نکتهٔ بلند وکلمهٔ ارجمند فرموده اند وآن نیست که بنمای ما را راه راست یعنی بمحبت ذاتی خود مشرف دار تا از التفات بخود وبغیر از تو آزاد گشته بتمامی گرفتار تو گردیم جز تو ندانیم وجز تو نه بینیم وجز تو نه اندیشیم ویا آنکه بنمای ما را راه راست یعنی آن راهی که حضرت تراست بنسبت هر موجودی که آن موجود بی آن پیدائی ندارد وبغایت کمال تا بی آن تمیز رسد تا در همه احوال جز تو نه بینیم واز توجه بغیر تو آزاد گردیم صِرَاطَ الَّذِیْنَ بنمای بما راه آنانکه بفضل خود اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ ۙ انعام کردی بر ایشان نعمت نبوت ورسالت وولایت وصدیقیت وشهادت وصلاحیت یا راه آنها که اهل قرب اند وبکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است وبجمال نعمت باطن که اطلاع بدقائق اسرار حقیقت ست ایشانرا معزز ومکرم ساخته غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ نه راه آن کسانیکه خشم گرفته ایشان یعنی قبل از وجود بمعرض غضب تو در آمده اند وبدان سبب بر کفر اقدام نموده یا راه جهودان که بسبب تمرد ومعانده ومکابره وقتل انبیا علیهم الصلوٰة والسلام وتحریف کتب بر ایشان خشم گرفته وَلَا الضَّآلِّیْنَ ○ ونه راه گمراهان یعنی کسانیکه بعد از وجود در طرق مختلفه ومسالک متحیره افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطهٔ افراط در شان مسیح وتفریط در باب حبیب ما صلوات الله علیهما گمراه گشته اند

سورة البقرة مدنیة وهی مائتان وست وثمانون آیة — بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الٓمّٓ ○ حروف مقطعه اسرار قرآنست وهر کس بران اطلاعی ندارد وگفته اند که معنی الٓمّٓ انا الله اعلم ست یعنی منم خدای دانا تر ذٰلِكَ آن کتابیکه خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود یا در لوح محفوظ نوشته الْكِتٰبُ این کتاب کامل ست یعنی قرآن لَا رَیْبَ هیچ شک وشبهه نیست فِیْهِ ۛ درین کتاب یعنی از ظهور حجت ووضوح دلالت بمثابه ایست که هرکه در وادی تامل کند از ریب باز ایستد ودانند که شبهه را دران مجال نیست هُدًی دلالت کننده است وراه نماینده لِّلْمُتَّقِیْنَ ۙ مر پرهیزگاران را که ایشان بدان منتفع شده اند الَّذِیْنَ آنانکه از صدق عقیدت یُؤْمِنُوْنَ میگروند بِالْغَیْبِ بنادیده که حق تعالی ست وملائکه وقیامت با متعلقات آن یا بپوشیده که وحی ست وگفته اند که غیب قضا وقدر است که مومنان بدان ایمان می آرند وَیُقِیْمُوْنَ وبپای میدارند وادا میکنند الصَّلٰوةَ نماز پنجگانه را بشرائط وآداب آن وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ واز آنچه بایشان عطا کرده ایم یُنْفِقُوْنَ ۙ نفقه میکنند بر اهل وعیال واقربا وهمسایگان وارباب استحقاق وَالَّذِیْنَ یُؤْمِنُوْنَ آنانکه ایمان می آرند بِمَآ اُنْزِلَ بدانچه که فرستاده شده است اِلَیْكَ بسوی تو از قرآن وَمَآ اُنْزِلَ وبآنچه منزل گشته

مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف و توریت و زبور و انجیل و جز آن وَبِالْآخِرَةِ و بسرای دیگر که دار الجزاست هُمْ ایشان که یاد کرده شدند
يُوقِنُونَ ۝ بی‌گمان میشوند یعنی بر وجه تیقن اند أُولَٰئِكَ آن گروه که موسوم بدین صفات و موصوف بدین سمات اند که رقم ذکر یافت
عَلَىٰ هُدًى بر راه راست و نشان درست اند مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته اند وَأُولَٰئِكَ و همان گروه
هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ ایشانند رستگاران از عقوبات عقاب و پیوستگان بدرجات ثواب ایراد کلمهٔ هم دلیل اختصاص است بدین قوم یعنی
جز ایشان از طریق رستگاری نیست و سرای رستگاری رستگاری نیست · این آیتها که گذشت در شان مومنانیست از اهل اسلام و اهل کتاب چون
عبدالله بن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و بعد از مدح مومنان در ذم کافران میفرماید إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه از روی عناد كَفَرُوا پوشیدند
نور ایمان را بظلمت شرک سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ آنکه بیم کنی ایشانرا و بترسانی از عذاب أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا تخویف نکنی
و تهدید ننمائی یعنی اگر بیم کنی و اگر نکنی لَا يُؤْمِنُونَ ۝ ایمان نمی آرند خَتَمَ اللَّهُ مهر نهاده است خدای تعالی عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان
تا بیان حق فهم نمیکنند وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی شنوند وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ و بر دیدهای ایشان غِشَاوَةٌ پوششی است
تا راه حق نمی بینند وَلَهُمْ و مر ایشانراست از روی استحقاق عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ عذاب بزرگ در دنیا بقتل و اسر و در عقبی بزجر و قهر و این دو آیت
در شان کفار و مشرکانست که حق سبحانه دانسته بود که بر کفر میرند چون ابوجهل و کشتگان روز بدر و بعد از مذمت کفار سیزده آیت در شان اهل نفاق فرستاد
که نجاست ایشان بواسطهٔ تلبیس و خداع از کافر اصلی زیادتست وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان مَنْ يَقُولُ کسانند که میگویند آمَنَّا بگرویدیم بِاللَّهِ بخدای
وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین یعنی قیامت وَمَا هُمْ و حال آنکه نیستند ایشان بِمُؤْمِنِينَ ۝ گرویدگان و راست گویان يُخَادِعُونَ اللَّهَ فریب
میدهند بزعم خود خدایرا وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا نیز که ایمان آورده اند یعنی صحابه چه منافقان با ایشان اظهار ایمان میکردند از روی خداع
وَمَا يَخْدَعُونَ و نمی فریبند ایشان إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بدیشان باز میگردد وَمَا يَشْعُرُونَ ۝
و نمیدانند که چنین است فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماریست و آن نفاق باشد و شک در دین و حقد مومنان و حسد بر ایشان
فَزَادَهُمُ اللَّهُ پس بیفزود خدای مر ایشانرا مَرَضًا بیماری یعنی هر چند قرآن فرو می آید شک و شبههٔ ایشان می افزاید و حقد و حسد ایشان روی بازدیاد می نهد
وَلَهُمْ و مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک که آنرا انقطاع نباشد بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که با مومنان يَكْذِبُونَ ۝ دروغ میگفتند و
از روی نفاق اظهار ایمان میکردند وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود یعنی گویند مومنان لَهُمْ مر منافقان را لَا تُفْسِدُوا فساد مکنید و تباهی نورزید
فِي الْأَرْضِ در زمین بکفر و معصیت و فریب با مومنان قَالُوا گویند إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما مُصْلِحُونَ ۝ بصلاح آورندگانیم کار خود را باطاعت
و تمیز أَلَا بدانید ای شنوندگان إِنَّهُمْ بدرستیکه منافقان هُمُ الْمُفْسِدُونَ ایشانند تباه کاران و فتنه انگیزان وَلَٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ ولیکن
نمیدانند که ایشان مفسد اند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون میگویند مر این منافقان را که آمِنُوا بگروید بدلها كَمَا آمَنَ النَّاسُ همچنانکه گرویده اند آدمیان از
مهاجر و انصار قَالُوا گویند با خود یا بیاران قوم خود أَنُؤْمِنُ آیا ایمان آریم یعنی نیاریم كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ همچنانکه ایمان آورده اند جاهلان و بیخردان
و اهل نفاق با آنکه میدانستند که مومنان عقلای زمانند ایشانرا سفیه گفتند جهت آنکه خود را اعلم و احق اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه تعالی سفاهت
ایشانرا بایشان رد کرد و گفت أَلَا بدانید ای مومنان إِنَّهُمْ بدرستیکه منافقان هُمُ السُّفَهَاءُ ایشانند جاهلان و بیخردان و نادانان که نظر بر عاقبت
نمیدارند و کار آخرت فرو میگذارند وَلَٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ ولیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند وَإِذَا لَقُوا و چون ببینند اهل نفاق و رو برو ملاقات کنند
الَّذِينَ آمَنُوا آن کسانی را که ایمان آورده اند از صحابه رض قَالُوا آمَنَّا گویند منافقان ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما آورده اند که عبدالله
ابن ابی و یاران او بر دری صدیق و فاروق و مرتضی رض را دیدند عبدالله از روی خوشامد هر یک را مدحها گفت مرتضی رض گفت یا ابن ابی از خدای بترس و نفاق
مکن ابن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق را بما نسبت میفرمائی حال آنکه ما همچون شما مومن و مصدق ایم حق سبحانه تعالی خبر داد که ایشان چون مومنان را ببینند گویند

کہ ما ایمان داریم چنانچہ شما دارید وَاِذَا خَلَوْا و چون باز گردند اِلٰی شَیٰطِیْنِهِمْ بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یارانی که دارند بفریب ایشان که شیاطین الانس اند
مغرور میشوند قَالُوْٓا گویند منافقان از روی صدق که اِنَّا مَعَكُمْ بدرستیکه ما با شماییم و بر دین و آئین شماییم اِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما مُسْتَهْزِءُوْنَ فسوس
دارندگانیم و استهزا کنندگانیم با مومنان اَللّٰهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ خدا جزا دهنده جزای سخریه و استهزای ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل
مزاوجت است و اگر نه حق را استهزی نتوان گفت پس معنی آنست که خدای تعالی مکافات کند وَیَمُدُّهُمْ و مهلت دهد زمان دراز و فرو گذارد مر ایشان را
فِیْ طُغْیَانِهِمْ در گزاف و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر ایشان در آن حالتها یَعْمَهُوْنَ متحیر میباشند اُولٰٓئِكَ آنها که اهل این صفت اند الَّذِیْنَ آنکسانند
که از روی نادانی اشْتَرَوُا بخریدند و بدل کردند و اختیار نمودند الضَّلٰلَةَ گمراهی را بِالْهُدٰی براه یافتگی کفر را بایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را
باخلاص و هلاک را بنجات و دوزخ را ببهشت و بدعت را بسنت فَمَا رَبِحَتْ پس سود نکرد و نفع نرسانید تِّجَارَتُهُمْ بازرگانی ایشان ایشان را وَمَا کَانُوْا
و این گروه نیستند مُهْتَدِیْنَ راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی و سود کردن در آن مَثَلُهُمْ مانند ایشان یا صفت ایشان کَمَثَلِ الَّذِی مانند و صفت
آن کسیست که در شب تاریک ابرناک در بیابان اسْتَوْقَدَ برافروزد نَارًا آتشی بجهت آنکه راه بیند یا جای قرار مقرر کند یا از دزدان و ددان و دشمنان
ایمن شود فَلَمَّآ اَضَاۗءَتْ پس آن هنگام که روشن گرداند آن آتش مَا حَوْلَهٗ گرداگرد آتش افروزنده را ذَهَبَ اللّٰهُ ببرد خدای بِنُوْرِهِمْ نور آتش ایشان را
وَتَرَکَهُمْ و فرو گذارد ایشان را فِیْ ظُلُمٰتٍ در تاریکیها یعنی تاریکی شب و ظلمت ابر لَّا یُبْصِرُوْنَ نه بینند گرداگرد خود را صُمٌّ ایشان کرانند از شنیدن حق
یعنی قبول سخن حق نمیکنند بُكْمٌ گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان بدل اقرار بایمان بادل موافقت ندارد پس گویا که سخن حق نمی گویند عُمْیٌ کورانند بریده
بصیرت از دیدن حق فَهُمْ لَا یَرْجِعُوْنَ پس ایشان باز نگردند از این صفتها و بهمین صفت محشور شوند وَنَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ عَلٰی وُجُوْهِهِمْ
عُمْیًا وَّبُكْمًا وَّصُمًّا مثل منافقان است که در شب تیره ظلمت کفر و ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت برافروختند و بدان مقدار
روشنی از ترس قتل ایمن شده عمر میگذرانیدند اما بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت درمانند اَوْ
یا مثل ایشان کَصَیِّبٍ مانند سحاب باران بزرگ قطره است که بنشیب تمام بزیر آید مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر فِیْهِ در آن باران یعنی در احیان باریدن آن
باران یا در آن ابر ظُلُمٰتٌ تاریکیها باشد از تراکم ابر و تیرگی شب وَّرَعْدٌ و آواز مهیب که از ابر شنوده شود وَّبَرْقٌ و روشنی که از و لامع گردد یَجْعَلُوْنَ
در می آرند اهل این باران از بیم آن اَصَابِعَهُمْ انگشتان خود را فِیْٓ اٰذَانِهِمْ در گوشهای خود مِّنَ الصَّوَاعِقِ از بیم صداها صاعقها که بدیشان رسد و صاعقه
آوازیست هائل که با او آتشی باشد تیز که بهر چه رسد بسوزد پس آن گروه انگشتان در گوش کنند حَذَرَ الْمَوْتِ برای پرهیز و نگاهداشت خود از خوف
هلاک و بیم مرگ وَاللّٰهُ مُحِیْطٌۢ و خدای تعالی بعلم احاطه کننده است بِالْكٰفِرِیْنَ بنا گرویدگان و اقوال و افعال ایشان بر وی پوشیده نیست و مجازات
و مکافات ایشان بر وجهیکه باید و شاید بر ایشان خواهد رسانید یَكَادُ الْبَرْقُ نزدیک باشد که روشنائی برق یَخْطَفُ اَبْصَارَهُمْ برباید بینائیهای ایشان را
كُلَّمَآ اَضَاۗءَ هرگاه که بدرخشد برق و آن درخشیدن او روشن کند راه لَهُمْ برای ایشان مَّشَوْا بروند ایشان فِیْهِ در آن روشنی وَاِذَآ اَظْلَمَ
و چون تاریک گردد راه عَلَیْهِمْ بر ایشان بواسطه خفای نور برق قَامُوْا همانجا بایستند و متحیر گردند وَلَوْ شَاۗءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای تعالی ذهاب
سمع و بصر ایشان را لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ هر آینه ببردی شنوائی ایشان را با آواز رعد وَاَبْصَارِهِمْ و ببردی دیدهای ایشان را بدرخشیدن برق اِنَّ اللّٰهَ
بدرستیکه خدای عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ بر همه چیز تواناست حق تعالی درین تمثیل تشبیه میکند منافقان را بگروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک
باشند و باران سخت و ابر متراکم ایشان را فرو گیرد و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشان را سراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه انگشت بر گوش نهند و در آن
ظلمتها راه جاده بر ایشان پوشیده شود هرگاه که برق بدرخشد و راه هویدا گردد قدمی چند بروند و بار که نور برق در گذشته باشد تاریکی روی نماید متوقف و
سرگردان بمانند اینجا اسلام را بباران تشبیه فرمود که سبب حیات قلوب است ظلمات آن چیزهائیست که بر ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه
و ترک ریاست و جهاد با اقربا و ترک ادیان قدیمه و اینها را بزعم ایشان ظلمات گفت و رعد مخاوف و شدائد که پیش آید و برق غنیمتها و ظفرها که روی نماید و صواعق تهدید

و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند چون احکام جهاد و قتال کفار و امثال آن نازل میشد خوف بر ایشان استیلا می یافت که مبادا
حکم آمده قتل و جلای ایشان صادر شود می خواستند که گوش از استماع قرآن ببندند و هرگاه که برق کثرت اموال و حصول غنائم بر ایشان درخشان شدی بدین اسلام را
پسندیدندی و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بحال ایشان رسیدی در سلوک جادهٔ دین متوقف شدندی حاصل آنکه بامید نعمت دوست و مدح گوی بودندی
و از بیم محنت دشمن عیب جوی و احوال منافقان نه بر زبانی بدین منوالست مثنوی هنگام راحت متابع شوند ٭ بوقت مشقت منازع شوند ٭ چو دولت در آید همه
جاکرند ٭ نکبت ز هر در همی مترند یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان اُعْبُدُوْا رَبَّكُمْ پرستید و بندگی کنید پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست الَّذِیْ
آن آفریدگاری که بقدرت کامله خَلَقَكُمْ بیافرید شمارا از نیست بهست گردانید وَالَّذِیْنَ و بیافرید نیز آن کسان را که بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما نیز از من
هر آینه که شما بعبادت زمره لَعَلَّكُمْ تا باشید که شما تَتَّقُوْنَ ٥ پرهیز کنید از خشم و عذاب خدای الَّذِیْ آن خداوندی که بحکمت بالغه جَعَلَ ساخت لَكُمُ برای
نفع و فائدهٔ شما الْاَرْضَ زمین را فِرَاشًا بساطی ازگسترده جهت آرام و سعی و حرکت وَّالسَّمَآءَ و گردانید آسمان را بِنَآءً سقفی برافراشته وَّاَنْزَلَ
و فرو فرستاد مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر مَآءً آبی پر فائده یعنی باران فَاَخْرَجَ پس بیرون آورد بِهٖ بسبب آن آب و قتیکه با خاک آمیخته شد
مِنَ الثَّمَرٰتِ از انواع میوها و نباتها رِزْقًا روزی ساخته و پرداخته لَّكُمْ برای شما فَلَا تَجْعَلُوْا پس مگردانید لِلّٰهِ مر خدای را اَنْدَادًا همتایان
و انبازان در ملک وَّاَنْتُمْ و حال آنکه شما تَعْلَمُوْنَ ٥ میدانید که او را مثلی نیست و نشاید که باشد چه هیچکس غیر او بر آفریدن مخلوقات و بظهور
آوردن موجودات قادر نیست وَاِنْ كُنْتُمْ و اگر هستید شما فِیْ رَیْبٍ در شک و گمان مِّمَّا نَزَّلْنَا از آن چیزی که ما فرو فرستادیم آنرا بتدریج یعنی
قرآن عَلٰی عَبْدِنَا بر بندهٔ ما که محمد است و می گویند که آن ساخته و بافتهٔ اوست فَاْتُوْا پس بیارید شما که اهل براعت و بلاغتید بِسُوْرَةٍ بیک سوره یعنی
بپاره کلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غیبیه باشد مِّنْ مِّثْلِهٖ ۠ مانند قرآن وَادْعُوْا و بخوانید اگر خود توانائی معارضه ندارید شُهَدَآءَكُمْ
حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا یا بخوانید بتان خود را بمددگاری یا هر که امید معاونت میخواهید بخوانید مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ جز خدای تعالی اِنْ كُنْتُمْ
اگر هستید شما صٰدِقِیْنَ ٥ راست گویان در آنکه این کلام بشر است فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته و مثل آن سوره
نیاوردید وَلَنْ تَفْعَلُوْا و در زمان آینده نیز هرگز نتوانید معارضه کردن فَاتَّقُوا پس بپرهیزید النَّارَ از آتش دوزخ الَّتِیْ آن آتشی که ممتاز است از سائر
آتشها بآنکه وَقُوْدُهَا آتش انگیز آن النَّاسُ مردمانند یعنی کافران انس وَالْحِجَارَةُ ۚ و سنگ کبریت که حرارت آن صعب تر است و بوی آن ناخوشتر
اُعِدَّتْ آماده کرده شده است این چنین آتشی لِلْكٰفِرِیْنَ ٥ برای ناگرویدگان وَبَشِّرِ الَّذِیْنَ و بشارت ده ای محمد آن کسانرا که بتوفیق حق اٰمَنُوْا
گرویده اند بخدای و رسول و قرآن وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و بجای آورده اند کارهای نیکو از ادای فرائض و سنن و مضمون بشارت چیست اَنَّ لَهُمْ
آنکه مر ایشان راست در آخرت جَنّٰتٍ بوستانها که در وی همه نوع میوها باشد تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهَا از زیر درختان یا تحت غرفها و منظرهای آن
الْاَنْهٰرُ جویهای آب و شیر و خمر و عسل كُلَّمَا رُزِقُوْا هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان مِنْهَا از آن درختان مِنْ ثَمَرَةٍ از هر نوع میوه رِّزْقًا
روزی ساخته و طعامی پرداخته قَالُوْا گویند بهشتیان هٰذَا الَّذِیْ این آن میوه است که رُزِقْنَا داده و خورانیده بودند ما را مِنْ قَبْلُ پیش از این در دنیا
و گفته اند یعنی در بهشت و قول اول اشهر است وَاُتُوْا بِهٖ و بیارند پیش مومنان از میوهٔ بهشت مُتَشَابِهًا مانند میوهای دنیا برنگ و صورت اما بطعم
مختلف باشد چه فرق همه میوها در یک میوهٔ بهشت است وَلَهُمْ و مر اهل بهشت راست فِیْهَآ در بوستانهای بهشت اَزْوَاجٌ زنان از حوری و انسی
مُّطَهَّرَةٌ پاکیزه یعنی صافی جوهر و نیکو منظر پاک از عیبها و آنچه که زنان دنیا را باشد وَّهُمْ فِیْهَا و بهشتیان در آن بوستانها خٰلِدُوْنَ ٥ جاوید باشند گانند
اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی لَا یَسْتَحْیٖۤ شرم نکند و باک ندارد اَنْ یَّضْرِبَ آنکه بیان کند مَثَلًا مَّا مثلی بهر چه باشد و بهر که باشد آورده اند که یهود
در قرآن ذکر مگس و عنکبوت شنیده استهزا میکردند که این سخنها بسخن خدا تعالی چه ماند حق سبحانه تعالی این آیت فرستاد که خدای از مثل زدن شرم ندارد و اگر چه باشد مثل به
بَعُوْضَةً پشه فَمَا فَوْقَهَا پس بچیزی زیادت از آن باشد چون ذباب و عنکبوت فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا پس آن کسان که گرویده اند و دانسته که قرآن کلام

حقست فَیَعْلَمُوْنَ پس بیقین میدانند که اَنَّهُ الْحَقُّ بدرستیکه آن مثل یا ضرب مثل درست و راست ست مِنْ رَّبِّهِمْ از پروردگار ایشان
وَاَمَّا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا اما آنها که پوشیده اند حق را فَیَقُوْلُوْنَ پس میگویند از روی جدال و عناد یا از راه طعن و فسوس مَاذَا چه چیز اَرَادَ اللّٰهُ خواسته است
خدای بِهٰذَا بدین که گفت مَثَلًا همانا روی مثل آیا کافران نمیدانند که حق تعالی بعدل خویش یُضِلُّ گمراه گرداند بِهٖ بدان مثل کَثِیْرًا بسیار را از
کفار و منافقان که دران تامل نکنند و حکمت آن را در نیابند وَیَهْدِیْ بِهٖ و بفضل خود راه نماید بهمان مثل کَثِیْرًا بسیاری را از مومنان که دران تفکر فرمایند
وَمَا یُضِلُّ بِهٖٓ و گمراه نکند خدای بهمان مثل که زده اِلَّا الْفٰسِقِیْنَ مگر بیرون روندگان را از مقام فرمانبرداری اَلَّذِیْنَ این فاسقان آنانند که یَنْقُضُوْنَ می شکنند
بغدر و خیانت عَهْدَ اللّٰهِ پیمان خدای را که از ایشان گرفته است مِنْۢ بَعْدِ مِیْثَاقِهٖ از پس استواری آن پیمان مراد عهدیست که در توریت با بنی اسرائیل بسته است
بر متابعت پیغمبر آخر الزمان پس این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاقست و بدین قول فسقه کفار و منافقان باشند وَیَقْطَعُوْنَ و می برند این بی وفایان
و عهد شکنان مَآ اَمَرَ اللّٰهُ آنچه خدای فرموده است بِهٖٓ بدان چیز اَنْ یُّوْصَلَ که او را بپیوندند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر آنحضرتی می بریدند چه با هیچ قبیله از عرب نبود که آنحضرت
قرابتی نداشت و جهود نیز قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت و ایشان نیز از جهت اخوت اسمعیل و اسحٰق خویشی بود وَیُفْسِدُوْنَ و این گروه فساد میکنند فِی الْاَرْضِ در زمین
بمخالفت حق و متابعت نفس اُولٰٓئِکَ آن قوم هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشانند زیان زدگان در دنیا و عقبی کَیْفَ تَکْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ چه گونه کافر میشوید بخدای وَکُنْتُمْ
و حال آنکه شما بودید اَمْوَاتًا مردگان یعنی اجسامیکه از حیات نبود چون نطفه و علقه فَاَحْیَاکُمْ پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه ثُمَّ
یُمِیْتُکُمْ پس بمیراند شما را در وقت انقضای آجال ثُمَّ یُحْیِیْکُمْ پس دیگر باره زنده گرداند در قبور یا بنفخه صور اجساد شما را زنده سازد برای نشور ثُمَّ اِلَیْهِ پس
بسوی او تُرْجَعُوْنَ باز گردانیده شوید برای مجازات هُوَ الَّذِیْ او آن خدائیست که بقدرت بی علت خَلَقَ بیافرید لَکُمْ برای انتفاع شما مَّا فِی
الْاَرْضِ آن چیزها را که در زمین ست جَمِیْعًا همه آن از جبال و معادن و عیون و انهار و نباتات و حیوانات ثُمَّ پس از آفریدن زمین اسْتَوٰٓی قصد کرد اِلَی السَّمَآءِ
بسوی آفرینش آسمان فَسَوّٰىهُنَّ پس راست کرد بی فتور و اعوجاج و خلل آنها را سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ و اوست بهمه چیزها عَلِیْمٌ
نیک دانا یعنی داند که هر چیز چرا ساخت و برای چه آفرید وَاِذْ قَالَ و یاد کن ای محمد چون گفت رَبُّکَ پروردگار تو لِلْمَلٰٓئِکَةِ مر تمام فرشتگان را یا جمعی که
ساکنان زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان اِنِّیْ جَاعِلٌ بدرستیکه من آفریننده ام فِی الْاَرْضِ در زمین مکه و اصح آنست که مطلق زمین باشد
خَلِیْفَةً بدلی از قوم بنی الجان یا کسیکه بعمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و در اعانت حق و اهانت باطل خلیفه من بود و در بحر الحقائق
خلیفه را باین معنی گفته اند که خلفت از جمیع موجودات و همه مکونات با اعم خلف لدنی تو انند بود زیرا که او مجمع غرائب و منبع رغائب غیب و شهادت ست و خلاصه
عوالم جسمانی و روحانی با اوست و جامع حقائق علوی و سفلی همه او مثنوی آدمی چیست برزخ جامع او صورت نقش خلق و حق در وی لامع او متصل با دقائق
جبروت او مشتمل بر حقائق ملکوت او قَالُوْٓا گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند اَتَجْعَلُ آیا می آفرینی فِیْهَا در زمین مَنْ یُّفْسِدُ کسی را که فساد کند و نافرمانی
از و صادر گردد فِیْهَا در زمین وَیَسْفِکُ الدِّمَآءَ و بریزد خونهای مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان برین حال یا باخبار الٰهی بوده یا در لوح محفوظ
خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود که عصمت خاصه ایشانست و بجهت این معنی گفتند که چنین کسی را خلیفه می سازی وَنَحْنُ و حال آنکه ما
نُسَبِّحُ بپاکی یاد میکنیم ترا بِحَمْدِکَ بامر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد ست وَنُقَدِّسُ لَکَ و ذکر میکنیم ترا بپاکیزگی از هر ناشایستگی قَالَ گفت
خدای با این ملائکه اِنِّیْٓ اَعْلَمُ بدرستیکه من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه شما نمیدانید وَعَلَّمَ و بیاموخت حق سبحانه
و تعالی اٰدَمَ مر آدم را که خلیفه عبارت از وست الْاَسْمَآءَ نامهای مخلوقات کُلَّهَا همه آن از علویات و سفلیات ثُمَّ عَرَضَهُمْ پس عرض کرد اشخاص
آن مسمیات را عَلَی الْمَلٰٓئِکَةِ بر فرشتگان که قائل اَتَجْعَلُ فِیْهَا بودند فَقَالَ پس گفت و امر کرد نه از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان که
اَنْۢبِــُٔوْنِیْ خبر دهید مرا بِاَسْمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید شما راستگویان در طعن بر استحقاق
خلافت آدم و حال آنکه خلیفه را اعلم باید و شما نیست قَالُوْا گفتند فرشتگان بعد از جهل خود بدان اسامی بطریق اعتذار که سُبْحٰنَکَ تنزیه میکنیم

ترا همه تسبیحها تنزیه کرده‌ایم لَا عِلْمَ لَنَا هیچ دانشی نیست ما را إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا مگر آنچه تو در آموختی ما را إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ بدرستیکه تو دانایی آموزگار الْحَكِيمُ ۝
محکم کار و صائب کردار قَالَ گفت خدای بواسطه يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ ای آدم خبر ده این ملائکه را بِأَسْمَائِهِمْ به نامهای اینها که حاضر اند فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ
پس آن دم که آدم خبر داد ملائکه را بِأَسْمَائِهِمْ به نامهای مسمیات قَالَ گفت خدای تعالی با ملائکه بر سبیل عتاب أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتم مر شما را إِنِّي أَعْلَمُ
بتحقیق من میدانم غَيْبَ السَّمَاوَاتِ آنچه پوشیده است از احوال آسمانها وَالْأَرْضِ و آنچه مخفی ست از امور زمین وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ و میدانم آنچه شما
ظاهر میکنید از گفتار أَتَجْعَلُ فِيهَا وَمَا كُنْتُمْ و آنچه بودید شما که بزعم خود با تَكْتُمُونَ ۝ می پوشیدید از کراهت معزول شدن خود از حکومت زمین وَإِذْ قُلْنَا
و یاد کن ای رسول آنرا که گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر جمیع فرشتگان را که بیک بار اسْجُدُوا سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را سجده تحیت و تعظیم فَسَجَدُوا پس سجده کردند تمام
ملائکه إِلَّا إِبْلِيسَ مگر عزازیل و وی بقول اصح از قوم بنی الجان بود و حق سبحانه بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی ناامید از رحمت خدای أَبَىٰ سر باز زد از سجده
آدم وَاسْتَكْبَرَ و تکبر کرد بر وی گستاخی کرد وَكَانَ و بود ابلیس در علم خدای تعالی مِنَ الْكَافِرِينَ ۝ از جمله ناگرویدگان وَقُلْنَا يَا آدَمُ و گفتیم از محض کرم کای آدم اسْكُنْ
أَنْتَ ساکن شو تو وَزَوْجُكَ و جفت تو یعنی حوا الْجَنَّةَ در بهشت وَكُلَا و بخورید مِنْهَا از بهشت یعنی میوه‌های آن رَغَدًا خوردنی بسیار حَيْثُ شِئْتُمَا
هر جا که خواهید شما وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مگردید هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت را یعنی شجره انگور یا انجیر و اشهر گندم ست فَتَكُونَا پس باشید شما اگر بدین
شجره نزدیک شوید مِنَ الظَّالِمِينَ ۝ از ستمکاران بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ پس بلغزانید و از جای ببرد آدم و حوا را آن دیو
عَنْهَا از بهشت نعیم آنکه بدستیاری مار و طاوس در بهشت در آمده بود و آدم و حوا را وسوسه کرد فَأَخْرَجَهُمَا پس بیرون کرد ایشانرا اسناد اخراج بشیطان
مجاز ست چه حق سبحانه بیرون کرد آدم و حوا را مِمَّا كَانَا فِيهِ از آنچه بودند در آن از نعمت و کرامت وَقُلْنَا اهْبِطُوا و گفتیم ای طاوس و مار و آدم و حوا و ابلیس
همه فرو روید از بهشت بدنیا بَعْضُكُمْ بعضی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر بعضی را دشمن باشید چون ابلیس و مار که دشمن آدم و حوا و اولاد آدم اند وَلَكُمْ و مر شما را است و ذریت
شما فِي الْأَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ موضع قرار وَمَتَاعٌ و برخورداری و منفعت إِلَىٰ حِينٍ ۝ تا هنگام رسیدن اجال و آمدن عمار فَتَلَقَّىٰ آدَمُ پس فرا گرفت آدم
مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خویش كَلِمَاتٍ سخنی چند که آن قول ایشان است رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ و این تلقی
بود که آدم بعد از هبوط بر کوه سراندیب سیصد سال بگریست حق تعالی این کلمات وی را تلقین نمود چون آدم این مناجات کرد فَتَابَ عَلَيْهِ پس خدای تعالی قبول فرمود توبت
او بار را إِنَّهُ بدرستیکه حق تعالی هُوَ التَّوَّابُ اوست توبه دهنده بندگان الرَّحِيمُ ۝ مهربان بر تائبان قُلْنَا گفتیم او دیگر باره اهْبِطُوا فرو روید همه از بهشت یا از
سموات جَمِيعًا همه شما فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید بشما مِنِّي از نزدیک من هُدًى دلالتی و بیانی بارسال رسل و انزال کتب فَمَنْ تَبِعَ پس هر که پیروی کند هُدَايَ
دلالت و بیان مرا فَلَا خَوْفٌ پس هیچ ترسی از تخیل حلول مکاره نیست عَلَيْهِمْ بر ایشان که متابعت کردند رسول مرا و ایشان از آفات ایمن باشند وَلَا هُمْ و نه ایشان
که از تحقق فوت مقاصد ایشان يَحْزَنُونَ ۝ اندوهناک شوند زیرا که بنیل مرادات فائز گردند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه بپوشیدند حق را یعنی ایمان نیاوردند وَكَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا و دروغ داشتند دلائل وحدانیت ما را یا باور نکردند قرآن را یا هر چه آن را دلیل ساختیم أُولَٰئِكَ آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ اهل آتش اند هُمْ فِيهَا ایشان در آتش
خَالِدُونَ ۝ جاوید مانندگانند يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ یاد کنید نعمتهای مرا لفظ نعمت مفرد ست و معنی جمع الَّتِي آن نعمتهایی که از
فضل خود أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر پدران و گذشتگان شما نیکوئی بجای آباء ایشان نیکوئی ست بجای اولاد که فخر و مباهات پدران ایشان اثر حاصل ست وَأَوْفُوا
و وفا کنید بِعَهْدِي بعهد من که در شأن پیغمبر امی با شما بسته ام در توریت حق سبحانه و تعالی در توریت آنحضرت را به پیغمبر امی تعریف کرده کما قال الله تعالی الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ
الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ أُوفِ بِعَهْدِكُمْ تا وفا کنم بعهد شما یعنی جزای وفاداری شما رسانم وَإِيَّايَ و خاصة از من
فَارْهَبُونِ ۝ بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان وَآمِنُوا و بگروید بِمَا أَنْزَلْتُ بانچه فرو فرستادیم از قرآن مُصَدِّقًا در حالتیکه آن فرو فرستاده موافق و مطابق در
اصول ست از توحید و وعد و وعید لِمَا مَعَكُمْ مر آن چیزرا که با شماست یعنی توریت وَلَا تَكُونُوا و مباشید أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ اول گروهی ناگرویدگان از اهل کتاب
بقرآن وَلَا تَشْتَرُوا و بدل مکنید و مخرید بِآيَاتِي آیتهای کتاب من که توریت ست ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک از منافع حطام دنیوی آورده اند که بهدایا و صلات کعب بن اشرف

ع

و امثال او آیات توریت را تحریف میکردند و امر محمدی را می پوشیدند و ایای فاتقون و خاصة از من بترسید و از تغیر و تحریف کتاب ربانی بحطام دنیای فانی ولا تلبسوا و میامیزید الحق سخن راست و درست را که در توریت است از صفات محمد بالباطل بناحق که شما بدست خود می نویسید و تکتموا و مپوشید الحق حق را که صفت مصطفی است و انتم تعلمون و شما میدانید که این آن پیغمبر است که نعت او می نویسید و اقیموا الصلوة و برپای دارید نماز را با مسلمانان بران وجه که ایشان میگزارند و اتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را بطریق اهل اسلام و ارکعوا مع الرکعین و نماز گزارید با رکوع کنندگان یعنی بجماعت مسلمانان اتامرون الناس آیا میفرمائید مردمان را بالبر به نیکوئی و تنسون و فراموش میکنید انفسکم نفسهای خود را و انتم و حالانکه شما تتلون الکتب میخوانید توریت را افلا تعقلون آیا چرا عقل خود را کار نمی فرمائید این آیت در شان بعضی از یهود مدینه است که یاران خود را که در ربقه اسلام در آمده بودند برا تقیا و احکام شرع محمدی ترغیب میکردند و خود از سلوک سبیل مسلمانی تحاشی مینمودند و استعینوا و یاری خواهید از حق تعالی بالصبر به شکیبائی کردن بر ادای طاعت یا بروزه داشتن والصلوة و بگزاردن نماز فرائض و انها و بدرستیکه نماز بطریق مسلمانان لکبیرة هر آئینه بزرگ و دشوار و گران است الا علی الخشعین مگر بر متکبران و آرام گرفتگان بر طاعت که فرو تنانند و عبادت بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان بپرستش حق مرتاض شده و در مقابله ریاضات نفس عطایا از افاضات حق بر ایشان رسیده میبینند پس نا لوامع توفیق درخشان شود و تا سلوک و خدمت آسان شود پس صفت خاشعان میفرماید که الذین آنانکه یظنون یقین میدانند انهم آنکه ایشان ملقوا ربهم ترسندگانند بجزای پروردگار خویش و انهم و بدرستیکه این نیز میدانند که ایشان الیه بسوی پروردگار خود جهت پاداش گرفتن رجعون باز گردندگانند یبنی اسرائیل اذکروا ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتی نکوئیهای مرا التی آن نکوئیها که من انعمت علیکم انعام کرده ام بر شما و انی و آن را نیز یاد کنید بدرستیکه من فضلتکم تفضیل کردم اجداد شما را و فضل نهادم علی العلمین بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند واتقوا یوما و بترسید از عذاب روزی که در آن روز لا تجزی جزا نگزارد و نتواند نفس هیچ نفس مومن عن نفس از نفس کافر شیئا چیزی را از مکافات یا کفایت نکند هیچکس از هیچکس چیزی را ولا یقبل و پذیرفته نشود منها از نفس کافر یعنی برای او شفاعة درخواستی بران تقدیر که کسی شفاعت کند ولا یوخذ منها و گرفته نشود از آن نفس کافر عدل فدیه که عوض خود دهد برای کشیدن خود از عذاب ولا هم و نباشند کافران که در آن روز ینصرون یاری داده شدگان یعنی هیچکس ایشان را یاری نکند و نتواند کردن در دفع عذاب از ایشان و اذ نجینکم و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شما را آبا و اجداد ایشانست نسبت بفرزندان نهاده زیرا که حصول ولادت بسبب آبا و اجداد باشد در رهانیدن ایشان از که من ال فرعون از اتباع و متعلقان فرعون یسومونکم عذاب میکردند یا میچشانیدند شما را سوء العذاب سخت ترین و بدترین عذابی یذبحون ابناءکم میکشتند پسران شما را در طفولیت بسبب خوابیکه فرعون دیده بود و منجمان گفته بودند در تعبیر آن که میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک قبطیان و خرابی ملک بر دست او بود و یستحیون و باقی میگذاشتند نساءکم دختران شما را برای خدمت و فی ذلکم و درین ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران شما بلاء محنتی و آزمایشی بود شما را من ربکم از پروردگار شما عظیم بزرگ بی نهایت و اذ فرقنا و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که بکافتیم بکم بشما یعنی بسبب نجات شما البحر دریای قلزم را تا چنانکه از فرعون میگریختید دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب فانجینکم پس برهانیدیم شما را از غرق لشکر او و اغرقنا و غرق کردیم آل فرعون کسان فرعون را و انتم و حال آنکه شما تنظرون مینگرستید بدریا که چگونه شکافته میشد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چسان غرق میگشتند و اذ وعدنا موسی و یاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی را از برای دادن کتاب و وعده داد موسی ما را آمدن بجانب طور اربعین لیلة چهل شبانروز ثم اتخذتم یعنی بعد از انقضای آن پس فرا گرفتید شما العجل گوساله را سجده گاه من بعده پس از رفتن موسی بطور و انتم ظلمون و شما ستمکارانید بوضع عبادت حق در غیر موضع آن ثم عفونا عنکم پس عفو کردیم و درگذرانیدیم از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را من بعد ذلک از پس آنکه چنین عملی ناشایسته از شما صادر شد و این عفو برای آن بود که لعلکم تشکرون شاید که شما شکر گوئید جهت این نعمت عفو و اذ اتینا موسی و یاد کنید نیز آنرا که دادیم موسی را الکتب توریت و الفرقان و حجتی جدا کننده میان حق و باطل لعلکم تهتدون تا مگر شما راه راست یابید بدان کتاب و حجت و اذ قال موسی و یاد آورید آنرا که گفت موسی لقومه مر قوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند یقوم ای گروه من انکم ظلمتم انفسکم بدرستیکه شما ستم کردید بر نفسهای خویش باتخاذکم العجل بفرا گرفتن شما گوساله را بخدای فتوبوا الی بارئکم پس باز گردید بتضرع و زاری بسوی پروردگار خویش فاقتلوا انفسکم پس بکشید نفسهای خود را یعنی آن کسانیکه گوساله پرستیده اند بکشید

ربع

کسان خود را که گوساله پرستان ذٰلِكُمْ این کشته شدن شما خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را از زندگانی دنیا عِنْدَ بَارِئِكُمْ نزد آفریننده شما تا بعد از این حکم عبد و عمل بسیج از فتنه و بزرگ
در آمده سر ها در پیش افگندند و از دل بار داد ده هزار مرد شمشیر زن شمشیر ها کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار مرد از ایشان کشتند پس رب العزت
بفرمایید که چون فرمان حق قبول کردید فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس توبه شما پذیرفت اِنَّهٗ هُوَ بدرستیکه اوست نه غیر او التَّوَّابُ پذیرنده توبه از عاصیان الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کنندگان
امام قشیری فرموده که توبه بقتل نفس درین امت منسوخ نیست اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند باشکارا و توبه خواص این امت قتل نفس است بمعنا کاشفات صاحب
بحر الحقائق آورده که قتل نفس خود ظاهر هم چون توانند کرد و هم کافر را قتل نفس در باطن حرام بر مخالفت امر بستود دوانی قتل بقطع امید دا و مراد باشد مثنوی نفس خوکش جانی مه
کن خواجه را کشت است او را بنده کن تو طمع داری که او را بیحیا بسته داری در وفا و در وفا هر خسی را این تمنا کی رسد موسی باید که اژدر را کشد و اذکر و یاد کنید از گستاخی
یعنی میثاق ستیزه و عادت از اخیار قوم شما که با موسی بکوه طور رفته بودند تا کلام حق سبحانه و تعالی بشنوند و بعد از شنیدن آن گفتند یٰمُوْسٰی لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ ای موسی تصدیق
نکنیم مر ترا درین که این سخن از ورای حجاب شنیدیم سخن حق است حَتّٰى نَرَى اللّٰهَ جَهْرَةً تا وقتیکه ببینیم خدای را آشکارا و در رؤیت فَاَخَذَتْكُمُ پس فرو گرفت اخیار شمارا
بدین گستاخی که کردید الصّٰعِقَةُ آتشیکه از آسمان فرود آمد وَاَنْتُمْ و شما یعنی آن مردم شما تَنْظُرُوْنَ می نگریستید بدان آتش و گویند صاعقه آوازی مهیب بود که از آسمان
بیامد و چون آن قوم هلاک شدند یکبار مردند و موسی متحیر در ایشان می گریست و میگفت خداوندا من با بنی اسرائیل چگویم که برگزیدگان قوم ایشان کجا شدند حق سبحانه ایشان را زنده
گردانید چنانچه فرموده ثُمَّ بَعَثْنٰكُمْ پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شمارا مِّنْۢ بَعْدِ مَوْتِكُمْ پس از مرگ اخیار شما یعنی بعد از آنکه میرانیده بودیم شمارا بصاعقه لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۝
تا باشد که شما سپاسداری کنید مر حق را در زنده کردن شما که حیات از اصول نعمت ست وَظَلَّلْنَا و یاد کنید که چون سایبان ساختیم عَلَيْكُمْ بر سر شما الْغَمَامَ ابر تا از حرارت آفتاب
متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و ایشان خیمه و سایبان نبودکه وَاَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمْ بر شما در تیه الْمَنَّ ترنجبین السَّلْوٰى و مرغی بشکل سمانی
و آن طائر لیست در طرف یمن از کبوتر کوچک تر و از گنجشک بزرگتر و در تفسیر منیر گوید که آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع نغمات خوش الحان و دلکش از ایشان بظهور
رسیدی پس باد جنوب بر ایشان وزیدی پرهای ایشان بریختی مرغی بوده پاکیزه و بریان برگ و بخون و استخوان پس بنی اسرائیل برسیدندی و بر گرفتندی و می پختندی كُلُوْا گفتیم که
بخورید مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ از پاکیزهای آنچه روزی کردیم شمارا یعنی هرچه هر روز میرسد بخورید و از برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره میهادند همه
متعفن و متغیر می شد وَمَا ظَلَمُوْنَا و ستم نکردند بر ما بدین بازماندن کفران وَلٰكِنْ كَانُوْٓا و لیکن بودند که از ردی ما فرمانی اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ۝ بر نفسهای خود ستم میکردند و بر ذات حق اعتماد
نموده ما ادخار می کردند وَاِذْ قُلْنَا و یاد آورید چون گفتیم شمارا که اُدْخُلُوْا در آیید هٰذِهِ الْقَرْيَةَ درین ده یا اریحا که قریه جباران است فَكُلُوْا پس بخورید مِنْهَا از این ده
یعنی از میوها و طعامهای وی حَيْثُ شِئْتُمْ هر جا که خواهید و هرچه خواهید رَغَدًا خوردنی گوارنده وَّادْخُلُوا الْبَابَ و در آیید بدری از درهای این ده سُجَّدًا سجده کنان
شکر از خلاص یافتن از تیه وَّقُوْلُوْا و بگویید حِطَّةٌ درخواست احطط است این لفظ کلمه استغفار ایشان بود یعنی آنکه بیفگن از گناهان ما نَّغْفِرْ لَكُمْ
تا بیامرزیم مر شمارا خَطٰيٰكُمْ گناهان شمارا بسجود و دعا وَسَنَزِيْدُ و زود باشد که زیاده کنیم الْمُحْسِنِيْنَ ۝ نیکو کاران را در ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِيْنَ پس بگردانیدند
از روی استهزا آنانکه ایشان ظَلَمُوْا ستم کردند بر خود قَوْلًا آن سخن را که مامور بودند بگفتن غَيْرَ الَّذِيْ بجز آنچه قِيْلَ لَهُمْ گفته شده بود مر ایشان را حق سبحانه فرموده بود
که بگویید حطه ایشان گفتند حطا سقاثا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب خود از خوردنی فَاَنْزَلْنَا پس ما فرو فرستادیم عَلَى الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا بر ایشان که ستمکاری کردند بتغییر
قول رِجْزًا عذابی و عقوبتی مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان بِمَا كَانُوْا بسبب آن چیزی که بودند بدان يَفْسُقُوْنَ ۝ بیرون رفتند از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که از آسمان فرود آمد
و همه را بسوخت یا طاعون بر ایشان گماشته شد که بیکساعت بیست و چهار هزار کس بمردند و بقولی هفتاد هزار وَاِذِ اسْتَسْقٰى مُوْسٰى و یاد کنید آنرا که چون موسی آب خواست از ما
لِقَوْمِهٖ برای قوم خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه شده بودند فَقُلْنَا پس گفتیم ما مر او را که ای موسی اضْرِبْ بِّعَصَاكَ بزن بعصای خود که از شجره بهشت بود الْحَجَرَ سنگ معین و آن سنگی بود مربع برنگی که حق
تعالی از بهشت فرستاده بود و بقولی دیگر گوید سنگ معین نبود پس موسی بفرمان مولی عصا بر سنگ زد فَانْفَجَرَتْ پس شکافته شد مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا از آن سنگ دوازده چشمه بعدد
اسباط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ بدرستیکه دانست كُلُّ اُنَاسٍ هر یکی از آدمیان یعنی از اسباط مَّشْرَبَهُمْ آبخور خود را كُلُوْا بخورید از من و سلوی وَاشْرَبُوْا و بیاشامید
از چشمها مِنْ رِّزْقِ اللّٰهِ از روزی که حق سبحانه بی سبب شما داده وَلَا تَعْثَوْا و از حد در مگذرید فِی الْاَرْضِ در زمین مُفْسِدِيْنَ ۝ در حالتیکه شما تباه کاران باشید وَاِذْ قُلْتُمْ يٰمُوْسٰى

و یاد آورید آنرا که گفتید ای موسی لَن نَّصْبِرَ هرگز صبر نخواهیم کرد عَلٰی طَعَامٍ وَّاحِدٍ بر طعام یگانه یعنی من و سلوی هر چند طعام دو بود اما هر دو را در هم سرشته یکی می ساختند
فَادْعُ لَنَا پس بخوان از برای ما رَبَّکَ پروردگار خود را و درخواه تا بقدرت خود يُخْرِجْ لَنَا بیرون آرد برای ما مِمَّا تُنْۢبِتُ الْاَرْضُ از آن چیزی که آنرا میرویاند
زمین نسبت انبات بزمین مجازست چه حق سبحانه بحقیقت میرویاند مِنْۢ بَقْلِهَا از سبزها و تره های زمین وَقِثَّآئِهَا و از خیار و بادرنگ آن وَفُوْمِهَا و از گندم یا سیر آن
وَعَدَسِهَا و از نخود آن وَبَصَلِهَا و پیاز آن قَالَ گفت خدای تعالی یا آنکه موسی فرمود اَتَسْتَبْدِلُوْنَ الَّذِیْ آیا بدل میکنید آن چیزی را که هُوَ اَدْنٰی آن خوردنی
خوارترست چون سیر و پیاز بِالَّذِیْ بآنچیز که هُوَ خَیْرٌ آن نیکوتر و بهترست یعنی ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین میکنید اِهْبِطُوْا فرود آئید مِصْرًا در شهری
از شهرهای ارض مقدسه یعنی بلاد شام فَاِنَّ لَکُمْ پس بدرستیکه در آن شهر مر شما راست مَّا سَاَلْتُمْ آنچه خواستید از بقول وَضُرِبَتْ و زده شده یعنی لازم گشت عَلَیْهِمُ
بر ایشان بجزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذِّلَّةُ خواری و فرومایگی بجزیه وَالْمَسْکَنَةُ و دیگر بر ایشان وضع کرده شد درویشی و بیچارگی که هر چند
توانگر باشند در روی خود محتاجی و بینوائی بخلق نمایند وَبَآءُوْ و باز گشتند بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ بخشمی از خدای یعنی سزاوار خشم خدا شدند ذٰلِکَ آن خواری و بیچارگی و
خشم خدا مر ایشانرا بِاَنَّهُمْ بآن بود که ایشان کَانُوْا یَکْفُرُوْنَ بودند که کافر می شدند بِاٰیٰتِ اللّٰهِ بآیتهای توریت وَیَقْتُلُوْنَ النَّبِیّٖنَ و میکشتند پیغمبران
را چون زکریا و یحیی و شعیب بِغَیْرِ الْحَقِّ بناحق و ناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزیکه موجب قتل باشد از انبیاء صادر نشده بود ذٰلِکَ آن کفر و
قتل ایشان بِمَا عَصَوْا بران بود که عاصی شدند در فرمان خدای تعالی وَّکَانُوْا یَعْتَدُوْنَ و بودند که از حد در میگذشتند و تجاوز از حد فرمان او میکردند بکثرت
عصیان یعنی هر چند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آئینه دل بیشتر می نشیند مثنوی هر گنه زنگیست بر مرآت دل ✽ دل شود زین زنگها خوار و خجل ✽ چون زیادت
گشت دل را تیرگی ✽ نفس دون را بیش گردد خیرگی ✽ اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستیکه آنانکه از روی نفاق اٰمَنُوْا گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند وَالَّذِیْنَ هَادُوْا و آنانکه به
یهودیت در آمدند وَالنَّصٰرٰی و ترسایان وَالصّٰبِئِیْنَ و آنانکه از دینی بدینی گردانیده گانند یعنی از هر دینی چیزی که خوش می آمد اخذ میکردند یا ملائکه می پرستیدند
و زبور میخواندند و روی بکعبه آورده نماز میگزاردند و گفته اند صابیان زنادقه اند یا ستاره پرستان مَنْ اٰمَنَ هر که ایمان آرد باخلاص تمام ازین طوائف بِاللّٰهِ بخدای
و صفات ثبوتی و سلبی او وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز قیامت و متعلقات آن وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل شایسته فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ پس مر ایشانراست مزد کار ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد
پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ و ترسی نباشد عَلَیْهِمْ بر ایشان در روز حشر وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نباشند که اندوهگین شوند در وقت مجازات وَاِذْ اَخَذْنَا و
یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما مِیْثَاقَکُمْ پیمان شما را بمتابعت موسی و عمل باحکام توریت وَرَفَعْنَا و برداشتیم فَوْقَکُمُ الطُّوْرَ زبر سر شما کوه را تا پیمان بستند
بنی اسرائیل بعد از نزول این آیت آغاز تمرد نهادند و گفتند احکام این کلام بغایت دشوارست ما گردن نمی نهیم حق تعالی کوهی را از کوههای فلسطین که آنرا طور گفتندی
و در تفسیر قرطبی آمده که آن کوه منسوب بود بطور بن اسمعیل حق تعالی فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد و در پیش روی ایشان آتشی افروخت و در عقب ایشان دریا پدید آمد
چون گریزگاهی ندیدند بروی در افتاده متحیر شدند و حق تعالی گفت خُذُوْا مَآ اٰتَیْنٰکُمْ فرا گیرید آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرعی بِقُوَّةٍ بجد تمام و جهد تمام وَّاذْکُرُوْا
و یاد گیرید پیوسته یاد کنید مَا فِیْهِ آنچه در وست از ثواب و عقاب لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ ۝ تا باشد که شما بپرهیزید از ناشایستها ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ پس روی بگردانیدید
شما از فرمان مِّنْۢ بَعْدِ ذٰلِکَ از پس عهد کردن فَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ پس اگر نبودی فضل بخشایش خدای تعالی عَلَیْکُمْ بر شما وَرَحْمَتُهٗ و بخشش او بنسبت
شما لَکُنْتُمْ هر آئینه بودید شما مِّنَ الْخٰسِرِیْنَ از جمله زیان زدگان وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِیْنَ و هر آئینه نیکو دانسته اید شما آنانرا که در زمان داود اعْتَدَوْا از حد در
گذشتند مِنْکُمْ قوم شما در شهر ایله فِی السَّبْتِ در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم ایشانرا از صید ماهی و ایشان مخالفت نموده در آن روز بحیله ماهی میگرفتند
فَقُلْنَا لَهُمْ پس گفتیم ما مر ایشانرا که چون خلاف امر کردید کُوْنُوْا باشید قِرَدَةً بوزنگان خٰسِـِٕیْنَ ج خوار شدگان و تمامی این قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی فَجَعَلْنٰهَا پس ما گردانیدیم آن عقوبت را نَکَالًا عذابی و عقوبتی که پند کننده و بند دهنده باشد لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهَا مر آن کسانی را که پیش ایشان
حاضر بودند می دیدند وَمَا خَلْفَهَا و آنها را که از پس ایشان آیند و قصه ایشان شنوند وَمَوْعِظَةً و گردانیدیم آنرا پندی لِّلْمُتَّقِیْنَ ط از برای پرهیزگاران از
قوم ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم وَاِذْ قَالَ مُوْسٰی و یاد کنید آنرا که گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهٖ مر گروه خود را که قتیله در میان خود کشته یافته بودند میل

خواستند که قاتل را معلوم گردد اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُکُمْ بدرستیکه خدای تعالی میفرماید شما را اَنْ تَذْبَحُوْا بَقَرَةً آنکه بسمل کنید گاوی را تا بعضے از آن بر مرده زنید و مرده
زنده شود و بگوید که قاتل او کیست قَالُوْا گفتند قوم موسی اَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا آیا فرا میگیری ما را از اهل فسوس یعنی ما را مسخره میکنی ما می‌پرسیم که عامیل را که کشته
است و تو میگوئی گاوی بکشید قَالَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ موسی گفت پناه میگیرم بخدای اَنْ اَکُوْنَ از آنکه باشم مِنَ الْجٰهِلِیْنَ از نادانان و فسوس کنندگان
قَالُوا ادْعُ لَنَا گفتند بخوان و سوال کن ای موسی از برای ما رَبَّکَ پروردگار خود را یُبَیِّنْ لَّنَا تا بیان کند برای ما مَا هِیَ که آن گاو را صفت چیست
و سؤال بچه است سؤال ماهیت جهت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که از اجزاء بقره اثر صورت صادر تواند شد پس او را ماهی عجیبی پنداشتند گویا
حقیقت آن ایشان را معلوم نیست و فی نفس الامر سوال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال و صفات و میپرسیدند لاجرم در جواب ایشان قَالَ گفت موسی اِنَّهٗ بدرستیکه خدای تعالی
یَقُوْلُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ میگوید که آن گاو گاویست که لَّا فَارِضٌ نه پیر که از کار افتاده وَّلَا بِکْرٌ و نه جوان و نارسیده عَوَانٌ میانه است بَیْنَ ذٰلِکَ میان آنچه مذکور شد
از پیری و جوانی فَافْعَلُوْا پس بکنید مَا تُؤْمَرُوْنَ آنچه مأمور شده‌اید قَالُوا گفتند بار دیگر ادْعُ لَنَا رَبَّکَ بخوان از برای ما پروردگار خود را یُبَیِّنْ لَّنَا تا پیدا
و هویدا سازد از برای ما مَا لَوْنُهَا چیست رنگ آن بقره قَالَ اِنَّهٗ یَقُوْلُ گفت موسی که خدا میگوید اِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَآءُ آن گاویست زرد فَاقِعٌ لَّوْنُهَا در غایت
زردی رنگ او تَسُرُّ النّٰظِرِیْنَ و آن گاو شاد میکرد و مسرور میساخت از رنگ خود نظر کنندگان را قَالُوا ادْعُ لَنَا دیگر بار گفتند بخوان از برای ما رَبَّکَ خداوند
خود را یُبَیِّنْ لَّنَا تا آشکارا کند برای ما مَا هِیَ که آن چه گاویست کارکننده است یا در صحرا چرنده اِنَّ الْبَقَرَ بدرستیکه گاوان تَشٰبَهَ عَلَیْنَا متشابه شده اند
بر ما چه میانه سال و زرد رنگ بسیار اند وَاِنَّآ و بدرستیکه ما اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اگر خدا خواهد لَمُهْتَدُوْنَ از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو و از حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله منقول است که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی قَالَ اِنَّهٗ یَقُوْلُ گفت موسی که میگوید خدای اِنَّهَا بَقَرَةٌ
آن گاویست لَّا ذَلُوْلٌ نه رام کرده و نرم کرده شده بحکم تُثِیْرُ الْاَرْضَ که شکافد زمین را بشیار وَلَا تَسْقِی الْحَرْثَ و نه گاویست که آب دهد کشت زار یعنی برکشیده زراعت
مُسَلَّمَةٌ درست باز داشته شده است از همه کارها و بسر خود چرا میکند یا از عیب و تمام خلقت لَّا شِیَةَ فِیْهَا نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی بود در آن چون بنی اسرائیل
این نشانها شنیدند قَالُوا الْـٰٔنَ گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی جِئْتَ بِالْحَقِّ آوردی راستی را و صفت تمام بگفتی و آن گاو بدین نام و نشانه در دست
جوانی بود پسر کار که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل بخریدند آن گاو را بآنکه پوست او را پر زر کنند فَذَبَحُوْهَا پس بکشتند آن را و بکشتن آن گاو سالها
پریشان بود بدیشان نمود که آنچه شما رسیدید باید قابل صحبت را لائق عبادت و هم القصه در ذبح کردند وَمَا کَادُوْا یَفْعَلُوْنَ و نمی خواستند که بکشند این گاو را

ع

بسبب گرانی بهای آن وَاِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا اول قصه است میفرماید که یاد کنید آنرا که بکشتید شخصی را که نام آن عامیل بود فَادّٰرَءْتُمْ فِیْهَا پس اختلاف کردید و دفع کردید
دران نفس مقتول یعنی در کشتن او وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ و خدای تعالی بیرون آورنده است و ظاهر کننده مَّا کُنْتُمْ تَکْتُمُوْنَ آن چیز را که هستید شما که آن را میپوشیدید از قتل
عامیل فَقُلْنَا اضْرِبُوْهُ پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته را بِبَعْضِهَا به پاره از آن گاو که یا دم بود یا زبان یا گوش و بر هر تقدیری چون بزدند مرده زنده شد
و خون از گردن او میریخت و نام قاتلان خود را بگفت و آن دو برادرزاده او بودند که بواسطه مال او را در صحرا برده بقتل رسانیده بودند و بعد از تسمیه ایشان حال بیفتاد
کَذٰلِکَ همچنانکه این مرده را زنده گردانید یُحْیِ اللّٰهُ الْمَوْتٰی زنده میگرداند خدای تعالی همه مردگان را وَیُرِیْکُمْ اٰیٰتِهٖ و مینماید شما را خطاب بآن جماعت است که در مجلس احیای
عامیل حاضر بودند و شاید که منکران زمان حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله وسلم میگوید که انکار حشر میکنید که آخر خدای شما را آیاته دلائل قدرت خود در احیا
لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ مگر بدانید که شما انکار مکنید و بدانید که کسیکه قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هر آئینه بر احیای همه نفوس قادر تواند بود ثُمَّ قَسَتْ پس سخت گشت قُلُوْبُکُمْ دلهای شما
ای یهود مِّنْۢ بَعْدِ ذٰلِکَ از پس زنده شدن عامیل فَهِیَ پس آن دلها که شما راست کَالْحِجَارَةِ همچون سنگ است در سختی و درشتی اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً بلکه سخت ترست در
قساوت و صلابت از سنگ وَاِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ و بدرستیکه بعضے از آن سنگهاست لَمَا یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْاَنْهٰرُ هر آئینه روان میگردد از آن جویهای بزرگ وَاِنَّ مِنْهَا
و بعضے دیگر است از آن لَمَا یَشَّقَّقُ هر آئینه شکافته میگردد فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْمَآءُ پس بیرون می‌آید از وی آب چون چشمها وَاِنَّ مِنْهَا و بتحقیق هست که از حجارت
لَمَا یَهْبِطُ آنچه فرود آید از بلندی به پستی گرا مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ از ترس خدای وَمَا اللّٰهُ و نیست خدای بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ غافل از آنچه شما ای یهود میکنید

و بالوالدین و نیکویی کنید بپدر و مادر احساناً نیکویی کردنی تمام و ذی القربی و دیگر نسبت خویشان و الیتمٰی و یتیمان و المسٰکین و بیچارگان و قولوا و گوئید
للناس مر مردمان را حسناً سخنی که مشتمل بر نیکویی باشد یا با مردم چنان سخن کنید که دوست دارید که با شما سخن گویند و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز
را با شرائط آن و اٰتوا الزکوة و بدهید زکوة را و جمله حکم کرده ایم ثم تولیتم پس روی گردانیدید بعد از این پیمان و برگشتید از عهد میثاق الا قلیلا
منکم مگر اندکی از شما مراد بعضی اسلاف ایشانند که بر شریعت توریت استقامت داشتند و انتم معرضون و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از احکام توریت و در
متابعت محمد صادر شده و اذ اخذنا و آن را نیز یاد کنید که گرفتیم میثاقکم پیمان از اسلاف شما و از ایشان عهد بستیدیم که لا تسفکون نریزید دماءکم خونهای قرابت
و همدینان خود را و لا تخرجون و بیرون مکنید انفسکم کسان خود را من دیارکم از جایهای ایشان و شهرهای خود و گفته اند که اسرائیل را مادر هم اقررتم پس اقرار کردید
یعنی قبول نمودید و انتم تشهدون و شما ای یهود مدینه گواهید که آبای شما این عهد نموده اند ثم انتم هٰؤلاء پس شما آن گروهید که پیمان را شکسته تقتلون انفسکم میکشید
کسان خود را و تخرجون فریقاً و بیرون میکنید گروهی را منکم از قوم خود من دیارهم از سرا و منزلهای ایشان تظاهرون هم پشت شدید علیهم برایشان قوم ملوث شده
بالاثم به بزه کاری و العدوان و افزون طلبی و ستمکاری در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و دیگری نضیر که با هم مقاتله کردندی و قبل از هجرت و قبایل مشرک نیز بودند یکی اوس
دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدندی و نضیر با خزرج اتفاق کردندی و هر فریقی بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی بعد از شکست حالی ما سالی ایشان که تیمتی تا هم قوم
ملوث الحاسدی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه میفرماید و ان یأتوکم و اگر شما آیند اسٰری اسیران بنی اسرائیل تفٰدوهم ایشان را فدیه میدهید یعنی باسیری گرفته
میکنید و هو محرم و این آیت تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید و حال آنکه حرام کرده شده است علیکم بر شما بحکم میثاق اخراجهم بیرون کردن ایشان
افتؤمنون آیا میگروید شما ببعض الکتٰب بپاره از احکام توریت که فدیه اسیر است و تکفرون ببعض و کافر میشوید ببعضی دیگر که قتل و اخراج است فما جزاء من یفعل پس چیست مکافات
آنکس که بکند ذلک همین عهدشکنی و ادای فدیه منکم از شما یهود الا خزی مگر خواری و رسوائی فی الحیٰوة الدنیا در زندگانی این سرا که آن قتل بنی قریظه است و جلای بنی نضیر و یوم القیٰمة
و روز رستخیز یردون باز گردانیده شوند از حشرگاه الیٰ اشد العذاب بسوی سخت ترین عذابی که عذاب دوزخ است و یکی از علامات شدت دوام است و ما الله بغافل
و خدا نیست غافل عما تعملون از آنچه عهدشکنان میکنید و خصص بجانب میخوانید و مخاطب هم یهود اند یا خطاب عام است اولٰئک الذین این گروه آنانند که
اشتروا الحیٰوة الدنیا خریده اند و بدل کرده اند زندگانی محقر را بالاٰخرة بنعمت جاودانی آن سرای دیگر فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب
در دنیا بنقصان جزیه و در آخرت بخروج از آتش و لا هم ینصرون و نه ایشان یاری داده شوند در دنیا بدفع آفات از ایشان و در محشر بتخفیف عقوبات
و لقد اٰتینا موسی و بدرستیکه ما عطا کردیم موسی را الکتٰب توریت و قفینا و از پی در آوردیم من بعده از پس موسی بالرسل پیغمبران را چون یوشع و داود
و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی و اٰتینا عیسی ابن مریم و عطا کردیم عیسی پسر مریم را البینٰت نشانهای روشن و معجزات هویدا چون اخبار از غیب و احیای موتی و ابکمه
و ابرص و مانند آن و ایدنٰه و قوت دادیم او را بروح القدس بجان پاکیزه و یا جبرئیل که همه وقت قرین عیسی بود یا اسم اعظم که ببرکت او مرده زنده گشتی یا انجیل که تازگی دل
و زندگی جان از آن یافتندی رباعی دل تازگی از حسن کلامت دارد جان زندگی از سماع نامت دارد هر جا که دلی واقف اسرار بود او نوع صفائی ز بیانت دارد
افکلما آیا هرگاه که جاءکم رسول آمد شما را فرستاده بما لا تهوی با نچه دوست ندارد انفسکم نفسهای شما آرا دش و در وفق هوای شما نباشد استکبرتم
تعظیم کردید و گردن نهادید ففریقاً کذبتم پس گروهی از ایشان را دروغ داشتید چون محمد و عیسی و فریقاً تقتلون و گروهی را میکشتید چون زکریا و یحیی و قالوا و گفتند یهود
قلوبنا غلف دلهای ما در غلاف است یعنی پوشیده و از فهم راز داشته شده از قبول قول محمد دین سخن نا امید میگردانید حضرت پیغمبر را از ایمان خود بقرآن پس تعالت
آنحضرت حق سبحانه رد سخن ایشان میکند یعنی چنانست که ایشان میگویند بل لعنهم الله بلکه خدای تعالی ایشان را رانده است و از لطف از ایشان باز گرفته
بکفرهم بسبب ناگرویدن ایشان فقلیلا ما یؤمنون پس اندکی از ایشان ایمان می آورند چون عبدالله بن سلام و اصحاب او و لما جاءهم و آن هنگام
که ایشان را آمد کتٰب من عند الله نوشته از نزدیک خدای که آن قرآن است مصدق گواه و موافق لما معهم مر آن کتاب را که با ایشانست در توحید و نبوت و حشر و آنچه از
اصول دین باشد قبول نکردند و نگرویدند بدان و کانوا من قبل و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت فرو ماندگی یستفتحون طلب فتح و نصرت میکردند و میگفتند

وبکسی که این کتاب بدو فرود آید هرگاه که کفار عرب قصد یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی بدین دعا مدد خواسته گفتندی بار خدایا بحق محمد امی که رسول آخر الزمان
عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنانکه نگرویده‌اند از مشرکان عرب فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن وقت که آمد بدیشان مَا عَرَفُوا آنکس را که شناخته بودند كَفَرُوا بِهِ کافر شدند بدو حسد
ایشان را گمان آن بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود بدو کافر شدند فَلَعْنَةُ اللَّهِ پس لعنت خدای عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان بدلیل
خود که انکار نمودند و عناد ورزیدند وضع ظاهر در موضع ضمیر تسجیل بر کفر ایشانست بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ بد چیزیست که ایشان فروختند بآن چیز أَنْفُسَهُمْ بهره نفسهای خود را و
آن چیز کدامست أَنْ يَكْفُرُوا آنکه کافر میشوند بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرو فرستاده است که آن قرآنست بَغْيًا از جهت حسد یعنی رشک میبرند أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ
بآنکه فرو فرستد خدای مِنْ فَضْلِهِ فضل خود را که کتاب وحی است عَلَى مَنْ يَشَاءُ بر هر کس که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود که سزاوار آن باشند فَبَاءُوا پس گشتند
جهودان بِغَضَبٍ بخشم از خدای یا مستحق گشتند خشمی را عَلَى غَضَبٍ بالای خشمی دیگر خشمی بانکار عیسی و انجیل و خشمی بانکار محمد و قرآن وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران راست
عَذَابٌ مُهِينٌ عذاب خوار کننده وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر جهودان را که آمِنُوا بگروید بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرو فرستاده از انجیل و قرآن قَالُوا گویند
ما میگرویم بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا بآنچه بر ما فرستاده شده یعنی توریت وَيَكْفُرُونَ و کافر میشوند بِمَا وَرَاءَهُ بدانچه جز کتاب ایشانست وَهُوَ الْحَقُّ و آن ما ورا یعنی
انجیل و قرآن درستست و راستست مُصَدِّقًا در حالتیکه آن حق باور دارنده است لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتاب را که با ایشانست و آن چون کفر ایشان بتوریت پیدا
می آید چه کفر بآنچه موافق چیزیست کفر باشد بآن چیز قُلْ بگوی ای محمد در جواب آنکه میگویند بتوریت ایمان داریم فَلِمَ تَقْتُلُونَ پس چرا میکشتید أَنْبِيَاءَ اللَّهِ پیغمبران خدا
را مِنْ قَبْلُ پیش ازین إِنْ كُنْتُمْ اگر بوده‌اید شما مُؤْمِنِينَ گرویدگان بتوریت وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى و هر آینه که آمد بشما موسی بِالْبَيِّنَاتِ بنشانهای روشن و بیانهای راست
که احکام الواحست ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدای مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما بیدادگرانید بر نفسهای خود
وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را وَرَفَعْنَا و بر داشتیم فَوْقَكُمُ الطُّورَ زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور بن اسمعیل از کوههای فلسطین
و آن شهریست از بلاد شام خُذُوا و گفتیم که فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُمْ آنچه بشما داده‌ایم یعنی توریت بِقُوَّةٍ بعزم درست و جد تمام وَاسْمَعُوا و بشنوید یعنی فرمان برید قَالُوا گفتند
آشکارا سَمِعْنَا شنودیم و پذیرفتیم و پنهان باخود گفتند وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل وَأُشْرِبُوا و خورانیده شد یعنی در آورده شد فِي
قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ در دلهای ایشان دوستی گوساله را بِكُفْرِهِمْ بسبب جحود و انکار ایشان قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بگوی ای محمد بد چیزیست آنچه میفرماید شما را بِهِ إِيمَانُكُمْ
بآن چیز ایمان شما و آن کفرست بقرآن و بمحمد إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما گرویدگان بخدای چه اگر چنین کسی مؤمن باشد ایمان او را بکفر نمیفرماید و جهودان با این همه دعوی میکردند که
بهشت خاص ما خواهد بود حقتعالی جل علا فرمود که قُلْ بگوی ای محمد در جواب این دعوی ایشان که إِنْ كَانَتْ اگر هست بزعم شما لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ مر شما را سرای آخرت یعنی
بهشت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای خَالِصَةً پاکیزه و خاص مِنْ دُونِ النَّاسِ بی دیگر مردمان فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید مرگ را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست
گویان در آنکه بهشت خاصه از آن شماست چه بی مرگ بدان سرا نتوان رسید و آرزوی مرگ از علامات اشتیاق لقاست پس هر که را وعده بود مشتاق تر باشد بلقا
فرد مرگست که دوست را بدوست رساند بر دوست و آن کیست که از مرگ بترسد وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا و آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بآنچه پیش فرستاده است
دستهای ایشان از قتل انبیا و تغییر نعت مصطفی وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و خدای داناترست بستمکاران در دعوی گویان وَلَتَجِدَنَّهُمْ و هر آینه یابی تو جهودان را
أَحْرَصَ النَّاسِ حریص‌ترین مردمان عَلَى حَيَاةٍ بر زندگانی دنیا وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و از آن کسانی نیز که شرک آورده‌اند یعنی کفار عرب اصح آنست که مراد ایشان مجوس
بود زیرا که هیچکس از زندگانی دوست‌تر از ایشان نیست يَوَدُّ أَحَدُهُمْ دوست میدارد هر یکی از ایشان یعنی از گبران لَوْ يُعَمَّرُ که کاش عمر داده شود أَلْفَ سَنَةٍ هزار
سال و این تحیت مجوس است که چون بهم رسند گویند که هزار سال بزی و بعضی از علما گفته‌اند این لفظ مکروهست وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ و نیست که رهاننده او با تدبیر مِنَ الْعَذَابِ
از عذاب أَنْ يُعَمَّرَ آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر او دافع عذاب الهی نیست وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند یهود و مجوس و جز ایشان بعضی از یهود
میگفتند که صاحب محمد جبرئیل است و او وحی بدو فرو می آرد و اسلاف ما از جبرئیل زحمت بسیار رسیده است از کربلا و حدثات آبای ما بواسطه او نازل شده اگر میکائیل بودی ما نیز
ایمان می آوردیم حق سبحانه فرمود که قُلْ بگوی ای محمد مَنْ كَانَ هر که باشد عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ دشمن مر جبرئیل را و این نامیست عبرانی یعنی عبد الله و [illegible]

مع

ع ۱۰ / ۱۱

فَاِنَّهٗ نَزَّلَهٗ پس بدرستیکه او فرود آورد قرآن را عَلٰی قَلْبِكَ بِاِذْنِ اللّٰهِ بر دل تو بفرمان خدای مُصَدِّقًا و حالیکه قرآن تصدیق کننده است لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مر آن
چیزی را که پیش از وے نازل شده و حالا با ایشان ست از کتب منزله چون توریت و زبور وَهُدًی و قرآن راه نماینده است بحق وَّبُشْرٰی و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِیْنَ ٥
مر گرویدگان را بنجات و درجات مَنْ كَانَ هر که باشد عَدُوًّا لِّلّٰهِ دشمن مر خدای را وَمَلٰٓئِكَتِهٖ و فرشتگان او را وَرُسُلِهٖ و فرستادگان او را وَجِبْرِیْلَ وَمِیْكٰىلَ و این دو فرشته مقرب را
فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خدای عَدُوٌّ لِّلْكٰفِرِیْنَ دشمنست مر کافران را که دشمن ملائکه و رسلند وَلَقَدْ اَنْزَلْنَآ اِلَیْكَ و هر آئینه فرستادیم بسوی تو اٰیٰتٍۢ بَیِّنٰتٍ نشانهاء روشن یا آیتهای درست
و راست یعنی قرآن وَمَا یَكْفُرُ بِهَآ و کافر نشوند بدین آیتها اِلَّا الْفٰسِقُوْنَ ٥ مگر بیرون شدگان از فرمان خدای اَوَكُلَّمَا آیا هرگاه که یهود عٰهَدُوْا عَهْدًا عهد کردند عهدی که
بشکنند آنرا نَّبَذَهٗ فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ بیفکند آنرا گروهی از ایشان بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکه بیشترے از ایشان لَا یُؤْمِنُوْنَ ٥ نمیگروند بتوریت وَلَمَّا جَآءَهُمْ و آن هنگام که آمد بدیشان رَسُوْلٌ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ
فرستاده از نزدیک خدای یعنی محمد مُصَدِّقٌ باور دارنده لِّمَا مَعَهُمْ مر توریت را که با ایشان ست نَبَذَ فَرِیْقٌ بیفگندند گروهی مِّنَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ از آنکه عطا داده شده اند
توریت یعنی علماء ایشان بینداختند كِتٰبَ اللّٰهِ توریت را یا قرآن را وَرَآءَ ظُهُوْرِهِمْ پس پشت خود كَاَنَّهُمْ گویا که آن علماء لَا یَعْلَمُوْنَ ٥ نمیدانند که آن کلام الله است و
محمد رسول اوست وَاتَّبَعُوْا و پیروی کردند این یهود مَا تَتْلُوا الشَّیٰطِیْنُ آنچیزی را که میخواندند دیوان عَلٰی مُلْكِ سُلَیْمٰنَ ٥ در زمان پادشاهی سلیمان و آنچنان بود که دیوان در عهد
سلیمان شعبدهای صد رنگ با نیرنگهای کهانت در آمیخته نوشته بودند و میان اراذل و جهال شائع شده بود و سلیمان بر آن حال اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشتها را گرد آورده در صندوقی نهاد
مقفل ساخته در زیر تخت خود دفن کرد و بعد از وفات سلیمان دیوان آنرا از زیر تخت بیرون آورده چنان وانمودند که سلیمان بآن سحرها و شعبدها پادشاهی میکرده و بعد از آن یهود سلیمان را بسحر
نسبت میدادند حق سبحانه از آن وی را بری ساخت وَمَا كَفَرَ سُلَیْمٰنُ و هرگز کافر نشد سلیمان یعنی سلیمان جادو نکرد وَلٰكِنَّ الشَّیٰطِیْنَ کَفَرُوْا ولیکن دیوان در زمان دیگر کافر شدند یُعَلِّمُوْنَ
النَّاسَ السِّحْرَ در می آموختند مردمانرا السحر یعنی جادوی وَمَآ اُنْزِلَ و دیگر یهود متابعت کردند آن چیزی را که فرو فرستاده شده از سحر عَلَی الْمَلَكَیْنِ بر دو فرشته بِبَابِلَ در شهر بابل هَارُوْتَ
وَمَارُوْتَ که نام آن دو فرشته است و آنچنان بود که ملائکه آدمیان را گنهکار طعنه میزدند حق تعالی فرمود که ایشان بسته نفس و هوا اند و اگر شما را نیز همان حالت که ایشانرا هست بود صدور گناه بدرار
افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند و حق سبحانه نفس بشری را بدیشان داد و بر حکومت خلق بر زمین فرستاد ایشان روز در میان مردم بحکم نشستندی و شب نام اعظم خوانده
بسبب حمر و قتل ناحق و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشانرا از صعود بر آسمان منع کرد و عذاب ایشان در جهان مقرر شده و حالا در چاه بابل از موی سر آویخته معذبند و انزال سحر بر ایشان
بجهت آن بود که در آن زمان سحره دعوی نبوت میکردند و حق سبحانه در آن زمان حکومت ایشان و قبل از معصیت این علم اسم اعظم بر ایشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشان کیفیت این
علم را آموختند تا جمعی در کار تعلیم شدند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت گردند وَمَا یُعَلِّمٰنِ و نمی آموزانند این دو فرشته در وقت که جادو ند مِنْ اَحَدٍ
هیچ کسی را حَتّٰی یَقُوْلَاۤ تا وقتیکه گویند پیش از آموزانیدن آن کس را اِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ جز این نیست که ما آزمایش خلقیم از خدای فَلَا تَكْفُرْ پس تو کافر مشو باعتقاد کردن و عمل سحر گاهی
مؤثر نیست فَیَتَعَلَّمُوْنَ پس می آموزند مِنْهُمَا از آن دو ملک مَا یُفَرِّقُوْنَ بِهٖ آن چیزی را که جدائی افکند بآن بَیْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهٖ میان مرد و زن او وَمَا هُمْ و نیستند جادوان
بِضَآرِّیْنَ بِهٖ ضرر رساننده بسحر مِنْ اَحَدٍ هیچکس را اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بقضا و قدر خدای وَیَتَعَلَّمُوْنَ و می آموزند مَا یَضُرُّهُمْ آنچه ایشانرا زیان رساند وَلَا یَنْفَعُهُمْ و سود نکند
ایشانرا وَلَقَدْ عَلِمُوْا و هر آئینه بدانستند یهود لَمَنِ اشْتَرٰىهُ هر کسی اختیار سحر یعنی بیاموزد و کار بندد مَا لَهٗ نیست مر او را فِی الْاٰخِرَةِ در آن سرای مِنْ خَلَاقٍ بهره از نیکوئی
وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهٖٓ و بد چیزیست که فروختند بدان اَنْفُسَهُمْ نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند لَوْ كَانُوْا یَعْلَمُوْنَ ٥ اگر هستند ایشان که دانند زیان این سودا
را وَلَوْ اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا و اگر این جهودان گرویدندے بمحمد وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی یا دانش یافتندی در نیت لَمَثُوْبَةٌ هر آئینه پاداش نیکو باشد مِّنْ
عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خدای خَیْرٌ بهتر است از رشوت که بر کتمان نعت پیغمبر میستانند لَوْ كَانُوْا یَعْلَمُوْنَ ٥ اگر بودندے که بدانستندی یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه
گرویده اید لَا تَقُوْلُوْا رَاعِنَا مگوئید لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد که یهود گفتار شما را دستاویز ساخته آنحضرت این کلمه میگویند و در لغت ایشان دشنام فاحش است و
مومنان بدان معنی میگفتند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه فرمود که این کلمه مگوئید وَقُوْلُوا انْظُرْنَا و بگوئید انظرنا یعنی بنگر بسوی ما وَاسْمَعُوْا و بشنوید حکم خدای را
بسمع قبول وَلِلْكٰفِرِیْنَ و مر کافران را است یعنی آنهارا که بر سبیل مذمت این کلمه گویند عَذَابٌ اَلِیْمٌ ٥ عذابی دردناک که هرگز انقطاع نیابد مَا یَوَدُّ دوست ندارند الَّذِیْنَ
كَفَرُوْا آنانکه حق را پوشیده اند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل کتاب یعنی یهود وَلَا الْمُشْرِكِیْنَ و نه مشرکان اَنْ یُّنَزَّلَ عَلَیْكُمْ آنکه فرو فرستاده شود بر شما مِّنْ خَیْرٍ هیچ

ع ۱۲

فَاللّٰهُ یَحْکُمُ پس خدای داوری کند بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ میان ایشان در روز رستخیز فِیْمَا کَانُوْا در آن چیزی که هستند ایشان فِیْهِ یَخْتَلِفُوْنَ ۝ که در آن چیز
اختلاف میکنند از حق و باطل وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ مَّنَعَ از آنکس که باز داشت مَسٰجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدا را اَنْ یُّذْکَرَ از آنکه یاد کرده
شود فِیْهَا اسْمُهٗ در آنجا نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در مساجد خدای تعالی را یاد کنند و پرستش نمایند وَسَعٰی و سعی نمود فِیْ خَرَابِهَا در ویرانی آن مساجد بخت
نصر بابلی بود یا طرطوس رومی که بیت المقدس را خراب کرد و احبار را بقتل رسانید یک مسجد را بلفظ جمع یاد کرد بجهت تعظیم یا آنکه هر موضعی از مسجد بیست یعنی محل سجده
اُولٰٓئِکَ آن گروه که در منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدند مَا کَانَ لَهُمْ نیست مر ایشان را و نسزد اَنْ یَّدْخُلُوْهَا آنکه در آیند در آن مسجد اِلَّا خَآئِفِیْنَ مگر ترسکاران و این صورت
در زمان دولت اسلام ظهور یافت که ترسایان را قوت رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لَهُمْ مر ترسایان راست فِی الدُّنْیَا در جهان خِزْیٌ رسوائی و خواری جزیه
دادن وَّلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ و مر ایشان راست در آن سرای عَذَابٌ عَظِیْمٌ عذابی بزرگ وَلِلّٰهِ و مر خدای راست الْمَشْرِقُ جای بر آمدن آفتاب وَالْمَغْرِبُ و جای فرو رفتن
آن آورده اند که جمعی از اصحاب حضرت رسالت پناه شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کسی تحری کرده بر آن خود محرابی ساختند چون صبح شد خطوط
محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود چون به مدینه رسیدند با عادت قضای آن نماز از حضرت رسالت پناه اجازت خواستند و این آیت نازل شد که بعد از آنکه تحری کرده باشد اعادت
نماز حاجت نیست چه که همه جهات از آن اوست و بتحقیق فَاَیْنَمَا تُوَلُّوْا پس هر کجا که روی آرید فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ پس آنجا وجه خدای است یعنی جهت طاعت اوست
و محققان را در تحقیق این آیه نکته است از آن جمله زبان حالی بیان حضرت حقایق رتبت ولایت منقبت کمال خلافت ظلال در این ابیات اشارت به بیان معنی اَیْنَمَا
از نبی اینما تولوا خوان + ثم وجه الله ش متمم دان + یعنی آن سو که روی قصد آری + تا حق بندگیش بگذاری + وجه حق کان بود حقیقت او + باشد آنجا بسوی وی کن رو +
هیچ جا مکن از وی استغنا + پس بود عین حق عیان همه جا + عارف حق شناس را باید + که بهر سوی دیده بگشاید + بیند آنجا جمال حق پیدا + نگسلد از جمال حق قطعا +
اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای وَاسِعٌ بزرگ مغفرتست و بسیار عطا عَلِیْمٌ داناست بمصالح احوال مسلمانان وَقَالُوا و گفتند بیباکان از یهود و نصاری اتَّخَذَ اللّٰهُ
فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی عزیر و مسیح سُبْحٰنَهٗ پاکی و تنزیه مر او راست ازین نه چنانست که ایشان میگویند بَلْ لَّهٗ بلکه مر او راست مَا فِی السَّمٰوٰتِ
آنچه در آسمانهاست وَالْاَرْضِ و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک مالک و مربوب وی باشند پس عیسی و عزیر ولد او نتوانند بود چه ولد نمی باشد
الا از جنس والد و این الملوک من المالک کُلٌّ همه آنچه در زمین و آسمان باشد لَّهٗ قٰنِتُوْنَ مر او را فرمانبردارانند یعنی مغلوبند در تحت تصرف قدرت او
بَدِیْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ از نو پدید آرنده آسمانها و زمین است وَاِذَا قَضٰٓی و چون خواهد یا تقدیر کند اَمْرًا کاری را فَاِنَّمَا یَقُوْلُ لَهٗ پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را
کُنْ بباش فَیَکُوْنُ ۝ پس بباشد وَقَالَ الَّذِیْنَ و گفتند آنانکه لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند خدا را و علم نخوانده اند چون مشرکان مکه لَوْلَا یُکَلِّمُنَا اللّٰهُ اگر ما را بتوحید
دعوت میکند پس چرا سخن نمیگوید خدای با ما اَوْ تَاْتِیْنَآ اٰیَةٌ یا بر یکی از ما پیغامی نمی آید کَذٰلِکَ همچنانکه این مشرکان میگویند قَالَ الَّذِیْنَ گفتند آنانکه بودند مِنْ
قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از یهود و نصاری مِّثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار ایشان و اقتراح کردند بر انبیا بعد از ظهور معجزات تَشَابَهَتْ قُلُوْبُهُمْ بیکدیگر مشابه است دلهای کفار
منکران اهل کتاب در کفر و قساوت و سؤالات از روی عناد و کدورت و تیرگی قَدْ بَیَّنَّا الْاٰیٰتِ هر آئینه بیان کردیم نشانهای توحید و نبوت لِقَوْمٍ یُّوْقِنُوْنَ مر
گروهی که طالب یقین اند تابع ظن و تخمین اِنَّآ اَرْسَلْنٰکَ بدرستیکه ما فرستادیم ترا ای محمد بِالْحَقِّ براستی و درستی و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام
بَشِیْرًا مژده دهنده مومنان را وَّنَذِیْرًا و بیم کننده کافران را وَّلَا تُسْئَلُ و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عَنْ اَصْحٰبِ الْجَحِیْمِ از آنها که اهل جحیم اند و جحیم آتش
سوزنده بسیار زبانه باشد روزی بر زبان حضرت رسالت پناه جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود دری از درهای عذاب بگشاید و اثر غضب خود بدیشان ظاهر
سازد غالب آنست که از بیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم باز آیند حق سبحانه این آیت فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و تا آخر الجحیم رسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو ادای وحی رسالت
و بر احسان اهل ضلالت توقعی نی و هرگز خشنود نشوند عَنْکَ از تو الْیَهُوْدُ وَلَا النَّصٰرٰی از جهودان و ترسایان حَتّٰی تَتَّبِعَ تا آنگاه که پیروی کنی مِلَّتَهُمْ کیش ایشان را قُلْ بگوی
محمد قلیکه هر یک از ایشان ملت خود را ستایش کنند اِنَّ هُدَی اللّٰهِ بدرستیکه راه نمودن خدای هُوَ الْهُدٰی آنست راه نمودن بحق شما را به یهودیت و نصرانیت میخوانید و ما را
باسلام راه می نماید وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت نمائی ای محمد اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای ایشان را در باب دین بَعْدَ الَّذِیْ پس از آنچه که براستی جَآءَکَ آمده است

تو مِنَ الْعِلْمِ از دانش که وحی ست در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان مَا لَكَ نیست مر ترا مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ وَّلِيٍّ دوستی مانند وَّلَا نَصِيْرٍ و نه
کسی یاری دهنده حکومت خطاب بحضرت عالی منقبت ست و معنی راجع با امت اَلَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ آنانکه دادیم ایشانرا کتاب یعنی توریت بقول یکی بر شأن
عبد الله بن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقول یکی در شأن اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی
که آیت در شأن مسلمانان فرود آمده باشد و بر همه تقدیر يَتْلُوْنَهٗ میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهٖ چنانچه حق خواندن یا متابعت کردن ست
اُولٰٓئِكَ آن گروه يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند وَمَنْ يَّكْفُرْ بِهٖ و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آنرا تغییر دهد فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه
هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشانند زیان زدگان يٰبَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوْا یاد کنید نِعْمَتِيَ نعمتهای مرا الَّتِيْٓ آن نعمتها که اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ
انعام کردم بر شما و اسلاف شما وَاَنِّيْ فَضَّلْتُكُمْ و بدرستیکه من پدران شما را تفصیل کردم عَلَى الْعٰلَمِيْنَ بر عالمیان زمان ایشان تکریر این آیت حکمت
تقریر تذکیر نعمتهای الهی ست وَاتَّقُوْا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که از هیبت آن لَّا تَجْزِيْ نَفْسٌ کفایت نکند کسی عَنْ نَّفْسٍ از کسی شَيْـًٔا چیزی از
عذاب وَّلَا يُقْبَلُ مِنْهَا و قبول کرده نشود از هیچ نفسی عَدْلٌ فدای او یعنی بدلی که بعوض او معذب گردد وَّلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ و سود نکند هیچ نفسی را شفاعت
خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع وَّلَا هُمْ يُنْصَرُوْنَ و نباشند کافران که ممنوع گردند از عذاب یعنی ایشانرا کسی یاری نکند تا از عذاب باز رهانند بیت
سودی مهر یاری بر بار کرم هست * تا در رسد وعده هر کار که هست * وَاِذِ ابْتَلٰٓى و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد اِبْرٰهٖمَ رَبُّهٗ مر ابراهیم را پروردگار
او بِكَلِمٰتٍ بسخنان از اوامر و نواهی یا مناسک حج یا آنچه از فطرت اسلام شمرند و آن ده چیز ست یعنی شگافتن موی سر و دو نیم ساختن آنرا که کسی موی دارد و مضمضه
و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و برکندن موی زیر بغل و حلق عانه و ختنه و استنجا بآب فَاَتَمَّهُنَّ پس ابراهیم باتمام رسانید آنرا و قیام نمود بدان
قَالَ گفت خدای تعالی که چون متابعت فرمان کردی اِنِّيْ جَاعِلُكَ بدرستیکه من گردانندهٔ توام لِلنَّاسِ برای مردمان اِمَامًا پیشوای در دین که همه نیکان بعد از تو اقتدا
کنند و آنکه حق سبحانه پیغمبر ما را فرمود که اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفًا و امت مرحومه را نیز امر کرد که مِلَّةَ اَبِيْكُمْ اِبْرٰهِيْمَ جزای اکرام این وعده است و چون خدای تعالی
ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود قَالَ گفت ابراهیم یا حق تعالی وَمِنْ ذُرِّيَّتِيْ و از فرزندان و نبیرگان من پیشوایان پیدا کن قَالَ گفت خدای در جواب
او لَا يَنَالُ عَهْدِي نرسد عهد من یعنی رحمت و بقول اصح رسالت یا امامت مسلمانان الظّٰلِمِيْنَ ستمکاران را یعنی کافران را از ذریت تو وَاِذْ جَعَلْنَا
و یاد کن آنرا که در گردانیدیم الْبَيْتَ خانهٔ کعبه را مَثَابَةً جای بازگشت یا موضع ثواب لِّلنَّاسِ مر آدمیان را یعنی حاجیان را که هر سال بوی باز گردند و از انجا
بثواب بسیار رسند وَاَمْنًا و گردانیدیم آنرا موضع امنی که در وی کسی را نکشند وَاتَّخِذُوْا و فرا گیرید ای مومنان بعد از انکه شرف حرم را شنیدید مِنْ مَّقَامِ اِبْرٰهٖمَ از سنگیکه
منسوب ست بابراهیم مُصَلًّى نمازگاه و آن موضعیست که در ان حجری وضع کرده اند اثر قدمهای مبارک آنحضرت بر دست و حفص وَاتَّخَذُوْا بصیغهٔ ماضی میخواند
یعنی فرا گرفتند مردمان آنرا پیش از شما نمازگاه وَعَهِدْنَآ و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم اِلٰٓى اِبْرٰهٖمَ وَاِسْمٰعِيْلَ بسوی ابراهیم و اسمعیل اَنْ طَهِّرَا که پاک سازید بَيْتِيَ
خانهٔ مرا از اوثان و انجاس و خبائث و معاصی و طواف جنب و حائض لِلطَّآئِفِيْنَ برای طواف کنندگان وَالْعٰكِفِيْنَ و برای مقیمان و معتکفان وَالرُّكَّعِ السُّجُوْدِ
و برای رکوع کنندگان و سجود آرندگان یعنی نماز گزارندگان اهل اشارت بر آنند که پاک دارید خانهٔ دل را که حرم دوست ست از ادناس تعلقات کونین و گفته اند
تطهیر بیت از ادناس آثار ست و تطهیر دل از ملاحظهٔ اغیار بیت اگر حریم دل از غیر دوست سازی پاک * صفای حضرت اندر دلت کنی ادراک * وَاِذْ قَالَ
اِبْرٰهٖمُ و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان هٰذَا این مکان را که برای تو در ان خانه ساختم بَلَدًا اٰمِنًا شهری ایمن از
قحط و خسف و مسخ یا اهل آنرا از جور متغلبان در امان خود دار وَّارْزُقْ اَهْلَهٗ و روزی ده اهل این بلده را مِنَ الثَّمَرٰتِ از میوها حق تعالی این دعا را مستجاب گردانیده
حکم فرمود تا جبرئیل قطعهٔ از دیهای فلسطین را که متصل بود بر ثمرات بسیار از ان زمین منقطع ساخته بمکه آورد و هفت بار بگرد خانه طواف داده بزمین تهامه بر سه مرحله از مکه
وضع کرد و آن دیه را بجهت طواف خانهٔ کعبه طائف میگویند و میوهٔ اهل مکه از انجاست پس ابراهیم تخصیص کرد رزق را بمومنان و گفت مَنْ اٰمَنَ روزی ده هر کرا که ایمان دارد
مِنْهُمْ از آنانکه ساکنان این شهر باشند بِاللّٰهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و در بازپسین قَالَ گفت خدای وَمَنْ كَفَرَ و هر که کافر شود فَاُمَتِّعُهٗ پس او را برخورداری دهم

دعوت میکنند بگوئید اٰمَنَّا بِاللّٰهِ گرویدیم بخدای وَمَآ اُنْزِلَ اِلَيْنَا و آنچه فرود آمده است بما یعنی قرآن وَمَآ اُنْزِلَ و بآنچه فرو فرستاده شده است اِلٰٓى اِبْرٰهٖمَ بسوی ابراهیم که بیست صحیفه بوده است وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ و بفرزندان او اسمعیل و اسحق وَيَعْقُوْبَ و به نبیرهٔ او یعقوب وَالْاَسْبَاطِ و بفرزندان یعقوب اگرچه با اولاد ابراهیم و یعقوب ع هیچ کتابی فرونیامده اما چون متعبد باحکام صحف بوده‌اند توان گفت که آن بر ایشان فرستاده چنانچه قرآن بر ما فرستاده وَمَآ اُوْتِيَ مُوْسٰى وَعِيْسٰى و ایمان داریم بآنچه داده شده‌اند موسی و عیسی یعنی توریت و انجیل و سایر دلائل نبوت وَمَآ اُوْتِيَ النَّبِيُّوْنَ و ایمان داریم بآنچه عطا داده شده‌اند پیغمبران از کتب و معجزات مِنْ رَّبِّهِمْ از نزد خدای خود لَا نُفَرِّقُ هیچ جدائی نمی افکنیم بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم وَنَحْنُ لَهٗ و ما مر خدای را مُسْلِمُوْنَ گردن نهادگانیم فَاِنْ اٰمَنُوْا پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری بِمِثْلِ مَآ اٰمَنْتُمْ بِهٖ بمانند آنچه شما ایمان آورده‌اید یعنی بهمه کتب و رسل فَقَدِ اهْتَدَوْا پس هرآئینه راه یافتند وَاِنْ تَوَلَّوْا و اگر برگردند و اعراض نمایند فَاِنَّمَا هُمْ پس جز این نیست که ایشان فِيْ شِقَاقٍ در مقام خلاف و عداوت اند ای محمد تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن فَسَيَكْفِيْكَهُمُ اللّٰهُ پس زود باشد که خدای کفایت کند دار تو آزار دشمن یهود و نصاری وَهُوَ السَّمِيْعُ و اوست شنوا مقالات موحدان و کافران را اقرار و انکار الْعَلِيْمُ و دانا باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول این آیات جهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت افگنده با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه‌ایست و شما را صبغه‌ای نی و صبغهٔ ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد آنکه آن آب پاک کننده مولود است از غیر دین مسیحا و آنرا قائم مقام ختان دانستندی و گفتندی صبغناه ما حق تعالی فرمود که صِبْغَةَ اللّٰهِ بگوئید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را که آن دین خداست و گویند مراد ختانست که آن تطهیر مسلمانان باشد وَمَنْ اَحْسَنُ و کیست نیکوتر مِنَ اللّٰهِ از خدای صِبْغَةً از جهت دین و تلقین و تطهیر مومنان از دناس تلویث وَنَحْنُ لَهٗ و ما حق را باتباع صبغة الله عٰبِدُوْنَ پرستش‌گرانیم گفته‌اند صبغة الله رتبهٔ ولایت است و درجهٔ محبت است هر کرا رنگ دوستی بر آورده‌اند از همه عالم سر بر آورده‌اند و بر محققان صبغة الله رنگ بیرنگیست و تا کسی از زنگ آمیزی پاک نشود رنگ صبغة الله نگیرد خلاصهٔ رسائل درویشان و نقاوهٔ عبارات و اشارات ایشان بیان معنی این صبغه است و تحقیق آن درین رباعی که صاحب لوایح طلعت ظلال حقائقه بقلم کرم الواح انهام مستفیدان ثبت فرموده پی میتوان برد رباعی بس بیرنگست یار دلخواه ای دل + قانع نشوی برنگها کالبدل + اصل همه رنگها ازان بیرنگیست من احسن صبغة من الله ای دل + یهود و نصاری از تعریضات قرآنی دیگرباره در ورطهٔ تعصب افتاده گفتند نحن ابناء الله و احباؤه ما را که شرف دوستی و عزت فرزندی حق ثابت باشد بوی سزاوارتریم از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان اَتُحَآجُّوْنَنَا آیا مخاصمت میکنید با ما فِي اللّٰهِ در دین خدا و در اولویت و اختصاص بحق وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه او پروردگار ماست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شماست و چون ربوبیت وی همه را لازم است پس عبودیت در همه واجب باشد وَلَنَآ اَعْمَالُنَا و ما راست جزای کردارهای ما وَلَكُمْ اَعْمَالُكُمْ و مر شما راست مکافات عملهای شما وَنَحْنُ لَهٗ مُخْلِصُوْنَ و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل اَمْ تَقُوْلُوْنَ آیا میگوئید یهود و نصاری بر خصص تخاطب میخواند یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان اِنَّ اِبْرٰهٖمَ وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطَ بدرستیکه این پیغمبران و پیغمبرزادگان كَانُوْا هُوْدًا بودند یهودی و این قول جهودانست اَوْ نَصٰرٰى یا بودند ترسایان و این سخن ترسایانست قُلْ تو بگو ای محمد ءَاَنْتُمْ اَعْلَمُ آیا شما داناترید بادیان انبیا اَمِ اللّٰهُ یا خدای که ایشان را بدان دین مبعوث گردانیده وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر بر خود مِمَّنْ كَتَمَ از آنکس که بپوشد شَهَادَةً عِنْدَهٗ گواهی که نزدیک او ثابت باشد مِنَ اللّٰهِ از خدای یعنی بواسطهٔ کتاب الهی دانسته بود و درین تعریض اهل کتابست بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای بیخبر عَمَّا تَعْمَلُوْنَ از آنچه شما میکنید از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد تِلْكَ اُمَّةٌ آن قوم مذکور گروهی بودند قَدْ خَلَتْ رفتند و درگذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشان را همه خواهد رسید که خود کسب کرده‌اند وَلَكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ و مر شما را نیز همان خواهد رسید که کسب کرده‌اید وَلَا تُسْئَلُوْنَ و سؤال نشوید عَمَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ از آن چیزی که دیگران کرده‌اند تکریر این آیت برای تاکید و تقریر یا بجهت تنبیه و تحذیر است نقل است که حضرت رسالت ص ریکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز گذارد یهود ازین متبهج شده میگفتند که اگر محمد دین ما ندارد ما را بقبلهٔ ما نماز میگزارد یا میگفتند این مرد صحابت و راه قبلهٔ ما بر دند تا نماز را بر آید مذهب قبلهٔ انبیا خاطر آنحضرت ملول گشت فرمان الهی در رسید که از بیت المقدس روی بکعبه آرد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند حق تعالی از آن حال برین منوال خبر میدهد

از خدا پرستان یا از ما بشما که ارباب شرایع اند مر هر یکی را توجهی باید جهه وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ قبله ایست هُوَ مُوَلِّيهَا آن خدای روی دهنده است او روی آن سو گردانیده فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ
پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در نکوئیها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان بر آنند که هر کسی را چیزی است که سر بر آن نهد و هر سوئی که سوی او طور کرده که قبله او دست هر یکی
قبله خود آورده از توجه بکعبه حقیقی باز میمانند مگر محرمان حریم تجرید محرمان حرم تفرید که از قبله‌ها بجانب فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ روی بیگردانند مثنوی قبله شاهان کلاه و تاج و کمر قبله ارباب دنیا سیم و زر
قبله صورت پرستان آب و گل قبله معنی شناسان جان و دل قبله بد بادها محراب قبول قبله بد سیرتان گر فضول قبله تن پروران خواب و خورش قبله انسان علم و دانش پرورش
قبله عاشق وصال بی زوال قبله عارف جمال ذو الجلال قبله اصحاب منصب مال و جاه قبله اهل سلوک اسباب راه قبله حرص و امل باشد هوا قبله قانع توکل بر خدا صاحب الحقائق
فرموده که هر جزوی از انسان قبله است که روی توجه بدان دارد قبله بدن آنچه حواس خمس بدان لذت یابند از ماکولات و مشروبات و مسموعات و مبصرات و امثال آن و قبله نفس دنیای
غدار است در زینت متاع نا پایدار و قبله دل آخرت است و قبله روح قربت شوق و ذوق محبت و قبله سر توحید و معرفت تمامی و کشف حقائق و اطلاع بر معانی و در کشف الاسرار
آورده که هر کسی بر درجات … ای موحدان شما را باشید در کار ما شاید … میفرماید أَيْنَ مَا تَكُونُوا هر جا که باشید و هر قبله
که روی آرید شما و اهل کتاب يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا بیارد خدای همه شما را جمع کند بروز قیامت برای اظهار حق از مبطل إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیز توانا
از احضار و تمییز قبله تو راست وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و هر جا که بیرون روی ای محمد برای سفر فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را هنگام نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
بسوی مسجد حرام وَإِنَّهُ و بتحقیق تحویل قبله بکعبه لَلْحَقُّ هر آینه راست و پسندیده است و فرود آمده مِنْ رَبِّكَ از قبل پروردگار تو وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای بیخبر
نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر مکان و در هر زمان که بیرون می آئی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس روی خود را بگردان در وقت ادای
نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد حرام وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا که شما باشید ای امت فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید رویهای خود یعنی همه بدن خود را
شَطْرَهُ بسوی آن مسجد لِئَلَّا يَكُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر یهود یا مشرکان را عَلَيْكُمْ بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حُجَّةٌ خصومتی و جدالی یهود میگفتند که محمد
دین ما را منکر است و قبله ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که این مرد را چه شد که روی از قبله پدران خود بگردانید پس بتحویل قبله کعبه کسی را بر شما حجتی نماند إِلَّا الَّذِينَ
ظَلَمُوا مِنْهُمْ مگر آنها را که ستم کردند بعض از یهود به عناد و مکابره … میگفتند … و مشرکان طعنه میکردند که محمد
دیگر باره بقبله ما گردد فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از ایشان در توجه بجانب کعبه وَاخْشَوْنِي و بترسید از من در مخالفت فرمان من وَلِأُتِمَّ … روی
بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نِعْمَتِي نعمت خود را که اختصاص دارد بملت حنیفه عَلَيْكُمْ بر شما وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و دیگر تا شاید که شما راه
یابید بشرایع و احکام دین و گفته اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت كَمَا أَرْسَلْنَا چنانچه در دنیا بارسال رسل و انزال کتب کرده ایم و فرستاده ایم فِيكُمْ در میان شما رَسُولًا مِنْكُمْ
فرستاده از شما يَتْلُو عَلَيْكُمْ که میخواند بر شما آيَاتِنَا آیتهای ما که قرآن است وَيُزَكِّيكُمْ و پاک میگرداند شما را از شرک یا برای شما استغفار میکند تا از گناه پاک شوید وَيُعَلِّمُكُمُ و می آموزد
شما را الْكِتَابَ قرآن وَالْحِكْمَةَ و حلال و حرام آن وَيُعَلِّمُكُمْ و تعلیم میدهد شما را مَا لَمْ تَكُونُوا آنچه نبودید که شما بخود تَعْلَمُونَ بدانید آنرا فَاذْكُرُونِي پس یاد کنید مرا
بطاعت أَذْكُرْكُمْ تا شما را یاد کنم بمغفرت ابن عیینه میگوید که در اخبار بما رسیده است که حق سبحانه فرمود که من بندگان خود را چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی
نعمت بزرگ بر ایشان تمام کردمی و آن اینست که گفته ام فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ و در جواهر التفسیر قریب بصد وجه در این آیت مذکور شده و چون این جمله بسط اطناب مطولیست
محققان اختصار میکنند و در کشف الاسرار آورده که رب العالمین گفت لا یزال العبد یذکرنی واذکره حتی … ذکر کمال محبت است که اهل عشق خوانند مراد از این
ذکر نه ذکر زبانست بلکه ذکر دل حالت و در نهایت حال از سلطان العارفین پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان کمتر میشنویم فرموده که زبان بیگانه است در میان نگنجد و شیخ ابو بکر واسطی
فرموده است که حقیقت ذکر نسیان ذکر است و قیام به مذکور و در این باب شیخ … علی … رباعی جز یاد تو ام ز دل … در سینه هوای …
مستغرق ذکر تو چنانم که دگر … یاد برفت وَاشْكُرُوا لِي و سپاسداری کنید نعمتهای مرا وَلَا تَكْفُرُونِ و ناسپاسی مکنید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
اسْتَعِينُوا یاری خواهید بر قیام بحقوق الهی بِالصَّبْرِ بشکیبائی که کلید هر کار است وَالصَّلَاةِ و بنماز که مجمع العبادات است إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای مَعَ
الصَّابِرِينَ با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت وَلَا تَقُولُوا و مگوئید لِمَنْ يُقْتَلُ مر آنکس را که کشته شود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در جهاد

۲۶ ع ۵

بمردمان از تجارات ومکاسب وَمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ ودر آنچه فرو فرستاده خدای مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر مِنْ مَّآءٍ از آب باران فَاَحْیَا بِهِ الْاَرْضَ پس زنده
ساخت وتازه گردانید بآن آب زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس مردگی او وَبَثَّ فِیْهَا وپراگنده کرد در زمین مِنْ کُلِّ دَآبَّةٍ از هر جنبنده چون بهائم وسباع
ووحوش وغیر آن وَتَصْرِیْفِ الرِّیٰحِ وگردانیدن بادها از هر جهتی وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ وابر فرو داشته ورام شده مر امر خدای را بَیْنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ میان آسمان و
زمین تا بهر طرف که حکم شود برود لَاٰیٰتٍ هر آئینه علامتهاست یعنی درین همه که گفتیم نشانهاست از صانع حکمت وبدائع فکرت لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ مر گروهی را که خرد از نظر
تامل بر موجودات گمارند کفار قریش میگفتند که ما سیصد وشصت بت داریم ومی پرستیم واین همه معبودان کار یک شهر راست نمیتوانند کرد ومحمد میگوید که من یک خدا دارم وکار همه عالم
میسازد اگر درین سخن حجتی بیارد وعلامتی بنماید ما بیکتائی او اقرار کنیم این آیت مذکور نازل شد مشتمل بر هشت نشان از آیات قدرت الهی ودر خبر آمده که وای بر کسیکه این آیت بخواند ودر وی تفکر
نکند وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَّتَّخِذُ واز مردمان کسی هست که فرا گیرد مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای اَنْدَادًا همتایان از مشرکان یعنی بتان یُحِبُّوْنَهُمْ دوست میدارند ایشانرا کَحُبِّ اللّٰهِ چنانچه
خدای را دوست میباید داشت وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا وآنانکه ایمان آورده اند اَشَدُّ حُبًّا لِّلّٰهِ ایشان قوی تر وثابت ترند در محبت مر خدای را بجهت آنکه مشرک می بیند ودوست
میدارد ومومن نادیده دوست گرفته است وبامید دیدن عمر میگذارد ودیگر محبت کفار محبتی است فانی نفسانی ودوستی مومنان محبتی باقی ربانی وحقیقت این معنی
شد جانست کاول خدای ایشانرا دوست داشت که یُحِبُّهُمْ تا ایشان ورا دوست گرفتند که یُحِبُّوْنَهٗ پس دوستی ایشان مر خدای را از دوستی خدایست مر ایشانرا پیر طریقت قدس سره فرموده که اگر
تخم محبت نکشتی نهال محبت پرستی فرو اگر از جانب معشوق نباشد کششی طلب عاشق بیچاره بجائی نرسد وَلَوْ یَرَی الَّذِیْنَ ظَلَمُوْٓا و چون ببیند آنها که ظلم کرده اند
باتخاذ انداد اِذْ یَرَوْنَ الْعَذَابَ هنگامیکه معاینه عذاب دوزخ ببینند وبدانند اَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِیْعًا آنکه همه قدرت وغلبه مر خدای راست وَّاَنَّ اللّٰهَ وآن نیز بدانند که خدای
شَدِیْدُ الْعَذَابِ سخت عذابست برایشان هر آئینه بدانند حسرت اتخاذ انداد ودر یابند انحراف از عبادت رب العباد اِذْ تَبَرَّاَ وکی یاد کن ای محمد آن هنگام را که بیزار گنند الَّذِیْنَ
اتُّبِعُوْا آنانکه متابعت پیروی ایشان کرده اند مِنَ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوْا از آنان جمع که متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوایان عرصه شرک از ضعفا وسفله که امروز تابع ایشانند بیزار
شوند وَرَاَوُا الْعَذَابَ وببینند عذاب را هم تابعان هم متبوعان وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْاَسْبَابُ وبریده شود از ایشان سببها ووسیلها که در دنیا داشتند از عهود ومواثیق
خویشی ودوستی وصحبت وَقَالَ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوْا وگویند آنها که متابعت کرده بودند مر گمراه کنندگان خود را یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان را ازخود مشاهده کنند گویند
لَوْ اَنَّ لَنَا کَرَّةً کاشکی مر ما را بازگشتی باشد بدنیا فَنَتَبَرَّاَ مِنْهُمْ تا بیزاری کنیم از ایشان کَمَا تَبَرَّءُوْا مِنَّا همچنانکه ایشان بیزاری کردند از ما کَذٰلِکَ همچنین
ودانی ورنمود عذاب ابد ایشان یُرِیْهِمُ اللّٰهُ بنماید خدای کافران را اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان حَسَرٰتٍ عَلَیْهِمْ حسرتها وپشیمانیها بر ایشان یعنی اعمال که بزعم ایشان
حسنه بود چون حج وعمره وضیافات ذخّان همه را حبط سازند وسبب حسرت ایشان گردد واعمال سیئه که مباشر آن شده بودند از قتل وغارت ودفن بنات سبب مزید حسرت
گردد وَمَا هُمْ ونیستند تابعان ومتبوعان بِخٰرِجِیْنَ بیرون آیندگان مِنَ النَّارِ از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند یٰٓاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان کُلُوْا بخورید
مِمَّا فِی الْاَرْضِ ازانچه در زمین است حَلٰلًا طَیِّبًا پاک وپاکیزه یعنی روا وبی شبهه وَّلَا تَتَّبِعُوْا خُطُوٰتِ الشَّیْطٰنِ وپیروی مکنید گامهای ابلیس را یعنی عربی و موید
مشرکان عرب چیزها را بوسوسه شیطان حلال وحرام میکردند چون بحیره وسائبه واقسام حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال وتحلیل حرام گام گام شیطان منهید
وازو او بگردانید اِنَّهٗ لَکُمْ بدرستیکه او مر شما را عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ دشمنیست آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد ومیخواهد که شما را بفریب ووسوسه از نعیم بر خواند اِنَّمَا
یَاْمُرُکُمْ بجز این نیست که میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند بِالسُّوْٓءِ ببدی وَالْفَحْشَآءِ وکار زشت وگفته اند سوء گناهان نهانیست وفحشا جرائم آشکارا یا سوء
محل است بر بنا وفحشا متابعت نفس وهوا وحقیقت آنست که سوء وفحشا متناول اند جمیع معاصی را از صغائر وکبائر که شیطان آن را میآراید وامر میکند وَاَنْ تَقُوْلُوْا و
دیگر میفرماید آنکه بگویید وافترا کنید عَلَی اللّٰهِ بر خدای در تحلیل خبائث وتحریم طیبات مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه نمیدانید حقیقت آن را وَاِذَا قِیْلَ لَهُمُ وچون گفته شد ان
طائفه را که در باب حلال وحرام اتَّبِعُوْا مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ پیروی کنید آنچه فرستاده خدای یعنی قرآن بحلال وحرام آن بگروید قَالُوْا گویند بقرآن نگرویم بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی
کنیم مَآ اَلْفَیْنَا آنچه یافته ایم عَلَیْهِ اٰبَآءَنَا بر آن پدران خود را این سخن بنی اسد عبدالدار گفتند اَوَلَوْ کَانَ اٰبَآؤُهُمْ آیا متابعت پدران میکنند واگر چه بوده باشند
پدران ایشان لَا یَعْقِلُوْنَ که فهم نمیکردند شَیْئًا چیزی را از امور دین وَّلَا یَهْتَدُوْنَ وبراه راست نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا وصفت پند دهندگان کافران

اِذَا عٰهَدُوْا چون عهد کنند و این عهد هم با حق میباشد و هم با خلق وَالصّٰبِرِیْنَ نصب او بر مدح است جهت اظهار فضل صبر بر سایر صفات یعنی و یاد کنندگان صبر
شکیبا اند فِی الْبَاْسَآءِ در درویشی و فاقه وَالضَّرَّآءِ در رنج و سختی وَحِیْنَ الْبَاْسِ و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد اُولٰٓئِکَ آن گروه که موصوف اند بدین صفتها ام
الَّذِیْنَ صَدَقُوْا آنانند که بتحقیق راست گفتند در دین یا عهد با اتباع حق وَاُولٰٓئِکَ و آن طایفه هُمُ الْمُتَّقُوْنَ ۝ ایشانند پرهیزگاران از همه ناشایستها محققان
گفته اند کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس با صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه و سایر مومن بها
و حسن معاشرت مواسات کردن است بمال با ارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلوٰة و دادن زکوٰة و وفا کردن عهد و صبر مجموع در این آیت مذکور است پس این آیت جامع
کمالات انسانی باشد و در موضح آورده که ابوهریره نقل میکند که من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای مومنان گرویدگان کُتِبَ فرض کرده شد عَلَیْکُمُ
الْقِصَاصُ بر شما مماثلت و مساوات تعدی و ستم فِی الْقَتْلٰی در کشتگان یعنی بسبب ایشان و قتیله قتل عمدا باشد قبل از اسلام چون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله
که عالی نسب بودندی از قبیله ادنی بعوض بنده آزادی و در بدل زنی مردی بکشتندی بعد از هجرت چون این صورت بعرض حضرت رسید حکم ربانی نازل شد که در
قتل قصاص مرعی باشد یعنی مساوات اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ آزادی بآزادی وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ و بنده به بنده و امام شافعی و امام مالک آزادی را به بنده نکشند نظر بمفهوم آیت و امام اعظم حکم
آیت را بآیت النفس بالنفس منسوخ دانسته پس قصاص را در نفس اعتبار کرده وَالْاُنْثٰی بِالْاُنْثٰی و ماده بماده و نزد امام شافعی و امام مالک بنا بر اجماع قتل ذکر بانثی روا دارند و امام اعظم
بحدیث المسلمون تتکافا دماؤهم تمسک نموده حکم بقتل کند فَمَنْ عُفِیَ لَهٗ پس هر که عفو کنند مر او را که قاتل است مِنْ اَخِیْهِ از قصاص برادر او که مقتول است شَیْءٌ
چیزی اشارت بآنکه عفو کردن بعضی از دیت یا عفو کردن بعضی از ورثه یا عفو بعضی از آن چون مسقط قصاص است فَاتِّبَاعٌ پس بر قاتلست بعد از عفو از پی رفتن
بِالْمَعْرُوْفِ به نیکوئی و آن طوع و رغبت است در دادن دیت وَاَدَآءٌ و ادا کردن وجه دیت اِلَیْهِ بوارث مقتول بِاِحْسَانٍ به زودی و نیکوئی نه مطل و بد خوئی
ذٰلِکَ این عفو از قصاص و طلب دیت تَخْفِیْفٌ سبکساری است مِّنْ رَّبِّکُمْ از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ و مهربانیست و بخشایش از روی تسهیل امر و تحصیل نفع فَمَنِ اعْتَدٰی
پس هر که از حد درگذرد بَعْدَ ذٰلِکَ بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیت ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند و بعد از آنکه
دیت داده دیگری را بکشد فَلَهٗ عَذَابٌ اَلِیْمٌ پس مر او راست در آخرت عذابی دردناک وَلَکُمْ و مر شما راست فِی الْقِصَاصِ در حکم قصاص حَیٰوةٌ بقا و زندگی یعنی چون کسی قصد
قتل کسی کند و بخوف قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن باشد پس حکم قصاص سبب بقاء شماست یّٰٓاُولِی الْاَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَعَلَّکُمْ
تَتَّقُوْنَ ۝ تا باشد که شما پرهیز کنید از قتل ناحق کُتِبَ عَلَیْکُمْ نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد اِذَا حَضَرَ چون حاضر شود اَحَدَکُمُ یکی را از شما الْمَوْتُ اسباب مرگ از
مرض و غیر آن اِنْ تَرَکَ خَیْرَا اگر بگذارد مالی را مراد مال بسیار است اَلْوَصِیَّةُ وصیت کردن لِلْوَالِدَیْنِ برای پدر و مادر وَالْاَقْرَبِیْنَ و خویشاوندان و فرزندان بِالْمَعْرُوْفِ بانصاف
حَقًّا ثابت شد این وصیت حق و راستی عَلَی الْمُتَّقِیْنَ بر پرهیزکنندگان از حرمان والدین و اقربا در جاهلیت بیگانه را وصیت میکردند و والدین و خویشان را محروم میساختند حق سبحانه
ایشان را از آن منع کرد و وصیت برای ایشان مقرر ساخت و باز حکم این آیت بآیت مواریث منسوخ شد و هم میراث قرار یافت و حالا وصیت فضیلت است نه فریضه آن نیز در باره بیگانگان بود و شاید
که در ثلث مال بود فَمَنْ بَدَّلَهٗ پس هر که تبدیل کند امر وصیت را بقول موصی بَعْدَ مَا سَمِعَهٗ بعد از آنکه شنیده باشد فَاِنَّمَآ اِثْمُهٗ پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد عَلَی الَّذِیْنَ
یُبَدِّلُوْنَهٗ بر آنکه تبدیل مینماید و موصی بری است اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ بدرستیکه خدا شنواست هم کلام موصی را و هم قول مبدل را عَلِیْمٌ ۝ داناست بنیت موصی
و تبدیل وصی فَمَنْ خَافَ پس هر که بداند و دریابد یا بترسد خواه وارث خواه وصی یا امام یا قاضی مِنْ مُّوْصٍ از وصیت کننده جَنَفًا میلی از حق سهوا یا در دل از روی نادانی
اَوْ اِثْمًا یا بزه کاری بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث مال فَاَصْلَحَ بَیْنَهُمْ پس اصلاح کند میان موصی لهم و میان ورثه یا در حال حیات موصی کسی که دانست که در وصیت مخالفت شرع میکند
نگذارد و میان وصی و موصی له اصلاح نماید فَلَآ اِثْمَ عَلَیْهِ پس نیست هیچ وبالی و بزهی بر او اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدا آمرزگار است مر موصی را چون بحق باز گردد رَّحِیْمٌ ۝
مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت بر نگردد یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای آن گروه که گرویده اید کُتِبَ فرض کرده شد عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ بر شما روزه داشتن کَمَا کُتِبَ همچنانکه نوشته شد
عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ بر آنانکه پیش از شما بوده اند چون صوم عبادتیست شاق پس بجهت تأنیس خاطر عابدان میگوید این عبادت خاص بشما نیست بلکه امم سابقه نیز بآن طاعت
نموده اند و البلیة اذا عمت طابت و روزه بر شما فرض کردیم لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ ۝ تا باشد که شما پرهیزید از معاصی و تولید شهوت که صوم شکننده آنست و تقلیل

ع ۲۲

عرائس آورده که این ندای ایجاب قادرست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان جمال مشاهده در قطار خلوات غیوب صدائی که معرج قلوب منتهی گردیده است
سیگوید که فرض شد بر شما ای اهل تحصیل امساک از جمیع مکونات که بید چرا کشاد طلب مشاهده اید و متوجه جمال بی مثال مطلوب اند صوم در جهت ارباب الوقات طبیعت همچنانکه وجوب دنوش شد
بر آنها که پیش از شما بوده اند از جنس بشریت و اهل شده بمقام من قرب عین القضاة قدس سره در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب
و در حقیقت عبارت از خوردن طعام و شراب اطعام انا ابیت عند ربی یطعمنی و شراب سقیهم ربهم شرابا طهورا و مقررست که این صوم حرفا عاری دوست ندید **مثنوی** موحاب
چو یافت لذت قرب و نه با کلش گشتش بود نه شرب و اکل و شرش چه باشد بس حق دائما و در حقیقت مستغرق تمتلا زخوان یطعمنی و شرب یسقینی باشد ایاما
معدودات روزه دارید روزهای چند شمرده مراد بروزه رمضانست که بیست و نه باشد یا سی روز و گویند این در ایام البیض است در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه
رمضان فرض بوده فمن کان پس هر که باشد منکم از شما که مکلفید بروزه مریضا بیماری که قوت روزه ندارد و یا مرضش بروزه زیادت شود او علی سفر یا راکب
سفری بود که دران قصری باید کرد و افطار کند فعدة پس بروست روزه داشتن بشمار آن روزها که افطار کرده من ایام اخر از روزهای دیگر و علی الذین و بر آنانکه
ایشان یطیقونه توانند که روزه دارند و خواهند که روزه ندارند فدیة بایدشان داد و آن طعام مسکین است یعنی درویش هر روز درویشی را باید هر روز
نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم که قریب دو من باشد این حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد ازان منسوخ شده و گفته اند این حال اصل منیست و تقدیرش لا یطیقونه
یعنی کسیکه نتواند روزه داشتن چو پیران از کار افتاده فدیه دهد و درین وجه حکم آیت منسوخ باشد فمن تطوع پس هر که زیاده کند بر تطوع خود خیرا نیکوئی را و زیاده بر مقدار
فدیه دهد یا بیشتر از یک مسکین را طعام کند یا جمع کند میان صیام و طعام فهو خیر له پس آن تطوع بهترست مراو را بسبب یافتن ثواب وان تصوموا و اگر روزه دارید ای
مطیقان اگرچه شما را رخصت افطار داده اند خیر لکم بهترست مر شما را از فدیه دادن ان کنتم تعلمون اگر هستید شما که بدانید فضیلت صوم را شهر رمضان این یاد کرده
ماه رمضانست الذی انزل آن ماهی که فرو فرستاده شده فیه القرآن در آن قرآن یعنی ابتدا کرده شد بنزول در وی و یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرو آمده
و ازانجا آیة آیة و سورة سورة بر وفق مصالح بندگان نازل شده و از کشاف تخصیص روزه بدین ماه که این گفته اند که چون درین وقت این کلمات که خدای از روح ستیشما
و ستایم پس باید که اشباع امساک لازم دارید و ما قرآن امنزل ساختیم هدی للناس در حالتیکه راه نماینده است مردمان را وبینات و دلایل روشنست من الهدی از
حلال و حرام والفرقان و از جدا کنندهاست میان حق و باطل فمن شهد پس هرکه حاضر باشد منکم الشهر از شما ای مکلفان یعنی
مقیم بلد بود در ماه رمضان یا هر که دریابد از شما هلال شهر را فلیصمه پس باید که روزه دارد در آن شهر و من کان مریضا و هر که بیمار باشد او علی سفر یا در سفر بود و افطار
کند فعدة من ایام اخر پس بروست قضای آن روزه بعدد آن روزها از ایام دیگر تخییر مقیم که در آیت اولی مذکورست حکم این آیت منسوخ شد یرید الله میخواهد خدای
بکم الیسر بشما آسانی ولا یرید بکم العسر و نمیخواهد بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد و لتکملوا العدة و میخواهد که شما تمام کنید روزه های
رمضان را ایامی که در ان بعذر مرض و سفر افطار کرده اید ولتکبروا الله و تا بزرگی یاد کنید خدا را یا تکبیر گوئید در شب عید فطر از وقت رویت هلال تا از اول وقت
ادای نماز عید علی ما هدیکم بر آنکه راه نمود شما را بصوم ولعلکم تشکرون و شاید که شما شکر گوئید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب و در تحبیر آورده که الصوم لی و انا
اجزی به و از فضائل روزه یکی آنست که ازان بندگان را خود تعبد بدان طلب میکند و بخود شرف اختصاص میدهد که الصوم لی و مجازات آن را بحضرت خود مخصوص
میدهد که انا اجزی به **بیت** هرچه بدان شرح بشارت دوست از همه خوبتر انا اجزی به است + و اذا سألک و چون پرسد ترا ای محمد عبادی بندگان من عنی از صفت
یا معامله من با ایشان در وقت دعا فانی قریب پس من نزدیکم بعلم و اجابت صحابه گفتند که خدا را چگونه بخوانیم و گویند اعرابی سوال کرد که یا رسول الله خدای ما نزدیکست
تا با او مناجات کنیم یا دورست تا آواز بلند برداریم این آیت نازل شد که من به بندگان نزدیکم و هر نوع که مرا بخوانید بر من پوشیده نیست اجیب اجابت میکنم دعوة الداع خواندن خواننده را
اذا دعان چون بخواند مرا حاجت او را روا میسازم اگر خواهم یا سوال آن موافق قضا بود یا خیر بنده در اجابت آن بود فلیستجیبوا لی پس باید که بندگان مرا اجابت کنند
ولیؤمنوا بی و باید که بمن ایمان بر ثابت باشند تا از برای ایشان اجابت محقق باشد لعلهم یرشدون تا شاید که براه راست باشند بعضی بر آنند که مراد ازین دعا دعوت
روزه داران کند ... ایشان قرب اجابتست آنکه قبل ازین آیت حکم روزهای روزه و بعد ازین حکم شبهای روزه بیان فرمود و بدین قولست در مدت اجابت

مسلمانان در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن بود اجازت مفطرات بود و جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت اهل در وقتیکه
حرام بود مرتکب گشتند روز دیگر این صورت بحضرت رسالت رسید و این آیت نازل شد که أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد مر شما را لَيْلَةَ الصِّيَامِ در شب روزه الرَّفَثُ کنایت از
مباشرت ست إِلَىٰ نِسَائِكُمْ با زنان خود هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ ایشان پوشش اند مر شما را وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ و شما نیز لباسید مر ایشانرا کنایتست از اختلاط و التصاق
چنانچه لباس را با بدن میباشد عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای در ازل أَنَّكُمْ آنکه شما كُنتُمْ تَخْتَانُونَ بودید که خیانت کنید أَنفُسَكُمْ نفسهای خود و ستم روا دارید بر خود
بمباشرت در غیر وقت آن فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد بر شما برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه وَعَفَا عَنكُمْ و عفو کرد از شما آن خیانت را فَالْآنَ
پس اکنون بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام وَابْتَغُوا و بجوئید مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه نوشته است خدا مر شما را در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست که
غرض اصلی از مباشرت بقای نسل باید که طلب نسل باشد نه مجرد التذاذ بشهوت وَكُلُوا وَاشْرَبُوا و بخورید و بیاشامید در شبهای روزه حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ تا وقتیکه روشن شود
لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مر شما را رشته سفید که کنایت از روشنائی روز ست مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سیاه که اشارت بتاریکی شب در صحیحین آمده که بعضی از
صحابه رشته سفید و رشته سیاه بر پای بسته بمفطرات اشتغال مینمودند تا وقتیکه میان سپید و سواد فرق پدید آمدی تا آنگاه که مِنَ الْفَجْرِ بیان خطاء ایشان نازل شد
دانستند که مراد ظهور نور صبح است ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ پس باتمام رسانید روزه را تا شب وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ و مباشرت مکنید زنانرا وَأَنتُمْ عَاكِفُونَ و حال
آنکه شما مقیمان باشید فِي الْمَسَاجِدِ در مسجدها مراد اهل اعتکاف اند که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند امام مالک رحمه الله همه تلذذات بر معتکف حرام میداند و در بحر الحقائق
اعتکاف تنها بداشتن نفس ست در دایره اوامر و نواهی شیخ ابوبکر واسطی فرموده که اعتکاف حبس نفس ست و حفظ جوارح و مراعات وقت چون این سه شرط بجای
آری هر جای که خواهی معتکف توانی بود عزیزی بدیری در آمد و خادم را گفت مرا بقعه پاک نشان ده تا نماز گزارم خادم گفت دل خود را از ماسوی الله پاک
کن و هر جا که میخواهی نماز گزار ابیات از آن محراب ابرو رو مگردان * اگر در مسجدی در در خرابات * دلی فارغ بباید پاک را عیار * که تا لذت بیابی در مناجات *
وگر در بند مال و جاه باشی * کجا یابی صفا هیهات هیهات * تِلْكَ آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حُدُودُ اللَّهِ اندازهاییست که خدای تعالی در دین
مقرر کرده فَلَا تَقْرَبُوهَا پس بدان نزدیک مشوید مبالغه است در منع تجاوز از آن چه وقتیکه قرب منهی واقع نشود تجاوز از آن خود چگونه صورت بندد كَذَٰلِكَ
همچنانکه تبیین این احکام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای آيَاتِهِ نشانهای خود را از امر و نهی و وعد و وعید لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ تا شاید که
بپرهیزند از حدود و از تعدی درگذرند وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید أَمْوَالَكُمْ مالهای شما را و نیست بَيْنَكُمْ در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بِالْبَاطِلِ بناشایسته چون
دزدی و خیانت و غصب و قمار و عقود فاسده یا مالهای خود را بنامشروع صرف مکنید چون شرب خمر و زنا و انواع فسق وَتُدْلُوا عطف بر نهی ست یعنی و فرو مگذارید
و ناافکنید بِهَا آن مالها را إِلَى الْحُكَّامِ بسوی حکم کنندگان ستمکار یعنی آنرا بایشان برشوت بحکام بدهید لِتَأْكُلُوا تا بخورید بحمایت ایشان فَرِيقًا مقداری مِّنْ
أَمْوَالِ النَّاسِ از مالهای مردمان بِالْإِثْمِ بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواه زور وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که ستم میکنید يَسْأَلُونَكَ سوال میکنند ترا ای محمد
عَنِ الْأَهِلَّةِ از ماههای نو معاذ بن جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بودند از حضرت رسالت پرسیدند که سبب چیست که جرم قرص ماه گاه گاه باریک مینماید و در ایام نور
تمام میگردد و دیگر باره بکمی و نقص میشد حق سبحانه بعلم ازلی میدانست که ایشانرا حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب در معرفت فائده آن فرستاد که
قُلْ بگوی ای محمد که آن ماهها هِيَ مَوَاقِيتُ نشانهای هنگامها و وقتهاست لِلنَّاسِ برای مردمان در مزد مزدوران و عدت زنان و مدت حمل زنان و رضاع و فصال و
آجال دینها و تحقیق شرطها وَالْحَجِّ و علامات اوقات اند برای حج که موسم را بدان بدانند وَلَيْسَ الْبِرُّ و نیست نیکوئی بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ بانکه در آئید بخانها
مِن ظُهُورِهَا از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسیکه بحج یا عمره احرام گرفتی بعد از آن برای حرام بود او را در خانه در آمدن اگر از اهل مدر بودی از بام در آمدی یا بر دیوار سرای خود
ساختی و اهل وبر از پس خیمه در آمدی و باعتقاد خود این عمل را بر تمام دانستندی و تارک آنرا فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر حمس را و ایشان
چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و ایشانرا بسبب صلابت در دین و آئین خود حمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر از در بیرون آمد و متعاقب او
رفاعة انصاری هم از آن در قدم بیرون نهاد و صحابه و انصار یکبار او را فاجر گفتند و چون حضرت از وی پرسید که این جرات چرا کردی گفت من اقتدا بتو نمودم خواجه عالم گفت مرا [illegible]

ع

بیرون آمدن که من از حمسم یعنی از قریش و تو نیستی گفت ای سید عالمیان اگر تو حمسی من هم از حمسم دین من دین تست آیت منی تو بی الحال آیت آمد که شما این قاعده را بر بام نهاده اید این نیکی نیست وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقٰى و لیکن نیکی نیکی کسیست که از خشم خدا بپرهیزد یا از اعمال باطل پرهیز کند وَأْتُوا الْبُيُوتَ و در آیید بخانها در حال احرام و غیره مِنْ أَبْوَابِهَا از درهای آن وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای پاس اوامر و نواهی او مدارید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا مگر شما رستگار شوید وَقَاتِلُوا و بکشید و کار زار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آنهارا که با شما کار زار میکنند وَلَا تَعْتَدُوا و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال تا اول ایشان آغاز نکنند این حکم بآیت سیف منسوخ است إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد ستمکارانرا و در آن سال که حضرت با جمعی از صحابه بنیت عمره بمکه میرفتند سفهای عرب و مشرکان بی ادب ایشانرا از دخول مکه مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت مراسم طاعت قیام توانند نمود سال دیگر که بنیت عمرة قضا بیرون میرفتند صحابه را تاملی دست داد که مبادا قریش از سر عهد در گذشته طرح جنگ افکنند و امر قتال در شهر حرام و بلده حرام چگونه بود آیت سابق فرود آمده که اگر جنگ کنند جنگ کنید و دیگر فرمود که وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید مقاتلان خود را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که یابید ایشانرا از حل و حرم وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید ایشانرا از حرم مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی از مکه وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن ایشان أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ سخت ترست و ناپسندیده تر از کشتن شما ایشانرا در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرمست حَتّٰى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ تا وقتیکه ایشان کار زار کنند با شما در حرم و خود هتک حرمت کنند فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدا قتال با شما کنند فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشانرا و باک مدارید که ایشان حرمت حرم بر طرف نهاده اند و ابواب مقاتله گشاده اند كَذٰلِكَ همچنین است جَزَاءُ الْكَافِرِينَ جزا و پاداش کفار ستمکار فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر از شرک باز ایستند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهی که در زمان کفر کرده شده رَحِيمٌ مهربانست که ببرکت اسلام ایشانرا بدار السلام میرساند وَقَاتِلُوهُمْ و با مشرکان قتال کنید حَتّٰى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی از شرک اثر نماند وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد پرستش و طاعت لِلّٰهِ مر خدای را فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذی القعده این سال که بعمره قضا میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بماه حرام یعنی ذو القعده سالی که شما را منع کردند معنی آنست که اگر جنگ کنند مترسید که ایشان در آن ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما نیز درین ماه حرام اگر قتال کنید بعوض ایشان آن بار ایشان بر آرید وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها را مساواتست یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدل است از ترک حرمت ایشان آن ماه را فَمَنِ اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ پس هر که بر شما ظلم کند مانند مقاتله کردن فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ پس شما بر او ستم کنید یعنی با او قتال نمائید این لفظ بر سبیل مشاکلت است مراد آنکه جزای ستم او بدو رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ مانند آن چیزی که بر شما ستم کرده است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا و پرهیزگاری کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزگارانست بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت امر بعمره قضا کرد جمعی گفتند که ما توشه راه نداریم و آنها که دسترس است با چیزی نمیدهند که توشه راه سازیم حکم شد که وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید ای توانگران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا که جهاد است وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفگنید خود را بدستهای خود إِلَى التَّهْلُكَةِ بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که مودی بهلاکت دولت که البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب الی النار مثنوی بخل خست مرد را رسوا کند بلکه در چاه هلاکت افگند روی جنت را کی ببیند بخیل بسته افتاده اند پای بخیل اسخیا را با جحیم کار نیست جای ممسک جز میان نار نیست وَأَحْسِنُوا و نیکوئی کنید با محتاجان إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ دوست دارد نیکوکارانرا وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک حدود و فرائض و سنن و آداب آنرا بتمامی بجای آرید لِلّٰهِ برای خدای نه چون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان میکنند فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته شوید به بیماری و خوف دشمن و کم شدن قوت و گم شدن راحله فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر شماست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی و آنرا بفرستید که محل ذبحست بقول امام اعظم وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میائید حَتّٰى يَبْلُغَ الْهَدْيُ تا وقتیکه برسد قربانی مَحِلَّهُ بمحل او که مناسب است فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ پس هر که باشد از شما مَرِيضًا بیمار در وقت احرام أَوْ بِهِ أَذًى یا باشد او را رنجی مِنْ رَأْسِهِ از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبه خردگان [illegible] سبب

ضرورت شود که سر تراشد فَفِدْيَةٌ پس بر وی است فدا دادن در این باب نزول آمد که کعب بن عجره را وقتی که محرم بود خزندگان وی لوی آورده بود مانند چون مردم محیط
دیده و در کاسه سرش افتاده بود حضرت بدان اطلاع یافته فرمود که سر تراش و گوسپندی بکش و درویشان را بخوران گفت یا رسول الله بدان سر تراشم حکم صاحب شود
که فدا بدین مِّنْ صِيَامٍ از روزه و بحدیث مقرر شده که سه روز روزه دارد اَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه دهد و آن طعام دادن شش مسکین باشد هر یک را دو من گندم اَوْ نُسُكٍ
یا قربانی دادن و آن گوسپندیست فَاِذَآ اَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فَمَنْ تَمَتَّعَ پس هر که بر خوردار شد بِالْعُمْرَةِ اِلَى الْحَجِّ یعنی جمع کند میان حج
و عمره در سفر واحد بطریقه تمتع باید دانست که حج و عمره یا بطریق افراد است که اول بحج احرام گیرد و شرائط آن بجا آرد و چون حج تمام شد از حرم بیرون رود بزمین حل و از آنجا
بعمره احرام گیرد و اعمال وی بجا آرد و نزد امام شافعی و امام مالک این افضلست یا بطریق قران که در وقت احرام نیت بحج و عمره کند و گوید لبیک بحج و عمره معا و اعمال حج
اقتصار کند که عمره در وی مندرجست چون طواف و سعی و نزد امام اعظم این قسم افضل ترست یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقات رسد و احرام عمره گیرد و بمکه در آمده از اعمال عمره فارغ شود
از احرام بیرون آید بمحظورات متمتع گردد آنگه از درون مکه یوم الترویه احرام گیرد بحج و بمکه در آمده از حج فارغ شود و امام احمد این قسم را اختیار فرموده و درین آیت میگوید
که هر که متمتع باشد فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر وی است آنچه میسر شود از گاو یا گوسفند یا شتر مِنَ الْهَدْيِ از قربانی شکرانه آنرا که توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ
پس هر که نیابد قربانی یعنی بر آن قادر نبود فَصِيَامُ ثَلٰثَةِ اَيَّامٍ پس حکم روزه داشتن سه روزست پیوسته یا گسسته فِي الْحَجِّ یعنی در ایام حج وَسَبْعَةٍ و روزه داشتن هفت
روز دیگر اِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید بوطن خود تِلْكَ این ایام یعنی سه و هفت عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ده عدد تمام است این قید برای تاکید است و زیادتی اهتمام باتمام آن
ذٰلِكَ این حکم هدی یا صیام یا تمتع و قران لِمَنْ مر کسی راست که لَّمْ يَكُنْ اَهْلُهٗ نباشد اهل وی یعنی نباشد ساکن مکه حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حاضر در مسجد حرام یعنی آفاقی
باشد نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج بهر دو عبادت تمتع میتوانند شد و اهل حرم در غیر ازمنه حج بعمره احرام میتوانند گرفت پس ایشان را قران و تمتع نباشد و این
قول امام اعظم است وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای و بر آنچه در باب حج صادر شده محافظت نمائید وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید آنکه خدای شَدِيْدُ الْعِقَابِ سخت
عقوبتست بر کسیکه حفظ امر و نهی نکند اَلْحَجُّ زمان حج اَشْهُرٌ مَّعْلُوْمٰتٌ ماههای معروف و مشهور اند یعنی شوال و ذوالقعده و ده روز از ذوالحجه و شب نهم
تا صبح بمذهب امام شافعی و امام اعظم روز نحر را نیز در شمار آورده فَمَنْ فَرَضَ فِيْهِنَّ پس هر که فرض گرداند بر خود درین ماهها الْحَجَّ حج را بتلبیه و سوق هدی بمذهب حنفی
و بنیت احرام بقول شافعی فَلَا رَفَثَ پس نیست بمعنی نهی یعنی باید که از جماع و ملاعبت با نسوان پرهیز کنند یا کلام بیهوده نگویند وَلَا فُسُوْقَ و از حد شرع
در نگذرد و ارتکاب محظورات نکند وَلَا جِدَالَ و باید که جدال و جنگ نکند با خادمان و رفیقان و خصومت ننمایند فِي الْحَجِّ در ایام حج قریش با یکدیگر مجادله مینمودند در
مناسک هر یک میگفت حج من تمام ترست این حکم فرود آمد که جدال مکنید وَمَا تَفْعَلُوْا و آنچه میکنید مِنْ خَيْرٍ از نیکوئی يَّعْلَمْهُ اللّٰهُ میداند آنرا خدای وَتَزَوَّدُوْا
و توشه برگیرید قومی از اهل یمن بی زاد و راحله قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردم
گران نباشید فَاِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى پس بهترین توشها پرهیزکاریست از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سوال ناکردن از ایشان نزد عرفا درین آیت اشارت
بتزود دادن توشه گرفتن در سفر آخرت است و بهترین زادی درین راه پرهیزکاریست امام قشیری فرموده که تقوی عوام دور شدن است از زلوث گناه و تقوی خواص اجتناب
بستن از مشاهده ماسوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در راه عشق بسر نتوان برد و بی زاد شوق مرحله محبت طی نتوان کرد بیت زاد راه عاشقان درد است و دردی دوا آه
وزین گونه است بسم الله که دارد عزم راه وَاتَّقُوْنِ و بترسید از من يٰٓاُولِي الْاَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی اَنْ تَبْتَغُوْا
در آنکه طلب کنید در موسم حج فَضْلًا روزی مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار خود بواسطه تجارات جمعی از عرب تاجران که در حج آمدندی میگفتند داج لا حاج یعنی این
آینده است بیحاصل حق سبحانه فرمود که سود و معامله ایشانرا از ثواب حج بی بهره نمیسازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد فَاِذَآ اَفَضْتُمْ پس چون بر گردید
مِّنْ عَرَفٰتٍ از موضعیکه آنرا عرفات گویند بجهت آنکه حوا و آدم آنجا بحال یکدیگر متعارف شدند فَاذْكُرُوا اللّٰهَ پس یاد کنید خدای را بتهلیل و تلبیه عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک
مشعر حرام و آن موضعیست معین میان عرفات و منا که آنرا مزدلفه گویند وَاذْكُرُوْهُ و یاد کنید او را درین مکان یاد کردنی نیکو كَمَا هَدٰىكُمْ همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج وَاِنْ كُنْتُمْ
و بدرستیکه بودید مِّنْ قَبْلِهٖ پیش از هدایت حق یا قبل از بعثت هادی مطلق که محمد رسول الله است لَمِنَ الضَّآلِّيْنَ از جمله راه نایافتگان ثُمَّ اَفِيْضُوْا پس باز گردید خطاب با قریش

وجاهای ایشانست که همه عرب را وقوف عرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و درین صورت ترفع کردندی بر خلق و ننگ داشتندی از مساوات موقف و در افاضت
نیز با دیگران بازگشتندی حق سبحانه فرمود که باز گردید از عرفات حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ از آنجا که بازمیگردند همه مردمان وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
تحقیق که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را رَحِيمٌ مهربانست بر آنکه حج گزارد فَإِذَا قَضَيْتُمْ پس چون حج گزارده باشید و بجای آورید مَنَاسِكَكُمْ کارهای حج
ولوازم آن را فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید و ثنا گوئید خدای را كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ همچون یاد کردن شما پدران خود را و رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ از مناسک
در پیش حرم یا مابین مسجد و ما جبل الرحمة بایستادندی و بر بعث نسب و شهرت حسب آباء و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که چنانچه پدران را یاد میکنید خدای را یاد کنید أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا
یا زیادت تر و بیشتر ازان یاد کنید که پدران شما را بدان مناقب و مراتب اختصاص داده بود فَمِنَ النَّاسِ پس از مردمان مَنْ يَقُولُ کسی هست که میگوید رَبَّنَا ای پروردگار ما
آتِنَا فِي الدُّنْيَا بده ما را در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی متاع محقر دنیا می طلبد وَمَا لَهُ و نیست خواهنده دنیا را فِي الْآخِرَةِ و در آن سرای مِنْ خَلَاقٍ هیچ نصیبی و بهره
اگر داعی کافرست از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اگر مؤمن است چون دیگر مومنان بهره ندارد وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ و از مردمان کسی باشد که گوید رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار
ما عطا کن ما را فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً درین سرای نیکوئی یعنی توفیق طاعت وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً و در آن سرای نیکوئی یعنی تحقیق امید و گفته اند حسنه
این جهان قناعت است و آن سرای شفاعت وَقِنَا و نگاه دار ما را عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده حسنه این جهان زنی صالحه است و
آن عالم حور پسندیده و عذاب النار زوجه ناشایسته و درشت خوی بدخوی **مثنوی** زن بد در سرای مرد نکو هم درین عالمست دوزخ او زینهار از قرین بد زنهار وقنا
ربنا عذاب النار أُولَئِكَ آن گروه که خیر دنیا و آخرت میطلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مر ایشان راست بهره مِمَّا كَسَبُوا از آنچه عمل کردند یعنی در خواست نمودند وَاللَّهُ و خدای
سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است بمقدار لمحه شمار همه خلائق کند وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدای را یعنی تکبیر گوئید فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ در روزهای شمرده که آن ایام تشریق است
و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید و بقول صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق در عقب بیست و سه نماز تکبیر گفت و امام
شافعی درین مسئله موافق صاحبین فَمَنْ تَعَجَّلَ پس کسی که شتاب کند و از منا برود فِي يَوْمَيْنِ درین دو روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست
بعضی از اعراب جاهلیت متعجل را آثم میگفتند و جمعی متاخر را حق سبحانه تعالی فرمود که در تعجیل رخصتست و هیچ گناهی نیست وَمَنْ تَأَخَّرَ و هر که تاخیر کند در شب سیزدهم با منا باشد
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ حرجی نیست و مطلقا درین دو حال ثبات لِمَنِ اتَّقَى مر کسی را که بپرهیزد بعد از حج تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از خدای در تقصیر وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی خدای تعالی محشور خواهید شد و بمجازات و مکافات خود خواهید رسید وَمِنَ
النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يُعْجِبُكَ آن کسی که خوش آید ترا و در شگفت اندازد قَوْلُهُ سخن گفتن او و آن اخنس ثقفی بود که بحضرت رسالت آمد و مرد شیرین سخن نیکو
صورت بود حضرت را اظهار ارادت کرد و حلاوت گفت و گوی او خوش آمد مضمون کلماتش این بود که آمده ام تا حلقه بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیه متابعت سید انام صلی الله علیه
وسلم بر دوش مطاوعت نهم و برین سخنان سوگند میخورد که ساخته خدای را گواه آورد و چون بازگشت از عمارت مدینه در گذشت زراعت قومی را آتش سوخت و چارپایان مسلمانان را بی کرد
حق سبحانه تعالی آیت فرستاد که بعضی از مردمان گروهیست که ترا عجب آید سخن او که میگوید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در مصالح زندگانی دنیا وَيُشْهِدُ اللَّهَ و گواهی می آرد خدای را
عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ بر آنچه در دل او هست یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست و میخورد حال آنکه وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ او سخت ترین دشمنانست وَإِذَا تَوَلَّى و چون برگردد از
حضرت تو سَعَى برود و شتابد فِي الْأَرْضِ در زمین مدینه لِيُفْسِدَ فِيهَا تا فساد و تباهی کند در آن وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ و نابود گرداند کشت زار را بسوختن وَالنَّسْلَ
و هلاک کند چارپایان را وَاللَّهُ و خدای لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ دوست ندارد تباه کاری را وَإِذَا قِيلَ لَهُ و چون گویند مر این منافق را اتَّقِ اللَّهَ بترس از خدای أَخَذَتْهُ
الْعِزَّةُ گیرد او را حمیت جاهلیت بِالْإِثْمِ بارتکاب گناه فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ پس بسنده است مر او را جهنم دوزخ و آن نام آتشیست که دو جهان ابدان عذاب کنند یا چاهی
بعید القعر است در دوزخ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ و هر آینه بد آرامگاهیست آتش وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يَشْرِي کسیکه میفروشد نَفْسَهُ نفس خود را یعنی جان بذل میکند
ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ طلب خوشنودی خدای و آن زبیر بن عوام بود و مقداد بن اسود که از مکه بمدینه رفتند و خبیب را که در جنگ رجیع گرفتار شده بود و بدست مکیان بالکلام
بر دار کشیده بود از دار فرود گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب را از اسب فرود گرفته بر زمین نهادند و

مرد بروی مطلع الارض یافته شدند آن دو مرد مرد را به آهستادن و داعیه مبارزه نمود مدد کافران بحرب ایشان صرفه ندیده باز گشتند و گویند که این آیت در شان صهیب رومی ست که چون
دهشت در میان کافران دادتا اجازت هجرت مدینه یافت برضای خدای و خوشنودی پیغمبر اموال بسیار بخرید فروداد و خلاص از میتوانی بجز که خلاص هر چیست و در هیچ نیست و گفته اند
که در حق امیر المومنین علی ست که در شب غار بر فراش سید عالم تکیه گرفت و جان فدای آنحضرت کرد وَاللّٰهُ رَءُوْفٌ و خدای مهربانست بِالْعِبَادِ به بندگان خود که در طلب
رضای او جان فدا میکنند یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید بظاهر ادْخُلُوْا فِی السِّلْمِ درآیید در اسلام كَآفَّةً همه یکبار یا مومنان را میگوید
بر اسلام ثابت باشید و گفته اند که ابن سلام و اصحاب وی بعد از قبول احکام شرایع را بر نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت شتر تناول نمیکردند حق سبحانه
فرمود که یکبارگی با سلام درآیید وَلَا تَتَّبِعُوْا و پیروی مکنید خُطُوٰتِ الشَّیْطٰنِ گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطانی با حکام منسوخ قیام منمائید اِنَّهٗ لَكُمْ
بدرستیکه شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ دشمنیست هویدا که بوساوس خود خاطر شما را متزلزل میسازد فَاِنْ زَلَلْتُمْ پس اگر بلغزید شما از جاده شرع و احکام
دین و قرآن مِّنْۢ بَعْدِ مَا از پس آنکه جَآءَتْكُمُ الْبَیِّنٰتُ آمد بشما احکام حلال و حرام فَاعْلَمُوْۤا اَنَّ اللّٰهَ پس بدانید آنکه خدای عَزِیْزٌ غالبست و قادر بر عقوبت
مخالفان حَكِیْمٌ محکم کارست انتقام نکشد الا بحق هَلْ یَنْظُرُوْنَ آیا چشم میدارند یعنی چشم نمیدارند ایشان که کلی در دایره اسلام داخل نمیشوند اِلَّاۤ اَنْ مگر آنکه
یَّاْتِیَهُمُ اللّٰهُ بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب وی فِیْ ظُلَلٍ در سایبانها مِّنَ الْغَمَامِ از ابر سپید رقیق چنانچه قوم شعیب را در یوم الظله بود وَالْمَلٰٓىِٕكَةُ و بیایند
فرشتگان که موکل اند بر عذاب وَقُضِیَ الْاَمْرُ و گزارده شود کار یعنی جزای هرکسی بدو رسد وَاِلَى اللّٰهِ و بسوی خدای یعنی بجزای او تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ بازگردانیده شوند
کارها یا آنکه اوامر و احکام سلاطین و حکام که امروز بر رعایا میکنند روز قیامت باطل شود و امر و فرمان حق را بود وَالْاَمْرُ یَوْمَىِٕذٍ لِّلّٰهِ سَلْ پرس خطاب بآنحضرت ست
یا هر که صلاحیت خطاب دارد و میگوید بپرس بَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ یهود مدینه را یا مومنان بنی اسرائیل را كَمْ اٰتَیْنٰهُمْ تا چند داده ایم پدران ایشان را مِّنْ اٰیَةٍ
بَیِّنَةٍ از نشانهای روشن پیغامهای نیکو در شان محمد یا معجزات هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن وَمَنْ یُّبَدِّلْ و هر که تبدیل دهد از یهود
و بگرداند نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمت خدا را که صفت پیغمبرست مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُ از پس آنکه آمده است بدو بتوریت فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای شَدِیْدُ الْعِقَابِ ۝
سخت عقوبت است بدو در دنیا به قتل و اسر و اجلای وطن و در آخرت بعذاب بی نهایت زُیِّنَ لِلَّذِیْنَ كَفَرُوا آراسته گردانیده شد برای ناسپاسان و پوشندگان حق
الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا زندگانی دنیا تا بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند وَیَسْخَرُوْنَ و سخریت میکنند و افسوس میکنند مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا از آنانکه ایمان آورده اند
اغنیای قریش بر فقرای صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان میخندیدند و میگفتند محمد صلی الله علیه وسلم را نگرید که میگوید باین گدایان کار جهان راست
میکنم و اساس عظمت اشراف عرب بنای رسوم و عادات ایشان درهم شکنم و اگر کار وی حق بودی چنانستی که سادات عرب اماثل قبائل تبع وی بودندی حق سبحانه فرمود
وَالَّذِیْنَ اتَّقَوْا و آنکه پرهیزگاری کردند یعنی این درویشان و گدایان فَوْقَهُمْ برایشانند یعنی بالای افسوس کنندگان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز قیامت یعنی مومنان
در درجات اعلی علیین باشند از فردوس برین و کافران در درک اسفل سافلین در سجن سجین وَاللّٰهُ یَرْزُقُ و خدای روزی میدهد مَنْ یَّشَآءُ هر کرا خواهد بِغَیْرِ حِسَابٍ ۝
بی اندازه كَانَ النَّاسُ بودند مردمان یعنی آدم و اولاد او اُمَّةً وَّاحِدَةً گروه یگانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند فَبَعَثَ اللّٰهُ پس انگیخت خدای النَّبِیّٖنَ
پیغمبران را یعنی شیت و ادریس و غیر ایشان مُبَشِّرِیْنَ مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب وَمُنْذِرِیْنَ ۝ و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب و گویند در
زمانی که نوح مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابراهیم نیز همین واقع بود حق سبحانه پیغمبران را فرستاد وَاَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتٰبَ و منزل کرد
با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان دران مبین بود بِالْحَقِّ براستی و درستی لِیَحْكُمَ تا حکم کند هر پیغامبری بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان فِیْمَا اخْتَلَفُوْا فِیْهِ
دران چیز که اختلاف کردند وَمَا اخْتَلَفَ فِیْهِ و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در امر دین اِلَّا الَّذِیْنَ اُوْتُوْهُ مگر آنانکه کتابها بدیشان داده بودند یهود و نصاری
که ایشان تبدیل و تحریف میکردند مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ از پس آنکه آمد بدیشان الْبَیِّنٰتُ معجزهای روشن و حجتهای هویدا و خلاف ایشان نه از روی تدین بود
بلکه بَغْیًۢا بَیْنَهُمْ از جهت حسد که میان ایشان هست یا از روی ستمکاری فَهَدَی اللّٰهُ پس راه نمود خدای الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنرا که ایمان آورده اند لِمَا اخْتَلَفُوْا فِیْهِ
بدان چیزی که اختلاف کردند دران مِنَ الْحَقِّ از حق بیان مختلف فیه است یعنی سبحانه مومنان را بحق مختلف فیه راه نمود بِاِذْنِهٖ بعلم و ارادت و امر خود این اختلاف

در امر نیا بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نمود مومنان امت محمد را که قبله ایشان مخالف است و فصل ایام هفته یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند
حق تعالی این امت را جمعه که ما سبق بود در هست راه نمود وَاللّٰهُ يَهْدِيْ مَنْ يَّشَآءُ و خدای راه مینماید هر کرا میخواهد اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ بسوی راه راست که آن راه انبیا
و اولیاست اَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مهاجران که ترک خان و مان گرفته اید و در محنت فاقه و کربت غربت گرفتار شده اید اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه ببهشت درآیید وَلَمَّا
يَاْتِكُمْ و نیامد بشما مَّثَلُ الَّذِيْنَ خَلَوْا نامه آنان یعنی محنت آنها که گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان محصل آیت آنست که مپندارید
که رایگان ببهشت روید و شما نرسیده بآنچه دوستان خدا پیش از این کشیده اند مَسَّتْهُمُ الْبَاْسَآءُ رسید ایشان را سختی و ناکامی و درویشی وَالضَّرَّآءُ و بیماری
و شکستگی و گرسنگی نقلست که میان مکه و طائف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیاست و نکته
الامثل فالامثل و مویداین قولست مثنوی زان بلاها کانبیا برداشتند ٭ سر بچرخ هفتمین افراشتند ٭ هر که در راه محبت بیشتر ٭ بر دل او بار محنت
بیشتر پس انبیا و مومنان محنت کشیدند وَزُلْزِلُوْا و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بایشان میرسید حَتّٰى يَقُوْلَ الرَّسُوْلُ تا آنکه گفت پیغمبر ایشان
وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ و کسانی که ایمان آورده بودند با آن پیغمبر یعنی گفتند باتفاق او مَتٰى نَصْرُ اللّٰهِ کی باشد یاری دادن خدای ما را و ظفر دادن ما بر خصمان
التماس تعجیل نصرت میکردند آنگه بر سبیل تنبیه فرمود حق سبحانه رسول با ایشان پیغام داد اَلَآ اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ بدانید که یاری دادن خدای مومنان را قَرِيْبٌ نزدیکست
يَسْــَٔلُوْنَكَ می پرسند ترا که ای سید انبیا مَاذَا يُنْفِقُوْنَ چه چیز صدقه کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود مردی بزرگ و توانگر از حضرت پرسید که مال چندین دارم چه نفقه کنم حق تعالی
فرمود که قُلْ بگوی ای محمد مَآ اَنْفَقْتُمْ آنچه نفقه میکنید و اخراج مینمایید مِّنْ خَيْرٍ از مال فَلِلْوَالِدَيْنِ پس مر پدر و مادر دهید اولی و سوال از وجه نفقه بود و جواب در بیان
مصرف آمد که اهتمام بدان بیشترست زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که محل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است وَالْاَقْرَبِيْنَ و خویشان نزدیک
که وارث باشند چه آن صله رحمست وَالْيَتٰمٰى و بی پدران خردسال که قادر نباشند بر اکتساب وَالْمَسٰكِيْنِ و درویشان که چاره معیشت خود ندانند
وَابْنِ السَّبِيْلِ و راه گذریان و مهمانان وَمَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنید از نیکوئی با هر کسی که باشد فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای بِهٖ عَلِيْمٌ بآن چیز داناست
و بران جزا خواهد داد كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فرض شد بر شما کارزار کردن با دشمنان دین و بر محققان قتال نفس و شیطانست زیرا که عظیم ترین دشمنان انسانند
و این قتال استماعست که میدید چراکه نفس را خوردن خوش خواهد و لباس اعلی پوشیدن خوش میباید و خواهد که در گرسته روی به بندگی آرد و خود را لکی ازین معنی حق شمارد
پس خلاف نفس بر شما مکروهست و حال آنکه خلاف نفس بر شما سرمایه سعادت ابدیست وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ و آن قتال مکروهست مر طبع شما را از مشاق سفر
و این کراهیت فرمان خدا نبوده بلکه مقتضای طبع بشری آنست که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشد وَعَسٰٓى اَنْ تَكْرَهُوْا شَيْــًٔا و شاید که شما مکروه دارید چیزی را باقتضای
طبیعت خود وَّهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ و حال آنکه آن نیکوئی باشد شما را چون غزو که مکروه میشمارید و نیکوئی شما در آنست هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم
بحسب آخرت از رتبه شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین وَعَسٰٓى اَنْ تُحِبُّوْا و شاید که دوست دارید شَيْــًٔا چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلفست از جهاد
وَّهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ و آن بدی باشد مر شما را هم در دنیا بجهت ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرای بحرمان از ثواب غزو و بعد از درجه شهدا وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مصلحت
ع شما وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و شما آنرا نمی دانید يَسْــَٔلُوْنَكَ می پرسند ترا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از ماه حرام قِتَالٍ فِيْهِ یعنی از قتال در وی حضرت رسالت در سال دوم از هجرت
عبدالله بن جحش را با هشت کس از صحابه بطن نخله فرستاد و میان ایشان و کاروان قریش که از طائف می آمدند مقاتله افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته شد و در شام هلال رجب منظر
مسلمانان در آمد ندانستند که آن روز سلخ جمادی الآخری بود و یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کافران عار و طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را
دستوری داد پس مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد که قُلْ قِتَالٌ فِيْهِ كَبِيْرٌ بگوی ای محمد که جنگ در ماه حرام گناهیست بزرگ در وقت قتال در ماه حرام
حرام بوده و حرمتش بآیت السیف منسوخ گشت و اگر چه این قتال بزرگ بوده اما آنچه کافران میکنند از آن بزرگترست وَصَدٌّ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ و باز داشتن مسلمانان از راه
ایمان وَكُفْرٌۢ بِهٖ و کافر بودن بخدای وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز در آن وَاِخْرَاجُ اَهْلِهٖ و بیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر و
اصحاب او مِنْهُ از مسجد بلکه از مکه که مسجد متضمن است اَكْبَرُ عِنْدَ اللّٰهِ بزرگترست نزدیک خدای از قتال در رجب و عقوبت آن بیشتر وَالْفِتْنَةُ و شرک بخدای اَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ

بزرگترست از قتل عمرو حضرمی وَلَا يَزَالُوْنَ و همیشه باشند مشرکان که یُقَاتِلُوْنَكُمْ کارزار کنند با شما ای مومنان جنگ کنند حَتّٰى يَرُدُّوْكُمْ تا شما را باز گردانند
عَنْ دِيْنِكُمْ از دین شما که اسلام است اِنِ اسْتَطَاعُوْا اگر توانسته باشند و قادر شوند وَمَنْ يَّرْتَدِدْ مِنْكُمْ و هر که برگردد از شما عَنْ دِيْنِهٖ از دین خود و مرتد شود
فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ و حال آنکه او کافر باشد یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه مرتدان حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ باطل شود عملهای
ایشان فِی الدُّنْيَا در دنیا که ایشان را امان نماند و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب گردد وَالْاٰخِرَةِ و در آن سرا که مستحق ثواب نمانند وَاُولٰٓئِكَ
و آن گروه اَصْحٰبُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيْهَا ایشان در آن آتش خٰلِدُوْنَ جاوید اند اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستیکه آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَالَّذِيْنَ
هَاجَرُوْا و آنانکه هجرت کرده اند از اوطان خود وَجٰهَدُوْا و جهاد کرده اند فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای یعنی عبد الله بن جحش و یاران او اُولٰٓئِكَ آن گروه يَرْجُوْنَ
امید میدارند رَحْمَتَ اللّٰهِ رحمت خدا را وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده مومنان و مجاهدانست رَّحِيْمٌ بر ایشان مهربانست يَسْـَٔلُوْنَكَ می پرسند ترا ای محمد
عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل با آنحضرت گفتند که فتوی ده ما را در خمر که زایل کننده عقل است و
در قمار که سبب سلب مال است و در آن زمان خمر حلال بود حق سبحانه فرمود که قُلْ فِيْهِمَآ بگو در این هر دو اِثْمٌ كَبِيْرٌ گناه بزرگست وَّمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتهاست
مر مردمان را و منافع خمر یا بدنی بود و مانند چون استعمال حرارت غریزی و هضم طعام یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت بددلان یا مالی چون سود در
در بیع و شرای آن و فواید میسر توسعه بود در حق درویشان چه رسم جاهلیت آن بود که زر قمار بر مساکین قسمت میکردند و در حقایق سلمی آورده که اثم کبیرست استعمال آنها
و منافع للناس در ترک آنها وَاِثْمُهُمَآ و گناه خمر و قمار اَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا بزرگترست از نفع آنها وَيَسْـَٔلُوْنَكَ و می پرسند ترا ای محمد مَاذَا يُنْفِقُوْنَ که چه چیز نفقه
کنند عمرو بن جموح نوبت اول سوال کرد و جواب در تعیین مصارف نازل شد دیگر باره گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه میباید داد اما نمیدانم که چه دهم حق آمد که
قُلِ الْعَفْوَ بگو آنچه فاضل تر آید از نفقه خود و عیال و نزد بعضی از علما حکم این آیت بآیت زکوة منسوخ است كَذٰلِكَ همچنانکه احکام انفاق بیان يُبَيِّنُ اللّٰهُ بیان میکند برشما
میکرد از خدای لَكُمُ الْاٰيٰتِ برای شما نشانهای مهربانی خویش لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُوْنَ باشد که شما تفکر کنید فِی الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ در کار این سرا و آن سرا یعنی دل بر دنیا
منهید و آخرت را هیچ روی از دست مدهید سلمی ره فرموده که تفکر در دنیا و آخرت آنست که بدانی ایشان قال اذ قال رسول الله الدنیا حرام علی اهل الآخرة
والآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله بیت دنیا و عقبی حجاب عاشق است میل ایشان کی زعاشق لایق وَيَسْـَٔلُوْنَكَ و می پرسند ترا ای محمد
عَنِ الْيَتٰمٰى از کیفیت معیشت با یتیمان و اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم بآیت وَلَا تَقْرَبُوْا مَالَ الْيَتِيْمِ نازل شد آنانکه قیم اموال ایشان بودند دوان
معاملت ایشان نمودند و جهت برأت ذمه خود خواستند که از قیام مهمات ایشان برطرف شوند و صورت حال عرض سید عالم رسانیدند حق سبحانه فرمود که قُلْ اِصْلَاحٌ لَّهُمْ بگو اصلاح
آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خَيْرٌ بهترست از تجنب ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا میپختند و از جلوس فراش ایشان احتراز مینمودند و هیچ
نوع را مخالطت با ایشان نمیکردند حق تعالی فرمود وَاِنْ تُخَالِطُوْهُمْ و اگر با ایشان بیامیزید و طعام خود را با طعام ایشان کنید فَاِخْوَانُكُمْ پس ایشان
برادران شما اند در دین وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ و خدای میداند تباه کننده مال ایشان را مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح دهنده کار ایشان وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ و اگر خواستی
خدای تعالی لَاَعْنَتَكُمْ هر آینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما تنگ گرفتی یعنی مخالطت با یتیمان حرام کردی اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ بدرستیکه خدای غالبست
و قادر بر اعنات حَكِيْمٌ و داناست در آنچه کرد از ترک اعنات وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكٰتِ و بزنی مخواهید زنان مشرک را حَتّٰى يُؤْمِنَّ تا وقتیکه ایمان آرند رسول خدا
مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا قوم مسلمانان درمانده را که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آرد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در غایت جمال
بود و در جاهلیت با هم رازی داشته بودند بمرثد در آمد و سلسله صحبت را تحریک داد مرثد ابا نمود و گفت اسلام میان من و تو حایل شده و مواصلت بر وجه نامشروع ممکن نیست عناق
گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوفست باجازت پیغمبر پس مرثد بعد از مراجعت صورت این ماجرا بعرض آنحضرت رسانید حکم الهی شد که مشرکان تا ایمان نیارند در دایره ازدواج
داخل نشاید بود و هم درین ایام عبد الله بن رواحه کنیزک خود را بجهت سوز طپانچه بر روی او زده بود و او خواهان بحضرت نبوت پناه آمد و آنحضرت بطریق تلطف از عبد الله
تعرف حال کنیزک فرمود عبد الله گفت نماز میگزارد و هم روزه میدارد و خدا و رسول را دوست میدارد و اما ستم زده و قربان بر دیده است حضرت رسالت فرمود پس او مومنه است باید

پابسته و سرگشته گذشتی و آن بیچاره مدتی متمادی بیوه بودی و نه از کدخدا یا نشستی حق سبحانه و تعالی آنرا نپسندید و حکم فرمود که برای ملاحظه احوال آنانکه سوگند خورند
تَرَبُّصُ اَرْبَعَةِ اَشْهُرٍ انتظار بردن چهار ماه است فَاِنْ فَاۤءُوْ پس اگر باز گردند یعنی سوگند خوردگان رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ پس
بدرستیکه خدای آمرزنده است مر شکننده سوگند را درین صورت رَّحِیْمٌ مهربانست که مباح کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود حکم شرع آنست
که اگر مولی در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعده نکاح ثابت است و بروی کفاره سوگند هست و اگر مدت بسر آید و بعید مقاربت
نکند بر مذهب امام اعظم طلاق بائن واقع شود و قول شافعی آنست که زن او را سد مطالبه کردن که یا زای وطی کن یا طلاق ده و حاکم شرع بود که مولی را بر رجوع یا طلاق فرماید اگر امتناع
کند حاکم زن او را طلاق دهد وَاِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اگر قصد کنند طلاق را فَاِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ پس خدای شنواست قول مولی را عَلِیْمٌ دانندهٔ است عزم او وَالْمُطَلَّقٰتُ
و زنان طلاق داده شده بعد از دخول که حامله نباشند یَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفسهای خود و تاکیدست در انتظار ثَلٰثَةَ قُرُوْٓءٍ سه قرو و آن بمذهب امام شافعی
و امام مالک طهرست و بر امام اعظم حیض و فائده خلاف در معتده ظاهر میشود که چون در حیض ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قرو را طهر گویند و بقول آنکه
حیض گویند انقضای عدت بعد از انقطاع حیض ثالثه است وَلَا یَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد بر ایشان اَنْ یَّکْتُمْنَ آنکه بپوشند مَا خَلَقَ اللّٰهُ آنچه آفریده است خدای
فِیْۤ اَرْحَامِهِنَّ در رحمهای ایشان از فرزندان و حیض کتمان ولد بسبب ابطال حق الرجعت پس از زنان روا نبود اِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ اگر هستند که ایمان دارند بِاللّٰهِ
وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ بخدای و بروز قیامت وَبُعُوْلَتُهُنَّ و شوهران ایشان اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ سزاوارترند برجوع کردن با ایشان فِیْ ذٰلِکَ در زمان تربص اِنْ اَرَادُوْۤا
اگر خواهند شوهران بدان رجعت اِصْلَاحًا اصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام مردان طلاق رجعی میدادند چون
نزدیک شدی که عدت بسر آید رجعت میکردند و زن را معلق گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان فساد بود نه اصلاح وَلَهُنَّ و مر زنان راست از حقوق
مِثْلُ الَّذِیْ عَلَیْهِنَّ مانند آن حقوق که مردان را بر ایشان است بِالْمَعْرُوْفِ بر وجه خوبی معیشت و حسن معاشرت و حق مرد بر زن آنست که فرمان ویرا برد و ناموس شوهر
نگاه داشته قدم از دائرهٔ عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر مرد آنست که با وی زندگانی بوجه احسن کند و آنچه از علم دین بکار آید بوی آموزد وَلِلرِّجَالِ
و مردان راست عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ بر زنان افزونی و بلندی و آنکه مهر بر ایشانست و نفقه ایشان یا میراث که ضعف زنان می برند و یا بطلاق و رجعت که
سر رشتهٔ اختیار آن بدست رجالست و در حقائق محمدیه مذکورست که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال ولایتست و در حدیث آمده که بسیار از مردان کامل
رسیدند و از زنان گذشته دو تن کامل شدند آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای عزیزست غالب میگرداند مردان را بفضل خود بر زنان حَکِیْمٌ
داناست بحکمت حکم میکند بر بندگان اَلطَّلَاقُ طلاق شرعی که در آن رجعت باشد مَرَّتٰنِ دو بارست عدد طلاق در زمان جاهلیت مقرر نبود اگر هزار بار زن را طلاق واقع
شدی مرد را حق رجعت بودی و بسیار بود که زن را طلاق میداد و نزدیک بانقضای عدت رجوع نموده دیگر باره رها میکرد و زنی بخدمت عائشه آمد و از شوهر که پیوسته او را طلاق
میداد و بر اضرار رجعت میکرد نالید و حکایت آن شکایت بسمع عالی رسید و آیت نازل شد که طلاق رجعی دو بارست بعد از دو طلاق فَاِمْسَاکٌ بِمَعْرُوْفٍ پس نگاهداشتن است برجعت
اَوْ تَسْرِیْحٌ بِاِحْسَانٍ یا رها کردن بنیکوئی یعنی بگذاشتن تا عدت بگذرد و بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید تا آن زن بنکاح شوهری دیگر رسد آنگه حلال
شود وَلَا یَحِلُّ لَکُمْ و حلال نیست شما را ای مردان اَنْ تَاْخُذُوْا آنکه بگیرید مِمَّاۤ اٰتَیْتُمُوْهُنَّ از آنچه داده اید زنان خود را شَیْئًا چیزی ثابت بن قیس باغی بکابین زن خود داده بود زن او جدائی
طلبید پیمان کابین خود را باز خرید و آیت نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن زن در طلاق اِلَّاۤ اَنْ یَّخَافَاۤ مگر آنکه بترسند شوهر و زن اَلَّا یُقِیْمَا آنکه برپای نتوانند داشت
حُدُوْدَ اللّٰهِ احکام الهی را در صحبت و معاشرت فَاِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید ای حکام که امر اخذ و اعطا در دست شماست اَلَّا یُقِیْمَا آنکه مرد و زن اقامت نتوانند کرد حُدُوْدَ اللّٰهِ
حکمهای خدا را در امر معاشرت آن مرد و زن فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا پس نیست بزه بر مرد و زن فِیْمَا افْتَدَتْ بِهٖ در آنچه زن فدا دهد بشوهر خود و آن خود را از حرج حبالهٔ نکاح
گردد تِلْکَ این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع حُدُوْدُ اللّٰهِ اندازهای حق است که برای مصالح بندگان مقرر کرده فَلَا تَعْتَدُوْهَا پس از آن درمگذرید وَمَنْ یَّتَعَدَّ حُدُوْدَ اللّٰهِ و هر که درگذرد از
اندازهای حق فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه متعدیان هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود فَاِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلقه ثانیه زن خود را
فَلَا تَحِلُّ لَهٗ پس آن زن حلال نباشد مر آن مرد را مِنْۢ بَعْدُ بعد از طلاق ثالثه حَتّٰی تَنْکِحَ تا وقتیکه نکاح در آید زَوْجًا غَیْرَهٗ شوهر دیگر را و زوج ثانی از مباشرت او برخوردار

اکراه نکند و اگر قبول کند او را کسوت و نفقه باید داد و لا مولود له بولده و نباید که ضرر رساند مولود له یعنی پدر بولد یعنی ضرر رساند بفرزند خود که او را در وقت شیر خوارگی از مادر
ستاند و یا باید که ضرر رساند و نشود بواسطه فرزند یعنی از وی زیاده از خورش و پوشش طلبند و علی الوارث و بر وارث مولود له بود که چون مولود له متوفی شود یا بر وارث
صبی اگر فرضا صبی بمیرد وی وارث شود لازم است مثل ذلک مانند آنکه بر مولود له بود از نفقه و کسوت و عدم اضرار فان ارادا پس اگر خواهند پدر و مادر فصالا
جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن از شیر قبل از اتمام حولین عن تراض منهما از روی خوشنودی هر دو یعنی والدین و تشاور و مشاورت کردن با یکدیگر
در باب رضاع و فطام فلا جناح علیهما پس هیچ وبالی نیست برایشان ازین جهت و ان اردتم و اگر خواهید ای پدران و کسانیکه با شما صلاح مناجید
ان تسترضعوا آنکه دایه گیرید بجهت شیر دادن اولادکم برای اولاد خود خواه مادر را مانع باشد از شیر دادن و خواه نی فلا جناح علیکم پس نیست هیچ گناهی
در دایه گرفتن اذا سلمتم چون تسلیم کنید بدایگان ما آتیتم آنچه اراده کرده آید دادن آن را مر ایشان بالمعروف به نیکوئی و خوشخوئی بی مضایقه و مبالغه
واتقوا الله و بترسید از خدای عزوجل در باز گرفتن مزد مزدوران واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای بما تعملون بدانچه میکنید از رضاع و فصال
و استرضاع بصیر بیناست والذین یتوفون منکم و آنانکه میرند از شما و یذرون ازواجا و گذارند زنان را باید که زنان ایشان یتربصن بانفسهن انتظار
برند بنفس خود اربعة اشهر و عشرا چهار ماه و ده روز مگر آنکه حامله باشد که عدت ایشان بوضع حمل منقضی شود یا کنیزک که عدت او دو ماه و پنج روز بود فاذا بلغن
پس چون برسند زنان شوهر مرده اجلهن بپایان عدت خویش فلا جناح علیکم پس هیچ درد و وبالی نیست بر شما ای امت مسلمانان یا ای ورثاء
اولیای ازواج فیما فعلن در آنچه زنان کنند فی انفسهن در نفسهای خویش از شوهر کردن بالمعروف به نیکوئی یعنی بموافقت شرع مراد صیغه ایجاب و قبول است
و حضور شهود و عدول والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید ای مردان و زنان خبیر داناست ای مطیع چون دانستی که کار ترا میداند غم مخور که جزای آن تو
رسانند ای عاصی چون میدانی که گناه تو میداند ترک معصیت کن از عذاب بر اندیش قطعه مرد است آنکه در همه وقت حقتعالی بحال او بیناست همه کردار باش با خیر
همه گفتار باش گردد راست + ولا جناح علیکم و گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح فیما عرضتم به در آنچه تعریض کنید بدان یعنی بکنایت جسته دهید من
خطبة النساء از برای خواستگاری زنان معتده یعنی کلامی گوئید با ایشان که موهم باشد برغبت شما در نکاح ایشان مثل آنکه ترا اگر شوهر دیگر خواهی بمن
یا مرا مثل تو زنی میباید یا چون عدت بسر آید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازمست اما درین گناهی نیست که سخن بتعریض گویند او اکننتم یا آنکه پوشیده دارید فی انفسکم
در دلهای خود علم الله دانست خدای بعلم قدیم خود انکم آنکه شما ستذکرونهن زود باشد که یاد کنید آن زنان را بنیکوئی یعنی بموافقت شرع بعد از تزویج
و لکن لا تواعدوهن و لیکن وعده مدهید النساء را سرا یعنی که آن را نهان میکنید یعنی مباشرت مراد آنست که بمجامعت وعده مدهید الا ان تقولوا مگر آنکه
گوئید قولا معروفا سخن نیکو بر سر اشارت نه تصریح در عبارت ولا تعزموا و قصد مکنید عقدة النکاح عقد نکاح النساء حتی یبلغ الکتاب تا برسد کتاب
یعنی آنچه خدای نوشته و فرض کرده از عدت اجله بغایت خود و مدت او منقضی گردد واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای تعالی یعلم ما فی انفسکم
میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جائز نیست فاحذروه پس بترسید و حذر کنید از عذاب و عقاب او واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای
غفور آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او حلیم بردبار است و بعذاب تعجیل نکند لا جناح علیکم گناهی و وبالی نیست بر شما ان طلقتم النساء اگر طلاق
دهید زنان خود را ما لم تمسوهن مادامیکه مس نکرده باشید ایشان را یعنی مس واقع نشده باشد امام اعظم رح را بجهت مس میباید بشرط عدم مانع و امام شافعی
مس را کنایت از جماع داشته و لهذا بواسطه خلوت الزام مهر نکند او تفرضوا لهن و باک نیست طلاق دادن زنان مادامیکه فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان
فریضة مهر تا پس طلاق دهید و متعوهن و برخوردار سازید ایشانرا یعنی چیزی بدهید مردی از انصار زنی خواست و در وقت عقد نام مهر نبرد و قبل دخول طلاق
داد این آیت نازل شد و حضرت رسالت فرمود که متعها ولو بقلنسوتک غرض آنست که متعه باید داد و آن بقدر حال طلاق دهنده باید علی الموسع قدره بر مرد توانگر
اندازه توانائی وی و علی المقتر قدره و بر مرد درویش و تنگدست بقدر وسع او ابن عباس فرمود که اکثر متعه خادمیست و اقل مقنعه و امام اعظم گفته است سه جامه که تجاوز نکند مگر
نصف مهر المثل و ازین کمتر نباشد و اصح آنست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرعست پس متعه دهید النساء را متاعا بالمعروف باندازه توانائی متعه دادنی بروجه پسندیده شرعا تا اینکه

حقاً سنت متاع ثابت مصدر فعل محذوف یعنی حقا حقاً لازم آمد متاع دادن عَلَی الْمُحْسِنِینَ بر نیکوکاران وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ و اگر طلاق دهید ایشان را
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید یعنی صحبت ایشان را وَقَدْ فَرَضْتُمْ و در حالتیکه مقرر کرده باشید لَهُنَّ فَرِیضَةً برای ایشان مهری مقرر
فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس بر شما ادای نیمه از آنچه فرض کرده اید قبل از نزول این آیت کسیکه زن را پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی چیزی بر وی لازم نبودی بلکه متعه
بایستی دادن چنانچه در صورت احراف حاکم بمتعه میفرمود پس بدین آیت حکم آن آیت منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو
داشته باشند از مهر و بسند اهل أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ یا عفو کند آن کسی که بدست اوست عُقْدَةُ النِّكَاحِ گره نکاح یعنی ولی بقول قدیم امام شافعی و این
وقتیست که زن بکر و نارسیده باشد و او را ولی بود و امام اعظم فرموده است مراد ازین کس شوهر است که در گذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد و مؤید همین است اینکه
میگوید وَأَنْ تَعْفُوا و آنکه در گذرید شما که مردانید و تمام مهر بدهید أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى نزدیکتر است به پرهیزکاری از بیداد وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ و فراموش مکنید یا ترک مکنید
تفضیل را در میان یکدیگر یعنی مرد اراده کند که این زن بعقد من مخصوص بوده و از وصال من محروم و مأیوس شد او را بمهر مسمی دلشاد گردانم و زن بر تفکر کند که این مرد بمن نرسیده
را وصلت من مهیا نگشته او را چگونه رنج کنم إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از جود و فضل بَصِيرٌ بیناست حَافِظُوا محافظت کنید و ایستادگی نمائید عَلَى
الصَّلَوَاتِ بر نمازهای فریضه بمواقیت حدود و حقوق آن وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى و شرائط محافظت بخصوصیت نسبت صلاة وسطی رعایت کنید نماز میانه بقول انس بن
مالک و معاذ بن جبل و ابو امامه و جابر نماز بامداد است که میان دو نماز شب و دو نماز روز است یا از هر طرف دو نماز است که در آن میکنند بقول ابن عمر و زید
ابن اسامه رضی الله عنهم نماز پیشین است و وجه وسطیت آنکه او در وسط نهار میگزارند یا او وسط صلوة نهاریست و بروایت فاروق و مرتضی و عائشه و ام سلمه و حفصه و ابن مسعود و جمعی
دیگر از بزرگان صحابه رضی الله عنهم نماز دیگر است و دلیل این حدیث صحیح وارد شده در جنگ احزاب که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر و او را وسطی بواسطه آن گفته
که دو نماز روز در یک جانب دارد که در یکی قصر است و در دیگری نه و دو نماز شب از طرف دیگر همین حکم دارد یعنی شام و خفتن و بروایتی از ابن عباس و قبیصة بن ذؤیب
نماز شام است او میانه نمازهاست در شمار چه اکثر رکعات در فرائض چهار است و اقل دو و او مابین اقل و اکثر واقع شده یا میان دو صلوة سریه و دو صلوة جهریه است
و طائفه دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند که میان دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بر ایشانست یا میان دو نمازیست که قصر را در ایشان راه نیست
و تخصیص هر یک ازین نمازها بمعانی که بدان متصف باشد در جامع التفسیر و شرح وسیط مستوفی مذکور است وَقُومُوا و برپای ایستید در نماز که یعنی لِلَّهِ برای خدا
قَانِتِينَ در حالتی که فرمانبردار باشید یعنی نماز گزارید گویند که قنوت سکوت است در نماز زید بن ارقم فرمود که هر یک ما در عهد رسول در نماز با صاحب خود
سخن میگفت چون حکم قوموا لله قانتین نازل شد ساکت شدند فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر ترسید از دشمن مجاهد یا از سبع ضاره یا حشرات موذیه فَرِجَالًا پس پیاده نماز کنید در حال
رفتن اگر توقف ممکن نباشد بقول امام اعظم و بر امام شافعی در وقت ملجئه خوف نماز توان گزارد خواه امکان توقف باشد خواه نباشد أَوْ رُكْبَانًا یا سواره نماز گزارید
در جنگ هر نوع که میسر شود روی بقبله یا بجهتی دیگر فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید فَاذْكُرُوا اللَّهَ نماز گزارید باتفاق اکثر علما بتمام ارکان و ذکر نماز است و گویند تکرار یعنی
چون ایمن شوید شکر گوئید خدای را كَمَا عَلَّمَكُمْ همچنانکه در آموزانید شما را از آداب نمازها یا شرائط شکر مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچه نبودید شما که آنرا دانید وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ
مِنْكُمْ و آنانکه وفات کنند از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا و بگذارند زنان را رسم عرب چنان بود که زن شوهر مرده یکسال عدت میداشتند و جامهای کهنه پوشیده و قاعده
تزئین و تجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل مدر بودی در خانه یا اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای زن در همان منزل جهت وی خانه بنا کردندی و اگر از اهل وبر بودندی
از پلاس خانه جدا کرده برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتیکه از خانه مقرر بدر آمدندی نفقه ساقط شدی
چون حضرت رسالت بمدینه آمد مردی طائفی درگذشت و از وی پسری و مادری و دختری ماند آنحضرت ترکه او را بولد و والدین قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین نفرمود
اما حکم کرد که یکسال از ترکه شوهر نفقه وی برسانند و در آن محل این آیت نازل شد و حکم فرود آمد که جمعی از شما میمیرند زنان را ایشان را باید که وصیت فرض کرده شد
متضمن این معنی خواهد معنی آنست که وصیت کنند وصیتی لِأَزْوَاجِهِمْ برای زنان ایشان مَتَاعًا متعه دادن بنفقه و کسوت و مسکن از ترکه شوهر
إِلَى الْحَوْلِ تا یکسال غَيْرَ إِخْرَاجٍ که جهل بیرون کردن ایشان از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشان را نفقه نباشد فَإِنْ خَرَجْنَ پس اگر بیرون آیند

بعد از گذشتن سال فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما ای اولیای شوهر فِیْمَا فَعَلْنَ در آنچه ایشان کنند فِیْٓ اَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خود از زینت
و طلب شوهر مِنْ مَّعْرُوْفٍ از آن چیزی که بروفق شرع باشد وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ و خدای غالب است بانتقام کشیدن از هر که مخالفت امر وی کند حَكِيْمٌ محکم کار است
در آنچه حکم فرماید و این حکم بمیراث زن که ربعی یا ثمنی باشد از ترکه منسوخ است و عدت یکسال با چهار ماه و ده روز آمد چنانکه گذشت وَلِلْمُطَلَّقٰتِ و مر زنان طلاق
داده شده را که مس کرده باشند مَتَاعٌ متعه است که بدان برخوردار شوند بِالْمَعْرُوْفِ بطریق نیکو و توسط نه غلو و تقصیر حَقًّا سزاوار گردانیده است خدای این
را سزاوار گردانید عَلَى الْمُتَّقِيْنَ بر پرهیزکاران مراد متقیان اند از شرک یعنی همه مسلمانان كَذٰلِكَ همچنانکه این احکام بیان کرد يُبَيِّنُ اللّٰهُ روشن میگرداند
خدای لَكُمْ اٰيٰتِهٖ برای شما احکام خود را آنچه بدان محتاجید لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تفکر در آن کار فرمائید اَلَمْ تَرَ ع
آیا ندیدهٔ ای بیننده یا ندانسته و نظر تعجب نگاه نکرده اِلَى الَّذِيْنَ خَرَجُوْا بسوی آنانکه بیرون رفتند مِنْ دِيَارِهِمْ از منزلهای و سراهای خود وَهُمْ اُلُوْفٌ
و ایشان هزاران بودند اسدی گوید که در قریه داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد یعنی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و برخی بایستادند و هلاک
مردند سال دیگر که طاعون معاودت کرد همه اهل ده که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار یکبار از ده بیرون رفتند حَذَرَ الْمَوْتِ از جهت احتراز کردن
از مرگ در میان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ پس گفت مر ایشان را خدا مُوْتُوْا بمیرید همه یکبار بمردند و در معالم آورده که حق سبحانه
دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلی وادی و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه یکبار بمردند با چهار پایان خود مردم از اطراف جواب بدفن ایشان آمده عاجز گشتند
آخر الامر دیواری در گرد ایشان کشیدند و از آنجا در گذشتند مدتی بر ایشان بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند ثُمَّ اَحْيَاهُمْ پس زنده گردانید ایشان را و این
صورت بران وجه بوده که روزی حزقیل بن بوزی که ثالث خلفای موسیٰ بود بران موضع گذر افتاد و آن تودهای استخوان مشاهده نمود و گفت الهی حیاتیه اثر
بر ایشان نموده نظر رحمت بر ایشان افگن از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگوی تا من ایشان را زنده گردانم حزقیل آن کلمه بزبان راند حق سبحانه ایشان را زنده
ساخت اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَذُوْ فَضْلٍ هر آئینه خداوند فضل و رحمت است عَلَى النَّاسِ بر مردمان وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بسیاری از مردمان لَا يَشْكُرُوْنَ
سپاس داری نمیکنند خصوصاً بنی اسرائیل که چنین معجزها دیدند فرمان حق را گردن نهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید وَقَاتِلُوْا و کارزار کنید فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه
خدای برای آشکارا کردن دین خدای وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای سَمِيْعٌ شنواست قول مخالفان را از جهاد که ما غدار ناپسندیده تمسک مینمایند
عَلِيْمٌ دانا است بضمائر ایشان مَنْ ذَا الَّذِيْ کیست آنکه بخلوص نیت يُقْرِضُ اللّٰهَ وام دهد خدای را یعنی بندگان درمانده او را که وام خواهند قَرْضًا
حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت نه نهد یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است
تقدیر مضافی محذوف باشد ای لقرض عباد الله و اصح آنست که اینجا حذف مضاف و ضماری نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرده صدقه را در سبیل الله
در لزوم جزا بوام که شبهه بعطای عوض دران لازم است قرض حسن پس تقدیر آنست که خالص برای خدای دهد یا از مال حلال تصدق کند امام اعظم استفهام را حمل
بر تحضیض میکند یعنی آیا کسی هست که قرض دهد خدای را فَيُضٰعِفَهٗ پس تا خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض لَهٗ از برای او اَضْعَافًا كَثِيْرَةً
ضعفهای بسیار مبهم گذاشت تا اضعاف کثیره را بیرون از حیز شمار تصور کنند چون این آیت نازل شد یهود به طعنه گفتند مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض میطلبد و
چون مومنان بوعده حق واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند اول ابو الدحداح انصاری پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای این قرض چرا میطلبد
آنحضرت فرمود که میخواهد که تا شما را بواسطهٔ آن بهشت برد ابو الدحداح گفته یا رسول مرا دو خرماستان هاست و بهتر آن جنینه نام دارد اگر آنرا بقرض خدا دهم
تو ضامن بهشت من میشوید سید عالم فرمود که من ضامن میشوم که حق سبحانه ده چندان در ریاض جنان ترا ارزانی دارد گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر
ایشان با من باشد خواجه عالم فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول بگرفت و جنینه را در راه حق سبحانه صدقه داد فی الحال بدر خرماستان آمد و مادر فرزندان را
گفت یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه دادم بشرط آنکه در بهشت ده چندان ستانم و تو و کودکان تو با من باشید ام الدحداح گفت خوش سودائیست بارک الله فیما اشتریت
و حضرت رسالت درباره او فرمود که کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح + وَاللّٰهُ يَقْبِضُ و خدای فرا میگیرد و تنگ میکند روزی را بر بعضی بعلم و حکمت خود

طالوت حقی و علامتی باید تا دلهای ما از آن بر پادشاهی او قرار گیرد و هواداری او رغبتی پدید آید شمویل از خدای درخواست و خدای از علامت پادشاهی او اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ
نَبِيُّهُمْ و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان اِنَّ اٰيَةَ مُلْكِهٖٓ بدرستیکه نشانه پادشاهی طالوت اَنْ يَّاْتِيَكُمُ التَّابُوْتُ آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن
صندوقی بود بصورت همه انبیاء در آن منقوش بود چنانچه فِيْهِ سَكِيْنَةٌ در آنجا سکینه است مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما در آن
باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه دو چشم داشت چون دو مشعل افروخته که کسی را قوت دیدن او نبود و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست
که روی او مشابه روی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و بانگ بادی که سخت وزیدی بر دشمنان جستی و ایشان را متفرق ساختی
و لهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی وَبَقِيَّةٌ و دیگر درین تابوت باقی چیزیست مِّمَّا تَرَكَ از آنچه بگذاشته است اٰلُ مُوْسٰى
وَاٰلُ هٰرُوْنَ یعنی موسی و هارون آل شخص را گویند که در لغت نفس او مراد بود چنانچه اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰٓى اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّاٰلَ اِبْرٰهِيْمَ ای نفسه و در حدیث آمده
که اوتیت مزمارا من مزامیر آل داود مراد بنفس داود است و آنچه از موسی و هارون در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامه هارون و پاره ترنجبین که در تیه
بر ایشان میبارید و ریزه الواح و خاتم سلیمان و آن تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضع که داشتندی آفتی باهل آن موضع رسیدی
آخر بحوالی مزبله دفن کردند حق سبحانه فرشتگان را فرمود تا آنرا برداشته نزد شمویل آوردند حق سبحانه فرمود که تَحْمِلُهُ الْمَلٰٓئِكَةُ بردارند ملائکه آن تابوت را و بشما آرند
اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در رسیدن تابوت بشما لَاٰيَةً لَّكُمْ هر آینه حجتیست شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ اگر هستید شما
باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند و بمقابله جالوت بهفتاد هزار مرد در رکاب طالوت روان شدند و هوا بغایت
گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوْتُ پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان شمویل از شهر ایلیا بِالْجُنُوْدِ با آن لشکرهای ساخته قَالَ گفت طالوت باعلام
شمویل یا بالهام ربانی که ای قوم اِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيْكُمْ بدرستیکه خدای آزماینده شماست درین هوای گرم بِنَهَرٍ بجویی از آب که میان اردن و فلسطین
ظاهر شود تا مطیع و عاصی را شما بنماید فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ پس هر که بیاشامد از آن جوی فَلَيْسَ مِنِّيْ پس نیست از من یعنی بر مذهب من وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمْهُ
و هر که نچشد و نیاشامد آب را و طعام در لغت بمعنی شراب آمده کما قال تعالی جناح فیما طعموا ای شربوا فَاِنَّهٗ مِنِّيْٓ پس بدرستی او از منست یعنی بر مذهب
من باشد و هر که آب نخورد اِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ مگر آنکس که بردارد غُرْفَةًۢ بِيَدِهٖ کفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه بقدرت کامله خود جوی
آبی در راه ایشان پدید آورد و چون لشکر در آن هوای با عطش غالب بدان جوی رسیدند فَشَرِبُوْا مِنْهُ پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه
اِلَّا قَلِيْلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند و بیک کف آب اختصار کردند هم از آن غرفه سیراب شدند و هم مطهرهای ایشان از بقیه آب غرفه
پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه شد و تشنگی بمرتبه غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی ماندند با لشکر دشمن ملاقات
نکردند سلمی فرموده که اهل معرفت در همین قصه مثلی از برای دنیا و دین نهم کرده اند برین وجه که قوم طالوت سالکانند که متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس شده
و آن جوی آب مال و متاع دنیاست هر که بآن بیار آمد و بزیاده از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بعلت استسقاء حرص گرفتار شده هر چند بیشتر بیاشامد رغبتش بجمع آن بیشتر
گشته از منافع باز ماند مثنوی کاسه چشم حریصان پر نشد + تا صدف قانع نشد پر در نشد + گر بریزی بحر را در کوزه + چند گنجد قسمت یکروزه + و چنین کس لب بهر دنیا ماند و باز دولت
غزا با لشکر جهاد محروم بماند و هر که از جوی دنیا بقدر قوت قانع شد یعنی بمقدار حاجت روزی که از آن چاره نیست متصرف شد گشت حق سبحانه تعالی او را بفرس خود مؤید گردانید و
از دید معنی مستغنی ساخت بیت قناعت توانگر کند مرد را + خبر کن حریص جهان گرد را + قطعه ای قناعت توانگرم گردان + که ورای تو هیچ نعمت نیست + کنج صبر اختیار لقمان ست + هر کرا
صبر نیست حکمت نیست فَلَمَّا جَاوَزَهٗ پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت هُوَ طالوت وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویده بودند با او ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق
نموده مَعَهٗ بگذشتند با او قَالُوْا گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبور ننموده بودند لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نیست ما را توانائی امروز بِجَالُوْتَ وَجُنُوْدِهٖ
بجالوت و لشکرهای وی آنست که از لشکر او شصت و شش هزار ره می بگذشتند و از آن چهار هزار مرد که عبور کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد که هزار و سی صد
و هشتاد و هفت تن ترسان بدل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قَالَ الَّذِيْنَ يَظُنُّوْنَ گفتند آنکه یقین میدانستند اَنَّهُمْ مُّلٰقُوا اللّٰهِ که ایشان

متیقنان کسانی که میدانستند بملاقات خدا ایشان ملاقی لشکر بودند بی عدد بسیر ده تن که گفتند کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ بسیار گروه اندک از مؤمنان غَلَبَتْ غالب
شدند فِئَةً کَثِیرَةً بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان بِإِذْنِ اللّٰهِ بعون و نصرت و مددگاری خدای وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِینَ و خدای یاری کننده گانست بتائید
و قوت و چون ثابت‌قدمان با مؤمنان مخالفان بر طرف نهر آمده بودند طالوت آن گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف برکشید و آن لشکر بقول صاحب تیسیر هشت صد هزار
سوار جرار بحر گذار تیغ زن نیزه دار بودند بیت چو شیران آهن‌گسل الماس چنگ * چو گرگان بدگوهر آشفته رنگ * و جالوت بر خود مرد عظیم الجثه و شدید الشوکه بود و در
تیسیر آمده لوحی مذکور است که سلاح جالوت هزار رطل آهن بود و از جمله خودی که بر سر می‌نهاد سه صد رطل بود وَلَمَّا بَرَزُوا و آن هنگام که مؤمنان ظاهر شدند و صف
قتال راست کردند لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ از برای جالوت و لشکرهای وی قَالُوا گفتند مؤمنان رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَیْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره
است از اکثار و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و نگاهدار بتائید خود قدمهای ما را در میدان حرب وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَی الْقَوْمِ
الْکٰفِرِینَ بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُمْ پس شکستند و در هزیمت کردند مؤمنان کافران را بِإِذْنِ اللّٰهِ بقضا امامت و توفیق خدای وَقَتَلَ دَاوُدُ و بکشت داود
بر ایشاء جَالُوتَ جالوت را بسنگ فلاخن که بر خودی زد و خود بر سر شکست و مغز پریشان لشکر او تار و مار گشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکشنده
جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود را بداود داد و نصف از مملکت باوی گذاشت و آخر تمام مملکت بوی رسید وَآتٰهُ اللّٰهُ الْمُلْکَ و داد خدای
داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی وَالْحِکْمَةَ و داد او را حکمت را یعنی نبوت و زبور وَعَلَّمَهُ و بیاموزانید او را مِمَّا یَشَاءُ از آنچه خواست آن علمیت که بغیر آرا
بکار آید و گوید صنعت زره گری بود و دانستن زبان مرغان وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ و اگر نه بازداشتن خدای بودی مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ بعضی از ایشان به بعضی یعنی اگر دفع نکردی خدای
مشرکان را بسبب مؤمنان جهاد کننده لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و شیوع او باطل گشتی وَلٰکِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای ذُو فَضْلٍ خداوند فضل و رحمت
عَلَی الْعٰلَمِینَ بر عالمیان تِلْکَ این قصها که در معجزات و اصحاب بود آیٰتُ اللّٰهِ نشانهای قدرت خداوند است نَتْلُوهَا عَلَیْکَ میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل بر تو
میخواند از فرمان ما بِالْحَقِّ براستی بر وجهی که مطابق واقعست و اهل کتاب را اسلم میدارند وَإِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ و بدرستیکه تو هر آینه از فرستادگانی بهمه خلائق
تِلْکَ الرُّسُلُ این پیغمبران و فرستادگان که درین سوره مذکور شدند فَضَّلْنَا افزونی دادیم بَعْضَهُمْ برخی ایشان را بخصائص
و فضائل عَلٰی بَعْضٍ بر برخی دیگر مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللّٰهُ از پیغمبران کسی بود که خدای با وی سخن گفت بی واسطه چون آدم که گفت اسکن انت و زوجک الجنة
و چون موسی که گفت انی انا ربک و چون پیغمبر ما که در شب معراج فاوحی الی عبده ما اوحی وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجٰتٍ و برداشت برخی را از ایشان بپایهای بلند و تفاوت
انبیا ازین جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه از آدمیان بودند و بعضی ما گروه ایشان را با تمام زمره ایشان با مجموع جن و انس چون پیغمبر ما و دیگر آنکه گروهی را دعوت
پیغمبری دادند و جمعی را در بیداری و برخی را بعضی از معراج مراد از بعضهم ادریس ست که حق تعالی او را رتبه عالیه کرامت فرمود کما قال وَرَفَعْنٰهُ مَکَانًا عَلِیًّا صاحب
کشاف آورده که ظاهر آنست که آن بعض پیغمبر ماست که منقبت او را میان فضائل بیکران و خصائص بی پایان همچنانکه از مطاوی آیات و احادیث مفهوم و معلوم
میگردد مثنوی هر انبیا در پناه تو آمد + مقیم در بارگاه تو آمد + تو مهر سپهری همه اختر آمد + تو سلطان ملکی همه چاکر آمد + و وجوه تفضیلیت حضرت نقلاً و عقلاً بیان مبسوط
در جواهر التفسیر رقم تحریر یافته وَآتَیْنَا و دادیم عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّنٰتِ عیسی پسر مریم را معجزهای روشن و هویدا چون ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی وَأَیَّدْنٰهُ و قوت
دادیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاک که جبرئیل در راه روی دمید یا نیرو مند گردانیدیم او را بموافقت جبرئیل وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلَ
الَّذِینَ اختلاف نکردندی آنانکه مِنْ بَعْدِهِمْ از پس انبیا بودند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَیِّنٰتُ از پس آنکه آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت
پیغمبر ایشان وَلٰکِنِ اخْتَلَفُوا ولیکن اختلاف کردند فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ پس از این امتان کسی بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثابت و راسخ و ملازم دین پیغمبر خود
شد وَمِنْهُمْ مَنْ کَفَرَ و از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین پیغمبر اعراض نموده طریق حق را فرو گذاشت تعریض به یهود و نصاری است که بعد از موسی و
عیسی از راه راست منحرف شدند وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلُوا اختلاف نکردندی مخالفت را که بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب است و اراده
سبب چه وقوع قتال بسبب خلافست و تکرار از برای تاکید وَلٰکِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای یَفْعَلُ مَا یُرِیدُ میکند آنچه میخواهد یعنی از اضلال و ضلالت و عصمت و هدایت

ع

یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید اَنْفِقُوْا انفاق کنید مِمَّا رَزَقْنٰکُمْ از آن چیزے که بشما عطا کردیم یعنی زکوٰة مال بیرون کنید مِّنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَ پیش از آنکه بیاید شما را یَوْمٌ روزی که از هول و هیبت آن لَّا بَیْعٌ فِیْهِ وَلَا خُلَّةٌ خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد و نه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند وَّلَا شَفَاعَةٌ و نه درخواستی بوقت حلول عذاب وَالْکٰفِرُوْنَ و ناگرویدگان هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق یا ظالم اند در وضع عبادت در غیر موضعش اَللّٰهُ خدای سزاوار پرستش اوست لَآ اِلٰهَ هیچ معبودے نیست در وجود مر خلق را اِلَّا هُوَ مگر او که استحقاق عبادت مر او را ثابت است اَلْحَیُّ زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فنای ایشان اَلْقَیُّوْمُ پاینده در ذات و صفات یا قائم بتدبیر خلق و مخلوقات لَا تَاْخُذُهٗ فرا نگیرد او را سِنَةٌ مقدمۂ خواب از فتور و غیر آنکه نعاس گویند وَّلَا نَوْمٌ و نه خواب که تعطل ادراک حواس ظاهر است لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین است از کائنات سفلیه مَنْ ذَا الَّذِیْ کیست آنکس که او یَشْفَعُ درخواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان عِنْدَهٗٓ نزدیک او روز قیامت اِلَّا بِاِذْنِهٖ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد یَعْلَمُ میداند خدای مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ آنچه در پیش اهل آسمانها و زمینهاست از امور این جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آن جهان وَلَا یُحِیْطُوْنَ و فرا نرسند آفریدگان بِشَیْءٍ مِّنْ عِلْمِهٖٓ بچیزی از معلومات او اِلَّا بِمَا شَآءَ مگر بآنچه او خواهد که بدان محیط شوند وَسِعَ فرا رسیده است و گنجایش یافته كُرْسِیُّهُ کرسی که زیر عرش و زبر آسمانهاست یا فرا گرفته است علم او السَّمٰوٰتِ همه آسمانها را و آنچه در آن است وَالْاَرْضَ و تمام زمین را و آنچه بر آن است وَلَا یَئُوْدُهٗ و او را در رنج نیفکند و گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاه داشتن آسمان و زمین وَهُوَ الْعَلِیُّ و اوست برتر از ضد و ند اَلْعَظِیْمُ و بزرگتر از اندیشهٔ اوهام این آیت شریف ترین آیتیست از قرآن و در حدیث آمده که این آیت را بایست که تقریر میکند در یکساعت عرش و خواص و فضائل قرائت او در اخبار بسیار است لَآ اِکْرَاهَ هیچ اکراهی نیست فِی الدِّیْنِ در قبول کردن دین اسلام بعد یعنی اکراه دنیا کرده هیچکس از یهود و نصاری و گبر و صابیان و برادران اسلام شرط قبول جزیه گفته اند حکم این آیت با بیت قتال منسوخ است از تمام قبایل عرب غیر دین اسلام قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابوالحصین انصاری دو پسر قابل داشت ناگاه ترسائی از شام بمدینه آمد و ایشان با او مصاحبت نمودند بخوب و بسیار وی مغرور گشتند ترسائی اختیار کردند همراه متوجه شام شدند ابوالحصین از حضرت رسالت پناه دستوری خواست تا برود و ایشان را با کراه بر آورده باز آرد این آیت نازل شد که اکراه یکی را در دین بیرون شد قَدْ تَّبَیَّنَ بدرستیکه روشن شده است الرُّشْدُ راه راست مِنَ الْغَیِّ از گمراهی یعنی ایمان حق از باطل ممیز گشت فَمَنْ یَّکْفُرْ پس هر که کافر گردد و نفی نگرد بِالطَّاغُوْتِ بانچه میپرستید خواه شیطان خواه بتان خواه کهنه و ساحران وَیُؤْمِنْۢ بِاللّٰهِ و گرود بخدای فَقَدِ اسْتَمْسَکَ پس بدرستیکه چنگ در زد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰی بدست آویزی محکم که قرآنست یا اتباع سنت و یا وقوف نزدیک امر و نهی که سلوک طریق سیر پیامبر است سلمی قدس سره گوید عروهٔ وثقی توفیقست در هدایت و سعادت در نهایت و در حقائق کمیه آورده است که آن مر عوام را توفیق طاعتست مر خواص را مدد عنایت و خاص الخاص را جذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وجود فانی گرداند و بانوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد و در مقامات حضرت خواجه بهاء الحق والدین المشتهر بنقشبند قدس الله سره العزیز کلامیه مذکور است که درین طریق طاغوت ماسوای حق است کفر بوی ایمان بحق در هر قدم شرط لازم سالک است و پیغمبر ما فرموده که الهوی عندالله ابغض من جمیع الآلهة و بدترین خدایان که در دین یعنی هوای ایشان است اَفَرَءَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهٗ هَوٰهُ آیا میبینی ای محمد آنرا که هوای خود را خدائی گرفته است آن بیچاره می پندارد که او بندهٔ خدمت بیت پندار که وارد حاصل خواهر بجز پندار نیست و در حدیث آمده تعس عبدالدرهم وتعس عبدالزوجة و در بلاکست بندهٔ زر و سیم و بندهٔ زن و فرزند هر آئینه هر که بندهٔ چیزی باشد از آن برستد دلیم تا مال بیت سر چه که اندر دو جهان بندهٔ آنی و آنست ترا دمبدم همان مونس و همدم پس بالضرورت از همه چیزها باید برید و تن بحق باید پیوست تا یقین کند فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰی و آن عروه است که لَا انْفِصَامَ لَهَا هیچ انقطاعی و انفصالی نیست مر آنرا وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ و خدای شنواست قول کسی را که متوسل بعروة الوثقی بود عَلِیْمٌ و داناست بنیت خالص متمسک بدان عروة اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا خدای دوست آن کسانست که وی گرویده اند یا متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم یُخْرِجُهُمْ بیرون می آرد ایشانرا مِّنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکیهای کفر و ضلالت اِلَی النُّوْرِ بسوے روشنائی ایمان و هدایت یا از ظلمت معرفت یا از شک بیقین یا از ظلمات نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْٓا و آنانکه حق را بپوشیدند یعنی یهودیان

متفرق شده باشند وامطرنا الی اوطانها رنگها گیر بسوی استخوانهای حمار خود تا ببینی که بقدرت بی علت کیف ننشزها چگونه او را حرکت میدهیم و بعضی را بالای بعضی
مرتب میسازیم ثم نکسوها لحما پس می پوشانیم مران استخوانها را گوشتی عزیر در ان استخوانها می نگریست ندائی شنید که ای پوست و گوشت و اجزای متفرقه
جمع شوید بقدرت کامله ربانی همه اجزا مجتمع شده بدان صورت اولی بعد تسویه یافت و جان بسیاد درآمد فی الحال برجست و عرعر کردن گرفت فلما تبین له
پس آن هنگام که روشن مر عزیر را آثار قدرت الهی در احیای موتی بطریق معاینه قال اعلم گفت من میدانم حال العیان چنانچه دانسته بودم ازین باستدلال و بیان
ان الله آنکه خدای علی کل شیء قدیر بر همه چیزها از احیا و امات قدیر تواناست پس عزیر میان قوم خود آمد و بر آن قبیله او را بشناختند و گویند کسی او را شناخت
و امتحان کردند تا توریت از ظهر القلب املا کرد و نوشتند چراکه بخت نصر کتب ایشان را سوخته بود و اذ قال ابراهیم و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم رب ارنی ای
پروردگار من بنمای بمن که بقدرت کامله کیف تحیی الموتی چگونه زنده میگردانی سوال از برای شهود کیفیت احیا فرموده نه آنکه در اصل احیا او را شبهه بود قال
گفت خدای او را اولم تؤمن آیا تو ایمان نیاورده که من مرده را زنده میکنم استفهام بمعنی ایجابست یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و امات قال بلی گفت آری
یعنی هست قال بلی گفت ابراهیم بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت تو گرویده ام ولکن لیطمئن قلبی ولیکن این سوال کردم تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه
چگونگی آن در فتوحات مکی مذکورست که احیا متنوع میباشد چنانچه وجود خلق که بعضی بکلمه موجود شدند و برخی را بید و برخی را بیدین ایجاد کرده و جمعی را ابتدا بوجود آورده
و طائفه بسبب مخلوقات دیگر موجود ساخته و چون ابراهیم تنوع وجود خلق دیده بود و دانسته و احیای خلق بعد از موت وجودی دیگرست و این نیز متنوع میتواند بود درخواست
نمود که بمن بنمای که احیا بکدام نوع میکنی تا چون مرا علم بدان حاصل شود دل من آرام پذیرد و آورده اند که ابلیس را لعنه الله دید که میگذشت بطرف بحر که افتاده که مرغان
دریا و دوان صحرا هر یک از و پاره می ربودند ابلیس با او گفت هوش دام حیله یا اهم جمعی کوته نظران سبکسار ان گران طمع را فریب میتوان داد که آخر این اجزای متفرقه را از حواصل
طیور و احوات سباع و اسماک نهنگان و ماهیان چگونه جمع تواند کرد حق سبحانه وحی فرستاد بخلیل که بکنار فلان دریا شو که دشمن من دام مکر گسترده و سرشته زرق بدست و روده میخواهد
که جمعی را بتقید پریشانی در آرد خلیل بیامد و ابلیس متحیر دارنده خود را القا کرد خلیل فرمود که چه محل تحیرست ای ملعون که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده
قادرست که دیگر باره از زاویه تفرقه بساحت جمعیت رساند مثنوی کوزه گر گر کوزه را بشکند چون بخواهد باز قایم میکند و آنکه داند کوزه کردن از نخست و چه عجب
گر سازد شکسته درست پس ابراهیم زبان بسوال بکشاد که الهی بمن بنما که چگونه زنده میکنی تا این طامع ملزم گردد و دل من آرام و اطمینان تمام یابد قال گفت
خدای اگر ستابه این حال آرزو داری فخذ پس فرا گیر اربعة من الطیر چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیر آن نیز گفته اند فصرهن الیک پس جمع
کن ایشانرا الیک بسوی خود یعنی صحبت گیر در اشکال و هیات ایشان نیکو تامل کن و دقائق هیئه هر یک را سطر تو تدقیق مارسین تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردد
یا مجمع ساز اجزای ابدان ایشان را با یکدیگر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان بدست خود نگاهدار ثم اجعل پس وضع کن علی کل جبل بر سر هر کوهی که
ممکن باشد که جزوی از آنها برو توانی نهاد چه قسمت اینها بر جمیع جبال متعذرست و این از قبیل ایراد عام است و ارادت خاص ملخص سخن آنست که بر هر کوه که نزدیک تو باشد
و توانی نهاد منهن جزءا از این مرغان متفرق شده با یکدیگر آمیخته جزوی پاره ثم ادعهن پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا اجازت نمود یاتینک سعیا
بیایند بسوی تو و شتابند شتافتنی و اعلم ان الله و بدان از روی یقین آنکه خدای عزیز غالب است و ما خرنیست از آنچه تو طلبیدی حکیم محکم کارست
در هر چه میسازد القصه ابراهیم مرغان را ذبح کرد و اجزای و ابعاض لحوم و دماء و عروق و عصبات و عظام و قوائم و اجنحه ایشانرا پاره پاره کرده با یکدیگر بیامیخت گویند
و بهاون بکوفت تا اختلاطی تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت پاره کوه نهاد و سرهای ایشانرا بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس که بنا سرهای
خود بشتابید بفرمان صانع ای عز و جل اجزای هر یک از یکدیگر منفصل شده با یکدیگر ملتئم گشته ابدان درست شد بسوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن آن بود که این
صورت المنت در حجت و و ... تا شبهه توهم آنان نشود که مرغان پرنده آن مرغان نیند یا بخیال میرسید که شاید پاهای ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراک یابد
... ان بدنها آمیش پاهای ابراهیم میسیدند و از آنجا پرواز نموده بسرای خود که درست وی بود متصل
... گردانیدند باید که قوای بدنی را بتیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا صورت

بیشتر بشکل سبقت در فرمان شوند بسیار از ادمیه تیرع و ثقل بوده اند البطرین مشابهت شتاب کسان ماند آیت محققان گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بوده که کبوتر
را که پیوسته با مردم مستانس ست بکش یعنی الفت از خلق ببر و خروس را که همواره مایل شهوت ست بکش یعنی وجود را از مد شهوت باز رهان و زاغ را که حریص ست
بکش یعنی از صفت حرص و آز مجرد شو و طاوس را که محب زینت ست سر ببر یعنی همت را از آرایش دنیا فرو بند که هر که بتیغ مجاهده این چهار صفت مذمومه را ذبح آرد حیات
ابدی و زندگی سرمدی یابد و گویند چهار صفت از طبائع عناصر که ارکان اربعه در آدمی مرکب اند ذبح باید کرد به تیغ مخالفت اول از آتش ست صولت کبر که نتیجه آتش ست دوم داعیه
شهوت که از هوا ست سوم شتابی حرص که از مادت آب ست چهارم تیرگی امساک که صفت خاک ست و حکیم سنائی روح الله روحه بدین معنی اشارتی فرموده مثنوی چار مرغ
چار طبع من بخزد راهزن آن سر بزن + پس بایمان و عقل و عشق و دلیل + زنده کن هر چهار را چو خلیل + مَثَلُ الَّذِیْنَ نمونه نفقه کردن آن کسانی که بی غرض داعیه عوض
یُنْفِقُوْنَ بیرون میکنند و صرف مینمایند اَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای در غازیان و مجاهدان و در جمیع ابواب البر راه خدا است و بر تقدیر مثل
نفقه کردن این منفقان کَمَثَلِ حَبَّةٍ چون مثل حبه ست که در زمین طیب بکارند و آن دانه اَنْۢبَتَتْ برویاند سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه ازان نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب
گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فِیْ کُلِّ سُنْۢبُلَةٍ در هر خوشه مِّائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که یکی را صد حاصل آمده باشد وَاللّٰهُ یُضٰعِفُ و خدای زیاده میگرداند این مقصد را
بمقصد هزار و بیشتر لِمَنْ یَّشَآءُ برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیت او وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشاینده است که یکی را بمقصد و زیاده میدهد عَلِیْمٌ
دانا است بنفقه کنندگان و مراتب نیات ایشان غرض ازین تمثیل تصویر مضاعفت ترغیب متصدقان که چون نظر باین کنند که یکی را هفتصد ست پیوسته بتصدقات
اشتغال نمایند مثنوی آنکه ... هفتصد ... شیطان مکار + تا یکی با هفتصد آید بیار + اَلَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ آن کسانی که نفقه میکنند
اَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای در جهاد و یا سائر خیرات ثُمَّ لَا یُتْبِعُوْنَ پس از پی در نمی آرند مَآ اَنْفَقُوْا آن چیز را که نفقه کرده اند
مَنًّا منتی یعنی منت بر کسی نهند بسبب صدقه دادن وَّلَآ اَذًى و دیگر از پی در نیارند بر صدقه خود آزاری یعنی فقیر و درویش را نرنجانند قولا و فعلا لَّهُمْ
اَجْرُهُمْ مر ایشان راست مزد صدقه ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ و نیست ترسی بر ایشان از کم شدن مزد وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ
و نه ایشان که اندوهگین شوند از فوت ثواب قَوْلٌ مَّعْرُوْفٌ سخن نیکو و وعده جمیل مر درویش را وَّمَغْفِرَةٌ و در گذشتن از درشتی سخن سائل یعنی عفو کردن
از الحاح و ابرام او خَیْرٌ بهتر ست مر مسئول را از نفع مِّنْ صَدَقَةٍ از آن صدقه که سائل یَّتْبَعُهَآ اَذًى از پی در آید آن را رنجی و آزاری از سرزنش و غیره
وَاللّٰهُ غَنِیٌّ و خدای بی نیاز ست از صدقه آنها که مشرب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر میسازند حَلِیْمٌ بردبار ست بتعجیل در عقوبت منان
و موذی یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان لَا تُبْطِلُوْا باطل مکنید و تباه مسازید صَدَقٰتِكُمْ بِالْمَنِّ بمنت صدقهای خود که دست نهادی درویش چه مال از آن
حق ست و تو اگر حمال آن بیش نیست و دست صاحب مال است نه حمال او حضرت حقائق پناهی انصاری بدین معنی در رساله الاسرار میفرماید مثنوی ای بر فقرا ز مکنت مهارت
سخن که کردن + چون عطا بتو خدا آمد و بس + مکن از ان که نه دانا هست کس + در کرم حیله گری بیش + خود را بگذر بیش + پس متصدق باید که شکرانه آنکه مظهر خیر الٰهی شد
منت دار او باشد نه منت وَالْاَذٰى و دیگر آزار باطل مکنید صدقهای خود را یعنی رنج رسانیدن بدرویشان بزبان که او را بگدائی سرزنش کنید یا بفعل که روی ترش
کردن چین بر جبین افکنید چه اگر درویش نباشد تونگر مظهر صفت جود و کرم نتواند شد بیت ای تونگر بحقارت منگر سوی گدا + که گدائی ز در اوست + حق سبحانه
در این آیت جهت تکمیل صدقه مؤمنان میفرماید که نفقه خود را است و از از باطل مسازید کَالَّذِیْ همچون ابطال آن کسی که از طریق حق منحرف و بسمت نفاق متوسم گشته
یُنْفِقُ مَالَهٗ نفقه میکند مال خود را رِئَآءَ النَّاسِ برای نمود دل مردمان وَلَا یُؤْمِنُ و بحقیقت نمیگرود بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ بخدای و بروز قیامت اگر بالهی
گرویدی و صدقه برای وی دادی نه برای دیگران اگر بقیامت اعتقاد داشتی برامید معامله مجازات کردی نه برای مرایات فَمَثَلُهٗ پس نمود صدقه این منفق
مرائی کَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچون سنگیست خاره هموار عَلَیْهِ تُرَابٌ که بر آن سنگ خاک خشک ست اندک اندک فَاَصَابَهٗ پس برآن سنگ رسید وَابِلٌ باران تیز که
سیل از وی رود و بسیار قطره بود فَتَرَكَهٗ صَلْدًا پس بشست آن خاک را از سنگ و گذاشت آنرا صلدا سنگ ... و پاک از گرد و خاک و صفوان مثل منافقست و خاک آن سنگ
نمونه از نفقهای او که بر گرد چون قطرات باران وابل از سحاب حساب ... بریزان گرد و آثار نفقات او بر سنگی هیچ مثل بماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد

بیت ترا ز آتش وشان برقی چه آید * که وا فروختن شمعی نیاید * لَا يَقْدِرُوْنَ قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی عَلٰى شَيْءٍ بر ثواب چیزی مِمَّا كَسَبُوْا
از آنچه تصدق کرده باشند بریا وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي و خدای راه نماید یعنی تخم هدایت در دل نیفکند الْقَوْمَ الْكٰفِرِيْنَ گروه ناگرویدگان را وَمَثَلُ الَّذِيْنَ
و مثل نفقه آنانکه باعتقاد و اخلاص يُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمُ بیرون میکنند مالهای خود را و در رو یشان میدهند ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ برطلب خوشنودی خدای
وَتَثْبِيْتًا و از برای اثبات و یقین صادر شده مِّنْ اَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان بیافتن صدقه كَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند میوه بوستانی است که واقع باشد بِرَبْوَةٍ در موضع
بلند که تابش آفتاب زودتر بوی رسد و ریاح لوافح بر درختش وزد و ما بر نزدیکتر و از آفت ممون شدن از آب دورتر و این باغ در چنین زمینی اَصَابَهَا برسد و وَابِلٌ
باران بزرگ قطره فَاٰتَتْ پس بداد و برآورد اُكُلَهَا میوه خود را ضِعْفَيْنِ دو برابر یعنی یکساله چندان بر دهد که زمینهای دیگر بدو سال دهد فَاِنْ لَّمْ يُصِبْهَا
پس اگر نرسد بدان باغ وَابِلٌ باران عظیم القطرات فَطَلٌّ پس طل و رسد باران ضعیف و آن نیز او را کافیست یعنی اثر باران را ضائع نمیکنند و کم در یش معمول میدهد
مقصود ازین مثل حصول جزای مخلصان است که آنچه برای رضای خدای تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار
وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بدانچه شما میکنید از روی اخلاص و ریا بَصِيْرٌ بیناست مر مناسب هر یکی جزا خواهد داد اَيَوَدُّ اَحَدُكُمْ تمثیل دیگریست برای صدقه
اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما همزه انکاریست یعنی دوست ندارد اَنْ تَكُوْنَ لَهٗ آنکه باشد مر او را جَنَّةٌ بوستانی مِّنْ نَّخِيْلٍ از درختان خرما
وَّاَعْنَابٍ و انگورها یعنی باغی مشتمل بر اشجار که تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان او جویهای آب لَهٗ مر صاحب باغ راست فِيْهَا در آن بوستانها
مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ از همه میوه‌ها بجز خرما و انگور و تخصیص آنها بجهت تفضیل و کثرت انتفاع است وَاَصَابَهُ الْكِبَرُ و حال آنکه فرا رسیده خداوند این باغ را پیری
و بزرگ سالی وَلَهٗ ذُرِّيَّةٌ و مر او راست درین پیری فرزندان ضُعَفَآءُ من کوچک خردان و ناتوانان و معیشت پدر و فرزندان همه ازین بوستانهاست
فَاَصَابَهَآ اِعْصَارٌ پس بدین بوستان رسید باد گرم و گویند گردبادی بسه نائره ان باد آتشی و هم چنین باد آتشین را سموم میگویند فَاحْتَرَقَتْ پس بسوخت آن باغ
بواسطه سموم و صاحب باغ متحیر و مهموم فرو ماند این مثل عمل منافق و مرائیست که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشان را که بدان امیدواری دارند بسوزد و ایشان محروم
محروم مانند * مثنوی * نکاری کن که باید مرد را آن * مالی که سبب نعمی دران * زابر ریا برقی را فروخته * همان کشت اعمال شان سوخته * كَذٰلِكَ همچون بیان کلیه
در باب صدقه و جهاد کرده شد يُبَيِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای لَكُمُ الْاٰيٰتِ برای شما نشانهای الطاف و احسان خود را لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُوْنَ شاید
که شما در ان تفکر نمائید و در عبادت دیگری را با وی شریک نسازید يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه مومنان اَنْفِقُوْا نفقه کنید در راه خدا مِنْ طَيِّبٰتِ
مَا كَسَبْتُمْ از پاکیزها و برگزیدهای آنچه کسب میکنید بتجارت و صناعت وَمِمَّآ اَخْرَجْنَا و از آنچه بیرون آوردیم لَكُمْ مِّنَ الْاَرْضِ برای شما از زمین چون حبات و نباتات
مثمره غنیای انصار وقت رسیدن خرما آنچه رسیده تر و گزیده تر بودی نهان کردی و نیکو در مسجد رسول در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول نمودندی اندکی از
مالداران دینا دست دریست ناقص خرما از ان متاع که هیچ بنزدیکی باشکار ابیاورد و در میان خرماهای نیکو بیخت و کالای خبیث خود را بان متاعهای نیکو بر آمیخت
حق تعالی این معامله نهی کرد و فرمود که از طیب مال صدقه دهید وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيْثَ و قصد مکنید بچیزهای تباه و ناخوش که از دنائت همت مِنْهُ تُنْفِقُوْنَ از آن چیز
نفقه کنید وَلَسْتُمْ بِاٰخِذِيْهِ و حال آنکه نیستید شما فرا گیرنده چنان چیز را اگر شما دهند در حقوق شما اِلَّآ اَنْ تُغْمِضُوْا فِيْهِ مگر آنکه چشم فرو خوابانید در اخذ آن
و ساهل و مسامحه کنید وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای غَنِيٌّ بی نیاز است از کسی که تصدق کند بمال خبیث حَمِيْدٌ ستاییده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه
دهد اَلشَّيْطٰنُ دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گوید که یکی از شیاطین انس یا نفس اماره يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده میکند شما را الفقر و احتیاج یعنی میترساند در وقت
انفاق از درویشی و محتاجی وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَآءِ و میفرماید شما را بخل و امساک و منع صدقات وَاللّٰهُ يَعِدُكُمْ و خدای وعده میدهد شما را
بر صدقه دادن مَّغْفِرَةً مِّنْهُ آمرزش از خود مر گناهان شما را در عقبی وَفَضْلًا و افزونی روزی مکافات بخیر در دنیا وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار
فضل است بر منفقان عَلِيْمٌ دانا باستحقاق ایشان مر سعت فضل و مغفرت را يُّؤْتِي الْحِكْمَةَ میدهد خدای حکمت انفاق مَنْ يَّشَآءُ هر کرا خواهد تا دانا
کرچه و بکه می باید داد و بدانستی که میان القای رحمانی و وسوسه شیطانی تمیز نماید از وعید شیطان نترسد و بوعده رحمانی مستظهر باشد وَمَنْ يُّؤْتَ الْحِكْمَةَ

و هر کرا حکمت دادند فَقَدْ اُوْتِیَ خَیْرًا کَثِیْرًا پس بتحقیق داده شد او را نیکوئی بسیار امام ابو اللیث فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک خوانده که قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیْلٌ و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکشد که او را خیر کثیر داده اند و آنها را متاع قلیل و در کلام مرتضی علی وارد است که شعر رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم و للاعداء مال فان المال یفنی عن قریب وان العلم باق لایزال. بیت علم الهی با ادریس و بقارون زر و سیم شد یکی فوق سماک دگری تحت سمک وَمَا یَذَّکَّرُ و در نیابد و پند نگیرد درین مواعظ اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ مگر خداوندان عقول صافیه وَمَا اَنْفَقْتُمْ و آنچه بیرون کردید ای مؤمنان مِنْ نَفَقَةٍ از نفقهٔ اندک یا بسیار بر غنا یا بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدا یا غیر آن اَوْ نَذَرْتُمْ یا بر خود واجب گردانیده اید مِنْ نَذْرٍ از نذری معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت فَاِنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُهٗ پس بدرستیکه خدای میداند او را و فراموش نمیکند وَمَا لِلظّٰلِمِیْنَ و نیست ستمکاران را که نفقه بریا کنند یا از حرام صدقه کنند و یا نذر بمعصیت کنند یا نذری که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند مِنْ اَنْصَارٍ هیچ یاری دهندگان در آخرت که مدد رسان ایشان باشند اِنْ تُبْدُوا الصَّدَقٰتِ اگر آشکارا کنید صدقهای خود را وقت ادا کردن فَنِعِمَّا هِیَ پس نیکو چیزیست آنچه دیگران از ابدای رغبت افتند و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان از شائبهٔ با اهل حق میل کنند وَاِنْ تُخْفُوْهَا و اگر پنهان دارید صدقات خود را وَتُؤْتُوْهَا الْفُقَرَآءَ و بدهید آن را بدرویشان بحسب فَهُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ پس آن اخفا بهتر است مر شما را چه آن صدقه از آفات ریا و سمعه دور می ماند و درویش نیز از مذلت اخذ و ناموس محفوظ می باشد بعضی از علما حکم اخفا را عام دارد و در فرائض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت در اخفا مبالغه عظیم داشتند هم در سنه فرض و هم در صدقه تطوع و جمعی برانند که اخفا متعلق بنوافلست و در فرائض اظهار اولیست تا متهم بترک زکوة نگردد کسی بزر و دیگر دلیل بر ساعت ست بامر حق سبحانه تعالی و سنت ست توانگران بگرمی شود بادای زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از ابن عباس منقولست که صدقه سر در تطوع فضیلت از علانیه هفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقة السر تطفی غضب الرب. و از کمال کرم الهی است که در صدقه فرمود اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد وَیُکَفِّرُ عَنْکُمْ و ما در گذرانیم از شما آنکه در صدقه فرمود و حفص یکفر میگوید یعنی خدای در گذارد مِّنْ سَیِّاٰتِکُمْ بعضی از گناهان شما یعنی آنکه مظالم نبود وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بدانچه میکنید از ابدای صدقه و اخفای آن خَبِیْرٌ داناست آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاع که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن را بر یهودان کاره شمردند و چون صورت حال بر حضرت رسالت عرض کردند این آمد که لَیْسَ عَلَیْکَ نیست بر تو ای محمد هُدٰىهُمْ راه نمودن ایشان و توفیق دادن بر تو بدایت دعوتست و بس وَلٰکِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای بعنایت خود یَهْدِیْ مَنْ یَّشَآءُ راه مینماید بایمان هر کرا خواهد پس حضرت رسالت فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان. و باتفاق علما جز از صدقه تطوع بغیر مسلم جائز است وَمَا تُنْفِقُوْا و آنچه نفقه میکنید مِنْ خَیْرٍ از مال فَلِاَنْفُسِکُمْ پس برای نفسهای خود میکنید و ثواب آن راجع بشماست خواه بمستحق علیه برسد خواه بمسلمان. بیت اگر او میبرد پیش آتش سجود تو وا پس مکش ابری دست جود. خورش ده بگنجشک و کبک و حمام که یک روزی در افتد همایی بدام چه هر گوشه تیر نیاز افکنی بناگاه بینی که صیدی کنی. وَمَا تُنْفِقُوْنَ و نفقه نمیکنید شما که مؤمنانید اِلَّا ابْتِغَآءَ وَجْهِ اللّٰهِ مگر برای طلب ثواب و خوشنودی خدا و وجه بمعنی ثواب آمده است کما قال الله تعالی وما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ خَیْرٍ و آنچه نفقه میکنید از مال خود یُوَفَّ اِلَیْکُمْ تمام رسانیده شود بشما یعنی جزای آن تمام بشما رسانند وَاَنْتُمْ لَا تُظْلَمُوْنَ و شما ستم دیده نشوید یعنی از ثواب اعمال شما نقصان نگردد لِلْفُقَرَآءِ این صدقه و نفقه شما برای درویشانست الَّذِیْنَ اُحْصِرُوْا آنانکه بازداشته شده اند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در طاعت خدای یا در جهاد لَا یَسْتَطِیْعُوْنَ نمی توانند بواسطهٔ اشتغال بغزایا و ملازمت طاعت ضَرْبًا سیر کردن فِی الْاَرْضِ در زمین برای تجارت و طلب رزق و ایشان درویشان مهاجر بودند قریب چهار صد تن چون عمار یاسر و بلال و ابن مسعود و امثال ایشان که در مدینه کسی نداشتند که بدان التجا کنند مسکن ایشان صفه مسجد پیغمبر بود و بر در ملازم آنحضرت بودندی و سایه اوقات بر کسب نپرداختندی و بسؤال و طلب در نمی پرداختند و بدین سبب فرمود یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ بِحَالِهِمْ می پندارد ایشان را مردم نادان بحال ایشان اَغْنِیَآءَ که ایشان توانگرند مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب باز ایستادن از سؤال و تنها از خلق

تَعْرِفُهُمْ بِسِیْمٰهُمْ میشناسی ایشان را ای محمد بسیماهم بنشان علامت ایشان که صفرهٔ لونست یا زاری بدن و ژندگی لباس بسیاری تنگ لَا یَسْئَلُوْنَ
النَّاسَ سوال نکنند از مردمان و چیزی نخواهند از ایشان اِلْحَافًا از روی الحاح و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان موصوف اند بتعفف که سوال است و ترک
سوال بجهت مرحمت و شفقت میکردند که ناگاه مردم رد سوال نکنند و از رستگاری باز مانند مالح من رد السائل وَمَا تُنْفِقُوْا و آنچه نفقه کنید مِنْ خَیْرٍ از مال خود
برای اصحاب صفه و غیر آن از مستحقان فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای بِهٖ عَلِیْمٌ بدان داناست میداند که بکه میدهید و از برای چه میدهید اَلَّذِیْنَ
آنانکه یُنْفِقُوْنَ نفقه میکنند در راه حق برای مستحق اَمْوَالَهُمْ مالهای خود را بِالَّیْلِ شب وَالنَّهَارِ و بروز سِرًّا در نهان وَّعَلَانِیَةً و باشکارا یعنی استغراق
اوقات با عطای صدقات در اسباب نزول آورده که مرتضی علی چهار درهم داشت یکی بشب تصدق کرد و یکی در روز یکی پنهان و یکی بر ملا حق تعالی این آیت
فرستاد و حضرت رسالت از مرتضی پرسید که ترا چه بر این داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق را بر دل من چهار صورت دیدم جمیع آن را التزام نمودم تا اگر
یکی از ینها شرف قبول یافته بموقع رضا رسد و صاحب کشاف آورده که صدیق چهل هزار دینار صدقه داده ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و همان مقدار
در شب و همان منوال در روز و حق سبحانه درین آیت صدقات صدیق را ستوده فَلَهُمْ پس مر ایشان راست که بدین چهار نوع صدقه دهند اَجْرُهُمْ مزد صدقات ایشان
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعمت جاودانیست و گفته اند مراد آنست که ایشان را در مقام عندیت فرود آرد فِیْ مَقْعَدِ صِدْقٍ
عِنْدَ مَلِیْكٍ مُّقْتَدِرٍ وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ و خوف نباشد ایشان را وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نه ایشان اندوهگین شوند اَلَّذِیْنَ آنانکه یَاْكُلُوْنَ الرِّبٰوا میخورند
مال ربوا را یعنی معامله میکنند و زیاده میستانند لَا یَقُوْمُوْنَ برنخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشور اِلَّا كَمَا یَقُوْمُ مگر آن چنانکه برمیخیزد الَّذِیْ
آنکسیکه یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطٰنُ میزند و میفگند او را دیو یا بر ساند مِنَ الْمَسِّ از سودن مراد صداع و صرع و جنونست زعم عرب آن بود که چون جنی کس آدمی
ماید عقل او را مختلط و دماغ او را مختبط میسازد حق سبحانه سخن بر وجهیکه متعارف ایشان بود اجرا میکند و ملخص کلام آنست که خورندگان ربا در روز قیامت بشکل
مجانین باشند و اهل عرصات ایشان را بآن نشانه بشناسند ذٰلِكَ آن عذاب ایشان را بِاَنَّهُمْ قَالُوْٓا بسبب آنست که ایشان گفتند اِنَّمَا الْبَیْعُ
جز این نیست که بیع مِثْلُ الرِّبٰوا مانند رباست کفار یک درم بدو درم بیع میکردند و میگفتند این روا نیست همچنانکه میان ربوا و بیع فرق نمیکردند وَاَحَلَّ اللّٰهُ
الْبَیْعَ و حال آنکه حق سبحانه بیع را حلال کرده است وَحَرَّمَ الرِّبٰوا و حرام ساخته ربوا را فَمَنْ جَآءَهٗ مَوْعِظَةٌ پس هر که بیاید بدو یعنی بوی برسد پند مِّنْ رَّبِّهٖ
از پروردگار او و نهی کرده است از ربوا فَانْتَهٰی پس باز ایستاد از آن فَلَهٗ مَا سَلَفَ پس مر او راست آنچه گرفته است قبل از تحریم و آنرا از وی نتوان گرفت یا مراد آنست
آنچه گذشتست یعنی گناهان گذشته او معفو شد وَاَمْرُهٗ و کار او مفوض است اِلَی اللّٰهِ بخدای یعنی مهم او در ربا آن بیده و بسته بحفظ و عصمت حق است که توفیق
او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد وَمَنْ عَادَ و هر که بازگردد باستحلال ربوا پس از آنکه آنرا خدای حرام گردانید فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه مستحلان ناشنوندگان
امر و نهی اَصْحٰبُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان دران جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربوا کفر است و کفر موجب خلود است
در دوزخ یَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا کم و کاست میگرداند خدای مال ربوا را یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد ابن عباس رضی الله عنه
فرمود که هر چه از ان مال بصدقه دهند یا در راه حج و غزو و نفقه کنند پذیرفته نشود و این کمال نقصانست وَیُرْبِی الصَّدَقٰتِ و افزونی گرداند خدا صدقها را یعنی هر چند که
کم باشد مزد او بسیاری خواهد بود وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ و خدای دوست نمیدارد كُلَّ كَفَّارٍ اَثِیْمٍ هر ناسپاسی را که مستحل ربوا بود بزه کاری که بر ارتکاب ربا مصر بود
اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بتحقیق آنانکه بگرویدند با مر و نهی وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و در عمل در آوردند اوامر را بموجب فرمان وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشتند نماز را وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ
و دادند زکوة را لَهُمْ اَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان روز قیامت وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ و ایشان را ترس نباشد
از آنچه پیش فرستاده اند وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نه ایشان اندوهگین شوند بر آنچه از عقب گذاشته اند یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا ای گروه گرویدگان اتَّقُوا اللّٰهَ
بترسید از عذاب خدای وَذَرُوْا و دست بدارید مَا بَقِیَ مِنَ الرِّبٰوٓا از آنچه مانده است از ربوا اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ اگر هستید شما باور دارندگان
حرمت ربوا ابن عمر ثقفی و بنی مغیره مخزومی ربوا یکدیگر معامله داشتند حضرت رسالت پیش از نسخ حکم بحرمت ربوا فتوی داد و بنی عمرو

که از آن گواه بود منکر گردد پس باید که یاد دهد فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ یکی از ایشان آن دیگری را چون بحسب علت رطوبت نسیان بر امزجۀ نسوان غالب است پس دو زن باید که تا یکی نسیان دیگری را زائل گرداند وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ و باید که سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت یا از ادای آن إِذَا مَا دُعُوا چون خوانده شوند برای ادای یا تحمل آن وَلَا تَسْأَمُوا و ملول مشوید أَنْ تَكْتُبُوهُ از آنکه بنویسید حق را صَغِيرًا در حالتیکه خرد باشد آن حق أَوْ كَبِيرًا یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آنرا بنویسید إِلَىٰ أَجَلِهِ تا مدتیکه او مقرر شده باقرار مدیون ذَٰلِكُمْ این کتابت شما أَقْسَطُ راست ترست عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَأَقْوَمُ و صواب تر لِلشَّهَادَةِ مر گواهی دادن را چه کتاب مذکر شهود است وَأَدْنَىٰ و نزدیک ترست کتابت أَلَّا تَرْتَابُوا آنرا که بشک نشوید در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود حق چون رجوع نمائید بکتاب إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشد معامله تِجَارَةً حَاضِرَةً بازرگانی بحضور تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ که میگردانید آنرا میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی أَلَّا تَكْتُبُوهَا آنکه ننویسید آنرا وَأَشْهِدُوا و گواه گیرید إِذَا تَبَايَعْتُمْ چون خرید و فروخت کنید بنقد و حکم این آیت منسوخ است بآیت فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا الآیه وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ و باید که رنج رسانیده نشود نویسنده یعنی او را باکراه و اجبار کتابت نفرمایند وَلَا شَهِيدٌ و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشد این معنی که گفته شد بر تقدیر آنست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند منطوقش آنست که باید که کاتب رنج ندهد کسی را و دقیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت کند و از راستی درنگذرد و گواهی نپوشد بوقت طلبیدن باز نگیرد وَإِنْ تَفْعَلُوا و اگر بکنید ای معاملان اهمالی که در امر از اضرار کاتب و شهید فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ پس آن فعل نهی که گفتیم نافرمانی باشد لاحق بشما وَاتَّقُوا اللَّهَ و بپرهیزید از خدای در فرمان و اخلاص کنید وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ و می آموزد خدای شما را مصالح دین و دنیا مر شما را وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیز عَلِيمٌ داناست وَإِنْ كُنْتُمْ و اگر باشید شما عَلَىٰ سَفَرٍ در سفری علی این معنی نیست وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا و نیابید کاتبی که ثبت حقوق کند یا یابید و آلت و ادوات کتابت یافته نشود فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ پس ثقه باید گروهای قبض کرده شده یعنی فرستده وَإِنْ أَمِنَ پس اگر ایمن دارد بَعْضُكُمْ بَعْضًا برخی از شما برخی را و دل از خیانت او جمع دارد فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ پس باید که ادا کند آنکس که امین داشته شده است یعنی مدیون أَمَانَتَهُ وام او را و انکار حق نکند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که بترسد از خدای رَبَّهُ که مربی و پروردگار او و در امانت خیانت نکند وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ و مپوشید گواهی را که پوشیدن آن از گناهان کبائرست وَمَنْ يَكْتُمْهَا و هر که بپوشد گواهی را فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ پس بدرستیکه بزه مند و گناهکارست دل او و در اضافت آثم بقلب تنبیه تمامست بر وعید ربانی مرکاتم شهادت را چه جرائم قلبیه سخت تر و غلیظ ترست از آثام متعلقه اعضای ظاهره وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن عَلِيمٌ داناست لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر خدای راست آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا او راست عوالم روحانیه که استار غیوب بواطن صفات اند وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین هاست از ارکان و موالید یا او راست عوالم جسمانیه که مظاهر اسما و مظاهر افعال اند وَإِنْ تُبْدُوا و اگر آشکارا کنید مَا فِي أَنْفُسِكُمْ آنچه در نفسهای شماست از عزائم و نیات أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان دارید آنرا يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ شمار می کند خدای شما را بدان چیز یا خبر میدهد شما را از آن تا دانید که دانای ضمائر و مطلع بر سرائرست آورده اند که حق سبحانه روز قیامت اعمال بنده را تمام بروی حساب کند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشۀ دل فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ پس بیامرزد بعد از آن احصاء آنکس را که خواهد بفضل وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل خود وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز از غفران و تعذیب قَدِيرٌ تواناست بعضی بر آنند که این آیت بآیت لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا منسوخ است و جمعی گویند محکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار و این آیت خبرست پس منسوخ نشود و نزول آیت لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ بعد از این برای آنست تا دانند که مؤاخذه و خطره نخواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون این آیت نازل شد صحابه کرام را از تأمل در مضمون آن متألم گشته بیطاقت شدند ابوبکر صدیق و فاروق و معاذ بن جبل و بعضی از اعیان انصار رضی الله عنهم اجمعین اتفاق نمودند که بملازمت حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه صورت حال بموقف عرض باید رسانید پس ایشان بجناب نبوت مآب آمده گفتند یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا نطیق بر ما تکلیف کاری کردند که قوت آن نداریم بلکه چیزی بما فرستاده که طاقت استماع آن نمی آریم حضرت استفسار نمود که آن چه چیز کدام است گفتند یا رسول الله عما

دلها در قبضهٔ اقتدار و زمام اراده او است و چه احتیاج است احیاناً خیال معاصی در دل ما می آید و فکر ساهی در خاطر ما خطور می نماید و ما آنرا مکروه میداریم و ما را قوت
میل می آریم و حق سبحانه میفرماید که یحاسبکم به الله، اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار شود و هیچکس از عهدهٔ آن بیرون نیاید سید عالم فرمود که مگر شما همچنان
میگوئید که بنی اسرائیل گفتند سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا لا هرچه در علیه بگفتار ایشان متفرع شد بگوئید سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا دلهای اصحاب از کلام سید احباب اطمینان تمام
یافته گفتند سمعنا قوله و اطعنا امره، برکت این گفتار کار دشوار ایشان روی بآسانی نهاد و حضرت حق سبحانه در ثنای این امت و شکباری ایشان این آیت
فرستاد که آمَنَ الرَّسُولُ گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ بدانچه فرستاده شده است بوی مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار او که آن آیات
قرآنست و احکام دین و حقوق شرع وَالْمُؤْمِنُونَ و مومنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول بتحمل و تبلیغ رسالت بود و ایمان ایشان باقرار
و تصدیق پس بجهت تکریم مومنان جمع کرد میان ایشان و تعبیر ایشان در دو کرد و فرمود كُلٌّ همه ایشان از نبی و متابعان آمَنَ بِاللَّهِ گرویده اند بخدای یعنی
بوجود ازلی و ابدی و اسمای حسنی و صفات جلال و اعمال متقنه و احکام کامله او وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان او که مقربان حضرت کبریا اند به ثبات وسائط
و سوم علیه میگویند که اثبات وحی و رسل المنزل سبحانه بانبیا و سبب نزول وحی اند بر رسل وَكُتُبِهِ و بکتابهای او که همه حق است و سخنان اوست غیر مخلوق
وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او که همه پاک و معصوم اند و برگزیده و وحی گذارنده و خواننده براه حق اند لَا نُفَرِّقُ میگویند رسول و مومنان که ما جدا
نمیکنیم در ایمان بَيْنَ أَحَدٍ میان هیچ یک مِنْ رُسُلِهِ از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را
منکر اند وَقَالُوا سَمِعْنَا و گفتند مومنان شنیدیم قول خدای را وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر او را پس بطریق التفات از حضیض غیبت بذروهٔ [illegible] آمده
گفتند غُفْرَانَكَ رَبَّنَا طلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوی تو است بازگشت همه و اگر این قول را که در سبب نزول مذکور شد
اعتبار کنند این آیت را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق اند بر آنکه این آیت و تالی او بی واسطه در شب معراج بر آنحضرت نازل شده چنانچه
در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرموده اند نمازهای پنجگانه و خواتیم سورهٔ بقره و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبایر مغفور است
مر کسی را از امت که شرک نیارد بخدای در منابع آورده که چون رسول بمعراج رفت و بساط کونین را بهمت طی کرده بمنزل قرب رسید و مثنوی سر عالی شد که ما
مانده و درود در میان سایه ... بردن آمده از پرده بود خویش نگه کرد بی پرده مقصود خویش بوقتیکه در مقام او ادنی سلام و کلام الهی و در مقابله تحیات حضرت
رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه بجهت ستایش فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه چنانچه خواجه عالم صلی الله علیه مناجاتی کرد مستوی مر آنکه مرا ترتیب
این کرامت فی مومنان امت کو ارند نیست حق تعالی فرمود والمؤمنون کل آمن بالله، حق تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه میگویند خواجه عالم فرمود
قالوا سمعنا و اطعنا خطاب آمد که من هم بر ایشان سهل کردم لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ در رنج نیفکند خدای نَفْسًا هیچ نفسی را یا الزام نماید بکاری إِلَّا وُسْعَهَا مگر بمقدار
طاقت او لَهَا مَا كَسَبَتْ مر آن نفس راست آنچه کسب کند از نیکوئیها وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ و بروی باشد آنچه بجا آورد از بدیها حضرت در این محل با الهام الهی
آموخته که رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا ای پروردگار ما مگیر ما را بعقوبت إِنْ نَسِينَا اگر فراموش کردیم و عملی نیکو را فوت شد أَوْ أَخْطَأْنَا یا خطا کردیم و بی قصد
مرتکب مناهی شدیم رَبَّنَا ای آفریدگار ما وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا و منه بر ما إِصْرًا بار گران كَمَا حَمَلْتَهُ چنانکه نهادی بار گران را عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا
بر آن کسانیکه پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان واقع شده بود رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا ای خداوند ما و تحمیل مکن بر ما مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ
آن چیزی را که نیست طاقت ما را بآن که حدیث نفس است و وسوسه او بقول مفسران که این آیت را مدنی دانند و ناسخ آیت محاسبه شناسند و بقول دیگر گویست
مراد مقیلات شیطان است ... گرداند و از فرمانبرداری او ملول دارد و گفته اند لا طاقة لنا به
لغزیدن قدم است از صراط ... وَاعْفُ عَنَّا و در گذر از گناهان ما وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز گناهان ما وَارْحَمْنَا و ببخش بما بفضل
ما اعتمادی داشت أَنْتَ مَوْلَانَا تو کارساز و یاری دهندهٔ مائی فَانْصُرْنَا پس یاری ده ما را و ظفر گردان عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۝ بر گروه کافران وارد اند که چون معاذ جبل
ختم این سوره را ختم کردی آمین گفتی و در خبر است که حضرت رسالت پناه این دعا در شب معراج میگفت و ملائکه آمین میگفتند و حق سبحانه تعالی اجابت میفرمود

ع

سورة آل عمرٰن | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ | مدنیة وهی مائتا آیة

الٓمٓ مفتاح سورة یا اسم اوست یا الف اشارتی بآلای عمیم حق ست ولام بلقای کریم او ومیم بمحبت قدیم او یعنی برکت آلاے او در دنیا همه را علی العموم شامل ست ونعمت لقای او در سرای عقبی بارباب خصوص واصل وفیض محبت بی نهایای او در هر دو جهان خص خواص را حاصل اَللّٰهُ خداے سزاوار پرستش اوست لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او اَلْحَیُّ زنده که حیات هر زنده ازوست اَلْقَیُّوْمُ پاینده که قیام همه پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت درباب عیسیٰ مناظره کنند وحضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرمود ایشان گفتند ما غاشیهٔ اسلام بر دوش وحلقهٔ دین الٰهی در گوش داریم حضرت جواب داد که شما را نسبت رب وفرزند بجناب الوهیت از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند ما در نسبت فرزندی عیسیٰ بحق سبحانه مقیم واگر عیسیٰ پسر او نیست پس پدر او کیست رسول فرمود که در مذهب ما وشما فنا بر خدای روا نیست وخود میدانید که عیسیٰ شربت اجل خواهد چشید ودیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود وهم بعقیدهٔ شما پروردگار عالم مصور نیست ودیگر خود میگوئید که عیسیٰ اکل وشرب داشت ورفتن وآمدن وخواب وبیداری نیز بدو نسبت میکنید وحق سبحانه ازین همه مقدس ومنزه است ایشان ساکت شدند از مجلس خاستند هشتاد وند آیت از اول این سوره نازل شد وچون نزاع ترسایان تارة در الوهیت عیسیٰ وتارة در نبوت محمد واقع شده لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق وحیات وقیومیت او نازل شد بعد از ان در بیان نبوت فرموده که نَزَّلَ فرو فرستاد عَلَیْکَ الْکِتٰبَ بر تو قرآن بِالْحَقِّ براستی ودر اخبار ودرستی در دلالات مُصَدِّقًا در حالتیکه موافق ست این کتاب لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مر آن کتاب ها را که پیش ازوے بوده وآن موافقت در توحید ونبوت ومعاد واصول دین ست وَاَنْزَلَ التَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِیْلَ وفرو فرستاد توریت وانجیل را مِنْ قَبْلُ پیش از فرستادن قرآن هُدًی لِّلنَّاسِ راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق ودرین دو کتاب نفی معبودیت ما سوی الله مذکور ست ودرین نفی بطلان قول یهود ونصاری در آنچه نسبت بعزیر وعیسیٰ میگویند ثابت میشود وَاَنْزَلَ الْفُرْقَانَ وفرو فرستاده کتابهای دیگر را که جدا کننده ست میان حق وباطل ودر تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزیست که مقارن انزال کتب بوده ودعوی صادق وکاذب بدان متمیز میشود اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستیکه آن کسانیکه نگرویدند بِاٰیٰتِ اللّٰهِ بنشانهای قدرت الٰهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق اهتدا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ مر ایشان راست عذابی سخت یعنی پیوسته وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ وخدای غالب ست وقادر بر عذاب کفار ذُو انْتِقَامٍ ۝ خداوند عقاب وعقوبت ایشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا یَخْفٰی عَلَیْهِ شَیْءٌ پوشیده نماند بر وے چیزے از کائنات فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَآءِ ۝ نه در زمین ونه در آسمان بلکه علم الٰهی محیطست بجمیع معلومات وموجودات وعلم عیسیٰ ببعضے از مغیبات حاصل بوده وآن نیز بتعلیم حق بود پس چنان علم ناقص ست ل نتوان شد بربوبیت او هُوَ آن خدای که علم او محیط ست همه موجودات الَّذِیْ یُصَوِّرُکُمْ آنکس ست که تصویر میکند شما را فِی الْاَرْحَامِ در رحمهای مادران شما کَیْفَ یَشَآءُ بهر نوع که میخواهد دراز وکوتاه وذکر وانثی سیاه وسفید وناقص وکامل وزشت وزیبا وسعید وشقی وقدرت عیسیٰ برین وجه نبوده بلکه در رحم مادر تصویر یافته ومصور مصور خود نتواند بود زیرا که مصور مخلوق ست ومخلوق محتاج بخالق ومحتاج خدا را نشاید وخالق همه الله ست لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست خدائی مگر او برهت تقریر وحدانیت ست علی رغم النصاری که بثالث ثلاثة قائل اند اَلْعَزِیْزُ بیهمتا ولی مانند اَلْحَکِیْمُ ۝ دانای محکم کار هُوَ الَّذِیْۤ اَنْزَلَ او ست آنکه فرو فرستاد عَلَیْکَ الْکِتٰبَ بر تو قرآن را بعضی ازین کتاب اٰیٰتٌ مُّحْکَمٰتٌ نشانهای روشن ست وآیتهای مفصل ومبین که در لفظ ومعنی آن هیچ اشکال نباشد هُنَّ آن آیات محکمه اُمُّ الْکِتٰبِ اصل ومعظم قرآنست وَاُخَرُ وآیتهای دیگر مُتَشٰبِهٰتٌ مانندهٔ اند بیکدیگر در ظاهر وادراک معانی آن بی تامل دست نمیدهد بعضی بر آنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد ومتشابه آنکه احتمال وجوه دارد شیخ ابو منصور ماتریدی فرموده که عقل بیان محکم میداند ودر متشابه بسیدن نقل وحل کردن نمیتواند وگفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود ونصاری از روی حساب جمل بدان بر مدت دولت اسلام استدلال میکردند وچون فاتحهٔ هر سوره از مقطعات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه در الٓمٓ گفتند هفتاد ویک ست الٓمٓصٓ صد وشصت ویک والٓرٰ دویست وسی ویک ست الٓمٓرٰ دویست وهفتاد ویک اینچه طلب میکنید بر ایشان شبهه پیدا گفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه فرمود که فَاَمَّا الَّذِیْنَ پس اما آنهائیکه جهت تقلید

فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان زَيْغٌ کجی و میل است یا شک در حق الحق فَيَتَّبِعُونَ پس پیروی مینمایند مَا تَشَابَهَ آن چیزی را که لفظ او مشتبه
و معنی او مشکل است مِنْهُ از کتاب ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ برای طلب کردن فتنه که شرکت یا کفر است قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود گفتند از حساب جمل مدت
را استنباط میکردند که آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ و دیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت طلب تاویل آن بر وفق هوی
و تمنای خود وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ و نمیداند تاویل آنچه متشابه است إِلَّا اللَّهُ مگر خدای که آن را فرو فرستاده امام سجاوندی رحمه الله فرموده که بمذهب
اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازم است یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن تاویل داخل نگردند چه حقیقت
حق سبحانه تاویل آن عالم نیست وَالرَّاسِخُونَ و ثابت قدمان فِي الْعِلْمِ در دانش که مومنان اهل کتاب یا هر که او را در علم رسوخ بود يَقُولُونَ میگویند
آمَنَّا بِهِ گرویده ایم بمتشابه كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا همه محکمات و متشابهات از نزدیک پروردگار ماست وَمَا يَذَّكَّرُ و پند نمیگیرند و پند پذیر نمیشوند إِلَّا أُولُو
الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول صافیه و این هم قول راسخان علم است و ایشان قومی اند که متاع دانش خود را از نور عقل بار آسمان میگویند ای آفریدگار ما رَبَّنَا لَا تُزِغْ
میل مده و منحرف مساز قُلُوبَنَا دلهای ما را از دین حق بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا پس از آنکه ما را راه راست نمودی وَهَبْ لَنَا و ببخش ما را مِنْ لَدُنْكَ از
از نزدیک خود توفیقی بر استقامت که آن رحمت است یعنی محض رحمت است یا ما را ارزانی دار حضوری حالی از شک و شبهه إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ بدرستیکه توئی
بخشنده هر عطیه رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ بدرستیکه تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد از مرگ ایشان لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ برای حساب روزی
که هیچ شکی نیست در وقوع آن إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه
آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت رسالت را سرزنش میکنند که درویش است و پسران ندارد و خود باموال و اولاد مفاخرت
و مکاثرت میکردند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ دفع نکند و باز ندارد از ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که بدان مینازند وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان
ایشان که بوجود آنها علم مباهات می افراشتند مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای هیچ چیزی نه در دنیا اگر بعث در رسد و نه در آخرت که ایشان را بسوی
سبق جهنم رانند وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمْ وَقُودُ النَّارِ ایشانند آتش انگیز آن دوزخ و عادت این مشرکان یا یهود و نصاری در تکذیب
حضرت رسالت كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ مانند عادت متابعان فرعون است در تکذیب موسی وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و عادت آن کسان پیش از فرعونیان بوده
چون عاد و ثمود كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیای خود را فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت ایشان را خدای بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان
از انکار و تکذیب پیغمبران وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبت است کافران را قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بگو ای محمد مر آن کسان را که کافر شدند از یهود که شماتت
کردند در واقعه احد سَتُغْلَبُونَ زود باشد که مغلوب میشوید در دنیا بنصر مومنان بر شما وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ و جمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ
وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهیست دوزخ پس خطاب با کفار قریش میفرماید که قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ بدرستیکه بود شما را علامتی و نشانی در صدق نبوت
محمد فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا در قصه آن دو گروه که بهم رو آوردند و بهم دیدار شدند در حرب بدر فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ گروهی کارزار میکنند در راه خدای که لشکر
پیغمبر بودند سیصد و سیزده تن هفتاد و هفت تن مهاجرین و دویست و سی و شش تن انصار وَأُخْرَى كَافِرَةٌ و گروهی ناگرویده بخدای که لشکر ابوجهل
بودند نهصد و پنجاه تن يَرَوْنَهُمْ میدیدند مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را مِثْلَيْهِمْ دو برابر خود رَأْيَ الْعَيْنِ دیدنی آشکارا اگرچه ایشان سه برابر
مومنان بودند اما حق سبحانه و تعالی وعده کرده بود که یکی از مومنان را بر دو تن از کافران غالب گردانم فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ در این محل کفار را دو برابر
ایشان مینمود تا بوعده الهی مستظهر شده دلیری کرده بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که اندکی بسیار غالب شدند و در اخبار آمده است که در میدان حرب مومنان
اندک کشتیم کافران را آوردند تا جنگ نیک کردند و در اثنای حرب مومنان ضعف لشکر ایشان بدیشان نمود تا از خوف مغلوب مسلوب شدند و در تقدیر فاعل یرون
کافران باشند و ضمیر هم راجع مومنان و علامت صحت نبوت این بود وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ و خدای قوت دهد بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ یاری کردن خود هر که را خواهد إِنَّ
فِي ذَلِكَ بدرستیکه در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لَعِبْرَةً هر آینه اعتباری است لِأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان بینائی را و مراد بینائی دل است که بصیرت گویند

زُیِّنَ لِلنَّاسِ زینت داده شد یعنی آراسته شده است برای مشرکان حُبُّ الشَّهَوٰتِ دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیات ست و زینت دهنده حق تعالی بود که خالق افعال و داعی اوست و تزیین جهت امتحان بندگان باشد و گفته اند مزین شیطان ست که می آراید در چشم حس ایشان این مشتهیات را مِنَ النِّسَآءِ از زنان که مدترین دام شیطان ایشانند وَالْبَنِیْنَ و پسران که محبوب طبائع والدین اند وَالْقَنَاطِیْرِ الْمُقَنْطَرَةِ و قنطارهای گرد بر گرد نهاده یا دفین ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زر ست یا هشت هزار مثقال نقره یا به پری پوست گاوی دینار و درم وَالْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ و دیگر اسپان علامت دار مراد آن نشان اسپ ست که عیب نهاد و ظاهر سیگر داند چون مطلق الیمین و غره محجل و امثال آن و گفته اند سومه اسپ آراسته است با تمام خلقت یا راهوار یا فربه یا ابلق که میل عرب بدان بیشتر بوده وَالْاَنْعَامِ و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسپند وَالْحَرْثِ و کشت زار یا زمینها برای زرع ذٰلِكَ این که یاد کرده شد و در نظر کفار آراسته گشته است مَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا چیزیست که برخورداری یابند از آن در زندگانی دنیا وَاللّٰهُ و خدای که معبود بحق ست عِنْدَهٗ حُسْنُ الْمَاٰبِ نزدیک اوست نیکوئیهای بازگشت حسن المآب جز در قرب رب الارباب متصور نیست بیت دل از درگاه جانان رخ متاب + زندگی خواهی بجانان اقتراب چند گردی گرد صحرا در هوس + پیش او آی احسن المآب قُلْ اَؤُنَبِّئُكُمْ بگو ای محمد آیا خبر دهم شما را ای درویشان صحابه بِخَیْرٍ مِّنْ ذٰلِكُمْ بهتر از اینها که گفته شد لِلَّذِیْنَ اتَّقَوْا برای آنها که پرهیز کردند از شرک عام مومنان باشند یا از ارتکاب فواحش که گذشتند یا متاع دنیا را دست باز بداشتند چون اهل صفه مر ایشان راست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان جَنّٰتٌ بوستانهاست که اندکی از آن بهتر ست از دنیا و آنچه در روست و در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خیر من الدنیا و ما فیها + پس صفت آن بوستانها میکند که تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ میرود از زیر قصورها اشجار آن بوستانها جویهای آب خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاوید باشند متقیان در آن بوستانها و ذکر خلود جهت آنست که نعمت حلو و در آن بخوف انقطاع منغص نگردد وَاَزْوَاجٌ و مر ایشان راست جفتها اند از حوری و انسی مُّطَهَّرَةٌ پاکیزه از قاذورات که نسای دنیا را باشد یا پاکیزه در خلق و خلق وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ و دیگر ایشان را خوشنودیست از خدای و این از بهشت و نعیم او بهترست وَاللّٰهُ بَصِیْرٌ و خدای بیناست بِالْعِبَادِ به بندگان و احوال ایشان اَلَّذِیْنَ متقیان که نازل منازل جنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز یَقُوْلُوْنَ رَبَّنَآ میگویند ای پروردگار ما اِنَّنَآ اٰمَنَّا بدرستیکه ما گرویده ایم بانچه تو فرموده فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما ذُنُوْبَنَا گناهان ما را امروز خط کرم بر دفتر عصیان ما کش بفضل تو وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و فردا ما را از عذاب دوزخ نگاه دار اَلصّٰبِرِیْنَ وَالصّٰدِقِیْنَ دیگر صفت ایشان میکند که صبر کنندگانند بر ادای فرائض و سنن یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات راستانند در قول و فعل و نیت وَالْقٰنِتِیْنَ و فرمانبردارانند امر خدای را در نهان و آشکارا وَالْمُنْفِقِیْنَ و نفقه کنندگانند مر مال حلال را بر اهل استحقاق وَالْمُسْتَغْفِرِیْنَ و آمرزش خواهندگانند بِالْاَسْحَارِ در سحرها که اوقات اجابت دعوات است یا نمازگزارندگان در ثلث آخر شب یا اداکنندگان نماز بامداد بجماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در انتهاج مناهج ارادت و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله بی قصور و فتور و منفق صفات و ذوات اند از روی محبت و مستغفر انند از ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق یا التفات بما سوی الله + از این نوع گناه آمد شهود ما سوی الله + از این نوع گناه استغفر الله + و این صفات که مذکور شد صبر مبدا سلوکست و صدق ابتدا تخلق با خلاق مالک الملوک و قنوت اشتغال بنقص نفس و انفاق الفضول سبب تکمیل او در رتبه قبول و مراد از استغفار فنا در توحیدست و تا ستاره هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقای ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور صفای روز ست این فائده میدهد که چون شواهد جبروت بر میاکل ملک و ملکوت مستعلی شد و شب حجاب ملک کونی بوست زائل گشت صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید و این سر کلام تمام اطفای السراج فقد طلع الصبح + اینجا چه و کتاید رباعی لمعه نور قدم چو تافت ز الوان + جمله مرادات محدثات برآمد + صبح وصالش دمید در همه آفاق + هر طرفی بانگ الصلوة برآمد + در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از حضرت رسالت سؤال کردند که بزرگترین کلمه و شریف ترین شهادتی در کلام خدای کدام ست این آیت نازل شد که شَهِدَ اللّٰهُ گواهی داد خدای بحق یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود اَنَّهٗ آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او وَالْمَلٰٓئِكَةُ و فرشتگان

بہمین وجہ گواہی داد وَاُولُوا الْعِلْمِ و خداوندان علم کہ رسولان اہل کتاب اند یا جمیع صاحب و انصار یا علمای این امت ہمین گواہی میدہند قَآئِمًا در حالتیکہ
ہر یک علما قائم اند بِالْقِسْطِ بعدل در ادای شہادت یا حد گواہی داد بوحدانیت خود و او قائم بود بعدل یعنی حاکم براستی وگفته اند شہادت حق نسبت
دلائل ست بر توحید و شہادت ملائکہ اقرار بوحدانیت و گواہی علما ایمان بدان و احتجاج بران و فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران
شہادت ایشان با شہادت حق معلوم میتوان کرد لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ تکرار جہت تاکیدست و مزید اہتمام بمعرفت ادلۂ توحید الْعَزِيْزُ توانست و غالب
یعنی ممتنع است از آنکہ لاحق شود مر و توحید موحدی و وصف واصفی مگر بروصف امر چہ ہمہ مامور اند باظہار کلمہ توحید الْحَكِيْمُ ط دانا در شہادت
بوحدت خود اِنَّ الدِّيْنَ بدرستیکہ دین پسندیده عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ قف نزدیک خدای دین اسلام ست نہ یہودیت و نصرانیت وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِيْنَ
و اختلاف نکردند در آنکہ دین اسلام حق ست و محمد رسول پیغمبر حق آنانکہ اُوْتُوا الْكِتٰبَ داده اند ایشان کتاب یعنی توریت و انجیل اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ مَا
جَآءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس از آنکہ آمد بدیشان دانستی بحقیقت امر یعنی قرآن بدیشان فرود آمد موافق و مصدق کتاب ایشان انکہ ایشان آثار خلاف
کردند بَغْيًا ۢ بَيْنَهُمْ از روی حسد یا جور کہ در میان ایشانست یا میل ریاست و بزرگی قوم وَمَنْ يَّكْفُرْ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ و ہر کہ بگرود بقرآن یا معجزاتی کہ
خدای تعالی محمد را ارزانی داشتہ فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکہ خدای سَرِيْعُ الْحِسَابِ ۝ زود حساب کنندہ است یعنی زود باشد کہ از این عالم بروند و خدای تعالی
بعد از حساب ایشان را جزا دہد بر کفر و انکار ایشان فَاِنْ حَآجُّوْكَ پس اگر این جہودان با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران مقام
جدال باشند با تو در باب عیسیٰ فَقُلْ اَسْلَمْتُ پس بگو در جواب ایشان کہ تسلیم کردم وَجْهِيَ لِلّٰهِ روی خود را یعنی خودی خود و گفتار و کردار و نیت دل خود را بمرہم
مرخدای را وَمَنِ اتَّبَعَنِ و آنانکہ پیروی کردند مرا ہمین کردند کہ من کردم وَقُلْ و بگوای محمد لِّلَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ مر آن کسانرا کہ کتاب ایشان را داده اند یعنی یہود
و نصاری وَالْاُمِّيّٖنَ و مشرکان عرب را کہ کتاب ندانسته اند ءَاَسْلَمْتُمْ آیا اسلام می آرید چنانچہ من آوردم استفہام ست بمعنی امر یعنی اسلام آرید
فَاِنْ اَسْلَمُوْا پس اگر اسلام آوردند و امر حق را انقیاد کردند فَقَدِ اهْتَدَوْا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وَاِنْ تَوَلَّوْا
و اگر اعراض کردند پشت بر اسلام آوردند ترا ہیچ ضرر نیست فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلٰغُ پس حزین نیست کہ بر تو پیغام رسانیدن ست وَاللّٰهُ بَصِيْرٌ ۢ و خدای بینا
بِالْعِبَادِ ۝ ببندگان و تصدیق و تکذیب ایشان اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْفُرُوْنَ بدرستیکہ آن گروه کہ کافر میشوند بِاٰيٰتِ اللّٰهِ بقرآن و محمد یا بحجتہای روشن کہ بر وحدانیت
حق سبحانه و تعالی در کتابہای وی وَيَقْتُلُوْنَ النَّبِيّٖنَ و میکشتند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بی آنکہ کشتن ایشان راستی باشد در این سخن تاکیدست چہ قتل نبی بحق نمیباشد یعنی
ایشان میدانند کہ بغیر حق میکشند و این بصورت قبحست از آنکہ تصور نکنند کہ بحق میکشند از حضرت رسالت پناه مرویست کہ بعد از تلاوت این آیت فرمود کہ بنی اسرائیل
چہل و سہ پیغمبر را در یک ساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زہاد و عباد ایشان برخاستند تا بر ایشان امر معروف و نہی منکر کنند ایشان نیز در آخر
روز بکشتند چنانچہ خدای تعالی میفرماید وَيَقْتُلُوْنَ الَّذِيْنَ و میکشتند آنانرا نیز کہ از روی حقانیت يَاْمُرُوْنَ بِالْقِسْطِ میفرمودند بعدل و راستی مِنَ النَّاسِ
از مردمان ما سوای انبیاء فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ ۝ پس خبر ده ایشانرا بعذاب دردناک یعنی وعیده ایشانرا بجای بشارت اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ آن گروه
قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند کہ بی ساتہ شدہ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان کہ میگفتند باید پذیرند احکام توریت ایم
و بشریعت موسی عمل میکنیم فِي الدُّنْيَا در این سرا سے کہ کسی در ایشان وَالْاٰخِرَةِ و در انسرائی کہ ثواب بران مترتب نمیشود وَمَا لَهُمْ مِّنْ نّٰصِرِيْنَ ۝ و نیست
مر ایشانرا یاری دہندگان در قیامت کہ عذاب ایشان دفع کنند اَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری اِلَى الَّذِيْنَ بسوی آنانکہ اُوْتُوْا نَصِيْبًا داده شده بہره مِّنَ الْكِتٰبِ
از توریت یعنی اندک چیزی دانسته اند از آن يُدْعَوْنَ اِلٰى كِتٰبِ اللّٰهِ خوانده میشوند بسوی توریت لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند در میان ایشان و قصه یہود در سنت رجم
رجم را منکر شدند و در سوره مائده مذکور خواہد شد ان شاء اللہ تعالی و گویند روزی حضرت رسالت پناه یہود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد بیا تو
در حضور علمای دین خود مناظره میکنیم حضرت فرمود کہ آن صحیفه را از توریت کہ مشتمل بر نعت و صفت منست بیارید و در این محل آنرا حاکم سازید ایشان از قبول آن ابا نمودند
آیات توریت را حاضر نکردند حق تعالی فرمود کہ ایشانرا بتوریت میخوانید ثُمَّ يَتَوَلّٰى پس رو میگردانند فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ گروہی از ایشان کہ رؤسای یہود اند وَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ

نصف

ع ۱۱

و ایشان اعراض کنندگان‌اند از حق ذٰلِكَ این اعراض از حکم توریت بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان میگویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید ما را
آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند شمرده که مدت تا چهل وَغَرَّهُمْ و فریب داد مر ایشانرا فِي دِينِهِمْ در کیش ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه
آنچیزی که هستند که بر می بافند از تسهیل عقوبت و شفاعت آبای ایشان مر ایشانرا فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ پس چگونه باشد حال ایشان آن هنگام که جمع کنیم ایشانرا لِيَوْمٍ
لَا رَيْبَ فِيهِ از برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و واداده شود هر نفسی را تمام مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کسب کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
و ایشان ستم دیده نشوند به نقصان حسنات و زیادتی سیئات عمرو بن عوف روایت کرده که در غزوه احزاب حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد صحابه از شکستن آن عاجز
شده رجوع به پیغمبر نمودند آنحضرت بدان موضع آمده کلند ستبر بدست مبارک گرفت و بقوت روحانی و تایید ربانی چنان ضربتی فرود آورده که از آن سنگ سخت قدری شکست و درخشی
از میان آن سنگ بجست که از پاره آن آتش کوههای مدینه روشن شده بحد مداین رسید و کنگره‌های ایوان کسری بنظر حاضران در آمد نوبت دیگر بضرب آنحضرت مقداری از آن بشکست و نوری
درخشان شد که بروشنائی آن عمارات صنعاء یمن ظاهر گشت نوبت سوم لامعه ظاهر نمود که قصور قیاصره روم بنظر در آمد صحابه تکبیر بلند گفتند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فرمود که زود باشد که امت من برین مداین ظفر یابند و کوشکهای حیره متصرف در آرند و آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه رسد قصه را چنانچه تعیین سایه دولت
برمفارق اهل یمن افگند مومنان متبهج و مسرور شده مراسم شکر الهی تقدیم رسانیدند و منافقان طرح سخریت و استهزا افگندند و زبان طعن گشودند که عجب کاری که این مردم
کارزار مشرکان عرب خندق میکنند و بمجرد آوازه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهند و یاران خود را بگرفتن روم و فارس و یمن وعده میدهند حق سبحانه این آیت
فرستاد که قُلِ اللَّهُمَّ بگوای محمد که بار خدایا مَالِكَ الْمُلْكِ خداوند پادشاهی و متصرف در آن تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا میکنی پادشاهی مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی
وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ و میستانی ملک را مِمَّنْ تَشَاءُ از هر که میخواهی بعضی از مفسران برانند که مراد همین پادشاهی ظاهرست که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضه اقتدار
هر که میخواهد میسپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون می آرد بیت مفتاح اختیار بدست قضای اوست + از هر که خواست بستد و آنرا که خواست
داد + و گفته‌اند ملک نبوت و رسالت است که از بنی اسرائیل بستید و به بنی اسمعیل داد یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بحضرت رسالت
علیه تحیه صلعم حواله فرمود یا ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت نزد محققان ملک توفیق است که هر کرا عطا کرد عزیز
دو جهانی شد و از هر که باز گرفت مخذول دو سرا گشت امام احمد غزالی رحمه الله فرمود که این ملک اول الملک دلهاست و دلها در قبضه قدرت خداوند یکتاست هر کرا مقبول قلوب
سازد و از انظار عنایت صاحبدلان بنوازد و هر کرا از دلهای درویشان براند از مشعلات نیران نکبت و مذلت بگدازد وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ و ارجمند میسازی
هر کرا خواهی بایمان و معرفت چون پیغمبران و متابعان وی وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ و خوار و بیمقدار میگردانی هر کرا خواهی بکفر و نکرت چون ابوجهل و پیروان وی یا مراد عزت
این امت است باستیلا بر دیار عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار امم یا عزت این مومنان بالظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه
یا قبول جلا و گفته‌اند عزت بشرف قناعت است و ذلت بخست حرص چه اشتمال قناعت فقیرانرا بصدق عقیدت بر صدر تمکین رساند و تکاپوی حرص توانگرانرا
در صف نعال افگند در تفسیر بصائر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب اولیا بود
آمده استدعای فاتحه نمود و همچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته درخواست فرمود خواجه امام قدس سره جواب داد که روشن ترین
وجهی در معنی آیت آنست که ترا با هزار و هفتصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنگ ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل جهت طلب زیادتی ملک بجانب همچو من گدائی آرد و در صف
نعال بدارد و مرا با این گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد ابیات آنکه بقناعت آشنا شد + از فیض تعز من تشاء شد + وانکو بحرص
و آز همود مقهور تذل من تشاء شد + و نزد محققان عزت شهود لقا و کشف غطاست و ذلت بحجاب انانیت و اروثت عطا بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست تست یعنی بید قدرت تو تحصیل همه
نیکوئیها از اعطای ملک و اعزاز مومنان و اگرچه شر نیز چون نزع ملک و اذلال بدست قدرت تست اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام
متبنی بر اشارت بر اهل ایمانست بفتوح ممالک ایشان و غنائم یا اکتفا کرده باحد الضدین چه از ضد دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر و یا مراعات ادب
کرده است در خطاب چنانچه ابراهیم فرمود و اذا مرضت فهو یشفین + و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبی است چنانچه در مثنوی مولوی معنوی میفرماید

بد بنسبت باشد این را هم بدان + پس بد مطلق نباشد در جهان + زهر ماران مار را باشد حیات + نسبتش با دیگران باشد ممات + یا آنکه خیر وجودیست و شر عدمی
و وجود با عدم آمیزش نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه در بعضی از ادعیه فرموده که الخیر کله بیدیک والشر لیس الیک + و صاحب نقد الفصوص خلدت ظلال نواله علی
مفارق اهل الخصوص درین سخن ایمای نموده آنجا که در نعت حضرت خاتم النبیین علیه افضل الصلوة والمصلین میفرماید ابیات بلبل شاخسار باغ بلاغ + شاهباز
نشیمن مازاغ + دیده چشم سرش چو دیده سر + روشنائی ز کحل ما زاغ البصر + چون بشارت ز جهان پرداخت + هر بد و نیک را که دید شناخت + کانچه نیک است از خصائص
قدرت + وانچه بد از نقائص عدم است + گفت الخیر کله بیدیک + لکن الشر لا یعود الیک + انک علی کل شیء قدیر بدرستیکه تو بر همه چیز از اعطا و انتزاع و اعزاز
و اذلال قدیر توانائی تولج اللیل در می آری شب را فی النهار در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول آفتاب بنقطه انقلاب
صیفی از اجزای شب میکاهی و در اجزای روز می افزائی تا روزیکه در اول جدی قصیر ایام سنه بود و در اول سرطان اطول ایام سال میشود و تولج النهار و در می آری
روز را فی اللیل در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده میسازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود و در آخر قوس اطول
لیالی میشود و تخرج الحی و بیرون می آری زنده را چون حیوانات من المیت از مرده که آن نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه و تخرج
المیت و بیرون می آری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه من الحی از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت است و گفته اند خبیث را از طیب بیرون می آری یا طیب را
از خبیث یا کافر را از مومن چون کنعان از نوح و مومن را از کافر چون ابراهیم از آزر و ترزق من تشاء و روزی میدهی از خزانه رحمت واسعه هر کرا خواهی بغیر
حساب بی شمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند لا یتخذ المؤمنون باید که فرا نگیرند مومنان که دوستان الکافرین ناگرویدگان را که دشمنان اند اولیاء
دوستان و متولیان امور خود من دون المؤمنین بجز از مومنان یعنی دوست مومن جز مومن نشاید پس مومنان باید که کافران را بدوستی نگیرند جمعی از انصار
با یهود بطریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخات در میان آورده حق سبحانه از آن نهی فرموده از روی تهدید گفت و من یفعل ذلک
و هر که بکند این دوستی با دشمنان فلیس من الله پس نیست آنکس از دین خدای فی شیء در چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد الا ان تتقوا مگر آنکه بترسید
منهم تقاة از ضرر ایشان کافران ترسیدنی و حذر کردنی حکم تقیه در ابتدای اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه جز در دار الحرب نیست
و یحذرکم الله و می ترساند خدای شما را در ارتکاب مناهی نفسه از ذات نفس خود یعنی عذابیکه صادر باشد از محض قهاریت حق سبحانه بی واسطه غیری
نفس عبارتست از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هرگاه که لفظ نفس در شأن حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات باشد و الی الله المصیر و بسوی جزای
خداوندست بازگشت همه قل ان تخفوا بگو ای محمد که اگر پنهان دارید ما فی صدورکم آنچه در سینهای شماست یعنی در دلها از موالات کفار او تبدوه یا آشکارا کنید
ما فی الضمیر خود را یعلمه الله خدای آنرا بداند و یعلم ما فی السموات و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات و ما فی الارض و آنچه در زمین است از انواع
سفلیات والله و خدای که علم ذاتی او بدین همه محیط است علی کل شیء قدیر بر همه چیز توانا است قدرت او بر همه مقدرات احاطه کرده پس هرچه میکنید میداند
و مکافات آن میتواند پس نافرمانی مکنید و بترسید یوم تجد از روزی که بیابد کل نفس هر کسی از عمل کنندگان ما عملت من خیر آنچه کرده باشد از نیکی
محضرا حاضر گردانیده نزدیک خود یعنی ببیند صحائف حسنات را و ما عملت من سوء و آنچه کرده باشد از بدی تود دوست دارد آن نفس لو ان بینها
آنکه باشد میان او و بینه و میان آن عمل امدا بعیدا اندازه دور یعنی نخواهد که مطلقا عمل خود را ببیند و یحذرکم الله نفسه و حذر میفرماید خدای شما را از
غضب و عقوبت از خود در فتوحات آورده که خدای شما را میترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذات خلق التراب
و رب الارباب بیت چه نسبت ذره را با مهین خورشید + چه دعوی خاک را با عالم پاک + والله رؤف بالعباد و خدای مهربانست بر بندگان خود که مبالغه میکند
در تحذیر ایشان نزول قل ان کنتم بگو ای محمد اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف نحن ابناء الله و احباؤه + در عالم میزنید و دعوی میکنید تحبون الله دوست
میدارید خدای را فاتبعونی پس پیروی کنید مرا یحببکم الله تا خدای شما را دوست دارد و یغفر لکم ذنوبکم و بیامرزد گناهان شما را والله غفور و خدای
آمرزنده است گناهان کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند رحیم مهربانست بر ایشان برحمت خاصه یا خطاب با قریش است میگفتند ما بتان را بجهت آنکه

منزل ع

میداریم و شفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امیدواریم ایشانرا گفت اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او را فرو نگذارید قُلْ اَطِیْعُوا اللّٰهَ بگو ای محمد فرمان برید
خدا را در اوامر و نواهی وَالرَّسُوْلَ و پیغمبر او را در احکام شرع فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدای و رسول فَاِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ الْکٰفِرِیْنَ۝
پس بدرستیکه خدای دوست نمیدارد کافرانرا و وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بران میکند که تولّی از طاعت خدا و رسول کفرست اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰۤی اٰدَمَ بدرستیکه خدای
برگزید آدم را که پدر بشرست بتعلیم اسما و سجدهٔ ملائکه و ابوت انبیا و اصفیا وَنُوْحًا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه وَاٰلَ اِبْرٰهِیْمَ
و نسل ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت آدمیان و بنای خانه کعبه وَاٰلَ عِمْرٰنَ و آل عمران را که موسی و هارون بودند برسالت و تکلیم عَلَی
الْعٰلَمِیْنَ۝ بر عالمیان زمان ایشان و گفته اند این عمران پدر مریم است و آل او مریم و عیسی بوده اند که خدای تعالی ایشانرا برگزید مریم را بقدس و طهارت و عیسی را بکتاب
و رسالت ذُرِّیَّةً و همچنین برگزید فرزندان این پیغمبران را بَعْضُهَا مِنْۢ بَعْضٍ برخی از ایشان از برخی و بشدند از اولاد پسندیده از آبای برگزیده وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ و خدای شنواست
مر اقوال باطله یهود را که گفتند نحن ابناء الله و احباؤه و یا مر حرمات نصاری را که نبیره عمران را ابن الله گفتند عَلِیْمٌ۝ داناست باغراض فاسدهٔ ایشان از این مقالات
آورده اند که عمران پسر یکی بود از اولاد سلیمان و در شهر حنه نام که خواهر او در نکاح زکریا بود وقتی به بیت المقدس رسیده بود در حالت توجه عباد اینچه خوش است خاطرش
گذشت که چه بودی که مرا فرزندی بودی و آنجا ایستادی چون آبستن شد نذر کرد که او را محرر گرداند برای خدای تعالی چون برادختری بود غمناک شد حق تعالی دستکاری
دل او رحم فرموده دختری که مریم بود بعوض پسر قبول فرمود چنانکه حق از حکایت او بپیغمبر یاد میدهد اِذْ قَالَتِ امْرَاَتُ عِمْرٰنَ یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران یعنی مادر
حنه بنت فاقوذ بود در وقتیکه حامله شد رَبِّ اِنِّیْ نَذَرْتُ لَکَ ای پروردگار من بدرستیکه نذر کردم مَا فِیْ بَطْنِیْ برای تو آنچه در شکم منست مُحَرَّرًا آزاد کرده شده
از قید تعلقات دنیا تا خالص گردد بخدمت مسجد و گویند در آن زمان عادت مستمر چنان بود که فرزندان را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انبیا
و الدین در چنین نذر یا فریضه بود و بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت ویحک این چیست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بزنان حاجت جاری شد
فَتَقَبَّلْ مِنِّیْ پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیْعُ بدرستیکه تو شنوای سخن مرا که در باب نذر گفتم الْعَلِیْمُ۝ دانای بقصد من در این نذر که جز
رضای تو نخواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا پس آن هنگام که نهاد مادر خود را ضمیر باید بجهت آنکه یاد نبره قَالَتْ گفت بر سبیل اعتذار و تحسر رَبِّ اِنِّیْ وَضَعْتُهَآ ای پروردگار من
بدرستیکه من نهادم آن بار اُنْثٰی فرزند ماده وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا وَضَعَتْ بانچه بار نهادم حفص وضعت خوانند یعنی خدای داناتر بود بانچه منع
کرد و بقراءت مکرر این جمله مقوله قول حنه است و بقراءت حفص مستانفه من قول الله تعالی وَلَیْسَ الذَّکَرُ و گفت حنه که نیست فرزند نرینه که طلب کردم برای خدمت کنیسه
کَالْاُنْثٰی همچون فرزند ماده که بمن داده وَاِنِّیْ سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ و بدرستیکه من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله است یعنی کنیزک خدای وَاِنِّیْۤ اُعِیْذُهَا
بِکَ و بدرستیکه من در پناه می آورم او را بحضرت تو وَذُرِّیَّتَهَا و فرزندان او را مِنَ الشَّیْطٰنِ الرَّجِیْمِ۝ از وسوسه دیو سرکش رانده شده و از مس او برکت دعای
حنه پروردگار مریم و عیسی را رسیده از مس شیطان محفوظ و محروس ماندند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان وی را مس کند در وقت ولادت آن فرزند
فریاد بر کشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که از این صورت محروس بودند فَتَقَبَّلَهَا پس فرا پذیرفت مریم را رَبُّهَا پروردگار او بِقَبُوْلٍ حَسَنٍ بپذیرفتن نیکو جهت خدمت
خانه وَّاَنْۢبَتَهَا و برویانید او را نَبَاتًا حَسَنًا رویانیدنی نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت چون ببلوغ رسید
بانواع عبادت بر همه احبار غالب شد و گویند پرورش حسن تعلق او بود باخلاق ربانی القصه مادر او را بعد از ولادت به بیت المقدس آورده نزد احبار گفت
خذوا هذه النذیرة فرا گیرید این نذر کرده شده را که از آن خدایست بزرگان بقبول وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد وقتیکه قرعه زدند بر آن
وجه قلمهای خود را که بدان کتابت توریت میکردند بکنار نهر اردن برده در جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هر کس که بر سر آب آید پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم
زکریا بر روی آب آمد و کفالت مریم بزکریا مقرر شد وَّکَفَّلَهَا زَکَرِیَّا ۛ و فرا پذیرد حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا او را بخانه برده جهت ارضاع او دایه مقرر فرموده
و چون از حد طفولیت درگذشت او را بمسجد آورده غرفهٔ که در سر نردبان معمود بر آن بالا شدی بهر او ترتیب داد و هرگاه که زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفل محکم
بسته کلید با خود داشتی و در حفاظت و حراست او باقصی الغایة کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او لایح گشت کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا

مربی او کرد تمی بر مریم کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا الْمِحْرَابَ زکریا بحجره مریم آنجا میبود وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا بیافت نزد او روزی که آن میوه تابستانی بود در میان زمستان
و میوه زمستانی در فصل تابستانی زکریا را چون تعجب این صورت معاینه دید قَالَ یَا مَرْیَمُ گفت ای مریم أَنَّى لَكِ هَٰذَا از کجاست ترا این میوه در غیر وقت قَالَتْ
هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ گفت مریم این رزق که می بینی از نزدیک خداست إِنَّ اللَّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ بدرستیکه خدای روزی میدهد هر کرا میخواهد بِغَیْرِ حِسَابٍ
بی شمار نهایت کثرت یا بغیر استحقاق مر رزق هُنَالِكَ در آن وقت که زکریا ثمرها تر و تازه دید در غیر هنگام طمع افتاد با خود گفت بود که فرزندی پس در همه محراب دَعَا زَکَرِیَّا
رَبَّهُ خواند زکریا پروردگار خود را قَالَ رَبِّ هَبْ لِی گفت ای آفریدگار من ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً از نزدیک خود فرزندی پاک از آلایش إِنَّكَ
سَمِیعُ الدُّعَاءِ بدرستیکه تو آفریدگار شنونده دعایی یعنی اجابت کننده فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ پس ندا کرد او را فرشتگان گویند که جبرئیل بود و جمع بجهت تعظیم او را اشارت
نمود کرد وَهُوَ قَائِمٌ و حال آنکه زکریا ایستاده بود یُصَلِّی فِی الْمِحْرَابِ نماز می گزارد در محراب مریم یا در محرابی که داشت أَنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای یُبَشِّرُكَ
بِیَحْیَىٰ مژده میدهد ترا بپسری که نام او یحیی است و می گویند یحیی است که نام پدر بدو زنده باشد یا دین پدر بدو زندگی یافت مُصَدِّقًا در حالتیکه این فرزند او
کند و باشد و ایمان آرد بِکَلِمَةٍ یعنی عیسی که او کلمه است یعنی عیسی را کلمه ازین جهت گفته شد که بی پدر او متولد شد و بکلمه کن پیدا آمد مِنَ اللَّهِ از نزدیک
خداوند تعالی آورده اند که اول کسیکه بعیسی ایمان آورد یحیی بود که پیغامبر بود علیه السلام و دیگر صفت یحیی آنست وَسَیِّدًا و مهتری در علم و حلم و تقوی که شرائط
سیادت است وَحَصُورًا و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب وَنَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ و پیغامبری ناشی شده از شایسته حالان
یعنی زکریا آبای او و سالک آن شد که حقوق خالق و خلائق بوجهی ادا کرد که باید و شاید چون زکریا را بچنین فرزندی بشارت دادند قَالَ رَبِّ
گفت ای پروردگار من أَنَّىٰ یَكُونُ لِی غُلَامٌ از کجا باشد مرا پسر وَقَدْ بَلَغَنِیَ الْكِبَرُ و بدرستیکه فرا رسیده است مرا پیری و بزرگ سالی وَامْرَأَتِی عَاقِرٌ
و زن من یعنی ایشاع دختر عمران خواهر مادر مریم بود و نازاینده است آیا ما را جوان سازی یا همین پیری فرزندی میدهی قَالَ گفت جبرئیل یا گفت ...
كَذَٰلِكَ همچنین بر همین حال که هستید از پیری اللَّهُ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ خدای میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی آیَةً گفت
زکریا ای پروردگار من ظاهر گردان برای من نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبردار کند قَالَ آیَتُكَ گفت جبرئیل که خدای میگوید نشانه تو أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ
آنست که سخن نگوئی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثَلَاثَةَ أَیَّامٍ سه شبانه روز إِلَّا رَمْزًا مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا بسر یا بدست یا بر زمین نویسی وَاذْكُرْ
رَبَّكَ كَثِیرًا و یاد کن پروردگار خود را بسیار وَسَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَالْإِبْكَارِ و تسبیح گوی او را در شبانگاه و بامداد و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد ع
ان شاء الله تعالی وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ و یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل یا جمعی از ملائکه مشافهه گفتند یَا مَرْیَمُ ای پرستار خدای إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ
بدرستیکه خدای ترا برگزید برای طاعت و عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد ترا بعصمت وَطَهَّرَكِ و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا از دواعی
کفار یا از چون حیض و نفاس یا از خصائل ذمیمه و عادات قبیحه وَاصْطَفَاكِ تکرار برای تاکید است یعنی ولی شبهه ترا برگزید عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ بر زنان
عالمیان تا آنکه ترا بی شوهر فرزند داد و بنعمت جبرئیل مخصوص گردانید یَا مَرْیَمُ اقْنُتِی لِرَبِّكِ ای مریم فرمانبرداری کن مر آفریننده و پرورنده خود را وَاسْجُدِی و سجده کن
خدای را وَارْكَعِی مَعَ الرَّاكِعِینَ و رکوع آر با رکوع آرندگان مریم را حکم بود که نماز با جماعت بگذارد با احبار بیت المقدس ذَٰلِكَ اینها که ذکر کرده شد
اینها از حدیث مریم و زکریا و یحیی مِنْ أَنْبَاءِ الْغَیْبِ از اخبار پوشیده است که با نعمت اظهار اعجاز تو ای محمد نُوحِیهِ إِلَیْكَ وحی می کنیم و بزبان جبرئیل بتو میفرستیم
وَمَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد لَدَیْهِمْ بنزدیک احبار بیت المقدس إِذْ یُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ آن هنگامی که انداختند برای قرعه قلمهای کتابت خود را
در جوی اردن تا بدانند أَیُّهُمْ یَكْفُلُ مَرْیَمَ که کدام است از ایشان که پایندان شود و تعهد مریم کند وَمَا كُنْتَ لَدَیْهِمْ و نبودی تو نزدیک ایشان إِذْ یَخْتَصِمُونَ
آن وقت که مخاصمت میکردند برای کفالت مریم إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ دیگر یاد کن آن را که گفتند فرشتگان و اصح آنست که جبرئیل گفت یَا مَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُكِ
بِكَلِمَةٍ مِنْهُ ای مریم بدرستیکه خدای مژده میدهد ترا بکلمه ازو و مراد حضرت عیسی است و او را کلمه از آن گفت که بکلمه کن حاصل شد بی پدر و اگرچه
هر مخلوقی از بنی آدم بواسطه این کلمه آفریده شده است اما آن سبب متعارف که والد باشد مفقود است در حق عیسی لاجرم انتساب بدو شد و کلمه اکمل

و اتمم تو او بود اسمه نام او الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ آن مولود یعنی نام آن کلمه مسیح لقبست و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گوییم نام پیغمبر ما مصطفی محمد است صلی الله
علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین مسیح بعبری مشیحا باشد یعنی مبارک وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا صاحب جاه در دنیا و مسیح تمام قدر در دنیا بطاعت یا بنبوت یا بمحافظت از مخلوق شدن
سبب بر رفع آسمان یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان با قتل دجال وَالْآخِرَةِ و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجه وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ و از مقربان گردانیده
شده بکرامت خدای وَيُكَلِّمُ النَّاسَ و سخن میگوید این فرزند با مردمان فِي الْمَهْدِ در کنار که بجای مهد باشد او را یا در زمان صغر وقتیکه شایسته گهواره بود
وَكَهْلًا و گویا این فرزند با مردمان وقتیکه کهل باشد یعنی دو مویی و کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت دعوت وَمِنَ الصَّالِحِينَ و از نیکان شایسته است قَالَتْ رَبِّ
گفت مریم از روی استفهام یا بطریق استعظام که ای پروردگار من أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ از کجا و بچه وجه باشد مرا فرزندی وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ و حال آنکه مس نکرده است
هیچ بشری و این خارجست از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید قَالَ كَذَلِكِ گفت جبرئیل بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ خدای
می آفریند آنچه میخواهد إِذَا قَضَى أَمْرًا چون خدای حکم کند کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که معلوم اوست کن فَيَكُونُ باش پس باشد گفته اند
لفظ کن عبارتست از سرعت تکوین اشیا یعنی هست کردن خلق بر وی دشوار نیست چنانچه قادر است بر خلق اشیا با اسباب و مواد همچنان قدرت دارد بر آفریدن
اشیا بی سبب و ماده ابیات آنکه از وی پدید گشت سبب * بی سبب آفرینش چه عجب * قدرتی را که عجز نیست دران * هست ازین نوع کارها آسان وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ
و بیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستاده پیش ازان چون صحف شیث و ابراهیم و جز آن وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام که احکام شریعت است وَالتَّوْرَاةَ
وَالْإِنْجِيلَ و تعلیم دهد او را توریت و انجیل تخصیص این از کتب مراجعت تفصیل است و تشریف وَرَسُولًا و گرداند او را فرستاده بحق إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی فرزندان
یعقوب پس عیسی گوید بدیشان أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ که من بتحقیق آمده ام بشما بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ بعلامتی از پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت
منست و مراد از آیت جنس است و بدل از آیت: که علامت اول أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ بدرستیکه من میسازم و تصویر میکنم برای شما از گل
كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند شکل مرغی فَأَنْفُخُ فِيهِ پس میدمم نفس خود را در ان مرغ از گل ساخته فَيَكُونُ طَيْرًا پس میگردد آن گل مصور مرغی زنده پرواز کننده
بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای یا مشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت و بر دست گرفته نفس در وی میدمید بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد و میان
زمین و آسمان پرواز می آمد و گفته اند که در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق غایب میشد مرده بر زمین می افتاد علامت دوم وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و بری میکنم
نابینای مادرزاد را از علت او علامت سوم وَالْأَبْرَصَ و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض او علامت چهارم وَأُحْيِي الْمَوْتَى و زنده میکنم
مردگان را بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است زیرا که در نوع احیا از مخلوق صورت نه بسته و مشرکان برآمده که عیسی چهار مرده را
زنده گردانید یکی از ایشان سام بن نوح بود که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت پنجم وَأُنَبِّئُكُمْ و خبر میدهم شما را بِمَا تَأْكُلُونَ بانچه میخورید وَمَا
تَدَّخِرُونَ و آنچه ذخیره میکنید فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای شما مشهور آنست که در مکتب با کودکان گفتی که آبا و امهات شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند
و ایشان بخانه آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات باز گفتندی إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه درین پنج معجزه لَآيَةً لَكُمْ هر آئینه علامتیست مر شما را و دلالتی
بر صدق مدعای من إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزه است یا ایمان آورندگان که من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا و آمده ام شما را
باور دارنده لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچیز را که پیش از من بوده مِنَ التَّوْرَاةِ که آن کتاب موسی است و من تقریر کننده شبهات آنم وَلِأُحِلَّ لَكُمْ و دیگر
برای آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بَعْضَ الَّذِي برخی از آنها که حُرِّمَ عَلَيْكُمْ در شریعت موسی حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم و لحوم بعضی مرغان
و ماهیان و تعطیل روز شنبه بر دارم وَجِئْتُكُمْ و آمده ام بشما بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ بنشانی از پروردگار شما مراد معجزات و دلائل است و ایراد آیت بلفظ واحد
تنبیه است بر آنکه همه در دلالت حکم یک آیت دارند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در مخالفت امر من وَأَطِيعُونِ و مرا فرمان برید در قبول
دعوت حق إِنَّ اللَّهَ رَبِّي بتحقیق که خدای پروردگار من وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما است فَاعْبُدُوهُ پس پرستید او را هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ
اینست راه راست و رساننده بمنزل مقصود فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى پس آن هنگام که دریافت عیسی مِنْهُمُ الْكُفْرَ از یهود کلمه که دلالت کرد بر کفر ایشان از

اجماع بود در مشاورت بر قتل وی چون عیسی آثار دعوت کرد جهودان بقصد وی برخاستند عیسی و مادر او از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای
نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی با ایشان گفت بیائید تا بهتر از این صیادی پیش گیریم گفتند آن کدام است فرمود که بیائید تا دام توجه در لجه توحید
افکنیم تا از اعماق بحار ماهی میگیرید اخلاص آثار الاشیاء کما هی بکشید در معالم آورده که عیسی گفت بیائید تا مردم را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم
بنده الله و رسول او ایشان بوی ایمان آوردند و بعد از آن قَالَ مَنْ اَنْصَارِیْٓ اِلَی اللّٰهِ گفت عیسی کیانند از شما یاران من در کار خدای تا وقتیکه نصرت الهی در رسد
قَالَ الْحَوَارِیُّوْنَ گفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان و گویند حواریان گازران و رنگرزان بودند و معنی حواری خاصه و برگزیده باشد این خاصگان
در جواب عیسی فرمودند که نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ مائیم یاران خدا یعنی نصرت کنندگان دین وی اٰمَنَّا بِاللّٰهِ گرویده ایم بخدای وَاشْهَدْ بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ و ای
عیسی گواه باش بآنکه ما گردن نهادگانیم دین خدای را پس آغاز دعا کردند رَبَّنَآ اٰمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بِمَآ اَنْزَلْتَ بآنچه فرو فرستادی بعیسی
یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُوْلَ و پیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی فَاکْتُبْنَا مَعَ الشّٰهِدِیْنَ پس بنویس ما را به قلم کرم عمیم در جریده احسان قدیم
با آنها که گواهی دهند ترا بوحدانیت و انبیای ترا بتصدیق و گفته اند کتابت یعنی جمع است و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار و معنی دعای حواریان
این بود که خدایا جمع کن میان ما و امت محمد که برکت آنحضرت از همه امتان اکمل اند و افضل و بحکم نحن الآخرون السابقون حلوای آخر بدندان اول بیت ای ختم
پیمبران مرسل حلوای پسین ولیکن اول ۞ نظم ۞ پیشوای راست صدر المرسلین ۞ زامتانت بدر المومنین ۞ هست پیغمبران را جوهر ۞ امت او از همه محبوب تر
وَمَكَرُوْا و مکر کردند آن کسانیکه عیسی از ایشان احساس کفر کرده بود مراد ازو جهودند که جمعی را برانگیختند که هر جا که عیسی را ببینند بعنف بکشند و اصح آنست که بانواع حیل
عیسی را بدست آوردند و در خانه محبوس ساختند تا به شب پاس داشتند و علی الصباح مجتمع گشته مهتر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را برون
آرد حق سبحانه تعالی در آن شب عیسی را بآسمان برده بود و چون یهودا در آن خانه در آمد عیسی را ندید و حق سبحانه شبه عیسی بر وی افکند چون بیرون آمد خواستند که بگوید عیسی
در خانه نیست در وی آویختند و هر چند گفت من فلان کسم و شباهت کرده ای رسید دار زده در آویختند تیر باران نمودند اینست که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند
وَمَكَرَ اللّٰهُ و خدای جزای مکر ایشان رسانید تا یار خود را بجزای تمام کشتند وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمٰكِرِيْنَ و خدا بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را اِذْ قَالَ اللّٰهُ
یاد کن آنرا که گفت خدای یٰعِیْسٰٓی اِنِّیْ مُتَوَفِّیْكَ ای عیسی بدرستیکه من فراگیرنده توام از دنیا وَرَافِعُكَ اِلَیَّ و بردارنده توام بسوی خود یعنی بمحل کرامت وَمُطَهِّرُكَ
و پاک کننده و نجات دهنده توام مِنَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا از قصد و مکر آنکسان که کافر شدند بتو وَجَاعِلُ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوْكَ و گرداننده آن کسانم که متابعت
تو کردند یعنی مومنان از امت تو فَوْقَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْٓا بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود و این فوقیت بمال بود که نصاری مستولی گردند بر یهود به حجت
و برهان در اثبات رسالت عیسی یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطه معاونت قیاصره و پیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ
تا روز رستخیز ثُمَّ اِلَیَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی منست بازگشت همه شما یعنی عیسی و متابعان و منکران فَاَحْكُمُ بَیْنَكُمْ پس حکم کنم براستی میان شما فِیْمَا كُنْتُمْ
فِیْهِ تَخْتَلِفُوْنَ در آن چیز که شما هستید در وی اختلاف میکنید جهود موسی را تصدیق میکنند و عیسی و محمد را انکار و نصاری عیسی و موسی را تصدیق
میکنند و بمحمد صلی الله علیه و علی جمیع الانبیاء میگروند و بثالث ثلاثة قائل میشوند و مومنان میگویند الله تعالی یکیست موسی و عیسی و محمد فرستادگان وینند
بحق پس خدای تعالی فرمود که کیست این طوائف حکم کنم فَاَمَّا الَّذِیْنَ كَفَرُوْا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فَاُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کنم ایشان را
عَذَابًا شَدِیْدًا عذاب سخت فِی الدُّنْیَا در این سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه و خواری وَالْاٰخِرَةِ و در آن سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ
وَمَا لَهُمْ مِّنْ نّٰصِرِیْنَ و نیست مر این کافران را از یاران و نصرت دهندگان در منع عذاب از ایشان وَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و اما آن کسانیکه ایمان
آوردند یعنی امت محمد وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عمل صالح کردند فَیُوَفِّیْهِمْ پس با تمام دهیم ایشان را و حفص یوفیهم خواند یعنی خدای اُجُوْرَهُمْ مزدهای ایشان
در دنیا به نیکنامی و در عقبی بدرجات عالی وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ الظّٰلِمِیْنَ و خدای دوست نمیدارد ستمکاران را ذٰلِكَ این کلام که مذکور شد در قصص انبیا
نَتْلُوْهُ عَلَیْكَ میخوانیم آنرا بر تو مِنَ الْاٰیٰتِ بعضی آن از علامات نبوت و دلائل رسالت است وَالذِّكْرِ الْحَكِیْمِ و از یاد کرد است محکم از تطرق خلل

و تفسیر نزول یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی نصارای نجران زبان اعتراض گشادند و گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بر وی مینهی
خواجه عالم فرمود که عیاذاً بالله که نام عبد الله بر عیسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستاده خدای و کلمه ایست القا کرده وی بمریم عذرا ایشان از آتش غضب
بر افروختند و گفتند هیچ آفریده دیده باشد از انسان که بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیت فرستاد اِنَّ مَثَلَ عِیسٰی بتحقیق صفت عیسی و شأن عجیب وی عِنْدَ اللّٰهِ
نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی پدر بیافرید کَمَثَلِ اٰدَمَ همچون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شد و حال آنکه او را
ابن الله نمیگویید پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را پسر خدای میخوانید و گفته اند مماثلت و مشارکت در بعضی اوصاف بس عیسی مثل آدم است
در احد الطرفین که عدم اب است یا در آنکه موجود است خارج از عادت مستمره و امام قشیری قدس سره میفرماید که تخصیص کرد هر دو را بتطهیر روح ایشان از مرور در
اصلاب و بحقیقت بوجه مماثلت ظهور در هر دو معتبر است بمحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند خَلَقَهٗ مِنْ تُرَابٍ بیافرید خدای قالب او را
از خاک ثُمَّ قَالَ لَهٗ پس گفت مر آن قالب مصور مستوی را آنکه گفتیم کُنْ باش زنده بروح فَیَكُوْنُ پس بود زنده تنبیه میفرماید که خاک را گفتم آدم باش و باد را
گفتم عیسی باش اَلْحَقُّ این خبر که از عیسی گفته شد درست و راست است و بما رسیده مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو فَلَا تَكُنْ مِّنَ الْمُمْتَرِیْنَ پس
مباش از شک آرندگان مراد تأکید است بر زیادتی یقین و ثبات بر آن و اصح آنست که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر است اما مقصود خطاب امت آنحضرت یعنی
ای مومنان شما مباشید از آن جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان میفتید چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین مانده اند و لمعه ازین تجلی
را مشاهده نکرده اند **مثنوی** ز اسرار الیقین حرفی نخوانده + بزندان گمان محبوس مانده + بدینسان گشته ظاهر آفتابی + که بیند دیده ایشان حجابی + چه بیند چشم نابینا ز خورشید
چه داند دیو ستر جام جمشید فَمَنْ حَآجَّكَ پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید فِیْهِ در باب عیسی مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَكَ پس از آنکه آمد ترا مِنَ الْعِلْمِ از دانستن
عیسی که رسول و بنده است فَقُلْ تَعَالَوْا پس بگو ایشان را که بیایید تا برای مباهلت نَدْعُ بخوانیم اَبْنَآءَنَا وَاَبْنَآءَكُمْ پسران ما و پسران شما را وَنِسَآءَنَا
وَنِسَآءَكُمْ و زنان ما و زنان شما را وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ و نزدیکان ما و نزدیکان شما را ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر
فَنَجْعَلْ لَّعْنَتَ اللّٰهِ پس کنیم لعنت خدای را عَلَی الْكٰذِبِیْنَ بر دروغگویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد حضرت رسالت وفد
نجران را طلبیده گفت هر چند با شما صحبت می افزاییم شما در عناد و منازعت می افزایید اکنون بیایید تا بمباهلت مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل
ممتاز گردد و نصاری بدان صورت راضی شده زنان و نزدیکان مقرر ساختند و روز دیگر حضرت رسالت پناه حسین را بر دوش نشسته و دست حسن گرفته و فاطمه
زهرا از عقب و علی یعنی کرم الله وجهه همراه بعد از ایشان بیرون شد و خواجه عالم با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گویید از آن جانب ترسایان بعد از
تأملات فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با این همه در برابر پیغمبر صف بر کشیدند چون مهتر ایشان حضرت سید عالم را با اهل بیت بدید فریاد
بر کشید و گفت که ای یاران از مباهله این بزرگواران بپرهیزید که من روییهایی ایشان را می بینم که اگر از خدا در خواهند کوه را از موضع آن زایل گردانند و یقین
میدانم که اگر با ایشان مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند
پس بدین منوال صلحنامه نوشته بمنازل خود بازگشتند و حضرت پیغمبر فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را مسخ گردانیدی و آتش
بر ایشان فرو ریختی و جمله اهل نجران تا عصافیر بر شعبهای منازل ایشان هلاک شدندی اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این قصها که مذکور شد لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ هر آیینه
آنست خبر راست و درست وَمَا مِنْ اِلٰهٍ و نیست هیچ معبودی سزای پرستش اِلَّا اللّٰهُ مگر الله که استحقاق معبودیت او را ثابت است وَاِنَّ اللّٰهَ و بتحقیق
که خدای تعالی لَهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ او است غالب و دانای محکم کار فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند فَاِنَّ اللّٰهَ
پس بدرستیکه خدای عَلِیْمٌ بِالْمُفْسِدِیْنَ داناست بمفسدان و تباهکاران و وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از
طریق توحید **بیت** هر که بیرون رفت ازین ره بجای نرسد + هر که ازین رخ بتافت روی رهایی ندید قُلْ یٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ بگو ای اهل کتاب خطاب با ترسایان است
تا آمده میفرماید که یهود مدینه نیز درین خطاب داخل اند و مضمون خطاب اینست که تَعَالَوْا بیایید اِلٰی كَلِمَةٍ سَوَآءٍ بسوی سخنی راست بَیْنَنَا وَبَیْنَكُمْ میان ما

و شما یعنی کلمه که مردم باید که در آن یکسان باشند و آن کلمه توحید است اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ یکی آنکه نپرستیم مگر خدای را تعریض بیهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی
وَلَا نُشْرِكَ بِهٖ شَيْئًا دوم آنکه شرک نیاریم بخدای چیزی را و شرک این هر دو گروه ظاهرست وَّلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا سوم آنکه فرا نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را
اَرْبَابًا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ خدایان جز خدای تعالی یعنی اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت اثر حلول لاهوت
در ذوات ایشان ظاهرست و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر سر بگردانند اهل کتاب ازین کلمه عدل فَقُوْلُوا
اشْهَدُوْا بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ پس بگوئید شما ای پیغمبر و اصحاب مر ایشان را که گواه باشید بآنکه ما مسلمانیم يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ ای یهود و نصاری لِمَ تُحَآجُّوْنَ فِيْۤ
اِبْرٰهِيْمَ چرا شما هر دو گروه مخاصمه میکنید در دین ابراهیم و مدعای یهود آن بود که ابراهیم یهودی بود و ترسایان میگفتند نصرانی بود حق تعالی فرمود که چرا در دین
او مجادله می نمائید و او را جهود و ترسا میخوانید وَمَاۤ اُنْزِلَتِ التَّوْرٰىةُ وَالْاِنْجِيْلُ و حال آنکه فرستاده نشد توریت که یهود بشریعت او عمل میکنند و نه انجیل
که نصاری بحکم او در آن کردن اند اِلَّا مِنْۢ بَعْدِهٖ مگر بعد از زمان ابراهیم و مقررست که ابراهیم پیش از موسی بود بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار سال و
چون او پیش از دو پیغمبر و شریعت راست ایشان مقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بدو چگونه توان کرد اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا در نمی یابید و تعقل
سخن خود نمیکنید هٰۤاَنْتُمْ تنبیه میکند که گوش دارید که شما اید هٰۤؤُلَاۤءِ حَاجَجْتُمْ آن گروه که خصومت کردید و حجت آوردید فِيْمَا لَكُمْ بِهٖ عِلْمٌ در آن چیزی که شما را
بدان چیز دانستی هست یعنی نعت محمد که در توریت و انجیل خوانده بودید و آن پیغمبر را دیده فَلِمَ تُحَآجُّوْنَ پس چرا حجت می آرید فِيْمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهٖ عِلْمٌ در آن چیز
که نیست شما را آن چیز دانش یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند که ابراهیم بر دین هیچ یک از شما بوده
وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و شما نمیدانید حقیقت حال او را مَا كَانَ اِبْرٰهِيْمُ نبود ابراهیم يَهُوْدِيًّا وَّلَا نَصْرَانِيًّا یهود و نه ترسا وَّلٰكِنْ كَانَ حَنِيْفًا مُّسْلِمًا و
لیکن بود پاک و موحد و منحرف از عقاید ردیه مخلص و تسلیم کننده وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ و نبود از شرک آرندگان تعریض اهل کتاب است که مشرک
شده اند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر اِنَّ اَوْلَى النَّاسِ بدرستیکه سزاوارترین مردمان بِاِبْرٰهِيْمَ بدین ابراهیم لَلَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ هر آئینه آن کسانند که
پیروی کرده اند او را در زمان او وَهٰذَا النَّبِيُّ و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنها که ایمان آورده اند بدین پیغمبر جمعی از معارف اهل
کتاب با مسلمانان در مقام مجادله آمده گفتند که ما بتعظیم ابراهیم سزاوارتریم که او یهودی و نصرانی بوده و محمد را حسد بر آن داشته که خود را بملت ابراهیم
منسوب سازد این آیت در رد قول ایشان نازل شد و اصح آنست که بر وفق قول نجاشی در مورد آمده و در وقتیکه جعفر بن ابی طالب با جمعی از مسلمانان از مکه
بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص و عبد الله بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستاده تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد القصه مجلس ساخته
و جعفر با عمرو و عبد الله مناظره کرده ایشان را ملزم ساخته و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرده نجاشی و تابعان و اساقفه ایشان در استماع قرآن رقت کرده بگریستند
و نجاشی جعفر را و قوم او را گفت مترسید که هیچ تفرقه بشما نرسد بحزب ابراهیم و عمرو بن عاص گفت حزب ابراهیم کیانند نجاشی گفت این گروه و کسی که پیغمبری که ایشان
از نزد وی آمده اند عمرو را این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بوده و ما بوی سزاوارتریم حق سبحانه موافق سخن نجاشی که در حبشه می گفت این آیت
در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر با ابراهیم حضرت پیغمبر است و اصحاب وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِيْنَ و خدای دوست مومنان و سازنده کار ایشانست و وقتی آمد
می رند وَدَّتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ گروهی از یهود لَوْ يُضِلُّوْنَكُمْ که شما را گمراه گردانند خطاب با حذیفه و عمار است که یهود ایشان را بدین خود دعوت میکردند
چنانچه در سوره بقره گذشت و میخواستند که ایشان را از راه راست بگردانند وَمَا يُضِلُّوْنَ اِلَّاۤ اَنْفُسَهُمْ و گمراه نمیسازند مگر نفسهای خود را چه وبال اضلال
بر ایشان عائد است وَمَا يَشْعُرُوْنَ و نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ ای گروه یهود و نصاری لِمَ تَكْفُرُوْنَ چرا کافر میشوید بِاٰيٰتِ
اللّٰهِ بقرآن یا بنعت محمد وَاَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریت و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب هست يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ
ای گروه یهود لِمَ تَلْبِسُوْنَ الْحَقَّ چرا می آمیزید راستی را بِالْبَاطِلِ بکجی و ناراستی یا غلط میکنید توریت را بمحرفات خود یا می پوشید اقراری که قبل از
بعثت پیغمبر آخر الزمان داشتید بانکاری که بعد از آن دارید وَتَكْتُمُوْنَ الْحَقَّ و چرا می پوشید سخن راست را که نعت و صفت حضرت مصطفی است وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ

و حال آنست که شما میدانید که آن حق است یا میدانید که آنرا از حسد می پوشید و بعناد در رجهای آن میکوشید. و گفته اند که می پوشید و میدانید که پوشیده نخواهد ماند چه عنایت
او در خور عنایت الهی ست دم بدم بر سر ولنفس مصطفی میگردد والله متم نوره بیت لشکر باد اگر جهان گیرد شمع خورشید زان نمی میرد وقالت طائفة و گفتند
گروهی من اهل الکتاب از یهود و ایشان دوازده تن بودند از خیبر و عرینه اتفاق کردند که در اول روز بدین محمد در آیند از روی مکر و حیله و آخر روز چنان فرا
نمایند که ما در کتاب خویش تأمل کردیم و با علما و احبار مجادله بسیار نمودیم بطلان دین و فساد آئین شما بر ما روشن شد و نشانهای نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست
یکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند اینها اهل کتاب اند چنین سخن از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند هلت
شاید که از طریق تصدیق محمد منحرف شده بدین ما در آیند حق سبحانه مومنان را ازین مکر آگاهی داد و آیت فرستاد که میان یکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی آن
دوازده تن که گفته شد آمنوا بالذی ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بدان چیزی که أنزل على الذين آمنوا فرو فرستاده شده است بر مومنان یعنی قرآن
وجه النهار در اول روز واکفروا آخره و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بدان چیزی که در اول روز اقرار کرده اید لعلهم شاید که مومنان بسبب انکار
شما بعد اقرار در شک افتاده یرجعون باز گردند از دین خود و چون حیله ایشان دیدند که رونق ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند که ولا تؤمنوا
و تصدیق مکنید إلا لمن تبع دینکم مگر آنکس را که پیروی کند دین شما را که یهودیت است قل ان الهدى بگو ایشان را بدرستیکه دین حق هدى الله
دین خدا است یعنی دین اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود در قول ایشان و پس باز تتمه کلام ایشان را بیان میکند که تصدیق مکنید جز یهودیان را در
باور مدارید ان یؤتی احد که کسی داده باشد مثل ما اوتیتم مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت او یحاجوکم و این را نیز باور مکنید که
مسلمانان با شما مخاصمه کنند عند ربکم نزدیک پروردگار شما زیرا که دین شما درست تر است و حجت شما قوی تر و روشن تر قل ان الفضل بگو بدرستیکه برتری و بهتری
یا افزونی در علم و حکمت بید الله بدست قضای و تصرف خدا است یؤتیه من یشاء میدهد آنرا هر کرا میخواهد والله واسع و خدای بسیار رحمت است
علیم دانا باهل استحقاق در اعطای فضل یختص خاص میگرداند برحمته به اسلام یا قرآن یا نبوت من یشاء هر کرا میخواهد و میداند که استحقاق
آن دارد والله ذو الفضل العظيم و خدای خداوند فضل بزرگست بر مومنان ومن اهل الکتاب و از اهل کتاب من ان تامنه کسی باشد که او را
امین سازی بقنطار بهزار و دویست اوقیه از مال یؤده الیک ادا کند آن مال را بتو و آن عبدالله بن سلام بود که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت
بوی داده بود و ابن سلام او را ادا کرد ومنهم و از ایشان باشد من ان تامنه کسی که او را امین گردانی بدینار بیک دینار زر لا یؤده الیک ادا نکند باز
بتو آنرا الا ما دمت مگر آنکه مادام باشی علیه قائما بر سر وی ایستاده بجهت تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یک دینار بوی امانت داده بودند
و او خیانت کرد در آن ذلك این خیانت مر یهود را بانهم قالوا آنست که گفتند لیس علینا نیست بر ما فی الامیین در باب خیانت عرب که خواننده و نویسنده
نیستند سبیل گناهی و عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که هر که توریت نداند امی است و مال وی را بر ما حلال میدانستند و دیگر میگفتند توریت روا داشته است که ما
مخالف دین خود خیانت کنیم و یقولون و میگویند درین سخن علی الله الکذب بر خدای دروغ چه در همه ملل و شرایع باداى امانت حکم رفته است وهم یعلمون
و حال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام است بلی یعنی چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گناهست در خیانت عرب بحکم آنکه من اوفى بعهده
هر که وفا کند بعهدی که خدای با او بسته در توریت باداى امانت و ترک خیانت واتقى و بپرهیزد در باب حلال و حرام فان الله پس بدرستی که خدای یحب
المتقين دوست میدارد پرهیزگاران را ان الذين بدرستی آنانکه یشترون میفروشند و بدل میکنند بعهد الله عهدی را که با خدای بسته اند در آن ایمان
بمحمد وایمانهم و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی و تغییر آن میخورند ثمنا قلیلا به بهای اندک و آن صاعی چند جو و گزی چند کرباس بوده که
از کعب بن اشرف ستانده اند و نعت پیغمبر را تحریف کرده و بدین افترا پیش عوام سوگند خورده اولئک آن عهد شکنان و سوگند دروغ خورندگان
لا خلاق لهم هیچ نصیبی نیست مر ایشان را فی الآخرة در سرای آخرت از ثواب خدای ولا یکلمهم الله و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بدان
خوشدل گردند ولا ینظر الیهم و بنظر رحمت بدیشان ننگرد یوم القیمة در روز رستخیز ولا یزکیهم و پاک نسازد ایشان را از لوث گناه

وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ○ و مر ایشان راست عذابی الم آن متصل گردد وَاِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيْقًا و بدرستیکه از جهودان هر آینه گروهی هستند چون کعب و ابو یاسر و حیی که
از روی تاری يَلْوٗنَ اَلْسِنَتَهُمْ می پیچانند زبانهای خود را بِالْكِتٰبِ بخواندن کتابی که نوشته و برهانده احبار ایشانست و آن عبارات بلغت عبری بخوانند
لِتَحْسَبُوْهُ تا شما پندارید که اینچه ایشان میخوانند مِنَ الْكِتٰبِ از توریت ست وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتٰبِ و حال آنکه نیست از توریت وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند
هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ آن محرف و مفتری از نزد خدا ایست وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ و نیست آن از نزدیک خدای وَيَقُوْلُوْنَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ و میگویند بر خدای
دروغ که عیسی او را حق او میدانند وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ ○ و ایشان میدانند که دروغ میگویند نقلست از زبان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی
می گفتند که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت خود فرموده پس رد قول ایشان را میفرماید که مَا كَانَ لِبَشَرٍ هرگز نبوده و نباشد و نیست و نسزد
مر آدمیی را یعنی عیسی را اَنْ يُّؤْتِيَهُ اللّٰهُ الْكِتٰبَ که بدهد خدای او را انجیل وَالْحُكْمَ و فهم آن یا فصل امور و قضیه بحق وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ يَقُوْلَ لِلنَّاسِ
پس آن کس گوید مر امت خود را که كُوْنُوْا عِبَادًا لِّيْ باشید شما بندگان یا پرستندگان من مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ جز از خدای وَلٰكِنْ كُوْنُوْا و لیکن گوید که باشید
رَبّٰنِيّٖنَ ربانیان در دین و استواران در دانش بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنکه هستید شما از روی اخلاص تُعَلِّمُوْنَ الْكِتٰبَ بیاموزید مر دیگران را الٰهی که از حق
فرود آمده است وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُوْنَ ○ و بآنکه باشید شما که میخوانید و امید درست کنید کتاب را از معنی آیت چنان مفهوم میشود که ربانی آنست که علم را
پرورش دهد و افاده و استفاده و آنکه محمد بن حنفیه در روز دفن عبد الله بن عباس فرموده که مات الیوم ربانی هذه الامة. موید این قولست و بیان
اهل معرفت ربانیان مجردانند که قدم بر سر کونین زده اند و از کمال توکل بغیر حق ملتفت نباشند و بجهاد تکبیر بر ساحت نفس فرمیند کرده و در بحر توحید از خود برستانه
و به دست آورده بیت ریخته باران عرفان از سحاب کرمت بسته نقش حرف غیر از صفحه پندارستان، در لطائف تفسیر آمده که ربانیان را ایمان [illegible]
بخدای بر مداران در راه خدای قائم باشد و فانی را ماسوی الله شود ایشان از حق بهست و گفتن ایشان حق مصرع ما او گوید اینچه از وی شنود وَلَا يَأْمُرَكُمْ
وی سوا را که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را اَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلٰٓئِكَةَ آنکه فرا گیرید فرشتگان را وَالنَّبِيّٖنَ اَرْبَابًا و پیغمبران را خدایان تخصیص ملک و نبی بجهت
آنست که بعضی مشرکان ملائکه را پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبران را که عیسی و عزیر اند اَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ آیا میفرماید آن پیغمبر شما را بپرستیدن حق و شرک
آوردن بحق بَعْدَ اِذْ اَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ○ بعد از آنکه هستید شما گردن نهادگان مر دین اسلام را وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای
مِيْثَاقَ النَّبِيّٖنَ پیمان و عهد پیغمبران را و امم در اخذ میثاق تابع انبیا اند و این میثاق اعظم ست که حق سبحانه از همه پیغمبران فرا ستد و گفت تا امم تا ایمان آرند به
محمد و مضمون میثاق چنین ست که لَمَآ اٰتَيْتُكُمْ هرچه بدهم شما را از کتب وَّحِكْمَةٍ از کتاب منزل و فهم آن ثُمَّ جَآءَكُمْ رَسُوْلٌ پس بیاید بشما فرستاده
از نزد من که آن محمدست مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ آورده اند مر آن چیزی را که با شماست از کتاب لَتُؤْمِنُنَّ بِهٖ هر آینه ایمان آرید بوی وَلَتَنْصُرُنَّهٗ
و یاری کنید او را پس هر کونوا اگر در زمان شما آید والا اطاعت و دعوت او و امم خود را بیاری او فرمایید قَالَ گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق
برایشان ءَاَقْرَرْتُمْ آیا اقرار کردید وَاَخَذْتُمْ و فرا گرفتید عَلٰى ذٰلِكُمْ بر این گفتیم اِصْرِيْ عهد مرا و پیغمبران وا مگیرید قَالُوْٓا اَقْرَرْنَا گفتند انبیا علیهم السلام
اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم قَالَ فَاشْهَدُوْا گفت خدای که گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا وَاَنَا مَعَكُمْ مِّنَ الشّٰهِدِيْنَ
و ملکه من با شما از گواهانم برین اقرار فَمَنْ تَوَلّٰى پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت کردن وی بَعْدَ ذٰلِكَ بعد از این
عهد و پیمان فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه معرضان هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ○ ایشان بیرون رفتگانند از دایره فرمان و ایمان یا از مقام عهد و پیمان
اَفَغَيْرَ دِيْنِ اللّٰهِ آیا بجز دین خدای يَبْغُوْنَ می طلبید دین دیگر را و حفص یبغون میخواند یعنی آیا میان شما مکان بغیر دین حق می طلبند دین دیگر را
وَلَهٗٓ اَسْلَمَ و حال آنکه مر خدای را گردن نهاده است مَنْ فِى السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست وَالْاَرْضِ و هر که در زمین ست طَوْعًا وَّكَرْهًا برغبت
و بکراهت یعنی اگر خواهند و اگر نی سر برخط فرمان او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها فرمانبردار اند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهت یا
انقیاد ما خدای تسلیم بطوع ست و از آن ایشان کره وَاِلَيْهِ يُرْجَعُوْنَ بسوی او بازگردانیده و خواهید شد ای طالبان و کاربران و حفص

بیعت خوانند یعنی همه اهل آسمان و زمین و بدو رجوع خواهند کرد قل آمنا بگو ای محمد که ایمان آورده ایم بالله بخدای که یکتاست در ذات و بی همتا در صفات
وما انزل علینا و گرویده ایم بانچه فرو فرستاده اند بما یعنی قرآن وما انزل و بانچه نازل گردانیده اند علی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب
والاسباط بر ابراهیم و دو پسر و نبیرگان او و کتاب ایشان همان صحف ابراهیم بود چه ایشان در تحت شریعت او بودند وما اوتی موسی و بانچه
داده اند بموسی که توریت است وعیسی و بعیسی که آن انجیل است والنبیون و بانچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داؤد و حیقوق
و شعیب که کتب بر ایشان نازل شده بود من ربهم از پروردگار ایشان لا نفرق جدائی نمی افگنیم بین احد منهم میان یکی
از ایشان یعنی بهمه ایمان می آریم نه مثل دو دین یعنی چون یهود و نصاری ونحن له مسلمون و ما مر خداوند را گردن نهادگانیم در امر و نهی او ومن
یبتغ غیر الاسلام دینا و هر که طلبد جز دین مسلمانی دین دیگر را فلن یقبل منه پس پذیرفته نشود آن دین از و وهو فی الآخرة من الخسرین ۝
و او بواسطهٔ ترک اسلام در آن سرای از زیان زدگان باشد و این آیت تهدید جمعی است که طالب غیر دین اسلام بودند شان آنها که بعد از وصول
بشرف اسلام دست ازین دین متین باز دارند و مرتد شوند میفرماید کیف یهدی الله چگونه راه نماید خدای استفهام است بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای
قوما کفروا گروهی را که کافر شدند بعد ایمانهم بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی روی بر تافته بدار کفر
پیوستند چون حارث بن سوید و طعمه بن ابیرق و مقیس بن صبابه و امثال ایشان که اول گرویدند بخدای وشهدوا و گواهی دادند ان الرسول
آنکه فرستادهٔ خدای یعنی محمد حق حق است و قول او صدق وجاءهم البینت و آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن با معجزات پیغمبر
والله لا یهدی القوم الظلمین و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان اولئک جزاؤهم آن گروه مرتدان پاداش
رفت ایشان ان علیهم آنست که بر ایشان باشد لعنة الله لعنت خدای و آن دوری است از رحمت او والملئکة لعنت فرشتگان و آن
بیزاری است از ایشان والناس اجمعین ۝ و لعنت همه مردمان و آن مذمت کردن است مر ایشان را خلدین فیها جاویدان باشند در لعنت یا در
اثر لعنت که عقوبت است لا یخفف سبک گردانیده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب دوزخ ولا هم ینظرون ۝ و نباشند ایشان که مهلت
داده شوند از برای رجوع بدنیا یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی الا الذین تابوا مگر آنانکه باز گردند بحضرت ربوبیت من بعد ذلک از پس آنکه برگشته اند
از حق واصلحوا و بصلاح آورند آن چیز را که دران فساد کرده اند فان الله پس بتحقیق که خداوند تعالی غفور آمرزندهٔ توبه گناهکاران است
رحیم ۝ مهربانست بر ایشان این آیت در حارث بن سوید آمد برادرش این آیت را بدست امینی داد و بر وی فرستاد حارث بعد از تلاوت آیت فرستاده را گفت
که من هرگز از تو دروغی نشنوده ام و برادرم بر رسول خدا افترا نمیکند و رسول پیغمبر خدا دروغ نمی بندد و خدای از همه راست گو تر است پس
حیرانا امید داشتم توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیت را بر آن یازده تن دیگر خواند و ایشان از توبه ابا نموده جواب دادند که ما الا
در مکه طمع اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد و اعوان و انصار او می بریم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد و الا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم
و توبه ما پذیرفته شود حق سبحانه در شان ایشان آیت فرستاد که ان الذین کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند بخدا و رسول بعد ایمانهم پس از گرویدن ایشان
ثم ازدادوا کفرا پس زیاده کردند کفر را از کفر یعنی ثبات ورزیدند بران یا بایں آیت توبه نیز کافر شدند لن تقبل توبتهم هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان
واولئک هم الضالون ۝ و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان طرائق هدایت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت ان الذین
کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند وماتوا وهم کفار و بمردند ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند فلن یقبل من احدهم پس قبول کرده نشود
از هیچ یکی از ایشان ملء الارض ذهبا پری زمین زر ولو افتدی به و اگر چه فدا دهد آن همه را یعنی اگر کافرے آن مقدار زر که سطح زمین را از
مشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد ازو مقبول نخواهد بود اولئک لهم عذاب الیم آنها که کافر میرند مر
ایشان راست عذابی مشتمل بر الم حساب وما لهم من نصرین ۝ و نباشد مر ایشان را هیچکس از یاری دهندگان در باز داشتن از عذاب ایشان

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّٰى تُنْفِقُوا هرگز نیابید نیکوئی را و بدانچه می طلبید از خیر نرسید یا نیابید بهشت را تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید مِمَّا تُحِبُّونَ از آنچه دوست میدارید از مال که بر سبیل تصدق نمائید یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوت آن را الطاعت بید دل سازید یا دل که آن را ظرف محبت الهی گردانید یا جان که آن را در راه رضای حق در بازید یا سر که آن را از اداس تعلق ما سوی الله پیدا ریدو گفته اند که هر که بمطلوب خود در النفقه کند در دنیا مطلوب خود رسد در عقبی و هر که از سر دنیا و عقبی بگذرد بشرب حضرت مولی رسد بیت ای صرف وحدت کسی نوش کرد + که دنیا و عقبی فراموش کرد. نقلست که چون این آیت نازل شد ابو طلحه انصاری بجناب رسالت پناه آمده گفت یا رسول الله احب اموال داخب آن بر دیگر من بیرحاست هر جا که خدای حکم کند صرف کن و آن باغی بود در غایت مرغوبی و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول گاه گاه بدان درآمدی واز آب و میوهٔ آن تناول فرمودی پس در جواب ابو طلحه گفت بخ بخ این مالیست با سود بسیار و حضرت آن باغ را در میان اقربای او قسمت فرمود وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی خواه اندک خواه بسیار و خواه از محبوبات اموال خود خواه از غیر آن فَإِنَّ اللّٰهَ بِهٖ عَلِيمٌ پس بدرستیکه خدای بدان چیز داناست و جزا دهد شما را بر آن و جهود گفتند که ما تحریم این طعامها را بابراهیم نسبت میکنیم چه ما متابعت ملت اوئیم و این بر او حرام بود و قوله تعالی كُلُّ الطَّعَامِ همه انواع خوردنیها كَانَ حِلًّا بود و حلال لِبَنِيٓ إِسْرَآءِيلَ مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون این آیت فرود آمد که فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی از طعامهای پاک حلال چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود از این سخن آشفته شده گفتند اینها از آدم حرام بوده است حق سبحانه این قول را تکذیب کرد و فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود إِلَّا مَا حَرَّمَ مگر آنچه حرام کرد إِسْرَآءِيلُ عَلٰى نَفْسِهٖ یعقوب بر تن خویش و آن چنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر او را صحت ای تعالی شفا دهد هر طعام و شراب که دوست تر دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را شفا بخشید گوشت و شیر شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوست تر داشتی تقربا الی الله تعالی وفاء نذر بر خود حرام ساخت جهودان بمتابعت او از تناول اینها اجتناب نموده گفتند در توریت تحریم اینها حکم کرده است حق سبحانه تعالی فرمود که نه چنین است که ایشان میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرده مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرٰىةُ پیش از آنکه فرستاده شود توریت و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرٰىةِ بگو پس بیارید توریت صحیح را فَاتْلُوهَآ پس بخوانید او را یعنی آیت تحریم این اشیا را از آن تلاوت کنید إِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِينَ اگر هستید راست گویان و جهودان آوردن توریت را اگر دند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شده فَمَنِ افْتَرٰى پس هر که افترا کند و بر بندد عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را در تحلیل و تحریم مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آنکه ظاهر شد که تحریم اسرائیل بوده بنذر ملک خلیل فَأُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُونَ پس آن مفتریان ایشان ستمکاران اند و هیچ ستمی از ترک انصاف بدتر نیست قُلْ صَدَقَ اللّٰهُ بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و شما یهود دروغ گوئید فَاتَّبِعُوا پس متابعت کنید مِلَّةَ إِبْرٰهِيمَ کیش ابراهیم و دین او را حَنِيفًا بیان حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و مائل از غیر آن وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود ابراهیم از شرک آرندگان إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ بدرستیکه اول خانه که در روی زمین وضع و تعمیر عمارت کرده و ساخته شده وُضِعَ لِلنَّاسِ برای مردمان تا آن را زیارت کنند لَلَّذِي بِبَكَّةَ آن خانه است که در بکه واقع شده و بکه اسم بلدیست چنانکه مکه با اسم همان بقعه که خانه در وست از مرتضی علی کرم الله وجهه سوال کردند که آیا کعبه اول خانه است که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که پیش از آن نیز بیوت عبادات بوده اما اول خانه است که حق سبحانه مبارک گردانیده بر مردمان در زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخته کما قال مُبٰرَكًا با برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که تفکر کردن در آن بطواف و نماز برابر است در ثواب با عبادت یکسال که در غیر مکه واقع شود وَهُدًى و این خانه خداوند هدایت است لِلْعٰلَمِينَ مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشان را هدی میسازد یا راه نماینده است مسلمانان را به بهشت بنیه در این خانه یا در حرم فِيهِ اٰيٰتٌ بَيِّنٰتٌ نشانهای روشن است یکی از آنها مَقَامُ إِبْرٰهِيمَ و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن بر آن بوده و آن نه یک آیت بلکه چهار آیت است اول تاثیر سنگ از قدم ابراهیم دوم غرض کردن قدم آنحضرت در وی تا کعبین سوم بقای آن رقم مدت متمادی چهارم محفوظ ماندن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آنچه دیگر چه دهد که آید در این خانه وَمَنْ دَخَلَهٗ كَانَ اٰمِنًا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناهکاری که پناه بخانه آرد دست تعرض از وی کوتاه است مادامیکه در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج و عمره ایمن است از عقوبات و مکافات حرامی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح مغفور است ابو الهیم صوفی گوید شب نه خوابمیکرد و ملائکت

صافی و آشتم گفتم خدایا تو فرمودۀ که. وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا + و داخل حرم ار چه جبرا ایمن باشد یا کسی که در آید او که + آمِنًا مِنَ النَّارِ + جمعی که مقام ابراهیم را یک آیت دانند دو من حلها
دو مرا آیت دیگر قول ایشان آنست که از جمع آیات بینات دو را ذکر کرده باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بینات بسیار است و ذکر آن متعذر و در اشعار مفسران
بعضی ار اهل اذکر میکنند چون میل قلوب بآن و احتشام آن بقبله مومنان و آنکه قاصد تخریب آن تباه است محمد دل گرد و هیچ پرنده بر بام خانه ننشیند و هر گروهی طواف کننده
باشند و هر که از نظر نجاره کند البته دیده اش اشکبار شود و اول بیابهر سب آدمیه در حوالی وی جامع گردند و در ماهیان و جبیان بطواف آن مایل باشند امثال این آیات واضح بسیار
بیت هر چه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال + همچنان هیچ نگفتیم که صد چندان است + محققان گویند که نخستین خانه که در مکه صدر انسان بجهت منظوریت + و لکن مظهر لطف
حکم وی آنکه موضوع شد خانه دل است و جمیع اجزای وجود حرکت دل را حق میابد هر گاه که اشعۀ لوامع نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفتاح و انوار انشراح
از صفوه و مراد لایح گردد و لصعت ست + و لکن یعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار بی یسمع و بی یبصر شود و درین خانه علامات روشنست که طالب نشان مطلوب
خود استدلال میکند و مقام ابراهیم که مقام التسلیم باشد یکی از انهاست شیخ شبلی قدس سره فرمود که مقام ابراهیم مقام خلت است هر که بدین مقام در آید از همه فتنها ایمن گردد و دو آمده
بحرم صورت سبب امان است از تیغ دشمن و دخول در حرم معنی واسطۀ ایمنی باشد از شمشیر تقطیعت دوست و عاشقان را هیچ بلی از الم فراق دوست زیاده نیست
بیت ترسم که رنج هاکی ندارم + بجز الم کسی طاقت بیارم وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ و مر خدای راست بر مردمان حِجُّ الْبَيْتِ قصد خانه کعبه مَنِ اسْتَطَاعَ هر که توانائی دارد
إِلَيْهِ سَبِيلًا بسوی بیت از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی زاد و راحله است و نزدیک امام مالک صحت بدن و قدرت بر مشی و کسی که زاد از ان حاصل
شود و امام اعظم مجموع زاد و راحله و صحت بدن را استطاعت میگوید و امن طریق نیز شرط است وَمَنْ كَفَرَ و هر که کفر ورزد و فرضیت حج فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی
غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ بی نیاز است از همه عالمیان و ازان نقصی بذات اقدس او حضرت راجع نمیشود بلکه وبال بر تارک آنست قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب
لِمَ تَكْفُرُونَ چرا می پوشید یا می گروید بِآيَاتِ اللّٰهِ بآیتهای که خدا در وجوب حج فرستاده وَاللّٰهُ شَهِيدٌ و خدای مطلع است و گواه عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ بر انچه شما میکنید
از کتمان حق و کفران بآیات ربانی قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل توریت لِمَ تَصُدُّونَ چرا باز میدارید عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدای که دین اسلام است
و منع میکنید مَنْ آمَنَ کسی را که بگروید و بهدای و دین حق را قبول کرد و مراد عمار یاسر است در رفقای او که یهود ایشانرا بکیش خویش میخواندند تَبْغُونَهَا میطلبید برای
آن راه راست عِوَجًا کجی و انحراف یهود مسلمانانرا میگفتند که در دین شما کجی است یعنی این شخص که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت او را بوجهیکه تحریف
داده بودند یا اهل اسلام میگفتند حق سبحانه تعالی فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلام
است و از وصیت ابراهیم و یعقوب دانسته اید وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و خدای بیخبر نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝ از انچه شما میکنید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه
ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصار است میگوید إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا اگر شما فرمان برید گروهی را مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از یهود که شاس بن قیس
و اصحاب او بند يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را بَعْدَ إِيمَانِكُمْ پس از ایمان شما كَافِرِينَ ۝ کافران یعنی اگر متابعت شاس و متابعان او کنید شما را بکفر رساند
و این شاس جهود حقود و حسود بود و پیوسته عیب جوئی و بدگوئی مسلمانان کردی و خواستی که سنگ تفرقه در مجمع یکجهتان انصار اندازد و ایشان دو قبیله بودند اوس
و خزرج و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دائم و قائم بودی چون مسلمان شدند آن خصومت بوداد و اتحاد مبدل شد شاس از روی حسد تدبیر انگیخت
که باز عداوت میان آن دو فریق تازه گردد شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج نشیند و از واقعۀ بعاث که حرب عظیم بود میان القبیلتین سخن در میان
افکند و قصیده که دران ایام شاعر اوس در مذمت خزرج گفته بود برخواند القصه چون ذکر آن محاربه در میان آمد و ابیات قصیده بسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی
ایشان نیز زبان بهجای اوس گشودند و اوسیان تحمل ناکرده آغاز سب خزرجیان کردند کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین عنان مقاتله و میدان محاربه
بیار استند و آغازه تیر انداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکه هیجا برانگیختند **مثنوی** ز یک جانب گروهی رزم پرداز + ز دیگر سوی جمعی در تگ و تاز + در نهاده
همچون شیر غران + بگرز و نیزه و شمشیر بران + فی الحال جبرئیل بدین آیتها نازل شد و خواجه عالم بمعرکه ایشان در آمده در میان دو صف قرار گرفت و فرمود که
با وجود آنکه من در میان شمائیم داعیه رسوم جاهلیت دارید پس از آنکه خدای تعالی شما را باسلام گرامی ساخته طریق دینداری فرو میگذارید تفنوید که خدای جهه میفرماید پس

این آیتها را ایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بریختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهود می بردند از ایمان بکفر باز میگردیدند
و حق تعالی با ایشان درین وجه خطاب میکند وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ و چگونه کافر میشوید وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ و حال آنست که شما اید که خوانده میشود عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ بر شما قرآن
وَفِيكُمْ رَسُولُهُ و در میان شما هست رسول او وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ هر که چنگ در زند بدین خدای یا بکتاب او فَقَدْ هُدِيَ پس بدرستی که راه نموده
شود إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدای حَقَّ تُقَاتِهِ چنانچه سزای ترسیدنست
و در اکثر علما این آیت منسوخ است چه تقوی بران وجه که حق آن باشد هیچکس را میسر نبود پس عنایت الهی بار این مشقت ازین امت رفع فرموده ناسخ این
آیت فرستاد که فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پرهیزگاری کنید بدان مقدار که مقدور شماست وَلَا تَمُوتُنَّ و ممیرید إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر آنکه شما مسلمانان
باشید یعنی بر موت دل نهید الا فی الحقیقت امر است باقامت اسلام تا مسلمان میرید وَاعْتَصِمُوا و چنگ در زنید ای انصار بِحَبْلِ اللَّهِ بدین خدا که حبل المتین ست
جَمِيعًا همه شما و بقول بعضی علما حبل الله اینجا قرآنست یا موافقت حضرت پیغمبر امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعت سید انام علیه السلام و صوفیان گفته اند که ظاهر
و باطن چنگ در اتباع آنحضرت زنید که راه بمقصد اصلی توان برد و بمطلوب حقیقی توان رسید رباعی حقا که بی متابعت سید رسل ٭ هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت
از هیچ رو بهیچ دری ره نمیدهند ٭ آنرا که ز آستانه او روی دل بتافت وَلَا تَفَرَّقُوا و پراگنده مشوید از حدیث وی وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت
خدای را که بر شما افاضت کرده و آن اسلامست و قرآن و هجرت پیغمبر بسوی ایشان إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً آنرا یاد دارید که بودید با یکدیگر دشمنان که پیوسته حرب میکردید فَأَلَّفَ
پس جمع آورد و الفت داد بَيْنَ قُلُوبِكُمْ میان دلهای شما ببرکت اسلام و محبت خواجه انام فَأَصْبَحْتُمْ پس گشتید شما بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا برحمت خدای برادران یکدیگر وَكُنْتُمْ و بودید
شما بواسطه ضلالت و جهالت عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ بر کناره مغاکی مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در ان اگر مرگ شما بران حال در یافتی هر آینه بدوزخ
میرفتید فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا پس شما را رهانید خدای از ان حفره یا از ان آتش كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان کرد حال شما را از فرقت و الفت مجدد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدا و روشن
میگرداند لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما دلائل وحدانیت خود را لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما ثابت باشید بر طریق هدایت وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ و هر آینه باید که باشد از شما أُمَّةٌ
گروهی که ایشان يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ بخوانند مردمان را به نیکوئی یعنی بدین اسلام یا با ائتلاف مومنان با یکدیگر و جمعی بر آنند که این داعیان مومنانند که خلق را بعبادت
خدای میخوانند وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند به نیکوئی وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز میدارند از منکر و معروف آنست که موافق کتاب و سنت باشد و منکر آنکه
مخالف قرآن و حدیث بود و نزد محققان معروف مودت حق است و منکر صحبت نفس وَأُولَٰئِكَ و آن گروهی که داعی خیر و آمر معروف و ناهی منکر اند هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشان رستگارانند وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مسلمانان كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا مانند آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرقها
پیدا شد چون عنانیه و سامریه و موشکانیه از یهود و ملکانیه و نسطوریه و یعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیگر وَاخْتَلَفُوا و اختلاف کردند در دین خود
یهود بعد از یانصد سال از موت موسی و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی بآسمان و این اختلاف ایشان بود مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمده بود
بدیشان حجتهای روشن در کتب ایشان وَأُولَٰئِكَ و آن پراگندگان و مخالفان لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ مر ایشان راست عذابی بزرگ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ
دران روز که سفید روشن گردد رویها وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ و سیاه گردد رویها فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ پس آنانکه سیاه گردد رویهای ایشان
حق تعالی بفرماید تا از روی توبیخ با ایشان گویند أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتاب اند که پیش از ایمان بپیغمبر کافر گشتند یا منافقان
که بزبان اقرار و بدل انکار میکردند یا کافران که در روز میثاق بربوبیت حق اعتراف نمودند و در دنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد از استسعاد بسعادت ایمان گرفتار
دام شقاوت و خذلان گشتند و اصح آنست که خوارج و روافض بعد از تمسک بسنت در ورطه بدعت افتادند فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب دوزخ را بِمَا كُنْتُمْ
تَكْفُرُونَ بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ و اما آنکه سفید شد رویهای ایشان یعنی مومنان و اهل سنت
فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ پس باشند در رحمت خدای یعنی در بهشت از قبیل تسمیه محل است باسم حال و عرفا گویند رحمت روح و صفا و شهود جمال هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
ایشان سفید رویان در رحمت یا جنت جاوید مانندگان تِلْكَ آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام آيَاتُ اللَّهِ آیتهای خدا و حدیث و زواجر و بشارت و تهدید

نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو بدرستی و براستی وَمَا اللّٰهُ يُرِيدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا لِّلْعٰلَمِيْنَ ۝ بیدادی بازمرد و خودم جن و انس را
یعنی برایشان ستم نکند و بیجرم عقوبت نفرماید وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ ومر خدا را است آنچه در آسمانها ست از نجوم و ملائکه وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین هاست
از ارکان و موالید ثلاثه وَاِلَى اللّٰهِ و بسوی خدا تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ۝ بازگردانیده شود همه کارها كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ هستید شما بهترین گروهی که از خلوتخانه غیب
اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ بیرون آورده شده است از برای مردمان قولی آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که
در جواب الست بربکم مسارعت نمودید و خیریت این امت بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت منتظم اند شعر لما دعا الله داعینا لطاعته + بالکرم الرسل کنا
اکرم الامم بیت چون خدا پیمبر ما را برحمت خوانده است + نبل پیمبران و گشته ما خیر الامم + و گفته اند خیریت این امت درین صفت که یاد میکند تَاْمُرُوْنَ
بِالْمَعْرُوْفِ میفرمایید بمعروف و آن چیزیست که شرع آنرا استحسان دارد وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنید از منکر و آن چیزی بود که شارع آنرا استقباح نماید و
وَتُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ و میگروید از روی تحقیق بخدا و ایمان بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشید بهر چه ایمان بدان لازمست چه ایمان بخدای وقتی متحقق شود که
بهر چه فرموده که ایمان آرید ایمان آورده باشند وَلَوْ اٰمَنَ اَهْلُ الْكِتٰبِ و اگر ایمان آرندی و تصدیق کنندی علمای بنی اسرائیل آنرا که پیغمبر آخر الزمان فرود آمده
یعنی قرآن لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ هر آینه باشد آن ایمان و تصدیق بهتر مر ایشانرا از کفر و انکار مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ بعضی از ایشان گرویدگانند یعنی ابن سلام
و صحابش وَاَكْثَرُهُمُ الْفٰسِقُوْنَ ۝ و بیشتر ایشان بیرون شدگانند از دایره دین لَنْ يَّضُرُّوْكُمْ زیان نرسانند شما را و ضرر نتوانند رسانید اِلَّا اَذًى مگر اندک رنجی که شما را بکفر
دعوت کنند یا بهتانی بر مسلمانی بندند یا اهل ایمان را بقتال خود بترسانند وَاِنْ يُّقَاتِلُوْكُمْ و اگر کارزار کنند با شما يُوَلُّوْكُمُ الْاَدْبَارَ بگردانند پشتها را شما
برگردانند و هزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُوْنَ ۝ و پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری بینند و نه از حق مددگاری ضُرِبَتْ وضع کرده شد
عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر جهودان علامت خواری و نفس ایشان بحیثیتیکه هرگز منفک نگردد و واضح آنست که ذلت آن جزیه است اَيْنَ مَا ثُقِفُوْا هر کجا که
یافته شوند آن ذل با ایشان باشد اِلَّا استثنای منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشانست لیکن ایشانرا از بهر امید بِحَبْلٍ مِّنَ اللّٰهِ بعهدی از خدای
که قبول جزیه است وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ و عهدی از مومنان باذن خدای تعالی بعد از قبض جزیه وَبَآءُوْ بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ و باز گشتند یهود بخشمی از خدای یعنی سزاوار
غضب الهی شدند وَضُرِبَتْ و زده شد یعنی وضوح گشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ و بر ایشان علامت درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشانه بر ایشان چون
احاطه بیت مضروب بر اهل آن ذٰلِكَ این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق بِاَنَّهُمْ كَانُوْا بآنست که ایشان هستند از روی عناد يَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ
میگروند بقرآن یا باحکام توریت یا بمعجزات محمد وَيَقْتُلُوْنَ الْاَنْۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ و میکشتند پیغمبران را سزاوار و واجب فی نفس الامر قتل انبیا ناحق است اما حسب
اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این بجهت آنکه اعتقاد حقیت داشته باشند در قتل ایشان و گفته اند اگرچه قتل از آبای یهود مدینه واقع شده اما چون بقضای
ایشان بدان بود و راضی بودند قائلان میگردد ذٰلِكَ این کفر و قتل بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَّكَانُوْا يَعْتَدُوْنَ ۝ و بودند که تجاوز میکردند
از حد و حدود الهی تعالی آورده اند که چون عبدالله بن سلام و یاران او چون ثعلبه و اسید و اسد دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن گشاده میگفتند که ایشان از
اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه آیت فرستاد كه لَيْسُوْا سَوَآءً یکسان نیستند مومنان اهل کتاب مر کافران ایشانرا مِنْ اَهْلِ
الْكِتٰبِ اُمَّةٌ قَآئِمَةٌ از اهل کتاب گروهی اند ایستاده بر دین اسلام یا قائم بحدود الهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص در دین و این گروه ابن سلام
و صحابش و بودند یا چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی ایمان داشتند و بمحمد نیز ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند يَّتْلُوْنَ
اٰيٰتِ اللّٰهِ میخوانند قرآن را اٰنَآءَ الَّيْلِ در ساعات شب و گفته اند میان مغرب و عشا وَهُمْ يَسْجُدُوْنَ ۝ و ایشان سجده تلاوت میکنند یا در ساعات شب نماز
میگذارند و شهر نماز عشا است که مخصوص بدین امت شده و حضرت رسالت تاخیر عشا فرموده و دید مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد و گفت بدانید که از اهل ادیان
هیچ طایفه درین وقت خدا را یاد نمیکند غیر از شما يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ صفت امت قائمه میکنند و میگویند ایمان حقیقی می آرند بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز قیامت وَيَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ
و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد یا بمامورات شرع وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از ارتکاب منهیات وَيُسَارِعُوْنَ فِي الْخَيْرٰتِ و میشتابند

و ابتکار خیرات و اشتغال بمبرات وَأُولَٰئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ۝ و آن گروه یعنی امت قائمه موصوفه بدین صفات که مذکور شد از جمله شایستگان و برگزیدگان اند
وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنند از نیکی فَلَنْ يُكْفَرُوهُ پس هرآینه ناسپاس داشته نخواهد شد یعنی ناسپاسی بثواب اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب
کفران گفته چنانچه توفیه ثواب را شکر میگوید فی قوله و کان سعیهم مشکورا و حفص در هر دو کلمه بیای خواند یعنی آنچه میکنند امت قائمه از خیراتی که در ان مسارع
اند عمل ایشان ضایع نخواهد بود وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالْمُتَّقِينَ ۝ باحوال پرهیزگاران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند
بقرآن و محمد و آن کعب بن الاشرف و اصحاب او بودند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ باز ندارد از ایشان مالهای ایشان که بسبب
میدهند مر علمای خود را تا انچه بنعت پیغمبر از قول قوم خود وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که با مانت امداد ایشان مشتهر اند مِنَ اللَّهِ شَيْئًا
از عذاب خدای چیزی را وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ و آن گروه کافران ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ ایشان در آن آتش جاوید مانندگانند
مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ مثل آنچه نفقه میکنند جهودان بر علمای خود یا ابو سفیان و اصحاب او در حرب احد که خرج لشکر کفار مینمایند یا اخراجات مشرکان در عید یا ریا ریان خود
یا نفقه منافقان بریا و سمعه فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا درین زندگانی دنیا كَمَثَلِ رِيحٍ مانند بادیست که فِيهَا صِرٌّ در آن باد سرمای سخت است أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ
برسد کشت زار قومی که بترک معاصی ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کرده اند بر نفسهای خود یا حق خدای نداده اند فَأَهْلَكَتْهُ پس هلاک و نابود گرداند آن باد سرد
کشت ایشان را وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و ستم نکرد خدا بر مزارعان بنابود شدن مزروعات ایشان وَلَٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۝ و لیکن ایشان هستند که بر نفسهای
خود ستم میکنند بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت میشوند صاحب کشاف گفته که حق سبحانه تشبیه کرد آن مالها که نفقه میکردند بموقع در عدم انتفاع بدان کشت
زار یا زرع که منفعتی از آن بکس نرسد گفته اند مثل انفاق ناپسندیده ایشان در اهلاک ایشان چون مثل ریح مهلکه است در اهلاک حرث يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَتَّخِذُوا ای گروه گرویدگان فرا مگیرید بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ دوستی نهانی از دون مومنان که از جنس شما اند جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عهد
موالات بسته بودند بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار و رسم صداقت فرو نمیگذاشتند حق تعالی نهی کرد مومنان را از همنشینی ایشان که بهیچ کار برگ
لَا يَأْلُونَكُمْ ایشان تقصیر نکنند در باره شما خَبَالًا در افساد و تباهی و فساد وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ دوست دارند که شما در ان باشید از رنج و مشقت قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ بتحقیق
آشکارا شده است دشمنی با ایشان یعنی علامت عداوت مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان یعنی از سخنانی که بر دهن ایشان میگذرد و پیوسته در
تجسس عیوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت سخنان فتنه انگیز می گفتند وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ و آنچه نهان میدارد دلهای
ایشان از عداوت و بغض بزرگترست و بیشتر از انچه بر زبان میرانند قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ هرآینه بیان کردیم برای شما آیتها در لزوم موالات مسلمانان
و معادات بیگانگان إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ۝ اگر هستید شما که دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکان ضرر را که دشمنان جانی
اند هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ ها تنبیه است بر خطای یاران که با اغیار دم دوستی میزدند أَنْتُمْ مبتداست و أُولَاءِ خبر و معنی آنکه آگاه باشید شما ای خطاکاران که با جفاکاران طرح دوستی
افکنده اید پس بیان خطا میکند بدین که تُحِبُّونَهُمْ شما دوست میدارید ایشان را و میخواهید که به بهترین چیزی برسند که اسلام است وَلَا يُحِبُّونَكُمْ
و ایشان دوست نمیدارند شما را و میخواهند به بدترین چیزی که کفرست وَتُؤْمِنُونَ و شما ایمان دارید بِالْكِتَابِ كُلِّهِ بهمه کتابهای الهی و ایشان یعنی ا
منکر اند وَإِذَا لَقُوكُمْ و هرگاه که بشما رسیدند قَالُوا آمَنَّا گفتند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما وَإِذَا خَلَوْا و چون با یکدیگر خلوت کنند عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ
میخایند میگزند بر دشمنی شما سر انگشتان را مِنَ الْغَيْظِ از غایت خشم و کینه قُلْ بگو ای محمد ایشان را مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ بمیرید بخشم خود امر توبیخ ست و
حاصل معنی آنکه بخشم و دردی که از مومنان در دل دارید روزگار میگذرانید این غصه شما است تا بوقت مرگ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای داناست
بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝ بضمیران دلها که در دلهاست و مطلع بر آن کینها که در سینهای شماست بعضی بر آنند که این کلام دعا علیهم است حق سبحانه پیغمبر خود را فرمود
که بهلاک ایشان دعا کن پس معنی آنست که خدای بمیراند شما را در همان خشم و کینه و حسد و رشک که دارید نیست بمیرای از حسد پیوسته غمگین و کریز درکت نخوا بود
تسکین إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ اگر برسد بشما نصرتی و غلبتی چنانچه در حرب بدر بود تَسُؤْهُمْ دلتنگ گرداند ایشان را و بد حال شوند و اِن تُصِبْكُمْ

واگر لشما رسد سَيِّئَةٌ غمی و الم تجربه در حرب احد واقع شد يَفْرَحُوا بِهَا شادمان شوند دل فرحناک شوند بدان واین علامت کمال عداوتست که بغم کسی شادمان
وبشادی کسی غمناک گردند وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر شما ای مومنان صبر کنید بر جفای یهود یا کید منافقان یا آزار کفار وَتَتَّقُوا و به پرهیزید از مخالفت اعدا
لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا شما را زیان نکند مکر و حیلهٔ ایشان هیچ چیز إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بدانچه شما میکنید از صبر و تقوی مُحِيطٌ
رسنده است و احاطه کننده بعلم وَإِذْ غَدَوْتَ و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی مِنْ أَهْلِكَ از منزل عایشه که اهل تو است بقول بعضی این روز احزاب
باید بوده و اصح و اشهر روز احدست آن هفتم شوال سنه ثلاث من الهجرة بود آورده اند که ابوسفیان لشکری از احیای عرب فراهم آورده متوجه جنگ گشت با سه هزار سوار و
پیاده که هفتصد زره پوش و دویست اسپ با ایشان بود بحوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت میخواست که در مدینه توقف کنند و در شهر با ایشان مقاتله نماید
جمعی دلیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند و حضرت با هزار کس از مهاجر و انصار بقتل ایشان توجه فرمود در اثنای طریق عبدالله
بن ابی سه صد کس منافق علیهم اللعنه پشت بلشکر اسلام آورده مراجعت نمودند و سید عالم با هفتصد کس برابر دشمن صف برکشید کوه احد را در قفا و عینین را بیسار گذاشت
و روی بجانب مدینه آورده و عبدالله بن جبیر را با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه که بطرف کوه احد بود مقرر فرمود به توقف در آن مرکز و محافظت آن مبالغه بسیار نمود و بنفس
نفیس خود بتسویهٔ صف عسکر همایون اقدام کرد و این آیه بدان اشارت است که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ میساختی و مهیا میکردی جهت مومنان مَقَاعِدَ
لِلْقِتَالِ جایهای ایستادن برای کارزار و آن چنان بود که میمنهٔ لشکر بزبیر عوام نامزد کرد و میسره را بمقداد اسود داد و قلب را بحمزه سپرد و مرتضی را بملازمت
خود تعیین نمود وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست قولهای شما را که در باب خروج از مدینه و توقف در آن میگفتید عَلِيمٌ و داناست به نیتهای شما و بعلم قدیم دانسته بود
إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ چون قصد کردند دو گروه از شما که مسلمانان بنو حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج أَنْ تَفْشَلَا آنکه بددلی کنند و باز گردند بوقتیکه ابن ابی
باز گشت وَاللَّهُ واو حالست یعنی چگونه گریزند و باز گردند و حال آنکه خدای وَلِيُّهُمَا یار و نگهدار این دو گروه بود وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝ باید که توکل کنند گرویدگان تا ایشان را نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بدرستیکه خدای نصرت داد شما را بِبَدْرٍ
بموضعی که آنرا بدر گویند و آن چاهیست منسوب به بدر بن کلده وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ و حال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک می نمودید ایشان از
حرب شما حسابی نداشتند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بد دل مشوید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ شاید که توفیق یابید
و شکر گویید تا نعمت نصرت بر شما زیاده گردد و پس از نصرت مومنان در حرب بدر خبر میدهد و میگوید که یاد کن آن وقت را إِذْ تَقُولُ چون میگفتی لِلْمُؤْمِنِينَ مر آن
گرویدگان را وقتیکه درمانده بودند أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ آیا هرگز کفایت نمی کند و بسنده نیست أَنْ يُمِدَّكُمْ آنکه مددکاری کند پروردگار شما بِثَلَاثَةِ آلَافٍ
بسه هزار مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ ۝ از فرشتگان فرو فرستادگان از عالم بالا بعضی بر آنند که وعدهٔ نزول این سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط
صبر و تقوی چنانچه میفرماید بَلَى آری ایجابست بعد از نفی یعنی مددکاری نمایم إِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر که
در باب حرب گوید و اشهر بل اصح آنست که صدر رسل روز بدر از حق سبحانه مدد طلبید خدای تعالی فرشتگان فرستاد اول هزار فرشته پس از آن بسه هزار رسید و آخر
به پنج هزار چنانچه فرمود وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ و بیایند بشما دشمنان شما از خشمی که مر ایشان راست یا بر فور بیایند و هیچ درنگ نکنند هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ
اینست که مددکاری میکند شما را آفریدگار شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ به پنج هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُسَوِّمِينَ ۝ نشان کنندگان اسپان خود را و این علامت
مستمره است میان مبارزان که روز حرب علامت بر خود یا بر مرکب خود بندند و نشان ملائکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و دنبال اسپان بسته
یا خود ایشان کرده بودند عمامهای سفید و طره های آن از میان دو کتف فرو گذاشته وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید خدای آن مدد یا انزال آنرا مدد را إِلَّا بُشْرَى
لَكُمْ مگر مژدگانی مر شما را بروزی فتح وَلِتَطْمَئِنَّ و برای آنکه تا بیارامد قُلُوبُكُمْ بِهِ دلهای شما بوعده نصرت وَمَا النَّصْرُ و نیست یاری دادن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
مگر از نزدیک خدای الْعَزِيزِ غالبی که مغلوب نشود الْحَكِيمِ ۝ حاکمی که نصرت و خذلان او بر مقتضای حکمت باشد لِيَقْطَعَ تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب بدر شما را
نصرت داد تا هلاک سازد طَرَفًا گروهی بزرگ را مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر بودند یا در هم بشکند رکنی از ایشان در آن واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنادید قریش

ع ۲ / ۱۱

ربع

رسید که هفتاد تن کشته و هفتاد تن اسیر شدند اذ تحسّونهم یا آنکه خوار و نگونسار گردانید ایشان را باذنه پس بازگردند و منهزم شوند حتّی اذا فشلتم تا در حالتیکه
بی‌همگان را تا امیدان باشند کرفتند و در میان حرب صاحبه برای آن فرمود تا همه جمع کنند میان صبر و شکر چه یکی ازین دو قسمت مشتمل است بر فتح و غنیمت و در آن شکر باید و
دوم مشتمل بر قتل و هزیمت و در آن صبر شاید و قصه حرب احد اجمالاً آنست وجه بوده که بعد از تسویه صفوف بمحاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری
کشته شد و لشکر مکه روی بهزیمت نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب و غارت کردند و جماعت تیراندازان که محافظت رخنه کوه تعلق بدیشان
داشت با وجود آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده بود که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجای دیگر مروید برامید تاراج غنائم روی بلشکرگاه آوردند جز آنکه عبدالله
بن جبیر مبالغه نمود و تاکید حضرت رسالت پناه ایشان را آگاهی داد بجائی نرسید و جمعی اندک که مدد ایشان بود و نیز سید بادی توقف کردند و باستی سخن امیر
خود التفات ننمودند و تمامه جمعیت شهامت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام در رسید و خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند
چون رخنه کوه را از حارسان و محافظان خالی دیدند با جماعت کفار بر سر عبدالله بن جبیر تاختند و او را با یاران بقتل آوردند و از عقب لشکر اسلام درآمدند و قضیه
فتح منعکس شد و کفار بگرد ایشان رسیده بازگشتند و اهل ایمان را که مرکز محیط حرب بودند دائره سان در میان گرفتند و سید الشهداء حمزه با بعضی از
اصحاب شربت شهادت چشیدند و برخی دیگر روی بگریز نهادند و جمعی دیگر در ملازمت حضرت رسالت پناه جان بر میان بستند القصه هم درآن محاربه
که بسنگ مرگ بران دندان مبارک آنحضرت را شکستند و آن لعل بدانسان منار آزرده شد مثنوی بود لعلش سهیل خسته + سنگ بیارنگ لعل خستند + چون سهیلش ز ریق سنگ آمد +
سنگ در دم عقیق رنگ آمد + و حضرت در میان کشتگان افتاد و محمد جمعی از اصحاب بجانب شعب احد رفت و کافران بازگشته روی بمکه نهادند و حضرت علیه
السلام از شهادت عم خود حمزه و دیگر دوستان کشتگان وقوف یافت ما خاطر مبارکش ملول گردید تا نفرین بر ایشان حال آن اهل ضلال کند از بارگاه ذو الجلال
این آیات نزول اجلال یافت که لیس لک من الامر شیء نیست مر ترا این کار که نفرین کفار است چیزی یعنی زمام استیصال یا استصلاح این طائفه بدست تو نیست او یتوب
او یتوب علیهم گفته اند او اینجا بمعنی الا ان است یعنی از تو کاری نگشاید مگر آنکه خدای توبه دهد ایشان را و قولی آنست که او برای عطف است دیگر
معطوفست بر لیقطع و معنی چنین است که خدای نصرت داد شما را یکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند
از پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد خدای ایشان را چون مسلمان شوند او یعذبهم یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود مصر باشند فانهم ظالمون
پس بدرستیکه ایشان ستمکارانند که نفع عبادت کردند در غیر موضع آن ولله ما فی السموات و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست وما فی الارض و آنچه در
زمینهاست یغفر لمن یشاء بیامرزد هر کرا خواهد و یعذب من یشاء و عذاب کند هر کرا خواهد والله غفور رحیم خدای آمرزنده است دوستان خود را
مهربانست بر بندگان خود یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تأکلوا الربوا مخورید مال ربوا را اضعافا مضاعفة در حالتی که افزوده تو در تو گفته اند
اضعاف ربوا مضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بر او میداد تا وقت معین آنکه در اجل ربوی افزودتا باندک زمان همه مال مدیون
مستغرق میشد واتقوا الله و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار گردید واتقوا النار و بترسید از آتش یعنی بپرهیزید از
عملی که رساند شما را بآتش التی آن آتشی که اعدت للکافرین آماده کرده شده است مر کافران را غیر ایشان را بالذات از برای کفار است و بالعرض از
برای عاصیان تباه کار یا کافر را از بهر تعذیب است و مؤمن را از برای تادیب واطیعوا الله و فرمان برید خدا را در آنچه حکم کند والرسول و اطاعت کنید رسول
در آنچه فرماید لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید وسارعوا و بشتابید الی مغفرة بآنچیزی که سبب آمرزش باشد مر شما را من
ربکم از پروردگار شما اقامت لازم در مقام ملزوم جهت تشویق بندگانست بموجبات مغفرت و آن کلمه شهادتست یا ادای فرائض یا تکبیر اول که جماعت
در یابند یا صف اول در جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح یا استطاعت سنت یا استغفار یا جهاد بمقتضای مقام جو اینست چه این آیت در خلال قصه
احد نازل شده و محققان گویند این مسارعت بقدم گل نیست بلکه بقدم دلست بیت این راه و پای تن بپایان نرسد + تا جان نهد قدم بکجا پای بسته دید
بحر الحقایق آورده که بشتابید در دین بقدم تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب و جنت وصال رسیدن محالست

بگذار ره هوا پرستی + رو آر سوی خدا پرستی + در راه معنی روان شو + بگذار ره جفا پرستی + وَجَنَّةٍ و بشتابید بعملی که برساند شما را به بهشتی از روی عظمت
عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ پهنای آن آسمانها است یعنی مانند پهنای آسمانها وَالْاَرْضُ و زمینها یعنی عرض جنت اگر بوصف طول او در وهم بشر نگنجد و در تفسیر
کبیر گوید اگر آسمانها و زمینها را طبق طبق ساخته بهم پیوسته چنانچه یک زمین طبقات سطحی باشد مولف از اجزای لایتجزی و موصل گردانند این طبقات را بالکلیه
تا همه طبقی واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِيْنَ آماده شده چنین بهشتی برای پرهیزگاران از شرک اَلَّذِيْنَ يُنْفِقُوْنَ آنانکه نفقه میکنند
فِي السَّرَّآءِ وَالضَّرَّآءِ در آسانی و در سختی مراد همه احوال است چه انسان هیچ وقتی خالی از یسر و عسر نیست یعنی همه حال نفقه میکنند و گفته اند که متعلق اند
در توانگری و درویشی یا در صحت و مرض یا در گرانی و ارزانی وَالْكَاظِمِيْنَ الْغَيْظَ و فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی امام اعظم را طپانچه زد
امام فرمود که من هم میتوانم که ترا طپانچه زنم لیکن نزنم و قادرم که ترا با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم و میتوانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت اله بنالم و لی ننالم
و میسرم میشود که بقیامت خصومت بر انگیزم و داد خود از تو بستانم و آن نیز نکنم و اگر فردا اینکار میسر باشد شفاعت من در بیرون نرود بی تو قدم در بهشت
ننهم بیت مردی گمان مبر که بزورست و پر دلی + با خشم اگر برآیی دانم که کاملی + وَالْعَافِيْنَ عَنِ النَّاسِ و عفو کنندگان از مردم از خریدگان و از بندگان و یا از
کسیکه بر ایشان ستم کرده باشد وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ و خدای دوست دارد نیکوکاران را و بهترین اقسام احسان آنست که نیکوئی کنند بجای کسیکه
با ایشان بدی کرده باشند در تفسیر آورده که روزی حسین بن علی با جمعی مهمانان بر سر خوان نشسته بود خادمش بکاسه آش گرم بطلبی آمد و از غایت دهشت
پایش بحاشیه بساط در آمد بر سر امام حسین افتاد و بشکست و آش بر سر مبارکش فرو ریخت امام حسین از روی کاوید بروی از راه تعذیب نگریست بر زبان خادم جاری شد وَالْكَاظِمِيْنَ
الْغَيْظَ امام فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت وَالْعَافِيْنَ عَنِ النَّاسِ فرمود که عفو کردم خادم تتمه آیت برخواند که وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ امام حسین بجواب داد
که از مال خود ترا آزاد کردم مثنوی بدی را مکافات کردن بدی + بود اهل صورت و بیخردی + به معنی کسانیکه پی برده اند + بدی دیده و نیکوئی کرده اند وَالَّذِيْنَ
معطوفست بر الذین ینفقون و مضمون کلام آنکه متقیان دو طائفه اند یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوف اند و دوم تائب غیر مصر ایشان آنانند
که از روی متابعت هوای نفس اِذَا فَعَلُوْا فَاحِشَةً چون بکنند کاری ناشایسته اَوْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی نزد
بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده یا اول کبائر و ثانی صغائر و بقول جمعی فاحشه ظلم و خطا و همه بیت یا زنا و آنچه مادون بود از مقدمات آن چون
لمس و معانقه و تقبیل و بر هر تقدیری بعد از آن فاحشه و ظلم ذَكَرُوا اللّٰهَ یاد کنند عقوبت خدای را یا عتاب او را یا وعید او را چنین کردی یا یاد کنند وعده مغفرت را
که باستغفار باز بسته است فَاسْتَغْفَرُوْا لِذُنُوْبِهِمْ پس آمرزش خواهند لذنوبهم برای گناهان خود وَمَنْ يَّغْفِرُ الذُّنُوْبَ و کیست که بیامرزد گناهان را
استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرائم بندگان را اِلَّا اللّٰهُ مگر خدای وَلَمْ يُصِرُّوْا و اصرار نکردند بعد از استغفار عَلٰى مَا فَعَلُوْا بر آنچه از ایشان
صادر شده از معاصی یعنی دیگر بار بر سر آن فعل نرفتند وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ و ایشان کرا اصرار نکنند میدانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم است نزول آیت
در شان نبهان تمار بوده که زنی صاحب جمال خرما خریدن نزد وی آمد و نبهان اول بر وی کشش کرد و بهانه خرمای خوب در گوشه دکان اشاره برده که یاری آید
و بعد از وقوع قبلها زن بان صیحت که بنشاد که اتق الله از صدا این حرف دامان پاک مرا از لوث حرام آلوده مگردان نبهان را خوف الهی دریافت و پشیمان شده
فی الحال بحضرت رسالت پناه شتافت و صورت حال بعرض سید عالم رسانید فرمود که تو در زمیان خرام و شما چنین کار میکنید حق سبحانه برای تاکید
امیدواری نا امیدان این آیت فرستاد و بقول بعضی در شان ابو الیسر فرود آمد یا بهلول یا ثعلبه انصاری که قصد گناه کردند و مرتکب فاحشه شده پناه توبه
و استغفار آوردند اُولٰٓئِكَ آن گروه متقیان که بدو قسم بودند جَزَآؤُهُمْ پاداش ایشان مَغْفِرَةٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ آمرزشی است از پروردگار ایشان وَجَنّٰتٌ تَجْرِيْ و بوستانها
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار آن جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالیکه جاوید باشند در آن وَنِعْمَ اَجْرُ الْعٰمِلِيْنَ و نیکو مزدی است
مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنت قَدْ خَلَتْ بدرستیکه گذشته بود مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما سُنَنٌ واقعها میان جهانیان از غم و شادی و محنت و راحت
و دولت و نکبت که حق تعالی سنت نهاده بحدوث این واقعها یا اهل سنن مراد است و سنن جمع سنت است یعنی امتان بوده اند با انواع دینها بجهت تکذیب پیغمبران

هلاک شده اند فَسِیْرُوْا فِی الْاَرْضِ پس بروید و سیر کنید در زمین و ببینید بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط را فَانْظُرُوْا پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب انبیاء
كَيْفَ كَانَ چگونه بود و هست عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِيْنَ ۝ آخر کار تکذیب کنندگان هٰذَا این کلام که در قصهٔ احد و بدر گذشت یا این شرح که از امم گذشته
و وقایع روزگار ذکر دادیم بَیَانٌ سبب هویدایی سخن حق است لِلنَّاسِ برای عامهٔ مردمان وَهُدًى و زیادتی بصیرت وَمَوْعِظَةٌ و پندی مشتمل بر رهبت
و رغبت لِلْمُتَّقِیْنَ ۝ خاصه مر پرهیزگاران را وَلَا تَهِنُوْا و سست مشوید و ضعف مورزید چون در حرب احد خواجهٔ عالم صلعم کوه در آمد ابوسفیان علم تجلد [illegible]
کوه بر ده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد اصحاب او مندفع بجانب او رسید و حضرت حق جل و علا جهت تسلیهٔ ایشان این آیت فرستاد که سستی مکنید وَلَا تَحْزَنُوْا
و اندوهناک مشوید از جراحات و مصیبات یا فوت غنائم وَاَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ و حال آنکه شما برترانید از ایشان بسبب مکان یا از روی محاربه بر ایشان [illegible]
یعنی در جنگ بدر یا برتری شما بر آنست که کشتگان شما در بهشت نعیم اند و از ایشان در قعر جحیم یا مقام شما در درجات عالیه خواهد بود و از ایشان در درکات سفلی و
حقیقت آنست که این بشارت بود مر مومنان را بعلو و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید شد و ایشان مقهور و مغلوب خواهند گشت اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ ۝
اگر هستید گرویدگان بوعدهٔ حق که فرموده اِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُوْنَ اِنْ یَّمْسَسْكُمْ قَرْحٌ اگر رسد شما را جراحتی و زخمی فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ پس رسیده است
گروه کفار را در روز حرب بدر مِّثْلُهٗ زخمی و الم مثل قرح حرب شما وَتِلْكَ الْاَيَّامُ و این روزها که مدار زندگانی بر آنست نُدَاوِلُهَا میگردانیم آنرا بَيْنَ النَّاسِ
میان مردمان که روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی بمحنت و عسرت فیوما علینا و یوما لنا و این مداولت برای آنست که تا پند گیرند وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ و برای آنکه بیند
خدای یا بداند اولیای او الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا صبر آنانرا که بدو گرویده اند وَيَتَّخِذَ و برای آنکه فراگیرد مِنْكُمْ شُهَدَآءَ از شما گواهان یعنی گواه گیرد یا شهید که در معرکه جهاد
کدام جان فدا کرده بود و که رو بگریز نهاده وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظّٰلِمِيْنَ ۝ و خدای دوست نمی دارد ستمکاران را که مشرکان اند وَلِيُمَحِّصَ اللّٰهُ و فائدهٔ دیگر در مداولت
آنست که پاک گرداند خدای الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مر مومنان را از گناه چه بلاها که باهل ایمان میرسد مکفر ذنوب ایشانست وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِيْنَ ۝ و دیگر آنکه در نقصان
افکند و هلاک سازد کافران را اَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه در آیید به بهشت وَلَمَّا يَعْلَمِ اللّٰهُ و هنوز ندیده خدای الَّذِيْنَ جَاهَدُوْا
مِنْكُمْ آنهارا که جهاد کرده اند از شما وَيَعْلَمَ الصّٰبِرِيْنَ ۝ و ندیده شکیبایان را بر فرمان رسول یا صابران را بر هجوم مصائب و وقوع نوائب تلخیص سخن آنست که بی
محنت مجاهده براحت مشاهده نتوان رسید بیت بلبلی کو ستم خار تحمل نکند ٭ بهتر آنست که دیگر سخن گل نکند ٭ وَلَقَدْ كُنْتُمْ و بدرستیکه شما بودید که از روی
اشتیاق لقای الهی تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ آرزو میبردید مرگ را یعنی شهادت را مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْقَوْهُ پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنرا که حرب است
فَقَدْ رَاَيْتُمُوْهُ پس بتحقیق بدیدید آنچه می طلبیدید یا مقاتلهٔ کفار را وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ ۝ و حال آنکه شما می نگریستید بیاران و برادران شما که مقتول میشدند
یا نظر میکردید بشمشیرها و نیزه‌ها و آنها را گذاشته در خلاص خود میکوشیدید آورده اند که چون حضرت زخم خورده در میان کشتگان نهان شد ابلیس لعین صدا داد الا ان محمدا
قد قتل در میان خاص و عام افکند قومی از ضعفای اهل اسلام خواستند که رجوع بعبد الله ابی نموده التماس کنند که از ابوسفیان برای ایشان خط امان
بستاند و قوم دیگر بگریختند و بعد از آن که آنحضرت رسالت منهزمان را ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار کردید و پشت بمیدان کارزار دادید ایشان [illegible]
عذر گشوده گفتند که ما آوازهٔ قتل تو شنیدیم روزگار بر ما شوریده شد و از غایت ترس بگریختیم حضرت عزت دفع عذر ایشان ساز این آیت فرستاد وَمَا مُحَمَّدٌ و نیست محمد یعنی
سید ستوده اِلَّا رَسُوْلٌ مگر فرستاده قَدْ خَلَتْ بدرستیکه بگذشته اند مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ پیش از وی فرستادگان اَفَاْئِنْ مَّاتَ آیا اگر بمیرد این سید
اَوْ قُتِلَ یا کشته گردد انْقَلَبْتُمْ باز میگردید عَلٰۤى اَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد می شوید وَمَنْ يَّنْقَلِبْ عَلٰى عَقِبَيْهِ و هر که
برگردد بپس باز و مرتد او یا ترک جهاد گیرد فَلَنْ يَّضُرَّ اللّٰهَ پس هرگز زیان نرساند بدان برگشتن خود خدای را شَيْـًٔا چیزی زیرا که ورود
مضار و منافع بر وی روا نیست وَسَيَجْزِي اللّٰهُ و زود باشد که جزا دهد خدای الشّٰكِرِيْنَ ۝ مر سپاس دارندگان وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نبود و نباشد و نسزد
هیچ نفس را اَنْ تَمُوْتَ آنکه بمیرد اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بمشیت خدا و فرمان او و نوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ كِتٰبًا مُّؤَجَّلًا
نوشتنی زمان دیده کرده شده کس پیش از زمان نمیرد و بعد از آن نیز در نگذرد و در این آیت تحریص مسلمانانست در جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله

ع

با اہل عباد چہ ہر کہ داند کہ عمر او مقرر و اجل او مقدر ست ہر آئینہ دلیر خواہد شد در مبارزت معارک و شروع در مہالک حضرت مرتضے علیؓ را درین معنے دو بیت ست **نظم** ای یومین من الموت افر + یوم لا یقدر او یوم قدر + یوم لا یقدر لا یات الاجل + یوم قد قدر لا یغنی الحذر + **قطعہ** دو روز حذر کردن از مرگ روا نیست + روزیکہ قضا باشد و روزیکہ قضا نیست + روزیکہ قضا باشد کوشش نکند سود + روزیکہ قضا نیست در و مرگ روا نیست + وَمَنْ يُّرِدْ و ہر کہ خواہد بجہادی کہ میکند ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این جہان نُؤْتِهٖ مِنْهَا بدہیم او را از دنیا آنچہ مقدر کردہ ایم وَمَنْ يُّرِدْ و ہر کہ خواہد باعمل خود ثَوَابَ الْاٰخِرَةِ جزای آن جہانی نُؤْتِهٖ مِنْهَا بدہیم او را آنچہ خواہد و آرزو برد در بہشت وَسَنَجْزِي الشّٰكِرِيْنَ ۝ و زود باشد کہ پاداش دہیم شکر گویندگان را بر نعمت جہاد وَكَاَيِّنْ مِّنْ نَّبِيٍّ و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبران کہ در راہ حق قٰتَلَ کارزار کرد مَعَهٗ رِبِّيُّوْنَ كَثِيْرٌ با او بودند سپاہ فراوان ربّی نام سپاہیست کہ کم از ہزار باشند و در عین المعانی گوید ربّی بمعنی دہ ہزار یا ربّی بمعنی ربانی ست یعنی فقہا و علما و حکما و اتقیا کہ با پیغمبر خود بودند فَمَا وَهَنُوْا پس سستی نورزیدند این پیغمبران و اصحاب ایشان لِمَآ اَصَابَهُمْ مر آنچہ بدا ایشان رسید از محنتها فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در جہاد با کفار وَمَا ضَعُفُوْا و ضعیف نگشتند از بسیاری حرب وَمَا اسْتَكَانُوْا و فروتنی نکردند با دشمنان تعریض منہزمانست و آنہا کہ التجا بابن ابی نمودہ از ابوسفیان خط امان میطلبیدند وَاللّٰهُ يُحِبُّ الصّٰبِرِيْنَ ۝ و خدای دوست میدارد صبر کنندگان را بر جہاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ و نبود قول ربانیان بعد از قتل نبی ایشان اگر واقع شدہ اِلَّآ اَنْ قَالُوْا مگر آنکہ گفتند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز ذُنُوْبَنَا گناہان ما را کہ سبب منع نصرت و قتل صاحب دعوت بود وَاِسْرَافَنَا و در گذار از حد در گذشتن ما را فِيْٓ اَمْرِنَا در کار ما وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا و استوار دار قدمہای ما را در وقت مقاتلہ با عدای دین وَانْصُرْنَا و یاری دہ ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ ۝ بر گروہ ناگرویدگان فَاٰتٰىهُمُ اللّٰهُ پس بداد خدای ایشان را ببرکت دعا و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتلہ کفار ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمنان و دریافتن غنائم وَحُسْنَ ثَوَابِ الْاٰخِرَةِ و دیگر عطا کرد ایشان را نیکوئی پاداش آن عالم یعنی نعیم بہشت یا رضا و لقا وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ ۝ و خدای دوست دارد نیکوکاران یعنی صابران را و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اسراحت از ہر دو و توجہ بافریدگار ہر دو بیت من فارغم از ہر دو مرا وصل تو بس + ای خالق ہر دو کون بفریادم رس يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروہ گرویدگان اِنْ تُطِيْعُوا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اگر فرمان برید مر کافران را این آیت در شان جمعیست کہ از ابوسفیان طلب امان میکردند و در کشاف آوردہ کہ منافقان مومنان را می گفتند کہ این زمان پیغمبر کشتہ شد و رایت دولت کفار استیلا یافت شما را دیگر بارہ بدین خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید کہ اگر فرمان منافقان کار کنید يَرُدُّوْكُمْ باز گردانند شما را عَلٰٓى اَعْقَابِكُمْ بر پاشنہای شما یعنی بکفر باز برند فَتَنْقَلِبُوْا پس باز گردید شما خٰسِرِيْنَ ۝ زیان زدگان در ہر دو سرای پس فرمان شمان مبرید بَلِ اللّٰهُ مَوْلٰىكُمْ بلکہ بدانید کہ خدای یار و مددگار و دوستدار شماست پس با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر حق مجوئید وَهُوَ خَيْرُ النّٰصِرِيْنَ ۝ و خدای بہترین یاری دہندگانست سَنُلْقِيْ زود باشد کہ در افکنیم فِيْ قُلُوْبِ الَّذِيْنَ كَفَرُوا در دلہای کافران الرُّعْبَ ترس و بیم یا خدای تعالی ہم در روز احد ترس و بیم در دل کفار افکند کہ با وجود ظفر و غلبہ جہتی ترک قتال کردہ باز گشتند و القای رعب در دلہای ایشان بسبب بود بِمَآ اَشْرَكُوْا بِاللّٰهِ آنکہ ایشان شرک آوردند بخدای و انباز گرفتند مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهٖ آن چیزی را کہ فرستادہ است خدای باشراک آن سُلْطٰنًا حجتی و برہانی تا ایشان را عذری بودی غرض نفی حجت ست چہ اگر حجتی بودی فرستادی وَمَاْوٰىهُمُ النَّارُ و جای ایشان آتش دوزخ ست وَبِئْسَ مَثْوَى الظّٰلِمِيْنَ ۝ و بد آرامگاہیست ستمگاران را دوزخ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ و ہر آئینہ راست کرد شما را خدای وَعْدَهٗٓ وعدہ خود را در باب ظفر چہ آن ظفر مشروط بصبر بود تا صبر میکردند مظفر بودند و چون ترک صبر کردند مغلوب شدند و در صحیح حاکم از ابن عباسؓ نقل میکنند کہ خدای تعالی در ہیچ موطنی پیغمبر خود را این نصرت نکرد کہ در حرب احد جمعی برین سخن انکار کردند و ابن عباس فرمود کہ میان من و شما کتاب خدای میگویم فرمود کہ وعدہ نصرت مر شما راست اِذْ تَحُسُّوْنَهُمْ آن ہنگام کہ می کشتید کافران را از روی شتاب بِاِذْنِهٖ بخواست خدای یا بعلم او یا بمعونت او در اول روز شما را ظفر بود حَتّٰٓى اِذَا فَشِلْتُمْ تا آنگاہ کہ شما بد دل شدید وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْاَمْرِ و مخالفت کردید در کار حرب وَعَصَيْتُمْ و عاصی شدید در امر امیر خود عبد اللہ بن جبیر ترک مرکز گرفتید پس مبتلا شدید بمغلوبیت مِّنْۢ بَعْدِ مَآ اَرٰىكُمْ بعد از آنکہ نمود شما را مَّا تُحِبُّوْنَ آنچہ شما دوست میدارید از نصرت و غنیمت مِنْكُمْ مَّنْ يُّرِيْدُ الدُّنْيَا

ع ۱۵

کسب کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول وَلَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ و بدرستیکه خدای درگذرانید از ایشان این گناه بجهت توبه و اعتذار ایشان اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ
حَلِیْمٌ بدرستیکه خدای آمرزگارست بردبار و تعجیل نکند در عقوبت گناهکار یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان لَا تَکُوْنُوْا کَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا
مباشید مانند آن کسان که کافر شدند یعنی منافقان وَقَالُوْا لِاِخْوَانِهِمْ و گفتند برای برادران کشته و مرده خود نسبی یا سببی اِذَا ضَرَبُوْا فِی الْاَرْضِ
چون برفتندی در زمین برای تجارت و بمردندی اَوْ کَانُوْا غُزًّی یا بودند غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی لَّوْ کَانُوْا عِنْدَنَا
اگر بودندی نزدیک ما و بسفر غزوه نرفتندی مَا مَاتُوْا نمردندی در ان سفر وَمَا قُتِلُوْا و کشته نگشتندی در ان حرب پس شما ای مومنان مخالفت
ایشان کنید درین قول لِیَجْعَلَ اللّٰهُ تا گرداند خدای ذٰلِکَ آن مخالفت شما یا گمان ایشان را که اگر با ما بودندی تلف نشدندی حَسْرَةً فِیْ قُلُوْبِهِمْ دریغی اندوهی
در دلهای ایشان وَاللّٰهُ یُحْیٖ و خدای زنده میدارد نه حذر و تدبیر وَیُمِیْتُ و میراند نه سفر و حرب وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بآنچه شما میکنید ای گرویدگان از
صبر و ثبات بَصِیْرٌ بیناست وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ و بخدای که اگر شما کشته شوید فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در جهاد اَوْ مُتُّمْ یا بمیرید در خوشنودی خدای بر فراش لَمَغْفِرَةٌ
مِّنَ اللّٰهِ هر آئینه آمرزشی از خدای وَرَحْمَةٌ و بخشش او خَیْرٌ مِّمَّا یَجْمَعُوْنَ بهترست از آنچه جمع میکنند از مال دنیا و حصص غنیمت خواند یعنی آمرزش و
بخشایش حق سبحانه شما را بهترست از آنچه کافران فراهم می آرند از متاع غرور وَلَئِنْ مُّتُّمْ و اگر بمیرید ای مومنان با خوشنودی حق اَوْ قُتِلْتُمْ یا کشته شوید
در کارزار کفار لَاِلَی اللّٰهِ هر آئینه بسوی خدا که معبود شماست تُحْشَرُوْنَ حشر کرده شوید عرفا گفته اند اگر مرگ شما بدست ما است مخالفت کنندگان بالنفس و هوا
یا شهید گردید بتیغ ریاضت در طریق طلب لقای ایشان شما را حشر با کسی خواهد بود که دل و جان را در راه او بذل کرده اید نیز دوازده گفته اند اذا کان المسیر الی الرجا
لی العلی الله مثنوی گر مرگ رسد چرا هراسم * کان راه بدوست می شناسم * سرکان بره تو پایمالست * شایسته افسر وصالست * فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ پس بخشایشی که
رسیده از حق سبحانه لِنْتَ لَهُمْ نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیت در آنوقت بود که حضرت رسالت بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ و تشدید
نفرمود بلکه مراسم دلجوئی و لوازم خوشخوئی بنسبت آن جماعت رعایت نمود حق سبحانه و تعالی میفرماید که نرم سخنی و نیکو خوئی تو رحمت من بود وَلَوْ کُنْتَ فَظًّا و اگر
میبودی تو زشت خوی یا سخت گوی یا جفا کننده غَلِیْظَ الْقَلْبِ سخت دل و نامهربان لَانْفَضُّوْا هر آئینه اصحاب تو پراگنده شدندی مِنْ حَوْلِکَ
از نزدیک تو و با تو نیارامیدندی فَاعْفُ عَنْهُمْ پس درگذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کرده اند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش خواه از من برای ایشان
اهمالی را که در ادای حقوق من ورزیده اند وَشَاوِرْهُمْ فِی الْاَمْرِ و مشورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی در ان حکم جزم صادر نشده کلبی گوید که مشاورت مخصوص
بود با امور محاربه و مقاتله با کفار فَاِذَا عَزَمْتَ پس چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ پس توکل بر خدای کن نه بر مشاورت اِنَّ اللّٰهَ
بدرستیکه خدای یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِیْنَ دوست دارد توکل کنندگان را و متوکل حقیقی کسی است که از غیر حق نترسد و جز بدو امیدوار نباشد اِنْ یَّنْصُرْکُمُ اللّٰهُ اگر خدای
شما را نصرت دهد چنانکه در حرب بدر واقع شد فَلَا غَالِبَ لَکُمْ پس نباشد غلبه کننده مر شما را وَاِنْ یَّخْذُلْکُمْ و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد وقوع یافت
فَمَنْ ذَا الَّذِیْ پس کیست آنکه یَنْصُرُکُمْ مِّنْ بَعْدِهٖ یاری دهد شما را از پس فرو گذاشتن او وَعَلَی اللّٰهِ و بر کرم خدای فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ پس باید که توکل
کنند باور دارندگان وَمَا کَانَ لِنَبِیٍّ اَنْ یَّغُلَّ و نباشد سزاوار مر پیغمبری را آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی اقربای صحابه از پیغمبر خود درخواست مینمودند که ما را هم
غنیمت کرامی کند زیاده از حصه ضعفا چیزی بده آیت آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنائم روا نیست و گویند از غنائم بدر گلیمی یا قطیفه سرخ رنگ گم شد و جمعی سبکپایان از روی
نفاق نسبت آن بسید علی الاطلاق صلوات الله کردند و حق تعالی ذمه حبیب خود را خصوصا و ذمه جمیع انبیا را عموما ازین خیانت بری گردانید و فرمود که هیچ پیغمبر خیانت
نکرده و نکند وَمَنْ یَّغْلُلْ و هر که خیانت کند در غنائم یَاْتِ بِمَا غَلَّ بیاید بگناه آنچه خیانت در ان کرده است یا بیارد آن چیزیرا که در ان خیانت کرده یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد بران فضیحت یابد اگر همه سوزنی یا رشته باشد و در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنائم رسن کهنه که قبل از قسمت برداشته بود نزد
حضرت رسالت آورده بود آنحضرت قبول نکرد و فرمود نگاه دار تا در قیامت بیاری ثُمَّ تُوَفّٰی پس تمام داده شود در ان روز کُلُّ نَفْسٍ هر تنی مَّا کَسَبَتْ جزای
آنچه کسب کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ و ایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا اَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا هر که پیروی کند رِضْوَانَ اللّٰهِ خوشنودی خدایرا و ترک غلول باشد

یعنی نباشد کَمَنْ بَاءَ همچون کسیکه بازگردد بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ بخشمی از خدای بسبب خیانت وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و آرام جای او باشد دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشت جای
است دوزخ هُمْ انبیاء و اهل امانت که تابع رضوان حق اند دَرَجَاتٌ خداوندان پایهای بلند اند یا مر ایشان راست درجات عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای
وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بینا است بِمَا يَعْمَلُونَ بانچه میکنند مردمان از امانت داری و خیانت گذاری لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بدرستیکه بتحقیق منت نهاد خدای
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ چون فرستاد در میان ایشان رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ پیغمبری هم از ایشان یعنی از میان ایشان يَتْلُو عَلَيْهِمْ
آيَاتِهِ میخواند بر ایشان آیتهای قرآنی یا نشانهای توحید وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میگرداند ایشان را از دنس معتقدات طبیعت بر شحات ینابیع احکام شریعت
یا زکوة از ایشان فرا میگیرد یا در ایشان بصلاح می آید تا مهیای ایشان گواهی دهد وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می آموزد ایشان را قرآن یا معارف توحید وَالْحِكْمَةَ
و حکمت یعنی حدیث یا معارف عقلیه وَإِنْ كَانُوا و هر آینه بودند مِنْ قَبْلُ پیشتر از بعث رسول لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا
ذوق حق را نشناختند و از باطل دوری نجستند بیت تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان عالم ز ریو ... از نور حق گرفت أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ
آیا هرگاه رسید شما را مُصِيبَةٌ مالیستی از هزیمت و قتل و جراحت از سادی و حال آنکه قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا رسیده بودید از ایشان دو چندان یعنی یا
بودید از کافران دو برابر آنچه ایشان در احد هفتاد تن از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر گرفته قُلْتُمْ أَنَّى هَٰذَا گفتید از روی
تعجب و حیرت که این از کجا رسید ما مسلمانیم و پیغمبر خدا در میان ما است قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ بگوی ای محمد آنکه شما را پیش آمده هم از نزدیک شما است که نافرمانی
کردید و از مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی بطلب غنیمت آوردید إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزی از نصرت و غنیمت و قتل
و هزیمت توانا است وَمَا أَصَابَكُمْ و آنچه بشما رسید از مکروهات طباع شما يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ در آن روزی که لشکر ابوسفیان با سپاه مومنان روی بروی آوردند
فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس بامر خدای و بقضا و قدر او بود وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ و تا ببیند خدای ثبات قدم مومنان نزد و ظاهر سازد وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا
و تا اظهار کند خصومت آنرا که نفاق ورزیدند وَقِيلَ لَهُمْ و گفتند مر ابن ابی و اصحاب او را در وقت بازگشتن ایشان از راه مدینه که تَعَالَوْا بیائید از حرب ما
اگر مومن بحد تمام قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کارزار کنید با مشرکان در راه خدای أَوِ ادْفَعُوا یا دفع کنید مشرکان را که داعیه قتل و غارت اهل مدینه دارند قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا
گفتند اگر ما دانستیم حرب را لَاتَّبَعْنَاكُمْ هر آئینه متابعت میکردیم شما را یا اگر دانستیم که اینجا جنگ خواهد بود میگفتیم اما جنگ واقع نخواهد شد و محمد با قریش خود صلح خواهد کرد
هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ ایشان یعنی این منافقان بسوی کفر آن روز که این سخن بگفتند أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ نزدیکتر اند از خود که بسوی ایمان یا باهل کفر اقرب اند در یاری دادن از اهل ایمان
يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ میگویند بدهانهای خود مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی بزبان میگفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان
آن بود که جنگ واقع شود وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا يَكْتُمُونَ بآنچه منافقان می پوشند از حقد و عداوت و حسد کینه الَّذِينَ این منافقان
آنانند که از روی جهل یا محبت نزدیک جمال قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ گفتند از برای اخوان خود یا اقربا و همنشینان خود که در احد شهید شده بودند وَقَعَدُوا و حال آنکه
این گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و از لشکر باز ایستاده لَوْ أَطَاعُونَا اگر فرمانبرداری کردندی آن برادران ما را در انصراف از راه و سکون مساکن خود
مَا قُتِلُوا کشته نشدندی چنانچه ما نشدیم قُلْ بگوی ای محمد اگر اختیار مرگ بدست شما است فَادْرَءُوا پس دفع کنید عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ از نفسهای خود
مرگ را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان که حذر دفع قدر میکند در کشاف آورده که در آن روز که منافقان این سخن گفتند هفتاد تن از
از ایشان مرگ رسید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و مپندارید آنان را که بصدق نیت قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کشته شدند در راه خدای أَمْوَاتًا که ایشان مردگانند
ابن عباس نقل کرده است که حضرت رسالت صلعم گفت چون برادران شما در احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال
جای داد که در هوای بهشت طیران کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین زیر سایه
پایه عرش آویخته و ایشان میگویند که کاشکی خبر دهد یاران و برادران ما را ازین دولت که ما یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیاده گردد حق سبحانه برای
تعریف حال ایشان تشریف این آیت ارزانی فرمود یا پدر جابر انصاری که از شهدا بود از خدای تعالی درخواست که مرا بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت

بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفته که آمدگان از رجوع ممنوع باشند گفت پس بار خدایا از سعادت حال نعمت بی زوال که مرا داده یاران را خبر کن این
آیت نازل شد که شهیدان را مرده مپندارید بل احیاء بلکه ایشان زندگانند عند ربهم نزدیک پروردگار خود بدان معنی که هر سال ثواب غزو دیدن ایشان
میرسد یا خاک ایشان را نمیخورد یا مثل شوند ایشان را چون سایر مردگان یا ارواح سلام زایران میکنند بدستور زندگان یرزقون روزی داده میشوند از میوهای
بهشت که چیزی و ریحانش فرحین شادمانند بما آتیهم الله بدان چیزی که عطا کرده است خدای بدیشان من فضله از فضل خویش که آن دولت
خوشنودی حق است و عطائیکه ورای آن متصور نیست و در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسی را بانوار الوهیت شوقی پدید آید ذات ایشان از لمعات عالم
ربانی مستنیر گردانند یرزقون اشارت بر آنست پس از آن بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت از آنست و تحقیق فتح ابتهاج زیاده از وصول
بمقام وصال و مسرتی افزون تر از نظر جمال وجه کریم نمیتواند بود بیت مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست میکنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم ویستبشرون
و مستبشر میشوند بشارت یا شادی میکنند بالذین باآنکه هنوز لم یلحقوا بهم در نرسیده اند بایشان من خلفهم از پس ایشان و امید میدارند
که به بهشت بدیشان برسند و در کرامت با ایشان شریک شوند و شادی ایشان با آنست که بر احوال اخرویت بلا خلاف صاحب وقوف شده بیقین
میدانند الا خوف علیهم آنکه هیچ ترسی نیست بدیشان از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد ولا هم یحزنون و نباشند که اندوهناک گردند
بر مفارقت دنیا و آنچه در و بگذارند یستبشرون شادمانی می نمایند بنعمة من الله برحمتی که فایض شده است از خدای بدیشان یعنی
ثواب اعمال و فضل و افزونی بر آن نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل آنچه زاید بر آن بر بنده ارزانی دارد وان الله و دیگر فرح دارند شهیدان
بآنکه خدای لا یضیع اجر المؤمنین ضایع نکند مزد کار مومنان موحد مجاهد الذین استجابوا آنکه از روی صدق اجابت کردند لله والرسول
مر فرمان خدای و رسول را و قصه آن چنان بود که چون ابوسفیان از احد باز گشت سید عالم آخر زمان روز یکشنبه
شانزدهم ماه شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان احد بر عقب دشمنان بروند و هر که در معرکه احد حاضر نبوده بدین غزوه بیرون نیاید صحابه
اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحت برآمده متوجه شدند و در حمراء الاسد معسکر همایون مقرر شده شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا هیبت لشکر
اسلام با حیای قبائل عرب رسیده دانند که ایشان را عجزی و انکساری نیست حق سبحانه بدین آیت می ستاید آنها را که اجابت خدا و رسول کردند من
بعد ما اصابهم القرح از پس آنکه رسیده بود بایشان زخم للذین احسنوا منهم مر آن کسانی را که نیکوئی کردند از ایشان بوفای
عهد واتقوا و بترسیدند از غضب خدا و در مخالفت امر پیغمبر اجر عظیم مزدی بزرگست یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان را بعد از رجوع
ندامتی روی نمود و بعزم استیصال لشکر اسلام عزم معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسیدن آنحضرت بحمراء الاسد باو گفتند هراسی در دل ایشان افتاد از
پس چاره در آن دید که در راه قافله تجار یا طایفه از اعراب بادیه که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نمود که محمدیان را هر جا که ببینید از ما بترسانید و چنان باز
نمائید که ایشان با لشکر آراسته باز گشته اند بجدال و قتال بلکه باستیصال شما میآیند بر سبیل آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرموده
ابوسفیان طرح تخویف افکندند و عنایت ازلی مسلمانان را دریافته هیچ حال اثر تزلزل میان خلوص ایشان راه نیافت بلکه در مواد تصدیق افزود و جواب
ایشان بکلمات حسبنا الله و نعم الوکیل دادند حق سبحانه وصف ایشان میفرماید الذین اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف قال لهم
الناس گفتند مر ایشان را مردمان یعنی تجار عرب ان الناس بدرستیکه ابوسفیان و اصحاب او قد جمعوا لکم هر آینه جمع شده اند و متفق الکلمه
گشته برای قتال شما فاخشوهم پس بترسید از آمدن ایشان که شما را با آن جماعت طاقت حرب نیست فزادهم پس زیادت گردانید این سخن مومنان
را ایمانا تصدیقی و یقینی در کار خود تا بترسید نشدند وقالوا حسبنا الله و گفتند بسند است ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده و نعم الوکیل
و نیکو کارگزاریست حضرت پروردگار و نزد بعضی این آیت که گذشت و آنچه بعد از وست در غزوه بدر صغری فرود آمده آورده اند که روز احد ابوسفیان در
پایان شب مقرر کرد که میعاد حرب تا سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر فرمود که جواب دهید که چنین باشد دیگر سال که نزدیک آمد ابوسفیان پشیمان شد

نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند از قریش و چنان سازد که عنان عزیمت از سفر باز کشند نعیم بیثرب آمد و هر چند بعبارات
تخویف آمیز کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد جواب حسبنا الله و نعم الوکیل بشنود حضرت با یاران اصحاب جمع کرد
که مجموع هفتاد و پانصد مرد بودند ببدر رفت و هشت روز آنجا توقف فرمودند و بازارها قائم گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد و کفار از بیم اهل
اسلام بهمان موضع نیامدند حق تعالی این آیت فرستاد و برین تقدیر آن ناس که در آیت سابقه عبارت از آن قافله بود اینجا نعیم بن مسعود باشد و بر تقدیر
تقدیر ناس ثانی ابوسفیان و اتباع او بینه و تتمه حال مومنان اینست که فانقلبوا پس باز گشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر
بنعمة بنعمتی تمام با ثوابی که کدام من الله از خدای و فضل و زیادتی حرمت یا افزونی مال تجارت لم یمسسهم سوء که نرسید ایشان را
مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت رفتند و بکرامت باز آمدند و اتبعوا رضوان الله و پیروی کردند خوشنودی خدای را بفرمانبرداری رسول
والله ذو فضل عظیم و خدای خداوند فضل بزرگست بدفع مشرکان از مومنان انما ذلکم الشیطان جز این نیست که آن تخویف شیطان
بود یخوف اولیاءه می ترساند بدان دوستان خود را یعنی آنچه اعراب بادیه یا اهل قافله یا نعیم میگفتند آن از شیطان القا کرده بود تا بترساند
بدان منافقان را که از لشکر پیغمبر روی گردان شوند و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان گردد فلا تخافوهم پس شما ای مومنان مترسید
از اولیای شیطان و خافون و بترسید از من در مخالفت امر من ان کنتم مومنین اگر هستید شما تصدیق کنندگان مر وعد و وعید مرا
ولا یحزنک الذین و باید که اندوهناک نگرداند ترا آنانکه یسارعون فی الکفر میشتابند در یاری اهل کفر چون ابن ابی و متابعان
او که در جنگ احد ترسیده تخلف ورزیدند ترا فرو گذاشتند انهم بدرستیکه ایشان لن یضروا الله شیئا هرگز زیان نرسانند خدای را
یعنی دوستان خدای را چیزی بسبب مسارعت در کفر یرید الله میخواهد خدای الا یجعل لهم آنکه نگرداند مر ایشان را یعنی ندهد حظا فی الآخرة
بهره در ثواب آنجهانی ولهم عذاب عظیم و مر این مسارعان را عذاب بزرگیست یعنی بسیار و همیشه ان الذین اشتروا الکفر بدرستی
آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند بالایمان بایمان لن یضروا الله شیئا هرگز زیان نکنند خدای را چیزی بسبب اشترا بلکه ضرر ایشان بایشان
عاید گردد ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذاب دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد ولا یحسبن الذین کفروا
و نپندارند آن کسانیکه کافر اند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان انما نملی لهم جز این نیست که آنچه مهلت میدهیم ایشان را
خیر لانفسهم بهترست مر نفسهای ایشان را انما نملی لهم بدرستیکه ما درنگ میدهیم ایشان را لیزدادوا اثما تا زیاده کنند گناه را
و در دین باطل خود ثبات ورزند ولهم عذاب مهین و مر ایشان راست عذاب خوار کننده و رسوا سازنده ما کان الله نه خدای بر آن نیست لیذر که
المؤمنین که بگذارد مومنان را علی ما انتم علیه بر آنچیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان و ترخص و استهزا با ایشان در اسلام بلکه
در حکمت الهی نقد حال شما را بر محک امتحان زند حتی یمیز الخبیث تا وقتیکه جدا کند پلید را که آلوده نفاق است من الطیب از پاک یعنی مومن مخلص
و این تمییز یا بجهاد باشد تا مخالفان تخلف نموده با اعدای دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار مخزونات سرائر ایشان که بطریق وحی سید عالم را
معلوم گردد و صحابه بر آن اطلاع یابند و از جمله مکنونات ضمائر اهل نفاق آن بود که در وقتیکه حضرت پیغمبر فرمود که امت مرا بصورت و حلیت بمن نمودند بهان هیئت
که ذریات را بآدم صفی نموده بودند و مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان ماند منافقان
میگفتند که محمد چنین دعوی بلند میکند و از حالات دل ما غافل ست اگر راست میگوید گو علی التعیین ما بگوید که کدام مخلص ست و کدام منافق
آیت آمد که وما کان الله لیطلعکم و چنان نیست که خدای مطلع گرداند شما را ای منافقان علی الغیب بر آن سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام کافر
ماند ولکن الله یجتبی و لیکن خدای بر گزیند برای اطلاع بر آن من رسله از فرستادگان خود من یشاء آنرا که خواهد فآمنوا پس بگروید ای
مومنان بگروید بالله بخدای بر آن وجه که او منفرد است بعلم غیب و رسله و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند و شاید که خطاب

بکفار یا منافقان باشید یا آن تؤمنوا و اگر ایمان آرید برین وجه و تتقوا و بپرهیزید از نافرمانی یا از شرک و نفاق فلکم اجر عظیم پس شما را باشد مزدی بزرگ ولا یحسبن الذین و نه پندارند آنانکه از نادانی بخل میکنند بما آتیهم الله بآنچه خدای از مال دنیا بدیشان داده است من فضله از فضل و کرم خود هو خیرا لهم که بخل بهترست مر ایشانرا بل هو شر لهم نه چنین ست بلکه آن بخل بدترست مر ایشان را هم در دنیا بذهاب برکت از اموال ایشان و هم در آخرت باستحقاق شدائد و اهوال سیطوقون زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود ما بخلوا به آنچه بخل کرده اند بآن از مالها و زکوة نداده اند و این فضیحت ایشانرا واقع باشد یوم القیمة در روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه وتعالی مال عطا فرموده و آنکس از روی بخل زکوة آن ادا ننموده تمثیل و تصویر کنند بروز قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری و تندی زهر موی بر سرش نمانده باشد و دو نقطه سیاه در زیر چشمهای وی آشکار بود و چنین حیه خبیث ترین حیات ست پس آن مار بیاید و طوق گردن وی شده هر دو کناره دهن او را بگیرد و زبان بتقریع و توبیخ کشاده میگوید انا مالک انا کنزک یعنی من آن مال توام در دنیا که بدان لاف مباهات میزدی و گنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران می افگندی مبیت گنج را از دل برون کن مال را بفگن ز چشم + مال تو مارست در معنی و گنجت اژدها + ولله و مر خدای راست میراث السموات والارض میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه بمیرند و ملک زمین و آسمان از دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم ماند + لمن الملک الیوم لله الواحد القهار محققان گویند میراث در حقیقت چیزی را گویند که بملک کسی در آید پیش از آنکه در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین را میراث بر وجه مجاز گفته چه عاریتیست در دست ایشان و فی الحقیقة از آن خداوندست ولله ملک السموات والارض پس چون اهل آسمان و زمین بمیرند عاریت از صاحب او باز رسد و درین سخن اشارتیست بآنکه بخیل را فی نفس الامر ملکی نیست و آنچه دارد از آن حق ست پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت باشد قطعه ای آنکه بخیل گشته بندگی + خود را بوجود مال خرسندگی + این مال خداست عرض کن در ره او امساک بمال دیگری چند کنی + والله بما تعملون خبیر خدای بآنچه شما میکنید از انفاق و امساک داناست لقد سمع الله بدرستیکه بشنید خدای قول الذین قالوا سخنهای آنها را که گفتند ان الله فقیر بدرستیکه خدا درویش ست و نحن اغنیاء و ما توانگریم چون آیت و اقرضوا الله قرضا حسنا بر پیغمبر فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاج ست که از ما قرض میطلبد حقتعالی این آیت فرستاد و از روی تهدید گفت سنکتب ما قالوا زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را الزام نماییم تا بنویسند آنچه گفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند و قتلهم الانبیاء و دیگر بنویسیم کشتن اسلاف ایشان پیغمبران را بغیر حق بناحق و نقول و ما میگوییم ایشانرا نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور ذوقوا عذاب الحریق بچشید عذاب آتش سوزنده را ذلک اینچنین عذابی شما را بما قدمت ایدیکم بسبب چیزیست که دستهای شما پیش فرستاده است ذکر ید برای تحقیق فعل ست و اگر نه فاعل ایشانند و افعال ایشان قتل انبیا بوده و عبادت عجل و امثال آن و ان الله و دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای لیس بظلام للعبید نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابید از روی عدل شما را معذب میسازد الذین قالوا دیگر شنید قول آنانکه گفتند ان الله عهد الینا بدرستیکه خدای عهد کرده است و پیمان فرستاده با یعنی ما را امر کرده الا نؤمن لرسول بآنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده را حتی یأتینا بقربان تا وقتیکه بیارد برای ما قربانی که تأکله النار بخورد آن را آتش بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبود و آن را در وسط خانه مکشوف السقف نهادندی و پیغمبر آن زمان در میان آنخانه ایستاده مناجات کردندی و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت سر را در پیش انداخته متوجه بودندی تا وقتیکه قربان مقبول شدی و علامت قبول قربان آن بود که آتش سفید بیدود با آواز مهیب از آسمان فرود آمدی و در قربانی پیچیدی و بسوختی پس جهودان میگفتند که در توریت مذکورست که جز بدان پیغمبر مگروید که قربانی بدین وجه بیارد حق سبحانه ایشان را الزام میکند بدین آیت که قل قد جاءکم بگوای محمد تحقیق آمدند بشما رسل من قبلی فرستادگان خدای پیش از من بالبینت بمعجزهای روشن چون عیسے و بالذی قلتم و دیگر آمدند بدین نیز که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهیکه مدعای شماست چون زکریا و یحیی فلم قتلتموهم

ع ۹
وقف لازم

پس چرا کشتید ایشان را یعنی زکریا را که صاحب ذبیح بود و پسر او یحیی را ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان که متابعت پیغمبر صاحب
قربانی میباید کرد فان کذبوک پس اگر تکذیب کردند ترا ای محمد ملول مباش فقد کذب پس بدرستیکه تکذیب کرده شدند رسل من
قبلک فرستادگان پیش تو چنان فرستادگانی که ایشان جاءو بالبینات آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر والزبر و مواعظ زاجره
بالاحکام شرعیه والکتاب المنیر و کتاب چون زبور و انجیل روشن کننده حلال و حرام کل نفس هر تنی ذائقة الموت چشنده مرگ ست
وزود باشد ای اهل تکذیب وارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید وانما توفون اجورکم و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را
یوم القیامة روز برخاستن از قبور فمن زحزح عن النار پس هر که دور کرده شد از آتش دوزخ وادخل الجنة و درآورده شد به بهشت فقد فاز
پس هر آئینه رستگار شد و بمراد رسید وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این جهان الا متاع الغرور مگر برخورداری نا پایدار حیات
دنیا را بمتاعی تشبیه کرد که خرنده دران خور یابد و مراد آن ست که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد و اگر بحقیقت آن دانا شوند معلوم گردد
که هیچ نمی ارزد ابیات در دیده اعتبار خوابی ست * بر رهگذر اجل سرابی ست * این منشین زگرم و سرد وش * مشغول مشو بسرخ و زرد وش
لتبلون سوگند است که هر آینه آزمایش کرده خواهید شد فی اموالکم در مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت مهاجران دست تعدی بضیاع
اموال هر یکی که در مکه داشتند دراز کرده میفروختند و هر که از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب و تهدیدش می سوختند حق سبحانه آیت فرستاد که
هر آئینه مبتلا شوید در مالهای خود بنقصان و تلف وانفسکم و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل ولتسمعن و هر آئینه خواهید شنید من
الذین اوتوا الکتاب از آنانکه کتاب بدیشان داده اند من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری ومن الذین اشرکوا و دیگر می شنوید از آن
کسانیکه شرک آورده اند اذی کثیرا رنج بسیار یعنی سخنهای که موجب رنجش خاطر باشد هم بنسبت پیغمبر و هم بنسبت خود وان تصبروا و اگر
صبر کنید بر آزار این گروه وتتقوا و بپرهیزید از مکافات ایشان و ما انتقام حقیقی گذارید فان ذلک پس بدرستیکه این صبر و اتقا من عزم
الامور از استواری کارهای دین ست و درستی نشانهای آن یا از حقائق ایمان ست واذ اخذ الله و یاد کن آن را که فراگرفت
خدای میثاق الذین عهد و پیمان آنانکه اوتوا الکتاب عطا کرده اند ایشان را توریت و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که
لتبیننه هر آئینه ایشان بیان کنند للناس برای مردمان کتاب را که در شان محمد ست ولا تکتمونه و نپوشند آن را پیغمبر را حفص در هر دو
کلمه خطاب میخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنید نعت پیغمبر را و مپوشید که فنبذوه پس بینداختند کتاب را یا بیان را وراء
ظهورهم از پس پشت خود و این کنایه است از عدم التفات واشتروا به و خریدند یعنی برگزیدند بانچه اخذ میثاق بران بود ثمنا قلیلا
بهای اندک را و آن ماکل و رشوتهای احبار و اساقفه بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند فبئس ما یشترون پس بد چیزیست که می خرند
یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی لا تحسبن الذین یفرحون مپندار ای محمد آنانرا که شادی میشوند بما اتوا بانچه آمدند یعنی کردند
از پوشیدن نعت تو ویحبون ان یحمدوا و ایشان دوست میدارند آنکه ستوده شوند بما لم یفعلوا بانچه نکردند حضرت پیغمبر از یهود چیزی پرسید
وایشان جواب آن مخفی داشته بنوع دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرانمودند که براستی خبر دادند با وجود آن دروغ ایشان را استحسان نیز بود این
آیت نازل شد یا در شان منافقان ست که از غزوه تخلف کردند و چون پیغمبر باز آمد ایشان باب اعتذار کشوده توقع تحسین داشتند فلا تحسبنهم
پس مپندار ای محمد مومنان ایشانرا بمفازة که اهل رستن اند من العذاب از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل و جلا و ذلت قبول جزیه
ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذاب دردناک در روز رستخیز ولله و مر خدای راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و
زمینها والله و خدای علی کل شیء قدیر بر همه چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار توانا ست آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی چه بود
ایشان حدیث عصا و ید بیضا و معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی سوال کردند بحیای موتی و ابرای مرضی بازگفتند پس بجناب نبوت پناه آمد گفتند

ع ١٩

ای محمد ما از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو بدین جانب شتافته ایم اگر کوه صفا را زر سازی آن را علامت یگانگی معبود تو میدانیم حق سبحانه این آیت فرستاد که اگر شما طالب آیات وحدانیت اید ان فی خلق السموات بدرستیکه در آفرینش آسمانها و آنچه در روی ست والارض و در آفریدن زمین و آنچه بر روی ست واختلاف اللیل والنهار و آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لایات هر آئینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لاولی الالباب مر خداوندان خرد را که عقول ایشان از شوائب حس و وهم صافی و بادراک دقائق اسرار و حقائق آثار دالی باشد الذین یذکرون الله آنانکه از روی خلوص یاد میکنند خدای را قیاما در حالت ایستادن وقعودا و در وقت نشستن وعلی جنوبهم و بر پهلوهای ایشان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام ذکرست یعنی دایم بذکر حق اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق + من احب شیئا اکثر ذکره نعم ما قال بیت در شب و روز بجز یاد تو در خاطر نیست + بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست + یا مراد از ذکر نماز ست که برین هیأت نگاه میگذارند حسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکرست یعنی سپاسداری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بر آنست و بر نعمت قعود که پایداری صحبت در آنست و بر راحت اضطجاع و منام که آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته اند که مراد از ذکر ذکر دلست زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست الا ذکر دل را فتوری و تقصیری نباشد پس مراد ازین ذاکران صاحبدلانند که مشغول بذکر دل و جانند قیاما در حالتیکه قائم اند یعنی متوجه بار الهی وقعودا و قاعد باز ایستاده اند از ملاهی وعلی جنوبهم و بر جانب اند از ارتکاب مناهی یا قائم اند بر آستانه خدمت و قاعد اند بر بساط قربت وعلی جنوبهم و آسودگانند در بارگاه وجد و حال بر کناره اند از پندار وهم و غرور و خیال نظم

حجاب کثرت از هم بر دریده + بجلوه گاه وحدت آرمیده + زده وهم خرد بر خویش بسته + بحق پیوسته و از خویش رسته

ویتفکرون و اندیشه میکنند از روی استدلال فی خلق السموات والارض در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشان را راه نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و موجب بعد و حیران از نظر ایشان برخاسته از غیبت بحضور آیند و از روی شهود و بزبان نیاز گویند ربنا ای پروردگار ما ما خلقت هذا نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین ست باطلا آفریدنی باطل یا خلق نکرده آن را عبث و هزل سبحانک پاکی تراست از آنکه چیزی را باطل بیافرینی فقنا عذاب النار پس نگاهدار ما را بحمایت لطف خود از عذاب آتش دوزخ ربنا ای پروردگار ما انک بدرستیکه تو از روی عدل من تدخل النار هر کرا در آری بدوزخ و در آنجا جاوید باشد فقد اخزیته پس بدرستیکه او را خوار گردانیدی بعقوبت وما للظالمین و نیست ستمکاران را از مشرک و یهود و نصاری و امثال ایشان من انصار هیچ یکی از یاران که عذاب از ایشان مندفع سازد ربنا ای پروردگار ما اننا بتحقیق که ما سمعنا منادیا شنیدیم ندا کننده را که آشکارا ینادی للایمان میخواند خلق را بسوی ایمان و این منادی محمدست یا قرآن و این عام ترست چه بسیار کس دعوت رسول نیافته اند و همه کس از قرآن میشنوند که بزبان حال ندا میزند ان آمنوا بربکم بدین وجه که بگروید بپروردگار خود فآمنا پس اجابت کردیم منادی را در ایمان آوردیم ربنا ای آفریننده ما فاغفر لنا ذنوبنا پس بیامرز گناهان ما را مراد کبائرست یا سابقا گناهان گذشته وکفر عنا و در گذران و بپوشان از ما سیئاتنا بدیهای ما را مراد صغائرست یا گناهان آینده وتوفنا و بمیران ما را مع الابرار با نیکان و نیکوکاران ربنا ای مدبر کننده و مصلح آرنده کار ما وآتنا ما وعدتنا و بده ما را آنچه ما را وعده کرده علی رسلک بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جاودانی ست یا آنچه بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت مومنان یا آمرزش میطلبیم که انبیا را گفته که از برای ما آمرزش خواهید چنانچه نوح گفت + ولمن دخل بیتی مومنا وللمومنین والمومنات + و چنانچه ابراهیم فرمود + رب اغفرلی ولوالدی وللمومنین + و چنانچه پیغمبر ما را امر کردی که واستغفر لذنبک وللمومنین والمومنات ولا تخزنا یوم القیمة و رسوا مکن ما را در روز رستخیز انک لا تخلف المیعاد بدرستیکه تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر نقل میکند که دعوات خمس که درین آیتهاست از حضرت رسالت پناه و چهار خلیفه بزرگوار وی بترتیب واقع شده حضرت رسالت پناه از مرتبه شهود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا و صدیق اکبر رضی الله عنه در مقام خوف فرمود که ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته + و فاروق رضی الله عنه از تحقیق تصدیق خود خبر داد که ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی + و ذوالنورین در مرتبه حیا طلب غفران کرد که ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و مرتضی کرم الله وجهه از سر همت بطلب موعودات آورد که ربنا وآتنا ما وعدتنا لاجرم سبحانه تعالی این دعوات بر صدف اجابت

رسید پروردگار رحمت از دیوان عنایت بدین وجه صادر شد که فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ پس اجابت کرد مر دعاهای ایشان را پروردگار ایشان
با آنکه گفت أَنِّي لَا أُضِيعُ من ضایع نمی‌گردانم عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مزد عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه نقل میکند که من از سید عالم سؤال کردم
که هیچ جا سخنی از اجر زنان نیست این چگونه باشد که مردان مهاجر را مناقب بسیار کرده و مهاجرات را از آن نصیبی ارزانی نفرموده این آیت آمد که من عمل
هیچ عامل را از شما ضایع نکنم مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد و زن بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ برخی از شما از برخی دیگر یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان
و مردان از زنان محصل سخن آنکه شما در ثواب یک حکم است هر که عمل کند مزد برد و ذکورت و انوثت را در آن مدخل نیست فَالَّذِينَ هَاجَرُوا
پس آنانکه هجرت کردند از شرک یا از اوطان خود وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ و بیرون کرده شدند از سراها و منازل خود یعنی حضرت پیغمبر
و آنها را که مشرکان از مکه بیرون کردند وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلام اند چون بلال و عمار و در العرب
و ستم صهیب رومی که او را به سبب اموال بسیار رنجانیدند وَقَاتَلُوا و کارزار کردند با کفار وَقُتِلُوا و کشته شدند در جهاد این نامه مهاجران لَأُكَفِّرَنَّ
عَنْهُمْ هر آینه در گذرانم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ و در آرم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي به بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا تحت منازل آن جویها پاداش دهیم ایشان را ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ پاداش دادنی از نزدیک خدای وضع مظهر در موضع
مضمر دلیل بر تعظیم ثواب داده است و اضافت ثواب به عندیت و تقیید به اسم الله دالست بر ذات با مجموع صفات بر تعظیم ثوابست وَاللَّهُ عِنْدَهُ
حُسْنُ الثَّوَابِ ۝ و خدای است که نکوی پاداش و پاداش نیکو نزدیک اوست در تفاسیر آورده است که مشرکان مکه در نعمت بودند و فقرای مسلمانان محنت
میکشیدند و در خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلیه ایشان با پیغمبر خود خطاب
فرمود و مراد درویشان امت اند لَا يَغُرَّنَّكَ باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا رفتن و آمدن کاروان کافران فِي الْبِلَادِ در شهرها برای تجارت چه آنها
ایشان مَتَاعٌ قَلِيلٌ قدر برخورداری اندک است که زود زائل شود ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ پس جایگاه که بآخرت روند بازگشت ایشان دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۝
و بد آرامگاهیست دوزخ لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لیکن آنها که بترسیدند از عقاب پروردگار خود و بمتاع دنیا مغرور نگشتند لَهُمْ جَنَّاتٌ مر ایشان را
بوستانهاست بر آن وجه که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر قصور آن یا درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خَالِدِينَ فِيهَا
جاوید باشند در آن بوستانها نُزُلًا در حالتیکه این بوستانها پیشکشی باشد مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای نزل آنرا گویند که در منزل مهمان ما نزل حاضر
سازند و بسیاری و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکو داشتن او باشد و هرگاه که بهشت نزل مهمان دار السلام خواهد بود پس نعمت کلی چه تماشای پرتو
انوار لقا باشد بیت توای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت ¦ نمیخواهم بهشت و نعمت دیدار میخواهم وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خدای است
از الطاف خفیه خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ ۝ بهتر است مر نیکوکاران را از متاع فانی وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و هر آینه از اهل کتاب لَمَنْ يُؤْمِنُ کسی هست
که میگرود بِاللَّهِ بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و بآنچه بر شما منزل شده که قرآنست وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و بدان نیز که بدیشان فرستاده اند که توریت است
یا انجیل مراد ابن سلام است و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او خَاشِعِينَ لِلَّهِ در حالتیکه ترسکاران اند یا متواضعان مر خدای را لَا يَشْتَرُونَ بدل نمیکنند
بِآيَاتِ اللَّهِ باحکام توریت یا نعت پیغمبر ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را چنانچه احبار یهود رشوت خوار اند أُولَٰئِكَ آن گروه مومن خاشع و متدین لَهُمْ أَجْرُهُمْ
مر ایشانراست مزد ایشان ذخیره نهاده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝ زود حساب است
بآسانی و زود حساب مومنان خواهد کرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان اصْبِرُوا صبر کنید بر ادای فرائض یا بر جهاد یا بر ایذای اعدا
و حقیقت آنست که بر امتثال احکام شرعیه یا بر طاعت را شامل باشد وَصَابِرُوا و شکیبائی نمائید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان
محاربه وَرَابِطُوا اسپ ساخته و آماده باشید مقابل اعدا الله را و مرابطه آنست که مسلمانان در ثغور اسلام اسپان و اسلحه آماده دارند تا اعدای کفار از
مومنان باز توانند داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار نماز است بعد از نماز وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝

ع ۹

شاید که شما رستگار شوید محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهده نفوس به نهی از هوا و امر بطاعت مولی و صابروا فرمائید بر مراقبه قلوب مع الله بتسلیم در بلا و رضا بجریان احکام قضا و قدر و رابطوا مرابطه ارواح بوصول بحق و انقطاع از ما سوی الله و اتقوا الله در زید بمحافظت اسرار از التفات باغیار تا باز رسته شوید از حجب وجود و لعلکم تفلحون فی الله و فائز گردید بعد از فنا بدولت بقا بالله مثنوی گر بقا خواهی بیا شو در فنا کمترین چیزی که بیتر آید بقا است

سورة النساء مدنية | بسم الله الرحمن الرحیم | و هي مائة و ست و سبعون آية

یا ایها الناس ای مردمان اتقوا بترسید و بپرهیزید ربکم از خشم و عذاب پروردگار خویش الذی آن آفریدگاری که بمحض قدرت خلقکم بیافرید شما را با وجود اختلافات الوان و اشکال و السنه من نفس واحدة از یک تن که آن آدم است و خلق منها و بیافرید از آن تن تنها زوجها جفت وی را که حوا است و صحیح آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم آفرید و بث منهما و پراگنده کرد و ظاهر گردانید از آدم و حوا بواسطه توالد و تناسل رجالا کثیرا مردان بسیار و نساء و زنان فراوان و اتقوا الله و بترسید از مخالفت امر خدای الذی آن خداوندی که شما در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر تساءلون به حاجت میطلبید و سوگند بر یکدیگر میدهید بآن خدای و الارحام و بپرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر مهربانی و پیوند کنید ان الله کان بدرستیکه خدای هست و بوده و همیشه باشد علیکم رقیبا بر شما دیده بان بیننده بر همه اقوال و افعال شما مطلع است در هر که داند که خدای نگهبان او است باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد و بوقت عزیمت بر ناپاکی و بیباکی از وی شرم دارد مثنوی هر که موقن بود بانکه خدای حاضر و ناظر است در همه جای بر در و دیوار حاجب و بواب نیست در دیدن خدای حجاب در پس پرده ای تو سر تو که تو اندر مخالفت با او در بن چاه و در شب تاریک در جبید او مور در شب تاریک و آتوا الیتمی و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیای ایشان اموالهم مالهای ایشان را که بحکم وصایت و ولایت متصرف کرده اید آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر خود در رمه ایشان سر داده بعوض آن گوسفند فربه بر گرفتندی و میگفتند شاة بشاة حق سبحانه فرمود و لا تتبدلوا الخبيث بالطيب و بدل مکنید مال ناپاک یتیم را بمال پاک خود یعنی فرا مگیرید جید را از مال یتیم که در حق شما خبیث است بجای آن منهید مال ردی را که بنسبت شما طیب است و لا تاکلوا اموالهم و مخورید مالهای ایشان را الی اموالکم آمیخته با مالهای خود انه بدرستیکه خوردن مال یتیم یا تبدیل آن یا خیانت در آن هست نزدیک خدای حوبا کبیرا گناهی بزرگ این آیت در شان یکی از قبیله غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او بولایت عمومیت اموال او را متصرف شده چون پسر بحد بلوغ رسیده مال خود را از عم طلب نمود و ادای آن مال میکرد و مرافعه ایشان بمجلس علیه نبوی افتاد و این آیت فرود آمد و غطفانی گفت نعوذ بالله من الحوب الکبیر بر زبان رانده تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود و ان خفتم و اگر می ترسید یا میدانید الا تقسطوا آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فی الیتمی در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عائشه صدیقه رض نقل میکند که این آیت در شان کسی فرود آمد که یتیمه در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف در مال صغیره که او داشت میخواست که او را در قبیله نکاح آرد حق خدمت و نفیس کابین یتیمان چنانچه باید فرو گذارد و بانواع مشقت او را مزاحم میشد و هرچه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد آیت آمد که اگر بترسید که در تعیین مهر یتیمان و ادای مال ایشان از روش عدالت دور برید فانکحوا پس نکاح کنید ما طاب لکم آنچه خوش آید شما را من النساء از زنان مثنی دوگانه و ثلث و سه گانه و ربع و چهارگانه یعنی مختار است که از اعداد مذکوره هر کدام که خواهد بخواهد فان خفتم پس اگر بترسید یا دانید الا تعدلوا آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان فواحدة پس اختیار کنید یک زن را او ما ملکت ایمانکم یا سریه گیرید آن چیز را که مالک آنست دستهای شما یعنی شما را بملکیت در آن تصرف هست ذلک این اختیار واحده یا سریه ادنی نزدیکتر است الا تعولوا که میل نمائید و انحراف نورزید یا خانه تنگ نشوید و آتوا النساء و بدهید مر زنان را که در قید نکاح آورده اید صدقتهن کابینهای ایشان را نحلة در حالتیکه هست آنها عطیه هدیه و عطیه از خدای تعالی بخشیده شده با ایشان فان طبن لکم پس اگر این زنان خوشخوی باشند و ببخشند مر شما را و بگذارند عن شیء منه نفسا از مهر چیزی از کابین جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی

فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا پس بخورید آن چیز را بکار برید سازگار خوشگوار در مدارک آورده اند که حضرت رسالت پناه ﷺ در تفسیر فرمود که هنی آن بود که دردی
نکند و مری آنکه دردی رنجی و دردی بنا نشد وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ و مدهید سفیهان و کم خردان را أَمْوَالَكُمُ مالهای خود را خطاب با اولیای نسوان و ایتام
است و اضافت مال به ایشان جهت تصرف ایشان است دران بحق ولایت الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ آن مالهای که گردانیده است خدای لَكُمْ قِيَامًا برای شما سبب قوام
معیشت و معاد را والله اتمام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات وَارْزُقُوهُمْ و بهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر
کنید فِيهَا دران مالها بقدر کفاف ایشان وَاكْسُوهُمْ و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال ایشان وَقُولُوا لَهُمْ و گوئید بعد از منع مال مر ایشان را قَوْلًا
مَعْرُوفًا سخنی نیکو پسندیده مثلا اگر یتیم باشد گوئید این مال از آن تو است و من خزینه دار توام و وقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعده کنید
که دل ایشان را خوش سازد وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ و بیازمائید یتیمان را اگر مردانند بعقل و تمیز و صیانت اموال و دقائق بیع و شری و اگر زنانند بغزل و نسج و ترتیب
امور خانه حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا آنگاه که برسند بحد نکاح و این کنایت از بلوغ است فَإِنْ آنَسْتُمْ پس اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ مِنْهُمْ رُشْدًا
از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ پس بسپارید بدیشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که در دست شما
بوده وَلَا تَأْكُلُوهَا و مخورید ای اوصیا و اولیا مالهای یتیمان را و تلف مکنید إِسْرَافًا از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قانون شرع
باشد وَبِدَارًا و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن و پیشی گرفتن أَنْ يَكْبَرُوا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال ایشان از
خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما بازستانند وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از اوصیا و اولیای یتیم که مال در دست اوست توانگر فَلْيَسْتَعْفِفْ
پس باید که از مال یتیم دست باز دارد و عفت و خویشتن داری بجای آرد وَمَنْ كَانَ و هر که باشد از آن جماعت که مال یتیم در دست ایشان است
فَقِيرًا درویش و محتاج فَلْيَأْكُلْ پس باید که بخورد از مال یتیم بِالْمَعْرُوفِ به نیکوی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس بمقداری که اجرت سعی اوست
فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس چون بدهید و باز گذارید إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ به یتیمان مالهای ایشان فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید با قرار ایشان بقبض
مال تا در میان شما جدال و خصومت پدید نیاید وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای حَسِيبًا گواه و بندگان را جزا دهنده مر اعمال ایشان را یا حساب
کننده همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بوده که زنان را مطلقا و مردان خرد سال را میراث نمیدادند و میگفتند که مال کسی را بود که با دشمن
قتال تواند کرد و بطعن نیزه و بضرب شمشیر غنیمتها در حوزه تصرف تواند آورد و چون حضرت رسالت بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث بر همین قانون مستمر بود تا روزی
ام کحه بجناب نبوت آمد و گفت که اوس بن صامت دعوت حق را لبیک اجابت گفته و من از وی سه دختر دارم مال بسیار گذاشته و ابنای عم او بحیله تصرف
در آورده اند و مرا و صغیره را محروم و بینوا گذاشته حضرت رسالت ایشان را طلبید و صورت ماجرا بحضور ایشان باز راند ایشان همان قانون جاهلیت
را دستاویز ساختند که طریق پدران و اجداد را رواج دهند آیت آمد که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مر مردان را اگر خرد باشند و اگر بزرگ بهره است مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ
از مالیکه بگذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را نیز حصه هست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ
از آنچه والدین و اقارب گذارند مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار بود حق سبحانه مقرر ساخته برای
ایشان نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهره باندازه پدید کرده وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت میراث أُولُو الْقُرْبَىٰ خویشانی
که میراث نمی برند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمانی که بیگانه باشند وَالْمَسَاكِينُ و درویشان و محتاجان فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ پس بدهید ایشان را
چیزی از آنچه مقسوم میگردد تا دل ایشان خوش شود مراد آنست که بر حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفته اند این امر بر
سبیل وجوب بوده و بآیت مواریث و وصایا منسوخ شده وَقُولُوا لَهُمْ و بگوئید مر این جماعت را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی پسندیده که موجب جبر خاطر ایشان بود
وَلْيَخْشَ الَّذِينَ و باید که بترسند آنانکه لَوْ تَرَكُوا اگر بگذارند مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ خویش ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان ضعیف و عاجز خَافُوا
عَلَيْهِمْ ترسند بر ایشان از [illegible] ضایع شدن یعنی ورثه باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند

رحمت و شفقت عرضی دارند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزندان خرد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بچنان مجلسی در آیند حرمان ایشان جائز هست یا
نه و بر آئینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند بنسبت دیگران نیز جائز نشمارند بیت وانکه چیزیست کمال مردی پسند
لیکن آنچه بخود نپسندی ه فلیتقوا الله پس باید که از عذاب خدای ترسند ولیقولوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قولا سدیدا ه سخن راست و درست یعنی عذر
جمیل و وعده نیکو ان الذین بدرستی آنانکه از روی جرات یاکلون اموال الیتمٰی میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را ظلما از جهت بیداد و ستم
انما یاکلون جز این نیست که میخورند فی بطونهم نارا در شکمهای خویش آتش در انوار از ابوهریره نقل میکنند که حضرت رسالت پناه فرمود که
حق سبحانه بر انگیزد روز قیامت قومی را از گورها و بیرون می آید آتش از دهن های ایشان گفتند که یا رسول الله این کدام طائفه باشند فرمود که نمی بینید که
خدای میگوید انما یاکلون فی بطونهم نارا ه و در تفسیر کبیر است که روز قیامت خورنده مال یتیم به عرصات در آید و آتشی که درون او از آن مملوست بامیزد و دود از
دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می آید و بدین علامت همه کس بشناسند که این آکل اموال یتیمان است پس بدین سخن حمل کلام بر ظاهر انسب است
ع
وسیصلون و زود باشد که انداخته شوند خورندگان مال یتیم حفص بصیغه معلوم خواند معنی آنست که زود در آیند خورندگان مال یتیم سعیرا ه در آتش بر افروخته
یوصیکم الله امر میکند خدای شما را فی اولادکم در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان با فریضه میگرداند بحکم خویش درباره فرزندان شما سهام میراث را برین جمله
للذکر مر پسر را باشد مثل حظ الانثیین ه مانند بهره دو زن فان کن نساء پس اگر باشند اولاد میت زنان خالص که با ایشان مرد نبود فوق اثنتین
بالای دو یا دو فلهن پس مر ایشان را که باشد ثلثا ما ترک ه دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است وان کانت واحدة و اگر باشد یک وارث دختر
و بس فلها النصف پس مر او راست نصفی از متروک متوفی ولابویه و مر پدر و مادر میت را لکل واحد منهما مر هر یکی را از ایشان السدس حصه
شش یکیست مما ترک از آنچه گذاشته باشد فرزندان ان کان له ولد ه اگر باشد مر آن فرزند مرده را فرزندی خواه مرد و خواه زن فان لم یکن له ولد
پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی وورثه ابواه و میراث برند از وی همین مادر و پدر او فلامه الثلث پس مادر او راست یک بهره از مال و
چون حصه وراثت کرد بر ابوین و نصیب ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی نصیب اب است فان کان له اخوة پس اگر باشند مر این متوفی را برادران مادری و پدری
یا بعضی پدری و بعضی مادری فلامه السدس پس مادر میت را باشد شش یک از متروک و این نصیبها که بجهت ورثه مفروض شده بدیشان میرسد
من بعد وصیة از پس وصیتی که یوصی بها وصیت کرده شده است بدان و حفص معلوم میخواند یعنی که موصی میت است او دین یا بعد از ادای دین
که در ذمه مورث باشد اباؤکم و ابناؤکم پدران شما و پسران شما لا تدرون نمیدانید شما ایهم که کدام از ایشان اقرب نزدیکتر است
و بکار آینده تر لکم نفعا مر شما را از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا بشفقت و در آخرت
بشفاعت و چون حق تعالی با حوال ورثه و مورث داناست پس قطع کرد سهام مواریث را و فرض گردانید فریضة فرض گردانیدنی من الله ثابت
از نزدیک خدای ان الله کان بدرستیکه خدای هست علیما دانا بمراتب هر یک از ورثه حکیما ه حکم کننده در تقدیر سهام ایشان ولکم و مر شما راست ای
شوهران نصف ما ترک ازواجکم نیمه آنکه ترکه گذارند زنان شما ان لم یکن اگر نباشد لهن ولد ه مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه بیشتر و خواه از شما و خواه از غیر
شما خواه مذکر خواه مونث خواه صلبی و خواه ولد ابن یا ولد ابن الابن هر چند پایان رود فان کان لهن ولد پس اگر آن زنان را فرزند باشد بهر وجه که بود فلکم الربع
پس شما را حصه چهار یک باشد مما ترکن از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع که حصه شماست تواند گرفت من بعد وصیة
از پس وصیتی که زوجات شما یوصین بها وصیت کرده باشند بدان او دین یا از پس قضای وامی که در ذمه ایشان باشد ولهن الربع و مر زنان راست
چهار یکی مما ترکتم از آنچه شما میگذارید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده همه در ربع شریک اند ان لم یکن لکم ولد ه اگر نباشد مر شما را فرزند خواه یکی
و خواه زیاده خواه مذکر و خواه مونث خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان فان کان پس اگر باشد لکم ولد مر شما را فرزند بهر وجه که بود فلهن الثمن
پس آن زنان راست هشت یکی مما ترکتم از آنچه شما گذاشته اید از اموال من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی که توصون بها وصیت میکنید بدان

اَوْ دَیْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمهٔ شما باشد وَاِنْ كَانَ و اگر باشد رَجُلٌ یُّوْرَثُ مردی که ازو میراث بگیرند كَلٰلَةً کسی که والدین و اولاد ندارد اَوِ امْرَاَةٌ
یا زنی که کلاله بود و مراین مرد و زن نیز درین حکم داخل ست وَّلَهٗٓ اَخٌ برادر مادری باشد اَوْ اُخْتٌ یا خواهر مادری فَلِكُلِّ وَاحِدٍ پس مر یکی را
مِّنْهُمَا ازین برادر و خواهر السُّدُسُ شش یک حصه رسد از میراث کلاله و ذکر درین صورت با انثی یکسان ست فَاِنْ كَانُوْٓا پس اگر باشند
اولاد ام اَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ بیشتر از برادری و خواهری فَهُمْ پس ایشان تمامی خواه ذکور خواه اناث یا مختلط از فریقین شُرَكَاۗءُ فِي الثُّلُثِ انبازانند
در سه یک مال میت ذکور بر اناث و این میراث بدیشان میرسد مِنْۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ يُّوْصٰى بِهَآ اَوْ دَيْنٍ وصیت
کرده شده است بدان یا پس از ادای دین غَيْرَ مُضَاۗرٍّ در حالتیکه میت غیر زیان آرنده باشد بر ورثه در وصیت و دین ضرر در وصیت آنست که از ثلث
مال متجاوز باشد و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین مر کسی را که در ذمهٔ او چیزی نداشته باشد وَصِيَّةً مِّنَ اللّٰهِ نگاه دارید وصیتی را که هست از نزدیک
خدای وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست به نیات شما در نفع و ضرر حَلِيْمٌ بردبار است بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و توبه گناه ایشان قبول فرماید تِلْكَ
آن احکامی که تقدیم یافت در امور یتامی و جهات نکاح و قسمت مواریث حُدُوْدُ اللّٰهِ اندازهای حکم خداست که از آن در نشاید گذشت وَمَنْ يُّطِعِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و هر که
فرمان برد خدا و رسول او را درین حکمها يُدْخِلْهُ در آرد خدای او را جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانها که پیوسته میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار آن جویها خٰلِدِيْنَ
فِيْهَا در حالتیکه جاویدان درین جنات جاویدان باشند همه آن وَذٰلِكَ و این ادخال مطیعان در بهشت بصفت خلود الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ رستگاری بزرگ ست
آورده‌اند که چون آیت میراث نازل شد عیینه بن حصن فزاری که بمیراث کودکان و زنان راضی نبود گفت من میراث ندهم مگر کسی را که بر پشت
مرکب مقاتله تواند کرد حق تعالی این آیت فرستاد که هر که فرمان خدای و رسول او نبرد وَيَتَعَدَّ حُدُوْدَهٗ و در گذرد از اندازهای که در حلال و حرام و
میراث و سائر احکام مقرر شده يُدْخِلْهُ نَارًا در آرد او را در آتش دوزخ آتشی خَالِدًا فِيْهَا در حالتیکه جاوید باشد در آن مذهب صحیح آنست
ع
که خلود بجهت استحلال محرمات بود که مرآن عاصی مستحل را باشد وَلَهٗ عَذَابٌ مُّهِيْنٌ و عذابی خوار کننده وَالّٰتِيْ و آن زنانی که از جهت متابعت هوای
نفس يَاْتِيْنَ الْفَاحِشَةَ بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند مِنْ نِّسَاۗىِٕكُمْ از زنان شما مراد محصنات اند یعنی شوهرداران فَاسْتَشْهِدُوْا
پس شما ای حکام شریعت گواه طلب کنید عَلَيْهِنَّ بر فعل فاحشه این زنان اَرْبَعَةً مِّنْكُمْ چهار مرد عاقل و بالغ از شما که مسلمان باشند فَاِنْ
شَهِدُوْا پس اگر چهار تن بر زنا بر ایشان گواهی دهند فَاَمْسِكُوْهُنَّ فِي الْبُيُوْتِ پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانها و صحیح اقوال آنست
که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زناکار برین وجه بود که ایشان را در خانها محبوس سازند حَتّٰى يَتَوَفّٰىهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتیکه متوفی سازد ایشان را ملک الموت یا
استیفای ارواح ایشان کند مرگ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيْلًا راهی ایشان را یعنی یا حدی تعیین کند که از حبس خلاصی یابند
و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم فرمود که فرا گیرید از من قد جعل الله لهن سبیلا یعنی خدای سبحانه وعده کرده بود آن را که است خواهم فرمود که الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر جلد و تغریب
عام پس حکم این حدیث امساک بیوت منسوخ شد و اشهاد و استشهاد باقی ماند وَالَّذٰنِ و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند يَاْتِيٰنِهَا مِنْكُمْ بیایند
بفاحشه از شما که مسلمانان آزاد اید فَاٰذُوْهُمَا پس برنجانید ایشان را بزبان بسرزنش و ملامت کنید و ابن عباس فرموده که ایشان را بدست نیز ایذا باید کرد
فَاِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه وَاَصْلَحَا و کار خود بصلاح آرند فَاَعْرِضُوْا عَنْهُمَا پس روی بگردانید یعنی دست باز دارید از ایشان این حکم نیز بحکم
جلد و نفی منسوخ شد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستیکه خدای هست توبه پذیرنده از بندگان رَّحِيْمًا مهربان بر توبه بندگان اِنَّمَا التَّوْبَةُ
جز این نیست که قبول توبه عَلَى اللّٰهِ بر خدا لازم است نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلاف در آن متصور نیست و وعدهٔ قبول توبه لِلَّذِيْنَ مر کسانی است که
يَعْمَلُوْنَ السُّوْۗءَ بدی میکنند بِجَهَالَةٍ بنادانی و میاطفی فرموده که گناه مومن بجهل ست یعنی نه از روی شک و عناد و جحود و استکبار و شاید که جاهل باشند
بعقوبت آن و ایشان بجهل عملهای بد میکنند ثُمَّ يَتُوْبُوْنَ پس باز گشت مینمایند بحق سبحانه مِنْ قَرِيْبٍ از زمانی نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا ملک
الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن گردد و اصح اقوال آنست که زمان قریب پیش از مرگ ست و اگرچه بمقدار فواق ناقه باشد

بود. در تفسیر عین المعانی آورده که تائبی را که یک نفس پیش از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استحسان میگویند که چه زود آمدی و چه خوش مساعدت نمودی و مؤید این قول است آنکه
حضرت رسالت پناه فرمود که ان الله یقبل التوبة عبد ما لم یغرغر و بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان رحلت موت معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور
باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود ؎ بیت ؎ غافل مشو ای عاصی از درد و ندم باش ؎ هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش ؎ فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه که مر توفیق یافته
بود از گناه توبه کنند یَتُوْبُ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ توبه ده ایشان است و باز گردد بمغفرت بر ایشان وَكَانَ اللّٰهُ عَلِیْمًا و هست خدای دانا بتوبه تائبان حَكِیْمًا ۝
حکم کننده بانچه تائب را عقوبت نباشد وَلَیْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِیْنَ مر آن کسانرا که بطریق اصرار یَعْمَلُوْنَ السَّیِّاٰتِ بدیها میکنند حَتّٰٓى اِذَا
حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ قَالَ اِنِّیْ گوید بدرستیکه من تُبْتُ الْئٰنَ توبه میکنم اکنون این سخن
در شان توبه منافقان ست و توبه ایشان قبول اسلام باشد بحسب ظاهر و این صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست وَلَا الَّذِیْنَ یَمُوْتُوْنَ
و نه توبه مقبول ست مر آنهارا که میرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا
که ایمان یأس ست و آن سود نمیدارد و قوله تعالی فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا اُولٰٓئِكَ آن گروه که منافق باشند و آنانکه بر کفر میرند و حال آنکه اَعْتَدْنَا ما
لَهُمْ آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عَذَابًا اَلِیْمًا ۝ عذابی دردناک که تکلیف و اطلاع نداشته باشند آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون
یکی وفات کردی در روجهاء او بازماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت تعزیت جامه بر سر آن زن انداختی و او را درین
عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی و اگر نه بشوهر دادی و مهر معجل او خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده
محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او بدین کس رسیدی تا گران سلیقه قبل از القاء ثوب سر او با اهل خود
پیوستی وارث زوج متوفی را بر وی دست نبودی و در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتیکه ابو قیس انصاری وفات کرد و زنی کبیشه نام از و بازماند پس فرزند
ابو قیس که از زن دیگر بود کبیشه را بجهت تصرف در او در دو با او معیشتی بطریق مصارة آغاز نهاد غرضش آنکه هر چه دارد بدو دهد کبیشه صورت حال بحضرت
رسالت پناه بموقف عرض رسانید خواجه عالم فرمود که بخانه باز گردد و پای اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه باز گردید و بعضی دیگر
زنان مدینه که بدان بلا مبتلا بودند بدین درگاه نبوت پناه آوردند و گفتند یا رسول الله و کلنا کبیشة که ما همه بدستور کبیشه جام زهر آلود این بلیت نوشیده ایم و لباس
محنت طراز این قضیه پوشیده حق سبحانه از روی رافت این آیت فرستاد یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان لَا یَحِلُّ لَكُمْ روا نیست مر شما را اَنْ
تَرِثُوا النِّسَآءَ آنکه میراث گیرید زنان را كَرْهًا از روی ناپسند و کراهیت ایشان تقیید میراث گرفتن بکره دلالت بر آن نمی کند که بطوع
و رغبت ایشان را میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شیء بذکر دلالت بر نفی ما عداه نکند کقوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق و چه قتل در وقت
عدم خشیه املاق هم جائز نیست وَلَا تَعْضُلُوْهُنَّ و منع مکنید این زنان را از تزویج و گفته اند خطاب با مردان ست که زنان خود را تنگ آورده و برای آنکه
از سر مهر خود در گذرند ایشان را در خانه باز میداشتند حق سبحانه میفرماید که زنان را محبوس مسازید و بار مدارید لِتَذْهَبُوْا تا ببرید بِبَعْضِ مَآ اٰتَیْتُمُوْهُنَّ
بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر اِلَّآ اَنْ یَّاْتِیْنَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُّبَیِّنَةٍ بفعل زشت روشن کرده شده تشهود عدول و حفص بکسر یا خوانده یعنی
فاحشه روشن کننده حال ایشان را و فاحشه درین آیت نشوز ست یعنی چون زن سر باز زند از صحبت مرد مر در ارزد او را از وی خلع طلب و بعضی گفته اند
فاحشه زنا ست و حد آن در جاهلیت یا در بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده و حالا این حکم منسوخ ست وَعَاشِرُوْهُنَّ و زندگانی کنید با زنانیکه
مرتکب فاحشه نشده اند بِالْمَعْرُوْفِ به نیکوئی در قول و فعل و نفقه و سکنی یا بیاموزید ایشان را احکام و آداب شریعت که هیچ نیکوئی به از آن نیست فَاِنْ
كَرِهْتُمُوْهُنَّ پس اگر ایشانرا نخواهید صبر کنید بر آن فَعَسٰٓى اَنْ تَكْرَهُوْا شَیْئًا پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزی را وَّیَجْعَلَ اللّٰهُ و گرداند خدای
فِیْهِ در آن چیز که شما ناخوش دارید خَیْرًا كَثِیْرًا نیکوئی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره وَاِنْ اَرَدْتُّمُ و اگر خواهید شما بواسطه
کراهیت از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زنی مَّكَانَ زَوْجٍ بجای زنی دیگر وَّاٰتَیْتُمْ و داده باشید

احدیٰهن یکے از ایشان راکه داعیهٔ طلاق او دارید قنطارا مال بسیار بحدیکه کابین فلا تاخذوا منه شیئا پس باز مگیرید از آنچه بدو داده اید چیزے
اندک وبسیار أتأخذونه آیا میگیرید چیزے از آن مال بهتانا باطل وستم واثما مبینا وجرمے ظاهر وگناهے هویدا بهتان را در قول باطل
استعمال میکنند ومعنی بهتان درین آیت آنست که شوهر مهرے از برای زن فرض کرده وبران گواه گرفته پس چون استرداد آن میکند گویا مدعی اداست که
آن مهر را بوے نکرده واین بهتان صریح ست وکیف تأخذونه وچگونه میگیرید وبکدام روے وبچه جهت فرا میستانید مال را از زنان خود وقد افضی وحال آنکه رسیده است
بعضکم الی بعض برخی از شما بدیگرے کنایت از مباشرت ست واخذن منکم وفرا گرفته اند آن زنان از شما در وقت عقد میثاقا غلیظا
پیمانی محکم وعهدی استوار که آن کلمه نکاح ست یعنی ایجاب وقبول ودر حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمة الله وآورده اند که بعضی از جاهلان در زمان جاهلیت زنان
آبای خود را نکاح میکردند حق سبحانه ازین عمل نهی فرمود وگفت ولا تنکحوا وبزنی مخواهید ونکاح در میارید ما نکح آباؤکم آن را که بخواسته اند پدران
شما من النساء از زنان وبنکاح در آورده الا ما قد سلف مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه است انه کان بدرستیکه نکاح
زن پدر بود قبل از نهی وهست بعد از تحریم فاحشة عملی زشت وناپسندیده ومقتا ومبغوض خدای ومردمان واین عمل نزد اشراف عرب نکوهیده
می بوده وفرزندے راکه ازین پدر متولد شدے مقیت میگفته اند یعنی دشمن داشته شده وساء سبیلا وبد راهیست این راه وگفته اند مراتب قبح
سه است یکے قبح عقلی که فاحشة اشارت بدان ست دوم قبح شرعی که مقت عبارت از انست سوم قبح عرفی وساء سبیلا مشتمل بر آنست حرمت علیکم حرام
کرده شد بر شما امهاتکم نکاح مادران شما واین امومت شمولی دارد بهر زنے که نسب مرد بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر وپدر پدر هرچند
بالا رود خواه از طرف اناث چون مادر مادر ومادر مادر مادر هرچند بالا باشد حکم مادر دارد در تحریم وبناتکم ودختران شما واین نیز عام ست هر زنیکه نسب بر تو راجع
از جهت اولاد ذکور ویا اناث یکدرجه یا زیادت در بنات داخل ست واخواتکم وخواهران شما هر زنے که با مردے در صلبی بوده باشد یا رحمی گذشته بود
خواهر اوست پس خواهر عام باشد یعنی پدرے ومادری وپدری ویا مادری وعماتکم وخواهران پدران شما هر زنے راکه با پدر کسے یا با جد او هرچند بالا
رود در صلبی بوده باشد یا رحمی همراه بوده عمه آن کس ست وانجا نیز طرق ثلاثه متصور ست یعنی پدری مادری ویا پدری یا مادری وخالاتکم وخواهران مادران
شما هر زنے که با مادر کسے یا مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا رحمی گذشته خاله آن کس ست ودر تنوع آن بوجوه مذکوره امکان دارد وبنات
الاخ ودختران برادر بر وجه که اخوت ثابت شود از وجوه ثلاثه وبنات اولاد ایشان واولاد اولاد ایشان چندانچه دور شوند همان حکم دارند
وبنات الاخت ودختران خواهران از هر وجه که اختیت تحقق یابد واین نیز متناول بنات اولاد اخت وبنات اولاد اولاد ایشان ست هرچند
پایان روند همه داخل بنات اخت اند وامهاتکم وحرام کرده شده اند بر شما مادران شما اللاتی ارضعنکم آنها که شیر داده اند شما را آنچه را
مادر میگویند از برای حرمت ایشان پس هر زنے که شیر دهد کسی را وزنیکه داده باشد آن شیر دهنده را وزنی که شیر داده باشد شوهر آن کس که شیر از وے داده
با ام ولد در رضاع واقع شود همه ام رضاعی اند واخواتکم من الرضاعة وخواهران شما از جهت شیر خوردن امام اعظم وامام مالک رحمهما الله برآنند که
حکم رضاع باندک وبسیار شیر خوردن ثابت ست ومذهب امام شافعی وامام احمد بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمیشود وامهات
نسائکم ومادران زنان شما وجدات ایشان از قبل پدر ومادر به نسب ودر رضاع همین حکم دارد وربائبکم ودختران زنان شما اللاتی فی حجورکم
آن دختران که در کنار تربیت شما پرورش می یابند وشرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند من نسائکم اللاتی از آن زنانیکه دخلتم بهن
شما با ایشان دخول کرده باشید فان لم تکونوا پس اگر نباشید شما که بخلوت دخلتم بهن در آمده باشید با ایشان این دخول کنایت ست از مباشرت فلا
جناح علیکم پس هیچ گناهے نیست بر شما در نکاح ربائب وحلائل ابنائکم ودیگر از محرمات زنان پسران شما الذین من اصلابکم آن پسران که
از پشتهای شما اند چون حضرت رسالت پناه زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که پسر خوانده آنحضرت بود طلاق داد آنحضرت بعقد نکاح در آورد مشرکان
عرب آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را خواست این آیت فرود آمد که حلیله پسر صلبی حرام ست نه زن کسیکه پسر خوانده باشد وان تجمعوا ودیگر حرام ست بر شما آنکه جمع

کنید بَیْنَ الْاُخْتَیْنِ میان دو خواهر بیک نکاح اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که آن معفو عنه است و بعضی از مفسران
رانند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علی نبینا و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهران لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف و در دین وی حلال بوده اِنَّ اللّٰهَ
کَانَ بدرستیکه خدای هست غَفُوْرًا آمرزگار آن کسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این امر کرده اند رَّحِیْمًا مهربان بر کسانیکه در اسلام این عمل بجای
آورده اند و بعد از آن توبه کرده تامل در معنی این دو اسم مفلسان بے بضاعت را سرمایه تمام ست بهت سرمایهٔ عاصیان بازار امید غفران تو و رحمت بیغایت
وَّالْمُحْصَنٰتُ و حرام کرده شده بر شما شوهرداران مِنَ النِّسَآءِ از زنان اِلَّا مَا مَلَکَتْ مگر آنچه مالک او شده است
اَیْمَانُکُمْ دستهای شما ابوسعید خدری نقل میکند که در حرب حنین از غنائم اوطاس مال بقیاس باهل جهاد رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشان از حسب
نسب مشناخیتم بقید اسیری ما در آمدند و چون حرمت زنان شوهرداران ما را معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران متردد گشتیم و ایشان را اگرچه ملک یمین ما
بودند از قبیل محصنات می شمردیم بعد از عرض حال بحضرت رسالت پناه این آیت نازل شد که زنان کفار اگرچه شوهردارند اما چون بسبب سبی
ملک یمین شما اند تصرف در ایشان حلال ست بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ازواج ایشان و این قول امام اعظم ست و باقی ائمه مجرد سبی ایشان را
حلال میدانند کِتٰبَ اللّٰهِ ملازم باشید فرض خدای را در باب مناکحات یا مصدر مؤکد ست یعنی آنکه نوشت خدای نوشتنی عَلَیْکُمْ بر شما در محرمات وَاُحِلَّ لَکُمْ
و حلال گردانید مر شما را حفص مجهول میخواند و معنی آنست که حلال کرده شد مر شما مَّا وَرَآءَ ذٰلِکُمْ آنچه غیر ازین محرمات مذکوره است و بحدیث محرمات
نیز ثابت شده چون نکاح مرأة بر عمه او یا بر خاله او و بر خواهرزادهٔ او و برادرزادهٔ او و نکاح مطلقه ثلثه بے تحلیل و نکاح معتده و نکاح امة بر آزاد و تزویج
خامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقه مذکور ست و چون حق سبحانه بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را اَنْ تَبْتَغُوْا آنکه طلبید زنانی را که
غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آرید و کابین کنید بِاَمْوَالِکُمْ بمالهای خود مُّحْصِنِیْنَ در حالتیکه از حرج متعفف باشید یعنی دین خود را از نکاح در بنا و آرید
غَیْرَ مُسٰفِحِیْنَ نباشید زنا کنندگان فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهٖ پس هر که برخورداری یافته اید بدو مِنْهُنَّ از زنان بسبب نکاح فَاٰتُوْهُنَّ پس بدهید
ایشان را اُجُوْرَهُنَّ مهرهای ایشان فَرِیْضَةً مقرر کرده و مفروض ساخته مهر در مقابله استمتاع ست وَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ و هیچ وبال و گناهی نیست بر شما که
ازواج و زوجات اند فِیْمَا تَرٰضَیْتُمْ بِهٖ در آنچه با یکدیگر راضی شوید با یکدیگر مِنْۢ بَعْدِ الْفَرِیْضَةِ از پس آن مهریکه فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه
زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفارقت اِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَلِیْمًا
بدرستیکه خدای هست دانا بمصالح بندگان حَکِیْمًا ۝ محکم کار در جهات نکاح ایشان وَمَنْ لَّمْ یَسْتَطِعْ مِنْکُمْ طَوْلًا و هر که را استطاعت نیست از شما از روی
توانائی و توانگری اَنْ یَّنْکِحَ الْمُحْصَنٰتِ الْمُؤْمِنٰتِ آنکه بنکاح در آرد زنان آزاد گرویده را فَمِنْ مَّا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ پس باید که بخواهد بزنی آنچه
مالک آنست دستهای شما مِّنْ فَتَیٰتِکُمُ الْمُؤْمِنٰتِ از کنیزکان شما که گرویده باشند وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای داناتر ست بِاِیْمَانِکُمْ بگرویدن
شما و تفاضلی که در میان شما باشد در ایمان بَعْضُکُمْ برخی از شما که جلید دارید مِّنْۢ بَعْضٍ از برخی دیگر یعنی همه شریکید در ایمان یا شما از
یکدیگرید در نسب پدر همه شما آدم ست فَانْکِحُوْهُنَّ پس نکاح کنید کنیزکان را بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند وَ
اٰتُوْهُنَّ و بدهید بکنیزکان نکاح کرده اُجُوْرَهُنَّ مهرهای ایشان بِالْمَعْرُوْفِ به نیکوئی یعنی بے کاس و مضایقه و دادن مهر با ایشان هم باذن مالکان ایشان
باید مُحْصَنٰتٍ در حالتیکه این کنیزکان نگاهدارنده فروج خود باشند غَیْرَ مُسٰفِحٰتٍ نه زنا کنندگان باشکارا وَّلَا مُتَّخِذٰتِ اَخْدَانٍ و نه فراگیرندگان
دوستان به پنهانی فَاِذَآ اُحْصِنَّ پس آن هنگام که ایشان نگاهدارند فروج خود را از حرام بسبب تزویج و حفص بصیغه مجهول میخواند و معنی آن ست که آن هنگام
که جواری شوهر کرده شدند فَاِنْ اَتَیْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند بزنا فَعَلَیْهِنَّ پس بر ایشان لازم بود نِصْفُ مَا عَلَی الْمُحْصَنٰتِ نیمه آنچه لازم
است بر زنان آزاد مِنَ الْعَذَابِ از حدے که خدای مقرر کرد و حد زنی آزاد بے شوهر صد تازیانه است و از آن کنیزک پنجاه تازیانه باشد
و زن آزاد را تعزیب عام سنت امام شافعی میگوید که تعزیب کنیزک نصف تمام باشد امام اعظم فرموده که میان جلد و نفی جمع نکنند مگر برای سیاست

و به مذهب ونزد ابی حنیفه رواست ذٰلِكَ این نکاح کنیزک لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ برای آن کسیست که ترسد از رنج سخت یعنی از
مشقت غلبه شهوت مِنْكُمْ از شما وَأَنْ تَصْبِرُوا و آنکه صبر کنید از نکاح کنیزکان خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را باحتیاط نزدیکتر در صیانت
ع اولاد از بندگی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح رَحِيمٌ مهربان است برخصت بندگان در آن يُرِيدُ
اللَّهُ میخواهد خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام وَيَهْدِيَكُمْ و راه نماید شما را سُنَنَ الَّذِينَ راههای آن کسانی که
بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما مراد دین ابراهیم و اسمعیل است یا راه پیشینیان از اهل حق و باطل وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ و باز گردد بر شما بتسهیل انتقال از نوع
احوال و تخفیف احکام و غفران آثام وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید حَكِيمٌ درست کار و راست گفتار است در
هر چه حکم کند وَاللَّهُ يُرِيدُ و خدای میخواهد أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد وَيُرِيدُ الَّذِينَ و میخواهند
آنانکه از پی رحمت اند از روی عادت يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ پیروی میکنند آرزوهای نفس را أَنْ تَمِيلُوا آنکه میل کنید شما از راه راست مَيْلًا عَظِيمًا ۝
میل کردنی بزرگ چون آیت تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود اعتراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال است آنکه خاله و عمه حرام اند
اگر خواهر حرام است خواهرزاده چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیت نازل شد که خدای میخواهد که شما را توبه دهد
و ایشان میخواهند که شما را منحرف سازند يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح بر وجهی که سبکبار شوید شیخ سلمی
از زهری رح فرموده که مراد تخفیف است در اثقال عبادات و توبه از جنایات و ترک استیصال عقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشان را اغلال و آثار بسیار
بوده وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ و آفریده شده است آدمی ضَعِيفًا ۝ ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف و حکم بر وی سبک کردیم و گفته اند ضعف آدمی آنست
که از مهین آفریده شده قال تعالی خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ یا ضعف است در صحبت زنان و قوت آنکه خود را از میل ایشان باز دارد و یا در صبر او و ضعف از تحمل
محنت شکیبائیست محققان گویند حق سبحانه از نهایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری کند یا
بسبب متابعت آرزوی نفس لغزشی در حال او پدید آید بسمت ضعفی که بر صفحه حال او کشیده شده زبان اعتذار بگشاید و تسمیه او بظلوم و جهول هم ازین مقولات
است پس آن ظلوم جهول را ظلم گفتی و چه آید از ضعفا ای کریم و رحیم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمره گرویدگان لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ مخورید
مالهای یکدیگر را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر بِالْبَاطِلِ بانچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا و قمار و جنایات و سرقه یا العقود فاسده
یا سوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواه زور از انتقد ناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آن که باشد جهت تصرف تِجَارَةً
بازرگانی و سببی صادر عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ از خوشنودی و خوشدلی هر یک از شما که متعاقدانید وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ و مکشید بناحق و ناروا
نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان از روی حقیقت یکی اند المومنون کنفس واحدة یا بمعنی خود را مکشید بکشتن چنانچه جاهلان هندوستان بجهت
برای است قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات میفکنید یا ارتکاب کاری مکنید که مودی بقتل شما شود اهل تحقیق گفته اند که مکشید نفس خود را بارتکاب
ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای نفس یا بمباشرت اعمالیکه موجب سخط ربانی است إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست بِكُمْ بشما امت
محمد رَحِيمًا ۝ مهربان و امر و نهی که میفرماید آن از نهایت رحمت است وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ هر که بکند و بفعل در آرد منهیات مذکوره را عُدْوَانًا از روی تعدی و تجاوز از
حدود وَظُلْمًا و از جهت ستم و بیدادی فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا پس زود باشد که در آریم او را در آتشی مراد از دوزخ است وَكَانَ ذٰلِكَ و هست این در
آوردن بآتش عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۝ بر خدای سهل و آسان إِنْ تَجْتَنِبُوا اگر بیک طرف شوید و پرهیز کنید یعنی پرهیز کنید كَبَائِرَ
مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید از آن نُكَفِّرْ درگذرانیم و عفو کنیم عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ از شما گناهان خرد شما را از نمازی تا نمازی
و از جمعه تا جمعه و از رمضان تا رمضان وَنُدْخِلْكُمْ و در آریم شما را مُدْخَلًا كَرِيمًا ۝ در موضع بزرگ و شریف که آن بهشت است ملخص آیت
آنست که هر که از کبائر پرهیز کند صغائر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه شاید که حق سبحانه کبائر عفو کند و بصغائر مواخذه نماید بر عکس علما

در کبائر اختلاف ست بعضی بر آنند که هر گناهی که خدای ازان نهی کرده کبیره است و گفته اند که هرچه ختم آن باتش باشد چنانچه یُدْخِلْهُ نَارًا یا بالغضب و لعنت
مانند + و غضب الله علیهم و لعنهم + یا بالعذاب و نکال چنانچه + و لهم عذاب الیم + آن کبیره است و غیر آن را از گناهان صغیره گویند و در انوار فرموده که
اقرب اقاویل بصحت رسیده آن ست که کبیره گناهی ست که شارع بیان حدی مرتب ساخته یا در باب او وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل
قطعی ثابت شده و در تاویلات کاشفی مذکورست که اگر پرهیز کنید از کبائر که اثبات غیرست در وجود و اقرار بوجود غیر سیآت شمارا عفو کنیم یعنی تلوینات
ظهور نفس و قلب را محو گردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات ایشان را ثباتی نباشد و در آریم ایشان را بمدخل کریم که حضرت جمع ست بلیت تا یکی در
تفرقه سوزی چو شمع + غرقه شود در لجه دریای جمع + در لوائح فرموده که تفرقه عبارت ازان ست که دل را بواسطه تعلق با مور متعدده پراگنده سازی و جمعیت
آنکه از همه بمشاهده واحد پردازی رباعی ای در دل تو هزار مشکل ز همه + مشکل شود آسوده ترا دل ز همه + چون تفرقه دل ست حاصل ز همه + دل را بیکی سپارد
بگسل ز همه + در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی عرض رسالت پناه رسانید که مردان شرف جهاد دارند زنان ازان مثوبت محروم اند و در حالت وجود جهاد
غنائم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر نسا از مال میراث میبرند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته راه حسرت می سپرند کاشکی
مارا در دائره رجولیت دخلی بودی تا از ثواب جهاد و میراث بهره مندی ستدیم آیت آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللَّهُ آن چیز را که خدای فزونی
داد بهٖ بدان چیز از امور مالی و جاهی بَعْضَكُمْ برخی را از شما کرمان اند عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنان اند لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مر مردان را نصیبی ست و بهره مقدر
مِّمَّا اكْتَسَبُوا از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سائر اعمال خیر وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را بهره است مقدر مِّمَّا اكْتَسَبْنَ از ثواب آنچه تعلق
بعمل ایشان دارد چون عفت و طاعت ازواج پس چون هر یک نصیبی معلوم بسهمی مفروض دارید آرزوی بهره دیگری مبرید وَاسْأَلُوا اللَّهَ و بخواهید از خدای
و طلب کنید مِن فَضْلِهِ از کرم و بخشش او تا مراد شما بر آرد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد
کردی دانا است پس هرچه خواهد بهر که دهد چنان باید و جز آن نشاید بیت گر مفلس و گر توانگرت گرداند + از مصلحت تو از تو به می داند + آورده اند که در زمان
جاهلیت مرزنا جنبی را بپسر خودی خواندند و در میراث داخل سائر ورثه می شد حق سبحانه ازان نهی کرد و فرمود وَلِكُلٍّ و برای هر یک از شما جَعَلْنَا مَوَالِيَ آفریدیم
عصبه و میراث خواران تا احراز نصیب خود کنند مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از آنچه بازگذارند پدر و مادر او وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک دیگر رسم
در میان عرب بود که با یکدیگر معاقده می کردند و رسم مخالفت و معاهدت در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین می گفت حربک حربی و سلمک سلمی و دوست تو
دوست من ست و دشمن تو دشمن من ست تو از من میراث بری و من از تو و تو مانکه من طلبی و من ما نکه تو این سخنان را بسوگند مؤکد می ساختند و حلیف را سدس
از میراث حلیف مقرر بود چون آیت موارثت نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما حلفا دارند که باخذ میراث از یکدیگر پیمان بسته اند و حکم الهی
در باب میراث فرود آمد و هیچ جا سخن معاقده مذکور نه شد این آیت نازل گشت که وَالَّذِينَ عَقَدَتْ و آن کسان که در مخالفت بسته اند أَيْمَانُكُمْ دستهای
شما اسناد معاقده بایدی بطریق مجازست و سبب درین اسناد آنکه متحالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی فَآتُوهُمْ پس بدهید مر ایشان را
نَصِيبَهُمْ حظ بهره ایشان که سدس میراث ست حکم این آیت بحکم آیت اولو الارحام منسوخ گشت إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیزها از عهود و مواثیق و محالفات شَهِيدًا گواه آورده اند که حبیبه زوجه سعد بن ربیع یا جمیله زوجه ثابت بن قیس طریقه نشوز پیش گرفته با شوهر بی ادبی
بسیار کرده و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بروی وی زده او شکایت پیش پدر خود برد و باتفاق پدر بملازمت حضرت پیغمبر رفته قصه گذشته را بموقف
عرض رسانید و آنحضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده روی بدر مسجد نهادند و جبرئیل آیت آورده که الرِّجَالُ
قَوَّامُونَ مردان کار گزارند تسلط یافته عَلَى النِّسَاءِ بر زنان و قائم با مور معیشت ایشان حضرت رسالت پناه پدر و دختر را آواز داد که باز گردید کاری
خواستیم و خدای کاری خواست + والذی اراد الله خیر + و مفهوم این تفضیل مردان ست بر زنان چه مردان ادب کننده و فرماینده زنان اند بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ
بسبب آن چیز یکه تفضیل کرد و فزونی داد خدای بَعْضَهُمْ بعضی از ایشان را که مردان اند عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنان اند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و زکوة

در تورات دانرا بپوشیدند وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ و آماده کردیم برای یهود که بخل ورزیده اند و عطاء الهی یا نعت حضرت رسالت پناه را پوشیده اند عَذَابًا مُّهِينًا
عذاب خوار کننده که عذاب دوزخ است وَالَّذِينَ و برای آنان نیز که بر عداوت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
نفقه می کنند مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای دیدار مردمان و ملاحظه ناموس و ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکر با جمع می کردند و مالهای
خود را خرج ایشان می نمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبنی بر ریا و سمعه بود یا در صفت یهود می گوید که هر قوم خود از جهت اغراض نفقه می
کنند وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و نمی گروند از روی حقیقت بخدای وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نه بروز بازپسین که قیامت است وَمَن يَكُنِ
الشَّيْطَانُ و هر که باشد دیو رانده یعنی ابلیس لَهُ قَرِينًا مر او را یار و دمساز فَسَاءَ قَرِينًا پس بد مقارنی که اوست در دنیا و هر آینه در آخرت نیز یار او
خواهد بود، قال الله تعالى فَبِئْسَ الْقَرِينُ، حکیم سنائی می فرماید مثنوی هر کراین جایگه قرین تو اوست، آن سرا نیز همنشین تو اوست، دوستی جو که جان بیفزاید،
در دو عالم ترا بکار آید، دیو را همنشین خویش مکن، نفس بدرا قرین خویش مکن، وَمَاذَا عَلَيْهِمْ و چه چیز بودی بر کافران و چه زیان داشتی مر ایشان را لَوْ آمَنُوا
بِاللَّهِ اگر ایمان آوردندی بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت و جزای اعمال او را تصدیق کردندی وَأَنفَقُوا و بیرون کردندی حق خدای
را بغیر ریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ از آنچه داده است خدای مر ایشان را وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِهِمْ عَلِيمًا با ایشان و اقوال و افعال
و احوال ایشان دانا جزای فراخور آنها خواهد داد إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ بدرستیکه خدای ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ ذره در وزن و ذره مورچه
سرخ را گویند که از غایت صغر بی تعمق نظر بر نگرنده ظاهر نشود و اشهر آن است که ذره چیزی است که بشعاع آفتاب از روزنه درافتد و در هوا ظاهر گردد و او را
چندان وزنی نبوده که بوزن درآید حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب مؤمن همسنگ ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب مقرر بوزن ذره خواهد
افزود و اصح آن است که در عمل کافر و منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وَإِن تَكُ و اگر باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در دیوان بنده مؤمن يُضَاعِفْهَا
ثواب آن را زیاده گرداند تو بر تو وَيُؤْتِ و بدهد او را زائد بر ثواب عمل مِن لَّدُنْهُ از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق آن کس أَجْرًا
عَظِيمًا عطاء بزرگ و بی اندازه آجر را عطا گفت بجهت آنکه تابع آن است و مزید بر آن فَكَيْفَ پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه إِذَا جِئْنَا وقتیکه
بیاریم مِن كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی از امم گذشته بِشَهِيدٍ گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود و بر اقوال و افعال امت خود گواهی خواهد داد وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا
ای محمد عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ برین گروه از امت تو شَهِيدًا گواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مؤمنان در لطائف تفسیر مذکور است که چون پیغمبر را شفیع
امت ساخته اند شهید امت نیز می سازند و مقرر است که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند يَوْمَئِذٍ آن روز که واقع شود در گواهی انبیا
و آن روز قیامت است يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وَعَصَوُا الرَّسُولَ و نافرمانی کردند رسول وی را لَوْ تُسَوَّىٰ
آنکه راست کرده شود بِهِمُ الْأَرْضُ و بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشان را چون مردگان و مبعوث نگردند یا کنایت است از آنکه ایشان آرزو مند باشند که
خاک شوند و زمین بخاک راست کرده شود وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ و نپوشند یعنی تا در نباشند با آنکه از خدای بپوشند حَدِيثًا سخنی را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده اند بخدا و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ گرد نماز مگردید وَأَنتُمْ سُكَارَىٰ و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و سائر مسکرات این
نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتی است مامور بها بلکه نهی است از اکتساب سکر که مانع است از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه در خانه عبدالرحمن بن
عوف شرب خمر کرده و آن وقت مباح بود اشتغال داشتند در زمان سرانداری و بیهوشی صدای اذان نماز شام باستماع صحابه کرام رسیده به نماز برخاستند
و امام ایشان از غایت سکر در سوره کافرون حرف لا را که در چهار موضع مثبت است حذف نمود و این آیت نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز نزدیک
مشوید حَتَّىٰ تَعْلَمُوا تا وقتیکه بدانید مَا تَقُولُونَ آن چیزی را که در نماز می خوانید محققان می گویند خطاب می کند بسوی قوای روحانیه که رقم
ایمان شهودی بر صفحه جان دارند که نزدیک می شوید بنماز قربت در مسجد جامع دل در آن وقتیکه مستان باشید از سکر غفلت تا وقتیکه از مستی هوشیار شده دانید
که چه می گوئید و بشناسید که سخن با که می گوئید العلی بیا چی رباعی ای که در مستی هستی مانده، در وجود بی مستی مانده، بر سر ایوان وحدت کی رسی :

چون تو در مسان مستی باید و وَلَا جُنُبًا و نه یک ستوید نماز را در حالیکه جنب باشید و محتاج غسل اِلَّا عَابِرِیْ سَبِیْلٍ مگر آنکه روندگان باشید در راه یعنی
مسافر باشید و با تیمم آب نبود در آن محل به تیمم نماز توانید گذارد و دیگر هیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز گزاردن حَتّٰى تَغْتَسِلُوْا تا وقتیکه غسل کنید
و بعضی گفته اند مراد از صلوة موضع آن است یعنی جنب در مسجد نیاید مگر آنکه راه بر آن باشد وَاِنْ كُنْتُمْ و اگر باشید در وقت جنابت مَّرْضٰٓى بیماران
مر بیماریست که در آن استعمال آب ترسید که مضر بود اَوْ عَلٰى سَفَرٍ یا باشید در سفر اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِّنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِّنَ الْغَآئِطِ
از خلا جای و محدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ یا بسوده باشید زنان را امام شافعی رحمه الله مراد آنست
که چون بعضی از بدن مرد ملاصق بدن زنی شود از غیر محارم و اجنبیه و صغیره وضوی لامس و ملموس هر دو منتقض گردد و امام مالک و امام احمد رحمهما الله بر آنند
که لمس بشهوت وضو را می شکند و بغیر شهوت ناقض نیست و امام اعظم مباشرت فاحشه را که تماس فرجین است بی حائل و انتشار آلت ناقض وضو
داند و بهر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس و غیر آن فَلَمْ تَجِدُوْا مَآءً پس نیابید آب را فَتَيَمَّمُوْا پس قصد کنید صَعِيْدًا طَيِّبًا
خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده و اشهر آنست که غزوه بنی المصطلق است که سپاه اسلام در منزل بی آب فرود آمده بودند و پیش
از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را با آب رسانند قضا را عقد عائشه گم شد و عزیمت بسبب فقدان آن در توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی
محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بنزدیک صدیق بردند و او بخیمه عائشه در آمد دید که حضرت رسالت پناه سر در کنار وی نهاده در خواب است
صدیق رضی الله عنه زبان بعتاب عائشه بکشاد و سر انگشتان طعنه بر تهیگاه وی میزد ناگاه سید عالم بیدار شد و بر شمول حال و ملال صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب
گشت و مقارن توجه آنحضرت جبرئیل در رسید و حکم آورد که چون آب نمی یابید فَتَيَمَّمُوْا صَعِيْدًا طَيِّبًا قصد کنید چیزی را از اجزای ارض که خاک پاک باشد
دست بر آن زنید فَامْسَحُوْا پس مسح کنید دست خود را بِوُجُوْهِكُمْ تمام رویهای خویش وَاَيْدِيْكُمْ و بسائید دستهای خود را تا مرفق اِنَّ
اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست عَفُوًّا درگذرانده از شما و تخفیف کننده غَفُوْرًا آمرزنده کسانیکه تیمم کنند اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری
اِلَى الَّذِيْنَ اُوْتُوْا بسوی آنانکه داده اند ایشان را نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتٰبِ بهره از علم توریت يَشْتَرُوْنَ الضَّلٰلَةَ میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت
را بضلالت و هدایت ایشان آن بود که بنعت و صفت حضرت محمد مصطفی عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند وَيُرِيْدُوْنَ و
می خواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت اَنْ تَضِلُّوا السَّبِيْلَ آنکه شما یاران مؤمنان راه گم کنید وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای داناتر است بِاَعْدَآئِكُمْ
بدشمنان شما که یهودند وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَلِيًّا و بسنده است خدای دوست شما و متولی امور شما وَكَفٰى بِاللّٰهِ نَصِيْرًا و بس است خدای یاری دهنده شما
بر دشمنان مِنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا یعنی از آن کسانیکه بدین یهود متدین شده است يُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ میگردانند کلمات را و تغییر می دهند عَنْ
مَّوَاضِعِهٖ از اماکن آن مراد تحریف نعت پیغمبر است یا تاویل کلمات توریت را بر وفق رای و طبع خود یا تغییر کلام پیغمبر یا کتمان آیت رجم آورده اند که زمرهٔ
از یهود بملازمت حضرت رسالت پناه می آمدند و جواب آنحضرت را از آنچه سوال کرده بودند بقبول تلقی می نمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات
منکر ایشان را محرف می ساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان شما یهود پیش شما تراکه حبیب منی از موا ضع آن تحریف
می کنند وَيَقُوْلُوْنَ و می گویند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم امر ترا و لفظ عصینا آشکارا می گفتند از روی عناد و در تیسیر گوید
اظهار اطعنا و اسرار عصینا می کردند و حقیقت آنست که زبان مقال ایشان سمعنا میگفت و لسان حال ایشان بعصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند وَاسْمَعْ غَيْرَ
مُسْمَعٍ بشنو در حالیکه غیر شنونده شده باشی و این کلمه ذو وجهین است روی در مدح دارد و روی در ذم وجه مدح آنست که بمهل و تسلیم دادن باشد پس معنی کلمه آنست
که دشنام داده و شنونده مکروهی نباشی و درین تقدیر دعا باشد و وجه ذم چنانست که اصلاً شنوانیده نبودی گویند بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم شوی یا بمیری
باشند یهود وجه مدح را پرده نفاق می ساختند و بخاطر ایشان جهت ذم بوده و دیگر میگفتند وَرَاعِنَا و این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه خیر آنکه ارعنا باشد
یعنی نگاه دار ما را در رعایت و وجه ذم آنکه از رعونت و حمق بوده و مراد یهود نسبت رعونت بوده بدان حضرت گفته اند یهود اشباع میکردند کسره عین را و راعینا

میگفتند یعنی ای شبان ما تعریض میکردند آنحضرت را بمعنی غنم و بر هر تقدیر این کلمه میگفتند لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ در حالت گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانهای
خود یعنی فعلیکه از مراعات ست بلغت عرب آنرا برعونت رد میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت آدمی بپیچانند و بطریق لحن راعینا می گویند
و بآن ذم آنحضرت می خواهند وَطَعْنًا فِي الدِّينِ و قدح و طعن در دین اسلام یعنی دینی که پیغمبر او بشبانی منسوب بود که یا چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان
بشبانی موسی معترف بودند وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا واگر ایشان گفتندی سَمِعْنَا شنیدیم سخن ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا وَاسْمَعْ و بشنو سخن ما را وَانْظُرْنَا
و در ما نگاه کن لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر آئینه این گفتار بودی بهتر مر ایشان را از استهزای سید انام و طعن در دین اسلام وَأَقْوَمَ و راست تر
بود سخن ایشان وَلَٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ و لیکن برانده است خدای ایشان را و از رحمت خود دور کرده بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر ایشان و مجازات بران فَلَا يُؤْمِنُونَ
پس نمیگروند ایشان إِلَّا قَلِيلًا ۝ مگر گرویدنی اندک یعنی ضعیفی که معتد به و معتبر نباشد و آن ایمانست ببعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان نمی آرند
مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او و در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسالت پناه احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اشرف طلبید و گفت یا معشر الیهود از
خدای بترسید و قدم در دایره اسلام نهید چه من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده ام حق است و شما را در توریت از
حال من خبر داده اند و بر ایمان بمن میثاق فرا گرفته ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا میدانیم و نه از نعت تو و صفت قرآن خبر داریم آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ ای آن کسانیکه شما را کتاب داده اند یعنی توریت آمِنُوا تصدیق کنید و بگروید بِمَا نَزَّلْنَا بانچه فرو فرستادیم بر بنده خود و آن قرآنست
مُصَدِّقًا در حالتیکه باور دارنده است و تصدیق کننده لِمَا مَعَكُمْ مر آن چیزی را که با شما است یا آنکه مطابق کتاب توریت است در اصول دین پس بدو
بگروید مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ و پیش از آنکه محو کنیم وُجُوهًا رویها را یعنی صور آنرا پست سازیم تا اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن برو نماند فَنَرُدَّهَا پس باز گردانیم
آن رویها را عَلَىٰ أَدْبَارِهَا بر هیات قفاهای آن یعنی شکل رو را بصورت پس سر مبدل سازیم یا اشیای مصوره را بر وجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم بر قفا
ثبت سازیم تا رویهای ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ای ادبار جمع دبر و لطول نظر ایشان در مواضع خویش ثابت باشد در رویهای ایشان بر پس سر بود
و این بیانیست در غایت زشتی و رسوائی أَوْ نَلْعَنَهُمْ یا برانیم ایشان را که اصحاب وجوه اند از رحمت خود یا مسخ سازیم كَمَا لَعَنَّا همچنانچه براندیم یا مسخ گردانیدیم
أَصْحَابَ السَّبْتِ یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای سر بپیچیدند که روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست فرمان خدای
یا وعید او مَفْعُولًا بودنی و هر آئینه بخواهد بود إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستیکه خدای نمی آمرزد أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آورند بدو و شریک گیرند در عبادت
او وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ و بیامرزد آن گناهی را که غیر از شرک بود لِمَنْ يَشَاءُ مر آنکسی که خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیله عبادت و عرفان شیخ امام
زاهد فرموده که آمرزد قبل العذاب هر کرا خواهد و بعد العذاب جمیع عصاة را خواهد آمرزید وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای و انباز گیرد باو فَقَدِ
افْتَرَىٰ پس بدرستیکه افترا کرده باشد و بهم بافته إِثْمًا عَظِيمًا دروغ بزرگ را که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد و چون مضمون این آیت که شرک مغفور نیست
یهود را که عبده عجل و پرستنده عزیر بودند وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در گرآمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت مقربان
حضرت میدانیم پدران ما مالکان ممالک نبوت و سالکان مسالک فتوت بوده اند و ما بمنوال ایشان معزز و مکرمیم حق سبحانه ستایشهای ایشان را نپسندید و فرمود
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ آیا نمیدانی یا نمی نگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ میستایند و ثنا میگویند نفسهای خود را باین که نحن ابناء الله
و احباؤه یا بپاکیزگی و بیگناهی نسبت میدهند چنانچه منقولست که بحر بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت پناه آوردند و
گفتند این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نی اینها بیگناهان اند ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز در بیگناهی مثل اینهائیم زیرا که گناهان
شب را بروز در می گذرانند و خطیات روز ما را شب محو میکنند حق تعالی فرمود که تزکیه شما شما را اعتباری ندارد بَلِ اللَّهُ بلکه خدای يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ ستایش می
کند یا بستاید هر کرا خواهد و مستحق آن داند وَلَا يُظْلَمُونَ و آن گروه که خود را بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد در عقاب و ثواب فَتِيلًا ۝
بمقدار آن رشته ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بقدر فتیله از وسخ که در میان دو انگشت پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و

نقصان و پاداش و مکافات ایشان بخواهد رسید انظر بنگر درین جهودان که از روی عناد کیف یفترون چگونه افترا می کنند و می بندند علی الله
الکذب دروغ را یعنی گناه در روز و شب ما را می آمرزد و کفی به و بسنده است آن افترا و دروغ ایشان اثما مبینا گناهی ظاهر که هیچ کس
پوشیده نماند آورده اند که چون حکم الهی با جلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد
مدتی بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابوسفیان را بر اتباع او در محاربه با حضرت پیغمبر و اصحاب او تحریض کردند و با پنجاه کس از بطون قریش به بیت الحرام
در آمده و در پس استار حرم سینها بر دیوار خانه باز چسبانیده و ایمان غلاظ و شداد بر حرب و جدل اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر ازین امر فارغ ساخته معاشرت
بنشستند درین مجلس یعنی از قریش از رؤسای اهل کتاب پرسید که طریقه ما آنست که زائران حرم را مهمانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صله رحم بجا می آریم
و بعبادت اصنام بطریق آبای کرام خود مشغول میباشیم بهدایت اقرب ست یا دین محمد که درین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین پدران را باطل
میداند و ما را کافر و جاهل میخواند یهود بعد از استماع این سخنان گفتند که دین شما حق ترست و آیین شما بالسنق تر ابوسفیان گفت اگر اعتقاد شما و ثق اعتماد خواهیم کرد که
بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه ازین معاندت و مکابره و کفر و زندقه ایشان خبر میدهد و میفرماید الم تر الی
میدانی و نمی نگری الی الذین اوتوا نصیبا بسوی آنانکه داده اند ایشان را نصیبا من الکتب بهره از توریت که بواسطه عداوت مسلمانان یؤمنون میگروند بالجبت
والطاغوت بدین روایت که قریش را است و گفته اند جبت سحرست و یهود آن را معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی نمودند نزد محققان
جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوهای او و یقولون و میگویند این جهودان للذین کفروا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد هؤلاء
این گروه کفار قریش اهدی هادی تر اند من الذین آمنوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او سبیلا از جهت راه یعنی راه یافته تر اند
اولئک آن گروه متعنت و متعصب و خود رای الذین آن کسانند که بخواری لعنهم الله دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود و من یلعن الله
و هر که را خدای براند و دور سازد فلن تجد له پس هرگز نیابی تو مر او را نصیرا یاری که دفع کند عذاب از وی ام لهم آیا مر ایشان راست یعنی جهودان را
نصیب من الملک بهره از پادشاهی دنیا استفهام ست بر سبیل انکار زعم یهود آن بود که ایشان بملک و نبوت از غیر خود احق و سزاوار ترند و بدین سبب
از متابعت عرب ننگ میداشتند و میگفتند که آخر منصب نبوت و ملک داری و حکم گذاری با ما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشان را از ملک دنیا و آخرت بهره نیست
فرد دولت هر گز تو بینی بسر آید روزی • دولت آل نبی تا بقیامت باشد • و اگر بالفرض از ملک و مال بهره مند شوند فاذا پس آن هنگام ایشان لا یؤتون الناس
ندهند مردمان را یعنی پیغمبر و اصحاب او را نقیرا بآن مقدار گوی که بر پشت دانه خرماست و این غایت مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی نقیری
نیفری مضایقه دارند بهنگام تنگدستی و درویشی پیداست که چه خواهند کرد ام یحسدون الناس بلکه حسد میبرند بر مردمان یعنی قبایل عرب علی ما آتاهم الله
بر آنچه خدای بدیشان داده است من فضله از فضل خود که آن بعث حضرت رسالت پناه از ایشان است و نه از بنی اسرائیل بلکه از بنی اسمعیل ست یا در هم
عرب حسد بر محمد میبرند که پایه چنین عالی از یتیم ابوطالب باشد بایستی که جبرئیل بر ما فرود آمدی مصرع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد • گفته اند که مراد از ناس حضرت
رسالت پناه است و عرب جمع را بر واحد اطلاق میکنند که جامع باشد آن مقدار خصال خیر را که جمع نشود الا در بسیاری از مردمان کقوله تعالی ان ابراهیم کان امة • و مراد از
فضل نبوت باشد و کتاب و اعزاز دین و بعضی گفته اند فضل آنست که حق سبحانه مباح گردانید او را جمع میان بیشتر از چهار زن و یهود برین حال حسد میبردند و طعنه
میزدند که اگر او پیغمبر بودی باین همه زن نپرداختی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت تعالی فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه نبوت و کتاب ست پس بر پیغمبران
صاحب کتاب نیز حسد بردندی چه این صورت مخصوص بدان حضرت نیست و اگر بواسطه زن ست این مخصوص بآنحضرت ست و کسی دیگر را نرسد که چنین کند و این
فضل خداوندست بیت حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ • قبول خاطر و لطف سخن خداداد ست • فقد آتینا پس بدرستیکه ما عطا کردیم آل ابراهیم
اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی اند الکتب یعنی توریت و انجیل و زبور والحکمة و علم حلال و حرام و آتیناهم و دادیم ایشان را با وجود نبوت
ملکا عظیما پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف را و داود و سلیمان را داشتند و گویند ملک عظیم کثرت ازواج ست چنانچه بصحت رسید که داود را صد زن

سند و سلیمان هزار و درین سخن تعریض بیهود است که اگر حسد شما بر محمد بواسطه کثرت ازواج است پس داود و سلیمان علیهما السلام بحسد سزاوارترند و در تیسیر آورده که مراد از
آل ابراهیم محمد است و از کتاب قرآن و از حکمت شرائع و از ملک عظیم دوام شریعت تا قیامت یا تایید ملائکه فَمِنْهُمْ مَنْ اٰمَنَ بِهٖ پس از یهود کسی بود که ایمان
آورد بحدیث آل ابراهیم یا محمد وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ و از ایشان کسی هست که اعراض کند از خبر انبیا در باب ایشان و تصدیق نکرد و از یاری از متابعت
پیغمبران بگردانید وَكَفٰى بِجَهَنَّمَ و بسنده است دوزخ سَعِيْرًا آتشی افروخته برای عذاب کافران اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِاٰيٰتِنَا بدرستی که آن کسانیکه حق را
پوشیدند و نگرویدند بآیات ما که دلائل وحدت یا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر سَوْفَ نُصْلِيْهِمْ نَارًا زود باشد که در آریم ایشان را در آتشی و چه آتشی كُلَّمَا
نَضِجَتْ هرگاه پخته شود یا بسوزد جُلُوْدُهُمْ پوستهای ایشان بآتش بَدَّلْنٰهُمْ بدل کنیم برای ایشان جُلُوْدًا غَيْرَهَا پوستها غیر آنکه پخته و سوخته شده
و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و از حسن بصری رح منقول است که در شبانروزی هفتاد هزار بار جلود تبدیل یابد و تبدیل جلود در سبیل تحقیق
آنست که احتراق از آن ببرند و بحال اول باز گردند پس این تبدیل صفت است نه تبدیل عین و تجدید این حالت بجهت تعذیب و احساس عذاب
ست یعنی هر زمان پوست ایشان را تازه میسازند لِيَذُوْقُوا الْعَذَابَ تا بچشند عذاب را و آن چشیدن دائم باشد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست
عَزِيْزًا غالب که کسی ورا از تعذیب کفار منع نتواند کرد حَكِيْمًا دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و بجای آوردند طاعتها بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را جَنّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ بوستانها که می رود
تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ در حالتیکه جاوید باشند این مومنان در آن اَبَدًا همیشه یعنی زمانیکه آنرا
آخر نباشد لَهُمْ فِيْهَآ مر این بهشتیان را باشد در آن بوستانها اَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار و ادناس وَّنُدْخِلُهُمْ
و در آریم ایشان را ظِلًّا ظَلِيْلًا در سایهٔ پاینده که آفتاب آنرا زائل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیار میباشد و سایه را اعظم اسباب راحات میدانند
پس ظل ظلیل کنایت است از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع میشود سخن کسیکه میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متاذی شوند پس ظل
ظلیل چرا باشد و فائدهٔ او چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الٰهی و عنایت پادشاهی است که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن
سایه از زوال مبرا و از نقص و انتقال مقدس و معراست فردا این سایها زوال پذیرند عاقبت بود و سایهٔ کرم را زوال نیست اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُكُمْ
بدرستیکه خدای میفرماید شما را اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمٰنٰتِ آنکه ادا کنید امانتها را اِلٰٓى اَهْلِهَا با اهل او حضرت رسالت پناه در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه کعبه از عثمان
ابن طلحه طلب دارید و کلید پیش مادر او سلافه بود عثمان بن طلحه نزد مادر رفت و مادر کلید بوی نمیداد و میگفت که اگر از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد و کلید کعبه از
عهد عبد الدار بطریق ارث بما رسیده و عثمان بن طلحه مبالغه میکرد و سلافه مضائقه مینمود و حضرت در مسجد الحرام انتظار میکشید آخر الامر صدیق رض و فاروق رض بر در سرای
سلافه آمدند و فاروق رض بآواز بلند گفت ای عثمان بیرون آی که انتظار حضرت از حد میگذرد سلافه کلید به پسر داد و گفت تو بستانی بهتر که تیم و عدی بگیرند
پس عثمان مفتاح برداشته بنزد حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آورد و آن سرور عالم دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس رض برخاست که
یا رسول الله چنانچه سقایهٔ زمزم بمن تفویض فرموده حجابت خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان از استماع این سخن دست باز کشید و حضرت فرمود که ای عثمان
کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد عباس رض همان سخن اعاده کرد و عثمان خواست که دست باز کشد حضرت فرمود اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح بمن
ده عثمان گفت اینک بستان بامانة الله القصه بعد از آنکه حضرت علیه السلام از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست داشت مرتضی علی کرم الله وجهه پیش رفت گفت
یا رسول الله منصب حجابت با اهل بیت عطا فرمای چنانچه سقایهٔ زمزم بدیشان داده فی الحال جبرئیل بدین آیت نازل شد و حضرت رسالت پناه فرمود که
یا علی من شما را کاری فرمایم که از آن نفعی بمردم رسد نه آنکه گمان برید که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید و فرمود که خذوها یا بنی طلحة خالدة تالدة
لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت اختیار فرمود و کلید را ببرادر خود شیبه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم ست و اگر چه حکم
باداء امانت درین قضیه مخصوصه نازل شده اما تمام امانات درین حکم داخل ست در بحر الحقائق آورده که ذکر امانت بعد از ابراز ظل ظلیل که وجود حقیقی

است دلالت بر آنکه امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال نسبت با آفتاب پس همچنانکه وجود ظل امانت آفتاب است در وقتیکه آفتاب
جلوه کنان تجلی نموده و با شعشعهٔ عالم افروز از افق طالع شده بزبان حال میگوید ان تؤدوا الامانات الی اهلها و چگونه ظلال متلاشی میگردند و اثر ایشان بالکل
محو میشود بر همین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی عز عن التمثیل از افق فنای ذاتی والله غنی عن العالمین طلوع نماید امانات وجودات طلب اهلی
آن بادمی گردد و سر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بظهور می آید نظم جمله سرها را به پیش او نهید ملک ملک اوست ملک او را دهید خصم هر تیر آمد
سر روبه او کل شیء هالک الا وجهه و اذا حکمتم و دیگر امر میکند که چون خواهید که حکم کنید بین الناس میان مردمان ان تحکموا بالعدل
آنکه حکم کنید براستی ان الله بدرستیکه خدای نعما یعظکم به نیکو چیزیست که شما را بآن پند میدهد یعنی ادای امانات و عدل در حکومات ان الله
کان بدرستیکه خدای هست سمیعا شنوا بقول عثمان که گفت بگیر امانة الله بصیرا بینا بر دفع مفتاح بوی یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
اطیعوا الله فرمان برید خدای را در فرائض و اطیعوا الرسول و فرمانبرداری رسول کنید در سنتها و اولی الامر منکم و اطاعت کنید خداوندان
امر را از شما مراد امرای مسلمانند که حضرت رسالت پناه در عهد خود تعیین نموده چنانچه در اسباب نزول هست که حضرت خیر البریه خالد بن ولید را بر سریه امیر کرد
و عمار بن یاسر را با وی فرستاد چون که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمده گفت مردم قبیلهٔ من فرار نموده اند و من
باستظهار امان تو در منزل خود مانده ام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد تا باشم والا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم عمار او را امان داد و او بنا بر فرمودهٔ وی در خانه
ساکن شد خالد بامدادان لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از آن مسلمان کسی دیگر نیافتند پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کردند خالد آورد عمار فرمود
که او مسلمانست و بفرمودهٔ من در امان مانده بود خالد گفت از ادب دور مینماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشورت و اجازت او کسی را امان دهد گفتگوی میان خالد و عمار
بسیار شد و بجناب نبوت مآب آمده صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم امان عمار را برقرار گذاشت و نهی فرمود از آنکه غیر امیر کسی را امان دهد و این آیت نازل شد که ما
برید اولی الامر یعنی امرای سرایا ثعلبی فرموده که اولی الامر ابوبکر و عمر رض اند که وزیرین صدق بودند و اشارت اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر رض در
شان ایشان نافذ شده ابوبکر وراق رحمه الله گفته که خلفای اربعه اند مجموع صحابه نیز گفته اند و رسول ص فرموده که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و بعضی
علما ارباب عقول و اهل رای و نزد عرفا اولی الامر مشائخ اند و پیران طریقت که بتربیت اهل سلوک اشتغال مینمایند و سالک را فرمانبرداری ایشان لازم است
قطعه هر که بی رهبر بخط فرمان دلیلی ننهد کی بسر منزلش روی براه آوردن هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد بایدش پیروی رهنمایان کردن فان
تنازعتم پس اگر خلاف کنید شما فی شیء در چیزی از امور دین فردوه الی الله پس بازگردانید آنرا بکتاب خدای تعالی والرسول و رجوع کنید با رسول ص
در زمان حیات او و بسنت آنحضرت ص بعد از وفات او ان کنتم اگر هستید شما که از روی اخلاص تؤمنون بالله می گروید بخدای والیوم الآخر
و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و بروز قیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدای و رسول نمایند و برای ناقص خود مغرور نشوند در اعمال
و اقوال ذلک خیر آن رجوع بهتر است شما را و احسن تأویلا و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاد
بحاکمی که پیش او مرافعهٔ هم خود کنند محتاج گشتند یهودی منافق را بحکم رسول میکشید و منافق بحکومت کعب ابن اشرف میل مینمود عاقبت پیش حضرت
رسالت پناه آمدند و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یهود زد که من بحکم محمد راضی نیستم بیا تا نزد
عمر رض رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه بدر خانهٔ فاروق رض رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر صلعم باز گفت عمر رض از منافق استفسار نمود که چنین
است که یهودی میگوید منافق تصدیق کرد که کار حال برین منوال است اما من بدان حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبم عمر رض فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آ
یم و براستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمر رض با شمشیر کشیده از خانه بیرون آمد و سر منافق را بصحرا افگند و فرمود که هر که بحکم چنان حاکمی راضی نباشد
سزای او بدین وجه باید داد و در آن روز حضرت رسالت پناه عمر را لقب فاروق داد و حق سبحانه این آیت فرستاد که الم تر الی الذین آیا ندیدی و نگاه نکردی
بسوی آن کسانیکه یزعمون گمان میبرند انهم آمنوا که ایشان گرویده اند بما انزل الیک بآنچه فرستاده شده بر تو یعنی قرآن و ما انزل

مِنْ قَبْلِكَ و بآنکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا یُرِیْدُوْنَ می‌خواهند با وجود دعوی ایمان اَنْ یَّتَحَاکَمُوْٓا آنکه مرافعه کنند اِلَی الطَّاغُوْتِ بسوی کعب
ابن الاشرف که بنهایت طاغی و باغی است وَقَدْ اُمِرُوْٓا و حال آنکه مامور بودند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامور اند اَنْ یَّکْفُرُوْا بِهٖ بآنکه نگروند بحکم طاغوت
وَیُرِیْدُ الشَّیْطٰنُ و میخواهد دیو دور شده از رحمت یا سر کشیده از خدمت حق یعنی ابلیس علیه اللعنة اَنْ یُّضِلَّهُمْ آنکه گمراه گرداند ایشانرا که مائل طاغوت اند ضَلٰلًا
بَعِیْدًا گمراهی دور که هرگز از آن باز براه راست رجوع نتوانند نمود وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ و چون گویند مر این منافقانرا که در وقت تحاکم تَعَالَوْا بیائید اِلٰی مَآ
اَنْزَلَ اللّٰهُ بحکمی که خدای فرستاده است در کتاب خود وَاِلَی الرَّسُوْلِ و بحکمی که پیغمبر میکند بفرمان او رَاَیْتَ الْمُنٰفِقِیْنَ می بینی منافقانرا که از روی عناد
یَصُدُّوْنَ عَنْکَ اعراض میکنند از تو صُدُوْدًا اعراض کردنی از روی عداوت فَکَیْفَ پس چگونه باشد و چه خواهند کرد اِذَآ اَصَابَتْهُمْ چون بر
ایشان رسد مُّصِیْبَةٌ عقوبت صدود و اعراض بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیْهِمْ بآنچه دستهای ایشان تقدیم کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل عمر رض
بود مر آن منافق را ثُمَّ جَآءُوْکَ پس بیایند بسوی تو و زبان باعتذار بگشایند تا دیت قتیل خود طلبند یَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ سوگند میخورند بخدای و مضمون
سوگند ایشان آنکه اِنْ اَرَدْنَآ نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما بترافع بدر خانه عمر رض اِلَّآ اِحْسَانًا مگر نیکوئی که بما لاحق شود وَّتَوْفِیْقًا و تالیف و موافقت
که بین الخصمین پدید آید اُولٰٓئِکَ آن گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ الَّذِیْنَ یَعْلَمُ اللّٰهُ آن کسانند که خدای میداند مَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ
آنچه در دلهای ایشانست از نفاق و دروغ فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از قبول عذر ایشان وَعِظْهُمْ و پند ده ایشانرا بر ملا یعنی منع کن
از نفاق و دروغ وَقُلْ لَّهُمْ فِیْٓ اَنْفُسِهِمْ و بگوی مر ایشانرا در خلوت در باب نفسهای ناپاک ایشان قَوْلًا بَلِیْغًا سخن بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای
ایشان بمثابه که از آن غمناک گردند و آن تهدیدست بقتل یا بحلول مکاره بر ایشان اگر توبه نکنند وَمَآ اَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُوْلٍ و نفرستادیم هیچ فرستاده را
به بندگان خود اِلَّا لِیُطَاعَ مگر برای آنکه فرمان وی برند بِاِذْنِ اللّٰهِ بامر خدای وَلَوْ اَنَّهُمْ و اگر این منافقان اِذْ ظَّلَمُوْٓا آن هنگام که ستم کردند اَنْفُسَهُمْ
بر نفسهای خود بانکار حکم تو و بتحاکم الی الطاغوت جَآءُوْکَ بیامدندی بحضرت تو فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ پس طلب آمرزش کردندی از خدای وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ
و طلب آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشانرا لَوَجَدُوا اللّٰهَ هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را تَوَّابًا قبول کننده توبه
گناهکاران رَّحِیْمًا مهربان بآمرزش تائبان در معالم آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در راه آبی که هر دو از آن مزروعات خود را
آب دادندی چون تحاکم ایشان بمحکمه رسید عم فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب در غضب شده از روی بی ادبی سخن گفت که مضمونش آن
بود در میل آنحضرت بجانب زبیر حق سبحانه آیت فرستاد که فَلَا یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان میبرند وَرَبِّکَ بحق پروردگار تو که ایشان لَا یُؤْمِنُوْنَ ایمان نخواهند
آورد ایمان حقیقی حَتّٰی یُحَکِّمُوْکَ تا وقتیکه ترا حکم سازند فِیْمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثُمَّ لَا یَجِدُوْا پس باز نیابند فِیْٓ اَنْفُسِهِمْ
در نفسهای خود حَرَجًا تنگی یا در دلهای خود تنگی و گرانی مِّمَّا قَضَیْتَ از آنچه تو حکم کردی هر چند مخالف طبع ایشان باشد وَیُسَلِّمُوْا و گردن نهند و منقاد گردند فرمان
ترا تَسْلِیْمًا فرمانبرداری بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون آمدند مقداد در ره بدیشان رسید و پرسید که حکم برای که
صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او و در سخن گردن گردان را تاب بیدا و در روی درهم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتل الله هولاء این چه گروه اند
که گواهی میدهند برسالت این مرد و حکم او را متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی ع گناهی کرده بودند و موسی حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را
بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شدند و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای
قسم که اگر محمد مرا امر فرماید که خود را بکشم بکشم و عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه فرمود که وَلَوْ اَنَّا کَتَبْنَا عَلَیْهِمْ و اگر چنانچه ما فرض می گردانیدیم
بر اینها که دعوی ایمان میکنند اَنِ اقْتُلُوْٓا اَنْفُسَکُمْ آنکه بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند اَوِ اخْرُجُوْا مِنْ دِیَارِکُمْ مَّا فَعَلُوْهُ یا
بیرون روید از سراها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند نمیکردند آنچه فرض کرده بودیم بر ایشان اِلَّا قَلِیْلٌ مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان
چون ثابت بن قیس و عمار و ابن مسعود رض وَلَوْ اَنَّهُمْ و اگر ایشان که منافقان اند فَعَلُوْا بکردندی مَا یُوْعَظُوْنَ بِهٖ آنچه ایشانرا پند میدهند بدان

می نماید بآن کتاب خیرا لهم هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در عاجل و آجل واشد تثبیتا و نزدیک تر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان
و اذا و آن وقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان لآتیناهم هر آینه می دادیم ایشان را من لدنا از نزدیک خویش اجرا عظیما
مزدی بزرگ و ثوابی وافر که نعیم جنت است ولهدیناهم و هر آینه راه می نمودیم ایشان را صراطا مستقیما راه راست که از آن بمقصد رسند
یا بهشت روند آورده اند که ثوبان رض که مولای رسول خدا ص بود روزی بجناب مستطاب نبوت مآب حاضر شد زار و ضعیف شده و نزار و زرد گشته
حضرت رسالت پناه ص فرمودند که ای ثوبان ما غیر لونک یعنی چه چیز رنگ ترا تغیر کرده و روی سرخ تو بکدام محنت زرد گشته گفت یا رسول الله ص
که در جمالت نمی نگرم آن زمان را از حساب زندگانی نمی شمرم بیت بی تو ای آرام جانم زندگانی مشکل است + بی تماشای جمالت کامرانی مشکل است
در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله پردازم فرد مرگ غمی نیست ازان می ترسم که بر
دیدار تو بمانم دور و دیگر سخت تر معنی آنکه اگر در آن جهان داخل نیران باشم ترا نبینم و اگر به بهشت روم بدانجا که درجه رفیع تو است چگونه رسم و بعضی
بجای ثوبان عبد الله انصاری رض که صاحب اذان و مستجاب الدعوات بود آورده اند که نزدیک حضرت رسالت پناه ص گریان آمد و بعد از استفسار موجب
گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد من بمن دوست تری و من امروز از مشاهده جمال تو شکیبائی ندارم میترسم از آنکه تو فردا که بهشت
بدرجه بلند باشی و من در صف نعال با امثال خویش نشسته از دیدار پر انوار تو محروم مانم حق سبحانه شکسته دلان فراق را خبر داده وصال نهاد ان ساخته
آیت فرستاد که ومن یطع الله و هر که فرمان خدا برد در اوامر و نواهی والرسول و فرمانبرداری رسول کند در احکام و حدود دین فاولئک پس آن
گروه فرمانبرداران باشند روز قیامت مع الذین با آن کسان که انعم الله علیهم انعام کرده است خدای بر ایشان من النبیین از پیغمبران
و رسل اولو العزم نیز داخل اند والصدیقین و راست گویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند والشهداء و کشتگان را و خدا مراد شهدای
احد اند و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدان را والصالحین و شایستگان در اعمال و احوال و اینها نیز عام اند وحسن اولئک رفیقا
و چه نیکو اند این جماعت همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا آنکه هر یک از اینها نیکو رفیقی اند در لطائف فرموده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر است
و صدیقین اشارت بابی بکر صدیق است و شهدا عمر و عثمان رض و علی رض اند و صالحین سائر صحابه و مخصص ثبت آنست که هر که امروز کسی را دوست میدارد فردا
با او خواهد بود المرء مع من احب ابیات همچو بلبل در دمی گل گزین + تا شوی با خرمن گل همنشین + زاغ چون مردار را شد همنفس + یار او مردار خواهد
بود و بس + ذلک آن بودن با جماعت مذکوره الفضل من الله افزونی کرامت است از خدای وکفی بالله و بسنده است خدای علیما دانا

ع ۱۱

بمقاصد و نیات یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اند بقتال دشمنان خذوا حذرکم فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید
برای حرب فانفروا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثبات گروه گروه بجهات مختلفه او انفروا جمیعا یا سیر کنید برای جهاد مجتمع شده بیکدیگر
جهت واحد وان منکم لمن لیبطئن و بدرستیکه از شما کسی هست که درنگ می نماید در بیرون رفتن بغزا و تاخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی و اصحاب
اوست که در روز احد تخلف ورزیدند فان اصابتکم پس اگر رسد شما را ای مومنان مصیبة واقعه چون قتل و هزیمت قال گوید آن مبطی منافق قد
انعم الله علی بدرستیکه خدای انعام کرد بر من اذ لم اکن معهم شهیدا چه من نبودم با مسلمانان حاضر در معرکه قتال ولئن اصابکم و اگر برسد
بشما فضل من الله نیکوئی زیاده از خدای چون فتح و غنیمت لیقولن البته گوید آن متخلف از غزوه کان لم تکن چنانچه گوئی نبود بینکم و بینه
میان شما و میان وی مودة دوستی یعنی خود را دور انداز و سخن بر وجهی ادا کند که گویا هرگز شما را ندیده و صحبت شما نرسیده و سخن او این که یا لیتنی کنت
معهم ای کاشکی من بودمی درین غزوه با مسلمانان فافوز فوزا عظیما تا فیروزی یافتمی فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی وافر گرفتمی فلیقاتل پس باید که
قتال کنند فی سبیل الله در راه خدای با دشمنان دین الذین یشرون آنانکه در بازار معامله میشرون الحیوة الدنیا میفروشند زندگانی دنیا را که روی رفتنی دارد بالآخرة
بسرای جاودانی و نعیم غیر فانی ومن یقاتل و هر که کارزار کند فی سبیل الله در راه دین فیقتل پس کشته گردد و درجه شهادت یابد او یغلب یا غالب آید

بر دشمن ومظفر گردد فسوف نؤتیه پس زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت اجراً عظیماً مزدی بزرگ که در صفت نیاید وما لکم وچیست شما را
ای اهل اسلام که بجد کامل وجهد شامل لا تقاتلون جهاد نمی کنید وبکارزار اشتغال نمی نمائید فی سبیل الله در راه خدای والمستضعفین وبرای
آن بیچارگان گرفتار در دست کفار وایشان جماعتی بودند در مکه که مسلمان شدند وکسان ایشان ایشان را از هجرت بمدینه منع می کردند من الرجال
از مردان چون سلمة بن هشام وولید بن ولید وعباس بن ابی ربیعه وابو جندل بن سهیل وامثال ایشان والنساء واز زنان چون ام شریک
وغیر او والولدان واز کودکان چون ابن عباس که میفرماید که من ومادر من از مستضعفان بودیم از نساء وولدان الذین واین مستضعفان آن کسانی
که در بیان تضرع یقولون می گویند یعنی دعا میکنند که ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون آر ما را من هذه القریة ازین ده یعنی مکه الظالم
اهلها ده یی که ستمکارانند اهل آن بسبب شرک که ظلمی بغایت عظیم است ان الشرک لظلم عظیم واجعل لنا وبساز برای ما من لدنک از نزدیک
خویش ولیاً کسیکه دوستدار ومتولی کار ما باشد واجعل لنا ودیگر بساز برای ما من لدنک نصیراً از نزد خود یاری مددگاری که شر اعادی
از ما دفع کند حق سبحانه دعای ایشان را مستجاب گردانید وبعضی را خروج از مکه میسر شد وبرخی را که آنجا مانده بودند دل جهت ایشان چون حضرت پیغمبر
فرستاد تا در روز فتح مکه بمبرادلنوازی نموده مهمات ایشان را سرانجام فرمود ونصیری وحامی را برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت
رسالت پناه حکومت مکه بوی داد واو یار ضعفا ومددگار آن بیچارگان بود الذین آمنوا آن کسانی که گرویده اند بخدا ورسول یقاتلون کارزار میکنند
فی سبیل الله در راه خدای والذین کفروا وآن کسانیکه کافر شده اند از وثنی ویهودی ونصرانی یقاتلون مقاتله می نمایند فی سبیل الطاغوت
در راه شیطان که طاغی وباغی است یعنی بفرمان او فقاتلوا پس بکشید ای دوستان حق اولیاء الشیطن دوستان وفرمانبرداران شیطان را واز
مکاید ومصاید او مترسید ان کید الشیطن بدرستیکه حیله ووسوسه شیطان کان ضعیفاً هست سست وبیقوت زیرا که فریبی است مجرد از حجت
وبرهان الم تر آیا نظر نکردی الی الذین بسوی آنانکه در مکه مبالغت میکردند چون عبدالرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص ومقداد بن اسود و
امثال ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار وایذای ایشان از حد گذشت وبحکم الهی قیل لهم گفته شد مر ایشان را که از کارزار کفا
کفوا ایدیکم باز دارید دستهای خود را تا وقتیکه فرمان الهی در رسد واقیموا الصلوة وبپای دارید نماز را واتوا الزکوة وبدهید مستحقان زکوة
را فلما کتب پس آن هنگام که بمدینه آمدند ونوشته شد یعنی واجب گشت علیهم القتال بر ایشان کارزار کردن با کافران اذا فریق منهم آن
وقت گروهی از ایشان یخشون الناس می ترسیدند از جنگ مشرکان کخشیة الله چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید او اشد خشیة
بلکه ترسی از آن سخت تر واین ترسیدن را حمل بر ضعف بشریت باید کرد نه بر کراهت امر خدای یعنی بالطبع از فوت وموت ترسیدند وقالوا ربنا و
گفتند ای آفریدگار ما لم کتبت برای چه چیز واجب گردانیدی علینا القتال بر ما مقاتله کفار را لولا اخرتنا چرا ما را نگذاشتی ایمن وفارغ نکردی
الی اجل قریب تا اجلی که نزدیک است بهمه کس واگر این سوال از منافقان صادر شده چندین عجب نیست واگر از مؤمنان وقوع یافته باشد از روی خوف و
بددلی سخن گفته باشند وباز توبه کرده قول آنست که قومی از مؤمنان بعد از نزول آیت قتال منافق شدند واز جهاد تخلف ورزیدند این سخن ایشان بود وصحیح
آنست که سوال را محمول بر تمنای تخفیف تکلیف دارند نه بر وجه انکار قل بگو ای محمد مر این ترسندگان را که دل بر دنیا بسته اند که متاع الدنیا بهره دادن وتمتع
میگیر دادن دنیا قلیل اندک است ورجب آخرت والاخرة وسرای آخرت خیر لمن اتقی بهتر از دنیا وفاضلتر مر آنکسی را که بپرهیزد از شرک یا از همه منکرات
ولا تظلمون وستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب ودرجات جهاد کم نخواهد کرد فتیلا بمقدار رشته که در دانه خرماست پس بوعده استیفای
ثواب مستظهر باشید واز مرگ که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت بیندیشید که هیچ گردنی را ازین کمند رهائی میسر نیست ودر هیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاصی
متصور نی اینما تکونوا هر کجا باشید خواه در مدینه وخواه در مکه یدرککم الموت دریابد شما را مرگ ولو کنتم واگرچه باشید شما فی بروج مشیدة
در حصارهای محکم یا در کوشکهای آراسته یا در بروج دوازده گانه فلک یعنی بهرحال وبهر جای آدمی را از مرگ چاره نیست رباعی گر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند + در کاخ

ع ٦

چون مسلسل همی سازند هم ماتمت این تیر نهانی ترا ترکان اجل سرای ماتم سازند، و حکیم سنائی غزنوی فرماید قدس سره مثنوی چه کنی خانهٔ گل آبادان ، دل من
آشیانهٔ مرغ خوان ، چون درگه اجل چه بند چه شاه ، وقت چون در رسد چه بام و چه چاه وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد منافقان را حَسَنَةٌ نعمت بسیار
و ارزانی یا ظفر بر دشمنان چنانچه در حرب بدر بود يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ می گویند این نیکوئی از نزدیک خداست وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ
و اگر برسد بر ایشان دست تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعهٔ احد روی نمود يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ گویند این سختی از نزدیک توست که محمدی
و بسبب قدم میرات تو که صاحب شوم بود و قدرا وارد فرموده که چون حضرت رسالت پناه از مکه بمدینه هجرت فرموده بود در آن سال بر منوال سنه سابق ثمر نبود
و نرخها روی بگرانی نهاد و منافقان و جهودان آن حال را نسبت بقدم سرور عالم کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشان را میگوید قُلْ كُلٌّ بگو ای محمد که همه
تنگی و بلا و گرانی و ارزانی و هزیمت و غنیمت مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خداوند است و باراده او فَمَا پس چیست و چه حالست لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ را این قوم
جهود و منافقان را لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ نزدیک نیستند که فهم کنند حَدِيثًا سخنی را که مشتمل است بر مواعظ ایشان یا آنکه مستند که سخن را بفهمند بلکه چون بهائم
که می شنوند و فهم نمیکنند و از بی فهمی ایشانست که میگویند مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ آنچه بتو رسد از نعمت و فتح فَمِنَ اللَّهِ پس از فضل خداوند است وَمَا أَصَابَكَ مِنْ
سَيِّئَةٍ و آنچه بتو رسد از تنگی و هزیمت اصحاب فَمِنْ نَفْسِكَ پس از نفس توست و بعضی معنی آیت برین وجه برده اند که ای انسان آنچه از نیکوئی بتو رسد
از فضل و کرم خداوند است و هر بلائی که ترا پیش آید بسبب گناهان توست وَأَرْسَلْنَاكَ و فرستادیم ترا لِلنَّاسِ برای همه آدمیان رَسُولًا فرستاده که تبلیغ
احکام کنی نه مقدری که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر رسالت تو مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ هر که فرمان برد
رسول را فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ پس بدرستیکه فرمان برده باشد خدای را برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند بامر خدا پس فرمانبرداری او فرمانبرداری حق باشد
در بحر الحقائق آورده که حضرت رسالت پناه بوصف فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود و کسیکه قائم بالله باشد هر آئینه خلیفة الله بود پس خلافت حق مر او
را ثابت بوده در هر معامله که با خلق می نمود کما قال الله تعالی وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ و بیشک خلیفه بود در هر معامله که خلق با او می کرده اند کما قال الله تعالی
إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ و طاعت چنین خلیفه بی شائبه شبهت طاعت مستخلف است مثنوی چون تهی گشت از خود و پر شد ز دست
جنبشی فرمان این فرمان او است ، مَا رَمَيْتَ فاش گوید بر ملا ، که تفنگندی تو افکندیم ما ، تو در افکندن نه جز آلتی ، فعل فاعل را بود بی علتی ،
عقل را چاره ندارد و هم نیز ، چشم بکشا لب فرو بند ای عزیز ، وَمَنْ تَوَلَّى و هر که اعراض کند از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستادیم
ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نگهبانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علما این حکم را بآیت السیف منسوخ دانند وَيَقُولُونَ
و می گویند منافقان در حضور تو طَاعَةٌ کار ما فرمانبرداری و امر تو حکم توست فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو بَيَّتَ طَائِفَةٌ
مِنْهُمْ شب با یکدیگر می گویند گروهی از ایشان غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ غیر آنکه روز با تو می گویند یا می گویند غیر آنکه تو با ایشان می گوئی لفظ تقول
غائبه مونث است و فاعلش ضمیر که بطائفه یا مخاطب مذکر که حضرت پیغمبر است علیه السلام وَاللَّهُ يَكْتُبُ و خدای می نویسد در لوح محفوظ یا
کرام الکاتبین بامر خدای می نویسند مَا يُبَيِّتُونَ آنچه ایشان می گویند و تدبیر میکنند در شب فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطه
اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای و کار خود باو گذار وَكَفَى بِاللَّهِ و بس است وَكِيلًا قائم بامور
بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا چرا تامل نمی نمایند این منافقان در قرآن و تفکر نمیکنند
در آن تا بر ایشان ظاهر گردد بآثار اعجاز که این کلام حق است وَلَوْ كَانَ و اگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوق
بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است لَوَجَدُوا هر آئینه یافتندی اهل عقول و فهم فِيهِ در وی اخْتِلَافًا كَثِيرًا اختلاف بسیار از تناقض معنی
و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از تفاوت و خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی وَإِذَا جَاءَهُمْ و چون بیاید بمنافقان
أَمْرٌ کارے یا چیزے مِنَ الْأَمْنِ از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت پناه بر مصالحهٔ قومے یا ظفر لشکر اسلام

اَوِ الْخَوْفِ یا انچه سبب ترس و بیم بود چون آجتماع اعادی یا نکبت سریه از سرایای مسلمانان اَذَاعُوْا بِهٖ افشا کنند آن خبر را قبل از تحقیق آن و در ان اشاعت ضرر و فسادیست زیرا که خبر نیکو سبب تهیج فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشانست وَلَوْ رَدُّوْهُ و اگر باز گذارند آن خبر را اِلَی الرَّسُوْلِ برای صائب پیغمبر تا اگر اصلاح داند خود آشکارا کند وَاِلٰٓی اُولِی الْاَمْرِ مِنْهُمْ یا تدبیر خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه و امرای سرایا لَعَلِمَهُ الَّذِیْنَ هر آئینه بدانند آنرا آنانکه یَسْتَنْۢبِطُوْنَهٗ مِنْهُمْ استخراج می کنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند از پیغمبر و اولی الامر آنکه و دانند که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ و اگر نه فضل خدای بودی بر شما بارسال رسل وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش او بانزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبر است یا اسلام و رحمت قرآنست یا توفیق که اگر نه برکت اینها بودی لَاتَّبَعْتُمُ الشَّیْطٰنَ هر آئینه پیروی می کردید شیطان را اِلَّا قَلِیْلًا مگر اندکی از شما که بمدد عصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن می مانند و گفته اند قلیل جماعتی اندک که قبل از بعث رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الٰهی راه راست یافتند چون ورقه بن نوفل و قیس بن ساعدہ و بحیرای راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فَقَاتِلْ پس تو کارزار کن فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه طاعت و رضای خدا آن نزول آیت در بدر موعود بود که حضرت رسالت پناه عزیمت بدر فرمود و نعیم ابن مسعود مردمان را از لشکر ابو سفیان می ترسانید و بعضی از صحابه رفتن را کاره بودند حضرت فرمود که اگر همه نمیروند من تنها میروم آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار کفار تو تنها برو و مقاتله کن لَا تُكَلَّفُ اِلَّا نَفْسَكَ تکلیف کرده نشده که تو در جهاد مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِیْنَ و ترغیب کن مومنان را بر قتال مشرکان که بر تو تحریض است از تکلیف عَسَی اللّٰهُ اَنْ یَّكُفَّ شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بَاْسَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا شدت کارزار آنها که کافر شده اند یعنی قریش بانکه ترس در دل ایشان اندازد و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان بترسید و در موضع حرب بدر نیامد چنانچه در سوره آل عمران مذکور شد وَاللّٰهُ اَشَدُّ بَاْسًا و خدای سخت تر است در هیبت و صولت از قریش وَّاَشَدُّ تَنْكِیْلًا و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان مَنْ یَّشْفَعْ هر که خواست کند شَفَاعَةً حَسَنَةً درخواست نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد یَّكُنْ لَّهٗ باشد مر آن شفیع را نَصِیْبٌ مِّنْهَا بهره از ثواب آن خواهد وَمَنْ یَّشْفَعْ و هر که درخواهد شَفَاعَةً سَیِّئَةً درخواست بد که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خیری باز دارد یَّكُنْ لَّهٗ كِفْلٌ مِّنْهَا باشد مر او را نصیبی از وبال آن وَكَانَ اللّٰهُ هست خدای عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ مُّقِیْتًا بر همه چیز از نگاهبان و صاحب قدرت یا نگهبان همه چیز وَاِذَا حُیِّیْتُمْ بِتَحِیَّةٍ و چون تحیت داده شوید بسلام فَحَیُّوْا پس شما نیز تحیت کنید تحیت کننده خود را تحیت گوئید بِاَحْسَنَ مِنْهَاۤ به نیکوتر از ان تحیت اگر او گوید السلام علیک در جواب گوئید و علیکم السلام و رحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب او برکاته زیادت کنید اَوْ رُدُّوْهَا یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک بگوئید و علیک السلام این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد سنت است فضل شرائط سلام و جواب و آداب آن در جواهر التفسیر از روی تفصیل مذکور است و بعضی بر آنند که اگر مسلم مسلم باشد جواب باحسن وجوه باید گفت و اگر غیر مسلم بود بر و رد باید کرد و علیک اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ حَسِیْبًا بدرستیکه خدای هست بر همه چیز حساب کننده پس شما را بتحیت و جواب آن حساب کند اَللّٰهُ خدا ایست که او را شبهه لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او لَیَجْمَعَنَّكُمْ بخدای سوگند که جمع خواهد کرد شما را از قبور اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز قیامت که بر انگیزد لَا رَیْبَ فِیْهِ هیچ شکی نیست در ان روز یا در جمع آن وَمَنْ اَصْدَقُ و کیست صادق تر مِنَ اللّٰهِ حَدِیْثًا از خدای در سخن یعنی نیست از وی راست گوی تر از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدای از نقص مبرا است آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند و پیغمبر را پیغام از اسلام خویش بمدینه فرستادند مسلمانان در باب ایشان اختلاف کردند و جمعی بایمان ایشان قائل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم فرمودند آیت آمد که فَمَا لَكُمْ پس چیست مر شما را فِی الْمُنٰفِقِیْنَ در شان منافقان که متفرق شده اند فِئَتَیْنِ بدو فرقه قومی بر آنند که بعضی از مهاجران نا خوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت پناه اجازت اقامت بادیه نمودند و از

مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیت نازل شد که شما چرا دو گروه شده اید در کار ایشان اتفاق نمی کنید
وَاللّٰهُ اَرْكَسَهُمْ و حال آنست که خدای رو گردانید ایشان را بحکم کفر و قتل و سبی بِمَا كَسَبُوْا بانچه عمل کردند و روی از مومنان برتافته رجوع بمکه فرمان
نمودند اَتُرِيْدُوْنَ اَنْ تَهْدُوْا آیا میخواهید که راه نمائید مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ مر آنرا که گمراه ساخت خدای وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا خدای تعالی گمراه
گرداند فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ سَبِيْلًا پس نیابی تو مر او را راهی بحق وَدُّوْا دوست میدارند این برگشتگان از دین لَوْ تَكْفُرُوْنَ آنکه کافر شوید شما كَمَا كَفَرُوْا
همچنانکه ایشان کافر شده اند فَتَكُوْنُوْنَ سَوَآءً تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فَلَا تَتَّخِذُوْا پس فرا مگیرید مِنْهُمْ از ایشان اَوْلِيَآءَ دوستان
حَتّٰى يُهَاجِرُوْا تا وقتیکه ایمان آرند و تحقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه رضای خدای هجرتی خالی از غرض و ریا
فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فَخُذُوْهُمْ پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید وَاقْتُلُوْهُمْ و بکشید ایشان را حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ
هر کجا یابید در حل و حرم وَلَا تَتَّخِذُوْا مِنْهُمْ و فرا مگیرید از ایشان وَلِيًّا دوستداری وَّلَا نَصِيْرًا و نه یاری و مددگاری بلکه ایشان را بگیرید و قتل
آرید اِلَّا الَّذِيْنَ يَصِلُوْنَ مگر آنانکه پیوند کنند و پناه برند اِلٰى قَوْمٍ بگروهی که واقع شده است بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيْثَاقٌ میان شما و ایشان پیمانی
و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر با ایشان مقرر کرده بود که هر که بجوار ایشان درآید در جوار آن حضرت باشد اَوْ جَآءُوْكُمْ یا بپیوندند
بقومی که آمدند بشما حَصِرَتْ صُدُوْرُهُمْ و حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان و کراهیت داشتند اَنْ يُّقَاتِلُوْكُمْ از آنکه با شما جنگ کنند اَوْ يُقَاتِلُوْا
قَوْمَهُمْ یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنی مدلج بودند که پیمان بستند بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز بر همین گونه عهد کردند وَلَوْ
شَآءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ هر آئینه مسلط ساختی ایشان را بر شما بآنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فَلَقٰتَلُوْكُمْ پس
هر آئینه با شما قتال کردندی فَاِنِ اعْتَزَلُوْكُمْ پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان و حلفای معاهدان شما فَلَمْ يُقَاتِلُوْكُمْ پس کارزار نکنند با شما وَاَلْقَوْا
اِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ پس نساخت و نداد خدای مر شما را عَلَيْهِمْ سَبِيْلًا
بر ایشان راهی در قتل النفس و نهب اموال ایشان حکم این آیت بآیت فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است سَتَجِدُوْنَ زود باشد که بیابید اٰخَرِيْنَ گروهی دیگر
را یعنی قبیله غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند يُرِيْدُوْنَ اَنْ يَّاْمَنُوْكُمْ میخواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه بازگردند کافر
شوند وَيَاْمَنُوْا قَوْمَهُمْ و از ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوْا هر گاه که بخوانند ایشان را اِلَى الْفِتْنَةِ بسوی کفر یا قتال اهل اسلام
اُرْكِسُوْا فِيْهَا بازگردند بدان فتنه فَاِنْ لَّمْ يَعْتَزِلُوْكُمْ پس اگر از قتال شما کناره نگیرند وَيُلْقُوْا اِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب
امان را وَيَكُفُّوْا اَيْدِيَهُمْ و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فَخُذُوْهُمْ پس بگیرید ایشان را وَاقْتُلُوْهُمْ و بکشید ایشان را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوْهُمْ
هر کجا که بر ایشان دست یابید وَاُولٰٓئِكُمْ و آن گروه جَعَلْنَا لَكُمْ دادیم مر شما را عَلَيْهِمْ بر ایشان سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا حجتی روشن در تعرض بقتل
و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشانست وَمَا كَانَ و نسزد و روا نباشد لِمُؤْمِنٍ مر مومنی را اَنْ يَّقْتُلَ مُؤْمِنًا آنکه بکشد
مومنی را بغیر حق اِلَّا خَطَـًٔا مگر کشتنی بخطا وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَـًٔا و هر که مومنی را بخطا بکشد فَتَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ پس بر دست آزاد کردن بنده
مُّؤْمِنَةٍ گردیده وَّدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ و بر دست دیت تمام اداکرده شده اِلٰٓى اَهْلِهٖ بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سائر مواریث
اِلَّآ اَنْ يَّصَّدَّقُوْا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیت را از و عفو نمایند نزول آیت در شان عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان
شد و از اقارب خود پنهان می داشت شبی گریخت و روی بمدینه نهاد و مادر او در فراق او ناله و فریاد برگرفت و ابوجهل و برادر او حارث که برادران
مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسانه و افسون بازگردانیدند و در مکه دست و پای
بربسته با فتاب می انداختند تا از مسلمانی بازگردد حارث بن زید روزی بر وی بگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چرا میکشی مفارقت دین اسلام
اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که از وی می طلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که از دین که

پسران اشارت پدر را استماع شده استعداد راه مهیا کردند و بسر للنعیم نزول نموده اثر موت بر جمیع ظاهر شد دست راست خود را بر دست چپ
نهاد و گفت خدایا این دست آنِ تو و این دیگر از آنِ رسول تو بیعت میکنم ترا بدانچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و درگذشت و خبر او
بمدینه رسید بعضی از اصحاب گفتند اگر بمدینه رسیدی اسلام او کامل تر بودی و ثواب او شامل تر بودی حق تعالی آیت فرستاد که وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ
و هر که بیرون آید از خانه خود مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ در حالتیکه هجرت کننده باشد بخدای و رسول او یعنی برای ایشان برای تقرب با ایشان
ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق و بهجرت گاه نرسد فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ پس بتحقیق ثابت شد مزد او عَلَى اللَّهِ بر خدای
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزندگان گناه کسیکه تاخیر در هجرت کرده رَحِيمًا مهربان در وعده مثوبت او بحسن نیت او وَإِذَا
ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ و چون سفر کنید در زمین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ در آن که کوتاه سازید
از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گذارید إِنْ خِفْتُمْ اگر ترسید أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنکه شما را رنج رسانند آن کسانیکه کافر اند و این شرط باعتبار
غالب است چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالی بی ترس نیز قصر باید کرد إِنَّ الْكَافِرِينَ بدرستیکه کافران كَانُوا
لَكُمْ هستند مر شما را عَدُوًّا مُبِينًا دشمنی آشکارا وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ و چون تو باشی در میان ایشان بوقت خوف از اعادی فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ
پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم سازد فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ پس باید که بایستند گروهی از ایشان با تو
نماز گزارند و گروه دیگر روی بروی دشمن بایستند وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگزارند سلاحها خود را از روی حزم و احتیاط
فَإِذَا سَجَدُوا پس چون سجده کنند نماز گزارندگان فَلْيَكُونُوا پس باید که باشند آنها که نماز می گزارند مِنْ وَرَائِكُمْ از پس شما در برابر دشمن چون
این گروه یک رکعت بگزارند بصف لشکر باز روند وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى و باید که بیایند آن طائفه دیگر که لَمْ يُصَلُّوا نماز نگزارده اند و پاس لشکر
میکردند فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ پس بگزارند با تو یک رکعت دیگر وَلْيَأْخُذُوا و باید که بردارند ایشان نیز حِذْرَهُمْ آلتی که بدان حزم میکنند
از دشمن چون سپر و خود و زره وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست میدارند آنانکه
کافر شده اند لَوْ تَغْفُلُونَ اگر که غافل شوید عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ از سازهای حرب خود وَأَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهای خویش چون البسه و سائر رختها
فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ پس حمله آورند بر شما مَيْلَةً وَاحِدَةً یک حمله و هر چه یابند ببرند نقل است که حضرت رسالت پناه بغزوه رفته بود و چون بعسفان
رسید مشرکان عرب را دید که صف راست کرده و قتال و جدال را مهیا شده حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف برکشیدند وقت نماز
پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مسلمانان حائل بودند حضرت رسالت پناه با اصحاب باقامت صلوة اشتغال فرمودند و کفار معاینه
رکوع و سجود ایشان مشاهده می نمودند بعد از فراغت اهل اسلام از نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و ترک نماز شوکت و بار از
ایشان بر نیاوردیم یکی از زمره کفار آواز داد که این قوم را بعد از این نماز نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن نهایت مبالغه تقدیم میرسانند درست نگاه داشته
در آن وقت ناگاه بر سر ایشان تازیم و بکام دل از این دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف
بدین آیت بحضرت رسالت پناه تعلیم داد و فقها را در چگونگی این نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقهیه مقرر شده وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی
نیست بر شما إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى اگر باشد شما را رنجی مِنْ مَطَرٍ از باران که گران گرداند سلاحهای شما را أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى یا باشید بیماران و ناتوان
در حمل سلاح أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ آنکه بنهید سلاحهای خود را وَخُذُوا حِذْرَكُمْ و بهر حال فرا گیرید آلات نگاهداشت خود را تا خصم بر شما
هجوم نکند و گفته اند مراقب و پر حذر باشید إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا آماده کرده است برای کافران عذابی خوار
کننده فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید از آن فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدای را قِيَامًا در حال
قیام که شمشیر میزنید وَقُعُودًا و در حال نشستن که تیر می اندازید وَعَلَى جُنُوبِكُمْ و بر پهلوهای خود آن زمان که زخم خورده اید و افتاده اید

برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مومنان غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ که نباشند خداوندان بیماری و عجز وَالْمُجَاهِدُونَ
و جهاد کنندگان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند وَأَنْفُسِهِمْ و در نفسهاست
خود که در معرض قتال در می آرند و چگونه برابر توانند بود کسیکه در مرتبه راحت تن پروری کند با آنکه در معرکه مجاهدت جان بازی نماید آورده اند که زید بن ثابت
میفرماید که این آیت فرود آمد و در وی غیر اولی الضرر نبود و ابن ام مکتوم ره گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نابینام و محروم از دولت مقاتله اعدا آن
زمان آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شد و بعد از کشف آن حال فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر فَضَّلَ اللَّهُ تفضیل داد خدای الْمُجَاهِدِينَ جهاد
کنندگان را بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالهای و نفسهای خود عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً بر نشینندگان بعذر پایه بلند که آن غنیمت ست و ظفر و نام نیکو وَكُلًّا
و هر را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و نمی توانند و مجاهدان که بنجود مباشر اند وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وعده کرده است خدای پاداش نیکو که
آن بهشت ست اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ و تفضیل کرد خدای مجاهدان را عَلَى الْقَاعِدِينَ
نشستگان بیعذر أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن دَرَجَاتٍ مِنْهُ پایهای بلند از خدای در آخرت و گفته اند هفتاد درجه میان هر دو درجه مقدار
دویدن اسپ تیز رو راه هفتاد ساله وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً و آمرزش و بخشایش وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده گناهان گذشته
ایشان رَحِيمًا مهربان بر ایشان در ازدیاد اجر ایشان در اخبار آمده که جماعت مسلمانان چون قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان
با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون روسای قریش بجانب بدر می شتافتند ایشان همراه کافران قریش بحربگاه حاضر گشتند و
بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ جان می ستانند از
ایشان که ملائکه اعوان ملک الموت اند ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حالتیکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت و در آن وقت هجرت فرض بود و دوام
بموافقت باکفار و آن ممنوع بوده قَالُوا گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشان را فِيمَ كُنْتُمْ در چه چیز بودید شما از کار دین و با کدام طائفه بودید از
مشرکان و موحدان قَالُوا كُنَّا گفتند بودیم ما مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ ضعیفان و عاجزان در زمین مکه و کفار غالب بودند قَالُوا گفتند فرشتگان
تکذیب ایشان را أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً یا نبود زمین خدای گشاده و بسیار و روی نا که شما هجرت کنید فَتُهَاجِرُوا فِيهَا پس شما هجرت کنید در
طرف دیگر ازان چنانچه مهاجران حبشه و مدینه هجرت کردند یعنی بعضی مردمان که ایمان آورده بودند و حضرت ایشان را فرموده که شما در میان کفار نخواهید ماند
شما جای ساکن شوید پس چون مرا فرمان هجرت شود شما بیائید بعضی بطرف حبشه هجرت کردند و بعضی سوی مدینه رفتند و چون حضرت هجرت کرد با حضرت
ملاقی شدند ایشان که در حبشه و مدینه بودند فَأُولَئِكَ پس آن گروه تارکان هجرت مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ ست وَسَاءَتْ مَصِيرًا
و بد بازگشتی است ایشان را دوزخ و این عقوبت همه تارکان هجرت را مقرر است إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مگر کسانی را که بسبب واقع ضعیف و عاجز
اند مِنَ الرِّجَالِ از مردان وَالنِّسَاءِ و از زنان وَالْوِلْدَانِ و کودکان لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً که ناتوانی و چاره سازی ندارند وَلَا يَهْتَدُونَ
سَبِيلًا و نمی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را فَأُولَئِكَ پس آن گروه بیچارگان عَسَى اللَّهُ شاید خدای أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ آنکه
عفو کند از ایشان لفظ عفو ایمائی میکند بر آن که ترک هجرت امری خطیر بوده حتی که مضطر ایمن نمی تواند بود وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا و هست خدای
عفو کننده از معذوران غَفُورًا آمرزنده گناهان ایشان وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و هر که هجرت کند در راه و طاعت خدای يَجِدْ فِي الْأَرْضِ
یابد در زمین مُرَاغَمًا كَثِيرًا موضع بسیار یعنی آرامگاهها وَسَعَةً و فراخی در روزی یا گشادگی در اظهار دین و اعلای کلمه توحید عمرو بن
دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کس ایمان آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیه تهدید بر ترک هجرت نازل شد و نوشته
آن بدست ضعیفان مکه رسید جندع بن ضمره پسران را گفت هر چند که من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره کو رفتن نمی توانم در راه
مدینه را نمی دانم می ترسم که ناگاه بدست اجل در مانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیرد و مرا بر همین سریر که خفته ام بیرون برید

ع

یا کیست آنکه باشد عَلَیْهِمْ وَکِیْلًا بر ایشان نگاهبان یا آنکه نگاهدار ایشان را که عذاب کنند یا حمایت کننده که عذاب از ایشان باز دارد وَمَنْ
يَّعْمَلْ سُوْٓءًا و هر که بکند بدی که از ان ضرری بغیری رسد اَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهٗ یا ستم کند بر نفس خود ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ پس طلب آمرزش کند از خدای
بتوبه و انابت یَجِدِ اللّٰهَ یابد خدای را غَفُوْرًا آمرزنده گناهان او رَّحِیْمًا مهربان بفضل خود برو و درین آیت ترغیب فرمود طعمه و قوم او را
بتوبه و استغفار وَمَنْ یَّكْسِبْ اِثْمًا و هر که بکند گناهی و خواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند فَاِنَّمَا یَكْسِبُهٗ پس جز این نیست که می کند آن
عمل را عَلٰی نَفْسِهٖ بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمیکند وَکَانَ اللّٰهُ عَلِیْمًا و هست خدای دانا بسارق و درع حَکِیْمًا حکم
کننده در مجازات او بقطع ید وَمَنْ یَّكْسِبْ خَطِیْٓئَةً و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود اَوْ اِثْمًا یا گناهی کبیره یا آنچه بعمد ازو صادر گردد
ثُمَّ یَرْمِ بِهٖ پس تهمت کند بآن گناه بَرِیْٓـًٔا بیگناهی را چنانچه طعمه نسبت بزید یهودی کرد فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا پس بدرستیکه برداشت دروغی
را که از ان متحیر و مبهوت می شوند بیگناهان وَّاِثْمًا مُّبِیْنًا و دیگر حامل شد گناه ظاهر را وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه فضل خدای بود عَلَیْكَ
بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت مهم آن اعلام داد وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لَهَمَّتْ طَّآئِفَةٌ
هر آئینه قصد کرده بودند گروهی مِّنْهُمْ از بنی ظفر اَنْ یُّضِلُّوْكَ آنکه ترا بگردانند از حکم راست وَمَا یُضِلُّوْنَ و در خطا و ضلالت نمی اندازند
اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل باید بدیشان است وَمَا یَضُرُّوْنَكَ مِنْ شَیْءٍ و ترا زیان نمی توانند رسانید هیچ چیز چه تو در پناه
عصمت خدای وَاَنْزَلَ اللّٰهُ و فرو فرستاد خدای عَلَیْكَ الْكِتٰبَ بر تو قرآن را وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام را وَعَلَّمَكَ و در آموزانیده است
ترا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمائر و جمهور گفته اند آن علم است بربوبیت حق و جلال او و شناختن عبودیت
نفس و قدر حال او و در بحر الحقائق میفرماید که آن علم ما کان و ما یکون است که حق سبحانه در شب اسری بدان حضرت عطا فرمود و چنانچه در احادیث
معراج آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت بها ما کان و ما یکون پس دانستم آنچه بود و آنچه خواهد بود وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ
و هست فضل خدای عَلَیْكَ عَظِیْمًا بر تو بزرگ چه هیچ فضلی اعظم از نبوت کامله که ترا هست نیست لَا خَیْرَ نیست نیکوئی فِیْ كَثِیْرٍ مِّنْ نَّجْوٰىهُمْ
در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی از قوم طعمه که در شب مشورتها کردند در خلاص طعمه و گفته اند نجوی اسم تناجی است یعنی هیچ نیکوئی در ان راز گویان
نیست اِلَّا مَنْ اَمَرَ مگر آنکس که بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن اَوْ مَعْرُوْفٍ یا امر کند بمعروف و آن چیزیست که بشرع مستحسن باشد و گفته اند معروف
اینجا قرض دادن است یا دستگیری بیچارگان اَوْ اِصْلَاحٍۭ بَیْنَ النَّاسِ یا فرماید باصلاح میان مردمان و رفع کدرت از دلهاے ایشان
وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که بکند از آنها که مذکور شد ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ برای طلب خوشنودی خدای فَسَوْفَ نُؤْتِیْهِ پس زود باشد که بدهیم
او را اَجْرًا عَظِیْمًا مزدی بزرگ وَمَنْ یُّشَاقِقِ الرَّسُوْلَ و هر که مخالفت کند با رسول مِنْۢ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ از پس آنکه ظاهر شد لَهُ الْهُدٰی
مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلائل واضحات وَیَتَّبِعْ و پیروی کند غَیْرَ سَبِیْلِ الْمُؤْمِنِیْنَ غیر آن راه که مومنان بر آنند از
اعتقاد و عمل این آیت هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه و مرتد شد و از آنجا نیز نقب در خانه کسی میزد دیوار فرود آمد و در
زیر آن بماند روز دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته و پناه بدینجا آورده
کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروان را مشغول ساخته پاره از متاع ایشان
بدزدید و بگریخت آخر الامر بگرفتند و سنگسار کردند و مدتها هر که آنجا میرسید سنگی بر وی از سنگهامی انداخت تا تلی عظیم شد و در نشیب آن بماند و قولی
آنست که از جده در دریا نشسته بود کیسه دیناری در کشتی بدزدید و بعد از وقوف بران او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عقاب آخرت
را می گوید نُوَلِّهٖ مَا تَوَلّٰی واگذاریم او را در آنسرای بآنچه دوست میدارد درین سرای که آن کفر و ردت است یعنی او را در دائره کفر و حرمان
داخل کنیم وَنُصْلِهٖ جَهَنَّمَ و در آریم او را بدوزخ وَسَآءَتْ مَصِیْرًا و بد بازگشت است دوزخ اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ بدرستی که نیامرزد

وگفته اند مراد یاد کردن خداوند است در همه احوال تذکرة المیسر آورده که ذکر بمعنی خوف است یعنی بترسید از خدای قیاماً در وقت تصرف در امور وقعوداً در حال
اشتغال باکل وشرب ومصاحبت با خلق وعلی جنوبکم ودر زمان که توجه بمنام کرده اید وفرموده الا تنام قوائتم چنین محوت تو اند بود ابیات هر کرا نی ز خوف
کم شد هوش او، مقصود الا تنام قراگوش باد، خائفانرا الا تنام واکشت درس، هر که خوفش نیست چون گوی مترس. فاذا اطمأننتم پس چون بیارامید
واز خوف ایمن شوید فاقیموا الصلوة پس بگزارید نماز را بتعدیل ارکان وحفظ شرائط آن ان الصلوة بدرستیکه نماز کانت علی المؤمنین
است بر مومنان کتاباً موقوتاً فرضی موقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات آن روا نیست ولا تهنوا وسستی مکنید وضعف
مورزید فی ابتغاء القوم در طلب کافران وکارزار با ایشان این آیت در غزوهٔ حمراء الاسد نازل شد که حضرت رسالت پناه بعد از جنگ
احد میخواست که از عقب ابوسفیان رود وصحابه از جراحات متألم بودند حق سبحانه فرماید که ان تکونوا تألمون اگر هستید شما ای مومنان
که دردمند شدید از جراحتها فانهم یألمون پس بدرستیکه کافران نیز دردمند شدند وزخم خورده کما تألمون همچنانکه شما هستید
وترجون من الله وشما با وجود الم امید میدارید از خدای ما لا یرجون آنچه ایشان امید ندارند ثواب آخرت ونصرت در دنیا
ع وکان الله وهست خدای علیماً دانا بعنایت شما حکیماً محکم کار در امر ونهی آورده اند که طعمه بن ابیرق از بنی ظفر شبی در خانهٔ قتاده
بن نعمان نقبی زد وزرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید وقضا را انبان شکافی داشت همه راه ورآرد می ریخت تا بخانهٔ طعمه وطعمه آنرا
در خانه ننهاد بلکه از خانه بیرون آمد بخانهٔ یهودی که اورا زید بن السمین میگفتند برد وبطریق ودیعت بدو سپرد بامداد قتاده بر اثر دقیق بخانهٔ طعمه
رفت وبعد از طلب درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده ام وخبر ندارم قتاده بر همان سمت طعمه که بخانهٔ یهودی رفته بود پی برد ودرع را
بخیانت بگرفت زید یهودی گفت که دوش طعمه زرهی در انبان نهاده بودیعت بمن داده وجمعی بران گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمهٔ علیه برد
رفع کرد وبنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او نخواستند که طعمه تهمت زده شود وجهود پاکدامن بیرون آید آغاز جدال وخصومت کردند با جهود والتماس
حضرت بران بود که خیانت بر جهود ثابت گردد ومسلمان از آن خیانت مبرا شود وهمین که حضرت قصد عتاب یهودی فرمود وخواست که بقطع ید او حکم
فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید که انا انزلنا بدرستیکه ما فرو فرستاده ایم الیک الکتاب بسوی تو قرآن را بالحق براستی وحکم درست
لتحکم بین الناس تا حکم کنی میان مردمان بما اراک الله بآنچه خدا ترا آشنا گردانیده ووحی فرستاده ولا تکن للخائنین ومباش برای
خیانت کنندگان خصیماً خصم ودشمن آنکس که بیگناه است ودر مقام دفع خیانت مباش از خائن واستغفر الله وآمرزش خواه از خدای از
قصدی که بعذاب یهودی کردی ان الله کان بدرستیکه خدای هست غفوراً آمرزنده مرکسی را که آمرزش طلبد رحیماً مهربان بر وی ولا تجادل
وخصومت مکن عن الذین از قبل آنانکه یختانون انفسهم خیانت میکنند بانفسهای خود یعنی قوم طعمه که خیانت او روا ساخته اند ان الله لا یحب
بدرستیکه خدای دوست نمی دارد من کان خواناً هر که هست بسیار خیانت کننده یعنی مصر بران اثیماً گناهکاری مستغرق در گناه خود
یستخفون شرم میدارند من الناس از مردمان وپنهان میکنند خیانت را ولا یستخفون من الله وشرم نمیدارند از خدای وهو معهم
وحال آنکه خدای با ایشانست واسرار ضمائر ایشان ازو پنهان نیست پس او سزاوارتر است که ازو شرم دارند ونمی دارند اذ یبیتون آن هنگام که
بشب تدبیر تزویر می کنند ما لا یرضی آن چیزی را که نمی پسندد خدای من القول از گفتن دروغ یعنی ظفریان با یکدیگر در شب مشاورت میکردند برآنکه طعمه
سوگند دروغ بخورد چه پیغمبر سوگند اورا که مسلمانست باور خواهد کرد وبقول یهودی که کافرست التفات نخواهد فرمود وکان الله وهست خدای
بما یعملون بآنچه می کنند از تدبیر محیطاً احاطه کننده بعلم قدیم خود وهیچ چیز از حیطهٔ علم او خارج نیست ها انتم هؤلاء شمائید ای گروه
بنی ظفر که از حمیت جاهلیت جادلتم عنهم دفع می کنید از خائنان خیانت را بجدال وخصومت فی الحیوة الدنیا در وقت زندگانی دنیا
فمن یجادل الله پس کیست آنکه خصومت کند با خدای ودفع خیانت کند عنهم یوم القیمة از ایشان روز قیامت ام من یکون

آیا کیست آنکه باشد عَلَیْهِمْ وَكِيلًا بر ایشان نگاهبان یعنی آنکه نگاهدارد ایشان را که عذاب کنند یا حمایت کند که عذاب از ایشان باز دارد وَمَن
يَعْمَلْ سُوٓءًا و هر که بکند بدی که از آن ضرری بغیری رسد أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُۥ یا ظلم کند بر نفس خود ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ ٱللَّهَ پس طلب آمرزش کند از خدای
بتوبه و انابت يَجِدِ ٱللَّهَ یابد خدای را غَفُورًا آمرزنده گناهان او رَّحِيمًا مهربان بفضل خود بر وی و درین آیت ترغیب فرمود طعمه و قوم او را
بتوبه و استغفار وَمَن يَكْسِبْ إِثْمًا و هر که بکند گناهی و خواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُۥ پس جز این نیست که می کند آن
عمل را عَلَىٰ نَفْسِهِۦ بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمیکند وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بسارق و بری حَكِيمًا حکم
کننده در مجازات او بقطع ید وَمَن يَكْسِبْ خَطِيٓـَٔةً و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود أَوْ إِثْمًا یا گناهی کبیره یا آنچه بعمد از وی صادر گردد
ثُمَّ يَرْمِ بِهِۦ پس تهمت کند بآن گناه بَرِيٓـًٔا بیگناهی را چنانچه طعمه نسبت بزید یهودی کرد فَقَدِ ٱحْتَمَلَ بُهْتَٰنًا پس بدرستیکه برداشت دروغی
را که از آن متحیر و مبهوت می شوند بیگناهان وَإِثْمًا مُّبِينًا و دیگر حامل شد گناه ظاهر را وَلَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ و اگر نه فضل خدای بود عَلَيْكَ
بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت مهم آن اعلام داد وَرَحْمَتُهُۥ و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لَهَمَّت طَّآئِفَةٌ
هر آئینه قصد کرده بودند گروهی مِّنْهُمْ از بنی ظفر أَن يُضِلُّوكَ آنکه ترا بگردانند از حکم راست وَمَا يُضِلُّونَ و در خطا و ضلالت نمی اندازند
إِلَّآ أَنفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل باید بدیشان است وَمَا يَضُرُّونَكَ مِن شَيْءٍ و ترا زیان نمی توانند رسانید هیچ چیز چه تو در پناه
عصمت خدای وَأَنزَلَ ٱللَّهُ و فرو فرستاد خدای عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ بر تو قرآن را وَٱلْحِكْمَةَ و بیان احکام آن را وَعَلَّمَكَ و در آموزانیده است
ترا مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمائر و جمهور گفته اند آن علمست بربوبیت حق و جلال او و شناختن عبودیت
نفس و قدر حال او و در بحر الحقائق میفرماید که آن علم ما کان و ما یکون ست که حق سبحانه در شب اسری بدان حضرت عطا فرموده چنانچه در احادیث
معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت بها ما کان وما یکون پس دانستم آنچه بود و آنچه خواهد بود وَكَانَ فَضْلُ ٱللَّهِ
و هست فضل خدای عَلَيْكَ عَظِيمًا بر تو بزرگ چه هیچ فضلی اعظم از نبوت کامله که ترا است نیست لَّا خَيْرَ نیست نیکوئی فِى كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَىٰهُمْ
در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی از قوم طعمه که در شب مشورتها کردند در خلاص طعمه و گفته اند نجوی اسم تناجی است یعنی هیچ نیکوئی در ان رازگویان
نیست إِلَّا مَنْ أَمَرَ مگر آنکس که بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن أَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند بمعروف و آن چیزیست که بشرع مستحسن باشد و گفته اند معروف
اینجا قرض دادن است یا دستگیری بیچارگان أَوْ إِصْلَٰحٍۭ بَيْنَ ٱلنَّاسِ یا فرماید باصلاح میان مردمان و رفع کدورت از دلهای ایشان
وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند اینها که مذکور شد ٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ ٱللَّهِ برای طلب خوشنودی خدای فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم
او را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ و هر که مخالفت کند با رسول مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه ظاهر شد لَهُ ٱلْهُدَىٰ
مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلائل واضحات وَيَتَّبِعْ و پیروی کند غَيْرَ سَبِيلِ ٱلْمُؤْمِنِينَ غیر آن راه که مومنان بر آنند از
اعتقاد و عمل این آیت هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه و مرتد شد و از انجا نیز نقب در خانه کسی میزد دیوار فرود آمد و در
زیر آن بماند روز دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته و پناه به اینجا آورده
کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروان را مشغول ساخته پاره از متاع ایشان
بدزدید و بگریخت آخر الامر بگرفتند و سنگسار کردند و مدتها هر که آنجا میرسید سنگی بروی از سنگهای انداخت تا تلی عظیم شد و در نشیب آن بماند و قولی
آنست که از جده در دریا نشسته بود کیسه دیناری در کشتی بدزدید و بعد از وقوف بران او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عقاب آخرت
را می گوید نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ واگذاریم او را در انسرای بآنچه دوست میدارد و درین سرای که آن کفر و ردت است یعنی او را در دائره کفر و حرمان
داخل کنیم وَنُصْلِهِۦ جَهَنَّمَ و در آریم او را بدوزخ وَسَآءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشت ست دوزخ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که نیامرزد

خدای آن شرک که بیاورد کافر شرک آرد بخدای وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ و بیامرزد آنچه جز شرکست لِمَنْ يَشَاءُ مر آنرا که خواهد نزول این آیه در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوت آمده بعرض رسانید که یا رسول الله پیری ام در گناه غرق شده اوا آنست که تا خدای را شناخته ام بدو شریک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرات و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور این نداشته ام که از خدا میتوان گریختن خود ما جز گردانم و مال آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بر درگاه خدای جل شانه حال من چگونه می بینی خدای بدین آیت خبر داد که همه گناهان را بغیر از شرک امید آمرزش هست وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه شد از حق ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس احوال مشرکان خبر میدهد که إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نمی پرستند بدون حق تعالی إِلَّا إِنَاثًا مگر مادگان را یعنی ازاده می گوید بواسطه تانیث اسمای ایشان چون لات و عزی و منات و هر قبیله را بتی بود که آنرا انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر آورده که بتان را بصورت زنان ساخته بودی و گفته اند مراد ازین اناث ملائکه اند بزعم ایشان که می گفتند فرشتگان دختران خدا اند وَإِنْ يَدْعُونَ و نمی پرستند إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمانبرداری خدای یعنی ابلیس را چه او امر میکند مشرکان را بعبادت اصنام لَعَنَهُ اللَّهُ براند او را خدای او را دور کرد و از رحمت وَقَالَ و گفت شیطان لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ هر آینه می گیرم از بندگان تو نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهره مقرر کرده که ازان بعث النار گویند و از هزار کس از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهند بود چنانچه در حدیث آمده که یاران از حضرت سوال کردند که یا رسول الله از هزار کس چند به بهشت خواهند رفت فرمود که از هزار کس نهصد و نود و نه بدوزخ خواهند رفت و یکی به بهشت اصحاب رضی الله عنهم مضطرب و گریان شدند پس آنحضرت فرمود که یکی از سایر امم و باقی از یاجوج و ماجوج وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و ایشان را گمراه میکنم از طریق حق وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و در آرزو می افکنم ایشان را دمی آرزوهای دروغ ایشان الا بالله چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت یا ارتکاب ذنوب وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه بفرمایم ایشان را فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ پس می شکافند گوشهای چارپایان و آنچه خدای حلال ساخته حرام می گردانند اشارتست بآنچه عرب حرام داشته اند از بحیره و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مائده بیاید انشاء الله العزیز وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه بفرمایم ایشان را فَلَيُغَيِّرُنَّ پس تغیر میدهند خَلْقَ اللَّهِ آفریده خدا را بصورت یا بصفت چون خصی کردن انسان و تیز ساختن دندان و لواطت و سحق و رقم کبود در روی و لب و دست و پای یا مراد تغیر فطرت است یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا و هر که فرا گیرد شیطان را دوستی مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای یعنی هرچه شیطان فرماید آن کند فَقَدْ خَسِرَ پس بدرستیکه زیان کند خُسْرَانًا مُبِينًا زیان روشن چه سرمایه عمر و قوت از دست بدهد و از سود بی بهره بود و زیان کند بفوات بهشت و سود کند بحصول دوزخ يَعِدُهُمْ وعده میدهد ایشان را شیطان بآنچه وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو می افکند ایشان را بچیزی که نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشان را شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر فریب و خداع یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضررست أُولَٰئِكَ آن گروه که پرستند بتان و تابع شیطان اند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا و نیابند از آن دوزخ مَحِيصًا گریزگاهی که بدان ملتجی کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای پسندیده کرده اند سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه این داخلان جاوید باشند در آن أَبَدًا تاکیدست یعنی همیشه بی انقطاع وَعْدَ اللَّهِ وعده کرد خدای وعده کردنی و راست کرد سخن خود را حَقًّا راست کردنی وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست راست گوی تر مِنَ اللَّهِ قِيلًا از خدای در سخن خود آورده اند که روایت میکنند که روزی اهل مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری با آنها مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما نازل گشته و در بهشت نزدیکتر یهود و نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیا است و کتاب ما ناسخ کتب شما پس ما به بهشت سزاوار تریم آیت آمد که لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ آنچه وعده کرد خدای از ثواب یافته نشود به آرزوهای شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ و نه به آرزوهای اهل کتاب که گویند بهر

لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری آ یعنی هیچ کاری بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاض بهشت بایدم بیت بآرزو و هوس بر نیاید این
سخن بآب دیده و خون جگر تواند بود ﴿من یعمل سوءا﴾ هر که عمل کرد کار بد را ﴿یجز به﴾ جزا داده شود بآن ماجلاً او حالاً و این حکم است مر همه عاملان را
آورده اند که چون این آیت فرود آمد صحابه متألم گشتند و ابوبکر صدیق رض گفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الآیة بعد از نزول این آیت چگونه رستگار
باشد چه هیچکس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزای آن که وارد حضرت رسالت پناه ؑ فرمود که نه بیمار میشوی و نه اندوهناک می گردی و نه بلایا بتو میرسد
گفت بلی یا رسول الله خواجهٔ عالم فرمود که هو ذاک یعنی اینها جزای آن هست و در تیسیر فرمود که حضرت رسالت پناه ؑ بعد از این سخن فرمود که یا ابابکر
تو و اصحاب تو و مومنان را جزای گناه در دنیا خواهند داد تا بخدای رسید و شمار از هیچ گناه نباشد و دیگران را جزاهای ایشان جمع کنند در روز قیامت
بدیشان رسانند و امام حسن بصری رح میگوید عمل سوء شرک است بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید ﴿من یعمل سوءا یجز به ولا یجد له﴾ و نیابد عمل سوء برای
نفس خود ﴿من دون الله﴾ جز خدای ﴿ولیا﴾ دوستداری که مدد بدو رساند ﴿ولا نصیرا﴾ و نه یاری که از عذابش برهاند ﴿ومن یعمل من
الصالحات﴾ و هر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوت ارتکاب تمام آن نیست ﴿من ذکر او انثی﴾ از مردان و زنان ﴿وهو مؤمن﴾ در حالتیکه او
مومن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد ﴿فاولئک﴾ پس آن گروه عمل کنندگان ﴿یدخلون الجنة﴾ در آورده شوند به بهشت و حفص بصیغه معلوم خواند
یعنی در آیند ببهشت ﴿ولا یظلمون﴾ و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود ﴿نقیرا﴾ بمقدار نقیری که بر پشت دانهٔ خرما باشد یعنی هیچ از ثواب ایشان کم نشود
﴿ومن احسن دینا﴾ کیست نیکوتر از جهت دین ﴿ممن اسلم﴾ از آنکه خالص گردانید ﴿وجهه﴾ نفس خود را ﴿لله﴾ برای خدای یا بذل کرد روی
خود را در سجود حق تعالی ﴿وهو محسن﴾ و حال آنکه او آینده است به نیکوئیها و ترک کننده بدیها ﴿واتبع ملة ابراهیم حنیفا﴾ و پیروی کرد
دین ابراهیم را در حالتیکه ابراهیم با این پیروی دین مائلست از همه دینها بدین اسلام ﴿واتخذ الله﴾ و گرفت خدای ﴿ابراهیم خلیلا﴾ ابراهیم را
دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامتی دوست با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیه قحطی پدید
آمد و چون مردم همواره از موائد خلیلی بهره و فوائد یافته بودند درین سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم داشت همه ایشان ایثار کرد و همین که انبار
تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیک دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر
قحط و غلا ظاهر شد و اگر فی الواقع ابراهیم این طعام را برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره میتوانست نمود اما شنیده ام که بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند
و او بکرم غریزی و سماحت جبلی میخواهد که این طعام بر ایشان صرف نماید القصه گندم بکارزنان ابراهیم نداد و بهای نیز نیافتند بضرورت باز گشتند ایشان را
شرم آمد که شتران را خالی بشهر آرند چه بسی گدایان و بینوایان چشم بدان داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید شتربانان در حوالی
شهر جوالها را پر از ریگ نرم کرده بخانه آوردند و ذکری که گذشته بتمام عرض کردند ابراهیم از ین حال تنگدل شده روی بمسجد نهاد و در انحال ساره زوجه
ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد جوالها پر دید و خوشدل شده سر یکی را بگشاد آردی بغایت سفید و پاکیزگی بیرون آمد پاره از آن خمیر کرده و نان پخته
بعیال و اطفال بخورشان داد چون ابراهیم از مسجد باز آمد و بوی نان بمشام او رسید پرسید که این از کجاست گفت از نزدیک دوست مصری تو ابراهیم گفت
که این از نزدیک دوست من الله است خدای بدین جهت وی را دوست گرفت بزرگان گفته اند شرط خلت استیلام بنده است در عموم احوال حضرت
ذو الجلال و این مقام ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت فنای حبیب است در محبوب و بقای او بدو و این مقام محمدی است لاجرم باسم حبیب مسمی
گشت و از اینجاست که ذکر خلت بظاهر فرمود که ﴿واتخذ الله ابراهیم خلیلا﴾ و ذکر محبت بکنایت باز نمود که ﴿فاتبعونی یحببکم الله﴾ و در نفیس گفته اند
بیت عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف ٭ عجب آنست همانان تو محبوبانند خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سلوک نشانهٔ هستی و تفرقه
است و جذبه علامت نیستی و جمعیت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر دادند که ﴿انی ذاهب الی ربی﴾ و از جذبهٔ حبیب بدین اشارت تنبیه کردند
که ﴿اسری بعبده لیلا﴾ لاجرم آنجا که نظرگاه خلیل بود که ﴿نری ابراهیم ملکوت السموات والارض﴾ قدمگاه حبیب گردانید که ﴿دنی فتدلی﴾ بیت خلیل از

حبیبا شان ساحت، از برای شان بارگاه بخشش وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ و مر خدای راست آنچه در آسمانها بود وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین باشد پس هر کرا
خواهد از اهل آسمان و زمین بدوستی برگزیند وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيْطًا بهمه چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت وَيَسْتَفْتُوْنَكَ
و طلب فتوی می‌کنند از تو فِي النِّسَآءِ در باب میراث زنان یعنی دختران ام کحه چنانچه گذشت و اعتراض عیینه بن حصن که دختر و خواهر را نصف مال میدهی
و اد گفت دانسته‌ایم که کسی را که کارزار کند قسمت بدست آرد قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيْكُمْ بگو ای محمد که خدای فتوی می‌دهد یعنی بیان میکند حکم خود را فِيْهِنَّ
در باب ایشان وَمَا يُتْلٰى عَلَيْكُمْ و دیگر فتوی میدهد یعنی بیان می‌کند بر شما آنچه خوانده میشود بر شما فِي الْكِتٰبِ در قرآن فِيْ يَتٰمَى النِّسَآءِ در شأن
یتیم کردن زنان الّٰتِيْ آن زنان که لَا تُؤْتُوْنَهُنَّ نمیدهید ایشان را مَا كُتِبَ لَهُنَّ آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وَتَرْغَبُوْنَ
و رغبت می‌کنید اَنْ تَنْكِحُوْهُنَّ آنکه بخواهید ایشان را اگر جمیله باشند و اموال ایشان را اجور دهید وَالْمُسْتَضْعَفِيْنَ و دیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان
و بیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ از فرزندان خود که ایشان را میراث نمیدهند وَاَنْ تَقُوْمُوْا و دیگر حکم میکند قرآن بآنکه قیام نمائید لِلْيَتٰمٰى برای یتیمان
در مهر و میراث ایشان بِالْقِسْطِ بعدل و راستی وَمَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنید از نیکوئی در باب یتیمان و کودکان و غیر ایشان فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ
پس بدرستیکه خدای هست بِهٖ عَلِيْمًا بآن دانا و بر آن جزا خواهد داد. در اسباب نزول آورده که مردی بزنی خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد و زن بسبب
تعلق دل بافرزندان بفراق او رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده و هر کجا میخواهی رو که من ترا بحل کردم و گویند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج
بود که میخواست او را طلاق دهد همین میگفت که مرا مگذار و من نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیت فرستاد وَاِنِ امْرَاَةٌ خَافَتْ و اگر زنی بداند
و در یابد مِنْۢ بَعْلِهَا از شوهر خود نُشُوْزًا سرباز زدنی از صحبت اَوْ اِعْرَاضًا یا روی گردانیدنی از مجالست و مکالمت او فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَآ پس
هیچ گناهی نیست بر ایشان اَنْ يُّصْلِحَا بَيْنَهُمَا در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر صُلْحًا بصلح یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر خود بخشد
یا نوبت خود بزن دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد و او را از خود جدا نکند وَالصُّلْحُ خَيْرٌ و آشتی بهتر است از خصومت مفارقت
ارباب سیر آورده‌اند که حضرت پیغمبر سوده بنت زمعه را طلاق داده بر سر راه آنحضرت بنشست تا وقتیکه سید عالم برسید سوده رض بزبان تضرع گفت
یا رسول الله رجعت بنمای بمن بخدا سوگند که دوستی مرد در دل من هیچ نمانده ولیکن میخواهم که فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را
میبخشم حضرت بوی مراجعت فرمود و روز نوبت او در خانه عائشه رض می‌بود و این آیت در قصه وی نازل شد وَاُحْضِرَتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ
و فرود آورده شده‌اند نفسها را بخل یعنی مجبول‌اند نفسها به بخل و لازم است که هر یک از زوجین در مسامحت و مروت بخل می‌ورزند وَاِنْ تُحْسِنُوْا و اگر
نیکوئی ورزید در زندگانی وَتَتَّقُوْا و بپرهیزید از نشوز و اعراض فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بدرستیکه خدای هست بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا بآنچه میکنید
از احسان و خصومت دانا وَلَنْ تَسْتَطِيْعُوْا و نمی‌توانید ای کسانیکه زیاده از یک زن دارید اَنْ تَعْدِلُوْا آنکه عدل ورزید و راستی نگاه دارید بَيْنَ
النِّسَآءِ میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته میل واقع نشود و آن متعذر است و لهذا حضرت رسالت پناه با آنکه در قسم میان ازواج طاهرات
ملاحظه عدل میفرمود میگفت خدایا این قسمت در آن چیزیست که من مالک آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی در دوستی
با بعضی چنانچه عائشه رض را از همه ازواج دوست تر میداشت وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگر حریص باشید بر ارتکاب عدل قادر نباشید در آن فَلَا تَمِيْلُوْا كُلَّ الْمَيْلِ
پس میل مکنید تمام میل با آنکه مرغوبه است در قسم و نفقه یعنی میل قلب را با میل فعل بهم جمع مکنید که اگر چنین باشد فَتَذَرُوْهَا پس بگذارید آن دیگری را
كَالْمُعَلَّقَةِ مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطلقه باشد و نه شوهر دار وَاِنْ تُصْلِحُوْا و اگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته‌اید از امور
زنان گذشته وَتَتَّقُوْا و بپرهیزید از میل در زمان آینده فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بتحقیق هست خدای غَفُوْرًا آمرزنده گناهان ماضی رَّحِيْمًا مهربان
بر توفیق طاعت در زمان مستقبل وَاِنْ يَّتَفَرَّقَا و اگر جدا شوند هر یک از ایشان از صاحب او بطلاق يُغْنِ اللّٰهُ كُلًّا بی نیاز گرداند خدا هر یکی را مِّنْ سَعَتِهٖ
از جود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد هر یکی را یا بدلی پدید آرد وَكَانَ اللّٰهُ وَاسِعًا و هست خدای فراخ بخشایش بر بندگان حَكِيْمًا

محکم کار در افعال و احکام وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست از جواهر علوی وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمینهاست از کوائن
سفلی وَلَقَدْ وَصَّیْنَا و هر آئینه وصیت کرده ایم و فرموده ایم الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ آنان را که داده اند کتاب مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری
و آنها را که پیش از ایشان بوده اند وَاِیَّاکُمْ و شما را نیز وصیت می کنیم یعنی می فرمائیم اَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ آنکه بپرهیزید از شرک بخدای وَاِنْ تَکْفُرُوْا
و اگر کافر شوید فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ پس بدرستیکه مر خدای راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمینهاست همه مخلوق
و مملوک اویند پس بکفر و معصیت شما متضرر نمیگردد چنانچه بطاعت و ایمان شما منتفع نمی شود وَکَانَ اللّٰهُ غَنِیًّا و هست خدای بی نیاز از همه
خلق خود و از اگر فرمان برند و اگر نبرند حَمِیْدًا ستوده در ذات خود اگر حمد گویند و اگر نگویند وَلِلّٰهِ و مر خدای راست مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در
آسمانها باشد از ملائکه و ستاره و غیر آن وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمینها بود از ارکان و موالید و جز آن وَکَفٰی بِاللّٰهِ و بسنده است خدای کارگذار و
کافی مهمات بندگان اِنْ یَّشَاْ یُذْهِبْکُمْ اگر خواهد ببرد خدای شما را و فانی گرداند اَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان وَیَاْتِ بِاٰخَرِیْنَ و بیارد یعنی ایجاد کند
دیگران را که فرمانبردار باشند چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه دست مبارک بر پشت سلمان زد و گفت قوم این اند یعنی پارسیان وَکَانَ
اللّٰهُ و هست خدای عَلٰی ذٰلِکَ قَدِیْرًا بر ایجاد و اعدام توانا مَنْ کَانَ یُرِیْدُ هر که باشد که خواهد بعمل خود ثَوَابَ الدُّنْیَا پاداش این سرای
همچو مجاهد مثلاً که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فَعِنْدَ اللّٰهِ پس نزدیک خدای ست ثَوَابُ الدُّنْیَا پاداش دنیا و آن خسیس ست وَالْاٰخِرَةِ و پاداش آخرت
و آن شریف ست پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیزی شود و از شریف ترین چیزی باز ماند و اگر بأشرف مائل گردد اخس تابع خواهد بود و اگر مجاهد فی السبیل برای
خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت ست که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس توجه باصل باید کرد که فرع
خود در پی آنست وَکَانَ اللّٰهُ سَمِیْعًا و هست خدای شنونده همه قولها بَصِیْرًا بیننده همه فعلها یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان کُوْنُوْا قَوّٰمِیْنَ ۱۹ ع
باشید استادگان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی جهاد کنندگان در اقامت مراسم عدالت شُهَدَآءَ لِلّٰهِ باشید گواهان برای خدای یعنی ادای شهادت کنید براستی
وَلَوْ عَلٰۤی اَنْفُسِکُمْ و اگر چه بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمه اوست و در تیسیر از ابو العالیه نقل میکند که مردی از انصار گفت
یا رسول الله مکسی را بر پدر من حقیست و من بران گواهم مرا باز میدارد از ادای شهادت الا درویشی و افلاس پدر من این آیت نازل شد که گواهی باز مگیرید اگر
همه بر نفسهای شما باشد اَوِ الْوَالِدَیْنِ یا بر پدر و مادر وَالْاَقْرَبِیْنَ و خویشاوندان نزدیک اِنْ یَّکُنْ اگر باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیهم
غَنِیًّا توانگر اَوْ فَقِیْرًا یا درویش یعنی غنی را برای غنا احترام مکنید و بر فقیر بجهت افلاس او ترحم منمائید فَاللّٰهُ اَوْلٰی بِهِمَا پس خدای سزاوار تر است بتوانگر
و درویش تو اگر دانستی که شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰۤی پس شما متابعت هوای نفس مکنید اَنْ تَعْدِلُوْا
برای آنکه میل کنید از حق وَاِنْ تَلْوٗۤا و اگر بپیچانید زبانهای خود را از گواهی راست اَوْ تُعْرِضُوْا یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ پس بدرستیکه
خدای هست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بدانچه شما می کنید از عدل و میل خَبِیْرًا دانا و شما را بدان مکافات خواهد کرد یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ایمان
آورده اید خطاب با مسلمانانست یا منافقان یا مومنان اهل کتاب که می گفتند یا رسول الله ایمان داریم بتو و بقرآن و بموسی و عزیر و زبور و توریت و دیگر هیچ
کتاب و پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران نیز می شاید مسلمانان را میگوید ای کسانیکه ایمان آورده اید بدل و زبان اٰمِنُوْا ثابت باشید بر ایمان خود و
منافقان را میفرماید که ایمان آورده اید بزبان ایمان آرید بدل و مومنان اهل کتاب را میگوید ایمان آورده اید ببعضی از کتب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها و کافران را
میگوید که ایمان آورده اید بلات و عزی ایمان آرید بِاللّٰهِ بخدای وَرَسُوْلِهٖ و بفرستاده او که محمد ست وَالْکِتٰبِ الَّذِیْ نَزَّلَ و بآن کتابی که خدای فرستاده عَلٰی رَسُوْلِهٖ
بپیغمبر خود یعنی قرآن وَالْکِتٰبِ الَّذِیْۤ اَنْزَلَ و بآن کتابها نیز که فرستاده مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن محققان میگویند ای کسانیکه ایمان آورده اید از حیثیت برهان ایمان
آرید بر سبیل کشف و عیان یا ایمان آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت ولایت مآب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره منقولست که فرمودند
یا ایها الذین آمنوا اشارتست بآنکه در هر طرفة العین نفی این وجود بشری میباید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره میباید نمود چه وجودک ذنب لا یقاس به ذنب

از حضرت سید الطائفه جنید قدس سره منقولست که فرموده اند در معنی یا ایها الذین آمنوا آمنوا سالست که در ایمان آوردنم و در ایمان تازه کردم و هنوز در اثنم مثنوی ایمانی
حق زوال محض گناه است و بوجود مشغول گشتن کفر است و تا اهرم دم کشند پیدا هستی و سوظلمت سرای خودپرستی و خودی کو ست گفتی خویش کن زود و که جز حق در
نیست موجود و من یکفر بالله و هر که کافر شود بخدای و ملائکته و بفرشتگان او و کتبه و کتابهای او و رسله و بفرستادگان او و الیوم الآخر و
بروز رستخیز فقد ضل پس بدرستیکه گمراه شد ضلالاً بعیداً گمراه شدنی در غایت دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصود ان الذین
آمنوا بدرستیکه آنانکه ایمان آورده اند بموسی یعنی یهود ثم کفروا پس کافر شدند به پرستیدن گوساله ثم آمنوا ثم کفروا پس باز ایمان آوردند
و توبه کردند پس کافر شدند بعیسی و قصد قتل او کردند ثم ازدادوا کفراً پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد و حسد بر وی لم یکن الله لیغفر لهم
نیست آنکه خدای که بیامرزد ایشان را چه اعتبار هر کار بخاتمه آنست خدای دانسته که خواتم امور ایشان بکفر و طغیان است و لا لیهدیهم سبیلاً و نه
که راه نماید ایشان را راهیکه بحق باشد بشر المنافقین بشارت ده منافقان را بر سبیل تهکم است یا خبر کن بجای بشارت بان لهم باینکه مر ایشان راست
عذاباً الیماً عذاب دردناک الذین و منافقان آنند که یتخذون الکافرین می گزینند کافران را اولیاء من دون المؤمنین دوستان
بدون مومنان ایبتغون آیا می طلبند عندهم العزة نزدیک کافران از دوستی ایشان ارجمندی و قوت فان العزة پس بدرستیکه عزت لله جمیعاً
مر خدای راست همه و هر کرا عزتی رسد از وی رسد و او دوستان را مشرف بعزت داده که و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین و قد نزل علیکم و بدرستیکه خدای
فرستاد بر شما ای مومنان فی الکتاب در قرآن حق سبحانه در کتابی فرستاد که با خوض کنندگان و مستهزیان قرآن نشست و برخاست نکنند و این آیت
آنست که و اذا رأیت الذین یخوضون الآیه این جا در مدینه ذکر آن می نماید و میگوید که خدای در قرآن فرستاده بود که ان اذا سمعتم بدرستیکه چون بشنوید
آیات الله آیتهای خدا را از قرآن یکفر بها کفر آورده شود بدان و یستهزأ بها و استهزا کرده شود بآن فلا تقعدوا معهم پس منشینید با کافران
و مستهزیان حتی یخوضوا تا وقتیکه خوض کنند و شروع نمایند فی حدیث غیره در سخن غیر استهزا انکم اذاً بدرستیکه باشید آن هنگام که نشست
و برخاست کنید با ایشان مثلهم مانند ایشان در گناه زیرا که قادرید بر اعراض از ایشان و انکار بر ایشان و با وجود این راضی اید بصحبت ایشان ان الله
جامع المنافقین بدرستیکه خدای جمع کننده منافقانست و الکافرین و ناگرویدگان فی جهنم جمیعاً در دوزخ همه ایشان را الذین
یتربصون بکم آنانکه انتظاری می برند بشما و توقع نکبتی را فان کان لکم پس اگر واقع شود شما را فتح من الله فتحی و نصرتی از نزدیک
خدای قالوا گویند منافقان مر شما را الم نکن معکم آیا نبودیم با شما و مددکاری نکردیم پس سهم ما از غنیمت بدهید و ان کان و اگر بود للکافرین
نصیب مر کافران را بهره از حرب یعنی غلبه کردن بر مومنان قالوا گویند مر کافران را الم نستحوذ علیکم آیا نه غالب و مستولی بودیم بر شما و
می توانستیم که شما را بکشیم او دست باز کشیدیم و نمنعکم من المؤمنین و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم از مومنان بآنکه سستی کردیم
در مددکاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید پس ما را در غنائم خود شریک سازید فالله یحکم بینکم پس خدای
حکم می کند ای مومنان میان شما و منافقان یوم القیامة روز رستخیز که غیر از وی کسی را دعوی حکومت نباشد و لن یجعل الله و هرگز نگرداند خدای
للکافرین مر کافران را علی المؤمنین بر مومنان در روز قیامت سبیلاً حجتی که بدان ایشان را ملزم سازند یا در دنیا ندهد ایشان را بر مومنان
دستی ان المنافقین بدرستیکه منافقان یخادعون الله مکر می کنند با دوستان خدا در اظهار اسلام و اخفاء کفر و هو خادعهم و او خدا جزا
دهنده است ایشان را بر مکر و فریب ایشان و آن چنانست که روز قیامت ایشان را نیز نوری دهند چنانچه مومنان را داده اند چون قدم بر صراط نهند
نور مومنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند و اذا قاموا و چون برخیزند منافقان
الی الصلوة بسوی نماز قاموا کسالی برخیزند کاهلان و گران جانان چون کسیکه از کاری کراهت دارد اگر کسی از اصحاب پیغمبر ایشان را دید نماز
می گزارند و اگر نه ترک می کنند یراءون الناس می نمایند خود را بمردمان در یا می کنند تا پندارند که ایشان مومنان اند و لا یذکرون الله و یاد نکنند

خدای را اِلَّا قَلِیْلًا مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر بر زبان دارند و بس و آن نسبت با ذکر دل اندک است و در قوت القلوب آورده
که ذکر ایشان را اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیا و دنیا در هر چه در دست نهایت اندک و مختصر است و ذکر خدا از دیگر چیز
است وَلَذِكْرُ اللّٰهِ اَكْبَرُ و منافقان زبان می کنند مُذَبْذَبِیْنَ بَیْنَ ذٰلِكَ در حالتیکه متحیر و متردد اند لَآ اِلٰی هٰٓؤُلَآءِ میان کفر و ایمان لَآ اِلٰی هٰٓؤُلَآءِ نه با گروه مومنان
اند تا ایشان را باشند هر چه آنان راست وَلَآ اِلٰی هٰٓؤُلَآءِ و نه با کافران که تا بر ایشان باشد هر چه بر آنها است وَمَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا گمراه سازد فَلَنْ تَجِدَ
لَهٗ سَبِیْلًا پس تو نیابی مر او را راهی بحق و صواب یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان لَا تَتَّخِذُوا الْكٰفِرِیْنَ مگیرید کافران را اَوْلِیَآءَ مِنْ
دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ دوستان بدون مومنان که این عمل منافقانست که با دشمنان خدای دوستی میکنند اَتُرِیْدُوْنَ آیا میخواهید
اَنْ تَجْعَلُوْا لِلّٰهِ آنکه بنهید خدای را عَلَیْكُمْ بر عذاب خود سُلْطٰنًا مُّبِیْنًا حجتی روشن و آن موالات کافرانست که موجب عقوبت و خذلانست
اِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ بدرستیکه منافقان فِی الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ در طبقه زیرترین اند از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت
آنکه ایشان بدل کافر اند و کفر را باخداع و مکر و استهزا با مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقان را بدوزخ حکم شود و بدرکه
اول رآرند مالک گوید یا نار جهنم خذیهم آتش گوید که حکم ما بر زبانست و دهان ایشان بکلمه جاری بوده و هر چند بجاد گفته اند باد رسوختن ایشان دخل مکنم
بهمین منوال در هر درکه که رند آتش از احراق ایشان اباکند تا بدرکه هفتم رسند آتش آن درکه گوید حکم ما بر دلست نه بر زبان بیارید تا از دل چه نشان دارید چون
در دل ایشان جز نشانه شرک نباشد آتش در دل ایشان بپیچد و ابدالآباد در عذاب بمانند وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ و تو نیابی مر ایشان را نَصِیْرًا یاری
که حمایت نموده از آن درکه ایشان را بیرون آرد و همه منافقان درین عذاب خواهند بود اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وَاَصْلَحُوْا و
باصلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان وَاعْتَصَمُوْا بِاللّٰهِ و چنگ در زنند بدین خدای و سنت پیغمبر وَاَخْلَصُوْا دِیْنَهُمْ لِلّٰهِ و
خالص و پاکیزه گردانند دین خود را برای خدای یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای حق فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص
موصوف اند مَعَ الْمُؤْمِنِیْنَ با مومنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای وَسَوْفَ یُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِیْنَ و زود باشد که بدهد خدای مومنان را
اَجْرًا عَظِیْمًا مزدی بزرگ و ایشان با ایشان شریک باشند مَا یَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ چه می کند خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را
اِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر گویید مراد از شکر فرمانبرداری وَاٰمَنْتُمْ و تصدیق کنید بوحدانیت و از روی تحقیق یا ایمان آرید بآنکه نجات شما بفضل او ست
نه بشکر شما وَكَانَ اللّٰهُ شَاكِرًا و هست خدای ثواب دهنده شاکران عَلِیْمًا دانا بحقوق شکر و ایمان لَا یُحِبُّ اللّٰهُ
الْجَهْرَ دوست نمی دارد خدای آشکارا کردن بِالسُّوْٓءِ مِنَ الْقَوْلِ سخن بد را اِلَّا مَنْ ظُلِمَ مگر آشکارا
کردن کسیکه بر وستم کرده اند چه او را روا است که نکوهش ظالم کند یا از و تظلم نماید و گفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست و او را طعام ندادند آن
کس زبان شکایت گشوده که هر جائی رسید از بی مروتی آن قوم حکایت میکرد صحابه او را بدان شکایت عتاب کردند این آیت در عذر او نازل شد که مظلوم
را شکایت آن ظلم جائز است وَكَانَ اللّٰهُ سَمِیْعًا و هست خدای شنوا سخن مظلوم را عَلِیْمًا دانا بستمکاری ظالم اِنْ تُبْدُوْا خَیْرًا اگر
آشکارا کنید نکوئی و طاعت را اَوْ تُخْفُوْهُ یا پنهانی بجای آرید او را اَوْ تَعْفُوْا عَنْ سُوْٓءٍ یا عفو کنید از بدی که شما را بدان مواخذه رسد فَاِنَّ اللّٰهَ
كَانَ بدرستیکه خدای هست عَفُوًّا عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام ایشان قَدِیْرًا توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان
در این آیت تحریض مظلومانست بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و با آنکه رخصت تظلم دارند و از سر آن درگذرند اِنَّ الَّذِیْنَ یَكْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ بتحقیق
و یقین آنها که کافر می شوند بخدای وَرُسُلِهٖ و به پیغمبران او وَیُرِیْدُوْنَ اَنْ یُّفَرِّقُوْا و می خواهند آنکه جدائی افکنند بَیْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهٖ میان خدا و رسولان
او بآنکه ایمان آرند بخدای و کافر شوند به پیغمبران وَیَقُوْلُوْنَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ و گویند که ایمان می آریم ببعضی از پیغمبران وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ و کافر میشویم
ببعض دیگر مراد یهود اند که می گفتند ایمان داریم بموسیٰ و عزیر و کافریم بعیسیٰ و محمد وَیُرِیْدُوْنَ اَنْ یَّتَّخِذُوْا و می خواهند آنکه فرا گیرند بَیْنَ ذٰلِكَ

سبیلا ۝ میان ایمان و کفر راهی و حال آنکه ایمان بخدای تمام نمی‌شود مگر بتصدیق رسل وی اولٰئک آن گروه که میان کفر و ایمان طریقی می‌طلبند هُمُ
الکٰفرون ایشان کافرانند حقا بکفری محقق شده یعنی کاملان اند در کفر خود و ایشان را مومن نتوان گفت بر سبیل [illegible] چرا که آن ایمان که ایشان را است
معتبر و معتمد نیست واعتدنا للکٰفرین (یعنی از ایشان) و آماده کردیم برای کافران عذابا مهینا ۝ عذابی خوار کننده والذین اٰمنوا و آن کسانی که ۱۱
ایمان آورده اند بالله بخدای ورسله و به فرستادگان او ولم یفرقوا و جدا نکردند بین احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان
بلکه بهمه گرویدند اولٰئک آن گروه مومنان [illegible] غائبه خواند یعنی خدا بدهد اجورهم
ع ۲۱ مزدهای ایشان را که وعده داده است [illegible] رحیما مهربان در تضعیف حسنات ایشان
در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود چون [illegible] بجناب رسالت پناه آمده گفتند اگر راست میگوئی
که پیغمبری کتابی بیکبار از بهار نوشته بخط سماوی چنانچه توریت موسی آورد و آیت آمد که یسئلک اهل الکتٰب سوال می‌کنند از تو اهل کتاب یعنی
دو میخواهند ان تنزل علیهم آنکه فرود آری بر ایشان کتٰبا من السمآء کتابی از آسمان بیکبار چون توریت یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح
موسی یا کتابی که معاینه بیم که فرود آید یا بنام هر یک از ما کتابی بیاید نوشته باخبر که تو رسول خدائی و چون این درخواست از روی تعنت بود نه ما اجابت
نیافت و حق سبحانه تسلیه می‌فرماید حضرت را که از ین سوال ایشان ملول مشو فقد سالوا موسٰی پس بدرستیکه ایشان یعنی بنی اسرائیل که این گروه
از ایشان اند در خواسته اند از موسی اکبر من ذٰلک بزرگتر از ین درخواستی در آن وقت که کلام حق تعالی شنیدند فقالوا ارنا الله جهرة پس گفتند
بر ما بنمای خدای تعالی بعیان فاخذتهم الصٰعقة پس فرا گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتش از آسمان آمد و بسوخت ایشان را بظلمهم بسبب
ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رویت است در دنیا ثم اتخذوا العجل پس فرا گرفتند گوساله را بخدائی من بعد ما جآءتهم البینٰت
از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی فعفونا عن ذٰلک پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند واٰتینا موسٰی
و بدادیم موسی را سلطٰنا مبینا تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشتید گوساله پرستان را و ایشان فرمانبرداری نمودند ورفعنا فوقهم الطور
و برداشتیم بر زبر ایشان طور را بمیثاقهم بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمان را بعد از قبول بشکستند وقلنا لهم ادخلوا الباب
و گفتیم ایشان را که در آیید بدر وازه شهر اریحا سجدا در حالتیکه سجده کنندگان باشید و ایشان از ین حکم ابا کردند وقلنا لهم و گفتیم
ایشان را بر زبان داؤد لا تعدوا فی السبت تجاوز مکنید و از حد در مگذرید در روز شنبه یعنی کسب مکنید و ماهی مگیرید و ایشان از ین امر نیز
تجاوز نمودند واخذنا منهم و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک از ین حکمها میثاقا غلیظا ۝ پیمانی استوار فبما نقضهم میثاقهم پس بسبب شکستن
ایشان پیمان خود را کردیم بایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وکفرهم باٰیٰت الله و دیگر بجهت کفر ایشان بتوریت یا بقرآن
وقتلهم الانبیآء و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بغیر حق بناحق وقولهم قلوبنا غلف و دیگر بگفتار ایشان که دلهای ما در غلاف
علوم ست یعنی از دانش پر شده و محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوشش ست و فهم آنچه محمد می‌گوید نمی‌آرد و تحقیق نیست که می‌گویند بل طبع الله
علیها بلکه مهر نهاده است خدای بر دلهای ایشان بکفرهم بسبب کفر و جحود ایشان و از دانش محجوب گردانیده و توفیق تدبر در آیات
و تذکر در مواعظ از ایشان منقطع ساخته فلا یؤمنون پس ایمان نمی‌آرند الا قلیلا ۝ مگر اندکی چون عبد الله بن سلام و یاران او یا ایمان
اندک غیر معتبر وبکفرهم و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشان ست بعیسی وقولهم علٰی مریم و بگفتن ایشان نسبت بمریم بهتانا
عظیما ۝ بهتانی عظیم یعنی انتساب بزنا بوده وقولهم و دیگر بگفتن ایشان که انا قتلنا المسیح ما کشتیم مسیح را عیسی ابن مریم عیسی
پسر مریم را رسول الله فرستاده خدای این وصف خدایست مر عیسی را نه قول یهود وما قتلوه و نکشتند او را وما صلبوه و بر دار نکردند
او را ولٰکن شبه لهم و لیکن مشتبه شده بر ایشان و تشبیه شد مانند عیسی بر مهتر ایشان افتاد و این قصه در سوره آل عمران گذشت وان الذین

اختلفوا فیه و بدرستی آنانکه اختلاف کردند در شان عیسی لفی شک منه هر آینه در گمان و تردد بودند از قتل وی چه در وقتیکه بهتر خود را بردار آویختند که این عیسی است و بطلب وی مشغول شدند و چون از بهتر خود خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اگر این عیسی است پس یار من کجاست و بعضی گفته اند شبه عیسی همین بر روی یهود بیش نبود و در روزی دیگر بپای در آمدند و مقتول را در آوردند گفتند الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا ما لهم به نیست مر جهودان را بعیسی و قتل او من علم از دانشی الا اتباع الظن مگر آنکه پیروی گمان می کنند وما قتلوه یقینا و نکشته اند عیسی را بیقین بل رفعه الله الیه بلکه خدای برداشته است او را بمحل کرامت برده وکان الله عزیزا و هست خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی و انتقام از یهود حکیما حکم کننده بلعن یهود یا تدبیر کننده بحکمت در رفع عیسی وان من اهل الکتاب و نیست از اهل کتاب کسی الا لیؤمنن به مگر آنکه ایمان آرد بعیسی قبل موته پیش از مرگ خود آن در وقت معاینه مرگ بود که آن ایمان باس گویند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجال را بکشد و همه اهل کتاب بدو ایمان آرند یعنی بیقین دانند که او پیغمبر بوده و او ایشان را باسلام دلالت کند و ملل مختلفه از میان مردم برافتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی حکم بمقتضای کتاب و سنت پیغمبر ما عمل کند و چهل سال در زمین بماند آنگه متوفی شود و مومنان بر وی نماز گذارند ویوم القیمة و در روز رستخیز یکون باشد عیسی علیهم شهیدا گواه بر ایشان یعنی بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی بدهد بر یهود بتکذیب و بر نصاری بآنکه او را ابن الله گفته اند فبظلم من الذین هادوا پس بسبب ستمی که واقع شده از آنها که شدند بدین یهودیت باشند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان طیبت احلت لهم طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان از طیور و سائر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام بیاید انشاء الله تعالی وبصدهم عن سبیل الله و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای کثیرا بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریت و نعت پیغمبر ما را و با مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست واخذهم الربوا و دیگر بگرفتن ایشان ربوا را وقد نهوا عنه و حال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ ربوا در توریت واکلهم اموال الناس و دیگر بخوردن ایشان مالهای مردمان را بالباطل بطریق رشوت و غصب و سائر وجوه محرمه واعتدنا و آماده کرده ایم للکفرین برای کافران منهم از بنی اسرائیل عذابا الیما عذابی مشتمل بر الم بسیار لکن الراسخون فی العلم لیکن راسخان در علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل آرند منهم از بنی اسرائیل چون عبد الله بن سلام و اصحاب او والمؤمنون و مومنان از مهاجران و انصار یؤمنون بما انزل الیک ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وما انزل من قبلک و بآنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی والمقیمین الصلوة و ایمان می آرند بگزارندگان و بپای دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرائع همه ایشان نماز مقرر بوده والمؤتون الزکوة و دهندگان زکوة والمؤمنون بالله و ایمان آرندگان بخدای والیوم الاخر و بروز آخر که قیامت است اولئک آن گروه که متصدق و مصدق اند سنؤتیهم زود باشد که بدهیم ایشان را اجرا عظیما مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد انا اوحینا الیک بدرستیکه ما وحی کردیم بسوی تو ای محمد کما اوحینا الی نوح همچنانکه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ المرسلین ست و اول کسیکه مشرکان را بیم کرد و بد عای او امت او هلاک شدند او بود و بعضی گفته اند که این سخن جواب اهل کتاب ست که می گفتند کتابی بیکبار بیار حق سبحانه میفرماید که کار تو در وحی همچون نوح ست والنبیین من بعده و به پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب واوحینا و وحی کردیم الی ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط بسوی ابراهیم و دو پسر و نبیرگان او و فرزندان یعقوب وعیسی وایوب ویونس وهرون وسلیمن تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه در والنبیین من بعده داخلند بجهت تفضیل و تعظیم ست چه ابراهیم اول اولوا العزم ست و عیسی صاحب فرح و نسخ و باقی اشراف انبیاء و مشاهیر ایشان واتینا داود و عطا کردیم داود را زبورا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود همان شریعت توریت بود ورسلا و دیگر فرستادیم رسولان را که در قرآن قد قصصناهم علیک بتحقیق نام برده ایم و قصه

ع ۲

ایشان بر تو خوانده ایم پیش ازین چون یوسف و ذکریا و یحیی و الیاس و الیسع و عزیر و غیر ایشان وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و رسولان دیگر
خبر ایشان بر تو نفرستادیم و نام ایشان بر تو ظاهر نکردیم وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ و سخن گفت خدای با موسی تَكْلِيمًا ۝ سخن گفتن بی واسطه و این نهایت مراتب
وحی است و اگر این تکلیم با موسی بند در طور بوده با آنحضرت در غرفه نور بود فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ و از آن کلام تمامی بنی اسرائیل خبر یافتند و برین وحی
هیچ عارف و کامل جز بتعلیم محمدی اطلاع نیافت بیت موسی بطور اگرچه سخن گفت با خدای ۔ بالای عرش پایه طور محمد است ۔ و فرستادیم رُسُلًا پیغمبران را
مُّبَشِّرِينَ مژده دهندگان مر اهل ایمان را وَمُنذِرِينَ و بیم کنندگان مر کافران و منافقان را لِئَلَّا يَكُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر مردمان را عَلَى اللَّهِ
حُجَّةٌ بر خدای حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که مارا پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند و از شرک باز دارد وَكَانَ اللَّهُ
عَزِيزًا و هست خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسل حَكِيمًا ۝ محکم کار در آنچه تدبیر کرد در امر نبوت و رعایت حکم فرمود در اختصاص هر
پیغمبرے بقومی از دعوی و اعجاز آورده اند که از رؤسای کفار جمعی نزد سید مختار محمد رسول آمده گفتند ای محمد ما احبار یهود را از دین و آئین تو
سوال کردیم و از نبوت و کتاب تو استفسار نمودیم ایشان می گویند ما ورا نمی شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست مقارن این احوال جمعی از یهود بمجلس
آنحضرت درآمدند سید عالم فرمود که بخدای که شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند نمیدانیم و هیچ گواهی نداریم آیت آمد اگر ایشان از عداوت
گواهی نمیدهند لَّٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ لیکن خدای گواهی میدهد بنبوت تو بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ بآنچه فرستاده است بتو که آن قرآن است
معجزه روشن و دلالت کند بر نبوت تو أَنزَلَهُ فرو فرستاد قرآن را بِعِلْمِهِ ملتبس بعلم خاص و مخصوص بدو که علیست با نزال قرآن بتنظیمی که عاجز کند
از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ و فرشتگان نیز گواهی میدهند بنبوت تو وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ۝ و بسنده است خدای گواه بر آن
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند بنبوت تو یعنی یهود وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ باز داشتند مردمان را از راه خدای بکتمان نعت محمد و تغییر آن
قَدْ ضَلُّوا هر آینه گمراه شدند ضَلَالًا بَعِيدًا ۝ گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه
پوشیدند حق را که نبوت است وَظَلَمُوا و ستم کردند بر محمد بانکار نبوت او یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که
بیامرزد ایشان را وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ و نه راه نماید ایشان را طَرِيقًا ۝ راهی إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ مگر راه دوزخ که بدوزخ رونده باشند خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا جاوید ان در آن همیشه ساکن در آن وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۝ بر خدای آسان
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بدرستیکه آمده است بر شما فرستاده بِالْحَقِّ بسخن درست که آن کلمه شهادت است یا قرآن مِن
رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما فَآمِنُوا پس بگروید خَيْرًا لَّكُمْ گرویدنی که آن خیر باشد مر شما را وَإِن تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ پس
بدرستیکه مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمان ها و زمینهاست پس بکفر شما زیان نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت وَكَانَ اللَّهُ
و هست خدای عَلِيمًا دانا باحوال شما حَكِيمًا ۝ حکم کننده در باب شما يَا أَهْلَ الْكِتَابِ خطاب با یهود و نصاری است میفرماید لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو
مکنید در دین خود جهود را امر می فرماید که در جانب مدح عزیر غلو مکنید بر آن وجه که او را عزیر ابن الله میگوئید و در طرف نکوهش عیسی غلو منمائید تا حدی
که او را ابن الزانیه میگوئید و ترسایان را میگوید که در جانب ستایش عیسی غالی مشوید بدان مثابه که او را ابن الله خوانید وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ و هیچ کلام مگوئید
برای خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی و عزیر پسران او نیستند بلکه بندگان او اند إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این نیست که
مسیح عیسی پسر مریم است رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خدای است وَكَلِمَتُهُ و کلمه او و گفته اند مراد از کلمه بشارتیست بوقوع ولدی بی مساس أَلْقَاهَا
رسانید آن کلمه را خدای إِلَىٰ مَرْيَمَ بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وَرُوحٌ مِّنْهُ و دیگر عیسی خداوند روحیست صادر شده از حق سبحانه بی توسط
اسباب فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۝ پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او و خطاب با ترسایانست خاصة وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ و مگوئید که خدایان ما سه اند
اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که آلهه سه اند الله و عیسی و مریم و بعضی بر آن بودند که الله عبارت از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات پدر و اقنوم الابن یعنی

علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و این را اقانیم ثلثه می گفتند حق سبحانه فرمود اِنْتَهُوْا باز ایستید از تثلیث خَيْرًا لَّكُمْ باز استادنی که آن خیر
باشد شما را اِنَّمَا اللّٰهُ جز این نیست که خدای اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خداوند است یگانه بذات خود که تعدد را بیچ وجه از وجوه در وی راه نیست سُبْحٰنَهٗ پاکی
یاد می کنم او را پاکی یاد کردنی اَنْ يَّكُوْنَ لَهٗ وَلَدٌ از آنکه او را فرزند باشد لَهٗ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ مر او راست آنچه در آسمانها
و زمینهاست و همه مخلوق او بند و مخلوق مانند خالق نباشد و فرزند مماثل پدر باید پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيْلًا
و بسنده است خدای کافی مهمات بندگان یعنی نگاهدار بندگان و سازنده کار ایشان تنبیه است بر استغنای حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد
برای کفایت مهمات والد باید و خدای تعالی خود قائم است بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددگار در خبر است که نصاری نجران
گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب می کنی حضرت فرمود که چه چیز می گویم در شان او که شما آن را عیب بر می دارید گفتند که تو میگوئی که او بنده خداست
و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدای عار نباشد و هیچکس آن را عیب نمی شمرده و موافق قول آنحضرت آیت آمد که لَنْ يَّسْتَنْكِفَ
الْمَسِيْحُ ننگ ندارد عیسی و تعظیم نورزد اَنْ يَّكُوْنَ عَبْدًا لِّلّٰهِ از آنکه بنده باشد مر خدای را و چون عبده ملائکه که نیز ایشان را فرزندان
خدای می دانستند اثبات بندگی ایشان نیز می کند وَلَا الْمَلٰٓئِكَةُ الْمُقَرَّبُوْنَ و نه از بندگی او عار دارند فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت
اند و در معالم آورده که اینها حمله عرش اند که ایشان را فرزندان می دانستند و در او گفته که اینها کروبیانند در حوالی عرش وَمَنْ يَّسْتَنْكِفْ
و هر که ننگ دارد عَنْ عِبَادَتِهٖ از پرستش خدای وَيَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از آن فَسَيَحْشُرُهُمْ اِلَيْهِ پس زود باشد که حشر کند ایشان را یعنی مستنکفان را
بسوی خود جَمِيْعًا همه ایشان را تا جزا و مکافات بدیشان برساند فَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اما آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح
کرده فَيُوَفِّيْهِمْ اُجُوْرَهُمْ پس تمام بدهد خدای مزدهای موعود ایشان را وَيَزِيْدُهُمْ و بیفزاید نیز بر جزای ایشان مِّنْ فَضْلِهٖ از
افزونی کرم خود وَاَمَّا الَّذِيْنَ اسْتَنْكَفُوْا وَاسْتَكْبَرُوْا اما آن کسانیکه از پرستش حق استنکاف و استکبار کرده اند فَيُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند
ایشان را عَذَابًا اَلِيْمًا عذابی دردناک وَّلَا يَجِدُوْنَ لَهُمْ و نیابند مر ایشان را مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستداری وَّلَا نَصِيْرًا و نه
یاری و نه مددگاری يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ ای آدمیان قَدْ جَآءَكُمْ بدرستیکه آمد بشما بُرْهَانٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که آن محمد است
با معجزات او یا دین اسلام وَاَنْزَلْنَآ اِلَيْكُمْ و فرو فرستادیم بسوی شما نُوْرًا مُّبِيْنًا نوری ظاهر که قرآن است فَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ پس
آنها که ایمان آورده اند بخدای وَاعْتَصَمُوْا بِهٖ و چنگ در زده اند بکتاب او یا پناه برده اند از وسوسه شیطان فَسَيُدْخِلُهُمْ پس زود باشد
که در آرد ایشان را فِيْ رَحْمَةٍ مِّنْهُ در ثوابی که او در بازای ایمان ایشان مقرر شده وَفَضْلٍ و زیادتی بر آن از محض انعام و احسان وَّيَهْدِيْهِمْ
اِلَيْهِ و بنماید ایشان را بجود یا بآنچه وعده کرده صِرَاطًا مُّسْتَقِيْمًا راهی راست که آن اسلام و طاعت است در دنیا و طریق بهشت در عقبی
از جابر بن عبد الله انصاری رضی منقولست که من بیمار شدم و سید عالم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا ابی نیست و من کلاله ام یعنی والدین و ولد
ندارم و مرا خواهری چند هست پس مال خود را چگونه بر ایشان قسمت کنم این آیت نازل شد که يَسْتَفْتُوْنَكَ طلب حکم می کنند از تو در میراث کلاله قُلِ اللّٰهُ
يُفْتِيْكُمْ بگو که خدای حکم می کند فِي الْكَلٰلَةِ در میراث کلاله اِنِ امْرُؤٌا هَلَكَ اگر مردی بمیرد چنان مردیکه لَيْسَ لَهٗ وَلَدٌ نباشد مر او را فرزندی یعنی پسر
چه اگر دختری باشد اخت را ساقط نمیکند از درجه وراثت وَّلَهٗٓ اُخْتٌ و مر او را باشد خواهری فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ پس مر آن خواهر راست نیمه آنچه
می گذارد از مال وَهُوَ يَرِثُهَآ و آن مرد میراث می گیرد از خواهران اِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّهَا وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را فرزندی که مراد بمیراث همه مالست
آن فرزند خواه مذکر خواه مؤنث و الا مراد مذکر است چه مؤنث حجب برادر نمی کند فَاِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثٰنِ
پس مر ایشان را دو ثلث ست مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته است مرده وَاِنْ كَانُوْٓا اِخْوَةً و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران رِّجَالًا وَّنِسَآءً
مردان و زنان فَلِلذَّكَرِ پس مذکر را باشد از میراث مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ مانند بهره دو مؤنث يُبَيِّنُ اللّٰهُ بیان می کند خدای احکام میراث را

لکم برای شما ان تضلوا تا گمراه نشوید بیان میکند حکم وراثت را سبب آنکه گمراه گردید والله بکل شیء علیم و خدا بهمه چیز از مصالح عباد در محیا و ممات علیم و دانا است

سورة المائدة مدنية	بسم الله الرحمن الرحیم	وهی مائة وعشرون آیة

یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید اوفوا بالعقود وفا کنید بعهدهایی که با یکدیگر می کنید بالعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و مبایع و امثال آن احلت لکم حلال کرده شده برای شما بهیمة الانعام چهارپایان بسته زبان که آن ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز و یا جانوران وحشی چون آهو و گور و گاو دشتی و کوهی و گور خر یا بچه که از بطون انعام بیرون آید الا ما یتلی علیکم مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما در این سورت و هو قوله حرمت علیکم المیتة الآیة غیر محلی الصید نیاکه حلال دارنده باشید صید را وانتم حرم و در حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال است مگر آنکه وحشی باشد و آنرا صید کنند که در حالت احرام بر شما حرام است ان الله یحکم بدرستیکه خدای حکم کند در حلال و حرام ما یرید آنچه خواهد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تحلوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شعائر الله مناسک حج را یا نشانهای دین حق را آورده اند که حطیم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او بسفاهت و بیباکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت بخدمت پیغمبر آمد و گفت ای محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی آنحضرت فرمود که بآنکه خدای را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوة و ادای زکوة ثابت نمایند حطیم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما مرا امرا باشند که کار با مشورت ایشان قطع رسانم بروم و این سخن با ایشان در میان نهم اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر در آید و غادر بیرون رود پس حطیم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در عام القضیه که رسول با اصحاب بعمره قضا توجه فرموده بود همه چون بموضع تنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطیم کندی را دیدند که شتران بغارت برده را قلادها آراسته برسم هدی بکعبه میبرد و صحابه خواستند تا شتران را باز ستانند حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیت آمد که حرمت شعائر الله را مشکنید ولا الشهر الحرام و حلال مکنید ماه حرام را بقتال در آن ولا الهدی و نه هدی را که نامزد کعبه باشد ولا القلائد و نه خداوند قلادها را از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان میکردند از پوست درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نکند ولا آمین البیت الحرام و نه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت باشند یبتغون می طلبند قاصدان حرم فضلا من ربهم افزونی از پروردگار خود اگر مومنانند زیادتی ثواب از خدا یا روزی بسبب تجارت و اگر کافرانند نمی طلبند مگر روزی ورضوانا و می طلبند مومنان خوشنودی خدای و کافران اصلاح معیشت دنیا در گمان آورده که رضوان همین است واذا حللتم و چون از احرام بیرون آئید و حلال شوید فاصطادوا پس شکار کنید اگر خواهید ولا یجرمنکم و بر آن ندارد شما را شنآن قوم دشمنی گروهی از کفار قریش ان صدوکم برای آنکه باز داشتند شما را در سال حدیبیه عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام ان تعتدوا بآنکه از حد در گذرید و انتقام آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید و حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتیکه از احرام بیرون آیند و کافر از ابدی و قلاده امان نیست وتعاونوا و یاری کنید یکدیگر را علی البر بر نیکوئی که متابعت امر است و امتناع از بدعت یا پیروی سنت والتقوی و بر پرهیزگاری و مخالفت هوا ولا تعاونوا علی الاثم و یاری مکنید بر گناه که ترک فرمان است یا حب دنیاست یا کبر والعدوان و بر ستمگاری یا اتباع بدعت واتقوا الله و بترسید از نافرمانی خدا ان الله شدید العقاب بدرستیکه خدای سخت عقوبت کننده است بر نافرمانان حرمت علیکم المیتة حرام کرده شده بر شما مردار و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد والدم و خون روان ولحم الخنزیر و گوشت خوک با همه اجزای او از پیه و عظم و غیر آن وما اهل لغیر الله به و آنچه آواز برداشته باشد یعنی یاد کرده باشند غیر خدای را نزدیک ذبح و مراد از آن ذبیحه کفار است که بنام لات و عزی و غیر آن میکشند والمنخنقة و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه خفه شده در گلو مرده باشد کافران گوسفند را خفه میکردند تا میمرد پس میخوردند والموقوذة و آنچه بچوب

و سنگ زده شود تا مرده باشد وَالْمُتَرَدِّيَةُ و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد و بمیرد وَالنَّطِيحَةُ و آنچه شاخ زده باشد دیگری او را و
مرده بود وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ و باقی آنچه او را خورده باشد درنده و مرده بود إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه دریابید شما او را و ذبح او را و در وی زندگانی
باشد بران مقداری که چشم خود را بجنباند وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ و دیگر حرام ست آنچه ذبح کرده باشد بر سنگها که منصوب ست در حوالی بیت الحرام
و آن سی صد و شصت سنگ بوده پیرامون بیت الحرام که اهل جاهلیت تعظیم آن بجا می آوردند و بران قربانی می کرده و گفته اند مراد از نصب اصنام
اند و برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی آنچه برای بت بکشند وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا و آن نیز حرام ست که طلب قسمت کنید بِالْأَزْلَامِ به تیر بای
اقداح باید دانست که عرب را سه تیر بودی بی پر و پیکان که آنرا ازلام و اقداح می گفتند چون ایشان را مهمی افتادی رجوع بدانها کردندی و این
سه تیر در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل می بود می سپردندی بر یکی نوشته که امرنی ربی و بر دوم نهانی ربی و بر سوم که آنرا منیح گفتندی از کتاب خالی بودی پس
کسی چون عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی و هدیه آوردی و دست دران خریطه کردی و تیری بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی ربی
بی اهمال بدان مهم اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی یک سال ترک آن عمل کردی و اگر منیح بیرون آمدی باز رجوع بدان خریطه نمودی و گفته اند
مراد از استقسام جزور است بر انصبا معلومه یعنی شتران کشتندی و باز لام قسمت کردندی و ایشان را ازلام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح و ختان و
اختلاف نسب و غیر آن ذَٰلِكُمْ این استقسام فِسْقٌ بیرون رفتن ست از دائره اسلام زیرا که افتراست بر خدای اگر بر رب او را بخوانید یا شرک
اگر غیر او را میگوئید الْيَوْمَ امروز که روز جمعه است و یا عرفه يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا نا امید شدند کافران مِنْ دِينِكُمْ از بطلان دین شما بدین ایشان فَلَا
تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از فتنه ایشان وَاخْشَوْنِ و بترسید از من این آیت نماز دیگر روز عرفه در حجة الوداع فرود آمد و آنحضرت بر ناقه عضبا سوار بود
و بعد از نزول این آیت هشتاد یک روز زیست الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ امروز کامل گردانیدم برای شما دِينَكُمْ دین شما را که دیگر احکام او را هم نسخ نخواهد بود
وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ و تمام کردم بر شما نِعْمَتِي نعمت خود را که حج گزارید ایمن و مطمئن باشید و هیچ مشرکی با شما حج نگذارد وَرَضِيتُ و اختیار کردم لَكُمُ الْإِسْلَامَ
برای شما اسلام را دِينًا دینی که پاکیزه تر از همه دینهاست فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره شود فِي مَخْمَصَةٍ در گرسنگی و نیابد طعام و از ین محرمات که
مذکور شد بخورد غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ در حالتیکه مائل نباشد بسوی گناهی یعنی تلذذ نخورد و یا زیاده از سد رمق تناول نکند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستیکه
خدای آمرزگار است مر او را درین گناه رَحِيمٌ مهربان بر وی که باکل این مقدار رخصت داد آورده اند که عدی بن حاتم و زید الخیل طائی که پیغمبر او را زید الخیر
نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جائی باشیم که باشکار سگان و مرغان شکاری مهمانداری میکنیم و سگان آل ذریح و آل جعفر جانوران
وحشی میگیرند بعضی از انجمله است که ما در مییابیم پیش از آنکه سگ هلاک کند ذبح میکنیم و برخی آنست که تا رسیدن ما سگ تلف کرده است و حق سبحانه فرموده که مردار
حرام ست حکم این چگونه باشد آیت آمد که يَسْأَلُونَكَ از تو میپرسند که از طعام مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ چه چیزی حلال کرده شد بر ایشان قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ بگو که
حلال کرده شده بر شما گوشتهای پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند وَمَا عَلَّمْتُمْ و دیگر حلال ست شکار آنچه تعلیم داده اید مِنَ الْجَوَارِحِ از شکار کنندگان خواه از
سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور چون چرغ و باز و جز آن مُكَلِّبِينَ در حالتیکه شما مؤدب و معلم ایشانید تُعَلِّمُونَهُنَّ می آموزانید جانوران شکاری را
مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ از آنچه خدای شما را آموخته است از طرق تادیب و آن چنانست که ادب شکار رو به وقتیکه خداوند سر دهد ایشان را و بخواندن او باز آیند و شکار
را نخورند و نگاه دارند او را فَكُلُوا پس بخورید پاک و حلال مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از آن چیزی که جانوران شکاری نگاه داشته اند برای شما و نخورده اند و بعضی فقها
در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه تادیب طیور بدین حد متعذر ست وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ و یاد کنید نام خدای را بران چیز که تعلیم او
اند در وقت ارسال او بجانب صید و گفته اند بسم الله اللهم ارصدوا نا باید گفت بسم الله اللهم ارصدوا نا باید گفت بسم الله نیز کفایت ست وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از خدای در تناول آنچه حرام کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستیکه خدای زود حساب ست و از حلال و حرام سوال خواهد کرد الْيَوْمَ
امروز یعنی در روز نزول این آیت أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال کرده شد شما را ذبح بر نام خدای وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و طعام آنها که ایشان را

کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری از ذبائح و غیر آن حِلٌّ لَّکُمْ حلال است بر شما وَطَعَامُکُمْ حِلٌّ لَّهُمْ و طعام شما نیز حلال است ایشان را در دین ایشان چه شما
ذبح بنام خدای میکنید وَالْمُحْصَنٰتُ و دیگر حلالست بر شما زنان آزاد و پارسا مِنَ الْمُؤْمِنٰتِ از آنها که گرویده اند و این بر سبیل اولویت است و اگر پارسا نه بودند هم
هم حلالست وَالْمُحْصَنٰتُ و دیگر حلالست زنان پارسا مِنَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ از آنها که ایشان را کتاب داده اند مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی رح
آزادانند پس امة کتابیه حرام باشد بمذهب او و نزد امام اعظم رح عفائف اند پس قول و حرائر و اما در کتابیات مساوی باشند و بهر دو احکام توان کرد اِذَآ اٰتَیْتُمُوْهُنَّ
چون بدهید ایشان را اُجُوْرَهُنَّ مهرهای ایشان مُحْصِنِیْنَ در حالتیکه شما ران نکاح عفت و صلاح جوئید غَیْرَ مُسٰفِحِیْنَ نه مجاهر باشید بزنا وَلَا مُتَّخِذِیْٓ
اَخْدَانٍ و نه فراگیرندگان دوستان به پنهانی وَمَنْ یَّکْفُرْ بِالْاِیْمَانِ و هر که کافر شود بانچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرائع اسلام کند از حلال و حرام فَقَدْ حَبِطَ
عَمَلُهٗ پس بدرستیکه باطل شد کارهای او وَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ و وی است در آن سرای مِنَ الْخٰسِرِیْنَ هم از زیانکاران یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای گرویدگان
اِذَا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلٰوةِ چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فَاغْسِلُوْا وُجُوْهَکُمْ پس بشوئید رویهای خود را از منبت شعر راس
تا منتهای ذقن در طول و میان هر دو نرمه گوش در عرض وَاَیْدِیَکُمْ اِلَی الْمَرَافِقِ و بشوئید دستهای خود را تا مرفقین و مرفق مفصل ذراع و عضد است
وَامْسَحُوْا بِرُءُوْسِکُمْ و مسح کنید سرهای خود را امام مالک رح نظر بر ظاهر آیت میفرماید که تمام سر را مسح باید کرد و نزد امام اعظم رح مسح ربع سر فرض
است و امام شافعی رح میگوید آن مقدار که اسم مسح بروی اطلاق توان کرد کافیست وَاَرْجُلَکُمْ و بشوئید پایهای خود را اِلَی الْکَعْبَیْنِ تا آن دو استخوان
بیرون آمده از هر دو قدم بر مفصل که میان ساق و قدم است و کسر لام و ارجلکم بطریق جر جوار است همانکه در عذاب یوم الیم و در خفض نصب خوانده
عطف بر وجوهکم وَاِنْ کُنْتُمْ جُنُبًا و اگر باشید جنابت رسیده فَاطَّهَّرُوْا پس غسل کنید وَاِنْ کُنْتُمْ و اگر باشید مَّرْضٰٓی بیماران و استعمال آب
شما را ضرر باشد اَوْ عَلٰی سَفَرٍ یا در سفر باشید اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِّنْکُمْ یا بیاید یکی از شما مِّنَ الْغَآئِطِ از خلا جائی یعنی محدث باشد اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ
یا بسوده باشید زنان را و مباشرت فاحشه فَلَمْ تَجِدُوْا مَآءً پس نیابید آب را بعد الطلب یا میان آب و شما حائلی باشد از دشمن و سبع که از آن ایمن نتوان
باشد و یا آب در چاه باشد و آلت استسقا یافته نشود یا میسر نشود و شما قیمت ندارید فَتَیَمَّمُوْا صَعِیْدًا طَیِّبًا پس قصد کنید بخاک پاک یا هر چیز که پاک باشد از جنس
زمین از خاکستر فَامْسَحُوْا پس مسح کنید بِوُجُوْهِکُمْ وَاَیْدِیْکُمْ رویهای و دستهای خود را مِّنْهُ از آن خاک به دو ضربت یکی برای چهره و یکی برای یدین مَا یُرِیْدُ اللّٰهُ
نمیخواهد خدای که آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِّنْ حَرَجٍ تا بر شما تنگی فرا گیرد وَّلٰکِنْ یُّرِیْدُ و لیکن میخواهد خدای لِیُطَهِّرَکُمْ تا شما را پاک گرداند از احداث
یا از گناه چه وضو کفارت ذنوب است وَلِیُتِمَّ نِعْمَتَهٗ و تا تمام گرداند نعمت خود را عَلَیْکُمْ بر شما بآنکه رخصت میکند شما را در تیمم لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ تا شاید که شما
شکر گوئید بر نعمتهای او در صاحب بحر الحقائق فرموده که معنی این آیت بزبان اهل اشارت آنست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که معراج شماست
در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشوئید بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلائق دارین و تعلق بمانی الکونین
و مسح کنید سرهای خود را یعنی بذل کنید نفسهای خود را در راه حق و پایها را از طین طبیعت بشوئید در قیام بامانت و اگر شما را جنابت رسیده است از التفات بما سوا
پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رویت طاعات و اسرار را از ملاحظه اغیار و ارواح را از آرزوی غیر یار و سر را از لوث دیده و که هیچ آلودگی از آن کثیف تر نیست
وجود که ذنب هیئت ای پندار وجود آلوده خود را پاک سازد لیکن طهارت سالک رهنمای میکنید وَاذْکُرُوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمتهای خدای را که انعام کرده
عَلَیْکُمْ بر شما باسلام و احکام و شرائع آن وَمِیْثَاقَهٗ و یاد آورید پیمان او را الَّذِیْ وَاثَقَکُمْ بِهٖٓ آنکه با شما پیمان بست بآن یعنی عهدے که خداے
بست با شما در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت رسالت پناه بستید که بر سمع و طاعت بیعت کردید اِذْ قُلْتُمْ چون گفتید سَمِعْنَا
شنیدیم قول ترا وَاَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شد در عام حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت عکس
مذکور خواهد شد وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکستن پیمان او اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَلِیْمٌۢ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ داناست
بانچه در سینهاست یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان کُوْنُوْا قَوّٰمِیْنَ باشید قیام کنندگان بحق لِلّٰهِ برای خدای شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ

گواهان براستی و لا یجرمنکم و بر آن ندارد شما را یعنی بسیار د شما را شنان قوم و دشمنی گروهی از مشرکان علی الا تعدلوا و بر آن که عدل نکنید
در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید اعدلوا عدل کنید هو اقرب للتقوی که عدل نزدیکتر است به پرهیزگاری و چون عدل با کفار بمرتبه
تقوی اقربست قیاس باید کرد که عدل با مومنان در چه مقام خواهد بود مثنوی عدل کن زانکه در ولایت دل ، در پیغمبری زند عادل ، عدل شاه
ایست ملک آرای ، دین و دولت ز عدل ماند بجای ، واتقوا الله و بترسید از خدای در ظلم و ستمگاری ان الله خبیر بدرستیکه خدای داناست بما
تعملون بآنچه می‌کنید از ظلم و عدل وعد الله الذین آمنوا وعده کرده است خدای آن کسانرا که ایمان آورده اند و عملوا الصلحت و عملهای ستوده کرده
اند وعده اینست لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش گناه واجر عظیم و مزدی بزرگ از فضل اله والذین کفروا و آنانکه کافر شدند و کذبوا
بآیتنا و تکذیب کردند بآیتهای ما یعنی قرآن را اولئک اصحب الجحیم آن گروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آورده اند که حضرت رسالت پناه
در غزوه عطفان بحرب جمعی از محارب بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته با مهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوه با تحصن شدند و لشکر اسلام را
می دیدند در وقتیکه باران باریده بود و حضرت از لشکریان دور تر در پای درختی تکیه فرموده و جامهای تر بر درخت افگنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را
گفتند در باب که محمد تنها در پای آن درخت تکیه فرموده و یارانش از وی دور تر اند و درین محل بی سنت بر دست میتوان یافت غورث با شمشیری کشیده بیامد و گفت من
یمنعک الیوم منی ای کیست که ترا حمایت کند و شر مرا امروز از تو کفایت کند حضرت فرمود که یمنعک ربی ای که الله ترا منع کند که مانع و کافی اوست فی الحال جبرئیل را
فرمان رسید که در باب حبیب ما جبرئیل دست بر سینه غورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد و سید عالم آنرا برداشته بر سر وی رفت و گفت من یمنعک منی ،
آن مرد گفت لا احد یمنعک منی هیچکس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمه شهادت گفت و میان قوم خود باز رفت و ایشانرا باسلام دعوت کرد و این آیت
آمد یایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذکروا نعمت الله علیکم یاد کنید نعمتهای خدا را که بشما ارزانی فرمود اذ هم قوم چون قصد کرد
قومی یعنی غورث و تابعان او ان یبسطوا الیکم ایدیهم که بگشایند بسوی شما دستهای خود را فکف ایدیهم پس خدای باز داشت دستهای
ایشان را عنکم از شما و مضرت ایشان از شما بگردانید و بعضی برآنند که نزول آیت در قصه بنی نضیرست که قصد آنحضرت کردند وقتیکه بدیار ایشان رفته
بود در دیت دیه عامریان و شرح این قصه در سوره حشر خواهد آمد ان شاء الله تعالی واتقوا الله و بترسید از خدای از کفران این نعمتها و علی الله و بر خدای
فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مومنان که رسانندهٔ خیر و رانندهٔ شر اوست ولقد اخذ الله و هر آینه فرا گرفت خدای میثاق بنی
اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی و محاربه با جباران وبعثنا منهم و برانگیختیم از ایشان اثنی عشر نقیبا دوازده مهتر هر یک
از سبطی که تا تفتیش احوال قوم خود کنند یا پایبندان وفای قوم خود شوند بدان پیمان و صورت این قصه بر وجه اختصار چنانست که حق سبحانه
وعده داده بود موسی را که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا یا همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آن وقت مساکن جبابره بود
و ایشانرا عمالقه میگفتند مردمان بلند بالا و توانا بودند از بقیت قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر مر بنی اسرائیل را مستخلص شد فرمان الهی رسید
که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد و در هر دیهی هزار باغ است و جهاد کنید با جباران پس موسی دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یکی کافل اهل سبطی
باشند و با قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند و نقبا را بتجسس اخبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عناق میگفتند
درازی قد او سه هزار و سی صد و سی و سه گز بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند و در تیسیر آورده که از هشتصد گز تا
هشتاد گز بود پس بساتین ایشانرا دیدند یک خوشه انگور آنمقدار بود که هیچکس نتوانستی برداشت و پنج نفر در یک نیمه پوست انار ایشان میگنجیدند نقبا این
حال دیده باز گشته بیکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چه ممکن است که خوف بر ایشان مستولی شده و نافرمانی کرده بجهاد نگردند
پس عهد کردند که اخبار ایشانرا پنهان دارند و ایشانرا از جنگ این قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی و هارون را از حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب
بد دلی کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهیکه دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یهودا بر عهد و قرار خود بایستادند و ده غم

ع ۲

در میان بنی اسرائیل افتاده واضطراب در ایشان پدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللّٰهُ وگفت خدای تعالی اِنِّیْ مَعَكُمْ بدرستیکه من
با شمام بنصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت لَئِنْ اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ بخدای که اگر بر پای دارید نماز را با شرائط آن وَاٰتَیْتُمُ الزَّكٰوةَ و بدهید
زکوة را بارباب استحقاق وَاٰمَنْتُمْ بِرُسُلِیْ و تصدیق کنید پیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوْهُمْ و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان امر خدا است و تعظیم امر الله واجب
وَاَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ و قرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه او قَرْضًا حَسَنًا نفقه و وامی نیکو لَاُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ هر آینه در گذرانیم از شما سَیِّاٰتِكُمْ گناهان
شما را وَلَاُدْخِلَنَّكُمْ و در آریم شما را جَنّٰتٍ تَجْرِیْ ببوستانهای که جاریست مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ
پس هر که کافر شود بعد از این شرط مؤکد مِنْكُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گم کرده است سَوَآءَ السَّبِیْلِ راه راست را و بنی اسرائیل بدین عهد وفا
نکردند و حق سبحانه فرمود که فَبِمَا نَقْضِهِمْ پس بشکستن ایشان مِّیْثَاقَهُمْ پیمان خود را لَعَنّٰهُمْ براندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری
بر ایشان وضع کردیم وَجَعَلْنَا قُلُوْبَهُمْ و گردانیدیم دلهای ایشان را قٰسِیَةً سخت بمثابه که متاثر نشوند از مشاهده آیات و استماع تخویفات یُحَرِّفُوْنَ
الْكَلِمَ عَنْ مَّوَاضِعِهٖ میگردانند سخنان توریت را یا نعت حضرت رسالت پناه را از جایگاه آن یعنی صفت دیگر را بجای صفت پیغمبر وضع میکنند یا
توریت را تاویل می سازند بتاویلات فاسده وَنَسُوْا حَظًّا و ترک کردند بهره تمام را مِّمَّا ذُكِّرُوْا بِهٖ از آنچه پند داده شده بودند بدان از توریت
از متابعت پیغمبر آخر الزمان وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ و همیشه هستی تو که مطلع شوی عَلٰی خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ بر خیانتی از جهودان اِلَّا قَلِیْلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از
ایشان که خیانت نمی کنند چون ابن سلام و اصحاب او فَاعْفُ عَنْهُمْ پس عفو کن و در گذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند وَاصْفَحْ و روی
بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته اند مطلق عفو و صفح بآیة السیف منسوخ است اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ بدرستیکه خدای دوست
میدارد نیکوکاران را وَمِنَ الَّذِیْنَ قَالُوْا و از آنانکه گفتند اِنَّا نَصٰرٰی بدرستیکه ما ترسایانیم خود را بجهت دلبری نصرانی گفتند یا نسبت میدادند بدیه نصران یا ناصره
حضرت عیسی در آنوقت می بود یا آنکه می گفتند نحن انصار الله و بر هر تقدیر از ایشان اَخَذْنَا مِیْثَاقَهُمْ گرفتیم پیمان از ایشان چنانچه از جهودان گرفته
بودیم فَنَسُوْا حَظًّا پس ایشان نیز ترک کردند بهره تمام را مِّمَّا ذُكِّرُوْا بِهٖ از آنچه پند داده شده بودند در انجیل از پیروی فارقلیطا که احمد مرسل
است فَاَغْرَیْنَا پس برانگیختیم بشومی پیمان شکنی بَیْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ میان ترسایان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَآءَ و بغضی نهان در دل اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز
رستخیز و آن چنانست که نصاری سه فرقه شدند همه دشمن یکدیگر و بعضی از مفسران بر آنند که دشمنی انگیختیم میان یهود و ایشان وَسَوْفَ یُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ
و زود باشد که بیاگاهاند و خبر دهد ایشان را خدای بِمَا كَانُوْا یَصْنَعُوْنَ ۝ بانچه ایشان میکنند و آن خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود یٰۤاَهْلَ
الْكِتٰبِ ای جهودان و ترسایان قَدْ جَآءَكُمْ رَسُوْلُنَا بدرستیکه آمد بشما فرستاده ما یُبَیِّنُ لَكُمْ روشن می گرداند برای شما كَثِیْرًا بسیاری
مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُوْنَ از آنچه هستید که آن را پنهان می دارید مِنَ الْكِتٰبِ از توریت چون نعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و رجم و از انجیل چون بشارت
عیسی باحمد وَیَعْفُوْا عَنْ كَثِیْرٍ ۝ و در می گذرد از بسیاری خفیات شما و خبر نمی دهد بانچه هیچ مهم دینی وابسته بآن نیست نقل است که یهودی با آنحضرت
گفت که کدام ست آن کثیر که از وی عفو کردی حضرت ع از وی اعراض کرد دوم و سوم نوبت مبالغه کرد حضرت ع روی از وی بگردانید و قصد یهودی آن بود
تا قبیحی از وی ظاهر شود بترک عفو چون در جواب خود سه کرت جز اعراض چیزی ندید و مشاهده نکرد بصدق آنحضرت ع متیقن شده فی الحال ایمان آورد
قَدْ جَآءَكُمْ مِّنَ اللّٰهِ بدرستیکه آمد بشما از نزدیک خدای نُوْرٌ روشنائی که دفع کند ظلمت ضلالت وَكِتٰبٌ مُّبِیْنٌ ۝ و کتابی روشن کننده
و محو در روشن گفته اند نور حضرت رسالت پناه است و کتاب مبین قرآنست و در بحر الحقائق آورده که وجه تسمیه آنحضرت ع بنور آنست که اول چیزیکه حق سبحانه و تعالی
بنور قدم از ظلمت کده عدم بوجود آورده نور وی بود صلی الله علیه وسلم که اول ما خلق الله نوری + بعد از آن عالم را برای ظهور نور و نور ظهور او موجود گردانید
و در نقد النصوص فی شرح الفصوص مذکور است که اصل منشا و معاد جمله خلائق حضرت حقیقت الحقائق است و آن حقیقت محمدی و نور احمدی است که صورت
حضرت واحدی احدیست جامع جمله کمالات الٰهی و کیانی و واضع میزان بمراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرت نسخه عالم و عالمیان صورت آنجناب

تفضیل او و آدم و آدمیان سخر برای تکمیل او + والیه الاشارة بقوله انا سید ولد آدم و بقوله آدم و من دونه تحت لوائی نظم انچه اول
شد پدید از جیب غیب + بود نور جان آن بی هیچ ریب + بعد از آن آن نور مطلق زد علم + گشت عرش و کرسی و لوح و قلم + یک علم از نور پاکش عالمست + یک علم
ذریتست و آدمست + نور او چون اصل موجودات بود + ذات او چون معطی هر ذات بود + واجب آمد دعوت هر دو جهانش + دعوت ذرات پیدا و نهانش +
يَهْدِي بِهِ اللّٰهُ راه می نماید خدای بدین نور یا کتاب مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ آنرا که پیروی خوشنودی او میکند سُبُلَ السَّلٰمِ بطلب راههای سلامت از عذاب که آن راه
حق ست یا سبل دار السلام که طریق بهشت ست وَيُخْرِجُهُمْ و بیرون می آرد ایشانرا مِنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکی کفر یا شک یا جهل اِلَى النُّوْرِ بروشنائی ایمان یا یقین
یا علم بِاِذْنِهٖ بارادت و توفیق خود وَيَهْدِيْهِمْ و راه می نماید ایشانرا اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ بسوی راه راست که نزدیک ترین راههاست لَقَدْ كَفَرَ الَّذِيْنَ بدرستیکه
کافر شدند آنانکه قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ گفتند بدرستیکه خدا هُوَ الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح ست پسر مریم قائل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول
ایشان همین که میگویند پسر مریم خداست ظاهرست چه مادر اقدم ست بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر آنکه مادر اکبرست و ولد اصغر و چه دور ست
که اصغر اله اکبر باشد قُلْ فَمَنْ يَّمْلِكُ بگوای محمد پس کیست که مالک باشد و منع کند مِنَ اللّٰهِ از ارادت خدای شَيْئًا چیزی را یعنی کس مانع نتواند شد اِنْ اَرَادَ
اگر خدای خواهد اَنْ يُّهْلِكَ الْمَسِيْحَ ابْنَ مَرْيَمَ آنکه هلاک کند عیسی پسر مریم را وَاُمَّهٗ و مادر او را وَمَنْ فِى الْاَرْضِ جَمِيْعًا و آنها را که بر روی زمین اند
همه یعنی مسیح و مادر او مقهور اند و قابل فنا چون سائر ممکنات و چنین کس خدائی را نشاید وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمانها
و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ می آفریند آنچه میخواهد قادر علی الاطلاق اوست بی اصلی و ماده می آفریند چون
آسمان و زمین و خلق می کند از ماده و اصلی چنانچه ما بینها و آنها را میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصلی که جنس ست چون ولد از والدین
یا از مرد بی زن چون حوا از آدم یا از زن بی مرد چون عیسی از مریم وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ و خدا بر همه چیز ها تواناست وَقَالَتِ الْيَهُوْدُ
وَالنَّصٰرٰى و گفتند جهودان و ترسایان نَحْنُ اَبْنٰٓؤُا اللّٰهِ ما پسران خدائیم و او ما را چون پدرست در مهربانی و رافت و ما او را چون پسر در قرب و
منزلت ابراهیم نخعی فرموده که در توریت با ایشان خطاب کرده یا ابناء احباری ایشان خواندند که یا ابناء ابکار یعنی و در کلمات انجیل هست که میروم + الی ابی
و ربکم ایشان چنین خواندند الی ابی و ابیکم وَاَحِبَّآؤُهٗ و مر دیگر گفتند که ما دوستان خدائیم قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بگو پس چرا عذاب می کند شما را بِذُنُوْبِكُمْ
بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل و اسرست و در آخرت بعضی ایشان بدوزخ ایام معدودات پس اگر پسران خدا تعالی اید شما را عذاب نمیکرد زیرا
که پدر رنج پسر نمی خواهد و دوست نیز عذاب دوست روا نمیدارد پس شما نه پسر اید و نه دوست بَلْ اَنْتُمْ بَشَرٌ بلکه شما آفریدگانید مِّمَّنْ خَلَقَ از
آنهاکه خدای آفریده است همچون سائر بنی آدم بر بدی و نیکی پاداش خواهید یافت يَغْفِرُ لِمَنْ يَّشَآءُ می آمرزد خدای هرکرا میخواهد و آنها اهل ایمان
اند وَيُعَذِّبُ مَنْ يَّشَآءُ و عذاب میکند هرکرا میخواهد و آنها مشرکانند وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمینها و حکم
فرمودن در آن و در این وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان اینها باشد وَاِلَيْهِ الْمَصِيْرُ ۝ و بسوی اوست بازگشت همه يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ ای یهود و نصاری
قَدْ جَآءَكُمْ رَسُوْلُنَا بدرستیکه آمد بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میگرداند برای شما راه حق را عَلٰى فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ بر انقطاع از وحی و فتور از ارسال
رسل اَنْ تَقُوْلُوْا تا نگوئید شما که مَا جَآءَنَا نیامد بما مِنْ بَشِيْرٍ هیچ مژده دهنده وَّلَا نَذِيْرٍ و نه بیم کننده فَقَدْ جَآءَكُمْ پس تحقیق آمد بشما بَشِيْرٌ بشارت دهنده
مومنان بکرامت وَّنَذِيْرٌ و ترساننده کافران بعذاب قیامت وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ۝ و خدای بر همه چیز قادرست اگر خواهد رسولان پیاپی در پی
فرستد چنانچه در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی و عیسی بوده هزار پیغمبر فرستاده و اگر خواهد فترت و انقطاع را بارسال رسل ا دهد چنانچه در مدت شش
صد سال که میان عیسی و محمد بود چهار پیغمبر فرستاده سه از بنی اسرائیل و یکی خالد بن سنان عرب و درین آیت منت می نهد بر بندگان که در وقتیکه آثار دین
مندرس و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پیغمبری بشیر و نذیر فرستادم همیشه تاریک بود ظلمت باطل همه جهان + عالم ز رای روشن او نور حق گرفت وَاِذْ قَالَ
مُوْسٰى و یاد کن ای محمد چون گفت موسی لِقَوْمِهٖ مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند يٰقَوْمِ اذْكُرُوْا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ نعمت

خدای را که ناصر شماست بر شما اذ جعل فیکم انبیاء چون گردانید در میان شما بعضی پیغمبران تا شما را راه نمایند و در هیچ امت این مقدار نبی مبعوث نبوده که
در بنی اسرائیل بوده وجعلکم ملوکا و گردانید شما را پادشاهان یعنی ملوک فرعونیان بودید و حالا مالک نفس خود شدید یا منازل شما وسیع ست و ملک خانه
نزلست چون منازل ملوک وآتاکم و بداد شما را از من و سلوی و مانند آن شکافتن بحر ما لم یؤت احدا آنچه نداد بکسی من العالمین از عالمیان در زمان شما
یا قوم ای گروه من ادخلوا الارض المقدسة در آئید بزمین پاک کرده شده که ولایت شام ست یا طور و حوالی آن یا فلسطین یعنی که اردن ست
و اصح آنست که مراد اریحا و ایلیا که حالا زمین بیت المقدس ست التی کتب الله لکم آن زمینی که خدای تعالی نوشته است در لوح محفوظ که مساکن شما باشد
بشرط جهاد با جبابره و چون ایشان از رحمه الله ترسیده بودند بسخن نقبا و خود می گفتند اگر با ما لکرده باشد مسر باز میکرد هم موسی گفت ولا ترتدوا علی ادبارکم
و باز مگردید بر پشتهای خود یعنی از راه که آمده اید فتنقلبوا خاسرین پس اگر چنین کنید و باز گردید زیان زدگان باشید در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از عقاب
قالوا یا موسی ایشان گفتند ای موسی ان فیها بدرستیکه در ارض مقدسه قوما جبارین گروهی اند متغلب و با قوت و شوکت که مقاومت با ایشان
میسر نیست وانا لن ندخلها و ما هرگز در نیائیم بدان زمین جهت جنگ حتی یخرجوا منها تا وقتیکه بیرون آیند ایشان ازانجا فان یخرجوا منها
پس اگر بیرون آیند ایشان ازانجا بی جنگ و ولایت را تسلیم کنند فانا داخلون پس ما در آیندگانیم دران قال رجلان من الذین یخافون
گفتند دو مرد از آنکه می ترسیدند از خدای انعم الله علیهما انعام کرد خدای بر ایشان بایمان و ثبات بر عهد میان و ایشان یوشع و کالب بودند که
با بنی اسرائیل گفتند ادخلوا علیهم الباب در آئید با جباران از باب قریه ایشان ناگهان و ایشان را در راه گذر تنگ گیرید تا بصحرا با کنید فاذا
دخلتموه پس چون در آئید ازان در بدین وجه که گفته شد فانکم غالبون پس بدرستیکه شما غالب باشید زیرا که ایشان جسمی جثه ما بی دل و تنها و دانند
و حاصل این سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی وعلی الله فتوکلوا و بر خدای توکل کنید درین حرب ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور
دارندگان مر وعده حق را قالوا یا موسی گفتند ای موسی انا لن ندخلها ابدا بدرستیکه ما هرگز در نیائیم بدین ولایت ما داموا فیها ما
دامیکه ایشان درین موضع اند و تو دو کس را تصدیق میکنی و سخن دو کس را باور میداری فاذهب انت پس برو تو وربک و پروردگار تو فقاتلا
پس جنگ کنید انا ههنا قاعدون بدرستیکه ما اینجا نشسته ایم و درین سخن خوار داشت کردند بخدای و رسول گفته اند مراد از رب هارون بوده که
بمعنی سید ست پس هارون را که از وی بزرگتر بود سید گفتند و کلمه فقاتلا مؤید این قول ست قال رب گفت موسی ای پروردگار من انی لا املک
من ملک نمیتوانم مگر نفسی خود را واخی و برادر خود را فافرق بیننا پس جدائی کن میان ما وبین القوم الفاسقین و میان این گروه بیرون رفتگان از
دائره فرمان قال گفت خدای فانها پس بدرستیکه ارض مقدس محرمة علیهم حرام ست بر ایشان یعنی در نیایند دران . ذالک مثوبة لهم بسبب
خباثت نافرمانی اربعین سنة چهل سال یتیهون فی الارض سرگردان و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسنگ ست از شهر مصر پس قوم موسی
چهل سال درین مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی تا شبانگاه رفتندی و شب همانجا بودندی که بامداد ازانجا رحلت کرده بودندی و
قولی آنست که بعد از چهل سال موسی با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند رفت و اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود و اصح آنست که موسی و هارون در تیه وفات
کردند و اغلب آن تیه مردند و اولاد ایشان جوانان توانا رسیدند و خدای تعالی یوشع را پیغمبری داد و ایشان بدو بیعت کردند و یوشع برفت و ولایت اریحا
بگرفت و بنیاد جباران برانداخت آورده اند که چون موسی بر قوم خود دعا گفت و حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی ازان پشیمان شد و حق سبحانه و تعالی
با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرگشتگی ایشان فلا تأس پس اندوهناک مباش علی القوم الفاسقین بر گروه ناستان و در بیان گفته
که خطاب با حضرت پیغمبر ست یعنی اگر قوم موسی متمرد گشته بودند تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار تعذیب موسی شدند واتل
علیهم و بخوان بر اهل کتاب نبأ ابنی آدم خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل و هابیل بالحق خواندنی براستی و درستی و خبر ایشان بسبیل اجمال
آنست که حوا هر بطنی دختری و پسری می آوردی و چون بزرگ میشدند آدم جاریۀ یک بطن را بغلام دیگری میداد تا آنکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت

ع

و در غایت حسن بود و توام هابیل رالیوذا می گفتند و او چندان جمالی نداشت چون برسیدند آدم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را به هابیل قابیل از این حکم ابا نموده گفت خواهر من اجمل ست و با من در رحم بوده و بمن اولی ست آدم گفت که حکم خدای برین وجه صدور یافته مرا درین چه اختیار قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم آنکه خوبروی ترست بدو میدهی آدم فرمود که اگر سخن مرا باور نمیکنی هریک از شما قربانی کنید بانچه می توانید قربانی هر کرا مقبول گردد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد اِذْ قَرَّبَا چون قربانی کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان قُرْبَانًا تقرب جستنی بقربانی خود هابیل گوسفنددار بود بره فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربانی من قبول نگردد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان موضع بنهاد و با خود گفت که اگر این قربانی مقبول شود فبها و اگرنه من دست از خواهر خود باز ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِمَا پس قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتش سفید بیدود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود و آتش از قربانی او درگذشت و بخوردن آن ملتفت نگشت قابیل را آتش خشم باشتعال درآمده دود حسد دیده بصیرت او را تیره کرد قَالَ گفت مر هابیل را لَاَقْتُلَنَّكَ بخدای که ترا بکشم برای آنکه قربانی تو مقبول شد و از آن من مردود قَالَ گفت هابیل اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ جز این نیست که قبول میکند خدای مِنَ الْمُتَّقِيْنَ از پرهیزگاران که در قربانی نیت خود را خالص ساخته اند لَئِنْۢ بَسَطْتَّ اگر بگشائی و دراز کنی اِلَيَّ يَدَكَ بسوی من دست خود را لِتَقْتُلَنِيْ تا مرا بکشی مَاۤ اَنَا بِبَاسِطٍ من باری نیستم دراز کننده يَّدِيَ اِلَيْكَ دست خود را بسوی تو لِاَقْتُلَكَ تا ترا بکشم اِنِّيْۤ اَخَافُ اللّٰهَ بدرستیکه من می ترسم از خدای رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ که پروردگار عالمیان ست یا آنکه هابیل از قابیل قوی تر و با شوکت تر بود اما تسلیم کرد مر قتل را از ترس خدای پس گفت اِنِّيْۤ اُرِيْدُ اَنْ تَبُوْٓاَ بِاِثْمِيْ من میخواهم آنکه بازگردی تو بعقوبت گناه و در قتل من وَاِثْمِكَ و بپاداش گناه تو که آن سبب رد قربانی بود و این اراده از هابیل موافق حکم خدای بود فَتَكُوْنَ پس تو باشی بسبب این دو گناه مِنْ اَصْحٰبِ النَّارِ از ملازمان دوزخ وَذٰلِكَ جَزٰٓؤُا الظّٰلِمِيْنَ و اینست پاداش ستمکاران که قتل بناحق کنند فَطَوَّعَتْ لَهٗ پس آسان کرد بر قابیل یاری داد مر او را نَفْسُهٗ نفس او قَتْلَ اَخِيْهِ در کشتن برادر او و ندانست که او را چون بکشد پس ابلیس بشکل بشری بر وی متمثل شده مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگ نهاد و سنگ دیگر بروی زد تا کوفته شد و بمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل در خواب یافت سر بر سنگی نهاد فَقَتَلَهٗ پس بکشت او را بآنکه سنگی بر سر وی زد و مغز ش پریشان ساخت فَاَصْبَحَ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ پس گشت از زیان زدگان در دنیا بآنکه بقیه عمر در دنیا مطرود و مردود بود و در آخرت خود ظاهرست که نصف عذاب اهل دوزخ تنها او را خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را در جامه پیچیده چهل روز او را بر پشت گرفته بهر طرف میرفت و ابن عباس فرمود که یک سال میکشید تا گنده شد و بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت بیفگند بخورند و بسیار تنگ آمد فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا پس برانگیخت خدا تعالی زاغی را يَّبْحَثُ فِي الْاَرْضِ می کاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لِيُرِيَهٗ و این عمل بسبب آن بود تا بنماید قابیل را كَيْفَ يُوَارِيْ چگونه بپوشد سَوْءَةَ اَخِيْهِ جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد در خاک و زاغی مرده بیاورد و در آن حفره بنهاد و خاک بر آن می باخید تا پوشیده گشت قَالَ يٰوَيْلَتٰۤى گفت قابیل که وای بر من اَعَجَزْتُ اَنْ اَكُوْنَ آیا عاجز شدم از آنکه باشم مِثْلَ هٰذَا الْغُرَابِ مانند این زاغ در این عمل فَاُوَارِيَ سَوْءَةَ اَخِيْ پس بپوشم تن برادر خود را آنگه قابیل بهمین طریق هابیل را در خاک کرد فَاَصْبَحَ مِنَ النّٰدِمِيْنَ پس گشت از جمله پشیمان شدگان بر آنکه یک سال او را می کشید و گویند ندامت او بر آن بوده مادر و پدر از وی تبرا کردند و تمام جسد او سیاه شده و ندای شنید که کن خائفا ابدا بعد از آن قابیل هر کرا می دید می ترسید که ناگاه او را بکشد و آخر بدست پسری نابینا از آن خود کشته شد مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ بسبب این قتل كَتَبْنَا عَلٰى بَنِيْۤ اِسْرَآءِيْلَ نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل اَنَّهٗ مَنْ قَتَلَ آنکه هر کس بکشد نَفْسًا کسی را بِغَيْرِ نَفْسٍ بی آنکه او کسی را کشته باشد و بر وی قصاص لازم شده اَوْ فَسَادٍ فِي الْاَرْضِ و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان فَكَاَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ

جمیعا پس چنان باشد که همه مردمان را کشته باشد ازان حیثیت که هتک حرمت دما کرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمیع یکی است در
استجلاب غضب الهی ومن احیاها و هر که سبب بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک فکانما احیا الناس
جمیعا پس چنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب است از تعرض قتل و ترغیب در حمایت نفوس ولقد
جاءتهم و هر آینه که آمدند بسوی بنی اسرائیل رسلنا فرستادگان ما بالبینت بمعجزهای روشن و آیتهای واضح ثم ان کثیرا منهم پس
بدرستیکه بسیاری از ایشان بعد ذلک بعد از ارسال رسل و انزال آیات فی الارض لمسرفون در زمین هر آینه اسراف کنندگان بودند
یعنی متجاوز از حد اعتدال یا مسرفان در قتل یا در گذشتگان از حدود و اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از قبیله عرینه بدرگاه
حضرت رسالت پناه آمدند و بشرف اسلام مشرف گشته ملازمت جناب نبوت مآب اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار
شدند و صورت حال ایشان بعرض حضرت رسالت رسید حضرت ایشان را بمیان شتران شیرده که نزدیک جبل العیر بود فرستاد روزی چند دران
موضع بسر بردند و شیر و بول شتران می آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده با هم شتر خاصه آنحضرت را راندند و روی بقبیله
خود نهادند یسار که مولای رسول بود با چند نفر از عقب ایشان رفت و بر ایشان رسید و مقاتله کردند و آخر یسار را گرفته دست و پای وی بریده خار در
چشم و زبان او می زدند تا شهید شد و حضرت ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و همه را گرفته دست بر گردن
بسته نزد آنحضرت آوردند و حق سبحانه آیت فرستاد انما جزاؤا الذین یحاربون الله ورسوله جز این نیست که جزای آنانکه حرب کنند با دوستان
خدا و رسول او ویسعون فی الارض فسادا و شتابند در زمین از برای فساد که قطع طریق و قتل و مانند آنست ان یقتلوا آنکه بکشند ایشان را اگر کسی کشته
باشند و مال نبرده او یصلبوا یا بکشند و بر دار کشند اگر کشته باشند و مال برده او تقطع ایدیهم وارجلهم یا ببرند دستهای و پایهای ایشان من خلاف
بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و کسی را نکشته او ینفوا یا برانند ایشان را من الارض از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت
که در هیچ موضع قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم رحمه الله نفی را بحبس فرود آورد تا ضرر ایشان بدیگر مسلمانان
نرسد پس حضرت رسالت پناه فرمود تا دست و پای ایشان را قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشان را صلب ساختند ذلک این حدود که ذکر شد
لهم مر ایشان راست خزی فی الدنیا خواری و رسوائی است در دنیا ولهم فی الآخرة و مر ایشان راست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه
ایشان الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از آن چه حق الله است من قبل ان تقدروا علیهم پیش از آنکه شما قادر شوید علیهم بر ایشان پس اگر محارب
مشرک است و توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت بر وی و خواه بعد از آن همه حدود که مذکور شد از وی ساقط گشت و بخون و مال او را مطالبه نتوان کرد و اگر
از مسلمانان است که قبل از قدرت بر وی توبه کرد مالک بن انس رض میگوید که حدود از وی می افتد و او را بچیزی نتوان گرفت مگر مال کسی بعینه نزد او یابند بخداوندش
دهند و وارث مقتول نیز مطالبه دم نتواند کرد و قول امام شافعی رح آنست که قبل از قدرت توبه او حد الله از وی ساقط شود نه حقوق ناس فاعلموا پس بدانید
ان الله آنکه خدای غفور آمرزنده گناهانست بتوبه رحیم مهربانست بر تائبان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه مومنان بترسید از خدای
وابتغوا الیه الوسیلة و بطلبید بوی وسیله یعنی آنچه توسل بدان توان کرد در طلب تقرب بحضرت او و کلمه ما معد درین باب آنست که وسیله کلی در تقرب بحضرت الهی
امتثال اوامر و نواهیست و در لطائف قشیری میگوید وسیله تجرید اعمالست از ریا و تفرید احوالست از عجب و تخلیص انفاس است از طلب حظوظ و گفته اند [illegible]
که وسیله عابدان بفضائل است و از آن عالمان بدلائل و از آن عارفان ترک وسائل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه برد و عارف بمعاینه راه نظر کند عابد
تفکر درین آیت کند که یذکرون الله قیاما و قعودا و عالم نظر درین آیت دارد + اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض + عارف ازین کوی درگذشته که + قل الله ثم
ذرهم + پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبدالله الانصاری قدس الله سره العزیز گفت که الهی وسیله تو هم تویی اگر نه تو بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم نظم
این طلب بای طلب تو داده + گنج احسان بر همه بگشاده + این طلب در ما هم از ایجاد تست + رستن از بیداد یا رب داد تست + این قدر ارشاد تو بخشیده + تا بدین

پس عیب او پوشیده + قطره دانش که بخشیدی زبیش متصل گردان بدریاهای خویش + وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ جهاد کنید در راه او با اعدای ظاهر و باطن لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال در بحر الحقائق آورده که درین آیه فلاح را بچهار چیز باز بسته که بی آنها رستگاری حقیقی دست ندهد اول ایمان که اضافت درست در بدو خلقت و بنده را از حجب ظلمات شرک خلاصی میدهد دوم تقوی که منبع اعمال شرعیه و منشاء اخلاق مرضیه است و سالک بدان از ظلمت معصیت نجات می یابد سوم ابتغای وسیله و آن فنای ناسوتست در بقای لاهوت و عارف بسبب این از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیت است و اثبات هویت موحد و درین مرتبه از تیرگی وجود باز رسته بنور شهود میرسد نظم چون جلوه کند نور شهود از شرق غیب + از ظلمت هستی تو آثار نماند + از چهره وحدت فکنی پرده کثرت + تا از نظرت اندک و بسیار نماند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه کافر شدند به پرستش اصنام و ملائکه و عجل و غیر آن لَوْ أَنَّ لَهُمْ اگر باشد مر ایشان را مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا همه آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه وَمِثْلَهُ مَعَهُ و مانند آن همه با آن همه یعنی اگر دو باره آنچه در زمین ست از نقد و جنس آن کافران باشد لِيَفْتَدُوا بِهِ تا آنرا فدای نفس خود کنند مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ از عذاب روز رستخیز مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ قبول کرده نشود از ایشان و همه عقوبت لازم ایشان باشد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ و مر ایشان راست در آن روز عذابی دردناک يُرِيدُونَ میخواهند یعنی طمع می دارند یا قصد می کنند أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ۝ و مر ایشان راست عذابی دائم که زوال و انقطاع نپذیرد وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ مرد دزد و زن دزد فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا پس ببرید دستهای راست ایشان را چون اخذ نصاب کنند که ربع دینار است نزد امام شافعی رح و ده درم نزد امام اعظم رح و سه درم نزد امام مالک رح و زیاده چندانچه باشد از حرز یعنی جایی که دران نگاه داشته باشند چون خانه و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد مثلاً در راه یا در مسجد و پنهان بردارند جَزَاءً بِمَا كَسَبَا خدای پاداش میدهد ایشانرا پاداش دادنی بآنچه کرده اند و آن ترک حرمت مال مومن ست نَكَالًا مِنَ اللَّهِ و عقوبت میکند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا پند داده شود و باز دارد او را از رجوع بمثل آن عمل وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالب ست در حکم خود حَكِيمٌ ۝ دانا بحکمت آنچه بدان حکم میکند فَمَنْ تَابَ پس هر که توبه کند مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی وَأَصْلَحَ و بصلاح آرد کار خود را بآنکه تراضی خصم کند و عازم و جازم باشد بر آنکه باز بدزدی عود ننماید فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ پس بدرستیکه خدای توبه او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود از آن تائب إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزگار است گناهان او را رَحِيمٌ مهربانست بر وی که در محشر او را رسوا نکند أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی خطاب بحضرت ست و مراد امت اند یعنی دانستید أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانچه سارق را به قطع ید وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ و می آمرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز یا از مغفرت و تعذیب قَدِيرٌ تواناست يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده خطاب با نحضرت ست که آنحضرت را بلقب یاد کرده و انبیای دیگر را بنام مخاطب ساخته چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا ابراهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی ابن مریم أانت قلت چون نوبت خطاب بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وعلی جمیع الانبیاء رسید او را بصفتهای کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ ترا اندوهناک نگرداند کردار آن کسانیکه از روی عناد يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ می شتابند و خود را می افگنند در کفر مِنَ الَّذِينَ قَالُوا از آنانکه گفتند آمَنَّا ایمان آوردیم با آن گفتن همین ست بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای ایشان وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقان اند و کردارهای ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا و بعضی از آن کسانیکه دین یهود میدارند سَمَّاعُونَ شنوندگان قول ترا لِلْكَذِبِ برای آنکه دروغ گویند بر تو جهودان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند و میگفتند از محمد چنین شنیدیم و نشنیده بودند و ایشان یهود مدینه بودند سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ شنوندگان برای گروهی دیگر که لَمْ يَأْتُوكَ نیامدند بمجلس تو مراد یهود خیبر اند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیبر میفرستادند نزول آیت سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کرده بودند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریت رجم بود و یهود بملاحظه بزرگی ایشان کراهت داشتند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که به یثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف و پیوندکسی بدیشان

فرستند تا مرد زانی محصن را زو بپرسند اگر گوید تازیانه زنید قول او را قبول کنید و اگر رجم فرماید سخن او را مشنوید پس جمعی از ایشان با زانیین بمدینه آمدند و قوم
حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت پناه آمدند و از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرت فرمود که
بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیلؑ بحکم رجم نازل شد و حضرتؐ فرمود که رجم می باید کرد ایشان اباکردند و گفتند خدای در توریت فرموده که ایشان را
چهل تازیانه تلا کرده و تحمیم نمایند یعنی پشت ایشان سیاه کرده و روی سیاه کرده بازگونه بر دراز گوش نشانده گرد منازل بگردانند جبرئیلؑ آنحضرتؐ را خبر داد که
دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشان ست میداند که حکم توریت رجم ست نه جلد حضرتؐ فرمود که در میان مردم شما در فدک جوانی ست ساده روی
و سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند آری دانا ترین اهل زمین ست بتوریت حضرتؐ فرمود که در میان ما و شما در حکم توریت حکم باشد
آری بحکم او راضی ایم باشم حضرتؐ بحضور او امر فرمود بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرتؐ فرمود که انت ابن صوریا گفت نعم حضرت رسالت پناه گفت
میان من و ایشان تو حکم باش که دانا ترین یهودی ابن صوریا قبول کرد و حضرتؐ سوگند داد او را بدان خدای که توریت را بر موسیؑ نازل کرد و دریا برای شما
بشکافت و شما را از آل فرعون نجات داد و من و سلوی برای شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم ست یا نی ابن صوریا گفت که اگر نه ترس آن داشتم
که توریت مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر در حکم اعتراف نکردمی تو بگوی که خدای تو چه حکم کرد حضرت رسالت پناهؐ فرمود که خدای من حکم چنان کرده که چون چهار
گواه بزنای محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسیؑ که در توریت نیز همین حکم فرموده اما علمای ما بجهت
اشراف بنی اسرائیل تحمیم و جلد را بجای رجم قرار داده اند پس حضرتؐ فرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد حق سبحانه از حال ایشان خبر داد يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ
تغییر می دهند کلمات را یعنی آیت رجم را مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ بعد از آنکه خدای وضع کرد آنرا در موضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم می نویسند يَقُولُونَ میگویند
یهود خیبر إِنْ أُوتِيتُمْ هَٰذَا اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد جلد حکم کند فَخُذُوهُ پس فراگیرید آنرا و قبول کنید وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ و اگر این حکم شما را ندهند
و رجم فرمایند فَاحْذَرُوا پس حذر کنید از قبول آن وَمَن يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ و هر کرا خدای خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاکت او را فَلَن تَمْلِكَ لَهُ پس
بدست توانی آورد و مالک نتوانید شد برای وی مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از خدای چیزی را در دفع آن فتنه أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ آنانند که از ازل لَمْ يُرِدِ اللَّهُ
نخواست خدای أَن يُطَهِّرَ آنکه پاک سازد از لوث کفر و انکار حق قُلُوبَهُمْ دلهای ایشان را لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ مر ایشان راست در دنیا رسوائی که
جزیه دهند و از مومنان ترسند وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست در آن سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که خلود ست در دوزخ سَمَّاعُونَ
لِلْكَذِبِ ایشان شنوندگان سخنان اند برای دروغ بستن أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ خورندگان حرام اند یعنی رشوت در حکم و تحریف کلام فَإِن جَاءُوكَ
پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو فَاحْكُم بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان ایشان أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرتؐ را
درین آیت میان حکم و اعراض وَإِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فَلَن يَضُرُّوكَ شَيْئًا پس زیان نتوانند رسانید بتو هیچ
را وَإِنْ حَكَمْتَ و اگر حکم کنی فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ
دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ و چگونه حکم می سازند ترا وَعِندَهُمُ التَّوْرَاةُ و حال آنکه توریت نزد ایشان ست
فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ در ان حکم خدای هست برجم ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ پس ایشان بر میگردند و اعراض میکنند مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه ترا حکم کردند و موافق
کتاب ایشان وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاةَ بدرستیکه ما فرو فرستادیم
توریت را فِيهَا هُدًى در ورا نمودنی بحق وَنُورٌ و روشنی که ظلمات شبهات را دفع کند يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ حکم کرده اند بتوریت پیغمبران
الَّذِينَ أَسْلَمُوا آنکه انقیاد کرده اند حکم خدای را لِلَّذِينَ هَادُوا برای آنها که متدین اند بدین یهودیه وَالرَّبَّانِيُّونَ و حکم کرده اند علمای
ربانی وَالْأَحْبَارُ و زاهدان ایشان نیز برای ایشان بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِن كِتَابِ اللَّهِ بسبب آنچه مامور شده بودند بدان از محافظت توریت
یعنی نگاه داشت آن از تحریف و تضییع وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ و بودند بران کتاب گواهان که بیان آن کنند براستی چون ابن صوریا

ع ۱

پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق بیهودان وَاخْشَوْنِ و از من بترسید و در حکم مداهنه مکنید وَلَا تَشْتَرُوْا و عوض مگیرید بدل مکنید بِاٰیٰتِیْ
باحکام من ثَمَنًا قَلِیْلًا بهای اندک را که رشوت مال یا اعتبار و جاه ناپایدار است وَمَنْ لَّمْ یَحْکُمْ و آنها که حکم نکنند بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای
فرو فرستاد یعنی یهود فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْکٰفِرُوْنَ پس آن گروه ایشان کافرانند وَکَتَبْنَا عَلَیْهِمْ و نوشتیم مر بنی اسرائیل را فِیْهَا در توریت اَنَّ
النَّفْسَ بِالنَّفْسِ آنکه کشنده یکتن را بقصاص یکتن و بنی نضیر بخلاف حکم خدای عوض یکتن دوتن را میکشتند از بنی قریظه وَالْعَیْنَ بِالْعَیْنِ
و دیگر حکم کردیم که چشمی بچشمی در بردن روشنائی نه در کندن وَالْاَنْفَ بِالْاَنْفِ و بینی به بینی وَالْاُذُنَ بِالْاُذُنِ و گوش بگوش وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ
و دندان بدندان وَالْجُرُوْحَ قِصَاصٌ و جراحتهای که ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند دران چیز که حد مساوات ممکن باشد چون لب
و دست و پای و دران چیز که مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشش پوست و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهٖ
پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فَهُوَ پس آن تصدق کَفَّارَةٌ لَّهٗ کفاره باشد مر گناه متصدق را یا کفاره که معفو عنه باشد
بسقوط قصاص از وی و اجر عفو کننده بر خدای باشد وَمَنْ لَّمْ یَحْکُمْ و آنها که حکم نکردند بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای منزل گردانیده و آن جهود آنند
که در عوض یک تن دو تن می کشتند فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ایشان ظالمانند که وضع حق می کنند در غیر موضع آن وَقَفَّیْنَا
و از پی در آوردیم عَلٰٓی اٰثَارِهِمْ بِعِیْسَی ابْنِ مَرْیَمَ بر پی پیغمبران عیسی بن مریم را مُصَدِّقًا در حالتیکه باور دارنده بود لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مر آنچه پیش ازو
فرستاده بودیم مِنَ التَّوْرٰىةِ از کتاب توریت وَاٰتَیْنٰهُ الْاِنْجِیْلَ و دادیم او را انجیل فِیْهِ هُدًى در وی راه نمودنی است بتوحید وَّنُوْرٌ و
روشنی بطریق حق وَمُصَدِّقًا و گردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْرٰىةِ مر آن چیز را که پیش از او بود از توریت
وَهُدًى و گردانیدیم او را رهنمائی وَّمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِیْنَ و پند دهنده مر پرهیزگاران را وَلْیَحْکُمْ اَهْلُ الْاِنْجِیْلِ و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی
علمای دین بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ فِیْهِ بآنچه خدای فرو فرستاده است در وی مراد حکم است در وقتیکه منسوخ نشده بود وَمَنْ لَّمْ یَحْکُمْ و آنکه حکم نکرد
بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای نازل گردانید چون ترسایان که ادا احکام انجیل نکردند و تبدیل نمودند فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ پس آن گروه بیرون
رفتگانند از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند وَاَنْزَلْنَآ اِلَیْکَ الْکِتٰبَ و فرستادیم بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ بدرستی و راستی مُصَدِّقًا
در حالتیکه او مصدق است لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتٰبِ مر آنرا که پیش از او بود از جنس کتب منزله وَمُهَیْمِنًا عَلَیْهِ و نگاهبانست بر کتب که محافظت
آن می کند از تغیر یعنی هر چه در آنها تغیر میدهند از وی راست می شود یا گواه است مر آن کتبها را بصحت فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ پس حکم کن میان اهل کتاب
بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای فرو فرستاد بر تو از رجم و تسویه در قصاص و این آیت ناسخ حکم تخییر است که قبل ازین گذشت وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَآءَهُمْ
و از پی مرو آرزوهای ایشان در حالتیکه مائل باشی عَمَّا جَآءَکَ مِنَ الْحَقِّ از ان چیزی که بتو آمده است از حکم راست لِکُلٍّ جَعَلْنَا مِنْکُمْ
مر هر گروهی را ساختیم از شما شِرْعَةً شریعتی وَّمِنْهَاجًا و راهی روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت
شود بحدیث پیغمبر وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَکُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً هر آینه میساختی شما را یک امت متفق بر یک ملت وَّلٰکِنْ لِّیَبْلُوَکُمْ
ولیکن می آزماید شما را فِیْ مَآ اٰتٰىکُمْ در آنچه شما را داده است از شرائع مختلفه مناسب هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی تمیز شود فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرٰتِ
پس بشتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع شریعت است اِلَی اللّٰهِ بسوی خدا است مَرْجِعُکُمْ جَمِیْعًا بازگشت همه شما فَیُنَبِّئُکُمْ پس خبر خواهد
کرد شما را در وقت جزا دادن بِمَا کُنْتُمْ فِیْهِ تَخْتَلِفُوْنَ بآنچه هستید که در وی اختلاف می کنید از امور دین و شریعت وَاَنِ احْکُمْ بَیْنَهُمْ
و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای فرو فرستاده سبب نزول آیت آن بود که بعضی از احبار
یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیائید تا برویم نزد محمد مصطفی شاید که او را از دین برگردانیم یا بشبهه و نیرنگ فریب دهیم پس بیامدند گفتند ای
محمد تو دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اسافل و اراذل یهود در تصدیق با تو اقتدا کنند اکنون میان ما و قوم ما در

انواع خصومتها است و ترا حکم میسازیم اگر در قصاص چنان حکم کنی که رضای ماست دین ترا مسلم داریم حق سبحانه وتعالی رسول خود را خبر داد از قول ایشان
تحذیر فرمود و گفت حکم کن بفرستادهٔ خدای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پیروی آرزوهای ایشان مکن وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ و حذر کن از ایشان
از آنکه ترا بگردانند عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ از بعضی آنچه خدای بسوی تو فرستاده است فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل
فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدانکه اعراض ایشان از جهت آنست که میخواهد خدای أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ آنکه رساند بدیشان عقوبتهای برخی
از گناهان ایشان در دنیا و باقی در عقبی وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ و بدرستیکه بسیاری از یهود فاسقانند بعد از نزول این آیت
جهودان گفتند ما راضی بحکمک آیت آمد که أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ آیا حکم جاهلیت را يَبْغُونَ می طلبند در حد زنا و قصاص چون بحکم توریت و قرآن
راضی نمی شوند وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ و کیست نیکوتر از خدای حُكْمًا از جهت حکم لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۞ برای قومی که تدبیر می کنند از روی یقین
و می دانند که احسن احکام حکم اوست آورده اند که عبادة بن صامت با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت پناه مخاصمه کردند عباده رضی گفت مرا از اولیا
یهود دوستانند که در ذلت بعدد ایشان متظهر توانم بود امروز بدوستی خدا و رسول از همه تبرا کردم و مرا دوستی خدا و رسول بس است عبدالله
بن ابی گفت که من از دوایر روزگار و حوادث لیل و نهار میترسم و از مظاهرت و معاونت یهود که حلفای منند گریز ندارم آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای زمرهٔ گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ مگیرید یهودان و ترسایان را بدوستی بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستانند
برخی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هر که از شما ایشانرا دوست دارد و بمعاونت و موافقت ایشان میل کند فَإِنَّهُ مِنْهُمْ
پس بدرستیکه او نیز از جملهٔ ایشان باشد و این سخن غایت تهدید است در موالات یهود و نصاری إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
راه نمی نماید گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم می کنند فَتَرَى الَّذِينَ پس توی بینی آنانرا که فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری نفاق
ست یعنی ابن ابی و اتباع او يُسَارِعُونَ فِيهِمْ می شتابند در دوستی و یاری جهودان يَقُولُونَ میگویند نَخْشَىٰ میترسیم أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ آنکه برسد بما
از گردش روزگار دایرهٔ چیزی یعنی روزگار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق سبحانه این اندیشهٔ ایشانرا باطل کرد و فرمود فَعَسَى
اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ پس شاید که خدای بیارد بِالْفَتْحِ فتح را از برای رسول و یاران او مراد فتح مکه است یا تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و تیما و فدک أَوْ أَمْرٍ مِنْ
عِنْدِهِ یا بفرستد فرمانی از نزدیک خود چون قتل یهود و اجلای ایشان فَيُصْبِحُوا پس گردند منافقان عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ بر آنچه پنهان داشتند در نفسها
خود از موالات یهود یا شک در کار پیغمبر نَادِمِينَ پشیمان شدگان وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و گویند مومنان مر یکدیگر را أَهَٰؤُلَاءِ آیا این گروه
الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ آنانکه سوگند میخوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ غلیظ‌ترین سوگندان خود إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ بدرستیکه ایشان با شمااند و لیکن
پردهٔ ایشان دریده شد و معلوم گشت که دروغ می گفتند حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل شد همه عملهای ایشان فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ پس گشتند زیان
زدگان بافتضاح در دنیا و فوات ثواب در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود
عَنْ دِينِهِ از دین خود و این آیت اخبار میکند از امور یکه در غیب بود و قبل از وقوع آن و آن چنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت پناه تمام قوم
مرتد شدند الا اهل مکه و مدینه و عبدالقیس از بحرین و بعضی از ادای زکوة بعد ایستادند و جمعی بر مسیلمهٔ کذاب و طلیحهٔ اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و بر
ایشان اعتراف نمودند خدای تعالی خبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق را یاری مددگار نخواهد ماند فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ پس زود باشد که بیارد خدای
قومی را که يُحِبُّهُمْ که او دوست میدارد ایشانرا وَيُحِبُّونَهُ و ایشان دوست میدارند او را أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ متواضع و متذلل و مهربان باشند
بر مومنان أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ سخت دل و متغلب و بیرحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت بعد از نزول
این آیت در روی ابوموسی اشعری کرد و گفت هم قوم هذا یا اشاره بمجاهدان روز قادسیه است که دو هزار مرد بودند از نخع و پنجهزار از بجیله و کنده و سه هزار
از سایر قبایل عرب یمن اند و در تیسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری بر آنند که این قوم ابا بکر صدیق است و اصحاب او از مهاجر و انصار رضی که با اهل ردّه جنگ

کردند یُجَاهِدُونَ صفت آن قوم می کند یعنی کوشش و جهاد کنند فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای وَلَا یَخَافُوْنَ و نترسند لَوْمَةَ لَائِمٍ از ملامت هیچ ملامت کننده ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ این صفتها که مذکور شده افزونی کرم اوست یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ عطا می دهد بهر که می خواهد وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل ست بر خلق خود عَلِیْمٌ دانا بکسیکه استحقاق آن دارد و علما را در باب یحبهم و یحبونه سخن بسیار است اهل شریعت می گویند محبت خدای با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست در دنیا و عطای حسن ثواب و کرامت بیحساب در آخرت و محبت بنده با خدا ارادت طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت محبت خدای با بنده آنست که او را بحضرت خود قریب و نزدیک گرداند و محبت بنده با حق آنکه برای او دل از غیر او خالص گرداند و ارباب حقیقت برآنند که محبت حق قدیم ست و محبت بنده حادث بیت چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف محدث را کلیم + هرگاه که صدمات سطوات محبت ذو الجلال از سرادق احتشام یحبهم وجود فانی محبت را در بوتهٔ اضمحلال اندازند دیگر باره بهبوب نفحات از حسن عنایت یحبونه رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد فان محبة العبد لله افناء الناسوتیة فی بقاء اللاهوتیة و محبة الله للعبد ابقاء اللاهوتیة فی فناء الناسوتیة و در منازل السائرین پیر هرات خواجه عبد الله انصاری قدس الله سره فرموده که محبت در بدایات تلذذ ست بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایت دوستی ذات او برای در حضرت احدیت بنابر رسم حدوث در عین ازلیت آکنون محبت پرسیدند که محبت گفت از محبت حق با بنده می پرسید یا از محبت بنده با حق گفتند از محبت حق با بنده فرمود درین ساعت با حضرت بودم و نکته از محبت حق با بنده می گفتم ملائکه ملکوت طاقت تحمل آن نداشتند و هم از سمنون منقولست که در محبت سخن می گفت مرغ روحش که طائر آشیانهٔ منه والیه یعود + بود در هوای هویت طیران می نمود و مرغی از هوا فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا از منقارش خون روان شد و آن مرغ در خاک و خون غلطان میبود تا از التهاب آتش محبت که از نار الله الموقدة التی + بود در وی و بانش بسوخت جان بداد بیت لبسکه مرغ سحری در غم گلزار بسوخت + جگر اهل دل شده زار بسوخت + حضرت شیخ طریقت قطب المحققین قدس الله سره در فتوحات مکی آورده که حق سبحانه آن مرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبت دریافته محکوم سلطان محبت گشت و بحث مو خلط حال منکران و تنبیه مدعیان آن صورت بظهور آمد صاحب اللوامع انار الله قلوبنا بلمعات و الارادات فرموده که محبت میل جمیل حقیقی ست بجمال خودش جمعاً و تفصیلاً و آن یا از مقام جمع بود بجمع و آن شهود جمال ذات ست در مرآت ذات بی توسط کائنات رباعی معشوق که کس ترجمانش نشناخت + در ملک ازل لوای خوبی افراخت + فی حال سپهر بود و فی حره مهر + هم خود بخود این نرد محبت می باخت + و یا از جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر بیحد و کرانه مشاهدهٔ لمعات جمال خود میکند و مطالعهٔ صفات کمال خود می نماید رباعی جانکه دم عشق زند با همه کس + کس را نرسد بدامنش دست هوس + مرآت شهود اوست ذرات وجود + با صورت خود عشق همی بازد و بس + یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق در مرایای تفاصیل آثاری مشاهده میکنند و ایشان جمال مقیدان را مقصود کلی دانند و بلذت وصال خرسند و بمحنت فراق دردمند گردند نظم ای حسن تو کرده جلوه با در پرده + صد عاشق و معشوق پدید آورده + بر بوی تو لیلی دل مجنون برده + در شوق تو وامق غم عذرا خورده + و یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کارخانهٔ افعال و آثار بیرون برده اند و خرق حجب و استار تفصیل صفات که مبادی افعال و آثار ند کرده متعلق همم و قبلگاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست نظم بیرون ز حدود کائنات ست دلم + برتر ز احاطهٔ جهات ست دلم + فارغ ز تفاصیل صفات ست دلم + مرآت تجلیات ذات ست دلم + و ازین کلام حقائق اعلام چنان مفهوم میشود که یحبهم از مرتبهٔ میل ست از جمع بتفصیل و یحبونه از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت عبید الله قدس سره در رساله که بنام والدین بزرگوار خود نوشته فرموده که چون نیک در نگری حق جل و علا در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست نداشته است بیت یحبهم و یحبونه چه اقرار ست + بزیر پرده نگر خویش را خریدار ست زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آئینه را از آنرو نیست بلکه از جهت مشاهدهٔ جمال خود ست در وی پس در حقیقت خود را دوست داشته است و صاحب فطنت کامله از رتبهٔ محبت و محبوبیت که درین آیت انسان را ثابت ست بحقیقت قرب فرائض و نوافل پی تواند برد بتامل در انی داشته الوثق و الکافی آورده اند که عبد الله بن سلام باتباع خود بحضرت نبوت آمد گفت یا رسول الله قریظه و نضیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت

کیشی ایشان و موافقت ما مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یکجا جمع نشوند و تا ما در دین اسلام باشیم پیوند خود از ما گسسته دارند و ما را واسطه بعد منازل از صحبت و مجالست اصحاب شما محروم می مانیم حال ما چگونه باشد آیت آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ جز این نیست که دوست شما بحقیقت خدا ست وَرَسُوْلُهٗ و فرستادهٔ او یعنی محمد وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آن کسانیکه ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر ابن سلام چون این آیت بشنید گفت رضینا بالله و برسوله و بالمؤمنین اولیاء پس صفت مومنان می کند اَلَّذِيْنَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ آنانکه برپای می دارند نماز را وَيُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ و می دهند زکوة را وَهُمْ رٰكِعُوْنَ و در حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی می کنند در نماز و زکوة خود و گفته اند این حال مخصوص ست به یؤتون یعنی زکوة میدهند در حال رکوع خود در نماز از غایت حرصی که باحسان دارند و مسارعتی که در ادای آن مینمایند و در اکثر تفاسیر مذکورست که این آیت در شان مرتضی علی نازل شده و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت پناه از حجرهٔ طاهره بمسجد آمد مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند دیدهٔ مبارک آنحضرت بر سائل افتاد پرسید که هیچکس ترا چیزی داد وی خاتمی از زر یا نقره بحضرت نمود گفت این خاتم من داده اند حضرت فرمود که آنکه عطا کرده است درویش اشارت بعلی رضی الله عنه کرد حضرت فرمود که در چه حال تو داده سائل گفت در اعطای وی در رکوع حضرت رسالت پناه تکبیر گفت و این آیت برخواند که گذشت وَمَنْ يَّتَوَلَّ اللّٰهَ و هر که دوست دارد خدای او وَرَسُوْلَهٗ و رسول ورا وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانرا که ایمان آورده اند یعنی مهاجر و انصار فَاِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ پس بدرستیکه لشکر خدای هُمُ الْغٰلِبُوْنَ ایشان غالب اند در خبرست که رفاعه بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند و بآخر منافق شدند و بعضی از اصحاب با ایشان طریق مودتی و مصاحبتی در میان بود آیت فرستاده يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا فرا مگیرید آنانرا که گرفته اند دین شما را هُزُوًا وَّلَعِبًا باستهزاء و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را مِّنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ از آنانکه کتاب داده اند ایشان را مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود وَالْكُفَّارَ و فرا مگیرید نیز کافرانرا اَوْلِيَآءَ دوستان وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای بترک مناهی اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ اگر هستید شما مومنان چه ایمان حقیقی اقتضای آن می کند که با دشمنان حق دوستی نکنید وَاِذَا نَادَيْتُمْ و چون ندا می کنید و مردم را میخوانید اِلَى الصَّلٰوةِ بسوی نماز اتَّخَذُوْهَا هُزُوًا وَّلَعِبًا میگیرند منادات را یا نماز را سخریه و بازی چون مومنان بعد از استماع اذان بنماز برخاستندی یهود با یکدیگر میگفتندی بطریق استهزاء قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا و میخندیدندی در معالم آورده که ترسائی بود در مدینه هرگاه موذن گفتی اشهد ان محمد رسول الله او گفتی سوخته باد دروغگوی شبی خادم او آتشی بخانه او درآورد و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره از ان بجست و خانه او را با آن جماعت که در وی بودند تمام بسوخت ذٰلِكَ این استهزاء از ایشان باذان بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُوْنَ گروهی اند که تعقل میکنند درین استهزاء چه عقوبت بدیشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با نفری چند از یهود از حضرت رسالت پناه پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای و آنچه بما فرستاده اند و بما انزل الی ابراهیم و اسمٰعیل الی آخره چون نام حضرت عیسی مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیت آمد قُلْ يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ بگوای محمد ای اهل کتاب مراد یهود اند هَلْ تَنْقِمُوْنَ مِنَّاۤ آیا عیب میگیرید از ما و انکار می کنید یعنی عیب و انکار نمیکنید اِلَّاۤ اَنْ اٰمَنَّا مگر آنرا که ما ایمان آورده ایم بِاللّٰهِ بخدای وَمَاۤ اُنْزِلَ اِلَيْنَا و بآنچه بما فرستاده اند یعنی قرآن وَمَاۤ اُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ و بآنچه فرستاده اند پیش از ما چون توریت و انجیل و سائر کتب وَاَنَّ اَكْثَرَكُمْ فٰسِقُوْنَ و دیگر برای آنکه بیشتر شما فاسقانید قُلْ هَلْ اُنَبِّئُكُمْ بگوای محمد آیا خبر میدهم شما را بِشَرٍّ مِّنْ ذٰلِكَ ببدتر از آنچه گفتند که دین شما بدترین ادیانست و اهل این دین کم بهره تر اند یعنی شما را آگاه گردانیم و خبر دهیم از دین قومی که بدتر اند مَثُوْبَةً عِنْدَ اللّٰهِ از جهت جزای که ثابت ایشانرا نزدیک خدای پس بیان میکند که آن بدترین مَنْ لَّعَنَهُ اللّٰهُ آنکه لعنت کرد خدای او را وَغَضِبَ عَلَيْهِ و خشم گرفت خدای بر وی و آن یهود اند که خدا تعالی ایشانرا از رحمت خود دور ساخت و بعرض غضب خود در آورد وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ و ساخت از ایشان بوزنگان یعنی مسخ کرد ایشان را بدان صورت چنانچه اصحاب سبت را وَالْخَنَازِيْرَ و خوکان چنانچه منکران مائدهٔ عیسی را وَعَبَدَ الطَّاغُوْتَ و آنکس که پرستند طاغوت را مراد گوساله است یا کعب

ابن الاشرف یا آنرا که در معصیت فرمان برداری او کردند اُولٰٓئِكَ آن گروه ملعونان شَرٌّ مَّكَانًا بدترانند از جهت منزل خود در روز قیامت یعنی بازگشت
ایشان به بدترین مکانی باشد وَّاَضَلُّ و گمراه‌ترانند عَنْ سَوَآءِ السَّبِيْلِ از میان راه راست وَاِذَا جَآءُوْكُمْ و چون بیایند بنا منافقان
یهود یا عامه اهل نفاق قَالُوْٓا اٰمَنَّا گویند ایمان آورده‌ایم بمحمد وَقَدْ دَّخَلُوْا بِالْكُفْرِ وحال آنکه در می آیند بکفر وَهُمْ قَدْ خَرَجُوْا بِهٖ و
ایشان بیرون می روند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول و خروج وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا كَانُوْا يَكْتُمُوْنَ بانچه پنهان
می کردند از کفر و نفاق و کینه با مسلمانان وَتَرٰى كَثِيْرًا مِّنْهُمْ و می بینی بسیاری را از یهود یا منافقان يُسَارِعُوْنَ فِى الْاِثْمِ شتابی
میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ وَالْعُدْوَانِ و در ظلم یا تجاوز از حد وَاَكْلِهِمُ السُّحْتَ و در خوردن ایشان رشوت لَبِئْسَ
مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ هر آئینه بد چیزیست که ایشان می کنند لَوْلَا يَنْهٰىهُمُ الرَّبّٰنِيُّوْنَ چرا نهی نمیکنند ایشان را علمای ربانی وَالْاَحْبَارُ
و دانایان عَنْ قَوْلِهِمُ الْاِثْمَ از گفتن ایشان دروغ را وَاَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوت را لَبِئْسَ مَا كَانُوْا يَصْنَعُوْنَ
هر آئینه بد چیزیست آنکه ایشان میسازند و نهی و منع ایشان نمی پردازند آورده‌اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر بمدینه یهود در مال بسیار بودند و در وسعت
عیش و در رفاهیت روزگار می گذرانیدند چون آنحضرت به یثرب هجرت فرمود ایشان بانکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت
و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد وَقَالَتِ الْيَهُوْدُ و گفتند جهودان يَدُ اللّٰهِ مَغْلُوْلَةٌ
دست خدای بربسته است این عبارت کنایت از بخل باشد یعنی چیزی بما نمیدهد و روزی بر ما تنگ میسازد غُلَّتْ اَيْدِيْهِمْ بسته باد دستهای
ایشان از خیر وَلُعِنُوْا بِمَا قَالُوْا و رانده شده‌اند از رحمت الٰهی بسبب آن سخن واهی بَلْ يَدٰهُ مَبْسُوْطَتٰنِ بلکه دستهای الله تعالی گشاده است
یعنی جواد و وافر کرم او و اینست و ید صفتی ست مرحق را از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و ما را در ان جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت
آن دخل نمودن روا نباشد و در ینابیع آورده که این از متشابهات ست و متشابه را بظاهر تفسیر نباید کرد بلکه معنی وی را موافق بحکم او وا باید نمود چنانچه
درین محل این سخن همه دلالت بر غایت جود میکند چه مناوله در اعطا بید واحد واقع میباشد اینجا که عطا را بیدین نسبت میدهد دلیلست بر آن که عطا ده اکثر
من ان یحصی يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَآءُ روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضی حکمت وَلَيَزِيْدَنَّ كَثِيْرًا مِّنْهُمْ و هر آئینه زیاده میگرداند
بسیاری را از یهود و ترسا مَّآ اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ آنچه فرو می آید بتو از پروردگار تو یعنی قرآن طُغْيَانًا وَّكُفْرًا نافرمانی و کفر یعنی ایشان طاغی
و کافرانند با آنکه قرآن سبب دفع کفر و طغیانست باستماع آن ایشان را این دو صفت زیاده میشود چنانچه از تناول غذائی که صالح ست مر اصحاء را مرض
مریض روی بافزونی میدهد وَاَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ و افگندیم ما در میان طوائف یهود چون قریظه و نضیر الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَآءَ دشمنی و خصومت اِلٰى
يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نباشد كُلَّمَآ اَوْقَدُوْا هرگاه برافروختند نَارًا لِّلْحَرْبِ آتشی برای
حرب کردن با رسول الله اَطْفَاَهَا اللّٰهُ بنشانید آن آتش را خدای بآنکه منازعتی در میان ایشان افگند که بدیگری نتوانستند پرداخت
وَيَسْعَوْنَ فِى الْاَرْضِ و میشتابند در زمین فَسَادًا برای تباهکاری که فتنه انگیزند وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِيْنَ و خدای دوست نمیدارد تباه کاران را
وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْكِتٰبِ و اگر چنانچه اهل کتاب اٰمَنُوْا ایمان آوردندی بمحمد وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت
لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آئینه ما در می گذرانیدیم از ایشان سَيِّاٰتِهِمْ گناهان ایشان را وَلَاَدْخَلْنٰهُمْ و هر آئینه در می آوردیم ما ایشان را یعنی حکم میکردیم
بدخول ایشان جَنّٰتِ النَّعِيْمِ در بهشت ها با ناز و نعمت وَلَوْ اَنَّهُمْ و اگر ایشان اَقَامُوا التَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِيْلَ بپا داشتندی احکام توریت
و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وَمَآ اُنْزِلَ اِلَيْهِمْ و اقامت کردندی آنرا که فرو می آید بدیشان مِّنْ رَّبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان که آن
قرآنست لَاَكَلُوْا مِنْ فَوْقِهِمْ هر آئینه بخوردندی روزی را از زبر سر خویش وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان
فراخ شدی بباریدن باران و رستن گیاه یا میوه ایشان چندان بیشدی که از زبر سر بچیدندی و از زیر پای برمیداشتندی از بسیاری آنکه بر زمین

ع ۹

ریختہ بودی بسیاری از جہودان اُمَّۃٌ مُّقْتَصِدَۃٌ گروہی اند میانہ رو و راست کار یعنی آنہا کہ بحضرت ایمان آوردہ اند وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ و بسیاری از
ایشان سَاۤءَ مَا یَعْمَلُوْنَ بد است آنچہ ایشان می کنند یٰۤاَیُّهَا الرَّسُوْلُ ای فرستادہ بَلِّغْ برسان بکامل ظاہر مَاۤ اُنْزِلَ اِلَيْكَ تمام
آنچہ فرود آمد بتو مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش در نکاح او و حکم جہاد و غیر آن وَاِنْ لَّمْ تَفْعَلْ و اگر چنین
نکردی و تمام آنرا نرسانیدی فَمَا بَلَّغْتَ رِسٰلَتَهٗ پس تبلیغ نکردہ باشی رسالت ای او را زیرا کہ کتمان بعضی ضائع میکند آنرا کہ رسانیدہ چنانچہ
ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ و خدای نگاہ میدارد ترا مِنَ النَّاسِ از شر مردمان کسی را مجال بر تو دست تعرض نبود اِنَّ
اللّٰهَ بدرستیکہ خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكٰفِرِيْنَ راه ننماید گروه کافران را بتسلط بر تو از انس بن مالک منقولست کہ آنحضرت را شبہا حراست
و پاسبانی میکردندی چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناہ سر مبارک از خیمہ کہ از ادیم دوختہ بودند بیرون کرد و فرمود کہ ای مردمان باز
گردید کہ خدای مرا نگاه داشت قُلْ بگو ای محمد یٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ کہ ای اہل کتاب لَسْتُمْ عَلٰى شَيْءٍ نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت حَتّٰى تُقِيْمُوا
التَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِيْلَ تا وقتیکہ اقامت کنید حکم توریت و انجیل را یعنی اصول دین است از آن پا قایم دارید آن امر را کہ در ہر دو کتاب فرمودہ از آن
ایمان آوردن بمحمد وَمَاۤ اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ و تا زمانیکہ بپای دارید آن امر و نواہی را کہ فرستادہ میشود بشما مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی قرآن وَلَيَزِيْدَنَّ
كَثِيْرًا مِّنْهُمْ و زیادہ میکند بسیاری را از یہود و نصاری مَّاۤ اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ آنچہ منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی استماع قرآن می
افزاید ایشان را طُغْيَانًا وَّكُفْرًا طغیان و کفر زیادتی و نا گرویدگی فَلَا تَاْسَ پس اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ بزیادتی کفر و طغیان گروه
کافران اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستیکہ آنہا کہ ایمان آوردہ اند بزبان وَالَّذِيْنَ هَادُوْا آنانکہ دین یہودی گرفتند وَالصّٰبِـُٔوْنَ وَالنَّصٰرٰى و
صابیان و ترسایان مَنْ اٰمَنَ ہر کہ ایمان آرد از ایشان بدل صافی و نیت خالص بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ بخدای و روز بازپسین وَعَمِلَ صَالِحًا
و بکند عمل پسندیدہ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس ہیچ ترسی نیست بر ایشان از ہجوم عقاب وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ و نیستند ایشان کہ اندوهگین
باشند از فوت ثواب لَقَدْ اَخَذْنَا بتحقیق کہ ما گرفتیم بزبان انبیا مِيْثَاقَ بَنِيْۤ اِسْرَآءِيْلَ پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد
وَاَرْسَلْنَاۤ و فرستادیم اِلَيْهِمْ رُسُلًا بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی كُلَّمَا جَآءَهُمْ رَسُوْلٌۢ ہرگاہ کہ آمد بدیشان رسولی
بِمَا لَا تَهْوٰۤى اَنْفُسُهُمْ بانچہ نخواست و دوست نداشت نفسہای ایشان از تکالیف شرعیہ فَرِيْقًا كَذَّبُوْا گروہی را تکذیب کردند چون عیسی
و محمد وَفَرِيْقًا يَّقْتُلُوْنَ و گروہی را ایشان میکشتند چون زکریا و یحیی و شعیب وَحَسِبُوْۤا و پنداشتند بنی اسرائیل اَلَّا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ کہ
نباشد بلائی و محنتی ایشان را از قتل و تکذیب انبیا فَعَمُوْا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وَصَمُّوْا و کر شدند از استماع سخن راست بعد از
موسی ثُمَّ تَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ پس عرض کرد خدای تعالی توبہ را بر ایشان بمبعث عیسی ثُمَّ عَمُوْا وَصَمُّوْا پس دیگر بارہ کور و کر شدند كَثِيْرٌ مِّنْهُمْ
بسیاری از ایشان بانکار محمد مصطفی وَاللّٰهُ بَصِيْرٌۢ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُوْنَ بانچہ عمل میکنند و مناسب آن پاداش بدیشان خواہد
رسانید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِيْنَ بدرستیکہ کافر شدند آنانکہ از روی جہالت و بی بصیرتی قَالُوْۤا اِنَّ اللّٰهَ گفتند بدرستی کہ خدای هُوَ الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْيَمَ او
مسیح پسر مریم ست وَقَالَ الْمَسِيْحُ و گفت مسیح يٰبَنِيْۤ اِسْرَآءِيْلَ اعْبُدُوا اللّٰهَ ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را رَبِّيْ وَرَبَّكُمْ کہ پروردگار
و آفریدگار من و شماست یعنی من بندہ ام و مخلوق و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نہ خلق را و عبادت رب را شاید نہ مربوب را
اِنَّهٗ مَنْ يُّشْرِكْ بِاللّٰهِ بدرستیکہ ہر کہ شرک آرد بخدای فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ پس بدرستیکہ خدای حرام کردہ است بروی بہشت
را وَمَاْوٰىهُ النَّارُ و جای او در دوزخ ست وَمَا لِلظّٰلِمِيْنَ و نیست ستمکاران را کہ وضع عبادت در غیر موضع آن کردہ اند مِنْ اَنْصَارٍ
ہیچ یاری از مددگاران در دفع عذاب از ایشان لَقَدْ كَفَرَ الَّذِيْنَ بدرستیکہ کافر شدند آنان از ترسایان کہ از فرط نادانی قَالُوْۤا اِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ
ثَلٰثَةٍ گفتند کہ خدای سوم کس از سہ الہ است معتقد مرقوسیہ از نصاری آن بود کہ الوہیت مشترک ست میان خدای و مریم و عیسی علیہما السلام و ہر یکی از ینہا الہی

وخدای یکی از این سه است وَمَا مِنْ اِلٰهٍ وحال آنکه نیست خدای در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت اِلَّآ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیت
ومتعالی از توهم شرکت وَاِنْ لَّمْ يَنْتَهُوْا واگر باز نه ایستند این قوم عَمَّا يَقُوْلُوْنَ از آنچه میگویند و بتوحید قائل نشوند لَيَمَسَّنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا
هر آئینه برسد آنان را که کافر شدند مِنْهُمْ از ترسایان عَذَابٌ اَلِيْمٌ عذابی دردناک که الم او دایم بود اَفَلَا يَتُوْبُوْنَ آیا رجوع نمی کنند اِلَى
اللّٰهِ بخدای از قول بتثلیث وَيَسْتَغْفِرُوْنَهٗ و آمرزش نمی خواهند از او باعتقاد توحید استفهام ست بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند
وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده تائبانست رَّحِيْمٌ مهربانست بر مستغفران مَا الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْيَمَ نیست مسیح ابن مریم که ایشان او را
خدای می گویند اِلَّا رَسُوْلٌ مگر فرستاده از خدای قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ بدرستیکه گذشته اند پیش از او فرستادگان خدای و او را معجزات
داده است چنانچه ایشان را نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی زنده شد عصا نیز در دست موسی اژدها گشت و آن عجیب تر است و اگر عیسی
بی پدر مخلوق شد آدم بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب تر است پس آیات انبیاء ایشان را از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمیسازد
وَاُمُّهٗ صِدِّيْقَةٌ و مادر او یعنی مریم بسیار صدق گوی بود یعنی تصدیق آیات ربانی بسیار می نمود کما قال الله تعالی وصدقت بکلمات ربها وکتبه وکانت
من القانتین كَانَا يَاْكُلٰنِ الطَّعَامَ بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سائر حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان
اطلاق نتوان کرد اُنْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه نُبَيِّنُ لَهُمُ الْاٰيٰتِ بیان می کنیم برای ایشان دلائل توحید را ثُمَّ انْظُرْ پس باز بنگر در حال ایشان که اَنّٰى
يُؤْفَكُوْنَ چگونه برمی گردانند ایشان را از دریافتن و پذیرفتن حق قُلْ بگوای محمد ترسایان را اَتَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ آیا می پرستید بدون
خدای مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضَرًّا وَّلَا نَفْعًا زیان و نه سود را یعنی عیسی تصرف آن نداشت که مثل
خدای برساند زیانی از بلا و عنا یا عطا کند سودی از صحت و غنا وَاللّٰهُ و خدای که معبود بحق است هُوَ السَّمِيْعُ او است شنوای اقوال شما الْعَلِيْمُ
دانا بعقائد فاسده شما قُلْ يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ بگوای محمد که ای اهل کتاب از یهود و نصاری لَا تَغْلُوْا فِيْ دِيْنِكُمْ غلو مکنید در دین خود غَيْرَ الْحَقِّ غلوی
که نا حق باشد مراد مبالغه غلوی یهود است در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او وَلَا تَتَّبِعُوْٓا و پیروی مکنید اَهْوَآءَ قَوْمٍ هواهای قومی را
قوم خود که جهل قَدْ ضَلُّوْا مِنْ قَبْلُ گمراه شدند پیش ازین قبل از بعث پیغمبر وَاَضَلُّوْا كَثِيْرًا و بسیاری دیگر را گمراه ساختند بسیاری را وَّضَلُّوْا و ثابت
بودند بر ضلالت و گمراهی خود عَنْ سَوَآءِ السَّبِيْلِ از طریق راست بعد از بعث آن حضرت لُعِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْۢ بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ لعنت کرده
شدند کافران از فرزندان یعقوب یعنی جهودان عَلٰى لِسَانِ دَاوٗدَ بر زبان داود که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم وَعِيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ
و بر زبان عیسی نیز که اصحاب مائده را نیز همین گفت ذٰلِكَ این لعن مر ایشان را بِمَا عَصَوْا وَّكَانُوْا يَعْتَدُوْنَ بسبب آن بود که نافرمانی کردند
و بودند که از حد در می گذشتند كَانُوْا لَا يَتَنَاهَوْنَ بودند که نهی نمی کردند بعضی از ایشان مر بعضی را عَنْ مُّنْكَرٍ فَعَلُوْهُ از عملی زشت
که می کردند لَبِئْسَ مَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان می کنند درین آیت تهدید عظیم ست آنها را که نهی منکر نمی فرمایند
بآنچه می توانند تَرٰى كَثِيْرًا مِّنْهُمْ می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان يَتَوَلَّوْنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا دوستی
می کنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر کبری بمکه رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریض نمود لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ
بد چیزیست آنچه پیش فرستاده است لَهُمْ اَنْفُسُهُمْ برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیزست اَنْ سَخِطَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ آنکه خشم گرفت خدای
بر ایشان وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خٰلِدُوْنَ و ایشان جاوید باشند در عذاب وَلَوْ كَانُوْا يُؤْمِنُوْنَ و اگر باشند یهود که ایمان آرند بِاللّٰهِ وَالنَّبِيِّ
بخدای و بپیغمبر خود وَمَآ اُنْزِلَ اِلَيْهِ و آنچه فرستاده شده است بران پیغمبر یعنی توریت مَا اتَّخَذُوْهُمْ اَوْلِيَآءَ هر آئینه نگیرند مشرکان را بدوستی چه
فرمان موسی و حکم توریت آنست که با کفار دوستی نکنند و می شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بقرآن و محمد ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی
نکردندی وَلٰكِنَّ كَثِيْرًا ولیکن بسیاری مِّنْهُمْ از یهود و یا منافقان فٰسِقُوْنَ خارجانند از دائره ایمان لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النَّاسِ هر آئینه

بیابی تو سخت ترین مردمان را عداوة از روی دشمنی للذین آمنوا بآن کسانیکه گرویده اند الیهود جهودان را والذین اشرکوا و آنرا که شرک
آورده اند یعنی بدترین دشمنی مر مومنان را جهودان و مشرکان اند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند ولتجدن اقربهم و هر آئینه می یابی
نزدیک ترین آدمیان را مودة للذین آمنوا از روی دوستی با مومنان الذین قالوا انا نصاری آنان را که می گویند ترسایانیم چه دلهای
ایشان نرم تر است از یهود و بد دوستی مشرکان اضطرار نمی جویند ذلک آن قرب مودت بان منهم بسبب آنست که بعضی از ایشان قسیسین
دانایان در راست گویانند و رهبانا و عابدان صومعه نشینان اند و انهم لا یستکبرون و بسبب آنکه ایشان گردنکشی نمی کنند از قبول حق
علما گفته اند مراد از آنها که قرب مودت با مومنان داشته اند نجاشی و اصحاب اویند چه از نصاری همی در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد ایشان
کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که چون قرآن از جعفر بن ابی طالب استماع کردند دل ایشان بمسلمانی مائل شده نجاشی با اغلب ایشان ایمان آوردند
بر آن نهج چون جعفر رض از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن از علمای مملکت خود بخدمت حضرت محمد مصطفی صلعم فرستاد و چون ایشان باستانه حضرت
رسالت پناهی رسیدند آنحضرت سوره یس برایشان خواند بسیار گریستند و احکام اسلام و ایمان قبول کرده با یکدیگر گفتند که قرآن چه مشابهت تمام دارد بانچه بر عیسی ع
نازل شده و مقصود از قائلان انا نصاری ایشانند و اذا سمعوا ما انزل و چون بشنوند این علماء و عباد از حبشه یا از سید مختار آنچه
فرستاده شده است الی الرسول بسوی رسول تری اعینهم می بینی تو چشمهای ایشان را که از رقت دلهای ایشان تفیض من الدمع
می ریزد اشک مما عرفوا من الحق از آنچه شناختند از سخن راست یقولون میگویند ربنا آمنا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بدین کلام
و بدین پیغمبر فاکتبنا مع الشاهدین پس بنویس ما را از گواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیت قرآن و نبوت محمد مصطفی یا ما را داخل امت محمد
گردان که گواهان انبیاء اند بروز قیامت آورده است که یهود مدینه رفیقان جعفر را سرزنش کردند که چه زود ایمان آوردید و چه تهاونست که ما را دعوت
می کنند و قبول نمی کنیم با اهل حبشه ایشان نجاشی گفتند که ایمان آوردیم بکسیکه او را دیدیم که حق سبحانه و تعالی خبر می دهد که ایشان در جواب گفتند و ما لنا
لا نومن بالله و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدای و ما جاءنا من الحق و آنچه بما آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر و نطمع ان یدخلنا
ربنا و حال آنست که ما طمع میداریم آنکه در آرد پروردگار ما ما را در بهشت مع القوم الصالحین ۝ با گروه نیکوکاران امت حضرت
رسالت پناه و اندها فاثابهم الله پس جزا داد خدای ایشان را بما قالوا بانچه گفتند از روی اعتقاد و اخلاص جنات تجری بوستانها
که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا منازل آن جویها خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشند و ذلک جزاء المحسنین و اینست
پاداش نیکوکاران والذین کفروا و آنانکه کافر شدند و کذبوا بایاتنا و بدروغ داشتند آیتهای ما را اولئک اصحاب الجحیم ۝
آن گروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر ذکر کرده اند که روزی حضرت رسالت پناه برای صحابه وصف قیامت می کرد و از اهوال آن شمه تقریر
بانسان نمود چند اصحاب که صدیق و مرتضی و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان رض از ایشان بودند در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شده بران اتفاق
کردند که بقیة العمر روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم
پوشیده گرد عالم بر آیند و برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت پناه صلعم رسید. با ایشان گفت که من مامور نیستم بدانچه شما تکر
کرده اید بدرستیکه نفس شما را بر شما حقیست پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمائید و بخسپید که من برمیخیزم و بخواب می کنم
روزه میدارم و افطار می نمایم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می آیم فمن رغب عن سنتی فلیس منی + و این آیت نازل شد یا ایها الذین آمنوا
ای گروه مومنان لا تحرموا حرام مکنید طیبات ما احل الله لکم چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال گردانیده و لا تعتدوا و تجاوز مکنید از
حدود الهی که آنچه حلال ساخته است شما بر خود حرام مسازید ان الله بدرستیکه خدای لا یحب المعتدین ۝ دوست ندارد تجاوز کنندگان را که از حد در گزرند
و کلوا مما رزقکم الله و بخورید از آنچه خدای روزی داده است شما را حلالا طیبا در حالتیکه حلال و پاک باشد و اتقوا الله الذی

وبترسید از تحریم حلال از ان خدای که انتم به مؤمنون ۝ شما بدو گرویدگانید بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله چه سازیم بسوگندی
که خورده ایم این آیت آمد لا یؤاخذکم الله مواخذه نمی کند شمارا خدای باللغو فی ایمانکم بلغو در سوگندان شما ولغو بمذهب امام شافعی رح
آنست که بی قصد بر زبان گذرد چون لا والله وبلی والله ونزد امام اعظم رح آنکه سوگند خورد بر چیزی بگمان آنکه هست ونباشد وبدان سوگند شرع
مواخذه نیست ولکن یؤاخذکم ولیکن مواخذه میکند شمارا خدای بما عقدتم الایمان بآنکه ببندید سوگندها را وآن یمین معقود آنست که بزبان
گوید وبدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکند فکفارته پس کفارت شکستن آن اطعام عشرة مساکین طعام دادن ده مسکین ست هر یکی
را مدی بقول امام شافعی رح ونصف صاعی از گندم یا صاعی از جو وخرما بمذهب امام اعظم رح وصاعی بوزن عراقی چهار من ست که هشت رطل باشد و
بوزن حجازی پنج رطل وثلثی ومدی بقول اهل حجاز رطلی وثلث رطلی باشد وبقول عراقیان دو رطل ورطلی نیم من ست وبر هر تقدیر طعام باید داد من
اوسط ما تطعمون اهلیکم از میان آنچه می دهید اهل خود را نه عالی ونه دون او کسوتهم یا کفارت پوشش ده درویش
ست بقول حنفی ثوبی جامع که با او نماز توان گذارد چون قمیص وسراویل یا ردا وازار واگر ثوبی دهد مجزی نیز اضافه باید کرد ونزد جمعی دیگر جامه
باید که ستر عورت کند او تحریر رقبة یا کفارت آزاد کردن بنده است وامام شافعی رح در وی ایمان شرط میکند وحنفی میگوید که سالم دیت میباید
خواه مومن وخواه کافر فمن لم یجد پس هر که نیابد یکی از کفارات ثلثه فصیام ثلثة ایام پس کفارت او روزه سه روز ست پی در پی ونزد
امام شافعی رح تتابع شرط نیست ذلک اینکه مذکور شد کفارة ایمانکم کفارت سوگندان شماست اذا حلفتم چون سوگند خورید وبشکنید
واحفظوا ایمانکم ونگاه دارید سوگندان خود را از شکستن یا نگاه دارید زبان خود را از سوگند مخورید کذلک همچنین که کفارت یمین را بیان کرد
یبین الله لکم آیته بیان میکند وروشن می گرداند خدای برای شما نشانهای شرع را لعلکم تشکرون ۝ شاید که شکر گویید نعمت این تبیین
وتعلیم را مفسران بر آنند که حق سبحانه وتعالی در باب خمر چهار آیت نازل گردانیده اول در مکه + ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا ورزقا
حسنا + ودران زمان حلال بوده دوم وقتیکه عمر بن الخطاب ومعاذ بن جبل رض در باب خمر ومیسر پرسیدند از حضرت مصطفی صلعم جواب آمد که + قل فیهما اثم کبیر و
منافع للناس + قومی نظر بر اثم کبیر ترک کردند وجمعی بملاحظه منافع للناس بدان اشتغال مینمودند سوم در مهمانی عبدالرحمن بن عوف رض که امام ایشان
در نماز شام + قل یا ایها الکافرون + بحذف لاآت خواند آیت آمد + لاتقربوا الصلوة وانتم سکاری + اکثر صحابه گفتند که شرب چیزی که میان ما ونماز
حائل باشد لائق نیست یکبارگی ترک فرمودند چهارم در زمانیکه عتبان بن مالک طرح ضیافتی افگند وبعضی از مسلمانان را که سعد بن ابی وقاص رض از ایشان
بود بر مهمانی آورد بعد از طعام بر شرب خمر اقدام نمودند ودر حالت مستی سعد بن وقاص رض از انشاد شعری که مشتمل بر هجاء انصار بود فرمود ویکی از
مجلسیان سر سعد را شکسته مجلس را منغص گردانید وسعد شکایت آن حکایت در مجلس معلای حضرت رسالت پناه صلعم عرض کرد فاروق اعظم زبان
نیاز بگشاد ودست دعا بر داشت که + اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا + آیت تحریم فرود آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان
انما الخمر جز این نیست که خمر وهمه مسکرات درین داخل ست والمیسر وقمار واین نیز عام ست نرد وکعب وبیضه وغیر آن والانصاب
وبتان را که نصب کرده اند برای عبادت وسنگها که بران ذبح میکنند والازلام وتیرهای اقداح رجس پلید ست من عمل الشیطن از
وسوسه وتزیین شیطان فاجتنبوه پس اجتناب کنید ازین پلید لعلکم تفلحون ۝ تا شاید که رستگار شوید بدین اجتناب انما یرید الشیطن
جز این نیست که میخواهد شیطان ان یوقع بینکم آنکه افگند در میان شما العداوة والبغضاء دشمنی وخصومت فی الخمر در خوردن خمر
والمیسر ودر باختن قمار ویصدکم وباز دارد شمارا عن ذکر الله از یاد کردن خدای وعن الصلوة واز گزاردن نماز فهل انتم منتهون ۝
پس هستید شما باز ایستادگان واستفهام بمعنی امر ست یعنی باز ایستید بعد از آنکه بر معائب این منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون این آیت
نازل شد عمر رض گفت + انتهینا یا رب + ودر تیسیر آورده که درین آیت ده دلیل ست بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت وقمار حرام ست

قمار بمانند وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یک سلک کشید و شرکت نیز همه جرمهاست پس این نیز حرام باشد سوم او را رجس گفت یعنی پلید و
هرچه پلیدست حرام بود چهارم فرمود که از عمل شیطانست و هرچه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که ازو بر کنار شوید و هرچه دور بودن ازو
فرض باشد حرام بود ششم آنکه رستگاری با جتناب ازو منوط و متعلق ساخت و هرچه رستگاری در اجتناب ازو بود حرامست هفتم فرمود که سبب دشمنی
و خصومت است و هرچه در میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام بود هشتم باز دارنده است از یاد خدای و هرچه بنده را از ذکر حق باز دارد آن حرام
ست نهم سبب منع ست از نماز پس بیشک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترک کنید و هرچه ترک آن فرض ست حرام باشد و آن تشدیدی
که در حدیث آمده عاقلان را همین کفایت ست که + مدمن الخمر کعابد الوثن + یعنی مدمن خمر چون پرستنده بت ست نظم + مے کی دراں جگر آمیخته +
بر جگر بی نمکان ریخته + بجز آن مرد که چیزی چشید + کش قلمی بخط وی درکشید + واطیعوا الله و فرمان برید خدای را در اجتناب خمر
واطیعوا الرسول و فرمانبرداری کنید رسول را در آنچه امر و نهی میکند واحذروا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فان
تولیتم پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فاعلموا پس بدانید انما علی رسولنا که نیست بر رسول ما البلاغ المبین مگر رسانیدن
روشن پس چون حکم ما بشما رسانید تولی و اعراض شما او را ضرر نکند بلکه ضرر بشما عائد شود آورده اند که چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی از
اصحاب گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بوده اند و حالا شربت اجل چشیده اند چون باشد آیت آمد لیس علی الذین آمنوا
نیست بر آنانکه ایمان آورده اند وعملوا الصالحات و عملهای شائسته کرده اند جناح فیما طعموا گناهی از آنچه خورده اند و بر ایشان حرام
نبوده و بر زندگان نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده انتهی بحث اذا ما اتقوا چون پرهیز کنند از شرک وآمنوا و ثبات ورزند بر ایمان وعملوا
الصالحات و بکنند کارهای پسندیده ثم اتقوا پس پرهیز نمایند از محرمات وآمنوا و ایمان آورند بتحریم آن ثم اتقوا پس ثابت و مستمر باشند
بر تقوی و واحسنوا و کارهای نیکو کنند یا احسان ورزند والله یحب المحسنین و خدای دوست می دارد نیکوکاران را آورده اند که در عام
حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده میان رخت و بار ایشان در می آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از حرمان
شکار متالم میشدند حق سبحانه این آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله ای گروه گروندگان هر آئینه می آزماید شما را خدای تعالی
یعنی با شما معامله آزمایندگان می کند بشیء من الصید بچیزی از صید در وقت احرام شما و چنان صیدی که تناله ایدیکم می رسد بآن
دستهای شما چون صغار صید و رماحکم و نیزه های شما چون کبار صید و این ابتلا برای آنست لیعلم الله تا ببیند خدای یا بداند دوستان
او من یخافه آنکس را که ازو می ترسد بالغیب در غیب یعنی هنوز او را ندیده فمن اعتدی پس هر که از حد درگذرد و شکار کند بعد ذلک
بعد از این ابتلا فله عذاب الیم پس مر او راست عذابی دردناک یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لا تقتلوا مکشید
شکاری را و آن در مذهب امام اعظم رح حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع و متوحش بوده خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب امام شافعی رح
و امام مالک رح مراد حیوان بریست که ماکول اللحم بود و در همه مذاهب سگ گزنده و گرگ و مردار خوار و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست پس میگوید
غیر ازین مستثنیات هیچ جانوری وحشی را بقتل میارید وانتم حرم و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره ومن قتله منکم و هر که بکشد از شما
صیدی را متعمدا بعهد یعنی داند که محرم ست و قتل صید بر وی حرام مراد ابو الیسر ست که در عام حدیبیه گورخری را بنیزه طعنه کرده بکشت پس متعمدا
اشارت بر وست و گرنه هر محرمی که بکشد مثل صیدی یا بخطا فجزاء مثل ما قتل پس بر وی واجبست جزا مانند آنچه بکشته است یعنی فدا دهد
مانند صید خود و آن فدا من النعم از چهارپایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفند یحکم به که حکم کنند بر آن جزا ذوا عدل منکم دو
خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام میتواند بود هدیا در حالتیکه آن جزا قربانی باشد
بالغ الکعبة رسنده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا بنحر رسانند و صدقه نمایند بر مساکین او کفارة یا بر وست کفارت آن قتل طعام مساکین

طعام دادن درویشان اَوْ عَدْلُ ذٰلِكَ صِيَامًا یا برابر آن طعام که می دهد روزه داشتن لِيَذُوْقَ تا بچشد کشنده صید در احرام وَبَالَ اَمْرِهٖ
گرانی وسختی کار خود را بالزام کفارت بباید دانست که چون محرم قتل صید کند مثل انچه کشته است قربان باید کرد و مماثلت نزد امام شافعی رح و
مالک رحمهما الله برابر در خلقت و هیئت است چنانچه مثلاً در شتر مرغی شتری و در گور خری گاوی و در آهوی گوسفندی و در آهو بره و علی هذا القیاس
و بقول امام اعظم رح آن صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد اگر بهای قربانی دارد قربانی خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بدرویشان دهد هر مسکینی را نیم
صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از بدل طعام هر مسکینی یک روزه دارد و نزد امام شافعی رح هر درویشی را مدی طعام باید داد عَفَا اللّٰهُ عَمَّا سَلَفَ
در گذشت و عفو کرد خدای از انچه گذشته است که محرم قتل صید کرده در جاهلیت یا از انچه قبل از تحریم بوده وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد بقتل این عمل
فَيَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ پس خدای انتقام کشد ازو وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ و خدای غالبست در حکم خود ذُو انْتِقَامٍ ۝ خداوند انتقام است بر کسیکه اصرار
کند در معصیت اُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد مر شما را صَيْدُ الْبَحْرِ شکار دریا اگر محلید و اگر محرم و جمیع آبها از چشمه و چاه درین داخلند وَطَعَامُهٗ
و طعام دریا نیز حلال کرده شد یعنی انچه آب بر کنار افگند مَتَاعًا لَّكُمْ برای برخورداری شما وَلِلسَّيَّارَةِ و برای کاروان شما که قدید کرده توشه
سازند وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ و حرام کرده شد بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شکار بیابان مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادامیکه باشید شما احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از
خدای الَّذِيْۤ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ ۝ آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد جَعَلَ اللّٰهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدای کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ که بیت حرام
و خانه محترم است قِيٰمًا لِّلنَّاسِ سبب قوام امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب و قتل روست
وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ و دیگر گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج در و سازند یا مراد جمیع اشهر حرام است که مردم در و از قتل و غارت ایمن می باشند
وَالْهَدْيَ وَالْقَلَآئِدَ و دیگر گردانید قربانی و ذوات قلائد را هم سبب قوام کارها یعنی بآنها از تعرض دزد و حرامی مامون و مصون اند ذٰلِكَ انچه
گفته شد لِتَعْلَمُوْۤا برای آنست تا بدانید اَنَّ اللّٰهَ آنکه بتحقیق خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ می داند انچه در آسمانها و زمینهاست
وَاَنَّ اللّٰهَ و بدرستیکه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ ۝ بهمه چیزها داناست پس انچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت است اِعْلَمُوْۤا اَنَّ اللّٰهَ
بدانید بدرستیکه خدای شَدِيْدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت کننده است مر کسی را که ارتکاب محارم او کند وَاَنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ۝ و بدرستیکه
خدای تعالی آمرزگار و مهربانست بر کسی که از محرمات پرهیز دارد مَا عَلَى الرَّسُوْلِ نیست بر رسول اِلَّا الْبَلٰغُ مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان را
عذری نباشد وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای می داند مَا تُبْدُوْنَ انچه آشکارا می کنید وَمَا تَكْتُمُوْنَ ۝ و انچه پنهان میسازید از تصدیق و تکذیب
و فعل و عزیمت قُلْ بگو ای محمد لَّا يَسْتَوِي الْخَبِيْثُ مساوی نیست پلید وَالطَّيِّبُ و پاک این حکم عامست در نفی مساوات میان نیکان و بدان
اشخاص و اعمال و اموال و غیر آن وَلَوْ اَعْجَبَكَ و اگرچه بشگفت آرد ترا كَثْرَةُ الْخَبِيْثِ بسیاری خبیث چه اعتبار بجودت و ردائت دارد نه بقلت
و کثرت فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای در استحلال محرمات يٰۤاُولِي الْاَلْبَابِ ای خداوندان عقلهای صافی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ۝ شاید که
رستگار شوید و در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت پناه سوالها میکردند یکی میگفت پدر من کیست
و دیگری میگفت که شتر من گم شده کجاست حق تعالی آیت فرستاد که يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آن کسانیکه گرویده اید لَا تَسْـَٔلُوْا مپرسید عَنْ
اَشْيَآءَ اِنْ تُبْدَ لَكُمْ از چیزها که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهگین گرداند شما را وَاِنْ تَسْـَٔلُوْا عَنْهَا و اگر بپرسید از چیزها
که اگر پرسید از آن حِيْنَ يُنَزَّلُ الْقُرْاٰنُ در وقتیکه فرود آید قرآن تُبْدَ لَكُمْ آشکارا کرده شود برای شما و از عهده آن بیرون نتوانید آمد
عَفَا اللّٰهُ عَنْهَا عفو کرد خدای از آن یعنی مپرسید از چیزها که خدای در گذرانید آنرا و بدان تکلیف نکرد بندگان را آورده اند که چون آیت فرضیت
حج نازل شد سراقه بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شده حضرت رسالت پناه ازو اعراض فرمود و او سه نوبت این سخن اعاده کرد حضرت فرمود کلا
اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی و شما را توانائی آن نیست + فاترکونی ما ترکتکم + و این آیت نازل شد که خدای در گذرانید و بدین سوال شما را مواخذه

نیست وَاللّٰہُ غَفُوۡرٌ و خدای آمرزگارست که عفو میکند حَلِیۡمٌ بردبارست که بعقوبت تعجیل نمی نماید قَدۡ سَاَلَهَا بدرستیکه پرسیدند از چیزها قَوۡمٌ
مِّنۡ قَبۡلِكُمۡ گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریان که درخواست مائده کردند ثُمَّ اَصۡبَحُوۡا بِهَا كٰفِرِيۡنَ۝ پس گشتند بآن
سوالها از کافران یعنی بعد از شهود معجزه بدان نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد بر ایشان پس نیکبخت آنست که از حال دیگران عبرت گیرد و بقول
و فعل فضولی اشتغال نکند و درین باب گفته اند نظم بگوی آنچه گفتن ضرورت شود + دگر گفتها را فرو بند در + بجا آر فعلی که لازم بود + ز افعال بیحاصل
اندر گذر + آورده اند که عمرو بن لحی هفت قبیلهٔ بزرگ را از قبائل عرب که یکی قریش بود بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل منحرف ساخته بت پرستی
ترغیب نمود و نصب اوثان و تعیین بحائر و سوائب از بدعتهای او بود و اصح روایات درین باب آنست که چون ناقه پنج بطن زادی و آخرین بطن مذکر
بودی گوش او را بشگافتندی و از سواری و دوشیدن و بار کردن و موی بریدن او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه دور نساختندی و آنرا بحیره
میگفتند و اگر شخصی را بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهت شفای بیمار و قدوم مسافران ناقه را گفتی + ناقتی نذر سائبة + پس آن ناقه را
سر دادی و در همه چیز حکم بحیره داشتی و آنرا سائبه گفتندی و گوسفند چون هفت بطن زادی بطن سابع را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتندی از آن
ماست در میان رمه سر میدادندی و اگر ذکر بودی میگفتندی از آن خدایان ماست آنرا ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودندی نر را نمیکشتندی میگفتندی
اخاها یعنی انثی به برادر خود پیوست و برادر حکم او گرفت آنرا وصیله خواندندی و فحلی که ده ساله نتاج او را بستن ساختی میگفتندی حمی ظهره یعنی پشت خود را
حمایت کرد دیگر سواری نمیکردندی و از هیچ آب و گیاه منع نمی نمودندی و او را حام میگفتندی و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت پناه اهل این
قبائل سبع بدین آئین بودندی و داعیهٔ ایشان آن بود که خدای تعالی بدین وجه امر فرموده که حق تعالی رد سخن ایشان کرد و آیت آمد که مَا جَعَلَ اللّٰهُ تعیین نکرده است
خدای و امر نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز مِنۡۢ بَحِيۡرَةٍ از ناقهٔ گوش شگافته وَّلَا سَآئِبَةٍ و نه ناقهٔ بچه را باز گذاشته وَّلَا وَصِيۡلَةٍ و نه شاتی که برادر
خود پیوسته بود وَّلَا حَامٍ و نه حمایت کننده ظهر خود را وَّلٰـكِنَّ الَّذِيۡنَ كَفَرُوۡا و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او يَفۡتَرُوۡنَ
افترا میکنند و می بندند عَلَى اللّٰهِ الۡـكَذِبَ بر خدای دروغ را که تحریم اینها بدو نسبت میکنند وَاَكۡثَرُهُمۡ و بیشتر کافران لَا يَعۡقِلُوۡنَ۝ نمیدانند
حلال و حرام را در تحلیل آن عمل را کار نمیفرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند وَاِذَا قِيۡلَ لَهُمۡ و چون گویند مر ایشانرا که ای سرگشتگان تَعَالَوۡا
بیائید اِلٰى مَاۤ اَنۡزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام وَاِلَى الرَّسُوۡلِ و بیائید برسول که بیان کند آن حکم است قَالُوۡا حَسۡبُنَا
گویند بس است ما را مَا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ اٰبَآءَنَا آنچه یافته ایم پدران خود را بران اَوَلَوۡ كَانَ اٰبَآؤُهُمۡ آیا تقلید میکنند و اگرچه باشند پدران ایشان
لَا يَعۡلَمُوۡنَ شَيۡـئًا نمیدانند چیزی را وَّلَا يَهۡتَدُوۡنَ۝ و نمییابند بدر راه یعنی ایشان جاهل گمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید
عالم و راه نما بباید کرد تا کار کسی بتحقیق انجامد موافق این نظم ست نظم المقلد تا محقق فرقهاست + این یکی کوه است و آن دیگر صداست
منبع گفتار این سوزی بود + و این مقلد کهنه آموزی بود + دست در بینا زنی آئی براه + دست در کوری زنی افتی بچاه + يٰۤاَيُّهَا
الَّذِيۡنَ اٰمَنُوۡا ای گروه گرویدگان عَلَيۡكُمۡ اَنۡفُسَكُمۡ بر شما باد محافظت نفسهای شما و التزام اصلاح آن لَا يَضُرُّكُمۡ زیان نرساند
شما را مَّنۡ ضَلَّ بگمراهی آنکس که گمراه شد اِذَا اهۡتَدَيۡتُمۡ چون شما راه یافته باشید و از جملهٔ اهتدا آنست که نهی منکر کند بحسب طاقت خود و نگوید
که ضلال دیگری مرا زیان ندارد بیت اگر بینی که نابینا و چاه است + اگر خاموش بنشینی گناه است + این آیت وقتی فرود آمد که مؤمنان حسرت میخوردند
بر کافران و تمنای ایمان ایشان میکردند آورده اند که حق سبحانه تعالی فرمود که شما خود را نگاه دارید که از گمراهی کافران زیان نمیرسد اِلَى اللّٰهِ
مَرۡجِعُكُمۡ جَمِيۡعًا بسوی خداست بازگشت همه شما فَيُنَبِّئُكُمۡ پس خبر خواهد کرد شما را بِمَا كُنۡتُمۡ تَعۡمَلُوۡنَ۝ بآنچه بودید که عمل میکردید آورده اند تمیم
داری و عدی بن مالک که از نصارى بودند بتجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولای عمرو بن عاص بود بدیشان همراه شد
چون بولایت شام رسید بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده در میان رخت مخفی ساخته و مرضش اشتداد

یافت تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را باہل او رسانند ایشان بعد از وفات او در رخوت او بجوره تصرف در کردند انائی از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سه صد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعه وی برداشتند و باقی را بمدینه آورده تسلیم اہل وی کردند و شاید در میان آن صحیفه بدیل که مشتمل بر تفصیل رخوت وی بود دریافتند چون انائی مذکور در میان آن یافته نشد رجوع به تمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و بر واقعه بمجلس معلای حضرت رسالت پناه آمدند این آیت آمد یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای آن کسانیکه گرویده اید از آنچه شما را فرموده اند شَهَادَةُ بَیْنِكُمْ گواهی وصیت ست در میان شما اِذَا حَضَرَ چون ظاهر شود اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما را علامت مرگ پس باید که گواه شوید حِیْنَ الْوَصِیَّةِ بهنگام وصیت کردن اثْنٰنِ دو تن ذَوَا عَدْلٍ خداوندان عدل و انصاف مِّنْكُمْ از اقارب شما یا از مسلمانان اَوْ اٰخَرٰنِ یا دو تن دیگر مِنْ غَیْرِكُمْ از غیر شما یعنی از اہل ذمه و حالا این حکم منسوخ ست و گواهی ذمی بر مسلمانان نمی شنوند باجماع اِنْ اَنْتُمْ چون شما ضَرَبْتُمْ فِی الْاَرْضِ سفر کنید در زمین فَاَصَابَتْكُمْ پس برسد بشما مُّصِیْبَةُ الْمَوْتِ مرگ رسیدنی یعنی نزدیک شوید بمرگ محصل سخن آنست که چون در سفر بر موت مشرف شوید دو کس را بر وصیت خود گواه گیرید از مسلمانان یا از غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه ضرورت باشد تَحْبِسُوْنَهُمَا باز می دارید آن دو کس را که غیر از شما اند مِنْۢ بَعْدِ الصَّلٰوةِ از پس نماز دیگر که هنگام شریف ست و وقت اجتماع مردم فَیُقْسِمٰنِ بِاللّٰهِ پس سوگند خورند بخدای اِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک دارید شما در ایشان و مضمون سوگند این باشد لَا نَشْتَرِیْ بِهٖ ما بدل نمیکنیم باین سوگند ثَمَنًا بهای اندک را که آن مال دنیاست یعنی برای طمع مال میت سوگند بدروغ نمی خوریم وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى و اگر مشهود له نیز خویش ما باشد که سوگند بدروغ یاد نمی کنیم وَلَا نَكْتُمُ و نمی پوشیم شَهَادَةَ اللّٰهِ گواهی خدای را یعنی گواهی که خدای ما را باقامت آن فرموده اِنَّاۤ اِذًا بدرستیکه ما آن وقت که پوشیم گواهی را لَّمِنَ الْاٰثِمِیْنَ ○ از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت پناه تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند را براستی میخوریم و بفرمود که تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن آن انای گم شده را در دست ایشان باز یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل در آن باب مجادله از حد اطناب بگذشت و ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر باره بمجلس اشرف حضرت رسالت پناه مرافعه کردند آیت آمد که فَاِنْ عُثِرَ پس اگر اطلاع یافته شود عَلٰۤى اَنَّهُمَا اسْتَحَقَّاۤ اِثْمًا بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را بسبب خیانت فَاٰخَرٰنِ پس دو گواه دیگر یَقُوْمٰنِ مَقَامَهُمَا بر خیزند بجای آن دو خیانت کننده مِنَ الَّذِیْنَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده بر گواهان یعنی ورثه الْاَوْلَیٰنِ آنانکه اول بودند در ذکر مراد همه اولیای میت اند و حفص استحق بصیغه معلوم میخواند و اولیان نیز قرأت اوست یعنی دو گواه که احق و اولی اند بشهادت از آن دو بیگانه زیرا که خویشاوند و شناسای حقیقت او امر ایشان بگواهی قیام نمایند فَیُقْسِمٰنِ بِاللّٰهِ پس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه لَشَهَادَتُنَاۤ هر آینه گواهی ما اَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا سزاوارتر ست و راست تر از گواهی آن دو تن که قبل ازین گواهی داده اند وَمَا اعْتَدَیْنَاۤ و ما ستم نمیکنیم و از حد در نمی گذریم درین گواهی اِنَّاۤ اِذًا بدرستیکه آن هنگام که چنین کنیم لَّمِنَ الظّٰلِمِیْنَ ○ از ستمگاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت رسالت پناه فرمود تا عمرو بن عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند بخدای بعد از صلوة عصر که این انای حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا انای را بورثه بدیل دادند ذٰلِكَ این حکم کردیم از رد یمین بشاهدان اَدْنٰۤى اَنْ یَّاْتُوْا نزدیک ترست بآنکه بیایند گواهان بِالشَّهَادَةِ بگواهی عَلٰى وَجْهِهَاۤ بر وجهیکه حق آنست اَوْ یَخَافُوْۤا و نزدیک است بآنکه بترسند اَنْ تُرَدَّ اَیْمَانٌ از آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بَعْدَ اَیْمَانِهِمْ بعد از سوگندانیکه ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شوند وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای بخوردن سوگند دروغ وَاسْمَعُوْا و بشنوید از خدا بسمع اجابت وَاللّٰهُ و خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ ○ راه نماید فاسقان را که خائنان و گواهان دروغ زنند یَوْمَ یَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ یاد کنید روزی را که خدای جمع گرداند پیغمبران را فَیَقُوْلُ پس گوید مر ایشان را مَاذَاۤ اُجِبْتُمْ بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت

کرده اند وقتیکه ایشان را بتوحید دعوت کردید سوال برای توبیخ منکران است یا بجهت ادای شهادت انبیاء بر مومنان امت ایشان قَالُوا گفتند پیغمبران
لَا عِلْمَ لَنَا هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو یا هیچ دانستی نیست ما را بچیزی الا آنکه تو او را به ما آموختی إِنَّكَ أَنْتَ بدرستیکه تو عَلَّامُ الْغُيُوبِ ۝
دانندهٔ نهانهایی پس تو میدانی که آنچه ظاهر کردند وچه در دل نهان داشتند وچه چیز اجابت نمودند وچه چیز انکار کردند إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى
ابْنَ مَرْيَمَ یاد کن ای محمد چون گفت خدای عیسی پسر مریم را اذْكُرْ نِعْمَتِي یاد کن نعمت مرا که افاضت کردم عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ بر تو و بر مادر
تو إِذْ أَيَّدْتُكَ یاد آر که چون تقویت کردیم ترا بِرُوحِ الْقُدُسِ بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای موتی و گفته اند روح القدس
انجیل است تُكَلِّمُ النَّاسَ سخن میگوئی با مردم فِي الْمَهْدِ در گهواره و آن معجزهٔ تو بود وَكَهْلًا و سخن گوئی در حالت کهولت یعنی کلام تو
در حالت طفولیت و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یکسانست و بدین آیت استدلال میکنند بر نزول عیسی باتفاق علما قبل از سن کهولت بآسمان
رفته و دو بهار پس نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ و دیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختم ترا کتاب یعنی
کتابت و خط وَالْحِكْمَةَ و علم چیزها وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ یعنی معانی و حقائق توریت و انجیل وَإِذْ تَخْلُقُ و یاد کن آنرا که می سازی مِنَ
الطِّينِ از گل كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند هیئت مرغ بِإِذْنِي بدستوری من فَتَنْفُخُ فِيهَا پس می دمی در آن صورت که از گل ساخته
فَتَكُونُ طَيْرًا پس بشود آن صورت گل مرغ زنده بِإِذْنِي بفرمان من وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و از علت بیرون می آری کور مادر زاد او چشم
او را روشن می کنی وَالْأَبْرَصَ و پیس را و بی علت می سازی ابرص را بِإِذْنِي بامر من وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ و چون بیرون می آری
مردگان را از قبور ایشان زنده بِإِذْنِي بفرمان من وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ و یاد کن چون باز داشتم شر بنی اسرائیل یعنی جهودان از قصد
آنکه قصد قتل تو داشتند إِذْ جِئْتَهُمْ وقتیکه آمده بودی بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن از آنچه مذکور شد فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند
آنانکه کافر شدند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل إِنْ هَٰذَا نیست این ابرا و احیا و سائر معجزات که عیسی می نماید إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوی
روشن یعنی بر هیچ کس مخفی نمانده که این سحر است وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ و یاد کن ای محمد آنرا که امر کردم مر حواریان را بزبان پیغمبر خود
أَنْ آمِنُوا بِي که ایمان آرید بمن وَبِرَسُولِي و بفرستادهٔ من یعنی عیسی قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ۝
و تو گواه باش بآنکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ یاد کن ای محمد آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی بودند يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
ای عیسی پسر مریم هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ هیچ فرمان تو می برد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تا دعا کنی أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا آنکه فرو فرستد
بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوانی آراسته از آسمان مائده خوانی را می گویند که بر آن طعام باشد ایشان از عیسی خوانی طلبیدند قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ
گفت عیسی بترسید از خدای و مثل این سوال مکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ اگر هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت من
قَالُوا گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کاملهٔ او شک نداریم ولیکن نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا میخواهیم که بخوریم طعامی از آن مائده وَتَطْمَئِنَّ
قُلُوبُنَا و آرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهده با استدلال جمع شود وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا و بدانیم که تو راست
گفتی با ما در آنکه هر چه از خدای درخواهید بشما ارزانی دارد وَنَكُونَ عَلَيْهَا و باشیم بر آن مائده مِنَ الشَّاهِدِينَ ۝ از گواهان وقتیکه از ما گواهی
طلبند از ابن عباس منقولست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی فرمود که سی روز روزه دارید آنگه از خدا تعالی بطلبید آنچه میخواهید
حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای هر که این کار میکردیم ما را طعام میداد پس از خدا تعالی درخواه تا ما را طعام دهد سلمی نقل میکند
که چون حواریان سوال مائده کردند عیسی پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی فرمود قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ گفت عیسی پسر مریم اللَّهُمَّ ای
خداوند ما اللهم کلمهٔ بزرگوار است ابو رجا عطاردی گفته که هفتاد نام از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل میکنند که هر که گوید اللهم خدا
را بهمه نامها خوانده باشد عیسی در وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس گفت رَبَّنَا ای پروردگار ما أَنْزِلْ عَلَيْنَا فرو فرست

بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان تکون لنا عیدا که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لاولنا
مر اهل زمان ما را و آخرنا و آن را که از پس ما آیند یا اول ما و آخر ما از آن خوان بهره یابند و آیة منک و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی
صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من وارزقنا و روزی کن ما را از آن خوان یا توفیق شکر آن وانت خیر الرازقین
و تو بهترین روزی دهندگانی قال الله گفت خدای انی منزلها به درستیکه من فرو فرستنده ام این خوان را علیکم بر شما جهت اجابت
سوال شما فمن یکفر پس هر که کافر شود بعد منکم بعد از نزول مائده از شما فانی اعذبه پس من او را عذاب کنم عذابا
کردنی چنانچه لا اعذبه آن عذاب نکنم احدا من العالمین کسی را از عالمیان پس حق تعالی دو قطعه ابر فرستاد و سفره سرخ در میان ایشان
بود تا بزمین آمد و سفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی بگریه در آمد و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود که خدایا این خوان را
رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت و نماز گزارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی دیدند آراسته و
بر وی ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن از وی می چکید نزدیک سرش نمک و نزدیک دمش سرکه و بر حوالی آن انواع تره الا گندنا و پنج گرده نان بر خوان
نهاده بر یکی زیتون و بر دوم عسل و بر سیوم روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون برخاست که یا روح الله این طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی فرمود که از
هیچ کدام نیست بلکه طعامیست که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر گوئید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر درین آیت آیتی دیگر نمائی
که موجب ازدیاد یقین شود عیسی با آن ماهی بریان فرمود که زنده شو بفرمان خدای تعالی ماهی فی الحال بجنبش آمد عیسی فرمود که بحال اول شو دیگر باره همان ماهی بریان شد
پس حواریان استدعا نمودند که تو ابتدا کن از آن مائده بخور عیسی فرمود تا درویشان و بیماران و معلولان را طلبید و گفت بخورید که شما را هناست و دیگران را بلاست
هزار و سیصد تن از آن طعام بخوردند و هیچ چیز بر آن خوان از آنچه بود کم نشد هیچ فقیری از آن طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری نخورد الا که شفا یافت پس
مائده بآسمان رفت دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا هم از آن تناول نمودند بعد از چهل روز تا چهل روز که مائده در روزی می آمد و روزی نمی آمد و چون ناقه صالح
پس وحی آمد که ای عیسی مائده را بفقرا ده نه باغنیا توانگران ازین حکم مضطرب شده در مائده شک آوردند و گرد بر حادث ... حمل کردند هشتاد و سه تن بقول
صاحب معالم سی صد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند و اذ قال الله یا عیسی ابن مریم و یاد کن چون گفت خدای عیسی بن مریم
را بعد رفع او بآسمان یا گوید خدای روز قیامت عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین آیا تو گفتی مردمان را که بگیرید
مرا و مادر مرا الهین من دون الله دو خدا بدون خدای قال سبحانک گفت عیسی یا گوید تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی ما یکون لی سزد
و نشاید مرا ان اقول آنکه گویم ما لیس لی بحق آنچه مرا سزاوار نباشد ان کنت قلته اگر بوده ام که گفته ام آن را فقد علمته پس بدرستیکه
تو دانسته آن را تعلم ما فی نفسی تو میدانی آنچه در ذات منست و لا اعلم و من نمیدانم ما فی نفسک آنچه در ذات توست یا تو میدانی
هر چه من نهان کرده ام و من نمیدانم آنچه تو نهان داری انک انت علام الغیوب بدرستیکه تو دانای پوشیدهایی ما قلت لهم نگفتم ایشان را
یعنی است چیزی الا ما امرتنی به مگر آنچه تو امر کردی مرا بآنکه با ایشان گویم از توحید و تعبد و من گفتم ایشان را که ان اعبدوا الله که بپرستید خدا را
ربی و ربکم پروردگار من و شما پس من خود را مخلوق و مربوب گفتم و رب و خالق و کنت علیهم و بودم بر اقوال و افعال ایشان شهیدا
گواه یا نگهبان ما دمت فیهم مادامیکه بودم در میان ایشان فلما توفیتنی پس آن هنگام که فرا گرفتی مرا یعنی رفع کردی بآسمان بالکل
کنت انت الرقیب علیهم بودی تو نگهبان بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان و انت علی کل شیء و تو بر همه چیز شهید
گواه و مطلع بر آن و مراقب آن ان تعذبهم اگر عذاب کنی ایشان را بکفر فانهم عبادک پس بدرستیکه ایشان بندگان تو اند و بنده
را بر مالک مطلق اعتراض نرسد در هر چه کند و ان تغفر لهم و اگر بیامرزی ایشان را بآنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فانک
انت العزیز پس بدرستیکه تو غالبی و قادری بر ثواب و عقاب الحکیم دانا در هر چه کنی از عفو و عذاب قال الله گفت خدای تعالی الهراد

است که گوید خدا تعالی و ایراد لفظ ماضی برای تحقیق و توقع است کانه که قیامت قائم شده و خدای گفت هٰذا یوم این روزیست که در وی ینفع الصّٰدقین سود دهد راست
راست گویان را صدقهم راستی که واقع شده است از ایشان در دنیا لهم جنّٰت تجری مر ایشانراست بهشتها که میرود من تحتها الانهٰر از زیر
درختان آن جویها خٰلدین فیها ابدا در حالتیکه جاوید باشند در آن ابدا همیشه تاکید است در خلود یعنی ماندن بودن ایشان نهایت ندارد رضی الله
عنهم خوشنود گشت خدای از ایشان بطاعت و رضوا عنه و خوشنود گشتند ایشان از وی بنیل بکرامت ذٰلک این دخول جنان و حصول
رضوان الفوز العظیم رستگاری بزرگست لله ملک السّمٰوٰت والارض مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها و ما فیهنّ و آنچه در سموات
و ارضین است وهو علٰی کلّ شیءٍ قدیر و او بر همه چیزها تواناست بقدرت یکبار عجز و ضعف منزه و مقدس تبارک و تعالی و تقدس

سورة الانعام مکیة بسم الله الرّحمٰن الرّحیم وهی مائة وخمس وستون آیة

الحمد لله همه ستایشها مر خدای راست و مرجع همه ثنا حضرت کبریاست الّذی آن خداوندی که بقدرت کامله خلق السّمٰوٰت والارض
بیافرید آسمانها را بی عمدی و مددی و زمین را بی اصلی و ماده و جعل الظّلمٰت والنّور و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را و قول مجوس است که گفته اند
خالق نور یزدانست و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق من اند و بعضی برآنند که مراد از ظلمت و نور شب و روزست و گفته اند جهل و
علم یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در انوار فرمود که هدی و ضلالت و از جهت ظلمت را بلفظ جمع یاد آورده که ضلالت متعدد است و نور را بلفظ افراد
ایراد کرده که هدی یکی است و در بحر الحقائق فرموده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی
و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثمّ پس با این همه دلائل و آیات الّذین کفروا آنانکه کافر شدند بربّهم یعدلون
با پروردگار خود برابر می دهند بتان را یا عدول می کنند از پرستش آفریدگار خود بعبادت غیر او هو الّذی خلقکم اوست آنکسیکه بیافرید
پدر شما را من طین از گل یا ابتدای خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را از آن مخلوق ساخت ثمّ قضٰی اجلا پس حکم فرمود مدتی را که
چون بسر آید اجل برسد و اجل مسمّی عنده و مدتی نام برده و معین شده نزدیک اوست که کسی نداند و بعد از گذشتن آن قیامت قائم باشد
ثمّ انتم تمترون ۝ پس شما شک می آرید ای مشرکان با وجود این آیت در توحید و در بعث یعنی بعد از آن که ثابت شد که بدو خلقت خلق کرد
پس شک نباید آورد که معاد خلق بدوست وهو الله و اوست خداوند و معبود مطلق فی السّمٰوٰت وفی الارض در آسمانها و زمینها است و هیچ
جز او خدای نیست یعلم سرّکم می داند آنچه پنهان شماست یعنی آنچه در دل مخفی دارید وجهرکم و آنچه آشکارا می کنید یعنی بزبان می
آرید ویعلم ما تکسبون ۝ و می داند آنچه می کنید از خیر و شر شما را بران جزا خواهد داد و در فتوحات آورده که سرّکم اشارتست بنسبت باطنی
انسان و جهرکم عبارت از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر الحقائق آورده که مراد از سر سر خلافتست که در انسان ودیعت نهاده و جهر صفات حیوانی
و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی را صورتیست جسمانی و معنی روحانی بجسم از عالم خلق است و بروح از عالم امر پس سر از مرتبه امر شود
و جهر از مرتبه خلق و در نقد النصوص فرموده که انسان مرآتیست ذات و جبین در یک رویش خصائص ربوبیت پیدا و در روی دیگر رویش نقائص عبودیت
هویدا چون بخصائص ربوبیت نگری از همه موجودات بزرگوارترست و چون نقائص عبودیت شمری از همه کائنات خوارتر و بیمقدارترست رباعی
چون در خود از اوصاف تو یابم اثری + حاشا که بود نیک‌تر از من دگری + و انگه که بحال خویشتن نظری + در هر دو جهان نباشد از من بتری + پس
حق سبحانه و تعالی میفرماید که من اسرار خصائص شما را در مرتبه غیب میدانم و آثار نقائص شما را در عالم شهادت میشناسم و دیگر میدانم آنچه شما میکنید از عملی
که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیت یا موجب تنزل بدرکات حیوانیت و دانستن این دانائی سالک را بران دارد که باصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده و از جهت
استیفای حظوظ حیوانی نگردد و از استیناس نعیم روحانی منصرف نگردد قطعه حیف باشد که عمر انسانی + چون بهائم بخواب و خور گذرد + مدتی میتوان گرفت بهر عمر
بتغافل در گذرد + وما تأتیهم من اٰیةٍ و نمی آید بکافران آیتی من اٰیٰت ربّهم از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا آیتی نشود و بدیشان معجزه

اشتقاق قمر و انفلاق صبح و غیر آن الا کانوا مگر که هستند عنها معرضین ازان آیت و معجزه اعراض کنندگان فقد کذبوا بالحق پس
درستیکه دروغ داشتند قرآن را لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان فسوف یاتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود
بر ایشان انبؤا ما کانوا به خبرهای آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان یا
بهنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سدهٔ سنیهٔ خیر الانام و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشنست الم یروا آیا ندیدند
و ندانستند که ما بقوت قهاریت کم اهلکنا چند هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من قرن از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانیکه در وی پیغمبر بود
و قرن هفتاد یا هشتاد سال ست که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیر ازین نیز گفته اند پس صفت اهل قرن میکند مکنٰهم فی الارض چنان گروهی
را هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان و آرامگاه دادیم یا وران زمین اهل آنرا متصرف ساختیم یا ایشانرا اعطا کرده بودیم از مکنت ما لم نمکن لکم
آنچه شما را ندیده ایم چون عمر دراز و قوت تمام و وسعت مال و استظهار بخدم و حشم و ارسلنا السماء و فرو فرستاده بودیم باران را علیهم مدرارا
بر ایشان پی در پی بهنگامیکه محتاج بودند بدان و جعلنا الانهر و گردانیده بودیم جویهای آب را که پیوسته تجری من تحتهم می رفت در زیر درختان
ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بران مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بمزارع و بساتین خود میبردند محصل کلام آنست که ایشان
متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و خصب و وسعت عیش میگذرانیدند فاهلکنٰهم بذنوبهم پس هلاک کردیم ایشانرا بگناهان ایشان و سود نکرد
ایشانرا آن قوت و نعمت و انشانا من بعدهم و بیرون آوردیم پس از هلاک ایشان قرنا اخرین گروهی دیگر درین آیت کفار قریش را
تهدید کرد بهلاک در اخبار آمده است که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیهٔ مخزومی بخدمت حضرت رسالت پناه آمدند و گفتند ای محمد ما بتو
ایمان نخواهیم آورد تا وقتیکه چهار فرشته نامه نوشته از آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای بشما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب و اینمعنی
مندرج که تو رسول اوئی آیت آمد که و لو نزلنا علیک و اگر بفرستیم بر تو کتٰبا فی قرطاس نوشته در ورقی فلمسوه بایدیهم پس به بینند
و بسایند آنرا بدستهای خود و شبههٔ ایشان در نزول آن کتاب از آسمان مرتفع نشود لقال الذین کفروا هر آینه خواهند گفت آنها که کافرانند ان هذا
نیست آنچه که آورده بما الا سحر مبین مگر جادوی روشن بر همه کس و قالوا و گفتند کافران لولا انزل علیه ملک چرا فرو فرستاده نشد بر محمد فرشته
که با ما گوید که این پیغمبرست و لو انزلنا ملکا و اگر ما فرو فرستیم فرشته لقضی الامر هر آینه حکم کرده شود بهلاک ایشان چه سنت الهی برین جاری شده
که اگر معاینه بینند فرشته را چنانچه طلب کرده اند اهلاک ایشان لازم بود چون نگروند ثم لا ینظرون پس مهلت داده نشوند بعد از نزول
ملک بیک چشم زدن و چون مشرکان میگفتند که چرا فرشته برسالت بما نیامد حق تعالی فرمود که و لو جعلنٰه ملکا و اگر ما گردانیدیم رسول فرشته را
لجعلنٰه رجلا هر آینه متمثل گردانیدیم او را بصورت آدمی چنانچه جبرئیل بصورت دحیهٔ الکلبی متمثل میساختیم و این صورت بجهت آنست که قوت
بشری بدیدن ملائکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر بعضی از انبیا که بقوت قدسی مشاهدهٔ ایشان توانند نمود پس ما چون فرشته را فرستیم بصورت
بشر فرستیم و للبسنا هر آینه در آن حال پوشیده گردانیم علیهم بر ایشان ما یلبسون آنچه بر خود پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانچه اکنون
رسالت بشر مسلم نمیدارند در آن وقت نیز گفته زنان خواهند گفت ما هذا الا بشر مثلکم + پس تسلی میدهد پیغمبر را تا از قول کافران غبار ملال بر خاطر عاطر
آن حضرت نشیند و می گوید و لقد استهزئ برسل و هر آینه تکذیب نموده افسوس کرده اند به پیغمبرانی که بوده اند من قبلک پیش از تو فحاق
پس فرود آمده است بالذین سخروا منهم بآنانکه سخریت کرده اند از رسل یعنی با ایشان استهزا نموده اند ما کانوا به جزای آنچه کرده
بودند که بدان یستهزءون استهزا میکردند و آن جزای عذاب نکال الٰهی بود که بگرد ایشان در آمد قل بگوای محمد و بپرس از ایشان اگر عذاب
مشرکان را مسلم نمیدارید سیروا فی الارض سیر کنید در زمین گاهی یمین و گاهی بشام و بر دیار عاد و ثمود بگذرید ثم انظروا پس بنگرید بنظر عبرت
کیف کان که چگونه بوده است عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان قل بگوای محمد صلی الله علیه و سلم و بپرس از ایشان لمن ما فی السموت والارض

ع ۱۰

مر کراست آنچه در آسمانها و زمینهاست از روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب گویند و گرنه قُلْ لِلّٰهِ تو بگو که مر خدا راست کَتَبَ نوشت
خدای عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود یعنی التزام نمود از روی فضل و جود رحمت را که قبول توبه است و عفو از معصیت و در احادیث آمده است
که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت و آن نزدیک اوست فوق العرش مضمونش آنکه ان رحمتی غلبت علی غضبی و میشاید که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه
و امتنانیه گویند و آن رحمتیست که همه چیز را فرا رسیده و نتیجهٔ آن عطا دادنست بی سابقهٔ سوال و استدعا و رابطهٔ حاجت و استحقاق که در مثنوی معنوی اشارت
نظم در عدم ما مستحق آن کی بودیم که برین جان و برین دانش شدیم ما نبودیم و تقاضا ما نبود لطف تو ناگفته ما می شنود لَيَجْمَعَنَّكُمْ بخدای که جمع
خواهد کرد خدای شما را اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در قبور تا روز قیامت لَا رَيْبَ فِيْهِ اروای که در وقوع آن شک نیست اَلَّذِيْنَ
خَسِرُوْٓا اَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه و عقل سلیم را که سرمایهٔ ایشان بود ضائع ساختند فَهُمْ لَا يُؤْمِنُوْنَ پس
ایشان ایمان نخواهند آورد وَلَهٗ و مر خدای راست مَا سَكَنَ آنچه آرام دارد فِي الَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز یعنی اوست مالک مکان و زمان
و آنچه زمان و مکان را فرا گرفته وَهُوَ السَّمِيْعُ و اوست شنوا بآنچه کافران گویند الْعَلِيْمُ دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول این آیت آن بود که
جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ترا معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا برین کار میدارد که پیش گرفته ما برای تو بطریق توسیع از اشراف قبائل
چندان مال حاصل کنیم که توانگرتر از جملهٔ خویشان خود شوی بشرط آنکه ازین دین رجوع کنی حق سبحانه و تعالی فرمود که بر چه شب و روز بران اشتمال و ادراک
خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگرترین خلق شود قُلْ اَغَيْرَ اللّٰهِ بگوای محمد آیا غیر خدا را اَتَّخِذُ وَلِيًّا فرا گیرم دوست یعنی غیر خدا را دوست
نگیرم فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ خدای که پیدا کنندهٔ آسمان و زمین ست وَهُوَ يُطْعِمُ و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد وَلَا يُطْعَمُ و او
روزی داده نمیشود یعنی بی نیازست از خلق و خلق بوی محتاجند قال الله تعالی ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة
المتین قُلْ اِنِّيْٓ اُمِرْتُ بگوای محمد بدرستیکه من مامور شده ام اَنْ اَكُوْنَ اَوَّلَ مَنْ اَسْلَمَ بآنکه باشم اول کسیکه گردن نهد حکم خدا را برای آنکه نبی
سابق امت باشد در دین وَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ و مرا گفته شد که مباش از مشرکان یعنی از شرک آرندگان قُلْ اِنِّيْٓ اَخَافُ بگو محمد بدرستیکه
من می ترسم اِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ اگر عاصی شوم در امر پروردگار خود یعنی غیر او را پرستم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ از عذاب روز بزرگ که قیامت ست
مَنْ يُّصْرَفْ هر که گردانیده شود عَنْهُ از وی عذاب را عاصم از دو حفص بصیغهٔ مجهول میخوانند یعنی هر که بگردانید و شود عذاب يَوْمَئِذٍ دران روز فَقَدْ رَحِمَهٗ
پس بدرستیکه حق بروی بخشایش فرموده است وَذٰلِكَ و این بخشایش خدای الْفَوْزُ الْمُبِيْنُ رستگاری هویداست وَاِنْ يَّمْسَسْكَ اللّٰهُ و اگر
برساند بتو خدای بِضُرٍّ بسختی چون مرض و فقر فَلَا كَاشِفَ لَهٗٓ پس هیچ باز دارنده و برنده نیست آنرا اِلَّا هُوَ مگر او وَاِنْ يَّمْسَسْكَ بِخَيْرٍ و اگر
برساند بتو نیکوئی چون غنا و صحت فَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ پس او بر همه چیز از نیها توانا است وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست قهر کننده فَوْقَ عِبَادِهٖ
غالب بر بندگان خود فوقیت بمکان نیست بلکه تصویر استعلاء و غالبیت حق ست بقدرت و قهر بر همه مخلوقات وَهُوَ الْحَكِيْمُ و اوست محکم کار
در تدبیر خود الْخَبِيْرُ دانا بخفایای احوال بندگان نقل ست که سفهای قریش گفتند ای محمد ما کسی را نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و
علمای نصاری پرسیده ایم که صفت این مرد در کتب خویش دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی بما نمای که گواهی دهد برسالت تو و بر حقیت کتاب تو
آیت آمد قُلْ بگوای محمد در جواب ایشان اَيُّ شَيْءٍ چه چیزست اَكْبَرُ شَهَادَةً بزرگتر از جهت شهادت یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهی ها
قُلِ اللّٰهُ بگو خدای بزرگترست از جهت گواهی شَهِيْدٌۢ بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ او گواه است میان من و شما یعنی گواه حقیت من و بطلان شما اوست
وَاُوْحِيَ اِلَيَّ هٰذَا الْقُرْاٰنُ و بمن وحی کرده اند این قرآن را لِاُنْذِرَكُمْ بِهٖ تا بیم کنم شما را بقرآن و اگرچه در و بشارت نیز هست اما اکتفا کرده با حد القسمین
وَمَنْۢ بَلَغَ و دیگرانرا بیم کنم هر کرا قرآن بدو رسید از عرب و عجم و جن و انس امام مقاتل رحمه الله فرموده هر کرا قرآن بدو رسید حضرت پیغمبر
نذیر اوست و از اینجاست که محمد بن کعب قرظی فرموده که من بلغه القرآن فکانما رای محمدا اَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُوْنَ آیا شما میدهید گواهی

می دهید آنکه مع الله آنکه جدای ازوست آلهة اخری خدایان دیگر یعنی بتان قل لا اشهد بگو من باری گواهی نمیدهم برین قل انما هو
بگو جز این نیست که او اله واحد خدایست یگانه و من برین وجه گواهی میدهم و اننی بریء و بدرستیکه من بیزارم مما تشرکون ازانچه بوی
شریک میدارید از اصنام و غیر آن الذین آتیناهم الکتاب آنانکه ایشان را داده ایم کتاب یعرفونه می شناسند رسول ما را بحلیه و صفتی که
مذکورست در توریت کما یعرفون ابناءهم همچنانکه می شناسند پسران خود را بحلیه و صفت ایشان مراد معرفتی روشن ست آورده اند که حضرت
فاروق رض از عبدالله بن سلام رض پرسید که معرفت شما مر حضرت را که خدای ازان خبر میدهد که همچون معرفت فرزندانست بر چه وجه تواند ابن سلام رض گفت
من برسالت پیغمبر متیقن ترام از آنکه بصحت نسب پسر خویش چه این را از توریت دانسته ام اما آن را معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند عمر رض فرمود که
خدای توفیق رفیق تو گرداناد ای عبدالله فقد اصبت و صدقت + الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کار شدند در نفسهای از مشرکان و اهل کتاب
فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی آرند و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری ازکسیکه افترا کند و ببندد علی الله کذبا بر خدای
دروغ را آنکه ملائکه دختران اویند و بتان نزدیک وی شفیع خواهند بود او کذب بآیاته یا آنکه تکذیب کند آیات او را که قرآنست
و آن را سحر و شعر و کهانت نام نهد انه لا یفلح الظالمون بدرستیکه رستگار نشوند ستمگاران یعنی کافران و یوم نحشرهم جمیعا و یاد
کن روزی را که حشر کنیم همه ایشان را از عابدان و معبودان ثم نقول پس گوئیم او را دروی توبیخ للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک ورده اند
این شرکاؤکم کجا اند خدایان شما که شریک خدای می ساختند الذین کنتم تزعمون آنانرا که گمان می بردید که شما را شفاعت خواهند کرد
ثم لم تکن فتنتهم پس نباشد معذرت ایشان الا ان قالوا مگر آنکه گویند و الله ربنا بخدای که پروردگار ماست ما کنا مشرکین
که نبودیم شرک آورندگان و دروغ گویند بدان سوگند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهده کرامات و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی
مر بعضی را گویند بیائید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه بر دهنهای ایشان مهر نهد
تا جوارح ایشان گواهی دهند که الیوم نختم علی افواههم + الآیة انظر کیف کذبوا بنگر که چگونه دروغ گویند علی انفسهم بر نفسهای
خود بنفی شرک ازان و ضل عنهم و گم گشت ازایشان ما کانوا یفترون انچه بودند که افترا میکردند از شریک مر خدا را نقل است که ابوسفیان
و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش باجمعی دیگر در موضعی از مسجد حرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت پناه کردند پس
نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد میخواند آن لعین گفت که من نمیدانم که چه
میگوید الا آنکه لب می جنباند و افسانه پیشینیان میخواند چنانچه احیانا من هم بر شما میخوانم این آیت نازل شد که و منهم و از کفار مکه من یستمع
الیک کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتیکه قرآن میخوانی و جعلنا و گردانیده ایم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها
ان یفقهوه تا فهم نکنند آنرا و فی آذانهم و نهاده ایم در گوشهای ایشان وقرا گرانی تا حق نشنوند و ان یروا کل آیة و اگر ببینند هر معجزه
که از تو می طلبند لا یؤمنوا بها ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بنهایت رسید و حتی اذا جاءوک
تا چون بیایند بتو یجادلونک جدال و خصومت کنند با تو یقول الذین کفروا گویند آنها که کافر شدند ان هذا نیست این کتاب تو الا
اساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان و هم و ایشان یعنی کافران ینهون عنه باز می دارند مردمان را از ایمان برسول و ینأون عنه و دور شوند
بنفس خود از وی یعنی بخود ایمان نمی آرند و دیگری را می گذارند و گفته اند این آیت در شان ابوطالبست و معنی آنکه نهی می کند دشمنان را از
تعرض رسول بحمایت و خود از دین او دوری میجوید و ان یهلکون و هلاک نمیکنند بدین عمل الا انفسهم مگر نفسهای خود را و ما یشعرون و
که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نمیکند و لو تری و اگر ببینی ایشان را اذ وقفوا علی النار چون بازداشته شده باشند در آتش هر آینه بینی امری زشت
شناعت و ایشان را مشاهده کنی که از سختی عذاب فریاد می کنند فقالوا پس میگویند یا لیتنا نرد کاشکی ما باز گردانیده شویم بدنیا و لا نکذب

بِاٰیٰتِ رَبِّنَا بتکذیب کنیم آیات پروردگار را وَنَکُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ ۝ و باشیم از جمله باور دارندگان بَلْ نه چنانست که ایشان می گویند
چون بدنیا روند مومن باشند بلکه برهان کذب خواهند بود و این اقرار و حید حالی برای آنست که بَدَا لَهُمْ ظاهر شده است مر ایشان را مَّا کَانُوْا یُخْفُوْنَ
آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا چون امروز شهادت جوارح بر ایشان ظاهر و ثابت شد اعتذار میکنند و تمنای
رجوع بدنیا دارند وَلَوْ رُدُّوْا و اگر ایشان را باز گردانند بدنیا لَعَادُوْا هر آینه باز گردند لِمَا نُهُوْا عَنْهُ بسوی آن چیز که نهی کرده شده اند از آن یعنی
کفر و عصیان وَاِنَّهُمْ لَکٰذِبُوْنَ ۝ و بدرستیکه ایشان دروغگویانند در وعدهٔ ایمان و چون این آیه در وعید قیامت بر کافران خوانده شد و بعث
و نشر را منکر شدند وَقَالُوْا و گفتند اِنْ هِیَ نیست این زندگی اِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا مگر زندگانی ما در دنیا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوْثِیْنَ ۝ و نیستیم برانگیختگان از
قبور وَلَوْ تَرٰٓی و اگر ببینی اِذْ وُقِفُوْا عَلٰی رَبِّهِمْ و چون بازدارند کافران را بر حکم خدای یا در موقف عرض قَالَ گوید خدای اَلَیْسَ هٰذَا بِالْحَقِّ
آیا نیست این بعث و نشر راست و درست قَالُوْا بَلٰی وَرَبِّنَا گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند و سوگند بسوگند خورند قَالَ گوید خدای فَذُوْقُوا الْعَذَابَ
پس بچشید عذاب را بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُوْنَ ۝ بآنچه بودید که کافر می شدید یعنی عذاب بکشید بسبب کفر قَدْ خَسِرَ الَّذِیْنَ بدرستیکه زیان کردند آنان که　ع
کَذَّبُوْا بِلِقَآءِ اللّٰهِ تکذیب کردند دین خدا را یا او منکر شدند لقای ثواب و عقاب را بعد از مرگ حَتّٰی اِذَا جَآءَتْهُمُ السَّاعَةُ تا چون بیاید
بر ایشان قیامت بَغْتَةً ناگهان قَالُوْا یٰحَسْرَتَنَا گویند ای حسرت و پشیمانی ما عَلٰی مَا فَرَّطْنَا بر آنچه تقصیر کردیم فِیْهَا در حیات دنیا وَهُمْ
یَحْمِلُوْنَ و ایشان بردارند اَوْزَارَهُمْ گناهان خود را عَلٰی ظُهُوْرِهِمْ بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان ایشان لازم باشد بر ایشان
و ایشان منفک نگردد و در معالم آورده که چون مومن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوئی و گوید مرا می شناسی مومن
گوید نی ترا نمیدانم گوید من عمل صالح توام بیا بر من سوار شو که من در دنیا بسیار بر تو سوار بودم و در آیت یوم نحشر المتقین الی الرحمٰن وفدا اشارت بدین است
و چون کافر سر از خاک بردارد پیش آید او را چیزی در نهایت زشتی و ناخوشبوئی و بدبوئی و گوید مرا میدانی کافر گوید نی ترا نمیدانم گوید من کردار بد توام
بسیار روز در دنیا بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار شوم و آیت و هم یحملون اوزارهم علی ظهورهم عبارت ازینست اَلَا سَآءَ مَا یَزِرُوْنَ ۝ بدانید که
بد بار است بار گناه که میکشند وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَآ و نیست زندگانی دنیا که ایشان مغرور اند بدان اِلَّا لَعِبٌ وَّلَهْوٌ مگر بازی که دل کان مشغولی دیوانگان
وَلَلدَّارُ الْاٰخِرَةُ و هر آینه سرای آخرت خَیْرٌ لِّلَّذِیْنَ یَتَّقُوْنَ ۝ بهتر است برای کسانیکه پرهیزگاری میکنند جهت آنکه سرای آخرت باقیست و لذتهای او
خالص از شوائب آفات و نعمتهای او ایمن از بیم زوال اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی تعقل نمیکنید که ازین دو سرای کدام بهتر است و روایت
اند که اخنس بن شریق با ابوجهل یکدیگر را ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبدالله چه حکم میکنی در دعوی خود که راست یا صادق حالا کسی بر ما
مطلع نیست که اگر راست گوئی باز خواستی کند ابوجهل گفت محمد راست گو است و آنچه بما می رساند آسمانی است نه شیطانی اما اگر به نبوت او اعتراف میکنیم محمد و بنی ارد
و انچه دانست که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتازند سر از انداز لوی مدد و سقایه و عمارت مسجد تعلق بآل قصی دارد و اگر نبوت نیز با ایشان باز گردد اشراف
قریش و قبیلهٔ آل لوی بیکبار محروم مانند و قول ابویسره آنست که ابوجهل شانه با حضرت رسالت پناه گفت که ای محمد ما هرگز از تو دروغ نشنوده ایم و ترا
صادق دانسته ایم ولیکن دعوی نبوت تکذیب تو می کنیم آیت آمد که قَدْ نَعْلَمُ بتحقیق میدانیم اِنَّهٗ لَیَحْزُنُکَ الَّذِیْ یَقُوْلُوْنَ بدرستیکه اندوهگین
میگرداند آنچه میگویند در تکذیب تو فَاِنَّهُمْ پس بدرستیکه ایشان لَا یُکَذِّبُوْنَکَ تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو معترفند وَلٰکِنَّ الظّٰلِمِیْنَ
ولیکن ایشان که ستمکارانند بِاٰیٰتِ اللّٰهِ یَجْحَدُوْنَ ۝ انکار میکنند آیتهای خدای را از روی عناد پس برای تسلی آنحضرت می فرماید وَلَقَدْ کُذِّبَتْ و
بدرستیکه تکذیب کرده اند رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِکَ پیغمبران را پیش از تو فَصَبَرُوْا پس ایشان شکیبائی نمودند عَلٰی مَا کُذِّبُوْا بر آنچه ایشان را تکذیب کردند
وَاُوْذُوْا و بدانکه رنج بایشان رسانیدند حَتّٰٓی اَتٰهُمْ نَصْرُنَا تا وقتیکه آمد بایشان نصرت ما که یاری کردن ما وعده کرده ایم صابران را بنصرت و حکم کرده ایم
بغلبهٔ مومنان بر کافران وَلَا مُبَدِّلَ و نیست تغییر دهنده لِکَلِمٰتِ اللّٰهِ ۝ مر وعده های خدا را یعنی حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده و لقد سبقت

کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون ۔ وَلَقَدْ جَآءَكَ وبرآئینه بتحقیق آمد بتو مِنْ نَّبَإِ الْمُرْسَلِیْنَ ۝ از خبر فرستادگان کرام
ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند وایشان صبر فرموده وآخر غالب شده اند ۔ کتب الله لاغلبن انا ورسلی ۔ وَاِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَیْكَ واگر هست
که گران باشد بر تو اِعْرَاضُهُمْ روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق فَاِنِ اسْتَطَعْتَ پس اگر میتوانی اَنْ تَبْتَغِیَ آنکه بجوئی نَفَقًا فِی الْاَرْضِ
سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرصی که حضرت رسالت پناه م را بر ایمان قوم بود میخواست که هر معجزه که اقتراح میکنند حق سبحانه تعالی ظاهر
گرداند تا باشد که بدایرهٔ مومنان درآیند حق تعالی این آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ می آید پس اگر میتوانی که بجست
آری یعنی در زمین ومدان جا درآئی اَوْ سُلَّمًا فِی السَّمَآءِ یا نردبانی پیدا کنی وبآسمان برآئی فَتَاْتِیَهُمْ بِاٰیَةٍ ۝ پس بیاری آیتی برای ایشان
چنانکه خواهند وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ واگر خواستی خدای لَجَمَعَهُمْ عَلَی الْهُدٰی بر آئینه جمع کردی همه ایشان را بر هدایت وتوفیق ایمان دادی فَلَا تَكُوْنَنَّ
پس مباش بصورت خطاب متوجه آن حضرت است ودر معنی امت را می گوید مباش مِنَ الْجٰهِلِیْنَ ۝ از نادانان بدین مساله که کفر وایمان وابسته
خذلان وتوفیق است اِنَّمَا یَسْتَجِیْبُ جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا الَّذِیْنَ یَسْمَعُوْنَ ۝ آنانکه می شنوند بسمع قبول از روی فهم وتامل
اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات وَالْمَوْتٰی یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ ومردگان را برانگیزد خدای انگاه ایشان بدانند و آن
دانستن سود نکند ثُمَّ اِلَیْهِ یُرْجَعُوْنَ ۝ پس بسوی او بازگردانند همه را برای جزا ومکافات وَقَالُوْا وگفتند روسای قریش لَوْلَا نُزِّلَ عَلَیْهِ
چرا فرو نمی فرستند بر محمد اٰیَةٌ مِّنْ رَّبِّهٖ نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما طلبیم از و قُلْ اِنَّ اللّٰهَ قَادِرٌ بگو بدرستیکه خدای قادر است
عَلٰٓی اَنْ یُّنَزِّلَ اٰیَةً بر آنکه فرستد آیتی از مقترحات ایشان وَّلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ ۝ ولیکن بسیاری از ایشان نمی دانند که انزال
آن مستجلب بلا وعناست زیرا که حکم الٰهی برین وجه شرف نفاذ پذیرفته که چون معجزه طلبند وحق سبحانه وتعالی ظاهر گرداند ومقترحان ایمان نیارند
عذاب استیصال بدیشان فرود آید چون قوم ثمود واصحاب مائده وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ فِی الْاَرْضِ ونیست هیچ جنبنده در زمین وَلَا طٰٓئِرٍ و نه
هیچ پرنده که در هوا یَّطِیْرُ بِجَنَاحَیْهِ بپرد بالهای خود این کلمه برای تاکید است چنانچه گویند فلان چیز بچشم دیدم وفلان سخن بگوش شنیدم یا آنکه
طیران که کنایت از سرعت می باشد پس لفظ بجناحیه قطع مجازی کند ومحصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده اِلَّآ اُمَمٌ اَمْثَالُكُمْ الا که
ایشان امتانند مثل شما در آفرینش ومرده وزنده شدن یا در ادای ثنای الٰهی چه هیچ کدام از تسبیح حق سبحانه وتعالی غافل وذاهل نیست وان
من شیء الا یسبح بحمده ۔ مَا فَرَّطْنَا فِی الْكِتٰبِ فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ مِنْ شَیْءٍ هیچ چیزی که آنکه مشتمل است بر دلائل وحقائق امور علوی وسفلی ثُمَّ اِلٰی
رَبِّهِمْ یُحْشَرُوْنَ ۝ پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند وَالَّذِیْنَ كَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا وآنانکه
بدروغ داشتند آیتهای ما را صُمٌّ کرانند از شنودن دلائل ربوبیت وَّبُكْمٌ وگنگانند از گفتن سخن درباب وحدانیت وایشان فِی الظُّلُمٰتِ در
تاریکیهای کفر وجهل وعناد و در تقلید اند مَنْ یَّشَاِ اللّٰهُ یُضْلِلْهُ هر کرا خواهد خدای گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت ازو منقطع سازد وَمَنْ یَّشَاْ
وهر کرا خواهد یَجْعَلْهُ ثابت گرداند ونگاه دارد عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ۝ بر راه راست قُلْ اَرَءَیْتَكُمْ بگو ایشان را که چه می بینید اِنْ اَتٰىكُمْ عَذَابُ اللّٰهِ
اگر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا اَوْ اَتَتْكُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بشما قیامت وهول وعذاب آخرت اَغَیْرَ اللّٰهِ تَدْعُوْنَ آیا
غیر خدای را میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی میخوانید غیر او را اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۝ اگر هستید راست گویان که بتان خدایند بَلْ بلکه نه
که بتان را نخوانید بلکه اِیَّاهُ تَدْعُوْنَ او را میخوانید وتضرع جز بدرگاه او نمی برید فَیَكْشِفُ پس بردارد ودفع کند از شما در دنیا مَا تَدْعُوْنَ اِلَیْهِ
آنچه او را بکشف آن میخوانید اِنْ شَآءَ اگر خواهد وَتَنْسَوْنَ وفراموش می کنید در وقت دعا یعنی دست باز می دارید مَا تُشْرِكُوْنَ ۝ آنچه شریک
ساخته اید با او یعنی آلهه را وَلَقَدْ اَرْسَلْنَآ وبدرستیکه فرستادیم ما رسولان را اِلٰٓی اُمَمٍ با امتان ایشان مِّنْ قَبْلِكَ پیش از تو وایشان
کافر شدند وتکذیب پیغمبران کردند فَاَخَذْنٰهُمْ پس گرفتیم ایشانرا بِالْبَاْسَآءِ بسختی وتنگی وَالضَّرَّآءِ بآفتها و بیماریها لَعَلَّهُمْ یَتَضَرَّعُوْنَ ۝ تا شاید

کرزاری کنند و از شرک و اعراض بوده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند فَلَوْلَآ اِذْ جَآءَهُمْ بَاْسُنَا تَضَرَّعُوْا پس چرا وقتیکه آمد بدیشان
عذاب ما زاری نکردند و روی تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی وَلٰكِنْ قَسَتْ ولیکن سخت شده بود قُلُوْبُهُمْ
دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت قلب است وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطٰنُ و آراسته کرد برای ایشان ابلیس مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۝ آنچه
بودند که بعمل می آوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث آمده است که ثلث مهلکات شح مطاع و هوی
متبع و اعجاب المرء بنفسه و ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاد هر دعوی و لاف که از کسی بیان هستی او سر بر زد سرمایه آن
صفت بود لاجرم سرگشتگان بوادی غفلت را ازین راه بجاه و ادبار می اندازد و صفت عجب و خودبینی در نظر ایشان آراسته میسازد بواسطه خودبین
از حق پوشیدن باز میماند نظم مرد معجب ز اهل دین نبود ، هیچ معجب خدای بین نبود ، بجز زان جهان دست یکیست ، خویشتن بین و بت پرست
یکیست ، فَلَمَّا نَسُوْا مَا ذُكِّرُوْا بِهٖ پس آنهنگام که فراموش کردند کافران و مکذبان آنچه پند داده شده بودند بدان از باسا و ضرا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ
بگشادیم بر ایشان اَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ درهای همه چیزها از نعمت و راحت یعنی چون ببلا و محنت پند پذیر نشدند بآسانی و سعت معیشت نیز امتحان
کردیم حَتّٰٓى اِذَا فَرِحُوْا تا وقتیکه شاد شدند بِمَآ اُوْتُوْٓا بآنچه بدیشان داده بود از نعمتها و دل در آن بستند و آنرا سبب استیفای لذات حسی
ساخته بسمت اخشم باز ماندند و برسم شکرگزاری و لوازم سپاسداری نه قیام نمودند اَخَذْنٰهُمْ بَغْتَةً بگرفتیم ایشان را ناگهان فَاِذَا هُمْ مُّبْلِسُوْنَ ۝
پس ایشان بعد از معاینه عذاب بودند پشیمانان نا امیدان فَقُطِعَ پس بریده شد دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا آخر آن گروه که ایشان ستمکاران
بودند یعنی نصرت کردم اولیای خود را و هلاک کردم تمامی اعدای خود را وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ و حمد مر خدای را که پروردگار عالمیانست
بر اهلاک ظالمان و چون هلاکت ظالم از آن روی که سبب خلاصی مومنست از ستم و بیداد ایشان نعمت بزرگ و غنیمت شکرفست هر آئینه حمد که آینان
سزاوار حمد شما خواهد بود قُلْ اَرَءَيْتُمْ بگو چه بینید اِنْ اَخَذَ اللّٰهُ اگر بگیرد خدای سَمْعَكُمْ شنوای شما را تا کر شوید وَاَبْصَارَكُمْ و بینائی های
شما را تا کور گردید وَخَتَمَ عَلٰى قُلُوْبِكُمْ و مهر نهد بر دلهای شما را تا فهم و هوش در و نماند مَّنْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ کدام است خدای غیر الله که بقدرت
و کرم خود يَاْتِيْكُمْ بِهٖ بیارد و براهی شما آنچه گرفته است اُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ نگاه کن در نگر که ما چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی
یعنی گاهی در ترتیب و ترغیب سخن میگوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُوْنَ ۝ پس کافران اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند
قُلْ اَرَءَيْتَكُمْ بگو ای محمد کافران را که چه بینید و چه کنید اِنْ اَتٰىكُمْ عَذَابُ اللّٰهِ اگر بیاید شما را عذاب خدای بَغْتَةً ناگهان بی مقدمه
که تنبیه کند بران اَوْ جَهْرَةً یا آشکارا که علامت حلول و نزول آن ظاهر گردد و گفته اند بغته آنست که شب فرود آید و جهرة عذابی است
که در روز وقوع شود بر هر تقدیر هَلْ يُهْلَكُ آیا هلاک شوند یعنی بدان عذاب اِلَّا الْقَوْمُ الظّٰلِمُوْنَ ۝ مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان
وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِيْنَ و نفرستادیم پیغمبران را اِلَّا مُبَشِّرِيْنَ وَمُنْذِرِيْنَ ۝ مگر بشارت دهندگان اهل ایمان را به بهشت و بیم کنندگان
کافران را بدوزخ فَمَنْ اٰمَنَ پس هر که ایمان آورد وَاَصْلَحَ و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست
ایشان را از عذاب جاودانی وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ۝ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب جنان وَالَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا و آنها که تکذیب
کرده اند آیتهای ما را يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ برسد ایشان را عذاب بِمَا كَانُوْا يَفْسُقُوْنَ ۝ بسبب آنکه بودند که از دائره تصدیق بیرون میرفتند قُلْ لَّآ
اَقُوْلُ لَكُمْ بگو نمیگویم شما را عِنْدِيْ خَزَآئِنُ اللّٰهِ که نزد منست خزینهای روزی خدای تا هر چه خواهید بیارم وَلَآ اَعْلَمُ الْغَيْبَ و من نمیدانم غیب را
مادامیکه وحی بمن نیاید تا هر چه پرسید جواب گویم وَلَآ اَقُوْلُ لَكُمْ اِنِّيْ مَلَكٌ و نمیگویم شما را که از جنس فرشته ام تا هر چه خواهم بقوت ملکی بکنم بلکه من
همچو شما بشرم اِنْ اَتَّبِعُ متابعت نمیکنم اِلَّا مَا يُوْحٰٓى اِلَيَّ مگر آنچیزی را که وحی میکنند بمن قُلْ بگو از روی تمثیل هَلْ يَسْتَوِي الْاَعْمٰى آیا یکسان
باشد نابینا وَالْبَصِيْرُ و بینا یعنی برابر نباشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم اَفَلَا تَتَفَكَّرُوْنَ ۝ آیا هیچ فکر نمیکنید تا تمیز توانید کرد میان

حق و باطل وَاَنْذِرْ بِهِ بیم کن بآن چیزیکه تو وحی می کنند اَلَّذِیْنَ یَخَافُوْنَ آن کسان را که می ترسند از بسیاری ذل و تقصیر در عمل آن اَنْ یُّحْشَرُوْا
از آنکه حشر کنند ایشانرا اِلٰی رَبِّهِمْ بجزای خداوند ایشان اگر چه پند قرآن همه را عام ست اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا که دل پند پذیر و گوش
نصیحت شنو ایشان راست لَیْسَ لَهُمْ نیست مر ایشانرا مِّنْ دُوْنِهٖ بجز خدای وَلِیٌّ دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا وَّلَا شَفِیْعٌ و نه
شفیعی که ایشانرا از عذاب برهاند در عقبی پس ایشانرا بیم کن لَّعَلَّهُمْ یَتَّقُوْنَ ۝ تا باشد که بپرهیزند از گناه آورده اند که صنادید قریش با حضرت
رسالت پناه گفتند که همواره که در مجلس تو درویشان و فقرا مانند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب و امثال ایشان اگر این بندگان مفلس را
از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و برخاست کنیم و سخنان در باب دین و قرآن بگوییم و بشنویم حضرت رسالت پناه فرمود که من راندن مومنان از صحبت
خود نتوانم کنند پس مجالست ما با ایشان عیب و عار ست اگر بوقت حضور ما ایشان را عذر خواهی تا بروند شاید که تا انقیاد امر تو کنیم نقل ست که فاروق
گفت یا رسول الله چنین میتوان کرد تا ببینیم که این رؤسای عرب بچه میکشند حضرت درخواست اشراف را قبول کرد و ایشانرا برین وعده وثیقه التماس
نمودند پس حضرت فرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند و مرتضی علی را امر کرد تا این صورت را در حیز کتابت آرد آیت آمد که وَلَا تَطْرُدِ الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ مران
از مجلس خود آنان را که میخوانند رَبَّهُمْ پروردگار خود را و ذکر او می گویند بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِیِّ بامداد و شبانگاه یا میگزارند نماز بامداد و صلوة
عصر یُرِیْدُوْنَ وَجْهَهٗ میخواهند بدان دعا و ذکر رضای خدای را و گفته اند وجه صله ست یعنی میخواهند خدا را و پس شیخ ابو یعقوب نهرجوری را
قدس سره پرسیدند که صفت مرید چیست این آیت برخواند که یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه و در کشف الاسرار آورده که ارادت سه ست
اول ارادت دنیای محض کما قال الله تعالی تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز ست در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن و از درویشان
و مسلمانان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال الله تعالی ومن اراد الآخرة وسعی لها سعیها و این نیز دو علامت دارد در سلامتی
دین بنقصان دنیا رضا دادن و در موانست و الفت بر روی درویشان گشادن سوم ارادت حق محض کما قال الله تعالی یریدون وجهه و نشان
آن پای بر سر کونین نهادن ست و از خود و از خلق آزاد گشتن بیت اگر یار خواهی خطی بعالم در کش * در بحر فنا غرق شو و دم در کش * مَا عَلَیْكَ
نیست بر تو مِنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَیْءٍ از حساب اعمال ایشان چیزی وَّمَا مِنْ حِسَابِكَ و نیست از عمل حساب تو عَلَیْهِمْ مِّنْ شَیْءٍ بر ایشان چیزی
فَتَطْرُدَهُمْ تا تو برانی ایشانرا پس هیچ وجه مران فَتَكُوْنَ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ ۝ پس تو باشی از ظالمان اگر برانی وَكَذٰلِكَ فَتَنَّا و چنانکه پیش از تو آزموده
ایم فقرا را باغنیا همچنان آزمودیم بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی اشراف را ببعضی از ضعفا در امور دین و مقدم ساختیم این ضعیفانرا بر اقویای عرب و بسبقت
ایمان لِّیَقُوْلُوْٓا تا گویند بزرگان اَهٰٓؤُلَآءِ مَنَّ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ آیا این گروه اند که بنعمت ایمان و احسان یا توفیق و هدایت منت نهاد خدای بر
ایشان مِّنْۢ بَیْنِنَا از میان ما اَلَیْسَ اللّٰهُ آیا نیست خدای بِاَعْلَمَ داناتر یعنی هست بِالشّٰكِرِیْنَ ۝ بشکر گویندگان بر نعمت اسلام وَاِذَا
جَآءَكَ الَّذِیْنَ و چون بیایند بتو آنانکه یُؤْمِنُوْنَ بِاٰیٰتِنَا ایمان دارند بآیتهای ما فَقُلْ سَلٰمٌ عَلَیْكُمْ پس بگو سلام برشما یا مراد همان
درویشان اند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرمود و بعد از آن هر کدام که بحضرت مصطفی آمدی آنحضرت بسلام بروی پیشدستی کردی و در بعضی
تفاسیر آورده اند که قومی بخدمت سید کائنات علیه افضل الصلوة آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کردیم و جرائم بیشمار ارتکاب نموده ایم
و چاره استغفار بر چه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت و ایشان نا امید از عتبه نبوت باز گشتند فی الحال این آیت نازل شد که چون آن
گنهکاران که بوحدانیت من و رسالت تو و حقیت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام گوی که بشارت ست بسلامتی در دنیا و رحمت در عقبی
و بگو بعد از سلام كَتَبَ رَبُّكُمْ نوشته پروردگار شما عَلٰی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وعده داد برحمت یعنی وعده که
نتایج خلف پذیر نبود اَنَّهٗ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوْٓءًا بدرستیکه هر که بکند از شما کاری بد بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی بدی کند در حالتیکه جاهل باشد بتبعه آن
و نداند عقوبتی را که بدان متفرع ست ثُمَّ تَابَ مِنْۢ بَعْدِهٖ پس توبه کند بعد از آن عمل وَاَصْلَحَ و باصلاح آرد کار خود را بانکه عزم کند بر عدم عود آن گناه

فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده است تائبان را رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان امام قشیری فرموده که اگر ملک بر تو زلت می نویسد ملک
برای تو بر خود رحمت مینویسد پس ترا دو کتابت ست یکی ازلی و یکی وقتی و مقررست که کتابت وقتی کتاب ازلی را باطل نمی تواند ساخت مضمون این
آیت شربت شفائی ست مر بیماران گناه را و شفا بشرط پرهیز ست یعنی توبه و استغفار قطعه دردمندان گنه را روز و شب * شربتی بهتر ز استغفار
نیست * آرزومندان وصل یار را * چاره غیر از نالهای زار نیست * وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه تفصیل کردیم درین سوره دلائل توحید و نبوت را
همچنین نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل می کنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد وَلِتَسْتَبِينَ و تا روشن شود سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ
راه گناهگاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقلست که چون قریش آنحضرت صلعم را بدین آبا دعوت کردند این آیت نازل شد که قُلْ إِنِّي
نُهِيتُ بگو بدرستیکه من نهی کرده اند مرا أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه بپرستم آنرا که شما تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ می پرستید بدون خدای یعنی
بتان را که آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم قُل لَّا أَتَّبِعُ بگو من پیروی نمی کنم أَهْوَاءَكُمْ آرزوهای شما را قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستیکه
گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ و نباشم از جمله راه یافتگان آورده اند که نضر بن حارث و رؤسای قریش
گفتند ای محمد چند ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید نمائی آنچه از عقوبت میتوانی بما رسان و بیش ازین ما را مترسان این آیت آمد قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ
بگو بدرستیکه من بر حجتی و دلیلی روشنم مِّن رَّبِّي از پروردگار من که آن قرآنست و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل وَكَذَّبْتُم بِهِ
و شما تکذیب میکنید آن دلیل را مَا عِندِي نیست نزدیک من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شتاب می نمائید بران یعنی عذاب إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم
در تاخیر و تعجیل عذاب إِلَّا لِلَّهِ مگر مر خدای را يَقُصُّ الْحَقَّ می گوید خدای خبرهای درست را وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ و او بهترین کارگزارانست
یا بیان کنندگان قُل لَّوْ أَنَّ عِندِي بگو اگر نزدیک من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شما بران شتاب میکنید یعنی عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر آینه
گزارده شده بودی کار بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما یعنی شما را هلاک کرده بودی بتعجیل و میان ما و شما انقطاع شده بودی وَاللَّهُ أَعْلَمُ و
خدای داناترست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان وَعِندَهُ و نزدیک اوست مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خزینهای غیب یعنی آنچه
پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضای آجال و خواتیم اعمال لَا يَعْلَمُهَا نمیدانند آنرا إِلَّا هُوَ مگر او پس تاخیر و تعجیل عذاب وابسته بحکمت
اوست و متعلق بمشیت او و از سید عالم مرویست که مفاتیح غیب پنج چیزست که کسی آنرا نداند مگر خدا تعالی بعد ازان این آیت برخواند که إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ
عِلْمُ السَّاعَةِ تا آخر و معنی این آیت در سوره لقمان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وَيَعْلَمُ و می داند خدای مَا فِي الْبَرِّ آنچه در بیابانست از نباتات
و حیوانات وَالْبَحْرِ و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در بر عالم شهادت و بحر عالم غیب ست وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ و نیفتد
هیچ برگ از درخت إِلَّا يَعْلَمُهَا مگر بداند خدای آنرا که چند برگ از درخت افتاد و چند برگ بر وی باقی ماند و آن برگ افتاده از درخت تا زمین چند نوبت
برگشت و در منقلب گذشت این مبالغه است در احاطه علم حق بجزئیات وَلَا حَبَّةٍ و نیفتد دانه فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاریکی زمین مراد تخمی ست
که در زمین افتد وَلَا رَطْبٍ و نه تریست وَلَا يَابِسٍ و نه خشکی ست إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ مگر در کتابی روشن ثبت شده یعنی لوح محفوظ
گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیزهاست از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست و بعضی برانند که رطب اشارت بعالم روحانیست
و یابس عبارت از عالم جسمانیات و همه در لوح محفوظ رقم ثبت یافته وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم و اوست آن خداوندی که می خواباند شما را و
متوفی میگرداند بِاللَّيْلِ بشب توفی فرا گرفتن چیزیست بتمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان مشارکت ست
در زوال احساس و تمیز و امتناع بدن از عمل و سر النوم اخو الموت اشارت بدین ست وَيَعْلَمُ و می داند خدای مَا جَرَحْتُم آنچه کسب کنید بِالنَّهَارِ
در روز ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ پس بانگیزاند شما را از خواب فِيهِ در روز اطلاق بعث بر تیقظ برای ترشیح ست در توفی لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى
تا وقتیکه تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ برسد ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی وست بازگشت شما بعد از مرگ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم پس خبر کند شما را

در قیامت بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بانچه بودید که عمل میکردید و خبر کردن بآن که جزا دهد بر کردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست غالب فَوْقَ عِبَادِهٖ
بر بندگان خود وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ و فرو فرستد بر شما حَفَظَةً فرشتگان که نگاهبانند مر اعمال شما را یعنی مینویسند عملها را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد
بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آنست که بنده از صعوبت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب + اقرأ کتابک
عمل خیر بجا آورد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد ﴿نظم﴾ نیندیشی از آن روزی که در وی + جگرها خون و دلها ریش بینی + دهندت
نامهٔ اعمال و گویند + بخوان تا کردهای خویش بینی + مکن بد در کنی باری در آن کوش + که اندر نامه نیکی بیش بینی + و این کرام الکاتبین منحرف حال
بندگان خواهند بود حَتّٰی اِذَا جَآءَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تا وقتیکه بیاید به یکی از شما مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا جان او را بر دارند فرشتگان ما یعنی ملک الموت
و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملائکه رحمت است و هفت دیگر از ایشان ملائکه عذاب پس چون ملک الموت روح مومن قبض کند
بفرشتگان رحمت بسپارد و چون جان کافر بردارد بملائکه عذاب دهد وَهُمْ لَا یُفَرِّطُوْنَ ۝ و این فرشتگان تقصیر نمیکنند و در قبض ارواح تاخیر
نمی نمایند چون وقت رسد ثُمَّ رُدُّوْٓا پس بازگردانیده شوند مردگان بعد از موت اِلَی اللّٰهِ بحکم و جزای خدای مَوْلٰىهُمُ الْحَقِّ آنکه خداوند
ایشانست و حق است یعنی راستکار و راستگوی اَلَا لَهُ الْحُکْمُ بدانید که مر او راست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وَهُوَ اَسْرَعُ الْحٰسِبِیْنَ ۝
و اوست شتاب کننده ترین حساب کنندگان گفته اند حق سبحانه بمقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیار
اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرت است قُلْ مَنْ یُّنَجِّیْکُمْ بگو کیست که می رهاند شما را مِّنْ ظُلُمٰتِ الْبَرِّ از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل
و بخار و غبار وَالْبَحْرِ و از ظلمات دریا که تیرگی شب و سحاب و بخارست مراد درماندگی و سختی دشتها و کشتی هاست تَدْعُوْنَهٗ میخوانید نجات دهنده خود را
تَضَرُّعًا از روی زاری باشکارا وَّخُفْیَةً و به پنهانی لَئِنْ اَنْجٰىنَا و میگوئید اگر نجات دهد خدای ما را مِنْ هٰذِهٖ ازین شدت و محنت لَنَکُوْنَنَّ
هر آئینه باشیم مِنَ الشّٰکِرِیْنَ ۝ از شکرگویندگان بر نعمت نجات قُلِ اللّٰهُ یُنَجِّیْکُمْ بگو ای محمد که خدای نجات می دهد شما را مِّنْهَا از ظلمات
بحر و بر وَمِنْ کُلِّ کَرْبٍ و از هر اندوهی و غمی که باشد ثُمَّ اَنْتُمْ تُشْرِکُوْنَ ۝ پس انگه شما در رجوع بشرک میکنید و بعهدی که کرده آید وفا نمی نمائید قُلْ
هُوَ الْقَادِرُ بگو اوست توانا عَلٰٓی اَنْ یَّبْعَثَ عَلَیْکُمْ برانکه فرستد بر شما عَذَابًا مِّنْ فَوْقِکُمْ عذابی از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و حجاره که
بر سر قوم لوط بارید اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِکُمْ یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند علما
من فوق حکام ظالم اند و من تحت ارجل بندگان و خدمتکاران بدمعاش یا من فوق کبار قوم اند و من تحت صغار ایشان اَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعًا یا در
آمیزد شما را با همدیگر گروه گروه هر گروهی را سودای و تمنای و آرزوی و مدعای بخلاف یکدیگر تا آن مخالفت بمقاتله انجامد وَّیُذِیْقَ بَعْضَکُمْ
بچشاند خدای بعضی را از شما بَاْسَ بَعْضٍ رنج و سختی بعضی مراد سیوف مختلفه است که همدیگر را کشته سازند اُنْظُرْ کَیْفَ بنگر که چگونه نُصَرِّفُ
الْاٰیٰتِ میگردانیم آیتها را بوعد و وعید لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُوْنَ ۝ تا باشد که ایشان بدانند وَکَذَّبَ بِهٖ و دروغ میدارند عذاب یا قرآن را
قَوْمُکَ قوم تو که کفار قریش اند وَهُوَ الْحَقُّ و آن عذاب یا کتاب حق و صدق است قُلْ لَّسْتُ عَلَیْکُمْ بگو من نیستم بر شما بِوَکِیْلٍ ۝ نگاهبان
که شما را بمن بازگذاشته باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لِکُلِّ نَبَاٍ مُّسْتَقَرٌّ مر هر چیزی را از وعده و وعید وقتی است که آن
قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزائیست وَّسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۝ و زود باشد که بدانید آن را وَاِذَا رَاَیْتَ الَّذِیْنَ و چون بینی تو آن
کسان را که بتکذیب و استهزا یَخُوْضُوْنَ خوض میکنند و گفتگو می نمایند فِیْٓ اٰیٰتِنَا در آیتهای ما که قرآن است و در آن طعن می کنند فَاَعْرِضْ
عَنْهُمْ پس اعراض کن و منشین با ایشان حَتّٰی یَخُوْضُوْا تا وقتیکه درآیند فِیْ حَدِیْثٍ غَیْرِهٖ در سخنی دیگر غیر قرآن وَاِمَّا یُنْسِیَنَّکَ
الشَّیْطٰنُ و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب بانحضرت است و مراد امت اند فَلَا تَقْعُدْ پس منشین بَعْدَ
الذِّکْرٰی بعد آنکه یاد کنی ذکر خدا را مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ۝ با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزا کنند در موضع تصدیق و تعظیم تسبیب

نزول آیت این بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی بالبعضی از کلمات
آن حق سبحانه و تعالی حکم فرمود چون ببینید که کفار شروع تکذیب قرآن کردند برخیزید و از ایشان دوری جوئید اهل اسلام گفتند یا رسول الله
ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز در مسجد اند و همواره سخریه می کنند با قرآن و اهل ایمان و ما نمی توانیم که ترک
مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از خوض منع نمی توانیم کرد آیا آثم باشیم یا نی این آیت آمد که وَمَا عَلَى الَّذِينَ و نیست بر آنانکه يَتَّقُونَ یعنی
پرهیز نمایند از خوض کردن مِنْ حِسَابِهِمْ از شمار اهل خوض یعنی از جرائم و آثام ایشان مِّن شَيْءٍ از چیزی وَلَٰكِن ذِكْرَىٰ و لیکن بر ایشان
هست که پند دهند ایشان را پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبائح یا اظهار کراهت کنند از افعال و اقوال ایشان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۝
تا باشد که پرهیز کنند از این عمل و شرم دارند وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه فرا گرفتند دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا
دین خود را بازی و مشغولی طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو و بازی نهاده چون عبادت اصنام و تحریم بحیره و سوائب یا دینی که پیغمبر
را بدان دعوت میکند بآن سخریه میکنند و استهزا یا عید خود را که میقات عبادت است بلهو و لعب می گذرانند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
و فریب داده است ایشان را زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث می کنند وَذَكِّرْ بِهِ و پند ده ایشان را بقرآن أَن تُبْسَلَ تا تسلیم کرده
نشود و بهلاک یا رسوا نگردد و یا گرفته نشود نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ نفس هر کافری بآنچه کرده است از بدیها لَيْسَ لَهَا نیست مر آن نفس گرفتار
شده را مِن دُونِ اللَّهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی که مدد تواند کرد وَلَا شَفِيعٌ و نه خواهنده که او را از عذاب خلاصی دهد وَإِن تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ
و اگر فدا دهد آن نفس هر فدای که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لَّا يُؤْخَذْ مِنْهَا از آن فدا نگیرند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آن کسانند که
أُبْسِلُوا سپرده شدند ببلا یک عذاب بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کرده اند از قبائح افعال لَهُمْ مر ایشان راست در دوزخ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ
آشامیدنی از آب جوشانیده که درون ایشان را بسوزاند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و عذابی دردناک که بیرون ایشان محرق میسازد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ۝
بجهت آنکه ایشان بودند که کافر می شدند قُلْ أَنَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ بگوای محمد آیا می پرستیم بجز خدای یعنی نمی پرستیم مَا لَا يَنفَعُنَا آنچه ما را
سود نکند اگر طاعت او کنیم وَلَا يَضُرُّنَا و زیان نرساند اگر فروگذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر وَنُرَدُّ آیا باز گردیم عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بر
پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ پس از آنکه ما را راه نمود خدای باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد
اگر از دین حق برگردیم باشد مثل ما كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ مانند کسیکه برده باشند او را دیوان فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در بیابان و
از راه راست بیفکنند حَيْرَانَ متحیر مانده و نه راه میداند و نه چاره کار خود میتواند لَهُ أَصْحَابٌ مر او را یاران مصاحبانند که از روی شفقت
يَدْعُونَهُ میخوانند او را إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا بسوی راه راست و میگویند بیا بجانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن
و بازگشتن اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاکت می افتد و اگر سخن اصحاب می شنود بسر منزل نجات میرسد و حاصل تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابه است
بکسیکه او را غولان و دیوان از میان کاروان که مومنانند ربوده در بیابان خطرناک برده اند و رفیقان کاروان که مومنانند او را براه شارع که منهج
شریعت است میخوانند و دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت میکشد اگر برگردد و خود را بکاروان رساند در زمره ایشان داخل شود و اگر با دیوان ماند
در کفر و زندقه بمیرد قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ بگو بدرستیکه دین خدای یعنی اسلام هُوَ الْهُدَىٰ اوست دین درست و راه راست وَأُمِرْنَا و ما را
فرموده اند لِنُسْلِمَ تا گردن نهیم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر پروردگار عالمیان را وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و دیگر فرموده اند آنکه بپای دارید نماز را
وَاتَّقُوهُ و بترسید از خدای در اهمال آن وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ و اوست آن خدای که بسوی او تُحْشَرُونَ ۝ جمع کرده خواهید شد بروز قیامت
وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و اوست آنکس که بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق چه مصنوعات او دلائل
قدرت و وحدانیت او است وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیز را که تکوین او خواهد امر فرماید كُن فَيَكُونُ پس باشد

پس بها شد آنچه مراد روز قیامت است و تکوین حشر اموات و احیای ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راست است وَلَهُ الْمُلْكُ و مر او راست پادشاهی
يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ در آن روز که دردمند در صور و آن شاخیست که در آن خواهند دمید و بسید میدان و ذکر آن بیاید ان شاء الله تعالی
عَالِمُ الْغَيْبِ او است یعنی خدای داننده غیب که عالم ملکوت است وَالشَّهَادَةِ و دانای شهادت که عالم ملک است وَهُوَ الْحَكِيمُ و او است
خداوند حکمت در بعث و حشر خلائق الْخَبِيرُ دانا بآنکه کی برانگیزد و بر چه وجه حشر کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم
را که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه بدو اقتدا کنند در توحید و پرستش واجب الوجود و قصه او آنست که گفت لِأَبِيهِ آزَرَ مر پدر خود
آزر را و در کتب تواریخ نام او تارخ است و آزر لقب او است و معنی آزر پرستنده بت به بر تقدیر گفت مر او را که ای پدر أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً
آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده بخدائی إِنِّي أَرَاكَ بدرستیکه من ترا وَقَوْمَكَ و گروهی را که متابع تواند فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ گمراهی
هویدا وَكَذَٰلِكَ و چنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان نُرِي إِبْرَاهِيمَ بنمودیم ابراهیم را مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عجائب
و بدائع آسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمر است و ملکوت زمین شجر و حجر و حق سبحانه و تعالی ابراهیم را بر صخره
برآورد و آسمانها و زمینها از زیر و زبر عرش تا تحت الثری بر وی منکشف ساخته تا استدلال کند بران بر قدرت کامله حق تعالی وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ۝
و تا باشد از بیگمانان یا موقن بود در علم استدلالی آورده اند که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود در بابل شبی در واقعه دید که یکی
از افق آن بلده طلوع نمود که در شعشعه جمال او نور آفتاب و مهتاب نابود گشت از غایت فزع بیدار شد و کاهنان و حکمای مملکت تعبیر این واقعه
بران وجه کردند که درین سال بولایت بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانه عدم بفضای صحرای وجود خواهد آمد که هلاکت تو و زوال مملکت تو بر دست
او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نپیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر ده از ایشان یکی را موکل
ساخت و آزر را که یکی از مقربان و محرمان نمرود بود شبی با زن او ادانی بنت تمر پنهان از موکلان خلوتی دست داد و او حامله شد و بامدادش کاهنان نمرود
گفتند که امشب آن کودک برحم مادر پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید فی الحال بکشند زنانیکه در تفحص احوال
حوامل بودند چون بر مادر ابراهیم اثر حمل ظاهر نبود از وی درگذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وقتیکه وضع حمل نزدیک رسید ادانی بترسید که اگر پسر نزاید
ناگاه خبر وی بکسان نمرود رسد و فی الحال او را بکشند بهانه از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه نشان داشت در آن غار ابراهیم را بزاد و در
خرقه پیچیده همانجا گذاشته در غار بسنگ استوار کرد و آزر را که از قصه حمل خبر داشت گفت ای آزر از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم و پسری بزادم فی الحال
هم در خاک دفن کردم و باز گشتم آزر باور کرد و ادانی روزی دیگر بغار آمده دید که ابراهیم انگشتان خود را می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید
خوشدل شد و بشهر مراجعت نمود القصه ابراهیم چون شیر تربیت از پستان عنایت الهی مینوشید بر روزی چندان می بالید که کودکی دیگر بماهی و بماهی
چندان بزرگ می شد که دیگری بسالی بیت چو ماه نو که باروی دل افروز + بود زاینده نورش روز تا روز + چون پانزده ماه شد با پانزده ساله
مقابل گشت و از غار بیرون آمده گفته اند هشت یا سیزده یا هفده سال در غار بود و بر هر تقدیر چون ابراهیم بزرگ شد ادانی گفت با آزر که پسر تو
که از وی خبر مرگ او بدروغ دادم بجوانی رسیده است در غایت خوبروئی و نیکوخوئی لیکن در راه در غار در آورده ابراهیم را بوی نمود آزر بجمال
پسر خویش خوش برآمد و مادرش را گفت این پسر را از غار بخانه در آور که بملازمت نمرود بریم آزر برفت و ادانی ابراهیم را از غار بدر آورد نماز
شام بود و در بیابان غار گله های اسپ و شتر و رمه های گوسپند جمع بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها چه چیز است و چه نام دارد مادر او را خبر داد
ابراهیم گفت هر آینه اینها را پروردگاری باشد که آفریده است و حال آنکه روزی میدهد پس مادر را گفت هیچ مخلوق را از خالقی که آفریدگار او باشد و مدد تربیت
و پرورش یابد چاره نیست پس گفت پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار توام گفت پروردگار تو کیست گفت پدر تو گفت خدای
او کیست گفت نمرود ابراهیم پرسید که خدای نمرود کیست مادرش بانگ بر وی زد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود

بعضی ستاره و آفتاب و ماه را می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود می کردند ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ
پس آن هنگام چون شب بر وی درآمد و تاریک شد رَاٰ كَوْكَبًا دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب بطلوع
کرده پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند قَالَ گفت ابراهیم هٰذَا رَبِّيْ آیا اینست پروردگار من بر سبیل استفهام
یا بزعم آن قوم فَلَمَّا اَفَلَ پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت قَالَ لَا اُحِبُّ الْاٰفِلِيْنَ گفت دوست ندارم فرو روندگان را زیرا
که زوال و انتقال بر پروردگار عالم روا نباشد پس قدری راه دیگر برفتند و شب چهاردهم بود بر طبق سیمین ماه بر کناره خوان سبز فلک نمودار
گشت فَلَمَّا رَاَ الْقَمَرَ بَازِغًا پس چون دید ماه را برآینده و تابنده و جمعی از ماه پرستان پیش وی بسجده درافتاده قَالَ هٰذَا رَبِّيْ گفت آیا است
پروردگار من فَلَمَّا اَفَلَ پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قَالَ گفت ابراهیم لَئِنْ لَّمْ يَهْدِنِيْ
رَبِّيْ اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود لَاَكُوْنَنَّ هر آینه باشم مِنَ الْقَوْمِ الضَّآلِّيْنَ از گروه گمراهان پس از آنجا درگذشتند
و بنزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدای طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند فَلَمَّا رَاَ الشَّمْسَ پس چون دید ابراهیم آفتاب را
بَازِغَةً برآینده و جهان را بنور خود آراینده قَالَ هٰذَا رَبِّيْ گفت اینست که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار ماست هٰذَآ اَكْبَرُ این کوکب
بزرگترست در جرم و بیشترست در روشنائی فَلَمَّآ اَفَلَتْ پس چون نشان زوال و انتقال بر وی ظاهر شد قَالَ يٰقَوْمِ گفت ای قوم من اِنِّيْ
بَرِيْٓءٌ بدرستیکه من بیزارم مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ از آنچه شما انبازی می گیرید بخدای اِنِّيْ وَجَّهْتُ وَجْهِيَ بدرستیکه من خالص کردم دین خود را
یا روی دل خود را متوجه ساختم لِلَّذِيْ مران کسی را که از محض قدرت فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را حَنِيْفًا در
حالتیکه من مائلم از همه ادیان باطله بدین توحید وَّمَآ اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ و نیستم من از شرک آرندگان در تفسیر منیر مذکورست که چون ابراهیم
بشهر آمد او را بدیدن نمرود بردند و او در غرفه منظر بود ابراهیم او را بدید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزان پری پیکر گرد تخت او صف زده
از مادر پرسید که این چه کس است که مرا بدیدن او آورده اند گفت خدای همه ماست پرسید این ملازمان بر حوالی تخت کیانند گفت آفریدگان وی ابراهیم
تبسمی فرمود و گفت ای مادر چگونه است که این خدای شما دیگران را از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم پیوسته
مذمت بتان کردی و پرستندگان را دشنام دادی و قوم او با او مجادله می کردند چنانچه حق سبحانه خبر داد وَحَآجَّهٗ قَوْمُهٗ و حجت جستند بر وی
قوم وی و مخاصمه کردند در توحید قَالَ اَتُحَآجُّوْٓنِّيْ گفت آیا با من حجت باطل میگوئید فِي اللّٰهِ در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید
وَقَدْ هَدٰىنِ و حال آنکه خدای تعالی مرا راه نموده است بتوحید خود و ایشان او را تخویف کردند که با معبودان من استهزا مکنی ایشان بلاهای بتو خواهند
رسانید ابراهیم فرمود وَلَآ اَخَافُ و نمی ترسم مَا تُشْرِكُوْنَ بِهٖٓ از آنچه شما شرک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که بکسی مضرت توانند رسانید
اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ مگر آنکه خواهد رَبِّيْ شَيْـًٔا پروردگار من چیزی را از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد وَسِعَ رَبِّيْ و رسیده است پروردگار من یعنی احاطه کرده
كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را عِلْمًا از جهت علم اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ آیا پند نمی گیرید تا میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی نمایند وَكَيْفَ
اَخَافُ مَآ اَشْرَكْتُمْ و چگونه ترسم از آنکه شما با او انبازی گرفتید وَلَا تَخَافُوْنَ و نمی ترسید شما اَنَّكُمْ اَشْرَكْتُمْ بِاللّٰهِ از آنکه شرک می آرید بخدای
و شریک او می دارید مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهٖ آن چیزی را که فرو نفرستاده است خدای بشرک کردن او عَلَيْكُمْ بر شما سُلْطٰنًا کتابی و حجتی فَاَيُّ
الْفَرِيْقَيْنِ پس کدام از این دو گروه موحدان و مشرکان اَحَقُّ بِالْاَمْنِ سزاوارترند بایمن بودن از عذاب خدای تعالی پس مرا جواب دهید
اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اگر هستید که دانید آنرا که او باید ترسید که قادرست بر ایصال نفع و ضر آنگاه حق سبحانه و تعالی از سوال ابراهیم جواب میدهد وقف لازم
که سزاوارتر بایمنی اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آن کسانند که ایمان آوردند وَلَمْ يَلْبِسُوْٓا و نیامیختند اِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ایمان خود را بشرک یعنی از شرک
جلی ایمان خود را خالص کرده و بشرک خفی نیز نیامیختند اُولٰٓئِكَ آن گروه لَهُمُ الْاَمْنُ مر ایشان راست ایمنی از خلود در دوزخ وَهُمْ

ع

مهتدون ۵ و ایشانند راه یافتگان وَتِلْكَ و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم بر افول کواکب تا اینجا حُجَّتُنَا حجت و برهان ما بود که از روی
درستی آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ دادیم آنرا با براهیم تا حجت گرفت بدان عَلَى قَوْمِهِ ما بر قوم خود نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ بر میداریم بپایهای بلند مَنْ نَشَاءُ
هر کرا خواهیم در علم و حکمت إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو حَكِيمٌ خداوند حکمت ست در بر داشتن و فرو گذاشتن بندگان عَلِيمٌ داناست بحال
هر کس در رفع و خفض او وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را إِسْحَاقَ پسر او اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل ست وَيَعْقُوبَ و نبیرهٔ او که اسرائیل ست
كُلًّا هَدَيْنَا هر یکی ازین هر دو را هدایت نمودیم وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ و راه نموده بودیم نوح را پیش از ابراهیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ و هدایت
دادیم از درخت نوح و بعضی گفته اند از ذریت ابراهیم و اول اصح است زیرا که یونس و لوط که درین آیت اند که را اند از ذریت ابراهیم نبوده اند و باقی
که از ذریت ابراهیم اند هم از ذریت نوح است باتفاق پس حق سبحانه میگوید که از ذریت نوح راه نمودیم دَاوُدَ داود را که پسر ایشان ست از
اولاد یهودا وَسُلَيْمَانَ و پسر او را سلیمان وَأَيُّوبَ و ایوب را که پسر اموص ست از اسباط عیص بن اسحق وَيُوسُفَ یوسف بن یعقوب را وَمُوسَى
وَهَارُونَ و موسی و برادر او هارون را که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب وَكَذَلِكَ و همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم برفعت درجات نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ ۵ جزا میدهیم نیکوکاران را فرا خور استحقاق ایشان وَزَكَرِيَّا و دیگر راه نمودیم زکریا را و او پسر آذر بن مسلم ست از اولاد رحبعم بن
سلیمان وَيَحْيَى یحیی را وَعِيسَى و عیسی را که پسر مریم ست و مریم دختر عمران از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل بودند و گفته اند عمران پسر اخشم بن
اموص ست از اولاد سلیمان ع و ازینجا معلوم میشود که نسب از طرف مادر صحیح ست که عیسی را در ذریت نوح یا ابراهیم یاد کرده و حال آنکه نسب او از مادر ست نه از
پدر پس حسن و حسین را هم از اولاد رسول باید دانست و حجاج درین باب مغالطه میکرد وَإِلْيَاسَ و دیگر الیاس را که بقول اصح پسر بشر بن فنحاص بن عیزار
بن هارونست و آنکه گفته اند مراد ادریس ست دور مینماید چه ادریس از آبای نوح ست نه از اولاد او كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ ۵ همه این پیغمبران از شایستگان
اند وَإِسْمَاعِيلَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم ست وَالْيَسَعَ یسع را که پسر اخطوب است و ابن العجوز مشهور وَيُونُسَ و یونس بن متی را وَلُوطًا و لوط را
که پسر هاران بوده و هاران برادر حضرت ابراهیم ست علیه السلام و علی نبینا و علی جمیع الانبیاء والمرسلین وَكُلًّا فَضَّلْنَا و همه را فضیلت دادیم بنبوت
عَلَى الْعَالَمِينَ ۵ بر عالمیان از جن و انس وَمِنْ آبَائِهِمْ و هدایت دادیم بعضی از پدران این پیغمبران وَذُرِّيَّاتِهِمْ و برخی را از فرزندان ایشان وَإِخْوَانِهِمْ
و بعضی را از برادران ایشان وَاجْتَبَيْنَاهُمْ و برگزیدیم این پیغمبران را وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۵ و راه نمودیم ایشانرا یعنی ثابت داشتیم بر راه
راست ذَلِكَ آن دین که این انبیا بدان متدین بودند هُدَى اللَّهِ دین خدایست يَهْدِي بِهِ راه مینماید بدان دین بفضل خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا می
خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَلَوْ أَشْرَكُوا و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدای با وجود این همه فضل و کمال لَحَبِطَ عَنْهُمْ هر آینه باطل گردد و نیست شود
از ایشان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۵ آنچه ایشان عمل کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمال ست درین آیت تهدید عظیم ست مر مشرکان را أُولَئِكَ آن گروه انبیا الَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانند که داده ایم ایشان را کتاب وَالْحُكْمَ و داده ایم حکمت در فصل دادن امور وَالنُّبُوَّةَ ۵ و پیغمبری فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا پس اگر
کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت هَؤُلَاءِ این گروه معاندان از قریش فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا پس بدرستیکه ما برگماشتیم و مهیا کردیم برای ایمان بدینها
قَوْمًا گروهی را که از روی صدق لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ۵ نیستند بدین چیزها کافر و آن پیغمبران و متابعان ایشانند و گفته اند این قوم اشارت
با نصارست با اهل مدینه و چون در وقت نزول این سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارتست بایمان ایشان أُولَئِكَ الَّذِينَ
آن گروه انبیا آنانند که هَدَى اللَّهُ راه نمود خدای ایشان را بدین خود که اسلام ست فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریقهٔ ایشان اقتدا کن مراد
آنچیزیست که بدان متفق بودند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب آورده که آنچه حق سبحانه و تعالی حضرت محمد را فرموده فبهدیهم اقتده
یعنی بسیر انبیا اقتدا کن و احوال ایشانرا پیروی نما اشارتست آنکه بوصف و سیرت هر یکی مطلع شده آنچه حسن آنرا اختیار فرماید پس اقتدای پیغمبر بدیشان
در اصول دین نشاید چه در آن تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ شرائع ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و مکارم

اوصاف حواہد بود از صفات سنیہ و خصال رضیہ ہر یک از ایشان متفرق بودہ نزد آنحضرت تنہا مجمع است پس از ہمہ افضل و اکمل باشد **نظم** ہرچہ
بخوبان جہان دادہ اند + قسم تو یکو تر از آن تو دادہ اند + ہرچہ نثار نداران دلبران + جملہ تر است و زیادت بران + قُل بگو ای محمد با کافران لَآ
اَسْئَلُكُمْ نمی خواہم از شما عَلَيْهِ بر پیغام رسانیدن از خدای آنچہ امر دی چنانچہ پیش از من ہیچ پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبید اِنْ هُوَ
نیست این تبلیغ من اِلَّا ذِكْرٰى لِلْعٰلَمِيْنَ مگر پندی مر عالمیان را وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ و تعظیم نکردند جہودان خدای را حَقَّ قَدْرِهٖٓ چنانچہ سزای
تعظیم او باشد و در کشف الاسرار گوید خدا را نشناختند چنانچہ حق شناختن او باشد آری قدم را با حدوث چہ نسبت خاک و آب را با رب الارباب
چہ مناسبت بزرگی را از شناخت الٰہی سوال کردند فرمود کہ کل اخطر سالک فہو علی خلاف ذلک **بیت** ہرچہ آن بر ہم نہاد دست عقل حس و فہم
کبریایش سنگ بطلان اندران انداختہ + و حضرت حقائق پناہی خلدت ظلال کمالہ بالفیض الالٰہی در شرح رباعیات فرمودہ اند کہ معرفت و ادراک
حق سبحانہ و تعالیٰ باعتبار کہ ذات و تجرد او از تعینات اسما و صفات ممتنع ست مر غیر حق سبحانہ را زیرا کہ ازین حیثیت بحجاب عزت محتجب ست و برداے
کبریا مختفی و ہیچ نسبت نیست میان او و ماسوای او پس شروع در طریق معرفت او ازین وجہ اضاعت بضاعت وقت ست **مصرع** بخیال در نگنجد تو خیال
خود مرنجان + و امام علامہ قدس اللہ روحہ در اسرار الفصل فرمودہ کہ ای آنکہ اشارت تو محال و عبارت از تو وبال **قطعہ** کُنہ خود دم در حور
اثبات تو نیست + مفہوم دلم از تو جز آیات تو نیست + من ذات ترا بواجبی کی دانم + دانندہ ذات تو بجز ذات تو نیست + و گفتہ معنی این آیت
اینست کہ + ما وصفوا اللہ حق وصفہ + آوردہ اند کہ مالک بن الصیف کہ سر حلقہ احبار یہود بود بخدمت سید عالم آمد آنحضرت ؐ با وی گفت سوگند
می دہم ترا بدان خدای کہ توریت را بر موسیٰ نازل گردانید کہ در توریت دیدہ کہ خدای تعالیٰ دانشمند فربہ را دشمن می دارد گفت آری این خبر
در توریت ہست حضرت فرمود کہ ای حبر تو پر از خود پرستی تری او در غضب شد و گفت خدای ہیچ کتاب بر ہیچکس نازل نساختہ است آیت
آمد کہ اینہا خدا را چنانچہ می باید وصف نکردند اِذْ قَالُوْا چون گفتند مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ نفرستادہ است خدای عَلٰى بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ بر ہیچ
بشری ہیچ چیز از وحی و احکام شرع و چنین صفتی را کہ انزال کتب و ارسال رسل ست از حق سبحانہ سلب کردند قُلْ بگو مَنْ اَنْزَلَ الْكِتٰبَ
الَّذِيْ کہ فرستاد آن کتاب را جَآءَ بِهٖ مُوْسٰى کہ آمد بوی موسیٰ یعنی توریت نُوْرًا در حالتیکہ نور و روشنائی دہندہ وَّهُدًى لِّلنَّاسِ
و راہ نمایندہ مر مردمان را تَجْعَلُوْنَهٗ میگردانید و آید آن را قَرَاطِيْسَ صحیفہا و طومارہا و در ورقہای پراگندہ تُبْدُوْنَهَا آشکارا می کنید
آنچہ می خواہید وَتُخْفُوْنَ كَثِيْرًا و پنہان می سازید بسیاری از آن چون نعت مصطفیٰ ؐ و آیت رجم و غیر آن وَعُلِّمْتُمْ و آموختہ شدید ای
ای اہل اسلام بزبان محمد مصطفیٰ مَّا لَمْ تَعْلَمُوْٓا آنچہ ندانستید اَنْتُمْ وَلَآ اٰبَآؤُكُمْ نہ شما و نہ پدران شما از امر و نہی و حلال و حرام قُلِ اللّٰهُ
بگو ای محمد کہ خدای فرستاد و این جواب آنست کہ فرستاد توریت را ثُمَّ ذَرْهُمْ پس آن یہود دست بازدار و بگذار ایشان را تا پوشند
فِيْ خَوْضِهِمْ يَلْعَبُوْنَ در اباطیل و خرافات خود بازی می کنند شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس اللہ روحہ در کلمہ قل اللہ ثم ذرہم فرمودہ کہ اللہ بس ما سواہ ہوس
و انقطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس روحہ فرمودہ کہ قل اللہ دل بسوی او دار ثم ذرہم غیر او را فرو گذار شبلی قدس سرہ با بعضی از اصحاب خود می گفت
علیک باللہ و دع اسواہ **شعر** چون تفرقہ دل ست حاصل ز ہمہ + دل را بیکی سپار بگسل ز ہمہ + وَهٰذَا كِتٰبٌ اَنْزَلْنٰهُ و این قرآن کتابیست کہ
فرستادیم او را مُبٰرَكٌ بسیار فائدہ و با برکت مُّصَدِّقُ الَّذِيْ بَيْنَ يَدَيْهِ باور دارندہ آنچہ پیش از وی بودہ از کتب وَلِتُنْذِرَ تا بیم کنید
این کتاب و شخص بتمامی خوانند یعنی تا تو بیم کنی اُمَّ الْقُرٰى اہل مکہ را وَمَنْ حَوْلَهَا و ہر کہ گرداگرد مکہ است یعنی مجموع اہل مشرق و مغرب را قری
جمع قریہ است و او را از قری گرفتہ اند کہ بمعنی جمع ست پس ہر کجا مجمع باشد از شہر و دیہ آن را قریہ توان گفت مکہ را ام القری گفت بجہت آنکہ تمام زمین را
از تحت او بسط کردہ اند یا آنکہ قبلہ اہل قری ست و مجمع ایشان را در وقت حج وَالَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ و آن کسانیکہ ایمان آوردہ اند
بآخرت يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ایمان می آرند بکتاب یا بپیغمبر چہ تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت ست و خوف سبب تدبر و تفکر در آنکہ نجات

بمتابعت پیغمبر و قرآن دست دهد وَهُمْ و ایشان که بنبی و کتاب میگروند عَلٰی صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ بر نمازهای خود محافظت می نمایند
زیرا که نشانهٔ ایمان و ستون دین نماز ست آورده اند که مسیلمهٔ کذاب و اسود بن عنسی دعوت نبوت کردند و حضرت رسول ؐ را از سبب دعوی
دروغ ایشان غبار ملال بر صفحهٔ خاطر عاطر نشسته حضرت عزت ستمگاری ایشان را شرح داد که وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمگار تر مِمَّنِ
افْتَرٰی از آن کس که افترا کرد و بربست عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغی و گفت که من پیغمبرم اَوْ قَالَ یا گفت اُوْحِیَ اِلَیَّ وحی می کنند بمن
وَلَمْ يُوْحَ اِلَيْهِ شَيْءٌ و حال آنکه وحی نکرده اند بدو چیزی مسیلمه اباطیل و مفتریات بر هم می بست و می گفت این وحی ست که بمن فرود
آمده و اسود بن عنسی نیز می گفت که شخصی بر من ظاهر می شود بر حماری نشسته و سخنان بر من القا می کند وَمَنْ قَالَ و کیست ظالم تر از آن
کس که گفت سَاُنْزِلُ زود باشد که نازل گردانم مِثْلَ مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ مانند آنچه خدای نازل گردانیده گویند که این سخن عبد الله بن
سعد ست که کاتب دیوان نبوت بودی روزی که آیت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ سُلٰلَةٍ مِّنْ طِيْنٍ می نوشت و تقلب اطوار او از علقه و مضغه
و عظم و لحم ملاحظه کرد و بعد از آنکه کلمات ثُمَّ اَنْشَاْنٰهُ خَلْقًا اٰخَرَ شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فَتَبٰرَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخٰلِقِيْنَ حضرت رسالت
پناه گفت بنویس که همچنین نازل شد و عبد الله در شک افتاده مرتد گشت گفت اگر محمد صادق ست پس بر من هم وحی فرود می آید چنانچه بر وی می آید
و اگر کاذب ست من هم گفتم چنانچه او میگوید وَلَوْ تَرٰی و اگر ببینی تو اِذِ الظّٰلِمُوْنَ چون باشند ظالمان یعنی کافران فِيْ غَمَرٰتِ الْمَوْتِ
در سکرات و شدتهای مرگ وَالْمَلٰٓئِكَةُ و فرشتگان عذاب بَاسِطُوْٓا اَيْدِيْهِمْ گسترانندگان دستهای خود را برای قبض ارواح ایشان
زود بنا بمعنی گفته که دستها گشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان می زنند و می گویند اَخْرِجُوْٓا اَنْفُسَكُمْ
بیرون آرید روحهای خود را از جسدهای خود چون متقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی طلبد یا میگویند فرشتگان بدر آرید روحهای خود را
از عذاب اگر میتوانید اَلْيَوْمَ امروز که وقت مردن شماست تا ابد الآباد تُجْزَوْنَ جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُوْنِ بعذاب خوار کننده بِمَا
كُنْتُمْ تَقُوْلُوْنَ بسبب آنکه بودید که میگفتید عَلَى اللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ بر خدای چیزی که نه راست بود وَكُنْتُمْ عَنْ اٰيٰتِهٖ و بودید که از آیات او
گردن کشی میکردید و تعظیم نمی نمودید و در آن تامل نه بر میداشتید وَلَقَدْ جِئْتُمُوْنَا و بدرستیکه آمدید برای حساب و جزا فُرَادٰی تنها نه مال
با شماست و نه فرزندان و نه خدم و حشم و نه یار و نه مددگار كَمَا خَلَقْنٰكُمْ مانند چنانچه شما را آفریده بودیم اَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار در رحم مادر برهنه
برهنه وَتَرَكْتُمْ و بگذاشتید مَّا خَوَّلْنٰكُمْ آنچه عطا کرده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان مینازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید
وَرَآءَ ظُهُوْرِكُمْ از پس پشت خود و نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید وَمَا نَرٰی مَعَكُمْ و نمی بینیم با شما شُفَعَآءَكُمُ شفیعان شما را
الَّذِيْنَ زَعَمْتُمْ آنانکه گمان بردید از روی جهالت اَنَّهُمْ فِيْكُمْ شُرَكٰٓؤُا بدرستیکه ایشان در تربیت شما شریکان خدااند لَقَدْ تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ
بدرستیکه بریده شد پیوند شما و حفص بنصب نون خوانده یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت و مودت وَضَلَّ عَنْكُمْ گم شد از شما مَّا كُنْتُمْ
تَزْعُمُوْنَ آنچه بودید که گمان می بردید که بتان شفیعان شما اند اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای فَالِقُ الْحَبِّ شکافندهٔ تخم ست که از وی نبات روید
وَالنَّوٰی و شکافندهٔ دانه است تا نهال از آن بر آید يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می آرد زنده یعنی نبات را که بنشو و نما حیاتی دارد مِنَ الْمَيِّتِ از مرده
که تخم و دانه است یا بیرون آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مومن را از کافر و عاقل را از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ و بیرون آرنده مرده است چون
تخم یا نطفه یا بیضه مِنَ الْحَيِّ از زنده که نبات و آدمی و مرغ ست ذٰلِكُمُ اللّٰهُ این زنده کننده و میراننده الله است فَاَنّٰی تُؤْفَكُوْنَ
پس کجا گردانیده می شوید از وی فَالِقُ الْاِصْبَاحِ شکافنده عمود صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی برد و روشنائی آورد وَجَعَلَ الَّيْلَ
و گردانید شب را سَكَنًا آرامگاه خلق تا از تعب حرکات روز بر آسایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و ساخت آفتاب و ماه را حُسْبَانًا نشانها می شمار
یعنی از ایشان ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعین گردد ذٰلِكَ این کار که تسییر داد سیر شمس و قمر است برای حساب

تقدیر العزیز تقدیر خداوندیست غالب که حکم او بر همه جاریست العلیم دانا به تدبیر مملکت خود وهو الذی و اوست آن خداوندی که بقدرت
کامله و حکمت بالغه جعل لکم النجوم بیافرید برای شما ستارها لتهتدوا بها تا راه بیابید بسبب آنها فی ظلمت البر در تاریکیهای دشت در
بیابان والبحر و در تاریکیهای دریا و نجوم را بجز این منافع دیگر است چون زینت سما و رمی شیطان و غیر آن و در تیسیر گفته که ذکر این منفعت کرده درینجا
دلیل قدرت ظاهرتر است زیرا که نجوم را بر فلک دلیل معرفت طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قد فصلنا الایت بدرستیکه روشن
و مبین ساختیم نشانهای قدرت را لقوم یعلمون برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وهو الذی انشاکم و اوست آنکس که بیافرید شما را من نفس
واحدة از یک تن که آدم است فمستقر پس شما را قرارگاهی ست در صلب پدر یا روی زمین ومستودع و جای ودیعتی در رحم مادر و بر عکس نیز گفته اند
یعنی مستقر رحم ست و مستودع صلب یا مستقر قبر ست و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا که آدمی قرار ندارد مستودع اوست چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت یا
دوزخ مستقر اوست و ازینجهت آخرت را دار القرار گفته است و محققان سلوک درین بحث اشارت ست که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معذورند رباعی تو میکه
حقایق و معانی گویند با خلق کجا سر نهانی گویند اسرار غم عشق تو دلها با هم هر دم بزبان بیزبانی گویند قد فصلنا الایت بدرستی که بیان کردیم علامات
وحدانیت خود را لقوم یفقهون برای گروهی که فهم کنند وهو الذی و اوست آنکه انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء
آبی فاخرجنا به پس بیرون آوردیم بآن آب نبات کل شیء رستنیهای هر چیزی مجمل ذکر کرد آنگه مفصل میگوید فاخرجنا منه پس بیرون آوردیم از آن
آب خضرا چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده نخرج منه بیرون آوردیم از آن گیاه سبز حبا متراکبا دانه
بر یکدیگر مرکب شده یعنی خوشها ومن النخل و بیرون آوردیم از خرما بنان من طلعها از شکوفه و غنچه وی قنوان خوشها دانیة شاخها یکدیگر
نزدیک یعنی بر هم پیچیده یا بزمین نزدیک از بسیاری بار وجنت من اعناب و دیگر بیرون آریم بوستانها از انگور والزیتون و بیرون آریم
بآب باران درخت زیتون را والرمان و درخت انار را مشتبها در حالتیکه آن درختان بعضی به بعضی مانند اند در برگ وغیر متشابه
و نامانند یکدیگر اند در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش میباشد و برخی شیرین و بعضی ترش و شیرین انظروا الی ثمره بنگرید بمیوه هر درختی اذا اثمر چون
بیرون آرد ثمر خود را و بغایت خرد و بیمزه در عین خامی وینعه و بنگرید در رسیدگی و پختگی او که چگونه شکل و بوی و مزه و نفع در وی پدید می آید ان فی
ذلکم بدرستیکه درینها که یاد کردیم لایت نشانهاست بر وجود قادر حکیم لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروند وجعلوا و ساختند کافران
واضح آنست که مراد زنادقه اند یعنی مجوس که ساختند یعنی پیدا کردند بزعم خود لله برای خدای شرکاء الجن انبازان جن را یعنی دیوان را گفتند که
شیطان شریک خداست هر چه خیر ست خدای می آفریند و آنرا یزدان می گویند و هر چه شر ست شیطان خلق میکند و او را اهرمن میخوانند وخلقهم و
حال آنست که او آفریده است مر این گبران را و شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق اوست و ایشان مخلوق را شریک خالق می گویند وخرقوا له و
بر می بافتند یعنی کافران برای او بنین پسران چون عزیر و عیسی وبنت و دختران چون ملائکه بغیر علم بی آنکه علم باشد ایشان را
بحقیقت آنچه می گویند سبحانه پاکست خدای وتعلی و برتر ست عما یصفون از آنچه صفت می کنند که او را شریک و فرزند ست و حاشا
وکلا تعالی عن ذلک علوا کبیرا بدیع السموت والارض اوست پدید آرنده آسمانها و زمینها انی یکون از کجا باشد و چگونه بود له ولد او را
فرزندی ولم تکن له صاحبة و حال آنکه نیست مر او را زنی و فرزند از زن و شوهر پدید آید و چگونه او را زن باشد که در زنان و شوهران کفارت
و جنسیت شرط است و او را کفو نیست و میان او و ماسوی مجانست نه وخلق کل شیء و بیافرید همه چیزی را و خالق را مانند نیست
وهو بکل شیء علیم و او بهمه چیزها ست دانا و غیر او را این دانائی نیست پس او را مثل نیست و نه بود و چون کسی مثل و مانند او نباشد پس او را
صاحبه و ولد بر وی محال بود ذلکم آنکه بدین صفتها موصوفست الله خداوند مستحق عبادت اوست ربکم پروردگار شما لا اله الا هو هیچ معبود
سزاوار پرستش نیست مگر او خالق کل شیء آفریننده همه چیز فاعبدوه پس او را پرستید وهو و اوست با وجود این همه صفات علی کل

ع

شیء بر همه چیزها وَكِيلٌ نگاهبان و متولی امور بندگانست لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ در نیابد او را دیدها وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ و او در یابد
خداوندان دیدها را این آیت دلالتی بر نفی ادراک دارد که وقوفست بر کنه شیء و احاطه بدو نه بر نفی رویت چه رویت بی ادراک ممکن ست اگر ادراک را
بمعنی رویت دارند تقدیر باید کرد که نه بیند بصرها او را در دنیا چه رویت در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت شده وَهُوَ اللَّطِيفُ و اوست نیکو کار
الْخَبِيرُ و دانا باسرار در دنیا هیچ گفته که اوست باریک بین و نهان دان کسی نبیند او را چه وی بیند و کسی نداند او را چه وی داند قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ
بدرستیکه آمد بشما نشانهای روشن مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ پس هر که به بیند منفعت او مر او راست وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا و
هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن بر اوست وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ و نیستم من بر شما بِحَفِيظٍ ○ نگاهبان که محافظت اعمال
شما کنم و بران شما را جزا دهم بر من همین تبلیغ ست و بس وَكَذَٰلِكَ و مثل این تصریف که در آیتهای گذشته کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ دیگر میگردانیم آیتهای
قرآن را از خوف برجا و از وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند وَلِيَقُولُوا و تا گویند اهل مکه که تو دَرَسْتَ خوانده و تعلیم گرفته از دیگری زعم
کفار قریش آن بود که حضرت رسالت پناه از جبر و یسار که دو بنده بودند از اسیر روم تعلیم میگیرد و میگوید خدای بمن وحی میکند حق سبحانه میفرماید که ما تصریف
آیات می کنیم تا گویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست وَلِنُبَيِّنَهُ و دیگر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآن را
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ○ برای گروهی که می دانند که این کلام خدایست نقل ست که در مجلسیکه کفار عرب آنحضرت را بدین آبا دعوت میکردند این آیت نازل
شد اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ پیروی آن روکه وحی کرده شد بر تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی
سزاوار پرستش نیست مگر او وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِينَ ○ از شرک آرندگان و با قول ایشان التفات منمای وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر
خواستی خدای که ایشان موحد بودندی مَا أَشْرَكُوا هرگز شرک نمی آوردندی وَمَا جَعَلْنَاكَ و نگردانیدیم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان کافران
نگاهبان وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ○ و نیستی تو بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست آورده اند که چون آیت انکم وما تعبدون
من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما بر بند و گرنه ما نیز خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی هجا میگوئیم آیت
آمد وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ و دشنام مدهید آنان را که می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای و قبائح ایشان یاد مکنید فَيَسُبُّوا اللَّهَ پس ایشان
در مقابله آن ناسزا گویند خدای را عَدْوًا از روی ظلم و تجاوز از حق بِغَيْرِ عِلْمٍ به بیدانستی یعنی این عمل بکنند از روی نادانی حق سبحانه نهی کرد از
دشنام کسیکه مستحق دشنام است تا در برابر آن ست واقع نشود کسی را که مستحق سب نیست كَذَٰلِكَ همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان زَيَّنَّا
لِكُلِّ أُمَّةٍ بیاراستیم برای هر گروهی عَمَلَهُمْ کردار ایشان از نیک و بد در نظر ایشان و کل حزب بما لدیهم فرحون ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ پس بسوی
آفریدگار ایشانست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ بآنچه بودند که عمل
می کردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت پناه گفتند که ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی عصا بر سنگ زد و دوازده چشمه آب جاری شد
و عیسی مرده را بدم زنده کرد از این نوع آیتی بما نمای تا ما بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا برای تو زر گردد حضرت
فرمود که اگر این معجزه بتحقیق بپیوندد مرا تصدیق خواهید نمود جمله بر قبول دعوت عهد کردند و سوگندان غلاظ شداد تاکید نمودند که اگر این معجزه بنمایی
در موافق اهل توحید متابعت تو کنیم در معالم فرموده که حضرت بدعای اشتغال نمود و مقارن آن جبرئیل نزول فرمود و پیغام آورد که من بدعای
تو این کوه را زر سازم اما سنت ما بر آن جاری شده که چون امم انبیا بر نبوت ایشان نشانی خواهند و آن آیت بظهور رسد اگر از عهده عهد
بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستیم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند حضرت
شق ثانی اختیار فرمود آیت آمد وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان ایشان لَئِنْ جَاءَتْهُمْ
آيَةٌ اگر بیاید بدیشان نشانه از آنچه طلب می کنند لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا هر آینه ایمان آرند بدان قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بگو جز این نیست که آیتها و نشانها

بوت کہ معجزات ست عند اللہ نزدیک خداست و او بر اظہار کردن آنچہ خواہد قادر ست وَمَا يُشْعِرُكُمْ و چہ چیز دانا گردانیدہ شما را اے مومنان بآنچہ ازکافران صادر گردد اَنَّهَا اِذَا جَآءَتْ بدرستیکہ چون معجزہا بیاید بدیشان و مشاہدہ کنند لَا يُؤْمِنُوْنَ نخواہند گروید وَنُقَلِّبُ اَفْئِدَتَهُمْ و می گردانیم دلہاے ایشان را از تصدیق وَاَبْصَارَهُمْ و دیدہاے ایشان را از دیدن راہ حق پس ایشان ایمان نمی آرند و در آخرت كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوْا بِهٖ چنانکہ ایمان نیاوردند بآنچہ از آیات ظاہر شد اَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون شق القمر و غیر آن وَنَذَرُهُمْ فِيْ طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُوْنَ ؕ و می گذاریم ایشان را تا در بیراہی خود سرگشتہ می روند وَلَوْ اَنَّنَا نَزَّلْنَا و اگر چنانچہ ما فرو فرستادیم اِلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةَ بسوے این کافران فرشتگان را چنانچہ میگویند لولا انزل علینا الملائکۃ + وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتٰى و اگر سخن می گفتند با ایشان مردگان چنانچہ اقتراح می کنند کہ فاتوا بآبائنا وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ و اگر جمع می کردیم برای ایشان كُلَّ شَيْءٍ ہمہ چیزہا کہ در دنیاست قُبُلًا گروہ گروہ تا گواہی دہند بر وحدت الٰہی و نبوت حضرت رسالت پناہی مَّا كَانُوْا لِيُؤْمِنُوْٓا نبودند و نیستند ایشان کہ ایمان آرند اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ مگر آنکہ خواہد خدای وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر کفار يَجْهَلُوْنَ ؕ نمیدانند کہ اگر ہمہ معجزات بر ایشان نمایند ایمان نخواہند آورد وَكَذٰلِكَ و چنانکہ ترا ای محمد دشمنان ہستند جَعَلْنَا گردانیدیم لِكُلِّ نَبِيٍّ برای ہر پیغمبری عَدُوًّا دشمنی شَيٰطِيْنَ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ گردن کشان از جن و انس و شیاطین الانس کافرانند کہ مثل شیطان دور اند از رحمت رحمٰن يُوْحِيْ بَعْضُهُمْ وسوسہ میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن اِلٰى بَعْضٍ برای برخی از شیاطین انس یا وسوسہ میکنند و خبر میدہند بعضی از جن جن را و برخی از انس انس را زُخْرُفَ الْقَوْلِ سخنان دروغ آراستہ غُرُوْرًا از برای فریب وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را مَا فَعَلُوْهُ نمیکردند دشمنی با پیغمبران فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُوْنَ پس بگذار ایشان را و آن دروغہا کہ برمی بافند و از اینجا معلوم شدہ کہ وسوسۂ شیطان در سخنان رنگین بے اصل برای فریب خلق ست وَلِتَصْغٰٓى اِلَيْهِ و برای آنکہ میل کند بآن اَفْئِدَةُ الَّذِيْنَ دلہای آن کسانیکہ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ نگروند آخرت وَلِيَرْضَوْهُ و برای آنکہ پسندند آنرا وَلِيَقْتَرِفُوْا و برای آنکہ کسب کنند مَا هُمْ مُّقْتَرِفُوْنَ ؕ آنچہ ایشان کسب کنندہ اند از گناہان اَفَغَيْرَ اللّٰهِ بگو ای محمد کہ آیا بغیر خدای اَبْتَغِيْ حَكَمًا طلبم کسی را کہ حکم کند میان من و شما وَّهُوَ الَّذِيْٓ و اوست آنکہ اَنْزَلَ اِلَيْكُمُ الْكِتٰبَ فرو فرستاد بشما قرآن را مُفَصَّلًا ؕ بیان کردہ شدہ در حق و باطل وَالَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ و آنانکہ دادہ ایم ایشان را کتاب چون علمای یہود و نصاری يَعْلَمُوْنَ می دانند اَنَّهٗ مُنَزَّلٌ آنکہ قرآن فرو فرستادہ شدہ است مِّنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی و درستی فَلَا تَكُوْنَنَّ پس مباش تو مخاطب پیغمبرست و مراد امت او یا ہر احدی یعنی چون او را حقیقت قرآن ظاہر شدہ مباش مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ ؕ از شک کنندگان وَتَمَّتْ و تمام شد كَلِمَتُ رَبِّكَ حجت آفریدگار تو در بیان توحید و نبوت صِدْقًا از روی راستی در اخبار و مواعید وَّعَدْلًا ؕ و از روی عدالت در قضیہ و احکام لَا مُبَدِّلَ ہیچکس نیست تبدیل دہندہ لِكَلِمٰتِهٖ ۚ مر اخبار و احکام او را چنانچہ تبدیل دادند آیات توریت را زیرا کہ حق سبحانہ و مدد محافظت قرآن کردہ از تبدیل کہ + انا لہ لحافظون وَهُوَ السَّمِيْعُ و اوست شنواے گفتار ہمہ الْعَلِيْمُ ؕ دانا باسرار ہمہ وَاِنْ تُطِعْ و اگر فرمان بری اَكْثَرَ مَنْ فِي الْاَرْضِ بیشتر کسانے را کہ بر روی زمین اند یعنی کفار و جہلا گویند مراد ارض مکہ است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اہل مکہ را يُضِلُّوْكَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ؕ گمراہ گردانند ترا از راہی کہ بخدا میرسد اِنْ يَّتَّبِعُوْنَ پیروی نمیکنند این گروہ اِلَّا الظَّنَّ مگر گمان خود را و گمان ایشان آن بود کہ پدران ایشان بر حق اند وَاِنْ هُمْ اِلَّا يَخْرُصُوْنَ و نیستند ایشان الا کہ دروغ می گویند بر خدای در تحلیل مردار و تحریم بحائر و انتساب فرزند بوی و اتخاذ شریک در عبادت وی اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بدرستیکہ آفریدگار تو داناترست مَنْ يَّضِلُّ عَنْ سَبِيْلِهٖ ۚ بآنکس کہ گم میشود از راہ وی وَهُوَ اَعْلَمُ و اوست داناتر بِالْمُهْتَدِيْنَ ؕ براہ یافتگان فَكُلُوْا پس بخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ از آن چیزی کہ یاد کردہ شدہ است نام خدای عَلَيْهِ بر وی در زمان ذبح او اِنْ كُنْتُمْ اگر ہستید شما بِاٰيٰتِهٖ مُؤْمِنِيْنَ ؕ

ربع

الربع

بآیتهای خدای و سخنان او در حلال و حرام گردیدگان وَمَا لَكُمْ و چیست شما را أَلَّا تَأْكُلُوا که نخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آنچه یاد کرده اند بر
خدا بر دو در زمان ذبح کردن وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و بدرستیکه تفصیل کرد در آن خدا تعالی بیان فرمود برای شما مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده او بر شما
تفصیل در آن آیت اینست که حرمت علیکم المیتة الآیة و قل لا اجد محرم تفصیل معلوم می‌گرداند یعنی بیان کرده خدای آنچه حرام ساخته بر شما إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ
مگر آنچه چاره شده باشید و محتاج گشته إِلَيْهِ بسوی آن از محرمات که آن نیز حلالست عند الضرورة وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستیکه بسیاری از مردمان لَيُضِلُّونَ
هر آینه گمراه می‌کنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال بِأَهْوَائِهِمْ بآرزوهای خویش بِغَيْرِ عِلْمٍ بی‌دانشی یعنی بی‌دلیلی و حجتی إِنَّ رَبَّكَ
بدرستیکه پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ او است داناتر بِالْمُعْتَدِينَ بآنها که از حد در گذشته باشند وَذَرُوا و دست بدارید ظَاهِرَ الْإِثْمِ آشکارای گناه
وَبَاطِنَهُ و پنهان آنرا یعنی ترک کنید همه گناهان را در آنکه گناه آشکارا باشد یا پنهان گفته اند نکاح محارم مکنید و زنا مائل مشوید یعنی راست گناه ظاهر
آنست که بجوارح میکنند و باطن آنکه بدل می‌اندیشند در حقائق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن اثم میل به نعیمهای عقبی چه هر دو سبب
مشغولی میشود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میلست بشتهیات نفس بجوارح و گناه باطن محبت آرزوهای نفس است
در دل یا ظاهر آنست که خلق را بدان اطلاع افتد و باطن آنکه میان بنده و خدا بود و حقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال و افعال سیئه است که بجوارح و ضمنا
ارتکاب آن دست می‌دهد و گناه باطن عقائد فاسده و عزائم باطله است در بحر الحقائق فرموده که چنانکه انسان را ظاهریست یعنی بدن جسمانی و
باطنی است یعنی دل روحانی گناه را نیز ظاهریست و آن قول و فعل باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که صفات حیوانیست و اوصاف سباعی شیطانی
پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ترک کنید افعال طبع را باستعمال اعمال شرع و دست بدارید از اخلاق ذمیمه نفسانی به تخلق اخلاق ملکی و ربانی و امام
قشیری قدس سره می‌گوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن بتوارزانی داشته که واسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة اینجا میگوید وَذَرُوا
ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن ترک گناه ظاهر و باطن است و ترک گناه ظاهر نجات نفوس است از عذاب نیران و ترک گناه باطن
خلاصی قلوب است از عقوبت حرمان بیت ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه تا از آن صورت و معنی تو پاکیزه شود إِنَّ الَّذِينَ
يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ بدرستیکه آنانکه کسب می‌کنند گناه را ظاهرا و باطنا سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ
بآنچه هستند که کسب می‌کنند آورده اند که مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی گفتندی ای محمد تو گوسفندی که می‌میرد کشنده او کیست فرمود
که آفریننده او گفتند وا عجبا چیزی که یاران تو می‌کشند و سگ و چرغ هلاک می‌کنند حلال و پاکست و هر چه خدا می‌کشد حرام و ناپاکست
از این سخن وسوسه در خواطر ضعفای اهل اسلام افتاد آیت آمد وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آنچه یاد نکرده اند
نام خدای را بذبح آن و امام احمد حنبل رح حرام داند لحم متروک التسمیه را خواه بعمد و خواه بسهو و امام مالک و امام شافعی رح بخلاف این می‌گویند ذبیحه
مسلمان حلال است اگرچه تسمیه نگفته باشد و امام ابو حنیفه رح میان عمد و نسیان فرق می‌کند اگر ترک تسمیه بعمد کرد حرام است و الا حلال وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ
و بدرستیکه خوردن آن فسق است وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ و بدرستیکه دیوان لَيُوحُونَ هر آینه بوسوسه می‌کنند إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ بدوستان خود
از کافران لِيُجَادِلُوكُمْ تا با شما خصومت کنند که هر چه خود می‌کشید می‌خورید آنچه خدا کشته است می‌گذارید وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ و اگر شما ای مومنان
فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرام است إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستیکه شما مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدای و فرمانبرداری غیر او شرکست أَوَمَنْ
كَانَ مَيْتًا آیا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده گردانیم او را باسلام یا علم یا هدایت وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا و دادیم مر او را نوری
از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ می‌رود بآن نور در میان مردمان راه راست پس آیا چنین کس باشد یعنی نباشد كَمَنْ
مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسیکه صفت او آنست که در تاریکیها مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا نیست بیرون آینده از آن كَذَٰلِكَ همچنانکه آراستیم ایمان
را در دل مومنان زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ زینت داده اند برای کافران مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه می‌کنند از عبادت اصنام این آیت در شان

بوت کہ معجزات ست عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خداست واو بر اظہار کردن آنچہ خواہد قادر ست وَمَا يُشْعِرُكُمْ و چہ چیز دانا گردانیدہ شما را اے مومنان بآنچہ از کافران صادر گردد اَنَّهَآ اِذَا جَآءَتْ بدرستیکہ چون معجزہا بیاید بدیشان و مشاہدہ کنند لَا يُؤْمِنُوْنَ۝ نخواہند گروید وَنُقَلِّبُ اَفْئِدَتَهُمْ و می گردانیم دلہاے ایشان را از تصدیق وَاَبْصَارَهُمْ و دیدہاے ایشان را از دیدن راہ حق پس ایشان ایمان نمی آرند در آخرت كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوْا بِهٖٓ همچنانکہ ایمان نیاوردند بآنچہ از آیات ظاہر شد اَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون شق القمر و غیر آن وَّنَذَرُهُمْ فِيْ طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُوْنَ۝ و می گذاریم ایشان را تا در بیراہی خود سرگشتہ می روند وَلَوْ اَنَّنَا نَزَّلْنَآ و اگر چنانچہ ما فرو فرستادیم اِلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةَ بسوے این کافران فرشتگان را چنانچہ میگویند لولا انزل علینا الملائکۃ + وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتٰى و اگر سخن می گفتند با ایشان مردگان چنانچہ اقتراح می کنند کہ فَاْتُوْا بِاٰبَآئِنَا وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ و اگر جمع می کردیم برای ایشان كُلَّ شَيْءٍ ہمہ چیزہا کہ در دنیاست قُبُلًا گروہ گروہ تا گواہی دہند بر وحدت الٰہی و نبوت حضرت رسالت پناہی مَّا كَانُوْا لِيُؤْمِنُوْٓا نبودند و نیستند ایشان کہ ایمان آرند اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ مگر آنکہ خواہد خدای وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر کفار يَجْهَلُوْنَ۝ نمیدانند کہ اگر ہمہ معجزات بر ایشان نمایند ایمان نخواہند آورد وَكَذٰلِكَ و چنانکہ ترا ای محمد دشمنان ہستند جَعَلْنَا گردانیدیم لِكُلِّ نَبِيٍّ برای ہر پیغمبری عَدُوًّا دشمنی شَيٰطِيْنَ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ گردن کشان از جن و انس و شیاطین الانس کافرانند کہ مثل شیطان دور انداز رحمت رحمٰن يُوْحِيْ بَعْضُهُمْ وسوسہ میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن اِلٰى بَعْضٍ برای برخی از شیاطین انس یا وسوسہ میکنند و خبر میدہند بعضی از جن جن را و برخی از انس انس را زُخْرُفَ الْقَوْلِ سخنان دروغ آراستہ غُرُوْرًا از برای فریب وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را مَا فَعَلُوْهُ نمیکردند دشمنی با پیغمبران فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُوْنَ۝ پس بگذار ایشان را و آن دروغہا کہ بر می بافند و از اینجا معلوم شدہ کہ وسوسہ شیطان در سخنان رنگین بے اصل برای فریب خلق ست وَلِتَصْغٰٓى اِلَيْهِ و برای آنکہ میل کنند بآن اَفْئِدَةُ الَّذِيْنَ دلہای آن کسانیکہ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ نمیگروند بآخرت وَلِيَرْضَوْهُ و برای آنکہ پسندند آن را وَلِيَقْتَرِفُوْا و برای آنکہ کسب کنند مَا هُمْ مُّقْتَرِفُوْنَ۝ آنچہ ایشان کسب کنندہ اند از گناہان اَفَغَيْرَ اللّٰهِ بگوای محمد کہ آیا بغیر خدای اَبْتَغِيْ حَكَمًا طلب کنم حاکمی کہ حکم کند میان من و شما وَّهُوَ الَّذِيْٓ و اوست آنکہ اَنْزَلَ اِلَيْكُمُ الْكِتٰبَ فرو فرستاد بشما قرآن را مُفَصَّلًا بیان کردہ شدہ در حق و باطل وَالَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ و آنانکہ دادہ ایم ایشان را کتاب چون علمای یہود و نصاری يَعْلَمُوْنَ می دانند اَنَّهٗ مُنَزَّلٌ آنکہ قرآن فرو فرستادہ شدہ است مِّنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی و درستی فَلَا تَكُوْنَنَّ پس مباش تو مخاطب پیغمبرست و مراد امت اند یا ہر احدی یعنی چون اد لہ بر حقیت قرآن ظاہر شد مباش مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ۝ از شک کنندگان وَتَمَّتْ و تمام شد كَلِمَتُ رَبِّكَ حجت آفریدگار تو در بیان توحید و نبوت صِدْقًا از روی راستی در اخبار مواعید وَّعَدْلًا و از روی عدالت در قضیہ و احکام لَا مُبَدِّلَ ہیچکس نیست تبدیل دہندہ لِكَلِمٰتِهٖ مر اخبار و احکام او را چنانچہ تبدیل دادند آیات توریت را زیرا کہ حق سبحانہ و عدہ محافظت قرآن کردہ از تبدیل کہ + انا لہ لحافظون وَهُوَ السَّمِيْعُ و اوست شنواے گفتار ایشان الْعَلِيْمُ۝ دانا باسرار ایشان وَاِنْ تُطِعْ و اگر فرمان بری اَكْثَرَ مَنْ فِي الْاَرْضِ بیشتر کسانے را کہ بر روی زمین اند یعنی کفار و جہلا گویند مراد ارض مکہ است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اہل مکہ را يُضِلُّوْكَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ گمراہ گردانند ترا از راہی کہ بخدا میرسد اِنْ يَّتَّبِعُوْنَ پیروی نمیکنند این گروہ اِلَّا الظَّنَّ مگر گمان خود را و گمان ایشان آن بود کہ پدران ایشان بر حق اند وَاِنْ هُمْ اِلَّا يَخْرُصُوْنَ۝ و نیستند ایشان الا کہ دروغ می گویند بر خدای در تحلیل مردار و تحریم بحائر و انتساب فرزند بوی و اتخاذ شریک در عبادت وی اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بدرستیکہ آفریدگار تو دانا ترست مَنْ يَّضِلُّ عَنْ سَبِيْلِهٖ بآنکس کہ گم میشود از راہ وی وَهُوَ اَعْلَمُ و اوست دانا تر بِالْمُهْتَدِيْنَ۝ براہ یافتگان فَكُلُوْا پس بخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ از آن چیزی کہ یاد کردہ شدہ است نام خدای بروی در زمان ذبح او اِنْ كُنْتُمْ اگر ہستید شما بِاٰيٰتِهٖ مُؤْمِنِيْنَ۝

با نامهای خدای دشمنان او در حلال و حرام گردیدگان وَمَا لَكُمْ و چیست شما را أَلَّا تَأْكُلُوا که نخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آنچه یاد کرده اند بر
خدا بر وی در زمان ذبح کردن وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و بدرستیکه تفصیل کرده در آن خدای تعالی بیان فرمود برای شما مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده اند بر شما
تفصیل در آن آیت اینست که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ الآیة و بعضی حرم بعل معلوم می خوانند یعنی بیان کرده خدای آنچه حرام ساخته بر شما إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ
مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته اید بسوی آن از محرمات که آن نیز حلالست عند الضرورة وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستیکه بسیاری از مردمان لَيُضِلُّونَ
هر آئینه گمراه می کنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال بِأَهْوَائِهِمْ بآرزوهای خویش بِغَيْرِ عِلْمٍ به بیدانشی یعنی بی دلیلی و حجتی إِنَّ رَبَّكَ
بدرستیکه پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ او است داناتر بِالْمُعْتَدِينَ بآنها که از حد در گذشتگانند وَذَرُوا و دست بدارید ظَاهِرَ الْإِثْمِ آشکارای گناه
وَبَاطِنَهُ و پنهان آنرا یعنی ترک کنید همه گناهان را در اکه گناه آشکارا باشد یا پنهان گفته اند نکاح محارم مکنید و بزنا مائل مشوید یعنی را نشد گناه ظاهر
آنست که بجوارح میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند در حقائق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن اثم میل بنعمتهای عقبی چه هر دو سبب
مشغولی میشود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ النفس ست و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میلست بشتهیات نفس بجوارح و گناه باطن محبت آرزوهای نفس ست
در دل یا ظاهر آنست که خلق را بدان اطلاع افتد و باطن آنکه میان بنده و خدا بود و حقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال و افعال سیئه است که بجوارح و اعضا
ارتکاب آن دست می دهد و گناه باطن عقائد فاسده و عزائم باطله است و در بحر الحقائق فرموده که همچنانکه انسان را ظاهریست یعنی بدن جسمانی و
باطنی ست یعنی دل روحانی گناه را نیز ظاهریست و آن قول و فعل باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که صفات حیوانیست و اوصاف سباعی و شیطانی
پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ترک کنید افعال طبع را باستعمال اعمال شرع و دست بدارید از اخلاق ذمیمه نفسانی بتخلق اخلاق ملکی و ربانی و امام
قشیری قدس سره می گوید که چون حق تعالی النعمت ظاهر و باطن بتو ارزانی داشته که و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة اینجا می گوید و ذروا
ظاهر الاثم و باطنه یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن ترک گناه ظاهر و باطن ست و ترک گناه ظاهر نجات نفوس ست از عذاب نیران و ترک گناه باطن
خلاصی قلوبست از عقوبت حرمان بلیت ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه تا از آن صورت و معنی تو پاکیزه شود إِنَّ الَّذِينَ
يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ بدرستیکه آنانکه کسب می کنند گناه را ظاهرا و باطنا سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ
بآنچه هستند که کسب می کنند آورده اند که مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی گفتندی ای محمد گوسفندی که می میرد کشنده او کیست فرمود
که آفریننده او گفتند و اعجبا چیزی که یاران تو می کشند و سگ و چرغ هلاک می کنند حلال و پاکست و هر چه خدای کشد حرام و ناپاکست
ازین سخن وسوسه در خواطر ضعفای اهل اسلام افتاد آیت آمد وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آنچه یاد نکرده اند
نام خدای را بر ذبح آن و امام احمد حنبل رح حرام داند لحم متروک التسمیه را خواه بعمد و خواه بسهو و امام مالک و امام شافعی رح بخلاف این می گویند که ذبیحه
مسلمان حلال ست اگر چه تسمیه نگفته باشد و امام ابو حنیفه رح میان عمد و نسیان فرق می کند اگر ترک تسمیه بعمد کرد حرام ست و الا حلال وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ
و بدرستیکه خوردن آن فسق ست وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ و بدرستیکه دیوان لَيُوحُونَ هر آئینه وسوسه می کنند إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ بدوستان خود
از کافران لِيُجَادِلُوكُمْ تا با شما خصومت کنند که هر چه خود می کشید می خورید آنچه خدا کشته است مگذارید وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ و اگر شما ای مومنان
فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرام ست إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستیکه شما مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدای و فرمانبرداری غیر او شرکست أَوَمَنْ
كَانَ مَيْتًا آیا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده گردانیم او را باسلام یا علم یا هدایت وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا و دادیم مر او را نوری
از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ می رود بآن نور در میان مردمان براه راست پس آنچنین کس باشد یعنی نباشد كَمَنْ
مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسیکه صفت او آنست که در تاریکیها مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا نیست بیرون آینده از آن كَذَلِكَ همچنانکه آراسته ایم ایمان
را در دل مومنان زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ زینت داده اند برای کافران مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه می کنند از عبادت اصنام این آیت در شان

ع ۱۴

حمزه رض و ابوجهل لعنه الله نازل شده در وقتیکه ابوجهل از روی جهل و جرات بی ادبی نسبت با حضرت رسالت پناه کرده بود که ذکر آن لائق حال نیست و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه رض دران روز در شکار بود چون باز آمد و شکایت بیحرمتی ابوجهل با وی حکایت کردند حمزه رض خشمناک بر سر آن ناپاک بیباک رفت و کمان بر سر آن زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه رض است و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابوجهل و گفته اند در باره عمر بن الخطاب رض و ابوجهل فرود آمده که هر دو در مقام آزار سید مختار بودند و آنحضرت دعا کرد که یارب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز گردان و دعای آنحضرت در باره فاروق رض مستجاب یافت پس صاحب نور عمر رض است و مقید ظلمات ابوجهل و محققان گفته اند موت بهوای نفس ست و حیات بمحبت حق یا موت بنکرست و حیات بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگرست و حیات بشریت دیگر غافلان بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت روزی باشد که حیات بشریت بسر آید + کل نفس ذائقة الموت + و هرگز حیات معرفت بسر نیاید فلنحیینه حیوة طیبة + و آن حیات ست که + المومن من حی فی الدارین + بیت + نمیرد هر که را جانش تو باشی + خوشا جانی که جانانش تو باشی + حضرت شاه کرمانی قدس سره این آیت خوانده که اومن کان میتا فاحیینا + گفت نشان این حیات سه چیزست از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بزبان و دل و بزرگی این معنی را بنظم فرموده رباعی بر روی خلائق در صحبت مکشاے + می باش بکلی متوجه بخدای + غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان + تا زنده جاوید شوی در دو سرای + وکذلک و همچنانکه در مکه بزرگان گنهگاران هستند جعلنا گردانیدیم فی کل قریة و در هر دهی اکابر مجرمیها بزرگان گنهگاران آن موضع اند یا گردانیده ایم بزرگان هر دهی و شهری را مجرمان آن مقام لیمکروا فیها تا مکر کنند دران موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه رؤسای مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که در موسم حج هر که بیاید و از حال پیغمبر سوال کند گویند ساحرست و شاعر و کاهن و امثال آن وما یمکرون و مکر نمی کنند این کافران الا بانفسهم مگر بانفسهای خود چه وبال مکر ایشان راجع ست بدیشان وما یشعرون ○ و نمی دانند ایشان که تبعه مکر بصاحب او می رسد + ولا یحیق المکر السیء الا باهله + آورده اند که ابوجهل و متابعان او می گفتند که با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که می گویند در میان ما پیغمبریست که بر وی فرود می آید راضی نمی شویم تا بما وحی نیز فرود آید چنانچه بر وی نازل می شود حق سبحانه آیت فرستاد واذا جاءتهم آیة و چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان ع قالوا لن نؤمن گویند ایمان نمی آریم برین آیت یا معجزه حتی نؤتی تا وقتیکه بدهند ما را مثل ما اوتی مانند آنچه داده شده اند رسل الله پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود می آید آورده اند که مراد از رسل الله حضرت پیغمبرست چنانچه در آیت یا ایها الرسل مخاطب همه اوست و این بسبیل تعظیم باشد در شرح معارف آورده که تا حق سبحانه و تعالی شمائل همه انبیا با وی جمع نکرد او را بآیت یا ایها الرسل خطاب نفرمود مصرع هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری + در تبیان آورده که ولید مغیره با حضرت رسالت پناه گفت که اگر نبوت حق ست من از تو بان سزاوارترم بجهت آنکه سن از تو اکبرم و مال از تو بیشتر حق سبحانه فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمال ست الله اعلم خدای داناترست حیث یجعل رسالته که کجا کرامی نهد پیغامهای خویش را سیصیب الذین اجرموا زود باشد که برسد آن کسانرا که مجرم شدند بکفر صغار خواری و رسوائی عند الله نزدیک خدای و عذاب شدید و عذاب سخت بما کانوا یمکرون ○ بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مومنان و بد می سگالیدند در حق ایشان فمن یرد الله پس هر کرا خواهد خدای ان یهدیه آنکه او را راه نماید و بطریق حق شناسا گرداند یشرح صدره بگشاید دل او را للاسلام ○ برای قبول کردن اسلام ومن یرد و هر کرا خواهد ان یضله آنکه فرو گذارد او را و از طریق ایمان بگرداند یجعل صدره گرداند دل او را ضیقا تنگ حرجا سخت بشارکه سر باز زند و از سخن حق اباکند کانما یصعد گوئی بالا میرود فی السماء در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق و میخواهد که بآسمان رود و این غایت تباعدست در گریختن کذلک همچنانکه تنگ میگرداند دل کافران را یجعل الله میگمارد خدای الرجس عذاب یا لعنت را علی الذین

لَا يُؤْمِنُوْنَ ۝ بر دلهای آنانکه نمیگروند و توحید را تصدیق نمی کنند وَهٰذَا و این اسلام صِرَاطُ رَبِّكَ راهیست پسندیده پروردگار تو مُسْتَقِيْمًا
در حالتیکه راست ست و در وی کجی نیست قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰيٰتِ بدرستیکه بیان کردیم آیات قرآن را لِقَوْمٍ يَّذَّكَّرُوْنَ ۝ برای گروهی که
پند می پذیرند لَهُمْ دَارُ السَّلٰمِ مر این پند پذیران راست بهشت سلامت عِنْدَ رَبِّهِمْ ذخیره نزدیک خدای ایشان وَهُوَ وَلِيُّهُمْ و او یار ایشانست
در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۝ بسبب آنچه کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که
حشر کنیم ایشان را و حفص نحشرهم خواند یعنی خدای جمع کند جن و انس را جَمِيْعًا همه ایشان را پس گوید يٰمَعْشَرَ الْجِنِّ ای گروه دیوان قَدِ
اسْتَكْثَرْتُمْ بدرستیکه بسیار یافتید مِّنَ الْاِنْسِ از آدمیان که باغوای تابع خود ساختید وَقَالَ اَوْلِيٰٓؤُهُمْ و گویند دوستان شیاطین مِّنَ
الْاِنْسِ از آدمیان یعنی آنها که دوستان ایشان بودند رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ ای پروردگار ما برخورداری یافت بَعْضُنَا بِبَعْضٍ بعضی از ما ببعضی دیگر
برخورداری انس از جن آنست که ایشان را بار زدهای نفس راه نمودند و تمتع جن بانس آنکه مطیع و منقاد ایشان شدند امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده
که استمتاع ایشان آنست که در معصیت معاون یکدیگر اند دیوان آدمیان را بگناه میخوانند و آدمیان دعوت دیوان را اجابت میکنند وَبَلَغْنَا و دیگر میگویند
که آن باستمتاع رسیدیم اَجَلَنَا الَّذِیْٓ اَجَّلْتَ لَنَا بآن وقتیکه برای ما مقرر کرده بودی مراد بآن بعث ست از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما
با چگونه خواهد بود قَالَ گوید خدای النَّارُ مَثْوٰىكُمْ آتش ست آرامگاه شما خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ در حالتیکه جاوید باشید در آتش اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ
مگر آنچه خواهد خدای که شما را از آتش بزمهریر نقل کند اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو حَكِيْمٌ خداوند حکمت ست در آنچه کند با جن و انس عَلِيْمٌ
داناست اعمال و احوال ایشان وَكَذٰلِكَ و همچنانکه فرو میگذاریم کفار جن و انس را نُوَلِّيْ مسلط میگردانیم بَعْضَ الظّٰلِمِيْنَ بَعْضًا یعنی ظالمان را
بر بعضی در دنیا یا وا می گذاریم برخی را برخی مالک بن دینار رحمه الله فرموده در یکی از کتب الٰهی خوانده ام که حق سبحانه فرموده که میست میگردانیم
دشمنان خود را بدشمنان خود و بار ایشان را بدوستان خود و این آنست که تولیت در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن و انس را با هم گذاریم تا دانند
که هیچ یک نفع بدیگری نمیتوانند رسانید و این صورت واقع میشود بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ۝ بآنچه ایشان کسب میکنند از معاصی و مناهی آورده اند که
حق تعالی خطاب میکند از روی توبیخ که يٰمَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ ای گروه دیوان و آدمیان اَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما یعنی آمد رُسُلٌ مِّنْكُمْ
پیغمبران از شما اگرچه پیغمبر جز از آدمیان نبوده اما چون انس با جن جمع کرد خطاب صحیح ست و گفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده و جمهور بر آنند
که رسل جن را نذر گویند و ایشان رسل رسولانند یعنی همچنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت بقوم خود رسانیدند قال الله تعالی وَلَّوْا اِلٰى قَوْمِهِمْ مُّنْذِرِيْنَ و بر
هر تقدیری حق سبحانه میگوید آیا نیامدند بشما رسولان که برای دعوت يَقُصُّوْنَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما اٰيٰتِیْ آیتهای کتاب مرا وَيُنْذِرُوْنَكُمْ و بیم
کنند شما را لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا از دیدن این روز که قیامت ست قَالُوْا گویند در جواب که شَهِدْنَا عَلٰٓى اَنْفُسِنَا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی
اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب وَغَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا و حال آنست که فریفته کرده بود ایشان را زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند
و چون بعرصه محشر آمدند بگناه خود معترف شدند وَشَهِدُوْا عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ و گواهی دادند بر نفسهای خود اَنَّهُمْ كَانُوْا كٰفِرِيْنَ ۝ که ایشان بودند کافران
ذٰلِكَ این فرستادن رسولان اَنْ لَّمْ يَكُنْ رَّبُّكَ برای آنست که نیست آفریدگار تو مُهْلِكَ الْقُرٰى هلاک کننده ساکنان دیهها و شهرها بِظُلْمٍ
بسبب ظلمی که کنند وَّاَهْلُهَا غٰفِلُوْنَ ۝ و حال آنکه اهل دیهها و شهرها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشان را از خدای قیامت خبر
نداده و بزرگان گفته اند استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدیم وعید و اگر نه ایشان را بر حق حجت رسد که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا رسولی
نفرستادی بسوی ما تا پیروی میکردیم وَلِكُلٍّ دَرَجٰتٌ و هر عمل کننده را مراتبست در ثواب و عقاب مِّمَّا عَمِلُوْا از برای عملهای که
کرده اند وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُوْنَ ۝ بیخبر از آنچه مردمان میکنند از خیر و شر وَرَبُّكَ الْغَنِیُّ و پروردگار تو بی نیازست از
عبادت بندگان ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمت ست بر ایشان و تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشانست و گفته اند بی نیازست از طاعت مطیعان و ذو الرحمت ست

١٥
٨

و مجرمان و عاصیان اِنْ یَّشَاْ یُذْهِبْکُمْ اگر خواهد ببرد شمارا و عید اهل مکه است وَیَسْتَخْلِفْ و خلیفه و جانشین شما سازد مِنْ بَعْدِکُمْ از پس شما
مَّا یَشَآءُ هر کرا خواهد از آفریدگان خود کَمَآ اَنْشَاَکُمْ چنانکه شمارا پیدا کرد مِّنْ ذُرِّیَّةِ قَوْمٍ اٰخَرِیْنَ از ذریت قوم دیگر که پدران شما بودند
اِنَّ مَا تُوْعَدُوْنَ بدرستیکه آنچه وعده داده اند شمارا از قیامت و متعلقات آن لَاٰتٍ هر آئینه بودنی و آمدنیست بیشک وَّمَآ اَنْتُمْ بِمُعْجِزِیْنَ ۝
و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را در بعث و حشر شما قُلْ یٰقَوْمِ اعْمَلُوْا بگو ای محمد ای قوم من مراد کفار قریش اند که عمل کنید عَلٰی مَکَانَتِکُمْ بر
بر حال خود آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید امر تهدیدیست میگوید شما بر حالت خود باشید که اِنِّیْ عَامِلٌ
بدرستیکه من نیز عمل کننده ام از شکیبائی و بردباری فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۙ پس زود باشد که بدانید مَنْ تَکُوْنُ لَهٗ آنکس را که باشد او را عَاقِبَةُ الدَّارِ
مر او را عاقبت پسندیده در سرای آخرت اِنَّهٗ لَا یُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ ۝ بدرستیکه پیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار آورده
که همدرین زودی بدانید که حال دنیا کجا رسد و دولت فلاح کرا رسد ببینید که درویشان شکسته بال البرای کرامت چون خوانند و خواجگان
صاحب اقبال را سوی زندان ندامت چون رانند **قطعه** باش تا گل یابی آنهارا که امروز سبزه جرو + باش تا گل چینی آنهارا که امروز خارند + تا کی
از دار الغروری ساختن دار السرور + تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار + آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدندی یکی
برای خدا و یکی برای بتان ایشان کردندی و چنین چهارپایان را نیز قسمت نمودندی یعنی برای الله و برخی برای بت آنچه نصیب خدای بودی به درویشان و
مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصه خدای بهتر بودی بدل کردندی با حصه آلهه خود و اگر حصه آلهه نیکوتر
بودی بر حال خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی بگذاشتندی و گفتندی خدای توانگرست بدین احتیاج ندارد و
اگر نصیب بتان به نصیب خدای مختلط شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی بتان فقیر و محتاج اند حق سبحانه ازین حال خبر میدهد
و میفرماید که وَجَعَلُوْا لِلّٰهِ و مقرر گردانیدند برای خدای مِمَّا ذَرَاَ از آنچه خدای آفریده است مِنَ الْحَرْثِ از کشت زار وَالْاَنْعَامِ و چهارپایان نَصِیْبًا
بهره و برای بتان بهره فَقَالُوْا پس گفتند هٰذَا لِلّٰهِ این نصیب مر خدا راست بِزَعْمِهِمْ بادعای باطل و گفتار دروغ ایشان وَهٰذَا لِشُرَکَآئِنَا ۚ و این دیگر
نصیب برای شریکان ما یعنی شرکای که برای خدای پیدا کرده ایم فَمَا کَانَ لِشُرَکَآئِهِمْ پس آن نصیب که باشد مر شریکان ایشان را برای بتان ایشان بزعم ایشان
فَلَا یَصِلُ اِلَی اللّٰهِ ۚ پس نمیرسد بخدای و دران تصرف نمیکنند وَمَا کَانَ لِلّٰهِ و آن نصیبی که مر خدا راست فَهُوَ یَصِلُ پس آن میرسد اِلٰی شُرَکَآئِهِمْ ۭ به بتان
ایشان یعنی بهتر از نصیب خدا برمیدارند و نامزد بتان میکنند سَآءَ مَا یَحْکُمُوْنَ ۝ بد حکمیست که ایشان میکنند وَکَذٰلِکَ و مانند این آرایش که بیان
کرده است در قسمت قربان دیگری آراستند زَیَّنَ لِکَثِیْرٍ مِّنَ الْمُشْرِکِیْنَ برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ اَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشانرا شُرَکَآؤُهُمْ
شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان ایشانرا از جهت مشرکان لِیُرْدُوْهُمْ تا هلاک کنند ایشانرا یعنی گمراه سازند
وَلِیَلْبِسُوْا عَلَیْهِمْ و تا پوشیده گردانند بر ایشان دِیْنَهُمْ دین ایشانرا یعنی آنچه بران بودند از کیش اسماعیل ع وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدا
مَا فَعَلُوْهُ نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان آرایش میدهند فَذَرْهُمْ وَمَا یَفْتَرُوْنَ پس بگذار ایشانرا با افترا و دروغی که میگویند وَقَالُوْا
هٰذِهٖ و گویند این نصیب آلهه اَنْعَامٌ وَّحَرْثٌ حِجْرٌ ۖ چهارپایان و کشت حرامست لَّا یَطْعَمُهَآ نخورد و نچشد آنرا اِلَّا مَنْ نَّشَآءُ مگر آنکه
خواهیم یعنی خادمان بتخانه و پسر مردان و مطلق زنان از وی بهره ندهند بِزَعْمِهِمْ بگمان خود بی حجتی و برهانی وَاَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُوْرُهَا و میگفتند
این چهارپایانست که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحائر و سوائب و حوامی وَاَنْعَامٌ و دیگر چهارپایان اند که برای قربانی بتان
لَّا یَذْکُرُوْنَ اسْمَ اللّٰهِ یاد نمیکنند نام خدا را عَلَیْهَا بر ذبح آن بلکه نام بتان بر ذبح میکردند افْتِرَآءً عَلَیْهِ ۭ دروغ بستن بر خدا یعنی افترا میکردند و افترا کردنی بر خدا آنکه
میگفتند اینها خدای فرموده سَیَجْزِیْهِمْ زود باشد که خدا جزا دهد ایشانرا بِمَا کَانُوْا یَفْتَرُوْنَ ۝ بسبب آنچه افترا میکنند وَقَالُوْا و گفتند مَا فِیْ بُطُوْنِ هٰذِهِ
الْاَنْعَامِ آنچه در شکمهای این چهارپایانست یعنی بحیره و سائبه از بچگان خَالِصَةٌ لِّذُکُوْرِنَا پاکست و حلال مر مردان ما را وَمُحَرَّمٌ عَلٰٓی

ازواجنا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود وان یکن میتة و اگر باشد مرده یعنی متولد شود مرده فهم فیه شرکاء پس
ایشان همه یعنی زن و مرد در خوردن آن شریک باشند سیجزیهم زود باشد که پاداش دهد خدای وصفهم وصف ایشان را که دروغ بر خدای می
بندند در تحلیل و تحریم انه حکیم بدرستیکه خدای حکیم ست در آنچه حلال و حرام میکنند علیم دانا است بمصالح بندگان در حل و حرمت قد خسر الذین
بدرستیکه زیان کردند آنانکه قتلوا اولادهم بکشتند فرزندان خود را سفها از روی جهل بغیر علم بیدانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر
و بعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند که نباید که در صغر سن باسیری افتند چه قتل و غارت در قبایل عرب عام بود یا اگر بزرگ شوند جهاز فراوان
و احتیاج مردمی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل وحرموا و حرام ساختند ما رزقهم الله آنچه روزی داده است
ایشان را خدای یعنی بحائر و سوائب وغیر آن افتراء علی الله افترا یافته اند افترا بر خدای قد ضلوا بدرستیکه گم شده اند در راه ضلالت وما کانوا
مهتدین و نیستند ایشان راه یافتگان بطریق حق وهو الذی انشا و اوست آنکس که برای شما انشا پیدا کرد جنت بوستانها از انگور معروشت برداشته
و جفته بسته وغیر معروشت و بر زمین افتاده بی جفته و گفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر معروشات آنکه در کوه
و بیشه رسته باشد والنخل و بیافرید درخت خرما را والزرع و کشتها را از آنچه ساق ندارد و ثمره او حبوب ست مختلفا اکله در حالتیکه مختلف ست
ثمره هر یک از نهاد هیئت و کیفیت والزیتون و دیگر پیدا کرد درخت زیتون را والرمان و انار را متشابها در حالتیکه مانند یکدیگر ست برگهای او
وغیر متشابه و ناماننده ست مره میوه او یعنی بعضی ترش ست و برخی شیرین و بعضی میان آن و این کلوا من ثمره بخورید از میوه های هر یک
اذا اثمر چون میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده و خام باشد واتوا حقه و بدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید یوم حصاده روز درو
کردن زرع و بریدن نخل و چیدن میوه ها مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر در ادای آن اشهر اقوال آنست که مراد این صدقه است نه زکوة مفروض
چه زکوة در مدینه فرض شده و این آیت مکی ست و بعضی گفته اند مراد زکوة ست و این آیت مدنی ست آورده اند که ثابت بن قیس را قریب پانصد نخل بود که
خرماهای آن را ببرید و تصدق کرد تا وقتیکه هیچ نماند آیت آمد که ولا تسرفوا و از حد مگذرید در صدقه دادن یعنی هرچه هست یکبار تصدق مکنید و در
معالم آورده که منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمائید در بخل و امساک امام قشیری قدس سره فرموده که هرچه در حظ نفس خود نفقه کنی اسرافست اگرچه
یک گنجدانه بود و هرچه برای خدای دهی اسراف نیست اگرچه هزار خزانه بود انه بدرستیکه خدای لا یحب المسرفین دوست نمیدارد مسرفان یعنی
نمی پسندد عمل ایشان را ومن الانعام و اوست که بیافرید از چهارپایان حمولة آنرا که بار کشند چون شتر و گاو وغیر آن وفرشا آنرا که بر زمین
افگنند برای ذبح چون گوسفند و گفته اند حموله کبار انعام است و فرش صغار آن که از خردی بر زمین نزدیک ست مانند فرش کلوا بخورید مما رزقکم الله
از آنچه شما را روزی داد خدای حلال کرد بر شما ولا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشیطن گامهای شیطان را یعنی براه او مروید و حلال را حرام
مسازید بقول او انه لکم بدرستیکه او مر شما را عدو مبین دشمنی ست آشکارا ثمنیة ازواج هشت زوج از چهارپایان بیافرید هشت زوج را زوج
آنرا گویند که با جنس خود مزاوجت کند پس نر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر هر دو را زوج میگویند اما مراد آنست که گفتیم و این هشت زوج هشت فرد
بود که زوج دیگری من الضان اثنین از آنچه پشم دارند و ایشان را میش خوانند اثنین دو زوج یکی زوجه و دیگر جفت او ومن المعز و از آنها
که موی دارند و ایشان را بز گویند اثنین دو زوج یکی نر و دیگر ماده قل بگوای محمد آلذکرین حرم آیا دو نر را حرام کرد خدای ام الانثیین
یا دو ماده را از ایشان اما اشتملت علیه یا آنرا حرام کرد که مشتمل ست بر وی ارحام الانثیین رحمهای دو ماده خواه آنچه در رحم ست ماده باشد خواه نر
نبئونی خبر دهید مرا بعلم بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای کدام را حرام کرده است ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان که تحریم
از نزدیک اوست ومن الابل اثنین و از شتر دو زوج نر و ماده ومن البقر اثنین و از گاو نیز همان منوال دو زوج قل بگوای محمد آلذکرین
حرم آیا هر دو نر را از شتر و گاو حرام کرد ام الانثیین یا دو ماده را از ایشان اما اشتملت علیه یا آنرا حرام ساخته که گرفته است آنرا ارحام

ربع

الْأُنْثَيَيْنِ در رحمهای هر دو ماده أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ یا بودید شما حاضران و شاهدان و کسان إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا آنگاه که امر کرد وصیت کرد خدای شما
بدان تحریم سبب نزول این آیت آن بود که عوف بن مالک بحضرت رسالت پناه آمد و گفت ای محمد حلال کردی آنچه پدران ما حرام کرده بودند حضرت فرمود
که آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام نیست عوف گفت پدران حرام کرده است این آیت نازل شد و حضرت رسالت پناه فرمود که خدای ازواج ثمانیه
را برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما نمی‌دانید که این تحریم از قبل ذکورت است یا از قبل انثی چون عوف سکت
شد پس فرمود اگر میگوئید تحریم بسبب ذکورت است پس جمیع ذکور را باید که حرام بود و اگر باعتبار انوثت است پس تمام اناث را باید که در حرمت داخل
باشند و اگر بواسطه اشتمال رحم است پس باید که همه حرام باشند چه در رحم یا ذکر است یا انثی پس حضرت فرمود که عوف چرا سخن نمیگوئی گفت تو
سخن گوی تا من بشنوم حضرت این آیت برو خواند فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از آن کس که افترا کند عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ
را و نسبت دهد بوی تحلیل و تحریم اشیا لِيُضِلَّ النَّاسَ تا گمراه کند مردمان را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی مراد او بر ایشان مقرر این تحریم نیست
یا عمرو بن لحی که مؤسس این قاعده بود و حضرت رسالت فرموده که من او را دیدم که امعای خود را در دوزخ میکشید إِنَّ اللَّهَ
بدرستیکه خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید گروه ظالمان را که تقلید بدین جاهلیت کردند مشرکان چون این آیت شنیدند گفتند پس همه انعام
حلال شد پس حرام کدام است آیت آمد قُلْ بگو ای محمد لَا أَجِدُ نمی یابم فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ در آنچه وحی کرده اند بمن مُحَرَّمًا چیزی که حرام کرده شد عَلَى طَاعِمٍ
يَطْعَمُهُ بر خورنده که بخورد آن را إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً مگر آنکه باشد آن مردار أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا یا خون ریخته شده که بوقت ذبح از
اوداج مذبوح رود یا در زندگی از وی بیرون آید و جگر و سپرز درین داخل نیست أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ یا گوشت خوک فَإِنَّهُ رِجْسٌ
پس بدرستیکه او نجس است أَوْ فِسْقًا یا کشته شده که أُهِلَّ آواز برداشته شده است لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ برای غیر خدای بوقت کشتن
او یعنی آنچه بنام غیر خدای کشته باشند و آن را فسق گفت زیرا که بدان عمل فاسق شوند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که به بیچارگی مانده شود غَيْرَ بَاغٍ ستمکار نبود
بر بیچاره دیگر وَلَا عَادٍ و نه از حد درگذشته در خوردن زیادت از ضرورت فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ پس بدرستیکه پروردگار تو آمرزگار است مواخذه
نکند آن را که بضرورت از محرمات تناول کند رَحِيمٌ مهربانست که بیچاره را بدان رخصت دهد وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و بر آنکسانی که یهود اند حَرَّمْنَا
حرام کردیم كُلَّ ذِي ظُفُرٍ هر جانوری که ناخن دارد چون شتر و سباع و طیور که بر وی منقار و سم دارند درین داخل است و معالم آورده که از شتر
و شتر مرغ و بط که بر ایشان حرام بود وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و از گاو و گوسفند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان شُحُومَهُمَا پیه های که
در درون ایشان بود چون پیه گرده و غیر آن إِلَّا مَا حَمَلَتْ مگر آنچه برداشته بودی ظُهُورُهُمَا پشتهای ایشان یعنی پیه که بود بر پشت
و پهلوی ایشان از درون و بیرون أَوِ الْحَوَايَا یا آن پیه که متعلق بودی بروده‌های ایشان أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آنچه آمیخته بودی باستخوان
چون دنب و پیه پالوس و مغز استخوان ذَلِكَ آن تحریم جَزَيْنَاهُمْ جزا دادیم ایشان را بِبَغْيِهِمْ بسبب ظلم ایشان وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و
بدرستیکه ما راست گویانیم در خبر دادن از همه چیز فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در چیزی که من بتو وحی کرده ام
فَقُلْ پس بگو ای محمد رَبُّكُمْ پروردگار شما ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ خداوند بخشایش بسیار است که مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل
عذاب نمی کند وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ و باز داشته نخواهد شد عذاب او عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه مجرمان که گنه‌کار باشند حاصل سخن آنست که اگر
امهالست اهمال نخواهد بود سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود باشد که گویند آنانکه شرک آورده اند و درین آیت اعجاز قرآن ظاهر است که از آینده
خبر داد و بعد از نزول آیت مشرکان گفتند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا أَشْرَكْنَا شرک نمی آوردیم وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما این سخن نیست
از ایشان بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبائح بمشیت اوست یا بطریق استهزا میکردند و اعتقاد ایشان آن بود که حق شرع و مرضی عنه الله نیست
که ما میگوییم و میکنیم یعنی بفرموده اوست و اگر نه ما شرک نمی آوردیم وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی او امر فرموده بتحریم اینها

کذلک همچون این تکذیب که قوم تو می‌کنند کذّب الذین من قبلهم تکذیب کرده‌اند آنانکه پیش از ایشان بودند حتّی ذاقوا بأسنا تا
آن وقت که چشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را قل هل عندکم بگو آیا هست نزدیک شما من علم هیچ امری معلومی که بدان حجت آرید بر مدعای خود فتخرجوه
لنا پس بیرون آرید و ظاهر کنید از برای ما ان تتبعون شما پیروی نمیکنید در مقالات خود الا الظن مگر گمان و پندار خود را وان انتم الا تخرصون
و نیستید شما مگر قومی که دروغ می‌گوئید قل بگو ای محمد اگر شما را هیچ حجتی نیست بر قول خود فلله الحجة البالغة پس مر خدا راست حجتی رسیده
بنهایت صحت فلو شاء پس اگر خواستی خدای لهداکم اجمعین هر آینه راه نمودی همه شما را قل هلم بگو بیارید شهداءکم
الذین یشهدون گواهان خود را آنانکه گواهی دهند ان الله بر آنکه خدای حرّم هذا حرام کرده است این محرمات شما را از انعام و حرث
و غیر آن فان شهدوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فلا تشهد معهم پس تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را در آن
ولا تتبع و پیروی مکن اهواء الذین آرزوهای آنکسان را که از روی عناد کذبوا بآیاتنا تکذیب کرده‌اند آیتهای ما را در حلال و حرام والذین
لا یؤمنون و دیگر پیروی مکن آنان را که نمیگروند بالآخرة بآن سرای دیگر یعنی بت پرستان وهم بربهم و ایشان به پروردگار خود یعدلون برابر
میکنند بتان را قل تعالوا بگو بیائید ای مردمان و بشنوید تا من اتل بخوانم ما حرّم ربکم علیکم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما این سه
یا دو آیت که تالی اوست از محکمات کتابست که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و این ده حکم است از اوامر و نواهی و از جمله آن الا تشرکوا
آنست که شریک مسازید به شیئا بخدای چیزی را وبالوالدین و نیکوئی کنید با پدر و مادر احسانا نیکوئی کردنی در تاویلات فرموده که توحید و احسان
والدین را در یک سلک انتظام داد و بجهت آنکه ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت و وجود واسطه امداد حق سبحانه تعالی ایشان را مظهر آثار الوهیت و صفت
ربوبیت خود ساخت ولا تقتلوا اولادکم و مکشید فرزندان خود را من املاق از ترس درویشی و احتیاج نحن نرزقکم ما روزی میدهیم شما
وایاهم و ایشان را چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما پس شما چرا مرتکب قتل بناحق میشوید ولا تقربوا الفواحش و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید قبیحها
و ناپسندیدها را گفته اند فواحش زناست و مقدمات آن آکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و رباشان و بی باکان آشکارا بدان اقدام نمودندی حق سبحانه
فرمود که گرد زنا مگردید ما ظهر منها آنچه آشکارا باشد از آن وما بطن و آنچه پنهان بود گفته اند ما ظهر معاصی ظاهرست و ما بطن گناه باطن محققان گویند ما ظهر فعل است
و ما بطن نیت ولا تقتلوا النفس التی و مکشید آن نفسی را که حرّم الله حرام کرده خدای کشتن او را الا بالحق مگر بحق که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم
محصن ذلکم این چهار نهی است و یک امر وصّاکم به امر کرد خدای شما را بنگاه داشت آن لعلکم تعقلون تا مگر دریابید و بدانید که راه راست
آنست ولا تقربوا و نزدیک مشوید مال الیتیم بمال یتیم و در آن تصرف مکنید الا بالتی هی احسن مگر بخصلتی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاه دارید
و در آن تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن مخورید و بکسی مدهید حتی یبلغ اشده تا برسد یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود واوفوا الکیل و تمام
پیمائید کیل را در مکیلات والمیزان و ترازو را در موزونات بالقسط بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در بیاعات آورده که بعد از نزول
این آیت صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم در آن که در وزن زبانه ترازوی ما با دو پله چنان برابر باشد که بیک موی میل نکند حق سبحانه آیت فرستاد که
لا نکلف نفسا تکلیف نمیکنیم کسی را الا وسعها مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیر در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را عزیمت رعایت عدل
بود آنرا عفو کنیم واذا قلتم و دیگر از احکام آنست که چون سخن گوئید در حکومت یا گواهی دهید فاعدلوا پس راستی کنید در آن ولو کان ذا قربی
و اگر چه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک وبعهد الله و بعهد خدای که آن ادای احکام شرعست یا سوگندی که کنید اوفوا
وفا نمائید ذلکم این سه امر و یک نهی وصّاکم به وصیت کرد خدای شما را بدان لعلکم تذکرون تا شاید که شما پند پذیر شوید وان هذا و
بر شما میخوانم حکم دهم آنست که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلائل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صراطی مستقیما راه من
راه راست تا بهشت فاتبعوه پس متابعت کنید و پیروی نمائید این راه را ولا تتبعوا السبل و از پی مروید راههای پراگنده را

مختلفه را فَتَفَرَّقَ بِكُمْ پس آن راهها جدا گرداند شما را و دور سازد عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق ذٰلِكُمْ این اتباع شما وَصّٰكُمْ بِهِ فرموده است خدای
حفظ آن لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما پرهیز کنید از ضلالت و دوری از حق عبدالله بن مسعود نقل میکند که حضرت رسالت پناه کشید از برای ما خطی
پس گفت هذا سبیل الله این خط راست راه خداست پس کشید خطها از راست و چپ آن خط و فرمود که این راههاست بر سر راهی از ان دیوی هست
که میخواند مردمان را بآن راه پس این آیت برخواند وان هذا صراطی مستقیما. محققان برآنند که صراط متعین نگردد الا میان بدایتی و نهایتی
و عارف داند که هدایت بسیار کیست نهایت همه کیست حضرت شیخ صدرالدین قونوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند که احاطهٔ حق بهمه اشیا
ثابت است والله بکل شیء محیط و آن احاطه حق یا وجودیست یا عدمی باختلاف افعال و اقوال منتهای هر صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرموده
صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور. رباعی هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود. هر گوشه که رفتیم همه سوی تو بود. گفتیم مگر ره
دگر راهی هست. هر راه که دیدیم همه سوی تو بود. ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ دادیم موسی را توریت تَمَامًا برای تمامی کرامت و نعمت
عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ بر کسیکه نیکو قیام نماید باحکام وی وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ و برای بیان هر چیزی که بکار آید در دین بسبیل التفصیل وَهُدًى وَرَحْمَةً
خداوند هدایت و بخشش لَعَلَّهُمْ تا شاید که بنی اسرائیل بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بلقای پروردگار خود یا ملاقات جزای او يُؤْمِنُونَ ایمان آرند وَهٰذَا كِتَابٌ
ع ٨
و این قرآن کتابیست أَنْزَلْنَاهُ که فرستادیم او را مُبَارَكٌ بسیار نفع فَاتَّبِعُوهُ پس پیروی کنید او را وَاتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ تا شاید
که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی أَنْ تَقُولُوا فرستادیم این کتاب را تا نگویید شما ای زمره عرب که إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ جز این نیست که
فرستاده شده است کتاب عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ بر دو گروه مِنْ قَبْلِنَا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وَإِنْ كُنَّا و بدرستیکه ما بودیم عَنْ دِرَاسَتِهِمْ
از قرائت ایشان مر کتاب خود را لَغَافِلِينَ بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست أَوْ تَقُولُوا یا برای آنکه نگویید لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ
اگر فرستاده بودی عَلَيْنَا الْكِتَابُ بر ما کتابی چنانچه بر جهودان و ترسایان لَكُنَّا أَهْدَىٰ هر آینه ما بودیم راه یافته تر مِنْهُمْ از ایشان فَقَدْ جَاءَكُمْ
پس بدرستیکه آمد شما را بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی روشن تر از پروردگار شما یعنی قرآن که بلغت شما در آمده وَهُدًى و راه نمائی که هر که متابعت او کند بمقصد
و مقصود رسد وَرَحْمَةٌ بخشایش مر مؤمنان را و این هر سه صفت قرآنست و بعضی بینه را بمعنی گواه گیرند و گویند مراد از ان حضرت رسالت پناه که گواه است
و هدی و رحمة نیز اوست یعنی خداوند هدایت و رحمت مر اهل ایمان را فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکار تر مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ از آنکس که دروغ
شمرد آیتهای خدا را وَصَدَفَ عَنْهَا و اعراض کرد از ان سَنَجْزِي الَّذِينَ زود باشد که جزا دهیم آنان را که يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا میگردند
از آیات ما سُوءَ الْعَذَابِ عذابی که بدترین عذابها باشد بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن و
احکام آن هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظار می برند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب پیغمبر و قرآن إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ مگر آنکه بیایند فرشتگان بقبض
ارواح ایشان یا فرود آیند ملائکه عذاب بر ایشان أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات او و مراد ازین آیات علامات قیامت
باشد و آن بسیار است و اعظم وقائع عظام خروج دجال و دابة الارض و نزول عیسی و ظهور مهدی و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب
از مغرب أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ یا بیاید بعضی از آیتهای پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب کرده يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ روزیکه بیاید
بعضی از آیتهای پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب و چنین که آفتاب در سه شب از مغرب بر آید دراز باشد در راه آخر
متهجدان و اهل اوراد دریابند چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید در گمان افتند و دیگر باره در ورد باز گردند و چون تمام شود
و اثر صبح پدید نباشد و دانند که کاری عظیم از خلوتخانهٔ غیب بعرصه گاه شهادت می آید بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب
اثر کند و آفتاب از افق غربی بر آید و در ان روز بود و همه خلق آنرا مشاهده کنند و چون این آیتی عظیم ظاهر گردد غیب عین شود و ایمان اضطراری باشد
پس بسبب آن لَا يَنْفَعُ سود نکند نَفْسًا هیچ نفسی إِيمَانُهَا ایمان نفسی که لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ نبوده است که ایمان آورده باشد مِنْ قَبْلُ پیش ازین و

ایمان آورده باشد یا نبود که کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکوئی یعنی عمل پسندیده و این دلیل کسی است که ایمان را مجرد از عمل اعتبار
نمی کند و آنکه ایمان را بی عمل معتبر نمیداند تخصیص میکند این حکم را بدین روز بعضی میگویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود
نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سود مند نباشد امام حسن بصری رح فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد لیکن عمل را
فرو گذاشته باشد و خیر را کرده چون این آیت معاینه بیند و آنگاه خیر کند آن خیر پذیرفته باشد و در معالم التنزیل فرموده که در ان روز ایمان کافر و توبه فاسق
مقبول نیست و موید این قول است آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتیکه آفتاب از مغرب طلوع نکند قل بگوی ای محمد انتظروا انتظار برید آمدن آیت را
انا منتظرون بدرستیکه ما نیز منتظرانیم علامات و چون ظاهر شود وای بر شما و خوشحالی بر ما ان الذین فرقوا بدرستیکه آنانکه پراگنده کردند
دینهم دین خود را که بعضی از انبیا و کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند وکانوا شیعا و گشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه بودند و
نصاری که هفتاد و دو فرقه شدند لست منهم فی شیء تو در قتال ایشان فی شیء در چیزی یعنی در وقتی محاربه با ایشان نیست این حکم با آیت سیف
منسوخ است و گفته اند مراد ازین قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری انما امرهم جز این نیست که کار ایشان
الی الله با خدا است اگر خواهد ایشان را عقوبت کند و اگر خواهد درین سرای مهلت دهد و در آخرت عتاب کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد ثم ینبئهم
پس خبر دهد ایشان را بروز قیامت بما کانوا یفعلون بآنچه می کنند در دنیا من جاء هر که بیاید بالحسنة نیکوئی فله عشر امثالها
پس مراو راست ده باره مانند آن یعنی ده نکوئی امام ماتریدی رح گفته اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل است به تضعیف و در بحر الحقائق
آورده که هر که بیاید بحسنه پس مر او راست ده حسنه قبل از ان تا آن حسنه می تواند رسید یکی آنکه از عدم آفرینش در احسن تقویم و تربیت در رزق و نعمت رسل و انزال
کتب و تمییز حسنات و سیئات و توفیق و اخلاص و قبول حسنه تا این ده حسنه وجود نگیرد و بنده نتواند که حسنه بجا آرد و من جاء بالسیئة و هر که بیاید
بسیئه یعنی فعل بد فلا یجزی پس جزا داده نشود الا مثلها مگر مانند آن یعنی یکی بیکی وهم لا یظلمون و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم
دیده نخواهند شد به نقصان ثواب و زیادتی عقاب قل بگوی ای محمد مر این قوم را که تفرقه در دین خود افگنده اند که اننی هدانی ربی بدرستیکه
راه نموده است مرا پروردگار من الی صراط مستقیم براهی راست دینا قیما یعنی دینی پاینده درست ملة ابراهیم که آن ملت ابراهیم است
حنیفا در حالتیکه ابراهیم از همه دینها باین دین مائل بوده که آن توحید خدا است وما کان و نبود ابراهیم من المشرکین از شرک آرندگان
یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قل ان صلاتی بگو بدرستیکه نماز من ونسکی و قربانی من یا حج من ومحیای و زندگانی من یعنی
آنچه من بر آنم در زندگانی ومماتی و آنچه بر آن می میرم از ایمان و طاعت لله همه مر خدایراست رب العالمین آفریدگار عالمیان لا شریک له
هیچ انبازی نیست مر او را یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمیآرم چون بت پرستان و قربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او و در
وقت تلبیه دیگری را با وی شریک نمیکنم بخلاف اهل جاهلیت که میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک و گفته اند مراد ازین کلمات تفویض خود و امور
خود است بحق سبحانه و تعالی یعنی هرچه کنم و گویم و دارم همه برای خدا است وبذلک امرت و بدین مامور شده ام وانا اول المسلمین ۰
و من اول مسلمانانم برای آنکه اسلام هر نبی مقدم باشد بر اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغه کفار مر آنحضرت را در رجوع با دین ایشان این
آیت نازل شد که قل اغیر الله بگوی ای محمد آیا بدون خدای ابغی ربا طلبم پروردگاری در عبادت او را شریک سازم وهو رب کل شیء
و حال آنکه خدا است آفریدگار همه چیز پس ماسوای او مربوب و مخلوق او باشد و مربوب سزای ربوبیت نبود ولا تکسب کل نفس
و کسب نکند هیچ نفسی از بدیها الا علیها مگر وبال آن بر آن باشد ولید بن مغیره میگفت ای صنادید عرب متابعت من کنید و گناهان
شما در گردن من حق سبحانه فرمود ولا تزر وازرة و بر ندارد هیچ بردارنده وزر اخری بار گناه دیگری را یعنی هر کس عذاب گناه خود خواهد
کشید ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار شماست مرجعکم بازگشت شما فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را در آخرت بما کنتم فیه

آنچه بودید که دران مختلفون که اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وَهُوَ الَّذِيْ جَعَلَكُمْ واوست
آنکس که گردانید شما را ای آدمیان خَلٰٓئِفَ الْاَرْضِ خلیفهای زمین بعد از قوم بنی الجان یا شما را ای امت محمد خلیفه امم گذشته ساخت وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ و برداشت
بعضی را از شما فَوْقَ بَعْضٍ زبر بعضی دیگر دَرَجٰتٍ پایهای بلند در بزرگی و توانگری و امثال آن لِّيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را فِيْ مَآ اٰتٰىكُمْ در
آنچه شما داده از مال و جاه تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو سَرِيْعُ الْعِقَابِ زود عقوبت کننده است
ناسپاسان و ناشکیبان را وَاِنَّهٗ و بدرستیکه او لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ هر آئینه آمرزنده و مهربان است بر شاکران و صابران

سورة الاعراف مكية	بسم الله الرحمن الرحيم	وهي مائتان وست آيات

نصف ع

الٓمّٓصٓ نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسمای الهی چون الله و لطیف و ملک و صبور یا هر حرفی کنایتست
از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق یا ایمائیست باسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال تقدیر چنین بود که انا الله
اعلم و افصل یعنی منم خدای که می دانم و بیان میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا میگردانم و در تاویلات کاشفی مذکورست که الف اشارتست
بذات احدیت و لام عبارتست از ذات با صفت علم و میم کنایتست از جامعیت که آن را معنی محمدی گویند و صاد صورت محمدیست و قول ابن عباس رض
آنست که صاد جبل بمکه علیه عرش الرحمن + ایمای بدین معنی میکند و در حقائق سلمی گوید الف ازلیست و لام ابدی و میم ما بین ازل و ابد و صاد اشارت
باتصال هر متصلی و انفصال هر منفصلی و فی الحقیقه نه اتصال را مجال گنجایش و نه انفصال را محل نمایش نظم این چه راهست این برون از فصل و وصل
کاندر وی فرع میگنجد نه اصل + نی معانی نی عبارت نه عیان + نی اشارت نه حقائق نی بیان + برترست از مدرکات عقل و وهم + لاجرم گم گشت
در وی فکر و فهم + چون کلی روی گفت و گوی نیست هیچکس را جز خموشی روی نیست كِتٰبٌ اُنْزِلَ اِلَيْكَ این کتابیست فرو فرستاده شده بسوی تو
فَلَا يَكُنْ پس باید که نباشد فِيْ صَدْرِكَ در سینه تو حَرَجٌ مِّنْهُ تنگی از تبلیغ او یعنی باید که دلتنگ نباشی از رسانیدن پیغام الهی از تکذیب
قوم اندوهناک مباش که این کتاب بر تو فرود آمده است لِتُنْذِرَ بِهٖ تا بیم کنی بدو کافران را وَذِكْرٰى و تا پند دهی پند دادنی لِلْمُؤْمِنِيْنَ
مر مومنان را اِتَّبِعُوْا پیروی کنید ای مکلفان مَآ اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ آن چیزی را که فرستاده اند بشما مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن
کنید نگاه داشت اوامر و نواهی او وَلَا تَتَّبِعُوْا و پیروی مکنید مِنْ دُوْنِهٖ بجز کتاب خدای اَوْلِيَآءَ دوستان را مراد اصنام اند که کفار ایشان را دوست
می گرفتند یا شیاطین الانس و الجن که خلق را در گمراهی می افگنند قَلِيْلًا مَّا تَذَكَّرُوْنَ اندکی پند میگیرید یعنی متابعت غیر حق کنید وَكَمْ مِّنْ قَرْيَةٍ
و بسا را اهل دیها و شهرها از کفار روی زمین اَهْلَكْنٰهَا حکم کردیم باهلاک ایشان فَجَآءَهَا پس آمد باهل آن دیه و شهر بَاْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا
در شب که هنگام غفلت و خوابست مانند قوم لوط اَوْ هُمْ قَآئِلُوْنَ یا فرود آمد عقوبت بایشان و بودند ایشان خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب
تخصیص این دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش و استراحت اند و تصور وقوع عذاب درین نیست پس بلیه غیر منتظر صعب تر و سخت ترست
چنانچه گفته اند نعمت غیر مترقب خوبتر و بلیه غیر مترقب سخت ترست فَمَا كَانَ پس نبود دَعْوٰىهُمْ درخواست ایشان اِذْ جَآءَهُمْ وقتیکه آمد بدیشان بَاْسُنَآ بلا و عذاب ما اِلَّآ اَنْ
قَالُوْٓا مگر آنکه گفتند اِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ظٰلِمِيْنَ ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود و منفعت ایشان آنکه
اعتراف بجرائم سبب خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگر اند پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید
نباشد و قوم یونس ع ازین حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی فَلَنَسْئَلَنَّ پس هر آئینه خواهیم پرسید روز قیامت الَّذِيْنَ اُرْسِلَ اِلَيْهِمْ
آن کسانی را که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران و سؤال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و این سؤال تعنیف و تعذیب است وَلَنَسْئَلَنَّ
الْمُرْسَلِيْنَ و هر آئینه خواهیم پرسید فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران را از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سؤال تشریف و تکریم است و گفته اند امم را از
فرمانبرداری انبیا پرسند و انبیا را از مهربانی بر امم فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ پس هر آئینه بخوانیم بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار ایشان را بِعِلْمٍ بدانش خویش که دانسته بودیم

چه کردند و گفتند و شنود ایشان چه بود وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ و نبودیم ما پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان وَالْوَزْنُ و سنجیدن اعمال بهر کس
يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ آنروز در قیامت درست است و بود ودلی و گفته اند صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانیکه او را عمودی و دو کفه باشد و همه خلایق دران نگرند
و این صورت برای اظهار معدلت است و در تبیان از ابن عباس رض نقل میکنند که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راه است و کفتین او یکی از نور است و یکی
از ظلمت حسنات را در پله نور نهند و سیآت را در کفه ظلمت و کفتین همچو آسمان و زمین است فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر که گران بود مَوَازِينُهُ اعمال
سنجیده او و برین تقدیر موازین جمع موزون است و اگر جمع میزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال گرانی میزان بلا منت
و آنرا که میزان ایشان گران بود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ○ ایشانند رستگاران و رسیدگان نجات وَمَنْ خَفَّتْ و هر که سبک
باشد مَوَازِينُهُ عملهای وزن کرده او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانند که زیان کردند
بهرهای نفسهای خود را یعنی فطرت سلیم را ضائع ساختند بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند بِآيَاتِنَا بر ذکر کردن آیات ما يَظْلِمُونَ ○ ستم می کردند
یعنی وضع می نمودند تکذیب را در موضع تصدیق وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ و بدرستیکه ما ممکن گردانیدیم شما را ای آدمیان فِي الْأَرْضِ در زمین
جهت سکنی و زرع و گفته اند خطاب با قریش است میگوید شما را دستگاه دادیم در زمین تا سیری کنید بشام و یمن در تابستان و زمستان وَجَعَلْنَا لَكُمْ
و آفریدیم برای شما فِيهَا در زمین مَعَايِشَ اسباب زندگانی از مکاسب و تجارات و آنچه سبب معیشت باشد قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ○ اندکی ع
شکر میگوئید با وجود تخصیص بچنین نعمتی یا از شما اندکی است که بر اسم شکرگذاری و سپاسداری قیام می نماید بیت نعمت بسی و شکرگذارنده اندکیست +
گوینده سپاس الهی ز صد یکیست + وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ و بدرستیکه بتحقیق بیافریدیم شما را در اصلاب پدران شما ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ پس صورت کردیم شما را
در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما را پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثُمَّ قُلْنَا پس گفتیم ما
لِلْمَلَائِكَةِ فرشتگان را اسْجُدُوا سجده کنید سجده تعظیم و تحیت لِآدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند ملائکه آدم را از روی فرمانبرداری
إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که از راه عجب و حسد لَمْ يَكُنْ نبود مِنَ السَّاجِدِينَ ○ از سجده کنندگان مر آدم را قَالَ گفت خدای مر ابلیس را مَا مَنَعَكَ چه چیز
باز داشت ترا أَلَّا تَسْجُدَ از آنکه سجده نکردی آدم را إِذْ أَمَرْتُكَ چون فرمودم ترا بسجده او قَالَ گفت ابلیس أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من بهترم از آدم این
جواب از حیثیت منعیت یعنی استبعاد می نماید از آنکه مثل منی را بسجود چون او کسی فرماید پس مانع آنست که من از و بهترم خَلَقْتَنِي آفریدی مرا مِنْ نَارٍ
از آتش و آن جوهر لطیف علوی نورانیست وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ○ و آفریدی آدم را از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس درین صورت مغالطه
خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارتست ازان و بنسبت حقیقت که نفخت فیه من روحی اشارت
بدان در نگریستی دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست نه او را نظم ز آدمی ابلیس صورت دید و بس + غافل از معنی شد آن مردود و خس + که چرا من
خدمت این طین کنم + صورتی را من لقب چون دین کنم + نیست صورت چشم را نیکو بمال + تا به بینی شعشعه نور جلال + و قیاسش نیز در افضلیت نار از خاک
نامستقیم بود زیرا که آتش خائن است هر چه بدو دهند نیست گرداند و خاک امین است هر چه بدو سپارند نگاه دارد و امین نیک از خائن باشد و آتش متکبر است و
خاک متواضع و تواضع را از تکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیرد چنانچه آدم نقش معرفت پذیرفت + کتب فی قلوبهم الایمان + و آتش نقش را بسوزاند چنانچه نقش محبت
ابلیس بسوخت + ففسق عن امر ربه + و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکور است قطعه صورت خاک ارچه دارد تیرگی در ذات خود
نیک بنگر ز معنی صفا اندر صفاست + این همه خاکست کاندر وصف او صاحبدلی + نکته گفتست کز وی دیده جان را جلاست + جستن گوگرد احمر ضائع
کردنست + روی بر خاک سیاه آور که اکسیر کیمیاست + قَالَ گفت خدای مر ابلیس را فَاهْبِطْ مِنْهَا پس فرود آی از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود
بر معصیت او گفته اند تنزل کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزله دونیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی فَمَا يَكُونُ لَكَ پس نسزد
و روا نباشد ترا أَنْ تَتَكَبَّرَ آنکه گردن کشی کنی فِيهَا در آسمان و تعلیم نمائی بفرشتگان که همه خاشعان و مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگانست

فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان انک بدرستیکه تو من الصاغرین از خوار شدگانی و در تنابیع آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی
و مباش در میان فرشتگان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها قال گفت ابلیس وقتیکه ممسوخ شد و از رحمت نا امید گشت انظرنی
مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزیکه برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت قال گفت خدای انک بدرستیکه تو من
المنظرین از مهلت دادگانی ابلیس داعیه مهلت داشت تا روز قیامت یعنی نخواست که بمیرد و حق تعالی درخواست او قبول کرد تا الموت
ورا امان داد چنانچه جای دیگر فرمود که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن نفخه
صعقه است یعنی تو داعیه اضلال آدمیان داری پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم قال گفت ابلیس فبما اغویتنی پس بسبب آنکه
مرا بی بهره گردانیدی از رحمت خود لاقعدن لهم هر آئینه بنشینم برای باز داشتن فرزندان آدم صراطک المستقیم بر راه تو که آن راه راست
و درست یعنی دین اسلام و بر سر آن باشم که ایشانرا از دم و بر صراط مستقیم نگذارم ثم لاتینهم پس هر آئینه بیایم بر ایشان من بین ایدیهم
از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست ومن خلفهم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آنرا در پیش چشم ایشان آرایم
وعن ایمانهم و در آیم از دست راست ایشان یعنی از جهت حسنات و ایشانرا در عجب و ریا اندازم وعن شمائلهم و از چپ ایشان یعنی از جهت
سیئات و آنرا در دل ایشان شیرین گردانم ولاتجد و نیابی تو که خداوندی اکثرهم بیشتر فرزندان آدم را شاکرین شکر گویندگان یعنی کافران
باشند که منعم را نشناسند قال گفت خدای ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذءوما مدحورا در حالتیکه نکوهیده باشی و
عیب ناک و رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعک بخدای که هر که پیروی تو نماید منهم از اولاد آدم لاملئن جهنم هر آئینه پر کنم دوزخ را
منکم اجمعین از همه شما یعنی از تو و متابعان تو ویا آدم اسکن و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو انت وزوجک
تو و جفت تو که حواست الجنة در بهشت فکلا پس بخورید از میوه ها و نعمتهای بهشت من حیث شئتما از هر جا که خواهید یا هرچه خواهید ولاتقربا
و نزدیک مشوید هذه الشجرة این جنس از درخت که گندم است یا انگور و مخورید از آن که اگر بخورید فتکونا پس باشید من الظالمین از
ستمکاران بر نفس خویش فوسوس پس وسوسه کرد لهما الشیطان مر آدم و حوا را شیطان لیبدی لهما تا عاقبت آشکارا گرداند برای ایشان
ما وری عنهما آنچه پوشیده کرده بودند از ایشان من سوآتهما از عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشانرا ندیدند و هیچ
یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر را مشاهده نمیکردند و گفته اند که حق سبحانه ایشان را جامها برای ستر عورت پوشانیده بود و ابلیس دانست که اگر
آن لباس از تن ایشان دور شود پس خواست که ایشانرا در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملائکه
رسوا شوند آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان بدستیاری مار و طاوس به بهشت در آمده بود و یا بصورت دیگر بر آمده چنانچه در قصص و کتب مطوله
مذکور است وقال و گفت شیطان مر آدم و حوا را مانهیکما ربکما باز نداشت و منع نکرد شما را پروردگار شما عن هذه الشجرة از خوردن این درخت
الا ان تکونا مگر آنکه نگردید شما ملکین دو فرشته در علو منزلت یا حسن صورت یا استغنای از غذا او تکونا یا باشید شما من الخالدین از جاوید
ماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه نبود چنانچه ملائکه خزنه بهشت اند و این مال گفت که در دل آدم گذشته بود که بهشت خوش آرامگاهی است
که در وی جاوید ماندن میتوان بود و بعد از آن خطره وسوسه کرد و هم ازینجاست که محققان گفته اند که هر آرزو که بیذات خداوند نیست خالی از وسوسه شیطان نبود
و چون با وجود این وسوسه آدم در خوردن آن تامل نمود ابلیس تدبیر دیگر کرد وقاسمهما و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا و گفت انی لکما بدرستیکه
من مر شما را لمن الناصحین از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا نمیرید آدم گمان برد که کسی بخداوند تعالی
سوگند بدروغ نخورد و بدان سوگند فریفته شد فدلهما پس ابلیس نزل کرد بدین سوگند ایشانرا از درجه عالیه بمرتبه سافله افگند ایشانرا بغرور
بفریب و وسوسه فلما ذاقا الشجرة پس آن هنگام که بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن بدت لهما ظاهر شد مر ایشان را

سَوْاٰتِهِمَا عورات ایشان یعنی لباس از تن ایشان برفت تا عورت یکدیگر دیدند و آشکارا آمد و کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان را ندید و ایشان
ازین صورت منفعل شدند وَطَفِقَا و در استادند و قصد کردند بر گهای اشجار یَخْصِفٰنِ می چسپانیدند برگی بر بالای برگی و می نهادند عَلَیْهِمَا بر عورات
خویش مِنْ وَّرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درختان بهشت و اصح آنست که برگ انجیر بر هم بستند تا چون هیئات ازاری شد و عورات خود را بدان پوشیدند
وازین طرف بدان طرف میگریختند وَنَادٰىهُمَا رَبُّهُمَآ و ندا کرد ایشانرا آفریدگار ایشان که اَلَمْ اَنْهَكُمَا آیا نه شمارا نهی کرده بودم عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ از
خوردن این درخت وَاَقُلْ لَّكُمَآ و نگفته بودم شمارا و تحذیر نکرده بودم که اِنَّ الشَّیْطٰنَ لَكُمَا بدرستیکه شیطان هست شمارا عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ دشمنی
آشکارا و عداوت او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت افرارًا منی یا آدم
از من میگریزی ای آدم گفت لا یا رب بل حیاء منک این گریختن من بجهت حیاست از حضرت تو پس بگناه خود اعتراف نمودند و با حق سبحانه
تعالی از روی نیاز گفتند قَالَا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما ظَلَمْنَآ اَنْفُسَنَا ستم کردیم ما بر نفسهای خود بدین نافرمانی وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا و اگر نیامرزی
تو گناهان ما را وَتَرْحَمْنَا و نبخشائی بر ما لَنَكُوْنَنَّ هر آئینه ما باشیم مِنَ الْخٰسِرِیْنَ ۝ از زیانکاران قَالَ گفت خدای مر آدم و حوا و مار و طاوس و ابلیس را
اهْبِطُوْا فرو روید بر زمین بَعْضُكُمْ برخی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی دیگر را دشمن اند چنانچه آدمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگر اند وَلَكُمْ
مر شمار است فِی الْاَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ قرارگاهی و آرام جای وَّمَتَاعٌ و بهره خورداری اِلٰی حِیْنٍ تا هنگام رسیدن مرگ
آدم غمناک شد و پنداشت که دیگر باره ببهشت نخواهد رسید قَالَ گفت خدای فِیْهَا تَحْیَوْنَ در زمین میزیید وَفِیْهَا تَمُوْتُوْنَ و در زمین می میرید
وَمِنْهَا تُخْرَجُوْنَ ۝ و از زمین بیرون آورده میشوید برای حساب و جزا آدم از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز ببهشت خواهد آمد یٰبَنِیْٓ اٰدَمَ خطاب
با مست مر همه فرزندان آدم را می گوید قَدْ اَنْزَلْنَا بدرستیکه فرستادیم عَلَیْكُمْ بر شما لِبَاسًا پوشیدنی یعنی بیافریدیم برای شما لباسها بتدبیرات
سماوی و اسباب نازله از آسمان و ازین قبیل ست وَاَنْزَلَ لَكُمْ مِّنَ الْاَنْعَامِ پس بیان فائده لباس می کند و می فرماید یُّوَارِیْ که می پوشاند آن
لباس سَوْاٰتِكُمْ عورات شمارا وَرِیْشًا و دیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید و در الکتب اند لباس آنست که عورت را بپوشد و آنچه
ورای آنست از جامها آن را ریش گویند و در تفسیر امام زاهدی رح فرمود که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و پشم و کتان بود و گفته اند
ریش امتعه خانه بود وَلِبَاسُ التَّقْوٰى و پوشش تقوی یعنی لباس که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامهای درشت ذٰلِكَ خَیْرٌ آن بهترست از
لباسهای نرم و تکلف که متجبران می پوشند و گفته اند لباس پرهیز جامهای حربست چون زره و خفتان که وقایه را رب باشد از اثر تیغ و نیزه و تیر و
نزد محققان لباس التقوی طاعتست که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت شخص بدان مستور می گردد و گفته اند که لباس التقوی عفتست
که آن فرد فرستادن لباس یا ترس الهی یا التزام طریقه خیر و در بحر الحقائق آمده که لباس بر دو گونه است لباس فتوی و آن مفوض بامر شریعت ست
و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت ست از لباس فتوی همین بدن بهره مندست که ستر سوات او میشود و لباس تقوی هر یکی از دل و روح
و سر و خفی بهره دارند و بهر یکی چیزی پوشیده میگردد و بهره دل از لباس تقوی صدق ست در طلب مولی و بدان پوشیده میشود سوات طمع دنیا و
ما فیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حقیقت سبحانه و تعالی و بدان مستور گردد سوات تعلق بغیر مولی و نصیب سر ازین لباس مشاهده انوار لقا
و بدان پوشیده شود سوات رویت ماسوی الله و بهره خفی از لباس تقوی بقای دست بهویت حق و بدان پوشیده میگردد سوات هویت خلق یعنی
همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار از سر وجودات متکثره درکشیده آید و سر لمن الملک الیوم بر غزه وحدت قهاری جلوه نماید مثنوی ملک
ملک اوست او خود مالک ست غیر ذاتش کل شیء هالک ست کل شیء ما خلا الله باطل ان فضل الله غیم هاطل هالک آید پیش وجهش هست نیست هستی
اندر هستی خود طرفه ایست ذٰلِكَ مِنْ اٰیٰتِ اللّٰهِ آن از لباسهای بفضل و رحمت خداست که بدان سوات آدمیان را بپوشید و ایشانرا از خصفت برگ درخت
مستغنی گردانید لَعَلَّهُمْ یَذَّكَّرُوْنَ ۝ تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند یٰبَنِیْٓ اٰدَمَ ای فرزندان آدم لَا یَفْتِنَنَّكُمُ الشَّیْطٰنُ

پرحذر باشید که شما را در فتنه نه اندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد کما اخرج چنانکه بیرون کرد ابویکم پدر و مادر شما را من الجنة
از بهشت ینزع عنهما بر میکشید از ایشان لباسهما جامهای ایشان را لیریهما تا بنماید بهر یک از ایشان سوآتهما عورات ایشان را
یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورة گشتند و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید انه یریکم بدرستیکه ابلیس می بیند شما را
هو و قبیله او و لشکر او من حیث لا ترونهم از جائیکه شما ایشان را نمی بینید یعنی اجسام ایشان از نهایت رقت و لطافت در نظر
شما نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم ترست انا جعلنا الشیاطین بدرستیکه ما
گردانیده ایم دیوان را اولیاء دوستان للذین لا یؤمنون مر آنان را که ایمان نمی آرند یعنی بواسطه جنسیت و مناسبت دیوان را دوست
کافران ساخته ایم واذا فعلوا و چون بکنند کافران و مرتکب شوند فاحشة عمل زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سائبه و امثال
آن چون کسی ایشان را از آن نهی کند قالوا گویند از روی تقلید وجدنا علیها یافته ایم بر این عمل زشت آباءنا پدران خود را والله امرنا
بها و خدای فرموده است ما را باین فاحشه پس تقلید را بافترا جمع کنند قل بگو ای محمد ان الله بتحقیق که خدای لا یأمر بالفحشاء
نمیفرماید بزشتی و ناپسندیده از قول و فعل چه سنت الهی بران جاری شده که امر میکند بمکارم خصال و محاسن اخلاق اتقولون آیا میگوئید شما علی الله بر
خدای از راه افترا ما لا تعلمون آنچه نمیدانید که او فرموده است قل بگو امر ربی فرمود آفریدگار من بالقسط بعدل و راستی
یا بتوحید که سر همه راستیهاست و اقیموا وجوهکم و راست کنید رویهای خود را بقبله عند کل مسجد نزدیک هر زمان سجودی یا مکان
سجودی مراد از سجود نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشید و تاخیر مکنید تا آن جهت که در مساجد خویش گزارید
وادعوه و بپرستید خدای را مخلصین در حالتیکه پاک کنندگان باشید له الدین دین را برای خدای طاعت را کما بدأکم چنانکه بیافرید شما را در
ابتدای خلق تعودون باز خواهید گشت بوی تا پاداش دهد شما را بر عملها یا چنانکه شما را از خاک بیافرید باز بخاک عود خواهید کرد فریقا هدی
گروهی را راه راست نمود یا که توفیق داد بر ایمان وفریقا و گمراه کرد گروهی را بخذلان و چنان کرد حق علیهم الضلالة سزاوار گشت بر ایشان
گمراهی بمقتضای قضای سابق بفعل آنچه بایشان ... انهم بدرستیکه این گمراهان اتخذوا الشیاطین فرا گرفتند دیوان را اولیاء دوستان خود
که فرمان ایشان بردند من دون الله بدون خدای ویحسبون و گمان برند و پندارند انهم مهتدون که ایشان راه یافتگانند و فی
نفس الامر چنان اند یا بنی آدم بعضی برآنند که این خطاب عام است و اکثر مفسران گویند که خاص است بمسلمانان چه بنو ثقیف و جماعتی دیگر از
مشرکان عرب بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف کردندی و بدان تجرید تبری از ذنوب تفاؤل نمودندی و نیز هم در ایام احرام از خوردنی
حیوان مجتنب بوده و باندکی از طعام قناعت کرده آن را طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند با حیای این تعظیم و تکریم سزاوار
تریم حق تعالی ایشان را تحذیر فرمود و گفت خذوا فرا گیرید زینتکم جامهای خود را که بدان آراسته آید عند کل مسجد نزدیک هر مسجدی که
آن را طواف میکنید یا در آن نماز میگزارید و مراد از این جامه نیکوترین و پاکیزه ترین لباسهاست که در وقت نماز پوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن
است و امام قشیری قدس سره میگوید مراد از زینت سرائرست نه آرایش ظواهر یعنی خشوع و اخلاص مخصوص بهیچ محل نیست بلکه در همه اماکن و مساجد
باید و در کشف الاسرار آورده که زینت بزبان علم ستر عورت است برای نماز و بلسان کشف حضور دل است برای عرض راز و نیاز بیت ذوق ...
بی حضور دل نیابد هیچکس طالب حق را دل حاضر درین درگاه و بس وکلوا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات واشربوا و بیاشامید
شیر و سائر مشروبات طیبات ولا تسرفوا و از حد در مگذرید به تحریم حلال یا با فراط طعام و شراب در خوردن آن انه بدرستیکه خدای لا
یحب المسرفین دوست نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی آنها که زیادت از سیری بخورند و در کتاب قوت القلوب فرموده که دو بار خوردن در روزی اسراف است
و از بعضی سلف نقل میفرماید که اسراف آنست که هرچه آدمی آرزو کند بخورد و ذلیل و ذمیم ترین مردمان آنست که همت و تمام مصروف باشد بطعام ذکر

ع ۶

و در ابیات حقائق سمات سلسلة الذهب مذکورست مثنوی خواهد این که از سحر تا شام بند ازد اندیشهٔ شراب و طعام + شکم از خوشدلی و خوشحالی هگاه
پر سکنه گهی خالی + فارغ از خلد ایمن از دوزخ + جای او مزبله است یا مطبخ + شیخ الاسلام عبدالله انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را
لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد و اسراف آن باشد که برضای حق سبحانه صرف نکنی قطعه یک جوانی که غیر را لم داشت + بند میداد را بی
در دیده + کای پسر خیر نیست در اسراف + گفت اسراف نیست اندر خیر + قل بگو من حرم که حرام کرده است زینة الله آرایش که خدای مقرر فرموده یعنی
جامهای متنوع التی اخرج آن زینتی که بمحض قدرت اخرج بیرون آورد لعباده برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و کرک
و از معادن چون زره و خود والطیبت و دیگر که حرام کرده است از پاکیزهها من الرزق از روزی یعنی مستلذات ماکل و مشارب از لحوم و دسوم و البان یا
حلالات آن چون بحیره و سائبه و جز آن قل هی بگو این زینت و طیبات للذین امنوا برای کسانیست که ایمان آورده اند یعنی اینها باصالت برای
مومنانست فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا اما کفار و فجار بتبعیت شریک ایشانند دران لیکن نعیم جاودانی اهل ایمان را خواهد بود خالصة پاکیزه و بی شرکت
یوم القیمة روز رستخیز کذلک همچنانکه تفصیل کردیم این حکمها را نفصل الایت تفصیل میکنیم نشانهای احکام و دیگر دلائل توحید را بیان میکنیم لقوم
یعلمون برای گروهی که فهم دارند و بدانند قل بگوای محمد انما حرم جز این نیست که حرام کرده ربی آفریدگار من الفواحش گناهان کبیره را که
موجب عقوبت عظیم است ما ظهر منها آنچه پیداست از آن چون کفر و ما بطن و آنچه نهانست چون نفاق والاثم و حرام کرد گناهی را که بران حد مقرر
نیست چون صغائر والبغی و حرام ساخت ستمکاری یا کبر را بغیر الحق بناحق و این تاکید است چه ظلم و کبر بحق نخواهد بود وان تشرکوا و دیگر حرام کرد
آنرا که شرک آرید بالله بخدای و شریک گیرید بعبادت او ما لم ینزل به چیزی را که خدای نفرستاده است به سلطانا حجتی و برهانی وان تقولوا
و آنرا نیز حرام کرده است که بگوئید بدروغ و افترا کنید علی الله بر خدای ما لا تعلمون آنچه نمیدانید از تحریم حرث و انعام و برهنه شدن در طواف
بیت الحرام ولکل امة و مر هر گروهی راست اجل مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده است مر حیات ایشان را گفته اند مر امتی را حیز از مومنان وقتیست که
دران عذاب استیصال بر ایشان فرود آید فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید اجلهم وقت عذاب و هلاک ایشان یا چون آن مدت مقرر بسر آید لا یستاخرون
ساعة و اپس نیایند از آن اجل ساعتی بساعت در عرف القرا وقات را گویند و مراد نه ساعت منجمانست و لا یستقدمون و پیشی نگیرند
بر آن اجل بیت اجل چون فرود آید از پیش و پس + پس و پیش نگذارد یک نفس + یبنی آدم ای فرزندان آدم خطاب با مشرکان عربست اما
یاتینکم چون بیایند بشما رسل منکم پیغمبران از شما بزبان شما و اصح آنست که خطاب عام داشته اند یعنی ای فرزندان چون بیایند فرستادگان
بشما از نوع شما یقصون علیکم بخوانند بر شما ایتی آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را با حکام شریعت فمن اتقی پس هر که بپرهیزد از شرک و
تکذیب واصلح و باصلاح آرد عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هر چه می ترسند ایمن شوند ولا هم یحزنون و نه
ایشان اندوهناک گردند بلکه بهمه امید میدارند برسند والذین کذبوا و آنانکه دروغ شمردند بایتنا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند و استکبروا عنها
و تکبر آوردند و تسلیم نمودند یعنی سرکشی کردند از ایمان بدلائل وحدت ما اولئک آن گروه اصحب النار یاران آتش اند هم فیها خلدون
ایشان دران آتش باقی اند بقای ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکارتر یعنی کافر ممن افتری ازکسیکه بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی
یا بگوید زن و فرزند و شریک دارد او کذب بایته یا بدروغ شمرد آیات منزل او این تابکار نبرست اولئک آن گروه مفتریان و مکذبان ینالهم برسد
بایشان نصیبهم بهرهٔ ایشان من الکتب از لوح محفوظ یعنی آنچه بقلم تقدیر نوشته شده از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد یا بیایند جزای بحجمه
شده و در دفتر عمل ایشان یا بهره گیرند از روزی نوشته شده برای ایشان حتی اذا جاءتهم تا وقتیکه بیایند بایشان رسلنا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان
اویند یتوفونهم افراگیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشانرا قالوا گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع این ما کنتم کجا اند آنان که می پرستیدیم
تدعون بودید که میخواندید و می پرستید ایشانرا من دون الله بدون خدای تا امروز منع کنند عذاب خدا را از شما قالوا گویند کافران که آنها ضلوا عنا

براستی و ما بود اینشان راه بتوحید یافتیم وَنُوْدُوْٓا و ندا کرده شوند اهل بهشت اَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ این آن بهشت است که وعده داده شده بود دیدکه اُوْرِثْتُمُوْهَا
میراث داده شدید آن را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بانچه بودید که عمل میکردید بر طریق شریعت و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیرا که عطای بی‌علت
و دیگر آنکه میراث مر بندگان اندازد کافران چنانچه در خبر آمده که هیچکس نباشد الا که او را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مؤمنان را
میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث مؤمنان رسد در بهشت وَنَادٰٓى اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ و ندا کنند اهل بهشت اَصْحٰبَ النَّارِ اهل دوزخ
را از روی شماتت گویند اَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا بتحقیق که ما یافتیم آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما از مثوبتها حَقًّا راست و بی‌شبهه
فَهَلْ وَجَدْتُّمْ پس آیا یافتید شما مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ آنچه وعده کرده بود شما را آفریدگار شما از عقوبتها حَقًّا راست و درست و بی‌شبهه قَالُوْا نَعَمْ
گویند دوزخیان که آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود فَاَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس آواز دهد آواز دهنده گویند اسرافیل باشد که ندا کند بَیْنَهُمْ میان بهشتیان و دوزخیان
اَنْ لَّعْنَةُ اللّٰهِ بدرستیکه لعنت خدای عَلَى الظّٰلِمِیْنَ ۝ بر کافرانست که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش الَّذِیْنَ یَصُدُّوْنَ آنانکه باز
میداشتند مردمان را عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای وَیَبْغُوْنَهَا و میطلبیدند از برای راه حق عِوَجًا کجی و ناراستی یعنی عیب می جستند در دین خدای وَهُمْ
بِالْاٰخِرَةِ و ایشان بسرای آخرت كٰفِرُوْنَ ۝ ناگرویدگان بودند وَبَیْنَهُمَا و میان بهشت و دوزخ حِجَابٌ پرده است یا میان اهل بهشت و دوزخ
حاجزیست چون سور باره شهر که اهل دوزخ به بهشت نخواهند رفت کما قال فَضُرِبَ بَیْنَهُمْ بِسُوْرٍ و آن حجاب را اعراف گویند امام زاهدی فرموده که اعراف
تلی باشد از مشک سفید وَعَلَى الْاَعْرَافِ رِجَالٌ و بر اعراف مردان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یَّعْرِفُوْنَ می‌شناسند این رجال كُلًّا همه اهل بهشت
و دوزخ را بِسِیْمٰهُمْ بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید روی و دوزخیان سیاه روی باشند و این موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن
عارف اند باحوال فریقین و اینها انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مؤمنان یا ملائکه بر صورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان
چه از آنجا منازل خود را در بهشت می بینند و از آن متلذذ میگردند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و بخلاصی از آن مبتهج و مسرور میباشند و در تفسیر
ثعلبی رح منقولست از ابن عباس رض که اعراف موضعی بلندست از صراط که عباس رض و حمزه رض و علی رض و جعفر رض طیار بر آنجا باشند و دوستان خدا را بشناسند
بتازگی و سفید روئی و دشمنان خدا را دانند بتیرگی و سیاه روئی و گویند بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد یا یکی از
ابوین ایشان راضی بود و یکی نه یا مجاهدان باشند مقصر در عمل و بدین قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول
بهشت وَنَادَوْا و ندا کنند اصحاب اعراف اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند اَنْ سَلٰمٌ
عَلَیْكُمْ تحیت خدای بر شما باد یا خوشحالی شما که بدار السلام بسلامت رسیدید لَمْ یَدْخُلُوْهَا هنوز اهل اعراف در بهشت در نیامده باشند وَهُمْ یَطْمَعُوْنَ ۝
و ایشان طمع میدارند که در آیند قولی آنست که آخرین کسان که به بهشت در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکورست که میزان حسنات
و سیئات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت می نگرند و هم در دوزخ و دخول هیچکدام را مرجح نبود پس چون خلق را بسجود خوانند
و آن آخرین تکلیفی است بروز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و به بهشت در آیند وَاِذَا صُرِفَتْ اَبْصَارُهُمْ و هرگاه
که چشمهای ایشان را بگردانند و در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه و تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشان بگرداند تِلْقَآءَ اَصْحٰبِ النَّارِ بسوی دوزخیان
قَالُوْا ایشان پناه گیرند بخدای و گویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ۝ مدار ما را با گروه ظالمان یعنی میان ما و
ایشان در دوزخ جمع مکن وَنَادٰٓى اَصْحٰبُ الْاَعْرَافِ و آواز دهند اصحاب اعراف رِجَالًا یَّعْرِفُوْنَهُمْ مردانی را که شناسند ایشان بِسِیْمٰهُمْ
بعلامات ایشان از سواد وجه و زرقه عین و آن شناختگان رؤسای کفره باشند چون ولید مغیره و ابوجهل و عاص بن وائل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا
به فقرای صحابه می‌گفتند اینان به بهشت بروند و ما را به دوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند که خدای بندگان و شبانان را بر ما
فضل ننهد که شما در مذاهب اید مَآ اَغْنٰى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ نگردانید از شما عذاب را جمع شما یعنی آنکه جمع میکردید یا کثرت انصار

واعوان شما وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه بودید که گردنکشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب شما نشد پس اهل اعراف اشارت کنند
بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صهیب رضی الله عنهم و امثال ایشان که از ضعفا بودند أَهٰؤُلَاءِ آیا این گروه الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ آنانند که در دنیا سوگند میخوردید که البته
لَا يَنَالُهُمُ اللّٰهُ بِرَحْمَةٍ نرساند خدای هرگز رساند بدیشان بخشایش خود را چرا رحمت حق ایشان بهشت اند و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه
بکرم خود ایشان را گوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آئید به بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شدائد وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهناک
شوید از فوت مطالب و مقاصد و ابن عباس فرمود که چون اهل اعراف به بهشت درآیند دوزخیان را طمع فرج بعد الیأس پدید آید گویند خدایا ما را خویشانند
در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق سبحانه اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخیان نگرند و خویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده
باشد اما دوزخیان ایشان را بشناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان شراب و طعام بهشت خواهند چنانچه میفرماید وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ
و آواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیان را و توقع کنند آن أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا که بریزید بر ما مِنَ الْمَاءِ از آب بهشت بآن مقدار که
تشنگی ما را ببرد أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ یا بدهید ما را از آنچه که روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم قَالُوا گویند بهشتیان
در جواب ایشان إِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای حَرَّمَهُمَا حرام کرده است طعام و شراب بهشت عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه
فرا گرفتند دِينَهُمْ دین خود را لَهْوًا وَلَعِبًا مشغولی و بازیچه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دست میزدند و بازیچه می کردند وَغَرَّتْهُمُ
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و بفریفت مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غداریست فریبنده و مکاریست
بازی دهنده (مثنوی) در دیده اعتبار خوابیست ✦ در رهگذر اجل سرابیست ✦ مشغول مشو بسرخ و زردش ✦ اندیشه بکن ز گرم و سردش ✦ تلبیس بار
آفتست زنهار ✦ خود را ز فریب او نگهدار ✦ فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ پس امروز فرو گذاریم ایشان را در آتش كَمَا نَسُوا چنانچه ایشان فرو گذاشتند و بیاد
نگذرانیدند لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هٰذَا دیدن این روز را لقا را وَمَا كَانُوا و چنان بودند که از روی عناد بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ انکار میکردند علامات توحید
یا آیات کتب را وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ و هر آینه آوردیم برای این گروه کفار بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ کتابی که بیان کردیم معانی او را مفصل یا مبین ساختیم احکام
آنرا عَلَىٰ عِلْمٍ و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هُدًى وَرَحْمَةً و آوردیم این کتاب را راه نماینده و بخشایش لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظاری می برند کافران یعنی نمیبرند و منتظر نیستند إِلَّا تَأْوِيلَهُ مگر عاقبت کتاب و حقیقت
آنرا از وعده و وعید یعنی منتظر اند آنچه خدای تعالی وعده کرده است درین کتاب از ثواب و عقاب تا بینند که راست میشود یا نه يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ روزیکه
بیاید عاقبت کار یعنی ظاهر شود آثار وعده و وعید و آن روز قیامت باشد يَقُولُ الَّذِينَ گویند آنانکه نَسُوهُ ترک کردند کتاب مفصل را مِنْ قَبْلُ
پیش ازین در دنیا یعنی چون کافران که بقرآن نگرویدند در آن روز ظاهر گردد صدق سخن خدای تعالی گویند قَدْ جَاءَتْ بدرستیکه آمده بودند
رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان آفریدگار ما بِالْحَقِّ براستی و درستی و ما تکذیب کردیم و آن خطای عظیم بود فَهَلْ لَنَا پس آیا هستند ما را مِنْ شُفَعَاءَ
درخواست کنندگان فَيَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت کنند برای ما امروز أَوْ نُرَدُّ یا بازگردانیده شویم بدنیا فَنَعْمَلَ پس بکنیم غَيْرَ الَّذِي جز آنکه كُنَّا
نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قائل شویم نه بشرک پس هیچ کسی ایشان را شفاعت کنند و نه بدنیا ایشان را باز گردند
قَدْ خَسِرُوا بدرستیکه زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای (بیت) دیروز بدو دلم امیدی میداشت ✦ امروز برفت دل ز امیدم
نگذاشت (ولا) إِنَّ رَبَّكُمُ بدرستیکه پروردگار شما علی التحقیق اللّٰهُ خداوندیست جامع جمیع صفات کمال الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکه بیافرید آسمانها
و زمینها را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش روز از روزها قبل از خلق آسمان و زمین روزی که عبارت از مدت معین از زمان طلوع شمس تا
غروب او بوده در تبیان گوید که در شش روز از ایام آخرت که هر روزی هزار سال دنیاست ✦ و ان یوماً عند ربک کالف سنة مما تعدون ✦ و قول

امع واشهر است ودرآفرینش اشیا تدریج با وجود قدرت برایجاد آن بیک کن دلیل است بر اختیار قادر مختار واختیار تست بر رعایت تانی در امور و ترک عجلت واضطراب ونکته العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن ‌‌+ مؤید این سخن ست دفی المثنوی المعنوی مثنوی مکر شیطانست تعجیل وشتاب ‌+ لطف رحمانست صبر واحتساب ‌+ با تانی گشت موجود از خدا ‌+ تا بشش روز این زمین وچرخ‌ها ‌+ ورنه قادر بود کز کن فیکون ‌+ صد زمین وچرخ آوردی برون ‌+ این تانی از پی تعلیم تست ‌+ صبر کن در کار ودیر آئی درست ‌+ ثُمَّ اسْتَوٰى پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بر آفریدن عرش یا مستولی شد امر او ابدان یا مستولی گشت بران وتخصیص عرش باستیلای حق برو بجهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقاتست وحقیقت آنست که استوا بر عرش صفتیست مر خدا را بلا کیف واز وصف واین از جمله متشابهات قرآنست اما وایمان داریم وتاویل آن بحق میگذاریم يُغْشِي اللَّيْلَ در میکشد خدای شب تاریک را النَّهَارَ در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند روشنی روز را بتاریکی شب وعکس این را نه گفت اکتفا باحد الضدین یطلبه بجوید شب روز را یعنی از پی آدمی در آید حَثِيثًا شتاب کننده وروز نیز بسرعت طالب شبست وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وبیافرید آفتاب وماه را وَالنُّجُومَ وستارگان را مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ رام شدگان بفرمان او أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ بدانید که خدا راست آفریدن بدائع مخلوقات وفرمان نافذ مر او راست هرچه آفریده شده وتصرف در آنهاست تَبَارَكَ اللَّهُ بزرگست خدای بوحدانیت در الوهیت وفردانیت در ربوبیت رَبُّ الْعَالَمِينَ آفریدگار همه عالمیانست ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را تَضَرُّعًا بزاری وَخُفْيَةً و پوشیدگی یعنی هم بظاهر وهم بباطن او را بشناسید و او را بپرستید تضرع نشانه احتیاج انسانست ونهان داشتن دلیل اخلاص ومحتاج مخلص را روی ناامیدی نیست مصرع نومیدنیم که ناامیدی کفرست إِنَّهُ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد از حد درگذرندگانرا یعنی آنها که دعای بد کنند در حق ناسزاوار یا در دعا فریاد کنند تا بریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لائق آن نباشد چون رتبه انبیا وصعود بر مدارج سماوات وَلَا تُفْسِدُوا وفساد مکنید فِي الْأَرْضِ در زمین بکفر یا ظلم بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد از اصلاح آن بایمان یا بعدل وَادْعُوهُ وبخوانید خدای را خَوْفًا از بیم عقاب او وَطَمَعًا وبامید ثواب او إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ بدرستیکه رحمت خدای قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ نزدیکست بنیکوکاران واینان یا محسن العمل اند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان وامید همه برحمت بی‌غایت وفضل بی‌نهایت اوست در مناجات شیخ او سلامست که خدایا اگر وفاداران توامید دارند جفاکاران نیز بغیر تو پناهی ندارند بیت کن اگر جفاست کارم تو بس امید وارم ‌+ بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفائی ‌+ وَهُوَ الَّذِي واوست آنکه يُرْسِلُ الرِّيَاحَ میفرستد بادهای چهارگانه را بُشْرًا مژده دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از آمدن باران حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ تا چون بردارند بادهای سَحَابًا ثِقَالًا ابرهای گران بار را گفته اند که باد صبا ابر را از زمین برانگیزاند وباد شمال همه را جمع کند وباد جنوب بباریدن قطرات درآرد وباد دبور بعد از باریدن همه را متفرق سازد وبر هر تقدیر چون ابر را بردارند سُقْنَاهُ برانیم آن ابر را لِبَلَدٍ مَيِّتٍ برای احیای زمین مرده فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستیم بِهِ الْمَاءَ بدین ابر آب را باران زمین فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آریم بدان آب مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر نوع میوه كَذَٰلِكَ همچنانکه زمین مرده را بنبات زنده کردیم نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ زنده کنیم وبیرون آریم مردگانرا از قبرهای ایشان واحیای ارض که نمودار احیای اموات ست بیان کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا شاید که شما دریابید وبقیامت بگروید وبدین صورت بدان معنی استدلال کنید وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ وزمین پاک از سنگ وریگ که شائسته وصالح زراعت باشد يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بیرون می‌آید رستنی او بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان خدای مثبت او که بیرون می‌آرد بآسانی وخوبی وَالَّذِي خَبُثَ وآن زمین که ناپاک بود وشوره ناک لَا يَخْرُجُ بیرون نیاید گیاه او إِلَّا نَكِدًا مگر اندکی که در آن هیچ نفعی نباشد این تمثیلست که حق سبحانه وتعالی ایراد فرموده در شان مومن وکافر تشبیه کرده است دل مومن را بزمینی پاکیزه ودل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مومن بارد انوار طاعات وعبادات بر جوارح او ظاهر گردد وچون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند واز وی هیچ منفعتی که بکار آید بظهور نیاید بیت زمین شوره سنبل بر نیارد ‌+ درو تخم عمل ضائع مگردان ‌+ كَذَٰلِكَ همچنانکه این مثل بیان کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میگردانیم آیتها را وضرب امثال در فنون احوال میکنیم لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ برای گروهی که شکر نعمت علم وادراک بجا آرند

دریں شہا انیکہ فرمودہ بہر کہ اعتبار بردارند لقد ارسلنا بدرستیکہ فرستادیم نوحا نوح بن لمک بن متوشلخ بن ادریس را وقتیکہ پنجاہ سالہ بود الی قومہ
بسوی قوم او کہ اکثر ازو دنابیل بودند و بت می پرستیدند فقال یقوم پس گفت نوح ای گروہ من اعبدوا اللہ بپرستید خدا را بہ یگانگی ما لکم نیست
مر شما را من الہ غیرہ ہیچ معبودی بجز او پس فرمان وی برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید انی اخاف بدرستیکہ من می ترسم علیکم بر شما
اگر این نبارہ بپرستید عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ را کہ یوم الطوفان است یا روز قیامت قال الملا گفتند بزرگان من قومہ از قوم
او انا لنرک بدرستیکہ ما می بینیم ترا ای نوح فی ضلل مبین در گمراہی روشن کہ ما را از پرستش چندین خدایان بعبادت یک خدای دلالت
میکنی قال گفت نوح در جواب ایشان یقوم ای گروہ من لیس بی ضللۃ نیست با من ہیچ گمراہی و دوری از طریق حق و صواب ولکنی
رسول ولیکن من رسولم من رب العلمین از پروردگار عالمیان ابلغکم می رسانم بشما رسلت ربی پیغامہای پروردگار خویش وانصح لکم
و نصیحت میکنم شما را و صلاح شما واعلم و میدانم من اللہ از وحی خدای کہ بمن آمدہ ما لا تعلمون ۝ آنچہ شما نمیدانید قوم نوح عذاب
قومی کہ تکذیب پیغمبر کنند نشنیدہ بودند و نمی دانستند چون نام پیغام و وحی شنیدند تعجب کردند نوح گفت او عجبتم آیا شگفت می دارید و عجب
می نمائید ان جاءکم ازانکہ بیاید بشما ذکر پیغامی و وحی من ربکم از پروردگار شما علی رجل بر زبان مردی منکم از جنس شما
یعنی آدمی و مردمان شما لینذرکم تا بیم کند و بترساند شما را از عقوبت کفر و معصیت ولتتقوا و تا بپرہیزید شما از خشم خدای ولعلکم ترحمون
و تا شاید کہ بر شما ببخشند بسبب آن پرہیز کردن از شرک فکذبوہ پس دروغ داشتند قوم نوح را و نوح دعا کرد بہلاک قوم خود خدای حکم
فرمود تا کشتی بساخت و مومنان بکشتی درآمدند حق تعالی طوفان فرستاد و ہمہ کافران را ہلاک کرد و نوح با اہل سفینہ سالم ماندند چنانچہ حق تعالی
میفرماید فانجینہ پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن والذین معہ و آنانرا نیز کہ با وی بودند فی الفلک در کشتی و مجموع ایشان ہشتاد تن بودند چہل
مرد و چہل زن واغرقنا و غرق ساختیم بطوفان الذین کذبوا بایتنا آنانرا کہ بدروغ شمردہ بودند دلالت وحدانیت ما یا معجزات نوح بر نبوت
انہم کانوا بدرستیکہ قوم نوح بودند قوما عمین گروہی کوران کہ از نشانہای وحدانیت نابینا شدند و باقی قصہ نوح در بعضی آیات و سور
خواہد آمد انشاء اللہ تعالی والی عاد و فرستادیم بسوی عاد اخاہم ہودا برادر ایشان در نسب یعنی خویشاوند ایشان ہود را و عاد کہ قبیلہ
لا ادر را بدو خوانند چہارم پدر ہود است و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح است و نزد اہل سیر نام ہود عابر است و او پسر صالح بن ارفخشد بن سام
بن نوح است و برین قول او از ابنای عم عاد باشد و قبیلہ عاد مردم بلند بالا و تناور بودند و از ایشان در تمام روی زمین در آن زمان قبیلہ عظیم تر نبود و مردم
بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر در پرستش بتان میگذرانیدند حق تعالی ہود را بر ایشان فرستاد تا میان قبیلہ آمد و ایشان را بحق دعوت کرد قال یقوم گفت
ای قوم من اعبدوا اللہ بپرستید خدای را و بہ یگانگی او قائل شوید ما لکم من الہ نیست شما را معبودی غیرہ بجز وی و بتان مستحق عبادت نیستند
افلا تتقون آیا نمی پرہیزید از عذاب خدای قال الملا الذین کفروا گفتند گروہی از بزرگان و پیشوایان من قومہ آنانکہ کافر بودند من قومہ از گروہ
ہود بعضی اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و مانند آن و اما کافران گفتند ای ہود انا لنرک بدرستیکہ ما ترا می بینیم متمکن فی سفاہۃ
در بیخردی کہ دین قدیم را میگذاری و دین محدث می آری وانا لنظنک و بتحقیق ما گمان میبریم ترا من الکذبین ۝ از دروغگویان در آنچہ میگویی
قال یقوم گفت ہود ای گروہ من لیس بی سفاہۃ نیست با من سفاہت یعنی خفت عقل و حماقت ولکنی رسول ولیکن من فرستادہ ام من رب العلمین
از پروردگار عالمیان ابلغکم میرسانم بشما رسلت ربی پیغامہای آفریدگار خود را وانا لکم و من مر شما را ناصح امین ۝ نصیحت کنندہ ام راستگوی
و بیخیانت اوعجبتم آیا عجب می آید شما را ان جاءکم آنکہ بیاید بشما ذکر پندی ابیای من ربکم از پروردگار شما علی رجل منکم بر زبان مردی از جنس
شما یعنی ہم نسب شما کہ او را امین داشتہ اید و بسبب فردا من ذکر بر وی آنکہ لینذرکم تا بیم کند شما را از عقوبت الہی واذکروا و یاد کنید نعمت
خدا را اذ جعلکم خلفاء چون بگردانید شما را جانشینان و ساکنان زمین احقاف از حضرموت تا عمان من بعد قوم نوح از پس ہلاک قوم

نوح وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً و بیفزود شما را در آفرینش بسطة قوتی یا زیادت بر او شما را بر آفریدگان قبله و گفته اند مراد از بسطه طول قامت است که مقدار کوتاه ترین
قدهای ایشان شصت گز بوده و درازترین صد گز فَاذْكُرُوا پس یاد کنید آلَاءَ اللّٰهِ نعمتهای خدا را لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ تا شاید که رستگار شوید قَالُوا
گفتند آن گروه مر هود را أَجِئْتَنَا آیا آمده نزد ما لِنَعْبُدَ اللّٰهَ تا بپرستیم ما خدا را وَحْدَهُ یگانه و تنها وَنَذَرَ و دست بداریم و پرستش فرو گذاریم
مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچیزی را که بودند که می پرستیدند پدران ما از بتان و ما هیچ وجه ترک عبادت ایشان نمیکنیم و تو ما را از عذاب میترسانی فَأْتِنَا بِمَا
تَعِدُنَا پس بیار آنچه ما را بوی وعید میکنی إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ ۝ اگر هستی تو از راست گویان در نزول عذاب قَالَ گفت هود قَدْ وَقَعَ بدرستیکه
واجب شد عَلَيْكُمْ مِّنْ رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَّغَضَبٌ بر شما یا فرود آید بشما از پروردگار شما عذابی و خشمی أَتُجَادِلُونَنِي آیا مجادله میکنید با من فِي
أَسْمَاءٍ در کار این نامها یعنی این بتان که هر یک را نامی نهاده اید یعنی را ساقیه میگفتند و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان میباره و برخی را
حافظه می خواندند بمظنه آنکه در سفر نگاهبان ایشانند و همچنین رازقه و سالمه و گمان ایشان آن بود که ارزاق و سلامتی احوال از ایشانست و این الفاظ
اسما بودند بی مسمی چه اصنام را که جمادات بودند قدرت بر هیچ نبود پس هود فرمود که شما جدال می کنید درین چیزها که از روی جهالت سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ
شما نام نهاده اید ایشانرا وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما مَا نَزَّلَ اللّٰهُ بِهَا نفرستاده است خدای بجواز عبادت ایشان مِنْ سُلْطٰنٍ هیچ حجتی و برهانی چون دلیل
حق ظاهر شد و شما بر عناد و مکابره اصرار می نمائید فَانْتَظِرُوا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را إِنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه من نیز با شما مِّنَ
الْمُنْتَظِرِينَ ۝ از منتظرانم مراد آورده اند که خدای تعالی سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و دران زمان هرگاه بلیه نازل شدی توجه
بموضعی نمودندی که حالا خانه کعبه است و آنجا پشته از ریگ سرخ رنگ بود که مسلم و مشرک رجوع بدانجا کردندی بعد از عرض حاجات و طلب دفع آفات
بمطالب فائز شدندی و از مخاوف خلاص یافتندی پس قوم عاد تحیزان سفر نمود و قیل بن عنز و مرثد بن سعد با هفتاد نفر از میان قبیله خود بمکه رفتند
و بر معاویه بن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ که در انوقت حاکم مکه بود نزول کردند و بعد از اقامت و طائف ضیافت اجازت طلبیده خواستند که بهت دعا و طلب
باران بموضع معین روند مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و به هود ایمان آورده است فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر که اطاعت هود نمائید و از در توبه و استغفار
درآئید تا حقتعالی از سحاب عنایت بر شما باران رحمت باراند پس قیل و اصحابش از معاویه درخواستند تا او را بند کرده نگهداشت و نگذاشت که بموضع دعا برود
قیل با قوم خود بانجا رفته گفت خدایا بده قوم عاد را از باران آنچه میخواهند فی الحال سه پاره ابر برآمد یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل
ازین سه ابر آنچه میخواهی یکی برای قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه اختیار کرد که باران او بیشتر میباشد و از مکه بیرون آمده با قوم خود روی ببلاد قوم خود نهاد و چو
بوادی مغیث که از مساکن ایشان بود رسیدند و بشارت ابر بمردم قبیله رسانید عادیان خوشدل شده بتفرج ابر از منازل خود بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان
نازل شد چه دران ابر ریح عاصف بود که آنرا باد صرصر گویند در هفت و هشت روز تمام عادیان را هلاک کرد و هود با قوم خود بسلامت ماندند و تفاصیل این قصه
در انتهای آیات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و حقتعالی از نجات مومنان و هلاک کافران خبر میدهد فَأَنْجَيْنٰهُ پس نجات دادیم ما هود را وَالَّذِينَ مَعَهُ
و آنانکه با وی بودند یعنی در دین متابعت او مینمودند بِرَحْمَةٍ مِّنَّا از رحمت از نزدیک ما بخشایشی بود از ما بر ایشان وَقَطَعْنَا و ببریدیم دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بنیاد
آنرا که تکذیب کردند و نگرویدند بِاٰيٰتِنَا بنشانهای قدرت ما یعنی ایشانرا مستاصل ساختیم و از بیخ بنیاد برانداختیم وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ۝ و نبودند
قوم عاد گرویدگان بوحدت معبود و برسالت هود وَإِلٰى ثَمُوْدَ و فرستادیم بقبیله ثمود و آن ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسب ایشان به ثمود بن عابر بن ارم
بن سام بن نوح منتهی میشد و مساکن ایشان در زمینی بود که آنرا حجر میگفتند ما بین ولایت حجاز و شام این مردم بت می پرستیدند حق سبحانه و تعالی بدیشان فرستاد
أَخَاهُمْ صٰلِحًا برادر ایشانرا در نسب که صالح بود و صالح به پنج پشت بثمود میرسید قَالَ گفت صالح چون برسالت بر ایشان آمد يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ای
گروه من بپرستید خدا را بی شریک مَا لَكُمْ مِّنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد بجز وی قوم ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری
مال و توانائی جثه تکذیب صالح کردند و گفتند که ما را آیتی بنما که بدان استدلال کنیم برسالت تو صالح فرمود چه آیت میطلبید گفتند یا ما بصحرا بیرون آئی که فردا عید

ناست و بنا بر آن آرایش داده معلوم خواهیم آورد و تو از خدای خود چیزی می‌خواه و ما نیز از خدایان خود چیزی درخواهیم پس هر که را اجابت رسد دیگری آن را متابعت
نماید کرد بر این صورت قرار داده روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند ما اثر نجاح بظهور نیامد پس نجلت زده و رسوا شدند و سرهای خجالت در پیش افکندند
جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود بود اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود و آن را کاثبه میگفتند و گفت ای صالح بیرون آر از این سنگ برای ما
شتری بختی بسیار موی آبستن باشد صالح فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتری از این سنگ بیرون آرد شما ایمان
میآرید گفتند میگرویم و پرستش خدای تو میکنیم و بدین شرط سوگند یاد کردند صالح دو رکعت نماز بگزارد و دعا از حضرت عزت جل و علا اظهار آن معجزه طلب
نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون ماده شتری که بوقت زادن ناله کند بنالید و شکافته شد و ناقه‌ای بدان وجه که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی
چنانچه از یک پهلو تا پهلوی دیگر صد و بیست گز بود و در عظمت جثه چون کوهی نمود فی الحال نزاد بچه مانند خود و مردمان در آن بنگریستند جندع را مدد توفیق
رفیق شد و فی الحال ایمان آورد و باقی اشراف قبیله ثمود در بادیه خذلان سرگردان مانده دست انکار از آستین استکبار بیرون کردند قطعه یکی نور عنایت
ره هدایت یافت و یکی ببادی خذلان ماند سرگردان و یکی بوسوسه دیو رفت سوی ستر و یکی ز پیروی حق گرفت ملک جنان، القصه آن شتر میان قوم بماند
و در مرعاهای ایشان می‌چرید و آب چاههای ایشان بطریق غب او را میرسید و صالح بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ آمد شما را
بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ معجزه روشن از پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هٰذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ این شتر خدا است اضافت از جهت
تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورده این ناقه را از صخره که تهمتی نباشد لَكُمْ آيَةً شما را برهانی بر پیغمبری من فَذَرُوهَا پس بگذارید این ناقه را
تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللّٰهِ تا بخورد گیاه در زمین خدای و شما را در خوردن او هیچ موونتی نباشد وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی هیچ بدی فَيَأْخُذَكُمْ پس
فرا گیرد شما را عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک و استحقاق عذاب نه بواسطه ضرر ناقه است بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل
عتو ایشانست در کفر وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدای را إِذْ جَعَلَكُمْ چون گردانید شما را خُلَفَاءَ جای نشینان در زمین مِنْ بَعْدِ عَادٍ از پس هلاک
قوم عاد وَبَوَّأَكُمْ و جای داد شما را فِي الْأَرْضِ در زمین حجر تَتَّخِذُونَ فرا میگیرید مِنْ سُهُولِهَا از زمینهای نرم قُصُورًا کوشکها برای تابستان
وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ و سوراخ میکنید در کوهها یعنی میسازید در سنگ بُيُوتًا خانهای برای زمستان فَاذْكُرُوا پس یاد کنید آلَاءَ اللّٰهِ نعمتهای خدا را
از تمکین در زمین و قوت کندن کوهها وَلَا تَعْثَوْا و در تباهی غایت مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین حجر مُفْسِدِينَ در حالتیکه تباهکاران فساد نمایید
ایشان از جواب صالح اعراض نمودند و متعرض مومنان شدند چنانچه میفرماید قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروه بزرگان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه تکبر و
سرکشی میکردند مِنْ قَوْمِهِ از قوم صالح لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا مر آن کسانرا که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ
مر آن کسانرا که گرویده بودند از ضعیفان و فقیران أَتَعْلَمُونَ آیا شما میدانید أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ آنرا که صالح فرستاده شده است مِنْ رَبِّهِ
از نزد پروردگار او و این سخن بر سبیل استهزا میگفتند قَالُوا گفتند آن ضعفا إِنَّا بدرستیکه ما بِمَا أُرْسِلَ بِهِ بر آن چیز که صالح را بدان فرستاده اند یعنی
توحید و عبادت مُؤْمِنُونَ گرویدگانیم قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدای و به پیغمبر او إِنَّا بتحقیق که ما بِالَّذِي
آمَنْتُمْ بِهِ بآن چیزی که شما گرویده اید بدان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم و مکرر آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روزی
که نوبت او بود تمام آب چاههای ایشان را می‌آشامید و در روزی که نوبت قوم بود آب چاهها بچهارپایان ایشان وفا نمیکرد دیگر در تابستان
بظهر وادی می‌رفت چه ظهر وادی سردتر بود و انعام قوم از وی هراسان شده به بطن وادی می‌رفتند و در زمستان ببطن وادی
فرو می‌شد که بطن وادی گرمتر بود و چهارپایان بظهر وادی می‌رفتند و از این جهت ضرر بدیشان می‌رسید و دو زن که ایشان را عنیزه و
صدوقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند این صورت بدیشان شاق بود قدار بن سالف و مصدع بن دهر را بر آن آوردند که ناقه را
پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بدیشان چنانچه حق سبحانه و تعالی

می فرماید فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پس پی کردند و بکشتند ناقه را وَعَتَوْا و سرکشی کردند عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ از امتثال فرمان پروردگار خویش وَقَالُوْا و
گفتند از روی استهزا یٰصٰلِحُ ائْتِنَا ای صالح بیار بما آنچیز را که بِمَا تَعِدُنَا وعده می کنی ما را از عذاب اِنْ کُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ اگر هستی تو
از فرستادگان براستی فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فراگرفت ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیمه فَاَصْبَحُوْا پس بامداد کردند یعنی
گشتند فِیْ دَارِهِمْ در سراهای خویش جٰثِمِیْنَ ۝ بر روی در افتادگان و برجای مردگان فَتَوَلّٰی عَنْهُمْ پس روی بگردانید صالح از
ایشان وقتیکه ناقه را بکشتند خدای تعالی فرمود که من قوم ثمود را بصیحه جبرئیل و بزلزله هلاک خواهم کرد وَقَالَ و گفت صالح از روی تحسر یٰقَوْمِ ای گروه من
لَقَدْ اَبْلَغْتُکُمْ بدرستی که برسانیدم بشما رِسَالَةَ رَبِّیْ پیغام پروردگار من که باداء آن مامور بودم وَنَصَحْتُ لَکُمْ و نصیحت کردم شما را بوقت
دعوت وَلٰکِنْ لَّا تُحِبُّوْنَ و لیکن دوست نمیدارید شما و پیروی نمیکنید النّٰصِحِیْنَ ۝ نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما را بایمان خوانند و از
اتباع نفس و شیطان منع کنند وَلُوْطًا اِذْ و یاد کن ای محمد لوط را پسر هاران بن آزر بن تارخ که برادر زاده ابراهیم بود و آورده اند که چون ابراهیم از بابل متوجه شام شد
برادرزاده او یعنی لوط با وی بود خدای تعالی وی را پیغمبری داد و باهل موتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده است و نام آن اعظم سدوم بود دیگر عامورا و
وادوما و صابورا و صعوه و گویند صعود و در هر شهری چهار هزار هزار آدمی بود مدتی بدیشان آمد و خلق را بخدا دعوت کرد و بیست و نه سال در میان ایشان بود
و بخیرات امر میفرمود و از فواحش نهی میکرد و یکی از فواحش ایشان لواطت بود حق سبحانه این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داده و فرمود ای محمد یاد کن
قصه لوط را اِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهٖ مر اهل سدوم را که لوط در میان ایشان بود اَتَاْتُوْنَ آیا می آئید شما الْفَاحِشَةَ بدین عمل زشت یعنی لواطت
مَا سَبَقَکُمْ بِهَا پیشی نگرفت بر شما بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند مِنْ اَحَدٍ هیچ یک مِّنَ الْعٰلَمِیْنَ ۝ از عالمیان اَئِنَّکُمْ آیا
شما بمعنی انکار بطریق خبر خوانده یعنی بدرستیکه شما ای قوم لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ می آئید بمردان شَهْوَةً از روی مباشرت مِّنْ دُوْنِ النِّسَآءِ
بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس بطریق حق میشوید بَلْ اَنْتُمْ بلکه هستید شما قَوْمٌ مُّسْرِفُوْنَ ۝ گروهی اسراف کنندگان و از حد در
گذشتگان وَمَا کَانَ و نبود جَوَابَ قَوْمِهٖۤ جواب قوم لوط مر او را ازین کلام اِلَّآ اَنْ قَالُوْۤا مگر آنکه گفتند یعنی از مردم سدوم بعضی بر بعضی اَخْرِجُوْهُمْ
بیرون کنید لوط را و دختران او را و آنها را که ایمان آورده اند مِّنْ قَرْیَتِکُمْ از دیه شما یعنی سدوم اِنَّهُمْ بدرستیکه لوط و متابعان او اُنَاسٌ
یَّتَطَهَّرُوْنَ ۝ مردمانند که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی درین عمل با ما تشبه نمیکنند حق سبحانه و تعالی این جواب از ایشان نپسندید و عذاب بر
ایشان فرود آمد چنانچه تفصیل آن بیاید انشاء الله تعالی و چون عذاب نازل شد فَاَنْجَیْنٰهُ پس نجات دادیم لوط را از آن وَاَهْلَهٗۤ و کسان او را
از اهل بیت و مومنان اِلَّا امْرَاَتَهٗ مگر زن او را که واعله نام داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را از انکار لوط اخبار مینمود کَانَتْ مِنَ الْغٰبِرِیْنَ ۝
بود آن زن از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط اتفاق نکرد و در میان قوم لوط هلاک شد وَاَمْطَرْنَا و بارانیدیم عَلَیْهِمْ بر کفار قوم لوط
مَّطَرًا بارانی و چه بارانی یعنی عجب آن سنگ بود که بر سر قوم لوط بارید فَانْظُرْ پس نگاه کن ای بیننده کَیْفَ کَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِیْنَ ۝
در آخر کار گنهکاران وَاِلٰی مَدْیَنَ و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم بود اَخَاهُمْ شُعَیْبًا برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین را
قَالَ گفت یٰقَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدای را مَا لَکُمْ نیست مر شما را مِّنْ اِلٰهٍ غَیْرُهٗ هیچ معبودی بحق جز وی قَدْ جَآءَتْکُمْ
بدرستیکه آمد بشما بَیِّنَةٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ معجزه روشن از پروردگار شما در قرآن معجزه شعیب مذکور نیست و در احادیث بنظر فقیر نرسیده اما در کتب باهرات که ذکر
معجزات انبیا میکنند میگویند که معجزه شعیب آن بود که چون خواستی که بکوهی بلند برآید کوه سر خود را فرود آوردی تا شعیب باسانی بر وی صعود کردی و هر یک
از قوم او را دو کیال و دو میزان بودی یکی دیگری بزرگتر بدان خریدندی بدان خردتر فروختندی با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب
ایشان را گفت که من شما را بخدا میخوانم و آیتی روشن بشما مینمایم فَاَوْفُوا الْکَیْلَ پس تمام و راست سازید کیل را وَالْمِیْزَانَ و آلة وزن را یا در کیل و وزن
راستی کنید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مر مردمان را اَشْیَآءَهُمْ چیزهای ایشان یعنی در خرید و فروخت خیانت مکنید وَلَا تُفْسِدُوْا و فساد

مکنید بکفر و خیانت فی الارض در زمین بعد اصلاحها بعد از اصلاح آن زمین بعث انبیا و ارسال کتب ذٰلکم این عمل که مامور شده اید خیر لکم بهتر
مر شما را ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما گرویدگان چون قوم شعیب در شهر لوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحرا راه زدندی پس ایشان را چنانچه از
نقص منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود و گفت و لا تقعدوا و منشینید بکل صراط بهر راهی که بجهت اندراموال توعدون می ترسانید رهروان را و گفتند ایشان
رهگذریان را که شما تشنه شدی هر که خواستی که بملازمت شعیب رود او را تخویف کردندی پس شعیب فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید طالبان حق را و تصدون
و باز دارید عن سبیل الله از راه خدای من آمن به آنکس را که ایمان آورده است به خدای و تبغونها عوجا و بجوئید برای خدا اعوجاجی یعنی طلب
بطلان آن کنید و اذکروا و یاد کنید منت خدای را بر خود اذ کنتم چون بودید قلیلا اندکی از جهت عدد و عدد فکثرکم پس بسیار گردانید
خدای شما را یا آنکه برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم دختر لوط را بخواست و خدای ایشان را فرزندان بسیار داد و توانگر
گردانید پس شعیب این نعمت را یاد ایشان داد و گفت و انظروا و بنگرید کیف کان چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباهکاران از امم گذشته
که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب روی با مومنان کرد و گفت و ان کان طائفة و اگر چنانچه گروهی هستند منکم از شما امنوا
بگرویدند بالذی بآن چیز که براستی ارسلت به فرستاده شده ام بآن و طائفة و گروهی دیگر از معاندان لم یؤمنوا نگرویدند
قومی از مدین بشعیب ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نموده گفتند قوت و ثروت ما راست نه مومنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی
بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشان را بودی شعیب فرمود اگر چه شما دو گروه شده اید فاصبروا پس شکیبائی کنید حتی یحکم الله
تا وقتیکه حکم کند خدای میان ما دو گروه و هو خیر الحاکمین و خدای بهترین حکم کنندگانست که در حکم او میل و مداهنت نیست

قال الملأ گفتند بزرگان الذین استکبروا آنانکه گردنکشی کردند در پرستش خدای من قومه از
قوم شعیب بعد از انکار دعوت او لنخرجنک یا شعیب هر آینه بیرون می کنیم ترا ای شعیب
و الذین امنوا معک و آنانرا که گرویده اند با تو من قریتنا از دیه خویش او لتعودن یا عود خواهید کرد شما فی ملتنا در ملت ما
کافران گفتند ترا آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند همه را تا که گرد شعیب هرگز کافر نبوده و آنان مومنان بوده اند بر سبیل تغلیب گفتند
یا عود کنید بملت ما و لهذا شعیب جواب بدین وتیره داد قال گفت شعیب اجبار میکنید ما را بعود او لو کنا و اگر چه باشیم کارهین ناخواهان
یعنی چگونه در آئیم بدین شما و ما آنرا انکار میکنیم پس اگر عود کنیم بملت شما و گوئیم خدا را شریک هست و فی الواقع نیست قد افترینا بدرستیکه افترا کرده
باشیم و بر بسته علی الله کذبا بر خدای دروغی را و سیط آورده که ادعای قوم شعیب آن بود که حق سبحانه ایشان را امر کرده است که بدان طریق باشند
و بدین سبب آن ملت میگفتند پس شعیب فرمود که عود بملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مامور به است افترا باشد بر خدای ان عدنا اگر باز
گردیم یعنی قوم من از مومنان باز گردند و بیایند فی ملتکم در کیش شما بعد اذ نجانا الله منها بعد از آنکه برهانید خدای ما را از ملت شما
پس ما مفتریان باشیم و ما یکون لنا و نشاید و روا نباشد ما را ان نعود فیها آنکه باز گردیم بملت کفر الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای ما
آفریدگار ما ارتداد و عود ما را بآن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد ربنا پروردگار ما وسع ربنا پروردگار ما کل شیء همه چیز را
علما از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیز و دانا است بعاقبت کار همه کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و تجزع
و شما در تهدید که می نمائید از اخراج مومنان ما اضطراب نمی کنیم بلکه علی الله توکلنا بر خدای توکل کردیم و کار خود را بوی باز گذاشتیم
پس شعیب بروی از معاندان برتافت و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرمود و گفت ربنا افتح خدایا حکم کن بیننا میان ما و بین قومنا
و میان قوم ما بالحق براستی و انت خیر الفاتحین و تو بهترین حکم کنندگانی و قال الملأ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الذین کفروا
آنانکه کافر بودند بخدای من قومه از قوم شعیب با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند لئن اتبعتم اگر شما متابعت کنید شعیبا

الجزء التاسع

شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید انکم اذاً لخٰسرون بدرستیکه باشید شما آن هنگام از زیان زدگان که آیین قدیم را گذاشته بدین
محدث بگروید و از روش پدران بگذرید یا آنکه بزرگان کفره هم با کفار خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما بر کم فروخت
داد شما را از آن منع میکند پس پند شعیب نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را زلزله و در
سوره هود مذکور است که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه ملکه در آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است چه مقرر شده که
زلزله بی صیاح و ریاح نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل فریادی کرد و زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمدند فاصبحوا پس گشتند فی دارهم
در شهر و منزل خود جٰثمین مرده بروی افتادگان یعنی بر زمین افتادند جسد های بی ارواح الذین کذبوا شعیباً آنانکه تکذیب کردند
شعیب را هلاک شدگان کأن لم یغنوا فیها گویا هرگز نبوده اند در آن شهر الذین کذبوا شعیباً آنانکه بدروغ داشتند شعیب را کانوا
هم الخٰسرین بودند ایشان زیان زدگان در دنیا و عقبی بفوت مثوبت و لزوم عقوبت آورده اند که چون شعیب علیه السلام دید عذاب نشاند و اثر
آن از بلده قوم خروج کرد فتولی عنهم پس روی بگردانید از کافران و قال یٰقوم و گفت از روی تحسر ای قوم من لقد ابلغتکم بدرستیکه
برسانیدم بشما رسٰلٰت ربی پیغامهای پروردگار خود و نصحت لکم و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته اند این خطاب با ایشان بعد
از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر با کفار قریش خطاب کردند بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب بعد از اظهار تاسف و تحسر بر قوم خود را تسلیه
داد و گفت فکیف اٰسٰی پس چگونه تاسف و اندوه خورم و غمناک شوم علیٰ قوم کٰفرین بر هلاک قومی از کافران که مرا تصدیق نکردند
پس بعد از قصص بعضی از امم ماضیه و هلاک ایشان بتکذیب پیغمبران تهدید مینماید کفار قریش را و میفرماید و ما ارسلنا و نفرستادیم فی قریة
در شهری و دیهی من نبی هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند الا اخذنا مگر آنکه بگرفتیم اهلها اهل آن شهر و دیه را بالبأسآء بسختی و تنگی
والضرآء و برنج و بیماری لعلهم یضرعون شاید که ایشان زاری کنند و پند پذیرند و تصدیق نبی خود نمایند تا بلا منع کرده د
و چون بلا و زحمت ثبت شد ایشان را ابتلا در راحت مبتلا کردیم ثم بدلنا پس بدل کردیم مکان السیئة الحسنة بجای بلا و رنج و شدت
سلامت و صحت و راحت حتی عفوا تا وقتیکه بسیار شدند هم بمال و هم بر حال انجا نیز آثار کفران کردند و قالوا و گفتند این ایمنی و نعمت بجای
محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است قد مس بدرستیکه رسید اٰباءنا پدران ما را نیز الضرآء والسرآء شادی و سختی یعنی در
زمان گذشته گاهی قحط بودی و گاهی فراخی و وقتی صحت بودی و وقتی بیماری و زمانی غم بودی و زمانی شادی این ز سبب کفر و ایمان است
پس ما بر همان طریق بپایانیم که مبودیم چون این قوم بر ناسپاسی و کفر راسخ در زیدند فاخذنٰهم پس بگرفتیم ایشان را بغتة ناگهان یعنی در
حالتیکه ایمن بودند و هم لا یشعرون و ایشان نمی دانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات بلا
را دیده باشند و نزول آن را دانسته ولو ان اهل القریٰ و اگر چنانچه اهل آن دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و ما حول اٰمنوا بگرویدندی
بخدای و اتقوا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لفتحنا هرآینه میگشادیم علیهم بر ایشان و بسیار دادیم ایشان را برکٰت برکتها و زیادتها
من السمآء از آسمان بقبول دعوات ایشان یا باریدن باران والارض و از زمین بروا شدن حاجات یا رستن نباتات ولٰکن کذبوا ولیکن
ایشان تکذیب کردند رسولان ما را فاخذنٰهم پس بگرفتیم ایشان را بما کانوا یکسبون بانچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی و در
حقائق سلمی فرموده که اگر بندگان بگرویدندی بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت امر من هر آینه برسیدندی از شدید من دلهای ایشان را بنور مشاهده خود
روشنی دادمی که برکت سما اشارت بدانست و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود بیاراستمی که برکت ارض عبارت از انست مثنوی در زمین و آسمان
درهای جود میگشایند از پی اهل جود ◦ از زمین پر عبادت باز کن ◦ بر سمای معرفت پرواز کن ◦ افامن آیا ایمن شدند اهل القریٰ اهل مکه و
حوالی آن بعد از بیان که در عذاب کافران کردیم ان یاتیهم بأسنا از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما بیاتاً در شب وهم نآئمون و حال

حصه باشند یعنی شبخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان اَوَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرٰٓى آیا ایمن شدند اهل آن شهرها اَنْ يَّاْتِيَهُمْ بَاْسُنَا
آنکه بیاید بدیشان عذاب ما ضُحًى در وقت چاشت وَّهُمْ يَلْعَبُوْنَ و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی بتصرف در مهمات دنیا که بازیچه گاه غافلان
مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الٰهی ایمن نتوان بود نه در روز و نه در شب اَفَاَمِنُوْا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مَكْرَ اللّٰهِ
از ناگاه گرفتن خدای مکر استعاره است از استدراج بنده و گرفتن او بر وجهی که نداند فَلَا يَاْمَنُ پس ایمن نشوند مَكْرَ اللّٰهِ از مکر خدای
اِلَّا الْقَوْمُ الْخٰسِرُوْنَ مگر گروهی زیانکاران که بکفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند اَوَلَمْ يَهْدِ آیا بیان نکرد و راه ننمود خدای
لِلَّذِيْنَ يَرِثُوْنَ الْاَرْضَ برای آن کسانیکه میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند در آن مِنْۢ بَعْدِ اَهْلِهَآ از پس هلاک آن
مراد کفار زمان حضرت رسالت پناه اند که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای بر ایشان بیان کرد اَنْ لَّوْ نَشَآءُ آنکه اگر خواهیم اَصَبْنٰهُمْ برسیم
ایشان را بِذُنُوْبِهِمْ بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را کردیم وَنَطْبَعُ و مهر می نهیم عَلٰى
قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُوْنَ پس ایشان نمی شنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل مهر بست
آنچه می شنوند در وی پا بند پس گوش دل از استماع کلام حق فائده دارد نه گوش آب و گل مثنوی این سخن از گوش دل باید شنود * گوش گل
اینجا ندارد هیچ سود * گوش سر با جمله حیوان همدم ست * گوش سر مخصوص نسل آدم ست * گوش سر چون جانب گه بند داشت * گوش سر
سهلت گر آکنده است * پس بجهت تسلیه حضرت رسالت پناه می فرماید تِلْكَ الْقُرٰى آن شهرها که نسبت با امم مذکوره داشت چون احقاف
و حجر و مؤتفکات و غیر آن نَقُصُّ عَلَيْكَ خواندیم بر تو مِنْ اَنْۢبَآئِهَا بعضی از خبرهای آن وَلَقَدْ جَآءَتْهُمْ و بدرستیکه آمدند با اهل
آن رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط و شعیب بِالْبَيِّنٰتِ بمعجزات روشن یا دلائل واضح فَمَا كَانُوْا لِيُؤْمِنُوْا
پس نبودند که ایمان آوردند بعد از آمدن رسل بِمَا كَذَّبُوْا مِنْ قَبْلُ بآنچه تکذیب می کردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب
و صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بر دلهای ایشان كَذٰلِكَ مانند آن مهرهای سخت که بر دلهای کفار گذاشته بود
يَطْبَعُ اللّٰهُ مهر می نهد خدای عَلٰى قُلُوْبِ الْكٰفِرِيْنَ بر دلهای ناگرویدگان مراد آنهااند از کفار قریش که خدا تعالی دانست که ایمان نیارند
وَمَا وَجَدْنَا و نیافتیم لِاَكْثَرِهِمْ مر بیشتر امم مذکوره را مِّنْ عَهْدٍ از وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف
و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم وَاِنْ وَّجَدْنَآ و بدرستیکه یافتیم اَكْثَرَهُمْ بیشتر ایشان را لَفٰسِقِيْنَ شکنندگان عهد
و پیمان ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم و فرستادیم مِنْۢ بَعْدِهِمْ بعد ازین پیغمبران مذکور مُّوْسٰى موسی بن عمران را بِاٰيٰتِنَآ بمعجزات که او را
عطا کرده بودیم اِلٰى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب بن ریان فرعون لقب ملوک مصر بود چون کسری و قیصر
و خاقان و تبع که القاب سلاطین فارس و روم و چین و یمن است وَمَلَا۟ئِهٖ و بسوی اشراف قوم او فَظَلَمُوْا بِهَا پس ستم کردند یعنی کافر شدند مر فرعون
و قوم او بآن آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان چه حق آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بدان بگروند فَانْظُرْ پس بنگر بدیده عبرت
که بعد از انکار حق كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِيْنَ آخر کار تباهکاران که غرق شدند * حضرت موسی چون از مصر فرار نموده
در مدین بصحبت شعیب رسید و دختر او صفورا را بعقد نکاح در آورده باز عزم مراجعت بمصر فرمود در اثنای طریق بوادی ایمن رسید و خلعت
پیغمبری یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در اثنای سوره ها آمده مذکورست حق سبحانه حکم فرمود که
بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد او را
دعوت کرد وَقَالَ مُوْسٰى و گفت موسی علیه السلام يٰفِرْعَوْنُ ای فرعون اِنِّيْ رَسُوْلٌ بدرستیکه من فرستاده ام مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ
از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو حَقِيْقٌ سزاوارم بر رسالت یا بآنکه تصدیق من کنی و مستقر و راسخم عَلٰٓى اَنْ لَّآ اَقُوْلَ بر آنکه نگویم

عَلَى اللّٰهِ بر خدای اِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستیکه آمده‌ام شما را بِبَیِّنَةٍ بحجتی روشن مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما یا آورده‌ام معجزه پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه است فَأَرْسِلْ پس بفرست مَعِيَ با من بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که مواطن آبای ایشان بوده بازگردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی بگرفت و سبب آن بود که چون یعقوب با اولاد و احفاد خود بمصر آمد همانجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف با برادران درگذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف بود بمرد و پسر قبوس مصعب بنی اسرائیل را حرمت می داشت و متعرض ایشان نمی شد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسیٰ بود بر تخت سلطنت نشست و زبان ملامت انا ربکم الاعلی بگشاد و بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند او گفت پدران شما بندگان درم خریده کسان ما بوده اند شما بنده زادگان مائید پس ایشان را به بندگی گرفت تا وقتیکه موسیٰ مبعوث شد و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار تا باوطان آبای خویش بروند قَالَ گفت فرعون اِنْ كُنْتَ اگر هستی تو که در دعوی خود جِئْتَ بِآيَةٍ آورده معجزه و حجتی فَأْتِ بِهَا پس بیار آنرا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۝ اگر هستی از راست گویان بنمای معجزه خود را فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ پس بیفگند موسیٰ عصا را از دست خود فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا بعد از القا ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ اژدهای شد ظاهر الامر که هیچکس را شک نماند درآن که آن اژدهاست در روایت آمده که آن عصا اژدها شد دهن کشاده ما بین لحیین او هشتاد ذراع بود و لب اسفل بر زمین نهاده و لب اعلی بر کنگره قصر فرعون کرد روی بجانب تخت وی آورد ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلائق بهنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند و فرعون نعره زد که ای موسیٰ سوگند میدهم ترا بدان خدائیکه فرستاده ترا که عصای خود را بگیر که من بتو ایمان می آورم و بنی اسرائیل را بتو میگذارم موسیٰ قفای ثعبان را گرفت همان عصا شد فرعون آمده باز بر سر سریر خود نشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری موسیٰ گفت آری پس دست راست بگریبان بزیر بغل چپ درآورد وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون کشید دست خود را فَإِذَا هِيَ پس آنجا بود دست او بَيْضَاءُ سفیدی که بیاض او در غایت سفیدی بود و کمال نورانیت لِلنَّاظِرِينَ ۝ مر نگرندگان و نظاره کنندگان را آورده اند که موسیٰ مردی گندم گون بود چون دست در گریبان کشیدی و بیرون کردی نورانیت او بمثابه بودی که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی در مدارک آورده که موسیٰ دست راست خود بفرعون نمود بعد از آن در گریبان کرد و بیرون آورد بیضای نورانی که میان آسمان و زمین را روشن ساخت و باز بگریبان برد و بیرون آورد بهمان حالت اول شد القصه چون فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه اشراف قوم را طلبید در باب موسیٰ با ایشان مشاورت کرد قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه فرعون اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این موسیٰ لَسَاحِرٌ هر آئینه جادوییست عَلِيمٌ دانا بعلم سحر و ماهر در آن که چوب را اژدها مینماید و دست گندم گون را ید بیضا بیرون می آرد يُرِيدُ میخواهد این ساحر اَنْ يُخْرِجَكُمْ آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان مِّنْ اَرْضِكُمْ از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون چون این سخن بشنید و گفت فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ۝ پس چه چیز میفرمائید مرا و تدبیر این چیست قَالُوْا گفتند اَرْجِهْ حبس کن او را وَاَخَاهُ و برادر او هارون را یا تأخیر کن مهم او را و شتاب زدگی منمای وَاَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ و بفرست در شهرها که تعلق بمعبد مصر دارد حَاشِرِينَ ۝ گرد فراهم آرندگان و جمع کنندگان را که ایشان يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارند بتو هر ساحری که باشد عَلِيمٍ ۝ دانا و حاذق در فن خود آورده اند که در هیچ قرن چندین ساحر نبوده که در قرن موسیٰ و رؤسای سحره باقصی مدائن صعید بودند و در تفسیر و سیاطی آورده که در مدائن صعید دو برادر بودند که ایشانرا در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند تا بسر قبر پدر خود برد و از امتحان کرد ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و بی سپاه و سلاح و کار بر ملک تنگ آورده و ایشانرا عصائیست که چون می افگنند اژدهای میشود و هر چه پیش او می آید میخورد و فرعون داعیه کرده که ما را بمعارضه فرستد صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتیکه ایشان در خواب میشوند آن عصا همان اژدها میگردد یا نه اگر میگردد بدانید که آن جادوئی نیست چه سحر ساحر ...

در جواب باستدراکی ندارد و چون حال مدعی سوال باشد نه شمارا ملکی پیچکس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود القصه مرادران با شاگردان و
مصاحبان کرد و دارده هزار بودند در زاد المسیر گوید که هفتاد هزار از مصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وجاء السحرة و
آمدند جادوان فرعون بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قالوا گفتند ان لنا آیا باشد ما را لاجرا مزدی ان کنا
اگر باشیم نحن الغالبین ۝ ما غلبه کنندگان بر موسی قال نعم گفت فرعون آری مزد باشد وانکم و شما باشید لمن المقربین ۝ از نزدیکان من
هرگاه که خواهند بر دیکمن در آیند آورده اند که مهتر این جماعت چهار تن بودند آن دو برادر که سابور و عاذور گفتند و دیگر شمعون و مصفی در شرح لباب آورده که این چهار
تن را سر مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند و سابور و عاذور واقعه سوال و جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از قصه خواب و بیداری موسی و اژدها شدن
عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هرگاه که موسی در خواب است عصا اژدها شده پاسبانی می کند ایشان را تردد پدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرد
و سهل مید اشتند تا وقتیکه فرعون لعین موسی را طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کند و مجلس مناظره انتظام یافت ساحران عصا و رسن چند در میدان
آوردند و فرعون بالای تخت خود تفرج نشست و مردم مصر نظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحران یک طرف صف برکشیدند و موسی و هارون یکجا
بایستادند جادوان بطریق ادب پیش آمدند قالوا یموسی گفتند ای موسی اما ان تلقی آیا آنست که تو بی افکنی عصای خود را واما ان نکون و یا آنکه
باشیم نحن الملقین ۝ ما افکنندگان حبال و عصای خود را قال گفت موسی از روی کرم و تسامح و تخلقی که انبیاء را باشد القوا شما بیفکنید
فلما القوا پس آن هنگام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند سحروا اعین الناس جادوی کردند بر چشمهای مردمان یعنی بنمودند بدیشان چیزی
تخیل که حقیقتی نداشت واسترهبوهم و ترسانیدند مردمان را وجاءو بسحر عظیم ۝ و آوردند جادوی بزرگ آورده اند که رسنهای بزرگ اجوف
تافته و بافته بودند و لغبر مطلی کرده و چوبهای دراز میان تهی ساخته و اجواف همه را زیبق سیماب کرده چون حرارت آفتاب بدان رسید زیبق در حرکت آمد
و آن رسنها و چوبها شکل ماران بر یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروخته چون حرارت
آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد و آن اشکال در حرکت آمده چنان نمود که همه میدان پر از مار است واوحینا و وحی کردیم الی
موسی بسوی موسی ان الق عصاک آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی عصا بیفکند اژدها شد دهان کشاد فاذا هی تلقف پس آنجا که عصا اژدها
شده بود تلقف فرو میبرد ما یافکون ۝ آنچه تزویر میکردند و بدروغ تخلق مینمودند و آن جمل خروار رسن و چوب بود راوی گوید که چون چوبها و رسنهای
ایشان را فرو برد روی بنظارگیان آورد و مردم بگریختند و خلق عظیم در آن انبوهی هلاک گشتند پس موسی او را بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه آن حبال و عصا را
معدوم گردانید فوقع الحق پس ثابت شد و پدید آمد راستی موسی وبطل و زائل شد ما کانوا یعملون ۝ آنچه بودند که عمل می کردند از
سحر جادوان با یکدیگر گفتند که اگر این سحر بودی بایستی که جادوئیهای ما را باطل نکردی فغلبوا پس مغلوب شدند جادوان هنالک آنجا که
موسی غالب شد یا فرعون و قوم او مغلوب و منکوب شدند وانقلبوا و بازگشتند از آن موضع صاغرین ۝ خوار شدگان و ناامیدان و
بمراد ان والقی السحرة و افکنده شدند جادوان بر رویهای خود ساجدین ۝ سجده کنندگان مر خدا را که قالوا امنا گفتند ایمان
آوردیم برب العلمین ۝ بپروردگار عالمیان فرعون گفت مرا میخواهید گفتند تو کی باشی رب العالمین رب
موسی وهرون ۝ پروردگار موسی و هارون و همه عالمیان ست قال فرعون گفت فرعون با جادوان امنتم به آیا ایمان آوردید بوی
و تصدیق نمودید او را قبل ان اذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم شما را دران ان هذا بدرستیکه این عمل لمکر تدبیریست که شما مکرتموه
ساخته آید آن را فی المدینة در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بعیدگاه یعنی شما با موسی موافقت کرده آید و این حیله ساخته لتخرجوا منها
تا بیرون کنید ازین شهر اهلها اهل آن را که قبطیان اند و این ملک شما را و بنی اسرائیل را خالص شود فسوف تعلمون ۝ پس زود باشد که بدانید
نتیجه این مقدمه که ترتیب داده آید این تهدیدی بود مجمل آنکه تفصیل کرد و گفت لاقطعن هر آینه ببرم ایدیکم دستهای راست شما را وارجلکم

و پایهای چپ شما را مِّنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ پس بدار کشم أَجْمَعِينَ ۝ همه شما را برای تفضیح شما و عبرت
گرفتن دیگران قَالُوا گفتند جادوان که ما را از مرگ چه ترس باشد و وعید کشتن چه دهی که ما بمرگ مشتاق تریم از تشنه بآب زلال زیرا که بسبب موت إِنَّا إِلَىٰ
رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ ۝ بدرستیکه ما بسوی پروردگار رجوع بازگردندگانیم پس چرا خواهان او نباشیم و فی المثنوی المعنوی **مثنوی** جانهای بسته اندر
آب و گل • چون رهند از آب و گلها شاددل • در هوای عشق حق رقصان شوند • همچو قرص بدر بی نقصان شوند • چون نقاب تن برفت از
روی روح • از لقای دوست یابد صد فتوح • میزند جان در جهان آب گون • نعرهٔ یا لیت قومی یعلمون • وَمَا تَنقِمُ و تو که فرعونی منکر نمیشوی
مِنَّا از ما و عیب نمیکنی ما را إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنکه ما گرویدیم بِآيَاتِ رَبِّنَا بنشانهای قدرت آفریدگار ما لَمَّا جَاءَتْنَا آن هنگام که آمد ما را و مشاهده
کردیم بر دست موسی پس روی از فرعون بگردانیده متوجه حق شده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا بریز بر ما و افاضت کن صَبْرًا شکیبائی در این
بلا تا جزع نکنیم وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ۝ و بمیران ما را مسلمانی و ثابت قدم دار بر ایمان وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند مهتران مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه
ما زبان فرعون أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ آیا میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ تا تباهی کنند در زمین مصر مردم را بر تو
متغیر گردانند وَيَذَرَكَ و پرستش ترا بگذارند وَآلِهَتَكَ و از عبادت معبودان و خدایان تو دست باز دارند گفته اند که فرعون خلق را بپرستش خود می فرمود و خود
پرستنده کواکب بود و اصح آنست که او بر صورت خود بتان ساخته بود و هر یک از قوم را بتی داده بود که این را بپرستید تا او شما را بمن نزدیک گرداند و
ازین سبب میگفت • أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ • اینها خدایان خردتر اند و من خدای بزرگترم القصه اعیان مملکت فرعون او را تحریص و ترغیب کردند بر قتل موسی
و قوم او فرعون دانست که او بر قتل موسی قادر نیست قَالَ گفت فرعون سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش ازین
میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ۝ و ما
بر ایشان غالبانیم و ایشان مقهور زیر حکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه بموسی روی آوردند و بعد از
اضطراب ایشان قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ گفت موسی مر گروه خود را اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ یاری خواهید از خدای وَاصْبِرُوا و صبر کنید
بر آنچه با شما کنند إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ بدرستیکه زمین مر خدای راست يُورِثُهَا میراث می دهد آن را مَن يَشَاءُ هر که را می خواهد مِنْ عِبَادِهِ
از بندگان خود درین سخن وعدهٔ هلاک قبطیانست و در آمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل وَالْعَاقِبَةُ و عاقبت نیکو یا ظفر و
نصرت یا بهشت لِلْمُتَّقِينَ ۝ مر پرهیزگاران راست بنی اسرائیل این کنایت را که مشتمل بر بشارت ایشان بود در نیافتند و از آغاز
شکایت فرمودند قَالُوا گفتند أُوذِينَا ما را می رنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند مِن قَبْلِ أَن تَأْتِيَنَا پیش از آنکه تو بیائی از مدین نیمی
از روز ما را خدمت خود میفرمودند نیم روز دیگر ما را آزاد می کردند وَمِن بَعْدِ مَا جِئْتَنَا و ایذا میکنند ما را پس از آنکه تو آمدی و تمام روز
ما را کار میفرمایند یا پیش ازین ابنای ما را میکشتند و حالا نیز میخواهند که بهمان طریق اشتغال نمایند قَالَ گفت موسی از روی تصریح عَسَىٰ رَبُّكُمْ
شاید که پروردگار شما عسی از برای اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای أَن يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ آنکه هلاک کند دشمن شما را که فرعون است با قوم او
وَيَسْتَخْلِفَكُمْ و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر یا در ارض مقدسه فَيَنظُرَ پس ببیند خدای که بوقت رحمت و
دولت و راحت كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۝ چگونه عمل می کنید و چه چیز بجای می آرید از کفر و شکر و طاعت و معصیت تا شما را بران جزا دهد آنگاه حقتعالی بعد از ذکر
هلاک دشمنان مقدمات آنرا بیان میکند وَلَقَدْ أَخَذْنَا و بدرستی که ما گرفتیم آلَ فِرْعَوْنَ تبع و خدم فرعون را بِالسِّنِينَ بقحط و تنگی و خشکسالها
وَنَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرَاتِ و نقصانی بعضی از میوه های ایشان لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ۝ تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند ایشان
متنبه نشدند فَإِذَا جَاءَتْهُمُ پس چون آمد بدیشان الْحَسَنَةُ نیکوئی از فراخی و ارزانی قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ میگفتند برای ماست نیکوئی و ما مستحق آنیم
وَإِن تُصِبْهُمْ و اگر رسیدی بدیشان سَيِّئَةٌ بدی چون قحط و بلا يَطَّيَّرُوا فال بد گرفتندی بِمُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُ بموسی و آنانکه با وی

بود از موسیان و میگفتند این رنج و محنت و شآمت ایشان بما میرسد أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خداست و آن اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته بحضرت برده‌اند و شآمت آن عملها بدیشان رسید وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن
بیشترین ایشان یعنی قبطیان لَا يَعْلَمُونَ نمی‌دانند که آنچه بدیشان می‌رسد از مکاره و اهوال بواسطهٔ شومی اعمال است وَقَالُوا و گفتند فرعونیان
موسی را مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ هر گاه که بیاری یا هر چیزی که بیاری ما را مِنْ آيَةٍ از نشانه که زعم تو آنست که معجزهٔ تست مثل قحط و مرض و
امثال آن لِتَسْحَرَنَا بِهَا تا سحر کنی ما را بآن فَمَا نَحْنُ لَكَ پس نیستیم ما ترا بِمُؤْمِنِينَ از گرویدگان و باوردارندگان چون
قبطیان بنهایت انکار رسیدند آمدند فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ بر ایشان طوفان و آن چیزی باشد که طواف کند
بر اماکن و فراگیرد جهان را چون باران و سیل وَالْجَرَادَ و فرستادیم ملخ پرنده وَالْقُمَّلَ و ملخ پیاده یا کنه یا سبوسه وَالضَّفَادِعَ و وزغ وَالدَّمَ
و خون آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ در حالتیکه این اشیا آیتهای قدرت ما بودند از یکدیگر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیت یکماه بود و
امتداد هر یک آیتی یک هفته فَاسْتَكْبَرُوا پس ایشان گردنکشی از فرمانبرداری وَكَانُوا و بودند قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی مجرم
یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند وَلَمَّا وَقَعَ و هر گاه که واقع شد و فرود آمد عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ بر فرعونیان
عذابی از آنها که مذکور شد قَالُوا گفتند از روی تضرع يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا ای موسی بخوان برای ما رَبَّكَ آفریدگار خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ
بآنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک توست یعنی خدای با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لَئِنْ كَشَفْتَ اگر باز بری
و زایل گردانی عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا وَلَنُرْسِلَنَّ و هر آینه فرستیم
مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ با تو بنی اسرائیل را تا هر جا که خواهی ببری فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آن وقت که ما برداشتیم بدعای موسی و دفع کردیم
عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ایشان آن عذاب را و تأخیر کردیم إِلَى أَجَلٍ تا مدتی از زمان هُمْ بَالِغُوهُ که ایشان رسندگانند بآن تا معذب
گردند إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ پس ایشان عهد را می‌شکنند در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز باران بارید و بظلمت ابرهای متراکم در مانده
و آب بخانهای قبطیان درآمد و مردان و زنان در پای ایستادند و گو که تا بر بلندی آب رسید و هر قبطی که در خانه نشستی غرق شدی با آنکه بیوت بنی اسرائیل
بمنازل ایشان متصل بود قطرهٔ آب بدان خانها در نیامد القصه تنگ آمده رجوع بفرعون کردند و از و نا امید شده روی بموسی آوردند که از خدای درخواه
تا این عذاب از ما دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعای موسی مندفع شد و آب از روی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر گشت بشایسته نیکو که
هرگز ندیده بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند و گفتند این خود چنین میبایست حق تعالی ملخ سواره بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشان را
بخوردند دیگر باره پناه بموسی آوردند و سوگند خوردند که اگر این بلا منکشف گردد بدعای تو بگروند حضرت موسی بصحرا بیرون آمده بعصای خود اشاره بمشرق
و مغرب کرد جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده گفتند که این مایهٔ محصول ما را بس است و تصدیق نکردند
حق تعالی ملخ پیاده فرستاد تا آنچه از زرع باقی مانده بود بخوردند دیگر باره التجا بکلیم الله کرده آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان آن عذاب نیز از سر ایشان برخاست
گفتند ای موسی ما را محقق گشته که تو در فن سحر از جمله ماهرانی دیگر باره حق سبحانه و تعالی لشکر وزغ را بدیشان فرستاد تا بجامه خواب ایشان می‌آمدند و در دیگ
ایشان می‌افتادند و چون کسی سخن گفتی بدهن وی در آمدندی باز تضرع نموده و شرط کرده و این بلا مندفع شد دیگر باره بر سر تمرد و عناد رفتند حق تعالی آب نیل
را خون گردانید همین که سبطی میخورد آب صافی بود و همین که قبطی میل میکرد خون ناب میشد و اگر از یک طرف خوردندی بنسبت هر یک همین حال واقع بودی
اینجا بر عهد کردند و بعد از کشف بلا شرط متابعت بجا نیاوردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس باصابت سریع و اراده انتقام کردیم از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ پس
غرق ساختیم ایشان را فِي الْيَمِّ در دریای قلزم نزدیک مصر بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کردند و دروغ داشتند آیات
قدرت ما را وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ و بودند از تأمل در آن بی‌خبران وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ و میراث دادیم آن قوم را الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ

آنانکه بودند ضعیف و زبون گرفته شده بدست فرعونیان یعنی بنی اسرائیل را که بدست قبطیان در مانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث ادیم
مَشَارِقَ الْأَرْضِ جهات شرقی آن زمین شام وَمَغَارِبَهَا و جهات غربی از آن زمین الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا آن زمینی که برکت پیدا کردیم
دران بارزانی و بسیاری محصولات یا باقدام انبیای عظام علی نبینا و علیهم السلام وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ و تمام شد و بوفا رسید وعدهٔ پروردگار تو
الْحُسْنَىٰ وعدهٔ نیکو عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بر بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بِمَا صَبَرُوا اداء و وفای این وعده بسبب آن بود که
صبر کردند بر شداید و مکاره وَدَمَّرْنَا و خراب کردیم مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ آنچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون وَقَوْمُهُ و گروه او از کوشکها
و حصارها و منزلهای نیکو وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و آنچه بودند که برافراشته بودند از بناها چون صرح هامان وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و ربع
بگذرانیدیم بنی اسرائیل الْبَحْرَ از دریا بسلامت فَأَتَوْا پس بیامدند و بگذشتند عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی از قبیلهٔ لخم که در ولایت رقه يَعْكُفُونَ اقامت
میکردند عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ بر پرستش بتان که مر ایشان را بود و چون بنی اسرائیل قومی را مجاور بتکده دیدند قَالُوا گفتند يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا ای موسیٰ
بساز از برای ما إِلَٰهًا خدای یعنی تمثالی بساز که آنرا پرستیم كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ چنانچه ایشان را خدایان هستند که می پرستند قَالَ إِنَّكُمْ گفت موسیٰ
بدرستیکه هستید شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی که نادانی میکنید و جهل می ورزید بدین که توهم جواز عبادت غیر خدا دارید إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستیکه
این گروه بت پرستان مُتَبَّرٌ هلاک شده اند مَا هُمْ فِيهِ بآنچه ایشان در آنند یعنی خدای دین و آیین ایشان را در هم خواهد شکست و بتان ایشان را
بردست ما پاره پاره خواهد کرد وَبَاطِلٌ و زائل و مضمحل است مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند ایشان که میکنند از عبادت اصنام قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ گفت موسیٰ
آیا جز خدای أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا طلب کنم برای شما معبودی وَهُوَ فَضَّلَكُمْ و حال آنکه او فضل داد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان شما و بانواع
نعم تخصیص فرمود وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ و یاد کنید چون برهانیدیم شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از تبعهٔ فرعون يَسُومُونَكُمْ می چشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ
سختی عذاب يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ می کشتند پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتگاری
و بندگی خود وَفِي ذَٰلِكُمْ و درین رهانیدن بَلَاءٌ نعمتی بود یا دران عذاب محنتی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ از پروردگار شما محنتی بزرگ آورده ع ۱۱
اند که موسیٰ وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزدیک حق تعالی که هرچه شما را باید دران مبین و مفصل باشد پس
چون از دریا نجات یافتند و فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند و موسیٰ از خدای درخواست تا آن کتاب بدو فرستد حکم شد که سی روز بروزه
باش پس از ان بطور آی تا با تو سخن گویم موسیٰ سی روز روزه داشت و روز سی ام بطور توجه نمود کراهت داشت از آنکه با حق سبحانه سخن گوید و از دهن
او بوی روزه آید پس از برای دفع آن رائحه مسواک کرد ملائکه گفتند ما از تو بوی مشک می شمیدیم آنرا بمسواک دفع کردی حق سبحانه فرمود تا جرمانه آنرا ده روز
دیگر روزه دارد چنانچه میفرماید وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ و وعده دادیم موسیٰ را برای دادن کتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سی شبانه روز از ماه ذوالقعده چون
مدار حساب شهور عرب بر رویت هلال است و آن بشب مرئی میشود تاریخ را بشب مقید کرد وَأَتْمَمْنَاهَا و تمام کردیم آن سی را بِعَشْرٍ بده دیگر از ماه ذی الحجه فَتَمَّ
پس تمام شد مِيقَاتُ رَبِّهِ وقتیکه پروردگار او مقرر فرموده بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً بچهل شبانه روز وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسیٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ مر
برادر خود هارون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخْلُفْنِي تو خلیفهٔ من باش فِي قَوْمِي در میان قوم من وَأَصْلِحْ و بصلاح آر هر کار را
که شایسته اصلاح باشد از امور ایشان وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ راه تباه کاران را وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ و آن هنگام که
آمد موسیٰ لِمِيقَاتِنَا بوقتی که ما مقرر و معین کرده بودیم وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت با وی پروردگار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بیواسطه در تبیان
آورده اند که چون حق سبحانه خواست که با موسیٰ سخن گوید بفرمود تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمت فرو گرفت و چون موسیٰ قدم در ظلمت نهاد شیطان را
از وی براندند و ملکین کاتبین را از وی دور کردند و آسمانها بنظر وی در آوردند ملائکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بر وی ظاهر گشت پس حق سبحانه
با وی سخن گفت و در تبیان آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی هفتصد هزار و اصح نود و چهار هزار است و در کشاف گفته که حقتعالی

جمل شبانه روز با موسی سخن گفت چون موسی سخن حق شنید و از جام کلام بی واسطه ربانی جرعهٔ ذوق محبت چشید فراموش کرد که او در دنیاست خیال
بست که در فردوس اعلی است و چون جنت جای مشاهده و لقاست قَالَ گفت موسی رَبِّ أَرِنِي ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود یعنی
مرا تمکین ساز از رویت خود تا بدیده سر أَنْظُرْ إِلَيْكَ نظر کنم بسوی تو قَالَ گفت خدای لَنْ تَرَانِي نتوانی دید مرا در دنیا چه حکم ازلی بدان
وجه واقع شده که هر بشری که در دنیا بمن نظر کند بمیرد و در مدارک آورده که بعین فانی مرا نه بینی بلکه جمال باقی بدیدهٔ باقی مشاهده باید کرد و آن دیده
در بهشت خواهد بود بدانکه طلب موسی رویت را دلیل جواز رویت است چرا که اگر رویت محال بودی موسی این سوال نکردی چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست
بیت ای بسا بلبل که پیش از نوبهار * میسراید بهر گل بر شاخسار * صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی در آن ساعت که خطاب لن ترانی شنید
عالی تر بود از آن وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود و آن وقت در قید مراد خود و قائم بمراد حق بودن کاملتر است از قیام
بمراد خود نمودن **بیت** لن ترانی میرسد از طور موسی را جواب * هر چه آن از دوست آید سر بنه گردن متاب * اگر چه زخم لن ترانی رسید لیکن
مرهم راحت فرستاد که تو باعث بشریت طاقت دیدار نداری از آن گفتم که لن ترانی وَلَكِنِ انْظُرْ لیکن نگاه کن إِلَى الْجَبَلِ بکوه که بلندترین جبال
ولایت مدین است و قوت تحمل او از تو بیشتر است فَإِنِ اسْتَقَرَّ پس اگر کوه قرار گیرد و ثابت ماند مَكَانَهُ بجای خود بهنگام تجلی من فَسَوْفَ تَرَانِي پس
زود باشد که تو نیز ببینی مرا و طاقت دیدار من باشد و اگر کوه را طاقت دیدار نباشد تو هم در دنیا از تماشای این کار در گذر فَلَمَّا تَجَلَّى پس آن هنگام که تجلی
کرد رَبُّهُ پروردگار موسی یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بقدر سوفار سوزنی لِلْجَبَلِ برای آن کوه بعد از آن که حیات و علم و رویت در وی
آفریده بود تا نور حق سبحانه را دید در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درمی ظاهر کرد
در آن ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که بر بالین مرض داشت شفا یافت و همهٔ زمین رقم سرسبزی پذیرفت و آبهای تلخ
بعذوبت و حلاوت متصف گشت بتان بر روی در افتادند و نیران مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلی جَعَلَهُ گردانید خدای مر آن کوه را دَكًّا ریزه ریزه
تبیان آورده که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر از و جدا شد سه کوه که احد و ورقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر
و حرا است بمکه وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا و بیفتاد موسی بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از عشیهٔ خمیس یوم عرفه تا عشیهٔ روز جمعه
بیهوش ماند فَلَمَّا أَفَاقَ پس آنوقت که بهوش آمد قَالَ سُبْحَانَكَ گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لائق حضرت توست یا پاک میدانم ترا از آنچه مرئی شوی در
دنیا تُبْتُ إِلَيْكَ بازگشتم بسوی تو از اقدام بر سوالی که بغیر اذن تو باشد وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ و من اول گرویدگانم بعظمت و جلال تو یا آنکه هیچ
بشری را در دنیا طاقت دیدن تو نیست **بیت** ای بیک لمعهٔ تو کوه بصد پاره شود * چه عجب مشت گلی عاجز و بیچاره شود * عجب سریست که کوه بدان
عظمت تحمل دیدار نداشت و دل انسان با آن حکم * ولکن انظر الی قلوبکم * طاقت آن نظر هست نکته درین آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بود و تجلی در دل بنظر محبت آن نظر کوه را
ویران ساخت و این نظر دل را معمور میسازد **بیت** دل پذیرفت آنچه گردون برنتافت * دل بدانست آنچه عرش اندر نیافت * پس حق سبحانه جهت
تسلی دل موسی و تدارک آنکه از حرمان مقصود یافته بود قَالَ گفت خدای يَا مُوسَى ای موسی اگر ترا منع کردم از رویت بجهت صلاح حال و بقای ذات
تو اندوهناک مباش إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ بدرستیکه من ترا برگزیدم عَلَى النَّاسِ بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجوداند بِرِسَالَاتِي به پیغامهای
من که بخلق رسانی وَبِكَلَامِي و بکلام خود دیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی واسطه فَخُذْ پس فرا گیر مَا آتَيْتُكَ آنچه عطا کردم ترا از مرتبه نبوت و
عمل کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ و باش از شکرگویندگان بر آن عطا وَكَتَبْنَا لَهُ و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را گفتیم
که بقلم ذکر و مداد نهر النور نوشت برای موسی فِي الْأَلْوَاحِ در لوحهای که هفت یا نه یا ده بوده و در زاد المسیر آورده که ده بود و این موافق اهل کتاب است
و طول هر لوحی دوازده یا ده ذراع بود و لوح از یاقوت احمر بود یا از چوب سدرهٔ بهشت یا از سنگی سخت که ارقام در روی کنده بودند چون نقش در نگین
و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و بر وی نوشته بودند مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشند مَوْعِظَةً پندی وَتَفْصِيلًا

لِكُلِّ شَيْءٍ مر هر چیزی را از امر و نواهی فَخُذْهَا پس گفتیم موسی را که فرا گیر الواح را بِقُوَّةٍ بجد تمام و عزم درست وَأْمُرْ و بفرمای قَوْمَكَ گروه خود را تا بصدق
عزیمت يَأْخُذُوا فرا گیرند بِأَحْسَنِهَا به نیکوترین آنچه در الواح است گفته اند احسن بمعنی حسن ست و گفته اند که الواح همه حسن بود و قولی آنست که احسن
عزائم بود و حسن رخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد المسیر فرموده که احسن جمع ست بین الفرائض و النوافل سَأُرِيكُمْ زود باشد
که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ الْفَاسِقِينَ سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که دوزخ ست یا شما را بولایت شام در آرم و منازل
قرون ماضیه که از دایرهٔ فرمان من بیرون رفته اند بشما نمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون قبطیان در مصر همه خراب شده و از خداوندان خالی
مانده تا عبرت گیرید بدان **قطعه** چشم عبرت بین چو در قصر شاهان نگرد تا چسان از حادثات دور گردون شد خراب + پرده داری میکند بر طاق
کسری عنکبوت + چغد نوبت میزند بر قلعهٔ افراسیاب + سَأَصْرِفُ زود باشد که بگردانم عَنْ آيَاتِيَ از قبول آیتهای من که قرآنست یا از فهم دلائل
قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ آنانکه تکبر می[کنند] فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی مهر
بر دلهای متکبران نهیم تا فهم سخن ما نکنند از ذوالنون مصری قدس سره منقولست [که] آن نخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بمکنون
حکمتهای قرآنی لاجرم از دلهای ایشان تا ابد قبول آن سلب کرده **بیت** تا دیده [illegible] چنین گنج در آن ویرانه حکمت نکند فهم یقین [illegible] وَإِنْ
يَرَوْا و اگر ببینند این سرکشان كُلَّ آيَةٍ هر نشانه که بنمایم بر صدق نبوت محمد [illegible] معجزات آن حضرت یا بدانند هر پیغامی که فرستیم لَا يُؤْمِنُوا بِهَا
نگروند بدان از جهت ستیزه و عناد وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این سرکشان سَبِيلَ الرُّشْدِ راه راست و طریق هدایت لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آن را راه نگیرند
یعنی متابعت نکنند وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این سرکشان سَبِيلَ الْغَيِّ راه بیراهی و گمراهی يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آن را راه گیرند و پیروی کنند ذَلِكَ این
گردانیدن دلهای ایشان از فهم آیات بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ شمردند سخنان ما را وَكَانُوا و بودند عَنْهَا از نظر در آن
و اعتبار بدان غَافِلِينَ ناآگاهان و بیخبران گفته اند مراد غفلت اعراض و عناد ست نه غفلت سهو و جهل یعنی میدانستند و تصدیق نمیکردند وَالَّذِينَ
كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را که قرآنست یا دلائل قدرت وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و بدروغ شمردند دیدن سرای آخرت حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
باطل و تباه گشت عملها که درین جهان کردند هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند یعنی نشوند إِلَّا مَا كَانُوا مگر جزای آنچه بودند در دنیا يَعْمَلُونَ ٥ ع
عمل می کردند وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى و فرا گرفتند قوم موسی یعنی بساخت سامری و متابعان او مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی بطور مِنْ حُلِيِّهِمْ از پیرایهای
ایشان که از قبطیان عاریت گرفته بود عِجْلًا گوساله جَسَدًا یعنی هیئت گوساله بدنی بیروح لَهُ خُوَارٌ مر او را آوازی چون آواز گاو و آورده اند
که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسی داریم و بدان اشتغال مینمائیم
و هر یک از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت بستدند و بعد از عبور بر دریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان
مانده بود چون موسی عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هارون آمد و گفت این پیرایهای عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده [illegible] و منفرد شده
و تصرف در آن بر ایشان حرامست هارون بفرمود که تا تمام او را جمع کردند و سامری را گفت که تو اینها را بامانت نگاهدار سامری پیرایهای زر و نقره
را در تصرف آورده و در زرگری ماهر بود همه را بگداخته در قالب ریخت و شخصی بهیئت گوساله بساخت اما بدنی بیروح بود پس عملی کرد که ازو آوازی
پیدا آمد چون آواز گاو و آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را دیده بود بر اسپی سوار و از زیر سم اسپش قبضهٔ خاک برگرفته با
خود نگاه داشت همین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری ازین خاک در دهنش ریخت خدای تعالی آن گوساله را زنده گردانید و بفریاد آمد ابن عباس
میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده در افتادند أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ آنکه گوساله با ایشان
سخن نگوید وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا و نه نماید ایشان را راهی که بجای رسند اتَّخَذُوهُ فرا گرفتند او را بخدای وَكَانُوا ظَالِمِينَ ٥
و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضعش در لطائف امام قشیری رحمة الله علیه مذکورست که چه دورست میان استی

که مصنوع خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند **بیت** آنرا که تو ساختی نسازد کارت * سازندهٔ توست در دو عالم یارت وَلَمَّا
سُقِطَ وآن هنگام که افگنده شده است و پشیمانی فِيٓ أَيْدِيهِمْ در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را چه گویا یافتن کسیکه چیزی در دست
خود در آرد و این لفظ در کلام عرب کنایت است از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان شدند عبدهٔ عجل از عبادت او وَرَأَوْا أَنَّهُمْ و دیدند آنکه
ایشان قَدْ ضَلُّوا بتحقیق گمراه شدند قَالُوا گفتند از روی ندامت لَئِنْ لَّمْ يَرْحَمْنَا اگر رحمت نکند بر ما رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبه وَيَغْفِرْ لَنَا
و اگر نیامرزد ما را لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ هر آینه باشیم از زیانکاران و هلاک شدگان وَلَمَّا رَجَعَ مُوْسٰى وآن هنگام که بازگشت
موسیٰ از طور إِلٰى قَوْمِهِ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمگین أَسِفًا بغایت اندوهناک یا جزع کننده آورده اند که موسیٰ در محل رجعت از این
قصه خبر یافت و اصح آنست که حق سبحانه وی را اخبار کرده بود در طور و از خشمناک بانده تمام در میان قوم آمد و از غایت غضب قَالَ گفت بِئْسَمَا
خَلَفْتُمُوْنِيْ بد نیابت کردید از من مِنْۢ بَعْدِيْ از پس مفارقت من أَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل أَمْرَ رَبِّكُمْ بر
فرمان پروردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای بشما رسانم وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ و بیفگند موسیٰ لوحها را که احکام الٰهی بران نوشته بود
آن غضب نیز برای خدای بود و در بیان مع آورده که الواح را نیفگند اما از دست بنهاد چنانکه کسی چیزی بیفگند و جمهور برآنند که الواح را بیفگند
و شکسته شد و شش سبع و هرچه بدان مکتوب بود باسمان بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع ماند که هدی و رحمت بود پس موسیٰ بعد از معاینه با قوم
الواح را القا کرد وَأَخَذَ و بگرفت بِرَأْسِ أَخِيْهِ موی سر برادر خود را یعنی هارون را يَجُرُّهٗٓ إِلَيْهِ بطرف خود میکشید از طریق معاتبت نه از روی
اهانت گمان موسیٰ آن بود که هارون در منع ایشان تقصیر فرموده قَالَ ابْنَ أُمَّ گفت هارون که ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر پدری و مادری بودند اما
بجهت ترقیق قلب موسیٰ مادر را یاد کرد پس گفت إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوْنِيْ من تقصیر نکرده ام اما بدرستیکه قوم تو مرا بیچاره دیدند و تنها یافتند و زبون گرفتند
وَكَادُوْا يَقْتُلُوْنَنِيْ و نزدیک بودند که مرا بکشند از بسیاری مبالغهٔ من در منع ایشان فَلَا تُشْمِتْ بِيَ پس شادمان مگردان بمن الْأَعْدَآءَ دشمنانرا و چنان
مکن که آرزوی ایشان حاصل شود از اهانت من وَلَا تَجْعَلْنِيْ و مدار مرا مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ با گروه ظالمان یعنی مرا در عدد گوساله پرستان
مشمار قَالَ گفت موسیٰ بعد از استماع این سخن رَبِّ اغْفِرْ لِيْ ای پروردگار من بیامرز مرا درین عمل که با برادر نه زجر کردم یا در آنکه الواح را بیفگندم وَلِأَخِيْ
و بیامرز برادر مرا اگر تقصیری کرده باشد در منع ظلم وَأَدْخِلْنَا و در آر ما را فِيْ رَحْمَتِكَ در طور بخشایش خود و گفته اند در پناه عصمت خود در دنیا و در ریاض جنت
خود در آخرت وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرّٰحِمِيْنَ و تو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از اثر بخشایش توست و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو **قطعه** تو
بر اهل سخا انعام کردی * که بر بیچارگان انعام کردند * بهر جا جوی از رحمت روانست * ز دریاهای جودت وام کردند إِنَّ الَّذِيْنَ بدرستیکه آنانکه از روی
جهالت اتَّخَذُوا الْعِجْلَ فرا گرفتند گوساله را بخدای سَيَنَالُهُمْ زود باشد که برسد ایشانرا غَضَبٌ خشمی مِّنْ رَّبِّهِمْ از پروردگار ایشان و آن خشم همان بود که
حق تعالی امر فرمود که بکشند یکدیگر را وَذِلَّةٌ و دیگر برسد ایشانرا خواری فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا جلا از دیار ایشان
وَكَذٰلِكَ و همچنین که پاداش داده ایم گوساله پرستانرا نَجْزِي الْمُفْتَرِيْنَ جزا میدهیم دروغگویان و مبتدعانرا وَالَّذِيْنَ و آنانکه عَمِلُوا السَّيِّاٰتِ
بدیها کردند از صغائر و کبائر یا شرک آوردند ثُمَّ تَابُوْا پس بازگشتند بخدای مِنْۢ بَعْدِهَا از پس وقوع آن عملها وَاٰمَنُوْٓا و بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدا را
به یگانگی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه کنندگانرا قبول میکند
إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو مِنْۢ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُوْرٌ هر آینه آمرزنده است مر گناهان ایشان را رَّحِيْمٌ مهربانست بر ایشان بقبول
توبه از ایشان وَلَمَّا سَكَتَ و چون خاموش شد یعنی ساکت گشت عَنْ مُّوْسَى الْغَضَبُ از موسیٰ خشم او تشبیه کرد غضب را که حامل موسیٰ بود بدان
فعل بکسیکه آمر باشد بچیزی و بدان اغرا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرمود یا آنکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم گیرنده است بر مغضوب علیه پس
گویا که آن بمنزلهٔ نطق است و سکون آن بمنزلهٔ سکوت الغضب چون خشم موسیٰ فرو نشست أَخَذَ الْأَلْوَاحَ فرا گرفت بقیهٔ الواح را که بیفگنده بود وَفِيْ نُسْخَتِهَا و در

انچه مکتوب بود دران وَهُدًى راه نمودن بود از گمراهی وَرَحْمَةٌ و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه لِّلَّذِينَ هُمْ برای کسانیکه ایشان لِرَبِّهِمْ مر عقاب پروردگار
خود را يَرْهَبُونَ ترس کاری میکنند یعنی از عذاب خدای می ترسند آورده اند که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی که جمعی از احبار بنی اسرائیل
با خود بطور بر تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی با قوم گفت و قبول کردند وَاخْتَارَ مُوسَىٰ و برگزید موسی قَوْمَهُ از قوم خود سَبْعِينَ رَجُلًا هفتاد
مرد لِّمِيقَاتِنَا از برای میعاد ما یعنی وقتیکه وعده داده بودیم و قولی آنست که طائفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده و آنچه
بر الواح است کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیار تا کلام من بشنوند و بران گواه باشند
موسی هفتاد تن را با خود برد و چون بطور رسیدند ابری پدید آمد و میان موسی و ایشان حائل شد و موسی بپردهٔ غمام در آمد و احبار قوم او بسجده
در افتادند و حق سبحانه با موسی سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی بیرون آمد و گفت شنیدید کلام پروردگار
من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی ایمان آریم که خدا را آشکارا ببینیم مقارن این سخن صاعقه پدید آمد و همه را بسوخت موسی مضطرب شده
آغاز نیاز کرد چنانچه حق سبحانه خبر می دهد فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ پس آن هنگام که فرو گرفت آن هفتاد تن را الرَّجْفَةُ صاعقه و بسوختند و قولی آنست که فرو گرفت
ایشانرا آوازی مهیب و همه از هول آن بمردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل و اوصال ایشان بانقطاع نزدیک رسید موسی
ترسید که بمیرند و از دو بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من لَوْ شِئْتَ اگر میخواستی أَهْلَكْتَهُم هلاک میکردی ایشانرا مِّن
قَبْلُ پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم وَإِيَّايَ و مرا نیز هلاک میکردی در عین المعانی فرموده که ایشانرا هلاک میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی
أَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی ما را بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ بسبب آنچه کردند بیخردان مِنَّا از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جرأت این قوم در طلب رویت إِنْ هِيَ
نیست این کردار ایشان إِلَّا فِتْنَتُكَ مگر آزمایش و ابتلای تو مر بندگان را یعنی ایشانرا کلام خود شنوانیدی تا طمع رویت کردند و از گوساله آوازی
پدید ساختی تا روی بوی آوردند در کتاب فصل الخطاب خواجه محمد پارسا مذکورست که حق سبحانه موسی را در مقام بسط بداشت تا بکمال حال انس رسیده از روی
دلال برین جرأت اقدام فرمود و دلال که در مرتبهٔ محبوبیت ست چنانچه در قوت القلوب فرموده و من ادلال المحبین من المستأنسین مناجات برخ العبد
الاسود الی قوله فیضحکنی کل یوم ثلث دفعات ٭ و حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک ادب نیست **مثنوی** گفتگوی عاشقان در کار رب
جوشش عشق ست نی ترک ادب ٭ هر که کرد از جام حق یک جرعه نوش ٭ نی ادب ماند درو نی عقل و هوش ٭ و هم از مقام بسط است این سخن موسی تُضِلُّ
بِهَا مَن تَشَاءُ گمراه میگردانی بدان فتنه و ابتلا هر کرا میخواهی که گمراه شود وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ و راه مینمائی هر که دان که راه یابد أَنتَ وَلِيُّنَا توئی
یار ما و متولی کار ما فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا و ببخشای بر ما وَأَنتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ و تو بهترین آمرزندگانی وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس برای
ما یعنی ثابت کن یا عطای حلال ده ما را فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً نیکوئی که قبول توبه است یا توفیق طاعت یا روزی حلال یا صدق
مقال وَفِي الْآخِرَةِ و دران سرای هم نیکوئی ده ما را که مغفرتست یا جنت یا سعادت رویت إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ بدرستیکه ما باز گشتیم بسوی تو قَالَ گفت خدای
عَذَابِي عذاب من از صفت اوست که أُصِيبُ بِهِ میرسانم او را مَنْ أَشَاءُ هر کرا میخواهم یعنی کفار را وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ و رحمت من از صفت اوست
که رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیز یعنی شامل ست در دنیا مومن و کافر را بدادن جان و فرستادن روزی گفته اند رحمت تعاطف ست که مقتضای التخلق بالرزق داشته
تا بدان بر یکدیگر مهربانی میورزند یا رحمت توبه است که علی العموم در این رحمت بر همه گشوده و همه را با تصاف برین رحمت دعوت فرموده که وتوبوا الی الله جمیعا
در دقایق الحقائق رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه گویند و آن حمیت ست همه چیز را فرا رسیده چنانچه فرموده ٭ ورحمتی وسعت کل شیء ٭ و نتیجه او عطا
و اونست بی سابقه سوال سائل بی وسیله حاجت محتاج بی ثبوت استحقاق معطی له بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی **مثنوی** ای بداده رایگان صد چشم
و گوش ٭ بی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش ٭ در عدم ما مستحقان کی بدیم ٭ که بدین جان و بدین دانش شدیم ٭ ما نبودیم و تقاضا مان نبود ٭ لطف تو ناگفته ما می شنود
دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند و آن هم از رحمت ذاتیه ناشی شده و استحقاق بنده مر آن رحمت را هم نتیجه رحمت امتنانیه است چنانچه قبل از سابقهٔ خدمت

در ارباب دعوت استحقاق وجود ارزانی فرموده بعد از فیض جود استعداد استفاده وقابلیت استفاضه داد در رحمت وجوبی را مقید از جهت آن گویند که مقید ست
بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرموده فَسَأَكْتُبُهَا پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه پرهیز کنند از شرک وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و
بدهند زکوة مفروضه را وَالَّذِينَ هُمْ و برای آنانکه ایشان بِآيَاتِنَا بآیات منزله ما يُؤْمِنُونَ میگروند قتاده رح گوید که یهود و نصاری تمنای این رحمت نموده گفتند
که ما آیات ایمان آریم و زکوة مال دهیم پس برای ما ثابت خواهد بود حقتعالی رشته امید ایشان را منقطع ساخته آن رحمت را بدین امت تخصیص داد و فرمود که متقیان و
مومنان که رحمت برای ایشان مینویسیم الَّذِينَ آنانند که از روی صدق يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ پیروی میکنند فرستاده را که صفت اوست النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ
پیغمبری نانویسنده و ناخواننده و صفت آن حضرت برین صفت تنبیه است بر آنکه کمال علم او با وجود است یکی از معجزات او میتواند بود فرد نگار من که بمکتب
نرفت و خط ننوشت * بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد * و در بحر الحقائق فرموده که عرب اصل و منشا را ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که مبدا و منشای
همه شهرها و دیههاست و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت پناه ص را باصل منسوب ساخته تا دانند که اصل همه موجودات
و اول همه مکونات اوست و نکته لولاک لما خلقت الافلاک * مؤید این معنی است **بیت** تو اصل وجود آمدی از نخست * دگر هرچه موجود شد فرع تست * الَّذِي
آن پیغمبری که يَجِدُونَهُ می یابند اسم و صفت او را مَكْتُوبًا نوشته عِنْدَهُمْ نزدیک ایشان فِي التَّوْرَاةِ در توریة آنجا که میگوید * احمد الضحوک القتال
یرکب البعیر و یلبس الشملة * تا آخره وَالْإِنْجِيلِ و در انجیل آنجا که از قول عیسی ع میفرماید انی ذاهب الی ربی و ربکم و الفارقلیطا جاء تا آخره يَأْمُرُهُمْ میفرماید
این پیغمبر امی ایشان را که بگروند بِالْمَعْرُوفِ بچیزی نیکو که توحید ست وَيَنْهَاهُمْ و باز می دارد ایشان را عَنِ الْمُنْكَرِ از منکر که شرک ست و گفته اند
معروف مکارم اخلاق ست یا صله رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاق ست یا قطع رحم یا عدم انصاف وَيُحِلُّ لَهُمُ و حلال می گرداند
بر ایشان الطَّيِّبَاتِ مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و جز آن یا مستلذات محرمه بر یهود چون شحوم وَيُحَرِّمُ و
حرام می سازد عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ بر ایشان چیزهای پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالهای ناوجه چون رشوت و ربوا وَيَضَعُ و فرو
نهد یعنی تخفیف می کند عَنْهُمْ از ایشان إِصْرَهُمْ بار گران ایشان را یعنی سبک می گرداند برایشان خود را و صاحب شرع را و گویند مراد آن تکلیفهاست که در
شریعت موسی ع بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه از و صادر شود و قطع آن مقدار از جامه که نجاست بدو رسد و جز آن
وَالْأَغْلَالَ و دیگر سبک میکند و بر میدارد از ایشان غلها و بندها الَّتِي آنکه بوقت موسی ع كَانَتْ عَلَيْهِمْ بود بر ایشان و آن قتل نفس بوده است در توبه
و قصاص بی عفو و دیت و احراق غنیمت و غیر آن فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ پس آن کسانکه بگرویدند بدین نبی امی از بنی اسرائیل وَعَزَّرُوهُ و تعظیم کردند او را وَنَصَرُوهُ
و یاری دادند او را بر دشمنان وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند النُّورَ الَّذِي آن نوری را أُنْزِلَ مَعَهُ که فرو فرستاده اند با نبوت او و مراد قرآنست و گفته اند لفظ
معه دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی فرود آمد و اکثر آنرا باز بر آسمان بردند
و نکته در آنکه قرآن را نور گفت بغایت روشنست چه امور دین و دنیا از و مفصل ست و مبین أُولَٰئِكَ آن گروه که ایمان آوردند و تعظیم و نصرت و متابعت پیغمبر
کردند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند از عذاب و فائز برحمت و ثواب قُلْ بگوای محمد بر سبیل عموم يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای همه مردمان إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستیکه
من فرستاده خدایم إِلَيْكُمْ جَمِيعًا بهمه شما نه بعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند الَّذِي آن خدای که بتحقیق لَهُ مرا وراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
بادشاهی آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرف در آن لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی مستحق عبادت نیست مگر او يُحْيِي زنده گرداند وَيُمِيتُ و میراند فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس
ایمان آرید بخدای که صفت او شنودید وَرَسُولِهِ و بگروید بفرستاده او النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ پیغمبر امی الَّذِي يُؤْمِنُ آن پیغمبر که میگرود بِاللَّهِ بوحدانیت خدای
وَكَلِمَاتِهِ و بسخنان فرستاده او بر انبیا وَاتَّبِعُوهُ و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمانبرداری نمائید لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ شاید که شما راه راست یابید
وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ و از قوم موسی أُمَّةٌ گروهی هستند که ایشان يَهْدُونَ راه می نمایند خلق را بِالْحَقِّ بسبب حقی که با ایشان ست وَبِهِ يَعْدِلُونَ ۝
و بحق و راستی عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین امت عبدالله بن سلام و اصحاب او اند رض و اشهر آنست که بعد از وفات موسی ع

ع ١٩

دفوت خلیفهٔ وی یوشع هرج و مرج درمیان مردم بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر و قتل انبیاء و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان [illegible]
حضرت ملک الانام درخواستند تا میان ایشان و سائر قوم جدائی افکند حق سبحانه راهی در زمین کشاده گردانید و ایشان بدان راه در آمده ماوراء
دیار چین بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما در شب معراج ایشان را دیده و ده سوره که قرآن بر ایشان خواند و ایشان بوی ایمان
آوردند حالا مسلمان اند و بقبلهٔ ما نماز میگذارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بجای میدارند و این آیت در صفت ایشانست پس حق سبحانه از اخبار قوم
موسیٰ اخبار میفرماید و میگوید وَقَطَّعْنٰهُمُ و جدا کردیم قوم موسیٰ را گردانیدیم اثْنَتَيْ عَشْرَةَ دوازده اَسْبَاطًا بدل است از اثنتی عشرة یعنی ساختیم قوم را اسباط
و سبط ولد ولد را گویند اینجا مراد فرزندان یعقوب اند اُمَمًا گروه گروه بدل است از اسباطا یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امت امت هر سبطی امتی
وَاَوْحَيْنَآ اِلٰى مُوْسٰٓى و وحی کردیم ما بسوی موسیٰ اِذِ اسْتَسْقٰىهُ قَوْمُهٗٓ چون آب خواستند قوم او یعنی بنی اسرائیل چون در تیه جباران
سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متاذی شده و تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسیٰ طلب آب نمودند وحی کرد خدای بموسیٰ اَنِ اضْرِبْ آنکه بزن
بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ بعصای خود آن سنگ را که چون در تیه در آمدی با تو بسخن در می آمد و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی و حالا در توبره داری پس
موسیٰ عصا برداشت و بر آن سنگ زد فَانْۢبَجَسَتْ پس شگافته شد و کشاده گشت مِنْهُ از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد اسباط
قَدْ عَلِمَ بدرستیکه دانستند كُلُّ اُنَاسٍ همه آدمیان از هر سبطی مَّشْرَبَهُمْ آبشخور خود را و با آبشخور غیر خود میل نکردند وَظَلَّلْنَا و سایبان ساختیم عَلَيْهِمُ
الْغَمَامَ بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وَاَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْهِمُ الْمَنَّ بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین وَالسَّلْوٰى و مرغ
سمانی وگفتیم كُلُوْا بخورید مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ از پاکیزهای آنچه بمحض عنایت روزی داده ایم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف فرمان کرده از من و
سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت وَمَا ظَلَمُوْنَا و ستم نکردند بر ما در آن ذخیره کردن وَلٰكِنْ كَانُوْٓا و لیکن بودند که از نافرمانی اَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود
يَظْلِمُوْنَ ستم میکردند وَاِذْ قِيْلَ لَهُمُ و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران و ظفر بر ایشان که اسْكُنُوْا ساکن شوید هٰذِهِ الْقَرْيَةَ
درین دیه اریحا یا ایلیا وَكُلُوْا و بخورید مِنْهَا از میوه ها و حبوب آن حَيْثُ شِئْتُمْ از هر جا که خواهید وَقُوْلُوْا حِطَّةٌ و بگوئید درخواست ما حطه است یعنی
وضع کن گناهان ما از ما وَّادْخُلُوا الْبَابَ و در آئید بدری از درهای این دیه سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگان باشید یا منحنی شدگان از تواضع نَّغْفِرْ لَكُمْ
تا بیامرزیم شما را خَطِيْٓـٰٔتِكُمْ گناهان شما را سَنَزِيْدُ الْمُحْسِنِيْنَ زود باشد که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیادت دهیم ایشان را ثواب و
درجات فَبَدَّلَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا پس تبدیل و تغییر دادند آنانکه بر خود ستم کردند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا سخن مامور به را غَيْرَ الَّذِيْ بغیر آنکه قِيْلَ لَهُمْ
گفته شده بود مر ایشان را یعنی بدل حطه گفتند حنطة فی شعیرة و این از روی استهزا بود فَاَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ بر تغییر کنندگان رِجْزًا عذابی مِّنَ السَّمَآءِ
از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بِمَا كَانُوْا يَظْلِمُوْنَ بسبب آنچه بودند که ستم کردند یعنی لفظی را در غیر موضع آن وضع نمودند وَسْـَٔلْهُمْ بپرس ای محمد
یهود را عَنِ الْقَرْيَةِ از خبر دیه و واقعه آن الَّتِيْ كَانَتْ آن دیهی که بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ نزدیک دریا و آن دیه ایله بوده است میان مدین و طور بر
ساحل بحر طبریه و گفته اند نام آن دیه مقنا بوده در میان مدین و عینونا و بر هر تقدیر مردم این دیه متشرع بشریعت توریت بودند و از جملهٔ فرائض ایشان
تعظیم سبت بوده که در آن روز صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده بزبان حضرت داؤد ملعون گشتند و مسخ شدند
وحق سبحانه جهت اظهار افعال ذمیمهٔ یهود با حضرت رسالت پناه خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیه اِذْ يَعْدُوْنَ چون درگذشتند از
حدود اوامر الٰهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مامور به بودند بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه که آن ترک صید سمک بود و ایشان خلاف کردند اِذْ تَاْتِيْهِمْ چون می
آمدند بر ایشان حِيْتَانُهُمْ ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ روز شنبه ایشان یعنی روزیکه منهی بود در آن شکار ماهی ماهیان می آمدند شُرَّعًا ظاهر شده بر
روی آب و سرها برداشته وَّيَوْمَ لَا يَسْبِتُوْنَ و روزیکه سبت عمل نمیکردند یعنی بتعظیم آن روز مامور نبودند چون یکشنبه و باقی ایام لَا تَاْتِيْهِمْ نمی آمدند
بر ایشان ماهیان و این ابتلای بود از حضرت عزت مر ایشان را که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی کردندی چون یکشنبه بگذ

معانقه عدالت

بر فتندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی كَذٰلِكَ همچنین نَبْلُوهُمْ بیازماییم ایشانرا یعنی معامله آزمایندگان کنیم بِمَا كَانُوا بآنچه هستند که از سر
جهل يَفْسُقُونَ بیرون میروند از دائره فرمان چون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار میدیدند و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار متردد گشتند
و ما انواع حیل و تدابیر تمسک جسته در طلب چاره آن کار بودند آخر الامر رای ایشان بران قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بران
حوضها بریدند و روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشان راه آن حوضها راندندی و دامها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی و روز
یکشنبه بگرفتندی چند نوبت این عمل کردند اثر عذاب ظاهر نشد دلیر شده از سر تعظیم سبت درگذشتند و اهل آن دیه سه گروه شدند قومی مباشر این عمل بودند
و گروهی ایشانرا نهی میکردند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقه ناهیه را نیز ملامت میکردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ و یاد کن
اهل کتاب خبر آنرا چون گفتند أُمَّةٌ مِنْهُمْ گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروه ناهی را لِمَ تَعِظُونَ چرا پند میدهید قَوْمًا
گروهی را که بی تهمت اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدای هلاک کننده ایشانست در دنیا بنافرمانی و ترک تعظیم سبت أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کننده ایشان
عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخ است قَالُوا گفتند فرقه ناهیه مَعْذِرَةً این وعظ ما عذر خواستنی است از برای و حفص معذرة
بنصب خواند یعنی پند دادن ما برای معذرتست از ملامت إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست ما ایشانرا پند
میدهیم تا عند الله معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد نیز که ایشان بترسند از عدای و ترک معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنگام که فراموش کردند
فرقه صید کنندگان مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده می شدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند أَنْجَيْنَا برهانیدیم الَّذِينَ يَنْهَوْنَ آنانرا که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ
از بدی و نافرمانی وَأَخَذْنَا و بگرفتیم الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند یعنی صید کنندگان را بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت بِمَا كَانُوا بآنچه بودند که از روی عناد
يَفْسُقُونَ خارج میشدند از راه فرمانبرداری و در فرقه متوقفه اختلافست که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولیست پس از عذاب آن قوم بر سیدند
فَلَمَّا عَتَوْا پس آن هنگام که گردن کشیدند عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از آنچه نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا لَهُمْ گفتیم مر ایشانرا كُونُوا قِرَدَةً بگردید
بوزنگان خَاسِئِينَ دور شدگان و ناامیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از آنکه از پند پذیرفتن ایشان ناامید شدند ترک مساکنت کرده در میان
خانهای خود و ایشان دیواری کشیدند و در محله خود نشانده راه آمد و شد بمساکن ایشان در بستند روزی از محله خود بیرون آمدند کسی را از محله ایشان
بیرون نیامده بود در تفحص ایشان شدند همه را یافتند بوزنه شده و هر بوزنه گرد کسان خود گریه کنان میگشت و روی در جامه ایشان میمالید سه روز زنده بودند
و روز چهارم مردند وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد چون آگاهی داد رَبُّكَ آفریدگار تو با سوگند که لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که برانگیزد بر یهود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
تا بروز رستخیز مَنْ يَسُومُهُمْ کسی را که بچشاند ایشانرا سُوءَ الْعَذَابِ بد عذابی سخت چون قتل و اجلا و ضرب و جزیه گفته اند بخت نصر بایشان قتل و اسر ایشان تمام
کرد و بعد از آن ملوک فرس ایشانرا می رنجانیدند و باج میگرفتند تا زمانیکه رسالت پناه مبعوث شد حکم فرمود بمقاتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول
کنند و این حکم تا بقیامت باقیست إِنَّ رَبَّكَ هر آینه پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبت کننده است مر کافرانرا وَإِنَّهُ و بدرستیکه او لَغَفُورٌ آمرزنده
هر کرا که توبه کند و طلب مغفرت نماید رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراگنده کردیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ در زمین أُمَمًا
جماعتها یعنی هیچ ولایتی نیست که در آن یهودی نباشد مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ بعضی از ایشان شایستگانند یعنی مومنین شدند بعد مبعث و تغییر حال ایشان
را و نیافتند یا مراد آنها اند که بحضرت پیغمبر ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج بآنحضرت گرویدند وَمِنْهُمْ و از ایشان هستند دُونَ ذَٰلِكَ فرود
از صالحان یعنی کفره و فسقه وَبَلَوْنَاهُمْ و بیازمودیم ایشانرا بِالْحَسَنَاتِ بنیکوییها چون عیش و غنا و صحت وَالسَّيِّئَاتِ و ببدیها چون
شدت و فقر و مصائب نفس و مال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که بازگردند بخدای از معصیت بطاعت گرایند آنانکه ایشانرا در نعمت شکر
میبایست کرد بطر از استغنا ظاهر میکردند و گفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و در محنت صبر بایست کرد آغاز ناشکری کرده گفتند يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ پس بمحک
اعتبار تمام عیار نکو بیرون نیامدند **بیت** خوش بود گر محک تجربه آید بمیان * تا سیه روی شود هر که درو غش باشد * فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس از پس

در آمدند صالحان را خلف پس آمدگان ورثوا الکتب میراث گرفتند توریت را یعنی چون بیاموختند علم آن را از پدران یاخذون فرا میگیرند
عرض هذا الادنی خواسته و متاع این چیز فروتر که در دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت پناه اند حق سبحانه میگوید که در حکم رشوت میگیرند ویقولون
و میگویند سیغفر لنا زود باشد که بیامرزند ما را ادعای ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود و ایشان خود
رشوت را گناه نمیدانستند وان یاتهم و حال آنکه اگر بیاید بدیشان عرض مثله خواسته از متاع دنیا مثل آن خواسته دیگر در حرمت یاخذوه فرا میگیرند
آن را و از آن توبه نمیکنند یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام الم یؤخذ علیهم آیا گرفته نشده است بر ایشان میثاق الکتب
عهد مذکور در توریت ان لا یقولوا آنکه نگویند علی الله بر خدای الا الحق مگر سخن راست و ایشان دروغ گفتند در آنکه غفران خود را از شب
و روز بحق سبحانه نسبت دادند و میدانستند که دروغ میگویند زیرا که توریت با ایشانست ودرسوا و خوانده اند ما فیه آنچه در روست و این حکم در وی دیده
اند والدار الاخرة و سرای دیگر که عقبی است خیر بهتر است از عرض دنیا للذین یتقون مر آنان را که بپرهیزند از استحلال محارم و دروغ بر
خدای افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی در نیابید که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیا والذین یمسکون بالکتب و آنانکه
نگاه میدارند کتاب را و چنگ در آن میزنند مراد مومنان اهل کتاب اند و کتاب درین آیت قرآنست واقاموا الصلوة و بر پای داشتند نماز را تخصیص
صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات جهت آن تواند بود که نماز ستون دین است و اقامت دین موقوف بر اقامت آن مثنوی خلد دین خویش را
چه‌ای از ستون نماز کرد بپای موجبی که تا ستون بجای بود خانهٔ دین حق بپای بود انا بدرستیکه ما لا نضیع ضایع نمیکنیم اجر المصلحین ٥ مزد کار اصلاح آرندگان
کردار خود را بلکه بتمام بدیشان رسانیم واذ نتقنا الجبل و یاد کن ای محمد برای یهود زمانی که برکندیم کوه طور را فوقهم بر زبر ایشان کانه ظلة
گویی که کوه سایبانیست بر سر ایشان وظنوا و دانستند انه آنکه کوه واقع بهم فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریت قبول نکنند چه خدای تعالی از آن
خبر داده بود خذوا گفتیم که بگیرید ما اتینکم آنچه دادیم شما را از احکام بقوة بجد تمام واذکروا و یاد کنید ما فیه آنچه در روست از اوامر و نواهی
لعلکم تتقون شاید که پرهیزگاری کنید و از جملهٔ متقیان باشید واذ اخذ ربک و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو من بنی ادم از فرزندان
آدم من ظهورهم از پشتهای ایشان ذریتهم فرزندان ایشان را واشهدهم و گواه گردانید ایشان را علی انفسهم بر نفسهای ایشان باقراری که کردند
یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت الست بربکم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مائی حق سبحانه تعالی ذریت
آدم را بیرون آورد بعضی از اصلاب بعضی چنانچه توالد ابنا از آبا و ذکر آدم نکرد چه همه کس را معلوم است که پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون
آیند حاکم ابو عبد الله در صحیح خود از ابن عباس رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه فرمود که خدای فرا گرفت میثاق از ذریت آدم بنعمان و آن وادیست
نزدیک بعرفات و آن را نعمان سحاب گویند و بقولی بطن نعمان خوانند و در لباب آورده که اخذ میثاق در دهنا بوده و آن زمینیست در ولایت هند و بعد از
خروج آدم بوده از بهشت و در مدارک میگوید که جمهور مفسران بر آنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده بر فضائیکه در بهشت است و عرض
آن سی هزار ساله راه است حق تعالی ذریت آدم را از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچهای خرد و نزد بعضی میگویند که سفید یا سرخ و گروهی بر آنند که از
جانب راست مورچه سفید و از جانب چپ مورچه سیاه و بعضی بر آنند که توالد و تناسل از پشت آدم بیکبارگی بوده نه بر وجه توالد و تناسل از روی مده و حیات
و عقل و نطق در ایشان بیافرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول کرده گفتند شهدنا گواه شدیم با قرار خود و گفته اند چون ذریت
آدم بلی گفتند حق سبحانه ملائکه را گفت گواه باشید ملائکه گفتند شهدنا و سدی فرموده که این خبریست که حق سبحانه تعالی از خود و از فرشتگان خبر میدهد که ما بر اقرار ذریت
آدم گواه شدیم ان تقولوا یوم القیمة تا نگوئید روز قیامت انا کنا بدرستیکه ما بودیم عن هذا از این اقرار غفلین ٥ بیخبران او تقولوا یا آنکه
نگوئید انما اشرک بجز این نیست که شرک آوردند اباؤنا پدران ما من قبل پیش از ما وکنا ذریة و بودیم ما فرزندان من بعدهم از
پس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم افتهلکنا آیا هلاک می‌کنی ما را و معذب میسازی بما فعل المبطلون ٥ بآنچه کردند آن کجروان

دیرا بان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دست آویز سازند این سخن از ایشان مسموع نشنوند زیرا که اخذ میثاق توحید الٰهی جل و علا بر هر احدی از ذریت آدم واقع شد و پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود آنچه در وبش این آیت بذکر عهد الست است تا بجز آن سر کوچه ضلالت را تنبیه سازد و الا مو تمدان بیدار دل از ان سوال و جواب غافل نیستند بیت الست از ازل همچنان شان بگوش ۔ بفریاد قالوا بلیٰ در خروش ۔ و در نفحات مذکور است که علی سهل اصفهانی را قدس سره گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم گوئی که دی بوده شیخ الاسلام خواجه عبد اللہ انصاری فرموده که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا چه بود آن روز را هنوز شب نیامده و صوفی اندر همان روز است مثنوی روز امروز است ای صوفی وشان ۔ کی بود از دی و فردا نشان ۔ آنکه از حق نیست غافل یک نفس ۔ ماضی و مستقبلش حالست و بس ۔ از حسین منصور قدس سره منقولست که فرموده اند غائب از حقائق سوال الست چگونه جواب دهد پس سر مخاطب و مجیب بغایت نازکست بیت تو در میان هیچ نه هر چه هست اوست ۔ هم خود الست گوید و هم خود بلی کند ۔ وَكَذٰلِكَ و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند در ان وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ و شاید که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق وَاتْلُ و بخوان ای محمد صلی اللہ علیہ وسلم بر قوم خود یا بر یهود نَبَاَ الَّذِيْٓ خبر آنکس که اٰتَيْنٰهُ دادیم او را اٰيٰتِنَا علم آیتهای ما یعنی کتب منزله و آنکس امیه بن ابی صلت بود که کتب سماوی مطالعه نموده معلوم کرده که در ان زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم مبعوث شد امیه از روی حسد کافر گشت و این آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد کما قال فَانْسَلَخَ مِنْهَا پس بیرون آمد از ان آیتها بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فَاَتْبَعَهُ الشَّيْطٰنُ پس در پی او رفت شیطان یا در پیروی خود فرمود فَكَانَ پس گشت از آن دانندهٔ آیات مِنَ الْغٰوِيْنَ از گمراهان و گفته اند آنکس ابو عامر راهب بود که پیغمبر او را فاسق لقب نهاد و او ساعی بنای مسجد ضرار است صفت حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم در کتب الٰهی دیده بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده آخر انکار کرده و کافر شد و اشهر آنست که این کس بلعم باعور بود از کنعانیان جباران که صحف ابراهیم علیہ السلام خوانده بود و اسم اعظم میدانست در محلی که موسیٰ علیہ السلام با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جباران رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوات بود و التماس نمودند که بر موسیٰ علیہ السلام و قوم او دعای بد کند در اول ابا کرده و در آخر باغوای زن خود فریفته گشت و رشوت از قوم قبول کرده بر موسیٰ علیہ السلام و قوم او نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم از یاد او ببرد و ایمان باوی نماند وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم لَرَفَعْنٰهُ هر آینه بر میداشتیم او را بِهَا بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات سنیه که منازل ابرار و مساکن اخیار است وَلٰكِنَّهٗ ولیکن او بواسطه دنائت همت اَخْلَدَ میل کرد اِلَى الْاَرْضِ بسوی زمین یعنی بحضیض رذالت وَاتَّبَعَ و پیروی کرد هَوٰىهُ آرزوی خود را بقبول رشوت و استماع سخن زن فَمَثَلُهٗ پس صفت او در خست كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند صفت سگ است در اخس احوال او اِنْ تَحْمِلْ اگر حمله کنی عَلَيْهِ برو و برانی او را يَلْهَثْ زبان از دهن بیرون افکند اَوْ تَتْرُكْهُ یا اگر بگذاری او را و نرانی يَلْهَثْ همان زبان از دهن بیرون افکند معنی آنست که راندن سگ و ناراندن او یکسانست در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلعم نیز بصفت سگ بر همین حال داشت که بهیچ وجه از دنائت و خساست خود برگشت آورا در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن منزجر نشد و در وقتیکه متوجه لشکر موسیٰ علیہ السلام بود که بر ایشان نفرین کند دراز گوشی که بروی سوار بود باوی بسخن در آمد که ازین راه باز گرد و از سر این عمل بگذر سر منشگشت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که تا با و تقدیر از کجا در آید و چه بو العجبی نماید اگر از جانب فضل زوزنار بهرام گبر را کمر بند عقبات راه دین گرداند و اگر از طرف عدل زدر سم توحید بلعم را بر انداخته با سگ خسیس برابری دهد و نعم ما قال رباعی از زاری از صومعه دردیر گران افکنی رکار تو عقل زبون الٰهی مست ۔ فرمانده مطلق تو ئی حکمیکه خواهی آن کنی ذٰلِكَ این مثل که گفته شد [illegible] بودند الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا دروغ می شمردند آیتهای ما که قرآنست و این گروه کفار مکه اند فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان بر ایشان این خبر را و گفته اند مراد ازین قوم یهود اند که تکذیب آیات توریت کردند و در کتمان نعت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بودند پس میفرماید که قصه بلعم را بر ایشان خوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُوْنَ تا شاید که

ایشان کفکر نمایند و فکر ایشان بآن رواکند که پند پذیر شوند ساء مثلاً القوم بد مثلیست مثل قوم الذین کذبوا بآیاتنا آنانکه تکذیب کردند آیات
ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان وانفسهم و بر نفسهای خود کانوا یظلمون ۰ بودند که ستم کردند تقدیم مفعول دلالت بران میکند که وبال
ظلم ایشان جز بدیشان نرسد من یهد الله هر کرا راه نماید خدای بفیض فضل خود فهو المهتدی پس او راه یافته است ومن یضلل و هر کرا گمراه سازد
بحکم عدل خود فاولئک پس آن گروه گمراهان هم الخاسرون ۰ ایشانند زیانکاران در هر دو سرای ولقد ذرأنا و بدرستیکه آفریدیم لجهنم برای دوزخ کثیراً
من الجن والانس بسیاری از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و بعلم قدیم ما اصرار ایشان بکفر و موت ایشان بر شرک
پوشیده نیست لهم قلوب مر ایشانرا دلهاست که مطلقا لا یفقهون بها هیچ حقیقتی در نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمیگردند و آن آئینه را
از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمیسازند ولهم اعین و مر ایشانرا چشمهاست که بهیچ وجه لا یبصرون بها که روی حق نمی بینند بآن بدان
سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند ولهم آذان و مر ایشانرا گوشهاست که بهیچ روی لا یسمعون بها سخن حق بآن نمیشنوند زیرا که بسمع هوش آیات
و مواعظ قرآنی را استماع نمیکنند اولئک آن گروه در آنکه مساعی خود را متوجه باسباب تعیش دارند و مقصود بلذات فانی شمارند کالانعام مانند چارپایان اند که
همت ایشان جز خورد و خواب نیست ملتفت به نعیم باقی و بلذات دائمی نیستند بل هم اضل بلکه این گروه گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اگر
دقائق شرع ندانند بجا آوردن امر نیز متصف نیستند اولئک آن گروه که یاد کرده شد هم الغافلون ۰ ایشانند غافلان در غفلت خود کامل صاحب عین المعانی
آورده که مکلف مامور با فرو گذاشته معذور مساوی نیست چه آدمی هم روحانیست و هم جسمانی هم عقلانیست و هم شهوانی پس اگر عقل وی بر هوا غالب آمد
از ملائکه افضل است و اگر خرد وی مغلوب نفس و هوا باشد از بهائم اخس و ارذل است و در نعمی گفته اند بیت بهره از ملکت هست و نصیبی از دیو ٭ ترک دیوی کن که بگذری
بفضیلت ز ملک ٭ ولله الاسماء الحسنی و مر خدا راست نامهای نیکو فادعوه بها پس بخوانید او را بدان نامها مراد بود و نود و نه نام است که من احصاها دخل
الجنة ٭ در آن باب وارد شده و در زاد المسیر آورده که سبب نزول این آیت آن بود که مردی خدا را در نماز باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابوجهل گفت که
محمد و اصحاب او میگویند که ما یک خدا را می پرستیم پس این مرد چرا دو خدا را میخواند این آیت نازل شد که اسمای الهی بسیار است و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید
صاحب کشاف گفته که خدا را صفات نیکوست چون عدل و احسان و خیر و رحمت و تجلی امثال آن پس ورا بدان اوصاف بستائید و گفته اند متخلق شوید
باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی وذروا الذین و بگذارید متابعت آنهارا که از روی جهل یلحدون میل میکنند بکجی فی اسمائه در نامهای او یعنی
تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری یا اب میخواندند و حکما علت اولی
میخوانند و گفته اند الحاد اشتقاق اسمای بتان بود از اسمای الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سیجزون زود باشد که جزا داده شوند
ملحدان ما کانوا یعملون بجزای آنچه هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمعیکه برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت میکند و میگوید وممن خلقنا
و از آنها که آفریده ایم برای بهشت امة گروهی اند که ایشان یهدون بالحق راه مینمایند بحق وبه یعدلون و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن مهاجر و
انصار و تابعان ایشانند والذین کذبوا و آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای مارا یعنی کفار مکه یا مستهزیان سنستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشانرا
پایه پایه یعنی اندک اندک ایشانرا باهلاک نزدیک گردانیم من حیث لا یعلمون از انجا که ندانند یعنی هرگاه که گناهی میکنند نعمت مر ایشانرا زیادت میگردانیم
تا در طغیان و عصیان می افزایند امام قشیری قدس سره فرموده که استدراج عطای برست و انسای شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد و سپاسداری بر دل
ایشان فراموش میگرداند تا وقتیکه مستحق عقوبت شوند واملی لهم و زمان دهم مر ایشانرا مدتی پس بگیرم ایشانرا ان کیدی بدرستیکه گرفتن من متین
سخت است کید عملی آنرا گویند که در خفیه باشد پس استدراج را بجهت آنکه در ظاهر ایشان و در باطن خذلان است کید گفت آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه بکوه
صفا بر آمده یک یک از گروه قریش را از عذاب خدای جلیل جبار می ترسانید یکی از معاندان قریش صدیق و فاروق و مرتضی را دیده گفت آیا این یار شما دیوانه شده
که همه شب فریاد میکند آیت آمد اولم یتفکروا آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه ننمودند در آنکه ما بصاحبهم نیست یار ایشان یعنی محمد را من جنة

۲۲ ع ۱

از هیچ نوع دیوانگی این بر دلیل است که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین میگفتند بعد از انکه دعوت حق را آشکارا کرد چرا دیوانه می خوانید او را نیست او
إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب آتی مُّبِينٌ ۝ پیدا و هویدا بیم کردن او أَوَلَمْ يَنظُرُوا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ
در ملک عظیم آسمانها وَالْأَرْضِ و در ملکوت زمین گفته اند ملکوت سما نجوم ست و شمس و قمر و ملکوت ارض بحور ست و جبال و اشجار وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و در نگرستند
در آنچه آفرید خدای مِن شَيْءٍ از هر چیزی که تا بدان بر کمال قدرت صانع و جلال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد وَأَنْ عَسَىٰ و دیگر نظر نکردند
در آن که شاید آن يَكُونَ که باشد قَدِ اقْتَرَبَ تحقیق نزدیک رسیده أَجَلُهُمْ مدت فنای ایشان یعنی چه نظر نمی کنند در آن که شاید که اجل ایشان
نزدیک رسیده باشد که پیش از وقوع فوت و حلول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح دو جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد لَعَلَّهُم زمان مهلت
سو اجل برسد تنگ، و ایام عنان ستاند از چنگ، بر مرکب فکر خویش نه زین، مردانه درآی در ره دین فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ که بعد از
قرآن يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند آورد این منکران اگر بقرآن نگروند که او جامع حقایق دین و دنیا و مجامع سیاست صورت و معنی ست مَن يُضْلِلِ اللَّهُ
هر کرا خواهد خدای گمراه گرداند و بقرآن نگرود فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد وَيَذَرُهُمْ و میگذارد خدای تعالی گمراهان
را فِي طُغْيَانِهِمْ در گمراهی ایشان تا پیوسته يَعْمَهُونَ ۝ سرگردان و متردد ان و متحیر میگردند بیت تا نگردد مدد هادی توفیق رفیق مطلقا
راه نیابند بمنزل نرسند، گروهی از قریش و اصح آنست که یهود گفتند ای محمد خبر ده ما را از وقوع ساعت اگر پیغمبری که ما میدانیم کی خواهد بود و این
سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچکس نمیداند آیت آمد يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت یعنی قیامت
ساعت لغة اسمی ناپایه است چون نجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت بساعت قائم شود یا حساب خلائق در یکی از ساعات
وقوع یابد یا روزی بدان درازی نزدیک خدای ساعتی باشد و بر هر تقدیر سوال می کنند که أَيَّانَ مُرْسَاهَا کیست بپای کردن و پدید
آوردن او قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن ظهور ساعت عِندَ رَبِّي نزدیک پروردگار منست که هیچ ملکی مقرب و
نبی مرسل را بدان اطلاع نداده لَا يُجَلِّيهَا آشکارا نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَا در وقت او إِلَّا هُوَ مگر او که داناست بدان ثَقُلَتْ پوشیده
است علم قیامت یا گران و عظیم ست دانستن آن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت بر اهل آسمانها از ملائکه
و ثقلین گرانست از جهت هول و هیبت آن گویا که حکمت در اخفای اوست لَا تَأْتِيكُمْ نمی آید شما را قیامت إِلَّا بَغْتَةً مگر ناگمان
يَسْأَلُونَكَ می پرسند از تو کون آن را وقت آن را بدان وجه که كَأَنَّكَ گویا که تو حَفِيٌّ عَنْهَا مهربان و دوست میداری سوال
از آن و حال آنکه تو کاره ای از ان سوال چه معرفتی با آنکه جز حق سبحانه کسی نمیداند قُلْ بگو دیگر باره از روی تاکید و مبالغه إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست
که علم قیامت عِندَ اللَّهِ نزدیک خداست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ ۝ نمیدانند که آن را جز حق تعالی نمیداند در وسیط
آورده که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیدهد بنرخ که کی ارزان شود و کی گران تا در ارزانی چیزی بخریم و در گرانی بفروشیم و بدان سود کنیم آیت
آمد که قُل لَّا أَمْلِكُ بگو نمیتوانم لِنَفْسِي از برای خود نَفْعًا جر منفعتی وَلَا ضَرًّا و نه دفع مضرتی إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد خدای مرا دران
تعلیم دهد وَلَوْ كُنتُ و اگر بودمی من که بی تعلیم حق أَعْلَمُ الْغَيْبَ دانستمی غیب را لَاسْتَكْثَرْتُ هر آینه بسیار طلب کردمی مِنَ الْخَيْرِ از مال و منفعت
در نرخ و قیمت وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و نرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده منکران و معاندان وَبَشِيرٌ
و مژده دهنده لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که بگروند بمن و آنچه منست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم اوست یعنی خدای تعالی آنکس که بیافرید شما را مِّن
نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم ست وَجَعَلَ مِنْهَا و بیافرید از جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زَوْجَهَا جفت او را که حواست و این آفریدن
جهت آن بود که لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا تا آرام گیرد آدم بوی و الفت پذیرد با وی فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس آن هنگام که پوشید آدم مر حوا را یعنی خلوت کرد
با وی حَمَلَتْ بار گرفت حوا حَمْلًا خَفِيفًا باری سبک که آن نطفه آدم بود در رحم او فَمَرَّتْ بِهِ پس می گذشت با آن بار یعنی می آمد و می [illegible]

مسئله

احزاب ۱۱ ربع

فَلَمَّا أَثْقَلَتْ پس آن هنگام که گران شد حوا یعنی باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد و حوا گرانبار گشت دَعَوَا اللّٰهَ بخواندند آدم و حوا خدای
رَبَّهُمَا که پروردگار ایشانست و گفتند خداوندا لَئِنْ آتَيْتَنَا اگر بدهی ما را صَالِحًا فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت لَنَكُونَنَّ هر آینه
باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ از سپاسداران مر ترا بدان نعمت مجدد و قولی آنست که چون حوا حامله شد ابلیس بر صورت مردی بر حوا ظاهر گشت و
گفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید سبعی یا بهیمه باشد آنگاه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت مرا معلوم
نیست ابلیس گفت شاید از دهن یا از گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشگافند و بیرون آرند حوا بترسید و صورت ماجرا با آدم در میان آورد
آدم نیز اندیشناک شد و ابلیس دیگر باره خود را بصورت دیگر بر ایشان ظاهر کرد و از سبب ملال حال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید
که من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعواتم از خدای درخواهم که این حمل را مثل شما بشری راست خلقت گرداند و خروج او بآسانی باشد بشرط آنکه او را
عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس در میان ملائکه حارث بود و حوا این فریب را قبول کرد فَلَمَّا آتَاهُمَا پس آن هنگام که عطا کرد خدا تعالی بدیشان
صَالِحًا فرزندی صالح الجسم و تندرست جَعَلَا لَهُ گردانیدند آدم و حوا برای خدا شُرَكَاءَ خداوند شرکتی یعنی شریکی ساختند در اسم نه در عبادت
یعنی بدل کردند عبد الله بعبد الحارث و بعضی در چنین مشابهات تقدیر میکنند یعنی فلما آتاهما اولادا صالحا جعلا اولادهما شرکاء و بعضی
برآنند که آن وقت که داد حق تعالی آدم و حوا را فرزند شایسته ایشان غیری را شریک حق ساختند در عبادت و حفص شرکا میخواند بلفظ جمع یعنی اولاد
آدم ساختند شریکان مر خدای را فِيمَا آتَاهُمَا در آنچه داد او اولاد آدم و حوا را و صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بر آن رفته اند که نفس واحده قصی است
از اجداد پیغمبر که خدای او را از وجه از جنس او یعنی قریشی و عربی کرامت فرمود و زن و شوهر شرط کردند که اگر خدا تعالی ایشان را فرزندی شایسته دهد بشکرانه
و سپاسداری قیام نمایند حق سبحانه ایشان را چهار فرزند ارزانی داشت و در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدای را و عبد عزی و عبد قصی و عبد مناف
و عبد الدار نام نهادند فَتَعَالَى اللّٰهُ پس بزرگ است خدای و پاک عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه برای او انباز میگیرند در عبادت او قصی و اولاد او
در قول اول ضمیر یشرکون شامل است همه مشرکان را أَيُشْرِكُونَ آیا انباز میگیرند در عبادت مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا آنچیزی را که نیافریده چیزی و
قدرت ندارد بر خلق اشیا وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه آن انبازان که میگیرند ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق نتواند بود وَلَا يَسْتَطِيعُونَ
و نمیتوانند بتان لَهُمْ برای پرستندگان خود نَصْرًا یاری دادنی در جر منفعت ایشان و یا فریاد رسیدنی در دفع مضرت از ایشان وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه
نفسهای خود را يَنْصُرُونَ یاری میدهند در وقتیکه کسی ایشان را میشکند یا بالواث و اوراث آلوده میسازد وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید شما ای مسلمانان
مشرکان را إِلَى الْهُدَى بسوی دین اسلام لَا يَتَّبِعُوكُمْ پیروی نمیکنند شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست بر شما أَدَعَوْتُمُوهُمْ آنکه بخوانید ایشان را و دعوت
کنید بدین حق أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ یا آنکه شما خاموش باشید این آیت خاص است بقومی از کفره چون ابوجهل و متابعان او که از قبول دعوت حق
محروم شدند إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستیکه آنانکه شما می‌پرستید ای مشرکان مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای و ایشان را آلهه نام نهاده اید عِبَادٌ بندگانند
یعنی مملوک و مسخر أَمْثَالُكُمْ مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضه و در تقدیر حق اند فَادْعُوهُمْ پس بخوانید ایشان را و
چون بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید که اجابت کنند مر شما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان در آنکه ایشان آلهه اند چه
اله بحق آنست که دعای بنده و ندای پرستنده خود را اجابت کند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آیا مر این بتان را پایهاست که در مهمات خود يَمْشُونَ بِهَا میروند
بآن چنانچه شما میروید أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ یا ایشان را دستهاست که چیزها را يَبْطِشُونَ بِهَا فرا گیرند بآن چنانچه شما فرا گیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ یا ایشان را
دیدهاست که مرئیات را يُبْصِرُونَ بِهَا ببینند بدان چنانچه شما می‌بینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا مر ایشان را گوشهاست که مسموعات را يَسْمَعُونَ بِهَا
بشنوند بدان چنانچه شما می‌شنوید و چون قائل آید که ایشان را پای روان و دست گیران و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما را هست پس شما از ایشان
فاضلتر باشید و غایت جهلست که فاضل مفضول را پرستد این آیت در اثبات جهل کفره است و ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت

پیغمبر را بالهٔ خود بگفتند خدایان ما را نیکو بهشل مکن که مبادا آفتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی فرمود که قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ بگو ای محمد که
بخوانید شریکان خود را که برای خدای ساخته‌اید و باهم یار شوید در عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ پس بکوشید در آن مقدار که توانید در ایصال مکاره
بمن فَلَا تُنْظِرُونِ ۝ پس مرا مهلت مدهید و مکنید آنچه خواهید که من واثق بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما نمی‌اندیشم **بیت** اگر هر دو جهانم خصم گردند
نترسم چون نگهبانم تو باشی إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستیکه یار و متولی کار من اللهیست الَّذِي آن الهی که نَزَّلَ الْكِتَابَ فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان
حق است وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ۝ و هم او دوست دارد و کارساز بندگان شایسته را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنها را که شما می‌خوانید و می‌پرستید
مِنْ دُونِهِ بدون خدای لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی‌توانند نَصْرَكُمْ یاری دادن شما را وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را يَنْصُرُونَ ۝ یاری کنند
بوقت قصد کردن ایشان وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید ای مومنان کافران را إِلَى الْهُدَى بدین راست که راه انبیا و اولیاست لَا يَسْمَعُوا
نشنوند بسمع قبول وَتَرَاهُمْ و می‌بینی تو ای محمد ایشان را که بدیده‌های ظاهر يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می‌نگرند بسوی تو وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ۝ و حال آنکه ایشان
نمی‌بینند ترا بنظر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند پس اگر ترا می‌بینند بصورت بحسب معنی نمی‌بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره
پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بروی حرام شد و حضرت این سخن نگفت ابوجهل
و یهود و منافقان میدیدند حضرت شیخ فرمودند که این دلیل را حمل بر رویت ظاهر مکن معلوم است که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چند کس دیدند اما
و در وقت بایزید نیز چند کس دیده باشند و بکمال او بینا شده باشند **بیت** برای دیدن روی تو چشمی دیگرم باید که این چشمی که من دارم جمالت
را نمی‌شاید خُذِ الْعَفْوَ این آیت جامع مکارم اخلاقست میفرماید که فراگیر آسانی را در کار مردمان و مجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان
یا بگیر صفت عفو را و از سر گنهکاران درگذر یا فراگیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بدیشان سهل باشد صدقه دادن و بر تقدیر نزول این قبل از وجوب زکوة
بوده باشد وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ و بفرمای دیگران را بنیکوئی در اقوال و افعال و گفته‌اند عرف خصلتیست که از عقل پسندد و شرع قبول کند وَأَعْرِضْ و روی
بگردان عَنِ الْجَاهِلِينَ ۝ از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابوحمزهٔ بغدادی قدس سره فرموده که نفس جاهل ترین جاهلان است
و او سزاوارتر است بآنکه از وی اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت پناه بعد از نزول این آیت از جبرئیل پرسید که حقیقت این سخن چیست
جبرئیل فرمود که پروردگار تو میگوید که پیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطا ده آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن از کسیکه بر تو ستم کند فی نفس الامر اصول مکارم
اخلاق همین است حکیم سنائی فرماید **بیت** هر که زهرت دهد بده قندش وآنکه از تو ببرد بپیوندش وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و هرگاه که برانگیزاند از جای
برد ترا صورت خطاب بآنحضرتست و مراد امت اند هر یک از امت را میگوید که چون از جای برانگیزاند ترا مِنَ الشَّيْطَانِ از جهت دیو نَزْغٌ از
جای بردنی و آن در حالت غضب میتواند بود یا اگر از شیطان وسوسه بتو رسد فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر او إِنَّهُ سَمِيعٌ بدرستیکه خدا
شنونده است آنرا که بزبان گوئی عَلِيمٌ ۝ داننده است آنرا که در دل داری إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستیکه آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی یا
بترسیدند از حق إِذَا مَسَّهُمْ چون برسد بدیشان طَائِفٌ وسوسهٔ مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو سرکش تَذَكَّرُوا یاد کنند خدا را و از وعید او بترسند
فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ۝ پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را بدان بینائی وسوسهٔ شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند وَإِخْوَانُهُمْ
و برادران کفار که شیاطین اند يَمُدُّونَهُمْ میکشند کافران را فِي الْغَيِّ در گمراهی و غوایت را در چشم ایشان می‌آرایند ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ۝ پس
باز نمی‌ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان کوتاه نمیکنند وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ و چون نیاری تو ای محمد بکافران بِآيَةٍ بآیتی از قرآن
مقارن طلب ایشان قَالُوا گویند لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا چرا برهم نبافتی و برنگزیدی آن آیت را از پیش خود و در بیان آوردی و کافران که برسبیل تعنت
آیتهای قرآنی طلب میکردند چون در نزول آن تاخیری واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانچه دیگر آیتها را این آیت نازل
شد و امر آمد که قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا أَتَّبِعُ جز این نیست که من پیروی میکنم مَا يُوحَى إِلَيَّ آنچه وحی کرده میشود بمن مِنْ رَبِّي از آفریدگار من

و بیاد نمود قرآن بستم هٰذَا این قرآن بَصَائِرُ دلیلها و حجتها است که بدان حق دیده و صواب دریافته شود مِنْ رَّبِّكُمْ فرود آمده از پروردگار شما
وَهُدًى و راه نماینده است وَّرَحْمَةٌ و بخشاینده یا هدایت و رحمت ست لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ مر آن گروهی که بگروند بخدا و رسول وی در اسباب
نزول آورده که جوانی انصاری در عقب رسول صلی الله علیه وآله وسلم نماز میگذارد و هر چه آنحضرت قرات میفرمود وی میخواند آیت آمد که وَاِذَا قُرِئَ
الْقُرْاٰنُ و چون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوْا لَهٗ پس بشنوید مر او را وَاَنْصِتُوْا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ
شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قرات قرآنست هر جا که خوانند اما عامه علما بر آنند که در خارج صلوٰة مستحب است اکثر اهل
مراد انصات ست برای خطبه امام در روز جمعه و خطبه مشتمل میباشد بر آیتی از قرآن وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد رَّبَّكَ پروردگار خود را فِيْ نَفْسِكَ در دل
خود تَضَرُّعًا بزاری وَّخِيْفَةً و ترسگاری یعنی زاری نما امید فضل او و ترسگاری از بیم عدل او وَّدُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ و بجوان او را خواندنی فروتر از آواز در
بلند و آشکارا یعنی میان سرّ و جهر بِالْغُدُوِّ در بامداد وَالْاٰصَالِ و شبانگاه مراد دوام ذکرست یا آنکه این دو وقت افضل و اشرف ترین اوقات ست نزد مست
وَلَا تَكُنْ و مباش خطاب با حضرت رسالت پناه است و مراد امت اند یعنی مباشید مِّنَ الْغٰفِلِيْنَ از جمله بیخبران از ذکر خدای اگرچه ظاهر خطاب
با آنحضرت است اما در حقیقت خطاب بجمیع امت او ست که میسر باید که از من غافل مباشید و بعضی از بزرگان در تحت این خطاب درآمده و بیمن اشمال
خدا تعالی التماس بان ذکر نموده بسعادت شعور و حضور مع الله مستسعد گشته بدوام آگاهی مشرف شده اند و ذکر و طاعت ایشان دایم در دست
و ظاهر نیست چون طریقه شریفه خواجهای نقشبند قدس اسرارهم آورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند از سجده نمودن مر خدا را و تنفر نموده میگفتند و ما السجده
تا مرنا او زادهم نفورا حق سبحانه میفرماید که ای محمد اگر کافران از سجود من سرکشی میکنند اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستیکه آنانکه از ملائکه ملأ اعلی که هستند عِنْدَ رَبِّكَ
نزدیک آفریدگار تو یعنی مقربان بارگاه عزت لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ گردن نمیکشند عَنْ عِبَادَتِهٖ از پرستش حق وَيُسَبِّحُوْنَهٗ و تنزیه میکنند ذات او را از
آنچه لایق آنحضرت نباشد وَلَهٗ يَسْجُدُوْنَ و مر او را خاص سجده میکنند تعریض مشرکانست و تنبیه مومنان و لهذا بعد از تلاوت این آیت سجده میباید
کرد و سجده تلاوت در چهارده موضعست از قرآن و اختلاف در دو موضع یکی در آخر سوره حج بمذهب امام شافعی و امام احمد رح سجده هست و بمذهب امام
اعظم رح سجده نیست و دوم در سوره ص بمذهب امام اعظم رح هست و بمذهب باقی ائمه نی و نزد امام اعظم رح سجده تلاوت بر خواننده و شنونده در نماز و غیر
نماز واجبست در حال و اگر فوت شود قضا لازم است و بمذهب ائمه دیگر سنت ست و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را
سجده ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجده از خصائص ملکی فیضی خاص حاصل گردد تا حقیقت این سجده را دریافته باشد انجا نکته + اقرب ما یکون
العبد من ربه و هو ساجد + بر منصه ظهور جلوه میکند و در مثنوی + فاعنی علی نفسک بکثرة السجود از نسخه شهود رو نماید سجده طاعتیست خاص اهل اسراریست زیبنده
بر مفارق اهل اخلاص مثنوی زینت تو بس کمر بندگی + تاج تو در سجده سرافگندگی + شرم تو بادا که ببالاویست + سجده طاعت بر دش هر چه
هست + تو کنی از سجده او سرکشی + به که ازین شیوه قدم در کشی + و حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده سری که در و سجودی نیست سجه به از دست و کعی
که در و جودی نیست کفچه به از دست و نعم ما قال بیت شرف نفس بجودست و کرامت بسجود + هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

سورة الانفال مدنیة بسم الله الرحمٰن الرحیم وهی خمس وسبعون اٰیة

يَسْئَلُوْنَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْاَنْفَالِ از حکم غنیمتهای کفار که برین امت حلال ست یا نی در وسیط آورده که اهل بدر در غنائم اختلاف
کردند جوانان را دعوی آنکه ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست پیران گفتند ما نیز مددگار و معاون شما بودیم ما را نیز نصیبی باید یا هر قومی از مهاجر و انصار
داعیه احراز غنیمت داشتند بالآخر از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که قُلِ الْاَنْفَالُ بگوی ای محمد که حکم غنیمتها لِلّٰهِ مر خدای راست وَالرَّسُوْلِ
و فرستاده او را که بامر او قسمت میکند بر هر که خواهد فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت مکنید وَاَصْلِحُوْا و بصلاح آرید ذَاتَ بَيْنِكُمْ
آنچه میان شماست بمواسات تاکید کرد عبادة بن الصامت رض فرموده که این آیت در باب ما اهل بدر فرود آمده که در غنیمت اختلاف میکردیم اختلاف ما

از رتبه اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم آن را برسول خود تفویض نمود وا در میان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما اختلافهای خود را باصلاح آوردیم
وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در آنچه فرماید در باب غنائم و غیر آنکه إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان
مقتضی طاعت و تقوی است إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ بجز این نیست که مؤمنان کامل الَّذِينَ آنانند که إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ چون یاد کرده شود خدای نزدیک
ایشان وَجِلَتْ بترسد قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال او یا از تقصیر احوال خود در جنب انعام و افضال او وَإِذَا تُلِيَتْ و
چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر ایشان آيَاتُهُ آیتهای او یعنی قرآن زَادَتْهُمْ إِيمَانًا زیاده گرداند آن آیت ایمان ایشان را یعنی هرگاه که آیتی
نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیت انضمام پذیرد یا ایمان ایشان بآیتهای منزله یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقائق
سلمی مذکور است که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود و در بحر الحقائق فرموده که ایمان حقیقی
نوریست که بقدر وسعت روزنه دل ورود می یابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند روزنه دل ایشان ببرکت آن قرائت گشاده تر گردد و نور ایمان
بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خویش يَتَوَكَّلُونَ ۝ توکل کنند نه بر دنیا و اهل دنیا چه هر کس که در حضرت
سلطان علیم نورانیت حق منفعل و مقهور شد او را پروای ماسوای نماند بلکه غیر حق مدید و شهود او در نمی آید بیت هر کرا او در بحر مستغرق شود فارغ از
کشتی و از زورق شود غرقه دریا بجز دریا ندید غیر دریا هست بر وی ناپدید الَّذِينَ و این مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ بپای میدارند نماز را بشرائط و آداب آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه روزی داده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ ۝ نفقه میکنند أُولَٰئِكَ آن گروه که اعمال
قلب را از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوٰة و زکوٰة است جمع کرده اند هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند مؤمنان حَقًّا ایمان درست و راست ابن عباس رض
فرموده که هر که منافق نباشد فهو مؤمن حقا لَهُمْ مر این مؤمنان راست دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک آفریدگار ایشان کرامت و منزلت ست
یا درجات بهشت وَمَغْفِرَةٌ و آمرزش مر تقصیرات ایشان را وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۝ و روزی پاک که صافی باشد از کدر اکتساب و خالی از خوف زوال و حساب
امام قشیری رح فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد مثنوی روزی ده بروزی و امان از سبب نگذر مسبب
بین عیان از سبب می رسد هر خیر و شر نیست از اسباب و سائط ای پسر اصل بیند دیده چون اکمل شود فرع بیند دیده چون
احول شود آورده اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام باز گشته بودند و ابوسفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله مینمود
جبرئیل ع بیامد و حضرت را خبر داد و آنحضرت صورت حال بمؤمنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و اندک رجال مائل شدند تا که بر سر راه بر
کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابوسفیان خبر یافته ضمضم غفاری را جهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان از بیراهه روی
نهاد و ابوجهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری از مردم مکه بمدد کاروان بیرون آمده متوجه بدر شدند و حضرت پیغمبر در وادی ذفران بود که جبرئیل بیامد و از آمدن لشکر
کفار خبر داد و در مدارک آورده که آنحضرت صحابه را فرمود که جبرئیل است که العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان را دوست تر میدارید یا مقاتله کافران را
بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسب تر است حضرت پیغمبر ازین سخن متغیر شد دیگر باره مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت فرمود
گویا که کشتن گاه قوم نظر میکنم و نشان میداد که ابوجهل را در فلان موضع کشتند و امیه بن خلف را در فلان جا و باقی صنادید را برین قیاس از اینجا آنحضرت
فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که ترا خدای بموضع بدر که مصارع کفار است خواهد برد كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ چنانچه بیرون
آورد ترا پروردگار تو مِنْ بَيْتِكَ از خانه تو که مدینه است برای جنگ با کفار بِالْحَقِّ براستی و صواب وَإِنَّ فَرِيقًا و بدرستیکه گروهی مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از
گرویدگان لَكَارِهُونَ ۝ هر آینه کارهان اند رفتن بدر را و آن کراهت طبع بود از جهت سفر و بی برگی و کراهت از طریق مخالفت نبود يُجَادِلُونَكَ جدال میکنند
با تو فِي الْحَقِّ در اختیار حق که جهاد است بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ بعد از آنکه روشن شده بر ایشان که جهاد واجبست یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر
خواهند یافت و با وجود آن میبرند كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ گویا رانده میشوند إِلَى الْمَوْتِ بسوی مرگ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ۝ و گویا که ایشان

می نگرند باسباب و علامات مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و مدد و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکریان سه صد و پنجاه نفر بودند و هفتاد شتر داشتند
و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر وَاِذْ يَعِدُكُمُ اللّٰهُ و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای اِحْدَى الطَّآئِفَتَيْنِ یکی از دو گروه یا کاروان
یا لشکر کافران که اَنَّهَا لَكُمْ آن طائفه شما راست وَتَوَدُّوْنَ و شما دوست میداشتید اَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ آنکه غیر خداوند شوکت
و سلاح یعنی کاروان تَكُوْنُ لَكُمْ باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و این لشکر کفار سه صد و پنجاه مرد اند پس شما آسان تر را
میخواهید وَيُرِيْدُ اللّٰهُ و میخواهد خدای اَنْ يُّحِقَّ الْحَقَّ آنکه ثابت گرداند حق را بِكَلِمٰتِهٖ بآیاتیکه در باب محاربه ذات الشوکت فرستاده
یا بوعدهای فتح و ظفر که بپیغمبر خود داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان در لوح محفوظ نوشته وَيَقْطَعَ و ببرد و برکند دَابِرَ الْكٰفِرِيْنَ
بنیاد کافران را و مستاصل سازد معاندان را لِيُحِقَّ الْحَقَّ تا ظاهر کند دین اسلام را بقتل ایشان یا بنصرت دهد پیغمبر خود را وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ و زائل
گرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان را وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ ۚ و اگرچه نخواهند و کاره باشند آنرا کافران اِذْ تَسْتَغِيْثُوْنَ رَبَّكُمْ یاد
کنید آنرا که فریادرسی میخواستید از پروردگار خود و میگفتید اغثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنا علی عدوک، و گفته اند حضرت پیغمبر دعا کرد که خدایا اگر این گروه
مومنان را هلاک کنی دیگر کسی نباشد که ترا پرستد فَاسْتَجَابَ لَكُمْ پس اجابت کرد خدای مر شما را اَنِّيْ مُمِدُّكُمْ بآنکه من مدد کننده ام شما را بِاَلْفٍ
مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ بهزار تن از فرشتگان مُرْدِفِيْنَ ۝ از پی یکدیگر در آیندگان مراد ازین الف آنها اند که مقدمه لشکر ملائکه بودند یا وجوه یا اعیان ایشان
و در تفسیر ثعلبی از مجاهد نقل میکند که بجز این هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن ثلثه و خمسه که در سوره آل عمران مذکور شده جهت بشری بوده و دیگری
میگوید که الف بودند بعد از الفی تا پنجهزار شدند وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ و نگردانید خدای این امداد را اِلَّا بُشْرٰى مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهٖ
و تا آرام گیرد بآن قُلُوْبُكُمْ دلهای شما و ترس قلت و ذلت از شما دور شود وَمَا النَّصْرُ و نیست نصرت و ظفر یافتن اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مگر از نزدیک
خدای نه از ملائکه و غیر ایشان اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ بدرستیکه خدای غالبست دوستان خود را نصرت میدهد حَكِيْمٌ ۝ داناست کار دشمنان را مقهور
سازد اِذْ يُغَشِّيْكُمُ النُّعَاسَ یاد کنید آنرا که کشید در سرهای شما خواب سبک را صحابه کرام در آن شب که روز التقای فریقین خواسته بود دغدغه
عظیم دست داد جهت آنکه منزل ایشان در ریگستانی بود که رونده را قدم در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق تعالی خواب بر ایشان گماشت اَمَنَةً مِّنْهُ
برای ایمنی حاصل از نزدیک او و در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان لعین آغاز وسوسه کرد که شما را نماز میباید گزارد بعضی محدث شدید و برخی
جنب و آب ندارید و پای تا بزانو بریگ فرو میرود و کافران در زمین سخت و بر آب قادر و شما میگوئید که ما دوستان خدائیم و پیغمبر در میان ماست این
چگونه باشد حق سبحانه در آن محل باران فرستاد چنانچه فرمود وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ و فرو فرستاد بر شما مِّنَ السَّمَآءِ از ابر یا از طرف آسمان مَآءً آبی
لِّيُطَهِّرَكُمْ بِهٖ تا پاک گرداند شما را بآن آب از حدث و جنابت وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ و ببرد از شما رِجْزَ الشَّيْطٰنِ وسوسه شیطان را که میگفت
نصرت و جنابت باهم جمع نشوند آورده اند که باران چندان بارید که رودها روان شد پس صحابه کرام غسل کردند و وضو ساختند و چهارپایان خود را
آب دادند و ریگها که در میان ایشان و کفار بود بر هم بنشست و وسوسه زائل گشت وَلِيَرْبِطَ و تا به بندد عَلٰى قُلُوْبِكُمْ بر دلهای شما امیدواری لطف
حضرت باری وَيُثَبِّتَ بِهِ و برای آنکه ثابت گرداند بدان باران الْاَقْدَامَ ۚ قدمهای شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ آمیز بارید آنرا استحکام داد
پس قدمگاه مومنان مستحکم شد و در زمین سخت منزل کفار بود و حلای عظیم پدید آمد و گفته اند مراد ثبات قدم ست در معرکه حرب اِذْ يُوْحِيْ رَبُّكَ یاد کن ای
محمد چون وحی کرد پروردگار تو اِلَى الْمَلٰٓئِكَةِ بسوی فرشتگان که بامداد مومنان آمده بودند مضمون وحی آن بود که اَنِّيْ مَعَكُمْ بدرستیکه من با شما ام در امداد و اعانت
یا بامر و نگهدار شمایم از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا پس استوار سازید یعنی دلداری کنید مومنان را بتکثیر سواد ایشان یا محاربت با کافران یا آنکه اصح آنست
که ببشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان بصورت آدمیان در پیش صف لشکر مومنان میرفتند و میگفتند بشارت باد که شما غالب شدید و خدای یار
شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرت مر شما راست پس معنی آیت این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سَاُلْقِيْ زود باشد

که درانگنم فی قلوب الذین کفروا بیفکنم در دلهای آنانکه حق را پوشیدند الرعب ترس و بیم را فاضربوا پس بزنید ای ملائکه کافران را
بشمشیر فوق الاعناق بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذبح یا رؤس ایشان آورده‌اند که امام واحدی از امام ابن الانباری نقل میکند که چون ملائکه
بقتال مامور شدند ندانستند که در ضرب قصد کدام عضو باید کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان واضربوا منهم و بزنید از ایشان یعنی
بر پاره از ایشان کل بنان همه انگشتان و گفته‌اند مراد تمام دست و پایست ذلک این ضرب بدیشان بانهم بسبب آنست که ایشان شاقوا الله مخالفت
کردند خدای را ورسوله و فرستاده او را ومن یشاقق الله ورسوله و هر که خلاف کند خدای و رسول او را فان الله پس بدرستیکه خدای شدید
العقاب سخت عقوبت است بر مخالفت کنندگان در دنیا بگرفتاری و در آخرت بخواری ذلکم اینست عقوبت شما ای کافران فذوقوه پس بچشید آنرا
ما بلا وان للکافرین و بدرستیکه مر کافرانراست آجلا عذاب النار عذاب آتش دوزخ یا ایها الذین آمنوا ای آنکه گرویده‌اید اذا لقیتم
چون به بینید الذین کفروا آنانرا که کافر شدند زحفا انبوه و در هم پیوسته برای حرب شما فلا تولوهم الادبار پس مگردانید بر ایشان پشتهارا یعنی
هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بود که یک مومن را از ده کافر زیاده نشایستی گریختن و بآیت الآن خفف الله عنکم منسوخ شد چنانچه عنقریب
مذکور گردد انشاء الله تعالی ومن یولهم و هر که بگرداند بر ایشان یومئذ دران روز دبره پشت خود را الا متحرفا مگر برگردیده باشد
برای جولان یا برای کر و فر لقتال مر جنگ را یعنی خود را چنان نماید که میگریزد خصم با زپی سید تا غافل شود پس بازگردد بوی او متحیزا یا پناه
جوی باشد الی فئة بسوی گروهی هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره در دو بر عکس آن و هر که بغیر ازین دو وجه پشت بخصم کند فقد باء پس بتحقیق
بازگردد بغضب من الله بخشمی بزرگ از خدای ومأویه جهنم و بازگشت وی بدوزخ باشد وبئس المصیر و بد جای بازگشتنی است
دوزخ آورده‌اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار بیکبار حمله کردند حضرت پیغمبر در عریش و آن خانه بود که از چوب و خاشاک ساخته بودند آغاز دعا کرد
و گفت اللهم انجزلی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بودی وفا ساز جبرئیل فرود آمد و گفت کف خاک بردار و بر طرف دشمن افگن آنحضرت
کف خاک و سنگریزه برداشت و گفت شاهت الوجوه و بر روی لشکر کفار افگند حق سبحانه آن خاک و سنگ را در چشمهای مشرکین رسانید تا بخود مشغول شدند
و ملائکه آغاز حرب کردند و مومنان بکار در آمدند هفتاد کس از صنادید عرب کشته شدند و هفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس انسان اهل بدر تفاخر میکردند این میگفت من
کشتم و آن میگفت من اسیر کردم آیت آمد که فلم تقتلوهم پس شما نکشتید دشمنان را بقوت خود ولکن الله قتلهم و لیکن خدای تعالی ایشانرا
کشت بآنکه شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید بامداد ملائکه وما رمیت و نیفگندی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان اذ رمیت چون
بیفگندی تو و افگندن تو بمثابه نبود که در چشم تمام لشکر رود ولکن الله رمی و لیکن خدای بیفگند آنرا یعنی بچشم همه کفار رسانید و اضافت فعل بعبد از
راه کسب است و بحق از روی خلق صاحب تاویلات فرموده که حق سبحانه را در و صحابه را در ابتدای افعال و سلب فعل از ایشان و اثبات آن مر خود را که
فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم اما چون حضرت رسالت پناه در مقام فنا بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که ما رمیت و نسبت داد آن فعل را بوی که اذ رمیت و
اثبات کرد مر خود را که ولکن الله رمی تا افاده معنی تفصیل کند در عین جمع فیکون الرامی محمدا بالله لا بنفسه و در فتوحات مکی آورده که حضرت رسالت پناه
بود در رمی بحکم کنت سمعه و بصره و یده و پس از اله سبب در ما رمیت بجسب حکم ما شد نه بسبب عین و این کلام در مرتبه قرب نفلیست و در نفحات الانس
مدت روائح الکاس جامعه مذکور است که بنا بر کمال حال مصطفی استغراق او در حالت فنا قوی تر از همه انبیا و اولیا بوده و چون حضرت مستغرق مقام
فنا فی الله بود حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرد هر چند نشانه فعل از وی بود حیث قال و ما رمیت اذ رمیت و آن مشت خاک
بر روی دشمن تو نه انداختی خدای انداخت و هم ازان جنس فعل از داود حاصل آمد فرمود که وقتل داود جالوت های داود جالوت را تو کشتی
میان مرتبه مصطفی و دیگر پیغمبران فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده را بوی اضافت کند و بنده محل آفات و حوادث و میان آنکه فعل بنده را بخود
اضافت فرماید و وی حق سبحانه قدیم و منزه از آفات و حوادث مثنوی ما رمیت اذ رمیت گفت حق کار حق بر کارها دارد سبق گر بپرانیم تیر آن

نه زماست ما کمان و تیر اندازش خداست تا نشد مغلوب کس این سر نیافت گر تو خواهی آن طرف باید شتافت و از مثنوی مولوی چنان مفهوم
می شود که حقیقت ما رمیت اذ رمیت در مقام قرب فرضی بوده و این سخنان در جواهر التفسیر بسطی لائق سمت تحریر یافته ولیبلی المؤمنین منه
و کرد خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر گرداند و تا عطا دهد مومنان را منه از نزدیک خود بلاء حسنا عطای نیکو که آن نصرت و
غنیمت در حقائق سلمی از امام جعفر صادق رض نقل میکند که بلای حسن آنست که ایشانرا از نفوس ایشان فانی گرداند و بعد از فنای بهویت خود
شان باقی سازد و امام قشیری گوید بلای حسن آنست که مبتلا مشاهده کند مبلی را در عین بلا قطعه چو دانستی که این درد تو از کیست تو زرنج خویشتن
مباش خرم اگر از دهر تلخ بهتر ز شکر بود در او زحمت زند خوشتر ز مرهم ان الله سمیع هر آینه خدای شنواست استغاثه و دعای شما را علیم
داناست بنیات شما لاجرم دعا را اجابت فرمود ذلکم اینست کار که دیدید و ان الله و آن تیر بهست که خدای موهن سست کننده و باطل سازنده است
کید الکافرین ۵ مکر و حیله کافرانرا آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی بقوم محمد داریم نصرت و داین
و لشکر آنرا که راه یافته تر است و دین او فاضلتر و بتو دوست تر و در روز جنگ نیز ابوجهل همین دعا کرد اللهم انصر احب الفئتین الیک پس حق سبحانه خطاب میکند
باهل مکه بر سبیل تحکم و میفرماید ان تستفتحوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فقد جاءکم الفتح پس آمد شما را یعنی فتح آن دین که بمن دوست تر است
و ان تنتهوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ بدر از کفر و معادات رسول فهو خیر لکم پس آن بهتر است مر شمارا از قتل این
جهان و عقوبت آن عالم و ان تعودوا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان نعد باز گردیم بنصرت ایشان و لن تغنی دفع نکند هنگز از شما فئتکم
جماعت شما شیئا چیزی را از بلا و لو کثرت و اگر چه بسیار باشد این جماعت و ان الله و بدرستیکه خدای مع المؤمنین ۵ با مومنانست ع ۹
بنصرت و معونت یایها الذین امنوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید اطیعوا الله فرمان برید خدای را و رسوله و فرستاده او را و لا
تولوا و بر مگردید و اعراض مکنید عنه از امر بطاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای و روی مگردانید از رسول چه مراد از آیت امر است بطاعت پیغمبر
و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه است بر آنکه شما میشنوید طاعت حق تعالی در طاعت رسول اوست پس از امر رسول او سر متابید و انتم
تسمعون ۵ و حال آنکه شما میشنوید که من میگویم او پیغمبر منست یا میشنوید مواعظ قرآن را و لا تکونوا و مباشید کالذین قالوا سمعنا مانند
آنانکه گفتند شنودیم مانند اهل کتاب یا کفره یا منافقان وهم لا یسمعون ۵ و حال آنکه ایشان نمیشنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند
بیت نگو که می شنوم هر چه گفته سعدی تو چه شد که میشنوی چون سخن نمی شنوی ان شر الدواب بدرستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین
عند الله نزدیک خدای در حکم او الصم کرانند از شنودن حق البکم گنگانند از گفتن حق الذین لا یعقلون ۵ آنانکه درنمی یابند حق را
و بدترین از بهائم جهت آنند که از خود که سبب تفضیل انسان بر سائر حیوانات است روی برتافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته و در تبیان آورده که مراد
ازین قوم نفری اند از بنی عبدالدار که از ایشان بجز دو کس ایمان نه آوردند مصعب بن عمیر و ابن حرمله و لو علم الله و اگر دانستی خدای فیهم خیرا در
ایشان نیکوئی که انتفاع است بآیات قرآنی لاسمعهم هر آئینه شنوانیدی ایشانرا یعنی توفیق شنیدن نافع دادی و لو اسمعهم و اگر شنوانیدی ایشانرا
و تصدیق کردندی لتولوا هر آئینه برگشتندی از ایمان وهم معرضون ۵ و ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق قولی آنست که کفار مکه میگفتند ای
محمد برای ما زنده گردان قصی بن کلاب را که مرد مبارک بود تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آریم حق سبحانه میفرماید که اگر خدای بشنوانید ایشانرا کلام قصی هم
ایمان نمی آرند یایها الذین امنوا ای گروه مومنان استجیبوا لله اجابت کنید مر خدای را و للرسول و مر فرستاده او را اذا دعاکم چون
بخواند شما را رسول لما یحییکم به بآن چیزی که شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیات دل از وست یا عقائد صحیحه و اعمال فاضله که مورث حیات ابدیست
در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت که حیاتیست نزدیک حق سبحانه و تعالی یا قرآن کریم قلوب
مومنانست و اعلموا و بدانید که ان الله آنکه خدای یحول حائل میشود بین المرء و قلبه میان مرد و دل او و صاحب انوار فرموده که تحلیل ست مر غایت

قرب حق را به بنده و تنبیه بر آنکه وی حق سبحانه مطلع ست بر مکنونات دلها و گفته اند تصویر تمکن حق ست مر دل بنده را در فسخ عزائم و نقض همم یا حسرت
بر مبادرت بتصفیهٔ دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل و بمیرد و فرصت عمل فوت گردد و گفته اند جدائی افگند میان بنده و مراد
او یا آنکه مقلب القلوبست تصرف کند در دل چنانکه خواهد در کشف الاسرار فرموده که علما دل را یا بند طولی لمن کان له قلب ما شارت بر آنست عزا دل را
گم کنند یحول بین المرء و قلبه عبارت از آنست در بدایت از دل نا چارست و در نهایت دل حجاب ببدایت طلبست زین پیش همی بودیم اندر دل خویش دل
پیر حجاب بود برداشت ز پیش بر وَاَنَّهٗۤ اِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ ۝ و آنکه بدانید که شما بسوی او محشور خواهید شد و بجازات عمل شما خواهد فرمود وَاتَّقُوْا و بپرهیزید
فِتْنَةً از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لَّا تُصِیْبَنَّ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا نرسد بکسانی که ستم کردند مِنْكُمْ خَآصَّةً ۚ از شما خاصة یعنی نه مخصوص بدیشان بود بلکه عام
باشد بظالم و غیر ظالم احتراز آن فتنه رسد و آن بوقت فراق کلمه است و ظهور بدعتها و مداهنت در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد وَاعْلَمُوْۤا اَنَّ اللّٰهَ و
بدانید آنکه خدای چون عقوبت کند سَدِیْدُ الْعِقَابِ ۝ سخت عقوبت است برکسیکه مرتکب ظلم او متعدی بغیر باشد وَاذْكُرُوْۤا و یاد کنید ای مهاجران اِذْ اَنْتُمْ
قَلِیْلٌ آنرا که شما اندک بودید مُّسْتَضْعَفُوْنَ بیچارگان فِی الْاَرْضِ در زمین مکه پیش از هجرت تَخَافُوْنَ می ترسیدید اَنْ یَّتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ آنکه
بربایند شما را کفار قریش یا بهم داشتید که اگر از مکه بیرون آیند مشرکان عرب بر شما تاختن آرند فَاٰوٰىكُمْ پس جای داد شما را خدای در مدینه وَاَیَّدَكُمْ
و تقویت کرد شما را بِنَصْرِهٖ بیاری دادن خود یا بمظاهرت انصار یا امداد ملائکه در بدر وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِّنَ الطَّیِّبٰتِ از غنائم پاکیزه
که بر امم پیشین حلال نبود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۝ تا شاید که شما سپاسداری کنید برین نعمتها امام ثعلبی فرموده که بعضی از صحابه سخنان از پیغمبر می شنیدند و در افشای
آن سعی کوشیدند و منافقان بران اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه آیت فرستاد یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید
لَا تَخُوْنُوا اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ خیانت مکنید با خدای و با رسول وی در اظهار اسرار و قولی آنست چون پیغمبر ابو لبابه را بحصار بنی قریظه فرستاد یهود
با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نموده گفتند که محمد با ما چه خواهد کرد اگر فرود آئیم ابو لبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی همه شما را خواهد کشت
فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار فرود آمد و بمسجد پیغمبر در آمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتیکه توبهٔ او در قبول یافت و این آیت نازل
شد و گفته اند که خیانت مکنید با خدای در تعطیل فریضه و با رسول او در تقصیر سنت وَتَخُوْنُوْۤا اَمٰنٰتِكُمْ و خیانت مکنید در امانتها که میان یکدیگر
دارید وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝ و شما میدانید که وبال خیانت بسیارست یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجب ست وَاعْلَمُوْۤا اَنَّمَاۤ اَمْوَالُكُمْ
و بدانید آنکه مالهای شما وَاَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ محنتے اند از خدای که بدان شما را می آزماید پس باید که دوستی مال و محبت فرزندان
شما را بر وقوع بر اثم ندارد احمد الطائی قدس سره فرموده که حق سبحانه مال و فرزندان را فتنه گفت تا از فتنه بیکسو رویم و پیوسته بخلاف حکم
خداوند آن فتنه را زیادت میخواهیم بیت جوان و پیر که در بند مال و فرزندند نه عاقلند که طفلان ناخردمندند وَّاَنَّ اللّٰهَ و بدانید آنکه
خدای عِنْدَهٗۤ نزدیک اوست اَجْرٌ عَظِیْمٌ ۝ مزد بزرگ پس لطلب آن سعی نمائید و جمع مال و حب ولد را بگذارید یٰۤاَیُّهَا
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای گروه باور دارندگان اِنْ تَتَّقُوا اللّٰهَ اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید یَجْعَلْ لَّكُمْ سازد
برای شما لیسے بدهد شما را فُرْقَانًا نصرتیکه بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتے در دلها شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدائی میان
شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتے از مخطورات یا مخرجی از شبهات یا ظهورے که بدان مشهور گردید و صیت شما بهمه اطراف برسد و در بحر الحقائق آورده
که حق سبحانه بسبب تقوی افاضت کند بر شما باسرار جلال خود بفیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدیم و بشناسید سر وجود و عدم
و از سخنان حضرت شیخ محی الدین و متابعان او چنان معلوم میشود که متقی آنست که حق سبحانه و تعالی را وقایهٔ خود گرفته باشد در ذات و صفات
و افعال فعل او در افعال حق سبحانه و تعالی فانی شده باشد و صفت او در صفات حق مستهلک گشته بیت گم شده چون سایه اندر
آفتاب یا چو بوی گل در اجزای گلاب وَیُكَفِّرْ عَنْكُمْ و بپوشاند و درگذراند از شما سَیِّاٰتِكُمْ بدیهای شما را وَیَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را

یعنی گناهان کبیره شما را بپوشد یا بپوشیت خود از سر جرائم شما درگذرد وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۝ و خدای خداوند فضل بزرگست آورده‌اند که چون
اجازت هجرت شد و صحابه بعزم مدینه نزول نمودند و جز ابوبکر و علی کسی در خدمت سید عالم نماند قریش ازین حال متردد شده بدار الندوه جمع آمدند ابلیس
بصورت شیخ نجدی بدان مجمع درآمد و در باب پیغمبر استشاره نمود یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم برآورده و از روزن آب و نان
بوی میباید داد تا بمیرد ابلیس این رای را نپسندید و گفت اکثر اهل مدینه اسلام آورده‌اند و یاران وی بیشتر آنجا رفته و بنی هاشم نیز درین شهر بسیار اند همه
اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاص دهند دیگری گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا که خواهد برود ابلیس گفت هر جا که میرود مردم فریفته
وی میشوند جمعی کثیر را فریب دهد و بیاید و با شما مقاتله نماید آنگاه ابوجهل لعنه الله علیه گفت که رای من آنست که از هر قبیله از قریش و حلفای ایشان یککس را طلبیم
تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبائل منتشر گردد و بنو هاشم با تمام قبائل محاربه نتوانند نمود بالضرورت بدیت راضی شوند ابلیس گفت رای اینست ابوجهل لعنه الله
علیه از هر قبیله کسی را طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت را بقتل آرند جبرئیل آنحضرت را خبر داد و آنحضرت علی کرم الله وجهه را بر فراش خود خوابانید و با صدیق
بغار رفت و حق سبحانه و تعالی مر پیغمبر خود را از آن نقمت یاد میدهد و میفرماید وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویده‌اند
لِيُثْبِتُوكَ تا حبس کنند ترا أَوْ يَقْتُلُوكَ یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ و ایشان بدی سگالند
وَيَمْكُرُ اللّٰهُ و جزا میدهد خدای ایشانرا بر مکر ایشان وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای بهترین جزا دهندگانست مکاران را و جزا آنست که مکر ایشانرا
بدیشان رد میکند و ایشانرا در چاهیکه برای دیگران کنده‌اند می افکند بیت هر که در راهی کسی چاهی کند ÷ خویش را آخر در آن چه افکند ÷ آورده‌اند که
نضر بن حارث لعنه الله علیه بتجارت ببلاد فارس آمده بود قصه رستم و اسفندیار بخرید و معرب ساخته بمکه برد و گفت اینک افسانها آورده‌ام شیرین‌تر از
افسانهٔ محمد که بر شما میخواند حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر و متابعان او آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوا
گویند قَدْ سَمِعْنَا بتحقیق که ما شنیدیم این کلام را لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم لَقُلْنَا هر آینه بگوییم مِثْلَ هَٰذَا مانند این و آن لاف دروغ بود زیرا که حق سبحانه
فرمود عرب را ÷ فاتوا بمثله ÷ و ایشان عاجز شدند پس غرض ازین اظهار عناد و مکابره بود که میگفت من مثل این بگویم و دیگری گفت إِنْ هَٰذَا
نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر قصه‌های که پیشینیان نوشته‌اند و من نیز این قصص یاد دارم بعد از استماع این سخن حضرت
رسالت پناه صلعم فرمود که وای بر تو این کلام خدایست و نضر بن عبدالله نضر در مقابله این سخن دعا کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ
و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او که با وی متفق بودند که ای بار خدای إِنْ كَانَ هَٰذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست
و منزل مِنْ عِنْدِكَ از نزد تو فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا پس ببار بر ما حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ سنگی از آسمان چنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی أَوِ ائْتِنَا
یا بیار بر ما بِعَذَابٍ أَلِيمٍ عذابی مولم مهلک غرض ازین دعا اظهار یقین است از ایشان ببطلان قرآن وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و نیست
خدای که عذاب کند ایشانرا اگرچه بدعا میطلبند و استعجال میکنند وَأَنْتَ فِيهِمْ و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی جاری شده که مستاصل
نگرداند قومی را تا پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمت عالمیانی وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای عذاب کننده ایشان
وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ۝ و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی در میان ایشان مستغفر اند از مومنان پس ببرکت ایشان بلای نمیرسد یا آنکه
اگر کافران استغفار کنند و استغفار ایشان ایمان است از مرتضی علی منقولست که فرمود در زمین دو امان بود یکی رفت و دیگری باقیست آنکه رفت
حضرت پیغمبر و آنچه باقی ماند استغفار است ای عزیز استغفار مانع ذنب است از تراکم و ثبات بلکه موجب محو و زوال اوست پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله
عفو و غفران گردد ÷ واستغفرونی اغفر لکم ÷ چنانچه در قدسیات وارد است که حق تعالی فرمود که آمرزش از من طلب کنید مثنوی گفت حق کامرزش از من
میطلب ÷ کان طلب مر عفو را باشد سبب ÷ ازپی زهر گناه او بشنوی ÷ هست استغفار تریاق قوی ÷ وَمَا لَهُمْ و چیست ایشانرا و چه جای آنست أَلَّا
يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ آنکه خدای عذاب نکند ایشانرا وَهُمْ يَصُدُّونَ و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مومنان را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام و

بیرون می کنند وَمَا کَانُوْٓا و نیستند ایشان اَوْلِیَآءَهٗ اهل تولیت آن از مسجد حرام رد قول کفار است که میگفتند نحن ولاة المسجد الحرام ما نشاء رد میل
حب اختیار مسجد نرسیم حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت حرم را نشایند اِنْ اَوْلِیَآؤُهٗٓ نیستند سزاوار تولیت مسجد حرام اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ مگر
پرهیزگاران از شرک وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان لَا یَعْلَمُوْنَ ٥ نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند
وَمَا کَانَ صَلَاتُهُمْ و نیست دعای مشرکان عِنْدَ الْبَیْتِ نزدیک خانه خدای اِلَّا مُکَآءً مگر صفیر زدن وَّتَصْدِیَةً و دست بر دست
کوفتن و عادت بعضی از کفار آن بود مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر دست بر هم میکوفتند و قولی آنست وقتیکه حضرت رسالت
نماز میگذارد ایشان برای تغلیط آنحضرت این عمل میکردند بدین تقدیر مراد از صلوٰة نماز مامور به است فَذُوْقُوا الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران
عذاب را که قتل و اسر است در روز بدر و حرق و زجر است در روز حشر بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُوْنَ ٥ بانچه هستید که کفر میورزید هم باعتقاد و هم بعمل
آورده اند که بعد از خروج مکه در غزوه بدر دوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان در روزی لشکر را طعام دهد پس هر یکی از ایشان
ده شتر یا نه شتر در روزی میکشتند حق تعالی میفرماید اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستیکه کافران یعنی مطعمان بدر یُنْفِقُوْنَ نفقه میکنند اَمْوَالَهُمْ خواستهای خود
را و شتر میخرند و میکشند و بکفار میدهند لِیَصُدُّوْا تا باز دارند مردمان را عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای که متابعت رسول است و گفته اند ابوسفیان بعد
از حرب بدر دوازده هزار عرب بمزد گرفته برای جنگ احد سوای لشکری که بخود می آمدند یا اصحاب آن کاروان که ابوسفیان گریزانید سود بضاعات
خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند بحرب احد رفتند و این آیت نازل شد که اعدای خود را خرج میکنند فَسَیُنْفِقُوْنَهَا پس زود باشد
که تمام نفقه کنند مال خود را ثُمَّ تَکُوْنُ پس باشد آن نفقه عَلَیْهِمْ بر ایشان حَسْرَةً پشیمانی و غم به مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده ثُمَّ
یُغْلَبُوْنَ ٥ پس مغلوب گردند آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این از دلائل اعجاز است که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْٓا
و آنانکه ثابت باشند بر کفر اِلٰی جَهَنَّمَ یُحْشَرُوْنَ ٥ بسوی دوزخ رانده شوند لِیَمِیْزَ اللّٰهُ و این مغلوب شدن کافران برای آنست تا جدا کند
خدای الْخَبِیْثَ مِنَ الطَّیِّبِ ناپاک را که کافر است از پاک که مومن است وَیَجْعَلَ الْخَبِیْثَ و جمع کند و با هم افگند کافران را بَعْضَهٗ عَلٰی بَعْضٍ برخی
بر برخی فَیَرْکُمَهٗ جَمِیْعًا پس بر هم چسپاند همه را فَیَجْعَلَهٗ فِیْ جَهَنَّمَ پس در آرد همه را در دوزخ اُولٰٓئِکَ آن گروه خبیث باستیصال هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ٥

ع

ایشانند زیانکاران در احوال یا در اموال خود قُلْ لِّلَّذِیْنَ کَفَرُوْٓا بگو برای آنها که کافرند چون ابوسفیان و اصحاب او اِنْ یَّنْتَهُوْا اگر باز ایستند
از کفر و عداوت رسول یُغْفَرْ لَهُمْ بیامرزیده شود مر ایشان را مَّا قَدْ سَلَفَ آنچه گذشته باشد از گناهان ایشان وَاِنْ یَّعُوْدُوْا و اگر باز گردند بمحاربات
و معاندت پیغمبر فَقَدْ مَضَتْ پس بدرستیکه گذشته است سُنَّتُ الْاَوَّلِیْنَ ٥ سنت الٰهی در پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند و آخر مستاصل گشتند گو یا
ایشان نیز همین چشم دارند وَقَاتِلُوْهُمْ و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر حَتّٰی لَا تَکُوْنَ تا وقتیکه نباشد فِتْنَةٌ شرک یعنی مشرک نه باشد [illegible] اهل
کتاب وَّیَکُوْنَ الدِّیْنُ کُلُّهٗ لِلّٰهِ و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش مر خدا را و بس فَاِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از کفر یا جنگ با اهل
ایمان و با قبول جزیه فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خدای بِمَا یَعْمَلُوْنَ بانچه میکنند بَصِیْرٌ ٥ بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهد داد
وَاِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نه ایستند باک مدارید فَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ پس بدانید آنکه خدای مَوْلٰىکُمْ ناصر و مددگار
شماست نِعْمَ الْمَوْلٰی نیکو یاریست خدای که دوستان خود را ضائع نگذارد وَنِعْمَ النَّصِیْرُ ٥ و نیکو یاری دهنده است که مومنان از شر کافران نگاه دارد
وَاعْلَمُوْٓا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ و بدانید ای مومنان آنچه غنیمت گرفته اید از کافران مِّنْ شَیْءٍ از هر چیزیکه اسم شی بر آن
اطلاق توان کرد فَاَنَّ لِلّٰهِ پس بدرستیکه مر خدا راست خُمُسَهٗ پنج یک آن وَلِلرَّسُوْلِ و مر رسول او را وَلِذِی الْقُرْبٰی و مر خویشان رسول
را که بنی هاشم اند و بنی عبد المطلب وَالْیَتٰمٰی و یتیمان مسلمانان را که فقیر باشند وَالْمَسٰکِیْنِ و درویشان محتاج را از اهل اسلام وَابْنِ السَّبِیْلِ
و مسافر مسلمانان یا قومی که بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما بر آنند که ذکر خدای برای تیمن و تعظیم است و از بیست چهار قسم برای مقاتلان

ویک بخش دیگر پنج قسم شده برای رسول الله صلعم وچهار طائفه مذکوره مقدر است وحالا سهم رسول الله صلعم بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا بامام
باید داد یا باسهام اربعه منضم باید ساخت ونزد امام اعظم رح بوفات پیغمبر سهم ایشان وذوی القربی ساقط است وتمام را بثلثه باقیه صرف کنند ونزد امام
مالک رح تقسیم آن مفوض برای امام ست بهر جا که اهم باشد صرف نماید وابو العالیه وربیع متفرد اند بدین قول که خمس غنیمت را بشش قسم باید کرد قسمی مر خدا را
وقسمی مر پیغمبر را وچهار قسم دیگر چهار طائفه مذکوره را وقسمی که نامزد حق تعالی است بعمارت خانه کعبه شرفها الله وزینت آن صرف باید نمود وتکمیل مباحث
تقسیم غنائم بر محاربان وغیر ایشان در کتب فقه است وندا میدای مقاتلان که خمس غنائم برای خدا ورسول وطوائف مذکوره است پس بدیشان
تسلیم کنید وباقسام اربعه باقیه قناعت نمائید اِنْ کُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی تحقیق اٰمَنْتُمْ بِاللّٰهِ ایمان آورده اید بخدای وَمَا
اَنْزَلْنَا وبانچه فرو فرستاده ایم از آیات یا ملائکه یا مدد فتح ونصرت عَلٰی عَبْدِنَا بر بنده ما که محمد است یَوْمَ الْفُرْقَانِ روز بدر که جدا
شدن حق از باطل در روی بود یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعٰنِ روزی که روبرو آوردند دو گروه مسلمانان وکافران وآن روز جمعه هفدهم رمضان در سنه
ثانیه از هجرت بود وَاللّٰهُ وخدای عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز قَدِیْرٌ توانا است لا جرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب ساخت اِذْ اَنْتُمْ یاد آرید
آنرا که بودید شما بِالْعُدْوَةِ الدُّنْیَا بکناره وادی نزدیک تر بمدینه وآن ریگستانی بود که پای در زمین فرو میرفت وآب نداشتید وَهُمْ وایشان
یعنی دشمنان شما بودند بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوٰی بکناره وادی دورتر از مدینه وزمین ایشان محکم بود ودر آب قادر بودند وَالرَّکْبُ وسواران کاروان
یعنی ابو سفیان واصحاب او بودند اَسْفَلَ مِنْکُمْ فروتر از مکان شما چه فرسخ چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق تفرقه عزیمت ساحل
نمودند وَلَوْ تَوَاعَدْتُّمْ واگر وعده قتال بودی میان شما وقریشان که در عدوه قصوی بودند وشما از بسیاری مردم وکثرت اسلحه ایشان خبر
یافتید لَاخْتَلَفْتُمْ هر آئینه خلاف میکردید فِی الْمِیْعٰدِ در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید وبی سلاح وایشان بسیار وبسلاح
وَلٰکِنْ ولیکن خدای جمع کرد میان شما ومیان ایشان بی میعادی لِیَقْضِیَ اللّٰهُ تا حکم کند خدای یا تمام سازد اَمْرًا کاری را که آن کَانَ مَفْعُوْلًا
بود کائن در علم او وسزاوار بود بانکه کرده شود وآن نصرت اولیاست وقهر اعدا لِیَهْلِکَ برای آنکه تا هلاک شود مَنْ هَلَکَ هر که هلاک شود عَنْۢ بَیِّنَةٍ
از حجت روشن قائم بحق وَّیَحْیٰی مَنْ حَیَّ وزنده شود هر که زنده شود عَنْۢ بَیِّنَةٍ از حجتی هویدا ومشهور یعنی واقعه روز بدر از آیات عظیما است هر که مشاهده
نموده اگر میمیرد واگر میزید او را حجتی وعذری نیست یا مراد از هلک ومن حی اهل کفر واسلام یعنی صدور کفر واسلام از ایشان بر حجتی واضحست
هر که کافر گردد بطلان او روشنست وهر که بر اسلام ثابت ماند حقیت او مقرر ومعین وَاِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَسَمِیْعٌ شنوا است مر اقوال مومن و
کافر را عَلِیْمٌ داناست باحوال ایشان ودر ترجمه رخصت مذکورست که گوهر شب افروز عقل راهنمائی در حقه سینه دوستان میدارند در آستین
دشمنان تر دامن نیز می نهند لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة یعنی بارقه نور عقل اگر از جانب عنایت وتوفیق لامع شود دوستان بدان
مهتدی میگردند واگر از طرف قهر وخذلان استضاءت پذیرد بسبب اختطاف ابصار بصائر دشمنان شود یضل به کثیرا گردد ویهدی به کثیرا نظم خنک آنکس که
عقل رهبر اوست هر دو عالم بطوع چاکر اوست عقل کان رهنمای حیله است آن نه عقلست کان عقیله است نقلست که حضرت رسالت پناه صلعم در آن
که روزش جنگ بدر واقع شده در واقعه دید لشکر قریش را در نهایت قلت وذلت وتاویل فرمود بانکه دوستان غالب ودشمنان مغلوب خواهند شد
مومنان بعد از استماع این رویا وتعبیر آن بنهایت فرحان ومسرور شدند وحق تعالی تذکار آن نعمت میفرماید ومیگوید یاد کن ای محمد اِذْ یُرِیْکَهُمُ اللّٰهُ
آنرا که چون بنمود خدای ایشان را فِیْ مَنَامِکَ در خواب تو قَلِیْلًا اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند وبوعده نصرت مستظهر گشتند وَلَوْ اَرٰىکَهُمْ کَثِیْرًا
واگر خدای بتو نمودی ایشان را بسیاری وتو خبر دادی لَّفَشِلْتُمْ هر آئینه بددل می شدید این اصحاب وَلَتَنَازَعْتُمْ وهر آئینه نزاع میکردید فِی الْاَمْرِ در قتال که
آیا حرب کنیم یا فرار نمائیم وَلٰکِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای سَلَّمَ بسلامت داشت شما را از بددلی وتنازع یا از مضرت اعادی اِنَّهٗ عَلِیْمٌ بدرستیکه او داناست
بِذَاتِ الصُّدُوْرِ بانچه در سینها است از جرأت وبیم وجزع وتسلیم وَاِذْ یُرِیْکُمُوْهُمْ وآنرا یاد کنید ای صحابه که بنمود خدای تعالی دشمنان را بشما

اِذِ الْتَقَیْتُمْ چون ملاقات کردید فِیْٓ اَعْیُنِکُمْ در چشمهای شما قَلِیْلًا اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان حق سبحانه وتعالی لشکر قریش را در
دیدهای مسلمانان اندک گردانید برای تثبیت ایشان وتصدیق خواب پیغمبر آورده اند که ابن مسعود رض در وقت التقای صفین با کسیکه در پهلوی او
بود در مومن گفت اعادی هفتاد تن باشند آن عزیز گفت که بصد تن نزدیک باشند وحال آنکه ایشان نهصد وپنجاه عدد بودند وَیُقَلِّلُکُمْ واندک گردانید شما را
فِیْٓ اَعْیُنِهِمْ در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما وازان حسابی بر نداشتند وتهیه اسباب حرب کما ینبغی نکردند نقلست که ابوجهل گفت
با ایشان بسلاح جنگ مکنید بلکه بگیرید ودست بر سبیل ببندید وچون بحرب مشغول شدند حق تعالی مومنانرا در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود یرونهم
مثلیهم رای العین ، بدین سبب دل شکسته ومبهوت شدند وشکست بر ایشان افتاد واین صورت از غرائب آیاتست چه بصر اگرچه بسببی قلیل الکثیر را کثیر القلیل بیند
تا این حد تواند بود که قریب بهزار تن را صد تن بیند ونزدیک بسی صد نفر را در هزار ونهصد وهر آئینه قدرت کامله ربانی بازداشت ابصار بعضی از ابصار بعضی
وبعضی علی ما هو علیه ، با وجود تساوی در شروط رویت لِیَقْضِیَ اللّٰهُ اَمْرًا تا براند خدای حکمی که آن کَانَ مَفْعُوْلًا هست بودنی در علم او وَاِلَی
اللّٰهِ وبسوی خدای تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ همه کارها گردانیده شود کار یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه مومنان اِذَا لَقِیْتُمْ چون ببینید فِئَةً
گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فَاثْبُتُوْا پس بایستید واز مقاتله ایشان روی متابید وَاذْکُرُوا اللّٰهَ ویاد کنید خدا را کَثِیْرًا یاد کردنی
بسیار بدل وزبان لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ مگر باشد که شما ظفر یابید بر اعدا گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعای بد بر کفار بر نوعی
که اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم ، ودرین آیت تنبیه است بدان که باید که بنده را هیچ شغل از ذکر خدای باز ندارد نظم تو بهر حالیکه باشی روز وشب ،
یک نفس غافل مباش از ذکر رب ، در خوشی ذکر تو شکر نعمتست ، در بلاها التجا با حضرت ست ، وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ وفرمان برید خدا را وَرَسُوْلَهٗ و
فرستاده او را در امر جهاد وثابت قدم در معرکه قتال وَلَا تَنَازَعُوْا وخلاف مکنید فَتَفْشَلُوْا که از مخالفت بد دل شوید وَتَذْهَبَ رِیْحُکُمْ وبرود دولت
وقوت شما ریح مستعار از دولتست چه دولت در تمشی امور ونفاذ آن مشابه باد ست در هبوب ونفوذ ، وگفته اند مصرع اذا هبت ریاحک فاغتنمها ،
بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی ست چه نصرت نمیباشد الا ببادی که حق سبحانه از مهب فتح فرستد وآنرا ریح النصرة میگویند ودر حدیث آمده که نصرت بالصبا
واهلکت عاد بالدبور ، وَاصْبِرُوْا وشکیبائی نمائید در مقاتله اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای مَعَ الصّٰبِرِیْنَ با صابرانست بحفظ ونصرت وَلَا تَکُوْنُوْا
ومباشید کَالَّذِیْنَ خَرَجُوْا مانند آنانکه بیرون آمدند مِنْ دِیَارِهِمْ از سراهای ومنزلهای خویش بَطَرًا از روی سرکشی وفخر وَرِئَآءَ النَّاسِ وبرای
نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند ودر راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت ومردم مراجعت کنید
ابوجهل گفت لابداست از آنکه ببدر رویم وبشرب خمر اشتغال نمائیم تا آوازه ابهت ما در احیای عرب منتشر گردد ومردم از شجاعت وشوکت ما حساب
گیرند پس خدای تعالی مومنانرا میفرماید که شما از دیار خود چون کفار بیرون میائید که ایشان عجب می ورزند وریا میکنند وَیَصُدُّوْنَ وباز میدارند مردم
عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از دین خدای وَاللّٰهُ بِمَا یَعْمَلُوْنَ وخدای بانچه ایشان میکنند مُحِیْطٌ عالمست وبرینها جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش
از مکه بیرون آمدند وبحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شدند وخواستند که بازگردند ابلیس بصورت سراقة بن مالک
که مهتر کنانه بود برگردید با ایشان ملاقات نمود وگفت شما نیکو حمایتی میکنید همه دید پس ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد ومن نیز طریق مرافقت مرعی
میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی به بدر آوردند وحق سبحانه ازین قصه خبر میدهد وَاِذْ زَیَّنَ ویاد کنید آنرا که بیاراست لَهُمُ الشَّیْطٰنُ برای
کافران دیو سرکش که ابلیس ست اَعْمَالَهُمْ عملهای ایشانرا در دشمنی پیغمبر در حقائق سلمی فرموده که قوت ایشانرا در نظر ایشان می آورد تا اعتماد بران کردند وَقَالَ وگفت
ابلیس لَا غَالِبَ لَکُمُ الْیَوْمَ هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهت کثرت لشکر شما واستعداد ایشان وَاِنِّیْ جَارٌ لَّکُمْ ومن
فریاد رس وزینهار دهم مر شما را از قوم کنانه فَلَمَّا تَرَآءَتِ الْفِئَتٰنِ پس آنهنگام که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را نَکَصَ بازگشت شیطان عَلٰی عَقِبَیْهِ
بر دو پاشنه خود واین عبارتست از هزیمت کردن بمکر وحیله آورده اند که روز بدر چون ملائک فرود آمدند ابلیس ایشانرا دیده روی بفرار نهاد ودر آن محل

بست او در دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حالی ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینهٔ او زد وَقَالَ و گفت اِنِّیْ بَرِیْٓءٌ بدرستیکه
من بیزارم از شما یعنی از نصرت شما اِنِّیْٓ اَرٰی بدرستیکه من می بینم مَا لَا تَرَوْنَ آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان را که بمدد مومنان مے آیند اِنِّیْٓ اَخَافُ اللّٰهَ
بدرستیکه من می ترسم از خدای ابن عباس گفت دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای بترسیدی کار او بدینجا نرسیدی وَاللّٰهُ شَدِیْدُ
الْعِقَابِ ۝ و خدای سخت عقوبت است بر کسیکه از وی نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو
منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنودم از عزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بود که خود را در صورت
سراقه نموده اِذْ یَقُوْلُ الْمُنٰفِقُوْنَ آنرا نیز یاد کنید که چون گفتند منافقان مدینه وَالَّذِیْنَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ و آنانکه در دلهای ایشانست
شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه یا مشرکان و اصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت بدولت هجرت سرفراز نشدند و در وقت خروج
قریش با ایشان ببدر آمدند و نیت ایشان آنکه بهر لشکری که بیشتر باشد ایشان میل بدان نمایند چون بترک هجرت نافرمانی کرده بودند در روز بدر
شامت آن در ایشان رسید و قلت مومنان را مشاهده نمودند گفتند غَرَّ هٰٓؤُلَآءِ فریفته است این گروه مومنان را دِیْنُهُمْ دین ایشان که با وجود
قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکر آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود وَمَنْ یَّتَوَكَّلْ و هرکه توکل کند عَلَی اللّٰهِ بر خدای و کار خود را
باو گذارد فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خدای عَزِیْزٌ غالبست متوکل را فرو نگذارد حَكِیْمٌ ۝ حکم کننده است که اهل توکل را یاری کند وَلَوْ تَرٰٓی و اگر ببینی
ای محمد اِذْ یَتَوَفَّی الَّذِیْنَ كَفَرُوا آنگه که چون قبض میکرد ارواح آنانرا که کافر شدند الْمَلٰٓئِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب
بدر جمعی از منافقان مکه چون علی بن امیه و غیره و ابناء الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملائکه
بوقت قبض روح ایشان یَضْرِبُوْنَ میزدند عمودهای آتشین وُجُوْهَهُمْ بر رویهای ایشان وَاَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان وَذُوْقُوْا و میگفتند که بچشید
عَذَابَ الْحَرِیْقِ ۝ عذاب سوزان را که مقدمهٔ عذاب دوزخ ست هر آئینه میدیدی امر منکر و کار پر هول و دیگر ملائکه میگفتند ذٰلِكَ این ضرب یا
عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده اَیْدِیْكُمْ دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر بسبب آنست که خدای
لَیْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِّلْعَبِیْدِ ۝ مر بندگان را که ایشان را بجرم بگیرد و تعذیب کفار عین عدلست پس برای تسلیهٔ حضرت رسالت پناه میگوید
عادت مشرکان قریش با تو كَدَاْبِ اٰلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت متابعان فرعونست با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام وَالَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ
چون عادت آنانکه پیش از فرعون بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود كَفَرُوْا بِاٰیٰتِ اللّٰهِ کافر شدند بنشانهای خدای
یعنی بدلائلی که بر توحید خود نصب کرده بود یا بمعجزات انبیا فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت خدای ایشانرا و عقوبت کرد بِذُنُوْبِهِمْ بگناهان ایشان که کفر و
تکذیب بود اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای قَوِیٌّ با قوت ست و قدرت شَدِیْدُ الْعِقَابِ ۝ سخت عقوبت ست بر منکران و مکذبان ذٰلِكَ این گرفتن و عقوبت
پیشینیان بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای لَمْ یَكُ مُغَیِّرًا نبود گرداننده و تغیر دهنده نِّعْمَةً اَنْعَمَهَا نعمتی را که انعام کرده است عَلٰی قَوْمٍ بر گروهی
حَتّٰی یُغَیِّرُوْا تا وقتیکه آن گروه تغیر و تبدیل دهند مَا بِاَنْفُسِهِمْ آنحال را که در نفسهای ایشانست بحال بدتر از آن و این تهدید قریش است که ایشان
حال خود را که بت پرستی و مرادخواری بود بمعادات حضرت پیغمبر و تکذیب قرآن و استهزا بدان و ایذا و آزار مومنان بدتر ساختند وَاَنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ
و بدرستیکه خدای شنواست سخنهای نافرجام مشرکانرا عَلِیْمٌ ۝ داناست بعقاید باطلهٔ ایشان را دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب تو كَدَاْبِ
اٰلِ فِرْعَوْنَ همچو عادت قوم فرعونست وَالَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ و آنانکه پیش از ایشان بودند كَذَّبُوْا بِاٰیٰتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر آیات پروردگار
خود را فَاَهْلَكْنٰهُمْ پس هلاک کردیم ایشانرا بِذُنُوْبِهِمْ بگناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشانرا در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَاَغْرَقْنَآ و
غرق ساختیم در دریای قلزم اٰلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون را وَكُلٌّ و هر گروهی از غرقیان قبط و قتیلان قریش كَانُوْا بودند ظٰلِمِیْنَ ۝ ستمکاران بر
نفسهای خود بکفر و عصیان اِنَّ شَرَّ الدَّوَآبِّ بدرستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای الَّذِیْنَ كَفَرُوْا آنانکه

ع

بیخ شدند در کفر و معاندان قریش اند چون ابوجهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا اکابران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جدی و اخناب
ایشان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دواب اَلَّذِينَ عَاهَدْتَّ آنانند که عهد بستی با ایشان مِنْهُمْ از کفار و ایشان
بنی قریظه بودند که پیغمبر با ایشان معاهده فرموده بود ثُمَّ يَنْقُضُونَ پس می شکنند عَهْدَهُمْ عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد میکنند و در تبیان
آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ننمایند و روز بدر مشرکان را بسلاح مددگاری نمودند و بعد از آن گفتند فراموش کردیم و دیگر
باره عهد بستند و در روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد شکستند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ○ و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند از
عقوبت غدر فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشان را فِي الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ بِهِمْ پس پراکنده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان
مَنْ خَلْفَهُمْ آنرا که از پس ایشان فرا رسند از اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقاتله
تو براند لَعَلَّهُمْ باشد که آن رسندگان يَذَّكَّرُونَ ○ پند گیرند و عبرت پذیرند وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بدانی و دریابی مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد دارند
خِيَانَةً نقض آن عهد بعلامتهای که بر تو روشن شود فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان
که من عهد شما را برانداختیم تا تو و ایشان باشید عَلَى سَوَاءٍ برابر در علم بنقض عهد إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ○ دوست نمیدارد
خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و مپندار ای محمد آنانرا که کافر شدند که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب
یا مراد گریختگان بدر اند یا شکنندگان عهد نیز باید که مپندارد که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ○ بدرستیکه ایشان عاجز نمیکنند
ما را از عذاب خود حفص ولا یحسبن بغیبت میخواند یعنی باید که کافران نپندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم وَأَعِدُّوا لَهُمْ و آماده سازید ای مس
برای ناقضان عهد یا منتظر مال بدر مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید مِنْ قُوَّةٍ از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوت یابد و عقبة بن عامر رض میفرماید
با شنیدیم از پیغمبر که بر منبر میفرمود الا ان القوة الرمی یعنی آگاه باشید که مراد از قوت تیر انداختن ست یعنی از علما گفته اند تخصیص رمی بدان کرد دلیل است
بر آنکه تیر و کمان قوی ترین سلاحهاست شیخ الاسلام ابوالقاسم نصیرآبادی قدس سره فرمود که درین آیت گفته اند قوت رمی ست بلی تخمین یا شد
اما رمی بر سه گونه بود رمی ظاهر به تیر و کمان و رمی باطن به تیر آه در سحرگاه از کمان خضوع و رمی سهام خطوه از دل و توجه بحق و فراغت از ماسوی او تعالی
رودباری قدس سره فرمود که قوت اعتماد است بر حمایت حق و واثق بودن بعنایت او بیت گر اعتماد تو بر اسپ و لشکر است و سلاح بهر دست بر
کرم دوست اعتماد تمام + و گفته اند که مراد از قوت حصارهاست میفرماید که آماده سازید قلعها بجهت دفع کفار وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر آمادگی کنید
از اسپان بسته تُرْهِبُونَ بِهِ تا بترسانید بدین استعداد عَدُوَّ اللَّهِ دشمن خدا را وَعَدُوَّكُمْ و دشمن خود را که کفار مکه اند وَآخَرِينَ و دیگر بترسانید باسپ و سلاح
کافران دیگر را مِنْ دُونِهِمْ جز کافران مکه لَا تَعْلَمُونَهُمْ نمیدانید ایشان را اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشان را و ایشان بقول مفسران
یهود اند یا منافقان یا مجوس و در مدارک آورده که یا کفره جن اند چه صهیل اسپ جن را می ترساند وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی
که وا رسید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی ترتیب سلاح و نفقه اسپ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ○
و شما ستم دیده نخواهید شد به نقصان ثواب وَإِنْ جَنَحُوا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا پس تو هم میل کن بصلح وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله طرح صلح انداخته باشند إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستیکه خدای شنواست مر اقوال ایشان را الْعَلِيمُ ○ داناست
به دروغ و راست آن اگر در مقام مکر باشند ترا نگاه دارد و وبال مکر ایشان گردد چنانچه فرموده وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند ایشان أَنْ يَخْدَعُوكَ
آنکه بفریبند ترا بصلح از جنگ خود را باز دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستیکه ترا بسند است خدای هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ اوست آنکه قوت داد
بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود و فرستادن ملائکه وَبِالْمُؤْمِنِينَ و به مومنان و اهل آنست که انصار وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ و پیوند افگند و دوستی
میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و بست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بود و بمولاة مقبل و عادت اشتغال نموده اند حق تعالی ببرکت

ودلهای ایشانرا با یکدیگر الفت داد لَوْ اَنْفَقْتَ اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا همه آنچه در زمین ست از مال و متاع
مَّآ اَلَّفْتَ تالیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت بَیْنَ قُلُوْبِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند وَلٰکِنَّ اللّٰهَ
ولیکن خدای بحکمت بالغه خود اَلَّفَ بَیْنَهُمْ القاء الفت کرد میان ایشان اِنَّهٗ عَزِیْزٌ بدرستیکه او قادر و غالبست بر هرچه خواهد بکند حَکِیْمٌ داناست
بحکمت آنچه میکند یٰٓاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر حَسْبُکَ اللّٰهُ بسنده است ترا خدای تعالی وَمَنِ اتَّبَعَکَ و آنانکه پیروی تو کرده اند مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ ۝ از
گرویدگان این آیت در غزوه بدر قبل از قتال نازل شده برای تقویت حضرت رسالت پناه و تسلیه خواطر صحابه و گفته اند سی و سه مرد و شش زن
به پیغمبر ایمان آورده بودند چون امیر المؤمنین عمر رض مشرف اسلام دریافت عدد اربعین تمام شد و این آیت نازل گشت و ابن عباس رض فرموده که سبب
نزول آیت اسلام فاروق رض ست و برین تقدیر آیت مکی باشد یٰٓاَیُّهَا النَّبِیُّ ای نبی رفیع قدر یا خبر کننده حَرِّضِ الْمُؤْمِنِیْنَ تحریض کن مؤمنانرا
یعنی برانگیز و گرم ساز ایشانرا عَلَی الْقِتَالِ بر کارزار کردن با کافران اِنْ یَّکُنْ مِّنْکُمْ اگر باشند از شما عِشْرُوْنَ صٰبِرُوْنَ بیست تن صبر کنندگان
در معرکه قتال یَغْلِبُوْا مِائَتَیْنِ غالب شوند بر دویست تن از مشرکان شرط بمعنی امر است یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از مشرکان شکیبائی ورزند
و فرار نکنند وَاِنْ یَّکُنْ مِّنْکُمْ و اگر باشد از شما مِّائَةٌ صد تن یَّغْلِبُوْٓا اَلْفًا غالب شوند بتائید الهی بر هزار تن مِّنَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا از آنانکه کافر شده
و آئین ملیت شما بر ایشان بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَّا یَفْقَهُوْنَ ۝ گروهی اند که نمیدانند خدای و روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از نتائج
درجات غافل اند و در زمان مقاتله قوت ثبات و شکیبائی مؤمنان ندارند بعد از نزول این آیت مؤمنان از مقاتله یکی با ده تن اندیشناک شدند و بریشان
گران آمد حق سبحانه و تعالی این آیت را منسوخ گردانید و فرمود اَلْـٰٔنَ اکنون که این حکم شما را گرانبار ساخت خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْکُمْ سبک گردانید خدای
از شما وَعَلِمَ و دید و دانست اَنَّ فِیْکُمْ ضَعْفًا آنکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فَاِنْ یَّکُنْ مِّنْکُمْ پس اگر باشد از شما مِّائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن
شکیبا یَّغْلِبُوْا مِائَتَیْنِ غالب شوند بر دویست تن این خبر نیز بمعنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابله دو تن صبر کند و نگریزد وَاِنْ یَّکُنْ مِّنْکُمْ و اگر
بود از شما اَلْفٌ هزار کس یَّغْلِبُوْٓا اَلْفَیْنِ غالب شوند بر دو هزار بِاِذْنِ اللّٰهِ بامر خدای و یاری او وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ ۝ و خدای با صابرانست
باعانت و مددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیة الظفر قطعه صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند + صبر کن ای دل که بعد ازان ظفر آید + از چمن صبر
رنج مبر که روزی + باغ شود سبز و شاخ گل ببر آید + آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت پناه در باب ایشان با اکابر
صحابه رض مشاورت نموده از قوم مهاجران ابوبکر صدیق رض فرمود که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشائر تو اند و اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت
فدائی بدهند باشد که روزی بدولت هدایت رسند و حالا عدد و مدد مسلمانان زیادت شود فاروق رض گفت یا رسول الله ایشان ائمه کفر اند همه را بفرمای تا
گردن زنند و بحمد الله که حق تعالی ترا از فدا مستغنی گردانیده و از گروه انصار عبدالله بن رواحه رض و اصح آنست که سعد بن معاذ رض فرمود که اشارت کن تا
این اشرار البشر را آتش تیغ بسوزیم حضرت رسالت پناه بقول حضرت صدیق رض میل نموده فدیه مقرر فرمود حق تعالی آیت فرستاد مَا کَانَ نسزد و نشاید
لِنَبِیٍّ اَنْ یَّکُوْنَ هیچ پیغمبری را که باشد لَهٗٓ اَسْرٰی مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد حَتّٰی یُثْخِنَ تا آنگاه که بسیاری را بکشند از ایشان فِی الْاَرْضِ
در زمین چه اینصورت سبب ذلت و قلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است تُرِیْدُوْنَ میخواهید شما عَرَضَ الدُّنْیَا خواسته دنیا که عرض
سریع الزوال است وَاللّٰهُ یُرِیْدُ الْاٰخِرَةَ و خدای میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لایزال ست وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای غالب ست
دوستانرا بر دشمنان غلبه دهد حَکِیْمٌ داناست در آنچه با بندگان کند لَوْلَا کِتٰبٌ اگر نبودی حکمی فرمانی مِّنَ اللّٰهِ از خدای سَبَقَ پیشی گرفته است
و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکنند یا بنادانی مؤاخذه نماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنائم بر شما حلال سازد لَمَسَّکُمْ هر آئینه میرسید
بشما فِیْمَآ اَخَذْتُمْ در آنچه فرا گرفتید از فدای عَذَابٌ عَظِیْمٌ عذابی بزرگ و در روایت آمده است که حضرت رسالت پناه فرمود که اگر عذابی فرود
آمدی غیر عمر رض و سعد بن معاذ رض ازان نجات نیافتندی زیرا که این هر دو بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا و صحابه بعد از نزول این آیت از غنائم دست

باز کشیدند آیت آمد که فَکُلُوْا پس بخورید مِمَّا غَنِمْتُمْ از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از آن جمله است حَلٰلًا طَیِّبًا خوردنی حلال و پاک وَاتَّقُوا اللّٰهَ
و بترسید از خدای در مخالفت امر وی اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای غَفُوْرٌ آمرزنده است عفو کرد گناه شما را رَّحِیْمٌ مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرد
و بر امم دیگر حرام بوده و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت پناه عباس را که از جمله اسیران بود باداء فدیه نفس خود و برادر زادهٔ او عقیل بن ابی طالب
و نوفل بن حارث و حلیف او عتبه بن جحدم تکلیف کرد عباس گفت ای محمد روا میداری که عم تو بخواستگاری درویش دارد و پیش خویش بگذارد دست
بیرون کند من این همه مال از کجا آرم حضرت رسالت پناه فرمود که کو آن بدرهای زر که بوقت خروج از مکه بام الفضل دادی چنین و چنان سخنان گفتی عباس
گفت ای محمد من این سخنان آهسته گفته بودم ترا که خبر داد فرمود که آفریدگار من بمن پیغام فرستاد عباس گفت ای محمد گواه باش که بوحدانیت حق و
رسالت تو گواهی میدهم پس فدای خود و سه کس دیگر بداد آیت آمد که یٰٓاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر قُلْ لِّمَنْ فِیْٓ اَیْدِیْکُمْ بگو مر آنکسان را که در دست شما اند
مِّنَ الْاَسْرٰٓی از اسیران اِنْ یَّعْلَمِ اللّٰهُ اگر داند خدا و ببیند فِیْ قُلُوْبِکُمْ در دلهای شما خَیْرًا نیکوئی از ایمان و اخلاص یُّؤْتِکُمْ خَیْرًا بدهد شما را بهتر
مِّمَّآ اُخِذَ مِنْکُمْ از آنچه فراگرفته است از شما یعنی زری که برای فدا داده آید وَیَغْفِرْ لَکُمْ و بیامرزد شما را وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است گناهی که در
زمان شرک واقع شده است رَّحِیْمٌ مهربانست که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس گفت خدای تعالی مرا دو وعده داد یکی آنکه بهتر از آنچه از من
گرفته اید بمن دهد برین وعده وفا کرد حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایهٔ زمزم نیز بمن داد که از همه اموال
خوب دوست تر میدارم وعدهٔ دوم مغفرتست امید دارم که بدان نیز وفا نماید و مرا بیامرزد چه در وعدهٔ کریم خلاف نیست بیت خلاف وعده محالست
ز کریم آید لئیم اگر نکند وعده را وفا شاید وَاِنْ یُّرِیْدُوْا و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خِیَانَتَکَ خیانت کردن با تو بنقض عهد یا برگشتن
از دین فَقَدْ خَانُوا اللّٰهَ پس بدرستیکه خیانت کردند با خدای مِنْ قَبْلُ پیش ازین بکفر فَاَمْکَنَ مِنْهُمْ پس خدای توانائی داد ترا برایشان تا روز بدر
بدست تو گرفتار شدند بعد ازین نیز ممکنست که ترا متمکن گرداند وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست بحال بندگان حَکِیْمٌ حکم کننده بر احوال ایشان اِنَّ الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا بدرستیکه آنانکه ایمان آورده اند وَهَاجَرُوْا و هجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهای خویش وَجٰهَدُوْا و جهاد کردند بِاَمْوَالِهِمْ بمالهای خود
که در سلاح و نفقهٔ محتاجان صرف نمودند وَاَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای و ایشان قوم مهاجر اند وَالَّذِیْنَ
اٰوَوْا و آنانکه جای دادند مهاجران را وَّنَصَرُوْٓا و نصرت کردند حضرت رسول را و او گروه انصار اند اُولٰٓئِکَ آن گروه بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان اَوْلِیَآءُ بَعْضٍ
دوستان برخی دیگر اند و متولی در میراث در مبدء کار حکم آن بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه
ایمان آوردند وَلَمْ یُهَاجِرُوْا و هجرت نکردند مَا لَکُمْ نیست مر شما را مِّنْ وَّلَایَتِهِمْ از تولی ایشان در میراث مِّنْ شَیْءٍ هیچ چیز حَتّٰی یُهَاجِرُوْا
تا وقتیکه هجرت کنند وَاِنِ اسْتَنْصَرُوْکُمْ و اگر مومنان غیر مهاجران طلب نصرت کنند از شما فِی الدِّیْنِ در کار دین یعنی اگر میان ایشان و
کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فَعَلَیْکُمُ النَّصْرُ پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان اِلَّا عَلٰی قَوْمٍ مگر بر گروهی مشرکان که باشد
بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُمْ میان شما و ایشان مِّیْثَاقٌ عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود معاهد نکنید وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بآنچه شما میکنید از وفای عهد و
نقض آن بَصِیْرٌ بیناست وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا و آنانکه کافر شدند بَعْضُهُمْ برخی از ایشان اَوْلِیَآءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگر اند در
مظاهرت و معاونت اِلَّا تَفْعَلُوْهُ اگر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی تَکُنْ حاصل شود فِتْنَةٌ فِی الْاَرْضِ فتنه در
زمین وَفَسَادٌ کَبِیْرٌ و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر مومنان دوست یکدیگر نباشند و همدیگر را یاری نکنند هم ایشان ردی کمول شوند و اهل کفر
ظهور کنند و فساد و فتنه ازین بزرگتر نبود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بر ترک آن تهدید فرمود دیگر باره از جزای هجرت
و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه بگرویدند بخدای و رسول وَهَاجَرُوْا و هجرت نمودند وَجٰهَدُوْا و جهاد کردند
فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه رضای خدای وَالَّذِیْنَ اٰوَوْا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را وَّنَصَرُوْا و یاری کردند مر پیغمبر را

در قتال مشرکان أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ایشانند مومنان براستی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان را آمرزشی از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو و بی رنج و منت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند مِنْ بَعْدُ پس از صلح حدیبیه وَهَاجَرُوا و هجرت کردند چون ابو نصر و ابو جندل و غیر ایشان وَجَاهَدُوا و جهاد کردند مَعَكُمْ با شما یعنی مددگار شما شدند فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ پس آن گروه از جمله شمااند یعنی الحاق با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ سزاوار ترند به بعضی در میراث گرفتن فِي كِتَابِ اللَّهِ در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیت ناسخ توارث آن جماعت که بسبب هجرت و نصرت میراث می گرفتند إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستیکه خدای بهمه چیز ها از مواریث یا حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا عَلِيمٌ دانا است کسی را که بران چون و چرا رسد نیست نه در احکام او ست چون و چرا نه در افعال او چگونه و چند.

ع ربع

سورة التوبة مدنية وهي مائة وتسع وعشرون آية

این سوره را سورة براءت و فاضحه و مخزیه و مشقشقه و سورة العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه در وی بجهت آنست که بسم الله سبب امانست و این سوره برای رفع امان نازل شده و گفته اند صحابه اختلاف کردند در انکه انفال و توبه یک سوره اند که هفتم سبع طوال باشد یا دو سوره پس فرجه میان سورتین گذاشتند و بسم الله ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمه اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث رح نقل میکنند که از امام عثمان بعنعنه از ذی النورین رض روایت کرده اند که کاتب خاتمه یسئلونک عن الانفال و فاتحه براءة من الله من بودم و حضرت رسالت پناه میان این دو سوره املای تسمیه نفرموده آورده اند چون این سوره نازل شد حضرت رسالت پناه سی و یا چهل آیت از اوایل این سوره با بوبکر داد و او را امیر حاج ساخت و فرمود که بر اهل موسم خواند و بعد از چند روز از رفتن صدیق مرتضی علی را طلب فرمود و بر ناقه عضبا سوار ساخته از عقب ابوبکر فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته خود قرائت کند و چون ازین حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل بمن آمد و گفت ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسیکه از تو باشد پس علی رض ناقه کرام حج منشور و رعیت صدیق خطبه خواند و در دایره التعلیم مناسک فرمود و در روز نحر علی رض نزدیک جمره عقبه آیتها را بر اهل موسم خواند بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ این بیزاریست از خدای وَرَسُولِهِ داد فرستاد إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان آورده اند که حضرت با بعضی از مشرکان عرب عهد بسته بودند هر قومی را تا وقتی معین همه ایشان غیر از بنی ضمره و بنی کنانه عهد بشکستند حق سبحانه این آیت فرستاد که مضمونش براءت بر فسخ عهد و نقض عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول بشکستند رسول نیز بفرمان خدا نبذ عهد کرد بر ایشان و حکم شد که ای سید بگو ایشان را فَسِيحُوا پس سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بیائید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر و قولی آنست که آیت در اوائل شوال فرود آمده است پس مدت تا اواخر محرم است امام ثعلبی رح آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند کم چهار ماه کمتر بوده و از آن برخی بیشتر آنانرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود به چهار ماه اختصار کرد و هم خود نبذ بیری نمایند و آنانرا که عهد نشکسته بودند ایشانرا با انقضای مدت ایشان امان داد و تا کنار آن عهد را گفت وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ آیند که عاجز کنندگان خدا باشید از عذاب خود هر چند شما را مهلت داد وَأَنَّ اللَّهَ و این را نیز بدانید که خدای مُخْزِي الْكَافِرِينَ ○ رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن وَأَذَانٌ و اعلامیست و آگاه ساختن مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی درو ست یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود یا آن روز یا در آن روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر همه تقدیر مضمون اعلام اکرام ست أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ آنکه خدای بیزار است مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان و عهود ایشان وَرَسُولُهُ و پیغمبر او نیز بیزار است فَإِنْ تُبْتُمْ پس اگر باز گردید از کفر و عذر فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ پس آن باز گشت بهتر است شما را از اقامت بران وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ و اگر بر گردید از توبه و ترک کفر نکنید فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ پس بدانید آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ

نه عاجز کنندگانید خدای را یعنی نتوانید که از وی بگریزید یا او را منع نمایید وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا و بجای بشارت بیم کن کافران را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی
دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد نموده میگوید إِلَّا الَّذِينَ لیکن آنانکه
عَاهَدْتُمْ عهد کردید با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ پس ایشان کم نکردند شَيْئًا چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند
پیمان شما را وَلَمْ يُظَاهِرُوا و یاری و هم پشتی نکردند عَلَيْكُمْ بر قتال شما أَحَدًا کسی را از دشمنان شما فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ پس تمام کنید بسوی ایشان عَهْدَهُمْ
عهد ایشان را إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ تا مدتی که مقرر شده ایشان را چون تا کنون بر چهار ماه و پس مهلت مدهید إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ
دوست میدارد متقیان را و از جمله تقوی وفا بعهد است و اتمام شرائط آن شیخ ابو القاسم نصیرآبادی قدس سره فرموده که متقی را چهار نشانست حفظ الحدود
و بذل المجهود والوفاء بالعهود والقناعة بالموجود و بر این وجه ترجمه یافته است مثنوی متقی را بود چهار نشان • حفظ احکام شرع اول آن • ثانیا جهد در عمل
باشد بر فقیران و یکسان باشد • عهد را با وفا کند پیوند • هرچه باشد بدان شود خرسند • و چون حکم معاهدان مشرک مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد
میفرماید فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ پس چون بگذرد ماههای حرام یعنی بیست روز ذی الحجه و تمام محرم و قولی آنست که آیت در شأن معاهدان نازل
شده و اشهر حرم چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفت که ذی الحجه و محرم در دست یا آنکه حرام بود در این چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی که از زمان
نزول سوره گیرند نه از وقت تبلیغ انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام است یعنی ذو القعده و ذو الحجه و محرم و بر هر تقدیر چون این ماهها منقضی گردد
فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ پس بکشید مشرکان را که عهد نکرده اید با ایشان یعنی آنانکه عهد شما را شکسته اند حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا که بیابید در حل و حرم وَخُذُوهُمْ
بگیرید ایشان را باسیری وَاحْصُرُوهُمْ و بازدارید شان از طواف مسجد حرام وَاقْعُدُوا لَهُمْ و بنشینید برای ایشان كُلَّ مَرْصَدٍ بر هر ممری یعنی بسته
گردانید بر ایشان راهها تا منتشر نگردند در بلاد و قری فَإِنْ تَابُوا پس اگر بازگردند از شرک بایمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ
و بدهند زکوة اموال خود را و از این هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست بدارید از ایشان
و راه دهید تا هر جا که خواهند روند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشان را رَحِيمٌ مهربانست بدادن ثواب بی‌حساب
بدیشان وَإِنْ أَحَدٌ و اگر یکی مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان که تعرض ایشان نباید کرد بعد از انقضای اشهر حرم اسْتَجَارَكَ زینهار خواهد از تو فَأَجِرْهُ پس ایمن
ساز او را و زینهار ده حَتَّىٰ يَسْمَعَ تا بشنود كَلَامَ اللَّهِ سخن خدا را که قرآنست ثُمَّ أَبْلِغْهُ پس اگر اسلام نیارد برسان او را مَأْمَنَهُ بجای او که موضع امن اوست
و بعد از آن با او مقاتله نمای ذَٰلِكَ این امان دادن بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ گروهی اند که نمیدانند خدا را و سخن او نشنوده اند
پس امان باید داد تا بشنوند کلام خدا را و در آن تدبر و تفکر نمایند كَيْفَ يَكُونُ چگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعاد است یعنی نیست و چگونه تواند
بود لِلْمُشْرِكِينَ مر مشرکان را عَهْدٌ عهدی عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَعِنْدَ رَسُولِهِ و نزدیک رسول او بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و
باطل إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مگر آنان که عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت پیغمبر عهد بسته بود با ایشان عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریبست بمکه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ پس مادامیکه ایشان استقامت ورزند بر عهد خود برای شما فَاسْتَقِيمُوا پس
شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود لَهُمْ برای ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد پرهیزگاران را که بر عهد و پیمان استقامت
نمایند كَيْفَ چگونه باشد عهد مشرکان وَإِنْ يَظْهَرُوا و حال آنست که اگر ایشان ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ نگاه ندارند در باب
شما إِلًّا وَلَا ذِمَّةً لحق قرابتی و نه وفای عهدی يُرْضُونَكُمْ خوشنود میگردانند شما را بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان
و طاعت با سخنان شیرین میگویند وَتَأْبَىٰ و سر باز میزنند قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست
بیت دل در خیال غدر و زبان در ادای شکر • ای من غلام آنکه دلش با زبان یکیست • وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتری از ایشان فَاسِقُونَ بیرون روند
از دائره فرمان یا سرکش اند از قبول ایمان و آنکه از ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز نمایند اشْتَرَوْا بدل کردند و برگزیدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیات

ع۱

ثمنا قلیلا چیزی را که بهای اندک دارد از متاع دنیا آبوسفیان یعنی از مشرکان را بطمع حطام دنیا کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان
تکذیب قرآن نمودند و بطمع افتاده در صدد قتال مسلمانان آمدند فصدوا پس اعراض کردند عن سبیله از طاعت خدای یا باز داشتند مردم را از راه
حج خانه خدای انهم بدرستیکه ایشان ساء ما کانوا یعملون ۝ بد کاریست که میکنند قولی آنست که مراد ازین قوم یهود اند که عهد پیغمبر را شکست
و آیات توریت را باندک چیزی فروختند مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند لا یرقبون نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد فی مؤمن در
شان هیچ مومنی الا ولا ذمة قرابت یا سوگند و نه عهد و اولئک و آن گروه هم المعتدون ۝ ایشانند از حد در گذرندگان در شرارت و طغیان
فان تابوا پس اگر باز گردند از کفر و اقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را و آتوا الزکوة و بدهند زکوة را فاخوانکم پس ایشان برادران شمااند فی الدین
در دین اسلام ایشانراست آنچه شما راست و برایشانست آنچه بر شما باشد و نفصل الآیات و بیان میکنیم آیتها لقوم یعلمون ۝ برای گروهی که فهم
و دران تفکر نمایند و ان نکثوا و اگر بشکنند مشرکان ایمانهم سوگندان و پیمانهای خود را من بعد عهدهم پس از آنکه عهد کنند با شما و طعنوا و طعنه کنند
فی دینکم در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام فقاتلوا پس بکشید ائمة الکفر پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را انهم لا ایمان لهم بدرستیکه
ایشانرا عهد و پیمان نیست در حقیقت اگر ایمان ایشان درست بودی شکست بدان راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان لعلهم ینتهون ۝
شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا طعن در دین الا تقاتلون آیا کارزار نمیکنید قوما نکثوا با گروهی که بشکستند ایمانهم پیمانها که با شما
بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهدها میان پیغمبر و قریش آن بود که حلفای یکدیگر را نرنجانند و بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهرت نکنند قریش بنی بکر را
که حلفای ایشان بودند بسلاح و مردم مدد دادند تا با بنی خزاعه که حلفای رسول بودند جنگ کردند یا مراد از ناکثین عهود یهود بنی قریظه اند که در روز
احزاب ابوسفیان و قوم او را مددگاری کردند و هموا و قصد کردند مشرکان باخراج الرسول به بیرون کردن رسول از مکه و مشاورت نمودند در
دار الندوه چنانچه گذشت و در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول را جهت ادای عمره بمکه راه دهند و قبل از اتمام ارکان بجهت
استخفاف از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی مراد یهود اند که قصد اخراج آنحضرت نمودند از مدینه و هم بدؤکم و حال آنست که ایشان ابتدا کردند بنقض
عهد اول مرة اول بار اتخشونهم آیا میترسید از محاربت و کارزار ایشان فالله احق پس خدای سزاوارتر است ان تخشوه بآنکه بترسید
از عقاب وی و در ترک قتال کفار پس بحرب اشتغال کنید ان کنتم مؤمنین ۝ اگر هستید باور دارندگان بعقوبت الهی در ترک مامور به قاتلوهم
کارزار کنید با مشرکان یعذبهم الله تا عذاب کند خدای ایشان را بایدیکم بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند و یخزهم و رسوا سازد
ایشانرا بمقهوریت و مغلوبیت و ینصرکم علیهم و نصرت دهد شما را برایشان و یشف و شفا بخشد صدور قوم مؤمنین سینهای گروهی را از
مومنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذا بسیار یافته و چون شکایت بعرض حضرت رسالت پناه رسانیده
بودند فرموده بود که ابشروا فان الفرج قریب و یذهب و ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غیظ قلوبهم خشم دلهای آنانرا که بواسطه آزار کفار ملول اند
و یتوب الله و توبه دهد خدای و باز گرداند بفضل خود علی من یشاء بر هر که خواهد حق سبحانه درین آیت خبر داد از توبه بعضی از کفار و آن واقع
شد چنانچه ابوسفیان و عکرمة بن ابوجهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند والله علیم و خدای داناست بتوبه بعضی حکیم حکم
کننده است بقبول توبه ام حسبتم آیا می پندارید ای مومنان که قتال کفار را کاره اید و گفته اند خطاب با منافقان است ان تترکوا بدانکه بنشینید ترک کرده
آنکه شما را بگذارند بر ینگونه هستید و لما یعلم الله و نه بیند خدای الذین جاهدوا آنانرا که جهاد کنند از شما و در راه وی و لم یتخذوا و فرا نگیرند
من دون الله بجز خدای و لا رسوله و بغیر فرستاده او و لا المؤمنین و بدون مومنان ولیجة دوست نهانی که افشای اسرار
کنند با وی یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهد داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان نادیده والله خبیر و خدای آگاه است
بما تعملون ۝ بآنچه شما میکنید و غرض شما از عملها وی را معلوم ست آورده اند که چون عباس اسیر شد مسلمانان وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس

... که آنرا از جمله محاسن توان شمرد عباس گفت ما بعمارت مسجد الحرام ...
... بر ما لهم این آیت نازل شد که مَا كَانَ نسزد و روا نباشد لِلْمُشْرِكِيْنَ
مر مشرکان را أَنْ يَعْمُرُوْا آنکه عمارت کنند مَسٰجِدَ اللّٰهِ مسجد های خدا یعنی مسجد حرام را بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجد است پس گویا عمارت
او عمارت جمیع مساجد باشد و مشرکان را عمارت مسجد روا نیست شٰهِدِيْنَ در حالتیکه گواهان باشند عَلٰۤى اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش بِالْكُفْرِ بکفر که آن
سجود اصنام است یا تکذیب سید انام صلعم یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق ست و عبادت غیر او اُولٰٓئِكَ آن گروه مشرکان
حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ تباه و باطل شده است بواسطه شرک عملهای ایشان که بدان مفتخر اند از عمارت مسجد و سقایت حاج وَ فِي النَّارِ و در آتش دوزخ
هُمْ خٰلِدُوْنَ ایشان جاودانند بسبب کفر اِنَّمَا يَعْمُرُ جز این نیست که عمارت کند مَسٰجِدَ اللّٰهِ مسجد های خدا را مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ آنکس که
گرویده باشد بخدای وَ ایمان بخدای تمام نیست الا بایمان برسول وی وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز باز پسین وَ اَقَامَ الصَّلٰوةَ و بپای داشته باشد
نماز را وَ اٰتَى الزَّكٰوةَ و داده باشد زکوة را وَلَمْ يَخْشَ اِلَّا اللّٰهَ و نترسیده باشد در امور دین مگر از خدای فَعَسٰۤى اُولٰٓئِكَ پس آن گروه شاید که
اَنْ يَّكُوْنُوْا آنکه باشند مِنَ الْمُهْتَدِيْنَ از راه یافتگان بطریق نجات ایراد این کلمه بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکانست یعنی ابتدای آن گروه که جامع اند مر
کمالات علمیه و عملیه را دایر ست میان لعل و عسی پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند پیداست که چگونه خواهد بود بیت جائیکه شیر مردان در معرض عتاب اند
روباه سیرتان را آنجا چه تاب باشد + و دیگر منع مومنانست از اغترار باعمال خویش و بران اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرور ست از فیض ازل مهجور و فرد ما بق
غره بعلم و عمل که شد ابلیس + بدین سبب ز در بارگاه عزت دور + آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمره حجاج را نبیذ زبیب و عسل و سویق میدادند
و در زمان آنحضرت رسالت پناه و آن منصب بعباس رض تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبة بن طلحه حجبی بود روزی این هر دو با مرتضی علی کرم الله
وجهه بمقام مفاخرت در آمدند عباس رض بسقایه و شیبه بعمارت مباهات می نمودند و علی بتبشیر و اسلام و جهاد مفتخر می بود حق سبحانه تصدیق علی را آیت فرستاد که
اَجَعَلْتُمْ آیا میدارید سِقَايَةَ الْحَآجِّ اهل سقایه حاجیان را وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و ارباب عمارت مسجد حرام را كَمَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ همچون آنکس که ایمان
آورده است بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز آخر وَجٰهَدَ و جهاد کرده است فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای لَا يَسْتَوٗنَ برابر نمیشوند این قوم عِنْدَ اللّٰهِ
نزدیک خدای وَاللّٰهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ راه ننماید بقبول گروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کردند اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنانکه گرویدند
بخدای و بآنچه آمده است از نزدیک خدای وَهَاجَرُوْا و هجرت کردند از دیار خود وَجٰهَدُوْا و جهاد کردند با مشرکان فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای بِاَمْوَالِهِمْ
ببذل کردن مالهای خود بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال ایشان وَاَنْفُسِهِمْ و بباختن نفسهای خود در معارک حرب اَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگتر ند از روی درجه
یعنی بلند مرتبه اند عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد حرام کنند و جامع این صفات نباشند وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه که مجمع این کمالات
اند هُمُ الْفَآئِزُوْنَ ایشانند ظفر یافتگان باماني دو جهان يُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ برحمتی فائضه از و
وَرِضْوَانٍ و بخوشنودی کامل ایشان وَّجَنّٰتٍ و بوستانها لَّهُمْ فِيْهَا نَعِيْمٌ مُّقِيْمٌ که ایشانرا باشد دران بوستانها نعمتی دائم بی انقطاع
و در تنکیر مبشر به ایمائی است بآنکه زبان تعریف باداي توصیف آن وافی نیست خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ اَبَدًا در حالتیکه این گروه جاوید باشند دران بوستانها
همیشه تاکید خلود است تا حمل بر مکث طویل نفرمایند اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عِنْدَهٗ نزدیک اوست اَجْرٌ عَظِيْمٌ مزدی بزرگ که نعیم دنیا در جنب
او حقیر باشد و چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعیم جنان خواهد بود در کشف الاسرار آورده که رحمت برای عاصیانست و رضوان برای مطیعان
و جنت برای کافه مومنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هر چند گناه عظیم بود رحمت از آن عظیم تر ست
قطعه گنه با فزون بود در شمار عفوت افزون تراز گناه + همه قطره زابر رحمت تو بس است شستن نامه سیاه همه + آورده اند که چون حضرت رسالت پناه
را بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه رغبت تمام بطرف مدینه مسارعت نمودند و ترک خان و مان را برمحبت زنان و فرزندان و مصاحبت خویشان برگزیدند ترجیح

مسفر موندو جمعی دیگر را آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام سکون و آرام در منزل و مقام التماس میکردند و ایشان از رقت جنسیت پیوند
و شفقت بزن و فرزند مانع هجرت می شد این آیت نازل گشت یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ایمان آورده آید لَا تَتَّخِذُوْا فرا مگیرید اٰبَاءَکُمْ
پدران خود را وَ اِخْوَانَکُمْ و برادران خود را اَوْلِیَاءَ دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید اِنِ اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ اگر برگزینند ایشان کفر را عَلَی
الْاِیْمَانِ بر ایمان و شما را از هجرت باز دارند وَمَنْ یَّتَوَلَّهُمْ مِّنْکُمْ و هر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی این عمل از ایشان پسندد فَاُولٰٓئِکَ پس آن
گروه دوست دارندگان هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مومنان باید با مشرکان نشاید
چون این آیت فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند که حالا ما درمیان قبائل و عشائر خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت
هجرت کنیم بضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و ما مفلس و بیمال بمانیم آیتی دیگر آمد که قُلْ بگو ای محمد مر تارکان هجرت را اِنْ کَانَ اگر
هست اٰبَاؤُکُمْ پدران شما وَ اَبْنَاؤُکُمْ و فرزندان شما وَ اِخْوَانُکُمْ و برادران شما وَ اَزْوَاجُکُمْ و زنان شما وَ عَشِیْرَتُکُمْ و خویشان شما وَ اَمْوَالُ
ن اقْتَرَفْتُمُوْهَا و مالهای که آنرا کسب کرده اید وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ و بازرگانی که میترسید کَسَادَهَا از ناروائی آن وَ مَسٰکِنُ و مسکنهای که از روی
تَرْضَوْنَهَا که می پسندید آنرا اَحَبَّ اِلَیْکُمْ دوست تر است بسوی شما یعنی اگر اینها که مذکور شد بدوستی اختیاری و طبعی دوست تر میدارید مِّنَ اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهٖ
از خدای و رسول او وَ جِهَادٍ فِیْ سَبِیْلِهٖ و از جهاد کردن در راه او فَتَرَبَّصُوْا پس انتظار بر برید و چشم دارید حَتّٰی یَاْتِیَ اللّٰهُ تا بیارد خدای
بِاَمْرِهٖ عقوبت خود را عاجلا و آجلا وَ اللّٰهُ و خدای لَا یَهْدِی توفیق هدایت ندهد الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ گروهی بیرون رفتگان را از حد فرمان درین
آیت تهدیدی عظیم و توبیخی بزرگست و قول بیشتر ائمه تفسیر راجست با آنکه ازین آیت رائحه ناامیدی استشمام میتوان کرد چه اغلب مردم الا ما شاء الله
دران مقام اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشائر و مساکن دوست تر میدارند و حظوظ دنیوی را بر آن اختیار میکنند ای عزیز مرد میباید که
ابراهیم وار روی از کون بگرداند فانهم عدو لی الا رب العالمین + مال را بذل مهمانان و فرزند را بقصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند تا در
دعوی دوستی صادق باشد **رباعی** آنکس که ترا شناخت جان را چه کند + فرزند و عیال و خان و مان را چه کند + دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی +
دیوانه تو هر دو جهان را چه کند + حضرت رسالت پناه فرموده است لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین + از حضرت
شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد بن یحیی دمشقی قدس سره روزی پیش پدر و مادر بود نشسته بقصه قربان کردن حضرت اسمعیل از قرآن برایشان میخواند
گفتند ای احمد از پیش ما برخیز و برو که ما ترا در کار خدا فدا کردیم احمد برخاست و گفت الهی اکنون جز تو کسی ندارم روی بکعبه نهاد و بعد از آن که بیست و
چهار موقف ایستاده بود قصد زیارت والدین کرد چون بدمشق آمد و بدر سرای خود رسید حلقه در بجنبانید مادرش جواب داد که من علی الباب + گفت +
انا احمد ابنک + مادرش گفت پیش ازین مرا فرزندی بود او را در کار خدا فدا کردیم احمد محمود را با چه کار **رباعی** ما جهت تیغ جفای تو کرده ایم جگر + سپر بند بلای تو
کرده ایم + ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز + دینها که کرده ایم برای تو کرده ایم + لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّٰهُ بدرستیکه یاری کرد خدای شما را ای مومنان فِیْ
مَوَاطِنَ کَثِیْرَةٍ در موطنها بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر
و فتح مکه و جز آن وَّ یَوْمَ حُنَیْنٍ و در مواطن روز حنین و آن وادی است میان مکه و طائف که حضرت رسالت پناه دران موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه
فرمود و آنچنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نموده خبر بحضرت رسالت پناه رسید با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد
و ایشان چهارده هزار مرد بودند یکی از اصحاب گفت لن نغلب الیوم من قلة + امروز ما از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نمود و این سخن
بحضرت رسید ناپسندیده و بسبب این عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق سبحانه این قصه را بیاد مومنان میدهد که خدای شما را یاری داد در روز
حنین اِذْ اَعْجَبَتْکُمْ چون بشگفت آورد شما را کَثْرَتُکُمْ بسیاری لشکر شما فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شَیْئًا چیزی را از صولت دشمن
وَّضَاقَتْ و تنگ شد عَلَیْکُمُ الْاَرْضُ بر شما زمین آن وادی بِمَا رَحُبَتْ با فراخی و گشادگی که داشت ثُمَّ وَلَّیْتُمْ پس پشت بر دشمن کردید و بر

گشتید از حرب مُّدْبِرِينَ ۝ در حالتیکه هزیمت کنیدگان بودید آورده‌اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت پناه صلعم چهار تن بماندند علی رض و عباس رض
وابوسفیان ابن الحارث و عبدالله بن مسعود رض و حضرت دران روز بر استر سوار بود چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان تمامی روی بآنحضرت آوردند
ایشان استر خود را نهیب میدادند و روی بدشمن حمله میفرمودند و میگفتند انا النبی لا کذب • انا ابن عبد المطلب • و عباس و ابوسفیان رکاب و لجام استر
و اگر فتنه نمیگذاشتند که آنحضرت بمیان دشمن درآید و ازین صورت بکمال شجاعت سید عالم استدلال میتوان کرد که در چنان روزی که بر استر گرد معرکه حرب کرد
مدار سوار شد و ولی مددگار بمنزله حرب کفار گشته نسب خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس آنحضرت را نگذاشت که محاربه نماید حضرت رسالت پناه
فرمود که اصحاب را باز خوان چون عباس رض مردی بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله نهاد رسول الله یا اصحاب الشجرة و یا اصحاب
سورة البقرة • مردم بآواز عباس رض باز گشتند و جمعی که عدد ایشان بعد نمیرسد بملازمت حضرت پیوستند برای حمله کفار شدند و آنحضرت فرمود که
الآن حمی الوطیس • و بتلاوت دعای حضرت موسی ع که در روز فلق بحر خوانده بود • اللهم لک الحمد والیک المشتکی وانت المستعان • ملهم شده از استر فرود آمده یا
همچنان سوار مشت خاک و سنگریزه از زمین برداشت یا از یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه • و بر طرف کفار ریخت و فرمود • انهزموا ورب محمد • بقدرت
ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهان او از خاک و سنگریزه پر نشد و شکست بر دشمنان افتاده دلهای مومنان آرام پذیرفت کما قال الله تعالی
ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوبست عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستاده خود تا که به تمنا داعیه حرب بوده و از
کثرت اعدا اندیشه نفرمود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مومنان تا بندای عباس رض باز گشتند وَأَنزَلَ جُنُودًا و فرستاد لشکر یا که بچشم خود لَّمْ تَرَوْهَا ندیدید ایشانرا
اما کفار میدیدند آنها ملائکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسپان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنجهزار یا هشت یا شانزده
هزار بود وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا • و عذاب کرد خدای آنانرا که کافر بودند بآنکه بسیار کس ایشان کشته شد و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند
بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار اوقیه نقره و زیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وَذَٰلِكَ و آنچه واقع شد جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ۝ پاداش کافرانست
ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ پس توبه پذیرد خدای و توفیق دهد مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این جنگ بتوفیق اسلام عَلَىٰ مَن يَشَاءُ بر هر که خواهد از ایشان یعنی مسلمانی
از جنگ حنین و آنچنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین بملازمت سید الثقلین آمده بشرف اسلام معزز شدند وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده
است گناه توبه کنندگان را رَّحِيمٌ ۝ مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باور دارندگان إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ جز این
نیست که مشرکان نجس پلیداند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن عباس رض
فرمود که نجس العین اند مانند کلاب فَلَا يَقْرَبُوا پس باید که نزدیک نشوند الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بمسجد حرام که محیط بیت الحرام ست بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا پس
ازین سال که سنه برائت ست و آن سنه تاسعه بود از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره بود امام اعظم رح گفت مراد منع کفارست از حج و عمره
از درآمدن بمسجد حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی رح همین از دخول مسجد حرام
منع میکند وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً و اگر میترسید ای اهل مکه عیلة از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت
اطعمه و البسه می آوردند حق تعالی میفرماید ایشانرا از دخول حرم منع کنید و اگر ازین میترسید که بسبب انقطاع تجارت ایشان تنگ عیش شوید فَسَوْفَ
يُغْنِيكُمُ اللَّهُ پس زود باشد که خدای توانگر سازد شمارا مِن فَضْلِهِ از فضل و رحمت خود إِن شَاءَ اگر خواهد و آنجا ذا این وعده فرمود بآنکه اهل تباله و جرش
و ولیده بودند از بلاد یمن مسلمان شدند و هر سال آنچه در بایست بود از طعام بمکه میبردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا بانواع
تجارات آنجا میبردند إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای داناست باحوال بندگان حَكِيمٌ حکم کننده است بتحقیق آمال ایشان اگر در یکی ببندد دیگری
بگشاید قطعه گمان مبر که اگر خانه تو بگذاری • که خاتمت نگذارد بسبب اجتناب • بهر دری که در احسان اگر تو بر بندی • دری دگر بگشاید مفتح الابواب • بعد
ازین ذکر مقابله دشمنی بجاربه کتابی امر میکند و میفرماید قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ بکشید ای مومنان و کارزار کنید با آنکه ایمان ندارند بخدای چنانچه بود

که ایشان قائل اند و نصاری که تثلیث را معتقد اند وَلَا بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و نه بگروند بروز قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی
را اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز آخر چنانچه باید نباشد وَلَا يُحَرِّمُوْنَ و حرام نمیدانند و نمیدارند مَا حَرَّمَ اللّٰهُ آنچه حرام کرده است خدای از
خمر و خنزیر وَرَسُوْلُهٗ و نه آنچه حرام کرده است رسول او یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت او بکتاب و سنت ثابت شده است وَلَا يَدِيْنُوْنَ دِيْنَ الْحَقِّ و نمی
پذیرند دین حق را که اسلام ست مِنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریت و انجیل بدیشان عطا کرده ایم بیان الذین
لا یومنون است میفرماید که با اهل کتاب مقاتله کنید حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتیکه بدهند جزیه یعنی آنچه از خراج به نسبت سر کس از ایشان مقرر شود بدهند
عَنْ يَّدٍ از دست خود وَّهُمْ صٰغِرُوْنَ در حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و بنشینند تا وقتیکه تسلیم کنند یا از ایشان جزیه
بگیرند و گردن ایشان را بسیلی فرو کوبند بعموم آیت مستفنی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس را که آتش پرست اند چون شبهه کتابست ملحق اند باهل کتاب
و امام شافعی رح گفته که غیر از کتابی جزیه نگیرند امام اعظم رح فرموده که از همه مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان یا تیغ ست یا اسلام و امام مالک رح
گوید از همه کفار گیرند مگر از مرتد که حکم او قتل ست وَقَالَتِ الْيَهُوْدُ و گفتند جهودان عُزَيْرُ ِۨابْنُ اللّٰهِ عزیر پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا باید
دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب است از سبط لاوی و بچهارده پشت بهارون بن عمران ع میرسد و مجمل قصه وی آنست که چون حق سبحانه بخت نصر را
بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریت را بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریت میدانست همه را بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از
جمله اسیران بود و توریت میخواند اما چون خرد سال بود از خواندن وی حسابی نگرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس
نهاد حق تعالی در اثنای طریق در قریه سائره با او در ابمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه در سوره بقره گذشت و چون عزیر میان قوم آمد تصدیق وی
نمودند و او را انچه آمدی نوشتن توریت امتحان کردند و در تفسیر امام ثعلبی رح مذکور است که پنج قلم بر اصابع دست راست وی بستند و بهر پنج انگشت کتابت
توریت میکرد از ظهر القلب تا با تمام رسید دیگر بار شبهه کردند که چون کسیکه توریت داند و خواند در میان ما نیست چون دانیم که این توریت هست یا نه مردی در میان
ایشان گفت که من از پدر خود شنیده بودم که او از پدر خود شنیده بود که من واقعه بخت نصر توریت را در ظرفی نهفته بود و ساخته در فلان تاکستان که نهاده ام همی
با آن مرد برفتند و توریت را از آن محل برداشته جمع آوردند و با آنچه عزیر نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق تعالی توریت
بعد از صد سال بدل عزیر انداخت مگر بسبب آنکه او پسر اوست پس متقدمان یهود بدین قول قائل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان
حضرت رسالت پناه ص این سخن گفتند وَقَالَتِ النَّصٰرَى و گفتند ترسایان الْمَسِيْحُ ابْنُ اللّٰهِ عیسی پسر خداست و این نیز سخن جمعیست از ایشان که وجود
فرزند را بی وجود پدر مستحیل شمردند یا آنکه او را برای آنکه او ابرص و احیای موتی مشاهده نموده بدین جرات اقدام کردند ذٰلِكَ آنچه مذکور شد قَوْلُهُمْ گفتن ایشانست
بِاَفْوَاهِهِمْ بزبانهای ایشان نه که برانها افترا میکنند یا سخنی ست مهمل که بر زبان میرانند و حقیقتی ندارد يُضَاهِـُٔوْنَ مشابه میسازند سخن خود را قَوْلَ
الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بسخن آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان یعنی بنو مدلج که گفتند ملائکه دختران خدایند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را بوالات
و العزی میخواندند قٰتَلَهُمُ اللّٰهُ لعنت کناد خدای بر ایشان اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ ۝ چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است
اِتَّخَذُوْٓا فراگرفتند یهود و نصاری اَحْبَارَهُمْ علمای خود را وَرُهْبَانَهُمْ و عباد خود را اَرْبَابًا خدایان مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی فرمان ایشان بردند
در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای میباید برد یا سجده میکنند ایشانرا وَالْمَسِيْحَ ابْنَ مَرْيَمَ و عیسی پسر مریم را بخدای میگیرند وَمَآ اُمِرُوْٓا و حال آنکه عیسی و
احبار و رهبان فرموده نشدند یا فراگیرندگان ایشان بخدای ما مور نشدند در هیچ کتابی اِلَّا لِيَعْبُدُوْٓا مگر آنکه فرمان برند و پرستند اِلٰهًا وَّاحِدًا یک
خدای را که در وحدانیت لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست مگر او سُبْحٰنَهٗ پاکست او عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ۝ از آنچه باوی انباز میگیرند يُرِيْدُوْنَ میخواهند جهودان و ترسایان
اَنْ يُّطْفِـُٔوْا که فرو نشانند نُوْرَ اللّٰهِ نور خدا را که قرآنست یا نبوت محمد مصطفی ص را یا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند بِاَفْوَاهِهِمْ بدهانهای خویش
یا تکذیبی که بر زبان خویش میرانند وَيَاْبَى اللّٰهُ و نمیخواهد خدای و نمی پسندد اِلَّآ اَنْ يُّتِمَّ نُوْرَهٗ مگر آنکه تمام گرداند نور خود را که دین اوست و سخن خود را باعلای اعلام توحید

ع ۵

وَلَوْ كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ و اگرچه کاره باشند کافران و بعضی گفته‌اند شعر یریدون لیطفئوه و یابی الله الا ان یتمه * بیت * چراغی را که ایزد برفروزد
کسی کش پف کند ریشش بسوزد * پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید هُوَ الَّذِيْٓ اَرْسَلَ او است آن خداوندی که بفضل شامل خود بفرستاد رَسُوْلَهٗ فرستادهٔ
خود را که محمد است صلی الله علیه وسلم بِالْهُدٰى بقرآن که محض هدایت است وَدِيْنِ الْحَقِّ و بدین درست که اسلام است و ارسال برای آن بود لِيُظْهِرَهٗ تا ظاهر و غالب گرداند دین خود را
عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهٖ بر همه دینها و نسخ سازد احکام آنرا و آن بعد از نزول عیسی خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ اگرچه
کراهت دارند مشرکان و در این صورت یٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای کسانیکه ایمان آورده‌اید اِنَّ كَثِيْرًا بدرستیکه بسیاری مِّنَ الْاَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ از علما و راهبان
یهود و نصاری لَيَاْكُلُوْنَ هرآینه میخورند اَمْوَالَ النَّاسِ اموال مردمان بِالْبَاطِلِ برشوت در حکم و تصدق و از مریدان خلق وَيَصُدُّوْنَ و باز میدارند خلق را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از دین خدای
یعنی منع میکنند از دخول در اسلام وَالَّذِيْنَ و آنانکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل يَكْنِزُوْنَ الذَّهَبَ گنج مینهند زر وَالْفِضَّةَ و نقره را
وَلَا يُنْفِقُوْنَهَا و نفقه نمیکنند آن گنجها را فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند چه در خبر آمده که ما ادی زکوته فلیس بکنز یعنی هرچه زکوة او داده اند آن گنج
نیست یعنی گنجی که بر آن وعیدی مرتب باشد و وعید آنست که فرمود فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة نادهنده را بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ بعذابی
دردناک يَّوْمَ يُحْمٰى روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را عَلَيْهَا بر آن گنجها فِيْ نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ فَتُكْوٰى پس داغ کرده شود بِهَا بدان دینارها
و درمهای سوزان جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشان را که در وقت دیدن فقرا گره بران زده اند وَجُنُوْبُهُمْ و پهلوهای ایشان را که از اهل فقر تهی کرده اند وَظُهُوْرُهُمْ
و پشتهای ایشان که بر درویشان گردانیده اند و گفته اند اشرف اعضای ظاهر این سه عضو اند که اشتمال بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر است دارند و بس
هر سه را در آن روز معذب گردانند بداغ و گویند هٰذَا اینست مَا كَنَزْتُمْ آنچه گنج نهاده بودید لِاَنْفُسِكُمْ برای منفعت نفسهای خود و امروز سبب مضرت
تماشد فَذُوْقُوْا پس بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُوْنَ وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید و ذخیره که وبال بدان متفرع باشد امثال صاحبست در امالی امام
ظهیرالدین ولوالجی مذکورست که اگر دیگران خزینهٔ مال کنند تو حرز اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جمع کنند تو رموز اسرار باقیه جوی قطعه کرم
کان وهبی بدرویشی * بهتر از گنجهای مدخرست * آنچه داری تهی برو بردار * کان دگر روزی کسی دگرست * چون اعیاد متعبدان اهل کتاب در هر ماه قمری
بیست و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربع روزی تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری پس هر سال
سنهٔ ایشان سیزده ماه میباشد و عدد سنه در حکم خدا دوازده ماه است پس حق سبحانه بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاد و احکام صوم و حج و زکوة و
عدت و غیر آن بدان مرتب ساخت و در بیان سال آن فرمود اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُوْرِ بدرستیکه شمار ماههای که پسندیده است عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای اثْنَا
عَشَرَ شَهْرًا دوازده ماه است فِيْ كِتٰبِ اللّٰهِ در کتاب یا در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای این حکم را يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ
در روز یکه بیافرید آسمانها و زمین مِنْهَآ از ین دوازده ماه اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرام است سه در هم پیوسته ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و دیگر منفرد و آن رجب
است ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ اینست حساب درست در شمار ماهها فَلَا تَظْلِمُوْا پس ستم مکنید فِيْهِنَّ در ین چهار ماه اَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خود بارتکاب محرمات و
هتک حرمت این اوقات جمهور علما برانند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگرچه در همه
شهر ترک معاصی لازم است اما تخصیص بود این چهار ماه از جهت شرف چه گناه درین ماهها مشابه است بگناه در حرم یا در حال احرام وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِيْنَ و کارزار
کنید با مشرکان كَآفَّةً همه ایشان را در شهر حرم و غیر آن كَمَا يُقَاتِلُوْنَكُمْ كَآفَّةً چنانکه همه ایشان با شما کارزار میکنند وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای
مَعَ الْمُتَّقِيْنَ با پرهیزگارانست بنصرت و حفظ آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بود و در ماههای حرام قتال نمیکردند و چون
سه ماه متصل حرام بود بتنگ آمده گفتند سه ماه پی در پی بی تاراج و غارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی صورتی برانگیخت و در موسم مذاکره ایستاده و شروع
خطبه خواند که یا معشر العرب خدای شما درین سال محرم را حلال گردانید و حرمت او را تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند بار سال دیگر منادی کرد که خدای
درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام در رسیدی حرمت او را تاخیر کردندی بماهی بعد از و او را

حلال داشتندی و در هر سالی چهار ماه را حرام میداشتندی اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته مجرد عدد را اختیار کردندی و اعتبار داشتندی و این
عمل را نسی میگفتند حق سبحانه فرمود اِنَّمَا النَّسِیْٓءُ جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماه دیگر زِیَادَةٌ فِی الْکُفْرِ افزونیست در کفر زیرا که تحلیل
ما حرم الله و تحریم ما احل الله کفری دیگر است که با کفر ایشان انضمام میابد یُضَلُّ گمراه میگردانند و حفص یُضَلُّ بصیغه مجهول میخواند یعنی گمراه گردانیده
میشوند بدین عمل اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه کافر شدند گمراهی زیادت بر زیادت یُحِلُّوْنَهٗ حلال میدارند نسی را از اشهر حرم عَامًا در سالی و بجای او ماه دیگر
حرام میکنند وَّیُحَرِّمُوْنَهٗ و حرام میدارند نسی را عَامًا در سال دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت او میگذارند و دران سال تحلیل
ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند لِّیُوَاطِئُوْا تا موافق سازند و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ شمار آنرا که خدای حرام کرده است چه گفته شد
که ایشان اشهر حرم را چهار ماه میداشتند فَیُحِلُّوْا پس حلال میکنند برای موافق عدد مَا حَرَّمَ اللّٰهُ آنچه خدای حرام کرده است بمراعات وقت زُیِّنَ لَهُمْ
آراسته گردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان سُوْٓءُ اَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشان وَاللّٰهُ و خدای
لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکٰفِرِیْنَ توفیق رشد و هدایت ندهد ناگرویدگان را در تبیان آورده که جاهلان عرب در هر سالی چهار ماه را حرام میداشتند
و خلق را از دست و زبان خود ایمن میساختند مومنان مودب بدان سزاوارترند که در همه ماهها مسلمانان را از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار
خلق هر زبان و دست فرو گذارند که مکافات آزار آزار است و مجازات اضرار همان اضرار **قطعه** آزار دل خلق مجوی ای بهی ٭ تا بر نکشد یار بی نیم شبی ٭ بر مال
و جمال خویش تکیه مکن ٭ کانرا بشبی برند و این را بتبی نقلست که در سال نهم از هجرت که حضرت رسالت پناه عازم غزوه تبوک شده هوا در غایت حرارت
بود و اهل مدینه بسبب خشک سالی بقل بحال میگذرانیدند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد بسته عنان عزیمت بدان صوب معطوف
سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی هوا کراهت طبعی در رفتن تکاسل می ورزیدند آیت آمد که یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای
کسانیکه گرویده اید مَا لَکُمْ چیست شما را که برای اعلای کلمه دین اِذَا قِیْلَ لَکُمُ چون گویند مر شما را که بجد تمام انْفِرُوْا بیرون روید فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ
در راه خدای و جهاد کنید با عدای دین اثَّاقَلْتُمْ گران جنبیدید و درنگ کنید یعنی مائل شوید اِلَی الْاَرْضِ بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بزروع و ثمار
ارض و ثمار آن اَرَضِیْتُمْ آیا راضی شدید و خورسند گشتید بِالْحَیٰوةِ الدُّنْیَا بزندگانی دنیا مِنَ الْاٰخِرَةِ از ثواب آخرت این چنین مکنید و دنیا را
بآخرت مگزینید فَمَا پس نیست مَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا برخورداری از زندگانی دنیا فِی الْاٰخِرَةِ در جنب سرای آخرت و نعیم آن اِلَّا قَلِیْلٌ
مگر اندکی محقر و هیچ عاقل بزرگتر را از دست ندهد برای خردتر **نظم** متاع این جهان فانی و معیوب ٭ نعیم آن جهان باقی و مرغوب ٭ چرا کس دولت
باقی گذارد ٭ بنعمتهای فانی سر در آرد ٭ اِلَّا تَنْفِرُوْا اگر بیرون نروید بحربی که شما را فرمان شد یُعَذِّبْکُمْ عذاب کند خدای شما را عَذَابًا اَلِیْمًا
عذابی دردناک بآنکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شاقه شما را هلاک کند وَّیَسْتَبْدِلْ و بدل کند شما را قَوْمًا غَیْرَکُمْ بقومی غیر شما که زمان
برند چون اهل یمن و ابنای فارس وَّلَا تَضُرُّوْهُ شَیْئًا و زیان نتوانند رسانید چیزی مر خدا را که بی نیاز است از همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست وَاللّٰهُ
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و خدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل قَدِیْرٌ تواناست اِلَّا تَنْصُرُوْهُ اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای او را یاری کند و در مستقبل او را
فرو نگذارد چنانچه در ماضی فرو نگذاشت فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ پس بدرستیکه نصرت کرد او را خدای اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنگاه که قصد بیرون کردن
او کردند کافران از مکه و حق سبحانه او را دستوری خروج داد ثَانِیَ اثْنَیْنِ در حالتیکه دوم دو تن بود همه و نصرت داد اِذْ هُمَا فِی الْغَارِ آنگاه که بودند هر دو در غار
ثور و آن غاریست علی جبل ثور الملک جانب یمنی از مکه بمسیر ساعتی از ساعت زمانی و در آن وقت کسی بدانجا نمیرسید و رمات و اهل صحاری از نزول دران فارغ بودند
پس حضرت رسالت پناه در شب پنجشنبه غره ربیع الاول از شهر مکه از خانه صدیق رضی برفاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه نمود و شب در انجا بیتوتت
فرمود روز دیگر کفار بطلب آنحضرت بیرون آمده پی بدر غار آوردند حق سبحانه در همان شب درخت مغیلان بر در غار رویانید و گفته اند جفت کبوتر
وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه گرفته بیضه نهادند و عنکبوت را الهام داد تا بدر غار تنید کما قیل **شعر** نسجوا الحمام و لمسوا العنکبوت علی ٭ خیر البریة لم تنسج ولم تحم ٭ القصه

کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت بر خلو مقام از سید انام داشت متعرض غار نشدند صدیق میگفت یا رسول الله اگر یکی از مشرکان بر قدم
خود نگاه کند هر آئینه ما را ببیند خواجه کائنات علیه افضل الصلوات والتسلیمات فرمود که + ما ظنک باثنین الله ثالثهما + یکی از دلائل و براهین افضلیت صدیق
این حدیث واین صحبت دیاریست وحق سبحانه ازین حال خبر میدهد اذ یقول آنگاه که گفت پیغمبر لصاحبه مر یار خود را یعنی ابوبکر صدیق رض لا تحزن اندوه
مخور ان الله بدرستیکه خدای معنا با ماست بنصرت بر اعادی وعصمت از عوادی فانزل الله پس فرو فرستاد خدای سکینته رحمت خود را
که سبب آرامش ست علیه بر رسول و اظهر آنست که بر صدیق رض بجهت آنکه او از روی شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود شیخ فرید الدین
عطار قدس سره العزیز در باب نزول سکینه بر صدیق رض فرموده مثنوی خواجه اول که اول یار اوست + ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست + چون
سکینه شد ز حق منزل برو + گشت مشکلهای عالم حل برو + وایده و قوت داد خدای پیغمبر خود را بجنود بلشکرهای ملائک که لم تروها ندیدید آنرا شما
یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار حراست و حفاظت او نمودند یا مراد ملائک منزله اند در بدر و احزاب و حنین وجعل و گردانید کلمة الذین کفروا
کلمه آنها را که کافر شدند السفلی فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر میشد خوار و بیمقدار ساخت وکلمة الله و کلمه خدای یعنی دعوت اسلام
یا توحید یا کلمه شهادت هی العلیا آن بلندتر و رفیع قدر و عالی تر است والله عزیز و خدای غالبست عزیز گرداند اهل توحید را حکیم داناست
خوار سازد اهل شرک را و مقصود از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزوه تبوک آنست که اگر شما ای کاربان جهاد یاری نکنید پیغمبر را من او را یاری کنم
چنانچه در آن محل که با وی یک کس بیش نبود و تمام صنادید قریش بقصد او برخاسته بودند من او را یاری کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون بردم
پس مفتاح نصرت بقبضه قدرت منست + وما النصر الا من عند الله مثنوی یاری از من جو نه از خیل و سپاه + راز با من گوی نه با میر و شاه + هر که را یار
کنم برتر شود + هر که را در نگذرم ابتر شود + انفروا بیرون روید بغزوه تبوک خفافا سبکباران وثقالا و گرانباران و مفسران را در خفاف وثقال اقوالیست
حاصلش آنست که مراد سواران اند و پیادگان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و پیران یا درویشان و توانگران یا بی سلاحان و متسلحان یا جبان و
دهقانان یا لاغران و فربهان یا منفردان و عیالداران و سلمی رح میگوید سبکروحان بارتکاب طاعات وگرانباران از مباشرت مخالفات و امام قشیری رح
میگوید که خفاف آنانند که از بند شهود ماسوا آزاد اند وثقال ایشانند که بقید تعلقات مقید اند و در بحر الحقائق آورده که خفاف مجذوبانند از کشش
عنایت بر راه سلوک درآمده وثقال سالکانند که بپرورش هدایت متوجه جذبه حقانی شده هر دو طائفه در راه اند اما یکی ببال کشش می پرد و یکی بپای
کوشش راه می برد آنکه بپا میرود در هر قدمی عالمی زیر پا میکند و آنکه ببال اقبال می پرد بدم ببساط مشاهده ماسوی را طی میکند مثنوی مرد عارف
چون بدان پر میپرد + در دمی از نه فلک می بگذرد + سیر زاهد هر دمی یک روزه راه + سیر عارف هر زمان تا تخت شاه + و در اسباب نزول آورده که جمعی بجهت
ضایع شدن ضیاع و پریشانی کارهای این جهانی داعیه تخلف از غزوه تبوک میداشتند حق سبحانه عذر ایشان را قبول نکرد و فرمود که بیرون روید آنها که
سبکید از بار مال و منال و آنها که گرانید باحمال اثقال وجاهدوا و جهاد کنید باموالکم بمالهای خود که تهیه زاد و سلاح کنید وانفسکم و بنفسهای خود که
مباشر کارزار گردید فی سبیل الله در راه خدای ذلکم این بیرون رفتن و حرب کردن خیر لکم بهتر است مر شما را از تخلف و ترک جهاد ان کنتم تعلمون
اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم بعزم غزوه تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت
نمودند و فرمان سمع و اطاعت شنودند و آن اکابر مهاجران و انصار بودند و بعضی ضعفا که متفکر گران آمد اما فرمان خدای و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار
کردند و برخی دستوری اقامت و تخلف طلبیدند و آنها منافقان بودند و در شان ایشان نازل شد که لو کان اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی
عرضا خواسته دنیوی قریبا نزدیک بفراگرفتن و سفرا قاصدا و سفری میانه و آسان لاتبعوک هر آئینه پیروی تو میکردند بطمع مال ولکن بعدت و لیکن
دور شد علیهم الشقة بر ایشان مسافتیکه بمشقت قطع آن باید کرد وسیحلفون بالله وزود باشد که سوگند خورند بخدای این خبر از معجزات است زیرا که
قبل از وقوع بیان میکند که چون از تبوک باز آئی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که لو استطعنا اگر توانستمی و قدرت داشتمی و استطاعت داشتمی

لخرجنا همراه شما بیرون می آمدیم معکم با شما و در رافقت موافقت مینمودیم یهلکون انفسهم هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق
عذاب می سازند والله یعلم و خدای میداند انهم لکاذبون ﴿ بدرستیکه ایشان هر آینه دروغگویانند عفا الله عنک دعائیست حق سبحانه و تعالی
پیغمبر خود را میگوید عفو کناد خدای از تو و عادت مردم میباشد که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطای از وی چنانچه حیلا کی تشنه را آب دهد
او گوید غفر الله لک یا در جواب عاطس حامد گوید یرحمک الله و برخی بر آنند که حضرت رسالت پناه بعضی منافقان را اجازت تخلف داد حق سبحانه آنرا عفو
کرد بر این تقدیر خطاب با پیغمبر باشد یعنی در گذراند خدای از تو لم اذنت لهم چرا دستوری دادی ایشان را در بازایستادن مر ایشان را و عذرهای حیل آمیز
ایشان را شنیدی بایستی که با جازت مبادرت نمی نمودی حتی یتبین تا وقتیکه روشن شدی لک مر ترا الذین صدقوا آنانکه راست گفتند در اعتذار
وتعلم الکاذبین ○ و تا تو میدانستی دروغگویان را لا یستاذنک دستوری نمی طلبند از تو الذین یؤمنون آن کسانیکه به تحقیق و یقین
ایمان دارند بالله والیوم الآخر بخدای و بروز بازپسین ان یجاهدوا آنرا که جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالهای و نفسهای خود
والله علیم و خدای داناست بالمتقین ○ به پرهیزگاران از تخلف انما یستاذنک جز این نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف الذین لا یؤمنون
آنانکه ایمان ندارند بالله والیوم الآخر بخدای و بروز قیامت وارتابت و در شک افتاده است قلوبهم دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام
متردد شده اند فهم فی ریبهم پس ایشان در شک خود یترددون ○ سرگردان و متحیر میگردند ولو ارادوا الخروج و اگر میخواستندی
این منافقان بیرون آمدن بغزوه لاعدوا له هر آینه آماده میکردند برای خروج عدة از ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج
داشتند ولکن کره الله انبعاثهم و لیکن کراهت داشت و نپسندید خدای برانگیختن ایشان را درین سفر فثبطهم پس بازداشت ایشان را و ترس
و کاهلی بر ایشان گماشت وقیل اقعدوا و گفته شد مر ایشان را که بنشینید در خانها مع القاعدین ○ با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران
و معلولان گوینده این سخن حضرت پیغمبر بود یا بعضی از ایشان با بعضی میگفتند و بصحت رسیده که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر شد عبدالله
ابن ابی نیز با جوقی از منافقان بیرون آمده مقابل ذباب نزول کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل تا منزل دیگر که حرف گویند کوچ کردند وی
با مردم خود تخلف نموده بازگشت این خبر بحضرت رسالت پناه رسید فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی منت دارید که از شر اشرار
خلاص شدید و حضرت حق سبحانه و تعالی موافق قول آنحضرت آیت فرستاد که لو خرجوا اگر بیرون آمدندی فیکم در میان شما ما زادوکم نیفزودندی
شما را الا خبالا مگر تباهی و بدی و غدر ولا اوضعوا هر آینه در می ساختند خلالکم در میان شما سخن چینی و غمازی و فساد ذات البین یبغونکم الفتنة
می جستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما می افگندند یا شما را از جنگ رومیان می ترسانیدند وفیکم و در میان شما سماعون لهم جاسوسانند
مر ایشان را که خبر شما بدیشان میرسانند والله علیم و خدای داناست بالظالمین ○ بستمکاران یعنی منافقان لقد ابتغوا الفتنة هر آینه طلبیدند
فتنه را یعنی تفریق اصحاب و پریشانی امر ترا من قبل پیش ازین در غزوه احد که از تو بازگشتند و در حرب خندق که گفتند یا اهل یثرب لا مقام لکم وقلبوا
و بگردانیدند لک الامور برای تو کارها را یعنی مکاید و حیل در ابطال امور تو انگیختند حتی جاء الحق تا بیاید نصرت الهی وظهر و غالب شد امر الله
کار خدای بر کار ایشان تا دین تو بلندی یافت وهم کارهون ○ و ایشان ناخواهندگان بودند نصرت و دولت ترا اما چون خدای میخواهد کراهت ایشان را
اثری نیست بیت چون ترا اندر حریم قرب خود ره داد شاه ✦ از لعیر پرده دار و طعن دربان غم مخور ✦ آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
جد بن قیس را گفت ✦ هل لک فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء ✦ هیچ شاید بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان سریهای خوب و کنیزان نیکو
بگیری جد بن قیس گفت انصار میدانند که من مشغوفم بنسا میترسم که چون زنان بنی الاصفر را ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیت آمد که ومنهم
و از ایشان من یقول کسی باشد که گوید ائذن لی دستوری ده مرا در تخلف ازین غزوه ولا تفتنی و مرا در فتنه میفگن الا فی الفتنة بدانکه ایشان
در فتنه سقطوا افتاده اند که ظهور نفاق ایشانست وان جهنم و بدرستیکه اسباب و حول دوزخ لمحیطة فراگیرنده است و احاطه کننده بالکافرین

ع ۵

سالگرویدگان اِنْ تُصِبْكَ اگر رسد بتو ای محمد یعنی از غزوه‌ها حَسَنَةٌ نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تَسُؤْهُمْ اندوهگین کند ایشان را
از فرط حسدی که دارند وَاِنْ تُصِبْكَ و اگر رسد بتو مُصِيْبَةٌ رنجی از جنگها و سختی و شدتی چنانچه در حرب احد واقع شد يَّقُوْلُوْا گویند از روی
دوربینی قَدْ اَخَذْنَآ بدرستیکه گرفتیم اَمْرَنَا احتیاط کار خود را مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی دوراندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم وَيَتَوَلَّوْا و
برگردند از مجلسهای خود وَّهُمْ فَرِحُوْنَ و ایشان شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قُلْ بگوای پیغمبر لَّنْ يُّصِيْبَنَآ هرآئینه نرسد
ما را اِلَّا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا مگر آنچه نوشته است خدای برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و سرا و ضرا و دولت و نکبت هُوَ مَوْلٰنَا
اوست یار ما و ناصر ما و کارساز ما وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ باید که توکل کنند مومنان که نتیجهٔ توکل بر خدای حصول
مراد است و کفایت مهمات و ایمنی از آفات قُلْ بگوای محمد مر ایشان را هَلْ تَرَبَّصُوْنَ بِنَآ آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار نمی برید که بما میرسد اِلَّآ اِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ
مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرت است اگر بکشیم و شهادت است اگر کشته شویم وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ و ما چشم میداریم بشما یکی از دو چیز اَنْ يُّصِيْبَكُمُ اللّٰهُ که برساند
بشما خدای بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهٖٓ عذابی از نزدیک خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک شوید اَوْ بِاَيْدِيْنَا یا برساند بشما عذابی بدستهای ما که
شما را بسبب کفر بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوْٓا پس انتظار برید آنرا که بما میخواهید اِنَّا مَعَكُمْ مُّتَرَبِّصُوْنَ بدرستیکه ما با شما منتظرانیم آنرا که با شما میخواهیم آورده‌اند
که جد بن قیس با حضرت رسالت پناه گفت مرا اجازت تخلف می طلبم چه آمدن من بحرب بنی الاصفر متعذر است اما لشکر ترا بمال خود مددگاری مینمایم
آیت آمد که قُلْ بگوای محمد در جواب او اَنْفِقُوْا نفقه کنید امر است بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید طَوْعًا خواه بطوع و رغبت اَوْ كَرْهًا خواه بکره و نفرت
بهیچ وجه لَّنْ يُّتَقَبَّلَ مِنْكُمْ قبول کرده نخواهد شد از شما اِنَّكُمْ كُنْتُمْ بدرستیکه شما هستید قَوْمًا فٰسِقِيْنَ گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ اسلام و نفقه
کافران قبول نیست وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشان را اَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ از آنکه قبول کرده شود از ایشان نَفَقٰتُهُمْ نفقهای ایشان اِلَّآ اَنَّهُمْ مگر آنکه
ایشان كَفَرُوْا بِاللّٰهِ کافر شدند بخدای وَبِرَسُوْلِهٖ و به فرستادهٔ او وَلَا يَاْتُوْنَ الصَّلٰوةَ و نمی آیند بنماز و جماعت پیغمبر اِلَّا وَهُمْ كُسَالٰى مگر که
ایشان کاهل باشند یعنی بنماز می آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت وَلَا يُنْفِقُوْنَ و نفقه نمیکنند در راه خدای اِلَّا وَهُمْ كٰرِهُوْنَ مگر ایشان
ناخواهان باشند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که باداء آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عتاب نمی ترسند فَلَا تُعْجِبْكَ پس باید که ترا در شگفت
نیارد خطاب با آنحضرت است و مراد امت مومنان اند پیغمبر باید که متعجب نگرداند شما را اَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان وَلَآ اَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان چه کثرت
اموال و اولاد وبال است مر ایشان را اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا تا عذاب کند خدای ایشان را بدانها فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در
زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان میرسد از مصائب فرزندان وَتَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ و بیرون رود جانهای ایشان از
ابدان بصعوبت بسیار وَهُمْ كٰفِرُوْنَ و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر میرند مال ایشان را دستگیر نه و فرزندان بفریاد ایشان رسند رباعی چون
مرگ کشد گردن گردان در بند * نه خوان نه سبزه جست از آن غم گسند * وان نخله که دست اجل از پای فکند * نی مال بفریاد رسد نی فرزند وَيَحْلِفُوْنَ
بِاللّٰهِ و سوگند میخورند بخدای اِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ که ایشان از جملهٔ شما اند یعنی از اهل اسلام اند وَمَا هُمْ مِّنْكُمْ و نیستند ایشان از شما بجهت ابطال کفر [illegible]
ولیکن ایشان قَوْمٌ يَّفْرَقُوْنَ گروهی اند که میترسند از شما که با ایشان از قتل و اسر آن نکنید که با مشرکان میکنید پس بجهت اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُوْنَ مَلْجَاً اگر
بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره اَوْ مَغٰرٰتٍ یا غارها در کوهها یا سردابها اَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که در آنجا در توانند
خزید لَّوَلَّوْا اِلَيْهِ هرآئینه روی بگردانند بدان از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُوْنَ و ایشان می شتابند شتافتنی که بمنع کسی باز نگردند چون اسپ سرکش
آورده‌اند که چون حضرت رسالت پناه قسمت غنیمت میفرمود ابوالجواظ منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات شما را بر اعیان غنم میدهد
و گمان می برد که عدل میکند آیت آمد که وَمِنْهُمْ و از منافقان مَّنْ يَّلْمِزُكَ کسی هست که عیب میکند ترا فِى الصَّدَقٰتِ در قسمت صدقها و گفته‌اند
این آیت در شان ابن ابی الخویصره یعنی چون حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود فرود آمده که در وقت قسمت غنائم حنین که حضرت بجهت تالیف قلوب نو مسلمانان

حنظلی داو از غنائم بدلیشان داد و اوبران طعن کرد یا طلای خیبر خالص که مرتضی علی کرم الله وجهه از یمن فرستاده بود و حضرت تمام آنرا بچهار کس از اشراف
عرب عطا فرمود جرأت نموده با حضرت رسالت پناه میگفت که اعدل یا رسول الله و حضرت در جواب او گفت ویلک ان لم اعدل فمن یعدل و آنحضرت
او را و قوم او را مارقین لقب نهاد و در ینابیع مذکورست که مرتضی علی کرم الله وجهه را فرمود که تو آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی رح در تفسیر خود از ابو سعید خدری رض
نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی با ایشان قتال کرد و تفسیر این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده قسمت متعب
ابن قشیر بود که در قسمت غنائم طعن میکرد و غرضش جز نفع خود نبوده چنانچه میفرماید فَاِنْ اُعْطُوا پس اگر داده شوند مِنْهَا از صدقات چندانچه دلخواه
ایشان باشد رَضُوا پسندند آن قسمت را وَاِنْ لَمْ یُعْطَوْا مِنْهَا و اگر داده نشوند از ان بموجب اراده ایشان که داعیه دارند اِذَا هُمْ یَسْخَطُوْنَ آنگاه
ایشان خشم گیرند و ناخوشنود باشند وَلَوْ اَنَّهُمْ رَضُوْا و اگر ایشان بپسندند مَا اٰتٰهُمُ اللّٰهُ آنچه داد ایشانرا خدای وَرَسُوْلُهٗ و فرستاده او از غنیمت
و صدقه و بدان خرسند گردند وَقَالُوْا و گویند حَسْبُنَا اللّٰهُ بس است ما را فضل خدای سَیُؤْتِیْنَا اللّٰهُ زود باشد که بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهٖ از فضل
خود غنیمتی دیگر وَرَسُوْلُهٗ و فرستاده او بیش عطا کند ما را بیشتر ازین که حالا عطا فرمود اِنَّا اِلَی اللّٰهِ بدرستیکه ما بخدای رَاغِبُوْنَ بار گردندگانیم و امیدواران که
هر آئینه این بهتر باشد ایشانرا زیرا که رضا به قسمت سبب بهجت ست و جزع دران موجب محنت سلمی از ابراهیم ادهم قدس سره نقل میکند که هر که بمقادیر خرسند
شد از غم و ملال باز رست بیت رضا بداده بده وز جبین گره بگشای + که بر من و تو در اختیار نگشادست + و در همین معنی فرموده بیت بشنو این نکته
که خود را ز غم آزاده کنی + خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی + پس بیان مصارف صدقات میکند تا دانند که آنچه حضرت رسالت پناه در قسمت غنائم
کرد عین صواب بود اِنَّمَا الصَّدَقٰتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوة لِلْفُقَرَآءِ مر درویشان راست وَالْمَسٰکِیْنِ و بیچارگان را امام اعظم میفرماید که
فقیر آنست که سوال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سوال کند بواسطه آنکه کفاف حال ندارد و در امام شافعی رح بر عکس اینست
وَالْعٰمِلِیْنَ عَلَیْهَا و دیگر مر عمل کنندگان راست بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوْبُهُمْ و قومی که بهم آورده شده است دلهای ایشان
یعنی اسلام آورده اند اما دلهای ایشان هنوز خالص نیست پس بجهت تالیف دل ایشان باسلام ایشانرا محظوظ باید ساخت و مؤلفة القلوب اشراف
عرب بودند که حضرت رسالت پناه نظر بر الفت دلهای ایشان بدین حق و ترغیب اسلام امثال ایشانرا از غنائم حنین قسمتی کامل داد چون ابو سفیان
و عیینه بن حصین و اقرع بن حابس و غیر آن چون سهم مؤلفة القلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبه مسلمانان باجماع صحابه رض
ساقط شده است وَفِی الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردنست در گشادن گردنهای بندگان از ربقه بندگی مراد بنده ایست که خود را از خواجه باز میخرد در
ادای نجوم کتابت او را بزکوة مدد باید کرد و امام مالک رح بر آنند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد باید کرد وَالْغٰرِمِیْنَ و دیگر وام داران مفلس که برای خود قرض کرده
باشند و در غیر معصیت صرف کرده وَفِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ دیگر برای صرف نمودن در راه خدای آنکه نفقه کنند بر غازیان و درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان گفته
اند ساختن پل و رباط ازین جمله است وَابْنِ السَّبِیْلِ و دیگر برای راهگذری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده است زکوة
را فَرِیْضَةً فرض کردنی مِّنَ اللّٰهِ ثابت از نزدیک خدای وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست بمستحقان حَکِیْمٌ حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید و باید
مثنوی حقتعالی چون در قسمت گشاد + هر کسی را آنچه میبایست داد + نیست واقع اندران قسمت غلط + بنده را خواهی رضا خواهی سخط + آورده اند که
جلاس و اصحاب او چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم خالی نبود در خلای آنحضرت را بچیزی که
زبان را حدادای آن نیست نسبت میکردند یکی گفت خاموش باشید اگر بسمع آنحضرت رسد جمیع شما رسوا شوید گفتند محمد گوش شنوا دارد و ما هرچه بخواهیم میگوئیم و چون
پیش او رویم و سوگند میخوریم که نگفته ایم باور میکند و نبتل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانانرا با منافقان درمیان نهادی چون او را منع
کردندی گفتی محمد مردی سخن شنوا است بانفی و اثبات هرچه میگوئیم قبول میکند آیت آمد وَمِنْهُمْ و از منافقان الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ النَّبِیَّ آنانند که
می آزارند پیغمبر را وَیَقُوْلُوْنَ هُوَ اُذُنٌ و میگویند او مردی سخن شنوا است که هرچه با او میگویند استماع میکند قُلْ بگو ای محمد مر ایشانرا اُذُنُ خَیْرٍ لَّکُمْ

ع ۱۷

شنونده خیر است مر شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت میگوئید بلکه شنونده و قبول کننده نیکوست یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ تصدیق میکند خدای را
در هرچه گفته و میگوید وَیُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِیْنَ و تصدیق میکند مومنان را و سخن ایشانرا بعز قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان وَرَحْمَةٌ و او سبب رحمت
است لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مر آن کسانرا که اظهار ایمان کردند مِنْکُمْ از شما یعنی نه آنست که بقبول شما دانا نیست صدق و کذب شما میداند اما پرده از روی شما
بر نمیدارد و از روی رحمت رفق بر شما می نماید وَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ و آنانکه می آزارند بقول و فعل رَسُوْلَ اللّٰهِ فرستاده خدای را لَهُمْ مر ایشان راست
عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذابی دردناک در آخرت یَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ سوگند میخورند بخدای لَکُمْ برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند لِیُرْضُوْکُمْ
تا شما را خوشنود سازند از خود وَاللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ اَحَقُّ و خدای و رسول او احق و سزاوارترند اَنْ یُّرْضُوْهُ آنکه خوشنود سازند او را خود منافقان
وی را یعنی رسول را چه سخن در ایذا در رضای رسول است و گفته اند مدار انها و توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضائین دارد یعنی خوشنودی خدای البته خوشنودی
رسول اوست پس خدا و رسول خدای را خوشنود باید ساخت اِنْ کَانُوْا مُؤْمِنِیْنَ اگر هستند مومنان چنانچه گمان می برند اَلَمْ یَعْلَمُوْا آیا نمیدانند
اَنَّهٗ مَنْ یُّحَادِدِ اللّٰهَ که هر کس خلاف کند با خدای وَرَسُوْلَهٗ و با رسول او و از حد درگذراند فَاَنَّ لَهٗ پس سزاوار آنکه باشد مر او را نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ
خَالِدًا فِیْهَا در حالتیکه جاوید باشند در آن ذٰلِکَ آن خلود در دوزخ اَلْخِزْیُ الْعَظِیْمُ رسوائی بزرگست در اسباب نزول از قول مجاهد
آورده اند که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدای را سخن آزمای و متردد رای میگفتند و افسوس و استهزا آنحضرت اظهار میکردند بعضی از ایشان
تمنا می بردند که چه بودی که ما را صد تازیانه زدی و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی این آیت نازل شد یَحْذَرُ الْمُنٰفِقُوْنَ حذر میکنند
منافقان اَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ از آنکه فرود آمده شود بر مومنان سُوْرَةٌ سوره از قرآن تُنَبِّئُهُمْ که بیاگاهاند آن سوره و خبر دهد مومنانرا بِمَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ
بآنچه در دل منافقانست از کفر و نفاق قُلِ اسْتَهْزِءُوْا بگوی ای محمد ایشانرا که افسوس دارید امر تهدید است و توبیخ یعنی استهزا کنید که جزا خواهید یافت و جزا
آنست که برای تفضیح شما اِنَّ اللّٰهَ مُخْرِجٌ بدرستیکه خدای ظاهر کننده است مَا تَحْذَرُوْنَ آنچیزرا که حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق و صفات

ثلثة ارباع

که شما راست آورده اند که در غزوه تبوک ودیعت بن ثابت با جمعی از منافقان پیش از حضرت رسالت پناه میرفتند و میگفتند بنگرید این مرد
محمد صلی الله علیه وآله وسلم را میخواهد که حصارهای شام را بگیرد و در قصور ملک آن دیار مقام سازد این سخن بنور نبوت بر باطن آنحضرت ظاهر شد با عمار یاسر
فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان استفسار نمای که چه میگفتند اگر انکار نمایند بگو چنین و چنین گفتند عمار رضی پیام رسانید و ایشان پیش آنحضرت
آمده اعتذار نمودند که با هم سخنی بر سبیل هزل و بازی میگفتیم چنانچه داب رهگذریان باشد این آیت آمد که وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی ای محمد منافقانرا که چه میگفتید
لَیَقُوْلُنَّ هر آینه گویند اِنَّمَا کُنَّا جز این نیست که بودیم ما چو مسافران نَخُوْضُ وَنَلْعَبُ خوض میکردیم در هر نوع از سخنان و بازی میکردیم در آنچه
میگفتیم قُلْ بگو ایشانرا بر سبیل توبیخ اَبِاللّٰهِ آیا بخدای وَاٰیٰتِهٖ و بسخنان وحی وَرَسُوْلِهٖ و بفرستاده وی کُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُوْنَ هستید شما که استهزا
میکنید و استهزا با پیغمبر نشاید لَا تَعْتَذِرُوْا عذر مگوئید که عذر شما دروغ محض است قَدْ کَفَرْتُمْ بدرستیکه اظهار کفر کردید شما بطعن در رسول بَعْدَ
اِیْمَانِکُمْ بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید اِنْ نَّعْفُ اگر عفو کنیم عَنْ طَآئِفَةٍ مِّنْکُمْ از گروهی از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر بود از ایشان
که توبه کرد و از حق تعالی درخواست کرد که شرف شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد نُعَذِّبْ طَآئِفَةً عذاب کنیم طائفه دیگر را بِاَنَّهُمْ کَانُوْا بسبب

ع

آنکه ایشان هستند مُجْرِمِیْنَ گناهکاران باصرار بر نفاق اَلْمُنٰفِقُوْنَ مردان منافقان که سی صد کس بودند وَالْمُنٰفِقٰتُ و دیگر زنان منافقه
که صد و هفتاد بودند بَعْضُهُمْ مِّنْۢ بَعْضٍ برخی از ایشان از برخی دیگر اند یعنی همه مشابه یکدیگر اند در نفاق و شقاق یَاْمُرُوْنَ مے فرمایند
بِالْمُنْکَرِ بکار زشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب پیغمبر وَیَنْهَوْنَ و باز میدارند عَنِ الْمَعْرُوْفِ از نیکوئی که ایمان است یا طاعت یا تصدیق
و متابعت حضرت پیغمبر وَیَقْبِضُوْنَ اَیْدِیَهُمْ و فرا میگیرند دستهای خود را یعنی فرو می بندند از خیرات و صدقات یا از رفع برای جهاد و مناجات که
فرموده که از معاونت ضعفا و ارباب حاجات نَسُوا اللّٰهَ ترک کردند فرمانبرداری خدا را فَنَسِیَهُمْ پس فرو گذاشت خدای ایشانرا باز داشت فضل خود از

ایشان اِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ بدرستیکه منافقان زن و مرد ایشان هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ایشانند بیرون رفتگان از دائرهٔ ایمان وَعَدَ اللّٰهُ الْمُنٰفِقِیْنَ وعده داده است
خدای مردان منافق را وَالْمُنٰفِقٰتِ و زنان منافقان را وَالْكُفَّارَ و ناگرویدگان از مرد و زن نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاوید باشند
دران هِیَ حَسْبُهُمْ آن آتش بس است مر ایشان را برای عقوبت وَلَعَنَهُمُ اللّٰهُ و دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود وَلَهُمْ
و مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ مُّقِیْمٌ عذابی پاینده که انقطاع نیابد یا در دنیا عذابی پیوسته دارند که آن تعب نفاق و رنج حسد است رباعی
ای آنکه ز تیره حالی و بدروزی + در باطنت آتش نفاق افروزی + در هر نفست شعلهٔ غم بیشترست + میسوز دران شعله که خوش میسوزی + كَالَّذِیْنَ
ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی امم ماضیه كَانُوْٓا اَشَدَّ مِنْكُمْ بودند سخت تر از شما قُوَّةً از روی قوت یعنی تن
از شما قوی تر بودند وَّاَكْثَرَ و بیشتر بودند از شما اَمْوَالًا وَّاَوْلَادًا از روی مال و اولاد یعنی مال و فرزندان ایشان بیش از شما بود فَاسْتَمْتَعُوْا پس بهره
گرفتند بِخَلَاقِهِمْ نصیب خود از لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره بر داشتند فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ پس شما نیز تمتع گرفتید نصیب خویش
از آرزوهای فانی كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِیْنَ همچنانکه تمتع یافته بودند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما بِخَلَاقِهِمْ بهرهٔ خویش وَخُضْتُمْ و خوض
کردید و شروع نمودید در باطل كَالَّذِیْ خَاضُوْا همچو خوضی که گذشتگان خوض نمودند و بران رفتند اُولٰٓئِكَ آن گروه حَبِطَتْ نابود شد و تباه
گشت اَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان فِی الدُّنْیَا در دنیا که مال و فرزند ایشان با ایشان وفا نکرد وَالْاٰخِرَةِ و در آخرت که ثوابی بران عملها مترتب نگشت
وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشانند زیان زدگان در هر دو جهان اَلَمْ یَاْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان یعنی منافقان که بلذت دنیا مغرور
از تحصیل لذت باقی مهجورند نَبَاُ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ خبر عذاب و نکال آنانکه پیش از ایشان بودند قَوْمِ نُوْحٍ گروه نوح که بطوفان غرق شدند وَّعَادٍ و
گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند وَّثَمُوْدَ و قوم ثمود که بر جفه و صیحه بمردند وَقَوْمِ اِبْرٰهِیْمَ و گروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شده اند و نمرود به پشه بزخم
هلاکت چشید وَاَصْحٰبِ مَدْیَنَ و اهل مدین که قوم شعیب بودند که بعذاب یوم الظله هلاک گشتند وَالْمُؤْتَفِكٰتِ و اهل دیهها زیر و زبر شده یعنی قوم لوط که
نوع هلاک شدند اَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ آمدند بهمه ایشان فرستادگان ایشان بِالْبَیِّنٰتِ با حجتهای روشن و نشانهای درست فَمَا كَانَ اللّٰهُ پس نبود خدای
لِیَظْلِمَهُمْ که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عذاب فرستد وَلٰكِنْ كَانُوْٓا و لیکن بودند ایشان اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ که بر نفسهای خود ستم کردند بکفر و
وقف لازم
تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند وَالْمُؤْمِنُوْنَ و مردان مومن وَالْمُؤْمِنٰتُ و زنان مومنه بَعْضُهُمْ برخی ایشان اَوْلِیَآءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگرند در تعاون
و تناصر یَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ می فرمایند به نیکوئی که ایمان و فرمانبرداریست وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز میدارند از بدی که کفر و گناهکاریست وَیُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ
و بپا میدارند نماز را با شرائط آن وَیُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ و میدهند زکوة را با آداب متعلقه بدان وَیُطِیْعُوْنَ اللّٰهَ و فرمان می برند خدا را وَرَسُوْلَهٗ
و پیغمبر او را در همه امور اُولٰٓئِكَ آن گروه سَیَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ بدرستیکه خدای غالبست
هر چه خواهد کند حَكِیْمٌ داناست بوضع هر شئی در موضع آن وَعَدَ اللّٰهُ وعده داد خدای الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ مردان مومن و زنان
مومنان را جَنّٰتٍ تَجْرِیْ بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاوید مانند دران
وَمَسٰكِنَ طَیِّبَةً و دیگر وعده داد که ایشان را مسکنهای پاکیزه و خوش فِیْ جَنّٰتِ عَدْنٍ در بهشتهای پاینده و جنات عدن نام شهریست در بهشت که
چشمهٔ تسنیم دران میباشد یا اعلی درجات بهشت ست امام طبری میگوید که نهریست در جنت که بوستانهای او بر هر دو کنارهٔ اوست وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ و
خوشنودی از نزدیک خدای مومنان را اَكْبَرُ بزرگترست از بهشت و نعیم او زیرا که مبدأ جمیع سعادات و منشای تمام کرامات رضای حضرت عزت ست و موجب
نیل وصال و فوز لقای ذو الجلال اوست و محققان اله و عارفان آگاه را در گاه و بیگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نیست مثنوی یکی میخواهد از تو جنت
و حور یکی خواهد که از دوزخ شود دور + و لیکن ما نخواهیم این و آن هیچ + مراد ما همان خوشنودی تست + چه تو خوشنود گردی در دو عالم + همین مقصود
بس و الله اعلم + و در احادیث صحیحه آورده است که حق سبحانه خطاب فرماید که + یا اهل الجنة + گویند + لبیک ربنا و سعدیک والخیر فی یدیک + پس فرماید که خوشنود

شده گوید حیات ما را که خوشنود شویم و دل آنکه عطا کرده با آنکه هیچ از مخلوقات خود را عطا نکرده حق تعالی گوید آیا بدهم شما را فاضلتر از این عطایا بهشتیان گویند آن چه چیز تواند بود که از اینها فاضل تر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خوشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون این حدیث معلوم میشود که هیچ نعمتی بازرضوان الٰهی فاضلتر نیست ذٰلِكَ آن خوشنودی هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ اوست فیروزی بزرگ که نعمت دنیا در جنب آن بحر بلکه نعیم بهشت ناچیز است يٰأَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان بالزام حجت واقامت حدود بر ایشان وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و درشت باش بر ایشان در جهاد و محاربه کن وَمَأْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت اینها همه دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۝ و بد بازگشتی است نزع آورده اند که بوقت تیره عروه تبوک جلاس بن سوید برد از گوشتی سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و برای سنو مردم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد آورده راست حق باشد ما از این دراز گوش که بر وی سواریم بدتر باشیم پسر زن او مصعب این سخن با عرض حضرت پیغمبر رسانید آنحضرت جلاس را طلبیده بحضور مصعب این مقدمه سوال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که من نگفته ام مصعب مناجات کرد خدایا بر رسول خویش آیتی نازل گردان که صدق سخن من بیان معلوم گردد حق بجانه ارشاد فرمود يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ سوگند میخورند بخدای که مطلق مَا قَالُوا نگفته اند آن سخن را وَلَقَدْ قَالُوا و هر آینه گفتند كَلِمَةَ الْكُفْرِ کلمه کفر را که طعن است در دین و شک آوردند در کلام سید المرسلین وَكَفَرُوا و کافر شدند بَعْدَ إِسْلٰمِهِمْ بعد از اظهار اسلام خود وَهَمُّوا و قصد کردند بِمَا لَمْ يَنَالُوا بآنچه نیافتند تعرض ایشان اخراج پیغمبر و اجلای مهاجران بوده است ارجینه با آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و بپادشاهی بردارند وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند با رسول و مومنان إِلَّا أَنْ أَغْنٰهُمُ اللّٰهُ مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشان را وَرَسُولُهُ و فرستاده او مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ معیشت بودند چون قدم مبارک سید عالم بدانجا رسید و ببرکت قدم آنحضرت غنائم بسیار بدست ایشان آمد توانگر شدند پس موجب عداوت پیغمبر نیافتند مگر از آنکه توانگر شدند و گویند مولای جلاس کشته شده بود حضرت رسالت پناه فرمود تا دوازده هزار درم بورثه دادند توانگر شدند ده هزار درم زیادت بدیت از فضل کرم رسول و آنجا بتعریض میگوید سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن فَإِنْ يَتُوبُوا پس اگر توبه کنند از نفاق يَكُ باشد آن بازگشت خَيْرًا لَهُمْ بهتر برای ایشان وَإِنْ يَتَوَلَّوْا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق يُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ عذاب کند خدای ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بکشتن وَالْاٰخِرَةِ و در آخرت بسوختن وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ و نیست مر ایشان را در زمین مِنْ وَلِيٍّ دوستی که دست گیرد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقول که جلاس بعد از نزول این آیت توبه کرد و از جمله مخلصان این امت محسوب شد آورده اند که ثعلبه انصاری که از جمله اصحابه بود بملازمت حضرت رسالت پناه آمد و التماس نمود که آنحضرت از خدا درخواهد تا او را توانگر گرداند چند آنکه حضرت او را پند داد که از این مدعا درگذر سود مند نشد و حضرت رسالت پناه از خدای درخواست تا او را بدعا او مال بدهد القصه تیر دعا بر هدف اجابت رسید و حق سبحانه بر گوسفندان او برکت کرد تا مدینه در حوالی مدینه ایشان را جای چراگاه ننماند روی ببادیه آوردند او تا قامت روز جمعه و نماز جماعت محروم شد و جز روز آدینه بمدینه نمیتوانست آمد و بالآخره از آن نیز محروم ماند و چون عامل صدقات از نزد سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بنزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال او را بدان داشت که از فرمان نبوی سر کشید گفت اینکه میطلبید جزیه است پس کوه نداد و خبر به پیغمبر رسید صحابه رضی تعجب ماندند و این آیت نازل شد که وَمِنْهُمْ و از اهل نفاق مَنْ عٰهَدَ اللّٰهَ کسی هست که با خدای عهد کرد لَئِنْ اٰتٰنَا اگر بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش مالی لَنَصَّدَّقَنَّ هر آینه صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم وَلَنَكُونَنَّ و هر آینه باشیم مِنَ الصّٰلِحِينَ از جمله نیکان و شایستگان فَلَمَّا اٰتٰهُمْ پس هنگامی که داد ایشان را مال بسیار مِنْ فَضْلِهِ از فضل کرم خود بَخِلُوا بِهِ بخیلی کردند بآن و حق خدای ندادند وَتَوَلَّوْا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وَهُمْ مُعْرِضُونَ ۝ و ایشان اعراض کنندگانند از فرمان حق فَأَعْقَبَهُمْ پس از پی در آورد آن بخل و منع زکوة ایشان را نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زائل نگردد إِلٰى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزای آن را و آن روز قیامت باشد بِمَا أَخْلَفُوا اللّٰهَ بسبب آنکه خلاف کردند با خدای مَا وَعَدُوهُ آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ۝ و بسبب آنکه بودند که دروغ میگفتند أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا ندانستند منافقان وَأَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ که خدای میداند سِرَّهُمْ

اینانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است وَأَنَّ اللَّهَ و آیا نمیدانند که خدای عَلَّامُ الْغُيُوبِ دانندهٔ نهانها و پوشیدهاست درین آیت تهدیدی عظیم است بیت مکن اندیشهٔ عصیان چه میدانی که میداند ببین در روی این آن چو میدانی که میداند نقلست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود و صدیق رضی الله عنه هر چه داشت بیاورد و فاروق نیمی از اموال خود تصدق کرد و عثمان رضی الله عنه سی صد شتر کمل جهاز بسته بداد و مرتضی علی کرم الله وجهه هزار مثقال طلا در حضرت پیغمبر صلعم آورد و عبدالرحمن بن عوف چهل اوقیه طلا یا چهار هزار درم نقره صدقه نمود و هر یک از عباس و طلحه و سعد و عباده و محمد بن سلمه مبلغی مال آوردند و این همه نزد آنحضرت مجتمع شد و در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما آورد که ده هزار و چهار صد من باشد در تجهیز آن لشکر بداد و ابوعقیل انصاری صاعی از خرما آورده گفت امشب تا صباح بمحنت مردم آب ارچاه کشیده ام دو صاع خرما اجرت بامن داده اند یکی برای عیال خود بگذاشته ام و یکی آورده حضرت فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز لمز و غمز کرده گفتند که عبدالرحمن و عاصم آن مال از ریا دادند و خدا و رسول او از صاع ابوعقیل بی نیاز ند او خواست که خود را یاد مردم دهد تا از صدقات چیزی بستاند آیت نازل شد که الَّذِينَ آنانکه يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ عیب میکنند از روی طعنه گازران مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اگر دیدگان فِي الصَّدَقَاتِ در ادای صدقات یعنی عبدالرحمن و عاصم را که بریا نسبت میدهند وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و آنانرا نیز عیب میکنند که نمی یابند إِلَّا جُهْدَهُمْ مگر بقدر طاقت و قوت خود یعنی ابوعقیل را که میگویند که خدا و رسول از صاع او مستغنی اند فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ پس افسوس میدارند از ایشان یعنی سخریه میکنند با ایشان سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ مراد به خدای ایشانرا بر سخریهٔ ایشان وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانرا باشد عذابی دردناک بدان سخریه و استهزا که میکنند در آورده اند که پسر عبدالله بن ابی که هم عبدالله نام داشت از جملهٔ مومنان مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه صلعم درخواست آن نمود که برای پدر وی آمرزش طلبید آنحضرت رسالت پناه صلعم برای ابن ابی استغفار کرد آیت آمد اسْتَغْفِرْ لَهُمْ استغفار بکن برای ایشان که منافقانند أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اگر آمرزش طلبی برای ایشان سَبْعِينَ مَرَّةً هفتاد بار فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس نمی آمرزد خدای ایشانرا آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیت آمد که سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ سید عالم بعد از نزول این آیت دیگر بجهت منافقان استغفار نکرد و ازینجا معلوم میشود که مراد از عدد سبعین تکثیر است نه تحدید ذَٰلِكَ آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای وَرَسُولِهِ و برسول او وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ راه نماید بمقصود گروه فاسقان یعنی متمردان را در کفر خویش فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ شاد گشتند باز پس ماندگان از غزوه بِمَقْعَدِهِمْ بنشستن خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ بر خلاف رسول خدا وَكَرِهُوا و کراهت داشتند بکراهت عقیده أَنْ يُجَاهِدُوا آنرا که جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند وَقَالُوا و گفتند مر مومنانرا لَا تَنْفِرُوا بیرون مروید بدین غزوه فِي الْحَرِّ در گرما خود نرفتند و خواستند که مومنانرا نیز منع کنند قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ بگو ایشانرا که آتش دوزخ أَشَدُّ حَرًّا سخت ترست از جهت حرارت نسبت با این گرما و ایشان بمخالفت مستحق سوختن شدند دران حرارت لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ۝ اگر باشند که بدانند که مآل ایشان دران جهان آتش است فَلْيَضْحَكُوا پس باید که بخندند قَلِيلًا اندکی وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا و باید که بگریند بسیاری خبرست بصیغهٔ امر وارد شده تا دلالت کند بر آنکه لازم است که در قیامت خندهٔ ایشان اندک و گریهٔ ایشان بسیار باشد و میشاید که خنده و گریه کنایت از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی زود ایشانرا غمی باشد بیفرح و اندوهی بود بیسرور جَزَاءً پاداش دهد ایشانرا خدای پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ بانچه بودند که کسب میکردند از نفاق و مساوی اخلاق فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ پس اگر باز آرد ترا خدای بمدینه إِلَىٰ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ بسوی گروهی از منافقان متخلف فَاسْتَأْذَنُوكَ پس دستوری طلبند از تو لِلْخُرُوجِ برای بیرون آمدن بغزوهٔ دیگر بعد از تبوک فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا پس بگو بیرون نروید هرگز نیز خبرست بمعنی نهی یعنی بیرون مروید مَعِيَ با من أَبَدًا هرگز وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ و کارزار مکنید در مصاحبت من عَدُوًّا دشمنی را إِنَّكُمْ

ع ۱۰ ۸

بدرستیکه شما رَضِيْتُمْ خرسند شدید بِالْقُعُوْدِ بنشستن و تخلف کردن اَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی غزوهٔ تبوک فَاقْعُدُوْا پس بنشینید دیگر باره مَعَ الْخٰلِفِيْنَ ۝ با باز پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان نبرد است از هر تر دامنی این کار نیاید و نامرد بیدرد مبارزت معرکهٔ جهاد را نشاید بیت یا برو همچون زنان رنگی و بوی پیشه گیر ٭ یا چو مردان اندر آی و گوی در میدان افگن ٭ آورده اند که حضرت رسالت پناه ؐ در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آنحضرت ؐ التماس کرد که پیراهن خود عطا فرمای که من بآن کفن کنند و بدفن من حاضر شده بر من نماز گزاری و مرا آمرزش طلب حضرت ؐ دو پیراهن پوشیده بود پیراهن بالائینهٔ مبارک خود بوی داد و بجنازهٔ وی حاضر شده خواست که نماز گزارد و با روی عمر را این باب اضطراب بسیار نمود و مساوی وی را با حضرت میداد و مبالغهٔ بسیار میکرد آخر آنحضرت ؐ از کمال لطفی که داشت عازم شد بر آنکه نماز برو بگذارد و آیت آمد و گویند بعد از آن که نماز گزارده بود نازل شد وَلَا تُصَلِّ و نماز مگزار عَلٰٓى اَحَدٍ بر هیچ یک مِّنْهُمْ مَّاتَ از منافقان که بمیرد اَبَدًا هرگز ابدا ظرف لا تصل باشد و گفته اند ظرف مات است یعنی چون کسی بر کفر بمیرد احیای او برای تعذیب است نه برای تمتع پس کافر که همان مرده است و ابدا بر همان حال خواهد بود وَلَا تَقُمْ و مایست عَلٰى قَبْرِهٖ بر سر گور وی برای دفن یا زیارت یا دعا و استغفار اِنَّهُمْ بدرستیکه منافقان كَفَرُوْا بِاللّٰهِ کافر شدند بخدای که شرک آوردند وَرَسُوْلِهٖ و بفرستادهٔ وی و فرمانبرداری نکردند وَمَاتُوْا و بمردند وَهُمْ فٰسِقُوْنَ ۝ و حال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از طریق ایمان وَلَا تُعْجِبْكَ و باید که ترا شگفت نسازد و در آیت اند و خطاب بآنحضرت ؐ است یعنی در عجب نیندازد ترا اَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان اگرچه بسیار است وَاَوْلَادُهُمْ و فرزندان ایشان اگرچه قوی باقتدار اند اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ جز این نیست که میخواهد خدای اَنْ يُّعَذِّبَهُمْ بِهَا آنکه عذاب کند ایشانرا بدان فِى الدُّنْيَا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج و تعب باشند و برای ولوع احوال اولاد و تهیهٔ اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت میکشند وَتَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام وَهُمْ كٰفِرُوْنَ ۝ و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر ازین جهان بروند در روشنی میگفت اغنیا اشقی الاشقیا اند مال دنیا جمع میکنند بانواع پریشانی و زحمت و نگاه میدارند باصناف بلیت و مشقت و بآخرت میروند و میگذارند بصد هزار حسرت و ندامت قطعه در اول چه خواهی کسی مال جمع ٭ پس رنج بر خویشتن باید گماشت ٭ پس او بهر آن تا بماند بجای ٭ شب و روز میباید پاس داشت ٭ وزین جمله آن حال مشکلتر است ٭ که آخر بحسرت بباید گذاشت ٭ وَاِذَآ اُنْزِلَتْ و چون فرستاده شود سُوْرَةٌ سورتی از قرآن تمام یا بعضی چه سوره را بر هر دو اطلاق میکنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل گردد اَنْ اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ بآنکه ایمان آرید بخدای وَجَاهِدُوْا مَعَ رَسُوْلِهِ و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او اسْتَاْذَنَكَ دستوری جویند از تو در باز ایستادن اُولُوا الطَّوْلِ خداوندان مال و توانائی مِنْهُمْ از منافقان وَقَالُوْا و گویند ذَرْنَا بگذار ما را و با خود بلشکر مبر نَكُنْ تا باشیم مَّعَ الْقٰعِدِيْنَ ۝ با نشستگان در خانها رَضُوْا خرسند شدند و راضی گشتند بِاَنْ يَّكُوْنُوْا بآنکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و باز پس ماندگان وَطُبِعَ و مهر نهاده شده است عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان از نفاق فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ ۝ پس ایشان فهم نمیکنند آن چیز را که در جهاد است از انوار سعادت و آنرا که در تخلف است از آثار شقاوت لٰكِنِ الرَّسُوْلُ لیکن فرستادهٔ خدای وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه ایمان آورده اند مَعَهٗ با وی در خدمت او جٰهَدُوْا جهاد کردند بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ بمالهای و نفسهای خود وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه لَهُمُ الْخَيْرٰتُ مر ایشان راست نیکوئیهای هر دو سرای یعنی غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۝ ایشانند فیروزی یافتگان بمقصود رسیدگان اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ آماده ساخته است خدای برای ایشان جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر مساکن های آن جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاوید ماندگانند در آن ذٰلِكَ آن است الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ۝ رستگاری بزرگ و فیروزی تمام وَجَآءَ الْمُعَذِّرُوْنَ و آمدند در وقت توجه بغزوهٔ تبوک عذر گویندگان مِنَ الْاَعْرَابِ از بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال و رهطی از بنی غفار عذر کردند بآنکه اگر ما بغزوه آییم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت میکنند و این عذر را میگفتند لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوری دهد مر ایشانرا در تخلف وَقَعَدَ الَّذِيْنَ و بنشستند آنانکه كَذَبُوا اللّٰهَ دروغ گفتند با خدای وَرَسُوْلَهٗ و با رسول و در ادعای ایمان مراد منافقان اعراب اند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سَيُصِيْبُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اعراب عَذَابٌ اَلِيْمٌ ۝ عذابی مولم بقتل در

دبالیری حرجٌ نیست لَیْسَ عَلَی الضُّعَفَآءِ نیست بر ناتوانان و عاجزان وَلَا عَلَی الْمَرْضٰی و بر بیماران معلولان وَلَا عَلَی الَّذِیْنَ لَا یَجِدُوْنَ و بر آنانکه
نمی یابند مَا یُنْفِقُوْنَ چیزی را که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند چون قوم جهینه و بنو عذره و مزینه یعنی برین سه طائفه نیست حَرَجٌ گناهی اگر باز ایستد از
غزوه اِذَا نَصَحُوْا چون نیکوخواهی نمایند و فرمان برند لِلّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ مر خدای و رسول را و نصح اصلاح فعل است باخلاص نیت مَا عَلَی الْمُحْسِنِیْنَ نیست
بر نیکوکاران که ناصح اند مِنْ سَبِیْلٍ هیچ عتابی و ملامتی وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است آنرا که بعذر از غزوه باز ماند رَّحِیْمٌ مهربانست که معذوران
را رخصت قعود دهد وَّلَا عَلَی الَّذِیْنَ و هیچ معاتبتی نیست بر آنها که از درماندگی باز ماندند اِذَا مَآ اَتَوْكَ چون بیایند بسوی تو و درخواست کردند لِتَحْمِلَهُمْ تا
ایشانرا مرکبی دهی و با خود بحرب بری قُلْتَ گفتی تو که درین وقت لَآ اَجِدُ نمی یابم مَآ اَحْمِلُكُمْ عَلَیْهِ هیچ چیزی که شما را سوار کنم بران تَوَلَّوْا وَّاَعْیُنُهُمْ برگشتند
از پیش تو و چشمهای ایشان تَفِیْضُ مِنَ الدَّمْعِ روان میشد از اشک یعنی اشک از دیدهای ایشان میریخت حَزَنًا از روی اندوه اَلَّا یَجِدُوْا
بجهت آنکه نمی یابند مَا یُنْفِقُوْنَ ۝ آنچه نفقه کنند دران سفر و این قوم را بکائین گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه سید پناه آمده گفتند
یا رسول الله ما را داعیه جهاد است و پیاده مانده ایم مرکبان عنایت فرمای تا بران سوار شده بغزوه آئیم حضرت رسالت پناه فرمود که آنچه میجویید نمی یابم
ایشان گریه کنان از پیش سید انس و جان بیرون آمدند و ابن عمر و عباس و عثمان رضی الله عنهم ایشانرا زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند پس حق تعالی میفرماید
که بدین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست اِنَّمَا السَّبِیْلُ جز این نیست که معاتبت و ملامت عَلَی الَّذِیْنَ بر آنانست که یَسْتَاْذِنُوْنَكَ
از تو دستوری میجویند در باز ایستادن وَهُمْ اَغْنِیَآءُ و حال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است رَضُوْا بِاَنْ یَّكُوْنُوْا راضی شدند
تا که باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و کودکان وَطَبَعَ اللّٰهُ و مهر نهاده است خدای عَلٰی قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ ۝ پس ایشان نمیدانند
خاتمه عاقبت خود را و عقوبتی که بدین نافرمانی مترتب است یَعْتَذِرُوْنَ القای اعتذار خواهند کرد منافقان اِلَیْكُمْ بسوی شما یعنی عذر
خواهند خواست از تخلف اِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید از تبوک اِلَیْهِمْ بسوی ایشان بمدینه باز آیید قُلْ بگوای محمد لَا تَعْتَذِرُوْا عذر
مخواهید بمعاذیر کاذبه برای آنکه لَنْ نُّؤْمِنَ لَكُمْ باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد برای آنکه قَدْ نَبَّاَنَا اللّٰهُ بتحقیق خبر داده است ما را خدای
مِنْ اَخْبَارِكُمْ از اخبار شما و احوال شما که چرا نیامدید و قصد شما چه بوده وَسَیَرَی اللّٰهُ و زود ببیند خدای عَمَلَكُمْ کار شما را وَرَسُوْلُهٗ و فرستاده او نیز
خواهد دید که از نفاق توبه میکنید یا بدان ثبات میورزید ثُمَّ تُرَدُّوْنَ پس باز گردانیده خواهید شد در روز قیامت اِلٰی عٰلِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی
دانای نهان و آشکارا که مطلع است بر ضمائر و ظواهر فَیُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و
اظهار وفاق و آن اخبار بتوبیخ و عقاب خواهد بود سَیَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ زود باشد که سوگند خورند بخدای لَكُمْ برای شما اِذَا انْقَلَبْتُمْ اِلَیْهِمْ چون باز
گردید از سفر بسوی ایشان و از اعجاز قرآن یکی آن بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چون جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر و اصحاب
او بمسجد آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه و تعالی میفرماید که سوگند میخورند بدروغ لِتُعْرِضُوْا عَنْهُمْ تا روی بگردانید از عتاب سرزنش
ایشان فَاَعْرِضُوْا عَنْهُمْ پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید ایشان را اِنَّهُمْ رِجْسٌ بدرستیکه ایشان پلیداند و نکوهیده و توبیخ و ملامت که سبب
توبه و انابت است در حق ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث اینها بذیرنده تطهیر نیست وَّمَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ و جای ایشان دوزخ است و عقاب و عتاب ایشان
آن خواهد بود جَزَآءًۢ برای پاداش بِمَا كَانُوْا یَكْسِبُوْنَ ۝ بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق یَحْلِفُوْنَ سوگند میخورند منافقان لَكُمْ برای شما لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ
تا بدان خوشنود شوید از ایشان یعنی ایشان از تعرض شما ایمن شوند ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدا تخلف نکند
و عبدالله بن ابی سرح نیز بحضور فاروق رضی بدین نوع سوگند یاد کرد حق سبحانه میفرماید که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدای فَاِنْ
تَرْضَوْا پس اگر خوشنود شوید ای مومنان عَنْهُمْ از منافقان دروغگویان فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای لَا یَرْضٰی خوشنود نشود عَنِ الْقَوْمِ الْفٰسِقِیْنَ ۝
از گروه فاسقان یعنی رضای شما باوجود خشم خدای ایشانرا سود ندارد و مراد از آیت نهی مومنانست که از ایشان راضی نشوند و بعذرهای باطل ایشان فریفته

اَلْاَعْرَابُ بادیه‌نشینان مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص است اَشَدُّ كُفْرًا وَّنِفَاقًا سخت‌تر اند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از اهل حضر بیشتر است بجهت آنکه متوحش‌اند و سخت دل و با اهل علم نشست و برخاست نکرده اند وَّاَجْدَرُ و سزاوارتر اند اَلَّا يَعْلَمُوْا بآنکه ندانند حُدُوْدَ مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ اندازه‌های چیزی که خدای تعالی فرو فرستاده عَلٰى رَسُوْلِهٖ بر پیغمبر خود از فرائض و سنن شرع وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست باحوال ایشان حَكِيْمٌ حکم کننده است از روی حکمت بامهال ایشان وَمِنَ الْاَعْرَابِ و از منافقان اهل بادیه مَنْ يَّتَّخِذُ کسی هست که فرا گیرد و برای شما یعنی شمارد مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه مینماید و صدقه میدهد مَغْرَمًا تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را مبنی و غرامتی شمارد چه بران امید ثواب ندارد و بریا و تقیه انفاق میکند وَّيَتَرَبَّصُ و انتظار میبرد بِكُمُ الدَّوَآئِرَ بشما گردشهای روزگار را یعنی آنکه دولت اسلام بنکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از نفاق خلاص یابند عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ السَّوْءِ بر ایشان باد گردش بد و روزگار ایشان منقلب شود وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ و خدای شنواست مر آنرا که بزبان می آرند عَلِيْمٌ داناست بآنچه در دل پنهان می دارند وَمِنَ الْاَعْرَابِ و از اهل بدو مَنْ يُّؤْمِنُ کسانند که میگروند بِاللّٰهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز بازپسین مراد بنو مقرن اند از جهینه و گفته اند عبد الله ذی البجادین و رهط او بند که بجای قیامت میگروند وَيَتَّخِذُ و فرا میگیرند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه میکنند در جهاد یا در تصدق قُرُبٰتٍ اسباب قربت عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود و آنرا دست و وسیله میسازند تا آنرا بقرب الهی وَصَلَوٰتِ الرَّسُوْلِ و بدعاهای پیغمبر که پیوسته متصدقان را بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش می طلبد که اللهم صل علی آل ابی اوفی اَلَآ اِنَّهَا بدانید که نفقات ایشان یا صلوات الرسول قُرْبَةٌ لَّهُمْ سبب نزدیکیست مر ایشانرا ببارگاه عنایت ربانی سَيُدْخِلُهُمُ اللّٰهُ زود باشد که درآرد خدای ایشانرا فِيْ رَحْمَتِهٖ در بهشت خود که محل نزول رحمت است اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است متصدقانرا رَّحِيْمٌ مهربانست بر متوبان (?) وَالسّٰبِقُوْنَ الْاَوَّلُوْنَ و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت کرده اند بر سایر مومنان مِنَ الْمُهٰجِرِيْنَ از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده بمدینه آمدند مراد اهل بدر اند یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنها که بدو قبله نماز گزارده اند یا اهل بیعت رضوان وَالْاَنْصَارِ و از انصار یعنی آنها که از ساکنان مدینه اند که اهل مکه را یاری کرده اند مراد اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی سابق سبعه و اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنها که بر دست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه ثانیه وَالَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُمْ و آنانکه متابعت کردند سابقانرا بِاِحْسَانٍ بایمان و طاعت مراد سائر صحابه اند از مهاجر و انصار که پیروی سابقان کردند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از زمره متابعانست رَّضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق در رضا داخل اند وَرَضُوْا عَنْهُ و خشنود شدند ایشان از وی بآنچه یافتند از نعیم دینیه و دنیویه وَاَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد خدای مر ایشانرا جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانها که میرود تَحْتَهَا الْاَنْهٰرُ زیر درختان آن جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ اَبَدًا جاوید باشند دران همیشه تاکید خلود است ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ آنست فیروزی بزرگ رسیدن بامراد وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ و از آنانکه گرداگرد شهر شمااند مِّنَ الْاَعْرَابِ از اهل بوادی مُنٰفِقُوْنَ منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قولی از جهینه و مزینه که کلمه شهادت میگویند و نماز و روزه و قیام مینمایند وَمِنْ اَهْلِ الْمَدِيْنَةِ و از اهل شهر شما نیز مَرَدُوْا قومی اند که خو کرده اند و اقامت نموده عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق یا در منافقی ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لَا تَعْلَمُهُمْ نمیدانی ایشانرا یعنی کفر را در سویدای دل خود نهان میدارند و آثار ایمان و احسان بظهور می کنند پس تو ایشانرا باعیان ایشان نمی شناسی نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ماییم ایشانرا که بر سر دل ایشان مطلعیم سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا و دیگری بعذاب قبر یا باخذ زکوة از ایشان ثُمَّ يُرَدُّوْنَ پس باز گردانیده شوند در روز قیامت اِلٰى عَذَابٍ عَظِيْمٍ بتمامی هر یک که آتش دوزخ است و بحقیقت عذابی عظیم‌تر از این نیست که از درگاه عزت محجوب باشند از نور لقای دوست و هیچ عذابی از نکبت حرمان سخت‌تر نیست هجران بزرگتر بیست (?) مثنوی ار فراق تلخ میگوئی سخن * هر چه خواهی کن ولیکن این مکن * تلخ‌تر از هجران هیچ در زفافت غیر هیچ نیست * صد هزاران مرگ تلخ ار سوی تو * نیست مانند فراق روی تو * خورد دوران هر آن رنجی که هست * سهلتر از بعد حق و

غفلت ست چو زانکه اینها بگذرد وین نگذرد ٭ ای خوشا آن دل که جان آگه بود ٭ از فراق این خاکها شوره شود ٭ در فراق این آبها تیره شود ٭ دوزخ
از فرقت چنان سوزان شدست ٭ پیر از فرقت چنان لرزان شدست ٭ گر بگویم از فراقت یک شرار ٭ تا قیامت یک بود آن از هزار ٭ آورده‌اند که مخلصان
اهل اسلام ده تن بعذر تخلف ورزیده بودند چون از تهدیدات ربانی که در بارهٔ متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان یا سه تن خود را
بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذاریم که کسی ایشانرا بگشاید تا وقتیکه بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت رسالت پناه از تبوک رجوع فرمود
بمسجد نزول نموده بر عادت معهوده بسجده درگذارد ایشانرا دیده فرمود که چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم بر زبان گهربار گذرانید
که من هم سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم تا وقتیکه امر در رسد آیت آمد که وَآخَرُونَ و قومی دیگر غیر منافقان که نزدیک بودند اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ اعتراف
کردند بگناهان خود و معترف شدند بدان خَلَطُوا بیامیختند عَمَلًا صَالِحًا کردار نیک را یعنی غزوها که باتفاق حضرت رسالت پناه از ایشان در وجود آمده بود
وَآخَرَ سَيِّئًا و عملی دیگر بد که از تبوک تخلف نمودند عَسَى اللَّهُ شاید که خدای أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ آنکه توبه ایشان در پذیرد إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه
خدای آمرزنده است مر تائبان را رَحِيمٌ مهربانست بتفضل بر وی در تاویلات کاشفی مذکورست که اعتراف بذنب از جهت بقای نور استعداد است و عدم
رسوخ ملکهٔ خطیئات و بدان استدلال میتوان کرد بر آنکه معترف را دیدهٔ بصیرت گشاده شده و قباحت گناه مشهود وی گشته چه اگر ظلمت صفت متراکم گردد در دل
در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب مناسبت آنرا نیک بیند و در عذاب خذلان باشد حکیم سنائی قدس سره فرموده **مثنوی** چون
بدی گناه را دانی ٭ کشدت جانب پشیمانی ٭ ور ندانی گناه را که بدست ٭ این نشان شقاوت ابدست ٭ القصه بعد از نزول آیت حضرت رسالت پناه فرمود
تا ایشانرا بگشادند و آن آزاد شدگان بشکرانه نعمت الهی اموال خود را بحضرت رسالت پناهی آوردند و گفتند یا رسول الله بسبب این مالها از دولت
خدمت تو باز ماندیم اینها را فراگیر و در راه خدای تصدق کن خواجهٔ عالم فرمود که من باخذ اموال شما مامور نیستم این آیت نازل شد خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ
فراگیر از مالهای ایشان صَدَقَةً زکوة و فریضه تُطَهِّرُهُمْ تا پاک گردانی ایشانرا از گناهان یا از حب مال که مؤدی بطغیان و عصیانست یا از نجاسات بخل
وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا و زیادت گردانی و نشو نما دهی حسنات ایشانرا بهان صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ و دعا گوی بر ایشان و آمرزش طلب از ایشان إِنَّ صَلَاتَكَ بدرستیکه
دعای تو سَكَنٌ لَهُمْ آرامش بود دلهای ایشانرا وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا است دعای ترا عَلِيمٌ دانا است باستحقاق ایشان مر آنرا أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا
نمیدانند این تائبان یا آنها که توبه نمیکنند معلوم ندارند أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ اوست که قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَيَأْخُذُ
الصَّدَقَاتِ و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشانرا وَأَنَّ اللَّهَ و میدانند آنرا نیز که خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست پذیرندهٔ توبه الرَّحِيمُ مهربانست بر توبه
کنندگان وَقُلِ اعْمَلُوا و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید یا میگوید ای گروهی که توبه نمیکنید بکنید آنچه میخواهید امر تهدید
ست فَسَيَرَى اللَّهُ پس زود باشد که ببیند خدای عَمَلَكُمْ کردار شما را از خیر و شر وَرَسُولُهُ و فرستادهٔ او وَالْمُؤْمِنُونَ و گروندگان نیز ببینند
وَسَتُرَدُّونَ و زود باشد که باز گردانیده شوید بعد مرگ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای نهان و آشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ پس آگاه کند
شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید آگاهی مجازات باشد بدان قبل ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند هفت
تن گذشت و سه کس دیگر که کعب بن مالک و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع ایشان خود را نبسته بودند با پیش حضرت رسالت پناه آمده بگناه خود معترف
شدند و حضرت حکم فرموده که کسی با ایشان مجالست و مکالمت نکند و در شان ایشان نازل شد وَآخَرُونَ و دیگران از متخلفان مُرْجَوْنَ تاخیر کرده
شدگانند و باز داشتگان لِأَمْرِ اللَّهِ برای فرمان خدای در بارهٔ ایشان إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای ایشانرا اگر اصرار کنند بدان گناه وَإِمَّا يَتُوبُ
عَلَيْهِمْ و یا توبه دهد ایشانرا اگر ندامت ورزند از آن عمل تردید برای عباد است و اگر چه عند الله تردید نیست وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بر جای ایشان
حَكِيمٌ حکم کننده است بار جای ایشان آورده اند که دوازده منافقان چون ثعلبه بن حاطب و معتب بن حارث و ودیعه بن ثابت و امثال ایشان بسخن ابو عامر
راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیلهٔ بنی خزرج بود و در علم توریت و انجیل مهارتی داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم

اہل مدینہ میخواندند چون آنحضرت صلعم بمدینہ ہجرت کرد اہل آن خطہ شیفتہ جمال و کمال وی شدہ از صحبت ابو عامر برمیدند و کسی پروای او نکرد **بیت** با وجود لب جان بخش تو ای آب حیات ٭ چیقم آید سخن از چشمۂ حیوان گفتن ٭ ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمدہ بنفی آنحضرت مشغول شد بعد از غزوہ بدر از مدینہ گریختہ بکفار مکہ پیوست و در حرب احد حاضر شدہ اول کسیکہ تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت او را فاسق لقب نہادہ و در حرب حنین نیز حاضر شدہ و در آنجا فرار نمودہ تا نزد ہرقل کہ ملک روم بود برفت و میخواست کہ از روم لشکری ساز کردہ بجنگ مسلمانان آید نامہ نوشت بمنافقان کہ شما در مقابلہ مسجد قبا در محلہ خویش برای من مسجدی بسازید کہ چون بمدینہ آیم آنجا بافادۂ علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت رسالت پناہ صلعم چون عازم غزوۂ تبوک شد باتمام مسجد آمدہ گفتند یا رسول اللہ ما برای ضعیفان و بیچارگان در وقت سرما و باراندگی مسجدی ساختہ ایم و التماس میرود کہ دران مسجد نماز گزاری غرض ایشان آن بود کہ بواسطۂ نماز آنحضرت صلعم حود را استحکام دہند چنانچہ در مثنوی معنوی ہست **مثنوی** مسجد اصحاب مسجد را نواز ٭ ای مہ ماخشب رحی با ما بساز ٭ تا شود شب از جمالت ہمچو روز ٭ ای جمالت آفتاب دلفروز ٭ ای دریغا کان سخن از دل بدی ٭ تا مراد آن نفر حاصل شدی ٭ القصہ حضرت رسالت پناہ صلعم در جواب ایشان فرمود کہ حالا متوجہ غزوہ ایم تا باز آئیم و چون وقت باز گشتن بمنزل ذی آوان کہ قریب مدینہ است رسید اہل مسجد ہمان استدعا نمودند جبرئیل علیہ السلام این آیت فرود آورد وَالَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا مَسْجِدًا و آنانکہ فرا گرفتند و بنا نہادند مسجدی ضِرَارًا برای ضرر مومنان و ستیزۂ ایشان وَّكُفْرًا و برای تقویت کفر کہ اضمار آن میکنند وَّتَفْرِيْقًا و برای تفرقہ افگندن بَيْنَ الْمُؤْمِنِيْنَ میان مومنانی کہ در مسجد قبا مجتمع میباشند وَاِرْصَادًا و برای انتظار لِّمَنْ حَارَبَ اللّٰهَ مر آنکس را کہ حرب کرد با خدای تعالی وَرَسُوْلَهٗ و با رسول او مِنْ قَبْلُ پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راہب است کہ در احد و حنین بجنگ حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ و ہر آئینہ سوگند میخورند کہ چون کسی گوید چرا این مسجد ساختید اِنْ اَرَدْنَا نخواستیم از بنای این مسجد اِلَّا الْحُسْنٰى مگر خواستی نیکو کہ نماز است و ذکر و توسعت ضعفا وَاللّٰهُ يَشْهَدُ و خدای گواہی میدہد اِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ کہ ایشان دروغگویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ فِيْهِ اَبَدًا مایست برای نماز دران مسجد ابدا لَمَسْجِدٌ ہر آئینہ مسجدی کہ اُسِّسَ بنا نہادہ شدہ است عَلَى التَّقْوٰى بر پرہیزگاری مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ از روز نخستین مراد مسجد پیغمبر است و اشہر و اظہر آنست کہ مسجد قبا است و در محلہ بنی عمرو بن عوف حضرت رسالت پناہ صلعم اول کہ بحوالی مدینہ رسید بمحل قبا فرود آمدہ چہاردہ روز آنجا اقامت فرمودہ و دران ایام اساس مسجد قبا افگند و آن اول مسجدیست در مدینہ کہ حضرت رسالت پناہ صلعم آنجا نماز گزاردہ و در تشویق الحرمین از ابن عمر رض نقل میکند کہ حضرت رسالت پناہ صلعم ہر روز شنبہ سوار یا پیادہ بمسجد قبا رفتی و در آنجا دو رکعت نماز گزاردی و در روایت آمدہ کہ دو رکعت نماز در مسجد قبا اجر عمرہ است حق سبحانہ میفرماید کہ مسجدی کہ اساس او بر تقوی است اَحَقُّ سزاوار تر است اَنْ تَقُوْمَ فِيْهِ بآنکہ قیام کنی در وی از برای نماز فِيْهِ در آن مسجد موسس بر تقوی رِجَالٌ مردانند کہ يُّحِبُّوْنَ دوست میدارند اَنْ يَّتَطَهَّرُوْا بآنکہ پاکی ورزند از انجاس و اخباث یعنی پیوستہ بر طہارت باشند و گفتہ اند با جنابت خواب نکنند منقولست کہ بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناہ صلعم از اہل مسجد قبا پرسید کہ آن کدام طہر است کہ حق سبحانہ بدان بر شما ثنا گفت جواب دادند کہ آب از پی در می آوریم احجار ثلثہ را یعنی در استنجا و نزد جمعی مراد تطہر است از معاصی و خصال مذمومہ وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِيْنَ و خدای تعالی دوست میدارد پاکی ورزندگان را اَفَمَنْ اَسَّسَ آیا ہر کس کہ اساس افگند بُنْيَانَهٗ بنای امور دین خود را عَلٰى تَقْوٰى بر پرہیزگاری مِنَ اللّٰهِ از خدای وَرِضْوَانٍ و طلب خوشنودی او خَيْرٌ بہتر است اَمْ مَّنْ اَسَّسَ یا آنکس کہ اساس نہد بُنْيَانَهٗ بنای امور دین خود را عَلٰى شَفَا جُرُفٍ بر کنارۂ رودی کہ زیر آن بسیل تہی شدہ و ظاہر آن بجای ایستادہ باشد هَارٍ شگافتہ شدہ و نزدیک افتادن رسیدہ و در چنین زمین سست ترین قواعد باشد و چون بران بنا کنند فَانْهَارَ بِهٖ پس آن زمین سست گردد و در افتد با آن بنا یا بانی آن فِيْ نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ و این تمثیل است از برای آنہا کہ بنیاد دین خود را بر امور باطلہ نہند و کار ہم ایشان رجوع باشد بدوزخ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ۝ و خدای راہ ننماید گروہ ستمکاران را بر آنچہ مقصود ایشانست لَا يَزَالُ ہمیشہ ہست بُنْيَانُهُمُ بنای ایشان الَّذِيْ بَنَوْا آن بنائی کہ بنیاد نہادہ اند رِيْبَةً سبب شک و نفاق فِيْ قُلُوْبِهِمْ در دلہای ایشان زانکہ بر شک و نفاق کردہ اند و گفتہ اند مراد تخریب بنای ایشانست کہ بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند کہ آنحضرت

ایشان در آید و نماز گزارد آیت آمد که لا تقم فیه ابدا حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که مسجد را بکندند و سوختند و حکم شد که آن مسجد موضع مزبلهٔ اهل بیت باشد
بیت پس نبی فرمود کان را بر کنید و مطرح خاشاک و خاکستر کنید • حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان واسطهٔ تزاید شک و نفاق ایشان
یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق و ریبت خواهند بود بسبب این تخریب که چرا این بنا کردیم که فائده نداشت و ازین حسرت دلهای ایشان پاره پاره
شود چنانچه میفرماید إِلَّا أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک دران نماند گفته اند تقطیع قلوب ایشان
بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و قول اصح آنست که پیوسته توبه و استغفار و ندامت بر مثل آن امور وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بتأسیس
بنای ایشان که بچه نیت بود حَكِيمٌ حکم کننده است بخرابی آن بر وجه حکمت • در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی نقل میکند که چون در لیلة العقبه هفتاد
یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت رسالت پناه صلعم بیعت میکردند عبد الله بن رواحه رض گفت یا رسول الله شرط کن برای خدا و برای خود آنچه میخواهی حضرت
فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه او را پرستید و بدو شریک نیارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها و مالهای خود را نگاه میدارید گفتند چون بدین
از قیام نمائیم جزای ما چیست حضرت فرمود که جزای شما بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح البیع لا نقیل و لا نستقیل • خرید و فروخت سودمند است یا درین
بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه ازان بیع و شرا خبر میدهد که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ بدرستیکه بخرید خدای مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان أَنفُسَهُمْ
نفسهای ایشان را که مباشر جهاد شوند وَأَمْوَالَهُم و مالهای ایشان را که در راه وی نفقه کنند بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بآنکه مر ایشان را باشد جنت و این
تمثیلیست برای اثابت مومنان به بهشت و بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشترا زیرا که بیع و شرا جائی وقوع پذیرد که بتباین املاک بود و وجود هر
هست و هر چه هست همه از آن حق است • العبد و ما له لمولاه پس این تحریض است بر غزوه و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا کردن
بهشت • نیز زوال نفس سرمایهٔ شر و شور است و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن و بهشت باقی مرغوب را بستان نظم سنگ بده و از
گوهر بستان • خاک زمین بده و زر بستان • در عوض فانی و خوار و حقیر • نعمت پاکیزهٔ باقی بگیر • در کشاف و عین المعانی و جز آن منقولست که اعرابی در
مسجد حضرت رسالت پناه میگذشت آنحضرت صلعم این آیت را میخواند لمعات انوار کلام الهی باطن او را که مستعد پذیرای اشراقات فیوض ملکوتی ساخت پرسید که
هذا کلام من • حضرت فرمود که هذا کلام الله • سوال کرد که این بیع و شرای کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق که ذرات ذریات را خطاب مستطاب الست
بربکم بشنوانیدند اعرابی گفت • و الله بیع مربح لا نقیل و لا نستقیل • چون نفوس معیوب و اموال فانی ما را خرید و در عوض آن بهشت باقی میدهد هرگز آن بیع را
برهم نزنیم بلکه نفس و مال خود را در باختیم بیت آن بیع را که روز ازل با تو کرده ایم • اصلا در حدیث اقالت نمیرود • عزیزی فرموده است که هر که بنده را بخرد و
بعیب او دانا باشد او را رد نتواند کرد حق سبحانه ما را خریده و بعیوب ما دانا بوده امید آنست که از درگاه کرم رد نکند بیت امید که از فضلت مردود نگردم من • چون شد
بهمه عیبی بلطف تو خریدارم • و در نفحات الانس مذکورست از ابو بکر جوزجانی نقل میکند رباعی تو به علم ازل مرا دیدی • دیدی آنگه بعیب بخریدی • تو بعلم آن و من بعیب
همان • رد مکن آنچه خود پسندیدی • و در حقیقت این بیع و شرا بیان آنکه خود مشتری گشته ما را بایع و نفس و مال ابدکر اختصاص از دل و ازین مبالغه داخل کرده
ذکر از محققان اعتبارتی عجیب و اشاراتی غریب است بعضی ازان در جواهر التفسیر ثبت است بحر زبانت بیت هر که خواهد کزین در بوی • گو تماشای آن گلستان کن • و بعد از
ترتیب ابیات با اجمال الشری میکند و میگوید یُقَاتِلُونَ کارزار میکنند این مومنان که نفس ایشان خریده شده است فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای طلب رضای وی فَيَقْتُلُونَ
پس گاهی میکشند دشمنان را وَيُقْتَلُونَ و گاهی کشته میشوند بدست ایشان وَعْدًا عَلَيْهِ وعده کرده است خدای ایشان را برین بیع و شرا و عده داده وعده حَقًّا ثابت
و باقی که خلاف نیست فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ درین کتابها دلیلست بر آنکه اهل تورات و انجیل مامور بوده اند بقتال وَمَنْ أَوْفَىٰ و کیست وفا کننده تر
بِعَهْدِهِ بعهد خود مِنَ اللَّهِ از خدای که کریم است و کریم خلف وعده روا ندارد فَاسْتَبْشِرُوا پس شادمان باشید ای مومنان بِبَيْعِكُمُ ببیع خود الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ
آنکه مبایعه کرده اید بآن وَذَٰلِكَ و آن بیع هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اوست پیروزی بزرگ بدانکه از امام جعفر صادق نقل میکنند که ای مومنان قیمت تنهای شما نیست مگر بهشت
پس مفروشید خود را الا بدان یعنی خود را بمتاع غرور فانی ما مفروشید که قیمت شما نعیم جاودانی است • در مثنوی معنوی آمده مثنوی خویشتن را ساخته مسکین کردی

از فزونی آمد و شد در کمی و جوشیدن بر آدمی ارزان در وخت و بود اطلس خویش را بر دلق در دوخت التَّائِبُونَ این مومنان باز گردندگانند از معاصی رجوع کنندگان بسوی
حق سبحانه بتمامی الْعَابِدُونَ پرستندگان حق باخلاص یا قائم بشرائط خدمت الْحَامِدُونَ ستایندگان حق بر آنچه بر ایشان رسد از سرا و ضرا یا شناسندگان نعم الهی
در هر محله و طرفه السَّائِحُونَ روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون آیندگان از بادیه نفس در روندگان بسر منزل انس الرَّاكِعُونَ رکوع کنندگان در نماز یا
خشوع آرندگان بدرگاه بی نیاز السَّاجِدُونَ سجده کنندگان در خلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ فرمایندگان بایمان و طاعت
و سنت حضرت رسالت پناه وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت و چون هفت عدد کامل است دخول واو در ثمن صفات
بر آنکه او ثمانیه است یا برای تضاد میان امر و نهی چون ثیبات و ابکارا یا بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر که گویا شیء واحد اند و هر یکی با دیگری متمم باشد
وَالْحَافِظُونَ و نگاهدارندگان لِحُدُودِ اللَّهِ مر احکام خدا را سلمی گوید نگاهدارندگان اوامر او بر جوارح و قلوب و اسرار او بر ارواح وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ
و بشارت ده مومنان را که باین صفات موصوفند و وضع مظهر بر موضع مضمر دلیلست بر آنکه ایمان جامع این صفات است بدین فضائل و حذف مبشر به اشارتست بتعظیم و تکثیر آن
آورده اند که حضرت رسالت پناه بعد از زیارت تربه خود دیگر گریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت دادند و چون در استغفار او اجازت خواستم
مرا باز داشتند این آیت آمد مَا كَانَ صحیح نباشد و روا نبود لِلنَّبِيِّ مر پیغمبر را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند أَنْ يَسْتَغْفِرُوا آنکه طلب آمرزش کنند
لِلْمُشْرِكِينَ برای شرک آرندگان و گفته اند پیغمبر ابوطالب در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان او ناامید شد وعده فرموده بود که آمرزش خواهم از برای تو
مادامیکه مرا نهی کنند از آن و بعد از وفات برای وی استغفار میکرد و صحابه چون دانستند که آنحضرت بجهت ابوطالب آمرزش میطلبد گفتند ما چرا برای آبا
و اقربای خود استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم خلیل الله صلوات الله علی نبینا و علیه برای پدر خود استغفار کرده و اینک پیغمبر ما برای عم خود استغفار میکند
آیت آمد که روا نیست پیغمبر و مومنان را که برای اهل شرک آمرزش طلبند وَلَوْ كَانُوا و اگرچه باشند آن مشرکان أُولِي قُرْبَىٰ خداوندان قرابت مِنْ بَعْدِ
مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شد لَهُمْ ایشان را أَنَّهُمْ که ایشان أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخ اند وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ و نبود
آمرزش خواستن ابراهیم لِأَبِيهِ از برای پدر خود إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وَعَدَهَا إِيَّاهُ وعده کرده بود مر پدر
را آنجا که گفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي و در بعضی آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم مر او را که من ایمان آورم پس استغفار ابراهیم آن بود که من طلب آمرزش و مغفرت
کنم برای تو و توفیق بگروی فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن هنگام که روشن گشت مر ابراهیم را أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ بدرستیکه پدر او دشمنست مر خدا را یعنی بر کفر بمرد و توفیق
ایمان نیافت یا از وحی معلوم شد که او ایمان نخواهد آورد تَبَرَّأَ مِنْهُ بیزاری کرد از وی و قطع استغفار نمود إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ بدرستیکه ابراهیم بسیار آه
کننده بود کنایتست از رقت قلب و کثرت ترحم او حَلِيمٌ بردبار بوده بحدی که پدر میگفت لَأَرْجُمَنَّكَ و او جواب میداد سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي و پیش
آیت تالیه تمهید عذر رسول و مومنان میکند که چون ایشان قبل النهی استغفار کرده بدان مواخذه نخواهد بود وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نیست خدای که
قومی را ضایع و تباه گرداند یا ایشان را گمراه گیرد چنانچه اهل ضلالت را بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ پس از آنکه راه نمود ایشان را باسلام حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتیکه روشن کند
بر ایشان مَا يَتَّقُونَ آنچه واجبست که از آن پرهیز کنند و گفته اند این آیت در شان جمعیست که قبل از تحویل قبله در گذشتند یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل
نوشیدند میفرماید که بر ایشان از آن کارها که کرده اند گرفت نیست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از احوال اهل ایمان عَلِيمٌ داناست
إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَهُ مراوراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند یُحْيِي
زنده گرداند مردگان را وَيُمِيتُ و میراند زندگان را وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را ای مومنان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ کارسازی وَلَا
نَصِيرٍ و نه یاری و نه مددگاری و میشاید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدا را پرستش کنید که شما را بغیر او متولی امری نیست که حکم عقاب
از شما دفع کند و مددگاری نی که عذاب از شما باز دارد لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بدرستیکه توبه پذیرفت خدای و بقبول توبه باز گشت عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر خود که بجهت
اذن او مر منافقان را در تخلف یا بیان تبرئه ذمه حضرت پیغمبر میکند از تعلق بذنوب کما قال لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر یا آخر یا بعث

بر تو یعنی هیچ نیست که محتاج توبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر و اصحاب او چه هر کس را مقامی ست که مادون آن به نسبت وی منقص خواهد بود پس توجه بمادون گناه است
کاران توبه لازم باشد و من یعنی + وانی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة + اشارت بدین ست و نزد محققان این معنی مناسب مرتبه حضرت رسالت
منقبت نیست چه توجه آنحضرت بغیر حق متصور نبوده پس اولی آن میگوید ذکر توبه نبی برای آنست تا که مقدمه توبه امت باشد و توبه تابع بمقدمه التصحیح
پذیره برهر تقدیر در پذیرفت خدای توبه را از پیغمبر وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ و از مهاجران و از انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوه تبوک را
تطلع نه لغنا دالَّذِينَ اتَّبَعُوهُ آنانکه پیروی کردند مر پیغمبر را فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ در زمان عسرت و تنگی لشکر تبوک را جیش العسرة میگفتند بجهت آنکه عسرت
عظیم بود هم در مرکب که هر ده تن یک شتر داشتند و هم در توشه که هر دو کس روزی یک خرما بسر می بردند و هم در آب که با وجود قلت مراکب شتر را میکشتند
و رطوبات اجوات و امعای آن دهن خویش را تر میساختند و هوا بغایت گرم میگذشت پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که درین زمان تنگی متابعت
حضرت میکردند مِن بَعْدِ مَا كَادَ از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت يَزِيغُ میل کند و از جای برود قُلُوبُ فَرِيقٍ دلهای گروهی مِّنْهُمْ
از ایشان یعنی کاردان رسیده بود که جمعی از جهاد باز گردند یا از متابعت رسول دست باز دارند بواسطه شدت و مشقت ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس خدای
در گذشت ازانانکه قلوب ایشان را ثبات بر ایمان میل کرده بودند إِنَّهُ بِهِمْ بدرستیکه خدای بر ایشان رَءُوفٌ بسیار رافت چون توبه کردند رَّحِيمٌ
مهربانست تفضل بر ایشان وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا و دیگر توبه داده بخشیدران سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزوه و امر ایشان
موقوف بحکم الهی بود ازین در یافت که هم کعب و هلال و مراره در تاخیر افتاده و حضرت رسالت پناه حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه نماید و بعد از چهل
روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال بخدمت وی آمد که مردی پیر ضعیف بود نامزد گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان تنگ آمد حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ
تا وقتیکه تنگ شد عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بر ایشان زمین بِمَا رَحُبَتْ با وجود گشادگی و وسعت و این کنایت از شدت حیرت و نهایت پریشانی ست وَضَاقَتْ
عَلَيْهِمْ و تنگ شد بر ایشان أَنفُسُهُمْ دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتیکه فرح و انس را در آن راه نبود وَظَنُّوا و دانستند أَن لَّا مَلْجَأَ آنکه پناهی
نیست مِنَ اللَّهِ از خشم خدای إِلَّا إِلَيْهِ مگر هم بوی و آمرزش خواستن از کرم وی ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس چون درماندند و بیچارگی خود دانا شدند توفیق توبه
داد خدای ایشان را لِيَتُوبُوا تا توبه کردند و بحق باز گشتند و مقرر ست که تا او توبه توفیق ندهد و رقم قبول نکشد توبه هیچ تائب درست نبود **رباعی** گر لطف تو
یاری نه نماید رنگست + هم توبه شکسته است و هم پیمان سست + چون توبه بامید پذیرفتن تست + تا توبه پذیری نشود توبه درست + القصه بعد از پنجاه روز این
آیت فرود آمد و توبه ایشان پذیرفته گشت إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست قبول کننده توبه از تائبان الرَّحِيمُ متفضل است برحمت بر ایشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ١٤ ع ٨
آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه مومنان بترسید از خدای و مثل این فعل که مخالفت امر باشد معاودت مکنید وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و باشید با راستگویان در اقوال
خود چون کعب بن مالک و آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر باطل نیاوردند و بسبب راستی که من صدق نجا + دولت نجات یافتند **نظم**
از کجا یافتی کلیم و کاستی + از همه عمر رستی اگر راستی + راستی خویش نهان کس نکرد + بر سخن راست زیان کس نکرد + و گفته اند خطاب باهل کتابین ست یعنی ای
گرویدگان بموسی و عیسی بترسید از مخالفت محمد و باشید با صادقان که اصحاب حیار و امت بزرگوار اویند مَا كَانَ سزاوار نیست و نشاید لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ مر اهل
مدینه را وَمَنْ حَوْلَهُم و آنانکه گرداگرد ایشان اند مِّنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان أَن يَتَخَلَّفُوا که تخلف کنند و باز پس روند عَن رَّسُولِ اللَّهِ از حکم رسول خدای
مراد نهی ست در صیغه نفی و تخصیص اهل مدینه و حوالی آن بجهت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آن حضرت بطرف تبوک وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ
و نه رسد ایشان را که رغبت کنند بنفسهای خود عَن نَّفْسِهِ از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند و خود را بر طرف دارند از کشیدن آن رنجها که او
میکشد مرویست که ابوخیثمه انصاری در مدینه مانده بود و بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسالت پناه گذشت روزی بخانه خود در آمد و آن روز
بغایت گرم بود او دو زن داشت و زن وی هر یکی در عریشی نشسته بودند و آن را رفته و آب زده و کوزه های آب سرد مهیا ساخته و طعامهای نیکو
ترتیب نموده و ابوخیثمه بر در سرایش ایستاده در زنان نگریست و آن ترتیب ملاحظه نمود و گفت روا باشد که رسول خدای در بیابان بشدت و حرارت و باد

گرم درمانده بود و ابوخیثمه در سایه خنک آب سرد و طعام لذیذ حاضر و با زنان خوبروی خوش معاشرت کند بخدای سوگند خورد که در هیچ عریش نیایم و از پی رسول خدا
روم تا آنکه بدان حضرت ملحق شوم پس ترک زاد برداشت و روی براه آورد و در منزل تبوک بمعسکر همایون ملحق شد ذلک آن وجوب متابعت و ترک
مخالفت بانهم بسبب آنست که ایشان چون با رسول باشند لا یصیبهم نرسد ایشانرا ظمأ تشنگی ولا نصب رنجی ولا مخمصة گرسنگی فی سبیل الله در راه
خدا ولا یطؤن و سپرند موطئا جائی از اماکن کفار بسم اسپ یا کف ستر یا پای خود سپردنی که آن یغیظ الکفار خشم آرد کافران را ولا ینالون و نیابند
من عدو نیلا از دشمن هیچ یافتنی از قتل و اسر و نهب و کسر و هزیمت و جراحت الا کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان به عمل صالح بدان کرداری شایسته
یعنی سبب هر یک از اینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس فرموده که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان در آید هفتاد حسنه در دیوان ایشان نویسند ان الله لا یضیع
بدرستیکه خدای ضائع نمیگرداند و تباه نمی کند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را یعنی مجاهدان را ولا ینفقون و نفقه نکنند نفقة صغیرة نفقه اندک
و خرد چون علاقه تازیانه یا نعل اسپی یا صاع خرمائیکه صدقه کرد چون ابو عقیل رض ولا کبیرة و نه نفقه بزرگ چنانچه ذو النورین و عبد الرحمن بن عوف رض ولا
یقطعون و قطع نکنند در سیر خود وادیا هیچ مجری آب و سیل را مراد زمین است یعنی هیچ زمین را قطع نکنند الا کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان ثواب آن و
آن نوشتن برای حیثیت لیجزیهم الله تا جزا دهد خدای تعالی ایشان را احسن ما کانوا یعملون نیکوترین آنکه در راه حق عمل میکردند و چون احسن را جزا دهند
جزای حسن نیز بدان الحاق کنند بحکم توفیر اجر و تکثیر آن و در تبیان فرموده که اگر مثلا غازی را هزار طاعت باشد و یکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه آنرا
ثوابی عظیم دهد و نه صد و نود و نه دیگر را بالتطفیل آن قبول کند و هر یک را برابر آن ثواب ارزانی دارد تا کرم او به نسبت مجاهدان بر همه کس ظاهر گردد بیت
مجاهدان شرف این چنین از آن دارند + که در غزا کمر جهد بر میان دارند + آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مومنان جازم
شدند بر آنکه چون نفیر جهاد بر آید تمامی عازم حرب شوند این آیت آمد و ما کان المؤمنون و روا نیست و نشاید مومنان را لینفروا آنکه بیرون روند بغزا
کافة همه ایشان چه امر معیشت مختل میماند فلولا نفر پس چرا بیرون نرود یک کس یا دو تن یا بیشتر من کل فرقة منهم از هر جمعی کثیر از ایشان مراد
قبیله و اهل بلد طائفة گروهی که بجهاد روند و باقی توقف نمایند لیتفقهوا تا طلب دانش کنند فی الدین در دین و فقه آموزند از عبد الرزاق بن همام مرویست
که مراد اصحاب حدیث اند ولینذروا و تا بیم کنند قومهم گروه خود را اذا رجعوا الیهم چون باز گردند از غزوه بسوی ایشان لعلهم یحذرون شاید که
ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده میشوند از آن یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید قاتلوا الذین کارزار کنید با آنکه یلونکم نزدیک شما
اند من الکفار از کافران یعنی دیگران قتل یهود که در حوالی مدینه میباشند و گفته اند اهل روم مراد است که در ولایت شام بودند و شام قریب مدینه است و بهر
تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک ولیجدوا و باید که یابند کافران فیکم غلظة در شما درشتی یعنی سختی خود یعنی عنفی در مقاتل قبل از وقوع قتال
یا شدتی و صبری در مقاتله یا شجاعتی در حین محاربه واعلموا ان الله و بدانید که خدای مع المتقین با پرهیزگارانست بحفظ و اعانت و نصرت در فتوحات
مذکور است که حق سبحانه و تعالی مومنان را بقتال کفار اقرب میسر باید و هیچ دشمنی از نفس اماره کافر نعمت تر نیست و نزدیکترین دشمنان تو او ست
که + اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک + پس اشتغال بقتال او که عبارت از جهاد اکبر است اولی و انسب می نماید + و الیه اشارة فی المثنوی المعنوی
مثنوی ای شهان کشتیم ما خصم برون + ماند خصمی زو بتر اندر درون + قد رجعنا من جهاد الاصغریم + با نبی اندر جهاد اکبریم + سهل شیری
دان که صفها بشکند + شیر آن را دان که خود را بشکند + و اذا ما انزلت سورة و چون فرستاده شود سورة پاره از قرآن فمنهم من یقول پس از ایشان منافقان
کسی هست که گوید با منافقان دیگر از روی انکار و استهزاء یا ضعفای مومنان گوید ایکم زادته کیست از شما آنکه بیفزود او را هذه ایمانا این سوره
گرویدنی یعنی آن کس کدام است که این سوره ایمان او را زیادت کرد فاما الذین آمنوا پس اما آنانکه گرویده اند براستی فزادتهم ایمانا پس زیادت
کرد این سوره ایشان را یقین و ثبات در دین یا چون زیادت شد علم بواسطه تدبر در این سوره ایمان در این سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسورهای دیگر
وهم یستبشرون و ایشان شادمان میشوند بنزول آن بسبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع حال ایشانست و اما الذین فی قلوبهم مرض

ترجمه

واما آنانکه در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق و حسد و حقد و بغض اسلام ست فَزَادَتْهُمْ پس زیاده میکند آن سوره ایشان را رِجْسًا اِلٰی رِجْسِهِمْ شکی ضموم بشک ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره انضمام یافت بدان شک یا بیفزود کفر ایشان بر کفر وَمَاتُوْا و بمردند یعنی استحکام یافت این صفت در ایشان تا وقتیکه بمردند وَهُمْ کٰفِرُوْنَ و ایشان کافران بودند اَوَلَا یَرَوْنَ آیا نمی بینند این منافقان اَنَّهُمْ یُفْتَنُوْنَ که ایشان مبتلا میشوند باصناف بلیات از مرض و قحط و غیر آن یا بنفاق و کذب ایشان ظاهر میشوند بر مسلمانان فِیْ کُلِّ عَامٍ در هر سالی مَّرَّةً اَوْ مَرَّتَیْنِ یکبار یا دو بار ثُمَّ لَا یَتُوْبُوْنَ پس توبه نمیکنند از نفاق وَلَا هُمْ یَذَّکَّرُوْنَ ○ و نه پند میگیرند وَاِذَا مَآ اُنْزِلَتْ و چون فرود آید سُوْرَةٌ سوره از قرآن که دران عیب ایشان مذکور بود نَّظَرَ بَعْضُهُمْ نظر کنند بعضی از ایشان اِلٰی بَعْضٍ بسوی برخی دیگر یعنی بچشم یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و سخریه بدان سوره یا از راه خشم و سخط با استماع عیوب خود یا تغامز عیون ادا می کنند بقرار از مجلس و باهم گویند هَلْ یَرٰىکُمْ مِّنْ اَحَدٍ آیا می بیند یکی از مسلمان شما را اگر از مجلس بیرون روید پس اگر کسی بیند اقامت کنند و اگر نه بیند برخیزند ثُمَّ انْصَرَفُوْا پس بازگردند از مجلس پیغمبر صَرَفَ اللّٰهُ بگرداند خدای قُلُوْبَهُمْ دلهای ایشان را از فهم قرآن یا از قبول ایمان واضح آنست که از همه نیکوئیها ، این کلام خبرست و احتمال دعا دارد یعنی بگرداناد خدای دلهای ایشان را از خیرها بِاَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان قَوْمٌ لَّا یَفْقَهُوْنَ ○ گروهی اند که فهم نمیکنند و در نمی یابند حق را لَقَدْ جَآءَکُمْ هر آینه بدرستی و راستی که آمد بشما ای آدمیان رَسُوْلٌ فرستاده بحکم خدای تعالی مِّنْ اَنْفُسِکُمْ از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطت نمائید و افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما ای اعراب رسولی از شما که بلغت شما یا از قبیله شما ابن عباس فرمود که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی رشته قرابتی پیوسته بود بدان و در قراءت شاذه + من انفسکم بفتح فا خوانده یعنی فاضلترین و شریفترین شما هم در نسب و هم در حسب عَزِیْزٌ عَلَیْهِ دشوار و سخت بود بر وی مَا عَنِتُّمْ آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده و آنرا صفت رسول دانند و معنی + علیه ما عنتم + برین فرود آرند که بر دست اوست آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار آن بر دست روز قیامت که بشفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند بیت نماند بعصیان کسی در گرو + که دارد چنین سیدی پیش رو + اگر دفتر از گنه پاک نیست + چو او عذرخواهست بود باک نیست + حَرِیْصٌ عَلَیْکُمْ صفت دیگرش آنست که حریص ست بر اسلام شما بِالْمُؤْمِنِیْنَ بگرویدگان رَءُوْفٌ رَّحِیْمٌ ○ مهربانست و بخشاینده حق سبحانه هیچ پیغمبر را یکجا بدو اسم از اسمای خود اختصاص نداد مگر پیغمبر ما را چه فرمود که + ان الله بالناس لرؤف رحیم + و درباره او گفت بالمؤمنین رؤف رحیم + و کیفیت تفضیل آنحضرت بر انبیای دیگر ع اینست فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمانبرداری فَقُلْ حَسْبِیَ اللّٰهُ پس تو بگو بسنده است مرا خدای که شر شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی بحق مگر وی عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ بر وی توکل کردم و کار خود با وی گذاشتم وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ ○ و اوست خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم ست یا عرش که قبله دعا و مطاف ملائکه باشد اشارت بکمال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آنخدای که عرش را بدان همه عظمت که هشت هزار رکن دارد و در روایتی سیصد هزار قاعده و از قاعده تا قاعده سیصد هزار ساله راه و همه آن مملو از حافات و صافات بقدرت کامله نگاه دارد قادرست که ترا از شر منافقان در پناه آرد که حافظ بندگان و ملجأ شکستگان اوست ابیات از خواه یار که یار دوست مدد التماس کن زینهار کس که بدست کسی زکار داد و در پناه + چشم دار از ... مطالب لطائف اشارات این دو آیت حواله است بر دقائق جواهر التفسیر والله اعلم و نعم النصیر

ع ۱۷

سورة یونس مکیة بسم الله الرحمن الرحیم ○ وهی مائة وتسع آیات

الٓرٰ حروف مقطع بقول ابن زید بر اسامی سور است و علم الهدی قدس سره فرمود که حق تعالی نام نهد سوره را بسر چه خواهد و گفته اند الر معنی انا الله الرحمن و در بحر الحقائق آورده که هر حرفی اشارتیست از حق بحبیب خود وی میگوید سوگند میخورم بآلای من بر تو در ازل و بلطف من با تو در وجود و برأفت من بر تو در ابد جواب قسم چیست تِلْکَ این سوره اٰیٰتُ الْکِتٰبِ الْحَکِیْمِ ○ آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت ست یا محکم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه رقم نسخ بر وی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود ابن عباس فرمود که چون اساس نبوت محمدی تاکید یافت و حضرت عزت جل شانه او را برسالت اختصاص داد منادید قریش اظهار انکار نموده گفتند عجب است که حق تعالی بعالمیان از آدمیان رسول فرستد و از جمله ایشان یتیم ابوطالب را اختیار کند حق سبحانه فرمود اکان

للناس یا هست مر مردمان را عجباً تعجبی أن اوحینا آنکه وحی کردیم إلی رجل منهم بسوی مردی از جنس ایشان و از قبیله ایشان و مضمون وحی اینست
أن أنذر الناس آنکه بیم کن مردمان را از عقوبات الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچ کس خالی از صفتی نباشد که او را از آن باید ترسید الا اشارا نادر + و تخصیص کرد
بشارت را با اهل ایمان چه کفار را صفتی که بسبب بشارت باشد نیست پس فرمود وبشر الذین آمنوا و مژده ده آنان را که گرویده اند أن لهم بآنکه مر
ایشان راست قدم صدق یعنی خیر و نیک عند ربهم نزد خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند مراد از قدم صدق سابقه ازلی است که حق
سبحانه تعالی وعده داده است و داده درجات موصلان و سالکی گوید که مقام صدقست که در روی دل و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعای ملائکه
در باره ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف میرسد یا ولد صالح که پیش از ایشان در گذشته یا تقدیم حق سبحانه
این امت را بالطاعت چنانچه فحوای نحن الآخرون السابقون + از آن خبر میدهد یا شفیع صدق که حضرت رسالت پناه است و در عین المعانی
فرموده که حضرت پیغمبر را از قدم صدق پرسیدند فرمود که هی شفاعتی توسلون بی الی ربکم + و مقرر است که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیلی برای
آمرزش برابر شفاعت آنحضرت نیست شعر گهی کم شفاعت عاصی عذرخواه + دل بامید آن کرم افتاده در گناه + قال الکافرون گفتند کافران دیدگان
بعد از آمدن پیغمبر بایشان و نمودن خوارق عادات إن هذا بدرستیکه این مرد لساحر مبین جادوییست آشکارا إن ربکم الله بدرستیکه پروردگار شما
الله است الذی آنخداوندی که بقدرت بیچون و حکمت بیچون خلق السموات والأرض بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرگترین اجسام این عالم اند في ستة أيام
در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقات است یدبر الأمر میسازد امر کائنات را بر مقتضای
حکمت یا تقدیر میکند بودنیها را چنانکه میخواهد ما من شفیع نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت إلا من بعد إذنه مگر پس از دستوری دادن
خدای مرا و را در شفاعت این کلام رد شفاعت آلهه است و اثبات شفاعت ماذون ذلکم الله آن خداوندی که موصوفست بصفات خلق و تدبیر و استیلا
ربکم پروردگار شماست نه غیر او و هیچ غیر او در این صفتها شرکت نیست فاعبدوه پس او را یگانگی پرستید أفلا تذکرون آیا پند نمیگیرید تا بدانید
که مستحق عبادت او ست نه معبودان شما إلیه بسوی اوست مرجعکم جمیعا بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب سوال او را
وعد الله وعده داد شما را خدای وعده دادنی حقا راست و درست إنه یبدأ الخلق بدرستیکه خدای تعالی که در اول بیافرید خلق را ثم یعیده پس
بعد از مرگ زنده گرداند ویرا و مقصود از بدو و اعاده ثواب و عقاب است چنانچه فرموده است لیجزی الذین آمنوا تا جزا دهد آنان را که گرویده اند وعملوا الصالحات
و عملهای پسندیده کرده اند بالقسط بعدل خود یا مکافات کند ایشان را بالعدل یعنی برعایت عدل که در امور فرموده باشند یا بایمان ایشان چه ایمان عدل قویست
و ورای آن شرک ظلم عظیم و این وجه برای مقابله وجه است چه اردات میکند این کلام را بقوله والذین کفروا و آنانکه کافر شدند لهم شراب من حمیم
مر ایشان راست آشامیدنی از آب گرم در دوزخ که چون بخورند احشا و امعای ایشان پاره پاره گردد وعذاب ألیم و دیگر ایشان را بود عذابی دردناک بجهت
بما کانوا یکفرون بسبب آنکه بودند بخدای و رسول کافر میشدند هو الذی اوست آن خداوندی که بقدرت کامله جعل الشمس گردانید
آفتاب را ضیاء خداوند روشنی والقمر نورا و ماه را خداوند نور علما برآنند که اگر روشنی بالذات باشد ضیاست و اگر بالعرض باشد نورست و در
انوار آمده است که حق سبحانه درین آیت تنبیه فرموده بآنکه آفتاب بذات خود منیرست و قمر بعرض منیر میشود و آن بمقدار مقابله اوست با شمس چنانچه در علم هیئت
مبین شده وقدره منازل و تقدیر کرد هر یک را از شمس و قمر منازل را منازل برای سیر ایشان و اشهر است که تقدیر کرد برای قمر منزلها بیست و هشت که
بعلین مشهورست و قمر قریب بشبانروزی قطع منزلی میکند لتعلموا تا بدانید عدد السنین شمار سالها و چون سال مشکل بر ماهها باشد و کرماه مکرر والحساب
و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها در معاملات و مهمات خود ما خلق الله ذلک نیافرید خدای این که مذکور شد إلا بالحق مگر براستی و
سازی و گویند با مصاحب لام است یعنی برای بیان حق یفصل الآیات روشن میکند و تفصیل میدهد یعنی خدای بیان میکند دلائل قدرت خود لقوم یعلمون
برای گروهی که میدانند یعنی در آن اندیشه میکنند و از آن نفع میگیرند إن في اختلاف الليل والنهار بدرستیکه در آمد و شد شب و روز از پی یکدیگر یا در اختلاف

ایشان نبود ظلمت وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ و در آنچه آفرید خدای فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینها از انواع بودنیها لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع
و وحدت او و کمال علم و نفاذ قدرت او لِّقَوْمٍ يَّتَّقُوْنَ مر گروهی را که ترسند از عواقب احوال و خواتیم امور یعنی از مآل حال خود و معاد بر اندیشند و از هول
حشر ترسان گردند چه آن اندیشه و خوف باعث بود مر ایشان را به تفکر و تدبر اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه لَا يَرْجُوْنَ امید ندارند لِقَآءَنَا دیدار ما را یعنی منکر
آخرت را که محل لقاست وَرَضُوْا و خوشنود شوند بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا و بسند بدان را وَاطْمَاَنُّوْا بِهَا و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را
بلذات محسوسه و زخارف فانیه مقصور گردانیدند و از نعیم جنانی و لذتهای جاودانی غافل شدند یا آنکه در دنیا ساکن گشتند بر وجهی که گویا هرگز ایشان را از اینجا
رحلت نخواهد بود و ندانستند که لحظه لحظه دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت رباعی آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست + پنداشت که مهلتی و تاخیری
هست + گو خیمه مزن که میخ میباید کند + گو رخت منه که بار میباید بست + وَالَّذِيْنَ هُمْ و آنانکه ایشان عَنْ اٰيٰتِنَا از آیات کتاب ما و از دلائل صنع ما غٰفِلُوْنَ ناآگاهان
و بیخبرانند اُولٰٓئِكَ آن گروه که یاد کرده شد مَاْوٰىهُمُ النَّارُ جای بود ایشان دوزخ است بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ۝ بآنچه بودند کسب میکردند از معاصی یعنی کفر
و شرک و نفاق اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و بکردند کارهای شایسته يَهْدِيْهِمْ رَبُّهُمْ راه نماید ایشان را پروردگار ایشان
در آخرت بِاِيْمَانِهِمْ بنور ایمان ایشان راه بهشت یا بسبب ایمان ایشان از راه نماید بسلوک سبیلی که مودی باشد بادراک حقائق تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهٰرُ میرود
از زیر مساکن ایشان جویهای آب فِيْ جَنّٰتِ النَّعِيْمِ در بوستانهای با نعمت دَعْوٰىهُمْ خواندن بهشتیان مر خدای را فِيْهَا در بهشت و فتیکه آنچه آرزوی
ایشان باشد طلبند آنست که گویند سُبْحٰنَكَ اللّٰهُمَّ پاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و این ذکر رحمت تلذذ بوده نه برای عبادت و چون این کلمه گویند آنچه اشتهای ایشان
بود نزد ایشان حاضر گردد وَتَحِيَّتُهُمْ و درود ایشان با یکدیگر فِيْهَا در بهشت یا درود حق یا تحیت ملائکه بر ایشان سَلٰمٌ سلام بود وَاٰخِرُ دَعْوٰىهُمْ و آخر دعای ایشان
اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ آن باشد که گویند حمد مر خدای را رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ که پروردگار عالمیان است و گفته اند چون مومنان بهشت در آیند انوار عظمت و کبریای ع
حضرت عزت مشاهده کنند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال بگشایند و ملایک یا حق سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات مکرم دارند
و وظائف حمد و ثنای الهی بجای آورده چشم کرام بصفات الکلام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشان را از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید قطعه ذوق نام عاشق
مشتاق را بهار بهشت جاودانی خوشتر است + گرچه در فردوس نعمتها بسی ست + وصل او از هرچه دانی خوشتر است + در عین المعانی آورده که یکی از بزرگیان
حرم محترم سید عالم بند اسیری را سست گردانید و آن اسیر بگریخت حضرت رسالت پناه خبر یافته بر تخفیف کننده نفرین فرمود حق سبحانه آیت فرستاد که وَلَوْ
يُعَجِّلُ اللّٰهُ و اگر تعجیل کند خدای لِلنَّاسِ الشَّرَّ برای مردمان باجابت دعای بد اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ چنانچه شتافتن ایشانست بسرعت اجابت دعا
خیر لَقُضِيَ اِلَيْهِمْ هر آینه رانده شود بسوی ایشان اَجَلُهُمْ اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر دعای بد ایشان را زود در اجابت کنیم چنانچه دعای
خیر ایشان را استجابت میکنیم ایشان زود هلاک شوند حضرت رسالت پناه فرمود که خدایا من میگیرم نزدیک تو عهدی که خلاف نخواهی فرمود
بدرستیکه من بشرم پس هر مومنی که او را برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا زخم زنم آن را در باره او دعای خیر گردان و سبب پاکی او ساز از گناهان و وسیله قربی
که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو و بعضی مفسران برانند که کفار بنزول عذاب استعجال مینمودند این آیت آمد که ما در عذابی که ایشان می طلبند تعجیل
نمیکنیم فَنَذَرُ الَّذِيْنَ پس میگذاریم آنان را که لَا يَرْجُوْنَ امید ندارند لِقَآءَنَا دیدار ما را یعنی بحشر نمی گروند و رجا بمعنی خوف نیز می آید یا نمی ترسند
از ما در روز بعث و نشور فِيْ طُغْيَانِهِمْ در گمراهی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشان را تا در ضلالت يَعْمَهُوْنَ ۝ سرگردان
میروند وَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ الضُّرُّ و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد مطلق کافرست یا ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه و بر هر تقدیر چون
ضرری بوی رسد دَعَانَا بخواند ما را باخلاص لِجَنْۢبِهٖٓ و فتیکه تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از رنج اَوْ قَاعِدًا یا نشسته
اَوْ قَآئِمًا یا ایستاده و فائده تردید تعمیم دعا باشد در جمله احوال یا برای اصناف آلام و مضار فَلَمَّا كَشَفْنَا پس چون برداریم و ببریم عَنْهُ از او ضُرَّهٗ رنج
و مضرت او را بحسب اخلاص او در دعا مَرَّ برود بر همان راهی که بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا و دیگر بدان رجوع نکند كَاَنْ لَّمْ يَدْعُنَآ گویا که او

خوانده است ما را الی ضرٍّ مسّه بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود کذلک زین همچنین آراسته شده است للمسرفین مر اسراف کنندگان را که از حد
تجاوز نموده اند ما کانوا یعملون آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و مناهی عمل میکنند ولقد اهلکنا القرون مر
بدرستیکه ما هلاک کردیم اهل قرنها را من قبلکم پیش از شما ای اهل مکه لما ظلموا آن هنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران وجاءتهم و حال آنکه آمده بودند
بدیشان رسلهم رسولان ایشان بالبینٰت بحجتهای روشن یا معجزهای ظاهر وما کانوا لیؤمنوا و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی در مدت
ماندندی بجهت فساد استعداد و در یافتن خذلان الهی مر ایشان را کذلک همچنین که ایشان را جزا دادیم بهلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نجزی القوم المجرمین ۵
جزا خواهیم داد گروه مشرکان را از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما می کنند ثم جعلنٰکم پس گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد بشما مبعوث ست خلٰئف
فی الارض خلیفهای گذشتگان در زمین من بعدهم پس از قرون که هلاک شده اند لننظر تا ببینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب
که شما کیف تعملون چه گونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما معامله کنیم بمقتضای اعمال شما + ان خیرا فخیر وان شرا فشر + قطعه جز آئینه عمل ست گوئی
که در وی هر چه کردی مینماید + اگر کردی نکوئی نیک بینی + وگر بد کرده بد بیتت آید + در خبرست که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه گفتند
آیتی بیار که سادات عرب را از عبادت لات و عزی باز دارد و دم تان در آن نه بود حق سبحانه فرمود واذا تتلٰی علیهم و چون خوانده شود بر مشرکان آیاتنا
آیتهای ما یعنی قرآن بیّنٰت در حالتیکه واضح ست قال الذین گویند آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند برسیدن بما یا نمی ترسند از وعید ما یعنی
مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر را ائت بقرءان بیار قرآنی غیر هٰذا بجز اینکه بر ما میخوانی یعنی کتابی که در ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب
و سب آلهه ما نباشد او بدّله یا تبدیل ده قرآن را یعنی بجای آیت عذاب آیت رحمت وضع کن و غرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت هوای
ایشان کند و ایشان او را الزام کنند حق سبحانه تعالی فرمود که قل بگو ایشان را ما یکون لی نمی سزد و نالیست مرا ان ابدّله آنکه تبدیل کنم قرآن را
من تلقای نفسی از قبل نفس خود یعنی بخود نمی توانم که آن را تغییر کنم بی وحی و در آن بزیادت
وکم تصرف نمایم ان اتبع متابعت نمیکنم الا ما یوحٰی الی مگر آن چیزیرا که وحی کرده شود بسوی من از حق تعالی
بزیادت و نقصان آن انی اخاف بدرستیکه من می ترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم بپروردگار خود به تبدیل قرآن عذاب یوم عظیم ۵ عذاب
روزی بزرگ را که قیامت ست قل لو شاء الله بگو اگر خواستی خدای ما تلوته نخواندمی آنچه بر من نازل شده است علیکم بر شما ولا ادرٰکم به
و نیز شما را دانا نکردی خدای بقرآن لیکن از فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شما را بواسطه تلاوت من بفهم آن فقد لبثت پس بدرستیکه من درنگ
کردم فیکم در میان شما عمرًا عمری دراز که مقدار چهل سال بود من قبله پیش از نزول قرآن یعنی دران مدت که مبعوث نبودم من قرآن
میخواندم و نه شما بدان دانا بودید افلا تعقلون ۵ آیا چرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید که کسی که چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی نموده و بجای
مصاحبت نفرموده این زمان کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب از مثال بلاغت آن حیران اند و بلغای دیوان ادب از کمال فصاحت آن انگشت
تحیر بدندان گزیده هر آئینه بتامل درین صورت استدلال میتوان نمود بر آنکه ابداع کلامی چنین از مردی چنان خارق عادتست پس قرآن معجزه
رسالت و دلیل سعادتست + مثنوی + امی و دانا بعلم مردان + راند رقم بر ورق کاف و نون + بی قلم و کاغذ و آب سیاه + معجزه آورده وحی اله + بی خط و قرطاس
ز علم ازل + مشکل لوح و قلمش گشت حل + مضمون آیت سابق آنست که من افترا کنم بر خدای به تغییر و تبدیل قرآن و شما افترا کنید که قرآن را
کلام من میدانید فمن اظلم پس کیست ستمکار تر ممن افترٰی از کسیکه افترا کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی او کذب بایٰته
یا تکذیب کند آیتهای او را و تبرا کند انه بدرستی که لا یفلح المجرمون ۵ بدرستیکه نجات نیابد جرم کاران یعنی کافران و یعبدون و می
پرستیدند من دون الله بدون خدای ما لا یضرهم چیزی را که ضرر نه رساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند ولا ینفعهم و سود هم نرساند
بدیشان اگر همه اوقات بپرستش او ایشان صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد را اصلا نفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکه معبود باید که

قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان با امید جلب نفع و دفع ضر او را پرستند وَيَقُولُونَ و میگویند عبده اصنام هٰؤُلَاءِ این بتان
شُفَعَاؤُنَا شفیعان ما اند عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت میکنند و از خدای تعالی درخواست مهمات ما کفایت کنند یا اگر
رجعت و حشر باشد چنانچه معتقد بعضی از ایشان بود ما را از خدای تعالی درخواست کنند و از عذاب برهانند قُلْ بگو أَتُنَبِّئُونَ اللّٰهَ آیا خبر میکنید خدای را استفهام
توبیخست بِمَا لَا يَعْلَمُ بآن چیزی که نمی داند فِي السَّمٰوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین انتفای علم بجهت انتفای معلوم است یعنی شما
میگوئید که خدای را شریک هست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خداوند که عالمست بجمیع معلومات این را نمیداند پس معلوم شد که شریک نیست
و شفاعت نخواهد بود و گویند که کلمه یعلم صلة است معنی آنکه خبر میکنید خدای را بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک باری سُبْحَانَهُ پاکست
خدای وَتَعَالٰى و برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه ایشان شریک او میدارند وَمَا كَانَ النَّاسُ و نبودند مردمان إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً مگر امتی یگانه یعنی
متفق بودند بر دین اسلام در زمان آدم یا بعد از واقعه طوفان که جز نوح و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند بر کفر در زمان بعثت ابراهیم خلیل [illegible]
فَاخْتَلَفُوا پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین اسمعیل متحد بودند پس مختلف شدند
بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیت اختراع کرد وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه است سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ پیشی گرفته است از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی
واقع شده تا تاخیر عذابی که فاصل و فارق باشد میان محقان و مبطلان و اگر نه لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فِيمَا فِيهِ در آن
چیزی که ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق بماندی وَيَقُولُونَ و میگویند معترضان آیا
یعنی مشرکان مکه لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده شد عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ معجزه مِنْ رَبِّهِ از پروردگار او از معجزاتی که ما طلبیم که آن تعبیر انهارست
و اسقاط سما و لواحق آیات در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شدن ان شاء الله تعالی فَقُلْ پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها از عالم غیب ست و
بی تبه إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّٰهِ جز این نیست که علم غیب مر خدای راست شاید که در ضمن انزال آیات مقترحه تا مفسده باشد که باز داشتن آیتها از نزول فَانْتَظِرُوا
پس شما انتظار برید نزول مقترحات را إِنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم تا ببینیم که عذاب بشما می آید یا آیتهای که مطلوب
شماست واقع میشود وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رَحْمَةً صحتی مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ از پس بیماری مَسَّتْهُمْ رسیده
باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط إِذَا لَهُمْ چون در نگری مر ایشان راست مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند در آن و در باره
پیغمبر کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی در یافت بجائی آنکه آن علیه نمود بقدح کلام الهی
جل و علا و قصد حضرت رسالت پناه مشغول شدند بمکاید و حیل تمسک میجستند حق سبحانه فرمود قُلِ اللّٰهُ بگو ای محمد که خدای أَسْرَعُ مَكْرًا زودتر است
در شمار رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما بنزول عذاب بر شما امر خواهد کرد إِنَّ رُسُلَنَا بدرستیکه فرستادگان ما یعنی ملائکه حفظه يَكْتُبُونَ
مینویسند مَا تَمْكُرُونَ آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر خفی شما بر فرشتگان ما پوشیده نیست بر ما کی نهان خواهد بود و مضمون این کلام
تحقیق انتقام ست هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُسَيِّرُكُمْ میراند و قدرت میدهد بقطع مسافت شما را فِي الْبَرِّ در خشکی بمرکب چون اسپ و شتر
وَالْبَحْرِ و در تری بمرکب خشک چون کشتی و زورق حَتّٰى إِذَا كُنْتُمْ تا چون باشید شما فِي الْفُلْكِ در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِمْ و کشتیها میروند با آن که
درویند بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ ببادی خوش که نرم میوزد فائده عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گویا این صورت تذکره است مر غیر مخاطبان
نیز تا تعجب نمایند از حال این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ایشان را باد روانست که باندازه صلاح کشتی می وزد و می رود وَفَرِحُوا بِهَا و
شادمان شدند اهل ایشان بآن باد جَاءَتْهَا ناگاه آید بدان کشتی رِيحٌ عَاصِفٌ بادی سخت و ناموافق که دریا را [illegible] وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ
و بیاید بدیشان موج دریا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج در آید وَظَنُّوا و گمان کنند أَنَّهُمْ أُحِيطَ
بِهِمْ آنکه فرو گرفته است بلا ایشان را از همه جوانب دَعَوُا اللّٰهَ بخوانند خدای را بکشف آن بلا از ایشان مُخْلِصِينَ در حالتیکه پاک گردانندگان

باشد لَهُ الدِّيْنَ ه برای خدا دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه شیطانیه زائل گردد و گویند لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا اگر برهانی ما را مِنْ هٰذِهٖ ازین احوال لَنَكُوْنَنَّ هر آینه باشیم مِنَ الشّٰكِرِيْنَ ه از جمله سپاس دارندگان نعمت نجات را فَلَمَّآ أَنْجٰىهُمْ پس چون بازرهاند ایشان را از آنچه میترسند یعنی خدای ایشان را ازین ورطه نجات دهد و از غرق شدن نگاه دارد إِذَا هُمْ ناگهان ایشان يَبْغُوْنَ فِي الْأَرْضِ ستم میکنند در زمین و میشتابند بهمان کار که بدان بودند از شرک و فساد بِغَيْرِ الْحَقِّ تاکید است یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان چه میدانند که آن عمل باطل اند يٰٓأَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا بَغْيُكُمْ جز این نیست که ستم شما عَلٰٓى أَنْفُسِكُمْ بر نفسهای شماست یعنی وبال آن عاید بشماست مصرع هر که او بد میکند با خود میکند + و گفته اند بَغْيُكُمْ عَلٰٓى أَنْفُسِكُمْ مبتداست و خبر او مَتَاعَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا یعنی آنکه ستم و بیدادی شما برخورداری زندگانی دنیاست یعنی دو سه روزه منفعت ناپایدار است لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را بنصب خوانده مصدر از فعل محذوف دانند یعنی روزی چند برخوردار میشوید برخوردنی از زندگانی دنیا ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما مَرْجِعُكُمْ بازگشت شماست در روز قیامت فَنُنَبِّئُكُمْ پس خبر کنیم شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ه بآنچه هستید که عمل میکردید و مناسب آن پاداش خواهیم داد إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضا و از آن بعد از اقبال كَمَآءٍ مانند آبست یعنی باران که أَنْزَلْنٰهُ فرو فرستیم آن را مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر فَاخْتَلَطَ بِهٖ پس بیامیخت بآن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ گیاه رسته از زمین مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب غاذیه و اثمار و بقول وَالْأَنْعَامُ و از آنچه میخورند چهارپایان چون گیاهها از تر و خشک حَتّٰٓى إِذَآ أَخَذَتِ الْأَرْضُ تا وقتیکه فرا گرفت زمین زُخْرُفَهَا پیرایه خود را وَازَّيَّنَتْ و آراسته شد بغلات گوناگون و ثمرات رنگارنگ وَظَنَّ أَهْلُهَآ و گمان بردند اهل زمین أَنَّهُمْ قٰدِرُوْنَ که ایشان قادرند عَلَيْهَآ بر درودن گیاه و چیدن میوهای آن أَتٰىهَآ آمد بدان زمین أَمْرُنَا عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن در رسید لَيْلًا در شب أَوْ نَهَارًا یا روز فَجَعَلْنٰهَا پس گردانیدیم آن کشت و زرع را حَصِيْدًا تشبیه بآنچه درو ده باشد یا از اصل برکنده كَأَنْ لَّمْ تَغْنَ گویا که هیچ نبود بِالْأَمْسِ دیروز كَذٰلِكَ همچنین که دیدی تمثیل تفصیل کنیم نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ جدا می کنیم و روشن می سازیم دلیل قدرت خود لِقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ ه برای قومیکه تفکر کنند در ضرب المثل و بدان پی برند این تشبیه مرکب است حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال مال آن و ظهور ادبار بعد از وفور اقبال تشبیه میکنند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق می شود چنانچه اول گیاه را صفت صفوت است و آخر صفت کدورت مبدأ دنیا نیز بنوازش دولت است و منتهای آن بگدازش نکبت و حسرت قطعه نگر بآنکه روی زمین فصل نوبهار مانند نقش خانه مانی فریباست + وقت خزان ز برگ ریاحین چو بنگری منقطع شوی که لائق بر باد دادنست + گفته اند که مثل آب باران است و مثل اهل جهان و در وجه تشبیه مال دنیا بآب باران سخنان گفته اند و بعضی اشعار است که تشبیه اموال دنیا و حظوظ آن بآب باران از آن روست که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی فرو آید مال دنیا نیز بجهد و تلبیس و مکر و تزویر جمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید قطعه رزق مقسوم است و از اول مقرر کرده اند هیچکس را بیش از آن حاصل نمیگردد بجهد + هر چه می آید رسد قسمت کم مباش خرسند باش + کانچه خواهی از آسمان نازل نمیگردد بجهد + دیگر آنکه آب باران تا وقتیکه جاری بود بصفت پاکی و پاکیزگی موسوم باشد اما چون در موضعی گرد شد ماند و مدتی یکجا ماند رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته مواد انتفاع از آن منقطع گردد مال دنیا نیز اگر بسبب انفاق بجهان مردان دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساک حبسیان بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی فرمود مثنوی - مال چون آبست تا باشد روان + فیضها یابند از آن اهل جهان چند روزی چون کند یکجا درنگ + گنده و بیحاصلست و تیره رنگ + دور عشرت حمیدی فرموده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران باندازه حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرایش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطه خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز اگر بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بآن مقرون گردد و فواید

آن مدور و نزدیک رسد ما چون روی مازیاد نهد خزانه و انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیلهٔ تفاخر و ادائی با قاصی شود + کلا ان الانسان لیطغی
ان رآه استغنی بیت توانگری کشدت سوی عجب و نخوت و ناز + خوش ست فقر که دارد بدر ز سوز و نیاز + و دیگر آنکه باران چون نهال گل رسد لطافت
و طراوت او بیفزاید و چون بخار زمین گذرد حدت و شوکت او زیادت کند مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید + نعم المال الصالح للرجل الصالح + و
اگر بدست مفسد افتد مادهٔ فساد و عناد او را باز دیاد نهد مثنوی زر محک امتحان آمد گران + نقد حال هر کسی گردد عیان + چون کریمی را بدست افتد
زری + از زرش آسوده گردد کشوری + عام باشد کارساز بیای او + روح بخشد دلنواز بیای او + سفله گر راه یابد سوی گنج + خلق را از وی رساند
سیر رنج + و گفته اند چون آب باران بر زمین قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد مال دنیا نیز یکجا قرار ندارد و با یک کس آرام نگیرد بلکه هر روز بدست
دیگری باشد هر شب با یکی عقد مواصلت ببندد نه عهد او را وفائی نه وفای او را بقائی مثنوی گنج امان نیست درین خاکدان + معرفت فانیست درین
استخوان + کهنه سرائیست بصد جا گرو + کیسه و اندگر و تو بتو + و در تیسیر فرموده که حق تعالی بندگان خود را می خواند بدنیا که محل آفات ست بلکه بسرای
آخرت دعوت میکند که منزل سلامتی از حدثانات ست چنانچه فرموده وَاللّٰهُ يَدْعُوٓا و خدای میخواند بندگان خود را اِلٰى دَارِ السَّلٰمِ بسوی سرای
سلامت و آن بهشت ست یعنی میخواند بعملیکه موجب دخول بهشت بود و بهشت را دار السلام بجهت آن گفت که تحیت ملائکه با اهل آن یا تحیت بهشتیان
با یک دیگر سلام ست یا سلام نام حق سبحانه و تعالی باشد و اضافت بهشت بدان بجهت تعظیم جنان چون اضافت بیت در آن طهرا بیتی باشد برای تکریم
آن در فصول آورده که حق سبحانه بنده را میخواند بسرای که اولش نکاحست و وسطش عنا و آخرش فنا بسرای که مبادیش عطا و میانش رضا و نهایتش
بقاست قطعه واتیه ندعوا آمده آزادی زندانیان + زندانیان غمگین شده گویی بزندان میکشی + شاهان سفیهان را همه در بند زندان میکشند
تو از چه در زندان شان سوی گلستان میکشی + همه را به بهشت میخواند وَيَهْدِىْ و راه مینماید مَنْ يَّشَآءُ هر کرا میخواهد اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ بسوی راه راست
که منتهی بدار السلام باشد و آن اسلام ست یا طریق سنت سید انام ای عزیز دعوت عام ست بدلالت حضرت رسالت پناهی و هدایت خاص ست
وابسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخواند تا کرا میسند قبول نشاید مصرع تا کرا خواهد و میلش بکه باشد + لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوا
مر آن کسان را که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند الْحُسْنٰى مثوبت حسنی و پاداش نیکوست یعنی بهشت وَزِيَادَةٌ و افزونی از پاداش که بطریق
تفضل کرامت فرماید گویند حسنی جزای حسنات ست یکی و زیاده آنکه یکی را ده دهد یا بیشتر یا حسنی مغفرت ست و زیاده خوشنودی حضرت حق ست
در مدارک آورده که زیاده محبت ست در قلوب بندگان یا آنچه در دنیا عطا کند و در آخرت حساب ننماید و گفته اند محالست که اهل بهشت مراد
کند و هرچه خواهند بدیشان ببارد و جمهور محققان برآنند که زیاده لقای حق تعالی ست که کمترین کرم بهشتیان را بدان مکرم سازد وَلَا يَرْهَقُ و
پوشیده نگرداند وُجُوْهَهُمْ روهای بهشتیان را قَتَرٌ گردی و غباری وَّلَا ذِلَّةٌ و نه خواری و رسوائی یعنی اثر مذلت بر بشرهٔ ایشان نباشد اُولٰٓئِكَ آن
گروه محسنان اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ اهل بهشت اند هُمْ فِيْهَا ایشان در آن بهشت خٰلِدُوْنَ جاوید ماندگان اند نعمت از ایشان زوال یابد و دولت
از ایشان انتقال پذیرد بخلاف ارباب دنیا و شیفتهٔ غرور او که در معرض فنا و زوال ست وَالَّذِيْنَ و پاداش آنان که كَسَبُوا السَّيِّاٰتِ کسب کردند
بدیها را چون شرک و کفر و نفاق جَزَآءُ سَيِّئَةٍ پاداش بدیست بِمِثْلِهَا بمانند سیئه که کرده اند نه زیادت بران وَتَرْهَقُهُمْ و میپوشد ایشان را
ذِلَّةٌ خواری و رسوائی یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِّنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاهدارنده
یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز ندارد كَاَنَّمَآ اُغْشِيَتْ گویا که پوشیده شده است وُجُوْهُهُمْ رویهای ایشان قِطَعًا مِّنَ الَّيْلِ پارهای شب
مُظْلِمًا در حالتیکه تاریک بود یعنی سیاه گردد رویهای ایشان از غم و اندوه چون شب تیره اُولٰٓئِكَ آن گروه که کاسب سیئات اند یعنی مشرکان
و منافقان اَصْحٰبُ النَّارِ یاران دوزخ اند هُمْ فِيْهَا ایشان در آن آتش خٰلِدُوْنَ جاوید باشندگان اند یعنی هرگز روی رهائی از عذاب نه دارند
وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ و بترس از آن روزی که حشر کنیم ایشان را جَمِيْعًا همه را ثُمَّ نَقُوْلُ پس گوئیم لِلَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا مر آنان را که شرک آوردند مَكَانَكُمْ

ما ایستید بر جایهای خود انتم و شرکاؤکم شما و شریکان شما که ایشان را می پرستیدید تا ببینید که با شما چه میکنیم فزیّلنا بینهم پس جدا کنیم میان ایشان
کفار و معبودان ایشان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش ایشان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرموده اند حق سبحانه بتان را سخن آرد و قال شرکاؤهم
گویند شریکان ایشان یعنی اصنام ما کنتم ایانا تعبدون ۰ نبودید شما که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش می کردید افرایت من اتخذ الهه
هویه + در تیسیر آورده است که کافران آغاز جدال نموده گویند چنین نیست بلکه شما ما را به پرستش خود امر کرده اید بتان گویند فکفی بالله شهیدا
پس بسنده است خدای گواه بیننا و بینکم میان ما و شما ان کنا بدرستیکه بودیم ما عن عبادتکم از پرستش شما لغافلین ۰ هر آینه بیخبران زیرا که
نمی دیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم نبود هنالک در آن مقام تبلوا بیازماید یعنی بیابد و بچشد کل نفس هر نفسی ما اسلفت آنچه از پیش فرستاده است
از اعمال یعنی نفع و ضرر آن را معاینه ببیند و ردوا و باز گردانیده شوند همه نفسها الی الله بسوی ثواب و عقاب خدای مولیهم الحق خداوند ایشان بر
حقیقت یا متولی امور ایشان براستی و ضل عنهم و گم گردد از کافران ما کانوا یفترون ۰ آنچه بستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و مانند
آن از ایشان سیری نمایند قل من یرزقکم بگو کیست که شما را روزی میدهد من السماء از آسمان که باران میبارد و الارض و از زمین که گیاه
و حبوب و میوه با بدید آرد امن یملک السمع آیا کیست که خداوندی کند گوشها را و الابصار و دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفتها نگاه دارد
و من یخرج الحی و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوانست یا نبات من المیت از مرده که نطفه است یا دانه و یخرج المیت و بیرون آرد مرده را
که نطفه است یا دانه من الحی از زنده که حیوانست یا نبات و من یدبر الامر و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را و آسان کند دشوارهای مردمان را
تعمیم است بعد از تخصیص و چون این سوالها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند فسیقولون الله پس زود باشد که گویند در
جواب این همه که پدید کننده خداست و چون این اقرار بزرگترین حجتی است در ابطال طریق ایشان که اتخاذ اصنام است فقل پس بگوای محمد مر
ایشان را که بعد از این اقرار افلا تتقون ۰ آیا پس چرا نمی ترسید از عقوبت حبیبی خداوندی و بتان را شریک وی میسازید فذلکم الله پس آنکس که او را این
صفتها باشد خداست ربکم الحق پروردگار شماست که ثابت است ربوبیت او بی تباهی که شک را در آن مدخل نبود فماذا پس چه چیز است شما را بعد الحق
بعد از راستی و بیان حق الا الضلال مگر گمراهی فانی تصرفون ۰ پس از کجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک کذلک همچنانکه ربوبیت
حق را سزاوار است حقت سزاوار شد کلمت ربک حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الیم علی الذین فسقوا بر آنان که بیرون رفتند از دائره
اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود انهم برای آنکه ایشان لا یؤمنون ۰ ایمان نمی آرند قل بگو هل من شرکائکم آیا هست از این شریکان شما
یعنی بتان که شرکت خدای می پرستید من یبدؤا الخلق کسیکه آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثم یعیده پس اعاده کند یعنی زنده کند او را بعد از موت و چون
کفار بدان معترف بودند و اعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان اعتراف نمی نمودند حق سبحانه فرمود قل الله بگوای محمد که خدای یبدؤا الخلق
آغاز میافریند خلق را ثم یعیده پس زنده سازدش بعد از فنا فانی تؤفکون ۰ پس از کجا گردانیده میشوید از راه راست قل بگو هل من شرکائکم
آیا هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید من یهدی کسیکه راه نماید از ارسال رسل و ارسال کتب و توفیق نظر در دلائل قدرت یعنی نصب حجج و راه بین کند
تا راه یابد الی الحق بسوی حق که دین اسلام است قل الله بگو که خدای یهدی للحق راه نماید خلق را بجانب حق افمن یهدی آیا هر کس راه نماید
الی الحق بسوی حق احق ان یتبع سزاوارتر است که متابعت کرده شود امن لا یهدی یا آنکس که راه نیابد بخود الا ان یهدی
مگر آنکه راه نمایند او را و در تفسیر زاهدی آورده است که بت پرستان بتان را بر چهار پایان می بستند از جایی بجایی نقل می کردند پس حق سبحانه فرمود که آیا ... راه
نماید یا کسیکه تو او را راه نمائی فما لکم پس چیست شما را و چه بوده است شما را کیف تحکمون ۰ چگونه حکم میکنید که برابری میدهید کسی را که تمام بودی
محتاج نیست با کسی که او تمام محتاج است و یکسان میشمارید عاجز و قادر را حکیم سنائی فرموده مثنوی عجز و قدرت که هر دو ضد انند + عقل کی گویدت که یکسانند
عجز بر خلق میدراند پوست + قادر بر کمال حضرت اوست و ما یتبع و پیروی نمیکنند اکثرهم بیشتری از کافران یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود الا ظنا

مگر گمانی را که مستند است بخیالات واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس غائب بر شاهد و خالق بر مخلوق إِنَّ الظَّنَّ بدرستیکه گمان لَا يُغْنِي بی نیاز گرداند کسی را مِنَ الْحَقِّ از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نخواهد بود و گفته اند ظن که مراد آن بود که بتان باینان از شفاعت خواهند کرد و حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند و بار ندارد از عذاب حق شَيْئًا چیزی إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای تعالی داناست بِمَا يَفْعَلُونَ ۝ بآنچه ایشان میکنند از متابعت بتان بگمان و اعراض از حجت و برهان وَمَا كَانَ نیست و نشاید هَٰذَا الْقُرْآنُ این قرآن با وجود دلائل اعجاز أَنْ يُفْتَرَىٰ آنکه بر بافته شود و کسی نتواند گفت مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی سزا نیست که این سخن مفتری بشر بود وَلَٰكِنْ ولیکن فرستاد خدای تعالی در اتَصْدِيقَ الَّذِي برای تصدیق آنچه بود بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله است وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ و برای بیان آنچه بر شما نوشته شده از اوامر و نواهی لَا رَيْبَ فِيهِ نیست شکی در وی و نشاید که باشد چه آن منزل است مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ از پروردگار عالمیان آیا کفار باین می گروند أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند افْتَرَاهُ در بافته است این کلام را محمد از خود قُلْ بگو اگر این سخن را از خود بر می توان بافت فَأْتُوا پس بیارید شما و برانید بِسُورَةٍ مِثْلِهِ سوره مانند او در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و سرآمد دورانید و اگر بخود شما معارضه نمی توانید کرد استعانت نمائید وَادْعُوا و بخوانید برای معاونت خود بتان را و دانایان سوره بمثل قرآن مَنِ اسْتَطَعْتُمْ هر کرا توانید که از وی یاری خواهید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تا شما را مددگاری کنند لسان رید ماند قرآن إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ اگر هستید راست گویان که محمد از خود میسازد که قرآن یک سوره بیاورند بَلْ كَذَّبُوا بلکه تکذیب کردند و گرویدند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا آن چیزی که فرا رسیده اند بِعِلْمِهِ بدانش آن یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند آنرا مراد آنست که بعد از سماع قرآن و قبل از تدبر در آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند وَلَمَّا يَأْتِهِمْ و هنوز نیامده بدیشان یعنی منکشف نگشت بر ایشان تَأْوِيلُهُ معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان با سرار و دقائق آن نرسید یا تکذیب کردند آنچه دانستند در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید و عقوبت و نیامد بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند و هر آینه خواهد آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصل نخواهد داشت و آن ندامت نفع نخواهد کرد فَرَدِیل از دیدن ایشان گروی الما + چنانچه ترا سود می ندارد + كَذَٰلِكَ همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند انبیای خود را آنکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان فَانْظُرْ پس درنگر بدین كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ۝ انتهای کار ستمکاران و مکذبان و اینها نیز مثل آنها معذب خواهند شد و درین آیت تسلیه حضرت رسالت پناه و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرجست وَمِنْهُمْ و از ایشان کسانی اند که تکذیب میکنند مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی باشد که میگرود بقرآن و تصدیق میکنند و در نفس خود میدانند که حق است ولیکن از روی عناد اظهار نمیکنند وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ و از ایشان کسی بود که نگرود بآن از فرط جهل و نهایت نادانی وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و پروردگار تو داناتر است بِالْمُفْسِدِينَ ۝ به تباه کاران یعنی معاندان که مصر اند بر تکذیب و گفته اند معنی آیت این است که بعضی از قوم تو که ایمان آورند بقرآن و از کفر توبه کنند و بعضی آن باشند که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر بمیرند وَإِنْ كَذَّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر آن اصرار نمایند و ترا از اجابت ایشان نا امید شوی فَقُلْ پس بگوی لِي عَمَلِي مراست جزای کردار من وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ و شماراست پاداش عمل شما أَنْتُمْ بَرِيئُونَ شما بیزارید یعنی ذمه شما بریست مِمَّا أَعْمَلُ از آنچه من میکنم تا از عمل من مواخذه نخواهد کرد وَأَنَا بَرِيءٌ و من بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ ۝ از آنچه شما میکنید یعنی مانع بعمل شما نخواهم شد برد بعضی از علما این آیت بآیة السیف منسوخ است وَمِنْهُمْ و از ایشان یعنی از کفار و در زاد المسیر گوید از یهود مَنْ يَسْتَمِعُونَ کسانی هستند که گوش وا میدارند إِلَيْكَ بسوی تو وقتیکه قرآن میخوانی و امت را احکام شرع می آموزانی تا استهزا کنند آن أَفَأَنْتَ آیا تو تُسْمِعُ الصُّمَّ شنوانی کران را استفهام بمعنی نفیست یعنی بر استماع ایشان قادر نیستی وَلَوْ كَانُوا و اگر چه هستند که با وجود کری لَا يَعْقِلُونَ ۝ در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آن ست که اصم عاقل بطریقه تفرس از طنین صوتیکه لصماخ او رسد استدلال بر چیزی میتواند کرد چون سمع و عقل هر دو مفقود باشند پیداست که حال بر چه منوال بود وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ يَنْظُرُ کسی باشد که نظر کند إِلَيْكَ

ع ۷

بسوی تو و دلائل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از هدایت عنایت چنان محروم است که هیچ چیز از آیات رسالت نمی بیند اَفَاَنْتَ تَهْدِی الْعُمْیَ آیا تو میتوانی که راه نمائی کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان وَلَوْ کَانُوْا لَا یُبْصِرُوْنَ و اگر چه هستند که با وجود عدم بصر نمی بینند به دیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن چشم سر مشاهده دلائل عبارت چشم سر ایشان از آن محروم اند بحصن سخن آنست که نه بینندی نه بیند چه عمی و جهالت در ایشان جمع شده و ممکن است که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزی را که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود اِنَّ اللّٰهَ لَا یَظْلِمُ النَّاسَ شَیْئًا بدرستیکه خدای ظلم نکند بر مردمان هیچ چیزی یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان را وَلٰکِنَّ النَّاسَ اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ ولیکن مردمان تن خویش را ستم کنند بر نفسهای خود و حس عقل که آلة ادراک آیات قدرتست در راهی استعمال نمایند و سامع و نوائد آن در رکات از ایشان عایت گرد نظم چشم از برای دیدن آیات قدرتست + گوش از برای شنیدن اخبار حکمت است + هر که حق نه بیند دیدن کور است و هر که حق نشنود کر است و ملک از آن هم تر بی + وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حشر نمائیم ایشان را یعنی خدای جمع میکند کافران را و از هول آن روز مدت بودن در دنیا و در قبر را ایشان کوتاه نماید کَاَنْ لَّمْ یَلْبَثُوْٓا گویا درنگ نکرده اند اِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ مگر زمانی اندک از روز در تفسیر امام زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیت استدلال نموده گویند که اگر کفار در قبر معذب بودندی مدتی بدین درازی ایشان را ساعتی نمودی و جواب میگوید که این صورت بسبب صعوبت اهوال و شدت احوال قیامت است که مدت عذاب قبر در جنب آن یک ساعت نماید چون از قبر برانگیخته شوند یَتَعَارَفُوْنَ بَیْنَهُمْ آشنائی دهند میان یکدیگر یعنی همه با شناسند گویا که زمان مفارقت اندک بوده و این در اول بعث باشد پس از آن سبب تواتر اهوال قیامت آن آشنائی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قَدْ خَسِرَ الَّذِیْنَ بتحقیق زیان کردند و در ورطه حیرت افتادن کسانی که کَذَّبُوْا بِلِقَآءِ اللّٰهِ تکذیب کردند مر لقای خدای را یعنی بعث و جزا را منکر شدند وَمَا کَانُوْا مُهْتَدِیْنَ و نبودند راه یافتگان وَاِمَّا نُرِیَنَّکَ و اگر نمائیم ترا بَعْضَ الَّذِیْ نَعِدُهُمْ بعضی از آنچه وعده داده ایم کفار را از عذاب و آن هلاکت جمعی از ایشان بود در روز بدر اَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ یا متوفی سازیم ترا قبل از ارائت آن تو بدان که آن حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکنیم از ایشان در دنیا و تو ببینی فَاِلَیْنَا پس بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنمائیم عذاب ایشان ثُمَّ اللّٰهُ پس خدای بعد از ارائت آن یا بعد از توفی تو شَهِیْدٌ گواه است عَلٰی مَا یَفْعَلُوْنَ بر آنچه ایشان میکنند و جزا دهد بر عمل جزا خواهد یافت وَلِکُلِّ اُمَّةٍ و مر هر گروهی را از امم ماضیه رَّسُوْلٌ فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت میفرمود فَاِذَا جَآءَ پس چون آمد بدیشان رَسُوْلُهُمْ رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند قُضِیَ بَیْنَهُمْ حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بِالْقِسْطِ براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستم کرده نشوند یعنی ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان زیادت از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد از نزول آیت + وَاِمَّا نُرِیَنَّکَ الآیة + کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند این آیت آمد که وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند کفار از روی استبعاد و استهزاء مَتٰی هٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این موعود و بچه زمان فرود می آید اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید شما راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبرست و مومنان که اهل شرک را تخویف میکردند قُلْ لَّآ اَمْلِکُ بگو مالک نمیتوانم لِنَفْسِیْ برای نفس خود ضَرًّا زیانی را وَّلَا نَفْعًا و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جر نفعی برای خود اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ مگر آنچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنم در طلب ضرری برای شما و نزول عذاب عقوبت بر شما لِکُلِّ اُمَّةٍ مر هر گروهی را اَجَلٌ وقتی است که برای هلاک ایشان اِذَا جَآءَ چون بیاید اَجَلُهُمْ وقت عذاب ایشان فَلَا یَسْتَاْخِرُوْنَ پس باز پس نیایند از اجل خود سَاعَةً اندک زمانی وَّلَا یَسْتَقْدِمُوْنَ و پیش نگیرند از آن تهدید مشرکانست بآنکه ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شآمت تکذیب در روزگار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد و فیروز تدبیر خود را مرور کمی ای خواجه که فردا + هر چند که فریاد کنی سود ندارد + قُلْ بگوی محمد اَرَءَیْتُمْ آیا دیدید و دانستید شما یعنی خبر دهید مرا اِنْ اَتٰىکُمْ اگر بیاید بشما عَذَابُهٗ عذاب خدای که نزول آن تعجیل میکنید بَیَاتًا وقت مشغولی شما بخواب یعنی شب اَوْ نَهَارًا یا در روز که زمان اشتغال شما بطلب معیشت است هر آینه ایشان خود را استعجال پس چون حال برین منوالست مَّاذَا چه چیز را یَسْتَعْجِلُ شتابی میکنند مِنْهُ از

عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب می طلبند الْمُجْرِمُونَ ○ گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه هر انواع عذاب تلخ است در تبیان آورده که چون این آیت نازل شد کفار گفتند باور نمیداریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر بما فرود آید بآن ایمان آریم آیت آمد که أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آیا بعد از استعجال پس آنگاه که واقع شود عذاب و معاینه ببینید آمَنْتُمْ بِهِ ایمان آورید بوی پس بگوی با ایشان آلْآنَ آیا اکنون ایمان می آورید وَقَدْ كُنْتُمْ و بدرستیکه بوده اید شما از روی استهزاء و تکذیب بِهِ بعذاب یعنی بنزول آن تَسْتَعْجِلُونَ ○ شتاب می نمودید ثُمَّ قِيلَ پس گفته شود بعد از نزول عذاب لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنان را که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب که ایمان یاس مقبول نیست ذُوقُوا بچشید عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاودانی را که الم آن بر دوام بود هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده میشوید یعنی جزائی دهند شما را إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ مگر بآنچه بوده اید همه عمر تَكْسِبُونَ ○ کسب میکردید از کفر و عصیان آورده اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت بتجارت بمکه رفته بود چون بحرم رسید طنطنه دعوت حضرت رسالت پناه شنید بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد أَحَقٌّ أَنْتَ أَمْ بَاطِلٌ + این دعوت که میکنی بجد است یا بهزل و این کلام که میخوانی راستی است یا بازی حق سبحانه آیت فرستاد که وَيَسْتَنْبِئُونَكَ و خبر می پرسند ترا در باب قرآن و ادعای نبوت أَحَقٌّ هُوَ آیا حق و راست است این و گفته اند مشرکان از وعید یا بعث یا قرآن می پرسیدند که حق است یا نی جواب آمد قُلْ إِي وَرَبِّي بگوی ای محمد آری بحق پروردگار من إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستیکه دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق است و راست و درست وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما بِمُعْجِزِينَ ○ عاجز کنندگان خدای را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت وَلَوْ أَنَّ و اگر باشد لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافری را باشد مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از مال و متاع لَافْتَدَتْ بِهِ هر آینه فدا دهد بآنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و پوشیدند پشیمانی خود را از یاران و هواداران خود که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند و در تاج التفاسیر آورده که دریابند الم حسرت و ندامت را در درونهای خویش و گفته اند اسرار بمعنی اظهار است و این از لغات متضاده باشد مصونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود میان مومنان و کافران یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان بِالْقِسْطِ بداد و راستی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ○ و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید که بدرستی که مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است پس خدای که در آن احتیاج ندارد در ایصال ثواب و عقاب قادرست أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدانید که وعده خدای در ثبوت عقوبت حَقٌّ راست است و در آن خلاف ممکن نیست وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغرور اند و از شناختن عقبی دور

مثنوی مانده در تنگنای این محبس + غیر دنیا ندیده دیده حس + چشم دل کو که پرده بدرد + جانب ملک آخرت نگرد + مرغ کو در قفس زبون باشد + چه شناسد که باغ چون باشد + هُوَ يُحْيِي اوست که زنده گرداند وَيُمِيتُ و میراند وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ○ و بسوی او بازگردانیده خواهید شد برگ بالبعث يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردان ندای عام است قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستیکه آمد شما را مَوْعِظَةٌ پندی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَشِفَاءٌ و شفائی و دوائی لِمَا فِي الصُّدُورِ مر آنچه را که در دلهاست از امراض جهالت و غوایت وَهُدًى و راهنمونی بسوی حق وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ○ و مهربانی مر گروندگان را یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابی است جامع چه مواعظ او که مجلس امثال ترغیب میکند و از مقابح افعال تنفیر مینماید مشتمل است بر حکمت عملی و معانی او که از امراض شکوک و شبهات و اسقام عقائد فاسده باز میرهاند منطوی بحکمت نظری و هر آینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود

قطعه ای کلام تو محض هدایت و حکمت + ای پیام تو عین عنایت و رحمت + کشند کلام تو اهل عرفان را + در شور زار حساست به گلشن همت + و گفته اند که قرآن موعظه نفوس است و شفای صدور و هدای ارواح و رحمت اسرار یا موعظت است مر عوام را و شفاست مر خواص را و هدایت مر اخص الخواص را و رحمت است برای همه که بدان هر یک بمرتبه خود رسیده اند قُلْ بگوی ای محمد شادی

بگیرید بِفَضْلِ اللّٰهِ بفضل خدای که قرآن است وَ بِرَحْمَتِهٖ و برحمت او که دین اسلام است و گفته‌اند فضل قرآنست و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید
یا رحمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم است یا فضل توفیق است و رحمت عصمت و در حقایق سلمی قدس سره آمده که فضل معرفت است و رحمت توفیق
بر ملازمت آن و در عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهره است و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنانست و رحمت نجات از نیران یا فضل کشف ملاکات
و رحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار فرموده که از روی اشارت میگوید که ای بنده من بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که
اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز بر رحمت من و هر کس را سرمایه ایست سرمایه مومنان فضل من و هر کسی را خزانه ایست و خزانه مومنان رحمت
من **بیت** گر شاه را خزانه سیاه و لشکر بود هوس + درویش را خزانه همین لطف دوست بس + بعضی بر آنند که معنی آیت اینست که بفضل و رحمت
من فرود آمده مواعظ و شفاء لما فی الصدور که فرود آمد فَلْيَفْرَحُوا باید که شاد شوند مومنان برای آنکه هُوَ خَيْرٌ او بهتر است مِّمَّا يَجْمَعُونَ
از انچه جمع میکنند کافران از حطام دنیا که در معرض زوال و فناست قُلْ بگو مشرکان عرب را أَرَأَيْتُم خبر دهید مرا مَّا أَنزَلَ اللّٰهُ آنچه فرستاد خدای
لَكُم برای شما مِّن رِّزْقٍ از روزی یعنی چهارپایانی که خوردن آن حلال است فَجَعَلْتُم پس شما ساختید و نام نهادید مِّنْهُ از آن روزی که
حَرَامًا وَحَلَالًا حرامی و حلالی یعنی بعضی را از آن گفتید حلال است و بعضی را حکم کردید که حرام است چون بحیره و سائبه و مانند آن و بعضی را گفته که جنین حلال
و بر جمعی حرام چه گفتید مَا فِي بُطُونِ هٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا + قُلْ بگو آللّٰهُ أَذِنَ لَكُمْ آیا خدای دستوری داده مر شما را
در تحریم و تحلیل أَمْ عَلَى اللّٰهِ یا بر خدای تَفْتَرُونَ ۝ افترا میکنید وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ و چیست گمان آنها که يَفْتَرُونَ می‌بندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ
بر خدای دروغ را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند که خدای با ایشان چه کند يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز که روز مکافات است
در این ابهام تهدیدی بزرگ و وعیدی عظیم است إِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند رحمت است عَلَى النَّاسِ بر مردمان با نزول
کتب بر ایشان و ارسال رسل بدیشان وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَشْكُرُونَ ۝ سپاسداری نمیکنند این نعمت را وَمَا تَكُونُ و
نباشی تو ای محمد فِي شَأْنٍ در هیچ کاری از کارهای خود وَمَا تَتْلُو مِنْهُ و نخوانی هیچ آیتی و سورتی از آنچه فرستاد خدای مِن قُرْآنٍ از قرآن وَلَا
تَعْمَلُونَ و نکنید شما ای آدمیان مِنْ عَمَلٍ هیچ کاری از کارها إِلَّا كُنَّا مگر آنکه کنیم عَلَيْكُمْ بر شما شُهُودًا گواه یا آگاه إِذْ تُفِيضُونَ آن وقت
که خوض میکنید و در می‌آئید فِيهِ در آن کار وَمَا يَعْزُبُ و پوشیده نمی‌شود عَن رَّبِّكَ از علم پروردگار تو مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ همسنگ مورچه خرد
یا مقدار هبائی فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان وَلَا أَصْغَرَ و نه خردتر مِن ذٰلِكَ از آن ذره وَلَا أَكْبَرَ و نه بزرگتر از آن
إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ۝ مگر آنکه مکتوبست در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ ملخص آیت آنست که هیچ عملی و قولی بر حق سبحانه پوشیده نیست
و مکافات اقوال و اعمال شما سزای آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام وعده باشد مومنان را بکمال مثوبت و وعید بود منکران را بغایت عقوبت
پس از مجازات اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید أَلَا آگاه باشید إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللّٰهِ بدرستیکه دوستان خدای لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ هیچ ترسی نیست بر ایشان
از رسیدن مکاره وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک باشند از فوت مطالب و مقاصد و در عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که
لقای ایشان موجب یاد کردن خدای باشد و در بحر الحقایق آورده که مراد از اولیاء آنهااند که اعدای نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت
اولیا برین وجه میکند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته است و باطن ایشان بانوار فقر پیراسته **مثنوی** زخش ز
میدان ازل تاخته + گوی بچوگان ابد باخته + معتکفان حرم کبریا + بسته دل از صورت کبر و ریا + راه نوردان شکسته قدم + راز کشایان فرو بسته دم
گفته‌اند اولیا را بجماعتی باشند که با یکدیگر دوستی از برای خدا کنند و موید این قول همین کلام است که + وجبت محبتی للمتحابین فی + و این قوم را خوف
نیست در مواقف عظام و اندوهی نیست نشوند از اهوال یوم القیام و نزد بعضی اولیا مومنان پرهیزگار اند بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید که
الَّذِينَ آمَنُوا اولیا آنانند که گرویده‌اند بهمه آمدنی عِندَ اللّٰهِ وَكَانُوا يَتَّقُونَ ۝ و هستند که پرهیزگاری کنند از محارم اللّٰه لَهُمُ الْبُشْرَىٰ مر ایشان را

مژدگانی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی بشارتیکه از زبان پیغمبر در باب ایشان گذشته و بقول جمعی مراد رؤیای صالحه است که مؤمن بیند یا برای مومن بیند و آنرا مبشرات گویند یا بشارت ملائکه مر ایشانرا در وقت نزع و در تبیان گوید بشری آنست که مومن جای خود را در بهشت ببیند پیش از مرگ و در مدارک آورده که بشری محبت مردمان است با ایشان و نام نیکو و فی الآخرة و مر ایشانرا مژده است در آن سرای و آن سلام ملائکه باشد بر ایشان سلمی فرموده که بشارت دنیا وعده لقاست و مژده آخرت تحقیق آن وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارتست در دنیا شناخت و در عقبی نواخت درین سرای سرور مجاهده و دران سرای نور مشاهده اینجا صفا و وفا آنجا رضا و لقا **شعر** از نعمت این جهان تمنای توبس ست + در روضه آن جهان لقای توبس ست لا تبدیل لکلمات الله هیچ تبدیل نیست مر سخنان خدای را یعنی در وعدهای او خلاف نیست ذلک آن تبشیر موعود به هو الفوز العظیم ○ آنست رستگاری بزرگ که فهم هیچکس در نیابد و عقل هیچ زیرک بکنه آن نرسد و لا یحزنک و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد قولهم گفتار کفار در اشراک ربوبیت و تکذیب نبوت و تشاورت بر قتل تو یا سنانی که در حوار داشت قومی گویند **بیت** بانگ سگ ان حدیث بدگویان + ترس مه را ز بانگ سگ چه زیان + ان العزة جمیعا لله بدرستیکه غلبه مر خدای راست و وی ترا عزیز خواهد گردانید و ترا یاری خواهد داد و هو السمیع اوست شنوا مر اقوال ایشان را هرچه بجد و هزل میگویند العلیم داناست باحوال ایشان در هر عزیمت و نیت که دارند و فرو خواهد آن ایشان را جزا خواهد داد الا ان لله بدانید که بتحقیق مر خدایراست من فی السموات هر که در آسمانهاست از ملائکه و من فی الارض و هر که در زمین است از جن و انس چون اینها که اشرف ممکناتند همه از آن او باشند در ربیت و عبودیت پس هیچکس را از ایشان نرسد که دعوی شرکت کند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهالت و نهایت ضلالت است و ما یتبع الذین یدعون و چه چیز را متابعت میکنند آنانکه میخوانند و می پرستند من دون الله شرکاء بجز خدای شریکان آیا متابعت نمیکنند آنانکه جز خدای را می پرستند و مخلوق حق را شریک حق تعالی میسازند زیرا که شرکت در ربوبیت محالست بلکه ان یتبعون پیروی نمیکنند در عبادت شرکای الا الظن مگر گمان را که بر تبان گمان شرکت حق برده اند و ان هم الا یخرصون ○ و نیستند مگر دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال حدوث و حکمت تا بدان استدلال بر فردانیت و وحدانیت او نموده بدانند که استحقاق عبادت او راست و بس چنانکه میگوید هو الذی اوست آن کسیکه بقدرت کامله جعل لکم اللیل ساخت برای شما شب را تا بیارامید در آن و از تعب مرور و عبور برآسائید و النهار مبصرا و گردانید روز را روشن تا اسباب معاش خود تمام نمائید ان فی ذلک بدرستیکه در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت ایشان لآیات هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لقوم یسمعون ○ مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش هوش و در آن تدبر و تفکر نمایند قالوا اتخذ الله گفتند جهلی از بنی مدلج که مرا گرفت خدای ولدا فرزندی یعنی ملائکه را بفرزندی گرفت سبحانه پاکست حق تعالی از گرفتن فرزند هو الغنی اوست بی نیاز ست از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا بجهت آن کند تا بدو قوت گیرد یا از تقصیر تا با ماندن در روز کار که ماند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف آید یا حقیری گمنام تا بولد نامی در کمی بید آکند و بعد از وی وارث اموال او باشد و مجموع اینها علامت احتیاجست پس کسیکه غنی مطلق باشد هرآینه اتخاذ ولد از و ممتنع بود یا گوئیم که ولد بعض از والد است پس این صورت مستدعی صورت ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن است و هر ممکن محتاج بغیر و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را در راه نباشد و بود کمال غنا از صفات ذاتی او + و کسی که هست غنی نه کی بود بکس محتاج + و اشارت ببیان غنای حق است له ما فی السموات مر او راست از روی مالکیت انچه در آسمان است از نفایس علویات و ما فی الارض و انچه در زمین است از بدایع سفلیات ان عندکم نیست نزدیک شما ای مشرکان من سلطن از هیچ حجتی و برهانی بهذا باینکه خدای فرزند گرفته است اتقولون آیا میگوئید علی الله بر خدای بدروغ و افترا ما لا تعلمون ○ انچه نمیدانید قل بگو ای محمد ان الذین یفترون بتحقیق آنانکه افترا کنند و بربندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را با اتخاذ ولد و اثبات شریک بوی لا یفلحون ○ رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند متاع فی الدنیا

را بهت برخورداری اندک فی الدنیا در دنیا یعنی در سه روزه مهلت دارند و سپس فرصتی را بگذرند و بگذارند ثم الینا مرجعهم پس بسوی ماباشد
بازگشت ایشان ثم نذیقهم پس بچشانیم ایشانرا العذاب الشدید عذابی سخت یعنی دائم و بی انقطاع بما کانوا بسبب آنکه بودند که کتاب و
پیغمبر را یکفرون کافر میشدند واتل و بخوان علیهم بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه نبا نوح خبر نوح پیغمبر اذ قال یاد کن چون گفت لقومه
مر گروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند یقوم ای قوم من ان کان کبر اگر هست که بزرگ شده و گران گشته علیکم بر شما مقامی قامت
من یا قیام من بدعوت نص کلام ربانی مبنی است از آنکه حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدای تعالی دعوت کرده
و گفتار ایشان را تحمل فرمود و چون جفای قوم بغایت رسید گفت ای قوم اگر بر شما شاق میگذرد درنگ من در میان شما و تذکیری و پند دادن
من مر شما را بایت الله بعلامتهای روشن در هدایت حق و تصدیق با نموده مرا میر بجا یعنی فعلی الله پس بر خدای توکلت توکل کردم
در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا فاجمعوا پس گرد آرید و محکم سازید امرکم کار خود را یعنی عزیمت کید را یا جمع کنید حداشان امور را مراد
امراء و روساء قوم اند و شرکاءکم و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شریکان حق میدانید لطف سخن آنکه شما هم بقصد من اتفاق کنید ثم
لا یکن پس باید که نباشد امرکم کار شما در قصد من علیکم غمة بر شما پوشیده یعنی ظاهر متوجه من شوید ثم اقضوا الی پس برسانید
کید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده شماست و لا تنظرون و مرا مهلت مدهید تا خلاص یابید از مشقت مقام و محنت کلام
من این سخنان دلیل ست بر آنکه نوح ع در مقام توکل ثابت قدم بوده و در توقی تمام حضرت ملک علام داشته و میخواسته که احسان و بر من عتاب
برده قدم در طریق متابعت سید خود ایشان را حدات ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند وی فرمود فان تولیتم پس اگر روی بگردانید
و از قبول قول من اعراض نمودید فما سالتکم پس من نخواستم از شما بر ادای رسالت خود من اجر مزدی که با اعراض شما از من فوت شده
باشد ان اجری نیست مزد من برای دعوت الا علی الله مگر بر خدای و او مرا بیان ثواب خواهد داد خواه شما ایمان آرید خواه اعراض
کنید و امرت و فرموده شده ام ان اکون آنکه باشم من المسلمین از گردن نهادگان مر حکم خدای را پس خلاف امر نکنم و اجر رسالت
از غیر حق نجویم فکذبوه پس دروغ داشتند قوم نوح ع مر او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت و رسانیدیم بر ایشان طوفان فنجینه
پس ما نجات دادیم نوح ع را از غرق شدن ومن معه و آنان را که با وی بودند فی الفلک در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد و موسی بودند
از ذکور و اناث وجعلنهم و گردانیدیم اهل کشتی را خلئف باشندگان در زمین از پس هلاک شدگان واغرقنا الذین کذبوا و غرق
کردیم بطوفان آنان را که تکذیب کردند بایتنا آیت های ما را که با نوح ع بود یعنی معجزات او فانظر پس در نگر ای نگرنده بدیده عبرت و
ببین کیف کان چگونه بود عاقبة المنذرین سرانجام کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح ع و درین آیت هم تسلیه حضرت
رسالت پناه ع و هم تهدید اهل کفر و ضلالت ست ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعده از پس نوح ع رسلا فرستادگان الی قومهم
بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود ع را بقوم عاد و صالح ع را بقوم ثمود و ابراهیم ع را بقوم بابل و شعیب ع را با اصحاب ایکه و اهل مدین
فجاءوهم پس آمدند رسولان من به ایشان خود بالبینت بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند امم این
رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بما کذبوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی گرویده نبودند به بدان من قبل پیش
از بعث رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعثت و بعد از بعثت بر همان شیوه سلوک نموده بودند یا ایمان نیاوردند بآن چیز که تکذیب
آن کرده بودند پیش از این یعنی در روز میثاق کذلک مثل این مهر که بر دل امم ماضیه نهاده بودیم نطبع مهر می نهیم
علی قلوب المعتدین بر دلهای از حد درگذرندگان بر تکذیب یعنی مکذبان قریش و اضراب ایشان از این امت ثم بعثنا پس برانگیختیم
من بعدهم از پس این پیغمبران موسی و هرون موسی بن عمران و برادر او هارون را الی فرعون بسوی ولید بن مصعب یا قابوس

که فرعون آن زمان بود وَمَلَا۟ئِهٖ و اشراف قوم او بِاٰیٰتِنَا با آیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا فَاسْتَکْبَرُوْا پس گردن کشی کردند از قبول
آن و متابعت نمودند وَکَانُوْا و بودند ایشان قَوْمًا مُّجْرِمِیْنَ گروهی جرم کنندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیا و تمادی در آیات کبریا فَلَمَّا جَآءَهُمُ الْحَقُّ
پس آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما یعنی موسی بدیشان آمد و سخن حق بدیشان القا نمود و معجزه بر ایشان عرضه
قَالُوْٓا گفتند از فرط عناد و تمرد اِنَّ هٰذَا بدرستیکه آنچه تو آورده و معجزه نام کرده لَسِحْرٌ مُّبِیْنٌ هر آئینه جادوییست آشکارا قَالَ مُوْسٰی گفت
موسی مر قائلان این قول را اَتَقُوْلُوْنَ آیا میگوئید لِلْحَقِّ مر سخن راست و معجزه روشن را لَمَّا جَآءَکُمْ آن هنگام که بشما آمد که این سحرست
اَسِحْرٌ هٰذَا آیا سحرست این که من بشما نمودم استفهام ست بطریق انکار یعنی این جادوئی نیست وَلَا یُفْلِحُ السّٰحِرُوْنَ و فیروزی نیابد ساحران
و بمراد نرسد قَالُوْٓا گفتند اشراف قوم فرعون مر موسی را اَجِئْتَنَا آیا آمدی تو لِتَلْفِتَنَا تا گردانی ما را عَمَّا وَجَدْنَا از آنچه یافتیم عَلَیْهِ
بر آن چیز اٰبَآءَنَا پدران خود را مراد عبادت فرعون ست یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون باز داری وَتَکُوْنَ و باشد لَکُمَا الْکِبْرِیَآءُ مر شما هر دو
را پادشاهی فِی الْاَرْضِ در زمین مصر وَمَا نَحْنُ لَکُمَا و نیستیم ما مر شما هر دو را بِمُؤْمِنِیْنَ تصدیق کنندگان وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت
فرعون جمعی را از ملازمان خود ائْتُوْنِیْ بِکُلِّ سٰحِرٍ بیارید بمن هر ساحری عَلِیْمٍ دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی پس سحره را جمع کرد و در چگونگی
در سوره اعراف گذشت و بمواعید کلیه مستظهر ساخته و بموضعی معلوم آوردند فَلَمَّا جَآءَ السَّحَرَةُ پس آن هنگام که
آمدند جادوان در مقابله موسی قَالَ لَهُمْ مُّوْسٰی گفت مر ایشان را موسی اَلْقُوْا بیفگنید مَآ اَنْتُمْ مُّلْقُوْنَ آنچه شما افگنندهٔ آنید
مر آن را از رسنها و عصاها فَلَمَّآ اَلْقَوْا پس چون بیفگندند جادوان حبال و عصای خود را
بسبب حرارت هوا بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مار نمود قَالَ مُوْسٰی گفت موسی مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ
آنچه آورده اید شما جادوئی ست نه آنچه من آورده ام و فرعونیان آنرا سحر میگویند اِنَّ اللّٰهَ سَیُبْطِلُهٗ بدرستیکه خدای زود باشد که تباه گرداند سحر
شما را و نا چیز سازد اِنَّ اللّٰهَ لَا یُصْلِحُ بدرستیکه خدای بصلاح نیارد و تقویت نکند عَمَلَ الْمُفْسِدِیْنَ کار تباه کاران را وَیُحِقُّ اللّٰهُ الْحَقَّ
و ثابت گرداند خدای و از پیش برد حق را یعنی آنچه من آورده ام از احکام الٰهی بِکَلِمٰتِهٖ بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعده نصرت و غلبه که
با من فرموده وَلَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ و اگر چه کراهت دارند کافران و دشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه بوعده نصرت دوستان وفا کند و از خشم
و کراهت دشمنان باک ندارد و در تفسیر مثنوی اشارتی بدین معنی هست مثنوی حق تعالی از غم و خشم خصام + کی گذارد اولیا را در غمام + مه
فشاند نور سگ وع وع کند + سگ ز نور ماه کی مرتع کند + خس خسانه میرود بر روی آب + آب صافی میرود بی اضطراب
مصطفی ماه می شکافد نیم شب + ژاژ میخاید ز کینه بولهب + آن مسیحا مرده زنده میکند + وان جهود از خشم سبلت میکند + فَمَآ اٰمَنَ لِمُوْسٰٓی پس ایمان نیاورد بموسی
در مبدا امر اِلَّا ذُرِّیَّةٌ مِّنْ قَوْمِهٖ مگر فرزندان از قوم موسی و آن چنان بود که چون موسی از مدین بمصر آمد بنی اسرائیل را بحق دعوت کرد و پیران و
بزرگان اجابت نمودند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند عَلٰی خَوْفٍ با وجود ترس مِّنْ فِرْعَوْنَ از فرعون وَمَلَا۟ئِهِمْ و ترس از گروه خود
یعنی از پدران و رؤسای قوم مراد آن ست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی با آنکه میترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود اَنْ یَّفْتِنَهُمْ
آن که عذاب کند فرعون مر ایشان را یا رجوع کنند آبای ایشان بفرعون تا باز گردانند ایشان را بکفر وَاِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ و بدرستیکه فرعون متکبر بود و عالی
فِی الْاَرْضِ در زمین مصر و غالب بر اهل آن وَاِنَّهٗ و بدرستیکه او لَمِنَ الْمُسْرِفِیْنَ هر آئینه از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدیکه دعوی
ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت وَقَالَ مُوْسٰی و گفت موسی مر آن مومنان را وقتیکه آثار خوف از ایشان مشاهده نمود یٰقَوْمِ ای
گروه مومن اِنْ کُنْتُمْ اٰمَنْتُمْ اگر هستید شما که گرویده اید بِاللّٰهِ بخدای و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضهٔ اقتدار اوست فَعَلَیْهِ
تَوَکَّلُوْٓا پس توکل کنید و کار خود باو گذارید اِنْ کُنْتُمْ مُّسْلِمِیْنَ اگر هستید شما گردن نهادگان مر احکام قضای او را و در انوار آورده که این

از قبیل تعلیق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب توکل است و مشروط باسلام حصول آن محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست
از ماسوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب الاسباب و انقطاع از ملاحظه اسباب و گفته اند توکل تعلق دل است بحق تا از تعلق و نسیان غیر او یعنی
خود را و غیر خود را قوت و تاثیری اثبات نکند بلکه معتقد باشد تحت الحکم الازلی مناسب این بیت در پیش فاضل مثنوی هر که شد بحر توکل غرق گشت تهی
از ماسوی الله و گذشت + ای توکل گرچه داری در نهاد + نفس سرکش دارد کی نهاد + و چون موسی مر ایشان را به توکل فرمود فَقَالُوْا پس گفتند عَلَى اللّٰهِ
بر خدای نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و در لطف او واثق شدیم و چون دعای متوکل با اجابت مقرون است بزبان نیاز آغاز کرده گفتند
رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً مگردان ما را محل عذاب لِّلْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ برای گروه ستمگاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا
بدست ایشان معذب نشویم وَنَجِّنَا و خلاصی ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی و بخشایش خود مِنَ الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ از گروه ناگرویدگان یعنی از
کید و قصد ایشان یا از ملاقات ایشان آورده اند که بعد از ایمان آوردن قوم موسی و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه تعالی فرعون بفرمود تا مساجد
و معابدی که بر سر محلات و در میان اسواق ساخته بودند خراب کردند ایشان را از ادای نماز منع نمود حق سبحانه تعالی موسی را فرمود تا درون خانهای
فرعون بفرمود تا مساجد و معابدی که بر محلات و در میان اسواق ساخته بودند خراب کردند ایشان را از ادای نماز منع نمود حق سبحانه موسی را فرمود تا در
خانهای ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید وَاَوْحَيْنَآ و وحی کردیم اِلٰى مُوْسٰى وَاَخِيْهِ بموسی و برادرش
اَنْ تَبَوَّاٰ لِقَوْمِكُمَا آنکه فراگیرید جای بازگشت برای قوم خود بِمِصْرَ بُيُوْتًا در شهر مصر خانها وَّاجْعَلُوْا بُيُوْتَكُمْ قِبْلَةً بگردانید خانهای خود را بجهت پرستش خدا تثنیه ضمیر ایشان
اشارتست بآنکه تخصیص معابد و تعیین قبله آن متعلق است بائمه قوم چه بنان محل امام ایشان موسی نماز جانب کعبه گزاردی وَّاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ و
بپای دارید نماز را در آن موضع جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ و بشارت ده ای موسی مومنان را
بنجات دنیا و درجات عقبی توحید ضمیر درین است بآنکه بشارت وظیفه صاحب شریعت است و آن موسی بود وَقَالَ مُوْسٰى و گفت موسی در دعای خود
رَبَّنَآ ای آفریدگار ما اِنَّكَ اٰتَيْتَ بدرستیکه تو دادی فِرْعَوْنَ وَمَلَاَهٗ فرعون و گروه او را زِيْنَةً چیزی که بآن آرایش کنند از لباس و پیرایه
و متاع خانه وَّاَمْوَالًا و داده ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا ابن عباس فرموده که از فسطاط
مصر تا زمین حبشه کوههای که در آن معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و مر ایشان را در آن موضع زمان بود در بین سبیل
بسیار بجوزه تفرق قبطور آمده همه متمول و متجمل شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی بعد از آنکه بر وجه طلب خود گفت ای پروردگار
ما فرعون و قوم او را مال و زینت داده دیگر باره برای الحاح در تضرع تکرار رو ما کرده رَبَّنَا ای آفریدگار ما ایشان را مال داده لِيُضِلُّوْا تا گمراه کنند
بندگان ترا عَنْ سَبِيْلِكَ از راه عبادت تو بعبادت فرعون خوانند رَبَّنَا اطْمِسْ ای پروردگار ما اثر محو فرست عَلٰٓى اَمْوَالِهِمْ بر مالهای
ایشان یعنی صورت آن را محو کن و متقلب ساز بچیزی تا شوکت ایشان بشکند قتاده رحمه گفته که دینار و درم ایشان همه سنگ شد بر همان شکل و نقش که
داشت و سدی رحمه فرموده که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و اثمار همه سنگ شده و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی دعا کرد
که وَاشْدُدْ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ و سخت فراگیر بر دلهای ایشان یعنی مهر نه بر آن تا سخت دل شوند فَلَا يُؤْمِنُوْا پس ایمان نیاورند موسی بوحی الهی دانسته بود
که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیاورند حَتّٰى يَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِيْمَ تا ببینند عذاب
دردناک را که آن غرق است بدریای قلزم قَالَ گفت خدای قَدْ اُجِيْبَتْ بدرستیکه اجابت کرده شد دَّعْوَتُكُمَا دعای شما هر دو برادر آورده اند
که موسی دعا میکرد و هارون آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریک است ازین جهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد فَاسْتَقِيْمَا پس ثابت باشید
بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمائید که مطلب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد وَلَا تَتَّبِعٰٓنِّ و پیروی مکنید
تعجیل سَبِيْلَ الَّذِيْنَ راه آنانرا که از فرط جهالت لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند که وعده حق سبحانه بوفا می انجامد در وقت آن مصرع کارها موقوف وقت

آمد نگهدارید وقت + و چون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسیٰ که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب آمد موسیٰ با جمیع بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنار دریای قلزم رسیده فرعون با لشکر از عقب رسید و بدعای موسیٰ دریا شگافته شد و تفاصیل این واقعه در سورهٔ شعرا است ذکر خواهد پذیرفت ان شاء الله تعالی القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و بگذرانیدیم ما فرزندان یعقوب را الْبَحْرَ از دریای قلزم بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمدند ایشان را فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون و لشکریان او بَغْيًا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل وَعَدْوًا و از جهت از حد بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند اسپ فرعون ببوی مادیان که جبرئیل بران سوار بود بدریا در آمد و لشکر متابعت نموده همه خود را در دریا افکندند و فرعون میخواست که بدریا در آید اما مرکب او را میبرد حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قَالَ آمَنتُ گفت ایمان آوردم من و بگرویدم أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ بآنکه نیست معبودی مستحق عبادت إِلَّا الَّذِي مگر آن خدایی که آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ گرویده اند بدو بنی اسرائیل وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من از جمله گردن نهادگانم و او را در مدارک آورده که فرعون معنی واحد را سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرص که بقبول آن داشت چون ایمان یأس بود بجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت دیگر مرة واحدة کافی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی با جبرئیل در جواب او فرمود که آلْآنَ آیا ایمان می آری اکنون که اختیار نماند وَقَدْ عَصَيْتَ و حال آنکه تو نافرمانی کردی قَبْلُ پیش ازین و فرمان پیغمبر من نشنودی وَكُنتَ و بودی تو مِنَ الْمُفْسِدِينَ ۝ از جملهٔ گمراهان و گمراه کنندگان در مدارک و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل بدیوان مظالم فرعون آمد و این صورت فتوی بوی نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما در میان مال و نعمت خواجهٔ خود یافته و در تربیت او از سائر ممالیک ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش آورده و دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولای خود نبرد و فرعون بدست خود در ذیل فتوای او نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که بر سید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل آن خط را فرا گرفت و در ان الحال که فرعون بگرداب فنا درافتاده اظهار ایمان می نمود جبرئیل آن خط را بدو نمود و گفت هم بفتوای تو با تو عمل کرده اند پس جبرئیل مشتی از لوث دریا برداشت و در دهان آن لعین انداخت نه از آن جهت که ایمان نیاورد چه میدانست که این ایمان یأس است و مقبول نیست بلکه برای زیادتی اهانت و خواری وی گفت که اکنون میگوئی که زمام اقتدار تو از قبضهٔ اختیار تو رفت و وقت ایمان آوردن تو گذشت فرد وقت هر کار نگهدار که نافع نبود + نوشدارو که پس از مرگ به بیمار دهند فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ پس امروز برهانیم بِبَدَنِكَ تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحر اند ما بدن ترا بر روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرقه گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده و در مبدء کشتی ها ساز کرده لشکر را از دریا بگذراند و از عقب ما در آید حق سبحانه و تعالی تن فرعون را بر روی دریا آورده با زرهی که در بر داشت و بدان او را می شناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون بی روح دیده تسلی یافتند و ازین است که بعضی علما بدن بمعنی درع داشته اند و آمدن بر بالای آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آب است آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیهٔ قوم فرعون که در مصر بودند غرقه شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزائر بصید مرغ و ماهی مشغول است حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون را بکناره افگند تا مصریان به بینند پس دریا او را بر زمین بلند افگند چنانچه همه کس او را دیدند و ازینجاست که در معنی + نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ + فرموده اند که + نُلْقِيكَ عَلَى نَجْوَةٍ مِنَ الْأَرْضِ + و بر هر تقدیر بدن ترا از دریا بر آریم لِتَكُونَ تا باشی لِمَنْ خَلْفَكَ برای کسیکه از پس تو آید آيَةً علامتی که بتو عبرت گیرند و دانند که مملوک مقهور و درست از دعوی مالکیت و قاهریت بنده که خود را از غرقه شدن در گرداب فنا نرهاند چرا صدای + أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ + بسمع جهانیان رساند مثنوی عاجزی کو اسیر خواب و خورست + لاف قدرت زند چه بیخبرست + آنکه در نفس خود زبون باشد + صاحب اقتدار چون باشد + وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستیکه بسیاری مِّنَ النَّاسِ از مردمان عَنْ آيَاتِنَا از آیات قدرت ما لَغَافِلُونَ ۝ بیخبر اند ایشان را نه در ان تفکری و نه از ان عبرتی وَلَقَدْ بَوَّأْنَا و بدرستیکه جای دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را بعد از هلاک فرعون و قوم او مُبَوَّأَ صِدْقٍ

جای بسزا و شایسته چنانچه او وعدهٔ صدق ما مرید و آن ولایت شام بود و بعد از ان مصر وَّرَزَقْنٰهُمْ و روزی دادیم ایشان را مِّنَ الطَّيِّبٰتِ
از پاکیزه ها و چیزهای لذیذ و بقول جمعی ایجا مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبر آخر الزمان اند که ایشان را در یثرب جای داد و خرماهای خشک و تر ایشان
ارزانی داشت فَمَا اخْتَلَفُوْا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان حضرت محمد مصطفی حَتّٰى جَآءَهُمُ الْعِلْمُ تا وقتیکه آمد بدیشان علم توریت
و احکام آن و دران اختلاف کردند تا تاویل تا زمانی که عالم شدند بنبوت احمدی و صفات محمدی و به تحریف و تغییر آن مشغول گشتند و گفته اند آن علم قرآنست
که فرود آمد و سبب اختلاف شد اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو يَقْضِيْ بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز فِيْمَا كَانُوْا دران
چیزے که بودند که از روے عناد یا جهل فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ ۝ دران چیز اختلاف میکردند از حکم توریت یا امر پیغمبر فَاِنْ كُنْتَ پس اگر هستی تو
فِيْ شَكٍّ در گمان مِّمَّآ اَنْزَلْنَآ اِلَيْكَ از آنچه ما فرستادیم بر تو از قصص و احکام فَسْـَٔلِ الَّذِيْنَ پس بپرس از آنانکه يَقْرَءُوْنَ الْكِتٰبَ میخوانند
کتاب را مراد جنس کتب ست مِنْ قَبْلِكَ ۝ پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این منزل محقق ست نزد ایشان و ثبت در کتب ایشان مخاطب حضرت
پیغمبرست و مراد امت اند و در زاد المسیر آورده که ان بمعنی مای نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب لَقَدْ
جَآءَكَ الْحَقُّ بدرستیکه آمد ترا بیان راست و درست مِنْ رَّبِّكَ از آفریدگار تو فَلَا تَكُوْنَنَّ پس مباش مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ ۝ از شک آورندگان صحیح
اقوال آنست که در امثال این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالت پناه است اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
معصوم و محفوظ ست از شکوک و شبهات در آنچه بروی منزل شده و از همین قبیل ست این خطاب دیگر که وَلَا تَكُوْنَنَّ و مباش تو مِنَ الَّذِيْنَ
كَذَّبُوْا از کسانیکه تکذیب کردند بِاٰيٰتِ اللّٰهِ مر آیتهای خدای را که قرآن ست فَتَكُوْنَ تا پس باشی اگر تکذیب کنی مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ۝
از زیان زدگان اِنَّ الَّذِيْنَ حَقَّتْ بدرستیکه آنانکه واجب شده است عَلَيْهِمْ بر ایشان كَلِمَتُ رَبِّكَ قول پروردگار تو یعنی تو لیکه در لوح محفوظ
نوشته که ایشان بر کفر میرند و ملائکه را بدان خبر داده و گفته اند کلمه آنست که لَاَمْلَـَٔنَّ جَهَنَّمَ و یا هؤلاء فی النار ولا ابالی و بر هر تقدیر که چون کلمه در شان
ایشان ثابت شد لَا يُؤْمِنُوْنَ ۝ ایمان نمی آرند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب اصلی مر ایمان ایشان را که تعلق ارادة الله باشد
مدان مفقودست مطلقا ایمان نیارند وَلَوْ جَآءَتْهُمْ كُلُّ اٰيَةٍ و اگرچه آید بدیشان هر آیتی که اقتراح میکنند حَتّٰى يَرَوُا تا ببینند الْعَذَابَ الْاَلِيْمَ ۝
عذاب دردناک را که نام د ایشان باشد و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سائر امم ماضیه را سودی نداشت فَلَوْلَا
كَانَتْ قَرْيَةٌ در تبیان آورده که اکثر نحویان برانند که لولا اینجا بمعنی مای نافیه است یعنی نبود مر اهل دیهی از دیههای ماضیه که بوقت نزول عذاب اٰمَنَتْ
ایمان آوردند فَنَفَعَهَآ پس سود رساند اهل آن دیه را اِيْمَانُهَآ ایمان ایشان در آن وقت اِلَّا قَوْمَ يُوْنُسَ مگر قوم یونس که ایشان لَمَّآ اٰمَنُوْا كَشَفْنَا
عَنْهُمْ آنهنگام که ایمان آوردند برداشتیم و بردیم از ایشان عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوائی را فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا وَمَتَّعْنٰهُمْ و برخوردار
کردانیدیم ایشان را اِلٰى حِيْنٍ ۝ تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بر هر تقدیر این معنی که گفته شد استثنا در الا قوم یونس متصل بود و نفع بایمان باس
مخصوص باشد باین قوم و مستثنی باشد از حکم آن آیت فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا و جمعی برآنند که معنی آیت اینست چرا اهل قریه ایمان
نیاوردند قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشان را ایمان ایشان لیکن قوم یونس چون امارات عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند
ایمان خود را بوقت حلول عذاب ایمان آوردند بر این تقدیر استثنا منقطع باشد و قصه یونس بر سبیل ایجاز چنان بود که حق سبحانه او را باهل نینوی فرستاد از
ارض موصل و او مدتی ایشان را بخدای دعوت کرد و ابا نموده و برا میگرویدند آخر تنگ آمد و گفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند و انزل علیهم نقمتک حق سبحانه
اجابت فرمود و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید یونس ایشان را خبر داد و از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان
شد چون زمان موعود نزدیک رسید حق تعالی بمالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ باین قوم فرست مالک فرمان الهی بجا آورد و آن سموم
بصورت ابر سیاه با دود غلیظ و شراره آتش بیامد و گرد مدینه نینوی را فرا گرفت اهل شهر دانستند که یونس راست گفته روی بطلب خود آوردند و او مرد عاقل بود فرمود که یونس

را طلب کنید چند انچه طلبید ندیافتند ملک گفت اگر یونس برفت خدائیکه ما را بدو دعوت میکرد باقیست و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز و شکستگی
و تضرع بدرگاه او بریم پس ملک سر و پا برهنه پلاسی در پوشیده و رعایا همین صورت رو بصحرا نهادند مرد و زن خرد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند
و کودکان را از مادران جدا کردند و یکبار بنیتها خالص ساخته آواز برداشتند که + آمنا بما جاء به یونس + و از اول ذیحجه تا عاشر محرم همه بتوجه بنالیدند و در بین
چهل روز از فغان و ناله نیاسوده در ماندگی و بیچارگی بموقف عرض میرسانیدند **مثنوی** چاره ما ساز که بی یاوریم + گر تو برانی بکه رو آوریم + هیچ ظهیر ار همه
سازنده + جز تو نداریم نوازنده + پیش تو گر بی سر و پا آمدیم + هم بامید تو خدا آمدیم + قومی گفتند خداوندا یونس ما را گفته بود که خدای من گفته که بندگان
بخرید و آزاد کنید ما بندگان توایم تو بکرم خود ما را از عذاب آزاد کن جماعتی دیگر مینالیدند که الٰهی یونس ما را خبر داد که تو خداوند فرموده که بیچارگان در مانده گان را
دست گیرید ما بیچاره و در مانده ایم بفضل خود ما را دست گیر بعضی دیگر بعرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس از قول تو ما را میفرمود که هر که بر شما ستم کند
از و در گذرانید خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن برخی دیگر برین گونه ادا میکردند که خدایا یونس ما را میگفت که پروردگار من گفته است که سائلان
را رد مکنید ما سائلان روی بدرگاه کرامت آورده ایم ما را رد مکن **قطعه** ما تهیدستان برآورده ایم دستی در دعا + نقد فیضی نه برین دستی گنهگار همه + قاضی
حاجات درویشان و محتاجان توئی + پس روا کن از کرم حاجات بسیار همه + القصه روز چهلم که آدینه بود و عاشورا دعای ایشانرا اثر مناجات و سوز ایشان قبول
نموده برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت سایه رأفت بر مفارق ایشان افگند و یونس بعد از چهل روز متوجه نینوی
گشته میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید و بر صورت واقع مطلع شد ملال بسیار بر وی غلبه کرده با خود گفت من ایشانرا از عذاب ترسانیده م و عذاب برحمت
مبدل گشت اگر من برین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصه رفتن او بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سورهٔ انبیاء و صافات مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو لَآمَنَ هر آئینه ایمان آوردندی مَنْ فِي الْأَرْضِ هر که در زمین ست كُلُّهُمْ
جَمِيعًا همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت پناه بر ایمان قوم بغایت حریص بود چون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آئینه دل بیغل مبارک آنحضرت
می نشست حق سبحانه این آیت فرستاد و ایمان خلق را بمشیت خود باز بست و فرمود أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ آیا تو اکراه میکنی مردمانرا حَتَّى يَكُونُوا
مُؤْمِنِينَ تا گردند مومنان بی مشیت من این آیت منسوخ است بآیهٔ قتال وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نشاید و نیست هیچ تن را أَنْ تُؤْمِنَ آنکه ایمان آرد
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بارادت و توفیق و تسنای الٰهی وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ و میگماریم عذاب را یا خشم میگیریم یا مسلط میکنیم شیطانرا و حفص بیا میخواند یعنی
خدای غضب میکند عَلَى الَّذِينَ بر آنانکه لَا يَعْقِلُونَ ۝ تعقل نمیکنند در حجج و آیات قُلِ انْظُرُوا بگو ای محمد مشرکان را که طلب آیات میکنند
که بنگرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیدهٔ سر مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ تا چه چیزها ست در آسمانها از عجائب فطرت وَالْأَرْضِ و در زمین از بدائع
قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الٰهی و بلاغ علم و حکمت پادشاهی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ و دفع نمی کند دیدن آیتها وَالنُّذُرُ و استماع کلام بیم
کنندگان یعنی رسل عذاب الٰهی را عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ از گروهی که در علم و حکمت من واقع ست که نخواهند گروید فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ
پس آیا چشم نمیدارند این مشرکان را إِلَّا مگر آیامی را یعنی وقایع را مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ مثل وقایع آنانکه خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ گذشتند
پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل موتفکه مراد نزول عذاب ست قُلْ فَانْتَظِرُوا بگو پس انتظار برید عذاب را که بشما
نازل خواهد شد إِنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ۝ از منتظرانم هلاک شما را ثُمَّ نُنَجِّي پس ما برهانیدیم رُسُلَنَا پیغمبران
خود را هرگاه که مکذبان ایشان فرود آمد وَالَّذِينَ آمَنُوا و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان كَذَلِكَ همچنین که نجات دادیم
رسل و متابعان ایشانرا حَقًّا عَلَيْنَا وعدهٔ راست و درست از ما که بوقت هلاک مشرکان نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ ۝ نجات میدهیم گرویدگانرا که محمد و
اصحاب و تابعان او قُلْ بگوی محمد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با اهل مکه است إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ اگر هستید شما در گمان مِنْ دِينِي از صحت دین
من که بیان کنم دین خود را برای شما فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ پس نمی پرستم آنانرا که تَعْبُدُونَ شما می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از اصنام وَلَكِنْ

أَعْبُدُ اللّٰهَ ولیکن پرستش میکنم خدا را الَّذِي يَتَوَفّٰكُمْ آن خدای که می میراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید است چه وفات اهل شرک میعاد عذاب ایشانست وَأُمِرْتُ و مأمور شده ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان باحکام الهی و اخبار انبیاء وَأَنْ أَقِمْ و دیگر امر کرده اند مرا یا وحی فرستاده اند بآنکه بپای دار وَجْهَكَ عمل خود را لِلدِّينِ از برای دین یعنی خالص ساز آنرا حَنِيفًا در حالتیکه مائل باشی از همه ادیان بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ و مباش مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان این خطاب بتوجه بغیر آنحضرت است وَلَا تَدْعُ و مخوان مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُكَ آنچیزی را که سود نکند ترا خواندن او وَلَا يَضُرُّكَ و زیان نرساند بتو فرو گذاشتن آن فَإِنْ فَعَلْتَ پس اگر بکنی یعنی بخوانی آنچیزی را فَإِنَّكَ پس بدرستیکه تو إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ آن هنگام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ و اگر برساند خدای بتو مرضی یا شدتی یا فقری فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آنرا إِلَّا هُوَ مگر او که الله است وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آن فضل را و وضع فضل در موضع ضمیر دلیل است بر آنکه حق سبحانه متفضل است بارادت خیر بر بندگان خود بی استحقاق از ایشان بیت درویش تو در مصلحت خویش چه دانی + خوش باش گرت نیست که بی مصلحتی نیست يُصِيبُ بِهِ میرساند فضل خود را مَنْ يَشَاءُ بآنکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست آمرزنده پس زغفران او بمعصیت نا امید مشوید الرَّحِيمُ مهربانست پس بطاعت امید رحمت او شدید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگو ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ بدرستیکه آمد بشما کلامی حق یا پیغمبری راست مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یافت بایمان و طاعت فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه مییابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی منفعت او عائد بدوست وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس همین است که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بدوست وَمَا أَنَا و نیستم من عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ بر شما نگهبانی که امر شما موکول بمن باشد و میان فرموده که آیت السیف ناسخ این آیت است وَاتَّبِعْ و پیروی کن ای محمد مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ آن چیزی را که وحی کرده میشود بسوی تو بامتثال و تبلیغ آن وَاصْبِرْ و صبر کن بر دعوت و در اذای قوم و شکیبائی ورز حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللّٰهُ تا وقتیکه حکم کند خدای بنصرت تو یا امر کند بقتال و تنی درجزیه کتابی وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و اوست بهترین حکم کنندگان زیرا که حکم او خطا و میل و ستم نیست یا مطلع است بر سرائر و احتیاج ببینه و گواه ندارد بیت از سفیدی تا سیاهی گیر و تا لوح و قلم + یک رقم از خط حکمش وهو خیر الحاکمین

ع ۶ ۱۱

سورة هود مكية وهي مائة بسم الله الرحمن الرحيم وثلث وعشرون اية

الٓرٰ امام در احقاف فرموده که حروف مقطعه نسبت باصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد و مؤید این قولست آنکه شعبی را معنی مقطعات پرسیدند فرمود که سر الله فلا تطلبوه + بعضی بر آنند که معنی الر آنست که انا الله اری منم خدای که می بینم طاعت مطیعان او معصیت عاصیان او هر کس را مناسب عمل و جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید كِتَابٌ این کتابیست صفت او این که أُحْكِمَتْ استوار کرده شده است آيَاتُهُ آیتهای او بحجج و دلائل یا منتظم گشته است نظم محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَتْ پس جدا کرده شده است سوره سوره و آیه آیه یا تفصیل یافته است در آنچه بندگان بدان محتاج اند یعنی مبین شده است مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ از نزدیک حکم کننده و یا حکمت بخشنده خَبِيرٍ دانا بهمه چیزهاست أَلَّا تَعْبُدُوا برای آنکه تا پرستید إِلَّا اللّٰهَ مگر خدای را إِنَّنِي لَكُمْ بدرستیکه من مر شما را مِنْهُ از وی نَذِيرٌ بیم کننده ام بعقوبت بر ترک و طغیان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده از مثوبت بر توحید و ایمان وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنست تا آمرزش طلبید رَبَّكُمْ پروردگار خود برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده يُمَتِّعْكُمْ تا برخورداری دهد شما را مَتَاعًا حَسَنًا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شما از زندگانی بهره در یابید و تندرستی إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت نام برده شده که آخر عمر مقدر است محققان گفته اند متاع حسن رضاست بآنچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطائف امام قشیری قدس سره مذکور است که برخورداری نیکو آنست که حاجت مردمان بر دست وی گزارده شود وَيُؤْتِ و بدهد خدای كُلَّ ذِي فَضْلٍ مر هر خداوند فضلی را در دین

نصیبه ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود رض فرموده که ذو فضل کسیست که حسنات او فاضل باشد از سیئات او خواجه علی قدس سره
گفته که ذو فضل آنست که در دیوان ازل نام او بشان فضل نوشته باشند و هر آئینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید مصرع آنرا که بداد ندار و باز نگیرند +
وَإِن تَوَلَّوْا و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من فَإِنِّي پس بدرستیکه من أَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ○
از عذاب روز بزرگ که قیامت ست و در تیسیر گوید که روز بدر و گفته اند روز شدت و مشقت و آن ابتلای کفار بود بقحط و غلا تا حدیکه مرده و مردار میخوردند
إِلَى اللَّهِ بسوی مجازات خداست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیز یا بر اعاده و اثابه و تعذیب قَدِيرٌ ○ توانا ست آورده اند
که جمیع مشرکان بسبب آنکه عداوت حضرت رسالت پناه میورزیدند و بحکمت مصلحت زمان در اخفای آن میکوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون
پرده ها فرو گذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را فراگیریم در عداوت محمد کسی چگونه بران اطلاع یابد حق سبحانه آیت فرستاد که أَلَا إِنَّهُمْ بدانید
که ایشان یعنی کافران يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ فرا میگیرند سینهای خود را بر عداوت حبیب من یا دو تا میگردانند از آن و گردن سینه عبارتست از پوشیده
داشتن راز در دل یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل میگیرند لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ تا پنهان دارند آنرا از خدا أَلَا حِينَ بدانید آن هنگام که ایشان يَسْتَغْشُونَ
ثِيَابَهُمْ در سر کشند جامهای خود را بر فراش خود و جامه گیرند يَعْلَمُ میداند خدا مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میکنند در سینه وَمَا يُعْلِنُونَ
و میداند آنچه آشکارا میکنند بزبانها و سر و علانیه ایشان بنسبت علم وی یکسانست إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستیکه او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ ○
باسراری که در سینه هاست و گویند ذات الصدور دلها اند حق سبحانه مضمرات آنرا میداند بیت ای که در دل نهان کنی سری ۰ آنکه دل آفریده میداند
در اسباب نزول آورده که این آیت در شان اخنس بن شریق نازل شده که مردی سخن گزار و شیرین زبان بوده بملازمت حضرت رسالت پناه آمدی و سخنان
خوش آینده ادا کردی و لاف محبتی و هواداری زدی اما ظاهرش بخلاف باطنش بود و درونش تیره و برونش روشن مینمود حق سبحانه خبث عقیدت او را بدین آیت آشکارا کرد تا کسی
بصفا ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد و شیخ طریقت قدس سره فرمود که منافق مشابه مار است درونش زهر و بیرونش نقش و نگار است بیت صورت ظاهر باعتبار باطنی با سیم از عیار
وَمَا مِن دَابَّةٍ و نیست هیچ جنبنده فِي الْأَرْضِ در زمین مراد جمیع حیوانات اند إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدا ایست رِزْقُهَا
روزی ایشان از روی تفضل و رحمت آنرا بلفظ علی که تقید وجوبست در شرع بحکمت تحقیق اصول رزقست برزق و گفته اند علی بمعنی من ست
یعنی روزی همه از خدا ایست یا بمعنی الی است یعنی روزی همه مفوض بحق تعالی ست اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند وَيَعْلَمُ و میداند حق
تعالی مُسْتَقَرَّهَا قرارگاه حیوان در حین حیات وَمُسْتَوْدَعَهَا و آرامگاه وی بعد از وفات صاحب کشاف آورده است مستقر مسکن حیوانات ست
از زمین و آب و هوا و مستودع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه كُلٌّ همه که یاد کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع
ایشان مذکور و مسطور ست فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ○ در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید
آسمانها و زمینها را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه بود و آخر او آدینه وَكَانَ و بود پیش از آفریدن ارض و سما عَرْشُهُ
عَلَى الْمَاءِ عرش او بر آب در بعضی از تفاسیر آورده که حق تعالی در مبدا آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت در ان نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه
و تعالی باد را بیافرید و آب را بر بالای او بداشت و عرش را بر آب جای داد و در تفوق عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیم ست مر اهل تفکر را
از عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود أَيُّكُمْ کدام از شما أَحْسَنُ عَمَلًا
نیکوترست از روی عمل یعنی شکر کننده تر ست بدین نعمت یا تصدیق که کامل تر ست در قرار عرش بر آب و تفوق آب بر باد وَلَئِن قُلْتَ و اگر گوئی تو ای محمد
مر قوم خود را إِنَّكُم مَّبْعُوثُونَ بدرستیکه شما بر انگیخته شدگانید مِن بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آئینه گویند آنانکه نگرویدند إِنْ هَٰذَا
نیست این سخن که در باب بعث میگوئید إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ○ مگر مانند سحری آشکارا در فریب یا در بطلان وَلَئِنْ أَخَّرْنَا و اگر تاخیر کنیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ
از ایشان عذابیکه وعده کرده ایم إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ تا هنگامی که شمرده شده یعنی وقت معلوم لَيَقُولُنَّ هر آئینه گویند از روی استهزا

مَا يَحْبِسُهُ چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع اَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ بدانید آن روزی که بیاید عذاب بر ایشان که روز بدر است لَيْسَ
مَصْرُوفًا عَنْهُمْ باشد آن عذاب باز داشته از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد هیچ وجه از ایشان مندفع نگردد و میاطی فرموده که این
عذاب مثل جبرئیل است مر مستهزیان را چنانچه مضمون + اِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ + از آن خبر میدهد و در سوره حجر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَحَاقَ بِهِمْ
واحاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقق وقوع است یعنی گویا که فرا گرفته است جماعت ایشان را مَا كَانُوا آنچه بودند از روی
بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ بدان استهزا میکردند و بوقوع آن استعجال مینمودند وَلَئِنْ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ و اگر بچشانیم یعنی دهیم آدمی را مِنَّا رَحْمَةً
از نزد ما نعمتی و رحمتی که دریابد لذت آن را ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ پس باز ستانیم آن را از وی اِنَّهُ لَيَئُوسٌ بدرستیکه او نا امید است بجهت بیصبری و عدم اعتماد
بر کرم ما كَفُورٌ ناسپاس است در نعمت گذشته وَلَئِنْ اَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم او را نَعْمَاءَ نیکوئی چون صحت و غنا بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ بعد سختی که بدو رسیده
باشد چون بیماری و فقر لَيَقُولَنَّ هر آئینه گوید ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي برفت بدیها یعنی مصائب و مکاره که مرا بدی آمد و در رسید از من اِنَّهُ
بدرستیکه انسان لَفَرِحٌ شاد مانست به نعمت و مغرور بآن فَخُورٌ نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت قیام بحق آن
اِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنانکه شکیبائی نمودند در محنت و بلا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای نیکو یعنی وظائف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و بلا
اُولٰئِكَ آن گروه که بصفت صبر و شکر موصوف اند لَهُمْ مر ایشان راست مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَاَجْرٌ كَبِيرٌ و مزدی بزرگ که اقل آن
بهشت است شیخ العالم فرموده که در جنت نعمتی است که همه نعیم بهشت در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا بیت ما را بهشت بهر لقای تو در خور است
بی پرتو جمال تو جنت محقر است + آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات و التسلیمات میکردند
و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق تهاون و استهزا سلوک مینمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو ندادند یا ملکی را بتصدیق تو نفرستادند حضرت
رسالت پناه از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریت ایشان تنگدل میشد حق سبحانه تعالی برای تسلیه آنحضرت در ادای رسالت و عدم مبالات برد
انکار ایشان آیت فرستاد فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ پس شاید که تو ترک کننده باشی امام ماتریدی رح میگوید استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن
بَعْضَ مَا يُوحٰى بعضی از آنچه وحی کرده شده اِلَيْكَ بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکانست از سب آلهه وَضَائِقٌ بِهِ و تنگ است
باظهار آن صَدْرُكَ سینه تو اَنْ يَقُولُوا از ترس آنکه گویند لَوْلَا اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشده است عَلَيْهِ كَنْزٌ برو گنجی که نفقه کند بر مردمان
تا بسبب آن تابع او شوند اَوْ جَاءَ مَعَهُ یا چرا نیامد با او مَلَكٌ فرشته بجهت گواهی بر نبوت او تو بسبب این مقالات از ادای رسالت باز مان اِنَّمَا
اَنْتَ نَذِيرٌ جز این نیست که تو بیم کننده ای تو را انذار است و بس تو در آن تقصیر نمی نمائی پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل باید شد بیت در
مهتاب مه را بر سماک + از سگان وع وع ایشان چه باک + وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز وَكِيلٌ گواه است یا نگهبان یا کارگزار
آنکه کار ما او گزارد و نگهدار آنکه خود داند و سپارد پس توکل بر وکیل وار کن و تسلی ده بر حسود و عنود باک مدار اَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند کافران افْتَرَاهُ
محمد بر بافت آنچه میگوید که من وحی میکنند یعنی قرآن را خود می سازد قُلْ فَاْتُوا بگو پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ ده سوره مِثْلِهِ مثل قرآن در بیان و حسن نظم
مُفْتَرَيَاتٍ بر بافته از نزدیک خود یعنی زعم شما آنست که قرآن را از خود میتوان بافت و من این گمان میبرید که از خود میسازم شما فصحای عرب اید
پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشای مثل این کلام بلکه شما از من قادرتر بجهت وقوف شما بر قصص و اخبار و قدرت شما بر انشای اشعار وَادْعُوا
مَنِ اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان
که این کلام مفتری و مختلق است و چون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیت دیگر آمد + فَاْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ + و عجز ایشان از ایراد یک سوره
بر همه کس ظاهر شد فَاِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس اگر اجابت نکردند مر شما را در آنچه گفتید از اتیان سوره و خطاب حضرت پیغمبر است و جمع ضمیر برای تعظیم یا
گفته اند مراد مومنان اند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر و میگفتند که حضرت را مفتری میگوید شما نیز با مفتریات او معارضه کنید پس

ع

حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیایند فاعلموا پس بدانید که انما انزل که آنچه فرو فرستاده شد بعلم الله بعلم خداست یعنی متلبس بعلمیکه خاصه اوست و آن علم ست بمصالح عباد و آنچه ایشانرا بکار آید در معاش و معاد و ان لا اله و بدانید آنکه نیست معبودی بسزا الا هو که مگر او که عالم ست بآنچه غیر او نداند و قادرست بر آنچه غیر او نتواند فهل انتم پس آیا هستید شما مسلمون که ثابتان بر اسلام و استفهام معنی امر نیز می تواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد من کان هر که باشد از روی ارادت و همت یرید الحیوة الدنیا خواهندگی زندگانی دنیا و زینتها و آرایش آن را در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقان اند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر آورده که عام ست مر جمیع مردمان را هر کراز ایشان باحسان و اعمالیکه از و صادر شود بر خورداری دنیا خواهد و نظر او در آخرت نباشد نوف الیهم تمام باز گذاریم بدیشان اعمالهم جزای کردارهای ایشانرا فیها در دنیا از صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد وهم فیها و ایشان در دنیا لا یبخسون کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند اولئک الذین آن گروه آنانند که لیس لهم نباشد ایشانرا فی الاخرة در آن سرای دیگر الا النار مگر آتش دوزخ چه ایشانرا استیفای مزدی که بر صورت اعمال ایشان مترتب بوده نموده آمد و نیات فاسده و عزائم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت مانده و حبط و تباه گشت ما صنعوا آنچه کرده اند فیها در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص ست و ایشان در عمل مخلص نبوده اند و باطل و ناچیز ست فی نفس الامر ما کانوا یعملون آنچه بودند که میکردند از ریا و سمعه و غیر آن افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر برهانی من ربه از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق صواب و یتلوه و از پی در آید برهان او را که دلیل عقلی ست شاهد منه گواهی از خدای که بصحت آن گواهی دهد و آن قرآن ست برابر باشد باکسیکه زینت دنیا طلبد و عمل نه بر وجه صواب کند و گفته اند صاحب بینه مومنان اهل کتاب اند یا هر مومن مخلص و شاهد پیغمبر ست و گفته اند صاحب بینه پیغمبر ست و تابع اوست شاهدی که آن جبرئیل ست یا ملکی که حافظ او بوده یا ابوبکر صدیق یا علی مرتضی یا صورت آنحضرت که هر که بدیدهٔ انصاف در و نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشره مبارک او مشاهده نمودی شعر

صبح سعادت ز جبین تو هویدا ۰ آن حسن چه حسن ست تبارک و تعالی

بعضی برانند که بینه قرآنست و یتلوه بمعنی یقرؤه و شاهد جبرئیل ست یا لسان حضرت رسالت پناه و یا اعجاز و نظم او و اگر یتلوه بمعنی یتبعه دارند شاهد انجیل ست و در زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرآن ست بتصدیق و بشارت اگر چه قبل از و نازل شده است ومن قبله و پیش از انجیل یا قرآن تابع او بود کتب موسی کتاب موسی یعنی توریت چه او نیز در تصدیق نبی امی و بشارت بوجود او تابع ست یعنی موافق ست مر قرآن را اماما در حالتیکه توریت پیشوا بوده مر اهل دین را ورحمة و سبب بخشایش بر منزل علیهم که مومنان اند اولئک آن گروه که صاحب بینه اند یؤمنون به میگروند بقرآن ومن یکفر به و هر که کافر شود بقرآن من الاحزاب از گروهی چند که اهل مکه اند و آنکه حزب ایشانست در عداوت پیغمبر فالنار موعده پس آتش دوزخ وعده گاه اوست و لا محاله بدان رسد فلا تک پس مباش فی مریة منه در گمان ازین موعد انه الحق بدرستیکه این وعده درست و راست من ربک از پروردگار تو ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر از مردمان لا یؤمنون نمیگروند بآن و تصدیق نمیکنند ومن اظلم و کیست ستمگار تر ممن افتری از آنکس که بربندد علی الله کذبا بر خدای دروغی یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک کند برای او اولئک آن گروه مفتریان یعرضون عرض کرده خواهند شد در موقف علی ربهم بر پروردگار خود و یقول الاشهاد و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای هر امتی یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند که هؤلاء الذین این گروه آنانند که از روی عناد کذبوا علی ربهم دروغ گفتند بر پروردگار خویش باتخاذ ولد و شریک الا لعنة الله بدانید که لعنت خدای علی الظلمین بر ستمگاران ست یعنی بر کافران و مراد از لعنت روری باشد از درگاه قرب پس صفت ظالمان میکند و میگوید الذین یصدون آنانکه باز میدارند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دین او و یبغونها عوجا و میجویند یعنی وصف میکنند راه خدای را بکجی و انحراف از راستی وهم بالاخرة و ایشان بدان سرای باقی هم کفرون ایشان ناگرویدگانند تکریر ضمیر جهت تاکید کفر ایشان ست بآخرت

اولئک آن گروه کافران لم یکونوا معجزین نباشند عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب خدای فی الارض در زمین یعنی در دنیا وما کان لهم و نیست
مر ایشان را من دون الله بغیر از خدای من اولیاء هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلکه یضاعف افزون کرده شود
لهم العذاب برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب گردند بجهت ضلال و اضلال ما کانوا نبودند در دنیا که یستطیعون السمع و توانستندی
شنید یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کراهت بودند وما کانوا یبصرون و نبودند که بدیده هدی یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن کور بودند اولئک الذین
آن گروه آنانند که در بازار معامله خسروا انفسهم زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان بر ایشان بازگردد وضل عنهم و گم شد از ایشان
ما کانوا یفترون ○ آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه لا جرم انهم بیشک و بیشبهه ایشان فی الآخرة در آن
سرای هم الاخسرون ○ ایشانند زیانکارتر از همه زیانکاران چه پرستش بتان را به پرستش خدای خریده اند و متاع دنیای فانی را بر نعیم عقبای باقی
اختیار کرده و درین سودا غبن فاحش است قطعه مایه دین را بباد دادن از بی همتی است + آنکه دنیا جملگی رنجست و دین آسایش است و نعمت فانی
ستانی و دولت باقی دهی + اندرین سودا چرا دانی که غبن فاحش است ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه از روی اخلاص گرویده اند وعملوا الصالحات
و کرده اند عملهای شایسته از ادای فرائض و تعبد بنوافل واخبتوا و آرام گرفته اند الی ربهم بیاد کرد پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر او را یا برای
او از ماسوی الله منقطع شده اند اولئک اصحاب الجنة آنان ملازمان بهشت اند هم فیها آنان در بوستان جنان خالدون ○ دائم و باقی اند
مثل الفریقین صفت این دو گروه که مومن اند و کافر کالاعمی والاصم مانند کور و کرست والبصیر والسمیع و مانند بینا و شنوا هل یستویان
آیا برابر اند این دو فریق مثلا در صفت و شبهت یعنی برابر نیستند افلا تذکرون ○ آیا پس پند نمیگیرید بدین مثلها و تامل نمی نمایید چنان تشبیه کرده

ع ۱۶

گروه کافران را به نابینا بجهت عدم مشاهده او مر آیات قدرت را و ناشنوا بجهت تصامم او از استماع کلام الهی و تشبیه مومنان بسمیع و بصیر جهت آنست
که حال مومنان در سمع و بصر برضد احوال کافران است و در بحر الحقائق فرموده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنست که باطل را
حق و حق را باطل شنود و بصیر کسی است که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و
باطل را باطل شنود و از آن حذر نماید و بحقیقت بصیر کسی است که دیده بصیرتش بکحل + وبی یبصر + جلا یافته باشد و سمیع کسی است که گوش هوشش
بگوشواره + وبی یسمع + آراسته او هرکه بخدا بیند جز بخدا نبیند و هرکه بخدای شنود جز از خدای نشنود رباعی گوشی که بحق باز بود در همه جای + او هیچ سخن نشنود
الا از خدای + وان دیده که از نور حق پر دارد + هر ذره بود آئینه دوست نمای ولقد ارسلنا نوحا و بدرستیکه فرستادیم ما نوح را الی قومه بسوی گروه
او پس گفت مر ایشان را انی لکم بدرستیکه من شما را نذیر بیم کننده ام مبین ○ هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص را بیان میکنم بانذار و
ان لا تعبدوا آنکه نپرستید الا الله مگر خدای را که پرستش وی شاید انی اخاف بدرستیکه من میترسم علیکم بر شما عذاب یوم الیم عذاب روز
دردناک مولم است آن عذاب و وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست از برای وقوع الم در وی فقال الملأ پس گفتند اشراف و روسا الذین کفروا آنانکه کافر شدند
من قومه از قوم نوح ما نریک نمی بینیم ترا الا بشرا مثلنا مگر بشری مانند ما یعنی فضل مزیتی که ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بود به نبوت و بر ما واجب گرداند متابعت
ترا و تو دیدی با ایشان بشکل بشریه دیده وار درک حقائق انسانی غافل ماندند مثنوی همسری با انبیا برداشتند + اولیا را همچو خود پنداشتند + گفته اینک ما بشر ایشان بشر +
ما و ایشان بسته خوابیم و خور + این ندانستند ایشان از عمی + هست فرقی در میان بی منتهی + هر دو گون زنبور خوردند از محل + لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل + هر دو گون آهو گیاه
خوردند و آب + زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب + هر دو نی خوردند از یک آبخور + این یکی خالی و آن دیگر پر شکر + صد هزاران این چنین اشباه بین + فرقشان هفتاد ساله
راه بین وما نریک اتبعک و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا الا الذین مگر آنانکه هم اراذلنا ایشان فرودان و فرومایگان ما اند بادی الرای
در ظاهر رای یعنی بی تامل ایمان آورده اند بی تفکری و تاملی یا متابعان تو همه اراذل اند در بادی الرای یعنی هرکه در ایشان بیند صفت رذالت در ایشان مشاهده کند
وما نری لکم و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا علینا من فضل بر ما افزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد بل نظنکم بلکه گمان میبریم شما را کاذبین ○

دروغگویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو قَالَ گفت نوح يٰقَوْمِ اَرَءَيْتُمْ ای گروه من خبر دهید مرا اِنْ كُنْتُ عَلٰى بَيِّنَةٍ اگر من باشم بر حجتی هویدا مِّنْ رَّبِّيْ از نزد پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی دهد وَاٰتٰنِيْ و بدهد خدای مرا رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهٖ بخشایشی از نزد خود که نبوت است فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده بماند بر شما حفص بضم عین و تشدید میم خواند یعنی پوشیده گردانید آن حجت را بر شما بسلب معرفت آن و منع علم شما از آن اَنُلْزِمُكُمُوْهَا آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را بقبول آن و گفته اند استفهام بمعنی نفی ست یعنی الزام نکنیم شما را بر اهتدا بر آن وَاَنْتُمْ لَهَا كٰرِهُوْنَ و حال آنکه شما مر آن حجت را کارهان و ناخواهندگانید قتاده ره فرموده که اگر نوح توانستی الزام کردی اما زمام اختیار در قبضه مشیت پروردگارست نه صاحب عدل و کرا داده و نائب فضل او کرا خواند مثنوی یکی را خوانی که مقبول ماست ۔ یکی را برانی که مخذول ماست + بد و نیک امر ترا بنده اند + بتسلیم حکمت سر افگنده اند + وَيٰقَوْمِ و ای گروه من لَآ اَسْئَلُكُمْ نمی خواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت ضمیر علیه کنایه غیر مذکورست مَالًا مالی و خواسته را که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید یا مرا منت بود اگر ادا نکنید اِنْ اَجْرِيَ نیست مزد من اِلَّا عَلَى اللّٰهِ مگر بر خدای آورده اند که اشراف قوم نوح میگفتند ای نوح اراذل و ادانی را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح در جواب ایشان میفرمود وَمَآ اَنَا بِطَارِدِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و نیستم من راننده آنها که گرویده اند اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان مُّلٰقُوْا رَبِّهِمْ ملاقات کنندگانند جزای پروردگار خود را و بقرب او فائز خواهند بود پس چگونه برانم ایشان را وَلٰكِنِّيْ اَرٰىكُمْ ولیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُوْنَ گروهی نادان که نمیدانید قدر ایشان را وَيٰقَوْمِ و ای گروه من مَنْ يَّنْصُرُنِيْ کیست که مرا یاری دهد و منع کند مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای اِنْ طَرَدْتُّهُمْ اگر برانم ایشان را اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان مینمائید گفتند تو این همه صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف تواند نوح فرمود که وَلَآ اَقُوْلُ لَكُمْ و نمیگویم شما را که عِنْدِيْ خَزَآئِنُ اللّٰهِ نزدیک من خزینهای علم خداوندست وَلَآ اَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم وَلَآ اَقُوْلُ و نمی گویم اِنِّيْ مَلَكٌ بدرستیکه من فرشته ام تا شما گوئید که مَآ اَنْتَ اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَلَآ اَقُوْلُ و نمیگویم لِلَّذِيْنَ تَزْدَرِيْٓ مر آنانرا که بخواری در ایشان مینگرد اَعْيُنُكُمْ چشمهای شما بجهت فقر ایشان از اراذل میگوئید لَنْ يُّؤْتِيَهُمُ اللّٰهُ خَيْرًا که نخواهد داد خدای ایشانرا نیکوئی چه آنچه حق تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده است بهتر از آنست که شما را در دنیا داده اَللّٰهُ اَعْلَمُ خدای داناترست بِمَا فِيْٓ اَنْفُسِهِمْ بآنچه در نفسهای ایشان ست از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان نکنم در ظاهر اِنِّيْٓ اِذًا لَّمِنَ الظّٰلِمِيْنَ بدرستیکه من آن هنگام باشم از ستمگاران چه انبیا را حکم بر ظاهرست قَالُوْا گفتند يٰنُوْحُ قَدْ جٰدَلْتَنَا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فَاَكْثَرْتَ جِدَالَنَا پس بسیار گردانیدی جدال را با ما و دور و دراز کشیدی فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ پس بیار آنچه مرا وعده دادی از عذاب اِنْ كُنْتَ اگر هستی مِنَ الصّٰدِقِيْنَ از راستگویان در وعید خود قَالَ گفت نوح اِنَّمَا جز این نیست يَاْتِيْكُمْ بِهِ اللّٰهُ که بیارد بشما خدای تعالی عذاب را اِنْ شَآءَ اگر خواهد عاجلا یا آجلا وَمَآ اَنْتُمْ بِمُعْجِزِيْنَ و نیستید شما عاجز کنندگان خدا را از تعذیب خود با آنکه بستیزید یا بگریزید وَلَا يَنْفَعُكُمْ و سود ندارد شما را نُصْحِيْٓ نصیحت کردن من اِنْ اَرَدْتُّ اگر خواهم اَنْ اَنْصَحَ لَكُمْ که نصیحت کنم مر شما را اِنْ كَانَ اللّٰهُ يُرِيْدُ اگر هست خدای که میخواهد اَنْ يُّغْوِيَكُمْ که شما را گمراه سازد و درین کلام تقدیم و تاخیر ست تقدیرش آنکه اگر خدای اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نمیرساند هُوَ رَبُّكُمْ اوست آفریدگار شما و متصرف در همه کار شما بر وفق ارادت وَاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ و بسوی او باز گردیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید یافت اَمْ يَقُوْلُوْنَ بلکه گفتند قوم او افْتَرٰىهُ بر می بافد نوح وحی را از پیش خود و با نوح را گفتم قُلْ اِنِ افْتَرَيْتُهٗ بگو اگر بافته ام وحی را فَعَلَيَّ اِجْرَامِيْ پس بر من ست وبال گناه کرده من وَاَنَا بَرِيْٓءٌ و من بیزارم مِّمَّا تُجْرِمُوْنَ از آنچه شما گناه میکنید و اسناد افترا بمن مینمائید وَاُوْحِيَ و وحی کرده شد اِلٰى نُوْحٍ بسوی نوح اَنَّهٗ لَنْ يُّؤْمِنَ که ایمان نخواهند آورد مِنْ قَوْمِكَ از گروه تو اِلَّا مَنْ قَدْ اٰمَنَ مگر آنکس که ایمان آورده فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهناک مباش بِمَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ بانچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا چون فائده دعوت از ایشان منقطع گشته زمان نزول عذاب در رسید حکم شد که ای نوح میان اجتهاد در بند وَاصْنَعِ الْفُلْكَ و بساز کشتی را بِاَعْيُنِنَا بنگاهداشت ما یا با معین ملائکه که مددگار و موکل تواند وَوَحْيِنَا

و وحی کردن ما بتو در ساختن آن ابن عباس فرموده که نوح نمیدانست که کشتی چگونه سازد و صورتش چه باشد وحی آمد بوی که بساز چون سینه مرغ ولا تخاطبنی و خطاب مکن با من فی الذین ظلموا در بارهٔ آنانکه ستم کردند یعنی از من درمخواه نجات هیچ کافری و رفع عذاب از ایشان انهم مغرقون بدرستیکه ایشان غرق شدگانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در خبر آمده که نوح چوب کشتی میطلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت در مدت بیست سال که درخت برسید مطلقاً هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت نوح ابا کردند پس نوح بساختن کشتی اشتغال فرمود و یصنع الفلک و بود که میساخت کشتی را و کلما مر علیه و هرگاه که بگذشتندی برو ملا من قومه گروهی مهتران از قوم او سخروا منه افسوس کردندی بر وی که کشتی را در بیابان میساخت دور از آب و گفتندی کشتی میسازی آب کو و دیگر طعنه زدندی که باول نبی بودی و باخر نجار شدی قال ان تسخروا منا نوح گفت که اگر سخریه میکنید با ما فانا نسخر منکم پس ما افسوس خواهیم کرد بر شما کما تسخرون همچنانکه شما افسوس میدارید با ما فسوف تعلمون پس زود باشد که دانید من یأتیه آنکس را که بیاید بدو عذاب یخزیه عذابیکه او را رسوا گرداند در دنیا که آن غرق است و یحل علیه و فرود آید بدو عذاب مقیم عذابی دائم در آخرت که آن حرق ست پس نوح کشتی ساخت در مدت دو سال طول او سه صد گز گفته اند هزار و دویست ذرع و عرض آن پنجاه گز و گویند ششصد ذرع و ارتفاع او سی ذرع و بقولی سی صد و غیر ازینها نیز گفته اند و آنرا بر سه طبقه مرتب ساخت و بقیر مطلی گردانید و بحکم الهی زوجی از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه سفلی و سباع و بهائم را در وسطی و آدمیان با امتعه در علیا جای مقرر فرمود و به تهیهٔ اسباب اتمام این مهام مشغول بود حتی اذا جاء امرنا تا وقتیکه آمد عذاب ما یا امر ما بعذاب و فار التنور و بجوشید آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا در آن نان پختی و بمیراث بنوح رسیده بود و نشان عذاب آن بود که آب از تنور بر جوشید پس چون امارت عذاب پدید آید قلنا احمل گفتیم ما نوح را که بردار فیها در کشتی من کل زوجین از هر جنسی دو جفت از حیوانات یعنی بازنها که جفتی میکنند اثنین دو تا نر و ماده و حفص بتنوین کل میخواند یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت بکشتی بر و اهلک و کسان خویش را که مسلمانند بکشتی در آر الا من سبق مگر آنرا که پیشی گرفته است علیه القول بر وی قول ما یعنی حکم بهلاک وی مراد کنعان ست و داعله که پسر و زن نوح بودند و من آمن و بردار در کشتی هر کس را نیز که ایمان آورده و ما آمن و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده معه با نوح الا قلیل مگر اندکی از مردمان که زوجه مسلم آن و دو سه پسر حام و سام و یافث و زنان ایشان و هفتاد و دو تن از زن و مرد و غیر ایشان که مجموع هشتاد و سه تن بودند و با نوح هشتاد تن پس نوح ایشان را بنزدیک کشتی در آورد و سر پوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید و از زمین چهل شبانه روز آب جوشیدن گرفت و از آسمان آب بالا رود آمدن آغاز کرد و قال و گفت نوح علیه السلام ارکبوا فیها سوار شوید در کشتی در حالتیکه گوئید بسم الله یعنی نام خدای برید مجریها در وقت راندن کشتی و مرسیها و هنگام باز داشتن آن و گفته اند بنام خدا رفتن و ایستادن آن چه در خبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندی و چون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح ایشانرا بدین وجه تعلیم تسمیه داد و گفت ان ربی بدرستیکه پروردگار من لغفور آمرزندهٔ مؤمنان ست رحیم مهربان بدیشان که از بلای طوفان نجات میدهد و هی تجری بهم و کشتی میبرد ایشانرا فی موج در موجها که از عظمت بود کالجبال همانند کوهها و نادی و آواز داد نوح ابنه نوح مر پسر خود کنعان را و گویند نام او یام بود و کان فی معزل و حال آنکه بود بر کرانه از کشتی و پدر او را مسلمان میدانست پس از فرط شفقت گفت یا بنی ارکب معنا ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما تا ایمن شوی و لا تکن و مباش مع الکافرین با ناگرویدگان که غرق شوی آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کیش ایشان متفق بودی قال گفت در جواب پدر ساوی زود باشد که باز گردم و پناه برم الی جبل بسوی کوهی که از غایت رفعت یعصمنی نگاه دارد مرا من الماء از غرق شدن در آب قال گفت نوح لا عاصم الیوم نگاه دارنده نیست امروز که منع کنند چیزی را من امر الله از عذاب خدای الا من رحم مگر آنکس که ببخشد خدای و گویند عاصم بمعنی معصوم ست چون ماء دافق و عیشة راضیة یعنی هیچ کس ممنوع نیست از عذاب مگر کسیکه خدای بروی بخشد و در اثنای این مکالمه

ربع

میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت وَحَالَ و حائل شد بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ میان پدر و پسر موج طوفان فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ۝ پس گشت از
جملهٔ غرق شدگان القصه نوح از کوفه یا از هند یا از زمین دیگر که موضع ست بحر براه کشتی نشست عاشر ماه رجب کشتی تمام روی زمین گشت و چون واقعهٔ طوفان
بنهایت انجامید و کفار غرق شدند تمام آنی در رسید وَقِيلَ و گفته شد یعنی حق سبحانه تعالی گفت يَا أَرْضُ ابْلَعِي ای زمین فرو بر مَاءَكِ آب خود را که
بیرون آورده وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وای آسمان باز گیر آبی را که فرو گذاشته وَغِيضَ الْمَاءُ و کم کرده شد آب بر روی زمین وَقُضِيَ الْأَمْرُ
و گزارده شد کاری که بحکم حق تعالی بدو متعلق بود از هلاک اشرار و نجات ابرار وَاسْتَوَتْ و قرار گرفت کشتی عَلَى الْجُودِيِّ بر کوه جودی
از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود وَقِيلَ و گفتند بُعْدًا دوری و هلاکت باد لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝ مر گروه
ستمکاران را یعنی کافران را و چون نوح با قوم از کشتی بیرون آمدند آن روز را بجهت شکرانه روزه داشت و صوم عاشورا سنت شد این آیت
در غایت فصاحت و بلاغت ست در مفتاح و کشاف و دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیر آن وجوه فصاحت و بلاغت این سخن
گفته اند و در بیان نظم غریب و اسلوب عجیب نکته‌ها در ایراد هر کلمه و حسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده و چون درین ترجمه ساحت میدان سخنوری سعت
ایراد آن ندارد حواله وقوف بر دقائق و رقائق این حال بمطالعهٔ این محل و جواهر التفسیر بود و من الله التوفیق مصرع یغوص البحر من طلب اللآلی مصرع
گوهر طلبی روی سوی دریا کن + وَنَادَى نُوحٌ و بخواند نوح رَبَّهُ پروردگار خود را فَقَالَ پس گفت رَبِّ ای آفریدگار من إِنَّ ابْنِي بدرستیکه
پسر من کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل من بوده و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستیکه وعدهٔ تو راست ست
وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ۝ و تو حاکم ترین حکم کنندگانی حکمت درین چیست امام ماتریدی در تاویلات آورده که نوح از کفر پسر خبر نداشت چه اگر دانستی
این سوال نکردی زیرا که حق سبحانه تعالی فرموده بود + وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا + و چون این سوال فرمود جواب در رسید قَالَ گفت خدای يَا نُوحُ إِنَّهُ
ای نوح بدرستیکه پسر تو لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ نیست از اهل دین تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستیکه او خداوند عملی ست غَيْرُ صَالِحٍ نه نیک و شایسته فَلَا تَسْأَلْنِ پس
مپرس از من مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ آنچه نیست ترا بدان عِلْمٌ دانش آن چیز دانستی یعنی چیزیکه در آن از بد رسیدن آن را اندیشه مپرس یا چیزیکه ترا بآن علم نیست چون کفر
پسر تو از من سوال مکن إِنِّي أَعِظُكَ بدرستیکه من پند میدهم ترا و منع میکنم از آنکه نکنی أَنْ تَكُونَ از آنکه باشی مِنَ الْجَاهِلِينَ ۝ از نادانان بسوال غیر
جائز قَالَ رَبِّ گفت نوح ای پروردگار من إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستیکه من پناه میگیرم بتو بعد از من أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي آنچه
نباشد مرا بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانائی یعنی بجواز سوال آن وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي و اگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي و نه بخشائی بر من أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ باشم از
زیانکاران قِيلَ يَا نُوحُ گفته شد که ای نوح اهْبِطْ فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ مِنَّا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما بر تو وَبَرَكَاتٍ و برکتها و زیادتها
عَلَيْكَ بر تو یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو و قولی آنست که از اهل کشتی غیر نوح و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسل اهل عالم ازین سه کس
منتهی میشود سام پدر عرب و فرس ست و یافث پدر ترک و حام پدر هند وَعَلَى أُمَمٍ و سلام و برکت بر گروهی چند مِمَّنْ مَعَكَ از آنها که با تو اند یعنی آنها که ناشی
میشوند از جمعیکه با تو اند یعنی مومنان وَأُمَمٌ و از آنها که با تو اند امتی چند اند یعنی ناشی خواهند شد سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخوردار ی دهیم ایشانرا
در دنیا بفراخی عیش و وسعت رزق ثُمَّ يَمَسُّهُمْ پس برسد ایشانرا مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ از ما عذابی دردناک در آخرت مراد کفاراند و در وسیط از کلبی
رحمه الله نقل میکند که هیچ مومن و مومنه نباشد از آن روز تا روز قیامت الا که داخل ست درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که دخل دارد درین تمتع
و عذاب تِلْكَ این قصه که مذکور شد مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب که ما بواسطهٔ جبرئیل نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم آن را بسوی تو مَا كُنْتَ
تَعْلَمُهَا نبودی که بدانی آن را أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ نه تو و نه قوم تو که قریش اند مِنْ قَبْلِ هَذَا پیش از این وقت فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن بر ایذای
قوم و مشقت تبلیغ رسالت همچنانکه نوح صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستیکه عاقبت نیکو لِلْمُتَّقِينَ ۝ مر پرهیزگاران راست در دنیا بظفر بر اعدا و در
آخرت بدرجات علیا پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید بستگیهاست و شکیبائی علاج خستگیهاست نتیجهٔ شکیبائی ظفرست و کار صابران هر روز بهترست

ربع

مثنوی صبر است کلید گنج مقصود + بی صبر در مراد کی گشود + گر صبر کنی مراد یابی + ور پای در آئی از شتابی + گر صبر کنی بصبر بیشک + دولت بتو آید اندک اندک +
وَاِلٰی عَادٍ و فرستادیم بقوم عاد اَخَاهُمْ هُوْدًا برادر ایشان هود را و ذکر اخوت بجهت نسب ست چنانچه در سورهٔ اعراف گذشت قَالَ گفت هود که
یٰقَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدا را به یگانگی مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ نیست شما را معبودی غَیْرُهٗ بجز وی و شما او را شریک اثبات میکنید
اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما اِلَّا مُفْتَرُوْنَ مگر افترا کنندگان بر خدای باتخاذ شرکا یٰقَوْمِ ای گروه من لَآ اَسْـَٔلُكُمْ نمیخواهم از شما عَلَیْهِ اَجْرًا بر تبلیغ
رسالت مزدی و مقرر است که مجموع رسل قوم خود را این معنی گوشزد میکرده اند جهت ازالت تهمت و خلوص نصیحت از اغراض دنیوی چه دعوت و تهمت به
موعظت اگر با آن طامعه رسانند که طمع فاسد آلوده بباشد بیت طمع بند و دفتر حکمت بشوی + طمع بگسل و هر چه خواهی بگوی، و الحق پیغمبران مزد دعوت از
قوم نخواستند چنانچه هود علیه السلام فرمود اِنْ اَجْرِیَ نیست مزد من اِلَّا عَلَی الَّذِیْ مگر بر آن کسی که بکمال قدرت فَطَرَنِیْ مرا آفرید اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا هیچ
عقل خود را کار نمیفرمائید تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید و دانید هر که مالی نجوید دروغ برای چه گوید آورده اند که عادیان دعوت هود قبول نکردند حق سبحانه
و تعالی برخاست آن سه سال باران از ایشان باز گرفت و مردان و زنان ایشان را عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت
باران و برای دفع عادی باولاد محتاج شدند هود فرمود وَیٰقَوْمِ اسْتَغْفِرُوْا رَبَّكُمْ وای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید از پروردگار خود بایمان ثُمَّ تُوْبُوْا
پس بازگردید اِلَیْهِ بوی از عبادت غیر او یُرْسِلِ السَّمَآءَ تا بفرستد از آسمان عَلَیْكُمْ بر مزروعات شما مِّدْرَارًا بارانی پیوسته وَّیَزِدْكُمْ و بیفزاید شما را قُوَّةً
اِلٰی قُوَّتِكُمْ قوت با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من بشنوید وَلَا تَتَوَلَّوْا و برمگردید از من و اعراض منمائید
از پیغام الهی مُجْرِمِیْنَ در حالتیکه مصر باشید بر گناهان قَالُوْا گفتند یٰهُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَیِّنَةٍ ای هود نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوای تو
و حال آنکه هود معجزات بدیشان نموده بود و ایشان آنرا در حساب نیاوردند و انکار نموده گفتند وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَارِكِیْٓ اٰلِهَتِنَا ترک کنندگان عبادت
خدایان خود را عَنْ قَوْلِكَ از سخن تو که گوئی یک خدا را پرستید وَمَا نَحْنُ لَكَ و نیستیم ما ترا بِمُؤْمِنِیْنَ از گروندگان اِنْ نَّقُوْلُ
ما نمیگوئیم در شان تو اِلَّا اعْتَرٰىكَ مگر آنکه رسانیده اند ترا بَعْضُ اٰلِهَتِنَا برخی از خدایان ما بِسُوْٓءٍ برنجی و گرمی و خللی و گویند مراد جنونست یعنی
گفتند که تو چون دشنام میدهی خدایان ما را از آن ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنانی که نه بر طبق عقل است از تو شنیده میشود قَالَ گفت هود اِنِّیْٓ
بدرستیکه من اُشْهِدُ اللّٰهَ گواه میسازم خدای را وَاشْهَدُوْٓا و شما نیز گواه باشید بر آنکه اَنِّیْ بَرِیْٓءٌ بآنکه من بیزارم مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ از آنچه شما انباز
میگیرید مِنْ دُوْنِهٖ بدون خدای یعنی در عبادت او دیگران را شریک میسازید فَكِیْدُوْنِیْ پس اجتماع کنید بر کید نسبت من جَمِیْعًا همه شما
یعنی شما و خدایان شما در اهلاک من اتفاق نمائید ثُمَّ لَا تُنْظِرُوْنِ پس مرا مهلت مدهید و هر چه خواهید در قصد من بکنید که من باک ندارم
و حمایت عصمت الهی از مضرت و معرت شما نه اندیشم و این از جملهٔ معجزات هود بوده که تن تنها در مواجهه جمعی کثیر از جباران و اهل البطش و سطوت و ارباب
شوکت و قوت که بخون او تشنه بودند اینهمه مبالغه نموده که جمع شوید و اتفاق نموده بیمهلت در اهلاک من سعی نمائید و ایشان با وجود شدت قهر و اقتدار
و اختیار او را رسانیدن اندک مضرتی بدو عاجز شدند و نعم ما قیل بیت تو خدا را شو اگر جملهٔ عالم دریاست + بخدا گر سر موئی قدمت تر گردد + و چون هود
علی نبینا و علیه السلام بکرم الهی وثوق تمام داشت گفت اِنِّیْ تَوَكَّلْتُ بدرستیکه من توکل کردم عَلَی اللّٰهِ بر خدای رَبِّیْ وَرَبِّكُمْ که پروردگار من و پروردگار
شماست و هم خود را بوی باز گذاشتم مَا مِنْ دَآبَّةٍ هیچ جنبنده نیست اِلَّا هُوَ اٰخِذٌۢ بِنَاصِیَتِهَا مگر خدای فراگیرنده است موی پیشانی او را یعنی مالک و دست
و قادر و غالب بر وی و آخذ نواصی تمثیل مالکیت و قدرت و تصرف است اِنَّ رَبِّیْ بدرستیکه آفریدگار من عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ بر طریق حق و عدل است
هر کس که بر وی توکل کند او را بیار او راست نماید و ضایع نگذارد و در بحر الحقایق فرموده که صراط مستقیم آنست که منتهی بحق باشد نه بغیر او کما قال جل جلاله وَاَنَّ
اِلٰی رَبِّكَ الْمُنْتَهٰی و در نقد النصوص جامی مذکورست در باب [illegible] بیان تاثیرات مؤثرات که در تجلیات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال اله مؤثر در تمام منفعلات است بحکم ترتیب بر
بحسب قابلیات بسوی حضرت خود میکشاند نیست سر آخذ بناصیتها اِنَّ رَبِّیْ عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ بیت کس کتا نه میکشد کانا الیه راجعون + چون روی

جای دگر فکر غلط باشد چون * وازین متولهاست قول قایل مثنوی چون همه راه اوست از چپ و راست * تو بهر رو که میروی او راست چون ز بود
ابتدای همه * هم بود انتهای همه * فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر در گردید از من و اعراض کنید یعنی همیشه بر اعراض ثابت باشید فَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ پس بدرستیکه
من رسانیده ام بشما مَا اُرْسِلْتُ بِهٖ آنچیز را که فرو فرستاده شده ام بآن اِلَیْكُمْ بسوی شما یعنی وحی الٰهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم چون قبول حق نکنید
حق تعالی شما را هلاک کند وَيَسْتَخْلِفُ و جانشین شما گرداند رَبِّیْ آفریدگار من قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی را غیر شما وَلَا تَضُرُّوْنَهٗ شَيْئًا و زیان نتوانید رسانیدن حق را
چیزی باعراض از من و ابا از قبول دعوت حق اِنَّ رَبِّیْ بدرستیکه پروردگار من عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ حَفِيْظٌ ۝ بر همه چیز نگاهبانست یعنی افعال و اقوال و
احوال همه را نگاه میدارد و مجازات آنها که از وی فوت نمیشود و چون کفار قوم هود بدین سخن متعظ نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت وَلَمَّا
جَآءَ اَمْرُنَا و آن هنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا هُوْدًا نجات دادیم هود را وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آن کسانیکه گرویده بودند مَعَهٗ
با او و ایشان چهار هزار بودند که همه را با هود برهانیدیم از عذاب بِرَحْمَةٍ مِّنَّا ببخشش و بخشایش از ما یعنی نجات ایشان بفضل ما بود نه بعمل ایشان وَنَجَّيْنٰهُمْ و برهانیدیم
ایشانرا مِّنْ عَذَابٍ غَلِيْظٍ از عذاب درشت و آن سموم دوزخ بود که بمناخر ایشان در آمده و از ادبار بیرون شد و اعضای ایشانرا پاره پاره میساخت وَتِلْكَ
عَادٌ و آن عاد است یعنی اثرها که در دیار احقاف می بینید آثار قبیلهٔ عاد است جَحَدُوْا انکار کردند و کافر شدند بِاٰيٰتِ رَبِّهِمْ بآیات پروردگار خود وَ
عَصَوْا رُسُلَهٗ و عاصی شدند بفرستادگان او و عصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبرانست وَاتَّبَعُوْٓا و پیروی کردند اَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ فرمان هر سرکشی
عَنِيْدٍ ستیزه کار را یعنی عاصی شدند بکسیکه ایشانرا بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند آنرا که ایشانرا بکفر و ضلالت میخواند وَاُتْبِعُوْا و از پی در آمده
شده اند فِیْ هٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً درین سرای لعنت را که بعد از هلاکت ایشانست وَّيَوْمَ الْقِيٰمَةِ و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست اَلَآ اِنَّ
عَادًا بدانید که قوم عاد كَفَرُوْا رَبَّهُمْ منکر شدند به پروردگار خود اَلَا بُعْدًا لِّعَادٍ بدانید که دوریست مر عاد را یعنی از رحمت دور اند و بعضی گفته اند
دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دعای هلاکت بر ایشان بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقاب است قَوْمِ هُوْدٍ ۝ عطف بیان عاد است یعنی این
عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند که حضرت هود بر ایشان مبعوث بود نه عاد ارم که ایشانرا عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند وَاِلٰی ثَمُوْدَ و فرستادیم
بسوی قبیلهٔ ثمود اَخَاهُمْ صٰلِحًا برادر ایشان صالح را مراد اخوت نسبی است قَالَ گفت صالح يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ای قوم من بپرستید خدا را و
بوحدانیت او بگروید مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ معبودی بجز وی هُوَ اَنْشَاَكُمْ او پیدا کرد شما را مِّنَ الْاَرْضِ از زمین یعنی آدم
را که پدر شماست و مواد نطفها را که نسل او از آن آفریده میشود از خاک پیدا کرد وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيْهَا و زندگانی و بقا داد شما را در زمین چه در مدارک
مذکور است که سال عمر هر یک از قوم ثمود از سه صد تا هزار بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل نزه ساختید و حفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید
فَاسْتَغْفِرُوْهُ پس آمرزش خواهید از حضرت او یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوْبُوْٓا اِلَيْهِ پس رجوع کنید بپرستش او از عبادت غیر او اِنَّ رَبِّیْ بدرستیکه آفریدگار
من قَرِيْبٌ نزدیکست بامیدواران برحمت مُّجِيْبٌ ۝ اجابت کننده دعا است بفضل و منت قَالُوْا يٰصٰلِحُ گفتند قوم که ای صالح قَدْ كُنْتَ بدرستیکه
بودی تو فِيْنَا در میان ما مَرْجُوًّا امیدوار یعنی نشانه رشد و سداد در چنین حال تو میدیدیم قَبْلَ هٰذَآ پیش از اینکه دعوی نبوت کنی و میخواستیم که ترا ملک
یا مستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما مستدین شوی حالا بدین سخن که تو میگویی امید از تو بریده ایم اَتَنْهٰىنَآ آیا منع میکنی ما را اَنْ نَّعْبُدَ از آنکه
بپرستیم مَا يَعْبُدُ اٰبَآؤُنَا آنرا که بودند پدران ما که می پرستیدند وَاِنَّنَا لَفِیْ شَكٍّ و بتحقیق که ما در شکیم مِّمَّا تَدْعُوْنَآ از آنچه تو ما را میخوانی
اِلَيْهِ بسوی آن از توحید و ترک عبادت اصنام مُرِيْبٍ ۝ شکی در تهمت افکننده یعنی گمانیکه نفس را مضطرب میسازد و دل آرام نمیدهد و عقل
را شوریده میگرداند قَالَ يٰقَوْمِ گفت صالح که ای گروه من اَرَءَيْتُمْ خبر دهید مرا و فرض کنید که من اِنْ كُنْتُ اگر باشم عَلٰی بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن
مِّنْ رَّبِّیْ از پروردگار خود وَاٰتٰىنِیْ مِنْهُ رَحْمَةً و داده باشد مرا از نزدیک خود رحمتی پیغمبری فَمَنْ يَّنْصُرُنِیْ پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا
مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای اِنْ عَصَيْتُهٗ اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس من شما را بخدای میخوانم و شما مرا بدین خود دعوت میکنید فما بین

مجادله خواهید نمود فَمَا تَزِيدُونَنِي پس شما نمی افزائید مرا غَيْرَ تَخْسِيرٍ ○ جز زیان کاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت
کردن من شما را بدان آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سورهٔ اعراف سمت تحریر یافت بدعای وی ناقه از سنگ
بیرون آمد بامر خدا تعالی صالح ع دست گرفت و در باب ناقه وصیت آغاز کرد و گفت وَيَا قَوْمِ و ای گروه من هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این ناقه است که خدای خلق
کرده لَكُمْ آيَةً برای شما نشانه در حالتیکه نشانه است بر قدرت او فَذَرُوهَا پس بگزارید او را تَأْكُلْ تا بخورد و بچرد فِي أَرْضِ اللَّهِ در زمین خدای یعنی روزی
او بر شما نیست و نفع او مر شما راست وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر بدی قصد وی کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابٌ
قَرِيبٌ ○ عذابی نزدیک یعنی متعاقب بآزار او معذب گردید و مهلت نیابید فَعَقَرُوهَا پس پی کردند آن ناقه را و تفسیر آن در سورهٔ قمر بیاید انشاء الله تعالی
و بعد از عقر ناقه بچه او ببالای کوه برآمده سه بانگ کرد و صالح درانوقت در میان قوم نبود چون بیامد حال با او تقریر کردند فَقَالَ تَمَتَّعُوا پس گفت شما برخورید
و برخوردار از حیات خود فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ در سرای خود سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و در روز شنبه عذاب بر شما فرود آید
ذَلِكَ وَعْدٌ این وعده ایست غَيْرُ مَكْذُوبٍ ○ نه دروغ آورده اند که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه و شنبه
عذاب نازل شد فَلَمَّا جَاءَ پس آنهنگام که آمد أَمْرُنَا فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا صَالِحًا نجات دادیم صالح را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانرا که
با او بودند از مومنان بِرَحْمَةٍ مِنَّا بفضل و بخشش از نزدیک ما در بدل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت صالح و مومنانرا از آن بلا رهانیدیم وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ
و از رسوائی آن روز میشاید که مراد روز قیامت باشد إِنَّ رَبَّكَ بتحقیق که پروردگار تو هُوَ الْقَوِيُّ اوست توانا بر نجات مومنان الْعَزِيزُ غالب بر
دشمنان بهلاک ایشان وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و فراگرفت آنانرا که ستم کردند بر خود الصَّيْحَةُ فریادی عظیم مراد صیحهٔ جبرئیل علیه السلام ست
در زاد المسیر آورده که دران سه روز که وعدهٔ حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده قبرها کندید منتظر عذاب بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد
و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند و استهزا میکردند که ناگاه جبرئیل بصورت اصلی خویش پایش بر زمین و سر بر آسمان پرهای خویش نشر کرده از مشرق تا
مغرب پایهای وی زرد و بالهایش سبز و دندانهای سفید و براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخساری برافروخته و موی سر وی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد افق را بپوشید قوم
ثمود آن حال را مشاهده نمودند و روی بمساکن نهاده بقبرها درآمدند جبرئیل نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله یکبار همه بمردند و زلزله در خانها افتاد و سقفها
بر ایشان فرود آمد فَأَصْبَحُوا پس گشتند فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ○ در سراهای خود مردگان بر زمین چسبیدگان كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا گویا که هرگز
نبوده اند دران سراها و در وسیط آورده که خدا تعالی بدان صیحه هلاک کرد آنانرا که از قوم ثمود بودند در مشارق و مغارب سهول و جبال مگر یک مرد که او را ابورغال گفتندی در حرم
رسالت پناه ع پرسیدند که ابورغال کیست فرمود که پدر قبیلهٔ ثقیف أَلَا إِنَّ ثَمُودَ بدانید بدرستیکه قوم ثمود كَفَرُوا رَبَّهُمْ انکار کردند پروردگار خود را أَلَا
بُعْدًا لِثَمُودَ ○ بدانید که دوری ست از رحمت مر قوم ثمود را وَلَقَدْ جَاءَتْ و هر آینه بتحقیق آمدند رُسُلُنَا فرستادگان ما از ملائکه که یازده یا ده

ع ۸

یا هشت یا هفت بودند و بیاطی گوید سه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بصورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند إِبْرَاهِيمَ بسوی ابراهیم صلوات الرحمن
علی نبینا و علیه بِالْبُشْرَى بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط در حقائق سلمی مذکور است که آن بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که
چون از اول خلیل را بنواخت که واتخذ الله ابراهیم خلیلاً + در آخر بدوام خلت بشارت داده از قطعیت ایمن ساخت و هم در حقائق سلمی آورده که آن مژده بود
بظهور حضرت سید کائنات ع از صلب وی یا آنکه او خاتم انبیا و صاحب لوای حمد ست و چه بشارت در مقابلهٔ این تواند بود که پدری را چنین پسری باشد رباعی خوشوقت آنکه
چنین باشدش پسر + شاد آنکه زان صدف که چنین پرورد گهر + آباء او ز عز مکرم و ابناء او عزیز + صلوا علیه ما طلع الشمس والقمر + و در بیاطی فرموده که جبرئیل ع بهلاک قوم
لوط آمده بود و اسرافیل ع به بشارت ولد مر ابراهیم ع و میکائیل بمحافظت لوط و اهل وی و اخراج ایشان از موتفکات القصه چون نزدیک خلیل آمدند قَالُوا سَلَامًا
گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ سَلَامٌ گفت ابراهیم که جواب من سلامت بر شما ابراهیم ع ندانست که فرشتگانند ایشانرا در مهمانخانه نشانید فَمَا لَبِثَ پس
هیچ درنگ نکرد ازان جا تا آنکه آورد بِعِجْلٍ حَنِيذٍ گوساله بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان بگسترد و صلا در داد ایشان دست بطعام دراز نکردند فَلَمَّا رَأَى پس

آنهنگام که دید ابراهیم اَیْدِیَهُمْ دستهای ایشان را که مطلقا لَا تَصِلُ اِلَیْهِ نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند نَکِرَهُمْ انکار کرد آنرا از ایشان یعنی منکر شمرد
و آنرا جستی و در دل آورد وَاَوْجَسَ مِنْهُمْ خِیْفَةً از ایشان ترسی چه دران زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول ننمودی چون ایشان طعام نخوردند ترسید که زیان باو
و ضرری بوی رسانند چون فرشتگان احساس خوف نمودند قَالُوْا گفتند ای ابراهیم لَا تَخَفْ مترس اِنَّآ اُرْسِلْنَآ بدرستیکه ما فرشتگانیم فرستاده شده اِلٰی قَوْمِ لُوْطٍ بسوی
قوم لوط تا ایشان را عذاب کنیم وَامْرَاَتُهٗ و زن ابراهیم ساره بنت هارون قَآئِمَةٌ ایستاده بود در پس پرده و سخن ملائکه استماع مینمود یا برای خدمت مهمانان استادگی
داشت چه ساره عمر یافته بود و پیر گشته و از کسی روی نمیپوشید همین که سخن فرشتگان شنید فَضَحِكَتْ پس بخندید از جهت فرح و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم بود یا برای
هلاک اهل فساد گویند خنده او از تعجب بود تعجب میکرد از غفلت قوم لوط با وجود قرب عذاب بدیشان یا تعجب بود از تمثیل ملک بصورت بشر یا شگفتی می نمود از خوف ابراهیم از سه
تن با وجود بسیاری حشم و خدم خود و بر هر تقدیر چون ساره بخندید فَبَشَّرْنٰهَا پس بشارت دادیم او را از زبان ملائکه بِاِسْحٰقَ بوجود فرزندی اسحاق نام وَمِنْ وَّرَآءِ اِسْحٰقَ
یَعْقُوْبَ۝ و از پس اسحق یعقوب تخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است دیگر آنکه ابراهیم از هاجره پسری داشت اسمٰعیل
نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قَالَتْ یٰوَیْلَتٰی گفت ای عجبا ءَاَلِدُ آیا من بزایم وَاَنَا عَجُوْزٌ و حال آنکه من پیرزنم و دران وقت
نود و نه سال از عمر وی گذشته بود وَّهٰذَا بَعْلِیْ و این شوهر من شَیْخًا در حالتیکه پیر است صد و بیست ساله یا صد و دوازده ساله اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این خبر
که میگوئید لَشَیْءٌ عَجِیْبٌ۝ چیزیست عجب استعجاب وی از راه عادت بود نه از روی قدرت قَالُوْآ گفتند فرشتگان مر ساره را اَتَعْجَبِیْنَ آیا شگفت میداری
مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ از کار خدای هیچ تعجب نیست که از صنع بی آلت و فضل بی علت از میان دو پیر فرزندی بیرون آرد بیت قدرتی را که بر کمال بود ٭
کی چنین کارها زو محال بود ٭ رَحْمَتُ اللّٰهِ بخشایش خدای وَبَرَكٰتُهٗ و برکتها یعنی زیادتی خیرات او عَلَیْكُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ بر شما ای اهل بیت محققان بر آنند
که از برکات الهی آن بود که اسباط و جمیع انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم و از ساره پیدا شدند اِنَّهٗ بدرستیکه خدای حَمِیْدٌ ستوده است با عطای نعم مَّجِیْدٌ۝
بزرگوار است با اظهار کرم فَلَمَّا ذَهَبَ پس آن وقت که برفت عَنْ اِبْرٰهِیْمَ الرَّوْعُ از ابراهیم ترس و فزعی که داشت وَجَآءَتْهُ الْبُشْرٰی و آمد بوی
بشارت اولاد یُجَادِلُنَا در ایستاد و مجادله کرد با فرشتگان ما فِیْ قَوْمِ لُوْطٍ۝ در شان قوم لوط آورده اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را
که در ان صد مومن باشند گفتند نی فرمود اگر نود باشند گفتند نی هلاک نمیکنیم همچنین ده ده کم میکرد تا مرتبه رسید به پنج پس یکی ملائکه گفتند در شهری که یک مومن باشد
ما را بهلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم فرمود که اِنَّ فِیْهَا لُوْطًا که لوط و بنات وی در آنجااند فرشتگان فرمودند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان
اِنَّ اِبْرٰهِیْمَ لَحَلِیْمٌ بدرستیکه ابراهیم بردبار بود و تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران اَوَّاهٌ آه زننده و تاسف خورنده بر آدمیان مُّنِیْبٌ۝ رجوع
کننده بحضرت عزت ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم با ملائکه از رقت قلب و فرط ترحم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد
شاید که توبه کنند و باز گردند از بدی ملائکه گفتند یٰٓاِبْرٰهِیْمُ اَعْرِضْ ای ابراهیم روی بگردان و درگذر عَنْ هٰذَا از این جدال اِنَّهٗ قَدْ جَآءَ بدرستیکه
آمده است اَمْرُ رَبِّكَ فرمان آفریدگار تو بعذاب و هلاک ایشان وَاِنَّهُمْ اٰتِیْهِمْ و بدرستیکه آینده است بدیشان عَذَابٌ غَیْرُ مَرْدُوْدٍ۝ عذابی باز
ناگردیده بجدال و دعا پس ملائکه ابراهیم را وداع نموده روی بموتفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود در هریکی صد هزار مرد شمشیر زن بودند چون نزدیک
شهر سدوم رسیدند که لوط در آنجا بود نگاه کردند مردی را دیدند که در زمین کار میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند وَلَمَّا جَآءَتْ رُسُلُنَا و آن هنگام که آمدند فرستادگان
لُوْطًا سِیْٓءَ بِهِمْ بسوی لوط مغموم و اندوهگین شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا و تنگدل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمانداری بلکه بسبب آنکه ایشان را دید با رویهای
خوش و صورتهای دلکش از بدی و بدنامی قوم اندیشید وَقَالَ و گفت هٰذَا یَوْمٌ عَصِیْبٌ۝ این روز سخت ترست بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود
که تا لوط چهار نوبت به بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط مهمانان را دید گفت شما را نرسیده است خبر اهل این شهر و کار ایشان گفتند چیست کار ایشان لوط
را شرم آمد که تلفظ بعمل ایشان کند گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند یعنی غلام بارها میکنند جبرئیل بمیکائیل اشارت فرمود که اینک یک
شهادت پس لوط علیه السلام با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسیدند همان سخن را تکرار فرمود چون بشهر رسیدند دیگر باره اعاده نمود چون بخانه

رسیدند دیگر باره ادا کرد و شهادت اربع وجود گرفت بعضی مردم مهمان لوط را دیدند و خبر بدیگران رسانیدند بازن لوط که کافره بود ایشان را خبر کرد و گفت جوانان خوبروی درخانه ما مهمان شده اند قوم روی بدرخانه لوط نهادند وَجَاءَهُ قَوْمُهُ و آمدند بلوط قوم او يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ شتاب زدگان و دوانیده شده بسوای او وَمِنْ قَبْلُ و پیش ازین وقت بودند کَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بودند که عملهای بد میکردند از لواطت و کبوتر بازی و صفیر زدن در مجالس و ندای استهزا است بریکدیگر باجماعة قوم در خانه لوط آمدند و طلب مهمانان کردند قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من هَؤُلَاءِ بَنَاتِي اینک دختران من ایشان را بخواهید هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ ایشان پاکیزه تراند مر شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بود یا بشریعت ایشان تزویج مومنان با کافران تتوانست کرد حضرت لوط از فرط دهشت کرم و حمیت دختران را فدای مهمانان کرد و گفته اند مراد از بنات نساء ایشان بوده چه هر نبی پدر امت خود است از حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلال اند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای ترک فواحش وَلَا تُخْزُونِ و مرا رسوا مکنید فِي ضَيْفِي در شأن مهمانان من أَلَيْسَ مِنْكُمْ آیا نیست از شما رَجُلٌ رَشِيدٌ مردی راه یافته که شما را امر بخیر و از عملهای بد شما را باز دارد قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ گفتند ای لوط بدرستیکه تو میدانی که مَا لَنَا نیست ما را فِي بَنَاتِكَ در دختران تو مِنْ حَقٍّ هیچ حاجتی وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ و بتحقیق تو میدانی مَا نُرِيدُ آنچه ما میخواهیم از اتیان فاحشه قَالَ گفت لوط در جواب ایشان لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً کاشکی باشد مرا بدفع شما قوتی یا اگر قوتی باشد در نفس من هر آینه شما را دفع کنم أَوْ آوِي یا پناه گیرم و باز گردم إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ برکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم کرد و در احادیث صحیح وارد است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید یعنی بخدای پناه گرفت و حق سبحانه او را یاری داد چه ملجای درماندگان جز درگاه او نیست **مثنوی**
آستانش که قبله گاه همه است + از همه آفتی پناه همه است + هر که دل در حمایتش بنبست + از غم هر دو کون وارسته است + آورده اند که لوط در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان مجادله مینمود ایشان دیوار را شکافتند و خواستند که بخانه در آیند لوط بغایت مضطرب و اندوهناک شد ملائکه او را بدان اضطراب و خروش و جزع دیدند قَالُوا يَا لُوطُ گفتند ای لوط إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ ما فرستادگان پروردگار توایم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ نمیرسد با ضرار و ایذای تو بیخ ضرر ایشان تو نمیرسد تو قدم از میان بیرون نه و ما را با ایشان بگذار پس جبرئیل علیه السلام بهیئت ایشان باز شد و بر خود را بر روی های ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط علیه السلام بیرون دویده میگفتند حذر کنید که مهمانان لوط ساحراند پس جبرئیل فرمود که فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس ببر کسان خود را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ بپاره از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که التفات نکند و واپس ننگرد مِنْكُمْ أَحَدٌ از شما یکی پس همه اهل خود را ببر إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن خود را که او کافره است إِنَّهُ مُصِيبُهَا بدرستیکه رسنده است او را مَا أَصَابَهُمْ آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل فرمود إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستیکه هنگام عذاب ایشان صبح است لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل فرمود أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ۝ آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم که بال در زیر شهرهای ایشان در آورد و برداشت و بر بالا برد تا بجائیکه اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگان ایشان میشنودند پس حکم کردیم تا بیفگند و ما بقدرت کامله جَعَلْنَا گردانیدیم عَالِيَهَا سَافِلَهَا زبر آن شهرها را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم وَأَمْطَرْنَا و بارانیدیم عَلَيْهَا بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن حِجَارَةً سنگ مِنْ سِجِّيلٍ از گل متحجر سجیل معرب سنگ گل است و آن گلی با آتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهیست در آسمان یا نام آسمان دنیاست یا سجین است که نام دوزخ باشد یعنی آن سنگ باران بر ایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود مَنْضُودٍ بر هم نهاده یا پی در پی مُسَوَّمَةً نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید چون جزع یا به بیاض و حمرت در زاد المسیر گوید مهر کرده شده بود بعضی از آنها سفید و بر و نقطهای سیاه و سرخی سیاه و بر نقطهای سفید یا نام هر کسی که بر و باران میشد بران نوشته بود یا آباده گشته عِنْدَ رَبِّكَ نزد خزائن پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی آورده سنگ کلان او بود ابر خمی بود و خرد او مساوی سبوی تو آنست که سنگ بر سر جائی باریدا از ان قوم که در دیار خود نبودند پس هر کجا از ایشان کسی بود

که سنگی بر نام وی بر سر او آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در آمده بود چهل روز آن سنگ که نام زده او بود در هوا معلق بایستاد و همین که از حرم
بیرون آمد بر وی فرود آمد و هلاک شد وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ و نیست آن سنگ عذاب از ظالمان ببعید یعنی در جه ایشان را استحقاق آنست که بر ایشان سنگ بارد
مثنوی چو عالم را ستمگر تنگ دارد + عجب نبود که بروی سنگ بارد + ستمگار را سنگ در خور دست بسیار + چو ظالم را ببینی سنگ بردار + و گفته اند ضمیر هی
راجع بقری است کنایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط از ستمگاران مکه دور نیست در هنگام سفر بران دیار میگذرند پس اولی و انسب آنکه بنظر اعتبار و اعتذار
دران نگرند و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان باصلاح آرند وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم با ولاد مدین یا بساکنان بلده مدین اَخَاهُمْ
شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب را که اخوت نسبی داشت قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم من بپرستید خدا را به یگانگی مَا لَكُمْ نیست مر شما را
مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ خدای بجز وی وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ و کم مکنید و مکاهید پیمانه را به پیمودن کیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را در سنجیدن موزونات
إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ بدرستیکه من میبینم شما را با توانگری و نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعی باشد شما را بخیانت بلکه مردم منعم و توانگرید رسم حق گذاری
آنست که مردم را از مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید وَإِنِّي و بدرستیکه من أَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر شما با این خیانت که دارید
عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ عذاب روزی گرد در آینده توصیف یوم باحاطه که صفت عذاب ست بجهت توسع آنست دران یعنی دران روز عذابی گرد
شما را فرو گیرد که هیچکس را رهائی نباشد مراد عذاب قیامت ست یا عذاب استیصال و چون نهی کرد از تنقیص کیل و وزن امر میکند بایفای آن و این نهایت مبالغت است
وَيَا قَوْمِ و ای گروه من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ تمام بپیمائید مکیل را به پیمانه وَالْمِيزَانَ و تمام بسنجید موزون را بترازو بِالْقِسْطِ بعدل و راستی و آن قوم با وجود نقصان
در کیل و وزن هرچه میخریدند از ثمن آن چیزی باز میگرفتند و اطراف دینار و درم را نیز می بریدند در ان باب میگوید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید
مردمان را أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان یعنی بهای هرچه میخرید یا قراضه که از دینار و درم می برید وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین
بلده خود مُفْسِدِينَ در حالتیکه تباه کاران باشید بَقِيَّتُ اللَّهِ آنچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شما را
از آنچه بخیانت جمع میکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان قول مرا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ و من نیستم بر شما بِحَفِيظٍ نگاهبان بر شما
که شما را از قبائح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رساننده و نصیحت کننده و بر من رسانیدن ست و بس **فرد** من آنچه شرط بلاغست
با تو میگویم + تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال + آورده اند که انبیا بر دو قسم بودند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب بود چون موسی و داود و
سلیمان و غیر هم که ایشان را بحرب امر کرده اند و شعیب از انجمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز مواعظ میگفت و خود همه شب نماز میگذارد قَالُوا يَا شُعَيْبُ
گفتند قوم او که ای شعیب أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ آیا نماز های تو ترا میفرماید که تکلیف کند ما را أَنْ نَتْرُكَ آنکه ما ترک کنیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه پرستیده اند پدران
ما از بتان أَوْ أَنْ نَفْعَلَ یا دست باز داریم از آنچه ما میکنیم فِي أَمْوَالِنَا در مالهای خود مَا نَشَاءُ آنچه ما میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا باز گرفتن ثمن
یا قطع اطراف دراهم و دنانیر إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ بدرستیکه تو بردباری الرَّشِيدُ راه یافته برعم خود یا این سخن از روی تهکم میگفتند و مراد ایشان
با ضد این بود یعنی سفیه و ضالی یا بطریق استبعاد میگفتند که تو با آنکه حلیم و رشید موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگوئی قَالَ يَا قَوْمِ گفت شعیب که ای قوم من
أَرَأَيْتُمْ چه می بینید و چه میگوئید إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی مِنْ رَبِّي از نزدیک پروردگار خود وَرَزَقَنِي و روزی داده باشد مرا مِنْهُ
از نزدیک خود رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت و بخس و تطفیف یا مراد دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد
و سعادت روحانی و جسمانی فرموده و باشد که من بدروغی او خیانت کنم وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ و نمیخواهم که مخالفت کنم شما را از آن رو که بیایم إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ
عَنْهُ بسوی آن چیز که شما را از ان نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نمیکنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه هرچه شما را باز میدارم خود از ان نیز باز می ایستم إِنْ أُرِيدُ
نمیخواهم من إِلَّا الْإِصْلَاحَ مگر بصلاح آوردن کارهای شما مَا اسْتَطَعْتُ مادامیکه توانم وَمَا تَوْفِيقِي و نیست توفیق من در اصلاح امور شما یا رسیدن
بسر منزل صواب و صلاح إِلَّا بِاللَّهِ مگر بهدایت و معونت خدای عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ برو توکل میکنم که قادرست بر همه چیز و غیر او عاجز اند وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او

مانیگردم در هر حیثیت میکنم ویٰقوم و ای گروه من لا یجرمنکم کسب نکند شما را ایراث نماید شقاقی دشمنی من و ستیزه کاری با من ان یصیبکم آنکه
برسد شما را مثل ما اصاب مانند آنکه برسید قوم نوح گروه نوح را طوفان او قوم هود یا قوم هود را از باد صرصر او قوم صالح یا گروه صالح را
از رجفه وما قوم لوط و نیستند گروه لوط منکم ببعید ۝ از شما دور یعنی در مکان و در زمان شما نزدیک اند اگر از امم گذشته عبرت میگیرید از ایشان عبرت
گیرید واستغفروا ربکم و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود ما یان ثم توبوا الیه پس رجوع کنید بعبادت او و از پرستش غیر او ان ربی بدرستیکه پروردگار
من رحیم بخشنده بر مستغفر است ودود دوستدار تائبانست و دود فعول است بمعنی فاعل آی یعنی آنکه او دوست دارد و بمعنی مفعول نیز آمده یعنی
بندگان او را او دوست دارند قطب الاقطاب مولانا یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود در این وجه آورده است که دوست دارنده
نیکی بهمه خلق و دوست دارندهٔ اولیای حق یعنی او نیک را دوست میدارد و نیکان او را دوست میدارند فی الحقیقة دوستی ایشان نوع دوستی او است
زیرا که چون بنظر تحقیق درنگرند اصل حسن و احسان که سبب محبت میباشد غیر او را ثابت نیست پس هر خود را دوست میدارد و این تا نکته چند در آیات
یحبهم و یحبونه بر منظرهٔ اعیان جلوه نموده + ولله در الاعز ریدت حقایقه مصفا + رباعی ای حسن تو داده یوسفان را خوبی + وز عشق تو گرده عاشقان
یعقوبی + گر یک نظر کسی غیر تو نیست + در مرتبهٔ محبی و محبوبی + قالوا یا شعیب گفتند ای شعیب ما نفقه فهم میکنیم کثیرا مما تقول بسیاری
از آنچه میگویی تو از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطهٔ قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد میگفتند و اگر چه تو را فهم کلام او کردیم
و او خطیب الانبیا بود دیگر گفتند و انا لنریک و بدرستیکه ما هر آینه می بینیم ترا فینا در میان ما ضعیفا بیقوت در دفع بلایا یا ضعیف البصر
و لولا رهطک و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ملاحظهٔ ایشان ما را منظور میداریم لرجمناک هر آینه ما ترا سنگسار میکردیم وما انت و نیستی تو علینا
بر ما بعزیز ۝ عزیز و مکرم مرتبه که عزت تو مانع رجم یا موجب رحم شود قال یقوم گفت شعیب که ای گروه من ارهطی آیا عشیره و قوم من اعز
علیکم عزیز ترند بر شما و دوست ترند بر شما من الله از خدای واتخذتموه و گرفتید شما امر خدای را و راه او را وراءکم پس پشت خود ظهریا
همچون متروک و فراموش شده یعنی حق خویشی شما را من نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می افکنید ان ربی بدرستیکه آفریدگار من
بما تعملون بآنچه شما میکنید محیط ۝ آگاه است بر وجهیکه هیچ چیز بر وی پوشیده نیست و بر آن شما را مجازات خواهد فرمود و یقوم اعملوا ای گروه
من عمل کنید علی مکانتکم بر جاهای خود که دارید از شرک و عصیان انی عامل که من نیز عمل کننده ام و تمکن در کار خود سوف تعلمون زود
رود باشید که بدانید من یاتیه آنکس را که بیاید بر وی عذاب یخزیه عذابی که رسوا کند یا به فضیحت تمام هلاک سازد ومن هو کاذب و آنکس را که
آن دروغ گوی است بزعم شما یعنی زود شد که بدانید که من دروغ گویم یا شما وارتقبوا و انتظار برید آنرا که من میگویم انی معکم رقیب ۝ که من نیز با شما
منتظرم ولما جاء امرنا و آنهنگام که آمد عذاب ما نجینا شعیبا نجات دادیم شعیب را والذین آمنوا معه و آنانرا که ایمان آورده بودند باو برحمة منا
ببخشایشی از فضل ما واخذت الذین ظلموا و بگرفت آنانرا که ستمکار بودند الصیحة آواز جبرئیل که ایشان را گفت موتوا جمیعا فاصبحوا فی دیارهم پس
گشتند در سرایهای خود جاثمین ۝ مردگان و بر زمین افتادگان کان لم یغنوا فیها گویا که هرگز اقامت ننموده اند در آن دیار الا بعدا لمدین
بدانید که هلاکت مدین را و دوری از رحمت من کما بعدت ثمود ۝ چنانکه هلاک گشتند و ملعون شدند قبیلهٔ ثمود و تشبیه کردن مدین را به ثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه
بود در تیسیر آورده که ابن عباس فرموده که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان و اهل مدین
را از فوق ایشان ولقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم موسی بآیتنا موسی را با معجزاتی که نشانهای صحت نبوت او بود وسلطان مبین ۝ و حجت ظاهر
واضح که آن عصا بود و افراد عصا بذکر جهت وضوح اوست الی فرعون وملائه بسوی فرعون و گروه اشراف از قوم او فاتبعوا پس پیروی کردند
آن گروه امر فرعون فرمان فرعون را مانند کافر شدن بموسی وما امر فرعون برشید ۝ و نبود کار فرعون برنهج رشد و صواب و چون امروز متابعت
او کردند فردا نیز تابع او باشند یقدم قومه پیشروی کند فرعون قوم خود را یوم القیامة روز رستخیز فاوردهم النار پس آورد ایشان را آتش و بئس الورد المورود

ع

و بد مکانی ست درآمده شده در وی یعنی آتش دوزخ چه مورد که آبشخورست برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آن موردی ست بر ضد او وَأُتْبِعُوا
وازپی درآمده شدند فرعون و قوم او فِي هَٰذِهِ لَعْنَةً درین سرای لعنت را وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان بِئْسَ الرِّفْدُ
الْمَرْفُودُ ○ بد عطاییست داده شده بر ایشان یعنی لعنت هر دو جهان ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ این خبر از اخبار دیههای هلاک شده که نَقُصُّهُ
عَلَيْكَ قصه آن را بر تو میخوانیم مِنْهَا قَائِمٌ بعضی از آنها باقیست یا آبادان چون زرع قائم ایستاده وَحَصِيدٌ ○ و برخی مفقودست یا خراب چون کشت
درووده گفته اند قائم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار آن باقی نیست چون دیار قوم نوح علیه السلام وَمَا
ظَلَمْنَاهُمْ و ما ستم نکردیم بر اهل این دیهها با هلاک ایشان وَلَٰكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ولیکن ایشان ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب
عذاب بود فَمَا أَغْنَتْ پس هیچ سود نکردند یا قدرت دفع نداشتند عَنْهُمْ از ایشان آلِهَتُهُمُ الَّتِي خدایان باطله که از روی جهل يَدْعُونَ بودند
که میخواندند وی پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی آلهه ایشان باز نداشتند از ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وقتیکه آمد فرمان
پروردگار تو بعذاب ایشان وَمَا زَادُوهُمْ و نیفزودند ایشان را بتان غَيْرَ تَتْبِيبٍ ○ جز زیانکاری و هلاکت وَكَذَٰلِكَ و مانند این گرفتن ست
أَخْذُ رَبِّكَ گرفتن پروردگار تو إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ چون بگیرد اهل دیهها را وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند إِنَّ أَخْذَهُ بدرستیکه
گرفتن خدای أَلِيمٌ شَدِيدٌ ○ دردناک سخت ست و از آن گرفتن کسی را روی خلاصی و راه رهائی نیست **قطعه** کسی کز صرصر ظلمش دمادم چراغ
عیش مظلومان بمیرد • بترس از آن که ایزد تعالی • اگرچه دیر گیرد سخت گیرد • إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه دریچه یاد کردیم از قصص لَآيَةً هر آینه عبرتی ست
لِمَنْ خَافَ مر کسی را که بترسد عَذَابَ الْآخِرَةِ از عذاب آن سرای ذَٰلِكَ روز قیامت يَوْمٌ روزی ست مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ جمع کرده شده
از بهر وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وَذَٰلِكَ و آن روز يَوْمٌ مَشْهُودٌ ○ روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین وَمَا نُؤَخِّرُهُ
و باز پس نمیداریم آن روز را إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ ○ مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت وی در رسد قائم نگردد يَوْمَ يَأْتِ روزی
که بیاید آن روز مشهود لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ سخن نگوید هیچکس سخنی که او را نفع رساند إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری خدای و این در موقف خاص باشد و
موقفی دیگر باشد که در وی اجازت سخن گفتن نیز نبود • هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون • فَمِنْهُمْ پس از اهل موقف شَقِيٌّ بدبخت باشد
که بمقتضای وعید دوزخ جای او باشد وَسَعِيدٌ ○ و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت جای او باشد در حقائق سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل
میکند که علامت سعادت پنج چیزست نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج چیزست سختی دل و خشکی
دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بیحیائی شیخ ابوسعید خراز قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی درین سوره دو کاری عظیم بیان کرده یکی سیاست جبار
و سطوت قهاری که دمار از روزگار کفار بر آورده و دیگر حکم ازلی که بسعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت پناه از هیبت آن خبر
و سطوت این حکم فرموده که شیبتنی سوره هود **قطعه** آن یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار • وین یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین • عدل او میراند
آن را سوی اصحاب الشمال • فضل او میخواند این را سوی اصحاب الیمین • فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا اما آنانکه بدبخت شدند فَفِي النَّارِ پس در آتش دوزخ اند
لَهُمْ فِيهَا مر ایشان را در آتش زَفِيرٌ فریادی سخت وَشَهِيقٌ ○ و ناله زار زفیر صوت شدید را گویند و استعمال آن در مبدأ صوت حمارست و شهیق صوت ضعیف بود
و در آخر نهیق مستعمل میباشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر الاصوات که صوت حمیرست و این بدبختان با این ناله و افغان خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند
در آن آتش مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ همیشه تا آسمانها و زمینها برجاست این کلمات در عرف عرب عبارت از تأبید و تخلید خلودست پس دوام
اهل النار بدوام آسمان و زمین باز بسته نباشد چه نصوص وارده بر تأبید و دوام اهل النار و انقطاع دوام ارض و سما وارد ست پس اعتقاد باید کرد که کفار
که اشقیا عبارت از ایشان انست جاوید در دوزخ خواهند بود إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب
سازد یا عذابی دیگر غیر از عذاب آتش چه در هر دوزخ انواع عذاب و عقوبت ست یکی از آنها آنست که بآتش عذاب کنند پس استثنای از خلود باشد در عذاب نار نه

از خلود در دوزخ إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ○ کننده است هر چیز را که خواهد از انواع تعذیب وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا
و اما آنانکه نیکبخت شده اند فَفِي الْجَنَّةِ پس ایشان در بهشت اند خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان در آن مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مادام که باشد
آسمان آخرت و زمین آن بهر حکم يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ ـ زمین و آسمان بدل این آسمان و زمین خواهد بود حضرت شیخ قدس سره
در فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین از حیثیت جواهر ایشان مراد است نه از حیثیت صورت ایشان و گفته اند مراد فوق و تحت است چه عرب هر چه
بالای سر باشد آنرا آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود آنرا ارض خوانند پس یاد اینکه تحت و فوق باشد سعداء در بهشت باشند إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ
مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از نعیم جنان بدولتی رساند زیادت از آنکه آن رتبه رویت است و رضوان یا نعمتی که کنه آنرا کس نداند مگر حضرت وی
که عالم است بجمیع معلومات و مکنونات فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ ـ مؤید این قول است و شمه ازین باب در سورهٔ توبه در تفسیر آیت و رضوان من
الله اکبر سمت ذکر یافته و بنا بر آنست که علمای تفسیر درین استثنا سخن بسیار گفته اند و در زاد المسیر آورده که استثنای الا بمعنی ... و در معالم فرموده که
درین استثنا اثار است و اگر قول همه آورده شود سخن بطول انجامد که ... مقرر شده ... والله الباقی له الحکم والیه ترجعون عَطَاءً عطا
ایشانرا اعطا دادنی غَيْرَ مَجْذُوذٍ ○ نامنقطع یعنی ممتد الی غیر النهایة فَلَا تَكُ پس مباش فِي مِرْيَةٍ در گمان مخاطب حضرت رسالت پناه است و
حقیقت خطاب راجع بامت است میفرماید که مباش در شک مِّمَّا يَعْبُدُ هَٰؤُلَاءِ از آنچه می پرستند این گروه مشرکان یعنی در آنکه عبادت ایشان ضلالت است و مؤدی
بهلاک یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت گمراهی است که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر امم ماضیه سبب هلاک ایشان شد مَا يَعْبُدُونَ نمی پرستند
اهل شرک بتانرا إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ مگر بر وجهی که می پرستیدند آبَاؤُهُم مِّن قَبْلُ پدران ایشان پیش ازین یعنی مماثل وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ و بدرستیکه
ما تمام رسانیدگانیم بدیشان نَصِيبَهُمْ بهرهٔ ایشانرا از عذاب غَيْرَ مَنقُوصٍ ○ در حالتیکه آن نصیب . . . . وَلَقَدْ آتَيْنَا ع ۹ ۱۴
مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریت فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف
همچون اختلاف قوم تو در قرآن وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه سخنی پیشی گرفته مِن رَّبِّكَ از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ
هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از ان نجات یافتی وَإِنَّهُمْ و بدرستیکه کفار قوم تو لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ
هر آینه در گمانی اند از قرآن مُرِيبٍ ○ گمانی در ریب افگننده یعنی نفس خود را مضطرب و متزلزل شونده کنند وَإِنَّ كُلًّا و بدرستیکه هر یک از مختلفان
لَّمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ از ان جمله اند که هر آینه تمام خواهد داد رَبُّكَ پروردگار تو أَعْمَالَهُمْ جزای عملهای ایشان یعنی إِنَّ را از ثقیله ... و لما بمعنی الا پس
هیچکس نیست مگر خدای تعالی که جزای عملهای ایشان بر وجهی که باید بدو رساند صاحب ایجاز البیان فرموده که چون لما معنی ... هست ... تقدیر
محذوفی باید کرد برین وجه وان کلا لما لعتوا لیوفینهم ـ و چون اعراب این کلام خالی از اشکال نیست این مقدار بسط مناسب نمود و این وجوه بر تقدیر
تشدید لما بود و اگر مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام لما موطیه قسم است و تنوین کلا عوض از مضاف الیه و ما زائده و تقدیر چنین بود وان کلهم
إِنَّهُ بدرستیکه خدای تعالی بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید خَبِيرٌ داناست چیزی از وی فوت نشود تا ... دیگر ... کار رسند ... دست
مکافات هم تواند اوست فَاسْتَقِمْ پس تو مستقیم باش كَمَا أُمِرْتَ همچنانکه فرموده شدی وَمَن تَابَ مَعَكَ و باید که مستقیم شوند یاران تو
که مستقیم گردند بانکه باز گشته اند از کفر و ایمان آورده اند با تو ... آنست که مستقیم باشد برامر و نهی امام قشیری قدس سره گفته که مستقیم آنکس است
که از راه حق باز نگردد تا بسر منزل وصال رسد و در حقایق سلمی از جوزجانی قدس سره نقل میکند که طالب کرامت مباش طالب استقامت باش
محمد بن فضیل فرموده که آن چیزی که سود وی همیشه نیکو شود و به نابود وی همه چیزها ... استقامت است شیخ الاسلام قدس سره این را
بشنید و گفت که وی بسیار نیکو گفته است دلیلش فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر گفت استقامت ابو علی سری نقل فرمود
که حضرت را در واقعه دیدم گفتم که یا رسول الله سبب شیب تو از سورهٔ هود چه چیز است فرمود که فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ ... هر که را قدم ... باشد ...

شیخ ابو علی دقاق قدس سره گفته است که استقامت آنست که خود را از ما سوی الله محفوظ داری خواجه عصمت بخاری در صفت اهل استقامت فرموده نظم کسی را دانم اهل
استقامت • که باشد بر سر کوی ملامت • ز اوصاف طبیعت پاک مرده • بالطاف ربوبیت جان سپرده • تمام از گرد تن دامن فشانده • گرفته سایه و
خورشید با مانده وَلَا تَطْغَوْا و از حد در مگذرید إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بدرستیکه خدای بآنچه شما میکنید بصیرست وَلَا تَرْكَنُوا و میل مکنید إِلَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا بسوی آنانکه ستم کردند یعنی مداهنه منمائید با ایشان یا قرابان ایشان مسرید یا معاونت مکنید ایشان را یا زینت ایشان سفیان ثوری قدس سره فرموده
که هر که قلمی برای ظلمه تراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد تا بنویسند بر ظلم ایشان شریک باشد پس هم از ایشان پرسیدند که اگر
ظالمی در بیابان تشنه باشد و بر هلاک مشرف شود او را آب توان داد فرمود نی گفتند اگر آبش ندهیم بمیرد فرمود که دعه یموت مصرع ایکه ستم بر بدان نیکی کرده
• پس حق سبحانه از فرط رحمت فرمود که میل بظلم مکنید فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ که پس رساند شما را آتش یعنی بشما رسد آتش دوزخ وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی مِنْ أَوْلِيَاءَ از دوستان که عذاب از شما باز دارند ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس شما یاری داده نشوید وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز
را طَرَفَيِ النَّهَارِ در دو طرف روز وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ و در ساعتها از شب یا از طرف اول روز نماز بامداد است و نماز طرف آخر ظهر و عصر و نماز زلف
نماز مغرب و عشا آورده اند که عمرو بن غزیه خرما میفروخت زنی صاحب جمال بر او بجهة خرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوب تر در خانه است چون زن بخانه
او در آمد عمرو او را تقبیل نمود فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت پناه آمد و گریان گریان حال گذشته را عرض رسانید آیت فرود آمد إِنَّ الْحَسَنَاتِ
يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ بدرستیکه نیکوئیها یعنی نمازهای پنجگانه میبرند و محو کنند بدیها را که غیر کبائر باشد حضرت رسالت پناه از عمرو پرسید که نماز دیگر با ما گذاردی گفت آری
فرمود که آن کفارت آن گناه است گفتند یا رسول الله این حال مر او راست خاصة گفت نی بلکه عموم مردمانست و مؤید این قول آنکه در حدیث آمده که
از نمازی تا نمازی کفارت گناهانست که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبائر اجتناب نمایند دقاق قدس سره فرموده که انوار طاعت ظلمت معاصی را ببرد و
در بحر الحقائق آورده که انوار ذکر و مراقبه در طرفی النهار و زلفا من اللیل ظلمات اوقاتی را که بحوائج نفسانی صرف شده باشد دفع میکنند و بعضی برآنند که حسنات
گفتن کلمات اربع است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ذَٰلِكَ این فرمان را بجا آوردن ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ پندیست مر یاد کنندگان را
وَاصْبِرْ و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای لَا يُضِيعُ ضایع نگرداند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ اجر نیکوکاران را عدول از
ضمیر اشارت بآنست که شکیبائی از حسنات است فَلَوْلَا كَانَ پس چرا نبود و لولا بمعنی نفی است یعنی نبود مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ از اهل قرنها که پیش از شما
بودند أُولُو بَقِيَّةٍ خداوندان عقل و رای که از روی حزم يَنْهَوْنَ باز داشتندی مفسدان را عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ از تباه کاری در زمین تا عذاب فرود نیامدی
إِلَّا قَلِيلًا لیکن اندکی بودند مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ از آنها که نجات دادیم ایشان را از عقوبات گذشتگان که ایشان نهی منکر میکردند وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و پیروی کردند آنانکه
کافر بودند مَا أُتْرِفُوا فِيهِ آنچیزی را که متنعم شده بودند در آن یعنی متابعت آرزوهای نفس کردند و تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیدند و از انکار
آن اعراض نمودند وَكَانُوا مُجْرِمِينَ که بودند کافران وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نخواست پروردگار تو لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ که هلاک کند دیهها را بِظُلْمٍ بشرک وَأَهْلُهَا
مُصْلِحُونَ و حال آنکه اهل آن موضع بصلاح آورندگان باشند میان یکدیگر یعنی مجرد شرک هلاک نکنند تا فساد و ظلم بآن منضم نگردد و از اینجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع
الظلم وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو لَجَعَلَ النَّاسَ هر آینه گردانیدی مردمان را أُمَّةً وَاحِدَةً همه یک گروه یعنی بر یک دین یکی وَلَا يَزَالُونَ
و همیشه باشند مُخْتَلِفِينَ در اختلاف کنندگان بر حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو بر وی و او را باب
راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانانند یا آنکه مختلف بودند در روزی توانگر و درویش مگر آنکه خدا تعالی از قناعت وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ و از برای این بیافرید ایشان را
آورده است خدای همه را ازلیا برای رحمت آفریده و اهل اختلاف را بحکمت وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ و تمام شد کلمه پروردگار تو یعنی کلمه که با ملائکه گفته و آن اینست که لَأَمْلَأَنَّ
جَهَنَّمَ هر آینه پر سازم جهنم را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از عاصیان دیوان و آدمیان که از ایشان کفر و کافری آید أَجْمَعِينَ همه ایشان وَكُلًّا نَقُصُّ و هر خبری
که میخوانیم عَلَيْكَ بر تو مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ از اخبار پیغمبران و آن خبر چیست مَا نُثَبِّتُ بِهِ آنچه ثابت میگردانیم و برجای میداریم بآن فُؤَادَكَ دل ترا یعنی فایده اخبار

دانست که دل تو بیارامد و نیست بغیر اینکه بر اداء رسالت ثبات نمائی و بر ایذای کفار شکیبائی کنی وَجَآءَكَ و آمده است تو را فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ درین سوره آنچه درست و راست است در معالم فرموده که تخصیص این سوره برای تشریف ست و الا حق در همه سور قرآنی ست و گفته اند این اشارت باخبار مذکور ست درین سوره یعنی این خبرها راست ست وَمَوْعِظَةٌ و پند است وَذِكْرَىٰ و یادکردنی لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان را وَقُلْ و بگو ای محمد لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنان را که ایمان نمی آورند اعْمَلُوا عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر حالتی که بدان متمکنید إِنَّا عَامِلُونَ بدرستیکه ما نیز عمل کنندگانیم بر حال حال که داریم وَانتَظِرُوا و چشم دارید بما انقلاب زمان را إِنَّا مُنتَظِرُونَ بدرستیکه ما نیز منتظریم بنزول عذاب شما را وَلِلَّهِ و مر خدای راست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ علم آنچه غائب ست از آسمانها و زمینها وَإِلَيْهِ و بسوی او يُرْجَعُ الْأَمْرُ بازگردد و حفص بر صیغه مجهول میخوانند یعنی بازگردانیده شود كُلُّهُ همه کارها فَاعْبُدْهُ پس پرستش کن مراد را که مرجع همه اوست وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ و توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست باآنکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل بی عبادت رنگ گفتار بی اعتبار بود وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه بندگان میکنند و تعملون بتا میخوانند و مخاطب همه مردمانند و در تیسیر از کعب الاحبار رحمه الله نقل میکند که فاتحه توریت آیه اول از سوره انعام ست و خاتمه آن این آیه آخر سوره هود والحمد لله تعالی

ع

سورة يوسف مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي مائة وإحدى عشرة آية

الٓرٰ در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرآنست لا یعلم تاویله الا الله و گفته اند مراد ترکیب اسمای حسنی ست الر کما اند چنانچه از الر و حم و ن الرحمن حاصل میشود یا مختصر آنست از اسمای الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و را از رؤف یا از صفات او چنانچه الف از انفراد ست و لام از لطف و را از رحمت گویا قسم یاد میکند بدین وجه که انفراد من بربوبیت من و بلطف من بر عارفان و لطائف حدیث و برحمت من بر کافه بریت جواب قسم چیست تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ این آیات آیتهای کتاب مبین ست یعنی سوره که ظاهر ست اعجاز آن یا هویدا است معانی آن یا مسائل یا روشن کننده است قصه را که یهود سوال کرده بودند چه در روایت آمده که علمای یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد سوال کنید که سبب انتقال آل یعقوب از شام بمصر و از قصه یوسف چه بوده این سوره نازل شد إِنَّا أَنزَلْنَاهُ بدرستیکه ما فرو فرستادیم کتاب را مراد این سوره است قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی تازی و بعضی از قرآن را قرآن گفته اند یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا باشد که شما فهم کنید و معنی آن دریابید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نَحْنُ نَقُصُّ ما میخوانیم عَلَيْكَ بر تو أَحْسَنَ الْقَصَصِ بهترین قصه که خوانده میشود در معالم گوید که بهتر ست بجهت اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها و در عین المعانی آورده که این قصه از قصه های دیگر احسن ست چه صاحبش نیز از آدمیان احسن بوده و در تیسیر اعجب القصص گوید و صاحب بحر الحقائق گوید که احسن ست بجهت آنکه مشابهتی تمام دارد باحوال انسان اگر تاویل کنند یوسف را بدل و یعقوب را بروح و زلیخا را بنفس و قوی و حواس را ببرادران یوسف و حضرت شیخ قدس سره برین منوال تمام قصه را باحوال انسان تطبیق داده و چون درین ترجمه طریق اختصار مرعیست جمیع اخبار و روایات این قصه و تاویلات او با نکات و دقائق که در هر آیتی گفته اند حواله با بحر التفسیر میرود و آنچه بجز داد از قصه در ترجمه لفظ اکتفا می نماید آورده اند که بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله لو قصصت علینا این آیت نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین کلامی که بعضی از آن در پی بعضی باشد یا خبر میدهیم ترا بهترین خبری بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بوحی کردن ما بسوی تو هَٰذَا الْقُرْآنَ این سوره مقرر و را وَإِن كُنتَ و بدرستیکه بودی تو مِن قَبْلِهِ پیش از نزول این سوره لَمِنَ الْغَافِلِينَ از ناآگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذموم ست إِذْ قَالَ يُوسُفُ یاد کن وقتی را که گفت یوسف لِأَبِيهِ مر پدر خود یعقوب را گویند یوسف در سن دوازده سالگی شب جمعه در کنار پدر خود خفته بود ناگاه از خواب در آمد یعقوب گفت ای پسر ترا چه رسید گفت يَا أَبَتِ ای پدر خوابی عجب دیدم إِنِّي رَأَيْتُ بدرستیکه من دیدم در خواب خود أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا یازده ستاره وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی آن انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان این ستارگان در زمین فرود آمدند و من در ایشان می نگریستم رَأَيْتُهُمْ دیدم ایشان را لِي سَاجِدِينَ مرا سجده کنندگان بودند یعقوب دانست که یوسف مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه او

که ستارگان اشارت بدیشانست لیعقوب و زوجه او که خاله یوسف است شمس و قمر عبارت از ایشانست تعظیم و تکریم او بجا آرند و فرمود که اگر برادران او این واقعه بشنوند
وایشان در تعبیر خواب وقوف دارند هر آئینه قصد هلاک او کنند قَالَ یٰبُنَیَّ گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت است لَا تَقْصُصْ مخوان
و بیان مکن رُءْیَاكَ خواب خود را عَلٰٓی اِخْوَتِكَ بر برادران خود فَیَكِیْدُوْا لَكَ که حیله کنند برای هلاک تو كَیْدًا حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان
اِنَّ الشَّیْطٰنَ بدرستیکه دیو سرکش که ابلیس است لِلْاِنْسَانِ مر آدمیان را عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ ۝ دشمنی است آشکارا که او را بر کید و مکر میدارد وَكَذٰلِكَ و
همچنانکه ترا برگزید بدین چنین خوابی که دلیل شرف و نشانه تفوق تست بر اخوان یَجْتَبِیْكَ رَبُّكَ برخواهد گزید ترا پروردگار تو بفرمان فرمائی و پادشاهی
وَیُعَلِّمُكَ و خواهد آموخت ترا مِنْ تَاْوِیْلِ الْاَحَادِیْثِ از تعبیر خوابها یا بتاویل غوامض کتب منزله وَیُتِمُّ نِعْمَتَهٗ تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوت است
عَلَیْكَ بر تو وَعَلٰٓی اٰلِ یَعْقُوْبَ و بر فرزندان یعقوب یعنی برادران تو بقول ایشان را پیغمبر میگویند یا بر نسل یعقوب که انبیاء از وی بیرون آرد كَمَآ اَتَمَّهَا
همچنانکه تمام کرد نعمت عَلٰٓی اَبَوَیْكَ بر دو پدر تو مِنْ قَبْلُ پیش از این وقت یا پیش از تو مراد جد است و پدر جد اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْحٰقَ بر ابراهیم
و اسحق یعنی مر ابراهیم بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحق باخراج یعقوب و اسباط از صلب وی اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو عَلِیْمٌ داناست
بانکه استحقاق اجتبا دارد حَكِیْمٌ ۝ استوار کارست و درست کردار که بکند آنچه باید لَقَدْ كَانَ تحقیق که هست فِیْ یُوْسُفَ در قصه یوسف وَاِخْوَتِهٖ ع
و در حکایت برادران او اٰیٰتٌ نشانهای قدرت یا دلائل حکمت لِّلسَّآئِلِیْنَ ۝ مر پرسندگان و غیر ایشان را یوسف را یازده برادران بودند یکی بنیامین و آن برادر
اعیانی بود و شش دیگر علاتی و ایشان پسران خاله یوسف بودند نام ایشان یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و زبالون و یشجر و چهار دیگر علاتی و ایشان از دو سریه
بودند و آن دان و نفتالی و جاد و اشر آورده اند که چون یوسف خواب مذکور را بر پدر تقریر کرد و یعقوب بکتمان آن وصیت فرمود و با جتبا و اتمام نعمت او را مژده داد و بعضی
از زنان برادران او شنودند و از شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال با شوهران باز نمودند ایشان را از عرق حسد در حرکت آمده بتدبیر مهم او مشغول شدند اِذْ قَالُوْا
یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف با یکدیگر لَیُوْسُفُ وَاَخُوْهُ هر آئینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین اَحَبُّ اِلٰٓی اَبِیْنَا دوست تراند بسوی پدر ما مِنَّا از ما وَنَحْنُ
عُصْبَةٌ و حال آنکه ما جماعت توانا و کارگذاریم و ایشان خرد سال و بی کفایت پس بایستی که پدر ما را دوست تر داشتی چون دو عاجز ضعیف را بر ما ده مرد قوی
اختیار کرده اِنَّ اَبَانَا بدرستیکه پدر ما لَفِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ۝ هر آئینه در خطائی افتاده است آشکارا از راه صواب یعنی برای او درین کار خطا واقع شده در تسویه
آورده که چون شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شما را به بندگی فرا گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت
اقْتُلُوْا یُوْسُفَ بکشید یوسف را و گویند گوینده این سخن روبیل بود گفت او را بکشید اَوِ اطْرَحُوْهُ یا بیفکنید اَرْضًا بزمینی دور از عمارات یا موضعی
که در آن سباع باشند یعنی او را غائب کنید یَخْلُ لَكُمْ تا خالی ماند برای شما وَجْهُ اَبِیْكُمْ روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی توجه بشما آرد و تمام
بر شما اقبال کند وَتَكُوْنُوْا و باشید مِنْ بَعْدِهٖ پس از یوسف یعنی بعد از ساختن کار او قَوْمًا صٰلِحِیْنَ ۝ گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان
و این نیز از مکائد شیطان است که ناشکیبایان بادیه آرزو را از روی تسویف میگوید مصرع امروز گنه کنید و فردا توبه + آخر تامل نمی نماید که عذر فردا را
عمر فردا میباید و بر عمر اعتماد نیست شعر کار امروز بفردا مگذاری زنهار + که چو فردا برسد نوبت کار دگرست قَالَ قَآئِلٌ مِّنْهُمْ گفت گوینده از
ایشان که یهودا بود یا روبیل لَا تَقْتُلُوْا یُوْسُفَ مکشید یوسف را که قتل بیگناهان گناه عظیم است وَاَلْقُوْهُ و بیفگنید او را فِیْ غَیٰبَتِ الْجُبِّ در قعر چاه
یَلْتَقِطْهُ تا فرا گیرند او را بَعْضُ السَّیَّارَةِ بعضی از رهگذریان که بدانجا رسند و ببرندش به ناحیتی دیگر و شما از و باز رهید یعنی چون غرض شما تا بودن
اوست برین وجه بباید کرد اِنْ كُنْتُمْ فٰعِلِیْنَ ۝ اگر هستید شما کار کنندگان بمشورت من پس همه برین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده
و سبزها از زمین دمیده نظم سنبل سر نافه باز کرده + گل دست بر و دراز کرده + سیرابی سبزهای نوخیز + از لولو تر زمرد انگیز + چه شود که یوسف را
با ما بصحرا فرستی تا در نزهت و تماشا بگذارند یعقوب گفت که من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم بود روا مدارید که شما در گلزار باشید
و من بخار خار هجران گرفتار باشم بیت حریفان در بهار عیش خندان + من اندر کنج غم چون دردمندان + فرزندان یعقوب نومید شده پیش یوسف ع

آمدند در تماشای سبزه و صحرا سخن بادی در میان آوردند گفتند فرد موسم گل دو سه روز لیست غنیمت دانید + که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود + یوسف
چون نام تماشا شنید خاطر مبارکش متوجه صحرا شد و با برادران پیش پدر آمد و التماس اجازت نمود و مضمون این مقال بزبان حال عرض رسانید فرد زین تنگنای
ظلمتم خاطر بصحرا میکشد + که ز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را + یعقوب در فکر دور و دراز افتاده قالوا گفتند برادران یوسف یا اَبانا ای پدر ما مالک
لا تأمنّا چیست ترا که امین نمیداری ما را علیٰ یوسف بر یوسف و تامل میکنی در فرستادن او وَاِنَّا لَهٗ و بدرستیکه ما او را لَنٰصِحُوْنَ نیک
خواهانیم و بغایت بروی مهربان آرسله معنا بفرست او را با ما غدًا فردا بجانب صحرا یرتع تا در صحرا از فراخی معیشت میوه با رنقه ما خورد و یلعب و بازی
کند به تیر انداختن و دویدن و امیدن وَاِنَّا لَهٗ و بدرستیکه ما او را لَحٰفِظُوْنَ ه نگاهبانانیم از مکاره و یا از سباع و هوام قال گفت یعقوب [illegible]
اِنِّیْ لَیَحْزُنُنِیْ بدرستیکه مرا اندوهگین دارد اَنْ تَذْهَبُوْا بِهٖ آنکه شما ببرید او را از پیش من چه شدت مفارقت او بر من بسیار سخت و صبر از مشاهده وی بس
دشوار و اَخَافُ و میترسم اَنْ یَّاْکُلَهُ الذِّئْبُ از آنکه او را بخورد گرگ چه بیابان زمین کنعان پر گرگان درنده بسیار اند مبادا که گرگی قصد وی کند و
وَاَنْتُمْ عَنْهُ غٰفِلُوْنَ ه و شما از وی بی خبران باشید بسبب اشتغال شما بتماشا یا قلت اهتمام در محافظت او ازان ترسم که چون فرزند نو شنیده + ز غفلت
حالش نو ندیده + درین دیر پر دشت محنت انگیز + کهن گرگی بر و دندان کند تیز + قالوا گفتند فرزندان یعقوب لَئِنْ اَکَلَهُ الذِّئْبُ بخدا اگر بخورد
او را گرگ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه ما گروه توانا و قوی هیکلیم که هر یک از ما بده تیر در محاربه مقاومت میتواند کرد اِنَّا اِذًا لَّخٰسِرُوْنَ بدرستیکه آنوقت
که او را گرگ دهیم هر آئینه زیانکار باشیم پس چون یعقوب مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید دل بالم هجران
نهاد و رضای الهی رضا داد و بفرمود که تا سر و تن یوسف را بشستند و مویش شانه زدند و جامهای نو پوشانیدند و قمیص ابراهیم صلوات الرحمن علیه که جبرئیل
از بهشت آورده بوقت القای در آتش نمرودی در وی پوشانیده بود و بمیراث به یعقوب رسیده و چون تعویذی بر بازویش بست و بمشایعت فرزندان تا بجر الوداع
که بر دروازه کنعان بود بیرون آمد و یوسف را در کنار گرفته گریه کنان آغاز وداع کرد بیت روز وداع گریه نه در خورد دیده بود + طوفان اشک تا بگریبان رسیده
بود + یوسف چون پدر را گریان دید قطرات گلاب بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه دانه مروارید بر خوشاب با الماس مژگان سفتن آغاز کرد مصرع نرگس از
فرو بارید و گل را آب داد + گفت ای پدر سبب گریه چیست زبان حال یعقوب مضمون این قطعه بسمع آن نور بصر رسانید بیت میهمان بعزم سفر بسته
بر راه است + سرشک دیده من میرود که ره گیرد + ای یوسف از این رفتن تو رائحه اندوهی عظیم بمشام دل من میرسد و نمیدانم که سرانجام کار بکجا خواهد کشید
باری + لا تنسانی فانّی لا انساک مرا فراموش مکن که من ترا نیز فراموش نخواهم کرد مصرع فراموشی نه شرط دوستان است + پس فرزندان را در باب
محافظت یوسف مبالغه بسیار فرمود و ایشان یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند بیت بچشمان پدر تا می نمودند + زیکدیگر بمهرش می ربودند
یعقوب در ایشان می نگریست و از شوق لقای فرزند ارجمند میگریست بیت هنوز سرو روانم ز چشم نا شده دور + دل از تصور دوری چو بید لرزان است
چون فرزندان از پیش نظر وی غائب شدند روی بکنعان نهاد فَلَمَّا ذَهَبُوْا بِهٖ پس آن هنگام که برادران بردند یوسف را کردند
با او آنچه کردند و هما یاسے پدر را بر یک طرف نهاده یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن نموده میگفتند ای صاحب رویای کاذبه کجا اند آن
کواکب که ترا سجده کردند تا امروز از دست ما برهانند یوسف گفت یا اخوتاه یا اخوتاه چه شد که از حال پیر کنعانی نمی اندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم
ای بیت یاری و بپیر پدر او دور گشته ام + رحمی کنید که از عمر او زار مانده ام + التماس سخن او التفات نکردند بلطمچه بر روی او زدند و در خاک و خوار
گرسنه و تشنه روی میکشیدند تا بهلاک نزدیک رسیده بود و آن صورت دل یهودا را متاثر نموده و او را در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تعدی ازین مسکین
توقف کشید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمائید غضب ایشان تسکین یافت و از سر قتل او درگذشتند وَاَجْمَعُوْا و جمع شدند و رای خود را مستحکم
ساختند اَنْ یَّجْعَلُوْهُ که آنرا بیفکنند او را فِیْ غَیٰبَتِ الْجُبِّ در قعر چاه و آن چاهی بود بر سه فرسخی از کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن
سر چاه تنگ بود و پایان او گشاده و هفتاد گز عمق یا زیاده پس یوسف را بر سر چاه آوردند یوسف چون شنید که در چاه می اندازند دست

در هر یکی از ایشان بیزد و دستش را بر بستند و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند و آن پیراهنش بر سنگی که بر سر چاه بود در آویخت پیراهن از بر تنش
برکشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن را ببریدند و از حضرت ملک اعلی خطاب مستطاب بطایر آشیانه سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی و جبرئیل پیش
از آنکه یوسف بتک چاه رسد بوی رسید و او را بهم بسته برخود گرفته بر بالای سنگی که در تک چاه بود بنشاند و از طعام و شراب بهشت بوی داد
پیراهن خلیل که تعویذ وار بر بازو داشت در پوشانید وَاَوْحَيْنَاۤ اِلَيْهِ و ما وحی فرستادیم بسوی او بواسطه جبرئیل یا الهام دادیم او را که اندوهناک مباش
که بزودی ترا از حضیض چاه بدرجه مسند جاه رسانیم و برادران ترا بحاجتمندی نزدیک تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه خبر دهی تو ایشان را بِاَمْرِهِمْ هٰذَا
این کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده وَهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ و حال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی بجهت علو شان و رفعت مکان تو و بعد اندک زمانی
را این صورت دست داد و بخدمت او آمدند و او را نشناختند وَهُمْ لَهٗ مُنْكِرُوْنَ + اما چون یوسف در قعر چاه افتاد و برادران بازگشته بسر رمه رفتند
و بزغاله را کشته پیراهن او آلوده بخون ساختند وَجَاۤءُوْۤ اَبَاهُمْ و آمدند نزدیک پدر خود عِشَاۤءً شبانگاه و بدروغ يَّبْكُوْنَ میگریستند یعقوب
چون آواز گریه فرزندان را شنید سراسیمه و حیران از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان چه شد و شما را و یوسف من کجاست که نمی بینم او را قَالُوْا
يٰۤاَبَانَاۤ گفتند ای پدر ما اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ ما رفتیم که تیر اندازیم و پیش میگرفتیم بر یکدیگر در دویدن و تیر افکندن وَتَرَكْنَا يُوْسُفَ و بگذاشتیم یوسف را
عِنْدَ مَتَاعِنَا نزدیک رخت و بار ما فَاَكَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد او را گرگ وَمَاۤ اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا و نیستی تو باور دارنده ما را یعنی سخن
ما را باور نمیکنی وَلَوْ كُنَّا صٰدِقِيْنَ و اگرچه ما راست گویانیم در همه کارها اما اینجا بجهت بدگمانی که بنسبت باو داری ما را دروغگوی می پنداری دلیل
دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وَجَاۤءُوْ و آمدند عَلٰى قَمِيْصِهٖ بر پیراهن او بِدَمٍ كَذِبٍ بخون دروغ یعنی آوردند
پیراهن یوسف را نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب که پیراهن خون آلوده دید دغدغه هلاک یوسف در دلش پدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود
فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض به پیراهن نکرده پس از روی عتاب قَالَ گفت یا فرزندان نه چنین است که شما میگوئید بَلْ سَوَّلَتْ
لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما اَنْفُسُكُمْ نفسهای شما و آسان ساخته اَمْرًا کاری بزرگ از هلاک یوسف فَصَبْرٌ جَمِيْلٌ پس کار من صبریست
نیکو یعنی شکیبائی که بآن شکایت نباشد مگر با خدای وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ و خدای یاری خواسته شده یعنی یاری از وی میخواهم عَلٰى مَا تَصِفُوْنَ بر آنچه
شما صفت میکنید از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف دران چاه بود و صباح روز چهارم مژده نجات بوی رسید وَجَاۤءَتْ سَيَّارَةٌ و آمد
کاروانی بنزدیک آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فَاَرْسَلُوْا پس فرستادند وَارِدَهُمْ وارد خود را بسوی آن چاه و وارد کسی را گویند
که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد و وارد آن کاروان مالک بن ذعر الخزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد فَاَدْلٰى دَلْوَهٗ پس در چاه فرو گذاشت
دلو خود را وحی رسید بیوسف که در دلو بنشین مصرع ای یوسف آخر بهر تو این دلو در چاه آمده + یوسف در دلو نشست در معالم آورده که دیوارهای چاه
در فراق یوسف میگریستند و در انیس المریدین فرموده که مالک در کشیدن دلو حیران بماند چه دلو را بغایت گران دید بچاه فرو نگریست و آن ماه را در
دلو مشاهده کرد قَالَ يٰبُشْرٰى گفت ای مژده و شادمانی و گفته اند بشری نام صاحب او بوده او را برای اعانت طلبید و گفت هٰذَا
غُلٰمٌ این پسریست که دلو را گران ساخته پس بمددکاری او یوسف را از چاه برآورد نظم چون آن ماه تمام آرا برآمد + ز جانش بانگ یا بشری برآمد + شادی
کز چنین تاریک چاهی + برآمد بس جهان افروز ماهی وَاَسَرُّوْهُ و پنهان داشتند او را کاروانیان بِضَاعَةً در حالتیکه متاع تجارت بود یا پنهان ساختند
امر او را با کاروانیان گفتند که اهل این آب او را بما داده اند تا برای ایشان بمصر بریم و بفروشیم و گفته اند که ضمیر اَسَرُّوْهُ راجع به برادرانست یعنی برادرانش
حال او پنهان داشتند و گفتند که او بنده ماست و آنچنان بود که چون برادران از حال یوسف خبر یافتند بسوی کاروان آمدند و گفتند این غلام ماست از
ما گریخته او را بخرید وَاللّٰهُ عَلِيْمٌۢ و خدای داناست بِمَا يَعْمَلُوْنَ بآنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب با پدر و برادر یا کاروانیان از اخفای امر یوسف
آورده اند که چون برادران یوسف را بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما میگوئیم اگر خلاف آن گوئی البته ترا بقتل رسانیم یوسف علیه السلام

خاموش مایستاد و ایشان مالک را گفتند این بندهٔ ما گریزپاست و نافرمان و دل بر خدمت ندارد و او را سیر و تسلیم بیا از ما بخرد و با خود بشهر دیگر ببر تا از ما دور افتد
و خبر او نشنویم مالک گفت من زری نقد که داشته ام بضاعت خریده ام و با من درمی چند ناسره مانده و است گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیار است
اما ما تو بیاریم هر چه داری پس دست یوسف بدست مالک دادند وَشَرَوْهُ و بفروختند او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ بهای اندک بی اعتبار
دَرَاهِمَ مَعْدُوْدَةٍ درمی چند شمرده شده عادت اهل آن روزگار چنان بود که مادون چهل درم را می شمردند و ما فوق آن را وزن میکردند
مالک در بهای خود آن شمرده شده عدد او دو یا بیست هر برادرے دو درم برداشتند و در وسیط آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه
ع مالک یوسف علیه السلام را بخرید وَكَانُوْا فِيْهِ و بودند برادران در شان یوسف مِنَ الزَّاهِدِيْنَ از بے رغبتان یعنی نمیخواستند که
او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی کردن پس مالک او را بمصر آورد و در آن زمان بادشاه
مصر ریان بن ولید عملیقی بود و زمام تصرف امور ممالک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیزش گفتندی باز داده بود و چون خبر کاروان مدین بمصر
آمد و گماشتگان عزیز بر سر راه کاروان آمده یوسف را دیدند از لمعهٔ جمال و شیفته و حیران بازگشته خبر بعزیز مصر بردند و او زنی داشت راعیل نام و یا فکارد
مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی و در عین المعانی بضم زا و فتح لام تصحیح کرده و در السنه بفتح زا و کسر لام شهرت دارد القصه چون عزیز خبر غلام شنید
بمالک پیغام داد که غلام خود را بنخاس آرد و روز دیگر مالک یوسف را آراسته ببازار آورد و بجلوهٔ آن جمال شیرین شور از مصریان بر آمد
بیت آراسته آن یار به بازار برآمد + فریاد و فغان از در و دیوار برآمد + خریداران بمزید ثمن درآمده هر کس در بهای او چیزے اضافه میکردند
تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز مصر قدم خریداری پیش نهاد شعر خریداران دیگر لب ببستند + پس زانوی خاموشی
نشستند عزیز بهای آن داد و یوسف را بخانه آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرٰىهُ و گفت آنکس که خرید یوسف را مِنْ مِّصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز
لِامْرَاَتِهٖ مر زن خود را یعنی زلیخا را اَكْرِمِيْ مَثْوٰىهُ گرامی دار جای این غلام را کنایت ست از نیکو داشت و حسن تعهد چه نشاندن کسی را بجای
نیکو دلیل عزت و احترام ست یعنی این غلام را نیکو دار عَسٰى اَنْ يَّنْفَعَنَا شاید که سود رساند ما را در کار ضیاع و عقار و سر انجام مصالح روزگار اَوْ نَتَّخِذَهٗ
وَلَدًا یا فرا گیریم وی را بفرزندی گویند عزیز عقیم بود و گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشرهٔ او ظاهر ست وَكَذٰلِكَ و همچنانکه محبت یوسف را در دل او
جای دادیم مَكَّنَّا لِيُوْسُفَ جای دادیم یوسف را و ممکن ساختیم فِي الْاَرْضِ در زمین مصر تا تصرف کند در آن وَلِنُعَلِّمَهٗ و تا بیاموزیم او را مِنْ
تَاْوِيْلِ الْاَحَادِيْثِ از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی وَاللّٰهُ غَالِبٌ و خدای غالبست عَلٰٓى اَمْرِهٖ بر کار خود هیچکس چیزی را از آن نتواند گردانید و در چیزی
از آن منازعت نتواند نمود یا غالبست بر امر یوسف که برادران را در خواهشی بود هلاک و خواری و خدا را خواهشی بود بعزت و سرداری و دوم نشد
الا آنچه خدای خواسته بود بیت بود هر کسی را دگر گونه رای + نباشد بجز آنچه خواهد خدای + وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُوْنَ
نمیدانند که زمام امور بقبضهٔ قدرت و مشیت اوست وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که رسید یوسف اَشُدَّهٗ بقوت خود هژده ساله یا بیست سالگی
و گویند میان سی و چهل اٰتَيْنٰهُ دادیم او را حُكْمًا وَّعِلْمًا حکمی که آن نبوت ست یا حکمت و آن علمی باشد مؤید بعمل و دیگر دادیم او را
دانشی در دین وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ و همچنین پاداش میدهیم نیکو کاران را آورده اند که چون یوسف بخانه عزیز درآمد سلطان عشقش رخت
بخانهٔ دل زلیخا فرستاد و لشکر حسنش متاع صبر و سکون او را بیغما داد بیت زلیخا چون برویش دیده بگشاد + بیک دیدارش افتاد آنچه افتاد
ز لطف صورت و حسن شمائل + اسیرش شد بیکدل نے بصد دل + بعد از آن عشقش بغایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال با یوسف در میان
نهاد وَرَاوَدَتْهُ و در خواست یوسف را الَّتِيْ هُوَ فِيْ بَيْتِهَا آن زنی که یوسف در خانهٔ او بود یعنی زلیخا مراودت کرده یوسف را عَنْ
نَّفْسِهٖ از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف و او را بمنزلی که هفت خانه در یکدیگر ساخته بود در آورد وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ و دربست درها را وَقَالَتْ
هَيْتَ لَكَ و گفت شتاب و پیش من آی که من ترا میخواهم یوسف که این حال بدید قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی

اِنَّهٗ رَبِّیْٓ بدرستیکه خدای پروردگار من ست اَحْسَنَ مَثْوَایَ نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب یا عزیز بهتر من ست و ترا به نیکو داشت
من امر فرموده پس من حرمت او در حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز نمیکنم اِنَّهٗ بدرستیکه او لَا یُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ۝ رستگار نمی
شمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زنا کنند چه زنا بدترین ظلمهاست و از زبان حال یوسف که با زلیخا خطاب میکرد گفته اند نظم
فری فجلت که در روز قیامت بچو افتد بر زناکاران غرامت اجرای آن جفاکیشان نویسند مراسر دفتر ایشان نویسند وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ و بدرستیکه
قصد کرد آن زن به مخالطت یوسف بزنا وَهَمَّ بِهَا و قصد کرد یوسف بدفع وے بطریق فرار لَوْلَآ اَنْ رَّاٰ اگر نه دیدے یوسف بُرْهَانَ رَبِّهٖ
برهان پروردگار خود را هر آئینه قصد مخالطت او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الٰهی و لمعهٔ نبوت یوسفی بود که حائل شد میان یوسف
و میان انچه سبب خشم خدا تعالی باشد پس یوسف بقوت نبوت و مدد فتوت بدان حال خود را نگاه داشت کَذٰلِكَ همچنین او را ثبات دادیم بر عصمت لِنَصْرِفَ تا بگردانیم عَنْهُ السُّوْٓءَ از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز وَالْفَحْشَآءَ و عمل زشت یعنی زنا اِنَّهٗ بدرستیکه او مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِیْنَ۝
از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده از هر نا شائسته و ناپایسته آورده اند که چون یوسف از زلیخا فرار کرد بهر دری بسته که میرسید بحکم مفتح الابواب
گشاده میشد زلیخا از عقب او میدوید وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پیشی میگرفتند یوسف و زلیخا بسوی در تا آگاه زلیخا بیوسف رسید و دست در وی زده باز پس
کشید وَقَدَّتْ و بدرید در کشیدن قَمِیْصَهٗ پیراهن یوسف را مِنْ دُبُرٍ از قفا وَّاَلْفَیَا سَیِّدَهَا و یافتند شوهر آن زن یعنی عزیز را لَدَا الْبَابِ
نزدیک در بیرون چون آن عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از آنکه بتفحص مشغول گردد زلیخا پیشدستی
نمود و دلیرانه بسخن در آمد قَالَتْ گفت زلیخا مَا جَزَآءُ مَنْ اَرَادَ چیست جزای کسیکه خواهد بِاَهْلِكَ سُوْٓءًا بکسان تو بدی قرادش نفس خود
هست درین سخن خواست که ابرای ذمهٔ خود کند از گناه و چنان فرا نماید که جرم یوسف است پس گفت مکافات کسیکه بحرم تو قصد کند چه چیز تواند بود اِلَّآ اَنْ
یُّسْجَنَ مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندان ست اَوْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ۝ یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه چون یوسف
این سخن بشنید که بزندان و عقوبت تهدید میکند قَالَ هِیَ رَاوَدَتْنِیْ گفت یوسف او درخواست کرد مرا عَنْ نَّفْسِیْ از نفس من و تمکین تن بوی در
خواست و من از وی میگریختم عزیز گفت راستی این سخن بچه دانم و هیچکس ازین واقعه خبر دارد یوسف گفت درین خانه کودکی چهار ماه در گهواره بود گواه من اوست و
آن کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید با ما هزل و مسخرگی میکنی یوسف گفت خدای من قادر ست بر آنکه او را بسخن آرد
تا بر بیگناهی من گواهی دهد و در لطائف سبعین آورده که عزیز از آن کودک پرسید که تو چه میگوئی او بقدرت ربانی بسخن در آمد و گفت یوسف راست میگوید
و حق تعالی ازین قصه خبر داد درین کلمات که وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ اَهْلِهَا و گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا گفته اند گواه پسر عم زلیخا بوده که از
روی حکمت گفت که ای عزیز اِنْ كَانَ قَمِیْصُهٗ اگر هست گریبان پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ قُبُلٍ دریده شده از پیش فَصَدَقَتْ پس زلیخا راست میگوید
وَهُوَ مِنَ الْكٰذِبِیْنَ۝ و یوسف از دروغگویانست چه این صورت دلیلست بر آنکه زلیخا قصد دفع یوسف میکرد از خود که گریبان از پیش دریده شده وَاِنْ
كَانَ قَمِیْصُهٗ و اگر هست پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ دُبُرٍ از پس دریده شده فَكَذَبَتْ پس زلیخا دروغ میگوید وَهُوَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ۝ و یوسف از راست
گویانست چه اینحال دلالت بر آن دارد که یوسف از وی گریخته و او در پی آمده و او را بجذب کشیده که پیراهنش از پس دریده فَلَمَّا رَاٰ پس آنهنگام که بدید عزیز
قَمِیْصَهٗ پیراهن یوسف را که قُدَّ مِنْ دُبُرٍ دریده شده از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب قَالَ اِنَّهٗ گفت بدرستیکه این کار مِنْ كَیْدِكُنَّ از مکر و حیلهٔ شما
زنانست اِنَّ كَیْدَكُنَّ بدرستیکه کید شما عَظِیْمٌ۝ بزرگست زود در دل می آید و در نفس تاثیر میکند پس متوجه یوسف شده و از روی اعتذار گفت یُوْسُفُ ای یوسف
ای یوسف درگذر و اعراض کن عَنْ هٰذَا ازین سخن و پنهان دار وَاسْتَغْفِرِیْ و ای زلیخا تو آمرزش طلب لِذَنْۢبِكِ از برای گناه خود و در تفسیر زاهدی
گفته که عذر خواه از یوسف که غریب ست و تو او را بیازردی اِنَّكِ كُنْتِ بدرستیکه تو بودی مِنَ الْخٰطِـِٕیْنَ۝ از گروه گناهکاران تذکیر از برای تغلیب ست
آورده اند که عزیز اگرچه این قصه را تسکین داد اما آتش عشق نهان کی بماند شمهٔ زین قصه در شهر افتاد و بعضی خواتین مصر زبان ملامت زلیخا دراز کردند و هر چند عشق انوعاء ملامت دارد کاریست که سودای سلامت نظم

بسیار در عشق را کنج سلامت + خوشا رسوائی کوی ملامت + غم عشق از ملامت تازه گردد + وزین غوغا بلند آوازه گردد - وَقَالَ نِسْوَةٌ و گفتند گروهی
از زنان که شمار آن آورده که پنج زن بودند از خواص ملک ریان یعنی زن حاجب و زن ساقی و زن خباز و زن زندانبان و زن صاحب دواب که با یکدیگر گفتند
فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر موضعی که آنرا عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان اینکه امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا طلب کرده است
غلام خود را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی درخواسته است از وی کام او قَدْ شَغَفَهَا بدرستیکه شکافته است غلاف دل او حُبًّا از جهت
دوستی یعنی محبت یوسف بمیان دل او در آمده إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستیکه ما می بینیم آن زن را فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا و خطای روشن که با وجود
شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته بندهٔ زرخریدهٔ خود میگردد فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون شنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ مکر ایشان را یعنی سخنی که در خفیه میگفتند أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ
فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نمود که بدعوت او حاضر شوند آورده اند که چهل زن را طلبید و آن پنج زن ملامت گو نیز در میان ایشان بودند پس
چون بمنزل وی آمدند مراسم اعزاز بجای آورد وَأَعْتَدَتْ و آماده کرد لَهُنَّ مُتَّكَأً برای ایشان تکیه گاهی از بالشهای لطیف یا مهیا گردانید طعامی
پاکیزه یا بساخت مجلس طعام چه در خبر است که ایشان تکیه زده طعام میخوردند وَآتَتْ و بداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ هر یکی را از زنان سِكِّينًا کاردی تا گوشت
بریده کرده تناول نمایند و نزدیک یوسف آمده جامهٔ مرصع در وی پوشانید و تاج مکلل بر سرش نهاد وَقَالَتِ اخْرُجْ و گفت بیرون آی عَلَيْهِنَّ برین
زنان یوسف ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتیکه یوسف را بیرون آورد بیت ز خلوتخانه آن گنج نهفته + برون آمد چو گلزار شگفته فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس
آن هنگام که زنان او را دیدند أَكْبَرْنَهُ بزرگ یافتندش در حال کمال بیکبار همه شیفتهٔ دیدار او گشته و از خود بدر رفته خود را فراموش کردند وَقَطَّعْنَ
أَيْدِيَهُنَّ و ببریدند دستهای خود را و با الم آن حس نشد و در حقائق سلمی مذکور است که حق سبحانه بدین آیت مدعیان محبت خود را سرزنش میکند که مخلوقی
در رویت مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمیکند شما در شهود پرتو جمال خالق باید که از هیچ بلا و عنا متألم نشوید بیت گر با تو دمی دست
در آغوش توان کرد + بیداد تو سهل ست فراموش توان کرد + القصه زنان مصر از بیخودی با خود باز آمده زبان آفرین بگشادند وَقُلْنَ و گفتند حَاشَ لِلَّهِ
پاکست خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی مَا هَذَا بَشَرًا نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر نمیباشد و کسی ندیده شعر تو از سلالهٔ گلی
ز آب و خاک نزادی + که از قبیلهٔ روحانیان حور نژادی + إِنْ هَذَا نیست این شخص إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ مگر فرشتهٔ گرامی نزدیک خدای چه جمال بدین
زیبائی و کمال بدین رعنائی و عصمت درین مرتبه جز از خواص ملکیت نیست بیت چو دیدندش که جز والا گهر نیست + بر آمد بانگ ز ایشان کین بشر نیست +
نه چون آدم ز آب و گل سرشتست + ز بالا آمده قدسی فرشتست + صاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری نقل میکند که حضرت رسالت پناه فرمود که جبرئیل
بمن فرود آمد و گفت خدای ترا اسلام میرساند و میگوید که ای حبیب من حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت داده ام و کسوت حسن ترا از نور عرش معزز
کرده ام + و ما خلقت خلقا احسن منک + یوسف را جمال بود و آن حضرت را کمال در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت
بیت از حسن رخ یوسف دست بریده مهلت + نور بیانی لبها سراپرده یافتند + از عایشه نقل میکند که در صفت جمال حضرت رسالت پناه فرموده شعر لوامی زلیخا لو رأین
جبینه لآثرن بالقطع القلوب علی الایدی + زنان مصر بهنگام جلوهٔ یوسف + ز روی بیخودی از دست خویش ببریدند + مقرر است که دل پاره پاره میکردند + اگر جمال
تو ای نور دیده می دیدند + القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي گفت زلیخا این آنکس است که شما لُمْتُنَّنِي فِيهِ در
ملامت کردید مرا در دوستی او و اکنون دانستید که حق بطرف من بوده وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ و بدرستیکه من مراودت کردم او را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او و در
خواستم که آرزوی من بدهد فَاسْتَعْصَمَ پس خویش را نگاه داشت و سر بمن در نیاورد وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ و اگر چنانچه نکند مَا آمُرُهُ آنچه بفرمایم او را از انجام مراد
لَيُسْجَنَنَّ هر آئینه بزندان کرده شود وَلَيَكُونًا و هر آئینه باشد مِنَ الصَّاغِرِينَ از خوار شدگان یعنی داخل در زندانیان و بیباکان یوسف که این سخن بشنید روی
از آن مجلس بر تافت و زنان از عقب وی بیرون رفته در لباس آنکه ما او را ملامت میکنیم هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از مقالات ایشان بتنگ آمده
قَالَ رَبِّ گفت یوسف ای پروردگار من السِّجْنُ زندان أَحَبُّ إِلَيَّ دوست تر است بمن مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ از آنچه میخوانند این زنان مرا بسوی آن

از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان شعر عجب مانده ام در کار ایشان + مرا زندان به از دیدار ایشان + وَاِلَّا تَصْرِفْ و اگر نگردانی عَنِّیْ از من کَیْدَهُنَّ مکر و فریب ایشان را
یعنی اگر مرا در پناه عصمت خود نگیری اَصْبُ اِلَیْهِنَّ میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم سخن ایشان را وَاَکُنْ مِّنَ الْجٰهِلِیْنَ ○ و باشم از نادانان بارتکاب
آنچه نشاید فَاسْتَجَابَ لَهٗ پس اجابت کرد مر دعای او را رَبُّهٗ آفریدگار او فَصَرَفَ عَنْهُ پس بگردانید از وی کَیْدَهُنَّ مکر ایشان را اِنَّهٗ هُوَ السَّمِیْعُ
بدرستیکه او شنواست مر دعای کسی را که بدو پناه برد الْعَلِیْمُ داناست بحال کسیکه از همه روگردانیده رو بدو آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی
زلیخا را گفتند صلاح آنست که او را دو سه روزی بزندان بازداری شاید که بسبب ریاضت رام گردد و قدر نعمت و راحت را دانسته سر تسلیم بر خط
فرمان تو نهد بیت چو کوره ساز زندان را بدو گرم + بود زان کوره گردد آهنش نرم + زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت ازین غلام
عبری بدنام گشته ام و طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمده صلاح آنست که او را در زندان کنی تا مردم گمان برند که او گناهگار است و من از ملامت باز رهم
عزیز را این سخن قبول افتاد و حکم کرد که بزندانش برند ثُمَّ بَدَا لَهُمْ پس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد مِّنْۢ بَعْدِ مَا رَاَوُا الْاٰیٰتِ پس از آنکه دیدند
دلائل عصمت و شواهد برارت یوسف را چون شهادت صبی و چاک پیراهن او از قفا و قطع دستها یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان بدان قرار یافته
که برای صلاح لَیَسْجُنُنَّهٗ هر آئینه در زندان کنند او را حَتّٰی حِیْنٍ تا هنگامیکه مقرر باشد پس یوسف را بزندان آوردند و زندان از امان سرو قامت
گل رخسار رشک گلستان کردند ابیات چو آن دل زنده در زندان درآمد + تو گفتی مرده گوئی جان درآمد + دران محنت سرا افتاده جوشی + برآمد زان گرفتاران خروشی وَدَخَلَ
و درآمد مَعَهُ السِّجْنَ با او بزندان فَتَیٰنِ دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک بود که او را یونا گفتندی دیگر طباخ که او را مجلس خواندندی
ملک بر ایشان گمان برده بود که او را زهر میدهند و حکم بزندان کرده اتفاقا با یوسف بزندان درآمدند و یوسف در زندان تعهد حال زندانیان کردی و خوابهای
ایشان را تعبیر فرمودی و تا روزی این دو زندانی نیز خوابها دیدند گویند ساقی دیده و طباخ نی یا مطلقا هر دو خواب نادیده یوسف را امتحان کردند قَالَ
اَحَدُهُمَا گفت یکی از ایشان یعنی ساقی اِنِّیْٓ اَرٰىنِیْٓ بدرستیکه من می بینم خود را در خواب که در باغی یک اصل تاکست و بر وی سه خوشه انگور رسیده و کاسه
ملک بدست منست اَعْصِرُ خَمْرًا می فشارم در وی انگور را تسمیه عنب بخمر باعتبار ما یؤول الیه است وَقَالَ الْاٰخَرُ و گفت دیگری یعنی طباخ اِنِّیْٓ
اَرٰىنِیْٓ بدرستیکه من می بینم خود را که در مطبخ ملک اَحْمِلُ بر میدارم فَوْقَ رَاْسِیْ بر سر خود خُبْزًا نان را و آن سه سفره نان بود تَاْکُلُ الطَّیْرُ مِنْهُ
میخورند مرغان از آن نان و میربایند نَبِّئْنَا بِتَاْوِیْلِهٖ خبر ده ما را بتعبیر این هر دو خواب اِنَّا نَرٰىکَ بدرستیکه ما می بینیم ترا مِنَ الْمُحْسِنِیْنَ ○
از نیکوکاران با اهل زندان پس نیکوئی کن با ما بتاویل رویای ما یوسف نخواست که تعبیر خواب ایشان را بزودی باز گوید چه دران مکروهی متوجه بود بیکی
پس از جواب ایشان اعراض فرمود قَالَ گفت یوسف لَا یَاْتِیْکُمَا نیاید بشما طَعَامٌ تُرْزَقٰنِهٖٓ خوردنی که روزی داده شوید بوی اِلَّا نَبَّاْتُکُمَا
مگر خبر دهم شما را بِتَاْوِیْلِهٖ بعاقبت وی یعنی بگویم رنگ و مزه آن طعام را قَبْلَ اَنْ یَّاْتِیَکُمَا پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند از کجا
و از کجا ان امثال این شنیده ایم یوسف گفت که این معجزه منست نه عرافت و کهانت ذٰلِکُمَا این گفتن بشما مِمَّا عَلَّمَنِیْ از آن چیزیست که بیاموخت مرا
رَبِّیْ پروردگار من بالهام و وحی اِنِّیْ تَرَکْتُ بدرستیکه من دست بداشته ام مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا یُؤْمِنُوْنَ کیش گروهی را که نمی گروند بِاللّٰهِ بخدای
وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ و ایشان بسرای آخرت هُمْ کٰفِرُوْنَ ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشانست بآخرت وَاتَّبَعْتُ و پیروی کرده ام
مِلَّةَ اٰبَآءِیْ کیش پدران خود را اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ ابراهیم و اسحق پسرش و یعقوب که پدرست اظهار ذکر آبا بجهت آنکه از اهل بیت نبوتست
یا بجهت زیادتی رغبت بوده باستماع کلام وی مَا کَانَ لَنَآ روا نیست و نشاید ما را که پیغمبرانیم اَنْ نُّشْرِکَ آنکه انباز گیریم بِاللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ بخدای چیزی را
بلکه او را می پرستیم بیگانگی ذٰلِکَ این توحید مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ از فضل خداست عَلَیْنَا بر ما که بوحی ما را آگاهی داده اند وَعَلَی النَّاسِ و این از فضل وست
بر سایر آدمیان که انبیا را بارشاد ایشان فرستاده وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده اند لَا یَشْکُرُوْنَ ○ سپاسداری
نمیکنند آن فضل و موهبت را یٰصَاحِبَیِ السِّجْنِ ای یاران زندان ءَاَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُوْنَ آیا خدایان متفرقه که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب

دسنگ یا اعلی و اوسط و ادنی خَیْرٌ بهتر است اَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ یا خدای یگانه در ذات و صفات الْقَهَّارُ غالب بر همه مَا تَعْبُدُوْنَ نمی پرستید شما
مِنْ دُوْنِهٖٓ بدون خدای اِلَّآ اَسْمَآءً مگر نامها یعنی چیزی چند را باعتبار نامها که بی حجت و برهان سَمَّیْتُمُوْهَآ نام نهاده اید آنها را اَنْتُمْ وَاٰبَآؤُكُمْ
شما و پدران شما مَّآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا فرو نفرستاده است خدای به پرستش آنها مِنْ سُلْطٰنٍ از هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقیق مسمیات ایشان پس شما
نمی پرستید الا اسمی چند بی مسمی اِنِ الْحُكْمُ نیست حکم بعبادت اِلَّا لِلّٰهِ مگر خدای را که مستحق پرستش است اَمَرَ فرمان داد بزبان پیغمبران مر خلق را
اَلَّا تَعْبُدُوْٓا اِلَّآ اِیَّاهُ که مپرستید مگر او را ذٰلِكَ الدِّیْنُ الْقَیِّمُ اینست دین حق و روشن و درست و راست وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ
و لیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند راه حق را و در بادیه ضلالت سرگردان می شوند یٰصَاحِبَیِ السِّجْنِ ای یاران زندان اَمَّآ اَحَدُكُمَا
اما یکی از شما که ساقی ملک است بسه روز دیگر خلاص یابد فَیَسْقِیْ رَبَّهٗ پس بیاشاماند تربیت کننده خود را خَمْرًا شراب چنانچه پیشتر می بود
وَاَمَّا الْاٰخَرُ و اما آن دیگری که طباخ است فَیُصْلَبُ پس بر آویخته شود بر دار و مدتی او را بگذارند تا مضمحل گردد فَتَاْكُلُ الطَّیْرُ پس بخورند
مرغان شکاری مِنْ رَّاْسِهٖ از کله سر وی پس ایشان با یکی از ایشان گفتند دروغ گفته ایم و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف گفت قُضِیَ
الْاَمْرُ الَّذِیْ حکم کرده شده و محکم ساخته گشت کار آن خواب که شما فِیْهِ تَسْتَفْتِیٰنِ که در آن از من طلب تاویل کردید و خلاف آنچه من
گفتم نخواهد بود وَقَالَ و گفت یوسف لِلَّذِیْ ظَنَّ مر آنکس را که دانست اَنَّهٗ نَاجٍ مِّنْهُمَا که او از زندان و قتل امان خواهد یافت از آن هر دو یعنی
ساقی را گفت اذْكُرْنِیْ یاد کن مرا عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک مربی خود یعنی حال بیگناهی من بعرض ملک رسان تا مرا ازین محنت باز رهاند **نظم**
نکو هست اندران زندان غریبی + ز عدل شاه دوران بی نصیبی بیگنه [illegible]
سه روز بر آمد ملک کس را فرستاد تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بر دار کرد [illegible]
امانت او تحقیق یافته بود همان منصب بستین بوی داد و ملک چون او بمرتبه تقرب بر سید و از ساغر جاه و دولت سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد
فَاَنْسٰىهُ الشَّیْطٰنُ پس فراموش گردانید بر وی شیطان ذِكْرَ رَبِّهٖ یاد کردن یوسف علیه السلام را نزدیک مربی خود فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ
پس درنگ کرد یوسف در زندان بِضْعَ سِنِیْنَ چند سال بضع عددیست مبهم میان سه و نه گویند یوسف بعد ازین واقعه هفت سال
در زندان بماند و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده بود و در معالم التنزیل از حسن بصری نقل میکند که روزی جبرئیل بزندان
در آمد یوسف او را بشناخت و گفت یا اخا المرسلین چیست که می بینم ترا در منزل گنهکاران جبرئیل گفت یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین
ترا سلام میرساند و میگوید که شرم نداری که آدمی را سبب خلاصی خود میدانی و بدو استشفاع میکنی بعزت و جلال من که ترا چند سال در زندان بدارم یوسف
گفت درین حال از من راضی هست یا نی گفت آری از تو خوشنود است گفت + اذا لا ابالی + اکنون که او راضی ست از من هیچ باک ندارم فی المثنوی المعنوی
نظم پس جزای آنکه دید او را معین + ماند یوسف حبس در بضع سنین + گرچه تقصیر آمد از بحر و سحاب + تا تو یاری خواهی از ریگ سراب + القصه چون مدت محنت
بسر آمد و ملک ریان خوابی دید و تعبیر با مداد آن تمام حکما و ندما را طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک اِنِّیْٓ اَرٰى بدرستیکه من خواب دیدم سَبْعَ بَقَرٰتٍ
سِمَانٍ هفت گاو فربه که از نهر نیل بیرون آمدند و پس از آن یَّاْكُلُهُنَّ بخوردند و فرو بردند ایشانرا سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر و در شکمهای ایشان
هیچ زیادت نشد وَسَبْعَ سُنْۢبُلٰتٍ و دیدم هفت خوشه خُضْرٍ سبز و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود وَّاُخَرَ و هفت خوشه دیگر دیدم
یٰبِسٰتٍ خشک یعنی رسیده و بدرو در آمده پس این خوشهای خشک بر آن خوشهای سبز پیچیدند و در خاک زیر کردند ایشانرا و بپوشیدند یٰٓاَیُّهَا الْمَلَاُ
ای گروه کاهنان و معبران و اشراف قوم اَفْتُوْنِیْ فتوی دهید مرا یعنی جواب دهید مرا فِیْ رُءْیَایَ در تعبیر خواب من اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما از روی
دانش لِلرُّءْیَا تَعْبُرُوْنَ مر خواب را تعبیر میکنید قَالُوْٓا گفتند حکما و اهل علم که مخاطب وی بودند اَضْغَاثُ اَحْلَامٍ این خوابها شوریده است
وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَاْوِیْلِ الْاَحْلَامِ بتاویل این نوع خوابها بِعٰلِمِیْنَ دانایان چه ما تعبیر رویای صادقه میکنیم و این از قبیل منامات باطله است

ع ۵

ملک بیان از خواب خود وجواب ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که گشاید و راه تعبیر این واقعه که من نماید مصرع یا رب
این خواب پریشان مرا تعبیر چیست ÷ ساقی که ملک را متحیر و متفکر دید از حال یوسف ع بیادش آمد وقال الذی نجا منهما و گفت آن کسیکه نجات یافته بود
از آن دو بنده و زندانی یعنی ساقی وادکر و یاد کرد از قول یوسف ع که اذکرنی عند ربک ÷ بعد امة پس از زمانی دور و دراز انا انبئکم
من خبر دهم شما را بتاویله بتعبیر این خواب فارسلون ٥ پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر را نیکو داند ملک ازین خبر شادمان
گشته فرمود که زود برخیز و خبر بیار ساقی سوار شده بزندان در آمد و زمین خدمت ببوسید و گفت یوسف ای یوسف ایها الصدیق
ای نیک راست گوینده و افتنا فتوی ده ما را فی سبع بقرات سمان در هفت گاو فربه یاکلهن بخورند ایشان را سبع عجاف هفت گاو
لاغر و سبع سنبلت خضر و در هفت خوشه سبز و اخر یابسات و در هفت خوشه خشک دیگر که بر ایشان پیچید و خشک سازند همه حکما در آن
حیرانند تو چه جواب گوئی لعلی ارجع تا باشد که باز گردم با جواب تمام الی الناس بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان او لعلهم یعلمون شاید
که ببرکت تو ایشان بدانند تعبیر این واقعه را تا شرف فضل تو معلوم کنند و بسوی خویش بخوانند قال گفت یوسف ع که تزرعون کشت کنید سبع سنین
هفت سال که بقرات سمان اشارت بدیشان ست دابا زراعتی بعادت مستمره خود فما حصدتم پس انچه بدروید از غلات فذروه
پس بگذارید آنرا فی سنبله در خوشه او یعنی حبوبات را پاک مکنید از سبوس آن تا ایمن باشد و غلات را با خوشه ذخیره کنید الا قلیلا
مگر اندکی یعنی بقدر حاجت مما تاکلون از انچه بخورید که آنرا پاک سازید ثم یاتی پس بیاید من بعد ذلک پس ازین سالها سبع شداد
هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از ایشان ست یاکلن بخورند اهل این سالها یعنی کسانیکه دران زمان باشند ما قدمتم لهن انچه از پیش
فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده باشید برای آن سالهای قحط الا قلیلا مگر اندکی مما تحصنون ٥ از انچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراعت
ثم یاتی پس بیاید من بعد ذلک از پس این سالهای قحط عام یک سالی که فیه یغاث الناس در آن فریاد رسیده شوند مردمان بباران او و فیه
یعصرون ٥ و درین سال که بفشرند انچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت و امثال آن و این کنایت ست از کثرت ثمار و گفته اند اشارت بدین
سیری ست از پستان گاو و گوسپند و این عبارت از فراخ سالی چون آن یوسف ع تعبیر تمام کرد ساقی بازگشته بخدمت ملک آمد و در محفل عام آن سخنها بر وجهی که شنیده بود
تقریر کرد ملک را پسندیده افتاد و خواست که بگوش خود از زبان یوسف ع بشنود و بطلب وی فرستاد وقال الملک و گفت ملک ائتونی به بیارید یوسف را بمن
فلما جاءه الرسول پس آنوقت که آمد بدو فرستاده ملک قال ارجع گفت باز گرد الی ربک بسوی مهتر خود فسئله پس بپرس از وی یعنی ازو بخواه
که تا بپرسد تفحص نماید ما بال النسوة التی چه بود حال آن زنانی که در مجلس زلیخا قطعن ایدیهن ببریدند ایشان دستها خود را ان ربی بدرستیکه پروردگار
من بکیدهن علیم ٥ بمکر زنان و کید ایشان داناست یوسف ع خواست بیگناهی او بر ملک آشکارا گردد تا کسی را در حال او مجال و قیمت نماند این سخن بملک
فرستاد اما چون رسول باز آمد و این پیغام یوسف ع رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع زلیخا را نیز بیاوردند پس از جهت تحقیق مهم قال گفت ملک با ایشان
ما خطبکن چه بود حال شما اذ راودتن یوسف چون طلب کردید یوسف را عن نفسه از نفس وی یعنی کام دل خود ازوی می جستید
قلن گفتند آن زنان حاش لله پاک ست خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف ع ما علمنا ندانستیم علیه من سوء
یوسف هیچ بدی [illegible] چون زلیخا دید که جز راستی فائده ندارد و در عشق بکمال رسیده بود او نیز بپاکی اقرار کرد و قالت امرات العزیز گفت زن
عزیز یعنی زلیخا الان حصحص الحق اکنون پیدا و هویدا شد انچه درست و راست ست انا راودته عن نفسه من جستم یوسف را از نفس او یعنی آرزوی
وصال صحبت او کردم وانه لمن الصدقین ٥ و بدرستیکه او از راستگویانست انجا که [illegible] گفت که هی راودتنی عن نفسی نظم [illegible]
اقرار مطلق ÷ برآمد و صلای حصحص الحق ÷ بگفتا نیست یوسف را گناهی ÷ منم در عشق او گم کرده راهی ÷ [illegible]
پیش راندم ÷ ملک بیوسف ع پیغام داد که زنان بگناه خویش اعتراف نمودند [illegible]

ع ٦

خواست برای آن کردم لِيَعْلَمَ تا بداند عزیز أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ آنکه من خیانت نکرده‌ام او را بِالْغَيْبِ در غیب وی در حرمت اهل وی و حق تربیت وی نگاه داشتم
وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر معلوم کند که خدای لَا يَهْدِي راه ننماید یعنی بصلاح نیاورد و از پیش نبرد و نگذارد كَيْدَ الْخَائِنِينَ مکر خیانت کنندگان را پس
یوسف خواست که تنبیه کند برای آنکه این سخن نه برای تزکیه نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر گزاردم بر نعمت عصمت و توفیق الهی در ترک معصیت
اگر حفظ ربانی حمایت نماید معلوم است که از نفس غدار چه نوع کار آید این کلمات از وی در آورد وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي
و پاک نمیکنم نفس خود را یعنی نمی‌گویم که نفس من از میل بآرزوها مبرا و معرا است إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بدرستیکه نفس من فرماینده
است بِالسُّوءِ ببدی یعنی بمعصیت إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي لیکن آنرا که ببخشد پروردگار من که از فرمان نفس در امان آید إِنَّ رَبِّي بدرستیکه
آفریدگار من غَفُورٌ آمرزنده است قصد دیگر را که بفعل نیامده رَحِيمٌ مهربانست که بعصمت حمایت نماید آورده‌اند که چون ملک سخنان
یوسف بازگفتند آرزومندی بوی و دیدار یوسف زیادت گشت وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ و گفت ملک مصر بیارید یوسف را نزد من
أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي تا خالص کنم او را برای خود و مهمات ملک بوی فرمایم در تیسیر آورده که هفتاد حاجب را با هفت مرکب آراسته با تاج و لباس
ملوکانه بزندان فرستاد و تعظیم هرچه تمامتر یوسف را از زندان بیارند و در خبرست که چون یوسف از زندان بیرون می‌آمد زندانیان که بدیدار وی
مستانس بودند خروش برآوردند یوسف ایشانرا دلنوازی فرموده دعا کرد که اللهم علیهم اعطف قلوب الاخیار و قصر علیهم النار ٭ و چون بدرگاه ملک
رسید او را احترام تمام نموده استقبال فرمود نظم ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت ٭ باستقبال او چون بخت بشتافت ٭ کشیدش در کنار خویشتن تنگ
چو سرو و گلبن و شمشاد گلرنگ ٭ بپهلوی خودش بر تخت بنشاند ٭ بپرسشهای خوش با وی سخن راند ٭ فَلَمَّا كَلَّمَهُ پس آن هنگام که ملک با وی سخن گفت و
تعبیر خواب خود پرسید و جواب دلپذیر شنید قَالَ گفت ملک ای یوسف إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستیکه تو امروز لَدَيْنَا مَكِينٌ نزدیک ما با جاه و قدری أَمِينٌ و
مؤتمن بر همه چیزها هرچه میخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری با ما بگوی قَالَ اجْعَلْنِي گفت یوسف گردان مرا حاکم کننده عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ
بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل از ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان إِنِّي حَفِيظٌ بدرستیکه من نگاه دارنده و ضبط کننده‌ام چیزها را
از آن ضایع نکنم عَلِيمٌ دانا بمصالح ملک هرچه سازم خالی از اصلاح نباشد یا نگاهدارنده حسابم و دانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده‌اند که یوسف
هفتاد و دو زبان میدانست در تفاسیر معتبر مذکورست که ملک تختی از زبرجد مرصع بانواع جواهر برای یوسف مقرر کرده تاج مکلل بجواهر بر سر وی نهاد
و کلیدهای خزائن بوی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار او باز داد و عزیز را عزل کرده مهمات وی نیز بعهده یوسف واگذاشت اندک زمانی عزیز
از رشک و حسد درگذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف در آورد و حق سبحانه یوسف را از وی دو پسر داد افرائم و تفصیل این حالات حواله
بجامع التفاسیر است وَكَذَٰلِكَ و همچنین که ملک را بر وی مهربان گردانیدیم مَكَّنَّا جای دادیم لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ مر یوسف را در زمین مصر یعنی تمکین ساختیم
یوسف را بحکومت يَتَبَوَّأُ مِنْهَا تا بود که جای میگرفت از آن زمین که قبل از آن عرض داشت حَيْثُ يَشَاءُ هر جا که میخواست
نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا میرسانیم نعمت خود از نعیم دینی و دنیوی و صوری و معنوی مَنْ نَشَاءُ بهر که میخواهیم وَلَا نُضِيعُ و ضایع و باطل نمیگردانیم
أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ جزای نیکوکاران وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت که بهشت بقا و دوام حیاتست بهترست لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که
گرویدند بخدای وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از نواهی او چون یوسف باحسان و تقوی از قعر چاه به تخت و جاه رسید طیبت
دنیا یعنی کسی قدر یافت ٭ که او جانب صبر و تقوی شتافت ٭ القصه یوسف مهمات ملکی در پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند
انبار خانهای عالی بنا فرمود و هفت سال از هر غله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط در آمد
و در زمین مصر و شام تنگی بهم شد مردمان مصر روی بیوسف آوردند سال اول بنقودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دوم بحلی و پیرایه در سال
سوم بغلام و کنیزک و در چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم همه خط بندگی دادند یوسف صورت حال بملک عرض

ملک گفت همه بندهٔ تواند و اختیار ایشان تو راست یوسف بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هر چه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف را در وقت خرید و فروخت بصورت بندگان دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق بندگی او در گردن نهاد تا کسی را که در بارهٔ او سخنی بی ادبانه نرسد و نتواند گفت آورده اند که اثر قحط بکنعان رسید و کار بر اولاد یعقوب تنگ شده پسران یعقوب گفتند ای پدر در شهر مصر ملکی ست که همه قحط زدگان را می نوازد و کار غربا و ابناء السبیل بدلخواه ایشان میسازد و نظم ز احسان فش آسوده برنا و پیر ۞ ور در گشته خوشدل غریب و فقیر ۞ بخشش ز ابر بهاری فزون ۞ صفات کمالش ز غایت برون ۞ اگر فرمائی برویم و طعامی از بهر گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب اجازت فرمود بنیامین را جهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با یک شتر و بضاعتی که داشتند روی براه نهادند و یک شتر بجهت بنیامین با انباع که داشت همراه بردند وَجَآءَ اِخْوَةُ یُوْسُفَ و آمدند برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف فَدَخَلُوْا عَلَیْهِ پس درآمدند بر وی در حرم خدمت فَعَرَفَهُمْ پس بشناخت یوسف ایشان را در نظر اول وَهُمْ لَهٗ مُنْکِرُوْنَ ۝ و ایشان مر او را ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعهٔ ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف از پس پرده با ایشان سخن گفت او را نشناختند پس یوسف از ایشان پرسید که شما چه کسانید که جاسوسان را مانید گفتند ای ملک معاذ الله ما پسران یک پدریم یعقوب است اسرائیل الله یوسف گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صغر سن گرگ بخورد و یکی را پدر بجهت خدمت خود نگاه داشت و ما ده تن بملازمت آمده ایم یوسف گفت اینجا کسی باشد که شما چه کسانید گفتندی مردم مصر ما را نمی شناسند یوسف گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیارید تا حال شما بر من محقق گردد و ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد پس وی با اینجا ایستاد یوسف بفرمود تا بضاعت ایشان بستانند و عوض آن گندم بدیشان دادند وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ و آن هنگام که بساخت یوسف کار ایشان را و هر یک را یک شتر بار گندم داد و گفتند یک شتر بار دیگر بجهت برادر ما که در خدمت پدر است بدهید یوسف گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتران ایشان مبالغه نمودند قَالَ گفت یوسف ائْتُوْنِیْ بیارید من با اَخٍ لَّکُمْ مِّنْ اَبِیْکُمْ برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتی ست نه اعیانی اَلَا تَرَوْنَ آیا نمی بینید اَنِّیْٓ اُوْفِی الْکَیْلَ آنکه من تمام میپیمایم پیمانه را و حق کسی را باز نمیگیرم وَاَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلِیْنَ و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در انزال مهمانان و اکرام و احسان بدیشان دقیقه فرو نمیگذارم فَاِنْ لَّمْ تَاْتُوْنِیْ بِهٖ پس اگر نیارید من آن برادر را فَلَا کَیْلَ لَکُمْ عِنْدِیْ پس شما را نزدیک من کیل نیست یعنی طعام وَلَا تَقْرَبُوْنِ ۝ و نزدیک مشوید بمن در ولایت من میائید قَالُوْا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ اَبَاهُ گفتند زود وادار الطلب از پدر و جهد کنیم دران وَاِنَّا لَفٰعِلُوْنَ ۝ و در ستیکه ما کنندگانیم تجویز را که بگوئیم وَقَالَ و گفت یوسف لِفِتْیٰنِهِ اجْعَلُوْا بِضَاعَتَهُمْ مر غلامان را که کیل غلات که تعلق بدیشان داشت بنهید بار ایشان را که بهای گندم آورده بودند که آن ادیمی بود و درمی چند بود و یوسف نخواست که گندم بها بدیشان فروشد فرمود که بضاعت های ایشان را درج کنید فِیْ رِحَالِهِمْ در بارهای ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند و ازین جهت لَعَلَّهُمْ یَعْرِفُوْنَهَا شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را اِذَا انْقَلَبُوْٓا چون بازگردند اِلٰٓی اَهْلِهِمْ بسوی کسان خود و بار بگشایند لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ ۝ شاید که بازگردند و برادر ما را بیارند فَلَمَّا رَجَعُوْٓا پس آن هنگام که بازگشتند فرزندان یعقوب اِلٰٓی اَبِیْهِمْ بسوی پدر خود قَالُوْا یٰٓاَبَانَا گفتند ای پدر ما مُنِعَ مِنَّا الْکَیْلُ منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرده که دیگر طعام بر ما نه پیمایند اگر این بار بنیامین را نبریم فَاَرْسِلْ مَعَنَآ پس بفرست با ما اَخَانَا برادر ما را نَکْتَلْ تا از کیل بگیریم کیل از برای خود و برای او وَاِنَّا لَهٗ لَحٰفِظُوْنَ ۝ و بتحقیق ما او را نگاه دارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو قَالَ گفت یعقوب ای فرزندان هَلْ اٰمَنُکُمْ عَلَیْهِ آیا شما را امین دارم علیه یعنی بر بنیامین اِلَّا کَمَآ اَمِنْتُکُمْ مگر همچنان که امین ساختم شما را عَلٰٓی اَخِیْهِ بر برادر او مِنْ قَبْلُ پیش ازین که گفتید ۞ وانا له لحافظون ۞ و من بر محافظت شما اعتماد ندارم فَاللّٰهُ خَیْرٌ پس خدای بهتر ست حٰفِظًا از جهت نگاه داشتن و حفص حافظا خواند یعنی او ست بهتر در حالیکه نگاه دارنده است پس توکل بر وی کنم و کار خود بدو گذارم وَهُوَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِیْنَ ۝ و او بخشنده ترین بخشندگان است شاید که بمحافظت

ایمن بخشاید و بمعیت دو برادر مرا مبتلا نگرداند و لما فتحوا و آنهنگام که بگشادند متاعهم بارهای خود را وجدوا یافتند بضاعتهم بضاعت خود را
که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش بحکم یوسف ردت الیهم باز گردانیده بودند بدیشان قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما ما نبغی
چه چیز می طلبیم از احسان ورای این که هذه بضاعتنا نیست بهای ما که غله بدین بضاعت بما فروخته اند ردت الینا باز گردانیده اند بما
پس ما دیگر اگر ما رجوع کنیم بملک و نمیر اهلنا و طعام آریم کسان خود را و نحفظ اخانا و نگهبانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن و نزداد
و زیادتی بستانیم کیل بعیر پیمودن شتر یعنی یک شتروار بمصاحبت برادر زیادت بیاریم ذلک این یک شتروار کیل یسیر کیل
اندک است و ملک بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قال گفت یعقوب لن ارسله هرگز نمی فرستم بنیامین را معکم با شما حتی تؤتون
تا بدهید مرا موثقا من الله پیمانی سوگند بذکر خدای تعالی در تبیان فرموده که او را با شما نمی فرستم تا سوگند خورید بحق محمد خاتم النبیین و سید المرسلین صلی الله
علیه و علی آله و اصحابه اجمعین لتأتنني به که بیارید بمن او را الا ان یحاط بکم مگر آنکه بگرد شما درآورده شود و عذاب در همه هلاک شوید
ایشان قبول نموده بمنزلت حضرت پیغمبر سوگند خوردند که در مهم بنیامین عذر نکنند فلما اتوه پس چون دادند پدر را موثقهم پیمان و عهد خود قال
گفت یعقوب الله که خدای علی ما نقول بر آنچه ما میگوییم از عهد و پیمان وکیل نگهبان و گواه مطلع است و قال و گفت یعقوب از
روی شفقت یا بنی ای فرزندان من لا تدخلوا در میایید در شهر مصر من باب واحد از یک در یعنی همه برادران با هم از یک دروازه بشهر در نروید
تا ناگاه چشم بد در شما رسد چون شما را بدین جمال و هیأت و شوکت و ابهت ببینند وادخلوا و در آیید هر دو سه من ابواب متفرقة از درهای
متفرقه و آن شهر را چهار دروازه بود در لطائف آورده که یعقوب در اول مهر پدری پیدا کرد و در آخر بر عجز بندگی اعتراف کرد و گفت و ما اغنی عنکم
و من دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم من الله از قضای خدا من شیء چیزی را که خدا دفع قدر نمیکند بیت من چه میکنم قضا میگوید بیرون ز کفایت
تو کاری دیگر است ان الحکم نیست حکم و فرمان الا لله مگر مر خدای را در هرچه خواهد علیه توکلت بر او توکل کردم و علیه فلیتوکل
المتوکلون و بر او باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او که کفایت مهم نتیجه توکل است بر وی و من یتوکل علی الله فهو حسبه و لما دخلوا و
آنهنگام که در آمدند اولاد یعقوب من حیث امرهم ابوهم از آنجا که فرموده بود ایشان را پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه ما کان یغنی نبود
که دفع کند عنهم از ایشان رای یعقوب من الله از قضای خدای که درباره ایشان واقع شده بود من شیء چیزی را بلکه تهمت دزدی بر
بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب مضاعف گشت پس تدبیر یعقوب فائده نداد الا حاجة مگر آنکه حاجتی بود فی
نفس یعقوب در نفس یعقوب یعنی شفقتی بود در اولاد که در آن وقت قضاها اظهار کرد آنرا و وصیت کرد بآن و انه لذو علم و
بدرستیکه یعقوب خداوند دانش بود و بقضا و قدر رسیده است لما علمناه مر آنچیز را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود که گفت و ما اغنی
عنکم و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر از مردمان لا یعلمون نمی دانند سر قدر را یا جاهل اند بآنکه تدبیر بر تقدیر غلبه نتواند کرد **بیت**
تدبیر کند بنده و تقدیر نداند ✽ تدبیر بتقدیر خداوند نماند و لما دخلوا علی یوسف و آنهنگام که در آمدند اولاد یعقوب بر یوسف و ببارگاه او
رسیدند یوسف بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیارید و او را از پدر خواستیم
و بعهد و پیمان آوردیم یوسف گفت که دانستم بنشینید ایشان در حاشیه بساط نشستند و حکم شد که پیش خوان طعام آراسته پیش ایشان نهادند پس یوسف
گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادر باشید بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بیک خوان نشستند و بنیامین تنها مانده بگریه در آمد و بگریست تا
بیهوش شد یوسف بفرمود تا گلاب بر روی او زدند و چون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک فرمودی
که هر کس با برادر اعیانی خود بر یک خوان نشینند مرا برادر پدری و مادری بود که یوسف نام داشت بیاد آمد و با خود گفتم اگر او بودی با من برابر
خوان نشستی و تنها ماندی از سر این حال بی طاقت شدم و سبب گریه و بیهوشی من این بود یوسف گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان نشینم پس بفرمود تا خوانی

وی را برداشتند و در پس پرده آوردند و او را نیز طلبید و بدین بهانه اٰوٰی اِلَیْهِ جای داد بسوی خود اَخَاهُ برادر خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز
کرد چون ابن یامین را نظر بر دست یوسف افتاد زار بگریست یوسف گفت ما را نیز گریه است گفت ای ملک چه ماند دست این دست تو بدست برادرم یوسف
همین که یوسف این کلمه شنید طاقتش بنهایت رسید نقاب از چهره برداشت و ابن یامین را در کنار گرفت اِنِّیْٓ اَنَا اَخُوْكَ بدرستیکه من برادر تو ام فَلَا تَبْتَئِسْ
پس اندوهناک مباش بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۔ بآنچه کردند برادران در حق ما ابن یامین چون روی یوسف بدید و این سخن بشنید دیگر باره از هوش
برفت چون باخود آمده دست در گردن یوسف کرد و بزبان حال گفت بیت الحمد لله ببینم به بیداریست یارب یا بخواب + خویشتن را در چنین راحت
پس از چندین عذاب + آنگه دست در دامن یوسف زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمیکنم یوسف گفت ای برادر اهتمام پدر در باب تو دانسته ام
اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیادت میشود اگر مصلحت دانی ترا بار تشنیع متهم سازم تا نزد من بمانی ابن یامین گفت از آن باک ندارم پس یوسف فرمود که نزد
برادران رو و این امر را مخفی دار ابن یامین از پس پرده بیرون آمد و حکم شد که کارسازی کنعانیان کنند فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ پس آن هنگام که کارسازی
کرد ایشان را جَعَلَ السِّقَايَةَ بنهاد سقایه را آن مشربه بود از نقره یا از زر یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی درین وقت بجهت عزت و نفاست
طعام آن را پیمانه ساخته بودند یوسف فرمود تا محرم او آن را تعبیه کرد فِيْ رَحْلِ اَخِيْهِ در بار دان برادر و بارهای دیگر آن را مکمل کردند و ایشان را اجازت رفتن
داد چون از شهر بیرون رفته براه در آمدند جمعی از ملازمان یوسف از عقب کاروان رسیدند ثُمَّ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کرد ندا کننده که اَيَّتُهَا الْعِيْرُ
ای کاروانیان اِنَّكُمْ لَسَارِقُوْنَ ۔ بدرستیکه شما دزدانید بآن معنی یوسف را از پدر بدزدیدید و گفته اند ندا کننده این سخن را بفرمان یوسف گفت القصه
چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب رسید قَالُوْا گفتند وَاَقْبَلُوْا عَلَيْهِمْ و روی آوردند بدان جمع که شما مَاذَا تَفْقِدُوْنَ ۔ چه چیز گم کرده اند که
می جوئید قَالُوْا نَفْقِدُ گفتند می جوئیم صُوَاعَ الْمَلِكِ مشربه ملک را که پیمانه غله بود وَلِمَنْ جَآءَ بِهٖ و برای هر کس که بیارد آن را حِمْلُ بَعِيْرٍ
شتر واری طعام مقرر است وَاَنَا بِهٖ زَعِيْمٌ و سکه منادی ام بآن کفیلم و پاینده آن قَالُوْا تَاللّٰهِ گفتند بخدای لَقَدْ عَلِمْتُمْ هر آئینه شما می
دانید که ما مردم امینیم بضاعتی که در بار ما نهاده بودید در بار اول چون این نوبت بیامدیم باز آوردیم و می بینید که دهن شتران بربسته ایم تا از زرع
کسان نخورند مَا جِئْنَا نیامدیم ما از کنعان لِنُفْسِدَ تا تباه کاری کنیم فِي الْاَرْضِ در زمین مصر و مال مردم بناحق در تصرف آریم وَمَا كُنَّا و
نیستیم ما سٰرِقِيْنَ ۔ دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوْا فَمَا جَزَآؤُهٗ گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای دزدان اِنْ كُنْتُمْ
كٰذِبِيْنَ ۔ اگر باشید شما دروغ گویان در ادای دعوی خود یعنی خود میگوئید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود آن را چه مکافات خواهد
بود قَالُوْا جَزَآؤُهٗ گفتند جزای سرقه سارق مَنْ وُّجِدَ فِيْ رَحْلِهٖ گرفتن آن کس است که یافته شود کالای دزدیده در بار او فَهُوَ جَزَآؤُهٗ کما
پس همونست جزای او یعنی او را به بندگی باید گرفت در دین پدر ما كَذٰلِكَ همچنین نَجْزِي الظّٰلِمِيْنَ ۔ پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی
دزدان را پس ایشان را گردانیده بمصر آوردند و بدرگاه یوسف باز داشتند فَبَدَاَ پس آغاز کرد موذن و گفته اند یوسف بِاَوْعِيَتِهِمْ بار دانهای
ایشان قَبْلَ وِعَآءِ اَخِيْهِ پیش از بار دان برادر او برای نفی تهمت ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا پس بیرون آورد سقایه را مِنْ وِّعَآءِ اَخِيْهِ ۔ از
بار دان برادر او كَذٰلِكَ كِدْنَا لِيُوْسُفَ همچنین تعلیم دادیم یوسف را بالهام برادران یوسف از حیا سر در پیش انداختند و زبان طعن بر ابن یامین
گشادند مَا كَانَ نبود یوسف یعنی شایسته و سزاوار نبود او را لِيَاْخُذَ اَخَاهُ فرا گیرد برادر خود را فِيْ دِيْنِ الْمَلِكِ در کیش ملک مصر چه حکم ملک در
باب دزد ضرب و تعذیب بود نه استرقاق پس نگرفت یوسف او را اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ مگر بخواست خدای و دستوری او نَرْفَعُ دَرَجٰتٍ
برمیداریم از روی درجات بعلم و حکمت مَّنْ نَّشَآءُ هر کرا میخواهیم وَفَوْقَ كُلِّ ذِيْ عِلْمٍ و زبر هر خداوند دانشی عَلِيْمٌ ۔ داناست که درجه او بلند
تر است آنگه یوسف فرمود که این چه علت است که از شما صادر شد نمی گفتید که ما پیغمبر زادگانیم قَالُوْٓا اِنْ يَّسْرِقْ گفتند اگر دزدی کرد ابن یامین چه عجب فَقَدْ سَرَقَ
پس بدرستیکه دزدی کرده است اَخٌ لَّهٗ برادر اعیانی که او را بوده مِنْ قَبْلُ ۔ پیش ازین یعنی یوسف در معالم و کشاف و مدارک آورده که در خانه خاله

یوسف را کیانی بود سائلی بدر خانه آمد و هیچ کس حاضر نبود یوسف آن مرغ بسائل داد و برادران او را بدزدی تهمت کردند و اقوال دیگر نیز هست
فَاَسَرَّهَا یُوْسُفُ پس نهان داشت یوسف آن مقاله را که تقیه در نفس خود وَلَمْ یُبْدِهَا لَهُمْ و ظاهر نکرد آنرا بر ایشان قَالَ گفت با خود
یوسف که اَنْتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا شما بدترید از جهت منزلت دزدی که بسر را از پدر دزدیده بد اکردید وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا تَصِفُوْنَ
بانچه شما صفت میکنید پس یوسف بنیامین را یکسان خود میبرد و برادران در استخلاص او چند انکه سخن گفتند بجای نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت
و موهای تن وی سر از جامه بیرون کرد و گفت ای ملک برادر مرا بگذار و گرنه فریادی میکنم که هر حامله باشد درین شهر از هول آن بار بنهد یوسف
بدید که روبیل در غضب است پسر خود را گفت برو و دست بر پشت وی فرود آر چون دست او بر روبیل رسید شعله غضب وی انطفا یافت روی
ببرادران کرد که شما احساس کردید گفتند نه فرمود که بخدای درین بلده مصر تخمی از آل یعقوب کسی هست چه هرگاه یکی را از ایشان خشم آمدی
چون دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی و در معالم آورده که دیگر بار در غضب شد آهنگ تخت یوسف کرد یوسف نقاب بسته از تخت
فرود آمد او را در ربود و بر سر دست آورد و بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور و بقوت خود معجب شده اید می پندارید که کسی بر شما
غلبه نتواند کرد بیت خدائی که بالا و پست آفرید + ز بردست هر زیر دست آفرید + ایشان چون دیدند که هم بزور از پیش نمیرود راه بزاری در آمده قَالُوْا
یٰۤاَیُّهَا الْعَزِیْزُ گفتند ای عزیز اِنَّ لَهٗۤ بدرستیکه بنیامین را اَبًا شَیْخًا كَبِیْرًا پدریست پیر بزرگ سال و عظیم القدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف بدو انس
الفت وارد فَخُذْ اَحَدَنَا مَكَانَهٗ پس فراگیر یکی را از ما به بندگی بجای او و او را بما بکن اِنَّا نَرٰىكَ مِنَ الْمُحْسِنِیْنَ بدرستیکه ما میبینیم ترا از نیکوکاران
پس ما پس احسان خود را باتمام رسان + فما الاحسان الا بالاتمام + قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ گفت یوسف پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی اَنْ نَّاْخُذَ از
آنکه بگیریم اِلَّا مَنْ وَّجَدْنَا مگر آنرا که یافتیم مَتَاعَنَا عِنْدَهٗۤ متاع خود را نزدیک او و اگر بجای او دیگری را بگیریم اِنَّاۤ اِذًا بدرستیکه ما آنگاه لَّظٰلِمُوْنَ
ستمکاران در مذهب شما فَلَمَّا اسْتَیْـَٔسُوْا پس آن وقت که نومید شدند مِنْهُ از یوسف و دانستند که برادر را بایشان نمیدهد خَلَصُوْا نَجِیًّا یک کناره
شدند از مصریان راز گویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند قَالَ كَبِیْرُهُمْ گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد و عقل یعنی یهودا اَلَمْ تَعْلَمُوْۤا
آیا نمیدانید شما اَنَّ اَبَاكُمْ آنرا که پدر شما قَدْ اَخَذَ عَلَیْكُمْ بتحقیق فراگرفت بر شما مَّوْثِقًا عهدی و پیمانی مِّنَ اللّٰهِ از عهد خدای یعنی بدستوری وی در
محافظت بنیامین و شما سوگند خوردید بمحمد آخر الزمان که شما در شان وی غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شده وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُّمْ و پیش ازین
تقصیر کردید فِیْ یُوْسُفَ در شان یوسف فَلَنْ اَبْرَحَ الْاَرْضَ پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیایم حَتّٰى یَاْذَنَ لِیْۤ اَبِیْۤ تا دستوری
دستوری دهد مرا آمدن پدر من اَوْ یَحْكُمَ اللّٰهُ لِیْ یا خدای حکم کند برای من برجوع به پدر یا بتخلیص برادر وَهُوَ خَیْرُ الْحٰكِمِیْنَ و او بهترین
حکم کنندگانست که براستی حکم کند و میل و مداهنه در حکم او نیست اِرْجِعُوْۤا شما باز گردید اِلٰۤى اَبِیْكُمْ بسوی پدر خود فَقُوْلُوْا یٰۤاَبَانَاۤ پس بگوئید ای پدر ما
اِنَّ ابْنَكَ بدرستیکه پسر تو بنیامین سَرَقَ دزدی کرد وَمَا شَهِدْنَاۤ و گواهی نمیدهیم اِلَّا بِمَا عَلِمْنَا مگر بانچه میدانیم که صاع ملک از بار او بیرون
آمد وَمَا كُنَّا نیستیم لِلْغَیْبِ مر باطن حال را حٰفِظِیْنَ نگاهدارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر او خبر نداریم که فی الواقع بردته
کردند و صاع را در بار او نهادند یا خود بیا شرا این امر بوده وَسْـَٔلِ الْقَرْیَةَ الَّتِیْ و بپرس از اهل آن دیهی که كُنَّا فِیْهَا بودیم ما در آن یعنی مصر مراد آنست
که بفرست و از مصریان بپرس وَالْعِیْرَ الَّتِیْۤ و از آن کاروان نیز سوال کن که ما اَقْبَلْنَا فِیْهَا روی نهاده بودیم از مصر بکنعان در میان کاروان و آن
جمعی کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب وَاِنَّا لَصٰدِقُوْنَ و بدرستیکه ما راست گویانیم فرزندان یعقوب بحکم روبیل یا یهودا در کنعان نهاده
و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند قَالَ گفت یعقوب بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا
نفسهای شما کاری را که خواسته اید و با هم قرار داده اید و اگر نه ملک چه میداند که جزای سارق استرقاق است فَصَبْرٌ جَمِیْلٌ پس بهترست شکیبائی
نیکو عَسَى اللّٰهُ اَنْ یَّاْتِیَنِیْ شاید که خدای بیارد بمن بِهِمْ جَمِیْعًا همه ایشان را یعنی یوسف و بنیامین و آن برادر دیگر بلکه در مصرست اِنَّهٗ هُوَ الْعَلِیْمُ

بدرستیکه او دانا ترست بحال من الْحَكِيْمُ راست کارست در انچه میکند پس یعقوب ع از غایت ملال توجه به بیت الاحزان نمود وَتَوَلّٰی عَنْهُمْ
وروی بگردانید از فرزندان خود وَقَالَ يٰۤاَسَفٰى وگفت ای اندوه من عَلٰی یُوْسُفَ بر فراق یوسف ع صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت پناه ص
از جبرئیل پرسید که وجد یعقوب وحزن او بچه مرتبه بود در فراق یوسف ع جبرئیل فرمود که برابر هفتاد مادر پسر مرده حضرت ع فرمود که او را چه مقدار مزد دادند گفت
مزد صد شهید آری هیچکس در آتش مفارقت آن برابر یعقوب ع نسوخت که چهل سال وبقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف ع تا زمان وصال او
چشم یعقوب ع از گریه خشک نشد واز بار فراق جگرگوشه پشت مبارک وی خمیدگی گرفت وَابْيَضَّتْ وسفید شد عَيْنَاهُ هر دو چشم او مِنَ الْحُزْنِ از
اندوه فَهُوَ كَظِيْمٌ پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد وظاهر نمیکرد بیت درد یست درین سینه که گفتن نتوانم
وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم + اما چون فرزندان فریاد یا اسفی شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند قَالُوْا گفتند تَاللّٰهِ تَفْتَؤُا بخدای
که همیشه باشی بناله وزاری تَذْكُرُ یُوْسُفَ یاد کنی یوسف ع را حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَضًا تا وقتیکه بیمار شوی بیماری مشرف بر موت اَوْ تَكُوْنَ
مِنَ الْهٰلِكِيْنَ یا باشی از جمله هلاک شدگان قَالَ گفت یعقوب ع ای فرزندان من اِنَّمَاۤ اَشْكُوْا جز این نیست که شکایت می کنم بَثِّیْ وَحُزْ
نِیْۤ غم واندوه خود را اِلَى اللّٰهِ بخدای نه بشما ونه بغیر شما زیرا که کس بیکسان وچاره کن بیچارگان اوست نظم حاجتی را که از تو میجویم + باکسی نه که با
تو میگویم + سار گویم بخلق وخوار شوم + با تو گویم بزرگوار شوم + در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب ع گفت + انما اشکوا بثی وحزنی الی الله حق
سبحانه وتعالی وحی فرستاد که ای یعقوب ع بعزت وجلال من که اگر یوسف ع وبنیامین مرده بودندی باین ناله که تو کردی من ایشانرا زنده ساخته بتو باز
رسانیدمی واین مژده بود که یعقوب ع گفت وَاَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ومن میدانم از وحی خدای آنچه شما نمیدانید از حیات
یوسف ع ورسیدن وی بمن گویند روزی ملک الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب ع بروسوگند داد که روح یوسف ع را قبض کرده گفت نی یعقوب ع بدان
امیدوار گفت یٰبَنِیَّ اذْهَبُوْا ای پسران من بروید فَتَحَسَّسُوْا پس تفحص کنید مِنْ یُّوْسُفَ وَاَخِیْهِ از حال یوسف ع وبرادر او وَلَا تَايْـَٔسُوْا ونومید
مباشید مِنْ رَّوْحِ اللّٰهِ از رحمت وفضل خدای اِنَّهٗ لَا يَايْـَٔسُ بدرستیکه نومید نشوند مِنْ رَّوْحِ اللّٰهِ از رحمت وفرج خدا تعالی اِلَّا الْقَوْمُ
الْكٰفِرُوْنَ مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب ع نامه نوشت برین وجه که از یعقوب ع اسرائیل الله بن اسحاق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر
اما بعد ما از اهل بیتیم که بلا را موکل ما گردانیده اند جدم ابراهیم را دست وپای بر بسته در آتش نمرود افگندند حق سبحانه او را نجات داد پدرم اسحاق را کارد بر
حلق نهادند خدا تعالی برای او فدا فرستاد ومرا پسری بود دوسترین همه فرزندان من برادران او در صحرا بردند وپیراهن خون آلوده بمن آورده گفتند
او را گرگ خورد من در فراق او چندان گریسته ام که چشم سفید شده او را برادری بود که من بروی تسلی داشتم تو او را بدزدی گرفته نگاه داشته وما
را از آن خانه ایم که دزدی کنیم یا از ما دزدی بر آید اگر این فرزند را بمن فرستی فبها والا بر تو دعا کنم که اثر آن بفرزند هفتمین تو برسد والسلام پس نامه
را بفرزندان داد واندک بضاعتی از پشم وروغن وپنیر وامثال آن ترتیب داده ایشانرا بمصر فرستاد وآن بمصر آمده برادری را که آنجا بود ملاقات
کردند وباتفاق برادر روی بدرگاه یوسف ع نهادند فَلَمَّا دَخَلُوْا عَلَيْهِ پس آن هنگام که در آمدند برادران یوسف ع بروی قَالُوْا يٰۤاَيُّهَا الْعَزِيْزُ
گفتند ای عزیز مَسَّنَا رسیده است ما را وَاَهْلَنَا الضُّرُّ وکسان ما را سختی وبینوائی وگرسنگی وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا وآورده ایم بضاعتی چند مُّزْجٰىةٍ
اندک وبی اعتبار فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ پس تمام کن برای ما کیل را وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا وتصدق کن بر ما بقبول بضاعت ما یا زیادت از
بهای متاع اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِیْنَ پاداش دهد به نیکوئی آنانرا که از روی تفضل تصدق مینمایند آنگه نامه یعقوب ع
بر گوشه تخت نهادند چون یوسف ع نامه بخواند گریه بروی غلبه کرد وعنان تمالک از دست رفته قَالَ گفت ای برادران هَلْ عَلِمْتُمْ آیا میدانید مَا فَعَلْتُمْ آنچه
کردید بِیُوْسُفَ وَاَخِیْهِ بیوسف وبرادر او بر سبیل اجمال گفت نه از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ع ظاهرست وبا بنیامین آنست که او را خوار وبی اعتبار
میداشتند تا بمرتبه که با وی هیچ یک سخن نمیگفتی الا از روی عجز وذلت پس یوسف ع فرمود که آیا شما دانسته اید قبح آنرا که با یوسف ع وبرادر او کردید وآیا از آن توبه فرموده اید

إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ۝ چه آنوقت شما نادان بودید یعنی نورسیده و شوخ و حسود یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس کردید یوسف
این سخن از روی مناصحت گفت نه بروجه معاتبت آنگه نقاب بلا فگند و تاج از سر برداشت چون ایشان نظر بران شکل و شمائل افتاد قَالُوا گفتند
ءَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ ؕ استفهام تقریر است یعنی البته توئی یوسف که این جمال و کمال دیگری را نیست بیت که دارد از همه خوبان رخ چنین که تو داری
تبارک الله ازین روی نازنین که تو داری قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهٰذَا أَخِي گفت من یوسفم و این برادر من بنیامین ست قَدْ مَنَّ اللّٰهُ بدرستیکه
منت نهاد خدای عَلَيْنَا بر ما بسلامت و کرامت إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ بدرستیکه هر که بترسد از خدای وَيَصْبِرْ و صبر کند بر طاعت یا اجتناب از معصیت
فَإِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق خدای لَا يُضِيعُ ضائع نکند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ مزد نیکوکاران را وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه محسن آنست
که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف را بشناختند روی تخت وی آورده خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف از تخت فرود آمده ایشان را
در کنار گرفت قَالُوا تَاللّٰهِ گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت لَقَدْ آثَرَكَ اللّٰهُ هر آئینه برگزید خدا تعالی عَلَيْنَا بر ما وَإِنْ كُنَّا و
بدرستیکه ما هستیم لَخَاطِئِينَ ۝ گناهکاران بدان عملها که کرده ایم قَالَ گفت یوسف در جواب ایشان لَا تَثْرِيبَ هیچ سرزنش نیست عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ بر شما
امروز من دیگر باره هرگز گناه شما بر روی شما نیارم يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ بیامرزد خدای گناه شما را که اعتراف کردید بگناه وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۝ و او بخشنده
ترین بخشندگانست نظم ناهی بسوزد جهانی گناه + باشکی بشوید درون سیاه + بدرماندهٔ تخت شاهی دهد + بدرماندگان هرچه خواهی دهد + پس
چون بنوازش بزرگانه دل برادران تازه ساخت بکار پدر دلفگار پرداخت وگفت اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هٰذَا ببرید این پیراهن مرا و آن قمیص
خلیل ع بود که جبرئیل ع در قعر چاه بوی پوشانیده و وحی بدو رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد فرمود که ببرید فَأَلْقُوهُ پس بیفگنید آنرا عَلٰى وَجْهِ أَبِي
بر روی پدر من يَأْتِ بَصِيرًا تا باز گردد بینائی او و چشمش بحال اول باز رود وَأْتُونِي و بیائید تا من بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ۝ بهمه کسان خود از
احفاد و خدم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلوده پیش پدر من برده ام این پیراهن بمن حواله کن که شاید فرح این قمیص تدارک
حزن آن قمیص کند یوسف پیراهن بوی داده اسباب راه بجهت پدر و متعلقان مهیا ساخته برادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمد همراه برادران متوجه کنعان
گشت وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ آنوقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر و بفضای صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه تعالی دستوری خواسته بوی
پیراهن یوسف را بمشام یعقوب رسانید قَالَ أَبُوهُمْ گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان او إِنِّي لَأَجِدُ بدرستیکه من می یابم رِيحَ
يُوسُفَ بوی یوسف را لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ ۝ اگر شما بنقصان عقل نسبت نکنید و مگوئید که پیر شده و بسن خرافت رسیده قَالُوا تَاللّٰهِ إِنَّكَ
گفتند آنها که حاضر بودند بخدای بدرستیکه تو هنوز یعنی لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ۝ هر آئینه در همان حیرت قدیمی که در افراط محبت یوسف از بسیاری ذکر او و توقع
ملاقات او بعد از چهل سال یا هشتاد سال فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آورده اند که یهودا با برادران نه ایستاد و
سر و پای برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزدیک پدر آمد أَلْقَاهُ بیفگند پیراهن یوسف را عَلٰى وَجْهِهِ بر روی پدر فَارْتَدَّ بَصِيرًا پس گشت بینا
و با احفاد خود قَالَ گفت أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتم شما را إِنِّي أَعْلَمُ آنکه من میدانم مِنَ اللّٰهِ از الهام خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ آنچه شما نمیدانید
و آن حیات یوسف بود و پیوستگی میان من و او پس تهیهٔ راه نمود و هر که در ایشان پیوسته بود از ذکور و اناث متوجه شدند و برادران دیگر رسیده
بدست و پای پدر افتاده قَالُوا گفتند يَا أَبَانَا ای پدر ما اسْتَغْفِرْ لَنَا آمرزش طلب برای ما از خدای ذُنُوبَنَا گناهان ما را إِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ما
خَاطِئِينَ ۝ گناهکاران قَالَ گفت یعقوب سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ زود باشد که آمرزش خواهم برای شما رَبِّي از پروردگار خود إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ
بدرستیکه او آمرزنده است تائبانرا بجز ذنوب الرَّحِيمُ ۝ مهربانست بر بندگان بکشف کروب تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنهٔ اجابت دعوا است
یا خواست که بداند یوسف از ایشان عفو کرده یا نی و اصح آنست که تاخیر کرد تا وقتیکه بمصر رسید شب بر خاسته نماز و بعد از تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف را
در قفای خود بداشت و برادران را در عقب او و آنحضرت ع دعا کرد و فرزندان آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود القصه چون یعقوب ع بنزدیک مصر رسید

یوسف با ملک ریان و تمامی اشراف مصریان لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمدند و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی آمد و تفرج آن کوکبه و آراستگی لشکر کردند
و تعجب مینمودند جبرئیل فرود آمد و یعقوب را گفت ازین لشکر و تجمل عجب میداری بالا نگر که جنود ملائک از زمین تا بفلک بتفرج آمده بشادی تو مبتهج و
مسرور اند چنانچه درین مدت از اندوه تو محزون و رنجور بوده‌اند پس یوسف چون پدر را دید از مرکب فرود آمد و خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار
تا پدر ترا سلام کند در خبر است که یعقوب نیز پیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان و هر دو دستها را بگردن یکدیگر
آورده از شادی بگریستند نظم چه خوشحالیست روی دوست دیدن * پس از عمری بیکدیگر رسیدن * شراب خوشدلی را نوش کردن * بشادی دست در آغوش
کردن * بکام دل زمانی آرمیدن * بهم گفتن سخن وز هم شنیدن * ز دلبر حال هجر آغاز کردن * ز عاشق دفتر غم باز کردن * پس در نزدیکی مصر موضعی بود و آنجا
قصری رفیع در آنجا ساخته بودند یوسف در آنجا نزول فرمود * فَلَمَّا دَخَلُوا پس آن هنگام که در آمدند عَلٰى يُوسُفَ بر یوسف در آن منزل آوٰى اِلَيْهِ
جای داد و بسوی خود اَبَوَيْهِ پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر یاد پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسش فرمود و برادران را نوازش نمود وَقَالَ ادْخُلُوا
مِصْرَ و گفت در آئید بمصر اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اٰمِنِيْنَ * اگر خواهد خدای در حالتیکه ایمن باشید از قحط و عناد و مشقت و بلا استثنا داخل است در امن نه در دخول
و چون بمصر آمدند ایشان را بمنزل خود فرود آورد وَرَفَعَ اَبَوَيْهِ و بر داشت پدر و خاله خود را یعنی بالا برد عَلَى الْعَرْشِ بر تخت خود وَخَرُّوْا لَهٗ سُجَّدًا و بر روی در افتادند
پدر و خاله و برادران لَهٗ مر او را سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنان بودند و تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان بسجده بود و یوسف که آن حال را مشاهده نمود اظهار مسرت
و بهجت فرمود وَقَالَ و گفت یوسف يٰۤاَبَتِ ای پدر من هٰذَا این سجده کردن شما مرا تَاْوِيْلُ رُءْيَايَ تعبیر خواب منست که دیدم مِنْ قَبْلُ پیش ازین
در ایام صبا قَدْ جَعَلَهَا بدرستیکه گردانید آنرا رَبِّيْ حَقًّا پروردگار من راست وَقَدْ اَحْسَنَ بِيْۤ و بدرستیکه نیکوئی کرده است بمن آفریدگار
من اِذْ اَخْرَجَنِيْ چون بیرون آورد مرا مِنَ السِّجْنِ از زندان و ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وَجَآءَ بِكُمْ و آورد شما را مِنَ الْبَدْوِ
از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین از ولایت شام که یعقوب را آنجا مشتی بود و آن نزدیک کنعان بود و یوسف جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان
بجنت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا بیکدیگر نشستیم مِنْ بَعْدِ اَنْ نَّزَغَ الشَّيْطٰنُ از پس آنکه فساد کرد شیطان و مخالف افکند
بَيْنِيْ وَبَيْنَ اِخْوَتِيْ میان من و برادران من اِنَّ رَبِّيْ لَطِيْفٌ بدرستیکه پروردگار من لطیف است رساننده نیکی است لِّمَا يَشَآءُ مر هر کرا خواهد اِنَّهٗ هُوَ
الْعَلِيْمُ بدرستیکه او ست دانا بوجوه تدبیرات الْحَكِيْمُ محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطائف آورده است چون بیست و چهار سال ازین واقعه
بگذشت یعقوب را وفات رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر یوسف پدر را در واقعه دید که میگوید ای یوسف بغایت مشتاق لقای توام بشتاب تا سه
روز دیگر نزد من آئی یوسف از خواب بیدار گشت و برادران را طلبیده وصیتها کرد و یهودا را ولیعهد خود ساخته فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات گفت
رَبِّ ای پروردگار من قَدْ اٰتَيْتَنِيْ بدرستیکه دادی مرا مِنَ الْمُلْكِ از پادشاهی و مملکت داری وَعَلَّمْتَنِيْ و بیاموختی مرا مِنْ
تَاْوِيْلِ الْاَحَادِيْثِ از تعبیر خوابها فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ای پدید آرنده و آفریننده آسمانها و زمینها اَنْتَ وَلِيّٖ توئی یار من متولی
کار من فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ در این سرای و در آن سرای تَوَفَّنِيْ بمیران مرا مُسْلِمًا در حالتیکه گردن نهاده باشم امر ترا یعنی مرد مسلمان بمیران
وَّاَلْحِقْنِيْ و در رسان مرا بِالصّٰلِحِيْنَ به پدران شایسته من آورده اند که بعد از سه روز از واقعه که دیده بود ببر وعده وصال رحلت فرمود و حضرت
حقائق پناهی در قصه یوسف و زلیخا که لباس نظم دلپذیر پوشانیده و تحریر بعضی ابیات درین اوراق اتفاق افتاده وفات یوسف بدین نمط ذکر میفرماید
نظم یکی جبرئیل حاضر داشت سیبی * که باغ خلد زان سیب است زیبی * چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد * روان آن سیب را بوئید و جان داد * بلی
نکهت باغ بقا یافت * از آن نکهت بسوی باغ بشتافت * ذٰلِكَ آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف مِنْ اَنْۢبَآءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب است که با بجهت
ظهور دلائل اعجاز نُوْحِيْهِ اِلَيْكَ وحی میکنیم آنرا بتو وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و تو نبودی نزدیک برادران یوسف اِذْ اَجْمَعُوْۤا اَمْرَهُمْ آن هنگام که جمع
کردند رایهای خود را بر افکندن یوسف بچاه وَهُمْ يَمْكُرُوْنَ و ایشان مکر میکردند بیعقوب و چون تو آنجا نبوده و مکذبان تو میدانند که از کسی

شنیده و خبر سیدی چنانچه بوده پس دلیل روشن ست بران که بوحی دانسته وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ و نیستند اکثر مردمان وَلَوْ حَرَصْتَ و اگرچه حرص میورزی
بایمان ایشان بِمُؤْمِنِينَ گروندگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر وَمَا تَسْأَلُهُمْ و نمی خواهی تو از ایشان عَلَيْهِ بر تبلیغ و ادای
احکام یا بر خواندن قصص قرآنی مِنْ أَجْرٍ مزدی چنانچه قصه گویان مزد میخواهند إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی از خدای لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را
و تنها مشرکان مکه را از معجزه تو روی میگردانند وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ و بسا نشانها از قدرت و دلائل داله بر وجود صانع و حکمت او هست فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها که آن معاندان يَمُرُّونَ عَلَيْهَا میگذارند بران وَهُمْ عَنْهَا و ایشان از آن آیتها مُعْرِضُونَ روی گردانیدگانند
نه دران فکرت کنند و نه از آن عبرت گیرند وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ و نگرویدند بیشترین ایشان بِاللَّهِ بخدای تعالی إِلَّا وَهُمْ
مُشْرِكُونَ مگر ایشان که شرک آرندگان باشند گویند مراد ازین گروه کفار مکه اند که گفتند ربنا الله و ازین در آوردند که الملائکة بنات الله یا
یهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند عزیر بن الله یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند المسیح بن الله أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند مشرکان أَنْ تَأْتِيَهُمْ
از آنکه بیاید بدیشان غَاشِيَةٌ عقوبتی پوشیده یعنی فرو گیرنده ایشان را مِنْ عَذَابِ اللَّهِ از عذاب خدای أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بدیشان
قیامت بَغْتَةً ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن آن را و کارسازی نکرده باشند قُلْ بگوای محمد هَذِهِ این دعوت
توحید سَبِيلِي راه من ست و برین راه ثابت ام أَدْعُو میخوانم خلق را إِلَى اللَّهِ بخدای عَلَى بَصِيرَةٍ بر بینائی هویدا و حجتی روشن تاکید
ضمیر مستتر ست در ادعو أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي و میخوانند بخدای هر که پیروی کرده است مرا وَسُبْحَانَ اللَّهِ و پاکست خدای از شرکتی که شما او را بدان
وصف میکنید وَمَا أَنَا و نیستم من مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان امام زاهدی آورده که کافران گفتند خدای را فرشتگان هستند
چرا آدمی را برسالت فرستد اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق سبحانه فرمود وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو برسالت إِلَّا رِجَالًا مگر مردان را که
نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده شد بدیشان و جنس تو بودی میخوانند یعنی وحی فرستادیم بسوی ایشان مِنْ أَهْلِ الْقُرَى از اهل شهرها و بیها در وسیط از
امام حسن بصری رح نقل میکند که حق تعالی هرگز پیغمبری بخلق نفرستاد نه از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و در باب ما جاح کاهنه که دعوی
نبوت میکرد گفته اند شعر اصبحت نبیتنا انثی نطوف بها * ولم تزل انبیاء الله ذکرانا * أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنید کافران فِي الْأَرْضِ در زمین شام
و یمن و بر دیار عاد و ثمود نمیگذرند یعنی باید که بگذرند فَيَنْظُرُوا و ببینند به نظر عبرت كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ آخر کار آنانکه از منکران
و مکذبان بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان پس ایشان پند برداشته از تکذیب پیغمبر و قرآن حذر کنند وَلَدَارُ الْآخِرَةِ و هر آئینه سرای آخرت
یعنی بهشت و نعمت او خَيْرٌ بهتر ست از لذت فانیه دنیا لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنان را که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهتر ست بیت چه نسبت جاه سفلی را بنزهتگاه روحانی * چه ماند گلخن تیره بگلشنهای سلطانی * پس
باید که معاندان زمان تو به تمادی ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ تا آنگاه که نومید
شدند فرستادگان از ایمان ایشان وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند رسولان با آنکه ایشان قَدْ كُذِبُوا بدرستیکه مکذوب شدند یعنی کفار بوعده ایمان با ایشان
دروغ گفتند یا کافران گمان بردند که رسل با ایشان دروغ میگویند در وعده و وعید جَاءَهُمْ نَصْرُنَا آمد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب
بران قوم فرود آمد فَنُجِّيَ پس برهانیده شد مَنْ نَشَاءُ هر کرا ما خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او وَلَا يُرَدُّ و باز گردانیده نشود بَأْسُنَا عذاب ما
عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه کافران و تبه کاران چون بدیشان فرود آید لَقَدْ كَانَ بدرستیکه هست فِي قَصَصِهِمْ در قصه انبیا و امم ایشان یا در
قصه یوسف و برادران ایشان عِبْرَةٌ اعتباری و پندی لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوند عقول خالصه را سلمی رح از جعفر صادق رض نقل میکند که مراد
از اولوا الالباب ارباب اسرار اند پس اعتبار ازین قصه ها ارباب اسرار را باشد و حقائق کلام در آئینه دل بیغل ایشان روی نماید بیت
دلی دریابد اسرار معانی را که روشن شد بنور رجا و دانی مَا كَانَ نیست قرآن حَدِيثًا يُفْتَرَى سخنی که بر بافته باشند و لیکن

ست تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ تصدیق آن چیزی که بوده پیش از وی از کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست در راستی و درستی وَتَفْصِيلَ
كُلِّ شَيْءٍ و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دین و دنیا وَهُدًى و راه نماینده است مر سالکان را وَرَحْمَةً و بخشش ست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ مر گروهی ع ۵
را که بگروند ستوده خدا بوت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وعلی آله وصحبه اجمعین

سورة الرعد مكية بسم الله الرحمن الرحيم وهي ثلث واربعون اية

الٓمّٓرٰ حروف مقطعه مختصر اند از کلمه اینکه دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در الم گفته اند که الف آلای اوست و لام لطف وی نعمای او و میم ملک
وی دال او و را رافت بر کمال او و قولی آنست که بعضی از آن دلالت بر اسمای الهی دارد و برخی بر افعال او چنانچه در الر معنی وانا الله اعلم + وأری
تِلْكَ این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ آیات قرآن ست وَالَّذِي أُنْزِلَ و آنچه فرو فرستاده شده است إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار
تو الْحَقُّ درست و راست ست چنگ در آن زن و بدان عمل کن وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان اهل مکه لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند
بدان جهت عدم تفکر در معانی آن اللَّهُ خدای الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید و برداشت بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستونی که بر آن
قائم باشد تَرَوْنَهَا می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته اند برداشته است آسمانها را بی ستونی که شما می بینید پس لازم می آید که ستون هست
ولیکن مرئی شما نیست و آن قدرت ست که آسمان بدان مرفوع میباشد در فوائد السلوک آورده که حضرت باری تعالی سقوف عالیه و سطوح مرتفعه سموات
را بی قائمه که ادراک توانید نمود برافراشت بی ستونی که مشاهده توانید فرمود و بلند برداشت یعنی ستونی هست اما مخفی ست و قائمه موجود ست ولیکن غیر مرئی
و آن علاقت تواند بود که + بالعدل قامت السموات والارض + یعنی آسمان و زمین بعدل برپا هستند نظم آسمان و زمین ز عدل بپاست + حق ز شاهان
بغیر عدل نخواست + گر نباشد ستون خیمه بپای + کی بود خیمه بی ستون برپای ثُمَّ اسْتَوَى پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بآفریدن عرش یا مستولی باشد بر او باقتدار
و نفاذ حکم یا عرش ملک باشد و او قصد نمود بآن بحفظ و تدبیر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را بجهت مصالح عباد بآنچه خواست از حرکات
ایشان بر حدی معین كُلٌّ هر یکی از ایشان يَجْرِي می سیرد و حرکت میکند لِأَجَلٍ مُسَمًّى مقداری که نام برده شده یعنی مدتی معین که دور خود با تمام رساند
با جریان وار رفتار تا آنکه سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت يُدَبِّرُ الْأَمْرَ تدبیر میکند خدای کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و انزال و اعزاز و احیا و
اماتت يُفَصِّلُ الْآيَاتِ بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد با امر و نهی یا امارات و دلائل قدرت میکند یکی بعد از دیگری لَعَلَّكُمْ شاید که شما
بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ بدیدار پروردگار خود یعنی بدیدن جزای که خواهد داد در قیامت تُوقِنُونَ ۝ بیگمان گردید و بدانید که هر که قدرت بر آفریدن این اشیا قدرت
دارد بر اعاده و احیاء وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ و او است آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسیط کرد در طول و عرض تا منقلب حیوانات باشد وَجَعَلَ فِيهَا
و بیافرید در آن رَوَاسِيَ کوههای محکم پابرجای که میخ زمین بود وَأَنْهَارًا و جویها پیدا کرد در زمین جویهای آب روان وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و از همه میوه ها جَعَلَ فِيهَا
بیافرید در زمین زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ دو صنف ستا سرخ و زرد و سیاه و سفید و خرد و بزرگ و ترش و شیرین و حاره و بارده و بری و بوستانی و خشک و تر و امثال آن اثنین
تاکید زوجین ست کما هو داب العرب فی کلامهم يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ میپوشاند و در میکشاند شب را بر روز تا بعد از آنکه روشن بوده تاریک میشود و از اینجا در
میتوان یافت تفسیر روز نیز در شب تا بعد از تیرگی روشن گردد إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه درین آیات آثار قدرت که مذکور شد لَآيَاتٍ هر آئینه نشانهای روشن
است لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝ مر گروهی را که تفکر کنند در آن و دانند که تکوین این اشیا و تخصیص این هر یکی بچیزی دلیلست بر وجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ
و در زمین قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ پارها است پیوسته بیکدیگر و این نیز یکی از دلائل قدرت است که قطعهای زمین بر یکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت ست و برخی
شوره زار و قدری ریگ آمیز و قطعه سنگستان وَجَنَّاتٌ و دیگر در زمین بوستانهاست مِنْ أَعْنَابٍ از انگور بسیار وَزَرْعٌ و کشتها وَنَخِيلٌ و خرما بنان
صِنْوَانٌ چند شاخ از یک اصل رسته وَغَيْرُ صِنْوَانٍ و نه چنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ
آب داده میشوند این همه اشجار و زروع بیک آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا و تفضیل میدهیم بعضی را از آن عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر فِي الْأُكُلِ در میوه بحسب

اُکُل، لون و رایحه و طعم اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه دران چه ذکر کرده شد لَاٰیٰتٍ هر آئینه دلالتهای جامع هست لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ مر قومی را که تعقل
کنند و تامل نمایند که اختلاف میوه ها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند نمی تواند بود الا بارادات قادر مختار و تبیان آورده که این مثل بنی آدم ست
در اختلاف الوان و اشکال و هیئات و اصوات و اخلاق و الطباع با وجود آنکه پدر و مادر همه یکیست و در مدارک گفته که مثل اختلاف قلوبست در آثار و انوار و اسرار
هر دل را معنی و هر معنی را نتیجه دلی باشد موصوف بانکار و استکبار که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون باز دلی بود آرمیده بذکر پروردگار که وتطمئن قلوبهم بذکر الله
مصرع بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ۞ وَاِنْ تَعْجَبْ و اگر عجب میداری ای محمد از ناگرویدن کافران بدلائل وحدت فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ پس عجبست
قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوید از سخن ایشان که میگویند ءَاِذَا كُنَّا تُرٰبًا آیا آنوقت که باشیم ما خاک یعنی بعد از مرگ که با خاک
شده باشیم ءَاِنَّا لَفِیْ خَلْقٍ جَدِیْدٍ آیا باشیم ما در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده گردانند و محل تعجب آنست که ایشان خدایرا خالق آسمان و زمین میدانستند
بعد از انکه هیچ اثر از آنها نبود و این فکر نمی کردند که هر که بر انشا قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود و شعر آنکه پیدا ساختن کارش بود ۞ زنده کردن باز هم تواند بود
اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ آن گروه آنانند ایشان کَفَرُوْا بِرَبِّهِمْ که کافر شدند به پروردگار خود بجهت ناگرویدن ایشان بقدرت بحشر و نشر وَاُولٰٓئِکَ الْاَغْلٰلُ و آن
گروه اند که غلها فِیْٓ اَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشانست یعنی مقید اند با غلال و ضلال و ایشانرا امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین بر گردن
ایشان نهند و ملامت کفار در دوزخ این باشد وَاُولٰٓئِکَ و آن گروه اَصْحٰبُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِیْهَا ایشان دران خٰلِدُوْنَ ۞
جاویدانند در خبر هست که چون حضرت رسالت پناه کفار را وعید عذاب کرد و تخویف و تهدید نمود نضر بن حارث و اتباع او استعجال عذاب میکردند بی باکی
حق سبحانه میفرماید که وَیَسْتَعْجِلُوْنَکَ و طلب تعجیل میکنند از تو بِالسَّیِّئَةِ بعقوبتی که خدای ایشانرا بدان وعده کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از عافیتی که
عذاب استیصال را از این امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت را تاخیر فرموده و تا روز قیامت افکنده و آن تاخیر حسنه است و این استیصال
سیئه و کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتاخیر آن و عجب است از ایشان که عذاب میطلبند وَقَدْ خَلَتْ و حال آنکه گذشته است
مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلٰتُ ۞ پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و در خبر و ایشان دانسته اند پس چرا بدان اعتبار نمیکنند و برای
خود مثل این میطلبند وَاِنَّ رَبَّکَ و بدرستیکه پروردگار تو لَذُوْ مَغْفِرَةٍ هر آئینه خداوند آمرزش هست لِّلنَّاسِ برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان
آرند و تصدیق حق کنند خدا تعالی بیامرزد ایشانرا عَلٰی ظُلْمِهِمْ با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر چه ایمان هادم جرائم زمان کفرست وَاِنَّ رَبَّکَ
و بدرستیکه آفریدگار تو لَشَدِیْدُ الْعِقَابِ ۞ هر آئینه سخت عقوبت است مر کافرانرا که اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب گفته اند و مغفرتست بر مومن توبه
استغفار و سخت عقوبتست بر کافران با انکار و استکبار محققان بر آنند که تمهید قواعد خوف و رجا درین آیت است میفرماید که آمرزنده هست تا از رحمت او
نا امید نشود و عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نباشد و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید
حق تعالی نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندی ۞ بیت ز حق می ترس تا غافل نگردی ۞ ستو امید تا بد دل نگردی
وَیَقُوْلُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و میگویند آنانکه کافر شدند لَوْلَآ اُنْزِلَ چرا فرستاده نمیشود عَلَیْهِ بر محمد اٰیَةٌ مِّنْ رَّبِّهٖ نشانه از پروردگار او یعنی معجزه
که ما میطلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی حق تعالی میفرماید که ای محمد اِنَّمَآ اَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای
بیم کردن نه تو معین بلوغ ست و بس در اظهار آیات به اختیار وَلِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ۞ و مر هر گروهی را راه نماینده است یعنی پیغمبری که مخصوص ساخته گرداند
آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی و طب در وقت عیسی پس معجزه موسی و عیسی که شما میطلبید اختصاص بزمان ایشان داشته چون فصاحت در زمان
است قوی ترین معجزه من قرآنست فَاْتُوْا بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهٖ اَللّٰهُ یَعْلَمُ خدای میداند مَا تَحْمِلُ کُلُّ اُنْثٰی آنچه بر میدارد هر زنی از فرزندان نر
ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه وَمَا تَغِیْضُ الْاَرْحَامُ و داند آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهاند در رحم
از کودکی که تمام خلقت بیرون نیاید وَمَا تَزْدَادُ و آنچه زیادت سازد یعنی خدای افزون گرداند در مدت و لهذا از اعضای زائد و گفته اند مراد

زیادت و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل میباشد بر یک فرزند تا چهار و نهایت او اینست و در رحم چهار است نزد امام اعظم رح و در تواریخ از امام شافعی رح نقل میکنند
که در یمن زنی پنج بطن بزاد و در هر بطن پنج فرزند بود والله قادر علی ما یشاء یا مراد مدت حمل است و اقل آن باتفاق شش ماه است و اکثر نزد امام اعظم رح
دو سال است و نزد امام شافعی رح چهار سال است و مثل او هم مالک پنج سال وَكُلُّ شَيْءٍ و هر چیزی عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ نزدیک باندازه است که از آن کم نشود و افزون
نشود عَالِمُ الْغَيْبِ او است داننده پوشیده از حس وَالشَّهَادَةِ و آشکار یعنی حاضر بر حواس الْكَبِيرُ بزرگ الْمُتَعَالِ برتر از همه سَوَاءٌ مِنْكُمْ
یکسانست از روی علم او مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ هر که پوشیده سخن را در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند آن را به دیگری وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ و هر که
طلب خفا میکند و میپوشد عمل خود را بِاللَّيْلِ شب وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ و هر که آشکارا میکند عمل خود را بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سرا
و علانیه بر وی پوشیده نیست لَهُ مر خدای راست مُعَقِّبَاتٌ ملائکه پی در پی یا آنکس را که پوشیده و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگان اند در پی اقوال و اعمال او
روز و شب مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او يَحْفَظُونَهُ نگاه میدارند او را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدای و
آنچه از وی صادر میشود مینویسند و ایشان را بررة و کرام الکاتبین میگویند و در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب و اصح و اشهر آنست که
دو ملک اند بروز و دو بشب و گفته اند حق سبحانه و تعالی فرشتگان آفریده تا بندگان را از آنکه میدارند از صغار و مکاره و در ارشاد السیر از کعب الاحبار رح
نقل میکند که اگر خدای ملائکه را موکل آدمیان نکردی هر آئینه جنیان ایشان را بربودندی از روی زمین و گفته اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت رسالت پناه صلعم
مر خدا فرشتگان اند که محافظت آنحضرت میکنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشتست و عنقریب ایشان قصه ذکر خواهد
یافت انشاء الله تعالی إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُغَيِّرُ تغییر نمیکند مَا بِقَوْمٍ آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت حَتَّى يُغَيِّرُوا تا وقتیکه آن گروه
تغییر دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را با اخلاق رذیله سلمی گوید تغییر دهند ریا مزار ذکر را و تغییر دهند دلها را از سر
ذکر یا داسیکه دل را با او راست دارند و غفلت نورزند آثار فیض با ایشان متصل بود شعر حرمت هواست که دلدار گسله یاران * ورنه از بر رشته تا نگسسته دارد
وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ و چون خواهد خدای بِقَوْمٍ سُوءًا بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک فَلَا مَرَدَّ لَهُ پس رد کرده نشود مر آنرا یعنی کسی نتواند که او را
رد کند از خود یا از دیگری وَمَا لَهُمْ و نیست آن قوم را مِنْ دُونِهِ بجز خدای مِنْ وَالٍ کسیکه متولی امور ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند
ایشان را هُوَ الَّذِي او است آنکه يُرِيكُمُ الْبَرْقَ نماید بشما برق را و آن لمعه است سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و آن نشانه باران باشد پس حق تعالی
برق را بشما نماید خَوْفًا از برای ترس مسافر و کسیکه باران او را ضرر کند وَطَمَعًا و برای طمع مقیم و جمعیکه بباران محتاج باشند وَيُنْشِئُ و بردارد و پدید آرد السَّحَابَ
الثِّقَالَ ابرها که آب گران بار باشند وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ و تسبیح میگوید رعد بِحَمْدِهِ بستایش حمد خدای یعنی تسبیح را با تحمید مقترن میسازد و در زاهد رعد ملکی است مو
ابر که سحاب را میراند و برق تازیانه اوست در حقائق سلمی از ابن ریحانی نقل میکند که رعد صعقه فرشتگانست و برق آه پرسوز و باران گریه ایشان وَالْمَلَائِكَةُ
و تسبیح میگویند مجموع فرشتگان با آنها که اعوان رعد اند مِنْ خِيفَتِهِ از ترس خدای وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و فرو میفرستد صاعقها را از ابر فَيُصِيبُ بِهَا پس
میرساند آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد و گویند که مراد بهلاک سارده چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل با اربد بن ربیعه گفت
که بدیدن محمد میرویم و چون من او را بسخن مشغول کنم تو از عقب وی درآئی و بشمشیر بقتل وی سبقت جوئی بمجلس آمدند عامر بن طفیل آنحضرت را بسخن مشغول گردانید
و بعد از مقالات بسیار گفت که ای محمد بر ویم و لشکر بسیار جرار از پیاده و سوار بر سر تو آریم این بگفت و با اربد بیرون آمد حضرت فرمود که اللهم اکفنیهما بما شئت
پس عامر با اربد گفت که آن همه وصیت کجا رفت و چرا تیغ نزدی اربد گفت که هر گاه اراده تیغ زدن میکردم تو میان من و او حائل میشدی القصه چون
از مدینه بیرون آمدند صاعقه بیامد و اربد را بسوخت و عامر نیز در آن راه بدترین صورتی بمرد و گویند یهودی بجناب نبوت آمده گفت یا ابا القاسم
خبر ده ما را که خدای تو از چه چیز است از مروارید یا از زمرد یا از یاقوت یا از زر سرخ فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق سبحانه
این آیت فرستاد که صاعقه هر که خواهد فرستد از کافران وَهُمْ يُجَادِلُونَ و ایشان جدال میکنند فِي اللَّهِ در حق او که چه چیز است یا جدال ایشان

تکذیب پیغمبر است در آنچه خدا را وصف میکنند بکمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ و او خدای تعالی سخت عقوبت است
مر معاندان را لَهُ مر خدا راست دَعْوَةُ الْحَقِّ دعا کردن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مراد راست مر آنکه بعبادت او خداوند یا او راست دعوت
مجابه یعنی چون بخوانندش اجابت کند وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنرا که میخوانند مِنْ دُونِهِ بجز وی یعنی بتان را که مشرکان میخوانند لَا يَسْتَجِيبُونَ
لَهُمْ اجابت نمیکنند مر ایشان را بِشَيْءٍ بچیزی از مرادات إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ مگر چون اجابت کسیکه بگشاده باشد هر دو کف خود را إِلَى الْمَاءِ بسوی
آب یعنی که بر سر چاهی رسد و با او دلو و رسن نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری دعا آب را طلبد لِيَبْلُغَ فَاهُ تا برسد بدهن او
برسد وَمَا هُوَ و نیست آب بِبَالِغِهِ رسنده بدهن او زیراکه آب جمادیست و دانا نیست بخواسته و قدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمیتواند
که از مرکز بمحیط حرکت کند و اصنام نیز نسبت با عیان همین حال دارند وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست خواندن کافران مر بتان را إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر
در گمراهی و بطلان و نا امیدی و ضایع بودن وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدا را سجده کنند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و هر که در زمین است
طَوْعًا از روی فرمانبرداری مراد مومنانند که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند وَكَرْهًا و از روی کراهت و ناخواهندگی مراد کافرانند
که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده کنند وَظِلَالُهُمْ و سجده میکنند سایه‌های اهل آسمان و زمین مر خدا را بتبعیت اشخاص بِالْغُدُوِّ بامداد بسوی
مغرب وَالْآصَالِ و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص و تعیین جهت آنکه امتداد ظل در این اظهر باشد این سجدهٔ دوم است از
سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجود قرآنی میکند این را سجود الظلال و سجود العالم گفته و فرموده که لازم است که بنده
تصدیق کند خدا را در این خبر و سجده آرد و در باب دهم از سفر ثانی آورده که از اسرار این آیت آنست که هیچ حادثی نیست الا آنکه او را سایه است و آن سایه عبد
است مر حق را و قائم است بعبادت او و بهر حال خواه آن حادث مطیع باشد و خواه عاصی اگر از اهل موافقت است او با ظل خود در آن سجده یکی است و اگر مخالف
است ظل او در آن طاعت نائب و مناب اوست و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان
نشانده و نفرت و کراهت در دل خاصیت آنانکه قهر لم یزل تخم خذلان در مزرعهٔ نفس ایشان نشانده شعر بران رحمی رسد کان بی نیازست بران هم خشم
او سوار است قُلْ بگو ای محمد مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کیست آفریدگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست
جواب ده از قبل ایشان قُلِ اللَّهُ بگو خدا است چه ایشان را جز این جوابی نیست و جواب ایشان این خواهد بود و الزام کن ایشان را قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ
بگو آیا فرا گرفتید مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ بجز از وی معبودان که ایشان را دوست دارید یعنی چون میدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را پرستید
و بگیرید دوستان که ایشان لَا يَمْلِكُونَ نمیتوانند و ملک نیستند لِأَنْفُسِهِمْ برای نفسهای خود نَفْعًا سودی وَلَا ضَرًّا و نه زیانی یعنی برای
خود جر نفعی نمیتوانند و برای دفع ضرر از خود قادر نیستند پس سودی بدیگری چگونه توانند رسانید و چه نوع زیان از وی باز توانند داشت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي
الْأَعْمَى بگو آیا برابر میباشد نابینا که عابد صنم است وَالْبَصِيرُ و بینا که پرستندهٔ خدا است أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ آیا برابری کند تاریکیهای شرک وَالنُّورُ
و روشنی توحید و معرفت پروردگار أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ آیا کافران ساختند برای خدای شُرَكَاءَ خَلَقُوا انبازانی که بیافریدند كَخَلْقِهِ مانند آفریدن خدای
فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ پس مشابه شد آفریده عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی ندانستند که آفریدهٔ خدای کدام است و آفریدهٔ شرکای کدام یعنی آنکه ایشان شریکانی
نگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشند و کار ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدای می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه او
قُلِ اللَّهُ بگو خدای خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزهاست و شریکی ندارد در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن وَهُوَ الْوَاحِدُ
الْقَهَّارُ و اوست یگانه در الوهیت غالب بر همه چیزها أَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از سحاب یا از جانب آسمان مَاءً آبی را فَسَالَتْ
أَوْدِيَةٌ پس روان شد در وادیها از آن آب بِقَدَرِهَا باندازهٔ خود یعنی هر وادی بمقدار خود بحسب خردی و بزرگی و تنگی و فراخی روان است یا باندازه
که خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ پس برداشت این آب روان زَبَدًا رَابِيًا کف بلند برآمده

بزبر آورند وَمِمَّا تُوقِدُونَ و بعضی از آنچه در کورها نهاده آتش می افروزند خصوص بغیبت میزانند یعنی مردمان وی افروزند عَلَيْهِ فِي النَّارِ بر و
در آتش یعنی بگدازند از فلزات چون زر و نقره و آهن و غیر آن ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ از برای طلب پیرایه أَوْ مَتَاعٍ یا برای اوانی و آلات
تجارت و ادوات محاربت زَبَدٌ مِّثْلُهُ کفیست مثل آن کف که بر روی آب هست كَذَٰلِكَ همچنین که ذکر کرده شده يَضْرِبُ اللَّهُ مثل میزند
خدای الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ حق را و باطل را تشبیه میکند یعنی حق را در افاده و ثبات بآبیکه جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که برای پیرایه و امتعهٔ
مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفیکه بر روی آبست و بر زبر فلزی باشد فَأَمَّا الزَّبَدُ اما کف آب و خبث بالای فلز
فَيَذْهَبُ جُفَاءً پس برود در حالتیکه مطروح و ساقط باشد وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ و اما آنچه سود رساند مردمانرا چون آب صافی یا فلزی گداخته
بیغش فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ پس بماند در زمین تا خلق بدان منتفع شوند كَذَٰلِكَ همچنین يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ میزند خدا مثلها برای
تعقل و تامل در آن و درین آیت علمای تنزیل و ارباب تاویل را لطائف بسیارست بعضی بر آنند که مراد ازین آب قرآنست حیات دل ایمانست
و اودیه دلهای مومنان که فراخور استعداد خود از آن فیض میگیرند و زبد عبارت از هواجس نفسانی ست و وساوس شیطانی و آنجا فی منقطع سخن حق است و اگر
کسی را داعیه اطلاع بر بعضی از حقائق این آیت باشد ممکن که بمطالعه همین محل در جواهر التفسیر بدان معانی فائز تواند بود والله الموفق لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا
مر آنانرا که اجابت کنند لِرَبِّهِمُ مر فرمان پروردگار خود را الْحُسْنَىٰ پاداش نیکوست یا مراد از حسنی بهشت است وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ و آنانکه اجابت
نکردند مر خدا را لَوْ أَنَّ لَهُمْ اگر باشد مر ایشانرا مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است جَمِيعًا همه آن از نقد و جنس و امتعه و ضیاع وَمِثْلَهُ و مانند اینها
همه دیگر مَعَهُ با آن باشد یعنی باین قدر که نقود و اقمشه و امتعه و ضیاع هست بآن اضافت کنند و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت لَافْتَدَوْا
بِهِ هر آینه فدا کنند آنرا تا از عذاب برهند أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست سُوءُ الْحِسَابِ بدی شمار یعنی سختی حساب حسنات
ایشان قبول نکنند و سیئات ایشان نیامرزند وَمَأْوَاهُمْ و بازگشت ایشان جَهَنَّمُ دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد جایگاه است
دوزخ أَفَمَنْ يَعْلَمُ آیا کسیکه میداند أَنَّمَا أُنْزِلَ آنکه فرو فرستاده اند إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راست ست
یعنی حمزه بن عبد المطلب رض كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ مانند کسیست که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند یعنی ابوجهل لعنه الله إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند
پذیر میشوند بقرآن أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقلهای صافی شده از معارضه و مجادله و وهم الَّذِينَ يُوفُونَ آنانکه وفا میکنند بِعَهْدِ اللَّهِ بپیمان
خدا که در روز میثاق بسته اند وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ و نمی شکنند آن پیمانرا وَالَّذِينَ يَصِلُونَ و آنانکه پیوند میکنند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه امر کرده است
خدای بآن أَنْ يُوصَلَ آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل نه جدائی میان ایشان وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و می ترسند از عذاب پروردگار
خود وَيَخَافُونَ و خوف میکنند سُوءَ الْحِسَابِ از سختی روز حساب وَالَّذِينَ صَبَرُوا آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالف هوای او یا
بر محنها ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ از برای طلب رضای پروردگار خویش وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز سفر و حضر را وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مِمَّا
رَزَقْنَاهُمْ و بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی آنکه واجب بود بدیشان سِرًّا پنهان وَعَلَانِيَةً و آشکارا وَيَدْرَءُونَ و دفع کردند بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ بنیکوی
بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را
بطاعت چنانچه در حدیث آمده که اتبع الحسنة السيئة تمحها و بعضی از ارباب تحقیق فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند و در برابر آنکه ایشانرا
محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان ببرید در پیوستند نظم کم مباش از درخت سایه فکن * هر که سنگ زند ثمر بخشش * از صدف یاد گیر نکتهٔ حلم +
هر که زد بر سرش گهر بخشش * أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفات موصوف اند لَهُمْ مر ایشانراست عُقْبَى الدَّارِ سر انجام نیکو یعنی جزای
عمل در دنیا و در عاقبت و آن چه چیز است جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای پایدار که همیشه در آن باشند يَدْخُلُونَهَا در آیند در آن وَمَنْ صَلَحَ و آنکه
کار شایسته باشد بایمان و طاعت مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان ایشان وَالْمَلَائِكَةُ

یدخلون و فرشتگان در آیند علیهم بر ایشان من کل باب ۝ از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعانی آورده که بمقدار شبانروزی
از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند سلام علیکم بشارتست بر شما بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بما صبرتم بانچه صبر کردید در
قوت القلوب آورده که شکیبا بودید بر فقر در دنیا و فقر دوست ترین صفتیست نزد خدای چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت پناه ؐ بلال را گفت
چنان کن که فقیر بخدای رسی نه غنی مصرع کانجا فقر از همه مقبولتر اند فنعم عقبی الدار ۝ پس نیکست سرانجام آن سرایی که ایشان یافتند
والذین ینقضون و آنانکه میشکنند عهد الله پیمان خدا را که ایشان گرفته اند من بعد میثاقه از پس محکم کردن آن بعد از اعتراف و قبول یقطعون
و آنانکه می برند ما امر الله به آنچه خدای فرموده است آن چیز ان یوصل آنکه پیوند کنند یعنی صله رحم بجا آرند یا ایمان بهمه پیغمبران و کتابها
ویفسدون فی الارض و تباهی در زمین بکفر یا ظلم و معصیت یا فتنه انگیزی اولئک آن گروه لهم اللعنة مر ایشان راست دوری از رحمت
ولهم مر ایشان راست سوء الدار بدی عاقبت در دنیا و آخرت الله یبسط الرزق خدای کشاده میکند روزی لمن یشاء برای
هر که میخواهد و یقدر و تنگ میسازد بر کسی که ارادت میکند و فرحوا و شاد شده اند اهل مکه بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا و انچه از متاع او بدیشان
داده اند و ما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این سرای فی الآخرة در جنب آن سرای الا متاع ۝ مگر برخورداریی اندک
یا متاعی از استعه که دوامی و بقایی ندارد چون ادوات خانه ویقول الذین کفروا و گویند آنکه نگرویده اند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود
علیه بر محمد آیة من ربه آیتی از پروردگار او بران وجه که میخواهیم قل ان الله بگو بدرستیکه خدای یضل من یشاء گمراه میکند هر کرا خواهد
آنها اند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات یا اگر چه باوجود شهود هزار آیه گمراه سازد ویهدی الیه وراه نماید بسوی خود بمشاهده آیات من
اناب ۝ هر که بازگردد بدوی و آنها چه کسانند الذین آمنوا آنانکه گرویدند وتطمئن و آرام یابد قلوبهم دلهای ایشان بذکر الله بیاد خدا
یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزاتست
و در فصول از ابن عیینه رح نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالت پناه است که دلهای مومنان بدو آرام دارد الا بذکر الله بدانید که بذکر خدای
تطمئن القلوب ۝ آرام می یابد دلهای مومنان مجاهد رح فرموده که مراد اصحاب رسول الله صلعم اند و در حقائق آورده که آرام دل عوام به تسبیح و ثنا باشد و اطمینان
دل خواص بصفات اعلی و آرام دل علمای ربانی بحقائق اسمای حسنی اما دل موحدان آرام نیابد الا بمشاهده و لقا و هو المقصد الاقصی الذین آمنوا آنانکه گرویدند
وعملوا الصالحات و بکردند عملهای شایسته طوبی لهم زندگانی خوش است مر ایشانرا و حسن مآب ۝ و نیکو بازگشت طوبی بشارتست بشادی و خرمی
و راحت و فرح و نعمت و خوشحالی یا نام بهشت است بلغت حبشه و اشهر آنست که طوبی درختیست در بهشت عدن که بیخ آن در منزل حضرت رسالتست
و در هیچ غرفه و قصر نباشد که شاخی از طوبی نبود و دو چشمه سلسبیل و کافور از زیر آن منفجر باشد کذلک همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم ارسلناک فرستادیم ترا فی امة
قد خلت بسوی امتی که گذشته است من قبلها امم پیش از ایشان امتان دیگر لتتلوا تا بخوانی علیهم بر ایشان الذی اوحینا الیک آن چیزرا
که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن وهم یکفرون و حال آنکه ایشان نمیگروند بالرحمن بخدایی که رحمن نام اوست مراد مشرکان مکه اند که چون
گفتند ایشانرا سجده کنید رحمن را قالوا و ما الرحمن ، و در صلح حدیبیه نیز حضرت رسالت پناه مرتضی علی کرم الله وجهه را فرمود که بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمرو گفت ما ندری ما الرحمن قل هو ربی بگو ای محمد رحمن آفریدگار منست لا اله الا هو هیچ معبودی سزای
پرستش نیست مگر حضرت او علیه توکلت بر وی نه بر غیر او توکل کردم در یاری دادن و مرا بر شما غالب ساختن والیه متاب ۝ و بسوی اوست
بازگشت من آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن کوههای از حوالی مکه بردار تا زمین بر ما کشاده گردد و دیگر زمین را بشگافد
تا چشمها و جویها پدید آید و زراعت کنیم و قصی بن کلاب را زنده گردان تا پدران مادر ما با تو سخن گویند آیت آمد ولو ان قرآنا و اگر کتابی بودی که
سیرت به الجبال رانده شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از موضع خود برفتی او قطعت به الارض یا شکافته شدی بدو زمین

چون بر مرده خواندندی أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ یا سخن آوردندی از برکت تلاوت آن مردگان هر آئینه این قرآن بودی که غایت ست در اعجاز و نهایت ست
در تذکیر و انذار لیکن چنانست که کافران میگویند بقرآن تو یا بفرمان تو باید که اینها واقع شود بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا بلکه مر خدا راست همه کارها یعنی قدرت
بر همه چیز با او دارد و هرگاه که بخواهد این آیتها ظاهر گرداند أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا آیا نومید نشدند آنها که گرویده اند یعنی مومنان از ایمان
ایشان یعنی مستعجلان آیات با آنکه دانسته اند أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنکه اگر خواهد خدای لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا هر آئینه راه نماید همه مردمان را صاحب
کشاف گفته یأس در لغت نخع بمعنی علم ست یعنی آیا ندانسته اند مومنان که هدایت بمشیت بازبسته است وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه آنانکه کافر شدند
تُصِيبُهُمْ میرسد ایشان را بِمَا صَنَعُوا بسبب آنچه کرده اند از تکذیب و عناد عذابی که بکوبد و داهیه از بلیات بر کنند أَوْ تَحُلُّ یا فرود آئی تو که محمدی قَرِيبًا
بموضعی نزدیک مِنْ دَارِهِمْ از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشامت تکذیب آنحضرت پیوسته در بلا بودندی و سرایای آنحضرت بحوالی ایشان
و مواشی ایشان غارت کردندی پس حق سبحانه فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید حَتَّىٰ يَأْتِيَ تا وقتیکه بیاید وَعْدُ اللَّهِ وعده خدای که موت ست یا قیامت
یا فتح مکه إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند وعده را پس برای تسلی آنحضرت میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستیکه استهزا کرده اند
بپیغمبران مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو چنانکه این قوم در حق تو میکنند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادیم لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنها را که منکر دیدند و مدتی ایشان را گذاشتم در امن
و تن آسانی ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشان را بعقوبت فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عِقَابِ عقوبت کردن من ایشان را این سخن بسبیل تهدید
و تهویل ست أَفَمَنْ هُوَ آیا هر کسیکه او باشد قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ نگاهبان بر هر نفسی یا پاداش دهنده بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کنند آن نفس از نیکی و بدی
برابرست با کسیکه چنین نباشد یعنی خدائیکه نگاه دارنده و سازنده کار بندگانست برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و نادانست یعنی بتان وَجَعَلُوا و میسازند
کافران لِلَّهِ مر خدا را شُرَكَاءَ انبازان یعنی اصنام را که می پرستند قُلْ سَمُّوهُمْ بگو نام نهید و وصف کنید این شرکا را باسما و صفات لائق ایشان بنگرید که
استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نی مراد آنست که حق را اله و نور و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند و اطلاق هیچ یک ازین اسما بر اصنام
نتوان کرد أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بلکه خبر میدهید خدای را بِمَا لَا يَعْلَمُ بآنچه نمیداند فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی شریک خود را در او که هیچ نفی از علم برای انتفای معلومست أَمْ بِظَاهِرٍ
مِنَ الْقَوْلِ یا نام مے نهید بتان را بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور بَلْ زُيِّنَ بلکه آراسته اند لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای
آنانکه منکر دیدند مَكْرُهُمْ کید و کذب ایشان وَصُدُّوا و بازداشته اند عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و دین درست وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که فرو گذارد خدای او را
در ضلالت افکند فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نیست او را توفیق دهنده که راه نماید لَهُمْ مر کافرانراست عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا عذابی در زندگانی
دنیا بقتل و اسر و قحط و سائر مصائب وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ و هر آئینه عذاب آن سرای سخت تر و دشوارترست بر ایشان وَمَا لَهُمْ و نیست ایشانرا مِنَ اللَّهِ
عذاب خدای مِنْ وَاقٍ نگاه دارنده که نگاه دارد تا معذب نشوند مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي از آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشت ست که فردای قیامت
وُعِدَ الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند پرهیزگاران که بوی درآیند تَجْرِي میرود پیوسته مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان
جویها أُكُلُهَا میوه آن بوستان دَائِمٌ همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا وَظِلُّهَا و همچنین سایه او ممنوع نگردد چنانکه سایه دنیا
بلکه ممدود باشد و امام قشیری فرمود که اهل ایمان امروز در ظل رعایت اند و فردا در ظل حمایت و عارفان در دنیا و عقبی در ظل عنایت که پیوسته در ظل
ظلیل اند بیت سایه دولت او در دو جهان ما دیدست خوای خوش آن بنده که این سایه فتد بر سر او تِلْكَ آن بهشت موصوف عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا
آن حال و انتهای کار آنانست که پرهیزگاری کرده اند وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ و عاقبت همه کافران النَّارُ آتش دوزخ ست وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
و آنانرا که عطا کرده ایم کتاب مراد مومنان اهل کتاب اند چون عبدالله بن سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری که چهل نجرانی بودند و هشت
یمنی و سی و دو حبشی این جماعت يَفْرَحُونَ شاد میشوند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن وَمِنَ الْأَحْزَابِ و از لشکرهای
کفر و ضلالت یعنی کفره اهل کتاب چون حیی بن اخطب و کنانه بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و السید و عاقب و اشیاع ایشان از نصاری

کسی هست که انکار کند بعضی از آنکه موافق شریعت ایشانست قُلْ اِنَّمَآ اُمِرْتُ بگو مر ایشانرا که جز این نیست من مامور شده ام اَنْ
اَعْبُدَ اللّٰهَ بآنکه پرستیم خدایرا بیگانگی وَلَآ اُشْرِكَ بِهٖ و شرک نیارم بوی چنانکه شما آورده اید عزیر و مسیح را اِلَیْهِ اَدْعُوْا بسوی خدای نه بغیر او
وادعو بجز او خلق را وَاِلَیْهِ مَاٰبِ و بسوی اوست بازگشت من وَكَذٰلِكَ و همچنین که فرستادیم کتب بر انبیای گذشته بزبان امم ایشان اَنْزَلْنٰهُ
فرو فرستادیم قرآن را حُكْمًا کتابی محکم که نسخ و تغییر بدان راه نیابد یا حکم کننده میان حق و باطل عَرَبِیًّا مترجم بلغت عرب تا بر ایشان را حفظ و فهم وی
آسان باشد وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت کنی تو اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای مشرکانرا که ترا بدین آبا دعوت میکنند یا ارادة جهود را که ترا رجوع بقبله
خود میخوانند بَعْدَ مَا جَآءَكَ پس از آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبله یهود اگر پیرو
ایشان شوی مَا لَكَ نیست ترا مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ وَّلِیٍّ هیچ یاری که نفع رساند وَّلَا وَاقٍ و نه نگهدارنده که عقاب حق از تو باز دارد و آورده اند
که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر را و میگفتند همت این مرد همه با مر نکاح مصروفست بسیار زنان دارد و استزاج بازنان مشغوف اگر او پیغمبر
بودی هر آئینه امر نبوت او را از اشتغال بانسوان باز داشتی آیت آمد وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و هر آئینه ما فرستادیم رُسُلًا مِّنْ قَبْلِكَ پیغمبران پیش از تو وَجَعَلْنَا
و بدادیم مر ایشانرا اَزْوَاجًا زنان وَّذُرِّیَّةً و فرزندان وَمَا كَانَ و نباشد و نشاید لِرَسُوْلٍ مر فرستاده را یعنی در وسع او نباشد
اَنْ یَّاْتِیَ بِاٰیَةٍ آنکه بیارد معجزه که از وی اقتراح کنند اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بامر خدای یا بتقدیر او و این جواب مشرکانست که بتحکم طلب معجزات میکردند
میفرماید که هیچ پیغمبری بجز معجزه نتواند آورد مگر آنکه خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتیکه صلاح داند لِكُلِّ اَجَلٍ مر هر وقتی را كِتَابٌ حکمی است
نوشته شده که چون آن وقت رسد حکم بظهور آید یا هر اجلی را از آجال خلائق کتابیست نزدیک خدای که جز وی کسی بر احوال خلق اطلاع ندارد یَمْحُوا اللّٰهُ
محو میکند خدای مَا یَشَآءُ آنچه میخواهد بحکم وَیُثْبِتُ و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت وَعِنْدَهٗ و نزدیک اوست اُمُّ الْكِتٰبِ اصل کتابها
لوح محفوظ است و هیچ کائنی نباشد الا آنکه نوشته بود در وی از آنچه شده است و میشود و خواهد شد تفصیل و تشریح بعضی گفته اند که محو کند از دیوان حفظه آنچه
هیچ جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد و خیر آن یعنی چون حفظه هر روز آنچه از بنده صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن دفتر را بموقف عرض
رسانند حق سبحانه قولی و فعلی را که ثوابی و عقابی بدان متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد و یا سیئات تائب را محو نماید و بدل آن حسنات ثبت کند
یا بعضی از احکام شرائع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات فرماید یا محو کند تازگی و قوت و جوانی و اثبات کند پژمردگی و ضعف پیری را علمای
دین بر آنند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که قلم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه دو
کتابست غیر از ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد و اما تغییر بام الکتاب راه نیابد و ابو الدردا از حضرت رسالت پناه نقل میکند چون سه
ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه تعالی نظر در کتابی که غیر از وی هیچکس بدان نظر نمیکند هر چه خواهد محو کند و هر چه خواهد در وی ثبت کند در فصول آورده که محو کند
رسوم اغیار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای آن رموز اسرار سلمی رح از محمد رازی رح نقل میکند که شنیدم از شبلی قدس سره که محو کند از آنچه خواهد از شهود عبودیت
و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت و لوامع آن در کشف الاسرار فرموده که از دل خائف ریا را برد و اخلاص می نهد شک میبرد
و یقین می آرد بخل محو میکند و جوانمردی میسازد و شره میبرد و قناعت می آرد و حسد می سترد و شفقت می نهد و از دل راغب اختیار میبرد و تسلیم
می نهد و تفرقه محو میکند و جمع اثبات میکند از دل محب رسوم انسانیت می سترد و نعوت ربانیت می نهد امام قشیری رح فرموده که محو حظوظ نفسانی
میکند و اثبات حقوق ربانی می نماید یا شهود خلق میبرد و شهود حق می آرد یا آثار بشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت میسازد از آن بنده که میکاهد و از آن
خود می افزاید تا چنانچه باول خود بود بآخر هم خود شد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی بجلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو اثبات
تو را و امانت برداشت از آن من میکاست و از آن تو می افزود تا آخر همان شد که باول بود **رباعی** محنت همه در نهاد آب و گل ماست پیش از
دل و گل چه بود آن حاصل ماست در عالم غیب تا نه شد الم و نخیم بدان عالم که منزل ماست وَاِنْ مَّا نُرِیَنَّكَ و اگر بنمائیم ترا بَعْضَ الَّذِیْ نَعِدُهُمْ از آنچه وعده

وعده کرده ایم کافران را از عذاب اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا قبض روح تو کنیم پیش از آن فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلٰغُ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام ست
وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و بر ماست شمار و حساب پاداش ایشان اَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینید اهل مکه و نمیدانند اَنَّا نَاْتِي الْاَرْضَ
در ستیکه ما مے آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار نَنْقُصُهَا مے کاهیم پاره پاره مِنْ اَطْرَافِهَا از کرانهاے آن یعنی از تصرف ایشان بیرون
می کنیم و بحوزهٔ تسخیر مسلمانان در می آریم و میگویند این سخن راجع ست بیهود و حق سبحانه فرمود که ما زمین ایشان را یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان
میدهیم وَاللّٰهُ يَحْكُمُ و خدای حکم میکند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و ازدیاد دیار اهل اسلام و اقبال ایشان لَا مُعَقِّبَ هیچ رد کننده و باز پس
گرداننده نیست لِحُكْمِهٖ مر حکم او را وَهُوَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ ۝ و اوست زود شمار یعنی بزودی حساب کند ایشان را در آخرت بعد از عذاب ایشان در
دنیا بقتل و اجلا وَقَدْ مَكَرَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ بدرستیکه مکر کردند آن جهودان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفرهٔ زمان تو بودند با پیغمبران خود فَلِلّٰهِ الْمَكْرُ جَمِيْعًا
پس مر خدا راست یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان يَعْلَمُ میداند مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ هر چه میکند هر نفسے از خیر و شر و جزای
او آماده میسازد وَسَيَعْلَمُ الْكُفّٰرُ و زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبدهٔ اصنام که فردای قیامت لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ ۝ مر کرا باشد عاقبت
پسندیده دران سرای وَيَقُوْلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَسْتَ مُرْسَلًا و میگویند آنانکه نگرویدند از مشرکان مکه یا رؤساے یهود که تو محمد نیستی فرستاده
از پیش خداے به نبوت و دعوت قُلْ كَفٰى بِاللّٰهِ بگو خداے بسنده است شَهِيْدًۢا گواه بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما با آنکه من پیغمبرم
وَمَنْ عِنْدَهٗ عِلْمُ الْكِتٰبِ ۝ و دیگر آنکه نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیل ست که وحی از لوح محفوظ میگیرد
یا علم قرآن و آن مومنانند در زاد المسیر آورده که علی مرتضی ست یا علم توریت و آن عبد الله بن سلام ست و احزاب او رضی الله عنهم اجمعین

سورة ابراهيم مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي اثنتان وخمسون اٰية

الٓرٰ قصه در شرح تاویلات از امام ماتریدی رح مذکورست که حروف مقطعه ابتلاست مر تصدیق مومن و تکذیب کافر را و خدای بندگان را بهر چه خواهد
امتحان کند و جمعی بر آنند که این حروف اسمای قرآن اند و برین وجه توان گفت که الر یعنی قرآن كِتٰبٌ اَنْزَلْنٰهُ کتابیست که فرستادیم آنرا اِلَيْكَ
بسوی تو لِتُخْرِجَ النَّاسَ تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت کردن بمضمون آن مِنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک یا بدعت
اِلَى النُّوْرِ ۝ بروشنی ایمان یا اخلاص یا سنت بِاِذْنِ رَبِّهِمْ بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رح فرموده که از ظلمت تدبیر بنور شهود و تقدیر در
بحر گویدکه از ظلمات خلقیت بنور تجلی صفت ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و استار صفات بنور
وحدت ذات حقیقت آنست که هیچ ظلمات برابر پندار هستی نیست چون زنگار این تیرگی از آئینهٔ دل بصیقل نفی خاطر و تجرید ماسوا زائل شود و گرد نور هستی
حق سبحانه بر مرآت باطن پرتو افگند و سالک را از وجود مزاحمت غیر او باز رهاند تا نه بخودش شعور ماند نه بعدم شعور بخود و نیز دارند رباعی یارب ز می کن
ز خودی خود برهیم ۔ وز ننگ بد آیم وارهیم ای خود برهیم ۔ در هستی خود مرا ز خود بیخود کن ۔ تا از خودی و بیخودی خود برهیم ۔ و گفته اند که انواع ضلال در ظلمات داخل ست
و نور اصناف هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآن مردمان را از گمراهی برهانی و براه راست برسانی و از نیست که میگوید اِلٰى صِرَاطِ الْعَزِيْزِ بیرون آری ایشان را از ظلمات بروشنائی
یعنی براه خداوند غالب الْحَمِيْدِ ۝ ستوده و آن راه دین اسلام ست پس از صفت عزیز و حمید میفرماید اَللّٰهِ الَّذِيْ معبودی بحق آنکه که مر اوراست
مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از موجودات وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین ست از مبدعات وَوَيْلٌ لِّلْكٰفِرِيْنَ پس درد و رنج و مشقت ست مر کافران را که منکر
قرآن اند مِنْ عَذَابٍ شَدِيْدِۨ از عذابی سخت که بدیشان رسد اَلَّذِيْنَ کافران آنانند که از روی جهالت يَسْتَحِبُّوْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا دوست
میدارند و بر میگزینند زندگانی دنیا را عَلَى الْاٰخِرَةِ بران سرای وَيَصُدُّوْنَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان
به پیغمبر و قرآن وَيَبْغُوْنَهَا و میطلبند برای راه حق عِوَجًا کجی یعنی میگویند این راه کج ست بمنزل مقصود نمیرسد اُولٰٓئِكَ آن گروه که بدین صفتها
موصوف اند فِيْ ضَلٰلٍۭ بَعِيْدٍ ۝ در گمراهی اند دور از حق بعید فی الحقیقة صفت ضال ست و صفت ضلال شده و از قبیل اسناد مجازیست در زاد المسیر آورده که ترکیبا

ع ۶

بیان نمیکند بلکه همه کتب منزله بلغت عجمی نشده و کتابی که بمحمد می آید عربی است آیت آمده که وَمَآ اَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما مِنْ رَّسُوْلٍ هیچ پیغمبری را اِلَّا
بِلِسَانِ قَوْمِهٖ مگر بزبان قوم او یعنی گروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده چه هر پیغمبر اول دعوت نزدیکان خود کرده
پس حق سبحانه انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لِيُبَيِّنَ لَهُمْ تا بیان کند برای ایشان احکام دین را و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این نبی را
در نمی یابیم و گفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالت پناه است چه جمیع کتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل بهر پیغمبر قومی برای فهم هر قومی ترجمه کرده اند آنرا
بلغت منزل علیهم و درین باب گوید که نفرستادیم هیچ پیغمبر را مگر بزبان قومی که در ایشان مبعوث بوده و ترا فرستادیم بزبان قوم تو بجهت رد آن جواب کسیکه گوید پیغمبر
که مبعوث بامم مختلفه است بایستی که بر وی کتب نازل شدی در هر لغتی ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف السنه سودی با اختلاف کلمه است و اضاعت فضل اجتهاد در تعلیم معانی
و معانی سعی که بزبان ایشان است ... پس ... فضل است و عین حکمت فَيُضِلُّ اللّٰهُ پس گمراه گرداند مَنْ يَّشَآءُ
هر کرا خواهد یعنی فرو گذارد تا گمراه شود وَيَهْدِيْ مَنْ يَّشَآءُ و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد وَهُوَ الْعَزِيْزُ و اوست غالب در حکم خود الْحَكِيْمُ
راست کار که اضلال و هدایت او بر وجه حکمت است وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوْسٰى و هر آئینه فرستادیم موسی را بِاٰيٰتِنَآ بدلائل قدرت ما یا معجزات روشن چون
عصا و ید بیضا و گفتیم اَنْ اَخْرِجْ که بیرون آر قَوْمَكَ گروه خود را که بنی اسرائیل اند مِنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکیهای جهالت و شبهت اِلَى النُّوْرِ بروشنائی علم و
یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بر ایشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنائی ایمان وَذَكِّرْهُمْ و پند ده ایشان را بِاَيّٰىمِ اللّٰهِ بروزهائی که حق سبحانه عذاب کرد
کافران گذشته را و دران یا یاد ده بنی اسرائیل را از روزهای که بلان گرفتار بودند بدست فرعون یعنی اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه درانچه یاد کردیم لَاٰيٰتٍ هر آئینه
دلالتهاست بر قدرت الهی لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر بلا شَكُوْرٍ و شکر گوینده را بر آلا وَاِذْ قَالَ مُوْسٰى و یاد کن آنرا که گفت موسی لِقَوْمِهٖ مر قوم
خود یعنی بنی اسرائیل را اذْكُرُوْا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمتهای خدا را که انعام فرموده عَلَيْكُمْ بر شما اِذْ اَنْجٰىكُمْ چون برهانید شما را مِّنْ
اٰلِ فِرْعَوْنَ از کسان فرعون يَسُوْمُوْنَكُمْ می چشانیدند شما را سُوْٓءَ الْعَذَابِ بدی عذاب یعنی عذابهای بد تمام میرسانیدند و به بندگی گرفته
کارهای سخت میفرمودند وَيُذَبِّحُوْنَ و می کشتند اَبْنَآءَكُمْ پسران شما را که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون
او باشد وَيَسْتَحْيُوْنَ و زنده میگذاشتند نِسَآءَكُمْ دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وَفِيْ ذٰلِكُمْ و دران محنت و شدت بَلَآءٌ آزمائشی بود
شما را مِّنْ رَّبِّكُمْ از آفریدگار شما یا دران نجات نعمتی بود شما را از حق تعالی عَظِيْمٌ بزرگ و بی نهایت وَاِذْ تَاَذَّنَ و یاد کنید ای بنی اسرائیل
آنرا که اعلام کرد و آگاه گردانید شما را رَبُّكُمْ پروردگار شما لَئِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر کنید بر نعمتهای من لَاَزِيْدَنَّكُمْ هر آئینه افزون کنم بر شما نعمت
را وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ و اگر ناسپاسی نمائید بران اِنَّ عَذَابِيْ بدرستیکه عذاب من لَشَدِيْدٌ هر آئینه سخت است بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب
نعمت بود در دنیا و وقوع عقوبت در عقبی شیخ عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوزجانی نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیادت کنم آنرا بایمان و اگر سپاس
داری کنید بر ایمان افزون کنم باحسان و اگر بران شکر کنید زیادت سازم بمعرفت و اگر بران شاکر باشید برسانم بمقام وصلت و اگر از شکر گوئید بالا بریم بدرجه
قربت و شکر نعمت در کرم بجلوت محل انس و مشاهدت از این کلام حقائق اعلام معلوم میشود که شکر مرقات ترقی بمعارج تصاعد بر درجات است فی المثنوی المعنوی
ابیات: شکر نعمت نعمت افزون کند ÷ کس زبان بر شکر گفتن چون کند ÷ شکر باشد دفع علتهای دل ÷ سود دارد شاکر از سودای دل ÷ وَقَالَ مُوْسٰى و گفت موسی
ای گروه من اِنْ تَكْفُرُوْٓا اَنْتُمْ اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما وَمَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيْعًا و هر که هست در زمین همه ایشان [illegible]
فَاِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ پس بدرستیکه خدای بی نیاز است از عبادت و شکر شما حَمِيْدٌ ستوده است بی ستایش خلق یعنی ذرات مخلوقات بشکر نعمت
او ناطق اند و السنه جمیع اشیا بتسبیح و حمد او جاری بیت: بذکرش جمله موجودات گویا ÷ همه اورا ز روی شوق جویا ÷ اَلَمْ يَاْتِكُمْ آیا نیامد شما را تتمه کلام موسی است
یا ابتدای سخنی است از حق سبحانه با اهل زمان حضرت رسالت پناه و میفرماید که آیا نیامد شما را یعنی آمد نَبَؤُا الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ خبر آنانکه پیش از شما بودند
قَوْمِ نُوْحٍ گروه نوح وَّعَادٍ و قبیله عاد وَّثَمُوْدَ و ثمود وَالَّذِيْنَ مِنْ بَعْدِهِمْ و آنانکه بعد از ایشان بودند لَا يَعْلَمُهُمْ نمیداند عدد ایشان را از بسیاری اِلَّا اللّٰهُ

مگر خدای در تبیان آورده که خدای بسیار امم از عرب و عجم هلاک کرده و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد و در معالم از ابن عباس رض
نقل میکند که میان عدنان و ابراهیم خلیل الله سی قرن گذشته و از اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد الا حق سبحانه و تعالی جَآءَتْهُمْ آورده بدیشان رُسُلُهُمْ
پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنٰتِ بحجتهای روشن که به کتب الهی بود یا معجزات ایشان فَرَدُّوْٓا اَيْدِيَهُمْ پس بازگردانیدند دستهای خود را فِيْٓ اَفْوَاهِهِمْ در دهنهای خود
یعنی انگشتان و دستهای خود را بدندان گرفتند از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهن نهادند که خاموش باشید و گفته اند ایدی
خود را بر افواه رسل نهادند که سخن مگوئید وَقَالُوْٓا اِنَّا كَفَرْنَا و گفتند که ما نگرویده ایم بِمَآ اُرْسِلْتُمْ بِهٖ بانچیزیکه شما فرستاده شده اید بزعم خود وَاِنَّا لَفِيْ
و بدرستیکه ما در شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُوْنَنَآ اِلَيْهِ شکیم از آنچه میخوانید ما را بسوی آن از توحید و ایمان مُرِيْبٍ بشکی در تهمت افکننده یعنی با وجود شک رسولانرا متهم میدانند
باغراض فاسده قَالَتْ رُسُلُهُمْ گفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای دعوت میکنیم اَفِي اللّٰهِ شَكٌّ آیا در وجود خدای شکی هست و حال آنکه از کثرت ادله
بر وجود او شک را مجال نمانده فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ بخدای که آفریننده آسمانها و زمینهاست يَدْعُوْكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ میخواند شما را بایمان تا بیامرزد شما را
چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آمرزد مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ بعضی گناهان شما را یعنی آنکه قبل الایمان بوده وَيُؤَخِّرَكُمْ و تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد
شما را اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتیکه نام برده شده که آخر اعمار شما بوده قَالُوْٓا گفتند ایشان در جواب رسولان اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا مگر آدمی مثل ما
در صورت و هیئت و هیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص شدید به نبوت از میان ما تُرِيْدُوْنَ میخواهید اَنْ تَصُدُّوْنَا که باز دارید ما را
بدعوی پیغمبری عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ اٰبَآؤُنَا از آنچه بودند که می پرستیدند پدران ما از اصنام فَاْتُوْنَا بِسُلْطٰنٍ پس بیارید بما حجتی مُّبِيْنٍ ظاهر
روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق بر فضیلت نبوت و مرتبت رسالت گویا که ایشان معجزه می دیدند و اعتبار نمی نمودند و از روی لجاج و عناد اقتراح
دیگر آیات میکردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر ما قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ گفتند مر ایشانرا پیغمبران ایشان اِنْ نَّحْنُ نیستیم اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ مگر بشری مثل شما
یعنی مشارکت در جنسیت مسلم میداریم وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَمُنُّ و لیکن خدای منت می نهد بنعمت نبوت و کرامت رسالت عَلٰى مَنْ يَّشَآءُ بر هر که میخواهد مِنْ
عِبَادِهٖ از بندگان خود وَمَا كَانَ لَنَآ و نیست ما را و نمی توانیم اَنْ نَّاْتِيَكُمْ بِسُلْطٰنٍ آنکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که شما طلبید اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بفرمان
خدای و بمشیت او یعنی ما از پیش خود بیخواست خدای تعالی کاری نمیتوانیم کرد و هیچ نمیتوانیم ساخت نظم تا توانی نه معجزه از ما ست + قدرت و اختیار آن بخدا
کارها بحکم راست کند + او توانا ست هر چه خواست کند وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ باید که توکل کنند گرویدگان وَمَا لَنَا
و چیست ما را یعنی چه عذر داریم اَلَّا نَتَوَكَّلَ در آنکه توکل نکنیم عَلَى اللّٰهِ بر خدای وَقَدْ هَدٰىنَا و حال آنکه راه نمود ما را سُبُلَنَا براه های
راست یعنی براهیکه بدان می شناسیم او را و میدانیم که از همه امور بدست قدرت اوست وَلَنَصْبِرَنَّ و بخدای که صبر خواهیم کرد عَلٰى مَآ
اٰذَيْتُمُوْنَا بر آنچه ایذا میرسانید ما را از تکذیب و مخالفت وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُوْنَ باید که ثابت باشند بتوکل متوکلان وَقَالَ
الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و گفتند آنانکه کافر بودند لِرُسُلِهِمْ مر رسولان خدا را لَنُخْرِجَنَّكُمْ هر آئینه بیرون کنیم شما را مِّنْ اَرْضِنَآ از زمین دیار خود اَوْ لَتَعُوْدُنَّ
یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمائید با ما فِيْ مِلَّتِنَا در کیش ما یا مراد عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند از آن قوم فَاَوْحٰٓى اِلَيْهِمْ پس
وحی کرد بر پیغمبران رَبُّهُمْ پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که لَنُهْلِكَنَّ الظّٰلِمِيْنَ هر آئینه هلاک گردانیم ستمکاران را یعنی کافران را
وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْاَرْضَ و هر آئینه ساکن سازیم شما را در زمین ایشان مِنْ بَعْدِهِمْ پس از هلاک ایشان ذٰلِكَ این امر مقرر و این وعده
راست است لِمَنْ خَافَ برای کسیکه بترسد مَقَامِيْ از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت او را موقفی که حکم کنیم بر بندگان وَخَافَ وَعِيْدِ
و ترسید برای کسیکه ترسان گردد از وعید من بعذاب وَاسْتَفْتَحُوْا و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بر هلاک دشمنان یا حکم
طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا یا امم طلب حکم کردند یعنی گفتند هر که از ما بر باطلست عذاب بر وی فرود آید خدای حکم فرمود و انبیا و مؤمنان نجات یافتند
وَخَابَ و نومید ماند و بی بهره گشت از خلاصی كُلُّ جَبَّارٍ هر گردنکشی عَنِيْدٍ ستیزه با حق یا معرض از طاعت او مِّنْ وَّرَآئِهٖ جَهَنَّمُ از پیش او دوزخ است یعنی در

روز حشر رجوع او بدان خواهد بود و بدان جهه که او را در ان آتش تشنگی پیدا شده می نوشد مِن مَّآءٍ صَدِيدٍ از آبی که مختلط باشد بریم و زرد آب که از تن دوزخیان بچکد
گویند آبی مثل صدید یَتَجَرَّعُهُ بتکلیف و رنج تمام جرعه جرعه بخورند آنرا وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ و نمی توانند که بگلو فرو برد از تلخی و گندگی وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ
و می آید بدو الم شدائد مرگ مِن كُلِّ مَكَانٍ از هر جانبی یا از هر جایی از اعضای او تا آنکه از بیخ موی پای انگشتها وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ و نیست او مرده یعنی
مرد نی تا بیاساید و در عین المعانی فرموده که روح او در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه بتن بازگردد تا زنده ماند بلکه حکم موت نه او را کی
میان مردگی و زندگی بیکدار ندو وَمِن وَرَآئِهِ و در پس او ست یا زجین پیش عَذَابٌ غَلِيظٌ عذابی سخت یعنی از ان بدتر و آن خلود ست در دوزخ
مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنچه بر تو خوانده میشود صفت اعمال آنست که کافر شدند بِرَبِّهِمْ بپروردگار خود صفت اوامیت کما أَعْمَالُهُمْ کرداری ایشان
كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ مانند خاکستریست که سخت بگذارد بدان باد فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ در روزی که سخت باشد بادها و عصوف اشتداد باد ست
و ذهاب راند در وصف کردن نایت مبالغه باشد محصل معنی آنست که عملهای کافران که در صورت خیر نماید چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام مهمان
و امثال آن مانند توده خاکستریست که بادی سخت در ورده و بهوا برده در اطراف پراگنده ساز دو هیچکس بر جمع آن قادر نتواند بود و ایشان نیز در تحصیل آن روز
قیامت لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند که از ان مِمَّا كَسَبُوا از انچه کسب کرده اند در دنیا عَلَىٰ شَيْءٍ برهیچ چیز همه حبط شده باشد و هباء منثورا
گشته و مطلقا اثری از ثواب آن نبیند ذَٰلِكَ آن پندار ایشان که نیکوئی کرده ایم هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ او گمراهی دور ست یعنی در روایت بلند ست
از راه حق أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده و یا ندانستی أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکه خدای بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ بر وجهی که حق ست
در آفرینش إِن يَشَأْ اگر خواهد يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ و بیارد آفریده نو بجای شما که در کفر
و تکذیب مثل شما نباشد وَمَا ذَٰلِكَ و نیست اعدام و ایجاد عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ بر خدای دشوار چه او بالذات درست قدرت و اختصاص بمقدوری
مقدوری بدون مقدوری نه بلکه نسبت بهمه مقدورات یکسانست شعر گر بر دشوار اگر آسان بود * پیش قدرت همگی یکسان بود * وَبَرَزُوا و ظاهر شدند
ایراد صیغه ماضی جهت تحقق وقوع ست و اگر نه مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرها لِلَّهِ برای امر خدای بمحاسبه جَمِيعًا همه مومن
از کفار و مومنان فَقَالَ الضُّعَفَاءُ پس گویند ضعیفان از اهل کفر یعنی اتباع و سفله لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنها که تکبر کردند یعنی سادات و اشراف
قوم یعنی آنانکه پیروی ایمه کفر کرده باشند ایشانرا گویند إِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم لَكُمْ تَبَعًا مر شما را پیروان در تکذیب رسل و اعراض از بیان ایشان فَهَلْ أَنتُم
پس هیچ هستید شما مُّغْنُونَ عَنَّا دفع کنندگان از ما مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِن شَيْءٍ از عذاب خدای چیزی یعنی ما در ان عالم متابع شما بودیم شما درین عالم چیزی
از عذاب خدای تعالی دفع کنید و بر دارید از ما قَالُوا گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لَوْ هَدَانَا اللَّهُ اگر خدای ما را بنمودی راه نجات از عذاب
لَهَدَيْنَاكُمْ هر آینه ما نیز شما را راه نمودیم بدان اما طریق خلاص مسدود ست و شفاعت ما بدین درگاه مردود و ایشان نومید شده گویند بیائید تا [illegible]
بجزع و تضرع کنیم شاید که بر ما ببخشایند و راه خلاص بنمایند پس پانصد سال خروش کنند و سودی ندارد و گویند بیائید تا صبر کنیم شاید بحکم الصبر مفتاح الفرج
فرج مفتوح گردد پانصد سال دیگر شکیبائی ورزند فائده نکند پس گویند سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَجَزِعْنَا اگر جزع و تضرع کنیم أَمْ صَبَرْنَا
یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فائده متصور نیست مَا لَنَا مِن مَّحِيصٍ نیست مر ما را هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ و گوید دیو سرکش ع
لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ آن هنگام که گذارده شود کار یعنی چون حساب خلق کرده شود و حکم الهی نافذ گردد و آنکه اهل بهشت در آیند و اهل دوزخ در دوزخ قرار گیرند
تمام دوزخیان مجتمع شده زبان بلوم ابلیس دراز کنند ابلیس بر منبری از آتش بر آید و گوید ای اشقیای جن و انس و ای ملامت کنندگان من إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ
بدرستیکه خدای وعده داد شما را وَعْدَ الْحَقِّ وعده درست و راست که حشر و جزا خواهد بود وَوَعَدتُّكُمْ و من وعده دادم شما را و وعده کردم که نه بعث است
و نه حساب و اگر فرضا باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فَأَخْلَفْتُكُمْ پس من وعده که دادم شما را خلف وعده من ثابت شد یعنی امروز ظاهر
شد که من دروغ گفته بودم وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ و نبود مرا بر شما هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نمودم صحت قول خود إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ

مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی‌حجتی و برهانی فَاسْتَجَبْتُمْ لِي پس شما مرا اجابت کردید بزودی و تأمل ننمودید در عواقب امور خود فَلَا تَلُومُونِي
پس مرا ملامت مکنید بجهت وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و دیدید مقدار که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه از آن بدتر باشد در حق دشمن میکند
وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدا را که گفت یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان نشنودید مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ من فریاد رسیم
رهاننده و فریادرس شما از عذاب وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ و شما نیز نیستید رهاننده و فریادرس من إِنِّي كَفَرْتُ بدرستیکه من امروز کافر شدم بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ بآنچه شریک
گردانیدید مرا با خدای در فرمانبرداری مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا بیزار شدم از شرک شما إِنَّ الظَّالِمِينَ بدرستیکه ظالمان یعنی مشرکان لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
مر ایشانراست عذابی دردناک موصوف بدوام وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا و در آورده شوند آنانکه گرویده‌اند بآنچه از عند الله وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده‌اند
کارهای شایسته و پذیرفته جَنَّاتٍ تَجْرِي بهشتها و بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاوید در آن باشند و
در آرند مؤمنان به بهشت فرشتگان باشند ایشانرا باکرام و تعظیم تمام بریاض دار السلام در آرند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بدستوری فرمان پروردگار ایشان تَحِيَّتُهُمْ
تحیت ملائکه مر ایشانرا فِيهَا در بهشت یا تحیت ایشان بر یکدیگر سَلَامٌ سلام باشد که دال است بر سلامتی از آفات أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی خطاب با هر مستحق خطاب
میفرماید که ندیدی و ندانستی ای بنده بیا و دانا که برای تفهیم مؤمنان كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا چگونه زد خدای مثلی و گردانید كَلِمَةً طَيِّبَةً کلمه پاکیزه را که کلمه
توحید است یا دعوت اسلام كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ مانند درختی پاک که آن نخل است یا شجره است در بهشت أَصْلُهَا ثَابِتٌ بیخ او در زمین استوار و محکم وَفَرْعُهَا
و شاخ آن فِي السَّمَاءِ در بلندی تُؤْتِي أُكُلَهَا میدهد میوه خود را كُلَّ حِينٍ در هر وقتیکه خدای حکم کرده بمیوه دادن و بدان تقدیر که درخت خرما باشد
گفته‌اند حین شش ماه است از وقت شگوفه تا وقت پخته شدن و رسیدن یعنی در این مدت از بسر در رطب و تمر نفع میدهد بِإِذْنِ رَبِّهَا بارادة و تکوین آفریننده
خود وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ و میزند خدای امثال را یعنی بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان دریابند زیرا که مثل تصویر
معانی است در آئینه افهام و نزدیک گرداند معقول را بمحسوس وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ و مثل سخن ناپاک که کلمه کفر است یا دعوت بعبادت اصنام كَشَجَرَةٍ
خَبِيثَةٍ مانند درختی ناپاک است چون حنظل که تلخ است و ناخوش بوی و مکروه طبایع سلیمه و با وجود خباثات و کراهت اجْتُثَّتْ جنبان شده و بریده و برکنده شده
مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ از روی زمین مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ نیست او را اثبات و استحکام یعنی نه بیخی دارد در زمین و نه شاخی در هوا نظم نه بیخی کزان باشد او را مدار + نه
شاخی که گردد بدان سایه دار + گیاهی است افتاده بر روی خاک + پریشان و بی‌حاصل و خارناک + حق سبحانه تعالی تشبیه کرد درخت ایمان را که اصل آن در دل
مؤمن ثابت است و اعمال او بجانب علیین مرتفع و ثواب او از او رسیدن مدد و اصل بدرخت خرما که بیخ او مستقر است در زمین و فرع او متوجه بجانب علو و نفع
او در هر وقت رسنده بخلق و تمثیل نمود کلمه کفر و عبادت اصنام را که دل کافر معتقد تجنب عدم حجت و برهان بدان ثباتی ندارد و عملی که نیز بمقصد قبول رسد از و صادر
نمیشود بشجره حنظل که نه اصل او را قراری است و نه فرع او را اعتباری قطعه نهالی سایه وری شرع میوه دارد + چنان لطیف که هر هیچ شاخساری نیست
درخت زندقه سا نیست خشک و بی سایه + که بیش بخشش هیچ اعتباری نیست يُثَبِّتُ اللَّهُ ثابت میگرداند خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که گرویده‌اند و در دید
و استحکام میدهد بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ بسخن راست و محکم که ثمرت و تمکن سر دل ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن گشته و گفته‌اند قول ثابت کلمه طیب
لا اله الا الله محمد رسول الله + که خدای بدان ثابت میدارد مؤمنان را فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و امتحان صبور رهند و در دید
و از جاده مستقیم توحید نه لغزند چون زکریا و یحیی و شمعون و امثال ایشان از انبیا و گویند ثبات دهد مؤمنانرا در دنیا یعنی نزدیک مرگ تا ختم حیات
ایشان بر کلمه باشد وَفِي الْآخِرَةِ و ثابت دارد ایشانرا در آن سرای که منزل اول است از منازل آخرت و آن تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب از دهند
و گویند در دنیا مراد قبر است و در آخرت موقف سوال وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ و فرو گذارد خدای ظالمانرا تا بکلمه توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در
وقت سوال قبر وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ و میکند خدای آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و نگاه نکردی إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا آنانکه
بدل کردند تبدیل کردند نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا شکر نعمت خدا را بکفران یعنی در موضع کفر کردند و در مواضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند

آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر بدست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه ایشان را ساکن حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان گشاده و بنعمت وجود حضرت رسالت پناه مشرف ساخته و ایشان ناسپاسی کردند و قدر آن نعمت ندانستند حضرت رسالت پناه را از مکه بیرون کردند تا حق هفت سال بمحنت قحط درمانده و خوار و بیمقدار گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول و مغلوب شدند و از عمر فاروق و مرتضی علی منقولست که مراد ازین قوم دو قبیله اند که فاجرترین قبایل قریش بودند یعنی بنو مغیره و بنی امیه که نعمت حق را تغییر دادند وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع و اشیاع خود را دَارَ الْبَوَارِ بسرای هلاک جَهَنَّمَ عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخست يَصْلَوْنَهَا در آیند بدان وَبِئْسَ الْقَرَارُ و بد قرارگاهی است دوزخ وَجَعَلُوا و فرا گرفتند لِلَّهِ برای خدای أَنْدَادًا مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشان را اله نام نهادند لِيُضِلُّوا تا گمراه کنند مردمان را عَنْ سَبِيلِهِ از راه خدای که طریق توحیدست قُلْ تَمَتَّعُوا بگو برخوردار شوید از زندگانی خود و باگذرانید عمر را بعبادت بتان امر تهدیدست یعنی دو سه روزی بدین نوع بگذرانید فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ پس بدرستیکه بازگشت شما إِلَى النَّارِ باتش دوزخست قُلْ بگوای محمد یعنی امر کن لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا مر بندگان مرا که ایمان آورده اند برین وجه که نماز گزارید و نفقه کنید يُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا ایشان را نماز گزارند وَيُنْفِقُوا و نفقه دهند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه عطا دادیم بایشان سِرًّا نفقه کردنی پنهان مراد تطوع است وَعَلَانِيَةً و نفقه آشکارا مراد زکوة است چه در نفل اخفا و در فرض اظهار اولی است باشد ملخص سخن آنکه بندگان مرا بگو تا نماز گزارند و زکوة بدهند مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ روزیکه در و خرید و فروخت نباشد تا مقصر بچیزی بخرد که بدان تدارک تقصیر تواند نمود وَلَا خِلَالٌ و دران نه دوستی نیز بود که از دوستان نیز طلب نفع تواند کرد بلکه اکثر دوستان دشمن گردند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو اللَّهُ خدای الَّذِي خَلَقَ آنست که بیافرید السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمین را وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرستاد از آسمان آبی مراد باران است فَأَخْرَجَ بِهِ پس بیرون آورد بان آب مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوه ها رِزْقًا لَكُمْ روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ و رام ساخت برای شما کشتی را لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ تا سیر رود بدریا بِأَمْرِهِ بفرمان او هرجا که بخواهید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ و مسخر کرد مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع شما وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر گردانید برای انتفاع و استفادت شما آفتاب و ماه را دَائِبَيْنِ در حالتیکه مستمراند در سیران خود یا بجد و تعب اند سیران و انارت خود میکوشند و فتور و قصور دران ندارند وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و رام گردانید برای شما شب و روز را متعاقب یکدیگر یکی برای نوم و راحت و دیگری بهر کسب معیشت وَآتَاكُمْ و بداد شما را مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ از هرچه خواستید و از هرچه نخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته و ناخواسته بشما ارزانی داشت وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر خواهید که شمار کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدا را که بفضل و کرم بی نهایت بشما داده لَا تُحْصُوهَا شمار نتوانید کرد آنرا و طاقت احصای آن ندارید سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر است که شفیع برگزیده و واسطه نزدیک میان حق و خلق اوست و فی نفس الامر حصر صفات کمال او در شرح انوار جلال و جمال آنحضرت از حیز تصور ذیل بیرون و از اندازه تفکر و تامل افزونست تعبیر

بر ذروه مدارج قدر رفیع تو دست عقل رسا بود دنی فهم بی برو

إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستیکه آدمی لَظَلُومٌ ستمکارست كَفَّارٌ ناسپاس ظلم میکند بنعمت که از شکر آن غافل و کفران میورزد که حقیقت منعم را نمیشناسد یا ظلومست که در محنت تضرع میکند و شکایت مینماید کفارست که در نعمت بجمع زر و در خیر نگشاید وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن چون گفت ابراهیم در مناجات رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان هَذَا الْبَلَدَ این شهر مکه را آمِنًا ایمن از مکاره و مخاوف وَاجْنُبْنِي و دور گردان مرا وَبَنِيَّ و فرزندان مرا أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ از آنکه پرستیم بتان را ابن عیینه فرموده که فرزندان اسمعیل بجهت دعای خلیل الرحمن بت نپرستیدند بلکه ایشان را سنگی بود آنرا دوار نام نهاده گرد آن گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از حجرست پس هرجا حجری نصب کنیم بمنزله او باشد و این قول غریب است و مخالف جمهور چه بی شبهه قریش از نسل اسمعیل بوده و بت پرستی ایشان مشهورست رَبِّ إِنَّهُنَّ ای آفریدگار من بدرستیکه بتان أَضْلَلْنَ گمراه کردند كَثِيرًا بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند مِنَ النَّاسِ از مردمان فَمَنْ تَبِعَنِي پس هر که پیروی کند مرا در دین فَإِنَّهُ مِنِّي پس او از منست یعنی از اهل ملت

وَمَنْ عَصَانِیْ و هر که نافرمانی کند مرا و ورها در شرک فَاِنَّکَ غَفُوْرٌ پس بدرستیکه تو ئی آمرزنده رَّحِیْمٌ مهربانی یا قادری که بیامرزے
ایشانرا و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه رَبَّنَآ ای پروردگار ما اِنِّیْٓ اَسْکَنْتُ بدرستیکه من ساکن گردانیدم مِنْ ذُرِّیَّتِیْ بعضے از فرزندان
خود را مراد اسمٰعیل ست که بعد از تولد او از هاجره در زمین شام سارا خاتون را که زن خلیل الرحمٰن بود رشک آمد و ابراهیم را فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجره کو
او را ببری بموضعی که در آنجا آب و آبادی نباشد خلیل متأمل شد جبرئیل وحی آورد که هرچه سارا بگوید چنان کن پس ابراهیم بر براق نشسته و هاجره و اسمٰعیل را سوار کرده
باندک زمانی از شام بر زمین حرم آمد و در وادی مکه ایشانرا بی انیسی و رفیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من ایشانرا ساکن ساختم بِوَادٍ غَیْرِ ذِیْ زَرْعٍ در دره [?]
که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که در وی کشت کار توان کرد عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در رسیدن و قتال
با حرام ست نهادن او و تعرض بدو مراد موضع خانه است که در زمان آدم بوده و اگر نه در وقت دعای ابراهیم خانه نبوده پس تکرار ندا فرمود که رَبَّنَا اے
آفریدگار ما ایشانرا درین مسکن ساکن گردانیدم لِیُقِیْمُوا الصَّلٰوةَ تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجا آرند فَاجْعَلْ پس بگردان اَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ دلهای
بعضی از مردمانرا که کشش محبت تَهْوِیْٓ اِلَیْهِمْ بشتابند بسوی ایشان حق سبحانه دعای آنحضرت مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل الله باندک زمانے چشمه
زمزم ببرکت جبرئیل یا باثر قدم اسمٰعیل پدید آمد و قبیله جرهم آنجا آمده اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدانخانه در تزاید است محققان بر آنند که اگر من تبعیض
در من الناس نبودی فارس و روم و هند و ترک و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی و پروانه وار سوخته شعله جمال آن شمع شدندی نظم آنرا که چنان
جمال باشد * گر دل ببرد حلال باشد * وانکس که بران چنان جمالی * عاشق نشود وبال باشد * و دیگر حضرت ابراهیم دعا فرمود وَارْزُقْهُمْ و روزی
ده اهل این بلده را مِّنَ الثَّمَرٰتِ از میوه ها لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُوْنَ شاید که ایشان سپاسداری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته
با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع ست انواع ثمرات در وی پیدا میشود و در تفسیر الانوار مذکور است که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه در یک روز بمکه توان یافت
و چون تکرار دلیل دعا و تضرع و نیاز است دیگر بار فرمود رَبَّنَآ ای پروردگار ما اِنَّکَ تَعْلَمُ بدرستیکه تو میدانی مَا نُخْفِیْ آنچه پنهان می کنیم وَمَا نُعْلِنُ و
آنچه آشکارا می سازیم یعنی پنهان و آشکار تو میدانی وَمَا یَخْفٰی و پوشیده نیست عَلَی اللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ بر خدای از هیچ چیز فِی الْاَرْضِ در زمین وَلَا فِی السَّمَآءِ
و نه در آسمان برای آنکه عالم ست بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست بیت آنچه پیدا و آنچه پنهانست * همه با دانش تو یکسانست اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ
ستایش مر آن خدایرا که بمحض فضل خود وَهَبَ لِیْ بخشید و عطا کرد مرا عَلَی الْکِبَرِ در سن پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتیکه پیر بودم و نا امید از فرزندان بما
بخشید دو فرزند اِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ اسمٰعیل را در شصت و چهار سالگی یا در نود و نه سالگی و اسحاق را در نود سالگی یا صد و دوازده سالگی اِنَّ رَبِّیْ بدرستیکه
پروردگار من لَسَمِیْعُ الدُّعَآءِ هر آئینه شنونده و اجابت کننده دعاست در این کلمات اشعار است بآنکه فرزندانرا بدعا از خدا خواسته اند
رَبِّ اجْعَلْنِیْ ای آفریننده من مرا گردان مُقِیْمَ الصَّلٰوةِ بپادارنده نماز وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ و فرزندان مرا نیز مواظب ساز بنماز از ابن عباس
منقول است که همیشه از اولاد ابراهیم جمعی بر فطرت بوده و خواهند بود تا قیامت رَبَّنَا ای پروردگار ما کرم نمای وَتَقَبَّلْ دُعَآءِ و فرا پذیر یعنی اجابت
کن دعای مرا رَبَّنَا اغْفِرْ لِیْ ای پروردگار ما بیامرز مرا وَلِوَالِدَیَّ و مر پدر و مادر مرا چون ایمان آرند بتو دعای غفران مر ایشانرا قبل
از نهی بوده و هنوز یاس از ایمان نداشته و بعضی گفته اند مراد والدین آدم و حواست وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ و بیامرز مومنانرا یعنی هر که بتو آید یَوْمَ
یَقُوْمُ الْحِسَابُ روزے که قائم شود حساب خلائق ابن عباس فرموده که مراد مومنان اند از امت محمد رسول وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ و مپندار ای محمد خدایرا غَافِلًا
بیخبر عَمَّا یَعْمَلُ الظّٰلِمُوْنَ از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه دانسته از عقابی که متوجه ایشانست چه این بی شبهه بدیشان خواهد رسید اصل
آنست که در امثال این نواهی دانند که صورت خطاب متوجه آنحضرت ست و مراد غیر او ست اِنَّمَا یُؤَخِّرُهُمْ جز این نیست که تاخیر میکند عذاب ایشانرا لِیَوْمٍ
تَشْخَصُ برای روزی که خیره شود فِیْهِ الْاَبْصَارُ در آن دیدها از مشاهده احوال مُهْطِعِیْنَ در حالتیکه خداوندان این دیدها شتابندگان باشند
بسوی اسرافیل که ایشانرا بعرصه محشر خواند مُقْنِعِیْ رُءُوْسِهِمْ بر داشتگان سرهای خود را ببالا لَا یَرْتَدُّ اِلَیْهِمْ باز نمیگردد بدیشان طَرْفُهُمْ چشمهاے

ع

ایشان یعنی خیره بود و باز مانده بر وجهی که نتوانند در چیزی نگریستن وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ ۝ و دلهای ایشان خالی بود از فهم خرد بواسطهٔ غلبهٔ دهشت و حیرت
وَأَنذِرِ النَّاسَ و بیم کن مردمانرا یعنی اهل مکه را و بترسان یَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ از روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگ است یا روز قیامت
فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخِّرْنَا بازپس دار یعنی عذاب ما را تاخیر کن و ما را در دنیا فرصت
و مهلت ده إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمانی نزدیک نُّجِبْ دَعْوَتَكَ تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی آن کسی را که بتو خواند وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ و پیروی کنیم رسولان ترا
أَوَلَمْ تَكُونُوا در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید شما که از روی مبالغه أَقْسَمْتُم مِّن قَبْلُ سوگند میخوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده
خواهید بود مَا لَكُم مِّن زَوَالٍ ۝ نباشد شما را هیچ زوالی مراد آنست که میگفتند که ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم نمود وَسَكَنتُمْ و ساکن
بودید شما فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ در مسکنهای آنانکه ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ستم کردند بر نفسهای خود چون عاد و ثمود وَتَبَيَّنَ لَكُمْ و ظاهر شد مر شما را كَيْفَ فَعَلْنَا
بِهِمْ چه گونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردند در منازل ایشان آثار نزول عذاب را وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ ۝ و مثلها زدیم شما را از احوال ایشان
وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ و بدرستیکه کوشش کردند در حیله گری آنچه نهایت مکر ایشان بود وَعِندَ اللَّهِ و نزدیک خدایست مَكْرُهُمْ جزای مکر ایشان
وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ و هر چند که بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لِتَزُولَ تا از جای برود مِنْهُ الْجِبَالُ ۝ از آن مکر کوهها یعنی مثل احکام
شریعت حضرت پیغمبر است یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون جبال راسیاتست زائل گردانند و این محالست بیت
هست با مکر ایشان کهربای ۞ کی تواند کوه را بیرون ز جای ۞ در معالم از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل فرموده که این آیت در قصهٔ نمرود جبارست که چون سلامتی
ابراهیم از آتش مشاهده کرده گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید من میخواهم که بر آسمان روم و او را ببینم لشکران ملک گفتند که آسمان بغایت
مرتفع است و بر رفتن بآسانی میسر نشود نمرود نشنید و بفرمود تا صرحی بساختند بمدت سه سال بغایت بلند و چون بر آنجا رفت آسمانرا همچنان دید که از زمین میدید
بروز دیگر آن بنا بیفتاد و ساختن و افتادن آن در سورهٔ نحل رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی القصه چون صرح از پای در آمد خلق بسیار هلاک شدند نمرود در خشم
گردیده گفت بآسمان روم و با خدای ابراهیم که منارهٔ مرا بیفگند جنگ کنم پس چهار کرگس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند صندوقی چهار گوشه بساخت و دو در
فوقانی و دیگری تحتانی بر وی راست کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه که زیر و بالا توانستی شد تعبیه نمود پس کرگسانرا یکشبانروز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزها نمود
اطراف صندوق را بر تن کرگسان بربستند ایشان از غایت حرص میل بالا کرده جانب مردار پرواز نمودند و صندوق را که نمرود با یک تن دیگر در آن
نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی بکشاد و نگاه کرد آسمانرا همچنان دید که بر زمین میدید رفیق خود را گفت تا در تحتانی بکشاید و بنگرد تا
چه می بیند آنکس نگاه کرده جواب داد که غیر از آب چیزی نمی بینم بعد از شبانروزی دیگر که باب فوقانی گشاد همان حال بود که روز سابق مشاهده نموده رفیق وی
که باب تحتانی بگشاد جز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود بترسید و نیزه را سرنگون ساخت و کرگسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن
آوازی مهیب از آن جنبش کرگسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از مکان خود زائل گردند فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ پس مپندار خدا را الخطاب للرسول و قیل
مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ خلاف کننده وعدهٔ خود مر پیغمبرانرا یعنی وعدهٔ نصرت که رسل را فرموده آنجا که گفت انا لننصر رسلنا کتب الله لاغلبن انا و رسلی خلف نکرد
و نخواهد کرد و ایشانرا بر دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای غالبست ذُو انتِقَامٍ ۝ خداوند انتقام یعنی خواهد کشید
کینهٔ اولیا از اعدا يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ در روزی که بدل کرده شود زمین را غَيْرَ الْأَرْضِ بزمینی دیگر وَالسَّمَاوَاتُ و آسمانها بدل کرده
بآسمانی دیگر در تیسیر گوید تبدیل الارض تسویهٔ جبال است و انهار و اشجار و تبدیل سما تکویر شمس و تناثر ستارگان و در معالم گوید که آسمانها
را بهشت سازند و زمینها را دوزخ و از حضرت مرتضی علی نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمانرا بآسمانی از زر و قول ابن مسعود رض
آنست که روز قیامت برآرند زمینی را از نقرهٔ پاک که بر آن هیچ گناه کرده نباشند و مؤید این سخن است وَبَرَزُوا و ظاهر شوند مردمان از گورها
لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۝ برای محاسبهٔ خدای یگانه قهر کننده وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ و ببینی گنهگاران یعنی مشرکانرا يَوْمَئِذٍ در آن روز

مُقَرَّنِیْنَ باہم بستہ و جمع کردہ بسبب مشارکت در عقائد و اعمال یا قرین ساختہ ہر یک را با دیوی کہ موسوس او بود فِی الْاَصْفَادِ ۝ در بندہا یا غلہا سَرَابِیْلُهُمْ پیراہنہای ایشان مِّنْ قَطِرَانٍ از قطران است و آن چیزی باشد سیاہ و غلیظ گویند صمغ ابہل ست کہ می پزند و بر شتر گرگین طلا سکنند تا بحدت حرارت آن بسوزاند فرو اہل دوزخیان اندایند تا بحدت و شدت آن و وحشت لون و نتن رائحہ و سرعت اشتعال آتش در آن معذب گردند و گفتہ تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت ست میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس این قطران بر اعضای ایشان طلا کنند وَّتَغْشٰی وُجُوْهَهُمُ النَّارُ ۝ و فرو گیرد و بپوشد رویہای ایشان را آتش یعنی در آن پیچد لِيَجْزِيَ اللّٰهُ متعلق ست به برزوا یعنی بر آیند از قبرہا تا جزا دہد خدای كُلَّ نَفْسٍ ہر تنی را مَّا كَسَبَتْ جزای آنچہ کردہ است اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکہ خدای سَرِيْعُ الْحِسَابِ ۝ زود حساب بندگان است زیرا کہ حساب دیگری باز نمیدارد ہٰذَا این یا قرآن یا آنچہ در این سورہ است از موعظہ بَلٰغٌ لِّلنَّاسِ کفایت ست مردمان را تا پند داده شوند بآن وَلِيُنْذَرُوْا بِهٖ و تا بیم کردہ شوند بآن وَلِيَعْلَمُوْٓا و تا بدانند بتامل در دلائل قدرتی کہ در وی مذکور ست اَنَّمَا هُوَ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ آنکہ اوست الہٰ یکتا وَّلِيَذَّكَّرَ اُولُوا الْاَلْبَابِ ۝ خداوند خردہا و پند گیرند و باید کہ پند گیرند خداوندان خرد با مجد ایستند از مناہی و قیام کنند باوامر نواہی

ع

سورۃ الحجر مکیۃ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | وہی تسع وتسعون آیۃ

الٓرٰ قد علما را در حروف مقطعہ اقاویل بسیارست جمعی بر آنند کہ سلفا در آن باب سخن نقش سوی سبیل جرأت ست در بیابیع آوردہ کہ عمر فاروق رضی اللہ عنہ را از معنی این حروف پرسید بعد فرمود اگر در وی سخن گویم متکلف باشم و خدای میفرماید کہ بگو وَمَآ اَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِيْنَ و بعضی گویند ہر حرفی اشارت باسمی است چنانچہ در الرٰ الف اشارتست باسم اللہ و لام باسم جبرئیل و را باسم رسول یعنی این کلام از خدای بواسطہ جبرئیل برسول رسید و تِلْكَ این آیتہا کہ می آید اٰيٰتُ الْكِتٰبِ آیتہای سورہ است وَقُرْاٰنٍ مُّبِيْنٍ ۝ و آیتہای قرآن روشن یا بیان کنندہ حق را از باطل و گفتہ اند کتاب و قرآن ہر دو یکی ست اما دو نام مذکور شد کہ ہر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجہت تعظیم ست رُبَمَا بسا وقت يَوَدُّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا دوست دارند آنانکہ بگرویدند و آرزو برند لَوْ كَانُوْا مُسْلِمِيْنَ ۝ کہ کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزو در دنیا باشد بوقت نصرت بر مؤمنان یا نزدیک حلول مرگ کفار بر ایشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا بوقتیکہ عصات موحدان را از دوزخ بیرون آرند و در ہای جہنم بر ایشان فرو بندند و دانند کہ خروج ایشان میسر نیست تمنا کنند کاشکی از اہل اسلام میبودیم ذَرْهُمْ بگذار ایشان را امر تہوین و تحقیر ست یعنی کافران در چہ حسابند دست از ایشان بدار تا در دنیا يَاْكُلُوْا بخورند وَيَتَمَتَّعُوْا و برخوردار شوند و بہرہ یابند از مال و منافع آن وَيُلْهِهِمُ الْاَمَلُ و مشغول گرداند ایشان را آرزو یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشان را باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مآل فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ ۝ پس زود باشد کہ بدانند خاتمت و عاقبت کردار و گفتار خود را وَمَآ اَهْلَكْنَا و ہلاک نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ ہیچ اہل دہی را اِلَّا وَلَهَا مگر آنکہ مر ہلاک ایشان را كِتَابٌ مَّعْلُوْمٌ ۝ زمانی مقرر بود و نوشتہ شدہ در لوح محفوظ کہ مہلت چند باشد و ہلاک کی بود مَا تَسْبِقُ پیشی نگرفتند مِنْ اُمَّةٍ ہیچ گروہی اَجَلَهَا مدت ہلاک خود را وَمَا يَسْتَاْخِرُوْنَ ۝ و باز پس نماندند از آن یعنی ہلاک نشدند پیش از وقت مقدر و بعد از اجل مقرر وَقَالُوْا و گفتند کفار عرب يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْ نُزِّلَ ای آن کسیکہ فرود آمدہ است عَلَيْهِ الذِّكْرُ برو قرآن اِنَّكَ لَمَجْنُوْنٌ ۝ بدرستیکہ تو دیوانہ کہ ما را از نقد بنسیہ میخوانی این کلام بطریق تہکم و استہزا بود و چہ اعتقاد بنزول ذکر و نسبت جنون باہم راست نیاید لَوْ مَا تَاْتِيْنَا و دیگر گفتند چرا نمی آری بِالْمَلٰٓئِكَةِ فرشتگان را بگواہی رسالت خود اِنْ كُنْتَ اگر ہستی تو مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ۝ از راست گویان در این دعوی یعنی اگر راست میگوی کہ پیغمبری فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما گواہی دہند برسالت تو حقتعالی جواب ایشان میگوید کہ مَا نُنَزِّلُ الْمَلٰٓئِكَةَ فرود آمدہ شوند ملائکہ و حفص بصیغہ متکلم و نصب کہ میخوانند یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگان را اِلَّا بِالْحَقِّ مگر بوحی یا بالعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی توانند دید کہ بجہت عذاب نازل شود چنانچہ قوم ثمود جبرئیل را دیدند در زمان صیحہ یا در وقت مرگ چنانچہ ہمہ کس می بینند وَمَا كَانُوْٓا اِذًا و نباشند آنہنگام کہ ملائکہ را بدین صورت فرو فرستیم مُّنْظَرِيْنَ ۝

مهلت و الا عمال تقتضی فی الحال بعذاب شوند اِنَّا نَحْنُ بدرستیکه ما نَزَّلْنَا الذِّكْرَ فرو فرستادیم قرآن را که یادکرد سوسنان است و ذکر بمعنی شرف نیز آمده
یعنی کتاب موجب شرف خوانندگانست وَاِنَّا لَهٗ لَحٰفِظُوْنَ و بدرستیکه ما مر او را نگاه داریم از تحریف یعنی شیاطین نتوانند که در وی چیزی از باطل بیفزایند
یا چیزی از حق کم کنند نگهداریم از تطرق خلل بوی نگهداریم او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر له راجع بحضرت رسالت پناه است یعنی نگهبان
اوئیم از مضرت اعادی اللئیم اگر همه جهان خصم گردند چه ترسم چون نگهبانم تو باشی ور کشاید در همه عالم بخشم گر یک لحظه نخواهم تو باشی وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا
و هر آینه فرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو رسولان فِيْ شِيَعِ الْاَوَّلِيْنَ در گروه های پیشینان وَمَا يَأْتِيْهِمْ و نیامد بدیشان مِّنْ رَّسُوْلٍ
هیچ فرستاده اِلَّا كَانُوْا بِهٖ مگر بودند که از روی کبر بدان پیغمبر يَسْتَهْزِءُوْنَ استهزا میکردند چنانچه این معاندان بتو نیز میکنند مراد
تسلیه حضرت رسالت پناه است از میان انبیا تو مخصوص نیستی بایذای قوم بلکه همه ایشان بدان مبتلا بوده كَذٰلِكَ همچنان که در آورده ایم استهزا را به
انبیا اندر دلهای مکذبان پیشین نَسْلُكُهٗ در می آریم ما استهزا را فِيْ قُلُوْبِ الْمُجْرِمِيْنَ در دلهای کافران زمان تو لَا يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ایمان نمی
آرند بقرآن وَقَدْ خَلَتْ و بدرستیکه گذشته است سُنَّةُ الْاَوَّلِيْنَ سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده اند بسبب عدم
قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات میکردند و در نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه
داشتند حق سبحانه فرمود که وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ و اگر بگشاییم بر این معترضان بَابًا مِّنَ السَّمَاۗءِ دری از آسمان فَظَلُّوْا پس باشند همه روز فرشتگان یا خود ایشان
فِيْهِ يَعْرُجُوْنَ در آن در بالا روند و از آن در زیر می آیند لَقَالُوْٓا هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند اِنَّمَا سُكِّرَتْ جز این نیست
که بربسته اند اَبْصَارُنَا چشمهای ما را و خیره ساخته اند و گر در آسمان بگشایند و کفار را رفتن بجانب آن از مشاهده نماید چون برسد گفت که ما را چشم بندی کرده اند
و این صورت در حقیقت وجود ندارد بَلْ نَحْنُ بلکه ما قَوْمٌ مَّسْحُوْرُوْنَ گروهی جادو کردگانیم یعنی محمد ما را جادو کرده چنانچه در ظهور دیگر آیات ع
میگفتند وَيَقُوْلُوْا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ وَلَقَدْ جَعَلْنَا و بدرستیکه ما آفریدیم و پیدا کردیم فِي السَّمَاۗءِ بُرُوْجًا در آسمان برجهای دوازده گانه را با هیات و صفات
و خواص مختلف یکدیگر وَّزَيَّنّٰهَا و بیاراستیم آنرا بصورتها یا آسمانرا به نیرین و سایر کواکب لِلنّٰظِرِيْنَ برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بدان
بر قدرت مبدع استدلال کنند وَحَفِظْنٰهَا و نگاه داشتیم آسمانرا مِنْ كُلِّ شَيْطٰنٍ رَّجِيْمٍ از هر دیوی رانده تا نتوانند که بدان صعود کنند و بر
احوال و اخبار مطلع شوند اِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ لیکن هر دیوی که خواهد که بر آسمان رود و بدزد دزدیدن سخنی مسموع یعنی آنچه از فرشتگان شنود فَاَتْبَعَهٗ
پس از پی در آید او را و بدو رسد و بسوزد وی شِهَابٌ مُّبِيْنٌ ستاره روشن درخشان و از ابن عباس منقولست که از زمان آدم تا وقت عیسی دیوان
بر آسمان سیر میکنند و از ملائکه اخبار لوح محفوظ در سمع می نمودند بر آن اطلاع داشته سخنان میربودند و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان میگفتند
چون روح الله متولد شد ایشانرا از سه آسمان منع کردند تا چهارم آسمان سیر میکنند چون دولت با سعادت حضرت خاتم النبیین روی داد از همه آسمانها ممنوع گشته
و بجهت رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد والصواب کهانت بکلی منسد گشت فروغی بر آمد و بازار تیرگی بشکست بکلی ظلمت و سیاهی غبار آخر شد +
وَالْاَرْضَ مَدَدْنٰهَا و زمین را باز کشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه یعنی از بلندی که در مکان بنای کعبه بود وَاَلْقَيْنَا و در افگندیم و پیدا کردیم
فِيْهَا رَوَاسِيَ در زمین کوههاے سرافراشته برجای وَاَنْۢبَتْنَا فِيْهَا و برویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُوْنٍ از هر چیزے سنجیده بمیزان
حکمت یعنی مقدر بمقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت سبحانه است یا آنچه وزن کنند و پیمایند یا موزون بمعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم
از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و مزروعات وَجَعَلْنَا لَكُمْ و ساختیم برای شما فِيْهَا در زمین مَعَايِشَ اسباب معیشت یعنی آنچه قوام بشر
بدو بسته است از مطاعم و ملابس وَمَنْ لَّسْتُمْ لَهٗ و هم برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما او را بِرٰزِقِيْنَ روزی دهندگان یعنی نام خدام و ممالیک و
گفته اند انعام و مرکب وَاِنْ مِّنْ شَيْءٍ و نیست هیچ چیز از آنچه آدمی بوی محتاج باشد اِلَّا عِنْدَنَا مگر نزدیک ما است یعنی در تحت فرمان خَزَاۗىِٕنُهٗ خزینهای
او یعنی ماده وی برای ایجاد و تکوین آن و این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار چه تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیای مخزونه که در اخراج آن احتیاج

بکلفت ذرمت نیست وَمَا نُنَزِّلُهُ و فرو نمی فرستیم آنرا إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ مگر باندازه دانسته شده که نه کم ازان شاید و نه زیادت بران باید وَأَرْسَلْنَا
الرِّيَاحَ و فرستادیم بادها را لَوَاقِحَ آبستان یعنی بردارندگان ابر را آبستن کنندگان درختها را بمیوه فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ پس فرو فرستادیم از
آسمان مَاءً آبی که آن بارانست فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس بخورانیدیم شما را ازان آب تصرف دادیم دران وَمَا أَنْتُمْ لَهُ نیستید شما مر آن آب فرو
فرستاده را بِخَازِنِينَ نگاه دارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم امام ماتریدی رح در تاویلات فرموده که نیستید شما مر خدایرا خزینه داران
یعنی خزائن او بر دست شما نیست و آنچه شما در خزینه نهید همه ازان اوست وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي و بدرستیکه ما زنده میگردانیم اجسام مایه را بایجاد حیات درو وَنُمِيتُ
و می میرانیم اجسام حیه را بازالهٔ حیات ازان در لطائف قشیری رح مذکورست که زنده میسازیم دلها را بانوار مشاهده و می میرانیم نفوس را در نار مجاهده یا زنده
می سازیم بموافقت طاعات و مرده میگردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقائق رح فرموده که احیاء قلوب اولیا میکنیم بانوار لمعات جمال و اماتت
نفوس ایشان مینمائیم بسطوات ظلمات جلال یا بموت و حیات میدهیم بجلع و بس وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای
خلائق چه میراث چیزی را گویند که بعد از مردن و دیگر بدیگری رسد پس همه در معرض فنا اند و حق سبحانه موصوفست بصفت بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا
الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ و هر آئینه میدانیم پیشی گیرندگانرا بسلم از شما در اسلام وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و بدرستیکه میدانیم واپس ماندگان
ازان یا میدانیم پیشینیان و پسینیان را از شما که درمیان اند یعنی هر که مرده است از زمان آدم تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شده
از گذشتگان و هر که بخواهد زاد از آیندگان یا دانسته ایم قرون گذشته را و میدانیم امت محمد را یا آنرا که مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت
و آنرا که موخر است ازینها در اسباب نزول آمده که زنی جمیله در عقب حضرت رسالت پناه نماز میگذارد و در صفوف نسای بعضی از جاهلان در صفهای
پیش میرفتند تا او را نبینند و جمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه فرمود که مقدم و موخر را از اهل صفوف میدانیم
هر سر پوشیده نیست وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو هُوَ يَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک را بدو رساند إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستیکه
او راست کارست عَلِيمٌ دانای نهان و آشکارا وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستیکه ما آفریدیم انسان را یعنی آدم مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک
که چون دست بروی زنند مانند سفال پخته آواز کند مِنْ حَمَإٍ و آن گل کائن بوده از گل سیاه مَسْنُونٍ بوی گرفته بواسطهٔ بسیار بودن در آب چون
که در تنگ حوض و جوی باشد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه آدم را از خاک آفرید بران وجه که آب لطف بر خاک بارانید تا گل شد و مدتی بگذاشت تا حما گشت
پس گل را با حسن تقویم تصویر کرد و مسنون بمعنی مصور است آنگه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبهٔ صلصال رسید وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ و جان که پدر پریانست
بیافریدیم او را مِنْ قَبْلُ پیش از آفریدن انسان مِنْ نَارِ السَّمُومِ از آتش بیدود که در مسام نفوذ مینماید و صواعق ازان آتش متکون میگردد و
ابن مسعود فرمود که سموم دنیا جزویست از هفتاد جزو از سمومی که جان ازان آفریده شده وَإِذْ قَالَ و یاد کن آنرا که گفت رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ پروردگار
تو مر فرشتگانرا که بجهت خلافت زمین إِنِّي خَالِقٌ من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که کائنست مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ
از لای مصور فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون راست کنم صورت و هیئت او را وَنَفَخْتُ فِيهِ و در آرم در روی مِنْ رُوحِي جانرا روحی که آفریده منست
و او بدان زنده گردد فَقَعُوا لَهُ پس بیفتید مر او را سَاجِدِينَ سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ
همه ایشان تمام یکبار إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که از روی استکبار أَبَى أَنْ يَكُونَ سر باز زد و سرکشی کرد از آنکه باشد مَعَ السَّاجِدِينَ از سجده کنندگان
مر آدم را قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت خدای که ای ابلیس مَا لَكَ چیست ترا و غرض تو چه بوده أَلَّا تَكُونَ در آنکه نباشی مَعَ السَّاجِدِينَ با سجده کنندگان
قَالَ گفت ابلیس لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ نیستم من که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مر آدمی را که آفریدۀ او را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ
از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که خاکست و مرا از اشرف آن که آتش است پس روحانی لطیف چرا فرمان بر جسمانی کثیف را
ابلیس بنظر ظاهر بر آدم داشت و از باطن او غافل بود صورتش را ویرانه دید و ندانست که گنج اسرار درین خرابه مدفونست نظم عیب این خانه که در کون نگنجد

آن گنج خراب از پی این گنج نهانست ٭ فی الجمله هر آنکس که درین خانه رهی یافت ٭ سلطان زمین ست و سلیمان زمانست ٭ قَالَ گفت خدای مر ابلیس را بعد از
ابا و امتناع او از سجدهٔ آدم که فَاخْرُجْ مِنْهَا پس بیرون رو ازین مقام از آسمان یا از بهشت یا از زمرهٔ ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فَإِنَّكَ رَجِيمٌ پس
بدرستیکه تو رانده شده از خیر و کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ و بدرستیکه بر تو است دوری و راندگی إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ تا روز جزا و در لباب
آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از ان عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای پروردگار من فَأَنْظِرْنِي
پس مهلت ده مرا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزیکه بر انگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه پیداست که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه
اجابت مکر و قَالَ گفت فَإِنَّكَ پس بدرستیکه تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ از مهلت دادگان إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روز وقتی معلوم یعنی
زمان فنای خلق بنفخهٔ اولی که نفخهٔ صعقه گویند و قول جمهور آنست که نفخهٔ اولی نفخهٔ موت باشد و نفخهٔ ثانیه نفخهٔ احیا و میان دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد
بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد آنگه بر انگیخته شود قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای آفریدگار من بِمَا أَغْوَيْتَنِي سوگند یاد کرد برای اغوای تو مرا لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ
هر آئینه بیارایم برای آدمیان گناه را فِي الْأَرْضِ در زمین و دنیا که دار غرور ست و در مدارک آورده که ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرد برای اغوای آدمیان یکی بعزت
ذات که فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ ٭ و یکی بفعل که فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي ٭ و فقها فرق کرده اند میان هر دو و اهل عراق بر آنند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عزت
یمین ست و سوگند بصفات فعلی چون رحمت و سخط و استعمال این یمین نیست و اصح آنست که ایمان مبنی بر عرف باشد هر چه بعرف مردمان آن را سوگند میگویند
یمین ست ٭ و الا نه و بعضی بر آنند که با در بِمَا أَغْوَيْتَنِي ٭ بای سببیه است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ٭
و هر آئینه مر ایشان را در گمراهی دارم إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مگر بندگان تو از ایشان الْمُخْلَصِينَ خالص شدگان از شوائب شرک جلی و خفی که مکر و فریب
مرا در ایشان اثر نباشد قَالَ گفت خدای هَٰذَا این اخلاص در ایمان صِرَاطٌ راهی ست که حق ست عَلَيَّ بر من رعایت آن مُسْتَقِيمٌ راست
یعنی کجی ندارد و رونده را بمنزل میرساند و گویند علی بمعنی الی ست یعنی اخلاص راهیست راست بسوی من إِنَّ عِبَادِي بدرستیکه بندگان من یعنی
مخلصان لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بر ایشان تسلطی و قوتی در اغوا و اضلال إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مگر آنکس که متابعت تو کند مِنَ الْغَاوِينَ از
گمراهان که تو بر وی مسلط توانی شد وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستیکه دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ وعده گاه ایشانست یعنی متابعان تو أَجْمَعِينَ همه ایشان را لَهَا مر
دوزخ را سَبْعَةُ أَبْوَابٍ هفت درست لِكُلِّ بَابٍ مر هر دری را مِنْهُمْ از گمراهان جُزْءٌ مَقْسُومٌ بهره ایست قسمت کرده شده و مراد از ابواب
طبقات ست و برای هر طبقی قومی مقرر و معین شده جهنم جای گنهگارانست از اهل توحید لظی مقام ترسایانست حطمه ماوای جهودانست سعیر زندان صابیان
سقر مقر گبرانست جحیم محل مشرکانست هاویه که درک اسفل گویند ناموس منافقانست امام ابو منصور ماتریدی رح در تاویلات فرموده که مراد از ابواب طبقات
وجود مومنان در دوزخ جاوید نیست ایشان را طبقه مقرر نباشد پس طبقه اولی نامزد دهریه ست دوم از ان ثنویه و ستارگان پرست سوم از آن براهمه که مطلق منکر رسالت
اند چهارم از آن یهود پنجم از آن نصاری ششم از آن مجوس هفتم از آن منافقان در لجة الحقائق آورده که دوزخ بعد د هر مالی راهفت درست حرص و شره
و حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر و در ترجمهٔ کشف مذکورست که دوزخ را هفت در از آنست که اعضای هفتگانهٔ آدمی که چشم و گوش و زبان و شکم و
فرج و دست و پای ست هفت در بدان کشوده میشود بگناهی که لائق آن عضو ست و هر عضوی را نه بابی ست و طریق کرداینده اند نظم هفت در دوزخ
ست در تن تو ٭ ساخته نفس شان در و در بند ٭ بین که در دست تست قفل امروز ٭ در هر هفت محکم اندر بند ٭ إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه
پرهیزکنندگان از پیروی ابلیس فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ٭ در بوستانها و چشمها اند یعنی باغها که در ان چشمها روان بود از شیر و خمر و غیر آن ادْخُلُوهَا
گویند فرشتگان متقیان را که آیید درین بوستانها بِسَلَامٍ آمِنِينَ مقرون بسلامت از همه آفتها یا بسلامی از خدا در حالیکه ایمن باشند از زوال
نعمت وَنَزَعْنَا و بیرون کنیم مَا فِي صُدُورِهِمْ آنچه در سینهای بهشتیان باشد مِنْ غِلٍّ از کینه که در دنیا با هم داشته باشند از حضرت مرتضی علی منقولست
که گفت امید میدارم که من و طلحه و زبیر از ایشان باشیم و گویند صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بدرجات و مراتب یکدیگر رشک نبرند

اخواناً و درآیند در بهشت در حالتیکه همچو برادران باشند مر یکدیگر را در مهربانی و دوستی علی سرر بر تختها از زر مکلل بجواهر متقابلین رویها
بر یکدیگر آورده اند که بهشتیان قفای یکدیگر را نبینند چه هر جا که میروند روی ایشان بجانب یکدیگر میکنند تختهای ایشان نیز میروند و میگردند و پس جمیع احوال روی بیکدیگر می بینند
لا یمسهم نمیرسد ایشانرا فیها در بهشت نصب رنجی و مشقتی چه آن سرای تنعم و راحت است وما هم منها بمخرجین و نیستند ایشان از بهشت بیرون کرده
شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابه را دید که میخندیدند فرمود که مالی اراکم تضحکون
چیست مرا که شما را خندان می بینم که صحابه را که عتابی ازین سخن استشمام نمودند و آنحضرت در گذشت و هنوز بحجره نارسیده باز گشت و گفت جبرئیل بمن آمد و پیغام
آورده که چرا بندگان مرا نا امید میسازی نبئ عبادی خبر ده بندگان مرا انی انا الغفور بآنکه من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد الرحیم
بخشنده ام بر کسیکه توبه کند وان عذابی و آنکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار سر بر زده است هو العذاب الالیم آن عذابیست درد ناک
محققان گفته اند در توصیف ذات بمغفرت و رحمت دون تعذیب عقوبت ترجیح وعده لطف است و تاکید صفت عفو بیت گرچه جرم من اله عدوش است
سبقت رحمتی ازان بیش ست چه عجب گر عذاب نماید ٭ بر گنه پیشگان بجنباید ونبئهم و خبر ده بندگان مرا عن ضیف ابراهیم از مهمانان ابراهیم یعنی آن
سه فرشته یا هشت یا دوازده که به بشارت ابراهیم و هلاک قوم لوط بروی نزول کردند اذ دخلوا علیه چون در آمدند بر وی فقالوا سلاماً پس گفتند سلام
میکنیم بر تو سلام کردنی قال گفت ابراهیم انا منکم وجلون بدرستیکه ما از شما ترسانیم و جهت ترس آن بود که بی اذن و بیوقت آمده بودند
یا آنکه ما حضر وی نخورده بودند فرشتگان این سخن شنوده قالوا لا توجل گفتند مترس انا نبشرک بدرستیکه ما ترا مژده میدهیم بغلام بپسری
اسحاق نام علیم دانا یعنی وقتیکه ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قال ابشرتمونی گفت آیا بشارت میدهید مرا علی ان مسنی
الکبر بعد از آنکه رسیده است مرا بزرگ سالی متعجب شد از آنکه پیر بزرگ سال را پسر چه وجه باشد یعنی باز جوان کردانید یا در ان پیری که هست این
صورت وجود گیرد پس بچه نوع و چگونه فبم تبشرون پس بچه چیز مژده میدهید مرا قالوا بشرناک گفتند مژده دادیم ترا بالحق براستی و درستی بلا شک
وشبهه فلا تکن پس مباش من القانطین از نا امیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش که آن که قادر است بر خلق بشر بی الدین هر آیینه توانا است
بر اخراج ولد از پیر هرم و عجوزه عاقره قال گفت ابراهیم من نا امید نیستم از رحمت پروردگار ومن یقنط و کیست که نا امید شود من رحمة ربه
از بخشش پروردگار خود الا الضالون مگر گمراهان که طریقت معرفت را نشناخته اند وسعت رحمت و کمال علم و قدرت حق را نادانسته و
چون ابراهیم فرشتگان بسیار دید در تامل افتاده که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبوده و در ضمن آمدن ایشان مهمی دیگر خواهد بود
قال فما خطبکم گفت پس چیست کار شما ایها المرسلون ای فرستادگان و بچه امر دیده قالوا انا ارسلنا گفتند بدرستیکه ما را فرستاده
اند الی قوم مجرمین بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط تا ایشانرا هلاک کنیم الا آل لوط لیکن آل لوط یعنی خاندان او انا لمنجوهم
بدرستیکه ما نجات دهند گانیم ایشانرا اجمعین همه الا امرأته مگر زن او را قدرنا انها تقدیر کرده ایم ما آنرا که آن زن لمن
الغابرین از باز ماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب اسناد ملائکه تقدیر را بخود با آنکه فعل الله است از جهت قرب و اختصاص تواند بود
فلما جاء پس آن هنگام که آمدند آل لوط بخانواده لوط المرسلون فرشتگان فرستاده شده قال گفت لوط انکم
بدرستیکه شما قوم منکرون گروهی بیگانگانید یعنی نمی شناسیم شما را قالوا بل جئناک گفتند ما بیگانه نه ایم بلکه آمده ایم
بما کانوا بآن چیزی که بودند قوم تو که از روی جهل و عناد فیه یمترون در ان چیزی که شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابیکه
ایشانرا وعده داده بودی و ایشان در ان شک داشتند واتیناک بالحق و آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان که حق
است وانا لصادقون و بدرستیکه ما راست گویانیم درین خبر فاسر باهلک پس ببر درون برازین شهر اهل خود را بقطع من اللیل در
پاره از شب که بگذرد واتبع ادبارهم و تو نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشانرا در رفتن ولا یلتفت و باید که باز پس ننگرد منکم از شما

حتی یکی تا هول عذاب را نه بینید وَامْضُوْا و بروید حَيْثُ تُؤْمَرُوْنَ ۝ آنجا که فرموده شده اید یعنی بشام یا مصر یا صعود که شهرستان
نجم ست و اهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنَآ و حکم کرده ایم یا وحی فرستادیم اِلَيْهِ بسوی او ذٰلِكَ الْاَمْرَ آن کار را
که تفسیرش این ست اَنَّ دَابِرَ هٰٓؤُلَآءِ بدرستیکه بنیاد این گروه مَقْطُوْعٌ بریده و بر کنده است مُّصْبِحِيْنَ ۝ در حالتیکه بصبح در آیند
یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند در خبر ست که چون زن لوط مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد
وَجَآءَ اَهْلُ الْمَدِيْنَةِ و آمدند اهل شهر سدوم در خانهٔ لوط يَسْتَبْشِرُوْنَ ۝ مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان و طمع فساد داشتند
با ایشان قَالَ گفت لوط اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ ضَيْفِيْ بدرستیکه این گروه مهمانان من اند فَلَا تَفْضَحُوْنِ ۝ پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان
وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای بارتکاب فاحشه وَلَا تُخْزُوْنِ ۝ و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان قَالُوْٓا اَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند آیا
ما ترا نهی نکرده ایم عَنِ الْعٰلَمِيْنَ ۝ از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه تا حشر ایشان مخصوص بفر ما بوده قَالَ هٰٓؤُلَآءِ بَنٰتِيْٓ گفت اینک اینها
دختران منند یعنی زنان قوم چه هر نبی مر است خود را بمنزله پدر ست یا بنات خود را بشما دهم بشرط اسلام اِنْ كُنْتُمْ فٰعِلِيْنَ ۝ اگر هستید کنندگان
آنچه گویم لَعَمْرُكَ بزندگانی تو ای محمد اِنَّهُمْ بدرستیکه بودند قوم لوط لَفِيْ سَكْرَتِهِمْ در گمراهی خود يَعْمَهُوْنَ ۝ سرگردان می شدند
یا از مستی غفلت گمراه میگشتند در تاویلات ماتریدی آورده که خدای بهر چه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوقی را نرسد که جز بخدای سوگند خورد و در
تبیان از ابن عباس نقل میکند که خدا انبیا و غیر هیچکس را گرامی تر از حضرت پیغمبر و بحیات هیچکس سوگند نخورد الا بحیات او و سلمی قدس سره فرموده سوگند
یاد کرد بحیات محمد زیرا که حیات او بحق بود و او بر بساط قرب در قبضهٔ حق بود ، نظم ، چون نبی از هستی خود سر بتافت ، فرق پاکش از لعمرک
تاج یافت ، داشت از حق زندگی در بندگی ، شد لعمرک جلوهٔ آن زندگی ، آورده اند که لوط خود را بیرون برد و جبرئیل در وقت صبح بود که بانگ
بر ایشان زد فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را بانگ هائل و مهلک مُشْرِقِيْنَ ۝ در حالتیکه داخل بودند در وقت شروق شمس و در آن
جبرئیل مر شهر های ایشان را و بر دیک آسمان برده نگونسار ساخت فَجَعَلْنَا پس گردانیدیم عَالِيَهَا سَافِلَهَا زبر آن شهر را زیر آن یعنی زیر و زبر
گردانیدیم وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان و گفته اند بر قومی از ایشان که غائب بودند از آن بلاد حِجَارَةً سنگها مِّنْ سِجِّيْلٍ ۝ از گل
محکم شده یا سنگی بر آن نوشته شده نام هر کس که نام زد او بود اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در هلاک کردن ما قوم لوط را لَاٰيٰتٍ هر آئینه نشانها ست
برای عبرت لِلْمُتَوَسِّمِيْنَ ۝ مر خداوندان فراست را که بزیرکی در نگرند و حقیقت اشیا بسمات آن بشناسند و این صفت مؤمنانست چنانچه
در حدیث آمده که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله ، آورده اند که خواجه بزرگ قطب الاخیار خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره روزی در معرفت
سخن میگفت ناگاه جوانی در آمد بصورت زاهدان خرقه در بر و سجاده بر کتف در گوشه بنشست و بعد از زمانی برخاست و گفت حضرت رسالت پناه فرموده
که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله ، سر این حدیث چیست خواجه قدس سره فرمودند که سر این حدیث آنست که زنار ببری و ایمان آری جوان گفت
نعوذ بالله منها که مرا زنار باشد خواجه بخادم اشارت فرمود و خادم خرقه از سر جوان برکشید زناری پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد خواجه
فرمود که ای یاران بیائید تا بر موافقت این نو عهد که زنار ظاهر ببرید ما نیز زنار های باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان برآمد و در قدم خواجه افتاده
تجدید توبه کردند ، نظم ، توبه چه باشد پشیمان آمدن ، پیر در حق بوسان آمدن ، عام را توبه ز کار بد بود ، خاص را توبه ز دید خود بود ، وَاِنَّهَا و بدرستیکه شهرهای
مؤتفکه لَبِسَبِيْلٍ مُّقِيْمٍ ۝ براهی دائم السلوک یعنی براهی ست که قافلها سیر وند و آثار آنرا می بینند اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در انچه یاد کردیم
لَاٰيَةً لِّلْمُؤْمِنِيْنَ ۝ هر آئینه نشانه است مرگروید گانرا بر قدرت ربانی وَاِنْ كَانَ و بدرستیکه بودند اَصْحٰبُ الْاَيْكَةِ اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب
لَظٰلِمِيْنَ ۝ هر آئینه ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار در هم گرفته را گویند و بیشه بوده ایشان را باعتبار آنکه در میان بیشها و مرغزار ها بوده ایکه میگفتند
و شعیب با اهل مدین و اهل ایکه مبعوث بود و اهل مدین تکذیب وی نمودند و بصیحه هلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت و اصحاب ایکه نیز نا فرمانی کردند

فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظله و آن در سورهٔ شعرا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَاِنَّهُمَا و بدرستیکه سدوم
و ایکه یا ایکه و مدین لَبِاِمَامٍ مُّبِیْنٍ ۝ براهی روشن و هویداست که مردم میگذرند و می‌بینند وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستیکه تکذیب نمودند
اَصْحٰبُ الْحِجْرِ اهل دیار حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِیْنَ فرستادگان یعنی صالح را و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل ست وَاٰتَیْنٰهُمْ و دادیم ایشانرا
اٰیٰتِنَا آیتهای کتاب ما که بر نبی ایشان منزل بوده و چون کتاب منزل بر صالح معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده اند و خروج ناقه
از سنگ معجزه است مشتمل بر بسیاری از غرائب چون بزرگی خلقت که هرگز شتری بعظمت او نبود و زادن بعد از خروج و بسیاری شیر دادن که همه قوم ثمود
را کافی بوده و بر سر چاه آمدن آب را در روز نوبت او و خوردن تمام آب را در یک نوبت حاصل سخن آنکه این همه نشانها به ثمود دادیم فَكَانُوْا عَنْهَا پس بودند
از ان آیات مُعْرِضِیْنَ روی گردانندگان وَكَانُوْا يَنْحِتُوْنَ و بودند که می بریدند و می تراشیدند مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُیُوْتًا خانها اٰمِنِيْنَ ۝
در حالتیکه ایمن بودند از انهدام آن و نقب زدن دزدان یا آمن پنداشتند که آن خانها حمایت خواهند کرد ایشانرا از عذاب و ازان ایمن خواهند بود فَاَ
خَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشانرا صیحهٔ عذاب مُصْبِحِيْنَ ۝ در حالتیکه در آیندگان بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحهٔ جبرئیل هلاک
شدند چنانچه در سورهٔ هود گذشت فَمَآ اَغْنٰى عَنْهُمْ پس دفع نکرد از ایشان مَّا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ آنچه بودند که کسب میکردند از اموال و امتعه یا آنچه
میکردند از بنای بیوت وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ و نیافریدیم ما آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَآ و آنچه میان ایشانست اِلَّا بِالْحَقِّ
مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق وَاِنَّ السَّاعَةَ و بدرستیکه قیامت لَاٰتِيَةٌ هر آئینه آینده است و خدای انتقام از مکذبان خواهد
کشید فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيْلَ پس در گذر در گذشتن نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را و در صدد مکافات خود مباش بعضی برانند که این حکم بآیت السیف
منسوخ اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو هُوَ الْخَلّٰقُ اوست آفریننده خلائق و اخلاق الْعَلِيْمُ ۝ دانا باهل وفاق و نفاق و در اسباب نزول آمده
که حضرت رسالت پناه دید از رعایت هفت کاروان دید از بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامهای فاخر بار داشتند و در تیسیر آورده
که هفت کاروان قریش در یک روز بمکه در آمدند با طعام بسیار و ملابس بیشمار و بر هر تقدیرے برخی از صحابه گفتند اگر این مالها در دست ما بودی
همه را در راه خدای نفقه میکردیم و صاحب تیسیر میگوید که در خاطر مبارک حضرت رسالت پناه خطور فرمود و بسیار دشوارے نمود که مؤمنان گرسنه
و برهنه گذرانند و مشرکان این همه مال باشد آیت آمد وَلَقَدْ اٰتَيْنٰكَ و بدرستیکه ما دادیم ترا سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِيْ هفت آیت ارشادے که قرائت
و آن هفت آیت بهتر از آن هفت قافله مراد هفت آیت فاتحه است و گفته اند مراد هفت سوره است از اول قرآن که آنرا سبع طوال گویند یا حم سبعه
که عرایس قرآن اند و قرآن را مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص بدو ستی شده یعنی تکرار یافته وَالْقُرْاٰنَ الْعَظِيْمَ ۝ دیگر دادیم ترا قرآنے
عظیم که قدر و مایهٔ او بزرگ و ثواب قرائت او بسیار ست و عطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبعهٔ طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص
لَا تَمُدَّنَّ مکش. دراز مکن عَيْنَيْكَ هر دو چشم خود را اِلٰى مَا مَتَّعْنَا بِهٖ بسوی آن چیزی که ما برخوردار داریم بدان اَزْوَاجًا مِّنْهُمْ از کفار
نهی از رغبت است نه از نظر یعنی بچشمان کفره را از یهود و نصارے و مجوس و عبدهٔ اصنام داده ایم مائل مشو که آن بغایت حقیر و خوار و ذلیل و بی اعتبار ست
بنسبت آنکه بتو ارزانی داشته ایم از فضائل و کمالات رباعی پیش دریاے قدر همت تو + نه محیط فلک حبابی نیست + دارای آنکه سلطنت کو نظر
ملک کونین در حسابے نیست + وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوه مخور بر یاران خود بے نوائی درویشے وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ و فرو گیر بال
خود را یعنی تواضع کن لِلْمُؤْمِنِيْنَ ۝ مر مؤمنانرا و رفق نمای با ایشان در کشف الاسرار گفته که خفض جناح کنایه است از خوش خوئے و ستر رست
که خلعت خُلق عظیم جز بر بالای والاے حضرت راست نیامده نظم ذات ترا وصف نکو خوئی ست + خوی تو سرمایهٔ نیکوئی ست + روز ازل لطف
حکیم قدیم + دوخت ترا خلعت خلق عظیم + وَقُلْ و بگوی اِنِّيْٓ اَنَا النَّذِيْرُ بدرستیکه من بیم کننده ام الْمُبِيْنُ ۝ هویدا یعنی بیان و عیان بیم کنم
بعذابی من گفته که اگر ایمان نیارید بخدای عذابی بشما فرستم كَمَآ اَنْزَلْنَا مثل آن عذابیکه فرستادیم عَلَى الْمُقْتَسِمِيْنَ ۝ بر بخش کنندگان

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ آنانکه ساختند قرآن را عِضِينَ پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را بعضی وصف نمودند از سحر و شعر
و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سورهٔ بقره از آن من و دیگری سورهٔ نحل را میگرفت دیگری عنکبوت
را و بعضی میگفتند این همه از روی استهزا بوده و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشان را بعقاب مکه فرستادی تا با هر قافله از حاج که
ملاقات کنند ایشان را از حضرت رسالت پناه نفرت دهند گویند ساحر و شاعر و کاهن است و قرآن را دروغ دانند و صحابه که گذشت ذکر کنند فَوَرَبِّكَ پس بحق
پروردگار تو لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ که هر آینه همه ایشان را سؤال خواهیم کرد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بوده‌اند که عمل میکردند از تقسیم و تکذیب
نقل است که حضرت رسالت پناه بعد از بعث مردم را بخفیه دعوت میفرمود تا سه سال بگذشت جبرئیل آمد و آیت آورد که فَاصْدَعْ پس آشکارا کن و بر
قیام نمای بِمَا تُؤْمَرُ بآنچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان و التفات مکن بدیشان آورده اند که
پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار سید عالم بسیار کوشیدندی و هر جا که وی را دیدندی بفسوس و استهزا پیش آمدندی روزی آنحضرت در مسجد الحرام نشسته بود
تا جبرئیل که این پنج تن در آمدند و بدستور معهود سخنان گفته بطواف حرم محترم مشغول شدند جبرئیل گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان را کفایت کنم پس اشارت
کرد بساق ولید مغیره و بکف پای عاص بن وائل و به بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و هر یک ایشان را بیک زمانی آفتی رسید
ولید بدکان تیر تراشی گذشت و پیکانی در دامن او آویخت از روی عظمت و کبر سر بزیر نکرد که از جامه باز کند آن پیکان ساق وی را مجروح ساخت و از آن بمرد
گشت و عاص خاری در کف پای او خلیده پایش ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث خون و قیح روان شد و هلاک شد و اسود بن عبد یغوث روی خود را
بخاک و خاشاک میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر بر زمین میزد تا جانش بر آمد و این آیت نازل شد إِنَّا كَفَيْنَاكَ
الْمُسْتَهْزِئِينَ بدرستیکه ما کفایت کردیم از تو مر استهزا کنندگان را الَّذِينَ يَجْعَلُونَ آنانکه میسازند و شریک میکنند مَعَ اللَّهِ با خدای إِلَٰهًا
آخَرَ خدای دیگر باطل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار و ببینند مکافات خود را وَلَقَدْ نَعْلَمُ و بدرستیکه ما میدانیم أَنَّكَ
يَضِيقُ صَدْرُكَ آنکه تنگ میشود سینهٔ تو بِمَا يَقُولُونَ بآنچه کافران میگویند از شرک خدای و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی دشوار
آید ترا گفتار کفار فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تسبیح کن مقترن بحمد پروردگار تو یعنی بگو سبحان الله و بحمده وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ و باش
از نماز گذارندگان صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از تنگدلی تو آگاهیم و از آنچه بتو میرسد از طعنهٔ بیگانگان خبر داریم تو بحضور دل نماز در آی که میدان مناجات
است و با مشاهدهٔ دوست بار بلا کشیدن آسان بود یکی از پیران طریقت گفته که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند و آهی از وی بر نیامد پرسیدم که ای
چندین زخم خوردی و ناله نکردی گفت ای شیخ آنجا که میزدند معشوقم در برابر بود و میدید که مرا برای او میزنند لذت نظارهٔ وی بالم زخم شعور نداشتم. نظم
دلفگار آن بیدل که نظاره میکنیم آن چهرهٔ نگارین را. وَاعْبُدْ رَبَّكَ و پرستش کن پروردگار خود را حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ تا وقتی که
بیاید تو مرگ مراد از یقین موقن به است چه موت هر مخلوق متیقن باشد حاصل کلام آنکه مادامیکه زنده عبادت او را فرو مگذار و دست از پرستش او باز

سورة النحل مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم | وهی مائة وثمان وعشرون آية

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ نزدیک رسید فرمان خدای بایام قیامت یا العذاب کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ پس طلب آن مکنید بشتاب تا وقت آید آورده اند
که معاندان تعجیل می نمودند در آنچه پیغمبر ایشان را بدان وعید میفرمود از قیام ساعت یا از عذاب دنیا آیت آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل
مکنید اگر آنچه تو میگوئی واقع شود شرکای ما حق که ترا شند ما را از آن خلاصی خواهند داد حق سبحانه فرمود که سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ
و برتر است از آنچه ایشان انباز میگیرند یعنی برتر است از آنکه او را شریکی باشد که دفع مراد الله کنند یعنی منع عذاب تواند کرد
يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ فرو میفرستد فرشتگان را بوحی یا بقرآن که سبب حیات است و نسبت با ملائک را با ارواح سفیر شد و گفته اند روح قومی اند از مقربان درگاه الوهیت در

میگوید که هیچ ملکی فرود نیاید الا آنکه روح با وست و رقیب بر وی چنانچه برگزیدگان حفظه میباشند و بر هر تقدیر فرود آمدن ملائکه باشد مِنْ اَمْرِهٖ از فرمان خدای
عَلٰى مَنْ يَّشَآءُ بر هر که خواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود که استحقاق شود او را اثبات بوده هم مان ملائکه منزل با نبیا گوییم اَنْ اَنْذِرُوْٓا آنکه اعلام کنید
و بترسانید خلق را و آگاه سازید اَنَّهٗ لَآ اِلٰهَ آنکه نیست خدای مستحق عبادت اِلَّآ اَنَا مگر من آفریده که روزی دهنده همه مخلوقات ام فَاتَّقُوْنِ
پس بترسید از من و در پرستش من شریک مکنید بیت مرا بندگی کن که دارا منم * تو از بندگانی و مولا منم خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ
بیافرید آسمان و زمین را بِالْحَقِّ محکم و درست و راست یا بحکمت یا بیان حق تعالیٰ تَعٰلٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ بر تر است خدای و بزرگ تر از آنچه انباز میگیرند با وی
خَلَقَ الْاِنْسَانَ بیافرید آدمی را مِنْ نُّطْفَةٍ از آب منی که جمادی است بی حس و فهم و هیولانی که سمع و عقل نپذیرد و پس او را عقل و فهم داد
فَاِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِيْمٌ مُّبِيْنٌ جدل کننده است آشکارا یعنی مناظره میکند و میخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد مراد ابی
بن خلف است که استخوان کهنه و سست شده را بحضرت پیغمبر آورد و گفت من یحیی العظام وهی رمیم حق سبحانه این آیت فرستاد که او در اول
جمادی بود ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما مجادله میکند در استدلال میکند در اعاده که هر که بر آن قادر بود هرآئینه برین نیز قدرت دارد وَالْاَنْعَامَ
چهارپایان را که اصناف ثمانیه اند خَلَقَهَا بیافرید لَكُمْ برای شما و گفته اند لکم متعلق بمابعد است یعنی مر شما را فِيْهَا دِفْءٌ در ایشان گرمی است گرم کننده
یعنی جامه های از پشم و موی که سرما را باز دارد وَّمَنَافِعُ و دیگر منفعتها در ایشان منفعتهاست از نتاج و شیر و کرایه و رکوب و تجارت و جز آن وَمِنْهَا تَاْكُلُوْنَ
و از ایشان بهره میگیرید یعنی شیر و روغن و پنیر یا میخورید از ایشان آنچه توان خورد چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید بر بجز گو با غیر معتد به است
وَلَكُمْ فِيْهَا جَمَالٌ و شما راست در آن چهارپایان جمال زینتی و آرایشی یعنی در رهای خانه شما در وقت ایستادن بدین انعام زینت می یابد حِيْنَ تُرِيْحُوْنَ
هنگامی که بازمی آرید از چراگاه بآرامگاه خویش یعنی آخر روز وَحِيْنَ تَسْرَحُوْنَ و روزی که بیرون می روند بچراگاه صبح یعنی بامداد وَتَحْمِلُ
اَثْقَالَكُمْ و بر میدارند بارهای گران با ابدان شما را اِلٰى بَلَدٍ لَّمْ تَكُوْنُوْا بٰلِغِيْهِ بشهری که نباشید شما رسنده بدان ببارهای گران بابدان
اِلَّا بِشِقِّ الْاَنْفُسِ مگر برنج و سختی که ببدنهای شما رسد اهل مکه را میگوید که با سفر تجارت خو بیشتر شهرها از شام و یمن نتوانید رفت
مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را نعمت انعام فرمود اِنَّ رَبَّكُمْ بتحقیق که آفریدگار شما لَرَءُوْفٌ هرآئینه مهربان است بانعمت دادن بما قبل
خدمت رَّحِيْمٌ بخشاینده است که بآفریدن چهارپایان کار بر شما آسان کرد وَّالْخَيْلَ و بیافرید اسپان را وَالْبِغَالَ و استران را
وَالْحَمِيْرَ و خران را لِتَرْكَبُوْهَا تا بر نشینید آن را وَزِيْنَةً و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان آرایش کردن وَيَخْلُقُ و بیافریند چنانچه
ایشان را آفرید مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچیزی را که شما نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند مراد نعیم بهشتی است یا ملائکه یا مخلوقات
و مسافات یا مخلوقات ماورای کوه قاف در کتاب آورده که سکوت از تفسیر آنچه حق سبحانه تعالی میفرماید که ما لا تعلمون اولی است وَعَلَى اللّٰهِ
و بر خدا است یعنی او راست قَصْدُ السَّبِيْلِ بیان راه میانه یعنی راه راست که موصل است بحق یا بر وست اقامت طریق مستقیم و تعدیل آن
نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مراد است راه حق یعنی دین اسلام وَمِنْهَا جَآئِرٌ و هست بعضی از آن راه که خلقان روند کج و منحرف از مقصود
یعنی ملل کفر و شرک یا اهوا و بدع وَلَوْ شَآءَ اگر خواستی خدای که راه نماید لَهَدٰىكُمْ اَجْمَعِيْنَ هرآئینه راه نمودی همه شما را و توفیق رفیق ساختی تا همه شما را
بقصد السبیل رسیدندی هُوَ الَّذِيْٓ اَنْزَلَ اوست آنکه فرستاد مِنَ السَّمَآءِ مَآءً از آسمان یا از سحاب یا از آسمان بر سحاب و از سحاب بر زمین آبی
لَّكُمْ مِّنْهُ شَرَابٌ شما را از و آشامیدنی وَّمِنْهُ شَجَرٌ و از این باران باشد درخت مراد گیاهیست که از زمین روید نه بانی که از ساق باشد فِيْهِ در آن
تُسِيْمُوْنَ می چرانید چهارپایان خود را يُنْۢبِتُ لَكُمْ میرویاند برای شما بِهِ الزَّرْعَ بآب باران کشت را مراد آن
حبوب غذائیه است که زراعت میکنند وَالزَّيْتُوْنَ و درخت زیتون را وَالنَّخِيْلَ و خرما را وَالْاَعْنَابَ و انگورها وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ و بعضی از همه میوه
که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوه ها موجود نباشد الا در بهشت اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین رویانیدن حبوب و اشجار لَاٰيَةً هرآئینه دلیلی است روشن

ع

بر قدرت و حکمت الهی لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند و تأمل کنند در آنکه دانه در زمین افتد و آب در وی نفوذ کرده متنفس گردد و اعلای او شق
گسته ساقی ازوی بر هوا تصاعد یابد و اسفل او شکافته بیخی ازو در زمین منتشر شود و به نشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتیکه از بار و انوار
میوه بار برو پدید آید هر میوه را شکلی و بوی و مزه دیگر باشد و معلوم است که اختلاف اشکال و الوان و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی
نظم روشنه جان بخش جهان آفرید + باغچه کون و مکان آفرید + کرد ز هر شاخ و گل و برگ و بار + جلوه او نقش دگر آشکار + وسخر لکم و رام گردانید
برای انتفاع شما اللیل والنهار شب و روز را یکی برای آسایش و دیگری برای آرایش والشمس والقمر و آفتاب و ماهتاب را بجهت
انضاج فواکه و ادراک زروع و معرفت حساب سنین و شهور والنجوم و ستارگان را برای شناختن راه ها یعنی بدین همه شما را نفع میرساند و در حالتیکه
هستند مسخرات بامره رام شدگان بامر خدای که پروردگار همه است ان فی ذلک بدرستیکه درینها لآیات هر آئینه علامتهاست و دلیلهاست بر وحدانیت
صانع حکیم لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفای نیست در آیت اول ذکر تفکر فرموده و درین دلالات که بنیات
ظاهر است ذکر عقل کرده وما ذرأ لکم و دیگر رام گردانید آن چیزی را که آفریده است برای نفع شما فی الارض در زمین از هر چه بدان محتاج نعمی
شما را تیسیر ساخته نفع گرفتن ازینها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح مختلفا الوانه در حالتیکه مختلف است هیئات و اشکال و اصناف آن
ان فی ذلک بدرستیکه درین مخلوقات لآیة هر آئینه دلالتی و نشانه است بر وحدانیت حق لقوم یذکرون مر گروهی را که یاد کنند وهو الذی
و اوست آنکه سخر البحر مسخر گردانید دریا را کشتی که شما تمکن یابید از انتفاع بدان یعنی آنکه در وی صید میکنید لتاکلوا تا بخورید منه ازو لحما طریا
گوشتی تازه یعنی ماهی و تستخرجوا و دیگر غوص نمائید در وی تا بیرون آرید منه ازو حلیة تلبسونها پیرایه که بپوشید
یعنی استخراج میکنید آنچه پیرایه ازو میسازید چون لؤلؤ و مرجان و می پوشند آنرا زنان شما چون تزیین نسا برای رجال باشد پس حلیه را بدیشان نسبت
داد وتری الفلک و می بینی کشتیها را مواخر جوینده و شگافنده آب فیه در دریا و لتبتغوا و دیگر تسخیر بحر مر شما را برای آنست که بجوئید
بکوب در کشتی من فضله از سود که او سبب سعت رزق است ولعلکم تشکرون و شاید که شما شکر گوئید خدا را بر نعمت تسخیر
دریا و ترتیب کشتی چه این نعمتی عظیم است که ممالک را سبب منافع ساخته صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی ظاهر در
زمین دریاها آفریده چون قلزم و عمان و محیط و جز آن و برای عبور بران کشتی را مقرر فرموده و از روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده چون دریا
شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور از آن نیز کشتیها تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که در کشتی رضا
در آید از بحر غم بساحل فرح رسد و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی
رسد و هر که در کشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد بحقیقت تفرقه در بقاست و جمعیت در فنا باخودان در مهلکه تفرقه اند بیخودان در مرتبه
نظم جمع بحساب خودی قلم درکش + و در رو بخودی علم بر کش + تا محو بلا نشوی راه نیابی در حریم الا الله + والقی فی الارض و بیافرید و بنهاد
در زمین رواسی کوههای بلند و بزرگ ان تمید بکم تا مایل نگردد بشما زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را نگرداند در خبر است که چون حق سبحانه زمین
را بیافرید بر روی آب متحرک و بیقرار بود ملائکه گفتند این بساط مقر هیچ کس نتواند بود حق تعالی بروی کوهها بیافرید تا قرار گرفت و در تیسیر آورده که چون زمین
آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود حق سبحانه فرشته که او را صاعد یا عیل گویند بیافرید و فرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای او بر جای
قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد وانهارا و دیگر در زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وسبلا
و دیگر پدید کردیم در زمین راهها از هر موضعی بموضعی لعلکم تهتدون تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقصود خود وعلامات و دیگر پیدا
کردیم نشانهای راه برای روندگان از کوهها و نشیبها و غیر آن وبالنجم و بستارگان چون ثریا و بنات النعش و فرقدین و شعریین و سماک و جدی
و امثال آن که در شب آن هم یهتدون ایشان یعنی قریش در خشکی و تری راه می یابند اگرچه اهتدا بنجوم مسافران را میسر است اما ایشان مشهور بودند

در رحلة الشتاء والصيف يا آنكه راه را بستاره وا زهمه مردم بهتری شناسند أَفَمَنْ يَخْلُقُ آيا كسی كه می آفريند اين همه مخلوقات را كه مذكور شد كَمَنْ
لَا يَخْلُقُ مانند كسيكه نمی آفريند مراد آنها اند كه ايشان بدون خدای می پرستيدند چون صنم و عزير و ملائكه و اصنام يعنی خالق را با مخلوق هيچ
مشابهتی نيست پس عاجزی را شريك قادر ساختن غايت عناد و نهايت جهالت است أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آيا پس ياد نميكنيد اينها را يعنی ياد كنيد تا دانيد
فساد اعتقاد خود را وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر خواهيد كه بشماريد نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدای را كه بسيار ارزانی داشته لَا تُحْصُوهَا نتوانيد شمردن آن را
كه چون از شمار نعمت عاجزيد پس چگونه بشكر آن قيام توانيد نمود إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ بدرستيكه خدای هر آئينه آمرزنده است كه اگر در اداى شكر تقصير كنيد
در ميگذراند رَحِيمٌ مهربانست كه بتقصير شكرگزاری نعمت از شما باز نمی دارد وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای ميداند مَا تُسِرُّونَ آنچه پنهان داريد
از عقائد وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشكارا كنيد از اعمال وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانكه بالوهيت از آلهه باطله كه ميخوانند كفار مكه می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا نمی آفرينند چيزی را يعنی نميتوانند آفريد و چگونه آفرينند وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنكه ايشان آفريده شده اند
و هر كه مخلوق باشد محتاج بود در وجود خود بديگری و محتاج ممكن باشد و خالق واجب الوجود پس ايشان شركت حق را نمی شايند أَمْوَاتٌ
و ايشان با وجود مخلوقيت مردگانند غَيْرُ أَحْيَاءٍ نه زندگان يعنی بسان جمادات نميشنوند و نمی بينند و نگويند وَمَا يَشْعُرُونَ و نمی دانند أَيَّانَ يُبْعَثُونَ
كه كی برانگيخته خواهند شد ايشان يا عبدهٔ ايشان پس چون وقت بعث خود و غير خود را ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را و معبود را بايد
كه بحشر بندگان خود دانا بود و بر ايصال جزا بديشان توانا و سيائی آورده كه روز قيامت تا مار برانگيزند ذات ارواح تا از عبدهٔ خود تبرا كنند
إِلَهُكُمْ خدای شما إِلَهٌ وَاحِدٌ خدای يگانه و يكتاست فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ پس آنكسانيكه نمی گروند بِالْآخِرَةِ بسرای ديگر
يعنی تصديق بعث نميكنند قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ دلهای ايشان ناشناسنده است و راستی را ناپذيرنده وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ
و ايشان سركشانند از متابعت پيغمبر ما يا گردن كشی ميكنند از قبول ايمان لَا جَرَمَ هر آئينه راست و درست است أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنكه خدای ميداند
مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان ميسازند از مكر و حيله بر رسول خدای وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشكارا ميكنند از حرب و مخاصمت با وی إِنَّهُ بدرستيكه خدای تعالی
لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ دوست نميدارد متكبران را كه از توحيد خدای و تصديق پيغمبر سركشی كنند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گويند متكبران را
يعنی اتباع و سفله را پرسند از رؤسا و شرفا كه مَاذَا أَنْزَلَ چه چيز فرستاد رَبُّكُمْ پروردگار شما بر محمد اين سخن بر سبيل استهزا و تهكم نيست
چه ايشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون كسی باستهزا پرسيدی كه خدای چه فرستاده است قَالُوا گويند أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
آن فرستاده شده سرگذشتهای پيشينيان است يعنی نه فرستاده آنچه او ميخواند اساطير الاولين است كفار بدين سخن قومی را گمراه ساختند و حق تعالی
فرمود كه اين عمل كردند لِيَحْمِلُوا تا بر دارند أَوْزَارَهُمْ بار گناهان خود را كَامِلَةً تمام يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخيز وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ و بر دارند
بعضی بار گناهان آنانكه يُضِلُّونَهُمْ گمراه ساختند ايشان را بِغَيْرِ عِلْمٍ به بيدانشی بآن مقدار كه حصهٔ اضلال باشد يعنی هم عقوبت كفر خود
خواهند كشيد تمام و هم حصه از عقوبت قومی كه بجهل و نادانی ايشان را گمراه كرده اند أَلَا سَاءَ بدانيد كه بد بار است مَا يَزِرُونَ آن باری كه
ايشان ميكشند قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ بدرستيكه مكر كرده اند آنانكه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پيش از اهل مكه بقصد و تكذيب انبياء فَأَتَى اللَّهُ پس بيامد
فرمان خدای بُنْيَانَهُمْ بآن بناها كه برافراشته بودند يعنی امر خدای تعالی بخرابی ابنيهٔ ايشان صادر شد مِنَ الْقَوَاعِدِ از جهت اساس يا عمودی كه بنا
بران موضوع بود فَخَرَّ پس بيفتاد عَلَيْهِمُ السَّقْفُ بر ايشان سقف خانها مِنْ فَوْقِهِمْ از بر ايشان يعنی اول بام بر ايشان فرود آمد پس ديوارها
و اين اشارت است بانهدام كلی و هلاك ايشان در آن بعضی بر آنند كه مراد ازين بنا صرح نمرود است كه ببابل ساخته بود و ارتفاع آن پنج هزار گز بود و گويند
دو فرسنگ طول و عرض داشت كه تا بصعود امور آسمانی كند و با خدای ابراهيم مطلع شده با وی مقابله نمايد بعد اتمام صرح بادی از غيب بهيبت الهی بوزيد و آن را از بيخ
و بنياد بر كند در تفسير ثعلبی آمده كه سر آن بنا در دريا افگند و باقی بر خانهای نمرود و ايشان افتاد و آوازی از هيبت آن پديد آمد كه زبان قوم متبلبل شد يعنی بهم بر آمد

و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که او را تا مرو داشته بابل این ست محمد جریر طبری رحمه آورده که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود و چون کوشک
منهدم و واقع شد زبانها را اختلاف پدید آمد و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کرد و هیچ یک زبان آن دیگری ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد پس
حق سبحانه خبر میدهد که آن قوم پیش ازین مکر کردند یعنی تمهید اساس و بنا کردن بناها ای ایشان حکم کردیم وَأَتٰىهُمُ الْعَذَابُ و بیاید بدیشان عذاب مِنْ
حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از آنجا که ندانستند که خدای تعالی نمرود را مستاصل گرداند و تقبیکه طمع نداشتند یا از مری که متوقع سود دنیا و آخرت
مراد ازین عذاب پشه است که بر لشکر نمرود مسلط شد و در لباب فرموده که خدای نمرود را مستاصل گرداند به پشه که در بینی او رفته در دماغ او
جای گرفته و بزرگ شد و چهار صد سال در آنجا ماند و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر وی میزدند تا الم آرامی می یافت شیخ فریدالدین عطار رح در توحید
منطق الطیر آورده و نظم نیم پشه بر سر دشمن گماشت در سر او چار صد سالش بداشت چون دهد حکمش ضعیفی را مدد سبلت خصم قوی را
برکند ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ پس روز قیامت يُخْزِيهِمْ رسوا گرداند ایشان را یا عذاب کند بآتش چنانچه در دنیا معذب گردانید
بافتادن صرح و استیلای لشکر پوشه وَيَقُولُ و گوید خدای دران روز أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجا اند انبازان من یعنی آنها که گمان
می بردند که شریکان منند الَّذِينَ كُنْتُمْ آنانکه بودید شما که از روی استهزاء و ستیزه تُشَاقُّونَ خلاف میکردید با مومنان فِيهِمْ در شان
ایشان قَالَ الَّذِينَ گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه یا دانایان که خلق را توحید حق خوانده گویند إِنَّ الْخِزْيَ
الْيَوْمَ بدرستیکه خواری و رسوائی درین روز وَالسُّوٓءَ و بدی یعنی عذاب عَلَى الْكٰفِرِينَ بر کافرانست الَّذِينَ آنانکه تَتَوَفّٰهُمُ
الْمَلٰٓئِكَةُ فرا میگیرند فرشتگان ایشان را یعنی ارواح ایشان قبض کند ظَالِمِيٓ أَنْفُسِهِمْ در حالتیکه ایشان ستمکاران اند بر نفسهای خود
به کفر چون مرگ را معاینه دیدند فَأَلْقَوُا السَّلَمَ پس در انداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و حدانیت حق یا گردن نهادند و گفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ
نبودیم ما که عمل کنیم مِنْ سُوٓءٍ هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت را انکار نمودند حق سبحانه فرماید بَلٰى نیست چنین که شما میگوئید یعنی کافر بودید
و معصیت کردید إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای ست بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بدانچه بودید که عمل میکردید و بران شما را پاداش خواهند داد و پاداش
آنست که گویند فَادْخُلُوٓا پس در آئید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که آماده است برای شما خٰلِدِينَ فِيهَا در حالتیکه
جاویدان باشید دران فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس هر آئینه بد مقامی و بد آرامگاهی ست متکبران را جهنم آورده اند که احیای عرب در موسم
حج کسان خود در میفرستادند تا خبر حضرت پیغمبر تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار یکی می رسید که بر محمد چه چیز فرود می آید میگفتند افسانهای
گذشتگان چنانچه گذشت وَقِيلَ و چون گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی مومنان مَاذَآ أَنْزَلَ رَبُّكُمْ چه چیز
فرستاد پروردگار شما قَالُوا خَيْرًا گفتند فرستاد نیکوئی مراد قرآن ست که جامع جمیع خیرات است و مستجمع جمیع حسنات و برکات و نیکوئیهای دینی و
دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی ناشی ازو لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانرا که نیکوئی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله
فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةٌ مکافات نیکو از عصمت خون و مال و فتح و حرمت و نصرت وَلَدَارُ الْاٰخِرَةِ و هر آئینه ثواب ایشان
در سرای دیگر خَيْرٌ بهتر ست ازین وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ و هر آئینه نیکو سرایست مر پرهیزگاران را بهشت و گفته اند نیکو سرایست دنیا که در و توشه
زاد آخرت میتوان کرد و نکته الدنیا مزرعة الآخرة مؤید این قول ست بزرگان گفته اند زرع و تو بکت حصاد عمل و نظم کوش امروز تا تخمی بپاشی که فردا
بروی قادر نباشی گر اینجا کشت کردن را نورزی بنوران خرمن به نیم ارزن نیرزی جَنّٰتُ عَدْنٍ سرای متقیان بوستان اقامت ست که
روز قیامت يَدْخُلُونَهَا در آیند بدانکه تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰرُ زیر منازل آن بوستان جویها لَهُمْ فِيهَا مر ایشانرا دران بهشت
مَا يَشَآءُونَ آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب کسیکه گوید شاید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا برسد آن گفته اند
که در بهشت غبطه و حسد که موجب این تمنا باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدانچه در اند راضی اند كَذٰلِكَ مثل این جزا يَجْزِي اللّٰهُ الْمُتَّقِينَ ۝

پاداش میدهد خدای متقیان را الَّذِينَ تَتَوَفّٰهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ آنانکه میمیرانند ایشانرا فرشتگان بامر خدای طَيِّبِينَ در حالتیکه پاک باشند از شوائب
شرک و عصیان یا خوش وقت تا که مژده دهند فرشتگان ایشانرا از روی تعظیم يَقُولُونَ گویند سَلٰمٌ عَلَيْكُمُ سلام خدای بر شما و میشاید که سلام
فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند فردا که مبعوث شوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آئید در بهشت که برای شما آماده است بِمَا
كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظاری برند کافران یعنی منتظر نیستند إِلَّا أَنْ
تَأْتِيَهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ مگر آنرا که بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح أَوْ يَأْتِيَ یا بیاید أَمْرُ رَبِّكَ فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال
ایشان كَذٰلِكَ مانند شرک و تکذیب ایشان فَعَلَ الَّذِينَ کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان و بدان سبب بایشان رسید آنچه رسید
وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ بر ایشان ستم نکرد خدای بهلاک ایشان وَلٰكِنْ كَانُوا ولیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۝
بر نفسهای خود ستم میکردند فَأَصَابَهُمْ پس رسید ایشانرا بحکم عدل سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا جزای آن بدیها که کردند وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد بدیشان یعنی
فرو گرفت ایشانرا مَا كَانُوا بِهٖ آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِءُونَ ۝ استهزا میکردند یعنی عذاب موعود وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و گفتند آنانکه شرک
آوردند لَوْ شَاءَ اللّٰهُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهٖ نپرستیدیمی بجز خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا ما و پدران ما
وَلَا حَرَّمْنَا حرام نکردیمی مِنْ دُونِهٖ بی حکم خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را از بحیره و سائبه و غیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزا میگفتند نه
از خلوص عقیدت و صفای طویت حسین بن الفضل گفته که اگر کفار این سخن را از روی تعظیم و اجلال الٰهی گفتندی حق سبحانه ایشانرا عیب
نکردی كَذٰلِكَ مانند کردار اهل مکه فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام فَهَلْ عَلَى
الرُّسُلِ پس آیا هست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان إِلَّا الْبَلٰغُ الْمُبِينُ ۝ مگر رسانیدنی پیدا یا پیدا کننده طریق حق را وَلَقَدْ بَعَثْنَا و هر آینه
ما فرستادیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ درمیان هر امتی و گروهی رَسُولًا پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستادیم و فرمودیم همه را تا بقوم خود گویند أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ
آنکه بپرستید خدای را وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ و پرهیز کنید یا یکسو روید از پرستیدن طاغوت و آن چیزیست که بدون خدای بپرستند فَمِنْهُمْ
پس از این امم مَنْ هَدَى اللّٰهُ کسی بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان داد وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ و از ایشان کسی بود که واجب شد
عَلَيْهِ الضَّلٰلَةُ بر وی گمراهی بسبب خذلان الٰهی فَسِيرُوا پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید
که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ۝ منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر فکرت و عبرت در آن بنگرید تا بر شما واضح گردد که هر که آن
کند که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند إِنْ تَحْرِصْ اگر سخت کوشی و حرص ورزی ای محمد عَلٰى هُدٰهُمْ بر راه یافتن مشرکان فَإِنَّ
اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای لَا يَهْدِي راه نمی نماید مَنْ يُضِلُّ آنرا که میخواهد گمراهی او وَمَا لَهُمْ و نیست مر گمراهان را مِنْ نٰصِرِينَ ۝ هیچکس از
یاران که دفع عذاب کند از ایشان در تبیان آورده که یکی از مسلمان بر کافری دینی داشت بتقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از مرگ
بلقای او امید دارم کافر گفت تو امید میداری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری آن کافر بایمان غلاظ شداد که در کیش او متعارف بود سوگند یاد کرد که
هیچکس بعد از موت زنده نشود آیت آمد وَأَقْسَمُوا و سوگند خوردند بِاللّٰهِ بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند
و گفتند لَا يَبْعَثُ اللّٰهُ بر نینگیزد خدای تعالی مَنْ يَمُوتُ آنرا که بمیرد بَلٰى ایجاب است بعد از نفی یعنی برخواهد انگیخت ایشانرا وعده کرده است خدای وَعْدًا
وعده کردنی عَلَيْهِ بر وی است وفا کردن بدان یعنی وعده لازم الوفا حَقًّا درست و راست وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ ۝
نمیدانند لِيُبَيِّنَ حق تعالی بر می انگیزد ایشانرا تا بیان کند لَهُمْ برای ایشان الَّذِي يَخْتَلِفُونَ آنچیزی را که اختلاف میکنند فِيهِ در آن از امور
بعث و حشر وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا و برای آن تا بدانند آنانکه کافر شدند أَنَّهُمْ كَانُوا آنرا که بودند كٰذِبِينَ ۝ دروغ گویان در انکار قیامت
إِنَّمَا قَوْلُنَا نیست جز این مگر که قول ما لِشَيْءٍ مر چیزی را إِذَا أَرَدْنٰهُ چون خواهیم آفریدن او أَنْ نَقُولَ آنست که گوئیم لَهٗ مر آن چیز را كُنْ

ع

کہ باش فَيَكُونُ ۝ پس باشد یعنی سخن آنست کہ تکوین با مر اشیا را متوقف بر مادہ و مدد نیست پس کسیکہ ابتدا بی سبق مادہ قادر باشد بر ابدای
چیزی ہر آئینہ قدرت او بر اعادہ آن شی با وجود مادہ در نخواہد ماند نظم آنکہ بی از وجود جان بخشد ٭ ہم تواند کہ بعد از آن بخشد ٭ چون در آورد از
عدم بوجود ٭ چہ عجب باز گر کند موجود ٭ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکہ ہجرت کردند از اوطان خود فِي اللَّهِ در گذاردن حق خدای و برای رضای او مِنْ بَعْدِ
مَا ظُلِمُوا پس آنکہ ستم دیدہ شدہ بودند مراد آنہا اند از اصحاب رض کہ بحبت ستمگاری قریش بر ایشان بحبشہ ہجرت کردند حق سبحانہ وعدہ فرمود لَنُبَوِّئَنَّهُمْ
ہر آئینہ جای دہیم ایشانرا فِي الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً شہری نیکو یعنی مدینہ معظمہ علی ساکنہا الصلوٰۃ والسلام و گفتہ اند غنیمتی نیکو وَلَأَجْرُ
الْآخِرَةِ و ہر آئینہ مزد آخرت مر ایشان را أَكْبَرُ بزرگتر ست از غنیمتی کہ در دنیا بدیشان رسد آوردہ اند کہ حضرت عمر فاروق اعظم رض ہرگاہ کہ یکی از مہاجران
عطا دادی گفتی بگیر خدا ترا درین برکت دہد ٭ هٰذَا مَا وَعَدَكَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَمَا ذَخَرَ لَكَ فِي الْآخِرَةِ فَهُوَ أَفْضَلُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۝ اگر باشند کفار کہ
بدانند آنکہ خدای مہاجران را در ہر دو سرای شرف می دہد ہر آئینہ ایشان موافقت نمایند در ایمان و ہجرت یا اگر مہاجران بدانند زیادہ کنند در اجتہاد
و مصابرت الَّذِينَ صَبَرُوا مہاجران آنند کہ صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ ۝ توکل میکنند
و کار خود را بدان تفویض مینمایند آوردہ اند کہ قریش گفتند کہ خدای از آن بزرگ ترست کہ بشر را پیغمبری فرستد بلکہ فرشتگان را مبعوث گرداند تا خلق را
بدو دعوت کنند در رد قول ایشان این آیت آمد کہ وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم با رسالت مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را از آدمیان
کہ بزبان ملائکہ نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستادہ می شد و حفص بصیغہ متکلم میخواند وحی میفرستادیم بدیشان یعنی سخن آنست کہ سنت الٰہی بران جاری
شدہ کہ بشر را برسالت فرستد نہ ملک را فَاسْأَلُوا پس بپرسید أَهْلَ الذِّكْرِ اہل کتاب یعنی علمای ایشان را إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝ اگر ہستید شما کہ
ندانید کہ انبیای گذشتہ ہمہ بشر بودند کہ مبعوث شدند بامم و فرستادہ گشتند بِالْبَيِّنَاتِ با معجزہای روشن وَالزُّبُرِ و کتابہای نوشتہ
وَأَنْزَلْنَا و فرود فرستادیم إِلَيْكَ الذِّكْرَ بتو قرآن را کہ سبب یاد کردن خداوند ست سبحانہ و تعالیٰ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ تا روشن و ہویدا کنی برای
مردمان مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ فرستادہ شدہ است در ذکر إِلَيْهِمْ بسوی ایشان از اوامر و نواہی وَلَعَلَّهُمْ و تا شاید کہ ایشان يَتَفَكَّرُونَ ۝ تفکر کنند
دران و دانند کہ این مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ آیا ایمن شدہ اند آنانکہ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ کردہ اند مکرہای بد یعنی برای ہلاک انبیا علیہم
حیلہا انگیختہ اند یا مراد جماعتی اند کہ با پیغمبر مکر کردہ اند میفرماید کہ آیا ایشان خود را ایمن میدانند و بیدارند أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ آنکہ فرو برد خدای
بِهِمُ الْأَرْضَ ایشان را در زمین چنانچہ قارون را فرو برد أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا ایمن اند از آنکہ بیاید بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ
لَا يَشْعُرُونَ ۝ از آنجا کہ ندانند و امید ندارند چنانچہ بقوم لوط آمدہ أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا آنکہ بگیرد ایشان فِي تَقَلُّبِهِمْ در گشتن ایشان یعنی
در رفتن و آمدن از شہری بشہری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در جامہ خواب از دستی بدستی فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ۝ پس نیستند ایشان
عاجز کنندگان مر خدا را از عقوبت خود أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا ایمن اند از آنکہ بگیرد خدای ایشانرا عَلَىٰ تَخَوُّفٍ بر ترس از ہلاک پیشینیان یعنی ترسان شوند
از عذاب تو بسبب ہلاک پیش از ایشان بودہ اند و در حین ہمان ترس عذاب بدیشان فرود آید فَإِنَّ رَبَّكُمْ پس بدرستیکہ پروردگار شما لَرَءُوفٌ
ہر آئینہ مہربانست کہ بردباری میکند با بندگان رَحِيمٌ ۝ بخشایندہ است کہ تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند این
کافران إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ بسوی آنچہ آفریدہ است خدای مِنْ شَيْءٍ از چیزی کہ او را شخص ست يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ میگردد سایہای او عَنِ الْيَمِينِ
وَالشَّمَائِلِ از راست و چپ یعنی از ہر جانبی سُجَّدًا سجدہ کنندگان لِلَّهِ مر خدا را وَهُمْ دَاخِرُونَ ۝ و حال آنکہ ایشان خوارند یعنی خاضع
و متواضع در تفسیر زاہدی آوردہ کہ معنی سخن آنست کہ اگر کافران مر سجدہ نکنند چہ زیان کہ سایہای ایشان مر اخضوع و خشوع میکنند وَلِلَّهِ
يَسْجُدُ و مر خدا را سجدہ میکنند مَا فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانہاست از علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ و آنچہ در زمین ست از جنبندگان
وَالْمَلَائِكَةُ و دیگر سجدہ میکنند ملائکہ و تخصیص ایشان بآنکہ در علویات داخل اند جہت تعظیم ایشانست یا بسبب طبیعت در سجدہ و گویا این قول ست آنکہ

نیاگویند وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ○ و فرشتگان کشی نمی نمایند از عبادت او صاحب تبیان گفته که سجده دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است
بر زمین از روی پرستش و آن سجدهٔ ذوی العقول است و سجود تذلل و خضوع و تسخیر و آن سجدهٔ غیر عقلاست درین آیت سجده باید کرد و این سجدهٔ سوم است
از سجده های قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام ذلت و خوف حق را سجده میکنند پس باید که بنده
درین دو محل بدین دو صفت موصوف گشته خود را در زمرهٔ ساجدان کشد یعنی وصف يَخَافُونَ رَبَّهُمْ می ترسند ملائکه از عذاب آفریدگار خود که ناگاه
فرستد مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان وَيَفْعَلُونَ و میکنند از طوع و رغبت مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش و ذکر
وَقَالَ اللّٰهُ و گفت خدای لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید إِلٰهَيْنِ اثْنَيْنِ دو خدای را یعنی اثنین برای تاکید است إِنَّمَا هُوَ جز این نیست که
خدای إِلٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبهٔ الهیت شرکت بر نتابد چنانچه بادلهٔ واضحه ثابت گشته پس باید که خدای
واحد باشد من کل الوجوه و متعلق بنوعی شی از اشیا بلکه اتصاف بها لا ... اشیا قائم باشد بلکه از همه در صفات و ذات جدا باشد پس گفت فَإِيَّايَ
فَارْهَبُونِ ○ پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وَلَهُ و مر خدای راست مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ
آنچه در آسمانها و زمین است یعنی مخلوق و مملوک اوست وَلَهُ الدِّينُ و مر او راست طاعت وَاصِبًا لازم و واجب است یا دین پسندیده مر او را
باقی و ثابت یا او راست جزای دائم غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی أَفَغَيْرَ اللّٰهِ آیا بدون خدای اگر از کسی دیگر تَتَّقُونَ ○ می ترسید و حال آنکه
ضار و نافع غیر او نیست وَمَا بِكُمْ و آنچه بشما رسیده است مِنْ نِعْمَةٍ از نعمتها چون صحت و غنا و خصب فَمِنَ اللّٰهِ پس از خداست
ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ پس چون برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ ○ پس بدو می نالید و تضرع و زاری بدرگاه او می کنید ثُمَّ إِذَا
پس چون كَشَفَ الضُّرَّ بردارد آن سختی که از آن می نالید عَنْكُمْ از شما إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ ناگاه گروهی از شما یعنی کفار بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ○
بخداوند خود شرک آرند محققان برآنند که شرک اینجا ملاحظهٔ اسباب است یعنی از مسبب غافل شده و هر چه بدو رسد از وصل عطا و دفع بلا بسببی باز بندند
لِيَكْفُرُوا تا کفر ورزند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بآنچه ایشان را داده ایم از نعمت و کشف محنت فَتَمَتَّعُوا پس برخوردار شوید امر تهدید است یعنی ای کافران نعمت
دو سه روزی کام خود برانید و از دنیا بهره بردارید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ○ پس زود باشد که بدانید عاقبت کار خود را این سخت ترین وعیدست اهل
کفران را وَيَجْعَلُونَ و می کنند کافران یعنی مقرر می سازند لِمَا لَا يَعْلَمُونَ برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنچه
نمیدانند از شفاعت اصنام تعیین می کنند بجهت ایشان نَصِيبًا بهره مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه بدیشان داده ایم از کشت و چهار پایان چنانچه فرموده وَجَعَلُوا
لِلّٰهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا الآیه و بیان این کلام در سورهٔ انعام گذشت تَاللّٰهِ لَتُسْأَلُنَّ سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت
عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ ○ از آن چیز که هستید که افترا میکنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایان مااند و ما نصیب از زرع و انعام بدیشان تقرب میکنیم
وَيَجْعَلُونَ و میگویند و می سازند لِلّٰهِ الْبَنَاتِ مر خدای را دختران خزاعه و کنانه میگفتند که ملائکه دختران خدایند و سخن بنو ملیح آن بود که حقتعالی با جن
مصاهرت کرده و ملائکه متولد شدند سُبْحَانَهُ پاک است خدای از قول ایشان که خدای دختران دارد وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ○ و مر ایشان راست آنچه
آرزو دارند و بدان نازند یعنی پسران وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از ایشان بِالْأُنْثَىٰ بولادت دختر یعنی چون کسی از کافران خبر دهند
که ترا دختری متولد شده ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه از غم ماندن و شرمندگی در میان قوم وَهُوَ كَظِيمٌ ○ و او پر باشد از خشم
بر زن خود که چرا دختری زادی يَتَوَارَىٰ پنهان شود و خود را بپوشد مِنَ الْقَوْمِ از گروه آشنایان و خویشان مِنْ سُوءِ از بدی و ناخوشی مَا بُشِّرَ بِهِ
آنچه او را خبر داده اند بآن یعنی از قوم خود پنهان دارد که مراد ختری بنا دند در فکر افتد که أَيُمْسِكُهُ آیا نگاه دارد آن مولود را عَلَىٰ هُونٍ بر خواری
و ذلت أَمْ يَدُسُّهُ یا بپوشد او را فِي التُّرَابِ در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم و بنو مضر میکردند أَلَا سَاءَ بدانید که بد است مَا يَحْكُمُونَ ○
آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان قدرت و حرمت ندارد بخدای نسبت میدهند لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنان را که نمیگروند

سجده — سجدهٔ سیم

ع ۶

یالاٰخِرَۃِ بسرای جهانی مَثَلُ السَّوْءِ صفت بدست یعنی حاجت بردن و فرزند و کراهت بنات و زنده در خاک کردن ایشان وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی
ع مر خدا راست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق و جود شامل و تقدس از صاحبه و ولد وَهُوَ الْعَزِیْزُ و او غالبست و قادر بر هلاک کفار الْحَکِیْمُ
حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ یُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ و اگر بگیرد خدای مردمان را یعنی کافران را بِظُلْمِهِمْ بستم ایشان که کفر ایشان
مَا تَرَکَ عَلَیْهَا نگذارد بر روی زمین مِنْ دَآبَّةٍ هیچ جنبنده را بشومی کفر وَلٰکِنْ یُّؤَخِّرُهُمْ ولیکن باز پس دارد ایشان را و مهلت دهد اِلٰۤی اَجَلٍ
مُّسَمًّی تا وقتی نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید اَجَلُهُمْ وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا مرگ لَا یَسْتَاْخِرُوْنَ
سَاعَةً پس باید ساعتی را از آن وَلَا یَسْتَقْدِمُوْنَ و پیشی نگیرند ساعتی بر آن بلکه هلاک و معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده وَیَجْعَلُوْنَ
و حکم میکنند لِلّٰهِ مر خدا را یعنی برای او مَا یَکْرَهُوْنَ آنچه بد میدارند برای خود یعنی دختران یا شرکت در مهتری و سروری وَتَصِفُ و با وجود این میگوید
اَلْسِنَتُهُمُ الْکَذِبَ زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند اَنَّ لَهُمُ الْحُسْنٰی که ایشان راست بهشت یا پاداش نیکو کافران میگفتند که اگر فرضاً رجوع ما بعد
باشد ما را نیک ... تا بکو جزا بر او اِنَّ لِیْ عِنْدَهٗ لَلْحُسْنٰی حق سبحانه میفرماید که دروغ میگویند لَا جَرَمَ حقا چنین ست که فردای قیامت اَنَّ لَهُمُ النَّارَ
بدرستیکه باشد ایشان را آتش دوزخ وَاَنَّهُمْ مُّفْرَطُوْنَ و بتحقیق ایشان متروکان و مهملان باشند در آتش یعنی اهمال ایشان ... دست ترکان
کار ایشان کنند تسلیه حضرت رسالت پناه میفرماید تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَاۤ بخدای که بتحقیق فرستادیم پیغمبران را اِلٰۤی اُمَمٍ بسوی امتان که بودند مِّنْ قَبْلِکَ
پیش از تو فَزَیَّنَ پس بیاراست لَهُمُ الشَّیْطٰنُ برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را تا تکذیب انبیا کردند فَهُوَ
پس شیطان وَلِیُّهُمُ الْیَوْمَ دوست ایشان ست امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکند و بهر نوع می آراید جهت ایشان عملهای زشت را تا تکذیب تو کنند
وَلَهُمْ و مر ایشان راست یعنی ابلیس و اتباعش را عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذابی دردناک وَمَاۤ اَنْزَلْنَا و نفرستادیم عَلَیْکَ الْکِتٰبَ بر تو قرآن را اِلَّا لِتُبَیِّنَ لَهُمُ
مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی برای مردمان الَّذِی اخْتَلَفُوْا آنچیز را که اختلاف کردند فِیْهِ در آن از امر توحید و احوال معاد وَهُدًی
و منزل ساختیم کتاب را از برای راه نمودن وَّرَحْمَةً و برای رحمت لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ مر گروهی را که بگروند وَاللّٰهُ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ و خدای
فرو فرستاد از آسمان یا از ابر مَآءً آبی فَاَحْیَا بِهِ الْاَرْضَ پس زنده گردانید بآن آب زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از مرگ او یعنی
تازه گردانید زمین را باران بعد از پژمردگی آن و گفته اند فرستاد از آسمان قرآن را که سبب حیات مومنان ست پس زنده گردانید بدو دلهای مرده را
ع اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه در آنچه مذکور شد لَاٰیَةً هر آینه نشانه است آشکارا لِّقَوْمٍ یَّسْمَعُوْنَ مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش تدبر و استماع کنند
بسمع انصاف وَاِنَّ لَکُمْ و بدرستیکه مر شما راست فِی الْاَنْعَامِ در وجود چهارپایان لَعِبْرَةً هر آینه عبرتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم نُّسْقِیْکُمْ
می آشامانیم شما را مِّمَّا فِیْ بُطُوْنِهٖ یعنی از آنچه در شکم های ... مِنْۢ بَیْنِ فَرْثٍ وَّدَمٍ از میان سرگین و خون لَّبَنًا خَالِصًا شیری خالص
پاک از لون دم و رایحه فرث سَآئِغًا گوارنده و خوش آینده لِّلشّٰرِبِیْنَ مر آشامندگان را ابن عباس فرموده که چون بهیمه علف خورده و در شکم او میگردد
سه طبقه ... شود اسفل آن فرث ست و اوسط آن لبن و اعلای آن دم پس جگر ... میگردد ... پستان ... فرث ...
می آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس آنست که اوسط ماده لبن ست و اعلای آن ماده دم زیرا که لبن و دم در کرش متکون نمیشوند ... خلاصه
اشیاء ماکول ... یافته اند جگر جذب میکند و ... آنرا که فرث ست میگذارد و آن کیلوس ... تمام میشود تا اخلاط اربعه حادث میگردد
و ... میکند آنرا ... اعضا حکیم قادر حکیم در وقعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او افزاید ... رطوبت
و برودت ... آن خلط را ... بعنی از ... پستان میریزد ... آنکه گوشت پستان غدودی
سفید ست آن خلط بمجاورت آن سفید میگردد ... حیوانات ... [illegible]
... از میان گوشت و خون ... شعر از خون سرخ شیر سفید آورد بیرون

و از غبار های خشک گل تر کند پدید.. در قوت القلوب فرموده که تمامی نعمت بخلوص لبن ست یعنی اگر دروی یکی از دو صفتین که فرث و دم باشد نعمت تمام نبود
و طبع او را قبول نکند همچنین معامله بندگان با حق باید که خالص بود و اگر بشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته گردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا در
عمل شرک خفیست و صفای عمل بسبب شوب هوای متغیر و در ریا نظر بر مردم ست و در هوا بر غرض خود و بهر وجه عمل خالی از آلودگی نیست **کلمه** طاعت آلوده
نیاید بکار؛ مشک جگر سوده نیاید بکار ؛ هر چه سازی آلودگی افتاد پاک ؛ پیش نظر پاک نبود تابناک ؛ وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ و هم شمار است از
میوه های خرما بنان و تاکهای انگور تَتَّخِذُونَ مِنْهُ آنچه میگیرید ازو سَكَرًا است کننده این آیت قبل از تحریم خمر نازل شده یا مراد از نبیذ ست که از
خرما و مویز می گیرند از مفسران ابو عبیده رح فرموده که سکر سرکه را میگویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرید وَرِزْقًا حَسَنًا و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه درین میوه های تر و خشک و فوائد ایشان لَآيَةً هر آینه دلیل روشن ست بر توانائی باری تعالی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن نگرند وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ والهام فرستاد پروردگار تو إِلَى النَّحْلِ بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان
افگند أَنِ اتَّخِذِي آنکه فرا گیرید مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا از مکان کوهها بیوتا خانهای مسدس متساوی آراسته بکس صنعت و صحت قسمت وَمِنَ الشَّجَرِ
و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کیید تیکه مالکی و صاحبی نداشته باشد وَمِمَّا يَعْرِشُونَ و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا میکنند
یعنی مالک شما چون بنا کنند و غیر آن ثُمَّ كُلِي پس بخورید مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر میوه که خواهید تلخ یا شیرین مراد انوار و ازهار ست فَاسْلُكِي
سُبُلَ رَبِّكِ پس بروید براهای پروردگار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل ذُلُلًا در حالتیکه منقاد باشید در ام شده مر امرا و را چون نجلا
امر الهی را کار بستند از شکوفها و گلها بخورند و در درون ایشان متحلل گردد بشیره شیرین و آن را ثق کنند برای ذخیره زمستان و این ست که حق سبحانه میگوید يَخْرُجُ بیرون
می آید مِنْ بُطُونِهَا از شکمهای ایشان بطریق لعاب شَرَابٌ آشامیدنی یعنی عسل مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ خلاف کیدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور
جوان ست و زرد که از آن میانه سالست و سرخ که از آن پیرست و سیاه و سبز نادر باشد و گفته اند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصول ست فِيهِ در آن
شراب شِفَاءٌ لِلنَّاسِ شفاست مر مردمان را بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط با غیر خود چنانچه در سائر امراض چنانکه معجونی باشد که عسل جزوی از وی خوده با
فائده فرمود که مردی بملازمت رسالت پناه آمد و گفت یا رسول الله برادر من اسهال دارد حضرت فرمود اسْقِهِ الْعَسَلَ برفت و بار آمد که عسل دادم و سود نداشت دیگر
باره امر بدان فرمود همان حالت اول دست داد در نوبت سوم یا چهارم فرمود که اذهب فاسقه العسل فقد صدق الله وكذب بطن اخيك و درین نوبت بدان شرب شفا
کلی یافت و گویند ضمیر فِيهِ راجع بقرآن ست که در وی شفای دلهاست چنانچه در جای دیگر فرموده وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا و از
ابن مسعود منقول ست که عليكم بالشفائين القرآن والعسل آری عسل شفای آلام ظاهر ست و قرآن دوای اسقام باطن آن یکی امراض قالب را زائل گرداند و آن
دیگر بیماریهای قلب را علاج کند و حقیقت آنست هر دردی که روی نماید صوری و معنوی دوای آن از قرآن ست و هر مرضی که باشد قلبی و قالبی تلاوت قرآن مر آن را
شفای عاجل و کامل دهد **بیت** رنج گر بسیار شد کی غم خورم ؛ چون شفای جان بیمارم توئی ؛ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در امر نحل عسل لَآيَةً هر آینه حجتی باشد
روشن بر قدرت ربانی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بعلوم دقیقه و امور رقیقه هر آینه ایشان را وجود گیرد الا از الهام توانائی
دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهد انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند اما تی که میوه تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند و یکی که جز پاک
و پاکیزه نخورند طاعتی که هرگز فرمان یعسوب را که پادشاه نحل ست خلاف نمیکنند زیرکی که فرسنگها بروند و باز با وطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر قاذورات
ننشیند و از آن نخورند صناعتی که اگر همه بانیان عالم جمع شوند همچون خانهای مسدس ایشان نتوانند ساخت پس همچنانکه از عسل ایشان شفای الم
ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهل ست دست دهد **نظم** فکر دل را یک با نگیس کند ؛ کام جان را چون عسل شیرین کند ؛ شربت
فکر ار بکام جان رسید ؛ چاشنی آن بانها تا ابد ؛ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ پس قبض نفس میراند و دیگر باره
شمار العدم باز برد وَمِنْكُمْ و از شما مَنْ يُرَدُّ کس هست که رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بسوی خوار ترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که هفتاد و پنج یا

استاد یا توست لِکَیْلَا یَعْلَمَ تا نداند آن پیر فرتوت بَعْدَ عِلْمٍ بعد از دانستن شَیْئًا چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود در نسیان و سیاطی حروف
که مراد کفالوند چه مسلمانان را یاد نکند طول عمر الا کرامت و عقل اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَلِیْمٌ داناست و جهل بر دانائی او طاری نشود قَدِیْرٌ
تواناست و عجز بر توانائی او راه نیابد وَاللّٰهُ فَضَّلَ و خدای افزونی داد بَعْضَکُمْ برخی را از شما عَلٰی بَعْضٍ بر برخی دیگر فِی الرِّزْقِ در روزی یعنی در مال
دنیا یکی توانگر شد و یکی درویش یکی مهتری یافت و دیگری چاکری فَمَا الَّذِیْنَ فُضِّلُوْا پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که اسباب مال
مهتری یافته و توانگر گشته و مالک رقاب جمعی از موالی شده اند بِرَآدِّیْ رِزْقِهِمْ بازگردانندهٔ مال خود را یعنی دهنده و بخشش کننده عَلٰی مَا مَلَکَتْ
اَیْمَانُهُمْ بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان آن کسان یعنی خواجگان اموال خود را بر بندگان نمیدهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود
شریک سازند فَهُمْ فِیْهِ سَوَاءٌ پس باشند ولات و موالی در مالداری یکسان و در تیسیر فرموده که خطاب با مشرکان عرب است که در تلبیه میگفتند لبیک
لا شریک لک الا شریکا هو لک و حق سبحانه و تعالی میفرماید که شما تجویز نمیکنید که بندگان شما در مال شما شریک شما باشند پس چگونه روا میدارید که بتان شریک
من باشند در الوهیت اَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ آیا بنعمت خدای یَجْحَدُوْنَ انکار میکنند جعفر بصیغهٔ غیبت میخوانند یعنی کافران انکار نعم او میکنند و دلیل آن
است که منعم بجمیع نعم اوست پس هر که بت را شریک او گوید شکر نعمت او ناشده باشد وَاللّٰهُ جَعَلَ و خدای بیافرید لَکُمْ برای شما مِّنْ اَنْفُسِکُمْ از جنس
آدمیان اَزْوَاجًا زنان که با ایشان آرام میگیرید وَّجَعَلَ لَکُمْ و بیافرید برای شما مِّنْ اَزْوَاجِکُمْ از زنان شما بَنِیْنَ پسران وَحَفَدَةً و دختران یا اولاد اولاد و
یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهران دیگر دارند وَّرَزَقَکُمْ و روزی داد شما را مِّنَ الطَّیِّبٰتِ از پاکیزه و لذیذها اَفَبِالْبَاطِلِ آیا به بیهوده یُؤْمِنُوْنَ
میگروند و این مشرکان وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ و بنعمت خدای هُمْ یَکْفُرُوْنَ ایشان نمیگروند باطل عقیده است که به بتان دارند از تحقیق اعانت و شفاعت
و نعمت پرستش حق است بیگانگی یا باطل آن چیزیست که حرام کردند از بحیره و سائبه و نعمت آنچه خدای بر ایشان حلال گردانید و گفته اند که باطل شیطان است و ایشان
بدو میگروند و نعمت حضرت رسالت پناه است و بدو نمیگروند وَیَعْبُدُوْنَ و می پرستند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بدون خدای مَا لَا یَمْلِکُ لَهُمْ آنچیزی را
که مالک نیست یعنی توانائی ندارد و برای ایشان رِزْقًا روزی دادن مِّنَ السَّمٰوٰتِ از آسمانها یعنی باران وَالْاَرْضِ و از زمین یعنی نباتات ملخص سخن
آنست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن شَیْئًا چیزی برابر بندگان خود از قطره و نبات وَلَا یَسْتَطِیْعُوْنَ و هرگز نیز
نمیتوانند که روزی دهند و مقرر است که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت است و شکر نعمتی عظیم ترا آفریدن و روزی دادن نیست و این
دو صفت خدای را ثابت است نه اصنام را فَلَا تَضْرِبُوْا پس مزنید یعنی مسازید لِلّٰهِ الْاَمْثَالَ برای خدا مثلها را آن وجه که قیاس کنند بتان را به رو
و شرکت و سید با او مصرع کس لا اله المثل لا تضرب له المثل اِنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ بدرستیکه خدای میداند فساد قول شما را وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ
و شما نمیدانید و الا سر دانید بر این اشراک جرأت نکنید یا شما برای او مثل میزنید که او میداند که چگونه مثل باید زد و شما نمیدانید پس حق سبحانه دو مثل برای کرد
برای خود و معبودان باطل ایشان اول فرمود ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا بزد خدای یعنی بیان کرد مثلی و آن کدام است عَبْدًا مَّمْلُوْکًا بنده درم خریده
غیر مکاتب و غیر ماذون که او لَا یَقْدِرُ نتواند که توانائی ندارد عَلٰی شَیْءٍ بر هیچ چیز از نفع و ضرر وَّمَنْ رَّزَقْنٰهُ و آن که روزی دادیم او را مِنَّا
از نزدیک ما رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی بسیار و بیزاحمت که در وی تصرف تواند کرد فَهُوَ پس این مرزوق یُنْفِقُ مِنْهُ نفقه میکند از آن
روزی سِرًّا وَّجَهْرًا پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهد خرج میکند و از کسی نمی ترسد هَلْ یَسْتَوٗنَ آیا برابر اند یعنی مساوی باشند بندگان
بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان که عجز محکوم اند شریک قادر علی الاطلاق
چگونه توانند بود نظم راه تو بنور لایزالی ٭ از شرکت شریک هر دو خالی ٭ آن بنده که عاجز است و محتاج ٭ کی راه برد بصاحب تاج ٭ مالک رب
الارباب: صاحب کشف المحجوب آورده که روزی بخدمت شیخ ابو العباس شقانی رحمه الله درآمدم و دیدم که این آیت میخواند و میگریست و نعره میزد گفتم که از دنیا بجواهرت گفتم
ای شیخ این چه حالت است فرمود که یازده سال میگذرد که در دین انجا رسیده است و اینجا میتوانم گذشت آری حدوث در قدم نتواند رسید و عجز از کسب صاحب خبر نتواند ...

بیت نیست باهست چون زند پهلو + قطره با بحر چون کند دعوی + و گفته اند این ضرب المثل برای مومن موفق ست و کافر مخذول و مراد از مومن ابوبکر صدیق رض ست و از کافر ابوجهل لعین اَلۡحَمۡدُ لِلّٰهِ همه ثنا و ستایش مر خدایراکه مولای تمام نعمتهاست بَلۡ اَکۡثَرُهُمۡ بلکه بیشتر مشرکان یعنی همه ایشان لَا یَعۡلَمُوۡنَ ۝ نمیدانند و نعم او را بغیر او اضافت مینمایند پس مثلی دیگر بیان میکند وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا و آورد خدای مثلی رَّجُلَیۡنِ دو مرد که اَحَدُهُمَاۤ اَبۡکَمُ یکی از ایشان گنگ ست و پیشتر گنگ مادرزاد گر باشد نشنود و نگوید لَا یَقۡدِرُ عَلٰی شَیۡءٍ قدرت ندارد بر فهم هیچ چیز از سخن و تدبیر وَّ هُوَ کَلٌّ و با این همه گران ست عَلٰی مَوۡلٰىهُ لا بر کسیکه متولی امر او باشد یعنی ولی او و بر رعایت حال او درمانده اَیۡنَمَا یُوَجِّہۡهُّ بهر جاکه فرستد او را متوجه گرداند ش بهمی لَا یَاۡتِ بِخَیۡرٍ باز نیاید به نیکوئی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند و از ناحیه منعم خبر تواند داد و جوابیکه گویند در تواند یافت هَلۡ یَسۡتَوِیۡ هُوَ آیا برابر باشد این ابکم وَ مَنۡ یَّاۡمُرُ و کسیکه میفرماید بِالۡعَدۡلِ بِرِاستی یعنی سخن گوئی باشد بکفایت تمام و رشدی کامل و فهمی درست کار میکند بعدل و عدل منتی ست جامع جمیع فضائل مکارم وَ هُوَ و او در نفس خود عَلٰی صِرَاطٍ مُّسۡتَقِیۡمٍ ۝ بر راهی راست ست و سیرتی درست و طریقهٔ پسندیده که بر مطلب که توجه نماید زود بمقصد و مقصود برسد پس چنانچه ابکم با عاقل ساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و گفته اند این مثل نیز برای مومن و کافرست مومن حمزة بن عبد المطلب و کافر ابی بن خلف یا مومن عثمان ذی النورین ست رض و کافر اسید بن ابی العیص که مولای او بود ذی النورین او را باسلام دلالت میکرد و اسید ویرا از انفاق فی سبیل الله منع میکرد آورده اند که کنار قریش از روی استهزا استعجال و قوع قیامت میکردند آیت آمد وَ لِلّٰهِ و خدایراست غَیۡبُ السَّمٰوٰتِ وَ الۡاَرۡضِ دانستن نهانی آسمان و زمین یعنی او داند و بس آنچه پوشیده است از آن و شما را محسوس نمی شود یا مراد وقت و نبات ست وَ مَاۤ اَمۡرُ السَّاعَةِ و نیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیای موتی در سرعت و سهولت اِلَّا کَلَمۡحِ الۡبَصَرِ مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن او را از اعلای حدقه باسفل آن و باصلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را یا زنده ساختن اموات را در آن روز آسان ترست از آنکه شما دیده بهم زنید اَوۡ هُوَ بلکه آن اَقۡرَبُ نزدیک ترست چه لمح بصر دو فعلست و ضع جفن و رفع آن و ایقاع قیامت یا احیای موتی یک فعلست پس ممکن ست وقوع آن در نصف زمان این حرکت اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَلٰی کُلِّ شَیۡءٍ بر همه چیز از بعث و حشر قَدِیۡرٌ ۝ تواناست یعنی تواناست بر احیای خلائق دفعة چنانچه قادرست بر احیای ایشان بر سبیل تدریج پس از ابتدای ظهور ایشان خبر داد تا از مبدأ بر معاد استدلال کنند و فرمود که وَ اللّٰهُ اَخۡرَجَکُمۡ و خدای بیرون آورد شما را مِّنۡۢ بُطُوۡنِ اُمَّهٰتِکُمۡ از شکمهای مادران شما لَا تَعۡلَمُوۡنَ شَیۡـًٔا نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع بوجود و دفع مکاره از خود وَّ جَعَلَ لَکُمُ السَّمۡعَ و داد مر شما را گوش وَ الۡاَبۡصَارَ چشمها وَ الۡاَفۡـِٕدَةَ و دلها یعنی ادوات دانش شما را داد تا جزئیات اشیا را بمشاعر دریابید بلا مشارکات و مباینات که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید و بنظر در آن اکتساب علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که تعلق آن باسماع و ابصارست بشما ارزانی داشت و سلاطین قلوب را که تیز کن مستفادات شما اند بر مسند تعقل متمکن ساخت لَعَلَّکُمۡ تَشۡکُرُوۡنَ ۝ شاید که شما شکر گوئید بدین نعمتها اَلَمۡ یَرَوۡا آیا نمی نگرند آدمیان براه استدلال بر قدرت الٰهی اِلَی الطَّیۡرِ بسوی مرغان تا ببینند ایشان را مُسَخَّرٰتٍ رام شدگان برای پریدن فِیۡ جَوِّ السَّمَآءِ در هوا میان ارض و سما مَا یُمۡسِکُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشان را در ان هوا اِلَّا اللّٰهُ مگر خدای و اگرنه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط ست اِنَّ فِیۡ ذٰلِکَ بدرستیکه در تسخیر طیر برای طیران لَاٰیٰتٍ هر آینه نشانهاست لِّقَوۡمٍ یُّؤۡمِنُوۡنَ ۝ مر برای گروهی که گروند یعنی مومنان منتفع اند بدانچه تفکر میکنند در آنکه حق سبحانه مرغان را بر وضعی آفریده که طیران می توانند نمود و هوا را بر نمطی مخلوق ساخته که پریدن ایشان در آن ممکن ست و اشارا نگاه می دارد در هوا بر خلاف طبع ایشان پس ببال این تفکرات در هوای معرفت پرواز نموده خود را با آشیان کرامت نشان تفکر ساخته عبادت ستین سنه میرساند **بیت** تفکر این خانه زیارت کشد + سوی سراپرده زیارت کشد + وَ اللّٰهُ و خدای جَعَلَ ساخت لَکُمۡ برای شما مِّنۡۢ بُیُوۡتِکُمۡ از خانهای شما که مبنی از سنگ و خشت و چوب باشد

سَكَنًا آرامگاهی که بوقت اقامت دران ساکن توانید بود وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت مر شما را مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ از پوست چهارپایان
بُيُوتًا خانهای چون قبه و خیمه که از ادیم ساخته شود تَسْتَخِفُّونَهَا سبک می یابید آنرا به برداشتن و با خود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وقت سفر و رحلت شما
وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ و بوقت اقامت یعنی نزول شما در منزل وَمِنْ أَصْوَافِهَا و پیدا گردانید برای شما از پشمهای انعام یعنی از میش ها باشد وَأَوْبَارِهَا و
از کرکهای نرم که شتر را بود وَأَشْعَارِهَا و موی ها که بز را بود أَثَاثًا رختهای پوشیدنی و گستردنی وَمَتَاعًا و برخورداری از خرید و فروخت إِلَىٰ حِينٍ ۝
تا هنگامی که آنها برقرار بود و ازان نفع توان گرفت یا تا وقتیکه زنده آید وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ و خدای پیدا کرد برای راحت شما مِمَّا خَلَقَ از آنچه بیافرید
از درخت و کوه و بنا و ابر ظِلَالًا سایهای تا بهان از تاب آفتاب پناه می برید وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما مِنَ الْجِبَالِ از کوه ها أَكْنَانًا پوششها
یعنی غارها و حجرها که دران سکونت می ورزید وَجَعَلَ لَكُمْ و کرد برای شما سَرَابِيلَ پیراهنها یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن
که آنرا تَقِيكُمُ الْحَرَّ باز دارد از شما گرما را و ذکر سرما نکرد و اکتفا باحد الضدین با آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم است وَسَرَابِيلَ و دیگر ساخت
برای شما پیراهن ها از آهن چون زره و جوشن که آن تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیر و تیغ و نیزه ایشان در کارزار شما كَذَٰلِكَ
همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کردیم يُتِمُّ نِعْمَتَهُ تمام میگرداند نعمت دینی خود را عَلَيْكُمْ بر شما تمام کردنی در زمان استقبال لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ۝ تا باشد که شما
اسلام آرید باستقاد حکم او مگر دید ملک فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام فَإِنَّمَا عَلَيْكَ پس چیزی نیست که بر تو الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝ رسانیدن
پیغام است آشکارا و چون پیغام رسانیدی اعراض ایشان ترا زیان نکند يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ می شناسند مشرکان نعمت خدای را که شمرده شد
بر ایشان و معترف اند که اینها از دست ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا پس انکار میکنند آنرا به پرستش غیر منعم یا میگویند نعمت ورا ده شفاعت بتان یا در وقت سختی پیشانی
چه درحال آسانی منکر می شوند یا بزبان عارف اند و بدل منکر یا می شناسند که بعث الله نبوت حضرت رسالت پناه باشد و آنرا معجزات شناختند که حق است و بعناد
منکر شدند وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ۝ و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مجانین و صبیان ناگرویدگانند وَيَوْمَ نَبْعَثُ و بترسان ایشان را از روزی که برانگیزیم
مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از میان هر گروهی شَهِيدًا گواهی برایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران امت اند ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ پس دستوری ندهند لِلَّذِينَ
كَفَرُوا آنرا که کافر شده اند در عذر خواهی یا در رجوع بدنیا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ۝ و ایشان مطالب نشوند با سرزنش یعنی نگویند که تمام خوشنود
سازید خدای را یعنی عمل کنید که خدای از شما خوشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و در تاویلات امام ماتریدی آورده که ایشانرا دستوری اعتذار
ندهند و اگر عذر خواهند از ایشان نپذیرند و چون بمیرند در قیامت وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه شرک آوردند الْعَذَابَ عذاب دوزخ را و دیده باشند ایشان را
نبیند دوزخ فریاد در آرند و از مالک تخفیف عذاب طلبند فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمْ از ایشان عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ۝ و ایشان مهلت
داده نشوند یعنی زمانی ایشان را مهلت ندهند و بی عذاب نگذارند وَإِذَا رَأَى و چون ببینند در آن سرای الَّذِينَ أَشْرَكُوا آنانکه شرک آوردند شُرَكَاءَهُمْ
انبازان خود را یعنی بتان که ایشان را شریک خدای می گفتند قَالُوا رَبَّنَا گویند مشرکان ای پروردگار ما هَٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا این گروه اند شرکای
ما الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو آنانکه بودیم ما که ایشانرا می پرستیدیم مِنْ دُونِكَ بجز تو و فرمان ایشان می شنیدیم در کفر فَأَلْقَوْا پس بیفگنند
بتان إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتان را گویا گرداند تا رد و ایشان را جواب دهند و گویند إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ۝ بدرستیکه شما
دروغ گویانید هرگز ما شما را نفرمودیم به پرستش خود یا شما ما را نمی پرستیدید بلکه هوای خود را پرستش میکردید و نصرانیان گویند که نصاری دیو و دیدی بیع عیسی و عزیر
و ملائکه علیهم السلام را در بهشت به بینند وقتیکه خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما اینان را می پرستیدیم ما در ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما
دروغ میگوئید و ایشان شرمنده و خوار و مخذول گردند و حجت بر ایشان لازم شود ادلیته دیگر کنند وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ و بیفگنند بخدای يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ
دران روز صلح را یعنی خواهند که از در صلح درآیند معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدای را یا اسلام آرند و هیچ کام سود ندارد مصرع چون کار ز دست رفت
زیاده سود وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد از ایشان یعنی باطل و زائل شود مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که دروغ بر می بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه جای

شفاعت از ایشان شفاعت بپذیرند اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه کافر شدند وَصَدُّوْا و باز داشتند مردمان را عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی از ایمان
بحضرت مصطفی علیه السلام زِدْنٰهُمْ بیفزاییم ایشان را عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ عذابی بالای عذابی بِمَا کَانُوْا بسبب آنکه بودند که منع مردم از اسلام یُفْسِدُوْنَ
تباهی میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشانست و یکی برای منع دیگران از اسلام و گفته اند زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ خلقت و کژدمان عظیم جثه
بر ایشان گماشته شود و ایشان گریزان شده خواهند که خود در میان آتش پنهان شوند و در زاد المسیر گفته که پنج جوی از روئین گداخته بطرف ایشان روان گردد
و سه جوی آن [illegible] معذب شوند [illegible] مقداری از شبها و روزها [illegible] زمهریر
[illegible] مِّنْ اَنْفُسِهِمْ
از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بر ایشان وَجِئْنَا بِکَ و بیاریم ترا نیز شَهِیْدًا عَلٰی هٰٓؤُلَآءِ گواه برین گروه
یعنی بر امت تو تا بر تصدیق مومنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَیْکَ الْکِتٰبَ بر تو قرآن را تِبْیَانًا
لِّکُلِّ شَیْءٍ بیانی روشن برای همه چیز از امور دین و دنیا به تفصیل و اجمال صاحب مدارک فرموده که در بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات
و در احکام منصوصه ظاهرست و در آنچه ثابت شود بسنت و اجماع و قیاس مرجع آنها بقرآنست چه در آن ملزوم بمتابعت رسول که اَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ
و بیان کرده و حث کرده است ما را باجماع و تهدید بر ترک آن که وَیَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیْلِ الْمُؤْمِنِیْنَ فرموده و عبرت و استدلال اهل قیاس سنت حیث قال فَاعْتَبِرُوْا
یٰٓاُولِی الْاَبْصَارِ پس قرآن بیان همه چیز باشد وَهُدًی و راه نمودن بحق وَرَحْمَةً و بخشایش بر همه اگر بدو بگروند وَبُشْرٰی و مژدگانی ببهشت
لِلْمُسْلِمِیْنَ مر مسلمانان را خاصة اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدایتعالی یَاْمُرُ بِالْعَدْلِ میفرماید براستی یعنی بتوسط در همه چیز خواه در اعتقاد چون
توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک و قایل شدن بکسب که متوسط است میان جبر و قدر خواه عمل چون تعبد باداء فرائض که متوسط است میان
بطالت و ترهب خواه در اخلاق که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهور وَالْاِحْسَانِ و می فرماید بنیکویی در طاعت یا بحسب
کمیت چون تعبد بتطوع نوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مروی است الاحسان ان تعبد الله کانک تراه و از آن فرمید وَاِیْتَآئِ ذِی الْقُرْبٰی و امر میکند
بعطا دادن خویشاوندان نزدیک رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند وَیَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَآءِ و باز میدارد از عمل زشت کما زناست در
متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطت و جز آن وَالْمُنْکَرِ و از فعلی که انکار کنند بر مباشر آن و آن اجرای قوت غضبی است در غیر موضع
چون قتل النفس و غصب اموال وَالْبَغْیِ و از ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت وهمیه است مانند استعلا و استیلا بر
نوع بنی آدم و تجبر و تکبر بر ایشان یَعِظُکُمْ پند میدهد خدای شما را بامر و نهی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُوْنَ شاید که شما پند گیرید این آیتیست
جامع خیر و شر هیچ چیزی نیست الا که مندرج است در اقسام مامورات و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات و از جهت آنکه موعظه ایست جامع
جمیع خیر دستور خطبای روز جمعه در آخر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون منقولست که گفت که من در بدایت حال اسلام نیاوردم مگر بواسطه آنکه شرم داشتم
از مبالغه پیغمبر و ایمان در دل من قراری نداشت تا روزی نزدیک آنحضرت بودم و این آیت نازل شد هر شبهه که داشتم زایل گشت و بدین اسلام تصدیق
کردم و از مجلس بیرون آمده آیت را بر ولید بن مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر باره اعاده کن باز خواندم گفت ای پسران له والله لحلاوة وان علیه
لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وما هو بقول البشر و ابوجهل بعد استماع این آیت گفت بدرستیکه خدای محمد را بمکارم اخلاق می فرماید و در
زلال الصفا آورده که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب و حکمای ایشان بود همین آیت است و علما را در بیان این مامورات و منهیات سخن بسیار
گویند عدل کلمه شهادتست یا خلع انداد یا طاعت در سر و جهر یا انصاف یا ادای فرائض یا تسویه در حقوق یا حکم بحق و احسان تفضل و انعام است
یا عفو از جرائم یا صبر بامر و نهی یا ادای نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگر
آنچه برای خود دوست میدارد و کاره شمردن برای غیر آنچه برای نفس خود کاره میشمارد و ایتای ذی القربی صله رحم است و نیکویی کردن با ایشان بدانچه

و هر آینه پیدا کند برای شما در رستخیز ما کنتم فیه آنچه هستید که در آن تختلفون اختلاف میکنید در شان بعث و جز او و لو شاء الله لجعلکم و اگر
خواستی خدای تعالی هر آینه گردانیدی شما را امة واحدة یک گروه متفق بر اسلام و لکن یضل و لیکن فرو میگذارد در ضلالت من یشاء
هر کرا خواهد و یهدی و راه می نماید بتوفیق من یشاء هر کرا اراده کند و لتسئلن و هر آینه سوال کرده خواهید شد در محشر عما کنتم
تعملون از آنچه بودید که عمل میکردید در دنیا و لا تتخذوا ایمانکم و فرا مگیرید سوگندان خود را دخلا فریبی و مکری بینکم میان
یکدیگر فتزل قدم پس بلغزد قدم از شارع اسلام بعد ثبوتها بعد از استواری او و تذوقوا السوء و بچشید شما اندوه و رنج در دنیا بما
صددتم بسبب آنکه باز ایستید عن سبیل الله از راه خدای تعالی یعنی از وفا بعهد و لکم و مر شما راست در آخرت عذاب عظیم عذابی
بزرگ تهدید عظیم ست مر ضعفاء اهل اسلام را که میخواستند از عهد پیغمبر برگردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما چه منافع بشما
رسانیم حق تعالی میفرماید و لا تشتروا و مخرید یعنی بدل مکنید بعهد الله عهد خدای و پیغمبر او را ثمنا قلیلا بهای اندک یعنی بجزوی چیزی از مال
دنیا که قریش شما را وعده میدهند انما عند الله بدرستیکه آنچه نزدیک خداست برای وفاداران عهد از نعیم دنیا و ثواب آخرت هو خیر لکم
آن بهترست مر شما را از آنچه قریش وعده میکنند ان کنتم تعلمون اگر هستید که شما دانید ما عندکم آنچه نزدیک شماست از اعراض دنیویه ینفد
سپری شود و منقضی گردد و ما عند الله و آنچه نزدیک خداست از خزاین رحمت باق پاینده است و بی انقراض یکی از اعزه در شرح گلشن راز نوشته که هر عین از
اعیان موجوده فی الخارج را دو اعتبارست یکی من حیث الحقیقة و آن عبارتست از ظهور نور حق در صور مظاهر ممکنات و این را تجلی شهودی گویند دوم من
حیث التشخص و التعین و از این حیثیت ست که ایشان را ممکن میگویند و خلق و غیر می نامند و جمیع نقائص بموجودات ممکنه از این وجه منسوب میدارند مثنوی از ره صورت
همه غیر دوست + چون نظر کردی بمعنی جمله اوست + زان یکی ما عندکم ینفد شنو + وان یکی ما عنده باق شنو + ما عندکم ینفد اشارت باعتبار ثانی ست و ما عند الله
باق اشارت باعتبار اول نظم ای توصیف بیان ما همه هیچ + همگی تو آن ما همه هیچ + هر چه بیند خیال ما همه نقش + هر چه گوید زبان ما همه هیچ + ما بکنه حقیقت نرسیم + ای
یقین و گمان ما همه هیچ + و لنجزین الذین صبروا و هر آینه جزا دهیم آنان را که صبر کردند بر فاقه و فقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبائی نمودند بر
عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغمبر که بر بی‌وفائی صبر نموده از عهد برنگشتند مدهیم اجرهم مزد ایشان را که نعیم بهشت ست یا ثواب مضاعف باحسن ما کانوا به
نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص یعملون عمل مینمودند امام زاهدی فرموده که اگر یکی را از ایشان صد طاعت بود از یک جنس چون
نماز یا روزه یا زکوة یا صدقه و یکی از میان آن صد بهتر و تمامتر باشد ثواب آن بر یکی که نیکوترست تمامی دهیم و باقی را هم بپذیریم و ثواب هر یک
با ثواب آن بهتر و تمامتر برابر دهیم من عمل صالحا هر که بکند کردار شایسته من ذکر او انثی از مرد یا زن و هو مؤمن و او مومن باشد چه عمل
بی ایمان نمود استحقاق ثواب ندارد فلنحیینه حیوة طیبة پس هر آینه زندگانی دهیمش در دنیا زندگانی خوش یعنی رزق حلال که بوی زندگانی داریم
تا مأکل و ملبس ما پاک بود و گفته اند حیوة طیبه حلاوت طاعت ست یا قناعت بکفاف یا عمل صالح یا عنایت یا رضا بقضا قول آنست که حیوة طیبه در بهشت خواهد
بود چه زندگانی در دنیا بی شوب تنغیص و تکدر نیست محققان بر آنند که حیوة طیبه کسی راست که چهار صفت دارد شناخت خدای و صدق مقال با خدای و وقوف بر منبع امر
خدای و اعراض از ما سوای خدای در حقایق سلمی مذکورست که حیوة طیبه استغناست بالله عما سواه مصرع چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید + و لنجزینهم
اجرهم و هر آینه دهیم ایشان را مزد ایشان باحسن ما کانوا یعملون بنیکوترین کاری که کردند فاذا قرأت القرآن پس چون خواهی که بخوانی قرآن را
فاستعذ بالله پس پناه جوی بخدای تعالی من الشیطن الرجیم از دیو رانده یعنی بگوی + اعوذ بالله من الشیطان الرجیم + خواجه محمد پارسا قدس سره
در تفسیر خود آورده که مختار ما چنان ست روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده نیست امر باستعاذه قبل از قرأت بقول جمهور امر استحباب ست باختیار جمعی از کبرای دین
بر سبیل ایجاب و در تفسیر امام قرطبی قولی هست که استعاذه بر حضرت رسالت پناه تنها فرض بود بوقت قرأت و اقتدای امت بدو بر سبیل سنت ست و مباحث
استعاذه در اوائل جواهر التفسیر مستوفی آمده انه لیس له سلطان بدرستیکه نیست مر ابلیس را سلطان تسلطی و غلبه علی الذین آمنوا بر آنانکه گرویده اند ایشان

پناه بحق میگیرند و علی ربهم و بر پروردگار خود در دفع وساوس ایشان یتوکلون توکل مینمایند انما سلطانه جز این نیست که تسلط او علی
الذین یتولونه بر آنانست که او را دوست میدارند و وسوسه او را قبول میکنند والذین هم به و آنانکه ایشان بسبب اطاعت شیطان
مشرکون شرک آرندگانند بخدای آورده اند که اهل مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند که محمد یاران خود را سخریه می کند امروز ایشان را کاری
میفرماید و روز دیگر از آن نهی مینماید غالب آنست که او افترا میکند بر خدای و از تلقای نفس خود سخن میگوید آیت آمد که واذا بدلنا آیة و چون
بدل کنیم آیتی ناسخ را مکان آیة بجای آیتی منسوخ والله اعلم و خدای داناترست بما ینزل بآنچه فرو می فرستد از نسخ بجهت حکمت و مصلحت
قالوا گویند کافران انما انت مفتر جز این نیست تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن میگوئی بل اکثرهم نه چنین ست که میگویند بلکه بیشتر
ایشان لا یعلمون نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام دیگر را قل نزله بگو ایشان را که فرود آورده است او را یعنی قرآن را روح القدس
روح پاکیزه که جبرئیل ست من ربک از نزد پروردگار تو بالحق براستی لیثبت الذین آمنوا تا ثابت گرداند آنان را که ایمان آورده اند و اعتقاد
ایشان را با ناسخ سازد تا که این کلام حق ست یعنی چون ناسخ را بشنوند در رعایت صلاح و حکمت او را تدبر نمایند و دل ایشان مطمئن شود و هدی و دیگر نزول
قرآن برای هدایت ست و بشری للمسلمین و بشارت دهنده مسلمانان را بجنت در جبر ست که غلامی رومی بود در عامر بن حضرمی را گویند که جبر گفتندی و گو
یند که دو غلام بودند جبر و یسار که شمشیر با صیقل زدندی و اهل کتاب بودندی پیوسته توریت و انجیل خواندندی و چون حضرت رسالت پناه بایشان گذشتی استماع
قرات ایشان فرمودی و گفته اند حویطب را غلامی عائش نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا بلعام یا کیسین یا عداس و اصح آنست که او را ابو فکیهه گفتندی بتهایش
حضرت پیغمبر آمدی و قرآن تعلیم گرفتی قریش گفتندی محمد ازین غلام کلامی می آموزد و با ما میگوید آیت آمد که ولقد نعلم و بدرستی که ما میدانیم انهم
یقولون آنرا که ایشان میگویند انما یعلمه بشر جز این نیست که او را می آموزد آدمی یعنی جبر یا ابو فکیهه لسان الذی زبان آنکه یلحدون الیه
تعلیم را باو نسبت میگردانند یعنی گمان می برند که معلم اوست اعجمی غیر مبین ست یعنی فصاحت ندارد و هذا و این قرآن لسان عربی مبین زبان
عربی روشن ست که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قدرت بر انشای عربیات از ایتان بمثل آن عاجزید و ناتوان پس دعوی آنکه می
آموزاند عجمی شکسته زبان مر آن حضرت را کلامی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلان ست ان الذین بدرستی آنانکه لا یؤمنون نمی گروند
بآیات الله بآیتهای کتاب خدای و تصدیق نمیکنند که من عند الله ست لا یهدیهم الله راه نمی نماید خدای ایشان را بنجات یا بجواب و لهم
عذاب الیم و مر ایشان راست عذابی دردناک در آخرت بجهت کفران ایشان بقرآن و نسبت افترا بحضرت پیغمبر و حال آنکه
مفتری ایشانند انما یفتری الکذب جز این نیست که بر می بافد دروغ را الذین لا یؤمنون آنانکه نمی گروند بآیات الله بآیتهای خدای یعنی قرآن
و میگویند که بر بافته محمد ست و اولئک و آن گروه منکران هم الکاذبون ایشانند دروغ گویان که می گویند انما یعلمه بشر و بحقیقت دروغ
گفتن صفت ایشانست و در اخبار آمده است که قریش بعد از تعرض حضرت بآلهه باطله ایشان با ایذا و آزار درویشان صحابه که حمایتی نداشتند
چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه مشغول شدند و ایشان را در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق خود ثبات قدم ورزیده
بر جفای قوم شکیبائی نمودند تا حدی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بیطاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمه که رضای قوم
دران بود بگفت • یعنی آمنت بالجبت والطاغوت • خبر بحضرت پیغمبر رسید که عمار کیش کفر اختیار کرده ازین خبر ارشاد حضرت فرمود که نه چنین ست از سر تا قدم
عمار از ایمان پرست و ایمان بگوشت و خون او بر آمیخته است یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن نشده که بگفتگوی هر هرزه گوی تفاوت پذیرد عمار گریه
کنان بجناب نبوت مآب آمد آنحضرت بدست مبارک اشک او پاک میکرد و میفرمود که ترا چیست • ان عادوا لک فعد لهم یعنی اگر باز گردند تو باز گرد
بار گرد و ایشان بهمه کلمه و حق سبحانه این آیت فرستاد که من کفر بالله هر که کافر شود بخدای من بعد ایمانه پس از ایمان خویش در تند گردد چون
ابن خطل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض سخط الهی باشد الا من اکره مگر کسیکه اکراه کرده شود و قلبه و دل او مطمئن بالایمان

آرمیده باشد بایمان وعقیده او متغیر نگردد وچون عمار رضی الله عنه وَلٰكِنْ مَّنْ شَرَحَ ولیکن هر کس که بگشاید بِالْكُفْرِ صَدْرًا بکفر سینهٔ خود را یعنی
آنها که بکفر خویش بیایند و بدان اعتقاد کنند فَعَلَیْهِمْ پس بر ایشانست غَضَبٌ مِّنَ اللّٰهِ خشمی از خدای وَلَهُمْ ومر ایشان راست
عَذَابٌ عَظِیْمٌ ۝ عذاب بزرگ بجهت گناه بزرگ که ارتداد است ذٰلِكَ آن عذاب عظیم مر ایشان را بِاَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا بسبب آنست که ایشان
دوست داشتند وبرگزیدند الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا زندگانی دنیا را عَلَى الْاٰخِرَةِ بر نعیم عقبی وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر بجهت آنست که خدای لَا یَهْدِی
نمی خواهد که راه نماید الْقَوْمَ الْكٰفِرِیْنَ گروه ناگرویدگان را یعنی مرتدان را آنچه موجب ثبات بر ایمان باشد اُولٰٓئِكَ آن گروه کافران الَّذِیْنَ
طَبَعَ اللّٰهُ آنانند که مهر نهاد خدای عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان تا قول حق در دنیا فهمند وَسَمْعِهِمْ در گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند
وَاَبْصَارِهِمْ بر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند وَاُولٰٓئِكَ وآن گروه هُمُ الْغٰفِلُوْنَ ایشانند غافلان بیخبران از حق لَا
جَرَمَ اَنَّهُمْ حقا و در این هیچ شبهه نیست که ایشان فِی الْاٰخِرَةِ در آن سرای دیگر هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ۝ ایشان زیان زدگانند چه سرمایه عمر
ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست نیاوردند ومفلس را در بازار قیامت جز دست تهی و دل پر حسرت وندامت نخواهد بود **مثنوی** قیامت که
بازار مینو نهند + منازل باعمال نیکو دهند + بضاعت بچند آنکه آری بری + وگر مفلسی شرمساری بری + که بازار چندانکه آگنده تر + تهی دست را دل
پراگنده تر + ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ پس بدرستیکه پروردگار تو بخشاینده است لِلَّذِیْنَ هَاجَرُوْا مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون جناب صهیب
وسالم وبلال مِنْۢ بَعْدِ مَا فُتِنُوْا پس از آنکه عذاب کشیده بودند و از کفار ایذای تمام یافته ثُمَّ جٰهَدُوْا پس جهاد کردند وَصَبَرُوْا وشکیبائی
نمودند بر جهاد اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو مِنْۢ بَعْدِهَا از پس هجرت وجهاد وصبر لَغَفُوْرٌ هر آئینه آمرزنده است وعفو کننده از ایشان گنا
هان گذشته رَّحِیْمٌ ۝ مهربانست ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آینده یَوْمَ تَاْتِیْ یاد کن روزی را که آید كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی یعنی
هر انسانی تُجَادِلُ جدال کند عَنْ نَّفْسِهَا از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثلاً عاصی گوید که چرا معصیت کردم مطیع گوید چرا طاعت بیشتر
نکردم یا هر کس سعی کند ومجادله نماید در خلاص نفس خود گوید نفسی نفسی وَتُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ وتمام داده شود هر نفس را مَّا عَمِلَتْ جزای آنچه
کرده است وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ ۝ وایشان ستمدیده نشوند در مکافات وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا وبیان کرد خدای تعالی مثلی قَرْیَةً كَانَتْ دیهی
را که بود اٰمِنَةً ایمن از نزول قیاصره وتعدی جبابره مُّطْمَئِنَّةً آرامیده واهل آن آسوده یَّاْتِیْهَا رِزْقُهَا می آید بدان دیه روزی اهل
دیه یعنی اقوات ایشان رَغَدًا فراخ وبسیار مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جای یعنی از اطراف وجوانب آن فَكَفَرَتْ پس کافر شدند یعنی اهل آن
کفران ورزیدند بِاَنْعُمِ اللّٰهِ بنعمتهای خدای وشکر نگزاردند فَاَذَاقَهَا اللّٰهُ پس بچشانید خدای تعالی اهل آنرا لِبَاسَ الْجُوْعِ وَالْخَوْفِ پوشش
گرسنگی وترس بِمَا كَانُوْا یَصْنَعُوْنَ ۝ بانچه بودند که کردند از عملهای بد استعاره کرده است ذوق را برای ادراک اثر ضرر ولباس را برای
چیزی که کسی را فراگیرد و بپوشد یعنی حق سبحانه چنان کرد که دریافتند ضرر جوع وخوف را که بر ایشان مشتمل بود و ابن عباس فرموده که این مثل برای
اهل مکه است که ایمن بودند از قتل وغارت ودر رفاهیت وخصب میگذرانیدند همین که نعمت نبوت حضرت محمد مصطفی را کافر شدند خدای مبدل گردانید
فراخی ایشانرا به قحط تا هفت سال در جذب خشک سالی مانده از غایت جوع مردار میخوردند وخون می آشامیدند وآن بدعای آنحضرت بود که اللهم اشدد
وطاتک علی مضر وابعث علیهم سنین کسنی یوسف ودیگر ایمنی ایشان را بدل کرد بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت
اهل اسلام ترک تردد وسفر شام نمودند و بر نفس ومال خود ایمن نبودند وَلَقَدْ جَآءَهُمْ وبدرستیکه آمد بدیشان رَسُوْلٌ مِّنْهُمْ پیغمبری از
ایشان یعنی محمد فَكَذَّبُوْهُ پس تکذیب کردند او را فَاَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط وترس وَهُمْ ظٰلِمُوْنَ ۝ و
حال آنکه ایشان ستمکار اند بر نفس خود بشرک وتکذیب آورده اند که زنان قریش کسی را بحضرت رسالت پناه فرستادند که اگر مردان ما با تو دشمنی
کردند گناه زنان وکودکان چیست که از قحط بمردن نزدیک اند حضرت رسالت پناه دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند آیت آمد فَكُلُوْا

پس بخورید ای مسلمانان و کودکان مکه مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ از آنچه روزی داد و خدای تعالی شما را از دست فرستادگان پیغمبر حَلٰلًا طَيِّبًا حلال پاکیزه و پاک
بگوید خطاب با مومنان ست ایشان را میفرماید که حلال خورید وَّاشْكُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ و سپاسداری کنید نعمت خدای تعالی را اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ اگر هستید
که خدای تعالی را تَعْبُدُوْنَ که می پرستید یا فرمان می برید اِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که خدای حرام کرد عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ بر شما مردار را وَالدَّمَ
و خون روان وَلَحْمَ الْخِنْزِيْرِ و گوشت خوک را و آنچه از آن توان خورد وَمَآ اُهِلَّ و آنچه آواز برآورده شود لِغَيْرِ اللّٰهِ از برای غیر خدای
بِهٖ بدان در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن یکی از محرمات غَيْرَ بَاغٍ نه طالب
لذت وَّلَا عَادٍ و نه خورنده بالای سیری فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی غَفُوْرٌ آمرزنده است گناه مضطر را رَّحِيْمٌ مهربان ست
در رخصت او وَلَا تَقُوْلُوْا و مگوئید لِمَا تَصِفُ اَلْسِنَتُكُمُ برای آن چیزی که وصف میکند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود مگوئید
الْكَذِبَ دروغ را یعنی هر چه بزبان شما گذر دارد دروغ مگوئید و آن دروغ کدام ست آنکه گفتید هٰذَا حَلٰلٌ این حلال ست یعنی آنچه در شکم بحیره
و سائبه باشد حلال است بر مردمان ما وَّهٰذَا حَرَامٌ و این حرام ست یعنی همان که مذکور شده ناروا است بر زنان ما میگوئید که این حلال ست
و این حرام لِّتَفْتَرُوْا تا افترا کنید عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای تعالی دروغ را و گوئید خدای تعالی ما را این فرموده است اِنَّ الَّذِيْنَ يَفْتَرُوْنَ
بدرستی آنانکه برمی بندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای تعالی دروغ را لَا يُفْلِحُوْنَ رستگاری نیابند از عذاب قیامت مَتَاعٌ قَلِيْلٌ آنچه برای
او افترا میکنند برخورداری اندک ست زود منقطع شود در دنیا وَّلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ و مر ایشان را عذابی مولم یعنی دائم باشد در آخرت
وَعَلَى الَّذِيْنَ هَادُوْا و بر آنانکه بدین یهودیت در آمدند حَرَّمْنَا حرام کردیم مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنچه خوانده ایم بر تو مِنْ قَبْلُ پیش از نزول این
سوره یعنی در سوره انعام و هو قوله تعالی ÷ وعلى الذين هادوا حرمنا كل ذي ظفر الآية ÷ وَمَا ظَلَمْنٰهُمْ و ستم نکردیم بر ایشان تحریم آن وَلٰكِنْ
كَانُوْٓا و لیکن بودند که بواسطه کثرت گناه اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ بر نفسهای خود ستم میکردند تا مستحق عقوبت شدند ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ پس بدرستیکه پروردگار
تو لِلَّذِيْنَ عَمِلُوا السُّوْٓءَ مر آنانرا که گناه کردند بِجَهَالَةٍ بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور ثُمَّ تَابُوْا پس باز گشتند بخدای مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ
از پس آن عمل بد وَاَصْلَحُوْٓا و بصلاح آوردند کار خود را اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو مِنْۢ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُوْرٌ هر آئینه آمرزنده است
مر آن گناه را بسبب توبه رَّحِيْمٌ مهربانست که قبول میکند توبه را از بندگان اِنَّ اِبْرٰهِيْمَ بدرستیکه ابراهیم خلیل ست كَانَ اُمَّةً بود امتی یعنی
جامع کمالات و فضائل بود که یافته نشدی مجموعه آن الا متفرق در اشخاص بسیار شعر ÷ ليس من الله بمستنكر ÷ ان يجمع العالم في واحد ÷ جانا تو یکی ولی
ذات تو هست مجموعه آثار کمالات همه ÷ گویند پیش از القای وی در آتش بر روی زمین غیر از وی موحد نبود پس او تنها امتی بوده قَانِتًا لِّلّٰهِ مطیع
مر خدای را قائم بامر او حَنِيْفًا مائل از ادیان باطله بدین حق وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ و نبود از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش ست و بود شَاكِرًا
سپاسدارنده لِّاَنْعُمِهٖ مر نعمتهای خدای را اِجْتَبٰىهُ برگزید خدای او را بنبوت وَهَدٰىهُ و راه نمود او را در دعوت بخدای تعالی اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ
راه راست که طریق توحید ست وَاٰتَيْنٰهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً و دادیم او را در دنیا حسنه نیکوئی که ذکر جمیل یا اولاد ابرار یا محبت در دلهای خلق که همه ارباب
ملل او را دوست دارند و بر وی ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت پناه از نسل وی ست یا آنکه صلوة بر وی مقرون بصلوة سید ما ست اللهم صل على محمد وعلى آل محمد
كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم ÷ وَاِنَّهٗ فِي الْاٰخِرَةِ و بدرستیکه ابراهیم در آن سرای لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ از شایستگان ست مر درجات عالیه
را امام ماتریدی فرموده که حسنه او را در دنیا کم نخواهد کرد از حسنات او در آخرت ثُمَّ اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ پس وحی کردیم بتو اَنِ اتَّبِعْ آنکه پیروی کنی
در توحید مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفًا ملت ابراهیم را که مائل بود از حسنات بدان یا متابع او باش در دعوت او بحق چنانچه او برفق و مدارا و ایراد دلائل یکی
بعد از دیگری و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت مینمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل متبوع ست پس اتباع آنحضرت مر ابراهیم
را بسبب آن بود که بعد از وی مبعوث شده بجهت آنکه دون او بوده بحکم ÷ انا اکرم الاولین والآخرین علی الله ÷ مقرر ست که آنحضرت از همه انبیا افضل و اکمل ست

ع ۱۵ ۹

ونصیب او در فضیلت از مجموع اصفیا اجزل و اکمل ملت تو اصلی و باقی طفیل تو اند + تو شاهی و مجموع خیل تو اند + وما کان من المشرکین ۝ و
نبود ابراهیم از جمله شرک آرندگان تعریض بکفار قریش ست که میگفتند ما کیش پدر خود ابراهیم داریم آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی را که بنی اسرائیل را
بگو تا روز جمعه از اشتغال مهمات بطرف شده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند و میان ایشان
در اختلاف افتاد و جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار میکنیم که حق سبحانه و تعالی در آن روز از آفرینش خلق عالم فارغ شده و قومی بر آن رفتند که یکشنبه اولی ست
زیراکه در آن روز ابتدا آفرینش خلق کرده خداوند تعالی بشآمت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد و در آن باب تشدیدی عظیم
فرموده چنانچه میگوید انما جعل السبت جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بفرضیت علی الذین اختلفوا بر آنانکه اختلاف
کردند فیه در آن روز و تعظیم سبت آن بود که در وی کسب نکنند و بهیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید بگیرند و جز پرستش حق ننمایند و این تکلیف
بغایت شاق بود بر ایشان و در زاد المسیر آورده که آن روز حضرت موسی یکی را دید که متاعی را برداشته جایی می برد بفرمود تا که گردنش بزدند
و جسمش را در محلی میگذاشتند که مرغان مردار خوار چهل روز از اجزا و احشای او میخوردند وان ربک و بدرستیکه پروردگار تو لیحکم هر آئینه حکم کند
بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آن چیزیکه بودند که از سرکشی و جهل فیه یختلفون در آن اختلاف میکردند
یعنی روز مقرر برای عبادت در میان فرموده که از حضرت ع نقل کرده اند که خدای تعالی عبادت روز جمعه نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در
آن اختلاف نمودند و خدای ما را بدان راه نمود + فلنا الیوم ولليهود غدا وللنصاری بعد غد + ادع بخوان ای محمد خلق را الی سبیل ربک براه
پروردگار خود بالحکمة بسخن محکم یعنی دلیلی که حق را اثبات و شبهه را زائل گرداند والموعظة الحسنة و به پندی نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است
وجادلهم و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بالتی هی احسن براهی که آن نیکوترست یعنی برفق و خوشخویی بترتیب مقدمات ظاهره گفته
اند که حکمت برای دعوت خواص ست و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمهٔ عینیت آورده که طرق ثلثه دعوت
اشارت ست بمناهج ثلثه وصول اعنی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعضی از محققان حقیقت آنرا گویند که بنده را بیواسطه از حق حاصل آید و شریعت
آن بود که حصول آن بواسطه رسل بود و طریقت رعایت ادب ست در طریق سلوک و بعد ما که باب دعوت ارشاد مفتوح گشت اول باب حکمت
و آن موهبت جبرئیل بیواسطه جبرئیل ع فائز شده و حقیقت عبارتست از کرامتی که خلق را در آن مجال حرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بامور حقیقت
مناسب ست دوم باب موعظه حسنه و تخصیص آن بعلم طریقت که مبتنی بر مراعات ادب و نیکویی و محافظت جانب رفق و خوشخویی ست اولی مینماید
سوم باب مجادله + بالتی هی احسن + و آن مختص براه شریعت ست که مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال و حرام ست و تبیین و
توضیح آن بشواهد و براهین محتاج و بحجج و دلائل مفتقر و ازین کلام حقائق نظام کمال دعوت سید انام و شمول آن مر طوائف خواص و عوام را معلوم و
مفهوم میگردد و از سخنان شیخ عطار قدس سره است نظم نور او چون اصل موجودات بود + ذات او چون معطی هر ذات بود + واجب آمد دعوت
هر دو جهانش + دعوت ذرات پیدا و نهانش + ان ربک بدرستیکه پروردگار تو هو اعلم او داناترست بمن ضل بآنکس که گمراه شد عن
سبیله از راه حق که اسلام ست وهو اعلم و او داناترست بالمهتدین ۝ براه یافتگان و بر تو که محمدی غیر از دعوت بلاغ احکام نیست
آورده اند که چون حضرت رسالت پناه روز حرب احد سید الشهدا حمزه رض را مثله کرده دید بغایت محزون گشت و فرمود که بخدای سوگند که اگر ظفر دهد
مرا خدای بر ایشان هر آئینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه آیت فرستاد که وان عاقبتم و اگر عقوبت کنید یاداش کسی را که بر شما
عقوبت کرده است فعاقبوا پس عقوبت کنید بمثل ما عوقبتم به مانند آنکه عقوبت کرده شده اید بدان یعنی ایشان یکی را
از شما مثله کرده اند شما در برابر آن یکی را مثله کنید نه هفتاد را ولئن صبرتم و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید لهو خیر للصابرین ۝
هر آئینه آن صبر بهترست مر صابران را از انتقام و صبح مظهر بجای مغفر مخبرست از ثنای خدای بر ایشان بر آنکه صابرانند آورده اند که

آنحضرت بعد از نزول این آیت ترک عقوبت نموده کفارهٔ سوگند داد وَاصْبِرْ و شکیبا شو در آنچه روز احد بتو رسیده وَمَا صَبْرُكَ و نیست شکیبائی
تو إِلَّا بِاللَّهِ مگر بتوفیق و عون خدای وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو وَلَا تَكُ فِي
ضَيْقٍ و مباش در تنگدلی مِمَّا يَمْكُرُونَ از آنچه می سگالند بدی إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بنصرت و معونت مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا با آنا
نست که پرهیز کردند از شرک و معصیت وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ و آنانکه ایشان نیکوکاران اند یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند تقوی
اشارتست بتعظیم امر خدای و احسان عبارتست از شفقت بر خلق خدای و مدار کار اسلام و ایمان برین دو صفت ست **نظم** ز احسان خاطر مردم
شود شاد + بتقوی خانهٔ دین گردد آباد + بسوی این صفتها گر شتابی + رضای خلق و خالق هر دو یابی +

ع

سورة بنی اسرائیل مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم | وهی مائة واحدی عشرة آیة

سُبْحَانَ الَّذِي پاکی و بی عیبی آنراست که بجهت کرامت أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ ببرد بندهٔ خود را که محمد ست لَيْلًا شبی یعنی در بعضی
از شب مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانهٔ ام هانی چه مکه و حریم او همه مسجد است إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى بسوی مسجد دور
از اهل مکه یعنی بیت المقدس الَّذِي بَارَكْنَا آن مسجدی که برکت کردیم حَوْلَهُ بر گرداگرد او که ارض شام ست هم برکت دین که او را مهبط وحی و
معبد انبیاء ساختیم و هم برکت دنیا که او را محفوف گردانیدیم باشجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی پس بدانجا محمد را بردیم
لِنُرِيَهُ تا بنمائیم او را مِنْ آيَاتِنَا از دلائل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیاء را دیده و فوق بر
مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجائب و غرائب آسمانها اطلاع یافت اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از بعثت بوده و در ماه او اختلاف کرده اند
که ربیع الاول ست یا ربیع الآخر یا رمضان یا شوال و اشهر بیست و هفتم ست از رجب و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر
است و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبهٔ قرب باحادیث صحیحهٔ مشهوره که قریب ست بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع ست **مثنوی**
شاه معراج نبی و اوست + هر که مقر نیست بدین کافرست + دستگه سلطنت این وصال + نیست بیا در وی خیل خیال + عقل چه داند چه مقامست این + عشق
شناسد که چه دامست این + معتقد اکثر اهل اسلام آنست که عروج آنحضرت بجسد و روح بوده و در بیداری واقع شده و آنانکه درین قصه ثقل جسد را
مانع دانند از صعود ارباب بدعت اند و منکر قدرت **بیت** آنکه سرشت تنش از جان بود + سیر عروجش بتن آسان بود + و در آن شب جبرئیل با جو
قی از ملائکه آمده و آنحضرت را بمسجد الحرام برده از حجرهٔ ام هانی و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته باندک فرصتی به بیت المقدس رسا
نیده **نظم** شبی رخ تافته زین دیر فانی + بخلوت در سرای ام هانی + رسیده جبرئیل از بیت معمور + براق برق سیر آورده از دور + قوی پشت و گران
سیر و سبک خیز + بر اندن دوربین وقت شدن تیز + روایت صحیح آنست که حضرت رسالت پناه در بیت المقدس انبیا و ملائکه را دید و ایشان را
امامت کرده از صخره معراج بر آمد بر براق با جبرئیل و بر آسمان اول آدم را و در دوم عیسی و یحیی و در سوم یوسف و در چهارم ادریس و در
پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم را دید و بر ایشان سلام کرد جواب بر وجه اکرام شنید و سدرة المنتهی و بیت المعمور و حوض کوثر
و نهر الرحمة بنظر وی در آمد و جبرئیل نزدیک حجاب نور از مرافقت وی باز ایستاد و گفت + لو دنوت انملة لاحترقت + **بیت** چنان گرم در تیه
قربت براند + که در سدره جبرئیل ازو باز ماند + و از آنجا تنها حجاب نور و ظلمت قطع کرده بجائی رسید که براق نیز از رفتار باز ماند پس بر رفرف سوار
گشته بپای عرش رسید و هر نوبت از حضرت حق خطاب + ادن منی + شنید و هر نوبت آنحضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر بستر دنی نهاد و از
آنجا بر بساط فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص + فکان قاب قوسین او ادنی + در آمده اسرار + فاوحی الی عبده ما اوحی + استماع نمود **نظم** کلام سرمدی
بی نقل بشنید + خداوند جهان را بی جهت دید + درین دیدن که از حد بیرون بود + مپرس از ما که کیفیت که چون بود + و بنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ثنای
الهی بکلمات + التحیات لله والصلوات والطیبات + بجای آورد و باکرام + السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته + مخاطب گشت و در تشریف این سلام

امت خود را احل ساخته فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین * بیت * چو کرده وعده های لطف در گوش * نکرده امت خود را فراموش *
و در حین مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آنرا بنظر وی در آوردند و پنجاه نماز برای امت مرحومه اش تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه مکه
معظمه شده کاروانهای قریش را دید و مدتی این سفر سه ساعت و بقولی چهار ساعت بود * نظم * ره را اندازه بردن رفته ای نتوان برد که چون رفته * عقل
درین واقعه حاشا کند * عشق بحاشا که تماشا کند * آورده اند که چون بامداد آن شب قصه معراج تقریر فرمود مومنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نموده
نشانهای بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشت از هر چه پرسیدند نشان باز داد و از کاروانهای خود خبر جستند صحیح باایشان گفت و آنرا که مدد
توفیق رفیق طریق بود در انکار و تکذیب افزود القصه حق سبحانه آنحضرت را بمعراج برد تا آیتهای ملک و ملکوت به بیند و خبر آن بعالمیان رساند و دیگر
آنکه تکذیب و تصدیق منکر و مقر ظاهر گردد و منافق از موافق ممتاز شود اِنَّهٗ بدرستیکه خدای هُوَ السَّمِیْعُ اوست شنوا سخنان کفار را در تکذیب
الْبَصِیْرُ بینا باحوال مومنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر بمعنی مسمع و مبصر است یعنی شنوانید محمد را کلام خود و نمود او را آیات
قدرت بر دوام خود و بعضی ضمیر را عائد بدان حضرت داشته اند و در نفحات الانس مذکور است که بدرستیکه محمد شنوا بود مرآنچه پیرا که بدان خطابش کردند و بینا بود
مرآنچه پیرا که بوی نمودند و در بحر الحقائق آورده که نمودیم او را ما آیاتی که مخصوص است بجلال و جمال ما * انه هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا * نظم * چو در مکتب بی نشانی رسید
چه گویم کز آنجا چه دید و شنید * ورق در نوشتند و گم شد سبق * شنیدن بحق بود و دیدن بحق * و چون در مرآة الصفا فی المعجزات المصطفی قصه معراج بسبیل
استقصا آورده ایم و نکات دقائق و حقائق عروج و نزول و ادله قاطعه بر اثبات آن و دفع و منع منکران بطریق استیفا ذکر کرده اینجا بساط اطناب مطوی
ساخته رجوع نموده شد بتفسیر الله علیم خبیر وَاٰتَیْنَا و دادیم مُوْسَی الْکِتٰبَ موسی را توریت وَجَعَلْنٰهُ و ساختیم کتاب یا موسی را هُدًی لِّبَنِیْ
اِسْرَآءِیْلَ راه نماینده فرزندان یعقوب را گفتیم مر ایشان را اَلَّا تَتَّخِذُوْا آنکه فرا مگیرید مِنْ دُوْنِیْ بجز من وَکِیْلًا پروردگاری که
مهم خود بوی گذارید ذُرِّیَّةَ مَنْ حَمَلْنَا ای ذریت آن کسی که برداشتیم او را در کشتی مَعَ نُوْحٍ با نوح مراد سام است که ابراهیم که جد بنی اسرائیل است
از نسل او بوده یعنی نعمت نجات از طوفان که به پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بگزارید اِنَّهٗ کَانَ بدرستیکه نوح بود عَبْدًا شَکُوْرًا بنده
سپاس دارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود در کوب و مشی خدا را شکر گفتی این ترغیب ست مر ذریت او را در اقتدای پدر در شکر
نعمت الهی که موجب مزید ست * لئن شکرتم لازیدنکم * وَقَضَیْنَا و اعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم اِلٰی بَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ بسوی بنی اسرائیل فِی الْکِتٰبِ
در توریت و بیان کردیم که بخدای که شما لَتُفْسِدُنَّ هر آئینه فساد میکنید و تباهی از شما پدید آید فِی الْاَرْضِ در زمین شام مَرَّتَیْنِ دو بار فساد اول
ایشان مخالفت احکام توریت بوده و ناشنیدن ارمیا که پیغمبر ایشان بوده و فساد ثانی قتل یحیی و قصد هلاک عیسی حق سبحانه ایشان را خبر داده که شما
دو نوبت فساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ بلند خواهید شد عُلُوًّا کَبِیْرًا بلند شدنی بزرگ یعنی سرکشی خواهید کرد از طاعت من و تکبر خواهید نمود
با آفریدگاری من فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید وَعْدُ اُوْلٰىهُمَا وعده عقاب فساد اول از آن هر دو بَعَثْنَا برانگیزیم و مسلط کنیم عَلَیْكُمْ بر شما
عِبَادًا لَّنَاۤ بندگانی که ما راست اضافت خلق ست نه اضافت مدح چه مراد بخت نصر ست بقول اصح و گفته اند جالوت بوده یا سنحاریب یا رئیس
عمالقه نیز در صفت آنها میگوید اُولِیْ بَاْسٍ شَدِیْدٍ خداوندان کارزار سخت و سیاطی گفته که مهیب باشد آوازهای ایشان چون رعد و چشمهای
ایشان چون برق فَجَاسُوْا پس در آمدند خِلٰلَ الدِّیَارِ میان سراهای شما برای قتل و غارت و اسر وَکَانَ و هست این حکم وَعْدًا مَّفْعُوْلًا
وعده کرده شده یعنی لابدست از آنکه بشود ثُمَّ رَدَدْنَا پس بازگردانیدیم لَکُمُ الْکَرَّةَ برای شما دولت را تا غلبه کنید عَلَیْهِمْ بر ایشان که شما را
قتل و غارت کرده بودند و مغلوب و مقهور سازید ایشان را وَاَمْدَدْنٰكُمْ و مدد دهیم شما را بِاَمْوَالٍ بمالها از هر نوع وَّبَنِیْنَ و بزیادتی پسران وَجَعَلْنٰكُمْ
و سازیم شما را اَکْثَرَ بیشتر از بیشتر نَفِیْرًا از روی عدد یعنی زیاده سازیم از آنچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت نمودن اِنْ
اَحْسَنْتُمْ اگر نیکوئی کنید اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ نیکوئی کرده باشید بالنفسهای خود چه ثواب آن بشما رسد وَاِنْ اَسَأْتُمْ فَلَهَا و اگر بدی کنید پس وبال

آن مرنفس شما را باشد و پس در مدارک از مرتضی علی نقل میکند که من هرگز با کسی نیکوئی نکرده ام و بدی نیز بکسی نرسانیده و پس این آیت خوانده اند یعنی هرچه
کسی میکند با خود میکند بلیت در جهان گر نیک و گر بد کرده ام ٭ هرچه کردم هم با خود کرده ام فاذا جاء پس چون بیاید وعد الآخرة وعدهٔ عقوبت
دیگر یعنی فساد دوم و من المفسدین دویست و ده سال بوده حق سبحانه میفرماید که چون وعدهٔ عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم گروهی را از شما یعنی طیطوس
رومی و قوم او را برانگیزیم لیسوءوا تا آن فرستادگان در اندوهگین سازند وجوهکم رویهای شما را یعنی آثار غم وانده بر بشرهٔ شما پیدا کنند و قصد جمع
میخواهند تا آن قوم رویهای شما را اندوهگین سازند ولیدخلوا المسجد و تا در آیند به بیت المقدس کما دخلوه چنانچه در آمدند در وی اول مرة در اول
ما یعنی بخت نصر اول لشکر بخت نصر در آمدند و مسجد را خراب کردند لشکر طیطوس نیز در آیند ولیتبروا و تا هلاک کنند و نیست سازند ما علوا آنچه غالب
شوند بر آن تتبیرا هلاک کردنی و درین قصه اختلاف بسیار است و هر مفسری نقلی کرده و رسیده ایراد نموده و قول اصح و اشهر در مختار القصص غیر
آن از کتبی که از احبار اعیان نوشته اند چنانست که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بعد بقیه رسیده از اولاد سلیمان دادمردی ضعیف حال ارجح بود ملوک
اطراف طمع در ولایت ایلیا بسته متوجه آن صوب شدند اول سنجاریب ملک موصل بیامد و متعاقب وی سلما پادشاه آذربایجان رسید و هر دو تلاش تخریب المقدس
نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای محاربت از هر جانب موج زد نظم سپهداران سپه در هم فگندند ٭ بجای
مرگ در عالم فگندند ٭ ز پیکان عالمی را ناله گرفت ٭ ز خون روی زمین را لاله گرفت ٭ عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند
و غنائم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد دیگر باره پادشاه روم و ملک صقالبه و سلطان اندلس هر یک با لشکر جرار کرار همه تیغ زن و نیزه گذار بر
در بیت المقدس جمع شدند و چون به سلطنت شرکت رفتند ایشان نیز آغاز نزاع کرده بلشکر آرائی و پیرداختند و قیام و اهتمام نمودند بلیت در
افتادند چون تیر غران ٭ بگردید ره و شمشیر یران ٭ بنی اسرائیل دعای اللهم اشغل الظالمین بالظالمین و اخرجنا من بینهم سالمین غانمین ٭ آغاز
کردند و تماشای حکمت غفار از دار مردیدهٔ آن خاکساران باشید هزیمت راعیت والتیه ولهار وار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند بلیت نه جای
قرار نه جای ستیز ٭ نهادند ناکام رو در گریز ٭ اموال ایشان بدست بنی اسرائیلیان افتاد و چون غنیمت پنج لشکر عظیم در حوزهٔ تصرف در آوردند
بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی ٭ سر تجبر از گریبان عصیان بر آورده و دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریت را برطرف
نهادند هرچند ارمیا پیغمبر ایشانرا پند داد و گفت از آنچه در توریت مقرر شده و این فساد اول ست مکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید
نشنیدند حق سبحانه بخت نصر مجوسی را که کاتب سنجاریب بود و بعد فوت او بحکم وصیت ملک بوی رسید بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان
حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب کرد و توریت را بسوخت و هفتاد هزار کس را از بنی اسرائیل بنده گرفت و این عقوبت اول بود
بعد از آن کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود در این حال حربا نتهال بسیار گرفت و بنی هزار شاه و سائر عمله با خود آورد و سی سال
بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد و دیگر باره بنی اسرائیلیان جمع شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد
نهادند باز سودای این مخالفت از نهاد ایشان سر بر زد یحیی معصوم را بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی کردند عقوبت دوم در رسید و طیطوس رومی
بر ایشان غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کردند و اند وجهای ایشان را غبارت بر دند و حق سبحانه در توریت بعد از وعدهٔ این دو عقوبت بدیشان گفته
بود عسی ربکم شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق ست ان یرحمکم آنکه رحمت کند بر شما و باز شما را منعم
سازد و ان عدتم و اگر باز گردید نوبت دیگر بسار ما عدنا باز گردیم تا نوبت سوم بعقوبت دیگر وجعلنا جهنم و گردانیدیم دوزخ (وقف لازم)
للکافرین حصیرا برای ناگرویدگان حصیرا زندانی که در آنجا باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت سوم عود
کردند تکذیب حضرت رسالت پناه و نقض عهد و جلا و جزیه و خواری معاقب گشتند ان هذا القرآن بدرستیکه این قرآن یهدی راه نماید
للتی هی اقوم براهی که آن راست ست ربایندهتر از همه راه ها یعنی طریق اوامر و نواهی ویبشر المومنین و مژده میدهد قرآن مرگرویدگانرا

الَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ الصّٰلِحٰتِ آنانرا که میکنند عملهای شایسته اَنَّ لَهُمْ بانکه مر ایشانراست اَجْرًا كَبِيْرًا مزدی بزرگ یعنی بهشت وَّاَنَّ
الَّذِيْنَ و هم بشارت میدهد مومنان را بآنکه آنانکه لَا يُؤْمِنُوْنَ نمیگروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای آخرت اَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده ایم برای
ایشان عَذَابًا اَلِيْمًا عذابی بالم یعنی آتش دوزخ پس مومنانرا دو بشارت ست ثواب ایشان و عقاب اعدای ایشان وَيَدْعُ الْاِنْسَانُ
و دعا میکند آدمی و خدا را میخواند در وقت غضب بِالشَّرِّ بهدی بر نفس و اهل و مال خود دُعَاۤءَهٗ بِالْخَيْرِ مثل خواندن او به نیکوی مراد نضر بن
حارث است که عذاب را از خدای تعالی درخواست که امطر علینا حجارة من السماء وَكَانَ الْاِنْسَانُ و هست آدمی عَجُوْلًا شتاب
کننده در دعا بی تامل در عاقبت آن یا تعجیل دارد در انقلاب از حالی بحالی نه در شر تحمل دارد و نه در ضراء در گرما شکیباست و نه در سرما وَجَعَلْنَا الَّيْلَ
وَالنَّهَارَ و گردانیدیم شب و روز را اٰيَتَيْنِ دو علامت که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَمَحَوْنَآ پس محو کردیم اٰيَةَ الَّيْلِ
آیتی را که شب ست یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب وَجَعَلْنَآ اٰيَةَ النَّهَارِ و ساختیم آیتی را که روز ست مُبْصِرَةً روشن که در وی همه چیز ببیند
لِّتَبْتَغُوْا تا طلب کنید در روشنی فَضْلًا مِّنْ رَّبِّكُمْ افزونی در معیشت از پروردگار خود و گفته اند آیت روز آفتاب ست و آیت شب ماه و محو
آیت شب نقصان نور ماه ست از بدریت تا محاق در لباب از ابن عباسؓ روایت میکند که پیش ازین آفتاب و ماه در نور مشابه یکدیگر بودند
و بدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه جبرئیل را فرستاد تا پر خود را بر روی ماه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود ماند پس معنی این
آیت بدین قول آنست که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن گذاشتیم تا شما روز از پی اکتساب معاش خود بروید وَلِتَعْلَمُوْا تا بدانید از اختلاف و
حرکات شمس و قمر عَدَدَ السِّنِيْنَ شمار سالها وَالْحِسَابَ و حساب آجال و مواسم اعمال وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی
فَصَّلْنٰهُ بیان کرده ایم در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته ایم تَفْصِيْلًا بیان کردنی وَكُلَّ اِنْسَانٍ و هر آدمی را خواه مومن و خواه کافر اَلْزَمْنٰهُ
الزام کردیم او را طٰۤئِرَهٗ عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده ایم در روز ازل از کردار او لازم ساخته ایم فِيْ عُنُقِهٖ در گردن او یعنی او را چاره نیست از آن
و او ملازم اوست چنانچه طوق لازم حلق ست و در زاد المسیر از مجاهد نقل میکند که هر مولودی را کتابیست در گردن او آویخته و در آنجا نوشته
که شقی ام سعید و بعضی بر آنند که اعراب بپریدن مرغ از راست یا چپ تفاؤل میکرده اند از جانب یمین نشانه یمن میگرفته اند و طرف شمال را نسبت
بشامت میداده اند پس اینجا استعاره کرده است طائر را بآنچه سبب خیر یا شر بود و در عین المعانی گفته که طائر آن کتابیست که روز قیامت بران بران
بدست بنده آید و معنی فی عنقه آنست که عمل آن در گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهٗ و بیرون آریم برای هر آدمی يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز قیامت كِتٰبًا نوشته که
صحیفه عمل اوست يَّلْقٰىهُ مَنْشُوْرًا ببیند آن کتاب را بازگشاده بدست در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه اعمال او در پیچید و چون
مبعوث شود باز گشاده بدست او دهند و گویند اِقْرَاْ كِتٰبَكَ بخوان نامه اعمال نوشته خود را و در آن روز همه آدمیان خوانده خواهند بود خطاب با هر یک
خواهد رسید که نامه که خود املا کرده بخوان كَفٰى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ بس ست نفس تو امروز عَلَيْكَ حَسِيْبًا بر تو شمار کننده یعنی خود به بین که چه
کرده و مستحق چه نوع پاداشی عمر بن خطابؓ فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود در پیش و در نگر که از نیک و بد چه ساخته و چون
فرصت داری در تدارک اعمال خود کوش که فردا امکان تلافی نخواهد بود اليوم عمل بلا حساب وغدا حساب بلا عمل در کشف الاسرار فرموده که پدری پسر خویش را گفت
امروز هر چه با مردم گوئی و هر چه از ایشان شنوی و هر عملی که کنی تا شام با من بگو و حرکات سکنات خویش همه با من عرض کن آن پسر نماز شام بکلفت تمام یک یک ذره گزارد
گفتار خویش را با پدر باز گفت پدر روز دیگر همین حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر زینهار هر چه خواهی از رنج و کلفت بکشم اینصورت را بگذار که طاقت ندارم پدر گفت
که من ترا درین کار بندی دادم تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نباشی و بشنوی که ترا طاقت دادن حساب یکروزه با پدر نیست حساب همه عمر با حق
تعالی چون باز خواهی داد نظم تو میدانی حساب صبح و شام پس حساب عمر چون گوئی تمام زین عملهای نه بر نهج صواب نیست جز شرمندگی وقت حساب مَنِ
اهْتَدٰى هر که راه یابد و براه راست رود فَاِنَّمَا يَهْتَدِيْ پس جز این نیست که راه مییابد لِنَفْسِهٖ برای نفس خود یعنی راه یافتن او را نجات خواهد داد

و بس و من ضلّ و هر که گمراه شد فانّما یضلّ علیها پس جز این نیست که گمراه میشود بر نفس خود یعنی گمراهی او او را هلاک خواهد کرد و بس و لا تزر وازرة
وزر اخری و برندارد هیچ نفس بردارنده وزر اخری گناه نفس دیگر و نگیرد غیره کافر را بگناه متابعت من کبهم من گناه اشتمار اوزارهم حق سبحانه میفرماید که هر نفسی
بار خود خواهد داشت نه بار دیگری و ما کنّا معذّبین و نیستیم ما عذاب کننده قومی را حتّی نبعث تا وقتیکه برانگیزیم و بفرستیم رسولا پیغامبری فرستاده بدیشان تا ایشان را
براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند و اذا اردنا و چون خواهیم ان نهلک قریة آنکه هلاک گردانیم اهل شهری یا دیهی را امرنا بسیار گردانیم
مترفیها منعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان برداری بر زبان رسولی که مبعوث بدیشان است ففسقوا پس ایشان از سخن رسول
بیرون روند و تمرد کنند فیها در آن شهر فحقّ پس واجب شود علیها القول بر اهل آن دیه کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت
شوند فدمّرناها پس از بنیاد بر کنیم دیار ایشان را و خراب سازیم منازل ایشان را تدمیر بمعنی خراب کردن و از بنیاد بر کندن و کم اهلکنا و چه بسیار هلاک کرده
ایم من القرون از اهل قرنها من بعد نوح از پس وقت نوح چون قوم عاد و ثمود و امثال آن قرن صد و بیست سال است یا چهل یا هشتاد یا صد
که اعمار اهل عصر آن در گذرد و کفی بربّک و بسنده است پروردگار تو بذنوب عباده بگناه بندگان خود خبیرا دانا که ذنوب پنهان ایشان را داند
بصیرا بینا که خطیات آشکارای ایشان را میداند آورده اند که منافقان در غزوات با مومنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت
حق سبحانه فرمود که من کان هر که باشد از روی خساست همت یرید العاجلة خواهد این جهان شتابنده را یعنی نعمت و لذت او را عجّلنا له شتابانیم برای
او فیها در دنیا ما نشاء آنچه ما خواهیم از نعمتها لمن نرید از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا ثمّ جعلنا له جهنّم پس آماده کنیم برای وی دوزخ
را در آخرت یصلیها در آید بدوزخ مذموما نکوهیده مدحورا رانده شده از رحمت خدای و من اراد الآخرة و هر که خواهد آخرت یعنی
بهشت را و سعی لها و بشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سعیها آنچه حق سعی باشد و هو مؤمن و حال آنکه او مؤمن باشد
بایمان خالی از شائبه شرک فاولئک پس آن گروه که جامع شروط ثلاثه اند یعنی طلب آخرت و سعی در اعمال نیکو با ثبوت ایمان کان سعیهم هست
شتافتن ایشان مشکورا مقبول و پسندیده نزدیک خدای کلّا هر یکی را از این دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند نمدّ امداد
کنیم و عطا دهیم هؤلاء آن گروه را که بمقدار کفایت و هؤلاء و آن گروه را بالقدر همت یعنی هیچکدام را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم من عطاء
ربّک از عطای آفریدگار تو و ما کان و نیست عطاء ربّک عطای پروردگار تو محظورا منع کرده و باز داشته از مؤمن و کافر
مؤمن را در هر دو سرای و کافر را همین در دنیا انظر بنگر بدیده اعتبار که از روی حکمت کیف فضّلنا چگونه افزونی دادیم بعضهم
بعضی آدمیان را علی بعض بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را وسعت است بدان و جمعی را نه یا تفضیل دادیم مر آنرا که طالب آخرت
اند توفیق بر برخی که جوینده دنیا اند و للآخرة و هر آینه آن سرای اکبر درجات بزرگتر است از روی درجات و اکبر تفضیلا
و بزرگتر است جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجات است و از درجه تا درجه برتر از و مابین زمین و آسمان
مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکات است و از درکه تا درکه زیرتر از و همین مقدار بعد خواهد بود لا تجعل فرا مگیر ای آدمی مع الله با خدای الهاً آخر
خدای دیگر فتقعد پس بنشینی در دوزخ جاودان مذموما نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مخذولا فرو گذاشته یعنی محروم از همه نیکوییها
و قضی ربّک و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان الّا تعبدوا آنکه مپرستید الّا ایّاه مگر او را که خداوند بحق است چه عبادت غایت
تعظیم است و نشاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد و بالوالدین و دیگر آنکه نیکویی کنید با پدر و مادر احسانا نیکویی کردنی عبادت خود را
باحسان والدین مقرون ساخت زیرا که ایشان سبب قریب اند مر وجود و تربیت اولاد را امّا یبلغنّ اگر برسد عندک الکبر نزدیک تو بزرگسالی
و کبر سن احدهما یکی از ایشان او کلاهما یا هر دو ایشان یعنی برسند تا پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فلا تقل لهما افّ پس
مگو مر ایشان را اف و آن کلمه زجر است چون کسی از چیزی تنگ آید یا بر دیگران آید یا بناپاکی آلوده شود این کلمه میگوید حق سبحانه فرمود که این

ع ۱۲

اگر مر ایشان را مگو یعنی از ایشان تنگ میا و صحبت ایشان را گران شمر وَلَا تَنْهَرْهُمَا و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت
بازمده وَقُلْ لَهُمَا و بگو مر ایشان را قَوْلًا كَرِيمًا سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان و گفته اند که با ایشان چنان سخن گوی
که بندهٔ گنهگار عاجز با خواجهٔ خشمناک درشت خوی گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا و فرو گیر برای ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان تکبر و بزرگی
مکن بلکه ملایمت و تلطف پیش آر مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه بوده اند محتاج ایشان بودی در تربیت و ایشان امروز محتاج تو اند در خدمت و
تقویت وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا و بگوی ای پروردگار من بخشای بر ایشان كَمَا رَبَّيَانِي همچنانکه پروردند مرا صَغِيرًا در حالتیکه خرد بودم و حقیقت دعای رحمت از ولد
در حق والدین آنست که اگر مومن اند ایشان را ببهشت رسان و اگر کافر اند راه نمای باسلام و ایمان و خوشنودی حضرت الهی در رضای والدین باز بسته است + من
ارضی غمه والداه فاعمه راض + پس سوابق حقوق ایشان را لواحق عقوق نیست ما بدرست **مثنوی** آنکه نشت پارهٔ از جان اوست + قطرهٔ از چشمهٔ حیوان
اوست + آب از و دیده نهال مرت + شیر از و خورده لبان ترت + روح تو شیر بست قوت بود + خوش خوراکی چه مروت بود + رَبُّكُمْ أَعْلَمُ پروردگار شما داناتر
است بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ بانچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ اگر باشید شایستگان یعنی نیکویی کنندگان بمادر و
پدر فَإِنَّهُ كَانَ پس بدرستیکه خدای هست لِلْأَوَّابِينَ مر توبه آرندگان را از عقوق یا رجوع کنندگان را بحضرت او غَفُورًا آمرزنده وَآتِ
ذَا الْقُرْبَى و بده خداوند خویشی را حَقَّهُ حق او که آن از نفقه و حسن معیشت باو امام اعظم رح فرموده که حق اقارب آنست که اگر درویش
و محتاج باشند بر ایشان نفقه کنی و گفته اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول اند و حق ایشان اعطای خمس است بدیشان از انچه حق
سبحانه بدیشان مقرر فرموده و در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که امام علی بن حسین ع مردی را از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت آری فرمود که
در سورهٔ بنی اسرائیل خوانده که وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ مرد جواب داد که خوانده ام و گویا شما اهل آن قرابت اید که خدای امر کرده است باعطای
حق شما امام فرمود که آری اهل آن قرابت مائیم وَالْمِسْكِينَ و بده درویش را وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذری را حق ایشان از زکوة وَلَا تُبَذِّرْ و اسراف مکن
یعنی پراگنده مساز مال خود را از انچه نشاید تَبْذِيرًا پراگنده ساختنی مجاهد فرموده که اگر برابر کوه احد زر در وجوه خیر صرف کند اسراف نباشد و اگر جوی
با جبه در باطل خرج نماید اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ بدرستیکه اسراف کنندگان كَانُوا هستند إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ برادران شیطان یعنی
امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال عرب بر کار التزام عادت قومی کنند و متابعت امور ایشان نماید گویند برادر ایشان اند آورده اند که کفار مکه اموال خود
را بریا و سمعه خرج میکردند و جهت یک مهمان شتران متعدده میکشتند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند در تضییع اموال امثال دیوان اند وَكَانَ الشَّيْطَانُ و هست
دیو لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را كَفُورًا ناسپاس یعنی جاحد نعمت او پس نشاید که کسی او را فرمان برد خبرست که بلال رض و صهیب و خباب و جمعی از فقرای
صحابه رض در بعضی از اوقات از حضرت رسالت پناه صلعم چیزی طلبیدندی که چاره میبودی و آنحضرت از غایت شرم روی از ایشان اعراض فرمودی آیت آمد
وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ برای انتظار روزی که مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا از نزدیک پروردگار خود
چشم میداری و امید داری فَقُلْ لَهُمْ پس بگو مر ایشان را قَوْلًا مَيْسُورًا سخنی نرم و نیکو و یا دعا کن برای ایشان باسانی کشیدن بار فاقه و نفقه یا وعده
ایشان را بنیکویی آورده اند که بعد از نزول آیت چون از آنحضرت چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی یرزقنا الله و ایاکم و در اسباب نزول آمده
که مسلم با یهودی بحث کردند و مضمون آن آنکه حضرت رسالت پناه از موسی کلیم سخی تر نیست و سخاوت موسی آن بود که سائل بازار وقتی کردی چیزی که از او فاضل
بوده بآن سخن جوش او را خوشنودی ساختی القصه از جهت آزمایش شخصی دختری خود را بجناب نبوت مآب فرستاد و دختر آمد و گفت یا رسول الله صلعم
مادر من از شما پیراهنی میطلبد حضرت فرمود مادرت تا وقتی برسد تو ساعتی دیگر باز آی دختر بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیراهن می طلبد که در
بر شما است حضرت بحجره در آمد و پیراهن بیرون کرده بوی داد و خود برهنه نشست بلال رض اقامت صلوة کشید و یاران منتظر خروج آنحضرت بودند
آنحضرت بسبب برهنگی بیرون نمی آمد آیت آمد که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ و مساز دست خود را مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ بسته بگردن خود تا بر بستهٔ آن

نتوانی شکافت زمین را بپای در روی کشیدن وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا و نرسی بکوهها از روی درازی قامت یعنی کسیکه زمین را نتواند درید و با کوه
همسری نتواند کرد او را تکبر و تعظیم چه باید کرد **بیت** از خاک آفریدت خداوند پاک + پس ای بنده افتادگی کن چو خاک كُلُّ ذَٰلِكَ همه اینها که تقریر
شد و یعنی او امر و نواهی که از آیت + ولا تجعل مع الله الها آخر + تا اینجا که مذکورست و آن یازده امر و چهارده نهی ست و ابن عباس فرمود که اینها در الواح
موسی مکتوب بود كَانَ سَيِّئُهُ هست بدی او یعنی انچه منهی عنه است عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو مَكْرُوهًا ناپسندیده ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد
از احکام مِمَّا أَوْحَىٰ از آن چیزیست که وحی کرد إِلَيْكَ رَبُّكَ بسوی تو آفریدگار تو مِنَ الْحِكْمَةِ از علمی که شناخت حق ست لذاته و دانستن
خیر اعمال وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ و فرا مگیر با خدای إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر تکرار این حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل همه احکام است و لهذا در مفتتح و مختتم این امور
فرموده و از شرک در اول نتیجه که در دنیا بدان مرتب باشد ذکر کرد + فتقعد مذموما مخذولا + در آخر عقوبتی که بران متفرع خواهد شد در عقبی ایراد فرموده که فَتُلْقَىٰ
اگر شرک آری پس انداخته شوی فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُومًا در حالتیکه ملامت کرده شده یعنی ملائکه و اهل ایمان ملامت کنند ترا مَدْحُورًا در حالتیکه
رانده باشی و در مانده از رحمت خدای و بعد از نهی شرک عتاب میکند با جمعی که گفتند + الملائکة بنات الله + و میگوید أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ آیا برگزید شمارا پروردگار
شما بِالْبَنِينَ به پسران وَاتَّخَذَ و فرا گرفت برای خود مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا از فرشتگان دختران این خلاف آنست که عادت شما بران جاری شده که از
دختران ننگ میدارید و به پسران مینازید إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ بدرستیکه شما میگوئید قَوْلًا عَظِيمًا سخنی بزرگ که اضافه بنات میکنید بحق سبحانه و بعض خود
را تفضیل می نهید بر وی که محبوب را بخود و مکروه را بوی نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستیکه گردانیدیم و مکرر ساختیم برات خود را از ول فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ
در بعضی جای از قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا در یابند و پند پذیر شوند وَمَا يَزِيدُهُمْ و نمی افزاید ایشانرا تکرار این سخن إِلَّا نُفُورًا مگر رمیدن و از حق
دور شدن قُل بگوای محمد لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ اگر بودندی با خدای ناحق خدایان دیگر كَمَا يَقُولُونَ چنانکه شمای مشرکان میگوئید و بعض بغیبت خوانده
چنانکه کافران میگویند إِذًا لَابْتَغَوْا آنگاه خدایان طلب کردندی إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ بسوی خداوند عرش یا مالک ملک سَبِيلًا راهی که دفع
آن مشغول شدندی چنانکه ملوک میکنند یعنی حق سبحانه ایشانرا بعیب و نکوهش ایشان میرسد اگر ایشان خدای یا شریک خدا بودندی بایستی که او را منازعت
جستندی و عیب و عجز او را خود نفی کردندی سُبْحَانَهُ پاک ست خدای وَتَعَالَىٰ و برترست عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه میگویند ایشان عُلُوًّا كَبِيرًا
برتری بزرگ و در تیسیر نقل میکند که یکی از اولاد خباب بن الارت گفت که محمد حضرت رسالت پناه در دست مبارک وی تسبیح گفت خدای را چنانچه
همه قوم شنودند از روی تعجب گفتند یا رسول الله این چوب خشک چگونه تسبیح میگوید آیت نازل شد که تُسَبِّحُ لَهُ تسبیح میگوید مر خدای را
السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ هفت آسمان و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ و هر که در ایشانست از ملائک جن و انس وَإِن مِّن شَيْءٍ و نیست هیچ چیز از
مخلوقات إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ مگر تسبیح میگوید خدای را تسبیح متلبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش مینماید بصفات کمال امام قشیری رحمه
فرموده که تسبیح میگویند زندگان از اهل زمین و آسمان بزبان قال و باقی از ایشان بلسان حال یعنی دلالت میکنند با مکان و حدوث خود بر صانع واجب
قدیم و این تنزیه است مر او را از لوازم امکان و توابع حدوث پس همه اشیا مسبح او باشند وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ و لیکن شمای مشرکان در نمی یابید تَسْبِيحَهُمْ
تسبیح اشیا را زیرا که شما از نظر صحیح و عقل صافی که بان فهم تسبیح ایشان توان کرد نیست إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه هست خدای حَلِيمًا بردبار که تعجیل
عقوبت نمیکند بر غفلت شما غَفُورًا آمرزنده مر آنرا که بسخن خدای ایمان آرد و در حقائق سلمی از ابو عثمان مغربی قدس سره نقل میکند که تمام مکونات باختلاف
لغات تسبیح الهی میگویند اما نشنود و آنرا فهم نکند مگر عالم ربانی که گوش دل او گشاده بود و نعم ما قال **نظم** ذکرش هر چیزی در خروشست + و لیکن دل بدین
معنی که گوشست + نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست + که هر خاری بتسبیحش زبانیست + در فتوحات مذکورست که اگر مراد ازین تسبیح آنست که اشیا بلسان
حال گویند پس ایراد و لکن لا تفقهون تسبیحهم + فائده نباشد و در باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده ما بگوش خود شنیدیم که سنگی بزبان قال ذکر ملکوتی میگفت با ما
نطاقی کرد و حیران مخاطبه عارفان و بعضی از اوامر که هر آدمی آنرا در نیابد و در مجمع الحقائق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبانیست ملکوتی که بتسبیح وحید

حضرت خداوند مطلق ست و بیان زبان حصای در دست حضرت محمد مصطفیٰ تسبیح گفت و شهادت انطقنا الله الذی انطق کل شیء و اشارت بسیت مدان
بیهمن زبان جماد بود و چه بستان درین باب از جواهر التفسیر مطالعه توان نمود و بالله التوفیق من امثال المعهود آورده اند که ام جمیل زن ابولهب قصد آن کرد که حضرت پیغمبر
را وقت قرائت قرآن ایذا کند حق سبحانه حضرت را از چشم ایشان پوشید و آیت فرستاد و اذا قرأت القرآن و چون میخوانی قرآن را جعلنا بینک بسازیم میان
آرام میان تو و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة و میان آنانکه نمیگروند بآن سرای حجابا مستورا پرده پوشیده از حس تا ترا نه بینند و آزاری نتوانند رسانید
گویند حمالة الحطب بعد از نزول سورۂ تبت سنگی برداشت بطلب پیغمبر بیرون آمد و خواست که بران حضرت زند و در خانه ابوبکر ایشان را دید و حضرت
آنجا نشسته بود و قرآن میخواند ام جمیل با ابوبکر صدیق را گفت صاحب تو کو که مرا هجو کرده تا از وی انتقام کشم ابوبکر گفت او شاعر نیست که زبان هجا بکشاید
پس گفت من چه دیدم حمل من مسند چیست و او چه داند که درگردن من چه خواهد بود حضرت رسالت پناه صدیق را فرمود که از وی پرس که در خانه غیر تو کسی را دیدی
گفت ای ام جمیل در خانه غیر از من کسی را دیدی گفت ما من استهزا میکنی بخدای کعبه که نمیبینم بجز ترا پس ام جمیل باز گشت و این آیت نازل شد که ما ترا از تلاوت
قرآن از نظر کافران بپوشیم و جعلنا و بگردانیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا در نیابند قرآن را آن پوشش حایل شود در میان دلها
ایشان و فهم ترا و فی آذانهم و در گوشهای ایشان وقرا گرانی تا استماع قرآن نکنند چون قرآن معجز است از حیثیت لفظ و معنی پس از برای ... آیات
کرد و اینجا ستر ایشان را از فهم معنی و ادراک لفظ و اذا ذکرت و چون یاد کنی ربک فی القرآن آفریدگار خود را در قرآن وحده یگانه ولوا علی ادبارهم برگردند
کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نفورا در حالتیکه گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیه ایشان آنست که آلهه ایشان را الهه بود دیگری نحن
اعلم ما داناتریم بما یستمعون به بآنچه ایشان میشنوند قرآن را بسبب آن چیز و برای آن از سخریت و هزل و مراد آنست که قرآن را برای استهزا و طعن بران میشنوند
اذ یستمعون الیک وقتیکه گوش فرا میدارند بسوی تو و اذ هم نجوی و وقتیکه ایشان راز گویندگان یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام وی سحر است و در بعض المعانی آورده
که نضر بن حارث گفت من نمیدانم که محمد چه میگوید ابوسفیان گفت من بعضی را از سخنان وی راست میدانم ابوجهل گفت مجنون است ابولهب کاهنش خواند و حویطب
شاعرش لقب نهاد و این آیت در شان این جماعت است اذ یقول الظالمون یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه را که ان تتبعون
متابعت نمیکنید و از پی نمیروید الا رجلا مسحورا مگر مردی سحر کرده شده یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زائل شده یا مسحور بمعنی ساحر باشد چون مأمون
انظر کیف بنگر که چگونه ضربوا لک الامثال بزدند برای تو مثلها و ترا تمثیل و توصیف بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر کردند فضلوا پس گمراه شدند ایشان
از طریق حق فلا یستطیعون سبیلا پس نمیتوانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه نمی یابند بطعنه تو بر وجهی که موجب آن شد بلکه در کار تو متحیر
شده اند و حیران مانده و در وصف تو سخنان متناقض میگویند گاهی ترا شاعر میدانند و شعر از کمال عقل توان گفت و زمانی مجنون میخوانند که آن زوال عقل
ست و قالوا و گفتند کافران که منکر بعث اند ءاذا کنا آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ و مرور زمان ایام عظاما و رفاتا استخوانها خرد و ریزه شده ءانا
لمبعوثون آیا برانگیخته شدگان شویم خلقا جدیدا آفریده نو تازه استبعاد کردند که خاک خشک مطلق تر و تازه چون شود قل کونوا بگو تمام شوید
یعنی اگر فرضا گردید تن خود حجارة سنگ او حدیدا یا آهن او خلقا مما یکبر یا آفریده از آنچیزها که بزرگست و رفعتی دارد فی صدورکم
در سینههای شما مانند آسمان و کوه و به سپار ... قبول حیات ابعد است البته حق سبحانه شما را بمیراند و زنده گرداند فسیقولون پس زود باشد که گویند من یعیدنا
کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ قل الذی فطرکم بگو آنکس که بیافرید شما را اول مرة اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را
تواند جان داد و در بدایت هم خاک را زنده تواند ساختن در نهایت فسینغضون پس زود بود که حرکت دهند الیک بسوی تو رءوسهم سرهای
خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود بجنباند ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود جنبانند و یقولون و گویند متی هو کی خواهد بود این بعث
و حشر قل بگو عسی ان یکون شاید که باشد قریبا نزدیک چه هر چه آینده است ازان نزدیک توان گفت و بعث شما واقع خواهد شد
یوم یدعوکم در روزی که بخواند شما را خدای براه اسرافیل در نفخه اخیره بجهت قیام از قبور فتستجیبون پس شما اجابت کنید ملتبس بحمده

یا اسرافیل را اجابت کنید در حالتیکه قائل باشید ستایش حق و در خبر آمده است که خلائق از قبور برآمده خاک از سرهای خود افشانند و میگویند سبحانک اللهم و بحمدک
و در تفسیر بصائر حمد را بمعنی امر داشته چنانچه درین آیت و سبح بحمد ربک ای صل بامره پس معنی آیت چنین باشد که خدا آسمان شما را بخواند و بامر او اجابت کنید
او را و تظنون و گمان برید از هول قیامت که در قبور خود درنگ نکردید الا قلیلا مگر اندکی یا چون آخرت را معاینه بینید زندگی خود را
در دنیا اندک شمرید نسبت بان پس باید که خردمند آگاه امروز سرمایهٔ حیات دنیا را در جنب زندگی عقبی اندک شمرد و این اندک فانی را در کار آن بسیار باقی
صرف کند تا در آن روز بعذاب حسرت و ندامت در نماند نظم بدین ناتوانی که عقبی خرے + بگر جان من ورنه حسرت بری + کسے گو لے
دولت امروز نبرد + که با خود نصیبی ز عقبی برد + آورده اند که مشرکان مکه در ابتدای صحابه بقول و فعلا تعذیب میکردند مومنان صورت حال بموقف عرض حضرت
رسالت پناه رسانیده بجدال و قتال دستوری طلبیدند آنحضرت فرموده که مرا حق سبحانه تعالی درباره ایشان بدینها نفرموده آیت آمد که و قل لعبادی
و بگو مر بندگان مرا یعنی مومنان را که با کافران یقولوا التی بگویند آن کلمه را هی احسن که آن بهتر باشد یعنی در مقابلهٔ جفای ایشان
درشتی نکنند بلکه دعا کنند که یهدیکم الله و در تبیان آورده که یکی عمر فاروق را دشنام داد او میخواست که در مقابله او ستم کند حق تعالی این آیت
فرستاد و بعفو فرمود و گویند کلمهٔ احسن شهادتین است یا امر بمعروف و نهی از منکر و محققان برانند که کلمهٔ نیکوتر آنست که کسی را یاد نکنند مگر به نیکوئی و اگر یکی
درشتی کند در برابر به نرمی سخن گویند که ان الشیطن بدرستیکه دیو ینزغ بینهم دشمنی می افگند میان آن و میان پس ممکن است که درشتی بازاری
درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و در آن صورت ازدیاد مواد فساد کشد ان الشیطن کان بدرستیکه شیطان هست للانسان مر آدمی را عدوا
مبینا دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او نجوید و جز بهلاک او نکوشد ربکم پروردگار شما اعلم بکم دانا ترست بحال شما العوسے محاطب
مومنان که ایشان را بگو میدان ان یشا یرحمکم اگر خواهد خدای بخشد بر شما و از جور کافران برهاند او ان یشا یعذبکم یا اگر خواهد عذاب
کند شما را بتسلط کفار بر شما و گفته اند رحمت کند خدای بهدایت یا توبه و عذاب نماید باضلال یا اقامت بر گناه و بقولی خطاب با کافرانست میفرماید که اگر خواهد
بخشد بر شما و عذاب دنیا را در تاخیر افگند و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق است و ما ارسلنک
و نفرستادیم ترا ای محمد علیهم برکافران وکیلا نگهبانی که ایشان را از کفر نگاه داری یا بایمان آری که ایمان ایشان را ضامن شوی و اگر خطاب
با مومنانست معنی آیت این باشد که نفرستادیم ترا بر مومنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مواخذ نخواهی شد بکردار ایشان و ربک
اعلم و آفریدگار تو دانا است بمن فی السموت و الارض بانکس که در آسمان و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان
فرو نگذارد و در انوار فرموده که قریش استبعاد میکردند چرا یتیم ابو طالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه اصحاب متابعت او کنند حق تعالی این آیت فرستاد که ما دانا تریم باهل
آسمان و زمین پس هر کرا خواهیم برای نبوت برگزینیم و لقد فضلنا و بدرستیکه افزونی دادیم بعض النبیین بعضی پیغمبران علی بعض بر بعضی دیگر
بفضائل نفسانی و اجتناب از رذائل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه ابراهیم را بخلت و موسی را بمکالمت و محمد را بمعراج و رویت و شفاعت
و اتینا داود و دادیم داود را زبورا کتاب زبور پس شرف او بآن کتاب است نه بپادشاهی او و زبور صد و پنجاه سوره است که در او احکام حلال
و حرام و حدود و فرائض نیست بلکه همه ثنای الهی و مواعظ و صفت حضرت رسالت پناهی و ستایش امت اوست و ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آنحضرت
چه در انجا مسطور است که انه خاتم الانبیاء و امته خیر الامم و در آیت و لقد کتبنا فی الزبور ایمائی بدین معنی است قطعه ای وصف تو در کتاب موسی +
وی نعت تو در زبور داود + مقصود توئی ز آفرینش + باقی بطفیل تست موجود + آورده اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند و حق تعالی بجهت
الزام ایشان این آیت فرستاد که قل ادعوا الذین زعمتم بگو ای محمد با کافران که بخوانید آن را که گمان بردید که ایشان خدایانند
من دونه فلا یملکون پس ایشان نمی توانند کشف الضر بر داشتن سختی یعنی قحط عنکم از شما ولا
... درین قبیله شمار القبائل و دیگر آورده اند که بنو ملیح ملائکه و بنو خزاعه جن را می پرستیدند جنیان خود ایمان

آورده اند و ایشان بر کفر باقی ماندند و آیت آمد که اُولٰٓئِکَ آن گروه از ملک و جن الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ آنکه میخوانند کافران ایشان را و می پرستند یَبْتَغُوْنَ
میجویند ایشان همه اِلٰی رَبِّهِمُ الْوَسِیْلَۃَ به پروردگار خود دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت بجهت او اَیُّهُمْ اَقْرَبُ هر کدام نزدیکتر
بمنزلت و مکانت ایشانند آنها که مقربان درگاه اند از ملائکه و جن و توسل میکنند بحق سبحانه پس غیر مقرب خود بطریق اولی که درجه توجه با نحضرت آرد و طمع
سخن آنکه معبودان شما محتاج معبود حق اند وَیَرْجُوْنَ رَحْمَتَہٗ و امید میدارند بخشش او را وَیَخَافُوْنَ عَذَابَہٗ و می ترسند از عذاب او اِنَّ
عَذَابَ رَبِّکَ بدرستیکه عذاب پروردگار تو کَانَ مَحْذُوْرًا ۵۷ سزاوار آنکه از و حذر کنند و چو معلوم شد که ایشان در بیم و امید اند همچو سایر
بندگان پس چگونه ایشان را پرستش توان کرد وَاِنْ مِّنْ قَرْیَۃٍ و نیست هیچ دیهی و شهری اِلَّا نَحْنُ مگر آنکه ما مُهْلِکُوْهَا هلاک کننده اهل آنیم بمرگ
و قتل قَبْلَ یَوْمِ الْقِیٰمَۃِ پیش از روز قیامت اَوْ مُعَذِّبُوْهَا یا عذاب کننده آنیم بقتل و قحط و مرآن عَذَابًا شَدِیْدًا عذابی سخت یعنی اگر مومن
و صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق اند بعذاب کَانَ ذٰلِکَ هست این حکم فِی الْکِتٰبِ در لوح محفوظ مَسْطُوْرًا نوشته شده و آورده اند
که قریش از حضرت رسالت پناه [illegible] آنکه کوه صفا را زر خالص سازد و جبال مکه را محو کند تا زمین گشاده و صالح زراعت پدید آید
و جویبار روان سازد تا باغ و بوستان سازند حق تعالے این التماس ایشان نمود و فرمود که وَمَا مَنَعَنَآ و باز نمیدارد ما را اَنْ نُّرْسِلَ بِالْاٰیٰتِ
از آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را اِلَّآ اَنْ کَذَّبَ مگر آنکه تکذیب کردند و ما ایشان را استیصال گردانیدیم پس اگر آنچه است میطلبند از معجزات بظهور آریم
طلبیدند و پیوسته پیغمبران ظاهر کردیم و آنان تکذیب کردند و ما ایشان را استیصال گردانیدیم پس اگر آنچه اینها میطلبند از معجزات بظهور آریم
و میدانیم که ایشان نخواهند گروید و هر آئینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشان را استیصال نسازیم چه از نسل ایشان
مومنان بیرون خواهیم آورد وَاٰتَیْنَا و دادیم ثَمُوْدَ النَّاقَۃَ قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مُبْصِرَۃً پیدا و هویدا یعنی از جمله ادله ام
بسبب تکذیب ایشان آنست که ثمود از صالح معجزه طلب کردند و خدای برای ایشان از سنگ ناقه بیرون آورد فَظَلَمُوْا بِهَا پس کافر شدند بدان ناقه
او را پی کردند و بنا بر آن هلاک شدند وَمَا نُرْسِلُ و نمی فرستیم بِالْاٰیٰتِ معجزات مقترحه را اِلَّا تَخْوِیْفًا مگر برای ترسیدن و حذر کردن
از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول آن بر کفر راسخ باشند هر آئینه مستاصل شوند وَاِذْ قُلْنَا لَکَ و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم که امده
خبر دادیم اِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه پروردگار تو اَحَاطَ بِالنَّاسِ فرا خواهد گرفت مردمان را یعنی هلاک خواهد گردانید قریش را [illegible] جهت
تحقیق و توقع است وَمَا جَعَلْنَا و نگردانیدیم الرُّءْیَا الَّتِیْٓ اَرَیْنٰکَ آن خواب را که بتو نمودیم اِلَّا فِتْنَۃً لِّلنَّاسِ مگر فتنه مردمان را یعنی بسبب
از تحقیق ایشان مراد رؤیای عام حدیبیه است که حضرت رسالت پناه در خواب دیده بود که بمکه در آمده و طواف نمود و سعی و حلق بجا آورد و صحابه بدین
توجه فرمودند و در آن سال بعمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سنه آتیه بظهور
رسد و قومی از علما درین قول تردد دارند جهت آنکه سوره مکی است و این قصه مدنی مگر آنکه گویند که این خواب در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت کرده گفته اند
خوابی که بسبب فتنه آدمیان شد آن بود که حضرت رسالت پناه در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر منبر او دویدند و بکار بر می جستند همچو بوزینه و فتنه آن بود که ایام
حکومت ایشان واقع شد و بعضی سه پاره ازین رویت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و تو دیدی سبب امتحان خلق شد چه بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفا
اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند کفار در انکار افزودند و مومنان تصدیق فرمودند وَالشَّجَرَۃَ الْمَلْعُوْنَۃَ و نگردانیدیم درخت لعنت کرده شده
را فِی الْقُرْاٰنِ در قرآن مگر برای فتنه مردمان آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است متعجب شدند که قال انها
شَجَرَۃٌ تَخْرُجُ فِیْٓ اَصْلِ الْجَحِیْمِ و ابوجهل گفت که محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را می سوزد و باز میگوید که درخت از وی میروید این بغایت عجب است و عجب
از ایشان بود که از درخت سبز آتش میگرفتند و کما جعل لکم من الشجر الاخضر نارا و هیچ فکر نکردند که آنکه آتش در درخت ودیعت نهد چه عجب که درخت در آتش
برویاند یا خود نمی که پر و بال سمندر از آتش از احراق محافظت میکند و امعای شتر مرغ را بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد و تواند است

مر انسان را شجرهٔ دوزخ درخت زقوم را شجرهٔ ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندهٔ آن کافران اند و لعنت متوجه ایشان است یا آنکه ملعونه بمعنی مکروهه است و عرب هر طعام مکروه را ملعون گویند چون
طعام ملعون (ای ضار) و مکروه و بعضی تاویل کرده اند شجره [illegible] بر و میوه ندو نخوفهم و بترسانیم کافران را
بانواع تخویفات چون نار سعیر و زقوم و امثال آن فما یزیدهم [illegible] الا طغیانا کبیرا مگر سرکشی بزرگ یعنی گذران کاری و استمرار
از مدد سخا و ن شنیده اند چون این تکذیب ایشان را جهت وسوسهٔ ابلیس است از استکبار وی سعادتی این آیت خبر داد که واذ قلنا و یاد کن چون گفتیم للملئکة اسجدوا مر فرشتگان را
که سجده کنید لآدم مر آدم را جهت تعظیم فسجدوا پس سجده کردند همه ایشان الا ابلیس مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای گفت چرا سجده نکردی
قال ءاسجد گفت آیا سجده کنم لمن خلقت مر آنکس را که آفریدی طینا از گل پس خدای تعالی رو لعنت کرد و از درگاه قربش براند قال گفت
ابلیس و تحیر نموده ارءیتک خبر ده مرا که هذا الذی کرمت علی این را که گرامی کردی و فضل دادی او را بر من چرا فضل دادی و او از خاک است و من از آتش
اگر وا پس داری مرا و مرگ مرا تاخیر کنی الی یوم القیمة تا روز قیامت لاحتنکن هر آینه از بیخ برکنم ذریته فرزندان او را یعنی اغوا و ضلال کنم که بعذاب
تو مستاهل شوند الا قلیلا مگر اندکی که نتوانم ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت و حمایت تو قال اذهب گفت خدای مراو را که برو امر اهانت است
و العاد یعنی او را براند از درگاه قرب و گفت در پی مهم خود برو فمن تبعک پس هر که ترا متابعت کند و فرمان تو برد منهم از ذریت آدم فان جهنم پس
بدرستیکه دوزخ جزاؤکم پاداش شماست یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غائب یعنی ترا جزا دهیم جزاء موفورا
جزای تمام یعنی عذابی بردوام واستفزز و بلغزان من استطعت هر کرا توانی لغزانیدن منهم از ایشان بصوتک بآواز خود
یعنی خوانندگان بفساد و گویند صوت شیطان غنا و مزامیر است امام زاهدی ره از ابن عباس نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدا از دهان بیرون آید
آواز شیطان است واجلب علیهم و برانگیزان بر ایشان بخیلک و رجلک سواران و پیادگان خود را یعنی و اعوانی که معاون توانند در وسوسه و اغوا همه
را جمع کن و دست تسلط بر ایشان بر ضلالت و شارکهم و شرکت کن با ایشان فی الاموال در مالها تا از حرام جمع کنند یا بر لهو دهند یا در معصیت صرف نمایند
و در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا عبد العزی یا عبد الشمس و امثال آن تسمیه نمایند والاولاد و در فرزندان وعدهم و وعده ده ایشان را بوعده‌های
باطل چون شفاعت بتان یا خبر در تولیه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وما یعدهم الشیطن و وعده نمیدهد شیطان ایشان را الا غرورا
مگر فریب یعنی فریبی در صورت صواب می آید ان عبادی بدرستیکه بندگان خالص من که حکم هؤلاء فی الجنة + برای بهشت آفریده شده لیس لک
نیست ترا علیهم سلطن بر اغوای ایشان سلطان تسلط و قدرت یعنی همه کس را توانی فریفت مگر بندگان مرا امام قشیری ره فرموده که بندهٔ حق آنکس است
که در بند غیر نباشد شیخ عطار قدس سره میفرماید بیت چو در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی + که تو در بند هر چیزی که هستی بندهٔ آنی + وکفی بربک
وکیلا و بس است پروردگار تو نگهدار بندگان خود را از اضلال ابلیس ربکم پروردگار شما الذی اوست که بقدرت کامله یزجی میراند
و روان میگرداند لکم الفلک برای شما کشتی را فی البحر در دریا لتبتغوا تا بجوئید من فضله از فضل او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود
یا منفعت که بدان احتیاج دارند ولی بعبور دریا بدست نیاید انه کان بدرستیکه او هست بکم رحیما بشما مهربان که کارهای مشکل را بر شما آسان
میگرداند و اسباب ما یحتاج شما مهیا میکند واذا مسکم الضر و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق شدن فی البحر در دریا ضل گم شود و برود از
خاطرهای شما من تدعون هر که او را میخوانید و می پرستید الا ایاه مگر او که خداوند است یگانه و یکتا که در آن محل جز او را نمی خوانید و نجات جز از
او نمی خواهید فلما نجکم پس آن هنگام که برهانید شما را از غرق شدن و برساند الی البر بسوی بیابان اعرضتم برگشتید از توحید و بار دیگر
به پرستش بتان آوردید وکان الانسان و هست آدمی کفورا نیک ناسپاس مر نعمت خداوند خود را افامنتم آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا
آمدید یعنی ایمن نباشید ان یخسف بکم از آنکه فرو برد شما را جانب البر کرانهٔ زمین یعنی آنکه قادر است بآنکه شما را در آب فرو برد توانا است بر آنکه
در خاک پنهان کند او یرسل علیکم یا فرستد بر شما حاصبا ریگ سنگ بر شما افکند یعنی قادر است که شما را سنگ باران کند ثم لا تجدوا پس نیابید لکم

برای خود وکیلی نگهدارنده که شمارا از آن محافظت کند اَمْ اَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید اَنْ یُّعِیْدَکُمْ فِیْهِ آنرا که باز گرداند شمارا و در آرد ببیند در دریا تَارَةً اُخْرٰی باری دیگر یعنی آرزوی در دل شما افگند دیگر باره در کشتی نشینید فَیُرْسِلَ عَلَیْکُمْ پس فرستد بر شما قَاصِفًا شکننده مِّنَ الرِّیْحِ از باد یعنی بادی برانگیزاند که کشتی را بشکند فَیُغْرِقَکُمْ پس غرقه گرداند شمارا بِمَا کَفَرْتُمْ بسبب آنچه ناسپاسی کردید ثُمَّ لَا تَجِدُوْا پس نیابید شما لَکُمْ برای خویش عَلَیْنَا بِهٖ بر ما به آن غرق کردن تَبِیْعًا از پس در آینده که دعوی کند و خواهد که انتقام کشد از ما وَلَقَدْ کَرَّمْنَا و هر آینه ما گرامی کردیم بَنِیْ اٰدَمَ فرزندان آدم را وَحَمَلْنٰهُمْ و بر داشتیم ایشانرا یعنی سوار کردانیدیم فِی الْبَرِّ در بیابان بر چهار پایان وَالْبَحْرِ و در دریا بکشتیها وَرَزَقْنٰهُمْ و روزی دادیم ایشانرا مِّنَ الطَّیِّبٰتِ از طعامهای پاکیزه وَفَضَّلْنٰهُمْ و افزونی دادیم ایشانرا عَلٰی کَثِیْرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا بر بسیاری از آنچه آفریده ایم تَفْضِیْلًا افزونی دادنی و اهل علما را در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخنان بسیار است و درین توجه بقول جامع التفاسیر و صاحب بحر الحقائق ره فرموده که کرامت انسانی دو قسم است جسمانی و روحانی جسمانی تکریم انسان را عام است مومن و کافر و آن تخمیر طینت ایشان ست بیدین و تصویر بر احسن صور و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و انداختن بدین و بیدین و اکل باصابع و تزئین لحی و ذوائب و تمییز بعقل و الهام نطق و اشارت و خط و راه یافتن بما معیشت و تمکن از حرف و صناعات و روحانی دو قسم ست عامه و خاصه اما آنچه عام ست مومن و کافر در آن شریک اند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم و اسماع قول الست بربکم و انطاق بجواب بلی و عهد بر عبودیت و زایانیدن بر فطرت و ارسال رسل بدیشان و انزال کتب برای ایشان و ترغیب مثوبات جنانی و تحذیر از عقوبات نیرانی و اظهار آثار قدرت و دلائل و معجزات برای ایشان اما کرامت روحانیه خاصه آنست که انبیا و اولیا و مومنان را بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال و اخلاق و آداب و سیر الی الله و فی الله و ما فوقه و عبور بر مقامات و ترقی از منازل و اسوق بجذبات الهی و فنا از هستی و بقا بهویت و کرامتی که حضرت شیخ ابو محمد بن کعب ره گفته که کرامت آدمیان بدانست که محمد رسول از ایشانست

نظم ای شرف دادهٔ آدم بتو + روشنی دیدهٔ عالم بتو + کیست درین خانه که خیل تو نیست + کیست برین خوان که طفیل تو نیست + از تو صلای بلاست آمده + نیست که سهمانی هست آمده +

و در حقائق سلمی آورده که گرامی ساختیم آدمیانرا بمعرفت و توحید و بر داشتیم ایشانرا در بر نفس و در بحر طلب و گفته اند برآنست که ظهور دارد از نعوت و صفات به مرایاء مستور ست از حقائق ذات در تاویلات کاشی مذکور ست که بر عالم اجساد و بحر عالم ارواح و بر داشتن ایشان درین هر دو ترکیب ایشانست ست از هر دو و روزی دادیم ایشانرا از طیبات علوم و معارف و تفضیل بازنانی داشتیم بر بیشتر مخلوقات با آنکه ایشانرا بصورت ایشان بنا ساختیم و مشتی جنس ملائکه اند یعنی ایشان ایشان و علما را در تفضیل ملک و بشر مباحث دور و دراز ست اما آنچه جمهور اهل سنت بر آنند آنست که رسل بنی آدم فاضلترند از رسل ملائکه و فاضلترند از اولیاء بنی آدم و اولیای بنی آدم شریف ترند از اولیای ملائکه و صلحای مومنان را فضل ست بر عوام ملائکه و عوام ملائکه بهتر اند از فساق مومنان امام قشیری ره فرموده که مراد از تفضیل آدم مومنان اند چه کافر را فضل + و من یهن الله فما له من مکرم + از تکریم هیچ نصیبی نیست و تکریم مومنان بدانست که ظاهر ایشانرا توفیق مجاهده داده است و باطن ایشانرا بتحقیق مشاهده منور ساخت چنانچه کافر و مومنان را تکریم عام ارزانی داشته است حضرت رسالت پناه را بتکریم خاص اختصاص داده از تمام مرتبه اختصاصها رضا است که + رضی الله عنهم و رضوا عنه + و درجه محبت که + یحبهم و یحبونه + و تشریف ذکر که + فاذکرونی اذکرکم + و علی الجمله این آیت دلیل فضیلت انسانست که از همه مخلوقات مرآت معانی جهت انعکاس صفات الهی همه اوست و بس چنانچه از مضمون این ابیات حقائق سمات فهم توان فرمود مثنوی

آمد آئینه جمله کون دلی + هیچ آئینه نکرده جلی + منعکس در روی صورت کمال + صورت ذو الجلال و الافضال + زانکه بود این تفرق عددی + مانع از سر جامع احدی + گشت آدم جلای این مرآت + شد عیان ذات او بکل صفات + مظهری گشت کلی و جامع + سر ذات و صفات ازو لامع + شد تفاصیل کون را مجمل + بر مثال تعین اول + به بوی این دائره مکمل شد + آخر این نقطه عین اول شد +

یَوْمَ نَدْعُوْا یاد کن روزی را که بخوانیم کُلَّ اُنَاسٍ هر گروهی را از مردمان بِاِمَامِهِمْ به پیشوای ایشان یعنی نبی که بر ایشان مبعوث بوده چنانچه گویند یا امت موسی یا امت عیسی یا کتابی که بر ایشان منزل شده چنانچه خطاب کنند یا اهل القرآن و یا اهل الانجیل یا مقتدی که در مذهب متابعت او نموده باشند چنانچه ندا کنند که یا حنفی و یا شافعی یا بدین ملت باز خوانند چنانچه یا مسلم یا یهودی یا مجوسی

وگفته‌اند امام جمع ام ست فرد اخلق را بمادران باز خوانند جهت کرامت عیسیٰ و اظهار شرف حسن و حسین یا برای آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند و در لباب
از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکنند که دران روز هر قومی را بخوانند با امام زمان ایشان و کتاب منزل بر ایشان و پیغمبر ایشان و قولی آنست که تعلق
انساب بریده گردد و نسبت اعمال ماند پس هر گروهی را بکتاب و عمل ایشان خوانند و گویند یا صاحب کتاب کذا فمن اوتی پس هر کرا داده شود کتابه
بیمینه نوشتهٔ عمل او بدست راست او فاولئک پس آن گروه یقرءون کتابهم میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نوعی بعد از نوعی
چه دران نامه عملهای نیکوی بینند و لا یظلمون و ستم دیده نشوند در مزد خود فتیلا مقدار فتیله از وسخ که بین الاصبعین باشد یعنی قصور نشود در پاداش
ایشان بکمتر چیزی و این آیت دلالت دارد بر آنکه هر کرا نامه بدست چپ دهند از خجالت و حیرت زبانش از خواندن در ماند و من کان و هر که هست فی هذه درین دنیا
اعمی نابینا یعنی دیدهٔ دلش راه صواب نه بیند فهو فی الاخرة پس او در آخرت اعمی نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد و اضل سبیلا و گمراه‌تر از نابینا بجهت
زوال استعداد و عدم فرصت محققان گویند که هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب و هر که اینجا روی توبه نه بیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند آورده
اند که وفد ثقیف گفتند ای محمد ایمان نیاریم بتو تا وقتیکه یکسال ما را بت پرستی بگذاری و زمین طائف را که ما راست چون حرم مکه محرم حرم گردانی و ما را در نماز
از رکوع و سجود معاف داری و اگر ترا پرسند که چرا چنین کردی بگوی که خدای من مرا بدین فرموده است آیت آمد و ان کادوا و بدرستیکه خواستند لیفتنونک
آنکه بگردانند ترا عن الذی اوحینا الیک از آن چیزی که وحی کرده ایم بتو لتفتری تا افترا کنی و بربندی علینا غیره بر ما غیر آنچه وحی کرده ایم
بگوی که خدا مرا فرموده و اذا لاتخذوک و آنگاه که تو چنین کنی فرا گیرند ترا خلیلا دوست و گفته اند که قریش با آنحضرت گفتند که نگذاریم ترا که استلام
حجر کنی تا وقتیکه مس کنی بتان ما را و اگرچه بسر انگشت باشد آنحضرت را از غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارک خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم خدا
میداند که من باین کار رام این آیت فرود آمد که ایشان میخواهند که ترا بگردانند از وحی ما و بدوستی گیرند و لولا ان ثبتناک و اگر نه آنستی که ترا ثابت داریم بر راه
عصمت خود لقد کدت ترکن هر آینه نزدیک بود که میل کنی الیهم بسوی آن آرزوی ایشان شیئا قلیلا میل کردنی اندک نزد محققان این خطور که
مذکور شد محقق نیست بلکه میگویند که معنی آیت آنست که تو در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت نگردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از آنکه نزدیک شوی بمیل
و این تصریح است بآنکه میل نزدیک نشده پس میل مطلق نبوده در تبیان گفته که آنحضرت معصوم بود اما برای تحذیر است تا میل بسخن مشرکان نکند این آیت آمد که
اذا لاذقناک آنگاه که میل کردی هر آینه بچشانیدیم ترا ضعف الحیوة عذاب زندگی یعنی در دنیا و ضعف الممات و عذاب مرگ یعنی در آخرت ثم لا تجد پس نیابی
لک برای خود علینا بر دفع عذاب ما نصیرا یاری که بسبب او زان باز رهی امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت آنحضرت فرمود که اللهم لا تکلنی
الی نفسی طرفة عین بلیت الٰهی بهره خود دار ما را و می بانفس ما مگذار ما را آورده اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت مشاورت کردند و رای ایشان بران
قرار گرفت که در دشمنی بحدی افراط نمایند که آنحضرت را بضرورت بیرون باید رفت این آیت نازل شد که و ان کادوا و بدرستیکه خواستند اهل مکه لیستفزونک
تا ترا بلغزانند من الارض از زمین مکه لیخرجوک منها تا ترا بیرون کنند از ان و اذا لا یلبثون و آنگاه که چنان شود درنگ نکنند خلفک
پس از رفتن تو الا قلیلا مگر زمانی آن چنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعهٔ بدر روی داد و هلاک گشتند و قولی آنست که یهود از اقامت آنحضرت
در مدینه حسد آمده گفتند ای ابا القاسم مقام انبیای پیشین زمین شام بوده و اگر تو پیغمبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی و آنحضرت
عزم سفر شام مصمم فرمود و این آیت فرود آمد که یهود میخواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند و اگر چنین باشد پس از تو چندانی نپایند آنحضرت فسخ عزیمت نمود و
اندک زمانی را قبائل یهود به قتل و جلا معذب شدند پس بدین آیت مدنی باشد و بقول اول مکی پس مقرر باید که سنت نهاده ایم سنة من قد ارسلنا
مهلت ننهادن برای آنها که فرستادیم قبلک پیش از تو من رسلنا از فرستادگان یاد آن سنت هلاک ایشان است بتکذیب پیغمبران و لا تجد
و نیابی لسنتنا تحویلا مر سنت ما را تغییری و تبدیلی اقم الصلوة بپای دار نماز را لدلوک الشمس بعد از زوال آفتاب الی غسق اللیل
تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است و پسین و تا غسق اللیل نماز شام و خفتن و قرآن الفجر و بپای دار نماز بامداد را و نماز را قرآن گفت برای آنکه

قرائت قرآن در وی فرض است إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ بدرستیکه نماز بامداد كَانَ مَشْهُودًا هست دیده و شنوده یعنی می بینند او را ملائکهٔ لیل و نهار فرشتگان شب او را مشاهده می کنند
و در جریدهٔ دیوان عمل لیل ثبت می نمایند و ملائکهٔ روز او را می بینند و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو میکنند وَمِنَ اللَّيْلِ و بعضی از شب فَتَهَجَّدْ بِهِ پس بیدار شو بدان یعنی بقرآن یعنی بنماز
نَافِلَةً لَكَ در حالتی که زیادتی فریضه است بر تو یعنی صلوٰة مفروضه مر ترا یا فضیلتی مر ترا یا کرامتی مخصوص تو عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ شاید و امید است بود که برانگیزد خدای تو ترا مَقَامًا مَّحْمُودًا
در ستائی پسندیده یعنی مقامیکه قائم در و ستوده باشد و ستایش همه ستایندگان و آن مقام شفاعت که حضرت رسالت پناه را در آن مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین
او را و همه را بشرف باشد و در زاد المسیر آورده که حق سبحانه وی را در روز قیامت بر عرش نشاند و در لباب از عمر فاروق نقل میکند که حضرت پیغمبر در تفسیر مقام محمود فرموده که خدای
مرا اندر مقام محمود بنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث اینست که «یجلسنی الله فیقعد فی معه علی العرش» و معیت را بمعنی عندیت میگویند که عندیت را درین آیت که «الذین
عند ربک» یعنی مراد مکانت است نه مکان و منزلت است نه منزل امام ثعلبی آورده که استوای حق سبحانه بر عرش بر وجهی نیست که مماس او شود یا مکان او گردد بلکه
الکنون بر بیان صفتست که پیش از آفریدن عرش بود چه ازلا و ابدا دائم بذات خود است پس نشاندن مصطفی بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات خود یکسانست و مقصود
از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم و تخصیص است و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامیست از عرش که پیغمبر را آنجا وی کنند قولی آنست که مقام محمود آنجاست
که لوای حمد بدست آنحضرت دهند و همه پیغمبران بنشانند خواه آدم خواه غیر او الا که در تحت لوای او باشد **بیت** بی همین زیر لوای دولتش باکیم و بس ؛ آدم و من دونه
تحت لوائی مصطفی است ؛ و صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود مقامیست مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسمای الهیه که مختص است بمقامات و آن حاجت
محمدیست و باب شفاعت درین مقام گشاده میشود و در بحر الحقائق فرموده که مقام محمود است و قیام حضرت پیغمبر بحق نه بنفس خود بلسان اشارت مقام محمود است
شعر ای ذات تو مقصود دو کون مقصود خود به نام تو محمد و مقامت محمود ؛ وَقُل رَّبِّ و بگوای پروردگار من أَدْخِلْنِي درآر مرا در قبر مُدْخَلَ صِدْقٍ درآوردنی پسندیده
و بدین ولی وَأَخْرِجْنِي و بیرون آر مرا ازو مُخْرَجَ صِدْقٍ بیرون آوردنی ستوده و مراد است یا درآر مرا در مدینه سالم و بیرون آر از مکه سالم یا درآر بمکه بفتح و بیرون آر از
وسوی حنین یا درآر بحشمت و بیرون آر از دنیا یا درآر بدعوت نبوت و بیرون آر از عهده تبلیغ رسالت وَاجْعَل لِّي مِن لَّدُنكَ و بده مرا از نزدیک خود سُلْطَانًا نَّصِيرًا
حجتی یاری دهنده یا قوتی اعانت کننده وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وَزَهَقَ الْبَاطِلُ و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق قرآنست
و باطل شیطان هر جا که قرآن ظهور کند شیطان مخفی گردد مصرع دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند ؛ إِنَّ الْبَاطِلَ بدرستیکه باطل كَانَ زَهُوقًا هست
نیست شونده و ناچیز گشته امام قشیری ره فرموده که حق آنست که برای خدا بود و باطل آنکه برای غیر او باشد صاحب تاویلات برآنست که حق وجود ثابت واجب است
عز شانه که ازلی و ابدیست و باطل وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوالست و چون اشعهٔ لمعات وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم هر ممکن بجنب آن متلاشی و مضمحل
شود **نظم** همه هرچه هستند ازان کمترند ؛ که با هستیش نام هستی برند ؛ چو سلطان عزت علم برکشد ؛ جهان سر بجیب عدم درکشد ؛ وَنُنَزِّلُ و فرو میفرستیم بر تو
مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن مَا هُوَ شِفَاءٌ آن چیزی که او شفاست مر امراض دلها را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست مر بیماری جهل و شبهه را و اصح آنست که من بیانی دارند
یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و قلبی و قالبی وَرَحْمَةٌ و بخشایشیست لِّلْمُؤْمِنِينَ مر مومنانرا که بدان نفع میگیرند وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ
و نمی افزاید قرآن ستمکاران را إِلَّا خَسَارًا مگر زیانکاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو نمیگروند وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم عَلَى الْإِنسَانِ بر آدمی بصحت
و توانگری أَعْرَضَ روی بگرداند از یاد ما و امر او کافرنست چون خدای نعمتی دهد او را بانزال کتب و ارسال رسل و غیر آن از نعمتهای ظاهره و باطنه اعراض
کند وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ و دور کند جانب خود را و دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظم نماید و از طریق حق بر طرف رود وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد بدو بلا و بیماری و فقر و درویشی
كَانَ يَئُوسًا باشد نومید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی و واثق نباشد بکرم پادشاهی اما مومن در نعمت شکر کند و در محنت با امید فرج صبر نماید
قُلْ كُلٌّ بگو که هر کس يَعْمَلُ عمل میکند عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و هدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت
یاس وارد و مومن در سرا سپاسداری و در ضرا شکیبائی ورزد و گفته اند شاکله طبیعت است یا عادت یا سنت یا دین یا مقدار قوت و طاقت و معنی همه راجع است بدانکه
بیت هر کسی آن کند کزو بسزد ؛ هر کسی آن کند کزو شاید ؛ شیخ شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیت در قرآن امیدوارتر است فرمود قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ

نعمت دین آیت از رجاء حبیب ست گفت از بنده بخشا و عطا آید و اگر لئیمی نشاید از جدا و فا و عطا آید و آنچه از کرمی او ست بدیت ازین کنه آید من آنچه از تو کرم آید و توانی فر تکلمهم علما
بسن مددگار شما و انا رست تمی نخوانکس او اهدی سبیلا راه یافته تر ست از رهی درست ازین هر دو دیگر ست لعوا علیک از رحمت گفت ابن عباس قریش فرستادند نضر بن حارث و ابی بن خلف و عقبه
بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود شرح حال حضرت پیغمبر استعلام نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال را گفتند یهود متعجب شده گفتند ای اهل مکه عرب باد دانسته ایم که زمان بیرون آمدن او
نزدیکست در سخنان شما اگر احوال آن نبی آخر الزمان میتوان کرد شما بجهت آزمایش او بپرسید که طواف مشرق و مغرب که بوده و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند و بگوید
روح چیست اگر هر سه این سوال را جواب دهد یا هیچ جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد و از سیم هیچ نگوید پیغمبر است پس آن گروه بمجلس آمدند و از آن حضرت سوال نمودند آن دو سوال را جواب
آمد و در قصه روح این آیت نازل شد که وَیَسْئَلُوْنَکَ و می پرسند ترا عَنِ الرُّوْحِ از کیفیت روح که بدن انسان بدان زنده است قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ بگوی محمد
روح از امر پروردگار من ست یعنی از مبدعات که بامر کن بی شد بی ماده و از آن جمله است که مخصوص ست بعلم خدا تعالی و غیر حق سبحانه و تعالی کسی بدو دانا نیست وَمَآ اُوْتِیْتُمْ
و داده نشده اید شما مِّنَ الْعِلْمِ از دانش اِلَّا قَلِیْلًا مگر اندکی نسبت با علم خدای شیخ ابو مدین مغربی قدس سره فرموده که این اندکی که خدای ما را داده است از علم از آن ما نیست
بلکه عاریت ست نزدیک ما به بسیاری از آن نرسیده ایم پس ما علی الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد وَلَئِنْ شِئْنَا و اگر خواهیم لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِیْ هر آینه ببریم
آنچه را که از قرآن اَوْحَیْنَآ اِلَیْکَ وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابی لَکَ بِهٖ برای خود بدان یعنی نیابی بعد از بردن آن عَلَیْنَا وَکِیْلًا بر ما وکیلی
که آنرا استرداد کند و به سینها و مصحفها باز آرد اِلَّا رَحْمَةً لیکن رحمتیست مِّنْ رَّبِّکَ از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند اِنَّ فَضْلَهٗ کَانَ بدرستیکه فضل او هست عَلَیْکَ کَبِیْرًا
بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران گردانیده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان است و باقی میگذارد قُلْ بگوی محمد لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ
اگر جمع شوند آدمیان وَالْجِنُّ و پریان که تو مبعوث بدیشانی و اتفاق کنند عَلٰۤی اَنْ یَّاْتُوْا بر آنکه بیارند بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ مانند این قرآن یعنی بیارند مثل آنرا در فصاحت
و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لَا یَاْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ نیارند مانند او در این صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند این آیت در جواب نضر بن
حارث فرود آمده که میگفت لَوْ نَشَآءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هٰذَآ اگر خواهیم مثل این قرآن بگوییم حق سبحانه فرمود که جن و انس مثل این نتوانند گفتن وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ و اگر چه باشد بعضی
از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا مر بعضی را هم پشت و مددگار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستیکه گردانیدیم و مکرر ساختیم یعنی تقریر و بیان را لِلنَّاسِ برای مردمان فِیْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ
در این قرآن مِنْ کُلِّ مَثَلٍ از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن فَاَبٰۤی اَکْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند
اِلَّا کُفُوْرًا مگر ناسپاسی را که انکار حق ست آورده اند که ابوجهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهری از بلدها مانند مکه تنگ عیش تر و کم آب نیست پس
این کوه ها را از حوالی ما دور کن تا زمینها قابل زراعت پدید آید و جویها چون انهار شام و عراق روان گردان تا کشت کنیم و جدای خود را بگو تا زنده کند برای تصدیق دعوی تو
بفرست و ترا کوشکها از زر و نقره بنا کرده و ثقتی باز رهی و بگو تا آسمان را بر سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال این سخنان از روی تعنت مکرر کردند و بعد از الزام حجت ایشان
باعجاز قرآن این آیتها درخواستند و عبدالله بن امیه مخزومی گفت که ایمان نیارم بتو تا نردبانی نهی و بر آسمان روی و من در تو مینگرم و نسخه بیاری بنام هر یکی ما که بخوانیم که تو
پیغمبری و با وجود آنکه اینها بکنی هنوز گمان برم که ترا تصدیق نخواهم کرد حق سبحانه این آیت فرستاد که وَقَالُوْا و گفتند متعنتان قریش لَنْ نُّؤْمِنَ لَکَ تصدیق نکنیم ترا حَتّٰی تَفْجُرَ لَنَا
تا روان سازی برای ما مِنَ الْاَرْضِ از زمین مکه یَنْۢبُوْعًا چشمه پر آب که هرگز کم نشود اَوْ تَکُوْنَ لَکَ یا باشد ترا جَنَّةٌ بوستانی مِّنْ نَّخِیْلٍ وَّعِنَبٍ
از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل بر آن درختان فَتُفَجِّرَ الْاَنْهٰرَ پس روان گردانی جویهای آب خِلٰلَهَا در میان آن بوستان تَفْجِیْرًا روان کردنی اَوْ تُسْقِطَ السَّمَآءَ
یا فرو افکنی آسمان را کَمَا زَعَمْتَ همچنانکه گمان بردی و وعید کردی بذکر اَوْ نُسْقِطْ عَلَیْهِمْ کِسَفًا مِّنَ السَّمَآءِ عَلَیْنَا بر ما کِسَفًا پارها اَوْ تَاْتِیَ بِاللّٰهِ یا بیاری خدا را
وَالْمَلٰٓئِکَةِ و فرشتگان را قَبِیْلًا در مقابله یعنی عیان بنمائی یا بیاری ایشان را گواهی رسالت خود اَوْ یَکُوْنَ لَکَ بَیْتٌ یا باشد ترا خانه مِّنْ زُخْرُفٍ از زر که در آن
بنشینی اَوْ تَرْقٰی فِی السَّمَآءِ یا بر روی بر آسمان وَلَنْ نُّؤْمِنَ و تصدیق نکنیم لِرُقِیِّکَ مر بر آمدن ترا بر آسمان حَتّٰی تُنَزِّلَ تا وقتیکه فرود آری عَلَیْنَا بر ما کِتٰبًا نَّقْرَؤُهٗ
کتابی که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد قُلْ سُبْحَانَ رَبِّیْ بگو پاکست پروردگار ما از آنکه بر وی تحکم کنند یا از آنکه کسی را در قدرت شریک وی سازند و شما آنچه از من
طلبید بجز وی کسی بر آن قادر نیست هَلْ کُنْتُ اِلَّا بَشَرًا رَّسُوْلًا آیا هستم من یعنی نیستم مگر آدمی رسول فرستاده شده همچو سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند

الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادت و قدرت حق است نه باقتراح ایشان این جواب بود مر سخنان را مجمل و تفصیل جواب در آیات متفرقه است که هیچ یک تو
تعالی + و دلیل بعضی کن مافی فرقان قوله ولو نزلنا الملائکة و قوله ولو فتحنا علیهم بابا من السماء + وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را اَنْ یُّؤْمِنُوْٓا از آنکه ایمان آورند
اِذْ جَآءَهُمُ الْهُدٰٓی وقتیکه آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد ﷺ اِلَّآ اَنْ قَالُوْٓا مگر آنکه گفتند اَبَعَثَ اللّٰهُ آیا برانگیخت خدای بَشَرًا رَّسُوْلًا آدمی را رسول یعنی این منع
منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان خطا میکردند زیرا که تجانس سبب تأنس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم
باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید چون کافران میگفتند که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید حق سبحانه رد شبهه ایشان را به پیغمبر فرمود که قُلْ لَّوْ کَانَ بگوی ای محمد اگر
بودی بجای آدمیان فِی الْاَرْضِ مَلٰٓئِکَةٌ در زمین فرشتگان که مانند آدمی یَّمْشُوْنَ میرفتند بر قدمهای خود مُطْمَئِنِّیْنَ آرام گرفته و مقیم بودندی آرام گرفته در زمین لَنَزَّلْنَا
عَلَیْهِمْ هرآینه میفرستادیم بر ایشان مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان مَلَکًا رَّسُوْلًا فرشته پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بر ایشان میفرستادیم تا با هم جمع توانستندی گشت
واز تلقین تعلیم توانستندی گرفت چه در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرط است و چون ساکنان زمین آدمیان اند پس رسول ایشان آدمی باید تا تعلیم او بتیسیر وجود در اشکال و تجانس
آیند و کم گردند + و آنکه مصیبت عجائب بجا ولیست بمعاونت جنس است هر جا یک لیستند در کتاب آورده که کافران گفتند که گواه در رسالت تو کیست آیت آمد که قُلْ کَفٰی بِاللّٰهِ
بگو خدای بسنده است شَهِیْدًۢا گواه بَیْنِیْ وَبَیْنَکُمْ میان من و شما شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت چه معجزه در بیان حال ناطق است که محمد
رسول حق است پس گواهی معجزه جاری مجرای قول حق است بر صدق دعوی او اِنَّهٗ کَانَ بِعِبَادِهٖ بدرستیکه خدای هست به بندگان خود خَبِیْرًۢا آگاه از احوال ایشان بَصِیْرًا بیننده
تصدیق و میل اعمال و اقوال و انکار ایشان را می بیند وَمَنْ یَّهْدِ اللّٰهُ هر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است وَمَنْ
یُّضْلِلْ هر کرا گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و او را فرو گذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ پس نیابی قوم گمراه را اَوْلِیَآءَ دوستان که نصرت کنند ایشان را مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای وَنَحْشُرُهُمْ
و حشر کنیم ایشان را یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز عَلٰی وُجُوْهِهِمْ بر رویهای ایشان در صحیحین آمده بروایت انس بن مالک رضی الله عنه که از حضرت پیغمبر سوال کردیم که چگونه روند بر رویهای
خود فرمود که آن کسیکه می برد ایشان را بر قدمهای ایشان قادرست آنکه ببرد ایشان را بر رویهای ایشان اما اصل آنست که ایشان در دنیا پیش میکنند سر رویهای خود را بسجده
و خواری عُمْیًا و حشر کنیم ایشان را نابینایان یعنی نه بینند آنچه چشم ایشان بدان روشن گردد چنانچه در دنیا مشاهده آیات قدرت نمیکردند وَّبُکْمًا و گنگان یعنی نگویند گفتار
ایشان مقبول افتد زیرا که بدنیا سخن حق نمی گفتند وَّصُمًّا و کران یعنی نشنوند آنچه ایشان را شادمان شود بجهت آنکه در دنیا استماع سخن حق نمی نمودند مَاْوٰىهُمْ جای ایشان
در دوزخ است کُلَّمَا خَبَتْ هرگاه که ساکن شود زبانه دوزخ یعنی چون آتش دوزخ در ایشان بپیچد و گوشت و پوست ایشان بخورد و ایشان مانند انگشت شوند سکون آتش
فرو نشیند چنانکه آتش دنیا پس سوختنی نماند زِدْنٰهُمْ سَعِیْرًا زیادت کنیم مر ایشان را سعیرا آتشی سوزان یعنی بر افروزیم آتش را بآنکه جلود و لحوم ایشان را تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان گیرد
ذٰلِکَ جَزَآؤُهُمْ آن عذاب پاداش ایشان است بِاَنَّهُمْ کَفَرُوْا بسبب آنکه ایشان کافر شدند بِاٰیٰتِنَا بدلائل الهی و بمعجزه بر صدق پیغمبر که معرفت اوست یا بآیات قرآن
وَقَالُوْٓا و گفتند ءَاِذَا کُنَّا عِظَامًا آیا آن وقت که گردیم ما استخوانها وَّرُفَاتًا و خاکهای ریزیده ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ آیا ما برانگیختگان باشیم خَلْقًا جَدِیْدًا آفریده نو یعنی ایشان خلق
جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشان تازه سازند تا عذاب بکشند اَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمی بینند و نمی دانند اَنَّ اللّٰهَ الَّذِیْ آنکه خدای
که بقدرت خود خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمان و زمین را با آن عظمت و بسطت قَادِرٌ توانا است عَلٰٓی اَنْ یَّخْلُقَ مِثْلَهُمْ بر آنکه بیافریند مثل ایشان را دیگر باره و مثل تعبیر از
نفس ایشان کنند چنانچه مثلک لا تفعل کذا می گویند پس مقرر باید که آنکه ابتدا چیزی آفریند قادرست که آن را نو آفریند که معدوم شده باز آرد وَجَعَلَ لَهُمْ و ساخت خدای مقرر
کرده است برای فنای ایشان اَجَلًا مدتیکه لَّا رَیْبَ فِیْهِ هیچ شکی نیست در آن زمان مرگ است یا جهت اعاده ایشان اجلی نهاده که قیامت است فَاَبَی الظّٰلِمُوْنَ پس باز زدند
و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق اِلَّا کُفُوْرًا مگر انکار بعث و حشر را قُلْ بگوی ای محمد کافران را لَّوْ اَنْتُمْ تَمْلِکُوْنَ اگر شما مالک شوید و در تصرف آرید خَزَآئِنَ رَحْمَةِ رَبِّیْٓ خزینهای
روزی پروردگار مرا که خلقان را بدان اِذًا لَّاَمْسَکْتُمْ آنگاه هرآینه باز ایستید و بخل کنید خَشْیَةَ الْاِنْفَاقِ از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال سقفا در بار روی ... آفریدگان
مالک خزائن نعم باقی شود هرگز جود او ... متناهی نخواهد بود حیث آنکه برای نفس خود چیزی را از آن باز نخواهد گرفت و از کم شدن آن نخواهد ترسید و خدای ... وجود
ارزین ... است وَکَانَ الْاِنْسَانُ قَتُوْرًا و هست آدمی بخیل و جمع کننده وَلَقَدْ اٰتَیْنَا مُوْسٰی و بدرستیکه دادیم موسی را تِسْعَ اٰیٰتٍۭ بَیِّنٰتٍ نه آیت

ع ١١

از دست تسع معجزه آشکارا گشت عصا و ید بیضا و سنین و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر این نیز گفته اند چون انفلاق بحر و انفجار آب از سنگ و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان
و ازالهٔ عقده از زبان موسی و فرو بردن عصا حبال و عصی سحره را و امثال این و لیکن در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از حضرت رسالت پناه از تسع آیات پرسیدند و آنحضرت
جواب داد که شرک میارید و خون ناحق مکنید و از زنا و سرقه و اکل ربا و سعایت و قذف محصنات دور باشید و از جهاد مگریزید و مراد از آیات احکام عام ست که در همه ملتها ثابت بوده
و لهذا در آخر فرمود که خاصه شما ای یهود آنکه در روز شنبه از حد فرمان در مگذرید فَسْئَلْ بَنِیۤ اِسْرَآءِیْلَ پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان چون آیا تا محقق گردد که
سائل را ... اِذْ جَآءَهُمْ چون آمد موسی بایشان چنانکه گذشت فَقَالَ لَهٗ فِرْعَوْنُ پس گفت موسی را فرعون اِنِّیْ لَاَظُنُّكَ یٰمُوْسٰی مَسْحُوْرًا ۝ بدرستیکه من گمان می برم ترا ای موسی مسحور
جادو کرده شده و عقل تو مختلط شده قَالَ گفت موسی لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستیکه تو دانسته ای تو داند اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه مَآ اَنْزَلَ هٰۤؤُلَآءِ نفرستاد این آیات
تسعه را اِلَّا رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مگر آفریدگار آسمانها و زمین بَصَآئِرَ آیتهای روشن که هر یک دلیل است بر نبوت من وَاِنِّیْ لَاَظُنُّكَ یٰفِرْعَوْنُ
و من یقین دانم ای فرعون مَثْبُوْرًا ۝ هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل فَاَرَادَ پس خواست فرعون اَنْ یَّسْتَفِزَّهُمْ آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را مِّنَ الْاَرْضِ
از زمین مصر فَاَغْرَقْنٰهُ پس غرق گردانیدیم او را وَمَنْ مَّعَهٗ جَمِیْعًا ۝ و هر که با او بود تمامی وَّقُلْنَا مِنْۢ بَعْدِهٖ و گفتیم پس از غرق شدن فرعون لِبَنِیۤ اِسْرَآءِیْلَ بر زبان موسی علیه السلام
که اسْكُنُوا الْاَرْضَ ساکن شوید در زمینی که ایشان شما را میخواستند که شما را بیرون کنند فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْاٰخِرَةِ وعده
سرای دیگر یعنی قیامت شود جِئْنَا بِكُمْ بیاریم ایشان و شما را در حشرگاه لَفِیْفًا ۝ جمعی آمیخته باهم پس حکم کنیم میان شما و تمیز سعدای از اشقیا وَ
بِالْحَقِّ و بدرستیکه اَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم قرآن را وَبِالْحَقِّ نَزَلَ ؕ و براستی فرود آمده و در تبیان آمده که باء بمعنی علی ست و مراد از حق محمد ست
یعنی و علی محمد نزل و در مدارک آورده که محمد بن سماک بیمار شده و قاروره او بطبیبی ترسا می بردیم مردی نیکو روی و خوشبوی جامه پاکیزه بما رسید صورت
حال پرسید گفتیم فرمود که سبحان الله در فهم دوست خدا از دشمن خدا استعانت میکنید بیمار گردید و با ابن سماک بگوئید که دست خود را بر موضع وجع نهد و بگو
وبالحق انزلناه و بالحق نزل پس از نظر ما غایب شد باز گشتیم و قصه بعرض شیخ رسانیدیم دست بران موضع نهاد و این کلمات بگفت فی الحال شفا یافت
و گفته اند آنکس حضرت خضر بود علیه السلام بیت فی اثر حکمت راهیست این کار طبیبان الهیست این وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ و نفرستادیم ترا که محمدی اِلَّا مُبَشِّرًا
مگر مژده دهنده مطیعان را بثواب وَّنَذِیْرًا ۝ و بیم کننده عاصیان را بعقاب سلمی ره آورده که مژده دهنده آنرا که از ما روی گرداند و بیم کننده آنرا که روی بما
یعنی بدکاران را بشارت ده بسعت رحمت و کمال عفو ما تا روی بدرگاه ما آرند و نیکو کاران را انذار کن از سطوت و جلال قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند وَقُرْاٰنًا فَرَقْنٰهُ
و پراگنده فرستادیم قرآن را یعنی آیت آیت و سوره سوره لِتَقْرَاَهٗ تا بخوانی آنرا عَلَی النَّاسِ بر مردمان عَلٰی مُكْثٍ بطریق درنگ و مکث و مهلت چه آن برای
حفظ آسان ترست و بفهم نزدیکتر وَّنَزَّلْنٰهُ و فرو فرستادیم آنرا بحسب حوادث تَنْزِیْلًا ۝ فرو فرستادنی در مدت بیست و سه سال قُلْ اٰمِنُوْا بِهٖۤ بگو مر منکران
ایمان آرید بقرآن اَوْ لَا تُؤْمِنُوْا ؕ یا ایمان میارید امر ست بسبیل تهدید یعنی ایمان شما بوی کمال نمی افزاید و از عدم ایمان شما هیچ نقصانی بدو
نمی رسد اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه اُوْتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را مِنْ قَبْلِهٖۤ پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت
وحی شناخته و امارات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان و ابوذر و ورقه بن نوفل
و امثال ایشان اِذَا یُتْلٰی عَلَیْهِمْ چون خوانده شود قرآن بر ایشان یَخِرُّوْنَ لِلْاَذْقَانِ می افتند بر زنخهای خود یعنی برویها سُجَّدًا ۝ در حالتیکه
سجده کنندگان باشند برای تعظیم امر خدای یا بجهت شکر انجاز وعده الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد و انزال قرآن وَّیَقُوْلُوْنَ و گویند سُبْحٰنَ
رَبِّنَاۤ پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود اِنْ كَانَ بدرستیکه هست وَعْدُ رَبِّنَا وعده آفریدگار ما لَمَفْعُوْلًا ۝ هر آینه کرده شده یعنی واقع
لا محاله وَیَخِرُّوْنَ لِلْاَذْقَانِ و می افتند بر رویهای خود یعنی در سجده ذکر ذقن بجهت آنست که اول چیزی که از وجه ساجد بر زمین ملاقی شود اوست
گفته اند که سجدهٔ اول برای شکر ست و این سجده بجهت تاثر از مواعظ قرآنی لاجرم درین سجده تر سود که یَبْكُوْنَ گریه کنند وَیَزِیْدُهُمْ و زیاده کند سماع قرآن
ایشان را خُشُوْعًا ۝ فروتنی و تضرع این سجده چهارم ست از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره این را سجود العلما خوانده و فرموده که تحقیق این

سجده

سجود تجلی ست زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد ظاهر یا باطن یا بر هر دو وچون خبر داد که خشوع ایشان زیاده میشود و خشوع نمی باشد الا از تجلی الٰهی پس نزول تجلی
خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد و بدان تقدیر سجود تجلی باشد و ساجد باید که برکت این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد و خضوع و خشوع او بیفزاید
مصرع ما تجلی الله لشیء الا خضع له * نظم لمعهٔ نور تجلی از قدم * بر حدوث افتد فرو ریزد بهم * پس خضوع ایجاز و اجلال هستیست * آن بلندی موجب این
پستیست * آورده اند که حضرت پیغمبر در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر گفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند و خود دو خدا را میخواند
آیت آمد قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ بگو بخوانید خدا را اَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ بر ذاتے واحد اطلاق میکنند و مقصود از هر دو یک ذات است و
بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر گفتند که خدای تعالی در توریت ذکر رحمن بسیار کرده و تو درین اسم کم یاد میکنی این آیت نازل شد که این دو اسم در حسن
اطلاق برابر اند اَیًّا مَّا تَدْعُوا هر کدام را که بخوانید برابر است و نیکوتر و بدان معنی حق را خوانده باشید فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی پس مر او راست نامهاے
نیکو بعضی دال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر معنیهای کمال ابن جبیر فرموده که پیغمبر قرات بجهر میفرمود و در جمیع نمازها هر وقت که در صلوٰۃ یومیه در مسجد الحرام
قرأت کردی اهل شرک بلهو و لعب و صفیره زدن و در تصدیه مشغول شدندی تا شاید که آنحضرت در غلط افتاده ترک قرأت کند حق تعالے فرمود که
وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ و آشکارا مکن قرأت نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا مکنند وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و آواز فرو مدار از آن تا حدے که نشنوند
آنانکه در عقب تو نماز میگذارند وَابْتَغِ و اطلب بَیْنَ ذٰلِكَ سَبِیْلًا میان جهر و مخافته راهی میانه چه اقتصاد در همه امور محمود ست آورده اند
که ابوبکر صدیق رض قرآن آهسته میخواند و میگفت با مدادے مناجات میکنم و او حاجت مرا میداند و عمر فاروق رض بلند میخواند و میگفت که شیطان را میرانم و خواب زدگان را
بیدار میکنم حضرت رسالت پناه بعد از نزول این آیت ابوبکر را فرمود که قدری آواز بلندتر کن و عمر رض را امر کرد که قدرے آواز خود را فروتر کن و گویند
معنی آیت این ست که جهر مکن در همه نماز و اخفات مفرمای در همه و میان این هر دو راهی پدید کن یعنی در صلوٰۃ یومیه اخفات است و در لیلیه
جهر وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ و بگو ستایش و ثنای مر خدا را الَّذِیْ لَمْ یَتَّخِذْ آنکه بر نگرفت وَلَدًا فرزندی را یهود و نصاری و مدعی است که حق را
فرزند اثبات میکردند وَلَمْ یَكُنْ لَّهٗ و نیست مر او را شَرِیْكٌ فِی الْمُلْكِ انبازی در پادشاهی بر دشمن کالنست که مشرکان شریک حق میگفتند وَلَمْ یَكُنْ لَّهٗ
و نیست مر او را وَلِیٌّ دوستی مِّنَ الذُّلِّ از جهت مذلتی که داشته باشد تا بسبب دوست عزیز گردد علم الهدی رح فرموده که حق تعالی دوست نگیرد تا بمدد
ایشان از ذل بعز رسد بلکه دوست گیرد تا بلطف وی از حضیض مذلت باوج عزت ترقی کنند وَكَبِّرْهُ و تعظیم کن او را تَكْبِیْرًا تعظیم کردنی یعنی
حق را بزرگ تر دان از وصف واصفان و معرفت عارفان نظم کبریا جا ذکریست زاوصافش * عقلها هرزه میزند لافش * عقل عقلست جان جانست او
آنکه زان برتر است آنست او * و گفته اند معنی کبره آنست که بگو الله اکبر ثعلبی از فاروق رض نقل میکند که بنده را گفتن الله اکبر بهتر است از دنیا
و هر چه در وست آیت آخرین ازین سوره آیة العز گویند و هر کودکی که از بنی عبد المطلب بسخن در آمدے حضرت پیغمبر این آیت
کریمه بدو آموختی

تمت

حمد و مواهب علیهٔ الٰهیه توفیق حمد و شکر منعم حقیقی ست که برائے هدایت خلق قرآن مجید و فرقان حمید نازل فرموده و بدرود عطیهٔ ربانیه
توفیق صلوٰۃ و سلام بر سید المرسلین ست که حق تعالی او را برائے صلاح و فلاح بندگان خود مبعوث نموده اما بعد این تفسیر بی نظیر
یعنی جلد اول مواهب علیه معروف به تفسیر حسینی حسب فرمائش جناب حاجی محمد سعید صاحب تاجر کتب کلکته حال [illegible] مطبع
مجیدی واقع کانپور محله [illegible] باهتمام [illegible] محمد علی عفی الله عنه [illegible] باه صفر المظفر ۱۳۲۷ھ مطبوع شده بطالع قدردانان [illegible]
فالحمد لله اولا و آخرا ظاهرا و باطنا

سورة الکهف مکیة وهي مائة وعشر ايات

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ثنا و ستایش مر خدای را الذی انزل آنکه فرو فرستاد علی عبده بر بنده خود یعنی محمد صلعم الکتاب قرآن را ترتیب استحقاق حمد
بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهای ملک شان است که بر بندگان ارزانی داشته و لم یجعل و ننهاد له در وی عوجا کجی
از سبب اختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدول از حق بباطل و گردانید او را قیما راست یعنی معتدل بی سمت افراط و صفت تفریط
یا معتمد علیه و مرجع الیه یا قایم بمصالح عباد و در تاویلات آورده که ضمیر له راجع بعبد است و معنی آنکه ننهاد بنده خود را میلی بغیر خود و گردانید او را
مستقیم در جمیع احوال لینذر تا بیم کند محمد یا قرآن مر کافران را باسا شدیدا عذابی سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ علی
[illegible] شده من لدنه از نزدیک خدای که لغضب اوست نه غیر او و یبشر المؤمنین و تا مژده دهد پیغمبر یا قرآن مر گروندگان را الذین
آنانکه یعملون الصالحات میکنند کارهای پسندیده ان لهم بآنکه مر ایشانراست اجرا حسنا مزدی نیکو یعنی پاداش پسندیده
و تمام ماکثین درنگ کنندگان فیه مقیم باشند ابدا همیشه بی انقطاع و انتقال سلمی قدس سره آورده که عمل صالح آنست که جزای
خدا نبود و اجر حسن آنکه مانع دولت لقا نبود و ینذر الذین و بیم کند آنرا که از روی جهل قالوا اتخذ الله گفتند مر گرفت خدای تعالی ولدا
فرزندی و قایل آن یهود بودند و نصاری و بنو مدلج ما لهم نیست ایشانرا به بذلک [illegible] بدین سخن که میگویند من علم هیچ دانشی [illegible]
القای این قول میکنند ولا لآبائهم و نه دانش بود مر پدران ایشان را درین باب اگر تقلید آبا میکنند کبرت کلمة بزرگ است کلمه [illegible]
کلمه که از روی جرات تخرج بیرون می آید من افواههم از دهنهای ایشان از همه قولهای کفار این کلمه را [illegible] استعظام [illegible]
نسبت بر تشبیه و تشریک و احتیاج و اتصاف بصفات حدوث ان یقولون نمی گویند الا کذبا مگر دروغی اما بزرگ و رفیعست که بدرجه
رسیده که بسبب آن آسمان و زمین نزدیکند و کوهها از جا بروند تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا
آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم از استماع این کلمه غمناک شد و اسیری که بایمان ایشان شدید است بانقطاع نزدیک رسید حق سبحانه برای تسلی
دل مبارک او فرمود که فلعلک پس مگر تو باخع نفسک کشنده مر نفس خود را علی آثارهم بعد از برگشتن ایشان از تو یا بسبب
از انکار ایشان ترا یعنی کار ایشان برخود آسان گیر و غم بر دل بی غل خود منه ان لم یؤمنوا اگر ایمان نیاورند بهذا الحدیث بیت

باین سخن یعنی قرآن و در پی کمر دعصیان ایشان خود را هلاک مسازد اَسَفًا ۝ از روی اندوه یا جزع یا حسرت یا غضب اِنَّا جَعَلْنَا مر ستیکه گردانیدیم
مَا عَلَى الْاَرْضِ آنچه بر سر زمین ست از معادن و نباتات و حیوانات زِیْنَةً لَّهَا آرایش مر اهل زمین را محققان بر آنند که ما بمعنی من ست
مراد میا امرد یا علما یا حفظهٔ قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند آرایش زمین برجال الله است از ان روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان
بازبسته اند **بیت** روی زمین بطلعت ایشان منورست + چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری + و گفته اند مراد از ما علی الارض مشتهیات محرمات است که
حق تعالی فرموده که ما آنرا آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم لِنَبْلُوَهُمْ تا بیازمائیم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که
اَیُّهُمْ کدام از ایشان اَحْسَنُ نیکوترست عَمَلًا ۝ از جهت عمل یعنی کیست که این محرمات را ترک کند وَاِنَّا لَجَاعِلُوْنَ و بدرستیکه ما سازندگانیم
مَا عَلَيْهَا آنچه برآنکه بر روی زمین ست از کوه و درخت و بنا صَعِيْدًا جُرُزًا کار زمینی هامون بی گیاه یعنی باخر این عمارتها را خراب خواهیم ساخت
پس دل بران منهید و بزینت ناپایدار وی فریفته مشوید **مثنوی** جهان از رنگ و بو ساز داسیرت + ولی نزدیک ارباب بصیرت + نه رنگش را
اعتباریست + نه بوی که دهد پیش را مداریست + آورده اند که چون یهود قریش را سه سوال در آموختند که از حضرت رسالت پناه صلعم بپرسید یکی آنکه
میگفتند که قصهٔ جوانان بس عجیب ست عجب از وی که جواب آن تواند داد حق سبحانه آیت فرستاد اَمْ حَسِبْتَ نه چنان ست که میگوئید گویا می پنداری تو
اَنَّ اَصْحٰبَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيْمِ آنکه اصحاب کهف و رقیم که سیصد و نه سال در خواب ماندند كَانُوْا بودند مِنْ اٰيٰتِنَا عَجَبًا ۝ از آیات قدرت ما چیزی
شگفت یعنی قصهٔ ایشان بنسبت آیات قدرت ما که در آفرینش ارض و سما لها هست چندان عجیب و غریب نیست مراد از کهف غاری است چیرم نام
واقع در کوه بناخلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بود و رقیم نام قریهٔ ایشان ست یا وادی که کوه بناخلوس در انجاست و گفته اند
لوحی بود از رصاص یا حجری که اسامی اصحاب کهف دران رقم کرده بودند و از در غار آویخته و حدیثی مرفوع هست که اصحاب رقیم سه تن بودند که در کوه از خوف
باران پناه بغاری برده بودند و سنگی بر در غار فرو آمده پوشیده گشته و هر یک توسل بعمل خیری کرده چون توفیر مزد اجیر و مخالفت هوای نفس و بر الوالدین
از حق سبحانه نجات خواستند و آن سنگ از پیش غار دور شده خلاصی یافتند و در باب اصحاب کهف اقوال مختلفه بسیارست درین ترجمه آنچه اشهر و اصح
ست مذکور میگردد آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسیده و الحاد بجای برای بتان که معبودان او بودند ساخته اهل
شهر را تکلیف پرستش ایشان کرده هر که سخن او شنید خلاصی یافت و هر که تمرد نمود بقتل رسید شش جوان بودند رسیده هدایت از بزرگ زادگان
شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند و از حق تعالی درخواست نمودند که ایشان را از فتنهٔ آن جبار امین سازد و القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس
رسیده باحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان بر طریق توحید راسخ ورزیده مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس بفرمود تا حلی و حلل
که داشتند از ایشان انتزاع کردند و گفت شما جوانانید چند سال شما را دو سه روز مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و ببینید که مصلحت شما در
قبول قول منست یا در رد آن پس از ان شهر بتوجه موضعی دیگر شد و جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب مهم خود مشاورت نمودند و
رای همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانهٔ خود قدری مال بجهت زاد و نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند و در راه شبانی بدیشان رسید
و بدیشان درآمد و در مرافقت موافقت نمود سگ شبان نیز بر عقب ایشان دویدن آغاز کرد چندانکه منع کردند ممتنع نشد و بجای اذان سخن آمد و بزبان فصیح
گفت از من مترسید که من دوستان خدا را دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک کوه شدند شبان گفت من درین
کوه غاری میدانم که بدو پناه میتوان گرفت باتفاق روی بغار نهادند و حق سبحانه از رفتن ایشان بغار درین وجه خبر میدهد اِذْ اَوَى الْفِتْيَةُ
یاد کن چو باز گشت کردند جوانان مقیم شدند اِلَى الْكَهْفِ بغار چیرم فَقَالُوْا پس گفتند رَبَّنَآ اٰتِنَا ای پروردگار ما بده ما را مِنْ
لَّدُنْكَ از نزدیک خود رَحْمَةً بخششی یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عدو وَّهَيِّئْ لَنَا و مهیا ساز برای ما مِنْ اَمْرِنَا از کار ما که مفارقت
کفارست رَشَدًا ۝ راستی و نیکوئی و صواب فَضَرَبْنَا عَلٰٓى اٰذَانِهِمْ پس بر نهادیم بر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را [illegible]

در غار سِنِیْنَ عَدَدًا ۝ سالهای ذات عدد یعنی شمرده ثُمَّ بَعَثْنٰهُمْ پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را لِنَعْلَمَ تا ببینیم اگرچه بعلم ازلی دانسته ایم یعنی تا پدید شود
سدگان ما که درین قصه اند اَیُّ الْحِزْبَیْنِ کدام از دو گروه مراد اهل کتاب اند یا مومنان و کافران یا متقدمین و متاخرین و بهر تقدیر معلوم گردد که کدام آن دو
اَحْصٰی شمار نگاه دارنده تر است لِمَا لَبِثُوْٓا اَمَدًا ۝ مر اندازهٔ مدتی که درنگ کردند ایشان در غار یعنی وابسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه
کرده اند و شماره که راست تر است نَحْنُ نَقُصُّ ما قصه میکنیم یعنی میخوانیم عَلَیْكَ بر تو که محمدی نَبَاَهُمْ خبر ایشان را بِالْحَقِّ براستی
اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ بدرستیکه ایشان جوانان بودند که از روی صدق اٰمَنُوْا بِرَبِّهِمْ ایمان آوردند به پروردگار خویش وَزِدْنٰهُمْ و بیفزودیم ایشان را
هُدًی ۝ راه نمونی یعنی ثبات و یقین وَّرَبَطْنَا و بستیم عَلٰی قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم باظهار
حق و جرأت ارزانی داشتیم در زد سخن سر دقیانوس اِذْ قَامُوْا چون بایستادند پیش وی و او ایشان را بپرستش بت دعوت کرد فَقَالُوْا
پس گفتند رَبُّنَا پروردگار ما رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمین هاست لَنْ نَّدْعُوَاۡ هرگز نخواهیم پرستید مِنْ دُوْنِهٖۤ
بجز وی اِلٰهًا معبودی لَّقَدْ قُلْنَآ اِذًا بخدای که گفته باشیم آنگاه آن هنگام که دیگری را پرستیم شَطَطًا ۝ سخن خطا و دروغ هٰٓؤُلَآءِ قَوْمُنَا این
گروه کسان مانند در شب یعنی جمعی از اهل افسوس اتَّخَذُوْا فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل مِنْ دُوْنِهٖۤ بجز خدای بحق اٰلِهَةً خدایان دیگر
که بر باطل اند لَوْلَا یَاْتُوْنَ چرا نمی آرند کافران عَلَیْهِمْ بر پرستش بتان و استحقاق ایشان مر عبادت را بِسُلْطٰنٍۢ بَیِّنٍ بحجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس
بوعید قتل مردمان را تکلیف بت پرستی میکند بی حجت و برهان فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمگارتر مِمَّنِ افْتَرٰی از کسی که افترا کند و بربندد عَلَی اللّٰهِ كَذِبًا ۝
بر خدای تعالی دروغی که نسبت شرکا کند بوی و قبل از این گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشان را مهلت داد و ایشان فرار کردند و تملیخا که مهتر
ایشان بود در اثنای طریق با ایشان گفت وَاِذِ اعْتَزَلْتُمُوْهُمْ و چون یکسو شدید از اهل شرک و دور جستید از ایشان وَمَا یَعْبُدُوْنَ
و از آنچه می پرستند اِلَّا اللّٰهَ مگر خدای تعالی را ایشان خدای را بپرستیدند و بتان را در عبادت شریک میساختند تملیخا فرمود که چون
از ایشان و معبودان باطل ایشان برکرانه شدید فَاْوٗٓا اِلَی الْكَهْفِ پس بازگشت کنید بسوی غار و در وی جای گیرید یَنْشُرْ لَكُمْ تا بگستراند
لَكُمْ رَبُّكُمْ برای شما پروردگار شما و بسیار سازد مِّنْ رَّحْمَتِهٖ از بخشایش خود در دو سرای وَیُهَیِّئْ لَكُمْ و بسازد برای شما مِّنْ اَمْرِكُمْ
از کار شما مِّرْفَقًا ۝ آن چیزی که بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند که جوانان اتفاق نموده بکوه برآمدند و شبان با ایشان در غار در آمدند
و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت هم آنجا بخسپیدند و دقیانوس بعد از دو سه روزی بافسوس باز آمده و از احوال
جوانان پرسید و چون از فرار ایشان خبر یافت آبای ایشان را باحضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک مبلغی اموال ما برده بدین کوه تحصن نموده اند
دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان رفت و ایشان را در آن غار تکیه کرده یافت پنداشت که بیدار اند فرمود که در غار بسنگ برآرید تا همه در یکجا بمیرند
پس در غار استوار ساختند و دو مومن از مقربان دقیانوس اسامی و احوال جوانان را بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند بامید آنکه
شاید روزی کسی بدینجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه بنا جلوس بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب بهر دو جانب
او می تافت و عفونت آن را تحلیل کرده هوا را باعتدال باز می آورد و در درون غار نمی تافت تا الوان و اجساد ایشان متغیر و ثیاب ایشان را تباه نگرداند
چنانچه حق سبحانه میفرماید که وَتَرَی الشَّمْسَ و ببینی تو ای بیننده آفتاب را اِذَا طَلَعَتْ چون طلوع کند تَّزٰوَرُ میل کند عَنْ كَهْفِهِمْ از غار ایشان
ذَاتَ الْیَمِیْنِ بسوی راست ایستاده چه در غار در مقابله قطب شمالی استاده وَاِذَا غَرَبَتْ و چون غروب کند تَّقْرِضُهُمْ روی از
ایشان بگرداند ذَاتَ الشِّمَالِ بسوی چپ گردد وَهُمْ و ایشان فِیْ فَجْوَةٍ مِّنْهُ در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن بحیثیتی که روح هوا به ایشان
میرسد و از تعفن غار ایمن اند ذٰلِكَ مِنْ اٰیٰتِ اللّٰهِ این خبر ایشان از دلائل قدرت خدای است مَنْ یَّهْدِ اللّٰهُ هر کرا خدای تعالی راه نماید
بتوفیق فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است بفلاح و رشاد وَمَنْ یُّضْلِلْ و هر کرا فرو گذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ پس نیابی تو مر او را وَلِیًّا مُّرْشِدًا ۝

هرگز درستی راه راست نماینده وَتَحْسَبُهُمْ و پنداری تو ایشان را اَیْقَاظًا بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز باشد وَّهُمْ رُقُوْدٌ و حال آنکه ایشان
خفتگانند در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار کار جوانمردان طریقت است چون بظواهر ایشان در نگری بینی که جلوه گرانند در میدان اعمال
چون بسرائر ایشان در یابی بینی که همه فارغ اند در بوستان لطف ذوالجلال بباطن نیست و بظاهر هوشیار و بمعنی بیکار و بصورت در کار **بیت** آنکه
این و آن در ساخته ✦ باطنی از جمله واپرداخته ✦ ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی بجانبی می گردانند تا زمین
آنچه بر پوست از اجساد ایشان نخورد و گویند در هر سالی در روز عاشورا میگردانند و پس برین تقدیر تقلب ایشان ثابت است کما قال
الله تعالی وَنُقَلِّبُهُمْ و میگردانیم ایشان را یعنی ملائکه بامر ما میگردانند ایشان را ذَاتَ الْیَمِیْنِ بسمت راست وَذَاتَ
الشِّمَالِ و بجانب چپ وَكَلْبُهُمْ و سگ ایشان بَاسِطٌ گسترانیده است ذِرَاعَیْهِ دستهای خود را بِالْوَصِیْدِ بر
پیشگاه غار یا بر آستانه او و آن سگی زرد بوده یا سرخ یا خاکستر گون یا ابلق و در زاد المسیر آورده که سرش سرخ بوده و پشتش سیاه
و شکمش سفید و دستش ابلق و نامش قطمیر است یا قطفیر یا قطمور یا ماجران یا ریان یا صهبا و در تفسیر امام ثعلبی رح مذکور است که هر که اشارت
بر حضرت نوح عم درود فرستد از کژدم بوی ضرر نرسد و هر که این کلمات را وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَیْهِ بِالْوَصِیْدِ نوشته با خود دارد از سگ متضرر
نگردد لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بدیشان لَوَلَّیْتَ هر آئینه روی بگردانی مِنْهُمْ از ایشان فِرَارًا بجهت گریختن وَلَمُلِئْتَ
هر آئینه پر کرده شوی مِنْهُمْ رُعْبًا از ایشان ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازند مراد آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست
بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده است و مویها و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان در مکانی مظلم موحش اند و صورت این مخاطبات که گذشت
با حضرت سید عالم صلعم و مراد غیر او است القصه چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده باز گشت و بدار الملک باز آمد اندک زمانی را اجل
بنای حیاتش را در هم افگند و آن همه ملک و مال و جاه و جلال متلاشی گشت **بیت** دی چند لشمرد و نا چیز شد ✦ زمانه بجنبید و کین نیز شد ✦ بعد
از آن چند مالک دیگر در آن ممالک تصرف کردند تا نوبت بملک صالح تندروس رسید و گویند تندروس پیش او مردی مومن و خدا ترس بود و اکثر اهل زمان
او در حشر جسد بشبهه افتاد هر چند ملک ایشان را پند داد سود نکرد از حق سبحانه تعالی خواست که دلیلی بر حشر اجساد بر ایشان نماید اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد
چنانچه گفت وَكَذٰلِكَ و همچنانکه ایشان را در خواب کردیم و توانیم بَعَثْنٰهُمْ برانگیختیم بکمال قدرت بیدار کردیم که نه بدن ایشان بطول زمان تغیری یافته بود و نه جامهای ایشان کهنه
و فرسوده گشته ایشان را قوم دادیم بحکمت و ... لِیَتَسَآءَلُوْا بَیْنَهُمْ تا سوال کنند میان یکدیگر از حال خود تا بشناسند و یقین ایشان بکمال قدرت ما بیفزاید قَالَ
قَآئِلٌ گفت گوینده مِّنْهُمْ از ایشان یعنی مکسلمینا که بزرگ ایشان بود كَمْ لَبِثْتُمْ چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود آن بود که مدت لبث بدانند و کارهای خود
سنجیده را تقاضا کنند ایشان بامداد بغار درآمده بودند چون در نگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند قَالُوْا گفتند لَبِثْنَا درنگ کردیم یَوْمًا روزی اگر دیروز
در خواب شده باشیم اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ یا پاره از روز اگر درین روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را دیدند بالیده و مویهای سر دراز شده یافتند قَالُوْا
گفتند بعضی از ایشان یعنی مکسلمینا رَبُّكُمْ پروردگار شما اَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناتر است بآنچه درنگ کرده اید فَابْعَثُوْٓا پس بفرستید اَحَدَكُمْ یکی را از میان شما بِوَرِقِكُمْ
هٰذِهٖٓ بدین درمی که دارید اِلَى الْمَدِیْنَةِ بسوی شهر افسوس فَلْیَنْظُرْ پس باید که فرستاده در نگرد اَیُّهَآ اَزْكٰى طَعَامًا کدام از اهل مدینه
پاکیزه تر اند از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلال تر و پاکیزه تر است چه در زمان ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند
غرض ایشان آن بود که ذبیحه ایشان پیدا کنند فَلْیَاْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِّنْهُ پس بیارد بشما خوردنی از آن طعام پاک وَلْیَتَلَطَّفْ و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند
در خرید و فروخت وَلَا یُشْعِرَنَّ بِكُمْ اَحَدًا و خبردار نگرداند بحال شما کسی را از اهل این شهر اِنَّهُمْ بدرستیکه اهل این مدینه که کافر بودند و دقیانوس ... اِنْ یَّظْهَرُوْا عَلَیْكُمْ اگر مطلع شوند بر شما و دست یابند بر شما
یَرْجُمُوْكُمْ سنگسار کنند شما را اَوْ یُعِیْدُوْكُمْ یا باز گردانند شما را فِیْ مِلَّتِهِمْ در کیش خویش وَلَنْ تُفْلِحُوْٓا اِذًا اَبَدًا ۝ و رستگاری نیابید آن وقت که بدان دین در آئید
هرگز نجات یابید اَبَدًا همیشه یعنی پیوسته در عذاب باشید ... که اکل و جاقل ایشان بود ... بقول فرموده ... بتشهیر ... بود ... و

اوضاع آنرا متغیر دید و چون بشهر درآمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بر نمطی دیگر یافت حیرت بروی غلبه کرد آخر الامر بدکان خباز آمد و درمی از آنچه همراه داشت بوی داد تا در عوض نان بستاند نانوا زری دید منقش بنام دقیانوس خیال بست که این مرد گنجی یافته آن زر را بنانوای دیگر بدیگری نمود بیک لحظه این خبر در بازار منتشر شده بشحنه رسید و یملیخا را طلبیده تهدیدی عظیم نمود و طلب باقی زرها کرد یملیخا گفت من گنجی نیافته ام دیروز این زر از خانهٔ پدر برداشته ام و امروز ببازار آورده ام نام پدرش پرسیدند او چون بگفت کسی از اهل شهر ندانست و یرا تکذیب نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از مهم من آگاهی دارد مردم آغاز استهزا کردند که دقیانوس قریب سه صد سال شد که مرده است تو ما را بافسوس میگیری یملیخا گفت شما با من سخریه میکنید دیروز با جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بشهر بطلب طعام فرستادند من بجز این چیزی نمیدانم القصه او را نزدیک ملک بردند و صورت حال تقریر کرد ملک با جمعی مقربان و اشراف بلد روی بغار آوردند یملیخا بغار درآمد و یاران را از صورت حال خبر داد و علی الفور ملک رسید و آن لوح که بر در غار بود برخواندند و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد با قوم بغار درآمد و ایشانرا دید بار دیگر تازه و جامها نو متغیر شده بر ایشان سلام کرد جواب دادند و حق سبحانه از این حال اخبار فرمود وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ایشانرا بیدار کردیم أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ مطلع گردانیدیم تندروس و قوم او را بر ایشان لِيَعْلَمُوا تا بدانند أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعدهٔ الله ببعث و حشر حَقٌّ راست و درست است چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث مشابهتی تامه دارد وَأَنَّ السَّاعَةَ و دیگر تا بدانند آنکه روز قیامت لَا رَيْبَ فِيهَا هیچ شکی نیست در وی پس حق تعالی اطلاع داد بر ایشان إِذْ يَتَنَازَعُونَ چون نزاع میکردند اهل آن زمان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر أَمْرَهُمْ امر دین خود را بعضی میگفتند حشر مر ارواح مجرده را خواهد بود و برخی قائل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر پس بدلیل ایشان ظاهر شد که روح و جسد باهم مبعوث خواهند شد چه خداوندی که توفی نفس ایشان کرده سه صد و نه سال بدنهای ایشان را از تحلل و تغیر نگاهدارد پس ارسال ارواح کند بآن قادر است بر توفیه نفوس همه مردمان و امساک اجزای ابدان ایشان و دیگر باره فرستادن ارواح بآن بیت پیش قدرت کارها دشوار نیست و عجز را با قدرت حق کار نیست و آورده اند که جوانان ملک را دعا کردند و در مضاجع خود بخفتند و ارواح ایشان مقبوض شد و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت پناه صلعم را آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل آمد و گفت که یا رسول الله تو ایشانرا در دنیا نخواهی دید اما از اخیار اصحاب خود چهار کس را بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند آنحضرت صلعم فرمود که چگونه فرستم و کرا امر کنم برفتن جبرئیل عم گفت ردای مبارک خود را بگستران و امیر المومنین ابوبکر صدیق و فاروق و علی مرتضی و ابوذر رض را بگو تا هر یک بگوشهٔ بنشینند و باد را که مسخر سلیمان عم بود بطلب که خدای او را مطیع تو گردانیده و بفرمای تا ایشانرا برداشته بدان غار برد حضرت صلعم آنچنان کرد و صحابه بدر غار رسیده سنگی برداشتند سگ ایشان روشنی دید بانگ زدن در گرفت و حمله آورد اما چون چشم وی ایشانرا دید دم جنبانیدن آغاز کرد و بسر اشارت کرد که در آئید ایشان درآمده گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه ارواح باجساد ایشان باز آورد تا برخاستند و جواب سلام باز دادند صحابه گفتند نبی الله محمد بن عبدالله صلعم شما را سلام رسانیده ایشان جواب گفتند و علی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس دعوت کردند ایشانرا بدین اسلام و ایشان قبول نمودند و گفتند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را سلام رسانید و باز در مضاجع خود تکیه کردند و بار دیگر نزد خروج مهدی که از اهل بیت محمد صلعم زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند القصه چون تندروس و قوم او این حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ پس گفتند بنا نهید بر ایشان بُنْيَانًا دیواری که از چشم مردم پوشیده باشند یا بنا بنا موضع ایشان رَبُّهُمْ پروردگار ایشان أَعْلَمُ بِهِمْ داناترست بکار ایشان از جمعی که منازعت میکنند در باب ایشان قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا گفتند آنانکه غالب شدند عَلَىٰ أَمْرِهِمْ بر دین ایشان یعنی آن جماعت که بحشر اجساد قائل بودند گفتند لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ فرا میگیریم بر ایشان مَسْجِدًا سجدگاه مسجدی که مردمان در آن نماز گذارند سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف ثَلَاثَةٌ سه تن بودند رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ چهارم ایشان سگ ایشان وَيَقُولُونَ و گویند نسطوریه از ترسایان خَمْسَةٌ پنج تن اند سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ ششم ایشان سگ ایشان میگویند ایشان این سخن را رَجْمًا بِالْغَيْبِ انداختن بپوشیدگی یعنی گفتار بیست

که به پندار یا اختراع خود میگویند وَيَقُولُونَ و گویند مسلمانان باخبار رسول الله صلعم سَبْعَةٌ ایشان هفت تن اند وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ و هشتم ایشان سگ ایشان قُلْ رَّبِّي بگو آفریدگار من أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ دانا ترست بشمار ایشان مَا يَعْلَمُهُمْ نمیدانند عدد ایشان را إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی از آدمیان که پیغمبر صلعم و اصحاب اویند و ابن عباس فرمود که انا من ذلک القلیل و از علی منقولست که اصحاب کهف هفت تن بودند و اسمای ایشان اینست یملیخا مکسلمینا مرنوش و دبرنوش و شاذنوش و اسم راعی مرطونس ست و اسم کلبهم قطمیر و در روایات دیگر اسامی ایشان هست اخبر فی الجمله صحتی دارد و اینست در تیسیر از عبدالله بن عمر نقل میکند که چون آتش در موضعی افتد بیس این اسامی بر کاغذی نوشته در آنجا افگنند فی الحال می میرد و اهل تاویل را در باب اصحاب کهف سخن بسیارست بعضی میگویند این قصه نمودار از احوال ابدال سبعه است که هفت اقلیم عالم بوجود با جود ایشان قائم ست و کهف خلوت گاه ایشان بود و کلب نفس حیوانیه و نزد بعضی اشارتست بروح و عقل و قلب و نفس نظری و معنیتی و قوت قدسیه و سر خفی که تعلق بکهف بدن دارند و دقیانوس نفس اماره است و حواله توضیح این سخنان بجواهر التفسیر میرود فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ پس تو جدال مکن ای محمد در شان اصحاب کهف اگر اهل کتاب جدال کنند إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا مگر جدالی ظاهر یعنی تعمق منمای در مجادله و بر ایشان بخوان انچه در قرآنست و بر تجهیل ایشان اشتغال نما وَلَا تَسْتَفْتِ و فتوی مجوی یعنی میرس فِيهِمْ در شان ایشان مِنْهُمْ از اهل کتاب أَحَدًا یکی را آورده اند که چون سوالات ثلثه مذکوره از حضرت رسول صلعم پرسیدند فرمود که فردا بیائید تا شما را خبر کنم و نگفت ان شاء الله تعالی پانزده روز یا کم و بیش وحی فرود نیامد و قریش طعنه آغاز کردند و غبار ملال بر مرآت دل پاک آنحضرت نشست حق سبحانه این آیت فرستاد که وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايْءٍ و مگوی مر چیزی و کاری را که قصد داری بر ان إِنِّي فَاعِلٌ بدرستیکه من کننده ام ذَٰلِكَ غَدًا آن کار فردا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای یعنی گوئی که اگر خدای خواهد وَاذْكُر رَّبَّكَ و یاد کن مشیت پروردگار خود را إِذَا نَسِيتَ چون استثنا فراموش کرده باشی و بگو ان شاء الله یا یاد کن پروردگار خود را و تنبیکه خود را فراموش کرده باشی چه حقیقت ذکر فنای ذاکرست در مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر در سر مذکور شود و جان وی در سر نور خیر عیان گردد و عیان در بیان بلکه مثنوی

نے بیان میگنجد اینجا نے عیان ÷ نے من و نے ما و نے نام و نشان

÷ ذکر ذاکر محو گردد التمام ÷ جملگی مذکور ماند والسلام ÷ وَقُلْ عَسَىٰ و بگو شاید که أَن يَهْدِيَنِ آنکه دلالت کند مرا رَبِّي آفریدگار من لِأَقْرَبَ بآنچیزی که نزدیک ترست مِنْ هَٰذَا از شان اصحاب کهف که می پرسید رَشَدًا از راه صواب و چون عسی از حق سبحانه لابدست او را راه نمود به بزرگتر چیزی که آن قصه اصحاب کهف و از اخبار انبیا و امم سابقه بوده و انبا از نوازل و حوادث آینده وَلَبِثُوا و درنگ کردند آن جوانمردان فِي كَهْفِهِمْ در غار خود وقتیکه در خواب بودند ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ سه صد سال وَازْدَادُوا تِسْعًا و زیاده کردند دران افزودند نه سال دیگر در لباب آورده که سه صد شمسی بوده و نه سال بر وی افزوده اند تا سال قمری شده چه تفاوت بین السنتین در هر سال قریب یازده روزست به تحقیق سه صد سال شمسی سه صد و نه سال قمری بود و دو ماه و نوزده روز باشد و در تیسیر ست که ترسایان گفتند ما سه صد سال را دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود که قُلِ اللَّهُ بگوی خدای تعالی أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا داناترست بمقداری که درنگ کردند له مر او راست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پوشیدهای آسمان و زمین یعنی مخفیات اهل آن أَبْصِرْ بِهِ چه بیناست خدای بهر موجودی وَأَسْمِعْ و چه شنواست بهر مسموعی مَا لَهُم نیست مر اهل آسمان و زمین را مِّن دُونِهِ بجز وی مِن وَلِيٍّ هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود وَلَا يُشْرِكُ و انباز نمیکند خدای فِي حُكْمِهِ در فرمان و قضای خود أَحَدًا هیچ یکی را از موجودات علوی و سفلی وَاتْلُ مَا أُوحِيَ و بخوان انچه وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو مِن كِتَابِ رَبِّكَ از کتاب پروردگار تو که قرآن ست لَا مُبَدِّلَ هیچ تغییر کننده نیست مر آن لِكَلِمَاتِهِ کلمات و سخنان او را که در شان اصحاب کهف فرو فرستاده وَلَن تَجِدَ و نیابی تو مِن دُونِهِ بجز وی مُلْتَحَدًا پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از رؤسای کفره مر حضرت رسالت پناه را صلعم گفتند این پشمینه پوشان بے قدر را چون صهیب و بلال و عمار و خباب که بوی خرقهای ایشان ما را تاذی میدارد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم

این آیت نازل شد که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ و باز دار تن خود را و شکیبائی کن مَعَ الَّذِينَ با آنانکه يَدْعُونَ رَبَّهُمْ می پرستند پروردگار خود را بِالْغَدَاةِ وَ
وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاه مراد طرفی النهار است یا صلوة فجر و عصر یا مجامع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق مشغول اند يُرِيدُونَ وَجْهَهُ
میخواهند رضاے او را یا او را میجویند و جزای غیر او نیستند تر دَ بعضے این آیه مدنی ست و سبب نزول آن بود که جمعی از مؤلفة قلوب چون عیینه
ابن حصین و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم با سلمان و ابوذر و فقرای مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد اگر
تو ایشان را دور سازی ما نزدیک تو آمده و متعلم احکام شرع قیام نمائیم آیه آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح و شام برای رضای خدای
پرستش او میگذرانند وَلَا تَعْدُ و باید که در نگذرد عَيْنَاكَ عَنْهُمْ چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان بر مدار و بغیر ایشان التفات مکن
تُرِيدُ میخواهی زِينَةَ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنیا باید دانست که آنحضرت را صلعم هرگز بدنیا و زینت آن میل نبوده بلکه معنی آیت
اینست که مکن عمل کسی که مائل بزینت دنیاست چه مائل بدنیا از فقرا معرض و بر اغنیا مقبل باشد وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مَنْ أَغْفَلْنَا آن را
که غافل گردانیدیم قَلْبَهُ دل او را عَنْ ذِكْرِنَا از یاد کردن ما و آنکس امیه بن خلف بود و اتباع او یا عیینه و اشیاع او که آنحضرت صلعم را بطرد فقرا
سفر مودند حق تعالی فرمود که ما دل او را غافل کرده ایم وَاتَّبَعَ و او پیروی کرده است هَوَاهُ آرزوی نفس خود را وَكَانَ أَمْرُهُ و هست
کار او فُرُطًا تباه و ضائع یا موجب حسرت و ندامت و هلاکت وَقُلِ و بگو مر ایشان را که آنچه بشما آورده ایم یعنی قرآن الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ پیغام راست
و سخن درست است از آفریدگار شما فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ پس هر که خواهد گرویدن بوی پس باید که بگرود وَمَنْ شَاءَ و هر که خواهد ناگرویدن آن فَلْيَكْفُرْ
پس گو که نگرود امام زاهد آورده که مراد امر توعید و تهدید است نه امر اجازت و اباحت و ابن عباس فرموده که امر بمعنی اخبار است یعنی هر کرا
خدا خواهد که ایمان آرد هر آئینه ایمان آرد و هر کرا خواهد که کافر شود هر آینه کافر گردد و ما تشاؤن الا ان یشاء الله آنچه مشیت ازلی بدان متعلق شده
از سمت تغیر مبرا و از صفت تبدیل معرا است بیت هر کرا خواهی بران و هر کرا خواهی بخوان حکم حکم تست و کس را چاره جز تسلیم نیست إِنَّا أَعْتَدْنَا
بدرستیکه ما آماده کرده ایم لِلظَّالِمِينَ برای ستمگاران یعنی ناگرویدگان نَارًا آتشی أَحَاطَ بِهِمْ آتشیکه گرداگرد در آرد ایشان را سُرَادِقُهَا سراپرده اش
آن تشبیه کرده آتشی را که محیط بود بر کافران بسراپرده که مشتمل باشد بر اهالی آن و در حدیث ابو سعید خدری هست که سرادق نار چهار دیوار ست
غلظت هر یک از آن چهل ساله راه که بگرد کافران در آمده وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی يُغَاثُوا بِمَاءٍ فریاد رسیده شوند بآبی که
كَالْمُهْلِ مانند دردی زیت یا مس گداخته که چون پیش دهن ایشان برند يَشْوِي الْوُجُوهَ بریان کند و بسوزد رویها را از فرط حرارت
بِئْسَ الشَّرَابُ بد شرابی ست مهل وَسَاءَتْ و بد ست آتش مُرْتَفَقًا جای بودن إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه بگرویدند بخدای و کتاب
و رسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ بتحقیق که ما ضائع نگردانیم أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ مزد آنکس را که نیکوترست عَمَلًا
از روی کردار او أُولَٰئِكَ آن گروه مومنان و پسندیدگان لَهُمْ مر ایشان راست جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت یعنی بهشتها که در آن مقیم
باشند تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر منازل ایشان یا بامر ایشان جویها يُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ در آن بوستانها
از دستوانهاے ساخته شده مِنْ ذَهَبٍ از زر و در زاد المسیر از ابن جبیر نقل میکند که هر یک از بهشتیان را سه دستوانه بود یکے از
زر و یکے از نقره و یکے از لولو و یاقوت وَيَلْبَسُونَ و بپوشند ثِيَابًا خُضْرًا جامهای سبز رنگ مِنْ سُنْدُسٍ از دیباهای نازک وَإِسْتَبْرَقٍ و دیباهای
سطبر فراخور آرزوهای هر یک مُتَّكِئِينَ فِيهَا تکیه زدگان باشند در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها چنانچه عادت منعمان ست نِعْمَ الثَّوَابُ
نیک پاداشیست بهشت و نعیم آن وَحَسُنَتْ و نیکوست آن تختها مُرْتَفَقًا تکیه گاه یا نیکوست بهشت منزل و آرامگاه وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا
و پیدا کن برای مومنان و کافران مثلی و آن مثل کدام ست رَّجُلَيْنِ دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا یملیخا و او مومن
بود و دیگری قطروس یا قطرس و او کافر بود و هشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسید هر یک چهار هزار دینار تصرف کردند و کافر بدان

ثلثة ارباع

ثلثة ارباع

ع ۱۶

ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مومن همه را بصدقه داد و هر دو صرف کرد حق سبحانه از آن حال ایشان خبر میدهد که جَعَلْنَا لِاَحَدِهِمَا ساختیم مر یکی را از
ایشان یعنی قطروس را جَنَّتَيْنِ دو بوستان مِنْ اَعْنَابٍ از تاکهای انگور وَحَفَفْنٰهُمَا بِنَخْلٍ و محفوف گردانیدیم آنرا بخرمابنان یعنی درختان خرما
گرداگرد آن بستان آوردیم وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا و پیدا کردیم میان آن دو باغ کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات و فواکه باشد كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ
آن دو بوستان اٰتَتْ اُكُلَهَا بدادی میوه یا محصول خود را بتمامی وَلَمْ تَظْلِمْ و ستم نکردی یعنی کم نساختی مِنْهُ شَيْئًا از میوه معهود چیزی را یعنی مدعا و مطلب
آنست که میوه سالی تمام آید و سالی ناقص همیشه میوه آن باغها تمام آمدی وَفَجَّرْنَا و روان کردیم خِلٰلَهُمَا نَهَرًا میان آن دو بوستان جوی
آب تا شرب شراب آن دائم باشد وَكَانَ لَهٗ و بود مر کافر را ثَمَرٌ همه میوه یعنی غیر انگور و خرما میوه های دیگر داشت و اختصاص آنها بذکر جهت
غالبیت بوده آورده اند که یهودا محتاج شد و رجوع به برادر نمود و در معیشت توقع مساعدت کرد قطروس گفت زر من و تو برابر بود و من این
همه باغ و متاع پیدا کردم و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگدست و پریشان حالی یهودا گفت ای برادر تو بدان مال باغ دنیا خریدی من بوستان بهشت
خریدم تو سرای دنیا ساختی و من در جنت خانه گرفتم تو کدخدا شدی من مهر حور العین دادم تو غلام و کنیزک جمع کردی من طلب ولدان و غلمان نمودم قطروس او را ملامت
آغاز نهاد و گفت زر نقد بود حصه خود از دست دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی فَقَالَ پس گفت قطروس لِصَاحِبِهٖ مر یار خود یعنی برادر خود را وَهُوَ يُحَاوِرُهٗ
و او مجادله میکرد با او و سخن باز میگردانید یعنی این میگفت و آن جواب میداد کافر گفت اَنَا اَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا من بیشترم از تو از جهت مال دنیا وَاَعَزُّ
نَفَرًا و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست یهودا گرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهٗ و بباغ خود در آمد وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ و حال آنکه او ستم
کننده بود بر نفس خود بعجب و مفاخرت آنکه از روی محبت دنیا قَالَ مَآ اَظُنُّ گفت گمان نمی برم اَنْ تَبِيْدَ آنکه فانی شود و بسر آید و نابود گردد هٰذِهٖٓ
اَبَدًا این بوستان من هرگز یا مظنه من نیست که این دنیا سپری گردد وَّمَآ اَظُنُّ السَّاعَةَ قَآئِمَةً و گمان نمی برم قیامت را آینده وَّلَئِنْ رُّدِدْتُّ و اگر
باز گردانیده شوم بزعم تو اِلٰى رَبِّيْ بسوی پروردگار من چنانکه تو میگوئی و مرا انگیزند لَاَجِدَنَّ بخدای که بیابم خَيْرًا مِّنْهَا بهتر ازین بوستانها
مُنْقَلَبًا جای بازگشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا بهتر بمن دهند چنانچه امروز این باغ بمن داده اند قَالَ لَهٗ گفت مر قطروس
را صَاحِبُهٗ یار او یهودا وَهُوَ يُحَاوِرُهٗٓ و حال آنکه او جدال میکرد با او اَكَفَرْتَ آیا کافر شدی بانکار بعث و تردد در آن بِالَّذِيْ خَلَقَكَ آنکس که بیافرید
مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ پس از نطفه که ماده نزدیک تست یعنی بدرستی که اصل ماده تو است یا خود ماده اصل ترا ثُمَّ سَوّٰىكَ رَجُلًا پس
ترا راست کرد مردی رسیده درست اندام لٰكِنَّا لیکن من میگویم هُوَ اللّٰهُ او است خداوند بحق رَبِّيْ پروردگار من آفریدگار من از خاک وَلَآ
اُشْرِكُ و انباز نمیگردانم بِرَبِّيْٓ اَحَدًا بخداوند خود هیچکس را وَلَوْلَآ اِذْ دَخَلْتَ و چرا چون آمدی جَنَّتَكَ ببوستان خود قُلْتَ مَا شَآءَ اللّٰهُ
نگفتی که آنچه خدا خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفتی که اگر خدا خواهد بماند و اگر خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی لَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللّٰهِ نیست قوت هیچکس را مگر بخدای تعالی یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف نمائی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر امر آن میسر شده بمددگاری لطف
حضرت باریست اِنْ تَرَنِ اَنَا اگر بینی مرا اَقَلَّ مِنْكَ کمتر از تو مَالًا وَّوَلَدًا از جهت مال و فرزند فَعَسٰى رَبِّيْٓ اَنْ يُّؤْتِيَنِ پس شاید آنکه بدهد مرا پروردگار
من خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من وَيُرْسِلَ و فرو فرستد عَلَيْهَا بر بوستان تو بسبب کفر تو حُسْبَانًا
صاعقها یعنی عذاب سخت مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان فَتُصْبِحَ پس گردد بوستان تو صَعِيْدًا زمینی زَلَقًا بی گیاه که پای برو بلغزد اَوْ يُصْبِحَ
یا گردد مَآؤُهَا آب آن بوستان غَوْرًا فرو رفته در زمین فَلَنْ تَسْتَطِيْعَ پس نتوانی تو که مر آن آب بزمین فرو رفته را لَهٗ طَلَبًا جستن یعنی طلب آن مقدور
تو نبود پس باز بجوی آوردن خود چگونه تواند بود آورده اند که حق سبحانه سخن آن مومن را راست گردانید و عذاب هلاک استیصال بدان باغ
فرستاد وَاُحِيْطَ و فرا گرفته شد بعذاب الهی بِثَمَرِهٖ بمیوه آن باغ که فرو تباه شد و جمیع اشجار و ثمار آن خراب گشت هر بنا که در آن باغ ساخته بود فَاَصْبَحَ
پس بامداد کرد قطروس و آن حال را مشاهده نمود يُقَلِّبُ میگردانید كَفَّيْهِ هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد [illegible]

ایام موسی و گویند آن موضع از افریقیه است و در زاد المسیر طنجه مغرب آورده و در بعضی تفاسیر دانستم گفته اند القصه موسی ع فرمود که مدام میروم تا برسم بسر
اول اَوْ اَمْضِيَ حُقُبًا یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد یعنی هیچ وجه روی از سفر بر نتابم تا او را نیابم بیت دست از طلب ندارم تا کام
من بر آید ٭ یا تن رسد بجانان یا جان ز تن بر آید ٭ ای یوشع ع تو با من موافقت مینمائی در طلب این بنده صالح یوشع ع فرمود که آری من با تو موافقتم و رفاقت
ترا مغتنم میشمارم مصرع خوش ست آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد ٭ پس یوشع ع تهی چند نان و ماهی بریان بر داشته با تعاقب موسی کلیم الله ع روان شد
فَلَمَّا بَلَغَا پس آن هنگام که رسیدند مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا بمجمعی که میان دو دریاست آنجا بر صخره که بر کنار چشمه بود به نشستند و موسی ع بخواب رفت یوشع
ع در آن چشمه وضو ساخت و قطره از دست وی بران ماهی بریان چکید فی الحال زنده شد روی بدریا نهاد و یوشع ع متحیر گشت و موسی ع از خواب
در آمد و تفقد حال یوشع ع و ماهی نموده روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نَسِيَا حُوْتَهُمَا فراموش کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِيْلَهٗ
پس فرا گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا سَرَبًا مثل سردابه که در آن توان رفت هر جا که ماهی میرفت آب بر بالای او چون طاقی مرتفع
می ایستاد و زمین خشک می گشت فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتیکه در گذشتند از مجمع البحرین قَالَ گفت موسی ع لِفَتٰىهُ مر جوانمرد خود را یعنی یوشع ع را
که وقت چاشت شد اٰتِنَا غَدَآءَنَا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شده ایم و دو سه روز چند برآسائیم لَقَدْ لَقِيْنَا هر آئینه دیدیم مِنْ سَفَرِنَا هٰذَا
ازین سفر که کردیم نَصَبًا رنج و سختی چون یوشع ع سفره پیش آورد و قصه ماهی یاد وی آمد قَالَ اَرَءَيْتَ گفت یوشع ع خبر داری اِذْ اَوَيْنَآ اِلَى الصَّخْرَةِ
چون جای گرفته بودیم بآن صخره بر کنار چشمه فَاِنِّيْ پس بدرستی که من نَسِيْتُ الْحُوْتَ فراموش کردم ماهی را یعنی قصه او را که باز گویم وَمَآ اَنْسٰنِيْهُ
و فراموش نکرد بر من ذکر او را اِلَّا الشَّيْطٰنُ مگر شیطان که مرا مشغول ساخت اَنْ اَذْكُرَهٗ از آنکه یاد دهم ترا وَاتَّخَذَ سَبِيْلَهٗ و گرفت ماهی راه
خود را فِي الْبَحْرِ در دریا عَجَبًا راه عجب که هر جا میرفت راهی فراخ پیدا میشد و زمین دریا خشک میگشت قَالَ گفت موسی ع ذٰلِكَ
این قصه ماهی مَا كُنَّا نَبْغِ آنچه بودیم که می طلبیدیم چه حق سبحانه بمن وحی فرستاد که آن ماهی ما را راه خواهد نمود بدان کسیکه می طلبیم فَارْتَدَّا پس
باز گشتند عَلٰٓى اٰثَارِهِمَا بر نشانهای قدم خود قَصَصًا از پی رفتنی تا رسیدند بدان موضع ماهی بدریا در آمده بود راهی دیدند گشاده و خشک بدان
در آمدند فَوَجَدَا پس یافتند عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَآ بنده را از بندگان ما که بمحض عنایت اٰتَيْنٰهُ دادیم او را رَحْمَةً بخششی مِّنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما
که آن وحی ست و نبوت بقول که او را پیغمبر دانند یا طول عمر بمذهب آنها که به نبوت وی قائل نیستند وَعَلَّمْنٰهُ و بیاموختیم او را مِنْ لَّدُنَّا عِلْمًا
از نزدیک ما علمی که خاص ست بما و کسی آنرا نداند الا بتعلیم ما در حقائق سلمی از ذو النون مصری قدس سره نقل میفرماید که علم لدنی آنست که حکم کنند
بر خلق مواقع توفیق و خذلان و گفته اند که علمی ست که حاصل شود بی واسطه کسب و تلقین حرف صاحب کشف الاسرار فرموده که دانند که این علم تحقق
ست از یافته سخن گوید در فتوحات از سلطان العارفین قدس سره نقل میکند که با جمعی دانشمندان میگفتند اخذتم علمکم میتا عن میت واخذنا
علمنا عن الحی الذی لا یموت مثنوی گلشنی کز تقل روید یکدم است ٭ گلشنی کز عشق روید خرم ست ٭ گلشنی کز گل دمد گردد تباه ٭ گلشنی کز دل دمد وا فرحتاه
علم چون بر دل زند یاری شود ٭ علم چون بر گل زند باری شود ٭ آورده اند که چون بجای خضر ع رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامه خود را بسر کشیده
موسی علیه السلام سلام کرد خضر علیه السلام جامه از روی دور کرده جواب داد و گفت تو کیستی گفت من موسی علیه السلام ام نبی بنی اسرائیل
حق تعالی فرموده که بتو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم او در جواب گفت کسیکه گوید که پیغمبر صاحب شریعتم او چگونه از کسی چیزی آموزد و گفته اند که
رسول میباید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین و هر چه ازین قبیله باشد تعلیم آن منافی امر نبوت نیست
و نکته انتم اعلم بامور دنیاکم گوید این قول است قَالَ لَهٗ مُوْسٰى گفت موسی مر خضر را ع هَلْ اَتَّبِعُكَ آیا پیروی کنم مر ترا عَلٰٓى اَنْ تُعَلِّمَنِ
بشرط آنکه بیاموزانی مرا مِمَّا عُلِّمْتَ از آنچه ترا آموخته اند رُشْدًا علمی که متضمن برشد باشد یعنی اصابت خیر قَالَ اِنَّكَ گفت خضر ع بدرستیکه تو
لَنْ تَسْتَطِيْعَ نمی توانی مَعِيَ صَبْرًا با من شکیبائی کردن را موسی ع گفت چرا صبر نتوانم کرد و گفت بجهت آنکه تو پیغمبری حکم تو بر ظاهر ست تا به

کامله که موجب ارشاد و بصیرت شود و حکیم ثنائی فرماید نظم حق تعالی مجلس فضل عظیم ◆ در کتاب کریم و حکم قدیم ◆ آنچه هر جمله را بکار آید ◆ گفته است آنچنان که می باید
وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی أَكْثَرَ شَيْءٍ بیشتر از هر چیزی که خدا آفریده است جَدَلًا ○ جدل کننده از روی خصومت باطل یعنی آدمی از همه مخلوق
جدال کننده تر است و خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس فرموده که مراد نضر بن حارث است که در قرآن جدال می نمود یا ابی بن خلف
که در امر بعث و حشر خصومت میکرد وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت أَنْ يُؤْمِنُوا از آنکه بگروند و تصدیق کنند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى چون
آمد بدیشان سبب راه نمونی که محمد است یا تعلیم یا قرآن وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ و منع ننمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار
خود بعد از ایمان بوی إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ مگر طلب آنکه بیاید بدیشان سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ سنت خدای در هلاک کردن پیشینیان أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ
یا بیاید بدیشان عذاب قُبُلًا ○ روی در روی یعنی مستاصل گردند هر روز بر [illegible] وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ و نفرستادیم ما فرستادگان را إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر مژده
دهندگان مر اهل ایمان را وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان مر ستمکاران را بعقاب سرمدی وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و مجادله میکنند آنانکه کافر شدند بِالْبَاطِلِ
به بیهوده که اقتراح آیات است بعد از ظهور معجزات و چرا چنین میکنید از جماعت لِيُدْحِضُوا
جدال حق را که قرآن است یا دین قویم محمدی وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا [illegible]
بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید انذری را گرفتند هُزُوًا ○ افسوس کرده شده آن وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی
که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او که قرآن است فَأَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بتابد از آن و قبول نکند وَنَسِيَ و فراموش کند مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ آنچه
آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرده انذار کفر و معاصی خود تفکر نمیکنند در عواقب آن إِنَّا جَعَلْنَا بدرستیکه ما نهاده ایم عَلَى
قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها أَنْ يَفْقَهُوهُ تا در نیابند آن را وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا و در گوشهای ایشان افکندیم گرانی تا نشنوند آن را
چنانچه حق استماع است وَإِنْ تَدْعُهُمْ و اگر خوانی تو ایشان را إِلَى الْهُدَى بآنچه سبب هدایت است یعنی ایمان و قرآن فَلَنْ يَهْتَدُوا پس راه نیابند إِذًا آنگاه
که دعوت کنی یعنی بدعوت تو براه نیایند أَبَدًا ○ هرگز مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود وَرَبُّكَ الْغَفُورُ و پروردگار تو آمرزنده
است و عیب پوش ذُو الرَّحْمَةِ خداوند بخشایش لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ اگر بگیرد و مواخذه ایشان یعنی کافران را بِمَا كَسَبُوا بآنچه میکنند از گناهان که شرک
است و تکذیب پیغامبر و قرآن لَعَجَّلَ هر آینه بشتابد لَهُمُ الْعَذَابَ از برای ایشان عذاب را در دنیا بَلْ لَهُمْ بلکه مر مشرکان راست مَوْعِدٌ
وعده یا زمان وعده که روز بدر است یا قیامت که چون آن وعده در آید لَنْ يَجِدُوا نیابند مِنْ دُونِهِ بجز خدای مَوْئِلًا ○ پناهی و گریزگاهی وَتِلْكَ الْقُرَى
و آن دیههائی که قصه ایشان بر تو خوانده ایم یعنی قری عاد و ثمود و مؤتفکات أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم اهالی آن را لَمَّا ظَلَمُوا آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب
پیغامبر و مجادله و معاصی وَجَعَلْنَا و مقرر گردانیدیم لِمَهْلِكِهِمْ برای هلاک ایشان مَوْعِدًا ○ وقتی معلوم که چون بسر آمد از آن پیش و پس نشدند پس
قریش عبرت بگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز دارند [illegible] رشید الدین وطواط [illegible] در ترجمه [illegible] کلام سعادت اعلام
[illegible] قطعه نصیحت آن کسی بود که [illegible] هر چه نیکوتر است بپذیرد و دیگران [illegible] آینده [illegible] موسی علیه السلام بعد
از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه بخواند که فصحا از استماع آن [illegible] در ادای آن کلمات و تامل در معانی و حقائق و دقائق متحیر شدند
یکی از عظمای قوم گفت یا کلیم الله [illegible] موسی علیه السلام فرمود که نمیدانم در همه عالم از خود داناتری و گویند در ضمیر مبارکش
بگذشت [illegible] بدان تلطف فرماید حق سبحانه بوی وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص [illegible]
خود تا منزل وی [illegible] ماهی [illegible] همراه بر گیر [illegible] حضرت موسی علیه السلام [illegible] روی براه آورد و گفت وَإِذْ قَالَ مُوسَى و یاد کن ای
محمد چون گفت موسی لِفَتَاهُ مر شاگرد و خادم خود را یوشع یعنی بن نون بن افرائیم بن یوسف را که بطلب خضر علیه السلام لَا أَبْرَحُ همیشه خواهم رفت حَتَّى أَبْلُغَ
تا برسم مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ بمجمع البحرین که مکان اوست و آن ملتقی بحر فارس و روم بوده و گویند کان الخضر فی ایام افریدون وکان علی مقدمة ذی القرنین الاکبر [illegible]

بما انفق فیها بر آن چیزی که خرج کرده بود فیها در عمارت آن وهی و حال آنکه بناهای آن باغ خاویة افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی
اول سقوف ساقط شد و جدار آن بر وی افتاد یا خفته که بسته بودند بیفتاد و انگور تاکها بر وی فرود آمد بر هر تقدیر چون قطروس مشاهده آن عذاب کرد دست
بر دست میزد و یقول و میگفت یلیتنی ای کاشکی من لم اشرک بربی احدا انباز نمیگرفتم و شریک نمی ساختم پروردگار خود را یا دیگری
را تا بوستان من بسبب شرک من خراب نمی شد و لم تکن له و نبود مر او را فئة ینصرونه گروهی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او
من دون الله بجز خدای که او بران قادر بود و او را نصرت نکرد و ما کان و نبود قطروس منتصرا یاری دهنده مر خود را و انتقام کشنده
از خدای هنالک آنجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یا بموطن جزا الولایة نصرت دادن و یاری کردن لله مر خدای راست و بس الحق
خدای راست که درست کار است هو خیر او بهتر است ثوابا از جهت پاداش آنانرا که بدو امیدوار ترند و خیر عقبا و بهتر است از جهت عاقبت
مر بندگان را یعنی عاقبت طاعت او بهتر است از عاقبت طاعت غیر او [illegible] کافر قلب مومن و جنتین را بهوا و دنیا که مشتمل اند بر اعناب شهوات
و نخیل مستلذات و زرع تمتعات بهیمه در بوائق احوال مناسب این مثل سخنان دارد و موضع بیان آن جواهر التفسیر است واضرب لهم و بیان کن
برای جهانیان مثل الحیوة الدنیا مثل زندگانی ایشان در جهان کماء مانند گیاه تر و تازه از آبی که انزلنه فرو فرستادیم من السماء از سحاب یا از جانب
فاختلط پس بیامیخت به بات آب نبات الارض گیاه رستنی از زمین و قوت گرفت و نشو و نمای خود بکمال رسانید و زمین سبز و تازه و خرم شد
فاصبح پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تر و تازه هشیما خشک گشته و درهم شکسته بمثابهی که از خشکی و شکستگی تذروه الریح پراگنده میگرداند
او را بادها و از زمین برمیکنند و بهوا برمی برند و کان الله و هست خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیز از انشاء و افنا مقتدرا توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا
بگیاهی که از آب باران سرسبز شود و ببالد و بکمال نمو رسد و وقت آن درآید که از و نفع گیرند ناگاه آب از و منقطع گردد خشک و بیفائده بماند همچنین آدمی
بزندگی و تازگی که دارد خوش برآید همین که نامه عمر او از عنوان بپایان رسد متقاضی اجل درآمده نهال نهاد او را صرصر فنا خشک سازد و خرمنهای
آرزو را بر باد نیستی بر دهد بیت باغ عمر کسی دلفریب و رنگین است و لیکن چه سود که دارد خزان مرگ از پی آورده اند که رؤسای عرب بکل
و فرزند مفاخرت و مباهات میکردند و تغییر را صلعم مانکه درویش است و پسر ندارد طعنه میزدند حق سبحانه فرمود که المال و البنون مال و پسران
زینة الحیوة الدنیا آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد قبر و توشه راه معاد چه اندک زمانی هر همه تلف و هدف زوال خواهند شد والبقیت الصلحت
و کارهای شایسته پایدار که ثمره آن ابدالآباد باقی ماند خیر عند ربک بهتر است نزدیک پروردگار تو ثوابا از جهت پاداش و خیر املا و بهتر
است از جهت امید یعنی صاحب آن اعمال هر چه امید میدارد از حق سبحانه و تعالی در آخرت می یابد بعضی از علما بر آنند که باقیات صالحات نمازها
پنجگانه است و گویند کلمات خمسه است اعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات سه گانه
لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله علی محمد و آله و اصحابه و سلم یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد یا نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود یا ابنا
صالحات که بحکم من ستر من النار سبب خلاصی والدین باشند امام قشیری ره فرموده که باقیات صالحات آن عمل است که مشوب بطمع و غرض
نباشد بلکه خالصا لوجه الله بود تا نتیجه آن ابدا بسمت بقا موسوم تواند بود و رویم قدس سره فرموده که خلوص عمل بآنست که رویت عمل از تو مرتفع
شود یعنی عمل را از خود نه بینی و اذکر و یوم نسیر الجبال و یاد کن روزی را که برانیم کوهها را یعنی از بیخ برکنیم و در هوا پراگنده سازیم و تری
الارض بارزة و بینی زمین را بارزه ظاهر شده از زیر کوهها و مردگان همه بر روی زمین آمده و حشرنهم و بحشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف
فلم نغادر پس نگذاریم منهم احدا از ایشان یکی را بی حشر ناکرده و عرضوا و عرض کرده شوند علی ربک بر پروردگار تو برای حساب صفا صف
ایستاده و صف کشیده و حق سبحانه گوید لقد جئتمونا هر آئینه آمدید شما بما برهنه و تنها بے خدم و حشم و مال و منال کما خلقنکم چنانکه آفریدیم
شما را اول مرة بلکه هیچ چیز نداشتید بل زعمتم بلکه شما گمان بردید و پنداشتید الن نجعل آنکه نسازیم لکم برای شما موعدا وقتی که برای انجاز

که از من عملی صادر شود که در ظاهر آن منکر و ناشایسته نماید و تو وجه حکمت آن را ندانی و بران صبر کردن نتوانی وَكَيْفَ تَصْبِرُ و چگونه صبر کنی عَلٰى
مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ بران چیزی که احاطه نکرده بآن خُبْرًا از روی دانش یعنی علم تو بران نرسیده باشد قَالَ سَتَجِدُنِیْٓ گفت موسی عم زود باشد که یابی
مرا اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اگر خواهد خدای صَابِرًا صبر کننده بر آنچه از تو بینم وَّلَآ اَعْصِیْ و نافرمان برداری نکنم لَكَ اَمْرًا مر ترا در هیچ کارے قَالَ گفت خضر
که ای موسی فَاِنِ اتَّبَعْتَنِیْ پس اگر پیروی کنی مرا فَلَا تَسْئَلْنِیْ پس مپرس مرا عَنْ شَیْءٍ از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن را ندانے یعنی افتتاح
بسوال مکن حَتّٰٓی اُحْدِثَ لَكَ تا من نو سازم برای تو مِنْهُ از آن چیز ذِكْرًا بیانی که تو دریابی پس موسی عم قبول فرمود و هر دو باهم روی
براه نهادند و یوشع عم به عقب ایشان میرفت فَانْطَلَقَا پس برفتند به ساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعای رکوب در آن نمودند
ملاحان اول راضی نشدند و در آخر خضر را شناختند و تعظیمی تمام در آن کشتی در آوردند حَتّٰٓی اِذَا رَكِبَا فِی السَّفِیْنَةِ تا چون نشستند در کشتی و میان دریا رسیدند
خضر تبری برداشت و پنهان از قوم خَرَقَهَا سوراخ کرد کشتی را قَالَ اَخَرَقْتَهَا گفت موسی آیا سوراخ کردی کشتی را لِتُغْرِقَ اَهْلَهَا تا غرق گردانی
اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آب است در آن و دخول آب موجب غرق شدن سفینه باشد لَقَدْ جِئْتَ بدرستی که آوردی شَیْئًا اِمْرًا چیزی بد
و شنیع و بر دل گران قَالَ اَلَمْ اَقُلْ اِنَّكَ گفت خضر آیا نگفتم بدرستیکه تو لَنْ تَسْتَطِیْعَ نمی توانی مَعِیَ صَبْرًا با من صبر کردن قَالَ گفت موسی که آن سخن از خاطر من رفته
لَا تُؤَاخِذْنِیْ مواخذه مکن مرا بِمَا نَسِیْتُ بآنچه فراموش کرده ام وَلَا تُرْهِقْنِیْ و در مرسان مرا مِنْ اَمْرِیْ از کار من عُسْرًا دشواری یعنی بر من سخت مگیر و با من بمدارا
مسامحه کن فَانْطَلَقَا پس از سفینه بیرون آمده برفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه جمعی کودکان بازی میکردند و پسرے زیبا روے بلند قامت
خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده و نام او خوش بود یا حیسور و نام پدر او سلاس یا کاردی و نام مادرش شاهویه یا رحمی در میان ایشان بود و موسی و خضر علیهما السلام
حَتّٰٓی اِذَا لَقِیَا غُلٰمًا تا چون بدیدند پسری را که ذکر کردیم خضر عم او را از میان اقران طلبیده و پس دیواری برد فَقَتَلَهٗ پس بکشت او را بذبح یا بکنار زدن بخاک
قَالَ اَقَتَلْتَ گفت موسی عم آیا بکشتی نَفْسًا زَكِیَّةً نفسی پاک را بِغَیْرِ نَفْسٍ بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق پس بی قصاص او را چگونه کشتی
لَقَدْ جِئْتَ بدرستی که آوردے شَیْئًا نُّكْرًا چیزے ناپسندیده را

قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكَ اِنَّكَ گفت خضر آیا من نگفتم ترا در اول مصاحبت که تو لَنْ تَسْتَطِیْعَ قوت نداری و نتوانی مَعِیَ
با من و با فعلهای من صَبْرًا شکیبائی ورزیدن قَالَ گفت موسی عم اِنْ سَاَلْتُكَ اگر سوال کنم ترا عَنْ شَیْءٍ از چیزی که صادر شود مثل این
افعال بَعْدَهَا پس ازین کرت فَلَا تُصٰحِبْنِیْ پس مصاحبت با من مکن قَدْ بَلَغْتَ بدرستیکه رسیدی تو مِنْ لَّدُنِّیْ عُذْرًا از نزدیک من
بعذری یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم هر آئینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای رحمت کند برادرم موسی عم را که از روی
شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب خود درنگ نمودی هر آئینه چیزهای شگفت دیدی فَانْطَلَقَا پس درگذشتند و رفتند
حَتّٰٓی اِذَآ اَتَیَآ تا چون آمدند اَهْلَ قَرْیَةِ باهل دیهی که انطاکیه بود یا ایلة البصره یا جروان از ارمینیه یا برقة الروم یا بربر زمین و اهل آن دیه چون شب
شدی دروازه بستندی و برای هیچکس نگشادندی نماز شام بود که موسی و خضر عم بران دیه رسیده خواستند که بدیه در آیند کسی دروازه نگشود اسْتَطْعَمَآ
طعام طلب کردند اَهْلَهَا اهل آن دیه را و گفتند ما غریب رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را در دیه جای ندادید بارے طعام جهت ما بفرستید
فَاَبَوْا پس سر باز زدند اهل آن قریه اَنْ یُّضَیِّفُوْهُمَا از آنکه ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه بیرون دیه بودند و بامداد روی براه نهادند فَوَجَدَا
پس یافتند فِیْهَا در نواحی آن دیه جِدَارًا دیواری مایل شده بیک طرف یُّرِیْدُ میخواست دیوار اَنْ یَّنْقَضَّ آنکه بیفتد و در گرد دوازده گز ارتفاع
دیوار بجاز است یعنی نزدیک بود بافتادن فَاَقَامَهٗ پس خضر راست کرد آنرا بآنکه اساس او را بسنگ و گل استحکام داد قَالَ گفت موسی
که اهل این دیه ما را جای ندادند و طعام نیز نفرستادند پس بجهت چه دیوار ایشان را عمارت کردی لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ اگر میخواستی هر آئینه فرا میگرفتی
عَلَیْهِ بر تعمیر این دیوار اَجْرًا مزدی قَالَ هٰذَا گفت خضر این ست فِرَاقُ بَیْنِیْ وَبَیْنِكَ جدائی میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر

یا متحیر می پرسم یا من صحبت مدار اینک وقت فراق رسید سَأُنَبِّئُكَ زود باشد که آگاه سازم ترا بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ یعنی آنچه نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا
بران شکیبائی نمودن از حقیقت ظاهر بران انکار کردی اَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ اما کشتی پس بود لِمَسَاكِينَ مر محتاجان را که ده برادر بودند پنج بیمار و برجا
مانده و پنج دیگر جوانان که بجهت تحصیل معیشت يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ کار میکردند در دریا فَأَرَدْتُّ پس خواستم بحکم خدای أَنْ أَعِيبَهَا که عیبناک کنم او را سوراخ
سازم و عیب ناک کنم وَكَانَ و حال آنست که بست وَرَاءَهُمْ در پیش راه ایشان مَلِكٌ پادشاهی که او را جلندی بن کرکر گویند يَأْخُذُ میگیرد كُلَّ
سَفِينَةٍ هر کشتی درستی که می بیند غَصْبًا غصب یعنی از کشتیبانان باز می ستاند پس آن کشتی را معیوب کردم تا غصب نکنند و آن محتاجان محروم
نگردند بیت گر خضر در بحر کشتی را شکست + صد درستی در شکست خضر هست * وَأَمَّا الْغُلَامُ و اما پسر کشته فَكَانَ أَبَوَاهُ پس بودند پدر
و مادر او مُؤْمِنَيْنِ گرویدگان فَخَشِينَا پس دانستیم یا ترسیدیم أَنْ يُرْهِقَهُمَا آنکه دررساند بدیشان طُغْيَانًا وَكُفْرًا تمادی و کفران نعمت یعنی شاید که بعد
طغیان و فسق او در تمادی درافتد و سرکشی و نامهربانی که والدین را بدو رسد و آن درساختن موجب کفران و طغیان باشند فَأَرَدْنَا پس خواستیم أَنْ يُبْدِلَهُمَا
آنکه بدل دهد بدیشان رَبُّهُمَا پروردگار ایشان خَيْرًا مِّنْهُ فرزندی بهتر از وی زَكَاةً از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و خوب اخلاق و نزدیکتر باشد
وَأَقْرَبَ رُحْمًا و نزدیکتر از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند که حق سبحانه عوض آن پسر ایشان را دختری داد و پیغمبری او را عقد درآورد و هفتاد پیغمبر
از نسل وی پدید آمدند نظم آن پسر را کش خضر ببرید حلق + سر آن را در نیابد عام خلق * آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست + نایب است و دست او دست خداست
بیک سعادت ایشان یاری باد + بس خرابیها که معماری بود * وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ و اما دیواری که بود پس هست لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم
و صریم و ایشان بودند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مراد قریه مذکوره است وَكَانَ تَحْتَهُ و بود زیر دیوار كَنزٌ لَّهُمَا گنجی برای ایشان و اگر دیوار بر افتادی
این گنج ظاهر شدی و مردمان برداشتندی وَكَانَ أَبُوهُمَا و بود پدر ایشان صَالِحًا مردی شایسته و نام او کاشح و گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان
هفت پدر دیگر بوده خدای ایشان را بجهت صلاح آن پدر محافظت فرموده فَأَرَادَ رَبُّكَ پس خواست پروردگار تو أَن يَبْلُغَا آنکه برسند یتیمان أَشُدَّهُمَا بقوت و کمال خود
وَيَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا و بیرون آرند گنج خود را رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ بخشیدنی از پروردگار تو وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي و نکردم آنچه تو دیدی از رای خود بلکه بفرمان حق تعالی کردم
که او خواست که گنج بمستحقان رسد آورده اند که آن گنجی بود مرا از زر و نقره و گویند کتب علمی بود و اشهر آنست که لوحی بود از زر بر یک روی نوشته بسم الله الرحمن الرحیم
عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چگونه اندوهگین شود * و شگفت میدارم از کسیکه گرویده است برزق حق چرا جهد و تعب
افکند * و عجب است از کسی که تصدیق مرگ کند چرا شادمان گردد * و شگفت از شخصی که ایمان دارد بحساب روز قیامت برای چه غفلت ورزد
عجب است از آنکه دنیا دید و تقلب او و احوال انقلاب ارباب او و داند چرا دل درو بندد * لا اله الا الله محمد رسول الله ذَٰلِكَ اینست تَأْوِيلُ
مَا لَمْ تَسْطِع حقیقت آنچه نتوانستی عَّلَيْهِ صَبْرًا بران صبر کردن آورده اند که موسی و خضر یکدیگر را وداع کردند و هر یک بجای خویش
بمنزل آوردند محققان را درین قصه لطیفه نکات و اسرار است خصوصا صاحب بحر الحقائق در بیان دقائق آداب مرید صادق و اشفاق شیخ محقق
بعبارتی خوش و تقریری دلکش آورده و بعضی از ان در جواهر التفسیر باز توان یافت وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا مشرکان مکه بامتحان یهود عَن
ذِي الْقَرْنَيْنِ از ذو القرنین که پادشاه شرق و غرب بود و بدین جهت ذو القرنین گفتند که بکرانه مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان او
دو قرن از مردم فانی گشتند یا تاج او دو شاخ داشته یا بدست در کار حرب می نموده یا کریم الطرفین بوده یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا
منفیره داشته یعنی دو گیسوی بافته از دو جانب سر و اشهر آنست که این اسکندر رومی است و در نبوت او اختلاف کرده اند قُلْ بگو ای محمد سَأَتْلُو عَلَيْكُم
زود باشد که بخوانم بر شما مِّنْهُ ذِكْرًا از وی خبری و بیانی إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ بدرستیکه ما تمکین گردانیدیم یعنی دست دادیم او را و استیلا فِي الْأَرْضِ
در زمین وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را مِن كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که خلق بران محتاج بودند یا از آنچه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه با اعادی
یا دادیم او را از هر چیزیکه میخواست سَبَبًا دستاویزی که بدان سبب آورد آنچه میسر شود آورده اند که حق تعالی نور و ظلمت را مسخر او گردانید و

و در زاد المسیر گوید که سحاب او را فرمان بود کرد تا بر وی سوار شود و هر جا که میخواست میرفت و روزی که از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت و با زنگیان
حرب کرده و بر ایشان غالب شد پس عزم مغرب کرده فَأَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی در رفت سببی را که بمغرب تواند رفت و بآن سبب توسل جسته میرفت
حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَغْرِبَ الشَّمْسِ بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب وَجَدَهَا تَغْرُبُ یافت آفتاب را یعنی آفتاب
را که را میدید فِي عَيْنٍ فرو میرود در چشمه حَمِئَةٍ در چشمه آب گرم و حفص حَمِئَةٍ میخواند یعنی چشمه آب بگل سیاه آمیخته وَوَجَدَ عِنْدَهَا و یافت نزدیک
آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قَوْمًا گروهی را که ناسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرست و سبز چشم سرخ موی تناور یعنی
فربه تا نهایت لباس ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان گوشت و خون جانوران قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتیم ما که ای ذو القرنین این ندا اگر او نبی بوده
باشد بوحی است و اگر نبی نبوده بالهام یا بر لسان زمان پیغمبر او و پس بر تقدیر حق تعالی فرمود که إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ یا آنست که عذاب میکنی این قوم را یعنی
میکشی اگر ایمان نیارند وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ و یا آنکه فرا گیری فِيهِمْ در باب ایشان حُسْنًا نیکوئی را اگر بگروند قَالَ گفت ذو القرنین أَمَّا مَنْ ظَلَمَ
اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ پس زود باشد که عذاب کنیم من یعنی هر که نا منست بکشیم او را و این عذاب دنیا است ثُمَّ يُرَدُّ
پس باز گشته شود إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی جزای پروردگار خود در قیامت فَيُعَذِّبُهُ پس عذاب کند عَذَابًا عذابی او را عذابا نُكْرًا عذابی
سخت و منکر که مثل آن معهود نباشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ و اما هر که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و عمل شائسته کند یعنی بر مقتضای ایمان فَلَهُ پس
مر او راست در سرای دیگر جَزَاءً الْحُسْنَىٰ پاداش نیکو وَسَنَقُولُ لَهُ و زود باشد که بگوئیم مر او را مِنْ أَمْرِنَا از فرمان خویش از جمله فرمانهای ما يُسْرًا
کاری آسان فرا خور طاقت او آورده اند که لشکر ظلمت ابر قوم ناسک گماشت تا بگوش و دهن ایشان در آمد و زنهار خواستند بقوی ایمان آوردند
ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس دیگر باره از پی در آمد سببی را که بمشرق توان رفت و قوم ناسک را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد و لشکر ظلمت را
از عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم هاویل را که در قطر دین بودند مسخر کرد و همان طریق که در قضیه ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد
حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون در رسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدای عمارت ست از جانب مشرق وَجَدَهَا یافت آفتاب را که بر
با مداد تطلع بر می آید و شعاع او می افتد عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی که لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ نگردانیده بودیم و پیدا نکرده برای ایشان مِنْ دُونِهَا سِتْرًا
از دون آفتاب یعنی وقت طلوع پوششی از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب حاجز باشد چه ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان نیز بنا نگاه نمی داشت از نهایت
نرمی و سستی پس چون آفتاب طلوع کردی بسربها در آمدندی تا وقتیکه ارتفاع پذیرفتی و از سمت راس ایشان دور گشتی از سربها بیرون
آمده ماهی گرفتندی و با آفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم منسک بودندی كَذَٰلِكَ همچنان کرد اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرد و با جمع
اتباع سبب کرده بجانب قطب الشمالی روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم هاویل وَقَدْ أَحَطْنَا
و بدرستیکه ما احاطه داشتیم بِمَا لَدَيْهِ بآنچه نزدیک او بود خُبْرًا از روی آگاهی یعنی لشکر یا ادوات حرب و اسباب جهانگیری که بر وی جمع شده بود
همه محیط بودیم و مجموع را دانستیم ثُمَّ پس اسکندر أَتْبَعَ سَبَبًا از پی در آمد سببی را یعنی طریقی دیگر را در مشرق و شمال حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون در رسید
در منقطع ارض ترک بَيْنَ السَّدَّيْنِ میان دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج ست وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا یافت در پیش آن دو کوه
قَوْمًا گروهی را با لشتها(؟) عجب و شکلهای غریب لَا يَكَادُونَ نزدیک نبودند از کمی فطنت که يَفْقَهُونَ قَوْلًا دریابند سخنی را و کسی
نیز از لشکر ذو القرنین سخن ایشان در نمی یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتند یعنی ترجمان ایشان گفت ای ذو القرنین إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ
بدرستیکه قوم یاجوج و ماجوج مُفْسِدُونَ تباهی کنند گانند فِي الْأَرْضِ در زمین ما هر گاه که از پس این دو کوه بیرون آیند از گیاه و سبزه هیچ نیابند بخورند
و الا خشک باشند با خود ببرند و تمام انعام ما را بکشند و بخورند و اگر چهارپایان را نیابند آدمی را عوض آن بکار می برند و ایشان دو قبیله اند از
اولاد یافث بن نوح و در عین المعانی آورده که آدم علیه السلام محتلم شد و منی او بخاک آلوده گشت آدم ازان حال نادم و غمناک گشت حق تعالی این دو قوم را

ازان خاک آلوده منی ابو البشر بیافرید و بقول کسی که گویند انبیا محتلم نمیشوند این قول ضعیف ست و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند
از علی مرتضی کرم الله وجهه منقولست که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبری ست و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث آمده که صنفی از ایشان بمثال
شجر ارز اند و آن درختیست در ولایت شام طول او صد و بیست گز و صنفی را طول و عرض مساویست و صنفی اند که از یک گوش فراش و از دیگر گوش
لحاف میسازند و در صفت ایشان گفته اند **نظم** بکوتاهی جسم سگ جیفه جوی * بگوش دراز از خران برده گوی * نه شیر سپهر و نه شیر
دلیر * وران چشم کوتاه و گوش دراز * بهنگام خفتن بگسترده سیر * یکی گوش بالا و دیگر بزیر * شکن بر شکن جبین ابروی شان * کشان ریش تا زیر زانوی
شان * برون آمده اشک شان چون گریز * شکم پهن و پاخورد و گردن دراز * چو لوزینگان آمده در وجود * مژه زرد و رو سرخ و دیده کبود * ندارند
جز خواب و خور هیچ کار * بمیرد یکی تا زاید هزار * القصه آن گروه با سکندر گفتند که ما ازین قوم تنگ آمده ایم فَهَلْ نَجْعَلُ پس آیا بکنیم یعنی مقرر کنیم
لَكَ برای تو بیرون آریم از میان مالهای خود خَرْجًا مزدی عَلٰی اَنْ تَجْعَلَ بشرط آنکه بکنی تو بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُمْ میان ما و میان ایشان سَدًّا راه
بندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قَالَ گفت اسکندر مَا مَكَّنِّیْ فِیْهِ آنچه دسترس داده مرا در آن رَبِّیْ آفریدگار من خَیْرٌ بهترست
از آنچه شما میخواهید که بمن دهید فَاَعِیْنُوْنِیْ پس مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانائی یعنی بمردمان توانا یا چیزی که قوت یابم بدان درین کار اَجْعَلْ تا بکنم
بَیْنَكُمْ وَ بَیْنَهُمْ میان شما و ایشان رَدْمًا حجابی سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد اٰتُوْنِیْ بیارید برای من زُبَرَ الْحَدِیْدِ قطعهای آهن
منقولست که فرمود تا خشتها از آهن ساختن **بیت** بفارغ دلی جای جای تن زدند * همه روز و شب خشت آهن زدند * آنگاه حکم کرد میان دو کوه
که چهار هزار قدم بود درشت و پنج گز عرض بکندند تا باب رسید پس در تر زمین و روی آب خرده از سنگ خاره نهادند و خشتهای آهنی بر بالای آن
فرش کردند حَتّٰی اِذَا سَاوٰی تا چون مساوی شد یعنی فرش یافت بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ میان هر دو کوه بفرمود تا هیمه بسیاری بالای آن ریختند و از هر
جانب و ترکیب کردند قَالَ انْفُخُوْا گفت بدمید در آنها حَتّٰی اِذَا جَعَلَهٗ تا چون گردانید آن خشتهای آهن را نَارًا مانند آتش
قَالَ اٰتُوْنِیْ گفت بیارید اُفْرِغْ عَلَیْهِ تا بریزم بر بالای آهن گرم شده قِطْرًا روی گداخته فردوسی فرماید که بگداختند * برو
روی حل کرده می ریختند * و برین گونه دیواری صد و پنجاه گز در ارتفاع بر آمد مانند کوهی یکپاره و هموار و ملسان فَمَا اسْطَاعُوْا پس نتوانستند
یاجوج و ماجوج اَنْ یَّظْهَرُوْهُ آنکه بالا روند بر آن سد بسبب ارتفاع و املاس وَ مَا اسْتَطَاعُوْا و نتوانستند لَهٗ نَقْبًا مر او را سوراخ کردن
بواسطه سختی و صلابت آن قَالَ گفت ذو القرنین بعد از ساختن آن هٰذَا این سد و اقتدار بر اتمام آن رَحْمَةٌ بخششی است مِّنْ رَّبِّیْ از پروردگار
من بر آنها که مضرت رسید ند از فتنه یاجوج و ماجوج فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید وَعْدُ رَبِّیْ وعده آفریدگار من بخروج یاجوج و ماجوج جَعَلَهٗ گرداند
این سد را دَكَّآءَ زمینی هموار یعنی او را از پیش راه ایشان بردارد و دکان وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّیْ و هست وعده پروردگار من حَقًّا درست و راست
خروج این گروه از ماوراء السد یکی از علامات قیامتست و در اواخر سوره انبیا ذکر آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی وَ تَرَكْنَا و بگذاریم بَعْضَهُمْ
برخی از یاجوج و ماجوج را یَوْمَئِذٍ آن روز یعنی روز خروج که از دحام نمود یَّمُوْجُ فِیْ بَعْضٍ اضطراب میکنند و داخل میشوند در برخی دیگر و گفته اند
مراد آنست که روز قیامت انس و جن از روی تحیر و اضطراب در هم آمیزند وَّ نُفِخَ فِی الصُّوْرِ و دمیده شود در صور برای قیام قیامت فَجَمَعْنٰهُمْ
پس جمع کنیم همه خلق را جَمْعًا جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر وَّ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ و ظاهر گردانیم دوزخ را یَوْمَئِذٍ آن روز لِّلْكٰفِرِیْنَ
برای منکران دیدگان عَرْضًا ظاهر کردنی و اظهار آن برایشان قبل از دخول در آن جهت زجر و تهویل باشد الَّذِیْنَ آن کافرانیکه از فرط غفلت
كَانَتْ هست اَعْیُنُهُمْ چشمهای دل ایشان فِیْ غِطَآءٍ در پوششی عَنْ ذِكْرِیْ از یاد من یعنی از مشاهده آیاتیکه بآن یاد کرده میشوم بتوحید و تعظیم
نزد اهل ایمان وَ كَانُوْا و هستند کافران که بجهت ناشنوائی سخن حق لَا یَسْتَطِیْعُوْنَ
استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال الله تعالی اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین

خوانی ای سید انام * گوش شانرا پرده سازیم از صمم * چشم شانرا نیز سازیم چشم بند * تا نه بینند و کلامت نشنوند * أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا
آیا می پندارند آنانکه نگرویده اند أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند مِنْ دُونِي بجز من
أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنکه آیا می پندارند کافران که فرا گرفتند ایشان بندگان مرا بخدایی که ایشانرا نفع خواهند
رسانید استفهام بمعنی انکار است یعنی اتخاذ ایشان جمیع را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشانرا إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ بدرستیکه ما
کرده ایم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان نُزُلًا منزل و ماوی یا نزلی که برای مهمانان آرند و درین معنی تحکم است و تنبیه برای آنکه ایشانرا
عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش او چیزی محقر باشد قُلْ بگوای محمد هَلْ نُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنیم شما را بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا بزیانکارترین مردمان از روی
کردارها الَّذِينَ ضَلَّ آنانکه گم شده و ضائع گشته سَعْيُهُمْ شتافتن ایشان بعملهای نیکو نمای یعنی نماز فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا چون
کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة و صوم میگذرانند و بسبب کفران همه عملها باطل است و ثوابی بران مترتب نیست و گفته اند مراد
ازین طائفه روافضند یا خوارج یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا و سمعه کنند و اشهر آنست که از کفار صله رحم و اطعام طعام بر فقرا و عتق رقاب واقع
می شد حق تعالی ببطلان آنها حکم کرده و فرمود که وَهُمْ يَحْسَبُونَ و ایشان می پندارند أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ آنکه ایشان نیکویی میکنند صُنْعًا
کار را أُولَئِكَ آن گروه که ذکر کرده شدند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا بدلائل توحید
وَلِقَائِهِ و بدیدار او یعنی بعث و حشر که دران وقت رؤیت میسر خواهد شد اهل اثرا فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو نمود و
بران جزای خیر نخواهند یافت فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَزْنًا ترازویی که بدان سنجید
آن عملهای ایشانرا چه همه حبط شده و نابود گشته یا ایشانرا وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و مستذل خواهند
بود ذَلِكَ آنست کار که گفته شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ پاداش ایشان جهنم است بِمَا كَفَرُوا بسبب آنکه کافر شدند وَاتَّخَذُوا
آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا وَرُسُلِي و فرستادگان مرا هُزُوًا افسوس کرده شده یعنی با کتاب و پیغمبر سخریه کردند إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا بدرستی آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای پسندیده و شایسته كَانَتْ لَهُمْ هست مر ایشانرا بحکم خدای
جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک بود نُزُلًا پیشکش و بیان آورده که خدای فردوس را بقدرت
خود آفریده و بمقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت نظر کرده بفرماید که ازدادی طیبا و حسنا لاولیائی یعنی افزون ساز حسن جمال تازگی و پاکیزگی خود را برای
دوستان من و این چنین منزل را نزل دوستان میگویند تنبیه بر آنکه ایشانرا عطاها باشد که نعیم فردوس بازای آن محقری و ماحضری تواند بود و آن
عطا نباشد الا دولت لقا * فرد * نعمت فردوس زاهد را و ما روی دوست * قسمت هر کس بقدر همت والای اوست * و گویند فردوس ارفع درجات
جنانست که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که فاذا سالتم الله فاسئلوه الفردوس و قولی آنست که اسمی از اسماء جنان است که اهل ایمان در آنجا فرود آیند خَالِدِينَ
فِيهَا در حالتیکه جاویدان باشند در آن لَا يَبْغُونَ نجویند عَنْهَا از ان بهشتها حِوَلًا بدلی یا نه طلبند از و تحویل بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان
دران مهیا باشد قُلْ بگوای محمد لَوْ كَانَ الْبَحْرُ اگر باشد آب دریای محیط که شامل زمین است مِدَادًا سیاهی لِكَلِمَاتِ رَبِّي برای نوشتن
سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او لَنَفِدَ الْبَحْرُ هر آئینه فانی گردد و نماند آب دریا زیرا که جسم است و هر جسم متناهی
باشد پس او بنهایت رسد قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ پیش از آنکه برسد و بماند كَلِمَاتُ رَبِّي علوم آفریدگار من جهت آنکه غیر متناهی است پس بمداد
متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ و اگر بیاریم مثل دریای محیط مَدَدًا مدد آن مداد را افزائیم گویند که این آیه
وقتی نازل شد که یهود مر مسلمانانرا گفتند که در کلام خود میخوانید که وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و زعم محمد آنست که او را حکمت داده اند پس علم تمام
بسیار باشد و دیگر بار می خوانید وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا جمع در میان این دو سخن چگونه تواند کرد حق تعالی درین آیت فرمود که علم حق تعالی

نهایت ندارد و هر چند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از کم میتواند بود نظم علمها از بحر علمش قطره ٭ وآن چو خورشید ست و اشیا ذره ٭ گر کسی در علم
صد لقبها بود ٭ پیش علم کاملش نادان بود ٭ قُلْ بگو ای محمد اِنَّمَآ اَنَا بَشَرٌ جز این نیست که من آدمی ام مِّثْلُكُمْ مانند شما دعوی احاطه بکلمات الهی
نمیکنم این مقدار هست که برسالت جبرئیل علیه السلام یُوْحٰٓى اِلَيَّ وحی کرده می شود بمن اَنَّمَآ اِلٰهُكُمْ جز این نیست که معبود شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ معبودی یگانست
بی شریک فَمَنْ كَانَ يَرْجُوْا پس هر که امید دارد لِقَآءَ رَبِّهٖ دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که می ترسد از رسیدن بحق یعنی بازگشتن بدو
بروز رستخیز فَلْيَعْمَلْ پس باید که بکند عَمَلًا صَالِحًا کاری شایسته یعنی پسندیده خدای و در بحر آورده که عمل صالح متابعت پیغمبر ست صلعم و سلوک
به منهاج سنت او بظاهر که ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت ست و بباطن که بریدنست از خلق و پیوستن بحق تعالی یعنی دیده همت از مشاهده ماسوی
بربستن و جز بشهود حضرت مولی ناگشودن کما قال الله تعالی مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰى بیت روی از همه برتافتم و سوی تو کردم ٭ چشم از همه
بربستم و دیدار تو دیدم ٭ آورده اند که جندب بن زهیر عامری رض بحضرت رسالت پناه صلعم عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای خدا میکنم
اما چون کسی بران مطلع شود خوشدل میگردم حضرت صلعم فرمود که خدای عملی را که غیری دران شریک بود قبول نمیکند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر
خود را این آیت فرستاد که وَلَا يُشْرِكْ و باید که شرک نیارد و انباز نسازد بِعِبَادَةِ رَبِّهٖٓ اَحَدًا ۝ در پرستش پروردگار
خود هیچکس را یعنی بریا و تسمیع عمل نکند که ریا شرک اصغرست و تباه کننده عمل نعوذ بالله من الریاء فی العمل ونعتصم به من وقوع الزلل

سورة مريم مكية	بسم الله الرحمن الرحيم	وهي ثمان وتسعون اية

كٓهٰيٰعٓصٓ ۝ در مواهب صوفیان یادیه از مواهب الهی که بر آنحضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله السمنانی قدس سره فرود آمده مذکور
که حضرت رسالت پناه صلعم را سه صورت ست یکی بشری قوله تعالی اِنَّمَآ اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ دوم ملکی چنانچه فرموده است اني لست كاحدكم
اني ابيت عند ربي يطعمني ويسقيني سوم حقی کما قال لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل وازین روشن تر من رانی فقد
رأی الحق و حضرت الله تعالی را با او در هر صورتی سخنی بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی
حروف مفرده مانند کهیعص و اخواته و در صورت حقی کلام مبهم که فاوحی الی عبده ما اوحی بیت در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق ٭ زان سوی
حرف و نقطه حکایات دیگرست ٭ ونتکلم فیما لا تعلمون پس حروف مقطعه رمزی ست میان حق تعالی و حبیب او علیه الصلوة والسلام کهیعص
را اجمالست و گفته اند این حروف اسمای الهیه اند از علی رض منقولست که در بعضی ادعیه میخوانده یا کهیعص یا حمعسق و گفته اند که کاف مفتاح اسم کافی
و کبیر و کریم ست و یا اشارت باسم هادی و چون سیدا هیچ یک از اسمای الهی حرف یا واقع نشده و گویند ایمائی ست بانکه یدالله فوق ایدیهم
و در لباب آورده که یا من یجیر ولا یجار علیه و عین از اسم علیم و عزیز و عدل ست و صاد از صادق و میشاید که نام سوره باشد و مابعد او
مرتب باو یعنی این سوره ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهٗ زَكَرِيَّا ۚ یاد کردن خداوندست بمهربانی بنده خود را زکریا بن آزر را که
از سبط سلیمان علیه السلام بن داود بود و پیغمبری عالیشان و دختر احبار بیت المقدس و صاحب قربان پس قصه او بخوان و یاد کن اِذْ نَادٰى رَبَّهٗ
نِدَآءً خَفِيًّا ۝ چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقریب بقربان خواندنی پنهان که آن باخلاص اقرب است
یا دعا بلند میکرد از قوم پنهان بود چه شرم میداشت که بعد از نود و نه سالگی زنی پیر نازاینده طلب فرزند کند یا پیری آواز او را ضعیف ساخته
داد و هر چند بلند میگفت کسی نمی شنید و ندای او این بود که از روی یاد قَالَ رَبِّ اِنِّيْ وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّيْ ای پروردگار من بدرستیکه سست
شده است استخوانیکه ستون خانه بدن است از من چون استخوان که سخت ترین اجزاست سست شده باشد سائر بدن بطریق اولی وَاشْتَعَلَ
الرَّاْسُ شَيْبًا و سفید شده است سر من سفید شدنی و گفته اند تشبیه فرموده شیب را در روشنی بآتش و فرو گرفتن او موی را باشتعال
آن یعنی روشن و درخشنده شده سر من از پیری وَّلَمْ اَكُنْۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيًّا ۝ و نبودم بخواندن من ترا ای آفریدگار من بی بهره یعنی

و باکرده‌ام باجابت رسانیده و من بدان خو کرده شده‌ام وَاِنِّیْ خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِنْ وَّرَآءِیْ و بدرستیکه من می‌ترسم ازینی اعمام خود که ابن خویشان
من در هم جبورت و اقامت دین بعاون ورزند و خلافت من و دولت من نیکو بکار نیاورند پس از مرگ من مرا خلقی ببایدو كَانَتِ امْرَاَتِیْ
عَاقِرًا و حال آنکه زن من هست نازاینده و نه در سن او دو هشت سالگی فَهَبْ لِیْ مِنْ لَّدُنْكَ وَلِیًّا ۝ پس به بخش مرا از نزد یک خود فرزند
که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق یَّرِثُنِیْ وَیَرِثُ مِنْ اٰلِ یَعْقُوْبَ میراث برد امامت و نبوت از من و میراث گیرد علم و حکمت
را از آل یعقوب بن اسحاق یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بوده وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا ۝ و بگردان فرزند مرا ای آفریدگار من شایسته
و پسندیده که تو از قول و عمل او راضی باشی بعد ازین دعا سر بسجده نهاده تضرع بسیار نمود که ندای کرم ربانی از روی وعده اجابت دعای او فرمود
یٰزَكَرِیَّآ اِنَّا نُبَشِّرُكَ ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا بِغُلٰمِ ۨ اسْمُهٗ یَحْیٰی بپسری نام او یحیی لَمْ نَجْعَلْ لَّهٗ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا ۝ نیافریدیم مر او را پیش ازو
همنامی در زاد المسیر آورده که وجه فضیلت او نه از آن روی است که قبل از وی کسی مسمی بدین اسم نبوده باشد چه بسیار آدمی بدین وجه پیدا شود که پیش از وی مسمی
او نبوده باشد بلکه فضیلت او آنست که حق تعالی بخود تولی تسمیه او نموده و بپدر و مادر حواله نفرموده اما ثعلبی آورده که ذکر قبل از آن فرمود که بعد ازو کسی
بظهور خواهد آورد که او را بچندین اسم خاص اختصاص دهد و اسم سامی او را از اسم همایون فرجام خود مشتق سازد شعر و شق له من اسمه لیجله - فذو العرش محمود
و هذا محمد بیت ای خواجه که عاقبت کار است ست محمود از آن شده است که نامت محمد است ۰ و گویند سمیا بمعنی تشبیه است یعنی مثل و نیاوریدیم او را که هرگز
عصیان و قصد عصیان ازو بظهور نرسید قَالَ رَبِّ اَنّٰی یَكُوْنُ لِیْ غُلٰمٌ گفت زکریا ای خداوند من چگونه باشد مرا پسری وَّكَانَتِ امْرَاَتِیْ عَاقِرًا
و هست زن من نازاینده وَّقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِیًّا ۝ و بدرستیکه رسیده‌ام از بزرگ سالی بنهایتی و نحافتی و ضعف اعصاب و قوی این سخن از مرد
استعلام فرموده نه بطریق استبعاد یعنی ما را چگونه خواهی ساخت یا هم درین پیری رایت قدرت خواهی افراخت قَالَ گفت فرشته بامر حق تعالی که ای
زکریا كَذٰلِكَ همچنین ست که تو گفتی از پیری و ضعیفی ما قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ گفت خدای تو که این کار که آفریدن فرزندست درین سن از
دو شخص بر قدرت من آسان ست وَّقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ و بدرستیکه بیافریدم ترا پیش از یحیی وَلَمْ تَكُ شَیْـًٔا ۝ و نبودی تو چیزی
یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود گردانیدم پس که ترا از عدم بوجود آورده‌ام قادرم بر ایجاد فرزندی ازو و پیر زکریا از این بشارت مسرور
شد اما ندانست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا بعد مدتی بظهور خواهد رسید قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّیْۤ اٰیَةً گفت زکریا ای پروردگار من گردان
برای من آیتی یعنی نشانه‌ای مرا علامتی که بآن قرب وقوع این واقعه معلوم گردد قَالَ گفت خدای مر زکریا را اٰیَتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ
نشانه تو آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثَلٰثَ لَیَالٍ سَوِیًّا ۝ سه شبانروزی پی در پی بهم پیوسته یا قادر نباشی بر تکلم
در حالتیکه سوی الخلق و تندرست باشی آورده‌اند که همان اوقات زبان او در دهان او بزرگ شد بر وجهی که تحریک را مجال نماند فَخَرَجَ
عَلٰی قَوْمِهٖ مِنَ الْمِحْرَابِ پس بیرون آمد بر گروه خود صباح آن روز که در شب آن زن او ایشاع نام حامله شده بود از مصلای خود فَاَوْحٰۤی اِلَیْهِمْ
پس اشارت کرد بایشان اَنْ سَبِّحُوْا بُكْرَةً وَّعَشِیًّا ۝ آنرا که نماز گزارند یا تسبیح گویند خداوند خود را بامداد و شبانگاه القصه سه روز بدین منوال
گذشت پس بحال خود باز آمد یحیی عم بعد از مضی مدت حمل متولد شد در کودکی پلاس پوشیده با احبار در عبادت بطریق ریاضت موافقت میفرمود
تا وقتیکه وحی بدو فرود آمد و از حق تعالی خطاب رسید که یٰیَحْیٰی خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ ای یحیی فراگیر کتاب توریت را بجد و جهد
یا بقوت دل وَاٰتَیْنٰهُ الْحُكْمَ صَبِیًّا ۝ و ما دادیم مر یحیی را حکمت و فهم توریت در حالتیکه کودک بود سه ساله یا هفت ساله آورده‌اند که کودکان
محله روزی در سه سالگی او را گفتند یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که ما للعب خلقنا یعنی ما از برای بازی آفریده نشده‌ایم و درین سخن پندی عظیم ست
بیخبران بازیچه گاه غفلت را که عمر عزیز ببازی میگذرانند و بدام فریب انما الحیوة الدنیا لعب و لهو مقید و مشعوف میمانند نظم عمر ببازیچه بسر
می بری + پای زاندازه بدر می بری + به که ز بازی جهان بگذری + طفل نه چند ببازی خوشی + وَّحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا و دیگر دادیم یحیی را

رحمتی و مهربانی و رقت قلبی از نزدیک ما تا رقت آرد بر گناهکاران و پاکیزگی نزدیک خلق وَكَانَ تَقِيًّا و بود ترسکار یا فرمان برنده یا مجتنب از لوث جرائم و
اوزار وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ و نیکوکار به پدر و مادر یا فرمانبردار و خدمت کننده مر ایشان را وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا ○ و نبود سرکش یعنی عاق و
نافرمان بر والدین و او نبود عاصی مر پروردگار خود را وَسَلَامٌ عَلَيْهِ و سلام بر یحیی از ما يَوْمَ وُلِدَ روزیکه متولد شد وَيَوْمَ يَمُوتُ و روزیکه
میمیرد وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ○ و روزیکه برانگیخته شود زنده یعنی در آخرت و گویند مراد سلامتی یحیی است روزیکه متولد شد از مس شیطان و وقتیکه وفات کرد
از عذاب قبر و روز رستخیز از هول او و قصه خوف و بکای یحیی علی نبینا و علیه السلام در غایت اشتهار است وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ و یاد کن در قرآن قصه
مریم بن عمران را او پیوسته در مسجد بیت المقدس بودی و هرگاه عذری که واقع شدی بخانه خاله رفتی و بعد از طهر بمسجد در آمدی وقتی در خانه خاله بود و بغسل
محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند حق تعالی از آن خبر میدهد إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا چون دور شد مریم یا کناره گرفت از اهل خود یعنی از اهل
و قوم او مَكَانًا شَرْقِيًّا در مکانی که جانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهت اغتسال در زمستان و آن موضعی بود آفتاب روی
فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا پس فرا گرفت مریم از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان پرده که مانع باشد از دیدن و بعد از آنکه غسل فرموده جامه
پوشید فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا پس فرستادیم بسوی او روح ما را که جبرئیل علیه السلام است اضافت روح بذات مقدس خود بجهت تشریف و تخصیص
اوست فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ○ پس متمثل شد جبرئیل علیه السلام برای مریم آدمی تمام خلقت یعنی در صورت آدمی خود را بوی نمود مریم که در مغتسل
خود مردی بیگانه دید قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ گفت مریم بدرستیکه من پناه میگیرم بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ○ بخدای بسیار بخشش
از شر تو اگر هستی تو پرهیزگار غایت مبالغه در عفاف است یعنی اگر تو متقی و پرهیزگاری من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق میبرم فکیف که چنین نباشی و گفته اند
تقی نام شریری بود در آن زمان که متعرض نسوان میشد و مریم قصه او استماع نموده بود گمان برد که مگر اوست و بحق تعالی پناه برد اما چون جبرئیل
اضطراب مریم مشاهده فرمود قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ گفت جز این نیست که من فرستاده پروردگار توام که بدو پناه میگیری مرا اینجا فرستاده
لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ○ تا بخشم ترا بفرمان او پسری پاک و ستوده قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ
ربع
گفت مریم که چگونه بود مرا پسری و مرا بسوده است آدمی یعنی شوهر دست کسی بطریق مباشرت بمن نرسیده وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ○ و نبوده ام
زناکار و جوینده فساد و فجور تا آنکه قَالَ كَذَلِكِ گفت جبرئیل امر چنین است که تو میگوئی که هیچ کس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده و اما قَالَ رَبُّكِ فرمود
پروردگار تو هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ این کار که عطای ولد است بی پدر بر من آسان است ما ترا پسری بدهیم تا تو استدلال کنی بدان بر قدرت ما
وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ و تا گردانیم او را علامتی برای مردمان که تدبر در آن نموده تا آیات ما را دریابند وَرَحْمَةً مِنَّا و تا گردانیم او را بخششی از ما برای
آنانکه بدین گروند وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا ○ و هست خلق او بی پدر کاری محکوم به یعنی مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل
نزدیک او آمده و بدمید در آستین یا گریبان یا دامان او فَحَمَلَتْهُ پس مریم بار گرفت همان دم بعیسی علیه السلام فَانْتَبَذَتْ بِهِ پس بیرون شد
و دور گشت بعیسی یعنی وقتیکه در بطن او بود مَكَانًا قَصِيًّا ○ مکانی دور از شهر و گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر یا بوادی
بیت لحم که شش میل دور از شهر ایلیا بود و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یک ساعت بوده و در زاد المسیر
گوید سه ساعت بوده و مقاتل گوید که یک ساعت حمل بوده و یک ساعت تصویر و یک ساعت وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک
رسید مریم بدرختی خرمای خشک شده و بیخ شاخهای آن بریده و تنه آن مانده فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ پس آورد او را درد زادن
بسوی تنه درخت خرما تا پشت خود بدان باز نهاد قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا گفت مریم کاشکی من مردمی پیش از این صورت وَكُنْتُ
نَسْيًا مَنْسِيًّا ○ و بودمی چیزی که باز گذاشته و فراموش شده یعنی هیچکس مرا ندانستی و از من حساب برنداشتی و دل آنکه همه احبار
بیت المقدس مرا شناسند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا بوده ام و هنوز بکارت من زائل نشده و شوهری نکرده ام و کنون فرزندی میزایم

واز حالت انفعال ندانم که چه کنم فرد هرچند سوی کار در می‌نگرم * محنت زده‌تر چو خودی نمی‌بینم فَنَادٰىهَا پس آواز داد مریم را مِنْ تَحْتِهَآ از
زیر او یعنی در شکم او بود و مراد عیسی ع است که با وی سخن گفت و نداء فرمود اَلَّا تَحْزَنِیْ که اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن و حفص مَن تحتها خواند یعنی
عیسی ع از زیر او یا فرشته از زیر شجره خرما آواز داد که غم مخور قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ بدرستیکه بیافرید و روان کرد آفریدگار تو از زیر قدم تو سَرِيًّا جوی
آب که ازان بیاشامی و بدان طهارت کنی وَهُزِّیْٓ اِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ و بجنبان و میل ده بسوی خود تنهٔ درخت خرمای خشک شده را تُسٰقِطْ عَلَيْكِ
تا فرو ریزد و حفص تساقط خوانده یعنی تا درخت بیفگند بر تو رُطَبًا جَنِيًّا خرمای تر و تازه فَكُلِیْ وَاشْرَبِیْ پس بخور از رطب و بیاشام از آب
وَقَرِّیْ عَيْنًا و روشن ساز چشم را و قرار ده یا خوشدل شو بسبز شدن درخت و بر دادن او که مناسبت با حال تو دارد یعنی آنکه قادرست بر اظهار
خرما از درخت خشک قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی واسطهٔ پدر پس حق تعالی ملائکه را فرستاد تا گرد مریم ع در آمدند و چون عیسی ع متولد شد
او را فرا گرفتند و دست بستند و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم ع نهادند و ندا رسید که فَاِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر به بینی مِنَ الْبَشَرِ اَحَدًا از آدمیان یکی
واز تو پرسند که این فرزند از کجاست فَقُوْلِیْٓ اِنِّیْ نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا پس تو بگو بدرستیکه من نذر کرده‌ام برای خداوند بخشاینده
روزه را و روزهٔ ایشان ترک طعام و کلام بود فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًّا پس سخن نخواهم گفت امروز با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن میگویم و با حق تعالی
مناجات میکنم و این مقدار سخن بجهت اخبار از نذر بود یا باشارت ازین حال خبر داده آورده اند که چون اهل مسجد اقصی مریم ع را در محراب نیافتند بجستجو
مشغول شده از هر جا و هر کس می جستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم او بدانجا رفتند مریم ع چون ایشان را دید عیسی ع را برداشته
متوجه ایشان شد فَاَتَتْ بِهٖ قَوْمَهَا تَحْمِلُهٗ پس آورد مریم ع عیسی را بقوم خود بر داشته او را همین که چشم آن گروه بروی افتاد قَالُوْا
يٰمَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ گفتند ای مریم بدرستیکه آوردی شَيْئًا فَرِيًّا چیزی شگفت آرنده یا زشت که میان اهل بیت تو مثل این نبوده
و واقع نشده يٰٓاُخْتَ هٰرُوْنَ ای خواهر هارون گویند او را برادر هارون نام بوده یا هارون مردی صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاح
بدو مثل زدندی یا فاسقی بوده که ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند این مثل هارون در زهادت یا مانند او در فجور مَا كَانَ اَبُوْكِ
امْرَاَ سَوْءٍ پدر تو عمران مردی بدکار بلکه امام مسجد اقصی اشرف احبار بوده وَّمَا كَانَتْ اُمُّكِ و نبود مادر تو حنه بنت فاقود بَغِيًّا
زناکار و فاجره تو با وجود این پدر و مادر فرزندی بی پدر از کجا آوردی فَاَشَارَتْ اِلَيْهِ پس اشارت کرد مریم ع بعیسی که با وی سخن گوئید و جواب از وی شنوید
قَالُوْا كَيْفَ نُكَلِّمُ گفتند قوم چگونه سخن گوئیم مَنْ كَانَ با کسی که هست فِی الْمَهْدِ صَبِيًّا در گهواره یعنی در خور گهواره کودکی که فهم خطاب
و قدرت جواب ندارد گویند که عیسی ع پستان در دهن داشت چون کلام قوم شنید دهن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح قَالَ اِنِّیْ عَبْدُ اللّٰهِ
گفت بدرستیکه من بندهٔ خدایم اٰتٰنِیَ الْكِتٰبَ داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد ثعلبی آورده که تعلیم داده است مرا انجیل
در شکم مادر وَجَعَلَنِیْ نَبِيًّا و گردانید مرا پیغمبر و در ان حال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد وَّجَعَلَنِیْ مُبٰرَكًا و ساخت مرا با برکت و نفع اَيْنَ مَا كُنْتُ
هرجا که باشم وَاَوْصٰنِیْ بِالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ و امر کرد مرا باقامت نماز و بایتاء زکوة مَا دُمْتُ حَيًّا مادامیکه باشم زنده وَّبَرًّاۢ بِوَالِدَتِیْ
و گردانید مرا نیکوکار با مادر من و مهربان برو وَلَمْ يَجْعَلْنِیْ جَبَّارًا و نگردانید مرا گردنکشی متعظم که با خلق تکبر کنم و ایشان را برنجانم شَقِيًّا
بدبختی که فرمان او نبرم وَالسَّلٰمُ عَلَیَّ و سلام خدای بر منست چنانچه بر یحیی ع يَوْمَ وُلِدْتُّ روزیکه بزادم وَيَوْمَ اَمُوْتُ وَيَوْمَ اُبْعَثُ حَيًّا
و روزیکه بمیرم و روزیکه برانگیخته شوم زنده ذٰلِكَ عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ این که ذکر او کردیم و وصف او گذشت عیسی پسر مریم است نه آنکه نصاری او را
وصف میکنند که پسر خداست حاشا قَوْلَ الْحَقِّ میگویم سخن راست و درست الَّذِیْ فِيْهِ يَمْتَرُوْنَ آن گفتنی که جهودان در ان شک
دارند یعنی قصهٔ عیسی ع که حمل بر چیزهای ناشایسته میکنند یا ترسایان که در ان جدال مینمایند جمعی او را خدا و بعضی پسر خدای میدانند حاشا مَا كَانَ لِلّٰهِ
نیست و نشاید مر خدای را اَنْ يَّتَّخِذَ مِنْ وَّلَدٍ که فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باید و حق تعالی از جنسیت با ممکنات منزه است

سبحانه که پاک است از اتخاذ ولد اذا قضی امرا چون حکم کند و خواهد کاری که سازد یعنی اراده احداث شی نماید فانما یقول له کن پس
منزه نیست که فرماید که کن فیکون مر آن شی را که باش پس باشد بی درنگ و ان الله ربی و ربکم و بدرستیکه خدای تعالی
پروردگار من و شماست فاعبدوه پس او را بپرستید و بعبادت غیر او مشغول مگردید هذا صراط مستقیم اینست راه راست
که بمنزل جنت رساند فاختلف الاحزاب من بینهم پس اختلاف کردند جماعتها میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی
یهود راه طریق تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی ابن الله میگفتند
و یعقوبیه الله خواندند و ملکانیه ثالث ثلثه قائل شدند فویل للذین کفروا پس وای مر آنانرا که کافر شدند و استبعاد نمودند من مشهد یوم
عظیم از حاضر شدن در روز بزرگ که روز قیامت است یا مشاهده احوال آن روز اسمع بهم و ابصر چه شنوا باشند کافران و چه بینا
یوم یاتوننا در آن روز که بیایند باو سود نکند ایشان را دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان متیقن گردند اما نفع
ندهد و گویند این سخن بطریق تهدید است یعنی در آن روز چه شنوا باشند مر سخنان موحش را و چه بینا باشند باحوال لکن الظلمون الیوم
فی ضلل مبین لیکن ستمکاران امروز در گمراهی هویدا اند و انذرهم یوم الحسرة و بیم کن ایشان را یعنی کفار مکه را از روز حسرت که در آن
تحیر باشند که چرا بد کردیم و بکار حسرت خورند که چرا بیشتر نیکی نکردیم اذ قضی الامر چون کار ساخته شود و حساب برانداخته گردد و حکم شود که فریق
فی الجنة و فریق فی السعیر این چنین روزیکه در پیش است و هم فی غفلة و ایشان در غفلت و بی خبر اند از آن روز و هم لا یؤمنون
و ایشان یعنی کافران نمی گروند بآخرت و متعلقات آن انا نحن نرث الارض و من علیها بدرستیکه ما میراث بریم زمین را و هر که بر روی زمین ساکن
است همه را که فانی گردانیم و ما باقی باشیم و الینا یرجعون و بسوی ما بازگردانیده شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارت است بتجلی
احدیت فنای خلقیت یعنی چون سطوت ازلی از روی هیبت لم یزلی اطلال رسوم کون را آتش بی نیازی درزند و غبار اغیار از دامن
قدرت بیفشاند و بجام اعدام سر سر مرکب وجود گند ندای کبریا در رسد که لمن الملک الیوم و چون ما سوی الله معدوم باشند جلال احدیت آوازه
صمدیت بفر قدسی و کمال سبوحی جواب دهد که لله الواحد القهار نظم صرصر قهر چو از کمین وحدت بوزد و پخس و خاشاک یقین همه را باد برد
هر چه در ره امکان بوجود آمده بود و سیل غیرت همه را تا عدم آباد برد واذکر فی الکتب ابرهیم و یاد کن برای قوم خود در قرآن
قصه ابراهیم مر که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترف اند و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات میکردند پس از توحید او خبر ده ایشان را
انه کان صدیقا نبیا بدرستیکه او بود راست گوینده و مبالغه کننده در آن توحید یا راست کار و درست گفتار پیغمبر خبر دهنده یا بلند
مقدار اذ قال لابیه یاد کن آنرا که گفت مر پدر خود را آذر بر سبیل ملاطفت یا ابت ای پدر من لم تعبد ما لا یسمع چرا می پرستی آنرا که نمی شنود
دعا و نیاز ترا و لا یبصر و نمی بیند خضوع و خشوع که نسبت بدو میکنی و لا یغنی عنک شیئا و دفع نمیکند از تو چیزی را از مکاره یا
نفع نمی رساند ترا در دفع مضار و جذب منافع یا ابت انی قد جاءنی ای پدر من بدرستیکه آمده است بمن بطریق وحی من العلم
ما لم یاتک از دانش آنچه تو نیامده فاتبعنی پس پیروی من کن اهدک صراطا سویا تا بنمایم ترا راهی درست و راست
که سالک خود را بمقصود رساند یا ابت لا تعبد الشیطن ای پدر من مپرست دیو را و فرمان او مبر در نافرمانی خدای تعالی
ان الشیطن کان للرحمن عصیا بدرستیکه شیطان هست مر خدا را فرمان نابرنده و از جمله عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد
یا ابت انی اخاف ان یمسک عذاب من الرحمن ای پدر من بدرستیکه من میترسم آنکه برسد بتو عذابی از خدای بسبب متابعت تو شیطان را
و چون عذاب الهی بتو رسد فتکون للشیطن ولیا پس باشی شیطان را دوست یعنی قرین او در لعنت و همنشین او در عذاب
قال اراغب انت عن الهتی یا ابرهیم گفت پدر ابراهیم مر او را آیا روی گردانند تو از پرستش خدایان من ای ابراهیم و ترک کننده

وقف لازم

ع ۵

ایشان را لئن لم تنته اگر نه باز ایستی از مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان لأرجمنک هر آینه دشنام دهم یا سنگسار کنم ترا واهجرنی ملیا ◌
و دور باش از من زمانی دراز تا از صحبت و معاشرت من ایمن باشی قال سلام علیک گفت ابراهیم علیه السلام سلام بر تو باد یعنی میروم و وداع میکنم
و گفته اند که مقابله کرد تهدید و دشنام او را بسلام تا شاید که متاثر گردد و با ایمان در آید و در اخبار مذکور است که چون ابراهیم علیه السلام قصد مهاجرت کرد
پدرش گفت که از رفتن ملول مباش تو نیک خدای داری که ترا آفرید و فرو نخواهد گذاشت ابراهیم علی نبینا علیه السلام بایمان او امیدوار شده بود و سلام
کرد و فرمود که سأستغفر لک ربی زود باشد که آمرزش خواهم برای تو از پروردگار خود و استغفار برای کفار پیش از نهی بود یا مراد سوال توفیق است بر ایمان ایشان که سبب مغفرت
ایشان میتواند بود إنه کان بی حفیا ◌ بدرستیکه خدای تعالی هست بمن مهربان و سزاوار اجابت دعا و مدد داده واعتزلکم و کناره میگیرم
از شما مراد آزر است و اشکال او از بت پرستان میگوید که دوری میجویم از شما وما تدعون من دون الله و از آنچه میخوانید و می پرستید از غیر خدای
یعنی بتان وأدعو ربی و دعا میکنم خدای خود را و می پرستم بیگانگی او عسی ألا أکون بدعاء ربی شقیا ◌ شاید آنکه نباشم بخواندن و پرستیدن خدا
خود نا امید و بی بهره تنبیه است بر آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضائع اید و من امیدوارم که از حق تعالی البته بهره تمام گیرم بیت حاجت
از کسی خواه که محتاجانرا ◆ بی بهره نگرداند از انعام عمیم ◆ در بحر المواج فی تفسیر الکتاب المسطور آورده که ابراهیم علیه السلام از بابل بکوهستان فارس آمد هفت سال
در ایران آن جبال سیر فرمود تا پدرش بمرد و بتخانه تعلق بغیر او گرفت باز بابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و درین نوبت بتانرا بشکست و آتش بر وی سرد و سلامت شد
و با ساره و لوط علیهم عزیمت شام فرمود و حق تعالی ازین هجرت خبر داد که فلما اعتزلهم پس آن هنگام که دور شد ابراهیم علیه السلام از بت پرستان و بگذاشت
بت را وما یعبدون من دون الله و آنچه را نیز که می پرستند از غیر خدای تعالی وهبنا له ببخشیدیم مراورا از ساره إسحاق ویعقوب یعنی فرزندی و از پس
آن نبیره که فرزند فرزند است وکلا جعلنا نبیا ◌ و همه ابراهیم و اسحاق و یعقوب را ساختیم پیغامبر ووهبنا لهم من رحمتنا و بخشیدیم مر ایشانرا از رحمت خود گفته اند مراد از رحمت اموال
و اولاد است که با ایشان ارزانی داشت وجعلنا لهم لسان صدق علیا ◌ و دادیم مر ایشانرا سخن گفتنی مشتمل بر صدق یا ذکری نیکو بلند و جاری میان
مردمان اشارت باجابت دعای ابراهیم علیه السلام است حیث قال و اجعل لی لسان صدق فی الآخرین واذکر فی الکتاب موسى و یاد کن در قرآن قصه موسی علیه السلام
إنه کان مخلصا بدرستیکه او بود پاک کرده شده از ادناس و نقائص وکان رسولا نبیا ◌ و بود فرستاده شده و از نزد حق خبر دهنده خلق را
از مراد تعالی اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی با آنکه اخص و اعلی است آن گفته اند که اول او را فرستادیم او خلق را خبر داد وناديناه و ندا
کردیم موسی را من جانب الطور الأیمن از جانب کوه زبر از طرف راست موسی وقربناه و نزدیک گردانیدیم او را ببارگاه قرب نجیا ◌
در حالتیکه راز گوینده بود با ما و آنکس که نجی را بمعنی مرتفع داشته میگوید که موسی را بر دند از آسمان بآسمانی و از حجابی به پس حجابی تا بجایی که آواز قلمی که توریت بدان
قلم نوشته می شد استماع کرد و امام ثعلبی آورده که نماند میان حق تعالی و موسی مگر یک حجاب بود صاحب کشف الاسرار گوید حضرت موسی را
هم روش بود و هم کشش اشارت بروش او ولما جاء موسى عبارت از کشش او وقربناه نجیا سالک تا در روشی است خطر دارد و چون کشش در رسید
خطر را با و کار نیست یعنی در سلوک شعبه تفرقه است و جذبه محض جمعیت است نظم تا خود روی بی بهاصل چون او کشید و اصلی ◆ رفتن بکار دن
بجا بین سر ربانیت این ◆ خود میروی بگذارد ت او می کشد برباید ت ◆ تا او کرا برباید ت انعام سلطانیست این ◆ ووهبنا له من رحمتنا
و بخشیدیم مر موسی را و عطا کردیم از بخشش و مهربانی ما أخاه هارون نبیا ◌ یاری کردن برادر او هارون علیه السلام بوزارت و تدبیر مهمات در حالتیکه پیغمبر
بود واذکر فی الکتاب إسماعیل و یاد کن در قرآن قصه اسمعیل را إنه کان صادق الوعد بدرستیکه او بود راست وعده و
کان رسولا نبیا ◌ و بود فرستاده بخلق خبر دهنده از حق بخلق آورده اند که کسی را وعده داده بود که من درین مکان تا تو بیائی سه شبانروز
بقبول یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد و درین مدت جز پوست درخت خوردنی نداشت نظم هر که ازین مایه وفایش کم است ◆ آن نه وفا بلکه
نیم وفادم است ◆ نیست بهر مردم صاحب نظر ◆ صورتی از صدق و وفا خوبتر ◆ پس دیگر باره در صفت اسمعیل میفرماید که وکان یأمر أهله

و بود که میفرمود کسان خود را یعنی امت خود را بالصلوة بنماز که اشرف عبادات بدنیه است والزکوة و بزکوة که اکمل عبادات مالیه است وکان عند
ربه مرضیا ۞ و بود در نزد آفریدگار خود پسندیده بجهت استقامت اقوال و افعال واذکر فی الکتب ادریس و یاد کن در قرآن قصه ادریس عم را
او نبیره شیث عم ست و جد پدر نوح و نام او اخنوخ و بجهت دراست علوم بادریس ملقب شده اول کسیکه بقلم خط نوشت و از نجوم سخن گفت
و خیاطت کرد او بود و سی صحیفه بر وی نازل شده و در جامع الاصول آورده که ادریس عم بصد سال بعد از وفات آدم عم متولد شد انه کان
صدیقا نبیا ۞ بدرستیکه او بود راست گوینده بخلق خبر دهنده از حق ورفعنه مکانا علیا ۞ و بر داشتیم او را بمکانی بلند که شرف نبوت ست
و درجه قرب یا او را به بهشت رسانیدیم یا بآسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت پناه صلعم ادریس عم را در آسمان
چهارم ملاقات فرموده در رفع ادریس اخبار متنوعه هست ابن عباس فرموده که روزی ادریس عم را حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود
این مقدار بعد که میان من و آفتاب ست بحرارت او باحتراق نزدیک شدم تا آن فرشته را که حامل اوست چه حال باشد خدایا بار آفتاب و شدت حرارت سبک
گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایه عنایت خود محفوظ دار بیت از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد ۞ آنرا که سایبان عنایت پناه اوست ۞ حق تعالی
دعای او مستجاب فرمود و روز دیگر آن فرشته که حامل آفتاب است خود را سبکبار یافت و تاثیری از حرارت او فهم نکرد سبب آن از حضرت عزت استدعا نمود
خطاب رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا کرده و من اجابت کردم آن فرشته اجازت خواست که بزیارت ادریس عم آید اجازت یافت و بر زمین آمد و بالتماس
ادریس عم او را بر پر از بازوی خود نشانیده تا آسمان چهارم که مطلع آفتاب رسانید و باشد هما ادریس عم کمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید جواب
در دیوان اعمار نگاه کرده فرمود که حکم الهی در باره این کس که تو میگوئی آنست که حالی نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود چون آن فرشته باز آمد ادریس عم را یافت
نقد جان بخازن اجل سپرده طوطی روحش بشکرستان قدس پرواز کرده در روایتی دیگر آنست که ملک الموت از کثرت طاعات ادریس علی نبینا و علیه السلام
مشتاق دیدارش شد و باذن حق تعالی بر زمین آمده وی را دریافت و بامر الهی بالتماس ادریس عم جانش بر داشت و باز حق تعالی جانش
داد و عزرائیل عم او را بآسمان برده دوزخ بدو نمود و از آنجا به بهشت رفت و دیگر بیرون نیامد اولئک الذین انعم الله علیهم آن گروه
انبیا عم که مذکور شدند از ذکریا عم وادریس عم آنانند که انعام کرد خدای بر ایشان بانواع انعام دینیه و دنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویه
من النبیین از پیغمبران و بیان موصوف ست یعنی آنان پیغمبرانند من ذریة آدم که از فرزندان آدم عم که ادریس ست و باقی ایشان
و ممن حملنا مع نوح و از ذریت آنها که برداشتیم ایشان را در کشتی با نوح و آنها غیر ادریس اند و من ذریة ابراهیم و از فرزندان ابراهیم
و اسرائیل و از ذریت یعقوب عم و ممن هدینا و از جمله آنها که راه نمودیم ایشان را بحق واجتبینا و برگزیدیم ایشان را از میان مردمان
بنبوت اذا تتلی علیهم آیت الرحمن چون خوانده شود بر ایشان آیتهای خدای تعالی در کتب منزله بر ایشان خروا سجدا و بکیا ۞
بروی در افتادند در حالتیکه سجده کنندگان بودند مر خدایرا و گریندگان از خوف وی گریه را باستماع تلاوت کلام ربانی نسبتی خاص هست چنانچه در
خبر آمده که قرآن خوانید و گریه کنید و اگر نتوانید خود را بتکلف در گریه در آرید و صالح مری فرموده که در خواب قرآن بر حضرت رسالت پناه صلعم خواندم
فرمود که یا صالح هذه القراءة فاین البکاء کلام دوست مهیج شوق ست چون آتش شوق در کانون دل بر افروخته گردد آب حزن از دیده ریخته
گردد واذا سمعوا ما انزل الی الرسول ترى اعینهم تفیض من الدمع نظم ای دریغا اشک من دریا بدی ۞ تا نثار دلبر زیبا بدی ۞ اشک کان
بهر او بارند خلق ۞ گوهر ست و اشک پندارند خلق ۞ این سجده پنجم ست از سجدات قرآن حضرت شیخ عربی قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت آیات
رحمانی وقوع می یابد سجود انعام نام گفته و گریه که متفرع بر وی ست آنرا گریه فرح و سرور میدارد چه رحمت رحمانیت مقتضی لطف و رافت ست و موجب
بهجت و مسرت پس نتیجه او طرب ست نه اندوه و تعب فخلف من بعدهم خلف پس در رسیدند از پس ایشان فرزندان بد که از فرط غفلت
اضاعوا الصلوة فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند واتبعوا الشهوات و پیروی نمودند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون

سجده

شرب خمر و زنا و امثال آن فسوف یلقون غیا پس زود باشد که ببینند جزای گمراهی و تباه کاری یا عذاب و زیان گویند غی چاهی ست در دوزخ
که اهل دوزخ از عذاب اهل آن چاه پناه بخدا جویند و بقول بعضی وادی ست در جهنم آتش او تیزتر و عذاب او سخت تر که بی نمازان و متابعان
آرزوی نفس را بآنجا برند الا من تاب وآمن مگر آنکه بازگشته باشد از معصیتها و ایمان آورده باشد بدل و بزبان وعمل صالحا و کرده باشد عملی
شایسته فاولئک یدخلون الجنة پس آن گروه تائب و مؤمن درآورده شوند به بهشت بفضل و عمل معلوم میشوند یعنی درآیند در بهشت ولا یظلمون
شیئا و ستم دیده نشوند در چیزی از جزای خود یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند و آن چه بهشت باشد که ایشانرا درآرند جنات عدن التی
وعد الرحمن عباده بالغیب بوستانهای اقامت آنها که وعده داده است خدای تعالی بآن بندگان خود را بالغیب و پوشیدگی یعنی ایشانرا وعده داده
به بهشت و آن از ایشان غائب است یا ایشان از آن غائب اند و چون وعده هست از وی خلف نیست باکی نیست انه کان وعده مأتیا بدرستیکه هست
وعده خدای آینده یعنی موعود او که بهشت ست آمدنی است و مؤمن بدو رسیدنی لا یسمعون فیها لغوا نشنوند بهشتیان دران بهشتها سخن بیهوده
و باطل الا سلاما مگر شنوند سلام از خدای تعالی یا از ملائکه یا از یکدیگر ولهم رزقهم فیها مر ایشانراست روزی ایشان از نعمت بهشتی
در بهشت بکرة وعشیا بامداد و شبانگاه یعنی بمقدار طرفین یکروز ایشانرا نعمتهای بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمانست که روزی دو نوبت
طعام میخورند یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل و نهار شناسند
و در عین المعانی آورده که زمان لیل بفرو گذاشتن پرده و بستن درها معلوم شود و زمان روز برفع حجاب و فتح ابواب و در تبیان گفته که در زمان
شب کنیزان بهشت خدمت مومنان کنند و در زمان روز غلمان و ولدان تلک الجنة التی نورث من عبادنا آن بهشت که ذکر کرده ایم
آنست که بمیراث میدهیم از بندگان ما من کان تقیا هر که پرهیزگار باشد آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم را از اصحاب کهف
و ذوالقرنین و روح سؤال کردند فرمود که فردا بیائید تا جواب دهیم و ان شاء الله تعالی نفرمود پانزده یا دوازده یا بیست و پنج روز جبرئیل
بر وی فرود نیامد و حضرت رسالت پناه صلعم بعد از نزول نادی فرمود یا اخی دیر آمدی و من منتظر بودم جبرئیل هم جواب داد بحکایت قول او که در قرآن ثبت است
که وما نتنزل الا بامر ربک و فرود نمی آئیم ما فرشتگان مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو له ما بین ایدینا مر اوراست آنچه در پیش ماست
از کارهای آینده وما خلفنا و آنچه باز پس گذاشته ایم یعنی امور گذشته وما بین ذلک و آنچه میان ما کان و ما یکون است یعنی در حال یا مراد
حکم دارد ابتدای آفرینش ما و انتهای آجال ما و آنچه در مدت حیات ماست وما کان ربک نسیا و نیست و نبوده و نخواهد بود پروردگار تو
فراموشکار یعنی از حال تو آگاه است هرگاه خواهد ما را بتو فرستد رب السموات والارض اوست پروردگار آسمان و زمین وما بینهما
و آنچه در میان آنهاست پس آفریننده ارض و سما و پرورنده اهالی آن نشاید که فراموشکار باشد فاعبده پس او را پرستش کن واصطبر لعبادته و شکیبائی
نما در پرستش او یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت باش و بابطای وحی دلتنگ مشو هل تعلم له
سمیا آیا میدانی مر خدا را مانندی که مر او را اله توان گفت یا همنامی یعنی هیچ نمیدانی که کسی را الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوات الهی
آنست که هیچکس از اهل شرک معبود باطل خود را الله نگفته اند بلکه اله میگفتند حمیت احدیت و غیرت الوهیت این اسم سامی را از تصرف کفار
دلان و تسمیه بتان در حصن امان محفوظ داشت و زبان اهل ایمان را در نعمت و محنت و شکر و [illegible] ازان نام نامی جاری ساخت نظم الله الله
چه بطرفه نام است این + حرز دلها و جان تمام است این + بس [illegible] و صاحب یعنی + الله گواه این دعوی + ویقول الانسان
و میگوید انسان یعنی بایکدیگر میگویند یا ابی بن خلف که استخوانهای ریزیده شده را در نظر آورد بطریق استبعاد میگوید ءاذا ما مت
آیا چون بمیرم من لسوف اخرج حیا هر آئینه زود بیرون آورده شوم از خاک زنده استفهام بمعنی انکار یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود
از خاک و بیرون آید از قبر حق تعالی میفرماید در جواب او که اولا یذکر الانسان آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آن آدمی انا خلقناه از آنکه ما آفریدیم ما

ع ١٥

و در مى پیش ازین وَلَمْ یَکُ شَیْئًا ۝ و نبود چیزی بلکه معدوم محض بود یعنی باید که متذکر گردد و بیند معنی آنکه ایجاد معدوم صعب‌تر است از اعادهٔ موجود
بعد از تفرق آن فَوَرَبِّکَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ پس بحق پروردگار تو که بوقت قیامت برانگیزیم و حشر کنیم تا ایشان را یعنی کافران را وَالشَّیٰطِیْنَ با دیوان یعنی با قرینی ایشان
از شیاطین که در دنیا داشته باشند هر یکی را با قرین او در سلسله مقید سازند ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر گردانیم ایشان را و بعضی گفته‌اند که درین
حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیًّا گرد اگرد دوزخ همه بزانو آمده از هول حساب و عقاب ایشان بحوالی دوزخ جهت آنست که تا سعدا ببینند نجات خویش
ندیده یافته اند سرور ایشان بیفزاید و شقیه مکنه خود را در دوزخ ببیند ملال ایشان زیاده گردد ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ پس بیرون آریم نخست
مِنْ کُلِّ شِیْعَةٍ از هر گروهی اَیُّهُمْ هر که باشد از ایشان اَشَدُّ سخت‌تر و بسیارتر عَلَی الرَّحْمٰنِ عِتِیًّا ۝ بر خدای از جهت
سرکشی و جرأت یعنی اول از برای آنکه کافرتر بوده و نافرمان‌تر بود بکنیم ثُمَّ لَنَحْنُ اَعْلَمُ پس بعد ازینکه ما داناتریم بِالَّذِیْنَ هُمْ
بآنکه ایشان اَوْلٰی سزاوارتراند بِهَا بآتش دوزخ صِلِیًّا ۝ از جهت انداختن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه نخست او را در آتش افکنند
وَاِنْ مِّنْکُمْ و نیست از شما آدمیان هیچ کس اِلَّا وَارِدُهَا مگر رسنده و گذرنده بر دوزخ اما چون مومنان بر وی گذرند آتش سرد
و افسرده گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از یکدیگر سوال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود وان منکم الا واردها پس چه حال بود
ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند که شما در وی گذشتید یعنی بدستیکه شما گذر کردید بر دوزخ اما آتش او بسبب نور ایمان شما فرو مرده بود بیت
روی ترس سرد فرمود بلیت مومن فسون بلند بر آتش بخواند ۞ سوزش در دو نماند گردد چو نور روشن ۞ گمان هست ورود بر دوزخ عَلٰی
رَبِّکَ بر پروردگار تو حَتْمًا مَّقْضِیًّا ۝ کاری حکم کرده شده و بران یعنی وعده است که البته واقع خواهد بود و در آن خلاف نیست
و جمعی بر آنند که ورود بمعنی دخول است چه جابر بن عبدالله انصاری رض از حضرت رسول صلعم روایت کرده که ورود دخول است یعنی همه
حاضر خواهند گردید بیرون و فاجری نباشد الا که بدوزخ درآیند اما آتش بر مومنان سرد و با سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم ع و موید این قول است که حق
سبحانه میفرماید که ثُمَّ نُنَجِّی پس نجات دهیم الَّذِیْنَ اتَّقَوْا آنان را که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ وَنَذَرُ الظّٰلِمِیْنَ و بگذاریم
ستمکاران را فِیْهَا در آتش جِثِیًّا ۝ بزانو درآمده وَاِذَا تُتْلٰی و چون خوانده شود عَلَیْهِمْ بر مشرکان اٰیٰتُنَا آیتهای ما بَیِّنٰتٍ هویدا
معنی آن یا دلائل قدرت یا اعجاز حسن قَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا گویند آنانکه نگرویدند یعنی اوند قریش لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مر آنان را که گرویده‌اند از
فقرا یعنی توانگران درویشان را گویند اَیُّ الْفَرِیْقَیْنِ کدام ازین دو گروه مومن یا کافر خَیْرٌ بهتر اند مَّقَامًا از جهت مکان یا موضع یعنی
منازل بهتر است و همه اسباب معیشت در وی آماده و شما را نه گوشه است معین و نه توشه مهیا و بحقیقت مراد از خیریت مقام حسن حال وسعت عیشت است
مخفی کلام آنکه مشرکان مومنان را که میگفتند از ما دو گروه کدام خوش حال‌ترند وَّاَحْسَنُ نَدِیًّا ۝ و نیکوتر از جهت مجلس یعنی آراسته‌تر و مجمع ما
صنادید و اشراف عرب اند و در مجلس شما موالی و ضعفا پس حق سبحانه بنای افتخار و مباهات ایشان را در هم شکسته و گفت وَکَمْ اَهْلَکْنَا و چندین
هلاک کرده ایم قَبْلَهُمْ پیش از مشرکان عرب مِّنْ قَرْنٍ از گروهی که مجتمع بودند در زمان واحد و بحسب واقع بودند هُمْ ایشان یعنی کفار غیر
اَحْسَنُ اَثَاثًا نیکوتر از جهت استعداد کارایش منازل بدان باشد وَّرِءْیًا ۝ و نیکوتر ایشان در هیات و منظر آن مال هلاکت از ایشان دفع کرد
و نه آن جمال عذاب از ایشان باز داشت بیت بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن ۞ کانرا بشبی برند و این را بتبی ۞ قل بگوی ای محمد مر ایشان را که مال
و جمال متعزز و مستظهر اند که غره شوید زیرا که مَنْ کَانَ فِی الضَّلٰلَةِ هر که هست در گمراهی و دوری از راه حق فَلْیَمْدُدْ پس باید که مدد کند
صورت امر یعنی مدد میکند لَهُ الرَّحْمٰنُ مر او را خدای و باز می کشد عمر او را مَدًّا باز کشیده یعنی او را مهلت میدهد و نعمت بی دریغ بدو میرساند حَتّٰی
اِذَا رَاَوْا تا وقتیکه ببینند مَا یُوْعَدُوْنَ آنچه بیم کرده شدند بدان اِمَّا الْعَذَابَ یا عذابی در دنیا بقتل و اسر وَاِمَّا السَّاعَةَ و یا رسوائی و فضیحت
مشاهده انواع خزی و نکال فَسَیَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانند مَنْ هُوَ شَرٌّ آنرا که بدتر است ازان دو گروه مَّکَانًا از جهت مکان جهنم

جای سوستان و درجات جنان باشد و ماوای ایشان درکات نیران وَأَضْعَفُ و داند آنرا که ضعیف ترست جُنْدًا ۝ از جهت سپاه یعنی دوستان
و مددگاران چه اهل ایمان را از خدای و ملائکه و انبیا عم یارے و مددگاری رسد و مشرکان را مطلقا یار و مددکار نباشد و مالظالمین من انصار وَيَزِيدُ اللَّهُ
و می افزاید خدای در دنیا الَّذِينَ اهْتَدَوْا آنان را که راه یافته اند بکتاب او هُدًى راه نمودنی یعنی گرویده اند بانچه از قرآن نازل
شده و حق تعالی هدایت ایشان را بتصدیق هرچه دیگر منزل میشود زیاده میکند وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و عملهاے شایسته باقی از صلوات
خمسه یا کلمات اربعه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و غیره آن مر ایشان را خَيْرٌ بهترست عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو ثَوَابًا
از جهت پاداش وَخَيْرٌ مَرَدًّا ۝ و بهترست از جهت بازگشت یعنی اگر کافران را در دنیا جاه و مال ست و در آخرت وبال و نکال خواهد بود
اما مومن در دنیا هم هدایت یار دارد و هم حمایت و در آخرت هم ثواب خواهد داشت و هم حسن المآب بلیت بر بنیاسر فراز و نام دارند یعنی کامدار و کامگانند
آورده اند خباب بن الارت را بر عاص بن وائل تیمی دینی بود و او را بادای آن تقاضا کرد او گفت وام ترا باز ندهم تا با محمد کافر نشوی خباب رض گفت ما
والله کافر نشوم بدان حضرت صلعم نه زنده و نه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آنروز که مبعوث شوی بیا و وام خود از من بستان که اگر انچه
میگوئی حق ست من آنجا افضل از تو خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر حق سبحانه آیت فرستاد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا دیدی آنرا که نگروید بِآيَاتِنَا
بآیتهای ما یعنی قرآن یا دلائل وحدت وَقَالَ و گفت یعنی عاص که بخدای که فردای قیامت لَأُوتَيَنَّ هر آئینه داده شوم یعنی بمن دهند دران روز
مَالًا وَوَلَدًا ۝ مال و فرزند را أَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و این سخن از آنجا میگوید أَمِ اتَّخَذَ آیا فرا گرفته
ہست عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا ۝ نزدیک خدای عهدی و پیمانی بر این صورت كَلَّا نه چنان ست که او میگوید سَنَكْتُبُ زود باشیم که بنویسیم
یعنی نگاه داریم مَا يَقُولُ آنچه میگوید تا بدان او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم تا بنویسند وَنَمُدُّ لَهُ و باز کشیم برای او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب مَدًّا ۝
باز کشیدنی یعنی دراز کنیم و پیوسته گردانیم عذاب او را بدین وجه که عذابی بر بالای عذابے بدو رسانیم وَنَرِثُهُ و میراث گیریم یعنی باز ستانیم بمرگ او مَا يَقُولُ
آنچه میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند وَيَأْتِينَا و بیاید بما وقت مرگ یا روز رستخیز فَرْدًا ۝ تنها نه مال رفیق و نه فرزندان قرین او وَاتَّخَذُوا
و فرا گرفتند مشرکان قریش مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان باطل چون اصنام و ملائکه لِيَكُونُوا تا باشند این معبودان لَهُمْ عِزًّا ۝
مر ایشان را سبب عزت و ارجمندی یعنی بشفاعت ایشان متعزز گردند نزدیک خدای تعالی كَلَّا نه چنانست که عزیز گردند سَيَكْفُرُونَ
زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آلهه ایشان و منکر باشند بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش ایشان یا کافران چون باهوال قیامت در افتند منکر شوند
پرستش بتان را وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ و باشند معبودان ضِدًّا ۝ دشمن یا آلهه ایشان دشمن ایشان گردند أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَنَّا
أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ که ما فرستادیم دیوان را عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران یعنی بر ایشان مسلط ساختیم یا قرین و رفیق ایشان گردانیدیم تَؤُزُّهُمْ
می جنبانند ایشان را أَزًّا ۝ جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشان را بر ارتکاب معاصی و از جای می برند بتسویلات و وساوس فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ طلب
شتاب مکن بر ایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای إِنَّمَا نَعُدُّ جز این نیست که میشماریم لَهُمْ برای ایشان ایام آجال ایشان عَدًّا ۝ شمردنی که
دران غلط نیست چون آن ایام منقضی گردد بدیشان فرود آید انچه مقرر شده يَوْمَ یاد کن آنروز را که نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ فراهم آریم پرهیزگاران را
و جمع کنیم إِلَى الرَّحْمَٰنِ بسوی بهشت خدای بخشاینده وَفْدًا ۝ درحالتیکه سواران باشند بناقهای مراکب بهشت یعنی ایشان را سواره
به بهشت برند چنانچه وافدان را بدرگاه ملوک می برند امام قشیری رح فرموده که بعضی بر نجائب عبادات و طاعات باشند و قومے بر مراکب
همم و نیات آنان که بر مراکب طاعات باشند بهشت جویانند ایشان را بر روضه جنان برند و آنانکه بر نجائب همت باشند خداے طلبانند
ایشان را بقرب رحمن خوانند جنان جوی دیگرست و رحمن جوی دیگر در کشف الاسرار آورده که ممشاد دینورے قدس سره در حال نزع
بود درویشی پیش وی ایستاده دعای میکرد که خدایا بر وی رحمت کن و بهشت او را کرامت کن ممشاد بانگ بروی زد که اے غافل

ع ۵

طے کردہ شدہ نقوش الوان از صفحۂ ضمیر محمدی صلعم حرف بار مزیست از انکہ ہدایت یافت بقرب مکون سرمدی وبقول بعضے این دو حرف منتسم
اند در ہر یک اشارت ست بجزوی ورتبیان گوید کہ قسم بطول یعنی بخشش وہدایت آلہی ست یا بطینت پاک وہمت عالی حضرت رسالت پناہ
ودر تیسیر از امام جعفر صادق نقل میکند کہ طا سوگند بطہارت اہل بیت رسول صلعم قولہ تعالی ویطہرکم تطہیرا وبقولے بطوبی وہاویہ کہ اشارتست
بجنت ونار ودر زاد المسیر آوردہ کہ طا مدینۂ طیبہ است وہا مکہ وبدین دو حرم محترم قسم یاد میکند یا طا طلب خانہ یانست وہا ہرب کافران یا طا طرب
اہل جنانست وہا ہوان ارباب نیران قومی برآنند کہ این لفظ از حروف مقطعہ نیست بلکہ موضوع ست بازای یا رجل بلغہ عکہ یا حبشہ یا نبطیہ
یا سریانہ کما قیل مصرع ان السفاہۃ طٰہٰ فی خلائقکم ؛ ودیگرے گفتہ مصرع ہتفت لطٰہٰ فی القتال فلم یجب ؛ وبدین قول منادی
حضرت رسول صلعم باشد ودر بعضے تفاسیر آمدہ کہ طا بحساب ابجد نہ است وہا پنج مجموعہ چہاردہ باشد وغالب آنست کہ ماہ را
مرتبہ بدریت در چہاردہم حاصل ست پس در ضمن این خطاب مندرج ست کہ ای ماہ شب چہاردہ ومنادی بحضرت رسالت پناہی
است صلعم وبدریت اشارت بکمال مرتبۂ جامعیت آنحضرت صلعم کما لا یخفی علے العرفاء نظم ماہ چون کامل شود انور بود ؛ زانکہ او مرآتِ
نورِ خور بود ؛ گاہ ماہِ بدری وگہ شاہ بدر ہو صدرِ تو منشرح دکارت شرحِ صدر ہو در شب تاریکے کفر وضلال ؛ وازمہت روشن
شد انوارِ جلال ؛ وگویند طا ہا در اصل طأ یا بود ہمزہ را حذف کردہ اند طا امرست از وطأ یطأ وہا کنایت ست از ارض کنایت غیر مذکور
در بدایت حال کہ حضرت پیغمبر صلعم بتہجد برخاستے وبریک پا بایستادی وبدین سبب پشت پای مبارکش ورم کردی این سورۃ نازل شد
وامر فرمود کہ طا یعنے بسپر قدمین خود زمین را یعنے ہر دو پای بر زمین نہ وگویند روزی ابو جہل وا ضراب او حضرت رسول صلعم را گفتند تو ترک دین ما
خود را برنج انداختہ یا طعنہ میزدند کہ قرآن بر محمد فرو نیامدہ مگر برای آنکہ او را در رنج وتعب اندازد وآیت آمد کہ طٰہٰ ای مرد کہ ہیچکس چون تو قدم در
میدان مردے نہ نہادہ مَآ اَنۡزَلۡنَا نفرستادیم عَلَیۡکَ الۡقُرۡاٰنَ بر تو قرآن را لِتَشۡقٰۤی ۵ تا در رنج افتے وشب خواب نکنی وبواسطۂ قیام
در نماز الم وورم بپاے مبارکت رسد اِلَّا تَذۡکِرَۃً لیکن فرستادیم او را بر توجہت پند دادن لِّمَنۡ یَّخۡشٰی ۵ مر آنکس را کہ بترسد تخصیص خاشی
بانکہ تذکیر عام ست جہت انتفاع اوست بآن تَنۡزِیۡلًا فرو فرستادہ شد فرو فرستادنی مِّمَّنۡ خَلَقَ الۡاَرۡضَ از آنکس کہ بیافرید زمین وَالسَّمٰوٰتِ
الۡعُلٰی ۵ وآسمانہای بلند را اَلرَّحۡمٰنُ اوست بسیار بخشایش عَلَی الۡعَرۡشِ اسۡتَوٰی ۵ برعرش مستولی شد امر او واضافت استیلا بعرش بانکہ حق سبحانہ
بر ہمہ موجودات مستولی ست جہت آن تواند بود کہ اعظم مخلوقات ست در تاویلات امام ماتریدی فرمودہ کہ عرش بمعنی ملک آید وحق تعالی بر ملک خود
مستولے وغالب ست در فتوحات آوردہ کہ شیخ ما قدس سرہ فرمود درین آیت بر عرش وقف میکرد ومیگفت استوی لہ ما فی السموات ای ثبت لہ
ما فی السموات شیخ الاسلام قدس سرہ فرمودہ کہ استوای خداوند بر عرش در قرآنست ومرا بدین ایمانست تاویل نجویم کہ تاویل بدین باب طغیان ست بظاہر
قبول کنم وبباطن تسلیم ورزم کہ این اعتقاد سنیانست اما میدانم کہ نہ محتاج مکانست ہ عرش بردارندۂ اوست کہ اوست بقدرت بردارندہ ونگہدارندۂ عرش نظم
فی مکان رہ یافت سوئیش نے زمان ؛ کی فی بیان دارد خبر زونی عیان ؛ این ہمہ مخلوق حکیم داورست ؛ خالق عالم زعالم برترست ؛ لَہٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ مراو
راست آنچہ در آسمانہاست از مبدعات علویہ وَمَا فِی الۡاَرۡضِ وآنچہ در زمینہاست از مخترعات سفلیہ وَمَا بَیۡنَہُمَا وآنچہ میان ہر دو باشد از اصناف
ملائکہ وطبقات ناری وہوائی وَمَا تَحۡتَ الثَّرٰی ۵ وآنچہ در زیر طبقۂ تراب ست از زمین ثری طبقۂ زیرترست از طبقات ارض وآن موضعی ست کہ صخرہ
سمار بالای اوست ودر تیسیر وغیر آن از تفاسیر بروایت وہب بن منبہ مذکور ست کہ ہفت طبقۂ زمین بر دوش فرشتہ است وقدمین فرشتہ بر صخرہ
است وصخرہ بر شاخ گاویست از فردوس وقوائم گاو بر پشت ماہی ست ماہی ثابت ست بر بحر وبحر بر جہنم وجہنم بر متن ریح وریح بر حجابے از
ظلمت وآن حجاب بر ثری وعلم اہل آسمان وزمین تا ثری بیش نرسد وما تحت الثری جز حق تعالی نداند وَاِنۡ تَجۡہَرۡ بِالۡقَوۡلِ واگر آشکارا کنی سخن را
فَاِنَّہٗ پس بدرستیکہ او یَعۡلَمُ السِّرَّ وَاَخۡفٰی ۵ میداند پوشیدہ را وآنچہ پوشیدہ تر ست از پوشیدہ گویند سر آنست کہ بندہ میکند ومیداند وپوشیدہ تر

آنکه بسیار داند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسی گویند و اخفی آنکه در دل خود پنهان دارند اَللّٰهُ اوست خداوند بحق لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست
معبودی سزای پرستش مگر او لَهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰی ه مر او راست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده وَهَلْ اَتٰىكَ و آیا آمده است ترا حَدِیْثُ مُوْسٰی
خبر موسی بن عمران و قصهٔ او در آنکه پس در صبر بر مکاره و بدو اقتدا کن اِذْ رَاٰ یاد کن چون دید موسی نَارًا آتشی را و آنجا آمده است که چون موسی
از شعیب دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند شعیب او را اجازت داد و اهل او را با وی روان کرد شبی که هوا سرد بود و مظلم و برف
می بارید ایشان راه گم کرده نزدیک وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر شعیب را که حلیلهٔ او بود درد وضع حمل پدید آمده بآتش محتاج شد موسی آنچه سعی
فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید فَقَالَ لِاَهْلِهِ امْكُثُوْٓا پس گفت مر اهل و عیال و خدم خود را که درنگ کنید بهمین
موضع اِنِّیْٓ اٰنَسْتُ نَارًا بدرستیکه من دیده ام آتشی لَّعَلِّیْٓ اٰتِیْكُمْ شاید که بیارم برای شما مِّنْهَا بِقَبَسٍ از آن آتش شعله در سر چوب یا نی گرفته
یا جمرهٔ گرد از آن یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم یا اخگری بیارم اَوْ اَجِدُ یا شاید که بیابم عَلَی النَّارِ بر سر آن آتش هُدًی ه راه نمائی که ما را بر شارع
رساند پس کسان خود را گذاشت و تنها بجانب آتش روان شد فَلَمَّآ اَتٰىهَا پس آن هنگام که بیامد بآن آتش آتشی دید سفید در درختی سبز که عناب یا عوسج بود
برافروخته و در حوالی آن آتش هیچکس نه متحیر شد و از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نُوْدِیَ یٰمُوْسٰی ط ندا کرده شد که ای موسی
اِنِّیْٓ اَنَا رَبُّكَ بدرستیکه منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای تاکید و تحقیق است یعنی شک مکن و متیقن شو بآنکه من آفریدگار توام فَاخْلَعْ پس بیرون
کن و بیفکن از پای خود نَعْلَیْكَ ج نعلین خود را و گفته اند آن نعلین نجس بوده از پوست حمار غیر مدبوغ و اصح آنست که نعلین را بجهت قرب بود و ظاهراً حق سبحانه
بخلع آن فرموده تا قدم موسی تراب ارض مقدسه را مس کند و برکت آن بپای وی رسد و محققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادب است که بر بساط ملوک
با نعلین نتوان رفت و لهذا طائفه از سلف چون بخانهٔ قدس رسیده اند پای برهنه سیر فرموده اند بیت کسی که زمین و آسمان طالب دست بوس چون
دیگری برهنه پایان دارند و گفته اند نعلین بیفکن یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ دار امام قشیری فرموده که فکر دنیا و آخرت را از دل بیرون افکن
یعنی در عالم تفرید قدم بر دو کون نه اِنَّكَ بدرستیکه تو بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی ط بوادی پاکیزه و مبارک ستوده که طوی نام او است وَاَنَا اخْتَرْتُكَ
و من برگزیده ام ترا برای نبوت فَاسْتَمِعْ پس گوش فرا دار لِمَا یُوْحٰی مر آنچیز را که وحی کرده میشود بتو و آن وحی کدام است اِنَّنِیْٓ اَنَا اللّٰهُ بدرستیکه منم
خدای تعالی لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنَا نیست خدای بجز من فَاعْبُدْنِیْ پس مرا پرستش کن و این وحی مقصود بوده بر تقریر توحید که منتهای علم است و امر
بعبادت که کمال عمل است پس از احکام اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده فرمود که وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ و بپای دار نماز را لِذِكْرِیْ برای آنکه
مرا یاد کنی در آن یا من ترا بنیکی یاد کنم اِنَّ السَّاعَةَ بدرستیکه ساعت رستخیز اٰتِیَةٌ آینده است اَكَادُ اُخْفِیْهَا میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا
چه تخویف بعذاب که وقت آن معلوم نیست اتم و اشد باشد و اگر اخفا را بمعنی سلب خفی دارند معنی آنست که نزدیک است که ظاهر گردانم آنرا
لِتُجْزٰی متعلق است باٰتِیَة یعنی قیامت بیشک آینده است تا پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را بِمَا تَسْعٰی ه بآنچه سعی کند از عملها
و میکند فَلَا یَصُدَّنَّكَ پس باید که ترا باز ندارد عَنْهَا از ایمان بقیامت مَنْ لَّا یُؤْمِنُ آنکس که نمی گرود بِهَا بوقوع آن وَاتَّبَعَ و پیروی
کرده است هَوٰىهُ آرزوی نفس خود را پس بسبب این کس از راه مرو فَتَرْدٰی ه که هلاک شوی خطاب با موسی است مراد امت
او اند امام علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمهما الله بر آنند که از آنجا که وَاَنَا اخْتَرْتُكَ تا اینجا مخاطب حضرت پیغمبر صلعم ماست و برین تقدیر مراد امت
وی باشد القصه چون موسی نعلین بیرون کرد و در وادی مقدس قرار گرفت خطاب رسید که وَمَا تِلْكَ و آن چیست بِیَمِیْنِكَ یٰمُوْسٰی ه بدست
راست تو ای موسی حق سبحانه جهت استیناس موسی و دفع هیبت بادی سخن گفت و پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی
حاضر باش تا عجائب بینی قَالَ گفت موسی هِیَ عَصَایَ ج این عصای من است و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول او ده گز و سر او دو شاخه
و در زیر آن سنانی نشانه و نام او علیق بود یا نبعه از آدم بمیراث بشعیب رسیده بود و او بموسی داده القصه جواب داد و جهت

تعداد نعم ربانی بران افزود و گفت اَتَوَکَّؤُا عَلَیْهَا تکیه میکنم بران عصا چون مانده میشوم در راه یا وقتی که بر سر رمه میباشم که میچرند وَاَهُشُّ و فرو
می ریزم برگ از درخت بِهَا بدان عصا عَلٰی غَنَمِیْ بر گوسیندان خود وَلِیَ فِیْهَا و مرا در ان عصا مَاٰرِبُ اُخْرٰی ٥ کارهای دیگر هست آورده اند
که در راه با موسیٰ سخن گفتی و از سباع و هوام او را نگاهداشتی و با دشمن وی حرب کردی و چون در خواب بودی رمه را محافظت کردی و
بر سر چاهی که رسیدی تنهٔ او حبل و شعبتین او دلو شدی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار گشتی و هر میوه که مرغوب موسیٰ بودی برو پدید آمدی
و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و چون موسیٰ اجمالا گفت که مرا او کارهاست قَالَ گفت خدای تعالیٰ اَلْقِهَا یٰمُوْسٰی ٥ بیفکن او را
ای موسیٰ حضرت موسیٰ گمان برد که او را نیز همچو نعلین دور باید افگند فَاَلْقٰهَا پس بیفگند او را از قفای خود فی الحال آوازی عظیم بگوش وی رسید باز
نگریست فَاِذَا هِیَ پس آنجا آن عصا حَیَّةٌ اژدری بود تَسْعٰی ٥ می شتافت بهر جانب آورده اند که اول ماری زرد شد بقدر عصا بعد از ان بزرگ شد
برابر شتر بختی و دراز گشت و چهار قائمه سطبر کوتاه رفتن آغاز کرد و میان کنارهای دهن او هفتاد یا چهل ذراع بود و در دهان او دندانهای بزرگ بود
و در چشمش چون برق می درخشید سنگهای عظیم رسیدی یک لقمه کردی و درختهای بزرگ از بیخ برکندی و بخوردی و چون موسیٰ او را دید ترسان شد
روی بگریز نهاد قَالَ خُذْهَا گفت خدای که بگیر وی را وَلَا تَخَفْ و مترس از وی سَنُعِیْدُهَا زود باز گردانیم و ببریم او را سِیْرَتَهَا الْاُوْلٰی ٥
بهیئت نخستین که داشت همان عصا سازیم چون خطاب الٰهی بموسیٰ ع رسید ردی باژدها کرد روان شد دست خود در دهان او کرد دو لحیین
او را بگرفت همان عصا شد و دو شعبه در دست وی آمد دل موسیٰ آرام گرفت دیگر باره ندا آمد که وَاضْمُمْ یَدَکَ و ضم کن و ببر دست
خود را اِلٰی جَنَاحِکَ بسوی پهلوی خود در زیر بغل تَخْرُجْ تا بیرون آید بَیْضَاءَ سفید روشن مِنْ غَیْرِ سُوْٓءٍ بی عیبی و علتی یعنی سفیدی
برص نباشد بلکه سفید درخشنده و با شعاع بود مانند برق اٰیَةً اُخْرٰی ٥ فراگیر آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود لِنُرِیَکَ این چنین کردیم تا بنمائیم
ترا مِنْ اٰیٰتِنَا الْکُبْرٰی ٥ یعنی از نشانهای بزرگ ما اِذْهَبْ اِلٰی فِرْعَوْنَ برو بدین دو معجزه بسوی فرعون و دعوت کن او را
بپرستش من اِنَّهٗ طَغٰی ٥ بدرستیکه او از حد گذشته و دعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسیٰ مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید که من
تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت کنم پس از خدای تعالیٰ تقویت طلبیده آغاز دعا کرد و از روی نیاز قَالَ گفت رَبِّ اشْرَحْ لِیْ
ای پروردگار من کشاده گردان برای من صَدْرِیْ ٥ سینه مرا تا در وی بگنجد انچه بمن وحی میکنی یا مرا تحمل و برد بار ساز تا از هر سخنی
دل تنگ نشوم وَیَسِّرْ لِیْٓ اَمْرِیْ ٥ و آسان کن برای من کار مرا که تبلیغ رسالت ست وَاحْلُلْ و بگشای عُقْدَةً گره را مِّنْ لِّسَانِیْ ٥
از زبان من یَفْقَهُوْا قَوْلِیْ ٥ تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که روزی فرعون موسیٰ را در حال طفولیت برکنار داشت موسیٰ دست
بریش مرصع او دراز کرد و قدری ازان بگرفت و برکند فرعون خشم گرفته بقتل او حکم کرد آسیه خاتون عذر خواهی آغاز نموده فرمود
که این کودک جوهر درخشان دید و بدان متوجه شد و اگر جمرهٔ آتش بیند دست بدان خواهد رسانید پس طشتی پر آتش و ظرفی پر از یاقوت پیش موسیٰ
آوردند و جبرئیل دست وی را گرفته بسوی جمرات آتش برد موسیٰ جمره برداشته در دهن نهاد زبانش بسوخت و گرهی بران بماند سخنش نیک مفهوم نمی شد اینجا
درخواست کرد تا آن عقده منحل شود و دیگر گفت وَاجْعَلْ لِّیْ و گردان برای من یعنی مقرر کن وَزِیْرًا یاری و مددی یا بار بردارنده مِّنْ اَهْلِیْ ٥
از کسان من هٰرُوْنَ اَخِی ٥ هارون برادر من اشْدُدْ بِهٖ محکم کن بوی اَزْرِیْ ٥ پشت مرا وَاَشْرِکْهُ و انباز کن او را فِیْٓ اَمْرِیْ ٥
در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من کَیْ نُسَبِّحَکَ تا ترا پاکی یاد کنیم یا برای تو نماز گزاریم کَثِیْرًا ٥ بسیار وَّنَذْکُرَکَ کَثِیْرًا ٥
و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعای بسیار اِنَّکَ کُنْتَ بدرستیکه تو هستی بِنَا بَصِیْرًا ٥ باحوال ما بینا یا تو دانائی بانچه صلاح ما در ان ست قَالَ قَدْ
اُوْتِیْتَ گفت خدای که بتحقیق داده شدی سُؤْلَکَ یٰمُوْسٰی ٥ مسئول و مطلوب خود را ای موسیٰ یعنی هر چه خواستی بتو دادم وَلَقَدْ مَنَنَّا و
بدرستیکه منت نهاده ایم عَلَیْکَ بر تو و نعمت داده ایم ترا مَرَّةً اُخْرٰی ٥ در وقتی دیگر اِذْ اَوْحَیْنَآ چون وحی کردیم اِلٰٓی اُمِّکَ بسوی مادر تو

مَا یُوْحٰی ۚ آنچه نتوان دانست مگر بوحی یعنی او را الهام دادیم در وقتیکه ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند و او بجا آ
رسانده شده الهم ساختیم او را یا بزبان ملکی در بروجه نبوت بدو پیغام کردیم اَنِ اقْذِفِیْهِ که بیفکن موسٰی را فِی التَّابُوْتِ در صندوق
در آنکه پنبه در وی نهاده باشی و سر آن را بقیر محکم ساخته فَاقْذِفِیْهِ پس بیفکن آن تابوت را فِی الْیَمِّ در دریای نیل فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ پس باید
که بیندازد دریا او را بِالسَّاحِلِ بکناره یَاْخُذْهُ تا فراگیرد او را و در آن عَدُوٌّ لِّیْ دشمنی که مراست وَعَدُوٌّ لَّهٗ بهتر
است و مغیث خبر یعنی دریا او را می افکند
کم او را است یعنی فرعون تکرار عدو بجهت مبالغهٔ عداوت اوست آورده اند که مادر موسٰی بامر الٰهی موسٰی را در صندوق نهاد
پس افگند و جوی از آن دریا بخانهٔ فرعون میرفت صندوق از آن جوی بباغ فرعون در آمد و او با زنان خود آسیه برکنار جوی بود چون صندوق
پیش ایشان رسید بگرفتند و سر باز کرده کودکے ماه روی و سیاه چشم بیرون آمد بیت ماه زیباست ولی روی تو زیباتر از وست چشم نرگس چه کم
چشم تو رعناتر از وست قتادہ فرموده که در چشمهای موسٰی ملاحتی بود که هر که او را دیدی دوست داشتے آسیه و فرعون که چشم او را دیدند مهر
او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید وَاَلْقَیْتُ عَلَیْكَ و افگندم بر تو مَحَبَّةً دوستے که این مِّنِّیْ از من یعنی تخم محبت ترا در دلها
بکاشتم تا بر تو مهربانی ورزند وَلِتُصْنَعَ و تا پرورده شوی عَلٰی عَیْنِیْ بر دیدن من یعنی بعلم و ارادت من و در خبر است که فرعون و آسیه هر دو او را
بفرزندی بر داشتند و ترتیب مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هر چند دایه آوردند موسٰی شیر از ایشان نگرفتی مادر موسٰی دختر خود مریم را
گفته بود که بر کنار نیل رو و چشم بر صندوق میدار که کجا میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را در آن باغ انداخت و صورت
حال مشاهده کرد که برادرش شیر کسے نمیگیرد و خود را پیش آسیه افگند اِذْ تَمْشِیْٓ یاد کن چون میرفت اُخْتُكَ خواهر تو فَتَقُوْلُ پس گفت هَلْ
اَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شمارا اے حاضران عَلٰی مَنْ یَّكْفُلُهٗ بر کسے که تکفل این طفل کند و او را شیر دهد آسیه گفت اگر این
چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را بیاورد موسٰی را در کنار وے نهادند فَرَجَعْنٰكَ پس باز گردانیدیم
ترا اِلٰٓی اُمِّكَ بسوی مادر تو و بوعده وفا کردیم كَیْ تَقَرَّ تا شاید که روشن شود عَیْنُهَا چشم مادر بلقای تو وَلَا تَحْزَنَ و تا اندوهناک
نگردد بفراق تو وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتے نفسے را یعنی آن قبطی را که بنی اسرائیل بتو استغاثه کرد از دو فرعونیان دانستند و قصد قتل تو
کردند فَنَجَّیْنٰكَ پس برهانیدیم ما ترا مِنَ الْغَمِّ از غم کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کنی وَفَتَنّٰكَ و بیازمودیم ترا فُتُوْنًا آزمودنے
یعنی ترا در بوتهٔ بلاها افگندیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصهٔ ولادت حضرت موسٰی را و قتل قبطی و هجرت بمدین در سورهٔ قصص
مشروح می آید فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی سِنِیْنَ فِیْٓ اَهْلِ مَدْیَنَ سالها در میان اهل مدین و آن شهر دوریست و هشت منزل
ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی عَلٰی قَدَرٍ یّٰمُوْسٰی بر اندازه که مقدار کرده ایم اے موسٰی و اینجا با تو سخن گفتیم وَاصْطَنَعْتُكَ
و ترا برگزیدم و خاص ساختم لِنَفْسِیْ برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتیم اِذْهَبْ اَنْتَ برو تو وَاَخُوْكَ و برادر تو
بمعجزهای من وَلَا تَنِیَا و سستی مکنید فِیْ ذِكْرِیْ در رسانیدن ذکر من که توحید و عبادت اِذْهَبَآ بروید هر دو اِلٰی فِرْعَوْنَ
بسوے فرعون اِنَّهٗ طَغٰی بدرستیکه او در عصیان از حد در گذشته است فَقُوْلَا لَهٗ پس سخن گوئید با او قَوْلًا لَّیِّنًا
گفتنی نرم یعنی مدارا نمائید با او و وی را دعوت کنید در صورت مشورت مثل هَلْ لَّكَ اِلٰٓی اَنْ تَزَكّٰی مبادا که اگر درشتی نمائید بر شما
یا آنکه حق تربیت او در خوش سخنی مرعی دارید و گفته اند که او را بکنیت خوانید چون ابو العباس و بقول ابو الولید و ابو مره نیز گفته اند و بر تقدیر
مکنید لَّعَلَّهٗ یَتَذَكَّرُ شاید که او پند گیرد بکلام شما اَوْ یَخْشٰی یا بترسد از عذاب خدا و تذکره بهره متحقق است و خشیه حصهٔ متوهم
موسٰی از این محل متوجه مصر شده باز سر اهل خود نرفت و تفسیر آورده که کسان موسٰی آن شب انتظار بردند و نیامد و روز دیگر از وی خبر نیافتند
صحرا متحیر بماندند قضارا جمعی از اهل مدین آنجا رسیدند و صفورا را بشناختند بپدرش بردند بعد از غرق شدن فرعون خبر موسٰی بدو رسید

رسید القصه چون موسی ع بمصر توجه نمود وحی آمد بهارون ع که باستقبال برادر براه مدین روان شو پس در اثنای طریق ملاقات فرمودند
و موسی ع شرح احوال تمامی باز گفت و برا از آنکه باتفاق پیش فرعون بباید رفت و او را بحق دعوت نمودن خبر داد هارون ع گفت ای
برادر شوکت و سطوت فرعون آنچه تو دیده زیاده شده و بادنی سببی حکم بقطع و قتل و صلب میکند موسی ع اندیشه ناک شده هر دو برادر باتفاق
قَالَا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما إِنَّنَا نَخَافُ بدرستیکه ما میترسیم أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَا از آنکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و
نگذارد که معجزه بدو نمائیم أَوْ أَن يَطْغَىٰ ○ یا آنکه زیاده کند طغیان خود را در نسبت با حضرت مقدس تو یعنی بی ادبانه گوید قَالَ گفت خدای که ای
موسی و هارون ع لَا تَخَافَا مترسید از افراط و طغیان او إِنَّنِي مَعَكُمَا بدرستیکه من با شمایم بحفظ و نصرت أَسْمَعُ می شنوم دعای شما یا آنچه او گوید
نسبت بمن وَأَرَىٰ ماهر دو فرستاده پروردگار شما خاطر جمع دارید که من شنوا و بینایم نگذارم که ضرری بشما رساند فَأْتِيَاهُ پس بروید بدو فَقُولَا پس
بگوئید إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ ما هر دو فرستاده پروردگار توایم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه باز
رویم که مسکن آبای ما بوده وَلَا تُعَذِّبْهُمْ و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه و قتل اولاد قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ بدرستیکه
آورده‌ایم ما ترا آیتی یعنی معجزه مِّن رَّبِّكَ از نزد آفریدگار تو وَالسَّلَامُ و سلام ملائکه یعنی خزنه بهشت عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ ○ بر آنکس که پیروی
ایمان کند در راه راست رود یا سلامت هر دو سرا او راست إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا بدرستیکه وحی کرده اند بما یعنی پروردگار ما حکم فرموده أَنَّ الْعَذَابَ
بآنکه عذاب دنیا و آخرت عَلَىٰ مَن كَذَّبَ بر آنکس است که تکذیب کند آنرا که آورده‌ایم وَتَوَلَّىٰ ○ و پشت بران کند و از ان اعراض نماید
پس موسی و هارون ع بحکم الهی بدرگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد گفتند ما رسولان پروردگاریم و ترا بعبادت او میخوانیم و آن
کلماتی که حق تعالی تلقین کرده بود ادا کردند قَالَ گفت فرعون فَمَن رَّبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ ○ پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا بپرستش او دعوت میکنید
نکته در آنکه موسی ع را بندا تخصیص کرد با آنکه خطاب با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که بر زبان موسی ع عقده هست و سخن او نیک مفهوم
نمیشود خواست که او را از حصار مجلس انفعال دهد و از انحلال عقده خبر نداشت پس موسی ع بزبان فصیح قَالَ گفت رَبُّنَا الَّذِي پروردگار
ما آنکس است که از محض رحمت أَعْطَىٰ داده است كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را از انواع مخلوقات خَلْقَهُ صورت او و شکل او لائق و موافق حال او
یا داد هر یک را از خلائق آنچه قوام و استقلال او در وجود و معاش بدان است ثُمَّ هَدَىٰ ○ پس راه نمود در ابدان یعنی شناسا گردانید بکیفیت
انتفاع از ان یا هر حیوانی را نه بچه داد بنظیر او در خلق و صورت و راه از دواج و امتزاج بدو نمود و گفته‌اند خلقه مفعول اول است و تقدیر کلام آنکه
داد آفریدگان خود را هر چیزی که بدان محتاج اند و چون مقصود بیان معطی بود است آنرا تقدیم کرد و فرعون که این سخن بشنید بترسید که سواد قوم او بعبادت
چنین خدای میل کنند سخن را بجای دیگر کشانید و جهت تحیر موسی ع قَالَ گفت فرعون فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ ○ پس چیست حال اهل
قرنهای نخستین چون قرن قوم نوح و عاد و ثمود ع که این خدای را نپرستیدند این زمان در سعادت و دولت اند یا در شقاوت و نکبت
گفت موسی ع عِلْمُهَا علم حال و مآل آن گروه عِندَ رَبِّي نزدیک آفریدگار منست فِي كِتَابٍ در لوح محفوظ نوشته شده لَّا يَضِلُّ خطائی کند
و فرو نمیگذارد رَبِّي پروردگار من هیچ چیز را وَلَا يَنسَى ○ و فراموش نمیکند بلکه دانش او بهمه محیط است و من بنده‌ام مثل شما نمیدانم مگر آنچه مرا از ان
خبر دهند و گفته‌اند مراد فرعون استفسار حال قیامت بود گفت چیست حال گذشتگان که برانگیخته نمیشوند موسی ع جواب داد که آنرا جز خدای من
کسی نمیداند و باز بسر بیان سخن اول رفت که صفت حق سبحانه میکرد و گفت پروردگار من الَّذِي جَعَلَ آنست که گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای
شما زمین را مَهْدًا فرشی گسترده که بران می نشینید و مسکن میسازید وَسَلَكَ لَكُمْ و روشن کرد برای شما فِيهَا در زمین سُبُلًا راهها تا بران
راه اندر میتی بزمینی سیر دید و بمصالح خود قیام نمائید وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی که باران است فَأَخْرَجْنَا بِهِ
پس بیرون آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت بتکلم تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت یعنی هر گز کسی را جز ما اخراج میسر نیست با بیرون

آریم از آن باران ازواجا اصناف گوناگون من نبات شتی از رستنی های پراگنده که لون وطعم و رائحهٔ هریک مخالف آن دیگریست
با وجود اتحاد آب و زمین کلوا پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون آورده‌ایم هرچه خوردن آن را شاید از ثمار و حبوب وارعوا و بچرانید انعامکم
چهارپایان خود را در چراگاه‌ها تا بخورند گیاه‌ها که خوردن شما را نشاید ان فی ذلک بدرستیکه درین مذکور شد لایات هرآئینه دلالتهاست بر قدرت
و یکتائی و وحدت او لاولی النهی مر خداوندان خرد را که عقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبائح منها از زمین
خلقناکم آفریده‌ایم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول مواد ابدان شما خاک زمین ست در تبیان فرموده که حق تعالی فرشته می فرستد تا از
خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری خاک بر میدارد و بر نطفه که مادهٔ وجود او ست میریزد و آنکس از تراب و نطفه مخلوق میشود و همان خاک
مدفون میگردد و چنانچه حق سبحانه فرمود شما را از زمین آفریده‌ایم و فیها نعیدکم و در آن زمین باز بریم بعد از مرگ شما را و منها نخرجکم
و از آن زمین بیرون آریم شما را تارة اخری بار دیگر بجهت حساب و جزا حکیم فردوسی راست گوید نظم بخاک در آرد خداوند پاک، دگر ره
برون آرد از زیر خاک، بر آن حال کائی بخاک اندرون، بر آن گونه از خاک آئی برون، اگر پاک در خاک گیری مقام، بر آئی از آن پاک و
پاکیزه نام، پس فرعون حجتی و معجزه طلبید و حضرت موسی ع عصا بیفگند اژدها شد و مار بگرفت همان عصا شد و ید بیضا بنمود و از آیات تسع
معجزه بعد از معجزه میدید و منکر میگردید چنانچه حق تعالی فرمود و لقد اریناه و بدرستیکه ما بنمودیم فرعون را آیاتنا کلها همه معجز
های ما که بموسی ع داده بودیم فکذب پس دروغ نسبت داد موسی ع را و ابی و سرباز زد از آنکه ایمان آورد و
فرمانبرداری کند و از روی عناد قال گفت فرعون اجئتنا آیا آمده بسوی ما لتخرجنا تا بیرون کنی ما را من ارضنا از زمین ما که مصر است
بسحرک یا موسی بجادوی خود ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری و میخواهی که بسحر ما را از مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل را تمکین
سازی و ما و شاهی کنی بر ایشان فلنأتینک بسحر پس هرآئینه بیاریم برای تو جادوی مثله مانند جادوی تو و آن با تو معارضه
کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی جادوگری فاجعل پس مقرر کن بیننا و بینک میان ما و میان خود موعدا وعده بجهت معارضه چنان
وعده که هیچ وجه لا نخلفه خلاف نکنیم آن را نحن و لا انت ما و نه تو چون وعده رسد حاضر شویم مکانا سوی در جایگه مساوی
باشد قوم ما و تو آن یا مکانی مستوی یعنی هموار که در وی پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قال گفت موسی ع موعدکم زمان
وعدهٔ شما یوم الزینة روز آرایش قبطیانست و آن روز عیدی بوده مر اهل مصر را که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی
یا روز نوروز بوده یا عاشورا و ان یحشر الناس و آنکه جمع کرده شوند مردمان ضحی در چاشتگاه که روشن تراست از باقی روز یعنی موعد ما روز
اجتماع آدمیانست بوقت چاشت حضرت موسی ع آن روز را تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رؤس الاشهاد در سمت وقوع پذیرد و خبر آن باطراف
و اکناف عالم برسد فتولی فرعون پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت در آمد و جهت جمع کردن سحره رای بازد و کسان فرستاد فجمع کیده
پس جمع کرد آن چیز را که بآن کید کنند یعنی سحره و آلات سحر ثم اتی پس آمد بوعده گاه با ساحران قال لهم موسی گفت موسی مر جادوگران
را چون ملاقات نمود با ایشان که ای قوم ویلکم وای بر شما لا تفتروا افترا مکنید و مبندید علی الله کذبا بر خدای تعالی دروغی که آیات
او را سحر گوئید و خواهید که بآن معارضه کنید یا دروغ بر خدای تعالی مبندید بشرکت دیگری با او فیسحتکم پس مستاصل گرداند و از بیخ برکند شما را
بعذاب بعذابی که نازل گرداند بشما و قد خاب و بدرستیکه بی بهره و ناامید گردید من افتری هرکه افترا کرد بر خدای فتنازعوا پس
گفت و شنود کردند جادوگران امرهم در کار خود بینهم میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی ع گفتند این سخن سخن ساحران نماند و اسروا
النجوی و پنهان داشتند راز گفتن را از ملازمان فرعون و برین قرار دادند که او اگر بر ما غالب شود متابعت او باید کرد آورده اند که فرعون
از غرفه بدید که ایشان بایکدیگر سخن میگویند و مشورت میکنند پرسید که این ساحران چه میگویند ایشان از ترس فرعون قالوا گفتند ان هذان

بدرستیکه این هر دو شخص جادوگرانند يُرِيدَانِ میخواهند أَنْ يُخْرِجَاكُمْ آنکه بیرون کنند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما بِسِحْرِهِمَا بجادوی
خود و مملکت مصر را در تصرف آرند وَيَذْهَبَا و ببرند بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَىٰ مذهب شما را که افضل مذاهب ست و دین و مذهب خود را ظاهر گردانند یا
ببرند اشراف و اکابر شما را یعنی روی دل ایشان را از شما برگردانند و بسوی خود متوجه سازند علما را در لفظ هذان اختلاف ست گویند اسم ان ست و
بلغت خثعم تثنیه در هر سه حال اعرابش بالف میباشد و این حرف موافق ایشان واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد و هذان مبتدا چنانچه ان و صاحبها بعضی
گفته اند اسم ضمیر شان محذوف ست و هذان لساحران خبر او و حفص آن را بتخفیف میخواند و ان را نافیه میدانند و لام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران القصه
چون فرعون از سحره شنود که موسی ع و هارون ع ساحرانند و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر فرعون برآشفت و گفت فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ
پس چون حال چنین است جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات سحر ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا پس بیائید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل
مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شود وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ و بدرستیکه فیروزی یافت و بمطلوب خود رسید امروز مَنِ اسْتَعْلَىٰ هر که برسر آمد در سحر جادو
گران هفتاد هزار یا سی و سه هزار صف برکشیدند و موسی و هارون ع در برابر ایشان بایستادند سحره فرعون بقولی سی صد هزار حبل و چوب عصاها میان تهی
کرده و پر زیبق ساخته بمیدان آوردند و بطریق ادب قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنکه تو می افگنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ
و یا آنکه ما باشیم أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ نخست کسیکه بیفگند موسی ع از روی مقابله ادب با ادب یا از روی بی اعتباری آن و بی مبالاتی ازان قَالَ بَلْ أَلْقُوا گفت
موسی ع بلکه شما بیفگنید ایشان از بادوئیهای خود بیفگندند و بسبب حرارت هوا زیبق در اضطراب آمد فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ پس آنجا رسنها و عصاهای
ایشان يُخَيَّلُ إِلَيْهِ نموده شد بموسی ع مِنْ سِحْرِهِمْ از جادوی و کید ایشان کَأَنَّهَا تَسْعَىٰ بدرستیکه آن میدوند شتابان فَأَوْجَسَ پس دریافت
فِي نَفْسِهِ در دل خود خِيفَةً مُوسَىٰ خوف را موسی ع از آنکه نظاره کنان میان سحر و معجزه فرق نکنند یا آنکه متفرق گردند پیش از القای عصا و چون
این وهم بر موسی طاری شد قُلْنَا لَا تَخَفْ گفتیم مترس از آنچه ترا در وهم انداخته که امر تو از غایت وضوح بر عام و خاص ملتبس نخواهد گشت إِنَّكَ أَنْتَ
الْأَعْلَىٰ بدرستیکه تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان وَأَلْقِ و بیفگن مَا فِي يَمِينِكَ آنچه در دست راست تو است تحقیر عصا میکند یعنی از بسیاری
عصا و رسن ایشان باک مدار و آن چوب که در دست تو است بیفگن تَلْقَفْ تا فرو برد مَا صَنَعُوا آنچه ساخته اند إِنَّمَا صَنَعُوا بدرستیکه آنچه ساخته اند
كَيْدُ سَاحِرٍ فریب جادوئی ست وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ و رستگاری نیابد ساحر و پیروز نشود حَيْثُ أَتَىٰ هر جا که باشد و هر جا که رود حضرت موسی ع
عصا بیفگند فی الحال اژدهای عظیم شد دهن خود گشاده تمام ادوات جادوگران را فرو برد مردم از ترس او روی بگریز نهادند چندین هزار آدمی از زحام
بمردند موسی ع او را بگرفت همان عصا شد جادوگران دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدای تعالی و معجزه موسی ع است فَأُلْقِيَ
السَّحَرَةُ پس درافگنده شدند یعنی تامل این معنی ایشان را در روی افگند سُجَّدًا درحالتیکه سجده کنان بودند مر خدا را از روی صدق قَالُوا گفتند آمَنَّا بِرَبِّ
هَارُونَ وَمُوسَىٰ گرویدیم بپروردگار هارون و موسی ع تقدیم هارون جهت رعایت فواصل و ملاحظه رؤس آیات ست فرعون که این صورت مشاهده
کرد قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ گفت آیا ایمان آورده اید و حفص آمنتم بر سبیل اخبار خوانده یعنی شما گرویدید و تصدیق کردید مر موسی ع را قَبْلَ أَنْ
آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم مر شما را و فرمایم که بدو بگروید إِنَّهُ بدرستیکه موسی ع لَكَبِيرُكُمُ هر آئینه بزرگ شما ست الَّذِي عَلَّمَكُمُ
السِّحْرَ آنکه بیاموخت شما را جادوی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوگران ست شما باهم ساخته اید خواهید که ملک مرا براندازید فَلَأُقَطِّعَنَّ پس هر آئینه ببرم
أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ دستها و پایهای شما را مِنْ خِلَافٍ مخالف یکدیگر یعنی یکی را از راست و دیگری را از چپ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ و هر آئینه بردار کنم
شما را فِي جُذُوعِ النَّخْلِ بر تنهای درخت خرما که درازترین درختهاست تا همه کس شما را ببینند و عبرت گیرند وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا و تا بدانید که کدام از
ما یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویده اید أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَىٰ سخت تر ست از روی عذاب و پاینده تر از جهت عقاب ساحران
چون از جام جذبه حقانی مست شده بودند از انوار تواتر ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده نظم

خورده یک جرعه از کف ساقی + هرچه فانیست کرده ز باقی + داغ ازلی خبر افشانده + پس فی الدار غیره خوانده + لاجرم در جواب
فرعون قَالُوا لَن نُّؤْثِرَكَ گفتند ما ترا برنگزینیم و اختیار نکنیم عَلَىٰ مَا جَاءَنَا بر آنچه آمد بما مِنَ الْبَيِّنَاتِ از معجزات و انعامات و گویند
در حین سجده بهشت و نعیم آن بدیشان نموده بودند پس گفتند با نعمت ترا نمی گزینیم بر آنچه دیدیم از کشفهای روشن و سوگند میخوریم
وَالَّذِي فَطَرَنَا بخدای که ما را آفریده فَاقْضِ پس بکن مَا أَنتَ قَاضٍ هرچه هستی کننده آن یعنی هرچه خواهی با ما بکن که باز داشتن
آن نداریم إِنَّمَا تَقْضِي جز این نیست که تو حکم کنی هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا درین زندگانی دنیا یعنی حکم تو درین جهان که ما بیش
مداری نیست و هرچه میخواهی میکنی در آخرت که بهتر و پاینده ترست تو معزول و مخذول از حکم خواهی بود و بهم خود مشغول بیت امروز بجور
هرچه خواهی بکنی + فردا تو نیز هرچه خواهد کنند + إِنَّا آمَنَّا بدرستیکه ما گرویدیم بِرَبِّنَا به پروردگار ما لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا تا بیامرزد ما را گناهان
ما را از کفر و معاصی وَمَا أَكْرَهْتَنَا و تا بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را عَلَيْهِ بر آن مِنَ السِّحْرِ از سحر آموختن آورده اند که فرعون
مردم را بر آموختن سحر اکراه میکرد یا خواندن او ایشان را اکراه بود چه مجرد حکم سلطان اکراه است و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند
زیرا که در جمیع ادیان با اکراه مواخذه بوده است و این مواخذه از امت حضرت رسالت پناه صلعم برداشته شده وَاللَّهُ خَيْرٌ و خدای بهترست
از روی پاداش وَأَبْقَىٰ و پاینده تر از جهت ثواب که تو ما را از کفر مزد می دهی که استطاع بدان راه دارد و خدای بر ایمان ابدی عطا میکند
که گرد زوال گرد آن نگردد إِنَّهُ مَن يَأْتِ بدرستیکه هر کس آید رَبَّهُ بنزدیک پروردگار خود مُجْرِمًا مشرک یعنی بر کفر بمیرد فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ
پس بدرستیکه او راست دوزخ لَا يَمُوتُ فِيهَا نمیرد در آن تا از عذاب برهد وَلَا يَحْيَىٰ و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گذراند وَمَن
يَأْتِهِ و هر که بیاید بوی مُؤْمِنًا در حالتیکه مومن باشد قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ بتحقیق کرده باشد کارهای شایسته فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مومنان و
نیکوکاران لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ مر ایشان راست درجهای بلند که آن درجات جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت ست تَجْرِي میرود و پیوسته
مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا منازل آن جویها خَالِدِينَ در حالتیکه آن گروه جاویدان باشند فِيهَا در آن بوستان وَذَٰلِكَ
ع و این ثواب جَزَاءُ مَن تَزَكَّىٰ پاداش آنکس که پاک باشد از ادناس کفر و ارجاس عصیان یا متطهر بود بطاعات و اعمال خیر تا اینجا کلام سحره است
و چون قصه ایشان بشرحی لائق در سوره اعراف گذشته بود و اینجا طریق ایجاز و سه کلمه آورده بر مضمون آیات اقتصار نموده و بتحقیق وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا
و هر آینه ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بموسی در یعنی وقتیکه فرعون از رویت معجزات متاثر نشد و در تعذیب بنی اسرائیل افزود ما گفتیم موسی را
أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي آنکه بشب سیر کن بندگان مرا از مصر و چون بکنار دریا رسید و لشکر فرعون از عقب بیاید پس بزن فَاضْرِبْ لَهُمْ پس بزن برای
ایشان طَرِيقًا راهی خوش از آن عصی فرمود که بزن عصا تا سازیم برای ایشان راهی فِي الْبَحْرِ در دریا يَبَسًا خشک که آب بوی نبود در آن
لَّا تَخَافُ دَرَكًا نترسی از دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را در نیابند وَلَا تَخْشَىٰ و نترسی از غرق شدن که شما بسلامت بگذرانیم پس
موسی بامر الهی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و دیگر روز قبطیان خبردار شدند اما در خانه هر یک را ایشان مصیبتی عظیم افتاد که کودک مرده بود فنزد دیگر لشکرها
جمع شد فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمد بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فرعون با لشکر خود و بکنار دریا رسیدند موسی با قوم خود گذشته بود
فرعونیان نیز آمدند فَغَشِيَهُم پس دریافت ایشان را مِّنَ الْيَمِّ از دریا مَا غَشِيَهُمْ آنچه دریافت ابهام از برای تعظیم ... است یعنی چیزی
دریافت ایشان را که کس بکنه آن نرسد تا لعلی باران وی وضع تواند کرد وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ و گمراه کرد فرعون گروه خود را از دین وَمَا هَدَىٰ
و راه ننمود ایشان را هدایت فرعون تهکم است چه آدمی گفت وما اهدیکم الا سبیل الرشاد و گفته اند فرعون قوم خود را در دریا غرق کرد و خود نیز
نجات نیافت يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب قَدْ أَنجَيْنَاكُم بدرستیکه رهانیدیم شما را مِّنْ عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما که فرعون
و قوم او بودند وَوَاعَدْنَاكُمْ و وعده دادیم پیغمبر شما را بجهت انزال توریت برای شما جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ جانب راست کوه طور وَنَزَّلْنَا

و فرو فرستادیم عَلَیْکُمُ الْمَنَّ بر شما ترنجبین وَالسَّلْوٰی ۝ و مرغ بریان وقتیکه در تیه سرگردان بودید و گفتیم کُلُوْا بخورید مِنْ طَیِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰکُمْ
از پاکیزه‌ها و حلالهایی که شما را روزی کرده‌ایم وَلَا تَطْغَوْا و از حد درمگذرید فِیْهِ در آن یعنی ستم مکنید و هر یک حصه خود بگیرید یا ذخیره منهید
برای روز دیگر یا شکر فرو مگذارید که شکر قید نعمت موجود و صید نعمت مفقود است بیت شکر نعمت واجب آمد در خرد + نعمت حق شاکر انرا
تا ابد + شکر کن تا شادمانی در دو کون + ورنه بگشاید در ستم ابد + گفته‌اند قوت آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید فَیَحِلَّ پس
فرود آید عَلَیْکُمْ غَضَبِیْ بر شما خشم من وَمَنْ یَّحْلِلْ عَلَیْهِ و هر که فرود آید بر وی غَضَبِیْ خشم من فَقَدْ هَوٰی ۝ پس تحقیق در هاویه افتاد یا هلاک
شد وَاِنِّیْ لَغَفَّارٌ و بدرستیکه من هر آئینه نیک آمرزنده‌ام لِّمَنْ تَابَ مر آنکس را که توبه کرد از شرک وَاٰمَنَ و ایمان آورد بوحدانیت حضرت
من وَعَمِلَ صَالِحًا و بکرد عمل نیکو یعنی فرائض ادا نمود ثُمَّ اهْتَدٰی ۝ پس راه راست رفت یعنی بر سنت پیغمبر صلی الله علیه و علی آله و سلم مواظبت
کرد یا بهدایت استقامت نمود یا طریق اهل سنت و جماعت گرفت نظم راه سنت رو اگر خواهی طریق مستقیم + کین سنن راهی بود سوی رضای
ذو المنن + هر تره در چشم دین همچون سنانی تیز باد + کز سنانی زندگی خواهد مالی بی سنن + آورده‌اند که سبط اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی استدعا
نمودند که از برای ما قوانین شریعتی و قواعد احکام آن مبین و معین ساز موسی در این باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد و خطاب رسید
که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهم موسی هارون را بجای خود بگذاشت و
با جمعی قوم او که هفتاد تن بودند متوجه طور شده قوم را وعده کرد که بعد از چهل روز که بگذرد می‌آیم و کتاب می‌آرم و چون نزدیک طور رسیدند قوم
را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام و پیام الهی داشت زودتر بپای کوه بر آمد خطاب ربانی در رسید وَمَا اَعْجَلَكَ و چه چیز شتابان ساخت
ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عَنْ قَوْمِكَ یٰمُوْسٰی ۝ از گروه خود ای موسی قَالَ هُمْ اُولَآءِ گفت موسی که ایشان گروه مردان اند که
می‌آیند عَلٰۤی اَثَرِیْ بر پی من و ساعت بساعت برسند وَعَجِلْتُ و بشتافتم اِلَیْكَ رَبِّ بسوی تو ای پروردگار من لِتَرْضٰی ۝ تا خوشنود گردی از
من که امتثال امر موجب رضای آمر است یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت تعظیم بود بر ایشان بلکه طلب خوشنودی تو کردم قَالَ فَاِنَّا گفت خدای
پس بدرستیکه ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل مِنْۢ بَعْدِكَ از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان
وَاَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ ۝ و گمراه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری و او مردی بود منسوب بقبیله سامره از عظمای بنی اسرائیل و گویند
از کرمان بود یا از باجروا که موضعی است در عراق عرب که اسرائیلیان نسبت نه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرستان بوده و او را موسی
بن ظفر گفتندی و اصح آنست که او از بنی اسرائیل بوده و در وقتیکه فرعون ابنای ایشان را می‌کشتی او متولد شده و مادر بعد از تولد او را
بکنار نیل در جزیره بیفگند و حق تعالی جبرئیل را امر فرموده تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب او مهیا گرداند و بدین سبب او جبرئیل را
میشناخت و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسب وی قبضهٔ خاک بر داشته و محافظت نموده در این وقت که موسی بطور رفت سامری
نزد هارون آمده گفت قدری پیرایه که از قبطیان بعاریت گرفته‌ایم با ماست و ما را در آن تصرف کردن روا نیست و می‌بینم که بنی اسرائیل آن را
میخرند و میفروشند حکم فرمای تا همه جمع کنند و بسوزند هارون امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند و در حفره ریخته آتش در آن زدند و سامری در زر
گری چالاک بوده همین که آن زرها بگداخت وی قالبی ساخت و آن زر گداخته در آن ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آورد و قدری از
خاک زیر سم اسب جبرئیل که فرس الحیوة می‌گفتند که برداشته بود در درون وی ریخت فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست بر وی پیدا شد
یا آواز در آمد گویند زنده شد لیکن بهمان وضع که ریخته بودند بانگی کرد که چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل وی را سجده کردند و حق تعالی موسی را
خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند فَرَجَعَ مُوْسٰۤی پس موسی باز گشت از مناجات خود بعد از آنکه چهل روز گذشت و
الواح را گرفت اِلٰی قَوْمِهٖ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمناک بر ایشان اَسِفًا اندوهناک از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید

بانگ و خروش از ایشان شنید که گرد اگرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند حتاب آغاز کرد و از روی ملامت قَالَ يَٰقَوْمِ گفت ای گروه
من أَلَمْ يَعِدْكُمْ آیا وعده نداده بود شمارا رَبُّكُمْ آفریدگار شما وَعْدًا حَسَنًا وعدهٔ راست و نیکو که توریت بشما دهد و من باشراف
قوم شما بطلب آن رفته بودم أَفَطَالَ آیا دراز شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده
باز آمدم أَمْ أَرَدْتُمْ آیا خواستید أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ آنکه فرود آید بشما غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ خشمی از خدای شما بعبادت عجل فَأَخْلَفْتُم
پس خلاف کردید مَّوْعِدِي عهد مرا یا وعده را که کرده بودید به ثبات بر ایمان و قیام بر ادای امر من قَالُوا گفتند گوساله
پرستان مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ خلاف نکردیم ما وعدهٔ ترا بِمَلْكِنَا بقوت و باختیار خود وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَا ولیکن برداشته بودیم و حفص حُمِّلْنَا
خواند مجهول از باب تفعیل یعنی تحمیل کرده شدیم مراد آنست که مارا تکلیف کردند تا برداشتیم أَوْزَارًا بارها مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ از پیرایهٔ گروه
قبط که عاریت گرفته بودیم از ایشان فَقَذَفْنَاهَا پس بیفگندیم آنرا در آتش بحکم هارون ع فَكَذَٰلِكَ پس همچنانکه ما افگنده بودیم أَلْقَى
السَّامِرِيُّ سامری نیز پیرایه با او بود در آتش افگند فَأَخْرَجَ لَهُمْ پس بیرون آورد سامری برای ایشان عِجْلًا گوساله جَسَدًا
لَّهُ خُوَارٌ کالبدی از زر که مر او را بانگ گوساله بود فَقَالُوا پس گفتند سامری و تابعان او هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ این گوساله خدای شماست وَإِلَٰهُ
مُوسَىٰ و خدای موسی ع فَنَسِيَ پس فراموش کرد موسی خدا را و بطلب او بکوه طور رفت این قول جمیع عجل است گویند نسی قول حق سبحانه است
یعنی ترک کرد سامری آنچه بروی بود از ثبات بر ایمان أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند و نمی دانند گوساله پرستان أَلَّا يَرْجِعُ آنکه باز نمی گرداند گوساله إِلَيْهِمْ
بسوی ایشان قَوْلًا سخن را یعنی اگر چند میخوانند جواب نمی دهد وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ و نمی تواند بر ایشان ضَرًّا زیانی وَلَا نَفْعًا و نه   ع
سودی یعنی قدرت ندارد بر سانیدن زیان و سود بکسی و همچنین چیز را که داعی خود را جواب ندهد و بر انتفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه
توان پرستید وَلَقَدْ قَالَ و بدرستیکه گفت لَهُمْ هَارُونُ مِن قَبْلُ مر ایشانرا هارون پیش از آمدن موسی ع از روی مواعظ يَٰقَوْمِ ای گروه من
إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ جز این نیست که مبتلا شده آید به گوساله یعنی پرستیدن او وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ و بدرستیکه آفریدگار شما خدای بسیار بخشایش
است فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا در عبادت او وَأَطِيعُوا أَمْرِي و گردن نهید فرمان مرا و بر دین ثابت باشید قَالُوا لَن نَّبْرَحَ گفتند ما
پیوسته باشیم عَلَيْهِ عَاكِفِينَ بر پرستش گوساله مجاوران و مقیمان حَتَّىٰ يَرْجِعَ تا وقتیکه باز گردد إِلَيْنَا مُوسَىٰ بسوی ما موسی ع از طور به بینیم که او
پرستش میکند یا نی و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفت یا نی پس چون موسی ع باز آمد اول با قوم عتاب نمود چنانچه گذشت آنگه
روی ببرادر آورد و از غایت غضب موی پیشانی او بدستی و محاسن بدست دیگر گرفته سوی خودش کشید و از روی عتاب قَالَ يَٰهَٰرُونُ گفت ای
هارون مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا چون دیدی تو که ایشان گمراه شدند أَلَّا تَتَّبِعَنِ از آنکه متابعت من کنی در
غضب برای خدای و حمایت دین یا از آنکه از پی من در آئی و خود را بمن رسانی أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي آیا سر کشیدی از امر من قَالَ گفت هارون
از روی استعطاف يَبْنَؤُمَّ ای پسر مادر من اگرچه برادر مادری و پدری بود اما ذکر مادر کرده برای رقت دل موسی ع و بملایمت گفت لَا تَأْخُذْ
فرا مگیر بِلِحْيَتِي محاسن مرا وَلَا بِرَأْسِي و نه موی سر مرا إِنِّي خَشِيتُ بدرستیکه من ترسیدم اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را بگذارم و از پی تو آیم
أَن تَقُولَ آنکه تو گوئی فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ تو جدائی انداختی میان بنی اسرائیل وَلَمْ تَرْقُبْ و نگاه نداشتی قَوْلِي سخن مرا
که گفته بودم و اصلح امری و حضرت موسی ع بوقت رفتن بطور هارون ع را گفته بود اخلفنی فی قومی و اصلح چه اصلاح نگاه داشت جماعت ست
و مدارا با ایشان موسی ع این عذر اسلم داشت و روی بسامری آورد قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَٰسَامِرِيُّ گفت چیست این کار عظیم تو ای
سامری یعنی این چیست که کردی قَالَ بَصُرْتُ گفت سامری که بینا شدم بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ بآن چیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل به ع
بآن چیز یعنی جبرئیل ع را دیدم و بشناختم فَقَبَضْتُ پس فرا گرفتم قَبْضَةً مشتی خاک مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ از نشان سم اسب رسول یعنی

جبرئیل ع مراد آنست که خاک زیر سم اسپ وی گرفتم و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فَنَبَذْتُهَا پس در افگندم آنرا در دهن
گوساله تا زنده شود و بآواز آمد وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي و همچنین که گفتم سَوَّلَتْ بیاراست لِي برای من و در نظر من نیکو آورد این کار را نَفْسِي نفس
من در کتاب مذکور است که موسی ع قصد قتل سامری کرد و از حق سبحانه وحی آمد که او را مکش که صفت سخاوت برو غالب است و چون از
سخای او خلق را منفعت بوده نفع حیات از و باز نتوان داشت سرّ وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ اینجا ظاهر میشود نظم هر نهالی
که برگ دارد و بر + باد از آب حیات تازه و تر + وانکه بی میوه باشد و سایه + به که گردد تنور را مایه + قَالَ گفت موسی ع مر سامری را که چون
مرا از قتل تو منع کردند فَاذْهَبْ پس بیرون رو از میان ما فَإِنَّ لَكَ پس بدرستیکه هست ترا از عقوبت فِي الْحَيَاةِ در زندگی أَن تَقُولَ آنکه
گوئی هر کرا که نزدیک تو آید لَا مِسَاسَ مس مکن مرا و در شریعت مقرر شده بود که هر که نزدیک شود بوی او و را و آنکس را هر دو تب گیرد پس
مردمان از وی متنفر شدند و او تنها چون وحشیان در صحرا میگشت و هر کرا از دور میدید مبالغه میکرد که نزد من میا و در بعضی تفاسیر هست
که جمعی از اولاد سامری درین زمان نیز همان حال دارند القصه موسی ع سامری را حکم کرد به نفی و لا مساس گفتن و فرمود که این عقوبت
دنیاست وَإِنَّ لَكَ و بدرستیکه ترا است مَوْعِدًا وعده در آخرت که هیچ وجه لَّن تُخْلَفَهُ خلاف نکنند با تو در آن بلکه بوفا رسانند وَانظُرْ
و نگاه کن إِلَىٰ إِلَٰهِكَ الَّذِي بآن معبودی که تو ظَلْتَ عَلَيْهِ تو بودی پیوسته بر پرستش او عَاكِفًا مقیم لَّنُحَرِّقَنَّهُ هر آینه بسوزانیم
او را بآتش و این نزد کسی است که گوید آن گاو را گوشت و پوست بود یا بسوهان او را براده سازیم و این بر آن قول است که او را جسد بود
زرین بی حیات ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ پس پراگنده سازیم خاکستر یا براده او را فِي الْيَمِّ در دریا نَسْفًا پراگنده ساختنی تا بدانند که چیزیکه او را
توان سوخت و سوهان توان ساخت الوهیت برو اطلاق کردن عین جهالت و محض ضلالت است إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ جز این نیست که معبود شما که
مستحق عبادت است اللَّهُ الَّذِي آن خدای است لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی بالحقیقت بجز او وَسِعَ فرا رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزها
عِلْمًا از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه اشیا نه قالب گوساله اگرچه زنده نیز باشد مثل ست در غباوت و نادانی پس
موسی ع بفرمود تا آن عجل را بسوزانیدند و خاکستر آن در دریا ریختند مصرع با دست موسوی چه زند سحر سامری + كَذَٰلِكَ همچنانکه قصه موسی ع
بر تو خواندیم نَقُصُّ عَلَيْكَ میخوانیم بر تو ای محمد مِنْ أَنبَاءِ از خبرها مَا قَدْ سَبَقَ آنچه بتحقیق گذشت یعنی از امور سالفه و قرون ماضیه بر تو خوانیم تا معجزه
نبوت تو بود و تنبیه و تذکیر مستبصران است تو وَقَدْ آتَيْنَاكَ و بدرستیکه بدادیم ترا مِن لَّدُنَّا از نزدیک ما ذِكْرًا یاد کردن که موجب شرف باشد
یعنی نبوت یا کتابی مشتمل بر اقاصیص و اخبار مَّنْ أَعْرَضَ عَنْهُ هر که روی بگرداند از این ذکر که نبوت است یا قرآن فَإِنَّهُ پس بدرستیکه
آن معرض يَحْمِلُ بر دارد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وِزْرًا باری بزرگ که عقوبت است خَالِدِينَ فِيهِ در حالتیکه جاوید باشند در آن روز یعنی در جزای
آن جمع خالدین و توحید اعراض حمل است بر معنی و لفظ وَسَاءَ لَهُمْ و بد است مر ایشان را يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا روز رستخیز بار ایشان که کفر و
تکذیب است يَوْمَ يُنفَخُ روزی که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور یعنی اسرافیل ع در صور دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ و حشر کنیم گنهگاران
را یعنی آنها که شرک آورده اند يَوْمَئِذٍ زُرْقًا در آن روز کبود چشمان و در خبر است که زرقه عین و سواد وجه علامت دوزخیان خواهد بود
و گفته اند حشر کنیم ایشان را تشنگان یا کوران چه غالبا چشم اعمی کبود میشود و از غایت تشنگی بزرقه میل میکند و چون حشر کنیم ایشان را يَتَخَافَتُونَ
بَيْنَهُمْ پنهان و آهسته میگویند با یکدیگر إِن لَّبِثْتُمْ درنگ نکردید در گورها إِلَّا عَشْرًا مگر ده شبان روز یا در دنیا این مقدار
بلبث ننموده اند یعنی بسبب درازی مدت آخرت کوتاه شمردند مدت دنیا را نَّحْنُ ما که خداوندیم أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ داناتریم بآنچه ایشان
میگویند إِذْ يَقُولُ چون گوید أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً تمام ترین ایشان از روی عقل إِن لَّبِثْتُمْ درنگ نکردید در قبر یا در دنیا إِلَّا يَوْمًا مگر روزی
یعنی مدت بعث شما در دنیا و در قبر مقدار یک شبانروز بیش نبوده گفته اند که هول قیامت بر ایشان فراموش گرداند زمان بودن ایشان

ع

در دنیا و قبر یا نسبت درازی آن روز عمر دنیا را کوتاه شمرند خصوصاً عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد مصرع عمری که بخواری گذرد کوته به +
آورده اند که مشرکان قریش یا یکی از بنی ثقیف از حضرت رسول الله صلعم پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود
آیت آمد که وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الْجِبَالِ از کوهها یعنی از حال مآل آن فَقُلْ پس بگوی ای محمد در جواب ایشان که بقدرت کامله يَنسِفُهَا پراگنده
سازد آنها رَبِّي پروردگار من نَسْفًا پراگنده ساختنی صاحب لباب آورده که بکند آنرا از بیخ پس اجزای آنرا ریزه گرداند چون ریگ پس باد دبور را انگیزد
تا آنرا متفرق ساخته در بیابان گفته که کوهها را از اماکن ایشان بر دارد و در دریا افگند فَيَذَرُهَا پس بگذارد قرارگاه ایشان یعنی زمین را قَاعًا خالی
صَفْصَفًا هموار لَا تَرَىٰ فِيهَا نبینی در آن عِوَجًا پستی و بلندی وَلَا أَمْتًا و نه بلندی و پستی يَوْمَئِذٍ در آن روز يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ پیروی
کنند همه مردمان آواز خواننده را یعنی اسرافیل که ایشان را خواند بحشرگاه لَا عِوَجَ لَهُ هیچ میل و کجی نکنند مر او را یعنی هیچ کس نتوانند که عدول کنند از
جواب او بلکه همه انقیاد نمایند مؤمنان بسرعت و کافران بدرنگ گفته اند آتشی باید و شتر کاه را برانند تا محشر وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ و پست شود آوازها لِلرَّحْمَٰنِ
برای سخن گفتن خدای یا از عظمت و مهابت وی فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو در آن روز إِلَّا هَمْسًا مگر آوازی نرم یعنی صوت اقدام ایشان در رفتن
بحشر يَوْمَئِذٍ آن روز لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ سود ندارد در خواست کسی کسی را إِلَّا مَنْ أَذِنَ مگر آنرا که دستوری دهد لَهُ الرَّحْمَٰنُ در شفاعت او را
خدای وَرَضِيَ لَهُ و بپسندد برای وی قَوْلًا سخن شفیع را يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش آمدنی است از امور
آخرت وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پی ایشانست از کار دنیا وَلَا يُحِيطُونَ و احاطه نمی توانند کرد جمیع عالمیان بِهِ بذات خدای عِلْمًا از جهت
دانش یعنی ذات الهی معلوم نگردد زیرا که مقتضای آن عدم احاطه علم است بدو و حقیقت علم احاطه است بمعلوم و کشف او بسبیل تمیز از غیر او
پس احاطه نمودن علم چیزی را که ذات او مقتضی عدم احاطه است بدو ممتنع باشد چه زوال ذاتیات و قلب حقائق روا نیست و عدم احاطه بدو نه از قصور
نسبت علمیه و نقصان آنست بلکه از کمال ذات متعالی و بی نهایتی اوست نظم کی دریابد او را عقل چالاک + که بیرون ست از هر حد ادراک +
تماشا میکن اسماء و صفاتش + که آگه نیست کس از کنه ذاتش + وَعَنَتِ الْوُجُوهُ و خوار و فروتر شود روی اصحاب روها یعنی روز حشر همه مردمان ذلیل
و خاشع باشند لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ مر خدای زنده و پاینده را چون اسیران در دست امیران و گوید مراد مشرکان و مجرمانند وَقَدْ
خَابَ و بدرستیکه بی بهره ماند و نومیدی کشید مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که برداشت ظلم را یعنی بار شرک برگرفته بموقف حشر آورد وَمَن يَعْمَلْ
و هر که بکند مِنَ الصَّالِحَاتِ بعضی از کارهای ستوده وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه مؤمن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرط است
لاجرم هر مؤمنی که عمل نیکو کند فَلَا يَخَافُ پس نترسد در آن روز ظُلْمًا از ستم و بیداد که زیادتی سیاست ست وَلَا هَضْمًا و نه از کسر و
شکست که نقصان حسنات است یعنی نه از حسنات مؤمن چیزی کم کند و بر سیئات وی افزاید وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه فرستادیم این
آیات متضمنه وعید را أَنزَلْنَاهُ فرستادیم کتاب را قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت تازی وَصَرَّفْنَا و مکرر گردانیدیم فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ در وی
از آیات وعید چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که پرهیزند مشرکان و بترسند از آنکه مثل آنها بر ایشان رو
نماید أَوْ يُحْدِثُ یا تجدید کند قرآن لَهُمْ ذِكْرًا مر ایشان را پندی چون استماع وی کنند فَتَعَالَى اللَّهُ پس برترست خدای از
صفات مخلوقات یا برتر از الحاد ملحدان یا پاکتر از قول مشرکان الْمَلِكُ پادشاه نافذ الامر الْحَقُّ ثابت در ذات و صفات خود یا سزاوار
باوصاف کمال و هو الکبیر المتعال آورده اند که چون جبرئیل ع بوحی نازل شده آیتی بحضرت رسالت پناهی صلعم خواندی آنحضرت قبل از تمام آن خوف
آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل ع قرات میفرمود آیت آمد که وَلَا تَعْجَلْ و شتاب منمای بِالْقُرْآنِ بقرات قرآن مِن قَبْلِ أَن يُقْضَىٰ پیش از آنکه ادا
کرده شود إِلَيْكَ وَحْيُهُ تمام وحی آن ماوردی فرموده که سؤال انزال قرآن مکن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند مجمل قرآن را بیان مکن تا وقتی که بیان آن شود در
آید در زاد المسیر از قول امام حسن بصری رح آورده که مردی زن خود را طپانچه زد و او پیش حضرت رسالت پناهی صلعم آمده قصاص طلبید آنحضرت خواست که بقصاص حکم کند

آیت فرود آید و حضرت در ان حکم متوقف شد تا آیت الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیت این ست که حکم مکن بقرآن مگر بعد از
انزال وَقُلْ رَّبِّ و بگوای پروردگار من رَبِّ زِدْنِیْ عِلْمًا ۝ بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا تا
فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی یا بده مرا علمی بعد از علمی در لطائف قشیری مذکورست که حضرت موسیٰ ع زیادتی علم طلبید او را بجواله خضر ع
کردند و بمطلب پیغمبر ما را صلعم دعای زیادتی علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که آنکه در مکتب ادب ادبنی ربی فاحسن تادیبی
سبق و قل رب زدنی علما خوانده باشد بهر آئینه در درس گاه و علمک ما لم تکن تعلم بکتۂ معلمیٔ علم الاولین والآخرین بگوش هوش مستفیدان حقائق
اشیا تواند رسانید **نظم** علمهای انبیا و اولیا + در دلش رخشنده چون شمس الضحیٰ + عالمی کاموزگارش حق بود + علم او بیس کامل و مطلق
بود ۝ وَلَقَدْ عَهِدْنَآ و بدرستیکه ما وحی فرستادیم اِلٰٓی اٰدَمَ بسوی آدم صفی مِنْ قَبْلُ پیش ازین زمان و فرمودیم او را که گرد شجرۂ منهیه
نگردد و از ان نخورد فَنَسِیَ پس فراموش کرد آن امر را وَلَمْ نَجِدْ لَهٗ و نیافتیم مر او را عَزْمًا ۝ عزیمتی بر گناه یعنی بخطا به بعمد صورتی از دست
صدور یافت یا سهو او را اصراری بران منهی عنه وَاِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا مر ملائکه را که سجده کنید لِاٰدَمَ مر آدم ع را سجدۂ
تحیت و کرامت فَسَجَدُوْٓا پس سجده کردند همه اِلَّآ اِبْلِيْسَ مگر دیو دور مانده از رحمت اَبٰى ۝ سر باز زد از سجده فَقُلْنَا پس گفتیم يٰٓاٰدَمُ اِنَّ هٰذَا
ای آدم بدرستیکه این دیو عَدُوٌّ لَّكَ دشمن ست مر ترا وَلِزَوْجِكَ و مر جفت ترا که حواست ع فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا پس باید که بیرون نکند شما را
یعنی سبب بیرون شدن شما نشود مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت فَتَشْقٰى ۝ پس تو در رنج افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق
جبین اسباب معاش مهیا باید کرد اِنَّ لَكَ بدرستیکه ترا هست در بهشت اَلَّا تَجُوْعَ فِيْهَا آنکه گرسنه نشوی در و که همه نعمتها آماده است وَلَا
تَعْرٰى ۝ و برهنه نمیگردی که از ملبوسات آنچه باید هست وَاَنَّكَ لَا تَظْمَؤُا و بدرستیکه تو تشنه نمی شوی فِيْهَا در وی که عیون و انهار دائم ست
وَلَا تَضْحٰى ۝ و در آفتاب نمی باشی که ظل بهشت همیشه ظلیل ست و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست فَوَسْوَسَ اِلَيْهِ الشَّيْطٰنُ پس
وسوسه کرد بسوی آدم شیطان پس از انکه به بهشت در آمد و حوا را دید و از مرگ بترسانید و حوا آدم ع بار گفت و آدم ع از مرگ ترسان شده با ابلیس که
صورت پیری بر ایشان نموده بود رجوع کرد و بطریق تضرع از وی علاج مرگ بطلبید قَالَ يٰٓاٰدَمُ گفت ای آدم علاج این مرض خوردن میوۂ
شجرة الخلد ست هَلْ اَدُلُّكَ آیا دلالت کنم ترا عَلٰى شَجَرَةِ الْخُلْدِ بر درخت جاویدی که هر که از ان بخورد هرگز نمیرد وَمُلْكٍ لَّا يَبْلٰى ۝ و راه نمایم
ترا بملکی که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد آدم ع گفت آری دلالت کن مرا بآن ابلیس رهنمون شد آدم و حوا ع را بالشجرۂ منهیه فَاَكَلَا مِنْهَا
پس بخوردند از ان درخت فَبَدَتْ لَهُمَا پس آشکارا شد مر ایشان را سَوْاٰتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت و برهنه
شدند وَطَفِقَا يَخْصِفٰنِ و در ایستادند و میچسپانیدند عَلَيْهِمَا بر عورات خود مِنْ وَّرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت بهشت وَعَصٰٓى اٰدَمُ و خلاف
کرد آدم ع رَبَّهٗ امر پروردگار خود در خوردن میوۂ درخت فَغَوٰى ۝ پس بی بهره مانده از مطلوب خود که عمر جاودانی بود و بعد ازان
توبه و استغفار قیام نمود و حضرت رسالت پناهی صلعم را بشفاعت آورد ثُمَّ اجْتَبٰهُ رَبُّهٗ پس برگزید وی را خدای او فَتَابَ عَلَيْهِ پس
قبول کرد توبۂ او را وَهَدٰى ۝ و راه نمود او را به ثبات بر توبه قَالَ اهْبِطَا گفت خدای مر آدم و حوا را ع که فرود روید مِنْهَا جَمِيْعًا از بهشت
همه با هم بَعْضُكُمْ برخی از اولاد شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن بود چنانچه حالا واقع ست از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم ع و
ابلیس اند عداوت ذریت هر دو با هم ظاهر ست فَاِمَّا يَاْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید شما و تنبیکه در زمین باشید مِّنِّيْ از نزدیک من هُدًى راه
نماینده یا آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ پس هر که پیروی کند آن هدایت مرا فَلَا يَضِلُّ پس گمراه نشود در
دنیا وَلَا يَشْقٰى ۝ و در رنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود وَمَنْ اَعْرَضَ و هر که روی برتابد عَنْ ذِكْرِيْ از ذکر من که سبب ذکر دن
نعمت یا اعراض کند از کتاب من فَاِنَّ لَهٗ پس بتحقیق مر او راست مَعِيْشَةً ضَنْكًا زیستی تنگ و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعلت بد مبتلا

گردد یا قناعت از و بستانند و بدام حرص درماند و گفته اند معیشت تنگ عذاب قبرست یا زقوم و ضریع وَنَحْشُرُهٗ و حشر کنیم آن معرض را يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
اَعْمٰى در روز قیامت نابینا که هیچ چیزی نبیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن قَالَ رَبِّ گوید ای پروردگار من لِمَ حَشَرْتَنِيْٓ اَعْمٰى چرا حشر کردی
مرا نابینا یعنی بچه سبب مرا نابینا محشور کردی و در ایراد فعل ماضی اشارت است بتحقیق وقوع این قضیه وَقَدْ كُنْتُ و حال آنکه بدنیا که بودم
من بَصِيْرًا بینا و وقتیکه سر از قبر بر آوردم قَالَ گوید حق سبحانه تعالی كَذٰلِكَ کار همچنین است که دانستی اَتَتْكَ اٰيٰتُنَا آمد ترا آیتهای کتاب ما یا
دلائل قدرت و علامات وحدت ما فَنَسِيْتَهَا پس تو چشم برهم نهادی از آن و ترک کردی آنرا وَكَذٰلِكَ و همچون ترک کردن تو آنرا در دنیا
الْيَوْمَ تُنْسٰى امروز ترک کرده شدی و بماندی در عذاب وَكَذٰلِكَ و همچنانکه روی گردانندهٔ از کتاب ما جزا دادیم نَجْزِيْ پاداش می
دهیم مَنْ اَسْرَفَ آن را که از حد گذشته یعنی شرک آورده وَلَمْ يُؤْمِنْ بِاٰيٰتِ رَبِّهٖ و نگروید بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود وَلَعَذَابُ
الْاٰخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای اَشَدُّ سخت ترست از تنگ عیشی این سرای وَاَبْقٰى و پاینده تر جهت آنکه انقطاع ندارد
اَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود مشرکان قریش را طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت آنکه كَمْ اَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از
ایشان مِّنَ الْقُرُوْنِ از اصحاب قرنهای گذشته چون قوم عاد و ثمود و مردم يَمْشُوْنَ میروند بوقت تجارت فِيْ مَسٰكِنِهِمْ در مسکنهای
ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامت هلاک و عذاب می بینند اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در آن هلاک لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهاست برای اعتبار
و دلیلها بر عذاب اهل انکار لِّاُولِي النُّهٰى مر خداوندان عقول را یعنی عقلهای که نهی کند ارباب خود را از تغافل وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه
است سَبَقَتْ پیش رفته و پیشی گرفته مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو که عذاب منکران را با آخرت افکند یا از نسل ایشان مومنان بیرون آرد لَكَانَ هر آینه
بودی عذاب ایشان لِزَامًا لازم مر ایشان را که هیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتیکه مستاصل ساختی وَّاَجَلٌ مُّسَمًّى و وقتیکه نامبرده شده
عطف است بر کلمه یعنی اگر وعدهٔ تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی همه کافران را نازل شدی آنچه بر عاد و ثمود نازل شد فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن ای
محمد عَلٰى مَا يَقُوْلُوْنَ بر آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتیکه حکم الهی در رسد و این آیت صبر بآیت السیف منسوخ است وَ
سَبِّحْ و نماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ نماز مقترن بحمد پروردگار تو یعنی نماز بامداد بگذار تو تنها که حمدگوی خدا را بر توفیق و هدایت قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ پیش
از طلوع آفتاب وَقَبْلَ غُرُوْبِهَا و پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر وَمِنْ اٰنَآئِ الَّيْلِ و در بعضی از ساعتهای شب فَسَبِّحْ پس نماز
گذار یعنی مغرب و خفتن وَاَطْرَافَ النَّهَارِ و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک زوال است و آن طرف آخر نصف اول است
از نهار و طرف اول نصف آخر روز و جمع لفظ اطراف جهت امن است از التباس بوقت دیگر یا باعتبار نصفین پس در نیوقت ادا کن نماز
لَعَلَّكَ تَرْضٰى شاید و الحق چنین است که خوشنود گردانیده شوی و حفص برنای فاعل میخوانند یعنی خوشنود شوی و خوشنودی در لغت
بکراهتی باشد که خدای تعالی او را عطا دهد و آن شفاعت امت است و مکتر دلسوف یعطیک ربک فترضی تقویت این قول میکند نظم
همه جسم اند و تو ئی جان همه ✦ ایشان همه آن تو و تو آن همه ✦ خوشنودی تو جست خداوند بحشر ✦ خوشنود نگردی تو مگر بتران همه ✦ ابو رافع رضی الله عنه
که مهمانی نزدیک پیغمبر صلعم آمد و در خانه چیزیکه بدان صلاح مهمان باشد حاضر نبود مرا بنزدیک یکی از یهود فرستاد و گفت او را بگو که محمد رسول الله صلعم
میگوید مهمانی بمنزل ما نزول فرموده و می بایم که در خانه آنچه بدان شرائط مهمانداری تمام این مقدار آرد بما فروش و معامله کن
تا هلال رجب چون وقت برسد بها بفرستیم چون من پیغام بیهودی رسانیدم جواب داد که نمی فروشم و معامله نمیکنم مگر آنکه چیزی در
گرو من نهد من مراجعت نمودم و بحضرت صلعم صورت حال باز گفتم فرمود که والله انی لامین فی السماء و امین فی الارض اگر با من معامله کردی
هر آینه حق او را ادا کردی پس زره خود بمن داد تا نزد یهودی گرو نهادم و این آیت جهت تسلیه دل مبارک حضرت صلعم نازل شد وَلَا تَمُدَّنَّ
عَيْنَيْكَ و باز مکش نظر چشمهای خود را یعنی منگر اِلٰى مَا مَتَّعْنَا بِهٖ بسوی آنچیزیکه برخوردار گردانیده ایم بدان چیز اَزْوَاجًا مِّنْهُمْ صنفها را از

ع

گروهی چون وثنی و کتابی داده ایم ایشانرا زَهْرَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا زینت زندگانی دنیا که مال و مناست لِنَفْتِنَهُمْ فِيْهِ تا بیازمائیم ایشانرا
دران یا آزمایش و بلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم روز قیامت ایشانرا بسبب آن وَرِزْقُ رَبِّكَ و روزی دادن پروردگار تو ترا از وز
پروردیها آنچه روزی داده ترا از نبوت و هدایت خَيْرٌ بهتر ست از ما اهای فانی فی اعتبار ایشان وَّاَبْقٰى و پاینده تر در کشف الاسرار آورده است که
زهره در بعض شگوفه است حق تعالی دنیا را شگوفه خواند زیرا که تری و تازگی او دو سه روزی بیش نباشد بانداک فرصتی پژمرده گردد و نیست شود
نظم مال جهان بباغ بهشتیم شگوفه است + کادل بجلوه دل بر باید ز اهل حال + یک هفته بگذرد که فرو ریز داز درخت + بر خاک ره شود
چو خس و خاک بی کمال + اهل کمال دل خود دل چرا نهند + آنرا که دیده ام بی ست آفت و زوال + وَاْمُرْ اَهْلَكَ و امر کن کسان
خود را بِالصَّلٰوةِ بنماز وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا و صبر کن بران یعنی مداومت نمای لَا نَسْئَلُكَ رِزْقًا نمیخواهیم ترا نَحْنُ نَرْزُقُكَ روزی دادن یعنی
نمیگوئیم که خود و کسان خود را روزی ده نَحْنُ نَرْزُقُكَ مارو زی میدهیم ترا و ایشان را پس برای نماز و تهیه اسباب بیا فارغ بال باش
وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام کار و پسندیده لِلتَّقْوٰى مر خداوندان تقوی راست در تبیان از ابن سلام نقل میکند که چون سختی بعضی از اهالی آنحضرت
رسالت پناه رسیدی ایشانرا بنماز فرمودی و این آیت بر ایشان خواندی وَقَالُوْا و گفتند مشرکان مکه لَوْلَا يَأْتِيْنَا بِاٰيَةٍ چرا نمی آرد برای ما آیتی مِّنْ
رَّبِّهٖ از پروردگار خود یعنی چرا آنچه ما میطلبیم معجزه ظاهر نمیگرداند اَوَلَمْ تَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْاُوْلٰى خبر آنچه
در کتابهای پیشین ست از عذاب مستمر بر تکذیب انبیاء و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کرده اند یا نیامد بدیشان یعنی نشنودند آنرا از
اهل کتاب بیان آنچه در توریت و انجیل ست که از صفت محمد صلعم و بشارت قدوم او و حقیقت آن ست که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی
الزام کرد ایشانرا با عظم معجزات که قرآن ست و فرمود آیا نیامده است بدیشان بیانی روشن مشتمل بر لقاده در مدهٔ آنچه در کتب سماویه بوده فرا آورنده
آن امی ست که آن صحف را ندیده و نشنیده و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحای عرب از اتیان بمثل سورهٔ از ان عاجز اند با وجود چنین معجزهٔ واضح
آیتی دیگر طلبیدن عین عناد و انکار ست وَلَوْ اَنَّآ اَهْلَكْنٰهُمْ و اگر ما هلاک کردمی کفار مکه را بِعَذَابٍ بعذابی از نزدیک ما بسبب کفر ایشان مِّنْ
قَبْلِهٖ پیش از بعث محمد یا قبل از نزول قرآن لَقَالُوْا رَبَّنَا هر آینه گفتندی ای پروردگار ما لَوْلَآ اَرْسَلْتَ چرا نفرستادی اِلَيْنَا رَسُوْلًا بسوی
ما فرستاده تا ما را بطاعت تو خواندی فَنَتَّبِعَ اٰيٰتِكَ پس ما پیروی میکردیم آیتهای ترا که بادی میفرستادی مِنْ قَبْلِ اَنْ نَّذِلَّ پیش از آنکه خوار
شویم در دنیا بقتل و بسی وَنَخْزٰى و رسوا گردیم در قیامت بدخول در آتش پس ما قطع حجت ایشانرا پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان نگرویدند قُلْ
كُلٌّ بگو هر یکی از ما و شما مُّتَرَبِّصٌ منتظرست مآل دیگری را یعنی شما مکث ما را چشم میدارید و ما عقوبت شما فَتَرَبَّصُوْا پس انتظار برید و منتظر
باشید فَسَتَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم گردد که بتحقیق مَنْ اَصْحٰبُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ که یارانند خداوندان راه راست وَمَنِ
اهْتَدٰى و کیست راه یافته بحق مراد حضرت پیغمبر صلعم که هم راه یافته و هم راه نماینده است بیت راه دادن و راه بین و اہبر + در حقیقت نیست جز خیر البشر

سُوْرَةُ الْاَنْبِيَاءِ مَكِّيَّةٌ　بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۱۰　وَهِيَ مِائَةٌ وَاثْنَتَا عَشَرَةَ اٰيَةً

اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ نزدیک آمد مر مردمان را وقت محاسبه اعمال ایشان یعنی روز قیامت و گفته اند مراد از
ناس کفار مکه اند یعنی نزدیک شد وقت مواخذه و یا داش ایشان که قتل و گرفتاری روز بدرست وَهُمْ فِيْ غَفْلَةٍ و ایشان در بی خبری از حساب
و مواخذه مُّعْرِضُوْنَ اعراض کنندگانند از تفکر دران یا مصر اند از طریق توبه و انتباه مَا يَأْتِيْهِمْ نیامد بدیشان مِّنْ ذِكْرٍ هیچ پندی
مِّنْ رَّبِّهِمْ از آفریدگار ایشان مُّحْدَثٍ نو فرستاده و تجدید نزول شده اِلَّا اسْتَمَعُوْهُ مگر بشنوند آنرا از پیغمبر صلعم وَهُمْ يَلْعَبُوْنَ و حالی
آنکه ایشان بازی کنند بدان و استهزا نمایند بآن چون میشنوند آن ذکر را لَاهِيَةً قُلُوْبُهُمْ در حالتیکه دلهای ایشان مشغول بچیزهای
دیگر یعنی غافلند از تامل در معنی قرآن و تفکر در حقائق آن سلمی از ابوبکر وراق قدس سره نقل میکند که قلب لاهی دلی ست مشغول بآنچه از دنیا

وغافل از احوال عقبی وَاَسَرُّوا النَّجْوَى و پوشیده میدارند کافران از گفتن خود را الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت
هَلْ هٰذَا آیا هست اینکه شما را دعوت میکند یعنی محمد صلعم اِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِّثْلُكُمْ مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجی پس او را رسالت
نشاید و رسول باید که فرشته مانند اَفَتَاْتُوْنَ السِّحْرَ آیا می آورید شما جادوی یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد کفار آن بود که هرچه حضرت رسالت
پناهی صلعم از کلام الهی بر ایشان میخواند سحر است پس میان یکدیگر مشاورت کردند و گفتند بعضی مر بعضی را که شما میدانید که هرچه او میخواند سحر است
وَاَنْتُمْ تُبْصِرُوْنَ و شما می بینید که او آدمی است مثل شما و فرشته نیست پس چه فکر میکنید که هم او در هم شکند حق تعالی پیغمبر خود را از ان مشاورت
خبر داد و فرمود که در جواب ایشان گوی قُلْ بگو ای محمد و حفص قال میخواند یعنی پیغمبر در جواب کافران گفت که رَبِّيْ پروردگار من يَعْلَمُ
الْقَوْلَ میداند گفتن هر گوینده را فِي السَّمَاۤءِ وَالْاَرْضِ در آسمان و زمین اگر بجهر گوید و اگر بسر وَهُوَ السَّمِيْعُ و اوست شنوا گفتار کفار را الْعَلِيْمُ
داناتر است باسرار و ضمائر ایشان بَلْ قَالُوْٓا اضراب است از آنچه گفتند قرآن سحر است بلکه گفتند اَضْغَاثُ اَحْلَامٍ سخنان ست چون خواب پریشان
یعنی پراگنده از هر جای و آنچنان نیز نیست بَلِ افْتَرٰىهُ بلکه بر بسته است از خود و افتراکرده بر خدای و آنچنان نیز نیست بَلْ هُوَ شَاعِرٌ بلکه او
شاعر است کلام شعری میگوید و در خیال سامع می افگند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد حاصل آنکه ایشان در کار حضرت صلعم مضطرب و متحیر
گشته گاهی او را ساحر و گاهی شاعر و گاهی مفتری دلو میخواندند و میگفتند که اگر چنین که ما میگوییم نیست فَلْيَاْتِنَا بِاٰيَةٍ
پس باید که بیارد برای ما معجزه درست كَمَآ اُرْسِلَ الْاَوَّلُوْنَ همچنان معجزه که فرستاده شده بودند بآن پیغمبران پیشین چون ناقه و
عصا و ید بیضا و احیای موتی حق تعالی فرمود که مَآ اٰمَنَتْ نگرویده بودند بآیات ظاهره بعد از اقتراح قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِّنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْنٰهَا
هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشان را یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند بانکار و تکذیب هلاک شدند اَفَهُمْ آیا ایشان
يُؤْمِنُوْنَ ایمان آرند اگر آن آیتها بیاریم یعنی ایمان نیارند بواسطه آنکه سخت دل تر و ستیزنده تر اند از مشرکان گذشته وَمَآ اَرْسَلْنَا و نه
فرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو پیغمبری ملک بوده همه بشر بودند تا میان فرستاده شده است و حفص نوحی میخواند یعنی فرستادیم اِلَيْهِمْ بسوی
ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبوده همه بشر بودند تا میان ایشان و امم بسبب جنسیت افاده و استفاده وجود گیرد فَسْئَلُوْٓا پس بپرسید این
سخن را که انبیا بشر بودند یا ملک اَهْلَ الذِّكْرِ از اهل کتاب که باخبار انبیا دانا اند اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ اگر هستید که نمیدانید که رسول
باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را نیکو تر خورد و خواب بود وَمَا جَعَلْنٰهُمْ و نساختیم پیغمبران را جَسَدًا خداوندان جسدی
که بآن لَّا يَاْكُلُوْنَ الطَّعَامَ نخورند خوردنی وَمَا كَانُوْا و نبودند خٰلِدِيْنَ باقی در دنیا که نمیرند ثُمَّ صَدَقْنٰهُمُ الْوَعْدَ پس راست
گردانیدیم وعدهٔ ایشان را یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فَاَنْجَيْنٰهُمْ پس نجات دادیم انبیا
را وَمَنْ نَّشَآءُ و هر که را خواستیم از مومنان پاک اساسی که در ابقای ایشان حکمتی بود وَاَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِيْنَ و هلاک کردیم گزاف کاران و گزاف
گویان را لَقَدْ اَنْزَلْنَآ هر آئینه فرستادیم اِلَيْكُمْ بسوی شما ای گروه قریش كِتٰبًا فِيْهِ کتابی که در وست ذِكْرُكُمْ شرف نامه و ذکر آوازه شما یا پند و
موعظه شما اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا در نمی یابید یا تعقل نمیکنید تا شما را بر آن وا دارد که بدان بگروید و این آیت اهل قرآن را تشریف تمام و تکریم مالا کلام
و خبر اشراف امتی حملة القرآن مؤید و مؤکد این اجلال و اکرام است مثنوی اهل قرآنند اهل الله و بس + اندر ایشان کی رسد هر بوالهوس +
اهل باشد جنس و جنس این کلام + نیست جز مرغی که پرید در دام + هر که اندر دام نفس است و هوا + اهل شیطانست نی اهل خدا + آورده اند که
در ولایت شام دهی بود که آنرا حصور یا حضور میگفتند حضرت عزت تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد و او را از روی ستیزه و عناد بکشتند غضب
ربانی بخت نصر را بر ایشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهاد ندا از آسمان بیامد که یا ثارات الانبیاء یعنی ای قصاص خواهان پیغمبران بیائید که وقت شما در
آمد ایشان نادم شدند و ندامت در آن وقت نفع نکرد تمامی هلاک گشتند کما قال الله تعالی وَكَمْ قَصَمْنَا و چند در هم شکستیم مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ

ستمگار یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهر و دهی را که بسبب شرک بودند بیدادگر و ستمگار وَّاَنْشَاْنَا و پدید کردیم بَعْدَهَا پس از هلاک اهل
آن موضع قَوْمًا اٰخَرِیْنَ ○ گروهی از دیگران بجای ایشان تهدید میکند کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبود از هلاک پیشینیان تواناست
بر اهلاک پس آیندگان فَلَمَّاۤ اَحَسُّوْا پس آن هنگام که اهل آن دیه یعنی از حضوریان دریافتند بَاْسَنَاۤ عذاب ما را و مشاهده کردند بجنس که لشکر
بخت نصر گرد ایشان درگرفتند اِذَا هُمْ ناگاه آنجا ایشان مِّنْهَا از آن دیه یَرْكُضُوْنَ ○ گریخت میکردند و بشتاب میراندند چارپایان خود را
پس ملائکه بطریق استهزا گفتند لَا تَرْكُضُوْا مروید و پای مجنبانید تا از عذاب خدای بگریزید وَارْجِعُوْۤا و باز گردید اِلٰى مَاۤ اُتْرِفْتُمْ فِیْهِ بسوی
آنچیزی که نعم تندید در آن چیز وَمَسٰكِنِكُمْ و باز آئید بمسکنهای خود لَعَلَّكُمْ تُسْــَٔلُوْنَ ○ شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود و چون اهل حصور
مقدمات عذاب را دیدند و خلاصی را وجهی نیافتند قَالُوْا گفتند یٰوَیْلَنَاۤ ای وای بر ما اِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ظٰلِمِیْنَ ○ ستمکاران بر نفس خود
که پیغمبر را بقتل رسانیدیم فَمَا زَالَتْ پس همیشه بود تِّلْكَ دَعْوٰىهُمْ این خواندن ایشان یعنی کلمه یاویلنا میگفتند حَتّٰى جَعَلْنٰهُمْ تا وقتیکه گردانیدیم
ایشان را حَصِیْدًا گیاهی درویده یعنی چنانچه گیاه را بداس درویند ایشان را بشمشیر درویدند و ساختیم ایشان را خٰمِدِیْنَ ○ مردگان و افسردگان وَمَا
خَلَقْنَا السَّمَآءَ وَالْاَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست لٰعِبِیْنَ ○ در حالتیکه بازی کننده بودیم یعنی اینها را بازیچه نیافریدیم
بلکه برای تبصره اهل بینش و تذکره ارباب دانش مشحون گردانیدیم بانواع بدائع و غرائب و صنائع و عجائب بیت بنگر بچشم فکر از عرش تا بفرش + در هیچ ذره
نیست که سری عجب نیست + لَوْ اَرَدْنَاۤ اگر میخواستیم اَنْ نَّتَّخِذَ لَهْوًا که فرا گیریم لهوا چیزیکه بآن بازی کنند و بر رویت آن مستانس شوند چون زن و فرزند
لَّاتَّخَذْنٰهُ هر آینه فرا میگرفتیم مِنْ لَّدُنَّاۤ از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی بر وجهی که لائق حضرت ما بودی فرا میگرفتیم اِنْ كُنَّا فٰعِلِیْنَ ○
اگر بودیم کننده این کار بَلْ اضراب ست از اتخاذ لهو و تنزیه است از صاحبه و ولد یعنی هرگز لهو و لعب فرا نگیریم بلکه نَقْذِفُ بِالْحَقِّ بیفکنیم حق را که حرست
عَلَى الْبَاطِلِ یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فَیَدْمَغُهٗ پس فرو شکند او را فَاِذَا هُوَ پس آنگاه او یعنی لهو یا کفر زَاهِقٌ محو شده یا نابود
زائل گشته وَلَكُمُ الْوَیْلُ و مر شماراست ویل که کلمه حسرت و ندامت است یا شماراست شدت عذاب مِمَّا تَصِفُوْنَ ○ از آنچه وصف میکنید خدا را بوقتی
که نشاید از فرا گرفتن زن و فرزند وَلَهٗ و مر او راست مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست از روحانیات وَالْاَرْضِ و هر که در زمین ست از جسمانیات
یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک اویند وَمَنْ عِنْدَهٗ و کسانیکه نزدیک وی اند یعنی ملائکه افراد ایشان از اهل آسمان جهت تعظیم ست یعنی فرشتگان که
مقربان درگاه الوهیت اند و شما ایشان را می پرستید لَا یَسْتَكْبِرُوْنَ سرکشی نمیکنند عَنْ عِبَادَتِهٖ از پرستش او وَلَا یَسْتَحْسِرُوْنَ ○ و هیچ مانده نمیشوند
و از عبادت انقطاع نمی ورزند یُسَبِّحُوْنَ تنزیه میکنند حق را یا نماز میگزارند یا ستائش مینمایند الَّیْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز یعنی پیوسته تعظیم امر حق میگذارند
لَا یَفْتُرُوْنَ ○ سست و ضعیف نمیشوند اَمِ اتَّخَذُوْۤا آیا فرا گرفتند کافران اٰلِهَةً خدایان باطل را مِّنَ الْاَرْضِ از زمین یعنی خدایان که
از اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایانی فرا گرفته اند که از قدرت هُمْ یُنْشِرُوْنَ ○ ایشان زنده کنند مردگان را
تجهیل مشرکان میکند یعنی شما بتان را اله میگوئید و از لوازم الوهیت اقتدارست بر ممکنات و میدانید که ایشان را قدرت نیست و باوجود این عجز از
عبادت ایشان دست باز نمیدارید لَوْ كَانَ اگر باشد فِیْهِمَاۤ در آسمان و زمین اٰلِهَةٌ خدایان که تدبیر امر آنها کنند اِلَّا اللّٰهُ بجز خدای لَفَسَدَتَا
هر آینه تباه شدی آسمان و زمین و کارها در هم شکستی چه اگر آلهه در مرادی موافق باشند چندین قدرت بیک مقدور جاری گردد و اگر در کاری
مخالفت نمایند در تعویق افتاده ناساخته بمانند پس مدبر عالم یکی باید و جز حضرت الله تعالی نشاید نظم در دو جهان قادر و یکتا توئی + جمله ضعیفند
و توانا توئی + چون قدمت بانگ بر ابلق زند + جز تو که یارد که انا الحق زند + فَسُبْحٰنَ اللّٰهِ پس تنزیه کردنی خدا را رَبِّ الْعَرْشِ که آفریدگار عرش ست
عَمَّا یَصِفُوْنَ ○ از آنچه وصف میکنند از اتخاذ صاحبه و ولد لَا یُسْــَٔلُ پرسیده نشود خدای عَمَّا یَفْعَلُ از آنچه میکند جهت عظمت و تفرد بالوهیت
یا بسبب آنکه هر چه کند عین حکمت و صواب ست وَهُمْ یُسْــَٔلُوْنَ ○ و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه مملوک اند و

مملوک را ناچارست که حساب اقوال و افعال خود با مالک داست کند أَمِ اتَّخَذُوا آیا فرا گرفتند مِنْ دُونِهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان و مأمور
بودند باتخاذ آن قُلْ هَاتُوا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ دلیل اتخاذ آلهه بدون خدای عقلاً و نقلاً هَذَا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ یاد کرد کسانیکه با من
اند از امت من یعنی قرآن وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي و یاد کرد آنانکه پیش از من بودند یعنی توریت و انجیل و سائر کتب سماوی در آنجا نگر دید و از آنها که
بدانها داناند بپرسید که در همه کتب منزله نیست الا امر بتوحید و نهی از شرک بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ نمیدانند
حق را و میان وی و باطل تمییز نمیتوانند کرد فَهُمْ مُعْرِضُونَ پس ایشان اعراض کنندگانند از ایمان بخدای و متابعت رسول او
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم پیش از تو مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ مگر وحی کرده شده بوی و حفص نوحی میخواند یعنی ما وحی
کردیم بدو أَنَّهُ لَا إِلَهَ آنکه نیست خدای بحق إِلَّا أَنَا مگر من فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستید وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ و گفتند فرا گرفت خدای تعالی
بسیار بخشایش وَلَدًا فرزندان ملائکه سُبْحَانَهُ پاک است او و منزه از این بَلْ عِبَادٌ بلکه ایشان یعنی ملائکه بندگانند مُكْرَمُونَ گرامی داشتگان
و نواختگان لَا يَسْبِقُونَهُ سبقت نگیرند بر خدای تعالی بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند و از این سخن قطع طمع کافر است از
شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدای تعالی شفاعت نتوانند کرد وَهُمْ بِأَمْرِهِ و ایشان بفرمان خدای يَعْمَلُونَ کار میکنند يَعْلَمُ
میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش ازین کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس ازین کنند وَلَا يَشْفَعُونَ و درخواست نمیکنند إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى
مگر مر کسی را که خدای بپسندد شفاعت او را یا کسی را که بیگانگی حق اقرار کند ابن عباس فرمود که شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا الله
محمد رسول الله یعنی در دنیا کلمه طیب گفته و بدل تصدیق داشته شفاعت بر ایشان واجب باشد وَهُمْ و فرشتگان مِنْ خَشْيَتِهِ از
ترس عذاب و عقوبت الهی مُشْفِقُونَ لرزان یا از مهابت و عظمت او ترسانند وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ و هر که گوید از ملائکه یا سائر مخلوقات
إِنِّي إِلَهٌ که من خدایم مِنْ دُونِهِ بجز وی فَذَلِكَ پس آن قائل نَجْزِيهِ پاداش دهیم او را جَهَنَّمَ دوزخ كَذَلِكَ
همچنین که مدعی ربوبیت را جزا میدهیم نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش خواهیم داد ستمگاران را بپرستش ایشان أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا
آیا ندیدند یعنی ندانستند آنانکه نگرویدند أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکه آسمانها و زمین كَانَتَا رَتْقًا بودند بسته یعنی مجتمع فرا دانست
که در حقیقت متحد بودند فَفَتَقْنَاهُمَا پس باز کشادیم ایشان را از یکدیگر بتنویع و تمییز یا آسمانها یکی بود و را بتحریکات مختلف
چندین فلک ساختیم و یک زمین را نیز باختلاف کیفیات و احوال طبقات چندین انواع گردانیدیم یا ارض و سما با یکدیگر
ملتحم بودند یعنی برهم چسپیده و میان ایشان فرجه نبود هوا را بمیان در آوردیم و ایشان را از هم جدا ساختیم در زاد المسیر آورده که از
زمین شش طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه شد و آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تا هفت طبقه گشتند و گفته اند آسمان بسته بود از وی باران
نمی آمد و زمین بسته بود از وی گیاه نمیرست ما آنرا بباران و این را بگیاه کشاده گردانیدیم وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ و گردانیدیم ما از آب كُلَّ
شَيْءٍ حَيٍّ هر چیزی که زنده است یعنی همه حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آب ست و احتیاج ایشان بآب
و انتفاع از آن بر همه کس ظاهر ست یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل برای علیه است ایجابیه بجهت عموم أَفَلَا
يُؤْمِنُونَ آیا نمیگروند مشرکان با وجود این آیات واضحه و علامات لائحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ و خلق کردیم در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند
أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ تا بجنبد زمین و نگرداند آدمیان را تباه وَجَعَلْنَا فِيهَا و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فِجَاجًا سُبُلًا راههای
کشاده لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها و بمنازل مقصود خود رسند وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ و گردانیدیم آسمان را سَقْفًا
مَحْفُوظًا طاقی نگاه داشته از افتادن یا از اختلال تا وقتی معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه و ستون وَهُمْ و کافران عَنْ آيَاتِهَا
از نشانهای در آسمان که دلالت آن بوجود صانع و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهور ست مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند یعنی

ع

کافران هرچند نشانی مابیند ضد کنندگانند وَهُوَ الَّذِیْ واوست آنکسی که بقدرت کامله خَلَقَ الَّیْلَ وَالنَّهَارَ بیافرید شب تیره را تا در و
آرام یابند و روز روشن تا در و بجهت کسب معیشت تصرف نمایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ او بیافرید آفتاب و ماه را کُلٌّ هر یک از ایشان
فِیْ فَلَکٍ یَّسْبَحُوْنَ ٥ در چرخی آشنا میکنند یعنی بر سطح فلک میشتابند چون شتافتن شناور بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که بر دل اهل اشارت
ست دو نشان قبض و بسط عارفان ست گاه یکی را بقبضه قبض گیرد تا سلطان جلال و ما را رها داو بر آورد و گاه یکی را بر بساط بسط نشاند تا
میزبان جمال او را از خوان نوال نوال الاقبال دهد و آفتاب نشانهٔ صاحب توحید است بنعت تمکین در حضرت شهود آراسته نه فزاید و نه کاهد و کشیف
انتظار ما از دیدت یقینا و قمر نشانهٔ اهل تلوین است گاه در کاهش بود و گاه در فزایش زمانی بظهور نور برق وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی
سر در زد رموز جامعیت بمرتبهٔ بدریه رسد گویا در کلام حقائق انجام حضرت شاه قاسم انوار قدس سره اشارتی بدین معنی هست **فرد** هر یم سوز هجر انت از مه
بار یکتر گردم + چو روز وصل یاد آرم شوم در حال زان فربه + و حضرت پیر رومی روح الله روحه میفرماید که **نظم** چون روی بر تابی ز من گردم هلالی ممتحن
و مدی سوی من کنی چون بدر بی نقصان شوم + تو آفتابی من چو مه گرد تو گردم روز و شب + که در محاق ام ز تو که شمع نور افشان شوم + آورده
اند که معاندان بارگاه رسالت پناه صلعم از روی غوایت و ضلالت میگفتند نحن نتربص به ریب المنون انتظار آن میبریم که گرد باد حوادث
بر آید و باران محمد صلعم را متفرق ساخته او را در ورطهٔ هلاک اندازد حق سبحانه تسلیهٔ آنحضرت را میفرماید که وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و ما ندادیم مر هیچ
آدمی را مِّنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ پیش از تو پایندگی در دنیا اَفَاۡئِنْ مِّتَّ آیا اگر تو بمیری فَهُمُ الْخٰلِدُوْنَ ٥ پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو
پایندگان خواهند بود و از دم مرگ رهائی خواهند یافت كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیا ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ ؕ چشنده مرگ ست هر که قدم از دروازهٔ عدم بعضای
صحرای وجود نهاد لعضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس ممات و فوات خواهد پوشید **بیت** هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود + آنکه پاینده
و باقی ست خدا خواهد بود + وَنَبْلُوْكُمْ و می آزمائیم شما را بِالشَّرِّ بهدی یعنی ببلاها و مصیبتها وَالْخَيْرِ به نیکوئی یعنی بعطاها و نعمتها فِتْنَةً آزمودنی
مصدر ست از غیر لفظ و معنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان میکنیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبهٔ هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران
بر عالمیان ظاهر گردد وَاِلَيْنَا و بسوی ما تُرْجَعُوْنَ ٥ باز گردیده خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلعم
بجمعی از صنادید عرب بگذشت ابوجهل از آن میان طرح بی ادبی افگنده بخندید و گفت این نبی بنی عبد مناف ست آیت آمد که وَاِذَا رَاٰكَ الَّذِيْنَ
كَفَرُوْۤا و چون به بینند ترا آنانکه کافر شدند اِنْ يَّتَّخِذُوْنَكَ نگیرند ترا اِلَّا هُزُوًا مگر مهزو به یعنی کسیکه با او استهزا کنند مراد آنست که
ایشان باستهزا ترا پیغمبر خوانند و با یکدیگر گویند اَهٰذَا الَّذِيْ آیا این آنکس ست که یَذْكُرُ اٰلِهَتَكُمْ ۚ یاد میکند خدایان شما را به بدی
و مذمت وَهُمْ و حال آنست که کافران بِذِكْرِ الرَّحْمٰنِ بیاد کردن خدای واو را یکی دانستن یا بالقرآن یا بنام رحمن هُمْ كٰفِرُوْنَ ٥
ایشان نا گرویدگانند پس مستحق استهزا و لائق سخریه ایشانند خُلِقَ الْاِنْسَانُ آفریده شده است انسان مِنْ عَجَلٍ ؕ از شتاب غایت
مبالغه است یعنی از فرط استعجال و قلت تانی در امور گویا که مخلوق از شتاب ست و از جمله شتاب کاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکند
چون نظر بر حارث تعجیل عقوبت میکرد حق تعالی فرمود که سَاُورِيْكُمْ زود باشد که نمایم شما را اٰيٰتِيْ نشانهای عقوبت خود در دنیا که واقعه
بدر بود و در آخرت عذاب دوزخ فَلَا تَسْتَعْجِلُوْنِ ٥ پس شتاب مکنید در خواستن آن و گفته اند مراد از انسان آدم علیه السلام ست عجل او
آنکه چون روح بسر و چشم او در آمد نگاه کرد آفتاب را دید که بغروب نزدیک ست گفت یارب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش از آنکه آفتاب غائب
گردد وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند کافران مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعدهٔ عذاب یا وعدهٔ قیامت با ما بگوئید اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید
شما صٰدِقِيْنَ ٥ راست گویان مخاطب حضرت پیغمبر صلعم و صحابه اند حق سبحانه بازای گفتار ایشان فرمود لَوْ يَعْلَمُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اگر
بدانند آنانکه کافر شدند حِيْنَ لَا يَكُفُّوْنَ هنگامی را که باز ندارند یعنی باز نتوانند داشت عَنْ وُّجُوْهِهِمُ النَّارَ از رویهای

نبود آتش دوزخ را وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ و نه از پشتهای خود زیرا که آتش احاطه کرده باشد ایشان را وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه
باشند ایشان که یاری داده شوند یعنی یاری کرده شوند از عذاب ایشان را در دنیا نه جواب شرط محذوف است تقدیرش چنین است که اگر کافران
بدانند چنین عذابی را تعجیل نکنند بوقوع آن یا دانند صدق پیغمبران و بطلان قول خود را بَلْ تَأْتِيهِمْ بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت بَغْتَةً
ناگهان فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت و متحیر گرداند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند رَدَّهَا باز داشتن احوال آن از خود وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و
نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا آنکه مطلقا نگرند یعنی در ایشان و نه در زاری ایشان نگرند وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستیکه
افسوس کرده اند بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ برسولان پیش از تو حق سبحانه تسلی دل آنحضرت از حال انبیای هم گذشته و استهزای معاندان با ایشان خبر
میدهد و میفرماید بدرستی که مستهزیان جناب رسالت مآب را میگویند ایشان استهزا میکردند فَحَاقَ پس عذاب احاطه کرد بِالَّذِينَ سَخِرُوا آنانکه سخریه کردند
مِنْهُمْ از پیغمبران یعنی قومیکه با انبیا ام تسخر نمودند بدیشان رسید مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند ع
پس یکسانی نیز که با تو آن سلوک میکنند همان صورت واقع خواهد شد قُلْ بگوای محمد صلعم با مستهزیان مَنْ يَكْلَؤُكُمْ کیست که نگاه میدارد
شما را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز مِنَ الرَّحْمٰنِ از عذاب خدای و انتقام او اگر خواهد بشما بَلْ هُمْ بلکه ایشان عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ از
یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از مواعظ آن مُعْرِضُونَ روی گرداننده گان اند که هرگز بخاطر ایشان خطور نکند پس از عقوبت
الهی کی ترسند و نگاه دارنده را چه شناسند أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ آیا مر ایشان را خدایانند که از راه توانائی تَمْنَعُهُمْ باز دارند ایشان را مِنْ دُونِنَا
بجز ما عذابی را که باشد از نزدیک ما و گفته اند درین آیت تقدیم و تاخیری است تقدیرش آنکه ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس بیان صفت آلهه
ایشان میکند و میفرماید لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند بتان که بزعم ایشان آلهه اند نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ یاری دادن و نفسهای خود را یعنی اگر کسی
با ایشان مکروهی خواهد از کسر و قلع و تلویث و امثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه عبده خود را نگاه توانند داشت وَلَا هُمْ و
نیستند اصنام یا پرستندگان ایشان که مدد دیگری مِنَّا از عذاب ما يُصْحَبُونَ نگاه داشته و زنهار داده شوند بَلْ مَتَّعْنَا بلکه برخوردار
داده ایم هٰؤُلَاءِ این گروه مکیان را بسعت عیش و ایمنی و سلامتی وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشان را حَتّٰى طَالَ تا دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ
بر ایشان مدت زندگانی و بدان مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و نه دانستند که دم بدم تباهی عیش درهم خواهد شکست و اساس
عمر منهدم خواهد شد بیت مغرور مشو که میدهم دست اجل + برهم زند این بناکه افراشته اند + أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند کافران أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ
آنکه ما می آئیم فرمان ما بر زمین ایشان نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا کوتاه میکنیم زمین را از اطراف آن یعنی میگشائیم آنرا برای مسلمانان که تا هر روز
قلعه میگیرند و سرلی بحوزه تصرف در می آرند أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ آیا ایشان اند غلبه کنندگان یا پیغمبر و مومنان قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بگو جز این
نیست که من بیم کنم شما را بِالْوَحْيِ بسبب آنچه وحی کرده میشود بمن یعنی از قبل خود سخن میگویم و شما را بیم دادن من متاثر نمی شوید وَلَا يَسْمَعُ
الصُّمُّ الدُّعَاءَ و نمی شنوند کران خواندن را إِذَا مَا يُنْذَرُونَ چون بیم کرده شوند کافران را در عدم انتفاع بدانچه می شنوند تشبیه میکند
بکران که چیزی مسموع ایشان نمیشود وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ و اگر رسد بدیشان نَفْحَةٌ اندک چیزی مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردگار تو
یعنی از آنچه ایشان را بآن بیم میکنی خوار و فروتن شوند و از غایت اضطراب و حیرت لَيَقُولُنَّ هر آئینه گویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما
إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ بدرستیکه بودیم ما بر نفس خود ستم کنندگان بشرک و تکذیب وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ و وضع کنیم ترازوهای
ذوات العدل را لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ برای جزای روز رستخیز صاحب لباب و بعضی از مفسران برآنند که میزان عبارت است از عدل
یعنی وضع موازین تمثیل است از برای محاسبه و محافظه حساب و مکافات اعمال براستی و جمهور برآنند که مراد میزانی است که اورا عمودی و دو کفه
باشد چون ترازوی که بدان میسنجند و در تیسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان اوست چنانچه یا ایها الرسل کلوا نسبت حضرت

پیغمبر صلعم یا آنکه اعمال هر یک از مکلفان را بدان میسنجد پس برای هر یک میزانی خواهد بود و جمعیت او باضافت یا جمع است و بعضی
برانند که علیحده هر کس را میزانی خواهد بود یعنی از نیک و بدکر عمل او بدان بسنجند فلا تظلم نفس پس ستم دیده نشود نفسی شیئا چیزی را
از حق خود یعنی از نیک و بد عمل نا سنجیده نگذارند و ان کان و اگر باشد عمل مثقال حبة هم سنگ دانه من خردل از سپندان که اصغر
حبوب ست اتینا بها بیاریم آنرا و در ترازو حاضر گردانیم و کفی بنا حاسبین ○ و بسنده ایم ما شمار کننده مر اعمال بندگان را چه
کمال علم و جمال عدل ما راست و لقد اتینا و بدرستیکه دادیم ما موسی و هرون الفرقان موسی و هارون را کتابی روشن جدا
کننده میان حق و باطل یا نصرت بر اعادی یا شگافتن دریا و ضیاء و دادیم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن بدان از ظلمات
حیرت و جهالت بار رهند و ذکرا للمتقین و پندی مر پرهیزگاران را الذین یخشون آنانکه میترسند ربهم از عذاب آفریدگار خود بالغیب بناپیدگی
یعنی خدا را نادیده از و میترسند و عذاب را مشاهده نکرده از ان بیم دارند یا ترس کار نه بنهانی چنانچه اظهار خوف میکنند یا آشکارا و در موضح
از ابن عباس نقل میکند که هر کرا ایمان دارد بوحدانیت خدای تعالی و بگرود به بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستیکه ترسیده است
از خدای بغیب و هم و ایشان یعنی پرهیزگاران من الساعة از اهوال قیامت مشفقون ○ ترسندگانند و هذا و این قرآن ذکر
مبارک سخنی ست بسیار خیر و با منفعت که بر محمد صلعم انزلناه فرو فرستادیم او را از خود بر نیافت افانتم آیا شما له منکرون ○
مر قرآن را انکار کنندگانید و لقد اتینا و بهر آئینه ما دادیم ابراهیم رشده مر ابراهیم را راه یافتن او بوجود صلاح من قبل
پیش از موسی و هارون یا قبل از محمد صلعم یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم و کنا به عالمین ○ و بودیم ما بتحقاق
او مر عطا دادنا پس فراخور استحقاق او را نواختیم بودیم اذ قال یاد کن چون گفت لابیه مر پدر خود آزر را و قومه و مر گروه
خود را یعنی اهل بابل را ما هذه التماثیل التی انتم لها چیست این شکلها و صورتها که پیوسته شما بر آن یعنی بر پرستش آن
عاکفون ○ مجاور ایند و آن هفتاد و دو صورت بود و در تیسیر گوید نود بت بود و بر رگترینه را از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار در جای
چشمهای او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورتها بود بر هیأت سباع و طیور و بهایم و انسان و بقولی بعضی تماثیل بر صور هیاکل کواکب
بوده و بهر تقدیر ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام فرموده که این چه صورتهاست که می پرستید قالوا وجدنا گفتند ما یافتیم آباءنا پدران خود را
لها عابدین ○ مر آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کردیم قال گفت ابراهیم عم لقد کنتم انتم بخدای که بودید شما و آباؤکم و پدران
شما فی ضلال مبین ○ در گمراهی روشن و خطای آشکارا قالوا گفتند نمرودیان از روی تعجب اجئتنا بالحق آیا آوردی بما این سخن براستی
و جد ام انت آیا تو من اللاعبین ○ از بازی کنندگان که ربیل ملاعبه و مطایبه سخن میگوئی استبعاد کردند از تضلیل خود و تجهیل آباء
خود قال گفت ابراهیم عم بل نیستم بازی کننده بلکه ربکم آفریدگار شما رب السموات و الارض آفریدگار آسمان و زمین است الذی
فطرهن آنکه او آفرید آسمان و زمین یا تماثیل شما یا و انا علی ذلکم و من بر اینکه پروردگار من و شماست من الشاهدین ○ از
گواهانم یعنی از روی تحقیق ادای شهادت مینمایم آورده اند که نمرودیان بروزی عید داشتند که در آن روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی
و در باز گشتن به بتخانه در آمده و بتان را بطعامهای آراسته بر دهنها مالیدندی آنگه سر بر زمین نهاده و رسم پرستش بجای آورده بخانه های خود باز گشتندی چون
ابراهیم عم با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرموده گفتند فردا عید ماست بیرون آئی تا به بینی که دین و آئین ما چه زیباست ابراهیم عم
بلا و نعم ایشان را الفت در روز دیگر که بیرون رفتند خواستند که او را ببرند بهانه بیماری پیش آورد و قال انی سقیم ایشان دست از و باز داشته برفتند
ابراهیم عم پنهان از ایشان فرمود که و تالله و بخدای سوگند که من لاکیدن هر آئینه تدبیر کنم و حیله سازم تا بشکنم اصنامکم بتان شما را بعد
ان تولوا بعد از آنکه روی بگردانید از ایشان یعنی بروید بعیدگاه خود باشید مدبرین ○ پشت بر ایشان کنندگان یعنی و قتیکه

بتان را بگذارید و بتماشا گاه خود روید یکی از آن جمع این سخن را بشنید و با کس نگفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل ع جلیل تبرے برداشته
بتخانه درآمد فَجَعَلَهُمْ پس گردانید بتان را از زخم تبر جُذَاذًا پاره پاره إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ مگر بزرگے که آن اصنام را بود یعنی بت
بزرگتر را نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاد و بیرون آمد لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ شاید که قوم نمرود بآن بت بزرگتر يَرْجِعُونَ باز گردند یعنی
بدو رجوع کرده از وی پرسند که شکننده بتان کیست چه از شان معبود آن ست که در حل مشکلات رجوع بدو کنند و غرض ابراهیم ع م ازین عمل
تبکیت قوم بود و گفته اند ضمیر الیه راجع با براهیم ع م ست یعنی وی بتان را بشکست تا شاید که رجوع بدو کنند و او عجز بتان را بحجت قاطع بر ایشان
ثابت کند القصه چون نمرودیان آخر روز به بتخانه درآمدند از وقوع آن صورت متحیر شده قَالُوا مَن فَعَلَ گفتند که کرده است هَٰذَا این فعل
بِآلِهَتِنَا با خدایان ما و ایشان را در هم شکسته است إِنَّهُ بدرستیکه او لَمِنَ الظَّالِمِينَ هر آئینه از ستمگاران ست برآلهه چه ایشان را تعظیم میبایست کرد
و او اهانت کرده یا از ظالمانست بنفس خود که بدین عمل خود را در ورطه هلاک افگنده است نمرود و قوم او در تفحص افتادند و خواستند که بت شکن را پیدا سازند
آن کس که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم از ابراهیم ع م شنیده بود با دیگری گفت و زبان بزبان فی الحال با امرای نمرود رسید قَالُوا سَمِعْنَا گفتند بمردی
که از قومی شنیدیم که ایشان میگویند فَتًى از جوانی که بدی يَذْكُرُهُمْ یاد میکرد بتان را يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ میگویند او را ابراهیم یعنی
نام او ابراهیم ست قَالُوا گفتند نمرود و امرای او فَأْتُوا بِهِ پس بیارید او را عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ بر چشمهای مردمان یعنی چنان کنید که مردم او را
ببینند لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ۝ شاید که گواهی دهند که این ست که بتان را نکوهش میکند پس ابراهیم ع م را گرفته پیش نمرود حاضر کردند قَالُوا
ءَأَنتَ گفتند آیا تو فَعَلْتَ هَٰذَا کردهٔ این را که می بینیم از کسر و قطع بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ بخدایان ما ای ابراهیم قَالَ گفت من نکرده ام
بَلْ فَعَلَهُ بلکه کرده است این را كَبِيرُهُمْ هَٰذَا این بزرگ ایشان از روی خشم بر ایشان که با وجود من چرا ایشان را پرستند
فَاسْأَلُوهُمْ پس بپرسید شما از ایشان که که شکسته است شما را إِن كَانُوا يَنطِقُونَ ۝ اگر هستند که سخن گویند فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ پس
باز گشتند با عقول خود با یکدیگر فَقَالُوا پس گفتند بعضے با بعضی إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ بدرستیکه شما ستمگارانید به پرستش چیزے
که نشنود و نگوید ثُمَّ نُكِسُوا پس نگونسار کرده شدند عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ بر سرهای خود یعنی سر در پیش افگندند و از خجالت و حیرت گفتند
لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستیکه تو دانسته که مَا هَٰؤُلَاءِ يَنطِقُونَ نیستند این بتان سخن نگویند چرا ارشاد میکنی که از ایشان بپرسید و چون اعتراف نمودند
بعجز آلهه خود قَالَ گفت ابراهیم ع م أَفَتَعْبُدُونَ آیا پرستش میکنید مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئًا آنرا که سود نرساند
بشما چیزی که اگر او را پرستید وَلَا يَضُرُّكُمْ و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید أُفٍّ لَّكُمْ زشتی و ناخوشی باد شما را وَلِمَا تَعْبُدُونَ
و مر آنچیز را که می پرستید مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ آیا در نمی یابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود این سخن
بشنیدند از مخاصمه و مجادله نقل کرده قَالُوا حَرِّقُوهُ گفتند بسوزید او را که عقوبت آتش با هول ست وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ و یاری کنید خدایان
خود را بانتقام کشیدن از وی إِن كُنتُمْ اگر هستید شما فَاعِلِينَ ۝ کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مر بتان را پس نمرود حکم کرد تا حظیره
در پیش کوهی بنا کردند و ارتفاع دیوار آن شصت گز و قریب یکماه هیزم جمع کرده آنرا پر ساختند و روغن فراوان بر همه ریخته آتش در آن
زدند و ابراهیم ع م را غل بر گردن و بند بر پا و دست نهاده از بالای منجنیق بآتش افگندند جبرئیل ع م از هوا بوی رسید و گفت هل لک من
حاجة هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت دارم و لی بتو نی جبرئیل ع م گفت پس که داری بخواه فرمود که او میداند حاجت بخواستن
نیست چون توکل خلیل ع بر خدای جلیل و انقطاع او از ماسوی درست بود قُلْنَا يَا نَارُ گفتیم ما که ای آتش كُونِي باش بَرْدًا وَسَلَامًا
عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ بخداوند برودت و سلامت بر ابراهیم ع م ابن عباس فرمود که اگر نگفتی سرد با سلامت شو ممکن بودی که ابراهیم ع م از سرما
بفسردی وَأَرَادُوا بِهِ و خواستند نمرودیان بوی كَيْدًا با ابراهیم ع م مکری در سوختن او فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ پس ما گردانیدیم

ایشان را زیانکارتر یعنی ایشان برهانی قاطع شد بر حقیقت قول ابراهیم ع و بطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابراهیم ع بمیان آتش
در آمد فی الحال غل و بند او بسوخت و بر حوالی او گل و نرگس بردمید و چشمهٔ آب شیرین پدید آمد و هفت روز در حظیرهٔ آتش بماند نمرود از بالای
صرح دید که ابراهیم ع در بوستانی خوش و گلستانی بغایت دلکش نشسته با ملک الظل سخن میگوید و بر گرداگرد ایشان آتش شعله میزند نمرود آواز
داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه است که می بینم بزرگ خدائیست و من برای او قربان کنم ابراهیم ع فرمود که خدای
من آن قربان از تو قبول نمیکند مادامیکه بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذای ابراهیم ع گرفت
در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یا نار کونی با آتش ست که در کانون دل خلیل ع بوده یعنی شعلهٔ شوق محبت بیت آتش دارد
دل من آتش دارد + وان آتش دل دل را خوش دارد + وارد خلیل اتند نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست که بسوز شهود عشق آه زند
و آتش نمرود را تباه سازد ندا رسید که ای آتش شهودی سر و شور بر آتش نمرودی و باسلامت باش بر ابراهیم ع چه ما حکم کردیم که در آن آتش
معجزهٔ خلیل بوستانی ظاهر کنیم اگر تو سلطنت خود بر نار نمرودی برانی تا برد و تو بوستانی پیدا و معجزه هویدا گردد و اگر بر ابراهیم بسلامت نباشی از
شعلهٔ نار الله الموقدة بسوزد قاعدهٔ دعوت بر افتد و ازینجا معلوم میشود که آتش عشق بر همه چیز غالبه کند و هیچ چیز برو غالب نبود بیت عشق آن شعله است کو
چون بر فروخت + هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت + وَنَجَّيْنٰهُ و نجات دادیم ابراهیم ع را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوْطًا و برادرزادهٔ او
لوط بن هاران را در سانیدیم ایشان را اِلَى الْاَرْضِ الَّتِيْ بٰرَكْنَا بزمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم فِيْهَا لِلْعٰلَمِيْنَ ۝ در آن
مر جهانیان را یعنی ولایت شام و برکت تمام بعثت انبیا بود علیهم السلام در آن ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی رحمت آورده اند که ابراهیم ع بفلسطین
نزول فرموده و لوط ع بموتفکات و میان این دو موضع مسافت یک شبانروز بود وَوَهَبْنَا لَهٗ و بخشیدیم مر ابراهیم ع را از ساره که دختر عم او
بوده پسری اِسْحٰقَ نام او اسحق وَيَعْقُوْبَ نَافِلَةً و دادیم او را یعقوب ع زیادتی بر سوال او یعنی از ما پسری طلبیده بود ما او را پسری بخشیدیم
و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و هر چهار را گردانیدیم یعنی ابراهیم و لوط و اسحاق و یعقوب ع صٰلِحِيْنَ ۝ نیکان و شایستگان وَجَعَلْنٰهُمْ اَئِمَّةً
و ساختیم ایشان را پیشوایان که خلق را يَّهْدُوْنَ راه نمایند بِاَمْرِنَا بفرمان ما وَاَوْحَيْنَآ اِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرٰتِ
کردن نیکوئیها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند وَاِقَامَ الصَّلٰوةِ و بپای داشتن نماز وَاِيْتَآءَ الزَّكٰوةِ
و دادن زکوة تخصیص نماز و زکاة از خیرات جهت تفضیل ست وَكَانُوْا لَنَا و بودند مارا عٰبِدِيْنَ ۝ پرستندگان باخلاص وَلُوْطًا
اٰتَيْنٰهُ و دادیم لوط را حُكْمًا حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم وَّعِلْمًا و دانشی که پیغمبران را باید از قواعد شرع و ملت وَّنَجَّيْنٰهُ
و برهانیدیم او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِيْ از آن دیهی که كَانَتْ تَّعْمَلُ الْخَبٰٓئِثَ بود آن دیه که میکردند یعنی اهل آن میکردند عملهای ناپاک
و آن دیه سدوم بود از موتفکات که اهل آن بلواطت اشتغال می نمودند و راه می زدند یا ایشان را هلاک کردیم اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستیکه
بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروه بد فٰسِقِيْنَ ۝ بیرون رفتگان از دائرهٔ فرمان وَاَدْخَلْنٰهُ و در آوردیم لوط ع را فِيْ رَحْمَتِنَا در
بخشائش خود یعنی در اهل رحمت داخل گردانیدیم یا در بهشت که محل رحمت است اِنَّهٗ بدرستیکه لوط ع مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ۝ از ستودگان
و شایستگان ست و قصهٔ لوط ع قبل ازین بتفصیل گذشته وَنُوْحًا و یاد کن نوح را ع اِذْ نَادٰى چون ندا کرد پروردگار خود را
مِنْ قَبْلُ پیش از لوط و ابراهیم ع یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ پس اجابت کردیم مر دعای او را فَنَجَّيْنٰهُ پس نجات
دادیم او را وَاَهْلَهٗ و اهل بیت او را از فرزندان و زنان ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيْمِ از غمی بزرگ یعنی محنت طوفان وَ
نَصَرْنٰهُ و یاری دادیم او را مِنَ الْقَوْمِ بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا آنانکه تکذیب کردند بِاٰيٰتِنَا بآیتهای
ما اِنَّهُمْ بدرستیکه قوم نوح ع كَانُوْا بودند قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد یعنی کافر بودند چه کفر سر همه بدیهاست فَاَغْرَقْنٰهُمْ اَجْمَعِيْنَ ۝

پس غرق گردانیدیم همه ایشان را وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصهٔ داود پیغمبر و سلیمان پسر او را علیهما السلام إِذْ يَحْكُمَانِ چون حکم کردند فِي الْحَرْثِ در
کشت آورده اند که چون داود علیه السلام در محکمه بنشستی سلیمان بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از پیش وی و حکم پدر استفسار کردی روزی دو
کس بمحکمه آمدند یکی دهقان و او را ایلیا گفتندی دیگری گوسفند دار و او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایهٔ من یوحنا گوسپندان
خود را می چرانید بکشت زار من درآمده و تمام خورده و قولی آنست که ببوستان وی رفته بودند و خوشهای انگور را خورده و تلف کرده داود
از یوحنا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده داود علیه السلام حکم فرمود که گوسپندان خود را بایلیا ده و در شریعت داود حکم برین
سوال بود چون از محکمه بیرون آمدند و مضمون قصه مر سلیمان را معلوم شد بمحکمه درآمد و در سن سیزده سالگی بوده و با پدر فرمود که اگر حکم چنین
بودی اصلح و ارفق نمودی داود علیه السلام گفت چه نوع توان کرد سلیمان علیه السلام جواب داد که گوسپندان را تسلیم ایلیا باید کرد تا از و نفع گیرد از شیر و
روغن و پشم و موی و باغ یا زرع را بیوحنا باید داد تا تخم خورد و بدان مرتبه رساند که اول بوده چون خوشهای انگور پدید آید یا کشت برسد
تسلیم ایلیا کند و گوسفندان را خود بگیرد تا هیچ کدام بی بهره نماند داود علیه السلام برین سوال حکم فرمود حق سبحانه خبر داد مر پیغمبر خود را که قصهٔ داود و
سلیمان علی نبینا و علیهما السلام برین قوم خوان وقتی که حکم کردند در زرع یا باغ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ چون بشب رفته بودند در آن کشت زار یا بوستان
غَنَمُ الْقَوْمِ گوسفند گروهی وَكُنَّا و بودیم لِحُكْمِهِمْ مر حکم حاکم را بر متحاکمین شَاهِدِينَ واقف یعنی دانستیم که داود و سلیمان علیهما السلام
بر ایلیا و یوحنا چه حکم فرمودند فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را و بدو آموختیم و تفهیم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفندان
بصاحب باغ دهند تا از و نفع گیرد و بدان تلافی روزگار خود کند و باغ را بصاحب گوسفندان تا تخم خوارگی نماید و بمرتبهٔ اول باز رساند تا
دیگر باره از سر غافل نگردد و حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از داود علیه السلام صادر گشته بعد از وحی کرده بسلیمان علیه السلام نصی که ناسخ
آن حکم شده و داود علیه السلام بعد از اطلاع منسوخیت حکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده وَكُلًّا آتَيْنَا و هر یک از پسر و پدر را دادیم حُكْمًا حکم کردن
یا پیغمبری وَعِلْمًا و دانش بامور دین وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ با داود کوهها را تسبیح میکردند همراه او باتفاق
او و در تبیان آورده که بران منوال که ذکر از داود علیه السلام می شنودند از کوهها نیز شنیده میشد و این معجزهٔ آنحضرت علیه السلام بود وَالطَّيْرَ و مسخر گردانیدیم
مر داود را مرغان تا در تقدیس با وی موافقت نمودند وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم ما کننده مر امثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست اگر چه بر شما
عجیب است صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت داشته یعنی هر جا داود علیه السلام رفتی کوهها با وی روان شدی در فوائد آورده که سیر
جبال با داود علیه السلام در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی بر آنند که تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده و بر آن تقدیر
چون جمله اشیای بهمان زبان تسبیح الهی ناطقند پس وجه اختصاص بداود علیه السلام چه تواند بود مومن موقن باید که اعتقاد کند بر این وجه که کوهها و
مرغان بموافقت داود بر وجهی تسبیح میگفتند که همه سامعان را ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم میشده و این معنی از قدرت الهی غریب نیست
نظم هر کجا قدرتش علم افراخت + از غرائب هر آنچه خواست بساخت + قدرتی را که نیست نقصانش + کارها جمله هست آسانش + وَ
عَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم مر داود را علیه السلام صَنْعَةَ لَبُوسٍ ... بجهت شما تا نگاه دارد
زره شما را لِتُحْصِنَكُمْ ... از کارزار شما یعنی از قتل ... شَاكِرُونَ سپاس گویندگان
برین نعمت امر است در صورت استفهام یعنی شکر گوئید خدا را برچنین نعمتی وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر گردانیدیم برای سلیمان باد را عَاصِفَةً سخت
و تند در وزیدن و تندی او آن بود که تخت سلیمان را برداشتی و در روزی یک ماهه راه بردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ روان بود که میرفت بفرمان سلیمان علیه السلام یعنی
بمشیت او إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین الَّتِي بَارَكْنَا آن زمینی که برکت کردیم فِيهَا در آن زمین یعنی بولایت شام در تلخیص آورده که در شام
شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان علیه السلام ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و گرد عالم طواف نموده باز بشام باز آمدی و گاه ابدا آنجا آوردی

ودر مختار القصص آورده که بامداد از شهر بیرون آمدی قیلوله در اصطخر فارس کردی شبانگاه ببابل رفتی و روز دیگر از بابل بیرون آمده چاشت
در اصطخر بودی شبانگاه بشام شدی بدین سان آمدی وَكُنَّا و بودیم بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ بهمه چیزها دانا وَمِنَ الشَّيَاطِينِ و مسخر ساختیم سلیمان
را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ کسانیکه غواصی کنند در دریا از برای او بجهت استخراج نفائس وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ
عمل دیگر جز غواصی مثل بنا و سائر صناعات غریبه وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم مر دیوان را حَافِظِينَ نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان
بیرون نروند وَأَيُّوبَ و یاد کن ایوب را و او پسر اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام است حق سبحانه او را
مال بسیار داده بود و خلعت نبوت پوشانیده بولایت شنیه فرستاده بارض شام شب و روز بطاعت گذرانیدی و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم
رسانیدی ابلیس لعین بر وی حسد برده با حق تعالی مناجات کرد که الهی بندهٔ تو در عافیت و سعت عیش است و مال بسیار و فرزند بزرگوار دارد اگر
او را بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرموده که نه چنین است که تو میگوئی او مارا است
بندهٔ پسندیده اگر هزار بار در کورهٔ آتش بگدازیم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود بیت چنان در عشق یکرویم که گر تیغم رود بر سر + بروز امتحان
باشم چو شمع استاده پا بر جا + در بسیاری از تفاسیر آورده اند که ابلیس لعین از حق سبحانه درخواست که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان
تا حقیقت حال وی ظاهر گردد حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوان را بر گماشت تا بهلاک آن اشتغال نمودند و در حقائق
فرموده که برین سخن بر کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه در اخبار یهود است که کعب و وهب نقل کرده اند حقیقت آنست که حق تعالی اقسام محن بر وی
گماشت پس افواج بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متراکم گشت القصه شترانش بصاعقه هلاک شدند و گوسفندان بسبب سیل بگرداب
فنا افتادند و زراعت بریح عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند و مردند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشت
و دیدان در آن پیدا گشتند یعنی کرمان و مومنان مرتد شده وی را از شهر و ده و منزل که میرفت بیرون کردند زن او رحیمه دختر
افرائیم بن یوسف یا ماخیر دختر میشا بن یوسف در خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بدین
محنت مبتلا بود و هژده یا سیزده سال نیز گفته اند حق تعالی برای تسلیهٔ دل مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم و تعلیم ثبات
بر شکیبائی حالت او را ذکر کرده فرمود که یاد کن قصهٔ ایوب را إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ یاد کن ای محمد چون بخواند پروردگار خود را أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ
آنکه بمن رسید رنج و سختی وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو بخشنده ترین بخشندگانی مذکران میگویند که حق تعالی درباره
ایوب علیه السلام فرموده که انا وجدناه صابرا نعم العبد و نکته انی مسنی الضر سائی آنست چه شکایت از رنج نشان بی صبری است و جواب بدین وجه
تقریر میکنند که از شماتت شیطان او را رنج عظیم رسید چه نزد او آمده بود که مرا سجده کن تا ترا ازین بلا بیرون آرم ایوب علیه السلام با حق تعالی از
ضرر وی شکایت کرد نه از رنج خویش و در عشرات حمیدی آورده که جمعی از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر نزد خدا خیری بودی بدین بلا مبتلا نشدی
این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت و این سخن بر زبان راند یا چنان ضعیف شد که لفرض نماز و عرض نیاز قیام نمی توانست نمود که برین
سخن تکلم نمود یا سیاه کرمان آهنگ دل و زبان وی کردند و این دو عضو محل تحمید و توحید بود از نوات ایشان ترسید و این کلمه گفت یا زنش از
غایت بیچارگی گیسوی خود را بفروخت برای وی قوتی خرید و ایوب علیه السلام برین حال مطلع شده آواز انی مسنی الضر برکشید و در حقائق سلمی از امام جعفر صادق
رضی الله عنه نقل میکند که چهل روز وحی بوی نیامد این شکایت بجهت آن کرد و گویند از دان کرمان که بدن وی میخوردند یکی بزمین افتاده بر خاک گرم
می طپید ایوب علیه السلام او را برداشته باز بجای او نهاد و چون این کار باختیار او واقع شده چنان بگزید که طاقت نیاورد و این کلام بر زبانش جاری
شد و گویند هر سحری بی واسطهٔ ملکی یا بشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب علیه السلام رسیدی که ای بیمار چگونهٔ ایوب علیه السلام بذوق
و شوق این پرسش کوه بلا را بجان میکشید و بآن بیماری خوش بود بیت گر بر سر بیمار خود آئی بعیادت + صد سال بامید تو بیمار توان بود

در سحر این روز که مرهم راحت می رسید بتحفهٔ این خطاب سرفراز شد فریاد کرد که انی مسنی الضر محققان بر آنند که شکایت با او بود نه با دیگری و در تیسیر الکافی
آورده که بشریت ایوب ع‌م از ضرر جسمانی می نالید اما روحانیتش ناظر جمال مبلی بود و کمال عنایت در بلا میدید لاجرم زبان بشریتش مسنی الضر گفت و
لسان روحانیتش بنوای و انت ارحم الراحمین مترنم شد در لطائف قشیری مذکورست که این سخن نه بروجه اعتراض است بر حکم قضا و قدر
بلکه از روی ضعف و عجز بشریت است چه منقولست که جبرئیل ع‌م بوی آمد و گفت چرا خاموش نشسته گفت چه کنم مگر صبر جبرئیل ع‌م گفت که بلا از
خزائن حق بسیار است تو طاقت نداری دیناری از حق تعالی عافیت خواه ایوب ع‌م این سخن گفت فاستجبنا له پس اجابت کردیم
دعای او را فکشفنا پس ببردیم ما به من ضر آنچه وی را بود از رنج او یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سورهٔ صاد خواهد آمد و آتیناه
عطا کردیم او را اهله فرزندان وی که بعینه ایشان را زنده گردانیدیم و مثلهم معهم و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر دیگر
شبیه یکدیگر ابن عباس رض فرموده که اولاد و اموال و مواشی وی را مضاعف بوی داد و ابری سرخ یا سفید فرستاد تا ملخ زرین بر وی بارید
و در احقاف آورده که شش شبان روز در حوالی سرای او بارید رحمة من عندنا این کارها بسبب ایوب ع‌م کردیم برای ایصال رحمت الهی
از نزدیک ما بود و ذکری للعابدین و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت نظم هر که او در راه حق
صابر بود + بر مراد خویشتن قادر بود + صبر باید تا شود یک سو حرج + زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج + و اسمعیل و ادریس و یاد کن اسمعیل
و ادریس ع‌م و ذا الکفل و خداوند نصیب را که الیاس است یا یوشع یا زکریا ع‌م و وجه تسمیه آنکه از خدای بهره مند بود و گفته اند که کفل بمعنی
ضعف است یعنی عمل او دو برابر انبیای زمان او بوده و کفل بمعنی کفایت نیز هست در مختار آورده که الیسع از الیاس ع‌م متکفل شد که بار دین
قیام نماید بعد از وی و بدین جهت ذا الکفل لقب یافت و امام محیی السنة و صاحب تبیان آورده اند که بیکی از انبیای بنی اسرائیل وحی
آمد که من میخواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن که هر که پابند آن شود آن چنان کند که شب نماز گزارد و قصور نورزد و هر
روزه دارد و افطار نکند و میان مردم حکم نماید و خشم نگیرد تو پادشاهی خود بدو تسلیم کن بعد از آنکه آن پیغمبر این سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان
قوم برخاست و گفت انا اتکفل لک بهذا پیغمبر ع‌م ملک بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نمود خلعت پیغمبری یافت و حق تعالی او را ذو الکفل خواند
همه این پیغمبران که اسمعیل و ادریس و ذو الکفل ع‌م اند من الصابرین از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف یا بر شدائد زمان اسمعیل ع‌م بر
اقامت مکه که وادی غیر ذی زرع بود صبر فرمود و ادریس ع‌م روزگاری دراز بر بلای قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذو الکفل شکیبائی
نمود بر آنچه متکفل آن شده بود و ادخلناهم و در آوردیم ایشان را فی رحمتنا در بخشایش ما که نبوت است یا نعمت آخرت انهم بدرستیکه
ایشان من الصالحین از ستودگان و فرمان برندگانند و ذا النون و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس ع‌م را اذ ذهب چون برفت مغاضبا
خشمناک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و جنید قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چه اذن الهی برفتن او صادر نشده
بود و گفته اند که ایشان را وعدهٔ عذاب داده بود چون میعاد در رسید و عذاب دیرتر می آمد پنداشت که او را دروغ گوی خواهند دانست از
میان امت بیرون رفت فظن پس گمان برد یعنی از روی فعل کسی صادر شد که گمان می برد ان لن نقدر علیه آنکه تنگ نخواهیم ساخت علیه
بر وی راه رفتن را پس ما او را ببحر در آوردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم فنادی پس ندا کرد فی الظلمات در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و
بطن ماهی و تاریکی شب بخواند ان لا اله الا انت بآنکه گفت هیچ معبودی نیست مگر تو سبحانک پاکی ترا از آنکه در چیزی عاجز شوی انی
کنت بدرستیکه هستم من در دین من الظالمین از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم در انوار از حضرت سید عالم صلعم نقل میکند
که هیچ مکروبی خدا را بدین دعا نخواند الا که اجابت کند او را فاستجبنا له پس ما اجابت کردیم مر دعای یونس ع‌م را و نجیناه و رهانیدیم او را من
الغم از غم دریا و التقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افگند بر ساحل دریا و کذلک ننجی همچنانکه او را از غم نجات دادیم ننجی

الْمُؤْمِنِينَ ○ میرہانیم ونجات میدہیم گرویدگان را وقصۂ ماہی ودریا در سورۂ صافات بتفصیل می آید وَزَكَرِيَّا ویاد کن زکریا بن آدم را إِذْ نَادَىٰ
رَبَّهُ چون بخواند پروردگار خود را وگفت رَبِّ لَا تَذَرْنِي ای آفریدگار من مگذار مرا فَرْدًا تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث برد وَأَنتَ
خَيْرُ الْوَارِثِينَ وتو بہترین وارثانی پس اگر وارث ندہی باک ندارم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ پس قبول کردیم ما دعای او را وبخشیدیم
او را یحیی پسری که بدو زنده شد معالم دین وَأَصْلَحْنَا لَهُ وبصلاح آوردیم برای او زَوْجَهُ زن او را والیشاع بنت عمران را برای ولادت بعد از عقر
او وگفته اند او را خوشخوی گردانیدیم برای زکریا بعد از آنکه بدخلق بود إِنَّهُمْ بدرستیکه این پیغمبران که مذکور شدند كَانُوا يُسَارِعُونَ بودند شتابندگان
فِي الْخَيْرَاتِ در نیکوئیها وَيَدْعُونَنَا ومیخواندند ما را رَغَبًا از روی رغبت بثواب وَرَهَبًا از جهت ترس از عذاب وَكَانُوا لَنَا وبودند
ما را خَاشِعِينَ فروتنان وفرمان پذیران یا نیازمندان محققان گویند که نیاز برای او باید وناز بدو شاید در کشف الاسرار آورده که ہر که نیاز برد
بر درِ تو اگر من سازد ہر که ناز بدو کند عزیزش گرداند بیان نیاز وكانوا لنا خاشعين نشان ناز من مثلی ورب العرش معبودی بیت گدای میکده
ام لیک وقت مستی بین + که ناز بر فلک وحکم بر ستاره کنم + وَالَّتِي أَحْصَنَتْ ویاد کن آن زنی را که نگاه داشت فَرْجَهَا فرج خود را از حلال
وحرام مراد مریم بنت عمران ست که خود را پاکیزه داشت ودست ہیچکس بدامن عفت وی نرسید فَنَفَخْنَا پس دردمیدیم یعنی جبرئیل را
فرمودیم تا دمید فِيهَا در پیراہن او یا در درون او مِن رُّوحِنَا از روحی که آن بامر ماست تفصیل سخن آنکه جاری گردانیدیم در وی روح
مسیح را وَجَعَلْنَاهَا وگردانیدیم مریم را وَابْنَهَا وپسر وی عیسی ع را آيَةً حجتی وعلامتی لِّلْعَالَمِينَ مر عالمیان را یعنی چون تامل کنند
بر ایشان روشن شود که ظہور پسری بی پدر از بتول عذرا بحجر ونحیره دلالت بر قدرت صانع حکیم قدیم جل ذکره دارد إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ بدرستیکه
ملت توحید ودین اسلام که واجب ست شما را استقامت بر آن أُمَّةً وَاحِدَةً طریقی ست یگانه یعنی اختلافی نیست در آن بلکه ہمه انبیاء
بر آن بوده‌اند ودر اصل توحید ہمه متفق اند وَأَنَا رَبُّكُمْ ومن آفریدگار شمام فَاعْبُدُونِ ○ پس مرا پرستید نه غیر مرا وَتَقَطَّعُوا وبریدند امم ماضیه
أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یہود ونصاری وہر یک تکفیر دیگری میکردند كُلٌّ جمله این فرقها إِلَيْنَا
رَاجِعُونَ بسوی ما بازگردندگانند وما ایشان را فرا خور اعمال ایشان پاداش خواہیم داد فَمَن يَعْمَلْ پس ہر که بکند مِنَ الصَّالِحَاتِ از عملهای
پسندیده وَهُوَ مُؤْمِنٌ وحال آنکه او گرویده باشد بخدای ورسول فَلَا كُفْرَانَ پس ناسپاسی نیست لِسَعْيِهِ مر شتافتن او را در العمل یعنی ضائع
نسازیم کردار او را وَإِنَّا لَهُ وما مر سعی او را كَاتِبُونَ ○ نویسنده ایم یعنی اثبات کننده در صحیفهٔ اعمال ومراد آنست که کار او ہیچ وجه ضائع نخواہد بود
بیت مزد کار نیکوان ضائع نباشد نزد حق + لایضیع الله فی الدارین اجر المحسنین + وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وممتنع ست از اہل دیہی که أَهْلَكْنَاهَا
ہلاک کردیم ایشان را أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ آنکه ایشان باز نگردند بدنیا یعنی حرام ست بر ہلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند بجهت تلافی اعمال
وتدارک احوال وبعضی لا را اصل دانند نه زاید وگویند معنی آیت این ست که ممتنع ست بر ہالکان ونشاید که رجوع نمایند بمحشر برای حساب بلکه
بیایند ومحاسب شوند وقول اول اشہر ست که ایشان را رجوع بدان عالم نباشد ودر قبور معذب باشند حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ تا وقتیکه گشاده شود
يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ سد یاجوج وماجوج تا قیام قیامت که فتح سد یاجوج وماجوج علامت آنست وَهُم یاجوج وماجوج مِّن كُلِّ حَدَبٍ از
ہر بلندی يَنسِلُونَ بخ بشتابند ودوند تا ہمه عالم را فرو گیرند وآبہای تمام دریاہا را بیاشامند واز خشک وتر ہر چه یابند بخورند صاحب
معتقد رح فی المعتقد در ذکر علامات قیامت آورده که بعد از ہلاک شدن دجال واتباع او بر دست عیسی ع خروج یاجوج وماجوج باشد وگشاده شدن
ایشان وتحصن عیسی ع با مومنان بکوه طور ودر بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس ست وگویند اہل زمین را بیابیدتا
بکشتیم بر چه در آسمان ست تا تیرہا بطرف آسمان افگنند وخون آلوده فرود آید وکار بر عیسی ع واصحاب وی دشوار شود ودعا کنند حق تعالی بیک دفع همه را ہلاک
کند وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ ونزدیک رسید وعدهٔ راست که وقوع قیامت است فَإِذَا هِيَ پس آنجا قصه آنست که ما شد در آن شَاخِصَةٌ

خیره و مانده از هول رستخیز ابصار الذین کفروا دیدهای آنانکه نگرویدند و ایشان می گویند یا ویلنا ای وای بر ما قد کنا بدرستیکه
بودیم ما در دنیا فی غفلة در بی‌خبری من هذا ازین روز و ازین حال بل کنا بلکه بودیم ما ظالمین ستمگاران بر نفس خود که سخن پیغمبران
نشنیدیم و در مکابره و عناد افزودیم انکم بدرستیکه شما ای مشرکان وما تعبدون و آنچه می پرستید من دون الله بجز خدای از بتان و دیوان
حصب جهنم آتش انگیز دوزخید انتم لها واردون شما با بتان بر دوزخ وارد شوندگان و درآیندگانید در تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان
بدوزخ زیادت تعذیب بت پرستان ست چه بدانها آتش افروخته تر گردد و احتراق ایشان بیفزاید و دیگر تسفیه ایشان ست چه آنها را پرستیدند
که حالا با ایشان در آتش اند لو کان هؤلاء اگر بودندی آن بتان الهة خدایان چنانچه گمان می برند ما وردوها در نیامدندی بدوزخ
که خدای معذب باشد معذب و کل و همه بتان و بت پرستان فیها در دوزخ خالدون جاوید مانندگانند که ایشان را از آن هیچ روی خلاصی نیست
لهم مر ایشان راست فیها در دوزخ زفیر ناله زار و هم فیها و ایشان در آن آتش لا یسمعون نمی شنوند سخنی که بدان شاد شوند
آورده اند که چون آیت انکم وما تعبدون من دون الله نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد و ابن الزبعری ایشان را چون پریشان
دید گفت غم مخورید و اضطراب مکنید تا من با محمد مباحثه کنم پس گفت ای محمد قد خصمتک و رب الکعبة تو میگوئی که هر که مادون الله پرستند همه در
دوزخ خواهند بود و حال آنست که عزیر و عیسی و ملائکه هم معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند هرگاه این معبودان حصب جهنم باشند گو بتان ما نیز باشند
آیت آمد که ان الذین سبقت لهم بدرستی که آنانکه پیشی گرفته از برای ایشان منا الحسنی از ما سابقه نیکو که سعادت ست و توفیق طاعت
یا بشارت بجنت و آن عزیر و عیسی و ملائکه اند اولئک آنان که بسابقه عنایت مخصوص اند عنها مبعدون ازدوزخ دور شدگانند صاحب
بحر فرموده است که سبق عنایت در هدایت موجب ظهور ولایت ست در نهایت بیت هر تخم که در ازل بکشتند نهان + در مزرعه ابد پدید
بیسان + لا یسمعون نمی شنوند آن دور شدگان از دوزخ حسیسها آواز او را بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند و آواز دوزخ
در اسفل سافلین و هم فی ما اشتهت و ایشان در آنچه آرزو برد انفسهم نفسهای ایشان خالدون جاوید باشند یعنی مشتهیات خود را
دائم میابند لا یحزنهم الفزع الاکبر اندوهگین نمیگرداند ایشان را فزع اکبر یعنی قول ملائکه که گویند لا بشری چه ایشان آن کلمه نخواهند شنید
تا وقتیکه گویند و امتازوا الیوم و ایشان ملول نخواهند چه به جانب دست راست متوجه بهشت خواهند بود و گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که
موت را بصورت کبشی املح بر بلندی بدارند و بکشند و این ندا برآید که یا اهل النار لکم خلود و لا موت و یا اهل الجنة لکم خلود و لا موت دوزخیان فزع
کنند و بهشتیان با فرح گذرانند و تتلقاهم الملائکة و پیش آیند ایشان را فرشتگان وقت بیرون آمدن از قبور و گویند هذا یومکم الذی این
آن روزیست که در دنیا کنتم توعدون بودید که بدین وعده داده میشدید یعنی این ست روز ثواب و کرامت شما عابد آنرا گویند این روز جزای
شماست عارفان را خطاب رسد که این روز تماشای شماست نظم نیکردان را نعیم اندر نعیم + عشق ما را ز لقا اندر لقا + حصه آنها وصال حور عین + بهره
ما جمال کبریا + یوم نطوی السماء یاد کن روزی را که طی کنیم و در هم پیچیم آسمان را کطی السجل همچون پیچیدن طومار للکتب برای کتاب و حفص للکتب
میخواند یعنی همچون طی کردن سجل را بر نوشتها و سجل نام کاتب حضرت رسالت پناه صلعم بوده و گویند ملکی ست که چون کرام الکاتبین نامهای
اعمال بوی سپارند او در هم پیچد کما بدأنا همچنانکه آغاز کرده ایم اول خلق نخست بار آفریدن را بی ماده و مددی نعیده باز گردانیم آنرا که
آفریده ایم اعاده مثل ابدا باشد در ایجاد از عدم و هر دو نزد قدرت ما یکسانست وعدا وعده دادیم باعاده وعده دادنی علینا بر ماست وفا
کردن بدان انا کنا فاعلین بدرستیکه ما کنندگانیم بی شبهه یعنی چنانچه اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای آن
و لقد کتبنا و بدرستیکه نوشتیم ما فی الزبور در کتاب داود من بعد الذکر از پس توریت یعنی بعد از آنکه توریت نوشته بودیم در زبور
ثبت کردیم ان الارض آنکه زمین بهشت یرثها میراث گیرند آنرا عبادی الصالحون بندگان ستوده من یعنی امت محمد صلعم و گفته اند عامه

مومنان إِنَّ فِي هَٰذَا بدرستیکه درین که یاد کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید لَبَلَاغًا هر آئینه کفایت ست لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ مر گروه پرستندگان را مراد امت حضرت رسالت پناه اند صلعم که خبر و موعظه قرآن ایشان را بسنده است در رسیدن بمطلوب وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا ای محمد إِلَّا رَحْمَةً مگر بخشایشی لِّلْعَالَمِينَ مر عالمیان را حضرت رسول صلعم رحمت ست مر مومنان را که بدو راه یافتند انما انا رحمة مهداة و رحمت ست مر کافران را که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن بودند ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بودی و اگر در مدینه طیبه و اگر در مسجد مکرم و اگر در حجره طاهره همچنین بر ذروه عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فردا در مقام انبساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی **نظم** عاصیان پرگنه در دامن آخر زمان + دست در دامان تو دارند و جان در آستین + نا امید از حضرت ما الصرتت نتوان شدن + چون توئی در هر دو عالم رحمة للعالمین + قُلْ بگوی ای محمد مر کافران را إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ جز این نیست که وحی کرده و فرستاده میشود بسوی من أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ آن جز این نیست که خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه است و یکتا فَهَلْ أَنتُم پس آیا هستید شما مُّسْلِمُونَ گردن نهادگان مقتضی وحی را فَإِن تَوَلَّوْا پس اگر برگردند از توحید فَقُلْ آذَنتُكُمْ پس بگو آگاه کردم شما را عَلَىٰ سَوَاءٍ بر سویت یعنی من و شما در علم بانچه اعلام کرده ام برابریم در موضح آورده که اعلام کردم شما را از انچه بمن وحی کرده اند و بر شما روشن شد و مومن و کافر در علم بدین مساوی نشدند وَإِنْ أَدْرِي و نمیدانم من أَقَرِيبٌ آیا نزدیک ست أَم بَعِيدٌ یا دور مَّا تُوعَدُونَ انچه وعده داده شده اید از حشر یا غلبه مسلمانان إِنَّهُ بدرستیکه خدای يَعْلَمُ الْجَهْرَ میداند آشکارا مِنَ الْقَوْلِ از سخن کافران در طعن اسلام وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ و میداند انچه میپوشید از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان وَإِنْ أَدْرِي و نمیدانم لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ شاید که تاخیر آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایشی باشد لَّكُمْ مر شما را یعنی بطریق استدراج در تاخیر میدارد وَمَتَاعٌ و شاید که برخورداری بود شما را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگامیکه اجل مقدر برسد قَالَ رَبِّ احْكُم گفت ای آفریدگار من حکم کن و حفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر صلعم که ای پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه بِالْحَقِّ براستی وَرَبُّنَا الرَّحْمَٰنُ و پروردگار ما بسیار رحمت ست بر آفریدگان الْمُسْتَعَانُ یاری خواسته شده یعنی یاری از وی خواهید عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر انچه شما صفت میکنید و میگوئید عذاب موعود اگر حق ست چرا با ما فرو نمی آید یا رایت الاسلام از آیت کلام دمبدم نگونسار خواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا میگوئید و ما از خدای بر رد آن یاری میخواهیم و امیدوار ست

بیت معونت از حضرت او داریم مراد خویش ز درگاه یاد شاهی خواه + که هیچکس نشود نا امید ازان درگاه

سورة الحج مدنية وقيل مكية بسم الله الرحمن الرحيم وهي ثمان وسبعون اية

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با عامه مکلفانست که میگوید اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عذاب پروردگار خود إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ بدرستیکه جنبانیدن قیامت مر زمین را شَيْءٌ عَظِيمٌ چیزی بزرگ ست و بر هول اسناد تحریک بساعت مجازست و این زلزله از علامت قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخه اولی زمین متزلزل شود و ندا از آسمان برسد که یا ایها الناس اتی امر الله فزع عظیم در خلائق پدید آید **بیت** در طبقات زمی انگیزیم + زلزلة الساعة شيء عظیم + يَوْمَ تَرَوْنَهَا در روزی که ببینید آن زلزله را تَذْهَلُ غافل شود و فراموش کند از هیبت آن روز كُلُّ مُرْضِعَةٍ هر شیر دهنده عَمَّا أَرْضَعَتْ از آن فرزند که وی را شیر میدهد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع وَتَضَعُ و بنهد كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زنی باردار حَمْلَهَا فرزند خود را وَتَرَى النَّاسَ و به بینی مردمان را از غایت دهشت دران روز سُكَارَىٰ مستان یعنی مستانی که عقل و تمیز از و زایل شده وَمَا هُم بِسُكَارَىٰ و نباشند ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد و اگرچه در رای العین مانند سکر نماید پس ایشان بتحقیق مست نباشند وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ولیکن عذاب خدای تعالی سخت ست از هول آن مدهوش نمایند وَمِنَ النَّاسِ

ع ۷

نصف

و از مردمان مَنْ يُّجَادِلُ کسی هست که جدال کند فِي اللّٰهِ در کتاب خدای چون نضر بن حارث که میگوید اِنْ هٰذَا اِلَّا اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ یا بحث کند
در قدرت حق تعالی چون ابی بن خلف که انکار مینماید حشر را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و معرفتی و بی برهانی و حجتی وَّيَتَّبِعُ و پیروی کند در مجادله یا در عامه
احوال خود كُلَّ شَيْطٰنٍ مَّرِيْدٍ هر شیطانی سرکش گمراه را كُتِبَ عَلَيْهِ و در ازل نوشته شده است بر آن دیو در لوح محفوظ اَنَّهٗ مَنْ تَوَلَّاهُ آنکه هر کس
او را دوست دارد و متابعت کند فَاَنَّهٗ پس بدرستیکه آن دیو يُضِلُّهٗ گمراه گرداند تابع خود را وَيَهْدِيْهِ و راه نماید او را اِلٰى عَذَابِ السَّعِيْرِ بسوی عذاب
آتش سوزان یعنی دوست خود را بر آن کار دارد که مکافات آن دوزخ بود در احقاف فرموده که ضمیر علیه راجع بمجادل است یعنی حکم کرده خدای بر احوال
کند و که هر که بر پی آن رود بدوزخ رسد يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با کفار مکه منکران حشر را میگوید اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید فِيْ رَيْبٍ
مِّنَ الْبَعْثِ در شک از برانگیختن خلق و میگویید اعاده ممکن و مقدور نیست آخر نظر کنید در ابتدای حال خود فَاِنَّا پس بدرستیکه ما خَلَقْنٰكُمْ آفریدیم پدر شما را
مِّنْ تُرَابٍ از خاک شما فرع اوئید ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ پس از آب منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس شما را از مقداری خون بسته ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ پس
از قطعه گوشت بمقدار آنکه بخاید مُّخَلَّقَةٍ تمام خلقت که در وی هیچ عیبی و نقصی نبود وَّغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ و ناتمام که در بعضی از اجزای وی نقصانی باشد
مصوره و غیر مصوره در وسیط آورده که این معنی در سقط است که یکی بیفتد بعضی از وی مصور و یکی تمام صورت یافته ملخص کلام آنست که شما را منتقل ساختیم
از حالی بحالی لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما تا استدلال کنید از مبدا بر معاد و تامل نمایید که هر چه قابل تغیر و تکوین است بار دیگر قبول
آن میتواند کرد وَنُقِرُّ و قرار میدهیم فِي الْاَرْحَامِ در رحمها مَا نَشَآءُ آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی سقط نشود در رحم اِلٰۤى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده
از زمان وضع ست ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفلی که رعایت ضعف امور خود قیام نتوانید نمود ثُمَّ لِتَبْلُغُوْۤا پس تربیت
کنیم شما را تا برسید اَشُدَّكُمْ بکمال قوت و جمال و عقل و خرد که میان سی و چهل سالگی ست وَمِنْكُمْ مَّنْ يُّتَوَفّٰى و از شما کس باشد که متوفی گردد نزدیک
بلوغ باشد یا قبل از آن وَمِنْكُمْ مَّنْ يُّرَدُّ و بعضی از شما بود که رد کرده شود اِلٰۤى اَرْذَلِ الْعُمُرِ بفروترین زندگانی که سن خرافت ست لِكَيْلَا يَعْلَمَ تا نداند
مِنْۢ بَعْدِ عِلْمٍ پس از دانستن شَيْئًا چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد و هر چه دانسته باشد فراموش کند و عود او بی از نهایت به بدایت تمامی
ست بآنکه قدرت کامله عجز ندارد از اعاده چنانچه از ابدا نداشته پس دیگر بار بجهت استدلال بر بعث میفرماید که وَتَرَى الْاَرْضَ و می بینی ای آدمی زمین را
هَامِدَةً خشک و بی رونق چون مرده فَاِذَآ اَنْزَلْنَا پس چون فرو فرستیم ما عَلَيْهَا الْمَآءَ بر آن زمین آب باران را اهْتَزَّتْ جنبش کند از بین
گیاه وَرَبَتْ و بیفزاید و بر دمد وَاَنْۢبَتَتْ و برویاند مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی از نباتات بَهِيْجٍ تازه و تر نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین
مرده را بی زنده میسازد و توانا است بر آنکه اجزای موتی را جمع ساخته بهمان حال که بوده اند باز بر دیگر نظم آنکه بی دانه نهال امراخت + دانه را از شجر تواند
ساخت + کرده ناپود را القدرت بود + چه عجب گر هر بوده وجود + ذٰلِكَ آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه
و احیای زمین بعد از موت بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای تعالی هُوَ الْحَقُّ او ثابت ست در ذات خود و مستحق صفات کمال است وَاَنَّهٗ و بجهت
آنست که او يُحْيِ الْمَوْتٰى زنده میگرداند مردگان را اگر نطفه مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه نساخت وَاَنَّهٗ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ و از
برای آنست که او بر همه چیزها قادر و تواناست چه قدرت از صفات ذاتیه است و نسبت او با همه مقدورات متساوی پس چون مشاهده قدرت
بر احیای بعضی اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او بر احیای همه اموات وَّاَنَّ السَّاعَةَ اٰتِيَةٌ و ایراد این دلائل برای آنست تا بدانند
که قیامت آینده است لَّا رَيْبَ فِيْهَا هیچ شکی نیست در آمدن او وَاَنَّ اللّٰهَ و بدانند آن نیز که خدای تعالی يَبْعَثُ می انگیزد مَنْ فِي
الْقُبُوْرِ کسانرا که در گورها اند بمقتضای وعده خود تا ایشانرا حساب کند و جزا دهد وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُّجَادِلُ کس هست که از روی
ستیزه جدال کند فِي اللّٰهِ در کلام خدای تعالی یا قدرت او و تکرار برای تاکید ست یعنی قبل ازین بهمین الفاظ گذشته یا مراد از مجادل
اول رؤسای کفار اند چون نضر بن ابی و اضراب ایشان و از ثانی تابعان و مقلدان که هر یک از ایشان نیز طرح جدال می افکنند بغیر

عِلْمٍ بی دانشی که با او دواده باشد وَلَا هُدًى و بی دلیلی که راه بنماید بمقصد وَلَا كِتٰبٍ مُّنِيْرٍ و بی کتابی روشن که بدان صواب از خطا تمییز
کرده یعنی مجادله کند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدال ست بمحض تقلید و تقلید محض ثَانِيَ عِطْفِهٖ در حالتیکه پیچیده دامن خود است و این
کنایت باشد از تکبر چه متکبر دامن از هر چیزی در می پیچد پس این مقلد متکبر جدال میکند لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ تا گمراه گرداند مردم را از راه خدای
یعنی از فرمانبرداری او لَهٗ فِی الدُّنْيَا مر او راست در دنیا خِزْیٌ رسوائی بقتل چنانچه در بدر بود وَّنُذِيْقُهٗ و بچشانیم او را يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز
عَذَابَ الْحَرِيْقِ ۝ عذاب آتش سوزنده و گوئیم ذٰلِكَ این خزی و عذاب بِمَا قَدَّمَتْ يَدٰكَ بسبب آنچیزیست که از پیش فرستاده دستهای تو
یعنی آنچه کسب کرده از کفر و معصیت وَاَنَّ اللّٰهَ و آنست که خدای تعالی لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِّلْعَبِيْدِ ۝ مر بندگان خود را ایراد صیغه
مبالغه جهت کثرت عبید است آورده اند که در اعراب بمدینه آمده شرف اسلام دریافتند پس هر کرا از ایشان مرضی عارض نشد و زنش
پسری بزاد و اسپ او کره خوب آورد و مواشی او نتاج نیکو داد گفت اسلام نیکو دینی ست و مرا بسبب قبول او نیکیها پیش آمد دل او باسلام
آرمیده شد و اگر قضیه بر عکس آمد از دین برگشته گفت اسلام بر من میمون نیست آیت نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَّعْبُدُ اللّٰهَ کس
هست که پرستد خدای را عَلٰى حَرْفٍ بر انحراف و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کناره ایستاده و در کار خود غیر متمکن و مادر وے فرموده که در نعمت
دون محنت فَاِنْ اَصَابَهٗ پس اگر برسد او را خَيْرُ نیکوئی چون صحت و غنا اِطْمَاَنَّ بِهٖ آرام گیرد بدین و ثابت شود در آن بسبب آن خیر وَاِنْ اَصَابَتْهُ
فِتْنَةُ و اگر برسد او را آزمایشی چون مرض و فقر اِنْقَلَبَ برگردد عَلٰى وَجْهِهٖ بر روی خود یعنی از جهتی که آمده باز بدان عود کند مراد آنست که مرتد
گردد و دست از دین اسلام باز دارد و قولی آنست که یکی از یهود ایمان آورد و نابینا شد و بلا پیش وے آمد با حضرت رسالت پناه گفت
که من دین اسلام را شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت فرمود که ان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد و این آیت فرود آمد که هر که ازین دین برگشت
خَسِرَ الدُّنْيَا زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید وَالْاٰخِرَةَ و زیان دارد در آخرت که عملهای او باطل شد ذٰلِكَ آن زیان هر دو سرای هُوَ الْخُسْرَانُ
الْمُبِيْنُ ۝ آنست که زیان هویدا چه بر همه عقلا ظاهر ست که زیان از آن عظیم تر نیست رباعی نه مال و نه اعمال نه دنیا و نه دین + نه لامعه صدق نه انوار یقین
در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین + البته زیانی نبود بدتر ازین يَدْعُوْا میخواند و میپرستد مرتد یا مشرک مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی مَا لَا يَضُرُّهٗ
آن چیزی که ضرر بدو نرساند اگر نپرستد او را وَمَا لَا يَنْفَعُهٗ و سود ندهد بدو اگر پرستش کند ذٰلِكَ آن پرستش هُوَ الضَّلٰلُ الْبَعِيْدُ ۝ آنست گمراهی دور از مقصد
يَدْعُوْا میپرستد لَمَنْ ضَرُّهٗٓ آنرا که ضرر پرستیدن او که قتل دنیا و عذاب آخرت ست اَقْرَبُ نزدیک تر ست مِنْ نَّفْعِهٖ از سود او که توقع شفاعت ست و توسل
بحضرت عزت لَبِئْسَ الْمَوْلٰى هر آئینه بد یاری ست بت وَلَبِئْسَ الْعَشِيْرُ ۝ و بد مصاحبی ست و آمیزگاری اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی
يُدْخِلُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا در می آرد آنانرا که تصدیق خدای و رسول خدای کرده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کارهای شایسته بجا آورده اند جَنّٰتٍ تَجْرِيْ
در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار آن جویها و غایت نزهت باغ و بوستان بآب روان ست اِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ بدرستیکه
خدای تعالی میکند مَا يُرِيْدُ ۝ آنچه میخواهد مکافات موحد و مشرک آورده اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقفی نمود و گفتند که شاید هم محمد صلعم
پیش مرود و دوستی که میان ما و یهود ست منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد حق تعالی آیت فرستاد که مَنْ كَانَ يَظُنُّ هر که باشد که گمان برد اَنْ لَّنْ
يَّنْصُرَهُ اللّٰهُ که نصرت ندهد هرگز خدای تعالی پیغمبر خود را فِی الدُّنْيَا در دنیا باعلای کلمه و اظهار حجت و غلبه با عادی وَالْاٰخِرَةِ و در آخرت بعلو درجه و
شفاعت و قرب و کرامت فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ پس باید که فرو گذارد رسنی اِلَى السَّمَآءِ بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد و در خود بندد
ثُمَّ لْيَقْطَعْ پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد یا رسن در گردن افگند و مختنق شود و گفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و دست در آن زده
قطع مسافت کند تا بفلک رسد و در دفع نصرت از پیغمبر صلعم جهد تمام نماید فَلْيَنْظُرْ پس در نگرد بنظر تامل که با وجود این کلفتها هَلْ يُذْهِبَنَّ آیا می برد
كَيْدُهٗ فعل حیله آمیز او مَا يَغِيْظُ ۝ آنچه او را بخشم آورده است از کار پیغمبر صلعم و مظنه آنکه شاید او منصور نشود وَكَذٰلِكَ و همچنانکه

بیان کردیم این کار را و روشن گردانیدیم وَكَذٰلِكَ أَنْزَلْنٰهُ و فرستادیم قرآن را آيٰتٍ بَيِّنٰتٍ آیتهای روشن در احکام و اخبار تا بر شما هویدا گردد
وَأَنَّ اللّٰهَ و برای آنکه خدای تعالی يَهْدِي راه نماید بدان آیتها یا بر هدایت ثابت دارد مَنْ يُرِيدُ هر که را خواهد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بتحقیق
آنانکه گرویدند وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه یهودی شدند وَالصّٰبِئِينَ و ستاره پرستان وَالنَّصٰرٰى و ترسایان وَالْمَجُوسَ و گبران وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا
آنانکه شرک آوردند یعنی عبدهٔ اصنام إِنَّ اللّٰهَ يَفْصِلُ بدرستیکه خدای تعالی جدا کند بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز بحکم عدل
مبرم تا محق از مبطل متمیز گردد إِنَّ اللّٰهَ بتحقیق که خدای تعالی عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ بر همه چیزها گواه است و از حال همه آگاه أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی
یعنی نمیدانی أَنَّ اللّٰهَ مر آنکه خدای تعالی يَسْجُدُ لَهُ سجده میکند مر او را مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست ملائکه سجده طوع و باقی سجده تسخیر
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمینهاست از مومنان سجدهٔ طاعت و دیگران سجود خضوع و ذلت وَالشَّمْسُ و آفتاب بطلوع و غروب وَالْقَمَرُ و ماه
بشروق و افول وَالنُّجُومُ و ستارگان برفتن و آمدن وَالْجِبَالُ و کوهها بجریان ینابیع و پرورش معادن وَالشَّجَرُ و درختها بسایه وَالدَّوَابُّ و چهار
پایان بعجایب ترکیب وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ و بسیاری از مردمان سجده کننده اند سجدهٔ طاعت وَكَثِيرٌ و بسیاری از ایشان که اباء کرده اند از سجود
حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ حکم شده است بر ایشان بعذاب در احقاف آورده که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از روی استهزاء پیش کسی
پیشانی بر زمین نهد آن را از حساب سجده نمی شمرند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غایت تعظیم و تکریم است و همه ذرات عالم مر خدای را
خاضع و خاشع اند بدلالت حال که افصح است از دلالت مقال **بیت** در نگر تا بینی از عین شهود * جمله ذرات جهان را در سجود + این سجده ششم ست
باتفاق علما از سجدات قرآنی و در فتوحات این را سجدهٔ مشاهده و اعتبار گفته و فرموده که از همه اشیا جز آدمیان را تعیین نکرده پس بنده باید که مبادرت
نماید بسجده تا از کثیر اول باشد که اهل سجده اند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقاب اند وَمَنْ يُهِنِ اللّٰهُ هر که را خوار گرداند خدای تعالی بشقاوت
یا اضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ مُكْرِمٍ هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیز سازنده یا سعادت یا بهدایت
یا توفیق یا وصول به بهشت إِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ بدرستیکه میکند خدای تعالی آنچه خواهد از اهانت و اکرام آورده اند که اهل کتاب با زمرهٔ
اصحاب در مقام مخاصمت آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم است و ما بحقیقت سزاوارتریم از شما مومنان جواب دادند که ما بپیغمبر خود و پیغمبر شما را
تصدیق میکنیم و بکتاب خود و کتاب شما ایمان داریم و شما آنکه پیغمبر و کتاب ما را می شناسید از روی حسد بدان نمیگروید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب
شما حق سبحانه آیت فرستاد که هٰذٰنِ خَصْمٰنِ این دو گروه دشمنان اخْتَصَمُوا جنگ کردند و جدال نمودند فِي رَبِّهِمْ در دین پروردگار
خود و از ابوذر غفاری منقولست که سوگند میخورد بخدای که این آیت در شان شش کس است که در روز بدر بمبارزت سبقت کردند بمبادرت از جانب کفار عتبه
و شیبه و ولید لعنهم الله و از طرف مومنان حمزه و علی و عبیده و در تبیان از مرتضی علی نقل کرده که نزلت الآية في مبارزينا الكفار يوم بدر و در وسیط
آورده که فرق خمسه مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوس و مشرکان یک گروه خصمند و مومنان علیحده گروهی خصم و این دو خصم پیوسته در ذات
و صفات خدای تعالی جنگ میکنند فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند یعنی کافران قُطِّعَتْ لَهُمْ بریده شد برای ایشان بمقدار جثهٔ ایشان ثِيَابٌ
مِنْ نَارٍ جامها از آتش که جسد ایشان را فراگیرد چون احاطهٔ جامه بتن يُصَبُّ ریخته میشود مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ از زبر سرهای ایشان یعنی بر زنند
بر سر ایشان الْحَمِيمُ آبی گرم که از غایت حرارت يُصْهَرُ گداخته شود بآن مَا فِي بُطُونِهِمْ آنچه در شکمهای ایشان باشد
از امعا و احشا وَالْجُلُودُ و گداخته شود پوستهای ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان رسد وَلَهُمْ و مر معذبان را مَقٰمِعُ گرزها باشد در دست
زبانیه مِنْ حَدِيدٍ از آهن كُلَّمَا أَرَادُوا هرگاه که کفار خواهند أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا آنکه بیرون آیند از آتش مِنْ غَمٍّ از جهت غمی که ایشان
را دریافته باشد أُعِيدُوا باز گردانیده شوند بدان گرزها فِيهَا در دوزخ یعنی چون بکنار دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه گرز بر سر ایشان
می زنند و باز میگردانند بدرکات و میگویند وَذُوقُوا و بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده إِنَّ اللّٰهَ بتحقیق که خدای تعالی يُدْخِلُ

الَّذِينَ آمَنُوا درآرد آنانرا که گرویدند بخدای و رسول وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای شایسته جَنّٰتٍ تَجْرِي در بوستانها که میرود مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهٰرُ از زیر مکان قصور آن جویها بحلوی آراسته گردانند و پیرایه بندند ایشانرا فِيهَا در بهشت مِنْ أَسَاوِرَ بدستوانها مِنْ ذَهَبٍ
از زر وَّلُؤْلُؤًا و مروارید بر دارید وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا و جامهای که پوشند ایشان در بهشت حَرِيرٌ ابریشم خالص است و در حدیث
آمده که هرکه حریر پوشد در دنیا نپوشد آنرا در آخرت مراد مردان است اند که لبس حریر بر ایشان حرام ست وَهُدُوا و راه نموده شدند
مومنان إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ بسوی پاکیزه از قول یعنی سخن پاک و راه نمایند ایشان را در آخرت و آن چنان باشد که چون نظر ایشان
بر بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون به بهشت درآیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و چون در منازل
خود قرار گیرند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه در بهشت آن بود که لغو و فحش و باطل نگویند و نشنوند که لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما و اکثر
مفسران بر آنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب در دنیا که گفتن کلمه شهادتست یا قرآن یا استغفار و در روایتی که قول طیب ذکر الله است
یا نصیحت مسلمانان و گفته اند ارشاد مرید است یا دعای مومنان یا امر معروف و نهی منکر در لطائف قشیری مذکورست که قول طیب آنست
که صادر شود از دل خالص و سر صافی و مقترن بود برضای حق تعالی و در کشف الاسرار فرموده که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک باشد
و از عجب دور و بنیاز نزدیک سهل تستری رح فرموده که درین کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیک تر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعب تر از دعوی نیافتم
نظم ایمن آبادست این راه نیاز + ترک نازش گیر و با این ره بساز + رو بترک دعوی و دعوت بگوی + راه حق از کبر و از نخوت مجوی +
وَهُدُوا و راه یافته شدند اهل ایمان إِلَىٰ صِرَاطِ الْحَمِيدِ براه خداوند ستوده که آن دین اسلام ست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه نگرویدند
بخدا و رسول وَيَصُدُّونَ و باز میدارند عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای تعالی یعنی مردم را از طاعت منع میکنند وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
و از طواف مسجد حرام بقول اشهر مراد روز حدیبیه است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب او را از طواف خانه و مسجد باز داشتند
الَّذِي جَعَلْنٰهُ آن مسجدی که ساختیم او را لِلنَّاسِ برای همه مردمان مخصوص نیست ببعضی دون بعضی سَوَاءً یکسانست الْعٰكِفُ
فِيهِ مقیم در و وَالْبَادِ و آینده یعنی غریب و شهری در قضای مناسک حج و ادای لوازم تعظیم خانه مساوی اند یا در قبله یا در ایمن بودن
در و و برین قول مراد از مسجد نفس او باشد و این مذهب امام شافعی ست رح و بقول امام اعظم و امام حنبل رح مراد از مسجد همه حرم ست و در
سکنی مکه و نزول و منازل آن ... ند یعنی حاج و معتمر و مقیم در موسم هر منزل که خواهند نزول نمایند اما سکان بیوت را اخراج
... تا فرمود که درهای سرای مکه در نبندند تا آیندگان هر جا خواهند فرود آیند
... ن از حق یعنی هرکه در حرم اراده کند گرویدن از راه راست بِظُلْمٍ بستمگاری
... دردناک و الحاد در حرم بقول استحلال حرام ست و گفته اند البته آنچه منهی عنه است حتی دشنام
دادن خادم در تیسیر گوید احتکار طعام و اکثر علما بر آنند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عذاب ست و هرکه قصد گناهی کند در غیر حرم
اگر بفعل آرد سیئه بر و نویسند و اگر نه نی الا در حرم که اگر اندیشه گناهی کند پیش آنکه بفعل آرد آنرا خطیه بر وی می نویسند ابن مسعود فرموده که اگر
کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در مکه بکشد از عذاب الیم خواهد چشید امام علم الهدی رح فرموده که چون مکه محترم مخصوص
ست تضاعف حسنات چه نمازی در و با چندین نماز در غیر او برابرست پس جزای مساوی بزرگی ترست در و از سایر مواضع خبر ان الذین
کفروا که در اول آیت گفت محذوف ست تقدیرش آنکه آن کسانیکه هلاک شدند یا زیانکار گشتند وَإِذْ بَوَّأْنَا و یاد کن چون معین گردانیدیم
لِإِبْرٰهِيمَ برای ابراهیم خلیل الله مَكَانَ الْبَيْتِ جای خانه کعبه را در وقت ساختن یا آنکه ابری فرستادیم تا سایه کرد آن مقدار
زمین که خانه بود یا بادی انگیختیم تا بدان اندازه زمین را بر گرفت و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی که أَنْ لَا تُشْرِكْ آنکه شرک میار

وانباز مگیر بی شَیْئًا بمن چیزیرا که من از شریک مقدس و منزهم وَطَهِّرْ بَیْتِیَ و پاک دار خانه مرا از بتان و چیزهای ناشایسته لِلطَّائِفِینَ
برای طواف کنندگان گرداگرد وی از آفاقیان وَالْقَائِمِینَ و برای ایستادگان یعنی مقیمان بلده و گفته اند برای بپا ایستادگان در نماز وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ
و رکوع و سجود کنندگان یعنی خانه کعبه را از اقذار و انجاس پاک ساز تا دیرا طواف کنند و در و نماز گذارند این قول علمای اهل علم است اما بزبان
ارباب اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملک کبریای ماست از همه چیز پاک کن و غیر را بدو راه مده که او پیمانه شراب محبت ماست القلوب
اوانی الله فی الارض واحب الاوانی الی الله اصفاها وحی آمد بداود علیه السلام که برای من خانه پاک ساز که نظر عظمت من بوی فرود آید داود گفت وای
بیت یسعک یعنی کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بنده مومن است داود علیه السلام گفت آنرا چگونه پاک گردانم گفت آتش
عشق در وے زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد **بیت** خوش آن آتش که اندر دل فروزد + بجز حق هر چه پیش آید بسوزد + چون ابراهیم علیه السلام
خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمان را بزیارت خانه آواز ده ابراهیم علیه السلام فرمود که آواز من کجا رسد فرمان رسید که از تو ندا کردن و از ما
رسانیدن پس خلیل علیه السلام بر مقام یا بر کوه ابو قبیس بر آمد و ندا کرد که ای مومنان خدای تعالی حج خانه خود بر شما نوشت و شما را بدان میخواند اجابت
کنید حق سبحانه آواز او را بامدرات و ذریات رسانید و همه را صدای دعوت او شنوانید و هر که در علم الله بود که حج گذارد بجواب لبیک اللهم لبیک
مبادرت فرمود و قصه اذین ابراهیم علیه السلام اینست که حق تعالی فرمود وَأَذِّنْ و ندا در ده اے ابراهیم علیه السلام فِی النَّاسِ در میان مردمان
و بخوان ایشانرا بِالْحَجِّ بحج خانه خدای و در عین المعانی گفته که این امر متوجه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ست میفرماید که خبر ده مردمان
را از وجوب حج یَأْتُوکَ تا بیایند بتو مردمان رِجَالًا پیادگان وَعَلَىٰ کُلِّ ضَامِرٍ و سواران بر هر شتری لاغر شده و نزار گشته که بحد تمام یَأْتِینَ
می آیند شتران مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سوار و پیاده بحج خواهند آمد لِیَشْهَدُوا تا حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ
نزدیک منفعتها که مر ایشانرا است یعنی منافع دینی و دنیوی برسند وَیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنند نام خدای را یعنی لبیک گویند
فِی أَیَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزهای دانسته شده که ایام عشرست از ذی الحجه و قول فقها آنست که نام خدا برند در ایام نحر و تشریق عَلَىٰ
مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا مِنْ بَهِیمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانی ست
که نام خدای کشند کفار بنام بتان قربانی میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند حق تعالی فرمود مسلمانانرا که بنام خدای قربان کنید فَکُلُوا مِنْهَا پس
بخورید گوشت آن این امر اباحت ست و در قربانی تطوع وارد شده چه اگر قربان در کفارتی باشد یا جبر نقصانی صاحب قربان را خوردن آن جائز
نبود وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِیرَ و بخورانید از آن قربانی درمانده محنت کشیده و محتاج تنگ دست ثُمَّ لْیَقْضُوا پس تا بگذارند تفث
ست بر یکدیگر دانیمی که می آیند تا خدای عزوجل را یاد کنند و قضا نمایند ایشان تَفَثَهُمْ حاجتهای خود را یا بجا می آرند مناسک حج را یا زایل
گردانند وسخ و لوث را از خود بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و نتف ابط و مانند آن وَلْیُوفُوا نُذُورَهُمْ و تا وفا کنند بنذرهای خود از نیکوئیها
وَلْیَطَّوَّفُوا و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن ست یا طواف وداع بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ بخانه آزاد از تملک مردمان یا از تسلط جباران
یا خانه قدیم که معبد اول ست مراد خانه کعبه است ذَٰلِکَ فی الحجه گفته شد از اعمال و احکام حج دین خدای ست وَمَنْ یُعَظِّمْ و هر که بزرگ
دارد حُرُمَاتِ اللَّهِ احکام خدای تعالی را که هتک حرمت آن روا نیست فَهُوَ پس آن بزرگ داشتن خَیْرٌ لَهُ بهترست مر او را عِنْدَ
رَبِّهِ نزدیک پروردگار او از جهت پاداش وَأُحِلَّتْ و حلال کرده شده مر شما را الْأَنْعَامُ لَکُمْ برای شما چارپایان إِلَّا مَا یُتْلَىٰ عَلَیْکُمْ
مگر آنکه خوانده شده است بر شما تحریم آنکه مردار است و گوشت خوک و جز آن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس بیک سو روید از پلیدے مِنَ الْأَوْثَانِ
از بتان که عین رجس اند وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ و اجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکا ست یا گواهی دروغ یا قولی که بر زبان آید
و دل با او موافق نبود حُنَفَاءَ لِلَّهِ در حالتیکه مخلص باشید مر خدا را و مائل بدین او که اسلام ست غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ نه شرک آرندگان بوے

ومن یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدای تعالی فکانما خر پس همچنانست که گویا در افتاد من السماء از آسمان بر روی زمین و هلاک شد فتخطفه الطیر پس در میربایند او را مرغان مردارخوار از روی زمین و اجزای او را متفرق و متمزق میسازند او تهوی به الریح یا بزیر افگند او را باد از موضع مرتفع فی مکان سحیق ه در جایی دور دراز فریادرس و دستگیر این کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازند یا با دوسوسهٔ شیطانی او را در وادی ضلالت افگند و نابود سازد و محنس کلام بالکت ستر کالست ذلک ای آنست کار که فرمودند اجتناب از اوثان و پرهیز از دروغ ومن یعظم و هر که تعظیم کند شعائر الله نشانهای خدای تعالی که مناسک حج است یا هدایا و تعظیم هدایا آنست که فربه باشد و بی عیب و گران بها فانها پس بدرستیکه بزرگ داشت آن من تقوی القلوب ه از تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوندان تقوی قلوب و تقوی دلها ترس کار ربی بود از موجبات غضب حضرت الهی لکم فیها مر شما را در انعام منافع سودهاست از شیر و پشم و بچه و سواری و بار کردن راه و نزا الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که زمان نحرست ثم محلها پس جای نحر یا وجوب نحر آن منتهی شود الی البیت العتیق بخانهٔ آزاد از غرق شدن بوقت طوفان یا خانهٔ بزرگوار ولکل امة و مر هر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند جعلنا منسکا دادیم قربانی یعنی فرمودیم بقربان لیذکروا اسم الله تا یاد کنند نام خدای را علی ما رزقهم بر هیچه داده مر ایشان را من بهیمة الانعام از بهیمه چهارپایان یعنی هر امتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کنند بنام خدا فالهکم پس خدای شما و خدای ایشان اله واحد یک خدای است فله اسلموا پس مر او را گردن نهید و قربان را بشرک آمیخته مسازید وبشر المخبتین ه و بشارت ده ای محمد صلعم فروتنان را بمرگی آن سرایا ترسکاران را رحمت بی منتهای و سلمی رح فرموده که مژده ده مشتاقان را بسعادت لقا که مژده ازین فرح افزای تر نیست پس در صفت مخبتین میگوید الذین اذا ذکر الله آنانکه چون یاد کرده شود خدای تعالی نزدیک ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعهٔ جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی خواهند که خود را بدانند و از شعلهٔ شمع جمال بسوزند و دیدهٔ همت از نظر بغیر وجه قدس حضرت قدیم بر دوزند **بیت** دیده از غیر تماشای تو بر دوخته باد + ز آتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد + پس با نجاح مطلوب مژده ده ایشان را والصابرین و دیگر صبر کنندگان را علی ما اصابهم بانچه بایشان رسیده و میرسد از تکالیف و محن والمقیمی الصلوة و برپای دارندگان نماز را یعنی ادا کنندگان در اوقات آن ومما رزقناهم و از انچه عطا داده ایم ایشان را ینفقون ه نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف مینمایند بمصارف پسندیده والبدن و شتران و گاوان که برای هدی رانده اید جعلناها لکم ساختیم آنها یعنی کشتن آنها را مر شما را من شعائر الله از نشانهای دین خدای تعالی لکم مر شما را فیها خیر در آنها نیکوئیست از منافع دینیه و دنیویه فاذکروا اسم الله پس یاد کنید نام خدای تعالی را علیها بر کشتن آن صواف ه در حالیکه برپای ایستاده باشند و اشتر را ایستاده نحر کردن سنت است و بعضی بوقت نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر اللهم منک والیک فاذا وجبت پس چون بیفتد بر زمین جنوبها پهلوهای مذبوحان و روح از ایشان بیرون رود فکلوا منها پس بخورید از گوشتهای ایشان و این خوردن سنت است واطعموا القانع و بخورانید درویش قناعت کننده و ناخواهنده را والمعتر و سوال کننده و خواهنده را در راه المسیر آورده که قانع فقیر مکه است و معتر درویش آفاقی کذلک همچنانکه بیان کرده ایم کیفیت نحر ایشان را سخرناها رام گردانیدیم شتران را با وجود قوت و عظم جثه لکم برای شما تا میگیرید و میبندید و میکشید لعلکم تشکرون ه شاید که شما سپاسداری کنید مر خدا را بنعمتهای او آورده اند که اهل جاهلیت خون قربانیهای خود را بر دیوار کعبهٔ معظمه میمالیدند و آنرا سبب تقرب میپنداشتند و در زمان اسلام مومنان نیز همان قاعدهٔ سابقه داعیهٔ آلودگی دیوار محترم کعبهٔ معظمه داشتند حق سبحانه از ان نهی کرده فرمود لن ینال الله نرسد بخدای تعالی لحومها گوشتهای قربانی که صدقه میکنید ولا دماؤها و نه خونهای ایشان که بوقت قربانی میریزند ولکن یناله ولیکن میرسد بمحل قبول وی التقوی منکم

آنچه مصاحب ست با او پرهیزگاری ارشما که آن تعظیم امر خداوند ست و تقرب بدو لقربان پسندیده و کذلک همچنانکه یاد کرده شد سخرها لکم رام کرد
برای شما انعام را لتکبروا الله تا تکبیر گوئید وقت ذبح مر خدای را یا بزرگی یاد کنید خدای را علی ما هدٰیکم بر آنچه راه نمود شما را الطریق
نحر منحایا و کیفیت تقرب بدان و بشر المحسنین و بشارت ده نیکوکاران را به بهشت یا بقبول طاعات ان الله یدافع بدرستیکه خدای تعالی
باز دارد غائله مشرکان و فتنه ایشان را عن الذین آمنوا از آنانکه گرویده اند یعنی نصرت دهد ایشان را بر اعادی ان الله لا یحب
بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد کل خوان کفور هر خیانت کنند زیرا که در امانت دین خائن ست ناسپاس بر نعمت او که بعض
انعام آنعام بد ایشان میدهد و مشرکان بنام بتان قربان میکنند در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست و زبان در آزار مومنان می کوشیدند
و هر ساعت یکی از صحابه سر شکسته و دست بربسته بحضرت نبوت صلی الله علیه وسلم آمده شکایت می نمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان هنوز مامور نیستم چون هجرت مدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که درآن باب نازل شد این
بود اذن دستوری داده شد کارزار کردن للذین یقاتلون مر آنانرا که خواهند کارزار کنند با کافران بانهم ظلموا بسبب آنکه ستم رسیده
شده اند و جفای دشمنان بسیار کشیده و بعض لفتح تا میسوا اند یعنی آنانرا که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری داده ایم که قتال کنند و ان الله
و بدرستیکه خدای تعالی علی نصرهم بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبر اند لقدیر هر آئینه تواناست الذین اخرجوا
آنانکه بیرون کرده شده اند من دیارهم از سراهای خود که در مکه داشتند بغیر حق بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بحقیقت و جرمی
از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی الا ان یقولوا مگر آنکه میگفتند ربنا الله پروردگار ما خدای ست و یگانگی
حضرت او اقرار میکردند و لولا دفع الله الناس و اگر نه دفع کردن خدای بودی مردمان بعضهم ببعض بعضی را از ایشان ببعضی یعنی
بغلبه مومنان بر کافران لهدمت هر آئینه ویران کرده شدی باستیلای کافران بر اهل ملل صوامع صومعهای راهبان و بیع و کلیسای
ترسایان و صلوات و مساجد و کنشتهای جهودان و مسجدهای مسلمانان که همواره یذکر فیها یاد کرده میشود در آن مساجد و گفته اند
در جمیع بقاع مذکوره اسم الله کثیرا نام خدای تعالی بسیار و لینصرن الله و براستی که یاری دهد خدای تعالی من ینصره کسی را که
او را یاری میدهد ان الله لقوی بتحقیق که خدای تعالی تواناست بر نصرت مومنان عزیز غالب ست بر همه کس و همه چیز هر کرا خواهد غلبه دهد
خدای درین آیت وعده داده مظلومان صحابه را بنصرت دادن و وفا کرد که اموال و دیار جبابره و اکاسره بدیشان ارزانی فرموده پس
دیگر باره در صفت ماذونان بقتال میگوید الذین آنانند که برحمت شامله ان مکنٰهم اگر جای دهیم ایشان را فی الارض در زمین
و دستگاه و اختیار یابند اقاموا الصلوٰة بپای دارند نماز را بجهت تعظیم من و آتوا الزکوٰة و بدهند زکوٰة مال را بجهت مساعدت
بندگان من و امروا بالمعروف و بفرمایند بنیکوئی یعنی آنچه شرعا و عرفا آنرا حسن گویند و نهوا عن المنکر و باز دارند از زشتی یعنی
آنچه اهل علم و فضل آنرا قبیح شمرند و لله و مر خدای راست عاقبة الامور نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور آن باشد که او خواهد رباعی
این دولت و مال و جای رهو میخواهد + وآن گلشن و باغ و حوض و جو میخواهد + از حق همه کس حال نکو میخواهد + آنست سرانجام که او میخواهد +
وان یکذبوک و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب قوم تو مخصوص نیست فقد کذبت پس بدرستیکه تکذیب کرده اند
قبلهم پیش از صنادید مکه قوم نوح گروه نوح مر نوح را و عاد و گروه عاد مر هود را و ثمود و گروه ثمود مر صالح را و قوم ابراهیم
و گروه ابراهیم مر او را و قوم لوط و گروه لوط او را و اصحٰب مدین و اهل مدین شعیب را و کذب موسٰی و تکذیب کرده شد
موسی علیه السلام یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فاملیت پس مهلت دادم للکافرین مر ناگرویدگان را تا وقتی که آجال
مقدره در آمده ثم اخذتهم پس بگرفتم ایشان را بالعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و لشکر پعوض و خسف و حجاره و عذاب یوم الظلة و

ع ۵

غرق شدن فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ پس چگونه بود نکیر من یعنی ناپسندیدن من ایشانرا یعنی انکار کردم بر کار ایشان و نعمت را بدل ساختیم بمحنت و زندگی
را بهلاک و عمارت را بخرابی فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ پس چند از دیه و شهرها که أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم آنرا بهلاک اهل آن وَهِيَ و حال
آنکه آن دیه ظَالِمَةٌ ستمکار بود یعنی اهل آن مشرک و ظالم بودند فَهِيَ پس آن دیه خَاوِيَةٌ افتاده است عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی
اول سقفهای آن بنا بیفتاده پس دیوارها بران فرود آمده وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ و چند چاه دست بازداشته که اهل آن آب هلاک شده اند و کس
نیست که آب آن بردارد و نعمت حاصل کند وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ و چند کوشک بلند گچ کاری کرده که آنرا از ساکنانش خالی کردیم در اکثر تفاسیر
معتبر است که این چاه در پایان کوهی بوده بحضرموت و قصر مشید بر قله آن کوه و در تبیان آورده که بانی آن قصر پسر عاد ثانی بوده که اورا منذر
گویند و اصح آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح ع با چهار هزار کس از مومنان بدین زمین آمد و در بعضی از منازل آن ولایت موت بر وحاضر
شده آنرا حضرموت نام نهادند و اصحاب او جلاس بن سوید یا جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او بسحاریب بن سواده دادند
و بر سر این چاه که ببیر معطله اشارت بدانست قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهادند و از دین آبا
و اجداد برگشتند و بجواری وزیری حنظله بن صفوان را که بپیغمبری بدیشان آمده بود بکشتند و خدای ایشان را هلاک کرد و چاه ایشان معطل و کوشک
ایشان خالی مانده و در تیسیر آورده که پادشاهی کافر بر وزیر مسلمان غضب کرده میخواست که او را بکشد وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان
و در پایان کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت هر چند که چاه بکندند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسید
موضعی بجهت چاه نشان کرد و چون بکندند آبی بغایت صفا و لطافت و نهایت رقت و عذوبت بیرون آمد **بیت** در مزه چون شیره شاخ نبات
در خوشی همشیره آب حیات + ایشان آن چاه را گشاده ساخته از پایان تا بالا سنگ آن بخشتهای زر و نقره برآوردند و بپرستش پروردگار
مشغول شدند بعد از مدت متمادی شیطان بصورت عجوزه صالحه برآمده زنانرا دلالت کرد بدان که بوقت غیبت شوهران بسحق اشتغال کنند
و دیگر باره بشکل پیری زاهد بر ایشان ظاهر شد و مردان را بوقت دوری از ازواج از ایشان باتیان بهائم فرمود و چون این عمل قبیح در میان
ایشان پدید آمد حق تعالی حنظله یا تحانه بن صفوان را بپیغمبری بدایشان فرستاده و بدو نگرویدند آب ایشان غائب شد و بعد از وعده ایمان
پیغمبر دعا فرمود آب باز آمد و هم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بدیشان میرسیم
ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر و نقره و یاقوت و جواهر مرصع ساختند بعد از انقضاء زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده و درها فرو
بستند جبرئیل ع فرود آمده ایشان را با کوشک بر زمین فرو برد چاه ایشان مانده است و دود سیاه منتن از آنجا برمی آید و در آن نواحی آواز هلاک شدگان
میشنوند أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا نرفتند و سیر نکردند قوم تو و سیر نمیکنند فِي الْأَرْضِ در زمین یمن و شام تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند
و عبرت گیرند فَتَكُونَ لَهُمْ پس باشد ایشانرا قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا دلها که تعقل کنند بها بآن چیزی را که سبب استبصار و موجب اعتبار باشد
أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا یا باشد ایشانرا گوشها که بشنوند بها بدان خبرهای امم ماضیه و تواریخ ایشان را فَإِنَّهَا پس قصه اینست که لَا تَعْمَى
الْأَبْصَارُ نابینا نمیشود دیدهای حس یعنی در مشاهده ایشان خلل نیست همه چیز می بینند وَلَٰكِن تَعْمَى و لیکن نابینا میشود از مشاهده اعتبار
الْقُلُوبُ الَّتِي آن دلها که هست فِي الصُّدُورِ در سینها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت
نمیگیرند **نظم** چشم دل بگشا ببین بی انتظار + هر طرف آیات قدرت آشکار + چشم سر جز پوست خود چیزی ندید + چشم سر دید مغز
هر چیزی رسید وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و شتاب میخواهند از تو کافران مکه چون نضر بن حارث و احزاب او یعنی تعجیل مینمایند بِالْعَذَابِ
بنزول عذاب موعود وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ و خلاف نخواهد کرد خدای تعالی وَعْدَهُ وعده خود را که در نزول عذاب ایشان فرموده
وَإِنَّ يَوْمًا و بدرستیکه روزی از روزهاے [illegible] عِندَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو كَأَلْفِ سَنَةٍ مانند هزار سال است مِّمَّا تَعُدُّونَ

از آنچه می شمرید یعنی نزدیک خدای تعالی یک روز و هزار سال برابرست زیرا که حکم زمان بر وی جاری نیست پس وجود و عدم و قلت و کثرت
آن نزدیک او یکسانست هرگاه خواهد عذاب فرستد بر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد فرد و تا در نرسد وعده هر کاری که هست
هر چند کسی جهد بجای آرد وَكَاَيِّنْ مِّنْ قَرْيَةٍ و چندین از دیه ها پیش اهالی آن که من بمحض رحمت رعایت اَمْلَيْتُ لَهَا مهلت دادم آنرا
بتاخیر عذاب وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه اهل آن قریه یعنی ده و مردم ستمکار و کافر بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و بحق بازگردند
ثُمَّ اَخَذْتُهَا پس بگرفتم ایشان را چون توبه نکردند بعذابی سخت در دنیا وَاِلَيَّ الْمَصِيْرُ و بسوی منست بازگشت در آخرت و آنجا نیز جزا
خواهد رسید قُلْ يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ بگو ای آدمیان اِنَّمَآ اَنَا لَكُمْ نَذِيْرٌ نیست که من مر شما را مگر بیم کننده مُّبِيْنٌ پیدا یا آشکارا کننده
آنچه بر آن بیم میکنم فَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا پس آنانکه گرویدند بآنچه گرویدن بدان واجبست وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای نیکو لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ
مر ایشانراست آمرزش گناهان گذشته وَرِزْقٌ كَرِيْمٌ و روزی نیکو در حال یعنی رزقی بی رنج و منت یا بهشت در آخرت وَالَّذِيْنَ
سَعَوْا فِيْٓ اٰيٰتِنَا مُعٰجِزِيْنَ و آنانکه بشتافتند در ابطال آیتهای ما یعنی قرآن در حالتی که پیشی گیرندگانند بر ما بگمان خود یعنی خواهند که از ما درگذرند
و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَحِيْمِ آن گروه ملازمان دوزخند دایم در آتش افروخته باشند در بعضی از تفاسیر
قصه القای شیطان در امنیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر وحی آورده اند که مرضی اهل تحقیق نیست و ما از تاویلات علم الهدی و تیسیر و دیگر
کتب معتبره چون منتهی المعتقد و روضة الاحباب مدت الله ایام مولفه الی یوم الحساب آنرا اینجا ایراد کردیم بطریقیکه مستحسن اهل سنت ست
آورده اند که چون سوره والنجم نازل شد سید عالم آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند و در میان آیتها توقف میفرمود تا مردم تامل نموده یاد گیرند
پس بطریق مذکور و بعد از تلاوت آیت افرایتم اللات و العزی ومنات الثالثة الاخری متوقف شد و شیطان در آن میان مجال یافته
بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی حاصل معنی آنکه ایشان بزرگان قوم امرغان بلند پروازند و امید
بشفاعت ایشان میتوان داشت کفار باستماع این کلمات خوشدل شده پنداشتند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وعلی آله وسلم
خوانده و ثنای ایشان را ستایش کرده لاجرم در آخر سوره که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با مومنان سجده کردند اکثر اهل شرک اتفاق نمودند
جبرئیل ع م فرود آمده صورت حال بعرض آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسانید و دل مبارک پیغمبر صلی الله علیه وسلم از آن بسیار اندوهناک
شد و حضرت باریتعالی و تقدس جهت تسلیه خاطر سید عالم صلعم آیت فرستاد که وَمَآ اَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُوْلٍ پیش
از فرستادن تو هیچ رسولی وَّلَا نَبِيٍّ و نه هیچ نبی و فرق میان رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعت ست و نبی تابع اوست در آن شرع
چون حضرت لوط ع م که بشریعت ابراهیم ع م دعوت میکرد و همچنان یوشع و موسی و شمعون و عیسی ع م یا رسول داعی ست بشریعت خاص و نبی عام
ست و شامل مر او را و دیگری را که مقرر شرع سابق باشد پس نبی عام ترست از رسول و گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی
که منزل باشد بر وی و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی بر وی نازل نباشد و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بر وی فرود آید و نبی آنکه آواز شنود یا
ملهم گردد یا خواب بیند و بهر تقدیر میفرماید که هیچ رسول و نبی نفرستادیم اِلَّآ اِذَا تَمَنّٰٓى اَلْقَى الشَّيْطٰنُ مگر چون تلاوت کرد بیفگند شیطان
فِيْٓ اُمْنِيَّتِهٖ در نزدیک تلاوت او آنچه خواست بتلبیسی که بر مردم مشتبه شد که آن سخن پیغمبر خواند چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
شیطانی که او را ابیض گویند بآواز حضرت صلعم این کلمات بخواند تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی در حالتیکه حضرت صلعم سورة النجم
میخواند و باینجا رسیده بود که ومنات الثالثة الاخری و کفار گمان بردند که این کلمات هم تلاوت پیغمبر صلعم ست فَيَنْسَخُ اللّٰهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطٰنُ پس باطل و
زائل گرداند خدای تعالی آنچه در افگنده باشد شیطان از کلمات کفر ثُمَّ يُحْكِمُ اللّٰهُ اٰيٰتِهٖ پس ثابت کند خدای آیتهای خود را که پیغمبر میخواند وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای
داناست باحوال مردمان حَكِيْمٌ حکم کننده بحق بر ایشان لِّيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطٰنُ فِتْنَةً تا گرداند آنچه افگند شیطان بوقت تلاوت انبیاء ع م

تا گرداند خدای تعالی آنچه را که القا میکند شیطان آزمائشی وابتلائی لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مر آنانرا که در دلهای ایشان مرض کفرست
یعنی منافقان وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ و سخت ست دلهای ایشان و تاریک مراد آنست که منافق و مشرک از القای شیطان در شک و حیرت افتند
وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستیکه ستمکاران یعنی این دو گروه وضع مظهر در موضع مضمر حکم ست بر ایشان بظلم یعنی فرقه کفر و اهل نفاق لَفِي شِقَاقٍ
بَعِيدٍ هر آئینه در خلافی دور و دراز و در ستیزه و عنادی بی پایان اند وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ و دیگر القای آنست که تا بدانند آنانکه داده
شده اند علم را یعنی قرآن را أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه قرآن حق ست مِن رَّبِّكَ نازل از پروردگار تو و شیطان را مجال تصرف در آن نیست فَيُؤْمِنُوا
بِهِ پس ایمان آرند بقرآن فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ پس نرم شود برای قرآن دلهای ایشان و احکام آنرا قبول کنند وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ
آمَنُوا و بتحقیق خدای تعالی راه نماینده است آنانرا که گرویده اند إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بسوی راه راست یعنی هرچه بر مومنان مشکل
گردد حق تعالی ایشانرا راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ
در شک از قرآن یا از رسول یا از القای شیطان چه کفار مکه میگفتند چه شد محمد را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شک
اند حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتیکه بیاید بر ایشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری ست یا بیاید بر ایشان اشراط ساعت بَغْتَةً ناگهان
أَوْ يَأْتِيَهُمْ یا بیاید بر ایشان عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ عذاب روزی که نسل ایشان براندازد چون روز بدر و گفته اند روز عقیم روز قیامت ست
که بعد از وی روزی نخواهد بود الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ پادشاهی و فرماندهی آن روز مر خدای راست بی مدعی و منازعی یعنی امروز ملوک و سلاطین
را دعوی سلطنت و مملکت داری هست و در آن روز کمر تکبر از میان متکبران بگشایند و تاج تجبر از سر خسروان بربایند و دعویها منقطع و گمانها
مرتفع گردد مالک الملک رخت تصورات و تخیلات ملوک را در قعر فنا پای قدم افگند و رسوم تفکرات و توهمات سلاطین را بصدمه الملک
[illegible] درهم شکنند همه را جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد فردا آن سر که صیت افسرش از چرخ برگذشت بر در کبریای
او خاک در شود و چون ملک ملک حقیقی ظاهر گردد يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ حکم کند بی شرکت کسی میان بندگان از مومن و کافر فَالَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پس آنانکه گرویدند و عملهای ستوده کردند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای ناز و نعمت بی رنج و محنت باشند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه
نگرویدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند مر آیتهای ما را فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ پس آن گروه مر ایشانراست عذاب خوار کننده و رسوا
سازنده وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند و از دیار خود دل برکندند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی یعنی در طاعت و اطاعت
خدای تعالی از برای رضای او ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین أَوْ مَاتُوا یا بمردند شربت شهادت چشیده
لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ هر آئینه روزی دهد ایشانرا خدای تعالی رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو که نعیم بهشت است نه تعبی رسد در تحصیل آن و نه علتی
بود در تناول آن و نه دغدغه انقطاع باشد در آن آورده اند که بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله صلعم ما با جمعی برادران دینی بجهاد میرویم
و ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی مشرف میگردند و اگر ما شهید نگردیم حال ما چون شود این آیت نازل شد که چون همه در نیت
جهاد متفق بودید همه را رزق حسن خواهیم داد وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و بدرستیکه خدای تعالی هر آئینه اوست بهترین روزی
دهندگان که بی حساب میدهد لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ تا در آرد ایشانرا در بهشت عنبر سرشت زرین خشت در آوردنی که
پسندند آنرا یعنی ملائکه را باستقبال ایشان فرستد و بتعظیم تمام ایشانرا در بهشت در آرد و ایشانرا بدهد ما لا عین رأت ولا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ و بدرستیکه خدای تعالی باحوال ایشان داناست و اعادی ایشان حَلِيمٌ بردبارست در عقوبت
اعدا تعجیل نفرماید و در تبیان آورده که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه محرم
اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند این آیت از ان

جزا میدهد ذٰلِكَ ۚ وَمَنْ عَاقَبَ ایست حکم الله که گفته شد در باب مومن و کافر و هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان مقابله نماید بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهٖ
بمانند آنکه با او عقوبت کرده شده یعنی قتال کردند جزا ابزای از دو اج عقوبت میگوید یعنی جزا دهد ظالم را بمثل آنچه ظلم کرده ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ
پس ستم کرده شود بر وی یعنی معاودت کند با وی به عقوبت معاقب ثانی که مجازی و منتقم ست لَيَنْصُرَنَّهُ اللّٰهُ هر آئینه نصرت دهد خدای تعالی
او را اِنَّ اللّٰهَ بتحقیق خدای تعالی لَعَفُوٌّ هر آئینه عفو کننده است غَفُورٌ آمرزنده مر منتقم را التعریض است با آنکه عفو از انتقام بهتر است وَلَمَن
صبر و غفر اِنَّ ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ صاحب موضح میفرماید که حکم آیت در بیان جراحات است یعنی کسی را مجروح سازند قصاص او و از برای جراح
جوور امجروح گردانید دیگر باره بازای آن مجروح بر مجروح اول اعادهٔ جرح کردند حق سبحانه او را یاری میکند ذٰلِكَ آن نصرت مظلوم را
بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای تعالی قادرست بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب گرداند و از جمله آنکه يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ در می آرد شب
را در روز و ساعت او را می افزاید یا ظلمت شب را بجای روشنائی روز می نهد وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ و در می آرد روز را در شب
و ساعتهای او را زیاده میسازد یا منور نهار را بجای ظلمت لیل می آرد وَاَنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ و سبب آنست که خدای تعالی شنو است قول
معاقب را بَصِيرٌ بیناست با حوال منتقم ذٰلِكَ آن وصف که حق را بکمال قدرت کرده شد بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ بسبب آنست که خدای بحق
اوست ثابت در نفس خود و واجب در ذات قدیم وَاَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهٖ هُوَ الْبَاطِلُ و بدرستیکه آنچه تمامی پرستید و بخوانید یا میخوانید یعنی
آنچه میخوانند و می پرستند کافران بجز خدای اوست باطل و معدوم در حد ذات خود و در احقاف آورده که اوست موجود بذات خود و دیگران اگرچه
موجوداند وجود ایشان بدوست پس بنفس خود باطل باشند چه باطل آنست که موجود نبود چون دعاوی باطله و بدین سبب حضرت سید عالم
صلی الله علیه وسلم فرمود که اصدق بیت قالته العرب قول لبید مصرع الا کل شیء ما خلا الله باطل + و در مثنوی معنوی فرموده ابیات
این دوی اوصاف دیده احول ست + ورنه اول آخر آخر اول ست + کل شیء ما خلا الله باطل + ان فضل الله غیم هاطل + ملک ملک اوست
از خود مالک ست + غیر ذاتش کل شیء هالک ست + وَاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و بسبب آنست که خدای اوست برتر از همه اشیا و بزرگتر
از شریک و همتا اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً آیا ندیدی و ندانستی استفهام تقریرست یعنی دانسته که خدای فرستاد از
جانب آسمان آبی را فَتُصْبِحُ الْاَرْضُ پس گشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع افادهٔ اثبات بقای اثر مطر میکند مدتی متمادی یعنی پیوسته
هست زمین بسبب آن آب مُخْضَرَّةً سبز گشته بگیاه بعد از پژمردگی و خشکی اِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ بدرستیکه خدای تعالی لطف
کننده است با بندگان برویانیدن گیاه تا ایشان را از آن روزی دهد داناست بحال رزق و مرزوق لَهٗ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ
مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست و خالق و مالک همه اوست وَاِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ع
و بدرستیکه خدای هر آئینه اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا ستوده و ستاینده یا سزاوار ستایش و ستائش بصفات و احوال خود اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ
آیا ندیدی و ندانستی آنکه خدای تعالی رام کرد برای شما مَا فِي الْاَرْضِ آنچه در زمین ست از حیوانات و غیر آن یعنی هرچه منتفع شود بآن
انسان وَالْفُلْكَ تَجْرِيْ فِي الْبَحْرِ بِاَمْرِهٖ و مسخر گردانید مر شما را کشتی که میرود در دریا بفرمان او وَيُمْسِكُ السَّمَآءَ و نگاه میدارد خدای آسمان
را اَنْ تَقَعَ عَلَى الْاَرْضِ اِلَّا بِاِذْنِهٖ از آنکه بیفتد بر زمین مگر بخواست او یعنی هرگاه که حق تعالی افتادن او خواهد بیفتد اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ
لَرَءُوْفٌ رَّحِيْمٌ بتحقیق که خدای تعالی بر مردمان مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان گشوده و انواع مضار از ایشان دفع کرده
وَهُوَ الَّذِيْ اَحْيَاكُمْ و اوست آنکسیکه زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید مرده ثُمَّ يُمِيْتُكُمْ پس بمیراند شما را چون اجل در رسد ثُمَّ يُحْيِيْكُمْ پس
زنده گرداند شما را در قیامت اِنَّ الْاِنْسَانَ لَكَفُوْرٌ بدرستیکه آدمی هر آئینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میگذارد
لِكُلِّ اُمَّةٍ مر هر گروهی را از اهل ملل جَعَلْنَا مَنْسَكًا معین ساختیم دینی و شریعتی که با مر ماهم نَاسِكُوْهُ ایشان پذیرنده آن دینند

فلا ینازعنک فی الامر پس باید که نزاع نکنند سایر ارباب ادیان با تو فی الامر در کار دین چه امر دین تو از ان ظاهرتر است که تصور نزاع در ان توان کرد
مصرع در نور آفتاب چه جای تامل ست وادع الی ربک و بخوان مردمان را بتوحید و عبادت آفریدگار خود انک لعلی هدی مستقیم
بدرستیکه تو بر آئینه براه راستی وان جادلوک واگر خصومت ورزند با تو وجدال کنند و حال آنکه حق ظاهر شده و حجت لازم گشته
فقل پس بگو الله خدا اعلم داناتر است بما تعملون بآنچه میکنند از عناد و جدال و بران شما را جزا خواهد داد الله یحکم بینکم
یوم القیمة خدای تعالی حکم کند میان شما در روز قیامت فیما کنتم فیه تختلفون در ان چیزیکه بودید شما در ان اختلاف میکردید
از امر دین و حکم چنان باشد که مومن را بدرجات ثواب برآورد و مشرک را در درکات عقاب افگند و در تیسیر فرموده که این آیت بآیت سیف
منسوخ ست الم تعلم ان الله یعلم ما فی السماء آیا ندانستی یعنی دانسته که خدای تعالی میداند آنچه در آسمانهاست از عجائب علویات
والارض و آنچه در زمین ست از غرائب سفلیات و هیچ چیز بر وی پوشیده نیست ان ذلک فی کتاب بدرستیکه هر چیز که در آسمان و زمین بود نوشته شده
در کتاب لوح محفوظ ست و آن نزدیک اوست ان ذلک علی الله یسیر بدرستیکه علم همه اشیا بر خدای تعالی آسانست چه تعلق علم او به همه
معلومات یکسانست و یعبدون من دون الله و می پرستند کفار مکه بجز خدای تعالی ما لم ینزل به سلطانا آنچه فرو نفرستاده است
خدای تعالی بپرستش او حجتی و برهانی و ما لیس لهم به علم و عبادت میکنند چیزیرا که نیست مر ایشانرا بآنچه میپرستند یعنی استدلال ندارند بر پرستش
ایشان بلکه از محض جهالت و تقلید می پرستند و ما للظلمین من نصیر و نیست مر شرک کنندگان را هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان و اذا تتلی علیهم
آیتنا بینت و چون خوانده شود بر کافران آیتهای ما یعنی قرآن در حالتیکه آن آیتها روشنند و هویدا بی لبس و تناقض و اختلاف و اختلال تعرف
فی وجوه الذین کفروا المنکر بشناسی در رویهای آنانکه نگرویده اند انکار را از غایت منکری و عداوت بحق یعنی چون قرآن بر کافران خوانی اثر
کراهیت و نفرت در روی ایشان ببینی از فرط عناد و لجاج که با حق دارند یکادون یسطون نزدیک بود که بگیرند بقهر و مجادله نمایند یا بگشایند
دستها بالذین یتلون علیهم آیتنا بآنانکه میخوانند بر ایشان آیتهای ما را قل افانبئکم بشر من ذلکم بگو آیا خبر کنم شما را ببدتر
از آنکه میخواهند ایشان بخوانندگان قرآن النار وعدها الله الذین کفروا آتش دوزخ است که سخت و مکروه تر است از خشم و سطوت
شما بر ایشان وعده داده است بآن آتش خدای آنانرا که نگرویده اند و وعده بر آن وجه است که ایشان را در ان جای دهد و بئس
المصیر و بد موضع بازگشت ست آتش یایها الناس ضرب مثل ای آدمیان زده شده است مثلی برای عبادت کفار مر اصنام را و
بیان کرده شده در سوره عنکبوت برین وجه که مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا فاستمعوا له پس بشنوید آن
مثل را بگوش هوش و در ان تامل کنید ان الذین تدعون من دون الله بدرستیکه آنها را که میخوانید از بتان و آن سه صد و شصت بود
بر حوالی خانه کعبه نهاده الله تعالی فرمود که این همه بتان که می پرستید بجز خدای که لن یخلقوا ذبابا نیافرینند مگسی را با وجود ضعف جسه
ولو اجتمعوا له و اگر چه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای آفریدن او و ان یسلبهم الذباب شیئا و اگر برباید مگس از ایشان چیزی
را از طیب و عسل که بدان آلوده اند لا یستنقذوه منه نمیتوانند رهانید یعنی باز نمیتوانند ستد آنچیز را از مگس رسم بت پرستان
این بود که بتان را بعسل و بوی خوش می اندودند و درهای بتخانه بر ایشان می بستند و مگسان از روزن بتخانه در آمده آنها را
میخوردند و بعد از چند روز که اثر طیب و عسل بر آن بتان نبود شادی میکردند که الهه ما آنها را خورده اند حق سبحانه از عجز و ضعف
بتان خبر داد که نه بر آفریدن مگس قادر اند و نه بر دفع آن از خود ضعف الطالب والمطلوب سست شده است جوینده
یعنی بت که نتواند ستد آنچه مگس از وی ربوده و سست شد مطلوب یعنی مگس که خواهند آنچه ربوده از او استرداد کنند یا سست و عاجز
اند پرستنده و پرستیده یعنی مشرک و صنم نظم عاجزان که عاجزان را بنده اند + چون نتد کاری ز هم شرمنده اند

ع ۹

ومن ذریتنا امة مسلمة کہ پس ملازم دین او باشید لیکون الرسول شهیدا علیکم تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلی اللہ علیہ وسلم روز قیامت گواه برای شما بقبول دعوت و متابعت ملت خلیل و مرکز تکونوا و تا باشید شما شهداء علی الناس گواهان بر مردان بر رسانیدن انبیاء دعوت حق را بدیشان فاقیموا الصلوة پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم امر خدای وآتوا الزکوة و بدهید زکوة را از برای شفقت بر خلق خدای واعتصموا باللہ و چنگ در زنید بفضل خدای تعالی یعنی در جامع امور خود برا و اعتماد کنید و یاری از وی طلبید یا بکتاب و سنت متمسک شوید سلمی قدس سره فرموده که اعتصام بحبل اللہ از عوام است و باللہ کار خواص اما اعتصام بحبل شده وقوف است بر حد خدای از او امر و نواهی و اعتصام باللہ خلوت دل است از ما سوای حضرت الهی هو مولکم او دوست یا بندگان دوستی کار همه در ماندگان فنعم المولی پس نیکو یاری ست او ونعم النصیر و نیکو مددگاری بیاری علیها سپرده بمدد کاری گناهان بخشد یاری از دوجه که از نیایی سنه نماند و مددگاری از وی طلب که از ان عاجز نشود

نظم

از یاری خلق بگذر ای مرد خدا + یاری ز کسے طلب که از روی وفا + کار تو تواند که بسازد همه عمر + دست تو تواند که بگیرد همه جا

سورة المؤمنون مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي مائة وثمان عشرة اية

قد افلح المؤمنون ۱ بدرستیکه رستگار شدند و بمقصود خود رسیدند گروندگان الذین هم فی صلاتهم خاشعون ۲ آنانکه ایشان در نماز خود ترسنده گان اند چشم بر سجده گاه نهاده و بدل بدرگاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم بوقت ادای نماز جانب آسمان نظر میفرمود چون این آیت نازل شد نظر مبارک بر سجده گاه گماشت و در لباب فرموده که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر مکه معظمه که در خانه کعبه باید نگریست و گفته اند که خشوع آنست که مصلی نداند که بر دست راست و چپ او کیست و اسلمی قدس سره فرمود که خشوع ادای نماز سنت شده و فی التدبر ملاحظه اعراض و اغراض و در بحر الحقائق مذکور ست که خشوع در ظاهر آنست که سر در پیش افکند و دیده را از التفات بچپ و راست منع کند و دست راست بر چپ نهد و قرارت او از روی حضور بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند و بسر مراقب حق باشد و در بحر شهود مستغرق گشته از شعله آثار ظهور انوار جلال و جمال بگدازد محققی فرموده است که در نماز اول از خود بیزار باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت

نظم

یار بیزار است از تو تا تو ئی + اول از خود خویش را بیزار کن + گر ز تو یک ذره باقی مانده است + خرقه و تسبیح را زنار کن + خویش ترک هر دو عالم گیر زود + ذره مندیش چون عطار کن

والذین هم عن اللغو معرضون ۳ و آنانکه ایشان از سخن لغو یعنی باطل و کردار ناشایست معرضون اعراض کنندگانند امام قشیری رح فرموده که هر چه برای خدای هست خشوع است و آنچه ترا از خدا باز دارد باطل و سهو ست و آنچه بنده را ازان حظی باشد لهو ست و آنچه از خدا نبود لغو ست و حقیقت آنست که لغو چیزے را گویند از اقوال و افعال که هیچ کار نیاید والذین هم للزكوة فاعلون ۴ و آنانکه ایشان مر زکوة واجب را از مال خود ادا کنندگانند و گفته اند که زکوة فرض را یا صدقات تطوع را والذین هم لفروجهم حافظون ۵ و آنانکه ایشان مر فرجهای خود را از حرام نگاه دارندگانند الا علی ازواجهم مگر از زنان خود او ما ملکت ایمانهم یا از انکه مالک شده اند ایشان را دستهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمین اند فانهم غیر ملومین ۶ پس بدرستیکه نگاه دارندگان فروج ملامت کرده شده نیستند بر اتیان بدیشان بشرط آنکه در حیض و نفاس و روزه فرض و احرام نباشد و در غیر ما تی و در غیر این و صنف بهیچ وجه نشاید فمن ابتغی وراء ذلک پس هر که جوید برای مباشرت غیر زنان و کنیزکان خود فاولئک هم العدون ۷ پس آن گروه جویندگان ایشان در گذرندگان اند از حلال بحرام یا کامل اند در ستمکاری و آنانکه استمنا بید کنند هم ازین گروه اند والذین هم لامنتهم و آنانکه ایشان مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بران امین ساخته باشند از امانات و ودائع خلق یا آنچه امانت حق ست چون نماز و روزه و غسل جنابت وعهدهم راعون ۸ و مر عهدها را که با حق و خلق به بندند رعایت کنندگانند یعنی به نگاهداشت آن قیام مینمایند والذین هم

عَلٰی صَلَوٰتِہِمْ و آنانکه ایشان بر نمازهاے خویش یُحَافِظُوْنَ ۝ محافظت میکنند یعنی بر آن اقامت نموده بشرائط و آداب آن در اوقات
آن او امیغرایند ذکر صلوة در مبدا و منتهای این اوصاف برای آنست که فلاح مومنان ست و اشارت بتعظیم شان باز اُولٰٓئِكَ آن گروه مومنان
که جامع این شش صفت اند هُمُ الْوٰرِثُوْنَ ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان کرد اَلَّذِیْنَ یَرِثُوْنَ
الْفِرْدَوْسَ آنانکه از روے استحقاق میراث برند فردوس را که بلند ترین درجات بهشت ست و گویند منازل کفار را از بهشت میراث
گیرند چه هر یک از مومنان و کافران را در بهشت و دوزخ منزلیست منازل مومنان از دوزخ اضافت بمنزل کفار کنند و منزلهای ایشان
در بهشت بر منزلهای مومنان افزایند و در زاد المسیر آورده که بهشت نظر کفار در آرند و مقامهاے ایشان را که اگر ایمان آوردندے
آنجا بودندے بر ایشان نمایند تا حسرت ایشان زیاده نماید و حسرت بر حسرت زیاده شود بیت نظر از دور در جانان بدان ماند که کافر را +
بهشت از دور بنمایند کان سوز دگر باشد + هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ ۝ ایشان که وارثان فردوس اند در بهشت جاوید مانندگانند وَلَقَدْ خَلَقْنَا
الْاِنْسَانَ و بدرستیکه ما آفریده ایم آدمیان را مِنْ سُلٰلَةٍ از خلاصه و نقاوت بیرون کشیده شده مِّنْ طِیْنٍ ۚ از گل یا بیافریدیم آدمیان
را از منی که بیرون آمد از گل که آدم ست ثُمَّ جَعَلْنٰهُ نُطْفَةً پس گردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه و در تیسیر ثانی ساختیم
جوهر بیرون آمده را نطفه جاے گرفته فِیْ قَرَارٍ مَّكِیْنٍ در قرارگاهے استوار یعنی رحم و چهل روز او را سفید نگاه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً
پس گردانیدیم نطفه سفید را پاره خون سرخ بسته چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً پس ساختیم آن خون را مضغه یعنی مقداری گوشت
که بیکبار بخاید گوشتی بی استخوان چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظٰمًا پس ساختیم آن گوشت را استخوان یا آنکه محکم گردانیدیم آنرا بعد از سه
اربعین فَكَسَوْنَا الْعِظٰمَ لَحْمًا ق پس پوشانیدیم استخوان را گوشتی یعنی برویانیدیم گوشت بعد از رستن عروق و اعصاب و اوتار و عضلات بر و
ثُمَّ اَنْشَاْنٰهُ پس بیافریدیم او را خَلْقًا اٰخَرَ آفرینشی دیگر در بطن ام یعنی روح در و در دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج
او دندان و موے دادیم و راه پستان بر و بگشادیم و از مقام رضاع بفطام رسانیدیم و بغذاهاے گوناگون تربیت فرمودیم و چون قدم در حد
بلوغ نهاد قلم تکلیف بر و جاری کردیم و بمراتب شباب و کهولت و شیخوخت رسانیدیم فَتَبٰرَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخٰلِقِیْنَ ۝ پس بزرگ ست خدا که نگار
ندگانست ای عزیز حق سبحانه و تعالی عرش و کرسی و لوح و قلم و ملائکه و نجوم و سموات و ارضین بیافرید و ذات مقدس را بدین نوع ثنا کرد بعد
از آفریدن انسان فرمود نفرموده و این دلیل بر تکریم و تفضیل انسانست بیت بر ورق روی تو لطف خدای + آیت حسن ست که تحریر کرد
وفی المثنوی المعنوی ای رخ چون زهره ات شمس الضحی + ای گدای رنگ تو گلگونها + تاج کرمناست بر فرق سرت + طوق فضلناست
آویز برت + هیچ کرمنا شنید این آسمان + کین شنید این آدمی پر غمان + احسن التقویم در والتین بخوان + که گرامی گوهرست از بحر جان + گر
بگویم قیمت آن ممتنع + من بسوزم هم بسوزد مستمع + بعضی از اهل وجدان گویند که چون درین آیت احوال بنی آدم و ترقی از مقامی بمقامی بیان
فرموده دانست که او را از باقی بادای مراسم حمد و ثنای که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود در ستائش ذات مقدس از جانب او نیابت نموده
گفت فتبارک الله احسن الخالقین ثُمَّ اِنَّكُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ لَمَیِّتُوْنَ ۝ پس شما بعد از آن که ذکر کردیم از آفرینش شما هر آئینه مردگانید یعنی نهال حال
شما برگ خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل بخواهید چشید ثُمَّ اِنَّكُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ پس بدرستیکه شما روز رستخیز تُبْعَثُوْنَ ۝ برانگیخته
میشوید برای محاسبه و مجازات وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بدرستیکه آفریدیم بر سر شما سَبْعَ طَرَآئِقَ هفت آسمان طبقه بالاے طبقه
بعداران راهی از راههای فرشتگان وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غٰفِلِیْنَ ۝ و نیستیم ما ازین مخلوق که آسمانست بیخبر که او را مهمل بگذاریم بلکه او را تا وقت
معلوم از خلل نگاه داریم یا از جمیع آفریدها غافل نیستیم بر خیر و شر و نفع و ضرر و کفر و شرک ایشان مطلعیم وَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَآءًۢ بِقَدَرٍ و
فرستادیم از آسمان آبے بقدر و اندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم فَاَسْكَنّٰهُ فِی الْاَرْضِ پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین و در

تبیان از ابن عباس نقل میکند که خدای تعالی پنج جوی آب از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل علیه السلام نهاده از آسمان فرود فرستاد سیحون که نهر هند است و جیحون که نهر بلخ است و فرات و دجله که نهرین در عراق اند و نیل که نهر مصر است و آنها را که ودیعت بجبال داد و الله در مصلحت جهت منافع خلق جاری میگرداند و نیست که میفرماید که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَاِنَّا عَلٰی ذَهَابٍۢ بِهٖ لَقٰدِرُوْنَ ۚ و بدرستیکه ما بر بردن آن آب و زائل ساختن توانائیم چنانچه بر نزول آن قادر بودیم و گفته اند بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل علیه السلام فرود آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم و تابوت سکینه و انهار خمس را با آسمان برد بعد از آن بر روی زمین هیچ خیر و برکت نماند فَاَنْشَاْنَا لَكُمْ بِهٖ جَنّٰتٍ پس بیافریدیم برای شما بسبب آن آب بوستانها مِّنْ نَّخِيْلٍ وَّاَعْنَابٍ ۘ از خرمابنان و از تاک در تخصیص این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طائف بانگور است و نخل و عنب در زمین حجاز از همه دیار عرب بیشتر میباشد لَكُمْ فِيْهَا فَوَاكِهُ كَثِيْرَةٌ مر شما را درین بوستانها میوهای بسیار است غیر تمر و عنب وَّمِنْهَا تَاْكُلُوْنَ ۙ و از آن بوستانها یعنی از ثمار و زروع آن میخورید و مایه معیشت از آن حاصل میکنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُوْرِ سَيْنَآءَ و دیگر بیافریدیم برای شما درختیکه بیرون می آید از کوه سینا یعنی زیتون که جبل موسی علیه السلام است میان مصر و ایله و گویند اول درختیکه بعد از طوفان برست این درخت بود یعنی درخت زیتون تَنْۢبُتُ بِالدُّهْنِ میروید با روغن وَصِبْغٍ لِّلْاٰكِلِيْنَ ۝ و نانخورش مر خورندگان را یعنی درخت زیتون میروید بچیزیکه جامع است دهنیت و صبغیت را هم بدان روغن چراغ توان افروخت و هم از آن نانخورش توان ساخت وَاِنَّ لَكُمْ فِى الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً ۭ و بدرستیکه مر شما راست در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم چیزیکه بدان اعتبار کنید و بقدرت الهی استدلال نمائید نُسْقِيْكُمْ می آشامیم شما را مِّمَّا فِيْ بُطُوْنِهَا از آنچه در شکم ایشانست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيْهَا مَنَافِعُ كَثِيْرَةٌ و مر شما راست در ایشان سودهای بسیار که ببعضی سوار میشوید و بعضی را بار میکشید و از بعضی نتایج میستانید و از پشم و موی ایشان بهره میگیرید وَّمِنْهَا تَاْكُلُوْنَ ۙ و از ایشان میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول مینمائید یا از ایشان روزی میخورید بسبب ایشان وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُوْنَ ۝ و برانها یعنی شتران از ایشان در خشکی و بر کشتیها در تری برداشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما را بردارند و از موضعی بموضعی میبرند وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوْحًا اِلٰى قَوْمِهٖ و هر آئینه فرستادیم پیش از تو نوح علیه السلام را بسوی گروه وی فَقَالَ پس گفت نوح از روی دعوت يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ای گروه من خدا را پرستش کنید مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ نیست شما را معبودی که مستحق عبادت باشد جز وی اَفَلَا تَتَّقُوْنَ ۝ آیا نمیترسید از عذاب وی یعنی بترسید و بعبادت غیر او میل مکنید فَقَالَ الْمَلَؤُا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا پس گفتند گروه بزرگان آنانکه نگرویدند مِنْ قَوْمِهٖ از گروه وی مردم فریبندگان و عوام خلق را یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدین و دعوت نوح علیه السلام مائل دیدند ایشانرا تنفیر نموده گفتند مَا هٰذَآ اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ ۙ نیست این کسیکه میخواند بتوحید شما را مگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن يُرِيْدُ اَنْ يَّتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ میخواهد که افزونی جوید بر شما و مهتر گردد و شما را تابع و محکوم خود سازد وَلَوْ شَاۗءَ اللّٰهُ لَاَنْزَلَ مَلٰۗىِٕكَةً ښ و اگر خواستی خدای تعالی که رسول بنی آدم فرستد هر آئینه فرستادی فرشتگان را تا مرسل از مرسل الیه متمیز بودی مَّا سَمِعْنَا بِهٰذَا نشنودیم این را که آدمی رسول خدای تواند بود فِيْٓ اٰبَاۗىِٕنَا الْاَوَّلِيْنَ ۝ در میان پدران ما که نخست بوده اند این سخن را از فرط عناد میگفتند چه در میان ادریس علیه السلام و میان ایشان مدتی مدید نگذشته بود و شنیده بودند که از اولاد آدم علیه السلام پیغمبری بوده اِنْ هُوَ اِلَّا رَجُلٌۢ بِهٖ جِنَّةٌ نیست او الا مردی که در دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فَتَرَبَّصُوْا بِهٖ حَتّٰى حِيْنٍ ۝ پس انتظار برید و بر وی چشم دارید تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی را بمیرد و از وی باز رهیم و یا از جنون بهوش آید و ترک گفتن این سخنان نموده پی کار خویش گیرد قَالَ رَبِّ انْصُرْنِيْ بِمَا كَذَّبُوْنِ ۝ گفت نوح علیه السلام بعد از آنکه نا امید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان بسبب آنکه مرا تکذیب کردند فَاَوْحَيْنَآ اِلَيْهِ پس ما وحی کردیم بنوح اَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِاَعْيُنِنَا

آنکه بساز کشتی را بنگاه داشت ما یعنی ترا محافظت نمائیم که خطا نکنی ووحینا و بامر ما و تعلیم ما یعنی بگوئیم که چگونه کشتی بسازی فاذا جاء امرنا پس چون
بیاید فرمان ما بسوار شدن بر کشتی یا نازل شود عذاب ما وفار التنور و بجوشد تنور یعنی بوقتیکه زن تو نان پزد و از میان آتش آب
برآید فاسلک فیها پس درآر تو در کشتی من کل زوجین از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیگر اند اثنین دو تا یعنی نر و ماده و در تیسیر گوید
که بکشتی در نیا در مگر آنها را که میر اینده یا بیضه می نهند واهلک الا من سبق علیه القول و دیگر در آور در کشتی کسان خود را از اهل
بیت و مومنان را الا آنکه پیشی گرفته است بر وی قول ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ منهم از ایشان که قوم تو اند یعنی یکی پسر تو کنعان
نام و یک زن تو واعله نام که کافر بودند ولا تخاطبنی و خطاب مکن با من یعنی دعا مفرمای فی الذین ظلموا در شان آنانکه ظلم کردند بر خود و این
قبول نکردند ترا ایذا و تسخر نمودند یا آنکه دعا مکن نجات ایشان از عذاب غرق شدن انهم مغرقون بدرستیکه ایشان همه غرق
شدگانند بی شک فاذا استویت انت ومن معک علی الفلک پس چون بوقت ظهور عذاب بر آمدی تو و هر کس که با تست از مومنان
بر کشتی و راست بنشینی فقل الحمد لله الذی نجینا من القوم الظالمین پس بگو همه ستائشها مر خدای را آنکه نجات داد ما را از گروه کافران
یعنی مشرکان وقل رب انزلنی و بگوی در وقت نشستن کشتی ای پروردگار من فرود آر مرا منزلا مبارکا منزلی با برکت که سبب
سلامت و نجات مومنانست و بعض منزلا بضم میم و فتح زا میخوانند و مصدر میمی میدانند یعنی فرود آر ما را فرود آوردنی وانت خیر المنزلین
و تو بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارک و قولی آنست که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی بوده و اشهر آنست که در وقت دخول
و خروج کشتی این دعا فرموده سلمی از ابن عطا قدس سره نقل میکند که منازل مبارک آن منزلیست که در او از هواجس نفسانی و وساوس
شیطانی ایمن باشند و آثار قرب از محال قدس بدان نازل باشد و هرکجا پرتو انوار جمال بیشتر برکت آن منزل از همه منازل افزون
در منزلی که جانان روزی رسیده باشد + با ذره های خاکش داریم مرحبائی + ان فی ذلک لایات بدرستیکه در قصه نوح علیه السلام و با نجیه
با قوم او کرده شد هر آئینه نشانهاست مر اهل عبرت را وان کنا لمبتلین و بدرستیکه ما بودیم آزماینده مر آن قوم را و مبتلا دهنده به بلای
بزرگ یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر گردد ثم انشانا من بعدهم پس بیافریدیم از پس
قوم نوح علیه السلام قرنا آخرین گروهی دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود فارسلنا فیهم رسولا منهم پس فرستادیم ما در میان ایشان
پیغمبر از ایشان که هود بود یا صالح علیه السلام و گفتیم مر آن قوم را بزبان رسول ایشان ان اعبدوا الله آنکه بپرستید خدای تعالی را
ما لکم من اله غیره که نیست شما را هیچ معبودی که استحقاق پرستش داشته باشد مگر وی افلا تتقون آیا پرهیز نمیکنید از عقاب
او یعنی بپرهیزید از عقوبت او و بعبادت غیر او اشتغال مکنید وقال الملا من قومه الذین کفروا و گفتند گروهی بزرگان از قوم
آن رسول آنانکه نگرویدند وکذبوا بلقاء الآخرة و دروغ شمردند دیدن روز قیامت را یعنی بعث و حشر ایمان نیاوردند واترفنهم
و نعمت داده بودیم ایشان را فی الحیوة الدنیا در زندگی دنیا بکثرت اولاد و اموال یعنی گفتند بعضی کافران نازپرورده که در فراخی عیش
و ناز و نعم گذرانیده بودند بعضی را که ما هذا الا بشر مثلکم نیست این رسول که بحق دعوت میکند مگر آدمی مانند شما در صفات
و احوال بشریت یاکل مما تاکلون منه ویشرب مما تشربون میخورد از آنچه شما میخورید از آن و میآشامد از آنچه شما میآشامید
یعنی بغذا محتاج است مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات ملائکه بودی نخوردی و نیاشامیدی ولئن اطعتم بشرا مثلکم
اگر فرمان برید شما و را و امر و نواهی آدمی را که مانند شماست انکم اذا لخاسرون بدرستیکه شما هر آئینه زیانزدگان باشید
که خود را مامور و متبوع مثل خود می سازید ایعدکم انکم اذا متم وکنتم ترابا وعظاما آیا وعده میدهد شما را این پیغمبر که بدرستیکه شما
چون بمیرید و گشتید خاک و استخوان پوسیده انکم مخرجون بدرستیکه شما بیرون آورده شدگانید از گورها زندگان هیهات هیهات

لِمَا تُوعَدُونَ ۝ چه دور است دور است آنچه وعده داده میشوید از بعث وجزا یعنی هرگز نباشد خاک بر دهان شان إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا
الدُّنْيَا نیست زندگانی ما مگر زندگانی در دنیا نَمُوتُ وَنَحْيَا می میریم و زنده میشویم یعنی از ما یکی میرد و یکی میزاید وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ۝
ونیستیم ما برانگیختگان و زنده شوندگان بعد از مرگ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا نیست هود یا صالح ع م مگر مردی که برمی بندد
بر خدای تعالی دروغی ومیگوید مرا فرستاده بشما وشمارا بعد از مرگ زنده خواهند کرد وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ۝ ونیستیم ما اورا گرویدگان
در آنچه خبر میدهد قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ ۝ گفت پیغمبر بعد از استماع این قول ویاس از ایمان قوم که ای پروردگار من مرا یاری
کن بنا امیدیت وایشان را مغلوب گردان بعذاب بسبب آنچه مرا تکذیب کردند قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ گفت خدای از زمان قلیل
یعنی اندک وقتی را لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ۝ گردند کافران ومکذبان پشیمان از تکذیب خود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس گرفت ایشان را
صیحه یعنی جبرئیل ع م فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان بشکافت وبمردند وجمعی از مفسران گویند که این قوم را ثمود گفته اند دلیل
ایشان اینست که عذاب صیحه مر ثمود را بوده واکثر آنکه میگویند قوم عاد بوده میگویند در سوره اعراف وهود وشعرا بعد از قصه نوح ع م قصه
عاد آورده شده اینجا نیز بهمان ترتیب مراد عاد ع م است وبراین قول هر عذابی را که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت وبهر تقدیر بگرفت ایشانرا
صیحه بِالْحَقِّ بحکم قضا یا بوعده صادق یا باستحقاق ایشانرا عذاب فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً پس گردانیدیم ایشانرا چون خاشاک آب آورده یعنی هلاک
کردیم ونابود ساختیم چون خس وخاشاک که سیل باطراف افگند وسیاه وکهنه گردد فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝ پس دوری باد از رحمت حق
مر گروه ستمگاران را ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ پس پیدا کردیم از پس ایشان قُرُونًا آخَرِينَ ۝ قرنهای دیگر را یعنی بیافریدیم اهل قرون را
چون قوم شعیب ولوط ع م مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا پیشی نتوانست گرفت از هیچ گروهی بر وقتیکه جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم
وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ۝ و باز پس نمانند از آن ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا پس بفرستادیم فرستادگان خود را متواتر یعنی یکی در عقب دیگری كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً
رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ هرگاه که آمد گروهی را پیغمبر آن گروه تکذیب کردند اورا وآنچه گفت از توحید ونبوت وبعث وحشر دروغ پنداشتند وتقلید پدران ولزوم عادات
ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا پس از پی در آوردیم بعضی از ایشان بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچ کدام را مهلت
ندادیم وآخرین را چون اولین معاقب ساختیم وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وگردانیدیم ایشانرا سخنان یعنی ایشانرا عبرت خلائق گردانیدیم که دائم
عذاب ایشانرا یاد کنند وبدان مثل زنند خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم آنرا افسانه وار میگویند واگر سخن وذکر نیکو از
ایشان بماندی بهبودی شعر تفنى وتبقى عنك احدوثة + فاجعل بها حسن احدوثة + در ترجمه این بیت گویند نظم پس از تو این همین چون قصه خواهد
ماند + دران بکوش که نیکو بماند افسانه + سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز + مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند + فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ پس دوری
باد از رحمت حق مر گروهی را که نمی گروند بانبیای ع م وتصدیق ایشان نمیکنند ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ پس فرستادیم موسی ع م را وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا
وبرادر او هارون را بمعجزها وپیغامهای ما وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ ۝ وحجتی روشن وآشکارا یعنی عصا تخصیص کرد او را بجهت آنکه اول معجزات موسی ع م آن
بود وچند معجزه دیگر چون فرو بردن جادو وبها وشگافتن دریا وید بیضا وروان شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت پس با موسی ع م وبرادر او ع م
معجزات تسعه فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون وقوم او وایشان پیغام ما برسانیدند فَاسْتَكْبَرُوا پس سر کشیدند گروه قبطیان از
ایمان ومتابعت پیغمبران وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ۝ وبودند گروهی سرکش وزبردست بر مردمان بقهر وغلبه فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا پس گفتند
آیا ایمان آوریم یعنی نیاوریم وتصدیق نکنیم مر دو آدمی را که مانند ما اند در صفتهای بشریت وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ ۝ وحال آنکه گروه
ایشان یعنی بنی اسرائیل مارا پرستندگانند یعنی فرمان برند چون بندگان مر خواجگان را ودر بعضی تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را
می پرستیدند واو بت می پرستید یا گوساله فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند فرعون وقوم او موسی وهارون ع م را فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ۝ پس گشتند

بسبب آن تکذیب از ہلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم وَلَقَدْ اٰتَيْنَا و بدرستیکه دادیم مُوسَى الْكِتٰبَ موسی را توریت بعد از ہلاک
فرعون و قوم او لَعَلَّهُمْ شاید که بنی اسرائیل برکت آن يَهْتَدُوْنَ راه یابند باحکام شریعت وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَاُمَّهٗ اٰيَةً و ساختیم ما
قصه پسر مریم یعنی عیسی را و مادر او را حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را آیتی ساختیم بہ استدلال پسر را آنکه در مهد سخن گفت و مادر را باین که بی مساس بشری
چنان پسری بزاد وَّاٰوَيْنٰهُمَآ و جای دادیم ما مادر و پسر را و قتیکه از یهود فرار گرفتند و باز آوردیم اِلٰى رَبْوَةٍ بسوی زمینی بلندی
از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر و آن موضعی بود ذَاتِ قَرَارٍ وَّمَعِيْنٍ خداوند قرار یعنی مستقری که در و آرام گیرند و
خداوند آبی ظاهر و طاهر و جاری در کشاف از ابو هریره نقل میکند که ملازم گیرید این رمله و فلسطین را که آن ربوه است که خدای در قرآن
یاد کرده است آورده اند که مریم با پسر و پسر عم خود یوسف بن ماثان دوازده سال در این موضع بسر بردند و طعام عیسی علیه السلام از بهای ریسمان بود که مادرش
میریسید و می فروخت يٰٓاَيُّهَا الرُّسُلُ خطاب با عیسی است علیه السلام بر سبیل تعظیم پیغمبر را یعنی كُلُوْا مِنَ الطَّيِّبٰتِ بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال وَاعْمَلُوْا
صَالِحًا و کنید کارهای ستوده در قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح تقدیم داشت زیرا که او نتیجه آنست حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که لقمه تخم عملست و عمل بر حسب تخم پاکیزه تر برش بهتر و مناهج آورده که هر غذای که شرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که میزان
وحدتست در وی سرایت کرده پس هر که آنرا تناول کند اثر عدلی که از حکم شرع با آن غذا همراه است در نفس و همه اعضا پیدا آید و جنبید در اداء
عبادت نرم و منقاد شود تمکین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله اشارت برین است و هر چه شرع آنرا حرام کرده یا وجه حلیت آن مشتبه و پوشیده است
حکم انحراف و مخالفت شرع با آن غذا اگر همه یک لقمه باشد همراه بود و چون حکم انحراف آن غذا بنفس و اعضا سرایت کند آثار طغیان و عصیان و ارتکاب
مناهی و مباشرت اخلاق ردیه بظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا طیبا صاحب روضة الانوار فرموده نظم دست دل از لزوم
ذکر تر نشود + وز آب زمزم چشمه تقوی نجوی + لقمه که در اصل نباشد حلال + زو نفتد مرد مگر در ضلال + قطره که باران تو چون صاف نیست
گوهر دریای تو شفاف نیست + و گفته اند یا ایها الرسل خطاب با جمیع انبیاست نه در یک دفعه چه ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه بدان معنی که هر یک
از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند و لطیفه بر آنند که خطاب با حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم و او را بنام همه پیغمبران خواند زیرا که سید همه است و ذات معلای او جامع فضائل و کمالات که با همه بود مصرع وقد جمع الرحمن فیک
المعاظم + مصرع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری + در موضح فرموده که خطاب با آن حضرت پیغمبر باید که امت عالی همت خود را بگوید که حلال
خورید و عمل صالح کنید اِنِّيْ بدرستیکه من خداوندم بِمَا تَعْمَلُوْنَ عَلِيْمٌ بانچه شما میکنید دانا ام وَاِنَّ هٰذِهٖٓ اُمَّتُكُمْ
و بدرستیکه این است ملت شما ای رسل کرام اُمَّةً وَّاحِدَةً ملتی یگانه در عقاید و اصول شرائع یا جماعت شما ای امت محمد صلی الله علیه وسلم جماعتی
متحد اند و متفق در ایمان و توحید وَّاَنَا رَبُّكُمْ و من آفریدگار شما ام فَاتَّقُوْنِ پس بترسید از من در مخالفت کلمه توحید فَتَقَطَّعُوْٓا اَمْرَهُمْ
بَيْنَهُمْ زُبُرًا پس ببریدند و ساختند اهل کتاب کار دین خود را در میان یکدیگر پاره ها یعنی گروه گروه شدند و اختلاف کردند كُلُّ حِزْبٍۢ بِمَا لَدَيْهِمْ
فَرِحُوْنَ هر گروهی از ایشان بانچه نزدیک ایشانست از دین شادان و نازان و اعتقاد کرده که حق الیست فَذَرْهُمْ فِيْ غَمْرَتِهِمْ
پس بگذار ای محمد صلی الله علیه وسلم کافران مکه را در گرداب غفلت و ضلالت ایشان حَتّٰى حِيْنٍ تا هنگامیکه کشته شوند یا بمیرند اَيَحْسَبُوْنَ اَنَّمَا
نُمِدُّهُمْ بِهٖ آیا می پندارند مشرکان که آنچه عطا میدهیم ایشان را و مدد میکنیم با آنچه مِنْ مَّالٍ وَّبَنِيْنَ از مال و زینت دنیا و فرزندان بسیار
نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرٰتِ می شتابیم برای ایشان با آنچه در نیکوئیها یعنی گمان می برند که امداد ایشان را بمال و فرزند مسارعتست از ما به
ایشان در نیکوئی و اعمال ایشان را استحقاق آنست که ما بپاداش آن با ایشان نیکوئی کنیم بَلْ نه چنین است که می پندارند بَلْ لَّا يَشْعُرُوْنَ
نمیدانند که این امداد استدراج است نه مسارعت در خیرات اِنَّ الَّذِيْنَ هُمْ مِّنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُوْنَ بدرستی آنانکه ایشان از عذاب

آمرزگار خود ترسانند عذاب را خشیه گفت جهت آنکه عذاب بسبب اینست وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ و آنانکه ایشان بآیتهای
پروردگار خود که قرآنست یا دلائل قدرت يُؤْمِنُونَ میگروند وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ و آنانکه ایشان بخداوند خود شرک نمی آرند نه
شرک جلی و نه شرک خفی وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا و آنانکه میدهند آنچه میدهند از صدقات و زکوة و توسل مینمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات
وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ و دلهای ایشان ترسانست که ناگاه خیرات ایشان مردود گردد ترسیدمانند أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ آنکه ایشان بسوی
پروردگار خود بازگردندگانند أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ آن گروه که باین صفتها موصوف اند ایشتابند فِي الْخَيْرَاتِ در طاعتها یا در تحصیل خیرات
دنیویه که براعمال صالحه متفرع است کما قال الله تعالی فآتاهم الله ثواب الدنیا وَهُمْ لَهَا و ایشان بسوی خیرات سَابِقُونَ پیشی گیرندگانند
یا سابقند بر همه مؤمنان بنور طاعت یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا و تکلیف نمیکنیم هیچ تنی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر گنجایش
او یعنی بقدر طاقت وَلَدَيْنَا كِتَابٌ و نزدیک ماکتابی است یعنی لوح محفوظ که يَنْطِقُ بِالْحَقِّ سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع در وی نوشته
نیست یا نزد ماست نامه اعمال هرکس که گواهی دهد بر کردار هرکس وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان که عاملانند ستم دیده نخواهند شد
بافزونی عقاب و نقصان ثواب بَلْ قُلُوبُهُمْ بلکه دلهای کفره فِي غَمْرَةٍ در غفلت و حیرت است مِنْ هَٰذَا از این سخن که گفته شد یا از
کتاب حفظه یا از قرآن وَلَهُمْ أَعْمَالٌ و مر ایشانراست عملهای ناپاک و خطاهای بی باک مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ بجز این خطای عظیم که بر آنند
یعنی شرک و انکار بعث و غیر آن مراد آنست که غیر از شرک گناهان دیگر هست که هُمْ لَهَا ایشان مر آنرا عَامِلُونَ کنندگانند بحسب حکم قضا
و قدر او لقضاء و ایشان بران غفلت و معصیت باشند حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا تا وقتیکه بگیریم مُتْرَفِيهِمْ منعمان ایشانرا بِالْعَذَابِ بعذاب جوع
یا قتل إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ آنگاه ایشان فریاد در گیرند و استغاثه کنند ما گوئیم لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ فریاد مکنید امروز و طمع فریادرسی مکنید
إِنَّكُمْ مِنَّا بدرستیکه شما از جهت ما لَا تُنْصَرُونَ یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید گشت قَدْ كَانَتْ آيَاتِي بدرستیکه هست
آیتهای من یعنی قرآن که هر وقت تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده میشود بر شما فَكُنْتُمْ پس هستید شما از شنیدن آن عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای خود تَنْكِصُونَ
باز میگردید یعنی بقهقری رجوع میکنید و کلام من نمیشنوید مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ در حالتیکه طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظیم مینمائید به بحرم مکه و
میگوئید ما اهل حرمیم یا مستکبر بتکذیب قرآن سَامِرًا حدیث کنندگان در شب تَهْجُرُونَ هذیان میگوئید یا میگذارید قرآن را یا پیغمبر را یا خانه را که
در حوالی او افسانه میگوئید و بدو می نازید و طواف نمی کنید أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آیا تفکر نمیکنید در قرآن تا باعجاز لفظ و وضوح معنی بدانید که کلام حق
است أَمْ جَاءَهُمْ آیا آمد بدیشان از کتاب و رسول مَا لَمْ يَأْتِ آنچه نیامده بود آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ به پدران پیشین ایشان تا عذر
گویند که ما از کتاب و پیغمبر خبر نداریم یعنی همچنانچه نوح و ابراهیم و مریا به پدران ایشان فرستادیم همچنین محمد صلی الله علیه وسلم را نیز برای ایشان به انگیختیم
تا عذر نیارند قال الله تعالی لتنذر قوما ما انذر آباؤهم أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ آیا نشناختند ایشان پیغمبر خود را بامانت و راستی و حلم و وفا و کرم و
نیکوخوئی و کمال علم با وجود عدم تعلم فَهُمْ لَهُ پس ایشان مراو را مُنْكِرُونَ منکرانند و ناشناسندگان باشند یعنی نه آنست که نمیشناسند حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را تا انکار کنند و گویند بیگانه است با حقیقت حال و نیدانیم أَمْ يَقُولُونَ آیا میگویند بِهِ جِنَّةٌ با و دیوانگی هست که از سخن او حساب
ندارند بَلْ نه چنین است که ایشان میگویند جَاءَهُمْ آمد محمد بدیشان بِالْحَقِّ بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآنست وَأَكْثَرُهُمْ
و بیشتر کافران لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر حق را نخواهند که مخالف طبع و آرزوی ایشانست و اکثر برای آنست که بعضی از کفار از ننگ و توبیخ
مردم میگرویدند نه از کراهت حق وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ و اگر پیروی کردی حق سبحانه تعالی أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای کافران را در وجود آلهه شتی
یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ هر آئینه تباه و ناچیز شدندی آسمان و زمین و هر که در
آسمان و زمین است از ملائکه و انس و جن و جز آن چنانچه در آیت کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت و گفته اند مراد از حق دین اسلام

ست اگر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی بشرک منقلب شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهالی آن تباه و هالک
شدندی بَلْ أَتَيْنٰهُمْ بِذِكْرِهِمْ بلکه آورده‌ایم بدیشان کتابی که وعظ و پند ایشانست یا ذکر بعزت و صفت شرف ایشان در آنست فَهُمْ
عَنْ ذِكْرِهِمْ پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دنیا و آخرت است مُّعْرِضُونَ روی گردانندگانند أَمْ تَسْأَلُهُمْ
آیا آنکه تو میخواهی از ایشان برادای رسالت خَرْجًا مزدی یا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند بر رسالت فَخَرَاجُ رَبِّكَ پس مزد پروردگار تو
که روزی دنیا و ثواب عقبی است خَيْرٌ بهتر است ترا از مزد ایشان وَهُوَ و او یعنی خدای تعالی خَيْرُ الرّٰزِقِينَ بهترین روزی رسانست
وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ و بدرستیکه تو میخوانی ایشان را إِلىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ براهی راست که دین اسلام است وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
و بدرستیکه آنانکه نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات آن عَنِ الصِّرَاطِ از راه راست لَنٰكِبُونَ گردندگان و
میل کنندگان به بیابان گمراهی وَلَوْ رَحِمْنٰهُمْ و اگر بخشائیم بر ایشان وَكَشَفْنَا و برداریم مَا بِهِمْ آنچه بدیشانست مِّنْ ضُرٍّ
از سختی یعنی قحط و تنگی بر ایشان غلبه کرده لَّلَجُّوا هر آئینه ستیزندگی کنند فِي طُغْيٰنِهِمْ در سرکشی خود يَعْمَهُونَ سرگشته میروند و تردد مینمایند
یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی ستیزه و عناد بر کفر و تکذیب خود ثابت خواهند بود **بیت** ستیزندگی کار دیو و دد است +
ستیزنده را دشمنی با خود است + آورده‌اند که چون ضرر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابو سفیان بمدینه آمده با حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت نه تو گمان می بری که رحمت عالمیانی و اهل مکه بدعای تو در مانده‌اند پدران از شمشیر کشتی و فرزندان را بآتش گرسنگی
بسوختی حق تعالی آیت فرستاد که وَلَقَدْ أَخَذْنٰهُمْ و بدرستیکه ما گرفتیم اهل مکه را بِالْعَذَابِ بعذاب قتل در روز بدر فَمَا اسْتَكَانُوا
پس فروتنی نکردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را وَمَا يَتَضَرَّعُونَ و تضرع و زاری ننمودند بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی بایستادند
حَتّٰى إِذَا فَتَحْنَا تا چون بگشادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ دری خداوند عذاب سخت که آن جوع است و شدت
او از قتل و اسیر شدن است إِذَا هُمْ فِيهِ آنگاه ایشان در آن عذاب مُبْلِسُونَ نا امیدان و اندوهگینان و فرو ماندگان و سرگردانند
تا حدیکه اعیان ایشان از تو طلب عاطفت و رحمت مینمایند وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ و اوست که بیافرید و پیدا کرد لَكُمُ السَّمْعَ برای
شما گوشها تا می شنوید بدان شنودنیها وَالْأَبْصٰرَ و دیده‌ها تا می بینید بآن دیدنیها وَالْأَفْئِدَةَ و دلها تا تفکر میکنید بآن و استدلال
مینمائید از مسموعات و مبصرات بر قدرت فاطر مبدعات قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ اندکی را شکر میگزارید چه عمده در شکر گزاری آنست
که استعمال کنید این آلات ادراک را در آنچه مؤدی بشناخت خالق آن باشد وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ و اوست آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت
فِي الْأَرْضِ در زمین وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اجزا و اعضا وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ
و اوست آنکه زنده میگرداند و می میراند وَلَهُ اخْتِلَافُ الَّيْلِ وَالنَّهَارِ و مر او راست یعنی بامر اوست مخالفت شب و روز در
از دیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان مر یکدیگر را أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید که قدرت ما همه کائنات را از عدم بوجود آورده و بعث نیز از جمله
است چه همه را بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس چرا انکار آن میکنید کفار مکه تعقل آن نکردند بَلْ قَالُوا بلکه گفتند بی تفکر مِثْلَ مَا
قَالَ الْأَوَّلُونَ مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار قَالُوا گفتند أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَعِظٰمًا
و استخوانی خالی کهنه أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگانیم استفهام بر سبیل انکار است و تکرار از برای تاکید است یعنی چون خاک شویم حشر و بعث
چگونه بما راه یابد لَقَدْ وُعِدْنَا هر آئینه وعده داده شده‌ایم نَحْنُ وَآبَاؤُنَا ما و پدران ما هٰذَا این سخن را مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن محمد صلعم یعنی
ما را و پدران ما را بوعده حشر و نشر تخویف کرده‌اند و این وعده راست نشد إِنْ هٰذَا نیست این قول إِلَّا أَسٰطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانه پیشینیان
و اکاذیب ایشان که در صحائف نوشته‌اند و گذاشته قُلْ بگوی ای محمد مر این منکران را که بگوئید لِّمَنِ الْأَرْضُ مر کراست زمین وَمَنْ فِيهَا و آنکه

دروی هست از مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین کیست جواب دهید مرا اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝ اگر هستید که میدانید سَيَقُوْلُوْنَ زود باشد که گویند
در جواب تو که زمین و آنچه در اوست لِلّٰهِ ط مر خدای راست مشرکان مکه معترف بودند برآنکه آفریدگار زمین و اهل وی الله است پس چون این جواب
دهند قُلْ اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ ۝ بگو آیا پند نمیگیرید و درنمی یابید که کسیکه او قادر باشد بر آفریدن اهل زمین تا بما نیز ایجاد و اعادهٔ ایشان عاجز نخواهد بود
قُلْ بگوای محمد دیگر بار مَنْ رَّبُّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانهای هفت گانه با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیئت غریب وَرَبُّ الْعَرْشِ
الْعَظِيْمِ و کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقات است سَيَقُوْلُوْنَ زود باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم لِلّٰهِ ط مر خدای راست
و رب همه اوست قُلْ اَفَلَا تَتَّقُوْنَ ۝ بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرک به نسبت چنین خالقی و هم از مخلوقات او وی را شریک میسازید قُلْ مَنْۢ بِيَدِهٖ
بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضهٔ اقتدار اوست مَلَكُوْتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیزی در موضح گوید مضرت و منفعت اشیای یا خزائن
آن وَّهُوَ يُجِيْرُ و او زینهار دهد و فریاد رسد و نگاه دارد و ایمن گرداند از عذاب خود هر که را خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و زینهار داده نشود بر و
یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه آورد و زینهار گیرد جواب گوییدم اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝ اگر هستید که میدانید سَيَقُوْلُوْنَ
زود باشد که گویند این صفات که تو گفتی لِلّٰهِ ط خدای راست که مالک ملکوت و مجیر بندگانست قُلْ فَاَنّٰى تُسْحَرُوْنَ ۝ بگو پس از کجا فریب یافته میشوید
و چگونه از راه حق برمیگردید با وجود ظهور نور توحید و تظاهر دلائل بر وحدت ملک مجید طریق حق را گذاشته کجا میروید نظم ای کرده
نفس و هوا میروی به راه نه اینست خطا میروی + راه روان زان ره دیگر روند پس تو بدین راه چرا میروی + منزل مقصود در آن جانب است
پس تو از این سوی کجا میروی بَلْ اَتَيْنٰهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعدهٔ حشر و نشر وَاِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ ۝ و بدرستیکه
ایشان دروغ گویانند در آنکه تکذیب این قول میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک بباری تعالی مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَّلَدٍ فرا نگرفت خدای تعالی
هیچ فرزندی وَّمَا كَانَ مَعَهٗ و نیست با او مِنْ اِلٰهٍ هیچ خدای که در الوهیت شریک او بود و چه اگر او را شریک باشد در خدائی و خدا باید که آفریننده
بود پس هر آئینه شریک او را مخلوقی چند باشد اِذًا آن هنگام لَّذَهَبَ كُلُّ اِلٰهٍۢ بِمَا خَلَقَ ببردی هر خدای آنرا که آفریده بود و در آن مستقل و مستبد
باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق این خدای از مخلوق آن خدای دیگر و مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمییز نیست
پس ثابت شد که با او هیچ خدای نیست وحده لا شریک له و دیگر آنکه اگر با او خدای بودی چنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی و بملک او از ملک این
ممتاز شدی هر آئینه طرح نزع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا معلوم است وَّلَعَلَا و هر آئینه برتری جستندی و غلبه خواستندی
بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ برخی از آلهه بر برخی و با جماع و استقرای معلوم شد که این تجارب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود سُبْحٰنَ اللّٰهِ پاکست خدای تعالی
بی همتا عَمَّا يَصِفُوْنَ ۝ از آنچه صفت میکنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز عٰلِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داناست دانای پوشیده و آشکارا فَتَعٰلٰى پس
بزرگتر و برتر است عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ۝ از آنچه شریک میگیرند برای او پس رای و نخوتی حضرت رسالت پناه صلعم از انزال عذاب بر مشرکان خبر داده میفرماید
ع ۵
که قُلْ بگوای محمد بطریق دعا رَّبِّ اِمَّا تُرِيَنِّيْ ای پروردگار من اگر بنمائی مرا یعنی بشبهه بنمائی مَا يُوْعَدُوْنَ ۝ لا آنچه وعده داده شده اند کافران
از عذاب در دنیا و آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِيْ ای پروردگار من پس مدار مرا فِی الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ ۝ در گروه ستمگاران یعنی و در عذاب قرین ایشان
مساز این سخن بجهت تواضع و کسر نفس یا تنبیه برآنکه شومی ظلم میتواند بود که به بیگناه نیز برسد و مراد از ظلم اینجا شرکست وَاِنَّا و بدرستیکه ما خداوندیم
عَلٰٓى اَنْ نُّرِيَكَ برآنکه بنمائیم ترا مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده دادیم ایشانرا از عقوبت لَقٰدِرُوْنَ ۝ هر آئینه توانائیم اما تاخیر کرده در آن میرود بسبب
آنست که بعضی از ایشان یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد اِدْفَعْ بِالَّتِيْ دفع کن بخصلتیکه بر حال هِيَ اَحْسَنُ آن نیکوتر است السَّيِّئَةَ بدیرا حضرت عزت
حبیب خود را بمکارم اخلاق باتم و اکمل و اشرف و اجمل آن میفرماید و میگوید دفع کن بآنچه نیکوتر است بدیرا یعنی بعفو و رحمت از سر گناه مجرمان
درگذر بر وجهی که وهنی در دین نبود یا دور کن جهل سفها را از ایشان بحلم خود یا باز دار مردم را از معاصی با مر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک مشرک

را انکار توحید یا موسار منکر یا بامر معروف امام قشیری فرموده که دفع کن جفا را بوفا یا اشارت نفس را ببشارت قلب یا ظلمت خلائق را بنور حقائق یا حظوظ
خود را بحقوق خدای تعالی یا طی کن تیه حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم نظم چو طی گشت تیه حوادث از انجا + ملک قدم
ران بیک حمله مهمل + دران قدم نور ستو غوطه زن + فرو شوی از خویشتن ظلمت ظل + یکی جو آن یکی دان یکی جوی یکی گو + ستوی اشهد واشهد ز در
باطل نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَصِفُوْنَ ما داناتریم بآنچه صفت میکنند ترا از شعر و سحر یا بآنچه از صفت های گویند از اتخاذ اولاد و شرکا وَقُلْ رَّبِّ و بگو
اے پروردگار من اَعُوْذُ بِكَ پناه میگیرم بتو مِنْ هَمَزٰتِ الشَّيٰطِيْنِ از وسوسهای دیوان که داعی اند بمعاصی و معصیت اند یا از دمدمه
ایشان مردمان را فریب و غرور در مهالک و مهاوی وَاَعُوْذُ بِكَ رَبِّ و پناه بتو می آرم ای پروردگار من اَنْ يَّحْضُرُوْنِ از آنکه حاضر شوند
نزدیک من بوقت صلوة یا زمان تلاوت یا ازانکه گرد من گردند در همه احوال یا ازانکه مرا برنج رسانند حَتّٰٓى اِذَا جَآءَ متعلق است بیصفون یعنی
کفار پیوسته ترا و مرا بدی وصف میکنند تا وقتیکه بیاید اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی را از ایشان را مرگ و گمراهی خود وا نگردد و مرگ را بمعاینه ببیند و آثار
عذاب مشاهده کند قَالَ گوید از روی حسرت رَبِّ ارْجِعُوْنِ ای آفریدگار من بازگردان مرا بدنیا صیغه جمع برای تعظیم مخاطب است
امام ثعلبی با جمعی از مفسران بر آنند که خطاب بملک الموت و اعوان اوست که اول بکلمه رب استغاثه میباید از خدای و بکلمه ارجعون رجوع می نماید
که بازگردانید مرا لَعَلِّيْٓ اَعْمَلُ شاید که من بکنم صَالِحًا عملی شایسته فِيْمَا تَرَكْتُ در آنچه بگذاشته ام که ایمانست یعنی ایمان آرم و دران عمل
صالح کنم كَلَّا ردع است از طلب رجعت یعنی حاشا که او را بازگردانند اِنَّهَا بدرستیکه آن درخواست كَلِمَةٌ سخنی است که بواسطه
غلبه حسرت بر وے هُوَ قَآئِلُهَا او گوینده آنست وَمِنْ وَّرَآئِهِمْ و از پیش مشرکان بَرْزَخٌ حایلست میان رجعت و ایشان یعنی قبر که
در وی خواهند بود اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُوْنَ تا روزیکه برانگیخته شوند از ان فَاِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِى الصُّوْرِ در صور یعنی نفخه
ثانیه یا ثالثه که نفخه احیاست و قیامت قائم گردد فَلَآ اَنْسَابَ بَيْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان ایشان يَوْمَئِذٍ دران روز یعنی علاقه نسب منقطع گردد
و هیچ وی رحمی را بکس جود رحم نباشد يوم يفر المرء من اخيه وامه وابيه یا نسبی که امروز بدان مفاخرت میکنند فردا سبب نفع نشود چه دران روز نسبت صحیح
باید نه نسب صریح ان اکرمکم عند الله اتقاکم وَلَا يَتَسَآءَلُوْنَ و نپرسند یکدیگر را از نسب یا کسی کسی را بسبب مشغولی بحال خود و این قبل از محاسبه
باشد و بعد از آن حال یکدیگر می پرسند کما قال الله تعالى واقبل بعضهم على بعض يتساءلون فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر که گران آید مَوَازِيْنُهٗ ترازوی او با عمل
صالح چون مومنان فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ایشانند رستگاران از درکات و رسیدگان بدرجات وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِيْنُهٗ
و هر که سبک باشد میزانهای او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان فَاُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ خَسِرُوْٓا پس آن گروه آنند که زیان
کرده اند اَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد غفلت بر داده اند و استعدادات حصول کمال را بظلمت آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضایع ساخته
و ایشان فِيْ جَهَنَّمَ خٰلِدُوْنَ در دوزخ جاوید ماندگانند تَلْفَحُ میسوزد وُجُوْهَهُمُ النَّارُ رویهای ایشان را آتش وَهُمْ فِيْهَا و ایشان
در آتش كٰلِحُوْنَ ترش رویان یا از شدت احتراق زشت رویانند و ابوسعید خدری از حضرت رسالت پناه صلعم در تفسیر این آیت روایت میکند
که بریان سازد روی کافر را آتش دوزخ پس بر جهد لب بالا و برود تا بمیان سرش برسد و فرو افتد لب زیرین او تا برسد بنافش و در موضعی
آورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع بود پس حق تعالی گوید ایشان را اَلَمْ تَكُنْ اٰيٰتِيْ آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تُتْلٰى عَلَيْكُمْ خوانده
میشد بر شما فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُوْنَ پس بودید که بدان تکذیب میکردید تا مستحق این عقوبت شدید قَالُوْا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما غَلَبَتْ
عَلَيْنَا غالب شد بر ما شِقْوَتُنَا بدبختی ما یعنی شقاوتیکه بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد گناهان ما که موجب شقاوت
است بر ما وَكُنَّا قَوْمًا ضَآلِّيْنَ و بودیم ما گروهی گمراهان از طریق حق رَبَّنَآ اَخْرِجْنَا ای آفریدگار ما بیرون آر ما را مِنْهَا از آتش دوزخ
تا تدارک حال و تلافی کار خود کنیم فَاِنْ عُدْنَا پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فَاِنَّا ظٰلِمُوْنَ پس بدرستیکه ما ستمکارانیم بنفس خود آخر سخنی کند دیگر

گویند این باشد قَالَ اخْسَئُوا گوید خدای خاموش باشید فِيهَا در دوزخ وَلَا تُكَلِّمُونِ و سخن مگوئید با من در خروج یا دفع عذاب که شما را بیرون نمی بریم یا از شما عذاب بر نمیداریم إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ بدرستیکه بود گروهی مِنْ عِبَادِي از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال و خباب و امثال ایشان که پیوسته يَقُولُونَ رَبَّنَا میگفتند ای پروردگار ما آمَنَّا گرویدیم بتو فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا و ببخش بر ما وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشندگانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ پس فرا گرفتید شما آن درویشان را سِخْرِيًّا مهزو به یعنی کسیکه باو سخریه کنند و افسوس دارند مراد آنست که با ایشان استهزا میکردید حَتَّى أَنْسَوْكُمْ تا وقتیکه فراموش گردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان فراموش ساخت شما را ذِكْرِي یاد کردن من وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ و بودید شما که از ایشان تَضْحَكُونَ میخندید از روی تکبر خود در تحقیر و تذلیل ایشان إِنِّي بدرستیکه من جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ جزا دادم ایشان را امروز بِمَا صَبَرُوا بانچه صبر کردند بر ایذا و آزار و سخریه شما أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ بدرستیکه ایشان اند رسیدگان بمراد خود یعنی جزای صبر ایشان فوز است بمطلوب قَالَ گوید خدای یا فرشته بامر او مر کافران را كَمْ لَبِثْتُمْ چند درنگ کردید فِي الْأَرْضِ در زمین کافران از روی غفلت و طول امل میگفتند ما همیشه خواهیم بود در دنیای نابود و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب ایشان پرسند چند درنگ نمودید عَدَدَ سِنِينَ شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین و مرده در قبر قَالُوا گویند لَبِثْنَا يَوْمًا درنگ کردیم روزی أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره از روز کوتاه شمردند مدت لبث خود را نسبت با خلود در دوزخ یا از هول آنچه معاینه کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا مقدار روزی یا بعضی از روز بوده و ما بیش ازین نمیدانیم فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ پس بپرس ای پرسنده زمان لبث ما را از شمارندگان یعنی از ملائکه که حفظه اعمار و انفاس ما بوده اند قَالَ گوید خدای إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در دنیا إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی باضافت با ایام آخرت لَوْ أَنَّكُمْ اگر بدرستیکه شما كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندک است أَفَحَسِبْتُمْ آیا می پندارید شما از فرط غفلت أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ آنکه ما شما را آفریدیم عَبَثًا ببازی یا از برای بازی وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا و گمان بردید آنکه شما بسوی ما لَا تُرْجَعُونَ باز گردیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریدیم و مکافات کردار شما را مقرر کرده ایم در لطائف قشیری مذکور است که عبث مشغولی باشد بچیزی که از حق باز دارد خدای تعالی ما را برای آن نیافریده و بدان امر نکرده شیخ ابو بکر واسطی قدس سره روزی این آیت میخواند فرمود که لی خلق را لعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کمالیه وی راه برند و گفته اند شما را ببازی نیافریده ام بلکه برای ظهور نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم آفریده ام چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف جنس انس بیرون آید پس او اصل است و شما همه فرع وی اید لنظم هفت و نه و چار که بر ساختند + خاص پی مرکب او ساختند + اوست شه و آدمیان جمله خیل + اصل وی و جمله عالم طفیل + و در بحر الحقائق آورده که شما را از برای آن آفریده ام تا بر من سود کنید نه بجهت آنکه من بر شما سود کنم و گویند ملائکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزند آدم همه اشیا را از برای شما آفریده ام و شما را برای خود سر كنت كنزا مخفيا اینجا ظهوری تمام دارد کما اشار الیه المولوی قدس سره مثنوی ای ظهور تو بکلی نور نور + گنج مخفی از تو آمد در ظهور + گنج مخفی بود در زیر خاک کرد + خاک را تابان تر از افلاک کرد + گنج مخفی بد ز پری جوش کرد + خاک را سلطان اطلس پوش کرد + خویش را نشناخت مسکین آدمی + از فزونی آمد و شد در کمی + خویشتن را آدمی ارزان فروخت + بود اطلس خویش را بر دلق دوخت + ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش + تو چرا خود را ارزان فروشی فَتَعَالَى اللَّهُ پس بزرگ است خدای تعالی و بزرگ تر از آنکه لعبت بیافریند الْمَلِكُ الْحَقُّ پادشاه بسزا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ پروردگار عرش بزرگ یا عرشی که کریم است خیرات و برکات از و نازل میشود وَمَنْ يَدْعُ و هر که میخواند یعنی بپرستد مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَهًا آخَرَ خدای دیگر که لَا بُرْهَانَ هیچ حجتی نیست لَهُ مر پرستنده را بِهِ بپرستش آن فَإِنَّمَا حِسَابُهُ پس جز این نیست که حساب عمل آنکس و مکافات کردار او عِنْدَ

ربہ نزدیک پروردگار او ست و بقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد اِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الْكٰفِرُوْنَ ○ بدرستیکه فلاح نیابد و رستگار نشوند ناگرویدگان وَقُلْ رَّبِّ اغْفِرْ و بگوای محمد آمرزیدگار من بیامرز مرا و امت مرا وَارْحَمْ و ببخشای برمن و بر ایشان برحمت واسعۂ خود وَاَنْتَ خَيْرُ الرّٰحِمِيْنَ ○ و تو بهترین رحم کنندگانی و در خبر آمده که اول سوره قد افلح و آخر آن گنجی ست از گنجهای عرش الٰہی

سورة النور مدنية | بسم الله الرحمن الرحيم ○ | وهي ار بعو ستون آية

سُوْرَةٌ این سوره ایست از عالم قدس اَنْزَلْنٰهَا فرو فرستاده ایم آنرا بوساطت جبرئیل عم وَفَرَضْنٰهَا و فرض کردیم بر شما احکامیکه در او ست وَاَنْزَلْنَا فِيْهَا و فرو فرستاده ایم در او اٰيٰتٍۭ بَيِّنٰتٍ آیتهای روشن از حدود و احکام لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ ○ شاید که شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و از جمله حکمها ایست اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِيْ زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن باشند فَاجْلِدُوْا پس بزنید ای ائمه و حکام كُلَّ وَاحِدٍ هر یکی را مِّنْهُمَا از ان هر دو مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه و این حکم خاص ست بآنکه محصن نباشد چه حد محصن رجم ست و در شرح طحاوی آورده که شرائط احصان حریت ست و بلوغ و عقل و اسلام و تزوج بنکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی شرط نمیکند و غیر محصن را که آزاد باشد با صد جلد یک سال جلا میفرماید و امام مالک و لحم در نفی بلد با امام شافعی متفقند چه حدیثی درین باب وارد شده که مِائَةُ جَلْدَةٍ وَتَغْرِيْبُ عَامٍ صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم بهمین آیت منسوخ است وَّلَا تَاْخُذْكُمْ و فرا نگیرد شما را بِهِمَا بدین دو زنا کننده رَاْفَةٌ مهربانی فِيْ دِيْنِ اللّٰهِ در فرمانبرداری خدای تعالی یعنی مبخشائید بر ایشان و تعطیل حد مکنید و در ضرب مسامحت منمائید اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُوْنَ اگر هستید که گرویده اید بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ بخدای تعالی و بروز قیامت چه ایمان بخدای اقتضای جد و جهد میکند در اقامت حدود او وَلْيَشْهَدْ و باید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا در وقت عذاب آن هر دو تن یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان طَآئِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ○ گروهی از مومنان تا تشهیر ایشان حاصل شود و آن تفضیح مانع گردد از معاودت بمثل آن عمل بقول امام مالک و امام شافعی رح از چهار کس که بعدد شهود زنا اند کمتر نباشند و بقول ائمۂ دیگر یک کس کافی ست و تا ده نیز گفته اند در اسباب نزول از ابن عمر رض مرویست که امام مهدول میگوید که یکی از صواحب رایات بود در بیوت مواخیر نشسته نقل میکرد که هر که او را بجواهر مونت آنکس را اهتمام کفایت کند مومنی خواست که بدین طمع غام بان خود را بجته سازد قصد نکاح وی کرد حضرت عزت جهت آنکه مسلمانی بدنام نشود این آیت فرستاد که اَلزَّانِيْ مرد زنا کننده لَا يَنْكِحُ نکاح نکند اِلَّا زَانِيَةً مگر زن زنا کننده را اَوْ مُشْرِكَةً یا شرک آرنده را چه غالب آنست که مائل زنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود وَّالزَّانِيَةُ و زن پلید کار لَا يَنْكِحُهَآ در نکاح نیارد او را اِلَّا زَانٍ مگر مرد پلید کار اَوْ مُشْرِكٌ یا شرک آرنده چه جنسیت علت ضم ست و مشاکلت سبب الفت بیت هر کس مناسب گهر خود گرفت یار + بلبل بباغ رفت و زغن سوی خار زار + در تبیان آورده که زنا یا از یهود یا از مدینه در بیوت مواخیر نشسته هر یک بر در خانۂ خود رایتی نصب کرده مردم را بخود دعوت کرده اجرت گرفتندی ضعفۂ مهاجرین که مسکنی و عشیره نداشتندی و از تنگدستی پریشان حال میگذرانیدند داعیه کردند که ایشان را بنکاح در آورده و کرایۂ نفس از ایشان گرفته بر عادت اهل جاهلیت معاش گذرانند حق تعالی منع کرد و فرمود وَحُرِّمَ و حرام کرده شد ذٰلِكَ تزوج زوانی عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ ○ بر گرویدگان قولی آنست که این حکم در اول اسلام بوده و بآیات وَاَنْكِحُوا الْاَيَامٰى منسوخ شده وَالَّذِيْنَ يَرْمُوْنَ الْمُحْصَنٰتِ و آنانکه رمی کنند مرزنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین حکم داخلست و اینجا احصان بحریت ست و بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زنا آنکه مردی یا زنی را که بجمیع این پنج صفت موصوف باشد بدشنام و بهمت ثُمَّ لَمْ يَاْتُوْا پس نیایند نزدیک حکام بِاَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد آزاد بالغ مسلمان نیارند بر اثبات آنچه رمی کرده اند بدان فَاجْلِدُوْهُمْ پس بزنید ایشان را ثَمٰنِيْنَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه و در قدفی که لعیه زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن را بود تعزیر ست نه حد و حد قذف از حد زنا و شرب شراب اخف ست زیرا که حد زنا بالقرآن ثابت ست چنانکه گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه است رض و سبب حد قذف محتمل ست مرصدق را وَّلَا تَقْبَلُوْا لَهُمْ و قبول مکنید از ایشان که قذف

کردند وگواه نیاوردند وتازیانه خوردند شهادة گواهی درهیچ حکمی ابدا همیشه یعنی تا آخر عمر وگفته اند تا بوقت توبه واولئك وآن گروه قاذفان
هم الفاسقون ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کرده اند من بعد ذلك از پس
این قذف ودیگر قذف نکنند واصلحوا وبصلاح آرند نیت خودرا در ترک قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت بمذهب
ابوحنیفه رح موبد باشد ونزد امام شافعی وامام احمد رد شهادت وتفسیق هردو باطل میشود فان الله پس بدرستیکه خدای تعالی غفور آمرزنده
است گناه رحیم مهربان بر گروه توبه کنندگان آورده اند که بعد نزول این آیت عاصم بن عدی گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
شاید که مردی از بیگانه را با زن خود بیند اگر بطلب گواه مشغول میگردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است واگر بی گواه
سخن میگوید هشتاد تازیانه میزنند واسم فسق ورد شهادت بر سر این حال چگونه باشد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که ای عاصم خدای تعالی
چنین حکم فرستاد عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر بدو رسیده گفت ای عاصم شریک بن سحما را بشکم زن خود خویله دیدم عاصم گفت
واویلا مبتلا شدیم بدانچه پرسیدیم پس بازگشته صورت حال بعرض سید عالم صلعم رسانید حضرت خویله را طلبید واز وی پرسید انکار کرد وآیت لعان
نازل شد که والذین یرمون وآنانکه رمی کنند بزنا ازواجهم زنان خود را ولم یکن لهم شهداء ونباشد ایشانرا گواهان الا
انفسهم مگر نفسهای ایشان فشهادة احدهم پس واجب ست گواهی دادن یکی از ایشان اربع شهادات بالله چهار گواهی بخدا
مضمون انه بدرستیکه او یعنی شوهر لمن الصادقین از راست گویانست در نسبت زنا بدان زن وهر گواهی موکد بسوگند بجای یکی از
شهود ست والخامسة وگواهی پنجم ان لعنت الله علیه آنکه لعنت خدای بر وی ان کان اگر باشد من الکاذبین از دروغ گویان
ودران رمی لعان مرد بدین گونه است که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که من راست گویم درانچه رمی کردم مر این زن را بدان ونوبت پنجم بگوید
لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم درانچه رمی کردم مر این زن را بدان وهر نوبت اشارت بدان زن کند وحکم این لعان آنست که حد قذف از مرد ساقط
شود ومیان مرد وزن تفریق کنند فرقت طلاق بقول امام ابوحنیفه رح وفرقت فسخ بقول امام شافعی رح وحد زنا بر زن ثابت گردد واگر نکول کند از
لعان بقول امام شافعی رح وبمذهب امام ابوحنیفه رح او را حبس کنند ویدرؤا عنها ودفع کند وباز دارد ازان زن العذاب ازان زن حبس یا حد را
ان تشهد آنکه گواهی دهد آن زن اربع شهادات بالله بچهار گواهی بخدای ومضمون آن که انه بدرستیکه شوهر لمن الکاذبین از دروغ
گویانست درانچه رمی کرد مرا بآن والخامسة وگواهی پنجم ان غضب الله علیها آنکه خشم خدای بران زن باد ان کان من الصادقین
اگر باشد مرد از راست گویان ودر رمی لعان زن آنست که چهار نوبت بگوید گواهی میدهم بخدای که این مرد از دروغ گویانست درانچه مرا بدان رمی کرد
ونوبت پنجم بگوید خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد این مرد در رمی وهر بار اشارت بمرد کند ودر موضح آورده که حضرت رسالت پناه صلعم
بعد از نماز دیگر عویمر وخویله را طلبید وبدین نوع که مذکور شد مرد وزن هردو گواهی دادند ونزدیک ذکر لعنت وغضب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
آمین گفت وقوم دران اتفاق کردند وجمعی از مفسران بجای عویمر هلال بن امیه را ذکر کرده اند ولولا فضل الله واگر نه فضل خدای تعالی بودی
علیکم بر شما ورحمته وبخشایش او وان الله وآنکه خدای تعالی تواب قبول کننده توبه است حکیم حکم کننده در حدود واحکام ع ۱
هر آیینه شما را فضیحت کردی ودروغ گوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی گویند اگر نه فضل ورحمت بودی بتاخیر عقوبت شما هلاک میشدید یا اگر نه فضل خدا
فرمودی باقامت زواجر ونهی از فواحش هر آیینه نسل منقطع شدی ومردم یکدیگر را هلاک کردندی یا اگر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیه
ناامیدی سرگردان میشدید پس شما را بمدد توفیق توبه بسر منزل رجا رسانید نظم گر توبه بمددگار گنهکار نبودی + او را که بمقصد کرم راه نمودی + در توبه
نبودی که در فیض کشودی + زنگ غم از آیینه عاصی که زدودی + بعد ازین آیتها در باب قصه برات افک ست ز مر عائشه صدیقه رض وآن حکایت
دور ودراز ست ورعایت ادب اقتضای آن میکند که بساط الاطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد وکلی آن بر سبیل اجمال آن ست که سال پنجم

از هجرت غزوهٔ مریسیع اتفاق افتاد صدیقه رض دران سفر همراه بود و در بعضی منازل بضرورتی از هودج بیرون آمد و عقدی از جزع ظفار گم کرد و بطلب
آن از منزلگاه دور شده زمانی مکث افتاد و دران زمان خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن بار کردند و رفتند و عائشه رض بازآمد و منزل خالی دید
همانجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که بار حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم از عقب لشکر آمدی برسید و صدیقه رض بر شتر او سوار شده
بعسکر همایون ملحق شد و ابن ابی او را بر شتر صفوان دیده سخنی که نه لائق حرم محترم سید عالم صلی الله علیه وسلم بود بر زبان خباثت نشان راند و چون
همه بسید ما این خبر بعرض حضرت سید عالم صلعم رسید و عائشه رض بیمار شده و ازین معنی خبر نداشت اما از آن حضرت عدم التفاتی درمی یافت
اجازت طلبیده بخانهٔ پدر آمد و آنجا بر صورت حال اطلاع یافته وحشت روی نمود یا داد نهاد و شب و روز بگریه و زاری اشتغال می نمود بیت
چشمم زگریه بر سر آب ست روز و شب + جانم زناله در تب و تاب ست روز و شب + و حضرت رسول صلعم مجلس خال حضرت عائشه رض توجه فرموده امهات
مومنان و لکابر صحابه تفتیش می نمود و همه بطهارت ذیل او اقامت شهادت میکردند روزی آنحضرت بخانه صدیقه رض درآمد و عائشه رض را گریان و نالان دید
حضرت فرمود که ای عائشه اگر گناه کرده بخدای بازگرد و آمرزش طلب عائشه رض از ابوین درخواست کرد که جواب آنحضرت صلعم گویند ایشان
در صدد آن نیامدند و صدیقه رض از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری در انگنده اند و من هرچه میگویم کسی باور نکند پس من همان میگویم که
پدر یوسف گفت فصبر جمیل والله المستعان بیت صبری کنیم تا کرم او چه میکند + با این دل شکسته غم او چه میکند + مقارن این حال اثر وحی
بر آنحضرت صلعم ظاهر شد آیات برارت نازل گشت اِنَّ الَّذِیْنَ جَآءُوْ بِالْاِفْکِ بدرستی که آنانکه آورده اند دروغ بزرگ را در شان عائشه رض
عُصْبَةٌ مِّنْکُمْ گروهی اند از شما و آن سه تن بودند عبدالله بن ابی که پیشوای منافقانست و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه
پسر خاله ابوبکر صدیق رض و حمنه بنت جحش خواهر ام المومنین زینب لَا تَحْسَبُوْهُ مپندارید آن دروغ گو را شَرًّا لَّکُمْ بدی از برای شما ای اهل
حضرت رسالت پناه صلعم و عائشه رض و صفوان که نسبت او کرده بودند میفرماید که آن دروغ را بنسبت خود مپندارید بَلْ هُوَ بلکه آن
خَیْرٌ لَّکُمْ بهترست مر شما را بجهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در برارت شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شان شما بر همه کس ظاهر گشت و عیدی
در بارهٔ دروغ گویان و بهتان گویان وقوع یافت لِکُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مر هر کسی را از ایشان که تکلم نمودند مر او راست مَّا اکْتَسَبَ جزای آنچه
کسب کرده مِنَ الْاِثْمِ از گناه و القدر آنکه خوض کرده چه بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش گفته و بعضی خاموش شده و منع نکرده
وَالَّذِیْ تَوَلّٰی و آنکس که فرا گرفت کِبْرَهٗ معظم آن سخن و تشنیع ترا مِنْهُمْ از ایشان یعنی از ان جماعت مراد ابن ابی ست لعنة الله علیه لَهٗ
عَذَابٌ مراو راست عذابی عَظِیْمٌ بزرگ در آخرت یا در دنیا بآنکه حد قذف خورد و مطرود و مخذول گشت و گویند حسان بوده که بآخر
عمر نابینا شد یا مسطح بود که دستهای او شل گشت لَوْلَآ اِذْ سَمِعْتُمُوْهُ چرا آنگاه که شنودید این سخن را ظَنَّ الْمُؤْمِنُوْنَ وَالْمُؤْمِنٰتُ
گمان بردندی مردان و زنان گرویدگان بِاَنْفُسِهِمْ بمردمان خویش خَیْرًا نیکوئی چنانچه بنفسهای خود گمان برند عدول از خطاب بغیبت
و از مضمر بمظهر مبالغه است در توبیخ و اشعار بآنکه ایمان مقتضای گمان نیکی ست باهل ایمان یعنی بایستی که مومنان بعد از استماع این دروغ گمان
نیک بردندی بعائشه رض و صفوان وَّقَالُوْا و گفتندی چنانچه مردی متیقن که بر حال مطلع باشد و گوید هٰذَآ این سخن اِفْکٌ مُّبِیْنٌ دروغی
روشن ست و حق سبحانه ازواج پیغمبر را از آنگاه میدارد و از مثل این حالها تعظیم و تکریم بر ایشان لَوْلَا جَآءُوْ چرا نیاوردند عَلَیْهِ برین سخن
بِاَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف میکنند بر آن فَاِذْ لَمْ یَاْتُوْا بِالشُّهَدَآءِ پس اکنون که نیاوردند
گواهان چهارگانه فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم او هُمُ الْکٰذِبُوْنَ ایشانند دروغ گویان
در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر ازواج انبیا ع ممتنع
ست و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذب اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه افزونی کرم خدای بودی عَلَیْکُمْ بر شما وَرَحْمَتُهٗ و مهربانی او

فِی الدُّنْیَا در دنیا توفیق توبه کردن وَالْاٰخِرَةِ و در آخرت بعفو و مغفرت لَمَسَّکُمْ هر آینه برسیدی شما را فِیْ مَآ اَفَضْتُمْ فِیْهِ در آنچه خوض
کردید در آن از دروغ بر صدیقه رض عَذَابٌ عَظِیْمٌ عذابی بزرگ که عذاب قذف ست و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی
و شما آن عذاب رسیدی اِذْ تَلَقَّوْنَهٗ آنگاه که فرا میگرفتید این سخن بِاَلْسِنَتِکُمْ بزبانهای خود که یعنی از بعضی می رسید وَتَقُوْلُوْنَ بِاَفْوَاهِکُمْ
و میگفتید بدهنهای خود مَا لَیْسَ لَکُمْ بِهٖ عِلْمٌ آنچیزی که بدان علم نداشتید یعنی سخن از روی جهل میگفتید وَتَحْسَبُوْنَهٗ و می پنداشتید آنچیز را که گفتید هَیِّنًا
سهل و آسان که هیچ طبع بران مترتب نیست و نباشد وَهُوَ و حال آنکه آن سخن عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی عَظِیْمٌ بزرگ ست و عقوبت بسیار
بران مترتب چه الحاق عار ست باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف منصب رسالت در آحقاف مذکور ست که ام ایوب زوجه ابو ایوب
انصاری رض با او گفت که شنیده سخنی را که مردم در باب عائشه رض میگویند ابو ایوب رض فرمود که شنوده ام و آن دروغست چه تو به نسبت خود این فعل
روا میداری ام ایوب رض گفت لا والله ابو ایوب گفت که والله که عائشه رض بهتر از تو ست پس به نسبت زن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم این عمل کی روا دارم این
بهتان عظیم ست حق تعالی فرمود که وَلَوْلَآ اِذْ سَمِعْتُمُوْهُ و چرا نه چون شنودید این سخن را قُلْتُمْ میگفتید یعنی چون این استماع کردید چرا نه گفتید
چون ابو ایوب گفت رض مَا یَکُوْنُ لَنَآ نمی سزد ما را و نمیرسد اَنْ نَّتَکَلَّمَ که سخن گوییم بِهٰذَا ای با این کلام سُبْحٰنَكَ هٰذَا پاک ست
خدای از آنکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد بُهْتَانٌ عَظِیْمٌ این کلام افترای بزرگ ست بر بافته منافقان یَعِظُکُمُ اللّٰهُ پند میدهد
شما را خدای اَنْ تَعُوْدُوْا از آنکه باز گردید لِمِثْلِهٖٓ اَبَدًا بمثل این سخن هرگز یعنی مادام که زنده باشید اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ اگر هستید
گرویدگان چه ایمان مانع ست از طعن در باره مسلمانان خصوصا امهات مومنان وَیُبَیِّنُ اللّٰهُ و بیان میکند و روشن میگرداند خدای تعالی
لَکُمُ الْاٰیٰتِ برای شما آیتها که دلالت دارند بر محاسن آداب تا پند گیرید و از طریقه آداب انحراف نورزید وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای تعالی داناست
بطهارت ذیل عائشه رض حَکِیْمٌ حکم کننده به برائت ذمه او از عیب و عار **بیت** تا گریبان دانش پاک ست از لوث خطا + در دامن عیب
جو آلوده از سر تا بپا + وچه زیبا گفته است **بیت** گرا رسد که کند عیب دامن پاکت + که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی اِنَّ الَّذِیْنَ یُحِبُّوْنَ بدرستی
آنانکه دوست میدارند اَنْ تَشِیْعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش گردد زشت نامی یعنی نسبت فاحشه فِی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا در شان آنانکه ایمان آورده اند
و خواهند که مردم آنرا در زبان گیرند لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ مر ایشان راست عذابی دردناک فِی الدُّنْیَا در دنیا بحد قذف و بدنامی وَالْاٰخِرَةِ
و در آن سرای باتش وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای تعالی میداند شرا آنچه خوض کرده اید در آن وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و شما آنرا نمی دانید
وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه فضل خدای تعالی بودی به بردباری عَلَیْکُمْ بر شما وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش او بمهربانی و پروردگاری وَ
اَنَّ اللّٰهَ رَءُوْفٌ و آنکه خدای تعالی مهربانست برائت ذمه مقذوف را ظاهر گرداند رَّحِیْمٌ بخشاینده است بتوبه جنایت قاذف در گذراند
ع نصف
هر آینه عقوبت کلی بشما فرود آمدی یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای آن کسانیکه گرویده اید لَا تَتَّبِعُوْا پیروی مکنید خُطُوٰتِ الشَّیْطٰنِ گامهای ابلیس
یعنی راههای او را بمعصیت یا وسواسهای او را در قذف عائشه رض وَمَنْ یَّتَّبِعْ خُطُوٰتِ الشَّیْطٰنِ و هر که پیروی رود آثار او را متابعت کند
فَاِنَّهٗ یَاْمُرُ پس بدرستیکه میفرماید دیو آنکس را بِالْفَحْشَآءِ بکاری که زشت باشد در عرف و عقل وَالْمُنْکَرِ و بعمل که ناپسندیده است در حکم شرع
وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه کرم الٰهی بودی عَلَیْکُمْ بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حدود که کفارت گناه است وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش او بتطهیر شما مَا زَکٰی
مِنْکُمْ پاک نگشتی از شما مِّنْ اَحَدٍ هیچ یکی اَبَدًا تا آخر و هر از دنس این عیب جوئی و بدگوئی وَّلٰکِنَّ اللّٰهَ یُزَکِّیْ و لیکن خدای پاک میسازد و بقبول
توبه مَنْ یَّشَآءُ هر کرا خواهد وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ و خدای تعالی شنواست بمقالات مردمان عَلِیْمٌ دانا بنیتهای ایشان گویند که صدیق سوگند
خورده بود که بر پسر خاله خود یعنی مسطح که یکی از متکلمان بافک او بود نفقه نکند و مطلقا با او نیکوئی نماید حق تعالی آیت فرستاد که وَلَا یَاْتَلِ و باید
که سوگند نخورند اُولُوا الْفَضْلِ خداوندان فضل در دین مِنْکُمْ از شما وَالسَّعَةِ و خداوند دستگاه و توانائی و فراخی در مال مراد ابوبکر صدیق رض

حق سبحانه تعالی فرمود که چنان باید که چنین مردم سوگند نخورند اَنْ يُّؤْتُوْٓا برآنکه ندهند نفقه اُولِي الْقُرْبٰى خویشاوندان را وَالْمَسٰكِيْنَ و درویشان
ومحتاجان را وَالْمُهٰجِرِيْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ومهاجران را در راه خدای تعالی ومسطح هم خویش ست وهم مسکین وهم مهاجر وَلْيَعْفُوْا وباید
که عفو کنند جریمه را که از ایشان صادر شده وَلْيَصْفَحُوْا وروی بگردانند از انتقام واغماض فرمایند اَلَا تُحِبُّوْنَ آیا دوست نمیدارید اَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ
لَكُمْ آنرا که بیامرزد خدای تعالی شمارا پس شما نیز از گناه دیگران درگذرید وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ وخداوند تعالی آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام
رَّحِيْمٌ مهربان بر اصحاب جرائم و آثام شما نیز تخلق باخلاق وی شوید علما ازین آیت استدلال بر فضل حضرت صدیق رض کرده اند صاحب احتاف فرموده
و بیخ ان الفضل المطلق له وحکیم سنائی قدس سره درین باب فرموده نظم بود چندان کرامت و فضلش + که اولوا الفضل خوانده و الفضلش بصورت و
سیرتش همه جانی بود + زان زچشم عوام پنهان بود + روز و شب سال و ماه در همه کار + بد تا سن ثانی اثنین اذهما فی الغار + اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه
يَرْمُوْنَ الْمُحْصَنٰتِ رمی میکنند زنان محصنه را الْغٰفِلٰتِ بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشان را بدان الْمُؤْمِنٰتِ گرویدگان بخدا و رسول
مراد ازواج پیغمبر اند صلی الله علیه وسلم و در وسیط گوید خاصة عائشه رض مراد است وگفته اند در شان مهاجرانست وبعضی عام میدارند بر تقدیر
آنها که قذف چنین جماعتی میکنند لُعِنُوْا لعنت کرده شدند فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ در دنیا و در آخرت دور افتادند از نام نیکو و در
آخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون و مردود اند و در ان سرای مبغوض و مطرود وَلَهُمْ عَذَابٌ ومر ایشان راست
عذابی عَظِيْمٌ بزرگ بجهت گناه بزرگ وآن عذاب ایشان را بود يَّوْمَ تَشْهَدُ در روزیکه گواهی دهند عَلَيْهِمْ بر ایشان
اَلْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان بافک وبهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند وَاَيْدِيْهِمْ وگواهی دهند دستهای ایشان وَاَرْجُلُهُمْ
و پایهای ایشان بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ بآنچه بودند که کسب میکردند از جرائم و مآثم يَوْمَئِذٍ آن روز يُّوَفِّيْهِمُ اللّٰهُ تمام بدهد خدای
ایشان را دِيْنَهُمُ الْحَقَّ جزای که سزاوارست بدیشان وَيَعْلَمُوْنَ وبدانند در ان روز اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای تعالی
هُوَ الْحَقُّ الْمُبِيْنُ ۝ اوست ثابت بذات خود و پیدا الوهیت و قدرت و توانا بر عقاب و ثواب اَلْخَبِيْثٰتُ سخنان ناشایست وناپاک
لِلْخَبِيْثِيْنَ مر ناپاکان راست یعنی از ایشان ظاهر گردد و ازان متکلم شوند وَالْخَبِيْثُوْنَ لِلْخَبِيْثٰتِ و پلیدان نیز شایسته اند مر سخنان پلید را چه طبائع
ایشان بدان مائل ست از خبث جبلت وَالطَّيِّبٰتُ وکلمات پاکیزه لِلطَّيِّبِيْنَ مر مردمان پاک راست یعنی از ایشان سر زند وَالطَّيِّبُوْنَ لِلطَّيِّبٰتِ
و پاکیزگان نیز در خور اند سخنان پاک را کل اناء یترشح بما فیه مصرع از کوزه همان برون تراود که در وست + وگفته اند زنان ناپاک برای مردان ناپاک
اند و مردان ناپاک راغب اند بر ایشان وزنان پاک برای مردان پاک اند و مردان پاک مائل اند بر ایشان ملخص سخن آنکه در حرم محترم حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم که پاکیزه ترین موجودات ست محرمی پاکیزه چون حضرت عائشه صدیقه رض سزد چه جنسیت سبب الفت وصحبت است والیه اشار
فی المثنوی المعنوی مثنوی ذره ذره کاندرین ارض و سماست + جنس خود را همچو کاه و کهرباست + ناریان مر ناریانرا جاذب اند + نوریان مر نوریان
را طالب اند + اهل باطل باطلانرا میکشند + اهل حق از اهل حق هم سرخوشند + طیبات آمد ز بهر طیبین + للخبیثات الخبیثون بالیقین + ذکر فضل حضرت
عائشه صدیقه رض در رساله مرآت الصفا بر سبیل استقصا سمت ذکر یافته لاجرم اینجا بر ترجمه آیات اقتصار نمود اُولٰٓئِكَ آن گروه یعنی حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم و عائشه رض و صفوان رض مُبَرَّءُوْنَ مبرا کرده شدگان یعنی منزه و مبرا اند مِمَّا يَقُوْلُوْنَ از آنچه میگویند ارباب افک
وبهتان منصب رسالت از آن عالی ترست که ذیل عصمت زوجه طاهره او بلوث چنین شبهتی آلوده گردد و صفوان مردی پاکیزه از
اولیای صحابه او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت لَهُمْ مر ایشانراست مَّغْفِرَةٌ آمرزش از خدای تعالی وَّرِزْقٌ كَرِيْمٌ ۝ و روزی
نیکو یعنی بی رنج و بسیار و پایدار مراد نعیم بهشت ست يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آن کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول او لَا تَدْخُلُوْا در میایید
بُيُوْتًا غَيْرَ بُيُوْتِكُمْ بخانهای که غیر خانهای خود که در ان ساکنید یعنی بهیچ خانه بیگانه در میایید حَتّٰى تَسْتَاْنِسُوْا تا وقتیکه خبر گیرید و دستوری طلبید و

ع ۳

تُسَلِّمُوْا وسلام کنید عَلٰٓی اَهْلِهَا بر اهل آن خانه در روایت آمده که بگوئید السلام علیکم ادخلها ثعلبی آورده که زنی انصاریه بجناب نبوت مآب صلعم
آمده بموقف عرض رسانید که ما در خانهای خود بر صفتی میباشیم که نمی‌خواهیم که هیچکس ما را بران حال بیند و ناگاه یکی از کسان ما در خانه در می‌آیند ما را نه بوجهی
که شاید می‌بینند حق سبحانه این آیت فرستاد حکم شد که بخانه کسان بی دستوری در میائید ذٰلِکُمْ آن استعلام و استیذان خَیْرٌ لَّکُمْ بهترست مر شما را از انکه
بی اجازت در آئید و گفته‌اند کسیکه در عیال خود در می‌آید باید که بکلمه یا بآواز پای یا بتنحنح اعلام کند تا اهل خانه ستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند این
حکم کردیم لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُوْنَ ۝ شاید که شما پند گیرید فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا فِیْهَآ پس اگر نیابید دران خانه اَحَدًا هیچ یکی را فَلَا تَدْخُلُوْهَا پس
در میائید درخانهای غیر خود حَتّٰی یُؤْذَنَ لَکُمْ تا وقتیکه دستوری دهد یعنی کسی پیدا شود و شما را اجازت دهد چه دخول درخانه خالی
بی اذن کسی محل تهمت سرقه است وَاِنْ قِیْلَ لَکُمُ ارْجِعُوْا و اگر گویند بعد از استیذان که بازگردید فَارْجِعُوْا پس بازگردید بی سبب توقف
والحاح مکنید و بر درخانه منشینید که دران مضرت صاحب بیت است هُوَ اَزْکٰی لَکُمْ آن بازگشتن پاکتر و پسندیده‌تر شما راست
وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای تعالی بانچه شما می‌کنید از استجازه و ابرام عَلِیْمٌ ۝ داناست و بران مکافات خواهد داد و بعد از نزول
این آیت ابوبکر صدیق رض بعرض رسانید که یا رسول الله صلعم در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می‌افتد که درخان و رباط بساط اقامت
می‌گسترند چون کسی دران مقام مقیم نیست که از کسی دستوری طلبد این آیت فرود آمد که لَیْسَ عَلَیْکُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی اَنْ تَدْخُلُوْا
از انکه در آئید بی دستوری بُیُوْتًا غَیْرَ مَسْکُوْنَةٍ درخانهای که مسکون نیست یعنی کسی درو اقامت نمیکند بلکه می‌آیند و میروند چون کاروانسرای
و رباط فِیْهَا مَتَاعٌ لَّکُمْ دران خانهای غیر مسکون برخورداری و نفع ست مر شما را که از سرما و گرما بدان پناه میگیرید در خوت و انعام شما دران
محفوظ میمانند وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُوْنَ آنچه آشکارا میکنید از استیذان وَمَا تَکْتُمُوْنَ ۝ و آنچه می‌پوشید از نیت دخول در
خانها بفساد قُلْ بگوای محمد لِّلْمُؤْمِنِیْنَ یَغُضُّوْا مر مردان گرویده را که فراگیرند و بپوشند مِنْ اَبْصَارِهِمْ از دیدهای خود از دیدن
نامحرم که نظر سبب فتنه است و در ذخیرة الملوک آورده که تیر رو ترین پیکی شیطان را در وجود انسان چشم ست زیرا که حواس دیگر بمساکن خود ساکنند
و تا چیزی بدیشان نمیرسد باستدراک آن مشغول نمیتوانند شد اما دیده جاسته است که از دور و نزدیک ابتلا و آثام را صید میکند نظم این همه آفت
که بتن میرسد + از نظر تو بشکن میرسد + دیده فروپوش چو دُر در صدف + تا نشوی تیر بلا را هدف + در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکند
که بگو تا بپوشند دیدهٔ سر را از محارم و دیدهٔ دل را از ماسوی الله وَیَحْفَظُوْا فُرُوْجَهُمْ و نگاه دارند فرجهای خود را از حرام یا بپوشند
عورات خود را از سره تا تحت رکبه ذٰلِکَ آن پوشیدن چشم و محافظت فرج اَزْکٰی لَهُمْ پاکیزه‌ترست و سودمندتر مر ایشان را در دنیا و آخرت
اِنَّ اللّٰهَ خَبِیْرٌ بدرستیکه خدای تعالی داناست بِمَا یَصْنَعُوْنَ ۝ بانچه میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات و آثام
وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنٰتِ و بگو مر زنان گرویده را که از روی عفت یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهای خود را و ننگرند بمردان
نامحرم وَیَحْفَظْنَ فُرُوْجَهُنَّ و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا وَلَا یُبْدِیْنَ و ظاهر نسازند زِیْنَتَهُنَّ آرایش خود را از پیرایها و جامها
و رنگها و جز آن اِلَّا مَا ظَهَرَ مگر آنچه ظاهر شود و پنهان نتوان داشت بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل در چشم و خضاب در کف گفته‌اند
مراد از زینت مواضع آنست پس مستثنی وجه باشد و کفین وَلْیَضْرِبْنَ و باید که فروگذارند بِخُمُرِهِنَّ مقنعهای خود را عَلٰی جُیُوْبِهِنَّ بر گریبانهای
خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بنا گوش و گردن و سینهای ایشان پوشیده ماند وَلَا یُبْدِیْنَ و آشکارا نکنند
زِیْنَتَهُنَّ مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخال ست اِلَّا لِبُعُوْلَتِهِنَّ
مگر برای شوهران خویش که تزیین برای ایشان ست اَوْ اٰبَآئِهِنَّ یا پدران خویش و پدر پدر حکم پدر دارد اَوْ اٰبَآءِ بُعُوْلَتِهِنَّ
یا پدران شوهران خویش که ایشان در حکم پدر اند مر زنان را اَوْ اَبْنَآئِهِنَّ یا پسران خویش و پسران پسر هر چند که باشند درین داخل

اَوْ اَبْنَآءِ بُعُوْلَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسر اند مر زنان را اَوْ اِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش اَوْ بَنِیْٓ اِخْوَانِهِنَّ یا
پسران برادران خود که حکم برادران دارند اَوْ بَنِیْٓ اَخَوٰتِهِنَّ یا پسران خواهران خود و اینها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست و ذکر عم و خال
نیز همین حکم ثابت ست و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند و در انوار فرموده که احوط آنست که مواضع زینت بعم و خال ننمایند که
شاید ایشان نزدیک پسران خود تعریف کنند و موجب فتنه گردد اَوْ نِسَآئِهِنَّ یا برای زنان اهل دین خویش یعنی مواضع زینت بمومنات باید
نمایان آورد که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و وثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان
اهل اسلام و کفر رسم آشنائی برانداخته و عائشه رض از ملاقات فواسق احتناب میباید نمود و بعضی برآنند که مراد همه زنانند و از ایشان پرهیز نباید کرد اَوْ
مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است آنرا دستهای ایشان یعنی پرهیز نکنند زنان از آنکه ملک یمین باشد از کنیزکان خواه مومنه و خواه کافره و با آنکه ایشان
در نساء داخل اند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امت غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد همه بندگان زن اند از اماء و عبید و قولی آنست که اگر غلام
باشد نظر او بر زن شاید و الا فلا و در احتناف آورده که ابن المسیب رح فرموده است که مغرور نگرداند شما را الفاظ او ما ملکت ایمانهن که آن در باب اماء
نه عبید چه غالب آنست که لسان رح اماء کنند نه عبید و عبید زن حکم مرد اجنبی دارد و جائز نیست نظر او بموی مولات نه بموضعی از مواضع زینت
اَوِ التّٰبِعِیْنَ یا بر پی روندگان غَیْرِ اُولِی الْاِرْبَةِ جز خداوندان حاجت مِنَ الرِّجَالِ از مردان یعنی آنها که از طلب خوردنی
بی نهانی آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی داعیه شهوت نیست ایشان را چون پیر سال خورده و عنین و ابلهانیکه مطلقاً از مباشرت خبر ندارند همت
ایشان جز مقصود طعام نیست و اکثر ائمه حصی برآنند که خصی و مجبوب و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشان را آن ذوق مباشرت هست
مانعش آنکه توانائی بران نیست اَوِ الطِّفْلِ الَّذِیْنَ یا اطفال آنانکه لَمْ یَظْهَرُوْا اطلاع نیستند عَلٰی عَوْرٰتِ النِّسَآءِ بر عورات زنان
یعنی تمیز ندارند تا از جمال مباشرت با ایشان خبر آرند یا آنکه قادر نیستند بر اتیان زنان یعنی بالغ نشده و بحد شهوت نرسیده اند وَلَا
یَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ و نزنند زنان پایها خلخال دار خود را بزمین بر وقت رفتن لِیُعْلَمَ تا دانسته شود مَا یُخْفِیْنَ آنچه پنهان میدارند
مِنْ زِیْنَتِهِنَّ از پیرایه خود که خلخال ست یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند که تا موجب میل مردم بدیشان شود وَتُوْبُوْٓا
اِلَی اللّٰهِ و باز گردید بخدای تعالی جَمِیْعًا همه شما اَیُّهَ الْمُؤْمِنُوْنَ ای گروندگان لَعَلَّکُمْ شاید که شما تُفْلِحُوْنَ رستگار شوید توبه بر همه
فرموده چه هیچ یک از آدمی از خطره و جریمه خالی نیستند امام قشیری قدس سره فرموده که محتاج ترکسی بتوبه آنست که خود را محتاج بتوبه نداند در کشف الاسرار
آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرموده تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که ای گناهکاران شما توبه بکنید موجب رسوائی ایشان
شدی چون در دنیا ایشان را رسوا نمیخواهد امید ست که در عقبی نیز رسوا نکند نظم چو رسوا نکردی بچندین خطا + درین عالم ای شاه و گدا +
دران عالم هم بر خاص و عام + بیامرز و رسوا مکن والسلام + وَاَنْکِحُوا الْاَیَامٰی و بنکاح در آرید زنان بی شوهرانرا مِنْکُمْ از شما یعنی
مرد که زن ندارد و کدخدا سازید زنی را که بی شوهر ست بعقد کسی در آرید وَالصّٰلِحِیْنَ مِنْ عِبَادِکُمْ و دیگر نکاح کنید نیکان و شایستگان را
از بندگان خود وَاِمَآئِکُمْ و کنیزکان خود تخصیص صالحان جهت اهتمام ست بشان ایشان و آنکه بسبب تزویج و تزوج در پرده عفت بمانند اِنْ یَّکُوْنُوْا
اگر باشند ایامی و صلحا از عباد و اماء فُقَرَآءَ درویشان و تنگدستان یُغْنِهِمُ اللّٰهُ غنی گرداند ایشان را خدای تعالی مِنْ فَضْلِهٖ
از فضل خود بقناعت یا باجتماع در روزی چه یک منزل کما قال صلعم طعام الواحد یکفی للاثنین وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای فراخ بخشایش ست
سعت معیشت او ده عَلِیْمٌ و دانا ست باستحقاق تقتیر و بسط ارزاق روزی او کند وَلْیَسْتَعْفِفِ الَّذِیْنَ و باید که باز ایستند از حرام
و عفت ورزند آنانکه لَا یَجِدُوْنَ نمی یابند نِکَاحًا اسباب نکاح از مهر و نفقه حَتّٰی یُغْنِیَهُمُ اللّٰهُ تا وقتیکه توانگر گرداند خدای تعالی
ایشان را مِنْ فَضْلِهٖ از افزونی کرم خود و بیابند آنچه بدان کدخدا توانند شد وَالَّذِیْنَ یَبْتَغُوْنَ الْکِتٰبَ و آنانکه طلب میکنند مکاتبه را

مما ملکت ایمانکم از آنچه که مالک ست آنرا یمینهای شما یعنی آنها از بندگان شما که مکاتبه جویند فکاتبوهم پس مکاتب سازید ایشانرا
امر استحباب ست و مکاتبه آن باشد که خواجه بنده خود را گوید که ترا مکاتب گردانیدیم بدین مقدار مال ادا کن و آزاد شو آورده اند که صبیح غلام حویطب
بن عبد العزی از و مکاتبت طلبید او ابا آورد این آیت نازل شد و حق تعالی فرمود که اگر غلام و کنیزک شما مکاتبت طلبند ایشانرا مکاتب سازید
ان علمتم اگر دانسته اید فیهم خیرا در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر اداے مال یا آنکه نجوم
کتابت را از مردم سوال نکند چه آن لبس مکروه است که بنده گدائی مال کتابت باز دهد و از آن سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه
مکاتبت طلبید سلمانرا فرمود که مالی داری گفت نی گفت ترا قوت کسبی هست گفت نی سلمان گفت پس میخواهی که مرا از اوساخ و ادناس مردم
بچشانی من هرگز ترا مکاتب نسازم وآتوهم و بدهید بندگان مکاتب را من مال الله یعنی از مال خدای تعالی الذی آتاکم
آنچه بشما داده خویطب مر صبیح را بصد دینار مکاتب ساخته بود بعد استماع این آیت بیست دینار بدو بخشید امام شافعی و امام احمد میگویند وآتوهم
خطابست با موالی و واجبست از مال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن امام احمد ربع مال مقرر میکند و شافعی بقولے تفویض برائے خواجه میفرماید
و ابو حنیفه و مالک رحمهما الله واجب نمیدانند و میفرمایند که خطاب وآتوهم راجع بعامه مسلمانان ست که اعانت کنند مکاتب را و زکوة بدو بدهند
تا مال کتابت ادا کند و گردن خود را از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد و بدین سبب این خیر را فک رقبه میگویند و از عقبه عقوبت بدو میتوان گذشت
نظم بشنو از من نکته ای زنده دل ۔ و ز پس مرگم بنیکی یاد کن ۔ گر بلطف آزاده را بنده ساز ۔ گه باحسان بنده آزاد کن ۔ آورده اند که عبد الله بن
ابی سلول که پیشوای منافقان بود شش کنیزک جمیله داشت ایشانرا بر زنا اکراه می کرد و بر سبیل مقاطعه چیزی می گرفت دو کنیزک معاذه
و مسیکه نام از اینها یکدیگر گفتند که این کار که ما میکنیم خیرست خود بسیار کردیم و اگر شرست وقت آنست که ترک کنیم پس بجناب حضرت نبوت مآب صلعم
آمده صورت حال بعرض رسانیدند آیت آمد که ولا تکرهوا و اکراه مکنید فتیاتکم کنیزکان خود را علی البغاء بر زنا و پلیدکاری
ان اردن تحصنا اگر خواستند باز ایستادن بر پرهیزگاری و اگر نخواهند ذکر اراده تحصن بمقتضای حال ست والا اکراه بهمه حال ممنوع پس
حق سبحانه میگوید شما اکراه مکنید لتبتغوا تا فراگیرید عرض الحیوة الدنیا مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان و در
تبیان آورده که زانی بود که صد شتر برای فرزندیکه از زنی بهاد داشت بداوی ومن یکرههن و هرکه اکراه کند کنیزکانرا بر زنا فان الله پس
بدرستیکه خدای من بعد اکراههن از پس اکراه کردن خواجگان مر ایشانرا غفور آمرزنده گناه ایشانست یعنی کنیزکان مکره رحیم مهربان بر ایشان
و وزر و وبال آن نیست مگر در گردن اکراه کنندگان ولقد انزلنا و بتحقیق فرستادیم الیکم بسوی شما آیات مبینت آیتهاے روشن
و توضیح یافته و مفصل بکسر یا میخوانند یعنی روشن کننده حلال و حرام و حدود و احکام ومثلا و فرستادیم مثلی من الذین خلوا از امثال
آنکه گذشته اند من قبلکم پیش از شما یعنی قصه عجیبه مانند قصه ایشان و آن قصه عائشه رض ست که مانندگی دارد بقصه مریم در وقوع تهمت
و بقصه یوسف ع م در برائت ذمه وموعظة و فرستادیم پندی در این آیتها للمتقین براے پرهیزگاران تخصیص متقیان جهت انتفاع
ایشانست بمواعظ و نصائح قرآن الله نور السموات والارض حق خدای تعالی نور آسمانها و زمینهاست نور نامیست از نامهاے
حق سبحانه امام زاهد رح فرموده که خدای را نور توان گفت بلی بمعنی روشن نشاید گفت چه روشنی ضد تاریکی ست و خدای آفریدگار این هر دو
ضدست و بباید دانست که نور متعارف کیفیت ست که باصره اولا او را دریابد و بواسطه او دیگر مبصرات را ادراک کند چون کیفیتے که فائض
گردد مثلا از نیر اعظم باجرام کثیفه که محاذی او باشد و بدین معنی اطلاق نور بر حق تعالی روا نیست و چون خود را بدین نام خوانده از تقدیر مضافے
چاره نباشد و ازین است که صاحب کشاف میگوید که ذو نور السموات والارض اوست خداوند نور آسمانها و زمینها یا نور اهل آن هر چه
از اجزاے عالم هستی در مناظره بلندی و مناسبتی نوری دارد و واسطه یا عرضی جمله عطیه فیض اوست بیت در ظلمت عدم همه بودیم متحیر

ع ۸

نور وجود سر شهود از تو یافتیم + یا تجوز مصدر در معنی فاعل باید گرفت چون زید عدل پس مضمون کلام این بود که منور السموات والارض روشن کننده
سماست بملائکه مقربین و نور دهنده زمین بانبیای مرسلین ع م یا روشنی بخش آیینه دلهای ساکنان ارض و سما بانوار معرفت و توحید در تیسیر آورده
که آراینده آسمان و زمین ست و آنکه امام یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی نور برین وجه آورده که جهان آرای و دلگشای مؤید
این قولست آنکه امام نسفی نورانیان آرایش ارض و سما گوید بیاراست سماء الصوامع قدس که اماکن طاعات ملائکه کرامست و زمین را بمساجد انس که مواضع
عبادات اهل اسلام ست یا سما را بشمس و قمر و ستارگان و زمین را بانبیا و علما و مؤمنان یا سما را به تسبیح سبحان و تقدیس مقدسان و زمین را بتلبیه حاجیان و تکبیر غازیان
یا سما را به بیت معمور و زمین را بکعبه و از السدی گفته اند مدبر السموات والارض امور اهل آسمان و زمین بوجهی که شاید و باید ساخته تدبیر اوست مدبر امور را که
برای او کار کند و تدبیر او مهم سازد نور القوم و نور البلد میگویند کما قال الشاعر مصرع نور القبائل سالک بن محلم + و برین تقدیر اوست که کار همه آسمانیان
و زمینیان سازد و مجموعه الطیبه کل حزب بما لدیهم فرحون نوازد بیت از نهانخانه احسان تو بهر جا همه کس + کل حزب فرحون زهی لطف
عمیم + در تبیان آورده که مدلول السموات والارض چه هر دلیلی از دلائل قدرت و بدائع حکمت که در دایره سپهر برین و مرکز زمین واقع ست
دلالتی واضح دارد بر وجود و قدرت و علم و حکمت او شعر ففی کل شیء له آیة + تدل علی انه واحد + مصرع وجود جمله اشیا دلیل قدرت اوست
و از ابن عباس رضی الله تعالی عنه منقولست که هادی اهل السموات والارض رهنمای اهل آسمان و زمین ست که بهدایت او بهستی خود راه برند
و بارشاد او مصالح دین و دنیا بشناسند در لطائف حنفی از خواجه ابوسهل انصاری روح الله روحه نقل میکند که سرور اهل السموات والارض چه تاریکی
موجب ملال و غم و ظلمت سبب خوف و وحشت ست و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنائی رسد فرح و بهجت و نشاط و مسرت او بیفزاید
همچنین آثار انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتهاج نامتناهی ست + بیت چو تو نهان شوی از من همه تاریکی و کفرم چو تو پیدا
شوی بر من مسلمانم بجان تو + بعضی از علما گویند نور آنست که روشن گرداند چیزها را تا مرء ادراک کند و بدان راه یابد پس چون حق تعالی
بیان کرده است از برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدان بدو راه برده ایم پس او را نور توان گفت صاحب اتحاف روا آورده
که در زمان ظلمت هیچکس ساکن را از متحرک نشناسد و علو از سفل تمیز نکند و قبیح از صبیح باز نداند چون رایت نور ظهور نمود خیل ظلام روی
بانهزام آورند و ذوات و کیفیات ظاهر گردد و صفو از کدر و عرض از جوهر متمیز شود مدرکه انسانیه داند که استفادهٔ این دانش و تمییز از نور کرده و
ادراک نور متحیر باشد چه داند که عالم از نور مملوست و او مختفی ظاهر بدلالت و باطن بالذات پس حق سبحانه که ما در دولت ادراک یافته ایم و بمرتبه تمییز اشیا
رسیده سزاوار آن باشد که او را نور گویند و نزد محقق نور حقیقی هستی حق ست که همه موجودات بدو ظاهر اند و او از همه مختفی و حضرت ولایت رتبت
در شرح رباعیات فرموده که هر چه ادراک کنی اول هستی مدرک شود و اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مختفی ماند چنانچه ادراک
الوان و اشکال بواسطه ضیائی ست که محیط ست بآنها و شرط ست در رویت و با وجود این بیننده در ادراک آنها از ادراک ضیا غافل میشود و لیکن
ضیا معلوم میگردد که ورای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیاست همچنین نور هستی حقیقی که محیط ست بضیا و الوان و اشکال و بیننده و جمیع موجودات
ذهنی و خارجی قیوم همه است و ادراک شیء بی ادراک او محال ست اگر چه از ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطه دوام ظهور اوست و اگر
پس نور نیز چون ضیا غائب شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات امر دیگر که نور وجود حق سبحانه است نیز مدرک بود و نظم هستی که
بذات خود هویداست چو نور + ذرات مکونات ازو یافت ظهور + هر چیز که از فروغ او افتد دور + در ظلمت نیستی بماند مستور + و در رساله
حق الیقین آورده که هستی خدای تعالی پیدا تر از همه هستیهاست زیرا که او بخود پیداست و پیدائی سایر هستیها بدوست الله نور السموات والارض
همه اشیا را هستی از عدم محض نیست و مبدء ادراک همه هستی اوست هم از جانب مدرک و هم از جانب مدرکی و هر چه ادراک نخست هستی مدرک
شود و اگر چه از ادراک این ادراک غافل شوی و از شدت ظهور مختفی نماید نظم همه عالم بنور اوست پیدا + کجا او گردد از عالم هویدا + زهی نادان

که او خورشید تابان + نور شمع جوید در بیابان مَثَلُ نُوْرِهٖ صفت نور یکه منسوب بدوست کَمِشْکٰوۃٍ مانند روزنه ایست در دیوار
که نهایت او بخارج راه ندارد و چون طاقی فِیْهَا مِصْبَاحٌ در آن طاق چراغی افروخته و بیک روشن و گویند مشکوة انبوبه است از آهن
که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیله مشتعله باشد در انبوبه اَلْمِصْبَاحُ آن چراغ افروخته فِیْ زُجَاجَةٍ در قندیلی از آبگینه
اَلزُّجَاجَةُ آن آبگینه بغایت صفا و لطافت کَاَنَّهَا کَوْکَبٌ گویا ستاره ایست دُرِّیٌّ درخشنده چون زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی
چراغی که در وست یُّوْقَدُ افروخته شده است در ابتدا مِنْ شَجَرَةٍ مُّبٰرَکَةٍ از روغن درخت با برکت بسیار زَیْتُوْنَةٍ که آن زیتونست
در زمین مقدس رسته و هفتاد پیغمبر علیهم دعای برکت برو خوانده اند از آنجمله ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام لَّا شَرْقِیَّةٍ نه در جانب
شرق ست از معموره چون گنگ در دیار چین و خطا وَّلَا غَرْبِیَّةٍ و نه طرف غرب از آن چون طنجه و طرطوس و ولایت قیروان بلکه منبت
او اراضی و جبال ولایت شام ست یا آنکه نه پیوسته در آفتاب ست تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوهٔ او خام ماند بلکه هم از غایت تاب آفتاب
بهره مندست و هم از حمایت وقایت سایه محفوظ حسن بصری رح فرموده که اصل این شجره از بهشت ست بدنیا آورده اند پس از اشجار این
عالم نیست که وصف شرقی و غربی برو اطلاق توان کرد یَّکَادُ زَیْتُهَا نزدیک ست که روغن آن درخت یُضِیْٓءُ روشنی دهد پس خود وَلَوْ
لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ و اگر چه نرسیده باشد بوی نار آتش یعنی درخشندگی و براقی بمثابه است که بی آتش روشنائی بخشد نُوْرٌ عَلٰی نُوْرٍ
روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفای زیت یار شده با نوار چراغ و لطافت زجاجه بر آن افزوده در مشکوة که ضابطه شعر و جامع انوارست
یَهْدِی اللّٰهُ راه مینماید خدای تعالی لِنُوْرِهٖ بنور معرفت خود مَنْ یَّشَآءُ هر کرا میخواهد وَیَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ و میزند خدای تعالی
مثلها را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردم تا زود دریابند و مقصود سخن ایشان هویدا گردد وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ
و خدای بهمه چیزها از دقائق معقولات و محسوسات و حقائق جلیات و خفیات عَلِیْمٌ داناست علما را در باب این تمثیل سخن بسیار
ست علامة العلما امام فخر الدین رازی رح در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمانست که حق تعالی تشبیه کرده سینه مومن را بمشکوة
و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمهٔ اخلاص را بشجرهٔ مبارکه که از تاب
آفتاب خوف ظلال و نوال رجا بهره دارد و نزدیک ست که فیض کلمه بی آنکه بر زبان مومن گذرد عالم را منور کند چون اقرار بآن بر زبان جاری
شد و تصدیق جنان بآن یار گشت نمودار نور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات امام ست طیب الله ثراه که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد بجهت آنکه
در هر خانه که چراغ بود دزد پیرامن آن نگردد و همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را بدو راه نبود و یا آنکه چراغ در داخل خانه روشن بود و از
روزنهای خانه پرتوی بخارج افتد و آنرا نیز روشنی بخشد بهمین منوال نور ایمان دل را روشن گرداند و از انجا شعاع معرفت بر روزنهاے
حواس افتاده انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید سِیْمَاهُمْ فِیْ وُجُوْهِهِمْ مصرع سیاهی هر کس از دل او مید هد خبر + و تشبیه فرموده دل مومن را
بآبگینه تا آنرا از سنگ ظلم و جفا نشکنند که آبگینه شکسته بکار نیاید و هر زخمی که دل شکسته را رسد مرهمی نه پذیرد بیت چون آبگینه این دل مجروح
نازکم + هر چند بیشتر شکنی تیز تر شود + و گفته اند آن نور نور معرفت اسرار الهی ست یعنی چراغ معرفت در زجاجهٔ دل عارف و مشکوة سینه او
فروختست به برکت زیت تلقین شجرهٔ وجود مبارک محمدی صلی الله علیه وسلم که نه شرقی ست و نه غربی بلکه مکی ست و مکه ناف عالم واز فرا گرفتن عارف
این اسرار را از تعلیم سید ابرار نور علی نور معلوم توان کرد و قولی آنست که آن نور قرآن ست و قلب مومن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح
و شجره وحی حق تعالی که نه مخلوق ست و نه متعلق نزدیک ست که نبود قرآن نا خوانده دلائل و حجج او بر بیگانگان واضح شود پس چون قراءت بدان کنند
نور علی نور شود و در روح الارواح آورده که آن نور محمدی ست صلی الله علیه وسلم مشکوة آدم باشد و زجاجه نوح ع و زیتونه ابراهیم علیه السلام
که نه بیهودیت مائل ست چه یهود مغرب را قبله ساخته اند و نه بنصرانیت چه نصاری روی بالشرق آورده اند و مصباح حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

یا مشکوة ابراهیم ست و زجاجه اسماعیل و مصباح حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و شجره شجره نبوت که نه کذب ست و نه هزل یا مشکوة سینه مشروح حضرت صلی الله علیه وسلم و زجاجه دل صافی منظر اوست و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل او که نه در جانب غلو و افراط ست و نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه بطریق اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده و صراط سوی عبارت از آنست و در عین المعانی فرموده که نور محبت حبیب با نور خلت خلیل نور علی نور ست بیت پدر نور و پسر نوریست مشهور + ازینجا فهم کن نور علی نور + و باقی نکات متعلقه بآیة النور در جواهر التفسیر مسطور ست والله اعلم مذکور ست و مسطور والی الله تصیر الامور فی بیوت اذن الله التسبیح گویند خدای تعالی را در خانهایی که دستوری داده است و امر کرده ان ترفع آنکه برداشته شود قدر او و تعظیم یعنی آنرا رفیع القدر و بزرگ مرتبه دانند یا بردارند دران آواز را برداشته شود و حق سبحانه ماجهها دران بیوتست ویذکر فیها و یاد کرده شود دران خانها اسمه نام او و مراد از بیوت مساجد ست که اشرف اماکن و ارفع مساکن از جمیع بقاع آنست که در انها بذکر و نماز اشتغال باید نمود و از سخن دنیا و کلام مالایعنی محترز باید بود یا بیوت انبیاء ع یا بیوت مدینه یا حجرات طاهره و بعضی رفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه فرموده اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که با مر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران بودند کعبه معظمه که بسعی خلیل ع و مدد اسماعیل ع تمام شده و بیت المقدس که رفع قواعد در ایام خلافت داود علیه السلام واتمام آن بر دست سلیمان ع اتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت آن هردو باشارت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بوده یسبح له تسبیح گفته شود یا نماز گذارند مر خدای را فیها دران بیوت بالغدو والاصال بامداد و شبانگاه رجال مسبحان و مصلیان مراد آنند که از غایت استغراق در مقام شهود لا تلهیهم مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشان را تجارة بازرگانی یعنی خریدن متاعی که ازان توقع سود می باشد ولا بیع و نه فروختن آنها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشان را مانع نشود عن ذکر الله از یاد کردن حق و اقام الصلوة و بپای داشتن نماز و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة محققان برانند که چون بیع و شرا که اعظم اشغال دنیوی ست ایشان را از ذکر مانع نبود باقی اشغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار آورده که ظاهر ایشان با خلق ست و باطن ایشان در شهود اسما و صفات حق و تحقیق این روش خواجگان ما در اهرست که آورده اند که ملک حسین که والی هرات بود از حضرت خواجه قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع میباشد فرمودند که نمیباشد پس گفت بنای طریقه شما برچیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق بیت از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش + اینچنین زیبا روش کم میبود اندر جهان + آنچه حق تعالی میفرماید لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اشارت باین مقام ست و حضرت حقایق پناهی قدس سره در بیان این طریقه انیقه فرموده اند رباعی سر رشته دولت ای برادر بکف آر + وین عمر گرامی بخسارت مگذار + دائم همه جا با همه کس در همه حال + میدار نهفته چشم دل جانب یار + یخافون میترسند این مردمان با وجود چنین توجه و استغراق یوما تتقلب از روزیکه بگردد فیه القلوب دران روز دلها یعنی از هول بگردد و صفت آرامش باضطراب متغیر شود والابصار و بگردد دیدها و از هر طرف بنگرد تا به بیند که نامهٔ اعمال وی از کجا بدو می آید لیجزیهم الله متعلق ست بیخافون یعنی می ترسند تا جزا دهد خدای ایشان را بسبب آن ترس احسن ما عملوا نیکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی بهشت موعود ویزیدهم و زیاده کند در پاداش ایشان من فضله از فضل خود یعنی ورای جزای موعود ایشانرا عطا کرامت فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد والله یرزق و خدای تعالی روزی میدهد در دنیا من یشاء هر کرا میخواهد بغیر حساب بیحساب یعنی بران روزی حساب نکند یا زیاده ازان دهد در عقبی که بحیز شمار در آید والذین کفروا و آنانکه پوشیدند حق را و نگرویدند اعمالهم عملهای ایشان که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و عتق رقبه و اطعام فقرا و امثال آن کسراب مانند سرابی ست بقیعة بزمینی هموار سراب آنست که شعاع آفتاب در نیم روز بر زمین مستوی افتد و لمعان آن درخشنده در نظر آید چون آبی مواج یحسبه الظمآن پندارد آنرا تشنه ماء آبی صافی

درروی لوی آورد حتی اذا جاءه تا چون برسد بوضعیکه درو توهم آب کرده لم یجده شیئا نیابد آن مظنون ومتصور خود را چیزی ووجد
الله نزد او یابد عقاب خدای تعالی را عنده نزدیک کردار خویش یا خدای را حساب کننده خود یابد فوفّیه پس تمام بدهد خدای او را حسابه
جزای کردار او بوجهی که حساب اقتضا کرده باشد والله وخدای تعالی سریع الحساب زود حسابست حساب یکی او را از حساب دیگری باز ندارد
تمثیل کرد اعمال کفار را بسراب وایشان را بتشنه جگر سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب نا امید شده باشد شدت تشنگی زیاده میشود کافر را از امید پاداش
اعمال خود چون بیابد حسرت وغیبت افزون میگردد او کظلمات یا کردار ایشان باشد چون تاریکیهای متراکم فی بحر لجی در دریای عمیق که بسیار
کشته یغشیه می پوشد آن دریا را موجی من فوقه موج از بالای آن موجی دیگر من فوقه از زبر موج ثانی سحاب ابری که انوار نجوم را
بپوشد ظلمات این تاریکیهاست بعضها فوق بعض بعضی بالای بعضی متراکم شد یعنی ظلمت بحر ظلمت موج اول ظلمت موج ثانی ظلمت ابر
اذا اخرج چون بیرون آرد کسی یده دست خود را که قرب اعضای مرئیه است بچشم لم یکد یریها نزدیک نیست که بیند آنرا ایشان تاکید شدت
ظلماتست یعنی دست را نه بیند ونزدیک نیست که بیند ومن لم یجعل الله وهرکه را ننهاده ومقرر ومقدر نکرده خدای تعالی له نورا مر او را روشنی
در وقت قسمت ازلی فما له پس نیست مر او را من نور هیچ نوری این تمثیل دیگرست مرعملهای کفار را ظلمات عملهای بد اوست وبحر لجی دل
او وموج آنچه دل او را میپوشد از جهل وشرک وسحاب مهر خذلان بر وی پس کردار وگفتار وی ظلمتست ومدخل ومخرج وی ظلمت ومرجع او در قیامت بظلمت
بعکس مومن که او را نور علی نورست این را باشد ظلمات بعضها فوق بعض نظم مومنان از تیرگی دور آمدند + لاجرم نور علی نور آمدند + کافر تاریک دل را
نگر نشست + حال وکارش ظلمت اندر ظلمتست الم تر آیا ندیدی وندانستی ان الله یسبح له آنکه خدای تعالی را تسبیح میگوید مر او را وبپاکی یاد
میکند بمقال یا بدلالت حال من فی السموات والارض هرکه در آسمانها وزمینهاست والطیر صفت ومرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتیکه
بال گشاده باشند در هوا وصف کشیده تخصیص طیر بآنست که او میان زمین وآسمانست یا دلائل صنع در وظاهرترست چه اجرام ثقیله را که اصلا مایل
مرکز اند اعطای قوت میل بمحیط وقدرت وقوف در هوا والهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن با آنکه در جناح صنعت قبض نیز هست برهانیست قاطع بر
کمال قدرت صانع کل هر یک از اهل آسمان وزمین یا مرغان یا مجموع قد علم بدرستیکه دانسته است صلاته دعای خود را وتسبیحه وتسبیح
خود را یا دعا وتسبیح خدا را یا خدا داند نیاز ونماز همه را والله علیم وخدای تعالی داناست بما یفعلون آنچه میکنند همه از طاعت وعبادت ولله ومر
خدا راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها وزمینها چه خالق ومالک آنها همه اوست والی الله المصیر وبسوی حضرت بازگشت الم تر
ان الله آیا نمی بینی آنکه خدای تعالی یزجی سحابا میراند ابر را وبرمی انگیزاند قطعه قطعه ثم یؤلف بینه پس تالیف میکند در میان او یعنی انضمام میدهد
بعضی را ببعضی ثم یجعله رکاما پس میگرداند او را درهم رسته درهم بسته فتری الودق پس می بینی تو باران را یخرج من خلاله بیرون می آید از میان
آن وینزل من السماء وفرو میفرستد از ابر یا از آسمان من جبال فیها از کوهها که در وست یعنی از قطعهای ابر بزرگ که مشابه کوهها اند در عظمت
من برد از تگرگی که کائنست در ان پس مفعول محذوفست تقدیرش چنین که میفرستد از تگرگی که در ابرست تگرگ را وگفته اند اینجا سما آسمانست نه ابر و
در هر آسمان کوههاست از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از سنگ حق تعالی از ان تگرگ نازل میگرداند فیصیب به پس میرساند آن تگرگ را بکشت
وزرع وباغ من یشاء هر کرا میخواهد ویصرفه وباز میدارد آنرا از میوه ومحصول عن من یشاء از هر که میخواهد یکاد سنا برقه نزدیک
است روشنی آن برق یذهب بالابصار که ببرد دیدها را وبرباید از فرط روشنی واین قوی تر دلیلست بر کمال قدرت که شعله آتش را
میان ابر آبدار بیرون می آرد یقلب الله میگرداند خدای الیل والنهار شب وروز را برفتن وآمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی وزیادتی
دیگری یا بتغییر احوال ایشان از حرارت وبرودت یا بنور وظلمت ان فی ذلک بدرستیکه در آنچه مذکور شد لعبرة هرآینه دلالتی واعتباریست لاولی
الابصار مرخداوندان بصر وبصیرت را والله خلق وخدای تعالی بیافرید کل دابة هر جنبنده که در زمینست من ماء از آب که جزو ماده

ع ۵ / ۶

اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب بود چه بعضی از حیوانات از نطفه مخلوق نیستند چون کرمان، از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکنند که حق سبحانه جوهری
آفرید و نظر هیبت در وی افگند بگداخت و آب گشت بعضی از آن را تقلیب فرمود باتش و از آن جن بیافرید پس هر چه را تقلیب بباد و از آن
ملک مخلوق ساخت پس تقلیب نمود مقداری را بخاک و از آن آدمی و سایر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آبست فَمِنْهُمْ پس از این جنبندگان
مَنْ يَمْشِي کسی هست که میرود عَلَىٰ بَطْنِهِ بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي و از ایشان کسی هست که میرود عَلَىٰ رِجْلَيْنِ
بر دو پای چون آدمی و مرغ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي و از ایشان هست که مشی میکند عَلَىٰ أَرْبَعٍ بر چهار پای چون وحشی و نعم و سبع و تقدیم کرد آنرا
که در قدرت ابلغ است و آن ماشی باشد بی آلهٔ مشی پس یکی آنکه بدو پای رود و دیگر آنکه چهار قائمه دارند و از حیوانات آنکه زیاده از چهار پای دارد اعتماد
او بر قوائم اربع بیش نیست يَخْلُقُ اللَّهُ می آفریند خدای تعالی مَا يَشَاءُ هر چه میخواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نفرمود باختلاف صور و اعضا و حرکات
و هیات و قوی و افعال با وجود اتحاد عنصر و صاحب حدیقه فرموده نظم اوست قادر بهر چه خواهد و خواست + هر چه خواهد کند که حکم او راست
نقشبندی برون گلها اوست + نقش دان درون دلها اوست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر آفریدن همه چیزها
تواناست پس هر چه خواهد بیافریند لَقَدْ أَنْزَلْنَا بتحقیق که فرو فرستادیم آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن کرده هویدا وَاللَّهُ يَهْدِي و خدای
راه نماید مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد بسبب تفکر در آن آیات إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براهی راست و درست که طریق بهشت ست آورده اند که میان
بشر منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه را بحکم محمد صلعم بریم منافق گفت مرافعه بکعب بن اشرف عرض میکنیم حق سبحانه آیت
فرستاد که وَيَقُولُونَ و میگویند منافقان که آمَنَّا بِاللَّهِ گرویده ایم بخدای تعالی وَبِالرَّسُولِ و بفرستادهٔ او وَأَطَعْنَا و فرمانبرداری کردیم
هر دو را ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ پس میگردند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان و امتناع مینمایند از قبول حکم مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس اقرار بایمان و اطاعت
ثلثة ارباع وَمَا أُولَٰئِكَ و نیستند آن گروه بِالْمُؤْمِنِينَ گرویدگان مخلص یا ثابت بر ایمان و گویند میان مرتضی علی و مغیره بن وائل مخاصمه بود در آب زمینی
که علی مرتضی رضی الله عنه خواست که او را پیش رسول صلی الله علیه وسلم برد مغیره گفت او برای تو حکم خواهد کرد که عم زادهٔ اوی زیرا که آن ملعون دانسته که حق
بجانب مرتضی علی است و محمد صلی الله علیه وسلم حق خواهد فرمود حق تعالی آیت فرستاد که اقرار بایمان و فرمانبرداری میکنند و از حکم خدای و رسول
سر می پیچید و روی میتابد وَإِذَا دُعُوا و چون خوانده شوند إِلَى اللَّهِ بکتاب خدای وَرَسُولِهِ و بحکم رسول او لِيَحْكُمَ تا حکم کند پیغمبر
بَيْنَهُمْ میان ایشان إِذَا فَرِيقٌ آنگاه گروهی مِنْهُمْ از ایشان که بتر است یا مغیره مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند از حکم پیغمبر علیه السلام
وَإِنْ يَكُنْ و اگر باشد لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشان را حکمی برای ایشان بود يَأْتُوا إِلَيْهِ بیایند بسوی پیغمبر مُذْعِنِينَ فرمان بردگان و انقیاد کنندگان
یعنی اگر دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان برده اند و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود سر باز زننده اند أَفِي قُلُوبِهِمْ آیا در دلهای
ایشان مَرَضٌ بیماریست یعنی کفر و میل بظلم أَمِ ارْتَابُوا آیا در شک افتاده اند در باب پیغمبر صلعم و از وی تهمتی مشاهده کرده اند که سر و اعتماد و راستی او
أَمْ يَخَافُونَ آیا می ترسند أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ آنکه حیف کند خدای تعالی در حکم و جور نماید عَلَيْهِمْ بر ایشان وَرَسُولُهُ و میل کند رسول او
ع در حکومت بَلْ نه چنین است که پیغمبر صلعم محل تهمت باشد یا خدا و رسول او حیف کنند بلکه أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمگاران
بر معصوم یا بر نفسهای خود یا با اباء و امتناع از حکم خدا و رسول عم إِنَّمَا كَانَ جز این نیست که هست قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ گفتار گرویدگان إِذَا دُعُوا
چون خوانده شوند إِلَى اللَّهِ بکتاب خدای تعالی وَرَسُولِهِ و بسوی پیغمبر او لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند میان ایشان وقت مخاصمت أَنْ يَقُولُوا
آنکه گویند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان برداریم امر ترا مصرع هر چه حکم کنی در میان ما حکمی وَأُولَٰئِكَ و آن گروه که چنین گویند هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از درکات سخط الهی و رسیدگان بدرجات رضای سبحانی وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمانبرد خدای را در
فرائض وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ او را در سنن یا در هر چه فرماید وَيَخْشَ اللَّهَ و بترسد از عذاب خدای بر گناهان گذشته وَيَتَّقْهِ و بپرهیزد از خشم او

ومعصیت نه کند در زمان آینده فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه هُمُ الْفَآئِزُوْنَ ایشانند فوز یافتگان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک التماس آیتی کرد که
عمل بدان کافی باشد و محتاج آیت دیگر نشود و علمای زمان بدین آیت اتفاق کردند چه حصول فوز و فلاح جز بفرمان برداری و خشیت و تقوی
متصور نیست بیت اینک ره اگر مقصد اقصی طلبی ٭ و اینک عمل ار رضای مولی طلبی ٭ وَاَقْسَمُوْا و سوگند خوردند منافقان بِاللّٰهِ بخدای
جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ سخت ترین سوگند از خود که در طریق فرمان برداری چنانند که بی شبهه لَئِنْ اَمَرْتَهُمْ اگر فرمائی ایشان را به بیرون آمدن
از دیار و اموال خود لَیَخْرُجُنَّ هر آئینه بیرون آیند ایشان و لحظه توقف ننمایند قُلْ لَّا تُقْسِمُوْا بگو سوگند یاد مکنید و قسم بدروغ مخورید
طَاعَةٌ مطلوب از شما فرمان برداریست مَّعْرُوْفَةٌ شناخته شده باخلاص و صدق نیت نه سوگندی دروغ بر طاعت نفاقی اِنَّ اللّٰهَ
خَبِیْرٌ بدرستیکه خدای تعالی داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بانچه شما میکنید از نفاق و جز آن قُلْ بگو ای محمد اَطِیْعُوا اللّٰهَ فرمان برید
خدای تعالی را بخلوص نیت وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ و اطاعت کنید رسول خدای را بصفای طویت فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روی
بگردانید ای مردمان فَاِنَّمَا عَلَیْهِ مَا حُمِّلَ پس جز این نیست که بر پیغمبر است آنچه بر وی حمل کرده اند از تبلیغ احکام وَعَلَیْكُمْ مَّا حُمِّلْتُمْ
و بر شماست آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال وَاِنْ تُطِیْعُوْهُ و اگر فرمان برید رسول را در حکم او تَهْتَدُوْا راه یابید بر آتی وَمَا
عَلَی الرَّسُوْلِ و نیست بر فرستاده یعنی اِلَّا الْبَلٰغُ الْمُبِیْنُ مگر رسانیدن آشکارا و دعوت واضح پیغمبر من آنچه بر وی بوده بجای آورده و آنچه
کار و بار شماست مانده وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وعده کرد خدای تعالی آنانرا که گرویده اند مِنْكُمْ از شما وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و بکردند کارهای
شایسته مراد بقول اشهر فقرای مهاجرانند که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر قبائل عرب که در مکه و یثرب بودند بمحاربه
ایشان اتفاق نموده شب و روز پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز میفرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روزگار
بهول و هراس میگذرانیدندی روزی با یکدیگر گفتند آیا زمانی بر ما در آید که خود را ایمن و مطمئن ببینیم و بفراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیت
نشینیم این آیت نازل گشت و حق تعالی وعده داد و سوگند خورد که لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ هر آئینه ایشان را خلیفه گرداند فِی الْاَرْضِ در زمین کفار از عرب
و عجم كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ همچنانکه خلیفه گردانیده شده اند و حفص استخلف فعل معلوم خواند یعنی همچنانکه خلیفه گردانید خلفای آنانرا که بوده اند
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند دران چنانکه ملوک در ممالک خود میکنند و اندک ترقی
را این وعده مومنان وفا فرموده جزائر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی داشت و امید است که جمیع اطراف و اکناف مشارق و مغارب
بحکم لیظهره علی الدین کله بحوزه تسخیر ملازمان شرع نبوی و متابعان احکام ملت مصطفوی صلعم در آید نظم و مدد همت کمال دولت خدام او
عرصه روی زمین را سراسر خواهد گرفت ٭ شاهباز همتش چون برکشاید بال قدر ٭ از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد گرفت ٭ و این آیت دلیل
اعجاز قرآنست و حجت صحت نبوت و برهان خلافت خلفای راشدین دیگر فرمود وَلَیُمَكِّنَنَّ و هر آئینه با قوت تمکن و ثابت سازد لَهُمْ
دِیْنَهُمْ برای ایشان دین ایشان را الَّذِی ارْتَضٰی لَهُمْ آن دینی که پسندیده تراست مر ایشان را یعنی دین اسلام مراد آنست که او را بر همه ادیان
غالب گرداند وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ و هر آئینه بدل دهد ایشان را مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ از پس ترس ایشان از اعادی اَمْنًا ایمنی از ایشان یَعْبُدُوْنَنِیْ
پرستند مرا در زمان خلافت لَا یُشْرِكُوْنَ بِیْ شریک نسازند بمن شَیْئًا از من چیزی را یعنی اختیار و جاه ایشان را از عبادت و توحید باز ندارد وَمَنْ كَفَرَ
و هر که کفران ورزد درین نعمت بَعْدَ ذٰلِكَ بعد از راست شدن وعده فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه کافر نعمتها هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ایشانند کاملان
در فسق ثعلبی آورده که قتله ذو النورین اول جمعی بودند که کفران این نعمت ورزیدند وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز مفروض را وَاٰتُوا
الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة واجب را وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ و فرمان برید رسول را بهر چه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ شاید که شما رحمت کرده
شوید لَا تَحْسَبَنَّ مپندار ای محمد الَّذِیْنَ كَفَرُوْا آنانرا که نگرویدند مُعْجِزِیْنَ عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن فِی الْاَرْضِ در زمین با

یعنی پیش گیرندگان بروی یعنی تواند که رحمت سحابه پیشی گیرد و عذاب او را از خود فوت کند وَمَاْوٰىهُمُ النَّارُ و بازگشت ایشان آتش دوزخ
وَلَبِئْسَ الْمَصِیْرُ و بد بازگشتی ست آتش دوزخ در اسباب نزول آورده که حضرت رسول صلعم غلامی انصاری را که مدلج بن عمرو نام داشت ع
بوقت نیم روز بطلب فاروق رض فرستاد و مدلج بی اجازت بخانه در آمد و فاروق خفته بود و جامه از بالای بعضی اعضای او در شده بود و قولی آنست
که بیدار بود و با زوجه خود ملاعبه میفرمود و از در آمدن غلام کراهیتی تمام بدل وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه
نهی فرمودی که آبا و ابنا و خدم و حشم ما در مثل این ساعات بی دستوری در خانه ما نیایند تا بر سر امور مخفیه مطلع نشوند بعد از آنکه بخدمت پیغمبر
صلعم آمد و این آیت نازل شده بود که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان لِیَسْتَاْذِنْکُمُ الَّذِیْنَ باید که دستوری طلبند از شما آنانکه مَلَکَتْ
اَیْمَانُکُمْ مالک ایشان ست دستهای شما یعنی بندگان ذکور یا همه ایشان از غلام و کنیزک وَالَّذِیْنَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ و آنان نیز از کودکان که
نارسیده اند بحد بلوغ مِنْکُمْ از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای در آمدن بجاهای شما ثَلٰثَ مَرّٰتٍ سه نوبت
در شبانروز مِنْ قَبْلِ صَلٰوةِ الْفَجْرِ یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب برخیزد و جامه خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت پوشد
وَحِیْنَ تَضَعُوْنَ و یکبار هنگامی که می نهید ثِیَابَکُمْ جامهای خود را مِنَ الظَّهِیْرَةِ بیان حین ست یعنی آن وقت نیم روز ست وَمِنْ
بَعْدِ صَلٰوةِ الْعِشَاۤءِ و یکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد ست از لباس و در آمدن بمضاجع ثَلٰثُ عَوْرٰتٍ لَّکُمْ نگاه دارید این سه وقت
عورات که مر شماراست لَیْسَ عَلَیْکُمْ نیست بر شما وَلَا عَلَیْهِمْ ونه بر بندگان و کودکان نارسیده جُنَاحٌ گناهی و بزه در ترک استیذان
بَعْدَهُنَّ بعد از این سه وقت طَوّٰفُوْنَ بندگان طواف کنندگانند یعنی در آیند عَلَیْکُمْ بر شما برای خدمت پس همواره تواند که دستوری طلبند
بَعْضُکُمْ در می آید بعضی از شما عَلٰى بَعْضٍ بر بعضی یعنی ممالیک بر موالی کَذٰلِکَ مانند این روشن کردن یُبَیِّنُ اللّٰهُ روشن میسازد
و بیان میکند خدای تعالی لَکُمُ الْاٰیٰتِ برای شما دلائل حق و احکام شرع وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست بمصالح عباد حَکِیْمٌ حکم
کننده برعایت مراسم آداب نزد بعضی علما حکم این آیت منسوخ ست و بقول جمعی محکم ابن جبیر را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیت سخن میگویند
جواب داد که بخدای که منسوخ نیست اما مردم درین تهاون می ورزند وَاِذَا بَلَغَ الْاَطْفَالُ و چون برسند طفلان مِنْکُمُ الْحُلُمَ
از شما بخواب دیدن یعنی محتلم شوند مراد آنست که بالغ گردند و احتلام روشن تر دلیلی ست بر وقوع بلوغ فَلْیَسْتَاْذِنُوْا پس باید که طلب دستوری
کنند در همه اوقات کَمَا اسْتَاْذَنَ الَّذِیْنَ همچنانکه دستوری میطلبند آنانکه بالغ شدند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی ایشان حکم
سائر مردان دارند در استیذان کَذٰلِکَ همچنانکه بیان کرد این حکم را یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای تعالی لَکُمْ اٰیٰتِهٖ برای شما
آیتهای خود را وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای تعالی داناتر ست باحوال شما حَکِیْمٌ حکم کننده بحکمت از تعیین اوضاع شریعت تکرار این دو اسم در آخر این
دو آیت جهت تعاقب مبالغه و تاکید ست وَالْقَوَاعِدُ و نشستگان در خانها و بازماندگان مِنَ النِّسَاۤءِ از زنان الّٰتِیْ لَا یَرْجُوْنَ آنانکه امید
ندارند نِکَاحًا نکاح خود را یعنی طمع میکنند که کسی ایشان را نکاح کند جهت پیری و عجز فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ پس نیست بر ایشان جُنَاحٌ گناهی و بالی
اَنْ یَّضَعْنَ از آنکه بنهند ثِیَابَهُنَّ جامهای ظاهر را چون چادر و سر انداز که بالای مقنعه میپوشند غَیْرَ مُتَبَرِّجٰتٍ بِزِیْنَةٍ در حالتیکه ظاهر کنندگان
نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر اظهار سر و گردن و گوش و موی و امثال آن نباشد وَاَنْ یَّسْتَعْفِفْنَ و آنکه طلب عفت کنند
و بپوشند چادر را خَیْرٌ لَّهُنَّ بهتر ست مر ایشان را و دورتر از تهمت وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ و خدای تعالی شنونده مقالات ایشان را با مردان عَلِیْمٌ دانا
بمقصود مقالات از ایشان امام واحدی رح فرموده که تندرستان صحابه با مریض و اعمی مواکله نکردندی یا این جماعت از همکاسگی ارباب
صحت محترز بودندی از بیم آنکه مبادا که طبایع سلیمه را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی کلید هاے خانه و انبار بدست
ارباب عاهات باز دارندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و این درویشان توهم عدم رضای ایشان پرهیز میکردندی یا اگر کسی ایشان را

بیائید که در خانه پدر یا مادر یا اقارب ترتیب کرده بودند دعوت نمودی اجابت نمیکرد حق سبحانه این آیت فرستاد که لَیْسَ عَلَی الْاَعْمٰی نیست
بر نابینا حَرَجٌ بزه و تنگی وَلَا عَلَی الْاَعْرَجِ حَرَجٌ و بر لنگ وَلَا عَلَی الْمَرِیْضِ حَرَجٌ و نه بر بیماری حرج گناهی وَلَا عَلٰۤی اَنْفُسِکُمْ و نه
بر نفسهاے شما و زری اَنْ تَاْکُلُوْا آنکه بخورید شما و اہل ابتلا مِنْ بُیُوْتِکُمْ از طعام خانہای خود که اہل و عیال شما در آنند و خانہاے
فرزندان نیز درین داخل است بحکم این حدیث که انت و مالک لابیک و تخریج آنست که پاکترین چیزی که خورد مرد از کسب اوست و ان ولده
من کسبه اَوْ بُیُوْتِ اٰبَآئِکُمْ یا خانہای پدران خود اَوْ بُیُوْتِ اُمَّهٰتِکُمْ یا خانہای مادران خود اَوْ بُیُوْتِ اِخْوَانِکُمْ یا خانہاے برادران
خود اَوْ بُیُوْتِ اَخَوٰتِکُمْ یا خانہای خواہران خود اَوْ بُیُوْتِ اَعْمَامِکُمْ یا خانہای برادران پدران خود اَوْ بُیُوْتِ عَمّٰتِکُمْ یا خانہاے
خواہران پدران خود اَوْ بُیُوْتِ اَخْوَالِکُمْ یا خانہای برادران مادران خود اَوْ بُیُوْتِ خٰلٰتِکُمْ یا خانہای خواہران مادران خود اَوْ مَا مَلَکْتُمْ
مَّفَاتِحَهٗۤ یا خانہاے که مالک شدید شما خزائن آنرا از نقود و اطعمه و امتعه این خطاب با وکلا و خازنانست و گویند مراد خانه بندگانست جز خانه
اولاد عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرط است اَوْ صَدِیْقِکُمْ یا خانہای دوستان خود در ان نیز رضاے دوست باید حقیقت
آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساط او ازین صورت بیفزاید فتح موصلی ره در خانه دوستی آمد و او حاضر نبود کیسه او از جاریه طلبید دو درم
برداشت و باقی بکنیزک باز داد چون خواجه بخانه رسید صورت واقعه از جاریه شنید بشکرانه آن انبساط کنیزک را آزاد کرد و بنواخت نگارستان
آورده که نظم شبے گفتم جهان فرسوده را + که بود آسوده در کنج رباطی + لذتها چه خوشتر در جهان گفت + میان دوستداران انبساطی و در عوارف
المعارف آورده که چون کسی یار خود را گوید که اعطنی من مالک و او در جواب گوید کم ترید دوستی را نشاید یعنی باید که هرچه دارد در میان
آرد و از استفسار چند و چون بگذرد چه دوست جانی بهتر است از مال فانی و درین باب گفته اند بیت لے دوست برد هرچه دارے
یاری بخرد بهیچ مفروش + و لله در من قال نظم یاران کهن معانقه باهم میکنند + آخر کسے بمال جدائی چرا کند + بسیار جد و جهد بباید که تاکسی
خود را بآدمی صفتی آشنا کند + شرط است بعد یافتن یار آشنا + کز بهر او بعهد محبت وفا کند + و بر قول اول که سبب نزول آیت تنفر صحابه بود
از مواکله اہل مال علی را معنی فی باید گرفت یعنی نیست در مواکله با هر یک از ینها حرجی آورده اند که در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه که
تنها طعام خوردن را حرام دانستندی و از صبح تا شام خوان نهاده انتظار مهمان کردندی و چون ثلثی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی آنگاه چیزے
خوردندی یا درباره جمعی از انصار که مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی و یا در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی
این آیت آمد که لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی اَنْ تَاْکُلُوْا آنکه بخورید طعام را جَمِیْعًا باهم مجتمع شده اَوْ اَشْتَاتًا یا پراگنده فَاِذَا
دَخَلْتُمْ پس چون در آئید بُیُوْتًا بجاہا که مذکور شده یا بخانہای خود یا بیوت خالیه یا مساجد فَسَلِّمُوْا عَلٰۤی اَنْفُسِکُمْ پس سلام کنید بر مردمان
خود که المؤمن کنفس واحدة و در خانہا بر اہالی خود و در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین
و بر هر تقدیر سلام باید کرد تَحِیَّةً سلام کردنی مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ ثابت و مشروع تر نزدیک خداے تعالی مُبٰرَکَةً بسیار خیر و برکت طَیِّبَةً
پاک که نفس مستمع بدان خوش شود کَذٰلِکَ همچنانکه بیان سلام فرموده یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خداے تعالی لَکُمُ الْاٰیٰتِ برای شما آیتہای
حکمت خود را لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ ۵ شاید که تعقل کنید در ان و حق و ثواب را دریابید اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ جزین نیست که گرویدگان کامل الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ آنانند که گرویده اند بخدای تعالی وَرَسُوْلِهٖ و برسول او از صمیم دل وَاِذَا کَانُوْا و چون باشند مَعَهٗ با رسول وے عَلٰۤی
اَمْرٍ جَامِعٍ بر کاری جمع آرنده یعنی مهمی که بشرع ایشان را مجتمع باید شد چون جمعات و اعیاد و حروب و مشاورات و نماز استسقا لَّمْ یَذْهَبُوْا نروند از
نزدیک وی حَتّٰی یَسْتَاْذِنُوْهُ تا وقتیکه دستوری طلبند از وی و او تشریف اذن ارزانی فرماید اِنَّ الَّذِیْنَ یَسْتَاْذِنُوْنَکَ بدرستی آنانکه دستورے
طلبند از تو اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ آن گروه آنانند که از صدق یُؤْمِنُوْنَ میگروند بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ ۚ بخداے تعالی و رسول او و تصدیق مینمایند

تعریض است بمنافقان که در غزوهٔ تبوک تخلف از جهاد دستوری می جستند و در بارهٔ ایشان نازل شد که انما یستاذنک الذین لا یؤمنون بالله الآیة
فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ پس چون طلب اذن کنند این مومنان مخلص از تو لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ برای اصلاح و اتمام بعضی از کارهای
خود فَأْذَنْ پس دستوری ده لِمَنْ شِئْتَ هر کرا خواهی مِنْهُمْ از ایشان که عذر واقع دارند وَاسْتَغْفِرْ و با وجود اجازت طلب
آمرزش کن لَهُمُ اللَّهَ برای ایشان از خدای تعالی چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین اگرچه بعذر باشد خالی از خللی نیست و گویا که حرمانی
از طاعت آمد پس برای ایشان استغفار کن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است تقصیرات بندگان را رَحِيمٌ مهربانست
بتخفیف تکلیف از ایشان لَا تَجْعَلُوا مدارید و مدانید دُعَاءَ الرَّسُولِ خواندن رسول مرشما را بَيْنَكُمْ میان خود كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ همچون خواندن بعضی
از شما بَعْضًا بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض توان کرد یا در جواب مسامحه توان نمود چه مبادرت با او
واجب است و لازم و مراجعت بی اذن او حرام و نارواست یا دعای او را بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعا مستجاب
مستجاب است و مقبول حضرت رب الارباب یا نداکردن شما او را و خواندن مر رسول را باید که چون ندای یکدیگر نباشد که بمجرد نام خوانید
بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت عزت جل جلاله همه انبیا را بهر ادای علامت خطاب کرده و حبیب خود را ابتدای
کرامت خطاب میفرماید بیت یا آدم است با پدر انبیا خطاب + یا ایها النبی خطاب محمد است صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند که چون آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواندی منافقان بتنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیت آمد که قَدْ
يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ بدرستیکه میداند خدای تعالی آنها را که از روی کراهت يَتَسَلَّلُونَ بیرون می روند مِنْكُمْ از میان شما
لِوَاذًا در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن هم را فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ پس باید که بترسند آنانکه يُخَالِفُونَ مخالفت میکنند و اعراض مینمایند
عَنْ أَمْرِهِ از فرمان خدا و رسول او أَنْ تُصِيبَهُمْ از آنکه برسد بدیشان فِتْنَةٌ آزمایشی از حق که گمراهی است یا محنتی در نفس یا مال
و ولد یا تسلط سلطان جابر یا مهر غفلت بر دل آرد و جنید قدس سره فرموده که فتنه سختی دل است و متاثر نا شدن او از معرفت الٰهی أَوْ يُصِيبَهُمْ
یا برسد ایشان را عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید بدرستیکه خدای تعالی راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ هر آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست یعنی همه ملک او بند و مالک همه اوست زیرا که خالق همه اوست قَدْ يَعْلَمُ
بدرستیکه میداند مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ آنچه شما بر آنید از مکلفان از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ
و میداند روزی را که باز گردانیده شوند منافقان إِلَيْهِ بسوی جزای او فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند
از عملهای بد و بر آن مکافات کند وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای تعالی بهمه چیز عَلِيمٌ داناست و هیچ چیز بر وی مخفی نماند بیت

آنکس که بما فریده میداند نهان + چون نشناسد نهان و پیدا جهان

سورة الفرقان مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم | وهی سبع وسبعون آیة

تبارک صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران مر لفظ تبارک را گفته اند سه معنی اختیار فرموده اول آنکه برکت از وست و این بشارت
بکارسازی و بنده نوازی حق است دوم آنکه بزرگوار و برتر است و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی اوست سوم
آنکه دائم و ثابت است و این عبارت از دوام ذات اوست لم یزل و لایزال الَّذِي آنکه نَزَّلَ الْفُرْقَانَ فرو فرستاد قرآن را که جدا کننده
است میان حق و باطل و حلال و حرام عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بندهٔ خود یعنی محمد صلعم لِيَكُونَ تا باشد بنده او لِلْعَالَمِينَ مر آدمیان را و پریان را
نَذِيرًا بیم کننده از عذاب الٰهی یا باشد قرآن اهل هر قرنی را در هر زمان ترساننده از موجبات سخط ربانی الَّذِي لَهُ آنکسی
که مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها چه وی متفرد است بآفریدن آنها پس او را رسد تصرف در آن کلم

ع

یَتَّخِذْ و فرا نگرفت خدای وَلَدًا فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری ست وَلَمْ یَکُنْ لَّهٗ و نیست مراو را شَرِیْکٌ فِی الْمُلْکِ انبازے در پادشاهی چنانچه ثنویه و ثمینه گویند یعنے او راست پادشاهی بی فرزندی که قائم مقام او تواند بود یا شریکے که با او مقاومت تواند کرد وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ و بیافرید همه چیزها را از مواد مخصوصه بهیأت مختلفه و اشکال متنوعه فَقَدَّرَهٗ پس اندازه کرد آنچیز را تَقْدِیْرًا اندازه کردنے یعنے آنها را مهیا ساخت برای خصائص و افعالی که از وی میخواست یا تقدیر کرد بقاے او را تا وقتے معلوم وَاتَّخَذُوْا و فرا گرفتند کفار مِنْ دُوْنِهٖ بجز خداے آفریدگار اٰلِهَةً لَّا یَخْلُقُوْنَ خدایان که نیافرینند شَیْئًا چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز وَّهُمْ یُخْلَقُوْنَ و حال آنست که ایشان آفریده شده اند و هر مخلوق محتاج ست در وجود بخالقے و محتاج خدائی را نشاید پس تبائی که عبده ایشانرا میتراشند و بهر وجه که میخواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند وَلَا یَمْلِکُوْنَ و باوجود مخلوقیت نمیتوانند و استطاعت ندارند لِاَنْفُسِهِمْ برائے نفسهاے خود ضَرًّا باز داشتن ضررے وَّلَا نَفْعًا و نه جذب نفعی یعنی نسودی بخود میتوانند رسانید و نه زیانی از خود باز می توانند داشت و حال آنکه خدای ضار و نافع باید وَّلَا یَمْلِکُوْنَ و نمیتوانند آلهه باطله و قادر نیستند مَوْتًا بر میرانیدن کسی وَّلَا حَیٰوةً و نه بر زنده کردن کسے اولا یا بر ابقای حیات او وَّلَا نُشُوْرًا و نه بر بعث و حشر او را تا بنا و خدای تعجیل و میت و باعث باید وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و گفتند آنانکه گرویدند اِنْ هٰذَآ نیست این قرآن که محمد ما آورده اِلَّآ اِفْکُ اِ ۨفْتَرٰىهُ مگر دروغی که خود برافته است آنرا وَاَعَانَهٗ و یاری داده او را و اعانه علیه بر ساختن آن دروغ قَوْمٌ اٰخَرُوْنَ گروهی دیگر چون جبر و یسار یا عداس یا الکه رومی یعنی ایشان اخبار سابقه بر وی میخوانند و او بعبارت عربی بر ما القا میکند فَقَدْ جَآءُوْ پس بدرستیکه آورده اند این قوم ظُلْمًا ستم وَّزُوْرًا و بهتان و دروغ یعنی یاری دهندگان وی و بمرین تقدیر این تتمه کلام کفار باشد و اصح آنست که این سخن حضرت خداوند ست میفرماید که کفار درین که میگویند قرآن دروغ ست و یاد دو قومی برو یافته میشود آمدند بشرک و ستم و بهتان وَقَالُوْٓا و دیگر گفتند کلام وی اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ افسانهای پیشینیان ست که در کتابها نوشته اند اکْتَتَبَهَا نویسانیده او را چه خود نمیتواند نوشت فَهِیَ پس آن نوشتها تُمْلٰى عَلَیْهِ املا کرده میشود بر وی بُکْرَةً وَّاَصِیْلًا بامداد و شبانگاه یعنی هر دو طرف روز یا شب و روز آنها را بر وی میخوانند تا یاد میگیرد و چه خود نمیتواند خواند و چون حفظ کرد بر ما میخواند و میگوید این وحی ست قُلْ بگوای محمد در رد سخن ایشان که اَنْزَلَهُ الَّذِیْ فرستاده است قرآن را آنکسے که بی شبهه یَعْلَمُ السِّرَّ میداند پوشیده را فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمین بجهت آن دلیل که این کلام مشتمل ست بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه حق تعالی ست و دیگر آنکه همه فصحاے شما از ایشان بمثل آن عاجز اند و چنین کلام جز از نزد ملک علام نشاید اِنَّهٗ بدرستیکه او کَانَ غَفُوْرًا هست آمرزنده که پرده کرم بر جرائم بندگان میپوشد رَّحِیْمًا مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل میکند وَقَالُوْا و گفتند صنادید قریش چون ابوجهل و عتبه و امیه و عاص و امثال ایشان مَالِ هٰذَا الرَّسُوْلِ چیست این پیغمبر را بر سبیل تحکم گفتند چه بوده است آنکس را که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیگر یَاْکُلُ الطَّعَامَ میخورد خوردنی را وَیَمْشِیْ و میرود برائے طلب معیشت چون دیگران فِی الْاَسْوَاقِ در بازارها اگر دعوے وی درست ست باید که حال او مخالف حال دیگران باشد ایشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان بامور جسمانی باشد و نه دانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده است بحصول پیوندد و بیت جنس باید تا در آمیزد بجنس ۞ انس کی گیرند با جن جنس انس ۞ القصه مشرکان گفتند بایستیکه او ملک بودے اگر ملک نیست لَوْلَآ اُنْزِلَ چرا فرو نفرستادند اِلَیْهِ مَلَکٌ بوے او فرشته فَیَکُوْنَ مَعَهٗ پس باشد با او نَذِیْرًا بیم کننده و یارے دهنده در انذار اَوْ یُلْقٰٓى اِلَیْهِ یا آنکه افگنده شود بوے کَنْزٌ گنجی از آسمان تا بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود اَوْ تَکُوْنُ لَهٗ یا باشد مراو را جَنَّةٌ بوستانے یَّاْکُلُ مِنْهَا که بخورد از میوه و محصول آن و بدان معاش وے بگذرد وَقَالَ الظّٰلِمُوْنَ و گفتند ظالمان وضع مظهر در موضع مضمر حکم بظلم ایشانست

یعنی ستمگاران در این سخن که مومنان را گفتند اِنْ تَتَّبِعُوْنَ پیروی نمیکنید شما اِلَّا رَجُلًا مَّسْحُوْرًا ۝ مگر مردی جادو کرده شده را یعنی کسی که او را
سحر کردند و عقلش پوشیده شده باشد و در تفسیر ماوردی مسحور را بمعنی ساحر میدانند یعنی متابعت جادوی میکنید که شما را بسخن میفریبد اُنْظُرْ درنگر
اے محمد بدیدهٔ بصیرت تا ببینی که معاندان کَیْفَ ضَرَبُوْا چگونه زدند لَکَ برای تو الْاَمْثَالَ مثلها را یعنی گفتند سخنهاے ناخوش و تشبیه کردند
ترا بمسحور و بوصف مفتری و معلم علیه ستودند فَضَلُّوْا پس گمراه شدند از طریقی که موصل است بمعرفت انبیاء و تمیز ایشان از ماسوی فَلَا
یَسْتَطِیْعُوْنَ سَبِیْلًا ۝ پس توانائی ندارند دمی یا بند راهی بحجت و برهان بر آنچه میگویند تَبٰرَکَ الَّذِیْٓ بزرگوار است آنکه بمحض فضل اِنْ شَآءَ
جَعَلَ اگر خواهد بسیار و بخشد لَکَ ترا در دنیا خَیْرًا مِّنْ ذٰلِکَ بهتر از گنج و بوستانی که ایشان میگویند آنچه باشد جَنّٰتٍ تَجْرِیْ بوستانها
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها وَیَجْعَلْ لَّکَ و میدهد ترا در آن بوستانها قُصُوْرًا ۝ کوشکهاے عالی و مسکنهای رفیع
در اسباب نزول مذکور است که چون توانگران قریش حضرت رسالت پناه صلعم را بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آرایندهٔ روضات جنان
است با این آیت نازل شد و درجی از نور پیش آنحضرت صلعم نهاده فرمود که پروردگار تو میگوید مفاتیح خزائن دنیا درینجا بحساب است آنرا
بدست تصرف تو میدهیم بی آنکه از کرامت و نعمتی که نامزد تو کرده ایم در آخرت مقدار پر پشه کم گردد حضرت صلعم فرمود که اے رضوان مرا بدینها
حاجت نیست فقر را دوست تر دارم و میخواهم که بندهٔ شکور و صبور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بک [illegible] علو همت آنحضرت بدین
است که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشهٔ چشم التفات بر خزائن روی زمین نیفگند آنرا ملاحظه باید نمود که در شب معراج مطلقا نظری بما سوی الله
نکشود و هیچ چیز از بدائع ملکوت و غرائب عرصهٔ جبروت التفات نفرمود تا عبارت از آن این آیت آمد که مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰی ابیات
زرنگ آمیزی ریحان آن [illegible] + ساده چشم خود در مهر مازاغ + نظر چون برگرفت از نقش کونین + قدم زد در حریم قاب قوسین + [illegible] فقر و
احتیاج تو مانع کار است از ایمان تو بلکه کَذَّبُوْا بِالسَّاعَةِ تکذیب میکنند قیامت را و داعیهٔ ایشان بانکار نبوت تکذیب ساعت است
وَاَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِمَنْ کَذَّبَ بِالسَّاعَةِ مر آنکسی که تکذیب ساعت کند سَعِیْرًا ۝ آتش افروخته و گویند سعیر نامیست
از نامهای دوزخ اِذَا رَاَتْهُمْ چون ببیند ایشان را یعنی منکران قیامت آتش دوزخ مِّنْ مَّکَانٍۭ بَعِیْدٍ از جائی دور که صد ساله
و بقولی پانصد ساله بعد بود میان ایشان سَمِعُوْا لَهَا شنوند مر آتش را تَغَیُّظًا آواز جوشیدنی از خشم وَّزَفِیْرًا و ناله چنانچه از دل
خشمناکان آید یعنی غریدن بعضی بر آنند که این دیدن و غریدن زبانیه را بود و صاحب انوار فرموده که چون نزدیک ما حیات مشروط به بنیه نیست
ممکن است که حق سبحانه در آتش زندگی خلق کند که به بیند و خشم گیرد و نعره زند وَاِذَآ اُلْقُوْا و چون در انداخته شوند مشرکان مِنْهَا از دوزخ
مَکَانًا ضَیِّقًا در جاے تنگ که موجب زیادتی کرب باشد و در تیسیر آورده که جهنم بر کافران چنان تنگ باشد که آهن بن نیزه [illegible]
و ایشان را در چنین مکانی تنگ افگنند مُّقَرَّنِیْنَ مقرون کرده دستهاے ایشان بر گردن ایشان بزنجیر یا هر یک را با قرین او از جن بسلسلهٔ
آتش بهم دیگر باز بسته دَعَوْا بخوانند بر خود هُنَالِکَ در آن مقام ثُبُوْرًا ۝ هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک یا گویند یا ثبوراه و این کلمه
کسی گوید که آرزومند هلاک خود باشد در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر مذکور است که اول کسے را که از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس است
حلهٔ آتش در وی پوشد و آنرا بر پیشانی نهد و از پی در میکشد و ذریت او از عقب او فریاد یا ثبوراه بر کشیده میروند حق سبحانه فرماید که لَا
تَدْعُوا الْیَوْمَ مخوانید امروز ثُبُوْرًا وَّاحِدًا یک ثبور وَّادْعُوْا و بخوانید ثُبُوْرًا کَثِیْرًا ۝ ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین مکنید بر خود
و نفرین بسیار کنید زیراکه شما را انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را بواسطهٔ شدت ثبور واقع خواهد شد قُلْ بگو اے محمد آنان را که فقر سرزنش
تو میکنند اَذٰلِکَ آیا گنج و بوستان دنیا خَیْرٌ بهتر است اَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِیْ یا آن بهشت جاوید که وُعِدَ الْمُتَّقُوْنَ وعده داده شده ام
پرهیزگاران را بدخول در آن کَانَتْ هست در علم خداے تعالیٰ لَهُمْ مر متقیان را آن بهشت جَزَآءً پاداش اعمال ایشان وَّمَصِیْرًا

و بازگشتی کہ رجوع بدان نمایند در آخرت لَهُمْ فِيهَا مر ایشانرا است در بہشت مَا يَشَاۤءُوْنَ انچہ خواہند از نعیم بہشت فراخور استحقاق
ایشان چہ ضعفاے مومنان را بآرزوے ایشان از مرتبۂ اکمل نصیبے نخواہد بود بلکہ مراد یکہ مناسب حال خود جویند یابند خٰلِدِيْنَ دور حالیکہ
جاوید باشند در بہشت كَانَ ہست دخول و خلود ایشان در جنت عَلٰى رَبِّكَ بر پروردگار تو وَعْدًا وعدۂ مَّسْـُٔوْلًا ۝ خواستہ شدہ و سزاوار
آنکہ از خداے درخواہند یا مومنان درخواستہ اند کہ ربنا آتنا ما وعدتنا یا ملائکہ برآے ایشان درخواست میکنند کہ ربنا وادخلہم جنات عدن التی
وعدتہم وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را کہ حشر کنیم و حفص بیا میخواند یعنی حشر کند مشرکان را وَمَا يَعْبُدُوْنَ و آنرا نیز کہ میپرستند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ
بجز خداے تعالیٰ عام ست ہمہ معبود انرا از ذوی العقول و غیر آن و گفتہ اند مراد اصنام اند کہ خداے ایشانرا سخن آرد و مخاطب سازد فَيَقُوْلُ
پس گوید ءَاَنْتُمْ آیا شما اَضْلَلْتُمْ گمراہ کردید عِبَادِيْ هٰۤؤُلَاۤءِ بندگان مرا این گروہ یعنے مشرکان اَمْ هُمْ یا ایشان ضَلُّوا السَّبِيْلَ ط
گم کردند راہ را بإخلال در نظر صحیح و اعراض از قول مرشد نصیح قَالُوْا گویند بتان سُبْحٰنَكَ پاکی ترا و ما ترا بپاکی یاد میکنیم و منزہ میدانیم از شریک و شبیہ
مَا كَانَ يَنْۢبَغِيْ لَنَاۤ نیست مارا و نہ سزد و روا نباشد اَنْ نَّتَّخِذَ آنکہ فرا گیریم مِنْ كسی کہ مارا پرستد مِنْ دُوْنِكَ بجز تو یعنے ترا پرستند مخلص پس آنکہ آنہا
کہ از عبادت تو دست بدارند و مارا پرستند نرسد مارا کہ بگیریم ما ایشان را مِنْ اَوْلِيَاۤءَ از دوستان وَلٰكِنْ مَّتَّعْتَهُمْ و لیکن تو ایشانرا برخوردار گردانیدی
وَاٰبَاۤءَهُمْ و پدران ایشانرا باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سائر نعمتہا حَتّٰى نَسُوا الذِّكْرَ تا فراموش کردند انچہ انبیاء علیہم السلام ایشانرا بدان
دعوت میفرمودند وَكَانُوْا و بودند در حکم ازلی قَوْمًا بُوْرًا ۝ گروہی ہلاک شدہ یا تباہ گشتہ پس حضرت عزشانہ بت پرستانرا مخاطب ساختہ گوید
فَقَدْ كَذَّبُوْكُمْ پس بدرستیکہ تکذیب کردند خدایان شما شمارا بِمَا تَقُوْلُوْنَ بانچہ میگوئید کہ شریک خدا اند ایشان مرا از شرک منزہ داشتند
فَمَا تَسْتَطِيْعُوْنَ پس نمیتوانند معبودان شما صَرْفًا بگردانیدن عذاب از شما وَّلَا نَصْرًا ۚ و نہ یاری کردن شمارا بنجات و حفص بتا میخواند یعنے
شما کہ مشرکانید نتوانید عذاب مرا از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت برہانیدن وَمَنْ يَّظْلِمْ و ہر کہ ستم کند یعنے شرک
آورد مِّنْكُمْ از شما ای مکلفان نُذِقْهُ بچشانیم اورا عَذَابًا كَبِيْرًا ۝ عذابے بزرگ کہ آتش دوزخ ست دخلود در آن وَمَاۤ اَرْسَلْنَا و نفرستادیم
قَبْلَكَ پیش از تو مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ کسی از پیغمبران اِلَّاۤ اِنَّهُمْ مگر پیغمبرانیکہ ایشان لَيَاْكُلُوْنَ الطَّعَامَ ہر آئینہ بخوردند خوردنی
وَيَمْشُوْنَ و بروند فِي الْاَسْوَاقِ ؕ در بازارہا بجہت کفایت مہمات خود وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بَعْضَكُمْ برخے از شما لِبَعْضٍ براے
برخے دیگر فِتْنَةً ؕ آزمایشی ہمچو آزمائش فقرا باغنیا و پیغمبران بامم ایشان یا مریض بصحیح و اعمی بہ بصیر خلاصۂ سخن آنکہ دنیا دار ابتلا و امتحان
است پس از مخالفت احوال مردمان در رو چارہ نباشد و ما بدان می آزمائیم ایشانرا تا اہل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز گردند آوردہ اند
کہ ابوجہل و ولید و امثال ایشان ہرگاہ کہ بلال و عمار و صہیب و سائر درویشان صحابہ رض را میدیدند با یکدیگر میگفتند آیا اسلام آریم تا با ایشان
ہمچو ایشان بے چیز باشیم حق تعالیٰ این آیت فرستادہ و درویشانرا مخاطب ساختہ میفرماید کہ من آزمائیم شریف را بوضیع و وضیع را بشریف اَتَصْبِرُوْنَ ۚ
آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع مے نمائید وَكَانَ رَبُّكَ و ہست پروردگار تو بَصِيْرًا ۝ بینا بصبر کنندہ و جزع نمایندہ

وَقَالَ الَّذِيْنَ و گفتند آنانکہ لَا يَرْجُوْنَ لِقَاۤءَنَا امید ندارند دیدار مارا یعنے منکر حشر و بعث اند یا
نمیترسند از دیدن عذاب ما مراد اہل مکہ اند کہ میگفتند لَوْلَاۤ اُنْزِلَ چرا فرو فرستادہ نمیشود عَلَيْنَا الْمَلٰۤئِكَةُ بر ما فرشتگان برسالت یا
باخبار از صدق محمد صلعم اَوْ نَرٰى رَبَّنَا یا چرا نمی بینیم باشکار پروردگار را تا با ما سخن گوید و بر تصدیق اتباع محمد فرماید لَقَدِ اسْتَكْبَرُوْا
بخدای کہ بزرگی کردند فِيْۤ اَنْفُسِهِمْ در نفسہای خود یعنی تعظیم ورزیدند و جرأت نمودند درین تحکم وَعَتَوْ و درگذشتند از اندازہ عُتُوًّا
كَبِيْرًا ۝ درگذشتنے بزرگ کہ بعد از مشاہدہ معجزات اقتراح رؤیت ملائکہ و لقای خداے کردند و ایشان اندوہناک شوند يَوْمَ يَرَوْنَ
الْمَلٰۤئِكَةَ روزیکہ ببینند فرشتگان را آن روز مرگ باشد یا روز حشر لَا بُشْرٰى ہیچ مژدہ نیست يَوْمَئِذٍ آن روز لِّلْمُجْرِمِيْنَ مر کافران اہل مکہ و جز

الجزء التاسع عشر ۱۹ ع ۱۱

طلبیدند لقاے ملائکہ و دیدار خدای تعالی حق سبحانہ خبر داد کہ ملائکہ را ببینند و وعید لا بشری شنوند وَيَقُولُونَ و گویند ملائکہ مر ایشان را کہ لقاے
نداے بر شما حِجْرًا مَّحْجُورًا حرام و باز داشتہ شدہ است و گویند این قول کفار است چون ملائکہ بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمہ پناہ جویند
بخداے از لقاے ایشان در زاد المسیر آوردہ کہ چون کفار در شہر حرام کسی را دیدندے اگر ترسیدندے میگفتندے حجرا محجورا تا از شر او ایمن
شدندی اینجا نیز خیال بستند کہ مگر بدین کلمہ از شدت مرگ یا ہول قیامت خلاصی خواہند یافت وَقَدِمْنَا و قصد کنیم إِلَىٰ مَا عَمِلُوا بسوے
آنچہ کردند کافران مِنْ عَمَلٍ از کرداری کہ در صورت نیکو باید چون صلۂ رحم و مہمانداری و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریادرسی
مظلومان و امثال آن فَجَعَلْنَاهُ پس گردانیدیم آن عمل را هَبَاءً مَّنثُورًا ○ مانند ذرہاے پراگندہ در ہوا یا غبار متفرق یا خاکستر بباد
بردادہ یعنی حبط سازیم عملہاے ایشان را زیرا کہ شرط در قبول این اعمال ایمانست و ایشانرا نبودہ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ مجاوران بہشت
يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا بہتر اند از روے قرارگاہ یعنی مساکن ایشان در آخرت بہ از منازل کافرانست کہ در دنیا
داشتند وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ○ و نیکوترست از جہت مکان و استراحت مراد از قیلولہ استراحت ست زیرا کہ در بہشت خواب نباشد وَيَوْمَ و یاد کن
روزی را کہ در آن تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بشگافد آسمانہا بِالْغَمَامِ بسبب ابر سفید کہ بالای ہفت طبقۂ آسمانست و غلظ او برابر ہمہ سموات و او گران ترست
از ہمہ آسمانہا و حق سبحانہ امروز او را بقدرت نگاہ داشتہ روز قیامت او را بر آسمانہا افگند و ہر آسمانے کہ رسد آن آسمان شگافتہ گردد وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ
و فرو فرستادہ شوند فرشتگان از آنجا بر زمین تَنزِيلًا ○ فرو فرستادنے تا روے زمین بفرشتہ مملو گردد در موضح آوردہ کہ ملائکہ ہفت صف گرد عالم
در آیند و گویند بایستید عن ست یعنی آسمان بشگافد از غمام و در وے تا غمام فرود آید و این آن غمام ست کہ حق سبحانہ فرمود
فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ و در عین المعانی آوردہ کہ این غمامیست کہ ظلل بنی اسرائیل بود در تیہ الْمُلْكُ بادشاہی يَوْمَئِذٍ در آن روز الْحَقُّ ثابت ست
لِلرَّحْمَٰنِ مر خداے بخشایندہ را چہ مدعیان زبان دعوے از مالکیت دربستہ باشند وَكَانَ و باشد آن روز يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ روزے
بر کافران عَسِيرًا ○ دشوار از شدت احوال وَيَوْمَ و یاد کن روزے را کہ از فرط حسرت يَعَضُّ الظَّالِمُ بخاید ظالم عَلَىٰ يَدَيْهِ
سر دستہاے خود یعنی بدندان میگزد دستہا را چنانچہ متحسران میکنند مراد جنس ظالم است و گفتہ اند عقبہ بن ابی معیط چون از سفر باز آمد مردم را ضیافت
میکرد بسبب جوار سید ابرار صلعم را طلبید و بود آنحضرت صلعم فرمود کہ تا کلمۂ شہادت نگوے از طعام تو نخورم عقبہ کلمہ بر زبان راند و این خبر
بابی بن خلف رسید کہ با عقبہ دوستی داشت نزد وی آمد و گفت مگر از دین خود برگشتہ کہ سخن محمد می شنوے و کلمہ میگوے گفت نی اما عار داشتم
کہ مہمان من طعام ناخوردہ بیرون رود ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دہن بر روے او نیندازے عقبہ علیہ اللعنۃ نزد پیغمبر آمد آنحضرت
در دار الندوہ در سجدہ بود آب دہن ناپاک حوالہ روے مبارک دل آرای کرد و در ترجمۂ اسباب نزول آوردہ کہ آب دہن پلید او دو شعلۂ آتش
جانسوز گشت و بدان حضرت نرسیدہ بر روی وے باز گردید و ہر دو کرانۂ روے او بسوخت و تا زندہ بود آن داغہاے نمود القصہ حضرت
فرمود کہ ای عقبہ ترا بیرون کہ بینم مگر کہ سر ترا بشمشیر بردارم و در غزوۂ بدر بامر حضرت رسالت پناہی صلعم قتل او صادر شد و بر دست مرتضی علی
کرم اللہ وجہہ کشتہ گشت و این آیت در شان او فرود آمد مضمون آنکہ آن ظالم روز قیامت مصرع بسیار خاید سر انگشت ندامت صاحب [illegible]
فرمودہ کہ چہار ہزار بار بخاید اطراف اصابع را تا بمرفق و حق سبحانہ تعالی دیگر بارہ دست وے را باز رویاند و دیگر بارہ بخاید و خبر ندارد يَقُولُ میگوید
يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ کاشکے فرا گیرم مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ○ با پیغمبر راہی کہ وی فرا گرفتہ کہ راہ نجات آنست يَا وَيْلَتَىٰ ای واے بر من
لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ کاشکے فرا نمیگرفتم فُلَانًا فلان کس را یعنی ابی را خَلِيلًا ○ بدوستی و او را نمی شناختم لَّقَدْ أَضَلَّنِي بدرستیکہ گمراہ کرد
مرا و باز داشت عَنِ الذِّكْرِ از یاد کردن خداے تعالی یعنی کلمۂ شہادت یا موعظۂ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي بعد از آنکہ
آمدہ بود بمن وَكَانَ الشَّيْطَانُ و ہست دیو در ماندہ از رحمت حق یعنی دوست گمراہ کنندہ کہ شیطان الانس ست لِلْإِنسَانِ مر آدمی را خَذُولًا ○

فرو گذارند و یا ابلیس علیه اللعنة که وسوسه میکند آدمیان را بر مخالفت خدا و رسول و چون در دام هلاک انداخت فرو گذارد و نفع نمیرساند بلکه از و
تبری کند وَقَالَ الرَّسُوْلُ و گفت رسول یعنی محمد صلعم در دنیا یا گوید در آخرت یٰرَبِّ ای آفریدگار من اِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوْا بدرستیکه قوم
من فرا گرفتند و ساختند هٰذَا الْقُرْاٰنَ این قرآن را مَهْجُوْرًا ٥ متروک منسوب بهذیان یا فرو گذاشته که بدو ایمان نمی آرند و از استماع و اعراض میکنند
وَكَذٰلِكَ و همچنان که این گروه را دشمن تو گردانیدیم جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ گردانیدیم و مقرر ساختیم مر هر پیغمبر را عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِيْنَ دشمنی از
کافران چون نمرود مر ابراهیم را و فرعون مر موسی را و ایشان صبر کردند تو نیز صبر فرمای وَكَفٰى بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو هَادِيًا
راه نماینده تو بطریق شکیبائی وَّنَصِيْرًا ٥ و یاری دهنده بر دشمنان وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری یا
مشرکان عرب لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ الْقُرْاٰنُ بر محمد قرآن جُمْلَةً وَّاحِدَةً ۚ جمله یگانه یعنی بیکبار چنانچه توریت و
انجیل كَذٰلِكَ ۚ همچنین فرو فرستادیم پراگنده لِنُثَبِّتَ بِهٖ تا ثابت گردانیم و قوت دهیم بر ایصال وحی بهر وقتی فُؤَادَكَ دل ترا تا
بتفریق وحی دل ترا حفظ آریم و ممکن سازیم وَرَتَّلْنٰهُ و بر خواندیم قرآن را بعضی از پی بعضی تَرْتِيْلًا ٥ خواندنی بمهلت و تانی بی انقطاع
بعید این اعتراض مشرکان هیچ حاصلی نداشته چه اعجاز قرآن با آنکه پراگنده یا مجموع نازل شود مختلف نمیشود و در تفریق فوائد هست
یکی سهولت حفظ چه موسی و داود علیهم السلام کتاب ایشان بیکبار فرو آمده بود خواننده و نویسنده بودند و آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم امی بود اگر کتاب او بیکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب وقائع موجب مزید بصیرت میشد بسبب یادی
غوص در معنی آن و دیگر آنکه بهر نجمی که فرو می آمد تحدی می نمود و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول جبرئیل علیه السلام بار بار موجب
تسلی خاطر آنحضرت علیه السلام میشد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخست و آن تعلق باوقات مختلفه دارد و هر آئینه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع هر دو
در آن واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل ست بر اسوله و اجوبه و جواب در عقب سوال باید وَلَا يَأْتُوْنَكَ بِمَثَلٍ و نمی آرند مشرکان برای
تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت و طعن کتاب تو سخن نمیگویند اِلَّا جِئْنٰكَ بِالْحَقِّ مگر که می آریم برای تو جواب راست و درست که برهانی قاطع
قول ایشان رد کند وَاَحْسَنَ تَفْسِيْرًا ٥ و می آریم آنچیز را که نیکوترست از روی بیان اَلَّذِيْنَ يُحْشَرُوْنَ مشرکان آنانند که حشر کرده شوند
عَلٰى وُجُوْهِهِمْ بر رویهای خود یعنی روی بر زمین نهاده میروند اِلٰى جَهَنَّمَ ۙ بسوی دوزخ اُولٰٓئِكَ آن گروه شَرٌّ مَّكَانًا بترانند از روی
مکان یعنی مکان ایشان بدترست از منازل مؤمنان که در دنیا داشتند و ایشان طعن میزدند که اَیُّ الْفَرِیْقَیْنِ خَیْرٌ مَّقَامًا وَّاَحْسَنُ نَدِیًّا وَّاَضَلُّ سَبِيْلًا ٥
و کج تر و ناصواب ترانند از جهت راه چه راه ایشان مفضی باتش دوزخ است وَلَقَدْ اٰتَيْنَا و هر آئینه بدادیم مُوْسَى الْكِتٰبَ موسی علیه السلام را
توریت بعد از غرق شدن فرعون وَجَعَلْنَا و گردانیدیم پیش ازان مَعَهٗ با او اَخَاهُ هٰرُوْنَ برادر او هارون علیه السلام را وَزِيْرًا ۚ یار و مددگار
در دعوت و اعلای کلمه فَقُلْنَا اذْهَبَآ پس گفتیم بروید هر دو اِلَى الْقَوْمِ بسوی گروه قبطیان یعنی فرعون و اهل او الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا آنانکه
تکذیب کردند بِاٰيٰتِنَا ۚ آیتهای ما را و ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان با وی انکار نمودند فَدَمَّرْنٰهُمْ
پس هلاک کردیم ایشانرا و نیست گردانیدیم تَدْمِيْرًا ۚ هلاک کردنی و نیست گردانیدنی باغراق در دریای قلزم وَقَوْمَ نُوْحٍ
و گروه نوح علیه السلام لَّمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ آن هنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح و آنکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس علیهم السلام یا همین تکذیب
نوح کردند و تکذیب یک پیغمبر تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلقا بعثت رسل را انکار نمودند اَغْرَقْنٰهُمْ غرقه ساختیم ایشانرا بالطوفان عذابا وَجَعَلْنٰهُمْ
و گردانیدیم قصه ایشانرا لِلنَّاسِ برای مردمان اٰيَةً ۭ نشانه تا ازان عبرت گیرند وَاَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلظّٰلِمِيْنَ برای ستمکاران
عَذَابًا اَلِيْمًا ۚ عذابی دردناک وَّعَادًا و هلاک گردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود علیه السلام وَّثَمُوْدَا و گروه ثمود را بتکذیب صالح علیه السلام وَاَصْحٰبَ الرَّسِّ
و اصحاب الرس را و رس نام چاهی ست به تهامه یا آذربایجان یا بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه و نخلستانی

معانقه عند المتقدمین

ع

بوده از آن بی اسد یا بمان اند دوست که در سورهٔ بروج مذکور خواهد شد وگویند قریه بود بزمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی از بقایای ثمود بودند پیغمبری بدیشان مبعوث شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او را بخوردند عذاب بدیشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند حضرت شعیب بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع شده با یذای شعیب عم مشغول بودند که ناگاه آنچاه در هم افتاد و همه ایشان با منازل و اموال در زمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجرهٔ صنوبر داشتند و آنرا شاه درخت نام نهاده می پرستیدند پیغمبری از نسل یهودا ابن یعقوب عم بدیشان مبعوث شد و او را تکذیب نموده بکشتند و در چاه افگندند ابری سیاه برایشان سایه افگند و از و صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل بیر معطله بودند چنانچه قصهٔ ایشان بگذشت و اصح آنست که اصحاب حنظله بن صفوان اند عم و چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشانرا مبتلا کرد بمرغ دراز گردن که عنقا او را بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق او را عنقا گفتندی و در سر کوهی که او را فتخ یا فتخ گفتندی مقام داشت بیامدی و کودکان و مواشی خرد ایشانرا در ربودی و فرو بردی و بدین جهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری نزدیک رسیده ببلوغ از میان ایشان بربود و ایشان شکایت پیش پیغمبر عم آوردند و شرط کردند که اگر شر او مخفی گردد ایمان آرند پیغمبر عم دعا فرمود که خدایا این مرغ را بگیر و نسل او بریده گردان دعای پیغمبر بمحل اجابت رسید آن مرغ غائب شد و دیگر از و اثر و خبر پدید نیامد و جز نام از و نشانی نماند و در چیزهای نایاب مثل زدند کما قیل **بیت** فسخ شد مروت و معدوم شد وفا + وز هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا + و صاحب لمعات از بی نشانی عنقا برین وجه نشان میدهد **بیت** حقر که در دو کون و مکانم پدید نیست + عنقای مغربم که نشانم پدید نیست + القصه این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد و عناد افزوده حنظله را شهید کردند خدای تعالی فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم وَقُرُونًا و اهل قرنها را که بودند بَيْنَ ذٰلِكَ میان این قبائل عاد و ثمود و اهل رس كَثِيرًا قرنهای بسیار که جز خدای تعالی کسی ایشانرا نداند وَكُلًّا و هر یک از ایشان و امثال ایشان ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ زدیم از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهای پیشینیان با ایشان و بیم کردیم ایشانرا و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران چون نشنودند و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم وَكُلًّا وهر یکرا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ۝ نیست کردیم نیست کردنی وَلَقَدْ أَتَوْا و هر آئینه آمدند یعنی بگذشتند قریش عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ بران دیهی که باران داده شد بر و مَطَرَ السَّوْءِ باران بد یعنی سنگ باران مراد ازین دیه سدوم ست که شهر بزرگ بود از مؤتفکات و حضرت لوط عم در انجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه و تعالی و تقدس سنگ بار انیده بر اهل آن و کنار قریش بمران دیار گذشتند أَفَلَمْ يَكُونُوا آیا نبودند که در مرور خود يَرَوْنَهَا می دیدندی آنرا بدیدهای خود و از آثار آن عذاب عبرت گرفتندی بَلْ كَانُوا نه آنست که ندیدند بلکه هستند که از روی کفر لَا يَرْجُونَ امید نمیدارند نُشُورًا ۝ برانگیختن را یعنی محشر ایمان ندارند وَإِذَا رَأَوْكَ و چون می بینند ترا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ فرا نمیگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مسخره یعنی کسیکه با و استهزا کنند و از روی تحکم میگویند أَهٰذَا الَّذِي آیا این کس آنست که او را بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ۝ برانگیخت خدای و فرستاد پیغمبر إِنْ كَادَ بدرستیکه نزدیک بود که او بسخن و لفریب و لسیاری جهد در دعوت و اظهار دلائل بر مدعای خود لَيُضِلُّنَا هر آئینه گمراه کند و باز دارد و ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا اگر نه آن بودی که صبر کردیم عَلَيْهَا بر عبادت آنها حضرت عزت جل جلاله در جواب آنها فرمود که وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانند حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را که از اهل ایمان و ایشان مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ۝ کیست گمراه تر از روی سبیل محمول بر ضلال اهل نسبت آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را می پرستیدند چون سنگی نیکوتر یا کلوخ و چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته به پرستش آن پرداختندی حق سبحانه فرمود أَرَأَيْتَ آیا دیدی مَنِ اتَّخَذَ کسی را که فرا گرفت إِلٰهَهُ هَوَاهُ هوای خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را میپرستد تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام ست بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای چیزی دوست دارد بد بار ماند و او را پرستد در حقیقت هوای خود را می پرستد زیرا که هوای او را بر محبت غیر خدای میدارد و سید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حواء تعلق پیدا

ودنیا نیز بیکدیگر پیوستند همچنانکه با متزاج آنان بایکدیگر آدمی در وجود گرفت از وصلت ایشان با هم هوا متولد شد و در مهد طبیعت از جوشش اختلاط اربع
تربیت یافت و جملهٔ اوصاف بهیمیه که بازار دنیا را رواج و رونق از ایشانست از هوا مدد می یابند و رسوم و عادات مردوده مذاهب و ادیان مختلفه
همه را تاثیر او ظهوری یابد بیت غباری که خیزد میان رهٔ اوست + چه گویم که هر تو سلی راه اوست + قوت غلبهٔ او تا حدیست که نکتهٔ الهوا اول اله
عبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان او چنین فرموده که افرایت من اتخذ الهه هواه گویی که اصل هواست الهه باطله
همه فرع اویند و از بیجاست مخالفت هوا که سبب وصول بجنت الماوی ست بیت سر ز هوا تافتن از سروریست + ترک هوا قوت پیغمبریست
افانت تکون آیا می باشی تو علیه بر آنکس که هوا را خدای خود ساخته وکیلا نگهبانی که او را منع کنی این کلمه منسوخ ست بآیت قتال ام تحسب
بلکه گمان می بری ان اکثرهم آنکه بسیاری از مشرکان یسمعون می شنوند بگوش هوش او یعقلون یا تعقل میکنند بدل مر دلائل توحید
را تقلید اکثر عاقل معاندند که نها که ایمان خواهند آورد خارج افراد هم اند نیستند ایشان الا کالانعام مگر مانند چارپایان در عدم
انتفاع بسماع کلام و عدم تدبیر و را دراک قدرت ملک علام بل هم بلکه ایشان اضل سبیلا گمراه تر اند از انعام چه ایشان انقیاد
متعبد خود میکنند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا مینمایند و دیگر چارپایان طالب آنچه اند که ایشانرا سود دارد و مجتنب از آنچه ضرر رساند
و مشرکان از ثواب که اعظم منافع ست بیگریزند و در سیئات که موجب اشد مضارست می آویزند الم تر آیا نمی بینی و نظر نمی کنی الی ربک بصنع پروردگار
خود که از محض قدرت کیف مد الظل چگونه بکشید و بسیط کرد سایه را از ظهور صبح تا بر آمدن آفتاب و زمان ظل خوشترین ازمنه است
چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور بصرست و شعاع شمس سخن هوا و مفرق نور باصره و در ان هنگام هر دو مفقود ست و لهذا یکی از نعیم
بهشت ظل ممدود ست ولو شاء و اگر خواستی خدای تعالی لجعله هر آئینه گردانیدی آن سایه را ساکنا ثابت و آرام یافته بر یک منوال
ثم جعلنا الشمس علیه پس گردانیدیم آفتاب را بر ساختن سایه دلیلا راه نماچه سایه جز با آفتاب شناخته نشود ثم قبضنه پس گرفتیم سایه را الینا
بسوی خود قبضا یسیرا فرا گرفتن آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را فرا گرفتیم چه اگر
یکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه باز بسته است معطل ماندی و نزد بعضی مراد از ظل زمین ست یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع
بدلیل و معنی آنست که خدای وقت بسط سایهٔ زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آزاد و دائم نداد بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او گردانید
تتبین الاشیاء باضدادها اوقات روز را نیز دائم نساخت بلکه آن دلیل که شمس ست قبض کرد با فول تا باز شب در آمد و این دو زمان راجهت آرامش
و آرایش خلق معین گردانید و در حین المعانی آورده که مد ظل اشارت بزمان فترت ست که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس اشارت
بنور اسلام بطلوع جمال سید الانام که از افق اکرام طالع گشت و اگر آن سایه دائم بودی خلق در تاریکی غفلت ماندی بروشنی آگاه نرسیدندی بیت
گر نه خورشید جمال یار گشتی رهنمون + از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون + صاحب کشف الاسرار گوید این آیت از روی ظاهر معجزهٔ نبوی ست
صلعم و بفهم اهل تحقیق اشارت ست بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت پناه صلعم در سفری بوقت قیلوله زیر درختی فرود آمد
یاران بسیار بودند و سایه درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایهٔ آن درخت را ممد و گردانید چنانچه همه لشکر اهل اسلام در آن سایه بیاسودند
و این آیت نازل شد و نشانهٔ خصوصیت و قربت آنست که فرمود الم تر الی ربک موسی را عم بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد و این
حضرت صلعم را بی طلب فرمود که نی مرا می بینی و در من می نگری دیگر چه خواهی بیت فرق ست میان آنکه یارش در بر + با آنکه دو چشم انتظارش
بر در + و از حقائق سلمی چنان مفهوم میشود که مد ظل بسط ظلال نوال عصمت ست بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و آفتاب معرفت
که از مطلع دل منورش طالع شده دلیل آن قبض اشارت بسقوط رسوم و وسائط در لمعات مذکور ست که چون آفتاب محبت از مشرق غیب
بتافت محبوب سر ابرده سایهٔ خود در الصحرای ظهور کشید آنگاه محب را گفت مصرع آخر نظری بسوی ما میکنی + الم تر الی ربک کیف مد الظل و ما اشباهه

کل یعمل علی شاکلته واعتبار کنی که اگر حرکت شمس نباشد سایه متحرک نشود ولو شاء لجعله ساکنا واگر آفتاب
او هرا نبید مصرع معانہ بکمہ خدای عالم ہمہ جز + کل
احدیت ما از مطلع عزت نتابد سایه ترکیب همسایه که همسایهٔ آفتاب نشود آنگاه بتابش بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا در بر گیر دبیت روی صحرا همه
پر تو خورشید گرفت + نتواند لیکه سایه بآن صحرا رسد + دقائق وحقائق این آیت بسیارست مطالعه بعضی از آن حواله بجواهر التفسیرست
ومن الله المعونة والمدد والتیسیر وَهُوَ الَّذِیْ جَعَلَ واو آنکس ست که ساخت لَکُمُ الَّیْلَ برای شما شب را لِبَاسًا پوششی تا در آن
آرام میگیرید وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وخواب را راحتی تا بدان آسایش می یابید وَجَعَلَ النَّهَارَ وگردانید روز را نُشُوْرًا برای
برخاستن و در طلب معیشت پراگنده شدن وگفته اند نوم مشابه موتست وتستر پراگنیخته شدن باشد از خواب مماثل بعث اموات
است بعد از مرگ ودر حکم لقمان عم مرست که کما تنام فتوقظ کذلک تموت وتنشر وَهُوَ الَّذِیْۤ اَرْسَلَ الرِّیٰحَ واو آنکس ست که فرستاد بادها بُشْرًا
بشارت دهندگان بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهٖ پیش از نزول رحمت او که بارانست یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع مطر وآوان آن وَاَنْزَلْنَا
وفرو فرستادیم مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر مَآءً طَهُوْرًا آبی پاک وپاک کننده لِّنُحْیِۦَ بِهٖ تا زنده کنیم بآن آب بَلْدَةً مَّیْتًا شهری
مرده را یعنی موضعی که در خشک سالی بود یا مکانی را که در زمستان خشک وافسرده گشته وَّنُسْقِیَهٗ وبیاشامانیم آن آب را مِمَّا خَلَقْنَا
از آنچه آفریده ایم اَنْعَامًا چهارپایان را وَّاَنَاسِیَّ كَثِیْرًا ومردمان فراوان را از اهل بوادی چه ارباب قری ومدائن را انهار وینابیع هست
که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند وَلَقَدْ صَرَّفْنٰهُ وبدرستیکه مقرر گردانیدیم باران را بَیْنَهُمْ میان مردمان در بلدان مختلفه
واوقات متغایره بصفات متفاوت بعضی بزرگ قطره وبرخی ریزه یا تکرار کردیم سخن ابر وباران در قرآن لِیَذَّكَّرُوْا تا یاد کنند قدرت
او وتفکر کنند در آن نعمت وشکر او بجای آرند فَاَبٰۤی اَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان وقبول نکردند اِلَّا كُفُوْرًا مگر ناسپاسی
وکفران نعمت را وَلَوْ شِئْنَا واگر میخواستیم لَبَعَثْنَا هر آینه برمی انگیختیم فِیْ كُلِّ قَرْیَةٍ در هر دهی وجمعی نَّذِیْرًا بیمکننده پیغمبری بیم کننده اما بجهت
تعظیم شان وعلو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم وترا کافهٔ مسلمانان ومردمان تا روز قیامت مبعوث ساختیم فَلَا تُطِعِ الْكٰفِرِیْنَ پس فرمان مبر کافران
که ترا بدین آباء دعوت میکنند وَجَاهِدْهُمْ بِهٖ وجهاد کن با ایشان بقرآن یا باسلام یا بشمشیر یا ترک دعوت ایشان جِهَادًا كَبِیْرًا جهاد
کردنی بزرگ یعنی سخت وبسیار وَهُوَ الَّذِیْ واو آنکس ست که بحکمت شامله مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور وملاصق هم ساخت
تا آنکه بهم آمیزند هٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ این یک آب شیرین تشنگی نشاننده وَّهٰذَا مِلْحٌ اُجَاجٌ واین دیگر آبی شور تلخی زننده یعنی بجهد
روم وفارس وَجَعَلَ بَیْنَهُمَا وبساخت میان این دو دریا بَرْزَخًا حاجزی ومانعی از قدرت خود وَّحِجْرًا مَّحْجُوْرًا وحدی مقرر
وباگردانیدیم حرام ومانع که یکی بر دیگری غلبه کند در لباب گوید عذب فرات جویهای بزرگ ست چون نیل وسیحون وجیحون ودجله وملح اجاج
سائر دریاها وبرزخ میان انهار یا بانهار وشهرها که واقع شده است محققان بر آنند که بحرین خوف ورجاست که در دل مومن هیچ یک بر دیگری
غلبه ندارد که لو وزن خوف المومن ورجاؤه لاعتدلا وبرزخ حمایت الهی ست وعنایت نامتناهی وَهُوَ الَّذِیْ خَلَقَ واو ست آنکسی که بیافرید
مِنَ الْمَآءِ بَشَرًا از آب آدم عم را یعنی آبی که بطینت او را بدان تخمیر کرد وآن جزوی ست از مادهٔ او یا خلق کرد آدمی را از آب منی فَجَعَلَهٗ پس
گردانید او را نَسَبًا وَّصِهْرًا خداوند نژاد وپیوند یعنی ایشان را دو قسم کرد ذکور که نسبت نسب بدیشان بود واناث که مصاهرت
با ایشان وجود گیرد وگویند نسب آنست که نکاح او روا نبود وصهر آنکه مناکحه با او حلال بود وَكَانَ رَبُّكَ وهست آفریدگار تو قَدِیْرًا ○
توانا بر آفریدن بنات وبنین وَیَعْبُدُوْنَ ومی پرستند مشرکان مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی مَا لَا یَنْفَعُهُمْ آنچه ایشان را نفع نرساند
چون پرستش او کنند وَلَا یَضُرُّهُمْ وزیان نکند چون او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی که باشد غیر خدای وَكَانَ الْكٰفِرُ وهست
کافر عَلٰی رَبِّهٖ بر نافرمانی پروردگار خود ظَهِیْرًا هم پشت شیطان ومعاون او وَمَاۤ اَرْسَلْنٰكَ ونفرستادیم ترا بکافهٔ خلق اِلَّا

مُبَشِّراً اگر فرد ده بهنده مومنان بثواب الهی وَنَذِيرًا و بیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی قُلْ مَآ أَسْئَلُكُمْ بگو نمی خواهیم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ
رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِلَّا مَنْ شَآءَ مگر ایمان کسیکه خواهد أَنْ يَتَّخِذَ آنکه فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی رضا و قرب پروردگار خود سَبِيلًا
راهی یعنی مزد من ایمان و طاعت مومنانست زیرا که مرا بدان عند الله اجری مقرر هست و ثابت گشته که هر پیغمبر برابر عباد و صلحای امت
او ثواب خواهد بود وَتَوَكَّلْ و توکل کن به استیفای اجرت خود عَلَى الْحَيِّ الَّذِي بران زنده که هرگز لَا يَمُوتُ نمیرد که متوکل بر زندگان
دیگر موت ایشان ضائع و بی بهره ماند وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ و بپاکی یاد کن خدا را از صفات نقصان در حالتیکه ثنا گوینده باشی برو باوصاف کمال
وَكَفَىٰ بِهِ و بسنده است خدای بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناهان پوشیده و آشکارای بندگان خود خَبِيرًا نیک دانا و مطلع بران الَّذِي آن
خداوندی که بتوانائی بی عجز خَلَقَ السَّمَٰوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست از ارکان و موالید
فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش شبانروز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد امر او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقاتست
الرَّحْمَٰنُ او است بزرگ بخشایش فَسْئَلْ بِهِ پس بپرس از ذات و صفات او خَبِيرًا دانائی را یا سوال کن از خلق و استوای
کسی را که دانا بود بآن وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود لَهُمُ اسْجُدُوا مر مشرکان را که سجده کنید لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای بخشنده را قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ
گویند کیست رحمن یعنی این اسمی ست که مسمای او را نمی شناسیم چه کافران اسم رحمن بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مامور گشتند گفتند یا رحمن
را نمی شناسیم و نمیدانیم أَنَسْجُدُ آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لِمَا تَأْمُرُنَا مر آنچیزی را که میفرمائی ما را بسجده او وَزَادَهُمْ و زیاده میکند ذکر رحمن یا امر بسجده
او مر کافرانرا نُفُورًا رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق این سجده هفتم است بقول امام اعظم و بقول امام شافعی هشتم در فتوحات آورده
که این سجده سجده نفور و انکار است و فرموده که چون مومن در تلاوت این آیت سجده کند ممتاز گردد از اهل انکار و نفور پس این سجده را سجده امتیاز
نیز توان گفت تَبَارَكَ الَّذِي بزرگ ست آن خدای که بقدرت کامله جَعَلَ فِي السَّمَآءِ بیافرید در آسمان بُرُوجًا برجها دوازده گانه
یا قصرها که حقیقت آن جز او نداند وَجَعَلَ فِيهَا و بیافرید در آسمان یا بروج سِرَاجًا چراغی را که آفتاب ست وَقَمَرًا مُّنِيرًا و ماهی روشن را روشنی
بخشنده را وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه بحکمت تام جَعَلَ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ گردانید شب و روز را خِلْفَةً خداوند اختلاف یعنی مخالف
یکدیگر در صفات و احوال یا خلف از یکدیگر در ذهاب و مجی و این گردانیدن دلیل است لِّمَنْ أَرَادَ مر آن کسی را که خواهد أَن يَذَّكَّرَ که آنکه یاد کند
بدائع قدرت و صنائع فطرت را در ایجاد لیل و نهار أَوْ أَرَادَ شُكُورًا یا خواهد سپاسداری و شکرگذاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب
شب و روز از آنجمله است وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ و بندگان یا پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت برای تخصیص و تفضیل ست و در فصول آورده
که چنانچه اسم رحمن خاص ست بحق سبحانه این عباد نیز خواص بارگاه قرب اویند و این بندگان الَّذِينَ يَمْشُونَ آنانند که میروند عَلَى الْأَرْضِ
بروی زمین هَوْنًا از روی تواضع یا بسکینه و وقار یا میروند بردباران و نیکوکاران وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ و چون خطاب کنند مر ایشانرا
نادانان و سخن بی ادبانه در افکنند قَالُوا گویند ایشان در جواب سَلَامًا قول با سلامت یعنی سخنی گویند که در آن سالم باشند از ماثم
مراد ترک تعرض سفهاست و اعراض از مجادله و مکالمه ایشان کمال قال محقق الرومی قدس سره نظم اگر گویند زراقی و سالوس بجهت تو
دو صد چندان بمیرد + وگر از خشم دشنامت دهندت + دعا کن خوشدل و خندان بمیرد + چون از مجادله ایشان با خلق در صحبت خبر داد
از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیت دیگر خبر میدهد وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ و آنانند که شب را بروز می آرند لِرَبِّهِمْ برای پروردگار خود
سُجَّدًا سجده کنندگان در وقتی وَقِيَامًا و بپای ایستادگان در وقت دیگر مراد سجده و قیام نمازست وَالَّذِينَ و ایشان آنانند که
با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب يَقُولُونَ میگویند از روی ترسکاری رَبَّنَا اصْرِفْ ای پروردگار ما
بگردان عَنَّا از ما عَذَابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ را إِنَّ عَذَابَهَا بدرستیکه عذاب دوزخ كَانَ غَرَامًا هست دائم و لازم یعنی

معانقه

ع ۵ ۱۲ سجده

جاوید ست اِنَّهَا تحقیق که دوزخ سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا بد آرامگاهی ست وَمُقَامًا و بد جایی بود نیست وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا
و ایشان آنند که چون نفقه کنند لَمْ يُسْرِفُوا اسراف نکردند و از حد بیرون نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند وَلَمْ يَقْتُرُوا و تنگ
فرا نگرفتند و بخل نورزیدند یعنی حق الله از مستحق باز نداشتند وَكَانَ و بود انفاق ایشان بَيْنَ ذَٰلِكَ میان اسراف و تقتیر قَوَامًا
راست ایستاده یعنی طریقه اعتدال مرعی داشتند و از طرفین که مذموم ست احتراز نمودند نیست وسط را مکن هرگز از کف رها + که
خیر الامور ست اوساطها + آورده اند که بعضی از مشرکان بحضرت رسالت پناه آمده گفتند که ای محمد ما شرک آورده ایم و خون ناحق بسیار کرده ایم و زنا
و فجور از ما صدور یافته اگر این خدای تو که ما را به پرستش او میخوانی از سر گناهان ما در میگذرد ما میتوانیم که ایمان آریم آیت آمد که وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ
و بندگان رحمن آنانند که نخوانند و نپرستند مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر را وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي و نکشند آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ
حرام کرده است خدای تعالی قتل آن نفس را یعنی نفس مؤمن و معاهد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی موجبات قتل که آن ردت ست و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین بفساد
وَلَا يَزْنُونَ و زنا نکنند چه امهات معاصی این سه کبیره اند و در صحیحین از ابن مسعود رضی الله عنه آورده اند که از رسول خدا صلعم پرسیدم که کدام گناه بزرگ ترست فرمود که آنکه شرک
گوئی خدای را و حال آنکه او ترا بیافریده گفتم پس دیگر کدام گناه گفت که فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام بخورد گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن
همسایه خویش پس تصدیق قول پیغمبر صلعم را این آیت آمده که بندگان پسندیده شرک نیارند و قتل ناحق و زنا نکنند وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که
بکند آنچه مذکور شد از کبائر يَلْقَ أَثَامًا برسد جزای بزه کاری خود گفته اند آثام وادی ست در دوزخ که زناکاران را در آن عقوبت
خواهند کرد یا چیزی ست که سیلان میکند از اجسام دوزخیان مثل خون و ریم یا آثام چهی دو چاه اند در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر
يُضَاعَفْ دو تو کرده شود لَهُ الْعَذَابُ مر کننده این کارها را عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَيَخْلُدْ و جاوید باشد فِيهِ در عذاب
مُهَانًا درحالتیکه خوار و بی اعتبار باشد إِلَّا مَن تَابَ مگر آنکس که توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدا و رسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا
و بکند کرداری شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه يُبَدِّلُ اللَّهُ بدل میکند خدای تعالی سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
گناهان ایشان به نیکوئیها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکه معصیت را در نفس بملکه طاعت
یا توفیق دهد او را با ضداد اعمال ما سلف یا در دنیا بدل کند کفر او را با یمان و در آخرت بدل سازد سیئه او را بحسنه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی
غَفُورًا آمرزنده گناهان توبه کاران رَّحِيمًا مهربان بر ایشان باثبات توبه در دل ایشان وَمَن تَابَ و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر از
شرک و قتل و زناست یعنی هر که از معاصی غیر اینها توبه کند و دست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل ستوده یعنی تلافی ما فات نماید
فَإِنَّهُ يَتُوبُ پس بدرستیکه او باز میگردد إِلَى اللَّهِ بسوی خدای تعالی مَتَابًا بازگشتنی یا رجوع میکند بحق رجوعی پسندیده وَالَّذِينَ
و بندگان حق آنانند که لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ حاضر نشوند بعید مشرکان و یهود و نصاری یا ببازیگاه ایشان یا بمجلس غنا یا بصحبت مبتدعان
یا گواهی دروغ ندهند وَإِذَا مَرُّوا و چون بگذرند بِاللَّغْوِ بچیزی ناپسندیده مَرُّوا كِرَامًا بگذرند بزرگواران و پرهیزگاران یعنی کنارگی کنند
ازان وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا و بندگان حق آنانند که چون پند داده شوند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار ایشان یعنی بمواعظ قرآن
لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا بروی در نیفتادند بران یعنی نه ایستادند نزدیک استماع آن صُمًّا کران که نشنوند اسرار آنرا وَعُمْيَانًا و کوران که نبینند
انوار آنرا بلکه بگوش هوش شنیدند و بدیده بصیرت جلوت جمال آن را دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل نورزیدند وَالَّذِينَ يَقُولُونَ
و آنانند که میگویند رَبَّنَا هَبْ لَنَا ای پروردگار ما ببخش ما را مِنْ أَزْوَاجِنَا از زنان ما وَذُرِّيَّاتِنَا و فرزندان ما قُرَّةَ أَعْيُنٍ کسی که
روشنی دیدها بود مراد اهالی و اولاد صالحه اند چون مومن اهل و ولد خود را صالح و پاک معیشت بیند دلش شاد و چشم او روشن شود وَاجْعَلْنَا
و گردان ما را لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا برای پرهیزگاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزگاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم أُولَٰئِكَ آن گروه

که مذکور شدند يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی موضعی بلند در آن وگفته اند غرفه اسمی ست از اسمای بهشت و در
فصول عبدالوهاب رح آورده که کوشکهاست بر چهار قائمه نهاده از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان و این چنین منازل بدیشان دهند بِمَا صَبَرُوا
بانچه صبر کردند بر مشقت در دنیا و ایذای کفار و ترک مستلذات یا بر فقر و احتیاج یا بر ادای فرائض وَيُلَقَّوْنَ و بینند یعنی یابند و بتشدید خوانند
بصیغه مجهول یعنی داده شوند فِيهَا در بهشت تَحِيَّةً وَسَلَامًا زندگانی باقی و سلامتی از آفات یا دعای زندگی و سلامت یعنی ملائکه بر ایشان
تحیت و سلام گویند یا تحیت از ملائکه یابند و سلام از خدای تعالی شنوند خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاوید باشند در بهشت یا مخلد باشند در
تحیت و سلام حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا نیکو قرارگاهیست بهشت وَمُقَامًا و نیکو جای بودنی قُلْ بگوی ای محمد مکیان را که مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي
چه وزن نهد خدای تعالی شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزدیک خدای تعالی لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مر او را چه
شرف انسان بشناختن و عبادت ست فَقَدْ كَذَّبْتُمْ پس بدرستیکه شما تکذیب کردید مرا و تقصیر نمودید در عبادت حق فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا
پس زود باشد که تکذیب شما ملازم شما باشد که ترک کنید یا باشد عقوبت تکذیب شما تا وقتیکه شما را به دوزخ رساند و آنجا نیز ملازم شما بود و گویند
لزام قتل روز بدر ست والله تعالی اعلم

ربع

سورة الشعراء مكية وهي | بسم الله الرحمن الرحيم | مائتان وسبع وعشرون آية

منزل

طسم در معالم از قتاده رح نقل میکند که حروف مقطعه اسامی قرآنند ولهذا در اغلب بعد ازین حروف ذکر قرآن می آید و گویند اسمی ست
از اسمای الهی یا هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه طسم بطاهر و سامع و مجید وگفته اند شیریست بطوبی و سدرة المنتهی و محمد صلی الله علیه وسلم و در
بحر الحقائق آورده که طا اشارتست بطیران مرغان هوای وحدت که طائر اند بالله و سین عبارت از سیر روندگان طریق معرفت که سائر اند الی الله و میم
ایمای میکند بمشی سالکان سبیل عبودیت که میروند لله و فی الله یا اشارتست بطلب مبتدیان و سیر متوسطان و مشاهده منتهیان صاحب کشف الاسرار
فرموده که حق سبحانه قسم یاد میکند بطهارت عز الهی و سنای جبروت ابدی و مجد جلال سرمدی جواب قسم آنست تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ
الْمُبِينِ آیتهای کتاب هویداست یعنی قرآن که روشن ست احکام حلال و حرام او و مبین بمعنی پیدا کننده نیز هست یعنی قرآن روشن
ست حق و باطل را آشکارا میگرداند و مقدمات هدایت و نتایج ضلالت را آشکارا میسازد و چون قریش چنین کتابی را تکذیب کرده ایمان
نیاوردند و حضرت رسالت پناه صلعم را ایمان ایشان بغایت حریص بود و این صورت بخاطر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
شاق آمد حق سبحانه جهت تسلی دل وی آیت فرستاد که لَعَلَّكَ مگر تو بَاخِعٌ نَفْسَكَ هلاک کننده و کشنده نفس خودی أَلَّا يَكُونُوا
باآنکه نمیشوند مُؤْمِنِينَ گرویدگان بقرآن إِنْ نَشَأْ اگر خواهیم نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ فرو فرستیم بر ایشان مِنَ السَّمَاءِ از آسمان آيَةً نشانه
از آیات قیامت یا بلیه از بلاهای قاهره و قاسره فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ پس گردد گردنهای ایشان یعنی گردن کشان و بزرگان از ایشان
لَهَا مر آن آیت را خَاضِعِينَ فروتنان و انقیاد کنندگان وَمَا يَأْتِيهِمْ و نمی آید بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ موعظه مِنَ الرَّحْمَٰنِ
از خدای بخشاینده مُحْدَثٍ نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره از قرآن فرو نیاید بعد از دیگری إِلَّا كَانُوا مگر آنکه باشند عَنْهُ مُعْرِضِينَ
از آن روی گردانندگان فَقَدْ كَذَّبُوا پس بدرستیکه تکذیب کردند مر قرآن را بر تکذیب بجد و مصر اند فَسَيَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید
بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر أَنْبَاءُ مَا كَانُوا به خبرهای آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزای میکردند و باور
نمیداشتند و بعد از اتیان این اخبار پشیمانی نفع نده بهیت امروز بدان مصلحت خویش که فردا او را دانی و پشیمان شوی سود ندارد أَوَلَمْ يَرَوْا
آیا نمی نگرند مکذبان و باور نمیکنند إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین که بمحض قدرت كَمْ أَنْبَتْنَا چند بر رویانیدیم فِيهَا در وی بعد از مردگی و افسردگی
مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی گیاه كَرِيمٍ نیکو و پسندیده و بسیار نفع إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در رویانیدن لَآيَةً هر آینه دلالتی ست

برکمال قدرت وحکمت رویانند وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ ونیستند بسیار از ایشان در علم ازلی مُؤْمِنِينَ ○ گرویدگان با وجود مشاهدهٔ چنین
علامتها وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستیکه پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب وتوانا بانزال بلا بر کافران الرَّحِيمُ مهربان بسط بساط
عطا برای مومنان وَإِذْ نَادَىٰ ویاد کن آنرا که ندا کرد رَبُّكَ مُوسَىٰ پروردگار تو موسی را أَنِ ائْتِ آنکه بیا الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ○
بگروه ستمکاران قَوْمَ فِرْعَوْنَ یعنی بگروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک وبر بنی اسرائیل بجور وبگو ایشانرا أَلَا يَتَّقُونَ ○ آیا نمی ترسند یعنی
باید که بترسند از عذاب الهی ودست از کفر بدارند وبنی اسرائیل را بگذارند قَالَ رَبِّ گفت موسی ع م که ای پروردگار من إِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من میترسم
أَنْ يُكَذِّبُونِ ○ از آنکه تکذیب کنند مرا در رسالت مرا باور ندارند وَيَضِيقُ صَدْرِي وتنگ شود دل من از انفعال تکذیب وَلَا يَنْطَلِقُ
لِسَانِي وگشاده نگردد زبان من وعقده که دارد زیاده گردد واین سخن قبل از زوال جته بوده وپیش از دعا در ازاله آن فَأَرْسِلْ پس بفرست
جبرئیل را إِلَىٰ هَارُونَ ○ بسوی هارون برادر من واو را شریک من گردان در رسالت تا مرا اعانت او نزد فرعونیان روم وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ
ومر ایشان راست وبر من دعوی گناهی که کردم مراد قتل قبطی ست وبزعم ایشان گناه میگوید فَأَخَافُ پس میترسم أَنْ يَقْتُلُونِ ○
از آنکه مرا بکشند بعوض قبطی پیش از ادای رسالت تمام قَالَ گفت خدای تعالی كَلَّا باز ایست ازین گمان که ایشان بر تو دست نیابند
فَاذْهَبَا پس بروید تو وبرادر تو بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی بمعجزاتیکه دلیل قدرت ما وحجت نبوت تو باشد إِنَّا مَعَكُمْ بدرستیکه ما باشمائیم مُسْتَمِعُونَ ○
شنونده آنچیز را که میان شما وفرعونیان رود یعنی شما وایشان هرچه گوئید وکنید ما را پوشیده نیست فَأْتِيَا پس بیائید فِرْعَوْنَ بفرعون فَقُولَا پس بگوئید
إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ ما فرستادهٔ پروردگار عالمیانیم أَنْ أَرْسِلْ سخن این ست که بفرست مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ○ با ما بنی اسرائیل را یعنی
دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام روند که مسکن آبای ایشان بوده پس موسی ع م بحکم ملک علام با برادر بدرگاه فرعون آمد وبعد از یک
سال ملاقات فرعون میسر شد وچون فرعون او را دید بشناخت وبر سبیل امتنان قَالَ گفت فرعون ای موسی علیه السلام أَلَمْ نُرَبِّكَ
آیا نه ترا پروردیم فِينَا در میان خویش وَلِيدًا در حالتیکه طفل بودی نزدیک بولادت وَلَبِثْتَ ودرنگ کردی فِينَا در میان ما
مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ○ سالها از عمر خود یعنی بیست سال از عمر با گذرانیدی وَفَعَلْتَ وکردی فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ آن کردنی که کردی
یعنی قانون قبطی را که خباز من بود بکشتی وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ○ وتو از ناسپاسانی مر نعمت مرا که قتل یکی از خواص من کردی قَالَ
فَعَلْتُهَا گفت موسی ع م که کردم من آن کار را إِذًا آن هنگام وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ○ ومن بودم از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت
زدن من آنکس کشته گردد فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ پس بگریختم از شما لَمَّا خِفْتُكُمْ آن هنگامی که ترسیدم که مرا بکشند وبمدین رفتم فَوَهَبَ لِي
پس بخشید مرا رَبِّي پروردگار من بوقت رجوع از مدین حُكْمًا علم وفهم یا نبوت وَجَعَلَنِي وگردانید مرا مِنَ الْمُرْسَلِينَ ○ از فرستادگان خود یعنی
داخل کرده در زمرهٔ پیغمبران که بخلق فرستاده وَتِلْكَ نِعْمَةٌ وآن نعمتی که تو تَمُنُّهَا عَلَيَّ منت می نهی بآن بر من أَنْ عَبَّدْتَ آنکه بنده گرفتی
بَنِي إِسْرَائِيلَ ○ فرزندان یعقوب ع م را ومرا بفرزندی برداشتی وگفته اند اینجا همزهٔ انکار مقدرست تقدیر کلام آنکه آیا نعمتی که بدان بر من منت
می نهی آنست که بنی اسرائیل را به بندگی گرفتی یعنی اگر تو ایشانرا تعبد نمیکردی مادر من مرا در دریا نمی افگند وقوم من مرا تربیت میکردند
وبتو محتاج نمی شدم وچون فرعون شنیده بود که موسی علیه السلام گفته که انا رسول رب العالمین اسلوب سخن را بگردانید واز روی
امتحان قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ○ کیست وچیست پروردگار عالمیان وچه چیزست سؤال از ماهیت کرد قَالَ
گفت موسی ع م در جواب او رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست آفریدگار آسمانها وزمینها وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه میان ایشانست
إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما مُوقِنِينَ ○ بی‌گمانان در تحقیق صفات حق موسی ع م اعراض فرمود از جواب آن ماهیت وتعریف کرد حق را بظاهرترین
دلائل حکمت وآثار قدرت او قَالَ گفت فرعون لِمَنْ حَوْلَهُ مر آنرا که گرد او بودند از اشراف قبط وایشان پانصد تن بودند

زیور ها بسته و بر کرسی های زرین نشسته الا تستمعون آیا نمی‌شنوید جواب این مرد که من از حقیقت پروردگار او می پرسم و او از افعال او خبر
میدهد قال گفت موسی عم دیگر باره ربکم خدای من آفریدگار شماست ورب آبائکم الاولین و پروردگار پدران پیشین شماست
عدول کرد از اظهر آیات با قرب آیات بناظر و اوضح آن برمتامل قال گفت فرعون مر قوم خود را ان رسولکم بدرستیکه فرستاده شما
بر سبیل سخریه او را رسول خوانده الذی ارسل الیکم لمجنون آنکسیکه فرستاده شده است بشما هر آئینه دیوانه است که جواب مطابق سوال
نمی دهد قال گفت موسی عم رب المشرق والمغرب پروردگار عالم که آفریدگار مشرق و مغرب ست وما بینهما و آنچه میان
مشارق و مغارب باشد ان کنتم تعقلون اگر هستید شما که فهم کنید و دریابید که جواب سوال شما جز برین وجه نمیتواند بود زیرا که کس
را از حقیقت حق سبحانه آگاهی ممکن نیست چه هرچه در عقل و فهم و وهم گنجد و حواس و قیاس آن را دریابد ذات خداوند حق سبحانه
از آن منزه و مقدس ست چه انهمه محدث‌اند و محدث جز ادراک محدث نتوان کرد نظم آنکه او از حدث بر آرد دوم + چه شناسد که چیست
سر قدم + علم را سوی حضرتش ره نیست + عقل نیز از کمالش آگه نیست + قال گفت فرعون بعد از انکه از مناظره در ماند لئن اتخذت
اگر فرا گیری ای موسی الها معبودی غیری بغیر من لاجعلنک هر آئینه گردانم ترا من المسجونین از زندانیان آورده اند که
سجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که زندانیان را میفرمود که تا در حفرهٔ عمیق می انداختند که در انجا هیچ نمی دیدند و نمی شنیدند و بیرون
نمی آوردند الا مرده و چون موسی عم این ذکر سجن شنید قال اولو جئتک گفت آیا این کنی با من و اگر بیارم ترا بشیء مبین بچیزی روشن یعنی
بیارم معجزهٔ هویدا قال فأت به گفت فرعون بیار آن چیز را ان کنت من الصادقین اگر هستی تو از راست گویان در دعوی خود
فالقی عصاه پس بینداخت موسی عم عصای خود را فاذا هی پس آنجا عصا بعد از انداختن ثعبان مبین اژدهای بود
آشکارا یعنی ثعبانیت او ظاهر بود و فرعون از مشاهدهٔ او بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته
گشتند ونزع یده و بیرون آورد دست خود را از گریبان بعد از انکه دست گندم گون بفرعون نموده بود دیگر بار در آورده فاذا هی پس آنجا
دست او بیضاء للناظرین سفید و درخشنده بود مانند برق مر نظر کنندگان را گفته اند که شعاع دست مبارکش مشابه نور آفتاب دیده ها را خیره
ساختی قال گفت فرعون للملا حوله مر اشراف قوم را که گرد اگرد بودند ان هذا لساحر علیم بدرستیکه این مرد جادوی ست
دانا فرعون ترسید که کسان وی بموسی ایمان آرند حیله انگیخت و گفت این جادوی ست که در فن سحر مهارتی تمام دارد یرید ان یخرجکم
میخواهد که بیرون کند شما را من ارضکم از زمین شما یعنی دیار مصر بسحره بجادوی خود فماذا تامرون پس چه فرمائید شما مرا در کار
او و معجزهٔ موسی او را از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم او افگند تا از رتبهٔ انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی مدد
طلبید قالوا ارجه گفتند حبس کن او را واخاه و برادر او را یعنی در توقف افگن و بقتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردم در گمان
نیفتند وابعث و برانگیز و بفرست فی المدائن در شهرهای مملکت خود حاشرین جمع کنندگان یعنی ایلچیان روانه کن بهر شهری یاتوک
بکل سحار تا بیارند هر جا که نیک جادوی ست علیم دانائی بسر آمده در فن سحر فرعون کسان خود بطلب جادوان فرستاد فجمع
السحرة پس جمع کرده شدند جادوان لمیقات یوم معلوم برای هنگام روز معلوم دانسته شده و وعده داده که یوم الزینة بود وقیل
و گفته شد یعنی فرعون گفت للناس مر مردمان را یعنی اهل مصر را هل انتم آیا هستید شما مجتمعون فراهم آیندگان یعنی فراهم آئید و جمع شوید لعلنا
شاید که ما همه باتفاق نتبع السحرة پیروی کنیم جادوان را یعنی متابعت نمائیم در دفع موسی و مدد ایشان باشیم یا پیروی دین ایشان کنیم
ان کانوا هم الغالبین اگر باشند ایشان غلبه کنندگان بر موسی و هارون عم فلما جاء السحرة پس آن هنگام که آمدند جادوان
بنزدیک فرعون و ایشان را دلنوازی بسیار کرد ایشان گستاخ شدند قالوا لفرعون گفتند مر فرعون را ائن لنا آیا باشد مارا لاجرا مزدی

از نزدیک تران كُنَّا
باشید شما آن وقت اگر باشیم نَحْنُ الْغٰلِبِيْنَ ۝ ما غلبه کنندگان بسحر چنان تو قَالَ نَعَمْ گفت فرعون آری مزد باشد شما را وَاِنَّكُمْ اِذًا و بدرستیکه
مستظهر گشته ما لَمِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ ۝ از جملهٔ نزدیک شدگان من یعنی اول کسیکه پیش من درآید و آخر کسیکه بیرون رود شما باشید ایشان بدین وعده
یا ما می افگنیم لوازم خود را بمیدان معین آوردند و بوقت معلوم در برابر موسی عم صف برکشیدند و گفتند ای موسی اول تو افگنی جادوی خود را
حبال را قَالَ لَهُمْ مُّوْسٰى گفت موسی مر ایشان را اَلْقُوْا مَآ اَنْتُمْ مُّلْقُوْنَ ۝ بیفگنید آنچه شما افگننده اید مر آنرا فَاَلْقَوْا پس بیفگندند
بایدکه حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ رسنها و عصاهای مجوف بسیماب ساخته خود را که هفتاد هزار عصا و هفتاد هزار رسن بود وَقَالُوْا و گفتند بعد از آنکه
عصا و رسنها بحرارت آفتاب در حرکت آمده و از مردان عربده برخاست بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ ببزرگی و قوت و غالبیت فرعون اِنَّا لَنَحْنُ
الْغٰلِبُوْنَ ۝ بدرستیکه ما غلبه کنندگانیم بر موسی و هارون فَاَلْقٰى مُوْسٰى عَصَاهُ پس بیفگند موسی عم بامر الهی عصای خود را فی الحال
اژدها گشت فَاِذَا هِيَ پس آنجا که عصا اژدها شد تَلْقَفُ فرو می برد مَا يَأْفِكُوْنَ ۝ آنچه تزویر کرده بودند و بصورت مار مجلی می نمودند
فَاُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس بر روی افگنده شدند ساحران سٰجِدِيْنَ ۝ سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب عصا بثعبان نه از قبیل
سحر است و از روی صدق قَالُوْٓا اٰمَنَّا گفتند گرویدیم بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ بپروردگار عالمیان پس توضیح کردند رَبِّ مُوْسٰى وَهٰرُوْنَ ۝
آفریدگار موسی و هارون عم تا رفع توهم ربوبیت فرعون کنند و چون فرعون ایمان ساحران و حرمت ایشان را طلبید قَالَ اٰمَنْتُمْ لَهٗ
گفت فرعون آیا تصدیق کردید و بقصص او متمم بطریق خبر میخواند یعنی گرویدید مر موسی قَبْلَ اَنْ اٰذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم من
شما را در ایمان آوردن بوی اِنَّهٗ لَكَبِيْرُكُمُ بدرستیکه او مهتر شماست الَّذِيْ عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ آنکه بیاموخت شما را سحر یعنی جادوی
و با یکدیگر اتفاق کرده در هلاک من و فساد ملک من فَلَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۬ پس زود باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بگرویدن
بخدای موسی پس بیان عقوبت کرد که لَاُقَطِّعَنَّ اَيْدِيَكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ هر آینه ببرم دستها و پایهای شما را مِّنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی
هر یک از طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلافی که با من کردید وَّلَاُصَلِّبَنَّكُمْ اَجْمَعِيْنَ ۝ و هر آینه بردار کشم شما را همه تا دیگر
مخالفان عبرت گیرند قَالُوْا گفتند جادوان ایمان آورده لَا ضَيْرَ هیچ رنجی و ضرری نیست مر ما از تهدید تو و ما از مرگ نمیترسیم
اِنَّآ اِلٰى رَبِّنَا بدرستیکه ما بثواب پروردگار خود مُنْقَلِبُوْنَ ۝ باز گردندگانیم اِنَّا نَطْمَعُ بدرستیکه ما طمع میداریم اَنْ يَّغْفِرَ آنکه بیامرزد
ع
لَنَا رَبُّنَا مر ما را پروردگار ما و عفو کند خَطٰيٰنَآ گناهان ما را اَنْ كُنَّآ برای آنکه بودیم از اهل این محفل اَوَّلَ الْمُؤْمِنِيْنَ ۝ اول گرویدگان
بخدای آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مومنان را ببریدند و ایشان را از دارهای بلند در آویختند
و حضرت موسی عم برای ایشان میگریست حضرت عزت حجابها برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشان را بوی در آورد تا تسلی یافت
مثنوی جادوان کان دست و پا را باختند ✦ در فضای قرب مولی تاختند ✦ گو برفت از دست و پا بر جای آن ✦ دست از حق یافتهای جاودان
تا مدام پرها پرواز آمدند ✦ در هوای عشق شهباز آمدند ✦ پس موسی عم بعد از این صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات می نمود
و روز بروز عناد و فساد ایشان زیادت میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید و حکم الهی صادر شد که موسی عم با قوم خود از مصر بیرون
رود کما قال سبحانه وتعالی وَاَوْحَيْنَآ و وحی کردیم اِلٰى مُوْسٰٓى بسوی موسی اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِيْٓ آنکه بشب ببر بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را که
نجات شما و هلاک کفره در آنست اِنَّكُمْ مُّتَّبَعُوْنَ ۝ بدرستیکه شما از پی در آمده شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند شما را از بحر بگذرانیم
و ایشان را غرق سازیم در بحار آورده اند که موسی عم بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان به بهانه آنکه عید ما نزدیک شده میخواهیم که اهل
خود را بدان بیارائیم عاریت گرفتند و وعده فرمود که فلان شب مهیا شوید بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوید ایشان بصورت تقدیم رسانیدند و چون
رحلت را در روان را ایشان مشتبه گشت و معلوم کردند که یوسف دعا کرده بود که تا بنی اسرائیل تابوت وی با خود نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم کسی را نشان نه

اطلاع نموده موسی ع م بر خود نداء میزد که هر که مرا بر صندوق یوسف ع م مطلع گرداند هر مرادیکه خواهد بدهم از تمام قوم عجوزهٔ منه گفت بشرط آنکه زن موسی ع م
باشد در بهشت او را خبر داد که آن صندوق در قعر دریای نیل ست پس باستخراج آن اشتغال نموده وقتیکه قمر بوسط السماء رسید هم ساخته روی
براه نهادند و آخر روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید چه بنی اسرائیل تهیهٔ اسباب عید در خانهای خود اقامت نموده اند و روز دوم خواستند
که از عقب ایشان روند در خانهٔ هر قبطی یکی از اعزهٔ ایشان بمرد و بتعزیت او مشغول شدند و درین روز فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ
فِي الْمَدَائِنِ پس بفرستاد فرعون در شهرستانها یکه بپای تخت نزدیک بود حَاشِرِينَ جمع کنندگان لشکر را و گفت إِنَّ هٰؤُلَاءِ بدرستیکه گروه
بنی اسرائیل لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ گروهی اندک اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در سن از بیست درگذشته و بشصت نرسیده بود
شش صد و هفتاد هزار بوده و عدد مجموع قوم از نساء و صبیان و کهول و شبان هزار هزار و دویست هزار و کسری با فرعون ایشان را نسبت بالشکر
خود اندک شمرد و گفت اینان گروه بسیار اندک اند وَإِنَّهُمْ لَنَا و ایشان مارا لَغَائِظُونَ بخشم آرندگانند چه از ما گریخته اند یا پیرایهای قوم مارا برده
وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ و ما همه یعنی لشکر ما سلاح وارانیم و دانا بامر حرب تعریض ست یا آنکه قوم موسی ع م نه سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب
دانا اند فَأَخْرَجْنَاهُمْ پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی داعیهٔ خروج در دل ایشان انداختیم تا بیرون آمدند مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانها وَعُيُونٍ و از
چشمهای جاری وَكُنُوزٍ و از گنجهای حاوی در و نقره وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و از منزلهای نیکو كَذٰلِكَ همچنین کردیم با ایشان وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم باغ
و بوستان و گنج و منزل ایشان بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب ع م را چه قولی هست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبط
را بتحت تصرف در آوردند و اصح آنست که در زمان دولت داؤد و سلیمان ع م بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون
شش صد هزار سوار بر مقدمهٔ لشکر روان کرد و ششصد هزار بر میمنه تعیین نمود و ششصد هزار بر میسره نامزد نمود و ششصد هزار در ساقهٔ لشکر مقرر کرد و خود
با خلق بسیار در قلب لشکر قرار گرفت نظم یکی لشکر سراپا غرق جوشن * شده در موج چون دریای آهن * چو چشم دلبران پر کین و خونریز * بقصد خون مردم
تیغها تیز * فَأَتْبَعُوهُمْ پس از پی در آمدند ایشان مُشْرِقِينَ قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بدان صوب رفته بود و در یا
داخل شدگان در وقت شروق آفتاب یعنی بهنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند و در آن زمان لشکر موسی ع م بکنار دریای قلزم
رسیده متحیر بودند و عبور میکردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ پس آن هنگام که دیدند هر دو گروه یکدیگر را قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ
گفتند یاران موسی ع م إِنَّا لَمُدْرَكُونَ بدرستیکه ما هر آینه دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون مارا در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد
قَالَ كَلَّا گفت موسی ع م حاشا که ایشان شمارا دریابند إِنَّ مَعِيَ رَبِّي بدرستیکه با منست پروردگار من بیاری و مددگاری
سَيَهْدِينِ زود باشد که راه نماید مرا درین حیرت و طریق نجات پدید آرد محققان گفته اند که موسی ع م در کلام خود معیت را مقدم داشته که إِنَّ
مَعِيَ رَبِّي و رسول صلعم در قول خود که إِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا معیت را تاخیر فرمود تا بر ضمائر عارفان روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مرتبهٔ مریدست
و حبیب از حق بخود نگریست و این مرتبهٔ مرادست مرید سا هر چه گویند آن کند و مراد هر چه گوید چنان کنند بیت این یکی را روی او در خود دوست
وان دگر را روی او خود روی اوست * آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه حجابی از بخار میان فریقین پدید
آورد چنانچه یکدیگر را نمیدیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آئید تا آفتاب ارتفاع یافته بخار از میان برخیزد و ما بر سر ایشان رویم که راه
مخلص بر ایشان بسته است دریا از پیش و لشکر ما از عقب ایشان کجا توانند گریخت مصرع کجا روی که زهر سو گریزگاه نداری * اما
بنی اسرائیل اضطراب بمرتبهٔ رسانیدند که موسی ع م بنالید و وحی در رسید که ما دریا را بحکم تو کردیم او را بکنیت بخوان و بر وی حکم کن چنانچه
حق سبحانه فرمود که فَأَوْحَيْنَا پس ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی ع م أَنِ اضْرِبْ آنکه بزن بِعَصَاكَ الْبَحْرَ بعصای
خود دریای قلزم را موسی علیه السلام بر لب دریا آمده عصا بر وی زد و گفت یا ابا خالد مارا راه ده فَانْفَلَقَ پس بشگافت

دریا دوازده راه پدید آمد فَكَانَ پس بود كُلُّ فِرْقٍ هر پاره جدا شده از هم كَالطَّوْدِ الْعَظِيْمِ همچون کوهی بزرگ فی الحال
بادی بر آب دریا وزید و گل او خشک شد و هر سبطی از راهی بدریا در آمدند وَاَزْلَفْنَا و جمع کردیم ثَمَّ الْاٰخَرِيْنَ آنجا دیگران را
که قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریاے قلزم گرد آوردیم بر حوالی فرعون و چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال مشاهده کرد خواست که
سفهاے قوم را فریب دهد گفت اے قوم چون مے بینید که دریا از هیبت من شگافته شده هامان بطریق مشاورت با او گفت تو خود میدانی
که این صورت بدعاے موسی علیه السلام واقع شده زنهار بدریا در نیائی که هلاک شوے فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل علیه السلام
بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا در افکند و فرعون بر اسپ نرے تند سوار بود نرے بوے مادیان شنیده عنان تمالک از دست
فرعون بیرون برده روے بدریا نهاد و لشکریان هر فوجے از راهے بدریا در آمدند و میکائیل عم بر عقب آن لشکرے آمد و ایشان را
مے راند تا تمام لشکر بدریا در آمدند و حکم الهی در رسید که اے دریا بحال خود باز رو و یکبار آبها بهم باز پیوست و مجموع فرعونیان غرق
شدند و بنی اسرائیل بسلامت عبور کرده برکنار دریا قرار گرفتند کما قال الله تعالیٰ وَاَنْجَيْنَا مُوْسٰى و نجات دادیم موسی را وَمَنْ مَّعَهٗ و هر که
با او بود اَجْمَعِيْنَ همه ایشان را ثُمَّ اَغْرَقْنَا الْاٰخَرِيْنَ پس غرق گردانیدیم دیگران را اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ در ستیکه در نجات موسی علیه السلام و قوم
او هلاک فرعون و لشکر او لَاٰيَةً هر آینه علامتیست روشن و دلالتیست هویدا بر قدرت الهی وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم
فرعون مُّؤْمِنِيْنَ گرویدگان چه از تمام قبط جز خربیل که مومن آل فرعون بود و گویند کسے ایمان نیاورد و او با حضرت موسی عم
از مصر بیرون آمده بود وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيْزُ او ست غالب و کسے را قوت غلبه بروے نیست الرَّحِيْمُ
مهربانست عقوبت نمیکند مگر بعد از الزام حجت وَاتْلُ و بخوان عَلَيْهِمْ بر مشرکان عرب نَبَاَ اِبْرٰهِيْمَ خبر ابراهیم علیه السلام را که ایشان بدو
نسبت میکنند و بفرزندے او مفتخر و مستظهر اند اِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت ابراهیم عم لِاَبِيْهِ مر پدر خود آزر را وَقَوْمِهٖ و گروه خود را یعنے
اهل بابل و از ایشان پرسید مَا تَعْبُدُوْنَ چیست آنچه می پرستید قَالُوْا نَعْبُدُ گفتند می پرستیم اَصْنَامًا بتان را فَنَظَلُّ پس همیشه هستیم
لَهَا مر آنرا عٰكِفِيْنَ مجاور و ملازم بر عبادت مراد تمثالهاست که ساخته بودند از انواع فلزات بر صور مختلفه و بر عبادات او مداومت میکردند قَالَ گفت
ابراهیم عم که بتان هَلْ يَسْمَعُوْنَكُمْ آیا می شنوند خواندن شما را اِذْ تَدْعُوْنَ چون بخوانید ایشان را و خواننده را اجابت میکنند اَوْ يَنْفَعُوْنَكُمْ
یا سود میرسانند شما را که پرستش ایشان میکنید در دنیا میدهند اَوْ يَضُرُّوْنَ یا زیان میرسانند بشما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان
و ایشان را نکوهش نمائید قوم ابراهیم عم نتوانستند که او را بنعم جواب دهند پس بهانه تقلید پیش آوردند قَالُوْا گفتند نه از ایشان آنچه گفتے
دریافته ایم بَلْ وَجَدْنَآ بلکه دریافته ایم اٰبَآءَنَا پدران خود را که ایشان كَذٰلِكَ يَفْعَلُوْنَ همچنین میکردند یعنے ایشان را پرستش می نمودند
و بران مقیم بودند قَالَ گفت ابراهیم اَفَرَءَيْتُمْ آیا دیدید و دانستید یعنے ابا نید که بحقیقت حال مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُوْنَ آنچه هستید که می پرستید اَنْتُمْ وَ
اٰبَآؤُكُمُ الْاَقْدَمُوْنَ شما و پدران دیرینه شما نیز پرستیده اند فَاِنَّهُمْ پس بدرستیکه معبودان شما عَدُوٌّ لِّيْٓ دشمنانند مرا یعنی شما که پرستندگان ایشانید
تصویر کرده ام او در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چه آن در نصیحت او تصریح انفع است و دشمنی بتان مر عبدهٔ خود را ظاهر است چه ضرری که از عبادت
ایشان رسد از هیچ دشمنی متصور نیست معنی آنست که من دشمنم مر ایشان را چه هر که او دشمن دارد او نیز دشمن دارد و پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد می تا
مخالف معادی ایشانم اِلَّا رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ مگر دوست من پروردگار عالمیان است الَّذِيْ خَلَقَنِيْ آنکه بیافرید مرا از عدم بوجود آورد فَهُوَ يَهْدِيْنِ پس او راه
مینماید مرا براستی در قول و فعل یا بیافرید مرا برای اقامت حق و راه مینماید بدعوت خلق وَالَّذِيْ هُوَ يُطْعِمُنِيْ و آنکه او میخوراند مرا غذاے که قوام اجزای
بدن من بآن است وَيَسْقِيْنِ و می آشاماند مرا شرابی که موجب تسکین عطش و سبب تربیت اعضاے من است در عین المعانی آورده که مراد
از طعام الفت است و از شراب زلفت صاحب بحر فرموده که طعام عبودیت است که دلها بآن زنده بود و شراب ظهور تجلی بصفت ربوبیت

که ارواح بآن تازه گردد و در کشف الاسرار از ذو النون مصری قدس سره نقل میکند که این طعام طعام معرفت ست و این شراب شراب محبت و این بیت
خوانده اند بیت شراب المحبة خیر الشراب + وکل شراب سواه السراب + و از فحوای این کلمات محققان لمعه از اسرار کلام حقائق نظام ابیت
عند ربی یطعمنی ویسقینی پی بتوان برد نظم ترا نواله دمادم ز خوان یطعمنی + ترا پیاله مدام از شراب یسقینی + مرا قبله دینی از آن سبب گفتم بمهربان
کرکلم دینکم ولی دینی + وَإِذَا مَرِضْتُ و چون بیمار شوم فَهُوَ يَشْفِينِ تا پس او مرا شفا دهد از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون
بیمار شوم بگناه شفا دهد مرا بتوبه شیخ سلمی قدس سره فرموده که مرض برویت اغیارست و شفا بمشاهده انوار واحد قهار و در بحر آورده که بیماری تعلقات کونین
است و شفا بقطع تعلق و آن وابسته بجذبه عنایت است که چون در رسد سالک را از همه منقطع ساخته بیکی پیوند دهد یعنی بشریت تجرید از مرض تعلقش
باز رهاند بیت چه گویمت که چه خوش آدمی مسیح صفت + بیک نفس همه درد مراد دوا کردی وَالَّذِي يُمِيتُنِي و آنکه بمیراند مرا در دنیا بوقت
انقضای اجل ثُمَّ يُحْيِينِ پس زنده گرداند مرا در آخرت برای محاسبه و مجازات امام ثعلبی رالفت که بمیراند بعدل و زنده گرداند
بفضل و گفته اند اماتت بمعصیت ست و احیا بطاعت یا اماتت بجهل ست و احیا بعلم یا اماتت بحمق ست و احیا بعقل یا اماتت بطمع ست
و احیا بقناعت یا اماتت بنا پرهیزگاری ست و احیا بورع یا اماتت بفراق ست و احیا بتلاق در حقائق سلمی آورده است که بمیراند مرا از نفس
من و زنده گرداند مرا بخود و نزد بعضی محققان اماتت و احیا بخوف و رجاست یا بغفلت و ذکر یا باستتار و تجلی و صاحب بحر فرموده که میراند مرا از صفات
بشریه و زنده سازد باخلاق روحانیه و یا بمیراند از سمات روحانیت و زنده گرداند بصفات ربانیت و حقیقت آنست که بمیراند مرا از انانیت
من و زنده سازد بهویت خود که حیات حقیقی عبارتست از آن بیت نخواهم عمر فانی را توئی عمر عزیز من + نخواهم جان پر غم را توئی جانم بجان تو وَالَّذِي
أَطْمَعُ و آنکس که طمع میدارم أَنْ يَغْفِرَ لِي آنکه بیامرزد مرا خَطِيئَتِي گناهان مرا يَوْمَ الدِّينِ روز جزا اسناد گناه بخود با وجود عصمت نبوت
بجهت کسر نفس ست و تعلیم ست مرامت را و در تلخیص آورده که مراد خطایای امت محمدست صلی الله علیه وآله وسلم که حضرت خلیل علیه السلام از
ملک جلیل استدعای غفران آن نموده رَبِّ هَبْ لِي ای پروردگار من بخش مرا و عطا کن حُكْمًا علمی در علم تا بآن مستعد خلافت حق و ریاست
خلق گردم وَأَلْحِقْنِي و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در علم و عمل بِالصَّالِحِينَ بشایستگان راه و برگزیدگان درگاه وَاجْعَلْ لِي و بگردان
برای من لِسَانَ صِدْقٍ زبان راست یعنی ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان پس آمدگان یعنی جاری کن ثنای نیک نامی آوازه
من بر زبان کسی که از پس من آید و این دعا بر اجابت رسیده چه جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن
میگویند و گفته اند مراد از لسان صدق مرد صادق ست و معنی آیت اینکه ظاهر کن برای تجدید اصل دین من راستگوی در آخرین امتان
و مراد حضرت رسالت پناه باشد صلعم وَاجْعَلْنِي و بگردان مرا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا از آنها دار که در
منازل بهشت نزول میکنند وَاغْفِرْ لِأَبِي و بیامرز مر پدر مرا یعنی ایمان روزی کن تا او آمرزیده شود إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ بدرستیکه
او هست از گمراهان وَلَا تُخْزِنِي و رسوا مساز مرا يَوْمَ يُبْعَثُونَ روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود و این دعا نیز تعلیم امتانست
و الا انبیا را علم خواری و رسوائی نباشد يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ روزی که سود نکند و بکار نیاید خواسته وَلَا بَنُونَ و نه پسران هیچ احدی را إِلَّا
مَنْ أَتَى اللَّهَ مگر کسی را که بیاید بخدای تعالی بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدلی خالص از کفر و معصیت چه او مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد فرزندان را براه
حق ارشاد نموده هر آینه آن مال و فرزند او را نفع رساند و گفته اند سلامت قلب اخلاص ست در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله قول آنست
که دلی سلیم خالی باشد از حب دنیا و گویند از حسد و خیانت در تیسیر گوید مراد از بعضی اهل بیت و ازواج و اصحاب پیغمبر صلعم و امام قشیری رح
فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدا و سلمی رح فرموده که درو نه آفات دنیا گنجد و نه مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطمئن بسنت و از
سید طائفه قدس سره منقولست که سلیم مار گزیده بود و مار گزیده پیوسته قلق و اضطراب دارد پس بدین معنی بیان میکنند که دل سلیم دلی ست که مدام در مقام

جزع و تضرع و زاری ست از خوف قطیعت یار از شوق وصلت نظم ز شوق وصل بنالم که تا دستم دہم روزی + ز بیم ہجر میگریم که تا گردد کمین با غم +
ہمام از گریۂ خویش و سوز دل مگر چندین + ندانستی که حال عشق بازان اینچنین باشد + وَاُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و در روزی که نزدیک گردانیده شود
بہشت لِلْمُتَّقِيْنَ برای پرہیزگاران تا از موقف آنرا ببینند و بمشاہدۂ منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيْمُ و ظاہر ساخته شود دوزخ
لِلْغٰوِيْنَ برای گمراہان تا ایشان نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم ایشان بیفزاید وَقِيْلَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را یعنی فرشتگان
بحکم حق سبحانه از ایشان بپرسد که اَيْنَ مَا كُنْتُمْ کجا اند آنچه بودید که پیوسته تَعْبُدُوْنَ می پرستید آنرا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی یعنی کجا اند
خدایان شما که از ایشان امیدوار بودید هَلْ يَنْصُرُوْنَكُمْ هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما اَوْ يَنْتَصِرُوْنَ یا کیفر میدهند از خود را از
حلول عقوبت مر ایشان فَكُبْكِبُوْا پس بروی در افگنده شوند فِيْهَا در دوزخ هُمْ ایشان وَالْغَاوٗنَ و گمراہان یعنی پرستندگان ایشان
وَجُنُوْدُ اِبْلِيْسَ و بدوزخ افگنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان وی از جن و انس اَجْمَعُوْنَ ہمه ایشان قَالُوْا گویند کافران وَهُمْ
فِيْهَا يَخْتَصِمُوْنَ و حال آنکه ایشان در دوزخ دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عبدۂ اصنام مخاصمه میکنند و بت پرستان با بتان میگویند تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا
بخدای که ما بودیم لَفِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ در گمراہی ہویدا اِذْ نُسَوِّيْكُمْ آن وقت که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ
به پروردگار عالمیان وَمَآ اَضَلَّنَآ و گمراه نکردند ما را و در ضلالت نداشتند اِلَّا الْمُجْرِمُوْنَ مگر بدان و بدکاران و مہتران ما یا از دیوان فَمَا لَنَا
پس نیست ما را اکنون مِنْ شَافِعِيْنَ ہیچکس از شفاعت کنندگان چنانچه مومنان راست وَلَا صَدِيْقٍ حَمِيْمٍ و نه دوستی مہربان با شفقت
در قوت القلوب آورده که حمیم در اصل ہمیم بوده ہا را بحا بدل کردند جہت قرب مخرج و ہمیم ماخوذ ست از اہتمام یعنی یاری که در آن
روز یاری را اہتمام کند در مہم کافران و شرط دوستی بجای آرد نخواہد بود + اَلْاَخِلَّاۗءُ يَوْمَىِٕذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِيْنَ بد آنکه کافران از روی
تحسر گویند فَلَوْ اَنَّ لَنَا كَرَّةً پس کاشکی بودی ما را بازگشتی بدنیا فَنَكُوْنَ پس باشیم بودیم مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ از باور دارندگان و گرویدگان
اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در خبر ابراہیم عم و احتجاج او با قوم لَاٰيَةً ہر آئینه علامتی ست که عقلا بدان عبرت گیرند وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ و نبودند
بیشتر قوم ابراہیم عم مُّؤْمِنِيْنَ گرویدگان چه از اہل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورد وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيْزُ
اوست غلبه کننده بر مشرکان که سطوت او فرو دو نگردد الرَّحِيْمُ بخشاینده که توبۂ بندگان رد نکند و بی احتجاج بر ایشان عذاب نفرستد كَذَّبَتْ
قَوْمُ نُوْحِ ِۨالْمُرْسَلِيْنَ تکذیب کردند گروه نوح فرستادگان را یعنی نوح عم از رسل گذشته خبر داد و قوم او باور نکردند اِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را
اَخُوْهُمْ نُوْحٌ برادر ایشان نوح عم مراد اخوت نسبی ست اَلَا تَتَّقُوْنَ آیا نمی ترسید از خدای که ترک عبادت او میکنید اِنِّيْ لَكُمْ بدرستیکه من
[illegible] م بامانت فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای و بت مپرستید وَاَطِيْعُوْنِ و فرمان برید مرا در قبول ایمان
[illegible] ای رسالت مِنْ اَجْرٍ ہیچ مزدی اِنْ اَجْرِيَ نیست مزد رسالت من اِلَّا عَلٰي رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ مگر
[illegible] رسید از عقوبت خدای تعو وَاَطِيْعُوْنِ و فرمانبرداری من کنید تکرار امر بتقوی و اطاعت بجہت تاکید است
چه قوم نوح عم بغایت سخت دل و بی آزرم بودند قَالُوْٓا گفتند در جواب نوح عم اَنُؤْمِنُ لَكَ آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا وَاتَّبَعَكَ الْاَرْذَلُوْنَ
و حال آنکه پیروی تو کردند سفلگان و بی قدران و ایشان بظاہر ترا تابع اند و بباطن مخالف قَالَ گفت نوح عم وَمَا عِلْمِيْ نیست علم من
بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ بآنچه ہستند که میکنند یعنی حکم من بر ظاہرست چه ایشان بظاہر عمل مومنان میکنند اما نمیدانم که از روی اخلاص ست یا از روی
نفاق اِنْ حِسَابُهُمْ نیست حساب باطنہای ایشان اِلَّا عَلٰي رَبِّيْ مگر بر پروردگار من که مطلع ست بدان لَوْ تَشْعُرُوْنَ اگر دانید که عالم الغیب
اوست و بس دانید که من راست میگویم پس قوم گفتند که این اراذل را از مجلس خود بران تا ما بیاییم و سخن تو بشنویم نوح عم گفت وَمَآ اَنَا
بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِيْنَ نیم راننده مومنان اِنْ اَنَا اِلَّا نَذِيْرٌ نیستم من مگر بیم کننده مُّبِيْنٌ آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا خواه

ع

نصف

نقل قالوا گفتند کافران لئن لم تنته یا نوح اگر نه باز ایستی ای نوح از آنچه میگوئی یعنی از دعوت و انذار لتکونن هر آئینه باشی من المرجومین حالا از کشته شدگان بسنگ باراندگان قال گفت نوح علیه السلام بعد از استماع این سخن و نا امیدی از ایمان قوم رب ای پروردگار من ان قومی بدرستیکه گروه من کذبون تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند فافتح پس حکم کن بینی وبینهم میان من و ایشان فتحا حکم کردنی ونجنی و باز رهان مرا از قصد ایشان ومن معی و هرکه با من است من المؤمنین از گرویدگان فانجیناه پس نجات دادیم او را ومن معه و هرکه با او بود فی الفلک المشحون در کشتی پر از آدمی و حیوانات و امتعه و ماکولات ثم اغرقنا پس غرق ساختیم بعد الباقین باز از رهانیدن او دیگرانرا از قوم او ان فی ذلک بدرستیکه در صبر او بر ایذای قوم لآیة هر آئینه علامتی است بر آنکه صبر موجب ظفرست بیت کار تو از صبر نکوتر شود ۔ هر که شکیباست مظفر شود ۔ وما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم نوح مؤمنین گرویدگان بخدا و پیغمبر او بلکه از امت او هشتاد و نه تن ایمان آورده با وی در کشتی بودند وان ربک و بدرستیکه خداوند تو لهو العزیز اوست توانا بر عقوبت کافران الرحیم مهربان بتاخیر عذاب از ایشان یا بر توفیق پیغمبران در حلم و بردباری و احتجاج بر ایشان ع ۶ کذبت دروغ داشتند عاد المرسلین قوم عاد فرستادگانرا که هر که یک پیغمبر را منکر شود همه را منکر شده باشد اذ قال لهم یاد کن آنکه گفت مر ایشانرا اخوهم هود برادر نسبی ایشان هود علیه السلام الا تتقون آیا پرهیز نمیکنید از شرک و از عقاب الهی خائف نمیشوید انی لکم بدرستیکه من شما را رسول امین فرستاده امینم در اداء رسالت فاتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی و ترک مخالفت او کنید واطیعون و فرمان برید مرا در آنچه شما را بدان دعوت میکنم وما اسئلکم علیه و نمی طلبم از شما بر دعوت رسالت من اجر هیچ مزدی از مال و متاع دنیا ان اجری نیست پاداش من الا علی رب العالمین مگر بر پروردگار عالمیان اتبنون آیا بنا میکنید بکل ریع بهر موضع بلند آیة علامتی برای تماشای آینده و رونده تعبثون بازی کنید یعنی بنائی چنان ها میسازید و در آن ساکن نمیشوید که گویا عبث است و گویند بر سر راهها خانها میساختند و در آنجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوترخانها است وتتخذون و فرا میگیرید مصانع حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا ابنیه رفیعه لعلکم تخلدون گویا که جاوید خواهید بود در ان واذا بطشتم و چون سخت میگیرید و حمله میبرید بکسی بطشتم میگیرید جبارین در حالتیکه سرکشان و متکبرانید یعنی بی شفقت و نامهربانی یا چون انتقام میکشید ستمکاران میکشید فاتقوا الله پس بترسید از خدای و از سطوت جباری که لائق شماست بگذرید واطیعون و در آنچه پیغمبر امر فرمان برید مرا که سود شما درینست واتقوا الذی امدکم و بترسید از خدای تعالی که مددکاری کرد شمارا بما تعلمون بآنچه شما میدانید از انواع نعمتها امدکم بانعام امداد کرد شمارا بچهار پایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان انتفاع میکنید وبنین و به پسران تا در همه حال یار و مددگار شما اند وجنات و به بوستانها از آنکه میوها میخورید وعیون و چشمهای آب که ازو سقیا و نشو و نمای زرع بآن تمام شد انی اخاف بدرستیکه من می ترسم علیکم بر شما که اگر بر شرک ثابت باشید عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ که روز هبوب صرصرست یا روز قیامت قالوا گفتند عادیان در جواب هود سواء علینا یکسانست بر ما اوعظت یا پند دهی ما را ام لم تکن یا نباشی من الواعظین از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود را از دست نمیدهیم ان هذا نیست این کار که ما بر آنیم از بت پرستی و تجدید عمارات بناهای مرتفع الا خلق الاولین مگر عادت پیشینیان از ما وما نحن و نیستیم ما بمعذبین عذاب کرده شدگان باین عادتها فکذبوه پس تکذیب کردند رسالت هود را فاهلکناهم پس هلاک کردیم ما ایشانرا بباد صرصر ان فی ذلک بدرستیکه در هلاک قوم عاد لآیة هر آئینه نشانه است دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبت کشد وما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم عاد مؤمنین گرویدگان چه اندک از ان قبیله با هود در خط بودند یا بالی در معرض سخط وان ربک و تحقیق که پروردگار تو لهو العزیز اوست

غالب که از تعذیب کفار باک ندارد الرحیم ۝ مهربانست که مؤمنانرا از مهلکه عقوبت بیرون آرد کذبت بدروغ نسبت دادند ثمود
المرسلین ۝ قبیلهٔ ثمود فرستادگان خدا را یعنی صالح را و انبیای سابق را ع م اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشانرا اخوهم برادر ایشان
از جهت قرابت صلح صالح بن جبید ع م الا تتقون ۝ آیا نمی ترسید از عذاب خدای که بدو شرک می آرید انی لکم رسول امین ۝
در ستیکه من برای شما فرستاده ام مشهورم بامانت و راستی فاتقوا الله پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای تعالی واطیعون ۝ و فرمان برید
مرا در امر و نهی وما اسئلکم علیه و نمی طلبم از شما بر نصیحتی که میکنم من اجر هیچ مزدی که بمن دهید و من بدان متهم شوم ان اجری نیست
مکافات من الا علی رب العلمین ۝ مگر بر خداوند عالمیان اتترکون آیا گذاشته خواهید شد شما یعنی نخواهند گذاشت شما را فی ما
ههنا در آنچه هست اینجا یعنی در دنیا از مساکن و منازل امنین ۝ ایمن از آفات و سالم از فوات فی جنت در بوستانها وعیون ۝ و
چشمها را چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده وزروع و کشتها ونخل و خرماستانها که طلعها شگوفهٔ درختان وی هضیم ۝ نازک و نرم لطیف
وتنحتون و می تراشید برای مساکن خود من الجبال از کوهها بیوتا خانها فرهین ۝ در حالتی که ماهرید در تراشیدن سنگها فاتقوا الله پس
بترسید از خدای تعالی و اهل دور و در اندیش بگیرید واطیعون ۝ و فرمان برید مرا در احکام ولا تطیعوا و اطاعت مکنید امر المسرفین ۝ فرمان
کافران را که اسراف کردند بر نفس خود بورزیدن کفر الذین یفسدون فی الارض آنانکه تباهی میکنند در زمین حجر ولا یصلحون ۝ و بصلاح
نمی آرند کار خود را مراد نه تن اند که قصد هلاک صالح ع م کردند و قصهٔ ایشان در سورهٔ نمل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی قالوا گفتند قوم ثمود در
جواب صالح ع م انما انت جز این نیست که تو من المسحرین ۝ از سحر کرده شدگانی یعنی ترا بسیار جادو کرده اند تا عقل تو مغلوب شده ما
انت نیستی تو الا بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما بصورت بشریه قوم صالح ع م نظر کردند و از حقیقت حال وی محجوب شده ندانستند که ایشانرا
ورای صورت چیزی دیگر ست نظم چه صورت بینی ای صورت پرست + جان بی معنی ست کز صورت پرست + درگذر باز صورت و معنی نگر +
زانکه مقصود از صدف باشد گهر + و چون قوم ثمود وابستهٔ صورت بودند و صالح را ع م بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند تو مثل ما بشری
دعوی رسالت چرا میکنی و چون ترک نمیگیری و درین دعوی مصری فات بایة پس بیار نشانه از خوارق عادات ان کنت اگر
هستی تو من الصدقین ۝ از راستگویان در دعوی خود صالح ع م فرمود که شما چه می طلبید ایشان اقتراح کردند که ازین سنگ معین
ناقه با این هیئت بیرون آر چون مدعای ایشان حاصل شد قال هذه ناقة صالح ع م گفت این ست ناقه که شما طلبید لها شرب او را نصیبی
ست از آب ولکم شرب یوم معلوم ۝ و شما را نصیبی از آبخور روزی دانسته شده یعنی یک روز از آن اوست و روزی از آن شما و در نوبت
وی مزاحم وی مشوید ولا تمسوها و مس مکنید وی را بسوء به بدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید و اگر چنان کنید فیاخذکم پس بگیرد شما را
عذاب یوم عظیم ۝ عذاب روزی بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی عذابست فعقروها پس پی کردند ناقه را فاصبحوا ندمین ۝ پس
گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشانرا عذاب موعود یعنی صیحه ان فی ذلک بدرستیکه در آنچه نازل
شد بثمود لایة هر آئینه دلالتی ست بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذابست وما کان و نبودند اکثرهم مؤمنین ۝
بیشتر قوم ثمود گرویدگان آورده اند که همه از قبائل ثمود چهار هزار کس ایمان آوردند و بس وان ربک و بدرستیکه آفریدگار تو لهو العزیز
هر آئینه اوست غالب که مغلوب نشود الرحیم ۝ مهربان که بی استحقاق عذاب نکند کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط ع م یعنی اهل مؤتفکات
المرسلین ۝ پیغمبران را چون ابراهیم و لوط ع م اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشانرا اخوهم لوط برادر ایشان لوط ع م اینجا مراد
اخوت شفقت ست الا تتقون ۝ آیا نمی ترسید در ارتکاب معاصی از خدای تعالی انی لکم بتحقیق من برای شما رسول امین ۝ رسولی ام
راست در نصیحت یعنی نیکخواه شما ام فاتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی در ترک نصیحت من واطیعون ۝ و فرمان برید مرا در قبول موعظه

وما اسئلکم علیه من اجر و نمیخواهم از شما برین پندی که میدهم هیچ مزدی تا بر شما گران آید ان اجری نیست ثواب من الا علی رب
العلمین مگر بر تربیت کننده عالمیان اتاتون الذکران آیا می آیید بمردان من العلمین از عالمهای خود و مراد آنست که با اندیشی میل میکنید
بمباشرت ایشان وتذرون و میگذارید و دست باز میدارید ما خلق آنرا که آفریده است لکم ربکم برای شما پروردگار شما من
ازواجکم از زنان شما بل انتم بلکه شما قوم عادون گروه از حد درگذشتگانید که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید قالوا گفتند
قوم لوط علیه السلام در جواب وی لئن لم تنته یلوط اگر باز نه ایستی ای لوط از تقبیح عمل ما و نهی ما از آن لتکونن هر آئینه باشی من المخرجین از بیرون
کرده شدگان از میان ما و اهل مؤتفکه به بدترین حالتی مردم را از دیار خود بیرون کردندی قال انی گفت لوط علیه السلام بتحقیق من لعملکم عمل شما را
من القالین از دشمنان بغایت دشمنم پس روی از قوم بگردانیده آغاز مناجات کرد و گفت رب نجنی ای پروردگار من باز رهان مرا واهلی
و کسان مرا مما یعملون از شآمت آنچه میکنند فنجینه پس نجات دادیم اورا واهله و اهل بیت اورا اجمعین همه ایشان اهل
لوط و زن و دو دختر و دو داماد وی بودند همه رهائی یافتند الا عجوزا مگر پیرزن لوط علیه السلام که داخل بود فی الغبرین در باقی ماندگان
آورده اند که آن زن با لوط علیه السلام بیرون نیامد گفت رهنی ام که بمن رسد آنچه بقوم رسد ثم دمرنا الاخرین پس هلاک کردیم دیگران را وامطرنا
علیهم و بارانیدیم بر ایشان مطرا بارانی که سنگ بوده یا کبریت و آتش فساء پس بدست مطر المنذرین باران بیم
کرده شدگان که ایمان نیاورده اند ان فی ذلک بدرستیکه در عذاب اهل مؤتفکه لایة هر آئینه نشانه است بر عقوبت نافرمان وما کان اکثرهم
مؤمنین و نبودند اکثر آن قوم گرویدگان جز دو دختر لوط علیه السلام بقول اصح و دو داماد وی بقول بعضی حضرت لوط علیه السلام نگرویده بودند وان ربک
و بدرستیکه آفریدگار تو لهو العزیز هر آئینه اوست عزیز که هرگز عاجز نشود الرحیم مهربان که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند کذب
بدروغ داشتند اصحب لئیکة المرسلین یاران ایکه پیغمبران را و ایکه بیشه بود نزدیک مدین و دران بیشه اشجار و اثمار بسیار بود
آورده که اصحاب ایکه قوم خرام بودند و چهار ده بده داشتند شعب و بدا و غرد فالس حق سبحانه شعیب علیه السلام را بدیشان فرستاد چنانچه باهل
مدین فرستاده بود اذ قال یاد کن چون گفت لهم شعیب مر ایشان را شعیب علیه السلام که ای قوم الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب الهی
که بدو شرک می آرید انی لکم بدرستیکه من شما را رسول فرستاده ام امین امانت که خیر صلاح حال شما میخواهم فاتقوا الله پس پرهیزید
از کفر و تکذیب و بترسید از عذاب خدای تعالی واطیعون و فرمان برید مرا در ترک مناهی وما اسئلکم علیه و نمیخواهم از شما بر تبلیغ وحی
من اجر هیچ پاداشی ان اجری نیست جزای من الا علی رب العلمین مگر بر آفریننده عالمیان اوفوا الکیل تمام بپیمائید پیمانه را ولا
تکونوا من المخسرین و مباشید از کاهندگان و زیان رسانندگان بحقوق مردمان وزنوا و بسنجید بالقسطاس المستقیم بترازوی
راست ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان را اشیاءهم چیزها از حقوق ایشان ولا تعثوا و غایت تباهی مجوئید فی الارض در زمین
ایکه بقتل و غارت و قطع طریق مفسدین در حالتیکه قصد فساد دارید واتقوا الذی و حذر کنید از عقوبت آنکسیکه بقدرت کامله خلقکم
بیافرید شما را والجبلة الاولین و گروه پیشینیان را قالوا گفتند اهل ایکه انما انت جز این نیست که تو من المسحرین از جادو
کرده شدگانی یعنی از آنها که ایشان را مرة بعد مرة جادو کرده اند تا حدیکه اثر عقل از ایشان محو شده یا از آفریدگانی که ایشان را
سحر کرده باشند یعنی میان تهی اند و محتاج بطعام و شراب وما انت و نیستی تو الا بشر مگر آدمی مثلنا مانند ما در صفات بشریه
پس بچه چیز برما تفضیل میکنی و دعوت رسالت از کجا آورده وان نظنک و بدرستیکه گمان بریم ما ترا لمن الکذبین از دروغ گویان
در دعوی خود فاسقط پس فرود آر یعنی خدای خود را بگو تا بیفگند علینا کسفا من السماء بر ما پاره را از آسمان که در و عذابی باشد ان
کنت من الصدقین اگر هستی تو از راست گویان که بر ما عذاب فرود خواهد آمد قال گفت شعیب علیه السلام ربی اعلم پروردگار من داناتر است

بما تعملون ○ بآنچه شما میکنید از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروشی و سائر معاصی و عذابی که مکافات آن اعمال باشد بشما خواهد رسانید
و اگر امهال باشد اهمال نخواهد بود نظم مهلت ده روزه ظالم مبین + فتنه پیشین دمیده‌ست در کمین + اول حالش همه عیش ست و ناز + آخر
کارش همه سوز و گداز + آورده‌اند که چون قوم شعیب علیه السلام در انکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبانروز حرارتی سخت بر ایشان
گماشت بمثابه که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسهاے ایشان فرو گرفت در درون خانها در آمدند حرارت زیاده شد روی
به بیشه نهادند و هریک بپای درختی افتاده از گرما پخته میشدند که ناگاه ابری سیاه در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از وی وزیدن گرفت آنجا یکجا
شده یکدیگر را آواز زدند که بیائید تا در زیر سایبان ابر آسایشی کنیم همین که همه ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و همه را
بسوخت چنانچه حق سبحانه فرمود که فکذبوه پس تکذیب کردند شعیب را علیه السلام فاخذهم پس گرفت ایشان را عذاب یوم الظلة عذاب
یوم ظله و ظله در لغت عرب سایبانست چه ابر سیاه بشکل سایبان بربالای سر ایشان بود و گفته‌اند که چون حرارت ایشان بنهایت رسید
حق سبحانه کوهی را فرمود تا از جای خود برخاست و چون سایبانی در هوا بایستاد و در زیر آن آبهای خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر آن کوه آوردند
و بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد انه کان بدرستیکه عذاب روز ظله بود عذاب یوم عظیم ○ عذاب روز بزرگ ان فی ذلک بتحقیق
که درین عذاب که از ابر آمد از آتش سوزان بیرون آمد لآیة هر آئینه نشانه‌ایست بر کمال قدرت منتقم حقیقی وما کان اکثرهم مؤمنین ○
و نبودند بیشتر اصحاب ایکه مومنان قرآورده ایشانست چه مروی نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب علیه السلام گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان
ایمان آورده‌اند و ان ربک و بدرستیکه آفریدگار تو لهو العزیز اوست غالب کننده انبیا را بر اعدای ایشان الرحیم ○ مهربان با انبیا
و متابعان ایشان و این آخر قصص هفت پیغمبرست که بسبیل اقتصار برای تسلی دل مبارک سید مختار صلعم درین سوره مذکور شد و تهدید مکذبان این
نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند معذب گشته‌اند و ایشان نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وانه و بدرستیکه قرآن لتنزیل
رب العالمین ○ فرو فرستاده پروردگار عالمیان ست نزل فرو فرستاده خدای به بقرآن الروح الامین ○ جبرئیل را علی قلبک
بر دل تو یعنی جبرئیل تلقین کرد ترا و تو فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی حفص بتخفیف نزل و رفع حا و نون الروح الامین خوانند یعنی فرود آمد جبرئیل
با قرآن بر دل تو و تو از وی اخذ کردی پس دل تو وعای آن باشد و این بمثابه آنست که گویا بر دل تو فرود آورده لتکون تا باشی من المنذرین ○
از بیم کنندگان مر خلق را بلسان عربی مبین ○ بزبان عربی هویدا و منذران بلسان عرب شعیب و هود و صالح و اسمعیل بوده‌اند وانه و بدرستیکه
ذکر قرآن یا نعت حضرت پیغمبر صلعم لفی زبر الاولین ○ در کتب پیشینان بوده و در بعضی تفاسیر آورده‌اند که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل
بودی رجوع باحبار بنی اسرائیل کردندی و سخنی که ایشان دران گفتندی قبول کرده حجت میداشتندی حق سبحانه فرمود که اولم یکن لهم آیا نیست مشرکان
قریش را آیة نشانه بر صحت قرآن یا بر نبوت محمد صلعم ان یعلمه آنکه میدانند قرآن را بصفت او یا پیغمبر را بنعت او علمٰؤا بنی اسرائیل ○
دانایان بنی اسرائیل که در کتب سلف گذشته‌اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب یقین و تحقیق آنست که ولو نزلناه و اگر ما می فرستادیم
قرآن را علی بعض الاعجمین ○ بر برخی از آنها که غیر عرب‌اند هم بلغت عرب فقرأه پس بخواندی آن عجمی قرآن را علیهم بر ایشان بلغت
ایشان و این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که عجمی کلام عربی را که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند ما کانوا به بودندی
ایشان بآن قرآن منزل مؤمنین ○ ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عارست یا اگر قرآن را باعجمی بلغت غیر عربی منزل
میساختیم کافران عرب بدان نمی گرویدند که ما فهم نمیکنیم معنی آن و دانستن نمی یابیم کذلک همچنین سلکناه در می آریم انکار و عناد را فی قلوب المجرمین ○
در دلهای مشرکان مکه لا یؤمنون به نمیگروند بقرآن حتی یروا العذاب الالیم ○ تا وقتیکه ببینند عذابی دردناک را در دنیا چنانچه
امم گذشته دیدند یا در قیامت فیأتیهم پس بیاید آن عذاب بر ایشان بغتة ناگهان وهم لا یشعرون ○ و ایشان ندانند وقت

ع

آمدن آن فیقولوا پس گویند هل نحن منظرون آیا هستیم ما در رنگ داده شدگان یعنی آیا ما را مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم افبعذابنا
آیا بعذاب ما یستعجلون شتاب میکنند و میگویند امطر علینا حجارة و فائتنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت رویت عذاب مهلت میطلبند
افرأیت آیا دیدی و دانستی که ما ان متعناهم اگر برخورداری دهیم ایشانرا سنین سالها و زندگانی بخشیم ثم جاءهم پس بیاید
بدیشان ما کانوا یوعدون آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب ما اغنی عنهم دفع نکند از ایشان عذاب یا درد را
ما کانوا یمتعون آنچه بودند که بآن برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیا و نعیم آن دافع عذاب و مانع عقاب نخواهد بود در کشاف آورده
که میمون بن مهران آرزومند لقای شیخ حسن بصری رح بوده روزی او را در طواف خانهٔ کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ این آیت برو
خواند + ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون + میمون گفت لقد وعظت و ابلغت پندی ادی سخن را تمام کردی نظم جهان بی وفائیست مردم فریب + که ازدل
رباید قرار و شکیب + بچشم تا بجا هش نگردی اسیر + نیفتی بی مالش اندر زحیر + که آندم که مرگ اندر آید براه + نه مالت کند دستگیری نه جاه + وما اهلکنا
و هلاک نکردیم من قریة اهل هیچ دیهی را الا لها مگر مر اهالی آنرا منذرون بیم کنندگان بودند ذکری از برای پند دادن یعنی اول
پیغمبران فرستادیم که ایشان بحق دعوت میکردند و از عذاب ترسانیدند و چون تصدیق نمودند و در عنا و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند و
ما کنا ظالمین و نیستیم ما ستمگاران که قبل از انذار هلاک کنیم و در موضح آورده که قریش میگفتند دیوی که دلی نام دارد نزد محمد می آید و قرآن برو میخواند
حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که وما تنزلت به الشیاطین و فرو نیامدند بقرآن دیوان وما ینبغی لهم و نشاید و روا نبود که مر ایشان را فرود
آوردن قرآن وما یستطیعون و نتوانند و قادر نباشند بر آنکه شهب ملائکه ایشانرا از رفتن آسمان مانع اند انهم بدرستیکه ایشان عن السمع از شنیدن
کلام ملائکه لمعزولون دور شدگانند یا کناره رفتگان فلا تدع پس مخوان مخاطب آنحضرت است مراد غیر او هر یکی از امتانرا میگوید مخوان مع
مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر فتکون پس باشی تو من المعذبین از عذاب کرده شدگان وانذر و بیم کن خطاب خاص است
بآنحضرت صلعم میفرماید که بترسان از عذاب خدای عشیرتک الاقربین خویشان نزدیک تر خود را آنحضرت صلعم بعد از نزول این آیت بکوه
صفا برآمده یک یک ایشانرا ندا کرد و چون جمع شدند فرمود اگر گویم شمارا که در زیر این کوه لشکری سوار اند مرا تصدیق می کنید گفتند آری فرمود که من
بیم کننده ام شمارا از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متغیر گشته متفرق شدند و ابولهب با بد ادبی برخاست واخفض
و فرو گیر جناحک بال خود را یعنی مهربانی ورز و اکرام کن لمن اتبعک من المؤمنین مر آنرا که پیروی تو کرده است از
گرویدگان فان عصوک پس اگر نافرمانی کنند عشیرهٔ تو و متابعت تو ننمایند فقل انی بریء پس بگوی بدرستیکه من بیزارم مما
تعملون از آنچه شما میکنید و بدان مرا مواخذه نخواهند کرد و توکل و توکل کن در کفایت مهمات خود علی العزیز بر خدای
غالب که قادر است بر قهر اعدا الرحیم مهربان که توانا است بر نصرت اولیا الذی یراک آنکه می بیند ترا حین
تقوم آن هنگام که بر میخیزی بنماز تهجد و تنها میگذاری و تقلبک و می بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن ترا فی الساجدین در میان
نمازگزارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود وقتیکه امامت ایشان میکنی انه بدرستیکه خدای هو السمیع اوست شنوا القول تو العلیم
دانا بنیت تو هل انبئکم آیا خبر کنم شمارا که همواره علی من بر کسیکه از مردمان تنزل الشیاطین فرود آیند دیوان قبل ازین ذکر فرمود که
روا نباشد نزول شیاطین بر محمد صلعم بجهت عدم تناسب و تجانس و اینجا بیان میفرماید که تنزل فرو می آیند علی کل افاک بر هر دروغگوی
اثیم بزهکاری مثل کاهنان که ایشان یلقون السمع فرا میدارند گوش را بسخن شیاطین و فرا میگیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها
که بر آن اضافت میکنند واکثرهم کاذبون و بیشتر ایشان دروغگویانند در انوار فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان
بصفت کذب موصوفند والشعراء و شاعران مشرک چون ابن زبعری و هبیره و سامع و امیه ثقفی یتبعهم الغاون پیروی ایشان میکنند سفهای عرب

۹ معانقه عند المتقدمین ۱۲

بعضی روایت ایشان در تفسیر امام الهدی نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت پناه صلعم و مذهب اسلام شعرها گفتند و مشرکان یاد گرفته
میخواندند این آیت در شان ایشان نازل شد اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ آیا نمی بینی که ایشان فِیْ كُلِّ وَادٍ در هر وادی از فنون کلام یَّهِیْمُوْنَ سرگردان
میشوند چون تشبیب و تشبیب و هزل و مطایبه و طعن در انساب و مدح ناستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن وَاَنَّهُمْ و آنکه ایشان یَقُوْلُوْنَ میگویند مَا
لَا یَفْعَلُوْنَ آنچه نمیکنند یعنی بفسق ناکرده بر خود گواهی میدهند و بیفایها نادا ده بکسی در سلک نظم میکشند و اگر کسی تفحص اشعار اهل الجاهلیت کند بر
بسیاری ازین مقوله مطلع شود و در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیت حسّان بن رواحه و جمعی از شعرای صحابه بحضرت رسالت پناه صلعم آمده
موقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم و ابن رواحه گفت میترسم که برین وصف باشیم حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که مومن جهاد
میکند بشمشیر خود و زبان خود و شعر که شما در شان کفار میگوئید بر ایشان سخت تر است از تیغ و نیزه و این آیت نازل شد که اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
شعرای متبوع سفیهان در همه وادی سرگردانند مگر آنها که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای شایسته کردند یعنی پیغمبر صلعم را ستایش
نمودند و به هجو و مذمت کفار مشغول گشتند وَذَكَرُوا اللّٰهَ و یاد کردند خدای تعالی را در اشعار خود كَثِیْرًا بسیار یعنی اکثر اشعار شعرای اسلامیه
در تمجید و توحید است و تحریص بر طاعت و تنبیه از غفلت وَّانْتَصَرُوْا و انتقام کشیدند از مشرکان مِنْۢ بَعْدِ مَا ظُلِمُوْا پس ازانکه ستم دیده شدند یعنی
به هجا بعضی هجو ایشان را رد کردند حضرت پیغمبر صلعم حسّان را گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقایق پناهی قدس سره در
دیباچه دیوان اول آورده که هرچند قادر حکیم جل ذکره در آیت کریمه والشعراء یتبعهم الغاون شعرا را که سیاحان بحر شعر ند جمع ساخته و کمند الزام استغراق
در گردن ایشان انداخته گاه در غرقاب بی حد و غایت غوایت می اندازد و گاه و فی کل واد در وادی حیرت و ضلالت سرگردان میسازد اما بعضی
از ایشان بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در زورق امان الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات نشسته اند و بواسطه بادبان و ذکروا الله کثیرا
بساحل خلاص و ناحیه نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته است **بیت** شاعرانی را که غازی خواند در قرآن خدای: هست از ایشان هم
قرآن ظاهر استثنای شان وَسَیَعْلَمُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترای و نسبت پیغمبر صلعم بشعر که بعد از موت
اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَّنْقَلِبُوْنَ بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود والله تعالی اعلم بالصواب

سورة النمل مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم | وهی ثلث وتسعون آیة

طٰسٓ قع در لباب التفاسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتدای کلام است و انتهای کلام پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام
سخن باشد چنانچه اینجا طس ختم سورهٔ شعرا و فتح سورهٔ نمل است یا طا اشارتست بطهارت قدس الهی و سین بسنای عز نامتناهی یا طلب رونددگان
راه و سلامت قلوب ایشان از ماسوی الله تِلْكَ این سوره اٰیٰتُ الْقُرْاٰنِ آیتهای قرآن است وَكِتَابٍ مُّبِیْنٍ و آیتهای کتاب
روشن کننده مر احکام حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف احد الوصفین است بر دیگر قرآن بجهت آن گفت که میخوانند و کتاب باعتبار
آنکه مینویسند هُدًی این کتاب راه نماینده است وَّبُشْرٰی و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِیْنَ مر گرویدگان را الَّذِیْنَ آنانکه یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ
بپای میدارند نماز را بحدود و ارکان آن وَیُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ و میدهند زکوة اموال خود را بمستحقان وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ و حال آنکه ایشان
بسرای دیگر هُمْ یُوْقِنُوْنَ ایشان بی گمان اند تکریر ضمیر اشارت باختصاص ایشان است در تصدیق آخرت اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی
آنانکه لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ نمیگروند بسرای عقبی زَیَّنَّا لَهُمْ آراسته ایم برای ایشان اَعْمَالَهُمْ عملهای زشت ایشان را یعنی
مشتهای طبع و محبوب نفس ایشان گردانیده ایم صاحب فوائد آورده که در ایشان امانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب
می بینند و این حکم ختم و طبع دارد فَهُمْ یَعْمَهُوْنَ پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود اُولٰٓئِكَ آن گروه الَّذِیْنَ لَهُمْ آنانند که مر
ایشانراست سُوْٓءُ الْعَذَابِ بدی عذاب در دنیا چون قتل و اسر روز بدر وَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ و ایشان در سرای دیگر هُمُ الْاَخْسَرُوْنَ ایشان

دیا نگار ترا اند بسبب نوت مثوبت و استحقاق عقوبت وَاِنَّكَ و بدرستیکه تو لَتُلَقَّى الْقُرْاٰنَ تلقین کرده میشوی قرآن را یعنی فرا میگیری تلقین
جبرئیل که می آید بتو مِنْ لَّدُنْ حَكِيْمٍ از نزدیک خداوند درست کار عَلِيْمٍ دانا اِذْ قَالَ یاد کن چون گفت مُوْسٰى لِاَهْلِهٖٓ موسی بن عمران مر زنان
خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر راه گم کرده بود و زنش را مخاض پدید آمده و سرما در یافته اِنِّیْٓ اٰنَسْتُ بدرستیکه من دیده ام
نَارًا آتشی افروخته سَاٰتِیْكُمْ زود باشد که بیارم مِّنْهَا بِخَبَرٍ از آن آتش چیزی یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه بپرسم اَوْ اٰتِیْكُمْ
یا بیارم برای شما بِشِهَابٍ قَبَسٍ شعلهٔ آتش و ارگرفته لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُوْنَ شاید که شما گرم شوید بآن آتش فَلَمَّا جَآءَهَا پس آن هنگام که
آمد موسی نزدیک آن آتش نوری دید بی احراق افروخته از درخت سبز و گویند آتشی بود محرق چون سائر آتشها و بر هر تقدیر چون موسی بانجا رسید نُوْدِیَ
ندا کرده شد اَنْۢ بُوْرِكَ تا آنکه برکت داده شده مَنْ فِی النَّارِ هر که در مکان آتش ست یعنی در بقعه مبارکه یا هر که در طلب آتش ست یعنی موسی ع م
وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گردا گرد آتش ست یعنی ملائکه وَسُبْحٰنَ اللّٰهِ و بگو پاکست خدای تعالی رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ پروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند
که چون موسی ع م این ندا شنید گفت ندا کننده کیست باز ندا آمد که یٰمُوْسٰٓى اِنَّهٗٓ ای موسی بدرستیکه ندا زننده اَنَا اللّٰهُ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ منم خدای
غالب حکم کننده بصواب وَاَلْقِ عَصَاكَ و بفگن عصای خود را موسی ع م عصا بفگند فی الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد فَلَمَّا رَاٰهَا پس چون دید
موسی ع م عصا را که تَهْتَزُّ حرکت میکند باضطراب و بهر طرفی میرود كَاَنَّهَا جَآنٌّ گویا که ماریست باریک تیز رو و در اول حال چون ماران خرد
می بوده و در آخر اژدها میشد و در تفسیر امام ابو اللیث رح آورده که در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعون ثعبان شده بهر وجه چون موسی ع م آن صورت را
مشاهده نمود وَّلّٰی مُدْبِرًا روی بگردانید در حالتیکه گریزان بود از خوف آن وَّلَمْ یُعَقِّبْ و باز نگشت بار دیگر ندا رسید یٰمُوْسٰی لَا تَخَفْ
ای موسی مترس از غیر من اِنِّیْ لَا یَخَافُ بدرستیکه منم که نترسد لَدَیَّ الْمُرْسَلُوْنَ نزدیک من فرستاده شدگان یعنی ایشان را نزد من بیم
عاقبت نیست تا از آن بترسند و باید ترسید ستمکاران را اِلَّا مَنْ ظَلَمَ مگر کسیکه ستم کند ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًۢا پس بدل کند و بجای آرد نیکوی
بَعْدَ سُوْٓءٍ بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه فَاِنِّیْ غَفُوْرٌ پس بدرستیکه من آمرزنده ام تائبان را رَّحِیْمٌ مهربانم بر ایشان
وَاَدْخِلْ یَدَكَ و در آر دست خود را فِیْ جَیْبِكَ در گریبان پیراهن خود حضرت موسی ع م آستین نداشت پس حکم شد که دست در گریبان
کن تَخْرُجْ تا بیرون آید بَیْضَآءَ سفید و درخشنده نورانی مِنْ غَیْرِ سُوْٓءٍ بی علتی یعنی سفیدی او از علت برص مبرا باشد پس موسی ع م دست در
گریبان برد و درخشان و نورانی بیرون آورد ندا رسید که این دو آیت ظاهر کن فِیْ تِسْعِ اٰیٰتٍ در جمله نه آیت که معجزات تو است و برو برسان
اِلٰی فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهٖ بسوی فرعون و گروه او اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستیکه ایشان هستند قَوْمًا فٰسِقِیْنَ گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان
فَلَمَّا جَآءَتْهُمْ پس چون بیامد بفرعون و قوم او اٰیٰتُنَا دلائل قدرت ما و براهین رسالت موسی ع م مُبْصِرَةً روشن و هویدا قَالُوْا گفتند
فرعونیان هٰذَا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ این جادوی روشن ست یعنی همه کس دانند که این سحر است وَجَحَدُوْا بِهَا و منکر شدند مر آن معجزه ها را وَاسْتَیْقَنَتْهَآ
و بی گمان بردند بدان اَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان یعنی بیقین میدانستند که آن آیتها از نزدیک خداوند است و سحر نیست و انکار میکردند ظُلْمًا از روی
ستمکاری وَّعُلُوًّا و بزرگی و سرکشی فَانْظُرْ كَیْفَ كَانَ پس ببین که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِیْنَ آخر کار تباه کاران که در دنیا بآب
غرق شدند و در عقبی باتش خواهند سوخت بیت همه حالت مفسدان ناخوش ست * سر انجام اهل فساد آتش ست * وَلَقَدْ اٰتَیْنَا و بدرستیکه
بدادیم دَاوٗدَ داود بن ایشا وَسُلَیْمٰنَ و سلیمان پسر او را عِلْمًا دانستنی از احکام شرایع ما و بعضی گفته که علم کیمیا وَقَالَا و گفتند
بعد از اعطای علم الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ ستایش و ثنا مر خدای را که بسبب دانش فَضَّلَنَا افزونی داد ما را عَلٰی كَثِیْرٍ مِّنْ عِبَادِهِ بر بسیاری از
بندگان خود الْمُؤْمِنِیْنَ که گرویده اند وَوَرِثَ و میراث گرفت سُلَیْمٰنُ دَاوٗدَ سلیمان از داود ع م نبوت یا علم را و گفته اند ملک را تا آنکه قائم مقام
او باشد و دون پسران دیگر گویند داود ع م را نوزده پسر بودند هر یک داعیه ملک داشتند حق سبحانه نامه مهر کرده از آسمان فرستاد و در و چند مسئله یاد کرد و فرمود

هر که از اولاد تو این مسائل را در جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد حضرت داود عم فرزندان را جمع کرد و احبار و اشراف را حاضر گردانید و مسئلها را بر فرزندان عرض کرد که گویید که نزدیک ترین چیزها کدام ست و دور ترین اشیای چیست و آنکه انس بدو بیشتر ست کدام ست و آنکه وحشت از او بیشتر چیست و کدام اند دو قائم و دو مختلف و دو دشمن و کدام کارست که آخر آن ستوده ست و کدام امرست که عاقبت او نکوهیده است اولاد داود عم از جواب آن عاجز آمدند سلیمان عم فرمود که اگر اجازت باشد من جواب دهم داود عم دستوری داد سلیمان عم گفت اقرب اشیای بآدمی موت ست و ابعد اشیای آنچه میگذرد از دنیا و آنکه انس مرد بدو بیشتر ست جسد انسانست با روح و اوحش اشیای بدن خالی از روح اما قائمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و متباغضان موت و حیات و کاری که آخرش محمود ست حلم در وقت خشم و کاری که عاقبتش مذموم ست حدت در وقت غضب و چون جواب مسائل موافق کتاب منزل بود احبار بنی اسرائیل همه بفضل و کمال سلیمان عم معترف شدند و داود عم ملک بدو تسلیم کرد و دیگر روز وفات کرد و سلیمان عم بر تخت نشست وَقَالَ و گفت سلیمان عم يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان عُلِّمْنَا آموخته شده‌ایم ما مَنْطِقَ الطَّيْرِ گفتار مرغان از هر جماعتی از طیور را آوازی ست که بنی نوع ایشان از آن فهم معانی آن میکنند و آنچه سلیمان را عم آموختند آن بود که فهم کنند مرغان از یکدیگر آورده‌اند که روزی سلیمان عم بلبلی دید بر شاخی نشسته سر و دم می جنبانید و صدائی میکرد اصحاب خود را گفت میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم سلیمان عم فرمود که میگوید که من امروز نیم خرما خورده‌ام خاک بر سر دنیا و فاخته آواز کرد فرمود که میگوید کاشکی این خلایق مخلوق نشدندی و هم از سلیمان عم منقول ست که دراج میگوید یعنی کبوتر چاهی نیکو نزائید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن و طاوس میگوید که هر چه کسی کند مکافات آن یابد و هدهد میگوید هر که رحم نکند خدا بر وی رحم نکند و خطاف میگوید یکی از پیش فرستید تا نزدیک خدای بیابید و حمامه میگوید سبحان ربی الاعلی ملأ سمائه و ارضه و قطا میگوید که هر که خاموشی کند بسلامت ماند و طوطی میگوید که وای بر کسیکه مطلوب و مقصود وی دنیا باشد و باز میگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و صرد میگوید استغفار کنید ای گناهکاران و حدا میگوید کل شی هالک الا وجهه و هزار داستان میگوید سبحان الخلاق الدائم و غراب نفرین میکند بر عشار و در وسیط باسناد خود نقل میکند از ابن عمر که از حضرت رسالت پناه صلعم پرسیدند که خروس در فریاد خود چه میگوید فرمود که میگوید اذکروا الله یا غافلون و هم در وسیط از ابن عباس نقل میکند که چکاوک در صفیر خود میگوید بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد صلی الله علیه و آله و صحبه و سار میگوید بار خدایا از تو قوت روزی میخواهیم یا رزاق و دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان معجزه سلیمان ست عم از آن سبب فرمود که منطق الطیر با در آموختند وَأُوتِينَا و داده شده‌ایم یعنی ما را عطا کرده‌اند مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که بدان محتاج بوده‌ایم إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این عطا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ افزونیست آشکارا که بر هیچکس مخفی نیست آورده‌اند که سلیمان را تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبوده و در منتخب آورده که بر یمین تخت او ویست هزار کرسی بودی برای اکابر انس و بر یسار آن ویست هزار برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان سی پنج منبر نهاده بودندی و احبار آدمیان بر آن نشستندی و بر جانب دیگر همین مقدار منبرها بودی و احبار جنیان بران قرار گرفتندی و مرغان بر زبر سر وی پر در پر بافتندی و احبار سخن حق گفتندی و جن و انس همه کرسیها استماع کردندی و سلیمان عم بر بالای تخت بودی وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ و جمع کرده شد برای سلیمان عم جُنُودُهُ لشکرهای او مِنَ الْجِنِّ از دیوان وَالْإِنْسِ و از آدمیان وَالطَّيْرِ و مرغان فَهُمْ يُوزَعُونَ پس این لشکر باز داشته شدندی بوقت سیر اول باز داشته بودندی تا در هم پیوندند امام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد خیل و پریشان نبودندی بلکه ضبط و ربط ایشان بر مرتبه بود که هیچکس از لشکریان از مقر خود پیش و پس نتوانستی رفت و در کشاف و اکثر تفاسیر ست که لشکرگاه سلیمان عم صد فرسنگ بود بیست و پنج فرسنگ برای لشکر جن و مثل آن از برای انس و ماندن آن از برای طیر و آن مقدار از برای وحش و بجهت وی بساطی بافته بودند که یک فرسنگ در یک فرسنگ از ابریشم و تخت او در میان بساط نهاده بودندی و اکابر و اشراف بر کرسیها که بر حوالی تخت بود نشستندی و باد آن بساط را برداشتی بروزی یکماه راه ببردی که

از ولایت شام بطرف یمن توجه نموده میرفتند حَتّٰی اِذَآ اَتَوْا تا وقتیکه بیامدند عَلٰی وَادِ النَّمْلِ بر وادی نمل یعنی بالای آن وادی که
در حوالی طائف ست در آمدند قَالَتْ نَمْلَةٌ گفت مورچهٔ لنگ که آن را منذره یا طاخیه یا ملاخیه یا حرمی نام بوده و بال داشت در کشف ثعلبی آورده
که برابر خروسی بوده در بزرگی و در زاد المسیر ابر النجم گفته و در احقاف بمابر گرگ و او مهتر مورچگان آن وادی بود چون لشکر سلیمان دید بر بلندی آمد و گفت
یٰٓاَیُّهَا النَّمْلُ ای مورچگان ادْخُلُوْا مَسٰكِنَكُمْ در آئید در مسکنهای خود لَا یَحْطِمَنَّكُمْ سُلَیْمٰنُ تا در هم نشکند شما را سلیمان عم وَجُنُوْدُهٗ
و لشکرهای او و مراد از نهی لشکر از حطم نهی مورچگان ست از توقف یعنی تیقی که عرصهٔ تلف شوند وَهُمْ و لشکریان سلیمان عم لَا یَشْعُرُوْنَ نمی دانند که شما را
پامال میسازند آورده اند باد این سخن را از سه میل راه بسمع سلیمان عم رسانید فَتَبَسَّمَ پس تبسم کرد ضَاحِكًا در حالتیکه متعجب بود مِّنْ قَوْلِهَا
از گفتار آن مورچه و گویند شادمان و خرم بود بادراک مقالهٔ نمل آورده اند که سلیمان عم او را طلبید و گفت ای مورچه ندانستی که لشکر من ستم نکنند
گفت دانستم اما من مهتر قومم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پامال کردندی جواب داد که غرض من آن
بود که بر زمین شکسته شوند مراد من آن بود که مبادا نظر بدبدبه و کبکبهٔ تو کنند و بنظارهٔ لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای باز مانند و در میدان
غفلت پامال خذلان گردند یا مملکت تو بینند و آرزوی دنیا در دل ایشان پدید آید و دنیا مبغوضهٔ حق ست در کشف الاسرار آورده که سلیمان
از وی پرسید که لشکر تو چند ست گفت چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر سرهنگی چهل هزار نقیب ست و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مورچه
گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد که یا نبی الله ما را از روی زمین سیادت اختیار نکردیم در زیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای حال
ما کسی نداند آنگه گفت ای پیغمبر خدای از عطاها که الله تعالی ترا داده یکی بگوی گفت باد را مرکب ما ساخته که غدوها شهر و رواحها شهر گفت
دانی که این چه معنی دارد یعنی هر چه ترا دادم از مملکت دنیا چون باد ست در آید و نپاید و درین معنی گفته اند نظم نه بر باد رفتی سحرگاه و
شام سریر سلیمان علیه السلام باخر ندیدی که بر باد رفت: خنک آنکه با دانش و داد رفت به سلیمان عم بعد از استماع این کلام روی بمناجات
ملک علام در آورده وَقَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِیْٓ گفت ای پروردگار من مرا الهام ده اَنْ اَشْكُرَ آنکه شکر گویم نِعْمَتَكَ الَّتِیْٓ آن نعمت
که ای بحفض کرم اَنْعَمْتَ عَلَیَّ انعام کردی بر من وَعَلٰی وَالِدَیَّ و بر مادر و پدر من چه نفع آن نعم راجع بوالدین بود وَاَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا و
بآنکه بکنم کردار شایسته که بفضل خود در حصه بپسندی آن را تَرْضٰهُ وَاَدْخِلْنِیْ و در آر مرا بِرَحْمَتِكَ به بخشایش خود فِیْ عِبَادِكَ الصّٰلِحِیْنَ در میان
بندگان ستوده خود به بهشت در بحر الحقائق تشبیه کند وادی نمل را بهوای نفس حریص بر دنیا و نملهٔ منذره را بنفس لوامه و سلیمان را بقلب و
مساکن را بحواس خمسه و از تأمل درین سخن باقی قصه بر سالک سخندان که زبان مرغان هوای عشق می شناسند ظاهر ست **بیت** چون ندیدی
دمی سلیمان را: تو چه دانی زبان مرغان را: آورده اند که در همین سفر بوادی بی آب رسیدند وقت نماز در آمد سلیمان عم خواست که وضو سازد
و آب نبود و دلیل لشکر بآب هدهد بودی او را طلب کردند نیافتند و گفته اند سلیمان عم بر تخت بود ناگاه فرجه در مظلهٔ طیور پدید آمد و آفتاب
بروی افتاد نگاه کرد موضع هدهد خالی یافت تفحص در آمد وَتَفَقَّدَ الطَّیْرَ و باز جست مرغان را هدهد در میان ایشان نبود فَقَالَ پس گفت مَا لِیَ
چیست مرا که در خیل طیر لَآ اَرَی الْهُدْهُدَ نمی بینم هدهد را یا چشم من بر وی نمی افتد اَمْ كَانَ آیا هست مِنَ الْغَآئِبِیْنَ ۝ از غائب
شدگان این مجمع لَاُعَذِّبَنَّهٗ هر آئینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و مصلحت عَذَابًا شَدِیْدًا عذابی سخت که پرهای او بر کنم و در آفتاب
افگنم یا در میان او و جفت او جدائی حکم کنم یا با ضد او در قفص محبوس سازم یا از خدمت خویش برانم اَوْ لَاَذْبَحَنَّهٗٓ یا بکشم او را برای عبرت
دیگر مرغان اَوْ لَیَاْتِیَنِّیْ یا بیاید بمن بِسُلْطٰنٍ مُّبِیْنٍ ۝ بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده فَمَكَثَ پس درنگ کرد هدهد غَیْرَ بَعِیْدٍ زمانی
دیر و دور باز آمد سلیمان عم با او معاتبت آغاز کرد فَقَالَ پس گفت هدهد اَحَطْتُّ مشاهده کردم و رسیدم بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ ۝ بآنچیزی که
مشاهده نکرده و بدان نرسیده وَجِئْتُكَ و آمدم بتو مِنْ سَبَاٍ از شهر سبا که مارب گویند بِنَبَاٍ یَّقِیْنٍ ۝ بیتکیا ز سبا یعنی خبری ثابت آورده ام

وخبر آنست که در هوا بهدهدی رسیدم که از آن ولایت بود با من عظمت پادشاه خود و خوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهده آن نمود و رفتم
و دیدم سلیمان عم پرسید که پادشاه ایشان کیست و دین او و رعیت او چیست هدهد گفت إِنِّي وَجَدْتُّ امْرَأَةً بدرستیکه من یافتم زنی بلقیس نام که
از روی اقتدار تَمْلِكُهُمْ پادشاهی میکند اهل سبا را وَأُوتِيَتْ و داده شده است آن زن را مِن كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزیکه پادشاهان را
بکار آید وَلَهَا و مر آن زن را عَرْشٌ عَظِيمٌ ۝ تختی بزرگ است بنسبت با او یا تختهای سلاطین دیگر آورده اند که سی گز در سی گز یا هشتاد در
هشتاد عرض و سمک آن تخت بود از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر وَجَدتُّهَا و یافتم آن زن را وَقَوْمَهَا و گروه او را که از روی جهل يَسْجُدُونَ
لِلشَّمْسِ سجده میکنند مر آفتاب را و می پرستند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی وَزَيَّنَ و بیاراسته است لَهُمُ الشَّيْطَانُ مر ایشان را
شیطان أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان از عبادت شمس و سائر اعمال قبیحه فَصَدَّهُمْ پس باز داشته است و بر گردانیده ایشان را عَنِ السَّبِيلِ
از راه راست فَهُمْ پس ایشان لَا يَهْتَدُونَ ۝ راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشان را از راه راست باز میدارد أَلَّا يَسْجُدُوا
تا سجده نکنند لِلَّهِ مر خدای تعالی را الَّذِي آن خدای که یُخْرِجُ الْخَبْءَ بیرون می آرد پوشیده را فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
در آسمانها و زمینها یعنی قطرات امطار از آسمان ظاهر میگرداند و نبات را از زمین اخراج میکند وَيَعْلَمُ و میداند مَا تُخْفُونَ آنچه پنهان دارید از گفتن
در دلهای خود وَمَا تُعْلِنُونَ ۝ و آنچه آشکارا سازند در زبانهای خویش و حفص در هر دو فعل بخطاب خواند یعنی آنچه پنهان و آشکارا کنید اللَّهُ
سجده خدای تعالی بحق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی سزا مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۝ آفریدگار عرش عظیم است آن عرش که محیط بکرسی است و کرسی
احاطه کرده مر آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت این عرش چه تواند بود مصرع چه نسبت است سها را
با آفتاب درخشان + این سجده هشتم است بقول امام اعظم و نهم بقول امام شافعی رح در فتوحات آورده که این را سجده سر خفی میگویند و موضع
سجود مختلف فیه است بعضی بعد قراءت و ما یعلنون سجده میکنند و برخی پس از تلاوت رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد سخن خویش
با تمام رسانید قَالَ گفت سلیمان عم سَنَنظُرُ زود باشد که در نگریم و تامل کنیم که درین سخن أَصَدَقْتَ راست گفتی أَمْ كُنتَ یا بودی
مِنَ الْكَاذِبِينَ ۝ از دروغگویان پس سلیمان عم نامه نوشت و گفت اذْهَب بِّكِتَابِي هَٰذَا ببر این نوشته مرا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ پس بیفگن بسوی
ایشان ثُمَّ تَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از ایشان و بیک گوشه رو و تفحص کن فَانظُرْ پس ببین که ایشان در آن مَاذَا يَرْجِعُونَ ۝ چه چیز
باز میگردند یعنی در جواب مکتوب چه نوع با یکدیگر رجوع میکنند و سخن را بچه قرار میدهند ارباب قصص برانند که بلقیس دختر شراحیل یا شراحیل
ابن مالک بود و چهل سال پدر شراحیل در ملک یمن پادشاهی کرده بود و او را با جن وصلت افتاد و فارعه جنیه را خواست و در عین المعانی
گفته که بلقمه بنت شیصبان را بخواست و بلقیس از وی متولد شد و بعد از پدر ملک را فرو گرفت و خویشان مادری او از جن مددگاری کردند و بهر
او تختی بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب پرستیدی چون هدهد خبر او با سلیمان عم رسانید وی نامه نوشت و مهر کرده بهدهد داد تا بدیشان
برد هدهد نامه در منقار گرفته بیامد در حینی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بر زیر تخت پران آمد و مردمان در وی می نگریستند
نامه را بر تخت افگند و قول اشهر آنست که بلقیس در خلوتگاه خود بر پشت تکیه داشت و درها فرو بسته بودند هدهد از روزن در آمد و نامه بر سینه وی
افگند بلقیس برجست و نامه را برداشته مطالعه فرمود و پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه از دست بیرون آورد و متوجه ایشان شد
قَالَتْ گفت بلقیس يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه اشراف إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ بدرستیکه افگنده شده است بسوی من كِتَابٌ كَرِيمٌ ۝ نوشته
بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستنده او که پیغمبر بزرگوار بود و یا بسبب آنکه آرنده او مرغی بود و این از غرائب است یا بجهت
آنکه مهر داشت امام قشیری فرمود که بزرگ بدان واسطه بود که در وی طمع ملک نبود بلکه دعوت کننده بمالک الملک بود گفته اند که چون مضمون نامه بنام
خدای تعالی بود پس آن نامه بزرگترین همه نامها باشد نظم ای نام تو بهترین سر آغاز + بی نام تو نامه کی کنم باز + آرایش نامهاست نامت ایسا...

سیبها کلاست • القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده اند و ارکان دولت پرسیدند که از که آورده اند فرمود که إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ بدرستیکه این
کتاب از نزدیک سلیمانست وَإِنَّهُ و بدرستیکه مضمون او اینست که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ بر من بزرگی مکنید و گردن کشید
وَأْتُونِي وبیائید بمن مُسْلِمِينَ گردن نهادگان و فرمان برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود حروف اندک
و وجازت کلام دلالت بر معانی بسیار دارد و حال پریشان شدند و مضطرب و سراسیمه گشتند قَالَتْ گفت بلقیس يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه
اشراف و ایشان سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت که هر یکی بر ده هزار کس حکم میکردند بلقیس ایشانرا جمع کرده فرمود که أَفْتُونِي فتوی
دهید مرا فِي أَمْرِي در کار من و آنچه صلاح و صواب من باشد با من بگوئید مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْرًا نیستم من برنده و فیصل دهنده کاری
حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ ۝ تا شما نزدیک من حاضر گردید یعنی بی حضور و مشورت شما کاری نمیکنم قَالُوا گفتند آن گروه نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ ما خداوندان
قوتیم وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت داریم و هم عدت لشکر و هم شجاعت وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ و کار مفوض
بتوست و رای رای تو فَانظُرِي پس ببین و در نگر که مَاذَا تَأْمُرِينَ ۝ تا چه فرمائی از مقاتله و مصالحه نظم اگر جنگ خواهی بر آریم • دل شما را
بدرد آوریم دگر صلح جوئی تراهند و ایم • بتسلیم حکمت سر افگنده ایم • چون بلقیس از ایشان دریافت که میل بمقاتله دارند نپسندید گفت مارا مصلحت نیست
که حرب کنیم چه کار حرب در دمی دارد و اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال ما در عرصه تلف میشود کما قال الله تعالیٰ قَالَتْ گفت بلقیس إِنَّ
الْمُلُوكَ بدرستیکه پادشاهان إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً چون در آیند بدهی یا شهری که بقهر بگیرند أَفْسَدُوهَا تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند وَجَعَلُوا
و گردانند أَعِزَّةَ أَهْلِهَا عزیزان اهل آن دیه را أَذِلَّةً خوار و بی مقدار یعنی غارت کنند و اسیر سازند وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ ۝ و همچنین
میکنند تاکید قول اول است وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ و بدرستیکه من فرستنده ام إِلَيْهِم بسوی سلیمان و قوم او بِهَدِيَّةٍ هدیه که مقدمه
صلح است فَنَاظِرَةٌ پس نگرنده ام از انکه بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ۝ بچه چیز باز میگردند فرستادگان من که اگر هدیه مرا قبول کند ملک است و الا
پیغمبر در کشاف آورده که پانصد غلام را لباس کنیزکان پوشانید و پانصد جاریه را بزی غلامان بیاراست و هر از خشت زرین و تاجی از زر مکلل
بدر و یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقهٔ در دری ناسفته و مهرهٔ مجزع کج سفته فرستاد و منذر بن عمرو را با یکی دیگر از اکابر قوم برفتن مقرر
فرمود و گفت ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بچشم غضب در تو نگرد بدانکه او پادشاه است و اگر بناز و روی خوش تحولی با تو سخن کند بدان
که پیغمبرست و دلیلی دیگر بر نبوت او آنست که میان غلامان و کنیزکان تمیز کند و گوهر ناسفته را سوراخ سازد و مهرهٔ کج سفته را رشته
کشد ایشان هدایا برداشته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض کرد سلیمان هم بفرمود تا دیوان خشتهای زر و نقره ساختند و میدانی
را که هفت فرسخ طول او بود بدانها فرشها انداختند و در روز رسیدن منذر مراکب بحری و بری بر جوانب میدان بداشتند و هر یک از آدمیان
و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام جداگانه صف برکشیدند و مرغان بر روی هوا پر در پر بافتند بیت با صد هزار دیده فلک
در هزار قرن • مجلس بدان تکلف و خوبی ندیده بود • منذر بکنار میدان رسید و آن فرش و اساس و آرایش دید و از هدایای خویش
شرمنده شد و چون پیش تخت سلیمان رسید آنحضرت بار دیگر تازه تبسم کرد و یرا پرسش نمود و فرمود که حقه را بیار که در آن دری ناسفته و مهرهٔ کج سفته
است پس ارضه را فرمود تا در عذرا سوراخ کرد و دوده را فرمود تا رشته در دهن گرفته بر سوراخ آن مهره بگذشت و رشته در کشید و آب
طلبید و غلامان و جواری را فرمود تا از غبار راه روی بشویند مردان آب برداشته فی الحال روی شستن آغاز کردند و زنان آب از دست
بدست دیگر ریختند و بدین نکته از یکدیگر ممتاز گردانید و هدیهٔ ایشان رد کرد چنانچه حق سبحانه فرمود فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ پس آن هنگام
که آمد رسول بلقیس بسلیمان و هدیه آورده قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ گفت آیا مدد میدهید مرا بخواسته و حال آنکه مال من از همه کس
بیشترست فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ پس آنچه عطا کرد خدای از ملک و نبوت و علم مرا خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُم بهترست از آنچه بشما داده از متاع دنیا

بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ ○ بهدیهٔ خود شاد میشوید و می نازید زیرا که حرص حیات دنیا مطمح نظر همت شما نیست بیت آنکه پروار
کند جان علوی چو همای + دنیا اندر نظر همت او مردارست + اِرْجِعْ ای رسول بازگرد اِلَيْهِمْ بسوی بلقیس و قوم او و بگو که بیائید و اگر
نیائید فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ پس هر آئینه بیاریم بدیشان لشکرهای که از غایت کثرت و قوت لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا طاقت مقاومت نباشد ایشان را با آن لشکرها
وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ و هر آئینه بیرون کنیم ایشان را مِنْهَا از بلدهٔ سبا أَذِلَّةً در حالتیکه بی عزت و بی حرمت باشند وَهُمْ صَاغِرُونَ ○ و ایشان خوار
شدگان شوند و اسیران منذر بازگشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیهٔ راه کرد و تخت خود را در خانهٔ مضبوط ساخت و نگهبان بر آن گماشت
و در خانه را قفل کرد و کلید بر داشت و با لشکر متوجه پایهٔ سریر سلیمان ع‌م شد دیوان خبر یافته اندیشه نمودند که چون سلیمان ع اورا ببیند با کمال
حسن و جمال و عقل البته بازدواج او میل میکند و او سلیمان ع‌م را از سرایر جن اطلاع دهد و کار بر ما تنگ آید صلاح آنست که طعنه زنیم بجمال و کمال
او تا عیب او در دل سلیمان ع‌م نشسته بدو توجه نکند پس بعضے از اشراف جن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصورے
تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرف میگردد و پای او مانند سم حمار است انگشت ندارد سلیمان ع‌م در اندیشه افتاد و اول خواست که عقل او را
آزمایش کند قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ گفت سلیمان ای گروه بزرگان أَيُّكُمْ کدام از شما يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا میآرد تخت بلقیس را قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي
مُسْلِمِينَ ○ پیش از آنکه بیایند بمن مسلمانان چه هرگاه که مسلمانان آمدند گرفتن تخت او روا نیست مگر برضای او و غرض او آن بود که او را تغییر دهد و بعد از آن بپرسد
که این سریر تست یا نی و بجواب او بر عقل او وقوف یابد قَالَ عِفْرِيتٌ گفت دیو بلند ناخوش مِنَ الْجِنِّ از قوم جن نام او ذکوان یا صخر أَنَا
آتِيكَ بِهِ من بیارم بتو آنرا قَبْلَ أَنْ تَقُومَ پیش از آنکه برخیزی مِنْ مَقَامِكَ از جای خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان تا نصف النهار
در مجلس حکومت نشستے وَإِنِّي عَلَيْهِ بدرستیکه من بر حمل آن تخت لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ○ هر آئینه توانا ام و امینم بر جواهر او یعنی در آن خیانت
نکنم و بامانت بتو رسانم سلیمان ع‌م گفت زود تر از این خواهم قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ گفت آنکسیکه نزدیک او بود عِلْمٌ دانشی مِنَ الْكِتَابِ از کتب
منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم دانسته آنکس خضر بود ع‌م یا ضبه که ابو القبیله است و در تیسیر آورده که نو منبه این را داند که من
عنده علم الکتاب پدر ماست و گفته اند حضرت سلیمان ع‌م بوده یا مردی مستجاب الدعوات که او را ملیخا گفتندی یا ذوالنون یا اسطوم یا ملکی که مؤید
سلیمان ع بوده یا ملکی که دفتر مقادیر بر دست اوست یا جبرئیل ع‌م و بر آن تقدیر که یکی از ملائکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آنست که آصف
برخیا که وزیر سلیمان ع‌م بود گفت أَنَا آتِيكَ بِهِ من بیارم تخت بلقیس را بتو قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ پیش از آنکه بازگردد إِلَيْكَ بسوی تو طَرْفُكَ دید
چشم تو یعنی چون در چیزی که نگری تا چشم از آن بر داری من تخت را حاضر گردانم سلیمان ع‌م او را دستوری داد بسجده در افتاد و گفت یا حی یا قیوم
که بعبری اهیا اشراهیا باشد و بقول بعضے گفت یا ذا الجلال والاکرام و بر هر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و بیک
طرفة العین پیش تخت سلیمان ع‌م از زمین بر آمد و در وسیط فرموده که حق سبحانه آنجا او را عدم کرد و نزد سلیمان ع‌م باز ایجاد فرمود فَلَمَّا رَآهُ
پس آن هنگام که سلیمان ع‌م دید آن تخت را مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قرار گرفته نزد او قَالَ هَٰذَا گفت سلیمان که این کرامت مِنْ فَضْلِ رَبِّي
از فضل پروردگار منست لِيَبْلُوَنِي تا بیازماید مرا در مثل این امور أَأَشْكُرُ آیا شکر میگزارم أَمْ أَكْفُرُ یا ناسپاسی پیش می آرم وَمَنْ
شَكَرَ و هر که سپاسداری کند نعمت خدای را فَإِنَّمَا يَشْكُرُ پس جز این نیست که سپاس میدارد لِنَفْسِهِ ○ از برای نفس خود چه شکر
موجب دوام نعمت و سبب مزید آنست وَمَنْ كَفَرَ و هر که کفران ورزد فَإِنَّ رَبِّي پس بدرستیکه پروردگار من غَنِيٌّ بی نیاز است از
شکرگذاری و ناسپاسی مردمان كَرِيمٌ ○ کرم کننده است بانعام بر مستحقان قَالَ نَكِّرُوا لَهَا گفت سلیمان ع‌م که بگردانید برای بلقیس
عَرْشَهَا تخت او را یعنی هیأت و شکل او را تغییر دهید بر وجهی که اعلی را اسفل آرید و مقدم را مؤخر سازید یا جواهرش را تبدیل کنید اخضر
را بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید نَنْظُرْ تا بنگریم ما که بعد از سؤال او أَتَهْتَدِي آیا راه می یابد بدید و شناسد تخت خود را

أم تكون يا باشد من الذين لا يهتدون از آنانکه راه نمی یابند بچیزی یا نمی شناسند فلما جاءت و چون آمد پس آن هنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان ع وتخت
او دید تخت سلیمان ع نهاده بود قيل گفته شد او را أهكذا آیا این چنین است عرشك تخت تو قالت گفت بلقیس كأنه
هو گویا که این آن است جزم نگفت که هو هو از جهت آن که احتمال داشت که تختی باشد مثل تخت او و این از کمال عقل بود پس گفت و
أوتينا العلم وداده اند ما را علم بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان ع من قبلها پیش از معجزه وكنا مسلمين و هستیم ما گردن
نهادگان حکم وی را وصدها و بازداشت خدای تعالی بلقیس را بتوفیق ما كانت تعبد از آن چیزی که آدمی پرستید آن را من دون
الله بجز خدای تعالی یعنی آفتاب را إنها كانت بدرستیکه بلقیس بود من قوم كافرين از گروه ناگرویدگان آورده اند که سلیمان ع جهت امتحان
پای وی فرموده بود که قصری بنا کرده بودند و زمین آن را از آبگینه سفید و صافی ساخته و در زیر آن آب در آورده و ماهیان در آنجا فگنده چنانچه صحن آن
خانه همه آب می نمود پس سریر سلیمان در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند چون بدر کوشک رسیده قيل لها گفتند مر او را ادخلي الصرح
در آی در ساحت این قصر فلما رأته پس چون دید بلقیس زمین قصر را حسبته لجة پنداشت آن را آب بسیار وكشفت و بر کشید
دامن جامه خود را عن ساقيها از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان ع دید که پای او چنانچه پای آدمیان می نماید قال گفت سلیمان ع مر بلقیس
جامه بر مکش إنه بدرستیکه آنچه تو می پنداری صرح ممرد عرصه است ساده و هموار من قوارير از آبگینه قالت گفت بلقیس رب إني ای
آفریدگار من بدرستیکه من ظلمت نفسي ستم کردم من بر نفس خود بپرستش آفتاب وأسلمت و اسلام آوردم مع سليمان با سلیمان ع یعنی
بدست او تسلیم شدم لله مر خدای را رب العالمين پروردگار عالمیان در تزویج سلیمان ع وی را و مآل کار او سخن بسیار گفته اند و در جواهر التفسیر
تفصیل آنها مذکور است صاحب تاویلات فرموده که چه مانند است هدهد بقوت متفکره و سبا بمدینه جسد و سلیمان بدل و بلقیس بنفس و من عنده علم الكتاب
بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایت مفوض بفهم درست است بیت آنکس که زشهر آشنائی است + داند که متاع ما کجائی است
ولقد أرسلنا و هر آئینه بتحقیق فرستادیم إلى ثمود بسوی قبیله ثمود أخاهم صالحا برادر ایشان صالح را أن اعبدوا الله
تا که پرستید خدای را فإذا هم پس آن هنگام که ایشان فريقان دو گروه شدند مومن و کافر يختصمون بجنگ و خصومت در آمدند با یکدیگر
و مخاصمه ایشان در سوره اعراف رقم ذکر یافته و چون کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفتند که یا ای صالح آنچه ما را وعید می کردی از عقوبات
قال يا قوم گفت صالح علیه السلام ای گروه من لم تستعجلون بالسيئة چرا شتاب می کنید بنزول عذاب قبل الحسنة پیش از توبه
یعنی تاخیر می کنید در آن آورده اند که ثمودیان می گفتند که چون عذاب بینیم انگاه توبه کنیم صالح علیه السلام فرمود لولا تستغفرون الله چرا
استغفار نمی کنید بایمان و توبه از خدای تعالی آمرزش نمی طلبید لعلكم ترحمون شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرو نیاید قالوا اطيرنا بك
گفتند فال بد گرفتیم بتو وبمن معك و بهر که با تست از مومنان که با تو آغاز دعوت کرده شدند و محن بما روی آورده و جدائی در میان ما
افتاده قال طائركم گفت صالح علیه السلام که فال شما از خیر و شر عند الله نزدیک خداست یعنی سبب محنت شما مکتوبست نزدیک خدای بحکم
ازلی و بجهت کس مبتدل نگردد بیت قلم به نیک و بد خلق در ازل رفته است + بگفت و گوی خلائق دگر نخواهد شد + بل أنتم بلکه شما قوم تفتنون
گروهی آزموده شده اید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب دولت و نکبت و سختی و آسانی وكان في المدينة و بودند در شهری که صالح علیه السلام
می بود از زمین حجر تسعة رهط نه نفر از اشراف قوم و اشرار ایشان از آن جمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر گویند نام او دهراج بود مباشر عقر
ناقه بودند يفسدون تباهی می کردند بکفر و معاصی في الأرض در زمین حجر ولا يصلحون و اصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی افسادی
داشتند خالی از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قالوا گفتند با یکدیگر تقاسموا بالله و حال آنکه سوگند خورده بودند
بخدای یعنی بعد از سوگند گفتند لنبيتنه هر آئینه شبخون زنیم بر صالح وأهله و بر کسان وی و بکشیم وی را

ع

ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهٖ پس می گوییم ولی خون او را یعنی اگر از ما پرسد که صالح را که کشته گوییم مَا شَهِدْنَا حاضر نبودیم مَهْلِكَ أَهْلِهٖ
محل هلاک کردن کسان او را و حفص بکسر لام خواند یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم پس از هلاک ایشان چه خبر داریم وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
و بدرستیکه ما راست گویانیم وَمَكَرُوا مَكْرًا و مکر کردند ایشان مکر کردنی بدین مواضعه که صالح ع م را بکشیم و ولی دم او را گوییم که ما نکرده ایم و خبر
نداریم وَمَكَرْنَا مَكْرًا و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی ما جزاء مکر ایشان بدیشان رسانیدیم یا آنکه مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم وَهُمْ
لَا يَشْعُرُونَ ٥ و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند آورده اند که صالح ع م مسجدی داشت در غاری و شبها آنجا نماز گزاردی ایشان گفتند
وعده عذاب ما بعد از سه روز دیگر ست ما پیش از آن کار صالح بسازیم پس اول شب در آن غار در آمده در کمین نشستند تا چون صالح ع م
در آید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمد و همه را در زیر گرفت و در غار را بپوشید و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل ع م مردند
فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ سرانجام مکر ایشان أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ بنگر که ما هلاک کردیم این نه تن را وَقَوْمَهُمْ و
قوم ایشان را أَجْمَعِينَ ٥ همه بصیحه فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ پس آن ست خانهای ایشان در زمین حجر مگر بدان را خَاوِيَةً در حالتیکه خالی و خراب است
بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستیکه در آنچه یاد کردیم لَآيَةً هر آینه عبرتیست لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٥
مر گروهی را که دانند و بدان متعظ شوند وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم آن را که گرویدند بصالح علیه السلام وَكَانُوا يَتَّقُونَ ٥ و بودند که پرهیز
می کردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند وَلُوطًا و یاد کن ای محمد لوط را إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهٖ مر قوم خود را أَتَأْتُونَ
الْفَاحِشَةَ آیا می آیید بفعل زشت یعنی لواطت وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تُبْصِرُونَ ٥ می دانید زشتی آن را یا می بینید از یکدیگر مباشرت آن را یعنی
بطریق اعلان می کنید و آن افحش است أَئِنَّكُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی شهوت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ
بجز زنان که بجهت شهوت مخلوق شده اند بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ٥ گروهی نادانید که نمی دانید عاقبت فعل خود را فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ
قَوْمِهٖ جواب قوم لوط علیه السلام را إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان لوط را با لوط علیه السلام مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه
خود که سدوم ست إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ٥ مردمانند که پاکیزگی می کنند یعنی خود را پاک می دانند و ما را پلید می خوانند فَأَنْجَيْنَاهُ
پس نجات دادیم لوط علیه السلام را وَأَهْلَهٗ و کسان او را یعنی دختران او را إِلَّا امْرَأَتَهٗ لیکن زن او را قَدَّرْنَاهَا قضا کردیم بودن او را مِنَ الْغَابِرِينَ
از باقی ماندگان در عذاب وَأَمْطَرْنَا و بارانیدیم عَلَيْهِمْ بر ایشان بعد از نزول بلا و زیر و زبر شدن مؤتفکات مَطَرًا ٥ بارانی از سنگ
ع فَسَاءَ پس بد بارانی ست مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ٥ باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم نکردند قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بگفتیم لوط را که بگو سپاس و ستائش
مر خدای راست بر هلاک کفره وَسَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ و سلام بر بندگان او الَّذِينَ اصْطَفٰى آنانکه برگزیده است ایشان را بنعمت و نگاه داشته
از فواحش و نجات داده از عقوبات و قول اصح آن ست که مامور بحمد حضرت پیغمبر ماست صلعم که چون حق سبحانه درین سوره قصها یکه دال ست بر
کمال قدرت چون قصه موسی علیه السلام و اختصاص رسل با آیات کبری و چون قصه سلیمان علیه السلام که مشتمل ست بر هلاک اعدا و نصرت اولیا
و چون قصه صالح علیه السلام و لوط علیه السلام بوی فرستاده و وقوف بران نعمتی بزرگ ست پس ویرا بحمد الهی امر کرد و سلام بر بندگان برگزیده که انبیا اند
یا صحابه کبار آنحضرت ع م یا اهل قرآن یا عامه مومنان و گفته اند اهل سلام آنانند که دل ایشان سالم ست از لوث علائق و سر ایشان خالی از
مکر علائق امروز سلامی بواسطه شنوند و فردا سلامی بیواسطه خواهند شنید سلام قولا من رب رحیم نظم هر بنده که او گشت مشرف بسلامت +
البته شود خاص بتشریف کرامت + لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی + زیرا که سلامت همه لطف ست و کرامت + آللّٰهُ آیا خدای بحق خَيْرٌ
بهتر ست أَمَّا يُشْرِكُونَ یا مشرکان عاجز که اصلا هیچ نیند بهتر اند
أَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ یا آنکس که بیافرید بقدرت خود آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد اند

وَاَنْزَلَ لَكُمْ و فرستاد برای شما مِنَ السَّمَآءِ از آسمان مَآءً آبی از ابر فَاَنْۢبَتْنَا پس رویانیدیم بِهٖ بدان آب عدول از غیبت بتکلم
برای تاکید اختصاص فعل هست بذات او یعنی ما توانیم رویانید که برویانیم بآب باران حَدَآئِقَ بوستانها با دیوار ذَاتَ بَهْجَةٍ خداوند
خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا مَا كَانَ لَكُمْ نیست و نرسد شما را اَنْ تُنْۢبِتُوْا آنکه برویانید شَجَرَهَا درختان آن بوستانها را ءَاِلٰهٌ آیا
هست یعنی نیست معبودی مَّعَ اللّٰهِ با خدای بحق که یاری دهد او را درین افعال زیرا که او متفرد است بخلق و تکوین بَلْ هُمْ بلکه مشرکان
قَوْمٌ يَّعْدِلُوْنَ گروهی اند که میل می کنند از راه توحید یا شرک می آرند با خدای و برو عدیل اثبات می کنند اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ آیا عدیل ایشان
بهتر است یا کسی که گردانید زمین را قَرَارًا قرارگاه آدمیان و دواب وَّجَعَلَ خِلٰلَهَآ اَنْهٰرًا و پیدا کرد در خلال آن زمین جویهای آب
وَّجَعَلَ لَهَا و پیدا کرد برای استحکام زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند که در آن معادن متکون گردد و از حضیض او چشمها مترشح شود وَجَعَلَ
بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ و گردانید میان دو دریا عذب و مالح یا دو خلیج فارس و روم حَاجِزًا مانعی که با یکدیگر مختلط نشوند ءَاِلٰهٌ آیا هست خدای
یعنی نیست مَّعَ اللّٰهِ با خدای که در آفرینش اشیا مدد او باشد بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتری از اهل شرک لَا يَعْلَمُوْنَ نمی دانند قدر
حق را در خلق اشیا لاجرم بشریک او قائل شدند آیا شریک ناتوانان ایشان بهتر است اَمَّنْ يُّجِيْبُ الْمُضْطَرَّ یا کسیکه اجابت کند درمانده را اِذَا
دَعَاهُ چون بخواند او را مضطر و مقطر کسی را گویند که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق سبحانه و گفته اند که مضطر کسیست که دل از جان
برداشته باشد چون غریق البحر یا گم شده در بیابان بی پایان یا بیمار نا امید از صحت شیخ داود طائی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود گفت
ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت دعای مضطر وابسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حق سبحانه
نیاز بیچارگان را دوست دارد نظم آن نیاز مریمی بودست و درد + که چنان طفلی سخن آغاز کرد + هر کجا دردی دوا آنجا بود + هر کجا فقری
نوا آنجا رود + پیش حق یک ناله از روی نیاز + به که عمری در سجود و در نماز + پس چون نیازمند بیچاره دعا کند حق تعالی اجابت فرماید وَيَكْشِفُ
السُّوْٓءَ و بر دارد بدی را یعنی دفع کند از وی آنچه او را بد آید وَيَجْعَلُكُمْ و آیا بت بهتر است یا آن خدای که گرداند شما را خُلَفَآءَ الْاَرْضِ
خلیفگان در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد در زمین را از پس ایشان تصرف شما در آورد ءَاِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ آیا خدای
دیگر هست با خدای که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید قَلِيْلًا مَّا تَذَكَّرُوْنَ اندکی پند می پذیرید یا اندک یاد می کنید
و گفته اند مراد بقلت عدم است یعنی یاد نمی کنید مر خدا را و پرستش بتان می کنید آیا ایشان بهتر اند اَمَّنْ يَّهْدِيْكُمْ یا کسیکه راه نماید شما را فِيْ
ظُلُمٰتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیهای بیابان و دریا وَمَنْ يُّرْسِلُ الرِّيٰحَ و کسیکه می فرستد بادها را بُشْرًا مژده دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهٖ
پیش از رحمت او که باران است ءَاِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ آیا باشد خدای دیگر با خدای حق یعنی نتواند بود تَعٰلَى اللّٰهُ بزرگ است خدای و برتر
عَمَّا يُشْرِكُوْنَ از آنچه انباز می گیرند کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا جان شریک بهتر است اَمَّنْ
يَّبْدَؤُا الْخَلْقَ یا آنکه بیافرید خلق را از عدم بوجود آورد ثُمَّ يُعِيْدُهٗ پس باز آرد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد یعنی برانگیزاند در قیامت
وَمَنْ يَّرْزُقُكُمْ و آنکه روزی میدهد شما را مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان بباران وَالْاَرْضِ و از زمین به نبات یا با سباب سماوی
و ارضی شما را روزی بخشد ءَاِلٰهٌ آیا هست خدای شریک مَّعَ اللّٰهِ با خدای که این کارها کند قُلْ هَاتُوْا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ حجت
خود را بر آنکه کسی غیر الله برین کارها قدرت دارد اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِيْنَ راست گویان در آنکه الٰهی دیگر هست چه کمال
قدرت از لوازم الوهیت است و آن غیر حق را ثابت نیست قُلْ بگو ای محمد لَا يَعْلَمُ نمی داند مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هر که در آسمان و زمین است
الْغَيْبَ نا آمده و پوشیده را اِلَّا اللّٰهُ لیکن خدای می داند پس چنانچه قدرت کامله مخصوص اوست علم شامل نیز بدو اختصاص دارد وَمَا يَشْعُرُوْنَ
اَيَّانَ يُبْعَثُوْنَ و ایشان نمی دانند که کی مبعوث خواهند شد بَلِ ادّٰرَكَ بل بمعنی هل است و در لباب گوید که بمعنی ام و همه بتقدیر استفهام بمعنی نفی

باشد یعنی درہم نرسید و کامل نشد عِلْمُهُمْ دانش ایشان فِي الْآخِرَةِ در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را کما ینبغی بَلْ هُمْ بلکه ایشان
فِي شَكٍّ مِنْهَا در گمانند از امر آخرت بَلْ هُمْ بلکه ایشان مِنْهَا عَمُونَ از امر آخرت نابینا اند یعنی چشم دل ایشان از مشاہدهٔ دلائل بعث چشم
پوشیده است وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند بسبب نابینائی دیدهٔ بصیرت أَإِذَا كُنَّا آیا چون گردیم ما تُرَابًا خاک وَآبَاؤُنَا و پدران
ما خاک شده أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ آیا ما بیرون آوردگانیم از گورها یا مدد آمدگان از مضیق فنا در آمدگان بسعت حیات لَقَدْ وُعِدْنَا
بدرستیکه وعده داده شده ایم هَٰذَا این حشر و نشر را نَحْنُ وَآبَاؤُنَا ما و پدران ما مِنْ قَبْلُ پیش از وعدهٔ محمد صلعم یعنی بهاسیا این وعده
داده اند و تحقیق نه انجامید إِنْ هَٰذَا نیست این وعده إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانه پیشینیان یعنی مانند افسانہا که مجرد سخن ست
بی حقیقت قُلْ سِيرُوا بگوای محمد بروید فِي الْأَرْضِ در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و موتفکات فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید که
چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ سرانجام گنهگاران وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوهناک مشو ای محمد بر تکذیب و اعراض مشرکان وَلَا تَكُنْ و
مباش فِي ضَيْقٍ در تنگ دلی مِمَّا يَمْكُرُونَ از آنچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و کفیل نگاهداشت تو منم نظم غم مخور زان روکه
نگهدارت منم + از همه بدها نگهدارت منم + از تو گر اغیار بردارند دل + این جهان و آن جهان یارت منم + وَيَقُولُونَ و می گویند کافران مَتَىٰ
هَٰذَا الْوَعْدُ کجاست و کی خواهد بود این عذاب موعود إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان مخاطب پیغمبر صلعم و اصحاب اند که پیوسته کفار را
تهدید می نمودند قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ بگو شاید آنکه باشد که بحکم الٰهی رَدِفَ لَكُمْ پیوسته و نزدیک شما در آید شما را بَعْضُ الَّذِي پاره از آنچه تَسْتَعْجِلُونَ
شتاب می کنید بنزول و حلول آن و آن عذاب روز بدر بود یا قحط و غلا وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ و تحقیق آفریدگار تو خداوند فضل و رحمت ست
عَلَى النَّاسِ بر مردمان که تعجیل نمی کند عقوبت ایشان بر معاصی وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر از ایشان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری
نمی کنند حق نعمت تاخیر عذاب را نمی شناسند وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ و بدرستیکه آفریدگار تو هر آئینه می داند مَا تُكِنُّ آنچه پوشند صُدُورُهُمْ
دلهای کفار از حقد و حسد بر تو وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا می کنند از تکذیب و عداوت تو وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ و نیست هیچ پوشیده از حوادث
و نوازل فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر نوشته است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ
بدرستیکه این قرآن يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ می خواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان می کند برای ایشان أَكْثَرَ الَّذِي بیشتر آنچیزی که از جهالت
هُمْ فِيهِ ایشان در آنچیز يَخْتَلِفُونَ اختلاف می کنند و بخلاف یکدیگر سخن می گویند چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی
و روحانی و صفات بهشت و دوزخ و قصه عزیر و عیسی وَإِنَّهُ و بدرستیکه قرآن لَهُدًى هر آئینه راه نمودنی ست وَرَحْمَةٌ و بخشایشی
لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان را چه ایشان منتفع اند بدان إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه خداوند تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ داوری کند میان اهل اختلاف
از بنی اسرائیل بِحُكْمِهِ بحکم با راستی و درست خود وَهُوَ الْعَزِيزُ و او ست غالب که حکم او رد نتوان کرد الْعَلِيمُ او ست دانا بحقیقت
آنچه حکم می کند فَتَوَكَّلْ پس توکل کن عَلَى اللَّهِ بر خدای تعالی و از دشمنی معاندان باک مدار إِنَّكَ بدرستیکه تو عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ
بر راستی روشنی یعنی راه تو راست ست و کار تو درست إِنَّكَ تحقیق که تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن نمی توانی شنوانید مردگان را یعنی مرده
دلان کفر سخن تو نمی توانند کرد وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ و نمی توانی شنوانیدن کران را آواز خواندن إِذَا وَلَّوْا چون برگردند
مُدْبِرِينَ پشت گردانندگان یعنی ایشان را گوش دل گران ست و از استماع قرآن اعراض می کنند و روی می گردانند پس
مثابه کران باشند در ناشنیدن خصوصا کسی که برگردد و پشت بر داعی خود کند دران محل استماع او مشکل تر ست و در مرد اشارت نیز
نمی بیند که فهم کند وَمَا أَنْتَ و نیستی تو بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوران عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمی شود
الا ببصر بصیرت و ایشان ندارند إِنْ تُسْمِعُ نشنوانی تو إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مگر کسی را که گرود بِآيَاتِنَا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نکنند گرویدگان

پس ایشان گردن نهادگان فرمانند و مخلصان متخصصان عالم ایقان اند نظم گوش جان را نهاده بر فرمان ٭ دیدهٔ دل کشاده بر برهان ٭ زده از نغمهای گلشن قدس ٭ خیمه در فضای عالم انس ٭ دیده انداز معانی لا شی ٭ بر قل الله ثم ذرهم پے ٭ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب عَلَيْهِمْ بر آدمیان وقتیکه دست از امر معروف و نهی منکر باز دارند أَخْرَجْنَا بیرون آریم لَهُمْ برای ایشان دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ جنبنده از زمین تُكَلِّمُهُمْ سخن گوید با ایشان أَنَّ النَّاسَ آنکه مردمان كَانُوا هستند بِآيَاتِنَا بسخنهای ما از وعده و وعید و حشر و نشر یا آیات قدرت و دلائل حکمت ما لَا يُوقِنُونَ یقین نمی آرند یعنی بدان متیقن نیستند باید دانست که خروج دابة الارض نشانه ایست از علامات قیامت صاحب معتمد آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه دابه از زمین بیرون آورد چنانچه ناقهٔ صالح علیه السلام را از سنگ بیرون آورد و آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام که پیش بود آن دیگر در عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی از ائمه چنان معلوم می شود که از شرائط ساعت اول سماوی طلوع شمس بود از مغرب و اول آیات ارضی خروج دابه و او جانوریست طول او شصت گز بود و چهار قائمه دارد و او را زغب یعنی موی باریک باشد چنانچه بچه مرغی را باشد و دو بال دارد و در تیز روی هیچ هارب از او فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد روی او چون روی مردم اما در غایت روشنی و درخشندگی بود و در تیسیر از ابن زبیر رضی الله عنه نقل می کند که سر او شبیه سر گاو باشد و در عین المعانی آورده چشم او چون چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو کوهی و لون او مثل لون پلنگ و گردنش چون گردن شترمرغ و سینه اش چون سینهٔ شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و قوائمش چون قوائم شتر و دمش چون دم غوچ بیرون آید از کوه صفا یا از میان صفا و مروه یا از کوه اجیاد یا از وادی تهامه یا از بحر سدوم و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی از مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامة الساعة آورده که از رکن خانهٔ کعبه بدر آید و مردم در وی نگرند و او مانند آفتاب سیر می کند و بلند می شود بعد از سه روز ثلث او بیرون آید و بعضی برانند که جز سر و گردن او از زمین بیرون نیاید و قول اشهر آن است که تمام او از زمین بیرون آید و عصای موسی و خاتم سلیمان علیه السلام با وی بود و در روی مومنان بعصای موسی مس کند سفید گردد و خاتم سلیمان بر میان دو چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود و کسی نماند در دنیا مگر سفید روی و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی را گویند ای بهشتی و سیاه روی را گویند ای دوزخی و این است که بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که چون واقع شود قول ما به تمییز مومنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را والله اعلم وَيَوْمَ نَحْشُرُ و یاد کن روزی را که حشر کنیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا گروهی که رؤسای و اشراف باشند مِمَّنْ يُكَذِّبُ از آنها که تکذیب می کنند بِآيَاتِنَا با آیات کلام ما یا بدلائل قدرت ما فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته می شوند تا اراذل و اسافل قوم بدیشان رسند حَتَّى إِذَا جَاءُوا چون بیایند بمحشر قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي گوید خدای آیا بدروغ داشتید آیتهای مرا در اول حال وَلَمْ تُحِيطُوا و احاطه نکردید بِهَا بدان آیتها عِلْمًا از جهت دانش یعنی در ان تامل نکردید و بکنه آن نرسیدید أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یا آن چیز بود که شما بودید که می کردید یعنی چه کار کردید بعد از آنکه بخدا و رسول ایمان نیاوردید وَوَقَعَ الْقَوْلُ و واقع شود قول یعنی فرود آید عذاب عَلَيْهِمْ بر ایشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهت مشغول بعذاب نامتناهی أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ آنکه ما گردانیدیم شب را تیره لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرند در و بخواب و استراحت وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت باشند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه درین تعاقب نور و ظلمت بر وجه مخصوص لَآيَاتٍ هر آئینه نشانهاست بر بعث و نشور لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که تصدیق می کنند یعنی آنکه قادرست بر ابدال روز و شب از یکدیگر هر آئینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در معاد ابدان موتی و بخواب و بیداری نیز که در روز و شب واقع ست استدلال می توان کرد بر مردگی و زندگی وَيَوْمَ يُنْفَخُ و یاد کن

ع ۲۴

روزی را که دمیده شود فِی الصُّوْرِ در صور فَفَزِعَ پس بترسند از هول و هیبت آن مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست وَمَنْ فِی الْاَرْضِ
و هر که در زمینهاست آورد فزع بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است یعنی البته وقت نفخ صور ترسناک شوند و خواهند شد اهل آسمان و زمین اِلَّا مَنْ
شَآءَ اللّٰهُ مگر آنکس که خواهد خدای تعالی یعنی خزنه بهشت و دوزخ یا شهدا یا اسرافیل که نافخ صور است یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و عزرائیل اند یا موسی که او را در طور صعقه بوده و در تیسیر گوید که آن ادریس علیه السلام است وَكُلٌّ و همه مردمان اَتَوْهُ دٰخِرِيْنَ ٥ آیندگانند
بموقف و حفص اتوه خواند بصیغه ماضی و بمعنی مستقبل داند یعنی همه بیایند بعرصه گاه خوار شدگان وَتَرَى الْجِبَالَ و بینی کوهها را در آن روز
تَحْسَبُهَا پنداری آن را جَامِدَةً بر جای ایستاده وَّهِيَ تَمُرُّ و حال آنکه آن جبال میروند و می گذرند مَرَّ السَّحَابِ مانند رفتن ابر در سرعت و آن
حرکت مدرک نمی شود زیرا که اجرام کبار چون بسمتی واحد حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده میرود و محققی فرموده
که اولیا نیز در میان خلق بصورت واقف اند و خلق از حرکات باطن ایشان که بیکدم عالمی را طی کنند خبر ندارند نظم تو سین آن پایها را بر زمین تا نگری
بر دل می رود عاشق یقین ٭ از ره و منزل ز کوتاه و دراز ٭ دل چه می داند که بست
پیکر رفتن ست ٭ دست نی و پای نی و نا قدم ٭ آنچنانکه تاخت جانها از عدم ٭ صُنْعَ اللّٰهِ ساخت خدای الَّذِیْۤ اَتْقَنَ آنکه محکم
کرد كُلَّ شَیْءٍ آفریدن همه چیزها و بیاراست بوجهی که شایسته اِنَّهٗ خَبِیْرٌ بدرستیکه او داناست بِمَا تَفْعَلُوْنَ ٥ بآنچه شما می کنید مَنْ جَآءَ هر که
بیاید بِالْحَسَنَةِ بنیکوئی فَلَهٗ خَیْرٌ مِّنْهَا پس او را جزائی ست بهتر از آن زیرا که فانی دهد و باقی بستاند و یکی را ده عوض یابد یا اگر حسنه کلمه
شهادت دارد پس مراد او را خیر یا حاصل ست از آن کلمه وَهُمْ و نیکی کنندگان مِّنْ فَزَعٍ از ترس و هول یَّوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت اٰمِنُوْنَ ٥
ایمن اند وَمَنْ جَآءَ بِالسَّیِّئَةِ و هر که بیاید بیدی که آن شرک ست فَكُبَّتْ پس نگونسار کرده شود وُجُوْهُهُمْ رویهای ایشان فِی النَّارِ
در آتش یعنی ایشان را نگونسار در دوزخ افگنند هَلْ تُجْزَوْنَ و گویند آیا جزا داده شوید یعنی جزا نداده اند شما را اِلَّا مَا كُنْتُمْ مگر آنچه بودید
که در دنیا تَعْمَلُوْنَ ٥ میکردید اِنَّمَآ اُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده ام اَنْ اَعْبُدَ آنکه پرستش کنم رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ پروردگار
این شهر را که مکه است الَّذِیْ حَرَّمَهَا آن خداوندی که بجهت حرمت حرام کرد این بلده را تا خارهای او را نبرند و حشیش او را نبرند و صید او
نمی رانند وَلَهٗ و مر خداوند این بلده راست كُلُّ شَیْءٍ همه چیزها یعنی همه مخلوق و مملوک وی اند وَّاُمِرْتُ و مامور شده ام اَنْ اَكُوْنَ
آنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ ٥ از ایستادگان بر ملت اسلام وَاَنْ اَتْلُوَا الْقُرْاٰنَ و آنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قرأت او مواظبت نمایم تا حقائق
آن بر من منکشف گردد فَمَنِ اهْتَدٰی پس هر که راه یابد بسبب متابعت من در دین او فَاِنَّمَا یَهْتَدِیْ پس جز این نیست که راه می
یابد لِنَفْسِهٖ برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز می گردد وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شود بجهت مخالفت در دین او فَقُلْ پس بگوی
اِنَّمَآ اَنَا جز این نیست که اَنَا مِنَ الْمُنْذِرِیْنَ ٥ من از بیم کنندگانم و بر من جز تبلیغ نیست و وبال ضلال دیگری بر من نمی رسد وَقُلِ
الْحَمْدُ لِلّٰهِ بگو ثنا و ستایش مر خدا را بر نعمت نبوت یا بر آنچه ترا عطا کرده از علم نافع و عمل صالح سَیُرِیْكُمْ زود باشد که بنماید خدای شما را اٰیٰتِهٖ
نشانهای قدرت خود را از خروج دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که وا گوید ست و در آخرت که عذاب ابدی ست فَتَعْرِفُوْنَهَا پس بشناسید
آن آیتها را لیکن آن آیتها را شناختن در آن محل شما را نفع نکند وَمَا رَبُّكَ و نیست آفریدگار تو بِغَافِلٍ بیخبر عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ٥ از آنچه میکنید مشرکان بغیر
خطاب خوانند یعنی از آنچه شما میکنید پس تاخیر عذاب ایشان نا شمار حکمتی ست که سر او با او و دلنوازی بیت هر جا و در دمی پردی پیش دلیل حکمت انداز که بس

سورة القصص مكية بسم الله الرحمن الرحيم وهي ثمان وثمانون آية

طٰسٓمّٓ ٥ امام یافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن گردانیده از طرق ثمات زیادت و نقصان
سر مشار الیه در آیت انا له لحافظون این حروف ست امام قشیری رح آورده که این اشارت ست بطهارت نفوس عابدان از عبادت

اخیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار و طهارت ارواح محبان از محبت ما سوای و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا. سلمی روح می
گوید سین رمزی است از اسرار الهی با عاشقان بمناجات و با مشتاقان بدرجات و با محبان بدوام مناجات و در بحر الحقائق گفته کریمه ایمانی است
منت خالق بر کافه خلائق در قیام کفایات مهمات و قضاء حاجات و مرادات و گفته‌اند حروف ثلثه قسم است بطور سینا و سکندریه و مکه و جوابش
اینکه تِلْكَ این سوره یا این آیات آیٰتُ الْكِتٰبِ الْمُبِيْنِ آیتهاست کتاب روشن است یا روشن کننده طریق حق نَتْلُوْا
می خوانیم یعنی می خواند بفرمان ما جبرئیل علیه السلام عَلَيْكَ بر تو مِنْ نَّبَاِ مُوْسٰى وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر موسی و فرعون بِالْحَقِّ براستی
لِقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ برای گروهی که تصدیق می کنند اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا بدرستیکه فرعون برتری جست و تکبر و تجبر کرد فِي الْاَرْضِ در زمین مصر
وَجَعَلَ و گردانید اَهْلَهَا اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شِيَعًا گروه گروه هر گروهی را بکاری نامزد کرد وَيَسْتَضْعِفُ و زبون گرفت
و مقهور ساخت طَآئِفَةً مِّنْهُمْ گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل يُذَبِّحُ اَبْنَآءَهُمْ می کشت پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند که پسری در
بنی اسرائیل زاید که مملکت ترا بسبب وی زوال رسد در کتاب آورده که نود هزار پسران بنی اسرائیل کشتند وَيَسْتَحْيٖ نِسَآءَهُمْ و زنده می گذاشت
زنان ایشان را از برای خدمت خواتین قبط اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه بود فرعون مِنَ الْمُفْسِدِيْنَ از تباه کاران که جرأت می نمود در قتل اولاد
پیغمبران و آزاد زادها را بندگی می گرفت وَنُرِيْدُ و می خواستیم اَنْ نَّمُنَّ آنکه منت نهیم عَلَى الَّذِيْنَ اسْتُضْعِفُوْا بر آنانکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره
گشته فِي الْاَرْضِ در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل یا آنکه برهانیم ایشان را از بلا و شدت فرعون وَنَجْعَلَهُمْ و سازیم ایشان را اَئِمَّةً
پیشوایان در امور دین و خوانندگان بخیر و صلاح وَنَجْعَلَهُمُ الْوٰرِثِيْنَ و گردانیم ایشان را وارثان اموال و املاک فرعونیان وَنُمَكِّنَ لَهُمْ
و تمکین و جای دهیم مر ایشان را فِي الْاَرْضِ در زمین مصر و شام وَنُرِيَ و بنمائیم فِرْعَوْنَ وَهَامٰنَ فرعون و وزیر او هامان را وَجُنُوْدَهُمَا و لشکرهای
ایشان را مِنْهُمْ از بنی اسرائیل مَّا كَانُوْا يَحْذَرُوْنَ آنچه بودند که حذر می کردند از آن چون زوال ملک و هلاک ایشان
بر دست دشمنان و دیدند این صورت را در وقتیکه در دریا علامت غرق شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل تفرج کنان را
بر ساحل دریا نظر در آوردند و دانسته که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند مظلومان و بیچارگان بر آن دل رسیده غالب و سرفراز
گشتند و سر یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم آشکارا شد نظم اے ستمگار بداندیش از آن روز سیاه * گر ترا شیشه ظلم افگند
از جاه بچاه * آنکه اکنون بحقارت نگری جانب وی * ایستادست کنار تو زبسوی تو نگاه * آورده‌اند که فرعون قوابل مصر را موکل ساخت بر حوامل بنی
اسرائیل و جمعی دیگر آن را نیز بر ایشان موکل گردانید که هر حامله که پسر زاید فی الحال بکشند قابله که بمادر موسی علیه السلام موکل بود در حین وضع
حمل حاضر شد موسی علیه السلام را گرفت و در روی وی نگریسته واله جمال وی گشت و محبت آن مولود عظیم در دلش پدید آمد و گفت ای زن
غم مخور که من سر ترا فاش نکنم و موکلان را گویم که آن بچه دختری بود مرده او را در خاک کردیم اما شرط آن است که فرزند ترا هیچ کس از اقربا و همسایگان نه
بینند مادر موسی سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت و قولی آن است که بعد از ولادت جمعی از موکلان خود را در آن خانه افگندند و خواهر موسی او را برداشته
در تنوری که برای نان پختن گرم کرده بودند افگند و آن گروه بجستجو بیرون رفتند و مادرش بسر تنور آمده دید که آتش گل و ریحان شده موسی در آن
بازی می کند القصه او را پنهان پرورش میداد و پیوسته ترسان و هراسان می بود بجهت آنکه فرعونیان زیادت از پیش بتفحص و تجسس مشغول
بودند درین وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه می فرماید وَاَوْحَيْنَآ و وحی کردیم یعنی الهام دادیم و حکیم الهدی قدس سره فرموده شاید که رسولی
فرستاده باشد از ملائکه و غیر آن اِلٰٓى اُمِّ مُوْسٰٓى بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب بود نام او یوخاند بود در اول الفهم و در تیسیر و
عین المعانی یوخاند بیاء مثناة تحتیه در اول و هم بر تقدیر الهام دادیم او را اَنْ اَرْضِعِيْهِ آنکه شیر ده و بپرور او را فَاِذَا خِفْتِ پس
چون بترسی عَلَيْهِ بر وی و فهم کنی که مردم دانستند و قصد او خواهند کرد فَاَلْقِيْهِ پس بیفگن او را فِي الْيَمِّ در دریا که مراد آب نیل است یعنی بعد از آنکه او را در صندوق

ساده باشی بگمن اورا در آب نیل وَلَا تَخَافِي و مترس که او ضائع نخواهد شد وَلَا تَحْزَنِي و اندوه مبر در فراق او إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ بدرستیکه ما
باز گردانندگانیم اورا بسوی تو اندک زمانی را بر وجهی که دلخواه تو باشد وَجَاعِلُوهُ و گردانیده ایم اورا مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝ از فرستادگان
یعنی اورا شرف نبوت ارزانی خواهیم داشت و چون مادر موسیٰ دریافت که فرعونیان در تجسس و تفحص احوال بنی اسرائیل مبالغه دارند نجارے را
که آشنای عمران بود فرمود صندوقی بنجی شروع شب تراشید و آن نجار خرسیل ابن صور بود ابن عم فرعون چون صندوق تمام کرده بمادر موسیٰ
تسلیم نمود در خاطرش گذشت که کودکے دارد می خواهد که در صندوق کرده از سوکلان بگریزاند تنگدست شد فرعون آمد و خواست که صورت حال
باز نماید زبانش بسته شد بخانه خود باز آمد و خواست که نزد فرعون رود تمامی کند چشمش نابینا شد دانست که آن مولودی که کاهنان نشان داده اند
این است فی الحال نادیده بدو ایمان آورد و مؤمن آل فرعون اوست و مادر موسیٰ صندوق را بقیر اندود و موسیٰ را در وے خوابانید و سر صندوق هم بقیر
محکم ساخته در رود نیل افگند و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده اهل کهانت گفته بودند که فلان روز در رود نیل نشانی خود سال یافته شود این علت
آب بکلی زائل گردد و آن روز معین فرعون و زن و دختر و محرمان وی بکناره رود نیل آمدند و انتظار آن نشان میکشیدند که ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار
شد فرعون ملاحان را امر کرد که آن را بگیرند و بیارند فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ پس موسیٰ علیه السلام را برگرفتند کسان فرعون لِيَكُونَ تا گردد
باشد لَهُمْ مر فرعونیان را عَدُوًّا دشمن و مردم مالی را که بسبب وی غرق شوند وَحَزَنًا و اندوه بزرگ مر زنان را که ایشان را در ده گرفته
یعنی عاقبت عدو و حزن گردد ایشان را إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستیکه فرعون وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا و هامان و لشکرهای ایشان هر دو كَانُوا خَاطِئِينَ ۝
بودند خطاکاران در همه چیز آورده اند که چون سر تابوت کشادند موسیٰ را دیدند محبت او در دل حاضران ناظران پدید آمد و فرعون دغدغه کرد
که این مولود چگونه از قتل جسته مبادا که آن مولودی که میگویند این باشد زن فرعون گفت من از منجمان شنوده ام که در فلان شب از اینجا
بر فرعون می ترسیدیم خاطر جمع شده است دست ازین طفل بگذار و بدار تا دختر خود را بوی علاج کنیم پس قدری آب دهن وی بر موضع برص آن
دختر مالید فی الحال زائل گشت مصرع آمد طبیب درد بکلی علاج یافت وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ و گفت زن فرعون آسیه بنت
مزاحم و از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در زهر المعانی آورده که او عمه موسیٰ بود و بر تقدیر با فرعون گفت قُرَّتُ عَيْنٍ لِي
این کودک روشنی چشم است مرا وَلَكَ و مر ترا سبب او فرزند ما شفا یافت لَا تَقْتُلُوهُ مکشید اورا لفظ جمع برای تعظیم است عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا
شاید که سود رساند مرا که امارات یمن و علامات برکت در جبین او مبین است و انتج أَوْ نَتَّخِذَهُ يا فرا گیریم اورا وَلَدًا بفرزندی که او اهلیت
آن دارد فرعون اورا بآسیه بخشید و آسیه بتربیت او مشغول گشت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ و حال آنکه ایشان نمیدانستند یعنی فرعون
و قوم او نمیدانستند که هلاک ایشان در دست اوست وَأَصْبَحَ و گشت فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ دل مادر موسیٰ علیه السلام فَارِغًا خالی از صبر و عقل
یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد بے صبر و بیقرار شد إِنْ كَادَتْ بدرستیکه نزدیک شد که از اضطراب لَتُبْدِي بِهِ
آشکارا کند قصه موسیٰ را و این گوید فرزند من است بکشید و قول آن است که چون شنید که اورا بفرزندی برگرفتند از اندوه دل او فارغ شد و
نزدیک بود که از فرط شادی ظاهر کند که این پسر منست لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا اگر نه آن بودی که ما بند نهادیم بر دل او یعنی بستیم و محکم
کردیم دل او بصبر و ثبات و این لطف کردیم لِتَكُونَ تا باشد آن زن مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندگان مر وعده ما را بهر آینه ظاهر کردی
سر پسر خود را وَقَالَتْ و گفت مادر موسیٰ لِأُخْتِهِ مر خواهر او مریم را و اصح آن است که نام او کلثوم و شوهر او غالب بن یوسا گفتندی
مادر موسیٰ اورا گفت قُصِّيهِ بر پی برادر خود برو و خبر گیر کلثوم بدر بارگاه فرعون آمد فَبَصُرَتْ بِهِ پس دید برادر خود را عَنْ جُنُبٍ
از دور کنار آسیه وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ و ایشان ندانستند که آن خواهر وی است وَحَرَّمْنَا و حرام کردیم عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ بر موسے
شیر دایگان را مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن خواهر او آورده اند که هشت شبان روز موسیٰ شیر کسی نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند اما موسیٰ انگشت مسبحه خود را

می مکید و شیر پاک بیرون آمدی خورد چون کلثوم دید که آسیه برای دایه مضطرب ست فَقَالَتْ پس گفت خواهر موسی ع هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت
کنم شما را عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ بر اهل خانه که از روی شفقت در پذیرند این کودک را لَكُمْ برای شما وَهُمْ وآن اهل بیت لَهُ نَاصِحُونَ
او را نیکوخواهان باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند که چون هامان این کلمه شنید گفت بگیرید این زن را که او می داند که این
از کدام خانواده است کلثوم دریافته گفت من بدین معنی گفتم که هم للملک ناصحون یعنی نیکوخواه فرعون اند نه از آن کودک پس او را دل داده
گفتند برو آنکس را که گفتی بیار کلثوم رفت و مادر را بیاورد و در آن حال موسی ع در کنار فرعون بود و هر چند دایه ها می آوردند موسی علیه السلام
ابا می داشت موسی ع روی از وی تافت و شیر او نمی ستد چون او را در کنار مادر نهادند بوی مادر بمشام او رسید بوی متوجه شد و پستانش فرا گرفت
بیت: بوی خوش تو هر که زباد صبا شنید * از یار آشنا سخن آشنا شنید * فرعون گفت تو کیستی که رضیع به پستان تو میل کرد گفت من زنی ام
خوش بوی و پاکیزه ترین و شیر من بغایت لطیف و شیرین ست هیچ طفلی نزد من نیارند الا که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجرت او مقرر
کردند و موسی علیه السلام را بدو سپرد و گفت بخانه خود بر و در هر هفته یک روز پیش ما می آر مادر موسی ع او را برگرفته شادمان و خوشدل روی بخانه خود نهاد
که وعده الهی راست شد چنانچه فرمود فَرَدَدْنَاهُ پس بازگردانیدیم موسی را إِلَىٰ أُمِّهِ بسوی مادر او كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا چشم
او بفرزند وَلَا تَحْزَنَ و اندوهناک نشود بفراق او وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بعلم مشاهده أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعده خدای حَقٌّ درست
است وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر قبطیان لَا يَعْلَمُونَ ۵ بودند که نمی دانستند وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که رسید موسی ع (ربع)
عرم أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ بنهایت قوت خود و کمال جوانی که آن سی سالگی ست یا چهل سالگی و راست شد و بکمال رسید عقل او و در آن
سن مراد اینجا چهل سالگی ست یعنی چون بدین سن رسید آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا نبوت وَعِلْمًا و دانش در دین وَكَذَٰلِكَ
و مانند این که بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۵ پاداش می دهیم نیکوکاران را ذکر ایتای نبوت در اثنای این قصه بیان
صدق بر وعده است که چنانچه او را بمادر رسانیدیم به نبوت هم دادیم وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ و در آمد موسی علیه السلام بشهر مصر یا شهر منف که از ولایت
مصر بود یا بلده حابین که بر دو فرسخی مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر نقاش گفته باسکندریه و قول اشهر آن است که بمصر در آمد
عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ بر هنگام غفلتی که واقع بود مِنْ أَهْلِهَا از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت همه کس بکام خود مشغول بودند
و گفته اند وقت قیلوله در آمد فَوَجَدَ پس یافت فِيهَا در آن شهر رَجُلَيْنِ دو مرد که ایشان يَقْتَتِلَانِ خصومت میکردند هَٰذَا این یکی
مِنْ شِيعَتِهِ از پیروان موسی یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند بلیخا وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ و این یکی از دشمنان او بود یعنی از قبطه نام او فاتون
یا فیلقون و او خباز فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن می کرد چون موسی علیه السلام آنجا رسید فَاسْتَغَاثَهُ پس فریاد خواست بموسی ع
الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ آن کس که از گروه او بود عَلَى الَّذِي بر آنکس که او مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی علیه السلام
در دفع قبطی موسی علیه السلام قبطی را گفت که دست از وی بدار قبطی سخن موسی ع را رد کرد فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ پس مشت زد او را موسی علیه السلام فَقَضَىٰ عَلَيْهِ
پس بکشت او را و گفته اند حکم کرد خدای بر وی بمرگ پس بمرد موسی بعد از کشتن او قَالَ گفت موسی هَٰذَا این کار مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از عمل
کسی ست که شیطان او را اغوا کند نه عمل امثال من إِنَّهُ بدرستیکه شیطان عَدُوٌّ دشمنی ست مُضِلٌّ گمراه کننده مُبِينٌ ۵ هویدا [illegible]
چون پیغمبران از نافرمانی خدای تعالی بقصد معصوم اند زلت ایشان نباشد الا از طریق سهو و این نسبت بمرتبت ایشان ذنبی باشد پس حضرت موسی ع
بطریق مناجات فرمود قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بدرستیکه من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی بیش از امر بدان فَاغْفِرْ لِي
پس بیامرز مرا فَغَفَرَ لَهُ پس بیامرزید خدا وی را باستغفار وی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۵ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر بندگان را مهربان
است بر ایشان قَالَ رَبِّ گفت موسی علیه السلام ای آمرزگار من سوگند می خورم بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ باینچه انعام کرده بمن بمغفرت و غیر آن

که تو می کنیم فَلَنْ أَكُونَ پس نباشم هرگز ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ ۞ هم پشت و یار مر گنهکاران را یعنی یاری کسی نکنم که موجب باشد بمجرمی و جنایتی
بجهت معاودت سبطی که موجب شد بقتل قبطی فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد موسی فِي الْمَدِينَةِ در آن شهر خَائِفًا ترسان و هراسان يَتَرَقَّبُ و
انتظار می برد و ترصد می کرد که دمبدم کسی او را طلب کند و قصاص کند فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ پس ناگاه آن کس که طلب یاری کرده بود بِالْأَمْسِ
دی روز يَسْتَصْرِخُهُ بار دیگر فریاد می کرد و یاری می طلبید بر قبطی دیگر قَالَ لَهُ مُوسَىٰ گفت موسی علیه السلام مر آن بنی اسرائیل را
إِنَّكَ بدرستیکه تو لَغَوِيٌّ مردی گمراهی مُّبِينٌ ۞ پیداست گمراهی تو یعنی دی روز بسبب تو قتل کسی شدی فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ پس آن هنگام که خواست
موسی علیه السلام أَن يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا که بگیرد آن کس را که او دشمن است مر موسی را و بنی اسرائیل را و اراده کرد که دفع کند سبطی
گمان برد که بر سر او می رود تا او را بزند قَالَ يَا مُوسَىٰ گفت ای موسی أَتُرِيدُ آیا میخواهی أَن تَقْتُلَنِي که بکشی مرا كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا چنانکه
بکشتی نفسی را بِالْأَمْسِ دی روز إِن تُرِيدُ نمی خواهی إِلَّا أَن تَكُونَ مگر آنکه باشی جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ گردن کشی نامهربانی
بی عاقبتی خونریزی بقتل قبطی در زمین مصر یا اسکندریه یا غیر آن اماکن چنانچه اسامی او مذکور شد وَمَا تُرِيدُ و نمی خواهی تو أَن تَكُونَ
آنکه باشی مِنَ الْمُصْلِحِينَ ۞ از اصلاح کنندگان میان مردم قبطی این سخن شنیده دانست که قاتل دی روز موسی علیه السلام است خبر بفرعون
رسانیدند و ارکان دولت مشاورت کردند و بر قتل موسی علیه السلام قرار گرفت و حزبیل که مؤمن آل فرعون بود از آن حال آگاه شده
متوجه موسی علیه السلام شد وَجَاءَ رَجُلٌ و آمد مردی یعنی حزبیل مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورتر جای از شهر یعنی از بارگاه فرعون
که بر یک کنار شهر بود يَسْعَىٰ شتاب می کرد تا بموسی رسید قَالَ يَا مُوسَىٰ گفت ای موسی إِنَّ الْمَلَأَ بدرستیکه اشراف قوم يَأْتَمِرُونَ بِكَ
مشاورت می کنند و تدبیری انگیزند در تو لِيَقْتُلُوكَ تا بکشند ترا بعوض مقتول فَاخْرُجْ پس بیرون رو ازین شهر إِنِّي بدرستیکه من لَكَ مر ترا
مِنَ النَّاصِحِينَ ۞ از نصیحت کنندگان و نیک خواهانم فَخَرَجَ پس بیرون رفت در همان دم بی زاد و راحله و رفیق مِنْهَا از آن شهر خَائِفًا
در حالتیکه ترسان بود بر نفس خود يَتَرَقَّبُ انتظار می برد که کسی از پی او در آید قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من نَجِّنِي نجات ده مرا
باز رهان مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۞ از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او در موضح آورده که جبرئیل آمد و گفت ای موسی علیه السلام متوجه شهر
مدین شو و او را بر سر راه آورد و موسی علیه السلام قدم در آن صوب نهاد وَلَمَّا تَوَجَّهَ و آن هنگام که متوجه شد تِلْقَاءَ مَدْيَنَ بسوی مدین و آن
شهری بود مسمی باسم بانی او که مدین بن ابراهیم است و از مصر تا آنجا هشت روزه راه است و در حین توجه قَالَ گفت عَسَىٰ رَبِّي شاید که
پروردگار من أَن يَهْدِيَنِي آنکه راه نماید مرا سَوَاءَ السَّبِيلِ ۞ راه راست و درست تا بمدین و موسی هشت شبانروز راه رفت و گیاه خوردی
و است سلکی رنج فرمود کرد روی بناحیه مدین داشت اما دلش متوجه بحضرت ذوالمنن بود مسالک بیدای مدین را همراهی شوق لقای معبود
فرو نمست تا یار من شد روی در راه عدم کردم + خوش است آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد + وَلَمَّا وَرَدَ و آن هنگام که برسید مَاءَ مَدْيَنَ
بآب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر وَجَدَ عَلَيْهِ یافت بر سر آن آب أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ گروهی از مردمان که آنجا جمع شده يَسْقُونَ
آب می دهند مواشی خود را وَوَجَدَ و یافت مِن دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ از فرود ایشان یعنی در مکان اسفل از ایشان دو زن را تَذُودَانِ
که می رانند گوسپندان خود را تا با رمه دیگر مختلط نشوند از آنجا که شفقت ذاتی انبیا باشد فرامش رفت و بطریق تلطف قَالَ گفت موسی مَا خَطْبُكُمَا
چیست حال شما و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان باز می دارید قَالَتَا گفتند لَا نَسْقِي آب نمی دهیم گوسفند
خود را حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ تا وقتیکه باز گردانند شبانان رمه های خود را از آب و فضله که از مواشی ایشان بماند ما باغنام خود دهیم زیرا که ما مرد کاری
نداریم وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ و پدر ما پیری کهن سال بزرگ حال است نمی تواند که بیاید و ما را مدد دهد گفته اند که ایشان دختران برادرزاده شعیب
بودند که او را بثیرون گفتندی و اشهر آن است که دختران شعیب علیه السلام بودند که بزرگتر صفورا نام داشت و خردتر صفیرا یا صفوره چون موسی

رحال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمده گفت این عجوزگان را چرا انتظار می دهید اول اغنام ایشان را سیراب کنید تا زودتر بخانها
خود روند ایشان از روی تحکم و افسوس گفتند ما ایشان را آب نمی دهیم اگر تو می توانی بیا آب ده موسی علیه السلام فرا پیش آمد و آنها را لطف درمیان
دو ابروی وی افتاده بترسیدند و بیک طرف رفته بنظاره بایستادند موسی علیه السلام بیامد و دلوی که ده تن می کشیدند او تنها با آنکه هشت شبانروز
طعام نخورده بکشید و گوسپندان ایشان را سیراب کرد گفته اند که بر سر چاه دیگر رفت و سنگی که چهل تن برگرفتندی از سر چاه تنها برداشت و بدلوی
که چهل نفر کشیدندی تنها آب کشید فَسَقٰی لَهُمَا پس آب داد برای ایشان مواشی ایشان را برفتند ثُمَّ تَوَلّٰی پس بازگشت
موسی علیه السلام اِلَی الظِّلِّ بسوی سایه دیواری یا درختی فَقَالَ رَبِّ پس گفت موسی علیه السلام ای پروردگار من اِنِّیْ بدرستیکه من
لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَیَّ آن چیزی که بفرستی اِلَیَّ بسوی من مِنْ خَیْرٍ از نیکوی یعنی خوردنی کم و بیش هر چه باشد فَقِیْرٌ محتاجم یا من برای آنچه
فرستادی بمن از نیکوئی یا اگر مدد کمال دین باشد فقیر شدم در دنیا وسعت عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم بگذاشتم **بیت** یا لعل بسیارم که مرا تو
خوش ست ❊ گر هیچ ندارم چو تو دارم همه هست ❊ اما چون دختران شعیب درین روز زودتر بخانه باز آمدند و پدر از سبب زودی معاودت پرسید
قصه را بتمامی عرض کردند دختر خود را فرمود تا برود و او را بیاورد فَجَآءَتْهُ پس آمد بموسی علیه السلام اِحْدٰىهُمَا یکی از آن دو زن و آن صفورا بود و
تَمْشِیْ می رفت عَلَی اسْتِحْیَآءٍ بطریق شرم زده چنانچه ابکار روند قَالَتْ اِنَّ اَبِیْ گفت آن زن بدرستیکه پدر من یَدْعُوْكَ می خواند ترا
لِیَجْزِیَكَ تا پاداش دهد ترا اَجْرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا مزد آنکه آب دادی اغنام مرا برای ما موسی بجهت زیارت شعیب و تقریب آشنائی با وی
اجابت فرمود نه برای طمع مزد در راه که می رفتند بادی می آمد جامه صفورا از بعضی اجزای او برداشته می شد موسی علیه السلام فرمود که تو در عقب
من آی و مرا بسخن دلالت براه کن فَلَمَّا جَآءَهٗ پس آن هنگام که بیامد موسی نزدیک شعیب علیه السلام وَقَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ و خواند بروی و باز
گفت قصه خود را و شعیب علیه السلام دانست که او از اهل بیت نبوت ست قَالَ لَا تَخَفْ گفت مترس نَجَوْتَ رهائی یافتی مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ
از گروه ستمگاران یعنی فرعون و قوم او چه ایشان را بدین ولایت دست نیست پس بفرمود تا طعامی حاضر کردند و موسی علیه السلام از خوردن طعام
امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدنیا نفروشیم یعنی سقی اغنام برای خدای تعالی کرده ام نه برای اجرت شعیب گفت این طعام نه مزد کار تو است
بلکه عادت ما آن هست که هر که بمنزل ما رسید او را بطریق ضیافت خدمت کنیم حالیا تو مهمانی و بحضرت ما رسیده مروت اقتضای آن می کند که رد نکنی
مصرع که مهمان سخن میزبان قبول کند ❊ موسی علیه السلام از آن طعام تناول فرمود و در اثنای این حال قَالَتْ اِحْدٰىهُمَا گفت یکی از آن
دو زن و آن صفورا بود یٰۤاَبَتِ اسْتَاْجِرْهُ ای پدر من بمزد گیر موسی را برای شبانی اِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَاْجَرْتَ بدرستیکه بهترین کسی که بمزد گیری
الْقَوِیُّ الْاَمِیْنُ ○ مزدور توانا و امین ست تعریض ست بآنکه موسی را قوت و امانت هست آورده اند که پدر از وی پرسید که تو آن
قوت او را از کجا معلوم کردی صفورا قصه کشیدن دلو و صورت مرافقت و امر کردن بآنکه از عقب او رود باز گفت شعیب علیه السلام بران حال
اطلاع یافته قَالَ گفت شعیب علیه السلام اِنِّیْۤ اُرِیْدُ بدرستیکه من می خواهم اَنْ اُنْكِحَكَ آنکه بزنی بتو دهم اِحْدَی ابْنَتَیَّ هٰتَیْنِ یکی ازین دو دختر
هر کدام که خواهی عَلٰۤی اَنْ تَاْجُرَنِیْ بر آنکه اجاره دهی نفس خود را یا مزدوری کنی مرا ثَمٰنِیَ حِجَجٍ هشت سال در عین المعانی آورده که در شرائع
متقدمه مهر دختران مر پدران را بود و ایشان میگرفتند و در شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که وَاٰتُوا النِّسَآءَ صَدُقٰتِهِنَّ نِحْلَةً و آنکه
اجر منافع مهر تواند بود ممنوع ست نزد امام اعظم رح بخلاف شافعی رح و گفته اند که معنی آیت این است که مزد آنکه تزویج می کنیم دختر خود را بتو صداق
دختر من آن است که هشت سال شبانی من کنی فَاِنْ اَتْمَمْتَ پس اگر تمام کنی آن هشت سال را عَشْرًا ده سال فَمِنْ عِنْدِكَ پس
آن نزدیک تو ست یعنی بطریق تفضیل کارهای کرده باشی و ترا کرم بجای آورده وَمَاۤ اُرِیْدُ نمی خواهم اَنْ اَشُقَّ عَلَیْكَ آنکه رنج نهم
بر تن تو بالزام اتمام ده سال یا بمناقشه بر مراعات اوقات و استیفای اعمال یعنی ترا کاری می فرمایم بر وجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی سَتَجِدُنِیْ زود

یابند که یابی اِنْ شَآءَ اللّٰہُ اگر خواہد خدای تعالیٰ مِنَ الصّٰلِحِیْنَ ۝ از ستودگان و شائستگان در حسن معامله و وفای عہد و التزام آداب صحبت
قَالَ ذٰلِکَ گفت موسیٰ علیہ السلام کہ این عہد بَیْنِیْ وَبَیْنَکَ میان من و میان تو قائم ست کہ ہیچ کدام خلاف نکنیم اَیَّمَا الْاَجَلَیْنِ
ہر کدام ازین دو مدت کہ ہشت سال و دہ سال ست قَضَیْتُ بگذارنیم و بپایان رسانیم فَلَا عُدْوَانَ عَلَیَّ پس نیست تعدی و افزونی جستن بسبب
بر من یعنی اہل مرا از من باز نباید داشت وَاللّٰہُ عَلٰی مَا نَقُوْلُ و خدای تعالیٰ بر آنچہ می گوئیم و شرط می کنیم وَکِیْلٌ ۝ گواہ است
بر آنچہ گفت و شنید می رود و کارساز ماست یعنی کار خود را بوی می سپاریم تا توفیق ادای عہدہ عہد بیرون آئیم فرد گر لطف تو
یاری نباید جست ہم عہد شکستہ است و ہم پیمان سست فَلَمَّا قَضٰی پس آن ہنگام کہ بگذارد مُوْسَی الْاَجَلَ موسیٰ علیہ السلام
مدت خود را در خبر ست کہ اقصی الاجلین با تمام رسانید یعنی دہ سال شبانی کرد و دہ سال دیگر مصاحب شعیب علیہ السلام بود و در حیل سالگی
با جازت شعیب علیہ السلام متوجہ مصر گشت پس چون قدم در راہ نہاد وَسَارَ بِاَہْلِہٖ و ببرد کسان خود را در شب سرد و تاریک کہ راہ گم کرد
و در زنش را وضع حمل نزدیک رسیدہ بود و ظلام از برق و باد و رمہ متفرق شدہ و از مقدحہ آتش می جست آنَسَ بدید مِنْ جَانِبِ
الطُّوْرِ از طرف کوہ طور نَارًا آتشی قَالَ لِاَہْلِہِ گفت موسیٰ علیہ السلام مر کسان خود را امْکُثُوْٓا درنگ کنید درہمین مکان اِنِّیْٓ
اٰنَسْتُ بدرستیکہ من دیدم نَارًا آتشی را لَّعَلِّیْٓ اٰتِیْکُمْ شاید کہ بیارم برای شما مِّنْہَا بِخَبَرٍ از آن آتش خبری یعنی از نزد کسانی کہ بر گرد
آتش اند خبری کہ راہ کدام طرف است اَوْ جَذْوَۃٍ مِّنَ النَّارِ یا پارہ از آتش بیارم لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُوْنَ ۝ شاید کہ شما خود را گرم
سازید بآن فَلَمَّآ اَتٰہَا پس چون آمد بآن آتش نُوْدِیَ ندا کردہ شد یعنی موسیٰ را ندا کردند مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْاَیْمَنِ از کنارہ رود
کہ بردست راست موسیٰ بود و آن ندا رسید فِی الْبُقْعَۃِ الْمُبٰرَکَۃِ در جای گاہی برکت دادہ شدہ مِنَ الشَّجَرَۃِ از درخت ترویا عوسج
یا عناب اَنْ یّٰمُوْسٰٓی آنکہ ای موسیٰ بدان اِنِّیْٓ اَنَا اللّٰہُ بدرستیکہ منم خدای تعالیٰ رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ ۝ پروردگار عالمیان موسیٰ در درخت
نگاہ کرد آتشی سفید بی دود دید و دل او زنگ بست شعلہ آتش شوق لقای محبوب مشاہدہ نمود از شہود این دو آتش نزدیک بود کہ شمع وجودش تمام سوختہ
گردد فرد ہست در من آتشی روشن نمی دانم کہ چیست ، این قدر دانم کہ ہمچون شمع می کاہم ز عشق ، دیگر موسیٰ علیہ السلام از ندای انی
یا موسیٰ علیہ السلام سوختہ عشق و گداختہ شوق شدہ در پیش درخت بایستاد و آن ندا مضمون داشت یکی آنکہ ای موسیٰ علیہ السلام انی انا اللہ
رب العالمین دیگر وَاَنْ اَلْقِ عَصَاکَ آنکہ بیفگن عصای خود را موسیٰ عصا بینداخت ماری شد فَلَمَّا رَاٰہَا پس آن ہنگام کہ دید عصا را کہ
تَہْتَزُّ بسرعت حرکت می کند کَاَنَّہَا جَآنٌّ گوئیا کہ ماری ست جنندہ کہ در عرف او را تیر مار گویند وَلّٰی برگشت مُدْبِرًا ہزیمت کنان از
خوف وَّلَمْ یُعَقِّبْ و باز گشت بوادی بلکہ روی بجانب اہل خود نہادہ روان شد ندا رسید کہ یٰمُوْسٰٓی اَقْبِلْ ای موسیٰ پیش آی وَلَا تَخَفْ و مترس
از من اِنَّکَ بدرستیکہ تو مِنَ الْاٰمِنِیْنَ ۝ از امان یافتگانی اُسْلُکْ یَدَکَ در آر دست خود را فِیْ جَیْبِکَ در گریبان جامہ خود
تَخْرُجْ بَیْضَآءَ تا بیرون آید سفید و درخشندہ مِنْ غَیْرِ سُوْٓءٍ از بی عیبی یعنی سفیدی او کروہ و متنفر نباشد چون بیاض برص وَّاضْمُمْ
اِلَیْکَ و جمع کن بسوی خویش جَنَاحَکَ بال خود را یعنی برسینہ نہ دست خود را مِنَ الرَّہْبِ از برای ترس تا تسکین یابی یا دست را
زیر بغل چپ در آر چنانکہ مردم ترسناک کنند فَذٰنِکَ پس این دو بیر یعنی عصا و ید بیضا بُرْہَانٰنِ دو حجت دلائلند مِنْ رَّبِّکَ از پروردگار
تو بر رسالت تو در بودن دو معجزہ اِلٰی فِرْعَوْنَ بسوی فرعون وَمَلَا۠ئِہٖ و گروہ او اِنَّہُمْ بدرستیکہ ایشان کَانُوْا ہستند قَوْمًا گروہی فٰسِقِیْنَ ۝
بیرون رفتگان از دائرہ فرمان قَالَ رَبِّ گفت موسیٰ ای آفریدگار من اِنِّیْ قَتَلْتُ بدرستیکہ من کشتہ ام مِنْہُمْ نَفْسًا از قبطیان
یکی را فَاَخَافُ پس می ترسم اَنْ یَّقْتُلُوْنِ ۝ آنکہ بکشند مرا بقصاص او وَاَخِیْ ہٰرُوْنُ و برادر من ہارون ہُوَ اَفْصَحُ او فصیح تر است
مِنِّیْ از من لِسَانًا از جہت زبان آوری و سخن گزاری فَاَرْسِلْہُ پس بفرست او را مَعِیَ با من رِدْاً یاری دہندہ یُّصَدِّقُنِیْٓ تا تصدیق کند

در تقریر حجتها و توضیح شبهتها یا تعبیر کند از من کلام مرا إِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من می‌ترسم أَنْ يُكَذِّبُونِ ۝ آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان
من بوقت مناظره مرا یاری نکند قَالَ گفت خدای تعالی سَنَشُدُّ عَضُدَكَ زود باشد که سخت کنیم بازوی ترا یعنی قوی گردانیم ترا بِأَخِيكَ ببرادر
تو وَنَجْعَلُ لَكُمَا و دهیم مر شمارا سُلْطَانًا غلبه و تسلطی بر اعادی فَلَا يَصِلُونَ پس نرسند ایشان إِلَيْكُمَا بسوی شما یعنی بشما استیلا نیابند و دست
تغلب ایشان بشما نرسد و بر سید پیروز بِآيَاتِنَا بحجتهای ما یعنی بدلائل قدرت ما یا آنکه بسبب آیات ما أَنْتُمَا شما هر دو وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ ۝
و هرکه پیروی کند شما را غلبه کنندگانند نه مغلوب شدگان زیرا که رایات آیات ما عالی است و امداد و اعانت ما مر انبیا علیهم السلام را متواتر و متوالی
والله الغالب والمتعال فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا پس آن هنگام که آورد موسی علیه السلام بدیشان آیاتها یعنی معجزهای ما را بَيِّنَاتٍ
روشن و هویدا و ظاهر قَالُوا گفتند فرعونیان مَا هَذَا نیست این إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى مگر جادوی افترا یافته و ساخته او که دیگری مثل او نکرده
و مانند او ندیدیم وَمَا سَمِعْنَا و نشنوده‌ایم بِهَذَا اصل این سحر یعنی که مثل این بوده باشد فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ۝ در روزگار پدران نخستین ما این سخن
بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان و آبای ایشان ساحران بسیار بودند وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناتر است
بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَى بآن کسی که آمد براه نمودن او انبیا علیهم السلام مِنْ عِنْدِهِ از نزدیک او یعنی مرا فرستاده و میداند که من محق و شما مبطلید وَمَنْ
تَكُونُ لَهُ و داناست بکسی که باشد مر او را عَاقِبَةُ الدَّارِ سرانجام پسندیده در سرای دنیا یعنی ختم بر ایمان یا در آخرت یعنی نجات از نیران و دخول
در جنان إِنَّهُ بتحقیق کار آن است که بهیچ وجه لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۝ پیروز نشوند ستمکاران بحسن عاقبت وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون
يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه بزرگان مَا عَلِمْتُ ندانسته‌ام لَكُمْ مر شما را مِنْ إِلَهٍ هیچ خدای که او را پرستید و تعظیم کنید غَيْرِي بجز
من و موسی می‌گوید خدای دیگر است که آفریدگار آسمانهاست فَأَوْقِدْ لِي پس بر افروز آتشی مرای من يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ ای هامان بر
گل تا پخته شود و در بنا استحکام بود آورده‌اند که اول کسی که پختن خشت اختراع فرمود فرعون بود و وزیر خود را گفت خشت پخته ساز فَاجْعَلْ
لِي پس بنا کن برای من صَرْحًا کوشکی بلند که مدار او بر سماها باشد چون نردبان تا بر سطح آن روم لَعَلِّي أَطَّلِعُ شاید که اطلاع یابم إِلَى إِلَهِ مُوسَى
بسوی خدای موسی یعنی برو مطلع شوم و ببینم چنانکه است که موسی علیه السلام می‌گوید وَإِنِّي و بدرستیکه من لَأَظُنُّهُ گمان می‌برم موسی را
مِنَ الْكَاذِبِينَ ۝ از دروغ گویان فرعون تصور کرده بود که حق سبحانه تعالی جسم و جسمانی است و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی او ممکن است
و بدین معنی دانا نه شده بود نظم بامکان آنکس مکان چه کند ۞ آسمان گر آسمان چه کند ۞ نه مکان ره برد بر و نه زمان ۞ نه بیان زد خبر دهد نه عیان ۞

در پختن گل و آهک و تراشیدن چوب و رفع بنا امر فرمود و بناء

فرد: چنان بلند بنائی که عقل نتوانست ۞ کمند فکر فگندن بگوشهٔ بامش ۞

[illegible] بام رسید فرعون بر بالای آن در آمد و خیال او چنین بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست
آسمان را از بالای صرح چنان دید که از روی زمین می‌دید منفعل گشته بفرمود تا تیری بطرف آسمان انداختند و آن تیر فرعون خون آلوده باز گردید
فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد تا پر خود را بر آن صرح زد و سه پاره ساخت یک قطعه بلشکرگاه فرعون فرود آمد
و هزار هزار قبطی کشته شدند و قطعهٔ دیگر بدریا افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت و هیچ کس از استادان و مزدوران زنده نماندند فرعون با وجود این
حال متنبه نگشت و بر در او روی باز و پا نهاد وَاسْتَكْبَرَ و گردن کشی کرد هُوَ وَجُنُودُهُ ۝ فرعون و لشکرهای او فِي الْأَرْضِ
در زمین مصر بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق و سزاواری وَظَنُّوا و گمان بردند أَنَّهُمْ آنکه ایشان إِلَيْنَا بسوی مکافات ما لَا يُرْجَعُونَ ۝
باز گردانیده نخواهند شد بعث و نشر نخواهد بود فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را وَجُنُودَهُ و سپاه او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس بینداختیم ایشان را فِي الْيَمِّ در دریا
بطریق تا غرق شدند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نگر ای محمد که چگونه بود در آن عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ۝ سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان

وقوم خود را از سیل بابن واقعه برسانی وَجَعَلْنٰهُمْ وگردانیدیم ایشان را در این جهان اَئِمَّةً پیشوایان ضلالت تا با فعال خود مردمان را
بیدۀ یَّدْعُوْنَ می خوانند اِلَی النَّارِ بسوی آتش یعنی عملهای که موجب دخول در آتش باشد چون کفر و معصیت وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ و روز قیامت
لَا یُنْصَرُوْنَ یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری از عذاب ایشان باز نخواهد داشت وَاَتْبَعْنٰهُمْ و از پی در آوردیم ایشان را
یعنی بدیشان پیوند دادیم فِیْ هٰذِهِ الدُّنْیَا لَعْنَةً در این سرای لعنت را تا ملائکه و مؤمنان بر ایشان لعنت می کنند وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ
و در روز رستخیز هُمْ ایشان مِّنَ الْمَقْبُوْحِیْنَ از زشت رویان یا راندگان اند وَلَقَدْ اٰتَیْنَا و بدرستیکه دادیم مُوْسَی الْکِتٰبَ
موسی علیه السلام را توریت مِنْۢ بَعْدِ پس از آنکه مَآ اَهْلَکْنَا الْقُرُوْنَ الْاُوْلٰی هلاک کردیم اهل قرنهای پیشین را چون قوم نوح و هود و صالح
و لوط علیه السلام بَصَآئِرَ در حالتیکه آن کتاب حکمها و آیتهاء روشن بود یا نوری که دیدۀ بصیرت گشاید لِلنَّاسِ مر بنی اسرائیل را که نگاه دارند
باحکام شریع وَهُدًی وَّرَحْمَةً و هدایتی برای متابعان و تابعان آن لَّعَلَّهُمْ شاید که ایشان یَتَذَکَّرُوْنَ پند پذیرند وَمَا کُنْتَ و نبودی تو ای
محمد بِجَانِبِ الْغَرْبِیِّ بطرف وادی غربی از ناحیه طور و طور در جهت غرب بوده از مقام موسی علیه السلام یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی اِذْ قَضَیْنَآ
چون گذاردیم اِلٰی مُوْسَی الْاَمْرَ بسوی موسی وحی را وَمَا کُنْتَ و نبودی تو مِنَ الشّٰهِدِیْنَ از گواهان بر ابلاغ رسالت و بسوی تو بیان
وَلٰکِنَّآ ولیکن ما وحی کردیم آن قصه را بتو برای آنکه ما اَنْشَاْنَا ساختیم پس از موسی قُرُوْنًا قرنهای مختلف گروهی بعد از گروهی فَتَطَاوَلَ
پس دراز شد عَلَیْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان زندگانیها یعنی مدتهای مدید بر اهل این قرنها گذشت و خبرها از صوب صواب منحرف شد و علوم [illegible] باز رسها
شد و لیس ما ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم تا عقلا دانند که اخبار مثل این اخبار جز بوحی آفریدگار میسر نبود وَمَا کُنْتَ ثَاوِیًا و نبودی تو مقیم
فِیْٓ اَهْلِ مَدْیَنَ در میان اهل مدین که پیوسته بجهت تعلیم تَتْلُوْا بخوانی عَلَیْهِمْ بر ایشان اٰیٰتِنَا آیتهای ما را در قصه موسی و شعیب
چنانکه شاگردان بر استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این قصه تعلیم گیری وَلٰکِنَّا ولیکن ما کُنَّا مُرْسِلِیْنَ هستیم فرستنده و بتو خبر کننده
این قصها وَمَا کُنْتَ بِجَانِبِ الطُّوْرِ و نبودی تو جانب طور سینا اِذْ نَادَیْنَا چون ندا کردیم موسی را توریت بردادیم و در وسیط ابوهریره نقل می کند
که ندا کرد امت محمد صلعم را و سواحت و در کشف الاسرار فرموده که موسی گفت الٰهی در توریت می خوانم صفت و سیرت امتی که بخصال حمیده و صفات
ستوده موصوف اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید که ایشان امت محمد صلعم اند حبیب من موسی علیه السلام آرزو برد که ایشان را ببیند
حق سبحانه فرمود که اکنون وقت ظهور ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت محمد صلعم همه از اصلاب پدران لبیک
اللهم لبیک جواب دادند چون موسی آواز ایشان بشنوانید خواست که بی تحفه باز گرداند حق تعالی فرمود که عطا دادم ترا پیش از آنکه از من بخواهند
و بیامرزیدم پیش از آنکه آمرزش طلبید [illegible] این امت عالی همت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت پناه صلعم و قرآن را این دقیقه
با نشان بلیت حق لطف کرد و داد مار هر چه بهتر است ؛ دین بهتر از همه است که او نیز از آن ماست ؛ و چون با این چنین تشریفی مرامت ما بواسطه
رسالت منقبت صلعم است لاجرم بآن می گوید که تو در کوه طور حاضر نبودی و قتیکه امت ترا خواندم وَلٰکِنْ رَّحْمَةً ولیکن ترا خبر دادم از جهت
بخشش که واقع ست بر تو مِّنْ رَّبِّکَ از آفریدگار تو ترا از این قصها در آموختیم لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَّآ اَتٰهُمْ مِّنْ نَّذِیْرٍ مِّنْ قَبْلِکَ تا بیم کنی
گروهی را که نیامده است بر ایشان هیچ بیم کننده پیش از تو یعنی در ایام فترت که ما بین عیسی و آن حضرت بود صلعم و اگر چه اسماعیل علیه السلام بعرب
فرستاده بود مدت مدید تمادی گذشته بود در زمان آنحضرت صلعم را فرستاد لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُوْنَ شاید که ایشان پند پذیرند وَلَوْلَآ اَنْ
تُصِیْبَهُمْ و اگر نه آن بودی که بدیشان رسیدی مُّصِیْبَةٌ عقوبتی رسنده بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آنچه پیش فرستاده است اَیْدِیْهِمْ
دستهای ایشان یعنی عملها که ایشان از شرک و ظلم معصیت کردند فَیَقُوْلُوْا پس گفتندی بوقت حلول عذاب رَبَّنَا ای پروردگار ما لَوْلَآ
اَرْسَلْتَ چرا نفرستادی اِلَیْنَا بسوی ما رَسُوْلًا فرستادۀ که پیغام تو بما آوردی فَنَتَّبِعَ اٰیٰتِکَ پس ما متابعت کردی آیتهاء

و از تصدیق کنندگان رسول تو بودمی وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ و بودمی از گرویدگان تو و رسول تو جواب لولای اول محذوف ست
یعنی اگر نه آن ست که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغمبر بما نیامد و ما را بحق دعوت نکرد هر آئینه عذاب با ایشان می فرستادیم آورده اند
که رهط قریش درباب پیغمبر صلعم از یهود سوال کردند و ایشان بنبوت وی اقرار نمودند و نعت و صفت وی از توریت خواندند مشرکان انکار توریت
نیز نموده گفتند اگر پیغمبر ست چرا آن معجزها که موسی راست وی ندارد آیت آمد فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ پس آن هنگام که آمد بدیشان یعنی بکفار
عرب فرستاده راست گوی یعنی محمد صلعم یا پیغامی درست یعنی قرآن مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما قَالُوا گفتند کافران لَوْلَا أُوتِيَ چرا
داده نشد محمد را مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مانند آنچه داده اند موسی را از معجزات یعنی چرا محمد صلعم را نیز عصا و ید بیضا نداده اند أَوَلَمْ يَكْفُرُوا آیا کافر
نشدند یعنی کافر شدند ابنای جنس ایشان از مشرکان بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ ۚ بآنچه داده اند موسی را پیش ازین یعنی از آیات تسعه قَالُوا
گفتند قبطیان یا مشرکان که دو سحر اند یعنی موسی و هارون تَظَاهَرَا تعاهم پشت اند در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون
یکدیگر بودند یعنی توریت و قرآن وَقَالُوا و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه إِنَّا بِكُلٍّ بدرستیکه ما بهر یک ازین دو سحر یا بجمیع پیغمبران کتب ایشان كَافِرُونَ
ناگرویدگانیم قُلْ فَأْتُوا بگو پس بیارید بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ کتابی از نزدیک خدای که باشد هُوَ أَهْدَىٰ آن کتاب راه نماینده مِنْهُمَا ازین
دو کتاب که بر من و موسی نازل شده تا من أَتَّبِعْهُ پیروی کنم آنرا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ اگر هستید شما راست گویان که توریت و قرآن سحر ست
فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اگر اجابت نکنند لَكَ مر ترا و کتاب نیارند فَاعْلَمْ أَنَّمَا پس بدان که جزین نیست که ایشان يَتَّبِعُونَ پیروی می کنند أَهْوَاءَهُمْ
آرزوهای خود را بی دانشی و حجتی وَمَنْ أَضَلُّ و کیست گمراه تر مِمَّنِ اتَّبَعَ از آن کسیکه پیروی کند هَوَاهُ هوای خود را بِغَيْرِ هُدًى بی هیچ
راه نمونی و بصیرتی مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای تعالی إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی لَا يَهْدِي راه نمی نماید و بمنزل نمی رساند الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝
گروهی ستمکاران را که متابع نفس و هوای خود اند وَلَقَدْ وَصَّلْنَا و بدرستیکه پیوند دادیم و در هم پیوستیم لَهُمُ الْقَوْلَ برای ایشان سخن را
یعنی از پی در آوردیم دعوت را بحجت و مواعظت را بوعد و وعید و قصص را با امثال و نصائح را بالعبرتها یا قرآن را پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی
و سورتی بعد از سورتی لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۝ شاید که ایشان پند پذیر گردند و در تاویل کرده بدو بگروند الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
آنان را که دادیم کتاب یعنی توریت مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن هُمْ بِهِ ایشان بقرآن يُؤْمِنُونَ ۝ می گروند بقول جمعی مراد
مومنان اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنه و اشهر آن که کتاب انجیل باشد و مراد جمعی ترسا از اهل حبشه و شام باشند که در
مکه بملازمت حضرت رسالت پناه صلعم آمده ایمان آوردند و این سوره مکی است و ایمان ابن سلام رضی الله عنه با اصحاب در مدینه بوده مگر گویند
که این آیت مدنی ست وَإِذَا يُتْلَىٰ و چون خوانده شود قرآن عَلَيْهِمْ بر ایشان قَالُوا آمَنَّا بِهِ گویند ایمان آورده ایم بوی إِنَّهُ بدرستیکه
کلام خدای ست الْحَقُّ بدرستیکه او راست و درست ست و فرود آمده مِنْ رَبِّنَا از نزدیک آفریدگار ما إِنَّا كُنَّا بدرستیکه ما بودیم مِنْ
قَبْلِهِ پیش از نزول وی مُسْلِمِينَ ۝ گردن نهادگان و مخلصان جهت آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آن شناخته أُولَٰئِكَ
آن گروه از اهل کتاب يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مزد داده شوند مَرَّتَيْنِ دو بار بِمَا صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند با ایمان بتوریت یا انجیل
و با ایمان بقرآن وَيَدْرَءُونَ و دفع می کنند بِالْحَسَنَةِ بسخن نیکو السَّيِّئَةَ قول قبیح را در موضح آورده که بعد از ایمان ترسایان ابوجهل و اضراب
او ایشان را دشنام می دادند و ایشان در جواب می فرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید یا منافقان مدینه و یهود طعن می کردند
بر ابن سلام و اصحاب او و ایشان نیز جواب بنرمی دادند حق سبحانه صفت ایشان کرد که دفع می کنند به نیکوئی سخن قول آن سفها را وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
و از آنچه روزی داده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ ۝ نفقه می کنند در راه ما وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ و چون بشنوند سخن بیهوده را یعنی دشنام و تعریض و آنچه
منافقان و کفار أَعْرَضُوا عَنْهُ اعراض می نمایند از آن و خاموش می شوند از تعریض بدان وَقَالُوا و گفتند مر لغو گویندگان را لَنَا

لَنَا اَعْمَالُنَا مارا ست کردارهای ما از حلم و صفح وَلَكُمْ اَعْمَالُكُمْ و مر شمارا ست اعمال شما از سفاهت ولغو یا مارا ست دین ما و شمارا ست دین شما
سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ سلامت ست شمارا از ما یعنی لغو شمارا مقابله بلغوی نکنیم وگفته‌اند سلام تودیع ومتارکه است نه تحیت یعنی ترک شما کردیم لَا نَبْتَغِي
الْجٰهِلِيْنَ ۝ نمی خواهیم صحبت جاهلان را وتخلق باخلاق شما نمی کنیم چه مصاحبت با شریر موجب بدنامی دنیا و بدفرجامی عقبی است بیت از بدان
بگریز و با نیکان نشین ٭ یار بد زهری بود در انگبین ٭ آورده‌اند که آنحضرت صلعم بایمان عم خود ابوطالب بغایت حریص بود بوقت وفات بر بالین
وی آمد و گفت ای عم مرا بکلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم من نزدیک خدای از برای تو ابوطالب گفت ای برادرزاده من میدانم
که تو راست گوئی اگر سرزنش پیره زنان قریش نبودی که ابوطالب از مرگ ترسیده کلمه گفت من بگفتمی این کلمه ترا شاد ساختمی آیت آمد که اِنَّكَ بدرستیکه
توای محمد لَا تَهْدِيْ قادر نیستی که راه نمائی بایمان مَنْ اَحْبَبْتَ آنرا دوست میداری هدایت او وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای يَهْدِيْ
مَنْ يَّشَآءُ راه می نماید هر کرا می خواهد وَهُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِيْنَ ۝ و او داناترست براه یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایت اند یا آنها که حکم ازل
هدایت ایشان نازل گشته چه اصل هدایت حکم ازلی ست وهدایت لم یزلی بیت هدایت هر کرا او از هدایت ٭ او همراه باشد تا نهایت ٭ آورده
اند که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت مآب صلعم آمده گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق ست وسخن تو راست وآنچه می گوئی سبب دولت
ماست در حیات و وسیله سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب ست می ترسیم که اگر پیروی تو کنیم عرب ما را از زمین ما
بیرون کنند و ما را از قلت انصار طاقت مقاومت ایشان نباشد این آیت نازل شد که وَقَالُوْا و گفتند یعنی اهل مکه اِنْ نَّتَّبِعِ الْهُدٰى
مَعَكَ نُتَخَطَّفْ اگر پیروی کنیم طریق رستگاری را با تو یعنی ایمان آریم بتو ربوده شویم مِنْ اَرْضِنَا از زمین ما یعنی عرب ما را ازین دیار بربایند و بدر کنند
اَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَّهُمْ آیا جای نداده ایم مر ایشان را حَرَمًا اٰمِنًا حرمی با امن که کسی بر ایشان دست ندارد يُّجْبٰٓى کشیده می شود اِلَيْهِ بسوی
این حرم ثَمَرٰتُ كُلِّ شَيْءٍ میوه‌های هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی و غرائب از هر ناحیتی بدانجا آرند در روزی داده‌ایم ایشان را درین وادی غیر ذی
زرع رِّزْقًا روزی دادنی مِّنْ لَّدُنَّا از نزدیک ما پس ما عیری پس چون با وجود بت پرستی ایشان را این وطن میسر فرمودیم اگر ایمان آرند
چگونه ایشان را از خوف و تخطف در امان نداریم وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ ۝ نمی دانند این نکته را در نمی یابند وَكَمْ اَهْلَكْنَا
و بس هلاک کردیم مِنْ قَرْيَةٍ از اهل دیهی که سرمائی بَطِرَتْ کافر شدند مَعِيْشَتَهَا در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی شدند چنانچه
اهل مکه و ما آن طاغیان را هلاک کردیم فَتِلْكَ پس آن ست مَسٰكِنُهُمْ مسکنهای ایشان خالی و خراب لَمْ تُسْكَنْ مِّنْۢ بَعْدِهِمْ نشسته‌اند دران از پس
هلاک ایشان اِلَّا قَلِيْلًا مگر اندکی از راه گذریان که روزی یا بعضی از روزی آنجا باشند و بروند و باز خالی بگذارند بیت در خانه دنیا چه نشینی خبر
خانه‌جان خوش ست کاینده برند ٭ وَكُنَّا نَحْنُ الْوٰرِثِيْنَ ۝ هستیم ما وارث آن مساکن بعد از اهل آن یعنی مائیم باقی بعد از فنای همه وَمَا كَانَ
رَبُّكَ و نیست پروردگار تو مُهْلِكَ الْقُرٰى هلاک کننده اهالی دیه‌ها حَتّٰى يَبْعَثَ تا وقتیکه برانگیزد فِيْٓ اُمِّهَا در معظم آن ولا
اهالی آن ملا یعنی اهل سواد اعظم زیرک تر و بافهم تر باشند از اهل دیگر قری لاجرم آنجا برانگیزد رَسُوْلًا فرستاده بحکم الهی يَّتْلُوْا عَلَيْهِمْ بخواند بر ایشان اٰيٰتِنَا
آیتهای ما را برای الزام حجت وقطع معذرت وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرٰٓى و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیه‌ها بعقوبت اِلَّا وَاَهْلُهَا مگر اهالی
آن ظٰلِمُوْنَ ۝ ستمکاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق وَمَآ اُوْتِيْتُمْ و آنچه داده شده اید شما مِّنْ شَيْءٍ از چیز که اسباب دنیوی ست
فَمَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداری ست در زندگانی این جهان وَزِيْنَتُهَا و آرائش این سرای که در مدت حیات بی اعتبار
بدان مباهات وافتخار کنید وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ و آنچه نزدیک خدای ست از ثواب آن جهانی ونعمتهای جاودانی خَيْرٌ بهترست فی نفس الامر
چه لذات آن خالص ست از کدورت مشقت ومحنت وَّاَبْقٰى و پاینده تر اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ۝ آیا در نمی یابید و اندیشه نمی کنید که باقی را بفانی
و نفیس را بمعیوب مبدل می کنید بیت حیف باشد لعل و زر دادن زجنگ ٭ پس گرفتن در برابر خاک و سنگ ٭ در خبرست که علی و حمزه رضی الله عنهما با ابوجهل

معارضه بسیار کردند در باب دین و گفته اند عمار بن یاسر با ولید بن مغیره مجادله فرموده این آیت نازل شد افمن وعدناه آیا کسیکه اورا
وعده کردیم بهشت در آخرت و نصرت در دنیا وعدا حسنا وعده نیکو که دران خلاف متصور نیست فهو لاقیه پس او دریابنده آن
موعود ست یعنی ملاقی و حاضر یابنده آن چنین کس باشد کمن متعناه متاع الحیوة الدنیا مانند کسیکه برخورداری دادیم اورا از متاع
زندگانی دنیا که نفس آمیخته بمحنت ست و دوام نیست مؤدی بمکنت و بالش در صدد زوال و بجاهش در معرض انتقال ثم هو پس آنکس
یوم القیامة روز رستخیز من المحضرین از حاضر کرده شدگان باشد از برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابوجهل ست یا ولید بن
مغیره ویوم ینادیهم و یاد کن روزی را که بخواند کافران را فیقول پس گوید این شرکاءی الذین کجا اند شریکان من آنانکه
کنتم تزعمون بودید شما که گمان می برد ریک من اند قال الذین حق گویند آنانکه واجب شد علیهم القول برایشان سخن خدای
یعنی آیات وعید یا کلمه لاملان جهنم ایشان رؤسای اهل ضلالت باشند یا دیوان که گویند ربنا ای پروردگار ما هؤلاء الذین این گروه یعنی
ضعفا و اتباع آنانند که اغوینا گمراه کردیم ایشانرا و بترک خواندیم اجابت کردیم اغویناهم گمراه کردیم ایشانرا کما غوینا همچنانکه خود
گمراه بودیم تبرأنا اکنون بیزاریم الیک بسوی تو از ایشان و از آنچه ایشان اختیار کرده اند از کفر ما کانوا نبودند ایشان کفی الواقع ایانا
یعبدون ما را پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود میکردند وقیل ادعوا و گویند کافرانرا که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را یعنی
آنانرا که شریک ما میپنداشتید از بتان تا عذاب از شما دفع کنند فدعوهم پس بخوانند ایشانرا بامید نصرت فلم یستجیبوا پس اجابت
نکنند لهم مر ایشانرا بجهت عجز از اجابت و نصرت وراوا العذاب و به بینند عذاب را اتباعان و متبوعان لو انهم تمنا برند که کاشکی
ایشان کانوا یهتدون بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن
شدندی ویوم ینادیهم و یاد آور روزی را که ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را فیقول پس گوید ماذا اجبتم المرسلین
چه جواب دادید فرستادگان را چون شما را دعوت بحق کردند فعمیت پس پوشیده شود علیهم الانباء برایشان خبرها یعنی آنچه پیغمبران
گفته باشند یا فراموش کنند حجتها را یومئذ دران روز ندانند که چه گویند فهم لا یتساءلون پس ایشان نپرسند از یکدیگر چه جواب گوییم
بجهت آنکه سائل و مسئول همه درمانده باشند یا از غایت دهشت و حیرت پروای پرسش نکنند فاما من تاب پس اما آنکس که توبه کند از شرک
وامن و بگرود بخدا و رسول وعمل صالحا و بکند عمل شایسته فعسی ان یکون پس شاید بلکه باید که باشد من المفلحین از رستگاران ستمگار
نه از ستمگاران و در وقت سوال از جواب فرو مانده و رستگاری باجابت حضرت رسالت پناه باز بسته است **بیت** مزن بی رضای محمد
نفس بود رستگاری همین ست و بس ها آورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای چرا محمد را برای نبوت اختیار کند بایستی که چنین
منصب عالی بزرگتر اهل مکه و طائف را رسیدی لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که وربک
یخلق ما یشاء ویختار و پروردگار تو می آفریند آنچه میخواهد بی موجبی و مانعی و اختیار میکند و برمیگزیند از برای تبلیغ رسالت هر کرا خواهد
ما کان نیست و نباشد لهم الخیرة مر کافرانرا چون ولید بن مغیره و سائر طاغیان اختیاری دران یعنی ایشانرا نرسد و نسزد که برای
نبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار او در مختار ست هر کرا خواهد برگزیند و هر کرا خواهد رد کند سبحان الله پاکی مر خدای
راست از آنکه کسی را بر بالای او اختیاری بود وتعالی و برترست خدای عما یشرکون از آنچه شرک می آورند بت پرستان و شریک میگیرند
وربک و آفریدگار تو یعلم میداند ما تکن آنچه میپوشد صدورهم سینه های ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر صلعم و کینه مؤمنان
وما یعلنون و میداند آنچه آشکارا میسازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن وهو الله و اوست خدای مستحق پرستش لا اله الا هو هیچ معبودی
بسزا نیست الا هو مگر او له الحمد مر اوراست ستایش فی الاولی والآخرة در این سرا و دران سرا چه مولی نعم دنیوی و اخروی اوست

وَلَهُ الْحُكْمُ و مر او راست فرمانهی و کارگذاری وَاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ و بدو باز گردیده خواهید شد در روز نشور قُلْ بگو ای محمد اَرَاَيْتُمْ آیا
چون می بینید اِنْ جَعَلَ اللّٰهُ اگر گرداند خدای تعالی عَلَيْكُمُ الَّيْلَ سَرْمَدًا بر شما شب را پاینده اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز قیامت یعنی آفتاب
را تحت الارض بدارد یا بر حوالی افق مدار حرکت دهد مَنْ اِلٰهٌ کیست خدای غَيْرُ اللّٰهِ بجز خدای بحق که از روی قدرت يَاْتِيْكُمْ بِضِيَآءٍ بیارد
برای شما روشنی یعنی روز روشن که در آن بطلب معایش اشتغال کنید اَفَلَا تَسْمَعُوْنَ آیا نمی شنوید عظه را بگوش تدبر و اعتبار قُلْ اَرَاَيْتُمْ
بگو ای محمد چه بینید اِنْ جَعَلَ اللّٰهُ اگر سازد خدای عَلَيْكُمُ النَّهَارَ بر شما روز را سَرْمَدًا باقی و پاینده اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز قیامت یعنی آفتاب را
بوسط السما بدارد یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد مَنْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ کیست خدای بجز الله که از راه رحمت يَاْتِيْكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُوْنَ بیارد بشما
شبی را که آرام گیرید فِيْهِ در وی از متاعب و اشتغال و اعمال روز استراحت اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیده تفکر و استبصار
وَمِنْ رَّحْمَتِهٖ و از بخشایش خود جَعَلَ بیافرید لَكُمُ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ برای شما شب و روز را لِتَسْكُنُوْا فِيْهِ تا آرام گیرید در شب وَلِتَبْتَغُوْا و بجوئید
در روز مِنْ فَضْلِهٖ از روزی خدای تعالی که بفضل خود مقرر کرده وَلَعَلَّكُمْ و شاید که شما از ان تَشْكُرُوْنَ سپاسداری کنید خدای را بر نعمت شب و روز
نظم چرخ را در رفتار روزی دهد شب بر روز آورد روزی دهد ٭ خلوت شب بهر آن تا جان زلیست ٭ راز دل گوید بر جانان خویش ٭
روزها از بهر غوغای عوام ٭ تا بدیشان کار تن گیرد نظام ٭ وَيَوْمَ يُنَادِيْهِمْ و یاد کن روزی را که ندا کند خدای تعالی مرتب پرستان را تکرار این ما تقریع
بعد از تقریع ست فَيَقُوْلُ پس گوید اَيْنَ کجا اند شُرَكَآءِيَ الَّذِيْنَ انبازان من آنکه كُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ بودید که گمان می بردید که شریک من
اند در دروغ می گفتید وَنَزَعْنَا و بیرون آریم مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ از هر گروهی و امتی شَهِيْدًا گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشان را که گواهی دهد فَقُلْنَا
پس بگوییم امم ایشان را که بیارید هَاتُوْا بُرْهَانَكُمْ حجتی که دارید بر شرک و تکذیب فَعَلِمُوْٓا پس بدانند آن هنگام اَنَّ الْحَقَّ لِلّٰهِ که راستی یا عبادت یا حجت
یا توحید مر خدای راست وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد از ایشان مَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ آنچه بودند که می افتند از سخنان باطل یا امید شفاعت که بر بتان
میداشتند اِنَّ قَارُوْنَ بدرستیکه قارون كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوْسٰى بود از قوم موسی ثعلبی گوید پسر عم موسی بود و گویند خواهرزاده موسی بود و اصح آنست
که پسر عم موسی بود چه پدر قارون یصهر بن قاهث ست و پدر موسی عمران بن قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب بوده و قارون را از غایت خوبصورتی و زیبائیت
منور خواندندی و در قرات توریت اقرای بنی اسرائیل بود و یکی از سبعین مختار او ست و در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بود و این که توانگری
روی بوی نهاد حالش متغیر گشت فَبَغٰى پس ستم کرد و افزونی جست عَلَيْهِمْ بر قوم موسی و خواست که همه در تحت حکم او باشند وَاٰتَيْنٰهُ و عطا کردیم
او را مِنَ الْكُنُوْزِ از گنجها یعنی مالهای جمع کرده مَآ اِنَّ مَفَاتِحَهٗ آنچه کلیدهای آن یعنی برداشتن آن لَتَنُوْٓاُ بر آینه گرانی میکرد بِالْعُصْبَةِ گروهی
از مردان اُولِي الْقُوَّةِ خداوندان توانائی عصبه جماعتی باشد از ده تا چهل و امام را گفته که اینجا مراد چهل تن اند که کلیدهای کنوز وی می کشیدند و در
کشاف مذکور ست که شصت استر مفاتیح خزائن او میکشیدند هر خزینه را مفتاحی بوده و هیچ مفتاحی از انگشت زیاده نبوده و از پوست جراحات ساخته بودند
اسیک باشند و امام ثعلبی گفته که مراد از مفاتیح او خزائن ست آن چهار صد هزار و چهل هزار انبان پر از زر و نقره بود وَاِذْ قَالَ و یاد کن چون گفتند مر قارون را قَوْمُهٗ
گروه او یعنی مومنان از ایشان بطریق نصیحت گفتند ای قارون لَا تَفْرَحْ شادی مکن بمال دنیا اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی لَا يُحِبُّ الْفَرِحِيْنَ
دوست نمیدارد فرح کنندگان را بدنیا که مبغوض حق ست نظم دنیای دنی چیست سرای ستمی ٭ آگنده هزار کشته در هر قدمی ٭ گر دست دهد گهی شادی
آگنده و زود شود زهر بر زدن همی ٭ وَابْتَغِ و طلب کن فِيْمَآ در آنچه کلام ناصحان ست که قارون را گفتند که بوی بدست آرد اٰتٰىكَ اللّٰهُ که را به عطا داده
است ترا خدای الدَّارَ الْاٰخِرَةَ سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای وسیله ساز آن را بحصول ثواب آن جهانی
که عقبی خری و جان وَلَا تَنْسَ و فراموشی مکن نَصِيْبَكَ بهره خود را مِنَ الدُّنْيَا از دنیا یعنی نصیب وقت رحلت
از ینجهان کفنی خواهد بود

گر زین جهان کنی عزم سفر ہمراہ تو چیند گز کفن خواہد بود و گفتہ اند فراموش مکن بہرۂ خود را یعنی آن مقدار کہ ترا کفایت کند و باشد بسندہ کن
وَاَحْسِنْ و نیکوئی نمائی با بندگان خدای كَمَآ اَحْسَنَ اللّٰهُ اِلَيْكَ ہمچنانکہ نیکوئی کردہ است خدای تعالی و نعمت فرستاد اِلَیْکَ بسوی تو وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ
فِى الْاَرْضِ و مجوی تباہ کاری و بیدادگری و تکبر در زمین اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکہ خدای لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِيْنَ ۝ دوست نمیدارد فساد کنندگان را
کہ بدنیا تفاخر و تعظیم کنند قَالَ گفت قارون در جواب ایشان اِنَّمَآ اُوْتِيْتُهٗ بجزین نیست کہ دادہ شدہ ام این مال را یعنے بمن دادہ اند عَلٰى عِلْمٍ
عِنْدِیْ ؕ بر دانشیکہ نزدیک من ست یعنی علم توریت چہ من اعلم بنی اسرائیلم مران یا علم تجارت و دہقنت و سائر مکاسب یا دانا بودہ بگنجہای یوسف
صدیق و آنرا برداشتہ و گفتہ اند مراد علم کیمیاست کہ موسیٰ بخواہر خود آموختہ بود و او قارون را تعلیم دادہ اَوَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانست قارون یعنے
دانستہ بود و در توریت خواندہ و از مورخان شنیدہ اَنَّ اللّٰهَ آنکہ خدای تعالی قَدْ اَهْلَكَ بدرستیکہ ہلاک کردہ است مِنْ قَبْلِهٖ پیش از قارون
مِنَ الْقُرُوْنِ از اہل روزگارہا مَنْ هُوَ کسے را کہ او اَشَدُّ مِنْهُ سخت تر بودہ از قارون قُوَّةً از روی توانائی وَّاَكْثَرُ جَمْعًا و بیشتر از روی
جمع مال ملخص سخن آنکہ چرا قارون بشدت و قوت و کثرت مال مغرور گردد با وجود آنکہ میداند کہ از وی قوی تر و غنی تر را ہلاک کردہ ایم
پس از روی تہدید میفرماید وَلَا يُسْئَلُ و پرسیدہ نخواہد شد عَنْ ذُنُوْبِهِمُ الْمُجْرِمُوْنَ ۝ از گناہان خود گناہگاران یعنے مشرکان چہ ایشان
را بسیمای ایشان خواہند شناخت يُعْرَفُ الْمُجْرِمُوْنَ بِسِيْمَاهُمْ یا ایشانرا سوال استعلام نخواہد شد چہ حق تعالی مطلع ست بران یا سوال معاتبہ
نباشد زیرا کہ بے حساب در دوزخ خواہند رفت فَخَرَجَ عَلٰى قَوْمِهٖ پس بیرون آمد قارون روز شنبہ بر قوم خود فِىْ زِيْنَتِهٖ ؕ بآرایش خود
بر استر سفید کہ زین زرین داشت نشستہ و جامۂ ارغوانی پوشیدہ و چہار ہزار کس ہمین صفت با وی سوار شدہ و در کشاف گوید کہ نود ہزار تن
کہ ہمہ جامۂ معصفر داشتند با وی سوار گشتند و مردم پیش از آن رنگ معصفر ندیدہ بودند و در موضح آوردہ کہ ہزار جاریہ با وی بودند ہمہ سوار
با ستران سفید و زین زرین و جامہای ارغوانی و موزہای سفید چون قارون بدین دبدبہ میان قوم در آمد قَالَ الَّذِيْنَ گفتند
آنانکہ يُرِيْدُوْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا میخواستند زندگانی دنیا را و بدان راغب بودند از قوم او وقتیکہ بدین زینت بر ایشان در آمد يٰلَيْتَ
لَنَا ای کاشکی بودی ما را از مال مِثْلَ مَآ اُوْتِىَ قَارُوْنُ ۙ مانند آنچہ دادہ شدہ است قارون را اِنَّهٗ لَذُوْ حَظٍّ عَظِيْمٍ ۝ بدرستیکہ قارون
خداوند حظ بزرگ ست از دنیا وَقَالَ الَّذِيْنَ و گفتند آنانکہ اُوْتُوا الْعِلْمَ دادہ بودند ایشان را علم باحوال آخرت یا دانا بودند ببرکت قناعت
عزت توکل چون یوشع و اصحاب او وَيْلَكُمْ وای بر شما ای طالبان دنیا ثَوَابُ اللّٰهِ پاداش خدای در آخرت خَيْرٌ بہتر ست از مالہای
دنیا لِّمَنْ اٰمَنَ مر کسے را کہ بگرود بخدای و پیغمبر او صلعم وَعَمِلَ صَالِحًا ۚ و بکند کردار ستودہ وَلَا يُلَقّٰىهَآ و تلقین نخواہد کرد این کلمہ
کہ علما گفتند یعنے در دل و زبان نخواہند داشت اِلَّا الصّٰبِرُوْنَ ۝ مگر صبر کنندگان را کہ بر طاعت یا از معصیت شکیب باشد
و گفتہ اند کہ توفیق ندہند مباشرت اعمال صالحہ مگر صابران را <u>نظم</u> اہل صبر از جملہ عالم برترند ؛ صابران از اوج گردون بگذرند ؛
ہر کہ کارد تخم صبر اندر جہان ؛ بدرود محصول عیش جاودان ؛ آوردہ اند کہ قارون را بر موسیٰ و ہارون حسدے و حقدے تمام بود چنانچہ
روزی بموسیٰ گفت تو رسالت یافتی و مذبح بہارون رسید من را بے منصبے چند صبر کنم القصہ دائم در پی ایذای موسیٰ بود تا وقتیکہ
حکم زکوٰۃ نازل شد و یا آنکہ عشر یا ربع مال می بایست داد موسیٰ بفرمان الٰہی با وی صلح کرد کہ از ہزار دینار یک دینار زکوٰۃ دہد قارون حساب
کرد مبلغے عظیم بر آمد بخل و خست بر وی غلبہ کرد جمعی از بنی اسرائیل را طلبیدہ گفت ہر چہ موسیٰ گفت فرمان بردید این زمان میخواہد کہ مالہا از شما بستد گفتند
تو مہتر مائی چہ میفرمائی گفت میخواہم کہ او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگران سخن وی نشنوند پس زن فاجرہ را کہ در تیسیر آوردہ کہ نام او سبزا بودہ طلبید
و دو ہمیان زر بوی دادہ مقرر کرد کہ فردا بحضر خاص و عام اقرار کند کہ موسیٰ با وی زنا کردہ روز دیگر کہ موسیٰ در اثنای او امر و نواہی میفرمود
کہ ہر کہ دزدی کند دستش ببریم و ہر کہ زنا کند اگر غیر محصن ست تازیانہ زنیم و محصن را سنگسار کنیم قارون برخاست و گفت کہ اگر چہ تو باشی موسیٰ گفت اگر چہ

اگرچه من ناشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان می برند که تو با فلانه زن زنا کرده موسی گفت معاذ الله و او را حاضر کنند پس آن زن بمحفل آمد
موسی گفت ای زن ترا سوگند میدهم بخدای که دریا شکافته و توریت فرو فرستاده که راست بگوی زن از هیبت الهی در یافته گفت یا کلیم الله قارون بگفته مرا
زر برشوت بمن داده تا در باره تو افترا کنم و من با وجود گناهکاری با هر کاری های خود چگونه پسندم که بر تو تهمت نهم و اینک آن دو همیان بمهر قارون
با من است بنی اسرائیل مهر قارون را بدیدند و گروی را بهر روشن شد موسی روی بخاک نهاده از قارون شکایت کرد و خطاب رسید که زمین را در
فرمان تو کردیم بفرمای هر چه میخواهی موسی گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارون است گو بر جای خود قرار گیرد و هر که
با من است گو بکناره روند کافه بنی اسرائیل از آن محفل کناره گرفتند الا دو تن که با قارون ماندند و موسی بزمین خطاب کرد که بگیر ایشان را زمین
پایهای ایشان را تا کعبین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند بجائی نرسید و موسی میگفت خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن فرو
رفتند و زاری و استغاثه ایشان در دل موسی اثر کرد تا زمین ایشان را تمام فرو برد و ایشان زاری میکردند فائده نداد و در اکثر تفاسیر هست که حضرت
عزت با موسی خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا خواندی
اجابت میکردم القصه بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود و کنوز و امتعه او را
تصرف نماید چون موسی شنید درخواست از حق سبحانه تا سرای و گنج خانهای او نیز بزمین فرو برد چنانچه حق سبحانه میفرماید فَخَسَفْنَا بِهِ پس فرو
بردیم قارون را وَبِدَارِهِ و سرای او را بزمین صاحب لباب فرموده که هر روز قارون ملعون بمقدار قامت خود با مال و خانه بزمین
فرو میروند و تا نفخ صور بارض سفلی خواهند رسید بیت گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست فَمَا كَانَ
لَهُ پس نبود مر قارون را مِنْ فِئَةٍ هیچ گروهی از یاران که در آن وقت يَنْصُرُونَهُ یاری کردندی او را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ و نبود از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نه کسی از وی عذاب باز داشت و نه خود توانست باز داشتن وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا
و بامداد کردند آنانکه آرزو می بردند مَكَانَهُ منزل و جاه او را بِالْأَمْسِ دیروز یعنی آرزو برندگان گشتند بعد از خسف وی روز دیگر دیدگان بسلامت
يَقُولُونَ میگفتند هر یک با دیگری وَيْكَأَنَّ اللَّهَ وی کان بمعنی ویلک است و الم تر علم مضمر است یعنی وای بر تو بدانکه خدای تعالی يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده
میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ مر آنرا که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بلکه بمحض ارادت وَيَقْدِرُ و تنگ
میسازد بر هر که میخواهد نه بمذلتی که اقتضای قبض کند بلکه بمقتضای مشیت لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ اگر نه آن بودی که خدای تعالی منت نهادی
عَلَيْنَا بر ما و نداد بما آنچه تمنای ما بود از دنیا لَخَسَفَ بِنَا هر آئینه بزمین فرو برده بودند ما را و خسف فعل معلوم خوانند یعنی خدای ما را بزمین فرو بردی
وَيْكَأَنَّهُ وی کلمه تندیم است و کان برای تشبیه و در لباب از طبری نقل میکند که مجموع ویکان بمعنی الم تعلم و الم تر است یعنی بمیدانی و نمی بینی که
لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ رستگاری نمی یابند از عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ آن سرای بزرگ شنیده
و دانسته مراد بهشت است نَجْعَلُهَا ساخته ایم آنرا لِلَّذِينَ برای آنانکه ایشان لَا يُرِيدُونَ نمیخواهند عُلُوًّا بزرگی و تکبر فِي الْأَرْضِ در زمین
مال آن وَلَا فَسَادًا و نه تباه کاری و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام نیکو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزگاران راست صاحب
بحر فرموده که سرای رضا جماعتی راست از ارواح مقدسه یعنی پاک شده اند و ناس صفات نفسانیه که در زمین بشریه طالب علو نباشند چون نفوس
فراعنه و جبابره و فساد نخواهند یعنی نظر را از غیر حضرت بر داشته التفات بهیچکس و هیچ چیز ننمایند و عالم ملک و ملکوت را تصرف مالک الملک باز گذارند
بملکیت و مالکیت با هر تصرفی که در کون و مکان خواهد کند و ایشان را بر آن زبان اعتراض نبود مصرع هر چه خواهی بکن که آن تراست مَنْ جَاءَ
بِالْحَسَنَةِ هر که بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید ربانی یا طاعتی باخلاص فَلَهُ پس مر او راست خَيْرٌ نیکوئی مِنْهَا ناشی از آن خصلت یا طاعت یا معرفت یا
هر که بیارد نیکی ده بیا او را باشد بهتر از آن در آخرت وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیارد بدی چون شرک و تکذیب فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ پس جزا

داده نشود آنانکه عملوا السیئات بکردند بدیها الا ما کانوا یعملون مگر مثل آنچه میکرده بودند که در دنیا عمل میکردند ظاہر آیت دلیل ست
بر آنکه ثواب حسنه بہتر از آن خواہد بود و پاداش سیئه مثل آن باشد و وضع مظہر موضع مضمر جہت تقبیح حال عمکار آنست تکرار اسناد سیئه بدیشان
و فائده این صورت از جار و باز داشت عقلا از ارتکاب سیئات ست بیت ہر چه در عقل و شرع بد باشد ٭ نکند ہر که باخرد باشد ٭ آورده اند
که چون حضرت رسالت پناه صلعم در زمان ہجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولد در باطن مبارکش ظاہر گشت جبرئیل درین آیت
فرود آمد ان الذی فرض علیک بر تو آنکه فرض کرده است علیک القرآن تبلیغ قرآن یا عمل بدان لرادک ہر آینه باز گردانیده است
ترا الی معاد بجای بازگشت یعنی مکه و گویند این وعدهٔ فتح مکه بود و نزد بعضی معاد جنت ست و در تاویلات کاشی آورده است که معاد فانی الله
است در احدیت ذات و لقاء الله در مقام تحقیق بجمیع صفات و در سالک مستبصر اینجا سر کما بدأکم تعودون الیه یعود روشن میگردد نظم چون ازو بد این و آخر ا
ابتدا ٭ ہم بدو باید که باشد انتہا ٭ نور ہای را که کرد از حق طلوع ٭ جمله را ہم سوی او باشد رجوع ٭ قل بگوای محمد ربی پروردگار من اعلم داناتر است
من جاء بالہدیٰ بکسی که آورده راست را یا توحید یا قرآن و آن منم و من ہو و آن کسیکه او فی ضلال مبین در گمراہی ہویداست چون منکران
وما کنت ترجوا و نبودی تو که امید داشته باشی ان یلقی الیک الکتب آنکه فرستاده شود بتو قرآن پس ما فرستادیم بتو کتاب الا رحمۃ
مگر بجہت بخشایش من ربک از نزدیک پروردگار تو فلا تکونن ظہیرا پس مباش ہم پشت و یار للکفرین مر کافران را یعنی مدارا مکن
با ایشان و ملتمس ایشان اجابت مفرمای و لا یصدنک و باید که کافران باز ندارند ترا عن ایت الله از خواندن آیتہای خدای تعالی و عمل کردن
بدان بعد اذ انزلت الیک بعد از آنکه فرود آمده است بتو وادع و بخوان خلق را الی ربک بسوی عبادت پروردگار خود و لا تکونن
من المشرکین و مباش از شرک آورندگان و لا تدع و مخوان مع الله با خدای تعالی الٰہا اٰخر خدای دیگر زیرا که لا الٰہ الا ہو نیست خدای
سزاوار خواندن مگر او مخاطب درین آیات ہمه رسول ست صلعم و مراد امت اند و فائده خطاب با آنحضرت صلعم قطع طمع مشرکانست از موافقت وے
با ایشان کل شیء ہمه چیز ہالک فانی ست الا وجہه مگر ذات حق سبحانه یا ہمه عملہا باطل است مگر آنکه بآن وجه الله طلبند له الحکم مراو راست
حکم و الیه ترجعون بسوی او بازگشت شما امید ست برای مکافات نزد بعضی محققان آنست که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحانه پس ہر چه سوی حقیقت
ماسوای او فانی باشد صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیت از کلمات حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند بیت که از کس بتو نه از تو بکس ٭ ہمه از تو شود
بس ہمه تو و بس ٭ رسد الا کل شیء ما خلا الله باطل ٭ و کل نعیم لا محاله زائل ٭ علائق منقطع و عوائق مرتفع رسوم باطل ست و ہباب مضمحل حدود متلاشی و
خلائق فانی و حق یکتا و بخود باقی و در شرح مواقف مذکور ست که نه گفت ہالک تا معلوم شود که وجه ہمه اشیا در وجود او امروز ہالک ست و حواله بشاہده
این حال بفردا در حق محجوبانست یوم پرورند بعید او نراه قریبا مصرع بار حق بود تو دو من راست نیاید که منم

سورة العنكبوت مكية	بسم الله الرحمن الرحيم	وهي تسع وستون اية

الم حروف مقطوعه جہت تعجیز خلق ست تا دانند که کسی را بحقائق این کتاب راه نیست و عقل ہیچ کامل را از کنه معرفت این کلام آگاہی
نی مصرع خرد ساحرز فہم در روی کم ست ٭ و در حرف اول این سوره گفته الف اشارتست باسم الله و لام بلطیف و میم بمجید سے فرماید که اے الله
منم روی بطاعت من آرد لطیف منم اخلاص در عبادت من فرو مگذارد مجید منم بزرگی دیگران مسلم مدار احسب الناس ان یترکوا
آیا پنداشتند مردمان آنکه فرو گذاشته شوند ان یقولوا امنا آنکه گویند ایمان آوردیم یعنی می پندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان بازداشته
شود وهم لا یفتنون و حال آنکه ایشان آزموده نشوند بادامر و نواہی یا ابتلا نگردند در نفس و مال یا امتحان نکنند ایشان را براه ہجرت و جہاد و
امثال آن و این آیت در شان جمعی از مسلمانان ست که در مکه بودند و ایشان را ہجرت از دیار و دار و قرار دشوار می آمد و مہاجران از مدینه بدیشان
پیغام میدادند که اسلام شما مادام که در حبه الکفار باشید تمام نیست بعضی به نیت ہجرت بیرون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشان را از راه برگردانیدند

وقف لازم

ع ۱

حق سبحانه جهت تسلیهٔ ایشان آیت فرستاد که تصور نباید کرد که بی کشاکش بلا دعوی ولا درست بود **بیت** عاشقان را که دل بسیار باید
کشید ٭ جور یار و قصهٔ اغیار می باید شنید ٭ و اصح آنست که مهجع مولای عمر بن الخطاب رض روز بدر بزخم تیر عامر حضرمی شهید شد و بر لفظ مبارک حضرت
رسالت صلعم گذشت که مهتر شهیدان اهل توحید او خواهد بود مادر او از فوت مهجع جزع و فزع بسیار نمود حق سبحانه آیت فرستاد که مجرد
قول ایمان بی ابتلا و امتحان کاری از پیش نرود وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستیکه ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه پیش
ازین مومنان بودند یعنی این صورت در همه امم واقع بوده و نقد دعوی هر یک را بر محک بلا آزموده فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ پس ظاهر سازد البته خدای تعالی
الَّذِينَ صَدَقُوا آنانکه راست گفته اند در دعوی ایمان وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ و متمیز سازد دروغگویان را در دین یعنی بدین هر دو گروه را
متعلق یا جزا سید و ایشان را آنچه سزاوار صدق و کذب ایشان **نظم** در محبت هر که او دعوی کند ٭ صد هزاران امتحان بر وی کند ٭ گر بود صادق
کشد بار جفا ٭ ور بود کاذب گریزد از بلا ٭ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه می پندارند آنانکه يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ میکنند بدیها چون کفر و معاصی
أَنْ يَسْبِقُونَا آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات بر مساوی ایشان سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمی است آنکه میکنند در فتوحات
مذکور است که آیا می پندارند گناهگاران که بسیآت خود معصیت از شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من سبقت
گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد **بیت** گر گناه تو از عدد بیش است ٭ سبقت رحمتی از آن بیش است مَنْ كَانَ يَرْجُوا
هر که باشد که امید دارد لِقَاءَ اللَّهِ لقای خدای تعالی را در بهشت یا وصول ثواب او و گفته اند هر که بترسد از روز رستخیز و عرض او بر خدای گو آماده باشد
فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ پس بدرستیکه وقتی که خدای مقرر کرده برای لقا یا آخرت لَآتٍ هر آینه آینده است وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و اوست شنوا
مر گفتار بندگان را و دانا بعقاید و اسرار ایشان وَمَنْ جَاهَدَ و هر که جهاد کند با کفار یا با هوای نفس غدار فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ پس جز این نیست
که جهاد کند لِنَفْسِهِ برای خود چه ثواب آن عاید بدوست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی لَغَنِيٌّ هر آینه بی نیاز است عَنِ الْعَالَمِينَ از
طاعات و مجاهدات عالمیان و تکلیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشانست وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و
کردند کارهای نیکو لَنُكَفِّرَنَّ هر آینه محو میکنیم عَنْهُمْ از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشان را أَحْسَنَ
الَّذِي نیکوتر عملی را آنکه كَانُوا يَعْمَلُونَ بودند که میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشانست جزا دهیم و باقی اعمال را آنکه در فضیلت
مساوی آن نیست بر همان قیاس پاداش دهیم ایشان را بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی را ده و زیاده تا هفتصد زیرا که ایشان محتاجند و من بی نیاز
مصرع رسم باشد کز غنی چیزی رسد محتاج را ٭ آورده اند که چون سعد بن ابی وقاص بدولت اسلام سرفراز گشت مادرش حمنه بنت ابی
سفیان سوگند خورد که هرگز از آفتاب بسایه نروم و از هیچ مأکول که مایهٔ زندگانی بدو مدد یابد تناول نکنم تا تو از دین محمد که اختیار کردهٔ
بیزار نشوی سعد صورت حال بعرض رسالت پناه صلعم رسانید و این آیت نازل شد که وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ و امر کردیم آدمی را
بِوَالِدَيْهِ بپدر و مادر او حُسْنًا نیکوئی یعنی فعلی که محض خوبی باشد وَإِنْ جَاهَدَاكَ و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند
با تو لِتُشْرِكَ بِي تا شرک آوری بمن انباز گیری مَا لَيْسَ آنچه نیست لَكَ بِهِ مر ترا بالوهیت عِلْمٌ دانشی تعبیر کرد از نفی الوهیت
بنفی علم بآن یعنی مادر و پدر ترا تکلیف کنند بآنکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن ندانی و فی الواقع الوهیت ثابت نیست او را
فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان ایشان مبر که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ بسوی منست بازگشت شما
از مومن و مشرک و از ابرار و فساق فَأُنَبِّئُكُمْ پس آگاه سازم شما را وقت جزا دادن بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که میکنید وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته بعد از فساد لَنُدْخِلَنَّهُمْ هر آینه داخل گردانیم
ایشان را فِي الصَّالِحِينَ در زمرهٔ ستودگان یا در آوریم در مدخل ایشان که بهشت است وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَقُولُ

کس هست که بگوید آمنّا بالله گرویدیم بخدای مراد منافقان‌اند یا قومی ضعیف الایمان که میگفتند ایمان داریم فاذا أوذی فی الله
پس چون ایذا کرده شود در راه خدای بسبب دین او یعنی چون کشند او را و عذاب کنند جعل گرداند یعنی دارد و شمارد فتنة الناس
رنج و عذاب مردمان را کعذاب الله مانند عذابهای خدای تعالی یعنی ترک ایمان کند از خوف عذاب خلق چنانچه ترک کفر می باید کرد
از خوف عذاب خدای ولئن جاء و اگر بیاید نصر من ربک یاری از نزدیک پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لیقولنّ هر آئینه گویند انّا
کنّا معکم بدرستیکه ما هستیم با شما در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید اولیس الله آیا نیست خدای تعالی باعلم داناتر از همه دانایان
بما فی صدور العٰلمین بآنچه در دلهای آدمیانست از صفای اخلاص و کدورت نفاق ولیعلمنّ الله الذین آمنوا هر آئینه
بداند خدای آنانرا که گرویده اند بدل ولیعلمنّ المنٰفقین و هر آئینه بداند منافقان را که نگرویده اند و ایشان را در دنیا متمیز
خواهد ساخت بابتلا و امتحان در بلا چه محبت و ملیت جوهر مردان شناخته شود چنانکه بآتش عیار زر و نقره معلوم گردد نظم بشکل و
هیأت انسان نزد مرد زنهار + توان بصبر و تحمل شناخت جوهر مرد + اگر نه پاک بود از بلا نخواهد جست + دگر در اصل بود پاک صبر
خواهد کرد + در لباب آورده که ابوسفیان و امیه بن خلف امیر المؤمنین عمر بن خطاب رض و خباب را رض گفتند که از دین محمد روی بتابید و طریقه
قدیم پدران فرو مگذارید و اگر در اقامت بدین آئین گناهی باشد ما آن را بر داریم و شما را در زیر بار آن گناه نگذاریم آیت آمد وقال الذین
کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند للذین آمنوا مر آنانرا که تصدیق کردند اتّبعوا سبیلنا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران
باشید ولنحمل و باید که برداریم خطٰیٰکم گناهان شما را امر است در تأویل جزا یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطای بر داریم وما هم حال
آنکه نیستند کافران بحٰملین بردارندگان من خطٰیٰهم از گناهان مومنان من شیء هیچ چیز انّهم لکٰذبون بدرستیکه ایشان هر آئینه
دروغ گویانند در سخن خود که میگویند که بار خطای مومنان برداریم و ایشان بر حمل آن اندک و بسیار قادر نخواهند بود بجهت گرانی بار گناه
خود و بار گناهان آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شدند و متابعت ایشان نمودند کما قال سبحانه و تعالی ولیحملنّ اثقالهم و هر آئینه
برخواهند داشت در قیامت بارهای گران گناهان خود را واثقالا و بارهای گران دیگران را مع اثقالهم با بارهای گران خود
یعنی وزر و وبال آنرا که گمراه ساخته اند اضافه آثام و جرایم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناه گمراهان کم گردد ولیسئلنّ و هر آئینه
سوال کرده خواهند شد تابعان و متبوعان یوم القیٰمة در روز رستخیز عمّا کانوا یفترون ع از آنچه هستند که بر می بافتند از اباطیل و حیل
که سبب اضلال خلق میشود ولقد ارسلنا و بدرستیکه فرستادیم نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم فلبث پس درنگ کرد فیهم در میان ایشان
بجهت دعوت ایشان بطریق حق الف سنة هزار سال الا خمسین عاما مگر پنجاه سال روایت اشهر آنست که نوح چهل ساله مبعوث شد و نهصد
و پنجاه سال خلق را بخدای دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال زیست و در احقاف از وهب نقل میکند که عمر نوح ع هزار و چهارصد سال بود و صاحب
عین المعانی فرموده که سی صد و هشتاد سال مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست ملک الموت
بوقت قبض روح او ازوی پرسید که ای دراز ترین پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی فرمود که یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی
در آیند از دیگری بیرون روند **قطعه** گر عمر تو چو نوح ع و لقمان باشد + آخر بردی چنانکه فرمان باشد + در بودن دنیا و بیرون رفتن از و +
یکروز و هزار سال یکسان باشد + ایراد قصه نوح ع جهت تسلی خاطر سید انام صلعم و تنبیه بر شدید ایذا و آزار و تهدید مکذبان بذکر طوفان
یعنی نوح ع نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و همچنان دعوت میفرماید کسی نمیگروید فاخذهم الطوفان پس بگرفت قوم او را عذاب
طوفان وهم ظٰلمون و ایشان ستمکاران بودند بکفر فانجینٰه پس نجات دادیم نوح ع را واصحٰب السفینة و یاران کشتی
یعنی هر که با وی بود از مومنان و هر چه در سفینه بود از انواع جانوران وجعلنٰها و گردانیدیم کشتی یا واقعه نوح ع را آیة دلالتی

ع

با عبرت لِّلْعٰلَمِيْنَ از برای عالمیان تا ازان استدلال کنند یا پند گیرند وَاِبْرٰهِيْمَ و یاد کن ابراهیم را اِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهٖ
مر گروه خود را از اهل بابل که اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدای را وَاتَّقُوْهُ و بترسید از عذاب او ذٰلِكُمْ این عبادت و ترس خَيْرٌ لَّكُمْ
بهترست شما را از دین و آیینی که دارید اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضر اِنَّمَا تَعْبُدُوْنَ جز این
نیست که پرستش میکنید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی اَوْثَانًا بتان را وَّتَخْلُقُوْنَ و بر می بافتید اِفْكًا دروغی که آن را خدای نام میکنید
اِنَّ الَّذِيْنَ تَعْبُدُوْنَ بدرستیکه آنها را که پرستش میکنید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی لَا يَمْلِكُوْنَ نمی توانند و قدرت ندارند
که روزی دهند لَكُمْ مر شما را رِزْقًا روزی دادنی فَابْتَغُوْا پس بجویید عِنْدَ اللّٰهِ الرِّزْقَ نزدیک خدای تعالی روزی را که او
تواناست بر ایصال آن بمرزوقان وَاعْبُدُوْهُ و بپرستید او را بیگانگی وَاشْكُرُوْا لَهٗ و شکر گویید مر او را که شکر قید نعمت
حاصله و صید نعمت آجله است اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ بسوی او باز گردیده خواهید شد تا اینجا سخن ابراهیم بود آنگه حق سبحانه تهدید
میکند قریش را میفرماید وَاِنْ تُكَذِّبُوْا و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه پیغمبر مرا فَقَدْ كَذَّبَ پس بدرستیکه تکذیب کرده اند پیغمبران
خود را اُمَمٌ جماعتها مِّنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح ع و از تکذیب ایشان پیغمبران را ضرری نرسیده
بلکه مضرت ایشان بدیشان لاحق شده که مستحق عقوبت دنیا و آخرت شده اند پس از تکذیب شما حبیب مرا چه زیان وَمَا عَلَى الرَّسُوْلِ
اِلَّا الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ و نیست بر فرستاده مگر پیغام رسانیدن آشکارا و او پیغام رسانیده بهم و امید شما را دعوت کرد و از عقوبت آخرت
بترسانید و قیامت و بعث را منکر شدید اَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و حفص به تا میخواند آیا نمی بینید منکران بعث که چگونه يُبْدِئُ
اللّٰهُ الْخَلْقَ آشکارا میگرداند خدای تعالی آفریدگار را و از نیست هست میکند ثُمَّ يُعِيْدُهٗ پس ایشان را بعد از موت باز گرداند بحیات اِنَّ ذٰلِكَ
بدرستیکه ابدا و اعاده عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ بر خدای تعالی آسانست قُلْ بگوای محمد مر این منکران را از راه تفکر و استدلال سِيْرُوْا بروید
فِي الْاَرْضِ در زمین فَانْظُرُوْا كَيْفَ پس بنگرید که چگونه بَدَاَ الْخَلْقَ بیافریده است خدای خلق را بر اختلاف اشکال و افعال و احوال ثُمَّ اللّٰهُ
پس خدای تعالی يُنْشِئُ ظاهر گرداند النَّشْاَةَ الْاٰخِرَةَ آفریدن دیگر را ملخص سخن آنست که چون بدیدید و بدانستید که خالق بدایت اوست
حجت لازم شود بر شما در اعادت و بضرورت دانید آنکه مبدی خلائق ست میتواند که معید ایشان باشد اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی عَلٰى كُلِّ
شَيْءٍ بر همه چیز از ابدا و اعاده قَدِيْرٌ تواناست بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی اوست و ذات او نسبت بهمه ممکنات یکسان ست چون
بر ابتدای اول قادرست هر آیینه از ابتدای آخر هم عاجز نخواهد بود يُعَذِّبُ عذاب کند مَنْ يَّشَآءُ هر کرا خواهد بعذاب او وَيَرْحَمُ مَنْ
يَّشَآءُ و ببخشد بر هر که خواهد بخشش او وَاِلَيْهِ تُقْلَبُوْنَ و بسوی حکم او بازگردیده خواهید شد در روز جزا و گفته اند که عذاب
بخذلان و کفران و بخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش از راه عدل ست و رحمتش از روی فضل هر کرا خواهد بادیه عدل
کند و از پیش براند و هر کرا خواهد بوی فضل کند و بلطف خویش بخواند نظم اگر برانی ز راه عدل رانی ÷ و گر خوانی ز روی فضل خوانی - مرا با راندن و
خواندن چه کارست ÷ اگر خوانی و گر رانی تو دانی + در زاد المسیر آورده که عذاب بزشت خویی است و رحمت بحسن خلق و نزد بعضی عذاب در حرص میل
دنیاست و ترک آن یا بحرص و قناعت یا متابعت بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقه خاطر و جمعیت دل امام قشیری رح فرموده که عذاب آنست که
بنده را با او گذارد و رحمت آنکه خود متولی کار او شود مصرع تا تو نباشی یار ما رونق نگیرد کار ما ÷ وَمَا اَنْتُمْ و نیستید شما ای مردمان بِمُعْجِزِيْنَ
عاجز کنندگان مر پروردگار خود را از عذاب خود فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید در زمین متواری شوید نتوانید شد
وَلَا فِي السَّمَآءِ و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کنندگان نیستید و گفته اند مراد آنست که نه هر که در آسمانست قادر بود بر عاجز کردن
خدای وَمَا لَكُمْ و نیست شما را از عذاب خدای مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی مِنْ وَّلِيٍّ هیچ دوستیکه نگاه دارد شما را از آن وَّلَا نَصِيْرٍ یاری ع

که بصد و دنغ آن در آید وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِاٰيٰتِ اللّٰهِ و آنانکه کافر شدند بآیتهای خدای تعالی یعنی بکتب و دلائل حکمت و هدایت او وَلِقَآئِهٖ
ولقای او یعنی بسرای آخرت و بعث اُولٰٓئِكَ يَئِسُوْا آن گروه نا امید شدند مِنْ رَّحْمَتِيْ از بخشایش من در دنیا یا نا امید خواهند شد در
قیامت و تعبیر بماضی و بجهت تحقیق وقوع ست اُولٰٓئِكَ و آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ اَلِيْمٌ۝ عذابی دردناک یعنی دائم
بسبب کفر ایشان پس بعد ازین معترضات باز ذکر قصهٔ ابراهیم میکند و میفرماید فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهٖٓ جواب قوم ابراهیم
بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از کسر بتان اِلَّآ اَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضی که اقْتُلُوْهُ بکشید او را اَوْ
حَرِّقُوْهُ یا بسوزانید او را با تفاق نمودند بر سوختن وی و او را در آتش انداختند فَاَنْجٰىهُ اللّٰهُ پس برهانید او را خدای تعالی مِنَ النَّارِ
از ضرر آتش و آنرا برد و سلامت گردانید اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین رهانیدن لَاٰيٰتٍ هر آئینه نشانهای قدرت اوست
از نمود آتش و ترک احراق و رستن گل و ریحان از آن لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ۝ برای گروهی که میگروند چه ایشان متفحص از آن تاویل در آن
نفع میگیرند وَقَالَ و گفت ابراهیم اِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ جز این نیست که فرا گرفتید مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی اَوْثَانًا بتانرا مَّوَدَّةَ
بَيْنِكُمْ برای دوستی میان شما یعنی تا شما و بت پرستان بیکدیگر پیوند و بر عبادت ایشان اجتماع نمائید فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا
یعنی تا در دنیا باشید آن دوستی باقی ست ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ پس روز قیامت يَكْفُرُ کافر شود و بیزاری کند و منکر گردد بَعْضُكُمْ بعضی از شما
که متبوعانند بِبَعْضٍ مر بعضی را که متابعانند وَّيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ و لعنت کند برخی از شما یعنی از پیروان و اراذل بَعْضًا برخی را که پیشوایان شما
وَّمَاْوٰىكُمُ النَّارُ و بازگشت شما همه دوزخ است وَمَا لَكُمْ و نیست شما را در آنروز مِّنْ نّٰصِرِيْنَ۝ هیچ یاران و مددگاران که خلاصی یابید
بمدد ایشان از آتش دوزخ و چون حضرت ابراهیم بسلامت از آتش بیرون آمد فَاٰمَنَ پس بگروید و تصدیق کرد لَهٗ لُوْطٌ مر او را لوط که
خواهر زاده و بقولی برادر زاده او بود وَقَالَ و گفت ابراهیم مر او را و مر ساره که دختر عم وی بود و بوی ایمان آورده اِنِّيْ مُهَاجِرٌ
بدرستیکه من هجرت کننده ام ازین قوم اِلٰى رَبِّيْ بجانبی که امر پروردگار من است اِنَّهٗ هُوَ الْعَزِيْزُ بدرستیکه غالب ست مرا مغلوب دشمنان
نسازد الْحَكِيْمُ۝ داناست و بحکمت کار من بپرداز دلیس لوط و ساره با وی اتفاق نموده از کوثی که سواد کوفه ست به حران رفتند و از آنجا
بولایت شام در آمده ابراهیم بفلسطین نزول فرمود و لوط بموتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابراهیم در آن وقت هفتاد و پنج ساله بود
و در همین سال خدای تعالی اسمعیل را بوی داد از هاجره که کنیزک ساره خاتون بوده و چون سن مبارک آنحضرت بصد و دوازده یا صد و بیست
رسیده حق سبحانه تعالی از ساره ویرا فرزندی بخشید چنانچه فرموده وَوَهَبْنَا لَهٗٓ و بخشیدیم ما او را در سن پیری اِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ فرزندی
اسحٰق نام و نبیره یعقوب نام وَجَعَلْنَا و نهادیم فِيْ ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ در فرزندان وی نبوت را یعنی بنی اسرائیل و بنی اسمعیل وَالْكِتٰبَ
و کتابها را یعنی توریت و انجیل و زبور و فرقان وَاٰتَيْنٰهُ اَجْرَهٗ و دادیم ما او را مزد هجرت او فِي الدُّنْيَا درین سرای بآنکه فرزند دادیم او را
در کبر سن از عجوزهٔ عقیمه یا ذریت طیبه ارزانی داشتیم و پیغمبری و کتب بدیشان عطا کردیم و ما او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل
ملل نسبت خود بوی درست میکنند یا حکم کردیم بصلوٰة بروی تا آخر دهر یا و را در دنیا میگویند مزد او را در دنیا بقاء ضیافت اوست یعنی
همچنانکه در حال حیات در مهمان خانهٔ وی بساط دعوت انداخته بود حالا نیز هست و از خاص و عام از آن مائده پر فائده بهره مند اند
وَاِنَّهٗ و بدرستیکه او فِي الْاٰخِرَةِ در آن سرای آخرت لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ۝ از جملهٔ شایستگان و پسندیدگان ست وَلُوْطًا و یاد کن لوط را
اِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهٖٓ مر گروه خود را از اهل مؤتفکات اِنَّكُمْ آیا شما لَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ می آئید بکار زشت و حفص انكم
میخواند یعنی بدرستیکه شما بفاحشه می آئید یعنی میکنید کاری که بغایت زشت ست و بسبب قباحت آن مَا سَبَقَكُمْ پیش نگرفت بر شما بِهَا بان
فاحشه مِنْ اَحَدٍ هیچ یکی مِّنَ الْعٰلَمِيْنَ۝ از عالمیان جهت آنکه طباع سلیمه ازین عمل متنفر ست و نفس پاکیزه این کار را کاره اَئِنَّكُمْ لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ

وقف لازم

یا جماع با ایشان بدبرد آن بطریق مباشرت وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ و می‌برید راه بر رهگذریان یعنی مال ایشان میگیرید و ایشان را میکشید یا غربا را
برین عمل اکراه میکنید و بدین سبب مردمان آمد و شد در یار میکرده اند و راه بند شد وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ و در مجلس های
خود فعلهای زشت یعنی کارها میکنید که نزد عقلا و عرفا نیکو نیست چون دشنام دادن و مزاح فحش کردن و صفیر زدن و سنگ ریزه بانگشت بر
یکدیگر انگندن و مهرها از کمان گروهه بر رهگذریان انداختن و شرب خمر و ضراط و تار و مزامیر و سخریه با مسافران و امثال آن فَمَا كَانَ پس نبود
جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم وی مر سخن وی را إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ بیار عذاب خدای را بما إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ
الصَّادِقِينَ ۝ از راستگویان در آنکه این فعلها قبیح ست و بسبب آن عذاب بر ما نازل خواهد شد یعنی ما ترک این عملها نخواهیم
کرد تو اگر راست میگوئی که خدای هست و تو پیغمبری پس او را بگو تا عذاب فرستد با چون لوط از ایشان ناامید شد قَالَ گفت از روی
مناجات رَبِّ انْصُرْنِي خدایا یاری ده مرا با نزال عذاب عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ بر گروه تباه کاران وَلَمَّا جَاءَتْ
و آن هنگام که آمدند رُسُلُنَا فرستادگان ما یعنی ملائکه إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ بسوی ابراهیم جهت بشارت فرزند قَالُوا گفتند إِنَّا مُهْلِكُوا
بدرستیکه ما هلاک کنندگانیم أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ اهل این دیه سدوم را که تکذیب خواهر زاده تو میکنند إِنَّ أَهْلَهَا بدرستیکه اهل او
كَانُوا ظَالِمِينَ ۚ هستند ستمگاران بکفر و انواع منکرات قَالَ گفت ابراهیم إِنَّ فِيهَا لُوطًا بدرستیکه در آن دیه لوط است و او از
ظالمان نیست قَالُوا گفتند ملائکه نَحْنُ أَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَنْ فِيهَا بهر کس که در دست از مومن و کافر ما از حال لوط غافل نیستیم لَنُنَجِّيَنَّهُ
هر آینه او را رهائی خواهیم داد وَأَهْلَهُ و کسان او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را كَانَتْ باشد مِنَ الْغَابِرِينَ ۝ از باقی ماندگان در عذاب یا در دیه
یعنی خواهیم گفت تا لوط از میان قوم بیرون رود با اهل خود و همه کسان وی بیرون روند مگر زن او که در میان قوم بماند و با ایشان هلاک
شود وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ و آن هنگام که آمدند رُسُلُنَا لُوطًا فرستادگان ما بسوی لوط سِيءَ بِهِمْ اندوهناک شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمْ و تنگ شد
بسبب ایشان ذَرْعًا از جهت دل یعنی تنگدل گشت که مبادا از قوم او بدیشان رنجی رسد جهت آنکه ایشان متعرض غربا میشدند فرشتگان از ملال چهره
لوط مشاهده کرده او را تسلی دادند وَقَالُوا و گفتند لَا تَخَفْ مترس وَلَا تَحْزَنْ و اندوه مدار إِنَّا مُنَجُّوكَ بدرستیکه ما رهاننده ایم ترا وَأَهْلَكَ و کسان ترا
إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن ترا كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ۝ باشد از بازماندگان و هلاک شدگان إِنَّا مُنْزِلُونَ بدرستیکه ما فرود آرندگانیم عَلَىٰ أَهْلِ هَٰذِهِ
الْقَرْيَةِ بر اهل این دیه رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یعنی سنگ باران بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که پیوسته يَفْسُقُونَ ۝ فسق
میکردند پس بحکم خدای لوط با اهالی خود خلاصی یافته و کفار موتفکه هلاک شدند و شهر خراب شد و ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانکه میفرماید
وَلَقَدْ تَرَكْنَا و بدرستیکه ما گذاشتیم مِنْهَا از آن قریه آيَةً بَيِّنَةً نشانه روشن لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝ برای گروهی که تعقل میکنند و اعتبار
گیرند و آن نشانه آثار دیار خراب ایشانست یا حجاره سجیل که در آن زمین یافته میشود یا آبهای سیاه که هنوز هست وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم
بسوی اهل مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب را فَقَالَ پس گفت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدای را وَارْجُوا
الْيَوْمَ الْآخِرَ و امید بدارید ثواب روز بازپسین را یعنی عملها کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بترسید از شدت روز قیامت وَ
لَا تَعْثَوْا و مبالغت تباهی مکنید فِي الْأَرْضِ در زمین همین بنقص کیل و وزن مُفْسِدِينَ ۝ در حالتیکه قاصد فساد باشید فَكَذَّبُوهُ پس
دروغ داشتند شعیب را و از فساد ممتنع نشدند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس بگرفت ایشانرا زلزله سخت یا صیحه جبرئیل که دلها از آن در زلزل
افتاد فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند فِي دَارِهِمْ در سرای خویش جَاثِمِينَ ۝ بزانو در آمدگان و مردگان وَعَادًا وَثَمُودَ و اد قوم عاد و ثمود و حفص
ثمود خوانده بلا تنوین و یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاک ایشانرا وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ و بدرستیکه روشن شده است هلاکت ایشان مِنْ
مَسَاكِنِهِمْ از مسکنها و منزلها ایشان بجا زمین که بر آن میگذرید و آثار عذاب معاینه می بینید وَزَيَّنَ لَهُمُ و بیار است برای ایشان الشَّيْطَانُ

دیو سرکش یعنی ابلیس اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان از کفر و تکذیب فَصَدَّهُمْ پس باز داشت ایشان را عَنِ السَّبِیْلِ از راه راست که انبیا ایشان را بدان میخواندند وَكَانُوْا مُسْتَبْصِرِیْنَ ۝ و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه دیده بصیرت اما بدان استعمال نکرده یا زیرک و باریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران را نامعقول پنداشتند وَقَارُوْنَ و یاد کن قارون را وَفِرْعَوْنَ وَهَامٰنَ و فرعون و وزیر او هامان وَلَقَدْ جَآءَهُمْ مُّوْسٰی و بدرستیکه آمد بدیشان موسی بِالْبَیِّنٰتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَاسْتَكْبَرُوْا پس سرکشی کردند فِی الْاَرْضِ در زمین مصر و تعظیم در زیدند وَمَا كَانُوْا و نبودند سٰبِقِیْنَ ۝ پیشی گیرندگان بر حکم خدای بلکه حکم خدای در ایشان رسید فَكُلًّا پس هر یک از ایشان که یاد کرده شد اَخَذْنَا فرا گرفتیم و عقوبت کردیم بِذَنْۢبِهٖ بگناه وی فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مَّنْ اَرْسَلْنَا عَلَیْهِ کسی بود که فرستادیم بر ایشان حَاصِبًا باد سخت که در آن سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط علیه السلام وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان مَّنْ اَخَذَتْهُ الصَّیْحَةُ ۚ کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه یعنی قوم ثمود و اهل مدین وَمِنْهُمْ بعضی از ایشان مَّنْ خَسَفْنَا کسی بود که فرو بردیم بِهِ الْاَرْضَ ۚ او را بزمین چون قارون وَمِنْهُمْ و از ایشان مَّنْ اَغْرَقْنَا ۚ کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعون وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِیَظْلِمَهُمْ و نبود خدای تعالی که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند وَلٰكِنْ كَانُوْا و لیکن بودند که ایشان بسبب اعمال اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ ۝ بر نفسهای خود ستم میکردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب میساختند

قطعه ای که حکم شرع را رد میکنی + راه باطل میروی و بد کنی + چون تو بد کردی بدی یابی جزا + پس بدی با جمله با خود میکنی

مَثَلُ الَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا مثل آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی اَوْلِیَآءَ دوستان یعنی خدایان كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوْتِ ۚ مانند عنکبوت ست که سقف دارد اِتَّخَذَتْ بَیْتًا ۚ فرا گیرد خانه وَاِنَّ اَوْهَنَ الْبُیُوْتِ و بدرستیکه سست ترین خانها لَبَیْتُ الْعَنْكَبُوْتِ ۘ هر آئینه خانه عنکبوت ست که نه سقف دارد و نه دیوار و نه گرما را رد دارد و نه سرما لَوْ كَانُوْا یَعْلَمُوْنَ ۝ اگر باشند کافران که دانند چیزی را هر آئینه بدانند که این مثل برای دین ایشان ست چنانچه خانه عنکبوت ست و بی بنیاد ست و هیچ چیز را نشاید دین ایشان نیز چنان و بی مقدار ست و از این جهت تکشاید صاحب بحر الحقائق فرموده که عنکبوت هر چند برخود می تند زندان برای نفس خود میسازد و قید بر دست و پای خود می نهد پس خانه او محبس اوست آنها نیز که بدون خدای اولیا میگیرند یعنی پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کنند بسلاسل و اغلال و زر و وبال مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در مهلکه نیران و درکه بعد و حرمان افتاده معاقب و معذب گردند و بعضی هوای نفس را در بی اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کرده اند کما قیل

بیت از هوا بگذر که بس بی اعتبار افتاده است + رشته دام هوا چون تار بیت عنکبوت

اِنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ بدرستیکه خدای میداند مَا یَدْعُوْنَ آنچه میخوانند یعنی می پرستند مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای مِنْ شَیْءٍ ۭ از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کواکب وَهُوَ الْعَزِیْزُ و اوست غالب در ملک خود و شریک ندارد الْحَكِیْمُ ۝ محکم کار ست بحکمت عقوبت مشرکان را تاخیر میکند وَتِلْكَ الْاَمْثَالُ و این مثلها نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ ۚ می آریم و بیان میکنیم از برای مردمان وَمَا یَعْقِلُهَآ و در نمی یابد ثمره و فائده آن را اِلَّا الْعٰلِمُوْنَ ۝ مگر دانایان که تدبر میکنند در حقائق چیزها خَلَقَ اللّٰهُ بیافرید خدای تعالی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آسمانها و زمینها را بِالْحَقِّ ۭ برای اظهار حق نه برای باطل و بازی اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین آفریدن لَاٰیَةً هر آئینه نشانه ایست روشن یا در ضرب المثل عبرتیست لِّلْمُؤْمِنِیْنَ ۝ مر گروندگان را

اُتْلُ بخوان مَآ اُوْحِیَ اِلَیْكَ آنچه وحی کرده میشود بتو مِنَ الْكِتٰبِ از قرآن وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ ۭ و بپای دار نماز را اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰی بدرستیکه باز میدارد نماز عَنِ الْفَحْشَآءِ از کارهای که نزد عقل زشت بود وَالْمُنْكَرِ ۭ و از عملی که بحکم شرع نهی باشد یعنی سبب باز ایستادن میباشد از معاصی چه مداومت بر موجب دوام ذکر ست و دوام ذکر مورث کمال خشیت ست و نحوست معصیت بنده را از گناه باز میدارد آورده اند که جوانی از انصار ملازمت جماعت نموده با حضرت رسالت پناه نماز میگزارد

و هیچ نوع از منکرات نبود که مرتکب آن نمیشد چون حکایت حال او بعرض حضرت رسالت پناه صلعم رسانیدند فرمود که ان الصلوٰة ستنهاه
روزی باشد که نماز او را از آن باز دارد ازان واندک زمانی ازتوفیق توبه یافت واز زهاد وصحابه گشت ودر وسیط باسناد خود از انس
بن مالک رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که هرکه بازندارد نماز او را از فحشا ومنکر زیاده نشود او را ابدان نماز از حضرت
حق سبحانه الا دوری صاحب تاویلات آورده که بهریکی دار تن ونفس ودل وسر وروح وخفی نمازی است بازدارنده + نماز تن ناهی است
از معاصی وملاهی ونماز نفس مانع است از رذائل خلائق واخلاق ردیه وسیئات مظلمه ونماز دل باز دارد ظهور فضول و دور غفلت را
وصلوٰة سر منع نماید التفات ماسوای حضرت را وصلوٰة روح نهی کند از استقرار بملاحظهٔ اغیار وصلوٰة خفی نگذارد سالک را از شهود
آنسیت وظهور انانیت یعنی بر و ظاهر گردد که از روی حقیقت **بیت** جز یکی نیست نقد این عالم + باز بین ولیعالمش مفردستن
وَلَذِكْرُ اللّٰهِ اَكْبَرُ وهر آئینه ذکر خدای بزرگترست از ذکر همه چیزی زیراکه ذکر او طاعت است وذکر غیر او طاعت نیست یا بزرگترست
از آنکه کسی قدر او شناسد یا بزرگتر از آنست که ذکر دیگر با معاوضه کند وبقول بعضی مراد از ذکر نماز است یعنی این باشد که نماز بزرگترست
از سایر طاعات یا ازان بزرگترست که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا ومنکر باقی گذارد ومحققان گفته اند که ذکر خداوند را بزرگترست
از ذکر بنده مر خدای را چه ذکر بنده آمیخته است باغراض وذکر خدای صافی است از کدورت علل واعراض یا ذکر بنده حالی است فنا
شدنی وذکر خدای باقی است زوال بدو راه نیابد ذوالنون مصری قدس سره فرمود که ذکر او بزرگترست ازان جهت که تو او را یاد نکنی مگر بعد
از آنکه او ترا یاد کند سلمی رح فرموده که ذکر او در ازل شما را بهترست از ذکر شما درین وقت او را ودر نفحات از شیخ ابو سعید ابوالخیر روح الله
روحه نقل میفرماید که ذکر خداوند بزرگترست نه چنانکه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند دگر او بزرگترست ذکر تو پیدا بود تا کجا بود **بیت** تو یاد کنی
خدا را درخورد خود + او یاد کند ترا ولی درخورش خویش وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُوْنَ وخدای داناترست آنچه میکنید از نماز وغیر آن
وجزای شما مناسب عمل خواهد بود وَلَا تُجَادِلُوْٓا وپیکار مکنید وجدال منمائید اَهْلَ الْكِتٰبِ با اهل کتاب یعنی با کسانیکه در عهد شما
اند یا جزیه قبول کرده اند اِلَّا بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ مگر بخصلتی که آن نیکوترست یعنی خشونت ایشان را بحوصلهٔ خلق مقابله کنید وغضب ایشان را
بحلم اِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْهُمْ مگر آنانکه ستم کردند از ایشان یعنی عهد شکستند یا جزیه باز گرفتند وگفته اند که ظالمان از اهل کتاب آنها اند
که اثبات فرزندی میکنند مر خدا را سبحانه وَقُوْلُوْٓا وگوئید با ایشان که بصدق تمام اٰمَنَّا ایمان آورده ایم بِالَّذِيْٓ اُنْزِلَ اِلَيْنَا بآنچه فرو
فرستاده شده است اِلَيْنَا بسوی ما یعنی قرآن وَاُنْزِلَ اِلَيْكُمْ وآنچه فرو فرستاده اند بشما یعنی توریت وانجیل وزبور وَاِلٰهُنَا خدای ما
وَاِلٰهُكُمْ وخدای شما وَاحِدٌ یکی است وَنَحْنُ لَهٗ وما مراورا مُسْلِمُوْنَ گردن نهادگان ومخلصان وموحدانیم وشما اتخاذ ارباب
میکنید از احبار ورهبان وَكَذٰلِكَ وهمچنانکه نیز فرو فرستادیم بر انبیا کتب خود را اَنْزَلْنَآ فرو فرستادیم اِلَيْكَ الْكِتٰبَ بتو قرآن را که
موافق با کتب سابقه در اصول دین فَالَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ پس آنانکه دادیم ایشان را علم کتاب متقدمه چون ابن سلام رض واصحاب او
يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ میگروند بقرآن یا مراد آنها اند که پیش از بعث حضرت رسالت پناه صلعم بآمدن قرآن گرویده اند چون قیس بن ساعده
وبحیرا ونسطور وورقه واضراب ایشان وَمِنْ هٰٓؤُلَآءِ وازین گروه عرب مَنْ يُّؤْمِنُ بِهٖ کسی هست که میگرود بقرآن یا بمحمد صلعم وَمَا يَجْحَدُ
بِاٰيٰتِنَآ ومنکر نشوند کتاب های ما را اِلَّا الْكٰفِرُوْنَ مگر ناگرویدگان از یهود چون کعب بن اشرف ومعاندان عرب چون ابوجهل و
مانند وی وَمَا كُنْتَ تَتْلُوْا ونبودی تو که بخوانی مِنْ قَبْلِهٖ پیش از قرآن مِنْ كِتٰبٍ هیچ کتابی از کتب منزله وَلَا تَخُطُّهٗ ونمی نوشتی کتاب
بِيَمِيْنِكَ بدست راست خود تاکید است در نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده ومطلقا خط ننوشته که اگر چنانچه خواننده ونویسنده می بودی
اِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُوْنَ آن هنگام در شک افتادندی تباه کاران وکج روان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون او می نوشته دیده اند

پس او قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده بر ما میخواند و می نویسد با وجود آن در شک افتادندی که ما در کتب خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان
قاری و کاتب نباشد و این کس قاری و کاتب است نه در تیسیر آورده که خط و قرأت فضیلت بوده است مر غیر پیغمبر را و عدم آن فضل معجزه
آنحضرت صلعم بود و چون معجزه ظاهر شد و درایت او شک و شبهه نماند حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت پیغمبری ارزانی داشت تا معجزه دیگر
باشد و ابن ابی شیبه در تصنیف خود از طریق عون بن عبدالله نقل میکند که نمات رسول الله حتی و قرأ و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که
در آیت نفی کتاب و تلاوت را مقرر ساخته بزمان قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه وی امی دانند از اول عمر تا آخر بصواب اقرب ست
نظم بقلم گر نرسید انگشتش + بود لوح و قلم اندر مشتش + از سواد خط اگر دیده ببست + بکمالش نرسد هیچ شکست + بجا و دلو خط تیره ظلم +
نشود نور وظلم جمع بهم + بَلْ هُوَ بلکه قرآن اٰيٰتٌ بَيِّنٰتٌ آیتهای روشن ست فِيْ صُدُوْرِ الَّذِيْنَ در سینه آنانکه اُوْتُوا الْعِلْمَ داده
داده شده اند علم را یعنی مومنان اهل کتاب یا صحابه کرام که آنرا یاد میکردند تا هیچکس تحریف نتواند کرد و خواندن از ظهر القلب حاجت است مرجمه
است چه کتب سابقه را از اوراق میخواندند تولی آنست که هو راجع بحضرت رسالت پناه صلعم ست یعنی محمد و کار های دو علم او آنکه او امی ست اینها
روشن ست مر آنها را که دانا اند بکتب الهی و واقف بصفات و سمات حضرت رسالت پناهی صلعم وَمَا يَجْحَدُ بِاٰيٰتِنَا و منکر نشوند مر آیتهای ما را که محمد
و قرآنست اِلَّا الظّٰلِمُوْنَ ۝ مگر کاملان در ظلم که مکابره میکنند با وجود وضوح دلائل اعجاز وَقَالُوْا و گفتند کافران لَوْلَآ اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده
نمیشود عَلَيْهِ برمحمد اٰيٰتٌ نشانها مِّنْ رَّبِّهٖ از نزدیک پروردگار او یعنی معجزه چون ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسی قُلْ اِنَّمَا الْاٰيٰتُ
بگو جز این نیست که آیتها و معجزه ها عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خداست هرگاه هر که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بقبضه اقتدار او و اختیار من نیست وَاِنَّمَا اَنَا
نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ ۝ و جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا یعنی تخویف میکنم بلغتی که شما دریابید اَوَلَمْ يَكْفِهِمْ آیا بسنده نیست ایشانرا حجتی هویدا
و معجزه واضح اَنَّآ اَنْزَلْنَا آنکه فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتٰبَ بر تو قرآن را پیوسته يُتْلٰى عَلَيْهِمْ خوانده میشود بزبان ایشان طلبیده و ایشان
افصح مردمند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تو تحدی کردی بکوتاه ترین سوره در برابر قرآن از ایشان طلبیده و ایشان
لشکر کشیدند و مال و جان را در می بازند و بمعارضه آن نمی پردازند معجزه روشن تر از این کجا باشد و گفته اند جمعی بحضرت رسالت پناه صلعم آمدند
و بعضی از سخنان یهود نوشته با خود آورده بودند و معا آنکه میخواهیم که علم خود را بآن افزون سازیم حضرت فرمود که همین گمراهی بس قومی را که از
آنچه نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان آورده و این آیت نازل شد یعنی آیا این کفایت نیست ایشانرا قرآن
که بر ایشان میخوانند اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین کتاب لَرَحْمَةً هر آئینه بخششی ست و بخشایشی و نعمتی بزرگ را که متابعت او کند
وَّذِكْرٰى و پندی و نصیحتی ست لِقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ۝ مر گروهی را که تصدیق کنند قُلْ كَفٰى بِاللّٰهِ بگو بسنده است خدای بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ
میان من و شما شَهِيْدًا ۚ گواه بر سخن من چه مرا تصدیق میکند بمعجزات يَعْلَمُ میداند خدای تعالی مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ۭ
آنچه در آسمانها و زمین ست پس حال من و شما بر وی مخفی نخواهد بود وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند بِالْبَاطِلِ بناحق چون یهود و نصرانیه
یا ایمان آورده اند بمعبودان باطل وَكَفَرُوْا بِاللّٰهِ ۙ و کافر شدند بخدای تعالی بحق اُولٰۗىِٕكَ آن گروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ۝ ایشانند
زیانکاران که بدل کردند کفر را با ایمان وَيَسْتَعْجِلُوْنَكَ و شتاب میکنند کافران ترا بِالْعَذَابِ بنزول عذاب چون نضر بن حارث
و امثال وَلَوْلَآ اَجَلٌ مُّسَمًّى و اگر نه مدتی بودی نام برده و معین برای عذاب قومی لَّجَاۗءَهُمُ الْعَذَابُ ۭ
هر آئینه بیامدی بایشان عذاب موعود وَلَيَاْتِيَنَّهُمْ و بیشک خواهد آمد آن عذاب بدیشان بَغْتَةً ناگهان یعنی در دنیا بوقت مرگ یا در
آخرت وَّهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ ۝ و ایشان ندانند آمدن آنرا يَسْتَعْجِلُوْنَكَ بِالْعَذَابِ ۭ طلب تعجیل میکنند ترا بحلول عذاب وَاِنَّ جَهَنَّمَ و حال آنکه دوزخ لَمُحِيْطَةٌۢ
بِالْكٰفِرِيْنَ ۝ فرو گرفته است و احاطه کرده بکافران یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیط ست بدیشان یا فاعل بمعنی مستقبل بود

یعنی اماطه خواهد کرد بدیشان یَوْمَ یَغْشٰهُمُ الْعَذَابُ یاد کن روزی را که فرا گیرد ایشان را عذاب مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر سرهای ایشان
وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ و از زیر پاهای ایشان وَیَقُوْلُ و گوید خدای یا فرشته بفرمان وی یا مردی مزد دوزخیان را که ذُوْقُوْا بچشید مَا
كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ جزای آن چیزی که بودید که میکردید و دنیا دار عمل بود و عقبی دار جزا است هرچه آنجا کاشته اید اینجا بدروید **بیت**
تو تخمی بیستان که چون بدروی * بمحصول خود شاد و خرم شوی * آورده اند که جمعی از مومنان در مکه اقامت کرده از جهت قلت زاد و کمی
استعداد یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمی کردند و بترس و هراس پرستش خدای می نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که یٰعِبَادِیَ
ای بندگان من الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا آنانکه گرویده اند از اهل شرک بیک سو روید و صحبت مومنان طلبید و اگر در بلدی آشکارا عبادت
نمیتوانید کرد اِنَّ اَرْضِیْ وَاسِعَةٌ بدرستیکه زمین من گشاده است هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن فَاِیَّایَ فَاعْبُدُوْنِ ۝
پس مرا پرستش نمائید خالصا و درینجا گفته اند **قطعه** سفر کن چو جای که نا خوش بود * که زین جای رفتن بدان ننگ نیست * اگر تنگ گردد ترا
جایگاه * خدای جهان را جهان تنگ نیست * و گر اندوه دوستی اهل و ولد پابستهٔ بلده شده آید روزی مفارقت ضروری خواهد بود که كُلُّ نَفْسٍ
ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی چشنده مرگ است و مرگ از همه جا در همه کس خواهد رسید ثُمَّ اِلَیْنَا پس بسوی ما تُرْجَعُوْنَ باز گردید و خواهند شد
و حفص بخطاب میخوانند یعنی شما باز گردید خواهید شد بجزای ما پس بدار ترک اقامت نباید کرد در روی بکعبهٔ امان یعنی آستان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلعم
باید آورد وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای شایسته یعنی ادای فرائض نمودند لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آئینه
فرود آریم ایشان را مِّنَ الْجَنَّةِ از بهشت غُرَفًا منزلهای بلند و غرفهای ارجمند تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ میرود از زیر آن غرفها جویها
خٰلِدِیْنَ در حالتیکه جاویدان باشند فِیْهَا در آن غرفهای ارجمند نِعْمَ اَجْرُ الْعٰمِلِیْنَ ۝ نیکو مزد است مر عمل کنندگان خیر را
بهشت الَّذِیْنَ صَبَرُوْا آنانکه شکیبائی ورزیدند بر آزار مشرکان و هجرت اوطان وَعَلٰی رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود نه بغیر او یَتَوَکَّلُوْنَ ۝
توکل میکنند و کار خود بدو میسپارند مومنان مکه این آیتها شنیدند عزیمت هجرت بمدینه نمودند و غدغهٔ دیگر دست داد که بلد ما را در آن اسباب
معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت آیت آمد که وَكَاَیِّنْ مِّنْ دَآبَّةٍ و بسیار جنبندگان که هیچ وجه لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا روزی
خود را نمی دارند یعنی طاقت و قوت برداشتن ندارند یا ذخیره نمیکنند و ذخیره کنندگان از جانوران آدمی است و موش و مور و گفته اند
عقعق ذخیره می نهد و فراموش کند و در کتاب از بعضی سلف نقل میکنند که بلبل را دیدم که خوردنی در زیر بال خود پنهان میکرد القصه جانوران
بسیارند از وحوش و طیور و سباع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره ننهد و حامل رزق خود نشوند اَللّٰهُ یَرْزُقُهَا خدای تعالی روزی دهد ایشان را
وَاِیَّاكُمْ و شما را نیز پس نترسید از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه مکنید **ابیات** هست فیض کرم ذو الجلال * مشرب ادرار تو آب
زلال * شاه و گدا روزی او میخورند * مور و ملخ قسمت او می برند وَهُوَ السَّمِیْعُ و اوست شنوای قول شما که روزی از کجا خوریم
الْعَلِیْمُ ۝ و دانا بآنکه شما را روزی از کجا دهد وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی تو مر اهل مکه را که مَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ که بیافرید آسمانها
و زمینها را وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر کرد آفتاب و ماه را لَیَقُوْلُنَّ اللّٰهُ هر آئینه گویند خدای تعالی چون این مسئله در عقول قرار گرفته
که واجب است انتهای ممکنات بیکی که واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست فَاَنّٰى یُؤْفَكُوْنَ ۝ پس کجا رو
گردانیده میشوند از توحید یعنی چرا روی از راه حق بر می تابند و بسلوک سبیل باطل میشتابند اَللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای تعالی میگستراند و فراخ میگرداند
روزی را لِمَنْ یَّشَآءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود وَیَقْدِرُ لَهٗ و تنگ میسازد مر آنرا که میخواهد ضمیر [illegible]
دال ست بران و گفته اند موسع له و مضیق علیه یکی ست یعنی بر هر بنده که خواهد گاهی فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه
خدای تعالی بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ ۝ بهمه چیز از قبض و بسط دانا است و مصلحت بندگان بروی مخفی نیست وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی از مشرکان عرب

مَن نَّزَّلَ که فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از آسمان مَاءً آبی فَأَحْيَا پس زنده گردانید و تازه ساخت بِهِ الْأَرْضَ بآن آب زمین را
مِن بَعْدِ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آئینه بگویند خدای تعالی یعنی معترفند بآنکه موجد ممکنات اوست و با وجود
این بعضی مخلوقات او را در عبادت او شریک میسازند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو ای محمد شکر و سپاس مر خدا را که از ین ضلالت نگاهداشت مرا و متابعان
مرا بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان یعنی کافران لَا يَعْقِلُونَ درنمی یابند و سخن متناقض میگویند اقرار میدارند بخالقیت او و مخلوق را شریک او
میدانند وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست این زندگانی دنیا إِلَّا لَهْوٌ مگر مشغولی و بیکاری وَلَعِبٌ و بازی یعنی در سرعت انقضا و زوال
ببازی کودکان می ماند که یکجا جمع می آیند و ساعتی بدان متبهج گردند و اندک زمانی ملول و مانده شده و متفرق شوند و چه زیبا گفته اند **بیت**
بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر + بی عقل مردمان که بدین مبتلا شوند + وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ و بدرستیکه سرای دیگر لَهِيَ الْحَيَوَانُ
او سرای حیات ابدی یعنی زندگانی جاوید در و خواهد بود لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند مردمان که بدانند و اختیار نکنند دنیای فانی را بر سرای جاودانی
فَإِذَا رَكِبُوا پس چون نشینند کافران فِي الْفُلْكِ در کشتی و بسبب موج و گرداب مضطرب شوند دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدا را مُخْلِصِينَ در حالتیکه خالص
کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدای دین خود را یعنی بظاهر باشند در صورت آنها که مخلصانند چه یاد نکنند مگر خدا را در کشف آن شدت پناه بوی برند
فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آن هنگام که نجات دهد خدای ایشان را از بحر بیرون آورد بسلامت إِلَى الْبَرِّ بسوی دشت إِذَا هُمْ آنگاه ایشان يُشْرِكُونَ شرک
آرند یعنی باز گردند بعادت خویش لِيَكْفُرُوا تا کافر شوند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بآنچه دادیم ایشان را از نعمت نجات وَلِيَتَمَتَّعُوا و تا برخوردار شوند
باجتماع بر عبادت اصنام یا برخورند از زندگانی این جهان فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را وقت عقوبت أَوَلَمْ يَرَوْا
آیا ندیدند اهل مکه و ندانستند أَنَّا جَعَلْنَا آنکه ما گردانیدیم شهر ایشان را حَرَمًا آمِنًا حرمی با امنی یعنی اهل آن را ایمن از قتل و غارت وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ
و حال آنکه ربوده میشوند مردمان مِنْ حَوْلِهِمْ از گرداگرد بلد ایشان یعنی مردمان را میکشند و اسیر میکنند در حوالی مکه و کسی متعرض ایشان نمیشوند
أَفَبِالْبَاطِلِ آیا پس بباطل که بتانند یا شیاطین يُؤْمِنُونَ میگروند وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ و بنعمت خدای تعالی یعنی بچنین نعمتی ظاهر که ممکن است در وجه
و ایمنی از خوف يَكْفُرُونَ کافر میشوند و دلیل کفران نعمت ایشان شرکست وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسیکه بربندد
و بیافترد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی و گمان برد که او را شریک هست أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ یا تکذیب کند قرآن را یا رسول را لَمَّا جَاءَهُ
آن هنگام که بیاید بوی أَلَيْسَ آیا نیست یعنی هست فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى جایگاه اقامت لِلْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان را
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا و آنانکه کوشش نمایند در کار ما و اقامت دین لَنَهْدِيَنَّهُمْ هر آئینه راه نمائیم ایشان را سُبُلَنَا
راههای خود وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستیکه خدای تعالی لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ با نیکوکاران است یعنی با مجاهده آن بنصرت و اعانت
و ابرار مجاهده کرد بطریق اخلاق نا متبادل باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد کنند در راه ما با دشمنان دین و با النفس و هوا
بنمائیم ایشان را راه نزول بدولت لقا سهل عبدالله تستری قدس سره فرمود که هر که کوشش کند در اقامت سنت بنمائیم او را سبل جنت
قشیری رح فرموده که آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشان بمشاهدات شیخ ابوبکر واسطی روح الله روحه فرماید هر که جهد می کند
در راه ما راه دهیم او را بسوی خود و در بحر الحقائق آورده که هر که کوشش کند در طلب ما بنمائیم او را راه در یافت ما الا من طلبنی وجدنی هر که جوید یابد مرا البته
یابد در ترجمه بعضی از کلمات زبور آورده اند شعر انا المعبود فاطلبنی تجدنی + انا المقصود فاطلبنی تجدنی + بیت اگر در جستجوی من شتابی + مرا در خود بزودی باز یابی

سورة الروم مكية بسم الله الرحمن الرحيم وهي ستون آية

الٓمٓ ابو الجوزاء رح از ابن عباس رض نقل میکند که حروف مقطعه آیت زبانیه اند هر حرفی اشارتست بصفتی حق را بدان ثنا گوید
چنانچه الف از ین کلمات کنایت است از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و گفته اند الف اشارتست باسم الله و لام بنام جبرئیل علیه السلام

وميم اسم محمد صلعم یعنی اللہ بواسطہ جبرئیل ع وحی فرستاد بمحمد صلعم غُلِبَتِ الرُّوْمُ ۝ مغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبہ
کردند فِیْٓ اَدْنَی الْاَرْضِ در نزدیک ترین زمینی که عرب را باشد نسبت بزمین روم و آن اردن و فلسطین بوده یا کسکر میان اذرعات
و بصری و آنچنان بود که خسرو پرویز شهریار و فرخان که دو امیری بودند با لشکر بکران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگرفتند و مردم روم
منهزم گشتند و در سال نهم بقول احسن از بعثت پیغمبر صلعم این خبر بمکه رسید کافران شادمان شدند و از روی شماتت با اهل ایمان گفتند
که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان امیانیم پس از غلبهٔ فارس بر روم تفاؤل میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه آیت فرستاد
و بیان کرد که وَهُمْ و رومیان مِّنْۢ بَعْدِ غَلَبِهِمْ از پس مغلوب شدن ایشان سَيَغْلِبُوْنَ ۝ زود باشد که غالب شوند فِیْ بِضْعِ
سِنِیْنَ ط در اندک سالی که میان سه و نه باشد صدیق رض بعد از نزول آیت مشرکان را گفت چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم
بر مردم فارس غالب خواهند در بضع سنین ابی بن خلف گفت نه چنین است و ما با تو گرو می بندیم پس بر ده شتر جوان و مدت سه سال شرط
کردند و حضرت صدیق رض صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه صلعم رسانید آنحضرت صلعم فرمود که بضع میان ثلثه و تسعه است و بر در
مدت و مال بیفزای ابوبکر صدیق رض بازگشته تا نه سال بر صد شتر مراهنه کردند و ضمان از یکدیگر بستند و در روز بدر که مسلمانان بر قریش
غالب گشتند خبر غلبهٔ رومیان بر فارسیان رسید و گویند این خبر روز حدیبیه محقق شد و حضرت صدیق رض صد شتر از ابی بقول اول و از
اصحاب وی بقول ثانی بستد چه ابی در حرب احد کشته شده بود و حضرت صلعم فرمود که تصدق به یعنی صدقه بده القصه این آیت خبر است
از امور کاینه در مستقبل و آن از جملهٔ اقسام اعجاز قرآن است لِلّٰهِ الْاَمْرُ مر خدای تعالی راست حکم و فرمان مِنْ قَبْلُ پیش از غلبهٔ فارس بر روم
وَمِنْۢ بَعْدُ ط و از پس غالب شدن روم بفارس یعنی در همه وقت قضای او نافذ است و همه کار در قبضهٔ اقتدار اوست در کشف الاسرار گوید
قبل ازلی است و بعد ابدی یعنی امر ازلی و ابدی او راست که خدای ابدی و ازلی است وَيَوْمَئِذٍ و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند يَّفْرَحُ
الْمُؤْمِنُوْنَ ۝ شادمان خواهند شد مومنان بِنَصْرِ اللّٰهِ ط بیاری کردن خدای تعالی مر اهل کتاب را بر قومیکه کتاب ندارند چه درین صورت
انقلاب تفاؤل است و ظهور صدق اخبار مومنان و بیرون گردد از و یاد یقین صحابه پس البته مومنان شاد و خرم خواهند بود و گفته اند فرح آنست که
بعضی از اعدای دین بر بعضی غلبه کردند و جمعی را نابود ساختند و آنچنان که شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم غالب گشتند و پرویز مجازی ارباب
غرض بر هر دو برادر متغیر گشت و خواست که یکی را بدست دیگر هلاک کند و هر دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم برنداشت کردند
دین در سالی اختیار نمودند و سپهدار لشکر روم شدند و فارسیان را مغلوب ساخته بعضی از بلاد ایشان بگرفتند يَنْصُرُ مَنْ يَّشَآءُ ط یاری میدهد خدای تعالی
هر که را خواهد وَهُوَ الْعَزِيْزُ و او غالب است انتقام کشنده از جمیع الرَّحِيْمُ ۝ مهربانست علیه بر جمعی را بر جمعی وَعْدَ اللّٰهِ ط وعده کرده خدای تعالی نصرت روم را
مومنان وعده کردنی لَا يُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهٗ خلاف نکند وعدهٔ خود چه دروغ بر وی ممتنع است بلکه راست میسازد وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان
لَا يَعْلَمُوْنَ ۝ نمیدانند صحت وعدهٔ او را يَعْلَمُوْنَ میدانند ظَاهِرًا چیزهای آشکارا مِّنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت
و روایا اسباب معایش یا تجارات و در تیسیر و وسیط میگوید که مراد از دنیا بنا نهادن و زراعت کردن و اجرای انهار و قنوات است که اکثر اهل دنیا را همه
از اسباب آن وَهُمْ ایشان عَنِ الْاٰخِرَةِ از امور آخرت که غایت مقصود آنست هُمْ غٰفِلُوْنَ ۝ ایشان غافلان و بی خبر اند تکریر ضمیر جهت
تاکید است اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوْا آیا تفکر نمیکنند فِیْٓ اَنْفُسِهِمْ در نفسهای خویش که مرایای ممکنات است یعنی هر چه در آفاق است نمودار آن
یافت یا چرا در کار نفس خود تفکر نمی نمایند تا از ابدای خود بر اعاده استدلال کنند مَا خَلَقَ اللّٰهُ نیافرید خدای السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آسمانها
و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَآ و آنچه میان آسمان و زمین است اِلَّا بِالْحَقِّ مگر برای حق یعنی بحکمت بمحض سخن آنکه آفرینش سماوات و ارض و ما فیهما
بازیست بلکه آفریدن بجهت استدلال بر توحید باری است وَاَجَلٍ مُّسَمًّی و برای وقتی تمام برده که چون آن زمان برسد بنهایت رسند مراد روز قیامت است

وَاِنَّ كَثِيْرًا و بدرستیكه بسیاری مِّنَ النَّاسِ از مردمان یعنی کفره بِلِقَآئِ رَبِّهِمْ بدیدار پروردگار خود یعنی روز رستخیز که وقت لقاست لَكٰفِرُوْنَ هر آئینه
ناگرویدگان منکران اند اَوَلَمْ يَسِيْرُوْا آیا سیر نمی کنند فِى الْاَرْضِ در زمین یعنی بمصارع ثمود و عاد بوقت تجارت فَيَنْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ پس ببینند که چگونه بود
عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ عاقبت آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از امم گذشته كَانُوْٓا بودند آن گروه اَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر از اهل مکه قُوَّةً از روی
توانائی چون عادیان و ثمودیان و امثال ایشان وَّاَثَارُوا الْاَرْضَ و بگردانیدند زمین را یعنی شگافتند جهت زراعت حبوب و غرس اشجار
و استخراج معادن و استنباط آب وَعَمَرُوْهَآ و عمارت کردند مر آنها را اَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوْهَا بیشتر از آنچه عمارت کردند مکیان که اهل وادی غیر ذی زرع
اند یا آنکه عمر داشتند در دنیا بیشتر از اعمار قریش وَجَآءَتْهُمْ و آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنٰتِ با آیتهای روشن یا معجزهای
هویدا و ایشان بآن نگرویدند حق سبحانه دمار از روزگار ایشان برآورد فَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ پس نیست خدای تعالی که ظلم کند بدیشان
یعنی بی ارسال رسل و بی کفر و تکذیب ایشانرا هلاک کند وَلٰكِنْ كَانُوْٓا و لیکن بودند که موجبات عقوبات اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ بر نفسهای خود
ستم میکردند ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِيْنَ پس هست سرانجام آنانکه اَسَآءُوا بد کردند یعنی کافر شدند السُّوْٓاٰى نتیجه بدتر که عقوبت و عذاب است و گفته اند
سوأی اسم جهنم است چنانچه حسنی اسم بهشت است یعنی دوزخ عاقبت مشرکانست اَنْ كَذَّبُوْا بسبب آنکه تکذیب کردند بِاٰيٰتِ اللّٰهِ بآیتهای
خدای تعالی یعنی باور نداشتند قرآن را یا عبرت نگرفتند بدلائل قدرت وَكَانُوْا بِهَا و بودند که بدان آیتها يَسْتَهْزِءُوْنَ استهزا میکردند اَللّٰهُ يَبْدَؤُا
الْخَلْقَ خدای تعالی می آفریند خلق را از نطفه ثُمَّ يُعِيْدُهٗ پس دیگر باره زنده میگرداند و بر می انگیزد بعد از مرگ ثُمَّ اِلَيْهِ پس بسوی جزاء حکم او
تُرْجَعُوْنَ باز گردانیده میشوند و خطاب میخوانند یعنی باز گردانیده خواهید شد وَيَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ و در روزی که قائم شود قیامت يُبْلِسُ
الْمُجْرِمُوْنَ خاموش شوند مشرکان یعنی نا امید و منقطع شوند از حجت وَلَمْ يَكُنْ لَّهُمْ و نباشد مر ایشانرا مِّنْ شُرَكَآئِهِمْ از انبازان ایشان یعنی
از خدایانی که شرکا نام نهاده بودند چون ملائکه و اصنام شُفَعٰٓؤُا درخواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا میگفتند که آنها شفیع ما خواهند بود در آن روز از
شفاعت ایشان نا امید و محروم مانند وَكَانُوْا و بودند بِشُرَكَآئِهِمْ بدان انبازان كٰفِرِيْنَ ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب خود نا امید
گردند از ایشان بیزار شوند وَيَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ و روزی که قائم گردد ساعت رستخیز يَوْمَئِذٍ آن هنگام يَّتَفَرَّقُوْنَ پراگنده گردند مردمان و از هم جدا
شوند گروهی روی باعلی علیین آورند و جمعی باسفل سافلین افتند یکی بر درجه وصلت و یکی در درکه فرقت آن بر سریر محبت و این در حضیض محنت آنرا
انواع ثواب این را اصناف عذاب جمعی از دولت تلاقی نازان و برخی در آتش فراق گدازان بیت یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد
حسرت + یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران فَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا پس اما آنانکه گرویده باشند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای پسندیده
کرده باشند فَهُمْ فِىْ رَوْضَةٍ يُّحْبَرُوْنَ پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صفحات
وجنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشند یا ایشانرا بحلی و حلل بیارایند در احقاف گفته که متوج سازند شان و در عین المعانی آورده که آواز
خوش شنوانند ایشانرا و هیچ لذت برابر سماع آن نباشد و در خبر است که اشجار بهشت تغنی کنند بصوتی که خلائق مثل آن نشنیده باشند و آن افضل
نعیم بهشت است از ابو درداء پرسیدند که مغنیات بچه چیز تغنی کنند فرمود که بتسبیح از یحیی بن معاذ رازی قدس سره پرسیدند که آوازها با کدام دوست تر
داری فرمود مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان تحمید فی ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار آورده که فردا دوستان خدا در روضات بهشت در میان
ریاحین انس بشادی و طرب سماع کنند که مقعد صدق عند ملیک مقتدر در میان آید یا داؤد عم که بدان نغمه دلپذیر و صوت شوق انگیز که ترا
داده ام زبور بخوان ای موسی تو توریت تلاوت کن و ای عیسی بقرات انجیل مشغول شو ای درخت طوبی آواز دل آرای تسبیح
بگشای ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی نقل میکند که هیچکس خوش آوازتر از اسرافیل نیست چون او تغنی کند همه فرشتگان
از اوراد و اذکار خود باز مانند حاصل سخن آنکه شریف ترین لذتی بعد از مشاهده انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و از اینجا گفته است آن عزیز

در شرح مثنوی کہ سماع منادی ست کہ دہ ماندگان بیابان تیرگی از ظلمات دنیا را از عشرت آباد بہشت نورانی یاد مید ہد نظم مومنان گویند کہ آثار بہشت + نغز گردانید ہر آواز زشت + ما ہمہ اجزای آدم بودہ ایم + در بہشت آن لحنہا بشنودہ ایم + گرچہ بر ما ریخت آب و گل شکے + یاد ما آید از آنہا اندکے + پس سے وچنگ و رباب و سازہا + چیزکی ماند بآن آوازہا + عاشقان کین نغمہ ہا را بشنوند + جملہ بگذارند و سوی گل روند + وَاَمَّا الَّذِیۡنَ کَفَرُوۡا و اما آنانکہ کافر گردیدہ باشند وَکَذَّبُوۡا بِاٰیٰتِنَا و تکذیب کردند مر آیتہای ما را یعنی قرآن یا دلائل قدرت وَلِقَآئِ الۡاٰخِرَۃِ و لقای سرای دیگر یعنی حشر و نشر را فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروہ فِی الۡعَذَابِ مُحۡضَرُوۡنَ ۝ در عذاب حاضر شدگان اند فَسُبۡحٰنَ اللّٰہِ مصدر ست بمعنی امر یعنی تسبیح گوئید مر خدای را و بپاکی یاد کنید یا نماز گزارید حِیۡنَ تُمۡسُوۡنَ ہنگامی کہ بشبانگاہ در آئید مراد نماز شام و خفتن ست وَحِیۡنَ تُصۡبِحُوۡنَ ۝ و در ہنگامی کہ بامداد آئید مراد نماز صبح ست وَلَہُ الۡحَمۡدُ و مر او راست ستایش فِی السَّمٰوٰتِ وَالۡاَرۡضِ در آسمانہا و زمینہا یعنی ہر کہ در آسمان و زمین ست حمد او گوید وَعَشِیًّا و دیگر نماز گزارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وَحِیۡنَ تُظۡہِرُوۡنَ ۝ و ہنگامی کہ در می آئید بوقت ظہر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرمودہ کہ تسبیح رفع صوت ست پس اتصال بصلوٰۃ جہریہ خالی از سستی نیست و حمد چون دلالت برفع صوت ندارد تخصیص ذکر آن بنماز اخفائیہ مناسب بنماید یُخۡرِجُ الۡحَیَّ مِنَ الۡمَیِّتِ بیرون مے آرد خدای تعالیٰ زندہ را از مردہ چون نخلہ از نوات و سنبلہ از حبہ و مرغ از بیضہ و انسان از نطفہ یا مصلح از مفسد و مومن از کافر و عالم از جاہل وَیُخۡرِجُ الۡمَیِّتَ مِنَ الۡحَیِّ و بیرون می آرد مردہ را از زندہ بعکس آنہا کہ مذکور شد وَیُحۡیِ الۡاَرۡضَ و زندہ میگرداند زمین را بگیاہ بَعۡدَ مَوۡتِہَا پس از مردگی و افسردگی آن وَکَذٰلِکَ و مانند این اخراج تُخۡرَجُوۡنَ ۝ بیرون آوردہ خواہید شد از قبور وَمِنۡ اٰیٰتِہٖۤ و از نشانہای قدرت خدای تعالیٰ اَنۡ خَلَقَکُمۡ آنست کہ بیافرید اصل شما را یعنی آدم مِّنۡ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ اِذَاۤ اَنۡتُمۡ پس اکنون شما کہ شما مردمانید کہ بَشَرٌ تَنۡتَشِرُوۡنَ ۝ پراگندہ میشوید در زمین برای تصرف در اسباب معیشت وَمِنۡ اٰیٰتِہٖۤ و از علامات توانائی او اَنۡ خَلَقَ لَکُمۡ آنکہ بیافرید برای شما مِّنۡ اَنۡفُسِکُمۡ از نفس شما یعنی از جنس شما اَزۡوَاجًا جفتان لِّتَسۡکُنُوۡۤا اِلَیۡہَا تا میل کنید بحسب جنسیت بدیشان و آرام گیرید باایشان چہ جنسیت سبب ملائمت ست و مخالفت واسطۂ منافرت نظم جنس بجنس خود کند میل و آہنگ + ندارد ہیچکس از جنس خود ننگ + بجنس خویش دارد میل ہر کس + فرشتہ با فرشتہ انس با انس + وَجَعَلَ بَیۡنَکُمۡ و ساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما مَّوَدَّۃً دوستی وَّرَحۡمَۃً و مہربانی در موضح آوردہ کہ مودت بجود تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت بر جوانان و رحمت بر پیرزالان اِنَّ فِیۡ ذٰلِکَ بدرستیکہ در آفریدن ازواج متشاکل مر مردان را در بشریت لَاٰیٰتٍ ہر آئینہ علامتہاست لِّقَوۡمٍ یَّتَفَکَّرُوۡنَ ۝ مر گروہی را کہ تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند وَمِنۡ اٰیٰتِہٖ و از علامات قدرت او خَلۡقُ السَّمٰوٰتِ وَالۡاَرۡضِ آفریدن آسمانہا و زمینہاست وَاخۡتِلَافُ اَلۡسِنَتِکُمۡ و مخالفت زبانہای شما در سخن گفتن چہ یک را دادہ آوازے پست و یکی بلند و فصاحت و لکنت یا اختلاف لغتہای شما از عربی و ترکی و فارسی و ہندی و امثال آن در لباب آوردہ کہ اصول تمام زبانہای مختلفہ ہفتاد و دوست نود و دو در اولاد سام و ہفدہ در فرزندان حام و سی و شش در یافث وَاَلۡوَانِکُمۡ و دیگر اختلاف رنگہای شما در سرخی و سپیدی و سیاہی و زردی و یا در تمثیلات اعضا و ہیات و اشکال و آنکہ مطلقاً ہیچ آدمی در ہمہ چیز مشابہ دیگر آدمی نیست حتی توامین کہ با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البتہ در بعضے از چیزہا مخالف خواہند بود اِنَّ فِیۡ ذٰلِکَ بدرستیکہ در مخالفت السنہ و الوان آدمیان با آنکہ از یک پدر و مادر زادہ اند لَاٰیٰتٍ ہر آئینہ نشانہای قدرت و حکمت ست لِّلۡعٰلِمِیۡنَ ۝ مر دانایان را یعنی بر ہیچ عاقل از ملک و انس و جن پوشیدہ نیست کہ درین اختلاف حکمت کلی مندرج ست چہ اگر بدین درجہ نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیار مہمات معطل بماندی و حفص بکسر لام خواندہ یعنی این دلالت مر دانایان راست کہ دران نظر کنند و بکنہ آن روند وَمِنۡ اٰیٰتِہٖ و از علامات قدرت کاملۂ اوست مَنَامُکُمۡ خواب کردن شما بِالَّیۡلِ وَالنَّہَارِ بشب و روز جہت استراحت قوای نفسانی و قوت قوای طبیعی وَابۡتِغَآؤُکُمۡ و جستن شما مِّنۡ فَضۡلِہٖ از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب و گفتہ اند منام مخصوص بشب ست و ابتغا بروز و در آیت تقدیم و تاخیر ست بحسب معنی اِنَّ فِیۡ ذٰلِکَ بدرستیکہ در خواب بشب و طلب معیشت

روز لَاٰیٰتٍ هر آئینه دلالتها و علامتهاست لِّقَوْمٍ یَّسْمَعُوْنَ ﴿۲۳﴾ برای گروهی که بشنوند بگوش هوش وَمِنْ اٰیٰتِهٖ و از نشانهای حکمت او یُرِیْکُمُ الْبَرْقَ آنست که بنماید شما برق را خَوْفًا برای ترسانیدن مسافران را از صاعقه وَّطَمَعًا و در طمع افگندن مقیم برای باران وَّیُنَزِّلُ و فرو میفرستد مِنَ السَّمَآءِ از جهت آسمان یا از ابر مَآءً آبی را فَیُحْیٖ پس زنده گرداند بِهِ الْاَرْضَ بدان آب زمین را تا از و گیاه تر و تازه میروید بَعْدَ مَوْتِهَا از پس افسردگی و پژمردگی آن اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه در برق و باران لَاٰیٰتٍ هر آئینه علامتهاست بر قدرت الٰهی لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ ﴿۲۴﴾ مر گروهی را که تعقل کنند در تکوین کائنات حق تا بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت صنع در هر حادثه وَمِنْ اٰیٰتِهٖ و از نشانهای توانائی او اَنْ تَقُوْمَ السَّمَآءُ آنست که می ایستد آسمان بی ستون وَالْاَرْضُ و زمین بر روی آب بِاَمْرِهٖ بفرمان او یعنی نگاهداشت او مر ایشان را ثُمَّ اِذَا دَعَاکُمْ پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخهٔ اخیر دَعْوَةً ﷾ خواندنی بدین نوع که یا ایها الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون آئید مِّنَ الْاَرْضِ از زمین اِذَآ اَنْتُمْ آنگاه شما تَخْرُجُوْنَ ﴿۲۵﴾ بیرون آئید از قبرهای خود و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات اوست وَلَهٗ و مر او راست مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست و همه مخلوق و مملوک و مربوب وی اند کُلٌّ لَّهٗ همه مر او را قٰنِتُوْنَ ﴿۲۶﴾ فرمان بردار آنند در موت و حیات و بعث و نشور و درین احوال از حکم او تمرد نمی توانند ورزید وَهُوَ و اوست الَّذِیْ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ آنکه اول بار بیافریند خلق را و آنگه بمیراند ثُمَّ یُعِیْدُهٗ پس باز زنده گرداند او را وَهُوَ و باز آوردن اَهْوَنُ عَلَیْهِ آسان تر است بر وی خدای همیا نکه نخست آفریدن یا اعاده باعتقاد شما آسان تر است از ابدا پس چون ابدا را اقرار دارید اعاده را چرا انکار میکنید و ابدا و اعاده نزد قدرت او یکسانست رباعی چون قدرت او مبرا ز نقصان شد + آوردن خلق و بردنش یکسان شد + نسبت بمن و تو هر دو دشوار بود + در قدرت بی کمال او آسان شد + وَلَهُ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی و مر او راست صفت برتر و برتر چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِیْزُ و اوست غالبی که عاجز نشود از ابداء ممکن و اعاده او الْحَکِیْمُ ﴿۲۷﴾ دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت او باشد ضَرَبَ لَکُمْ بیان میکند خدای از برای شما مَّثَلًا مِّنْ اَنْفُسِکُمْ مثلی فرا گرفته از احوال نفسهای شما هَلْ لَّکُمْ آیا هست شما را از آنان مِّنْ مَّا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ از مالیک شما که ملک یمین اند مِّنْ شُرَکَآءَ هیچ انبازان فِیْ مَا رَزَقْنٰکُمْ در آنچه داده ایم شما را از اموال و اسباب فَاَنْتُمْ فِیْهِ سَوَآءٌ پس شما و ایشان در آنچه یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند تَخَافُوْنَهُمْ بترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند کَخِیْفَتِکُمْ مثل ترسیدن شما از اوران اَنْفُسَکُمْ از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد و تحقیق سخن آنست که آیا ای خواجگان شما بندگان خود را در مال و ملک خود شریک میسازید تا در تصرف در آن تسلط در آن مساوی باشید و از تفرد و استقلال ایشان ترسان باشید و در عین المعانی و از بعضی تفاسیر است که چون حضرت رسالت پناه صلعم این آیت بر ایشان خواند قریش جواب گفتند کلا و اللّٰه لایکون ذلک ابدا حاشا که هرگز این تواند بود آنحضرت صلعم فرمود که شما بندگان را در ملک خود شرکت نمی دهید پس چگونه آفریدگان را که بندگان خدایند در ملک او شریک

میسازید نظم خلق چون
مانند این تفصیل نقصه
امثال بکار برند اما جه
اَهْوَآءَهُمْ آرزوی
خدای تعالے رسبب
خلاصی دهند قاتم

اخداوندی دکذلک
ی را که عقل خود را از تدبیر
نگه ستم کردند بر خود شریک
لِّ اللّٰهُ کرا که فرو گذاشت
ری کهار عذاب دوزخ ستان
ماے یا خالص گردال

عمل خویش را حَنِیْفًا در حالتیکه مائل باشی از همه دینها به دین اسلام و راست رو در آنکه گوئی که بدین وجه اقامت کنند و پیروی کنند هم
فِطْرَتَ اللّٰهِ دین خدای تعالی را که اَلْزِمُوْا آن فطرت را که حکمت فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا بیافرید مردمان را بر آن و گویند مراد از فطرت
شناختن صانع است و آن در روز ازل است همه آدمیان را حاصل شد پس بیاید که ملازم آن عهد باشید که بران مفطور شده اید لَا تَبْدِیْلَ
نیست در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید لِخَلْقِ اللّٰهِ امر خلق خدای را یعنی دینی را که خدای تعالی خلق را بدان آفرید و میثاق از ایشان
در گرفت ذٰلِکَ الدِّیْنُ الْقَیِّمُ آنست کیش راست و دین مستقیم وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ ۝ نمیدانند
استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبر مُنِیْبِیْنَ حال است از ضمیر اقم یعنی ای محمد روی بدین آر با است رو در حالتیکه باز گردندگان باشید
اِلَیْهِ بسوی حق ارحیر او شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع ست از حق بحق و سبب آنرا گویند که او را از حق سماع
نباشد بیت تو مرجع همه ای رجوع با که کنم * گرم تو در نپذیری کجا روم چه کنم * وَاتَّقُوْهُ و بترسید از وی وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوۃَ و بپای
دارید نماز را وَلَا تَکُوْنُوْا و مباشید مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ ۝ از شرک آرندگان بترک نماز متعمدًا خطاب با است ست و در تیسیر از شیخ محمد بن
اسلم طوسی قدس سره نقل میکند که حدیثی بمن رسیده که هرچه از من روایت کنید عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود از من باشد پس
من این حدیث را که من ترک الصلوٰۃ متعمدًا فقد کفر خواستم که بآیتی از قرآن موافقت پیدا کنم سی سال تامل کردم تا این آیت یافتم که
واقیموا الصلوۃ ولا تکونوا من المشرکین مِنَ الَّذِیْنَ فَرَّقُوْا و مباشید از آنانکه جدا کردند و پراگنده ساختند دِیْنَهُمْ دین خود را وَکَانُوْا شِیَعًا و گشتند گروه گروه
گروه فرا و ستر کانند که اسلام را گذاشته یکی بت پرستیدند و یکی ملک و یکی ستاره یا یهود و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج و
روافض که ابواب امت را در ان باب حزب حزب فرو ع ست یا اهل بدعت کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ هر گروهی بانچه نزدیک ایشانست از
دین فَرِحُوْنَ ۝ شادمانند و گمان ایشان آنکه حق با ایشان ست نظم هر کسی را در خور مقدار خویش * هست نوع خوشدلی
در کار خویش * میکند اثبات خویش و نفی غیر * چه امام صومعه چه پیر دیر * وَاِذَا مَسَّ النَّاسَ و چون رسد آدمیان را یعنی مشرکان را
ضُرٌّ سختی یا بیماری یا فقر و قحط اندعام ست در همه آدمیان را که چون بشدت در مانند دَعَوْا بخوانند بزاری رَبَّهُمْ پروردگار خود را مُنِیْبِیْنَ اِلَیْهِ
باز گشتگان بسوی حق ثُمَّ اِذَآ اَذَاقَهُمْ پس چون بچشاند یعنی بدهد ایشان را خدای مِّنْهُ از نزدیک خود رَحْمَةً آسانی یا صحت
یا توانگری واز آن شدت باز رهند اِذَا فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ ناگاه گروهی از ایشان بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُوْنَ ۝ به پروردگار خود شرک
آورند یعنی در مقابله نجات از ملاحین عمل کنند لِیَکْفُرُوْا تا کافر شوند بِمَآ اٰتَیْنٰهُمْ بانچه عطا کردیم ایشان را فَتَمَتَّعُوْا امر
تهدید است یعنی ای کافران برخورید و چند روز از نعمتهای دنیوی فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۝ پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود
را که عقوبت اخروی باشد اَمْ اَنْزَلْنَا یا فرستادیم عَلَیْهِمْ بر کافران سُلْطٰنًا کتابی و حجتی یا رسولی ذی سلطان یا فرشته
که با او برهانی باشد فَهُوَ پس آن رسول یا ملک یَتَکَلَّمُ سخن گوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بِمَا کَانُوْا بِهٖ یُشْرِکُوْنَ ۝
بآن چیزی که هستند که بآن شرک می آرند یعنی دلیل بود بر اشراک ایشان وَاِذَآ اَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مشرکان را رَحْمَةً نعمتی از
صحت و وسعت مانند آن فَرِحُوْا بِهَا شادمان شوند بدان نعمت وَاِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد بدیشان سَیِّئَةٌ رنجی از مرض و قحط و امثال آن
بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیْهِمْ بانچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی جزای شآمت کردارهای بد که کرده اند اِذَا هُمْ یَقْنَطُوْنَ ۝ ناگاه ایشان نا امید میشوند و جزع میکنند
یعنی نه شکر میگزارند در نعمت و نه صبر دارند در محنت اَوَلَمْ یَرَوْا آیا ندانستند اَنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی یَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ یَّشَآءُ
برای هر که میخواهد وَیَقْدِرُ و تنگ میسازد برای هر که میخواهد اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه در بسط و قبض لَاٰیٰتٍ هر آینه دلائل عبرت ست لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ ۝
برای گروهی که تصدیق کنند حکم الٰهی را در بسط و قبض و شکر گویند در سرور و صبر کنند در ضرر که بنای کار مومن و اساس ایمان برین دو صفت ست فَاٰتِ

پس بده ای محمد ذا القربی خداوند قرابت را از بنی هاشم حقه حق او از غنیمت و گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت پناه است و همه
اهل ایمان درین داخلند میفرماید که بدهید حق خویشان را یعنی صله رحم کنید باحسان و انعام و توقیر و اکرام امام اعظم رح بر وجوب نفقه ذوی الارحام
برین آیت استدلال میکند والمسکین وبدهید حق محتاج درمانده را وابن السبیل و راه گذریانرا آنچه مقرر شد و تعیین وظائف زکوة
ذلک این ایتاء حقوق خیر بهترست از امساک للذین یریدون برای کسانیکه میخواهند وجه الله لقای خدای تعالی را
یا رضای او و بعضی گویند یا مراد ایشان وجه تقرب ست نه سمعه و جهت دیگر از اغراض و اعراض واولئک و آن گروه هم المفلحون
ایشانند رستگاران و بیرون رسیدگان وما آتیتم و آنچه میدهید من ربا از هدیه و عطیه بتوقع مکافات لیربوا تا بیفزاید مال تمامی اموال
الناس در مال های مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید و زیاده از آن توقع میکنید تا مال شما افزون گردد فلا یربوا پس زیاده نمیشود آن مال
عند الله نزدیک خدای تعالی و برکت از آن ببرد یا آنچه میدهید بزیادت حرام در معاملات یعنی سود زر تا زیادتی در مال سودخوارگان
پدید آید چنان نمیشود و برکت در آن نمی ماند وما آتیتم من زکوة و آنچه میدهید از زکوة مفروضه یا صدقه که در دادن تریدون وجه الله
میخواهید ثواب خداے تعالی فاولئک پس آنگروه که زکوة و صدقه لوجه الله دهند برای مکافات هم المضعفون ایشانند خداوندان
افزونی یا یابندگان افزونی که یکے را ده یا زیاده و یابند الله خدای بحق الذي خلقکم آنکس است که بیافرید شما را دست آنرو داد ثم رزقکم
پس روزی داد و میدهد شما را مادام که زنده اید ثم یمیتکم پس بمیراند شما را بوقت انقضای آجال شما ثم یحییکم پس زنده گرداند
شما را و برانگیزاند در قیامت هل من شرکائکم آیا هست از انبازان شما یعنی آیا از بتانی که ایشانرا شریکان خداوند میدانید من یفعل کسیکه
بکند من ذلکم ازین خلق و رزق و اماتت و احیا من شیء هیچ چیزے تا بدان سبب او را مستحق توان کرد و چون هیچ کدام ازین کارها
از ایشان نیاید پس ایشانرا شریک گرفتن نشاید سبحانه پاکست خدای تعالی وتعالی و برترست عما یشرکون از آنچه شرک می آرند بوی
ظهر الفساد آشکارا شد تباهی فی البر در بیابان بخشک سالی و مردن دواب والبحر و در دریا بطوفان و خوش شدن و غرق شدن
کشتیها بما کسبت بسبب آنچه کردند ایدی الناس دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان اهل علما بر آنند که مراد از فساد نا آمدن بارانست
چه حق که باران نبارد و در بیابان نبات نروید و در دریا لولو و جواهر منعقد نشود و صاحب کشاف آورده که چون باران منقطع گردد حیوان
آبی نابینا شوند و گفته اند فساد بر آن بود که قابیل هابیل را کشت و فساد بحر آنکه جلندی کشتیها را غصب کرد و بر بعضی مراد از فساد
یعنی تیره آن ظاهر شد در بیابان بهلاک اهل قری و در دریا بغراق قوم نوح و آل فرعون و بر هر تقدیر حضرت ملک قدیر فساد اسباب دنیوی از
آدمیان کرد لیذیقهم تا بچشاند ایشانرا بعض الذی عملوا بعضی از جزای آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لعلهم شاید
که ایشان بچشیدن این بعضی یرجعون باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس ست و از بحر قلب
و شیخ ابو بکر واسطی رح فرموده که هر که بحر اول او شرک مراقبه فاسد گردد. ظاهر شود فساد در بر نفس و امام قشیری رح آورده است که فساد بر نفس
بارتکاب معاصی است و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه و وقوف برسوم و عادات در حقایق سلمی قدس سره مذکور ست که بر لسان علما ظاهر ست
و بحر زبان اهل تحقیق و فساد لسان علما بتاویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا بدعاوی باطله نظم ماه نادیده نشانها میدهد * راستها را آن
هیچ نے بیند * از بهای مشتری در وصف ماه * صد نشان نادیده گوید مهر جاه قل سیروا بگو مشرکانرا که بروید فی الارض در زمین امم ماضیه
فانظروا کیف کان پس بنگرید چگونه بود عاقبة الذین سرانجام آنانکه من قبل پیش از ایشان بودند کان اکثرهم بودند بیشتر
ایشانکه هلاک شدند مشرکین شرک آرندگان فاقم پس راست کن وجهک همگی خود را للدین القیم برای کیش راست یا روی آر بحضرت
دین درست من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له روزیکه نیست باز گردیدن مر آنرا من الله از نزدیک خدای تعالے

یعنی آنرا باز نگرداند و البته باشد یا روزی بیاید از خدای تعالی که کس نتواند که باز گرداند یَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ روزی که جدا شوند مردمان
از یکدیگر بر سر دو راه فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ مَنْ كَفَرَ هر که کافر شود فَعَلَیْهِ پس بر وست كُفْرُهُ جزای کفر او که آتش جاوید
ست وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کارهای ستوده فَلِأَنْفُسِهِمْ پس کسانی باشند برای نفسهای خود یَمْهَدُونَ که گسترند یعنی جایگاه راست
میکنند در بهشت و تفرق بندگان روز قیامت واقع است لِیَجْزِیَ تا جزا دهد خدای الَّذِینَ آمَنُوا آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کرده اند کارهای شایسته مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خود و ذکر جزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مومنانند إِنَّهُ بدرستیکه خدای تعالی
لَا یُحِبُّ الْکَافِرِینَ دوست ندارد ناگرویدگانرا تا با مومنان جمع کند بلکه ایشانرا جدا ساخته بدوزخ فرستد وَمِنْ آیَاتِهِ و از نشانهای
قدرت خدای أَنْ یُرْسِلَ الرِّیَاحَ آنست که میفرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب مُبَشِّرَاتٍ مژده دهندگان بباران تا لعزیاد شمار وَلِیُذِیقَكُمْ
و تا بچشاند شمارا از آن مِنْ رَحْمَتِهِ از رحمتی که تابع بارانست یعنی خصب و رفاهیت وَلِتَجْرِیَ الْفُلْكُ و برای آنست تا بسبب بادها بروند کشتیها
در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان خدای تعالی وَلِتَبْتَغُوا و تا بجوئید در تجارت دریاها مِنْ فَضْلِهِ روزی که خدای بمحض فضل میدهد وَلَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ و شاید که شما شکر گوئید برین نعمتها وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو رُسُلًا فرستادگان از
میان إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی گروه ایشان فَجَاءُوهُمْ پس آمدند رسولان بالقوم خود بِالْبَیِّنَاتِ بمعجزهای روشن یا احکام هویدا
از حلال و حرام یعنی از قوم ایشان بدانها گرویدند و برخی کافر شدند فَانْتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم مِنَ الَّذِینَ أَجْرَمُوا از آنانکه کافر
شدند و ایشانرا هلاک کردیم و یاری کردیم آنانرا که گرویده بودند وَکَانَ حَقًّا عَلَیْنَا و هست سزاوار بر ما نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ یاری
دادن مومنان چه ایشان مستحق نصرت اند اللَّهُ خدای برحق الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ آنست که میفرستد بادها را فَتُثِیرُ سَحَابًا پس می انگیزد
باد ابرها را از جوار فَیَبْسُطُهُ پس بگستراند آنرا یعنی متصل سازد بهم گاهی که خواهد فِی السَّمَاءِ در جهت آسمان کَیْفَ یَشَاءُ چنانچه
خواهد رونده یا ایستاده وَیَجْعَلُهُ و گرداند آنرا گاهی کِسَفًا پاره پاره هر قطعه در سر طرفی فَتَرَى الْوَدْقَ پس تو می بینی بارانرا که یَخْرُجُ بیرون
می آید مِنْ خِلَالِهِ از میان ابر هم در وقتیکه متراکم و متصل است و هم در وقتیکه منقطع و متفرق است فَإِذَا أَصَابَ بِهِ پس چون برساند خدای تعالی بارانرا
مَنْ یَشَاءُ بدر ارض و بلاد هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود إِذَا هُمْ آنگاه ایشان یَسْتَبْشِرُونَ شادمان و خوشدل میشوند وَإِنْ كَانُوا
بدرستیکه بوده اند مِنْ قَبْلِ أَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ پیش از آنکه فرو فرستاده شود بر ایشان باران مِنْ قَبْلِهِ پیش از ظهور سحاب لَمُبْلِسِینَ
نا امید از باران فَانْظُرْ پس در نگر إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ بسوی نشانهای رحمت خدای تعالی یعنی باثر مطر نگر تا ببینی که کَیْفَ چگونه خدای تعالی بآن اثر
یُحْیِی الْأَرْضَ زنده گرداند زمین را باشجار و اثمار و زروع و نباتات بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی زمین خصص بجمع میواند یعنی تا
ببینی آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زندگی مجدد داد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستیکه آنکه قادرست بر احیای زمین بعد از موت لَمُحْیِی الْمَوْتَىٰ
هر آینه زنده گرداننده مردگانست چه احیای ارض احداث مثل است که در وی بوده از قوی نباتی و احیای موتی ایجاد آنست که در مواد ایشان
بوده از قوی حیوانی و غیره وَهُوَ و خدای تعالی عَلَىٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ بر همه چیز تواناست چه قدرت او نسبت با همه ممکنات یکسانست و در اتحاف آورده
که اثر رحمت در ظاهر بارانست که زندگی گل بدانست و در باطن ذکر اوست که حیات دل بدوست و در بحر الحقائق فرموده که آثار
رحمت مشابه حبه است که زمین دل بدان زندگی می یابد و ثمره یعنی خود اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق است و در مثنوی حکایتی
مناسب این مبحث ایراد فرموده است مثنوی صوفیی در باغ از بهر گشاد + صوفیانه روی بر زانو نهاد + پس فرو رفت او
بخود اندر فضول + شد ملول از صورت خوابش فضول + که چه خسپی آخر اندر رز نگر + این درختان بین و آثار خضر + امر حق بشنو که گفت است
انظروا + سوی این آثار رحمت آر رو + گفت آثارش دل است ای بوالهوس + آن برون آثار آثار است و بس + باغها و میوها اندر دل است

عکس لطف او برین آب و گل ست • وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا و اگر بفرستیم ما رِيحًا بادی که مؤذی باشد بهلاک چون دبور که ریح عذاب ست فَرَأَوْهُ
ایشان زرد فَرَأَوْهُ پس ببینند کشت را مُصْفَرًّا زرد شده بعد از سبزی بهلاک رسیده چنانچه از وی نفع نتوان گرفت لَظَلُّوا هر آئینه
باشند مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ○ پس از وزیدن ریح که کافر شوند بنعمتهای گذشته بایستی که التجا بحق کردندی و از رحمت او نا امید نشدندی
و ای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان ترا و قول ترا قبول نمایند فَإِنَّكَ پس بدرستیکه تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ نمی
توانی شنوانید مردگان را و کفار حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ و نمیتوانی شنوانید کران
را الدُّعَاءَ خواندن إِذَا وَلَّوْا چون برگردند از خواندن مُدْبِرِينَ ○ گردندگان از متکلم قید تولیت و ادبار برای تاکید حکم ست و
استحاله اسماع یعنی اصم مقبل اگرچه نمیشنود اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارت سر و دست چیزی دریابد اما کری که
پشت بمتکلم دارد از آن مقدار دریافت نیز محروم ست وَمَا أَنْتَ و نیستی تو بِهَادِ الْعُمْيِ راه نماینده کوردلان عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از
گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی تو آنکه توفیق ایمان دهی مشرکان را إِنْ تُسْمِعُ نمیتوانی مواعظ و نصائح قرآن را إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مگر آنرا که
گرویده است بِآيَاتِنَا بآیات کتاب ما چه ایمان ایشان را بران میدارد که لفظ قرآن را فرا گیرند و در معنی آن تدبر نمایند فَهُمْ مُسْلِمُونَ
پس ایشان گردن نهادگانند مراد امر و نواهی را اللَّهُ خداوند مطلق و معبود بحق الَّذِي خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید شما را مِنْ ضَعْفٍ از حالت
یعنی نطفه ثُمَّ جَعَلَ پس داد شما را مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ از پس سستی طفولیت قُوَّةً توانائی یعنی جوانی ثُمَّ جَعَلَ پس داد مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ
از پس قوت شباب ضَعْفًا وَشَيْبَةً سستی و پیری يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه میخواهد از ضعف و قوت و جوانی و پیری وَهُوَ الْعَلِيمُ
و او داناست باحوال بندگان الْقَدِيرُ ○ تواناست بر تغییر صفات ایشان وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قائم شود قیامت و آن ساعت
آخر باشد از ساعات دنیا يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ سوگند خورند کافران مضمون آنکه مَا لَبِثُوا درنگ نکردند در دنیا یا در قبور غَيْرَ سَاعَةٍ
جز ساعتی و همه مومنان دانند که ایشان دروغ میگویند كَذَٰلِكَ مثل این برگشتن از راستی در آخرت كَانُوا بودند در دنیا که بانکار حشر و نشر
يُؤْفَكُونَ ○ برگردانیده میشوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن ست درین سرای و در آن سرای وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ و بعد
از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیا گویند آنانکه داده اند ایشانرا دانش وَالْإِيمَانَ و ایمان یعنی مومنان و علما از ملائکه و انس گویند چرا دروغ
میگوئید لَقَدْ لَبِثْتُمْ بدرستیکه درنگ کردید در دنیا و مدت شما در گور مسطورست فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت وَمِنْ
وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ یا در علم الهی یا در قضای او یا در آنچه بر شما نوشته اند که زمان مکث شما باشد و شما بدان مقدار در دنیا یا در قبور
بوده اید إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ تا روز برانگیختن فَهَٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ پس این ست روز برانگیختن که انکار میکردید وَلَٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ و لیکن بودید شما که از فرط جهل
و عدم تفکر لَا تَعْلَمُونَ ○ نمیدانستید که بعث حق ست پس کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارک مافات طلب رجوع کنند بدنیا و اجازت نیابند
فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يَنْفَعُ سود نکند الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر مَعْذِرَتُهُمْ عذرخواهی ایشان وَلَا هُمْ و نه
ایشان يُسْتَعْتَبُونَ ○ خوانده شوند بچیزی که ازاله عذاب ایشان کند یعنی ایشانرا نگویند که استرضای خدای تعالی کنید زیرا که خدای تعالی از
ایشان راضی نشود وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و هر آئینه بیان کردیم لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی
که ایشانرا بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل عم وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ و اگر بیاری تو ای محمد بدیشان یعنی بمنکران و معاندان
معجزه که می طلبند لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آئینه گویند آنانکه نگرویده اند از روی عناد و غایت تمرد و فساد إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما یعنی
پیغمبر و مومنان إِلَّا مُبْطِلُونَ ○ مگر تباه کاران و دروغگویان و برباطلان كَذَٰلِكَ همچنین يَطْبَعُ اللَّهُ مهر می نهد خدای تعالی عَلَىٰ قُلُوبِ
الَّذِينَ بر دلهای آنانکه لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند و در طلب دانش نیستند فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن ای محمد بر آزار ایشان إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ

بر رنج ایشان وعده خدای تعالی بنصرت تو و اعلاء کلمه و غالب شدن دین تو حق است و ثابت و خدای بدان وفا خواهد کرد وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ
الَّذِينَ و ترا سبکسار نسازند و بر ندارند آنانکه لَا يُوقِنُونَ بیگمان نمی شوند در امر معاد یا ترا بدان نیارند که تعجیل کنی در در خواستن
عذاب مر ایشان را که آن موقتی مقرر و بسته است و چون آن وقت در آید حکم الهی بظهور رسد بیت نگه دار ید وقت کارها + که هر کاری بوقتی بازبست

سورة لقمن مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وهي اربع وثلثون اية

الٓمّٓ حروف مقطعه مبادی سور و مفاتیح کنوز غیب اند و در الف لام میم گفته اند الف اشارت است بآلا و لام بلطف و میم بملک یعنی الله ولی جمیع
الصفات و هی العزة و الاحسان تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ این سوره آیتهای قرآنی ست الْحَكِيمِ خداوند حکمت یا متضمن حکمت یا قرآن محکم
که در ان تناقض نیست یا حاکم که بحلال و حرام حکم کند هُدًى راه نماینده است وَرَحْمَةً و بخشش از خدای تعالی لِلْمُحْسِنِينَ نیکو کاران را
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ آنانکه بپای میدارند نمازهای مفروضه را وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة واجب را وَهُمْ و ایشان
بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت هُمْ يُوقِنُونَ ایشان بیگمان اند ببعث و جزا التصدیق می کنند أُولَئِكَ آن گروه که بدین صفات موصوف
اند عَلَى هُدًى بر راه راست اند مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار خود وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران و نیز در بیان آن
آورده اند که نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار خریده بجمع قریش می آمد و بسامع ایشان می رسانید که همه
شیفته و فریفته شده بودند و نیز دیگر اگر محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت و مملکت سلیمان و داود حدیث میکند من از سعت مملکت و دیوار است ملوک
عجم سخن میگویم حق سبحانه این آیت فرستاده وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَشْتَرِي کسی هست که میخرد لَهْوَ الْحَدِيثِ سخن بازی
و گفته اند سخن فریب دهنده و مشغول کننده یعنی اختیار کند افسانها باعتبار لِيُضِلَّ تا گمراه سازد مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ راه خدای یعنی از دین
او باز دارد که استماع قرات قرآنست بِغَيْرِ عِلْمٍ ببی دانشی در بهای وَيَتَّخِذَهَا و فرا گیرد آیات خدای را هُزُوًا افسوس و سخریه أُولَئِكَ آن
گروه لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشانراست عذابی مُهِينٌ خوار کننده که یکی و قتل ست در دنیا و عذاب دوزخی در آخرت و گفته اند آیت در شان آنهاست
که جاریات مغنیه خرید بودی و مردمانرا باسماع اصوات و الحان ایشان مشغول بودندی و از سخن حق باز داشتندی وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود عَلَيْهِ
بر آنکس که لهو حدیث را خریده و برگزیده آيَاتُنَا آیتهای کلام ما وَلَّى مُسْتَكْبِرًا روگردانید و حالتیکه گردن کشی کننده بود و بهیچ التفات بآن نکند كَأَنْ
لَمْ يَسْمَعْهَا گوییا هرگز نشنیده و كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ گوییا که در هر دو گوش او وَقْرًا گرانی ست فَبَشِّرْهُ پس اعلام کن او را و بجای بشارت
بیم ده بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای
نیکو یعنی طاعات لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ مر ایشانراست بهشتها با نعمت و ناز یا نعمتهای بهشت خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاوید
باشند در ان وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی حَقًّا درست است وَهُوَ الْعَزِيزُ و او خداوند غالب ست که هیچ کس
او را از وفا بعهد و وعده مانع نشود الْحَكِيمُ و راست کار که هر چه کند بطریق حکمت بود بیت نه در وعده اوست نقض و خلاف + نه در کار او هیچ
لاف و گزاف + خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بیافرید آسمانها بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستون تَرَوْنَهَا می بینید شما آنرا برداشته وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ و بنهاد در زمین یعنی
پیدا کرد رَوَاسِيَ کوههای بلند پایدار أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ تا شما را حرکت ندهد و مضطرب نسازد چه زمین بر روی آب متحرک بود چون کشتی
بحال راسیات آرام یافت و در موضع از ضحاک نقل میکند که حق سبحانه نوزده کوه در زمین کرد تا بر جای باستاده و از آنکه
کوه قاف ست و ابوقبیس و جودی و لبنان و سینین و طور سینا و ثبیر و غیر آن وَبَثَّ فِيهَا و پراگنده کرد در زمین مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر
جنبنده وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستاده ایم التفات بتکلم بجهت اختصاص فعل ست بفاعل یعنی بغیر ما نفرستد و ما فرستاده ایم مِنَ السَّمَاءِ از آسمان
یا از سحاب مَاءً آبی که باران است فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم فِيهَا در زمین بآن آب مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف گیاهی كَرِيمٍ

نیکو و بسیار منفعت هٰذَا این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خَلْقُ اللّٰهِ آفریدهٔ خدای اند فَأَرُونِي پس بنمائید مرا در
عالم مَاذَا خَلَقَ چه چیز بیافریدند الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ آنانکه بجز وی اند مراد بتان اند که کفار ایشان را شریک حق گفتندی حق سبحانه میفرماید که اینها
همه مخلوق منند آنچه بتان شما آفریده اند کدام است بَلِ الظَّالِمُونَ بلکه مشرکان فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ اند در گمراهی آشکارا اند که عاجز را با قادر
و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت میدهند نظم هر که هست آفریده او بنده است + بنده و در حد آفریده است + پس کجا بنده که در بنده
است + لایق شرکت خداوند است + آورده اند که قصهٔ لقمان حکیم و وصایای او نزدیک عرب شهرتی عظیم داشت و در بعضی کار رجوع بدیشان
کردندی از حکمتهای لقمان پرسیدی ایشان نقل کردندی حق سبحانه از حال وی خبر داد و فرمود وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستیکه ما دادیم لُقْمَانَ
الْحِكْمَةَ لقمان بن باعورا را حکمت که قول صائب و فعل کامل است یا شناخت توحید و نفی شرک و در احقاف گفته که اقامت ادلهٔ عقلیه در
تقریر توحید و ایمان رسل و نفی شرک و اقامت دلائل سمعیه بآن علما را در نبوت لقمان اختلاف است سدی و عکرمه و شعبی بر آنند که او
پیغمبر بوده و مراد از حکمت درین آیت نبوت است و او خواهرزادهٔ ایوب بوده یا پسر خاله او و در تیسیر گوید پسر باعور بن ناحور بن تارخ و تارح
برادر ابراهیم بوده است امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود متولد شد تا عهد
یونس عم عمر یافت و ثعلبی گوید که هزار سال زیست و اکثر علما بر آنند که او پیغمبر نبوده بلکه حکیم بوده و گویند غلام کسی بوده شبانی میکرد یا خیاطی یا نجاری و گویند
قاضی بوده در میان بنی اسرائیل قضایا پرسیدی و بقول امام مجاهد از سودان نوبه بوده مردی اسود اللون و غلیظ الشفتین بوده روزی بوقت
قیلوله جمعی از فرشتگان سبحانه وی در آمدند و بر وی سلام کردند جواب داد و ایشان را نمی دید گفتند ای لقمان ما فرشتگان پروردگار توایم ترا خلیفه
زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد اگر حکم حتم است از آفریدگار من برین کار سمعا و طاعة قبول کنم و امید دارم
که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیر ساخته اند عافیت اختیار کنم و متعرض فتنه نشوم ملائکه را این سخن شگفت آمد حق سبحانه قول او را پسندید
و حکمت بر وی افاضه کرد تا بمرتبه که ده هزار کلمه از وی منقول است که هر کلمه بعالمی می ارزد روزی یکی از عظمای بنی اسرائیل بر وی بگذشت و جمعی نزد
وی نشسته و ایستاده استماع سوال کلمهٔ حکمت میکردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بندهٔ سیاه نیستی که شبانی رمهٔ فلان میکردی گفت
آری فرمود که چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک مالایعنی کردن و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله از حکیم
لقمان آورده که روزی خواجهٔ وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان دیگر میوه ها در راه بخوردند و حواله خوردن آن بلقمان کردند
خواجه بر وی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خوردند و دروغ بر من بسته اند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه چیز معلوم توان کرد گفت
بآنکه ما را آب گرم بخورانی و در صحرا پاره بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون می آید او خائن است و پیر معنوی قدس سره در مثنوی
این حکایت آورده و چند بیت که مشتمل بر نکته است از آن اینجا ثبت افتاد نظم گشت ساقی خواجه از آب حمیم + مر غلامان را و خوردند
آن زبیم + بعد از آن میراندشان در دشتها + میدویدند آن نفر تحت و علا + در قی افتادند ایشان از عنا + آب می آورد از ایشان میوه ها +
چونکه لقمان را در آمد قی ز ناف + پس بر آمد از درونش آب صاف + حکمت لقمان چو این پایه نمود + تا چه باشد حکمت رب الوجود + هر چه
نهان باشد پیدا شود + هر که او خائن بود رسوا شود + و در لباب آورده که روزی داود از لقمان کیفیت اصبحت پرسید جواب داد که اصبحت فی غیر یدی مرا در قبضهٔ
فضول عمل است داود درین سخن تفکر کرده نعره زد و بیهوش شد و بعضی از حکم حکیم لقمان و کلمات تلامذه او درین محل از جواهر التفسیر توان یافت + القصه حق سبحانه تعالی فرموده که القای حکمت بلقمان کردیم
و گفتیم او را أَنِ اشْكُرْ لِلّٰهِ آنکه شکر گوی مر خدای تعالی را بر نعمت حکمت وَمَنْ يَشْكُرْ و هر که شکر گوید فَإِنَّمَا يَشْكُرُ پس جز این
نیست که شکر میگوید لِنَفْسِهِ برای نفس خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید است بدو میرسد وَمَنْ كَفَرَ و هر که
ناسپاسی کند فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی غَنِيٌّ بی نیاز است از شکر کسی حَمِيدٌ سزاوار حمد است و اگر چه

کے او احمد. گوید یا محمود است که همه کائنات بلسان قال و حال ستاکر حضرت وی اند وَاِذْ قَالَ لُقْمٰنُ و یاد کن چون گفت لقمان لِابْنِهٖ مر پسر
خود انعم را و گفته اند ماثان یا شاماان یا اشکم یا شکور بوده وَهُوَ يَعِظُهٗ و لقمان پند میداد او را و میگفت يٰبُنَيَّ اے
پسرک من تصغیر شفقت و مرحمت ست لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ شرک میار بخدای اِنَّ الشِّرْكَ بدرستیکه شرک آوردن بخدای تعالی لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ
هر آئینه ستمی بزرگ ست چه تسویه میکند مخلوق را با خالق وَوَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم بِوَالِدَيْهِ به نیکوئی پدر و مادر او و از
موجبات نیکوئی یکے آنست که حَمَلَتْهُ برداشت فرزند را اُمُّهٗ مادر او چند وقت در شکم میشد در حمل او وَهْنًا سست شده
و در آن عَلٰى وَهْنٍ سستی بر سستی یعنی ضعفی بالای ضعفی وَّفِصٰلُهٗ و باز کردن او از شیر فِيْ عَامَيْنِ در گذشتن دو سال درین
مدت او را شیر داده و دیگر او را وصیت کردیم یعنی آدمی را اَنِ اشْكُرْ لِيْ بآنکه شکر گوی مرا وَلِوَالِدَيْكَ و پدر و مادر خود را اِلَيَّ الْمَصِيْرُ بسوی
حکم من ست بازگشت آدمیان و بر شکر و شرک ایشان را جزا خواهم داد وَاِنْ جَاهَدٰكَ و اگر کوشش کنند پدر و مادر تو عَلٰٓى اَنْ تُشْرِكَ بِيْ بآنکه شرک آری
بمن و شریک گیری مَا لَيْسَ لَكَ آن چیزیرا که نیست ترا بِهٖ عِلْمٌ باستحقاق شرکت او و اثنی فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان مبر ایشان را وَصَاحِبْهُمَا
و مصاحبت کن با ایشان فِي الدُّنْيَا در زندگانی دنیا مَعْرُوْفًا مصاحبتی نیکو چنانکه پسندیده شرع باشد مقتضای کرم بود وَّاتَّبِعْ
و پیروی کن در دین سَبِيْلَ مَنْ اَنَابَ راه کسی را که بازگشته است اِلَيَّ بمن بتوحید و اخلاص که آن محمد صلعم ست یا صدیق اکبر ثُمَّ اِلَيَّ
پس بسوی مجازات من ست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَاُنَبِّئُكُمْ پس آگاهی خواهم داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بانچه هستید که میکنید از خیر
و شر نزول این آیت در شان سعد وقاص ست چنانچه در سوره عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثنای قصه لقمان بر مناسبت نهی
است از شرک آورده اند که مادر سعد سه روز آب و نان نخورد تا دهن وی را بچوب بگشادند و آب در آن ریختند و سعد میگفت که در ما
اگر او را هفتاد روح باشد و یک یک از تن قبض کنند یعنی هفتاد بار بمیرد من از دین اسلام بر نگردم پس دیگر بار در وصیت لقمان خبر
میدهد که گفت فرزند خود را يٰبُنَيَّ ای پسرک من اِنَّهَا بدرستیکه آن فعل که آدمی را باشد یعنی کردار از خیر و شر اِنْ تَكُ اگر باشد
در خردی مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانه مِّنْ خَرْدَلٍ از سپندانه که خرد تر حبوب ست فَتَكُنْ پس باشد آن فِيْ صَخْرَةٍ در میان صخره
سبز که حما گویند و آن در زیر هفتم زمین ست اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ یا در آسمانها باشد با وجود رفعت و وسعت آن یا در بالای سماوات اَوْ فِي الْاَرْضِ یا در زمین
در مکانی پنهان يَاْتِ بِهَا اللّٰهُ بیارد خدای تعالی آنرا و حاضر گرداند و بدان حساب کند اِنَّ اللّٰهَ لَطِيْفٌ بدرستیکه خدای تعالی باریک
دان ست در علم او خَبِيْرٌ احاطه کند حقیقت وا است بکنه هر چیزی يٰبُنَيَّ اَقِمِ الصَّلٰوةَ ای پسرک من بپای دار نماز را بنفس تو کامل باید وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ
و امر کن بنیکوئی وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دار از منکر تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل
و نقل بود وَاصْبِرْ و شکیبائی کن عَلٰى مَآ اَصَابَكَ بر چیزیکه میرسد از شدائد خصوصًا در امر و نهی اِنَّ ذٰلِكَ بدرستیکه آنچه فرموده شد مِنْ عَزْمِ
الْاُمُوْرِ از واجبات امور ست یعنی آنچه خدای تعالی قطع کرده است قطع ایجاب ست وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ و میل مکن و مگردان روی لِلنَّاسِ از مردمان
خود را یعنی بوجه تکبر روی از مردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا برای نازش
و سوس و خودکامے یعنی خرام مانند جاهلان و دنیاپرستان اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ
هر خرامنده را که چون متکبران رود فَخُوْرٍ مباهات کننده که باسباب نعم بر مردمان تطاول نماید وَاقْصِدْ و میانه رو باش فِيْ مَشْيِكَ
در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطی میر که زود رفتن علامت خفت و سبکساری ست و دیر رفتن نشانه تجبر و بزرگواری ست بلکه میانه
باش بطریق تواضع قدم نه وَاغْضُضْ و فرو آر و کم کن مِنْ صَوْتِكَ از آواز خود یعنی زیاد کننده و نعره زننده و دراز زبان و سخن
گوی مباش اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ بدرستیکه زشت ترین آوازها لَصَوْتُ الْحَمِيْرِ آواز خران ست یعنی در انواع صوت فضیلتی نیست و صو

نصف

حمار باوجود نعت او مکروه طبایع و موجب وحشت اسماع ست در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیت رد کرد برایشان فخر ایشان را و حضرت رسالت پناه صلعم آواز نرم را دوست داشتی و صوت جهر را کاره بودے و در انجیل مذکورست که بفرماے بندگان مرا که چون بامن مناجات میکنند آواز ہاے خود را بخوابا شد که من میشنوم و آنچه در دل ایشان ست میدانم و در جواب کسی که گوید وجه تخصیص انکریت بصوت حمار با آنکه آواز بعضی حیوانات که انکر از صوت اوست چه تواند بود آن گفته اند که آواز او نزد عرب مثل ست در کراهیت سفیان ثوری رح فرموده که فریاد هر حیوانے تسبیح اوست الا حمار که نعره او از رویت شیطان ست و در حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار تعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه راے شیطانا و در کتاب فیه ما فیه از حضرت مولوی قدس سره وجه انکریت صوت حمار چنین نقل کرده اند که در غالب آواز او براے طلب کاه و جو ست یا بجهت اجرای شهوت یا جنگ با دراز گوش دیگر و صدائی که از غلبه صفات بهیمی و سبعی زاید زشت ترین صدا ها باشد و از ینجا معلوم میشود که ندا اے که از صاحب اخلاق ربانے و ملکی آید خوب ترین ندا ها خواهد بود و بیت نغمهاے عاشقان بس دلکش ست + استماع نغمهٔ ایشان خوش ست + اَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید اے مردمان اَنَّ اللّٰهَ آن را که خداے تعالی سَخَّرَ لَكُمْ رام ساخت براے نفع شما مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه و ستاره تا از روشنی ایشان بهره مند شوید و ستارگان تا بدیشان راه برید وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین ست از کوه و بیابان و دریا ها و حیوانات و نباتات و معادن تا از ان استفاع گیرید وَاَسْبَغَ عَلَيْكُمْ و تمام کرد بر شما نِعَمَهٗ ظَاهِرَةً نعمتے آشکارا وَّبَاطِنَةً و پوشیده یعنے آنچه میشناسید و آنچه نمیشناسید یا نعمت محسوسه و معقوله و حفص نعمه میخواند بجمع و در نعمت ظاهر و باطن علما را درین آیت سخن بسیارست صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را بیصد تفسیر کرده و آنچه مشهورست نعمت ظاهر حضرت رسالت پناه است و باطن امداد ملائکه و بقولی نعمت ظاهر و باطن حسن خلق و نیکوئی خلق ست یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم یا تسویهٔ اعضا و معرفت ملک اعلی یا حفظ قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلوٰة و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت ابدان و صحت ادیان یا بصر و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا کمالے اموال و صفای احوال یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین سباحی قدس سره فرموده که فخر الاولیا یونس سجاوندے گفته نعمت ظاهر انصاف گدایان دادن ست بروز و نعمت باطن انصاف گدا اے دادن ست بشب و باقی وجوه علما و عرفا در جواهر التفسیر ثبت ست و مذکور والله الموفق والی الله ترجع الامور بیت کوششے کن ره سوان بحر و بر + کاندران یابے صدف ہا پر گهر + وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُّجَادِلُ کسی هست که جدال میکند و خصومت می ورزد فِي اللّٰهِ در کتاب خداے تعالی یعنے نضر بن حارث که میگفت افسانهٔ پیشینیان ست و در عین المعانی آورده که یهودے از حضرت رسالت پناه صلعم پرسید که خدای تو از چه چیزست فی الحال او را صاعقه گرفت و این آیت فرود آمد که کسے بود که مجادله کند در ذات حق بِغَيْرِ عِلْمٍ بے دانشے وَّلَا هُدًى و بی بیانی از نزدیک خداے وَّلَا كِتٰبٍ مُّنِيْرٍ و بی کتابی روشن بلکه بمحض تقلید چنانچه فرمود که وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ و چون گویند مر ایشان را که بصدق اتَّبِعُوْا پیروے کنید مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ آنچیزے را که فرستاده است خدای تعالی یعنے قرآن بدان بگروید قَالُوْا گویند بَلْ نَتَّبِعُ نمیگرویم و متابعت نمیکنیم آن را بلکه پیروے میکنیم مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آنچیزے را که یافتیم بران اٰبَآءَنَا پدران خود را یعنے سلوک بر طریق آبا میکنیم اَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطٰنُ آیا اگر هست شیطان که بوساوس و هوا جس يَدْعُوْهُمْ بخواند ایشان را اِلٰى عَذَابِ السَّعِيْرِ بسوے عذاب دوزخ ایشان همچنان پیروی کنند او را و از تقلید در نگذرند وَمَنْ يُّسْلِمْ وَجْهَهٗ و هر که خالص سازد دین یا عمل خود را یا اخلاص توجه کند اِلَى اللّٰهِ بسوی خدای تعالے وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه نیکوکار باشد یعنے موحد فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس هر آئینه تحقیق

دست زده باشد بالعروة الوثقیٰ بدست آویزے محکم که کلمه شهادت است یا اسلام یا قرآن و گفته اند الحب فی الله والبغض فی الله و
اشهر رعایت طریقت سنت جماعت ست وَاِلَى اللّٰهِ وبسوی حضرت خدا وند ست عَاقِبَةُ الْاُمُوْرِ بازگشت همه کارها یعنی اهل امور
راکه خلائق اند بازگشت ایشان بوے خواهد بود وَمَنْ كَفَرَ و هرکه نگرود و چنگ در عروهٔ وثقیٰ نزند فَلَا يَحْزُنْكَ پس اندوهگین نسازد
ترا كُفْرُهٗ ناگرویدن او اِلَيْنَا بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَنُنَبِّئُهُمْ پس آگاه کنیم ایشان را بِمَا عَمِلُوْا بانچه
کرده اند یعنی بعقوبت خواهد بود اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی عَلِيْمٌ داناترست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ بانچه در سینهای شماست از خیر و شر
نُمَتِّعُهُمْ برخورداری دهیم ایشان را بنعمت و سرور قَلِيْلًا زمانی اندک که زود انقطاع یابد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس بیاریم ایشان را یعنی بجائی
یعنی ناچار باشند اِلٰى عَذَابٍ غَلِيْظٍ بسوی عذابی سخت و گران که هرگز سبک نشود بلکه در غلظت ترقی یابد وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ واگر
بپرسی مرکافران مَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمین را لَيَقُوْلُنَّ اللّٰهُ هر آئینه گویند معبود بحق آفریننده مطلق چه
دلالت واضح از اشیا و آفرینش بغیر او بسیار روشن ست قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بگوی ای محمد سپاس مر خدایرا عزوجل که اعتراف میکنند بانچه موجب
بطلان اعتقاد ایشان ست بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند که این اقرار لازم میشود لِلّٰهِ مر خدای راست مَا
فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق وی اند پس در آسمان و زمین جز وی مستحق نبود اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ
بدرستیکه خدای تعالی اوست بے نیاز بذات خود پیش از خلق اشیا اَلْحَمِيْدُ ستوده صفات خود قبل از خلق اشیا یا غنی ست از ستایش
ستایش کنندگان و ستوده است بی ستایش ایشان بیت ای مسے در ذات خود از ماسواے خویشتن + خود کو میگوئی که و خود ستائی
خویشتن + و در اواخر سورة الکهف گذشته که جهودان اعتراض کردند بر قرآن که جائے میگوید در قرآن که شما را حکمت چیزی بسیار داده ام
و جائے میگوید که و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا و این آیت آمد که قل لو کان البحر مدادا الآیه درین سوره نیز برای تاکید این خبر میفرماید که وَلَوْ اَنَّ
و اگر بودی مَا فِی الْاَرْضِ آنچه در زمین ست مِنْ شَجَرَةٍ از درختان اَقْلَامٌ قلمها وَالْبَحْرُ و دریای محیط با سعت خود مداد شدی يَمُدُّهٗ
مدد دادے بحر محیط را مِنْۢ بَعْدِهٖ پس از فناے آب او سَبْعَةُ اَبْحُرٍ هفت دریای دیگر با مداد او و مداد آنها مداد شده و کتابت
کردندے مَّا نَفِدَتْ بسر رسیدے و بپایان نیامدے كَلِمٰتُ اللّٰهِ علم الٰهی و عجائب صنع پادشاهی یا اسامی آنچه آفریده در دنیا
و خواهد آفرید در عقبیٰ یا حکم و فرمان او و نعمتے که در دارین بر بندگان اضافه میکند جهت آنکه قلم و مداد متناهی ست و آنچه مذکور شد نامتناهی ست
اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ بدرستیکه خدای تعالے غالب ست در حکم و فرمان بے نهایت حَكِيْمٌ داناست که هیچ چیز از علم و حکمت او
خارج نیست مَا خَلْقُكُمْ نیست آفریدن شما اے اهل مکه وَلَا بَعْثُكُمْ و نه برانگیختن شما بعد از مرگ اِلَّا كَنَفْسٍ
وَّاحِدَةٍ مگر مانند آفریدن و برانگیختن یک تن چه حق سبحانه در خلق اشیا بآلات و ادوات و اعانت مددگاران محتاج نیست بلکه بکلمهٔ کن
صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگو بر چیزهای از گورها یک دعوت
او همه خلائق از گورها بیرون آیند اِنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ بدرستیکه خدای شنواست همه مسموعات را بَصِيْرٌ بیناست همه مبصرات را
و هر آینه بقدرت چنین کس عجز را راه نیست بیت قدرت لی عجز نداری بکس + قدرت بی عجز تو داری و بس + اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی
و ندانستی اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای تعالی يُوْلِجُ الَّيْلَ در می آرد ظلمت شب را فِی النَّهَارِ در روشنی روز این وقتی بود که شب
در آید وَيُوْلِجُ النَّهَارَ و داخل میگرداند روشنائی روز را فِی الَّيْلِ در تاریکی شب زمانی که روز پدید آید یا مقادیر ایشان کم و زیاده میکند
وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه راکه سبب منافع خلق اند كُلٌّ يَّجْرِيْ هر یک از این دو سیر میرود در فلک خود اِلٰى اَجَلٍ مُّسَمًّى
تا روز نام برده که روز قیامت ست و جریان ایشان در آن روز منقطع گردد وَاَنَّ اللّٰهَ و بدرستیکه خداے تعالے بِمَا تَعْمَلُوْنَ

بانچه شما میکنید خَبِیْرٌ داناست وکنه امور را می شناسد ذٰلِكَ آن سعت علم وشمول قدرت بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای تعالی هُوَ الْحَقُّ
اوست ثابت در ذات خود واجب بوجود خویش وَاَنَّ مَا يَدْعُوْنَ وانچه شما میخوانید وحقتعالی بعبث میخوانید یعنی انچه مشرکان میخوانند ومی پرستند
مِنْ دُوْنِهِ بجز خدای الْبَاطِلُ بیهوده وناحق ست وَاَنَّ اللّٰهَ ودیگر سبب آنست که خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر یعنی غالب بر همه
الْكَبِيْرُ بزرگ ست که ازو بزرگتری نیست اَلَمْ تَرَ آیا نه دیدی ونه دانستی اَنَّ الْفُلْكَ آنکه کشتی تَجْرِيْ فِي الْبَحْرِ میرود در دریا بِنِعْمَتِ اللّٰهِ
بمنت واحسان او که اورا بر روی آب نگاه میدارد وباد را برای رفتن او می فرستد لِيُرِيَكُمْ تا بنماید شما را مِّنْ اٰيٰتِهٖ بعضی از دلائل قدرت خود در حرکت
کشتی وبرخی از عجائب بحر اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در امر کشتی و دریا لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهاست در شمول قدرت کمال حکمت و وفور نعمت
لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر بلای او شَكُوْرٍ شکر گوینده بر نعمای او وَاِذَا غَشِيَهُمْ مَّوْجٌ وچون فرو گیرد وبپوشد
اهل کشتی را واز زیر ایشان در آید موج دریا در بزرگی كَالظُّلَلِ مانند سایبانها یا مثل کوهها و یا ابرها دَعَوُا اللّٰهَ میخوانند خدای را مُخْلِصِيْنَ
در حالتیکه پاک کنندگانند لَهُ الدِّيْنَ برای خدای دین خود را چه خوف شدید در آنست هوا وتقلید را که منازع فطرات اند زائل گردانیده باقی
دل ایشان را بمقام فطرت اصلی باز برده فَلَمَّا نَجّٰىهُمْ پس آن هنگام که برهانند ایشانرا وبرساند بسلامت اِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان
فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مُّقْتَصِدٌ معادل اند یعنی راستند بر طریق توحید وبعضی مائلند از راه حق یعنی مومنان از اهل کشتی تا جائیند
بر دعا ونیاز خود ومشرکان جائر ومنکر اند وَمَا يَجْحَدُ بِاٰيٰتِنَآ وانکار نکند نشانهای قدرت ما را اِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ مگر هر غدر کننده وعهد شکننده
كَفُوْرٍ ناسپاس مر نعم پروردگار را يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ ندا عام ست یعنی ای همه مردمان از اهل کشتی که ثابت بر دعا ونیاز خود وغیر
اهل کشتی اتَّقُوْا رَبَّكُمْ بترسید از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید از ناشایستها وَاخْشَوْا وبترسید يَوْمًا لَّا يَجْزِيْ از روزی که دفع نکند عذاب
را و باز ندارد وَالِدٌ عَنْ وَّلَدِهٖ پدر از پسر خویش وَلَا مَوْلُوْدٌ ونه فرزندی که هُوَ جَازٍ او باز دارنده باشد عَنْ وَّالِدِهٖ از پدر خود شَيْـًٔا
چیزی را از عذاب وگفته اند که این خبر مخصوص ست بکفار چه اولاد وآبای مومن بعضی مر بعضی را شفاعت کنند اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستیکه
وعدهٔ خدای تعالی بثواب وعقاب حَقٌّ راست ست ودر آن خلاف نیست ونخواهد بود فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که فریب ندهد شما را
الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا یعنی بمتاعهای دلفریب وزینتهای آن فریفته نشوید وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ وباید که مغرور نسازد شما را بِاللّٰهِ
بعفو وکرم خدای تعالی با مهلت دادن او الْغَرُوْرُ شیطان فریبنده یعنی شما را امل دور ودراز راه برده بر معاصی دلیر گردانند گوید
مصرع که امروز گنه کنید وفردا توبه * شما زینهار مغرور نشوید که عذر فردا را عمر فردا می باید کسی پذیرفتار آن نیست نظم کار امروز بفردا مگذاری
زینهار * روز چون یافته کار کن وعذر میار * ساقیا عشرت امروز بفردا مفکن * یا ز دیوان قضا خط امانی بمن آر * آورده اند که حارث یا وارث
بن عمرو محاربی بجناب نبوت مآب آمده گفت ای محمد ساعت یعنی قیامت را کی ظهور خواهد شد ومن تخمی کاشته ام اضافت عبارت تمام در کدام
ایام خواهد بود وزن من حامله است تصویر حمل او از اشکال ذکور واناث بر چه وجه است ومیدانم که عمل من وی روز چه بوده وفردا چه شغل اشتغال
خواهم داشت ومولد خود را میدانم که کجاست ومدفن در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه این آیت فرستاد که بگو این پنج علم در خزانه مشیت آفریدگار
من ست وکلید اطلاع بدان بدست هیچ آدمی نداده اند اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی عِنْدَهٗ نزدیک اوست بحق عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیام
قیامت وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وفرو میفرستد باران را در زمان ومکان که مقدر ومقرر کرده وَيَعْلَمُ ومیداند مَا فِي الْاَرْحَامِ انچه در رحمهاست
از مرد وزن وتمام وناقص وَمَا تَدْرِيْ نَفْسٌ ونمیداند هیچ نفسی نیک کار یا بدکار که مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا چه چیز کسب کند فردا
از خیر وشر وَمَا تَدْرِيْ نَفْسٌ ونمیداند هیچ نفسی بِاَيِّ اَرْضٍ بکدام زمین تَمُوْتُ بمیرد ودر کدام وقت اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بدرستیکه خدای تعالی
داناست بغیبها چون خواهد آشکارا کند خَبِيْرٌ آگاه از غیبها چون خواهد از پردهٔ کرم بپوشد

سُوْرَةُ السَّجْدَةِ مَكِّيَّةٌ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | وَهِيَ ثَلٰثُوْنَ اٰيَةً

الٓمّٓ ۚ مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که هر کتاب خدا را خلاصه بود و خلاصهٔ قرآن حروف مقطعه است و در الم گفته اند الف از اقصای حلق آید و آن اول مخارج ست و لام از طرف لسان گفته شود و آن اوسط مخارج ست و میم را از شفت گویند و آن آخر مخارج ست این سخن اشارت ست بآنکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه متانس باشد تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن لَا رَيْبَ فِيْهِ هیچ شک نیست در وی یعنی منزل ست بی شبهه مِنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ از پروردگار عالمیان آیا تصدیق میکنند اهل مکه که این از نزدیک خدای تعالی ست اَمْ يَقُوْلُوْنَ افْتَرٰىهُ یا میگویند بر بافته است محمد آنرا از پیش خود بل نه چنین ست که میگویند بلکه هُوَ الْحَقُّ قرآن سخن درست و راست ست فرود آمده مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو لِتُنْذِرَ تا بیم کنی از عذاب الٰهی قَوْمًا مَّآ اَتٰهُمْ قومی را که در میان تو اند و نیامده است بدیشان مِّنْ نَّذِيْرٍ هیچ بیم کننده مِّنْ قَبْلِكَ پیش از تو مراد از زمان فترت ست و اسمعیل علیه السلام نذیر بوده اهل زمان خود را و تو نذیری بر قوم خود لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان را بیم کردن تو يَهْتَدُوْنَ ۝ راه یابند اگر من خواهم اَللّٰهُ خداوند بحق الَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آنست که بیافرید آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمان و زمین ست فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوٰى پس مستولی شد حکم او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش که اعظم مخلوقات ست پس بدو بگروید و از راه او بگذرید که در دنیا مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِّنْ دُوْنِهٖ بجز او مِنْ وَّلِيٍّ هیچ دوستی که یاری کند وَّلَا شَفِيْعٍ و نه هیچ درخواست کننده که مددگاری نماید اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ ۝ آیا پند پذیر نمیشوید از مواعظ ربانی و نصایح قرآنی يُدَبِّرُ الْاَمْرَ میسازد کار دنیا یعنی حکم میکند بدان و میفرستد ملکی را که موکل ست بران مِنَ السَّمَآءِ اِلَى الْاَرْضِ از آسمان بسوی زمین پس ملکی می آید و آن کار بجای می آرد ثُمَّ يَعْرُجُ پس عروج میکند اِلَيْهِ بسوی آسمان فِيْ يَوْمٍ كَانَ در روزی که هست مِقْدَارُهٗ اندازهٔ او اَلْفَ سَنَةٍ هزار سال مِّمَّا تَعُدُّوْنَ ۝ از آنچه شما میشمارید یعنی فرشته فرود می آید از آسمان و بالا میرود در مدتی که اگر آدمی رود و آید جز بهزار سال میسر نشود زیرا که از آسمان تا زمین پانصد ساله راه است پس مقدار نزول و عروج هزار سال بود ذٰلِكَ آن خدا و که تدبیر امر میکند عٰلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای پوشیده و پیدا است یعنی دانای امور دنیا و آخرت ست یا عالم ست بآنچه بوده باشد و خواهد بود الْعَزِيْزُ غالب ست در تقدیر الرَّحِيْمُ ۝ مهربانست بر بندگان در تدبیر الَّذِيْٓ اَحْسَنَ او آن کسی ست که نیکو کرد كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهٗ هر چیز را که آفرید یعنی بیاراست بر وجهی نیکو بمقتضای حکمت

نظم
کردی آنچه در جهان شاید + کرده آنچنانکه می باید + از تو روانی گرفت کار همه + کز توی آفریدگار همه + نقش زیبا بلوح خاک از تست + دل دانا و جان پاک از تست +

وَبَدَاَ و آغاز کرد خَلْقَ الْاِنْسَانِ آفریدن آدم را مِنْ طِيْنٍ ۝ از گل ثُمَّ جَعَلَ پس بیافرید نَسْلَهٗ فرزندان او را مِنْ سُلٰلَةٍ از خلاصهٔ بیرون آورده از صلب مِّنْ مَّآءٍ مَّهِيْنٍ ۝ از آبی ضعیف خوار یعنی نطفه ثُمَّ سَوّٰىهُ پس راست کرد قالب آدم را وَنَفَخَ فِيْهِ و دمید در وی مِنْ رُّوْحِهٖ از روح خویش این اضافت تکریم و تشریف ست و اظهار آنکه او مخلوقی شریف ست وَجَعَلَ لَكُمُ و ساخت برای شما السَّمْعَ گوش تا بشنوید وَالْاَبْصَارَ و دیدها تا ببینید وَالْاَفْئِدَةَ و دلها تا دریابید قَلِيْلًا مَّا تَشْكُرُوْنَ ۝ اندک سپاسداری میکنید برچنین نعمتها وَقَالُوْٓا و گفتند منکران بعث چون ابی بن خلف و امثال او ءَاِذَا ضَلَلْنَا آیا چون گم شویم فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی خاک شویم و آمیخته گردیم چنانکه خاک اعضای ما از خاک زمین تمیز نباشد ءَاِنَّا آیا ما لَفِيْ خَلْقٍ جَدِيْدٍ ۬ه در آمیم در آفرینش نو خواهیم بود و این استفهام بر سبیل انکارست یعنی چون خاک شویم آفرینش نو بما تعلق نخواهد گرفت بَلْ هُمْ نه چنانست که میگویند بلکه ایشان بِلِقَآءِ رَبِّهِمْ بلقای پروردگار خود كٰفِرُوْنَ ۝ ناگروندگانند یعنی بآخرت که سرای بقاست ایمان ندارند قُلْ بگو ای محمد منکران بعث را که يَتَوَفّٰىكُمْ فرا گیرد روح شما را مَّلَكُ الْمَوْتِ

فرشتهٔ مرگ که عزرائیل علیه السلام ست الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ آنکسی که موکل کرده و برگماشته شده است بقبض ارواح شما ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی
آفریدگار خود تُرْجَعُونَ بازگردیده شوید بجهت حساب و جزا و در کشاف آورده که عزرائیل ع ارواح را بخواند و جواب دهند پس اعوان
خود را بقبض آن فرمان کند امام ابو اللیث رح در تفسیر خود فرموده که ملک الموت را روی ست از آتش که بدان روی بکافران
ظاهر گردد و روح ایشان قبض کند و روی دارد از ظلمت که بدان روح منافقان را فرا گیرد و دو روی دارد مانند روی آدمیان که بدان
روی ارواح مومنان توفیه کند و روی ست از نور که بدان روی ارواح انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان ملائکه رحمت و عذاب اند عجب
از آدمی که با وجود چنین حریفی در کمین چگونه لاف آرامش میزند و فرو آسودگی محوی کرا از صدمت اجل + کس را نداده اند برات مهلی + وَلَوْ تَرَىٰ
و اگر ببینی ای بیننده إِذِ الْمُجْرِمُونَ چون مشرکان در روز حشر نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ افکندگان باشند سرهای خود را یعنی از غایت خجالت
و ندامت سر در پیش افگنند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود در موقف عرض هر آئینه ببینی کارهای پر هول و دران زمان گویند رَبَّنَا
ای آفریدگار ما أَبْصَرْنَا دیدیم آنچه وعده کرده بودی وَسَمِعْنَا و شنیدیم از تو تصدیق پیغمبران یا هول روز رستخیز دیدیم و آواز صور شنیدیم فَارْجِعْنَا
پس بازگردان ما را بدنیا نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم کارهای شائسته إِنَّا مُوقِنُونَ بدرستیکه ما بی گمانیم ببرای عقبی زیرا که مشاهده کردیم و ما را
شبهه نماند آنگه حق سبحانه فرماید وَلَوْ شِئْنَا و اگر بخواستیم لَآتَيْنَا هر آئینه میدادیم در دنیا كُلَّ نَفْسٍ هر نفسی را هُدَاهَا آنچه راه یافتی بآن بسوی
ایمان و عمل صالح وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ و لیکن ثابت شده است این حکم مِنِّي از من که لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آئینه پر سازم دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ
وَالنَّاسِ از گناهکاران دیو و آدمی أَجْمَعِينَ همه ایشان فَذُوقُوا پس بچشید شما عذاب را بِمَا نَسِيتُمْ بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید
لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا دیدن آن روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقای این روز را إِنَّا نَسِينَاكُمْ بدرستیکه ما نیز ترک کردیم شما را و بگذاشتیم در عذاب وَ
ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ و بچشید عذاب جاودانی را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید إِنَّمَا يُؤْمِنُ جز این نیست که میگروند بِآيَاتِنَا بآیتهای
کلام ما الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا آنانکه چون پند داده شوند بهآ بآن آیتها خَرُّوا افتند بر روی در افتند سُجَّدًا سجده کنندگان وَسَبَّحُوا و تنزیه کنند پروردگار
خود را از آنچه لائق عظمت و کبریای او نباشد تسبیح مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستائش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نا لائق و ستایند
بصفتهای موافق یا در سجود گویند سبحان الله و بحمده وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و ایشان سرکشی نمیکنند از ایمان و طاعت و سجود و این سجده
نهم ست بقول امام اعظم رح و دهم بقول امام شافعی رح و حضرت شیخ قدس سره این را سجدهٔ تذکر گفته و ساجد باید که متذکر گردد آن
چیز را که ازان غافل شده و تصدیق کند دلالت وجود واحد را که آن دلالتها از همه اشیا موجود ست بیت یعنی کل شیء له آیة + تدل
علی انه واحد + نظم همه ذرات از مه تا بماهی + بوجه نیستی داده گواهی + همه اجزای کون از مغز تا پوست + بوجود اینی دلیل وحدت دوست
آورده اند که منازل بعضی انصار از مسجد سید ابرار صلعم دور بود و چون نماز شام را با خواجه کائنات علیه افضل الصلوات با جماعت ادا کردندی
همچنان تا بوقت عشا در مسجد توقف نموده نماز گزاردندی و بمنزلهای خود نرفتندی تا دولت ادای نماز صبح بجماعت آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم دریابند حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ دور میشود پهلوهای ایشان از خوابگاهها
يَدْعُونَ رَبَّهُمْ میخوانند پروردگار خود را خَوْفًا از بیم خشم او وَطَمَعًا و بامید خوشنودی او و ابو الدردا رض گفته که آیت در شان جمعی است که
نماز عشا و صبح را بجماعت گزارند و گفته اند در شان متهجدان و شب خیزان ست که چون پردهٔ شب فرو گذارند و جهانیان سر بر بالین غفلت
نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز راز با حضرت بی نیاز گویند از سهیل یمنی یعنی
اویس قرنی رح منقول ست که در شبی میگفت که هذه لیلة الرکوع و بیک رکوع تمام شب بسر میبرد و در شب دیگر میگفت هذه لیلة السجود
و بیک سجده بصبح میرسانید گفتند ای اویس چون طاقت طاعت داری تهها بدین درازی بریک حال میگذاری گفت کجا ست

ع

سجدة

شب دراز کاشکی از ازل و ابد یک شب بودی تا بیک سجده بآخر بردمی و دران سجده ناله‌های زار و گریهای بیشمار کردمی بیت بر نیم شب کر
همه مست خواب خوش باشند + من و خیال تو و ناله‌های درد آلود + وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و از انچه عطا کردیم ایشانرا يُنْفِقُوْنَ ۝ نفقه میکنند در وجوه
خیر یعنی بشب بدرگاه ما داد گدائی و روز در راه ما داد گدایان میدهند فَلَا تَعْلَمُ پس نمیداند نَفْسٌ هیچ نفسی نه ملک مقرب و نه نبی مرسل
مَّآ اُخْفِيَ انچه پنهان داشته شده است لَهُمْ از برای ایشان یعنی برای پهلوتهی کنندگان از مضاجع مِّنْ قُرَّةِ اَعْيُنٍ ۚ از روشنی
چشمها یعنی چیزیکه بدان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر
علی قلب بشر محققان برآنند که اینست که ازان نعمت مخفی سخن نگویند چه فلا تعلم نفس ولا خطر علی قلب بشر آیت و حدیث دو گواهند بران
که دعوی دریافت آن لائق نیست مگر اهل مشاهده را و آن نعمتها جزا داده میشوند جَزَآءًۢ بِمَا كَانُوْا بسبب انچه بودند که باخلاص
نیت و صدق طویت يَعْمَلُوْنَ ۝ عمل میکردند بزرگی گفته که چون عمل پنهانی کردند جزا نیز پنهانی است تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشد کسی نیز
بمکافات ایشان پی نبرد نظم روزیکه روم همره جانان بچمن + نی لاله و گل بیم و نی سرو و سمن + رازی که میان من و او گفته شود + من دانم
و او داند و او داند و من + آورده اند که ولید بن عقبه با شیر بیشه مردی در مقام مفاخرت آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو سخت‌تر است
و زبان من از زبان تو تیزتر علی رض فرموده خاموش باش ای فاسق ترا با من چه زهره مساوات و چه یارای مجادلات حق سبحانه و تعالی تصدیق امیرالمؤمنین
علی کرم الله وجهه را آیت فرستاد اَفَمَنْ كَانَ آیا کسی هست مُؤْمِنًا گرونده بخدای و رسول یعنی علی رض باشد كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا مانند کسی که
هست بیرون رفته از دائره فرمان چون ولید لَا يَسْتَوٗنَ ۝ برابر نیستند در شرف و رتبت یا در جزا و مثوبت اَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اما آنانکه گرویده
اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عمل صالح کرده اند فَلَهُمْ پس مر ایشانراست جَنّٰتُ الْمَاْوٰى بوستانها که ماوای حقیقی است و گفته اند جنات المأوی
بهشتیست بر یمین عرش و خدای بمؤمنان دهد آنرا نُزُلًۢا در حالتیکه پیشکش باشد یعنی ما حضری که برای مهمانان آرند و نعیم کلی پس
از دخول بهشت بدیشان ارزانی دارد بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۝ بسبب انچه بودند که عمل میکردند عملی که مستحق این کرامت گشتند وَاَمَّا الَّذِيْنَ
فَسَقُوْا و اما آنانکه بیرون رفتند از دائره فرمان فَمَاْوٰىهُمُ النَّارُ پس بازگشت ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای جنة المأوی که
مؤمنانرا باشد ایشانرا در آتش مأوی دهند كُلَّمَآ اَرَادُوْٓا اَنْ يَّخْرُجُوْا مِنْهَآ هرگاه خواهند که بیرون آیند از آتش دوزخ اُعِيْدُوْا
بازگردانیده شوند فِيْهَا در آتش آورده اند که در وقت جوشش دوزخ فاسقانرا بالا افگند تا بنزدیک درهای دوزخ رسند و توقع بیرون
آمدن کنند خزنه بگرزهای آتشین ایشانرا میرانند و بقعر دوزخ می افگنند وَقِيْلَ لَهُمْ و گویند مر ایشانرا جهت اهانت که ذُوْقُوْا
بچشید شما عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش الَّذِيْ كُنْتُمْ بِهٖ تُكَذِّبُوْنَ ۝ آن عذابیکه بودید که بآن تکذیب میکردید و باور
نمیداشتید وَلَنُذِيْقَنَّهُمْ و هر آئینه بچشانیم اهل مکه را مِّنَ الْعَذَابِ الْاَدْنٰى از عذاب نزدیکتر و خردتر در دنیا که قتل و اسر است
یا قحط دُوْنَ الْعَذَابِ الْاَكْبَرِ فروتر از عذاب بزرگتر که خلود در آتش است لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان یعنی جمعی که باقی مانند از ایشان
يَرْجِعُوْنَ ۝ بازگردند براه حق و از کفر توبه کنند در موضح آورده که عذاب خردتر جمع حطام است و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی ادنی عذاب
قبر است و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی خذلان است و اکبر نیران و در لباب از تفسیر نقاش نقل کرده که ادنی غلای
اسعار است و اکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار و گفته اند که خواری دنیا و نگونساری عقبی یعنی افتادن در گناه و دور افتادن از درجات قرب الله
بیت دور ماندن از وصال او عذاب اکبر است + آتش سوز فراق از هر عذابی بدتر است + وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمگارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ
از کسیکه پند داده شود بِاٰيٰتِ رَبِّهٖ بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن ثُمَّ اَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بگرداند ازان و تفکر نکند دران
اِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِيْنَ مُنْتَقِمُوْنَ ۝ بدرستیکه ما از مشرکان انتقام کشنده‌ایم بهلاک و عذاب وَلَقَدْ اٰتَيْنَا و بتحقیق ما دادیم

وقف غفران

ع

مُوسَی الْكِتٰبَ موسی را کتاب توریت چنانچه دادیم ترا قرآن را فَلَا تَكُنْ فِيْ مِرْيَةٍ پس مباش در شک مِّنْ لِّقَآئِهٖ از دیدار موسی در رسیدا آورده که حق سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه وآله وسلم که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی علیہ السلام را خواهی دید این جا تاکید آن وعده را میگوید که شک مکن در لقای وی در وقتیکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را در معراج بردند موسی علیہ السلام را در آسمان ششم دیدهم بوقت عروج وهم بوقت نزول وَجَعَلْنٰهُ وگردانیدیم کتاب منزل بموسی علیہ السلام هُدًى لِّبَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ۝ راه نماینده مر بنی اسرائیل را وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ وگردانیدیم از بنی اسرائیل اَئِمَّةً يَّهْدُوْنَ پیشوایان که خلق را راه نمودند باحکام توریت بِاَمْرِنَا بفرمان ما لَمَّا صَبَرُوْا ؕ۫ در آن هنگام که صبر کردند برایمان یا بر شدائد قوم یا برارتکاب طاعات یا از مناهی وَكَانُوْا بِاٰيٰتِنَا وبودند که بآیتهای ما یعنی علاماتی که بموسی علیہ السلام داده بودیم يُوْقِنُوْنَ بیگمان بودند اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو هُوَ يَفْصِلُ او حکم کند بَيْنَهُمْ میان مردمان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز فِيْمَا كَانُوْا فِيْهِ در آن چیز که بودند گروران يَخْتَلِفُوْنَ ۝ اختلاف میکردند از امر دین پس حکم الٰہی جدا کند محق را از مبطل و هریکی را مناسب حال او جزا دهد اَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود وبیان نکرد برای اهل مکه از عقوبتها که بمکذبان رسیده كَمْ اَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِّنَ الْقُرُوْنِ از اهل قرنها چون قوم عاد وثمود يَمْشُوْنَ میروند اینها یعنی اهل مکه فِيْ مَسٰكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان وبر آن میگذرند در سفرهای خود اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین اهلاک ما قرون ماضیه را لَاٰيٰتٍ ؕ هر آئینه عبرتهاست مر امم آینده را اَفَلَا يَسْمَعُوْنَ ۝ آیا پس نمیشنوند یعنی بگوش فهم استماع نمیکنند اَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند ونمیدانند اَنَّا نَسُوْقُ الْمَآءَ آنرا که ما آب می رانیم یعنی باران وسیل سیفرستیم اِلَى الْاَرْضِ الْجُرُزِ بزمین خالی از گیاه وگفته اند اسم موضعی ست در ولایت یمن که آب جویها بدان نمیرسد حق سبحانه فرمود که ما آب را بدان زمین خشک میرسانیم فَنُخْرِجُ بِهٖ پس بیرون می آوریم بآن آب زَرْعًا کشت زاری وگفته اند مراد غلات واشجار ست تَاْكُلُ مِنْهُ میخورند از آن زرع اَنْعَامُهُمْ چهارپایان ایشان کاه وبرگ درخت وَاَنْفُسُهُمْ ومیخورند ایشان دانه ومیوه اَفَلَا يُبْصِرُوْنَ ۝ آیا پس نمی بینند اثر این قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق ودانند که آنکه قادر ست بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر احیای مردم بعد از موت وَيَقُوْلُوْنَ ومیگویند کفار مکه مَتٰى هٰذَا الْفَتْحُ کی باشد این فتح که مومنان گویند اِنَّ اللّٰهَ سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استعجال با اصحاب گفتند که این فتح که وعده داده اند کی خواهد بود زود بنمائید بما اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۝ اگر هستید راست گویان در وعدهٔ خود قُلْ بگو ای محمد يَوْمَ الْفَتْحِ در روز فتح بدر یا فتح مکه لَا يَنْفَعُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا سود نخواهد داشت آنانرا که نگرویدند اِيْمَانُهُمْ گرویدن ایشان مراد مقتولان روز فتح اند که در حال قتل ایمان ایشانرا فائده ندارد زیرا که ایمان یاس بود وَلَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ ۝ ونیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت وعذاب ایشان در توقف افتد فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان بطریق اهانت از ایشان تا مدت معلوم یعنی تا نزول آیت سیف وَانْتَظِرْ ومنتظر باش نصرت الٰہی را اِنَّهُمْ مُّنْتَظِرُوْنَ ۝ بدرستیکه ایشان نیز منتظر اند آنرا که غلبه کنند بر تو حق سبحانه ترا غالب گرداند نه ایشانرا الحق یعلو ولا یعلی **نظم** منتظر باش زالطاف الٰہی شب و روز

علم دین تو هر روز برافراخته تر + حرب را ساختگی کن که بود هر روز سے + کار احباب تو از روز دگر ساخته تر +

در اسباب نزول مذکور ست که ابو سفیان وعکرمه وابو الاعور بعد از واقعهٔ احد از مکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی در وثاق ابن ابی نزول کردند روزی دیگر با جمعی منافقان حاضر شده از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم امان طلبیده استدعا نمودند که ما را بلات ومنات باز گذار وبگو که بتان را روز قیامت مقام شفاعت هست تا ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی این سخن بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شاق آمده روی مبارک درهم کشید وابن ابی وابن قشیر وجد بن قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آنست حضرت عمر فاروق رضی الله عنه حمیت اسلام وصلابت دین در یافته قصد قتل کفره فرموده وحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ای عمر من ایشانرا بجان

امان داده ام و نقض عهد روا نیست این آیت آمد که یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر اتَّقِ اللّٰهَ دائم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای تعالی
در نقض عهد وَلَا تُطِعِ الْكٰفِرِیْنَ و فرمان مبر کافران مکه را چون ابوسفیان و عکرمه وَالْمُنٰفِقِیْنَ و منافقان مدینه را چو ابن ابی و معتب بن قشیر
اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای تعالی هست عَلِیْمًا دانا بمقاصد ایشان حَكِیْمًا حکم کننده بوفای عهد وَّاتَّبِعْ و پیروی کن مَا یُوْحٰۤی
اِلَیْكَ آن چیزیرا که وحی کرده میشود بتو مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو چون نهی از اطاعت ایشان اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای تعالی
هست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بانچه شما میکنید خَبِیْرًا دانا وَّتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ و توکل کن بر خدای تعالی یعنی کار خود بدو سپار
وَكَفٰى بِاللّٰهِ و بسنده است خدای تعالی وَكِیْلًا کارساز و مهم گذار و نگاهبان و کفایت کننده مهمات بیت چون زره لطف عنایت
کند * جمله مهمات کفایت کند * آورده اند که ابی معمر بن جمیل بن اوس مردی لبیب و ادیب بود و بارها گفتی که مرا دو دلست که یکی از ان
فهم کنم زیاده از انکه محمد فهم میکند و عرب او را ذوالقلبین لقب کرده بودند وقتیکه از بدر گریخته بمکه میرفت یکی از نعلین در دست و یکی
در پا ابوسفیان بدو رسیده و خبر قوم پرسیده گفت بعضی مقتول اند و برخی منهزم ابوسفیان گفت نعلین تو چه حال دارد که یکی در پاست
و دیگری در دست ابومعمر در نگریست و بران حال اطلاع یافته گفت ما ظننت الا انهما فی رجلی حق سبحانه او را دروغگوی ساخت
و معلوم شد که او را دو دل نیست و درین باب آیت آمد که مَا جَعَلَ اللّٰهُ نیافرید خدای تعالی لِرَجُلٍ مر مردی را مِّنْ قَلْبَیْنِ
از دو دل فِیْ جَوْفِهٖ در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوان و منبع قوتهاست پس یکی بیش نباید زیرا که روح حیوانی یکی ست [illegible]
آورده که منافقان میگفتند آنحضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود در منع حق سبحانه فرمود که دروغ میگویند حق تعالی هیچکس را دو دل نداده
وَمَا جَعَلَ و نگردانید خدای اَزْوَاجَكُمُ الّٰٓئِیْ زنان شما را آن زنان تُظٰهِرُوْنَ مِنْهُنَّ که ظهار میکنید از ایشان اُمَّهٰتِكُمْ مادران شما یعنی زنی را که
میگوئید انت علی کظهر امی مادر شما نساخته زیرا که اجتماع زوجیت و امومیت که یکی مقتضی مخدومیت و دیگر مستدعی خادمیت است در یک تن از قبیل محالات
که توان بود وَمَا جَعَلَ و نگردانید خدای اَدْعِیَآءَكُمْ پسرخواندگان شما را اَبْنَآءَكُمْ پسران حقیقی شما چه بنوت امر اصلی و دعوت صورتی عارضی ست
پس با یکدیگر مجتمع نشوند نزد عرب ظهار طلاق بوده و پسرخوانده چون فرزند اصلی و صلبی میراث می برده حق سبحانه فرمود چنانکه دو دل در یک درون جمع
نمیشود زوجیت و امومیت در یک زن و فرزندی و پسرخواندگی در یک تن جمع نشود ذٰلِكُمْ اینکه مظاهره را مطلقه میدانید و داعی را ابن میخوانید
قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ سخنی ست که بزبانهای خود میگوئید و حقیقتی ندارد وَاللّٰهُ و خدای تعالی یَقُوْلُ الْحَقَّ میگوید سخن راست که مطابق واقع است
وَهُوَ یَهْدِی السَّبِیْلَ و او راه مینماید بطریق حق این آیت از برای زید بن حارثه رض نازل شد که مردم او را زید بن محمد گفتندی و حال آنکه
او مملوک حضرت خدیجه بوده و حضرت او را بآنحضرت بخشید و حضرت رسالت پناه او را آزاد کرد و چون فرزند انس پدر ورش میداد مردم
او را پسر آنحضرت میگفتند حق سبحانه فرمود که اُدْعُوْهُمْ بخوانید فرزندانرا و نسبت دهید لِاٰبَآئِهِمْ بپدران ایشان هُوَ این خواندن اَقْسَطُ
راست ترست عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی در صحیح بخاری از ابن عمر رض منقولست که ما می گفتیم الا زید بن محمد تا این آیت آمد
او را زید بن حارثه گفتیم فَاِنْ لَّمْ تَعْلَمُوْٓا پس اگر ندانید اٰبَآءَهُمْ پدران ایشانرا که نسبت دهید بانها فَاِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران
شمااند فِی الدِّیْنِ در دین اسلام پس بگوئید یا اخی وَمَوَالِیْكُمْ و دوستان شمااند در خطاب گوئید یا مولای وَلَیْسَ عَلَیْكُمْ و نیست بر شما
جُنَاحٌ گناهی فِیْمَآ اَخْطَاْتُمْ بِهٖ در آن چیزی که خطا کردید بدان چون گفتن زید بن محمد وَلٰكِنْ مَّا تَعَمَّدَتْ و لیکن گناه هست در ان
چیزی که قصد کند قُلُوْبُكُمْ دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر او وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی غَفُوْرًا آمرزنده آنرا که
خطا کند رَّحِیْمًا مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند اَلنَّبِیُّ اَوْلٰی پیغمبر سزاوارترست بِالْمُؤْمِنِیْنَ بگرویدگان مِنْ اَنْفُسِهِمْ از نفسهای
ایشان در همه کارها چه هرچه فرماید عین صلاح بندگان و محض فلاح ایشان است بخلاف نفس ایشان که امر او سبب شقاوت

و موجب غوایت ست پس باید که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست تر باشد به بنده از نفس او و در حدیث آمده که نگردد هیچ یک از شما مومن
نباشد تا نباشم من دوست ترین از پدر و مادر و فرزند و نفس او و همه مردمان آورده اند که چون حضرت رسالت پناه بغزوهٔ تبوک عزیمت فرمود همه
مسلمانان را بخروج امر فرمود بعضی گفتند از پدر و مادر دستوری طلبیم آیت آمد که اولی ترست بمومنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان ورا از همه
فرمانها لازم تر شمارند و شنوند و در عین المعانی آورده که محبت ما و سزاوار ترست از محبت با خود یا دیگران نظم امتثال ازرده در عالم دست دوست و دوستی
با دیگران بر بوی دست + دوستی تا اصل باید کرد و بس + فرع با بجز چه دارد دوست کس + اصل ار بی فرع هرگز گو نباش + تن بمان و جان بگیر ای خواجه
باش + وَاَزْوَاجُهٗ و زنان او اُمَّهٰتُهُمْ مادران مومنانند یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم چه رویت ایشان روا نبوده و نسبت وراثت نداشته اند
در معانی و قرارت ابن مسعود چنین بود که و هو اب لهم و ازواجه امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت لا کلام ست و چون در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات
میراث میگرفتند حق سبحانه نسخ حکم آنرا می فرماید که وَاُولُوا الْاَرْحَامِ و خویشاوندان بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ برخی از ایشان سزاوار ترند به برخی
از توارث فِيْ كِتٰبِ اللّٰهِ در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاده از قرآن یعنی آیت مواریث و حکم کرده که اولو الارحام احق اند بمیراث مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ از
گرویدگان یعنی انصار وَالْمُهٰجِرِيْنَ و از مهاجران که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشانرا بایکدیگر برادری داده اِلَّآ اَنْ تَفْعَلُوْٓا مگر آنکه بکنید در زندگانی خود اِلٰٓى
اَوْلِيٰٓئِكُمْ با دوستان خود مَّعْرُوْفًا نیکوئی یا وصیت کنید برای هر که دوست میدارید كَانَ ذٰلِكَ هست آنکه ذکر کرده شد از اولویت بمیراث و توارث
ذوی الارحام فِي الْكِتٰبِ در لوح محفوظ یا در قرآن مَسْطُوْرًا نوشته شده و ثابت گشته وَاِذْ اَخَذْنَا و یاد کن آنرا که فرا گرفتیم مِنَ النَّبِيّٖنَ از پیغمبران
مِيْثَاقَهُمْ پیمان ایشانرا بر آنکه خدا را پرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت کنند یا هر یک بشارت
دهد به پیغمبری که بعد از وی خواهد بود و این میثاق از پیغمبران در روز الست گرفتیم وَمِنْكَ و گرفتیم از تو نیز که محمدی وَمِنْ نُّوْحٍ وَّاِبْرٰهِيْمَ وَمُوْسٰى
وَعِيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ و از این همه پیغمبران مذکور اخذ نمودیم تخصیص ذکر این پیغمبران برای آنست که اولو العزم بوده اند و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان
جهت تعظیم ست وَاَخَذْنَا مِنْهُمْ و گرفتیم ما از پیغمبران همه مِّيْثَاقًا غَلِيْظًا پیمانی محکم موکد بسوگند لِّيَسْــَٔلَ الصّٰدِقِيْنَ تا سوال کند
خدای راستگویان را یعنی پیغمبران را عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفتند یا تصدیق قوم مر ایشانرا وَاَعَدَّ و آماده
کرده است خدای لِلْكٰفِرِيْنَ مر ناگرویدگان برسل عَذَابًا اَلِيْمًا عذابی دردناک يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده
اید اذْكُرُوْا یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدای تعالی که انعام فرمود بر شما اِذْ جَآءَتْكُمْ چون آمدند بشما جُنُوْدٌ لشکرها چون قریش
و غطفان و کنانه و یهود قریب ده هزار کس فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِيْحًا بادی مراد باد صباست وَّجُنُوْدًا لَّمْ تَرَوْهَا
و لشکرها که شما ندیدید یعنی ملائکه وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ بانچه شما میکنید بَصِيْرًا بینا و این آیت بیان غزوهٔ احزاب
است و آن قصه اجمالاً چنان بود که بعد از جلای بنی نضیر حیی بن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفتند و با ابوسفیان و اتباع او بر مقاتله
با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عهد بستند و از قریش و احبار عرب بیش از ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند آن خبر بحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم رسیده با سه هزار کس از مدینه نهضت فرمود و معسکر همایون در پیش جبل سلع مقرر شده نزول فرموده
و مشاورت با اصحاب نموده در باب محاربه با اعادی که بعدد بسیار و بسلاح آراسته بودند سلمان رض از وضع خنادق که در بلاد عجم میباشد شمهٔ بموقف
عرض رسانید و رای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا شرف قبول ارزانی فرموده زمین بر صحابه قسمت کرد و بحفر خندق اشارت فرمود و صحابه بدان کار
مشغول شدند حضرت خود نیز مباشر کشیدن خاک و بالا آوردن از مغاک میشد یاران او را عدهٔ ظفر میداد و کلمات اللهم ان العیش عیش الآخرة فاغفر للانصار والمهاجره
بر زبان معجز نشان میراند در اثنای این حال سنگی در غایت صلابت پدید آمد تبر و میتین بر و کار نمیکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را خبر دادند و بسر سنگ
آمده میتین بدست مبارک گرفت و بسم الله گویان بران سنگ زد ثلثش بشکست و نوری مانند برق از آن بجست و در آن روشنی نظر انور

حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر قصرهای شام افتاد و گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند و نوبت دوم که ضربت بران صخره زد ثلث دیگر شکسته شد نوری دیگر ظاهر گشت که قصرهای یمن بنظر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درآمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست من نهادند سوم بار تمام سنگ درهم شکست و نوری که ازان درخشان شد کوشکهای کسری بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عیان شد و گفت الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضه اقتدار من رسید منافقان گفتند این مرد خلق را بازی میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و فتح فارس و روم و شام و یمن وعده میدهد القصه بعد شش روز که مهم خندق سمت اتمام یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف و عتبه بن حصین با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از زیر وادی که شرقی مدینه است درآمدند ابوسفیان با جیش قریش و کنانه از بالای وادی که طرف غربی ست ظاهر شدند و یهود قریظه که با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عهد بسته بودند بگفته یحیی بن اخطب عهد شکسته مددگار کفار قریش گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان ضعفای اهل اسلام را دل از جای برفت چنانچه حق سبحانه فرمود که اذ جاءوکم یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها من فوقکم از زبر شما یعنی از اعلای وادی ومن اسفل منکم و از زیر شما یعنی اسفل وادی واذ زاغت الابصار و چون بشکست دیدها در احداق و خیره شد از خوف وبلغت القلوب الحناجر و رسید دلها به حنجرها از ترس چه شش از شدت رعب منتفخ میگردید و قلب بارتفاع او تا حنجره میرسید وتظنون بالله الظنونا و گمان بردید بخدای تعالی انواع گمانها مخلصانرا ظن آنکه حق سبحانه دین خود را غالب گرداند و مومنان را نصرت دهد و منافقانرا گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده مستاصل گردند هنالک ابتلی المومنون آنجا آزموده شدند مومنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند وزلزلوا و جنبانیده شدند زلزالا شدیدا جنبانیدنی سخت یعنی از جای ببرفتند بمثابه که بددلان عزم این سفر را فسخ می نمودند و ناشکیبایان دراق الفرار ملا ایمانی تکرار میفرمودند بیت آرام ز دل شد و دل از جای + هوش از سر رفت و قوت از پای + واذ یقول المنافقون و یاد کن آنرا که گفتند منافقان چون معتب بن ابی قشیر والذین فی قلوبهم مرض و آنانکه در دلهای ایشان بیماری ست یعنی ضعف اعتقاد ما وعدنا الله ورسوله وعده نداد ما را خدای تعالی و رسول او در فتح شام و یمن و فارس الا غرورا ○ مگر وعده بفریب یعنی سخنی که مردم را بآن بازی دهند واذ قالت و آنرا نیز یاد کن که گفتند طائفة منهم گروهی از منافقان چون اوس بن قیظی و ابوعرابه و ابن ابی یا اهل یثرب ای اهل یثرب و آن زمینی ست که مدینه طیبه طاهره در ناحیتی ازو واقع شده و منی ست که مدینه را یثرب گویند القصه این منافقان مردم مدینه را گفتند لا مقام لکم جای بودن نیست شما را در لشکرگاه محمد یا توقف درینجا هیچ وجه ندارد فارجعوا پس بازگردید بمنزلهای خود که در مدینه دارید یا آنکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد رجوع کنید بدین پدران و او را بدست دشمنان باز دهید ویستاذن و دستوری رجوع می طلبند فریق منهم النبی گروهی از ایشان پیغمبر را یعنی بنو حارثه و بنو سلمه یقولون میگویند ان بیوتنا بدرستیکه خانهای ما در مدینه عورة خالی ست و استحکامی ندارد ما را اجازت ده تا برویم و آنرا نگاه داریم تا دشمن [illegible] نکنند وما هی بعورة و حال آنکه خانهای ایشان خالی و با خلل نیست بلکه استحکام تمام دارد ان یریدون نمیخواهند بدین رفتن الا فرارا ○ مگر گریختن از جنگ ولو دخلت و اگر درآمده شوند یعنی لشکر کفار درآیند علیهم بر منافقان و هجوم کنند من اقطارها از جوانب آن یعنی بیکباره بمدینه درآیند و گرد ایشان فرو گیرند ثم سئلوا الفتنة پس طلب کنند دشمنان ازیشان یعنی دعوت کنند بشرک یا بمقاتله مسلمانان لآتوها هر آینه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند عدو ایشان را وما تلبثوا بها و درنگ نکنند باجابت فتنه الا یسیرا ○ مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام ولقد کانوا و بدرستیکه بودند بنی حارثه و بنی سلمه که از روی انابت عاهدوا الله عهد کردند با خدای تعالی من قبل پیش ازین یعنی در روز احد عهد کرده بودند که هرگز لا یولون الادبار پشت بر نگردانند در کارزار وکان عهد الله و هست عهد خدای تعالی مسئولا ○ پرسیده شده یعنی سوال خواهند کرد ازان و بر نقض آن و وفا بدان جزا خواهند داد قل بگو ای محمد که هیچ روی لن ینفعکم الفرار سود ندهد شما را گریختن ان

الفرار ان فررتم اگر بگریزید من الموت از مرگ او القتل یا از کشتن چه لابد ست هر شخصی را از موت یا قتل در وقت معین که حکم قضا بدان نافذ گردد
و اذاً و آن هنگام که بگریزید یعنی مثلاً اگر فرار نفع کند و هم شما در تاخیر افتد لا تمتعون برخوردار نخواهید شد الا قلیلا مگر زمانی اندک چه آخر شربت فنا نوشیدنی ست
و خروج از دنیا ضروری است. بیت: … قل من ذا الذی یعصمکم
کیست آنکه نگاه دارد شما را … [illegible] … او اراد بکم رحمة
یا خواهد بشما نعمتی و نصرتی آن کیست که منع کند آنرا و لا یجدون لهم و نیابند برای خویش من دون الله بجز خدای تعالی ولیا دوستی که
نفع رساند و لا نصیرا و نه یاری که ضرر باز دارد. و در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
بمدینه رفت برادر اعیانی خود را دید اسباب طرب آماده ساخته و نبیذ و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا در طرب گذرانی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
در میان نیزه و شمشیر جولان میکند در حال برادرش جواب داد که تو بیا و بنشین که ترا و اصحاب ترا بلا فرو گرفته است و محمد هرگز از این ورطه بسلامت
بیرون نیاید آن مرد باز گشت و گفت بروم و آنحضرت را از مقالات تو خبر کنم چون بنزدیک حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید جبرئیل علیه السلام پیشی گرفته این
آیت آورده بود که قد یعلم الله بدرستیکه میداند خدای تعالی المعوقین منکم باز دارندگان از نصرت رسول را از شما و القائلین لاخوانهم و گویندگان
مر برادر خود را که هلم الینا بیائید بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانان را تخویف میکردند یا ابوسفیان یا یهود منافقان را میگفتند خود را در معرض
تلف میفگنید و از یاری محمد بگریزید منافقان سخن یهود را بالقبول تلقی نموده از جنگ پهلو تهی میکردند چنانچه میفرماید و لا یأتون البأس
الا قلیلا و نمی آیند منافقان بکارزار مگر آمدن اندک یا کارزار اندک برای ریا و سمعه اشحة علیکم بخیلانند بمعاونت یا بنفقه علیکم بر شما آنجا
که ظفر و غنیمت مر شما را باشد فاذا جاء الخوف پس چون بیاید ترس دشمن رأیتهم ببینی ایشان را که از غایت بد دلی ینظرون الیک
می نگرند بسوی تو تدور اعینهم میگردد چشمهای ایشان در حدقه ایشان بچپ و راست کالذی یغشی علیه مانند کسیکه پوشیده باشد
بروی یعنی غشی آورده باشد و بیهوش شده من الموت از سکرات موت فاذا ذهب الخوف پس چون برود خوف سلقوکم
برنجانند شما را و سخنان سخت گویند بالسنة حداد بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند اشحة در حالتیکه بخیلند علی الخیر بر غنیمت یعنی
بوقت قسمت غنائم مجادله و مناقشه کنند اولئک آن گروه لم یؤمنوا نگرویده اند فاحبط الله پس باطل گردانیده است خدای تعالی
اعمالهم کردارهای ایشان یعنی جهادی که بریا و غرض کرده اند یا ظاهر کرد خدای بطلان عمل ایشان را و کان ذلک و هست آن اظهار
علی الله بر خدای تعالی یسیرا آسان یحسبون الاحزاب آن گروه می پندارند احزاب را یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لم یذهبوا بازگشته اند یعنی
ترس و بد دلی منافقان بمثابه است که باوجود آنکه مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز می پندارند که گرداگرد مدینه فرو گرفته اند و بجنگ ایستاده و ان
یأت الاحزاب و اگر بیایند این لشکر نوبتی دیگر یودوا دوست میدارند منافقان لو انهم تمنا میکنند آنکه ایشان بادون
صحرا نشین باشند فی الاعراب در میان عرب بادیه نشین یعنی از بد دلی میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند یسألون
می پرسند آینده و رونده را عن انبائکم از خبرهای ایشان و دشمنان و آنچه گذشته باشد میان شما و ایشان و لو کانوا و اگر باشند
فیکم در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله با اعدا دست دهد ما قاتلوا کارزار نکنند الا قلیلا مگر اندکی لقد کان بدرستیکه هست ع
لکم مر شما را ای ترسندگان و بد دلان فی رسول الله در کار پیغمبر خدای اسوة حسنة اقتدای پسندیده یعنی متابعت او کنید چنانچه او در
حرب ثبات ورزد و بر شدائد و محن صبر میکند شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی نیکو هست لمن کان یرجوا الله مر آن کسی را
که هست که امید میدارد ثواب خدای را یا لقای او را و الیوم الآخر و نعیم روز بازپسین را و ذکر الله و مر آن کسیکه یاد
کرد خدای را کثیرا یاد بسیاری بدل و زبان و در موضح آورده که سید عالم علیه افضل الصلوات و التحیات خبر داده بود صحابه

را از آمدن احزاب و فرمود که باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را نصرت دهد برایشان وَلَمَّا رَاَ الْمُؤْمِنُوْنَ الْاَحْزَابَ
وچون دیدند مومنان احزاب را قَالُوْا گفتند هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ این ست آنچه وعده کرده بود ما را خدای کرام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما
یأتکم مثل الذین خلوا من قبلکم وَرَسُوْلُهٗ وآنچه فرموده بود رسول او سیشتد الامر باجتماع الاحزاب علیکم وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ و راست
گفت خدا و رسول او وَمَا زَادَهُمْ و نیفزود بدیدن احزاب مر مومنان را اِلَّآ اِیْمَانًا وَّتَسْلِیْمًا مگر باور داشتن مواعید الٰهی و گردن نهادن
اوامر حضرت رسالت پناهی را که سعادت دو سرای درین تسلیم مندرج ست بیت هر که دارد چون قلم سر بر خط احکام او * می نویسد
بخت طغرای ظفر بر نام او * آورده اند که جمعی از صحابه نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس وغیر ایشان که چون در
حرب گاه ملازم حضرت رسالت پناه باشند ثبات قدم ورزیده کر مقاتله بربندند و تا شربت شهادت نچشند آرام نگیرند حق تعالی در وصف ایشان
میفرماید مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ از گرویدگان رِجَالٌ صَدَقُوْا مردانی که راست کردند مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ چیزرا که عهد کرده بودند با خدای تعالی عَلَيْهِ
بما نیز که ثبات ست بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضٰى پس از ایشان کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد نَحْبَهٗ
نذر خود را و کارزار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّنْتَظِرُ و ازیشان کسی هست که انتظار می برد چون عثمان و طلحه
وَمَا بَدَّلُوْا تَبْدِيْلًا و تغییر ندادند عهد خود را تغییر دادنی و سخن خویش را مبدل نساختند لِيَجْزِيَ اللّٰهُ تا جزا دهد خدای تعالی الصّٰدِقِيْنَ
راست گویان و وفا کنندگان را بِصِدْقِهِمْ براستی ایشان یعنی بوفای ایشان وَيُعَذِّبَ الْمُنٰفِقِيْنَ و تا عذاب کند منافقان را اِنْ شَآءَ
اگر خواهد که بر نفاق بمیرند اَوْ يَتُوْبَ عَلَيْهِمْ یا بازگردد بتوفیق توبه برایشان یعنی ایشان را توبه دهد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست
غَفُوْرًا آمرزنده آنرا که توبه کند رَّحِيْمًا مهربان بر کسیکه بر توبه بمیرد در اخبار آمده است که احزاب بیست روز یا بیست و هفت روز
بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزها بر کنار خندق آمدندی و از جانبین جنگ تیر و سنگ شدی و شبها عزم شبخون کردندی حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله وسلم سوار شده با جمعی از صحابه بدفع آن اشتغال نمودی روزی عمرو بن عبدود که شجاع عرب بود و او را با هزار مرد مقابله کردندی با چهار تن دیگر از دلیران
لشکر کفار خندق را گذاشته پیش آمده مبارز طلبیدند عمرو بر دست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته شد و نوفل را مسلمانان سنگ سار کردند مرتضی
علی کرم الله وجهه از میانش بدونیم کرد دل کافران شکسته شد و حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فتح دعای بر
احزاب کردند و روز چهارشنبه میان نماز پیشین و نماز دیگر اثر فتح ظاهر شد حق سبحانه باد صبا را مددگاری فرستاد بیت باد صبا هست میان نصرت ترا
دیدی چراغ را که کند بادیاوری * صبا زلزله در ان لشکر افگند و آتشهاء ایشان را کشتن گرفت و ملائکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشان را می بریدند
و بیخها میکندند ایشان در مانده روی بهزیمت نهادند و بی دغدغه قتال بمفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت کشاده گشت بیت در در بزم
در آمد شمشیر * آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد * وَرَدَّ اللّٰهُ و باز گردانید خدای تعالی از مدینه الَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنانرا که نگرویدند
بوی یعنی احزاب بِغَيْظِهِمْ با خشم ایشان یعنی خشمناک برفتند لَمْ يَنَالُوْا خَيْرًا نیافتند غنیمتی و نصرتی وَكَفَى اللّٰهُ و کفایت کرد
خدای الْمُؤْمِنِيْنَ الْقِتَالَ مومنان را جنگ کردن بسبب باد صبا و ملائکه وَكَانَ اللّٰهُ قَوِيًّا و هست خدای تعالی توانا بر احداث
هر چه خواهد عَزِيْزًا و غالب بر همه اشیا بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته مددگاری احزاب نموده بودند لشکر
ایشان را پانزده شبان روز محاصره کردند و کار برایشان تنگ شد بر حکم سعد بن معاذ که امیر لشکر بود فرود آمدند سعد حکم فرمود که مردان ایشان
را بکشند و زنان و کودکان ایشان را برده گیرند و اموال ایشان را بر مومنان قسمت کنند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود که حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده بود و حق سبحانه ازین واقعه خبر میدهد وَاَنْزَلَ الَّذِيْنَ ظَاهَرُوْهُمْ
و فرود آورد خدای تعالی آنانرا که یاری داده اند احزاب را و هم پشت ایشان گشتند مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل توریت

یعنی یهود قریظه را من صیاصیهم از قلعهای ایشان وقذف فی قلوبهم الرعب وافگند در دلهای ایشان ترس از پیغمبر و لشکر او
فریقا تقتلون گروهی را می کشتید تا ششصد تن از ایشان یا هفتصد تن بکشتید وتأسرون فریقا ۵ وبرده واسیر میگیرید گروهی را
یعنی زنان وفرزندان ایشان را واورثکم ومیراث داد شما را ارضهم زمین ایشان یعنی مزارع وحدائق ودیارهم وسرای ایشان
یعنی حصون وقلاع واموالهم ومالهای ایشان از نقود وامتعه ومواشی وارضا لم تطؤها وداد بشما زمینی را که نرسیده اید دران یا مالک آن
نبوده اید مراد خیبر است یا دیار روم یا ممالک فارس گفته اند هر زمینی که بحوزهٔ اهل اسلام درآید تا قیامت درین خبر داخل است وکان الله
وهست خدای تعالی علی کل شیء قدیرا ۵ بر همه چیزی توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد وتسخیر آن برای ملازمان سید عباد هیبت لشکر عزم ترا ع
فتح وظفر همراه است + لاجرم هر نفس اقلیم گیری + ارباب سیر آورده اند که در سال تاسع از هجرت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم از ازواج طاهرات هجرت نمود
وسوگند خورد که یک ماه با ایشان مخالطت نکند وسبب آن بود که از وی نفقه وکسوت زیاده از مقدور می طلبیدند چون برد یمانی وورق مصری وامثال آن چیزها
طمع میکردند که در تصرف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبود واسباب دیگر که در کتب سیر مذکور است وبر هر تقدیر ملول گشته از ایشان اعتزال
فرمود وبغرفه که در مسجد خزانه وی بود تشریف فرمود وبعد از بیست ونه روز که ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل علیه السلام آیت تخییر فرود آورده که
یا ایها النبی ای پیغمبر قل لازواجک بگو مر زنان خود را ان کنتن تردن اگر هستید شما که میخواهید الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را یعنی تنعم دران وزینتها
وآرایش آنرا چون ثیاب فاخره وپیرایها بتکلف فتعالین پس بیائید که امتعکن بدهم شما را امتعه طلاق واسرحکن ورها کنم شما را سراحا
جمیلا ۵ رها کردن نیکو برغبت نه از روی کراهت وان کنتن تردن الله واگر هستید که میخواهید ثواب خدای تعالی ورسوله
وخوشنودی رسول او والدار الاخرة ونعیم سرای دیگر فان الله پس بدرستیکه خدای تعالی اعد آماده کرده است للمحسنت
مر زنان نیکوکار را منکن از شما یعنی آنها که اختیار رسول تا آن کنند اجرا عظیما ۵ مزدی بزرگ که زخارف دنیا در جنب آن محقر و مختصر باشد
آورده اند که اول کسی که از ازواج طاهرات که خدا ورسول را اختیار فرموده عائشه صدیقه بود یا نساء النبی ای زنان پیغمبر من یات منکن
هر که بیاید از شما بفاحشة بکاری ناپسندیده مبینة پیدا کرده در وی شده وحفص بکسر یا میخوانند یعنی فاحشه ظاهر وهویدا که نافرمانی رسول
صلی الله علیه وآله وسلم است یضاعف لها العذاب ضعفین دو تو کرده شود مر او را عذاب دو برابر آنکه زنان دیگر را باشد چه گناه از ایشان زشت تر است وکان

ذلک وهست این تضعیف عذاب علی الله یسیرا ۵ بر خدای تعالی آسان

ومن یقنت وهر که مداومت میکند بر طاعت منکن از شما که ازواج پیغمبرید وفرمان برید لله ورسوله
مر خدای تعالی ورسول او را وتعمل صالحا وبکند عمل شایسته نؤتها اجرها بدهیم مر او را اجر او مرتین دو بار یکبار برای طاعت
خدای تعالی ویک بار برای طلب خوشنودی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم واعتدنا وآماده ساریم لها برای آن زن رزقا کریما ۵ روزی نیکو در بهشت
زیاده از مزد او یا نساء النبی ای زنان پیغمبر لستن نیستید شما کاحد من النساء مانند یکی از زنان بلکه شما را فضل بسیار است بر سائر زنان ان
اتقیتن اگر می ترسید از خدای وفرمان او می برید فلا تخضعن پس نرمی وفروتنی مکنید بالقول در سخن گفتن چون با کسی سخن گوئید فیطمع الذی
پس طمع کند در شما فی قلبه در دل او مرض بیماری است یعنی نفاق یا دوستی فجور وقلن وبگوئید قولا معروفا سخن نیکو وپسندیده ودور از
ریبت وقرن وآرام گیرید فی بیوتکن در خانهای خویش ولا تبرجن واظهار زیبائی منمائید تبرج الجاهلیة الاولی چون اظهار
زنان در جاهلیت ایام نخستین که آنرا جاهلیت جهلا گویند وآن زمان ادریس بود تا بوقت نوح واصح آنست که جاهلیت اولی در زمان ابراهیم
بوده که زنان لباسها بمروارید بافته پوشیده وخود را بمردان عرض کردندی وجاهلیت اخری میان عیسی ومحمد است صلی الله علیه وآله وسلم وبعضی معنی آیت
برین وجه گفته اند که مخرامید در زمین چون خرامیدن جاهلیت اولی واقمن الصلوة وبپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیه است وآتین الزکوة

و مهید زکوٰة را که اشرف عبادات مالیه است وَاَطِعْنَ اللّٰهَ و فرمان برید خدای تعالی را در فرائض وَرَسُوْلَهٗ و پیغمبر او را در سنن اِنَّمَا
یُرِیْدُ اللّٰهُ جز این نیست که میخواهد خدای تعالی لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از شما گناه را اَهْلَ الْبَیْتِ ای زنان پیغمبر صلعم وَیُطَهِّرَکُمْ
و پاک گرداند شما را از معاصی تَطْهِیْرًا پاک گردانیدنی صاحب کشاف آورده که این آیت دلیل است بر آنکه ازواج نبی اهل بیت وی اند و وسیط
از عکرمه نقل میکند که مراد از اهل بیت ازواج وی اند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر در لیطهرکم بجهت تغلیب است چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در میان ایشان بوده و در زاد المسیر قولی آورده که عام است مر ازواج و اولاد را و در احقاف از امام ابو منصور ماتریدی همین نقل میکند و صاحب
تبیین المعانی فرموده که ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که اهل بیت ازواج باشند اما از عائشه و ام سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک نقل
کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند و در اسباب نزول آورده که ام سلمه فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در خانه من بر گلیمی برای
فراش وی فدک ملکه و لونیم نشسته بود و فاطمه در آمده و جهت حضرت صلی الله علیه وسلم سوسات ما گوشت پخته آورده بود حضرت فرمود که ای فاطمه علی و فرزندان ترا بخوان
تا درین خوان با ما همکاسه شوند چون طعام خوردند مصطفی صلی الله علیه وسلم فضله آن گلیم بر ایشان پوشید و گفت خدایا اینها اهل بیت من اند حسن را از ایشان
سر ایشان را پاک گردان این آیت نازل شد و من سر خود در زیر گلیم کردم و گفتم یا رسول الله من نیز از اهلبیت توام فرمود که انک علی خیر این حجت است
که آل عبا برین پنج تن اطلاق میکنند شعر آل عبا رسول الله و امته و المرتضی ثم سبطاه اذا اجتمعوا و در تیسیر و بعضی دیگر از تفاسیر انس بن مالک
نقل میکند که چون وقت نماز به در خانه فاطمه میگذشتی و گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا وَاذْکُرْنَ و یاد کنید
ای زنان پیغمبر مَا یُتْلٰی آنچه خوانده میشود فِیْ بُیُوْتِکُنَّ در خانهای شما مِنْ اٰیٰتِ اللّٰهِ از آیات کلام الله وَالْحِکْمَةِ و از سخنان پیغمبر که حکمت است
ع　و این آیت حث میکند بر حفظ قرآن و حدیث اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستیکه خدای تعالی هست لَطِیْفًا خَبِیْرًا بشما حسیبه و دانا باقوال و افعال شما و بعد از
نزول این آیت در باره ازواج طاهرات جمعی از زنان مسلمانان گفتند بار برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد اِنَّ الْمُسْلِمِیْنَ
بدرستیکه مردان که منقاد حکم خدااند وَالْمُسْلِمٰتِ و زنان فرمان برنده وَالْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ و باور داران گان از رجال و نساء وَالْقٰنِتِیْنَ
وَالْقٰنِتٰتِ و ثبات کنندگان بفرمانبرداری از مردان و زنان وَالصّٰدِقِیْنَ وَالصّٰدِقٰتِ و راستگویان در قول و فعل از ذکور و اناث
وَالصّٰبِرِیْنَ وَالصّٰبِرٰتِ و صبر کنندگان بر طاعتها و یا از معصیتها از هر دو فریق وَالْخٰشِعِیْنَ وَالْخٰشِعٰتِ و تواضع کنندگان از مردان و زنان
وَالْمُتَصَدِّقِیْنَ وَالْمُتَصَدِّقٰتِ و صدقه کنندگان از هر دو طائفه وَالصَّآئِمِیْنَ وَالصّٰٓئِمٰتِ و روزه داران برای خدای تعالی فرضا
و نفلا از رجال و نساء وَالْحٰفِظِیْنَ فُرُوْجَهُمْ وَالْحٰفِظٰتِ و مردان و زنان نگاه دارنده فرجهای خود را از حرام وَالذّٰکِرِیْنَ اللّٰهَ کَثِیْرًا
و مردان ذکر گوینده خدای تعالی را بسیار وَّالذّٰکِرٰتِ و زنان یاد کنندگان مر ورا اَعَدَّ اللّٰهُ آماده کرده است خدای تعالی لَهُمْ
مر ایشان را از مذکور و اناث مَّغْفِرَةً آمرزش گناهان وَّاَجْرًا عَظِیْمًا ۝ و مزدی بزرگ زیاده بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم زینب بنت جحش را جهت زید بن حارثه خواستگاری فرمود زینب بگمان آنکه برای خود میخواهد این خطبه را قبول نمود و چون
دانست که برای زید بود ابا کرد چه جمال زیبا داشت و دختر عمه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود و گفت من حال آنرا اکراه دستوم و برادرش عبدالله
نیز درین ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیت فرستاد وَمَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ و نباشد مر هیچ مردی گرویده را یعنی عبدالله بن جحش را وَّلَا مُؤْمِنَةٍ
و نه هیچ زن ایمان آورنده را یعنی زینب اِذَا قَضَی اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ چون حکم کرد خدا و رسول او اَمْرًا کاری را یعنی نکاح زینب بزید اَنْ یَّکُوْنَ
لَهُمُ الْخِیَرَةُ آنکه باشد مر ایشان را اختیاری یعنی برگزینند مِنْ اَمْرِهِمْ از کار خود چیزی را بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار خود را تابع اختیار
خدا و رسول سازند وَمَنْ یَّعْصِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدای تعالی و رسول او را یا از حکم کتاب و سنت تجاوز
فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستیکه گمراه شود ضَلٰلًا مُّبِیْنًا ۝ گمراهی هویدا چه اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفر است بعد از نزول این آیت

زینب برادر راضی شدند و آن عقد وجود گرفت و حق تعالی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را اعلام کرد که در علم قدیم ما مقرر شده است که زینب داخل ازواج طاهره تو باشد
پس میان زید و زینب ناسازگاری پدید آمد و بمرتبه که زید چندین نوبت عزم طلاق زینب کرد و حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مانع میشد کما قال وَاِذْ تَقُوْلُ و
یاد کن آنرا که گفتی لِلَّذِیْٓ اَنْعَمَ اللّٰهُ مر آنکس را که انعام کرده است خدای تعالی باسلام عَلَیْهِ برو باسلام و توفیق خدمت و متابعت تو وَاَنْعَمْتَ
عَلَیْهِ و انعام کردی برو بپروردن و آزاد کردن و فرزند خواندن یعنی زید را که مستغرق دریای نعمت خدا و رسول است که اَمْسِكْ عَلَیْكَ
نگاه دار برای خود زَوْجَكَ زن خود را یعنی زینب وَاتَّقِ اللّٰهَ و بترس از خدای تعالی در کار او و از ردی ضرر طلاقش مده وَتُخْفِیْ فِیْ
نَفْسِكَ و پنهان میکردی در نفس خود مَا اللّٰهُ مُبْدِیْهِ آنچه خدا پیدا کننده آنست یعنی آنرا که زینب داخل ازواج طیبات تو خواهد بود وَتَخْشَی
النَّاسَ و بترسیدی از سرزنش مردم که گویند زن پسرخوانده را بخواست وَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشٰىهُ و خدای تعالی سزاوارتر است که از وی بترسی
در آنچه باید ترسید و مقرر است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم ترسناک ترین خلق بود زیرا که خوف و خشیت بسبب علم است اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ
الْعُلَمٰٓؤُا پس بحکم انا اعلمکم بالله واخشاکم از همه عالمیان اخشی بود ﴿نظم﴾ خوف و خشیت نتیجه علم است + هر کرا علم بیش خشیت بیش + هر کرا خوف شد رفیق
رهش + باشد از جمله رهروان در پیش + آورده اند که زید مر زینب را طلاق داد و بعد از انقضاء مدت عدت حضرت رسالت پناه
علیه افضل الصلوات و التحیات کس او را فرستاد تا خواستگاری کند برای حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قصه بعرض زینب رسانید از غایت شادی سجده شکر
ادا کرد و گویند دو رکعت نماز گزارد و گفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری کرده اگر من شائسته ام مرا بدو ده فی الحال دعای او مستجاب شد آیت آمد که
فَلَمَّا قَضٰی زَیْدٌ پس آن هنگام که برسید زید مِّنْهَا از زینب وَطَرًا بحاجتی که داشت و در موضع آورده که مراد ازین طلاق زینب بود چون مراد خود دریافت
یعنی طلاقش داد و عدت بسر آمد زَوَّجْنٰكَهَا ما او را بتو دادیم لِكَیْ لَا یَكُوْنَ تا نباشد بعد از تو عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ حَرَجٌ بر مومنان تنگی یا اثمی و وبالی فِیْٓ
اَزْوَاجِ اَدْعِیَآئِهِمْ در خواستن زنان پسرخواندهای خود را اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا چون برسند بمراد خود از ایشان یعنی طلاق
دهند و عدت بگذرد وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ و هست کاری که خدای تعالی خواهد مَفْعُوْلًا ۝ بوده بی شبهه چنانچه هم زینب رضی الله عنها
سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم بعد از نزول آیت بجای زینب رفت بی دستوری وی زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و بی گواه
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که الله المزوج وجبرئیل الشاهد و زینب بر سائر زنان فخر میکرد که الله تعالی مرا تزویج کرد پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم و متولی تزویج شما اولیاء شما بوده اند مَا كَانَ نیست عَلَی النَّبِیِّ بر پیغمبر مِنْ حَرَجٍ هیچ وزری و وبالی فِیْمَا فَرَضَ اللّٰهُ لَهٗ
در آنچه تقدیر کرده است خدای برای او و اینصورت مخصوص او نیست بلکه سُنَّةَ اللّٰهِ سنت نهاد خدای سنتی فِی الَّذِیْنَ خَلَوْا در آن
کسانیکه گذشتند مِنْ قَبْلُ پیش از محمد صلی الله علیه وآله وسلم مراد انبیای دیگر اند که خدای نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح گردانید
بر ایشان وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ و هست کار خدای قَدَرًا مَّقْدُوْرَا اندازه مقدار کرده شده که تخلف از آن محالست الَّذِیْنَ یُبَلِّغُوْنَ
آنکسانیکه میرسانند رِسٰلٰتِ اللّٰهِ پیغامهای خدا را با متان خود وَیَخْشَوْنَهٗ و میترسند ازو وَلَا یَخْشَوْنَ اَحَدًا و نمیترسند از هیچ کس اِلَّا اللّٰهَ
مگر از خدای تعالی وَكَفٰی بِاللّٰهِ و بسنده است خدای تعالی حَسِیْبًا ۝ کافی ترسندگان یا شمار کننده بندگان و چون شمار بدست اوست باید
که ترس نیز ازو باشد بعد از واقعه زینب رض زبان طعن بی ادبان دراز شد که این مرد مردم را میگوید که زن پسران بر شما حرام است و خود میخواهد
و زید را پسرخوانده بود در حکم شرع مثل پسر اصلی میدانستند حق سبحانه آیت فرستاد که مَا كَانَ مُحَمَّدٌ نیست محمد اَبَآ اَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ
پدر هیچ یکی از مردان شما اگرچه پدر طیب و طاهر و قاسم و ابراهیم بوده اما ایشان بحد رجال نرسیدند پس او را فی الحقیقة پسر صلبی نیست
که میان وی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد وَلٰكِنْ رَّسُوْلَ اللّٰهِ و لیکن او فرستاده خدا است وَخَاتَمَ النَّبِیّٖنَ و مهر پیغمبران یعنی
بدو مهر کرده شد در نبوت و پیغمبری بر و ختم کرده اند و خاتم بمعنی آخر نیز هست یعنی اوست آخر انبیا بنور ظهور چنانچه اول ایشان

ع بود بظهور رسد وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا ۝ بهر چیزی دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت برو ختم شود در عیون الاجوبه آورده که صحت هر کتابی بمهر اوست حق سبحانه پیغمبر را مهر گرفت تا بدانند که تصحیح دعوی محبت الٰهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی عنوان گردان کنتم تحبون الله فاتبعونی و شرف بزرگواری کتاب بمهر اوست و شرف جمله انبیا نیز بدان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و شاهد هر کتاب مهر اوست پس شاهد در محکمه قیامت او خواهد بود چنانچه وجئنا بک علی هولاء شهیدا و چون کتاب را مهر کرده اند کتابت در باقی باشد چون نبوت بآن حضرت سمت اختتام یافت در نبوت بسته گشت دیگر چون از همه انبیا بمهر نبوت مخصوص بود بخاتمیت ایشان نیز اختصاص یافت و فی المثنوی المعنوی **نظم** مهر او خاتم شده است او که بجود + مثل او نی بود و نی خواهد بود + چونکه در صنعت برد استاد دست + تو نگوئی ختم صنعت روی ست يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید اذْكُرُوا اللّٰهَ یاد کنید خدا را ذِكْرًا كَثِيْرًا ۝ یاد کردنی بسیاری در غالب اوقات یا بانواع اذکار تهلیل و تحمید و تمجید و تکبیر وَّسَبِّحُوْهُ و تسبیح گوئید او را یا نماز گزارید برای او بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا ۝ بامداد و شبانگاه یعنی تمام وصبح و حق ست از روی او اسلمی قدس سره فرمود که مراد از ذکر کثیر ذکر دلست چه دوام ذکر بدل بود بزبان ممکن نیست در لطائف قشیری ره آورده که امر ذکر کثیر اشارت ست بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه مقررست که من احب شیئا اکثر ذکره لسان دوستی ذکر فراوان ست و دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند **بیت** در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی + در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل + هُوَ الَّذِيْ يُصَلِّيْ او ست خداوند که درود میدهد یعنی رحمت میکند عَلَيْكُمْ بر شما وَمَلٰٓئِكَتُهٗ و فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما را و این درود خدا و ملائکه بر شما لِيُخْرِجَكُمْ برای آنست تا بیرون آرد شما را مِّنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکیهای کفر اِلَى النُّوْرِ بروشنی ایمان مراد از اخراج ادامت و استقامت ست بر خروج چه در وقت درود خدای و ملائکه بر ایشان در ظلمات نبودند و گفته اند اخراج از ظلمت معصیت بود بنور طاعت یا از تیرگی تدبیر بشهود نور الیقین در بحر الحقائق فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت وَكَانَ و هست خدای تعالی بِالْمُؤْمِنِيْنَ بگرویدگان رَحِيْمًا ۝ مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بآمرزش ایشان میفرماید تَحِيَّتُهُمْ تحیت مومنان از خدای تعالی يَوْمَ يَلْقَوْنَهٗ سَلٰمٌ روزیکه به بینند او را سلامیست که مخبر باشد بسلامت از هر آفتی و مخافتی و گفته اند ضمیر عائد ست بملک الموت کنایه غیر مذکور یعنی روزیکه بینند عزرائیل ع م را بر ایشان سلام گوید وَاَعَدَّ و آماده کرده است خدای تعالی لَهُمْ برای مومنان با وجود تحیت بر ایشان اَجْرًا كَرِيْمًا ۝ مزدی بزرگوار که بهشت ست و نعیم آن يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر ندای کرامت ست اِنَّآ اَرْسَلْنٰكَ بدرستیکه فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بتصدیق و تکذیب امت تو وَّمُبَشِّرًا و مژده دهنده برحمت وَّنَذِيْرًا ۝ و بیم کننده از عقوبت ما وَّدَاعِيًا و خواننده اِلَى اللّٰهِ بپرستش خدای تعالی و اقرار بتوحید او بِاِذْنِهٖ بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او وَسِرَاجًا مُّنِيْرًا ۝ و چراغی روشن یا خداوند چراغ روشن که قرآنست یعنی تابان آنرا و آیات ماهرات آورده اند که حق سبحانه پیغمبر را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند و نور وجود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز ظلمت کفر از صفحه جهان محو ساخت **بیت** چراغی روشن از نور خدائی + جهانرا داده از ظلمت رهائی + دیگر هر چه در خانه گم میشود بنور چراغ باز توان یافت و حقائق که از مردم پوشیده و پنهان بود بنور این چراغ و مقتبسان انوار معرفت روشن گشت **نظم** ازو جان را بدانش آشنائی ست + وزو چشم جهان را روشنائی ست + در گنج معانی بر گشاده + وزان صاحب دلانرا مایه داده + دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و امان و راحت ست و دزد را واسطه خجلت و عقوبت ست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز دوستانرا وسیله سلامت و کرامت و منکران را موجب حسرت و ندامت ست و منیرا تاکید ست یعنی تو چراغی نه بمثل چراغهای دیگر چه آن چراغها گاه مرده شوند و گاهی افروخته و تو اول و آخر روشنی و چراغها بباد مقهور شوند و هیچکس نور ترا مغلوب نتواند ساخت بر یدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره دیگر چراغها را شب روشن سازند و برون تو شب ظلمت دنیا بنور دعوت روشن ساختهٔ و در قیامت سپهر مشعل شفاعت

روشن خواهی ساخت نظم شد بدنیا زخش چراغ افروز * شب بگشت ز التفاتش روز * باز فردا چراغ افروزد * که از آن جرم عاصیان سوزد *
در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند وجعلنا سراجا وهاجا و پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم سراج گفت آن چراغ آسمان ست
واین چراغ زمین و زمان آن چراغ دنیا ست واین چراغ دین آن چراغ منازل فلک ست واین چراغ محافل ملک آن چراغ آب وگل است
واین چراغ جان ودل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند وبظهور این چراغ از خواب عدم برخاسته بعرصه گاه وجود آیند بیت از ظلمات
عدم راه که بردی بیرون * گر نشدی نور تو شمع روان همه * واشارت بهمین معنی فرموده است بیت ز اقلیم عدم می آمدی وپیش رو آدم چراغی
بود بر دستش هم از نور نخستینت * وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ومژده ده مومنان را بِأَنَّ لَهُم بآنکه مر ایشان راست مِّنَ اللَّهِ از خدای تعالی فَضْلًا كَبِيرًا ۝
بخششی بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگتر عطا وشریف تر جزا است وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وفرمان مبر ناگرویدگان
ومنافقان را یعنی بر پی فرمان ایشان ثابت مباش وَدَعْ وبگذار و دست بدار أَذَاهُمْ مکافات رنج ایشان که بتو رسد یعنی در صدد انتقام
مباش که من شر ایشان را کفایت کنم وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وتوکل بر خدای تعالی کن در دفع ایشان وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وبسنده است خدای تعالی
وَكِيلًا کارساز و مهم پرداز یا نگاهبان یا ضامن بر وعده نصرت وغالبیت ترا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ
چون بخواهید زنان گرویده را ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ پس رها کنید ایشان را مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید امام شافعی رح میگوید که مس کنایت
از مباشرت ست ونزد امام اعظم رح خلوت صحیحه حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه فَمَا لَكُمْ پس
نیست مر شما را عَلَيْهِنَّ برین مطلقات مِنْ عِدَّةٍ هیچ عدتی تَعْتَدُّونَهَا که شمارید ایام آنرا فَمَتِّعُوهُنَّ پس برخوردار سازید ایشان را
بر چیزیکه مهر فرض کرده اید مر آن مطلقه را نصف مهر لازم ست ومتعه مندوبست نزد امام اعظم رح ونزدیک بعضی واجب واگر مهر مسمی ندارد متعه واجبست
بر قدر حال ویسار وَسَرِّحُوهُنَّ وبگذارید ایشان را سَرَاحًا جَمِيلًا ۝ بگذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون عدت نیست شما را بر ایشان
ومهر بر ایشان برسانید يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ بدرستیکه ما حلال کردیم برای تو أَزْوَاجَكَ زنان ترا اللَّاتِي آتَيْتَ آنها که
دادی تو أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان را تقیید احلال باعطای مهر جهت اختیار طریق افضل ست نه برای توقف حل بران وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ حلال ساخته ایم
بر تو یعنی آنچه مالک شده است دست تو یعنی مملوکات ترا مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ از آنچه باز گردانیده است خدای تعالی عَلَيْكَ بر تو از غنائم مشرکان
چون صفیه وریحانه وامثال ایشان وَبَنَاتِ عَمِّكَ ودختران عم ترا وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ ودختران عمهای تو از اولاد عبد المطلب وَبَنَاتِ خَالِكَ
ودختران خال تو وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ ودختران خالهای تو از اولاد عبد مناف بن زهره اللَّاتِي هَاجَرْنَ آن زنان مذکورات که هجرت کردند
مَعَكَ با تو محتمل ست که قید احلال مذکورات بهجرت در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد فاخته وقول امهانی رض که مرا رسول صلی الله علیه وسلم خطبه
کرد وبدین آیت بر وی حرام شدم زیرا که هجرت نکرده بودم مؤید این قول ست وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً وزنی مومنه را إِن وَهَبَتْ اگر بخشد نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ
نفس خود مر پیغمبر را إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ اگر خواهد پیغمبر أَن يَسْتَنكِحَهَا آنکه در نکاح در آرد او را خَالِصَةً خالص کرده شد احلال او خالص کردنی لَّكَ
مر ترا مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بجز مومنان یعنی از مخصوصات آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست که زنی را بمجرد هبه بی مهر نکاح تواند کرد امام اعظم رح فرموده که
بلفظ هبه نکاح منعقد میشود اما مهر مثل لازم ست و در اتفاق این صورت اختلاف کرده اند واشهر آنست که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه که
او را ام المساکین گویند یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر در تبیان کبیر گفته که ام سهل از بنی اسد واگر واهبه زینب
بوده باشد هبه او واقع ست در رمضان سال سوم از هجرت وهشت ماه در حرم محترم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوده در ربیع الآخر سال چهارم
وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده ودولت عقد در نیافته قَدْ عَلِمْنَا بدرستیکه ما دانسته ایم مَا فَرَضْنَا آنچه فرض کرده ایم عَلَيْهِمْ
بر ایشان یعنی بر امت از شرائط عقد فِي أَزْوَاجِهِمْ در نکاح زنان ایشان یعنی مهر وشهود ونفقه ووجوب قسم وتزوج چهار حره وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ

در روا داشتن مملوکات ایشان یعنی توسعه امر در آن و حلال کردیم زنان را بر تو مجرد هبه بی مهر لِكَيْلَا يَكُونَ تا نباشد عَلَيْكَ حَرَجٌ
بر تو تنگی وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی غَفُورًا آمرزنده مر چیزی را که تحرز از وی دشوار است رَحِيمًا مهربان بتوسع جائی که مظنهٔ
حرج باشد تُرْجِي تاخیر کنی یعنی پس داری مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی مِنْهُنَّ از ازواج خویش وَتُؤْوِي و جای دهی إِلَيْكَ بسوی خود یعنی با خود داری
مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی از ایشان در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیت از حضرت صلی الله علیه وسلم ساقط شده و در زاد المسیر گوید که میان
همه ازواج غیر از سوده رض که نوبت خود را بعائشه رض بخشیده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم رعایت فرمودی قسم را تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا
کرد پنج تن را یعنی سوده و صفیه و جویریه و ام حبیبه و میمونه و رعایت قسم میکرد میان ایشان هر گاه که میخواست و بروجهی که میخواست و چهار تن را
با خود گرفت عائشه و حفصه و ام سلمه و زینب وَمَنِ ابْتَغَيْتَ و هر کرا خواهی باز طلبی و دلجوئی کنی مِمَّنْ عَزَلْتَ از آنها که باز کرانه رفته از ایشان و ارجا
کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ پس هیچ گناهی و تنگی نیست بر تو ذٰلِكَ آنکه این معزولات را باز طلبی و دور شدگان را نزدیک خود خوانی أَدْنٰى أَنْ
تَقَرَّ نزدیکتر است بآنکه روشن شود أَعْيُنُهُنَّ چشمهای ایشان وَلَا يَحْزَنَّ و اندوهناک نشوند وَيَرْضَيْنَ و خوشنود باشند بِمَا آتَيْتَهُنَّ
كُلُّهُنَّ بانچه دهی ایشانرا همه یعنی چون دانستند که آنچه تو میکنی از ارجا و ایواء و تقریب و تبعید بفرمان خداست ملول نشوند و گردن می نهند وَاللّٰهُ يَعْلَمُ
و خدای تعالی میداند مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهای شماست از رغبت و کراهت وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی عَلِيمًا دانا بانچه بندگان حَلِيمًا
بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان لَا يَحِلُّ حلال نیست لَكَ النِّسَاءُ مر ترا زنان مِنْ بَعْدُ از پس این نه تن که در عقد تواند چه تسعه در حق آنحضرت صلعم
چون اربعه است در حق امت وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ و حلال نیست آنکه بدل کنی بِهِنَّ بدیشان مِنْ أَزْوَاجٍ از زنان دیگر یعنی یکی را از ایشان طلاق
دهی و بجای وی دیگری را نکاح کنی وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگرچه بشگفت آورد ترا حُسْنُهُنَّ خوبی ایشان إِلَّا استثناست از نسا یعنی حلال نیست بر تو زنان
پس ازین نه تن که داری مگر مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ آنچه مالک آن شود دست تو یعنی بتصرف تو در آید و ملک الیمین تو گردد وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا بر همه چیز مهربان و نگهبان و کسیکه از سر رقیبی حق آگاه گردد او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را دادا و بپا داشتن است در ع
نهان و آشکارا با دب و حرمت زیستن بیت چو دانستی که حق دانا و بیناست + نهان و آشکارا خویش کن راست + آورده اند که چون حضرت زینب رضی
بحکم ربانی قبول فرمود ولیمه ترتیب نمود و مردم را طلبیده دعوت مستوفی داد و چون طعام خورده شد بسخن مشغول گشتند و زینب در گوشهٔ خانه روی
بدیوار نشسته بود و حضرت پیغمبر میخواست که مردم بروند آخر خود از مجلس برخاست و برفت و اکثر صحابه برفتند و سه کس مانده همچنان سخن میگفتند حضرت
صلی الله علیه وسلم بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشانرا عذر خواهد بعد از انتظار بسیار خلوت شد انس رض گفت که حضرت صلی الله علیه وسلم بخانه زینب درآمد من هم
خواستم که در آیم پرده بر در حجره فرو گذاشت و آیت حجاب نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول لَا تَدْخُلُوا در میائید
بُيُوتَ النَّبِيِّ در خانهای پیغمبر إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ مگر آنکه دستوری داده شوید یعنی شما را بخوانند إِلٰى طَعَامٍ بخوردن طعام آنهنگام در آئید غَيْرَ نَاظِرِينَ
در حالتیکه غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید إِنَاهُ رسیدن طعام را چنانچه جمعی بودند که وقت را نگاه میداشتند چون در مطبخ اثر دود ظاهر میشد میآمدند نشستند
حکم شد که دیگر چنین مکنید وَلٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ و لیکن چون خوانده شوید فَادْخُلُوا پس در آئید فَإِذَا طَعِمْتُمْ پس چون طعام خورید فَانْتَشِرُوا
پس پراگنده شوید و مکث مکنید وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ و منشینید آرام گرفتگان لِحَدِيثٍ برای سخن بیکدیگر إِنَّ ذٰلِكُمْ بدرستیکه درنگ شما بعد از فراغ
طعام و استیناس بکلام كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ هست که میرنجاند نبی را فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ پس شرم میدارد از شما که گوید بیرون روید وَاللّٰهُ لَا يَسْتَحْيِي و خدای
شرم نمیدارد مِنَ الْحَقِّ از گفتن راست وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ و چون خواهید از زنان پیغمبر مَتَاعًا چیزی از امتعه خانه که بدان نفع گیرید فَاسْأَلُوهُنَّ
پس بخواهید از ایشان مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ از پس پرده ذٰلِكُمْ آن سوال از ورای حجاب أَطْهَرُ پاکیزه تر است و پاک دارنده تر لِقُلُوبِكُمْ مر دلهای
شما را وَقُلُوبِهِنَّ و مر دلهای ایشانرا از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه در اسباب نزول آیت حجاب روایات دیگر هست وَمَا كَانَ و نیست و نشاید لَكُمْ

مر شما را اَنْ تُؤْذُوا آنکه رنجانید رَسُوْلَ اللّٰهِ فرستاده خدای تعالی را و بکنید آنچه وی آن را کاره شود وَلَآ اَنْ تَنْكِحُوْٓا و نشاید شما را آنکه نکاح کنید
اَزْوَاجَهٗ زنان او را اگر مدخول بها باشند مِنْۢ بَعْدِهٖٓ از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شمااند و مادر بر فرزند حرام ست
اَبَدًا پس نخواهید شمار را اِنَّ ذٰلِكُمْ هرگز اِنَّ ذٰلِكُمْ بدرستیکه ایذای آن حضرت صلی الله علیه وسلم و نکاح ازواج او كَانَ عِنْدَ اللّٰهِ هست نزدیک خدای تعالی عَظِيْمًا ۝
گناه بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لازم ست در حیات او و بعد از وفات او بلکه تعظیم و حرمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حیات و ممات در ادای حقوق
تعظیم یکسان ست چه خلعت جلالت علیا در عین حیات و لباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالای اعتلای آنحضرت صلعم دوخته اند بیت قبای
سلطنت هر دو کون تشریف ست که جز بقامت اقبال او نیاید راست آورده اند که یکی از صحابه گفته بود که اگر حضرت پیغمبر را وفات در رسد من عائشه را
بخواهم و دیگری را در خاطر گذشته زنان بیاورده آیت آمد که اِنْ تُبْدُوْا شَيْئًا اگر آشکارا کنید چیزی را یعنی نکاح بعضی امهات مومنان را و بزبان میگوئید
اَوْ تُخْفُوْهُ یا پنهان دارید آن را در دل و بزبان نیارید فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بدرستیکه خدای هست بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از سر و علانیه عَلِيْمًا ۝ دانا و بدان شما را
خواهد داد در خبر ست که بعد از نزول آیت حجاب حکم شد تا همه زنان پرده نشین شدند پدران و برادران و خویشان گفتند یا رسول الله چون حکم شد که زنان
پرده نشین شوند ما نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد این آیت آمد که لَا جُنَاحَ هیچ گناهی نیست عَلَيْهِنَّ بر زنان فِيْٓ اٰبَآئِهِنَّ در نمودن روی
بپدران خویش وَلَآ اَبْنَآئِهِنَّ و به پسران خویش وَلَآ اِخْوَانِهِنَّ و به برادران خویش وَلَآ اَبْنَآءِ اِخْوَانِهِنَّ و به پسران برادران خویش وَلَآ اَبْنَآءِ اَخَوٰتِهِنَّ و به
پسران خواهران خویش وَلَا نِسَآئِهِنَّ و به زنان ایشان یعنی مومنات وَلَا مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُنَّ و به آنچه مالک ست دستهای ایشان از غلامان
و کنیزکان و اصح آنست که کنیزکان و تتمه از این مبحث در سوره نور گذشت پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید و تهویل و امر فرمود که ای
زنان در پس پرده و حجاب قرار گیرید وَاتَّقِيْنَ اللّٰهَ و بترسید از خدای تعالی و پرده حیا از پیش بر مدارید اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از اعمال و اقوال شما شَهِيْدًا ۝ گواه و از هر چه در خاطر و باطن گذرد آگاه نظم دیده پوشید ز لمحات نامحرمان دور شوید
از ره وهم و گمان + در پس زانوی حیا و وقار + خوش بنشینید بصبر و قرار + ای عزیز از فحوای آیتهای گذشته التزام شرائط تعظیم و وظائف
تکریم سید عالم صلی الله علیه وسلم مفهوم میشود و اردف فرمود آنها را بآیتی که متضمن ست کمال عنایت در باره آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اِنَّ اللّٰهَ
وَمَلٰٓئِكَتَهٗ بدرستیکه خدای و فرشتگان او يُصَلُّوْنَ درود میفرستند عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه بخدا و
رسول گرویده اید صَلُّوْا عَلَيْهِ و صلوٰة گوئید بر وی وَسَلِّمُوْا و سلام گوئید بر وی تَسْلِيْمًا ۝ سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی و صلوٰة
از حق سبحانه رحمت ست و از غیر او طلب رحمت نزد جمعی معنی اللهم صل علی محمد اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد صلی الله علیه وسلم را در دنیا با علای دین و اظهار
دعوت و اعظام ذکر و ابقای شریعت و در عقبی بقبول شفاعت او در شأن امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیا
و مرسلین علیهم و ملائکه و الناس اجمعین و جمهور علما بر آنند که امر بصلوٰة بر آن حضرت علیه السلام درین آیت محمول ست بر وجوب اما اختلاف در مقدار
آن واجب ست امام مالک رح گوید که در همه عمر یکبار واجب ست و زیاده بر آن مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب اکد ست یعنی در نماز
بعد از تشهد اول بمذهب امام شافعی رح و در تشهد آخر واجب ست و بمذهب امام ابو حنیفه رح و برخی از علمای شافعیه سنت ست و ائمه رح را در وقت
گفتن و شنیدن نام آنحضرت علیه السلام اختلافست بعضی بر آنند که هر نوبت درود گفتن واجب بود و جمعی گویند در یک مجلس یک نوبت واجب
است و بس و فتوی بر آنست که نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مجلسی هر چند تکرار یابد یک نوبت درود واجب ست و باقی سنت و در
کیفیت صلوٰة احادیث متنوعه وارد شده و امام نووی رح فرموده که افضل آنست که جمع نماید میان طرق احادیث مذکوره که اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ
وارده را بتمام بیارند برین وجه که اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک
علی محمد النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و سلم تسلیما کثیرا فضائل صلوٰة و اوقات آن

وشرائط و آدابیکه دران رعایت باید کرد حواله بمطالعهٔ تحفة الصلوٰة است قطعه یا سید الانام درود جناب تو ٭ ورد زبان ماست همه ساله صبح
وشام ٭ نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما ز دور ٭ در دست ما همین صلوات ست والسلام ٭ اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ میرنجانند خدای را
یعنی ارتکاب میکنند آنچه نزدیک خدای تعالی مکروه ست از نسبت شریک و زن و فرزند بوی و گفتن کلمات کفر وَرَسُوْلَهٗ و میرنجانند پیغمبر
او را بقول آنکه ساحر و شاعر میگویند و فعلا که الم بروی و دندان مبارکش میرسانند لَعَنَهُمُ اللّٰهُ دور گردانید خدای تعالی ایشان را از رحمت خود فِی
الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ در سرای دنیا و عقبی وَاَعَدَّ و آماده کرده لَهُمْ برای ایشان در آخرت عَذَابًا مُّهِیْنًا عذابی خوارکننده وَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ
الْمُؤْمِنِیْنَ و آنانکه میرنجانند مردان مومن را چون صفوان سهمی وَالْمُؤْمِنٰتِ و زنان گرویده را چون عائشه صدیقه رضی الله عنها بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوْا بجز آنکه
کسب کرده اند یعنی بی جنایتی که مستحق ایذا باشند فَقَدِ احْتَمَلُوْا پس هر آئینه برمیدارند این موذیان بُهْتَانًا دروغ بزرگ وَّاِثْمًا مُّبِیْنًا و گناهی
ع
هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق گناه ظاهر میشوند و گفته اند این آیت در شان منافقان فرود آمد که بکلمات نالائق مرتضی علی کرم الله وجهه
را میرنجانیدند و در اسباب نزول آورده که روزی حضرت عمر فاروق رضی الله عنه کنیزکی آراسته را دید که میل بدکاری داشت ملامت کرد بلکه ادب نموده مر حرمت
کنیزک شکایت بخواجهٔ خود برده آن بی ادب سخنان نا ملائم تشنیع ممتافه با فاروق رضی الله عنه گفت و این آیت درباره او نازل شد و گویند در زمان جاهلیت کنیزکان
بر سر راهها ایستادندی و دست تعدی مداس کنیزکان رسانیدندی و تسدی میفرمایند که در آن وقت حرائر را علامت آن بود که سر پوشیده در راه رفتندی و جواری
سر برهنه بودندی چون آن بدکاران از سر پوشیدگان تحاشی مینمودند لاجرم آیت آمد که یٰاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر قُلْ لِّاَزْوَاجِکَ بگو مر زنان خود را وَبَنٰتِکَ
و دختران خود را وَنِسَآءِ الْمُؤْمِنِیْنَ و زنان مومنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه یُدْنِیْنَ نزدیک گردانند و فرو گذارند عَلَیْهِنَّ بر رویها و بدنهای خویش
مِنْ جَلَابِیْبِهِنَّ چادرهای خود را یعنی چهره و اندامهای خود را بدان بپوشند ذٰلِکَ این پوشیدن سر و روی و بدن اَدْنٰٓی نزدیکتر ست اَنْ یُّعْرَفْنَ
بآنکه ایشان را بشناسند بصلاح و عفت یا تمیز شوند از آزادی فَلَا یُؤْذَیْنَ پس ایذا کرده نشوند یعنی آن زانیان تعرض نکنند ایشان را وَکَانَ اللّٰهُ و هست
خدای تعالی غَفُوْرًا آمرزنده گناهان گذشته را چون توبه کنند رَّحِیْمًا مهربان که مصلحت بندگان با ایشان بیان میکند لَئِنْ لَّمْ یَنْتَهِ الْمُنٰفِقُوْنَ
اگر باز نه ایستند منافقان از نفاق خود وَالَّذِیْنَ و اگر باز طرف نشوند آنانکه فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ در دلهای ایشان بیماری است یعنی زانیان
از قصد زنا و میل بخواهش وَالْمُرْجِفُوْنَ و اگر ترک نکنند مخبران اراجیف یعنی آنانکه خبرهای بد می افگنند فِی الْمَدِیْنَةِ در مدینه از لشکرهای
اسلام و معائب مومنان لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ هر آئینه برگماریم ترا بر ایشان و مسلط سازیم و امر کنیم بقتل ایشان ثُمَّ لَا یُجَاوِرُوْنَکَ پس همسایگی نکنند
با تو فِیْهَآ در مدینه اِلَّا قَلِیْلًا مگر زمانی اندک یعنی زود از شهر بیرون روند مَّلْعُوْنِیْنَ رانده گان و دور ماندگان اَیْنَمَا ثُقِفُوْٓا هر کجا که یافته
معانقه عند المتاخرین
باشند اُخِذُوْا گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشان را وَقُتِّلُوْا تَقْتِیْلًا و کشته شوند یعنی بکشند ایشان را کشتنی بخواری سُنَّةَ اللّٰهِ سنت نهاده
است خدای سنتی فِی الَّذِیْنَ خَلَوْا در آنانکه گذشتند مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیا را عموم بقتل منافقان حکم کند
وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللّٰهِ مر سنت خدا را تَبْدِیْلًا بدل کردنی و تغییر دادنی یَسْئَلُکَ النَّاسُ می پرسند ترا مردمان یعنی کفار بامتحان
ربع
واستهزا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت رستخیز قُلْ بگوای محمد اِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن وقت قیامت عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای ست و هیچ ملکی
مقرب و پیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده اند وَمَا یُدْرِیْکَ و چه چیز دانا کرد ترا بدانستن آن یعنی مطلق نمیدانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید آمدن قیامت
تَکُوْنُ قَرِیْبًا باشد نزدیک اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی لَعَنَ الْکٰفِرِیْنَ راند ناگرویدگان را یعنی منکران بعث و حشر را و دور ساخت
از رحمت خود وَاَعَدَّ و آماده کرد لَهُمْ برای ایشان سَعِیْرًا عذاب آتشی افروخته خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ درحالتیکه جاودان باشند در آن اَبَدًا
تاکید ست یعنی همیشه در آتش معذب باشند لَا یَجِدُوْنَ نیابند وَلِیًّا دوستیکه ایشان را بیرون آرد از دوزخ وَّلَا نَصِیْرًا و نه یاری و مددگاری که عذاب
از ایشان باز دارد یَوْمَ تُقَلَّبُ یاد کن روزی را که گردانیده شود وُجُوْهُهُمْ رویهای ایشان فِی النَّارِ در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشان را [illegible]

وگاهی بر روی افگنند یقولون ایشان میگویند یٰلیتنا کاشکی ما اطعنا الله فرمان می بردیم خدا را واطعنا الرسولا و فرمانبرداری میکردیم پیغمبر را
وقالوا و گویند اتباع و اراذل قوم ربنا ای پروردگار ما انا اطعنا بدرستیکه ما فرمان بردیم سادتنا مهتران قبائل خود را وکبراءنا و بزرگان
و پیشوایان را فاضلونا السبیلا پس گمراه کردند ما را یعنی ما را از راه بیرون بردند بفسانه و فسوس فریب دادند ربنا ای پروردگار ما حکم کن میان ما
آتهم بده ایشان را ضعفین دو برابر من العذاب از عذابی که بما داده زیرا که هم ضال بوده اند و هم مضل والعنهم و بران ایشان را لعنا کبیرا
راندنی بزرگ که باز خواندن نباشد مقرر است که هر کرا حق سبحانه براند دیگری نتواند که بخواند بیت هر کرا قهر تو راند که تواند خواندن و انکه را لطف تو خواند
که تواند راندن یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید لا تکونوا مباشید کالذین آنانکه آذوا موسی برنجانیدند موسی را یعنی پیغمبر من محمد
را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی را برنجانیدند و او را بزنا نسبت کردند و تتمهٔ ازان در قصه قارون گذشت فبرأه الله پس پاک گردانید او را خدای تعالی
مما قالوا از انچه گفتند و زنی را که رشوت داده بودند تا در حق وی افترا کند به پاکی وی اعتراف نمود یا وقتی که هارون علیه السلام بکوه طور رفتند و هارون علیه السلام آنجا
وفات یافت و گفتند تو بردی حسد بردی و کشتی حق سبحانه ملائکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آوردند و میان قوم بنهادند معلوم شد که غیر مقتول است خدای تعالی
او را زنده گردانید تا به برائت موسی برادر اقرار کرد یا میگفتند که او عیبی دارد که غسل تنها میکند روزی جامه بر سنگ نهاده بود و در آب در آمده آن سنگ با جامه روان
شده میان قوم در آمد موسی علیه السلام برهنه از پی او دوید و بنی اسرائیل را معلوم شد که او را هیچ عیبی نیست وکان و بود موسی علیه السلام عند الله نزدیک خدای تعالی
وجیها با جاه و قربت یا مقبول یا مستجاب الدعوات یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه گرویدگان بترسید از خدای تعالی در ارتکاب
مکاره و بپرهیزید از ایذای رسول او وقولوا و بگوئید قولا سدیدا سخنی راست و درست و استوار در باره مومنان مراد نیست از صدا آن یعنی
دروغ مگوئید و با راستی در سخن بکنید چون حدیث افک عائشه و قصه زینب و گفته اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است یا سخنیکه بآن رضای خدای تعالی
طلبند و قول جامع درین باب آنست که قول سدید سخنیکه صدق باشد نه کذب و صواب باشد نه خطا و جد باشد نه هزل خالص بود نه آمیخته پس چنین
سخن گوئید یصلح تا بصلاح آرد خدای لکم برای شما اعمالکم کردارهای شما را یعنی آنرا صلاحیت قبول دهد و بران ثواب مترتب سازد ویغفر لکم
و بیامرزد برای شما ذنوبکم گناهان شما و من یطع الله و هر که فرمان برد خدا را ورسوله و پیغمبر او را بانچه فرماید فقد فاز پس بدرستیکه بهره از شر و
برسد بخیر و بمراد خود فیروزی یابد فوزا عظیما فیروزی بزرگ وآن لقاست یا بهشت انا عرضنا الامانة بدرستیکه ما عرض کردیم امانت را که طاعت
است یا حدود شرع و در موضع فرموده که نماز است و روزه و زکوة و جهاد و حج و امانت مردم یا نگاهداشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت است
بهر تقدیر عرضه کردیم آنرا علی السموات والارض بر آسمانها و زمین والجبال و بر کوهها بشرط ثواب و عقاب وقتیکه فهم در ایشان آفریده بود فابین پس
سر باز زدند ان یحملنها از آنکه بردارند امانت را واشفقن منها و بترسیدند ازان و گفتند ما مسخر فرمانیم برای انچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم و نه توانا
بر کشیدن عذاب یا بر اهل آسمان که ملائکه اند و بر ساکنان زمین و جبال که حیوانات بری و بحری اند عرضه کردند ابا کردند و سر باز زدند از راه مخافت نه از روی
مخالفت وحملها الانسان و برداشت آنرا آدمی ضعیف ناتوان انه کان بدرستیکه هست انسان ظلوما ستمگار بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام از حمل آن سر پیچیده
کردند او با عجز خود قبول کرد جهولا نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود و عرض امانت کرد لیعذب الله تا عذاب کند خدای تعالی
المنافقین والمنافقات مردان و زنان منافق را بتضییع امانت والمشرکین والمشرکات و عذاب کند مردان و زنان مشرک را بخیانت در امانت
ویتوب الله و بازگردد خدای برحمت علی المؤمنین والمؤمنات بر مردان و زنان مومن بجهت حفظ امانت وکان الله و هست خدای تعالی
غفورا آمرزنده تائبان رحیما مهربان بر ایشان علما و عرفا را درین آیت سخن بسیار است و از انجمله شمهٔ ایراد کرده میشود جمعی معنی آیت را بران
فرود آورده اند که عظمت شان امانت بمرتبهٔ است که اگر عرض کنند برین اجرام عظام و ایشان را شعور و ادراک باشد از حمل آن ابا کنند و حق نیست
که حق سبحانه این اجرام را ادراک و شعور داد و بر ایشان عرض کرد و عرض تخییر و ایشان ابا کردند از حیثیت عجز نه از روی معصیت انسان قبول کرد

زیرا که همت ما از روی قوت بیت آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند امام قشیری آورده که امانت بر آنها عرض نمود و بر انسان فرض فرمود آنکه عرض بود سر باز زدند و آنجا فرض بود در معرض حمل آمد و شیخ جنید قدس سره فرموده است که نظر آدم چون بر عرض حق بود نه بر امانت لذت عرض ثقل امانت را فراموش گردانید لاجرم لطف ربانی بزبان حمایت فرمود که برداشتن از تو و نگاه داشتن از من چون تو بطوع بار ما برداشتی من هم از میان همه ترا برداشتم که وحملناهم فی البر والبحر بیت را ز او را بدو توان نمود + بار او را هم او توان برداشت و صاحب نوازی آورده که می شاید که مراد با امانت عقل و تکلیف باشد چون سما و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیت خود قبول کرد زیرا که ظلوم است بواسطهٔ استیلای قوت غضبی و جهول بجهت غلبهٔ قوت شهوی و فایدهٔ عقل آنست که قوتین را از تعدی نگاه داشته بر طریقهٔ اعتدال ثابت دارد و معظم مقصود آن تکالیف تعدیل قوتین است که نتیجهٔ این ستین سبعی و بهیمی اند پس ظلومی و جهولی علت حمل باشد و گفته اند از شان انسان است ظلم و جهل چنانکه گوئی الماء طهور یعنی از شان اوست طهارت همچنین این دو صفت از شان آدمیانست اما چون حامل امانت شدند یعنی ترک ظلم و جهل کردند و حکمی بران مانند یا خود این دو صفت نوع انسان را باعتبار اغلب افراد ثابت است در حقائق آورده که ظلوم و جهولست نزد خلق و نزد حق وزره تفسیر خواجه محمد پارسا مذکور است که حق سبحانه امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال عرض کرد ابا نمودند از حمل آن بجهت عدم استعداد چون انسان استعداد حمل آن بود بی مبالغه و مبالغه قبول نمود و او ظلوم است بر نفس خود که او را فنا میکند ذات خود را در هویت مطلقه و جهول است که غیر حق را نمی شناسد و مشغول لا اله الا الله نفی ما سوی میکند در فتوحات فرموده که امانت تعبیر است باسمای حسنی که بر همه موجودات عرضه کرده اند انسان قبول کرد و او ظلوم بودی اگر بر نفس امانت هستی و جهول است یعنی عالم زیرا که نهایت علم ما اعتراف است بجهل و عجز از معرفت حق مصرع العجز عن درک الادراک ادراک + و حضرت میر قاسم انوار قدس سره در بعضی از رسائل خود امانت را بر خلافت ربانی فرود آورده و گفته که ظلم و جهل ضد علم و عدل است اما معنی او آنجا ور تنی حذفه العکس شده آنجا ظلوم باد اد و ظلوم و جهول صیغهٔ مبالغه است و هرگاه که این دو صفت از حد متجاوز گردد مدبر آنکه بشد خود و عدل خواهد گشت در روح الارواح میگوید که ظلوما جهولا آنجا مدح ست نه ذم آدم عزم بارهمت رو داشت که فوق الطاقه بود گفتند ظلم کردی بر نفس خود ندانستی که بارگرانست گفت از غیر حق جاهل بودم آوازه ظلومی و جهولی او در دو عالم افتاد و عالمیان از سر این عامل در لوامع آورده که آن کو ایمنی که عشق را در عالم بشریت است در مملکت ملکیت نیست که ایشان ساده پرور و لطف و عصمت اند و مرد سایه پرور و جعل در دور اقدری و قیمتی نیست عشق با طائفه در خور مه که صفت انجعل فیها من یفسد فیها سرمایهٔ بازار ایشان و صفت انه کان ظلوما جهولا پیرایهٔ روزگار ایشانست بیت عاشقا بار دو دو بد نامی خوش است + عاشقا را سوز و ناکامی خوش است + آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت تافت آسمان گفت مرا وصف رفعت ثابت است و زمین ز بار برکشید که مرا صفت بسطت واقع است صعدالارکوه برآمد که مرا ثبات قدم حاصل است مافحمل این بار حامل نشاید که آفت ما از حوصلهٔ ما این صفت را برداشتند آدم خاکی گفت که مرا جیست که از من نشاید مردانه پیش آمد و ماری که بیاکل افلاک نکشیدند بر دوش نیاز گرفت معرکهٔ هل من مزید در آغاز کرد و در میان شدای خاکی دلیر این همه قوت از کجا آوردی زبان حال آدمی گفت که ما گران بهر دیار مهربان تنها اند کشید بیت آن بار که از بردن او عرش ابا کرد + با قوت تو حامل آن بار توان بود + القصه خلعت حمل امانت حرف بر قامت استحقاق انسان که بمنشور انی جاعل فی الارض خلیفة بر نام نامی او نوشته اند راست نیامد و چون کاری بدین عظمت و حمی بدین بهیمت نام زد او شد رقم چشم زخم حسودان شیاطین کرد شمنان دیرینه او بند سیداه انه کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت انگیدند مصرع تا کور شود و هر آنکه نتواند دید

سورة السبا مکیة بسم الله الرحمن الرحیم وهی اربع وخمسون آیة

الحمد لله همه سپاس و ستائش مر خدای را ست الذی له آنخدای که مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از وسائط اعلائی نعم وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از روابط دقائق جود و کرم وله الحمد و مر او راست ستائش فی الآخرة در سرای دیگر بجهت نکله در راه سرور چنانچه گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و الحمد لله الذی صدقنا وعده و الحمد لله الذی احلنا دار المقامة و گفته اند حمد ع اهل آخرت

مر او را حمد گویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست کاردان الْخَبِيرُ دانا باحوال بندگان از
آشکارا و نهان يَعْلَمُ میداند مَا يَلِجُ آنچه فرو رود فِي الْأَرْضِ در زمین چون آب باران وَمَا يَخْرُجُ وآنچه بیرون آید مِنْهَا از زمین چون
نبات یا دانا است بآنچه در زیر زمین باشد چون کنوز و دفائن و اموات وآنچه بر روی زمین باشد چون حیوان و عیون و فلزات وَمَا يَنْزِلُ و میداند آنچه
فرود می آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون ملائکه و کتب و مقادیر و ارزاق و امطار وَمَا يَعْرُجُ وآنچه بالا میرود فِيهَا در آسمان چون فرشتگان و نامهای
اعمال بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره در غرائب التفسیر آورده که آنکه فرود می آید یعنی جبرئیل علیه السلام و آنکه بالا میرود یعنی حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم در شب معراج صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرود می آید در دلهای اولیا از واردات و کشوفات وآنچه
بالا میرود از نفائس انفاس اولیا و اصفیا در همه اوقات یا آنچه فرود می آید الطاف و کرم است که از بارگاه قدم متوجه دلها گشته هر جا که بوی آشنائی می یابد همانجا
منزل میکند ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها وآنچه بالا میرود ناله تائبانست و آه مفلسان که چون سحرگاه از خلوت خانه سینه ایشان روی
درگاه رحمت پناه آرد فی الحال رقم قبول بر روی کشند که انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین بیت غلغل تسبیح شیخ ار چه مقبولست لیک + آه درد آلود
رندی قبول دیگریست + وَهُوَ الرَّحِيمُ و اوست مهربان در اتمام نعمت الْغَفُورُ پوشنده گناهان به پرده رحمت وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند
از روی انکار یا استهزا که لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ نمی آید بما قیامت قُلْ بگوای محمد صلی نه آنست که شما میگوئید آری بَلَىٰ وَرَبِّي بحق پروردگار من در لباب
گفته که ابوسفیان بلات و عزی سوگند خورد که بعث و نشور نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد صلی الله علیه وسلم تو هم سوگند خور که بحق آفریدگار من که بر روی
لَتَأْتِيَنَّكُمْ هر آئینه بیاید بشما قیامت عَالِمِ الْغَيْبِ صفت پروردگار است یعنی داننده پوشیده‌هاست لَا يَعْزُبُ دور نشود عَنْهُ از علم او یا
پوشیده نگردد از او مِثْقَالُ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه خرد یا بوزن ذره از ذرات هوا فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین وَلَا أَصْغَرُ
و نیست خردتر مِنْ ذَٰلِكَ از مثقال ذره وَلَا أَكْبَرُ و نه بزرگتر از آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر آنکه مثبتست در کتاب مُبِينٍ روشن یعنی در لوح
محفوظ و مجموع اینها را در لوح ثبت کرده لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا پاداش دهد آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته أُولَٰئِكَ
آن گروه مومنان و نیکوکاران لَهُمْ مر ایشان راست مَغْفِرَةٌ آمرزش خطیئات وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی بزرگوار یعنی بی علت و تعب
وَالَّذِينَ سَعَوْا و آنانکه شتابند فِي آيَاتِنَا در آیتهای کلام ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند مُعَاجِزِينَ عناد کنندگان یا کوشندگان در تنفیر مردم
از آن یا بزعم خود پیشی گیرندگان بر ما تا عذاب از ایشان فوت شود أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ عذابی
از سخت‌تر عذابی الم رساننده وَيَرَى الَّذِينَ و دیگر اثبات اشیا در لوح محفوظ برای آنست که تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند
علم را مراد اصحاب پیغمبر اند یا مومنان اهل کتاب و بر هر تقدیر مراد آنست که اهل علم دانند الَّذِي أُنْزِلَ آن چیزی که فرو فرستاده شده است
إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو یعنی قرآن هُوَ الْحَقَّ او راست و درست است وَيَهْدِي و راه مینماید یعنی آن منزل راه نماید إِلَىٰ صِرَاطِ
الْعَزِيزِ براه خداوند غالب الْحَمِيدِ ستوده بر نعم غایة الحمد وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویده اند یعنی از منکران بعث بعضی مر بعضی را
گفتند هَلْ نَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنیم شما را عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی محمد صلی الله علیه وآله وسلم که میگوید إِذَا مُزِّقْتُمْ چون
پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند همه اجزای شما را كُلَّ مُمَزَّقٍ همه پاره ساختنی یعنی اجساد شما ریزه ریزه گردد در خاک إِنَّكُمْ بدرستیکه شما
لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ هر آئینه در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران بایکدیگر گفتند که مردی چنین خبر میدهد أَفْتَرَىٰ
عَلَى اللَّهِ آیا می بندد بر خدای تعالی كَذِبًا دروغی را متعمدا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا بدو جنونی هست میگوید چیزی که نمیداند بَلِ الَّذِينَ
نه چنین است که میگویند بل آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بِالْآخِرَةِ بدان سرای فِي الْعَذَابِ در عذاب اند در آن جهان وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ
و در گمراهی دور از صواب بدین جهان وصف ضلال به بعید از قبیل اسناد مجازیست چه بعد از صفت ضلال است أَفَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمیگروند

کاز ان الی ما بین ایدیهم بسوی آنچه در پیش ایشان ست وما خلفهم و آنچه از پس ایشان ست من السماء والارض از آسمان
و زمین یعنی فرو گرفته است پس و پیش ایشان را و ایشان محبوس و محصور اند میان آسمان و زمین ان نشأ نخسف بهم الارض
اگر خواهیم فرو بریم ایشان را بزمین او نسقط یا فرو افکنیم علیهم بر ایشان کسفا من السماء قطعه از آسمان بجهت تکذیب ایشان
مر آیتها ما را ان فی ذلک بدرستیکه در نظر بآسمان و زمین یا در تامل با تقدار خسف و اسقاط لآیة هر آئینه دلالتی ست و عبرتی
لکل عبد منیب مر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر و تدبر مینمایند در دلائل قدرت و مخائل حکمت ولقد آتینا داود ع ۹
و هر آئینه ما دادیم داود را علیه السلام منا از نزدیک خود فضلا زیادتی بر سایر مردمان که نبوت منسوب بوده یا زبور یا بادشاهی یا حسن خلق
با رعیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشائش بر عجزه و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم بآنکه جز بارگاه او ملجای و پناهی نیست و در عین المعانی
آورده که مراد صوت حسن ست چه هرگاه که داود بزبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده استماع آواز دلنواز
او کردندی و طیور از نغمات جان فزایش مضطرب گشته خود را از هوا بزمین افگندندی نظم ز صوت دلکشش جان تازه گشتی + بهار از وی بهار تازه
گشتی + سپهر چنگ پشت ارغنون ساز + ازان پر حال تر نشنوده آواز + و بعضی گفته اند که فضل آنست که بعد ازین میگوید یا جبال اوبی گفتیم ما
که ای کوهها باز گردانید آوازهای خود را معه با داود علیه السلام در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی یا سیر کنید با وی هر جا که رود و هرگاه که خواهد و
این معجزه داود علیه السلام بود که هرگاه خواستی کوه با او روان شدی والطیر و مسخر کردیم مر مرغان تا در وقت ذکر با وی موافقت نمودندی آورده
اند که چون داود علیه السلام تسبیح گفتی کوهها بصدای او مدد دادندی و مرغان بر زبر سر وی صف کشیده بالحان دلاویز امداد نمودندی و بسیاری
از مستمعان آن نغمات قالب از ارواح تهی کردندی بیت چو گردد مطرب من نغمه پرداز + ز شوقش مرغ روح آید بپرواز + روزی فرشته بر داود
علیه السلام آمد و گفت تو پیغمبر جلیل و خلیفه اویی اولی آنست که طعام تو از کسب تو باشد داود علیه السلام از حق تعالی طلبید امر شد که زره گری کند و آنرا بروی
آسان گردانید چنانچه میفرماید والنا له الحدید و نرم گردانیدیم مر او را آهن بی آتش و مطرقه چنانکه در دست او چون موم نرم بودے
در وی هر تصرفی که خواستی کردی و فرمان دادیم ان اعمل بآنکه بساز سابغات زرهای فراخ دامن کشاده و قدر فی السرد و اندازه نگه دار در
در بافتن آن یعنی حلقها مساوی در هم افگن تا وضع آن متناسب افتد در تیسیر آورده که هر روز زرهی تمام کردی و بشش هزار درم فروختی
چهار هزار تصدق کردی و دو هزار نفقه عیال ساختی و در لباب گفته که چون وفات یافت شش هزار زره در خانه او بود واعملوا و دیگر گفتیم ای
داود شما با اهل خود عمل کنید صالحا عملی شایسته یعنی خالی از اغراض انی بدرستیکه من بما تعملون بانچه شما میکنید بصیر بینا ام دلائل
آن یاداش خواهیم داد ولسلیمن الریح و مسخر کرده بودیم مر سلیمان را علیه السلام باد را غدوها شهر رفتن او بامداد یک ماهه راه بودی ورواحها
شهر و شبانگاه نیز مسیرت شهری صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب بکابل رفتی و آنجا بیتوتت نمودی واسلنا و جاری
کردیم له برای او عین القطر چشمه مس گداخته را تا از معدن بیرون آمدی چون آب روان آن در موضعی بود از زمین یمن بقرب صنعا و تا سه روز
سیلان کردی و از ان سال بحچه میخواستند میساختند ومن الجن و رام کرده شد مر او را از دیوان من یعمل بین یدیه کسیکه کار کردی پیش او
باذن ربه بفرمان پروردگار او و مقرر کردیم که ومن یزغ منهم و هر که بگردد و مایل شود از دیوان و سرکشی کند عن امرنا از فرمان
ما و از طاعت سلیمان علیه السلام نذقه بچشانیم او را من عذاب السعیر از عذاب آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا ملکی که تازیانه از آتش بدست
داشته مقرر شد که موکل باشد بر دیوان هرگاه که از فرمان سلیمان علیه السلام دیوی بیرون رود آن تازیانه آتش بروی زند تا او را بسوزد یعملون میکردند مر
سلیمان علیه السلام را ما یشاء آنچه میخواست من محاریب از غرفهای خوش و منظرهای دلکش و در وسیط آورده که محراب منزلی را گویند که بدرجه بدو
باید رفت و گفته اند محاریب اینجا مواضع حرب ست چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای سلیمان علیه السلام در ولایت یمن حصنهای

عجیب ساخته بودند چون مرداوج مینون وقلقوم وغمدان وبهنده وجنیده وامثال آن وتماثیل وبسا فتند تمثالها وصورتهای ملائکه وانبیا علیهم السلام
بروضعی که در زمان عبادت بران بوده اند تا مردمان آن را مشاهده نموده برهان وجه پرستش نمایند ودران زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده ودر
عین المعانی آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان میساختند وحق سبحانه بوقت محاربه با عدا روح در ایشان میدمید تا در قتال قوی وصلب
باشند وگفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او وهیات دو کرکس آمیخته بر بالای تخت چون سلیمان علیه السلام خواستی که بر تخت برآید آن دو شیر
بازوهای خود را برافراختندی تا پای بران نهاده بالا رفتی وچون بر تخت نشستی کرکسان بالهای خود وی را سایه کردندی وجفان ومیکردند برای
سلیمان علیه السلام کاسهای چوبین وغیر آن کالجواب مانند حوضهای بزرگ وقدور ودیگها راسیات ودیگهای بلند بر سه پای نهاده مانند کوهها واورا
دوازده هزار طباخ بوده که درین دیگها طعام پختندی وهنوز در بعضی از ولایت شام دیگها چنان از سنگ تراشیده موجودست اعملوا گفتیم عمل
خیر کنید آل داود ای آل داود شکرا برای سپاسداری چنین نعمتها ثابت بنانی قدس سره فرمود که آل داود علیه السلام ساعت لیل ونهار را
قسمت کرده بودند ودر هر ساعتی یکی از ایشان قائم بودی بشکر الهی ورعایت بادشاهی وقلیل واندکی من عبادی الشکور از بندگان من
سپاسدارند وشکور آنرا گویند که بدل وزبان وجوارح اکثر اوقات مراسم شکرگذاری ادا کند باوجود چنین استغراق در شکر خود را از ادای شکر عاجز شناسد
چه توفیق شکر نعمتی ست مستدعی شکر دیگر واز اینجا گفته اند الشکور من یری عجزه من الشکر **مثنوی** حد شکر حق نداند هیچکس + حیرت آمد حاصل
دانا وبس + آن بزرگی گفت با حق در نهان + کای پدید آرنده هر دو جهان + ای منزه از زن وفرزند وجفت + کی توانم شکر نعمتهات
گفت + پیک حضرت داورش از امر پیام + گفتش از تو این بود شکری مدام + چون درین ره اینقدر بشناختی + شکر نعمتهای ما پرداختی آورده اند
که بنای بیت المقدس را داود علیه السلام آغاز کرده بود وسلیمان علیه السلام در اتمام آن سعیهای بلیغ بجای آورد وهنوز یکساله کار مانده بود که متقاضی اجل سلیمان
علیه السلام در آمده طلب ودیعت روح کرد سلیمان علیه السلام کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش مکنید ومرا بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا جن از کار
خود باز نمانند وهم مسجد با تمام رسد پس چون سلیمان علیه السلام درگذشت اورا بنشستند وبرو نماز گزاردند واورا بر عصا تکیه دادند دیوان از دور وی
را زنده می پنداشتند وبهمان کار که نامزد ایشان بود قیام مینمودند تا بعد از یک سال اسفل عصای او را دابة الارض بخورد واو بر زمین
افتاد وهمگنان را موت او معلوم شد فی الحال دیوان فرار نموده در شعاب جبال واجواف بوادی گریختند کما قال الله تعالی فلما قضینا پس
آن هنگام که قضا کردیم علیه الموت بر سلیمان علیه السلام مرگ را واو را مرده بر عصا تکیه دادند ما دلهم دلالت نکرد مر دیوان را علی موته
بر مرگ سلیمان علیه السلام الا دابة الارض مگر چوب خواره که از زمین بر آمده تاکل میخورد منساته عصای او را فلما خر پس آن هنگام
که بیفتاد سلیمان علیه السلام تبینت الجن دانستند دیوان ان لو کانوا آنکه اگر بودندی که الته یعلمون الغیب که دانستندی غیب را گمان
جن آن بود که غیب میدانند وبر مردم چنین ظاهر میکردند حق سبحانه میفرماید که اگر ایشان دانا بودندی بغیب ما لبثوا درنگ نکردندی
یک سال فی العذاب المهین در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود ولقد کان هر آینه بود لسبا مر اولاد
سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان را فی مسکنهم در مسکنهای ایشان وحفص بصیغه مفرد خواند یعنی در مسکن ایشان آیة علامتی ودلالتی
بر وجود صانع وقدرت کامله او ودر مختار آورده که فرزندان سبا را در حوالی مارب از ولایت یمن منزلی بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل
آن منزلها هیجده فرسخ ومشرب ایشان در اعلای وادی بود از چشمه در پایان کوه وگاه بودی که فاضل آب از ولایت شجر باب ایشان
ضم شدی وخرابی کردی از بلقیس که والی ولایت ایشان بود درخواست کردند تا سدی بست در دهانه دو کوه تا آبهای اعلی وزاید
آنجا جمع شدی وسه ثقبه بران سد ترتیب کردند تا اول ثقبه اعلی بکشایند وآب بمزروعات خود برند وچون کمتر شود وسطی وبآخر سفلی وایشان
بر یمین ویسار منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کما قال الله تعالی جنتان آیتی که در مساکن اهل سبا گفته شد دو بوستان بود

عَنْ یَّمِیْنٍ وَّشِمَالٍ ۵ از راست و چپ منازل ایشان اگرچه در هر طرف باغ بسیار بوده اما از تقارب اشجار همه بمثابه یک باغ می نمود کُلُوْا گفت
پیغمبر مر ایشان را که بخورید مِنْ رِّزْقِ رَبِّکُمْ از روزی پروردگار خود که ثمرات میوهٔ ایشان بمثابه بود که اگر کسی زنبیلی بر سر نهادی و زیر درختان بگذشتی آن
زنبیل پر میوه شدی بی حرکت دست پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت که ازین نعمتها بخورید وَاشْکُرُوْا لَهٗ و شکر کنید مر خدا را بَلْدَةٌ طَیِّبَةٌ این شهری
از خداے شما داران یا ازان روزی میدهد شهری پاکیزه است و هوای تندرست و آبی شیرین و خاک پاک بیت شهرے چو بهشت از کوی و چون باغ ارم
بر تازه روئی + درانجا پشه و کیک و کژدم نبودی و پیش درجاها نیفتادے و هر غریبی که آنجا رسیدے شپشهای که در جامهٔ وی بودی بمردی وَّرَبٌّ غَفُوْرٌ که
و پروردگار روزی دهنده واز شما شکر جوینده و آمرزنده است مرکسی را که توبه کند از شرک فَاَعْرَضُوْا پس ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر
خود و شکر گذارے نمودند در تحبیر است که سیزده پیغمبر بقوم بدیشان آمد همه را تکذیب کردند پیغمبر آخرین در زمان پادشاهی ذی الاذعار بن
حبشان بعد از رفع حضرت ادریس بقوم بدیشان آمد و او را بسیار برنجانیدند حق سبحانه موشهاے دشتی در زیر بند آب ایشان پدید آورد.
بفرمود تا بند را بسوراخ کردند و نیم شب بود که همه در خواب بودند بند شکسته شد و سیل در آمده منازل و حدائق ایشان مغمور گشت و بسیاری
مردم و چهارپایان هلاک شدند چنانکه فرمود چون اعراض کردند فَاَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان سَیْلَ الْعَرِمِ سیل صعب گفته اند
عرم بند آبست یا نام وادی که آب از و آید یا اسم موش دشتی که بند را سوراخ کرده وَبَدَّلْنٰهُمْ و بدل دادیم ایشان را بِجَنَّتَیْهِمْ بباغهاے
ایشان جَنَّتَیْنِ دو باغ ذَوَاتَیْ اُکُلٍ خَمْطٍ خداوند میوهٔ تلخ وَّاَثْلٍ و شوره گز و چنین موضعی را جنت گفتن بطریق مشاکلت است وَّشَیْءٍ و چیزے
مِّنْ سِدْرٍ قَلِیْلٍ ۵ از کنار اندک یعنی دران شوره زارها اندک میوه کنار دادیم تا یاد کنند ازان میوهای فوت شده ذٰلِکَ این عذاب جَزَیْنٰهُمْ
پاداش دادیم ما ایشان را بِمَا کَفَرُوْا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیدند برسل کافر شدند وَهَلْ نُجٰزِیْٓ و آیا عقاب کرده شود اِلَّا الْکَفُوْرَ ۵ مگر
ناسپاسی و حفص نجازی خواند فعل متکلم معلوم و کفور را منصوب سازد یعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاسی جزاے عام است هر مومن و کافر را
و مجازات خاصه کفار راست آورده اند که بقایای سبا نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمده گفتند شناختیم پیغمبر و پروردگار خود را پس ازین اگر نعمتی ما را ارزانی
فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادتی بجای آوریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه دیگر باره درهای نعمت بر ایشان گشوده فرمود که وَجَعَلْنَا و گردانیدیم
بَیْنَهُمْ میان سبا وَبَیْنَ الْقُرَی الَّتِیْ و میان دیهها که بکرم خود بٰرَکْنَا برکت دادیم فِیْهَا دران از ولایت شام چون فلسطین واردن واریحا
وایلیا قُرًی ظَاهِرَةً دیههای معمور آشکارا متصل یکدیگر در عین المعانی گوید از مارب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفصد دیه بود
آمده وَّقَدَّرْنَا و تقدیر کردیم فِیْهَا السَّیْرَ دران دیهها رفتن مردم را یا مقادیر مراحل بیان کردیم و گفتیم سِیْرُوْا فِیْهَا بروید دران
دیهها لَیَالِیَ وَاَیَّامًا شبها و روزها اٰمِنِیْنَ ۵ امان یافتگان از دشمنان و سباع بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آبادانی مواضع تقیه
سبا آغاز تجارت کرده از یمن بشام میرفتند چاشت در دیهی بودند و شام در دیهی و توانگران ما بدرویشان حسد آمد که میان ما و ایشان هیچ
فرقی نیست پیاده و مفلس این راه همچنان میروند که سواره و توانگر فَقَالُوْا پس گفتند اغنیاے ایشان رَبَّنَا اے پروردگار ما بٰعِدْ دوری
افگن بَیْنَ اَسْفَارِنَا میان منازل سفرهاے ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نکنند و توانند کرد وَظَلَمُوْٓا
اَنْفُسَهُمْ و ستم کردند بدین دعا بنفس خود و ما آن دیهها را خراب کردیم فَجَعَلْنٰهُمْ پس بگردانیدیم اهل سبا را اَحَادِیْثَ سخنان یعنی ایشان عجب
باز گویند که از آبادانی بخرابی میل کردند وَمَزَّقْنٰهُمْ و پراگنده ساختیم ایشان را کُلَّ مُمَزَّقٍ همه پراگنده ساختنی تا یکی از ایشان در
مارب ماند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد به بحرین و انمار بیثرب و خذام بتهامه و ازد بعمان و این کلمه ضرب المثل شد که
تفرقوا ایدی سبا اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه در انچه ذکر کردیم لَاٰیٰتٍ هر آئینه عبرتهاست لِّکُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر محنتها شَکُوْرٍ
سپاس گوینده بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوشحالی و فارغبالی میگذرانیدند بسبب ناصبری بر عافیت و ناشکری

برنعمت رسید برایشان انچه رسید **بیت** درروزگار عافیت شکرت نکردم لاجرم ✦ دستیکه در آغوش تو دا کنون بدندان میگزم ✦ وَلَقَدْ صَدَّقَ وبدرستیکه راست یافت عَلَيْهِمْ براهل سبا واتبع آنست که بر همه کافران اِبْلِيسُ ظَنَّهُ ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان که من بر بنی آدم بسبب شهوت وغضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم وایشان را گمراه کنم گمان او درباره اهل غوایت راست شد فَاتَّبَعُوهُ پس پیروی او کردند در شرک ومعصیت اِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ مگر گروهی از مومنان که مستثنی اند وَمَا كَانَ ونبود لَهُ عَلَيْهِمْ مرابلیس را بر آنانکه گمان او در شان ایشان محقق شد مِّن سُلْطَانٍ تسلطی واستیلائی اِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه جدا کنیم مَن يُؤْمِنُ کسی راکه میگرود بِالْآخِرَةِ بدان سرای مِمَّنْ هُوَ از کسیکه مِنْهَا فِي شَكٍّ از آخرت در گمانست تا بدانند اولیای ما اهل ایمان وارباب گمان را وَرَبُّكَ و پروردگار تو عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها حَفِيظٌ ○ نگاهبانست قُلِ بگوای محمد مر بنی ملیح را ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم بخوانید آنانرا که گمان برده اید ایشانرا خدایان مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی یعنی ملائکه را که می پرستید بخوانید تا از ایشان در جذب منافع ودفع مکاره هیچ مددی می یابید یعنی ایشانرا بی عون آفریدگار اختیاری واقتداری نیست یا همه کافرانرا بگوی که بخوانید آلهه خود را تا هیچ اجابت کنند شمارا وچگونه اجابت کنند شمارا که مطلقا لَا يَمْلِكُونَ مالک نمیشوند ایشان مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ موره ای از خیر وشر فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ ونه در زمین وَمَا لَهُمْ ونیست مرایشان یا فرشتگانرا فِيهِمَا در آسمان وزمین مِن شِرْكٍ هیچ شرکتی در آفریدن ونه در تصرف کردن وَمَا لَهُ ونیست مر خدایرا مِنْهُم از اصنام وملائکه در تقدیر وتدبیر مِّن ظَهِيرٍ ○ هیچ یاری ومددگاری وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ وسود نکند شفاعت کس عِندَهُ نزدیک خدای تعالی یعنی گمان شفاعت که بملائکه یا اصنام دارید محقق نخواهد شد زیرا که درخواست کردن نفع نکند اِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ مگر کسیکه دستوری دهد خدای مر او را برای شفاعت کردن یا او ماذون باشد بدرخواست کردن در روز قیامت منتظر باشند هم شافع وهم مشفوع له ودر ترس وفزع گذرانند تا از حضرت عزت چه فرمان رسد واین انتظار می برند حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ تا چون برداشته شد فزع عَن قُلُوبِهِمْ از دلهای ایشان بدستوری شفاعت دهند قَالُوا گویند بعضی از ایشان بعضی را که مَاذَا قَالَ چه چیز گفت رَبُّكُمْ پروردگار شما در باب شفاعت قَالُوا الْحَقَّ گویند سخن راست ودرست گفت وفرموده که مومنانرا شفاعت کنند نه کافرانرا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ○ وخدای برتر ست وبزرگوارتر از آنکه پیغمبر وفرشته بی اذن او شفاعت توانند کرد قُلْ مَن يَرْزُقُكُم بگوای محمد که روزی میدهد شمارا مِّنَ السَّمَاوَاتِ از آسمانها باران وَالْأَرْضِ واز زمین به نبات قُلِ اللَّهُ وهم خود بگوی روزی دهد شمارا خدای تعالی چه آن سوال را بجز این جوابی نیست واگر کافران بحوف الزام بزبان نگویند وبدل مقراند وَإِنَّا ودیگر بگو با ایشان که ما مومنان که روزی دهنده را یکی گوییم ویکی را پرستش کنیم که بر همه صفت یکی ست أَوْ إِيَّاكُمْ یا شما مشرکان که جماد را مراتب امکانیت فروتر از وی نیست با واجب الوجود شریک سازید لَعَلَىٰ هُدًى براه راستیم أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ○ یا در گمراهی آشکارا قُل لَّا تُسْأَلُونَ بگو پرسیده نخواهید شد شما عَمَّا أَجْرَمْنَا از آنکه میکنیم از بدی وَلَا نُسْأَلُ وما پرسیده نخواهیم شد عَمَّا تَعْمَلُونَ ○ از آنچه شما میکنید بلکه هر کس را از عمل او سوال پروردگار ما خواهد کرد مناسب آن جزا خواهند داد قُلْ يَجْمَعُ بگو جمع کند بَيْنَنَا میان ما رَبُّنَا پروردگار ما روز قیامت ثُمَّ يَفْتَحُ پس حکم کند بَيْنَنَا بِالْحَقِّ میان ما براستی ومحق را بوستان وصال قربت فرستد ومبطل را بزندان وبال وَهُوَ الْفَتَّاحُ واوست حکم کننده در قضایای مشکله الْعَلِيمُ ○ دانا بچگونگی حکم قُلْ أَرُونِيَ الَّذِينَ بگو بنمائید بمن آنانرا که أَلْحَقْتُم بِهِ پیوسته اید بخدای شُرَكَاءَ انبازان یعنی بنمائید تا بکدام صفت بتانرا شریک حق میسازید در عبادت كَلَّا این انبازی درست نیست بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ بلکه اوست خداوند غالب بر همه کس که دم شرکت با او نتواند زد الْحَكِيمُ ○ دانا باحکام صواب وموصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را با و رتبت شرکت تواند داد **نظم** وحده لا شریک له صفتش ✦ وهو الفرد اصل معرفتش ✦ شرک را سوی وحدتش ره نیست ✦ عقل از کنه ذاتش آگه نیست ✦ هست در راه کبریای جلال ✦ شرک نالائق وشریک محال ✦ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ ونفرستادیم ترا ای محمد اِلَّا كَافَّةً

مگر فرستادن ما مر شامل لِلنَّاسِ مر همه مردمان را از احمر و اسود و انس و جن و انس یا فرستادیم مگر رسالت عامه خلق و این از خصائص اختصاص آنحضرت
است صلی الله علیه وآله وسلم که مبعوث بود با همه افراد آدمیان و جنیان وغیر آن و هیچکس از انبیاء را بر تمام جن و انس مبعوث نشده قطعه ترا داده
منشور سعادت و زمان پس نوع انسان آفریدند پیرا اجل در خیل تو کردند پس آنگاهی سلیمان آفریدند و گفته اند بَشِيرًا کافه برای مبالغه است
چون علامه و نسابه یعنی نفرستادیم ترا مگر بازدارنده مردمان را از شرک بَشِيرًا مژده دهنده بفضل کسیکه توحید اقرار کند وَنَذِيرًا و بیم کننده
بعدل آنرا که بر شرک اصرار نماید وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ ۝ نمیدانند فضائل و کمالات ترا و جهل ترک ایشان را
بر مخالفت تو میدارد وَيَقُولُونَ و میگویند از فرط جهالت مَتَىٰ کی باشد هَٰذَا الْوَعْدُ این وعده عذاب یا قیام قیامت إِن كُنتُمْ
صَادِقِينَ ۝ اگر هستید شما راست گویان یعنی رسول و مومنان قُل لَّكُم بگو مر شما را مِّيعَادُ يَوْمٍ وعده روزیست که چون برسد لَّا
تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ پس نپائید ازان روز سَاعَةً مقدار اندک زمانی وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ۝ و پیشی نگیرید بران آورده اند که
مکر اهل کتاب را از احوال پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند ایشان گفتند ما در کتب خود نعت او خوانده ایم و او پیغمبر حق است ابوجهل و امثال او
گفتند ما بکتب شما نیز ایمان نداریم و این آیت نازل شد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه بگرویدند مر اهل کتاب را که لَن نُّؤْمِنَ ایمان نداریم بِهَٰذَا
الْقُرْآنِ باین قرآن که بر محمد فرود می آید وَلَا بِالَّذِي و نه بدان کتاب نیز که فرود آمده است بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی إِذِ الظَّالِمُونَ
چون ستمکاران یعنی مشرکان را مَوْقُوفُونَ بازداشتگان باشند عِندَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر آئینه ببینی امری صعب
و کاری مرغوب يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ باز میگردانند برخی از ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ بسوی برخی دیگر از ایشان سخن را یعنی محاوره میکنند و سخن رد
میگردانند يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا میگویند آنانکه زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان و پس روان لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که از قول حق سرکشی
میکردند یعنی پیشوایان و بزرگان لَوْلَا أَنتُمْ اگر نبودید شما یعنی اضلال و اغوای شما نبودی لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ۝ هر آئینه میبودیم ما گرویدگان اما شما
گمراه کردید ما را و ایمان بازداشتید قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گویند آنانکه گردن کشی کرده بودند لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا مر آنانرا که در دنیا زبون و بیچاره
گرفته بودند أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ آیا ما بازداشتیم شما را عَنِ الْهُدَىٰ از قبول ایمان و هدایت بَعْدَ إِذْ جَاءَكُم پس از آنکه آمد بشما بَلْ كُنتُم بلکه بودید
شما بنفس خود مُّجْرِمِينَ ۝ گناهکاران و شرک آرندگان وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
مر آنانرا که از قول حق سر کشیدند سبب این نیست که ما بخود کافر شده ایم بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بلکه مکر و فریب شما در شب و روز بازدارنده ما بود از
ایمان إِذْ تَأْمُرُونَنَا چون میفرمودید ما را أَن نَّكْفُرَ بِاللَّهِ بآنچه کافر شویم بخدای وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَادًا و قرار دهیم مر او را همتایان
وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و هر دو گروه بعد از گفت و شنید پشیمان شوند و عمل خود را پنهان دارند یا پشیمانی را از یکدیگر پنهان دارند تا بسرزنش
در نمانند و بعضی اسرار را بمعنی اظهار دانسته اند و این نعت از اضداد است یعنی ظاهر گردانند پشیمانی را لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب
وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ و بکنیم غلهای آتشین را فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا در گردن آنانکه نگرویدند از تابعان و متبوعان ایراد مستقبل بلفظ ماضی جهت
تحقیق وقوع است و وضع مظهر بجای مضمر اشعار است بموجب اغلال ایشان است هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند إِلَّا مَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ مگر بآنچه باشند که عمل کنند پس تسلیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِي
قَرْيَةٍ در دیهی و شهری مِّن نَّذِيرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبرے إِلَّا قَالَ مگر آنکه گفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان و متکبران آن ده مر آن پیغمبران را
إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ بآنچه فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم خود كَافِرُونَ ۝ ناگرویدگان و منکرانیم وَقَالُوا و دیگر گفتند نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا
وَأَوْلَادًا ما بیشتریم از جهت اموال و اولاد یعنی مال و فرزندان ما بیش از شماست پس ما بدعوے رسالت سزاوارتریم از شما وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ
۝ و عذاب کرده شدگان یعنی خدای ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را نعمت گرامی کرده پس بمحنت خوار نخواهد ساخت قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستیکه

پروردگار من يبسط الرزق کشاده میگرداند روزی را لمن يشاء برای هرکه میخواهد از اهل شرک و معصیت بمشیت خود نه برای کرامت او ويقدر
و تنگ میسازد بر هرکه میخواهد بجهت حکمت خود نه از روی مذلت ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا يعلمون ۝ نمیدانند و گمان میبرند که کثرت
اموال و اولاد برای نصرت و کرامت است و شاید که از روی استدراج بود وما اموالکم و نیست مالها که بشما داده ایم ولا اولادکم و نه فرزندان
که بشما ارزانی داشته ایم بالتی تقربکم بآن خصلتی که نزدیک گرداند شما را عندنا نزدیک ما زلفی نزدیک گردانیدنی چه تقرب باعمال
صالحه باشد و شما را آن نیست پس اموال و اولاد کسی را بحق نزدیک نمیگرداند الا من آمن مگر کسی را که بگرود وعمل صالحا و بکند عملی که صلاحیت
قبول داشته باشد یعنی اموال خود را انفاق کند در راه حق و اولاد خود را علم دین بیاموزد و در صلاح تربیت نماید فاولئک پس آن گروه لهم
مر ایشان راست جزاء الضعف پاداش دو تو یعنی زیاده بر زیاده یکی را ده و بیشتر تا هفتصد بما عملوا بسبب آنچه کردند از نیکیها
وهم فی الغرفات و ایشان در غرفهای بهشت آمنون ۝ ایمنند از مکاره آفات و شدائد مخافات والذین یسعون و آنانکه
میشتابند و کوشش مینمایند فی آیاتنا در آیتهای ما یعنی قرآن و بهدان زبان طعن میگشایند معاجزین درحالتیکه گمان برندگان اند مر ما را عاجز
توانند ساخت از انزال آن یا مردم را از پذیرفتن و ایمان آوردن بدان اولئک آن گروه فی العذاب محضرون ۝ در عذاب دوزخ
حاضر آورده شدگان اند قل بگوای محمد ان ربی بدرستیکه آفریدگار من یبسط الرزق کشاده میسازد روزی را لمن یشاء من عباده
برای هرکه میخواهد از بندگان خود از کافر و عاصی بر وفق مشیت خود ویقدر له و تنگ میسازد برای هرکه میخواهد بر وجه حکمت خود وما انفقتم
و آنچه نفقه میکنید من شیء از چیزیکه شما راست در راه خدای فهو پس خدای یخلفه عوض میدهد آنرا در دنیا یا ذخیره مینهد برای
شما در آخرت و در حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول مینمایند یکی میگوید اللهم اعط کل منفق خلفا خدایا هر نفقه کننده را
عوض ده و دیگری دعا میکند اللهم اعط کل ممسک تلفا خدایا مال هر ممسک را عرضه تلف ساز **بیت** به در راه حق تا موجب عز و شرف
گردد + منه بجودی هم که ناگه زمانی آن تلف گردد + وهو خیر الرازقین ۝ و خدای تعالی بهترین روزی دهندگانست یعنی غیر او که
چیزی بکسی میدهد واسطه است در ایصال رزق و رزاق حقیقی اوست ویوم یحشرهم جمیعا یاد کن روزی را که جمع کنیم همه [illegible]
ثم یقول پس گوئیم و حفص در هر دو لفظ بیا میخواند یعنی خدای تعالی همه را حشر کند پس گوید للملائکة مر فرشتگان را اهؤلاء ایاکم آیا این
گروهند که شما را کانوا یعبدون ۝ بودند که می پرستیدند و این سوال جهت توبیخ مشرکان و قطع طمع ایشانست از شفاعت ملائکه قالوا گویند
فرشتگان سبحانک پاکی تراست از آنکه غیر ترا پرستند انت ولینا توئی خداوند ما معبود ما و ما خود را در بندگی تو مقصر میدانیم بچه وجه معبودیت
خود را روا داریم یا تولی و دوستی ما من دونهم بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و حاشا که ما بپرستش ایشان رضا
داده باشیم بل کانوا بلکه بودند که از جهل و غوایت یعبدون الجن میپرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان میبردند در پرستش آلهه
باطله یا متمثل میشدند بصورتهای متنوعه و در خیال ایشان می افگندند که اینها ملائکه اند اکثرهم بیشتر مردمان بهم بدیوان مؤمنون ۝
گرویدگانند یعنی متابعت ایشان میکنند فالیوم پس امروز که همه حکمها مر خدای راست لا یملک مالک نمی شود بعضکم بعضی از شما لبعض
برای بعضی نفعا سودی را ولا ضرا و نه زیانی را یعنی معبودی باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن سود و دفع کردن زیان نیست
ونقول و گوئیم للذین ظلموا مر آنانرا که ستم کردند بر نفس خود بوضع عبادت در غیر موضع آن ذوقوا بچشید عذاب النار التی عذاب آن
آتشی که کنتم بها بودید که بدان تکذبون ۝ تکذیب میکردید و دروغ می پنداشتید واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتهای
ما یعنی قرآن بینات آیتهای روشن قالوا گویند ما هذا الا رجل نیست این که میخواند کلام یعنی محمد مگر مردی یرید ان یصدکم
میخواهد آنکه بازدارد شما را عما کان از آن چیزیکه بودند که پیوسته یعبد آباؤکم می پرستیدند پدران شما آنرا یعنی مدعای او اینست

که شما را از بت پرستی منع کند و بدین و آئینی که احداث کرده در آرد و تابع خود سازد وَقَالُوا و گفتند مَا هٰذَا نیست این کلام که میخواند یعنی قرآن إِلَّا إِفْكٌ مگر دروغی مُفْتَرًى بربافته و بخدای تعالی اضافت کرده وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند از کفار لِلْحَقِّ مر پیغام راست را لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان یعنی قرآن إِنْ هٰذَا نیست این إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر سحری آشکارا ایشان این سخن از کجا میگویند وَمَا آتَيْنَاهُمْ و حال آنکه نداده ایم ایشان را مِنْ كُتُبٍ از کتابهای فرو فرستاده که همواره يَدْرُسُونَهَا خوانند آنرا و از آنجا دلیل آرند بر بطلان قرآن وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ و نفرستادیم بسوی ایشان قَبْلَكَ پیش از تو یعنی در زمان فترت مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشان را بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و تکذیب کردند مر انبیا را قوم آنانکه پیش از ایشان بودند وَمَا بَلَغُوا و حال آنکه نرسیدند اهل مکه مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ ده یک آنچه ما داده ایم ایشان را از فرط قوت و طول عمر و کثرت اموال یا آنچه داده بودیم پیشینیان را عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایات فَكَذَّبُوا رُسُلِي پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران مرا فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن من ایشانرا و عذاب کردن پس باید که قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بگوی ای محمد جز این نیست که پند میدهم شما را و ارشاد میکنم بِوَاحِدَةٍ بیک چیز أَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ آن چیز آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر صلعم برای خدای و پراگنده شوید مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ دو دو تا با یکدیگر مشاورت کنید و یک یک تا از ازدحام خاطر شما مشوش نشود ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا پس تفکر کنید در امر محمد از مبدأ احوال او و تا این غایت اطوار او را یاد آرید تا بدانید که البته مَا بِصَاحِبِكُمْ نیست این یار شما را مِنْ جِنَّةٍ هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه میشناسید کمال عقل او را و آن کافیست بر صدق قول او إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ مگر بیم کننده مر شما را بَيْنَ يَدَيْ پیش از وقوع عَذَابٍ شَدِيدٍ عذابی سخت که عذاب آخرتست قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ بگو آنچه میطلبم شما را مِنْ أَجْرٍ از مزدی بر ادای رسالت فَهُوَ لَكُمْ پس آن مر شما راست یعنی هر مزدی که بر ادای رسالت میخواستم بر شما بخشیدم مراد نفی سوالست یعنی هیچ اجری نمیخواهم إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد دعوت من إِلَّا عَلَى اللّٰهِ مگر بر خدای تعالی وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها شَهِيدٌ گواهست قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستیکه پروردگار من يَقْذِفُ بِالْحَقِّ می افگند حق را یعنی وحی را القا میکند بر هر که میخواهد یا سخن راست و درست را منتشر میسازد در آفاق مراد افشای دین اسلام و اظهار احکام آنست عَلَّامُ الْغُيُوبِ اوست دانای پوشیده ها و هیچ چیز برو مخفی نیست قُلْ جَاءَ الْحَقُّ بگو ای محمد آمد سخن درست و راست یعنی قرآن یا اسلام یا بعثت پیغمبر وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیزی را وَمَا يُعِيدُ و باز نگرداند آنرا یعنی قادر بر خلق و بعث نیست قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ بگو اگر بلغزیدم از راه حق همچنانکه گمان می برید بمن فَإِنَّمَا أَضِلُّ پس جز این نیست که میلغزم عَلَىٰ نَفْسِي بر نفس خود یعنی وبال آن عائد بمن است وَإِنِ اهْتَدَيْتُ و اگر براه راست روم فَبِمَا يُوحِي پس سبب آنست که وحی میفرستد إِلَيَّ بسوی من رَبِّي پروردگار من چه توفیق هدایت وابسته بعنایت اوست إِنَّهُ بدرستیکه خدای تعالی سَمِيعٌ شنواست دعای بندگانرا قَرِيبٌ نزدیک است بامید نیازمندان وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی کافران را إِذْ فَزِعُوا چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر به بینی امری عجیب با هول فَلَا فَوْتَ پس نباشد هیچ فوتی یعنی بگریختن و پناه بکسی بردن عذاب از ایشان فوت نشود وَأُخِذُوا و گرفته شوند مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جای نزدیک یعنی از روی زمین بقعر زمین یا از موقف بدوزخ یا از صحرای بدر بچاه و در بعضی تفاسیر آمده که این آیت در شان سفیان و قوم اوست که در آخر الزمان خروج کند و لشکری از شام بجهت تخریب کعبه معظمه زادها الله شرفا ترتیب نماید و آن جمع در بادیه بزمین فرو روند پس مدلول و اسم مکان قریب بدین تفسیر آنست که از تحت اقدام خود ماخوذ گردند و از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد و دیگری او را ناجیه جهنی گویند روی بقفا گشته خبر خسف قوم بسفیان رساند وَقَالُوا و گویند مشرکان مکه یا لشکر سفیان بوقت مرگ یا زمان

نسف آمنا به ایمان آوردیم بخدای تعالی یا به پیغمبر یا بحشر ما را باز گردانید بدنیا وانی لهم التناوش و از کجا باشد ایشانرا بازگشتن و تناوش بغیر مهموز میخوانند و آن بمعنی تناول ست یعنی از کجا بود ایشانرا فرا گرفتن ایمان من مکان بعید از موضعی دور که آن عالم آخرت ست و محل تکلیف ایمان دنیاست و نزدیک باشد آخرت مشهود شده پس ایمان سود نکند وقد کفروا به و حال آنکه نگرویدند بخدا و رسول و بعث را من قبل از پیش ازین که در حیز تکلیف بودند ویقذفون و می افکنند بالغیب بپوشیدگی سخنان مالایعنی یعنی بگمان خود سخن میگفتند در قرآن و رسول طعن میکردند من مکان بعید از جای دور یعنی دور تر بودند از آنچه میگفتند و نمیدانستند که چه میگویند وحیل و جدا کرده شد بینهم میان ایشان وبین ما یشتهون و میان آنچه آرزو می بردند آنچه گفتند از قبول و ایمان و رجعت بدنیا کما فعل همچنانکه کرده شد همین عمل باشیاعهم باشباه ایشان از کافران گذشته من قبل پیش ازین یعنی ایمان یأس از ایشان نیز قبول نکردند انهم کانوا بدرستیکه ایشان بودند فی شک مریب در گمان تهمت افکننده و مضطرب سازنده۔ ع

سورة فاطر مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم | وهی خمس واربعون آیة

الحمد لله ستایش که شاید و ثنائی که سزاوار بود مر خدای تعالی را که سزاوار ثنا و ستایش ست فاطر السموات والارض نو سازنده و پدید آرندهٔ آسمانها و زمینهاست جاعل الملائکة گردانندهٔ فرشتگان رسلا رسولان یعنی فرستد ایشان را برسالت بانبیاء علیهم السلام دگویند رسالات الهی به پیغمبران رسانند بوحی و باولیا بالهام و بمومنان برویای صادقه پس صفت فرشتگان میکند اولی اجنحة خداوندان بالها مثنی دو دو برای طیران وثلث و سه سه ورباع و چهار چهار برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست و نه نفی زیاده چه در خبر ست که جبرئیل را ششصد بال دارد یزید زیاده میکند فی الخلق در آفرینش خود ما یشاء آنچه میخواهد یعنی در اجنحهٔ ملائکه می افزاید تا از چهار زیاده میشود و اصح آنست که مراد از خلق آدمیانند و زیادت ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم و یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت عینین و گفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلهای خلق امام قشیری رح فرموده که علو همت ست یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبهٔ قرب و در حقائق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیا و عفت در فقرا و صدق در مومنان و شوق در محبان ان الله بدرستیکه خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیز از رسالت و ملک و زیادت در خلق قدیر توانا است ما یفتح الله آنچه بگشاید خدای تعالی للناس برای مردمان و فرستد بدیشان من رحمة از بخشائش خویش چون نعمت و عافیت و صحت و علم و توبه فلا ممسک لها پس بازگیرنده نیست مر آنرا وما یمسک و آنچه باز گیرد از مردمان از آثار بخشش خود فلا مرسل له پس هیچ فرستنده نیست مر آنرا من بعده از پس باز گرفتن آن وهو العزیز و او غالب ست در باز گرفتن الحکیم صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید که ارباب فهم بر آنند که این آیت اشارت بفتوح مومنان و اهل عرفانست و فتوح آنرا گویند که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم ست یکی مواهب صوریه چون رزق نامکتسب ست و دیگر مطالب معنویه و آن علم لدنی ست نا آموخته با شریعت موافق نا شنیده و ما هل آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرمود که آه ازین علم نا آموخته گاهی در ان غرقم و گاه ازان سوخته نظم دست لطفش نسخه علم و حکم + بی قلم در صفحهٔ دل کرد رقم + علم اهل دل نه از مکتب بود + بلکه از تلقین خاص رب بود + یا ایها الناس اذکروا ای آدمیان یاد کنید نعمت الله نعمتهای رب العالمین را که انعام فرموده است علیکم بر شما از ارسال رسل و در ارزاق هل من خالق آیا هست هیچ آفریننده غیر الله یرزقکم بجز خدای تعالی که روزی دهد شما را من السماء از آسمان باران والارض و از زمین گیاه لا اله الا هو هیچ معبودی سزا نیست مگر او فانی تؤفکون پس کجا گردانیده میشوید از راه توحید وان یکذبوک و اگر بدروغ دارند اهل مکه فقد کذبت پس بدرستیکه تکذیب کرده شد رسل فرستادگان من قبلک پیش از تو ایشان صبر با ایشان کن در شکیبائی والی الله و بسوی خدای تعالی ترجع الامور باز گردانیده شود همه کارها بتکذیب جزا دهد یا ایها الناس ای مردمان ان وعد الله بدرستیکه وعدهٔ خدای تعالی ۔

ودر و خلاف نباشد فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که بازی ندهد شما را و نفریبد الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا تا از آخرت فراموش
کنید وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ و باید که فریفته نکند شما را بِاللَّهِ بکرم خدای تعالی الْغَرُورُ شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی
مغفرت در دل شما افگند و اگرچه این ممکن است اما بشابه تناول زهر است بامید دفع طبیعت مر آنرا یا مقاومت با آن بزرگان فرموده اند که یکی
از مکاید ابلیس تسویف است در توبه یعنی توبه بنده را در تاخیر می افگند و گوید فرصت باقی است عشرت نقد را از دست مده **بیت** امشب
همه شب یار می و شاهد باش + چون روز شود توبه کن و زاهد باش + عاقل باید که باین فریب از راه نرود و از نکته الفرصة تمر مر السحاب غافل
نگردد الله تعالی همه را توفیق دهد **مصرع** توبه را فردا افگندی عمر فردا را که دید + إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ بدرستیکه شیطان مر شما را دشمنی است بعداوت
قدیمی میراثی فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا پس فرا گیرید شما هم او را دشمن و از و حذر نموده در مجامع احوال بدو اعتماد منمائید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را
دشمن گیریم گفت از پی آرزوی او مروید و تابع هوای نفس خود مشوید و هرچه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد إِنَّمَا يَدْعُوا جز این نیست
که میخواند شیطان باتباع هوا و میل به دنیا حِزْبَهُ گروه خود یعنی پیروان و فرمان برداران خود را لِيَكُونُوا تا باشند در آخرت با او مِنْ
أَصْحَابِ السَّعِيرِ از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند و دعوت شیطان را اجابت کردند لَهُمْ
مر ایشان راست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت در آخرت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند و با شیطان مخالفت ورزیدند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای صالح و خالص و پاکیزه لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش از پروردگار ایشان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزدی
بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت أَفَمَنْ زُيِّنَ آیا کسیکه آراسته شد لَهُ برای او سُوءُ عَمَلِهِ زشتی عمل او فَرَآهُ پس دید آن
عمل زشت را حَسَنًا نیکو چون کسی که تمیز میکند حسن را از قبیح و هریک را ببیند بصفتی که واقع باشد در موضع آورده که مراد ابوجهل است
یا عاص بن وائل و سوء عمل ایشان شرک و تکذیب است ماوردی گوید که مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل عناد و مکابره ایشان است
با سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم یا خوارج و روافض و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای تعالی يُضِلُّ میگذارد و گمراه
میگرداند مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه مینماید و توفیق دهد هر کرا میخواهد فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ پس باید که نرود نفس تو یعنی
مائل بهلاک نشود عَلَيْهِمْ بر گمراهی ایشان حَسَرَاتٍ برای حسرتهای متوالی که میخوردی و تاسفهای گوناگون که داری در فعلهای ناخوش
ایشان یعنی نخست که هر یک از آن مقتضی حسرت است مخور بر ایشان و جان در سر و کار ایشان مکن إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی عَلِيمٌ داناست
بِمَا يَصْنَعُونَ بآنچه میکنند و بر ایشان جزا خواهد داد وَاللَّهُ و خدای الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ آنست که فرستاد بادها را یعنی باد شمال
و دبور و جنوب فَتُثِيرُ سَحَابًا پس برانگیخته ایشان ابر را ایراد ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار این صورت مشتمل بر حکمت است فَسُقْنَاهُ
پس براندیم آن ابر را عدول بتکلم جهت اختصاص فعل است یعنی ما توانیم و بس که برانیم إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ بسوی زمینی مرده و افسرده یعنی با حیای
آن فَأَحْيَيْنَا بِهِ پس زنده کردیم بآبی که از ابر نازل شده بود الْأَرْضَ زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی كَذَٰلِكَ النُّشُورُ
همچنین است زنده کردن یعنی احیای اموات و برانگیختن اموات در صفحه مقدور به یکسانست مَنْ كَانَ هر که باشد که برای خود يُرِيدُ الْعِزَّةَ
میخواهد ارجمندی گو طلب عزت از پرستش خدای کن فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا پس مر خدای تعالی راست همه عزتها و لعزت او رسول و مومنان متعزز اند که قد
العزة ولرسوله وللمؤمنين عزت در ملازمت اوست و ذلت در مخالفت او **بیت** عزیزی که از درگهش سر بتافت + بهر در که شد هیچ عزت نیافت
إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ بسوی سمای او یا بدرگاه قبول او بالا میرود سخنان پاک یا صحائفی که آنها در و مکتوبست میل صعود میکند
وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ و عمل شائسته بر میدارد آنرا و بمحل قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص است نافع نیست یا کلمه
طیب دعاست و عمل صالح صدقه بمساکین چه در غالب اجابت دعوات بتصدق فاقست یا کلمه دعای ائمه است و عمل صالح تامین جماعتیان

ع ۲

یا کلمهٔ تکبیر غزاست یا عمل شمشیر زدن یا کلمهٔ استغفار است یا عمل ندم و در این همه صور بر دارنده کلمه عمل ست و بعضی ضمیر فاعل در یرفعه عاید بکلم طیب دارند
که قول لا اله الا الله است و گویند توحید بر دارد عمل را چه قبول اعمال بتوحید ست و یک وجه در کشاف آنست که خدای بر دارد عمل صالح را یعنی
قدر و مرتبهٔ وی را رفیع گرداند مراد عمل موحد مخلص ست که هیچ چیز بقیمت آن نیست و کاری که ریا با آن آمیخته باشد از همه چیز خوار تر و بی مقدار تر ست
نظم گر ترا هیچ اخلاص در بوم نیست + ازین در کسی چون تو محروم نیست + زر قلب آلوده بی قیمت است + ز ریرا که خالص بود حرمت ست +
والذين يمكرون السيئات و آنانکه پنهان میکنند و میسازند مکرهای بد را مراد مکرهای قریش ست نسبت با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که در دار الندوه در تدبیر
در بارهٔ آنحضرت از حبس و قتل و اخراج چنانچه در سورهٔ انفال گذشت لهم مر ایشان را یعنی ماکران راست عذاب شديد عذابی سخت در آخرت
ومكر اولئك و مکر آن گروه هو يبور او کاسد شود و از پیش نرود والله خلقكم و خدای تعالی بیافرید شما را یعنی پدر شما را من
تراب از خاک ثم من نطفة پس بیافرید شما را از نطفه ثم جعلكم پس گردانید شما را ازواجا جفتهای مردان و زنان که مزاوجت کنید
وما تحمل من انثى و بار نگیرد یعنی از فرزند هیچ زنی ولا تضع و ننهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید الا بعلمه مگر بدانش خدای تعالی
یعنی حمل و وضع و مدت و زمان هر یک معلوم ست نزد او وما يعمر و زندگانی داده نشود من معمر هیچ درازی عمری ولا ينقص و کم کرده نشود
من عمره از عمر معمری دیگر که بعمر معمر اول نرسد مراد آنست که نیست زیادت عمر و نقصان او الا في كتاب مگر در لوح محفوظ یعنی درازی
و کوتاهی عمر زندگانی مقرر و مقدر شده ان ذلك بدرستیکه تقدیر طول و قصر عمر على الله يسير بر خدای آسان ست وما
يستوي البحران و مساوی نیست دو دریا هذا عذب فرات سائغ این آب شیرین گوارنده شرابه آشامیدن او وهذا
و آن دیگر ملح اجاج آب شور یا تلخ گردانیده ومن كل و از هر یک ازین دو دریا تأكلون میخورید لحما طريا گوشتی تازه یعنی ماهی
وتستخرجون و بیرون می آرید از دریای شور خاصه حلية پیرایه از لؤلؤ و مرجان تلبسونها که میپوشند زنان شما بعضی بر آنند که این
ضرب المثال مومن و کافرست که مساوات میان ایشان صورت نبندد چه یکی از حلاوت ایمان عین عذب فرات ست و دیگری از مرارت عصیان
بحر اجاج کفر و طغیان **بیت** آن آب حیات آمد و این نقش سراب ست + این عین خطا باشد و آن محض صواب ست + وترى الفلك و می بینی
کشتیها را فيه در هر یک ازان دو دریا مواخر شکافندگان آب و روندگان بران لتبتغوا تا طلب کنید من فضله از بخشش خدای
یعنی ربح در تجارت ولعلكم و شاید که شما تشكرون سپاس گوئید خدا را بر چنان نعمتی يولج الليل در می آورد شب را في النهار
در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا زمانی که آن روز زیاده میگردد از زمان شب و آن در دو ربع ربیعی و صیفی است ويولج النهار
و داخل میگرداند روز را في الليل در شب یعنی از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زائد بود از ساعات روز و آن
در دو ربع خریفی و شتوی ست وسخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماهتاب را یعنی مسخر فرمان خود ساخت كل يجري هر یک
ازین دو نیر می رود لاجل مسمى برای وقتی نام برده شده یعنی تا زمان معلوم که دور خود تمام کنند یا تا روز قیامت که از سیر خود باز
مانند ذلكم الله آن خدای که خالق و فاعل این اشیاست ربكم آفریدگار و پروردگار شماست له الملك مر او راست پادشاهی
والذين تدعون و آنان را که میخوانید و می پرستید من دونه بجز خدای تعالی ما يملكون مالک نمیشوند من قطمير از پوست خستهٔ خرما
پس مالک على الاطلاق و معبود باستحقاق اوست ان تدعوهم اگر بخوانید آنرا که معبودان باطل شمااند یعنی دعا کنید برای جر نفعی یا دفع ضرری
لا يسمعوا نمیشنوند دعاءكم خواندن شما را زیرا که جماداند و جماد را شنوائی نباشد ولو سمعوا و اگر بر سبیل فرض بشنوند ما استجابوا
لكم اجابت نکنند مر شما را و حاجت شما را روا نکنند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره ويوم القيمة و در روز رستخیز يكفرون
بشرككم کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف گردند به بطلان آن شرک که شما آورده اید یا منکر شوند پرستش شما را و گویند

ثلثة
ارباع

ع

ما کنتم ایانا تعبدون وَلَا یُنَبِّئُكَ وخبر نکند ترا از حقیقت کارها هیچ خبر کننده مِثْلُ خَبِيرٍ مانند دانا بحقیقت امور که آن خدا وندست سبحانه وتعالی صاحب لباب آورده که اضافت مثل بخدا جائز نیست پس آن مثلی ست در کلام عرب شائع گشته و استعمال کنند در اخبار مخبرے که سخن او فی نفس الامر معتمد علیه و موثق به باشد يَا أَيُّهَا النَّاسُ اے مردمان أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ شما محتاجانید إِلَى اللَّهِ بخداے یعنی بروزی و آمرزش و خوشنودی او وَاللَّهُ و خداے تعالی هُوَ الْغَنِيُّ اوبے نیازست بغنای مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الْحَمِيدُ ستوده شده بر نعمت عام و فضل شامل و باید دانست که ماهیات ممکنه در وجود محتاجند بفاعل و انتم الفقراء اشارت بآنست که حق سبحانه بحسب کمال ذاتی خود از وجود عالم و عالمیان مستغنی ست و الله هو الغنی عبارت ازان ست و چون ظهور کمال اسمائی موقوف ست بر وجود اعیان ممکنات پس در ایجاد آن نعمتی ست کبرے که مستحق حمدست و ثنا و کلمه الحمید بدان ایمائی میکند و ازین رباعی پی بدین معنی میتوان برد رباعی تا حق گردد بجملهٔ اوصاف عیان + واجب باشد که ممکن آید بمیان + ورنه بکمال ذاتی از عالمیان + فردست و غنی چنانکه خود کرد بیان + إِنْ يَشَأْ اگر خواهد يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را از روے زمین یعنی هلاک کند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ و بیارد آفریدگان نو یعنی قومی که از شما فرمان بردار تر باشند یا گروهی بیارد که کس ندیده و نشنیده باشد وَمَا ذَلِكَ و نیست بردن شما و آوردن دیگران عَلَى اللَّهِ بر خداے بِعَزِيزٍ دشوار وَلَا تَزِرُ و برندارد وَازِرَةٌ نفسی گناه کننده وِزْرَ أُخْرَى بار گناه نفس دیگرے را وَإِنْ تَدْعُ و اگر بخواند مُثْقَلَةٌ نفسی گران بار گناه دیگرے را إِلَى حِمْلِهَا به برداشتن بعضے از گناهان وے لَا يُحْمَلْ برداشته نشود مِنْهُ شَيْءٌ از گناه او چیزے یعنی مدعو هیچ چیز از گناه داعی برندارد وَلَوْ كَانَ و اگرچه باشد ذَا قُرْبَى خداوند خویشے یعنی هرچند گناهکارے خویشان و کسان خود را بخواند در خواست کند که چیزے از خطیآت او بردارند هیچکس اجابت او نکند زیرا که همه بجز در مانده باشند إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ جز این نیست که تو اے محمد بیم کنی آنانرا که يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ می ترسند از پروردگار خود بِالْغَيْبِ پوشیده گی یعنی در خلوتها از خشیت بر ایشان ظاهرست نه در صحبتها یا عذاب او از ایشان پوشیده است و می ترسند از ان نادیده آنرا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشته اند نماز را تخصیص ترسندگان و نماز گزارندگان باندار جهت آنست که ایشان بدان منتفع اند وَمَنْ تَزَكَّى و هر که پاکیزه بود از معاصی فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى پس جز این نیست که پاکیزه بود لِنَفْسِهِ برای نفس خود زیرا که نفع پاکیزگی بدو عائدست وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوے خداست بازگشت همه پس پاکیزگانرا بر تزکیهٔ ایشان جزا خواهد داد وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى و برابر نیست نابینا یعنے کافر یا جاهل یا گمراه وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی مومن یا عالم یا راه یافته وَلَا الظُّلُمَاتُ و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت وَلَا النُّورُ و نه روشنائی یعنے حق یا طاعت وَلَا الظِّلُّ و مساوی نیست سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت وَلَا الْحَرُورُ و نه حرارت یعنے عذاب یا دوزخ یا زحمت وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ و برابر نیستند زندگان وَلَا الْأَمْوَاتُ و نه مردگان یعنے مومنانرا مساوات نیست با کافران إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ بدرستیکه خداے میشنواند و تفهیم میکناند مَنْ يَشَاءُ هر کرا بخواهد بتوفیق و هدایت وَمَا أَنْتَ و نیستی تو بِمُسْمِعٍ شنواننده سخن مَنْ فِي الْقُبُورِ بر آنکه در گورست ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل کفارست باموات إِنْ أَنْتَ نیستی تو اے محمد إِلَّا نَذِيرٌ مگر پیغمبر بیم کننده بر تو همین ابلاغ و انذارست پس مصرع نیست بر پیغمبران الا البلاغ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستیکه فرستادیم ترا بِالْحَقِّ بدین حق که اسلام ست بَشِيرًا مژده دهنده بمثوبت وَنَذِيرًا و بیم کننده از عقوبت وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ و نبود از امم سابقه و سالفه هیچ گروهے إِلَّا خَلَا مگر آنکه گذشت فِيهَا در میان ایشان نَذِيرٌ پیغمبرے بیم کننده یا دانای آگاهی دهنده وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش عجب مدار فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ پس بدرستیکه تکذیب کردند آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند پیغمبران خود را جَاءَتْهُمْ آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران فرستاده بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ به حجتهاے روشن یا معجزها وَبِالزُّبُرِ و بنامهاے آسمانی چون صحف شیث و ادریس

وابراهیم علی نبینا وعلیهم السلام وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ۝ و بکتابات روشن کننده یعنی مبین احکام حلال و حرام چون توریت وانجیل ثُمَّ أَخَذْتُ
الَّذِينَ كَفَرُوا پس بعد از تکذیب گرفتم آنانرا که نگرویدند فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ پس چگونه بود انکار من بر ایشان بعقاب و عذاب أَلَمْ تَرَ
أَنَّ اللَّهَ آیا نمی بینی آنکه خدای تعالی أَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان آبی یا انواع آبی فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم عدول
از غیبت بتکلم جهت تخصیص فعل ست یعنی ما توانیم که بیرون آریم بدان آب ثَمَرَاتٍ میوه ها مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا در حالتیکه مختلف است
رنگهای آن یعنی گوناگون است اجناس یا اصناف آن و گویند مراد اشکال و هیئات آن ست وَمِنَ الْجِبَالِ و از آنچه آفریدیم از کوهها
جُدَدٌ طرقها و راهها مختلف الالوان ست و در تفسیر مقدسی آورده که جدد خطوط متلونه بِيضٌ سفید ها وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا و سرخها
گوناگون است رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بعضی بغایت سرخ و بعضی فرودتر وَغَرَابِيبُ سُودٌ و سیاهها بغایت سیاه وَمِنَ النَّاسِ
و از آدمیان وَالدَّوَابِّ و جنبندگان وَالْأَنْعَامِ و چهارپایان مُخْتَلِفٌ هست آنچه بود گوناگون أَلْوَانُهُ رنگهای او كَذَٰلِكَ
مانند اختلاف الوان اثمار و جبال و هر که نداند قدرت خدا را در آفریدن اشیا و عالم نبود بتحویل هر چیزی از حالی بحالی چگونه از خدای تعالی بترسد
إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ جز این نیست که می ترسند از خدای تعالی مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت آنست
بجثی منه است و علم بصفات و افعال او پس هر که زیادت دانش او بیشتر ترس او فزون تر و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازینجا فرموده انا اعلمکم
واخشاکم لله إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای تعالی غالب ست در انتقام کشیدن از کسیکه نترسد از و غَفُورٌ ۝ آمرزنده است مر ترسگاران را
إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ بدرستی که آنانکه میخوانند یا متابعت میکنند كِتَابَ اللَّهِ کتاب خدای تعالی را که قرآن ست وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
و بپای داشتند نماز را باآداب و شرائط آن وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند در راه ما مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه روزی داده ایم ایشانرا سِرًّا پنهان
از خوف آنکه بریا آمیخته گردد وَعَلَانِيَةً و آشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران گردد بتصدق یا سر در مسنونه بود و علانیه در مفروضه يَرْجُونَ
آنانکه امیدوارند بدین عملها تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدو نرسد بلکه در روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان رواجی
تمام یابد بر این عملها که کرده اند لِيُوَفِّيَهُمْ تا تمام گرداند خدای تعالی یعنی بتمامی بدیشان رساند أُجُورَهُمْ مزدهای کردار ایشان
وَيَزِيدَهُمْ و زیادت گرداند حسنات ایشانرا مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خود یعنی بیفزاید بر مزد ایشان و ایشانرا رتبت شفاعت دهد و در لباب
آورده که شفاعت ایشانرا قبول کند در باره جمعیکه واجب شده باشد ایشانرا آتش دوزخ إِنَّهُ بدرستیکه خدای تعالی غَفُورٌ شَكُورٌ آمرزنده
است مر گناهگاران را مزد دهنده مر سپاسداران را وَالَّذِي أَوْحَيْنَا و آنچه وحی کرده ایم إِلَيْكَ بسوی تو مِنَ الْكِتَابِ از قرآن
هُوَ الْحَقُّ او راست و درست ست مُصَدِّقًا موافق لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیز را که پیش از ان بوده از کتب یعنی مطابق عقائد و اصول
احکام آنهاست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی بِعِبَادِهِ به بندگان خود لَخَبِيرٌ آگاه است و داناست ضمائر ایشانرا بَصِيرٌ بیناست
ظواهر ایشانرا می بیند و احوال آنها که تصدیق بقرآن و تکذیب آن کنند بر وی پوشیده نیست آنکه فرمود ثُمَّ أَوْرَثْنَا ما کتابهای متقدمه را برامم
سابقه فرستادیم پس میراث دادیم الْكِتَابَ قرآن را یعنی تاخیر کردیم آنرا تا عطا دهیم الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا آنانرا که برگزیده ایم مِنْ عِبَادِنَا
از بندگان ما یعنی امت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عطا را میراث خوانده چه میراث مالی باشد که بی تعب طلب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی جست
و جوی مومنان بمحض عنایت ربانی بدیشان رسید یا چنانکه بیگانه را در میراث دخلی نیست دشمنان بیزار قرآن بی بهره اند یا در سهام میراث تفاوت
هست چون خمس و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و کسی باشد که تمام بردارد همچنین بهرهای اهل قرآن متفاوت ست هر کسی بقدر استحقاق
واندازه استعداد خود از حقائق قرآن بهره میبرد مصرع زین بزم یکی جرعه طلب کرد و یکی جام فَمِنْهُمْ پس بعضی از بندگان ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ
ستمکارانند بر نفس خود و بتقصیر در عمل کردن بقرآن وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ و بعضی از ایشان میانه روانند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات

وَمِنْهُمْ و بعضی دیگر از ایشان سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ پیش گیرنده اند به نیکوییها که پیوسته عمل نمایند باحکام قرآن بِإِذْنِ اللَّهِ بدستوری
خدای و بتوفیق و فرمان او ذَٰلِكَ این توریث و اصطفا هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ اوست بخشایش بزرگ حضرت فاروق رضی الله عنه
نقل میکند از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که از آنحضرت شنوده ایم درین آیت فرمود که سابق ما بر همه پیشی گرفته است و مقتصد ما نجات یافته
و ظالم ما آمرزیده شده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم این سه طائفه را تفسیر فرمود و گفت سابق آنها اند که بحساب به بهشت روند
و مقتصد آنکه حساب ایشان سبک گذرد و ظالم آنانکه مدتی در موقف حساب بمانند و حق سبحانه برحمت واسعهٔ خود تلافی حال ایشان کند و ذو النورین رضی
فرمود که سابق ما اهل جهاد اند و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه اند که نه بجهاد روند و نه دولت جماعت
دریابند امام ابو اللیث رح فرمود که سابق آنست که قبل از هجرت ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل فتح مکه گرویده و ظالم آنکه بعد از فتح مکه
بدائرهٔ اسلام در آمده اصحاب تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق درین سه طائفه سخن بسیار گفته اند برای تبرک کلمهٔ چند اینجا ثبت افتاد بر ترتیبی
که در قرآن مذکورست یعنی ابتداء بظالم و اختتام بسابق سهل بن عبد الله تستری قدس سره فرموده که آنان جاهل اند و متعلم و عالم و گفته اند
طالب دنیا و مائل عقبی و متوجه مولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مبرا از جرم یا مصر بر ذنوب و تائب عائد و تائب ثابت مر توبه از
اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند و آنکه متعلق بهر دو باشد و آنکه معاد او بر معاش می چربد یا پرستنده بر عادت و عابد بخوف و طمع
و عبادت کننده لله و فی الله یا جزع کننده نزدیک بلا و صبور در بلا و لذت یابنده از بلا یا آکل حرام و مائل بشبهه و خورندهٔ حلال یا مشغول
از ذکر و مشغول بذکر و متوجه بمذکور یا محروم و تائب و متقی یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربد و آنکه هر دو برابر باشند
و آنکه حسنات او بر سیئات راجح بود یا آنکه ظاهر او به از باطن باشد و آنکه سر و علانیهٔ او مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکارا بود یا آنکه انعام
ستاند و ندهد و آنکه هم ستاند و هم بدهد و آنکه دهد و نستاند یا آنکه زیادت از قوت طلبد و آنکه همین جویندهٔ قوت باشد و آنکه مطلقا طلب قوت نکند
امام قشیری قدس سره فرموده که این سه گروه اهل نجات و درجات اند یا طالبان نجات و درجات و مناجات و در حقائق سلمی آورده که ناظر از
خود بخود و نگرنده از خود بحق و ناظر از حق بحق صاحب فتوحات روح الله روحه میگوید که ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشد و مقتصد
آنکه گاهی بیدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار گردد و در لطائف گفته که ظالم آنکه از نعمت بمنعم نگردد و مقتصد آنکه از منعم بنعمت نگردد و سابق
آنکه از منعم بنعمت نگردد یعنی با مشاهدهٔ منعم در سازد و از نعمت پردازد فرد نعیم هر دو جهان میکنند بر ما عرض + دل از میانه تمنا ندارد الا دوست +
حق سبحانه هیچ امتی را از امم سالفه این نواخت نکرده و این تشریف ارزانی نداشت رقم اصطفا بر صفحهٔ حال همه کشید و ابتدا بظالم کرد تا ستمگر رد
نگردد و در رحمت بی غایت امیدوار باشند بیت نیاید از من آلوده طاعتی خالص + ولی برحمت و فضلت امیدواری هست +
و گفته اند تقدیم ظالم از روی فضل ست و تاخیرش از راه عدل و حق سبحانه فضل را از عدل دوست تر دارد و تاخیر سابق جهت آنست
تا بثواب که دخول جنانست اقرب باشد یا بجهت آنکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت معجب نگردد که عجب آتشی ست که چون افروخته شد
هزار خرمن عبادت بدو سوخته گردد نظم ای پسر عجب آتشی عجب ست + گرم سازش تنور بولهب ست + هر کجا شعله ازو افروخت + هر چه از علم و زهد
بود بسوخت جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت يَدْخُلُونَهَا در آیند این سه گروه دران يُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِيهَا دران بهشتها مِنْ
أَسَاوِرَ از دستوانها که باشد مِنْ ذَهَبٍ از زر خالص وَلُؤْلُؤًا و از مروارید صافی در عین المعانی آورده که دستوانه زر و مروارید حلیهٔ ملوک
عرب بوده و بدیشان اختصاص داشته چنانچه تاج بپادشاهان عجم وَلِبَاسُهُمْ و پوشش این گروه فِيهَا حَرِيرٌ در بهشت دیبا باشد
چون دیبای دنیای ابریشم رشته و بافته کسی نبود وَقَالُوا و گویند این جمع چون از خطرهٔ دوزخ برهند و بروضهٔ بهشت برسند الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایش ثنا مر خدای را
الَّذِي أَذْهَبَ آن خدای که ببرد عَنَّا الْحَزَنَ از ما اندوه دوزخ را یا خوفی که از رد طاعت داشتیم بقبول آن را منزع گردانید و گفته اند مراد هموم

دنیاست چون بیم موت یا وسوسهٔ ابلیس یا ضرر جوع و عطش یا خوف سلطان یا دغدغهٔ حاسد و تباغض اِنَّ رَبَّنَا بدرستیکه پروردگار ما لَغَفُوْرٌ
هر آئینه آمرزنده گناهگارانست شَكُوْرٌ جزا دهندهٔ سپاسداران ست اَلَّذِيْ اَحَلَّنَا آن خداوندی که فرود آورد ما را دَارَ الْمُقَامَةِ بسرای
اقامت که جنت ست دار و انتقال بموضعی دیگر نخواهد بود مِنْ فَضْلِهٖ از بخشش و کرم خود نه بعمل ما لَا يَمَسُّنَا نمیرسد ما را فِيْهَا در سرای
اقامت نَصَبٌ رنجی جهت طلب معیشت و سائر شغلها که در دنیا بود وَلَا يَمَسُّنَا فِيْهَا و نمی رسد ما را در بهشت لُغُوْبٌ ۝ ماندگی و ملال چه کلفتے
و محنتی نیست در وے بلکه همه عیش و حضور و فرح و سرور ست وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا و آنانکه نگرویدند بخدا و رسول او لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ مر ایشانراست
آتش دوزخ لَا يُقْضٰى حکم کرده نشود عَلَيْهِمْ بر ایشان بمرگ و قتیکه در دوزخ باشند فَيَمُوْتُوْا پس تا بمیرند و از عذاب باز رهند وَلَا يُخَفَّفُ
و تخفیف کرده نمیشود عَنْهُمْ از ایشان مِّنْ عَذَابِهَا چیزی از عذاب دوزخ بلکه هرگاه که آتش فرو نشیند زیاده کند احراق و التهاب او را
كَذٰلِكَ مانند این پاداش نَجْزِيْ جزا میدهیم كُلَّ كَفُوْرٍ ۝ هر ناسپاسے را که در کفر و کفران بنهایت رسیده باشد وَهُمْ و ایشان یعنی کافران
يَصْطَرِخُوْنَ فریاد میخواهند فِيْهَا در دوزخ و میگویند رَبَّنَا اے پروردگار ما اَخْرِجْنَا بیرون آر ما را و بدنیا فرست نَعْمَلْ صَالِحًا
تا بکنیم عمل پسندیده غَيْرَ الَّذِيْ جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب با معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبود
حق سبحانه فرماید اَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ آیا زندگانی ندادیم و عمر ارزانی نداشتیم شما را مَا يَتَذَكَّرُ آن مقدار که پند گیرد فِيْهِ در آن عمر مَنْ تَذَكَّرَ
هر که خواهد پند گیرد و مراد عمری ست که مکلف در و متمکن باشد از تفکر و تذکر و گفته اند آن مابین بیست و شصت ست و در زاد المسیر آورده که
هفتادست تا آخر زمان تذکر باشد زیرا که بعد از آن زمان هرم ست مقصود سخن آنکه شما را عمر دادیم برای آنکه متعظ و متنبه گردید وَجَآءَكُمُ النَّذِيْرُ
و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبرے که شما را پند میداد یا کتاب یا عقل یا مرگ خویشان و همسایگان که کفی بالموت واعظا و اکثر علما برآنند که مراد
از نذیر شیب ست که زمان شیب فرو نشاننده شعلهٔ حیات ست و موسم پیرے زنگ زدایندهٔ آئینهٔ ذات **مثنوی** نوبت پیری چو زند کوس
درد + دل شود از خوشدلی و عیش سرد + در تن و اندام چو آید شکست + لرزه کند پای ز سستی چو دست + موے سفید از اجل آرد پیام + پشت
خم از مرگ رساند سلام + دولت اگر دولت جمشیدی ست + موی سفید آیت نومیدی ست + در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند
و بفریاد آیند و گویند که خدایا ما را باز بدنیا فرست تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا از اول ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند حق سبحانه فرماید که زندگانی
دادم شما را گویند بلے زندگانی یافتیم و نذیر را دیدیم خدائے تعالی فرماید فَذُوْقُوْا پس بچشید عذاب دوزخ را فَمَا لِلظّٰلِمِيْنَ پس نیست
ستمکاران را یعنی مشرکان را مِنْ نَّصِيْرٍ ۝ هیچ یاری که عذاب از ایشان بردارد اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدائے تعالی عٰلِمُ غَيْبِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ داننده
پوشیده است که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار برو مخفی نخواهد بود اِنَّهٗ عَلِيْمٌ بدرستیکه او داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۝ بآن چیزیکه
مضمرست در سینها هُوَ الَّذِيْ جَعَلَكُمْ او ست آنکسیکه گردانید شما را خَلٰٓئِفَ فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی شما را بجاے پیشینیان متمکن
ساخت و مقالید تصرف در زمین بقبضهٔ اقتدار شما باز گذاشت و این نعمتی بزرگ ست فَمَنْ كَفَرَ پس هر که ناسپاسی کند مر این نعمت
را یا کافر شود بمنعم فَعَلَيْهِ كُفْرُهٗ پس بروست جزای کفر او وَلَا يَزِيْدُ الْكٰفِرِيْنَ و نمیفزاید مر کافران را كُفْرُهُمْ ناگرویدن ایشان عِنْدَ
رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان اِلَّا مَقْتًا مگر دشمنی سخت یعنی نتیجهٔ کفر ایشان نیست مگر بغض ربانی که سبب غضب جاودانی همان تواند بود
وَلَا يَزِيْدُ الْكٰفِرِيْنَ و افزون نکند ناگرویدگان را كُفْرُهُمْ کفر و شرک ایشان اِلَّا خَسَارًا ۝ مگر زیان در آخرت قُلْ بگو ای محمد
اَرَءَيْتُمْ آیا دیدید شُرَكَآءَكُمُ انبازان خود را الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ آنانکه میخوانید ایشان را و مے پرستید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ
بجز خدائے تعالی اَرُوْنِيْ بنمائید و خبر کنید مرا ازین شرکا مَاذَا خَلَقُوْا چه چیز آفریدند مِنَ الْاَرْضِ از زمین و آنچه بروی در دست
اَمْ لَهُمْ آیا هست ایشانرا شِرْكٌ انبازے در آفریدن فِي السَّمٰوٰتِ آسمانها اَمْ اٰتَيْنٰهُمْ آیا دادیم ایشان را كِتٰبًا کتابی ناطق

ع ۱۱

با انگشت یک گرفته ایم کتاباً فهم پس ایشان عَلٰی بَیِّنَتٍ بر حجتهای روشن باشند مِنْهُ ازان کتاب و حجت خواهند کسی
چنین نیست بلکه اِنْ یَّعِدُ الظّٰلِمُوْنَ وعده نمیدهند مشرکان بَعْضُهُمْ برخی ازایشان که رؤسا و اشراف اند بَعْضًا دیگری را از اراذل و اتباع اِلَّا
شفاعت بتان را اِلَّا غُرُوْرًا مگر از روی فریب و مکر اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی یُمْسِکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ نگاه میدارد آسمانها
و زمین را اَنْ تَزُوْلَا برای آنکه زائل نشوند از اماکن خود چه ممکن را در حال بقا احتیاج است از نگاهدارنده آورده اند که چون جهود و نصاری
عزیر و عیسی علیهما السلام را بفرزندی حق سبحانه نسبت کردند آسمان و زمین نزدیک بآن رسید که شکافته گردد حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه میدارم
ایشانرا تا زوال نیابند یعنی از جای خود نروند وَلَئِنْ زَالَتَآ و اگر زائل شوند اِنْ اَمْسَکَهُمَا نیست نگاهدارنده ایشانرا مِنْ اَحَدٍ از هیچکس
مِّنْ بَعْدِهٖ بعد از زوال بجای نیاورند اِنَّهٗ کَانَ بدرستیکه خدای هست حَلِیْمًا بردبار که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نمیکند غَفُوْرًا
آمرزنده کسی را که ازین قول رجوع کرده بوحدانیت وی گراید و داند که لم یلد و لم یولد صفت اوست نظم خداوندی که معبود است و فرد احد
نگوید کس که مولود است و والد + کسی کو را نباشد کفو و مانند + بدو نسبت نشاید کرد فرزند + رؤسای قریش شنیده بودند که اهل کتاب تکذیب
رسل خود کردند و ایشان میگفتند که لعن اللّٰه الیهود و النصاری چه دو طائفه اند که تکذیب پیغمبر خود کردند بخدای تعالی که اگر پیغمبری نزد ما آید ما از ایشان راه
یافته تر بوده در تصدیق او شتابنده تر حق تعالی خبر داد که وَاَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ و سوگند خوردند بخدای تعالی جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان
که لَئِنْ جَآءَهُمْ اگر آید بدیشان نَذِیْرٌ پیغمبری بیم کننده لَّیَکُوْنُنَّ هر آئینه باشند اَهْدٰی راه یافته تر مِنْ اِحْدَی الْاُمَمِ از یکی امتان گذشته
چون یهود و نصاری و غیر ایشان فَلَمَّا جَآءَهُمْ پس آن هنگام که آمد بدیشان نَذِیْرٌ بیم کننده یعنی حضرت محمد مصطفی صلی اللّٰه علیه وسلم مَّا زَادَهُمْ
زیاده نکرد آمدن وی ایشانرا اِلَّا نُفُوْرًا مگر رمیدن از حق و دور شدن اسْتِکْبَارًا و نیز دور شدن ایشان از گردن کشی از فرمان الٰهی فِی الْاَرْضِ در
زمین وَمَکْرَ السَّیِّئِ و از آنکه مکر کردند مکری بد یعنی حیله اندیشیدند در هلاک کردن آن نذیر وَلَا یَحِیْقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ اِلَّا بِاَهْلِهٖ و بار نگردد مکر بد مگر
باهل وی یعنی مکر بد ماکر را احاطه کند از اطراف و جوانب وی فرو گیرد و هر چه در باب قصد کسی اندیشیده باشد در باره خود مشاهده نماید و این از امثال
ما قطعه است این دو بیت اینجا ثبت افتاد قطعه در باب من بر روی چه یکدو با تو باش + و چاه دیده کو رو تو تزویر جاقته + ز اعمال نفیسم بنیکی
بس رسید + و ایشان جزای فعل بد خویش یافتند + فَهَلْ یَنْظُرُوْنَ پس آیا انتظار می برند مکذبان و مکاران یعنی انتظار نمیبرند و چشم
نمیدارند اِلَّا سُنَّتَ الْاَوَّلِیْنَ مگر سنت الٰهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت ارباب مکر است فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ پس نیابی
مر سنت خدای تعالی را تَبْدِیْلًا تغییری یعنی عذاب را بثواب بدل نتوانی کرد وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ و نیابی مر سنت خدای تعالی را
تَحْوِیْلًا گردانیدنی یعنی از مکذبان و مکاران بدیگری حواله نتوان ساخت اَوَلَمْ یَسِیْرُوْا آیا سیر نمیکنند اهل مکر فِی الْاَرْضِ در زمین
فَیَنْظُرُوْا کَیْفَ کَانَ تا به بینند در راه شام و یمن که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبت آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و
ثمود وَکَانُوْٓا اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً و بودند ایشان سخت تر ازینها از روی توانائی و با وجود آن از عذاب زوال نیافتند و آثار هلاک هر قوم
در دیار ایشان باقیست وَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیُعْجِزَهٗ و نیست خدای تعالی که عاجز گرداند او را مِنْ شَیْءٍ هیچ چیزی فِی السَّمٰوٰتِ در آسمانها وَلَا
فِی الْاَرْضِ و نه در زمین پس هر چه خواهد کند و کسی بر حکم او پیشی نگیرد اِنَّهٗ کَانَ بدرستیکه اوست عَلِیْمًا دانا با احوال همه اشیا قَدِیْرًا توانا بهم
در آنها وَلَوْ یُؤَاخِذُ اللّٰهُ و اگر مواخذه کردی خدای تعالی النَّاسَ بِمَا کَسَبُوْا مردمانرا بجزای آنچه کسب میکنند از شرک و معصیت مَا تَرَکَ نگذاشتی
عَلٰی ظَهْرِهَا بر پشت زمین مِنْ دَآبَّةٍ هیچ جنبنده از آدمیان یا جن و انس گفته اند مراد همه حیوانات اند که بشامت معاصی بنی آدم هلاک میشوند چنانچه
در زمان حضرت نوح علیه السلام بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس درین وقت نیز اگر ایشانرا بگناه عاصیان بگیرد
همه نابود شوند وَلٰکِنْ یُّؤَخِّرُهُمْ و لیکن باز پس میدارد ایشان را اِلٰٓی اَجَلٍ مُّسَمًّی تا وقت نام برده که زمان هلاک ایشان است

فَاِذَا جَاۤءَ اَجَلُهُمْ پس چون بیاید وقت هلاک ایشان فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی كَانَ بِعِبَادِهٖ هست به بندگان خود بَصِيْرًا ۝ بینا و میداند که مستحق هلاک کیست و لائق خلاص و نجات کدام ست و هر یک را فراخور حال او پاداش دهد نظم آنرا بلوامع رضا بنوازد دیں را بنوازد غضب بگدازد + کس را بقضای قدرتش کارے نیست + آنست صلاح خلق کو می سازد +

سورۃ یٰسٓ مکیۃ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | وھی ثلث وثمانون آیۃ

يٰسٓ در بنابیع آورده که هر حرفی از حروف مقطعه را سری ست از اسرار خزانه غیب که حضرت عزّ اسمه حبیب خود را صلی الله علیه وسلم بران اطلاع داده بعد ازان جبرئیل عم بران نازل شده و جز خدا و رسول کسی بران وقوف ندارد و بعضی از علما در یٰس گفته اند که اسم قرآن ست و در حقائق سلمی آورده که نامی است از نامهای الٰهی و گویند اسم سورت است و حدیث اِنَّ اللّٰهَ قَرَأَ طٰهٰ وَيٰسٓ قَبْلَ اَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِاَلْفِ عَامٍ تائید این قول میکند و در تفسیر ماوردی آورده که از هفت نام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در قرآن یکی یٰس ست و گفته که اهل بیت را آل یٰس میگویند تائید این سخن میکند مصرع صلی الله کرم یا آل یاسینا + امام قشیری قدس سره فرموده که یا اشارتست بیوم میثاق و سین عبارتست از سرّ او با احباب از اهل اشتیاق و در بحر الحقائق آورده که قسم ست بسین سوت حبیب صلعم و بسرّ مطهر او و بعضی بر آنند که معنی او یا انسان ست بلغت طی و در اصل یا انیسین بوده بجهت کثرت ندا بر شطری از و اختصار نموده اند چنانچه در ایمن الله من الله گویند و تحقیق آنست که در کلام عرب از کلمه بحرفی تعبیر کنند چنانچه در تکلیت لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت پس می شاید که حرف سین اشارت بکلمه باشد و این بقولی که گذشت انسان ست و مخاطب بانسانیت حضرت مصطفٰی صلی الله علیه وسلم باشد که صفت کمال انسانیت مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ثابت ست و می شاید که این کلمه سید ما باشد یعنی یا سید البشر و حدیث انا سید ولد آدم تعبیر این حروف بود و دیگر باید دانست که از میان حروف سین را سویت اعتدالیه هست که میان زبر و بینات او تواتق و تساوی هست و هیچ حرفی دیگر این حال ندارد لاجرم مخصوص بحضرت ختمیه است صلعم که عدالت حقیقی خواه در طرق توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد نظم تراست مرتبه اعتدال در همه حال + که در خصائلش توحید اعدل زهمه + تمکن ست ترا در مقام جمع الجمع + ازین فضیلت مخصوص افضل زهمه + و از فحوای کلمات سابقه روائح ریاحین قلب القرآن یٰس استشمام میتوان نمود **فرد** فدایت لشکرے داده ز قرآن + یٰس آنگه قلب آن لشکر زیاسین + در جوامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالک رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که لكل شيء قلب وقلب القرآن يٰس و هر کس که یٰس بخواند یا بنویسند ثواب دوازده بار قرأت قرآن یابد و این سوره را معممه گویند که تمام میکرد اند بر خوانندۀ خود نیکوئے هر دو سرا ے و دافعه گویند که دفع کند از و همه بدیها و قاضیه نیز نامند که روا کند حاجتها ے او را آورده اند که کفار مکه گفتند که اے محمد صلی الله علیه وسلم تو فرستادۀ خداے نیستی حق سبحانه فرمود که یٰسٓ ای سید وَالْقُرْاٰنِ الْحَكِيْمِ ۝ بحق قرآن محکم یا محکم کننده بحق یا خداوند حکمت اِنَّكَ بدرستیکه تو بیشک و بی شبهه لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ ۝ از فرستادگان هستی بسوی خلق ازان فرستادگان که بودند عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ۝ براه راست که توحید ست یا تو فرستاده شده بطریق استقامت که راهی ست راست موصل بمقصود تَنْزِيْلَ الْعَزِيْزِ الرَّحِيْمِ ۝ قرآن فرو فرستاده خداے غالب ست و حفص بنصب لام خوانده یعنی فرستاد قرآن را فرستادنی خداوند قوی در ملک خود الرَّحِيْمِ ۝ مهربان بر خلق و تو از فرستاده شدگانی لِتُنْذِرَ تا بیم کنی و بترسانی از عذاب ربانی قَوْمًا گروهے را که مَّاۤ اُنْذِرَ بیم کرده نشده اٰبَاۤؤُهُمْ پدران نزدیک ایشان بسبب دوری و دیری از زمان فترت یا بیم کنی ایشانرا بآنچه بیم کرده شدند پدران دور ایشان در زمان اسماعیل عم فَهُمْ غٰفِلُوْنَ ۝ پس ایشان بیخبر اند لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ بدرستیکه درست شد قول بعذاب عَلٰۤى اَكْثَرِهِمْ بر بیشتر کافران یعنی کلمه لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعين فَهُمْ لَا يُؤْمِنُوْنَ ۝ پس ایشان نمیگروند مراد آنانند که خداے بر مید انست در ازل که ایشان بر کفر میرند و با مر شرک کشته شوند چون ابوجهل و امثال او اِنَّا جَعَلْنَا بدرستیکه ما کرده ایم فِيْۤ اَعْنَاقِهِمْ اَغْلٰلًا در گردنهاے ایشان غلها فَهِيَ پس آن علها پیوسته شده اِلَى الْاَذْقَانِ

بر بجهای ایشان و نمیگزارد که سر را حرکت باشد فَهُمْ مُّقْمَحُوْنَ ۝ پس ایشان سر در هوا ماندگان اند و چشم بر هم نهادگان تمثیل مشرکانست بجمعی که غلها
در گردن داشته باشند آورده اند که ابو جهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را در نماز بیند سر او را بشکند روزے دید که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
نماز میگزارد سنگی برداشت و بنزدوے آمد چون دست بالا برد تا سنگ بروی زند دست وی در گردن او چسپیده شد و سنگ در دست وی چسپید
و در گردنش بماند و این آیت آمد که ما ایشانرا باز داشتیم چنانچه مغلولان از کارها باز داشته شوند و گویند قوم بنی مخزوم دست او را بجهد بسیار از گردن
او جدا کردند و مخزومی دیگر گفت من بروم و بدین سنگ محمد را بکشم چون نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد نابینا شد و این آیت آمد که
وَجَعَلْنَا و گردانیدیم ما مِنْ بَیْنِ اَیْدِیْهِمْ در پیش روے ایشان سَدًّا دیواری و حجابی وَّمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان سَدًّا
پرده و مانعی فَاَغْشَیْنٰهُمْ پس پوشانیدیم چشمهاے ایشانرا فَهُمْ لَا یُبْصِرُوْنَ ۝ پس ایشان نمی بینند محققان گفتند که سد پیش طول امل است
و سد عقب غفلت از جنایات گذشته و هر کرا دو سد چنین احاطه کرده باشد هر آئینه چشم او پوشیده بود از نظر در دلائل قدرت و نه بیند راه
فلاح و هدایت را وَسَوَآءٌ عَلَیْهِمْ و یکسانست بر ایشان ءَاَنْذَرْتَهُمْ که بیم کنی ایشان را اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی ایشانرا لَا یُؤْمِنُوْنَ ۝
نمی گروند ایشان که علم قدیم و تقدیر ازلی حکیم بقتل و موت ایشان بر کفر حکم کرده اِنَّمَا تُنْذِرُ جز این نیست که بیم کنی یا آگاهی آنکه فائده بران مترتب
باشد مَنِ اتَّبَعَ الذِّکْرَ کسی را که پیروی قرآن کند و مواعظ او بسمع قبول بشنود وَخَشِیَ الرَّحْمٰنَ و بترسد از خدای بِالْغَیْبِ بپوشیدگی یعنی نهان از
ترسد نه در نظر خلقان یا از حق ترسد نه بجهت آنست از و یعنی امور اخروی فَبَشِّرْهُ پس مژده ده آن ترسنده را بِمَغْفِرَةٍ بآمرزش گناهان گذشته
وَّاَجْرٍ کَرِیْمٍ ۝ و مزدی بزرگ در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آورده که بنو سلمه گفتند یا رسول الله خانهاے ما از مسجد دورست اگر نزدیک
مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیت آمد که اِنَّا نَحْنُ بدرستیکه ما نُحْیِ الْمَوْتٰی زنده گردانیم مردگانرا ببعث یا دلهاے مرده را بهدایت وَنَکْتُبُ و نویسیم
مَا قَدَّمُوْا آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه و طالحه وَاٰثَارَهُمْ و بنویسیم پایها یعنی نشانهاے اقدام ایشان را که بمسجد میروند مراد
آنست که خطوات ایشان بکفر خطیات ایشان خواهد بود و هر قدمی رقمی از عنایت بر صفحهٔ اعمال ایشان کشیده خواهد شد وَکُلَّ شَیْءٍ و همه چیز را
اَحْصَیْنٰهُ نگاهداشته ایم یا بیان کرده ایم فِیْٓ اِمَامٍ مُّبِیْنٍ ۝ در دفترے که پیشواے روشن ست یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیت حضرت
رسالت پناه فرموده که اے بنو سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار قدم شما در لوح محفوظ مینویسند در صحیحین مذکورست که بزرگترین مردمان در مزد
اهل صلوة کسی ست که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد بعضی گفته اند آثار ایشان ست از اثر حسنه باشد چون علمی که بمردم آموزند یا دستے که بر مواضع خیر کنند
یا صدقه جاریه چون پل و رباط یا مسجد یا سیئه چون اشاعت باطل و تاسیس ظلم حق سبحانه میفرماید ما همه را مینویسیم و بوقت مکافات مناسب هر یک
جزا خواهیم داد نظم از مکافات عمل غافل مشو + گندم از گندم بروید جو ز جو + همچنین گفته است پیر معنوی + کای برادر آنچه کارے بدروے +
وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن برای اهل مکه مَّثَلًا اَصْحٰبَ الْقَرْیَةِ مثل دیه اهل انطاکیه اِذْ جَآءَهَا الْمُرْسَلُوْنَ ۝ وقتیکه آمدند بدان دیه فرستادگان
آورده اند که حضرت عیسی علیه السلام قبل از رفع بآسمان یا شمعون الصفا که خلیفهٔ وی بود بعد از رفع وے دو حواری را که یحیی و تومان گفتندے یا تاردس و یونس
و ثعلبی گفته که صادق و صدوق بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخداے دعوت کنند ایشان نزدیک شهر رسیده پیرے دیدند که گوسپند میچرانید بروے سلام
کردند پیر پرسید که شما چه کسانید گفتند رسولان حضرت عیسی علیه السلام ایم خلق را از بادیهٔ ضلالت بسر منزل هدایت میخوانیم گفت بر صدق این دعوے خود
هیچ برهانی دارید گفتند آری بیماران را شفا دهیم و ابرص و اکمه را بحال صحت باز آریم پیر گفت سالهاست که فرزند من بیمارست و اطبا از علاج
او عاجز اند اگر شما درد او را دوا کنید من بخداے شما بگروم ایشان بر سر بالین وے آمدند و دعا کردند او صحت کامل یافت بیت قدم نهادی
و بر هر دو دیده جا کردی + بیک نفس دل بیمار را دوا کردے + پیر ایمان آورد و او حبیب نجار ست که او را صاحب یٰس گویند و ششصد سال
قبل از زمان پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم بدو گرویده و یکی از سابقان اسلام ست القصه خبر این دو رسول در انطاکیه فاش شد و بسیار

بیماران برکت ایشان صحت یافت ملک شهر که در معالم التنزیل نام او انطیخس رومی بوده بت میپرستید از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار بوحدانیت الٰهی بوده مطلع بر شده ایشان را بزندان کرد و شمعون از پی ایشان در آمده با خواص ملک آشنائی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت مقرب بادشاه شد وحق سبحانه ازین قصه خبر داد اِذْ اَرْسَلْنَا یاد کن چون فرستادیم اِلَیْهِمُ اثْنَیْنِ بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی یحیی و شمعون فرستاده بامر ما فَکَذَّبُوْهُمَا پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشان را و بزندان کردند فَعَزَّزْنَا پس ما غالب گردانیدیم ایشانرا و حفص بتشدید میخواند یعنی قوت دادیم بِثَالِثٍ بسوم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفا ست و گفته اند شمعان یا بلوم یا یونس فَقَالُوْٓا پس گفتند آن فرستادگان باهل انطاکیه اِنَّآ اِلَیْکُمْ مُّرْسَلُوْنَ ○ بدرستیکه ما بسوی شما فرستاده شده گانیم از نزد عیسیٰ ع یا از پیش خلیفه وے قَالُوْا گفتند مردم آن شهر که مَآ اَنْتُمْ نیستید شما اِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِّثْلُنَا مانند ما در اکثر صفات بشریه پس بچه وجه شما را برسالت اختصاص داده اند وَمَآ اَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ و نفرستاده است خدای تعالیٰ مِنْ شَیْءٍ از هیچ چیز از وحی و رسالت اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما اِلَّا تَکْذِبُوْنَ ○ مگر که دروغ گوئید در دعوی رسالت قَالُوْا رَبُّنَا گفتند پیغمبران که پروردگار ما یَعْلَمُ میداند اِنَّآ بدرستیکه ما اِلَیْکُمْ لَمُرْسَلُوْنَ ○ بسوی شما فرستادگانیم وَمَا عَلَیْنَآ و نیست برما اِلَّا الْبَلٰغُ الْمُبِیْنُ ○ مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول نکنید عذاب بشما فرود آید قَالُوْٓا اِنَّا تَطَیَّرْنَا بِکُمْ گفتند ما فال بد گرفتیم آمدن شما که تا بدین بلده آمده اید باران نبارید و همه مزروعات ما خشک شده لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهُوْا اگر باز نه ایستید از دعوی خود لَنَرْجُمَنَّکُمْ هر آئینه شما را سنگسار کنیم وَلَیَمَسَّنَّکُمْ و هر آئینه رسد شما را مِّنَّا از ما عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذابی دردناک قَالُوْا طَآئِرُکُمْ گفتند پیغمبران که فال بد شما مَّعَکُمْ با شماست یعنی سبب شامت عقائد فاسده و اعمال باطله شماست اَئِنْ ذُکِّرْتُمْ آیا چون پند داده شوید فال بد میگیرید و بقتل تهدید میکنید بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ مُّسْرِفُوْنَ ○ گروهی گزاف کاران و از حد در گذشتگانید آورده اند که شمعون با ملک به بتخانه در آمدی و خدای تعالیٰ را سجده کردی و مردم پنداشتندی که او پرستش بت میکند ملک بروی اعتماد تمام کرد و بی مشاورت او هیچ مهم اقدام نه نمودی روزی شمعون پرسید که ای ملک شنیده ام که دو کس غریب را بزندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک گفت که ایشان دعوی میکنند که غیر بتان شما خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب فرمود بگو که تا ایشانرا حاضر گردانند که گفتار ایشان عجیب ست ملک فرمود تا ایشان را آوردند چون شمعون را دیدند خوشدل و دلیر شدند شمعون پرسید که شما کرا می پرستید گفتند آنرا که آفریدگار آسمان و زمین ست شمعون گفت خدای تعالیٰ شما چه میسازد گفتند نابینا را بینا میکند شمعون از ملک التماس کرد تا نابینائی چند حاضر کردند فرمود که خدای خود را بگوئید تا این نابینایان دیده درستند ایشان دعا کردند فی الحال بینا شدند شمعون گفت ای ملک ما نیز از خدایان خود درخواهیم تا همین کار کنند ملک آهسته گفت ای شمعون تو نمیدانی که ایشان نمی بینند و نمیشنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میگرداند شمعون گفت اگر خدای تعالیٰ شما اینکار بکند ما همه بوی میگرویم پس دختر ملک را که مدتی از مرگ وی گذشته بود یا مرده هفت روز را بدعا زنده کردند ملک با قوم فی الحال ایمان آورد و برخی دیگر قصد مومنان و پیغمبران کردند و حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایذای اهل ایمان اند از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود که وَجَآءَ مِنْ اَقْصَا الْمَدِیْنَةِ و آمد از پایان مدینه یعنی دورتر جای ازان شهر رَجُلٌ مردی یَّسْعٰی که میشتافت جهت اعلام رسل تا برسید قَالَ یٰقَوْمِ گفت ای گروه من اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِیْنَ ○ پیروی کنید فرستادگانرا اتَّبِعُوْا مَنْ لَّا یَسْئَلُکُمْ پیروی کنید کسانی را که نمیخواهند از شما اَجْرًا مزدی بر تبلیغ رسالت وَّهُمْ مُّهْتَدُوْنَ و ایشان راه یافتگانند بخیر هر دو سرای وَمَا لِیَ و چیست مرا که از روی صدق لَآ اَعْبُدُ الَّذِیْ فَطَرَنِیْ نمیپرستم آنکسے را که بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد وَاِلَیْهِ و بسوی حکم و جزای او تُرْجَعُوْنَ ○ بازگردانیده خواهید شد روز قیامت اضافت فطرت بخود اظهار شکر ست و اضافت بعث بالکفار مبالغه در تهدید و زجر ءَاَتَّخِذُ آیا فرا میگیرم مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز خدای اٰلِهَةً خدایان دیگر یعنی بتان اِنْ یُّرِدْنِ الرَّحْمٰنُ اگر خواهد

خدای مرا بضرّ بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند لَّا تُغْنِ عَنِّي کفایت نمیکند از من شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا درخواست بتان چیزی از آن ضرر یعنی ایشان ملا از من دفع نمیکنند وَلَا يُنقِذُونِ ۝ و برهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من آنرا که توانائی ندارد بر نفع و ضرر بپرستم و عبادت کنم آنکه قادر است بر رسانیدن نفع و رهانیدن از ضرر دست بدارم إِنِّي إِذًا بدرستیکه من آن هنگام باشم لَّفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۝ در گمراهی آشکارا دهوپیا چون قوم این سخن از وی شنیدند قصد قتل وی کردند و او روی بپیغمبر آورده گفت إِنِّي آمَنتُ بدرستیکه من بگرویدم بِرَبِّكُمْ بپروردگار شما فَاسْمَعُونِ ۝ پس بشنوید ایمان مرا تا فردای قیامت بر من گواه باشید و گفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان او را سنگ میزدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آنست که او را کشتند و خدای تعالی او را زنده گردانید و به بهشت برد امام حسن بصری برآنست که چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را بآسمان برد و از روی کرامت قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ گفتند وی را در بهشت چون به بهشت در آمد قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ۝ گفت کاشکی قوم من دانستندی بِمَا غَفَرَ لِي آنکه بیامرزید مرا رَبِّي پروردگار من وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ۝ وگردانید مرا از نواختگان باکرام قولی آنست که پیغمبران و ملک و مومنان کشته شدند و قولی آنست که بسلامت بیرون رفتند و حبیب بکار کشته شد یا بآسمان رفت وَمَا أَنزَلْنَا و نفرستادیم عَلَىٰ قَوْمِهِ بر قوم حبیب مِن بَعْدِهِ از پس قتل یا رفع او مِن جُندٍ هیچ لشکری مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان وَمَا كُنَّا و نبودیم ما مُنزِلِينَ ۝ فرو فرستنده لشکر برای هلاک قومی یعنی کفار از آن خوارتر و بیمقدارتر اند که هلاک ایشان را لشکری باید و انزال لشکر ملائکه بروز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بوده صلی الله علیه وسلم نه آنکه لشکر کفار در حسابی بوده اند إِن كَانَتْ نبود عقوبت اهل انطاکیه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریادی که جبرئیل علیه السلام بر دروازه شهر ایشان گرفته صیحه زد فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان خَامِدُونَ ۝ فرو مردگان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل فرو مردند چون آتش بیکبار منطفی شود يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ای دریغا بر بندگان کافر مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ نیامد بدیشان هیچ پیغمبری إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر بودند که با او يَسْتَهْزِئُونَ ۝ استهزا میکردند أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند کَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم قَبْلَهُم پیش از ایشان مِّنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ مشاهده نکردند آنکه هلاک شدگان بسوی ایشان لَا يَرْجِعُونَ ۝ باز نمیگردند یعنی بدنیا معاودت نمیکنند وَإِن كُلٌّ و نیستند همه ایشان لَّمَّا جَمِيعٌ آن هنگام که همه جمع شوند لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ۝ نزدیک ما حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی آنانکه هلاک کردیم از پیشینیان یا این مخالفان و الیس ما همه در عرصه گاه حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد در حبس حرمان و مضیق خذلان محبوس آیند و مهجور سر مد خواهند شد بیت ور نعمت مان همه محروم جاودان + محزون و مستهان همه محبوس و مبتلا + وَآيَةٌ و نشانه از نشانهای قدرت ما لَّهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ مر کافران را زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که ما بسبب باران أَحْيَيْنَاهَا زنده گردانیم آنرا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا و بیرون آوردیم از وی حَبًّا دانه در درودنی مراد حبوب غاذیه است فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ۝ پس از آن دانه میخورند وَجَعَلْنَا فِيهَا و آفریدیم در زمین جَنَّاتٍ بوستانها مِّن نَّخِيلٍ از انواع خرمابنان وَأَعْنَابٍ و اصناف تاک بنان وَفَجَّرْنَا و روان کردیم فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ۝ در زمین از چشمها لِيَأْكُلُوا تا بخورند مِن ثَمَرِهِ از میوه آنچه مذکور شد وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ و آنچه کرده است دستهای ایشان مثل دوشاب و سرکه و حلوا و کوفته حفص علیه میخواند و ما را نافیه میداند یعنی میخورند از میوه ها که دستهای تمام آن عمل نکرده است بلکه محض قدرت آفریده شده أَفَلَا يَشْكُرُونَ ۝ آیا شکر نمیکنند یا از اهل این نعمتها منعم را پرستش نمی نمایند صاحب بحرالحقائق فرموده که معنی آیت بزبان اهل اشارت آنست که زمین دل را زنده کردیم بباران عنایت و بیرون آوردیم از آن حب طاعت تا ارواح از آن غذای یابند و ساختیم بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون حکمت در روی روان کردیم تا اثمار مکاشفات و مشاهدات تمتع میگیرند و از نتایج اعمالی که کرده اند از صدقات و خیرات بهره ور گردند آیا سپاس داری نمیکنند یعنی سپاس باید کرد برین نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزید آن شود که لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ نظم گر شکر کنی زیاده گردد

عنوان

ع

نعمت + وز دل ببرد غذغهٔ عیش و کمبت + پس زود بسر منزل مقصود رسی + از مسح شکر گر بلغزد قدمت + سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا
پاک ست آن کسیکه بقدرت کامله بیافرید همه صنفها و نوعها را مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از آنچه میرویاند زمین چون نبات و اشجار وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ و از
نفسهاے ایشان یعنی از بشر چون ذکور و اناث وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ۝ و از آنچه نمیدانند از اقسام خلائق وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ و علامتے دیگر
ایشان را بر قدرت ما شب ست که از روے حکمت نَسْلَخُ درمیکشیم و دور میکنیم مِنْهُ النَّهَارَ از آن روشنائی روز را فَإِذَا هُمْ پس
آنگاه ایشان مُظْلِمُونَ ۝ در آیند گانند تاریکی وَالشَّمْسُ تَجْرِي و آیتی دیگر آفتاب ست که میرود لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا بقرار گاہے که او راست
در صحیح مسلم وارد ست که مستقر آفتاب تحت العرش باشد و گویند مراد از مستقر حد معین ست که دور او بدو منتهی شود ذَٰلِكَ آن رفتن او بمستقر
تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۝ تقدیر خداوندی ست غالب بقدرت خود بر هر مقدورے دانا بهر معلومی وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ و ماه را مقرر کردیم
یعنی سیر او را مَنَازِلَ در منزلهاے بیست و هشتگانه از بروج اثنی عشر که حصهٔ هر برجی دو منزل و ثلثی باشد و هر روز قریب منزلے
قطع میکند و در منازل اجتماعیه نور او می افزاید و در منازل استقبالیه میکاهد و میل بانحنا و تقویس میکند حَتَّىٰ عَادَ تا آن وقتیکه گردد
در آخر منازل از باریکی و زردی و کجی كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ۝ مانند چوب شاخ یکساله که از خرما بنان خشک شده باشد و کج گشته
بشکل هلالی لَا الشَّمْسُ نه آفتاب يَنْبَغِي لَهَا شاید مر او را أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ آنکه دریابد قمر را در مکان او چه یکے بر فلک اول ست و یکے
بر سپهر چهارم یا نشاید که آفتاب دریابد قمر را در سرعت سیر او چه قمر تمام بروج را در حدود ماہے قطع میکند و آفتاب در سالے پس اگر آفتاب
بسرعت چون ماه باشد فصول اربعه سنیه از وضع خود بیفتد و خلل در تکون نبات و تعیش حیوانات رسد وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ و نه شب پیشی گیرنده
است بروز بآن معنی که غلبه کند روشنی او را و همه اوقات شب گذارد بلکه متعاقب اوست گفته اند مراد به شب و روز آیتین ایشانند یعنی ماه و آفتاب
مراد آنست که چون شمس از روے سرعت قمر را در نمی یابد قمر نیز از جهت ضیا آفتاب سبقت نمی گیرد وَكُلٌّ و همه کواکب از نیرین وجز آن
فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ۝ در فلک بکشاده میروند چنانچه ماهی در آب وَآيَةٌ لَهُمْ و نشانهٔ دیگر مر ایشان را أَنَّا حَمَلْنَا آنکه بر داشتیم ذُرِّيَّتَهُمْ
پدران ایشان را یعنی نشاندیم فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ۝ در کشتی پر از مردم و سائر حیوانات یعنی در کشتی نوح ع م و گفته اند مراد از ذریت اولاد اند که
در اصلاب پدران ایشان بودند یا مراد مطلق کشتی ست و ذریت اولاد ست که بتجارت میفرستند یا کودکان و زنان که چون بسفر میروند یعنی چون زنان
خرد ایشان را قوت در سفر نیست بر خشکی رفتن برای آنها کشتی مقرر کردیم وَخَلَقْنَا لَهُمْ و بیافریدیم برای مردمان مِنْ مِثْلِهِ از مانند آن مَا
يَرْكَبُونَ ۝ آنچه سواری میکنند بر آن چون زورق و کشتی و امثال آن و گفته اند مراد شتر اند که کشتی بیابانند وَإِنْ نَشَأْ و اگر خواهیم نُغْرِقْهُمْ
غرق سازیم اهل کشتی را فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ پس هیچ فریاد رسی نیست مر ایشان را که از غرق شدن نگاهدارد وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ۝ و نه ایشان رها کرده
شوند از مرگ إِلَّا رَحْمَةً مگر آنکه ببخشیم مِنَّا بخشیدنے از نزدیک ما وَمَتَاعًا و برخورداری دهیم ایشان را برخورداری دادنی إِلَىٰ حِينٍ ۝ تا وقتیکه
اجل ایشان برسد وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود لَهُمُ اتَّقُوا مر کافران را که بترسید مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از عذابے که پیش از شما امم مکذبه رسید وَمَا
خَلْفَكُمْ و از عذابی که در عقب شماست یعنی در آخرت و مراد آنکه ایمان آرید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ شاید که بر شما بخشند ایشان اعراض نموده و مکابره
و عناد افزایند وَمَا تَأْتِيهِمْ و نیاید بدیشان مِنْ آيَةٍ هیچ آیتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیتهاے پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلائل حدت
إِلَّا كَانُوا مگر آنکه باشند عَنْهَا مُعْرِضِينَ ۝ از آن روے گردانندگان وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شود مر ایشان را که مدرویشان محتاجان
أَنْفِقُوا نفقه کنید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزے داده است خداے تعالی شما را قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویدند بصانع یعنی
معطله عرب لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویده اند یعنی کافران از روے تهکم با مومنان گویند أَنُطْعِمُ آیا طعام دهیم یعنی ندهیم
مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنانرا که اگر خواستے خداے تعالی أَطْعَمَهُ طعام دادے او را یعنی خدای تعالی بزعم شما قادرست بر طعام خلق بایستی

که ایشانرا طعام دادی چون او طعام بداد ما نیز ندهیم گفتند کافران مومنانرا اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما ای مومنان اِلَّا فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ۝ مگر در گمراهی هویدا که
ما را بمخالفت مشیت امر میفرمائید و این سخن از ایشان خطا بود و برای آنکه خدای تعالی بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی را فقیر و بجهت ابتلا حکم فرموده که
اغنیا از مال خدا که مقرر کرده است محتاجانرا بهره مند گردانند پس مشیت را بهانه ساختن و امر الٰهی را که بانفاق فرموده در گذاشتن محض خطا و عین
جفاست نظم درویش را خدا بتوانگر حواله کرد + تا کار او بسازد و فارغ کند دلش + از روی بخل گر نشود ملتفت بدو + فردا بود ندامت اندر دو
عالم حاصلش + وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند کافران مَتٰی کجاست هٰذَا الْوَعْدُ آن موعود شما یعنی قیام قیامت و هنگام رستخیز اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۝
اگر هستید راست گویان مَا یَنْظُرُوْنَ انتظار نمیبرند ایشان اِلَّا صَیْحَةً وَّاحِدَةً تَاْخُذُهُمْ مگر یک فریاد که بگیرد ایشانرا یعنی نفخۀ صاعقه
که بعد از نزول نفخۀ فزع است دریابد ایشانرا وَهُمْ یَخِصِّمُوْنَ ۝ و حال آنکه ایشان در آنوقت در سودا و معامله بجدال و خصومت مشغول
باشند و هم دنیا میسازند که یکبار اسرافیل عم صور دمد و همه خلق بر جای بمیرند الا ما شاء الله فَلَا یَسْتَطِیْعُوْنَ پس نمیتوانند تَوْصِیَةً
وصیت کردن با حاضران خود وَّلَآ اِلٰٓى اَهْلِهِمْ و نه بسوی اهل ایشان که غائب باشند یَرْجِعُوْنَ ۝ باز گردند یعنی مجال از بازار بخانه
رفتن نداشته باشند وَنُفِخَ فِی الصُّوْرِ و بعد از چهل سال بدمند در صور دیگر باره فَاِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان مِّنَ الْاَجْدَاثِ
از گورها بیرون آمده اِلٰى رَبِّهِمْ بسوی پروردگار خویش یَنْسِلُوْنَ ۝ بشتابند و چهل سال کفار را عذاب نباشد چون برانگیخته
شوند قَالُوْا یٰوَیْلَنَا گویند ای وای بر ما مَنْۢ بَعَثَنَا که برانگیخت مارا مِنْ مَّرْقَدِنَا از گورهای ما ملائکه جواب دهند هٰذَا این است مَا
وَعَدَ الرَّحْمٰنُ آنچه وعده داده بود خدای از بعث و نشور و شما میگفتید متی هذا الوعد وَصَدَقَ الْمُرْسَلُوْنَ ۝ و راست گفتند پیغمبران در باب بعث و جزا
آنچه گفتند و شما باور نکردید اِنْ کَانَتْ نبود این واقعه اِلَّا صَیْحَةً وَّاحِدَةً مگر یک نعره که آن نفخۀ اخیر است یعنی بمجرد یک نفخه زنده شوند فَاِذَا هُمْ
پس آنگاه ایشان جَمِیْعٌ لَّدَیْنَا مُحْضَرُوْنَ ۝ همه ایشان نزدیک ما حاضر کردگانند فَالْیَوْمَ پس امروز که روز جزاست لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ ستم کرده
نشود هیچ نفسی شَیْـًٔا چیزیرا از جزای کردار خود نه از ثواب ایشان بکاهند و نه زیادت کنند عقوبت ایشانرا از آنچه مستحق آن ماند وَلَا تُجْزَوْنَ
و پاداش داده نشوید ای اهل محشر اِلَّا مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ مگر آنچیزیرا که بودید که میکردید از خیر و شر اِنَّ اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ بدرستیکه اصحاب
بهشت الْیَوْمَ امروز فِیْ شُغُلٍ در کاری باشند فٰکِهُوْنَ ۝ شادمان و نازان و میوه خواران و لذت گیرندگان و آن کار افتضاض
ابکار است یا سماع یا زیارت یکدیگر یا مهمانی خدای بودن یا مشغول باشند ایشان بتنعم و فارغ باشند از تامل در غم دوزخیان و انواع تعذیبات
ایشان یا خدای تعالی گرداند ایشانرا بچیزی که فراموش کنند آن کسانیکه ایشان در دوزخ باشند چه یاد کردن ایشان موجب تنغص عیش است در
بحر الحقائق گوید که مراد از اصحاب جنت طالبان بهشتند که مقصد ایشان نعیم جنان بوده حق سبحانه ایشانرا بتنعم مشغول گرداند و این حال اگرچه نسبت
با دوزخیان از جلائل نعم است اما نسبت با طالبان حق بغایت فرود می نماید و ازینجا بسر اکثر اهل الجنة البله پی میتوان برد گویند این آیت نزد
شبلی قدس سره خواندند شهقه زد و بیهوش شد چون باخود آمد گفت بیچارگان اگر دانند که بچه از که مشغول مانده اند فی الحال در ورطه هلاکت
می افتند در کشف الاسرار شیخ الاسلام انصاری رح نقل میکند که مشغولی بنعمت بهشت از آن عامۀ مومنانست اما مقربان حضرت از مطالعۀ نعیم
و ملاحظۀ نور وجه یک لحظه بنعیم بهشت نپردازند رباعی روزی که مرا وصل تو در چنگ آید + از حال بهشتیان مرا ننگ آید + ور بی تو بصحرا
بهشتم خوانند + صحرای بهشت بر دلم تنگ آید + هُمْ ایشان یعنی اصحاب جنت وَاَزْوَاجُهُمْ و زنان ایشان از اهل دنیا یا حوران
و عیشان فِیْ ظِلٰلٍ در سایهای قصور یعنی در موضعی از حرارت آفتاب دور عَلَى الْاَرَآئِكِ بر تختهای آراسته مُتَّکِـُٔوْنَ ۝ تکیه زدگان باشند
و اتکا بر تخت دلیل تنعم است لَهُمْ فِیْهَا مر ایشانراست در بهشت فَاکِهَةٌ یعنی میوه ها از انواع ثمره وَّلَهُمْ و مر ایشان راست مَّا یَدَّعُوْنَ ۝
آنچه خواهند و آرزو برند در احقاف از ابن عباس رضی الله تعالی عنه نقل میکند که هرچه بهشتی اندیشد از اطعمه و اشربه بی آنکه بر زبان

ربع

وقف لازم
وقف النبی

او در دو پیش خود حاضر بیند و مر ایشان را باشد سَلٰمٌ یعنی تحیتی قَوْلًا خطابی بیواسطه مِّنْ رَّبٍّ رَّحِيْمٍ ۝ از پروردگار مهربان در معالم از جابر بن عبد اللہ
رضی اللہ تعالی عنه نقل میکند که پیغمبر فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نورے بر ایشان ساطع گردد و چون سر بالا کنند حضرت
عزت گوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین یا اهل الجنة بیت سلام دوست شنیدن سعادت ست و سلامت + بوصل یار رسیدن فضیلت ست
و کرامت + وَامْتَازُوا الْيَوْمَ و جدا شوید امروز اَيُّهَا الْمُجْرِمُوْنَ ۝ اے مشرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان که شما را بزندان دشمنان
میرانند و ایشان را ببوستان دوستان میخوانند اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ آیا عهد نکردم با شما و نفرمودم شما را يٰبَنِيْٓ اٰدَمَ اے فرزندان آدم
اَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطٰنَ آنکه نپرستید شیطان را یعنی بتان را بفرموده شیطان اِنَّهٗ لَكُمْ بدرستیکه او مر شما را عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ ۝ دشمنی ست آشکار
و عداوت او با پدران شما بر همه کس ظاهر ست وَّاَنِ اعْبُدُوْنِيْ و دیگر نه عهد کردم که مرا پرستید که دوست نیکخواه شمام هٰذَا این پرستش
صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ راهی راست ست به بهشت وَلَقَدْ و هر آئینه بدرستیکه اَضَلَّ گمراه کرد شیطان مِنْكُمْ از شما اے آدمیان جِبِلًّا
كَثِيْرًا خلق بسیار را پیش از شما اَفَلَمْ تَكُوْنُوْا تَعْقِلُوْنَ ۝ آیا نیستید شما که تعقل کنید خود را از دست دوام او باز رهانید و در فریب او
نیفکنید هٰذِهٖ جَهَنَّمُ این دوزخی ست الَّتِيْ كُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ که آن دوزخی که در دنیا بودے که وعده کرده میشدید بدان اِصْلَوْهَا
الْيَوْمَ در آئید بدو امروز بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ ۝ بسبب آنکه بودید که می پوشیدید حق را و تصدیق انبیا نمیکردید اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر نهیم
عَلٰٓى اَفْوَاهِهِمْ بر دهنهاے ایشان چون انکار میکنند که مشرک نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان را نپرستیده ایم وَتُكَلِّمُنَآ اَيْدِيْهِمْ
و سخن گویند با ما دستهاے ایشان وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ و گواهی میدهند پایهاے ایشان بِمَا كَانُوْا بانچه بودند که در دنیا يَكْسِبُوْنَ ۝
کسب میکردند در کشف الاسرار فرموده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی میدهند اعضاے اولیا بهر طاعت ایشان اقامت
شهادت کنند چنانچه در آثار وارد ست که حق سبحانه بنده مومن را خطاب کند که چه آورده شرم دارد که عبادات و طاعات و خیرات خود بر شمارد
حق سبحانه اعضاے وی را بسخن آرد تا هر یک اعمال خود را بازگویند حتے انامل گواهے دهند بر تسبیحات کما وردفانهم مسئولات مستنطقات
وَلَوْ نَشَآءُ و اگر خواهیم در دنیا لَطَمَسْنَا هر آئینه ناپدید کنیم یعنی رقم محو کشیم عَلٰٓى اَعْيُنِهِمْ بر چشمهاے ایشان فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ پس
پیشی گیرند راهی را که در سلوک آن معتاد بودند فَاَنّٰى يُبْصِرُوْنَ ۝ پس چگونه بینند آنرا وَلَوْ نَشَآءُ لَمَسَخْنٰهُمْ و اگر خواهیم هر آئینه مسخ کنیم ایشان را
و صورتهاے ایشان متغیر سازیم بقرده و خنازیر و حجاره عَلٰى مَكَانَتِهِمْ بر جایهاے ایشان تا همه جا افسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوْا پس نتوانند
و قادر نباشند مُضِيًّا بر رفتن از پیش وَّلَا يَرْجِعُوْنَ ۝ و باز نگردند و نتوانند بازگشتن از عقب تا بصورت اول باز روند وَمَنْ نُّعَمِّرْهُ
نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ ؕ و هر کرا زندگانی دراز دادیم او را برگردانیم در آفرینش یعنی تبدیل قوت بضعف و ازدیاد جسم بنقصان و دانائے بنادانی
اَفَلَا يَعْقِلُوْنَ ۝ آیا پس در نمی یابند که هر که بر تعمیر و تنکیس خلق قادر ست بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود بیت نزد قدرت کارها دشوار نیست + کار او را
حاجتی بسرکار نیست + آورده اند که کفار مکه میگفتند که محمد شاعر ست حق سبحانه رد قول ایشان میفرماید وَمَا عَلَّمْنٰهُ الشِّعْرَ و نیاموختیم ما محمد را شعر
وَمَا يَنْۢبَغِيْ لَهٗ و نشاید او را شعر گفتن چه اگر شعر گفتے شبهه بدل قوم در آمدی که قدرت او بر نظم قرآن و العلاح آن از قوت نظامی ست که در شاعر
دارد پس حق سبحانه وے را شعر نیاموخت تا آن شبهه طاری نشود و هرگاه که آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم بیتے بر سبیل تمثیل ادا فرمودی
بر زبان مبارک او بر وجهی که از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یک نوبت فرمود که کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا ابوبکر
صدیق رضی اللہ تعالی عنه گفت یا رسول اللہ قائل گفته است که کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا + حضرت بهمان نوع که اول خوانده بود در ثانی تکرار فرمود
ابوبکر فرمود که اشهد انک رسول اللہ وما علمک الشعر وما ینبغی لک و از کلمات حضرت آنچه موزون وارد شده مانند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب
بی تکلف و قصد بوده اِنْ هُوَ نیست آنچه ما با او آموختیم اِلَّا ذِكْرٌ مگر پندے و ارشادے وَّقُرْاٰنٌ مُّبِيْنٌ لا و کتابی روشن معانی و حقائق پیدا کنند

کننده احکام و حدود که فرستاده ایم لِیُنْذِرَ مَنْ کَانَ حَیًّا تا بیم کند و منتفع گرداند قرآن یا محمد صلی اللہ علیہ وسلم هر کرا باشد زنده دل یعنی عاقل
و فهم چه عاقل و جاهل بمثابهٔ مرده است یا آنرا که مومن ست فی علم اللہ چه حیوة ابدی و بقای سرمدی بایمان ست و تخصیص انذار بمومن
جهت انتفاع اوست بآن وَیَحِقَّ الْقَوْلُ و واجب میشود کلمهٔ عذاب عَلَی الْکٰفِرِیْنَ ۝ بر ناگرویدگان که قرآنرا قبول میکنند اَوَلَمْ یَرَوْا آیا
نمی بینند و نمی دانند ایشان که اَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ بدرستیکه آفریدیم ما برای ایشان مِمَّا عَمِلَتْ اَیْدِیْنَا از آنچه کردیم و ساختیم بیواسطه و شرکت
و وکالت یعنی متفرد بودیم در آفرینش آن میان مردمان مثلی ست که هر که کاری تنها کند گوید که من آن را بدست خود ساخته ام یعنی دیگری مرا در
ساختن آن یاری نداده اینجا میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان بخودی خود بی مشارکت غیرے اَنْعَامًا چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند فَهُمْ
لَهَا پس ایشان مرآنرا مٰلِکُوْنَ ۝ ضبط کنندگانند و بتصرف در آرندگان وَذَلَّلْنٰهَا و نرم کردیم و رام گردانیدیم انعام را لَهُمْ برای ایشان
فَمِنْهَا رَکُوْبُهُمْ پس بعضی ازان مرکوب ایشانست که بران سواری میکنند چون شتر وَمِنْهَا یَاْکُلُوْنَ ۝ و از آنها بعضی آنست که بخورند چون گوسفند
وَلَهُمْ فِیْهَا و مر ایشانرا در آن چهارپایان مَنَافِعُ سودهاست از پشم و موی و پوست وَمَشَارِبُ و آشامیدنیها از شیر و دیگر سودها اَفَلَا
یَشْکُرُوْنَ ۝ آیا پس شکر نمیگویند نعمت خدا را که انعام آفرید و رام گردانید و منافع بزرگ از مر ایشان بدیشان رسانید وَاتَّخَذُوْا و فرا گرفتند مشرکان
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی سزای پرستش اٰلِهَةً خدایان لَعَلَّهُمْ تا شاید که ایشان یُنْصَرُوْنَ ۝ یاری کرده شوند بمدد ایشان حال آنکه بتان
لَا یَسْتَطِیْعُوْنَ نمیتوانند نَصْرَهُمْ یاری دادن ایشانرا زیرا که جمادند و ایشانرا شعور و قدرت نیست وَهُمْ و بت پرستان لَهُمْ برای بتان جُنْدٌ
مُّحْضَرُوْنَ ۝ سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان ایشانند یا فردا لشکر ایشانند با ایشان حاضر شوند در دوزخ فَلَا یَحْزُنْکَ پس باید که تا
اندوهناک نگرداند قَوْلُهُمْ سخن ایشان که نسبت با حق سبحانه میکنند از اتخاذ اولاد و شرکا و یا طعن در بارهٔ رسالت تو میکنند و نسبت بشعر و سحر
اِنَّا نَعْلَمُ بدرستیکه ما میدانیم مَا یُسِرُّوْنَ آنچه نهان میدارند از حقد و بغض وَمَا یُعْلِنُوْنَ ۝ و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و جزا خواهیم
داد ایشانرا مثال بیت بآشکار و نهان هرچه کردی و گفتی + جزا دهد بتو دانای آشکار و نهان + آورده اند که عاص بن وائل یا ابوجهل یا اشهر آنست
که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه سائیده در دست مالید و بمجلس حضرت پیغمبر صلعم آمد و بعضی از صنادید قریش حاضر بودند گفت کیست آنکه این
اجزاء متفرق یا اعضاء متمزق را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که آفریدگار این با القیامت بر انگیزد
و ترا پس زنده گرداند و بدوزخ برد و این آیت نازل شد که اَوَلَمْ یَرَ الْاِنْسَانُ آیا ندید و ندانست انسان مراد ابی بن خلف اَنَّا خَلَقْنٰهُ بدرستیکه
آفریدیم ما او را مِنْ نُّطْفَةٍ از آب منی و آنرا علقه ساخته مرتبه مرتبه ترقی دادیم تا در بطن ام جنین شده بیرون آمده و از طفولیت ببزرگی
رسیده و سخن گوی و دلیر گشته فَاِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِیْمٌ مُّبِیْنٌ ۝ جدال کننده است پیدا بمقام جدال آمده وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا
و بزد برای ما مثلی یعنی امری عجیب آورد استخوان سائیده در دست مالیده خاک ساخته بر باد داده وَنَسِیَ خَلْقَهٗ و فراموش کرده آفرینش
ما مر او را قَالَ مَنْ یُّحْیِ الْعِظَامَ گفت کیست که زنده میگرداند استخوانها را وَهِیَ رَمِیْمٌ و حال آنکه پوسیده و در یزیده گشته بی گوشت و
پوست و عروق و اعصاب قُلْ بگوای محمد یُحْیِیْهَا الَّذِیْ زنده گرداند آنرا کسیکه بقدرت کامله اَنْشَاَهَا بیافرید او را اَوَّلَ مَرَّةٍ
نخست بار و از عدم بوجود آورد وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ و او بهمه آفرینها عَلِیْمُ ۝ داناست تفاصیل مخلوقات را میداند و اجزاء اشخاص
را در حال تفرق و تبدد میشناسد و بر جمع و انضمام آن قادر ست اَلَّذِیْ جَعَلَ آن خدای که آفرید و پیدا کرد لَکُمْ برای شما مِّنَ الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ از درخت سبز
نَارًا آتشی فَاِذَآ اَنْتُمْ پس آنگاه شما مِّنْهُ ازان درخت تُوْقِدُوْنَ ۝ می افروزید آتش را در اغلب مواضع از بادیهٔ عرب دو
درخت ست مرخ و عفار شاخی از مرخ بر شاخی از عفار بمالند آتش بیرون آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادر ست بر احداث آتش از درخت سبز
که در وماهیت متضاده با جوهر نار ست هر آئینه قادر ست بر اعادهٔ طراوت چیزیکه تر و تازه بوده باشد و خشک شده اَوَلَیْسَ آیا نیست الَّذِیْ

وقف لازم

خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آنکسیکه بیافرید آسمانها و زمینها را با بزرگی اجرام ایشان بِقٰدِرٍ توانا است عَلٰٓی اَنْ یَّخْلُقَ بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ مانند ایشان را با جسام صغیره و اجرام حقیره بَلٰی آری هست قادر بر آن وَهُوَ الْخَلّٰقُ الْعَلِیْمُ و او آفریننده بسیار خلق ست و دانا بکنه احوال مخلوقات اِنَّمَآ اَمْرُهٗٓ جز این نیست که شان او اِذَآ اَرَادَ چون خواهد شَیْئًا آفریدن چیزی را اَنْ یَّقُوْلَ لَهٗ آنست که گوید مر او را بحکم من کُنْ بباش فَیَكُوْنُ پس بباشد نزد بعضی تمثیل ست مر تاثیر قدرت را در مراد قدرت با مرا نفذ و بعضی گویند تاثیر مر مراد الله با مر مطاع هر مطیعی را در حصول مامور به بی امتناع و نزاع و در تفسیر کبیر گفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ امر ست در تکوین اشیا بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه و گویند این کلمه علامتی ست که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد بود و بیت حرفی ست کاف و نون زطوامیر منع او + از قاف تا بقاف بدین حرف گشته دال فَسُبْحٰنَ الَّذِیْ پس پاکی و بی عیبی آن کسی راست که بی شبهه لیلا و بدست اقتدار او ست مَلَكُوْتُ كُلِّ شَیْءٍ پادشاهی همه چیز وَّاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ و بسوی او باز گردیده خواهید شد برای مکافات اعمال وعده دوستان ست و وعید دشمنان که ایمان را شدید العقاب ست و آنرا طوبی لهم و حسن مآب

سُوْرَةُ الصّٰٓفّٰتِ مَكِّيَّةٌ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ | وَهِیَ مِائَةٌ وَّاثْنَتَانِ وَّثَمَانُوْنَ اٰیَةً

وَالصّٰٓفّٰتِ و بحق فرشتگان صف کشیده در مقام عبودیت صَفًّا صف کشیدنی فَالزّٰجِرٰتِ پس رانندگان یعنی شیاطین را از استراق سمع زَجْرًا راندنی فَالتّٰلِیٰتِ پس خوانندگان ذِكْرًا وحی خدا را بر انبیا حق سبحانه سوگند یاد میکند بملائکه که در صف ایستاده میان هوا تا بحجر فرمان رسند قیام نمایند یا بغازیان که صفهای جهاد بر کشند یا بمومنان که در صف جماعت بایستند و یا بعلما که در صف افاده بصفت افاضه قائم و مستقر باشند یا بر مرغانی که در جو هوا صف زنند اگر مراد ملائکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب سامی را رانند و تالیات اند که پیوسته تسبیح و تحمید الٰهی اشتغال دارند و اگر مع غزا اند زجر ایشان راندن اسپان باشد یا طرد دشمنان و تالیات ایشان ادای تکبیر و تهلیل و اگر مومنان اند با نوار خدمت زاجر دیوانند یا زاجر اند نفس خود را از معاصی او در اثنای نماز تالی قرآنند و اگر اهل علمند زجر میکنند از کفر و فسق بدلیل و حجت و تالیانند که بر خلق میخوانند احکام شریعت و اگر مرغانند بگفتن ذکر خدا و ندا نواع آفات را از خود میرانند صاحب تاویلات گفته که سوگند میخورد بنفوس سالکان طریق توحید که بر موافقت مشاهده صف بر کشیده دواعی شیطانی و نوازع شهوات نفسانی را از جر مینمایند و با نواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال میفرمایند در بحر الحقائق آورده که صافات ارواح اند و زاجرات الهامات ربانی که زاجر اند عوام را از مناهی و خواص را از ریا و طاعات و اخص را از التفات بکونین و تالیات نفوس ذاکره که بحکم من احب شیئا اکثر ذکره همواره بیاد حق سبحانه گذرانند

رباعی

ای یاد توام مونس جان در همه حال + بی ذکر تو آرام دلم هست محال + جز فکر ثنای تو ندارم شب و روز + جز نامه حمد تو نخوانم مه و سال +

آورده اند که کفار مکه بر سبیل تعجب میگفتند که محمد همه خدایان را یک خدای آورده است چون چنین تواند بود که باین خدایان که ما داریم کار ما راست نمی آید بیک خدای چون میسر شود الله تعالی درین آیت قسم یاد کرده که اِنَّ اِلٰهَكُمْ بدرستیکه خدای شما در ذات و وحدانیت خود لَوَاحِدٌ هر آینه یکی ست یگانه و یکتا رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها ست و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا و پروردگار آنچه میان ایشان ست از همه اشیا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ و آفریننده مشرقهای کواکب چه هر کوکبی را مشرقی ست که از آنجا طلوع کند یا مراد مشارق آفتاب ست که هر روز از ایام سنه از مشرقی دیگر ظهور مینماید و مغارب او نیز مختلف ست که هر روز بمغربی دیگر مختفی شود و بذکر مشارق اکتفا کرد از ایراد مغارب اکتفا باحد الضدین که سرابیل تقیکم الحر مراد حر و برد ست اِنَّا زَیَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْیَا بدرستیکه ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه بکره زمین اقرب ست بِزِیْنَةِ الْكَوَاكِبِ بآراستن ستارگان و حفص باضافت خواند یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کواکب در کشاف آورده که مراد اشکال مختلفه ایشان ست چون شکل جوزا و هیأت ثریا و بنات النعش و غیر آن از اشکال چهل و هشت گانه و منازل

بیست و هشت گانه قمر که بر نفس منطقه و شمال و جنوب هست وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی مِّنْ كُلِّ شَيْطٰنٍ از بر آمدن هر دیوی مَّارِدٍ ۝ سرکشی و نافرمان لَا يَسَّمَّعُوْنَ نمی شنوند یعنی طاقت شنودن و گوش فرا نهادن ندارند اِلَى الْمَلَاِ الْاَعْلٰى بسوی سخنان گروه بلند تر یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر میگویند وَيُقْذَفُوْنَ و انداخته میشوند یعنی بر ایشان می افگنند شهب را یا رانده میشوند مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ۝ از هر طرفی که قصد صعود بر آسمان میکنند دُحُوْرًا مر راندنی بخواری وَّلَهُمْ مر دیوان راست عَذَابٌ وَّاصِبٌ ۝ عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشان را قوت استماع کلام ملائکه نیست اِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ مگر کسیکه در رباید یک ربودن یعنی بدزدد سخنی از فرشته فَاَتْبَعَهٗ پس از پی در آید او را شِهَابٌ ثَاقِبٌ ۝ کوکبی روشن یا آتشی سوزنده و مرجوم را متأذی میسازد یا بسوزد و ایشان بر حم منزجر نشده باز قصد فلک کنند آورده اند که رکانت بن زید ابو الاسدین که منکران حشر و بعث بودند همواره دعوی بطش و قوت میکردند و میان قریش از روی تکلف و تسلف علم مباهات می افراختند حق سبحانه در شان ایشان آیت فرستاد که فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس ازین مشرکان مکه از آفریدگان اَهُمْ اَشَدُّ خَلْقًا آیا ایشان سخت تر هستند خلقا از روی آفرینش اَمْ مَّنْ خَلَقْنَا ط آیا آنکه آفریده ایم ما از آسمان و زمین و کواکب و مشارق و شهب اِنَّا خَلَقْنٰهُمْ بدرستیکه ما آفریده ایم پدران ایشان را مِّنْ طِيْنٍ لَّازِبٍ ۝ از گل چسپنده یعنی ماده اصلی ایشان گل است و آن حاصل شود از انضمام اجزای مائی با اجزای ارضی مراد ازین کلام اثبات معاد است در دار استحاله ایشان مر آنرا چه اگر دعوی از جهت عدم قابلیت ماده است ماده باقی است قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعل است کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آئینه بر ضم این اجزا و اعاده حیات دران قادر خواهد بود چون قدرت صفت ذاتی است هرگز متغیر نشود و نسبت با همه مقدورات یکسان بود پس هرگاه که خورشید قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع و فضای اختراع جلوه در آیند مصرع کائنات از عدم سوی وجود آمده ایم + در معالم آورده که گمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بگرود و مشرکان مکه شنیدند و نگرویدند و بدان استهزا کردند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازان حال متعجب شد آیت آمد که بَلْ برای قطع کلام اول است و در زاد المسیر بمعنی بل گفته یعنی بگذار کلام کفار را و دست ازان بدار عَجِبْتَ شگفت داشتی تو از نا گرویدن ایشان بقرآن وَيَسْخَرُوْنَ ۝ و ایشان سخریه میکنند بآن یا تعجب داری که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث میکنند و ایشان افسوس میدارند از تعجب تو وَاِذَا ذُكِّرُوْا و چون پند داده شوند بچیزی لَا يَذْكُرُوْنَ ۝ یاد نکنند آنرا و بدان پند پذیر نشوند وَاِذَا رَاَوْا و چون ببینند اٰيَةً معجزه که دلیل صدق مقال تو است چون انشقاق قمر يَّسْتَسْخِرُوْنَ ۝ از یکدیگر را بسخن سخریه میخوانند وَقَالُوْٓا و گویند اِنْ هٰذَآ نیست این که ما دیده ایم اِلَّا سِحْرٌ مُّبِيْنٌ ۝ مگر جادویی روشن و هویدا ءَاِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم ما وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم ما خاک وَّعِظَامًا و استخوان بی گوشت و پوست ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ ۝ آیا ما برانگیختگان باشیم اَوَاٰبَاۗؤُنَا الْاَوَّلُوْنَ ۝ و یا پدران نخستین ما قُلْ بگوی ای محمد صلعم نَعَمْ آری برانگیخته شوید با پدران وَاَنْتُمْ دَاخِرُوْنَ ۝ و حال آنکه شما خوار و بیمقدار باشید هرگاه که قیامت در آید فَاِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَّاحِدَةٌ پس جز این نیست که قیامت یک راندن بود یعنی نفخه که در رسند فَاِذَا هُمْ يَنْظُرُوْنَ ۝ پس آنگاه ایشان زنده شده و از قبر بیرون آمده می نگرند وَقَالُوْا و میگویند يٰوَيْلَنَا ای وای بر ما هٰذَا يَوْمُ الدِّيْنِ ۝ اینست روز پاداش ما را که وعده میدادند گویند ملائکه که آری هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ اینست روز حکم یا روز جدا کردن نیکان از بدان الَّذِيْ كُنْتُمْ بِهٖ آن روز که بودید شما آن تُكَذِّبُوْنَ ۝ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید پس از حضرت حق تعالی فرمان در رسد بملائکه که اُحْشُرُوا الَّذِيْنَ جمع کنید و بهم در آرید آنانرا که ظَلَمُوْا ستم کردند بر خود بشرک وَاَزْوَاجَهُمْ و اشباه ایشان را یعنی بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست را با ستاره پرست و علی هذا یا قرینان ایشان را از دیوان یا زنان ایشان را که کافره بوده اند و گویند که مراد از ظلمه ستمگارانند بر خلق بجور و بر خود بگناه و حشر ایشان است که ایشانرا محشور دارند با امثال ایشان چنانچه زانی با زانی و خمار با خمار یا اعوان ایشان از ملازمان و مددگاران ایشان بظلم در قوت القلوب ورده

ع ۲

یکی از عبد الله بن مبارک پرسید که من خیاطم و احیاناً برای ظلمه جامه میدوزم آیا من از اعوان ایشان باشم عبد الله بن مبارک فرمود که تو از
اعوان نیستی بلکه از ظالمانی اعوان ظلمه آنهااند که سوزن و رشته بتو میفروشند نظم یار ظالم مباش تا نشوی * روز حشر از شمارهٔ ایشان * گر تظلم پسند میداری
باشی از جملگی یکی ایشان * و اصح آنست که این ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میفرماید حشر کنیم ایشان را وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ۝ و آنچه را که بودند پرستش
میکردند مِنْ دُونِ اللهِ بجز خدای تعالی از اصنام و غیرها یا ابلیس و لشکر او را و این آیت عامست که اختصاص یافته بآیت ان الذین سبقت لهم
فَاهْدُوهُمْ پس بخوانید ظلمه را و معبودان ایشان را یا دلالت کنید ایشان را إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ۝ براه دوزخ وَقِفُوهُمْ و چون روی ایشان بدوزخ
آرند گفته شود باز دارید ایشان را بر موقف یا بر پل صراط إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ۝ بدرستیکه ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشان را از عقائد
و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادت توبیخ و تقریع و دیگر ایشان را گویند مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ ۝ چیست مر شما را که یاری نمی دهید
یکدیگر را و از حبس موقف خلاص نمیکنید ایشان جواب نمیدهند حق سبحانه با ملائکه گوید که ایشان یکدیگر را نصرت ندهند بَلْ هُمُ الْيَوْمَ بلکه ایشان
امروز مُسْتَسْلِمُونَ ۝ گردن نهادگانند از روی عجز و منقاد شدگانند وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و در موقف روی آرند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ
بر بعضی دیگر یعنی رؤسای قوم و ضعفهٔ ایشان يَتَسَاءَلُونَ ۝ از یکدیگر می پرسند که این چه حالست که ما را پیش آمده یا سرزنش میکنند
یکدیگر را قَالُوا گویند اتباع مر رؤسای قوم را که إِنَّكُمْ بدرستیکه شما كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا بودید که در می آمدید بما عَنِ الْيَمِينِ ۝ از روی نصیحت
و نیک خواهی و بزعم شما یا از قوت و قهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که این دین حق است که ما شما را بدان میخوانیم قَالُوا گویند رؤسا در جواب
ایشان که نه چنین است بَلْ لَمْ تَكُونُوا بلکه نبودید شما مُؤْمِنِينَ ۝ گرویدگان یعنی شما براه راست نبودید که ما شما را گمراه کرده باشیم وَمَا كَانَ
لَنَا ما را عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بر شما هیچ حجتی و تسلطی که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت نموده ایم بَلْ كُنْتُمْ بلکه بودید شما بنفس خود قَوْمًا
طَاغِينَ ۝ گروهی از اندازه گذشتگان فَحَقَّ عَلَيْنَا پس واجب شد بر ما همه قَوْلُ رَبِّنَا سخن پروردگار ما که کلمهٔ العذاب است إِنَّا
لَذَائِقُونَ ۝ بدرستیکه ما چشندگانیم عذاب را در این روز فَأَغْوَيْنَاكُمْ پس ما شما را دعوت کردیم بگمراهی بجهت آنکه إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ۝
بدرستیکه ما بودیم گمراهان خواستیم که شما نیز مثل ما باشید و در مثل است که خرمن سوخته هم خرمن سوخته میطلبد بیت من مستم و خواهم که تو هم مست
شوی * تا همچو منی سوخته از دست شوی * حق سبحانه فرمود که فَإِنَّهُمْ پس بتحقیق که تابعان و متبوعان يَوْمَئِذٍ آن روز فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ۝
در چشیدن عذاب انبازان باشند چنانچه در غوایت شریک بوده اند إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما همچنین نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ۝ میکنیم با مشرکان
إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان هستند إِذَا قِيلَ لَهُمْ زمانیکه چون گفته میشد مر ایشان را که بگوئید لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللهُ یعنی کلمهٔ توحید بر زبان
رانید يَسْتَكْبِرُونَ ۝ سرکشی مینمایند از گفتار آن یا تکبر می ورزیدند بردای خود وَيَقُولُونَ و میگویند ایشان أَئِنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا آیا هر آینه ترک کنندگانیم
عبادت خدایان خود را لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ۝ برای شاعری پوشیده عقل یعنی بسخن او ترک عبادت اصنام نکنیم کفار مکه حضرت رسالت پناه را صلی الله
علیه و آله و سلم بشعر و جنون نسبت میکردند حق سبحانه میفرماید که بَلْ جَاءَ نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمد محمد بدیشان بِالْحَقِّ براستی
و درستی وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ۝ و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش از او بودند إِنَّكُمْ بدرستیکه شما کافران لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ۝
هر آینه چشندگانید عذابی گوناگون و دردناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذیب وَمَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نخواهید شد إِلَّا مَا
كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ مگر جزای آن چیزی را که هستید که عمل میکنید إِلَّا عِبَادَ اللهِ لیکن بندگان خدای تعالی الْمُخْلَصِينَ ۝ پاک
شدگان از الواث شرک و شک بدان چیزی که هستید جزای آن مضاعف خواهند یافت أُولَٰئِكَ آن گروه یعنی بندگان مخلص لَهُمْ مر ایشان
راست رِزْقٌ مَعْلُومٌ ۝ روزی دانسته شده یعنی ظاهر نه پوشیده یا معلوم است خصائص او از دوام و بقا و لذت محض فَوَاكِهُ آن روزی میوه هاست
از هر گونه تر و خشک وَهُمْ مُكْرَمُونَ ۝ و ایشان نواختگانند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۝ در بهشتهای با نعمت و ناز عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختهای آراسته

مُّتَقٰبِلِيْنَ که روی در روی یکدیگر تا بدیدار هم شاد و خرم باشند يُطَافُ گردانیده میشود عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان میگردانند بِكَاْسٍ بجامی پر مِّنْ مَّعِيْنٍ از خمر ظاهر شده بر چشمها یا جاری از چشمها بَيْضَآءَ خمری سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد لَذَّةٍ با لذات و خوش خوار لِّلشّٰرِبِيْنَ مر آشامندگان را لَا فِيْهَا غَوْلٌ نیست در آن شراب غول آفتی و علتی که بر خمر دنیا مترتب ست چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و جز آن وَّلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُوْنَ و نه از بهشتیان که از آن شراب خورند مست شوند و خرد و فهم ایشان زائل شود وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان قٰصِرٰتُ الطَّرْفِ کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننگرند عِيْنٌ فراخ چشمان كَاَنَّهُنَّ گویا ایشان بَيْضٌ مَّكْنُوْنٌ بیضهای پوشیده اند تشبیه میکند حوران را در ملاحت و پاکی و خوش رنگی به بیضه نعامه چه مقرر ست که شترمرغ بیضه خود را به پر خویش بپوشد تا غبار بر آن ننشیند و بیضه ایشان سفید باشد مختلط با اندک صفرتی و احسن الوان ابدان نزد عرب آن بود فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی آورند برخی بهشتیان عَلٰى بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَّتَسَآءَلُوْنَ که میپرسند از احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قَالَ قَآئِلٌ گوید گوینده مِّنْهُمْ از اهل بهشت مر یاران خود را اِنِّيْ بدرستیکه من وقتیکه در دنیا بودم كَانَ لِيْ بود مرا قَرِيْنٌ یاری همنشین که منکر بعث بود مقاتل گوید که ایشان دو برادر بودند در سورة الکهف ذکر ایشان هست یهودا مومن ست و او گوید با بهشتیان که مرا برادری بود قطروس نام که در دنیا سرزنش کنان يَّقُوْلُ میگفت اَئِنَّكَ آیا تو لَمِنَ الْمُصَدِّقِيْنَ از باور دارندگان حشری ءَاِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَّعِظَامًا و استخوانهای کهنه ءَاِنَّا لَمَدِيْنُوْنَ آیا ما پاداش دادگان باشیم یعنی ما را زنده کنند و پاداش دهند قَالَ گوید یهودا مر اهل بهشت را که هَلْ اَنْتُمْ مُّطَّلِعُوْنَ آیا شما دیده ورانید یعنی می بینید اهل دوزخ را مراد آنست که ببینید دوزخیان را تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درک است و بچه نوع عذابی مبتلا شده بهشتیان گویند تو او را نیکو می شناسی تو فرو نگر بدوزخ فَاطَّلَعَ پس فرو نگرد یهودا فَرَاٰهُ ببیند قطروس را فِيْ سَوَآءِ الْجَحِيْمِ در میان دوزخ قَالَ گوید یهودا با او که تَاللّٰهِ اِنْ كِدْتَّ ای قطروس بخدای که بتحقیق نزدیک بود تو که لَتُرْدِيْنِ هلاک گردانی مرا بوسوسه و از راه ببری وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّيْ و اگر بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود و از فتنه تو نگاه داشت لَكُنْتُ هر آینه بودمی مِنَ الْمُحْضَرِيْنَ از حاضر گشتگان با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتگان گوید چنانچه برادر او شنود اَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِيْنَ آیا ما نیستیم مردگان در بهشت یعنی که ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد اِلَّا مَوْتَتَنَا الْاُوْلٰى مگر مردن نخستین در دنیا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِيْنَ و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند بلی هرگز نمیرید و معذب نمیشوید گوید یهودا اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این نعمت خلود و ایمنی از عذاب لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ هر آینه او رستگاری بزرگ است لِمِثْلِ هٰذَا از برای مثل این نعمتها فَلْيَعْمَلِ الْعٰمِلُوْنَ پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیا که بر شرف زوال است و در معرض انتقال. رباعی

گر بار کشی بار نگاری باری + در کار کنی برای یاری باری + ای سعدی بخاک ره خواهی مالید + بر خاک ره طرفه سواری باری +

آنگه حق سبحانه و تعالی میگوید اَذٰلِكَ آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان خَيْرٌ بهتر ست نُّزُلًا از روی نزول و پیشکش اَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّوْمِ یا درخت زقوم و آن درختی ست در ولایت تهامه که برگهای خرد دارد و میوه او بغایت تلخ و تلخ بود و حق سبحانه و تعالی درختی که میوه آن نزل دوزخیان باشد و با کراهت ایشان خورند بدین اسم مسمی کرده فرمود که اِنَّا جَعَلْنٰهَا بدرستیکه ما گردانیدیم درخت زقوم را فِتْنَةً محنت عذاب لِّلظّٰلِمِيْنَ مر ستمگاران را در آخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشان را در دنیا چه ایشان بعد از آنکه شنودند که زقوم درختی ست در دوزخ گفتند این چگونه تواند بود و حال آنکه آتش آهن را میگدازد و نرم میسازد و ندانستند که آنکه قادر ست بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر تواناست بر آفریدن شجر در آتش و حفظ آن از احراق و در معالم آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را گفت محمد صلی الله علیه وآله وسلم میترساند ما را بزقوم و آن بلغت بربر و افریقیه مسکه و خرما را گویند ابو جهل بر خاست و اکابر عرب را بخانه آورد و کنیزک خود را گفت زقمینا یعنی زقوم ده ما را

کنیزکی زبد و خرما آورد ابوجهل گفت بخورید که این زقومی ست که محمد ما را بدان وعید میکند حق سبحانه آیت فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان می برند
إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ بدرستیکه آن درختی ست که بیرون می آید در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند شده بسایر درکات میرسد طَلْعُهَا خوشه
آن درخت كَأَنَّهُ گوییا که آن رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ سرهاے دیوان ست یعنے در زشتی و هولناکی و گویند شیاطین مارهاے قبیح پرهول ست و
گویند سنگهاے سیاه بوده در حوالی مکه که آنرا رؤس الشیاطین میگفتند فَإِنَّهُمْ پس بتحقیق که دوزخیان لَآكِلُونَ مِنْهَا هر آئینه میخورند ازان
درخت زقوم فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ پس پر کننده اند ازان شکمها از غایت جوع یا بخورانند ایشان را باکراه ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ
پس بدرستیکه مر دوزخیان را عَلَيْهَا بر خوردن آن لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ آمیختنی ست از آب گرم چنان آبی که امعا را پاره پاره
کند یعنے چون زقوم را بخورند آب گرم بر بالاے آن بدیشان دهند تا از زقوم آمیخته گردد ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ پس بدرستیکه بازگشت
ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم هر آئینه بسوے دوزخ ست و آنها پیشکش و ما حضر وی است إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ یافتند پدران خود را
ضَالِّينَ گمراهان فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ پس ایشان بر پیهاے ایشان يُهْرَعُونَ می شتابند یعنے تقلید ایشان میکنند وَلَقَدْ ضَلَّ و
بدرستیکه گمراه شدند قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق فرستادیم
فِيهِمْ درمیان ایشان مُنْذِرِينَ بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب ما ترسانند و ایشان قبول نکردند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس
درنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ آخر کار بیم کرده شدگان یعنے عذاب و عقوبت بریشان فرود آمد إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان حق پاک
کرده شدگان که با همه از منقطع گشتند از غیر حق وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ و بتحقیق که بخواند ما را نوح و هلاک قوم درخواست و ما اجابت کردیم فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ
پس نیک اجابت کنندگانیم ما که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ و نجات دادیم او را و کسان او را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ
از اندوه بزرگ که غرق ست یا آزار قوم وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ و ساختیم فرزندان سه گانه او را هُمُ الْبَاقِينَ ایشان را باقیان از جهت نسل تا قیامت
چه در خبرست که از اهل او جز سام و حام و یافث و زنان ایشان کس دیگر نماند و تمام انام از نسل ایشانند سام پدر عرب و فارس و روم
است و یافث پدر ترک و خزر و سقلاب و حام پدر هند و حبش و زنگ و بربر وَتَرَكْنَا و باقی گذاشتیم عَلَيْهِ بر نوح ثناے نیکو فِي
الْآخِرِينَ درمیان پسینیان یعنے امت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم یا آنرا بگذاشتیم که ایشان را ستایان آخرین میگویند سَلَامٌ عَلَىٰ
نُوحٍ سلام بر نوح عم فِي الْعَالَمِينَ درمیان عالمیان قولی آنست که این ابتداے کلام ست و خداے تعالی سلام میگوید بر نوح
إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما همچنین که نوح را جزا دادیم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستیکه نوح عم مِنْ
عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویدگان ماست ثُمَّ پس از دعای نوح أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ غرق گردانیدیم دیگران را یعنے کافران قوم
او را وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ بدرستیکه از پیروان نوح عم لَإِبْرَاهِيمَ هر آئینه ابراهیم ست یعنے در اصول شرع و طریق توحید پیرو او بود و
در لباب از فراء نقل میکنند که در شیعته ضمیر عاید ست بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم کنایت غیر مذکور ست و ابراهیم اگرچه بصورت
سابق بوده اما بمعنی متابع اوست زیرا که چون پیروان بفضل وے معترف گشته و دین او را ستوده و براے او دعا کرده که ربنا وابعث
فیهم رسولا الآیه قطعه پیش از تو آمد نسبے انبیا بتو + گر آخر آمدی همه را پیشوا تو لی + خوان خلیل هست نمکدان خوان تو + بر خوان اصطفا نمک
انبیا تو لی + إِذْ جَاءَ رَبَّهُ یاد کن آنرا چونکه آمد ابراهیم عم پروردگار خود را بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدلے پاک از علائق یا خالی از محبت دنیا
یا فارغ از محبت اغیار یعنی روے نهاده بدرگاه عزت با دلی از تعلقات کونین رسته و از حظ نفس و آرزوے طمع پرداخته إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ یاد کن
چون گفت ابراهیم مر پدر خود آزر را و گروه خود را مَاذَا تَعْبُدُونَ این چه چیز ست که مے پرستید أَئِفْكًا آیا از روے دروغ آلِهَةً
خدایان را دُونَ اللَّهِ جز خداے تُرِيدُونَ میخواهید فَمَا ظَنُّكُمْ پس چیست گمان شما بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار

عالمیان کہ شمارا عذاب نکند مرا آنکہ پرستش او کہ استحقاق عبادت دارد ترک نمودہ اید و غیر او را می پرستید قوم سخن ابراہیم علیہ السلام را
این جواب دادند کہ فردا عید ماست و بصحرا بیرون خواہیم شد امروز طعامہا مے پزیم و بر حوالی بتان میگذاریم تا چون از صحرا باز گردیم
بہ بتخانہ در آمدہ برسم تبرک آن طعامہا را قسمت کنیم تو بیا و مجمع ما را تماشا کن و از آنجا با ما بہ بتخانہ آی ترتیب و زینت اصنام و ہیئات و اشکال ایشان را مشاہدہ
کن و میدانیم کہ بعد از تفرج ایشان زبان ملامت حواہی بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواہی داشت بیت گوئی کہ جرا عاشق رخ حوری بہ تو روی
تو ہم ببری معذورے ابراہیم علی نبینا و علیہ السلام جواب نداد روز دیگر پدر و مادر و یاران وے گفتند اے ابراہیم عم بیا تا برویم
بمحفل کہ پس درنگریست نَظْرَةً نگریستنی فِي النُّجُومِ ﴿۸۸﴾ در ستارگان و مواقع اتصالات و انصرافات ایشان مشاہدہ کرد یا در کتابے
کہ علم نجوم در وی بود نگریست و چون قوم او علم نجوم میورزیدند ہم از علم ایشان با ایشان سخن فرمود فَقَالَ پس گفت ابراہیم عم اِنِّي
سَقِيمٌ ﴿۸۹﴾ بدرستیکہ من بیمارم یعنی استدلال میکنم کہ مرا طاعون در خواہد یافت و آن گروہ از طاعون گمان بد بردندی فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ﴿۹۰﴾
پس برگشتند از وی روی گردانندگان از خوف آنکہ چون طاعون از امراض متعدیہ است ناگاہ بدیشان سرایت کند چون قوم ابراہیم را گذاشتہ بصحرا رفتند ابراہیم
عم روی بہ بتخانہ نہاد فَرَاغَ پس پنہان بازگشت ابراہیم اِلٰى اٰلِهَتِهِمْ بسوے بتان ایشان تا آرایش آراستہ و خوانہاے طعام در پیش ایشان نہادہ
فَقَالَ پس گفت از روے استہزا اَلَا تَأْكُلُونَ ﴿۹۱﴾ آیا نمی خورید این طعامہا را و چون جوابے نشنید از روے تہکم دیگر بار گفت مَا لَكُمْ
لَا تَنْطِقُونَ ﴿۹۲﴾ چیست شما را کہ سخن نمیگوئید و مرا جواب نمیدہید فَرَاغَ پس پنہان در آمد عَلَيْهِمْ بر ایشان و میزد بتان را ضَرْبًا
بِالْيَمِينِ ﴿۹۳﴾ زدنی بقوت تمام یا بدست راست یا بسبب سوگند کہ خوردہ بود و فرمود تاللہ لاکیدن اصنامکم القصہ ابراہیم عم بتان را
پارہ پارہ کرد چنانچہ در سورۂ انبیا گذشت نمرودیان از عیدگاہ بہ بتخانہ در آمدند صورت حال مشاہدہ کردند دانستند کہ کار ابراہیم است فَأَقْبَلُوا
إِلَيْهِ پس روے آوردند بسوے ابراہیم عم يَزِفُّونَ ﴿۹۴﴾ شتاب میکردند در گرفتن او و او را گرفتہ نزد نمرود آوردند بعد از مباحثہ
بسیار کہ شمہ از آن ذکر یافتہ قَالَ گفت ابراہیم علیہ السلام اَتَعْبُدُونَ آیا می پرستید مَا تَنْحِتُونَ ﴿۹۵﴾ آنچہ می تراشید از سنگ و چوب بت
وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴿۹۶﴾ و خداے تعالی آفریدہ است شما را و آنچہ شما میکنید بدستہای خود و درین آیت دلیل است بر آنکہ بندگان
و افعال بندگان ہمہ مخلوق حضرت پروردگار است چون ابراہیم عم ایشان را الزام داد قَالُوا گفتند نمرودیان و خواص او بنا کنید که برای
سوختن ابراہیم ابْنُوا لَهٗ بُنْيَانًا و ابراہیم را بر ساختہ آتش در آن بنا فَأَلْقُوهُ پس در افگنید او را فِي الْجَحِيمِ ﴿۹۷﴾ در آتش سوزان فَأَرَادُوا پس خواستند
نمرودیان بِهٖ با ابراہیم عم كَيْدًا دستانی و فتنہ کہ او را بسوزانند فَجَعَلْنٰهُمُ الْاَسْفَلِيْنَ ﴿۹۸﴾ پس گردانیدیم ما ایشان را زیر تر و خوار تر چہ آتش
ایشان برو سرد گلستانی ساختیم و آن برہانی روشن بود بر حقیقت او و بطلان ایشان وَقَالَ و گفت ابراہیم عم چون از آتش
بسلامت بیرون آمد اِنِّي ذَاهِبٌ بدرستیکہ من روندہ ام اِلٰى رَبِّي بجائیکہ پروردگار من فرمودہ است یعنی زمین شام سَيَهْدِيْنِ ﴿۹۹﴾
زود باشد کہ راہ نماید مرا بمقصد من یا بمصالح دنیا و آخرت پس ابراہیم عم روے بشام نہاد و در آن راہ ہاجرہ بدست سارہ خاتون
افتاد و آنرا با ابراہیم عم بخشید و چون ہاجرہ ملک یمین او شد دعا کرد کہ رَبِّ هَبْ لِيْ اے پروردگار من ببخش مرا فرزندی مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ﴿۱۰۰﴾
از شائستگان و ستودگان کہ معین من باشد بر طاعت و مونس من بود در غربت فَبَشَّرْنٰهُ پس مژدہ دادیم مرا او را بِغُلٰمٍ حَلِيْمٍ ﴿۱۰۱﴾ بفرزندی بردبار
یعنی چون ببلوغ رسد حلیم بود پس خدای اسمعیل را از ہاجرہ بوے ارزانی داشت و بحکم سبحانی از زمین شام ہاجرہ و پسر او را بمکہ آورد اسمعیل عم
آنجا نشو و نما یافت و قتیکہ ابراہیم از شام بدین پسر آمدہ بود سہ شب متوالی در واقعہ دید کہ فرزند خود را قربان کن روز عید نحر بود کہ ابراہیم
اسمعیل عم را ہمراہ داشتہ روے بمنیٰ نہاد فَلَمَّا بَلَغَ پس چون برسید ابراہیم عم مَعَهٗ با پسر خود السَّعْيَ موضع سعی یعنی میان
صفا و مروہ و گفتہ اند مراد منیٰ است یا کوہ منا قَالَ گفت ابراہیم عم يٰبُنَيَّ اے پسرک من تصغیر برائے ترحم و شفقت است اِنِّيْ اَرٰى

بدرستیکه من می بینم پیوسته فِی الْمَنَامِ در خواب اَنِّیْ اَذْبَحُکَ آنکه من ترا ذبح میکنم یعنی پیاپی می بینم در خواب که فرزند را ذبح کن فَانْظُرْ مَاذَا تَرٰی
پس در نگر و در نیکار چه چیز می بینی و رای تو چه تقاضا میکند تا کی گفت اسمعیل عم یٰۤاَبَتِ افْعَلْ ای پدر من بکن مَا تُؤْمَرُ آنچه فرموده شده
مرا چه خواب انبیا عم وحی است سَتَجِدُنِیْۤ زود باشد که بیابی مرا اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اگر خواهد خدای تعالی مِنَ الصّٰبِرِیْنَ ○ از صبر کنندگان بر ذبح یا
بحکم قضا فَلَمَّآ اَسْلَمَا پس آنهنگام که گردن نهاد حکم خدا را ابراهیم عم بفدای پسر خود و اسمعیل عم برضا داد بقربان شدن خود و واقع شد آنچه واقع شد وَتَلَّهٗ
و بیفکند ابراهیم عم مر پسر را لِلْجَبِیْنِ ○ بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین نهاد بالتماس او و در معالم آورده که چون ابراهیم عم قصد ذبح اسمعیل عم
فرمود اسمعیل عم سه وصیت کرد اول گفت ای پدر دست و پای من محکم بربند تا اضطراب نکنم چه وقت اضطراب نشاید که جامه مبارک تو خون آلوده گردد و من بدین بی ادبی
عاصی و بدنام شوم و مرا در آنحضرت خسارت باشد بیت اگر خونم بریزی غم ندارم زان همی ترسم + که ناگه دامن پاکت شود از خونم آلوده دیگر چون
بخانه باز روی سلام من بمادر دلفگارم برسان و پیراهن مرا بدو ده تا او را بآن تسلی باشد سوم مرا روی بخاک نه تا بوقت تیغ راندن نظر شفقت
بیفتد و سلسله مهر پدری در حرکت نیاید مبادا که در امر الهی تاخیر و تقصیر رود و ابراهیم عم بدل قوی دست و پای پسر ببست و کارد بر حلق وی نهاد
حق سبحانه صفحه ای از مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل عم پدید آورد تا کارد را از بریدن باز داشت و گفته اند حلق او می برید و باز درست میشد پس حق سبحانه
میفرماید که ما عمل ابراهیم عم را پسندیدیم و او حکم ما را بجا آورد وَنَادَیْنٰهُ و ندا کردیم او را اَنْ یّٰۤاِبْرٰهِیْمُ که ای ابراهیم قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْیَا بدرستیکه
راست کردی خواب خود را در وسیط آورده که او در خواب دیده بود که پسر را میکشت اما اثر خون ندیده بود در بیداری نیز همان صورت بحیث وقوع یافت
اِنَّا بدرستیکه ما کَذٰلِکَ همچنین تفرج بعد از شدت نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ ○ جزا میدهیم نیکوکاران را اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این کار لَهُوَ الْبَلٰٓؤُا الْمُبِیْنُ ○
هر آینه مراد را آزمایشی است روشن که بآن مخلص از غیر او متمیز گردد وَفَدَیْنٰهُ و فدا دادیم اسمعیل عم را بِذِبْحٍ عَظِیْمٍ ○ بکبشی بزرگ یعنی فربه
و آن کبش شاخ دار بود که چهل سال در مرغزار بهشت چرانیده و گویند این آن کبش بوده که هابیل او را قربان کرده بود و خدای تعالی از وی
پذیرفت یا گوسپندی بود که از جبل ثبیر فرو آمده بود پس نزد ابراهیم عم بایستاد و اشهر آنست که جبرئیل علیه السلام از آسمان فرود آورد
و قصه قربانی با توابع و لواحق آن بشرحی لائق و بسطی موافق در جواهر التفسیر مذکور است وَتَرَکْنَا و باقی گذاشتیم عَلَیْهِ بر ابراهیم ثنای
نیکو فِی الْاٰخِرِیْنَ ○ در میان پسینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم یا آنرا باقی گردانیدیم که مردمان میگویند سَلٰمٌ عَلٰۤی اِبْرٰهِیْمَ ○
سلام باد بر ابراهیم عم یا ما سلام میگوییم برو کَذٰلِکَ همچنین نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ ○ پاداش میدهیم نیکوکاران را اِنَّهٗ بدرستیکه ابراهیم
مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِیْنَ ○ از بندگان گرویدگان ماست وَبَشَّرْنٰهُ بِاِسْحٰقَ و مژده دادیم او را یعنی ابراهیم عم را بعد
از اسمعیل بفرزندی اسحق نام نَبِیًّا مِّنَ الصّٰلِحِیْنَ ○ پیغمبری از شایستگان وَبٰرَکْنَا عَلَیْهِ و برکت دادیم بر ابراهیم وَعَلٰۤی اِسْحٰقَ و بر او
اسحق که از صلب او انبیای بنی اسرائیل و غیر ایشان چون ایوب عم بیرون آوردیم وَمِنْ ذُرِّیَّتِهِمَا و از فرزندان ایشان هر دو مُحْسِنٌ نیکوکار است
در عمل خود با ایمان و طاعت وَّظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ و ستمگار است بر نفس خود به کفر و معصیت مُبِیْنٌ ○ آشکارا ستم او یعنی از نسل ایشان گرویدگان
نیکوکار باشند و هم ناگرویدگان ستمگار وَلَقَدْ مَنَنَّا و هر آینه منت نهادیم عَلٰی مُوْسٰی وَهٰرُوْنَ ○ بر موسی و هارون عم بنعمت نبوت وَ
نَجَّیْنٰهُمَا و برهانیدیم ایشان را وَقَوْمَهُمَا و گروه ایشان را یعنی بنی اسرائیل را مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیْمِ ○ از اندوه بزرگ یعنی از تغلب قبطیان
و ایذا و آزار ایشان وَنَصَرْنٰهُمْ و یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان فَکَانُوْا هُمُ پس بودند ایشان الْغٰلِبِیْنَ ○ غلبه کنندگان بر
اعادی وَاٰتَیْنٰهُمَا و دادیم موسی و هارون عم را الْکِتٰبَ الْمُسْتَبِیْنَ ○ کتابی پیدا و هویدا وَهَدَیْنٰهُمَا و راه نمودیم هر دو را الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ ○
راهی راست رساننده بمقصود وَتَرَکْنَا عَلَیْهِمَا فِی الْاٰخِرِیْنَ ○ و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو در میان آیندگان از پسینیان یا آنچه باقی گذاشتیم
اینست که گویند سَلٰمٌ عَلٰی مُوْسٰی وَهٰرُوْنَ ○ سلام باد بر موسی و هارون عم یا ما میگوییم سلام بر هر دو اِنَّا کَذٰلِکَ بدرستیکه

همچنین نجزی المحسنین ۝ پاداش میدهیم نیکوکارانرا انهما بدرستیکه موسی و هارون ع م من عبادنا المؤمنین ۝ از بندگان گرویدگان ما اند
وان الیاس و بدرستیکه الیاس بن یاسین بن فنحاص بن العیزار بن هارون لمن المرسلین ۝ از جمله فرستادگانست بدعوت خلق اذ قال
یاد کن آنرا که گفت لقومه مر گروه خود را الا تتقون ۝ آیا نمی ترسید از عذاب الهی اتدعون بعلا آیا می پرستید بتی که بعل را بخدای داشتند و آن بتی بود
که بیست گز بالا و چهار روی داشت و بک نام زمینی ست از شام و چون بعل در و بود آنجا را بعلبک گویند و بدین اسم مشهور شده القصه
الیاس گفت میخوانید بعل را و تذرون و میگذارید احسن الخالقین ۝ عبادت نیکوترین آفریدگار را مراد از خالقین مصوران اند
الله ربکم خدای پروردگار شماست و رب آبائکم الاولین ۝ و پروردگار پدران پیشین شماست پس او را پرستید و بدو شرک
میارید حق سبحانه و تعالی الیاس را باهل بعلبک فرستاد و ایشان ملکی داشتند اجب نام در اول مسلمان بوده و در آخر باغوای زن
خود از اهل بت پرستان شد و الیاس ع م دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند و با الیاس ع م رجوع نموده عذر تدارک حال خود در خواستند الیاس ع م
فرمود که ایمان بیارید و روی بیگانگی حق اقرار بکنید و ایشان متامل شدند الیاس ع م گفت اگر میخواهید که بطلان و حقیقت دین من و شما هویدا گردد
بیائید تا من خدای خود را بخوانم و شما بتان خود را بخوانید هر کدام که دعای ایشان اجابت یابد سزاوار پرستیدن باشد ایشان بدین رضا
داده بت خود را بیاراسته و ستایش بسیار کرده از و باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد و الیاس ع م دعا فرمود فی الحال باران آمد و قوم او را
در انکار افزودند فکذبوه پس تکذیب کردند او را فانهم لمحضرون ۝ پس بدرستیکه ایشان هر آینه حاضر کرده شدگانند در دوزخ الا
عباد الله المخلصین ۝ مگر بندگان خدای تعالی پاک کرده شدگان از شائبه شرک و نفاق آورده اند که الیاس ع م ملول شده از خدای
درخواست که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز در فلان موضع رود و هرچه بدو ظاهر گردد بر وی سوار
شود الیاس ع م در زمان معین بمکان مقرر رفت شیری یا اسپی از آتش پیش وی آمد بر آن سوار شد و الیسع را خلیفه خود ساخت و حق سبحانه
او را پر و بال داده شهوت طعام و شراب و وقاع از و سلب کرده با فرشتگان پرواز داد و در صفت او آمده که انسی ست و هم ملکی و هم ارضی
و هم سماوی و او موکل ست بر بیابانها چنانچه خضر بر دریاها و در عرفات با یکدیگر ملاقات میفرمایند و در رمضان باهم در بیت المقدس افطار میکنند و بعضی
از صلحای امت ایشانرا می بینند و ترکنا و بگذاشتیم علیه بر الیاس ع م فی الآخرین ۝ در میان پسینیان ثنا و مدح و در زادان یا آنرا بکدام
که گویند سلام علی آل یاسین ۝ سلام بر الیاس و گفته اند الیاسین هم نام اوست چنانچه میکال و میکائیل و سینا و سینین انا کذلک بدرستیکه
همچنین نجزی المحسنین ۝ جزا میدهیم نیکوکارانرا انه بدرستیکه الیاس علیه السلام من عبادنا المؤمنین ۝ از بندگان گرویدگان ماست
ایمان اسمی ست جامع مر جمیع کمالات صوری و معنوی را و نام بندگی تشریفی ست خاص برای اهل اختصاص نظم اگر بنده خویش
خوانی مرا + بباز مملکت جاودانی مرا + شهانیکه با تخت فرخنده اند + همه بندگان ترا بنده اند + وان لوطا لمن المرسلین ۝ و بدرستیکه
لوط بن هاران از پیغمبران فرستاده شده است اذ نجیناه یاد کن چون نجات دادیم او را و اهله اجمعین ۝ و اهل بیت او را همه
الا عجوزا مگر پیرزنی که زن او بود چه او قرار گرفت فی الغابرین ۝ در باز ماندگان بعذاب زیرا که او کافره بود با لوط ع م همراهی
نکرد ثم دمرنا الآخرین ۝ پس هلاک کردیم دیگرانرا از قوم وی و دیار ایشانرا زیر و زبر ساختیم وانکم لتمرون و بدرستیکه شما ای
گروه قریش میگذرید علیهم بر منازل ایشان وقتیکه بتجارت شام میروید مصبحین ۝ در حالتیکه داخلید در صباح وبالیل
و در شب یعنی بر منازل ایشان گذر دارید بروز و شب افلا تعقلون ۝ آیا تعقل نمیکنید و اندیشه نمی نمائید که عاقبت مکذبان جز هلاک
نمیکشد وان یونس و بدرستیکه یونس بن متی لمن المرسلین ۝ از جمله فرستادگانست حق سبحانه او را باهل نینوی از بلاد موصل فرستاد چنانچه
در سوره یونس گذشت قوم تکذیب وی کردند و او عذاب طلبید و از میان قوم بیرون رفت و بعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس ایمان آوردند

ع ۴

وعذاب مرتفع شد ویونس علیه السلام ازین حال خبر یافت واو قوم را وعدهٔ عذاب داده بود که عذاب بشما فرود آید پس از اندیشه آنکه مردم او را بکذب نسبت دهند
روی بجانب دریا نهاد وَإِذْ أَبَقَ یاد کن آنرا که بگریخت یونس علیه السلام از قوم خود إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ بسوی کشتی که مملو بود از مردم ومتاع آورده اند
که چون یونس علیه السلام بکنار دریا رسید قومی از تجار کشتی بر آب افگنده ودر دریا سوار میشدند یونس با ایشان بکشتی در آمد چون کشتی بمیان آب رسید
بایستاد وملاحان گفتند بندهٔ گریخته درین کشتی هست که کشتی نمیرود یونس فرمود که بندهٔ گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بندهٔ باشی سیمای
آزادمردی وصلاحیت وجوانمردی از بشرهٔ تو لائح است یونس مبالغه کرد که گریخته منم وداب آن قوم چنان بود که بندهٔ گریخته را در دریا می انداختند
تا کشتی روان میشد چون یونس در آن باب سخن بسر حد اطناب رسانید وآن قوم نمی شنیدند فرمود که قرعه زنیم فَسَاهَمَ پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت
فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ پس گشت یونس از مدحضینان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی بر آمد اهل کشتی او را برداشته قصد کردند که او را بدریا افگنند
حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در آخر دریا بودی تا پیش کشتی آمده دهن باز کرد ملاحان او را از طرفی دیگر بردند آنجا ماهی پدید آمد یونس گلیم در سر کشیده خود را
در بحر افگند فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس فرو برد او را ماهی بیک بار وَهُوَ مُلِيمٌ واو ملامت کننده بود نفس خود را که چرا از قوم گریخته فرمان رسید
بماهی که من او را طعمهٔ تو نساختم بلکه درون تو زندان او کردیم باید که ترکیب او از هم نریزد وماهی چنانکه مادر را با فرزندان باشد در نگاهداشت
او رعایت مینمود وسر از آب بر آورده میرفت ویونس علیه السلام در درون او نفس میزد سه روز یا هفت روز آنجا بود واشهر آنست که
چهل روز در شکم ماهی بود وآن ماهی هفت دریا بگشت وحق سبحانه گوشت وپوست او را نازک وصافی ساخته بود چون آبگینه تا یونس علیه السلام
غرائب عجائب بحر را مشاهده کرد وپیوسته بذکر حق تعالی اشتغال داشت فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اگر نه آنست که یونس علیه السلام كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ بود از تسبیح
گویندگان در شکم ماهی که میگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا اگر نه آنست که او پیش از آنکه در شکم ماهی رود از ذاکران ونماز
گزارندگان بودی لَلَبِثَ هر آینه درنگ کردی فِي بَطْنِهِ در شکم حوت إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزیکه برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر
پروردگار زود ازش خلاصی داد فَنَبَذْنَاهُ پس بیفگندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون بر آورده بیفگند بِالْعَرَاءِ بزمین هامون یعنی
صحرای که در آن درخت وگیاه ونبات وکوه نبود واو را درچنین موضع بیفگند وَهُوَ سَقِيمٌ وحال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف ونحیف چون
طفلی که از مادر متولد شود وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ وبرویانیدیم بر زبر سر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو تا برگهای خود او را سایه کرد
ودر زاد المسیر آورده که خاصیت ورق یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد وچون حق سبحانه وی را بدرخت یقطین بپوشید از آفت ذباب
وحرارت آفتاب ایمن شد وبز کوهی را فرمان داد تا می آمد وپستان در دهان یونس علیه السلام می نهاد واو می مکید تا وقتیکه پوست وی
محکم شد وگوشت وی تمام گشت بازوی او باقرار اصل رفت وَأَرْسَلْنَاهُ وفرستادیم او را دیگر باره إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ بسوی
صد هزار مرد أَوْ يَزِيدُونَ یا زیاده به بیست هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال
وی بیرون آمد فَآمَنُوا پس گرویدند بیونس علیه السلام یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فَمَتَّعْنَاهُمْ پس برخورداری دادیم ایشان را إِلَى حِينٍ
تا آن هنگام که اجل ایشان رسید وبعد از آنکه متقاضی اجل باسترداد ودیعت روح متوجه گردد بمرافعت ابطال منع او میسر نیست در همگی
احوال دفع او متصور رباعی روزیکه اجل دست گشاید به ستیز + وز بهر هلاک بر کشد خنجر تیز + نه وقت جدل بود نه هنگام حیل + نه روی
مقاومت نه یارای گریز + فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از بنو خزاعه وبنو ملیح وجهینه که ملائکه را دختران خدای میگویند یعنی از وجه قسمت
سوال کن أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا پروردگار ترا دختر انند وَلَهُمُ الْبَنُونَ ومر ایشانرا پسران أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا آیا ما آفریدیم
مر فرشتگان را زنان وَهُمْ شَاهِدُونَ وایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما مر ایشان را أَلَا إِنَّهُمْ آگاه باش وبدانکه ایشان
مِنْ إِفْكِهِمْ از دروغ وافترای خود لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهُ هر آینه میگویند بزاد خدای تعالی یعنی برای او فرزندان وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ وبدرستیکه

نصف

انتساب والدیت بخدای هر آئینه دروغگویانند أَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا برگزید خدای دختران را که مکروه طبع شما اند عَلَى الْبَنِينَ بر پسران که مادهٔ افتخار و استظهار شما ایشانند مَا لَكُمْ چیست شما را درین قسمت كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید و نسبت میدهید بخدای آنرا که برای خود نمی پسندید أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا اندیشه میکنید که حق تعالی منزه است از صاحبه و ولد چه ولد از جنس مولود میباید و از مثل او می شاید و حضرت رب العزت از مثل و شبهه مقدس است أَمْ لَكُمْ آیا مر شما راست درین سخن که ملائکه را بنات الله میگوئید سُلْطَانٌ مُبِينٌ حجتی روشن یا کتابی فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ پس بیارید آن کتاب منزل را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان در دعوی خود آورده اند که بعضے از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه با جن مصاهره کرده و پری از سروات ایشان اختیار فرموده ملائکه از آنها متولد شده اند یا مجوس بر آن بودند که خدای تم و شیطان برادرانند حق سبحانه میفرماید که وَجَعَلُوا بَيْنَهُ و ساختند میان خدای وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان پری که دیو از ایشانست نَسَبًا یعنی وصلتی وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستیکه میدانند دیوان و پریان که روز قیامت إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان یعنے قائلان این سخن یا همه ایشان لَمُحْضَرُونَ هر آئینه حاضر شدگان باشند برای عذاب جمعی بر آنند که مراد از جن ملائکه اند چه هر چه از دیده پوشیده باشد عرب آنرا جن خوانند و ایشان میان حق سبحانه و ایشان نسبتے ساختند بعضی گفته اند دختران وی اند و ملائکه میدانند که ایشان را برای سوال حاضر خواهند کرد و از پرستش کفار مر ایشان را خواهند پرسید و ایشان جواب بوجه صواب خواهند داد که بل کانوا یعبدون الجن چنانچه در سورهٔ سبا مذکور شد سُبْحَانَ اللَّهِ پاکست خدای تعالی عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه صفت میکنند کافران یعنے نسبت قرابت و ولادت بوی و بیزارست او را از مقالهٔ کفار اشرار و همه ایشان بدین نوع خدا را وصف میکنند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای پاک شدگان از لواث شبهات که ایشان بسزای ستائش او می نمایند فَإِنَّكُمْ پس تحقیق شما ای کافران وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه می پرستید از بتان مَا أَنْتُمْ نیستند شما همه عَلَيْهِ بر آنچه می پرستید بِفَاتِنِينَ گمراه کنندگان و تباه سازندگان إِلَّا مَنْ هُوَ مگر آنکس که او صَالِ الْجَحِيمِ در آینده بدوزخ ست یعنی علم ازلی بدان تعلق گرفته است بر آنکه او بی شبهه بدوزخ خواهد رفت و برای رد قول آنها که ملائکه پرست بودند ذکر اعتراف ملائکه بعبودیت حق میکند که ایشان میگویند وَمَا مِنَّا و نیست از ما هیچکس إِلَّا لَهُ مگر آنکه مر او را مَقَامٌ مَعْلُومٌ مقامی ست در خدمت و عبادت معین که بسته شده و مقرر گشته که از آن تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابو بکر وراق قدس سره فرموده که مراد مقام سنیه است چون خوف و رجا و محبت و رضا که هر یک از مقربان حظائر ملکوت و مقدسیات جوامع جبروت در مقامی از آن متمکن اند وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ و بدرستیکه ما صف کشیدگانیم در ادای طاعت و موقف ملازمت وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ و بدرستیکه ما تسبیح گویندگانیم در ادای طاعت مر خدای عز و جل را و تنزیه کننده از هر چه لائق ذات مقدس وے نباشد در لباب آورده که این کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و مومنانست رحمهم الله تعالی که میگویند هر یک از ما مر او را مقامی معلوم داریم در بهشت و امروز در صف کار ایستادگانیم بنماز و بپاکی یاد کنندگان مر خدای عز و جل را و تاکید ست این هر دو جمله بان و لام و توسیط فصل دلیل ست بر مواظبت طاعت و دوام ذکر بی شبهه و شائبهٔ قصور و فتور خواه نسبت ملائکه کرام و خواه بنسبت سید انام صلی الله علیه و آله وسلم و سائر اهل ایمان از اصحاب عظام علیهم الرضوان وَإِنْ كَانُوا و بدرستیکه بودند کافران قریش که قبل از بعثت لَيَقُولُونَ هر آئینه میگفتند لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا اگر بودی نزدیک ما ذِكْرًا کتابی یعنے کتابی که سبب پند و نصیحت ما بودی مِنَ الْأَوَّلِينَ از کتب پیشینیان یعنے اگر ما را نیز کتابی بودی و حکم بر ما منزل شدی لَكُنَّا هر آئینه می بودیم عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ بندگان خدای پاک کرده شده از لوث شرک و کفر و آن هنگام که بدیشان آمد کتابی که اشرف کتب سماوی ست یعنے قرآن فَكَفَرُوا بِهِ پس کافر شدند بوی فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت و مغلوبیت ست وَلَقَدْ سَبَقَتْ و هر آئینه پیشی گرفته است كَلِمَتُنَا سخن ما لِعِبَادِنَا پیغمبران را و حکم این عهد در لوح محفوظ مثبت ست کما قال الله تعالی کتب الله لاغلبن انا و رسلی یعنے وعدهٔ نصرت که کردیم با

لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ برای بندگان فرستاده شده إِنَّهُمْ بدرستیکه پیغمبران هم لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ۝ هر آئینه ایشانند یاری کرده شدگان
وَإِنَّ جُنْدَنَا و بدرستیکه لشکر ما یعنی متابعان انبیاء هم لَهُمُ الْغَالِبُونَ ۝ هر آئینه ایشان غلبه کنندگانند بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات و
غلبه کفار برایشان بسبیل ندرت ست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان ای محمد از ایشان حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگام امر قتال یا زمان وعده نصرت
که روز بدر ست یا روز فتح مکه وَأَبْصِرْهُمْ و ببین حال ایشان بدان روز فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ۝ پس زود باشد که ببینند ایشان در دنیا نصرت
ترا و در آخرت علو رتبه ترا آورده اند که چون کفار وعید فسوف یبصرون شنیدند گفتند که این کی خواهد بود آیت آمد که أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ آیا بعذاب ما
شتاب میکنند و وقت نزول آن می پرسند فَإِذَا نَزَلَ پس چون فرود آید آن عذاب بِسَاحَتِهِمْ بمیتگاه و منزل ایشان فَسَاءَ
صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ ۝ پس بد باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند که درمیان قبائل عرب قتل و غارت بسیار بود و هر لشکریکه
قصد قبیله داشتندی همه شب راه پیموده و وقت سحر که زمان خواب گران ست بحوالی ایشان درآمدندی و دست بغارت و اسر و تاراج
برگشاده قوم را استاصل ساختندی و بدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع میشد غارت را صباح نام نهادندی و هرچند غارت که در وقتی
دیگر وقوع می یافتندی همان صباح گفتندی و درین آیت تشبیه کرده عذاب را بلشکری که ناگاه بدیشان هجوم خواهد کرد و غارتی بدیشان واقع خواهد شد که
آن عذاب استیصال ست و مرویست که بدان صباح که حضرت رسالت پناه صلعم بزمین خیبر رسید و قلعه و حصون ایشان را دید فرمود که الله اکبر
خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه تعالی دیگر بار بجهت تاکید مکرر باید وَتَوَلَّ عَنْهُمْ و روی بگردان ای محمد و اعراض
کن از ایشان حَتَّىٰ حِينٍ تا وقتیکه آیت السیف نازل شود وَأَبْصِرْ و ببین که عذاب به ایشان فرود آید فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ۝ پس
زود باشد که ببینند انواع عقوبتها در دنیا و عقبی سُبْحَانَ رَبِّكَ پاک ست پروردگار تو رَبِّ الْعِزَّةِ خداوند عزت و قوت و غلبه عَمَّا
يَصِفُونَ ۝ ازانچه وصف میکنند مشرکان او را وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ۝ و سلام بر فرستاده شدگان وَالْحَمْدُ لِلَّهِ و همه ستایشها مر خدای را
عز و جل که رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ پروردگار عالمیان ست و درین آیت بندگان را تعلیم تسبیح و تسلیم و تحمید میکند و امام محی السنه رح در معالم التنزیل
باسناد خود از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که هر که دوست میدارد که بر وی پیمانه مزد و ثواب را به پیمانه بزرگ تر پیماید که ختم کلام
مجلس او این آیت باشد سبحان ربک تا ثواب بیابد

سورة صٓ مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي ثمان وثمانون آية

صٓ ابوبکر وراق گفته که ترتیب رو برآمده که حروف مقطعه جهت تسکین کفارست که هر وقت که حضرت رسالت پناه صلعم در نماز و غیر آن قرآن
بجهر تلاوت فرمودی ایشان از روی عناد صفیر زدندی و دست بر دست کوفتندی تا آنحضرت صلعم بر غلط افتدی حق سبحانه و تعالی این حروف را
فرستاد تا ایشان از استماع آن متامل و متفکر شده از تغلیط باز ایستادند و درین حروف بخصوصیت گفته اند که نام خدای ست عز و جل یا اسم قرآن یا
علم سوره یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا اشارت ست لصدق الله یا بصدق محمد صلوات الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین و در احیان
آورده است که اسم محمدیست صلعم و مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که نام بحری ست در آسمان و صاحب لباب گفته علیه الرحمة که آن بحری ست که عرش
خدای عز و جل بر روست یا دریائیست که حق تعالی بدان مردگان را زنده میگرداند امام قشیری رح فرموده که حق سبحانه و تعالی قسم یاد میکند
بصفای محبت دوستان سلمی رح گفته که قسم ست بصفای دل عارفان و در تاویلات آورده که قسم ست بصورت محمد و در بحر الحقائق
گوید که قسم ست بسر صمدیت او و بدوام ازل و بقای صورت او تا ابد و بصاد صفا و لطف او و ما بینهما وَالْقُرْآنِ و بحق قرآن ذِي الذِّكْرِ ۝
خداوند عظمت و شرف و شهرت یا مشتمل بر ذکر ما یحتاج الیه جواب قسم این ست نه آنکه کفار میگویند از بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه کافر شدند
روسای قریش فِي عِزَّةٍ در سرکشی اند از قبول حق وَشِقَاقٍ ۝ و در مخالفت خدای عز و جل و عداوت رسول كَمْ أَهْلَكْنَا چندین هلاک کردیم

مِن قَبلِهِم پیش از کفار مکه مِن قَرنٍ از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت استکبار و شقاق ایشان فَنَادَوا پس ندا کردند و آواز بلند برداشتند تا کسی ایشان را فریاد رسد کما قال وَلَاتَ و نیست آن هنگام حِینَ مَنَاصٍ ۝ هنگام رجوع بگریزگاه و در معالم التنزیل فرموده که عادت کفار آن بود که چون در کارزار بر ایشان در از شدی میگفتندی مناص مناص یعنی بگریزید بگریزید حق سبحانه وتعالی خبر میدهد به هنگام حلول عذاب در بدر مناص مناص خواهند گفت و از آنجا جای گریز نخواهد بود وَعَجِبُوا و شگفت داشتند کافران اَن جَاءَهُم آنکه آمد بدیشان مُنذِرٌ مِنهُم بیم‌کننده از جنس ایشان یا بشری بصورت ایشان یا از قبیلهٔ ایشان وَقَالَ الکَافِرُونَ و گفتند ناگرویدگان هٰذَا این مرد سَاحِرٌ جادوست در آنچه از خوارق عادت بما می‌نماید کَذَّابٌ ۝ دروغگوی است در دعوی نبوت یا اسناد قرآن بخدای عز و جل چه تیره رای که انوار لمعات وحی را از تاریکی سحر امتیاز نکند و چه بی‌بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات باز نشناسد قطعه گشت طالع آفتابی اینچنین عالم فروز + دیدهٔ خفاش را یکذره در روے نور نے + از شعاع روز روشن روے گیتی مستنیر + تیرگی شب بنوز از دیدهٔ وے دور نی + آورده اند که بعد از اسلام حمزه و عمر اشراف قریش از روے اضطراب نزد ابو طالب آمده گفتند اے پسر عبد مناف تو بهتر و بزرگتر ما ئی آمده ایم تا میان ما و برادرزادهٔ خود حکم فرمائی که یک از سفهاے قوم ما را میفریبد و دین محدث و آئین مجدد خود را بر ایشان جلوه میدهد و هر دم سنگ تفرقه در میان جمع ما می افگند و نزدیک بدان رسیده که دست تدارک از اطفای این نائرهٔ عاجز آید ابو طالب آنحضرت را صلعم طلبیده گفت ای محمد قوم تو آمدند و ایشان را از تو مدعا این ست که یکبارگی طریق انحراف مورز و متمنای ایشان تامل نمائی حضرت رسالت پناه فرمود که اے معشر قریش مطلوب شما از من چه چیز ست گفتند آنکه دست از نقض دین ما بداری و آلههٔ ما فرو گذاری تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که من هم از شما میطلبم که بیک کلمه با من متفق شوید تا مالک عرب شما را مسخر شود و اکابر عجم گردن فرمان بردارے شما بر بندند گفتند آن کدام کلمه است سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که لا اله الا الله یکبار اشراف قریش از آنحضرت اعراض نموده بایکدیگر گفتند اَجَعَلَ الاٰلِهَةَ آیا گردانید محمد خدایان را اِلٰهًا وَّاحِدًا خدائے یگانه و یکتا اِنَّ هٰذَا بدرستیکه یگانگی خدائے لَشَیءٌ عُجَابٌ ۝ چیزے ست نیک شگفت که سه صد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر مکه راست نمیتوانند کرد یک خدائے که محمد میگوید کار تمام عالم چون سازد وَانطَلَقَ المَلَاُ و شتاب رفتند بزرگان قوم از خانهٔ ابو طالب مِنهُم از جماعت قریش یکدیگر را میگفتند اَنِ امشُوا آنکه بروید وَاصبِرُوا و شکیبائی ورزید عَلٰی اٰلِهَتِکُم بر پرستش خدایان خود اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این مخالفت محمد با ما لَشَیءٌ یُّرَادُ ۝ چیزے ست که خواسته اند بما از حوادث زمان و از وقوع آن چاره نیست یا ترفع و استیلا ئیکه بدعای محمد ست صلی الله علیه وسلم چیزی ست که خواسته میشود یعنی همه کس میخواهند که مرتفع و مستعلا باشند مَا سَمِعنَا بِهٰذَا نشنوده ایم اینکه او میگوید از وحدانیت خدای عز و جل فِی المِلَّةِ الاٰخِرَةِ در ملت بازپسین که دریافته ایم پدران خود را بر آن یا در ملت عیسی ع که آخرین ملت ست چه ایشان تثلیت قائل اند نه بتوحید اِن هٰذَا نیست این توحید که او میگوید اِلَّا اختِلَاقٌ ۝ مگر ما لفتی از نزدیک وی یعنی دروغی ست که خود بنهاده اَؤُنزِلَ عَلَیهِ الذِّکرُ آیا فرو فرستاده اند بروی قرآن را مِن بَینِنَا از میان ما یعنی چرا از جماعت ما وی مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند نه آنکه ایشان اعتقاد داشتند که قرآن وحی حق ست بَل هُم بلکه ایشان فِی شَکٍّ در گمان اند مِن ذِکرِی از وحی من بَل لَّمَّا یَذُوقُوا عَذَابِ ۝ بلکه نچشیده اند عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زائل گردد و همه دانند که هر چه پیغمبر من بطریق وحی ادا میکرده همه حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب ایشان دم تصدیق خواهند زد و فائده نخواهد داد اَم عِندَهُم آیا نزدیک ایشان ست خَزَائِنُ رَحمَةِ رَبِّکَ خزینهاے پروردگار تو العَزِیزِ پروردگارے که مغلوب نگردد الوَهَّابِ ۝ بخشنده که هر چه بخشد مستحق آن بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران نیست تا به بعضی از صنادید قریش خود دهند بلکه عطیه است از حضرت حق سبحانه وتعالی که بفضل خود ارزانی دارد بهر که خواهد نظم چون زحال مستحقان آگهی + هر چه خواهی هر کرا خواهی دهے + دیگرا را

این تصرف کی رواست - اختیار این تصرفها تراست أَمْ لَهُمْ یا مر ایشانراست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و
زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست و اگر چه ایشان مالک اند این ملک را فَلْيَرْتَقُوا پس باید که بالا روند فِي الْأَسْبَابِ
در سببها که بدان بآسمان بیروند در لباب آورده که اسباب آنست که ملائکه در وقت صعود بهر فلک ساخته خود بدان اعتماد نموده
طیران میکنند ملخص سخن آنست که اگر کفار را در ملک آسمان و زمین اختیاری هست و اقتداری هست باید که بروند بآسمان و قرار گیرند
بر عرش و تدبیر امور عالم استقلال کنند و وحی از هر که خواهند بگردانند و بهر که خواهند بدهند و این سخن از غایت تحکم ست جُندٌ مَّا
ایشان لشکری اند و چه لشکری هُنَالِكَ آنجا اشارتست بمصارع ایشان در بدر مَهْزُومٌ لشکری شکسته شده مِّنَ الْأَحْزَابِ
از گروهها که لشکر کشیده با رسول جنگ میکردند یکی از دلائل اعجاز قرآن اینست که خدای خبر داد پیغمبر خود را در مکه که عنقریب لشکر قریش
مقتول و مهزوم خواهد شد و چنان شد كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح عم مر نوح را وَعَادٌ و قوم عاد هود را وَفِرْعَوْنُ
و فرعون موسی عم را ذُو الْأَوْتَادِ خداوند میخها صفت فرعون ست مراد ملک ثابت باشد تشبیه کرد ملک او را بخیمه که البته آن باوتاد استحکام یا
و گویند مراد چهار میخ ست که موسی را بدان تعذیب می نمود وَثَمُودُ و ثمود تکذیب کردند ثمود صالح عم را در نکست و عیون آورده اند که تکذیب
قوم صالح عم مر او را در وقت دعوت ثانی بوده چه اول که صالح عم قوم را دعوت فرمود همه ایمان آوردند چون وی وفات کرد مرتد گشتند حق سبحانه
تعالی باز او را زنده گردانیده به ایشان فرستاد و درین نوبت او را نشناختند و برهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند و
جمعی تکذیب نمودند و بسبب عقر ناقه همه هلاک شدند وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط مر او را عم وَأَصْحٰبُ الْأَيْكَةِ اهل بیشه شعیب را أُولٰئِكَ
الْأَحْزَابُ آن گروه اند حزبهای مکذبان و چند مهزوم قریش نیز از ایشان خواهند شد إِن كُلٌّ نبودند هیچ یک از ایشان إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ
مگر آنکه تکذیب کردند فرستادگان را فَحَقَّ عِقَابِ پس سزاوار شد عقوبت من بر ایشان و فرود آمد عذاب من بر ایشان وَمَا يَنظُرُ نمی نگرند
و انتظار نمی برند هٰؤُلَاءِ این گروه از قوم تو إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک صیحه را که نفخه اولی ست و هم بدان بمیرند مَّا لَهَا نیست آن صیحه را
مِن فَوَاقٍ هیچ رجوعی یعنی کس نتواند که آنرا رد کند و باز گرداند وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث
با احزاب او که ای پروردگار ما عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا بشتاب بده بهره ما را از عذابی که محمد صلعم ما را بدان وعید میکند یا از روی تعجیل بده ما را صحیفه اعمال
ما تا در آن نگریم قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ پیش از روز شمار این استعجال از روی استهزا میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت پناه صلعم ملول شد
حضرت عزت جل و علا فرمود که اصْبِرْ شکیبائی کن عَلٰى مَا يَقُولُونَ بر آنچه ایشان میگویند این حکم بآیت السیف منسوخ ست وَاذْكُرْ عَبْدَنَا
دَاوُدَ یاد کن بنده ما داود عم را ذَا الْأَيْدِ خداوند قوت در دین یا در حرب یا در مملکت داری و گفته اند در عبادت چه نیمه از شبها طاعت
میکرد و یک روز روزه میداشت و روزی افطار میکرد إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستیکه او بازگردانیده بود إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ بدرستیکه ما رام
گردانیدیم کوهها را با داود عم تا هر جا که میخواست میرفتند مَعَهُ يُسَبِّحْنَ با او تسبیح میکردند بِالْعَشِيِّ شبانگاه وَالْإِشْرَاقِ و وقت برآمدن آفتاب
صاحب کشف الاسرار رح فرموده که تسبیح کوهها و سنگها اگرچه بر عقلا پوشیده است از قدرت حق سبحانه بدیع و بعید نیست و تسبیح حصا در دست
مصطفی صلعم یکی از شواهد قدرت ست یکی از اولیا سنگی را دید که بسان قطرات باران آب از وی میچکید ساعتی توقف نموده بتامل در آن نگریست
سنگ با وی بسخن آمد که ای ولی خدای چندین سالست که خدای تعالی مرا آفریده و از بیم سیاست او اشک حسرت میریزم آن ولی مناجات
کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعای او بعز اجابت پیوست و مژده امان بدان سنگ در رسید و آن ولی بعد از مدتی بهمان کنار رسید
و همان سنگ را دید که بیشتر از نوبت اول قطرها میریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی این گریه از بهر چیست جواب داد که نوبت اول
قطرها که میگریستم از خوف عقوبت و حالا میگریم از شادی امن و سلامت ما را هم درین درگاه جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره

فرمود ابیات بس گریه داریم و در درد دل بنمانم حسرت بود باز باز - از سنگ گریه بین و مگو کان ترشح ست و در کوه نالیدن بین و مپندار کان
صداست ❀ وَالطَّيْرَ و مسخر کردیم مر او را مرغان مَحْشُورَةً جمع کرده شده نزد وی صف زده بالای سر او كُلٌّ لَّهُ هر یک از کوهها
و مرغان مر داؤد علیه السلام را أَوَّابٌ ۝ مطیع بودند یا بازگرداننده آواز خود را با وی - تسبیح وَشَدَدْنَا و محکم کردیم ما مُلْكَهُ
پادشاهی وی را بدعای مظلومان یا بوزرای نصیحت کننده یا بکوتاه کردن دست ظلمه از رعیت یا بالقای رعب وی در دل اعادی
یا بساختن زره و ساختن آلات حرب یا به بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان چه در هر شب سی و شش هزار مرد پاس خانه وی
میداشتند. امام ابو اللیث رح فرمود که استحکام ملک بدان بود که سبحانه تعالی از آسمان سلسله فرستاد و آن سلسله بالای محکمه داؤد بایستاده دار
خصمین هر کدام که بر حق بودی دست ایشان بسلسله رسیدی و آن دیگر بجای آن قادر نبود وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ و دادیم داؤد مر را
حکمت یعنی تمام علم و کمال عمل وَفَصْلَ الْخِطَابِ ۝ و کلام پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی اشتباه از ان دریابد یا سخن بیان جامع
در مقصود خالی از اکثار ملل و اختصار مخل مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده البینة علی المدعی والیمین علی من انکر
و بحقیقت کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع میشود و بباید دانست که در قصه داؤد علی نبینا و علیه السلام و تزوج زن اوریا اختلاف بسیار است
و بعضی از مفسران این قصه را بوجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل در قبول آن ابا میکنند و آنچه بصحت اقرب می نماید آنست که اوریا زنی را خطبه
کرده بود و بر دیگ تمام رسیده که با وی عقد کنند اولیای زن را با وی حرصی افتاده بود بوی مایل شده داؤد عم جهت خود خطبه فرمود
و اوریا نود و نه زن بود و او را نیز بخواست و در زاد السیر آورده است که عتاب الهی با وی آن بود که بعد از خطبه اوریا او را خطبه کرد و صورت عتاب
در قرآن بدین وجه است که وَهَلْ أَتَاكَ و آیا آمد ترا نَبَأُ الْخَصْمِ خبر آن دو گروه که خصومت کردند در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل
در صورت دو خصم نزد داؤد عم آمدند و با هر یکی جمعی از ملائکه بودند و حضرت داؤد عم روزها را قسمت فرموده بود در روزی عبادت کردی و در روزی
حکم فرمودی و در روزی وعظ گفتی و در روزی بمهمات خاصه خود اشتغال فرمودی روز عبادت بالاخانه بر آمدی و پاسبانان بر حوالی ایستاده
مردم را از در آمدن بر وی منع کردندی ملائکه آمدند بصورت انسان بخانه داؤد عم آمدند و بعادت حاجبان بالا رفتند چنانچه میفرماید إِذْ تَسَوَّرُوا
الْمِحْرَابَ ۝ یاد کن چون بالا رفتند بسوی غرفه وی إِذْ دَخَلُوا چون در آمدند عَلَىٰ دَاوُودَ بر داؤد و ایشان را دید فَفَزِعَ پس
ترسید مِنْهُمْ از ایشان چه بی اجازت او بالای غرفه در آمدند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس ای داؤد خَصْمَانِ ما دو گروهیم خصم یکدیگر
بَغَىٰ بَعْضُنَا ستم کرده برخی از ما عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر فَاحْكُم بَيْنَنَا پس حکم کن میان ما بِالْحَقِّ براستی وَلَا تُشْطِطْ و جور مکن
در حکم خود وَاهْدِنَا و راه نمای ما را إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ ۝ براه میانه که آن عدل ست و براستی داؤد علیه السلام فرمود که سخن گوئید
یکی از ایشان اشارت بدیگری کرده بداؤد گفت إِنَّ هَٰذَا أَخِي بدرستیکه این برادر من ست در دین و صحبت لَهُ تِسْعٌ وَ
تِسْعُونَ نَعْجَةً مر او را نود و نه میش ست وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ و مر است یک میش و بس فَقَالَ پس گفت أَكْفِلْنِيهَا
آن یک میش من گردان و تملیک من کن وَعَزَّنِي و غلبه کرد بر من فِي الْخِطَابِ ۝ در سخن گفتن و نگذاشت که تعلل کنم و در آن قَالَ گفت
داؤد که اگر حال برین منوال ست لَقَدْ ظَلَمَكَ بحقیقت ای عزوجل که ستم کرده است بر تو بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ بخواستن میش تو تا ضم کند
إِلَىٰ نِعَاجِهِ با میشهای خود وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستیکه بسیاری مِّنَ الْخُلَطَاءِ از شرکا که مال بهم خلط میکنند لَيَبْغِي هر آینه ستم
می کنند بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی از ایشان بر بعضی و زیادت از حق خود میطلبند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کرده عملهای شایسته وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ و اندکی اند ایشان در میان شرکا بعد از آن داؤد علیه السلام این سخن بگفت ایشان
برخاستند و از نظر او غائب شدند داؤد عم در تامل افتاد وَظَنَّ دَاوُودُ و گمان برد داؤد عم أَنَّمَا فَتَنَّاهُ که ما او را امتحان

قف لازم

گردیم بدین حکومت تا شنته گردد فاستغفر ربه پس طلب آمرزش کرد از پروردگار خود وخرّ راکعا و بیفتاد بر روی در حالتیکه
سجده کننده بود وأناب و بازگشت بخدای در حل این سجده نزد امام اعظم رح سجده عزیمت است و میگوید تلاوت رمی سجده باید
کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی رح از عزائم نیست و از امام احمد حنبل رح در این سجده دو روایت است و این سجده واجب است بقول
امام اعظم رح و در فتوحات مکیه این را سجده انابت گفته و فرموده که یقال لها سجدة الشکر فی حضرة نور الانوار لان داود علیه السلام سجد شکرا فغفرنا له
پس بیامرزیدیم مر داود را ذلک آنچه از وی استغفار کرده بود وإن له و بدرستیکه مر او را عندنا نزد ما لزلفی نزدیک ماقربت است
بعد المغفرت وحسن مآب و نیکو بازگشت در بهشت و گفتیم مر او را یا داود انا جعلناک ای داود بدرستیکه گردانیدیم ترا خلیفة
فی الارض خلیفه در زمین یعنی رتبه خلافت بتو ارزانی داشتیم یا ترا خلیفه انبیا قوم که پیش از تو بوده ساختیم فاحکم پس حکم کن بین
الناس میان مردمان بالحق براستی ولا تتبع الهوی و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای او را فیضلک پس گمراه گرداند هوا ترا عن
سبیل الله از راه خدای تعالی ان الذین یضلون بدرستیکه آنانکه گمراه میشوند عن سبیل الله از راه خدای عز وجل
یعنی دلائل که برای حق نصب کرده لهم مر ایشان راست عذاب شدید عذابی سخت بما نسوا بسبب آنکه
فراموش کرده اند یوم الحساب روز شمار را و برای آن روز کاری نساخته اند در فوائد السلوک آورده که بنگر پادشاهی چه عجب
کاریست و شهریاری چه کار باریک که حضرت داود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام با کمال درجه نبوت و جلال مرتبه رسالت بکل اعباء
چنین امری مامور گردد و بخطب القاب چنین خطابی مخاطب میشود فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم کن بطریق معدلت و نصفت و دادری
در منهج عدل و انصاف نمای و پای برجاده حق نه نه بر طریق باطل و متابعت هوای نفس بر متابعت مراد خویش اختیار مکن که ترا
از مسالک مراضی ما گمراه گرداند و در سلسلة الذهب میفرماید نظم یعنی قرآن بشنو که حق فرمود ٭ در مقام خطاب با داود ٭ که ترا ز آن خلیفگی
دادیم ٭ سوی خلق جهان فرستادیم ٭ تا دهی ملک را ز عدل اساس ٭ حکم رانی بعدل بین الناس ٭ هر که دالی بعدل مستور است ٭ از
مقام خلیفگی دور است ٭ آنکه گیرد ستم ره و سبق ٭ عقل چون خواندش خلیفه حق ٭ وما خلقنا السماء والارض و نیافریدیم ما آسمان و زمین
را وما بینهما و آنچه میان ارض و سماست باطلا آفریدنی باطل یعنی اینها را عبث نیافریدیم بلکه برای آنکه استدلال کنند ازان بر قدرت
کامله و حکمت شامله ذلک آنکه آفریدن اشیای حکمتی باشد ظن الذین کفروا گمان آنانست که کافر شده اند و بسر آفرینش پی نبرده اند
فویل پس وای للذین کفروا مر آنان را که نگرویده اند بدین حق و بدین نوع گمان برده اند من النار از آتش دوزخ
آورده اند که کفار قریش مومنان را گفتند که ما را در آخرت بهمان بهره است یا بیشتر از شما عطا خواهند داد این آیت آمد که ام آیا همچنان است نجعل
الذین آمنوا آیا میگردانیم آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کارهای ستوده کرده اند در جزا و عطا کالمفسدین
مانند تباه کاران فی الارض در زمین یعنی کافران ام نجعل المتقین آیا میگردانیم پرهیزگاران را کالفجار مانند
بدکاران و نابکاران یعنی نمیگردانیم کتاب این کتابیست یعنی قرآن انزلناه فرو فرستادیم آنرا الیک مبارک بسوی تو برکت
داده شده و بسیار خیر لیدبروا تا اندیشه کنند آیاته در آیتهای او و تفکر نمایند در معانی و حقائق آن ولیتذکر و تا پند پذیر شوند اولوا
الالباب خداوند عقول صافیه ووهبنا لداود و بخشیدیم ما مر داود را سلیمان یعنی فرزندی که آن سلیمان است نعم العبد
نیکو بنده بود سلیمان ع انه اواب بدرستیکه او رجوع کننده بود با خدای عز وجل در همه احوال آورده اند که سلیمان با کفار دمشق
و نصیبین کارزار کرد و هزار اسپ از ایشان گرفت و گویند داود ع با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسپ گرفته و میراث بسلیمان ع رسیده و در معالم
میگوید که اسپان دریائی بودند و پر داشتند و دیوان از بحر برای سلیمان ع آوردند و بهر تقدیر سلیمان علیه السلام خواست که ایشان را تماشا

کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شدند و سلیمان عم بسبب آن از وردی که در آخر روز داشت باز مانده و همه را قربان کرده چنانچه حق سبحانه
تعالی میفرماید اِذْ عُرِضَ عَلَیْهِ یاد کن چون عرضه کرده شد بسلیمان عم بِالْعَشِیِّ آخر روز الصّٰفِنٰتُ اسپان ایستاده بر سه پای و
بر کناره سم از قائمه چهارم و این صفت پسندیده است در اسپ الْجِیَادُ ﴿۳۱﴾ اسپان تیز رو و او بنظاره ایشان مشغول بود تا ورد او
فوت گشت فَقَالَ پس گفت سلیمان عم اِنِّیْ اَحْبَبْتُ بدرستیکه من برگزیده ام حُبَّ الْخَیْرِ دوستی مال بسیار یعنی اسپان بحری که باز ماندم
عَنْ ذِكْرِ رَبِّیْ از یاد پروردگار خود یعنی وردی بر طرف آخر روز که داشتم حَتّٰی تَوَارَتْ تا وقتیکه پوشیده شد آفتاب بِالْحِجَابِ ﴿۳۲﴾ بپرده شب
و گفته اند حجاب کوهی ست محیط بکره زمین رُدُّوْهَا عَلَیَّ باز گردانید اسپان را بر من چون باز گردانیدند فَطَفِقَ پس در ایستاد و شمشیر
مَسْحًا سودنی بِالسُّوْقِ بساقهای اسپان یعنی میبرید ساقهای ایشان را وَالْاَعْنَاقِ ﴿۳۳﴾ و بگردنهای ایشان یعنی میبرید سرهای ایشان را و در آن زمان گوشت
اسپ حلال بود و آن را در راه خدای تعالی برای قربان ذبح میکردند و بعضی علما بر آنند که مراد از ذکر نماز عصرست که از سلیمان عم بسبب مطالعه اسپان فوت شد
و آفتاب غروب کرد سلیمان عم باذن خدای تعالی ملائکه را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که رُدُّوْهَا عَلَیَّ باز گردانید آفتاب را برای من حق سبحانه و تعالی
فرمود آفتاب را باز گردانیدند تا موضع وقت عصر آمد و وی آنرا ادا کرده آنکه آفتاب بدعای حضرت پیغمبر صلعم در صهبای خیبر بعد از غروب
باز گشت و نماز عصر را ادا کرد تا مرتضی علی کرم الله وجهه نماز عصر بگذارد نزد محدثان مشهورست و امام طحاوی رح در شرح آثار خویش آورده که
رواة این حدیث ثقات اند و از احمد بن صالح رح نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که علامت نبوت است

قطعه

گه دعوتش گرفته گریبان آفتاب ٭ بالا کشیده از چه مغرب بر آسمان ٭ گه قرص ماه را بسر گردوان چرخ ٭ دستش دو نیم کرد چو یک گرده
نان ٭ آورده اند که حضرت واهب العطیات سلیمان عم را پسری ارزانی فرمود جماعتی از دیوان از ترس آنکه او بعد از پدر ایشان را بکوره
تسخیر در آرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان عم خبر یافت او را به سحاب سپرد تا بمصالح او قیام نماید و از شر ایشان ایمن باشد
قضارا آن پسر بمرد و او را مرده بر تخت سلیمان عم افکندند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر داد که وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَیْمٰنَ و بدرستیکه ما آزمودیم
و در فتنه افکندیم سلیمان عم را وَاَلْقَیْنَا و بیانداختیم عَلٰی كُرْسِیِّهٖ بر تخت او پسر او را جَسَدًا جسدی بی روح سلیمان عم از آنچه
کرده بود نادم شد که پسر را بابر سپرد و توکل بخدا نکرد پشیمان شد ثُمَّ اَنَابَ ﴿۳۴﴾ پس باز گشت بخدای عز و جل و بر عالمیان ظاهر شد
که توکل بر خدای عز و جل باید کرد و در لباب آورده که سلیمان عم بیمار شده بمرتبه که از غایت ضعف بدن بی روح می نمود و او را بر تخت
می نشاندند تا مهمات مملکت حل یابد پس باز گشت بصحت و مشهور آنست که بواسطه ترک اولی انگشتری مملکت وی بدست
صخر جنی افتاد و چهل روز بر تخت سلیمان عم نشست باز آن خاتم بدست سلیمان عم آمد و به مملکت باز گشت و از روی نیاز بمناجات اشتغال
باز نموده قَالَ گفت سلیمان عم رَبِّ اغْفِرْ لِیْ ای پروردگار من بیامرز مرا در آنچه از من صادر شده وَهَبْ لِیْ و بخش مرا
مُلْكًا لَّا یَنْۢبَغِیْ پادشاهی که سزاوار نباشد لِاَحَدٍ مِّنْۢ بَعْدِیْ مر یکی را پس از من تا چنین ملک معجزه من بود یا کسی
از من سلب نتواند کرد چون صخره جنی در تحیر آورد که مرا ملکی ده تا دیگری طلب بس آن نکند و در فتنه نیفتد چه در ملک بدان عظمت
بی قوت نبوت از فتنه ایمن تواند بود اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿۳۵﴾ بدرستیکه تو بخشنده و هر چه خواهی بهر که خواهی دهی امام قشیری رح
فرموده که سلیمان عم بالهام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را بملک دنیا التفات نخواهد بود و حکمت آن بدین دعا
حمایت نمود که در جنب همت او دنیا و ما فیها را پشه نمی ارزد و بعلی سجده **بیت** عارفان هر چه ثباتی و بقائی نکند ٭ گر همه
ملک جهانست بهیچش نخرند ٭ و از نیز ست که صاحب فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان علیه السلام آن بود که
گفت مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کسی را نسزد چه بالقوه حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه وسلم آن ملک حاصل بود چنانچه در

صحیحین مذکور است که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که ازجن عفریتی ناگاه بمن درآمد تا نماز بر قطع کند خدای تعالی مرا قوت داد و متمکن کردانا او را اگر فتم و خواستم که بر ستونی از ستونهای مسجد بندم تا شما در وی نگرید پس یاد کردم دعای سلیمان ع رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را رها کردم تا بی بهره و ناامید بازگشت فسخرنا لہ پس رام گردانیدیم لہ الریح مر سلیمان را ع باد تا فرمان وی برد تجری میرود بامرہ بفرمان او رخاء نرم و خوش حیث اصاب هر جا که قصد کرده والشیطین و مسخر کردیم مر او را دیوان کل بناء هر یکی بنا کننده در برنابرای وی عمارتها بسازند وغواص و غوص نماینده در بحر تا بجهت وی استخراج جواهر کنند واخرین و دیگر رام ساختیم مر او را دیوان دیگر مقرنین فی الاصفاد بهم بسته در بندها یعنی هر کدام از شیاطین که عامل بودند بصنایع برای وی کار کرد مدی و جمعی دیگر که متمرد بودندی در بند کشیده ندی تا کسی را ضرر نرسانند پس گفتیم او را هذا این چنین ملکی که تو داده ایم عطاؤنا بخشش ماست فامنن پس منت نه بر هر که خواهی واو را از آن محفوظ گردان او امسک یا باز دار عطای خود را از هر که خواهی بغیر حساب بی حساب در من و امساک یعنی تصرف در آن مفوض بمشیت تو است و بدان محاسب نخواهی بود وان لہ و بدرستیکه سلیمان راست عندنا نزدیک ما لزلفی قربت قبول طاعات او یا در آخرت از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود یکه ملکی عظیم در دنیا داشت وحسن ماب و نیکو مرجع او راست یعنی بازگشت یعنی درجات واذکر عبدنا ایوب و یاد کن بنده ما ایوب را اذ نادی چون بخواند ربہ آفریدگار خود را انی بانکه مرا مسنی الشیطن بنصب مس میکند شیطان یعنی شیطانی میرساند بمن رنج وعذاب والم و آنچنان بود که ابلیس شماتت میکرد مر ایوب را علی نبینا وعلیه السلام و سرزنش میزد که چه کردی که حق سبحانه تعالی بو اله نعم از تو باز گرفت و شدة الالم بر تو ما گیا شت و گفته اند وسوسه میکرد اتباع او را تا مدتی او را از دیار خود بیرون کردند از خوف آنکه مرضش سرایت کند در ایشان و رنج از وجوه حکایت ایوب م در سوره انبیا مذکور شد القصه حق سبحانه تعالی دعای او را اجابت فرمود و جبرئیل ع را نزد وی فرستاد جبرئیل ع بیامد و مر او را گفت ارکض برجلک بزن پای خود را بر زمین ایوب ع بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد و چشمه آب از تحت قدم او جوشیدن گرفت یکی گرم و یکی سرد و جبرئیل فرمود که هذا مغتسل این چشمه آب گرم جای غسل کردنست یا آبی ست که بدان غسل کنید و این چشمه دیگر بارد آبی سرد است و شراب و آشامیدنی پس ایوب ع در آن چشمه حاره غسل فرمود و جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از آن چشمه سرد بیاشامید علل باطنی تمام زائل گشت و گفته اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بودی و وقت غسل کردن گرم ووهبنا لہ و بخشیدیم مر او را یعنی بوی عطا کردیم اهله کسان وی را یعنی فرزندان او را زنده کردیم ومثلهم معهم و مانند ایشان با ایشان تا اولاد او دو برابر آن شدند که بودند رحمة منا از برای بخششی که فائض شد از ما وذکری و پند برای پندگرفتن لاولی الالباب مر خداوندان خردها را تا در بلاها انتظار کشند بفرج و بنا بحق سبحانه و تعالی برند که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است الصبر فان الصبر مفتاح الفرج

قطعه

کلید صبر کسی را که باشد اندر دست + بهر آئینه در گنج مراد بگشاید + بشام تیره محنت بساز و صبر نمای + که دم بدم سحر از پرده روی بنماید

آورده اند که در زمان مرض ایوب علی نبینا وعلیه السلام زوجه او رحیمه نام بمهمی رفته بود و دیر مانده ایوب ع سوگند خورد که او را صد چوب زند چون تباشیر صبح صحت از افق رحمت روی نمود ایوب ع بحالت تندرستی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود راست گرداند خطاب رسید که وخذ بیدک و بگیر بدست خود ضغثا دسته چوب از خرما یا از حشایش خشک شده که بعدد صد باشد فاضرب بہ پس بزن زوجه خود را بدان و سه گیاه ولا تحنث و حانث مشو در سوگند خود یعنی سوگند مشکن و بدروغ مکن انا وجدنہ بدرستیکه ما یافتیم ایوب را ع صابرا شکیبا در آنچه در نفس و مال و ولد وی رسید نعم العبد نیکو بنده است ایوب ع انہ اواب بدرستیکه او رجوع کننده است بدرگاه ما بکلیه خود واذکر عبدنا و یاد کن بندگان مرا ابرهیم ابراهیم را ع واسحق و پسر او اسحق ع را ویعقوب و نبیره وی یعقوب ع را اولی الایدی خداوندان

دستها و الْاَبْصَارِ و دیدها مراد اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرده است از عمل که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد و بدیدهٔ از معارف
که اقوای مبادی آن ابصارست یا مراد از ایدی قوت در طاعت ست و ابصار بصیرت در دین اِنَّآ اَخْلَصْنٰهُمْ بدرستیکه ما خالص گردانیدیم
ایشان را یعنی برگزیدیم بِخَالِصَةٍ بخصلتی پاک از شوائب معایب یا نعمتی خالص از لوث مثالب که آن ذِكْرَى الدَّارِ یاد کردن سرای آخرت ست یعنی نظر
ایشان هم جز بفوز لقای حضرت کبریا نیست و آن در آخرت میسر شود وَاِنَّهُمْ و بدرستیکه این پیغمبران عِنْدَنَا نزد ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ
الْاَخْيَارِ از جمله برگزیدگان نیکانند وَاذْكُرْ اِسْمٰعِيْلَ و یاد کن اسمعیل ذبیح مر را وَالْيَسَعَ و الیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود
با خلعت پیغمبری یافت وَذَا الْكِفْلِ و خداوند پایدانی را که بشر بن ایوب بوده و صد پیغمبر را که از قتل نگه کند کفیل شده در تبیان گفته
که او پسر ایوب ست و بعد از پدر مبعوث شد بقومی از شام و خدای او را ذا الکفل نام نهاد و بعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس متکفل شد
که با مر دین قیام نماید و برین تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وَكُلٌّ و همه این نامبردگان بودند مِّنَ
الْاَخْيَارِ از برگزیدگان خلق هٰذَا این خبر انبیا ذِكْرٌ یاد کردنیست ترا که محمدی و قوم ترا وَاِنَّ لِلْمُتَّقِيْنَ و بدرستیکه مر پرهیزگاران
را لَحُسْنَ مَاٰبٍ هر آینه نیکوئی بازگشتنی ست و بازگشتنی آن جَنّٰتِ عَدْنٍ بوستانهای اقامت ست مُّفَتَّحَةً در حالتیکه گشاده باشد
لَّهُمُ الْاَبْوَابُ درهای آن بوستان برای ایشان مُتَّكِـِٕيْنَ فِيْهَا ایشان تکیه زدگان باشند بر تختها درآن باغها چنانچه متنعمان
برای راحت يَدْعُوْنَ فِيْهَا میخواهند و میجویند درآن بوستانها بِفَاكِهَةٍ كَثِيْرَةٍ میوهٔ بسیار را چه تنعکه برای تلذذ ست و تغذی
بجهت تحلل و آنجا تحلل نباشد پس از مطاعم بفواکه میل بیشتر کنند وَّشَرَابٍ و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان
باشند قٰصِرٰتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم بازگیرند اَتْرَابٌ همزادان یعنی همه ایشان در یکسن و گفته اند تمام
زنان بهشت در سن مساوی ازواج باشند که مجموعه سی و سه ساله و بعضی بر آنند که مراد از اتراب آنست که همه زنان مساوی باشند در
حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری فضل نبود در آن تا طبع بفاضله کشیده از مفضوله منصرف گردد هٰذَا گویند ملائکه بهشتیان را که این ست
مَا تُوْعَدُوْنَ آنچه وعده داده شده بودید بآن لِيَوْمِ الْحِسَابِ در روز شمار پس اهل بهشت از روی بهجت و فرح گویند اِنَّ هٰذَا
بدرستیکه آنچه ما در آنیم از نعمت لَرِزْقُنَا هر آینه روزی ماست که حضرت رزاق بی منت ما ارزانی داشته مَا لَهٗ نیست
مر این را مِنْ نَّفَادٍ هیچ کمی و انقطاع هٰذَا این ست آنچه بهشتیان را باشد وَاِنَّ لِلطّٰغِيْنَ و بدرستیکه مر نافرمانبرداران را
یعنی کافران را لَشَرَّ مَاٰبٍ هر آینه بدی بازگشت یعنی بازگشت بد که آن جَهَنَّمَ دوزخ ست يَصْلَوْنَهَا در آیند در آن دوزخ
فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد آرامگاه است دوزخ هٰذَا اینست عذاب فَلْيَذُوْقُوْهُ پس باید که بچشند آنرا حَمِيْمٌ آن آب گرم ست
در نهایت حرارت که چون پیش لب رسد بسوزد و چون بخورند دو پاره شوند وَّغَسَّاقٌ و زهری که دوزخیان را به برودت بسوزد چنانچه
آتش بحرارت میسوزاند و گویند غساق چیزی گنده را گویند یا صدید ترک و مراد اینجا ریم ست که از گوشت و پوست دوزخیان و از فروج زانیان
سیلاب میکند آنرا جمع کرده میخورانند ایشان را وَّاٰخَرُ و ایشان را عذابی دیگرست مِنْ شَكْلِهٖ مثل این عذاب که مذکور شد اَزْوَاجٌ نوعها
یعنی این عذاب گوناگون ست اما متشابه یکدیگر اند در تعذیب و آلام آورده اند که چون رؤسای کفار بدوزخ در آیند متابعان ایشان نیز با ایشان در
آیند و ملائکه رؤسا را گویند هٰذَا فَوْجٌ این گروه است مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ در آینده در دوزخ برنج و سختی با شما ایشان گویند لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ رحب مباد ایشان را
اِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ بدرستیکه ایشان در آیندگانند باتش بشومی عملهای خود چنانچه ما در آمدیم مرحبا کلمه ایست که برای اکرام مهمان گویند یعنی فراخ یافتی جای خود را
نفرین کنند بلا مرحبا بهم و چون تابعان از متبوعان این سخن بشنوند قَالُوْا گویند بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما لَا مَرْحَبًا بِكُمْ مرحبا مباد شما را و شما درین نفرین سزا
رؤسای کفار سزاوارترید اَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوْهُ لَنَا شما پیش داشتید موجبات عذاب را برای ما که ما را اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ در آمدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ

پس بد قرارگاهی ست دوزخ آنکه تابعان دیگر باره قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما مَنْ قَدَّمَ لَنَا هر که قدم فرا پیش داشت برای ما هٰذَا این
کفر وضلال را وما را از راه حق بلغزانید فَزِدْهُ پس زیاده کن او را عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دوباره فِي النَّارِ در آتش یعنی آن مقدار عذاب که
وارد آمده دو چندان کن و گویند حیات وعقاب دوزخ بر ایشان گمارد وَقَالُوا و گویند صنادید قریش در دوزخ مَا لَنَا چیست مارا که امروز
لَا نَرَىٰ نمی بینیم رِجَالًا کُنَّا نَعُدُّهُمْ مردانی را که بودیم ما که می شمردیم ایشان را در دنیا مِّنَ الْأَشْرَارِ از بدان ومردودان در موضح
آورده که چون کفار قریش در دوزخ نگردند فقرای مسلمانان چون عمار وصهیب وخباب و بلال را نه بینند گویند أَتَّخَذْنَاهُمْ استفهام برای
تقریر است یعنی آیا ما ایشان را فرا گرفتیم سِخْرِيًّا مهروسیم و ما ایشان استهزا وسخریه کردیم ایشان را در دنیا و بوده اند أَمْ زَاغَتْ یا در آورند
دیل کرده است عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ از ایشان چشمهای ما یعنی نمی بینیم ایشان را در آثار آمده که حق سبحانه وتعالی آن گروه فقرا بر غرفات بهشت
جلوه دهد تا کفار ببینند وحسرت ایشان بیفزاید إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستیکه آنچه حکایت کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هر آئینه راست ودرست ست و آن است
تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ جنگ وجدال اهل نار و ماجرای ایشان قُلْ بگو ای محمد مشرکان که را إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من مُنذِرٌ ترساننده
بیم کننده و ترساننده ام از عذاب خدای عزوجل وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ ونیست هیچ خدای سزای پرستش إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ مگر خدای عزوجل یگانه
که ذات او شرکت قبول نکند وکثرت را بوحدت او راه نباشد الْقَهَّارُ قهر کننده که هر ماسوای اعمال را القواصف آجال در هم شکند یا شرکت
ستوهم وکثرت بی اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارفان مضمحل ومتلاشی سازد نظم غیرتش غیر در جهان نگذاشت + وحدتش
رسم این وآن برداشت + گم شود جمله ظلمت پندار + برد انوار احدیتها + رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان ست الْعَزِيزُ خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الْغَفَّارُ آمرزگاری که باک ندارد از آمرزیدن قُلْ
هُوَ بگو ای محمد آنچه گفتم مر شما را و بیم کردم از عقوبت روز قیامت نَبَأٌ عَظِيمٌ خبری بزرگ ست بلکه أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ
شما از آن روی گردانید که باید از غایت غفلت یا ثبوت من شأنی بزرگ دارد وشما از آن اعراض مینماید آخر در نگرید اگر من نبودمی وحی
بمن نیامدی مَا كَانَ لِيَ نبودی مرا مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ بگروهی برترین یعنی ملائکه إِذْ يَخْتَصِمُونَ آن گاه
که گفت وشنود میکردند در شأن آدم ع اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک قال انی اعلم
ما لا تعلمون پس بر نبوت من روشن تر از این دلیل نیست که قصه آدم و ملائکه علیه السلام بیان میکنم بر وجهی که در کتب متقدمه مذکور
است بی مطالعه کتابی وبی سماع از استادی إِن يُوحَىٰ إِلَيَّ وحی کرده می شود بمن إِلَّا أَنَّمَا أَنَا
مگر آنکه جز این نیست که من نَذِيرٌ مُّبِينٌ بیم کننده ام آشکارا یا هویدا کننده موجبات عذاب را إِذْ قَالَ رَبُّكَ یاد کن ای محمد چون
گفت پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را إِنِّي خَالِقٌ که من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را مِّن طِينٍ از گل مراد آدم علی نبینا و
علیه السلام ست فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را بخوبترین شکلی بپردازم وَنَفَخْتُ فِيهِ ودمم در وی
مِن رُّوحِي از روح خود حق سبحانه وتعالی روح را مشرف ومکرم ساخت بشرف اضافت بذات خود جهت طهارت ولطافت او ملخص سخن آنست
که روح چون بقالب وی در آرم و زنده گردد فَقَعُوا لَهُ پس در روی در افتید برای وی سَاجِدِينَ سجده کنندگان از جهت تعظیم وتکریم او
فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ همه ایشان تمام مر آدم ع را بعد از نفخ روح در وی إِلَّا إِبْلِيسَ لا
مگر ابلیس که سجده نکرد اسْتَكْبَرَ بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد وَكَانَ وگشت بدان نافرمانی مِنَ الْكَافِرِينَ از گرویدگان قَالَ
يَا إِبْلِيسُ گفت سبحانه وتعالی ای ابلیس مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا أَن تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ مر چیزی را که باور بودم
بِيَدَيَّ بدو دست خود و کردست برای تحقیق اضافت خلقت آدم ع ست بحق سبحانه وتعالی یعنی بنفس خود او را آفریدم بی توسط پدر

و مادر و غیری درا و آرا آورده که ذکر یدین تنبیه است بر مزید قدرت در آفرینش آدم و در بعضی تفاسیر آمده که مراد بیدین قدرت و نعمت
و در فتوحات فرموده که ید قدرت و نعمت شامل ست همه موجودات را پس بدین تاویل آدم را هیچ شرف ثابت نشود پس لابد ست ار آنکه ید
بمعنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم و پس تاویل جمله بر صفتین شریف و تشبیه آدم که جامع هر دو صفت ست مناسب می نماید و در کشف الحقائق
میگوید که مراد صفتین لطف و قهرست چه این دو صفت بر همه اشیا مشتمل اند زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف و قهر خالی باشد معنے
را بیان اند پس بدلالیه تبارک اسم ربک ذو الجلال والاکرام و هیچ مخلوق نباشد او که مظهر یکی ازین دو صفت بود چنانچه ملائکه مظهر لطف و شیاطین
مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین ست و بدین جامعیت قابلیت مسجودیت داشته اند و درین معنی گفته اند **نظم** آمد آئینه جمله کون ولی
هیچ او آئینه نگردد جلی + گشت آدم جلای این مرآت + شد بیان ذات او بکمال صفات + مظهرے گشت کلی و جامع + سر ذات و
صفات ازو لامع + القصه حق سبحانه و تعالی با ابلیس گفت چرا سجده نکردی مخلوق بیدین مرا أَسْتَكْبَرْتَ آیا تکبر
کردے بے استحقاق آن أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ یا هستی تو از برتران که استحقاق تفوق داری ابلیس سبق ثانی را اختیار
کرده قَالَ گفت شیطان در جواب أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من بهترم از ان مخلوق پس حیثیت خود را بیان میکند که خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ
بیافریدی مرا از آتش و او از لطافت نورانیت ست وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ و بیافریدی تو او را از گل که در کثافت و ظلمانیت ست و درین قیاس
خطا کرد و شمۀ از ان در سورۂ اعراف مذکورست در کشف الاسرار آورده است که آتش سبب فرقت است و خاک وسیله وصلت از آتش گسستن
آید و از خاک پیوستن آدم از خاک بود بپیوست تا خلعت تم اجتباه ربه یافت ابلیس که از آتش بود بگسست تا الفراق فاهبط منها مورد گشت
روزی شوریده با سلطان العارفین گفت چه بودی اگر این خاک بی باک نبودی ابو یزید بانگ برو زد که اگر این خاک نبودی آتش عشق
افروخته نشدی و سوز سینها و آب دیدها ظاهر نگشتی که اگر خاک نبودی بوے مهر ازل که شمیم آشنای قرب لم یزل که بدی **رباعی**
ای خاک چه خوش طینت قابل داری + گلهاے لطیف ست که در گل داری + در مخزن گنج کنز اهر گنج که بود + تسلیم تو کردند که
در دل داری + قَالَ گفت خدای تعالی مر ابلیس را بعد و ثوق خیریت که فَاخْرُجْ مِنْهَا پس بیرون رو از بهشت یا از
آسمان یا از صورت ملائکه فَإِنَّكَ رَجِيمٌ پس بدرستیکه تو رانده شده از رحمت و دور شده از مرتبت کرامت
وَإِنَّ عَلَيْكَ و بدرستیکه بر تو است لَعْنَتِي لعنت من إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ تا روز جزا قَالَ رَبِّ گفت ابلیس ای آفریدگار من فَأَنْظِرْنِي
پس مرا مهلت ده و زنده گذار مرا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزیکه برانگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود که شربت مرگ نچشد قَالَ فَإِنَّكَ گفت
خدای عز و جل پس بدرستیکه تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ از مهلت داده شدگانی إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روز وقت معلوم ست
یعنی زمان نفخهٔ اولی که همه کس بمیرند قَالَ فَبِعِزَّتِكَ گفت ابلیس که پس بجلالت و قهر تو سوگند که بر وجه که توانم لَأُغْوِيَنَّهُمْ هر آئینه گمراه
گردانم اولاد آدم را أَجْمَعِينَ همه ایشان را إِلَّا عِبَادَكَ مگر بندگان تو مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ از ایشان پاک کرده شدگان از شرك
شرک و عصیان قَالَ گفت خدای تعالی فَالْحَقُّ پس راستی و درستی از من ست وَالْحَقَّ أَقُولُ و درست و راست میگویم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ
هر آئینه پر سازم دوزخ را مِنْكَ از تو وَمِمَّنْ تَبِعَكَ و از آنها که پیروی تو میکند مِنْهُمْ از آدمیان و دیوان أَجْمَعِينَ همه ایشان قُلْ
بگوای محمد مَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ وحی و اداے رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی وَمَا أَنَا و نیستم من مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ
از تکلیف کنندگان یعنی از جمعے که تصنع از خود ظاهر کنند که ندانند صاحب کشاف فرموده که متکلفان را سه علامت ست یکی آن که
نزاع کند با کسی که برتر از وست دوم آنکه خواهد که فرا گیرد آنچه یافتن آن نه مقدور اوست سوم آنکه گوید چیزے که نداند إِنْ هُوَ نیست
قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندے لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را از جن و انس وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ و زود باشد که بدانید خبر قرآن را یعنی آنچه در دست

از وعده و وعید یا بدانید خبر محمد صلعم را و صدق سخن او معلوم کنید تعلمن بعد حین ۞ بعد هنگامی که آن حین موت ست یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام

سورة الزمر مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي خمس وسبعون آية

تنزيل الكتب فرو فرستادن قرآن بر محمد صلعم من الله از خدای تعالی ست العزيز خداوند غالب در تقدیر الحكيم ۞ داناست در تدبیر
انا انزلنا بدرستیکه ما فرستادیم اليك الكتب بسوی تو کتاب یا که قرآن ست بالحق براستی یا برای بیان اثبات حق
فاعبد الله پس بپرست خدای را مخلصا درحالیکه پاک کننده باشی له الدين ۞ برای وی پرستش خود را مخاطب حضرت رسالت پناه
صلعم ست و مراد امت ست که مامور اند بآنکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص سازند الا لله بدانید که مر خدای تعالی راست الدين الخالص
پرستیدن پاک از شرک یعنی او سزاوار آنست که طاعت او خالص باشد زیرا که متفردست بصفت الوهیت والذين اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند
من دونه بجز خدای عزوجل اولياء دوستان یعنی خدایان که بسیار دوست میدارند که فراز ایشان را هم ست از ملائکه و اصنام و غیر آنکه میگویند ما
نعبدهم نمیپرستیم ایشان را الا ليقربونا مگر برای آنکه ما را نزدیک گردانند الى الله بخدای تعالی زلفى نزدیک گردانیدنی یعنی درخواست کنند
ما را بشفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم ان الله يحكم بدرستیکه خدای تعالی حکم میکند بينهم میان این مشرکان في ما هم فيه
در آن چیزی که ایشان در آن چیز يختلفون ۞ اختلاف میکنند از معبودان یعنی امروز یکی ملک را میپرستند چون بنی ملیح و یکی بشر را چون یهود
و نصاری و بعضی مسیح و شمس و نجوم و گل و شجر و بحر و جن و آتش را میپرستند و هر یک را مدعا آنکه معبود او بحق ست و باقی باطل حق سبحانه و
تعالی روز قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان هر یک را ظاهر گرداند ان الله لا يهدي بتحقیق که خدای عزوجل توفیق هدایت ندهد
من هو آنکس را که او كذب دروغ گویست و میگوید که آلهه ما شفاعت خواهند کرد كفار ۞ ناسپاس که معبود حقیقی را انکار می نماید
لو اراد الله اگر خواستی خدای عزوجل ان يتخذ ولدا آنکه فرا گیرد فرزندی چنانچه ایشان گمان می برند لاصطفى برآینه اختیار کردی
مما يخلق از آنچه می آفریند ما يشاء آنچه خواستی از اعز اشیاء از احسن و اکمل آن که معین ست نه از نقص که بنات ست اما المخلوق کامل ما تق ست
در میان والد و مولود مجانست شرطست پس او را فرزند نبود سبحنه تنها پاکی مر او را و راست از اتخاذ ولد هو الله الواحد اوست خدای یگانه
وحدت واجب او مانی مماثل نیست ما سوای او را القهار ۞ قهر کننده و در هم شکننده توهمات و تصورات اهل شرک خلق السموت و
الارض بیافرید آسمانها و زمین را بالحق براستی نه باطل و بازی بلکه در آفرینش هر یک از آن صد هزار آثار قدرت و اطوار حکمت تعبیه ست
تا دیده وران از روی اعتبار ارقام معرفت آفریدگار بر صفحات آن دلائل مطالعه نمایند بیت نوشته بر اوراق آسمان و زمین خط
جلی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار يكور الليل در می آید شب را على النهار بر روز و بپرده ظلمت آن نور این را می پوشد و يكور
النهار و در می آرد روز را على الليل بر شب و شعاع روشنی آن تاریکی این را مخفی سازد یا در می افزاید شب بروز و از روز بشب
و سخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را تا سیر میکنند بفرمان و كل يجري هر یک از ایشان سیر دارد لاجل مسمى
تا زمانی نام برده که منتهی دور ست در سیر هر روزه و هر ماه و هر ساله یا تا وقت انقطاع یعنی تا در قیامت الا هو العزيز بدانید خدای
تعالی غالب است بر همه چیزها و مجموعه مکونات مغلوب و مقهور وی اند الغفار ۞ آمرزنده که سلب این نعمتها نمیکند از آدمیان با وجود وقوع شرکت
و معصیت ایشان خلقكم بیافرید شما را ای آدمیان من نفس واحدة از تنی تنها که آدم صفی ست ثم پس خبر کرد شما را
که جعل منها زوجها بیافرید یعنی از جنس یا از استخوان پهلوی چپ وی زوجها زن او را یعنی حوا ام گفته اند اول اخراج ذریت کرد
از ظهر او پس حوا را آفرید و انزل لكم و ابداع و ایجاد کرد برای شما من الانعام از چهارپایان ثمانية ازواج هشت صنعت نر
و ماده از شتر و گاو و گوسپند و میش و بز تا از ایشان نفع میگیرید بجز و بوستش صاحب لباب آورده که انعام از بهشت بزمین فرستاد

يخلقكم مى آفريند شما را فى بطون امهاتكم در شكمهاى مادران شما خلقا من بعد خلق آفريدنى پس از آفريدنى يعنى نطفه را
علقه ميسازد و آنرا مضغه و آنگه عظم سازد پس استخوان پوشيده لحم پس جسد سوى فى ظلمت ثلث در سه تاريكى كه ظلمت مشيمه است و ظلمت رحم و ظلمت
بطن ذلكم الله آنكه اين عملها ميكند خداى ست عز وجل ربكم آفريدگار شما له الملك مراوراست پادشاهى مطلق كه زوال و فنا
بدان نبايد لا اله الا هو نيست معبودى بسزا مگر او فانى تصرفون پس كجا گردانيده ميشويد از راه حق با وجود اين دليلهاى روشن
ان تكفروا اگر كافر شويد اى اهل مكه فان الله غنى پس بدرستيكه خداى تعالى بى نيازست عنكم از ايمان و پرستش شما ولا يرضى
و نمى پسندد و نمى فرمايد لعباده الكفر مر بندگان خود را كفر و عدم رضاى او بكفر براى ضررى ست كه لاحق شود بديشان و ملكى نپسندد لحوق ضرر
آنرا به بندگان وان تشكروا و اگر سپاس دارى كنيد بر نعمت توحيد يا شكر گوييد بر نعمت دعوت محمد يرضه لكم مى پسندد آن مر شما را زيرا كه
سبب فلاح شماست ولا تزر و برندارد وازرة بردارنده وزر اخرى هيچ نفسى بردارد گناه كس ديگر را بلكه هر يك بردارنده وزر خود بردارد
ثم الى ربكم پس بسوى پروردگار شماست مرجعكم بازگشت شما فينبئكم پس خبر دهد شما را بما كنتم تعملون با آنچه بوديد كه عمل ميكرديد
و اخبار از آن محاسبه و مجازات باشد انه بدرستيكه او عليم داناست بذات الصدور با آنچه در سينهاست از نيات و عزائم واذا
مس الانسان و چون برسد كافران را كه عتبه بن ربيعه است يا ابو حذيفه بن مغيره ضر سختى چون مرض و فقر و بلا دعا ربه بخواند
پروردگار خود را منيبا اليه بازگردنده بسوى او و فرياد خواهنده از وى و ترك كننده پرستش صنم و خواهش از وى ثم اذا خوله
پس چون بدهد خداى تعالى او را نعمة منه نعمتى از نزديك خود و آن سختى از وى ببرد نسى فراموش كند ما كان
يدعوا آن چيز را كه ميخواند خداى را اليه بكشف و رفع آن من قبل پيش ازين نعمت يعنى آن سختى را فراموش كند يا بعد از راحت بلا و دعا
و زارى خود را وجعل لله و گرداند مر خداى را اندادا همتايان يعنى تان را شريك وى سازد در عبادت ليضل عن سبيله تا گمراه گرداند
مردمان را از راه خداى كه اسلام است قل بگو اى محمد مر كافران را كه تمتع برخوردار باش بكفرك بكفر خود قليلا زمانى اندك در دنيا و تهديد است
يعنى از تمتعات بهر چه خواهى اشتغال كن انك بدرستيكه تو من اصحب النار از اهل دوزخى و لذتهاى دنيا در جنب شدتهاى عذاب دوزخ بغايت
محقرست پس بفرمايد كه آيا چنين كافر بهترست امن هو يا آن كسيكه او قانت فرمانبردارست چون صديق يا فاروق يا عمار يا سلمان يا عبد الله
بن مسعود رض و اشهر آنست كه ذى النورين رض بهر تقدير قانت است يعنى ايستاده بوظائف بندگى و مواظبت بر مراسم سرافگندگى آناء اليل
در ساعتهاى شب ساجدا سجده كننده مر خداى عز وجل را وقائما و ايستاده در نماز يحذر الاخرة ميترسد از عذاب آن سراى
ويرجوا و اميد ميدارد رحمة ربه بخشش پروردگار را يعنى با وجود بسيارى طاعت و التزام طريق مجاهدت مترددست ميان خوف
و رجا يعنى بزمانى گرد كعبه خوف طواف ميكند و ساعتى سوى ميدان رجا سير مينمايد و مرغ ايمان جز باين دو بال اقبال در هواى كمال طيران نتوان نمود
كه لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه لاعتدلا قطعه گرچه دارى طاعت از هيبتش ايمن مباش + ور گنهگارى ز فيض رحمتش دل برمدار + باش
ترسان تو كه قهر اوست بيرون از قياس + باش پس خوشدل كه لطف اوست افزون از شمار قل بگو اى محمد هل يستوى آيا برابر باشد
الذين يعلمون آنانكه دانا اند بمعالم توحيد چون ارباب فضائل والذين لا يعلمون و آنانكه نادانند بحقائق حق چون اصحاب رذائل انما
يتذكر جز اين نيست كه پند پذير ميشوند بدلائل قدرت من اولوا الالباب ع خداوندان خردهاى خالص از آلودگى وهم قل يعباد
بگو اى بندگان من الذين امنوا آنانكه گرويده اند اتقوا ربكم بترسيد از پروردگار خود بپرهيزيد علامت تقوى ارتكاب طاعت
است و اجتناب از معصيت للذين احسنوا مر آنان راست كه نيكوئى كرده اند بگفتار كلمه شهادت فى هذه الدنيا
درين دنيا حسنة مثوبه نيكو در آخرت كه بهشت يا آنان راست كه احسان نمودند بالتزام طاعات در دنيا پاداش نيكو كه آن صحت ست

وعافیت یا آنان را که متصف است بمداخلاق الهی روشنی دل است و تارگی روی و تمامی تحمیل درین جهان یا آنان را که عبادت بطریق
مشاهده کرده حسنه است در دنیا که شهود وی انوار تجلیات جمالی است و چون بقول بعضی از علما این آیت در شان مهاجرین حبشه است
چون حضرت علی بن ابی طالب و اصحاب او رحم پس احسان را بهجرت تفسیر کرده اند یعنی آنها را که هجرت کرده اند راحت است از اعدا و نجات از
بلای ایشان وَاَرْضُ اللّٰهِ وزمین خدای تعالی برای هجرت وَاسِعَةٌ گشاده است هر کسی را که ارادت هجرت کند اِنَّمَا یُوَفَّى
جز این نیست که داده میشوند الصّٰبِرُوْنَ صبر کنندگان بر مفارقت اوطان یا بر کربت غربت یا بر مشقت عبادات یا بر تحمل
اذیات اعدا اَجْرَهُمْ مزد خود را بِغَیْرِ حِسَابٍ ۝ بی شمار یعنی برتبه که در شمار در نیاید و حساب حسنات از احاطه بدان
عاجز باشد و در معالم هست که روز قیامت ملائکه صابران را بعرصات حاضر آرند برای ایشان میزان نصب کنند و دیوانی
وضع نمایند بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدهای ایشان را بی حساب و کار بهای ایشان بدرجه رسد که اهل عافیت که در دنیا بلائی و سقمی
نبوده باشند تمنا برند که کاشکی اجساد ایشان را بمقراض پاره پاره ساختندی تا امروز با اهل بلا در یک سلک آمدندی نظم

تو سبین رنجوری شندیدگان ٭ کاندرین رنج اند آن برگزیدگان ٭ هر کرا از زخمها ئم بیشتر ٭ لطف یارش داده مرهم بیشتر

آورده اند که کفار مکه حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم گفتند ترا چه بر ان دارد که احداث کنی دینی و آئینی را که مخالف روش ملت آخر
در نگر و ملت پدر و جد و سادات قوم که همه عبادات لات و عزی میکردند تو نیز بهمان کیش در آی بایشان این آیت آمد که قُلْ اِنِّیْٓ بگو بدیشان که
مامور شده ام اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ آنکه بپرستم خدای تعالی مُخْلِصًا لَّهُ الدِّیْنَ پاک کننده برای او دین را از شرک تا
موحد باشم و داعی بتوحید وَاُمِرْتُ و فرموده شده ام لِاَنْ اَکُوْنَ بآنکه باشم اَوَّلَ الْمُسْلِمِیْنَ ۝ اول گردن نهادگان ازین
امت ریا که من پیش رو ایشانم در دنیا و آخرت قُلْ بگو ای محمد دیگر بار اِنِّیْٓ اَخَافُ بدرستیکه من میترسم اِنْ عَصَیْتُ
رَبِّیْ اگر عاصی شوم از پروردگار خود و شرک آرم و دین شما گیرم عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ ۝ عذاب روزی که بزرگ ست اهوال او و
بسیار است احوال او قُلِ اللّٰهَ اَعْبُدُ بگو خدای عز و جل را پرستش میکنم مُخْلِصًا لَّهٗ درحالتیکه پاک کننده ام برای او دِیْنِیْ
کیش خود را از شرک و یا خالص سازنده عمل خود را از ریا فَاعْبُدُوْا مَا شِئْتُمْ پس بپرستید شما انچه میخواهید مِّنْ دُوْنِهٖ بجز خدای
عز و جل امر تهدید است و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بآیت السیف منسوخ است آورده اند که مشرکان بعد از استماع این
آیت اجوبه گفتند که ای محمد زیان کردی در مخالفت دین پدران خود این آیت نازل شد قُلْ اِنَّ الْخٰسِرِیْنَ بگو بدرستیکه زیانکاران
الَّذِیْنَ خَسِرُوْٓا آنانند که زیان کرده اند اَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود که گمراه شدند وَاَهْلِیْهِمْ و در کسان خود یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
روز قیامت که از ایشان کناره باشند ابن عباس رض فرمود که حق سبحانه و تعالی برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت آفریده
پس هر که فرمان خدای تعالی و رسول او برد او را به بهشت در آرند و منزل و اهل او بدو دهند و هر که نافرمانی او را بدوزخ برند و منزل
و اهل او بدیگری دهند که مطیع باشد پس کافران روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل اَلَا ذٰلِکَ بدانید که آن هُوَ
الْخُسْرَانُ الْمُبِیْنُ ۝ آن زیان هویدا که بر هیچکس از اهل سوقت پوشیده نماند لَهُمْ مر آن زیانکاران راست مِّنْ فَوْقِهِمْ از زبر
ایشان ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ سایبانها از آتش وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ و از زیر ایشان سایبانهاست مر جمع دیگر را
که در درکه زیر تر ایشانند و مقرر است که درکه زیر تر از همه منافقان است و اینجا مراد کافرانند و مراد از ظلل فراش و مهاد است
و ذکر ظلل بطریق مجاز است در کلام ذٰلِکَ آن عذاب که مذکور شد یُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهٖ میترساند خدای عز و جل بدان عِبَادَهٗ
بندگان خود را تا بپرهیزند از چیزی که ایشان را بدان مبتلا گرداند چون شرک و معصیت یٰعِبَادِ ای بندگان من فَاتَّقُوْنِ ۝

بتر سید ازمن یعنی ستر عنیں میشوید موجبات ختم مرا آورده اند که در زمان جاهلیت جمعی بوحدانیت آفریدگار اعتراف کردند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل رضی الله تعالی عنهم در شان ایشان میفرماید که وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا و آنکه پرهیز کردند دیگر بهمه الطَّاغُوتَ از شیطان یا بتان أَنْ يَعْبُدُوهَا یا بهر چه از دون خدای تعالی در شان ایشان بر طرف شد یعنی آنکه پرستند آنرا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ و بازگشتند بفرمان خدای عز وجل یعنی بروی دل خود بحق آوردند لَهُمُ الْبُشْرَىٰ مر ایشان راست مژده در دنیا بزبان ملائکه بوقت موت و در عقبی بمغفرت گناهان و جنت جاودان و در اسباب نزول آورده که چون حضرت صدیق رضی الله عنه بدولت حضرت رسالت پناه صلعم سرفراز شد شش تن از عشره مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعید بن زید و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهم با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند او سخنان آنحضرت را بگوش صدق استماع نموده مسلمان شدند و در بارهٔ ایشان این آیت نازل شد که فَبَشِّرْ عِبَادِ پس مژده ده بندگان مرا الَّذِينَ آنانکه يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ میشنوند سخن ابوبکر صدیق رضی الله عنه فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ پس پیروی مینمایند نیکوتر آنرا از احسن نیکوترست چه قول او همه احسن بوده و گفته اند استماع قول و اتباع احسن آن عموم دارد مراد از قول قرآنست و احسن او محکم باشد دون منسوخ و عزیمت دون رخصت در حقایق آورده که قرآن متابعت اعدادیست اولیاست ایشان متابع احسن مینمایند که سلوک طریقه سومی است دون سیرت فرعون و علی هذا در لباب آورده که مراد از قول اهل علم است و احسن همه اسلام باشد و اشهر آنست که مراد از قول سخنان است که در مجالس و محافل کردند و اهل دل متابعت احسن آن اقوال میکنند در مثال آمده که خذ ما صفا ودع ما کدر بیت قول کس چون بشنوی در وی تامل کن تمام ٭ صافی باید در و دُردی را رها کن والسلام ٭ و در بحر الحقایق آورده که قول اعم است از سخن خدای عز وجل و ملک و انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان بمعاصی و نفس بآرزوها ترغیب کند و ملک بطاعت دعوت نماید و حضرت عزت بخود خواند که فتبتل الیه تبتیلا پس بندگان خالص آنانند که احسن از قول باحضار رب الارباب ست داز زبان حضرت رسول خدای تعالی استماع نمودند پیروی کنند أُولَٰئِكَ آن گروه که متابعان سخنان نیکو اند الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ آنانند که راه نمود خدای عز وجل ایشانرا بمنزل مقصود وَأُولَٰئِكَ هُمْ و آن گروه ایشانند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول صافیه از شوائب اوهام و خالیه از عوادی و عادات عوام أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ آیا آن کسی که واجب شد بر وی كَلِمَةُ الْعَذَابِ کلمه وعید که سیرت بعذاب چون لاملان جهنم و بقولا ادخلوا النار و لا ابالی باشد چو کسی که واجب شده باشد بر وی کلمه أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ آیا تو ای محمد میرهانی مَنْ فِي النَّارِ آنرا که در دوزخ باشد یعنی آیا میتوانی که او را مومن سازی و از عذاب باز رهانی تاکیدست در انکار یعنی این کار دست تو نیست که دوزخیان را باز رهانی ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد از دو زخیان ابولهب ست و پسر او عتبه لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنانکه ترسیدند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خویش و بایمان و طاعت متصف شدند لَهُمْ غُرَفٌ مر ایشان راست سرایها که بلند اند در بهشت مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ از زبر آن غرفهای بلند تر مَبْنِيَّةٌ بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند بناهای که بر زمین بنا کنند تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر این غرفها جویهای بهشت وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای عز وجل وعده کردنی لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ خلاف نکند خدای تعالی وعدهٔ خود را أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی یعنی باران فَسَلَكَهُ پس در آورد آن آب را يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ در چشمها که در زمین ست و در کاریزها ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا پس بیرون می آرد بدان آب کشت زار را مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ در حالتیکه مختلف ست رنگهای او چون اخضر و احمر و اصفر و جز آن یا جدا جدا اجناس او چون جو و گندم و کنجد و امثال آن ثُمَّ يَهِيجُ پس خشک میشود آن مزروع بعد از سبزی فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا پس بینی آنرا مصفرا زرد شده بعد از تازگی و سبزی ثُمَّ يَجْعَلُهُ پس میگرداند خدای عز وجل آنرا حُطَامًا ریزه ریزه و در هم شکسته إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در انزال باران و اخراج گیاه لَذِكْرَىٰ هر آینه یاد کردنی ست لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقلها یا دران پندی است مر خردمندانرا که تشبیه نمایند مال دنیا

را بدان کشت سبز و تازه و بدان اعتبار نمایند که اندک زمانی زارها از طراوت روی بذبول نهد و بدامن حوادث آلوده شده عرصه تلف گردد نظم بود حال دنیا چو آن سبزه زار * که بس تازه بینی بفصل بهار * چو بر وی وزد تند باد خزان * نه یک برگ سبزی نیابی ازان * افمن شرح الله آیا کسی که کشاده کرده است خدای تعالی صدره للاسلام سینه او را برای قبول اسلام و انقیاد فرمان ملک علام و متابعت سید انام صلی الله علیه وسلم باشد چون کسیکه سینه او از قبول حق و اسلام تنگ است فهو پس آن کشاده سینه علی نور بر روشنی معرفت است من ربه از پروردگار خود یا بر یقین و بصیرت در اسباب نزول آورده که این آیت در شان مرتضی علی کرم الله وجهه و حمزه است که سبحانه و تعالی دل ایشان را بنور معرفت روشن گردانید پس در باب ابولهب و فرزندان او گفت فویل پس شدت عذاب للقاسیة قلوبهم مر سخت دلان راست که دلهای ایشان اعراض کننده است من ذکر الله از یاد کردن خدای عزوجل یا خالی ازان اولئک آن گروه مائل و سنگدلان فی ضلال مبین در گمراهی آشکارا اند یا ضلالت ایشان بر هرکه اندک فهم دارد ظاهرست از حضرت رسالت پناه صلعم مرویست که علامت شرح صدور نشانه گشادگی دل بازگشت است بدار الخلود یعنی توجه بآخرت و پهلو تهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیا و ساختگی کردن برای مرگ پیش از نزول آن و عزیزی درین باب فرموده رباعی نشانی آن دلی کز فیض اسلام است نورانی * توجه باشد اول سوی دار الملک روحانی * ز دنیا روی گردانیدن و فکر اجل کردن * که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن بآسانی * آورده اند که صحابه کرام رض از حضرت سید انام صلعم استدعا نمودند که حدیثی چه شود که برای ما سخن گوئی و کام طوطیان ارواح مستمعان را بحدیثی از لب شکربار شیرین گردانی بیت سرمایه حیات اهل ذوق را * در یک حکایت از لب شکرفشان تست * این آیت آمد که الله نزل خدای تعالی فرو فرستاد احسن الحدیث نیکوترین سخن را که هست کتابا متشابها کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی ازان مشابه بعضی در اعجاز و بلاغت و جودت لفظ و صحت معنی یا بعضی ازان مصدق بعضی دیگرست و دران تناقض و اختلاف نیست مثانی دو بار دو بار کرده یعنی مشتمل است بر زوجات چون امر و نهی و وعد و وعید و ذکر رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و مؤمن و کافر تقشعر منه میلرزد ازو یعنی از خوف وعیدی که در وست جلود الذین پوست تنهای آنانکه یخشون ربهم می ترسند از پروردگار خود ثم تلین پس نرم میشود و آرام میگیرد جلودهم و قلوبهم پوستها و دلهای ایشان الی ذکر الله بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت خدای عزوجل امام قشیری رح فرموده که میلرزد از هیبت الهی و ساکن میشود از انس پادشاهی گفته اند لرزه و آرام باثار قبض و بسط دست دهد یا بسبب استتار و تجلی در کشف الاسرار آورده که تقشعر منه جلودهم صفت مبتدیان راه است و تلین جلودهم و قلوبهم صفت نواختگان لطف الله ذلک آن کتاب که قرآنست هدی الله راه نمودن خدای تعالی است یعنی ارشاد مر خلق را از خدای یهدی به راه مینماید بآن من یشاء هرکرا خواهد ومن یضلل الله و هرکرا فروگذارد خدای عزوجل هر آینه در وادی ضلالت افتد فما له پس نیست مر او را من هاد هیچ راه نماینده که از سرگردانی خلاصی دهد افمن یتقی آیا کسیکه نگاه میدارد بوجهه بروی خود سوء العذاب از بدی و شدت عذاب یعنی از زبانه آتش یوم القیامة روز رستخیز باشد چون کسیکه ایمن بود از عذاب و در راحت گذارد در وز در وسیط از کلبی نقل میکند که مراد ابوجهل است که او را در دوزخ برند و دستها بر گردن بسته و او بروی خود خواهد که از آتش پرهیز کند وقیل للظالمین وگویند مر ستمگاران را ذوقوا بچشید ما کنتم تکسبون وبال آنچه بودید که میکردید از تکذیب پیغمبر صلعم کذب الذین تکذیب کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار مکه پیغمبران خود را فاتیهم العذاب پس آمد . . . . . من حیث لا یشعرون از جائیکه نمیدانستند و توقع نداشتند فاذاقهم الله الخزی پس بچشانید ایشانرا . . . . . فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بقتل و سبی و جلا و مسخ و خسف و لعذاب الآخرة

هر آینه عذاب سرای دیگر که برای ایشان آماده کرده شده آکبر بزرگترست از عذاب دنیا چه آن دائمست و قطع نخواهد شد لو کانوا یعلمون اگر هستند که بدانند هر آینه عبرت گیرند و خود را از عذاب باز رهانند ولقد ضربنا و بدرستیکه ما بیان کردیم للناس برای آدمیان یا بحمت اهل مکه فی هذا القرآن درین کتاب که قرآنست من کل مثل از هر مثلی که بکار آید در امر دین لعلهم یتذکرون ۝ شاید که ایشان پند پذیرند قرآنا و آن قرآن که فرستادیم قرآنا عربیا قرآن بلغت عرب غیر ذی عوج خداوند کجی یعنی بی عیب و خلل و تناقض و فقیه ابواللیث باسناد خود از ابن عباس آورده که غیر مخلوق و در بحر تفسیر منزل گردانیده لعلهم یتقون ۝ شاید که ایشان بسبب تامل در معانی آن پرهیز کنند از کفر و تکذیب ضرب الله بیان کرد خدای مثلا مثلی را برای مشرک و موحد و آن مثل کدامست رجلا مردی فیه شرکاء در مرد که در وی انبازان باشند یعنی بنده باشد که چندین خواجه در وی شریک باشند متشاکسون شریکان بد خوی ناسازگار رهیم او را کاری فرمایند و هیچکس او را با تمام نتوانند رسانید و هیچ یک از وی راضی نباشند و رجلا سلما و مردی باز رسته سالم شده از انبازان لرجل از برای مردی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد و کسی در ان منازعت نکند هر آینه این بنده بکلیه خود متوجه خدمت خواجه شده او را خوشنود تواند ساخت هل یستویان آیا مساوی باشند این دو بنده مثلا از روی مانندگی یعنی هیچک نباشند چه یکی به تنازع خواجگان درمانده باشد و همه روز ناراض و دیگری از خلل تجارت شرکا سالم بود و خداوندا و از وی خوشنود مثل اول مشرکست که دل خود را بعبادت هر یک از معبودان خود متفرق ساخته متوزع الضمیر و پریشان خاطرست و ثانی مثل موحدست که به پرستد دوست ندارد غیر خدا را و بجز او امید گاه ندارد بیت یکبار بسنده کن چو یکدل داری + در بی بکشی تو در جهان بس خواری + الحمد لله همه ستایشها خدا را است که در خداوندی شریک ندارد بل اکثرهم بلکه بیشتر مردمان لا یعلمون ۝ نمیدانند یا کیست او را علی الاطلاق آورده اند که کفار مکه میگفتند نتربص به ریب المنون چشم میداریم که محمد بمیرد و از وی بازرهیم حق سبحانه فرمود که انک میت بدرستیکه تو ای محمد مرده خواهی شد و انهم میتون ۝ و بدرستیکه هم مشرکان مردگانند یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگری را با آنکه از مرگ خود ایمن نیستند عین جهالتست بیت ادوست برجنازه دشمن چو بگذری + شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود + ثم انکم پس بدرستیکه شما ای مومنان با کافران یوم القیامة روز رستخیز عند ربکم نزدیک آفریدگار خود تختصمون ۝ خصومت کنید در امر دین و حجت شما را باشد بر ایشان گفته اند مراد اختصام عامست که مردمان با بعضی مخاصمه کنند در قضایای دنیوی هر یک بحق خود برسند

فمن اظلم پس کیست ستمگارتر ممن کذب علی الله از کسیکه دروغ گوید بر خدای تعالی و او را برابر و فرزند و شریک نسبت دهد و کذب بالصدق و دروغ شمرد سخن راست را که قرآنست اذ جاءه چون بیاید بوی و گفته اند مراد ذی الصدق است یعنی محمد صلعم که چون بوی آید تکذیب کند الیس آیا نیست یعنی هست فی جهنم در دوزخ مثوی للکافرین ۝ منزل و مقام مر ناگرویدگان را والذی جاء بالصدق و آنکه آمد بسخن راست و صدق به و آنکه راست شمرد آنرا اولئک آن گروه هم المتقون ۝ ایشانند پرهیزگاران و گویند جاء بالصدق آینده جبرئیلست که قرآن بیارد و مصدق محمد که تصدیق نمود و قبول کرد و گفته اند جاء پیغمبر صلعم است و مصدق ابوبکر صدیق در تبیان از مجاهد نقل میکند مصدق حضرت علی کرم الله وجهه است و گفته اند همه مؤمنان مصدق اند لهم مر ایشان راست ما یشاءون آنچه خواهند و تمنا کنند از نعمت و کرامت عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ذلک آنست جزاء المحسنین ۝ پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشان را پاداش میدهد لیکفر الله تا محو کند و بپوشد خدای عنهم از ایشان اسوأ الذی عملوا بدترین آنچه کرده باشند ذکر اسوأ از برای مبالغه است یعنی هرگاه اسوأ آنرا بپوشد غیر آن بطریق اولی و یجزیهم و پاداش دهد ایشان را اجرهم مزد ایشان باحسن الذی کانوا یعملون

ربع

ع

الجزء الرابع والعشرون

بهترین آنچه بودند که عمل میکردند که آن ایمان ست و گفته اند احسن اعمال ایشانرا اجر زیاده دهند و مزد باقی عملهای ایشان بدستور عطا
فرمایند الیس الله بکاف عبده آیا نیست خدای تعالی کفایت کننده عبده بنده خود را یعنی محمد صلعم را معنی آن ست که کفایت
خواهد کرد شر دشمنان را ازوی و نصرت خواهد داد و برابر مشرکان و غالب خواهد ساخت دین وی را بر همه ادیان آورده اند که چون حضرت
رسالت پناه معائب آلهه باطله کافران میگفت و ایشان گفتند یا محمد چنین مگوی مارا که خدایان ما ترا رنج رسانند و حال تو بتباهی انجامد
حق سبحانه فرمود که ویخوفونک و می ترسانند ترا مشرکان بالذین بآنانکه پرستند من دونه بجز خدای تو ومن
یضلل الله و هر کرا گمراه سازد خدای تا تخویف کند کسی را بانچه جماد لیست لا یضر ولا ینفع فما له پس نیست آن گمراه را من هاد
هیچ راه نماینده که اورا راه نماید ومن یهد الله و هر کرا راه نماید خدای تعالی تا جز ازوی نترسد فما له پس نیست آن راه یافته را من
مضل هیچ گمراه کننده که او را از راه بیفگند الیس الله آیا نیست خدای تو یعنی هست بعزیز غلبه کننده بر دشمنان ذی انتقام خداوند
کینه ستاننده از کافران ولئن سألتهم و اگر تو بپرسی از مشرکان مکه که من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمینها را لیقولن
الله هر آینه گویند خدای تو چه برهانی واضح و دلیل لایح ست بر تفرد و بخالقیت او قل بگوای محمد افرءیتم ما تدعون آیا چون بینید
شما آنرا که میخوانید و خواهید من دون الله بجز خدای تعالی یعنی بتانرا که می پرستید ان ارادنی الله اگر خواهد خدای تو بمن بضر سختی و محنتی
هل هن آیا هستند آن بتان کاشفات ضره دفع کنندگان مر آن سختی را که خدای خواسته بمن او ارادنی برحمة آیا اگر اراده کند خدا
بمن راحتی و معنی هل هن آیا باشند آنان ممسکات رحمته بازدارندگان از من آن رحمت را مقاتل رح گوید پیغمبر صلعم از ایشان
سوال کرد ساکت شدند حق تعالی فرمود که قل حسبی الله بگوای محمد بسنده است مرا خدای تو در رسانیدن خیر و بازداشتن شر علیه بروی نه غیر او
یتوکل المتوکلون توکل میکنند توکل کنندگان در همه ابواب احوال کار خود بوی باز میگذارند بیت تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند + قل یقوم اعملوا بگوای قوم من عمل کنید علی مکانتکم بر آن حالها که گفتید وجود را بدان دارید از رد توکل و
اعتماد بر حق واثق باشد و حفص مکاناتکم خوانده انی عامل بدرستیکه من عمل کننده ام بر حالیکه دارم از رد توکل فسوف تعلمون پس زود باشد که
بدانید من یأتیه آنکس را که از ما و شما بیاید برو عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا گرداند و یحل علیه و فرود آید برو عذاب مقیم پاینده
همیشه و پیوسته و خزی یکی دلیل آن غلبه دیگری بود حق سبحانه تعالی رسوا کرد دشمنان آنحضرت صلعم را در روز بدر که جمعی از ایشان بدست مؤمنان کشته
و جمعی بقید مذلت و سلسله نکبت گرفتار شدند بیت این سر بباد داده و آن دستها به بند + آن کشته خوار و زار و گرفتار و مستمند + انا انزلنا بدرستیکه ما فرو
فرستادیم علیک الکتاب بر تو کتاب را که قرآن ست للناس برای همه مردمان بالحق بسبب بیان حق چه قرآن مناط مصالح و معاش و
معاد ایشانست فمن اهتدی پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بانچه درو ست فلنفسه پس مر او راست فائده آن ومن ضل
و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید فانما یضل پس جز این نیست که گمراه میشود علیها بر نفس خود یعنی وبال آن بر دست
وما انت و نیستی تو علیهم بوکیل نگهبان بر ایشان تا بگذاری که در ضلالت افتند یا وکیل ایشان نیستی در اختیار هدایت و ضلالت
بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و بس الله یتوفی الانفس خدای تعالی قبض میکند نفسها را حین موتها بهنگام موت ایشان والتی لم
تمت و فرو میگیرد نفسهایی که نمرده است فی منامها در خواب او امام محی السنة رح در معالم فرموده که هر آدمی را دو نفس ست
نفس حیات و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت میکند ازوی نزدیک مرگ بزوال او و نفس تمیز نیز زایل گردد و نفس تمیز مفارقت
مینماید بوقت خواب و بزوال و نفس حیات زوال نمینماید و در احقاق از ابن جبیر رح نقل میکند که حق سبحانه جمع میکند میان ارواح احیاء و
اموات تا با یکدیگر آشنائی را نشان میدهند فیمسک التی پس نگاه میدارد در آن عالم آن نفس را که قبل ازین قضی علیها الموت قضا کرده است بروی مرگ را

ع ۱۰

و یرسل الاخری و میفرستد دیگر نفس را که از ان زندگانی است یا بدان ایشان الی اجل مسمی تا وقت نام برده که اجل ایشان برسد و نزد
جمهور مفسران امساک و ارسال مر نفوسی راست که در خواب قبض کرده باشد ان فی ذلک بدرستیکه در توفی نفوس و نگاهداشتن و باز دادن
فرستادن ان لآیٰت هر آئینه علامتهاست بر کمال قدرت و نشانهاست برای حشر و بعث لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در
امر اماتت که مشابه نوم است و احیا که مماثل انتباه است بیقظه و در توریت مذکور است که ای
برانگیخته شوی و کافران درین تامل نمی نمایند ام اتخذوا بلکه فرا گرفتند من دون
درخواست کنند قل اولو کانوا بگو آیا شفاعت کنند و اگرچه باشند که هیچ گونه لا یملکون شیئا مالک نشوند چیزی را از شفاعت یعنی
نتوانند و لا یعقلون و ندانند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت میکنند از جمادات و حال آنکه ایشان از قدرت و علم بی بهره اند قل
لله الشفاعة بگو مر خدای راست شفاعت جمیعا همه آن یعنی حکم آن نزد اوست و بی دستوری او کسی شفاعت نخواهد کرد له ملک السموات
والارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها ثم الیه پس بسوی او ترجعون باز گردانیده خواهید شد روز قیامت و اذا
ذکر الله وحده چون یاد کرده شود خدای تعالی به یگانگی بی ذکر آلهه ایشان چنانچه گویید لا اله الا الله اشمازت برمند و نفرت گیرد
قلوب الذین دلهای آنانکه لا یؤمنون نمیگروند بالاخرة بسرای دیگر و اذا ذکر الذین و چون یاد کرده شود آنانکه معبودان ایشانند
من دونه بجز خدای اذا هم یستبشرون آنگاه ایشان تازه روی و خرسناک شوند بجهت فراموشی از حق و مشغولی بباطل اکثر مردم برعکس
این است که از یاد خدای شادمان و بذکر ما سوای غمگین است رباعی نام تو شنوم دل از فرح زنده شود + قال من آن اقبال تو فرخنده
شود + در غیر تو هر جا سخن آید بمیان + خاطر تهر از غم پراگنده شود + قل اللهم بگو ای محمد بار خدایا فاطر السموات والارض ای
آفریننده آسمانها و زمینها عالم الغیب والشهادة داننده پوشیده و آشکارا انت تحکم تو حکم کنی بین عبادک میان بندگان خود
در آخرت فی ما کانوا فیه در آنچه هستند که در وی یختلفون اختلاف میکنند از امر دین و لو ان للذین ظلموا و اگر باشد مر آنانرا
که کافر شدند ما فی الارض آنچه در زمین است از مالها جمیعا همه آن و مثله معه و مانند آن همه با آن لافتدوا به هر آینه فدیه
دهند بآن یعنی فدا کنند تا آن خود را باز خرند من سوء العذاب از سختی عذاب یوم القیمة در روز رستخیز و بدا لهم و ظاهر
شود مر ایشانرا من الله از خدای تعالی ما لم یکونوا یحتسبون آنچه نبودند که پنداشتند یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیله
شفاعت بتان رتبه قربت یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار گردند غیر آنچه پنداشتند بدیشان رسید یکی از مشایخ بوقت حلول اجل جزع
میکرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود که می ترسم که چیزی پیش آید که من آنرا در حساب نپنداشتم و از سفیان ثوری منقولست که چون این
آیت خواندی گفتی ویل لاهل الریاء رباعی پنداشت مرائی که عملهاش نکوست + مغزی که بود خلاصه کار در دوست + چون پرده
ز روی کار برداشته گشت + بر خلق عیان شد که بود الا پوست + و بدا لهم و ظاهر شود مر ایشانرا سیئات ما کسبوا
عذاب بدیها که کرده اند و حاق بهم و فرود آید بدیشان ما کانوا به جزای آنچه بودند که بدان یستهزءون
استهزا میکردند از تخویف الهی و انذار حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فاذا مس الانسان پس چون برسد
کافران را که عتبه و ابو حذیفه است و جمعی عام داشته اند مر همه کافران را یعنی چون کافران را برسد ضر سختی و نقرے
دعانا بخواند ما را و دفع آن از ما در میخواهد ثم اذا خولنه پس چون ما عطا دهیم او را نعمة منا از نعمت بخشش یعنی
مال و ثروت منا از ما بر وجه طریق تفضل نه باستحقاق افعال میگوید آن کافر انما اوتیته جز این نیست که این داده اند مرا
علی علم بر دانشی از من یعنی وجوه کسب و تحصیل آنرا دانستم و بکیاست و کفایت من حاصل شده یا خدای دانست که من مستحق این نعمتم بل هی فتنة

که او میگوید هِیَ فِتْنَةٌ آن نعمت آزمایشی ست مراو را تا ظاهر گردد که شاکر ست یا کافر وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بسیاری از ایشان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند و در نمی یابند قَدْ قَالَهَا بدرستیکه گفتند آن کلمه را الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی
قارون که گفت انما اوتیته علی علم عندی و قوم او پسندیدند فَمَا أَغْنَىٰ پس باز نداشت عَنْهُم از ایشان عذاب را مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ
آنچه بودند کسب میکردند از مال و متاع دنیا فَأَصَابَهُمْ پس رسید مر ایشان را سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وبال بدیها که کرده بودند و با مال
بزمین فرو رفتند وَالَّذِينَ ظَلَمُوا و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند مِنْ هَٰؤُلَاءِ از این گروه مشرکان که در عصر تواند سَيُصِيبُهُمْ
زود باشد که برسد بدیشان سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وبال آنچه کسب کردند وَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ و نیستند ایشان عاجز کنندگان مارا
از تعذیب یا پیشی گیرندگان بر عذاب ما أَوَلَمْ يَعْلَمُوا آیا ندانستند أَنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای یَبْسُطُ الرِّزْقَ میگشاید روزی
لِمَن يَشَاءُ مر آنکه میخواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت وَيَقْدِرُ و تنگ میکند بر هر که خواهد نه برای خواری
بمقدار و مذلت او بلکه از روی حکمت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در قبض و بسط روزی لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت
ارادت لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر آن گروهی که میگروند بخدای روزی ده و میدانند که هرچه میدهد و هر که میدهد بمصلحت کلی در ضمن آنست نظم هرچه
بهر که میباید بده تو دهی آنچنانکه میباید تو شناسی صلاح کار همه که توئی آفریدگار همه در معالم مذکورست که قومی از اهل شرک ارتکاب قتل و زنا
بسیار نموده بودند و ابواب معاصی و ملاهی بکلید هوای نفس بر روی روزگار خود گشوده بحضرت رسالت پناه صلعم عرض کردند که آنچه ما را بدان
دعوت میکنی نیکوست و ما بشرطی قبول میکنیم که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده می شود یا نی این آیت فرود آمده که قُلْ بگو ای محمد يَا عِبَادِيَ
الَّذِينَ أَسْرَفُوا ای بندگان من آنانکه اسراف کردند عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بر نفسهای خود یعنی افراط نموده در گناهان و از حد برده اند لَا
تَقْنَطُوا نا امید مشوید مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ از بخشش خدای این آیت امیدوارترین و بهترین آیتهاست از قرآن چه در خبرست
... دوست ندارم که دنیا و ما فیها مرا باشد بعوض این آیت از دنیا و هرچه در دنیا باشد بهترست و در معالم از ابن مسعود رض نقل میکند که عاشق
... در آمدید که واعظی ذکر آتش و زنجیر و سلاسل و اغلال آن میکند فرمود که ای مذکر چرا نا امید میگردانی مردمان را مگر نخوانده آنرا که فرمود قل یا عبادی
... در فصول آورده که تمام توجیه در سه چیزست اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی و نگفت که یا ایها العصاة دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا و نگفت
... سوم تنبیه بر اسباب رحمت که گفت لا تقنطوا در فتوحات فرموده لا تقنطوا نهی ست و هرچه حق سبحانه تعالی از آن نهی فرموده لازم ست از آن باز ایستادن
... و هیچ وجه روا نیست نومید مشو که نا امیدی کفرست إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ بدرستیکه خدای بیامرزد گناهان را جَمِيعًا همه آنرا اگرچه بسیار باشد
... که مطلقا آمرزیده شود و بعضی علما گویند که غفران ذنوب بشرط توبه است و این قید خلاف ظاهرست و در وسیط باسناد خود آورده از اسماء بنت یزید
... شنودم از رسول الله صلعم که فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستیکه او آمرزنده گناهانست الرَّحِيمُ مهربان
... حقائق این آیت وجوه تاکیدات است و در جواهر التفسیر بسطی لایق سمت تحریر یافته و بیماران بیمارستان جرم و عصیان را شربت راحت جز درین
شفا حاصل نشود و سرگردانان بیابان یأس و هوای را از طریق نجات جز بمدد این آیت میسر نگردد نظم ندارم هیچگونه توشه راه بجز لا تقنطوا من
... الله تو فرمودی که نومیدی میارید ز من لطف و عنایت چشم دارید بدین معنی بسی امیدواریم ببخشا زانکه بس امیدواریم
... دمندان را دوا کن دل امیدواران را روا کن وَأَنِيبُوا و بازگردید بطاعت یا دعا و تضرع إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار خویش وَأَسْلِمُوا و گردن
... مر وی را باخلاص و ... توجه مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ پیش از آنکه بیاید بشما عذاب ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ پس یاری داده نشوید
... دفع عذاب شما هیچکس نصرت ندهد وَاتَّبِعُوا و پیروی نمائید أَحْسَنَ نیکوترین مَا أُنزِلَ آنچیزی که فرستاده شده است إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم
بشما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را از پی روید نه منسوخ را مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُم پیش از آنکه بیاید

الخٰسِرِیْنَ ۝ از زیانکاران که بعد از دولت دین بنکبت شرک مبتلا گردی بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ بلکه خدای تعالی را پرستش کن وَكُنْ مِّنَ
الشّٰكِرِیْنَ ۝ وباش از سپاس داران بر نعمت توحید وعبادت ابن عباس فرموده که یکے از احبار یهود بحضرت رسالت پناه صلعم آمده
گفت یا محمد دانسته که خدای روز قیامت آسمانها را بر اصبعے نهد وزمین را بر اصبعی وجبال را بر دیگرے وآب وخاک را بر دیگرے وجمیع خلق را
بر دیگرے پس حرکت دهد اصابع خود را وگوید انا الملک واین الملوک آنحضرت از قول او متعجب شده تبسم فرمود وآیت آمد که وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ و تعظیم
نکردند ایشان خدا را وتعظیم ننمودند حَقَّ قَدْرِهٖ ۖ ادا چنانچه حق قدر وتعظیم وے باشد وَالْاَرْضُ جَمِیْعًا وزمین همه آن قَبْضَتُهٗ بدست قدرت وے
باشد یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِیّٰتٌ آسمانها در پیچیده شده بِیَمِیْنِهٖ ۖ بیمین وے در معالم آورده که ابن عمر رض نقل مے کند که حضرت
رسول صلعم فرمود که حق سبحانه آسمانها را در پیچیده روز قیامت فراگیرد بیمین خود پس گوید انا الملک این الجبارون واین المتکبرون پس در هم
پیچیم زمین را فراگیرد بشمال خود وگوید انا الملک این الجبارون والمتکبرون معتقد اهل ایمان در امثال این سخنان تنزیه اوست از تشبیه
صاحب بحر الحقائق فرموده که مذهب من در تحقیق این آیت آنست که بازگردانم آن را با آنچه مراد الله است زیرا که امثال این کلمات را از متشابهات
داشته اند بدان ایمان باید آورد واز حقیقت آن سخن نباید گفت سُبْحٰنَهٗ پاکست خدای تعالی از وصف جواهر واعراض وتخلی برتر است عَمَّا
یُشْرِكُوْنَ ۝ از آنچه شرک مے آرند وشریک وے میسازند وَنُفِخَ فِی الصُّوْرِ ودمیده شود در صور نوبت اول بقول آنها که دو نفخه اثبات
میکنند واین را نفخه صعقه گویند که چون دردمند فَصَعِقَ پس بیهوش میشد واصح آنست که بمیرد مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانها است
وَمَنْ فِی الْاَرْضِ وهر که در زمین هست اِلَّا مَنْ شَآءَ اللّٰهُ ۝ مگر آن کسی را که خدای خواهد که حمله عرش باشد یا خزنه بهشت ودوزخ ثُمَّ
نُفِخَ پس دمیده شود فِیْهِ در صور اُخْرٰی نوبتی دیگر این نفخ را نفخه بعث خوانند وبدین نفخه جمله مردگان زنده شوند فَاِذَا هُمْ پس آنگاه
ایشان قِیَامٌ برپا ایستادگان باشند از قبور خود یَّنْظُرُوْنَ ۝ می نگرند از هر طرفے چون مبهوتان یا انتظار مے برند که با ایشان چه کنند
وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ وروشن گردد عرصه زمین محشر بِنُوْرِ رَبِّهَا بنور پروردگار آن یعنی نورے که خدائے در آن بیافرید وگفته اند مراد
روشنی عدل است که حقوق خالق وخلائق بدان ظاهر گردد وظلمت ظلم مندفع شود وَوُضِعَ الْكِتٰبُ ونهاده شود نوشتها یعنی صحائف اعمال
در دست راست وچپ وَجِایْءَ بِالنَّبِیّٖنَ وآورند پیغمبران را برای دعوی ابلاغ بامت وَالشُّهَدَآءِ وگواهان را برای صحت دعوی ایشان
مراد امت محمد است وگفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند ورفیق پیغمبران سازند جهت شرف ایشان وَقُضِیَ وحکم کرده شود بَیْنَهُمْ میان بندگان
بِالْحَقِّ براستی وعدل وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ ۝ وایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب وافزونی عقاب وَوُفِّیَتْ وتمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ
هر نفسی را مَّا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است وَهُوَ اَعْلَمُ وخدای دانا تر است بِمَا یَفْعَلُوْنَ ۝ بآنچه آفریدگان مے کنند و
جزا مناسب آن خواهد داد وَسِیْقَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْٓا ورانده شوند آنانکه نگرویده اند اِلٰی جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا گروه گروه بعضے
در پی بعضے حَتّٰٓی اِذَا جَآءُوْهَا تا چون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ گشاده شود اَبْوَابُهَا درهای وی مفتاح آن برای در آمدن ایشان وَقَالَ لَهُمْ
وگویند مر ایشان را خَزَنَتُهَآ خازنان دوزخ از روی سرزنش اَلَمْ یَاْتِكُمْ آیا نیامد شما را رُسُلٌ مِّنْكُمْ رسولان از جنس شما که بحکم حق سبحانه
بخوانند بر شما اٰیٰتِ رَبِّكُمْ آیتهای پروردگار شما که فرستاده بود وَیُنْذِرُوْنَكُمْ وبیم کنند شما را لِقَآءَ یَوْمِكُمْ هٰذَا
از دیدن این روز شما قَالُوْا بَلٰی گویند کافران آری بما آمدند وما را بیم کردند وَلٰكِنْ حَقَّتْ ولیکن واجب شد كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن عذاب
یعنی حکم او بعذاب عَلَی الْكٰفِرِیْنَ ۝ بر ناگرویدگان قِیْلَ ادْخُلُوْٓا گفته شود مر ایشان را که در آئید اَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای جهنم خٰلِدِیْنَ فِیْهَا پاینده در آن فَبِئْسَ
مَثْوَی الْمُتَكَبِّرِیْنَ ۝ پس بد آرامگاهیست متکبران را دوزخ وَسِیْقَ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا ورانده شوند آنانکه پرهیز کردند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار
خود رانده می شوند بلطف وملائمت یعنی ملائکه شتاب کنند ایشان را در رفتن اِلَی الْجَنَّةِ زُمَرًا بسوی بهشت گروه گروه بتفاوت مراتب ایشان

سوق اہل بہشت بطریق اعزاز و اکرام است یعنی مراکب ایشان را می‌آرند چه متقیان را سواره ببهشت برند حتی اذا جاؤ ھا تا چون بیایند ببهشت سعادت تمام و دولت لا کلام قائز گردند وَفُتِحَتْ اَبْوَابُهَا و گشاده باشند درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند وَقَالَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان بہشت سَلٰمٌ عَلَیْکُمْ ورود باد بر شما یا سلامتی و ایمنی لازم حال شما طِبْتُمْ پاک بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است که چون بهشتیان در بهشت رسند آنجا درختی بینند که بر آن دو چشمه بیرون آید پس در یکی غسل کنند ظاهر ایشان پاک شود و از دیگری بیاشامند باطن ایشان منور و مطهر گردد و درین محل ملائکه گویند که پاک شدید بظاهر و باطن فَادْخُلُوهَا پس درآیید در بهشت خٰلِدِیْنَ جاوید ماندگان در آن وَقَالُوا و گویند مومنان چون به بهشت در آیند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ثنا و ستایش مر خدای راست الَّذِیْ صَدَقَنَا وَعْدَهٗ آنکه راست کرد با ما وعده خود را بثواب وَاَوْرَثَنَا الْاَرْضَ و میراث داد ما را زمین بهشت تا ما از روی تمکین نَتَبَوَّاُ مِنَ الْجَنَّةِ جای میگیریم از بهشت حَیْثُ نَشَآءُ هر جا میخواهیم فَنِعْمَ اَجْرُ الْعٰمِلِیْنَ پس نیکوست مزد کار کنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان وَتَرَى الْمَلٰٓئِكَةَ و می بینی تو ای محمد در روز جزا یعنی بود تا بینی که در مقعد صدق در زمره قرب باشی و هر طرف میگری یعنی ملائکه را حَآفِّیْنَ فرو گرفتگان مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن یُسَبِّحُوْنَ تسبیح میکنند بِحَمْدِ رَبِّهِمْ مقترن بستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند سبحان الله و بحمده و تسبیح نفی ناسزا میکنند از ذات الهی و تحمید اثبات صفات سزا میکنند وَقُضِیَ و حکم کرده شود بَیْنَهُمْ میان خلق بِالْحَقِّ براستی یعنی هر کس را مقام او فرود آورند وَقِیْلَ و گفته شود یعنی ملائکه یا مومنان گویند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ سپاس و ستایش مر خدای را که پروردگار عالمیان است همچنانکه در ابتدای خلق جهان در بدین ستایش خود فرموده که الحمد لله الذی خلق السموات والارض الآیة همچنین بوقت استقرار اهل جهان در منازل خویش همان ستایش کرد تا دانند که در فاتحه و خاتمه مستحق حمد و ثنا اوست بلیت در خور حمد و ستایش نبود غیر تو کس و هر کجا حمد و ثنا شایسته تست آن زیبد

سورة المؤمن مكية وهي خمس وثمانون اية

این سوره اول است از حوامیم سبعه در تفسیر امام ابو اللیث باسناد او مذکور است که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم فرموده که هر که خواهد تا چرا کند در روضهای بهشت باید که حوامیم را بخواند در حصن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده اند که حضرت رسول صلعم فرموده که بمن داده اند طٰسٰه و طواسین و حوامیم از الواح موسی علیه السلام در معالم از ابن مسعود رض روایت میکند که چون در آل حم می افتم گویا که افتاده ام در بوستانهای بهشت که بر من نرم واقع شده و متعجب در آن می نگرم و ابن عباس رض فرموده که لکل شیء لباب و لباب القرآن الحوامیم و بعضی از صحابه رض و تابعین قدس سرهم آل حم را عرائس القرآن و دیباج القرآن میگفتند و بالله التوفیق

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حٰمٓ حروف مقطعه بقول بعضی از علما متشابه اند هر حرفی اشارت بکلمه ایست چنانچه در کلام عرب تعبیر میکنند بعضی از تمام پس اینجا حا اشارت بحکم حق است که هر که حظ رود منع ازان کشیده شود و میم ایمائی است بملک او که گردد وال و حا گردد سراوقات آن راه نیابد جواب قسم که تَنْزِیْلُ الْکِتٰبِ فرو فرستادن قرآن مِنَ اللّٰهِ از خدائیست الْعَزِیْزِ که غالب و قادر است بر تنزیل آن الْعَلِیْمِ دانا با آنچه فرستد بر کس بود بر هر وقت غَافِرِ الذَّنْبِ آمرزنده گناهان مر کسی را که بصدق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وَقَابِلِ التَّوْبِ و خداوند پذیرنده توبه از گوینده کلمه توحید شَدِیْدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت مر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه توحید ذِی الطَّوْلِ خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر او اِلَیْهِ الْمَصِیْرُ بسوی اوست بازگشت همه بندگان برای مجازات ایشان مَا یُجَادِلُ جدال نکنند و طعنه نزنند فِیْٓ اٰیٰتِ اللّٰهِ در آیتهای خدای تعالی بعد از آنکه تنزیل او محقق شد اِلَّا الَّذِیْنَ

كَفَرُوا مگر آنکه پوشیدند حق را فَلَا يَغْرُرْكَ پس باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ گردیدن کافران در شهرهای شام و
یمن برای تجارت یعنی دل در مبند که ایشان را مهلتی و فرصتی خواهد بود جهت آنکه عاقبت کار خاسر روزگار ایشان بخسارت و بوار خواهد
کشید كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح عم وَالْأَحْزَابُ و تکذیب کردند گروهی چند که سپاه کشیدند
برردی رسل مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح مر پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ و قصد کردند هر یک
از ینها بِرَسُولِهِمْ بپیغمبر فرستاده شده بدیشان لِيَأْخُذُوهُ تا بگیرند او را و هر بلا که خواهند بدو رسانند وَجَادَلُوا و خصومت
کردند با پیغمبران خود بِالْبَاطِلِ بسخنان بیهوده خود لِيُدْحِضُوا بِهِ تا زایل گردانند و ناچیز کنند بدو الْحَقَّ باطل خود سخن حق را که متابعت آن
واجب بود فَأَخَذْتُهُمْ پس گرفتم ایشان را و هلاک کردم بمکافات آن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عِقَابِ عقوبت من ایشان را
وَكَذَلِكَ و چنانچه واجب شده بود عذاب بر امم ماضیه حَقَّتْ واجب شده است كَلِمَةُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب
عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنها که کافر شدند از قوم تو أَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی
هستند و اگر قوم تو از عبادت حق روی بگردانند زیانی بملک وی نمیرسد زیرا که پرستنده و ثناگوینده او بسیار اند از خواص مخلوقات و از جمله ایشان
الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ آنانکه برمیدارند عرش را و حمله عرش اشراف ملائکه اند در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را امر فرماید تا صبح و
شام از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند وَمَنْ حَوْلَهُ و آنانکه گرداگرد عرش اند از کروبیان که طواف میکنند و ایشان را طوافان میگویند
و ایشان هفتاد هزار صف اند عرش را در میان گرفته و بشوق و ذوق يُسَبِّحُونَ تسبیح میگویند تسبیح مقرون بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان
یعنی حمد برام کرانند مجامع ثنا از صفات جلال و اکرام و در معالم از شهر بن حوشب نقل میکند که حمله عرش هشت اند چهار میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک
بعد علمک چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک گویا که ایشان میبینند کرم الهی با ذنوب بنی آدم این کلمات میگویند وَيُؤْمِنُونَ بِهِ
و می گروند به پروردگار خود وَيَسْتَغْفِرُونَ و آمرزش میخواهند از خدای لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند میگویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما وَسِعْتَ
فرا رسیده كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیز رَحْمَةً وَعِلْمًا از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو همه چیز را رسیده است فَاغْفِرْ پس بیامرز لِلَّذِينَ تَابُوا مر آنها که توبه کرده اند و توبه
گشتند وَاتَّبَعُوا و پیروی نموده اند سَبِيلَكَ راه ترا که دین اسلام است وَقِهِمْ و نگاه دار ایشان را عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب آتش دوزخ رَبَّنَا ای پروردگار
ما لطف کن وَأَدْخِلْهُمْ و در آر ایشان را و پیروان ایشان را بامه مومنان جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای اقامت الَّتِي آن بوستانها که بحسب فضل
وَعَدْتَهُمْ وعده داده ایشان را وَمَنْ صَلَحَ و هر که عمل شایسته کرده مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان
ایشان تا سرور ایشان در بهشت بدیدار ایشان تمام گردد و فضل تو را ایشان إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستیکه تو غالبی و از هیچ مقدوری عاجز نشوی الْحَكِيمُ
دانائی و هیچ کاری از حکمتی خالی نبود وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ و نگاه دار ایشان را از بدیها یعنی ایشان را از معاصی دور دار وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ و هر کرا باز داری
از بدیها يَوْمَئِذٍ امروز در این جهان فَقَدْ رَحِمْتَهُ پس بدرستیکه تو بخشنده بر وی در آخرت وَذَلِكَ و آن نگاهداشت تو هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ آن پیروزی بزرگ است چه هر صاحب دولتی که امروز در پناه عصمت الهی است فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود و درین باب گفته اند
نظم امروز کسی را که دوا داری بپناه ٭ فردا بمقام قرب بخشی بار گاه ٭ و آنرا که بهش نداده بر در گاه ٭ فردا چه کند گر نکند ناله و آه ٭ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
بدرستیکه آنانکه کافر شدند يُنَادَوْنَ ندا کرده شوند بر زبان فرشتگان یعنی وقتی که در دوزخ در آیند و با نفسهای خود دشمنی آغاز کرده بزبان عتاب و
ملامت گشاده ... اندالسند و گویند لَمَقْتُ اللَّهِ هر آینه دشمنی خدای مر شما را بر کفر أَكْبَرُ
- بار او خدای شما از دشمنی داشت إِذْ تُدْعَوْنَ چون خوانده شدید إِلَى الْإِيمَانِ
- تهدید دیگر و بدید قَالُوا رَبَّنَا گویند کافران ای آفریدگار ما أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ میرانیدی

مارا دو بار وَاَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ و زنده گردانیدی ما را دو بار اماتت اولی بوقت انقضای اجل ست در دنیا و احیای اول در قبر و امات ثانیه
هم در قبر و احیای ثانیه در بعث و در تبیان گفته که ذریت آدم را که از ظهر او بیرون آورد و میثاق از ایشان گرفت و میرانید امات نخستین آنست
و بعضی گویند امات نخستین آنست که او را در رحم که نطفه بود زنده گردانید پس در دنیا میرانید و در آخرت زنده گرداند و بر هر تقدیر کافران با حیا و امات
اقرار کنند فَاعْتَرَفْنَا پس ما اعتراف کردیم بِذُنُوبِنَا بگناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ پس آیا هست بسوی
بیرون آمدن ما از دوزخ مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم و از دوزخ برهیم و به بهشت برسیم مراد قبول ایمان و توبه است
فرشتگان ایشان را نا امید سازند و گویند ذَٰلِكُمْ این شما را آنکه در حکم ابد خواهد بود بِأَنَّهُ بسبب آنست که در دنیا إِذَا دُعِيَ اللَّهُ چون میخوانند خدا را
وَحْدَهُ یکتا و یگانه كَفَرْتُمْ کافر شدید بیگانگی او و میگفتید اجعل الالهة الها واحدا وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ و چون شریک آوردند مر او را یعنی شریکان را باو اضافت میکردند
تُؤْمِنُوا میگروید بدان شرکا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ پس کارگزاری مر خدا راست الْعَلِيِّ خدای برتر از آنکه بدو شرک آرند الْكَبِيرِ بزرگوارتر از آنکه
نظیر یا او را مساوی سازند هُوَ الَّذِي اوست آن خدا که بکمال قدرت يُرِيكُمْ می نماید شما را آيَاتِهِ علامتهای دالت بر وحدت و وَيُنَزِّلُ و فرو میفرستد برای شما مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان اسباب روزی را چون باران یا ملائکه را بتدبیر آنکه سبب رزق باشد وَمَا يَتَذَكَّرُ و پند گرفته نشود یعنی پند بدین آیتها إِلَّا مَنْ يُنِيبُ
مگر کسیکه باز گردد بخدای یعنی از معصیت باز گشته روی بطاعت آرد فَادْعُوا اللَّهَ پس پرستید خدا را مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ در حالتیکه خالص دارنده
باشید طاعت خود را از شرک و ریا برای او وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کاره اند کافران اخلاص شما در توحید او زیراکه ایشان به نعمت ایمان
کافر اند و شما به نعمت شاکرید پس میان شما و ایشان مفارقت ست و اعمال و اقوال شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه کردار و
گفتار ایشان بر شما مکروه و مبغوض ست رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ او ست بر دارنده درجهای بندگان در دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی بتفاوت
مراتب و مقامات یا رافع درجات انبیاست چه آدم را بصفوت بر داشته و نوح را بدعوت و ابراهیم را بخلت و موسی را بقربت و عیسی را
بزیادت و محمد صلعم را بشفاعت سلمی رحمه الله فرموده که درجه هرکه خواهد بر دارد بمعرفت و شناخت حقائق و در بحر الحقائق آورده که بر دارنده درجات عمال
است بفنا از بعضی و بقای صوریت عزیزی فرموده که لا یوجد البقاء الا بالفنا تا خرقت فنا نه پوشی خلعت بقا نه پوشی قطعه بنوش باده
گر بقا همی خواهی که زاد راه بقا در دیر خرابات ست + ز حال خویش فنا شو درین ره ای عطار + که باقی ره عشاق فانی ذات ست ذُو الْعَرْشِ
خداوند عرش ست یعنی خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطان ست يُلْقِي الرُّوحَ مے افگند روحی را مِنْ أَمْرِهِ بفرمان خود یا بوسیله
جبرئیل را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هرکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود یعنی رتبت نبوت عطا میکند بهرکه میخواهد لِيُنْذِرَ تا بیم کند آنکه بدو
وحی آمد مردمان را يَوْمَ التَّلَاقِ از روز یکدیگر را دیدن یعنی روزیکه ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل زمین و آسمان یا اولین و آخرین
یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عاملی ملاقی شود مر عمل خود را یا مجموع این مذکورات با یکدیگر ملاقات کنند يَوْمَ هُمْ روزیکه
ایشان یعنی جماعت بَارِزُونَ آشکارا باشند از قبرها بر آمده لَا يَخْفَىٰ پوشیده نشود عَلَى اللَّهِ بر خدای تعالی مِنْهُمْ از ایشان یعنی
از اعیان و اعمال و احوال بندگان با وجود کثرت ایشان شَيْءٌ هیچ چیزی بلکه همه را داند و بر وفق عمل جزا دهد و منادی ندا کند لِمَنِ الْمُلْكُ
الْيَوْمَ مر کراست پادشاهی در کارگزاری امروز پس همه بندگان باتفاق هم یکدیگر جواب دهند که لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مر خدای را
که یگانه است در حکم شکننده منازعات مدعیان ملک و چون کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الهی درین جواب مومنان
موافق باشند الْيَوْمَ تُجْزَىٰ امروز پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر یکی را بِمَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده است لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ هیچ ستم نیست امروز
نه از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه کسی را بگناه دیگری گیرند و نه نیکی را پاداش بدی دهند و نه بدی را بنیکی إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای
سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است بوقت حساب جزای هر کس را در قیامت بسرعت بوی رساند زیراکه لا یشغله شئ عن شئ در وسیط

آورده که رسول صلعم فرمود که خدای تعالی میفرماید من پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که در بهشت درآید و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ
شود و نزدیک ایشان مظلمه باشد تا آنرا قصاص نکنم پس این آیت برخواند که الیوم تجزی الی آخره **رباعی** در وعدهٔ اهل ظلم حالی عجب ست ٭
ورزیدن ظلم را وبالی عجب ست ٭ از ظلم بپرهیز که در روز جزا ٭ لاظلم الیوم گوشمالی عجب ست ٭ وَأَنْذِرْهُمْ و بیم کن کافرانرا
و بترسان یَوْمَ الْآزِفَةِ از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هرآئینه بیاید و هرچه آینده باشد نزدیک ست إِذِ الْقُلُوبُ بترسان
ایشان را چون دلهاے ایشان لَدَى الْحَنَاجِرِ نزدیک حلقهاے ایشان بود یعنی از فزع آن روز دلها را ماکن خود میل بخروج نموده
بحلقها آیند و هم آنجا بمانند نه باز توانند گشت تا صاحب ایشان بیاساید و نه برآیند تا خلاص یابد و اصحاب چنین قلوب باشند کَاظِمِينَ
غمگین بخشم برآمدگان مَا لِلظَّالِمِينَ نیست مر ستمکارانرا یعنی کافران را دران روز مِنْ حَمِيمٍ هیچ دوستی مشفق و یاری مهربان
که عذاب از ایشان دفع کند وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ و نه درخواست کننده که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت او محل قبول رسد يَعْلَمُ میداند
خدای تعالی خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ خیانت چشمها را یعنی نظر بانچه حرام ست یا غمز کردن بمعائب مردم یا کذب در رویت و عدم رویت
امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهاے محبان آنست که در اوقات مناجات خواب را به پیرامن آن گذارند چنانچه در زبور آمده که
دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند چون شب درآید چشم او بخواب رود من نام عشق نام عشق وصالی **شعر** خواب را با دیدهٔ عاشق
چه کار ٭ چشم او چون شمع باشد اشکبار ٭ چشمهاے عاشقان را خواب نیست ٭ یک نفس آن چشمها بے آب نیست ٭
وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ و میداند خدای آنچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمائر و سرائر همه اشیا را میداند وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ
و خداے تعالی حکم میکند براستی در جزاے محسن و مسی وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانرا که میپرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بجز خداے لَا
يَقْضُونَ حکم نمیکنند ایشان بِشَيْءٍ بچیزی زیرا که جمادند ایشانرا قدرت بران نیست و اگر حیوانند مخلوق و مملوک اند و مملوک را حکم و فرمان
نیست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی هُوَ السَّمِيعُ او ست شنوا گفتار بندگان الْبَصِيرُ بینا بکردار ایشان أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند
و سفر نمی نمایند مشرکان مکه فِي الْأَرْضِ در زمین یمن و شام برای تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس تا به بینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ
كَانُوا سرانجام کار آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و اصحاب مؤتفکه که دیار ایشان ممر تجار قریش ست
كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ بودند پیشیان ایشان سخت تر ازینان قُوَّةً از جهت نیرو و توانائی با قدرت و تمکن وَآثَارًا و بیشتر از جهت
نشانهاے ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین دیار ایشان چون قلعهاے بلند و شهرهاے بزرگ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت ایشانرا خداے تعالی
و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب وَمَا كَانَ لَهُمْ و نبود مر ایشان را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای تعالی
مِنْ وَاقٍ هیچ نگاهدارنده که دفع کند آنرا از ایشان ذَٰلِكَ آن گرفتن بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آن بود که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ
پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بدلائلهاے روشن و معجزهاے هویدا فَكَفَرُوا پس کافر شدند بدان و انکار کردند آن را فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ
پس بگرفت ایشانرا خدای تعالی و معاقب گردانید إِنَّهُ قَوِيٌّ بدرستیکه خداے تعالی تواناست و متمکن در هرچه خواهد شَدِيدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبت بر اهل شرک وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و بدرستیکه فرستادیم موسی علیه السلام را بِآيَاتِنَا بمعجزات
ما که آیات تسع بود وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی هویدا گفته اند مراد عصاست و افراد او بذکر جهت تفخیم و تعظیم ست یا آیات دعوت ست و حجتی
سمانه و سلطان مبین معجزه او یعنی بدعوت و حجت فرستادیم او را إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوے فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت
میکرد وَهَامَانَ و بهامان که وزیر او بود وَقَارُونَ و بقارون که مقرب و مشیر او بود و ایشان را بحق دعوت کرد و اظهار معجزه فرمود ایشان ازین کس
تکذیب و انکار کردند فَقَالُوا پس گفتند سَاحِرٌ جادوست که خارق عادت بما مینماید از روے سحر كَذَّابٌ دروغ گوی ست در آنکه میگوید

براه راست طریق صواب

خدای است و من رسول اویم فَلَمَّا جَآءَهُمْ بِالْحَقِّ پس چون آمد بدیشان بپیام راست و درست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما قَالُوا اقْتُلُوٓا
گفتند بکشید اَبْنَآءَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ پسران آنانکه گرویده اند با وی یعنی فرعونیان قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل را
میکشتند و بعد از ولادت او دست از آن داشته بودند چون موسی بیامد و دعوی نبوت کرد باز امرای فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را
بقتل آرید تا دلهای ایشان بشکند و موسی را یاری ندهند وَاسْتَحْیُوْا نِسَآءَهُمْ و زنده بگذارید دختران ایشان را تا خدمت زنان
قبطی کنند ایشان این کید کردند وَمَا كَيْدُ الْكٰفِرِيْنَ و نیست مکر ناگرویدگان بنسبت انبیاء و مؤمنان اِلَّا فِيْ ضَلٰلٍ مگر در تباهی و
بیهودگی یعنی از پیش نرود و مآل آن هم بدیشان بازگردد پس فرعون در باره موسی با خواص خود مشورت کرد و گفت او را می باید
کشت گفتند مبادا که او سحر کرده باشد و سرگشته شود و از آن حالتی متولد شود یا آنکه مردم گویند که فرعون با او معارضه نتوانست کرد و او را
بقتل رسانید صلاح در آنست که ساحران را طلبیم تا با او معارضه شود فرعون را این سخن معقول افتاد و میدانست که بضرورت از قتل او
بسر نرسید آنرا از ایشان اظهار تجلد کرد وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُوْنِيْٓ و گفت فرعون بگذارید مرا تا بخواری اَقْتُلْ مُوْسٰی بکشم موسی را
وَلْيَدْعُ رَبَّهٗ و گو بخواند خدای خود را تا از قتل من او را باز دارد اِنِّیْٓ اَخَافُ بدرستیکه من میترسم اَنْ يُّبَدِّلَ دِيْنَكُمْ از آنکه متغیر سازد کیش
شما را و از عبادت من باز دارد اَوْ اَنْ يُّظْهِرَ یا آنکه آشکارا گرداند بسبب دعوت او فِي الْاَرْضِ الْفَسَادَ در زمین مصر تباهی در گروهی و عقل بصر را
و کسر او بسبب وال میخواهند یعنی موسی ظاهر گرداند در بلاد شما فساد را یعنی چون تابعان او بسیار شوند حرب کنند وَقَالَ مُوْسٰی و گفت موسی
قوم خود را بعد از آنکه این خبر بوی رسید اِنِّیْ عُذْتُ بدرستیکه من پناه گرفتم بِرَبِّیْ وَرَبِّكُمْ به پروردگار من و پروردگار شما مِّنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ
از هر گردن کشی که بسبب تعظیم لَّا يُؤْمِنُ نمی گرود بِيَوْمِ الْحِسَابِ بروز شمار فرعون را نام نبرد و بوصفی ذکر کرد که شامل او و اعیان رعایا او بود چون
خبر قتل موسی فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شاد گشتند وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ و گفت مردی گرویده مِّنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ از خویشان
فرعون یعنی خربیل یا سمعان که مدتی بود که بطریق حزم يَكْتُمُ اِيْمَانَهٗ می پوشید از فرعون و اتباع او ایمان گرویدن خود را و گفته اند که چهل سال
بود که ایمان داشت و می پوشید چون خبر قصد فرعون بقتل موسی را شنید گفت اَتَقْتُلُوْنَ رَجُلًا آیا میکشید مردی را اَنْ يَّقُوْلَ برای
آنکه میگوید رَبِّیَ اللّٰهُ آفریدگار من خدای است وَقَدْ جَآءَكُمْ بِالْبَيِّنٰتِ و حال آنکه آورده است بشما معجزات روشن و استدلالات مِنْ رَّبِّكُمْ
از پروردگار شما وَاِنْ يَّكُ كَاذِبًا و اگر باشد او دروغ گوی فَعَلَيْهِ كَذِبُهٗ پس بر وی باشد و بال دروغ او و آن او را هلاک سازد وَاِنْ يَّكُ صَادِقًا
و اگر باشد راستگوی يُّصِبْكُمْ برسد بشما بَعْضُ الَّذِيْ يَعِدُكُمْ بعضی از آنکه شما را وعده میدهد یعنی میگوید عذاب دنیا و آخرت بشما خواهد رسید پس اگر
صادق است بعضی از آن موعود که عذاب دنیاست باری بشما رسد اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِيْ بدرستیکه خدای تعالی راه ننماید یعنی توفیق راه یافتن ندهد
مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کسی را که از حد در گذرنده است در ریختن خون کودکان بی گناه كَذَّابٌ دروغ گوینده است در دعوی خدایی يٰقَوْمِ ای
قوم من لَكُمُ الْمُلْكُ مر شماراست پادشاهی الْيَوْمَ امروز ظٰهِرِيْنَ در حالتیکه غالب اید بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان فِي الْاَرْضِ در زمین مصر فَمَنْ يَّنْصُرُنَا
پس که یاری و حمایت میکند مِنْۢ بَاْسِ اللّٰهِ از عذاب خدای تعالی اِنْ جَآءَنَا اگر بیاید با ما پس قصد موسی مکنید قَالَ
فرعون مر آن مؤمن را که از قتل موسی نهی میکرد و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند مَآ اُرِيْكُمْ
می بینم یعنی بشما نمودم راه صواب در کشتن او دیده بودم صلاحی در آن وَمَآ اَهْدِيْكُمْ و راه نمی نمایم
مستی حزبیل که این سخن را استماع نمود دیگر باره عرق غیرتش در حرکت آمد و بحر ایمانش بجوشیدن آغاز کرده
میفرماید وَقَالَ الَّذِيْٓ اٰمَنَ و گفت آن کسی که ایمان آورده بود يٰقَوْمِ اِنِّيْٓ اَخَافُ ای گروه
بر شما بجهت تکذیب موسی و تعرض او مِّثْلَ يَوْمِ الْاَحْزَابِ مانند روز لشکر آنکه تکذیب رسل کرد

مراد در هلاک ایشانست آنکه تفصیل میکند مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ مانند حال گروه نوح که بطوفان هلاک شدند وَعَادٍ و گروه عاد
که باد صرصر مستاصل گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بیک صیحه مردند وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ و مانند حال آنانکه از پس ایشان بودند چون
اهل مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر شد و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای تعالی که خواهد ظُلْمًا
لِلْعِبَادِ ستم بر بندگان تو یعنی ایشان را بی گناه عذاب نکند پس تمام ظلم نکنید تا معذب گردید وَيَا قَوْمِ و ای گروه من إِنِّي أَخَافُ
بدرستیکه من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما يَوْمَ التَّنَادِ عذاب روز یکدیگر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی مر بعضی را میخوانند
باستغاثت و هیچ کس فریاد کس نمیرسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را ندا می کنند چنانچه در سورهٔ اعراف گذشت یا بعد از ذبح
موت که یا اهل الجنة خلود ولاموت و یا اهل النار خلود ولاموت و یا آوازی روز رستاخیز ندا کنند که فلان نیک بخت شد که تا ابد هرگز بدبخت
نشود و فلان بدبخت گشت که هرگز تا ابد نیکبخت نباشد يَوْمَ تُوَلُّونَ روزیکه برگردانیده شوید از موقف حساب و برید
مُدْبِرِينَ واپس گشتگان از آنجا بدوزخ مَا لَكُمْ نباشد شما را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای تعالی مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاه دارنده که تواند
شما را در پناه خود گرفتن وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که او را فرو گذارد خدای تعالی در ضلالت فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که از ضلال برهاند
وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ و بدرستیکه آمد شما را یوسف بن یعقوب مِنْ قَبْلُ پیش از موسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای هویدا گفته اند که فرعون موسی همان فرعون
زمان یوسف بود و یوسف را اسپ قیمتی که او را بود بمرد بدعای یوسف خدای زنده گردانید و فرعون بوی ایمان آورد و چون یوسف در گذشت فرعون از دین
برگشت و تا زمان موسی عمر یافت پس مؤمن گفت که یوسف پیش ازین آمد شما را بمعجزات روشن که احیای فرس بود و شهادت طفل بر برات او و بعضی گفته اند فرعون
زمان موسی از اولاد فرعون زمان یوسف بود و خدای یوسف بن یعقوب را برسالت بوی فرستاد و بیست سال در میان ایشان بود و معجزات بدیشان نمود و بدید
پس مؤمن آل فرعون از آن خبر داد که یوسف علیه السلام بشما آمد فَمَا زِلْتُمْ پس همواره بودید فِي شَكٍّ در شک و گمان مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ از آنچه آورده بود بشما از
امر دین حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ تا آنگاه که او در گذشت قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ گفتید هرگز نخواهد انگیخت هرگز خدای تعالی مِنْ بَعْدِهِ از پس او رَسُولًا فرستاده یعنی
چون سخن این رسول نشنیدیم دیگری نخواهد آمد از ترس آنکه قول او نیز نکنیم كَذَٰلِكَ همچنین يُضِلُّ اللَّهُ گمراه سازد خدای تعالی در وادی
طغیان مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هر که او از حد تجاوز کننده است در انکار مُرْتَابٌ شک دارنده در آنچه معجزات شود پس صفت اهل اسراف
و ارتیاب میفرماید الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنانکه جدال میکنند با انبیا فِي آيَاتِ اللَّهِ در ابطال آیتهای خدای تعالی و مع آن بِغَيْرِ سُلْطَانٍ
أَتَاهُمْ بغیر حجتی و برهانی که آمده بدیشان كَبُرَ بزرگست جدال ایشان مَقْتًا از جهت بغض عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی وَعِنْدَ
الَّذِينَ آمَنُوا و نزدیک آنانکه گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مؤمنان نیز دشمن آن دارند كَذَٰلِكَ همچنین
يَطْبَعُ اللَّهُ مهر می نهد خدای عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ بر هر دل شخصی متکبر که سرکشد از فرمان داری جَبَّارٍ خودکامه که خود را از دیگران
برتر داند پس در اثنای مواعظ حزبیل فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او در مستمعان اثر کند وزیر خود را طلبید و خود را و مردم را بچیزی دیگر مشغول کرد
وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا و گفت فرعون ای هامان بنا کن برای من بنای افراشته لَعَلِّي
شاید که من أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ برسم بدرها یا راههای آسمان أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ راههای آسمانها فَأَطَّلِعَ پس دیده ور شوم یعنی بنگرم إِلَىٰ إِلَٰهِ
مُوسَىٰ بسوی خدای موسی یا مشرف گردم بر احوال او وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ بدرستیکه من گمان میبرم موسی را كَاذِبًا دروغ گوی در
دعوی رسالت یا آنکه او را خدایی هست که آفریدگار آسمانهاست پس آغاز ساختن کردند موسی بنالید وحی آمد که اندوهگین مشو ببین که من
با او چه خواهم کرد پس حق سبحانه بنای وی را بعد از اتمام خراب گردانید چنانچه در سورهٔ قصص گذشت وَكَذَٰلِكَ و همچنین زُيِّنَ
لِفِرْعَوْنَ آرایش داده شد برای فرعون سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او وَصُدَّ و باز داشته شد عَنِ السَّبِيلِ از راه راست

ع و ما کید فرعون و مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس قوم الا فی تباب مگر در تباهی و نیستی وَقَالَ الَّذِي آمَنَ
و گفت آن کس که گرویده بود یعنی حزبیل یَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ ای قوم من پیروی کنید مرا أَهْدِكُمْ راه نمایم شما را سَبِيلَ الرَّشَادِ
راه راستی و هدایت یَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ جز این نیست که این زندگانی دنیا متاعی برخوردار یست
که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او اندک وسعتی در نوردد و نامه معاشرتش را رقم انتقال در کشد نظم ساغ وهر که بس
تازه روی و خوش بوی است + ماش غره که باد خزان در پی دارد + ز مان زمان بهد او بخت داد بار + چه رنگ و بو
که نیست رباع نگذارد وَإِنَّ الْآخِرَةَ و بدرستیکه سرای دیگر هِيَ دَارُ الْقَرَارِ او ست سرای آرام که او را زوال
و آفت متصور نیست مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً هر که بکند کردار بد فَلَا يُجْزَىٰ پس پاداش داده نشود إِلَّا مِثْلَهَا مگر مانند
آن بدی و این هم بحکم عدل الهی است وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کرداری شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ
و حال آنکه او مومن باشد چه اصل در قبول عمل ایمان است فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت و صیغه
بصیغه مجهول خوانند یعنی به بهشت در آیند يُرْزَقُونَ فِيهَا روزی داده شوند در آن بهشت از فواکه پاکیزه و مطاعم لذیذه و مشارب خوشگوار
بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی باندازه عمل بلکه بسیار از آن زیاده و این از روی فضل نامتناهی است آل فرعون از سخنان حزبیل
فهم کردند که او ایمان آورده است زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری آوردی حزبیل ندا کرد از روی
تنبیه تا شاید که از خواب غفلت بیدار و از مستی مکرت هوشیار شوند پس گفت وَيَا قَوْمِ و ای گروه من مَا لِي چیست مرا چه رسید چون است
که من أَدْعُوكُمْ میخوانم شما را إِلَى النَّجَاةِ بسوی رهائی یافتن از عذاب خدای با ایمان بدو و متابعت پیغمبر او وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ
و شما میخوانید مرا بدین خود بسوی آتش که پرستش فرعون است تَدْعُونَنِي میخوانید مرا لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ تا کافر شوم بخدای تعالی وَأُشْرِكَ
بِهِ و برای آنکه شریک گردانم بوی مَا لَيْسَ لِي بِهِ آن چیزی که نیست مرا بربوبیت آن عِلْمٌ دانشی مراد از نفی علم است نفی معلوم
یعنی من چیزی را که سزاوار خدائی باشد بغیر ذات حق نمی شناسم تا دیگری را شریک سازم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ و حال آنکه من میخوانم شما را إِلَى الْعَزِيزِ بخدای
که غالب است یعنی قادر بر تعذیب مشرکان الْغَفَّارِ آمرزنده و محو کننده گناهان مومنان لَا جَرَمَ حقا که أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ
آنچه شما میخوانید مرا بسوی او یعنی پرستش او لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ نیست مر او را دعوتی باجابت رسیده یعنی سخن او بیهوده است و اعتباری
ندارد فِي الدُّنْيَا در این سرای وَلَا فِي الْآخِرَةِ و نه در سرای دیگر وَأَنَّ مَرَدَّنَا و بدرستیکه بازگشت ما إِلَى اللَّهِ بسوی خدای است تا ما
جزا خواهد داد وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ و بدرستیکه گزاف کاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ایشانند
ملازمان آتش دوزخ بار فرعونیان وی را آزار تهدید کردند و قصد قتل او نمودند گفت فَسَتَذْكُرُونَ پس زود باشد که یاد خواهید کرد یعنی
وقت معاینه عذاب یاد آید شما را مَا أَقُولُ لَكُمْ آنچه میگویم شما را وَأُفَوِّضُ أَمْرِي و باز میگذارم کار خود را إِلَى اللَّهِ بخدای و در توکل میکنم
از شر شما بدو إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای تعالی بَصِيرٌ بیناست بِالْعِبَادِ بامور بندگان خود آورده اند که فرعون فرمود
تا او را بکشند و او گریخته روی بکوه نهاد و بنماز مشغول شد حق سبحانه لشکر سباع را برانگیخت تا گرد وی در آمده آغاز پاسبانی کردند متعاقب تفویض او رود
بوی رسید و از شر اعدا ایمن گشت و در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند
ایشان بوی رسیدند او را دیدند و نگاهبانی سباع را مشاهده کرده بترسیدند و نزد فرعون آمده صورت حال بازگفتند هم را سیاست کرد تا این
سخن فاش نگردد و حق سبحانه از حال حزبیل خبر میدهد فَوَقَاهُ اللَّهُ پس نگاه داشت او را خدای سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا از بدیهای
آنچه اندیشیده بودند در باره وی وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ و فرو گرفت مر کسان فرعون که قصد او کرده بودند سُوءُ الْعَذَابِ

بدی عذاب دنیا که قتل ست در گفته اند مراد تا آل فرعون همه قبطیانند و سوء العذاب غرق شدن ایشان ست و بعضی بر آنند
که سوء العذاب آتش ست چه بدل ازان آورده النار فرا گرفت آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش یعرضون
عرض کرده می شوند علیها بر آتش دوزخ بامداد و شبانگاه در عین المعانی فرمود که جای بودن ایشان در دوزخ
بدیشان می نمایند و ابن مسعود فرمود که ارواح فرعونیان درون مرغان سیاه است و صبح و شام آتش را بر ایشان عرض میکنند تا قیامت
و یوم تقوم الساعة ۝ و در روزیکه قائم شود قیامت و ارواح ایشان با بدان باز آید فرشتگان را گویند ادخلوا
آل فرعون در آرید ای کسان فرعون اشد العذاب ۝ در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم ست و حفص بفتح همزه و کسر خا میخواند یعنی
خدای امر کند ملائکه را که در آرید فرعونیان را بعذابی سخت تر از انچه دران بودند و اذ یتحاجون و یاد کن چون جدال و مخاصمه کنند در دوزخ
فی النار در آتش فیقول الضعفٰؤا پس گویند بیچارگان و زبونان قوم للذین استکبروا مر آنرا که سرکش و معظم بودند یعنی تابعان مر متبوعان
را گویند انا مدرستیکه ما کنا لکم بودیم مر شما را تبعا پی روان و فرمان برداران را آنچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب انبیا یعنی سبب حول ما در دوزخ شما شدید
فهل انتم پس آیا هستید شما مغنون عنا دفع کنندگان از ما نصیبا من النار ۝ بهره از آتش قال الذین استکبروا گویند آنکسانیکه
سرکشان بودند که چه جای این سخن ست انا کل فیها مدرستیکه ما همه در دوزخیم چگونه عذاب از شما باز داریم و اگر ما را قدرت دفعی بودی اول از
نفس خود باز می داشتیم ان الله مدرستیکه خدای تعالی قد حکم بتحقیق حکم کرده است بین العباد ۝ میان بندگان و هر یک را جایگه در خور
اوست فرستاده و قال الذین و گویند آنانکه فی النار در آتش اند بعد از آنکه نا امید شوند از یک دیگر لخزنة جهنم مر خازنان دوزخ
را برای ما ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را یخفف عنا تا سبک کند و بردارد از ما یوما از روزی بمقدار روزی از روزهای
دنیا من العذاب ۝ از عذاب چیزی را تا استراحت کنیم قالوا گویند خزنهٔ جهنم ایشانرا که در دنیا اولم تک تاتیکم آیا نبود که آمدند شما را رسلکم
پیغمبران فرستاده شما بالبینٰت به حجتهای روشن و هویدا و شما را بخدای دعوت کردند قالوا بلیٰ گویند آری آمدند ولی ما تکذیب ایشان
کردیم قالوا گویند خازنان که چو حال بدین منوال ست فادعوا پس شما بخوانید خدا را و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری نیست
برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و با حاجت مقرون نگردد و ما دعٰؤا الکٰفرین و نیست دعای ناگرویدگان الا فی ضلٰل ۝ مگر در
بطلان و ضائع شدن دعا با حاجت نارسیدن انا لننصر مدرستیکه ما یاری میدهیم رسلنا پیغمبران خود را والذین اٰمنوا و آنانکه گرویده اند فی
الحیٰوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی هم درین سرای انتقام میکشیم بهلاک دشمنان ایشان و نجات ایشان با متابعان و اگر کشته کردند با انتقام
از قاتلان ایشان چنانچه با یحیی هفتاد هزار کس کشته شدند و یوم یقوم الاشهاد ۝ و یاری خواهیم کرد ایشانرا روزی که قائم شوند
گواهان یعنی جمعی اقامت شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و امتان مصطفی ع یوم لا ینفع الظٰلمین و روزی که سود نکند
ستمکاران را معذرتهم عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت دران روز باطل ست و محل قبول ندارد و لهم اللعنة و مر ایشانراست
دوری از رحمت خدای و لهم سوء الدار ۝ و مر ایشان راست سرای بد یعنی جهنم و لقد اٰتینا و بدرستیکه ما دادیم موسی
الهدیٰ موسی بن عمران را راه نمودن یا آنچه بآن راه یافته شوند از معجزات و صحف و شرائع و اورثنا و میراث دادیم بنی اسرائیل
الکتٰب ۝ هدًی بنی اسرائیل را توریت یعنی باقی گذاشتیم درمیان ایشان توریت را جهت برکت آن راه یابند یا راه نماینده
و ذکریٰ لاولی الالبٰب ۝ و پند دهنده مر خداوندان عقول سلیم را فاصبر پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار ان وعد الله بدرستیکه
وعدهٔ خدای تعالی بنصرت انبیا و هلاک اعدا حق راست و درست ست و خلاف بدان راه نیابد و استشهاد کن بحال موسی و
فرعون و استغفر و طلب آمرزش نمای لذنبک برای تدارک آنچه واقع شده باشد از ترک اولی در وسیط آورده که مقصود ازین

مرادست که حضرت رسالت پناه صلعم قصد نماید خدای را باستغفار جهت مزید درجه و تا سنت شود بعد از وی مر امت را و حضرت
رسالت پناه صلعم مداومت بر این سیره بر وجه استغفار می‌نمود که انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة و در تبیان فرموده که معنی آنست که آمرزش
طلب کن برای گناه امت که حضرت تو امیدوارند نظم گر لب بگشائی از نکوئی + حرفی برای ما بگوئی + یعنی که بعذر خواهی ما + از حالت پر گناهی ما
نزدیک خدای شفاعت بار ما بازی ارشاد وَسَبِّحْ و تسبیح گو بِحَمْدِ رَبِّكَ پیوسته ستایش پروردگار خود بِالْعَشِيِّ
وَالْإِبْكَارِ شبانگاه و بامدادی یعنی بگوی سبحان الله و بحمده آورده اند که کفار در باب نزول قرآن و بعث مجادله میکردند که قرآن سخن خدای
نیست و بعث محال است حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ بدرستی آنانکه جدل میکنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در ابطال آیتهای
خدای تعالی و در دفع آن کوشش بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی که آمده باشد ایشان را از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از دلایل عقلیه إِنْ فِي صُدُورِهِمْ
نیست در سینهای ایشان إِلَّا كِبْرٌ مگر سرکشی از سخن حق یا ارادت سروری یا حکومت یا عظمتی موهوم که مَا هُمْ نیستند ایشان بِبَالِغِيهِ
رسنده بدان فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر ایشان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستیکه او شنونده است مر اقوال ایشان را الْبَصِيرُ بیناست
باعمال ایشان لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر آینه آفریدن آسمان و زمین أَكْبَرُ بزرگترست مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن آدمیان
پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض و سما با وجود عظمت و بساطت آن اولا بی اصلی و ماده هر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصلی و ماده
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که این آفریدن آسان ترست بقول بعضی مفسران جدال کنندگان یهود بودند
که حضرت را گفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف بن مسیح بن داود ست یعنی دجال که سلطنت او بر و بحر را رسد و جوی آب با وی روان شوند
و پادشاهی بما بازگردد و او آیتی ست از آیتهای خدای تعالی این آیت نازل شد که ان الذین یجادلون آنانکه منازعت کنند در باب دجال و او را
آیة الله میدانند در دلها الا کبر یعنی هوای حکومت و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای از شر فتنه دجال. پیغمبر گفتند جثه
او اعظم است از جثه آدمیان حق سبحانه و تعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگترست و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکیست از مخلوقات
می باید دانست که او آدمیست از آدمیان دیگر بقد بلندتر و جثه او بزرگترست و یک چشم است که ظهور او یکی از علامات قیامت است
و پیغمبر صلعم امارات ظهور وی بیان کرده مردم سه سال پیش از خروج وی بقحط غلات مبتلا شوند سال اول آسمان ثلثی باران برگیرد و ثلثی باز
گیرد و زمین از آنچه روئیدی ثلثی نگاهدارد سال دوم ثلثین بازگیرد سال سوم نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال
بیرون آید و با وی سحر و تمویه بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من اعتصم بالله و با وی بهشتی و دوزخی باشد و دیوان
همراه دارد که متمثل شوند بصورت آدمیان پس یکی را گوید اگر پدر و مادر ترا زنده کنم اقرار کنی بر ربوبیت من گوید آری فی الحال
دیوان بشکل والدین او شکل شوند و او را گویند ای فرزند متابعت او کن که پروردگار تو ست القصه همه شهرها را بگیرد الا مکه و مدینه که آن را
ملائکه پاسبانی کنند و چون کار بر مومنان تنگ آید حق سبحانه عیسی را از آسمان فرستد تا دجال را بکشد و لشکر او که اغلب یهود
باشند بتمامی مستاصل گرداند و تتمه از نزول عیسی م در سوره زخرف خواهد آمد انشاء الله العزیز الحمید وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ
الْبَصِيرُ و مساوی نیستند نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل و جاهل و عالم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و یکسان باشند
آنانکه گرویده اند و عملهای شایسته کرده اند وَلَا الْمُسِيءُ و نه بدکار یعنی کافر مراد آنست که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مومن
و کافر مساوی نباشند در روز قیامت بلکه یکی سالک درجات بود و دیگری مقیم درکات قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ اندکی پند پذیرند
و چون ثابت شد که محسن و مسیء برابر نیستند در ثواب و عقاب و دنیا دار تکلیف است نه دار جزا پس لابدست از سرای دیگر که در آن
پاداش یابند و آن در قیامت خواهد بود إِنَّ السَّاعَةَ بدرستیکه ساعت قیامت لَآتِيَةٌ هر آینه آینده است لَا رَيْبَ فِيهَا شک نیست در آمدن آن تا

رسل بوقوع آن وعده داده اند وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر آدمیان لَا يُؤْمِنُوْنَ ۝ نمیگروند بقیامت و تصدیق نمیکنند از قصور نظر و الفت
با محسوسات وَقَالَ رَبُّكُمُ و گفت پروردگار شما ادْعُوْنِيْ بخوانید مرا اَسْتَجِبْ لَكُمْ تا اجابت کنم ار برای شما یعنی اجابت آنکه مرا پرستید
تا ثواب دهیم شما را اکثر علما دعا را فرود آورده اند بر عبادت و مؤید این ست که خدای میفرماید اِنَّ الَّذِيْنَ يَسْتَكْبِرُوْنَ بدرستی آنانکه سرکشی مینمایند عَنْ
عِبَادَتِيْ از پرستش من سَيَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ زود باشد که در آورده شوند بدوزخ و حفص بصیغه معلوم خوانده یعنی بدوزخ در آیند دَاخِرِيْنَ ۝
بیچارگان و خوار شدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید بمن وقت درماندگی تا شما را بفریاد رسم و بقول جمعی مراد از دعا
سوال ست یعنی بخواهید تا بدهیم که خزانه رحمت من مالامال ست و کرم من بخشنده آمال کدام گدای دست نیاز پیش آورده که نقد مراد در
امیدش ننهادم و کدام محتاج زبان سوال گشاده که رقعه حاجتش بتوقیع اجابت موشح نساختم بیت برآستان ارادت که سر نهاد شبی +
که لطف دوست بر ویش هزار در نگشاد + و گفته اند که دعا بمعنی ثناست و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل خود
ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تائب خدا را میخواند بوقت رجوع باو و از اجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا
بپذیرم بیت گر توبه کنی بپذیرم از روی کرم + و آنگه ز سر جریمه ات درگذرم + اَللّٰهُ الَّذِيْ جَعَلَ خدا تعالی آن کسی ست که بحق بیافرید لَكُمُ الَّيْلَ برای
شما شب را تیره و بمزاج بارد لِتَسْكُنُوْا فِيْهِ تا ساکن شوید درو بجهت ضعف حرکات و سکون حواس وَالنَّهَارَ و بیافرید روز را مُبْصِرًا روشن
کننده و بمزاج حار تا ببینید چیزها را در حرکات شما در اکتساب معاش قوی شود اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدا تعالی لَذُوْ فَضْلٍ هر آئینه خداوند بخشش بزرگ است
عَلَى النَّاسِ بر آدمیان بآفریدن لیل و نهار یا بخلق و رزق یا بترتیب اموری که قوام مصالح ایشان در نفس و مال بدانست وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ
النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَشْكُرُوْنَ ۝ سپاسداری نمیکنند ذٰلِكُمُ اللّٰهُ آنکه این کارها کند خدایست رَبُّكُمْ پروردگار شماست خَالِقُ
كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزهاست لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی سزاوار مگر او فَاَنّٰى تُؤْفَكُوْنَ ۝ پس چگونه و بچه وجه گردانیده میشوید از عبادت
او بعبادت غیر او كَذٰلِكَ همچنانکه بگردانیده شدند این قوم يُؤْفَكُ الَّذِيْنَ بگردانیده میشوند آنانکه كَانُوْا هستند که از روی عناد بِاٰيٰتِ
اللّٰهِ يَجْحَدُوْنَ ۝ بآیتهای خدای تعالی انکار میکنند و از پذیرفتن آن ابا می نمایند و باز می ایستند اَللّٰهُ الَّذِيْ جَعَلَ خدای تعالی آنکسی ست
که بساخت لَكُمُ الْاَرْضَ برای شما زمین را قَرَارًا موضع قرار و آرامگاهی یا بروی میروید و می نشینید وَالسَّمَآءَ بِنَآءً و گردانید آسمان را
عمارت وَّصَوَّرَكُمْ و بنگاشت شما را ای آدمیان فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو ساخت صورتهای شما را یعنی قامتهای شما راست
کرد و رویهای شما را پاکیزه و اعضای شما متناسب آفرید وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِّنَ الطَّيِّبٰتِ از پاکیزه یعنی ماکولات لذیذ و متمیز
گردانید روزی شما را از روزی حیوانات در بحر الحقائق فرموده که حسن صورت انسانی در آنست که او مرآت جهان نماست همه حقایق
علوی و سفلی و مجموع دقائق صوری و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آئینه حقیقت جامع لامع
رباعی ای صورت تو آئینه سر وجود + روشن ز رخت پرتو انوار شهود + مجموعه هر دو کون کس نیست چو تو + در مملکت صورت و معنی موجود +
ذٰلِكُمُ اللّٰهُ آنکه چنین تصویر کرد خدای ست رَبُّكُمْ آفریدگار شما فَتَبٰرَكَ اللّٰهُ پس برترست خدای و بزرگوار تر رَبُّ
الْعٰلَمِيْنَ ۝ پرورنده عالمیان از جن و انس و جز آن هُوَ الْحَيُّ اوست زنده یعنی متفرد بحیات ازلی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ
معبودی که سزای عبادت بود مگر او فَادْعُوْهُ پس بخوانید او را مُخْلِصِيْنَ درحالتیکه پاک سازندگان باشید لَهُ الدِّيْنَ برای او
دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا و بگوئید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ همه سپاسها و ستایشها مر خدای راست که پروردگار
عالمیان ست قُلْ بگوای محمد این مشرکان را که میگویند بدین آبا و اجداد خود متدین شو اِنِّيْ نُهِيْتُ بدرستیکه من نهی کرده شده ام اَنْ
اَعْبُدَ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ از آنکه پرستم آنان را که می پرستید شما مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی لَمَّا جَآءَنِيَ الْبَيِّنٰتُ آن هنگام که آمد است

بمن حجج و آیات من ربی از پروردگار من وامرت و مامور شده ام ان اسلم بآنکه گردن نهم و انقیاد کنم لرب العالمین مر
پروردگار جهانیان را هو الذی اوست آن کسی ست که خلقکم بیافرید پدر شما را آدم من تراب از خاک ثم من نطفة پس شما را
ای فرزندان وی بیرون آورد از آب منی ثم من علقة پس از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل در می آید ثم یخرجکم پس بیرون
آورد هر یکی را از شما از رحم مادر طفلا کودک ثم لتبلغوا پس بار میدارد شما را تا برسید اشدکم بنهایت قوت بود که منتهای
شباب ست ثم پس از ین درجه بالای برد لتکونوا شیوخا تا گردید پیران ومنکم من یتوفی و از شما کس باشد که بمیراند میتوفی
من قبل پیش از بلوغ یا قبل از شیخوخت ولتبلغوا و لقا میدهد شما را تا برسید اجلا مسمی مدتی نام برده شده که وقت موت ست
ولعلکم تعقلون ۝ و شاید که شما تعقل کنید در آفرینش خود و انتقال از درجه بدرجه هو الذی یحیی و یمیت اوست آنکه زنده میگرداند و میراند
فاذا قضی امرا پس چون خواهد حکم کند بکاری فانما یقول له پس جز این نیست که گوید مر او را کن فیکون ۝ بباش پس باشد
بی مدتی و مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی و عدتی و درستی و کلفتی نیست نظم فعل او را که عیب علت نیست + متوقف هیچ آلت نیست +
از رحم زلف کاف و طره نون + هر زمان شکلی آورد بیرون + الم تر آیا نمینگری و نمیبینی الی الذین بسوی آنانکه یجادلون جدال و نزاع
میکنند فی آیات الله در آیتهای خدای تعالی یعنی حجج قرآن را منکر اند انی یصرفون ۝ چگونه و چون برگردانیده میشوند از تصدیق بدان
الذین کذبوا مجادلان آنان اند که تکذیب کردند و دروغ دیدند بالکتاب بقرآن یا بجنس کتب آسمانی وبما ارسلنا و بآنچه فرستادیم
به رسلنا بآنچه پیغمبران خود را از احکام و شرایع فسوف یعلمون ۝ پس زود باشد که بدانند خاتمه تکذیب و انکار را
اذ الاغلال آنگاه که غلهای آتشین باشد فی اعناقهم در گردنهای ایشان والسلاسل و زنجیرها نیز در آن بود یسحبون
کشیده میشوند بر روی بدان زنجیرها تا افگنند ایشان را فی الحمیم در آب جوشان که در نهایت حرارت بود ثم فی النار پس از آن
در آتش یسجرون ۝ سوخته و بریان گشته یعنی بانواع عذاب از آتش و آب معذب گردند ثم قیل لهم پس گویند مر ایشان را
این ما کنتم تشرکون ۝ کجا اند آنانکه بودید شما که انباز آن میگردید ایشان را من دون الله از فرود خدای تعالی قالوا گویند
دوزخیان که آن مشرکان ضلوا عنا گم شدند از ما و یا نمی بینیم ایشان را و ما با ایشان توقع امداد داشتیم ایشان ما را در بلا بگذاشتند
بل لم نکن ندعوا بلکه نبودیم که خوانده باشیم من قبل پیش از ین در دنیا شیئا چیزی را که بدان اعتباری باشد یعنی بر ما روشن شد
که پنداشت ما هیچ نبود کذلک همچنانکه مجادلان را فرو گذاشت یضل الله الکافرین ۝ گمراه فرو میگذارد خدای تعالی کافران را تا راه نمی برد
بجز یک از ممتنع شوند در آخرت پس ایشان را گویند ذلکم این خذلان شما امروز در عقبی بما کنتم تفرحون بسبب آنست که بودید
شما که شادی میکردید و نازان میبودید فی الارض در زمین یعنی در دنیا بغیر الحق بجز یکه حق بود یعنی شرک و طغیان وبما کنتم تمرحون ۝
و بجهت آنکه بودید شما که بنازیدید بخود و تکبر میکردید ادخلوا در آیید ابواب جهنم در های هفتگانه دوزخ که برای شما بخش کرده شده
است یعنی هر طایفه بدر که ور آید خالدین فیها جاوید ماندگان در آن فبئس مثوی المتکبرین ۝ پس بد آرامگاهی ست متکبران را
دوزخ فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد بر ایذای قوم ان وعد الله حق بدرستیکه وعده خدای تعالی بنصرت اولیا و هلاکت اعدا حق و درست
راست است و بیشک واقع شود فاما نرینک پس اگر بنمائیم ترا بعض الذی برخی از آنچه نعدهم وعده دادیم ایشان را از قتل و اسر در حیات تو او نتوفینک
یا اگر بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب فالینا یرجعون ۝ پس بسوی ما بازگردانیده خواهند شد روز قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی هیچ وجه
ایشان را فرو نخواهیم گذاشت و حق سبحانه در دنیا بعضی از کفار عذاب را بحضرت سید ابرار صلعم نمود از قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبات ایشان را
در عقبی خواهد نمود بیت دوستان اندر دو عالم شاد و خرم می زیند + دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا + آورده اند که کفار مکه از روی اقتراح

ع ۸
۱۳
بالقه
لتاحریا ۲

آیات متکاثره میکردند چنانچه تفجیر عیون و اظهار بساتین و صعود بر آسمان بحضور ایشان رو چنی که در سورهٔ بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه آیت
فرستاد که وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلًا و بتحقیق که فرستادیم ما پیغمبران را مِّنْ قَبْلِكَ پیش از تو مِنْهُمْ بعضی از ایشان مَّنْ قَصَصْنَا
عَلَيْكَ آنها اند که خوانده ایم قصه‌های ایشان بر تو که آن بیست و نه پیغمبر اند که مِنْهُمْ مَّنْ لَّمْ نَقْصُصْ و بعضی از ایشان آنند
که قصهٔ ایشان نخوانده ایم عَلَيْكَ بر تو اما نام ایشان دانسته چون الیسع و غیر او و بعضی آنست که نام ایشان ندانسته و نه قصهٔ ایشان
شنیده و جمعی بر آنند که مجموع انبیا هشت هزار بوده اند چهار هزار بنی اسرائیل و چهار هزار سائر خلق و مشهور آنست که صد و بیست و چهار هزار و چند بودند
و در ایمان بر ایشان تفصیل و تحدید عدد و معرفت ایشان باسباب اسامی شرط نیست وَمَا كَانَ لِرَسُوْلٍ و نبود هیچ پیغمبر را و نتوانست
اَنْ يَّاْتِيَ بِاٰيَةٍ که بیارد معجزه که نشانهٔ نبوت او باشد اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بدستوری و حکم و فرمان خدای تعالی یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات
میکنید و او مستقل نیست در نمودن آن بی امر من و حکمت در عدم وقوع آنست فَاِذَا جَآءَ اَمْرُ اللّٰهِ پس چون بیاید فرمان خدا بعذاب مقترحان
معجزات بعد از وضوح آیات قُضِيَ حکم کرده شود بِالْحَقِّ براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مومن محق نجات یابد وَخَسِرَ و زیان کنند
هُنَالِكَ الْمُبْطِلُوْنَ ۝ آنجا ناراستان و معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر معجزه میطلبند اَللّٰهُ الَّذِيْ جَعَلَ خدای تعالی
بحق آنکه بیافرید لَكُمُ الْاَنْعَامَ برای شما چهار پایان چون شتر و گاو و گوسفند لِتَرْكَبُوْا تا سوار میشوید مِنْهَا بعضی از آن را چون ابل و
فرس وَمِنْهَا تَاْكُلُوْنَ ۝ و بعضی را از آن میخورید چون غنم و مراد آنست که قابلیت رکوب و اکل دارد چون بقر وَلَكُمْ و مر شما راست
فِيْهَا مَنَافِعُ در انعام منفعت بسیار چون شیر و پشم و جز آن وَلِتَبْلُغُوْا و ایشان را آفرید تا برسید عَلَيْهَا بمسافرت بر بعضی از آن حَاجَةً فِيْ صُدُوْرِكُمْ
بحاجتی که در دلهای شماست از سود او معامله وَعَلَيْهَا و بر شتران در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در دریا تُحْمَلُوْنَ ۝ برداشته میشوید
وَيُرِيْكُمْ و می نماید خدای شما را اٰيٰتِهٖ نشانهای قدرت خود را فَاَيَّ اٰيٰتِ اللّٰهِ تُنْكِرُوْنَ ۝ پس کدام آیت را از آیات قدرت یا از دلائل
نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از غیب انکار میکنید اَفَلَمْ يَسِيْرُوْا آیا سیر نکردند فِي الْاَرْضِ در زمین عاد و ثمود فَيَنْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ پس تا
بنگرند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ سر انجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند از امم پیشین كَانُوْٓا اَكْثَرَ مِنْهُمْ بودند بیشتر از ایشان
از روی عدد وَاَشَدَّ قُوَّةً و سخت تر از روی توانائی وَاٰثَارًا فِي الْاَرْضِ و افزون تر از جهت بازماندهای ایشان در زمین از کوشکها
و قلعها فَمَآ اَغْنٰى عَنْهُمْ پس دفع نکرد عذاب را از ایشان مَّا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ۝ آنچه بودند که میکردند از جمع مال و ترتیب اسباب فَلَمَّا جَآءَتْهُمْ
پس آن هنگام که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنٰتِ بمعجزات و دلالت فَرِحُوْا شاد گشتند بِمَا عِنْدَهُمْ بآنچه نزد ایشان
بود مِّنَ الْعِلْمِ از دانش بزعم ایشان یعنی جهل که آن را علم نام نهاده بودند و مراد عقائد باطله و شبهات بی اعتبار ایشانست و گفته اند مراد علم
مکاسب و تجارات است و یا علم طبائع و تنجیم که بآن مباهی و مستظهر شده با نبیا و آیات ایشان استهزا میکردند لاجرم حق سبحانه ایشان را
هلاک ساخته وَحَاقَ بِهِمْ مَّا كَانُوْا بِهٖ يَسْتَهْزِءُوْنَ ۝ و فرو گرفت و محیط شد بکردار ایشان جزای آنچه بآن با نبیا استهزا و سخریه مینمودند
از عذاب گوناگون در دنیا و آنچه موعود است ایشان را در عقبی و بآن خواهند رسید فَلَمَّا رَاَوْا پس آن هنگام که بدیدند بَاْسَنَا سختی عذاب ما
در دنیا قَالُوْٓا گفتند اٰمَنَّا ایمان آوردیم بِاللّٰهِ وَحْدَهٗ بخدای تعالی حال آنکه یگانه است بی شریک وَكَفَرْنَا و باز گشتیم و کافر شدیم بِمَا
كُنَّا بِهٖ مُشْرِكِيْنَ ۝ بآنچه بودیم بآن شرک آرندگان یعنی کافر شدیم به بتان فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ پس نبود که سود کند ایشان را اِيْمَانُهُمْ ایمان
ایشان لَمَّا رَاَوْا بَاْسَنَا آن هنگام که دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینهٔ عذاب تکلیف مرتفع میشود و ایمان در زمان تکلیف مقبولست
نه در وقت بعث سُنَّتَ اللّٰهِ سنت نهاد خدا سنت نهادنی الَّتِيْ قَدْ خَلَتْ آن سنتی که گذشته است فِيْ عِبَادِهٖ در بندگان وی از امم ماضیه ایمان یاس
بهیچ وجه مقبول نیست وَخَسِرَ و زیان کار شدند هُنَالِكَ الْكٰفِرُوْنَ ۝ آنجا کافران یعنی خسران ایشان بآن وقت ظاهر شد اگر چه در خسران بودند همه عمر

ع ۸

ع ۹

سورة حم السجدة مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم | وهی اربع وخمسون آیة

حمٓ اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفی ست و هر کسی را باستخراج آن دسترس نیست و گفته‌اند حا اشارت است بحکمت و میم بملک یعنی حق سبحانه
را منت ست بر قوم ما به تنزیل حکمت صاحب بحر الحقائق فرموده که حمٓ اشارت است بآن چیزیکه میان حق تعالی و حبیب اوست و هیچ ملک
مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد حا و میم دو حرف ست در وسط اسم رحمن و همین دو حرف در وسط اسم محمد نیز آمده پس بسر حرفین
دراسین قسم یاد میکند که این قرآن تَنْزِيلٌ فرو فرستاده شده است مِنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ از خداوند بخشنده بهدایت نفوس عوام مهربان
برعایت قلوب خواص و از اضافت تنزیل بدین دو اسم استدلال میتوان کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی و صوری و معنوی وابسته بقرآنست
و این فرو فرستادن كِتٰبٌ فُصِّلَتْ کتابیست پیدا کرده شده اٰيٰتُهٗ آیتهای وی مبین گشته بامر و نهی و وعد و وعید قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا در حالتیکه
قرآنی است تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است لِّقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ برای گروهی که دانند از اهل
دانش و شناسند که نزول او من عند الله ست بَشِيْرًا مژده دهنده مر آنانرا که بوی عمل کنند وَّنَذِيْرًا و بیم کننده آنهارا که بوی نگروند
فَاَعْرَضَ پس روی برتافتند از قبول آن یعنی نپذیرفتند اَكْثَرُهُمْ بیشتر ایشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُوْنَ پس ایشان نمیشنوند یعنی
بر تافتند روی تا نشنوند وَقَالُوْا و گفتند اهل شرک که همواره قُلُوْبُنَا دلهای ما فِيْٓ اَكِنَّةٍ در پوستهاست مِّمَّا تَدْعُوْنَآ از آنچه
که میخوانی مارا اِلَيْهِ بسوی آن یعنی قرآن را در نمی یابیم وَفِيْٓ اٰذَانِنَا و در گوشهای ما وَقْرٌ گرانیست آنچه میخوانی نمیشنویم وَّمِنْۢ بَيْنِنَا
و میان ما و میان تو حِجَابٌ پرده است که جمال نبوت ترا در نمی بینیم یا حاجزی ست که مارا از پیوستگی بتو منع میکند و در وسیط آورده
که ابوجهل جامه را میان خود و حضرت پیغمبر صلعم پرده ساخت و گفت تو از آن جانب و ما ازین جانب فَاعْمَلْ پس عمل کن بدین خود
اِنَّنَا عٰمِلُوْنَ بدرستیکه ما نیز عمل کنندگانیم بر کیش خود یا آنچه توانی در حق ما بکن که نیز آنچه توانیم تقصیر نتوانیم کرد و ماوردی فرموده که تو کار کن
برای آخرت خود که ما برای دنیای خود عمل میکنیم قُلْ بگوای محمد اِنَّمَآ اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ جز این نیست که من آدمی‌ام مانند
شما یعنی از جنس بشرم نه از ملک و جن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را بچیزی دعوت نمیکنیم که سمع را از ذکر آن یا طبع
را نفرت باشد بلکه يُوْحٰٓى اِلَيَّ وحی کرده شود بسوی من اَنَّمَآ اِلٰهُكُمْ جز این نیست که خدای شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خداییست یگانه فَاسْتَقِيْمُوْٓا
اِلَيْهِ پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعت و در آن مقیم باشید وَاسْتَغْفِرُوْهُ و از وی آمرزش جوئید مر گناهانرا که بعد از اسلام کنید
و در موضح آورده که استقامت مساوات اعمال و اقوال و احوالست ظاهراً و باطناً یعنی باید که نهان و آشکارا یکی باشد و چون بمرتبه استقامت
رسید استغفار کنید از رویت عمل که گناهی بزرگ و خطائی عظیم است وَوَيْلٌ و سختی عذاب لِّلْمُشْرِكِيْنَ مر شرک آرندگان راست الَّذِيْنَ لَا يُؤْتُوْنَ
الزَّكٰوةَ آنانکه نمیدهند زکوة را یعنی بکلمه لا اله الا الله که زکوة نفس ست متکلم نمیشوند مراد آنست که خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمیسازند
یا آنکه زکوة مال نمیدهند و وجه تخصیص منع زکوة از سائر اوصاف مشرکان آنست که مال محبوب ایشانست و بذل در نفس راست باشد
از اعمال دیگر پس در ایراد این صفت اشارتی هست به بخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم رذائل و اکبر ذمایم ست و گفته‌اند هر توانگر که او را
سخا نبود چون تنی ست که او را جان نبود یا درختی ست که بر ندارد نظم منعم ممسک شجری بی برست + سرور منحل جسدی بی سرست + بخل نام
ناکامی ست + در دو جهان موجب بدنامی ست وَهُمْ و مشرکان بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ كٰفِرُوْنَ ایشان ناگرویدگانند بدان جهت
نفقه نمیکنند که مکافات آن سرا را باور ندارند اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای شایسته لَهُمْ
اَجْرٌ مر ایشانرا مزدی ست غَيْرُ مَمْنُوْنٍ نا کاسته یا غیر محسوب و در معالم آورده که این آیت در شأن بیماران و عاجزان و ناتوانان
که در حالت ضعف و عجز از ادای عبادت باز مانند حق سبحانه همان مزد طاعتی که در زمان صحت داشته‌اند بدیشان میدهد پس عبد ممنون

یعنی غیر مقطوع باشد عبدالله بن عمر رض نقل میکنند که حضرت رسول الله صلعم فرمود که بنده چون بر طریقهٔ نیکو باشد از عبادت پس بیمار
شود حق سبحانه ملکی را که برو موکل ست گوید بنویس برای او مانند عملی که در وقت صحت داشته تا وقتیکه او را از بند مرض باز رهانم یا بحضرت
ما واصل شود قُلْ اَئِنَّكُمْ بگو آیا شما لَتَكْفُرُوْنَ هر آینه کافر میشوید و منکر میگردید بِالَّذِيْ خَلَقَ الْاَرْضَ بآنکسیکه بیافرید زمین را فِيْ يَوْمَيْنِ
در دو روز امام ابو اللیث رح آورده که در روز یکشنبه آفرید و در روز دوشنبه بگسترانید وَتَجْعَلُوْنَ لَهٗٓ و میسازید برای او بزبان خود اَنْدَادًا
همتایان ذٰلِكَ آن خداوندی که بیافرید زمین را رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ پروردگار عالمیان ست وَجَعَلَ فِيْهَا و بیافرید در زمین رَوَاسِيَ
کوههای بلند و پایدار مِنْ فَوْقِهَا از زبر زمین تا ناظران در ان نگریسته بهرهٔ اعتبار بردارند وَبٰرَكَ فِيْهَا و برکت داد در کوهها تا در و منابع و
معادن و منافع آن بیفزاید یا برکت داد زمین را باشجار و زروع و انعام و انهار وَقَدَّرَ فِيْهَآ و تقدیر کرد در زمین اَقْوَاتَهَا روزیهای اهل زمین
یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی کرد چون گندم و جو و برنج و خرما و گوشت و امثال آن که هر یک ازینها غالب اقوات هر بلدیست
و تقدیر این روزیها کرده فِيْٓ اَرْبَعَةِ اَيَّامٍ ط در چهار روز یعنی در روز دیگر که سه‌شنبه و چهارشنبه بود سَوَآءً یکسان لِّلسَّآئِلِيْنَ ج
مر پرسندگان را از مدت آفرینش زمین و هر چه در وی ست یعنی جواب سائلان بی زیادت و نقصان گفته شد ثُمَّ اسْتَوٰٓى پس قصد کرد اِلَى السَّمَآءِ
بآفریدن آسمان وَهِيَ دُخَانٌ و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخار آب که بهیأت دخان ست در زاد المسیر گفته که حق سبحانه چون آب بیافرید
آتش برو گماشت تا در او شورش آورد و از ان بخاری که از وی مرتفع شد حق سبحانه آسمان را از وی آفرید و در عین المعانی آورده که
حق تعالی جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت در ان نگریست بگداخت و روان شد آتش را برو مسلط کرد تا بجوش آمده کفی و بخاری از وی پیدا
شد از ان کف زمین و از ان بخار آسمان آفریده شد نظم کفی را منبسط سازد که این فرشی ست بس لائق + بخاری را برافرازد که این سقفی ست
بس زیبا + ازان سقف معلق حسن تصویرش بود ظاهر + ازین فرش مطبق لطف تدبیرش بود پیدا + فَقَالَ لَهَا پس گفت خدا بعد از آفرینش
آسمان مر او را وَلِلْاَرْضِ و مر زمین را که هر دو ائْتِيَا بیائید بآنچه شما را میفرمایم طَوْعًا از روی فرمانبرداری اَوْ كَرْهًا یا از سر ناخواهش
و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه از آمدن چاره ندارید مراد اظهار کمال قدرت ست نه اثبات طواعیه و کراهیت ایشان و گفته اند آسمانرا گفت
آفتاب و ماه و ستارگان خود را ظاهر ساز و زمین را فرمود که انهار خود را بشگاف و اشجار خود را بیرون آر قَالَتَآ گفتند آسمان و زمین
اَتَيْنَا آمدیم بآنچه فرمودی طَآئِعِيْنَ فرمانبرداران آورده اند که اول موضع کعبهٔ معظمه زادها الله شرفاً از اجزای زمین سخن گفت پس آنچه
در برابر او بود از اجزای آسمان و بدین جهت آن محل کعبهٔ اسلام و قبلهٔ انام گشت و چون آسمان آفریده شد آنرا بشگافت فَقَضٰىهُنَّ پس پرداخت
آنرا سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان و تمام ساخت امور آنرا فِيْ يَوْمَيْنِ در روز پنجشنبه و جمعه وَاَوْحٰى و وحی کرد فِيْ كُلِّ سَمَآءٍ بهر آسمانی
اَمْرَهَا فرمان آنرا یعنی با اهل آن اعلام فرمود که عبادت بر چه وجه کنند یا مقرر کرد هر ملکی را آنچه از و آید وَزَيَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْيَا و بیاراستیم آسمان
نزدیکتر را بِمَصَابِيْحَ بچراغها یعنی ستارگان که چون چراغ رخشان باشند وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمانرا نگاهداشتنی از آفات یا از شیاطین
که داعیهٔ استراق سمع کنند ذٰلِكَ آنچه یاد کرده شد از بدائع آفرینش تَقْدِيْرُ الْعَزِيْزِ آفریدن و اندازه کردن خدای غالب ست که در ملک خود
بقدرت هر چه خواهد کند الْعَلِيْمِ دانا که هر چه سازد از روی حکمت باشد فَاِنْ اَعْرَضُوْا پس اگر روی بگردانند کافران مکه یعنی اعراض
کنند از ایمان با وجود این بیان فَقُلْ اَنْذَرْتُكُمْ پس بگو که بیم کردم شما را و بترسانیدم صٰعِقَةً از عذابی بیهوش سازنده و هلاک کننده مِّثْلَ
صٰعِقَةِ عَادٍ مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بود وَّثَمُوْدَ ط و عذاب ثمود یعنی صیحهٔ جبرئیل ع تخصیص این دو قوم بجهت آنست که قریش
در سفر رحلة الشتاء والصیف بر مواضع این دو گروه میگذشتند آثار عذاب مشاهده میکردند و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شده اند اِذْ جَآءَتْهُمُ
الرُّسُلُ وقتیکه آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح ع مِنْۢ بَيْنِ اَيْدِيْهِمْ از پیش روی ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از همه

جهت ایشان برفق وعنف ونصیحت در آمدند ودعوت کردند اَلَّا تَعْبُدُوْٓا اِلَّا اللّٰهَ تا که نپرستید مگر خدای را قَالُوْا گفتند کافران در جواب
ایشان که لَوْ شَآءَ رَبُّنَا اگر پروردگار ما خواستی که رسول فرستادی لَاَنْزَلَ مَلٰٓئِكَةً هر آئینه فرشتگان فرستادی بجای شما فَاِنَّا
پس بدرستیکه ما بِمَآ اُرْسِلْتُمْ بِهٖ بآنچیز که فرستاده شده اید شما بزعم خود كٰفِرُوْنَ ۝ ناگرویدگانیم چه شما مانند ما آدمیانید و هیچ فضلی و شرفی
نیست شما را بر ما مشرکان در بند صورت انبیاء ماندند از مشاهدهٔ معنی ایشان غافل بودند مثنوی چند صورت آخر ای صورت پرست
هر که معنی دید از صورت برست ¤ دیدهٔ صورت پرستی را ببند ¤ تا شوی از نور معنی بهره مند ¤ آنگه تفصیل قصهٔ ایشان میکند و میفرماید
فَاَمَّا عَادٌ پس اما گروه عادیان فَاسْتَكْبَرُوْا پس گردن کشی کردند فِي الْاَرْضِ در زمین احقاف در بلاد یمن بِغَيْرِ الْحَقِّ
بنا سزا یعنی استحقاق تکبر نداشتند پس هود ایشان را تهدید کرد بعذاب و ایشان از روی استکبار التفات بدو نکردند وَقَالُوْا وگفتند مَنْ
اَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً کیست سخت تر از ما جهت توانائی و عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود چه مردم جسیم و طویل بودند و سنگ را
بضرب دست از کوه بکندندی اَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند آن مغرور شدگان بقوت اَنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی الَّذِيْ خَلَقَهُمْ آن
خدائیکه بیافریده است ایشان را هُوَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً او سخت تر و تیز تر است از ایشان از روی قوت یعنی توانائی دارد بر چیزی که غیر
او را آن توانائی نیست وَكَانُوْا و بودند قوم عاد که از روی تعصب و تکبر بِاٰيٰتِنَا يَجْحَدُوْنَ ۝ بآیتهای ما منکر شدند با آنکه میدانستند که آن حق
ست فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِيْحًا صَرْصَرًا بادی سرد آواز دهنده فِيْٓ اَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ در روزهای شوم یعنی در روزهای
آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب باشد باد صرصر فرستادیم لِّنُذِيْقَهُمْ تا بچشانیم ایشان را عَذَابَ
الْخِزْيِ عذاب رسوائی و خواری فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی همه را مستاصل سازیم وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ و هر آئینه
عذاب آن سرای اَخْزٰى سخت تر است از روی رسوائی و خواری وَهُمْ لَا يُنْصَرُوْنَ ۝ و ایشان یاری داده نشوند در آن
روز بدفع عذاب از ایشان وَاَمَّا ثَمُوْدُ و اما گروه ثمود فَهَدَيْنٰهُمْ پس ایشان را دلالت کردیم براه راست یا راه خیر و شر
بدیشان نمودیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰى عَلَى الْهُدٰى پس برگزیدند و اختیار کردند نابینائی را یعنی جهل و ضلالت و کفر را بر علم و هدایت و ایمان
فَاَخَذَتْهُمْ پس فرا گرفت ایشان را صٰعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُوْنِ صاعقهٔ عذاب خوار کننده یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام ایشان را هلاک کرد
بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ۝ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح ع و عقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و رهانیدیم از آن صاعقه
آنانرا که گرویده بودند بصالح ع وَكَانُوْا يَتَّقُوْنَ ۝ و بودند که پرهیز میکردند از شرک وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن آن روز را که حشر کرده شوند
اَعْدَآءُ اللّٰهِ دشمنان خدای تع اِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فَهُمْ يُوْزَعُوْنَ ۝ پس ایشان رانده شوند بدوزخ یا ایشان را
نگاه دارند تا پسینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند حَتّٰٓى اِذَا مَا جَآءُوْهَا تا وقتیکه بیایند بآتش شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهی دهند بر ایشان
سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان آنچه شنیده باشند وَاَبْصَارُهُمْ و دیدهای ایشان آنچه دیده باشند وَجُلُوْدُهُمْ و پوستهای ایشان یعنی
جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان تکلم کند ران چپ و کف دست راست بود و گفته اند فروج ایشان گواهی دهند بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۝
بآنچه بودند که عمل میکردند وَقَالُوْا و گویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لِجُلُوْدِهِمْ مر اندامهای خود را لِمَ شَهِدْتُّمْ چرا گواهی دادید عَلَيْنَا
بر ما که برای شما داوری میکردیم و عذاب از شما باز میداشتیم قَالُوْٓا گویند اعضای ایشان که ما را سرزنش مکنید که باختیار خود ناطق نشدیم بلکه
اَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِيْٓ اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ بسخن آورد ما را آن خدای که بقدرت کامله خود ناطق گردانیده است هر چیزی را که سخن گوید وَهُوَ و حال آنکه او خَلَقَكُمْ
بیافرید شما را اَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار در ازعدم بوجود آورد وَاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ ۝ و بسوی او بار گردانیده خواهید شد بجزا وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُوْنَ
و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی مانید اَنْ يَّشْهَدَ از آنکه گواهی دهد عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ بر شما گوشهای شما وَلَآ اَبْصَارُكُمْ و نه دیدهای شما

ع ١٠

وَلٰكِنْ ظَنَنْتُمْ وَلیکن گمان داشتید اَنَّ اللّٰهَ لَا یَعْلَمُ آنکه خدای نمیداند كَثِیْرًا مِّمَّا تَعْمَلُوْنَ بسیاری از آنچه میکنید در زاد المسیر فرموده که کفار میگفتند که هر کار آشکارا میکنیم خدای میداند و آنچه پنهان از ما صادر میشود بدان دانا نیست حق سبحانه فرمود وَذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِیْ و آن ظن شما ظنی ست که در دنیا ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ گمان میبردید بپروردگار خود که اعمال نهان ما را نمیداند اَرْدٰىكُمْ هلاک کرد شما را در آخرت فَاَصْبَحْتُمْ مِّنَ الْخٰسِرِیْنَ پس گشتید از زیان زدگان فَاِنْ یَّصْبِرُوْا پس اگر کفار شکیبائی نمایند و اگر جزع کنند علی الحال پس آن آتش برج مثوی فَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ قرارگاه ست مر ایشانرا وَاِنْ یَّسْتَعْتِبُوْا و اگر خوشنودی حق سبحانه میجویند فَمَا هُمْ پس نیستند ایشان مِّنَ الْمُعْتَبِیْنَ از اجابت کرده شدگان در طلب خوشنودی

وَقَیَّضْنَا لَهُمْ و برانگیختیم برای مشرکان قُرَنَآءَ دوستان و همنشینان از شیاطین و بر ایشان مسلط کردیم فَزَیَّنُوْا لَهُمْ پس بیاراستند برای ایشان مَّا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ آنچه در پیش ایشانست از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن ایستادند و آنچه از پس ایشانست از امور اخروی و عده و وعید تا آنرا منکر شدند وَحَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ و واجب گشت بر ایشان سخن یعنی کلمه عذاب فِیْۤ اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با امتان دیگر که گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِّنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ از دیوان و آدمیان که همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه امم مکذب را استحقاق عذاب بود این گروه نیز سزاوار عذاب اند در کشف الاسرار آورده که حق سبحانه چون به بنده نیکی خواهد او را قرینی نیکو و همنشینی صالح کرامت کند تا در طاعت معین وی باشد و چون به بنده بدی خواهد او را رفیقی بد و مصاحبی فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت حقش تحریص نماید چنانچه شیاطین را همنشین ایشان ساخت و مستحق عذاب گشتند اِنَّهُمْ بدرستیکه کافران كَانُوْا خٰسِرِیْنَ بودند زیان زدگان در هر دو سرا

بیت

ز نقد معرفت امروز مفلس + ز سود آخرت فردا تهی دست +

آورده اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت میکردند که چون محمد را ببینید که قرآن میخواند او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت رسالت پناه قرآن خواندی جمعی در مقام تعرض آمده آواز ها برداشته سخنان بیهوده گفتندی و صفیر زدن و دست بر هم کوفتندی و شعرهای مهمل خواندندی این آیت نازل شد که وَقَالَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا و گفتند آنانکه بگرویدند یعنی مشرکان عرب مر یکدیگر را گفتند لَا تَسْمَعُوْا مشنوید و گوش مدارید لِهٰذَا الْقُرْاٰنِ شنیدن مر این قرآن را که محمد میخواند وَالْغَوْا فِیْهِ و سخنان لغو و حشو در افکنید یا در آن فریاد کنید لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُوْنَ شاید که شما غلبه کنید بر تلاوت او و او را از خواندن باز ایستد فَلَنُذِیْقَنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا پس بتحقیق بچشانیم آنانرا که کافر شدند عَذَابًا شَدِیْدًا عذابی سخت یعنی بسیار و دائم وَّلَنَجْزِیَنَّهُمْ و هر آئینه پاداش دهیم ایشانرا اَسْوَاَ الَّذِیْ كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ پاداشی بدترین کاری که بودند از روی جهل و عصبیت عمل میکردند ذٰلِكَ آن عقوبت بدترین جَزَآءُ اَعْدَآءِ اللّٰهِ پاداش دشمنان خدای است اَلنَّارُ یعنی آتش عطف بیانست از جزا لَهُمْ مر کافران راست فِیْهَا در آتش دَارُ الْخُلْدِ سرای جاوید یعنی مقیم مقام ایشان باشد جَزَآءًۢ پاداش داده شوند پاداش دادنی بِمَا كَانُوْا بسبب آنچه بودند که همواره بِاٰیٰتِنَا بآیات کلام ما یَجْحَدُوْنَ انکار میکردند وَقَالَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا و گفتند آنانکه کافر شدند و ایشان در آتش باشند رَبَّنَاۤ اَرِنَا الَّذَیْنِ ای پروردگار ما بنمای بما آن دو کس را که در دنیا اَضَلّٰنَا گمراه کردند ما را مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی ابلیس که نافرمانی تو کرد و قابیل که خون ناحق او ریخت این دو کس را بما بنمای نَجْعَلْهُمَا تا در آریم ایشانرا تَحْتَ اَقْدَامِنَا در زیر پایهای خود و از ایشان انتقام کشیم لِیَكُوْنَا مِنَ الْاَسْفَلِیْنَ تا گردند از فروتران یعنی در درکه زیرتر شوند از دوزخ یا از همه فرود ان فرودتر شوند اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا بدرستی آنانکه گفتند رَبُّنَا اللّٰهُ که پروردگار ما الله است ثُمَّ اسْتَقَامُوْا پس بران ایستادند صدیق اکبر گفت شرک نیاوردند و حضرت فاروق فرمود بر امر و نهی بایستادند و روباه بازی نکردند ذی النورین تفسیر کرده که عملهای خود را پاکیزه و خالص ساختند مرتضی علی کرم الله وجهه توحید فرمود کردار اصل داموده اند قول حسن بصری آنست که ارتکاب طاعات کردند و از معاصی اجتناب ورزیدند و گفته اند از دنیای فانی اعراض کردند و بسرای

باقی رانیز گفته‌اند صاحب کشف الاسرار فرموده ربنا الله عبارت از توحید اقرارست ثم استقاموا اشارت بتوحید معرفت و توحید اقرار
آنست که الله را یکتا گویی و توحید معرفت آنکه او را یکتا شناسی یعنی از همه جهت بوحدت او بینا گردی یا آنکه در عالم وحدت جهت نیست
نظم بی جهت میگیی اینجا صفت + بی تفکر بیان بی معرفت + آتشی از سر وحدت بر فروخت + غیر واحد هر چه پیش آمد بسوخت +
تَتَنَزَّلُ فرود آیند عَلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةُ بر ایشان ملائکه یعنی بر مومنان مستقیم بر تسلیم و تسکین نزدیک مرگ یا بوقت از قبر بیرون آمدن یا در لحد
یا در همه این وقتها که مذکور شد بایشان را گویند أَلَّا تَخَافُوا مترسید از آنها که در پیش دارید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گشت
وَلَا تَحْزَنُوا و اندوهناک و غمگین مشوید بدانچه گذاشتید از اهل و ولد که کار ایشان حق تعالی بخوبی خواهد ساخت وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ
و شادمان شوید بآن بهشتی که الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که بآن وعده داده میشدید بر زبان پیغمبران علیهم السلام نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ
ما دوستان شما بودیم فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا و شما را از آفات نگاه میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخیر دلالت
می نمودیم و معاونت میکردیم وَفِي الْاٰخِرَةِ و در آخرت دوستان شماییم در انشای تعظیم و تکریم و در درخواست یعنی مدد دادن در شفاعت هر گرا خواهید
حدای لَكُمْ و مر شماراست فِيهَا در آخرت مَا تَشْتَهِيٓ أَنْفُسُكُمْ آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای شما از لذائذ یا از کرامات وَلَكُمْ فِيهَا و مر شماراست در عقبی
مَا تَدَّعُوْنَ آنچه خواهید نُزُلًا روزی مهیا شده مِّنْ غَفُوْرٍ رَّحِيْمٍ از خدای آمرزنده مهربان بخشاینده در لفظ نزل اشعاریست بآنکه تمنا اهل ع
استقامت ست بآنچه ایشانرا عطا خواهد کرد چون ماحضریست نسبت بموائد کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند و از بی گفته اند که میوه استقامت نهایت کرامت
ست و در روش طریقت درجه از آن عالی تر نیست شیخ ابو علی دقاق قدس سره فرموده که استقامت نگاه داشتن سرست از ما سوی الله یعنی باید که غیر حق را
در خلوتخانه سر خود راه ندهد + اغیار را در حریم سرای دل بگذار + بیت امروز مرا در دل جز یار نمیگنجد + کاندر حرم سلطان اغیار نمیگنجد + وَمَنْ أَحْسَنُ
و کیست نیکوتر قَوْلًا از جهت سخن مِّمَّنْ دَعَا از آن کس که بخواند خلق را إِلَى اللّٰهِ به پرستش خدای وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کارهای شایسته وَقَالَ
إِنَّنِيْ و بگوید بدرستیکه من مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ از گردن نهادگان حکم خدا این آیت در شان حضرت پیغمبر صلعم ست که خلق را بخدای دعوت کرد امام ابو اللیث رح
فرموده که مراد علما اند که معالم دین مردم آموزانند و عمل صالح ایشان آنست که هر چه دانند بدان کار کنند و یا محتسبانند که قواعد امر معروف و نهی منکر را تمهید دهند
و عمل صالح ایشان صبر و تحمل ست بر آنچه بدیشان رسد از مکاره و گفته اند همه ائمه و مشائخ درین آیت داخلند و عائشه رض فرموده که من چنین میبینم این آیت را
الا در شان مؤذنان صاحب عین المعانی آورده که چون بلال رض بانگ نماز آغاز کردی یهودی گفتندی که کلاغ ندا میکند و بنماز میخوانند سخنان بیهوده
بر زبان ایشان گذشتی این آیت نازل شد و بر تقدیریکه در شان مؤذنان باشد عمل صالح ایشان آنست که میان اذان و اقامت دو رکعت
نماز بگذارند وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات و مکافات یعنی توحید و تشریک مساوی نیستند یکی موجب رفع
درجات ست و دیگری سبب هبوط درکات و گفته اند که حسنه رفعت ست و سیئه عنف یا مراد علم و جهل ست و در تفسیر ماوردی و تبیان [illegible]
آورده که حسنه دوستی آل رسول صلعم ست و سیئه دشمنی ایشان اِدْفَعْ دفع کن سیئه را بِالَّتِيْ بآن چیزیکه در نفس الامر هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوتر
یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو محو کن و از لغو بتغافل درگذر فَإِذَا الَّذِيْ پس چون چنین کنی آن کسیکه باشد بَيْنَكَ وَبَيْنَهٗ عَدَاوَةٌ
میان تو و او دشمنی هر آئینه دوست گردد كَأَنَّهٗ گویا که او وَلِيٌّ حَمِيْمٌ دوستی که کارساز بود و خویشی مهربان و در احقاف از امام اعظم رض نقل
میکنند که چون کسی بمن میرساند که دیگری مرا بد گوید من او را دعای خیر و ثنا میگویم تا وقتیکه خبر بیابم از آنکه او هم نیکی من میگوید وَمَا يُلَقّٰىهَآ و ندهند
این خصلت که مقابله بدی ست به نیکی اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوْا مگر آنانرا که صبر کنند بر مکاره و نفس را از انتقام باز دارند وَمَا يُلَقّٰىهَآ و عطا نکنند
این عادت و صفت اِلَّا ذُوْ حَظٍّ عَظِيْمٍ مگر خداوند بهره بزرگ را یعنی آنانرا که نصیبی تمام دارند از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر یا از اخلاق حسنه
گویند حظ عظیم بهشت ست وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و اگر برسد بتو مِنَ الشَّيْطٰنِ از دیو نَزْغٌ وسوسه بتباهی یعنی اگر وسوسه شیطانی خواهد که [illegible]

صفت که مذکور شد کمند و در هم شکند فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ پس پناه جوی بخدای از شر او اِنَّهٗ بدرستیکه خدای هُوَ السَّمِيْعُ او ست شنونده استعاذه
ترا الْعَلِيْمُ و دانا ست بنیت تو وَمِنْ اٰيٰتِهٖ و از نشانهای قدرت الهی الَّيْلُ وَالنَّهَارُ شب ست و روز که متعاقب یکدیگر اند روز بجهت
آرایش و شب برای آسایش وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و دیگر آفتاب و ماهتاب که بسیری مقدر و اندازه مقرر میروند و می آیند لَا تَسْجُدُوْا سجده
مکنید لِلشَّمْسِ مر آفتاب را وَلَا لِلْقَمَرِ و ماه را که ایشان مخلوق اند مانند شما وَاسْجُدُوْا لِلّٰهِ و سجده کنید مر خدا را الَّذِيْ خَلَقَهُنَّ آن خدای که
بیافرید شب و روز و مهر و ماه را اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی یگانگی اِيَّاهُ تَعْبُدُوْنَ مر او را می پرستید چه سجود اخص عبادت ست
و آن خالق را باید نه مخلوق را و امام شافعی رح درین محل سجده میکند تا سجده مقترن بامر باشد و این روایت مروی ست از عبد الله بن مسعود
فَاِنِ اسْتَكْبَرُوْا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدا را از آنچه زیان فَالَّذِيْنَ عِنْدَ رَبِّكَ پس آنانکه نزدیک پروردگار تو اند از فرشتگان
يُسَبِّحُوْنَ لَهٗ یاد میکنند برای او بتسبیح میگویند مراو را و می ستایند بِالَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز یعنی پیوسته بطاعت مشغول اند وَهُمْ لَا
يَسْئَمُوْنَ و ایشان ملول نمیشوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش و پرستش امام اعظم رح اینجا سجده میکند چه سخن سجده اینجا تمام شده
این روایت ابن عباس و ابن عمر ست این سجده یازدهم ست باتفاق علما از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجده
اجتهاد گفته و فرموده که اگر در آخر آیت اولی سجده کنند سجده شرط باشد چه مقارن ست بقوله تعالی ان کنتم ایاه تعبدون و اگر بعد از آیت دوم سجود
روند سجده نشاط و محبت بود چه مقرون ست بدین کلمات که و هم لا یسامون وَمِنْ اٰيٰتِهٖ و از نشانهای قدرت الهی اَنَّكَ تَرَى الْاَرْضَ
آنست که تو می بینی زمین را خَاشِعَةً فرسوده و خشک شده فَاِذَآ اَنْزَلْنَا پس چون فرستیم عَلَيْهَا الْمَآءَ بران می آب باران را اهْتَزَّتْ
بجنبش در آید بجهت رستن نبات از وی وَرَبَتْ و بر دمید و افزون گردد گیاه اِنَّ الَّذِيْٓ اَحْيَاهَا بدرستی آنکه آن زمین مرده را زنده کرد لَمُحْيِ
الْمَوْتٰى هر آئینه زنده کننده مردگانست اِنَّهٗ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ بدرستیکه او بهمه چیزها از احیا و اماتت توانا ست و قدرت او بست
با همه مقدورات یکی ست اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه يُلْحِدُوْنَ میل میکنند و از طریق ثواب میگردند یا طعن مینمایند یا تاویل باطل میکنند
فِيْٓ اٰيٰتِنَا در آیتهای ما که قرآن ست یا نشانهای قدرت که دال ست بر وجود ما در یکتا لَا يَخْفَوْنَ پوشیده نمیشوند عَلَيْنَا بر ما یعنی همه را میدانیم
و جزای طعن و الحاد با ایشان میرسانیم اَفَمَنْ يُّلْقٰى فِى النَّارِ آیا کسیکه انداخته شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابوجهل ست یعنی او که
قابل سوختن باشد خَيْرٌ بهتر ست اَمْ مَّنْ يَّاْتِيْٓ اٰمِنًا آیا کسیکه بیاید ایمن از دوزخ يَّوْمَ الْقِيٰمَةِ و در تیسیر که آنحضرت رسالت پناه ست
و گفته اند حمزه یا عمار یا عمر یا عثمان رض اِعْمَلُوْا مَا شِئْتُمْ امر تهدید ست کفار را میگوید عمل بکنید هر چه خواهند اِنَّهٗ بدرستیکه خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ
بآنچه شما میکنید بَصِيْرٌ بینا ست و بدان جزا خواهد داد بیت حیله و مکر رها کن که خدا میداند ✽ نقد مغشوش میاور که معامل بینا ست
اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بتحقیق آنانکه کافر شدند بِالذِّكْرِ بقرآن که بهترین یاد کردنی ست لَمَّا جَآءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان و ایشان معاندن
و ستیزندگانند وَاِنَّهٗ و بدرستیکه قرآن لَكِتٰبٌ عَزِيْزٌ هر آئینه کتابی ست ارجمند و گرامی نزدیک خدای یا بسیار نفع یا عدیم النظیر امام قشیری
قدس سره فرموده که قرآن عزیز ست زیرا چه کلام رب عزیز ست که ملک عزیز بر رسول عزیز آورد برای امت عزیز یا آنکه نامه دوست نزد
دوست هست و نامه دوست نزد دوستان عزیز باشد بیت زنام و نامه تو یافتیم عز و کرامت ✽ هزار جان گرامی فدای نامه و نامت لَا يَاْتِيْهِ الْبَاطِلُ
نیاید بدان کتاب هیچ باطل مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش وی وَلَا مِنْ خَلْفِهٖ و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطل بوی متطرق نشود یا زیادت
نقصان بوی راه نیابد یا در اخبار آن از آینده و گذشته دروغی یافته نشود تَنْزِيْلٌ فرو فرستاده شده است مِّنْ حَكِيْمٍ از خداوند دانا حَمِيْدٍ ستوده
مَا يُقَالُ لَكَ نمیگویند ترا ای محمد کفار قوم تو اِلَّا مَا قَدْ قِيْلَ مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران پیشین گفتند لِلرُّسُلِ مر فرستادگان را مِنْ قَبْلِكَ
پیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد حبیب خود را از سخنان کفار اندوهناک مباش که پیش ازین هر پیغمبری که بوده منکران قوم او را همین گفتند

کرا تو میگویند ان ربک بدرستیکه آفریدگار تو لذو مغفرة هر آینه خداوند آمرزش است مرا انبیا و متابعان ایشان را و ذو عقاب الیم ه
و خداوند عقوبت دردناک مر مشرکان و مکذبان را آورده اند که کفار قریش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیاید و چرا بعضی او عربی و بعضی عجمی
نبود تا هر دو قوم از و بهره مند آیت آمد ولو جعلناه و اگر ما میفرستادیم این کتاب را قرانا اعجمیا قرآنی بلغت غیر عرب لقالوا
هر آینه میگفتندی کافران عرب لولا فصلت آیاته چرا پیدا و هویدا نکرده اند آیتهای این کتاب را بزبانی که ما فهم میکنیم ءاعجمی آیا کلام عجمی و
عربی و مخاطب عربی قل بگو ای محمد هو این کتاب للذین آمنوا مر آنان را که گرویدند هدی راه نماینده است بحق و شفاء شفا دهنده
از امراض شک و شبهه والذین لا یؤمنون و آنانکه نمیگروند فی آذانهم وقر در گوشهای ایشان گرانیست یعنی تصامم
میکنند و گوش هوش نمیشنود و هو علیهم عمی و قرآن بر ایشان کوریست و پوشیدگی باطلوه حال کال آرا نه بینند اولئک
آن گروه که از شنیدن قرآن و دیدن حقیقت آن کور شده اند ینادون ندا کرده میشوند من مکان بعید از جای دور یعنی مثل ایشان چون کسی است
که او را از مسافت دور دور او را بخوانند بخواننده را ببیند و آواز او شنود پس او را از آن ندا هیچ نفع رسد **بیت** نادی اقبال میگوید که ای
ناقابلان ز تو بسی نزدیک و تو بسی دور دور ولقد آتینا و هر آینه ما دادیم موسی الکتاب مر موسی را تورات فاختلف فیه
پس اختلاف کردند در قرآن بعضی باور داشتند و جمعی تکذیب کردند ولولا کلمة سبقت و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است من ربک
از پروردگار تو یعنی وعده قیامت و فصل خصومت در عرصه محشر یا تاخیر عذاب مکذبان لقضی هر آینه حکم کرده شدی بینهم میان اهل تکذیب
و مستاصل شدندی وانهم و بدرستیکه مشرکان عرب یا یهود لفی شک هر آینه در گمان اند منه از قرآن یا تورات مریب گمانی
با اضطراب آورنده من عمل هر که کند صالحا کاری ستوده فلنفسه پس از برای نفس اوست یعنی نفع او بوی رسد ومن اساء و هر که کند فعل بد فعلیها
پس بر نفس اوست یعنی ضرر آن بدو باز گردد وما ربک بظلام و نیست آفریدگار تو ستم کننده للعبید مر بندگان خود را که فرا خور عمل
مکافات نفرماید الیه یرد بسوی خدای باز گردانیده شود علم الساعة دانستن قیامت یعنی چون از ان سوال کنند علم
آن حواله بحضرت الهی باید کرد که کسی جز او نداند وما تخرج من ثمرات و بیرون نیاید هیچ میوه من اکمامها از غلافهای خود وما تحمل و بار نگیرد
من انثی هیچ ماده انسان و سائر حیوانات ولا تضع و ننهد بار خود الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را او داند علم ثمار و نتائج نیز خاص
اوست ویوم ینادیهم و روزی که بخواند خدای مشرکان را و از روی توبیخ گوید این شرکائی کجااند انبازان من بزعم شما قالوا
آذناک گویند خدایا شنوانیدیم ترا و گفتیم ما منا نیست از ما من شهید هیچ گواهی دهنده بر شرک ایشان چه ما از ایشان تبرا کردیم وضل
عنهم و گم شود از مشرکان ما کانوا یدعون آنچه بودند که می پرستیدند من قبل پیش از قیامت یعنی بتان را که در دنیا می پرستیدند و دران
روز نه بینند ایشان را و ظنوا و یقین دانند که از عذاب و عقوبت ما لهم نیست مر ایشان را من محیص هیچ گریزگاهی لا
یسأم الانسان ملول نشود آدمی من دعاء الخیر از خواهش نیکی و نیکوئیها چون نعمت و امثال آن وان مسه الشر و اگر برسد او را بدی
چون تنگدستی و بیماری فیؤس پس نا امید است از راحت قنوط امید برنده از رحمت و یاس و قنوط صفت کافر است و گمراه است
ولئن اذقناه و اگر بچشانیم ما آن کافر را رحمة منا بخششی و بخشایشی از نزدیک ما چون تندرستی و توانگری من بعد ضراء مسته
از پس سختی که باو رسیده باشد لیقولن هر آینه گوید هذا لی این خیر و عافیت برای من است و من مستحق آنم یا دائم مرا خواهد بود و زوال نخواهد
یافت وما اظن الساعة قائمة و گمان نمی برم قیامت را برخاسته یعنی حاضر شده مرا انکار حشر و بعث است ولئن رجعت و اگر بازگردانیده شوم
الی ربی بسوی پروردگار من یعنی بر وجه که مسلمانان توهم کرده اند که قیامت قائم شود و مرا برانگیزند ان لی عنده للحسنی بدرستیکه مراست
نزد او آنچه نیکوتر باشد یعنی استحقاق من مر نعمت کرامت را ثابت است خواه در دنیا خواه در عقبی **مصرع** زهی تصور باطل زهی خیال محال

ع ۱۴

الیه یرد

امام ثعلبی رح از حسن بن علی بن ابی طالب نقل میکند که کافر را دو تمنای عجیب است یکی در دنیا که میگوید در روز قیامت نعیم بهشت مرا خواهد بود
و عقبی که خواهد گفت یا لیتنی کنت ترابا و هیچکدام ازین دو تمنا وجود نخواهد گرفت فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس خبر کنیم آنان را که کافر شدند بِمَا عَمِلُوا
بآنچه کردند از کفر و تکذیب و اخبار بتعذیب که خواهد بود وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم ایشان را مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذاب درشت در رگ که نشان
رسد بعکس آن که اعتقاد کرده بودند از نعمت و کرامت وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم و در عافیت گشائیم عَلَى الْإِنْسَانِ بر کافران أَعْرَضَ
روی بگرداند از شکر وَنَأَى بِجَانِبِهِ و دور شود یعنی بخود از راه حق دور شود یا خود را بیک طرف کشید از سپاس داری وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ
و چون برسد او را بلا و محنت فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس خداوند دعای بزرگ و بسیار است تشبیه کرد دعای بزرگ را بچیزی که پهنا دارد
جهت کثرت و سعت آن قُلْ بگوای محمد أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا که فی نفس الامر إِنْ كَانَ اگر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای ثُمَّ
كَفَرْتُمْ بِهِ پس شما کافر شده اید بدان بی تامل دران مَنْ أَضَلُّ کیست گمراه تر مِمَّنْ هُوَ از آن کسی که او فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ
در خلافی باشد دور از حد یعنی که باشد از شما گمراه تر که پیوسته در مقام ستیزه و عناد و انکار و اسنادید و وضع موصول بجای ضمیر برای شرح حال
و تعلیل مزید ضلال ایشانست در تفسیر امام ابو اللیث مذکور است که ابو جهل مر حضرت را صلعم گفت آیتی بما نمای آنحضرت صلعم ماه را دو نیم
کرد ابو جهل گفت ای قریش محمد شما را سحر کرد شما باطراف و جوانب یکی کس فرستید تا از مردم سوال کنند که این صورت را دیده اند یا نه
اگر اهل آفاق دیده اند آیت احدی است و گرنه سحر محمدی است پس رسل بهر طرف فرستادند همه از رؤیت آن خبر دادند ابو جهل گفت هذا سحر
مستمر این جادوی است همه آفاق فرا رسیده حضرت عزت آیت فرستاد که سَنُرِيهِمْ زود باشد که بنمائیم ایشان را یعنی کفار قریش را آيَاتِنَا
نشانهای قدرت خود که یکی از آن شق قمرست فِي الْآفَاقِ در کنارهای جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ و در نفسهای ایشان نیز حَتَّى
يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن شود مر ایشان را أَنَّهُ الْحَقُّ که محمد رسول ما حق است أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آیا بسنده نیست پروردگار تو أَنَّهُ که او
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز شَهِيدٌ گواه هست یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو بس است بعضی بر آنند که دلائل آفاقی
اخبار آن حضرت صلعم بود از حوادث آینده و وقائع کائنه چون فتح روم و یمن و فارس و آیت انفسی آنچه میان اهل مکه واقع شده از قتل و قحط و
خوف و مغلوبیت و در معالم آورده که آفاقی وقائع امم ماضیه است که ایشان را از آن خبر داده اند و انفسی واقعه روز بدر و در فصول از محمد بن کعب
نقل کرده است که آفاقی غلبه دین اسلام است تا وقت ظهور مهدی و انفسی آنچه بوقت پیغمبر صلعم بود از فتح مکه و در روز وفود اعراب و جمعی ضمیر را
فاید باد میان دارند یعنی بنمائیم مردمان را دلائل آفاقی که هدم بنیانهاست و آیات انفسی که هلاکت ابدانست یا در آفاق اختلاف ازمنه و امکنه و
در انفس تفاوت کلی در احوال و امزجه یا آفاقی عجائب مصنوعات است از آسمان و زمین و ستارگان و اشجار و انهار و اثمار و حیوان و انفسی بدایع حکمت و
غرائب صنع که در نفس انسان مودع است و در حقائق آورده که آفاق عالم کبیر است و انفس عالم صغیر و هر چه از دلائل قدرت در عالم کبیر است
نمودار آن در عالم صغیر است شعر و تزعم انک جرم صغیر + وفیک انطوی العالم الاکبر + جمیع آنچه در عالم است مفصلا در نشاة انسان مندرج
است مجملا پس از روی صورت انسان عالم صغیر مجمل است و از روی معنی عالم آفاق کبیر مفصل یا از روی مرتبه انسان عالم کبیر است و عالم آفاق صغیر
رباعی ای آنکه تراست ملک اسکندر و جم + از حرص معاش در پی بیم درم + عالم همه در تست ولیکن از جهل + پنداشته تو خویش را در عالم
و تطبیق آیات آفاقی و انفسی مناسب این مختصر نیست شمه از حقائق این آیت بعون الملک القادر در تفسیر جواهر گداز خواهد یافت
أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که کافران فِي مِرْيَةٍ در شک اند مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ از لقای پروردگار خود بعث
و جزا أَلَا إِنَّهُ بدانید که او بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ بهمه چیزها محیط و فرا رسیده است بعلم و قدرت و جمع و تفاصیل اشیا داند و هر چه خواهد کند ملک
خود بکسی تواند هیچ کس را مجال چون و چرا نیست قطعه علم بی جهل و قدرت بی عجز + خاص مر حضرت الهی است + آنچه پیدا و نهان آفاق + کیست در حکم پادشاهی است

ربع

سورة الشوریٰ مکیة | بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

حٰمٓ ۚ عٓسٓقٓ حروف مقطعه اشارت بنوائب و حوادث فتن و وقائع ست امام ثعلبی از ابن عباس نقل میکند که مرتضی علی کرم
فتنها را بشناخته از حم عسق و گفته اند حا حرب ست و میم هلاک و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف حدیثی مرفوع هست که بعد از
این حروف اثر آمد وحی از جبین مبین حضرت سید المرسلین صلعم ظاهر شد و چون سبب پرسید فرمود که مرا خبر دادند بحوادث که
نازل خواهد شد پس ذکر قذف و مسخ و خسف و امثال آن کردند تا خروج دجال و نزول عیسی و قولی هست که این حروف مبادی
حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیر ست یا اشارت ست بصفت حلم و مجد و علم و سنا و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف ایمائی
عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت پناهی صلعم ارزانی داشته حا حوض مورود داده است یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امت سیراب گردانند
ملک ممدود داده که از مشرق تا مغرب بتصرف امت او در آید و عین عز و جاه و کامرانی همه اشاره دارد حق سبحانه او را و سین سناء
رفعت رتبه او رسد و قاف مقام محمود او و در شب معراج که درجه او ادنی است و در روز قیامت که شفاعت کبری ست بیت
محمد بدین سان مقامی و نامی که وا باید • کَذٰلِكَ مثل آنچه درین سوره هست از معانی یُوْحِیْٓ اِلَیْكَ پیوسته وحی میکند بسوی تو
وَاِلَى الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِكَ و وحی کرده است آنانکه پیش از تو بوده اند از رسل اللّٰهُ الْعَزِیْزُ خدای غالب که هیچکس او را از انزال وحی باز نتواند داشت
دانا بحال کسیکه سزاوار نزول وحی ست لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ مر او راست آنچه در آسمانها است از مختارین علویات وَمَا فِی الْاَرْضِ
و آنچه در زمین ست از کرائن سفلیات وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ و اوست برتر و بزرگتر که رفعت و عظمت و سلطان شان او
تَكَادُ السَّمٰوٰتُ نزدیک شد آسمانها که از عظمت او یَتَفَطَّرْنَ شکافته شوند مِنْ فَوْقِهِنَّ از بر هر یکدیگر یعنی اول آسمان بلندتر شکافته شود
یک یک شق گردد در کشاف آورده که این حال در ظهور کبریا و جلال عظمت ست چه بالای آسمان اعلی عرش و کرسی
ابتدای انفطار از جانب علیا مر لک است از آثار عظمت پروردگار وَالْمَلٰٓئِكَةُ یُسَبِّحُوْنَ و فرشتگان یعنی حمله عرش با همه ایشان تسبیح
حق را تنزیهی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بحمد پروردگار ایشان یعنی تسبیح و حمد با هم میگویند چه یکی نفی ما سوا است و یکی اثبات مراد
و آمرزش طلب از خدای لِمَنْ فِی الْاَرْضِ از برای کسانیکه در زمین اند از مومنان اَلَآ اِنَّ اللّٰهَ بدانید بدرستیکه خدای هُوَ
آمرزنده گناه بندگان الرَّحِیْمُ مهربان بر ایشان بقبول توبه وَالَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا و آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز خدای
یعنی انداد و شرکا که بدوستی ایشان را پرستش میکنند اللّٰهُ حَفِیْظٌ خدای نگهبان ست عَلَیْهِمْ بر اقوال و احوال و اعمال ایشان تا
جزا خواهد داد وَمَآ اَنْتَ عَلَیْهِمْ و نیستی تو ای محمد بر ایشان بِوَكِیْلٍ گماشته شده تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو
تبلیغ احکام شریعت وَكَذٰلِكَ اَوْحَیْنَآ و چنانکه وحی کردیم بهر پیغمبری بلسان قوم او اَوْحَیْنَآ اِلَیْكَ وحی کردیم بتو قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا قرآنی بلغت تو
لِتُنْذِرَ تا بیم کنی بدان اُمَّ الْقُرٰی اهل مادر شهرها که مکه است وَمَنْ حَوْلَهَا هر که گرداگرد آن باشد یعنی جمیع اهالی بلاد از او مقرر
زمین را از زیر مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد اوست و همه بر حوالی وی اند وَتُنْذِرَ و بیم کنی مردمان را یَوْمَ الْجَمْعِ روز جمع یعنی روز قیامت
لَا رَیْبَ فِیْهِ نیست شکی در وقوع آن و او را روز جمع گفت که خلق اولین و آخرین در آنجا مجتمع باشند یا جمع کند ارواح با اشباح یا اعمال با جزا
و تعداد اجتماع دیگر باره متفرق سازد ایشان را فَرِیْقٌ فِی الْجَنَّةِ گروهی را در بهشت برند که مومنان و موحدانند وَفَرِیْقٌ فِی السَّعِیْرِ و گروهی در آتش
افروخته که منافقان و مشرکان سید وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَهُمْ هر آینه گردانیدی همه خلائق را اُمَّةً وَّاحِدَةً گروهی یکتا بر راه هدایت
یا طریق ضلالت وَّلٰكِنْ یُّدْخِلُ و لیکن در می آرد مَنْ یَّشَآءُ هر کرا خواهد براه نمونی و توفیق عبادت فِیْ رَحْمَتِهٖ در بهشت خود وَالظّٰلِمُوْنَ و ستمکاران یعنی کجروان
بیابان غوایت و خذلان از اهل شرک و نفاق مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِّنْ وَّلِیٍّ هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد وَّلَا نَصِیْرٍ و یاری که عذاب از ایشان

بر دارید اَمِ اتَّخَذُوْا آیا گرفتند کافران مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای اَوْلِیَآءَ دوستان مانند اصنام ولاف دوستی ایشان میزنند فَاللّٰهُ
پس خدای بحق هُوَ الْوَلِیُّ اوست دوستی که دست گیرد دوستان را وَهُوَ یُحْیِ الْمَوْتٰی و اوست که زنده گرداند مردگان را بقدرت نه بتان
عاجز ایشان وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و خدای بر همه چیز قَدِیْرٌ توانا است و اصنام ایشان را توانائی نیست نظم اوست قادر بحکم کن فیکون ٭
پیر او جمله عاجزند و زبون ٭ عقل را سوی قدرتش ره نیست ٭ عقل ازین کارخانه آگه نیست ٭ وَمَا اخْتَلَفْتُمْ و آنچه اختلاف میکنید ای مومنان
فِیْهِ در آن چیزها با کافران مِنْ شَیْءٍ از هر چیزی از امور دین و دنیا فَحُکْمُهٗ پس حکم او مفوض است اِلَی اللّٰهِ بخدای داد حکم خواهد کرد
در آن روز قیامت ذٰلِکُمُ آن کس که حکم بحق صفت اوست اللّٰهُ خدای بحق است رَبِّیْ پروردگار من عَلَیْهِ بر وی تَوَکَّلْتُ اعتماد کردم
در همه کارها و مهمات خود یعنی کار خود بدو تفویض نمودم وَاِلَیْهِ اُنِیْبُ و بسوی او باز میگردم در همه احوال فی الحقیقة بنده را جز او مرجع و مآب
نیست فَاطِرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریننده و پدید آرنده آسمانها و زمینها جَعَلَ لَکُمْ بیافرید برای شما مِنْ اَنْفُسِکُمْ از جنس شما اَزْوَاجًا
زنان وَّمِنَ الْاَنْعَامِ و آفرید از چهارپایان اَزْوَاجًا صنفها گوناگون یَذْرَؤُکُمْ بسیار میگرداند شما را فِیْهِ در تزاوج و تناسل در زمین
و جای خلقت لَیْسَ کَمِثْلِهٖ نیست مانند او شَیْءٌ هیچ چیزی لفظ مثل در کلام عرب زائد میباشد مثل قوله تعالی فَاِنْ اٰمَنُوْا بِمِثْلِ مَا اٰمَنْتُمْ بِهٖ یا مثل
بمعنی ذات است چنانچه گوید مثلک لا یفعل کذا و درین آیت نشاید مثل را در حقیقت گذاشتن چه مؤدی شود به تناقض که اثبات مثل و نفی
است بیت ذات ترا صورت و پیوند نی ٭ تو کس و کس تو مانند نی ٭ شعر جل المهیمن ان تدری حقیقته ٭ من لا له المثل لا تضرب له المثل وَهُوَ السَّمِیْعُ
و او شنوا است مجموع مسموعات را الْبَصِیْرُ و بینا است همه مبصرات را لَهٗ مر او راست مَقَالِیْدُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ کلیدهای خزائن آسمان
و زمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمانها مطر است و گنجینه زمین نبات یَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ یَّشَآءُ برای هر که
میخواهد بمقتضای ارادت وَیَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که میخواهد بر وفق مشیت اِنَّهٗ بدرستیکه او بِکُلِّ شَیْءٍ بهمه چیز از دقائق باستحقاق
قبض و بسط عَلِیْمٌ داناست شَرَعَ بیان کرد و هویدا ساخت و برگزید خدای لَکُمْ برای شما مِنَ الدِّیْنِ از طاعت و عبادت و
اصل توحید مَا وَصّٰی بِهٖ آنچه فرموده بود مرآن چیز نُوْحًا نوح بن ملک علیه السلام وَالَّذِیْٓ اَوْحَیْنَآ اِلَیْکَ و آنچیز که وحی کردیم بتو یعنی اصل
مشترک از دین که میان تو و نوح علیه السلام بوده وَمَا وَصَّیْنَا بِهٖ و آنچه وصیت کرده بودیم بدان اِبْرٰهِیْمَ وَمُوْسٰی وَعِیْسٰٓی این پیغمبران
را از اصول دین اَنْ اَقِیْمُوا الدِّیْنَ آنکه اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمان است بآنچه تصدیق آن واجب باشد و فرمانبرداری
احکام خدای وَلَا تَتَفَرَّقُوْا فِیْهِ و متفرق مشوید در آن یعنی اختلاف مکنید در آن اصل که توحید و طاعت است چه در فروع توحید
و شرایع اختلافات باشد بحسب امم و اوقات و مصالح عباد کَبُرَ بزرگ و گران و دشوار است عَلَی الْمُشْرِکِیْنَ بر شرک آرندگان مَا
تَدْعُوْهُمْ اِلَیْهِ آنچه تو میخوانی ایشان را بسوی آن از توحید و نفی شرک اَللّٰهُ یَجْتَبِیْٓ اِلَیْهِ خدا میکشد و جمع میکند بسوی خود آنچه تو میخوانی با دین
درست مَنْ یَّشَآءُ هر کرا میخواهد یا میگزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت آن را که اراده کند وَیَهْدِیْٓ اِلَیْهِ و راه نماید بتوفیق و ارشاد
اِلَیْهِ بدین حق مَنْ یُّنِیْبُ هر که باز گردد بحق و روی آرد بسوی او یعنی هر که از غیر او اعراض کند و بدو رجوع کند حق سبحانه راه راست
بدو نماید بیت نخست از طالبی از جمله نگه در رو بدو آور ٭ کزان حضرت ندا آید که ای سرگشته راه اینک ٭ وَمَا تَفَرَّقُوْا و پراگنده نشده امم
گذشته چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن یعنی جدا نشدند از دین اِلَّا مگر مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْعِلْمُ از پس آنکه آمد بدیشان دانش از
اخبار پیغمبران یا از دین برگشتند یهود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از آیات توریت و انجیل یا بعد از علم یا آنکه تفرق ضلال محض است
بَغْیًا و این برگشتن از روی ستمکاری و حسادی بود که واقع است بَیْنَهُمْ میان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسد که پیغمبر صلعم
داشتند وَلَوْلَا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است یعنی وعده داده مِنْ رَّبِّکَ از پروردگار تو در مهلت دادن ایشان اِلٰٓی اَجَلٍ

مسمّی تا زمان تمام بوده که آخر عمرست یا روز قیامت لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مستأصل و خلاص محق وَاِنَّ الَّذِيْنَ
و بدرستی آنانکه اُوْرِثُوا الْكِتٰبَ داده شده اند کتاب یعنی قرآن را مِنْۢ بَعْدِهِمْ از پس امتان گذشته مراد کافران زمان حضرت رسالت پناه
صلعم اند که قرآن بدیشان داده و ایشان لَفِيْ شَكٍّ مِّنْهُ هر آینه در گمان اند از دین یا از قرآن یا از پیغمبر صلعم مُرِيْبٍ شکی در تهمت افگنده
فَلِذٰلِكَ پس برای این تفرقه که از ایشان واقع شده فَادْعُ پس بخوان مر خلق را باتفاق بر ملت اسلام وَاسْتَقِمْ و مستقیم باش
بر دعوت كَمَآ اُمِرْتَ چنانکه فرموده شده بآن در تبیان آورده که ولید بن مغیره با حضرت رسالت پناه صلعم گفت از دین و دعوت که داری
رجوع کن تا من نصفی از اموال خود بتو دهم و شیبه بن ربیعه وعده کرد که بدین پدران باز آیی تا دختر خود در عقد تو درآرم این آیت نازل شد که بر دعوت
خود مقیم و در دین و ملت مستقیم باش وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن اَهْوَآءَهُمْ آرزوی باطله ایشان را وَقُلْ اٰمَنْتُ و بگو تصدیق کردم بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ
بانچه فرو فرستاده است خدای مِنْ كِتٰبٍ از کتاب من و از انبیاء پیش از من یعنی بجمیع کتب مرا ایمان دارم و حق سبحانه در همه کتابها توحید
حکم کرده است وَاُمِرْتُ و فرموده شدم لِاَعْدِلَ تا که عدل کنم و سویت نگاه دارم بَيْنَكُمْ میان شما یعنی انصاف و از اول را حق خواهم و در تبلیغ
شرایع و حکومات میل نکنم اَللّٰهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ خدای آفریدگار ما و شماست لَنَآ اَعْمَالُنَا مر ما راست جزای کردارهای ما وَلَكُمْ اَعْمَالُكُمْ
و مر شماراست پاداش اعمال شما لَا حُجَّةَ هیچ خصومتی نیست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما یعنی حق ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند
و اگر کسی خلاف کند از روی عناد و سرکشی خواهد بود اَللّٰهُ يَجْمَعُ خدای جمع کند بَيْنَنَا میان ما بقیامت وَاِلَيْهِ الْمَصِيْرُ و بسوی
اوست بازگشت همه و بعضی حکم عدم احتجاج بآیة السیف منسوخ است وَالَّذِيْنَ يُحَآجُّوْنَ و آنانکه کفار خصومت کنند و جدال میزنند
فِي اللّٰهِ در دین خدای عز و جل مِنْۢ بَعْدِ مَا اسْتُجِيْبَ لَهٗ از پس آنکه اجابت کرده اند مر قول خدای را یعنی در روز میثاق اقرار آورده اند بربوبیت
یا مراد یهود اند که بعضی خدای را اجابت نموده اند در توریت و بمصطفی صلعم ایمان آورده اند یا آنکه مجادله میکنند بعد از آنکه خدای اجابت کرده دعای
رسول خود را باظهار معجزات و دلالت کنند بر صدق او حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ حجت ایشان باط
چه بعد از ظهور آیات ایراد خصمان عناد محض است وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ و بر ایشان است خشم خدای بسبب ما
بکفر ایشان عَذَابٌ شَدِيْدٌ عذابی سخت که آن آتش دوزخ باشد اَللّٰهُ خدای بحق الَّذِيْٓ اَنْزَلَ الْكِتٰبَ آن کسی است که فرو فرستاده است کتاب بِالْحَقِّ
براستی و درستی وَالْمِيْزَانَ و مر نازل گردانید ترازو را که موزونات آن سنجند تا در باره خریده و فروخته ظلم نکنند و محققان بر آنند که مراد از میزان عدلست در
معاملات از عدل و راستی بمیزان کنایت کرده که آله عدلست انزال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان و در عین المعانی آورده که مراد از میزان محمد است صلعم که
قانون عدل بوی هویدا باشد و انزال و ارسال اوست وَمَا يُدْرِيْكَ و چه چیز دانا کرد ترا و تو چه دانی لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيْبٌ شاید که وقت
قیامت نزدیک بود امام زاهدی فرموده که لعل از خدای تحقیق است یعنی البته ساعت که در آن قیامت قائم شود نزدیک است يَسْتَعْجِلُ
شتاب میکنند بِهَا بساعت یعنی بآمدن آن الَّذِيْنَ آنانکه لَا يُؤْمِنُوْنَ بِهَا نمیگروند بآن یعنی استعجال از روی تکذیب و استهزاست
میخواهند که پیغمبر صلعم وقتی معین کند تا آن وقت بیاید و قیامت نیاید ایشان را زبان درازی باشد وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول او
و قیامت مُشْفِقُوْنَ ترسانند مِنْهَا از قیامت چه میدانند که خدای با ایشان چه کند و محاسبه و مجازات بر چه وجه بود وَيَعْلَمُوْنَ
و میدانند اَنَّهَا الْحَقُّ که آمدن ساعت راست است اَلَآ اِنَّ الَّذِيْنَ يُمَارُوْنَ بدانید که بتحقیق آنانکه خصومت و جدال
میکنند فِي السَّاعَةِ در آمدن قیامت لَفِيْ ضَلٰلٍۭ بَعِيْدٍ هر آینه در گمراهی اند دور از صواب اَللّٰهُ لَطِيْفٌۢ خدای نیکو کار است با
بِعِبَادِهٖ به بندگان خود يَرْزُقُ مَنْ يَّشَآءُ روزی دهد بلطف خود هر که را خواهد وَهُوَ الْقَوِيُّ و او تواناست در لطف و رحمت الْعَزِيْزُ
غالب در حکم و ارادت در فصول آورده که لطیف چهار معنی دارد یکی مهربان و امام قشیری فرموده که از لطف اوست که مقدار کفایت بد

ع ١

وکبر از قوت کار برآید دوم توانا مده وکدام توانا ندکه بآن برابر که بندگان را بخود اضافت فرمود سوم باریک است دو بین که خفیات امور را
داند و اسرار صد در پرده پوشیده نماند چهارم پوشیده کار که کس را بر سر قضا و قدر او راه نبود و در کار او چون و چرا دخل ندارد قطعه کسی ز چون و چرا
دم نمیتواند زد که نقش بند حوادث ورای چون و چراست ٭ چرا نگو که چرا دست بسته قدرت ٭ چون ملاف که چون نیز پایمال قضاست ٭
در موضح آورده که لطیف آنست که غوص با مور العلم داند و جرائم جمهور را بحلم در گذارند در ترجمه رشف فرموده که لطیف آنست که علم او محیط بر
خواص مصالح و حکمت ما هر داش مشتمل بر فوائد مصالح بات بود و در کشف الاسرار معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بنده رخود داد و شکر بنده بیرو
خواست و درین آیت نکات بسیار و فوائد بیشمار است و حواله اطلاع معنی لطیف بتفصیل بر جابر التیسیر است مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که
خواهد بعمل خود حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت خیر آن سرای یا پاداش آن را نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ افزائیم مر او را در کشت او عدد ده چیز یا ده ثواب آخرت از ثواب
آن همان مذکر حرث خبر داد از جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه را می افزاید تا یکی از آن بسیار میشود همچنین عمل مومن روز بروز مر در خدای تعالی
افزون میکرد تا حدی که یک ذره برابر کوه احد شود وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ و هر که باشد که خواهد بکردار خود حَرْثَ الدُّنْيَا کشت دنیا یعنی منفعت و
متاع آن نُؤْتِهِ مِنْهَا دهیم او را از دنیا آنچه قسمت ازلی بنصیب او باشد وَمَا لَهُ و نیست مر او را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای مِنْ نَصِيبٍ
هیچ بهره مراد کافرانند که همین دنیا خواهند و بس یا منافقانیکه در غزوها با مومنان اتفاق نمودندی در عرض ایشان غنیمت بودی و بس درین
آیت فرموده که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیا هر دو در حقیقت او
زیادت نیس یا مدبیت دنیا طلبی بهره دنیات دهند و عقبی طلبی هر دو بنجات دهند و چنانست که کافران تصور کرده اند أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ
آیا مر ایشان را انبازانند یعنی مر ایشان را دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند شَرَعُوا لَهُمْ نهاده اند برای ایشان یعنی بیاراسته اند در
دل ایشان مِنَ الدِّينِ از کیش جاهلیت مَا لَمْ يَأْذَنْ آنچه دستوری نداده است و نفرموده بِهِ اللَّهُ آن خدای هیچکس را مانند شرک و انکار
بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سائبه و امثال آن وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه کلمه حکم بودی یعنی قضای سابق بتاخیر
مکافات ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آئینه حکم کرده شده بودی میان کافران و میان مومن و میان مشرکات و شرکا هر یک جزا و سزا یافته
بودندی یا لا وعده فصل میان ایشان در قیامت نبت وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستیکه ستمکاران یعنی کافران لَهُمْ مر ایشان راست
دران روز عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک و لیم و بی انقطاع باشد تَرَى الظَّالِمِينَ بینی مشرکان را در قیامت مُشْفِقِينَ ترسان و
هراسان مِمَّا كَسَبُوا از جزای آنچه ایشان کسب کرده باشند وَهُوَ و وبال اعمال و اعمال ایشان وَاقِعٌ بِهِمْ رسنده است بدیشان
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای ستوده کرده اند فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ در مرغزارهای بهشت اند یعنی خوشترین
بقعها و زینت افزای ترین آن لَهُمْ مر ایشان راست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند و آرزو برند آماده و مقرر شده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک
پروردگار ایشان ذَلِكَ آنچه مذکور شد از کرامت بوستان هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آنست فضل بزرگ که حق سبحانه بر بندگان تفضل فرموده جنت از
نعیم های دنیوی بغایت حقیر و فرومایه است ذَلِكَ آن ثواب که خبر داد الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ آنست که مژده میدهد خدا بدان عِبَادَهُ بندگان خود را الَّذِينَ آمَنُوا
آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای شایسته کرده اند و تقدیم این خبرها بالای کرامتها جهت تزدیاد و سرور مومنانست و آنانکه هر که عمل
ایشان بنهایت نیست پس بر اسم عبودیت جنانه نا سید و بر توطانت عبادت بیراسید قطعه کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی که جزا هر چه نکوتر بنکوکار
دهند کار اگر نیست ترا از طمع اجر مباش مرد هر مزد ور باندازه کردار دهند امام ثعلبی از قتاده رح نقل میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نمودند
با یکدیگر گفتند هیچ دریافته اید که محمد صلعم بر عملی که مباشر آنست از دعوت و ابلاغ هیچ مزد میخواهد یا این آیت نازل شد که قُلْ بگو ای محمد لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم
شما را عَلَيْهِ بر بیان نمودن پیام اجرًا مزدی که هیچ پیغمبرانست نمزد دعوت مزدی نخواسته و در تبیان از ابن عباس رض نقل فرموده که چون حضرت رسالت پناه صلعم مدینه آمد کار

انصار بخدمت سید ابرار آمده گفتند تو پسر خواهر مائی و در دین رهبر مائی و می بینیم که اخراجات تو بسیار است و مداخل تو کم اگر فرمائی قدری
از مال خود طیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیاریم و بخدمت علیه عالیه بسپاریم تا در حوائج خود صرف کنند و خاطر عاطر را از ان ممر فراغتی
دست دهد این آیت نازل شد که بگو ای محمد که من بر تبلیغ رسالت از کسی مزد و طمع ندارم اِلَّا الْمَوَدَّةَ لیکن دوستی می طلبم فِي الْقُرْبَىٰ در خویشی
یعنی قریش باید که مرا دوست دارند برای قرابتی که با ایشان دارم و چون بصله رحم افتخار میکنند و مرا هیچ بطنی از قریش نیست الا که مرا رشته
قرابتی هست پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان و با من دشمنی نکنند این معنی بنسبت قول قتاده بسیار واضح است و گفته اند مودت ثابته
است در ذوی القربی یعنی من مزدوری رسالت نخواهم لیکن خویشان مرا دوست دارند و از ابن عباس منقول است که صحابه بعد از نزول این
آیت گفتند یا رسول الله خویشان شما که مودت ایشان باید کرد کدام اند فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین و در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت
رسول بنو هاشم و بنو المطلب اند که خمس به ایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد از قربی تقرب است بخدای یعنی دوست دارید بآن تقرب کنند بخدای
با عمال صالحه وَمَنْ يَقْتَرِفْ و هر کس کسب کند حَسَنَةً نیکی را یعنی طاعت و در عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبت آل پیغمبر صلعم است که گر
آن باشد نَزِدْ لَهُ زیاده کنیم با مر او فِيهَا حُسْنًا در ان حسنه یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است
گنهگاران را شَكُورٌ پذیرنده طاعت فرمانبرداران را أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ بلکه میگویند کافران که بر میافت محمد و بر بست عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای
دروغ بدعوی نبوت یا نزول قرآن فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ پس اگر خواهد خدای يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی و قرآن بر تو فراموش گرداند
یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبائی تا آزار و جفای ایشان متضرر نشوی و در حقائق سلمی از سهل بن عبد الله قدس سره نقل میکند که مهر شوق ابدی
و محبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی و از احاجات و ابای خلق فارغ گردی وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ و محو کند خدای تعالی و ناراستی را
وَيُحِقُّ الْحَقَّ و آشکارا می گرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم و قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد إِنَّهُ بدرستیکه خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ داناست بهر چه در دلهاست یعنی بر آنچه تو در دل داری افترای ایشان بر تو مخفی نیست در عین المعانی از ابن عباس روایت
فرموده که بعد از نزول آیت قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا در خاطر بعضی خطور کرده بود که پیغمبر ما را بدوستی خویشان خود امر میفرماید تا بعد از و فرمانبردار ایشان
بریم و بر ما حکم کنند جبرئیل علیه السلام آنحضرت صلعم را خبر داد از اهتمام آن جمع در این آیت و حضرت صلعم با ایشان گفت و ایشان گفتند یا رسول الله صلعم
گواهی میدهیم که تو راست گوئی و ما ازین اندیشه توبه کردیم این آیت نازل شد که وَهُوَ الَّذِي و او است آنکسی که بمحض کرم خود يَقْبَلُ التَّوْبَةَ
قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود یعنی چون مرد باز گردند و از گناهی که کردند ندامت در زندان بازگشت را در پذیرد وَيَعْفُو
و فرو گذارد عَنِ السَّيِّئَاتِ از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرمهای ایشان در گذارند وَيَعْلَمُ و میداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه کنید بعد از آن
از نیکی و بدی و نقض توبه یا میخواهد یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا و اجابت کند خدای آنان که گرویدند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای پسندیده وَيَزِيدُهُمْ و زیاده گرداند مسئول ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود یعنی بدهد ایشان را آنچه حاجت
خواستن آن نداشته باشد از رویت و سلام وَالْكَافِرُونَ و ناگرویدگان لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مر ایشانراست عذابی سخت که فعل جمال دوام عقاب
و هیچ رنج و عقاب بدتر از دولت جمال نیست بیت ز هیچ رنج تو مطلق دلم نتابد روی ✣ جز آنکه شد کنی و رجاب جمال خوش ✣ آورده اند که اصحاب صفه که فقرا را
میگفتاید ندروزی در خاطر ایشان گذشته که چه باشد که ما توانگر باشیم و مال خود بفلان و فلان خیر تصرف کنیم این آیت آمد که وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ
و اگر بگشادی خدای روزی را لِعِبَادِهِ مر بندگان خود را و بر ایشان فراخ گردانیدی لَبَغَوْا هر آینه ستم کردندی فِي الْأَرْضِ و در زمین و باستیلا
و استعلا بیرون آمدندی یا تکبر در زندی و فساد کردندی و این در غالب است چه ذی النورین و عبد الرحمن بن عوف مالدارترین قوم بوده اند
و هرگز از ایشان اثر بغی و طغیان ظاهر نشد و گفته اند مال دنیا بمثابه باران است که بر تمام زمین رسد و از هر قطره از آن گیاهی روید بیت

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست * در باغ لاله روید و در شوره بوم خس * و چون اغلب طباع خلق بجانب تهاون مائل است و پرورش صفات
بهیمی را ایشان غالب و مال دنیا در پرورش آن قوی ترین اسبابست پس اگر حق سبحانه روزی بر خلق فراخ کردی اکثر باغی شدندی
پس از حکمت قسمت نمود چنانچه فرمود وَلٰكِنْ يُنَزِّلُ ولیکن فرو میفرستد روزی را بِقَدَرٍ بتقدیر ازلی مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد برای هر که میخواهد
إِنَّهُ بِعِبَادِهِ بدرستیکه او به بندگان خود خَبِيرٌ داناست باحوال ایشان بَصِيرٌ بیناست می‌بیند و میداند که هر کس را چه باید و چند باید
و کی باید وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ و اوست آن کسی که میفرستد باران را مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا پس از آنکه نومید شدند از آمدن آن وَ
يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ و پراگند و گسترد رحمت خود یعنی باران را منتشر گرداند در کوهها و بیابانها وَهُوَ الْوَلِيُّ و اوست دوست مومنان و سازنده کار
ایشان بفرستادن باران و نشر رحمت و احسان الْحَمِيدُ ستوده بهمه زبان یا ستاینده سپاس داران وَمِنْ آيَاتِهِ و از دلائل قدرت و
نشانهای ظرافت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها و زمین است وَمَا بَثَّ و آفریدن آنچه پراگنده کرد فِيهِمَا در آسمان و زمین
مِنْ دَابَّةٍ از جنبندگان یعنی زندگان چون ملائکه و جن و انس و سائر حیوانات وَهُوَ و اوست خدای عَلَىٰ جَمْعِهِمْ بجمع کردن ایشان در عرصه محشر
إِذَا يَشَاءُ هر گاه که خواهد قَدِيرٌ تواناست و متمکن از آن و غیر عاجز از آن وَمَا أَصَابَكُمْ و هر چه برسد شما را ای مومنان مِنْ مُصِيبَةٍ
از محنت و آفتی بمال یا تن و اهل و عیال فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ پس بسبب آنست که کسب کرده دستهای شما یعنی شامت معاصی است
و هر چند که اقتضای مصیبت اما عقوبت گناهان تمام است وَيَعْفُو و عفو میکند و درمیگذرد عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان اگر بیکبارگی ما
زیان نرسد موجب زیادتی اجر او خواهد بود و امام ابو اللیث رح در تفسیر خود آورده که مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که امیدوارترین آیتی که خدای
تعالی بر پیغمبر خود فرستاد این آیت است زیرا که چون او که بسبب بعضی گناه مصیبت میرساند و از بسیاری
گناه عفو کند در دنیا دیگر در عقبی عقوبت آن کند وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندگان ما را
عذاب کردن فِي الْأَرْضِ در زمین وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که کارساز در دنیا
وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که باز دارد عذاب در عقبی وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ و از نشانهای توانائی او کشتیهای روانست فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ
مانند کوهها در عظمت إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای يُسْكِنِ الرِّيحَ ساکن گرداند باد را که سبب رفتن کشتی است و چون باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ پس گردند
کشتیها رَوَاكِدَ ایستادگان عَلَىٰ ظَهْرِهِ بر پشت آب و اهل کشتی در گرداب اضطراب افتند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در تسخیر ریاح
و اجرای سفائن لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را در کشتی شَكُورٍ سپاس دارنده
بوقت خروج از کشتی أَوْ يُوبِقْهُنَّ یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آن را بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کردند از معاصی وَيَعْفُ و درمیگذرد عَنْ كَثِيرٍ
از بسیار گناهان اهل کشتی و گفته اند نجات میدهد بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص کند مومنان را و اگر خواهد هلاک کند کافران را تا انتقام کشیده باشد
از ایشان وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ تا بدانند آنها که خصومت میکنند فِي آيَاتِنَا در دلائل قدرت ما که در محل نزول بلا مَا لَهُمْ نیست مر ایشانرا
مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی فَمَا أُوتِيتُمْ پس آنچه داده شده آید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال و فرزند فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا پس آن بهره‌وری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از آن تمتع میگیرید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خداست از ثواب آخرت
و نعیم بهشت خَيْرٌ بهتر است وَأَبْقَىٰ و پاینده تر لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آن کسانیکه گرویدند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و بر آفریدگار خود توکل
میکنند وَالَّذِينَ و برای آنانکه يَجْتَنِبُونَ پرهیز میکنند یا بیکسو میروند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از گناهان بزرگ وَالْفَوَاحِشَ و از کارهای زشت
وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب زخمی دریائی و مکروهی که بایشان رسیده باشد يَغْفِرُونَ ایشان درمیگذرند از آن
و عفو میکنند در لباب آورده که این آیت در شان فاروق اعظم است که او را در مکه دشنام میدادند و چون در خشم میشد فرو میخورد و تعرض بشاتمان نمیکرد

ع ربع

و در تبیان آورده که روزی ابوبکر صدیق بود که او را از اتفاق تمام مال ملامت کردند و دشنام رسانیدند و او حلم ورزید و متعرض ایشان نمی‌شد و ظاهر
آنست که در شان ایشان بود و دیگر مسلمانانست که طریق ایشان موافقت نمایند و صیغه جمع بدین معنی دال است کما تری و تسمیع بیت
مستغرق کار خود چنانم که دگر + پروای ملامت گر بیکارم نیست + وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا و برای آنانکه اجابت کردند لِرَبِّهِمْ پروردگار خود را در امر او فیما امر
کرد حضرت پیغمبر صلعم ایشان را با ایمان خواندی الحال بطوع و رغبت قبول کردند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند
نماز الله و ارکان و ادوات آن وَأَمْرُهُمْ و کار ایشان شُورَىٰ مشورت ست بَيْنَهُمْ میان ایشان یعنی هرگاه که کاری کنند بصواب دید
یکدیگر کنند وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا کردیم ایشان را از اموال يُنْفِقُونَ ○ نفقه میکنند در راه خدای وَالَّذِينَ و برای آنانکه إِذَا أَصَابَهُمُ
الْبَغْيُ چون رسد ایشان را ستمی از کافران هُمْ يَنْتَصِرُونَ ایشان از دشمن خود انصاف ستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتقام
از کفار رخصت و جهاد کردن با ایشان لاجرم وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ و پاداش کردار بد سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا کردار بدی ست مانند آن اطلاق سیئه ثانی
مکر به سیئه است بر سبیل ازدواج کلام ست چنانچه وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا فَمَنْ عَفَا پس هر که عفو کند از ستمکار خود که مسلمان و ترک انتقام نماید از وی
وَأَصْلَحَ و با صلاح آرد میان خود و ظالم خود فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ پس مزد او بر خدا ست و تعبیر مبهم دلالت بر شرف و عظمت موعود دارد و در تبیان از حسن بصری
نقل میکند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هر که بر خدای مزدی دارد گو برخیز دلستان و برنخیزد مگر کسیکه عفو کرده باشد از ظلمه قطعه سواز کمال سیرت
اهل فتوت + بی حلم و عفو کار فتوت تمام نیست + بگذر ز جور خصم و کرم کن که عاقبت + در عفو لذتیست که در انتقام نیست إِنَّهُ بدرستیکه خدای
لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ○ دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانیکه ابتدا کنند بستم یا در انتقام از حد درگذرند وَلَمَنِ انْتَصَرَ و هر که کینه کشد از ظالم بَعْدَ
ظُلْمِهِ پس از آنکه بروی ستم کرده باشد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه کینه کشندگان مَا عَلَيْهِمْ نیست بر ایشان مِنْ سَبِيلٍ راهی عتاب و ملامت یا ایشان را
گناهی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که معاتبه و معاقبه عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ بر کسانیست که ابتدای ستم کنند بر مردمان وَيَبْغُونَ فِي
الْأَرْضِ و از روی خویشتن داری ... در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بغیر حق ... أُولَٰئِكَ آن گروه موصوف بظلم و بغی لَهُمْ مر ایشان راست
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک یعنی دوزخ وَلَمَنْ صَبَرَ و هر که شکیبائی کند بر آزار مردمان وَغَفَرَ و درگذرد از مظالم ایشان
و انتقام نکشد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستیکه این صبر و غفران لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از بهترین کارهاست امام زاهدی رح گوید این کارهای
مردان مردست و هر کس را این قوت نباشد که چنان کنند و فاکرد نیست + ما نیم و ملامت کشیم و خوش باشیم + که در طریقت ما کافریست رنجیدن
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو گذارد خدای فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که کارسازی کند مِنْ بَعْدِهِ از پس فرو گذاشتن
خدای مر او را وَتَرَى الظَّالِمِينَ و می بینی تو کافران را لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را یعنی روز قیامت يَقُولُونَ گویند
هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ آیا هست بسوی بازگشتن بدنیا مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی و جاده که برویم و تدارک مافات کنیم وَتَرَاهُمْ و می بینی کافران را که در آن حال
يُعْرَضُونَ عرض کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ کنایه غیر مذکورست جهت وضوح چه معلومست که عرض کافران بر آتش خواهد بود
خَاشِعِينَ در حالتیکه فروتنان باشند و حقیران مِنَ الذُّلِّ از خواری و رسوائی يَنْظُرُونَ می نگرند بسوی آتش مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ
از نگریستن پنهان یعنی بگوشه چشم بدوزخ مینگرند از هول و هیبت آن زهره سر برآوردن ندارند ضحاک فرموده که چون ایشان را بدوزخ رانند
در دیده و میگردد گاهی بملائکه و گاهی بعرش و گاهی بدوزخ و جمعی برآنند که مراد از طرف خفی چشم دلست چه کافران نابینا محشور خواهند شد پس حال
دوزخیان شناسند بدل چنانچه نابینایان دریابند حالات مختلفه مردم را فهم میکنند وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا و چون ایشان را بدین حال بینند گویند
آنانکه ایمان آوردند یعنی چون زیانکاری ایشان ببینند گویند إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستیکه زیانکاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانکه زیان کردند أَنْفُسَهُمْ
در نفس های خویش وَأَهْلِيهِمْ و در کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ بدرستیکه زیان در نفسها آنست که ایشان از العبادت تمام مستوجب آتش

ع

دوزخ گردانیدند و زیان در حالی اگر دوزخی اند بانکه ایشان را از ایمان باز داشتند و اگر بهشتی اند با آنکه از دیدار ایشان محروم ماندند اَلَآ اِنَّ
الظّٰلِمِيْنَ آگاه باشید بدرستیکه ستمکاران یعنی مشرکان فِيْ عَذَابٍ مُّقِيْمٍ در عذابی پیوسته یعنی باقی و بی انقطاع وَمَا كَانَ لَهُمْ و نباشد مر این
کافران را مِّنْ اَوْلِيَآءَ هیچ دوستان و مدد دهندگان که بوقت عذاب يَنْصُرُوْنَهُمْ یاری کنند ایشان را مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بغیر خدای یعنی
کسی نتواند که عذاب ایشان بر دارد بغیر خدای و او بر ندارد خدای وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ و هر که را گمراه سازد خدای فَمَا لَهٗ مِنْ سَبِيْلٍ ۝
پس نیست او را راهی بنجات و نجاح اِسْتَجِيْبُوْا اجابت کنید لِرَبِّكُمْ پروردگار خود را یعنی در پذیرید آنرا که امر کرده از ایمان و توحید
مِّنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَ يَوْمٌ پیش از آنکه بیاید روزی لَّا مَرَدَّ لَهٗ روزیکه باز گردانیدن نیست مر او را مِنَ اللّٰهِ از نزدیک خدای تعالی یعنی وقوع آن
حکم کرده و آن حکم باطل نشود مَا لَكُمْ نیست شما را مِّنْ مَّلْجَاٍ هیچ پناهی و گریزگاهی يَّوْمَئِذٍ آن روز وَّمَا لَكُمْ و نیست مر شما را مِّنْ
نَّكِيْرٍ هیچ انکاری در آنچه کرده اید یعنی عملهای خود را منکر نتوانید شد چه کرام الکاتبین در صحائف نوشته و اعضاء و جوارح شما نیز بران
گواهی دهند فَاِنْ اَعْرَضُوْا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت فَمَآ اَرْسَلْنٰكَ پس نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ بر ایشان
حَفِيْظًا نگاهبانی که اعمال بد ایشان را نگاه دارد اِنْ عَلَيْكَ نیست بر تو اِلَّا الْبَلٰغُ مگر رسانیدن تو رسالت را وَاِنَّآ اِذَآ اَذَقْنَا
الْاِنْسَانَ و بدرستیکه ما چون بچشانیم کافر را یعنی بدو رسانیم مِنَّا از نزدیک خود رَحْمَةً صحت و توانگری فَرِحَ بِهَا خوش شود بدان شادی کند
وَاِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد ایشان را سَيِّئَةٌ تنگدستی چون مرض و فقر و محنت بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان را اعمال
ناشایسته فَاِنَّ الْاِنْسَانَ پس بدرستیکه انسان یعنی کافر كَفُوْرٌ نعمت ناسپاس است و ناگرونده وی شاید که مراد از انسان جنس مردمان
باشد و اغلب ایشان آن باشد که نعمت را فراموش کنند و محنت را بزرگ شمرند امام ابو منصور ماتریدی رح فرموده که کفران مومنان آنست که ترک شکر
کنند لِلّٰهِ مر خدای راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ می آفریند آنچه میخواهد يَهَبُ لِمَنْ يَّشَآءُ هر کرا
خواهد اِنَاثًا دختران بی پسران چون لوط ع وَّيَهَبُ لِمَنْ يَّشَآءُ و می بخشد هر کرا اراده کند الذُّكُوْرَ پسران بی دختران چون ابراهیم ع اَوْ يُزَوِّجُهُمْ
یا جفت گرداند ایشان را ذُكْرَانًا وَّاِنَاثًا پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت پیغمبر صلعم اینجا مشیت ایشان باز بسته نیست چنانچه در
دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که آنجا که دختر دهد شاید که والدین را داعیه پسر باشد یا پسر دهد و ایشان را آرزوی دختر باشد پس مشیت خود باز بست
یعنی هرچه خواهم دهم اینجا که از هر دو نوع داد پدر و مادر را مشیتی نماند که یعنی آن باید کرد وَيَجْعَلُ مَنْ يَّشَآءُ و میگرداند هر کرا خواهد عَقِيْمًا بی فرزند
چون یحیی ع اِنَّهٗ عَلِيْمٌ بدرستیکه خدای داناست بانچه میدهد قَدِيْرٌ تواناست برانچه میسازد دانائی او از جهل مقدس و بر او توانائی او از
عجز منزه و معرا بیت علم او بر طرف از شائبه جهل و فتور + قدرتش پاک ز آلایش نقصان و قصور + آورده اند که یهود سید عالم را گفتند که چرا خدای
تو بواسطه با تو سخن میگوید تا در دیگری چنانچه با موسی ع سخن میگفت و موسی ع او را میدید حضرت فرمود که موسی ع سخن حق می شنید ولی نمیدید آیت آمد
وَمَا كَانَ و نیست و نشاید لِبَشَرٍ مر آدمی را اَنْ يُّكَلِّمَهُ اللّٰهُ آنکه سخن گوید خدای باوی مواجهه در دنیا و اگر او را ببیند پس سخن گفتن خدای با بشر نبود
اِلَّا وَحْيًا مگر بوحی و آن کلامیست خفی که بسرعت دریابد بالطریق الهام یا بالقاء در منام اَوْ مِنْ وَّرَآئِ حِجَابٍ یا سخن گوید با وی از ورای
حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی ع و ادریس ع سخن گفت و او در پس پرده حجاب نور بود و در موضح آورده که خدای با رسول الله صلعم
سخن گفت از ورای حجابین یعنی حضرت رسالت پناه صلعم در میان دو حجاب بود که سخن خدای شنید حجابی از زر سرخ و حجابی از مروارید
و مسیرت میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه بود اَوْ يُرْسِلَ رَسُوْلًا یا خدای فرستد رسولی را بر آنکس از ملائکه فَيُوْحِيَ بِاِذْنِهٖ پس وحی کند ملک
مر سل الیه را بدستوری خدای مَا يَشَآءُ آنچه خواهد خدای اِنَّهٗ عَلِيٌّ بدرستیکه خدای برتر است از صفات مخلوق و غالب است در ایصال وحی
حَكِيْمٌ داناست تکلم با بشر از روی حکمت بروجهی که باید وَكَذٰلِكَ و همچنانکه وحی کردیم بپیغمبران پیش از تو اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ وحی کردیم

سوی تو رُوحًا قرآن را که روح است مِّنْ أَمْرِنَا فرمان ما قرآن را روح گفت زیرا که دلها بدو زنده گردد چنانچه بدنها بروح حیات یابد مَا كُنتَ تَدْرِي
نبودی تو که بدانی قبل وحی مَا الْكِتَابُ چه چیزیست قرآن یعنی چون قرآن مرسل به نبود ما آنچه را با نوشته ازل در سعادت وشقاوت ترا معلوم
نبود وَلَا الْإِيمَانُ وندانستی که دعوت کردن بایمان یا بشرائع ایمان وتعلم آن عالم نبودی یا نمی شناختی اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام
کس بایمان آورد وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ لیکن گردانیدیم ما کتاب یا ایمان را نُورًا نَّهْدِي بِهِ روشنائی که راه نمائیم بدان مَن نَّشَاءُ هر کرا
خواهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما یعنی چون آن را قبول کنند بطریق دین راه یابند وَإِنَّكَ لَتَهْدِي وبدرستیکه تو وحی ما میخوانی
مردمان را إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ براه راست دعوت از تو عام است مر خلق و هدایت از من خاص است مر کرا خواهیم و صراط
مستقیم دین اسلام است یا راهی که طالب را بسر منزل مقصود رساند صِرَاطِ اللَّهِ آن راه خدای است الَّذِي لَهُ آن خدائی که مر اورا
است مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ملک آنچه در آسمانها و زمین است أَلَا إِلَى اللَّهِ بدانید که بسوی خدای تَصِيرُ
الْأُمُورُ بازگردد کارهای خلائق در آخرت و نزد محققان بازگشت همه امور در همه اوقات واحوال بحضرت اوست و بارتفاع حجب
سالک مشاهده این معانی دست دهد * قطعه * صورت کثرت حجب وحدتست + عین اما لع نور حضور + دیده دل بار کشای و ببین + صیر الی الله تصیر الامور

سورة الزخرف مکیة وهی | بسم الله الرحمن الرحیم | تسع وثمانون اٰیة

حمٓ حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع را از خواب غفلت برانگیزاند و قول ثعلبی که در تبیان آورده است تا بعد از این
سمع میکند آنچه که فرمود حروف تهجی برای ادای تنبیه آید در معرض الایس انجا حا و میم تنبیه است بر استماع کلام احکم و در کشف الاسرار
آورده که حا اشارتست بحیات حق و میم بملک او و قسم یاد میکند بحیات بی زوال و ملک بی انتقال وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ و بقرآن روشن و بیان کننده
اعجاز یا روشن کننده احکام شرع و آشکارا سازنده طریق هدایت جواب قسم چیست إِنَّا جَعَلْنَاهُ بدرستیکه ما فرستادیم این کتاب را قُرْآنًا
عَرَبِيًّا قرآنی بلغت عرب لَّعَلَّكُمْ تا شاید که شما تازیان تَعْقِلُونَ دریابید معانی آن را یا فهم کنید صحت نبوت محمد را صلعم یا ادله
کنید در آثار فصاحت و سلاست و اطوار بلاغت و جزالت وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن فِي أُمِّ الْكِتَابِ در اصل همه کتب سماوی است
یعنی در لوح محفوظ که ایمن است از تغیر لَدَيْنَا نزدیک ما لَعَلِيٌّ هر آینه بزرگوارست حَكِيمٌ محکم کرده شده که در وی نقص نیست یا مانع
که در وی قلم نسخ کشیده نشود أَفَنَضْرِبُ آیا باز زنیم یعنی باز داریم عَنكُمُ الذِّكْرَ از شما قرآن را صَفْحًا بر داشتنی أَن كُنتُمْ باینکه شما هستید
قَوْمًا مُّسْرِفِينَ گروهی شرک آرندگان یعنی با آنکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمائید ما وحی خود را باز خواهیم داشت بلکه
پیاپی خواهیم فرستاد الزام حجت را و در تبیان گفته که بسبب شرک شما قرآن را بآسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود باشد قومی که بدان بگروند
و باحکام آن عمل نمایند وَكَمْ أَرْسَلْنَا و چه بسیار فرستاده ایم مِن نَّبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ از پیغمبران در میان پیشینیان که مشرک و مسرف
بودند و کفر ایشان مارا از ارسال رسل منع نکرد وَمَا يَأْتِيهِم مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و نیامد بایشان هیچ فرستاده
از نزد ما مگر آنکه بودند معاندان قوم که بوی استهزا مینمودند چنانچه جاهلان قریش بسبب تو میکنند فَأَهْلَكْنَا پس هلاک کردیم ما بسبب استهزا
أَشَدَّ مِنْهُم سخت ترین ایشان را بَطْشًا از جهت قوت یعنی اقویای ایشان را هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان مارا عاجز نساخت
وَمَضَىٰ و گذشت در قرآن بچندین موضع مَثَلُ الْأَوَّلِينَ وصف و خبر قصهٔ پیشینیان که با پیغمبران مواجهه کردند و ما با ایشان چه کردیم
درینجا وعده پیغمبرست بنصرت و وعید اعادی او بعقوبت وَلَئِن سَأَلْتَهُم و اگر بپرسی قوم خود را که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
که آفرید آسمانها و زمین لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ بیافرید آنها را خداوند غالب در حکم و فرمان الْعَلِيمُ دانا باحوال بندگان چه این
آفرینش کار عاجز و جاهل نتواند بود و درین آیت اخبار کنند از غایت جهل ایشان که مقر اند بآفریننده قوی دانا و عبادت غیر او میکنند پس

حق سبحانه در صفت خود میفرماید که الَّذِي جَعَلَ خداوندیست که ساخت لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا بساطی گسترده تا قرارگاه شما
باشد وَجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید و ظاهر گردانید برای شما فِيهَا سُبُلًا در آن زمین راهها لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا شاید که شما راه یابید بسلوک آن طرق
سوی بلاد و دیاری که خواهید وَالَّذِي نَزَّلَ و وی آن خدائیست که فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَاءً بِقَدَرٍ آبی بقدر حاجت و مصلحت
یعنی نه بسیاری که سبب غرق شدن شود چون طوفان نوح ع و نه اندک که مهمات زراعت را کفایت نکند فَأَنْشَرْنَا بِهِ پس زنده گردانیدیم
بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را باخراج گیاه التفات غیبت بتکلم جهت اختصاص است مرین فعل را كَذَلِكَ
مانند آن زنده کردیم تُخْرَجُونَ شما بیرون آورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ و آن خداوندی که بیافرید
اجناس و اصناف و انواع ملائکه و مخلوقات را كُلَّهَا همه آن بی یاری و مددگاری وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما مِنَ الْفُلْكِ از کشتیها
وَالْأَنْعَامِ و از چهارپایان مَا تَرْكَبُونَ آنچه سوار شوید از خشکی و تری لِتَسْتَوُوا تا راست شوید عَلَى ظُهُورِهِ بر پشتهای آن در سواری
ثُمَّ تَذْكُرُوا پس یاد کنید نِعْمَةَ رَبِّكُمْ نعمت پروردگار خود را إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ چون راست شدید بر وی وَتَقُولُوا و بگوئید سُبْحَانَ
الَّذِي سَخَّرَ لَنَا پاکست آن خدای که رام گردانید و زیردست ساخت برای ما هَذَا این کشتی و این چارپایه را تا بدو رکوب ایشان
قطع بر و بحر کنیم وَمَا كُنَّا لَهُ و نبودیم ما مر این رکوب را بقوت خود مُقْرِنِينَ ضبط کنندگان و فرمانبردار ساختگان وَإِنَّا
إِلَى رَبِّنَا و بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود لَمُنْقَلِبُونَ بازگردانیدگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه گویند و آخر مرکبی از مرکبها آنست **بیت**
هشدار عنان کشیده رو کاخر کار ٭ بر مرکب چوبین ز جهان خواهی رفت ٭ در خبر آمده است که چون حضرت رسول صلعم پای مبارک در رکاب
نهادی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا
لمنقلبون در موضح آورده که راکب را باید که کلمهٔ الحمد لله گوید صاحب کشاف آورده که حسین بن علی مرتضی کسی را دید که بر مرکب نشست و آیت
سبحان الذی تا آخر خواند ایشان فرمودند که آیا شما را بدین فرموده اند وی گفت یا ابن رسول الله ما را چه فرموده اند گفت امر کرده اند شما را که
یاد کنید نعمت پروردگار خود را در وقت سواری اشارت است بآنکه سوار از تحمید غافل نباشد وَجَعَلُوا و حاکم میکنند کافران و مقرر میسازند لَهُ
مر خدا را مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا از آفریدگان وی نصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران اویند این تعجبیست از جهل کفار که بعد از اقرار بحقیت
و عزت و علم او برای اثبات ولد میکنند و میدانند که ولادت از صفات جسمانیست و او خالق همه جسمهاست إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستیکه کافر لَكَفُورٌ
مُبِينٌ ناسپاسی است آشکارا که او که نسبت ولد میکند بحق سبحانه و یکی دیگر از آثار جهالت ایشانست که بنات را اضافت بحق میکنند
و برای خود نمیخواهند پس حق سبحانه میفرماید أَمِ اتَّخَذَ آیا فرا گرفته است خدای برای خود مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می آفریند بَنَاتٍ دختران که
اخس نسل اند وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ و شما را برگزیده و خاص گردانید بپسران که اشرف و اکمل اند و این چگونه شاید که فرزند خدا ادون و فروتر باشد
از فرزند بنده وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدا میکنند بِمَا ضَرَبَ بچیزی که میسازد
لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا برای خدای بخشاینده شبیه و مانند یعنی دختران را که آن را اسناد بحق میکنند و سبب تشبیه آن وصف است مر خدای را
مثل و مانند چه ولد را لابد است که مماثل والد باشد پس ایشان دختران را برای خدا بطریق مثل بسازند و چون یکی را خبر دهند که ترا دختری
متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده از غایت غم و اندوه وَهُوَ كَظِيمٌ و او پر است از غم و کرب و فزع یعنی
آن غم دل فرو میخورد پس چون دختران را برای خود نمی پسندید بخدا نسبت چون روا میدارید أَوَمَنْ يُنَشَّأُ آیا آنکه ببالد و بزرگ شود
و حفص ینشؤ بصیغه مجهول خوانده یعنی آیا کسی که پرورده گردد فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی زینت و پرورش یابد او را قوت حرب و میدان
داری نباشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ و او در وقت مجادله و خصومت کردن با دشمن غَيْرُ مُبِينٍ غیر آشکارا کننده حجت باشد عرب بشجاعت و

فصاحت مجرودی ودراغلب زمان ازین دو حیله باطل می باشد حق تعالی فرمود که آیا کسیکه چنین باشد خدای او را الیقصه رندی سیگرد و
دیگر بنهایت جهل ایشان بیان میفرماید وَجَعَلُوا الْمَلٰٓئِكَةَ و نام نهادند فرشتگان را الَّذِیْنَ هُمْ آنانکه ایشان عِبٰدُ الرَّحْمٰنِ بندگان خدا
اِنَاثًا دختران یعنی ملائکه را که مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع عبودیت اند دختران نام مے نهند اَشَهِدُوْا آیا حاضر بوده اند
و دیده خَلْقَهُمْ آفریدن خدای مر ایشان را که مشاهده کرده باشند صفت انوثت در ایشان در معالم آورده که حضرت رسول الله
صلعم از ایشان پرسید که شما چه میدانید که ملائکه اناث اند گفتند از پدران شنودیم و گواهی میدهیم که پدران ما دروغ نمے گویند حق تعالے
فرمود که سَتُكْتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ گواهی ایشان وَیُسْـَٔلُوْنَ۝ و پرسیده شوند در روز قیامت از آن وَقَالُوْا
و گفتند قوم منولیح از جراء لَوْ شَآءَ الرَّحْمٰنُ اگر خواستی که خدای مَا عَبَدْنٰهُمْ نمے پرستیدیم ما ملائکه را و این بر سبیل مجادله
میگفتند نه از روے اعتقاد و علم بمشیت حق زیرا که مشیت عباد از ایمان است لاجرم حق سبحانه فرمود که مَا لَهُمْ نیست ایشان را
بِذٰلِكَ بدانچه میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روے دانش میگویند بلکه مشیت را حجت مے سازند در تقبیح
و برمان آمدن اِنْ هُمْ نیستند ایشان اِلَّا یَخْرُصُوْنَ۝ مگر آنکه دروغ میگویند و دروغ آورده که مدعای ایشان آن بود که خدای تقدیر کرده
بر ما پرستش ایشان و مر ایشان را مے شد پس از ما دان عقوبت نخواهد کرد ایشان دروغ میگفتند زیرا که حق سبحانه علم هیچ کافر را مے بیست
اَمْ اٰتَیْنٰهُمْ سخنین است که ایشان میگویند آیا دادیم ایشان را كِتٰبًا مِّنْ قَبْلِهٖ کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بر صحت قول ایشان فَهُمْ
پس ایشان بِهٖ بدان کتاب مُسْتَمْسِكُوْنَ۝ چنگ در زدگان و سدوداں احتجاج نمایندگان و مقرر است که ما ایشان را کتابی نداده ایم پیش از
قرآن تا حجت نقلی بیارند و بطریق عقلی بر حجتی ندارند بَلْ قَالُوْٓا بلکه میگویند اِنَّا وَجَدْنَآ اٰبَآءَنَا بدرستیکه ما یافتیم پدران خود را عَلٰٓی اُمَّةٍ
بر طریقه و سیرتے وَّاِنَّا عَلٰٓی اٰثٰرِهِمْ و بر پیهای ایشان مُّهْتَدُوْنَ۝ راه یافتگانیم یعنی مستدل ایشان طریقه تقلید پدران نادان است
وَكَذٰلِكَ و همچنین مَآ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ نفرستادیم پیش از تو فِیْ قَرْیَةٍ در دیهی مِّنْ نَّذِیْرٍ هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشان را
بعذاب تخویف نموده و از شرک بتوحید دعوت فرموده اِلَّا قَالَ مگر که گفتند مُتْرَفُوْهَآ متنعمان و توانگران و سرداران آن دیه اِنَّا وَجَدْنَآ
بدرستیکه ما یافتیم اٰبَآءَنَا پدران خود را عَلٰٓی اُمَّةٍ بر کیشے و آئینے وَّاِنَّا عَلٰٓی اٰثٰرِهِمْ و ما بر عقب ایشان مُّقْتَدُوْنَ۝ اقتدا کنندگانیم
مر ایشان قٰلَ بگو ای محمد و حفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر اَوَلَوْ جِئْتُكُمْ آیا متابعت پدران جاهل میکنید و اگرچه ما آورده ایم برای شما
بِاَهْدٰی دینی راست تر مِمَّا وَجَدْتُّمْ از آنچه یافته اید عَلَیْهِ بر آن اٰبَآءَكُمْ پدران خود را ایشان در تقلید چنان راسخ بوده
که از محض عناد قَالُوْٓا گفتند اِنَّا بِمَآ اُرْسِلْتُمْ بِهٖ بدرستیکه ما بدان چیزے که شما فرستاده شده آید بدان كٰفِرُوْنَ۝ کافر گردیدگانیم پس از شامت تقلید
کار ایشان بمکابره و معانده کشید و نظم خلق را تقلید شان بر باد داد و کرد و صد لعنت بر آن تقلید باد که چه عقلش سوے بالا میبرد و مرغ تقلیدش
بپستی میبرد فَانْتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم مِنْهُمْ از ایشان یعنی از مقلدان معاندان باستیصال ایشان فَانْظُرْ كَیْفَ كَانَ پس
بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِیْنَ۝ سرانجام تکذیب کنندگان در بین حق تسلیة آنحضرت صلعم است پس میفرماید که اگر تقلید پدران میکنید
باری تقلید ابراهیم کنید که اشرف آبای شماست وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیْمُ و یاد کنید آنرا که گفت ابراهیم بعد از برون آمدن از غار لِاَبِیْهِ
وَقَوْمِهٖٓ مر پدر و قوم خود را چون دید که بت میپرستید اِنَّنِیْ بَرَآءٌ بدرستیکه من بیزارم مِّمَّا تَعْبُدُوْنَ۝ از آنچه میپرستید اِلَّا الَّذِیْ
فَطَرَنِیْ مگر آن کسی که بیافرید مرا فَاِنَّهٗ سَیَهْدِیْنِ۝ پس بدرستیکه او مرا ثابت دارد بر هدایت وَجَعَلَهَا و ساخت ابراهیم کلمه توحید را
كَلِمَةًۢ بَاقِیَةً کلمه پاینده فِیْ عَقِبِهٖ در ذریت خود و از ین است که همیشه در میان اولاد خلیل الله موحد بوده و کسیکه خلق را بتوحید خواند
و گفته اند مراد از عقب ابراهیم آل محمد صلعم است یا امت او و بعضی بر آنند که خدای کلمه توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم

ع

لعلهم یرجعون تا شاید که کافران از شرک باز گردند و بدین دین در آیند بل متعت بلکه برخورداری دادم هؤلاء این گروه را یعنی کفار قریش که معاصر حضرت پیغمبر اند صلعم و آباءهم و پدران ایشان را بعمر دراز و نعمت بے اندازه حتی جاءهم الحق تا وقتیکه آمد بدیشان سخن راست یعنی قرآن یا دین اسلام و رسول مبین و پیغمبری آشکارا بدلائل و معجزات یا بیان کننده توحید بحجج و آیات ولما جاءهم الحق و آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست بایستی که شکرگزاری این نعمت فرمانبردارے کردندی ایشان در انکار افزوده و قالوا هذا گفتند این که آورده یعنی قرآن سحر جادوئیست وانا به و بدرستیکه ما بدان کافرون ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن من عند الله است و قالوا و گفتند دیگر بار لولا نزل چرا فرستاده نشد هذا القرآن این قرآن اگر از پیش خداست علی رجل بر مردی من القریتین از یکی ازین دو دیه که مکه و طائف اند عظیم مردے بزرگ که صاحب مال و جاه بود از مکه ولید بن مغیره یا عتبه بن ربیعه یا اخنس بن شریف و از طائف عروه ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کنانه عبد یالیل مدعای کفار آن بود که رسالت منصبی بزرگ است بایستی که بمردی بزرگ دادندی و بزرگی نزد ایشان منحصر بود در جمع زخارف دنیوی و نفاذ امر و کثرت خیل و حشم و ندانستند که رسالت رتبه عالی ست و استحقاق آن نجلی باشد بخصائل روحانیت و کمالات قدسیه و با این همه اختصاص بباید دانست که بفضل جامع حضرت واهب العطایاست **مصرع** تا دوست از آن میان کرا میخواهد + لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که اهم یقسمون آیا ایشان بخش میکنند رحمت ربك رحمت پروردگار ترا که نبوت ست یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشانست تا با هر که خواهند در نبوت بکشایند نحن قسمنا ما بخش کردیم بینهم میان ایشان معیشتهم معیشت ایشان را یعنی آنچه زندگانی بدان کنند فی الحیوة الدنیا در حیوة دنیا و ایشان از تدبیر و تغییر آن عاجز اند پس بکار و امر رسالت که اعلی مراتب انسانیه ست داخل چه باید و رفعنا و بر داشتیم بعضهم برخی از ایشان یعنی آدمیان را فوق بعض زبر بعضے درجات درجها در رو زبر تا یکی توانگر ست و دیگرے درویش یا در حریت که یکے آزاد ست و دیگرے بنده یا در فضائل که یکے عاقل ست و دیگرے معقول و در حقائق سلمی آورده که تفاوت درجات با خلاق حسنه ست چون هر کس که نیکوتر درجه او بلند تر و این تفاوت برائے آن پیدا کردیم لیتخذ تا فرا گیرند بعضهم بعضے آدمیان بعضا بعضے دیگر را سخریا کارکننده یعنی همه را کار در باید تا هم آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته گردد یکے بمال معاون دیگرے باشد و دیگرے باعمال مساعدت دیگرے نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیویه شود و رحمت ربك و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت خیر بهتر مما یجمعون از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا و آرایش بزرگی پیدا است و لولا ان یکون الناس و اگر نه آنست که گشتندی آدمیان امة واحدة یک گروه مجمع بر حرص یا بر اختیار دنیا بر آخرت لجعلنا هر آینه میگردانیدیم لمن یکفر بالرحمن برائے کسیکه نمیگرود بخدائے لبیوتهم مر خانهائے ایشانرا سقفا من فضة سقفهائے از نقره و معارج و نردبانها که بدان علیها بر بام آن خانها یظهرون برآیند و خود را بنمایند و لبیوتهم و مر خانهائے ایشانرا ابوابا درها و سررا و تختها علیها که بران یتکئون تکیه کنند همه از نقره درین آیت اشارت ست که حقارت دنیا را پیش من قدر و قیمتی نیست و اگر نه آن بودے که مردم بطلب دنیا و جمع آن مشغول شدندی چه اکثر از طبائع مجبول ست بر محبت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمانبرداری ما باز ایستاده میل بطرف کفر و ناسپاسے کردندے و اگر سقف خانها و نردبانها و درهائے خانها و تختهائے کافران را همه از نقره کردمے و زخرفا و یا خود اینها ایشانرا از طلا هم دادمی یا چنان کردمے که اینها از همه طلا ساخته شدے و ان کل ذلك و نیست آنچه همه یاد کرده شد لما متاع الحیوة الدنیا مگر برخورداری زندگانی این سرائے یعنی در معرض زوال و انتقال ست والآخرة و نعمت آخرت و گفته اند بهشت عند ربك نزدیک پروردگار تو ثابت در حکم او مر پرهیزگاران راست که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز فرمودند تا از مستلذات فانی و تنعمات این جهانی اجتناب نموده رباعی

هر کس که رخ از متاع فانی برتافت + و اندر طلب دولت باقی نشتافت + آنجا که کمال همتش بود رسید + وان چیز که مقصود دلش بود یافت +
وَمَنْ يَّعْشُ و هر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ از یاد کردن خدای یعنی از ذکر احکام حلال و حرام و از عقاب الهی نترسد
و رحمت او امیدوار نباشد نُقَيِّضْ برگماریم که بیامیزد لَهٗ شَيْطٰنًا دیوی فَهُوَ پس آن دیو لَهٗ قَرِيْنٌ مر او را همنشین و دمساز و مصاحب همراه بود در دنیا
و بهمه وسوسه اغوای او اشتغال نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابو القاسم نصرآبادی قدس سره با یکی از مومنان جن دوستی داشت
وقتی در مسجد جامع نشسته بود جنی گفت که ای شیخ این مردم را چگونه می‌بینی گفت بعضی را بیدار و بعضی در خواب گفت آنچه در سرهای
ایشان است می‌بینی گفت نی پس چشم مرا بمالید دیدم که بر سر هر کس غرابی نشسته است بعضی را بالها بچشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بال بچشم
فرو میگذارد و گاهی بالای سر گفتم این چیست گفت نخوانده که من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا اینها شیاطین‌اند بر سرهای ایشان نشسته‌اند
و بر هر یک بقدر غفلت استیلا یافته رباعی دریغ و درد که با نفس همقرین شده‌ایم + و درین معامله با دیو همنشین شده‌ایم + سارگاه فلک
بوده‌ایم و رشک ملک + ز جور نفس چنانچه این چنین شده‌ایم + وَاِنَّهُمْ و بدرستیکه دیوان لَيَصُدُّوْنَهُمْ هر آینه باز میدارند قرینان خود را
عَنِ السَّبِيْلِ از راه حق وَيَحْسَبُوْنَ و می‌پندارند کفار بنی آدم اَنَّهُمْ مُّهْتَدُوْنَ آنکه ایشان بسبب متابعت شیطان راه یافتگان‌اند
یا پندارند که دیوان اهل هدایت‌اند و درین پندار میباشند حَتّٰٓى اِذَا جَآءَنَا تا وقتیکه بیایند بما آن معرض و قرین او و حفص بصیغه واحد میخواند
یعنی بیاید بما معرض و قراءت اکثر اظهر است چه در خبر آمده که معرض و قرین او را در یک سلسله محشور کنند و در زاد المسیر در معالم از ابو سعید خدری
نقل فرموده که چون کافر را برانگیزند بمحشرگاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد و مفارقت نکند تا وقتیکه
هر دو را بدوزخ درآرند القصه چون بعرصه محشر آیند قَالَ گوید عاصی یعنی چشم پوشیده از حق مر شیطان را يٰلَيْتَ بَيْنِيْ وَبَيْنَكَ ای کاشکی بودی
میان من و تو بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ دوری میان مشرق و مغرب تغلیب کرده مشرق را در لفظ در توضیح آورده که مشرق صیف و مشرق
شتاست و میان این هر دو مشرق بعد بسیارست غرض آنکه کافر دیو را گوید کاشکی ترا از من و مرا از تو دور بودی فَبِئْسَ الْقَرِيْنُ ۝
پس همنشینی تو پس گوید ما ایشان را وَلَنْ يَّنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ و سود نمیدارد شما را در آخرت این آرزو و تمنا اِذْ ظَّلَمْتُمْ چون
ظلم کردید بر نفسهای خود در دنیا اَنَّكُمْ برای آنکه شما هستید فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُوْنَ ۝ در عذاب دوزخ انبازان یعنی باید که در
عذاب شریک باشید همچنانکه در سبب آن شریک بودید و بعضی گفته‌اند سود نمیدارد شما را آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در سبب عذاب تخفیف
عذاب از هیچ کدام نیست آورده‌اند که حضرت پیغمبر صلعم بایمان قوم دلبستگی تمام داشت چنانچه بشرائط دعوت بیشتر اقامت مینمودند عناد و انکار
ایشان افزون‌تر بود حق سبحانه فرمود که اَفَاَنْتَ آیا تو ای محمد که تُسْمِعُ الصُّمَّ توانی که شنوانی کران را یعنی آنها را که گوش دل از کلمت
سمع حق توانی شنوانید اَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ یا قوت آن داری که راه نمائی کوران را یعنی کور دلان را طریق حق توانی نمود وَمَنْ كَانَ و آنکه هست
فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ۝ در گمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی بر هدایت گمراهان پس گمراهان بسیار تعب بر نفس خود منه فَاِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ پس اگر ما ببریم
ترا از رحمت خویش پیش از آنکه عذاب ایشان بتو نمائیم دل خوش دار فَاِنَّا مِنْهُمْ پس بدرستیکه ما از ایشان مُنْتَقِمُوْنَ ۝ انتقام کشندگانیم بعد از
اَوْ نُرِيَنَّكَ یا اگر بنمائیم ترا الَّذِيْ وَعَدْنٰهُمْ آنرا که وعده کردیم ایشان را از عذاب در دنیا فَاِنَّا عَلَيْهِمْ پس بدرستیکه ما بر ایشان مُّقْتَدِرُوْنَ ۝
توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند بود در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو فَاسْتَمْسِكْ پس تو چنگ در زن بِالَّذِيْٓ اُوْحِيَ بآنچه
وحی کرده شده است اِلَيْكَ بسوی تو از آیات و احکام اِنَّكَ بدرستیکه عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ۝ بر راه راستی که نزدیک برده بمنزل
توان رسید وَاِنَّهٗ و بتحقیق که قرآن لَذِكْرٌ لَّكَ هر آینه شرفی است و عزتی مر ترا وَلِقَوْمِكَ و مر گروه ترا از قریش و مجاهد گفته که مراد از
قوم تمام عرب‌اند و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشانست و خصوصیتی مر قریش راست که تو از ایشانی و عز اخص بنی هاشم راست

از ایشان و جمعے گفته‌اند مراد از قوم امت ست وَسَوْفَ تُسْئَلُوْنَ ۝ و زود باشد که پرسیده شوید از این لغت قیام بسپاس داری آن
وَسْئَلْ و بپرس ای محمد مَنْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ کسانے را که پیش از تو فرستادیم یعنے احوال ایشان را استفسار کن مِنْ رُّسُلِنَا از
فرستادگان ما که ملائکه اند یا از رسل گذشته سوال کن که اَجَعَلْنَا آیا فرمودیم مِنْ دُوْنِ الرَّحْمٰنِ بجز خدا اٰلِهَةً
یُّعْبَدُوْنَ ۝ خدایان که پرستیده شوند یعنی بپرس که هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان در هیچ ملت از ملل ایشان پرستش کسیکه بدون خدای
باشند مقرر شده مراد باین کلام استشهادست باجتماع انبیا بر توحید در معالم فرموده که در شب اسری برای حضرت رسالت پناه بعلم
رسل را جمع کردند و گفتند بپرس از ایشان آنحضرت در مضمون سخن شک نیاورد و نه پرسید صاحب عین المعانی آورده که در آثار آمده است که
جبرئیل از میکائیل پرسید که سید عالم این سوال کرد از انبیا میکائیل فرمود که یقین او کامل تر و ایمان او از آن محکم ترست که این سوال کند
بیت آنکه در کشف دارد استقلال ٭ کے توجه کند باستدلال ٭ وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوْسٰى و بدرستیکه فرستادیم موسیٰ را بِاٰیٰتِنَا بمعجزات ما
که علامات روشن بود بر نبوت اِلٰى فِرْعَوْنَ وَمَلَا۟ئِهٖ بسوے فرعون و گروه او فَقَالَ پس گفت موسیٰ مر ایشان را اِنِّیْ رَسُوْلُ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝
بدرستیکه من فرستاده پروردگار عالمیانم فَلَمَّا جَآءَهُمْ بِاٰیٰتِنَا پس آن هنگام که آورد موسیٰ بر ایشان نشانهای ما را چون عصا و
ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن اِذَا هُمْ همان وقت ایشان مِّنْهَا یَضْحَكُوْنَ ۝ از آن می خندیدند یعنی فسوس میکردند و استهزا می نمودند
در اول مشاهده بے تامل در آن وَمَا نُرِیْهِمْ و نمی نمودیم ما ایشان را مِّنْ اٰیَةٍ هیچ نشانه اِلَّا هِیَ مگر آنکه او اَكْبَرُ بزرگتر بود مِنْ اُخْتِهَا از ان
پیشین که مثل و مانند او بود یعنے هر یک مختص بودند بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه مفضل بودند بر دیگری مراد وصف همه است ببزرگی و اَخَذْنٰهُمْ
بِالْعَذَابِ و گرفتیم ایشان را بالعذاب قحط و جراد و قمل و جز آن لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ ۝ شاید که برگردند از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان باز گشتند
و چون عذاب معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند وَقَالُوْا و گفتند یا موسیٰ یٰٓاَیُّهَ السّٰحِرُ اے مرد جادو یعنے عالم کامل این ندا از روی
تعظیم بود چه سحر پیش ایشان علمی بزرگ بود و صفتے پسندیده یا معنے آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحر یا همواره موسیٰ را باین نام میخواندند در ین
وقت نیز بطریق عادت گفتند ای ساحر اُدْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان از برای ما پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ باینچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او راست
عِنْدَكَ نزدیک تو و آن استجابت دعای تست یعنی چون خدای تو هر دعا که میکنی مستجاب میکند در کشف عذاب از ما او را بخوان اِنَّنَا لَمُهْتَدُوْنَ ۝
بدرستیکه ما راه یافتگانیم یعنے اگر عذاب از ما مندفع شود تو ایمان آریم و راه یابیم فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آن هنگام که برداشتیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان
عذاب را بدعای موسیٰ اِذَا هُمْ یَنْكُثُوْنَ ۝ همان زمان ایشان شکستند عهد را و فرعون از اجابت دعای موسیٰ مترددشد که مبادا که مردم
بدو بگروند پس همه قوم خود را جمع کرد و بغرفه بلندی بر آمد وَنَادٰى فِرْعَوْنُ و ندا کرد فرعون بنفس خود فِیْ قَوْمِهٖ در میان قوم خود بعد
از کشف عذاب از ایشان و از روی عظمت قَالَ یٰقَوْمِ گفت اے گروه من یعنی قبطیان اَلَیْسَ لِیْ آیا نیست مرا باستفهام یعنی هست مُلْكُ
مِصْرَ ملک مصر از اسکندریه تا سرحد شام وَهٰذِهِ الْاَنْهٰرُ و این جویهای آب نیل تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِیْ میرود از زیر قصر من آب نیل سیصد و شصت
جوی منقسم بوده و چهار جوی بزرگ از آن نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ او میرفت و از زیر قصرهای او می گذشت پس او بدین
جویها فخر کرده گفت در بوستانهای من میرود اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ ۝ آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسیٰ این ها ندارد اَمْ اَنَا خَیْرٌ
بلکه من بهترم مِّنْ هٰذَا الَّذِیْ از این کسی که در ملک من هُوَ مَهِیْنٌ ۝ او خوار و بیمقدارست وَّلَا یَكَادُ یُبِیْنُ ۝ و نمی تواند که روشن گرداند
سخن را یعنے مفهوم بیان کند چه در زبان او بستگی ست آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه و تعالےٰ بدعای وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِیْ آن گره از زبان
او برداشته بود یا بر قوم پوشیده بود چه پیش از رسالت او در آن دیده بودند و چه دانسته فَلَوْلَآ اُلْقِیَ عَلَیْهِ پس چرا نیفگندند بر او اَسْوِرَةٌ
مِّنْ ذَهَبٍ دستوانها از زر رسم آن زمان چنان بود که هر کرا مهتری و پیشوائی میدادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن وے

میکردند فرعون گفت که اگر موسیٰ راست میگوید که سیادت و ریاست قوم نام زد وی شده چرا خدای تعالی او را دستوانهٔ زرین نداده
اَوْ جَآءَ یا چرا نیامد مَعَهُ الْمَلٰٓئِکَةُ با او فرشتگان مُقْتَرِنِیْنَ ۵ پیوستگان بدو برای یاری و هواداری او چه برسمی که ایلچی میفرستند
بجای خود مهتری را از خواص خود بخدمت او نامزد میکنند با خیل و بسیار گروه و در همه حال ممد و معاون او باشند پس این چگونه باشد که خدای تعالی
مردی درویش بیکس را از پیش خود برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ پس سبک عقل یافت فرعون درین مکر قَوْمَهٗ گروه خود را یعنی این فریب
در ایشان اثر کرد فَاَطَاعُوْهُ پس فرمان او بردند و بیکبار دل از متابعت موسیٰ برداشتند اِنَّهُمْ کَانُوْا بدرستیکه فرعونیان بودند قَوْمًا فٰسِقِیْنَ ۵
گروهی بیرون رفته از دائرهٔ بندگی خدای و فرمانبرداری بلکه خارج از طریق عقل که بمال و جاه فانی اعتماد کرده موسیٰ را بنظر حقارت دیدند
ندانستند که بیت فرعون و عذاب ابد درپیش مرجع موسیٰ کلیم الله و حبیب و شبانی فَلَمَّآ اٰسَفُوْنَا پس چون در غضب کردند ما را یا فراط
مکابره و اسراف در کبائر یا بخشم آوردند رسول ما را اِنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ انتقام کشیدیم از ایشان فَاَغْرَقْنٰهُمْ اَجْمَعِیْنَ ۵ پس همه ایشان را غرق
ساختیم در دریا فَجَعَلْنٰهُمْ سَلَفًا پس گردانیدیم ایشان را پیش رو کافرانیکه بعد از ایشان آیند یعنی قدوهٔ مشرکان آینده ساختیم ایشان
را تا در استحقاق عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند وَّمَثَلًا لِّلْاٰخِرِیْنَ ۵ و گردانیدیم ایشان را پندی و عبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار
باشند چه ملاحظهٔ قضیهٔ عجیبهٔ ایشان معتبر را در تقلب احوال کفایت است و از انجمله آنکه چون فرعون بآب نازش کرد او را هم بآب غرق ساختند
و با آنچه نازید بقرباد او رسید بیت در سرداری که باشد سر داری ۞ آمد سر آن روی که در سر داری ۞ در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلعم با صنادید
قریش گفت که هیچ خیر نیست در آنکه او را بدون خدای می پرستند جمعی گفتند که عیسیٰ معبود ترسایان است من دون الله و تو گمان میبری که او بندهٔ
صالح است پس در وی هیچ خیر نباشد قریش ازین سخن فریاد کشیدند و گمان بردند که رسول الله صلعم ملزم شد آیت آمد که وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ
مَرْیَمَ مَثَلًا و چون زده شد پسر مریم مثلی اِذَا قَوْمُکَ آنگاه قوم تو مِنْهُ یَصِدُّوْنَ ۵ از آن مثل اعراض کنند و آواز بلند بردارند
قولی در سبب نزول این آیت آنست که گفتند عیسیٰ مخلوقست و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشند یا تشبیه کردند که چون دلست
که عیسیٰ ابن الله باشد چرا نشاید که ملائکه بنات الله باشند و اصح آنست که بعد از نزول آیت انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم ابن زبعری
گفت که عیسیٰ را بدون خدای می پرستند هر گاه که عیسیٰ در آتش باشد ما و خدایان ما نیز در آتش باشیم مؤید این قولست آنچه فرماید وَقَالُوْٓا
ءَاٰلِهَتُنَا خَیْرٌ و گفتند مشرکان آیا خدایان ما بهتر اند اَمْ هُوَ یا عیسیٰ هرگاه او حصب جهنم باشد گو ایشان نیز باشند مَا ضَرَبُوْهُ زدند آن
مثل را لَکَ برای تو اِلَّا جَدَلًا مگر برای جدال و خصومت نه از برای تمیز حق از باطل بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان درین امر گروهی اند خَصِمُوْنَ ۵
خصومت گران و لجاج کنندگان اِنْ هُوَ نیست عیسیٰ اِلَّا عَبْدٌ اَنْعَمْنَا مگر بندهٔ که منت نهادیم عَلَیْهِ بر وی بنبوت و رسالت وَجَعَلْنٰهُ مَثَلًا
و گردانیدیم او را آیتی و امر عجیب لِّبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ ۵ برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر قصه ایست در غرائب چون مثل سائر قصها وَلَوْ نَشَآءُ
و اگر خواهیم لَجَعَلْنَا هر آینه میسازیم مِنْکُمْ بدل از شما مَّلٰٓئِکَةً فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملائکه آریم که ایشان فِی الْاَرْضِ
یَخْلُفُوْنَ ۵ در زمین بدیلی در آیند شما را وَاِنَّهٗ و بدرستیکه عیسیٰ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ علم است مر ساعت را یعنی بدو بدانید که نزدیک ست
قیامت چه یکی از علامات قیامت نزول عیسیٰ است که بعد از تسلط دجال از آسمان بر اهل زمین فرود آید نزدیک منارهٔ بیضا در طرف شرقی
دمشق و جامهٔ رنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و رخسارهٔ مبارکش عرق کرده و چون سر در پیش
افگند قطرات از رویش ریزان گردد و چون سر بالا کند آن قطرها بر روی وے چون مروارید روان شود و نفس وی به هر کافر که رسد بمیرد
و هر جا که چشم وے افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لُد که موضعیست در ولایت شام بدو رسد و او را بکشد اگر یاجوج
و ماجوج بیرون آیند و عیسیٰ بکوه طور برد مومنان را و آنجا متحصن گردد القصه چون معلوم شد که عیسیٰ نشانهٔ قرب قیامتست فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا پس شک مکنید

ع ۱۲

بها یا من قیامت فَاتَّبِعُوْنِ و پیروی کنید شرع رسول مرا هٰذَا این ست صِرَاطٌ مُّسْتَقِیْمٌ راه راست که کس برو گمراه نشود وَلَا
یَصُدَّنَّکُمُ الشَّیْطٰنُ و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه خود پس متابعت مکنید تو هم او را و مخالفت وی
بیرون منهید اِنَّهٗ لَکُمْ بدرستیکه او مر شمار است عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ دشمن آشکارا وَلَمَّا جَآءَ عِیْسٰی آن هنگام که آمد عیسی بِالْبَیِّنٰتِ بحجتهای روشن یا آیات
انجیل یا معجزات واضحه قَالَ گفت مر بنی اسرائیل را قَدْ جِئْتُکُمْ بدرستیکه آمدم بشما بِالْحِکْمَةِ بشرع یعنے مشتمل بر حکمت قولی و فعلی وَلِاُبَیِّنَ لَکُمْ
و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بَعْضَ الَّذِیْ تَخْتَلِفُوْنَ فِیْهِ بعضی آنچه اختلاف میکنید در آن از امور دین یا احکام توریت فَاتَّقُوا اللّٰهَ
پس بترسید از عذاب خدای وَاَطِیْعُوْنِ و فرمان برید مرا در آنچه فرمایم اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای که بحکم او پیغمبرم هُوَ رَبِّیْ او آفریدگار منست وَرَبُّکُمْ
و آفریدگار شماست فَاعْبُدُوْهُ پس او را بپرستید بیگانگی هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیْمٌ این ست راه راست بی کجی و انحراف فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ
پس مختلف شدند گروهها مِنْۢ بَیْنِهِمْ از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و الکانیه و مرسیه و شمعونیه فَوَیْلٌ لِّلَّذِیْنَ ظَلَمُوْا پس وای بر آنکه
ستم کردند از این احزاب مِنْ عَذَابِ یَوْمٍ اَلِیْمٍ از عذاب روزی که دردناکست عذاب او هَلْ یَنْظُرُوْنَ آیا چشم میدارند احزاب یعنی منتظر نیستند
اِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را اَنْ تَاْتِیَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان وَّهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ و ایشان ندانند و را بسبب غفلت و اشتغال امور
دنیا اَلْاَخِلَّآءُ دوستان بکفر یا معصیت یَوْمَئِذٍ در آن روز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعضے از ایشان مر بعضے را دشمن باشند اِلَّا الْمُتَّقِیْنَ مگر
پرهیزگاران از اهل ایمان یعنے آنان روز کافران که دوستی ایشان برای معاونت بود بر کفر و معصیت باهم دشمن شوند که یلعن بعضهم بعضا و مومنان
که محبت ایشان برای خدای بوده دوستی ایشان بجای باشد تا یکدیگر را شفاعت کنند در تاویلات کاشی مذکور ست که محبت چهار نوع میباشد یکی محبت حقیقیه
که محبت روحانیه است و آن مستند بود به تناسب ارواح و تعارف آن چون محبت انبیاء و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر دوم محبت قلبیه و اسناد این تناسب اوصاف
کامله و اخلاق فاضله است چون محبت صلحا و ابرار با هم و دوستی امم با انبیاء و ارادت مریدان با مشایخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا
و نه در آخرت و ثمره فوائد و نتایج صوری و معنوی ست سوم محبت عقلیه که مستند ست بتحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح دنیویه چون محبت تجار و صناع
و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیه است و اسناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسانیه است پس
در قیامت که اسباب این دو نوع از محبت فانی و زائل باشد آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون تمنی رجا و گیرد و غرض و حاجت بحصول نه پیوند
آن دوستی بدشمنی مبدل شود نظم دوستی کان بغرض آمیز شد، دوستی دشمنی انگیز شد، مهر که از هر غرضی گشت پاک، نور راست چو خورشید بود
تابناک یٰعِبَادِ منادی در آن روز ندا کند مر متقیان را که خدای تعالی میفرماید اے بندگان من لَا خَوْفٌ نیست ترسی عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ بر شما امروز
از القای مکاره وَلَآ اَنْتُمْ تَحْزَنُوْنَ و نیستید شما که اندوهگین شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند که اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاٰیٰتِنَا بندگان
ما آنانند که ایمان آوردند بآیتهاے کلام ما وَکَانُوْا مُسْلِمِیْنَ و بودند گردن نهادگان فرمان خدای را آنگه منادی گوید اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ
در آیید در بهشت اَنْتُمْ وَاَزْوَاجُکُمْ شما و زنان مومنه شما تُحْبَرُوْنَ شاد گردانیده شده یا گرامی داشته یا آرایش یافته یُطَافُ
عَلَیْهِمْ بگردانند بر بندگان در بهشت در آیندگان بِصِحَافٍ بکاسهاے مِّنْ ذَهَبٍ از زر و در آن چند نوع طعام وَّاَکْوَابٍ
و کوزهاے بے دسته و بے گوشه یعنی صراحی پر از انواع شراب وَفِیْهَا و در بهشت بود ایشان را مَا تَشْتَهِیْهِ الْاَنْفُسُ
آنچه آرزو بود نفسهارا و بدان خوش بر آیند و حفص تشتهیه الانفس خواند وَتَلَذُّ الْاَعْیُنُ و آنچه بنظر خوش آید چشمها را و
از آن لذت یابند در وسیط آورده که بدین دو کلمه اخبار کرد از جمله نعیم اهل بهشت چه نعیم ریاض جنان یا نصیب نفس ست یا بهره عین
در وشنی فرموده است که اهل نظر میداند که لذت عین در چه چیز می تواند بود جمعے را که غشاوت اعتزال بر نظر بصیرت ایشان
طاری گشته تا لمعات انوار جمال اکرم ستر شد بر ایشان پوشیده ماند با ایشان بگوے که وتلذ الاعین عبارت

از نیست بر بهر صاحب بصیرتی روشن ست که اهل شوق را لذت عین چون مشاهده جمال محبوب متصور نیست بیت پرده از پیش بر انداز
که مشتاقان را لذتی دیده بجز دیدن دیدار تو نیست امام قشیری آورده که لذت دیدار را خور اشتیاق ست عاشق را چندانکه شوق
بیشتر بود لذت دیدار افزون تر باشد از ذو النون مصری قدس الله تعالی سره نقل کرده اند که شوق ثمره محبت ست هر که دوستی
بیشتر بود شوق او بدیدار دوست زیاده تر ست در زبور آمده که ای داود بهشت من برای مطیعان ست و کفایت من بجهت
متوکلان و زیادت من بجهت شاکران و انس من بهره طالبان و رحمت من از آن محسنان و مغفرت من برای تائبان و من خاصه
مشتاقانم شعر الا طال شوق الابرار الی لقائی و انا الیهم اشد شوقا رباعی دلم از شوق تو خون ست ندانم چون ست در دلم شوق
جمالت ز بیان بیرون ست در دلم شوق تو هر روز فزون میگردد دل شوریده من بین که چه روز افزون ست آنکه برای تمامی
لذت بهشتیان میفرماید و انتم فیها و شما در بهشت خالدون جاوید باشندگانید و کمال نعمت در آنست که او را بیم زوال نباشد
و تلک الجنة التی و آن بهشتی که امروز اورثتموها میراث داده شده اید آن بهشت موعودست که نورث من عبادنا من کان تقیا
و بشما میراث دادم بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید در دنیا از انواع طاعات میراث جزا را بلفظ میراث یاد کرد که خالص ست
و باستحقاق بدست آید لکم فیها مر شما راست در جنت فاکهة کثیرة میوه بسیار منها تاکلون از آنها میخورید پیوسته در معالم
فرموده که در حدیث واقع ست که کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر که فی الحال مثل آن از آن درخت بروید ان المجرمین بدرستیکه
کافران فی عذاب جهنم خالدون در عذاب جهنم جاوید مانندگانند لا یفتر عنهم سست نکنند و سبک نگردانند عذاب از ایشان
و هم فیه و ایشان در عذاب مبلسون ناامیدانند از راحت نجات و از خفت عقوبات و ما ظلمناهم و ما ستم نکردیم بر ایشان
بدین عذاب کردن و لکن کانوا ولیکن بودند هم الظالمین ایشان ستمکاران که شرک آوردند و نه عبادت کردند در غیر موضع
آن و نادوا و ندا کنند چون امید ببرند از خلاصی ندا کنند خازن دوزخ را که ای مالک درخواه از خدای لیقض علینا تا حکم کند
بر ما یعنی بمیراند ما را ربک پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قال گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان
آورده که بعد از چهل روز از روزهای آن سرای که روزی هزار سال باشد انکم ماکثون بدرستیکه شما درنگ کنندگانید درو و نزع
که نخواهید مرد و نه تخفیف عذاب از شما خواهد شد پس حق سبحانه تعالی بعد از جواب مالک مر ایشانرا گوید لقد جئناکم بالحق بدرستیکه
آوردیم بشما یعنی فرستادیم بشما سخن درست بر زبان پیغمبران و لکن اکثرکم ولیکن بیشتر شما للحق کارهون مر سخنان حق را
کاره بودید و ناپسند میداشتید ام ابرموا بلکه محکم گردانیدند کافران و ساختند امرا کاری که در رد حق و ابطال آن یا کیدی
برای پیغمبران فانا مبرمون پس بدرستیکه ما نیز محکم کنندگانیم کاری برای مکافات ایشان و ابطال کید کافران
بنصرت انبیا علیهم السلام ام یحسبون آیا می پندارند ناکسان کفار انا لا نسمع آنکه ما نشنویم سرهم سخن نهانی ایشان
که در دل میگویند و نجویهم و آنچه بر آن یکدیگر مشورت کنند بلی آری می شنویم آن را و رسلنا و فرستادگان ما که حفظه اند
لدیهم نزدیک ایشانند و موکل بر ایشان یکتبون می نویسند آن را بفرمان ما و بعد از آنکه نهانهای ایشان بر فرشتگان
ما آشکارا باشد بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده باشد قل بگوای محمد ان کان للرحمن اگر باشد خدای را فرضا ولد فرزندی چنانکه
گمان می برید فانا اول العابدین پس من اول پرستندگانم خدای را بیگانگی یا الستی که من میدانستم و چون میدانم که او را فرزند نیست
شما اثبات ولد از کجا پیدا میکنید و صاحب کشاف در معنی آیت گفته که اگر خدا را فرزند بودی و برهان صحیح و حجت روشن ثابت شدی پس اول
تعظیم کنندگان بودمی یعنی من پیوسته تعظیم خدای میکنم اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل ست و مبالغه در نفی

ولد امام زاهدی آورده که روزی نضر بن حارث لعنة الله در لاجگاه خود نشسته بود و اغلب صنادید قریش حاضر بودند و آیتی از قرآن خوض نمود و
آغاز استهزا کرد ولید مغیره در آن وقت میل اسلام داشت و پیوسته ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر قرآن را استهزا مکنی بخدای که محمد جز حق نمی گوید
بجز الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اما اضافت میکنم که ملائکه بنات الله اند این سخن به پیغمبر صلعم
رسید و آنحضرت اندوهناک شدند جبرئیل این آیت فرود آورد و بحضرتش ولید آمد و این آیت برخواند و گفت که خدای محمد مارا در این آیت
تصدیق کرده که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید گفت ای احمق خدای ترا تکذیب کرده زیرا که ان بمعنی نفی است میگوید که نیست
و نبوده مر خدای را فرزندی آنکه فرموده که بگو که من اول موحدانم سبحان پاک است رب السموات و الارض آفریدگار آسمانها
و زمینها رب العرش خداوند عرش عما یصفون از آنچه وصف میکنند کافران او را یعنی از ولد میگویند در دنیا فذرهم پس بگذار
ایشان را یخوضوا تا سعی میکنند در باطل و یلعبوا و بازی کنند در دنیا حتی یلاقوا تا وقتیکه ببینند یومهم الذی یوعدون
روزی که وعده کرده شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت وهو الذی فی السماء اله و فی الارض اله و او است که او را آسمان
و زمین پرستندگان و بندگان از ملائکه و جن و انس وهو الحکیم و او است راست کار در تدبیر خلق العلیم و دانا بمصالح ایشان و تبارک
الذی له و بزرگوار است آنکه مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمان و زمین وما بینهما و آنچه میان آسمان و
زمین است ببین حکم او بر همه اجزای مکونات روان است و عنده و نزدیک او است علم الساعة و دانستن ساعتی که قیامت در آن قائم
شود و الیه ترجعون و بسوی او باز گردیده شوید همه خلائق در آن روز و لا یملک الذین و مالک نشوند و نتوانند آنانکه یدعون
می پرستند کافران ایشان را من دونه بدون خدای الشفاعة درخواست کردن را یعنی معبودان کفار از ملائکه و جن و انس و اصنام که مشرکان
شفاعت ایشان امید دارند آنروز نتوانند شفاعت کردن الا من شهد مگر کسیکه گواهی داده باشد بالحق براستی چون ملائکه و عیسی و عزیر که
ایشان را رتبه شفاعت هست چه ایشان شهادت حق ادا کرده اند و هم یعلمون و ایشان میدانند بدل خود آنرا که بر زبان گواهی
داده اند و ایشان شفاعت کنند الا مومنان گنهکاران را و لئن سالتهم من خلقهم و اگر بپرسی تو عابدان معبودان که بیافرید
ایشان را لیقولن الله هر آئینه میگویند چه از فرط ظهور این جواب مکابره نتوانند کرد فانی یؤفکون پس چگونه گردانیده میشوند مشرکان از
عبادت او پرستش غیر او وقیله و نزدیک خدا است دانستن قول رسول بخدا که گفت یا رب ای پروردگار من ان هؤلاء بدرستیکه این گروه
معاندان قریش قوم گروهی اند که از روی عناد و مکابره لا یؤمنون ایمان نمی آورند فاصفح پس اعراض کن عنهم از دعوت ایشان یا روی
بگردان از مکافات ایشان و قل سلام و بگو تسلیم و متارکه از شما مطلوب نیست این حکم آیة قتال منسوخ است فسوف یعلمون پس
زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را وقتی که عذاب را ایشان ببینند و آید در دنیا روز بدر و در عقبی بدخول دوزخ

وقف لازم

ع

سورة الدخان مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم | وهی تسع و خمسون آیة

حم امام ابو اللیث در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی قدس سره نقل میکند که حق سبحانه جمیع احکام و قصص را که در سور مصدره بحروف مقطعه
مجمع است در آن حروف جمع کرده مجملا و چون آنرا نشناسند مگر صاحب نبوت و ولایت پس مراد برای تفهیم عوام در جمیع سور تفصیل داده
گفته اند آن حروف اشارت است بکلمات چنانچه در حم گفته اند حمیت المبین حمایت کردم دوستان خود را از توجه ما سوی و گویند معنی آن است
که حم یعنی کار بر ساخته شده و مهم پرداخته گشته و الکتاب المبین و سوگند بکتاب هویدا که قرآن است که بعض کرم انا انزلناه بدرستیکه
ما فرستادیم او را فی لیلة مبارکة در شبی بزرگ و با برکت که شب قدر است و کدام برکت برابر آنکه در آن شب کتاب کریم که سبب منافع دینی و
دنیوی و واسطه مطالب صوری و معنوی است از لوح محفوظ بآسمان دنیا نزول ارزانی فرموده انا کنا منذرین بدرستیکه هستیم ما منذرین

بیم کنند با نزال قرآن درین شب و جمعی بر آنند که لیلهٔ مبارکه شب برات ست و آن شب نیمهٔ شعبان ست و برکت او در نزول ملائکه و اجابت
دعوت و فصل اقضیه و تقسیم نعم ست فِيهَا درین شب يُفْرَقُ جدا کرده و تفصیل داده شود كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ۝ هر امرے که حکم کرده شده است در هم
بسال از ارزاق و آجال و شب برات از لیالی فاضله است که بدین امت داده و در حدیث آمده که درین شب بیامرزد گناهگاران بعدد موی
گوسفندان بنی کلب ست و درین شب آب زمزم زیاده میشود و صاحب کشاف آورده که در خبر ست که هر که درین شب صد رکعت نماز
بگزارد حق سبحانه صد فرشته بفرستد تا با وے باشند سی ملک وی را بشارت دهند بهشت و سی فرشته دیگر او را ایمن سازند از عذاب دوزخ و سی دیگر
او را باز دارند از آفات دنیا و ده ملک دیگر دفع مکائد شیطان میکنند از وے و درین شب وظائف نعمت بر بندگان قسمت میکنند
أَمْرًا فرمودیم فرمودنی لفضل تمام یا درین شب مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما إِنَّا كُنَّا بدرستیکه ما هستیم مُرْسِلِينَ ۝ فرستندهٔ پیغمبران رَحْمَةً
مِنْ رَبِّكَ بخشایشی از نزدیک پروردگار تو بر خلق چنانچه جای دیگر فرموده وما ارسلناک الا رحمة للعالمین نظم در دو عالم بخشش و بخشایش ست
خلق را از بخشش آسایش ست * خواجه چون دُر در مدیح خویش سفت * انما انا رحمة مهداة گفت * یا فرستنده ایم جبرئیل را بالقرآن رحمت خود
یا ملائکه را درین شب فرستادیم بسلام مومنان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ بدرستیکه خدای شنوا و داناست بهمه سخنهای ایشان
رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینهاست وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمانها و زمینهاست پس خدای آفریدگار کل
إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ۝ اگر هستید شما بی گمانان یعنی طلب کنندگان یقین لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبود و مستحقی مر پرستش نیست
مگر او يُحْيِي زنده گرداند وَيُمِيتُ او می میراند یعنی اوست موجد کنندهٔ موت و حیات رَبُّكُمْ اوست پروردگار شما وَرَبُّ آبَائِكُمُ
الْأَوَّلِينَ ۝ پروردگار پدران نخستین شما بَلْ هُمْ بلکه کافران بدین سخن موقن نیستند فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ۝ در گمانند بقرآن بازی
کنندگان فَارْتَقِبْ پس تو منتظر باش برای ایشان يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ روزیکه بیاید آسمان بِدُخَانٍ مُبِينٍ ۝ بدودی آشکارا
عرب شر غالب را دخان گویند مراد عذابیست که نازل گردد بمستهزیان در عین المعانی آورده که مراد غباریست که روز فتح مکه مرتفع
شد چنانچه هوا را بپوشید و گویند مراد زمان قحط جوع کافران بود که بدعای پیغمبر صلعم شدت جوع بر ایشان مستولی شد تا سگان مرده را
با استخوان میخوردند و دخان عبارت از تیرگی چشم ست از جوع چه مرد گرسنه از ضعف بصر میان خود و آسمان مانند دخان چیزے
می بیند و در تبیان فرموده که در سال قحط بسبب خشک سالی غباری تیره از زمین برانگیخته میشود بشکل دود و لهذا سال قحط را سنة الغبراء
گویند و وجه تسمیه عام الرماد همین ست و قول بعضی آنست که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة آمده
که فذکر الدخان والدجال و آن دودی باشد از مشرق تا بمغرب يَغْشَى النَّاسَ فرو گیرد مردمان را و بعد چهل روز بر دارند و مومنان از ان دود مثل
زکام حالتی واقع شود اما کافران را مدهوش و سراسیمه سازد و ملائکه ایشان را میگویند هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ این است عذابی دردناک که
حق سبحانه و تعالی وعده کرده بود و ایشان زاری کنند و گویند رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ ای پروردگار ما بردار از ما این عذاب إِنَّا
مُؤْمِنُونَ ۝ بدرستیکه ما گرویدگانیم بعد از دفع عذاب یعنی چون این بلا منکشف گردد ما ایمان آریم حق سبحانه میفرماید که أَنَّىٰ چگونه بود
لَهُمُ الذِّكْرَىٰ مر ایشان را پند گرفتن بدین مقدار عذاب وَقَدْ جَاءَهُمْ و حال آنکه آمد بدیشان رَسُولٌ مُبِينٌ ۝ فرستاده آشکار
کننده معجزات و ایشان بدان متذکر نشدند ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ پس پشت بروے گردانیدند یعنی اعراض نمودند از ایمان به وی وَقَالُوا
مُعَلَّمٌ و گفتند او آموخته شده است یعنی جبیر و یسار قرآن بوی می آرند مَجْنُونٌ ۝ دیوانه است دماغ او مختبط شده است با وجود این همه
چون وعده ایمان میدهند إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ بدرستیکه بر دارندهٔ عذابیم از ایشان قَلِيلًا زمانی اندک یعنی قحط را بر هم بدعای پیغمبر
تا آخر اعمار ایشان اما هیچ فائده ندهد إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ۝ بدرستیکه شما باز گردندگانید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابو سفیان و جمعی از قریش

کو بیه آمدند و کفار قریش سوگند بپیغمبر صلعم دادند و آنحضرت دعا فرمود و بلای قحط مندفع شد و ایشان همچنانکه بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان را از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حال که داشته باشند از شرک و فسق یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرٰى یاد کن روزی را که بگیریم کافرانرا گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت در تفسیر و معالم آورده که مراد روز بدر است که حق تعالی وعید میکند مشرکانرا که دران روز بگیریم شما را العقوبت عظیم از قتل و اسر اِنَّا مُنْتَقِمُوْنَ ۝ بدرستیکه ما انتقام کنندگانیم دران روز وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستیکه ما امتحان کردیم قَبْلَهُمْ پیش از کفار مکه قَوْمَ فِرْعَوْنَ گروه قبطرا از ملازمان فرعون وَجَآءَهُمْ و آمد ایشانرا رَسُوْلٌ كَرِيْمٌ ۝ پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب موسی بن عمران اَنْ اَدُّوْٓا اِلَیَّ بآنکه ادا کنید یعنی دست باز دارید و در سپارید بمن عِبَادَ اللّٰهِ بندگان خدای یعنی بنی اسرائیل را اِنِّیْ لَكُمْ بدرستیکه من مر شما را رَسُوْلٌ اَمِيْنٌ ۝ فرستاده ام امین بوحی و متهم نیستم گر به نیکوخواهی خلق را وَّاَنْ لَّا تَعْلُوْا و آمدم بآنکه سرکشی نکنید و کبر نیارید عَلَى اللّٰهِ بر خدای اهانت وحی او تنمایید اِنِّیْٓ اٰتِيْكُمْ بِسُلْطٰنٍ بدرستیکه من آرنده ام بشما بحجتی مُّبِيْنٍ ۝ روشن بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد آزار موسی کردند موسی فرمود که وَاِنِّیْ عُذْتُ و بدرستیکه من پناه دارم بِرَبِّیْ وَرَبِّكُمْ به پروردگار خود و پروردگار شما اَنْ تَرْجُمُوْنِ ۝ از آنکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید که وی نگهدار من است وَاِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا لِیْ و اگر باور نمی دارید مرا و نمیگروید بمن فَاعْتَزِلُوْنِ ۝ پس کرانه کنید از من و میازارید مرا مصرع مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان ایشان سخن آنحضرت صلعم قبول ناکرده آغاز جفا کردند و دست دراز کردند فَدَعَا رَبَّهٗ پس بخواند موسی پروردگار خود را اَنَّ هٰٓؤُلَآءِ بآنکه این گروه قبطیان قَوْمٌ مُّجْرِمُوْنَ ۝ گروهی اند مصر بکفر و کبر یعنی ایشانرا هلاک کن که مشرکانند چون حق تعالی دعای وی اجابت کرد و گفت فَاَسْرِ بِعِبَادِیْ لَيْلًا پس ببر بندگان مرا بشب از مصر اِنَّكُمْ مُّتَّبَعُوْنَ ۝ بدرستیکه شما از پی در آمده شدگانید یعنی چون شما ببرید فرعون و قوم او خبردار شوند و از پی شما در آیند و طلب در یا رسیده باشند تو عصا بر دریا زن که بشگافد و بر در راهها پدید آید تا بنی اسرائیل بگذرند وَاتْرُكِ الْبَحْرَ و بگذار دریارا رَهْوًا ساکن و آرامیده بر همان وجه که راهها برو ظاهر بود یعنی دیگر بار بر وی عصا مزن که با حال اول رود و بگذارش تا قبطیان درو در آیند مترس اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان جُنْدٌ مُّغْرَقُوْنَ ۝ گروهی غرق شدگانیم یعنی هم در دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان تمام غرق شدند كَمْ تَرَكُوْا بسیار بگذاشتند مِنْ جَنّٰتٍ از بوستانهای پر درخت وَّعُيُوْنٍ ۝ و چشمهای آب روان وَّزُرُوْعٍ و کشتهای رسیده وَّمَقَامٍ كَرِيْمٍ ۝ و منزلهای نیکو آراسته وَّنَعْمَةٍ كَانُوْا و اسباب تنعم و برخورداری که بودند فِيْهَا دران نعمت فٰكِهِيْنَ ۝ متنعمان و شادی کنان كَذٰلِكَ همه کار با مکذبان همچنین است وَاَوْرَثْنٰهَا و میراث دادیم منازل و مواضع ایشانرا قَوْمًا اٰخَرِيْنَ ۝ بگروه دیگر از مردمان یعنی بنی اسرائیل فَمَا بَكَتْ پس نگریست عَلَيْهِمُ السَّمَآءُ بر ایشان آسمان وَالْاَرْضُ و زمین یعنی از هلاک ایشان کسی حساب نکرد و در معالم آورده که چون مومن بمیرد چهل روز آسمان و زمین بر وی گریند و از انس منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که هیچ بنده نباشد الا که مر او را در آسمان دو در باشد دری که روزی او از آن فرود آید و دریکه عمل او از آنجا بالا رود پس چون وفات کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل او محروم مانند و برو بگریند عطا میگوید که گریه آسمان سرخی اطراف است و در معالم آورده که چون امیر المومنین حسین بن علی مرتضی کرم الله وجهما شهید شد آسمان بر و گریست و گریه او آن بود که اطراف آفاق سرخ شد و درین باب گفته اند رباعی این سرخی شفق که برین چرخ نیلی رفت ٭ هر شام عکس خون شهیدان کربلاست ٭ گر چرخ خون ببارد ازین غصه در خورست ٭ در خاک خون بگرید ازین ماجرا رواست ٭ و گفته اند گریه آسمان و زمین چون گریه آدمیانست و بعضی بر آنند که علامتی بر ایشان ظاهر گردد که دلیل بود بر حزن و اسف همچون گریه که اغلب دال است بر غم و اندوه و بهر تقدیر چون فرعونیان را عملی نبود که بر آسمان رود و بهیچ زمین هم کاری نیکو نکردند آسمان و زمین بر ایشان نه گریست وَمَا كَانُوْا

منزل ۶

در بودند مُنْظَرِیْنَ ۝ مهلت دادگان از وقتی بوقتی دیگر وَلَقَدْ نَجَّیْنَا بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ و بدرستی که رهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ
الْمُهِیْنِ ۝ از عذاب خوار کننده که بندگی فرعون بود و قتل ابنا و تعب در عمل مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون اِنَّهٗ کَانَ عَالِیًا بدرستیکه بود فرعون
سرکشیده در وجود در اندر ساخته مِّنَ الْمُسْرِفِیْنَ ۝ از کافران که متجاوز بودند از حدود ایمان وَلَقَدِ اخْتَرْنٰهُمْ و بدرستیکه برگزیدیم موسی را
و مومنان بنی اسرائیل را عَلٰی عِلْمٍ بر دانش یعنی دانستیم که ایشان سزاوار برگزیدنند که برگزینیم ایشان را عَلَی الْعٰلَمِیْنَ ۝ بر عالمیان زمان
ایشان وَاٰتَیْنٰهُمْ و دادیم مر ایشان را مِّنَ الْاٰیٰتِ از نشانهای قدرت مَا فِیْهِ بَلٰٓؤٌا مُّبِیْنٌ ۝ آنچه در وی بود نعمت آشکارا چون شکافتن
دریا و انزال من و سلوی اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ بدرستیکه این گروه یعنی کفار قریش لَیَقُوْلُوْنَ ۝ هر آینه میگویند اِنْ هِیَ نیست عاقبت
کار و خاتمه حال اِلَّا مَوْتَتُنَا الْاُوْلٰی مگر مرگ نخستین در دنیا و بعد از وی حیاتی نیست وَمَا نَحْنُ و نیستیم بِمُنْشَرِیْنَ ۝
زنده شدگان و برانگیختگان بعد از مرگ فَاْتُوْا بِاٰبَآئِنَآ پس بیارید پدران ما را اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۝ اگر هستید راست گویان
در بعث بعد از موت این سخن از ایشان جهل بوده زیرا که هر چه جائز بود وقوع آن از حد ای بوقتی خاص لازم بود وجود و ظهور آن هر وقت
که دیگر خواهد پس چون وعده بعث در آخرت ست اگر در دنیا واقع نشود کسی را زبر و تحکم نرسد اَهُمْ خَیْرٌ آیا قوم قریش بهتراند در قوت
و شدت و مال و شوکت اَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند با عظمت و اهبت و در غایت کثرت وَّالَّذِیْنَ و آنانکه بوده اند
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود و جز آن چون نگردیدند اَهْلَکْنٰهُمْ هلاک کردیم ایشان را اِنَّهُمْ کَانُوْا بدرستیکه ایشان
بودند مُجْرِمِیْنَ ۝ گروه کافران و منکران بعث و حشر از فحاوی اخبار و آثار چنان مفهوم میگردد که ملکی بود از حمیر کنیت او ابو کرب نام او اسعد
بن ملیکای ابو کرب با حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب عالم گشت و حیره را بنا کرده و سمرقند را بر بقول اشهر او ساخت و بروایتی از ابن
عباس هست که او پیغمبر بود و در حدیث آمده هست که نمیدانم که تبع پیغمبر بوده یا نه و از عائشه صدیقه رض منقول ست که دشنام مدهید تبع را
که اسلام آورده است و لهذا حق سبحانه قوم او را مذمت فرموده نه او را در معالم آورده که وقتی در مدینه پسر او را کشتند و او قصد استیصال اهل آنجا لشکر
کشیده دو حبر قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده بنزدیک وی رفتند و گفتند این جرأت مکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمان است و تعریف
آن حضرت صلعم کردند او از سر قتل و اسر مدینه درگذشت و او و آنکه بر دست بود بر دست آن دو حبر مسلمان شدند و با جمعی از اهل کتاب متوجه
یمن شد چند نفر از هذیل پیش راه او آمده گفتند دلالت کنیم ترا بر خانه که در وی گنج ست از لؤلؤ و مروارید و زبرجد گفت کجاست گفتند در مکه
و غرض ایشان آن بود که قصد خانه کند و هلاک شود و تبع قصه گنج و خانه با احبار در میان آورد گفتند ای ملک زینهار که آن ترا تعرض بقعه
است بر روی زمین و هیچکس قصد آنجا نکند مگر هلاک شود ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجا باید آورد و تبع آنجا رفت و خانه را پوشانید و شش هزار شتر
قربان کرد و از آنجا بیمن توجه فرمود و قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته با تو نمی سازیم تبع دلائل خدا پرستی بر ایشان
خواند و ایشان در عناد افزودند گفتند با آتش امتحان میکنیم آتشی بود در دامن کوهی از کوههای یمن چون دو کس را دعوی بودی در یکدیگر
آتش آمدی مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود با آتش درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کیشان
ایشان تمامی بسوختند و در ارباب سیر شکر الله سعیهم ثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسالت پناه صلعم بشمول ... ذکر آن حضرت را
در یابد بدهد و الا باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند و فرزند بفرزند ازین نسل تا بابو ایوب انصاری بود و نامه موقف عرض رسانیده
حضرت رسول الله صلعم [illegible] ت که ابو کرب اسعد حمیری او تابع ایمان آورده پیغمبر ما
قبل از بعث آنحضرت صلعم [illegible] و سه سال پیش از حضرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت
بوده باشد وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ و نیافریدیم آسمانها و زمین را وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان ایشان است لٰعِبِیْنَ ۝ بازی

کنان یعنی بحکمت آفریده ایم نه بازی بلکه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آورده ایم و بحکمت نسزد که آدمیان را مستقل و مهمل گذاریم و ثواب و عقاب
مَا خَلَقْنٰهُمَآ نیافریدیم اهل ارض و سما را اِلَّا بِالْحَقِّ مگر برای حق که آن مثوبت ست بر طاعت و عقوبت بر معصیت وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ ولیکن
بیشتر مردمان یعنی مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند که فعل حکیم بحق بود اِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ بدرستیکه روز جدا شدن
حق از باطل یا جدا شدن میان مومن و کافر و مطیع و عاصی مِیْقَاتُهُمْ اَجْمَعِیْنَ هنگام جمع شدن همه آدمیان ست یَوْمَ
لَا یُغْنِیْ روزی که دفع نکند مَوْلًی دوستی و خویشاوندی عَنْ مَّوْلًی از دوست و خویشان خود شَیْئًا چیزی را از عذاب
یا سود نرساند کسی را بهیچ چیز وَّلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ و نباشد از دوستان که یاری کرده شوند از دوستان دیگر اِلَّا مَنْ رَّحِمَ اللّٰهُ
مگر کسی که خوشنود باشد خدای تعالی برو یعنی مومنان که ایشان یاری کنند مر یکدیگر را بشفاعت اِنَّهٗ هُوَ الْعَزِیْزُ بدرستیکه
خدای غالب ست کسی را که او عذاب کند کسی یاری نکند او را الرَّحِیْمُ مهربانست بر هر که رحمت کند او را ترتبه شفاعت
دهد اِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّوْمِ بدرستیکه درخت زقوم یعنی میوهٔ آن طَعَامُ الْاَثِیْمِ خوردنی گناهگاران ست یعنی ابوجهل و احزاب
او زقوم چون بخورند کَالْمُهْلِ مانند مس و روئین گداخته یَغْلِیْ فِی الْبُطُوْنِ بجوشد در شکمها جوشیدنی کَغَلْیِ الْحَمِیْمِ
مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کنند رودهای ایشان را و نگذارد امعا و احشای ایشان را پس حق سبحانه زبانیه را گوید خُذُوْهُ بگیرید
این گنهگاران را فَاعْتِلُوْهُ پس بکشید بعنف و قهر اِلٰی سَوَآءِ الْجَحِیْمِ بمیانهٔ دوزخ ثُمَّ صُبُّوْا پس آنگاه بریزید فَوْقَ رَاْسِهٖ
بر سر او مِنْ عَذَابِ الْحَمِیْمِ از عذاب آب گرم تا تمام بیرون بدن او بدین آب معذب شود همچنانچه درون از زقوم معذب ست
و گویند مر او را که ذُقْ بچش و بکش این عذاب را اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ بدرستیکه تو ارجمندی و قادری نزدیک قوم خود الْكَرِیْمُ
بزرگوار بزعم خود ابوجهل میگفت که من اعز و اکرم اهل وادیم در بطحا از من عزیزتر نیست در آن روز حق تعالی فرماید که او را عذاب کنید که دعوی
عزیزی و کریمی میکرد اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این عذاب مَا كُنْتُمْ بِهٖ آنست که شما بودید که بآن تَمْتَرُوْنَ شک می آوردید تا اکنون
معاینه دیدید اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ بدرستیکه پرهیزگاران فِیْ مَقَامٍ اَمِیْنٍ در جایگاهی اند که ایمن باشند یعنی مقامیکه در و آفات و مخافات
نباشد فِیْ جَنّٰتٍ در بوستانها وَّعُیُوْنٍ و چشمها یَلْبَسُوْنَ می پوشند مِنْ سُنْدُسٍ وَّاِسْتَبْرَقٍ از حریرهای
نازک و ستبر مُّتَقٰبِلِیْنَ در حالتیکه متقابل در مجالس یکدیگر و باهم مستانس باشند و در تفسیر سورآبادی آورده است که این متقابله
روز مهمانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه همه مومنان را بر سر یک خوان بنشاند و همه رویهای یکدیگر می بینند كَذٰلِكَ همچنین برین حال
میباشند بی تغییر و تبدیل وَزَوَّجْنٰهُمْ و قرین سازیم ایشان را بِحُوْرٍ بزنان سفید رو عِیْنٍ گشاده چشم اختلاف ست در آنکه این
زنان دنیا باشند یا حورای علیای بهشت یَدْعُوْنَ فِیْهَا میخواهند در بهشت بِكُلِّ فَاكِهَةٍ هر میوه که آرزو کنند اٰمِنِیْنَ
در حالتیکه ایمن اند از مضرت یا انقطاع آن لَا یَذُوْقُوْنَ نچشند فِیْهَا الْمَوْتَ در آخرت مرگ را اِلَّا الْمَوْتَةَ الْاُوْلٰی مگر مرگ پیشتر که در دنیا
چشیدند و چون معهود نزدیک مردمان آنست که هر زندگی را مرگ در پی باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست وَوَقٰهُمْ و نگاهدارد
حق سبحانه بهشتیان را و آثار از ایشان دفع کند عَذَابَ الْجَحِیْمِ عذاب دوزخ را فَضْلًا مِّنْ رَّبِّكَ از روی فضل و کرمی که واقع ست
از آفریدگار تو ذٰلِكَ آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ آنست رستگاری بزرگ فَاِنَّمَا
یَسَّرْنٰهُ پس جز این نیست که ما آسان گردانیدیم قرآن که فرو فرستادیم بِلِسَانِكَ بلغت تو لَعَلَّهُمْ یَتَذَكَّرُوْنَ شاید که قوم تو
فهم کنند و پند گیرند و ایشان متذکر نشدند فَارْتَقِبْ پس چشم دار چیزی را که بدیشان فرود آید اِنَّهُمْ مُّرْتَقِبُوْنَ بدرستیکه
ایشان نیز منتظر اند تا چه چیز بتو نازل شود اما از آن تو نصرت الهی خواهد بود و از آن ایشان عذاب نامتناهی دوستان را

هر دم نعمتی تازه و خصان راه زیان رنجی بی اندازه و بیت تابعان را وعده حسن المآب منکران را وعده ذوقوا العذاب

سورة الجاثیة مکیة بسم الله الرحمن الرحیم وهی سبع وثلثون آیة

حٰمٓ ۝ حروف مقطعه مختصرات حروف اسمای الٰہی اند چنانچه حا اشارت ست بحی و حفیظ و میم کنایت ست از ملک و مجید و در لطائف
آورده که حا حکم ازلی ست و میم ملک ابدی بدین هر دو قسم یاد میکند که تَنْزِیْلُ الْکِتٰبِ فرو د آمدن قرآن مِنَ اللهِ الْعَزِیْزِ از نزدیک خدای
است بر همه غالب الْحَکِیْمِ ۝ دانا در تیسیر مطالب و تقدیر مواهب اِنَّ فِی السَّمٰوٰتِ بدرستیکه در آسمانها از نجوم سیاره و ثابت وَ
الْاَرْضِ و در زمینها از جبال و اشجار و حیوانات لَاٰیٰتٍ لِّلْمُؤْمِنِیْنَ ۝ هر آئینه نشانهاست مر گرویدگان را بر وحدت و قدرت
صانع وَفِیْ خَلْقِکُمْ و در آفریدن شما از نطفه و تغیر آن از حالی بحالی وَمَا یَبُثُّ و آنچه پراگنده سازد در زمین مِنْ دَآبَّةٍ از جنبندگان
باختلاف صور و اشکال با ایشان اٰیٰتٌ علامتهاست برای استدلال بر حکمت حضرت ذو الجلال لِّقَوْمٍ یُّوْقِنُوْنَ ۝ مر گروهی را که
بی گمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطه استدلال متیقن شوند وَاخْتِلَافِ الَّیْلِ وَالنَّهَارِ در اختلاف شب و روز
بالوان متفاوت وَمَآ اَنْزَلَ اللهُ و در آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر مِنْ رِّزْقٍ از روزی یعنی باران که سبب رزق است
فَاَحْیَا بِهِ الْاَرْضَ پس زنده گردانید بآن مطر زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از خشکی و پژمردگی آن وَتَصْرِیْفِ الرِّیٰحِ و در گردانیدن بادها باختلاف جهات
و تفاوت احوال اٰیٰتٌ دلالتهاست روشن و هویدا بر کمال قدرت الٰہی لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ ۝ مر گروهی را که تعقل کنند تِلْکَ این دلیلها
اٰیٰتُ اللهِ دلائل قدرت خدای ست یا این آیتها آیات قرآنست نَتْلُوْهَا عَلَیْکَ میخوانیم بر تو آنرا بِالْحَقِّ براستی و درستی فَبِاَیِّ حَدِیْثٍ پس
بکدام سخن بَعْدَ اللهِ پس از سخن خدای که قرآنست وَاٰیٰتِهٖ و دلائل قدرت او یُؤْمِنُوْنَ ۝ ایمان می آرید و بخشش یا میخوانند یعنی بکدام سخن میگروند
اگر بدین سخن نگروند وَیْلٌ سختی عذاب لِّکُلِّ اَفَّاکٍ مر هر دروغگوی ست اَثِیْمٍ ۝ بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که یَّسْمَعُ میشنود اٰیٰتِ اللهِ
آیتهای خدای که تُتْلٰی عَلَیْهِ خوانده میشود بر و ثُمَّ یُصِرُّ پس اصرار میکند یعنی اقامت میکند بر کفر خود مُسْتَکْبِرًا در حالیکه گردن کش ست از
ایمان بدان کَاَنْ لَّمْ یَسْمَعْهَا گویا که نشنیده است آنرا یعنی چون گوش نکرده و بدان منتفع نشده گویا استماع ننموده فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ ۝
پس مژده ده او را بعذابی دردناک در دوزخ بشارت بر سبیل تهکم ست وَاِذَا عَلِمَ و چون بشنود مِنْ اٰیٰتِنَا از آیتهای کتاب ما شَیْئًا
چیزی یعنی چون بدو رسد چیزی و داند که از قرآنست اتَّخَذَهَا هُزُوًا فرا گیرد آنرا هزو یعنی بدان فسوس کند و بصورتی باز نماید که از حق دور
و دور باشد اُولٰٓئِکَ آن گروه مستهزیان لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ مُّهِیْنٌ ۝ عذابی خوار کننده مِنْ وَّرَآئِهِمْ از پیش روی ایشان جَهَنَّمُ
دوزخ ست چه بدان متوجه اند یا از پس ایشان یعنی بعد از مرگ مآل ایشان بدوزخ خواهد بود وَلَا یُغْنِیْ عَنْهُمْ و دفع نکند از ایشان مَّا کَسَبُوْا
آنچه کسب کردند از اموال و اولاد شَیْئًا چیزی از عذاب خدای وَّلَا مَا اتَّخَذُوْا و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فرا گرفتند
مِنْ دُوْنِ اللهِ بجز خدای اَوْلِیَآءَ دوستان و معبودان وَلَهُمْ و مر ایشانراست عَذَابٌ عَظِیْمٌ ۝ عذابی بزرگ
که شدت آن از حد متجاوز ست هٰذَا این قرآن هُدًی راه نماینده است وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا و آنانکه نگرویده اند بِاٰیٰتِ
رَبِّهِمْ بر آیات پروردگار ایشان که قرآن یا دلائل قدرتست و حکمت لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشانراست عذاب مِّنْ رِّجْزٍ اَلِیْمٌ ۝ از

ع ۱۱

سخت ترین عذابی الم رساننده اَللهُ خدای الَّذِیْ سَخَّرَ آنست که رام کرد لَکُمُ الْبَحْرَ مر شما را دریا یعنی سطح او را هموار گردانید تا چیزها متخلخل مانند چوبها
بر بالای او بایستد و گفته اند تسخیر او آنست که منع نمیکند از غوص و سیر بر و لِتَجْرِیَ الْفُلْکُ تا سیر و کشتیها فِیْهِ در روی بِاَمْرِهٖ بفرمان خدای
وَلِتَبْتَغُوْا و تا طلب میکنید مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خدای انواع فائدها چون تجارت و غواصی و صید ماهی وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ ۝ و تا شاید که
شکر گوئید خدای را برین نعمتها وَسَخَّرَ لَکُمْ و بفرمان کرد برای شما یعنی بیافرید برای منفعت شما مَّا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از شمس و

از نجوم و مطر وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین ست از کوه و دریا و شجر و ثمر جَمِيعًا همه اینها مِنْهُ از وست نه از غیر او اِنَّ فِي ذٰلِكَ
بدرستیکه در تسخیر این اشیا لَاٰيٰتٍ هر آئینه نشانهاست بر قدرت الٰهی و علم و حکمت پادشاهی لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ ۝ مر گروهی را
که تفکر کنند در غرائب صنع و عجائب خلق او که در صحائف مبدعات ظاهرست و از صنائع مکونات باهر **بیت** در جمله جهان ز مغز
تا پوست ٭ هر ذره گواه قدرت اوست ٭ آورده اند که غفاری در شهر مکه فاروق رضی الله عنه را دشنام داد و از آنجا که سطوت عمری بود
خواست که او را بگیرد و انتقام کشد آیت آمد که قُلْ بگوای محمد لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مر آنکسانی را که گرویده اند يَغْفِرُوْا تا عفو نمایند
لِلَّذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ مر آنان را که نمی ترسند اَيَّامَ اللّٰهِ از روزهای هلاک و عذاب خدای تعالیٰ عرب از وقائع بایام تعبیر کنند چنانچه
یوم بعاث و یوم اغماس پس معنی آیت آنست که درگذرانید از قومی که تأمل نمی کنند در روزهای هلاک کافران و نمی ترسند از آن
لِيَجْزِيَ تا پاداش دهد خدای قَوْمًۢا بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ۝ گروهی را بآنچه هستند که کسب میکنند از اسارت و مغفرت
در کشاف از سعید بن مسیب رضی الله عنه نقل می کند که ما در پیش فاروق رضی الله عنه نشسته بودیم قاری این آیت بخواند و عمر رضی الله عنه فرمود که لیجزی عمر بما صنع
سبب نزول آیت قصه جهجاه غفاری و سنان جهنی ست و شمهٔ از آن در سورهٔ منافقون گفته خواهد شد و بدان تقدیر این آیت را مدنی
باید گفت چه این سوره باتفاق مکی ست در تفسیر امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت مَنْ ذَا الَّذِيْ يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا فنحاص
یهودی بر سبیل طعن میگفت که خدای مگر محتاج شده که قرض میطلبد این خبر بفاروق رضی الله عنه رسید و شمشیر کشیده روی بر جست و جوی
او نهاد تا هر جا بیند بقتلش رساند جبرئیل علیه السلام این آیت بیاورد و رسول صلعم کس بطلب عمر رضی الله عنه فرستاد و چون حاضر شد گفت ای عمر
شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرموده و این آیت بروی خواند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد
که دیگر اثر غضب بر روی من نبینید و در مقابلهٔ گناه جز صفت عفو از من مشاهده نکنید **نظم** چو بدبینی ز خلق و در گذاری ٭
ترا زیبد طریق بردباری ٭ اگرچه دامنت را میدرد خار ٭ تو گل باش و دهان پرخنده میدار ٭ و گفته اند این آیت بآیت قتال
منسوخ ست مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهٖ ۝ هر که بکند کاری شایسته پس مر نفس او راست ثواب آن عمل وَمَنْ اَسَآءَ و هر که کار بد کند
فَعَلَيْهَا پس بروست وزر و وبال آن ثُمَّ اِلٰى رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار خود تُرْجَعُوْنَ ۝ باز گردیده خواهید شد برای یافتن
پاداش کردار و گفتار وَلَقَدْ اٰتَيْنَا و بدرستیکه ما دادیم بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ الْكِتٰبَ فرزندان یعقوب را توریت وَالْحُكْمَ
و حکم کردن در دین وَالنُّبُوَّةَ و نبوت یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان و در هیچ قبیله این قدر پیغمبر نبوده اند که در میان بنی اسرائیل
از زمان یوسف تا زمان عیسیٰ وَرَزَقْنٰهُمْ روزی دادیم ایشان را مِّنَ الطَّيِّبٰتِ از چیزهای که پاکیزه و حلال اند و گفته اند مراد من
و سلوی ست وَفَضَّلْنٰهُمْ و تفضیل دادیم ایشان را عَلَى الْعٰلَمِيْنَ ۝ بر عالمیان زمان ایشان وَاٰتَيْنٰهُمْ و عطا کردیم ایشان را
بَيِّنٰتٍ دلیلهای روشن مِّنَ الْاَمْرِ از کار دین و ملت یا معجزهٔ هویدا یا آیتهای پیدا در کار محمد تا او را بحق بشناختند و امر او بر ایشان
محقق شد فَمَا اخْتَلَفُوْٓا پس اختلاف نکردند در کار او اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْعِلْمُ پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت حال یعنی
تحقیق دانستند که حضرت پیغمبر آن پیغمبرست که در توریت مذکور شده و امر او را پوشیدند بَغْيًۢا بَيْنَهُمْ از روی عداوت و حسد که در میان
ایشانست اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو يَقْضِيْ بَيْنَهُمْ حکم میکند میان ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز فِيْمَا كَانُوْا فِيْهِ در آنچه بودند که در آن
يَخْتَلِفُوْنَ ۝ اختلاف کردند یعنی در کلمات مثبته در توریت که بعضی مبنی بود از نعت سید کائنات علیه افضل الصلوات و السلام ثُمَّ جَعَلْنٰكَ پس
بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم سلوک ترا عَلٰى شَرِيْعَةٍ بر راهی روشن مِّنَ الْاَمْرِ از کار دین فَاتَّبِعْهَا پس متابعت کن آن شریعت
را و پیشوای خود ساز و بدان عمل نمای وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَآءَ الَّذِيْنَ و متابعت مکن آرزوهای آنکه لَا يَعْلَمُوْنَ ۝ نمیدانند حقیقت توحید را

یعنی رؤسای قریش که ترا میگویند که بدین پدران خود باز گرد إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا بدرستیکه ایشان دفع نکنند عَنكَ از تو مِنَ اللَّهِ شَيْئًا
از عذاب خدای چیزی را اگر خواهد تو فرا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ وبدرستیکه ستمکاران بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی
دیگراند و دوستی ایشان یکدیگر را بحسب مجانست ست وچون ترا با ایشان جنسیت نیست از پی آرزوهای ایشان مرو و هم
از جنس خود طلب کن وَاللَّهُ وخدای وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ دوست پرهیزگارانست تو هم ایشانرا دوست دار هَٰذَا این متابعت
شریعت بَصَائِرُ لِلنَّاسِ بینائیهاست مر مردمان را یعنی چیزهای روشن که بدان بینند راه حق را از ضلالت وَهُدًى وَرَحْمَةٌ
وهدایتی وبخششی از خدای لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر گروهی را که بیگمان شوند یعنی از بادیهٔ گمان گذشته طالب سر منزل یقین
باشند در معالم آورده که نفری از مشرکان مکه مومنان را گفتند که آنچه شما در باب بعث وحشر میگوئید اگر راست باشد ما را بعالم دیگر
برند بدانجا نیز بمال وجاه از شما افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم هستیم آیت آمد که أَمْ حَسِبَ آیا چنین است که پنداشته اند الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ
آنانکه کسب کرده اند بدیها را چون کفر و معصیت أَن نَّجْعَلَهُمْ آنکه گردانیم ایشانرا در آخرت كَالَّذِينَ آمَنُوا مانند آنها که گرویده اند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ وعمل کردند عملهای شایسته یعنی مشرکان در کرامت چون مؤمنان نخواهند بود سَوَاءً یکسانست مَّحْيَاهُمْ زندگانی ایشان و
مَمَاتُهُمْ ومرگ ایشان در دنیا و آخرت یعنی هر که بر ایمان بمیرد بر ایمان زنده خواهد شد و هر که بر کفر بمیرد بر کفر مبعوث خواهد شد سَاءَ مَا
يَحْكُمُونَ بد حکمی ست که ایشان میکنند و نتیجهٔ شرک و توحید را برابر میدارند مصرع نیست یکسان لای زهر آمیز با آب حیات وَخَلَقَ
اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وبیافرید خدای آسمانها و زمینها را بِالْحَقِّ براستی و عدل و مقتضای عدالت آنست که میان محسن و مسی و موحد
و مشرک تفاوت باشد وَلِتُجْزَىٰ و دیگر برای آنکه پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ بانچه کسب کرده از خیر و شر وَهُمْ وایشان
یعنی عمل کنندگان لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب ابرار و ازدیاد عقاب اشرار وقوع نیابد بلکه هر کس را فراخور عمل او جزا خواهد داد
أَفَرَأَيْتَ آیا چون بینی مَنِ اتَّخَذَ آنرا که فرا گرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ خدای خود را هوای خود یعنی از پی هوا رود و فرمان او برد چنانچه فرمان خدای
بباید برد یا آنکه معبود خود را آرزوی خود گیرد یعنی تبی می پرستد چون تبی نیکوتر از وی بیند آنرا بگذارد و این را بجای او بدارد وَأَضَلَّهُ اللَّهُ وچون
می بینی آنرا که گمراه ساخته و فرو گذاشته آنرا خدای تعالی عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانشی که حضرت او راست بعاقبت آنکس وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ ومهر نهاد بر گوش
او تا سخن حق نشنود وَقَلْبِهِ و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ ونهاد بر چشم او غِشَاوَةً پوششی تا بنظر اعتبار ننگرد و جواب
شرط ست که چنین کس را چگونه هدایت باشد فَمَن يَهْدِيهِ پس کیست که راه نماید این کس را مِن بَعْدِ اللَّهِ از پس فرو گذاشتن خدای
مر او را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرید یعنی پند گیرید و متنبه شوید وَقَالُوا و گفتند منکران بعث مَا هِيَ نیست زندگانی إِلَّا حَيَاتُنَا
الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیا که ما در وایم نَمُوتُ وَنَحْيَا میمیریم و زنده میشویم یعنی بعضی از ما میمیرند و بعضی زنده میشوند و احتمال دارد که قائلان
این سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزدیک ایشان آنست که هر که می میرد روح او با جسد دیگری تعلق گیرد و هم در دنیا ظهور کند تا دیگر بار بعد
بار دیگر با دیگری می آید شاکوی که بزعم ایشان پیغمبری نقل کرده اند که گفت من خود را در هزار و هفتصد قالب دیده ام و هم مشرکان گفته اند وَمَا
يُهْلِكُنَا و هلاک نکند ما را إِلَّا الدَّهْرُ مگر مرور زمان و کهنگی و پیری وَمَا لَهُم و نیست مر کافران را بِذَٰلِكَ بدین که نسبت مردن بروزگار
میکنند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی که مقلب آن دهور و مصرف آن حضرت عزت ست تعالی شانه و دهر را در هیچ کاری اختیاری نیست نظم
دهر ترا دهر نیای ست ترا · حکم ترا زیبد و شاهی ترا · دور زمان کار نسازد بخود · چرخ فلک سر نفرازد بخود · اینهمه فرمان ترا بنده اند · در ره
امر تو شتابنده اند إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر که گمان می برند بمجرد تقلید بی تمسک بدلیلی سخن میگویند وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ
وچون خوانده شود برایشان آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتیکه روشن و واضح الدلالة باشد در باب بعث و نشر قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي

ع ۱۱

انشا ها اول مرة + و دانشد ان الذی احیا یا لمحیی الموتی + وَمَا كَانَ حُجَّتَهُمْ نباشد برهان ایشان إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا مگر آنکه گویند
بیارید بِآبَائِنَا پدران ما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٥ اگر هستید راستگویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بروز رستخیز و
این سخن از جهل و عناد گویند چه احیای موتی موقت ست بوقتی خاص بروجهی که مقتضای حکمت ست پس اگر
بوقتی اقتراح وجود نگیرد حمل بر عجز نباید کرد قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ بگو ای محمد که خدا زنده گردانید شما را در رحم مادران ثُمَّ
يُمِيتُكُمْ پس میمیراند شما را در دنیا ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ پس جمع کند در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در
آن وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ ٥ نمیدانند از قلت افکار و قصور انظار وَلِلَّهِ و مر خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قائم شود قیامت يَوْمَئِذٍ در آن روز يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ ٥
زیان کنند تباهکاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ بازگردند وَتَرَىٰ و بینی در آن روز كُلَّ أُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِيَةً بزانو
درآمده و گفته اند جثو خاصهٔ کفارست و اصح آنکه عام دارند چه همه کس از هیبت آن روز بزانو درافتند كُلُّ أُمَّةٍ هر گروهی تُدْعَىٰ خوانده شوند
إِلَىٰ كِتَابِهَا بکتابهای ایشان یعنی بصحائف اعمال ایشان و ایشانرا گویند الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید شد مَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ ٥ بانچه بودید که عمل میکردید هَٰذَا كِتَابُنَا اینست کتاب ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین را باثبات آن امر کرده بودیم يَنْطِقُ
سخن گوید یعنی روشن سازد عَلَيْكُمْ بر شما عملهای شما را بِالْحَقِّ براستی بی زیادت و نقصان إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ بدرستیکه ما نسخه کردیم
مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٥ انچه بودید که کردید در عالم آورده که چون ملکین دفتر عمل ایشان بآسمان برند حق سبحانه ثابت سازد در آن نسخه هرچه
ثوابی یا عقابی بران مترتب باشد و لغو و بیهوده را محو کند و گفته اند استنساخ از لوح محفوظ ست که سال بسال نامهٔ اعمال بنی آدم بملائکه
میسپارند فَأَمَّا الَّذِينَ پس آنانکه آمَنُوا گرویده اند بخدا و رسول و آنچه از نزدیک اوست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته
فَيُدْخِلُهُمْ پس درآرد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان فِي رَحْمَتِهِ در رحمت خود که از جملهٔ آن بهشت ست ذَٰلِكَ
آن ادخال در رحمت خود هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ٥ آنست رستگاری آشکاره وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنانکه نگرویده اند ایشانرا
گویند أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود که آیات من تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده میشد بر شما یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتهای کتاب بر شما میخواندند فَاسْتَكْبَرْتُمْ
پس شما تکبر کردید و از ایمان بدان آیات تمرد نمودید وَكُنْتُمْ و بودید شما قَوْمًا مُجْرِمِينَ ٥ گروهی شرک آرندگان وَإِذَا قِيلَ و چون گفته میشد
نزدیک شما که ای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستیکه وعدهٔ خدا بحشر و حساب و ثواب و عقاب راست ست وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا و قیامت
هیچ شکی نیست در آن قُلْتُمْ مَا نَدْرِي میگفتید نمیدانیم که مَا السَّاعَةُ چه چیزست قیامت إِنْ نَظُنُّ گمان نبریم بقیام ساعت
إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی از شما یعنی گمان ما آنست که شما نیز گمان دارید بقیامت و یقین نیست شما را در آن وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ ٥ و نیستیم
ما بی گمانان در آن یعنی ما را نیز یقینی نیست در قیام قیامت وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشان را در آخرت سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا پاداش بدیها
که کرده اند در دنیا وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آید بدیشان مَا كَانُوا بِهِ عذاب انچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ ٥ افسوس میداشتند
از عقوبات قیامت وَقِيلَ الْيَوْمَ و گویند مر ایشانرا که امروز نَنْسَاكُمْ فرو می گذاریم شما را در آتش بنوعی که فرو میگذارند و دست باز میدارند
چیزی فراموش شده را كَمَا نَسِيتُمْ همچنانکه شما نیز دست باز داشتید و فرو گذاشته اید بغفلت لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا دیدن این روز
شما را و ساختگی نکردید برای وی وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و جایگاه شما آتش وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را مِنْ نَاصِرِينَ ٥ از یاران
مددگاران که خلاصی دهند شما را از آتش ذَٰلِكُمْ فرود آمدن عذاب بشما بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ بسبب آنکه شما فرا گرفتید آيَاتِ اللَّهِ
آیتهای کتاب خدای یا دلائل قدرت او را هُزُوًا مهزو یعنی افسوس میکردید بدان و تفکر نمیکردید در آن وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ

ع ٥

الدُّنْيَا وفریفتہ گردشمارا زندگانی دنیا وبحیات فانی مغرور شدید از حیات جاودانی غافل ماندہ بودید فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُخْرَجُونَ بیرون آوردہ نشوید مِنْهَا از آتش دوزخ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ۝ و نہ اند ایشان کہ طلب خوشنودی کنند از ایشان یعنی ایشانرا نگویند کہ عذرخواہی کنید تا از شما خوشنود شوند چہ خوشنودی حق تعالی ازایشان بغایت دور ست فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ پس مرخدای راست ہمہ ثناہا وستایشہا رَبِّ السَّمٰوٰتِ آفریدگار آسمانہا وَرَبِّ الْاَرْضِ پدید آورندہ زمین رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ ترتیب کنندہ عالمیان وَلَهُ الْكِبْرِيَآءُ ومر او راست بزرگواری وعظمت وفرمانبرداری وآثار آن ظاہرست فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ۝ در آسمانہا وزمین وَهُوَ الْعَزِيْزُ واوست غالب بر ہمہ خلق الْحَكِيْمُ ۝ دانا در ہمہ کارہا

سورۃ الاحقاف مکیۃ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ وهي خمس وثلثون اٰية

حٰمٓ ۝ امام قشیری رح فرمودہ کہ حا اشارت ہست بحکم الہی ومیم کنایتست از مجد یادشاہی قسم یاد میکند بحکم کامل ومجد شامل خود کہ عذاب نکنم ہر کرا کہ بمن ایمان آوردہ ودر لطائف ہمچنین مذکورست کہ حا حمایت اہل توحیدست ومیم مرحمت حق از ایشان مع المزید کہ آن عبارتست از نظر الی وجہ اللہ المجید تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ فرستادن کتاب یعنی از سے بعضے مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْحَكِيْمِ ۝ از خداوند قوی غالب ست حکم کنندہ باصواب کار در کردار وگفتار نہ از غیر او مَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ نیافریدیم آسمانہا وزمین را وَمَا بَيْنَهُمَآ وانچہ درمیان ایشانست از انواع مخلوقات واصناف موجودات اِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی بروجہی کہ مقتضای حکمت وعدالت ست وَاَجَلٍ مُّسَمًّى ودنیا فریدیم آنہا را مگر باندازہ زمان نامبردہ کہ ہریک را آخر مدت بقا بود یا زمانی کہ ہمہ بدان منتہی شوند کہ روز قیامت ست وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا وآنانکہ بگرویدہ اند بآخرت عَمَّآ اُنْذِرُوْا از آنچہ بیم دادہ شوند از احوال بعث واہوال حشر مُعْرِضُوْنَ ۝ روی گردانیدہ اند ودران فکر کنندہ نہ وتورع آنرا مسلم دارندہ قُلْ بگوای محمد کفار را اَرَءَيْتُمْ مَّا تَدْعُوْنَ خبر دہید مرا از آنچہ میپرستید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدا چون ملائکہ واصنام وجن وجز آن اَرُوْنِيْ بنمائید بمن کہ مَاذَا خَلَقُوْا چہ چیز آفریدہ اند مِنَ الْاَرْضِ از زمین واجزاء آن اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ آیا مرایشانرا است شرکتے فِي السَّمٰوٰتِ در آفریدن آسمانہا چون ظاہرست کہ معبودان شما عاجز اند وایشانرا در زمین وآسمان تصرفی نیست پس چرا در پرستش بامن شریک میسازید اِيْتُوْنِيْ بِكِتٰبٍ بیارید بمن کتابی کہ بشما آمدہ باشد مِّنْ قَبْلِ هٰذَآ پیش از آمدن قرآن کہ درو فرمودہ باشد شما را بشرک اَوْ اَثٰرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ یا بیارید بقیہ از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیای گذشتہ کہ دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۝ اگر ہستید شما راست گویان در دعوی خود چون مشرکان درین حجت فروماندند حق سبحانہ درباب گمراہی ایشان فرمود کہ وَمَنْ اَضَلُّ وکیست گمراہ تر مِمَّنْ يَّدْعُوْا از کسیکہ بخواند وپرستد مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدا مَنْ لَّا يَسْتَجِيْبُ لَهٗٓ کسی کہ آنرا کہ اجابت نکند دعا او را اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز قیامت یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند اثر اجابت از و ظاہر نخواہد شد وَهُمْ وبتان عَنْ دُعَآئِهِمْ از خواندن بت پرستان ایشانرا غٰفِلُوْنَ ۝ بیخبر اند وچون نمیشنوند دعای ایشانرا پس چگونہ اجابت کنند بدبخت کسیکہ از عبادت خداوند شنود واجابت کنندہ دست باز دارد وروی توجہ بجمادی چند نابینا وناشنوا آرد بیت بے بہرہ کسیکہ چشمۂ آب حیات + بگذارد ودرو نہد بسوی ظلمات + وَاِذَا حُشِرَ النَّاسُ وچون حشر کردہ شوند مردمان كَانُوْا لَهُمْ باشند معبودان باطل مر عابدان خود را اَعْدَآءً دشمنان بخلاف آنچہ امید میبرند از شفاعت ومددگاری وَّكَانُوْا وباشند معبودان باطل بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش عابدان مرایشانرا كٰفِرِيْنَ ۝ ناگرویدگان یا عابدان باشند پرستش ایشان را منکر یعنی بتان میگویند کہ ایشان مارا پرستیدہ اند کما قال یوم القیمۃ یکفرون بشرککم یا بت پرستان گویند کہ ما بتانرا پرستش نکردیم کما قال واللہ ربنا ما کنا مشرکین وَاِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ وچون خواندہ شود بر کافران اٰيٰتُنَا آیتہای کتاب ما بَيِّنٰتٍ روشن

ظاهر باشد دلائل اعجاز ازان قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویدند لِلْحَقِّ مر سخن حق را لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان هٰذَا
سِحْرٌ مُبِينٌ که این نیست جادوی آشکارا أَمْ يَقُولُونَ بلکه همین بسنده نکنند که آنرا سحر خوانند میگویند افْتَرَاهُ بربسته ست قرآن را محمد
برای واز خود بگفته قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ بگو اگر بربافته باشیم بفرض محال آن معصیتی بغایت بزرگ بود و هرآینه برآن عقوبتی بزرگ
متفرع شود فَلَا تَمْلِكُونَ پس شما وغیر شما مالک نتوانید بود لِي برای من مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از خدای چیزی را یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی از عذاب
اگر خدای تعالی بر من خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم و باستظهار کدام مددگاری این کار کنم هُوَ أَعْلَمُ خدای داناتر ست بِمَا
تُفِيضُونَ فِيهِ بآنچه شما خوض میکنید در آن یعنی طعن میزنید در آن وسحر و مفتری میگویید كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بسنده است خدا گواه
بدان بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما برای من گواهی دهد براستی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بر کذب و عناد و انکار و افساد وَهُوَ الْغَفُورُ
آمرزنده است کسی را که توبه کند از شرک الرَّحِيمُ ○ مهربانست بر کسی که در ایمان راسخ باشد قُلْ مَا كُنْتُ بگو ای محمد که من نیستم بِدْعًا
مِنَ الرُّسُلِ نو در آمده از پیغمبران یعنی اول پیغمبری نیستم بشما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس از نبوت مرا چرا منکر اید وَمَا أَدْرِي مَا
يُفْعَلُ بِي و نمیدانم چه خواهند کرد بمن از محنت و راحت یا اقامت و هجرت یا مقاتله با قوم وَلَا بِكُمْ و نمیدانم بشما چه کنند از خسف وقذف
درحجر و قتل و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیت مشرکان شادمان گشتند گفتند کار ما و محمد نزدیک خدای یکسانست او عاقبت
خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم و اگر مبعوث من عند الله ست بایستی که خدای او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد این آیت آمد لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ
مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ در اسباب نزول آورده ست که حضرت رسالت پناه صلعم در خواب دید که بهجرت فرموده است بزمینی که در آن آب و درخت و
نخلستان بوده صحابه بعد از استماع این رؤیا خوشحال گشتند چون تعبیر دیرتر واقع شد و آزار مشرکان از حد تجاوز کرده بود صحابه بهجرت استعجال مینمودند این
آیت نزول کرد بگو نمیدانیم که من و شما را بهجرت خواهند فرمود یا نه إِنْ أَتَّبِعُ پیروی نمیکنم إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مگر آنچیز را که وحی کرده میشود بسوی من
و از آن تجاوز نمیتوانم گذشت وَمَا أَنَا و نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب خدای مُبِينٌ ○ آشکارا بیم کننده و من از عواقب امور و خواتیم احوال بی
وحی الٰهی خبر نتوانم داد و نعم ما قال رباعی ای دل تاکی فضولی و بوالعجبی + از من چه پرسی عاقبت میطلبی + سرگشته بود خواه ولی خواه نبی + در دادن ما
ادری ما يفعل بي قُلْ بگو ای محمد أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا إِنْ كَانَ اگر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای وَكَفَرْتُمْ بِهِ و شما کافر شده
اید بدان وَشَهِدَ و گواهی داده است شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ یک گواهی دهنده از بنی اسرائیل یعنی احبار ایشان چون عبدالله بن
سلام و گفته اند یامین بن یامین عَلَىٰ مِثْلِهِ بر قرآن که از نزدیک خدا است فَآمَنَ پس ایمان آورده است بآن از مسروق رحمة الله منقول
ست که این شاهد نه ابن سلام ست و نه غیر او از علمای بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در مدینه و این حم در مکه فرود آمده بلکه آیت در محاجه ایست
که میان رسول و قریش واقع شده بود و شاهد موسی کلیم ست و مثل قرآن توریت ست و معنی آیت اینکه اگر قرآن از نزد خدا بود و شما بدان نگروید
و موسی گواهی داده بر توریت که او نزد خدا ست و او بقرآن ایمان آورده وَاسْتَكْبَرْتُمْ و شما سرکشی کردید و بدان
نگرویدید شما ستمکاران باشید بر وجود درین کار إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ○ راه نمی نماید گروه
ع ۱
ستمکاران را و در بادیه ضلالان فرو میگذارد آورده اند که چون قبائل جهینه و مزینه و اسلم و غفار ایمان آوردند بنو عامر و غطفان و اشجع
آغاز طعن کردند بر ایشان این آیت آمد وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر بودند از بنو عامر و امثال ایشان لِلَّذِينَ آمَنُوا برای
آنانکه ایمان آوردند از جهینه و احزاب ایشان لَوْ كَانَ خَيْرًا اگر ایمان خیر بودی و راستی و درستی داشتی مَا سَبَقُونَا پیشی نگرفتندی
بر ما و مسارعت نکردندی إِلَيْهِ بسوی او ارذال قبائل بلکه ما در آن سابق می بودیم چه رتبه ما از ایشان بزرگتر ست و در بزرگی و شهرت ما بیشتر
یا یهود بعد از اسلام ابن سلام و اصحاب او گفتند که اگر آنچه محمد میگوید که آورده ام خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما پیشی گرفتن چه دانش ما بیش از ایشانست

یهتدوا به و چون راه نیافتند بکار یا بود بقرآن یا بانچه پیغمبر صلعم آورده فسیقولون پس میگویند هذا افک قدیم این
دروغی کهنه است یعنی پیشینیان مثل این گفته اند ومن قبله وحال آنکه پیش از قرآن کتٰب موسٰی یعنی توریت بوده وگردانیدیم آنرا اماما
پیشوای اهل دین ورحمة وسبب رحمت مر دارندگان وهٰذا کتٰب مصدق واین قرآن کتابیست تصدیق کننده مر توریت یا
جمیع کتب منزله را لسانا عربیا بزبان تازی لینذر الذین ظلموا تا بیم کند آنانرا که ستم کردند بر نفس خود بکفر ومعصیت وبشرٰی و
قرآن مژده دهنده است للمحسنین مر نیکوکارانرا برضوان الٰهی ان الذین قالوا بدرستیکه آنانکه گفتند ربنا الله پروردگار ما خدا است ثم
استقاموا پس بایستادند بران وعدول نکردند از ان یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصهٔ علم است واستقامت که منتهای عمل است ودر حقائق
که استقامت در زبان بحوائج بر تعهد ارکان شریعت ودر نفوس بر تأدب بآداب طریقت ودر قلوب بر تصفیهٔ آن از تعلقات ودر ارواح بر
تحلیهٔ آن از انوار صفات ودر سر بر محض توحید وبحقیقت رفتن از غیر حق وبتابحق وکمال استقامت اینست وبباید دانست که بی همراهی استقامت
وصول بسر منزل کمال ممکن نیست پس باطل وخیالیست بغایت محال مصرع کرامت میابی مگر راستقامت فلا خوف علیهم پس هیچ
ترس نیست مر مؤمنان مستقیم از رسیدن مکروهی بدایشان در دو جهان ولاهم یحزنون ونیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی
درین جهان اولٰئک آن گروه یعنی اهل ایمان واستقامت اصحٰب الجنة ملازمان بهشتند خٰلدین فیها جاوید بودگان دروی
پاداش داده شوند جزاء پاداش دادنی بما کانوا یعملون بانچه بودند که عمل میکردند ووصینا الانسان وفرمودیم آدمی را
بوالدیه احسانا بپدران ومادران خود نیکی کردن حملته امه برداشته است آدمی را مادر او کرها برنج وسختی ووضعته کرها و
نهاده است او را بمشقت ومحنت وحمله وفصٰله ومدت حمل او وفصاله زمان از شیر باز گرفتن او ثلٰثون شهرا سی ماه است اگر کسی خواهد
مدت رضاع کامل باشد واینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضاع حولین کاملین است حتی اذا بلغ تا وقتیکه برسد آدمی
اشده بکمال قوت خود که سی وسه سالگی است وگفته اند از هژده تا چهل وبلغ اربعین سنة وبرسید بچهل سالگی اکثر مفسران برآنند که این
آیه خاص است بامیر المؤمنین ابی بکر صدیق رض که شش ماه در شکم مادر بوده ودو سال تمام شیر خورده وهژده ساله بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم
رسیده وآنحضرت بیست ساله بود که در سفر وحضر رفیق وقرین وی بود وچون سال مبارک حضرت رسالت پناه بچهل رسید مبعوث شد
صدیق سی وهشت ساله بود که بوی ایمان آورد وچون چهل ساله شد قال رب گفت ای پروردگار من اوزعنی الهام ده مرا وتوفیق
بخش ان اشکر تا شکر گویم نعمتک التی نعمت ترا آن نعمتی که بکرم عمیم خود انعمت علی انعام کرده بر من که نعمت اسلام است
وعلٰی والدی وبر نعمتی که بر پدر ومادر من داده که حیات است وقدرت ونعمت اسلام نیز گفته اند که از مهاجر وانصار کسی که پدر ومادر
بشرف اسلام رسیده باشند غیر از صدیق رضی الله عنه نیست وان اعمل ودیگر الهام ده که عمل کنم صالحا عمل ستوده ترضٰه بپسندی آنرا
وازان خوشنود باشی حق سبحانه دعای وی را مستجاب گردانید وتوفیق داد تا بنده را که برای دین عذاب میکردند بخرید وآزاد کرد واز جملهٔ آن بلال حبشی
است واصلح لی ودیگر دعا کرد برای اولاد خود برین وجه که بصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری گردان فی ذریتی در فرزندان من این
دعا نیز بشرف اجابت رسید که دخترش عائشه بشرف فراش حضرت اشرف رسل صلعم مشرف شد وپسرش عبدالرحمن مسلمان گشت وپسر او
ابو عتیق نیز بدولت خدمت حضرت رسیده شرف سرفرازی یافت ودر وسیط آورده که از اصحاب چهار مسلمانان که جد وپدر وپسر وپسر
پسر همه باشند پیغمبر صلعم را دیده بودند مگر ابو قحافه وابو بکر وعبدالرحمن وابو عتیق رض وبسی قابل فرزندگی از اولاد صدیق در عالم هستند اغلب ایشان بزیور
علم وصلاح آراسته انی تبت بدرستیکه من تبت الیک بازگشتم بحضرت تو از هر چه رضای تو در ان نیست وانی من المسلمین ومن از
گردن نهادگانم فرمان ترا اولٰئک آن گروه که با پدر ومادر نیکوئی کردند وشکر نعمت بجای آوردند الذین نتقبل آنانند که قبول کرده شود از ایشان

از ایشان احسن ما عملوا نیکوترین آنچه کرده اند قولی آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک ایشان رقم قبول یابد ونتجاوز
ودر گذرانیده شود عن سیاتهم از گناهان ایشان وحفص در هر دو فعل بنون مفتوحه میخواند وبنصب احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات
ایشان ودر گذرانیم سیئات ایشان ومعدود باشند فی اصحب الجنة درمیان اهل بهشت وعد الصدق وعده داد خدای
وعده راست در قبول نیکی وتجاوز از بدی الذی کانوا یوعدون آن وعده که بودند در دنیا وعده داده شده اند بآن وآن وعده
دراین آیت است که وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصلحت الآیة والذی قال وآنکس که گفت لوالدیه بپدر ومادر خود را وقتیکه او را بایمان
بآخرت میخواندند اف لکما کراهت وتنگی مر شما را اتعدانني آیا وعده میدهید مرا ان اخرج آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از
مرگ برانگیزند وزنده از قبر برآرند وقد خلت القرون وبدرستیکه بگذشته قرنهای بسیار من قبلی پیش از من ویکی باز نیامده است و
هما یستغیثن الله وپدر ومادر او استغاثه میکردند بخدای ومیگفتند ویلک امن وای بر تو ایمان آر بقیامت ان وعد الله
بدرستیکه وعده خدای در بعث وحشر حق راست است فیقول پس آنکس میگفت ما هذا نیست اینکه شما میخوانید
بدان الا اساطیر الاولین مگر افسانهای پیشینیان واباطیل واکاذیب که نوشته اند جمعی گویند این آیت در شان عبدالرحمن ابو بکر
فرود آمده قبل از اسلام او وعایشه رضی الله عنها این قول را منکر ست وصحیح آنست که در باب کافری که در والدین خود عاق بوده نازل شده است
اولئک آن گروه عاق ومنکر الذین حق علیهم القول آنانند که واجب شد بر ایشان کلمه عذاب وباشند فی امم
قد خلت با گروهی چند از کفار گذاشته اند من قبلهم پیش از ایشان من الجن والانس از دیو وآدمی انهم بدرستیکه ایشان
وآنان کانوا خسرین زیانزدگان ولکل وهر یک را ازین دو فریق درجت پایها ومنزلهاست مما عملوا از جزای
آنچه عمل کرده اند پایهای اهل خیر بجانب علو وپایهای اهل شر بجانب سفل ولیوفیهم وچنین مقرر کرد خدای تا تمام گرداند مر ایشان را اعمالهم
جزای عملهای ایشان وهم لا یظلمون وایشان ستم دیده نشوند در ثواب بنقصان ودر عقاب بزیاده ویوم یعرض الذین کفروا
ویاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافران علی النار بر آتش دوزخ در موضع آورده که عرض کنند آتش را بر کافران وموافق ایشان
در دوزخ بدیشان نمایند تا الم وحسرت ایشان بیفزاید وایشان را گویند اذهبتم ببردید وبخوردید طیبتکم چیزهای لذیذ خود را
فی حیاتکم الدنیا در زندگانی دنیا که داشتید واستمتعتم وبرخورداری یافتید بها بآن لذاتید یعنی استیفای لذات کردید هیچ
برای آخرت نگذاشتید فالیوم تجزون پس امروز جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب خواری ورسوائی را بما کنتم
تستکبرون بسبب آنچه بودید که تکبر میکردید فی الارض در زمین بغیر الحق بی استحقاق یعنی کبر میورزیدید بباطل دنیا وبما
کنتم تفسقون وبسبب آنچه بودید که فسق میکردید وتفاخر مینمودید وپای از دایره امر بیرون مینهادید وسرخط بر فرمان می نهادید تنبیه ست مر طالبان نجات
که قدم از اندازه شرع بیرون ننهند نظم یا از حد شرع برون منهی منه + خود را اسیر نفس وهوا میکنی مکن + بی حیله شرع نیست خلاصی زجاه طبع +
این رشته را زدست رها میکنی مکن + واذکر اخا عاد ویاد کن برادر عاد را یعنی پیغمبری را که از قبیله عاد بود مراد حضرت هود ست میفرماید
حال قوم او با معاندان قریش واد اذ انذر قومه چون بیم کرد قوم خود را واز عذاب خدای بترسانید بالاحقاف بموضع احقاف وآن
ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت یمن وگویند میان عمان ومهره وقد خلت النذر وحال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده
من بین یدیه پیش از هود ومن خلفه واز پس او نیز آمدند یعنی نخست پیغمبری بوده پیش از وی وخلق دیگر پس او نیز انبیا بودند چون او بقوم
عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را الا تعبدوا بآنکه مپرستید الا الله مگر خدای را که مستحق پرستش وست انی اخاف بدرستیکه من میترسم
علیکم بر شما عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ وپرهول قالوا گفتند عادیان که ای هود اجئتنا آیا آمده تو بما

ع ۲

لِتَأْفِكَنَا تا برگردانی ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش بتان ما تهدید و وعید فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار آنچه با وعده میکنی از [illegible]
كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصّٰدِقِيْنَ از راست گویان در وعدهٔ خود قَالَ گفت هود که شتاب میکنید در طلب عذاب إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست
که علم بوقت نزول آن عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدا است و مرا در آن دخلی نیست وَأُبَلِّغُكُمْ و بشما میرسانم مَا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچه فرستاده شده‌ام
بآن و بر من غیر از رسانیدن نیست وَلٰكِنِّي أَرٰىكُمْ و لیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُوْنَ گروهی که نادانی میکنید و بنزول عذاب حلول
عقاب تعجیل مینمائید و در سورهٔ اعراف گذشت که قبیل با جمعی از عادیان بحرم رفته طلب باران کردند سه ابر آمد و منادی ندا کرد که یکی از آنها
اختیار کنید ابر سیاه اختیار کردند و آن ابر بدیار ایشان می آمد تا دیار ایشان فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آن هنگام که دیدند آنچیز را که موعود بود از عذاب عَارِضًا
ابری پهن شده از عذاب در آسمان مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ روی نهاده بوادیهای ایشان قَالُوْا گفتند هٰذَا این ابریست عَارِضٌ
مُمْطِرُنَا باران دهنده ما را هود فرمود که بَلْ هُوَ این نه باران دهنده است بلکه او مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ آنچیز است که تعجیل میکردید
بدان رِيْحٌ یعنی این باد بوریست فِيْهَا عَذَابٌ أَلِيْمٌ که در وی عذابی دردناکست و بادیست که از غایت تندی تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ هلاک میکند
و نابود میسازد همه چیز را از انفس و اموال و انعام ایشان بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خویش پس آن باد بیامد بشدت و تندی و بسرکشی و ریشهای
ریگ احقاف بر ایشان ریخت هفت شب و هشت روز در زیر آن ماندند پس ریگ از ایشان دور کرد و تنهای ایشان را در دریا
افگند فَأَصْبَحُوْا پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لَا يُرٰى دیده نشدی إِلَّا مَسٰكِنُهُمْ مگر جایگاه ایشان یعنی همه
هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند كَذٰلِكَ همچنانکه ایشان را جزا دادیم نَجْزِي پاداش میدهیم الْقَوْمَ الْمُجْرِمِيْنَ گروه مکذبان کافران
را وَلَقَدْ مَكَّنّٰهُمْ و بدرستیکه ممکن گردانیدیم قوم عاد را فِيْمَا إِنْ مَكَّنّٰكُمْ در آنچیزی که ممکن نساختیم شما را ای کفار قریش فِيْهِ در آنچیز
از قوت و شوکت و بسیاری مال و نفاذ تصرف وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم مر ایشان را سَمْعًا گوش تا بشنوند وَأَبْصَارًا و چشمها تا ببینند
وَأَفْئِدَةً و دلها تا دریابند و ایشان بگوش هوش سخن حق نشنیدند و بدیدهٔ دلائل قدرت ندیدند و بدل در وحدانیت خدای تفکر
نکردند و همین که عذاب فرود آمد فَمَا أَغْنٰى پس دفع نکرد عَنْهُمْ از ایشان سَمْعُهُمْ گوش ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ و نه دیدهای ایشان
وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ و نه دلهای ایشان مِّنْ شَيْءٍ چیزی را از عذاب خدای إِذْ كَانُوْا چون بودند که از تقلید و تعصب يَجْحَدُوْنَ
بِآيٰتِ اللّٰهِ انکار میکردند بآیتهای خدای یا معجزات پیغمبر صلعم وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد ایشان را مَا كَانُوْا بِهِ يَسْتَهْزِءُوْنَ ع
آنچه بودند که بدان استهزا میکردند یعنی عذاب وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا بدرستیکه هلاک کردیم ای اهل مکه مَا حَوْلَكُمْ آنچه گرداگرد شما بوده مِنَ الْقُرٰى
از دیهها چون حجر و موتفکه وَصَرَّفْنَا الْآيٰتِ و تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها را بر اهل قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ شاید که بازگردند از کفر
ایشان باز نگشتند و هلاک شدند فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ چرا نصرت نکردند ایشان را الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا آنانکه فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشان را
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای قُرْبَانًا از برای تقرب بخدای آلِهَةً خدایان یعنی بتانی که ایشان را بخدای گرفته بودند جهت تقرب چرا یاری
نکردند ایشان را در وقت عذاب بَلْ ضَلُّوْا بلکه غائب شدند عَنْهُمْ از نصرت ایشان یعنی ناامید گشتند و بریده شد رجای ایشان از نصرت
بتان وَذٰلِكَ و فرا گرفتن بتان بخدای برای تقرب بخدای تعالی إِفْكُهُمْ دروغ ایشان است وَمَا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ و آنچه بر بسته
کردمی بافتند و نسبت میدهند الوهیت را بمخلوقی عاجز و روی توجه از خالق قادر برمی تابند مصرع رو هر که از تو تافت دگر آبرو نیافت +
ارباب سیر و آثار رحمهم الله آورده‌اند که پیغمبر صلعم بعد از مراجعت از طائف ببطن نخل فرود آمد و شب برخاست و نماز تهجد میگزارد و قرآن خواند
جمعی جنیان از نصیبین بهمین میر فتند آنجا رسیده آواز قراءة شنیدند خود را بحضرت نمودند که حق سبحانه از آن قصه خبر میدهد که وَإِذْ صَرَفْنَا
و یاد کن آنرا که بگردانیدیم و میل دادیم إِلَيْكَ بسوی تو نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ گروهی از جن و ایشان هفت تن بودند از اهل نصیبین یا نه نوی

باجزیرهٔ موصل و نامهای ایشان بروجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده است این ست شاصر ناصر وش مش ازوابیان اخعم گویند
نه عدد بودند و لیعد ایشان بوده و او پسر ابلیس ست وده و دوازده نیز گفته اند و در لباب آورده که هفتاد تن بودند از بن اقلیش
و بهر تقدیر یستمعون القرآن میشنوند قرآن را و گوش میداشتند فلما حضروه پس آن هنگام که حاضر شدند نزدیک رسول
صلعم قالوا انصتوا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب انصتوا خاموش باشید تا بشنوید در تفاسیر هست که از غایت حرص استماع قرآن
بر بالای همدیگر افتادند فلما قضی پس چون گذارده شد قرأت و باتمام رسید ایمان آوردند بآنحضرت و چیزها پرسیدند و رسول الله صلعم
ایشان را برسالت قوم ایشان نامزد گردانید ایشان ولوا بازگشتند الی قومهم منذرین بسوی قوم خویش بیم کنندگان و خواهندگان
باسلام قالوا یقومنا گفتند ای گروه ما انا سمعنا کتابا بدرستیکه ما شنیدیم کتابی را که از نزدیک خدای تعالی انزل فرو فرستاده شده من
بعد موسی بعد از کتاب موسی مصدقا تصدیق کننده لما بین یدیه مر آنچه را که پیش از و بوده از کتب یا موافق بآنها گویند آن
جنیان یهودی بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا اعتبار منکر دند آنرا چنانچه معتقد یهود ست ازانجهت گفته اند انزل من بعد موسی یهدی
راه مینماید آن کتاب الی الحق بسوی حق یعنی آنچه درست و راست ست از عقائد و الی طریق مستقیم براهی راست یعنی رساننده بمنزل
مقصود یقومنا اجیبوا ای گروه من اجابت کنید داعی الله خواننده خدای یعنی محمد مصطفی را و امنوا به و ایمان آرید بدو و تصدیق کنید
اخبار او را یغفر لکم تا بیامرزد خدای شما را من ذنوبکم بعضی از گناهان شما را که مظالم نباشد و گفته اند همه گناهان را و یجرکم و برهاند
شما را من عذاب الیم از عذاب دردناک و من لا یجب و هر که اجابت نکند داعی الله خواننده را بخدای یعنی محمد صلعم را فلیس بمعجز
پس نیست عاجز کننده فی الارض در زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند عذاب بدو نازل خواهد شد و او عاجز نتواند ساخت خدا را از تعذیب
خود و لیس له و نیست مر او را من دونه اولیاء بجز خدا دوستان و مددگاران اولئک آن گروه اجابت ناکنندگان فی ضلل
مبین در گمراهی هویدا اند ضلالتیکه بر همه کس واضح باشد علما را در حکم مؤمنان جن اختلاف ست بعضی برانند که ثواب ایشان
همین نجات ست از آتش دوزخ چنانچه فرموده یجرکم من عذاب الیم + و از سفیان ثوری منقول ست که ثواب جن آنست که از
آتش برهند پس ایشان را خاک سازند بر منوال بهائم امام اعظم رح برین رفته و امام مالک رح و جمعی برانند که ایشان را بر احسان ثواب هست
چنانچه بر اساءت عقاب خواهد بود و از ضحاک رح منقول ست که ایشان به بهشت در آیند و بخورند و بیاشامند و در تفسیر امام ابوبکر نقاش حدیثی
ست که ایشان به بهشت در آیند و از امام نقاش رح پرسیدند که ایشان از نعیم بهشت تناول کنند جواب فرمود که حق سبحانه ایشان را تسبیح و ذکر
الهام دهد که ازان چندان لذت یابند که بنی آدم از نعمتهای بهشت در معالم آورده که از ضمرة بن حبیب رح پرسیدند که مومن جن را ثواب
هست گفت آری و آیت لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان بخواند و گفت ان الانسیات للانس و الجنیات للجن و هم در معالم از عمر بن عبدالعزیز رح
نقل میکند که مومنان جن گرداگرد بهشت در ربضها خواهند بود نه در بهشت و قاضی در انوار فرماید که اظهر آنست که جن در توابع تکلیف
مانند انسانند و الله اعلم بالصواب اولم یروا آیا ندیدند و ندانستند منکران بعث ان الله الذی آنرا که خدای بقدرت بی عجز خلق
السموات و الارض بیافرید آسمانها و زمین را و لم یعی و مانده نشد و برنج نرسید بخلقهن بآفریدن آنها بقدر بتوانا ست علی ان
یحیی الموتی بر آنکه زنده کند مردگان را چه قدرت او ثابت ست و نقص و انقطاع بدو راه نیابد محصل معنی آیت آنست که خدا با قدرت چنین کامل
ازلی و ابدی بر احیای موتی قادر نیست بلی آری هست انه علی کل شیء بدرستیکه او بر همه چیز قدیر توانا ست بی عجز و تعب
و یوم یعرض و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند الذین کفروا آنانکه نگرویدند علی النار بر آتش یعنی آتش بر ایشان عرض کنند و این
قلب ست که برخلاف مقتضای ظاهر از برای مبالغه و تاکید ایراد میکنند پس ایشان را گویند الیس هذا آیا نیست این عذاب بالحق براستی و شما

ما در سیکر دید قَالَ بَلٰی گویند آری دقسے است پس سوگند خورند وَرَبِّنَا و پروردگار ما که این راست بوده قَالَ گوید خدای یا خازن دوزخ
ایشان را گو بدیکه فَذُوْقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ ۝ بسبب آنچه بودید که کافر می شدید بقیامت و سخن پیغمبران
ما در سید اشنید فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد بر جفای قوم كَمَا صَبَرَ چنانکه صبر کردند اُولُوا الْعَزْمِ خداوندان ثبات و جد مِنَ الرُّسُلِ
از پیغمبران و ایشان اصحاب شرائع اند که در تمهید قواعد احکام مراسم اجتهاد و بتقدیم رسانیدند و بر معادات معاندان و مجادلات طاغیان
و آزار و ایذای منکران شکیبائی نمودند و ایشان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیهم السلام اند امام محی السنة رح گفته اولوا العزم
آنها اند که بر تخصیص رقم ذکر یافته اند در دو موضع یکی در اخذ میثاق که وَاِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّيْنَ مِيْثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُّوْحٍ الآیة - دوم
در موضع شَرَعَ لَكُمْ مِّنَ الدِّيْنِ مَا وَصّٰى بِهٖ نُوْحًا + و همان اصحاب شرائع اند یا پیغمبر صلعم و قولی آنست که ایشان بجای رسل اند هژده تن که
در سورة الانعام نام ایشان هست و پیغمبر ما را امر شد که فَبِهُدٰىهُمُ اقْتَدِهْ + و در زاد المسیر آورده که همه پیغمبران اولوا العزم اند الا آدم و یونس و سلیمان
و گفته اند غیر یونس پس چه او تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفته و حضرت عزت پیغمبر ما صلعم را فرموده وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوْتِ یعنی در عدم صبر پس
اینجا نیز میفرماید که شکیبائی ورزد وَلَا تَسْتَعْجِلْ و طلب شتاب مکن لَّهُمْ برای کفار قریش نزول عذاب که بشتاب در وقت خود نازل
شود كَاَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ گویا ایشان روزی که ببینند مَا يُوْعَدُوْنَ لا آنچه وعده داده شده انداز عذاب یعنی چون هول فزع قیامت مشاهده
کنند چنان نماید ایشان را که لَمْ يَلْبَثُوْا درنگ نکرده اند در دنیا اِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ ط مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را
در دنیا و برخی از هیبت عقوبات دوزخ بَلٰغٌ ج آنچه گفته شد در این سوره از مواعظ کفایت است فَهَلْ يُهْلَكُ پس آیا هلاک کرده
خواهند شد بعذاب و تنکیه نازل شود یعنی نخواهند شد اِلَّا الْقَوْمُ الْفٰسِقُوْنَ ۝ مگر گروهی بیرون رفتگان از دائرهٔ فرمان ع

سورة محمد صلى الله عليه وسلم | بسم الله الرحمن الرحيم | مدنية وهي ثمان وثلثون آية

اَلَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنانکه کافر شدند وَصَدُّوْا و باز داشتند مردمان را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدا یعنی منع کردند از دخول در اسلام مراد مطعمین
قریش اند چون ابوجهل و نفر و عتبه یا مطعمان روز بدر ایشان دوازده تن بودند از صنادید عرب اَضَلَّ باطل کرد خدا اَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان
که از مکارم میشمردند چون صلهٔ رحم و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای شایسته
چون اطعام طعام و صلهٔ ارحام وَاٰمَنُوْا و گرویدند بِمَا نُزِّلَ بآنچه فرستاده شده است عَلٰى مُحَمَّدٍ بر پیغمبر نیک ستوده شده یعنی قرآن وَّهُوَ
الْحَقُّ و قرآن راست است و درست یا محمد صلعم صاحب حق و حقیقت آمده مِنْ رَّبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان یعنی آنانکه گرویدند بقرآن
یا بمحمد صلعم كَفَّرَ درگذارند خدای و بپوشد عَنْهُمْ از ایشان سَيِّاٰتِهِمْ گناهان ایشان را وَاَصْلَحَ و بصلاح آرد بَالَهُمْ ۝ حال ایشان را
در دین و دنیا یا اصلاح کند دل ایشان را تا عاصی نشوند ذٰلِكَ آن اضلال و اصلاح بِاَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا بآنست آنانکه کافر شدند
اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ پیروی کردند باطل را یعنی شیطان را وَاَنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا و آنانکه گرویدند اتَّبَعُوا الْحَقَّ در پی رفتند حق را که قرآنست نازل شده
بر ایشان مِنْ رَّبِّهِمْ از آفریدگار ایشان كَذٰلِكَ همچنین يَضْرِبُ اللّٰهُ بیان میکند خدای لِلنَّاسِ برای مردمان اَمْثَالَهُمْ ۝ ربع
مثلهای ایشان یعنی احوال فریقین را ظاهر می گرداند فَاِذَا لَقِيْتُمُ پس هرگاه که ببینید ای مومنان الَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنانرا که کافر شدند
بوقت محاربه فَضَرْبَ الرِّقَابِ ط پس بزنید گردن ایشانرا از دل حَتّٰىٓ اِذَآ اَثْخَنْتُمُوْهُمْ تا چون بسیار بکشتید ایشانرا فَشُدُّوا
الْوَثَاقَ ق پس استوار کنید بند را یعنی بگیرید ایشانرا به اسیری و بند کنید محکم تا نگریزند فَاِمَّا مَنًّۢا بَعْدُ پس بعد از اسیری یا منت
نهید منت نهادنی و آزاد کنید بی عوض وَاِمَّا فِدَآءً و یا فدیه گیرید از ایشان فدیه گرفتنی حَتّٰى تَضَعَ الْحَرْبُ تا بنهد اهل حرب
اَوْزَارَهَا ۛ ثقل سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه برسد و حکم قتال نماند و آن نزدیک نزول عیسی خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال

معانقه ۲ للمقرئین

ایشان من یا در حال است امام شافعی و امام محمد بر آنند که امام مخیر ست میان قتل و استرقاق و اطلاق و فدا بمال یا با سیران مسلمانان و امام اعظم رحمه
میفرماید که این حکم منسوخ ست یا مخصوص بحرب بدر بوده و بالا قتل متعین است یا استرقاق ذٰلِكَ داینست کار شما بجا آرید این
بکار را که گفتم وَلَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ و اگر خواهد خدا لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ هر آئینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید وَلٰكِنْ ولیکن امر کرد
بجهاد لِيَبْلُوَا تا بیازماید بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ بعضی از شما ببعضی یعنی معامله آزمایندگان کند که مومن را بکافر مبتلا گرداند تا جهاد کند و
ثواب عظیم یابد و کافر را بمومن آزمایش دهد تا گوشمال یابد و از کفر باز آیند وَالَّذِينَ قُتِلُوا و آنانکه کارزار کنند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدا
و بعضی قُتِلُوا خوانده اند یعنی کشته شوند فَلَنْ يُضِلَّ پس هرگز باطل و ضایع نگرداند أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را سَيَهْدِيهِمْ زود باشد که حق سبحانه
راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای صواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ و بصلاح آرد کارهای ایشان را وَيُدْخِلُهُمُ
الْجَنَّةَ و در آرد ایشان را به بهشت عَرَّفَهَا لَهُمْ بدرستیکه تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را مشتاق شده باشند بدان
منازل ایشان را قبل از دخول بدیشان نموده باشد یا خوشبوی ساخته باشد جهت ترویج ایشان بهشت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه گرویدگان إِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ اگر یاری کنید دین خدا یا رسول پیغمبر او را يَنْصُرْكُمْ یاری کند خدای شما را تا بر اعدا مظفر گردید وَيُثَبِّتْ
أَقْدَامَكُمْ و استوار سازد قدمهای شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند فَتَعْسًا لَهُمْ پس خواری و
نگونساری و هلاکت و اندوه و زشتی و ناامیدی مر ایشان راست وَأَضَلَّ و گم و نابود سازد خدای أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را ذٰلِكَ این خواری
و بطلان عمل ایشان را بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا بسبب آنست که ایشان کراهت داشتند و ناخواهان بودند مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ آنچه را که خدای فرو
فرستاده است بر پیغمبر خود از امر توحید و قیام باحکام شرع فَأَحْبَطَ پس باطل و ضایع گردانید حق تعالی أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را که
از آن حسابی داشتند چون عمارت مسجد حرام و طواف خانه کعبه و مهمانداری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر کرده اند
کافران استفهام بمعنی امر ست یعنی باید که سفر کنند فِي الْأَرْضِ در زمین مر ابلاد ثمود و عاد ست فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرند که چگونه بوده
است عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام کار حال و مآل آنانکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر و تکذیب و عصیان دَمَّرَ اللّٰهُ
هلاک کرد خدا و عذاب استیصال فرستاد عَلَيْهِمْ بر ایشان وَلِلْكَافِرِينَ و مر ناگرویدگان را أَمْثَالُهَا مانند آن عقوبات خواهد بود و این سخن تهدید کفار
مکه است ذٰلِكَ آنچه یاد کرده شده از عقاب دشمنان و نصرت دوستان بِأَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا دوست
آنانست که ایمان آورده اند پس ایشان را یاری میکند وَأَنَّ الْكَافِرِينَ و بسبب آنکه ناگرویدگان لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ هیچ دوستی نیست مر
ایشان را که عذاب از ایشان دفع کند إِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای بفضل خود يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در می آرد آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای نیکو مر از عوض در جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها وَالَّذِينَ كَفَرُوا
و آنانکه کافر شده اند يَتَمَتَّعُونَ برخورداری می یابند بمتاع دنیا وَيَأْكُلُونَ و میخورند كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ همچنانکه میخورند چهارپایان
یعنی همت ایشان مصروف بر خوردن ست و عاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن و تقویت قوای نفسانی طعام
خورد و نظر او بر آنکه بدن تحمل طاقت داشته باشد و قوتهای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی مدد معاون بوده آنکه عمر خود را طفیل
خوردن شناسد و در مرعی ذرهم یاکلوا و یتمتعوا مانند چهارپایان که جز خورد و خواب مطمح نظر ایشان نباشد و نعم ما قیل ست خوردن برا
زیستن و ذکر کردنست + تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست وَالنَّارُ و آتش دوزخ مَثْوًى مقام و آرامگاهیست لَهُمْ مر ایشان را
وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و چند از اهل دیه های مکه که بهر حال هِيَ آن دیهها أَشَدُّ قُوَّةً سخت تر بودند از روی قوت مِنْ قَرْيَتِكَ از اهل دیه
تو الَّتِي أَخْرَجَتْكَ آن دیهی که بیرون کردند اهل آن دیه ترا یعنی مکه أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم اهل آن دیهها را فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ پس هیچ یاری

ع ۱

بهشت و بود مر ایشانرا که در وقت هلاکت نه فریاد رسی و نه ناصری افمن کان آیا هر که باشد علی بینة من ربه بر حجتی روشن و بینتی از آفریدگار او چون پیغمبر صلعم
و مؤمنان کمن زین باشد مانند کسی که آراسته شده یعنی شیطان یا نفس او آرایش داده است له برای او سوء عمله بدی کردار او را از شرک و
معصیت واتبعوا و پیروی کردند اهواءهم آرزوهای خود را چون ابوجهل و مشرکان مثل الجنة صفت بهشت التی
وعد المتقون آن بهشتی که وعده داده شده اند بدان پرهیزگاران فیها در آن بهشت انهار جویهاست من ماء از آب غیر آسن
متغیر یعنی بوی و رنگ و طعم او تبه نگردد و آن از حال خود چون آبهای دنیا که تغیر پذیر باشد نگردد وانهار من لبن و جویهاست از شیر که لم یتغیر
طعمه متغیر نگشته از صفت عذوبت یعنی ترش نشده است بطول مکث وانهار من خمر لذة و جویهاست از خمر خوشگوار با لذت للشاربین
مر آشامندگان را که طرب و درد خماری نه وانهار من عسل مصفی و جویها از شهد صافی در صاف کرده بآتش بلکه صافی آفریده شده از موم و فضلات
ولهم و مر متقیانراست فیها در بهشت با وجود این همه اشربه من کل الثمرات از همه میوه ها که خواهند در لون صافی و طعم لذیذ بوجوش
ومغفرة و مر ایشانراست پوشش گناهان من ربهم از آفریدگار ایشان یعنی می پوشند گناهان ایشانرا نه بران معاقبه کنند نه بدان معاتبه
نماید ارباب اشارت گفته اند که چنانچه انهار اربعه در زمین بهشت بر زیر شجرهٔ طوبی روان است چهار جوی نیز در زمین دل عارف در زیر شجرهٔ طیبه اصلها
ثابت و فرعها فی السماء جاریست از منبع قلب آب انابت و از ینبوع صدر لبن صفوت و از خمخانه سر خمر محبت و از مجری روح عسل مودت و فی المثنوی
المعنوی نظم آب صبرت آبجوی خلد بود + جوی شیر خلد مهر تست زود + ذوق طاعت گشت جوی انگبین + مستی و ذوق تو جوی خمر بین + در
بحر الحقایق آورده که آب اشارت بحیوة دلست و لبن بفطرت اصلی که به حموضت بدعت متغیر نگشته و جوی خمر جوشش محبت الهی است و عسل مصفی
حلاوت قرب و ثمرات عبارت است از مکاشفات و معفرت عبارت از ذنوب وجود + وجودک ذنب لا یقاس به ذنب + بیت پندار وجود ما گناهی ست عظیم
لطفی کن و این گنه ز ما در گذران + بعد از ذکر متنعمان بوستان بهشت از حال محنت کشان دوزخ خبر میدهد و میفرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد
که یاد کردیم کمن هو خالد مانند کسی است که او جاودان است فی النار در آتش دوزخ وسقوا و چشانیده میشود بجای شربت بهشتیان
ماء حمیما آبی در غایت گرمی فقطع پس پاره پاره میکند امعاءهم رودهای ایشان را آورده اند که چون پیغمبر صلعم خطبه خواندی
و منافقانرا عیب کردی جمعی از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق استهزا از علمای صحابه می پرسیدند که این مرد خالی چه گفت حق سبحانه از
حال ایشان خبر میدهد که ومنهم وبعضی از ایشان یعنی منافقان من یستمع آنهااند که گوش فرا میدارند الیک بسوی خطبه تو در روز
جمعه و غیر آن حتی اذا خرجوا تا چون بیرون روند من عندک از نزدیک تو قالوا گویند للذین اوتوا العلم آنانرا که دانش
داده شده اند از صحابه چون عبدالله بن مسعود و ابو الدرداء و امثال ایشان و از ابن عباس منقولست که من هم از آنها ام که منافقان از
ایشان می پرسیدند که ماذا قال آنفا چه گفت محمد اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را و این بر وجه سخریه می گفتند اولئک الذین آنها آنها
اند که بحکم ازل طبع الله مهر نهاده است خدا علی قلوبهم بر دلهای ایشان بنفاق و شک واتبعوا و در پی رفتند اهواءهم هواهای نفس خود
را و بجهت آن تهاون میکنند بکلام سید انام صلعم والذین اهتدوا و آنانکه راه یافتند یعنی مؤمنان زادهم زیاده میگرداند استماع
سخن پیغمبر ایشانرا هدی آگاهی ببصیرت و یقین واتاهم تقواهم و میدهد ایشانرا آنچه مدد کند در از دیاد تقوی یا دوام بر آن فهل ینظرون
پس آیا انتظار می برند منافقان و کافران یعنی منتظر نیستند الا الساعة مگر قیامت را ان تأتیهم بغتة آنکه بیاید بدیشان ناگهان
فقد جاء پس بدرستیکه آمد و ظاهر شد اشراطها علامتهای آن چون مبعث پیغمبر و انشقاق قمر فانی لهم پس از کجا باشد مر ایشانرا
اذا جاءتهم چون بیاید قیامت بدیشان ذکریهم پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون روز قیامت بیاید ذکر و اتعاظ ایشانرا
فائده ندهد فاعلم انه لا اله الا الله یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش بر دانشی که

داری بر وحدانیت و دانسته که معبود بحق نیست مگر خدای در حقایق سلمی آورده که چون عالمی را گویند اعلم مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته او در موضع آورده با آنکه هیچ ثوابی برابر آنکه کسیکه گوید لا اله الا الله وَاسْتَغْفِرْ و آمرزش طلب لِذَنْبِكَ برای ذنب خود و در معالم فرموده که آنحضرت صلعم مامور شد باستغفار با آنکه مغفورست تا امت درین صورت سنیت بوی اقتدا کرده و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدا که ترا از گناه نگاه دارد وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و آمرزش طلب برای مردان مومن و زنان مومنه و این اکرامیست از خدا در بارهٔ این امت که پیغمبر ایشانرا بطلب آمرزش گناهان ایشان امر فرموده و از امام علامه رحمة الله منقولست که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرد باستغفار گناهان امت و خلاف امر الٰهی از آنحضرت صلعم متصور نیست پس استغفار و طلب آمرزش کرده و حق تعالی از آن کریم ترست که حبیب خود را فرماید که از من چیزی طلب و چون طلبد عطا نکند پس معلوم شد که امت را دولت آمرزش خواهد بود نظم هر کرا چون تو پیشوا باشد نا امید از خدا چرا باشد + چون نشان شفاعت کبری + یافت بر نام نامیت طغری + امتان باگناهگاریها + بتو دارند امیدواریها وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدا میداند مُتَقَلَّبَكُمْ جای رفتن و گردیدن شما در دنیا وَمَثْوَاكُمْ و آرامگاه موضع قرار شما در دنیا و عقبی یا میداند هر جا که میروید در روز و هر جا که می باشید در شب وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و میگویند آنانکه ایمان آورده اند و مبالغه میکردند از جهت حرص که در جهاد دارند لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ چرا فرستاده نشد سوره در باب قتال با کفار فَإِذَا أُنْزِلَتْ پس چون فرستاده شود سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ سوره قرآن که در آن متشابهی نبود وَذُكِرَ و یاد کرده شود فِيهَا الْقِتَالُ در آن سوره امر قتال و جهاد رَأَيْتَ الَّذِينَ بینی آنانرا که هست فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک و نفاق یا سستی و در دین يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می نگرند بسوی تو نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ نظر کسیکه فرود آمده باشد برو بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ از غم و اندوه مرگ و متحیر و غمناک شوند فَأَوْلَىٰ لَهُمْ پس وای بر ایشان و یا دوزخ مر ایشان راست طَاعَةٌ کار ایشان فرمان برداری است وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ و سخن نیکو مثل قول سمعنا و اطعنا فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ پس چون لازم شد امر قتال معزوم کردند صحابه بر جهاد ایشان خلاف ورزیدند و باز نان در خانها نشستند فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ پس اگر راست گفتندی با خدا در اظهار حرص بر جهاد لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر آینه آن راستی بود بهتر مر ایشانرا فَهَلْ عَسَيْتُمْ پس آیا شاید و توقع هست از شما منافقان إِنْ تَوَلَّيْتُمْ اگر بخود گیرید امور فرمان را یعنی حاکم شوید أَنْ تُفْسِدُوا آنکه فساد کنید فِي الْأَرْضِ در زمین و بسبب جاه و تجبر انواع تباهی از شما واقع گردد وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ و ببرید رحمها خود را از روی تکبر تعظم یا پادشاهی آید اگر اعراض کنید از قرآن روی بگردانید از فرمان او که باز بسر امور جاهلیت روید از فساد و قطع رحم و سفک دماء و امثال آن أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که مفسد و معرض اند لَعَنَهُمُ اللَّهُ رانده است خدا ایشانرا و دور کرده از رحمت خود فَأَصَمَّهُمْ پس ایشانرا کر گردانید تا سخن حق نشنوند وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ و کور ساخت دیدهای ایشان تا دلائل قدرت و عبرت نه بینند أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا چرا تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر آن تا از نافرمانی بگذرند أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ بلکه بر دلهای ایشانست أَقْفَالُهَا قفلهای آن یعنی چیزیکه دلها را بمنزلهٔ قفلها باشد مر در بار او آن ختم و طبع الٰهی ست بر آن رباعی در که خدا بست بروی عباد + هیچ کلیدش نتواند گشاد + کیست که بردارد و در وا کند + قفل کر او بر دلها کند + در تبیان آورده که یهود نعت حضرت رسالت پناه صلعم در توریت خوانده بودند و صحت نبوت آنحضرت صلعم معلوم کرده و قبل از بعث صفت آنحضرت صلعم بسیار میگفتند و از ظهور او خبر میدادند چون سید عالم مبعوث شد و بمدینه آمد ایشان برگشتند از وی و خدا تعالی آیت فرستاده که إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا بدرستی آنانکه برگشتند عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ براد بار خود یعنی بلیس باز شدند و کافر گشتند به محمد مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شده بود لَهُمُ الْهُدَى مر ایشان را بیانی از نبوت آن حضرت و بدلائل واضح دانسته بودند الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ آسان کرد و بیاراست مر ایشانرا انکار و عناد را وَأَمْلَىٰ لَهُمْ و خدا امهلت داد ایشانرا و تعجیل نفرمود در عقوبت ایشان تا در گناه بیفزایند ذَٰلِكَ این امهال بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که گفتند جهودان لِلَّذِينَ كَرِهُوا مر آنانرا که کراهت داشتند مَا نَزَّلَ اللَّهُ از

انچه خدای فرستاده از قرآن احکام دین یعنی منافقان مراد آنست که یهود مر اهل نفاق را گفتند به پنهانی سَنُطِيعُكُمْ زود باشد که فرمان
بریم شما را فِي بَعْضِ الْأَمْرِ در بعضی کارها یعنی مددگاری کنیم اگر با پیغمبر صلعم حرب کنید وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدا میداند إِسْرَارَهُمْ ○ پنهان
ایشان را فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ چون قبض کنند جان ایشان را فرشتها يَضْرِبُونَ میزنند وُجُوهَهُمْ
روهای ایشان را که از حق بگردانیده اند وَأَدْبَارَهُمْ و پشتهای ایشان که بر اهل حق کرده اند ذَٰلِكَ این قبض ارواح ایشان برین وجه بِأَنَّهُمُ
اتَّبَعُوا بسبب آنست که ایشان متابعت کردند مَا أَسْخَطَ اللَّهَ آنچیزی را که بخشم آورد خدای را یعنی موجب غضب وی گردد چون کتمان
امر رسول صلی الله علیه وسلم و معاونت منافقان و کافران و مشرکان وَكَرِهُوا و بسبب آنست که نخواستند و کاره بودند رِضْوَانَهُ
خوشنودی خدای را یعنی عملی را که سبب رضای وی باشد چون اظهار نعت پیغمبر صلعم و اقرار بدو و فرمان برداری او فَأَحْبَطَ پس باطل کرد
خدای أَعْمَالَهُمْ ○ عملهای ایشان را أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه پنداشتند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری نفاق
است یعنی منافقان تصور کردند أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ آنرا که ظاهر نگرداند خدای أَضْغَانَهُمْ ○ کینهای ایشان را که پوشیده ساخته اند
از پیغمبر صلعم و مومنان وَلَوْ نَشَاءُ و اگر میخواهیم لَأَرَيْنَاكَهُمْ هر آینه بنمائیم بتو ایشان را یعنی علامتها و نشانها پدید آریم بر ایشان فَلَعَرَفْتَهُمْ
پس هر آینه تو شناسی بِسِيمَاهُمْ بعلامتی که دال باشد بر نفاق ایشان وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ و هر آینه تو بشناسی ایشان را فِي لَحْنِ الْقَوْلِ در گردانیدن
سخن از صواب بجهت تعریض و توجیه وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند أَعْمَالَكُمْ ○ کردارهای شما و مناسب آن جزا خواهد داد
انس بن مالک رض میفرماید که بعد از نزول این آیت هیچ منافقی نبود که حضرت پیغمبر او را نشناخت بسیما و سخن و در تیسیر و عین المعانی از ابن عباس
نقل کرده اند که در بعضی از غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند و بامداد که برخاستند بر جبهه هر یک نوشته بود که هذا منافق وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و هر آینه
بیازمائیم شما را بامر جهاد و تکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندگان میکنیم حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ تا بدانیم مجاهدان را یعنی ظاهر گردد بر خلق که جهاد
کنندگان کیانند مِنْكُمْ از شما وَالصَّابِرِينَ و صبر کنندگان بر مشقت حرب وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ ○ و تا بیازمائیم خبرهای شما را که میگوئید در ایمان
اخلاص یعنی تا صدق و کذب از همه آشکارا گردد و تفحص در افعال ثلثه بنون میخوانند یعنی ما آزمائیم تا بدانیم خبرهای شما را إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
بدرستی آنانکه بگرویده اند یعنی یهود بنی قریظه و نضیر وَصَدُّوا و بازداشتند قوم خود را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا که دین اسلام است وَشَاقُّوا
الرَّسُولَ و مخالفت کردند با رسول مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر گشته لَهُمُ الْهُدَىٰ مر ایشان را راه حق و در تورات
خوانده و دانسته بودند لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ زیان نتوانند رسانید خدای را شَيْئًا چیزی از کفر و عناد ایشان و اثر ضرری بدین خدای
نرسد بلکه شر آن بدیشان عائد گردد وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ ○ و زود باشد که خدای حبط کند ثواب عملهای ایشان یعنی عبادتها که میکنند يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در آنچه حکم کرده وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان بردار باشید
رسول را در آنچه فرماید وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ و باطل و بیهوده و ضائع مسازید عملهای خود را بریا و سمعه یا بعجب و کبر که کردار معجب
مردود و مذموم بود نظم در ره علمی که عجب ره یافت + رویش ز ره قبول برتافت + ای گشته بکار خویش مغرور + وز درگه قرب
مانده مهجور + معجب مشو از طریق تلبیس + کز عجب بچه افتاد ابلیس + تا چند تو عجب خودنمائی + از دیده بنه منی و مائی + إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا
بدرستی آنانکه نگرویدند یعنی قوم قریش و اتباع وی و منع کردند مردم را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از سلوک راه حق ثُمَّ مَاتُوا پس مردند یعنی کشته شدند
بروز بدر وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ناگرویدگان بودند فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ○ پس هرگز نیامرزد خدای مر ایشان را نزول آیت در شان اهل
قلیب ست اما حکم آن عموم دارد و شامل ست هر کرا که کافر میرد فَلَا تَهِنُوا پس سستی مکنید ای مومنان وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ و مخوانید
کافران را بصلح یعنی طلب صلح مکنید از ایشان که نشانه ضعف و تذلل شما شود وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ و حال آنکه شما برترانید یعنی غالبانید وَاللَّهُ مَعَكُمْ

وخدای با شماست بنصرت وعون وَلَنْ يَتِرَكُمْ و ضایع وکم نگرداند أَعْمَالَكُمْ ثواب کردارهای شما إِنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا جز این نیست
که زندگانی دنیا لَعِبٌ بازی ست ناپایدار وَلَهْوٌ و مشغولی بی اعتبار وَإِنْ تُؤْمِنُوا واگر بگروید بخدا ورسول وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از معصیت
وفضول يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ بدهد مزدهای شما را در آخرت وَلَا يَسْئَلْكُمْ و نمی خواهد خدا بر مزد دادن شما أَمْوَالَكُمْ همه اموال شما را یا حق
سبحانه نمی خواهد همه اموال شما را بلکه بانفاق اندکی از آن حکم کرد که عشر ست ونصف عشر وربع عشر إِنْ يَسْئَلْكُمُوهَا اگر بخواهد از شما مالهای شما را
فَيُحْفِكُمْ پس مبالغه کند در خواستن یعنی گوید همه را انفقه کنید تَبْخَلُوا شما بخیلی کنید بدان و نمیدهید بخوشدلی و طیب نفس وَيُخْرِجْ وظاهر گرداند
خدای بدان خواستن از شما یا بخل شما أَضْغَانَكُمْ کینهای که در تهای شما را هَا أَنْتُمْ ای شما هٰؤُلَاءِ ای گروه مخاطبان تُدْعَوْنَ خوانده
شده اید و فرموده شده لِتُنْفِقُوا برای آنکه نفقه کنید فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدا یعنی زکوة مال دهید یا آنکه باسباب جهاد صرف نمایید فَمِنْكُمْ پس از
شماست مَنْ يَبْخَلُ کسیکه بخیلی کند در زکوة و نفقه در غزوه وَمَنْ يَبْخَلْ و هر که بخیلی کند بر آنچه بروی واجب ست از انفاق فَإِنَّمَا يَبْخَلُ پس جز این
نیست که بخل ورزد عَنْ نَفْسِهِ بر نفس خود که او را از ثواب محروم میسازد وَاللّٰهُ الْغَنِيُّ و خدای بی نیاز ست از صدقات و نفقات شما وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ
و شما محتاجانید بدانچه نزدیک اوست از موائد نعمت و فوائد کرامت پس اگر امروز یکی فانی بدهید فردا در عوض آن ده باقی بستانید چه از خزانه کرم او هیچ کم نشود و شما
بمرادات و مقاصد خود فائز گردید وَإِنْ تَتَوَلَّوْا واگر روی بگردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند از انفاق یا اگر اعراض کنید از اسلام و قبول احکام
يَسْتَبْدِلْ بدل کند خدای قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی دیگر جز شما یعنی شما را هلاک کند و قومی دیگر بیارد ثُمَّ لَا يَكُونُوا پس نباشند آن قوم أَمْثَالَكُمْ
مانند شما بلکه فرمانبردار باشند و پرهیزگارتر مراد بنی کنده اند و نخع از یمن و اشهر آنست که از حضرت پیغمبر ع سوال کردند که اینها کدام گروه اند و سلمان
فارسی رض در پهلوی آن حضرت نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد و گفت هذا و قومه و در خبر آمده که اگر دین مرتفع شود تا ثریا فراگیرند آنرا
مردمان از فارسیان و در لباب آورده که ابو الدرداء رض بعد از قرأت این آیت میگفت ابشروا یا بنی فروخ + مراد پارسیانند

سورة الفتح مدنية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي تسع وعشرون آية

بصحت رسیده که در سال ششم از هجرت رسول صلعم در واقعه دید که با بعضی از صحابه بزیارت کعبه معظمه زادها الله شرفا رفت و عمره گزارد یاران بعد
از استماع آن رویا پنداشتند که تعبیر آن واقعه در همان سال بظهور خواهد رسید و سید عالم بکار سازی مشغول شده روز دوشنبه غره ذو القعده آن سال از مدینه
بیرون آمد احرام بعمره گرفت و هفتاد شتر بجهت هدی با خود ببرد و اغلب اصحاب اتفاق کردند خبر توجه آنحضرت ع بمشرکان مکه رسیده و منع آنسرور صلعم
از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمده در بلدح لشکرگاه بر زدند پیغمبر ع خبردار شده بحدیبیه فرود آمد و از جانب کفار عروة بن مسعود ثقفی نزد
حضرت پیغمبر ع آمد تا سبب آمدن آنحضرت ع معلوم کند و بعد از آن جلیس کنانی که مهتر احابیش بود بیامد و معلوم کرد که آنحضرت داعیه حرب ندارد و بزیارت
کعبه آمده اما قریش بر حمیت جاهلیت فرو ایستادند و بر هیچ وجه راضی نشدند که حضرت پیغمبر صلعم و اصحاب او در مکه درآیند پیغمبر ع عثمان را رض نزد ایشان
فرستاد ایشان او را نگاه داشتند و خبر قتل او بآنجا رسید و بدان سبب بیعة الرضوان واقع شد چنانچه عنقریب مذکور گردد انشاء الله تعالی القصه کفار
از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند میان آنحضرت ع و اهل مکه صلح واقع شد بر آنکه ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب
نباشد نهان و آشکارا یکدیگر و حلفا یکدیگر تعرض نرسانند و مقرر شد که مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا بگزارند و دیگر شرطها نیز واقع شد
واکثر صحابه رض از آن صلح ملول شدند و آنحضرت ع هم آنجا در حدیبیه بفرمود تا سر مبارک ایشان تراشیدند و بعضی شتران را قربان فرمود و
برخی را بدست ناجیه اسلمی بمکه فرستاد تا در مروه قربان کنند و بر فقرا و مساکین آنجا بخش کردند و صحابه رض نیز حلق و قصر نمودند و هدیهای خود را
قربان کردند و پیغمبر بیست روز در حدیبیه توقف نمود و در حین مراجعت شبی از شبها این سوره فرود آمد و آن حضرت صلعم فرمود باصحاب که امشب
این سوره بر من نازل شده که دوست ترمیدارم از آنچه آفتاب بر آن طالع میشود پس سوره فتح را بر یاران خواند و ایشان را تهنیت گفتند صحاب

نیز مبارک باد گفتند إِنَّا فَتَحْنَا بدرستیکه ما حکم کردیم لَكَ برای تو فَتْحًا مُّبِينًا حکمی پیدا و هویدا که آن صلح ست با قریش و از حضرت
پرسیدند که افتح هو در جواب فرموده که نعم والذی نفسی بیده و آن صلح مقدمه فتوح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان میداشتند سرگذار شده
با کفار مجادله کردند و قرآن بر ایشان خواندند و بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح مکه نیز همان بوده است و از بن ست که بعضی مفسران بر بن وجه
تفسیر کرده اند که ما بگشائیم برای تو شهر مکه را و تعبیر بماضی جهت تحقق وقوع ست و گفته اند مراد فتح خیبر و فدک ست پس از جهاد آمرزش طلب لِّيَغْفِرَ لَكَ
اللَّهُ تا بیامرزد مر ترا خدا مَا تَقَدَّمَ آنچه گذشته است پیش از وحی مِن ذَنبِكَ از آنچه موجب عقاب تو بوده وَمَا تَأَخَّرَ و آنچه بازمانده است بعد
از آن یا پیش از فتح و پس از آن یا قبل از نزول این آیت و بعد از آن امام ابو اللیث گفته که گناه گذشته ذنب آدم و حوا علیهم ست و آینده جرائم
امت یعنی بیامرزید گناه آدم و حوا را ببرکت او و می آمرزد گناه امت او را بشفاعت او صلعم فرموده که ذنب آدم را بوی اضافت کرده در وقت
ذنب در صلب وی بوده و ذنب امت را بوی اسناد فرموده که گناه او پیش رو کار ساز ایشان ست وَيُتِمَّ و دیگر بفضل عمیم خود تمام
گرداند نِعْمَتَهُ نعمت خود را عَلَيْكَ بر تو به فتح بلاد یا باعلای دین یا بالتمام نبوت یا ملک یا بقبول شفاعت وَيَهْدِيَكَ
صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا و بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد در آن وَيَنصُرَكَ اللَّهُ و یاری کند ترا خدا نَصْرًا عَزِيزًا یاری کردنی
که در عزت و غلبه باشد یعنی تو را آن نصرت قاهر و غالب شوی چون در صلح حدیبیه صحابی را حالی از غصه و ترددی بنود حق سبحانه میفرماید که هُوَ الَّذِي
او ست آنکه أَنزَلَ السَّكِينَةَ فرو فرستاد آرامش و قرار و سکون قلب فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ در دلهای گرویدگان لِيَزْدَادُوا تا زیادت کنند
إِيمَانًا گرویدنی مَّعَ إِيمَانِهِمْ با گرویدن ایشان یعنی بیفزایند یقین را بیقین خود یا یقین دیگر با ایمان که باصول دین داشتند افزون سازند آنرا
بایمان بفروع شرع وَلِلَّهِ و مر خدایراست جُنُودُ السَّمَاوَاتِ لشکرهای آسمان از ملائکه وَالْأَرْضِ و لشکرهای زمین از مومنان مجاهد پس ای
اهل ایمان جهاد کنید و بنصرت الهی واثق باشید که هر لشکر آسمان و زمین در حکم وی بود بلکه ذرات کونین سپاه او باشد اولیای خود را در وقت
غزا با عدای خود فرو نگذارد بیت نصرت از و طلب که بمیدان قدرتش + هر ذره پهلوانی و هر پشه صفدریست وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای
عَلِيمًا دانا بمصالح خلق حَكِيمًا بصواب کارها در آنچه کند و از جمله آنست که سکینه بدلهای گرویدگان فرستاد لِّيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
تا در آرد مردمان و زنان گرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیده جَنَّاتٍ تَجْرِي به بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل
یا درختان اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاوید باشند در وی وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ و دیگر آنکه بپوشد از ایشان بدیهای
ایشانرا یعنی محو گرداند پیش از دخول بهشت تا پاک و پاکیزه در روضه رضوان درآیند وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این وعده مر ایشانرا عِندَ اللَّهِ نزدیک
خدای یعنی در حکم او فَوْزًا عَظِيمًا رستگاری بزرگ و چه فوز عظیم تر از آنکه ایشان از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فائز گردند وَيُعَذِّبَ
الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ و دیگر برای آنست تا عذاب کند مردان منافق و زنان منافقه را از اهل مدینه وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و
مردان مشرک و زنان مشرکه را از اهل مکه الظَّانِّينَ بِاللَّهِ و دیگر برای آنست تا عذاب کند گمان برندگان بخدای ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد
یعنی اسد و غطفان از اهل شرک و بعضی منافقان گمان بردند که پیغمبر صلعم که بحدیبیه میرود کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهند آمد و لشکر
او منهزم خواهد شد پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم سالم و غانم باز بمدینه آمد و حق سبحانه فرمود که عَلَيْهِمْ برین گمان بد
برندگان ست دَائِرَةُ السَّوْءِ گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ و خشم گرفت خدای
بر ایشان وَلَعَنَهُمْ و براند ایشانرا از رحمت خود وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد برای ایشان جَهَنَّمَ دوزخ را وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد
بازگشتی است دوزخ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست لشکرهای آسمان و زمین یعنی هر که در آسمانها و زمینهاست همه مطیع و
مسخر اوست چنانچه لشکریان فرمان برند اعاده این سخن جهت وعده مومنان ست تا بنصرت الهی مستظهر باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تکذیب باز آیند

نصف

خالف گردند وَكَانَ اللّٰهُ و هست خداى عَزِيزًا غالب در فرمان خود حَكِيمًا دانا در آنچه فرمايد إِنَّا أَرْسَلْنٰكَ بدرستيكه ما فرستاديم ترا
شَاهِدًا گواه بر اقوال و افعال امت وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده آنانرا که سکینه بر دلهاى ايشان نازل شد وَنَذِيرًا و بيم کننده آنانرا
که گمان بد برده اند پس توامت را بگوى که فرستادن من جهت بيم و بشارت لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ براى آنست که تصديق کنيد مر خداى را يعنى
بگرويد بيگانگى او وَرَسُولِهِ و تصديق کنيد فرستاده او را در دعوى که ميکند وَتُعَزِّرُوهُ و تقويت و تاييد دين او را وَتُوَقِّرُوهُ و بزرگ داريد فرمان او را
وَتُسَبِّحُوهُ و بپاکى ياد کنيد مر وى را يا نماز گزاريد براى او بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمير تعزروه و توقروه عائد بحضرت
حق است يعنى او را نصرت کنيد و تعظيم بجا آريد که تعظيم او بحقيقت تعظيم حق است کان کنتم تحبون الله فاتبعونى بيت: در حريم سر تعظيم تو کس را راه نيست + واز کمال
منت آشنا هيچکس آگاه نيست + إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ بدرستى آنانکه بيعت ميکنند با تو در حديبيه إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ جز اين نيست که بيعت کرده اند
با خدا چه مقصود به بيعت اوست و براى طلب رضاى اوست مراد بيعت رضوانست و ذکر آن بيايد ان شاء الله العزيز رسلمى فرمود که اين سخن در مقام جمع است
و حق سبحانه مرتبه جمع را براى هيچکس تصريح نکرد الا براى آنکه اخص اشرف موجودات است و از همچنين مقام است که من يطع الرسول فقد اطاع الله يَدُ اللّٰهِ
قوت خداى در وفا کردن وعده خود در ثواب آخرت يا در نصرت پيغمبر خود صلعم فَوْقَ أَيْدِيهِمْ زبر دستهاى ايشانست در وفا بعهد يا در يارى دادن و موافقت
پيغمبر و در معالم آورده که صحابه بوقت بيعت دست پيغمبر صلعم ميگرفتند و يد الله زبر دست ايشان بوده در مبايعت فَمَنْ نَكَثَ پس هر که بشکند
عهد را فَإِنَّمَا يَنْكُثُ پس جز اين نيست که ميشکند عَلَىٰ نَفْسِهِ بر نفس خود يعنى ضرر آن بنفس او رسد و بس و در موضح آورده که سه چيز اهل
آن راجع ميشود يکى مکر که و لا يحيق المکر السىء الا باهله + دوم ستم که انما بغيکم على انفسکم + سوم نقض عهد که فمن نکث فانما ينکث على نفسه + و در باب
نقض عهد و پيمان گفته اند رباعى: عهد مشکن که هر که پيمان شکست + از پاى در افتاد و گردن شد از دست + آنرا که درست بود پيمان الست + نشکست
بهيچ حال هر عهد که بست + وَمَنْ أَوْفَىٰ و هر که وفا کند بِمَا عَاهَدَ بآنچه عهد کرده است عَلَيْهُ اللّٰهَ بر آن با خدا فَسَيُؤْتِيهِ پس زود دهد مر او را
خداى أَجْرًا عَظِيمًا مزدى بزرگ در آخرت که آن بهشت است آورده اند که حضرت پيغمبر صلعم چون متوجه مکه شد بنيت عمره بعضى از اعراب چون
اسلم و جهينه و مزينه و غفار و اشجع نامه فرستاد که درين سفر مرا مرافقت و موافقت کنيد ايشان از محاربه قريش ترسيدند و تعلل نمودند و تخلف
ورزيدند حق سبحانه خبر داد پيغمبر خود را که چون بمدينه باز رسى سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که بگويند ترا باز پس ماندگان مِنَ الْأَعْرَابِ
از باديه نشينان يعنى قبايل که مذکور شد عذر آرند شَغَلَتْنَا مشغول کرد ما را أَمْوَالُنَا مالهاى ما که غمخوارى نداشت
و ضايع مى شد وَأَهْلُونَا و فرزندان ما از بيکسى بى برگ و نوا ميماندند فَاسْتَغْفِرْ لَنَا پس طلب آمرزش کن براى ما بدين
تخلف که کرديم و مرافقت و موافقت ننموديم يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ميگويند بر زبانهاى خود مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آنچه نيست در دلهاى
ايشان يعنى اين اعتذار و استغفار بر زبان ميکنند و دل ايشان از آن خبر نيست قُلْ بگو در جواب ايشان فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ پس کيست که مالک
شود براى شما يعنى منع کند از شما مِنَ اللّٰهِ از حکم خداى شَيْئًا چيزى را إِنْ أَرَادَ اگر خواهد خداى بِكُمْ ضَرًّا بشما قهرى و زيانى از قتل و خللى در
مال و اهل يا عقوبتى بر تخلف أَوْ أَرَادَ بِكُمْ يا اگر خواهد بشما نَفْعًا سودى چون دولت و نصرت و نگاهداشت اموال و اهالى بَلْ كَانَ اللّٰهُ بلکه هست
خداى بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما ميکنيد خَبِيرًا دانا ميداند که قصد شما از تخلف چه بود و شما مشغول مال و فرزندان نبوده ايد بَلْ ظَنَنْتُمْ
بلکه گمان برديد أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ آنکه باز نگردد پيغمبر وَالْمُؤْمِنُونَ و رجعت نکنند مومنان إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ بسوى اهالى
خود بمدينه أَبَدًا هرگز بلکه مشرکان ايشانرا بکشند و مستاصل گردانند وَزُيِّنَ ذٰلِكَ و آراسته شد اين گمان يعنى شيطان بيار است
استيصال پيغمبر و صحابه او را تا متمکن شد فِي قُلُوبِكُمْ در دلهاى شما وَظَنَنْتُمْ و گمان برديد ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد که دين خدا باطل شود و اهل
اسلام را مدد نکنند وَكُنْتُمْ و گشتيد شما بدين گمان قَوْمًا بُورًا گروهى هلاک شدگان بسبب فساد عقيدت و نيت وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ

بِاللّٰهِ و هر که نگرود بخدای وَرَسُولِهِ و رسول او و بدل تصدیق بحکم خدا و رسول نکند فَإِنَّا أَعْتَدْنَا پس بدرستیکه ما آماده کردیم لِلْكَافِرِينَ
سَعِيرًا مر ناگرویدگان را سعیرا آتش فروخته وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین یعنی زمام امور
ممالک علوی و سفلی در قبضه قدرت اوست يَغْفِرُ می آمرزد گناهان بزرگ لِمَن يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَيُعَذِّبُ و عذاب میکند بگناه خرد مَن يَشَاءُ
هر کرا اراده میکند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده توبه کنندگان رَّحِيمًا مهربان بر ایشان سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ زود
باشد که بگویند پس ماندگان از حدیبیه مراد مردمان قبائلند یعنی اعراب خواهند گفت إِذَا انطَلَقْتُمْ آنگاه که بروید إِلَىٰ مَغَانِمَ بسوی غنیمتها مراد غنائم
خیبرست لِتَأْخُذُوهَا تا فرا گیرید آن را ذَرُونَا بگذارید ما را نَتَّبِعْكُمْ تا پیروی کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر صلعم در ذی الحجه
سنه ست از حدیبیه باز گشت و در محرم سنه سبع بغزوه خیبر توجه فرمود و حکم شد که هر که در حدیبیه حاضر بوده بدین جنگ رود و غیر ایشان درین جنگ اتفاق
نکنند و چون عزم او جزم شد مخلفان گفتند بگذارید تا ما موافقت کنیم با شما و بخیبر آییم يُرِيدُونَ میخواهند مخلفان أَن يُبَدِّلُوا آنکه تغییر
دهند كَلَامَ اللَّهِ سخن خدای را یعنی حکم او را که فرموده که غیر از اهل حدیبیه بدین حرب نروند قُل لَّن تَتَّبِعُونَا بگو پیروی نخواهید کرد ما را
نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون میایید كَذَٰلِكُمْ قَالَ اللَّهُ همچنین گفته است خدای مِن قَبْلُ پیش از تهیه شما یا پیش از آمدن با ما
فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که گویند این حکم نکرده خدای بَلْ تَحْسُدُونَنَا بلکه شما حسد میبرید تا در غنیمت شریک شما نشویم و نه
چنین است که مخالفان میگویند بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ بلکه هستند که درنمی یابند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندک چیزی را قُل لِّلْمُخَلَّفِينَ بگو مر این
باز ماندگان را مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل بادیه سَتُدْعَوْنَ زود باشد که خوانده شوید إِلَىٰ قَوْمٍ بحرب گروهی أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان
کارزار سخت که اهل یمامه اند از متابعان مسیلمه کذاب یا قبائل عرب که مرتد شدند بعد از وفات پیغمبر صلعم یا هوازن و غطفان که در حیات آنحضرت بوادی
حنین حرب کردند و گفته اند که مراد اهل فارس و روم اند ملخص آیت آنکه شما را بجنگ مردی محارب مبارز خواهند خواند که تُقَاتِلُونَهُمْ کارزار
کنید با ایشان و بکشید ایشان را أَوْ يُسْلِمُونَ یا مسلمان شوند اگر این قوم مشرک یا مرتد باشند حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشان
از اهل کتاب قتال است یا جزیه و بر این تقدیر سلام بمعنی انقیاد است فَإِن تُطِيعُوا پس اگر فرمان برید کسی را که خواننده شماست
بقتال آن گروه يُؤْتِكُمُ اللَّهُ بدهد شما را خدای تعالی أَجْرًا حَسَنًا مزدی نیکو که آن غنیمت است در دنیا و جنت در عقبی وَإِن تَتَوَلَّوْا
و اگر روی بگردانید و پشت بر داعی کنید كَمَا تَوَلَّيْتُم چنانکه اعراض کردید مِّن قَبْلُ پیش ازین از سفر حدیبیه يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند
خدای شما را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک در حق متخلفان چون این همه وعید واقع شد ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطه
عجز و ضعف از جهاد تخلف میکنیم تا آن حال بچه انجامد آیت آمد که لَّيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ نیست بر نابینا گناهی اگر بحرب نرود وَلَا
عَلَى الْأَعْرَجِ و نه بر لنگ حَرَجٌ بزه است اگر از جهاد تخلف کند وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ و نه بر بیمار حَرَجٌ گناهی است اگر بحرب نرود
اینها معذوراند وَمَن يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در جهاد و غیر آن يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ در آرد او را
خدای در بهشتها و آن چنان بوستانهاست که تَجْرِي میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن بهشتیان جویها وَمَن
يَتَوَلَّ و هر که اعراض کند از فرمان خدای و رسول يُعَذِّبْهُ عذاب کند او را خدای عَذَابًا أَلِيمًا عذابی که درد آن منقطع نگردد و الم
منتهی نشود و آن عذاب حرمان است چه بمخالفت امر خدای از دولت لقا مهجور و بنافرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند
نعوذ بالله من الحرمان بیت مسوز ز آتش حرمانم که هیچ عذاب + ز روی سوز و الم چون عذاب حرمان نیست + آورده اند که چون حضرت رسالت
پناه بحدیبیه نزول فرمود خراش بن امیه را بمکه فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آنحضرت ع بعمره آمده داعیه حرب ندارد اهل مکه
خراش را از در آمدن و سخن کردن منع کردند آنحضرت ع ثانیا ذوالنورین را فرستاد او را در مکه نگاه داشتند و آوازه قتل او در افتاد

ع

پیغمبر اصحاب را طلبید ایشان بقول صحیح هزار و پانصد و بیست تن بودند بیعت کردند با ایشان با آنکه با قریش قتال کنند و از حرب روی
نتابند و در زیر درخت سمره نشسته بود و در کشاف آورده که چون حضرت صلعم در زیر درخت سمره قرار گرفت شاخی از ان بر پشت
مبارک او فرود آمد عبد الله معقل رض گوید که من قائم بودم بر سر آن حضرت صلعم آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارک وی
برداشتم و صحابه بیعت کردند بر مرگ و قتل و آنکه مطلقا نگریزند حضرت صلعم فرمود که شما امروز بهترین اهل زمانید و در معالم
از جابر رض نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بدوزخ نرود یک کس از انها که در تحت الشجره بیعت کردند و این را بیعة
الرضوان گویند چه حق سبحانه ازین قوم خوشنود است چنانچه میفرماید لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ بتحقیق که خدای خوشنود گشت عَنِ
الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان صحابه إِذْ يُبَايِعُونَكَ یعنی ترا وقتیکه بیعت کردند با تو تَحْتَ الشَّجَرَةِ در زیر درخت سمره فَعَلِمَ پس
بداند خدای مَا فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دلهای ایشان است از اخلاص و وفا و صدق و صفا فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ پس فرو فرستاد آرام
عَلَيْهِمْ بر ایشان وَأَثَابَهُمْ و پاداش داد ایشانرا فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر است یا مکه یا هجر وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً و
غنیمتهای بسیار از رخوت و نقود و ضیاع و عقار يَأْخُذُونَهَا فرا میگیرند آنها را از یهود خیبر و غیر آن وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا و هست خدا
غالب و غلبه دهنده دوستان خود را حَكِيمًا حکم کننده بمغلوبیت دشمنان وَعَدَكُمُ اللّٰهُ وعده کرده است شما را خدای ای
امت مَغَانِمَ كَثِيرَةً غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه اطراف و اکناف عالم تَأْخُذُونَهَا فرا میگیرید آنرا تا قیامت فَعَجَّلَ
پس بتعجیل نقد داد لَكُمْ مر شما را هٰذِهِ این غنیمت خیبر وَكَفَّ و باز داشت و کوتاه کرد أَيْدِيَ النَّاسِ دستهای مردمانرا یعنی اهل
خیبر و حلفای ایشانرا که بنی اسد و غطفان بودند عَنْكُمْ از شما تا حلفای یهود ترسیده بجنگ در نیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا از
شما سالم ماندید وَلِتَكُونَ و تا باشد آن غنیمت آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ نشان مر مومنان را بر راستی قول پیغمبر بر فتح خیبر یا صدق قول الهی در وعده
غنایم وَيَهْدِيَكُمْ و برای آنکه بنماید شما را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی راست که منهج توکل است و مستوثق بودن بفضل ازلی و باز
گذاشتن کار بلطف لم یزلی ارباب سیر برآنند که چون حضرت رسول ع از سفر حدیبیه مراجعت فرمود بحکم وعده وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا
کارسازی حرب خیبر فرموده با هزار و چهارصد تن از مدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شدند و از منزل صهبا برای مرحبه روان شده سحری
بود که از طریق وادی حرضه در میان قلعهای خیبریان در آمدند و ایشان بیخبر از قلعه بیرون آمده با بیل و تیشه و ادوات زرع میلی بحدائق و مزارع خود
داشتند روی نهاده بودند که ناگاه لشکر اسلام در نظر ایشان درآمد گفتند و الله محمد و الخمیس و روی بحصار خود آوردند و آنحضرت فرمود الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا
بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه یهود حصاری شده دل بر قتل نهادند و مسلمانان اول با اهل نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته شده
بعد از ان حصار شق مفتوح گشت و در مغازی محمد بن اسحق مذکور است که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق را بعد از ان یهود
بحصن صعب بن معاذ متحصن گشتند و جنگ بسیار گرفته شد و اقمشه و اشعه و اطعمه ایشان بسیار بدست مسلمانان افتاد پس بمحاصره حصار
قموص اشتغال فرمودند و حضرت صلعم را صداع طاری شد بخود سواری نمیتوانست فرمود قلعه بغایت محکم بوده آنجا حرب فراوان وقوع یافته و آخر الامر بدست مرتضی
علی کرم الله وجهه مفتوح گشت و دران قلعه مرحب خیبری را کشت و در آهنین از حصار برکنده سپری خود ساخت و یهود زینهار خواستند و غنائم بسیار بدست صحابه رض
افتاد دیگر الوطیح و السلالم (؟) بازیافتند و آنجا حضرت را زهر دادند بره زهر آلوده باو بسخن درآمد که یا رسول الله از من مخور که مرا بزهر آلوده اند بیت از خوان معجز او گر نواله
طلبی به حدیث بره بریان شنو که ما حضرست وَأُخْرَىٰ و وعده کرد شما را غنیمتهای دیگر یا فتح شهرهای دیگر که هنوز لَمْ تَقْدِرُوا قادر نشده اید عَلَيْهَا
برآن و نمیدانید آنرا قَدْ أَحَاطَ اللّٰهُ بِهَا بدرستیکه احاطه کرده است علم خدا بان مراد غنائم هوازن است یا مداین فارس و روم و شام و مجاز
گویند هر فتحی که تا قیامت مر این امت راست و هر دین داخل است وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز یا بر فتح مداین داعیان

عالم فتح بزرگ توانا ولو قاتلکم و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه الذین کفروا آنانکه کافر بودند از اهل حدیبیه و صلح نکردندی لولوا
الادبار هر آئینه برگردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی ثم لا یجدون پس نیابندی ولیا کارسازی که ایشانرا نگاه دارد
ولا نصیرا و نه یاری که ایشان را مددگاری نماید سنة الله سنت نهاده است خدای سنت نهادنی التی قد خلت آن سنتی که
گذاشته است من قبل پیش ازین در امتان دیگر که همیشه انبیا علیهم السلام بر ایشان غلبه کرده اند ولن تجد و نیابی تو لسنة
الله مر سنت خدای را تبدیلا تغییری هر چه در ازل مقدر و مقرر شده لا محاله کائن خواهد شد و دست تصرف هیچکس تغییر و تبدیل
صفات آن نخواهد کشید قطعه تغییر بحکم ازلی راه نیابد + تبدیل بفرمان قضا کار ندارد + و در دائره حکم وی پیش نگنجد + با سر قدر چون وچرا کار ندارد +
آورده اند که وقتیکه آنحضرت صلعم در حدیبیه بود هشتاد تن بودند که از اهل مکه بهنگام نماز صبح از جبل تنعیم فرود آمدند و خواستند که صحابه
را بقتل رسانند یاران رسول الله غلبه کرده ایشان را دستگیر کردند و پیش آنحضرت صلعم آوردند و آنحضرت صلعم ایشان را آزاد کرد
آیت نازل شد که وهو الذی و اوست آن خداوندی که از محض کرم کف ایدیهم باز داشت دستهای کفار مکه را عنکم از شما
تا صلح کردند وایدیکم عنهم و دستهای شما را کوتاه کرد از ایشان ببطن مکة در وادی مکه یعنی حدیبیه من بعد ان اظفرکم پس از آنکه ظفر
شما را و غالب ساخت علیهم بر ایشان مراد آن هشتاد سوار اند وکان الله و هست خدای بما تعملون بانچه میکنید از مقاتله کفار بفرمان
خدای و رسول و آنکه دست باز میدارید و میگذارید بجهت تعظیم خانه خدا بصیرا بینا و شما را بدان جزا خواهد داد هم الذین ایشان آنانکه
کفروا کافر شدند وصدوکم و باز داشتند شما را عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام والهدی و منع کردند شتران را که از برای قربان
آورده بودند معکوفا و در حالیکه باز داشته شده بود ان یبلغ از آنکه برسد محله بجای او که مکان نحر است یعنی منی حاصل معنی آنکه
کفار مکه بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی را بمحل او نه گذاشتند مستحق قتال و استیصال گشتند لکن ما شما را درین سال
از قتال ایشان باز میداریم بجهت گرویدگان که در مکه هستند ولولا رجال مؤمنون و اگر نبودندی مردان گرویده
ونساء مؤمنات و زنان ایمان آورده در مکه که شما لم تعلموهم ندانسته اید ایشانرا و آن هفتاد و دو تن
زن و مرد بودند که کتمان ایمان میکردند حق سبحانه فرمود که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما ایشان را نمیدانید باعیان
ایشان زیرا که با مشرکان مختلط اند ان تطؤهم بدل است از رجال یعنی اگر آن نبودی که آن مومنان هستند و نه آن بودی که شما
ایشانرا در اثنای قتال پی سپر میکردید یعنی هلاک میساختید فتصیبکم پس میرسید شما را منهم از جهت هلاک ایشان معرة کرهی
یعنی غمی و اندوهی بقتل مومنان یا تاوانی چون کفارت و دیت بغیر علم متعلق بان تطؤهم است یعنی میکشتید ایشانرا بی آنکه دانید هر آینه
ما دست شما از ایشان کوتاه میکردیم پس منع کردیم شما را از قتل اهل مکه بجهت نگاهداشت ایشان و این از برای آن است لیدخل الله تا در آرد
گرداند خدای فی رحمته در بخشش خود من یشاء هر کرا خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی خیرات است و گفته اند که دین اسلام است لو تزیلوا
اگر جدا شدندی آن مومنان از کافران در مکه نبودندی لعذبنا الذین کفروا هر آینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند منهم از اهل مکه عذابا الیما
عذاب مولم در عقبی و موجع در دنیا بقتل و سبی اذ جعل الذین کفروا یاد کن ای محمد که چون کردند و در آوردند آنانکه بگرویدند فی قلوبهم در دلهای
خود الحمیة تعصب و تکبر و غیرت را حمیة الجاهلیة حمیت جاهلیت که بنده را از فرمان برداری خدای باز دارد یعنی با یکدیگر گفتند که محمد
با یاران او در مکه میگذاریم چه ایشان پدر پدران و برادران ما را کشته اند بلات و عزی که بمنازل ما در نیایند چون ایشان عصبیت
پیش آوردند فانزل الله پس فرو فرستاد خدای سکینته آرام و وقار خود را علی رسوله بر فرستاده خود وعلی المؤمنین و بر
مومنان تا مقاتله نکردند و بصلح راضی شده معاودت نمودند و سهیل بن عمرو که باعث صلحنامه بود نگذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم بنویسد

وراضی نشد که محمد رسول الله کتابت کنند حق تعالی میفرماید که وَاَلْزَمَهُمْ وثابت داشت مومنانرا کَلِمَةَ التَّقْوٰی بر کلمهٔ تقوی که کلمهٔ شهادت ست یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نپسندیدند یا محمد رسول الله که بکتابت آن رضا ندادند وَكَانُوْا وهستند مومنان اَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان وَاَهْلَهَا وهستند اهل آن اولی بدان کلمه وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا

ع

بهمه چیز دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعضی از صحابه رض گفتند تعبیر خواب پیغمبر ع راست نشد و ما طواف خانه نکردیم وحلق وتقصیر بجای نیاوردیم آیت آمد که لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ بدرستی که راست کرد خدای ومحقق ساخت رَسُوْلَهُ برای رسول او فرستادهٔ خود الرُّؤْيَا آن خواب را که دیده بود بِالْحَقِّ براستی بنا بر حکمتی درین سال تاخیر کرد و در سال آینده لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ هر آینه در آیید شما بمسجد حرام اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اٰمِنِيْنَ اگر خواهد خدای در محلی که ایمن باشید از اعادی وگفته اند استثنای حکایت پیغمبر ست که در وقت تقریر رؤیا فرمود که بمسجد الحرام در آیید انشاء الله آمنین مُحَلِّقِيْنَ رُءُوْسَكُمْ تراشندگان سرهای خود را وَمُقَصِّرِيْنَ ولا وچینندگان موی از سر یعنی بعضی تراشند وبعضی بچینند لَا تَخَافُوْنَ از هیچکس فَعَلِمَ پس میداند خدای مَا لَمْ تَعْلَمُوْا آنچه ندانید شما از حکمت در تاخیر عمره فَجَعَلَ پس ساخت برای شما یعنی مقرر گردانید مِنْ دُوْنِ ذٰلِكَ پیش از ین یعنی قبل از دخول مسجد الحرام جهت عمرهٔ قضا فَتْحًا قَرِيْبًا ﴿۲۷﴾ فتحی نزدیک که فتح خیبر ست تا دل مومنان از اندوه تاخیر عمره خالی شده بآن فتح شادمان گردد هُوَ الَّذِيْٓ اَرْسَلَ او آن خداوندی که فرستاد رَسُوْلَهٗ فرستادهٔ خود را که محمد ست ع بِالْهُدٰى براه نمودن خلق در بیان کردن احکام وَدِيْنِ الْحَقِّ و دین درست که اسلام ست لِيُظْهِرَهٗ تا غالب گرداند دین را عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهٖ بر همه دینها یعنی اگر دین حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد و اگر باطل بود براندازد وگفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا که مقهور ومغلوب مسلمانان شوند و آن بوقت نزول عیسیٰ باشد وَكَفٰى بِاللّٰهِ وبسنده است خدای شَهِيْدًا گواه بر نبوت تو اگر سهیل گوید که محمد بن عبد الله نویسند غم مخورید که ما میگوییم مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ محمد فرستادهٔ خدا است بحق وَالَّذِيْنَ مَعَهٗٓ وآنانکه با اویند از مومنان اَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ سخت دل اند وغلیظ اند بر کفار رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ مهربان مشفقان میان یکدیگر تَرٰىهُمْ می بینی تو ایشانرا رُكَّعًا رکوع آرندگان سُجَّدًا سجود کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز در موضح آورده که این مناقب راجع بهمه صحابه رض ست اما درین الفاظ ایمائی ست باختصاص هر یک از خواص اصحاب بمنقبتی خاص والذین معه مدح صدیق ست رض که بقرب ومعیت ورفاقت در دار وغار واسفار مخصوص بوده اشداء علی الکفار صفت فاروق ست رض چه در نهایت شدت وغلظت بود با اهل شرک ونفاق همه علما را اتفاق ست که رحماء بینهم نعت ذی النورین ست رضی الله عنه که رافت وحیا ودلنوازی ووفای او مشهور ست ومعروف ونزد خالق وخلائق بدان صفات وسمات موسوم وموصوف تراهم رکعا سجدا شرح حال مرتضی علی ست کرم الله وجهه که اکثر اوقات واغلب آنات او بوظائف طاعات وعبادات میگذشت تا حدی که هر شب از هزار تکبیر احرام از خلوت باسماع خادمان عتبهٔ علیه اش میرسید يَبْتَغُوْنَ میطلبند این بزرگان فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ افزونی از خدا یعنی زیادتی ثواب وَرِضْوَانًا وخوشنودی حضرت او میطلبند سِيْمَاهُمْ علامتهای ایشان فِيْ وُجُوْهِهِمْ هست در رویهای ایشان ظاهر بوده مِّنْ اَثَرِ السُّجُوْدِ ﴿۲۹﴾ از اثر سجده کردن در لباب آورده که اثر نماز در جبین مبین ایشان لائح بوده چه در روی نماز گذارنده در نظر اهل دل خورشید تابنده ست که من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار و در نفحات مذکور ست که چون ازدواج ببرکت قرب الهی صاف شد انوار معرفت بر استباح ظاهر گردد بیت درویش را گواه چه حاجت که عاشق ست + رنگ رخش ز درد درون دیدان که هست + ذٰلِكَ این وصف که مذکور شد مَثَلُهُمْ صفت ایشان ست فِي التَّوْرٰىةِ ۚ ۛ در کتاب موسی ع یعنی در توریت صفت ایشان مسطور ست وَمَثَلُهُمْ فِي الْاِنْجِيْلِ تعد وصفت ایشان در انجیل یعنی بهمین نعت در کتاب عیسی ع مذکور اند یا صفت ایشان در توریت وانجیل كَزَرْعٍ مانند کشتی ست که در اول اَخْرَجَ شَطْـَٔهٗ

بیرون می آرد شاخک خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ بیرون آید فَاٰزَرَهٗ پس قوی گرداند آن یک شاخ را فَاسْتَغْلَظَ پس سطبر شود فَاسْتَوٰی عَلٰی سُوْقِهٖ پس بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود پس گیاه ضعیف شود و آخر درخت گردد یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ بشگفت آرد مزارعان را قوت و سطبری و راستی و خوبی او و این مثلیست و ممثل وی حضرت پیغمبرست و یاران وی اند که اول دعوت اسلام ضعیف بود هرچند برآمد قوت گرفت و راست بایستاد و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تمثیل فرمود لِیَغِیْظَ تا خشم گیرند بِهِمُ الْکُفَّارَ بیاران پیغمبر کافران امام قشیری رح فرمود که آیت در شان صحابه است پس هرکه بر ایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن دارد در اهل کفار بود نعوذ بالله منها وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وعده کرد خدای آنرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کردارهای پسندیده و ستوده مِنْهُمْ از ایشان یعنی همه ایشان را وعده فرموده است مَّغْفِرَةً آمرزش گناهان وَّاَجْرًا عَظِیْمًا و مزدی بزرگ و در تیسیر عجائب آورده که مراد از عمل صالح اینجا دوستی صحابه است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

ع ۳

سورة الحجرات مدنیة | بسم الله الرحمن الرحیم | وهی ثمانی عشرة آیة

یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ایمان آورده اید و گرویده اید لَا تُقَدِّمُوْا پیشی مگیرید باقوال خود بَیْنَ یَدَیِ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ پیش از قول خدا و رسول وی یعنی سخن مگوئید پیش از آنکه پیغمبر سخن گوید یا تعجیل مکنید در امر و نهی پیش از نزول وحی یا در معنی تاویل کتاب و سنت پیشی مگیرید بر پیغمبر که او بآن داناترست وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدا در تقدیم بروی قولًا و فعلًا اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ بدرستیکه خدای شنواست مر اقوال شما را عَلِیْمٌ داناست بافعال شما یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان لَا تَرْفَعُوْۤا بلند مکنید اَصْوَاتَکُمْ آوازهای خود را یعنی بلندتر از آواز او بر مدارید فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ بالای آواز پیغمبر چه پیغمبر ایشان را مراسم ادب میفرماید یعنی چون سخن گوئید آواز خود بلندتر از آواز وی بر مدارید وَلَا تَجْهَرُوْا لَهٗ و آشکارا مسازید او را بِالْقَوْلِ برای او سخن را یعنی آواز بلند او ندا مکنید کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ هیچون آشکارا کردن برخی از شما لِبَعْضٍ مر بعضی را بلکه آواز خود را نرم تر سازید تا مراعات لوازم ادب کرده باشید و گفته اند او را بنام و کنیت مخوانید چنانچه یکدیگر را میخوانید بلکه او را یا نبی الله و یا رسول الله و یا حبیب الله خطاب کنید اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُکُمْ تا باطل نشود عملها شما بسبب این جرأت و بی ادبی وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُوْنَ و شما ندانید که عملهای شما حبط شده تبرک ادب بزرگان گفته اند من ترک الادب رد عن الباب نهصد هزار ساله طاعت ابلیس بیک بی ادبی ضائع شد بیت نگاهدار ادب در طریق عشق و نیاز + که گفته اند طریقت تمام ادب است آورده اند که ثابت بن قیس رض مردی بلند آواز بود و پیوسته با حضرت مصطفی صلعم بلند سخن میگفتی چون این آیت نازل شد بخانه بنشست و بگریه و زاری مشغول شد خبر با آنحضرت رسیده او را طلبید و گفت چیست حال تو عرض کرد یا رسول الله در گوش من گرانیست و من در مجلس شما آواز بلند سخن میگویم ترسیدم که عمل من حبط شده باشد حضرت فرمود که راضی نیستی بآنکه زندگانی کنی بخیر و بمیری یعنی شهید شوی و در آئی ابهشتی ثابت گفت خوشنود شدم بدین بشارت و هرگز آواز بحضور شما برندارم آیت در شان او آمد که اِنَّ الَّذِیْنَ یَغُضُّوْنَ بدرستی آنانکه فرو میدارند اَصْوَاتَهُمْ آوازهای خود را عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ نزدیک رسول خدای و با ادب و آواز نرم سخن میگویند اُولٰٓئِکَ آن گروه الَّذِیْنَ امْتَحَنَ اللّٰهُ آنانند که امتحان کرده است خدای قُلُوْبَهُمْ لِلتَّقْوٰی دلهای ایشان را برای قبول تقوی در کشف الاسرار آورده که پاکیزه کرده است حق سبحانه دلهای ایشان را و آزمودن بمعنی پاک کردن است همچنانکه زر را در کوره اخلاص نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند گویند که این زر آزموده است بیت در کوره امتحان گرم بگدازی + منت دارم که بی غشم میسازی + لَهُمْ مر این گروه پاکیزه دلان را مَّغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَّاَجْرٌ و مزدی عَظِیْمٌ بزرگ بیگران آورده اند که پیغمبر صلعم سریه فرستاد بحی از حیای عرب تا بنی العنبر آن سریه اسیری چند از آن بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و غیر ایشان از پی

اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک بهم روز بود که حضرت پیغمبر ع استراحت فرموده بودند ایشان بدر یک حجره از حجرات طاهره میرفتند و نعره میزدند که ای محمد بدر آی تا همه اسیران ما بسازی آخر آن حضرت بیدار شده بیرون آمد و یکی را از ایشان حکم ساخت و آنکس حکم کرد که نصفی اسیران را فدا گیری و نصفی را آزاد کن حضرت ع همچنان کرد آیت آمد که إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ بدرستی آنانکه ندا میکنند ترا مِن وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ از بیرون حجرها یا از پس آن أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ بیشتر ایشان ذهن انسانیت ندارند و مراعات ادب نمی نمایند و نمیدانند وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان صَبَرُوا صبر کردندی حَتَّىٰ تَخْرُجَ تا بیرون آئی إِلَيْهِمْ بسوی ایشان لَكَانَ هر آئینه بودی خَيْرًا لَّهُمْ بهتر مر ایشان چه تمام اسیران را آزاد میکردی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی رَّحِيمٌ مهربانست بر اهل آداب که تعظیم سید اولی الالباب میکنند چه ادب جاذب رحمت است و حرمت جالب نعمت بیت سرمایهٔ ادب بکف آور که این متاع + آنرا که هست فیض ابد آیدش بدست + آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان را بگیرد و میان ایشان و ولید در جاهلیت خونی شایع شده بود چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت دیرینه درگذشتند طرح محبتی مجدد انداختند و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند او پنداشت که بمقاتلهٔ او می آیند فرار نموده نزد پیغمبر ع آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده اند و قصد قتل من کردند و از دادن زکوٰة ابا نمودند آنحضرت صلعم خالد بن ولید رض را با جمعی بر سر ایشان فرستاد فرمود که احتیاط تمام در کار ایشان بجای آورد و تعجیل ننماید خالد رض برفت و کسی را بمیان ایشان روانه کرد تا تجسس احوال نماید آن کس دید که بانگ نماز میگویند و نماز بجماعت میگزارند و شعار اسلام از ایشان ظاهر است باز آمد و با خالد گفت و خالد رض بعرض حضرت ع رسانید آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان إِن جَاءَكُمْ اگر بیاید بشما فَاسِقٌ دروغگوی بیرون رفته از فرمان خدای بِنَبَإٍ بخبری یعنی خبری آورد موحش که موجب تالم خاطر باشد و بخلاف واقعه گوید فَتَبَيَّنُوا پس تفحص کنید و نیکو دریابید آن را أَن تُصِيبُوا تا نرسانید گزندی قَوْمًا بگروهی بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی گمان برید که کافراند و با ایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فَتُصْبِحُوا پس گردید عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ بر آنچه کرده باشید نَادِمِينَ پشیمانان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتیکه امارت صدق خبر بر شما ظاهر گردد وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ و بدانید آنکه میان شما فرستادهٔ خدای است و تعظیم او اقتضای آن میکند که سخن دروغ و بیهوده بحضرت او عرض مکنید لَوْ يُطِيعُكُمْ اگر فرمان برد شما را یعنی اگر قول شما بشنود پیغمبر و برای شما کار کند فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّمْ هر آئینه در رنج افتید و بهلاک شوید وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای حَبَّبَ دوست گردانیده است إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ بسوی شما گرویدن و توحید را وَزَيَّنَهُ و آراسته کرده است ایمان را فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما ای مومنان به نصب دلائل و تبیین حجج و براهین وَكَرَّهَ و مکروه گردانیده است إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ بسوی شما پوشیدن حق را وَالْفُسُوقَ و بیرون رفتن از راه راست وَالْعِصْيَانَ و نافرمانی کردن أُولَٰئِكَ آن گروه که تحقیق اخبار کردند هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و آن تزیین ایمانست و تنزیه از کفر فَضْلًا برای فضلی است مِّنَ اللَّهِ از خدای یعنی تفضلی که خدای بشما خواسته است وَنِعْمَةً و نعمتی است از حضرت او وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناتر است بصدق و کذب مخبران حَكِيمٌ حکم کننده و محکم کار است در امور بندگان و از حکمتهای اوست که بتحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای ناراست انواع فتنها میزاید رباعی هرگز سخنان شبهه آمیز مگوی + و آن راست که هست فتنه انگیز مگوی + خامش کن و گر چاره نداری ز سخن + شوخی مکن و تند مشو و تیز مگوی + آورده اند که در میان عبدالله رواحه رض و ابن ابی بحضور حضرت رسالت پناه صلعم مجادله رفت و بدان انجامید که از قوم

هر دو جماعتی بمدد آمدند و هم از شتم و سفاهت بحرب و ضرب منجر شد حق سبحانه آیت فرستاد که وَاِنْ طَائِفَتَانِ و اگر دو گروه مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ
از گرویدگان اقْتَتَلُوْا کارزار کنند با یکدیگر فَاَصْلِحُوْا پس صلح کنید بَیْنَهُمَا میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشان را بحکم
خدا و رسول او فَاِنْ بَغَتْ پس اگر ستم کند و از حد بگذرد اِحْدٰىهُمَا یکی از آن دو طائفه عَلَی الْاُخْرٰی بر آن دیگر و ابا از صلح عدل
نماید بفرمان خدا راضی نشود فَقَاتِلُوا الَّتِیْ تَبْغِیْ پس قتال کنید با آن گروه که بغی میکند حَتّٰی تَفِیْٓءَ تا باز گردند اِلٰٓی اَمْرِ اللّٰهِ بحکم خدای
گردن نهند بر آن فَاِنْ فَآءَتْ پس اگر باز گردند آن طائفه باغی برای حق و ترک ستم نمودند احکام شرع را منقاد شوند فَاَصْلِحُوْا
بَیْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ براستی یعنی میل مکنید سوی یک طائفه و از راه حق تجاوز منمائید وَاَقْسِطُوْا
و عدل کنید در همه کارها اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ ۝ دوست دارد عدل کنندگان را که بعدل در قول و فعل
رعایت قانون عدالت میکنند چه مدار کار ملک و دین بر عدل است رباعی عدل چون لشکریست جان افزای + عدل لشکر
است ملک آرای + عدل کن زانکه در ولایت دل + در پیغمبری زند عادل ۝ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ جز این نیست که مومنان
برادرانند مر یکدیگر را در دین چه همه منتسب اند باصل واحد که آن ایمانست فَاَصْلِحُوْا پس صلاح آرید بَیْنَ
اَخَوَیْكُمْ میان برادران شما هرگاه که شقاق و خلافی واقع شود و تخصیص دو برادر بذکر جهت آنست که اقل جمع که میان ایشان مخاصمت
افتد دو کس اند یا مراد ابناء اوس و خزرج باشند و ایشان دو برادر بودند وَاتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از عذاب الهی در مخالفت فرمان او لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُوْنَ ۝ شاید که رحمت کرده شوید شما آورده اند که جمعی از بنی تمیم استهزا میکردند بر درویشان صحابه چون عمار و بلال و سلمان و خباب
و صهیب حق سبحانه آیت فرستاد که یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه گرویده اید لَا یَسْخَرْ باید که افسوس نکنند و استخفاف ننمایند
قَوْمٌ گروهی از شما مِّنْ قَوْمٍ از گروهی دیگر عَسٰٓی اَنْ یَّكُوْنُوْا شاید که باشند آنها خَیْرًا مِّنْهُمْ بهتر از استهزا کنندگان و بعضی
از ازواج طاهرات ام سلمه را بقصر قامت یا صفیه را به یهودیت عیب کردند حق سبحانه فرمود وَلَا نِسَآءٌ و نشاید که زنان استهزا کنند مِّنْ نِّسَآءٍ از زنان
عَسٰٓی اَنْ یَّكُنَّ خَیْرًا مِّنْهُنَّ شاید که باشند آنها که استهزا کرده شدند بهتر از استهزا کنندگان و ثابت بن قیس عیب یکی از صحابه گفت ازان
نیز نهی آمد وَلَا تَلْمِزُوْٓا و عیب مکنید اَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مومنان بمثابه نفس واحد اند پس هر که دیگری را عیب کند عیب خود را
کرده باشد مصرع عیب هر کس که کنی هم بتو میگردد باز + ابو مالک انصاری عبد الله بن ابی حدرد را گفت یا نصرانی او بجواب فرمود
یا یهودی خدای تعالی حکم فرمود وَلَا تَنَابَزُوْا بِالْاَلْقَابِ و مخوانید یکدیگر را بلقبها ناخوش چنانچه یهود یا ترسا که مسلمان شده باشند ایشان را
به یهودیت و نصرانیت ملقب سازند یا مومنی را فاسق و منافق خوانند بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوْقُ بد نامیست که کسی را یاد کنند بفسق یعنی
جهود و ترسا گفتن بَعْدَ الْاِیْمَانِ بعد از دخول در ایمان وَمَنْ لَّمْ یَتُبْ و هر که توبه نکند از منهیات مذکوره فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه
هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ۝ ایشانند ستمکاران بر نفس خود که خود را در معرض سخط الهی و عتاب پادشاهی می آرند یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اجْتَنِبُوْا
ای گروه گرویدگان بپرهیزید و بگذارید كَثِیْرًا مِّنَ الظَّنِّ بسیاری را از گمانها اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ بدرستیکه بعضی از گمان اِثْمٌ
بزه است که گناه بران متفرع میشود و باید دانست که گمان بر چهار قسم است اول مامور به آن حسن ظن است بخدا و مومنان در خبر آمده است که
اِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ مِنَ الْاِیْمَانِ دوم حرام و آن گمان بد بخدا و مومنانست که موجب اثم است سوم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر قبله و بنا نهادن
بر غلبه ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیا و مهمات معیشتی و درین صورت بدگمانی موجب سلامت و انتظام مهمات
و امور است از قبیل حزم شمرده اند کما قیل بیت بد نفس مباش و بدگمان باش + وز فتنه و مکر در امان باش + آورده اند که دو کس از اکابر صحابه بعد
استغفار سلمان را به پیغمبر صلعم فرستاده دامی یا طعامی طلبید نزد حضرت ع با اسامه رض حواله فرمود و اسامه گفت نزد من هیچ خوردنی نیست

وسلمان باز آمده صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه سمیحه رود آبش خشک شود در غیبت اسامه
گفتند که طعام داشت ولی بخل کرد بعد از آن در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته که طعام نداشته یا با بخل ورزیده دیگر روز که بحضرت
رسالت پناه صلعم آمدند فرمود که چیست آن سرخی گوشت که میان دندانهای شما می بینم گفتند ما گوشت تناول نکردیم آنحضرت صلعم فرمود که
خوردید لیکن نمیگوییم گوشت آدمی میگوییم واین آیت نازل شد که وَلَا تَجَسَّسُوا وتجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بگمان شد ید تجسس
کردید وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ وباید که غیبت نکند بعضی از شما بَعْضًا بعضی دیگر را چنانچه در بارهٔ سلمان کردید وغیبت آنست که غائبانه
کسی سخن گوید که اگر بمواجهت با او گویید آنرا کاره بود پس تمثیل میفرماید برای زشتی غیبت براین وجه که أَيُحِبُّ آیا دوست میدارد أَحَدُكُمْ
یکی از شما أَنْ يَأْكُلَ آنرا که بخورد لَحْمَ أَخِيهِ گوشت برادر خود را مَيْتًا در حالیکه مرده باشد آن برادر بلکه نفس شما از آن تنفر نماید
فَكَرِهْتُمُوهُ پس مکروه داریدآنرا که بخورید پس همچنانکه اکل گوشت مرده را کاره هید باید که غیبت را کاره باشید **رباعی**
آنکس که لوای غیبت افراخته است + او از تن مردگان غذا ساخته است + وآنکس که بعیب خلق پرداخته است + دانست که عیب
خویش نشناخته است + وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از عقوبت خدای بسبب غیبت کردن إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ بدرستیکه خدای پذیرنده توبه است
از جمعی که تائب شوند از غیبت کردن رَحِيمٌ مهربانست برآنکه باز ایستد از غیبت گفتن آورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا دیدند که
بلال رض بربام بیت الحرام زاد یا الله تعالی تعظیما وشرفا بأذان مشغول بود در غیبت وی در افتادند یکی از سخنان ایشان آن بود که آیا محمد
هیچکس دیگر نیافته که بانگ گوید بجز این کلاغ سیاه ودر نسبت او قدح کردند آیت آمد که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ
بدرستیکه آفریده ایم ما شما را مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ از مردی و زنی که آدم وحوا اند ع چون همه از یک پدر ومادر باشید پس بنسبتی فخر کردن ودر
نسبی طعنه زدن هیچ وجهی ندارد **شعر** الناس من جهة التمثال اکفاء + ابوهم آدم والام حواء + ونعم من قال **قطعه** نیست آدمیانی
که تفاخر وزند + از ره دانش وانصاف چه دور افتادند + نرسد فخر کسی را ز نسب بر دگری + چونکه در اصل زیک آدم وحوا زادند + وآنکه
بقبائل وعشائر مینازد باید که بداند که شعب وبطون برای تعارف ست نه برای تفاخر چنانچه میفرماید وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وگردانیدیم
شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصل واحد وَقَبَائِلَ وقبیلها منتسب بشعوب لِتَعَارَفُوا تا بشناسید یکدیگر را وممتاز
گردید بعضی از بعضی یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز شوند چنانچه زید قریشی از زید تمیمی وبباید دانست که شعوب مشتمل بر قبائل
است چنانچه مثلا خزیمه شعبی ست مشتمل بر چند قبیله که یکی از آنها کنانه است وقبیله بر عمائر اشتمال دارد چنانچه قریش عمارست از کنانه
وبعد از عمائر بطونست چون لوی که بطنی ست از قریش وپس از آن افخاذ ست چون هاشم که فخذی ست از لوی پس عشائرست
چون عباس از هاشم وبعد از آن فصیل باشد وآن اهل بیت ست چون بنی العباس وگفته اند شعوب از قحطان باشد وقبائل از عدنان
وقولی آنست که شعب از عجم ست وقبائل از عرب و بر هر تقدیر إِنَّ أَكْرَمَكُمْ بدرستیکه بزرگترین شما عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدا
أَتْقَاكُمْ پرهیزگارترین شماست چه بتقوی نفوس را رتبه کمال حاصل گردد وهر که را التقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضل بیشتر که الشرف
بالعلم والادب لا بالاصل والنسب **بیت** با ادب باش تا بزرگ شوی + که بزرگی نتیجه ادب است إِنَّ اللَّهَ
عَلِيمٌ بدرستیکه خدا دانا ست باصل ونسب شما خَبِيرٌ آگاه از علم وادب شما آورده اند که جمعی از
بنی اسد بمدینه آمده اظهار کلمه شهادت میکردند ومیگفتند یا رسول الله ع تمام عرب تنها نزد تو آمده اند
وما باهل وعیال آمده ایم واغلب عرب با تو قتال کرده اند وما عنان کشیده داشتیم القصه منتی علیم داشتند
بر پیغمبر ع بایمان خود حق سبحانه فرمود که قَالَتِ الْأَعْرَابُ گفتند اهل آن بادیه از اسد وغطفان که آمَنَّا

ما ایمان آورده ایم وگرویده ایم قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوْا بگو که ایمان نیاورده اید چه ایمان اقرار به زبانست با تصدیق دل وشمارا اقرار هست تصدیق نی پس مگوئید که ایمان آورده ایم وَلٰکِنْ قُوْلُوْٓا اَسْلَمْنَا ولیکن بگوئید که اسلام آورده ایم مراد از اسلام لغوی ست که عبارت از انقیاد باشد ودخول در اسلام واظهار کلمه از ترس قتل وسبی وَلَمَّا یَدْخُلِ الْاِیْمَانُ ودر نیامده است ایمان فِیْ قُلُوْبِکُمْ در دلهای شما لاجرم دل شما با زبان موافقت ندارد وَاِنْ تُطِیْعُوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ واگر فرمان برید خدای را وفرستاده اورا باخلاص واز سر نفاق درگذرید لَا یَلِتْکُمْ نگرداند خدا شمارا مِّنْ اَعْمَالِکُمْ شَیْئًا از مزد وکردارهای شما چیزی را بلکه تام وکمال بشمار ساند اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهی را که از مطیعان صادر شده باشد رَّحِیْمٌ مهربانست بتوفیه اجور ایشان اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ جز این نیست که گرویدگان حقیقی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانند که ایمان آورده اند بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ بخدا ورسول خدا بخلوص نیت وصفای طویت ثُمَّ لَمْ یَرْتَابُوْا پس شک نکردند بدل بعد از اقرار بزبان وَجٰهَدُوْا وبرای تحقیق ایمان خود جهاد کردند بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ بمالهای خود که بغازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند وبنفسها خود مباشر حرب کفار شدند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه رضای خدای اُولٰٓئِکَ آن گروه مومنان مجاهدان هُمُ الصّٰدِقُوْنَ ایشانند راست گویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیت همان گروه آمده سوگند خوردند که ما مومن صادقیم آیت آمد که قُلْ بگو ای محمد ایشان را اَتُعَلِّمُوْنَ اللّٰهَ آیا خبر میکنید شما خدای را بِدِیْنِکُمْ بکیش خود وبدروغ سوگند میخورید بر ایمان وَاللّٰهُ یَعْلَمُ وحال آنست که خدای میداند مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از کوائن علوی وَمَا فِی الْاَرْضِ وآنچه در زمین ست از حوادث سفلی وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ وخدای بهمه چیز عَلِیْمٌ داناست وهیچ چیز بر وی پوشیده نیست وپس محتاج اعلام واخبار شما نیست یَمُنُّوْنَ عَلَیْکَ منت می نهند بر تو که اَنْ اَسْلَمُوْا بآنکه اسلام آورده اند قُلْ لَّا تَمُنُّوْا بگو منت منهید عَلَیَّ بر من اِسْلَامَکُمْ باسلام خود بَلِ اللّٰهُ بلکه خدای یَمُنُّ منت می نهد عَلَیْکُمْ بر شما اَنْ هَدٰىکُمْ بآنکه راه نموده است شمارا لِلْاِیْمَانِ بسوی ایمان اِنْ کُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِیْنَ راست گویان در دعوی ایمان اِنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ بدرستیکه خدای میداند غَیْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آنچه پوشیده است در آسمانها وزمینها وَاللّٰهُ بَصِیْرٌ وبدرستیکه خدای بیناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه شما میکنید از اظهار ایمان وابطان نفاق ع

سورة ق مکیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وهی خمس واربعون آیة

قٓ قد حروف مقطعه جهت فرق ست میان کلام منظوم ومنثور امام علم الهدی رح فرموده که این حروف مر شعر را بجای تشبیب ست نظم را چه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد از وی می آید منثور ست نه منظوم پس در ایراد این حروف رد قول جماعتی است که قرآن را شعر میگویند ودرین حروف ق بعضی گفته اند که نامیست از نامهای خدای تعالی یا نام قرآن ست یا مفتاح اسم قادر وقاهر وقدوس وقیوم است یا اشارت بکلمه قف یعنی بایست ای محمد بر عمل آنچه مامور شده امام ابو اللیث رح فرموده که معنی قاف آنست که الله قائم بالقسط وگویند قاف نام کوهی ست محیط بگرد اگرد زمین حق سبحانه اورا از زبرجد سبز آفریده وبدان سوگند یاد کرده یا قسم ست بقدرت خدا یا بقرب الٰهی که سر نحن اقرب الیه من حبل الورید + ودرین سورة از ان خبر میدهد یا سوگند میخورد بقوت قلب حبیب خود وَالْقُرْاٰنِ الْمَجِیْدِ ۝ وبحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان مبعوث خواهند شد وکافران بعث نگرویدند بَلْ عَجِبُوْٓا بلکه عجب داشتند اَنْ جَآءَهُمْ از آنکه آمد بدیشان مُّنْذِرٌ پیغمبری بیم کننده مِّنْهُمْ از جنس ایشان فَقَالَ الْکٰفِرُوْنَ پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تقبیح حال ایشانست بکفر هٰذَا این برگزیدن محمد برای رسالت شَیْءٌ عَجِیْبٌ چیزی شگفت ست وکاری عجیب دیگر گفتند ءَاِذَا مِتْنَا آیا ما چون بمیریم وَکُنَّا تُرَابًا وگردیم ما خاک لا بعالم حیات باز خواهند گردانید وروح با جسد رجعت

خواهد کرد ذٰلِكَ این رد یا حیات رَجْعٌ بَعِيدٌ ۝ بازگشتنی دور است از عادت و امکان پس حقتعالی رد ایشان را گفت قَدْ عَلِمْنَا بدرستیکه ما میدانیم مَا تَنْقُصُ الْاَرْضُ آنچه کم گرداند زمین مِنْهُمْ از گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان وَعِنْدَنَا و نزدیک ما كِتَابٌ حَفِيظٌ ۝ کتابیست نگاهدارنده مر تفاصیل ایشان را پس آنچه از ایشان خاک شده آنرا میدانیم یا نوشته است در لوح محفوظ از اندراس و تغییر مشتمل بر عدد و اسامی ایشان آنرا نیز فراموش نکنیم پس اعادهٔ ایشان بعد از فنا بر ما دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان میگویند بَلْ كَذَّبُوا بلکه تکذیب کرده اند و نگرویده بِالْحَقِّ بقرآن راست و درست یا بمحمد لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان و معجزه نموده و حجت لازم کرده فَهُمْ فِي اَمْرٍ مَرِيجٍ پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی بهم برآمده و باضطراب آورده در شان قرآن گاهی او را سحر میگویند و گاهی شعر و گاهی افسانه و در باب پیغمبر گاهی او را مجنون و وقتی کاهن و گاهی مفتری اَفَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نمی نگرند منکران بعث و حشر اِلَى السَّمَاءِ بسوی آسمان که واقع است فَوْقَهُمْ زبر ایشان که بچشم قدرت كَيْفَ بَنَيْنَاهَا چگونه بنا کردیم آنرا طبقه بر بالای طبقه وَزَيَّنَّاهَا و بیاراستیم آنرا بستارگان وَمَا لَهَا و نیست آنرا مِنْ فُرُوجٍ ۝ هیچ از شگافها و درزها پس آفریدن چیزی بدین بزرگی بی درجه و علتی و شگافی دلیلیست بر کمال قدرت و علم و نهایت دانش و حکمت وَالْاَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را باز کشیدیم و گسترده بر روی آب وَاَلْقَيْنَا فِيهَا و افگنده ایم در وی رَوَاسِيَ کوههای استوار بر جای وَاَنْبَتْنَا فِيهَا و برویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر گونه نباتی بَهِيجٍ ۝ نیکو و آراسته و بهجت و شادی فزاینده و این همه که کردیم تَبْصِرَةً از برای بینائی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نگریستن وَذِكْرٰى و از برای یاد و پند گرفتن لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ۝ مر هر بنده بازگردنده را بخدای وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از جانب آسمان مَاءً مُبَارَكًا آبی بسیار منفعت فَاَنْبَتْنَا بِهِ پس برویانیدیم بدان آب جَنَّاتٍ بوستانها مشتمل بر اشجار و اثمار وَحَبَّ الْحَصِيدِ ۝ و دیگر رسته گردانیدیم بباران دانه کراز بستان او آنست که بدروند چون گندم و جو و ارزن و امثال آن وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ و برویانیدیم درختان خرمای بلند و بزرگ لَهَا مر آن خرما بنان را طَلْعٌ نَضِيدٌ ۝ غلاف خرما در هم بسته مراد تراکم طلع است یا بسیاری میوه در وی و این همه برویانیدیم رِزْقًا لِلْعِبَادِ برای روزی مر بندگان را وَاَحْيَيْنَا بِهِ و زنده گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا زمین مرده افسرده را پس همچنانکه زمین مرده را حیات بخشیدیم كَذٰلِكَ الْخُرُوجُ ۝ همچنین است بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و بعرصهٔ محشر حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در احیای دانه که مانند مرده در خاک مدفون است و ظهور او بعد از اخفای او دور نیست که شمه از حیات بعد از ممات بی تواند برد

قطعه

کدام دانه فرو رفت که بر نیامد باز ✦ چرا بدانهٔ انسانت این گمان باشد ✦ فرو شدن چو بدیدی برآمدن بنگر ✦ غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد ✦

پس برای تسلی خاطر مبارک حضرت رسول صلعم که از تکذیب قوم ملول بود از حال مکذبان امم خالیه خبر میدهد و میفرماید كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح عم که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح را وَاَصْحَابُ الرَّسِّ و صاحبان چاه یمامه یا بیر معطله یا جبل فلج مر پیغمبر خود حنظله بن صفوان را وَثَمُودُ و قوم ثمود صالح عم را وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ و قوم عاد هود عم را و قوم فرعون موسی عم را وَاِخْوَانُ لُوطٍ ۝ و برادران لوط یعنی اصهار او مر او را وَاَصْحَابُ الْاَيْكَةِ و اصحاب ایکه مر شعیب عم را وَقَوْمُ تُبَّعٍ و قوم تبع مر تبع را و ذکر شوره و دخان شمه از حکایت وی گذشته است و اخبار بواقی ابنیای مذکوره هر یک در محل خود مسطور شده كُلٌّ همه ایشان كَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند همه پیغمبران را زیرا که انبیا مصدق یکدیگرند پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد چون تکذیب کردند فَحَقَّ وَعِيدِ ۝ پس مسلم شد و فرود آمد بر ایشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب اَفَعَيِينَا آیا عاجز شده ایم و در رنج یافته بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بآفرینش اول خلق تا فرو مانیم در آفرینش ثانی مشرکان مکه

معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق ست اول پس میفرماید کسی که قادر بود برآفرینش جمعی بی ماده ومدد چرا تواناً نبود براعادهٔ ایشان بجمیع مواد در وحیات بآن وبی شبهه ما بران قادر وقوت داریم بَلْ هُمْ بلکه کافران فِي لَبْسٍ در شک وشبهه اند بسبب وساوس شیطانی مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ۝ از آفرینش نو یعنی بعث وحشر ونشر چه آنرا مخالف عادت می بینند ودر خلق جدید محققان را نکتهاے نازک وسخنان لطیف ودقیق هست ودر بعضے ازان در تفسیر همین آیت از جواهر التفسیر اطلاع توان یافت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وبدرستیکه ما آفریدیم آدمی را وَنَعْلَمُ ومیدانیم مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ ۚ آنچیز که وسوسه میکند مر اورا بدان نفس او از اندیشهای بد وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ وما نزدیک تریم بسوے انسان مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ۝ از رگ جان وی واین نزدیکی بوی بعلم وقدرت ست نه بمکان ومسافت مادردی فرمود که حبل الورید رگیست متصل بدل وعلم خدا بربنده نزدیک ترست از علم دل وے بوی وگفته اند ما نزدیک تر ایم بحال وی از کسی که نزدیک تر باشد از حبل الورید وی صاحب بحر الحقائق گوید که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانی ست بوی پس درین سخن ایمای ست بآنکه حق سبحانه ازان بربنده اقرب ست پس چنانچه انسان هرگاه که خود را طلبد بیابد حق را نیز هرگاه که جوئید یابند + واذا سالک عبادی عنی فانی قریب + در زبور آمده که الامن طلبنی وجدنی + مثنوی نحن اقرب گفت من حبل الورید + تو فگنده تیر فکرت را بعید + ای کمان وتیر ها برساخته + صید نزدیک تو دور انداخته + وبباید دانست که اقرب حق بی چون وبی چگونه باشد ای عزیز کیفیت قرب جان را که پیوسته ست بتن در نمیتوان یافت وقرب حق را که از کیفیت مقدس ومنزه است چگونه ادراک توان کرد وهم در مثنوی معنوی مذکورست نظم قرب بیچون است جانت را ای لتو + قرب حق را چون بدانی ای عمو + قرب نی بالا وپستی رفتن ست + قرب حق از قید هستی رستن ست در کشف الاسرار آورده ست که قرب بنده بحق آنست که فرموده اسجد واقترب ودر احادیث قدسیه وارد ست که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل + واین قرب اول بایمانست وتصدیق وآخر باحسان ست وتحقیق یعنی مقام مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه وقرب حق مر بنده را دو قسم ست یکی کافه خلق را بعلم وقدرت + وهو معکم اینما کنتم + دیگر خواص درگاه را بخصائص شواهد لطف + که ونحن اقرب الیه من حبل الورید + اول را قربی دهند یعنی تا از جهانش برباندیس قربی بخشد حقیقی تا از آب وگلش باز رهاند هستی موهوم بنده میکاهد وهستی اصلی ظهور زیاده میکند چنانکه در اول خود نبوده ودر آخر هم خود نباشد اینجا علائق مرتفع واسباب منقطع ورسوم باطل وحدود متلاشی واشارات متناهی وعبارات منتفی وحق یکتا وبخود باقی ماند نظم موج بحر لمن الملک برآمد ناگاه + غرق گردند دران بحر چه درویش وچه شاه + خرمن هستی موهوم چنان سوزاند + آتش عشق که نی دانه بماند نی کاه + إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ یاد کن چون فرا گیرند دو فرشته فرا گیرندهٔ اقوال وافعال واعمال مکلفان را وبنویسند عَنِ الْيَمِينِ از جانب راست همنشینی وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ۝ واز جانب چپ همنشینی یعنی این دو ملک موکل بر راست وچپ بنده نشسته نگهبان وی باشند مَّا يَلْفِظُ بیرون نیفگند از دهن خود مِن قَوْلٍ هیچ سخنی یعنی متکلم نشود بچیزی إِلَّا لَدَيْهِ مگر نزدیک او رَقِيبٌ نگهبانی بود عَتِيدٌ ۝ آماده که آنرا بنویسد ودر لباب آورده که در حکمت اولی مذکورست که عجب میدارم از بنی آدم که دو ملک موکل بر دندانها بنشسته اند زبان او قلم ایشان وآب دهن او مداد ایشان بچگونه دهالایعنی سخن گوید حالانکه میگوید دهالایعنی بسیار میگوید در حدیث آمده ست که من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه نظم الهی صرفهٔ زمیکنی + مرفره گفتار کن از یکی + مصلحت نیست زبان زیر کام + تیغ پسندیده بود در نیام ملکین بدین نوع نگهبان بنده اند وبنیک وبد وی کتابت می رند که ناگاه اجل برسد وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وبیاید بیهوشی مرگ بِالْحَقِّ بامر حق که درست وراست ست وگویند مراورا ذَٰلِكَ این مرگ ست مَا كُنتَ مِنْهُ تَحِيدُ ۝ آنچه بودے که تو ازان که بیگریختی ومیترسیدی واورا کراهت داشتی وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ودمیده شود در صور نوبت دوم ...

نفخه مردگان زنده شده از قبرها برآیند ملائکه گویند ذٰلِكَ این روز هست يَوْمُ الْوَعِيْدِ۝ روزیکه خلقانرا بدان وعید میکردند یعنی بترسانیدند وَجَآءَتْ و می آید روز
محشر بعد منه كُلُّ نَفْسٍ هر کسی مَّعَهَا سَآئِقٌ با او راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب میراند وَّشَهِيْدٌ۝ و با او گواه که بر اعمال نیک و بد او گواهی دهد
و آن هم فرشته باشد یا جوارح او نه از سائق فرار میسر میشود نه از شاهد انکار مقصور و بهر کس از حق تعالی خطاب میرسد که لَقَدْ كُنْتَ بدرستیکه بودی تو در دنیا
فِيْ غَفْلَةٍ در بیخبری مِّنْ هٰذَا از این روز فَكَشَفْنَا عَنْكَ پس برداشتیم از دیده تو غِطَآءَكَ پوشش جهل و غفلت ترا تا هرچه شنیده بودی عیانی ببینی
فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ پس دیده تو امروز بسبب کشف حجاب از حَدِيْدٌ تیز است و گفته اند بینائی اینجا بمعنی دانائی است یعنی انچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث
و حشر امروز بتو نمودیم و بدان دانا شدی وَقَالَ قَرِيْنُهٗ و گوید همنشین او یعنی ملکی که بر وی موکل بود هٰذَا این است مَا لَدَيَّ انچه نزدیک من عَتِيْدٌ۝
حاضر است یعنی دفتر اعمال و پس خطاب رسد بسائق و شهید که اَلْقِيَا فِيْ جَهَنَّمَ بیفگنید در دوزخ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيْدٍ۝ هر کافری ستیزنده را که
گردن کش باشد مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق مفروضه و گفته اند این آیت در شان ولید بن مغیره است و مراد از
خیر دین اسلام است و او منع میکرد اولاد و اقربای خود را از اسلام و بصفت کفر و عناد نیز موصوف بود صفت دیگر وی این مُعْتَدٍ درگذرنده
از حدود الٰهی مُّرِيْبٍ۝ شک آرنده در وحدانیت الَّذِيْ جَعَلَ آنکه گردانید یعنی شریک ساخت مَعَ اللّٰهِ با خدا حق اِلٰهًا اٰخَرَ خدای دیگر فَاَلْقِيٰهُ
پس در افگنید او را فِي الْعَذَابِ الشَّدِيْدِ۝ در عذاب سخت جاودانی و چون خواهند که آن کافر را در دوزخ افگنند گوید مرا چه گناه است دیوی که
بر من مسلط بود مرا گمراه کرد آن دیو را حاضر سازند انکار کند قَالَ قَرِيْنُهٗ گوید همنشین او یعنی آن دیو که در دنیا با وی بوده رَبَّنَا ای
پروردگار ما مَآ اَطْغَيْتُهٗ من گمراه نکردم او را در بارهٔ او از حد درنگذشتم وَلٰكِنْ كَانَ و لیکن بود فِيْ ضَلٰلٍۢ بَعِيْدٍ۝ در گمراهی دور
دراز و از آن باز نگشت قَالَ گوید حق سبحانه و تعالی لَا تَخْتَصِمُوْا مخاصمه مکنید لَدَيَّ نزدیک من که هیچ فائده بدین خصومت مترتب نیست وَقَدْ
قَدَّمْتُ و بدرستیکه من پیش فرستادم اِلَيْكُمْ بِالْوَعِيْدِ۝ بشما وعید خود در کتب بر السنه رسل خود و حالا شما را هیچ حجتی نمانده و هیچ عذر از شما
مسموع نیست مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ تغیر داده نشود سخن لَدَيَّ نزدیک من یعنی وعده و وعیدی که کرده ایم تبدیل بر آن راه نیابد وَمَآ
اَنَا بِظَلَّامٍ و نیستم من ستم کننده لِّلْعَبِيْدِ۝ مر بندگان که بی استحقاق ایشانرا عذاب کنم يَوْمَ نَقُوْلُ یاد کن روزی را که گوید خدای
و حفص بنون میخوانند یعنی گوییم لِجَهَنَّمَ مر دوزخ را هَلِ امْتَلَاْتِ آیا پر شدی یعنی من وعده کردم که ترا پر سازم از کفار انس و جن
پر شدهٔ یا نی خدا این گوید وَتَقُوْلُ و میگوید دوزخ هَلْ مِنْ مَّزِيْدٍ۝ آیا هیچ زیادتی هست این استفهام بمعنی سوال است یعنی زیاده کن
حق سبحانه دیگر کافران بفرستد بوی تا پر شود قولی آنست که پر نشود + حتی یضع الجبار فیها قدمه فیقول قط قط بیت آن قدم حق را بود کورا کشد +
غیر حق گو که گمان او را کشد + امام زاهدی و بعضی دیگر از محققان بر آنند که استفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزید یعنی پر شدم و زیادتی را گنجائی
نیست وَاُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و نزدیک گردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِيْنَ مر پرهیزگارانرا غَيْرَ بَعِيْدٍ۝ تاکید است یعنی بهشت
ایشانرا نزدیک بود نه دور و این پیش از آن باشد که ایشانرا به بهشت برند اول بهشت را بدیشان نمایند و منازل و نعیم هر یک
بنظر وی در آرند تا لذتش بفزاید پس خدای فرماید هٰذَا این است مَا تُوْعَدُوْنَ انچه وعده داده شده بودید در دنیا و این را آماده
کردیم لِكُلِّ اَوَّابٍ برای هر باز گردنده از رستی شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا باز گشته از خلق بحق حَفِيْظٍ۝ نگاه دارنده
حدود شرع یا رعایت کننده امر و نهی گفته اند نگاهدارندهٔ نفس از معصیت یا محافظت کننده امر ربانی یا نگهبان انفاس و اوقات
خود یعنی در هر نفسی از حق تعالی و از اهل غافل نباشد نظم اگر تو پاسداری پاس انفاس + بسلطانی رسانندت ازین پاس
ترا یک پند بس در هر دو عالم + ز جانب بر نیاید بی خدا دم + مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ هر که بترسد از خدای بِالْغَيْبِ به پنهانی و پوشیدگی
یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان و آشکارا یکی باشد وَجَآءَ بِقَلْبٍ مُّنِيْبِۨ۝ و بیارد دلی باز گشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت

و سر باز زده از متابعت نفس پس این کس را مثال او را گویند ادْخُلُوهَا در آئید به بهشت بِسَلَامٍ یا ایمنی و سلامت یا تسلیت یافته
بسلام خدای و فرشتگان ذَٰلِكَ این روز يَوْمُ الْخُلُودِ روز بقای جاودانی ست یعنی درین روز مرگ نباشد لَهُمْ مر ایشان راست
یعنی مر اهل بهشت را مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع نعمتهای و صنوف لذتها فِيهَا در بهشت وَلَدَيْنَا و نزدیک ما مَزِيدٌ زیاده
هست از آنچه میخواهند و اکثر برآنند که مراد از مزید رویت ست وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا کسان که هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان یعنی از
قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل قرن که بحسب انواع هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ ایشان سخت تر بودند از کفار بَطْشًا از روی قوت چون قوم عاد و ثمود
فَنَقَّبُوا پس راه بریدند فِي الْبِلَادِ در شهرها یعنی رفتند بتجارت و سفرها کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند هَلْ مِنْ مَحِيصٍ
هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای خدای همین که حکم فنا نازل شد هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستیکه در آنچه مذکور شد درین سوره لَذِكْرَىٰ هر آینه پند گرفتن و یاد کردن ست لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ مر کسی را که باشد مر او را دل متفکر
در حقائق اخبار یا عقلی از خواب بیدار کننده سلمی رح از شبلی قدس سره نقل میفرماید که موعظهٔ قرآن را دلی می باید حاضر با خدا که طرفة العینی غافل
نشود أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ یا کسیکه القای سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار وَهُوَ شَهِيدٌ و او حاضر باشد بوقت
استماع تا فهم معانی آن تواند کرد و در لباب آورده که صاحب قلب مومن عرب ست و شهید مومن اهل کتاب ست که گواهی دارد
بر بعثت محمد صلعم و شیخ ابوسعید خراز قدس سره فرموده که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان می باید که گویا از پیغمبر م می شنود پس
فهم بالاتر رود چنان داند که از جبرئیل م استماع میکند پس فهم را بلندتر برد چنان داند که از خدای میشنود شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که این سخن تمام تر است و برآن در قرآن گواهی ست و آن لفظ شهید ست چه شهید آنرا گویند که حاضر باشد و از گوینده شنود نه از
خبر دهنده چه غائب از مخبر میشنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر صادق رض منقول است که تکرار میکردم قرآنرا تا وقتیکه از متکلم او شنودم وَلَقَدْ
خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و بدرستیکه ما بیافریدیم آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان ست فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ در شش روز از یکشنبه تا روز شنبه وَمَا مَسَّنَا و نرسید ما را در آفرینش اینها مِنْ لُغُوبٍ هیچ رنج و ماندگی رد
قول یهود ست که گفتند روز شنبه استراحت کرد آورده اند که رنگ مبارک حضرت رسالت پناه م بعد از استماع استراحت یوم السبت
سرخ شد از شدت غضب آیت آمد که فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند یهود یا بر سخن مشرکان بر انکار
بعث یا هرچه در بارهٔ تو از ایشان صادر گردد یا چون نسبت تو بسحر و شعر و جنون کنند و آنچه در حق من میگویند از اتخاذ ولد و
شریک وَسَبِّحْ و نماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ با مر پروردگار قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از بر آمدن آفتاب که نماز بامداد ست وَقَبْلَ الْغُرُوبِ
و پیش از فرو شدن وی که نماز دیگر یعنی پیشین ست وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ و در بعضی از شب پس نماز کن برای او که نماز شام و خفتن ست وَأَدْبَارَ السُّجُودِ
و نماز کن پس از سجود ها امام زاهد رح از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که ادبار السجود دو رکعت ست بعد از نماز شام و گفته اند وتر ست بعد از
عشا یا نوافل بعد از مکتوبات وَاسْتَمِعْ و گوش فرا دار ای و بشنو ای قرآن را يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ روزیکه ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل م مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ
از جای نزدیک باسمان یعنی صخرهٔ بیت المقدس که از همه زمین بهتر ده میل بآسمان نزدیکتر ست و گفته اند مکان قریب بدان معنی ست که آواز وی
چار سد و از هیچ موضع دور نبود و در خبر ست که اسرافیل م بر بالای صخره ایستاده در گوش کند و گوید ای استخوانهای ریزیده و ای گوشتهای از هم ریخته
ای مویهای پریشان شده خدای تعالی میفرماید که همه جمع شوید برای قضا و جزا يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ روزیکه بشنوند صیحهٔ بعث را که نفخهٔ
ثانیه است بِالْحَقِّ بآن چیزیکه حق ست یعنی بعث و گویند شنوندگان را ذَٰلِكَ این روز يَوْمُ الْخُرُوجِ روز بیرون آمدن است از قبور
إِنَّا نَحْنُ بدرستیکه ما نُحْيِي زنده میکنیم مردگان را یعنی نطفهٔ مرده را حیات میدهیم وَنُمِيتُ و می میرانیم در دنیا وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ و بسوی

است بازگشت ایشان دیگر باره که برای حساب زنده سازیم ایشانرا یوم تشقق الارض یاد کن آن روز را که بشگافته زمین و دور
شود عنهم از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها سراعا شتابندگان بسوی نداکننده ذلک این احیای ایشان از قبور و حشر
جمع کردن ست و برانگیختن علینا یسیر بر ما آسان نحن اعلم ما داناتریم بما یقولون بانچه میگویند کافران از انکار قیامت و افترا در حق
من و سخنان مکروه در باره تو وما انت علیهم و نیستی تو بر ایشان بجبار مسلطی که بقهر و جبر ایشانرا بر ایمان داری فذکر پس
پند بگوی بالقرآن بمواعید قرآن من یخاف وعید مر کسی را که ترسد از وعید من چه پند نگیرند آنها جز ترسکاران راه حق

ع ١٦

سورة الذریت مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم | وهی ستون ایة

والذریت ذروا حق سبحانه و تعالی قسم یاد میفرماید بپراگندگان خاک وغیر آن پراگندنی و دانه از کاه جدا کنندگان یا ملائکه که
براگیزندگان بادها اند فالحملت وقرا پس بردارندگان بارگران یعنی ابرها که باران گران بارند یا ملائکه که بارها بردارند فالجریت یسرا پس روندگان
یسرا کار رفتنی باسان یعنی کشتیهای جاری یا کواکب که در منزل خود جریان دارند فالمقسمت امرا پس بخشش کنندگان کار یعنی فرشتگان که
تقسیم امور امطار و ارزاق وغیر آن متعلق بایشانست وگفته اند مراد چهار فرشته مقرب اند که هر یک بمهمی نامزد شده جبرئیل بوحی و میکائیل
برحمت و تقسیم ارزاق و عزرائیل بر موت و اسرافیل بنفخ صور حق سبحانه و تعالی بدین اشیاء عجیبه و اشخاص بزرگوار قسم یاد میکند جواب
اینکه انما توعدون جز این نیست که انچه وعده داده شده اید بدان از حشر و نشر و ثواب و عقاب لصادق هر آینه راست و
درست ست و دران هیچ خلافی نیست وان الدین و بدرستیکه روز جزا و حساب لواقع هر آینه بودنی ست بیشک و شبهه والسماء
ذات الحبک و سوگند باسمان که خداوند شدت و استحکام ست یا با زینت تمام یا با صورت نیکو و خوش آینده یا خداوند راهها ست
یعنی طرق کواکب که مسیر ایشان ست و در تبیان آورده که ابن عمر نقل میکند که مراد آسمان هفتم ست و حق تعالی بدو سوگند یاد میکند
انکم بدرستیکه شما ای اهل مکه لفی قول مختلف هر آینه در گفتار مختلفید نسبت با پیغمبر من یعنی گاهی شاعر میگوئید و وقتی
ساحر و زمانی کاهن و گاهی مجنون تا قول شما در شان قرآن مختلف ست او را سحر میخوانید و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین
میگوئید یؤفک عنه گردانیده شود از ایمان بمحمد یا از قرآن من افک آنکس که گردانیده شده است در علم خدا بحکم قدر و قضا
از ایمان و قرآن یعنی هر که در علم خداست که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر هر آینه محروم است بیت دلها همه مجروح و جگرها
همه خون نشست + تا حکم ازل در حق هر کس چون است + قتل الخرصون لعنت کرده شده اند دروغ گویان از اصحاب قول مختلف
مراد زمره مستقیمان اند که در وقت ورود قوافل بر عقبات مکه نشستندی و هر یک مهم حضرت بنوعی دیگر نماینده و رونده بازگفتندی
و مردمان را از صحبت وی باز داشتندی حق تعالی ایشانرا لعنت کرد و فرمود الذین هم دروغ گویان آنانند که ایشان
فی غمرة در جهالت و نهایت غفلت ساهون غافلانند از امر الهی یسئلون ایان یوم الدین میپرسند از پیغمبر و مومنان کی خواهد بود
روز جزا که خدای شما بسوگند یاد کرد ان الدین لواقع این سخن را از روی تکذیب و استهزا میگفتند حق سبحانه فرمود که جزا واقع است یوم هم روزیکه
کافران علی النار بر آتش دوزخ یفتنون سوخته شوند و بدان معذب گردند و خزنه دوزخ ایشانرا گویند ذوقوا بچشید فتنتکم عذاب
خود را هذا الذی کنتم به انیست انچه بودید شما که در دنیا بان یعنی برسیدن آن تستعجلون شتاب مینمودید میگفتید متی هذا الوعد
ان المتقین بدرستیکه پرهیزگاران از شرک و معصیت دران روز فی جنت و عیون در بوستانها باشند و چشمها روان یعنی
بوستانها که مشتمل باشد بر آبهای جاری اخذین ما اتهم ربهم پذیرندگان و فراگیرندگان آنچیزیرا که خدا بفضل خود عطا
کرده است بدیشان از ثواب اعمال و اقوال انهم کانوا بدرستیکه ایشان بودند قبل ذلک پیش از دخول بهشت محسنین

نیکوکاران ونیز ایشان کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون بودند که در اندکی از شب ما یهجعون ٥ خواب نکردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رض فرمود که میان مغرب وعشا بتطوع نماز گذاردندی واز ابن عباس منقول ست که کم شبی بود که بگذشتی بر ایشان مگر که نماز گزاردندی در اول یا در اوسط یا در آخر آن ومشهور آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن بگزاردندی و وقت آنرا در از کشیدندی تا وسط وبالاسحار ولا متعاد وبودندی که سحرها هم یستغفرون ٥ ایشان استغفار می کردندی یعنی با وجود خواب اندک طاعت بسیار چون طلیعه سحر ظاهر شدی استغفار کردندی بر آن وجه که گویا بهمه شب بارتکاب جرائم اشتغال نموده اند واز ان حسابی نداشته بیت طاعت ناقص ما موجب غفران نشود + راضیم گر سبب علت عصیان نشود + وفی اموالهم ودر مالهای ایشان حق نصیبی وبهره بود للسائل مر خواهنده را والمحروم ٥ وبی بهره را ومحروم مستحق باشد که از کسی چیزی نخواهد ومردم گمان برند که او توانگر ست وصدقه بوی ندهند یا کسیکه کشت وزرع وی را نقصان رسد یا فقیری که بحرفت مبتلا بود یا مملوکی که خداوند او را نفقه ندهد بر هر تقدیر ایشان مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده وناخواهنده را وفی الارض ودر زمین آیت نشانهاست بر استدلال قدرت الهی للموقنین ٥ مر گروه بی گمانان را وبعضی ازان آیات بر روی زمین معادن ست که انواع جواهر ازان استخراج میکنند ونباتات از نقول وحبوب واشجار واصناف آن حیوانات از بهائم وسباع وحشرات وانواع آن ودر نفس زمین اختلاف اجزا در کیفیات خواص ومنافع وفی انفسکم ودر نشانها ست شما افلا تبصرون ٥ آیا نمی بینید استفهام بمعنی امر ست یعنی بنظر عبرت در نگرید وعلامت کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز نباشد الا که نمونه آن در نهاد شما بود وبا وجود آن متفرد ید بهیأت حسنه وترکیبات خوش ومنظرهای دلکش وتمکن از اعمال عزیبه واستنباط صنائع مختلفه واجتماع کمالات متنوعه در حقائق سلمی مذکور ست که هر کرا این آیتها در نفس خود نه بیند ودر صفحه وجود آثار قدرت مطالعه ننماید جمله خود را ضائع کرده باشد واز زندگی بهره نیابد رباعی لنظری بسوی خود کن که تو جان دل ربائی + مگذر بخاک خود را که تو از بلند جائی + تو زچشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی + چو در از صدف برون آی که تو بس گران بهائی + وفی السماء ودر آسمانست رزقکم روزی شما یعنی اسباب رزق که باران ست یا آنچه قسمت یافته از رزق شما مکتوب ست بر لوح محفوظ ودر تبیان گفته که لوح در آسمان چهارم ست وما توعدون ٥ ودیگر در آسمان ست آنچه شما را وعده داده اند از ثواب چه بهشت ونعیم آن در آسمان هفتم باشد نزدیک سدرة المنتهی فورب السماء والارض پس به پروردگار آسمان وزمین سوگند ست که انه لحق بدرستیکه آنچه مذکور شد از امر روزی وثواب حق راست ست مثل ما انکم تنطقون ٥ مانند آنکه شما سخن میگوئید یعنی همچنانکه شک نیست در سخن گفتن شما شک نیست در روزی دادن من هل اتٰک بدرستیکه آمد بتو حدیث ضیف ابرٰهیم سخن مهمانان ابراهیم ع وآن یازده فرشته بودند که باهلاک قوم لوط ع فرود آمده بودند ودر تبیان آورده که آن چهار ملک بودند جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل المکرمین ٥ مهمانان گرامی کرده شده نزدیک خدای یا نزدیک ابراهیم ع که بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان اذ دخلوا علیه یاد کن چون در آمدند مهمانان بر ابراهیم ع فقالوا پس گفتند سلٰما سلام کرده ایم بتو سلام کردنی قال گفت ابراهیم سلٰم سلام بر شما وشما قوم منکرون ٥ گروهید ناشناخته شده یعنی هرگز چون شما قومی ندیده ام در صورت وقامت مرا بگوئید که چه کسانید گفتند مهمانیم فراغ پس بازگشت ابراهیم الٰی اهله بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان ندانستند کجا میرود فجاء بعجل سمین ٥ پس بیاورد گوساله فربه بریان کرده فقربه الیهم پس نزدیک گردانید آنرا الیهم بدیشان یعنی در پیش ایشان نهاد ایشان بدان میل نکردند قال الا تأکلون ٥ گفت آیا نمیخورید ازین یعنی بخورید ایشان گفتند نمیخوریم ما چیزی پس خاطر گرفت منهم ازیشان خیفة ترسی یعنی دل مبارکش بیم کرد از آنکه مبادا او دزدان باشند وقصد وی کنند چه دران روزگار کسی که با کسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملائکه از ابراهیم ع اثر خوف مشاهده کردند قالوا لا تخف گفتند مترس که ما فرستادگان خدائیم ابراهیم

فرمود چرا بیشتر نگفتید تا من این گوساله را میکشتم واز مادر جدا میکردم جبرئیل پر مبارک خویش بران گوساله بریان مالید گوساله زنده شد ودر جست و فریاد کنان روے بجانب مادر نهاد و ساره زن او در پس در ایستاده این حال را مشاهده کرد ابراهیم ازان صورت متعجب شد و فرشتگان دیگر باره سخن آغاز کردند وَبَشَّرُوْهُ و بشارت دادند مر او را بِغُلٰمٍ عَلِیْمٍ۝ به پسرے دانا یعنی تولد پسرے اسحٰق نام از ساره که چون ببلوغ رسد عالم شود فَاَقْبَلَتِ امْرَاَتُهٗ پس روی بخانه نهاد زن او یعنی ساره فِیْ صَرَّةٍ در صیحه و میگفت الیلیا الیلیا و این کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور بزبان راندندے فَصَکَّتْ پس طپانچه زد وَجْهَهَا روی خود را طپانچه چنانچه زنان در وقت تعجب کنند وَقَالَتْ و گفت آیا بزاید عَجُوْزٌ عَقِیْمٌ۝ پیرزنی نازاینده قَالُوْا كَذٰلِكِ گفتند فرشتگان همچنین بشارت دادیم ترا قَالَ رَبُّكِ و گفته است خدائے تو ما از قول او خبر دادیم اِنَّهٗ هُوَ الْحَكِیْمُ بدرستیکه او حکم کننده است بولد مر ترا الْعَلِیْمُ۝ داناست ترا بعقیمے تو و هرکه حکیم کار رو دانا بود هر آینه قادر باشد بر صلاح تو نظم کسے کو بکار تو دانا بود به پرداخت آنهم توانا بود به پیچد در گوش رو کن سو کن مراد دل خویش از و خواه و بس + چون ابراهیم دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان بدان جمعیت جز بکاری عظیم نخواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت پس چیست کار بزرگ شما اَیُّهَا الْمُرْسَلُوْنَ۝ ای فرستاده شدگان قَالُوْٓا گفتند اِنَّآ اُرْسِلْنَآ بدرستیکه ما فرستاده شده ایم اِلٰی قَوْمٍ مُّجْرِمِیْنَ۝ بسوی گروهی گنهگاران یعنی کافران چه سر همه گناهان کفر است و ما آمده ایم لِنُرْسِلَ تا فرستیم عَلَیْهِمْ بر ایشان یعنی بعد از هلاک ایشان وزیر و زبر کردن ایشان حِجَارَةً مِّنْ طِیْنٍ۝ سنگی از گل یعنی خاکی سنگ شده بپختن مانند آجر مُّسَوَّمَةً سنگ نشان کرده شده عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو لِلْمُسْرِفِیْنَ۝ برائے از حد بر رفتگان در کفر و فجور آورده اند که سنگها معلم بود بخطوط سیاه و سفید یا نام هرکس بسنگی نوشته که بدان هلاک شود و این سنگها بر ایشان بارید شده بعد از هلاک ایشان و اصح آنست که آن سنگها بر جمعے فرود آمد از ایشان که در ان شهر نبودند نه همه کس ان سنگها ران هلاک شدند و چون ابراهیم معلوم فرمود که مؤتفکه میروند بهلاک کردن قوم لوط دل مبارکش جهت برادرزاده یعنی لوط متألم شد که آیا حال او در ان بلا چگونه گذرد ملائکه گفتند غم مخور که لوط و دختران او نجات خواهند یافت فَاَخْرَجْنَا پس ما بیرون خواهیم آورد مَنْ كَانَ فِیْهَا هرکه باشد در دیهها مؤتفکه مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ۝ از گرویدگان فَمَا وَجَدْنَا پس ما نخواهیم یافت فِیْهَا دران قری غَیْرَ بَیْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِیْنَ۝ غیر یک خانه از مسلمانان که لوط است و دختران او و گفته اند یک کس از ان قوم بلوط ایمان آورده بود در مدت بیست سال وَتَرَكْنَا و بگذاشتیم فِیْهَا در دیهها اٰیَةً علامتی از عذاب لِّلَّذِیْنَ برائے عبرت آنانکه یَخَافُوْنَ الْعَذَابَ الْاَلِیْمَ۝ میترسند از عذاب دردناک آن علامت سنگهای سیاه و دیار تقلیب قوم لوط است وَفِیْ مُوْسٰٓی و در قصه موسیٰ نیز آیتی است مر ترسندگان را اِذْ اَرْسَلْنٰهُ چون فرستادیم او را اِلٰی فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بِسُلْطٰنٍ مُّبِیْنٍ۝ بحجتے روشن چون ید بیضا و عصا فَتَوَلّٰى پس برگشت فرعون بِرُكْنِهٖ بقوت خود یعنی بسبب آنچه متقوی بود بآن از حرام و لشکر و اعراض کرد از ایمان وَقَالَ سٰحِرٌ و گفت موسی جادو است بچشم بندے مردم را خوارق عادت مینماید اَوْ مَجْنُوْنٌ۝ یا دیوانه است که عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند طعن وے بر موسی دلیل کمال جهل او ست چه او را بدو چیز متضاد طعن کرد چه مقرر است که سحر را عقل تمام و ذهنی ادراکی حذاقتی دران فن باید و دیوانگی دلیل زوال عقل ست و کمال عقل و زوال آن متضاد دانند پس چون فرعون بر گشت از موسیٰ و بر وطعنه زد و قوم وے بران متفق بودند فَاَخَذْنٰهُ پس گرفتیم او را بغضب خود وَجُنُوْدَهٗ و لشکر او را فَنَبَذْنٰهُمْ پس بیفگندیم ایشانرا فِی الْیَمِّ در دریا یعنی غرق ساختیم وَهُوَ و آن فرعون مُلِیْمٌ۝ مستحق ملامت بود یا ملامت کننده خود را که چرا اعراض کردم از موسی و بر وطعن زدم و بدین سبب گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل وَفِیْ عَادٍ و در هلاک قوم عاد نیز پندی و عبرتی مر اهل اعتبار را اِذْ اَرْسَلْنَا فرستادیم عَلَیْهِمُ الرِّیْحَ الْعَقِیْمَ۝ بر ایشان بادے بے نفع و بے خیر را یعنی بلوی که آبستن نکند درخت

او بنهاد ما بر او مَا تَذَرُ هیچ نگذاشت آن باد مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ هیچ چیزرا که بگذشت عَلَيْهِ بر آن إِلَّا جَعَلَتْهُ مگر آنکه گردانید چیزرا كَالرَّمِيمِ
مثل گیاه خشک شده یا استخوان کهنه ریزیده وَفِي ثَمُودَ و در قصه قوم ثمود نیز آیتی ست مر خائفان را إِذْ قِيلَ لَهُمْ چون گفته شد مر ایشان را
بعد از تکذیب صالح و عقر ناقه که تَمَتَّعُوا برخورید از زندگانی خود و نفع گیرید از عمل حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگام عذاب بعد از گذشتن سه روز
خواهد بود فَعَتَوْا پس سرکشیدند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان آفریدگار خود و بتدارک حال مشغول نگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس بگرفت ایشان را
عذاب هلاک کننده بعد از سه روز وَهُمْ يَنْظُرُونَ و ایشان نظاره می بردند و مراد از عذاب صیحه جبرئیل ست چنانکه غیر ازین مره گذشت
فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانستند مِنْ قِيَامٍ از برخاستن کنایت ست از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که بگریزند از عذاب یا گریزند یا
طاقت آن نداشتند که قیام نمایند باصلاح مهم خود و در دفع عذاب خود بکوشند وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ و نبودند انتقام کشندگان یا یاری
دهندگان مر یکدیگر را در دفع عذاب وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کردیم قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از قوم عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان بودند
قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از دائره استقامت بسبب کفر و عصیان وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا و آسمان را بنا کردیم بِأَيْدٍ بقوت الوهیت　ربع
گفته اند قوتی که برآفرینش آن داشتیم وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ و ما توانائیم بر بنای آن یا گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه گشاده ساخته
ایم آسمان را وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا و بگستردیم زمین را فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ پس نیک گستراننده ایم وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ و از جمیع اجناس
موجودات خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ بیافریدیم دو نوع که یکی مزدوج دیگرست یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب
تعاقب چون لیل و نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد که سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و کفر و ایمان و شقاوت
و سعادت و شتا و صیف و جن و انس از صفات چون حلم و قهر و جبن و شجاعت و جود و بخل و مانند آنست حق و باطل و علو و سفل و سقم و صحت و
و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات و هلم جرا لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ باشد که شما پندپذیر شوید و دانید که واحد آنست
فردانیت صفت من ست زیرا که تعداد از خواص ممکنات ست و من واجب بالذات ام و واجب قابل تعداد و انقسام نیست
نظم ذاتش از قسمت و تعدد پاک + وحدت او مقدس از اشراک + از عدد دوم قرین که او فردست + کی عدد بهر فرد در خوردست
احد است و شمار ازو معزول + صمدست و نیاز ازو مخذول فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ پس بگریزید و رجوع کنید بتوحید خدای یا از عقاب او بثواب
او یا از معصیت او بطاعت او و از شیخ سهل تستری قدس سره منقول ست که بگریزید از ماسوی و در بحر الحقائق آورده که
کسانیکه بگریخته اند از خلق بسبب تعلق در حق گریزید بقطع تعلق و سخن امام قشیری راجع بآن ست که از وصف خود بوصف حق گریزید
بلکه از خود فرار کنید و با حق قرار گیرید بیت هیچ تن در تو پناه نگرفت که از خود نگریخت + هیچ کس با تو نپیوست که از خود نبرید إِنِّي
لَكُمْ بدرستیکه من مر شما را مِنْهُ از عذاب خدای نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا یا بیان کننده آنچه از آن حذر باید کرد
وَلَا تَجْعَلُوا و مگردانید و مپرستید مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ معبودی دیگر إِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من مر شما را مِنْهُ از خدا و عبادت غیر او
نَذِيرٌ ترساننده ام مُبِينٌ هویدا و پیدا كَذَٰلِكَ همچنانکه قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت میکنند مَا أَتَى الَّذِينَ نیامد آنانکه بودند
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا قَالُوا مگر آنکه گفتند که او سَاحِرٌ جادوست أَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه است
اگر معجزه با ایشان نمود عمل و سحر خواندند و اگر از بعث و حشر خبر داد قول و را بسخن اهل جنون تشبیه کردند أَتَوَاصَوْا بِهِ آیا وصیت کرده اند
پیشینیان مر این پسینیان را به بدین سخن تا همه گفتند استفهام بمعنی نفی ست یعنی وصیت نکرده اند بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان
گروهی اند طَاغُونَ نافرمانان و از حد درگذرندگان و طغیان ایشان را برین قول میدارد فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان
از مکافات ایشان تا وقتیکه مامور شوی بقتال فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ پس نیستی تو ملامت زده نزد خدا بسبب اعراض از ایشان بعد از

آورده که چون این آیت نازل شد حضرت رسول صلعم وصحابه رض غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد ونزول عذاب نزدیک رسید بار آیت آمد که وَذَكِّرْ
و پند ده وتذکیر وموعظه فرو مگذار فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ پس بدرستی که پند دادن تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ۵ سود میرساند مومنانرا یعنی بعضی کافران
وجود ایشان درست از تربیت مومنان باز ندار همچنین بر تذکیر خود ثابت باش که وعظ را فواید بسیار ست ومنافع بیشمار ودر فصول آورده
که کلام مذکر باید که بر ده چیز مشتمل باشد تا سامعان را سودمند بود اول نعمت خدای عز وجل بیاد مردم دهد تا شکر گذاری نمایند دوم
ثواب محنت وبلا ذکر کند تا دران شکیبائی ورزند سوم عقوبت گناهان بر شمرد تا ازان باز ایستند وتوبه کنند چهارم مکاید دیو ساوس
شیطانی بیان فرماید تا ازان حذر نمایند پنجم فنا وزوال وبی اعتباری دنیا بر ایشان روشن کند تا دل درو ننهند ششم مرگ را بیوسته یاد
کند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت واهوال آنرا بگوید تا کار آنروز بسازند هشتم درکات دوزخ وانواع عقوبات آنرا بیان کند تا
ازان بترسند نهم درجات بهشت واقسام نعمتهای آنرا بر شمارد تا بدان راغب گردند دهم بنای کلام بر خوف ورجا نهد یعنی گاهی از کبریای
عظمت الهی سخن راند تا از وی بترسند ووقتی از رحمت مغفرت ومهربانی او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل برین
سخنان است سبب منفعت مومنانست وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ ونیافریدیم پریان وآدمیان را از اهل ایمان إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۵
مگر تا مرا پرستند یا بیافریدیم مجموع ایشانرا اگر امر کنیم بعبادت وهمه را امر کرده ایم + وما امروا الا لیعبدوا الله - ومجاهد گفت بیافریدیم
ایشانرا مگر تا مرا بشناسند وهمه او را میشناسند غایتش اینکه بعضی فرمان نمی برند وبرخی در عبادت شریک میگیرند و
وحقائق این آیت اشارت حواله بجواهر التفسیر ست مَا أُرِيدُ مِنْهُم نمیخواهم از آفریدگان خود مِّن رِّزْقٍ
هیچ روزی وَمَا أُرِيدُ أَن يُطْعِمُونِ ۵ ونمیخواهم که طعام دهند مرا بلکه رزق دادن واطعام صفت من ست وبس
إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ بدرستیکه خدای اوست روزی دهنده بندگان وعیال ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ۵ خداوند توانائی استوار
در قدرت خود ودر ترجمه رشف در معنی قوی ومتین آورده که قدرت قاهره اش دلیل قوت بالغه گشته وشدت قوتش حجت متانت
قدرت شده ونه در کار سازی متانتش را فتوری ونه در روزی دهی وبنده نوازی قدرتش را قصوری نظم رساند رزق بر وجهی
که شاید + بسازد کار هر نوعی که باید + بروزی بینوایانرا نوازد + برحمت بیکسانرا کار سازد فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس بدرستیکه
مر آنانراست که ستم کردند بخود بکفر یعنی اهل مکه ذَنُوبًا بهره از عذاب مِّثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ مانند بهره یاران ایشان
از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدانها رسیده فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ ۵ پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ
كَفَرُوا پس وای مر آنانرا که کافر شدند مِن يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ۵ از عذاب روز ایشان آن روزیکه وعده داده شده اند
بآن که آن روز قیامت ست یا روز بدر والله اعلم بالصواب

سورة الطور مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي تسع واربعون آية

وَالطُّورِ ۝۱ سوگند بکوه طور سینا یعنی جبل زبیر که موسیٰ بران کلام حق سبحانه استماع کرد وگویند مراد مطلق کوه ست که اوتاد وارض اند و
منابع منافع وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ ۝۲ وسوگند بکتاب نوشته شده فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ ۝۳ در صحیفه که کشاده گردد در وقت خواندن مراد بدین
کتاب قرآنست یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده برین تقدیر ورق منشور مجاز بود که لوح از زمرد سبز ست یا مراد الواح موسیٰ باشد
علی نبینا وعلیه السلام که در وقت کتابت بران صریر قلم می شنید یا کتاب توریت که دران نعت سید عالم صلعم مسطور بوده یا کتاب حفظه یا
کتابی که حق سبحانه وتعالی برای ملائکه نوشته که علم ما کان وما یکون ازان میخوانند وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ۝۴ وبحق خانه آبادان یعنی کعبه
معموری آن بزیارت حاجیان وخدمت مجاوران ست یا صرحی که مقابله خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم وعمارت او بکثرت طواف

ملائکه مر آنرا وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ۝ و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجموع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرت ست یا عرش
عظیم وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ۝ و سوگند بدریای پر برآمده یعنی محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش ست و ازان دریا چهل روز بر قبور خواهند بارید
بعد از نفخه اولی تا مردگان بنفخه ثانیه ازان قبور برآیند یا بحر مسجور جهنم ست و نزد ارباب تحقیق طور نفس ست که کلیم قلب
بران باحق سبحانه و تعالی مناجات میکند و کتاب مسطور ایمان ست که در ورق منشور قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی
قلوبهم الایمان + و بیت معمور سر دل عارفان ست که بنظر تجلیات سبحانی آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع القدر ست که سقف
خانه دل ست و بحر مسجور دلی ست که بآتش محبت تافته باشد جواب قسم چیست اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستیکه عذاب پروردگار تو لَوَاقِعٌ
هر آینه بود نیست و فرود آمدنی مَا لَهُ ۝ نیست مر آن عذاب را مِنْ دَافِعٍ ۝ هیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد بود يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ
روزیکه بگردد آسمان مَوْرًا ۝ گردیدنی یعنی در اضطراب آید آنگاه بشکافد وَتَسِيرُ الْجِبَالُ و روان گردد کوهها یعنی بروند همچو
سحاب سَيْرًا ۝ رفتنی فَوَيْلٌ پس سختی عذاب يَوْمَئِذٍ در آنروز لِلْمُكَذِّبِينَ ۝ مر تکذیب کنندگانرا بود که سخن خدا و رسول را بدروغ
داشتندی الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان فِي خَوْضٍ در شروع کردن باقوال باطله که استهزا بقرآن ست و تکذیب نبی و انکار بعث يَلْعَبُونَ ۝
بازی میکنند یعنی ارتکاب آن مینمایند از روی غفلت سخنان بیهوده میگویند يَوْمَ يُدَعُّونَ بترسند از روزی که می افگنند کافرانرا یعنی میکشند ایشانرا بعنف
و قهر إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا ۝ کشیدنی آورده اند که دستها کفار بر گردنها ایشان بندند و پیشانیهای ایشانرا به پشت پای
ایشان پیوسته بشانند و بدوزخ افگنند و گویند هَٰذِهِ النَّارُ الَّتِي این آن آتشی ست که در دنیا كُنْتُمْ بِهَا بودید که بآن تُكَذِّبُونَ ۝ تکذیب
میکردید و باور نمیداشتید و وحی پیغمبر را سحر میدانستید أَفَسِحْرٌ هَٰذَا آیا سحر ست اینکه می بینید أَمْ أَنْتُمْ یا شما لَا تُبْصِرُونَ ۝ نمی بینید
اینجا چنانچه در دنیا می گفتید ما را چشم بندی کرده اند اِصْلَوْهَا در آئید در دوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بر عذاب آن أَوْ لَا تَصْبِرُوا
یا صبر نکنید و جزع نمائید سَوَاءٌ یکسانست عَلَيْكُمْ بر شما صبر و عدم صبر یعنی قوت پرهیز و مجال گریز ندارید و ابدا معذب خواهید بود
إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که پاداش داده میشوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ بآن چیزی که عمل میکردید در دنیا إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزگاران
از کفر و شرک فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند و چه بوستانها وَنَعِيمٍ ۝ و در نعمتها اند و چه نعمتها فَاكِهِينَ شادمان و لذت یابندگان بِمَا آتَاهُمْ بآنچه
عطا کرده است ایشانرا رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان از کرامتهای جاودانی وَوَقَاهُمْ و بازداشته است ایشانرا رَبُّهُمْ آفریدگار
ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ ۝ از عذاب دوزخ و حرمان بهشت پیوسته ایشانرا میگویند كُلُوا بخورید از طعامهای بهشت وَاشْرَبُوا و بیاشامید
از شرابهای بی خوردنی و آشامیدنی هَنِيئًا گوارنده بی تخمه و تنغیص این پاداش ست مر شما را بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنچه بودید که در
دنیا تَعْمَلُونَ ۝ عمل میکردید امام زاهد فرموده که هرچند وعده بکردار بنده ست اما اصل فضل وست و اگرنه پیداست که از کار ما چه خواهد بود نظم
ندارد فعل من آن زور بازو + که با فضل تو گردد هم ترازو + بفضل خویش و لطفت شو مرا یار + بعدل خود مکن با فعل من کار مُتَّكِئِينَ تکیه
زنندگان یعنی متقیان در بهشت تکیه زنندگان باشند عَلَىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ بر تختهای بافته بزر یا یعنی بعضی پیوسته وَزَوَّجْنَاهُمْ و جفت
گردانیدیم ایشانرا بِحُورٍ عِينٍ ۝ بزنان سفید روی گشاده چشم وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَاتَّبَعَتْهُمْ و از پی
درآمده اند ایشانرا ذُرِّيَّتُهُمْ فرزندان ایشان بِإِيمَانٍ با ایمان در روز میثاق أَلْحَقْنَا بِهِمْ در رسانیم بدیشان ذُرِّيَّتَهُمْ
فرزندان ایشانرا در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجه ذریت را نیز مانند آن بلند گردانیم تا
چشم پدران بدان روشن گردد وَمَا أَلَتْنَاهُمْ و ما کم نکنیم پدران را بسبب این الحاق مِنْ عَمَلِهِمْ از ثواب کردار ایشان مِنْ شَيْءٍ
هیچ چیزی یعنی فرزندان را بدرجه آبا رسانیم بی آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی داریم شیخ الاسلام

حسین مروزی از استاد خود خواجه احمد بن علی سرخسی رح نقل میکند که ایمان و عمل در بهشت و درجات بهشت را علت نیست و وعده بهشت
و درجات وی جز بر ایمان و عمل نیست و وعده ایمان و عمل جز بر فضل لم یزل نیست بیت در فضل خدا بند دل خویش مدام + گر فضل
نباشد نشود کار تمام + كُلُّ امْرِئٍ هر مردی مکلف عاقل و بالغ بِمَا كَسَبَ با آنچه کرده باشد رَهِينٌ ○ در گرو ست روز قیامت یعنی
وابسته است بپاداش کردار خود و ازان رهائی ندارد و بعمل دیگری مواخذه نیست و زن مکلف نیز همین حکم دارد وَأَمْدَدْنٰهُم بِفَاكِهَةٍ
و می افزائیم مر متقیان را یعنی زیاده بر آنچه دادیم ایشان را میدهیم بهر نوع که خواهند از میوها وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ○ و گوشت از آنچه آرزو برند
يَتَنٰزَعُونَ بایکدیگر داد و ستد کنند فِيهَا در بهشت یعنی بهم دهند و از هم بستانند كَأْسًا کاسها مملو از خمر بهشت و اصح آنست
که اینجا کاسه خمر ست تسمیه شئ باسم ظرف یعنی همه را بنوشانند خمری که لَّا لَغْوٌ فِيهَا هیچ سخنی بیهوده نباشد دران یعنی در اثنای شرب
آن لغو نگویند و مخاصمه نکنند چنانچه عادت فاسقان ست در دنیا وَلَا تَأْثِيمٌ ○ و نه بزه مند گردند یعنی فعلی از ایشان صادر نشود
که موجب اثم باشد وَيَطُوفُ و طواف کنند عَلَيْهِمْ بر گرد ایشان برای خدمت غِلْمَانٌ لَّهُمْ خادمانی که ایشان راست
بر شکل پسران آفریده شده كَأَنَّهُمْ گوییا که ایشان در صفا و لطافت لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ ○ مروارید پوشیده در صدف اند که دست کس بدیشان
نرسیده و باد و گرد هر ناکس بدیشان نوزیده و در معالم از قتاده رح نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله خادم چنین ست مخدوم چگونه خواهد بود
آنحضرت فرمود که فضل مخدوم بر خادم همچون فضل ماه بدر باشد بر سایر کواکب و در تبیان آورده که ذکور یعنی اولاد مشرکان غلمان اهل بهشت اند و اناث
ایشان حور عین و اولاد مومنان با پدران خود بهمان هیأت باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریب ست وَأَقْبَلَ و روی می آرند
بَعْضُهُمْ بعضی از بهشتیان و اقبال میکنند عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ ○ می پرسند از احوال اعمال ایشان قَالُوا
إِنَّا كُنَّا گویند ایشان بدرستیکه ما بودیم قَبْلُ پیش ازین فِي أَهْلِنَا در میان اهل خود مُشْفِقِينَ ○ ترسندگان از عذاب حق تعالی
یا از سوء قضا یا از شماتت اعدا یا از عاقبت کار و خاتمت احوال فَمَنَّ اللَّهُ پس منت نهاد خدای عَلَيْنَا بر ما برحمت یا
توفیق عصمت وَوَقٰنَا و نگاه داشت ما را عَذَابَ السَّمُومِ ○ از عذاب آتش که همچون سموم در مسام نفوذ کند و گویند سموم نام جهنم ست
إِنَّا بدرستیکه ما كُنَّا بودیم مِن قَبْلُ نَدْعُوهُ پیش ازین در دنیا که می پرستیدیم خدای را و میخواندیم او را و وقایه از دوزخ می طلبیدیم
پس وی اجابت کرد ما را إِنَّهُ بدرستیکه او هُوَ الْبَرُّ اوست نیکوکار بندگان الرَّحِيمُ ○ مهربان بر ایشان آورده اند که جماعت
مقتسمان بر عقبات مکه می ایستادند و حضرت رسول الله ص را نزد قوافل عرب بکهانت و جنون و شعر و سحر منسوب میساختند و آنحضرت
اندوهگین میشد آیت آمد که فَذَكِّرْ پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را و ثابت باش بران و بسخنان مشرکان ملول مشو فَمَا أَنتَ پس
نیستی تو بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بانعام پروردگار خود یعنی بحمد الله و نعمته بِكَاهِنٍ کاهن که خبر میدهد از غیب بی نزول وحی وَلَا مَجْنُونٍ ○
و نه دیوانه که عقل وی پوشیده باشد یا جن او را فرو گرفته أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ بلکه میگویند او شاعر ست نه نبی نَّتَرَبَّصُ بِهِ انتظار
می بریم بوی رَيْبَ الْمَنُونِ ○ حادثه روزگار را یعنی چشم میداریم مرگ او را چنانچه شعرای دیگر مردند یا امید داریم که مرگ او
چون مرگ پدران او باشد یعنی زود بمیرد و به پیری نرسد قُلْ تَرَبَّصُوا بگو انتظار برید مرگ مرا فَإِنِّي مَعَكُم پس بدرستیکه من با شما مِّنَ
الْمُتَرَبِّصِينَ ○ از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما می برم چنانچه شما منتظر هلاک من اید أَمْ تَأْمُرُهُمْ یا میفرماید ایشان را أَحْلَامُهُم
عقلهای ایشان بِهٰذَا باین سخنان متناقض که ترا کاهن میگویند که کهانت را فطانت لازم ست و مجنون میخوانند و خرد با جنون
جمع نشود و بشعر نسبت میدهند شاعر را کلامی متسق مخیل باید و آن با جنون هم میسر نگردد و پس این سخنان نه بر مقتضای عقل ست أَمْ هُمْ
قَوْمٌ بلکه ایشان گروهند طَاغُونَ ○ از حد در گذشتگان در مکابره و عناد أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند تَقَوَّلَهُ بربافته ست قرآن

ع ۲۸

را و از خود گفته و چنان نیست که ایشان میگویند بَل لَّا يُؤْمِنُونَ بلکه ایشان از استکبار و حسد میگروند فَلْيَأْتُوا پس بگو بیارید بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ سخنی مانند قرآن إِن كَانُوا اگر هستید صَادِقِينَ راست گویان در آنکه قرآن را از خود میتوان ساخت یعنی اگر قرآن بر بافتنی و ساختنی ست ایشان که فصحا و بلغای عرب اند گو که مانند او حدیثی انشا کنید أَمْ خُلِقُوا آیا آفریده شده اند ایشان مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ بی چیزی یعنی بی پدری و مادری مراد آنست که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده اند نه جماد که تعقل امور نکنند و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوق اند بی خالقی و محالست که محدث بی محدثی باشد أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ یا آنکه ایشان آفرینندگانند مر خود را و این نیز ظاهر البطلان ست که معدومی چگونه وجود تواند داد چیزی را أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آیا ایشان آفریده اند آسمانها و زمین را نه چنین ست بَل لَّا يُوقِنُونَ بلکه ایشان یقین در نمی آیند و گرد گمان میگردند أَمْ عِندَهُمْ آیا نزدیک ایشان ست خَزَائِنُ رَبِّكَ خزانهای پروردگار تو یعنی خزائن فضل تا نبوت بهر که خواهند دهند یا خزینهای علم تا دانند که لائق منصب نبوت کیست أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ یا ایشان سرکشان غالبان اند و مسلط شدگان که هر چه خواهند بکنند أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ یا مر ایشان راست نردبانی که بدان بر آسمان روند يَسْتَمِعُونَ فِيهِ می شنوند در و کلام ملائکه آنچه از غیب بدانها وحی کرده میشود و اگر چنین ست فَلْيَأْتِ پس باید که بیارد مُسْتَمِعُهُم شنونده ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ بحجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع وی أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ یا مر خدا راست دختران وَلَكُمُ الْبَنُونَ و مر شما راست پسران و درین سخن تسفیه و تجهیل مشرکانست و غیر مره گذشته أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا میخواهی مر ایشانرا تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی تا ایشان زده شوند فَهُم پس ایشان مِّن مَّغْرَمٍ از التزام آن تاوان مُّثْقَلُونَ گران بار شوند و روی از تو تابند أَمْ عِندَهُمُ الْغَيْبُ یا نزدیک ایشانست آنچه غیب در آن مکتوب شده یعنی لوح محفوظ فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان مینویسند از آنکه خبر پیغمبر در امر قیامت و بعث باطل ست یا کتابت کنند که موت تو کی خواهد بود چنین نیست أَمْ يُرِيدُونَ بلکه میخواهند كَيْدًا مکری و قصدی در باره تو مراد مکریست در دار الندوه میکردند نسبت با حضرت پیغمبر از قتل و حبس و اخراج فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کافر شدند هُمُ الْمَكِيدُونَ ایشانند کید کرده شدگان یعنی سزای آن کید و کرد و بال آن بدیشان باز گردد و مقتول شوند در بدر أَمْ لَهُمْ یا مر ایشانراست إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ معبودی بجز خدای بحق که عذابیکه مکافات کفر ایشانست از ایشان باز دارد سُبْحَانَ اللَّهِ پاکی مر خدا راست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک می آورند بوی یا شریک میگیرند برای وی

قطعه

نزدیک عرش نشید غبار شرک + با وحدتش کسی دم شرکت چه سان زند + هر طرح کافکند بصفش خیال وهم + دست کمال آتش غیرت دران زند +

معاندان قریش میگفتند مر حضرت رسول را فاسقط علینا کسفا من السماء + پاره از آسمان بر ما فرود آر اگر در وعده عذاب راستگوئی حق سبحانه فرمود که وَإِن يَرَوْا و اگر ببینند كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان سَاقِطًا فرود آینده بر سر ایشان يَقُولُوا گویند از فرط عناد و محض استکبار که نه قطعه آسمان ست بلکه این سَحَابٌ مَّرْكُومٌ ابری ست در هم بسته و بر هم چسپیده یعنی با آنکه آثار عذاب ببینند هم از کفر باز نمی ایستند فَذَرْهُمْ پس دست بدار از ایشان یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی و مکافات ایشانرا بگذار حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتیکه ببینند معاینه يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ آن روز را که خود در آن روز يُصْعَقُونَ هلاک کرده شوند یا بیهوش گردند از نفخه اولی يَوْمَ لَا يُغْنِي روزیکه نفع نکند و باز ندارد عَنْهُمْ از ایشان كَيْدُهُمْ مکر ایشان شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچکس یاری نکند که باز دارد از ایشان عذاب را مراد ازین روز روز قیامت ست و بعضی گویند روز بدر ست وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و بدرستیکه مر آنانراست که کافر شدند عَذَابًا

دُونَ ذٰلِكَ عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبرست یا مواخذه در دنیا بقتل بدر و قحط هفت سال وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر کفار لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این را وَاصْبِرْ و شکیبائی کن لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم پروردگار خود را در بارهٔ ایشان بمهلت دادن ایشان و بمشقت کشیدن تو از ایشان فَإِنَّكَ پس بدرستیکه تو بِأَعْيُنِنَا در نگاهداشت مائی و ما می بینیم ترا و می نگاهداری می کنیم وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ و نماز گزار بفرمان آفریدگار خود حِينَ تَقُومُ و قتیکه برخیزی از خواب یا بگوئی سبحانک اللهم و بحمدک زمانیکه قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی بگوی سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک در خبرست که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگویند کفارت باشد مر لغوی و لهوی که در آن مجلس واقع شده باشد وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز گزار برای او که عبادت در شب از ریا دورترست و بر نفس سخت تر وَإِدْبَارَ النُّجُومِ و نماز گزار در عقب بر گشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت و خفای ایشان بظهور صبح مراد دو رکعت سنت است قبل از صلوة فجر و صاحب صحیح و جمعی دیگر برآنند که مراد نماز صبح ست

سورة النجم مكية	بسم الله الرحمن الرحيم	وهي اثنتان وستون آية

چون حضرت رسول صلعم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کردند و گفتند محمد گمراه شد از دین پدران و خطا کرد حق سبحانه فرمود که وَالنَّجْمِ بحق ستاره إِذَا هَوَىٰ چون طلوع کند یا غروب نماید مراد همه ستارگانند که راه نمای مسافران اند در بحر و بر یا کوکب که بوقت ولادت آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه بزمین نزدیک آمدند یا آنها که رجم میکنند شیاطین را در زمان استراق سمع نزد بعضی نجم ثریاست یا زهره یا زحل و گفته اند مراد از نجوم قرآنست و هوی بمعنی نزول یعنی سوگند بسوره و آیات قرآن چون فرود آید و بقول جمعی نجم گیاهی ست که او را ساق نباشد و هوی بمعنی سقط و از امام جعفر صادق مرویست که مراد از ستاره وجود محمدی ست که فرود آمد از آسمان در شب معراج و در لباب گوید که مراد همان حضرت ست چون بالا رفت بمعراج چه از هوی هر دو معنی اخذ میتوان کرد و نزد محققان سوگند یاد کرده بستاره دل محمد که بر فلک توحید منقطع شده از ما سوی جواب قسم اینکه مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد و تسمیه صاحب جهت آنست که پیغمبر مامور بود بصحبت کافران جهت دعوت ایشان وَمَا غَوَىٰ و خطا نکرد در معتقد هیچ باطلی نشد وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ و سخن نمیگوید از هوای نفس خود یا از روی طبع خود یعنی بباطل تکلم نمیکند و اصل معنی آنست که نطق او بقرآنست از هوای نفس او نیست إِنْ هُوَ نیست آنچه ناطق میشود بآن إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ مگر وحی که فرود آمده میشود بوی عَلَّمَهُ بیاموزانید ویرا این وحی را آورنده و فرشته شَدِيدُ الْقُوَىٰ سخت با قوت یعنی جبرئیل ع و از قوت او آن بود که شهرستان قوم لوط را از زمین قلع کرده ببال خود برگرفت و بآسمان نزدیک سانید و نگونسار کرد و بیک صیحهٔ او قوم ثمود بتمامی مردند ذُو مِرَّةٍ خداوند صورت نیکو فَاسْتَوَىٰ پس راست بایستاد جبرئیل ع بر آنچه مامورست بران یعنی مستقیم شد در کار خود یا بایستاد بر صورت اصلی خود وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ و او بکنارهٔ بلندتر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب تا پیغمبر او را دید و هیچکس جبرئیل را در صورت ملکی ندیده غیر از حضرت مصطفی و او را دو نوبت دید در نوبت اول که او را بر صورت اصلی خود بدید بیهوش شد و چون بهوش آمد جبرئیل را یافت نزدیک خود نشسته دستی بر سینهٔ مبارک وی و دستی بر کتفش نهاده و حق سبحانه ازین خبر میدهد که ثُمَّ دَنَا پس نزدیک آمد جبرئیل بپیغمبر بعد از آنکه او را دیده و بیهوش شده بود فَتَدَلَّىٰ پس بهر فرود آورد بجهت سخن گفتن با وی فَكَانَ پس بود مسافت میان جبرئیل و محمد قَابَ قَوْسَيْنِ یعنی میان دو کمان أَوْ أَدْنَىٰ یا نزدیکتر بلکه کمتر از آن فَأَوْحَىٰ پس وحی کرد جبرئیل ع و ظاهر ساخت إِلَىٰ عَبْدِهِ بسوی بندهٔ خدا که محمد است مَا أَوْحَىٰ آنچه وحی کرد خدای تعالی یعنی با جبرئیل گفت و بقول بعضی ضمائر راجع بحق ست و بعضی پیغمبر بدین نوع که ثُمَّ دَنَا پس نزدیک شد محمد صلعم بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت و منزلت نه بمنزل

ومکان فتدلی پس فروتنی کرد یعنی سجده خدمت بجای آورد خدای تعالی را وچون آن مرتبه بواسطه خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفه خدمت
افزود ودر سجده وعدهٔ قرب نیز هست که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی کنایتیست از تاکید
قربت وتقریر سخت بواسطه تقرب بافهام در صورت تمثیل مودی شده چه عادت عظمای عرب آن بود که چون تاکید عهدی بودی وتوثیق
عقدی خواستندی که نقض بآن راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود را حاضر ساخته بایکدیگر انضمام دادندی وهر دو بیکبار
قبضتین گرفته وبیکبار کشیده وباتفاق یک تیر از آن بینداختندی واین صورت از ایشان اشارت بآن معنی بود که موافقت کلی
میان ما تحقق پذیرفت ومصادقت اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد از آن رضا وسخط یکی موجب رضا وسخط آن دیگر است پس گویا درین
آیت باعنایت آن معنی مودی شده که محبت وقربت پیغمبر با حق سبحانه بمثابه تاکید یافته که مقبول رسول مقبول خدا ومردود
مصطفی مردود درگاه خدا وعلی هذا القیاس ونزد محققان دنی اشارتست بمکان نفس مقدس او وفتدلی بمنزله دل مطهر او وفکان قاب
قوسین بمقام روح مطیب او وادنی بمرتبه سر منور او ونفس او در مکان خدمت بود ودل او در منزل محبت وروح او در مقام قربت وسر او
در مرتبه مشاهدت شیخ ابوالحسن نوری را قدس سره از معنای این آیت پرسیدند جواب داد که جاییکه جبرئیل ام نگنجد نوری کیست که تا آن
سخن تواند گفت قطعه خیمه برون زد ز حدود جهات + پرده او شد تتق نور ذات + تیرگی هستی از او دور شد + پردگی پرده از و نور شد +
کیست کز آن پرده شود کارساز + زمزمه گوید از آن پرده باز + فاوحی الی عبده ما اوحی + پس وحی کرد خدای به بنده خود آنچه وحی کرد بعضی
علما گویند که اولی آنست که تعرض بآن وحی نکنیم ودر پرده بگذاریم وجمعی گویند آنچه از آن وحی در خبری یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان
ندارد ودر آن باب روایات بسیار وارد شده واز جواهر التفسیر بسطی تمام یافته اینجا بسه وجه اختصار میرود + اول آنکه مضمون وحی این بود که
نه آنست که دوست میدارم معاتبه با امت تو هر آینه بساط محاسبه ایشان طی میکردم دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد انا وانت وما سوی
ذلک خلقته لاجلک + ایشان در جواب فرمودند که یارب انا وانت وما سوی ذلک ترکته لاجلک + سوم آنکه اهل طاعت من مجلسی اند
وعصیان نیز می ورزند طاعت ایشان برضای منست ومعصیت ایشان بقضای من پس آنچه برضای من از ایشان صادر شود اگر چه
اندک وبا قصور بود قبول کنم زیرا که کریمم وآنچه بقضای من از ایشان در وجود آید اگر چه بزرگ وبسیار باشد در گذرانم
زیرا که رحیمم ما کذب الفؤاد ما رأی ۞ دروغ نگفت دل محمد با محمد آنچه دید این مرئی بقول اول جبرئیلست وبقول
ثانی حق سبحانه واکثر صحابه بر آنند که حضرت رسول الله صلعم خدای را در شب معراج دیده در معالم آورده که جمعی بر آنند که حق سبحانه
بصر پیغمبر را در دل وی نهاد تا بدیدهٔ دل مشاهده نمود نظم بکلام سعدی لی نقل است + خدا دید جا را بی جهت دید + بدان در ملک
که حیرت واصلش بود + دلش در چشم وچشمش در دلش بود + افتمارونه علی ما یری ۞ آیا مجادله میکنید با محمد بر آنچه دید در شب
معراج ومجادله آن بود که صفت بیت المقدس وخبر کاروان پرسیدند ولقد رآه نزلة اخری ۞ بدرستیکه دید جبرئیل را بصورت اصلی او
نوبتی دیگر عند سدرة المنتهی ۞ نزدیک درخت سدرة المنتهی آن درختیست که علم خلائق بدان منتهی
میشود واعمال ایشان نیز بدانجا میرسد وبرنمیگذرد ودر تفسیر مشهور معنی آنست که خدای تعالی را دید بار دیگر وقتیکه خود نزدیک سدره بود
وقول ابن عباس موید اینست که پیغمبر خدای را در شب معراج بدیدهٔ دل دو نوبت دید در معالم آورده که آنحضرت را در آن شب عروجها
بوده برای درخواست تخفیف نماز وشاید که این رویت ثابت در بعضی از عروجها بوده باشد عندها جنة المأوی ۞ نزدیک سدرة المنتهی است
جنة المأوی بهشتی که آرامگاه متقیانست یا ماوای ارواح شهیدانست پیغمبر دید جبرئیل را یا خدای را اذ یغشی السدرة
آن هنگام که پوشیده بود سدره را ما یغشی ۞ آنچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسیار جمع بودند بر آن درخت بر هر برگی ملکی بود گویند هوا

آن فرشتگان طیران میکردند چون پروانهای زرین تا پوشیده آن نور کبریا بود مَا زَاغَ الْبَصَرُ میل نکرد چشم محمد یعنی بچپ و راست باز ننگریست وَمَا طَغٰى ۝ و در نگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن ویرا درین آیت ستایش آنحضرت بحسن ادب و علو همت که دران شب پرتو التفات بر هیچ ذره از ذرات کائنات نیفگند و دیدهٔ دل جز بمشاهدهٔ جمال الهی نگشود نظم در دیده کشیده کحل مازاغ + نی زاغ نگاه کردنی باغ + میراندران عرش پرواز + تا جلوه ناز دیده راز + پس پرده زپیش دیده برخاست + بی پرده بدید آنچه دل خواست لَقَدْ رَاٰى و بخدای سوگند که دید محمد در شب معراج مِنْ اٰيٰتِ رَبِّهِ الْكُبْرٰى ۝ از آیات قدرت آفریدگار خود بزرگتر یعنی نشانهای بزرگتر را دید چون جبرئیل ع که بال شصد پر هر یکی از شرق تا غرب و رفرف اخضر و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سائر عجائب ملکیه و ملکوتیه اَفَرَءَيْتُمُ اللّٰتَ وَالْعُزّٰى ۝ خبر دهید مرا که لات و عزی وَمَنٰوةَ الثَّالِثَةَ الْاُخْرٰى ۝ و منات سوم دیگر میتوانند کردانها را که خدای کرده است لات بتی بوده است مر ثقیف را بطائف یا قریش را بنخله و عزی درختی ست که غطفان آنرا می پرستیده اند و منات صخره است که هذیل و خزاعه گرد آن طواف میکردند یا بتی مسلسل که بنو کعب عبادت آن نمودند و معتقد کفار آن بوده که در درون هر بتی جنی است و این جنیان یا ملائکه بنات الله اند حق سبحانه فرمود اَلَكُمُ الذَّكَرُ آیا شما را فرزند نر باشد وَلَهُ الْاُنْثٰى ۝ و مر خدای ماده تِلْكَ این قسمت اِذًا آن هنگام که چنین باشد قِسْمَةٌ ضِيْزٰى ۝ قسمتی بوده ناراست و بی اعتبار که در الوهیت چیزیرا که از آن ننگ و عار دارید بخالق خود نسبت دهید اِنْ هِيَ نیستند آنها اِلَّآ اَسْمَآءٌ مگر نامی چند که بدان سَمَّيْتُمُوْهَا نام نهاده اید ایشانرا اَنْتُمْ وَاٰبَآؤُكُمْ شما و پدران شما بآرزوی خود یعنی نام اله بر ایشان اطلاق کرده اید و از معنی الوهیت ایشانرا هیچ نیست مَّآ اَنْزَلَ اللّٰهُ نفرستاده است خدای بِهَا بعبادت ایشان مِنْ سُلْطٰنٍ هیچ حجتی که چنگ دران زده بر خصم مسلط شوید اِنْ يَّتَّبِعُوْنَ پیروی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان اِلَّا الظَّنَّ مگر شک و گمانرا یعنی توهم آن کرده اند که عمل ایشان حق ست وَمَا تَهْوَى الْاَنْفُسُ و متابعت نمی نمایند مگر آنچه میخواهد نفسهای ایشان یعنی آرزوی طبع را متابع اند و آنچه شیطان می آراید در نظر ایشان وَلَقَدْ جَآءَهُمْ و هر آئینه آمد بدیشان مِّنْ رَّبِّهِمُ الْهُدٰى ۝ از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت اند اَمْ لِلْاِنْسَانِ آیا هست مر انسانرا یعنی کافرانرا مَا تَمَنّٰى ۝ آنچه آرزو برند از شفاعت بتان یا آنکه گویند چرا نبوت بفلان و فلان نداده اند فَلِلّٰهِ الْاٰخِرَةُ وَالْاُوْلٰى ۝ پس مر خدای راست ملک آخرت و مملکت دنیا هرچه خواهد بهر که خواهد دهد و کس را برو تحکم نرسد وَكَمْ مِّنْ مَّلَكٍ و بسیاری از فرشتگان فِي السَّمٰوٰتِ در آسمانها که امید دارند کافران بشفاعت ایشان لَا تُغْنِيْ شَفَاعَتُهُمْ سود نکند درخواست ایشان شَيْئًا چیزیرا اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ اَنْ يَّاْذَنَ اللّٰهُ مگر پس از آنکه دستوری دهد خدای تعالی در شفاعت ایشان لِمَنْ يَّشَآءُ برای هر که خواهد از ملائکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از مردمان که کسان او را شفاعت کنند وَيَرْضٰى ۝ و پسندد خدای آنکس را برای شفیع شدن یا شفیع گشتن اِنَّ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بدرستی آنانکه نمیگروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای آخرت لَيُسَمُّوْنَ الْمَلٰٓئِكَةَ هر آئینه نام نهند فرشتگان را تَسْمِيَةَ الْاُنْثٰى ۝ نام نهادن مادگان یعنی میگویند بنات الله اند وَمَا لَهُمْ و نیست ایشانرا بِهٖ بآنچه که میگویند ایشانرا اناث مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی اِنْ يَّتَّبِعُوْنَ در پی نمیروند بدین گفتار اِلَّا الظَّنَّ مگر چیزیرا از ظن یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقائق اعتباری نباشد وَاِنَّ الظَّنَّ و بدرستیکه گمان لَا يُغْنِيْ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ۝ دفع نمی کند از سخن حق یعنی بعلم از عذاب خدای هیچ چیزیرا اگر نازل شود فَاَعْرِضْ عَنْ مَّنْ تَوَلّٰى پس روی بگردان از آنکس که روی میگرداند عَنْ ذِكْرِنَا از ذکر ما که قرآنست وَلَمْ يُرِدْ و نمیخواهد بعمل خود اِلَّا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا ۝ مگر زندگانی دنیا را ذٰلِكَ این دوستی دنیا و اختیار کردن آن مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ نهایت رسیدگی ایشانست از دانش و ازان تجاوز نتوانند نمود بلکه همت ایشان بر جمع و ادخار آن مصروف و موقوف ست و بعضی علما حکم اعراض را بآیة القتال منسوخ دانند

ع ۲۵

اِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه آفریدگار تو هُوَ اَعْلَمُ او داناترست بِمَنْ ضَلَّ بکسی که گمراه شود عَنْ سَبِیْلِهٖ از راه که دین اسلام ست وَهُوَ اَعْلَمُ و او داناترست بِمَنِ اهْتَدٰی بکسیکه راه یافته است بحق و هر یک را جزا اوفر اخور او خواهد داد وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمینهاست از مخلوقات سفلیه و او مالک همه است و قادر بر اجزای ایشان پس ایشانرا در قیامت خواهد آورد لِیَجْزِیَ تا جزا دهد الَّذِیْنَ اَسَاۤءُوْا آنانرا که بد کردند یعنی کافر شدند بِمَا عَمِلُوْا بعقوبت آنچه کردند یعنی آتش دوزخ وَیَجْزِیَ الَّذِیْنَ اَحْسَنُوْا و پاداش دهد آنانرا که نیکوئی کردند و بتوحید قائل شدند بِالْحُسْنٰی بپاداش نیکو که بهشت ست اَلَّذِیْنَ محسنان آنها که ایشان یَجْتَنِبُوْنَ پرهیز کنند و یکسو شوند کَبٰٓئِرَ الْاِثْمِ از کبیرهای گناه یعنی گناه کبیره را که دران باب وعید واقع شده یا برای وی حدی مقرر گشته وَالْفَوَاحِشَ و فاحشهای بزرگ را یعنی زنا بخصوصه که افحش کبائر و اکبر فواحش ست اِلَّا اللَّمَمَ مگر صغائر ست که اگر کسی بکند آنچه اندک و خرد بود از گناه یا بخاطر او بگذرد و از قوه بفعل نیاید او مغفورست اِنَّ رَبَّکَ بتحقیق که آفریدگار تو وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ بسیار آمرزش ست چه مغفرت او فرا رسد همه گناهکاران را ﴿نظم﴾ گر بار گناه ما گرانست + بحر کرم تو بی کرانست + ما را گنه از حد برونست + عفو تو زجرم ما فزونست + هُوَ اَعْلَمُ بِکُمْ او داناترست باحوال شما اِذْ اَنْشَاَکُمْ چون بیافرید شما را یعنی ابتدای آفرینش شما کرد مِنَ الْاَرْضِ از زمین یعنی از خاک پدر شما آدم بیافرید و دانست اقوال و احوال و افعال شما را وَاِذْ اَنْتُمْ و آن وقت که شما اَجِنَّةٌ خردان بودید فِیْ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِکُمْ در شکمهای مادران خود عالم بود بکیفیت امور شما فَلَا تُزَکُّوْا پس ستائش مکنید اَنْفُسَکُمْ نفسهای خود را و بسیار خیر و خوبی اوصاف در لباب آورده که هرگاه کودکی از یهود مردی گفتندی که او صدیق ست حضرت رسول الله شنیده فرمود که یهود دروغ میگویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او یا شقی ست یا سعید و این آیت نازل شد که او داناترست باحوال شما در مبدای خلقت و وقتیکه کودکی خرد بود در شکم مادر پس خود را مستائید و قولی آنست که بعضی مردم گفتند نماز ما و روزهای ما و حج ما این آمد که ستائش مکنید خود را هُوَ اَعْلَمُ او داناترست بِمَنِ اتَّقٰی بکسی که تقوی ورزد و در عمل خود مخلص بود آورده اند که ولید ابن مغیره در پی حضرت رسالت پناه میرفت و استماع کلام وی مینمود مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پدران را میگذاری و ایشانرا بضلالت نسبت میدهی جواب داد که چه کنم که از عذاب خدای میترسم یکی از کفار گفت اینقدر از مال بمن بده اگر عذاب متوجه تو شود من بردارم ولید شرط کرد و بعضی از آن مال بداد و باقی بخل کرد و این آیت آمد اَفَرَءَیْتَ الَّذِیْ تَوَلّٰی آیا دیدی آنکسی را که از پیروی حق روی گردانید وَاَعْطٰی قَلِیْلًا و بداد اندکی از مال خود از برای رشوت تحمل عذاب از و وَّاَکْدٰی و باز داشت باقی را پس جهل و بخل با یکدیگر جمع کرد اَعِنْدَهٗ آیا نزدیک اوست عِلْمُ الْغَیْبِ دانش چیزهای پوشیده فَهُوَ یَرٰی پس او می بیند یعنی میداند که صاحب او از وی عذاب برخواهد داشت اَمْ لَمْ یُنَبَّاْ بِمَا فِیْ صُحُفِ مُوْسٰی آیا خبر کرده نشده بآنچه در صحیفهای موسی ست یعنی توریت وَاِبْرٰهِیْمَ الَّذِیْ وَفّٰی و در صحف ابراهیم علیه السلام آنکسیکه وفا کرد در تسلیم نفس و روح و مال و ولد بجای پاداش و وفا کرد بفطرت اسلام که دو چیزست معنی آیت این ست که آیا ولید پلید خبر ندارد بآنچه در صحف ابراهیم و موسی است و آن کدام ست اَلَّا تَزِرُ آنکه بر ندارد وَازِرَةٌ نفسی بردارنده وِّزْرَ اُخْرٰی بار گناه نفسی دیگر پس چگونه بار خود با دیگری حواله میکند وَاَنْ لَّیْسَ و دیگر آنکه نیست لِلْاِنْسَانِ آدمی را اِلَّا مَا سَعٰی مگر آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی بگناه دیگری نگیرند ثواب دیگری نگردانند در تبیان گفته که این آیت منسوخ ست که در سوره طور مذکور شد که ابنا را بصلاح آبا رفعت درجه کرامت میکنند وَاَنَّ سَعْیَهٗ و آنکه سعی خود را یعنی عمل که دران سعی نموده باشد سَوْفَ یُرٰی زود باشد که ببیند در میزان عدل در روز قیامت ثُمَّ یُجْزٰىهُ پس پاداش دهند مراو را الْجَزَآءَ الْاَوْفٰی پاداش تمام ان خیرا فخیر و ان شرا فشر وَاَنَّ اِلٰی رَبِّکَ الْمُنْتَهٰی و آنکه بسوی پروردگار تست

نهایت همه خلائق و رجوع ایشان وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ و آنکه خدای او میخنداند و میگریاند شاد و غمگین میگرداند یا میخنداند
اهل بهشت را در بهشت و میگریاند اهل دوزخ را در دوزخ یا زمین را میخنداند به نباتات و میگریاند ابر را بباران و نزد بعضی خنده و گریه
بوعد و وعیدست یا بطاعت و معصیت یا باقبال بحق و اعراض از وی وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا و آنکه خدای او میراند و زنده میسازد
یعنی قادر بر احیا و اماتت اوست و بس یا می‌میراند بوقت اجل در دنیا و زنده میسازد در قبر یا او سازنده اسباب موت و حیات ست
گفته اند مرده میسازد کافر را بنکرت و زنده میگرداند مومنان را بمعرفت و بقول جمعی اماتت و احیا بجهل و علم ست یا ببخل و جود یا بعدل
و فضل و نزد محققان بهیبت و انس ست یا باستتار و تجلی امام قشیری فرموده که می‌میراند نفوس زاهدان را بآثار مجاهدت و زنده میگرداند
قلوب عارفان را بانوار مشاهدت یا هر کرا بمقام فنا فی الله رساند جرعه از جام بقا بالله چشاند **مثنوی** هر کرا از بود او فانی کنی + پر
ز گوهرهای روحانی کنی + کشتگان را شربت حیوان دهی + بعد کشتن جان جاویدان دهی + وَأَنَّهُ و آنکه در صحف ابراهیم و موسی ست آنست
که خدای خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ بیافرید انسان را دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ نر و ماده مِن نُّطْفَةٍ از آب منی إِذَا تُمْنَىٰ وقتیکه ریخته شود
آدم و حوا و عیسی ازین حکم مستثنی اند وَأَنَّ عَلَيْهِ و آنکه بر خدای ست النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ آفرینش دیگر که بعث ست در قیامت وَأَنَّهُ
هُوَ أَغْنَىٰ و او ست آنکه توانگر کند بمال نقد وَأَقْنَىٰ و سرمایه دهد بانعام و امتعه یا غنی سازد بقناعت و راضی گرداند بدان وَأَنَّهُ و آنکه خدای
هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ او ست آفریدگار شعری و شعریان دو کوکب اند یکی را غمیصا گویند و او شعری شامیه است و دیگر عبور و او
یمانیه است و مراد ازین سخن شعری او ست و ابوکبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر صلعم ست او را می پرستید و با قریش در عبادت اصنام
مخالفت میکرد و قریش آنحضرت را ابن ابی کبشه میگفتند بجهت خلاف با ایشان وَأَنَّهُ أَهْلَكَ و آنکه خدای هلاک کرد عَادًا الْأُولَىٰ
قوم عاد نخستین که امت هود بودند علی نبینا و عم و قومی از ایشان که بنو لقیم میگفتند در وقت هلاک قوم عاد در مکه مقام داشتند بعد از ایشان ظهور
کفر کردند ایشان را عاد اخری گویند وَثَمُودَ و هلاک کرد قبیله ثمود را فَمَا أَبْقَىٰ پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کرد
قوم نوح را مِّن قَبْلُ پیش از عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ بدرستیکه بودند ایشان أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ ستمکارتر و از حد رونده تر در شرک
و عدوان چه نوح را بسیار رنجانیدند و در نهصد و پنجاه سال که دعوت فرموده اندکی بوی ایمان آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان قوم
لوط را أَهْوَىٰ بیفگند بعد از آنکه جبرئیل ع برداشته بود یعنی آنرا زیر و زبر کرد فَغَشَّاهَا پس پوشانید آن شهرستان را مَا غَشَّىٰ آنچه
بپوشانید یعنی سنگهای نشان دار بعد که بران بارانید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس بکدام نعمتهای پروردگار تو تَتَمَارَىٰ شک
می آری و جدال میکنی مخاطب ولید بن مغیره است یا هر احدی و نعمتی که در معدودات هست آنرا نعیم گفت بجهت آنکه در وی پندست
مر اهل اعتبار را و انتقام انبیاء از اعادی در ضمن آن هست و آن موجب تسلیه خاطر حضرت پیغمبرست و سبب تقویت دل مومنانست
هَٰذَا نَذِيرٌ این پیغمبر یعنی محمد صلعم پیغمبری ست بیم کننده مِّنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ از جنس پیغمبران نخستین بهمان میفرماید
که ایشان فرموده اند أَزِفَتِ الْآزِفَةُ نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوف ست بقرب لَيْسَ لَهَا نیست مر اورا
یعنی وقت رسیدن او را مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای كَاشِفَةٌ نیک ظاهر کننده أَفَمِنْ هَٰذَا الْحَدِيثِ آیا ازین سخن که قرآنست
تَعْجَبُونَ شگفت میدارید وَتَضْحَكُونَ و میخندید باستهزا وَلَا تَبْكُونَ و نمیگریید از خوف وعیدی که در وست وَأَنتُمْ سَامِدُونَ
و شما بازی کنندگانید یا غافلان یا تغنی کنندگان کفار در وقت قرائت قرآن سرود میگفتند تا مردم را از استماع آن باز دارند فَاسْجُدُوا
پس سجده کنید لِلَّهِ مر خدای را وَاعْبُدُوا و او را پرستید نه آلهه باطله را در معالم آورده که اول سوره که فرود آمد و در وی سجده بود این
سوره بود و حضرت رسول الله بعد از خواندن این آیت سجده کردند مومن و مشرک و جن و انس همه سجده کردند و این سجده واجب ست

از سجدات قرآنی و در فتوحات ابن سجده عبادت گفته که امر الٰهی بذلت و سکنت مقترنست یعنی جز سالکان طریق عبادت عبودیت بسر منزل طریق عبد نرسد

سورة القمر مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم | وهی خمس وخمسون آیة

کفار قریش از سید عالم معجزه طلبیدند و آنحضرت برای ایشان ماه را بدو نیم کرد بروجهی که کوه حرا در میان هر دو قطعه قمر دیدند در معالم و تبیان مسطورست که شق قمر دوبار در مکه شد و این سوره فرود آمد که اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نزدیک شد قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ و شکافته شد ماه و از علامات قرب قیامت انشقاق قمرست برین وجه که در کتب سابقه مذکور بود آنرا امام زاهد آورده که شبی ابوجهل و جهودی بحضرت پیغمبر رسیدند ابوجهل گفت ای محمد آیتی بنمای و الا سر تو بشمشیر بردارم آنحضرت فرمود که چه میخواهی ابوجهل بچپ و راست نظر کرد تا چه چیز خواهد بود که وقوع آن متعذر باشد یهودی گفت او ساحرست او را بگوی که ماه را بشکافد که سحر در زمین محقق میشود و ساحران را در آسمان تصرف نیست ابوجهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف آنحضرت انگشت سبابه مبارک برآورد و اشارت فرمود ماه را که بشکافد فی الحال ماه بدو نیم شد یک نیمه بر جای خود قرار گرفت و یکی دیگر دورتر رفت باز گفت بگو تا ملتئم شود اشارت فرمود هر دو نیم بهم پیوستند بیت شق گشت ماه چارده بر لوح سبز چرخ + چون خامه دبیر ز تیغ بنان او + یهودی ایمان آورد و ابوجهل گفت او چشم ما را بسحر بسته و قمر را بما منشق نموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق رسند سوال کنیم که ایشان دیده اند یا نی چون از آینده و رونده پرسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را دو نیم دیدیم با وجود این که دید و از همه شنید منکر شد و گفت جادوی بغایت قوی ست چنانچه حق سبحانه فرمود که وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند کافران آيَةً نشانه از آثار قدرت و صدق حجتی یا در اظهار معجزه پیغمبر صلعم که دلیل صدق مدعای او باشد يُعْرِضُوا اعراض کنند از ایمان بان یا روی بگردانند از تامل در ان وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ و گویند جادوی ست دائم و رونده از زمین تا آسمان وَكَذَّبُوا و تکذیب کنند پیغمبر را وَاتَّبَعُوا و پیروی نمایند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ و هر کاری که مقرر کرده شد واقع ست یعنی آنچه از شقاوت کافران و سعادت مومنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بدرستیکه آمد بدیشان یعنی باهل مکه در قرآن مِنَ الْأَنْبَاءِ از خبرهای پیشینیان یا از بیان امور اخروی مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ آنچه در ان باز داشتن بود از مناهی و منع از تمرد و سرکشی حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ این حکمت تمام ست رسنده بسرحد کمال فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع نکند ایشانرا و سود نرساند بیم کنندگان یعنی پیغمبران و موعظت قرآن اگر آیند بدیشان یکی از پی دیگری فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان تا بوقت امر بقتال و منتظر باش جزای ایشانرا يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ در ان روز که بخواند خواننده یعنی اسرافیل ایشانرا إِلَى شَيْءٍ نُكُرٍ بچیزی صعب زشت که اهوال قیامت ست خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ فراهم رفته باشد چشمهای ایشان از هول يَخْرُجُونَ بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از قبرها كَأَنَّهُمْ گویا ایشان جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ملخ پراگنده اند یعنی در بسیاری و پراگندگی برهم می آیند و از هر طرف سرگردان و حیران میروند مُهْطِعِينَ شتاب کنندگان إِلَى الدَّاعِ بسوی خواننده یعنی بدان طرف که آواز می آید می شتابند يَقُولُ الْكَافِرُونَ میگویند ناگرویدگان هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ این روزی دشوارست كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح بعث و قیامت را فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا پس تکذیب کردند بنده ما را بندهٔ ما نوح را وَقَالُوا مَجْنُونٌ و گفتند او دیوانه است وَازْدُجِرَ و باز داشته شده از دعوت خلق یعنی هرگاه که ایشانرا خواندی بتوحید او را ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ بر وی زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی فَدَعَا رَبَّهُ پس نوح بخواند آفریدگار خود را أَنِّي مَغْلُوبٌ بآنکه من مغلوب قوم خود شده ام با ایشان مقاومت نمیتوانم کرد فَانْتَصِرْ پس تو انتقام کش از ایشان ای من فَفَتَحْنَا پس بگشادیم برای عذاب ایشان أَبْوَابَ السَّمَاءِ درهای آسمانرا از طرف مجره بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ بآبی ریزان که چهل شبانه روز از آسمان میریخت بر دوام و درین مدت منقطع نگشت وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ و بگشادیم در زمین عُيُونًا چشمهای تا اردی

تیز آبها برآمد فَالْتَقَى الْمَاءُ پس ملاقی شدند آب آسمان و زمین عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ بر کاری که تقدیر شده بود بر ایشان یعنی هلاکت
قوم نوح بطوفان وَحَمَلْنَاهُ و برداشتیم نوح را یا هر که بدو ایمان داشت یعنی سوار گردانیدیم ایشان را عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ
بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهناور وَدُسُرٍ و خداوند مسمارها و بندها که کشتی را بدان بند کنند تَجْرِي میرفت آن کشتی
بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما و این طوفان واقع شد جَزَاءً لِّمَن كَانَ برای پاداش کسیکه کُفِرَ نگرویده بودند و ناسپاسی کرده بودند
نعمت وجود او یعنی نوح وَلَقَد تَّرَكْنَاهَا و بدرستیکه باز گذاشتیم این قصه را آيَةً نشانه در میان مردمان یا کشتی نوح را در زمین یا قری
از جزیره علامتی و عبرتی و در قصص هست که اوائل این امت آن کشتی را دیده اند فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ پس هیچ پندگیرنده هست که
ازان عبرت گیرد فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي پس چگونه بود عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردیم وَنُذُرِ و بیم کردن من قوم
را بتبلیغ نوح وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آئینه ما آسان گردانیدیم قرآن را لِلذِّكْرِ از برای یاد احوال امم گذشته فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ پس
هیچ موعظه شنونده هست که پند گیرد بدان كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند گروه عاد مر هود را فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب
کردن من ایشان را با د صرصر وَنُذُرِ و ترسانیدن من ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستیکه فرستادیم ما
عَلَيْهِمْ بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی سخت آواز مهیب و هولناک فِي يَوْمِ نَحْسٍ در روز شوم مُّسْتَمِرٍّ پیوسته و استحکام یافته
شآمت او و آن روز چهارشنبه آخرین بود از ماه صفر تَنزِعُ النَّاسَ برکند و از جای بر بود قوم عاد را كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنقَعِرٍ
گوییا که ایشان از عظم اجسام بیخهای درخت خرما اند برکنده شده از بیخ و بر زمین فتاده این خود عذاب دنیا بود فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه
باشد عذاب من در آخرت عَذَابِي وَنُذُرِ و وعیدی که ایشان را بدان بیم کرده ام وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستیکه ما آسان ساختیم
قرآن را که بزبان عرب فرستادیم لِلذِّكْرِ برای پند گرفتن فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ پس آیا هیچ پندگیرنده هست كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند قوم ثمود
صالح را بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن پیغمبر ایشان مر ایشان را فَقَالُوا پس گفتند أَبَشَرًا مِّنَّا آیا آدمی را از جنس ما وَاحِدًا یگانه که
هیچ تبع و حشم ندارد نَّتَّبِعُهُ پیروی کنیم ما او را هیچ فضلی نیست بر ما إِنَّا إِذًا بدرستیکه ما آن هنگام که متابعت او کنیم باشیم لَّفِي ضَلَالٍ در گمراهی
وَسُعُرٍ و در جنون أَأُلْقِيَ آیا القا کرده اند الذِّكْرُ عَلَيْهِ بر وی وحی را مِن بَيْنِنَا از میان ما یعنی از قوم ثمود و او بنزول وحی اختصاص داده
بَلْ هُوَ نه چنین است بلکه او كَذَّابٌ دروغگوییست أَشِرٌ خودبیننده و ستیزه کننده میخواهد که بر ما ترفع کند حق سبحانه فرمود که سَيَعْلَمُونَ غَدًا
زود باشد که بدانند فردا که عذاب بدیشان فرود آید یا روز قیامت معلوم کنند که مَّنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ کیست در گفتگوی یا ستیزه چون قوم ثمود
تکذیب کردند صالح را و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آرد إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ بدرستیکه ما بیرون آرنده ناقه ایم فِتْنَةً لَّهُمْ برای امتحان
مر ایشان را تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه بود و صالح را گفتیم فَارْتَقِبْهُمْ نگاهبان ایشان باش و ببین که با ناقه چه میکنند وَ
اصْطَبِرْ و شکیبایی ورز بآزار قوم وَنَبِّئْهُمْ و آگاه گردان ایشان را أَنَّ الْمَاءَ بآنکه آب چاه قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ بخش کرده شده است
میان ایشان و ناقه روزی ازان ایشان و انعام ایشان و روزی خاص ازان ناقه كُلُّ شِرْبٍ هر نصیبی ازان آب مُّحْتَضَرٌ حاضر
گردانیده شده است مر صاحب او را یعنی حاضر شود صاحبش و در نوبت خود بهره بردارد و گفته اند پس بخواندند قوم ثمود صاحب
یار خود را که قدار بن سالف بود برای عقر ناقه فَتَعَاطَىٰ پس برگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست فَعَقَرَ پس پی کرد ناقه را محرک عقر
ناقه دو زن بودند عنیزه و صدوق و سبب آن بعضی سابقا مذکور شده در سوره هود صدوق ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده داد
و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو بر راه گذر ناقه کمین کردند چون ناقه از آب باز گشت اول مصدع رسید و
او تیری بیفگند که پایهای ناقه را بهم دوخت قدار تیز از کمینگاه بیرون آمد و بشمشیر ناقه را پی کرد و چون از پای در آمد او را قطع کردند

دمیان قوم منقسم ساختند و بچهٔ او بکوه صنو برآمد و سه بانگ کرد و از انجا بآسمان رفت و گویند او نیز کشته شد بعد از سه روز عذاب بر ثمود
نازل گشت فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب من بر قوم ثمود و نذر و بیم کردن من برسالت صالح علیه السلام انا ارسلنا بدرستیکه
ما فرستادیم علیهم بر ایشان صیحة واحدة فریادی یگانه یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام فکانوا پس گشتند از هول آن آواز کهشیم المحتظر
مانند گیاه در هم شکسته که سازند جای گوسفند آن را بر هم نهاده باشد و ریزه ریزه شده ولقد یسرنا القرآن بدرستیکه ما آسان
ساختیم قرآن را للذکر برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ میکنند فهل من مدکر پس هیچ یاد کننده است کذبت قوم لوط
تکذیب کردند قوم لوط مر او را بالنذر بیم کردن و پند دادن وی مر ایشان را انا ارسلنا علیهم و بدرستیکه فرستادیم ما بر ایشان حاصبا
بادی یا ابری سنگ بارنده و همه را هلاک کردیم الا آل لوط مگر لوط و دختران وی را نجیناهم برهانیدیم ایشان را از عذاب بسحر
بسحرگه عذاب واقع شده نعمة من عندنا انعامی از نزدیک ما کذلک همچنین که انعام کردیم بر لوط و بنات او نجزی پاداش
میدهیم بنعمت و رحمت من شکر هر که سپاس دارد نعمت ما را که ارسال رسل و انزال کتب است و بدان ایمان آرد ولقد انذرهم
و بدرستیکه ترسانیده بود لوط قوم خود را بطشتنا از گرفتن بعذاب و هلاک ما فتماروا پس شک آوردند بالنذر بآن بیم کردن
و ستیزه آغاز نهادند ولقد راودوه و بدرستیکه طلب کردند لوط را عن ضیفه از مهمانان وی که ملائکه بودند یعنی گفتند ایشان را بما تسلیم
کن و لوط علی نبینا و علیه السلام از آن ابا میکرد و ایشان زاید میداد ایشان در خانه شکسته در آمدند فطمسنا پس محو کردیم اعینهم
چشمهای ایشان را دیدار وی ایشان هموار کردیم و در خبر است که جبرئیل علیه السلام پر خود را بر دیدهای ایشان مالید همه کور شدند
و گفتیم مر ایشان را از زبان ملائکه که فذوقوا پس بچشید عذابی عقوبت مرا و نذر و آنچه بیم میکرد لوط علیه السلام
مر شما را بآن ولقد صبحهم و بدرستیکه بامداد کرد بقوم لوط علیه السلام بکرة در اول روز یعنی بوقت صبح آمد
بر ایشان عذاب مستقر عقوبتی قرار گرفته یعنی دائم بود و باز نگشت تا ایشان را هلاک کرد و گفتیم با ایشان که فذوقوا عذابی
پس بچشید و بکشید عقوبت مرا و نذر و بیم کردن من یعنی عذابی که بفرمان من بیم میکرد شما را از آن ولقد یسرنا القرآن
و بدرستیکه سهل و آسان گردانیدیم قرآن را للذکر مر جمعی عربی زبان را برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان فهل من مدکر
پس هیچ پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد ولقد جاء و بدرستیکه آمد آل فرعون النذر بفرعون و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و
هارون علی نبینا و علیهما السلام یا آیتها که موسی قبطیان را بدان بیم کرد و آن نه آیت بود کذبوا تکذیب کردند بایتنا کلها همه آن آیتها
و بدان نگرویدند فاخذنهم پس بگرفتیم ایشان را بعذاب غرق اخذ عزیز گرفتن غالبی که مغلوب نگردد در گرفتن مقتدر توانا بر
مشرکان اکفارکم آیا کافران شما ای گروه عرب خیر قوی تر و سخت تر من اولئکم از این گروه مکذبان که بر شمرده شد یعنی اینها
از آنان بقوت و حدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و آنان را عذاب فرا رسید اینها را چرا فرا نرسد ام لکم یا آنکه شما راست ای مشرکان
براءة فی الزبر براتی در کتابهای سماوی یعنی براتی نوشته شده بنام شما که شما را عذاب نخواهد بود ام یقولون یا میگویند کفار عرب که
نحن جمیع منتصر ما گروهی جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر را و منع کننده بلا از یکدیگر سیهزم الجمع زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان
و یولون الدبر و برگردانیده شود پشتهای ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بگردانند از معرکه قتال و فرار نمایند و این صورت واقع
شد در روز بدر پس این آیت یکی از دلائل نبوت و اعجاز قرآنست فاروق اعظم رضی الله عنه میفرماید که چون این آیت فرود آمد حضرت رسول ﷺ
فرمود که معنی این آیت را نمیدانم که چیست ناگاه در روز بدر دیدم که آنحضرت زره پوشیده و میگوید سیهزم الجمع دانستم که معنی آیت بود
و همین قتل و اسر و هزیمت ایشان بسنده نیست بل الساعة بلکه روز قیامت موعدهم وعده گاه عذاب کلی ایشانست والساعة

وعذاب قیامت اَدْهٰی سخت تر با هول تر وَاَمَرُّ و تلخ تر و ناخوشتر ست از عذاب دنیا اِنَّ الْمُجْرِمِیْنَ بدرستیکه مشرکان فِیْ
ضَلٰلٍ در گمراهی اند از راه حق در دنیا وَّسُعُرٍ ۝ و در عناد و مشقت یا در آتش سوزان در آخرت یَوْمَ یُسْحَبُوْنَ روزیکه کشیده (وقف لازم)
شوند فِی النَّارِ در آتش دوزخ عَلٰی وُجُوْهِهِمْ بر رویهای خویش یعنی ایشان را بر روی ایشان میکشند و بدوزخ مے افگنند و
میگویند ذُوْقُوْا بچشید مَسَّ سَقَرَ ۝ سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آنرا اِنَّا کُلَّ شَیْءٍ خَلَقْنٰهُ بدرستیکه ما همه چیز را آفریده ایم
بِقَدَرٍ ۝ باندازهٔ مقرر مرتب بر مقتضی حکمت یا هرچه آفریده ایم مقدر ست و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته
لاجرم از صفت تغییر و سمت تبدیل دور ست شعر قضی الله امرا و جف القلم + فما شاریه جدید و الاقلم بیت سر خط لوح ازلی دارد خموش +
کز هرچه قلم رفت قلم در نکشند وَمَآ اَمْرُنَآ و نیست فرمودن ما هر چیز را که تکوین آن خواهیم اِلَّا وَاحِدَةٌ مگر کلمهٔ واحده که آن کن ست
یا نیست امر ما بقیام قیامت مگر یک فعل کَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ۝ چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک
چشم زدن بیاریم وَلَقَدْ اَهْلَکْنَآ و بدرستیکه ما هلاک کردیم اَشْیَاعَکُمْ اشباه و امثال شما را از کافران در زمانهای گذشته چنانکه درین
سوره شنیدید فَهَلْ مِنْ مُّدَّکِرٍ ۝ پس هست هیچ پندگیرنده که از حال ایشان عبرت بردارد وَکُلُّ شَیْءٍ فَعَلُوْهُ و هر چیزیکه کرده اند کفار
گذشته فِی الزُّبُرِ ۝ مکتوب ست در لوح محفوظ زبر کتابها را گویند و لوح را زبر گفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها آن ست یا خود همه افعال
ایشان نوشته است در نامهای ایشان که بدست حفظه است وَکُلُّ صَغِیْرٍ وَّکَبِیْرٍ و هر خردی و بزرگی از افعال و اقوال و افعالی که از اولین
و آخرین صادر شده و خواهد شد مُّسْتَطَرٌ ۝ نوشته شده است بران پاداش خواهد یافت اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ بدرستیکه پرهیزگاران و ترسکاران
فِیْ جَنّٰتٍ در بوستانها اند در قیامت وَّنَهَرٍ ۝ و در جویها و چشمها یعنی بوستانها مشتمل بر انهار و بقول بعضے نهر بمعنی روشنی و گشادگی ست
یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند در غایت وسعت و ضیا بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذرانند و دیگر متقیان باشند فِیْ مَقْعَدِ صِدْقٍ
در مکانی پسندیده که در وی لغو باشد و نه اثم از امام جعفر صادق منقول ست که حق سبحانه آن مکان را بالصدق وصف کرد پس ننشیند در وی مگر اهل صدق
سلمی رح فرموده که آنمکانی ست که حق تعالی راست گردانید در ان وعده که با اولیا کرده و دوستان در آنمقام باشند عِنْدَ مَلِیْكٍ نزدیک
پادشاهی مُّقْتَدِرٍ ۝ توانا بر همه چیز صاحب بحرالحقائق فرموده که مقعد صدق مقام وحدت قربت ست که در مرتبهٔ عندیت تحقق شود در (ع ۳ / ۱۵)
کشف الاسرار آورده که کلمهٔ عند رقم تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا در ان سرای بدان اختصاص خواهند داشت و در حضرت پیغمبر
امروز درین سرا مخصوص بدان بوده که ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و چون رتبتیکه فردا خواص بدان نازند امروز پایهٔ ادنای وی بوده
پس اندر رتبهٔ اعلای وی که نشان تواند داد مثنوی ای محرم سر لایزالی + مرآت جمال ذوالجلالی + مهمان ابیت عند ربی + صاحب دل لاینام
قلبی + از قرب حضرت الهی + هستی بمثابهٔ که خواهی + قربی که عبارتش نسنجد + در حوصلهٔ خرد نگنجد + گم گشته بود عبارت آنجا + بلکه نرسد اشارت آنجا +

سورة الرحمن مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم ۝ | وهی ثمان وسبعون آیة

چون حضرت پیغمبر صلعم کافرانرا باسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمیشناسیم این سوره نازل شد و گفته اند که اهل مکه طعنه میزدند که فلان و
فلان قرآن را بمحمد می آموزند این سوره آمد اَلرَّحْمٰنُ ۝ خداوند بسیار بخشایش که رحمت او همه چیز را فرا رسیده عَلَّمَ الْقُرْاٰنَ ۝ بیاموخت این
قرآن مر حبیب خود را بجبرئیل یا یعنی آسان گردانیده مر او را آموختن و دیگرانرا آموزانیدن خَلَقَ الْاِنْسَانَ ۝ بیافرید خدای جنس آدمیان
عَلَّمَهُ الْبَیَانَ ۝ بیاموخت ایشانرا هویدا کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم را و علم اسما بدو آموخت یا وجود آورد
محمد صلعم را و بیاموزانید وی را بیان آنچه بود و هست و باشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین و الآخرین ازین معنی خبر میدهد اَلشَّمْسُ
آفتاب وَالْقَمَرُ و ماه میروند بِحُسْبَانٍ ۝ بحسابی معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده سیر ایشانرا در بروج و منازل

وبدان فصول واوقات شناخته میشود وَالنَّجْمُ وگیاهی که بروید وآنرا ساق نباشد یعنی برروی زمین منبسط شود چون بعضے از بقول
وَالشَّجَرُ وگیاهیکه آنرا ساقی باشد وبران قائم بود یعنی درخت يَسْجُدَانِ ٥ فرمان می برند خدای را بالطبع وطوع چون فرمانبرداری
ساجدان از اهل تکلیف یا بسجود ایشان بسایه ایشان ست وگفته اند مراد بسجود ایشان وقوف بست چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال
الله تعالی وَلٰكِنْ لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وبرداشت رحمن آسمان را بالای زمین بپانصد ساله راه وَوَضَعَ
الْمِيزَانَ ٥ وبیافرید یا منزل گردانید ترازوی را یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ آن أَلَّا تَطْغَوْا برای آنکه از حد در نگذرید
فِي الْمِيزَانِ ٥ در ترازو بوقت داد وستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله نمائید وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ وبپای دارید سنجیدنها
بِالْقِسْطِ بعدل یعنی زبان ترازو راست دارید وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ٥ وکم مکنید میزان را یعنی کم منمائید در وزن داد وستد
این همه تاکید اهل ترازو در اجهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمسار نشوند مثنوی هر چه بدهی که بازدی تو + کم کند ایکل و
ترازوی تو + هست یکایک همه بجای خویش + روز جزا جمله بیارند پیش + با تو نمایند نهانیت را + کم دهی وبیش ستانیت را + وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا
و زمین را گسترد یا بنهاد بر سطح آب لِلْأَنَامِ ٥ برای آدمیان تا بر وی قرار گیرند فِيهَا در زمین فَاكِهَةٌ انواع میوه است وَالنَّخْلُ وخرمابنها
ذَاتُ الْأَكْمَامِ ٥ خداوندان غلاف یعنی شکوفه خرما چه خرما دامیکه منشق نشده در غلاف باشد و تخصیص خرما از فواکه بذکر جهت تفضیل است
و مشابهتی که بانسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده وَالْحَبُّ ودر زمین دانه است ذُو الْعَصْفِ خداوند برگ خشک ترا ازدانه
آن چیزیست که از ان قوت میسازند چون گندم وجو وجز آن و عصف گیاهی ست که دانه از وجدا میشود وَالرَّيْحَانُ ٥ ودر زمین ریحانی
یعنی سبزه که بوی میکنند مراد آنست که در زمین ثمار النعمتها واداوم یعنی خوردنی وبعضے بوی کردنی فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس ای آدمیان وپریان
بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که مذکور شد تُكَذِّبَانِ ٥ تکذیب میکنید انکار مینمائید که از وی نیست بدان که سی ویکجا درین سوره این کلمات تکرار
یافته بجهت آنکه این سوره مشتمل ست بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر نعمتی این الفاظ ایراد فرموده تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم وگفته اند
تکرار برای دفع غفلت ست وتاکید حجت وتذکیر نعمت ودر صحیح حاکم از جابر نقل کرده که حضرت پیغمبر این سوره را تا آخر برخواند بعد از ان فرمود که چرا
چیست که شما را خاموش می بینم هر آئینه جن نیکوتر اند از شما در رد جواب این سوال ومن هیچ بار نخواندم + فبای آلاء ربکما تکذبان + الا گفتند
ولا بشئ من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد + یعنی با هیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس ترا ست ثنا وستائش خَلَقَ الْإِنْسَانَ
بیافرید آدم را که پدر انس ست مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک كَالْفَخَّارِ مانند سفال پخته که اگر دست بروی زنی آواز کند وَخَلَقَ الْجَانَّ وبیافرید
جان را که پدر جن ست مِنْ مَّارِجٍ از زبانه صافی بی دود مِّنْ نَّارٍ ٥ از آتش وگویند مارج از آتش ست که زبانه سرخ وسبز وزرد کشد که ابهمنه
گردد بعد از بلندی وتیزی آتش در باب نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور ست که مارج آتش ست ممترج بهوائی که آنرا هوای مشتعل گویند پس جان
مخلوق ست از دو عنصر آتش وهوا و آدم آفریده شد از دو عنصر دیگر آب وخاک وآب بهم ممزوج شوند آنرا طین گویند وچون هوا وآتش
مختلط گردند آنرا مارج خوانند چنانچه تناسل در بشر بالقای آب ست در رحم وتناسل در جن بالقای هوا در رحم انثی ومیان آفرینش جان و آدم
مدت شصت هزار ساله بود فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمتها از نعمت پروردگار خود که شما را از گل ومارج آفرید ودولت حیات ارزانی فرمود
تُكَذِّبَانِ ٥ انکاری کنید رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ آفریدگار دو مشرق ست یکی مشرق تابستانی مر آفتاب را ودیگر مشرق زمستانی وَرَبُّ
الْمَغْرِبَيْنِ ٥ و آفریدگار دو مغرب صیفی وشتوی مر شمس را ودر اختلاف مشرقین ومغربین انواع فوائد ست از اختلاف فصول وحدوث
آنچه بهر فصل تعلق دارد بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت ست وغروبش سبب آسایش وراحت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس
بکدام ازین نعمتهای پروردگار شما تُكَذِّبَانِ ٥ جحود می ورزید ومنکر آن میشوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ راه داد ودو دریا را بیکدیگر

وشیرین ویکی شور و تلخ تا با طرف یلتقیان مکدیگر رسند و آن بحر فارس و روم ست که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند بینهما میان
هر دو دریا برزخ حایلی و حاجزی و پرده است از قدرت خدا یا از زمین یا از جزائر که بسبب آن لا یبغیان نه افزونی میجویند
بریکدیگر یعنی با هم نمی آمیزند تا خاصیت هریک باطل نشود و یا از حدیکه مقرر شده تجاوز نمی نمایند تا آنچه میان ایشان است غرق
نگردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف رود و منافع بسیار برین دو بحر متفرع ست فبای آلاء ربکما پس بکدام ازین
نعم آفریدگار شما که مشتمل بر مصالح کلیه است تکذبان انکار می کنید یخرج بیرون می آید منهما اللؤلؤ ازین دو دریا
یا از بحر مالح مروارید کلان والمرجان و مروارید ریزه و این جوهرهاست که بدان آرایش کنید و از خرید و فروخت آن فوائد
یابید و این نعم ظاهر ست فبای آلاء ربکما پس شما بکدام ازین نعمتهای پروردگار خود تکذبان تکذیب می نمائید
و گفته اند مراد بحر آسمان و بحر زمین ست که هر سالی متلاقی میشوند و ابر حاجزی ست که منع میکند دریای آسمان را از نزول و دریای
زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته پیدا آن صدف در بر آید و از آن لآلی منعقد میگردد و امام قشیری
فرموده که بحرین خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت بی علت لولو احوال صافیه و مرجان
لطائف وافیه صاحب کشف الاسرار تصریح میکند که بحرین خوف و رجا عام مسلمانان راست و از آن گوهر زهد و ورع بیرون آید
و بحر قبض و بسط خواص مومنان راست و از آن جواهر فقر و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقان را از آن گوهر فنا روی
نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید بیت ز قعر بحر فنا گوهر بقا یابی + وگرنه غوطه خوری این گهر کجا یابی + وله الجوار
المنشئات و مر خدای راست راندن کشتیهای نو رونده و بعضی بفتح شین خوانده یعنی نو بر فتن آورده شده فی البحر در دریا کالاعلام مانند
کوهها در بلندی و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهت انتفاع بندگانست از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و
وقوع تجارات و معاملات و این نعمتها عظیم ست فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش تکذبان تکذیب میشوید کل
من علیها هر کس که بر زمین ست از ذوی الروح فان هالک اند یعنی سرانجام فانی شوند و یبقی و باقی ماند وجه ربک ذات پروردگار تو
ذو الجلال خداوند بزرگی و عظمت والاکرام و خداوند گرامی ساختن بفضل عام و کرم تام هر کرا مستحق آن باشد فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را خبر داد از فنای شما تا آماده شوید و کار بسازید و آگاه گرداند از لقای خود تا رجوع بحضرت او کنید و غیر
او را معتمد نسازید تکذبان تکذیب میکنید یسئله میخواهند از او یعنی میطلبند از وی من فی السموات والارض هر که در آسمانها و زمینهاست
حاجتهای خود را چه همه بدو محتاجند در ذات و صفات خود کل یوم هر وقت هو فی شان او در ساختن و پرداختن کاری ست
داعی را دعا اجابت کند و سائل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگین را شادان گرداند و بیمار را صحیح سازد و قومی را بر توبه دارد
و گروهی را بیامرزد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه تکذبان انکار
میکنید ابن عیینه رح فرموده که سراسر روزگار نزدیک حق دو روز ست یک روز مدت دنیا و شان او درین یک روز امرست و نهی و
اعطا و منع و خلق و رزق و اماتت و احیا و اعزاز و اذلال + دوم روز مدت آخرت و شان آن روز حساب ست و عقاب و جزا و سوال
و معاقبت و مثابات و نزد محققان یوم بمعنی آن ست و آن جزوی از اقل زمانست و در بحر الحقائق آورده که مراد تجلی حق در هر آنی
بر حسب متجلی له و مناسب استعداد او و تجلیات را نهایت نیست رباعی کل یوم هو فی شان چه شانست چه شان هم سنی
اوصاف کمال تو ندارد پایان + جلوه حسن ترا غایت و پایانی نیست + هر زمان جلوه دیگر شود از پرده عیان + سنفرغ لکم زود
باشد که حساب کنیم ما شما را فراغ اینجا بمعنی قصد محاسبه و مجازات ست نه فراغی بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تهدید ست و وعید

چنانچه کسی مثلاً کسی را میگوید باش تا با تو پردازم در حال آنکه گوینده هیچ کاری نمی‌کند مراد تهویل سامع ست اینجا نیز از روی وعید میگوید که قصد حساب شما خواهیم کرد اَیُّهَ الثَّقَلٰنِ ۚ ای دو گروه بزرگ یعنی انس و جن و عرب آنچه بزرگ قدر و قیمت بود آنرا ثقل گویند که ای تارک فیکم الثقلین + و گفته اند ثقل گران بار است و جن و انس بتکلیف گران بار اند یا بار گناه گران در ملذ اند فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که تهدیدست بحساب تا از اعمال بد محترز شوید و تعریف بخطاب تا بکرم جد امیدوار باشید تُکَذِّبٰنِ ۝ تکذیب میکنید یٰمَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ ای گروه پریان و آدمیان اِنِ اسْتَطَعْتُمْ اگر توانید اَنْ تَنْفُذُوْا آنکه بیرون روید مِنْ اَقْطَارِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ از کنارهای آسمان و زمین و بگریزید از قضای من یا از نزول مرگ فَانْفُذُوْا پس بیرون روید و فرار نمائید لَا تَنْفُذُوْنَ بیرون نمیتوانید شد اِلَّا بِسُلْطٰنٍ ۚ مگر بقهر و تسلط و غلبه و شما را این قوت نیست بلکه جای که روید مرگ ملازم شماست و از وقوع آن چاره ندارید و گفته اند روز قیامت ملائکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصهٔ محشرست اگر توانید بیرون روید آیا می‌توانید رفت مگر بحجت و برهان شما را نیست نه آن فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که اخبار کرد شما را چه دیده و بیاد فرو مانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرا عاجز اید یار و مددگار نیست در روی توجه بدرگاه او آرید تُکَذِّبٰنِ ۝ تکذیب می‌ورزید یُرْسَلُ فرستاده شود عَلَیْکُمَا بر هر که عاصی و مشرک باشد از شما شُوَاظٌ زبانه خالص مِّنْ نَّارٍ ۙ از آتش وَّنُحَاسٌ و دودی سیاه یعنی یک نوبت زبانهٔ آتش فرستند و یک کرت دود و گویند نحاس روی گداخته است که بر سر ایشان فرو ریزند فَلَا تَنْتَصِرٰنِ ۚ پس نصرت نتوانید کرد مر یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب را از هم دیگر فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بیم کرد شما را بشواظ و نحاس تا باز ایستید از نافرمانی و پرستش وی اشتغال نمائید تُکَذِّبٰنِ تکذیب مینمائید فَاِذَا انْشَقَّتِ السَّمَآءُ پس چون بشکافد آسمان برای نزول ملائکه فَکَانَتْ پس گردد وَرْدَةً سرخ یعنی برنگ گل سرخ کَالدِّهَانِ ۚ مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دیگر نماید فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعم آفریدگار خویش که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت احوال آن روز بوی پناه جوئید تُکَذِّبٰنِ ۝ تکذیب میکنید فَیَوْمَئِذٍ پس آن روز لَّا یُسْئَلُ پرسیده نشود عَنْ ذَنْۢبِهٖۤ از گناه او اِنْسٌ وَّلَا جَآنٌّ ۚ آدمی و نه پری یعنی از ایشان سوال استعلام نکنند که چه کردید بلکه سوال توبیخ باشد که چرا کردید یا گنهگاران را بعلامت بشناسند و حاجت بسوال نباشد یا وقت خروج از قبور از ایشان نپرسند و آنچه حق سبحانه و تعالی فرمود که لنسئلنهم اجمعین در موقف حساب خواهد بود که همه را سوال کنند فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که از احوال آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات شماست تُکَذِّبٰنِ ۝ تکذیب می‌ورزید یُعْرَفُ الْمُجْرِمُوْنَ شناخته شوند کافران بِسِیْمٰهُمْ بعلامت ایشان که سیاه روی و کبودی چشم ست یا آثار غم و اندوه در بشرهٔ ایشان فَیُؤْخَذُ پس گرفته شوند بِالنَّوَاصِیْ بموهای پیشانی یکبار وَالْاَقْدَامِ ۚ و بقدمها یکبار یعنی نوبت موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پایهای ایشان گیرند و سرنگون بدوزخ افگنند فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد شما را از گرفتن و در دوزخ افگندن کفار تا از کفر پرهیزید تُکَذِّبٰنِ ۝ انکار میکنید و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملائکه ایشان را گویند هٰذِهٖ جَهَنَّمُ الَّتِیْ این آن دوزخ ست که از روی عناد یُکَذِّبُ تکذیب میکردند بِهَا الْمُجْرِمُوْنَ ۘ آن مشرکان و باور نمیداشتند یَطُوْفُوْنَ طواف میکنند دوزخیان بَیْنَهَا میان دوزخ وَبَیْنَ حَمِیْمٍ اٰنٍ ۚ و میان آب گرم آن گرمی بغایت رسیده یعنی هرگاه که از آتش استغاثه کنند ایشان را فریادرسی کنند و در میان حمیم آب گرم اندازند که پیوندهای ایشان از یکدیگر بگسلد و پیوسته میان حمیم و جحیم میباشند فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده بایمان متصف

کلام

ع

شده ازان نجات یابید تُکَذِّبٰنِ ۳۴ تکذیب می نمائید وَلِمَنْ خَافَ و برای کسیکه بترسد مَقَامَ رَبِّهٖ از ایستادن پیش خدای جَنَّتٰنِ ۴۶ دو بهشت ست یعنی کسیکه از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید او را دو بهشت دهند جنت عدن وجنت نعیم و گویند یکی خالف انس را بود و دیگر خائف جن را بود در موضح آورده که دو باغ دهند ایشان را در بارهٔ بهشت که هر یکے از ایشان صد سال راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سراهای خوش و میوهای دلکش و حوران مهوش بود محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الٰهی ست و دیگر برای ترک مناهی یا یکی برای خاصه خائف ست و دیگر برای خدام و متعلقان او فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام ازین نعمتهای آفریدگار شما که بهشتها میدهد برای ادای طاعت و ترک معصیت تُکَذِّبٰنِ ۴۷ تکذیب میکنید ذَوَاتَآ اَفْنَانٍ ۴۸ دو بوستان‌اند خداوندان شاخهایی دران درختان بسیار باشد هر یکی مشتمل بر اثمار رنگارنگ فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای مشتمل بر اشجار و اثمار به بنده عطا میفرماید تُکَذِّبٰنِ ۴۹ انکار میکنید فِیْهِمَا درین دو باغ عَیْنٰنِ دو چشمه تَجْرِیٰنِ ۵۰ میروند هر جا که بهشتی خواهد در عالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمها برای راحت و لذت شما روان کرده تُکَذِّبٰنِ ۵۱ جحودی ورزید فِیْهِمَا درین دو جنت مِنْ کُلِّ فَاکِهَةٍ از هر میوه زَوْجٰنِ ۵۲ دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده و نه شنیده باشد فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار پرورندهٔ شما که اصناف ثمرات و فواکه بر بنده عطا میفرماید تُکَذِّبٰنِ ۵۳ منکر میشوید مُتَّکِـِٕیْنَ ترسندگان درین بهشتها تکیه کنندگان باشند عَلٰی فُرُشٍ بَطَآئِنُهَا بر فراشها که استر آن مِنْ اِسْتَبْرَقٍ از دیبای محکم باشد از بزرگی پرسیدند که بطائن آن از دیباست ظهائر آن از چه باشد جواب داد که ظاهر آن از نور بسته دیگری گفته است که ظاهر آن داخل ست درین آیت که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم + وَجَنَا الْجَنَّتَیْنِ و میوهٔ درختان این دو بهشت دَانٍ ۵۴ نزدیک ست که دست قائم و قاعد و مضطجع بدان میرسد گفته اند کسیکه تکیه کرده و آرزوی میوه کند شاخ درخت سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهن وی درآید فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را بر تختهای و فرشهای پادشاهانه نشاند و میوهٔ لذیذ و لطیف دهد تُکَذِّبٰنِ ۵۵ انکار میکنید فِیْهِنَّ در قصور و منازل این دو بهشت قٰصِرٰتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمانند یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران لَمْ یَطْمِثْهُنَّ نسوده باشند ایشان را اِنْسٌ آدمیان قَبْلَهُمْ پیش از ازدواج ایشان در بهشت وَلَا جَآنٌّ ۵۶ و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر اند دست هیچ آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و آنانکه برای جن مقرر شده باشند جن نیز در ایشان تصرف نکرده باشد فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین لطافت به بندگان ارزانی داشته تُکَذِّبٰنِ ۵۷ تکذیب میکنید و باور نمیدارید کَاَنَّهُنَّ الْیَاقُوْتُ وَالْمَرْجَانُ ۵۸ گویا هستند آن حوران مخلوق از یاقوت در سرخی و صافی مروارید پاکیزه در سفیدی و ضیا فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین صفائی و پاکیزگی برای شما آفریده تُکَذِّبٰنِ ۵۹ تکذیب میکنید و باور نمیدارید هَلْ جَزَآءُ الْاِحْسَانِ آیا جزا نیکی کردن در عمل باشد اِلَّا الْاِحْسَانُ ۶۰ مگر نیکوئی کردن در ثواب یا جزای هر که گوید + لا اله الا الله + و عمل کند باوامر و نواهی محمد رسول الله صلعم نیست او را مگر بهشت و حاصل آیت اینست که جزای نیکی نیکی ست پس جزا دهند طاعات را درجات و مکافات کنند شکر را بزیادت نعمت و تقوی را الفرج و توبه را القبول و دعا را به اجابت و سوال را العطا و استغفار را المغفرت و خوف و نیاز را امن آخرت و خدمت را سلطنت و در بحر الحقائق فرموده که نیست جزای فنا فی الله الا البقا بالله مثنوی هر که در راه محبت شد فنا + یافت از جز لقا اندر

هر کرا باشمشیر شوق سر برید میوهٔ ذوق از درخت وصل چید فَبِاَیِّ اٰلَاۤءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق
احسان داد و جزای آن مقرر فرمود تُکَذِّبٰنِ ۝ تکذیب میکنید و انکار مینمائید وَمِنْ دُوْنِهِمَا و جزین دو بوستان که مذکور شد یا فروتر از این بوستان
جَنَّتٰنِ ۝ دو بوستان دیگرست گفته اند دو بوستان اول از زرست برای سابقان و این دو بوستان از نقره برای اصحاب الیمین فَبِاَیِّ اٰلَاۤءِ رَبِّکُمَا
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که این بهشتها نامزد بندگان میکنند تُکَذِّبٰنِ ۝ منکر میشوید مُدْهَآمَّتٰنِ ۝ دو بهشت سبز از بسیار سبزی بسیاهی
زننده اند فَبِاَیِّ اٰلَاۤءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانهای سبز عطا میکند و سبزی موجب دلگشائی جنت تُکَذِّبٰنِ ۝
انکار میکنید فِیْهِمَا در این دو بهشت عَیْنٰنِ دو چشمه باشد نَضَّاخَتٰنِ ۝ جوشنده بآب یعنی هرچند از و آب بردارند دیگر جوشد فَبِاَیِّ اٰلَاۤءِ رَبِّکُمَا
پس بکدام از نعمتهای آفریننده شما که چنین دو چشمه بسیار آب بشما میدهد تُکَذِّبٰنِ ۝ تکذیب میکنید فِیْهِمَا فَاکِهَةٌ در این دو بهشت میوهٔ بسیار بود
وَّنَخْلٌ وَّرُمَّانٌ ۝ و خرما و انار و اشجار انار تخصیص خرما و انار از میوها بجهت تفضیل ست زیرا که خرما فاکهه است و هم غذا و انار میوه است و دوا
فَبِاَیِّ اٰلَاۤءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پرورندهٔ شما که چنین میوها بر بندگان ارزانی دارد تُکَذِّبٰنِ ۝ انکار میکنید فِیْهِنَّ درین چهار جنت خَیْرٰتٌ
حِسَانٌ ۝ زنان برگزیده باشند نیکو رویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق نیز آراسته باشد فَبِاَیِّ اٰلَاۤءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار
خویش که شما را حوران دهد هر یک از دیگری نیکوتر تُکَذِّبٰنِ ۝ تکذیب مینمائید حُوْرٌ مَّقْصُوْرٰتٌ حوران پنهان شده فِی الْخِیَامِ ۝
در خیمها که از در مجوف ست و گفته اند مراد خانهاست و بعضی تخصیص کرده اند بحجلات و حجله خانه بود آراسته برای داماد و عروس فَبِاَیِّ اٰلَاۤءِ
رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود چنین که ازواج طیبه به بهشتیان میدهد تُکَذِّبٰنِ ۝ انکار میکنید لَمْ یَطْمِثْهُنَّ نسوده
باشد مر ایشان را اِنْسٌ قَبْلَهُمْ آدمی پیش از شوهران که بدیشان نامزد شده اند وَلَا جَآنٌّ ۝ و جن نیز دست بایشان رسانیده اند یلک
همه بکر اند فَبِاَیِّ اٰلَاۤءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای خداوند خویش که ازواج ابکار نامزد ایشان یعنی اهل ایمان کرده است تُکَذِّبٰنِ ۝
تکذیب میکنید که چنین حوران نگاهداشته عطا کند مُتَّکِـِٕیْنَ اصحاب الیمین تکیه زده گان باشند عَلٰی رَفْرَفٍ خُضْرٍ بر فرشها یا بر بالشها
سبز وَّعَبْقَرِیٍّ حِسَانٍ ۝ و بساطهای قیمتی در غایت نیکوئی فَبِاَیِّ اٰلَاۤءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما این نعمتها که مذکور
شد تُکَذِّبٰنِ ۝ تکذیب میکنید تَبٰرَکَ اسْمُ رَبِّکَ بزرگ ست نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق آن اسم بذات وی پس توان دانست
که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود از ین ست که هیچکس از عظمت ذات او خبر نداده و نتوانند داد بیت بر لب بحر چنین وا مانده اند خشک
لب هم بلندی هم منتهی ذِی الْجَلٰلِ وَالْاِکْرَامِ ۝ در ترجمهٔ رشحات معنی این اسم برین وجه ادا کرده که خداوندی از صفات جلال بجمال
آن مستلزم کمال ست ذات بی مثالش را ثابت ست و آنچه سلب آن مقتضی عزت و کبریاست جناب مقدس از آن منزه و معری ست
و اکثر محققان بر آنند که جلال اشارت بصفات قهریه است و اکرام عبارت از اوصاف لطیفه پس نام ذوالجلال والاکرام جامع است
مر جمیع صفات الٰهی را و ازین ست که او را اسم اعظم گفته اند و خبر او حوا بیا ذا الجلال والاکرام مؤید این قول ست

سورة الواقعة مکیة	بسم الله الرحمن الرحیم	وهی ست وتسعون اٰیة

اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۝ یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت لَیْسَ لِوَقْعَتِهَا نیست مر واقع شدن و آمدن او کَاذِبَةٌ ۝ دروغی
یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه هر که از آن خبر میدهد صادق ست و آن روز خَافِضَةٌ فرو برنده است گروهی را باسفل سافلین از روی عدل
رَّافِعَةٌ ۝ برآرنده گروهی را باعلی علیین از راه فضل یا خافض اعدا و اهل شقاق و نفاق ست و رافع اولیا از ارباب اخلاص و فاق یا فرو
میدارد آنها را که در دنیا خود را مرتفع میداشتند و برمی آرد جمعی را که درین عالم فروتنی کردند اِذَا رُجَّتِ الْاَرْضُ رَجًّا ۝ یاد کن چون جنبانیده
شود زمین جنبانیدنی سخت و لرزانیدنی بران وجه که هر بنا که بر وی است منهدم گردد وَّبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا ۝ و ریزیده شود کوهها ریزانیدنی تا شکسته پاره

پاره گردد فَكَانَتْ پس باشد هَبَاءً غباری که دیده میشود با شعاع آفتاب وقتیکه از روزنه در افتد مُنْبَثًّا پراگنده و منتشر گشته وَكُنْتُمْ و باشید شما
ای مکلفان دران وقت أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً اصناف سه گانه یعنی سه گروه باشید در سه مرتبه فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ پس اصحاب دست
راست مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ چه اند اصحاب دست راست تعظیم میکند ایشانرا چنانچه گوئی فلان قوم بزرگان اند چه بزرگان و گویند
درین استفهام معنی تعجب نیز هست و اصحاب یمین آنها اند که در وقت اخراج ذریت از صلب آدم ایشان براست وی بوده اند یا نامهٔ اعمال
دران روز بدست راست ایشان دهند یا به بهشت برند و آن بر یمین عرش ست و گفته اند میمنه بمعنی یمن و برکتست یعنی ایشان میمون و
مبارک قدم اند وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ و صاحب دست چپ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ چه اند یاران دست چپ ایشان بوقت اخراج ذریات
در شمال آدم بوده اند یا نامهای اعمال ایشان بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخ برند و دوزخ بر چپ عرش ست و گفته اند مشأمه را
از شئوم گرفته اند یعنی ایشان شوم و نامبارک اند وَالسَّابِقُونَ و پیشی گیرندگان بر همه اقوام با یمان یا پیش روان به بهشت السَّابِقُونَ آن پیشی گیرندگان
بایمان چون مؤمن آل فرعون و حبیب نجار و ابوبکر صدیق و مرتضی علی یا آنانکه بدو قبله نماز گزارده اند با پیغمبر صلعم یا اهل بدر یا آن پیش
روان بصف جهاد یا سبقت گیرندگان بتکبیر اول أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ آن گروه اند نزدیک گردانیده شدگان برحمت و کرامت فِي جَنَّاتِ
النَّعِيمِ در بوستان مشتمل بر انواع نعمت ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی بسیار از پیشینیان یعنی امم انبیای گذشته وَقَلِيلٌ و اندکی مِنَ الْآخِرِينَ
از پسینیان یعنی امت محمد مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت اند در تبیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیا
را معاینه دیده اند و بخدمت ایشان رسیده بدیشان گرویده نه تمام امتان ایشان زیرا که امت متابعت پیغمبر ما از همه امم بیشتر خواهند بود
چنانچه فحوای انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة از ان خبر میدهد و در حدیث بریده مذکورست که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد
ازین امت من و چهل سایر امم و این سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختها مَوْضُونَةٍ بافته بزر
و مکلل بدر و یاقوت و زبرجد مُتَّكِئِينَ تکیه زدگان عَلَيْهَا بر ان تختها مُتَقَابِلِينَ برابر یکدیگر یعنی روی بروی تا بدیدار هم مستانس
و مسرور باشند يَطُوفُ عَلَيْهِمْ میگردند بر ایشان برای خدمت وِلْدَانٌ کودکان مُخَلَّدُونَ جاوید ماندگان به هیات کودکی چه خدمت
خردان زیباترست از خدمت کبار و گویند آراستگان بگوشوارهای زرین این کودکانرا خدای آفریده باشد برای خدمت بهشتیان و از
سلمان منقولست که ایشان اطفال مشرکان اند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند و بر ایشان طواف میکنند با کجا بکوزها بِأَكْوَابٍ
وَأَبَارِيقَ و ابریقها وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ و جامها از شرابی که روان است در بهشت یا خمر پاک صافی چون آب زلال لَا يُصَدَّعُونَ درد سر نگیرند عَنْهَا
از ان شراب یعنی آن می را خمار نباشد وَلَا يُنْزِفُونَ و نه بی عقل و بیهوش شوند از ان وَفَاكِهَةٍ و دیگر بر ایشان میگردند بمیوها مِمَّا
يَتَخَيَّرُونَ از آنچه اختیار کنند و برگزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ و بگوشت مرغان که الطف لحوم ست مِمَّا يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو کنند یعنی بروجهی
که خواهند جوشیده یا بریان کرده وَحُورٌ عِينٌ و بر سابقان در جنت طواف مینمایند از برای خدمت زنان سفید روی عین فراخ چشم کشاده چشمان بصفا
و لطافت كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ مانند مروارید الْمَكْنُونِ پوشیده در صدف که غبار برو ننشسته باشد و دست اغیار بدو نرسیده جَزَاءً پاداش
دادیم ایشانرا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا لَا يَسْمَعُونَ نشنوند فِيهَا در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده یا بانگ و فریاد
یا سوگند بدروغ وَلَا تَأْثِيمًا و نه سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام إِلَّا قِيلًا لیکن میشنوند سخنی که آن کدام است سَلَامًا سَلَامًا
تکرار این لفظ دلیل ست بر آنکه اهل جنت بر یکدیگر پیوسته سلام گویند وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ و اصحاب راست مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ چه اند اصحاب
دست راست یعنی بزرگ و مکرم اند و ایشان باشند فِي سِدْرٍ در زیر درخت کنار مَخْضُودٍ بی خار بخلاف سدر دنیا آورده اند که
مسلمانان نظر بر وج افکندند و آن وادی ست از طائف مشتمل بر درختهای سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثل این بودی آیت آمد که اهل بهشت را سدر باشد

بی خار وَطَلْحٍ مَّنْضُوْدٍ و درخت موز بود میوه‌های آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد وَّظِلٍّ مَّمْدُوْدٍ و
سایهٔ کشیده یعنی پیوسته که هرگز زائل نشود مراد از ظل راحت است وَّمَاۤءٍ مَّسْكُوْبٍ و آب ریزان یعنی از جنت عدن فرو میریزد بر
بوستانهای دیگر وَّفَاكِهَةٍ كَثِيْرَةٍ و بسیار میوه لَّا مَقْطُوْعَةٍ نه بریده شده یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوه‌های دنیا که در فصلی
باشد و در فصلی نه وَّلَا مَمْنُوْعَةٍ و نه منع کرده شده بعضی از خورنده که هیچ نوع باز ندارند چون میوهٔ دنیا که گاهی بها بدست نیاید وَّفُرُشٍ و گستردنیها
مَّرْفُوْعَةٍ برداشته شده بقیمت یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایت است از زنان مرفوعه یعنی بر تخت بلند نشانده اِنَّاۤ اَنْشَاْنٰهُنَّ
بیافریدیم ابتدای بی سبب ولادت زنان بهشت را اِنْشَآءً آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشان را خلقی دیگر مراد آنست که
پیرزنان را جوان سازیم بر یک سن فَجَعَلْنٰهُنَّ پس گردانیم ایشان را اَبْكَارًا دختران دوشیزه یعنی هرگاه که از دل شوهر ایشان
آیند ایشان را بکر یابند عُرُبًا دوستداران و عاشقان شوهر خود باشند یا با غنج و ناز یا شیرین سخن اَتْرَابًا هم زادان همه سی و سه ساله و شوهران نیز
بهمین سن و در تبیان آورده که صبیان را که به بهشت آرند بدین سن سازند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز رد کنند بدین سن اگر شوهر نداشته
باشد در دنیا بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون امرأة فرعون او را بیکی از بهشتیان
دهند و اگر زوج او بهشتی بود با زن وار زنانی دارند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد و همه بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند و این زنان را
انشا کنیم لِّاَصْحٰبِ الْيَمِيْنِ برای اصحاب یمین دست راست و گویا که سائلی میپرسید که کیانند اصحاب الیمین میفرماید که ایشان ثُلَّةٌ مِّنَ
الْاَوَّلِيْنَ گروهی اند از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِّنَ الْاٰخِرِيْنَ و گروهی اند از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیت وَقَلِيْلٌ مِّنَ الْاٰخِرِيْنَ
فرود آمد فاروق گریان شد و گفت یا نبی الله ما بتو گرویدیم و تصدیق کردیم و از ما نجات نیابد مگر اندکی این آیت آمد که وَثُلَّةٌ مِّنَ الْاٰخِرِيْنَ
حضرت رسول آیت بروی خواندند و عمر فرموده که رضینا عن ربنا و [illegible] پیغمبر گفت از آدم تا من یک ثلّه و از من تا قیامت یک ثلّه و در حدیث آمده
که ارجو ان تکونوا نصف اهل الجنة و عنقریب گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از آن امت من خواهند بود و ازینجا معلوم
میشود که هیچکس از امت متابعت آنحضرت در دوزخ جاوید نخواهند ماند نظم نماند بزندان دوزخ اسیر + کسی را که باشد چنین دستگیر + نماند بعصیان
کسی در گرو + که دارد چنین سیدی پیشرو وَاَصْحٰبُ الشِّمَالِ و اصحاب دست چپ مَاۤ اَصْحٰبُ الشِّمَالِ چه اند اصحاب دست چپ یعنی
چه خوار و بیمقدار اند و دران روز باشند فِيْ سَمُوْمٍ در آتش سوزان یا در بادی گرم که حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند وَّحَمِيْمٍ و در آبی گرم
تناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چنانچه گرمازدگان در دنیا آب
میطلبند و چون در حمیم افتند از حرارت آن آب بستوه متأذی گردند پس پناه برند بسایه و از آن سایه خبر میدهد که وَّظِلٍّ و سایه مِّنْ يَّحْمُوْمٍ از دود
سیاه گرم و گویند یحموم کوهی است از آتش دوزخیان بسایهٔ آن پناه می برند لَّا بَارِدٍ نه خنک نیست مانند سایه‌های دیگر وَّلَا كَرِيْمٍ
و نه سود رساننده و نه راحت بخشنده و این عذابها ایشان را بجهت آنست اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستیکه ایشان بوده اند قَبْلَ ذٰلِكَ
پیش ازین در دنیا مُتْرَفِيْنَ بناز و نعمت پرورده شدگان و تنعم ایشان بمحرمات بوده و اتباع شهوات وَكَانُوْا يُصِرُّوْنَ و بودند
که اصرار مینمودند عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيْمِ بر گناه بزرگ که شرک است یعنی بران اقامت میکردند یا سوگند دروغ میخوردند بر آنکه حشر نخواهد بود
وَكَانُوْا يَقُوْلُوْنَ و بودند که میگفتند اَئِذَا مِتْنَا آیا وقتیکه بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَّعِظَامًا و استخوانهای بی گوشت و پوست
ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ آیا ما برانگیختگانیم از قبرها و زنده شدگان تکرار استفهام برای مبالغه است در انکار اَوَاٰبَآؤُنَا الْاَوَّلُوْنَ آیا پدران پیشین ما نیز
مبعوث شوند قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که اِنَّ الْاَوَّلِيْنَ بدرستیکه پیشینیان از آبای شما و غیر آن وَالْاٰخِرِيْنَ و پسینیان از شما و غیر شما
لَمَجْمُوْعُوْنَ هر آینه جمع شدگانند اِلٰى مِيْقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُوْمٍ برای وقتیکه مقرر شده از روز معلوم که قیامت است یا همه مجموع آیند

ع ۱

در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم ست یا همه محشور شوند بمکان حساب یا زمان حساب و روزیکه معلوم ست مر خدای را ثُمَّ إِنَّكُمْ
پس بدرستیکه شما أَيُّهَا الضَّالُّونَ ای گمراهان از راه حق الْمُكَذِّبُونَ تکذیب کنندگان مر بعث و نشور را خطاب با اهل مکه و مثال
ایشانست میگوید که شما فردای قیامت لَآكِلُونَ هر آئینه خورندگانید مِنْ شَجَرٍ از درختی مِنْ زَقُّومٍ که آن زقوم است یعنی شما را زنده
کنند و از آن درخت بخورانند فَمَالِئُونَ پس پر کنندگان باشید مِنْهَا الْبُطُونَ از میوهٔ درخت شکمها را فَشَارِبُونَ پس آشامندگان
عَلَيْهِ بالای زقوم مِنَ الْحَمِيمِ از آب گرم آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا کرسنه گرداند شکمها را از زقوم پس تشنگی بر ایشان
غلبه کند آنگاه حمیم با ایشان عرض کنند بسیاری از آن بیاشامند فَشَارِبُونَ پس آشامندگان اند از حمیم شُرْبَ الْهِيمِ مانند آشامیدن
شتران تشنگی زده و هیچ آب نیافته یا مثل زمین ریگستان که هرچند آب خورد اثر آن بر روی پدید نیاید یعنی دوزخیان چندانکه حمیم آشامند
تشنگی ایشان تسکین نیابد هَٰذَا این مأکول و مشروب نُزُلُهُمْ پیشکش ایشانست يَوْمَ الدِّينِ در روز جزا همچو حضری که برای
مهمان آرند و بعد ازین در دوزخ انواع مأکل و مشارب خواهد بود ایشانرا که شرح شدت و عقوبت آن در بیان نیاید نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ
ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بدان اقرار دارید فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ پس چرا باور نمیدارید آفرینش دوم را در انتها چه بر همه اهل خرد ظاهرست که
هر که بر ابدا توانا است بر اعادت نیز قادر خواهد بود أَفَرَأَيْتُمْ آیا خبر دهید مَا تُمْنُونَ از آنچه میریزید در رحم زنان أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ
آیا شما می آفرینید کودکانرا از آن أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ یا مائیم آفریدگار آن و شما مقرّاید بآنکه خالق منم چه شما را از وجه و بدان لوح که فرزند
میطلبید متولد نمیشود و بلکه بر وفق مشیت و طبق ارادت من می آید نَحْنُ قَدَّرْنَا ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرگ را
و مقرر ساختیم زمان موت هر کس وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما پیشی گرفته شده یعنی کسی بر حکم ما پیشی نتواند گرفت از موتی که مقرر شده
نتواند گریخت و ما این مرگ را تقدیر کردیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه تبدیل کنیم از شما أَمْثَالَكُمْ کسانرا که مانند شما اند یعنی شما را بمیرانیم و دیگرانرا
بیاریم وَنُنْشِئَكُمْ و بیافرینیم دیگر بار شما را فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ در صورتی و هیأتی که نمیدانید امروز یعنی کافرانرا در زشت ترین صورتی و
مومنانرا در بهترین هیأتی وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و بدرستیکه دانسته اید شما النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ آفرینش نخستین را که نطفه بودید و علقه شدید تا آخر و بدان
هم اقرار دارید فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ پس چرا یاد نمیکنید توانائی حق را بر انشای اخری چه هر که بر آن قادرست ازین عاجز نتواند بود نظم
آنکه بار از خلوت نابود + میکشد تا بجلوه گاه وجود + بار دیگر که از سموم هلاک + ردی پوشیم زیر پردهٔ خاک + هم تواند بامر کن فیکون + کاورد از گوشهٔ
لحد بیرون + أَفَرَأَيْتُمْ آیا اخبار نمائید مَا تَحْرُثُونَ از آنچه کشت میکنید و تخمی در زمین می افگنید أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ
آیا شما میرویانید آن تخم را أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ یا ما رویانندهایم حرث فعل عبدست و زرع فعل خدای و در خبر آمده که نگوید
یکی از شما که زرعت ولیکن گوید حرثت چه شق ارض و القای بذر در و از بنده است و رویانیدن از حق سبحانه لَوْ نَشَاءُ
اگر خواهیم لَجَعَلْنَاهُ هر آئینه گردانیم آن چیز را که کشته اید حُطَامًا گیاهی درهم شکسته پیش از رسیدن یا گیاهی بی دانه فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ پس
همه روز باشید از آن قصه در بلیه که شگفت باشید یا بر آفت آن اندوهناک باشید یا از جهد و سعی خود پشیمان گردید و میگوئید إِنَّا لَمُغْرَمُونَ
آیا ما تاوان زدگانیم و حفص انا خواند بطریق خبر یعنی بدرستیکه ما غرامت یافتگانیم بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما بی بهرگانیم از روزی
أَفَرَأَيْتُمُ آیا خبر باز دهید الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ از آبیکه می آشامید برای تسکین عطش و زندگانی شما بوی باز بسته است
أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ آیا شما فرو فرستاده اید آنرا مِنَ الْمُزْنِ از ابر سفید أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ یا ما فرو فرستنده ایم آنرا شیرین بلطف
لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ اگر خواهیم گردانیم آن آب را أُجَاجًا تلخ و شور و نفع از وی منقطع سازیم فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ پس چرا شکر
نمی گوئید خدای را برین نعمت أَفَرَأَيْتُمُ آیا اخبار کنید النَّارَ الَّتِي تُورُونَ از آتشی که بیرون می آرید أَأَنْتُمْ آیا شما أَنْشَأْتُمْ

بیافریدوا ید شجرتہا درخت آتش راکہ آن مرخ وعفارست اَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُوْنَ ○ یا ما آفریننده آنیم اہل بوادی شاخی از شجرهٔ
مرخی کہ نر گویند برشاخی از درخت عفار کہ انثی میخوانند میسایند حق سبحانہ از میان آن دو شاخ تر کہ آب از آن میچکد آتشی
بیرون می آرد نَحْنُ جَعَلْنٰهَا ما گردانیدیم آن آتش را تَذْکِرَةً یاد کردنی کہ چون بہ بینید آتش دوزخ را یاد کنید یا آن را
تبصره ساختیم تا اہل بصیرت دانند کہ ہر کہ قادرست بر احداث آتش از درخت سبز تر با وجود مائیتی کہ درو ست کہ بکیفیت ضد
آتش ست ہر آئینہ قادر بود بر تازه ساختن نہال وجود انسان بعد از خشکی و پژمردگی آن وَّ مَتَاعًا و ساختیم آتش را بہره خورداری
یعنی سبب نفع گرفتن لِّلْمُقْوِیْنَ مر مسافران را و بعضی بمسافر اکتفا کرده بذکر اجر القصدین چنانچہ سرابیل تقیکم الحر فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی
بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیْمِ بنام پروردگار بزرگ تو او را بپاکی یاد کن فَلَآ اُقْسِمُ پس سوگند یاد میکنم بِمَوٰقِعِ النُّجُوْمِ ○
بمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن یا بمغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشاف فرموده کہ تخصیص مغارب بجہت آن ست کہ
غروب دلیل زوال ست و بزوال اثر استدلال توان کرد بر وجود موثری کہ تاثیر او را زوال نیست یا بمطالع کواکب یا بمجاری آن در
عین المعانی آورده کہ مراد مساجد صحابہ و مقابر ایشانست کہ مشبہ اند بہ نجوم کما قال علیہ السلام اصحابی کالنجوم بایہم اقتدیتم اہتدیتم یا منازل
نجوم کہ بروج آسمان است کما فی قولہ تعالیٰ + والسماء ذات البروج یا از زمان نجوم کہ مامور برجم شیاطین شدند و آن وقت مولد حضرت
پیغمبر بوده و ہنگام بعثت او و امام زاہد فرموده کہ مراد بنجوم قرآن ست و مواقع آن دل مقدس پیغمبر ما ہر چند دل مطہر او یکی بود اما نجوم
قرآنی بسیار بود ہر جمعی را موقعی و قرات امام حمزه و امام کسائی کہ موقع خوانده اند مؤید این قول ست و نزول قرآن بر قلب مبارک
وی بنص نزل بہ الروح الامین علی قلبک ثابت شده اِنَّهٗ و بدرستیکہ آنچہ خدای بدو سوگند خورد لَقَسَمٌ سوگندیست لَّوْ تَعْلَمُوْنَ
اگر دانید عَظِیْمٌ بزرگ و معتبر جواب قسم چیست اِنَّهٗ بدرستیکہ آنچہ آنحضرت بر شما میخواند لَقُرْاٰنٌ کَرِیْمٌ ہر آئینہ قرآنی
است بزرگوار و بسیار نفع چہ مشتمل ست بر اصول علومی کہ در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامیست نزد خدای و ملائکہ و مومنان
یا حافظ و قاری او مکرم و معزز ست این قرآن نوشتہ است فِیْ کِتٰبٍ مَّکْنُوْنٍ لا در کتابی پوشیده و نگاہداشتہ شده نزدیک
خدای در لوح محفوظ لَّا یَمَسُّهٗۤ نساید لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچہ در وست اِلَّا الْمُطَهَّرُوْنَ ○ مگر پاکیزگان یعنی ملائکہ کہ
مطہر اند از کدورات اوصاف ردیہ کلبی گوید کہ مراد سفره اند و کرام برره و بعضی ضمیر را عائد بقرآن دارند و مراد مصحف
است یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک شدگان + از احداث ظاہر آیت نفی ست و مراد نہی و معنی آن این یعنی جنب و
محدث باید کہ مس نکنند و فقہای مالکی و شافعی محدث و جنب و حائض را تجویز نمیکنند حمل مصحف و مس آن و حنابلہ گویند
محدث و جنب را روا است حمل مصحف و مس آن حائض را نہ و نزد امام اعظم نشاید محدث و جنب و حائض و نفسا را مس مصحف
مگر با غلافی منفصل از دو در تواد مذکور ست کہ جنب و حائض را بالقول ابو یوسف جائز ست کتابت قرآن و قتیکہ لوح بر زمین بود
نہ بر کنار و نزد امام محمد بہیچ وجہ روا نیست و بعضی مس را حمل بر قرات کرده اند و از ابن عمر منقول ست کہ دوست تر نمیدارم کہ
کہ قرآن نخواند کسی مگر آنکہ طاہر باشد محمد بن فضل فرموده کہ مراد ازین طہارت توحید ست یعنی باید کہ غیر موحدان کسی قرآن نخواند
و ابن عباس نہی میکرد از آنکہ یہود و نصاری را تمکین دہند از قرات قرآن و محققان گفتہ اند کہ مراد از مس اعتقاد ست یعنی معتقد نباشند
قرآن را مگر پاکیزه دلان کہ مومنان باعمل بقرآن و نگاہداشت احکام قرآن نکنند مگر جمعی کہ پاکیزه شده باشد بمدد توفیق از لوث خذلان
یا علم بدان یعنی تفسیر و تاویل آن ندانند الا آنہا کہ سر ایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده کہ پاکی سر بنفی ما سوی اللہ است
حکیم سنائی فرموده بیت جمال حضرت قرآن نقاب آنگہ براندازد + کہ دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا + در بحر الحقائق آورده کہ

ع ٣

مکاشف نشود باسرار قرآن مگر کسیکه پاکیزه گردد از لوث توهم غیر و غیریت و بسر مقام شهود حق در مرایای خلق و شهود خلق در مرایای حق
و این معنی میسر نشود جز بفنای شاهد و شهود در مشهود «بیت» چون تجلی کرد اوصاف قدیم * پس بسوزد وصف حادث را کلیم *
تَنْزِيلٌ قرآن فرو فرستاده شده است مِنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ از آفریدگار عالمیان أَفَبِهٰذَا الْحَدِيْثِ آیا بدین سخن که قرآن ست
أَنْتُمْ مُّدْهِنُوْنَ شما اهل مکه گرویدگانید یا مداهنه کنندگان با منکران وَتَجْعَلُوْنَ و میسازید رِزْقَكُمْ روزی یعنی بهرهٔ خود را از قرآن
أَنَّكُمْ تُكَذِّبُوْنَ آنکه تکذیب کنید مراد او را یا میگردانید شکر روزی خوار آنرا که نسبت باران بآب و هوا کنید و این تکذیب سخن خداست فَلَوْلَا
پس چرا اِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُوْمَ چون برسد روح بحنجرهٔ گلو در وقت مرگ وَأَنْتُمْ حِيْنَئِذٍ و شما آن هنگام تَنْظُرُوْنَ می نگرید بمیت وَنَحْنُ
أَقْرَبُ إِلَيْهِ و ما نزدیک تریم بدان محتضر مِنْكُمْ از شما وَلٰكِنْ لَّا تُبْصِرُوْنَ و لیکن شما نمی بینید و نمیدانید و آن قرب بعلم و قدرت و رؤیت
است فَلَوْلَا اِنْ كُنْتُمْ پس چرا اگر هستید شما غَيْرَ مَدِيْنِيْنَ غیر جزا داده شدگان در قیامت تَرْجِعُوْنَهَا باز گردانید روح را
بجسد اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ اگر هستید راست گویان ملخص آیت آنست که اگر شما در انکار حشر و جزا راست میگوئید پس چرا باز نمیگردانید
روح را بتن چون در تنگنای حلق رسیده فَاَمَّا اِنْ كَانَ پس اگر باشد متوفی مِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ از نزدیک گردانیده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از
سابقان بود فَرَوْحٌ پس مر او راست راحت یا رحمت یا آسانی یا خلاصی از غم یا مغفرت یا فرح و این ها در قبر بود یا در قیامت وَّرَيْحَانٌ
و روزی جاودانی یا بوی خوش یا تحیت ملائکه یا ریحان مشموم و اینها در بهشت باشد وَّجَنَّتُ نَعِيْمٍ و دیگر او راست بهشت
یعنی ادراک بوستان پر نعمت وَاَمَّا اِنْ كَانَ و اگر باشد آن وفات کرده مِنْ اَصْحٰبِ الْيَمِيْنِ از اصحاب دست راست
فَسَلٰمٌ لَّكَ پس سلامت ست مر ترا ای کسیکه هستی مِنْ اَصْحٰبِ الْيَمِيْنِ از اصحاب یمین و اشهر آنست که سلام بر تو ای محمد از اصحاب
یمین که برادران تواند یا مژده سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالم اند از همه آفات وَاَمَّا اِنْ كَانَ و اگر باشد مرده مِنَ
الْمُكَذِّبِيْنَ از تکذیب کنندگان بخدای و رسول الضَّآلِّيْنَ گمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ پس مر او راست پیش کش در قبر مِّنْ حَمِيْمٍ
از آب گرم کرده در دوزخ یا دود آتش دوزخ وَّتَصْلِيَةُ جَحِيْمٍ و در آوردن روز قیامت در آتش سوزان اِنَّ هٰذَا بدرستیکه آنچه گفته
شد در شان این سه گروه لَهُوَ حَقُّ الْيَقِيْنِ هر آئینه آن حق الیقین ست یعنی راست و درست و بیگمان فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی
بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيْمِ بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بذکر نام خجسته فرجام او از آنچه لائق عظمت و کبریائی او نباشد یا نماز
گزار بذکر پروردگار خود و قولی آنست که بگوی سبحان ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیت حضرت رسول فرموده که اجعلوها فی رکوعکم

ع

سورة الحديد مدنية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي تسع وعشرون آية

سَبَّحَ لِلّٰهِ نماز گزارد و پرستش کرد مر خدای را مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هر که در آسمانها ست از ملائکه و هر که در زمین ست از مومنان و اشهر
آنست که تسبیح گفت مر خدای را و بپاکی یاد کرد آنچه در آسمانها ست از ملک و ستاره و مهر و ماه و جز آن و آنچه در زمین ست از حیوان و جماد و
نبات و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله اما بزبان بعضی تسبیح گویند و ظلال بعضی مسبح بود کما قال الله تعالی وظلالهم بالغدو
والآصال وَهُوَ الْعَزِيْزُ و خدای غالب ست در هر چه خواهد الْحَكِيْمُ دانا بهر چه فرماید لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
مر او راست پادشاهی آسمان و زمین که موجد آنست و متصرف در آن يُحْيِيْ زنده میگرداند در آخرت وَيُمِيْتُ و می میراند در دنیا
وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیز از اماتت و احیا قَدِيْرٌ توانا است هُوَ الْاَوَّلُ او ست پیش از همه اشیا و پدید آرندهٔ آنها یعنی
قدیم ازلی است که او را بدایت نیست وَالْاٰخِرُ و پس از فنای همه موجودات او ست یعنی باقی او ست که آخریت او را نهایت نیست
فرد اول او اول بی ابتدا * آخر او آخر بی انتها * بیت * بود و نبود این چه بلند ست و پست * باشد و این نیز نباشد که هست * وَالظَّاهِرُ

آشکارا وجود او بکثرت دلائل وَالْبَاطِنُ و نهان حقیقت ذات او از تعقل هر عاقلی اقوال مفسران و مذکران و محققان درین آیت از
حدود معتاد بگذرد و تذکره و بشرحی تمام وسطی لا کلام در جواهر التفسیر ثبت یافته اینجا بدو قول اختصار میرود و صاحب کشف الاسرار
فرموده که زبان از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق تو چهار طائفه اند اول گروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر
دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و احفاد سوم زمره که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران و همسایان چهارم
فرقه که نهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان رب العالمین میگوید که اعتماد بر خلق ظاهر و بر خلق نهان مکن و کارساز خود ایشان را
مپندار که اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم و آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود و ظاهر منم که صورت تو نیز بوجهی خوبترین بیاراستم باطن
منم که سرائر حقائق در دل تو ودیعت نهادم رباعی اول و آخر توئی کیست حدوث و قدم + ظاهر و باطن توئی چیست وجود و عدم +
اول بی انتقال و آخر بی ارتحال + ظاهر بی چند و چون باطن بی کیف و کم + در بحر الحقائق آورده که اول ست در عین آخریت و آخر ست
در عین اولیت و همچنین منوال ظاهر ست در عین باطنیت و باطن ست در عین ظاهریت از شیخ ابو سعید خراز قدس سره پرسیدند که خدا را
بچه شناختی گفت بآنکه میان اضداد جمع کرده پس این آیت خواند و فرمود که متصور نیست جمع اضداد الا از حیثیت واحد و اعتبار واحد
دران واحد نظم اوئی و هم در اول آخری + باطنی و هم در آن دم ظاهری + تو محیطی بر همه اندر صفات + وز همه پاکی و مستغنی بذات + وَهُوَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیز دانا ست اول و آخر نزد علم او مساوی ست و ظاهر و باطن بنسبت دانش او یکسان هُوَ الَّذِي خَلَقَ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ اوست آنکه بیافرید آسمان و زمین را بالقدرت الکامله فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ در مدت شش روز تا ملائکه مشاهده کنند حدوث
آنها را چیزی پس از چیزی ثُمَّ اسْتَوٰى پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بتدبیر عرش و اجرای امور متعلقه بدو بر وفق ارادت خود يَعْلَمُ
میداند مَا يَلِجُ آنچه در آید فِي الْاَرْضِ در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و میداند آنچه بیرون
آید از زمین چون نباتات و معدنیات و برخی از دفائن در دنیا و بعضی کنوز و تمام موتی در آخرت وَمَا يَنْزِلُ و میداند آنچه فرود آید مِنَ
السَّمَاءِ از آسمان چون باران و برف و تگرگ و ملائکه و احکام وَمَا يَعْرُجُ و آنچه بالا برود و در آید فِيهَا در آسمان چون اعمال و دعوات و
ملائکه که عملهای بندگان مینویسند وَهُوَ مَعَكُمْ و خدای با شما ست بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا اَيْنَ مَا كُنْتُمْ هر جا که شما باشید
یعنی معیت علم و قدرت بهیچ حال از شما جدا و منفک نبود و این معیت نه بعقل مفهوم میگردد بلکه ذوق آنرا بکشف دریابد بیت این معیت می
نگنجد در بیان + نی زمان دارد خبر زو نی مکان + وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست و بران جزا خواهد داد
لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر او راست حکم گذاری و فرمان روائی در آسمان و زمینها تکرار این کلام بجهت آنست که اول تعلق بابدا
دارد و ثانی باعادت چنانچه میفرماید وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ و بسوی خدای بازگردیده شود عواقب کارها يُوْلِجُ الَّيْلَ در آرد
شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید وَيُوْلِجُ النَّهَارَ فِي الَّيْلِ و در آرد روز را در شب یعنی از زمان روز
بر شب زیاده کند باختلاف فصول اربعه وَهُوَ عَلِيْمٌ و او دانا ست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ بآنچه در دلها پوشیده است اٰمِنُوْا گروید
ای کافران بِاللّٰهِ بخدای دادار یگانه دانید وَرَسُوْلِهٖ و بفرستاده او که محمد صلعم است و تصدیق وی نمائید وَاَنْفِقُوْا و بدهید مِمَّا جَعَلَكُمْ
از مالها که گردانیده است خدای شما را مُسْتَخْلَفِيْنَ خلفای گذشتگان بتصرف فِيْهِ در ان یعنی از آن مالها که در دست دیگران بود
و بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدا بذل کنید فَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول از شما وَاَنْفَقُوْا و نفقه
کردند مال خود را بزکوة و جهاد و سائر خیرات لَهُمْ مر ایشان راست اَجْرٌ كَبِيْرٌ مزدی بزرگ و ثواب عظیم که جنت و نعیم ست وَمَا
لَكُمْ لَا تُؤْمِنُوْنَ و چیست شما را که نمیگروید بِاللّٰهِ بخدا و بوحدانیت او معترف نمیشوید وَالرَّسُوْلُ و حال آنکه پیغمبر که فرستاده است

یدعوکم میخواند شما را بحجت و برهان لتؤمنوا بربکم تا ایمان آرید به پروردگار خویش وقد اخذ و بدرستیکه فرا گرفت خدای میثاقکم
پیمان شما را در روز الست بر اقرار ربوبیت و نفی شرک ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما مؤمنان یا ور دیدآرندگان مر آن میثاق را هو
الذی ینزل اوست آن خداوندی که فرو فرستد علی عبده بر بنده خود که محمد است آیات بینات آیتهای روشن یعنی قرآن با معجزات
هویدا لیخرجکم تا بیرون آرد شما را خدا بقرآن یا پیغمبر بدعوت من الظلمات از تاریکیهای کفر الی النور بروشنی ایمان یا از جهل بعلم و از
ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که از ظلمت حجاب بنور تجلی وان الله بدرستیکه خدای بکم لرؤف مهربانست
که قرآن میفرستد رحیم بخشاینده است که رسول را بدعوت میفرماید وما لکم و چیست شما را و چه فائده می بینید و چه عذر دارید
الا تنفقوا در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدای ولله و حال آنکه مر خدا راست میراث السموات والارض
میراث آسمانها و زمینها یعنی هرچه در آسمان و زمین است بعد از فنای اهالی آن بوی باز خواهد گشت و امروز نیز مر او راست ولکن خلق دران
تصرف میکنند و با خر دست تصرف دیگران کوتاه شده بحق سبحانه باز گردد و درین کلام ترغیبست بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این
اموال در دست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدا را دران نگاه دارید و برای خود ازان ذخیرهٔ آخرت بردارید لا یستوی برابر نیست منکم
از شما ای مومنان من انفق هر که نفقه کند من قبل الفتح پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ و نوا اند و قاتل و کارزار کند با دشمنان خدا و
رسول با کسیکه انفاق نماید و داعیهٔ قتال او را بعد از فتح مکه چه در آن وقت مال بسیار خواهد بود و چندان بانفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد
اولئک آن گروه منفقان و مقاتلان قبل الفتح اعظم بزرگتر اند درجة از روی درجه و مرتبه من الذین انفقوا از آنانکه نفقه کنند
من بعد پس از فتح وقاتلوا و کارزار نمایند وکلا و همه را که نفقه و قتال میکنند پیش از فتح و پس از ان وعد الله الحسنی وعده کرده
است خدای ایشان را بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد والله و خدای بما تعملون بآنچه میکنید از نفقه و قتال باخلاص یا بریا خبیر
داناست اکثر مفسران برآنند که این آیت در شان ابوبکر صدیق که اول کسیکه ایمان آورد و نفقه کرد و با کفار مخاصمه نمود او بود و اشارت
بدین معنی در صفت وی گفته اند رباعی صاحب قدم مقام و تجرید + سر دفتر جملهٔ اهل توحید + در جمع مقربان سابق + حقا که جز او نبود
صادق + من ذا الذی کیست آن کسیکه یقرض الله وام دهد خدا را یعنی نفقه کند مال خود را با میدانکه چون طالب عوض باشد مانند که قرض
میدهد قرضا حسنا وام دادن نیکو یعنی بطیب نفس و باخلاص فیضاعفه له پس مضاعف سازد خدای جزای قرض او را برای وی یعنی اجر او را مضاعف
سازد وله و مر او راست اجر کریم مزدی گرامی که بهشتست یوم تری المؤمنین یاد کن روزی را که بینی مردان گرویده را والمؤمنات و زنان
مومنه را بر صراط در ان دم یسعی میرود نورهم روشنی توحید ایشان بین ایدیهم در پیش ایشان تا آسانی میکنند و بایمانهم
و از جانبهای راست ایشان تا ایشان را به بهشت ره نمونی میکنند و از ابن مسعود منقولست که نور هر کس بقدر عمل وی بود و یکی از صفا
باشد تا عدن و از آن و دیگران برابر کوهی و یکی را بمقدار نخلی و ادنی نوری آن بود که صاحبش موضع قدم خود را بیند بازی هیچ مومن بی نور
نباشد و گویند فرشتگان مر ایشان را که بشریکم الیوم مژده شما امروز جنات دخولست در بوستانها که پیوسته تجری میرود من تحتها
الانهار از زیر منازل و اشجار آن جویها خالدین فیها جاوید باشند شما در آنجا ودان درآن ذلک و این بشارت بجنت جاوید ان هو
الفوز العظیم اوست رستگاری بزرگ ست چه از همه اهوال قیامت ایمن شده بدار الجلال رسیده و دیدار ملک متعال می یابد مصرع
هزار جان مقدس فدای دیدارش + ابو امامه فرموده که مومنان را بر صراط نور دهند و کافر و منافق را بی روشنی بگذارند و مومنان هرگاه که
روی بازپس میکنند همه صراط روشن میگردد پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسند کما قال الله تعالی یوم یقول
المنافقون یاد کن آن روز را که گویند مردان منافق والمنافقات و زنان منافقه للذین آمنوا مر آنان را که گرویده اند یعنی از اهل ایمان

الناس کنند که شما انْظُرُونَا نظر کنید بما نَقْتَبِسْ تا بگیریم روشنی مِنْ نُورِكُمْ از نور شما چون بانگ بر ایشان قِيلَ ارْجِعُوا گفته شود یعنی گوید
مومنان یا ملائکه مر منافقانرا که بازگردید وَرَاءَكُمْ بپس خویش یعنی بدنیا روید فَالْتَمِسُوا نُورًا پس بجوئید روشنی را که در عقب
نور توان کرد از دنیا با خود باید آورد و در بیت کار اینجا کن که تشویش ست در محشر بسی + آب از اینجا بر که در دریا بسی شور و تلخست + منافقان
هم این معنی نکرده بتصور آنکه نور در عقب ایشانست روی باز پس کنند فَضُرِبَ پس زده شود یعنی ملائکه بحکم الهی زنند بَيْنَهُمْ میان منافقان
ومومنان بِسُورٍ دیواری بزرگ چون باره شهری لَهُ بَابٌ مر اورا دری باشد که مومنان بدان درآیند بَاطِنُهُ باطن سور یعنی داخل آن
مومنان روی میروند فِيهِ الرَّحْمَةُ در رحمت بود زیرا که نزدیک بهشت ست وَظَاهِرُهُ وظاهر سور یعنی خارج او مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ
از پیش آنکه طرف منافقان ست عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ ست اما منافقان چون باز پس نگرند و نوری نه بینند باز متوجه مومنان
شوند دیواری بینند میان خود و ایشان حاجز شده دری دارد از آن در بنگرند و مومنانرا مشاهده نمایند که خرامان خرامان متوجه
ریاض جنان اند يُنَادُونَهُمْ بخوانند ایشانرا بزاری و گویند ای مومنان أَلَمْ نَكُنْ آیا نبودیم مَعَكُمْ با شما در دنیا
و بجماعت شما نماز میگزاردیم و بموافقت شما روزه میداشتیم قَالُوا بَلَى گویند مومنان که بلی بظاهر با ما بودید وَلَكِنَّكُمْ ولیکن
شما فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ در فتنه افگندید نفسهای خود را و بسبب نفاق لذت معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید
وَتَرَبَّصْتُمْ و تاخیر کردید در توبه وَارْتَبْتُمْ و شک آوردید در نبوت حضرت محمد مصطفی ص وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ و بفریفت شمارا آرزوها
شما یعنی املهای دور و دراز پیش گرفتید حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ تا وقتیکه بیاید فرمان خدای بقبض روح شما وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ
و فریب داد شمارا بخدای شیطان فریبنده یا دنیای ناپاینده فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُؤْخَذُ فرا گرفته نشود مِنْكُمْ از شما ای منافقان
فِدْيَةٌ چیزیکه فدای خود کنید تا از عذاب برهید وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و نگیرند فدیه نیز از آنانکه نگرویده اند مَأْوَاكُمُ النَّارُ
جای شما و ایشان آتش دوزخ بود هِيَ آتش مَوْلَاكُمْ سزاوارترست بشما وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتی ست آتش آورده اند
که مومنان در مکه با فقر و فاقه بجد تمام قواعد طاعت را تمهید می کردند بعد از هجرت که مال بسیار بدست آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد
آثار فتور و قصور در وظائف عبادات ایشان ظاهر گشت آیت آمد که أَلَمْ يَأْنِ آیا وقت نیامد لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند أَنْ
تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان لِذِكْرِ اللَّهِ برای یاد کردن خدای وَمَا نَزَلَ و برای آنچه فرو فرستاد
خدای مِنَ الْحَقِّ از کلام خود که درست و راست ست و قولی آنست که مزاح و مضاحکه در میان بعضی از اصحاب بسیار شد این
آیت نازل گشت یا صحابه الناس موعظه کردند و این کلام فرود آمد و جمعی گویند نزول آیت در شان منافقانست می فرماید که وقت
نیامد آنهارا که ایمان آورده اند بزبان و دل ایشان از آن خبر ندارد که ترسگار گردند و اخلاص را شعار و دثار خود سازند وَلَا يَكُونُوا
و مباشید ای مومنان كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مانند آنانکه ایشانرا کتاب داده اند مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی چون یهود و نصاری
مباشید که ایشانرا توریت و انجیل داده اند فَطَالَ پس دراز شد عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و امل در
گرفت فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ پس سخت شد دلهای ایشان و در آن خشوع نماند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ خارج اند از
خود و تارک اند مر احکام کتاب خود را از فرط قسوه و گفته اند نتیجه سختی دل غفلت ست و نشانه نرمی دل توجه بطاعت مثنوی ای که نور
معنی نیست از روشن + مخوانش دل که آن سنگ ست و آهن + دلی کز گرد غفلت زنگ دارد + از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد + اعْلَمُوا
بدانید ای منکران بعث أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای يُحْيِي الْأَرْضَ زنده میگرداند زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی او
و بهمان منوال زنده خواهد ساخت اموات را قَدْ بَيَّنَّا بدرستیکه روشن کردیم لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما نشانهای قدرت لَعَلَّكُمْ

تَعْقِلُوْنَ شاید که شما عقول خود را در استدلال بکار برید اِنَّ الْمُصَّدِّقِیْنَ بدرستیکه مردان باور دارنده وَالْمُصَّدِّقٰتِ و زنان
تصدیق کننده که قول خدا و رسول را راست دانستند و حفص بتشدید میخواند یعنی مردان و زنان صدقه دهنده وَاَقْرَضُوا اللّٰهَ و حال
آنکه وام داده اند خدای را قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی از اطیب اموال یُّضٰعَفُ زیاده گردانیده میشود لَهُمْ برای ایشان
مزد ایشان از ده تا هفتصد و زیاده وَلَهُمْ مر ایشان راست اَجْرٌ كَرِیْمٌ مزدی گرامی و پاداشی بزرگوار یعنی بهشت وَالَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا و آنانکه گرویده اند بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖ بخدا و بفرستادگان او و شک نیاورده در اخبار و احکام ایشان اُولٰٓئِكَ آن گروه هُمُ
الصِّدِّیْقُوْنَ ایشان صدیقان اند یعنی بسیار راست گویان وَالشُّهَدَآءُ و گواهانند بروز قیامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک
پروردگار خود بر انبیاء و امم ایشان و بقول بعضی که والشهدا را مبتدا دانند معنی آیت آنست آنها که شهید شده اند در راه خدای نزدیک
وی اند در درجات قرب لَهُمْ اَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان که وعده کرده ایم وَنُوْرُهُمْ و نور روشنی که روز حشر با ایشان بود
وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا و آنانکه بپوشیدند حق را و انکار نبوت پیغمبران کردند وَكَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَآ و تکذیب نمودند آیتهای ما را که بر محمد فرو فرستاده ایم
اُولٰٓئِكَ آن گروه اَصْحٰبُ الْجَحِیْمِ ملازمان دوزخ اند اِعْلَمُوْٓا بدانید ای طالبان دنیا اَنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا این را که زندگانی این سرای لَعِبٌ ع
بازیچه است وَّلَهْوٌ بیهوده رنج کشیدن در طلب متاع او چون لعب کودکانست در بازیهای بی حاصل بیت بازیچه است طفل فریب
این متاع دهر + بی عقل مردمان که بدو مبتلا شدند + وَّزِیْنَةٌ و دیگر آرایش ست و مطاعم خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب
راهوار وَّتَفَاخُرٌۢ بَیْنَكُمْ و مفاخرت کردن میان یکدیگر به نسب عالی یا جاه تمام وَّتَكَاثُرٌ فِی الْاَمْوَالِ و مباهات بر بسیاری اموال وَالْاَوْلَادِ
و کثرت فرزندان و بدانید که اندک زمانی را آن بازی برطرف شود و لهو و فرح ایشان بغم و ترح مبدل گردد و آرایشها از هم فرو ریزد و
تفاخر و تکاثر چون شراره آتش نابود شود پس مثل اینها در سرعت زوال و زودی انتقال كَمَثَلِ غَیْثٍ همچون مثل بارانست که بر زمین
تشنه بارد و تخمها که در وی است زود برویاند قائم گردد پس از روی خوبی اَعْجَبَ الْكُفَّارَ بشگفت آرد مزارعان را نَبَاتُهٗ آنچه رسته
باشد از باران ثُمَّ یَهِیْجُ پس آنگه خشک گردد بیکی از آفات سماوی یا ارضی فَتَرٰىهُ مُصْفَرًّا پس بینی آن گیاه را زرد شده
بعد از سبزی ثُمَّ یَكُوْنُ حُطَامًا پس گردد بعد از زردی درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده وَفِی الْاٰخِرَةِ و در آن سرای
عَذَابٌ شَدِیْدٌ عذابی سخت ست مر دشمنان خدای را که همه عمر در طلب دنیا گذرانیده و از حق فراموش کرده اند وَّمَغْفِرَةٌ
و آمرزش ست مِّنَ اللّٰهِ از خدای وَرِضْوَانٌ و خوشنودی مر دوستان حق را که در جست و جوی مولی ترک هر دو سرای
کرده اند رباعی ای طالب دنیا تو یکی مغروری + وی مائل عقبی تو یکی مزدوری + وی آنکه ز میل هر دو عالم دوری + تو طالب
نوری بلکه عین النوری + وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَآ و نیست زندگانی دنیا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُوْرِ مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند و این متاع
غرور به نسبت کسی ست که دنیا را دست افزار حصول نعم اخروی نسازد و از مستلذات نفس و هوا بکار آن سرای نپردازد اما اگر صاحب
دولتی را مدد توفیق رفیق روزگار شده و با اسباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و از مراضی ربانی بهره بردارد به نسبت او متاع سرور ست
نه متاع غرور + نعم المال الصالح للرجل الصالح بیت مال دنیا اگر بهر حق باشی حمول + نعم مال الصالحین گفته رسول + سَابِقُوْٓا پیشی
گیرید و بشتابید اِلٰی مَغْفِرَةٍ بسوی موجبات آمرزشی که واقع ست مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما و موجب مغفرت توبه یا استغفار یا ادای
فرائض یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اولی یا حضور جماعت سلمی گفته که سبیل مغفرت متابعت حضرت رسالت منقبت ست پس حق سبحانه
میفرماید که شتاب نمائید بمتابعت او که سبب آمرزش ست وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا و پیشی گیرید در رفتن به بهشتی که پهنای آن كَعَرْضِ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ مانند
عرض آسمان و زمین ست بشرطیکه همه را صحائف رقیقه سازند و بیکدیگر وصل کنند اُعِدَّتْ آماده کرده شده است اینچنین بهشت لِلَّذِیْنَ

آمَنُوا بِاللّٰہِ برای کسانیکہ گرویدہ اند بخدای وَرُسُلِہٖ و بفرستادگان او ذٰلِکَ آن گرویدن یعنی توفیق بران فَضْلُ اللّٰہِ فضل خدا
ست و کرم او یُؤْتِیْہِ میدہد بعنایت خود مَنْ یَّشَآءُ ہر کرا میخواہد وَاللّٰہُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ و خدای خداوند فضل بزرگ
است بر مومنان ہم در دنیا بتوفیق ایمان و ہم در آخرت بمغفرت و رضوان مَاۤ اَصَابَ نرسد و نخواہد رسید مِنْ مُّصِیْبَۃٍ ہیچ
رسندہ از غم و انواع مصائب فِی الْاَرْضِ در زمین چون قحط و گرانی و نقصان مال و زرع و جز آن وَلَا فِیْۤ اَنْفُسِکُمْ و نہ در نفسہای
شما چون بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و جز آن اِلَّا فِیْ کِتٰبٍ مگر آنکہ نوشتہ شدہ است در لوح محفوظ مِّنْ قَبْلِ اَنْ نَّبْرَاَہَا پیش از آنکہ
بیافرینیم آن مصیبت را یا زمین را یا نفسہای شما را اِنَّ ذٰلِکَ بدرستیکہ ثبت مقدرات بر لوح با وجود بسیاری آن عَلَی اللّٰہِ یَسِیْرٌ بر خدا
آسانست در ازل این حکم فرمودہ اند بی رافت و رحمت جہت آنکہ در نفوس قرار گیرد و دانند کہ احکام ازلی مندفع نمیگردد میگوید کہ در ازل
اینہا بر شما نوشتہ ایم لِّکَیْلَا تَاْسَوْا تا شما اندوہگین نشوید و غم نخورید عَلٰی مَا فَاتَکُمْ بر آنچہ فوت شد از مال و خصب و عافیت و صحت وَلَا
تَفْرَحُوْا و شادمان نگردید بِمَاۤ اٰتٰىکُمْ بانچہ داد مر شما را از مال و متاع دنیا اخبار ست بمعنی نہی یعنی از ادبار دنیا ملول و از اقبال آن مسرور مشوید
کہ نہ آنرا قرار یست و نہ این را اعتباری ؎ نیست گر دست دہد گدای شادی مکند + ور فوت شود نیز [illegible] و از مرتضی علی منقولست کہ ہرکہ
بدین آیت کار کند ہر آئینہ فرا گیرد زہد را از ہر دو طرف او یعنی راہی تمام یافت و چہ زیبا گفتہ اند رباعی مال ار تو روند مشو شادی ران + ور فوت شود
مشو نظر باز ران + بندیست پسندیدہ و لیکن یادداران + تا دنیا و دین شود آبادان + وَاللّٰہُ لَا یُحِبُّ و خدای دوست ندارد کُلَّ مُخْتَالٍ ہر متکبری را کہ بنعمت
دنیا بر دیگری تطاول کند فَخُوْرٍ ناز کنندہ بدنیا و فخر کنندہ بدان بر اکفار و اقران پس صفت ایشان میکند و میفرماید کہ الَّذِیْنَ یَبْخَلُوْنَ آن
مختال و فخور آنانند کہ با وجود دنیاداری و جمع اسباب آن بخل کنند و مال خود در راہ خدای صرف نمایند وَیَاْمُرُوْنَ النَّاسَ با وجود بخل خود
امر کنند مردمان را بِالْبُخْلِ بہ بخیل کردن در تبیان آوردہ کہ بقول جمعی مراد ازین آیت یہود اند کہ بخل کردند بدانچہ نزدیک ایشان بود از علم بصفات
و احوال حضرت رسالت پناہ صلعم و آنرا پوشیدند و دیگران را نیز بکتمان آن فرمودند وَمَنْ یَّتَوَلَّ و ہر کہ روی بگرداند از انفاق یا از
ایمان بمحمد فَاِنَّ اللّٰہَ پس بدرستیکہ خدای ہُوَ الْغَنِیُّ وی بی نیاز از وی و از انفاق او الْحَمِیْدُ ستودہ در ذات و صفات کہ اعراض و
تولی اعدای دین او را ضرر نکند لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بدرستیکہ ما فرستادیم فرستادگان خود یعنی ملائکہ را بہ پیغمبران بِالْبَیِّنٰتِ بحجتہای روشن
کہ معجزاتست یا بشریعتہای واضحہ وَاَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مَعَہُمُ الْکِتٰبَ با ایشان کتابہا کہ متضمن مصالح دینی و دنیوی بود وَالْمِیْزَانَ
و منزل گردانیدیم با ایشان ترازو را لِیَقُوْمَ النَّاسُ تا قائم شوند مردمان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی تا تسویہ حقوق کنند بدان در میان
یکدیگر بوقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح علی نبینا و علیہ السلام بودہ و گفتہ اند مراد اسباب انزال اوست و امر بساختن آن
وَاَنْزَلْنَا الْحَدِیْدَ و فرو فرستادیم آہن را با آدم ماوردی فرمودہ کہ آدم چون از بہشت بدنیا آمد سہ وصلہ از آہن با وی ہمراہ بود [illegible]
پتک و سندان و در معالم آوردہ کہ خدای چہار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آہن فِیْہِ در آہن بَاْسٌ شَدِیْدٌ
کارزار سخت است یعنی آلتہائیکہ در کارزار بکار آید از و سازند خواہ برای دفع دشمن چون سنان نیزہ و شمشیر و پیکان و خنجر و امثال
آن و خواہ برای حفظ نفس چون زرہ و خود و جوشن و جز آن وَّمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و در آہن سودہا مر مردمانراست چہ قوام صناعات
و حرفت تمام بآہن وابستہ است و ہیچ حرفہ نیست کہ آہن در وی دخل ندارد و نفع کلی خود آنست کہ کفار از ترس شمشیر مسلمانان باسلام آیند
و اہل اسلام در اکثر بلاد از ایشان ایمن باشند پس حق سبحانہ آہن فرستاد تا اعدای دین منزجر گردند و ترازو فرستاد تا معاملات وزن بر نہج راستی فیصل یابد
و کتاب منزل گردانید تا حق از باطل متمیز شود وَلِیَعْلَمَ اللّٰہُ و تا ببیند خدای مَنْ یَّنْصُرُہٗ آنکس را کہ یاری دین او میکند وَرُسُلَہٗ و نصرت میدہد فرستادگان
او را باستعمال اسلحہ در جہاد با کفار مراد مومن ست کہ یاری دہد پیغمبر را بِالْغَیْبِ بپوشیدگی یعنی در غیبتیکہ پیغمبر حاضر نباشد چہ منافقان در حضور پیغمبر دکا

نمودند و در غیبت یار و هوادار بودند اِنَّ اللّٰهَ قَوِیٌّ بدرستیکه خدای تواناست بر اهلاک دشمنان عَزِیْزٌ غالبست بر همه ع
بحکم و فرمان وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم نُوْحًا نوح نبی را به بنی قابیل وَّاِبْرٰهِیْمَ و ابراهیم خلیل را به نمرودیان وَجَعَلْنَا و ودیعت
نهادیم فِیْ ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ در فرزندان ایشان پیغمبری را وَالْکِتٰبَ و وحی کردیم بدیشان کتابی را که نامزد ایشان بود فَمِنْهُمْ پس بعضی
از ایشان که ابنا بدیشان آمدند مُّهْتَدٍ راه یافتگانند یعنی ایمان آوردند بکتاب و نبی وَکَثِیْرٌ مِّنْهُمْ و بسیاری از ایشان
فٰسِقُوْنَ بیرون نهادگانند از طریق حق یعنی نگرویدند بکتب و رسل ثُمَّ قَفَّیْنَا پس از پی در آوردیم عَلٰٓی اٰثَارِهِمْ بر عقب نوح
و ابراهیم و امم ایشان بِرُسُلِنَا بفرستادگان خود چنانچه بعد از نوح هود و صالح را و پس از ابراهیم اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف وَقَفَّیْنَا
و از پی در آوردیم این رسل و تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل را بِعِیْسَی ابْنِ مَرْیَمَ بعیسی پسر مریم را وَاٰتَیْنٰهُ الْاِنْجِیْلَ و عطا کردیم
مر او را کتاب انجیل وَجَعَلْنَا و بگردانیدیم فِیْ قُلُوْبِ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوْهُ در دلهای آنانکه پیروی کردند عیسی را رَاْفَةً مهربانی وَّرَحْمَةً
و بخشایشی بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی و خواص او را بر یکدیگر مشفق و مهربان گردانیدیم وَرَهْبَانِیَّةَ ۨابْتَدَعُوْهَا و ایشان پیدا کردند طریقه رهبانیه
را و از پیش خود بِدَعْ مَا کَتَبْنٰهَا نو در آوردند آنرا مَا کَتَبْنٰهَا فرض نکرده بودیم آنرا عَلَیْهِمْ بر ایشان و آنچنان بوده که بعضی از امت عیسی
علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی بآسمان دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و جمعی رهبان دین مانده از میان ایشان بکوهها بیرون
رفتند و مشقتهای کلی در ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و ملبس و نکاح اختیار نمودند بر ایشان فرض نبود اِلَّا ابْتِغَآءَ رِضْوَانِ اللّٰهِ
لیکن بطلب خوشنودی خدای رهبانیت پیش گرفتند فَمَا رَعَوْهَا پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند آنرا حَقَّ رِعَایَتِهَا چنانچه سزاوار
نگاهداشت آن بود بلکه بتثلیث قائل گشته قرآن و محمد را منکر شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح انحراف ننمودند و حضرت
رسالت پناه را دریافتند بدولت اسلام و شرف متابعت سید انام سرافراز شدند و حق سبحانه درباره ایشان میفرماید که فَاٰتَیْنَا
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا پس دادیم آنانرا که گرویدند مِنْهُمْ از جماعت رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر اَجْرَهُمْ مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت
بیشمار است وَکَثِیْرٌ مِّنْهُمْ و بسیاری از ترسایان فٰسِقُوْنَ بیرون آمدگانند از دائره ایمان پس اهل کتاب را میگوید یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ
اٰمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید برسولان گذشته اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از عذاب خدای وَاٰمِنُوْا و بگروید بِرَسُوْلِهٖ بفرستاده
او یعنی محمد یُؤْتِکُمْ تا بدهد شما را کِفْلَیْنِ دو بهره مِنْ رَّحْمَتِهٖ از بخشایش خود یکی برای ایمان بمحمد و یکی برای ایمان بسابق انبیا وَیَجْعَلْ
لَّکُمْ و بدهد و مقرر کند برای شما نُوْرًا تَمْشُوْنَ بِهٖ روشنی که بدان بروید و بگذرید بر صراط وَیَغْفِرْ لَکُمْ و بیامرزد مر شما را گناهان
وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است مومنانرا رَّحِیْمٌ مهربان بر ایشان آورده اند که با شنیدن بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب
ایمان آورده و ناگرویدگان ایشان بر گرویدگان حسد بردند آیت نازل شد که خدای ایشانرا دو بخش از رحمت و نور مغفرت بخشید بکرم خود لِّئَلَّا
یَعْلَمَ اَهْلُ الْکِتٰبِ تا بدانند اهل کتاب که بحبیب من نگرویدند اَلَّا یَقْدِرُوْنَ بدرستیکه قادر نشوند و توانائی نیابند عَلٰی شَیْءٍ بر چیزی مِّنْ
فَضْلِ اللّٰهِ از فضل خدای یعنی از آن کرامتها که برای مومنان ایشان مذکور شد هیچ چیز نباشد که به ایشان رسد وَاَنَّ الْفَضْلَ و بدرستیکه
فضل خدای یعنی افزونی ثواب و جزا بِیَدِ اللّٰهِ بدست قدرت خداست یُؤْتِیْهِ عطا کند آنرا مَنْ یَّشَآءُ هر کرا خواهد وَاللّٰهُ و خدای
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ خداوند فضل بزرگست یعنی نعمت تمام که بخواص و عوام را فرا رسیده قطعه فیض کرم رسانده از شرق تا بغرب + ع

خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف + هستند پیش دلم زلال تو بهره مند + دارند سنگ بر لبهای تو اعتراف +

سورة المجادلة مدنية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي اثنتان وعشرون اية

آورده اند که روزی اوس بن صامت میل نمود بخوله بنت ثعلبه که زوجه او بود بصحبت خوله از آن استمتاع امتناع کرد اوس

اورا گفت انت علی کظهر امی و این را ظهار میگویند و در جاهلیت ظهار طلاق بود خوله بجناب نبوت آمده درین باب استفتا نمود حضرت رسول فرمود که تو بروی حرام شدی گفت یا رسول الله مرا طلاق نکرد حضرت گفت گمان نمی برم مگر آنکه تو بروی حرام شدی خوله از جهت کثرت اطفال و خردی ایشان و مفارقت انیس دیرینه بغایت غمناک شده دیگر بار سخن با پیغمبر بازگردانید و همان جواب شنید روی نیاز بآسمان کرده گفت اللهم انی اشکوا الیک فی الحال آیت آمد **قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ** بتحقیق شنود خدای **قَوْلَ الَّتِیْ تُجَادِلُکَ** سخن آن زن را که جدال میکرد با تو **فِیْ زَوْجِهَا** در کار شوهر خود وَتَشْتَکِیْ و ناله کرد و شکایت خود برداشت اِلَی اللّٰهِ بخدای وَاللّٰهُ یَسْمَعُ و خدای می‌شنود تَحَاوُرَکُمَا پاسخ دادن و سخن بازگردانیدن شما هر دو یعنی تو میگفتی که بر وی حرام شدی و او گفت که مرا طلاق نداده اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ بدرستیکه خدای شنواست اقوال مردم را بَصِیْرٌ ۝ بیناست باحوال ایشان یعنی گفتن این کلمه زن کسی را مادر او نمیشود وَالَّذِیْنَ یُظٰهِرُوْنَ و آنانکه ظهار میکنند مِنْکُمْ از شما مردان مِّنْ نِّسَآئِهِمْ از زنان خود و گویند که پشت تو بر من چون پشت مادر من مَا هُنَّ نیستند آن زنان ایشان اُمَّهٰتِهِمْ مادران ایشان یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمیشود اِنْ اُمَّهٰتُهُمْ نیستند مادران ایشان فی الحقیقة اِلَّا الّٰٓـِٔیْ وَلَدْنَهُمْ مگر آن زنان که بزاده اند ایشانرا و ازواج نبی و مرضعات حکم مادر دارند وَاِنَّهُمْ و بدرستیکه مردان لَیَقُوْلُوْنَ میگویند مُنْکَرًا مِّنَ الْقَوْلِ ناشناخته سخنی و ناروا نسبت وَّزُوْرًا و دروغ که هرگز زوجه مادر نباشد وَاِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ و بدرستیکه خدای هر آینه عفو کننده است مر گناهان توبه کنندگان را ازین قول غَفُوْرٌ آمرزنده مر ایشانرا بایجاب کفارات و ظهار تشبیه زوجه است یا بجزء تعبیر کنند بآن از زوجه یا تشبیه جزو شایع از وی بعضوی که حرام باشد نظر مردم بدان از اعضای محارم خواه نسبی خواه رضاعی چنانچه گوید پشت تو بر من چون ظهر مادر من یا سر تو یا نصف تو چون ظهر مادر یا بطن یا فخذ یا فرج خواهر یا عمه یا خاله من و علی هذا و شوهر بدین کلمات مظاهر میشود وَالَّذِیْنَ یُظٰهِرُوْنَ و آنانکه مظاهره کنند مِنْ نِّسَآئِهِمْ از زنان خود ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ پس باز گردند لِمَا قَالُوْا بنقض آنچه گفته اند یعنی عزم کنند بر وطی آن بمذهب امام اعظم رح یا امساک کنند مر زن خود را بر زوجیت در عقب ظهار اگرچه لحظه باشد یا امکان طلاق و این قول امام شافعی رح یا وطی کند بمذهب امام مالک رح و نزدیک وی عود بوطی باشد و بهر تقدیر کفاره باید داد و بیان کفاره آنست که چون کسی ظهار کند و عزم نماید بر وطی او یا نگاه دارد بر زوجیت یا وطی کند فَتَحْرِیْرُ رَقَبَةٍ پس برویست آزاد کردن بنده خواه مومنه و خواه ذمیه خواه خرد خواه بزرگ بقول امام اعظم و امام شافعی گوید رقبه مومنه آزاد باید کرد مِّنْ قَبْلِ اَنْ یَّتَمَآسَّا پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیگر را و تتبع گیرند از هم و بعضی برانند که مس کنایت از جماع است و جماع مظاهر عنها حرام بود قبل از کفارت ذٰلِکُمْ این حکم بکفارت که مامور شدید بآن تُوْعَظُوْنَ بِهٖ پند داده شوید بآن تا باز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بدانچه شما میکنید خَبِیْرٌ ۝ داناست و بر وی پوشیده نمی ماند فَمَنْ لَّمْ یَجِدْ پس هر که نیابد بنده یا بنده دارد و بخدمت او محتاج است یا در ثمن بنده هست و بنفقه احتیاج دارد نقل کند بروزه و این قول امام شافعی است و امام مالک رح الزام اعتاق بنده میکند و نزد امام اعظم اگر بنده دارد آزاد باید کرد هر چند بخدمت او محتاج بود اما اگر ثمن بنده دارد و بنفقه محتاج است فَصِیَامُ شَهْرَیْنِ مُتَتَابِعَیْنِ پس بر وی است روزه دو ماه پی در پی که در میان آن افطار نکند بی عذری و اگر افطار کند روزه باز از سر گیرد و اگر عذری دارد دران خلافست و این روزه باید مِّنْ قَبْلِ اَنْ یَّتَمَآسَّا پیش از آنکه بیکدیگر رسند بمباشرت فَمَنْ لَّمْ یَسْتَطِعْ پس هر که نتواند روزه داشتن فَاِطْعَامُ سِتِّیْنَ مِسْکِیْنًا پس بر وی است طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از گندم و صاعی از سایر حبوب غاذیه و بمذهب امام شافعی مدی از طعام باید داد ذٰلِکَ این بیان تمام ظاهر شد یا این احکام مقرر گشت لِتُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ تا تصدیق کنید مر خدا را وَرَسُوْلِهٖ و پیغمبر وی را بالقبول او امر و نواهی وَتِلْکَ و این حکمها حُدُوْدُ اللّٰهِ حدهای خداست که از آن نتوان گذشت وَلِلْکٰفِرِیْنَ

الجزء الثامن والعشرون

دمر ناگرویدگانرا که فرمان قبول نکنند عَذَابٌ اَلِيْمٌ عذاب دردناک ست اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه يُحَآدُّوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ مخالفت و
دشمنی میکنند باخدا و رسول او یعنی از حدود او امر و نهی تجاوز مینمایند كُبِتُوْا خوار و نگونسار کرده شوند كَمَا كُبِتَ الَّذِيْنَ چنانکه ذلیل و رسوا
شدند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از کفار گذشته وَقَدْ اَنْزَلْنَآ و بتحقیق فرستادیم اٰيٰتٍۭ بَيِّنٰتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن معجز یا دلالت
کننده بر صدق حضرت وَلِلْكٰفِرِيْنَ و مر کافرانست بهر وقتی و زمانی عَذَابٌ مُّهِيْنٌ عذاب خوار کننده و رسوا سازنده و گفته اند
مر ایشانرا چنین عذابی در آخرت يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ یاد کن روزیرا که برانگیزد خدای سبحانه ایشانرا از قبور جَمِيْعًا همه ایشانرا یکی غیر مبعوث
نباشد فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشانرا بِمَا عَمِلُوْا بآنچه کرده باشند اَحْصٰىهُ اللّٰهُ نگاهداشته باشد خدای عمل ایشانرا وَنَسُوْهُ و ایشان
فراموش کرده باشند وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از اعمال و اقوال و احوال بندگان شَهِيْدٌ گواه است و مناسب آن
مکافات خواهد فرمود که کسی گواهی در آن نتوان کرد بیت حاکم ز حکم دم نزند گر گواه نیست + حاکم که خود گواه بود قصه مشکل ست + در کشاف
آورده که روزی ربیعه بن عمرو و حبیب که برادر او ست با صفوان بن امیه حدیث میکردند یکی گفت آیا خدای میداند آنچه ما میگوییم دیگری
گفت بعضی را داند و بعضی را نداند ثالث گفت اگر بعضی را میداند همه را میداند زیرا که تفاوتی ندارد و در شان ایشان آیت آمد اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ
آیا نمیدانی آنرا که خدای میداند مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از ملائکه و نجوم و ارواح وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین ست از معادن
و نباتات و حیوانات مَا يَكُوْنُ مِنْ نَّجْوٰى ثَلٰثَةٍ نباشد از سه تن که راز گوینده باشند باهم اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر که خدای چهارم ایشانست
بعلم یعنی چهارم میگرداند ایشانرا از حیثیت آنکه رفیق ایشانست و اطلاع دارد بر سخن ایشان وَلَا خَمْسَةٍ و نه پنج راز گوی باشند
اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ مگر او ششم ایشانست بدانستن همه افعال و اقوال یعنی ایشانرا شش ساخته وَلَآ اَدْنٰى و نه کمتر باشند مِنْ ذٰلِكَ
از سه عدد وَلَآ اَكْثَرَ و نه بیشتر از پنج تن اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مگر او با ایشانست بعلم اَيْنَ مَا كَانُوْا هر جا که باشند در اقطار السموات یا در
زوایای زمین چه علم او را با شیای قرب مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند نظم این معیت در نیابد عقل و هوش + زین معیت
دم مزن بنشین خموش + قرب حق از نده دو دست از قیاس + بر قیاس خود منه آنرا اساس + ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشانرا بِمَا عَمِلُوْا
بآنچه کرده اند در دنیا از برای تفضیح و تشهیر ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستیکه خدای بر همه چیز از گفتار و کردار عَلِيْمٌ
دانا ست و نسبت علم او با همه معلومات یکسانست حالات اهل آسمانرا چنان داند که حالات اهل زمین را و علم او بخفیات امور بران وجه احاطه کند
که بجلیات آن نسبت نهان و آشکارا بر وی یکسانست بر علم او این راز و ترتیب نه آنرا دیر تر دانی + در تفسیر امام زاهد آورده که جهودان و منافقان
را عادت این بود چون پیغمبر سریه فرستادی و خبر ایشان دیر تر آمدی بر سر راه مومنان یا نزدیک ایشان نشستندی و با یکدیگر راز
گفتندی و گوشه چشم بدانها که دران سریت کسی داشتندی نگاه کرده برمزی یا بغمزه در میان آوردندی تا مومنان را گمان افتادی که
لشکر را کاری و کسری افتاده بغایت اندوهناک شدندی این خبر بحضرت پیغمبر رسید ایشانرا ازان نهی کرد و سه روزی رعایت کردند
دیگر باره همان منوال تناجی آغاز نهادند آیت آمد اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری اِلَى الَّذِيْنَ بسوی آنانکه نُهُوْا باز داشته شدند عَنِ النَّجْوٰى
از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشانرا نهی کردند ثُمَّ يَعُوْدُوْنَ پس باز میگردند لِمَا نُهُوْا عَنْهُ بدان چیزیکه نهی کرده شده بودند از ان
وَيَتَنٰجَوْنَ و راز میگویند از روی ستیزه و عداوت بِالْاِثْمِ بآنچه ایشانرا آثم میسازد از غیبت مومنان وَالْعُدْوَانِ و بیداد در حق
اهل ایمان اند و هلاک ساختن ایشان وَمَعْصِيَتِ الرَّسُوْلِ و نافرمانی پیغمبر باس نا داشتن کلام ایشان در معالم آورده که یهود نزد
پیغمبر آمده گفتند السام علیک حضرت فرموده که وعلیکم عائشه بشنید و گفت السام علیکم ولعنکم الله وغضب الله علیکم آنحضرت فرمود که آهسته
باش ای عائشه و نرم خوی کن عائشه فرمود که یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت فرمود مگر تو نشنیدی که چه گفتم و رد کردم یعنی گفتم

ع

وعلیکم سخن ایشان را بر ایشان و کلام من در باب ایشان مستجاب است نه گفتهٔ ایشان در بارهٔ من پس حق سبحانه آیت فرستاد وَاِذَا
جَآءُوْكَ و چون بیایند جهودان بسوی تو حَیَّوْكَ تحیت گویند ترا بِمَا لَمْ یُحَیِّكَ بِهِ اللّٰهُ بآن چیزی که تحیت نگفت ترا بآن خدای
یعنی خدای ترا گفت وسلام علی عبادہ الذین اصطفی و ایشان میگویند السام علیک و سام بلغت یهود مرگ است یا قتل بشمشیر وَیَقُوْلُوْنَ
و میگویند یهود فِیْٓ اَنْفُسِهِمْ در میان یکدیگر لَوْلَا یُعَذِّبُنَا اللّٰهُ چرا عذاب نمیکند خدای تعالی ما را بِمَا نَقُوْلُ بآنچه میگوئیم نسبت با پیغمبر
او یعنی اگر وی نبی بودی بایستی که بدین اهانت که بدو میرسانیم خدای ما را عذاب کردی حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ بس است ایشان را دوزخ از روی عذاب
یَصْلَوْنَهَا درآیند در آن فَبِئْسَ الْمَصِیْرُ پس بد جای گاهی است دوزخ یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای گرویدگان اِذَا تَنَاجَیْتُمْ چون
راز گویید با یکدیگر فَلَا تَتَنَاجَوْا پس راز مگویید بِالْاِثْمِ بگناه وَالْعُدْوَانِ و بیداد وَمَعْصِیَتِ الرَّسُوْلِ و نافرمانی رسول چنانچه منافقان و جهودان
میکنند وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوٰی و راز گویید به نیکوکاری و پرهیزگاری و ترسگاری وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای پرهیزگاری که میکنید الَّذِیْٓ
آن خدایی که اِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ بسوی او جمع کرده خواهید شد و شما را بر کردارها جزا خواهد داد اِنَّمَا النَّجْوٰی جز این نیست که راز گفتن باثم و عدوان
مِنَ الشَّیْطٰنِ از وسوسهٔ شیطانست که در چشم شما می آراید و بران میدارد لِیَحْزُنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تا اندوهگین گرداند مومنان را وَلَیْسَ و نیست شیطان
یا مناجی او بِضَآرِّهِمْ شَیْئًا ضرر رساننده مومنان بچیزی اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بدستوری خدای یعنی بمشیت و قضای وی وَعَلَی اللّٰهِ و بر خدای
نه بر غیر او فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ پس باید که توکل کنند مومنان و مهم خود با حق گذارند و از اندازه گفتن جهود و منافقان حسابی برندارند که کردار
ایشان مقدر وی و اخبار ایشان را اعتباری نیست بیت دگر با سخن خصم تندخوی مگوی + که اهل مجلس ما را از آن حسابی نیست * جمعی از
اهل بدر بمجلس رسول اللّٰه آمدند و بعضی از صحابه گرداگرد پیغمبر فروگرفته بودند بدریان سلام کرده در میان مسجد بر پا ایستادند و کس ایشان را جای
نداد و حضرت پیغمبر فرمود که قم یا فلان و یا فلان ایشان برخاستند و جای با اهل بدر بگذاشتند منافقان مجال یافته درین باب غوغا کنان و شکایت
کردند آیت آمد که یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای کسانیکه گرویده اید اِذَا قِیْلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوْا چون گفته شود شما را که جای فراخ کنید فِی الْمَجٰلِسِ در مجلسها
چون مجالس ذکر و تلاوت و شمار فَافْسَحُوْا پس جای کشاده کنید بر مردم یَفْسَحِ اللّٰهُ لَکُمْ تا کشاده گرداند خدای برای شما در قبرها در بهشت منزلها یا وسعت
بدهد شما را یا دلهای شما را منشرح گرداند بازالت تضایق و تزاحم وَاِذَا قِیْلَ و چون گفته شود انْشُزُوْا مر شما را که برخیزید بر تر روید فَانْشُزُوْا پس
برخیزید در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت پناه می نشستند و چون یکی را از ایشان مهمی که طلبیدندی بخواستی برخیزد این آیت نازل شد
و در تفسیر ماوردی مذکور است که چون گویند برخیزید شما تا بجمعه یعنی نماز و جهاد بشتابید یَرْفَعِ اللّٰهُ تا بردارد خدای درجهای در بهشت الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا مِنْکُمْ آنان را که گرویده اند وَالَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ و برمیدارد آنان را که داده شده اند علم با ایمان دَرَجٰتٍ درجها بالای درجات
مومنان که بی علم باشند زیرا که مومن عالم افضل است از مومن بی علم در کشف الاسرار از ابن مسعود روایت میکند که اوزاعی را در خواب دیدم گفتم
مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمال است تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلندتر از درجهٔ علما ندیدم و از آن گذشته درجهٔ اندوهناکان این خواب
موافق این آیت است و علمای دین را درجات بلندتر است هم در دنیا بمرتبه و شرف و وراثت انبیا و هم در عقبی بفضل و قدر موافقت با انبیا
از ابن مسعود منقول است که مومن عالم را درجهای است بالای مومن غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیزرو باشد شصت سال
و در حدیث ابی الدرداء مذکور است که فضل عالم بر عابد چون فضل قمر است در شبی که بدر باشد بر سائر کواکب بیت مصابیح الانام بکل ارض + هم
العلماء بالله الکرام هم و نعم ما قال رباعی رفعت آدمی بعلم بود + هر کرا علم بیش رفعت بیش + قیمت هر کس بدانش اوست + بساز افزون بعلم
قیمت خویش وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِیْرٌ و خدای بآنچه شما میکنید خبیر و داناست درین سخن هم امید و وعده و هم وعید است آورده اند که مردمان
بسیار تردد میکردند بحضرت پیغمبر و از بسیار میگفتند و خبرها از هر نوع می پرسیدند تا بدان مرتبه رسید که آنحضرت بتنگ آمد این آیت نازل شد که

یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان اذا ناجیتم الرسول چون خواهید که راز گویید با رسول فقدموا پس پیش فرستید یعنی بدهید بین
یدی نجویکم پیش از راز گفتن خود صدقة صدقه بمستحقان ذلک این صدقه دادن قبل از نجوی خیر لکم بهترست مر شما را زیرا که طاعت
میفزاید و اطهر و پاکیزه تر برای آنکه گناهان محو کند فان لم تجدوا پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید فان الله غفور پس خدا آمرزنده است
مر کسی را که این گناه کند یعنی بی صدقه راز گوید رحیم مهربان است بنده را تکلیف ما لا یطاق نماید و در خبرست که این منع ده شبانروز بود و
مرتضی علی را دیناری از زر بود آنرا بده درم صرف کرد و هر بار یک درم صدقه دادی و با رسول راز گفتی و چیزی پرسیدی و بعد از آن این حکم
منسوخ شد امام زاهد رحمه فرموده که حکمی نازل شد و جز مرتضی علی هیچ کسی بدان کار نکرد و این از جمله مناقب اوست و گویند این حکم یک ساعت
اندر بیش نبوده مرتضی علی کرم الله وجهه در آن ساعت این کار کرد پس آیت آمد ءاشفقتم آیا ترسیدید و دشوار آمد شما را ان تقدموا که پیش
بفرستید بین یدی نجویکم صدقت پیش از راز گفتن خود صدقه ها فاذ لم تفعلوا پس چون نکردید این کار را و تاب الله علیکم
و باز گشت خدای بشما بتوبه یعنی در گذرانید از شما فاقیموا الصلوة پس بپای دارید نماز فریضه را و آتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را
و اطیعوا الله ورسوله و فرمان برید خدای و رسول او را در همه حال که اینها تدارک تلافی آن کند والله خبیر و خدای داناست
بما تعملون بانچه شما میکنید در خبرست که عبدالله بن نبتل منافقی بود با رسول خدای نشست و برخاست کردی و سخنان آنحضرت
با یهودان گفتی روزی حضرت پیغمبر در حجره بود از حجرات طاهره و جمعی از صحابه آنجا بودند فرمود که حالا در آید بر شما مردی که دل وی سرکش و متکبر بود
و بنظر شیطان ناظر با حسد ناگاه ابن نبتل در آمد حضرت فرمود که تو چرا مرا دشنام میدهی و فلان و فلان از صحابه تو ابن نبتل یاران را سوگند خورد که ما
هرگز این بی ادبی نکرده ایم این آیت نازل شد الم تر آیا نگری الی الذین تولوا بسوی آنان یعنی منافقان که دوست گرفتند قوما غضب الله
گروهی را که خشم گرفته است خدای علیهم بر ایشان یعنی یهود ما هم نیستند منافقان منکم از شما که مومنانید ولا منهم و نه از ایشان
که جهودانند و یحلفون و سوگند میخورند ایشان علی الکذب بر دروغ بر دعوی اسلام و احترام سید انام وهم یعلمون و ایشان
میدانند که دروغ میگویند اعد الله لهم آماده کرده است خدای برای ایشان عذابا شدیدا عذابی سخت در دنیا بخواری و
رسوائی و در آخرت بآتش دوزخ انهم بدرستیکه ایشان ساء بد است ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند بر آن اصرار نمایند
اتخذوا فرا گرفتند ایمانهم سوگندان خود را که میخورند جنة سپری یعنی پناهی که خون و مال ایشان را از آن مانده است فصدوا پس باز داشتند
مردمان را بوقت ایمنی خود عن سبیل الله از راه خدای بفتنه انگیزی و سخن چینی یا ایشان را بدل میسازند تا از جهاد متقاعد گردند فلهم
پس مر ایشان راست عذاب مهین عذابی خوار کننده لن تغنی دفع نکند عنهم از ایشان روز قیامت اموالهم خواستهای
ایشان ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را اولئک آن گروه منافقان اصحب النار
ملازمان دوزخ اند هم فیها ایشان در آن خلدون جاوید ماندگانند منافق نیز در خلود نار حکم کافر دارد بلکه درکه ایشان از مشرکان
زیرتر خواهد بود و عذاب ایشان سخت تر یوم یبعثهم الله جمیعا یاد کن آن روز را که بر انگیزد خدای همه منافقان را از قبور ایشان فیحلفون
له پس سوگند خورند برای خدای و اسلام و اخلاص خود کما یحلفون لکم چنانکه سوگند میخورند برای شما و یحسبون و آرزو
میدارند انهم ایشان علی شیء بر چیزی اند و کاری میکنند که سوگند میخورند و خدای میفرماید که الا انهم بدانید بدرستیکه ایشان هم
الکذبون ایشانند دروغگویان و دروغ ایشان بغایتی رسیده که با دانای نهان و آشکارا نیز دروغ میگویند استحوذ مستولی شد و غالب گردید
علیهم الشیطن بر ایشان دیو وسوسه میل داد ایشان را بمعاصی فانسیهم پس فراموش گردانید ایشان را ذکر الله یاد کردن
خدای تا نه بدل یاد کنند و نه بزبان اولئک آن گروه فراموش کاران حزب الشیطن لشکر و پیروان دیواند الا ان حزب الشیطن

بمانید بدرستیکه سپاه دیو هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشانند زیانکاران که نعیم مؤبد از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی
آنانکه یُحَآدُّوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ خلاف میکنند خدای و رسول او را اُولٰٓئِكَ آن گروه مخالفان فِی الْاَذَلِّیْنَ در جماعت خوارترانند
و با ایشان یعنی در دنیا بخواری قتل و سبی گرفتار اند و بعضی رسوا و سیاه رویی ابتلا كَتَبَ اللّٰهُ نوشت خدا در لوح محفوظ و حکم کرد که بهمه
حال لَاَغْلِبَنَّ اَنَا هر آینه غالب شوم من وَرُسُلِیْ و فرستادگان من غلبه رسل اگر مامور بحرب باشند بقهر و زجر اعادی است و اگر مامور بحرب
نیستند بدلیل و حجت اِنَّ اللّٰهَ قَوِیٌّ بدرستیکه خدای تعالی توانا است بر نصرت انبیا عَزِیْزٌ غالب است در حکمی که خواهد و کسی بر منع آن قادر
نباشد بیت حکمی که آن ز بارگه کبریا بود + کس را در آن مجال تصرف کجا بود + حق سبحانه بعد از ذکر منافقان و دوستی ایشان با دشمنان خدای
صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگرچه چند قرابت و سبب واقع باشد چنانچه فرمود لَا تَجِدُ قَوْمًا یُّؤْمِنُوْنَ نیابی و
نشاید که بیابی گروهی را که میگروند بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ بخدای و بروز بازپسین که ایشان یُوَآدُّوْنَ مودت ورزند و دوست دارند
مَنْ حَآدَّ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ هر که اختلاف کند با خدای و رسول او یعنی مؤمنان کافران و منافقان را دوست ندارند وَلَوْ كَانُوْٓا و اگرچه
باشند آن مخالفان خدا و رسول او اٰبَآءَهُمْ پدران ایشان چون ابو عبیده جراح که پدر خود عبدالله جراح را در روز احد بکشت اَوْ
اَبْنَآءَهُمْ یا پسران ایشان چون ابوبکر صدیق رض که روز بدر پسر خود عبدالرحمن را بمبارزت طلبید و پیغمبر صدیق رض را نگذاشت که بحرب وی رود
اَوْ اِخْوَانَهُمْ یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را روز احد بقتل رسانید اَوْ عَشِیْرَتَهُمْ یا خویشان ایشان
چون فاروق رض که در بدر خال خود عاص بن هشام را قتل کرد و چون مرتضی علی و حمزه و ابوعبیده که اقربای خود را چون عتبه و شیبه و ولید را
در جنگ بدر بکشتند اُولٰٓئِكَ آن گروه که با دشمنان خدای دوستی نکنند كَتَبَ نوشته است خدای یعنی ثابت کرد فِیْ قُلُوْبِهِمُ الْاِیْمَانَ
در دلهای ایشان ایمان را یا جمع کرده است آنرا با لوازم آن از اخلاص و استقامت وَاَیَّدَهُمْ و تقویت کرده است ایشانرا بِرُوْحٍ
برحمتی یا نصرتی یا بنور هدایتی مِّنْهُ از نزدیک خود و گویند مدد داده است ایشان را بجبرئیل علیه السلام یا بقرآن وَیُدْخِلُهُمْ
و در آرد ایشانرا روز حشر جَنّٰتٍ تَجْرِیْ در بهشتی که جریان دارد مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویهای از آب و شیر
و خمر و عسل خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاوید بودگانند در آن رَضِیَ اللّٰهُ خوشنود شد خدای عَنْهُمْ از ایشان بطاعتی که در دنیا کردند
وَرَضُوْا عَنْهُ و خوشنود شدند ایشان از خدای بکرامتی که وعده کرده است ایشانرا در عقبی اُولٰٓئِكَ حِزْبُ اللّٰهِ آن گروه
ع لشکر خدای و ناصران دین وی اند اَلَآ اِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ آگاه باشید که سپاه خدای هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ایشان رستگاران اند امام ثعلبی از جرجانی نقل میکند
جرجانی از مشائخ خود شنیده که داود علی نبینا و علیه السلام از حق سبحانه پرسید که الٰهی حزب تو کیست خطاب آمد که الغاضة ابصارهم والسلیمة قلوبهم والنقیة
قلوبهم اولئک حزبی و حول عرشی + هر که چشم او از محارم فرو بسته بود و دست از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود از ما سوی شد پاک شو گو از آن
گروه حزب من اند و پیرامون عرش من طواف کنند و در این باب گفته اند قطعه از هر چه نارواست بپرد دیده به بند + و از هر چه ناپسند بود دست باز
دار + لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک + تا باشدت بحلقهٔ اهل قبول بار + بشنو نصیحتی ز فقیر خدای عز + تا آیدت بدنیا و عقبی بکار +

سورة الحشر مدنية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي اربع وعشرون اية

سَبَّحَ لِلّٰهِ تسبیح گفت و پاکی ستایش کرد لِلّٰهِ مر خدا را که مستحق آنست مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینها است
وَهُوَ الْعَزِیْزُ و او غالب و غلبه کننده است بر همه در حکم و فرمان الْحَکِیْمُ صواب کار و درست کردار است آورده اند که حضرت رسول الله صلعم سال
چهارم از هجرت با جمعی از خواص اصحاب جهت دیت دو مرد عامری که در عهد پیغمبر بودند و عمرو بن امیه ضمری ایشانرا کشته بود بمنازل
یهود بنی النضیر رفت در وقتیکه پشت بدیوار خانهٔ ایشان باز نهاده بود سنگی بربام بردند تا بر آن حضرت افکنند و فی الحال جبرئیل ع حضرت عالم را

خبردار گردانید و آنحضرت بمدینه باز آمده کس بدیشان فرستاد که چون غدر شما ظاهر شد از دیار ما بیرون شوید و ده روز ایشانرا مهلت داد ایشان بتهیهٔ سفر اشتغال نمودند و ابن ابی که پیشوای منافقان بود کسی را پیش ایشان فرستاد که از دیار خود بیرون مروید بقلاع خود متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم خود معاون شما ایم یهود بسخن آن منافق مغرور شده باغی گشتند و خبر بدان حضرت رسیده با جمعی بر سر ایشان رفت و یازده روز ایشانرا محاصره کرد و آن منافق وعده وفا نکرد و ایشان جلا قبول کردند بواسطهٔ ترس و بیمی که خدای در دل ایشان افگند و چون جلا قبول نمودند حضرت فرمود که بشرط آنکه اسلحه خود بگذارید و آن مقدار از اموال که دواب شما بر تواند گرفت با خود ببرید بدین وجه قرار یافت و حق سبحانه آیت فرستاد که هُوَ الَّذِي یعنی اوست آن خداوندی که از روی اذلال أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا بیرون کرد آنانرا که نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریت یعنی بنی النضیر را مِنْ دِيَارِهِمْ از سرایها و منزلها که در زمین مدینه داشتند لِأَوَّلِ الْحَشْرِ در اول راندن ایشان از جزیرهٔ عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری که مردمانرا بشام هست چه در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید مردم را بزمین شام راند و آنجا قیامت قائم گردد و آن حشر دوم ست و چون بنی نضیر قبل از سائر مردمان بزمین شام محشور شوند پس خروج ایشان در اول حشر باشد مَا ظَنَنْتُمْ شما گمان نداشتید ای مومنان أَنْ يَخْرُجُوا آنکه بیرون روند بنی النضیر از مدینه بجهت بسیاری مردم و شجاعت و شوکت وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند آنکه ایشانرا مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ منع کننده و باز دارنده است حصارهای استوار ایشان مِنَ اللَّهِ از فرود آمدن قضای خدای را بر ایشان فَأَتَاهُمُ اللَّهُ پس بیامد بدیشان روز عذاب خدای مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا از جائی که گمان نبردند وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ و بیفگند خدای تعالی در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند و چون حکم جلا شد يُخْرِبُونَ خراب میکنند و میفگنند بُيُوتَهُمْ خانهای خود را بِأَيْدِيهِمْ بدستهای خود وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ و بدستهای مومنان یعنی بنقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس گویا که مشرکان خانه خود بدست خود خراب کردند در خبر است که یهود چون دل بر جلا نهادند دانستند که منازل ایشان بدست مومنان افتد خانها را میکندند و هر چه ایشانرا خوش می آمد از در و چوبها و سنگهای تراشیده از محل آن برکنده میخواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را برآراستند و اظهار جلادت نموده دف ها میزدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند بعضی بولایت شام رفتند جمعی بخیبر فَاعْتَبِرُوا پس عبرت گیرید يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ای خداوند دیدها یعنی ببینید احوال ایشانرا و از آن عبرت بردارید وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ و اگر نه آنستی که خدای تعالی نوشته است در لوح و حکم کرده است عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان بیرون شدن از خان و مان لَعَذَّبَهُمْ هر آئینه عذاب میکرد ایشانرا فِي الدُّنْيَا در این سرای بکشتن و برده گرفتن وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست با وجود جلا در آن سرای عَذَابُ النَّارِ عذاب آتش دوزخ ذَلِكَ این عذابها مر ایشانرا بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ دشمنی کردند با خدای و رسول او و مخالفت فرمان ورزیدند وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ و هر که دشمنی ورزد با خدا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ سخت عقوبتست مر او را و مثال او را آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرماستان ایشانرا قطع کنند جیر از نخل بجوزه و عبدالله بن سلام و ابو لیلی مازنی رض بدان مهم مامور گشتند ابو لیلی چون انواع ثمر را می برید و میگفت که بدین دل منافقانرا می شکنیم عبدالله بن سلام بدترین انواع را می برید و میگفت میدانم که خدای تعالی این نخل را بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه بهتر است برای ایشان بگذارم حق سبحانه آیت فرستاد که مَا قَطَعْتُمْ آنچه برید مِنْ لِينَةٍ از خرمابنان أَوْ تَرَكْتُمُوهَا یا بگذاشتید آنرا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا ایستاده بر اصلهای خود فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس بامر خداست و بپسندیدهٔ وی برای آنکه تا شما را یاری دهد وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ۝ و برای آنکه خوار گرداند جهودان را که بیرون رفتگانند از دایرهٔ ایمان آورده اند که چون بنی نضیر جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سه صد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان مجموع فی شد یعنی تمام خاصهٔ پیغمبر بود پس آنحضرت هر چیز بهر کس که خواست بداد و عقارات را بعضی بر دم بخشید و اکثر روایات ناظر بآنست که از آن مجموع ساخت و امام اعظم رضی الله عنه و حق سبحانه

در این باب میفرماید که وَمَا أَفَاءَ اللهُ و آنچه باز گردانید خدای عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستادهٔ خود مِنْهُمْ از اموال و املاک ایشان یعنی غنیمت بنی النضیر
فَمَا أَوْجَفْتُمْ پس نتاختید عَلَيْهِ بر تحصیل آن مِنْ خَيْلٍ هیچ اسپی وَلَا رِكَابٍ و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار آمدید و زیاده جنگی
واقع نشد که شما را کلفتی رسیده باشد و شما حرب و کارزار این حصار را فتح کردید وَلَٰكِنَّ اللهَ و لیکن خدای بنصرت خود يُسَلِّطُ رُسُلَهُ
مسلط و مستولی میسازد پیغمبران خود را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهد وَاللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از غالب ساختن
پیغمبران و مغلوب ساختن دشمنان قَدِيرٌ تواناست گاهی بسبب ظاهر چون قتال و جدال ایشان را غلبه میدهد و گاه بسببی پنهان چون
القای ترس و بیم در دل ایشان می افگند مَا أَفَاءَ اللهُ آنچه باز میگرداند خدای عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از اموال
و املاک اهل دیهها و شهرها که بحرب گرفته نشود فَلِلَّهِ پس مر خدای راست وَلِلرَّسُولِ و مر پیغمبر او را وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و خداوندان قرابت را
بنسبت بپیغمبر وَالْيَتَامَىٰ و مر بی پدران محتاج را وَالْمَسَاكِينِ و درویشان را وَابْنِ السَّبِيلِ و راه گذریان را اگر بی مال باشند علما گفته اند که فیء خاصهٔ
پیغمبر بود صلعم و قسمت آن تعلق بوی داشته و در زمان حیات خود نفقهٔ سنه اهل و عیال از آن میفرموده اند و باقی بر وجهی که حق بوده
قسمت میفرموده و بعد از وفات آنحضرت بعضی علما حمل بر ظاهر آیت کرده آنرا بشش حصه منقسم سازند سهمی که نامزد حق سبحانه است بعمارت کعبه
و سایر مساجد صرف کنند و جمعی گویند نام خدای جل ذکره برای تعظیم است و آنرا به پنج سهم قسمت کنند و در سهم رسول الله اختلاف کرده اند
بعضی گویند مصرف آن امام است و نزد برخی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول جمعی بسد ثغور و سلاح مجاهدان بکار باید برد در معالم آورده
که اهل جاهلیت چون غنیمت گرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی و از باقی نیز برای خود تحفه اختیار کردی و آنرا صفی گفتندی باقی را با قوام
گذاشتی و توانگران قوم در قسمت آن بر درویشان حیف کردندی جمعی از رؤسای اهل ایمان در غنائم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا
رسول الله شما ربع و صفی و ختم را بردارید و بگذارید تا باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آنرا خاصهٔ پیغمبر گردانید و قسمت آنرا بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت
و فرمود که حکم فیء بیان کردیم كَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد آن دُولَةً گردان دست بدست بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ میان توانگران از شما که زیاده از حق
خود بردارند و فقرا را اندک دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیت بوده وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ و آنچه بدهد شما را پیغمبر از فیء و غنیمت فَخُذُوهُ
پس فرا گیرید آنرا که حق شماست وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ و آنچه نهی کند شما را از آن مثل غلول فَانْتَهُوا پس باز ایستید از آن و محققان برانند که
حکم این کلمات عامست و معنی وی آنکه هر چه امر فرماید پیغمبر بدان آنرا فرا گیرید و فرمان برید و هر چه نهی کند از آن باز ایستید که امر و نهی وی حق
هر که مرتکب امر او گردد بنجات پیوندد و هر که از نهی او اجتناب نماید در ورطهٔ هلاک افتد بیت آنکس که شد متابع رای تو قد نجا و انکو خلاف
امر تو ورزید قد هلک + وَاتَّقُوا اللهَ و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول او إِنَّ اللهَ بدرستیکه خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت
بر مخالفان فرمان پیغمبر را لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ و قسمت فیء برای یتیمان و مسکینان و ابنای سبیل مر درویشان هجرت کننده الَّذِينَ
أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده اند مِنْ دِيَارِهِمْ از سرای ایشان که در مکه داشتند وَأَمْوَالِهِمْ و دور افتاده اند از مالهای خود يَبْتَغُونَ میطلبند
فَضْلًا مِنَ اللهِ بخشش و بخشایش از خداوند خود وَرِضْوَانًا و خوشنودی حضرت یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبوده بلکه
طالب رحمت و رضای حق بوده اند و بدوستی خدا و رسول ترک دیار و اموال خود نموده وَيَنْصُرُونَ اللهَ و یاری میکنند دین خدا را بنفس
و مال خود وَرَسُولَهُ و نصرت مینمایند پیغمبر او را یاری میدهند أُولَٰئِكَ آن گروه مهاجران هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول
و هم بفعل وَالَّذِينَ و دیگر برای آنانکه تَبَوَّءُوا الدَّارَ جای گرفتند در سرای هجرت وَالْإِيمَانَ و در دار ایمان یعنی در مدینه در تفسیر امام ابی بکر نقاش هست
که ایمان نام مدینه است و حضرت رسول او را این نام نهاده پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از هجرت مهاجران و انصار
که در دیار خود ایمان آوردند بدو سال پیش از قدوم حضرت رسالت پناه مساجد ساختند يُحِبُّونَ دوست میدارند مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ هر که هجرت کند الیهم

ربع

بسوی دیار ایشان واد را جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند وَلَا يَجِدُونَ و نیابند فِي صُدُورِهِمْ در دلهای خود حَاجَةً حسدی و
حقدی و دغدغه مِّمَّا أُوتُوا از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آنست که حضرت پیغمبر انصار را طلبید و ذکر اعانت و امداد و احسان ایشان که
نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال بنی النضیر را میان همه شما تقسیم کنم و طائفه مهاجران بر قرار
سابق در مساکن شما ساکن باشند و اگر خواهید این مال را خاصه بمهاجران دهیم و ایشان از منازل شما بیرون آمده بکفایت امور معیشت خود مشغول شوند
سعد بن وقاص و سعد بن معاذ و سعد بن عباده که پیشوایان اهل مدینه بودند گفتند یا رسول الله خاطر ما میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت
فرمائی و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که روشنائی و برکت در منازل ما از ایشانست حضرت پیغمبر ایشان را دعا گفت و حق سبحانه در شان ایشان میفرماید
که وَيُؤْثِرُونَ و ایثار میکنند و تقدیم مینمایند مهاجران را عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بر نفسهای خویش یعنی از خود باز میگیرند و بدیشان میدهند وَلَوْ كَانَ بِهِمْ و اگرچه
هست ایشان را خَصَاصَةٌ حاجت بآنچه ایثار مینمایند در اسباب نزول از ابن عمر نقل کرده که سر بریانی برای یکی از درویشان صحابه بردند او بدرویشی
دیگر که از وی محتاج تر بود فرستاد او به دیگری ایثار نموده همچنین تا هفت تن از فقرا بر یکدیگر ایثار کردند و این آیت در شان آن درویشان توانگردل نازل شد حکما
برانند که از ده خصلت که جود مشتمل است بران صفت ایثار اکمل و افضل است و ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری مستحق آن
پیدا شود او از خود باز گیرد و بوی بخشد قطعه کریم کامل آن را شناسم اندرین دوران + که گر نانی رسد از آسیای چرخ گردانش + ز استغنای همت
با وجود فقر بی برگی + ز خود واگیرد و سازد نثار بینوایانش + وَمَن يُوقَ و هر که نگاهداشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس و یعنی منع
کند نفس را از حب مال و بغض انفاق فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران یا فیروزی یافتگان به
نعمای عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت وَالَّذِينَ جَاءُوا و آنانکه آمده و می آیند مِن بَعْدِهِمْ پس از مهاجران و انصار مراد
تابعان صحابه اند تا روز قیامت يَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز ما را وَلِإِخْوَانِنَا و مر برادران ما را که در دین
الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان وَلَا تَجْعَلْ و منه فِي قُلُوبِنَا در دلهای ما غِلًّا کینه و حسدی و خیانتی
لِّلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ رَءُوفٌ بدرستیکه تو مهربانی دعای ما
مستجاب کن رَّحِيمٌ بخشنده ما را برحمت خود در زمره سابقان داخل گردانی علما گفته اند هر که کینه یکی از صحابه در دل باشد از اهل
این آیت نیست و ازین دعا محروم است صاحب انوار آورده که حق سبحانه مومنان را بسه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف
باشند بسادگی دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد أَلَمْ تَرَ آیا نگاه نکردی إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا
بسوی آنانکه نفاق می ورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و اصحاب ایشان که به بنی نضیر پیغام فرستادند
ما با شما موافقیم و در حرب که با محمد صلعم میکنید معاونت تمام خواهیم کرد و اتفاق ما با شما تا بحدی است که اگر او بر شما غالب شود و شما را ازین
دیار اخراج کند ما نیز در مرافقت موافقت میکنیم این آیت آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان يَقُولُونَ میگویند لِإِخْوَانِهِمُ
مر برادران خود را یعنی اشباه و امثال خود را که اخوت الکفر اند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویده اند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریت که یهود اند
غم مخورید لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خویش لَنَخْرُجَنَّ هر آینه بیرون آئیم مَعَكُمْ با شما از روی دوستی و
مصاحبت وَلَا نُطِيعُ و فرمان نبریم فِيكُمْ در ایذا و آزار شما أَحَدًا یکی را که محمد است یا هیچکس از مسلمانان در خلاف شما اطاعت نکنیم أَبَدًا
همیشه وَإِن قُوتِلْتُمْ و اگر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنصُرَنَّكُمْ هر آینه یاری کنیم شما را وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای
گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستیکه ایشان دروغگویانند لَئِنْ أُخْرِجُوا اگر بیرون کرده شوند یهود
از مدینه لَا يَخْرُجُونَ بیرون نروند منافقان مَعَهُمْ با ایشان و موافقت نمیکنند وَلَئِن قُوتِلُوا و اگر کارزار کنند با ایشان لَا يَنصُرُونَهُمْ

ع ۱

منافقان یاری کنی دهند ایشان را وَلَئِنْ نَّصَرُوْهُمْ و اگر بالفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را و حاضر شوند در حرب با ایشان
لَيُوَلُّنَّ الْاَدْبَارَ هر آئینه پس باز گردند بعقب خود یعنی بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُوْنَ ۝ پس بعد از هزیمت ایشان نیز نصرت یاری
کرده نشوند یعنی چون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چگونه منصور گردند لَاَنْتُمْ هر آئینه شما مومنان اَشَدُّ رَهْبَةً سخت ترید
از جهت ترس فِيْ صُدُوْرِهِمْ در دلهای ایشان مِّنَ اللّٰهِ از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر میترسند که از خدای ذٰلِكَ آن خوف
وخشیت از شما مر ایشان را بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُوْنَ ۝ گروهی اند که نمیدانند حکمت خدا را اجل سلطانه
و اگر نه بایستی که از و ترسیدندی لَا يُقَاتِلُوْنَكُمْ کارزار نمیکنند با شما جَمِيْعًا همه ایشان یعنی جهودان و منافقان اِلَّا فِيْ قُرًى
مُّحَصَّنَةٍ مگر در دیهای استوار کرده بخندق و برج و باره اَوْ مِنْ وَّرَآءِ جُدُرٍ یا از پس دیوارها بسنگ و تیر یعنی ایشان را قوت آنکه رو برو
با شما محاربه توانند کرد نیست و این نه از ضعف و بددلی ایشانست بلکه بَاْسُهُمْ کارزار ایشان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر چون حرب
میکنند شَدِيْدٌ سخت است اما هر شجاع که با خدا و رسول حرب کند بزدل و ترسان گردد پس ایشان بسبب ترسی که
خدای در دلهای ایشان افگنده طاقت مقابله در مواجه و مقابله ندارند تَحْسَبُهُمْ جَمِيْعًا تو پنداری یهود و منافقان را
همه مجتمع و متفق در رای و تدبیر وَّقُلُوْبُهُمْ شَتّٰى و حال آنکه دلهای ایشان پراگنده و پریشان است زیرا که عقاید و
مقاصد ایشان مختلف افتاده ذٰلِكَ آن وصفهای مذکور ایشان را هست بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُوْنَ ۝
گروهی اند که تعقل نمیکنند و در نمی یابند خیر را که صلاح ایشان در آنست پس مثل یهود كَمَثَلِ الَّذِيْنَ همچون مثل آنانست که
بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيْبًا بزمانی نزدیک ذَاقُوْا بچشیدند وَبَالَ اَمْرِهِمْ بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر معصیت
مراد بنی قینقاع اند که ایشان را جلا کردند از مدینه یا اهل بدر که عرضه هلاک گشتند وَلَهُمْ و مر ایشان راست با وجود خواری دنیا عَذَابٌ
اَلِيْمٌ عذابی دردناک در آخرت و مثل منافقان در فریب دادن جهودان و وعده نصرت کردن كَمَثَلِ الشَّيْطٰنِ همچون مثل شیطانست
اِذْ قَالَ چون گفت لِلْاِنْسَانِ اكْفُرْ مر کافر را که بر کفر خود ثابت باش که من یار توام و مدد کار توام فَلَمَّا كَفَرَ پس چون ثبات بکفر ورزید و
نهال شرک در زمین دل او استحکام یافت قَالَ گفت شیطان اِنِّيْ بَرِيْٓءٌ مِّنْكَ من بیزارم از تو اِنِّيْٓ بدرستیکه من اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ
الْعٰلَمِيْنَ که می ترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس است و از انسان ابوجهل در آن وقت که ابوجهل ببدر متوجه بود از
قبیله کنانه توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود برآمد و گفت ای ابو الحکم مترس که من یار توام و چون ببدر رسید ابلیس
دید که ملائکه بمدد اهل اسلام نازل میشوند بگریخت و گفت من از شما بیزارم و در سوره انفال این قصه مذکور شده و بعضی بر آنند که شیطان ابیض است
پسر ابلیس و مراد از انسان برصیصای راهب ابیض او را بر کفر داشت و در آخر بیزاری کرد از وی و این حکایت بر سبیل اجمال چنانست که برصیصا
هفتاد سال بخانه عبادت کرد و دیوان در کار او عاجز شدند ابیض مهم اغوا و اضلال او بر ذمه خود گرفته بیامد بصورت آدمی و در صومعه
او بریاضت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او متعجب ماند مرید او گشت ابیض چون عزیمت رفتن کرد کلمه چند جهت شفای مرضی و عافیت
اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمده شخصی را مختنق کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل او را گفت علاج او جز بدعای برصیصا میسر نیست آنکس را
بدر صومعه برصیصا آوردند و دمی بروی دمید شیطان دست از وی باز گرفت و شفا یافت القصه ابیض مردم را بابتلا و تخیل بساخته بر برصیصا ارشاد
مینمود و کلمات او میگذاشت تا دختر ملکی را متمرض شد و او را بصومعه زاهد آوردند تا دعا کند و ابیض او را بگذاشت صحت یافت دختر را بزاهد سپردند
و او زاهد را وسوسه کرد تا با وی بفاحشه اقدام نمود و از خوف فضیحت او را بکشت و ابیض اسرار در السنه ابرار مطلع ساخت و زاهد را گرفته بر دار کردند
و ابیض بهمان صورت اول خود را بر وی ظاهر کرد و گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد سجده کرد و ابیض از وی بیزاری نمود و آن بی سعادت

بعد از آن همه عبادت بورطه شقاوت ابدی گرفتار گشت قطعه غافل مشو که مرکب مردان مرد را + در سنگلاخ وسوسه پیها بریده اند + نومید هم
مباش که رندان باده نوش + ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند + فکان عاقبتهما آخر کار آن شیطان و انسان انهما آنکه ایشان
هر دو فی النار در آتش دوزخ باشند خالدین فیها جاوید ماندگان در آن و ذلک و خلود در آتش جزاء الظالمین پاداش
کار راست یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانیکه گرویده اند اتقوا الله بترسید از عذاب خدای و بدو باز گردید و لتنظر نفس و
باید که بنگرد هر نفسی و ببیند ما قدمت آن چیز را که پیش فرستاده است لغد برای فردای قیامت تا اگر تقدیم خیرات و
طاعت کرده شکر گذاری نماید و در زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده توبه کند و پشیمان شود واتقوا الله و بترسید
و پرهیزید از سطوت الهی تکریر امر برای تاکید است یا اول در ادای واجبات است بقرینه اقتران بعمل و ثانی ترک در محارم بدلیل آنکه
میگوید ان الله خبیر بدرستیکه خدای دانا است بما تعملون بآنچه میکنید و در کشف الاسرار فرموده که اول اشارت است
باصل تقوی و دوم بکمال آن یا اول تقوی عوام است و آن پرهیز کردن باشد از محرمات و دوم تقوای خواص و آن اجتناب بودن
از هر چه مادون حق است بیت اصل تقوی که زاد این راه است + ترک مجموع ما سوی الله است و لا تکونوا و مباشید ای مومنان
کالذین مانند آنانکه نسوا الله بگذاشتند فرمان خدای را چون یهود و منافقان و اهل شرک فانسهم پس خدای فراموش گردانید
بر ایشان انفسهم نفسهای ایشان را تا برای آن تقدیم خیری نکردند و گفته اند نیز در توفیق بر ایشان ببست سهل بن عبدالله گفته که چون
گناه امر خدا را فراموش کردند خدای تعالی نیز توبه بر ایشان فراموش ساخت اولئک آنگروه هم الفسقون که ایشانند بیرون رفتگان از راه
فرمانبرداری لا یستوی برابر نیستند نزدیک خدای اصحب النار یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند و اصحب
الجنة و یاران اهل بهشت که در استکمال نفس کوشیده اند تا اهلیت جنت حاصل کردند اصحب الجنة هم الفائزون
یاران بهشت یعنی ساکنان او ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم مقیم پیوسته لو انزلنا اگر فرستادیم ما هذا
القرآن این قرآن را علی جبل بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک میدادیم لرایته هر آینه میدیدی تو او را خاشعا ترسنده و فرمان
برنده متصدعا شگافته و از هم ریخته من خشیة الله از ترس خدای و از هیبت وعیدی که در وی هست یعنی کوه با آن بزرگی و سختی اگر
از قرآن فهم کردی بترسیدی و گردن نهادی و از چشم چشمها روان کردی دلهای سنگین که قرآن از آن متاثر نمیشوند بیت ای دل سنگین
تو یک ذره سوی آن کر نیست + نفس کافر کیش تو از ترک عصیان سیر نیست + و تلک الامثال و این مثلها نضربها بیان میکنیم للناس
برای تنبیه مردمان لعلهم یتفکرون شاید که اندیشه کنند در آن و بهره بردار نداران هو الله آن خدای که فرستاده است قرآن الذی
آن خدای که لا اله نیست معبودی مستحق عبادت الا هو مگر او علم الغیب والشهادة دانای پوشیده و آشکارا و گفته اند عالم معدوم
و موجود یا بحیات و موت یا برزق و اجل یا بدنیا و آخرت یا بآنچه هست و آنچه خواهد بود هو الرحمن اوست بزرگ بخشش که رحمت عامه
یا بقه او احاطه جمیع خلق نموده در دنیا الرحیم بسیار بخشاینش که رحمت خاصه او بمومنان رسد در آخرت بعفو و غفران در دیت و
رضوان هو الله اوست خدای الذی آن خدائیکه بهیچ وجه لا اله نیست خدای سزای پرستش الا هو مگر وی الملک پادشاهی که جلال
ذاتش از وجه احتیاج مصون است و کمال صفاتش باستغنای مطلق مقرون القدوس پاک از شوائب مناقص و معائب و منزه از تطرق آفات
و نوائب السلم سالم از عیوب و علل و مبرا از ضعف و عجز و خلل المومن امین کننده مومنان از عقوبت نیران یا داعی خلق بایمان یا مصدق
رسل باظهار معجزه و برهان المهیمن گواه و رقیب بر هر چه خلق کنند یا نگهبان ایشان یا قائم بعدل یا مطلع بر خفایا یا حکم کننده بحق و گفته
اند این اسمی است از اسامی الهی که تاویل آن غیر خدای نداند العزیز غالب در حکم بخشنده عزت الجبار بزرگوار یا

ع

شکننده کارهای بالصلاح آرنده کارهای درهم شکسته الْمُتَكَبِّرُ مستحق کبریا و عظمت سُبْحَانَ اللَّهِ پاک است
خدای عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک میسازند با وی چه واجب الوجود شرکت قبول نکند هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ اوست
خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق مشیت و مقتضای حکمت الْبَارِئُ آفریدگار یعنی ظاهر کننده اعیان و آورنده
از عدم بوجود الْمُصَوِّرُ بخشنده صورت هر مخلوقات را لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى مر او راست نامهای نیکو که در شرع و عقل
پسندیده و مستحسن شد يُسَبِّحُ لَهُ پاکی یاد میکنند مر او را مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه هستند در آسمانها و زمین و از همه نقائص او را
منزه و مقدس میدانند وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب در ملک خود که مقهور و مغلوب نگردد الْحَكِيمُ صواب کار در کردار و گفتار خود
که هر چه گوید و کند بر وجه حکمت بود در عین المعانی آورده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم اسم اعظم از جبرئیل پرسید جواب
داد که علیک بآخر سورة الحشر دیگر باره پرسید همین جواب شنید و دقائق و حقائق این اسمای در حفظ بنده از هر اسمی بر سبیل تفصیل
در جواهر التفسیر باید طلبید و من الله الاعانة والتائید

سورة الممتحنة مکیة	بسم الله الرحمن الرحیم	وهي ثلثة عشرة آية

حضرت پیغمبر در سال هشتم از هجرت که بطریق افتتاح عزیمت مکه داشت حاطب بن ابی بلتعه که از مهاجران بود مکتوبی بقریش نوشته از آن عزم
اعلام نمود جبرئیل آنحضرت را خبر فرموده علی و زبیر و مقداد را حکم شد تا بروضه خاخ رفتند و مکتوب از ساره که مولات ابی عمر الضیعی
بود بستد بخدمت آوردند حضرت مر حاطب را طلبیده فرموده که ترا چه برین داشت گفت یا رسول الله بخدا سوگند که من مؤمنم بخدا و رسول
و از دین اسلام برنگشته ام اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان و هیچکس در مکه ندارم که حمایت اهل و عیال و مال من نماید بخلاف سائر مهاجران که آنجا اقربا
دارند خواستم که حقی بر ایشان ثابت گردد تا بملاحظه آن محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که ای یاران حاطب با شما راست گفت و فاروق
در غضب شده گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق بزنم پیغمبر گفت ای عمر او را امر نجانی که او از اهل بدرست و حق سبحانه بدریانرا
مژده داده که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم انگاه این آیت نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید
عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ دشمنان مرا و دشمنان خود را أَوْلِيَاءَ دوستان تُلْقُونَ میفرستید و القا میکنید إِلَيْهِمْ بسوی دشمنان من
و شما اخبار حبیب مرا بِالْمَوَدَّةِ بسبب دوستی که دارید یا طرح محبتی که می افکنید وَقَدْ كَفَرُوا و حال آنست که دشمنان کافر شده اند بِمَا
جَاءَكُمْ بآن چیزیکه آمده است بشما مِنَ الْحَقِّ از سخن راست که قرآنست یا کار درست که دین اسلام است یا نزاور متابعت که پیغمبر
است يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ بیرون میکنند پیغمبر را از مکه وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز اخراج مینمایند أَنْ تُؤْمِنُوا برای آنکه شما می گروید
بِاللَّهِ رَبِّكُمْ بخدای که آفریدگار شماست و ایشان بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون میکنند پس ایشان را بدوستی مگیرید إِنْ
كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود جِهَادًا فِي سَبِيلِي از بهر جهاد در راه من وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي و از
برای طلب خوشنودی من تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ راز میگوئید یعنی سخنان سری بدیشان میفرستید بِالْمَوَدَّةِ بدوستی و در لباس نصیحت
وَأَنَا أَعْلَمُ و من داناترم از شما بِمَا أَخْفَيْتُمْ بآنچه پنهان میکنید از مودت اعداء وَمَا أَعْلَنْتُمْ و بآنچه ظاهر میسازید از اعتذار وَ
مَنْ يَفْعَلْهُ و هر که بکند این کار یعنی فرا گیرد از ایشان دوستان یا القای خبر کند بدیشان مِنْكُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستیکه گم کرده
است سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست را إِنْ يَثْقَفُوكُمْ اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یابند شما را اسیر سازند
يَكُونُوا باشند لَكُمْ أَعْدَاءً مر شما را دشمنان یعنی القای مودت فائده ندهد و ایشان دشمنی آشکارا کنند وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ و بگشایند
بسوی شما أَيْدِيَهُمْ دستهای خود را بزدن و کشتن وَأَلْسِنَتَهُمْ و بگشایند زبانهای خود را بشما بِالسُّوءِ ببدی یعنی

دشنام و محش وَوَدُّوْا لَوْ تَكْفُرُوْنَ ۚ و دوست دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند لَنْ تَنْفَعَكُمْ سود نخواهند داشت شما را اَرْحَامُكُمْ خویشان شما وَلَآ اَوْلَادُكُمْ ۚ و نه فرزندان شما یعنی امروز موالات با مشرکان بسبب مال و فرزند و خویش و پیوند میکنید و ایشان نفع نخواهند رسانید بشما يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ۚ روز رستخیز يَفْصِلُ جدا کند خدای در ان روز بَيْنَكُمْ میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافر را بدوزخ فرستد و مومنان را به بهشت برد وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بدانچه شما میکنید از دوستی و دشمنی بَصِيْرٌ بیناست و بران جزا خواهد داد قَدْ كَانَتْ بدرستیکه هست لَكُمْ مر شما را ای مومنان اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد فِيْٓ اِبْرٰهِيْمَ در شمائل ابراهیم وَالَّذِيْنَ مَعَهٗ ۚ و آنانکه با وی بوده اند از اهل ایمان اِذْ قَالُوْا لِقَوْمِهِمْ یاد کنید چون ابراهیم علیه السلام و مومنان قوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که از یاد دوستی بجو شدا اِنَّا بُرَءٰٓؤُا بدرستیکه ما بیزاریم مِنْكُمْ از شما که بت پرستید وَمِمَّا تَعْبُدُوْنَ و دیگر بیزاری میکنیم از انچه می پرستید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای كَفَرْنَا بِكُمْ کافر شدیم بدین شما یا معبود شما وَبَدَا و آشکارا شد بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ میان ما و شما الْعَدَاوَةُ دشمنی بدل وَالْبَغْضَآءُ و دشمنی بدست یعنی محاربه و مکاوحت اَبَدًا همیشه یعنی پیوسته دشمنی قائم خواهد بود میان ما و شما بدست و دل حَتّٰى تُؤْمِنُوْا تا وقتیکه ایمان آرید بِاللّٰهِ وَحْدَهٗٓ بخدای یکتا و یگانه یعنی بیگانگی او بگروید حق سبحانه پسندیده مومنان را که در تبرا از اهل شرک اقتدا بابراهیم کنید اِلَّا قَوْلَ اِبْرٰهِيْمَ مگر در ان سخن ابراهیم که گفت لِاَبِيْهِ مر پدر خود را که بوعدهٔ استغفار که با تو کرده ام و بوعدهٔ ایمان که تو با من کرده لَاَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ هر آینه آمرزش خواهم خواست برای تو وَمَآ اَمْلِكُ و مالک نیستم ای پدر لَكَ برای تو یعنی نمیتوانم که دفع کنم از تو مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ شَيْءٍ ۭ هیچ چیز اگر بخدای باز نگروی خلاصهٔ سخن آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام در بیزاری از کافران نه طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی بسبب عده واقع شد چون خلیل و اصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کرم خالق نمودیم وَاِلَيْكَ اَنَبْنَا و بسوی تو باز گشتیم وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ ۝ و بسوی تست بازگشت همه در آخرت قولی آنست که این خاتمه قول ابراهیم نیست بلکه حق سبحانه مومنان را بعد از نهی موالات کفار امر فرماید که چون قطع علاقهٔ مودت با دشمنان گردید بگوئید خدایا از ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم مثنوی

سوی تو کردیم روی دل بتو بستیم + از همه بار آمدیم و با تو نشستیم + هرچه نه پیوند یار بود بریدیم + هرچه نه پیمان دوست بود شکستیم + رَبَّنَا

ای آمرزگار ما لَا تَجْعَلْنَا مگردان ما را فِتْنَةً محل برگماشتن لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا برای آنانکه نگرویده اند یعنی ایشان را بما مگمار و مسلط مگردان و بدست ایشان ما را عذاب مکن وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را رَبَّنَا ای پروردگار ما اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ بدرستیکه تو غالبی در حکم پس شر ایشان دفع کن الْحَكِيْمُ و دانا در کار خود پس ما را بیامرز لَقَدْ كَانَ بدرستیکه هست لَكُمْ مر شما را فِيْهِمْ در ابراهیم و قوم او اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ خصلتی نیکو که پیروی کنید آنرا تکرار برای تاکید است در اقتدا بابراهیم علی نبینا و علیه السلام یا در اول اقتداست باقوال و در ثانی بافعال و این اقتدا هست لِّمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللّٰهَ مر کسی را که امیدوار بود در رضای خدای وَالْيَوْمَ الْاٰخِرَ ۭ و با داشته در قیامت را یا بترسد از خدای در روز بازپسین وَمَنْ يَّتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ پس بدرستیکه خدای بی نیاز است از وی از نصرت کردن وی مر دین او را چه خود ناصر دین خود است الْحَمِيْدُ ۝ ستوده است بی ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیت مومنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند در مکه حق سبحانه وعده فرمود عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّجْعَلَ شاید که خدای پیدا کند بَيْنَكُمْ میان شما وَبَيْنَ الَّذِيْنَ و میان آنکه عَادَيْتُمْ دشمنی داشتید مِّنْهُمْ از کفار مکه مَّوَدَّةً ۭ دوستی و یاری و آنچنان بود که ابوسفیان و سهل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد وَاللّٰهُ قَدِيْرٌ ۭ و خدای تواناست بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است کسی را که موالات کرده با ایشان قبل از نهی رَّحِيْمٌ ۝ مهربان بر

ایشان و کفار را ادای مهر زنان مرتدات امر فرمود این آیت آمد که وَإِنْ فَاتَكُمْ و اگر فوت شود ای مومنان از شما شَيْءٌ چیزی مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما إِلَى الْكُفَّارِ بسوی کفار یعنی بدار الحرب بروند و مهر او بدست شما نیاید فَعَاقَبْتُمْ پس غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را ظفر بود و مال بدست آید فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ پس بدهید آنان را که رفته اند أَزْوَاجُهُمْ زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند از شوهران کافر آن زنان مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زن در معالم از ابن عباس نقل میکند که شش تن از زنان مومن مهاجر مرتد شده بدر کفار رفتند و حضرت رسول مهور ایشان را از غنیمت بشوهران ایشان داد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عذاب خدای الَّذِي أَنْتُمْ آنکه شما بِهِ مُؤْمِنُونَ ٥ بدو گرویدگانید حکم این آیت تا بقای عهد باقی بود و چون عهد مرتفع گشت این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم از بیعت رجال فارغ گشت زنان نیز به بیعت میل کردند آیت آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای خبر کننده یا ای بلند قدر إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند بتو زنان گرویده يُبَايِعْنَكَ بیعت کنند با تو عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بر آنکه شرک نیارند و شریک نگیرند بِاللَّهِ شَيْئًا با خدای چیزی را وَلَا يَسْرِقْنَ و دزدی نکنند وَلَا يَزْنِينَ و زنا نکنند وَلَا يَقْتُلْنَ و نکشند أَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را چنانچه زنده در خاک میکردند یا قصد بچه در شکم دارند نکنند و او را نیفکنند وَلَا يَأْتِينَ و نیارند بِبُهْتَانٍ بدروغی که از روی جهل يَفْتَرِينَهُ بر بافته اند آن را بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ میان دستها و پاهای خود یعنی فرزند حرام زاده را نیارند بدروغ بر شوهران نبندند و در دست و پای خود آورده می پرورند وَلَا يَعْصِينَكَ و عاصی نشوند در تو فِي مَعْرُوفٍ در آنچه بفرمائی از نیکوئی که ترک نوحه کردن است و روی خراشیدن و موی بریدن و چون بدین شرط بیعت کنند فَبَايِعْهُنَّ پس بیعت کن با ایشان عائشه فرموده که پیغمبر با زنان بسخن بود و دست آنحضرت دست هیچ زن را نسوده قولی آنست که زنان دست در قدح آب فرو بردند و بعد از آن حضرت دست مبارک خود در آب فرو بردی و گفته اند امیمه خواهر خدیجه را امر فرمود تا بیعت زنان فرا گرفت وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بتحقیق خدای آمرزنده گناه کسانیست که بر توحید بیعت کنند رَحِيمٌ مهربان بر ایشان که توفیق و توبه و ایمان داد بزرگی فرموده که مردم میگویند رحمت موقوف است بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من میگویم ایمان موقوف است برحمت یعنی تا رحمت خود توفیق نبخشد کسی بدولت ایمان نرسد بیت بی رحمت او یار ز دوزخ نرهند + توفیق عمر نیست هر کس ندهند + بعضی درویشان مسلمانان بجهت جر منفعت با جهودان دوستی میکردند و جز اهل اسلام بدیشان میگفتند آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تَتَوَلَّوْا دوستی مکنید قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان قَدْ يَئِسُوا هر آینه که نا امید شده اند یعنی یهود مِنَ الْآخِرَةِ از ثواب آخرت چه دانسته اند بسبب عناد و کتمان نعت رسول ایشان را هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود لاجرم نا امید اند از آن كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ همچنانکه نا امید شدند کافران مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ از اهل گورها یعنی از رجوع ایشان بدنیا یا یهود نا امید ند از ثواب عقبی همچون کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته اند و از نعیم آن جهانی بکلی قطع امید کرده

ع

سورة الصف مدنية | بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ | وهي اربع عشرة آية

سَبَّحَ لِلَّهِ پاک و بی عیب گفت مر خدا را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از سفلیات وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالب است که حکم او هیچ وجه مردود نگردد الْحَكِيمُ درست کار که خلل با فعال او راه نیابد و منابطی آورده که اصحاب کرام گفتند آیا کدام عمل بجای آریم که ما را از حفره نیران رهانیده بروضه جنان و تحفه روح و ریحان رساند حق سبحانه آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة الآیة حضرت رسول فرمود که ای قوم آمد آنچه می جستید یعنی عملی که بنده را از سجن سجین بالا کشد و باعلی علیین فرود آرد ایمان و جهاد است بعضی به از موت کراهت داشتند آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لِمَ تَقُولُونَ چرا میگوئید

مَا لَا تَفْعَلُونَ ۝ آن چیزی را که نمیکنید كَبُرَ بزرگ است مَقْتًا از روی خشم عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای أَنْ تَقُولُوا آنکه بگوئید مَا لَا تَفْعَلُونَ ۝
یعنی خواهید کرد و نزد بعضی علما آیت هم ست شامل یعنی بر کسی گوید و نکند و درین خطاب داخل ست و با آن علما نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند و
خود ترک نمایند این سیاست خواهد بود أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ ۔ و حضرت پیغمبر در شب معراج دیده که لبهای جمعی کسان بمقراض آتشی
میبریدند قطعه از من گوی عالم تفسیر گوی را ۔ گر در عمل نکوشی نادان مفسری ۔ بار درخت علم ندانم بجز عمل ۔ با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری ۔ إِنَّ اللّٰهَ
بدرستیکه خدای يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ دوست دارد آنانرا که کارزار کنند فِي سَبِيلِهِ در راه وی صَفًّا صف زده در برابر خصم كَأَنَّهُمْ گویا ایشان
در استحکام بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ۝ بنا اند ریخته از ارزیر کنایت ست از ثبات قدم ایشان در معرکه حرب بیکدیگر بار چسپیده وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ
و یاد کن آنرا که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی بنی اسرائیل گفت يَا قَوْمِ ای قوم من لِمَ تُؤْذُونَنِي چرا میرنجانید مرا بنا شنودن
فرمان من وَقَدْ تَعْلَمُونَ و میدانید أَنِّي رَسُولُ اللّٰهِ آنکه من فرستاده خدایم إِلَيْكُمْ بسوی شما و بر رسالت خود از معجزات
ظاهره اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و شبهه نمانده و رسول باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان من برید ایشان و بر
جهالت و ضلالت خود ثابت بودند و سخن کلیم الله علی نبینا و علیه السلام نشنودند فَلَمَّا زَاغُوا پس آن هنگام که بگشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی
أَزَاغَ اللّٰهُ بگردانید خدای قُلُوبَهُمْ دلهای ایشانرا از صفت یقین بموقع شک ساخت وَاللّٰهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْفَاسِقِينَ ۝ راه نمی نماید بشناخت خود بیرون رفتگان را از دائره فرمان وَإِذْ قَالَ و یاد کن آنرا که گفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
عیسی پسر مریم مر قوم خود را که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب إِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ بدرستیکه من فرستاده خدایم إِلَيْكُمْ بسوی
شما بحجت و برهان مُصَدِّقًا در حالتیکه باور دارنده ام لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آن چیزی را که پیش من ست مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریت
یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خداست وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده ام بِرَسُولٍ يَأْتِي بفرستاده
که می آید بدین کامل و شرع شامل مِنْ بَعْدِي پس از من اسْمُهُ أَحْمَدُ نام او احمد یعنی ستاینده تر و در ترجمه کلام عیسی علی نبینا و
علیه السلام برین وجه است که انی ذاهب الی ربی و ربکم و الفارقلیطا جاء و معنی فارقلیطا احمد ست و زینان آورده که اسم آنحضرت بسریانی ممنحما
است و معنی او آنکه بعد شد حد انبیا او را بعد از مسیح فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن هنگام که آمد عیسی بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن چون احیای
موتی و ابرای اکمه و ابرص قَالُوا گفتند منکران بنی اسرائیل هَٰذَا این که او با ما نمود سِحْرٌ مُبِينٌ ۝ جادوئیست آشکارا یعنی بر هیچکس پوشیده نیست
که سحر میکند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بر بندد عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ یعنی پیغمبر او را آنکه بیکند
و آیتهای او را سحر داند بعضی علما را آمد که نضر بن حارث گفت که روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و شفاعت
ایشان قبول خواهد فرمود این آیت آمد که کیست ظالم تر از کسی که دروغ بر خدای بندد بقبول شفاعت بتان دربارهٔ کفار وَهُوَ يُدْعَىٰ
و حال آنکه او میخوانده میشود یعنی پیغمبر او را میخواند إِلَى الْإِسْلَامِ بسوی دین اسلام که مشتمل ست بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در
دنیا و عقبی وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید برستگاری الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝ گروه ستمکاران را در لباب آورده که چند روزی
وحی بر حضرت رسول فرو نیامد کعب بن اشرف گفت مژده باد شما را ای گروه یهود که خدای محمد نور او را فرو نشانید و کار او باتمام
نخواهد رسید این سخن بجناب رسالت مآب عرض نمودند و غبار ملال بر آئینه دل مبارک آنحضرت نشست جبرئیل بجهت دفع آن آیت
آورد که يُرِيدُونَ میخواهند یهود لِيُطْفِئُوا تا فرو نشانند نُورَ اللّٰهِ نور خدا را که دین و کتاب وست یا نور خدای رسول را بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود یعنی
بگفتار ناپسندیده و سخنان بی اندازه وَاللّٰهُ مُتِمُّ و خدای تمام گرداننده است نُورِهِ نور دین و روشنی شرع سید المرسلین را قبل از اتمام و ثابت
وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۝ و اگرچه کراهت دارند کافران از اتمام آن چه کراهت ایشانرا اثری نیست در اطفای چراغ صدق و صواب پیران

ارادت خفاش که غیر مؤثر ست در نابودن آفتاب جهانتاب قطعه شبپرک خواهد که نبود آفتاب + تا به بیند دیدهٔ او مرز و بوم + دست قدرت هر
صباحی شمع مهر + بر فروزد کوری خفاش شوم + هُوَ الَّذِيْٓ اَرْسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاد رَسُوْلَهٗ پیغمبر خود را بِالْهُدٰى
بچیزیکه سبب هدایت ست یعنی قرآن وَدِيْنِ الْحَقِّ و بکیش راست که ملت حنیفه است لِيُظْهِرَهٗ تا غالب گرداند این دین را عَلَى الدِّيْنِ
كُلِّهٖ بر همه کیش و ملت بوقت نزول عیسی ع که همه اهل زمین دین اسلام قبول کنند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ ۝ و هرچند کاره باشند مشرکان
اظهار دین محمد مصطفی ص را که مشتمل ست بر اثبات توحید و ابطال شرک يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان هَلْ اَدُلُّكُمْ آیا
دلالت کنم شما را عَلٰى تِجَارَةٍ تُنْجِيْكُمْ بر بازرگانی که باز رهاند شما را مِّنْ عَذَابٍ اَلِيْمٍ از عذابی دردناک پس بیان تجارت
میکند که تُؤْمِنُوْنَ خبر ست بمعنی امر یعنی ایمان آرید و قرار دانست که ثابت باشید بر ایمانی که دارید بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ بخدای و پیغمبر فرستادهٔ او وَتُجَاهِدُوْنَ
و جهاد نمائید با کافران فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای بِاَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح برای مجاهدان بخرید وَاَنْفُسِكُمْ و بنفسهای
خود که متعرض قتل و حرب شوید ذٰلِكُمْ آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر ست مر شما را از معاملات مربحات اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝
اگر هستید شما که دانید طریق تجارات حقیقی را بزرگی فرموده که اصل معامله درین تجارت آنست که غیر حق را بدهی و حق را بستانی در نفحات از
ابی عبدالله تستری قدس سره نقل میکند که پسر وی بوی آمد و گفت سبوی روغن داشتم که سرمایهٔ من بود از خانه بیرون آوردم بیفتاد و بشکست
و سرمایهٔ من ضائع شد گفت ای فرزند سرمایهٔ خود آن ساز که سرمایهٔ پدر تست والله که پدر ترا هیچ نیست در دنیا و آخرت غیر از الله شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که سود تمام آن بودی که پدر شیخ هم بودی این اشارت بمرتبهٔ فناست و در باختن سود و مایه در بازار شوق نثار رباعی تا چند ببازار
خودی هست شوی + بشتاب که از جام فنا مست شوی + از مایه و سود دو جهان دست بشوی + سود تو همان بس که تهی دست شوی +
پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید يَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد خدای مر شما را ذُنُوْبَكُمْ گناهان گذشتهٔ شما در دنیا وَيُدْخِلْكُمْ و در آرد شما را
در عقبی جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار آن جویها وَمَسٰكِنَ طَيِّبَةً و مسکنهای پاکیزه که واقع
باشد فِيْ جَنّٰتِ عَدْنٍ در بوستانها جاویدی که دار اقامت ست ذٰلِكَ آن مغفرت و ادخال بهشت الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ رستگاری
است بزرگ وَاُخْرٰى تُحِبُّوْنَهَا و مر شما راست نعمتی دیگر در دنیا که آنرا دوست میدارید نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ نصرتی از خدای بر قریش
وَفَتْحٌ قَرِيْبٌ ط و فتح نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم ابن عطا قدس سره فرموده که نصرت توحید ست و فتح نظر بجمال ملک مجید
و نزد محققان فتح قریب فتح بابی است بترقی از مقامات نفس و غنائم این فتح معارف یقینیه باشد و همه مومنان را درین مرتبه شرکت ست کما قال
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ ۝ و بشارت ده ای محمد مومنان را بنصرت در دنیا و بجنت در آخرت يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان مخاطب جماعتی
اند از انصار که در لیلهٔ عقبهٔ ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا خطاب عام ست یعنی جمیع مومنان را میفرماید كُوْنُوْٓا باشید اَنْصَارَ اللّٰهِ نصرت
کنندگان مبین خدای را و رسول او و تقدیم کلام چنین ست که ای محمد طلب نصرت کن از قوم كَمَا قَالَ همچنانکه طلب نصرت فرمود و گفت عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيّٖنَ
عیسی پسر مریم مر حواریان را که خواص او بودند و در دین او بر همه کس سبقت داشتند مَنْ اَنْصَارِيْٓ کیست انصار من نصرت کنندگان من توجه نمودگان
با من اِلَى اللّٰهِ بسوی نصرت خدای یا کیانند اعوان من در دعوت خلق بخدای قَالَ الْحَوَارِيُّوْنَ گفتند حواریان که درین لحظه نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ
ماییم ناصران دین خدای و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی و خلق را بخدای دعوت نمودند فَاٰمَنَتْ پس ایمان
آوردند بسبب دعوت ایشان طَّآئِفَةٌ مِّنْۢ بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ گروهی از بنی اسرائیل بعیسی و او را بنده و رسول خدا دانستند وَكَفَرَتْ طَّآئِفَةٌ
و کافر شدند گروهی دیگر و او را پسر خدا گفتند و چون حضرت پیغمبر مبعوث شد موافق همه مومنان گفت عیسی عبدالله و رسوله آن گروه معونت
یافتند حق سبحانه فرمود فَاَيَّدْنَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنانرا که گرویده اند بعیسی و رسالت عبودیت او عَلٰى عَدُوِّهِمْ

ع ۹

ع

بر دشمنان ایشان که قائل بودند بالوهیت او فَأَصْبَحُوا پس گشتند مومنان ظٰهِرِيْنَ ۝ غلبه کنندگان بر کافران

سورة الجمعة مدنية	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وهی احدی عشرة آية

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ تسبیح میکنند و تنزیه مینمایند خدای را مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمینهاست
از کواین سفلی الْمَلِكِ پادشاهی که ملک اوست دائم و بی زوال الْقُدُّوْسِ پاک از سمت عیب و صفت اختلال الْعَزِيْزِ ارجمند بی مثل و نظیر
الْحَكِيْمِ ۝ حکم کننده که راستی بجا آرد هُوَ الَّذِيْ بَعَثَ اوست آن کسی که برانگیخت فِي الْاُمِّيّٖنَ در میان امیان مراد قوم عرب‌اند که اکثر ایشان خواننده
و نویسنده نبودند رَسُوْلًا مِّنْهُمْ فرستاده‌ای از جمله ایشان یعنی امی تا رسالت او از تهمت دور باشد و گفته‌اند امیت آنحضرت بجهت آنست
که در کتب متقدمه برین وجه مذکور بوده که خاتم انبیا صلعم امی باشد و از جمله در کتاب شعیب مذکور است که انی ابعث امیا فی الامیین و اختم به
النبیین + و در امیت آنحضرت نکته‌هاست اینجا بسه بیت اختصار میرود مثنوی نقش ام الکتاب پرورش + ملقب امی خدای از آن کردش
لوح تعلیم ناگرفته بر + همه اسرار لوح داده خبر + ز خط اوست انس و جان زاسر + گر نخوانده است خط از آن چه خطر + پس صفت نبی امی
میکند که يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان اٰيٰتِهٖ آیتهای کلام خدا را با آنکه امیست مثل ایشان وَيُزَكِّيْهِمْ و پاک میسازد ایشان را از نجس کفر و
خبث عقائد و رداءت اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ و می‌آموزد ایشان را قرآن وَالْحِكْمَةَ و احکام شریعت علمای دین از معقول
و منقول وَاِنْ كَانُوْا و اگرچه بودند این گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان و در آموختگانند مِنْ قَبْلُ پیش از بعث محمد لَفِيْ ضَلٰلٍ
مُّبِيْنٍ ۝ در گمراهی هویدا که آن شرک بوده و تتبع دین جاهلیت وَّاٰخَرِيْنَ و دیگر مبعوث ساخت در میان دیگران مِنْهُمْ از مومنان که ایشان
لَمَّا يَلْحَقُوْا بِهِمْ نرسیده‌اند بآنکه سابقانند اما لاحق خواهند شد مراد تابعین‌اند و از معالم بایراد حدیثی صحیح متفق علیه معلوم میشود که ایشان
عجم‌اند و اصح اقوال آنست که هر که باسلام در آمده و در می‌آید بعد از وفات حضرت پیغمبر ص درین آخرین داخل‌اند وَهُوَ الْعَزِيْزُ و خدای
غالب است در امر بعثت هر که را خواهد برسالت فرستد الْحَكِيْمُ ۝ خداوند حکمت است در اختیار پیغمبری بر هر امتی ذٰلِكَ این نبوت یا بعثت
فَضْلُ اللّٰهِ افزونی کرم خدای است يُؤْتِيْهِ میدهد آن را مَنْ يَّشَآءُ هر که را میخواهد وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ ۝ و خدای خداوند فضل بزرگ
است که نعم دنیا و آخرت در جنب آن محقر و مختصر نماید مَثَلُ الَّذِيْنَ حُمِّلُوا التَّوْرٰىةَ مثل آنانکه تحمل کرده شدند توریت یعنی حکم شد که بار
تکلیف احکام توریت بر دارند ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوْهَا پس بر نداشتند آن بار را و بمجرد خواندن توریت قناعت نمودند آنچه در وی بود کار
نکردند كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ همچون مثل دراز گوش است که بر دارد اَسْفَارًا کتابها از علم یعنی رنج میبرد در حمل آن و از آن نفعی ندارد همچون یهود که توریت
میخوانند و از آن منتفع نمیشوند مثنوی گفت ایزد یحمل اسفاره + بار باشد علم که نبود ز هو + علمهای اهل دل حمالشان + علمهای اهل تن احمالشان
علم چون بر دل زند یاری بود + علم چون بر تن زند باری بود + چون بدل خوانی ز حق گیری سبق + چون بگل خوانی تو سیاه سازی ورق بِئْسَ بد مثلیست
که زده شده مَثَلُ الْقَوْمِ مثل گروه الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا آنانکه تکذیب کردند بِاٰيٰتِ اللّٰهِ حجتهای خدا را که دلیل بوده بر نبوت محمد وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي
و خدا راه فلاح ننماید الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ۝ گروه ستمکاران را که بعناد با حق بر نفس خود ظلم کرده‌اند و با وجود این میگویند که + نحن ابناء الله
و احباؤه و لاف میزنند که لن یدخل الجنة الا من کان هودا + قُلْ بگو ای محمد يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ هَادُوْٓا ای گروه که دین یهودیت دارند اِنْ زَعَمْتُمْ
اگر گمان می‌برید اَنَّكُمْ اَوْلِيَآءُ لِلّٰهِ آنکه شما دوستانید مر خدا را مِنْ دُوْنِ النَّاسِ بدون مردمان از عرب و عجم که گرویده‌اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ
پس آرزو برید مرگ را اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۝ اگر هستید راست گویان در آنکه شما اید دوستان خدا را تا برسید بکرامتی که حق سبحانه برای دوستان خود
مقرر فرموده وَلَا يَتَمَنَّوْنَهٗٓ اَبَدًا و حال آنست که یهود تمنا نکنند مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای
ایشان یعنی بواسطه عملهای که کرده‌اند چون تحریف احکام توریت و تغییر نعت و صفت محمد مصطفی و میدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب

خواهند شد وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست بِالظّٰلِمِيْنَ ۝ بستمگاران بر نفس خود قُلْ بگوای محمد با یهود اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِيْ بدرستیکه آن مرگی که شما تَفِرُّوْنَ مِنْهُ میگریزید از وی و تمنا برید وا از وقوع آن کراهت میدارید فَاِنَّهٗ مُلٰقِيْكُمْ پس بتحقیق او رسنده است بشما یعنی بگیرد شما را شربت آن بچشید ثُمَّ تُرَدُّوْنَ پس بازگردانیده شوید اِلٰى عٰلِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای آشکار و نهان فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بانچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن کردار جزا یابید يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای آن کسانیکه گرویده اید باحکام شرع اِذَا نُوْدِيَ لِلصَّلٰوةِ چون ندا در داده شود برای نماز مِنْ يَّوْمِ الْجُمُعَةِ در روز جمعه فَاسْعَوْا پس بشتابید اِلٰى ذِكْرِ اللّٰهِ بسوی یاد کردن خدا یعنی نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی نمائید در آن وَذَرُوا الْبَيْعَ و بگذارید خرید و فروخت را قول صحیح بمذهب امام اعظم آنست که موجب سعی و ترک تجارات و مبایعات اذان اول در روز آدینه باشد اگر مؤذن متعدد باشد ذٰلِكُمْ آن سعی و ترک بیع خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است شما را از معامله زیرا که در آن نفع باقی اخروی باشد و آن بهتر است از سود فانی دنیوی اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝ اگر هستید که بدانید نفع و ضرر را و تمیز میکنید میان خیر و شر فَاِذَا قُضِيَتِ الصَّلٰوةُ پس چون گزارده شد نماز جمعه فَانْتَشِرُوْا پس پراگنده شوید فِى الْاَرْضِ در زمین برای تجارت و تصرف در مایحتاج خود امر اباحت است یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید وَابْتَغُوْا و بجوئید مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ از فضل خدای یعنی روزی خود مراد تهیه اسباب معاش است از گفته اند انتشار هم در زمین مسجد است جهت رفتن بمجلس علما و مذکران و بقولی مراد عیادت بیمار است و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و آنچه بدین مانند چه جستن میامن فضل الهی بدینها توان بود وَاذْكُرُوا اللّٰهَ و یاد کنید خدا را كَثِيْرًا بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین در وقت نماز لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ۝ شاید که رستگار شوید و بخیر دو سرا برسید که ذکر و می موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب تجارت دنیا و آخرت است **رباعی** از ذکر خدا مباش یکدم غافل + کز ذکر تو خیزد و عالم حاصل + ذکر است ارباب شوق را در همه وقت + آسایش جان باشد و آرامش دل + آورده اند که روزی حضرت رسول خطبه میخواند که ناگاه کاروان دحیه کلبی از جانب شام رسید جهت بیع طعام بسیار و بدان وقت در مدینه تنگی بود و کاروان چون بسلامت رسیدی طبل شادی زدندی آواز طبل باستماع حضار مجلس رسید جهت بیع طعام از مسجد بیرون آمده متوجه کاروان گشتند و غیر از دوازده تن که چهار از ایشان خلفای راشدین بودند رضوان الله علیهم اجمعین کس نماند حضرت پیغمبر فرمود اگر میرفتید در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نمیماند این وادی آتش بسوی شما روان میگشت و مقارن همین حال این آیت نزول اجلال یافت وَاِذَا رَاَوْا و چون ببینند تِجَارَةً بازرگانی یعنی کاروان بازرگانی را اَوْ لَهْوًا یا بشنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان میزنند انْفَضُّوْٓا متفرق گردند از مجلس تو و بروند اِلَيْهَا بسوی آن تجارت تا بیع کنند بر آن یکدیگر بخریدن طعام وَتَرَكُوْكَ و بگذارند ترا قَآئِمًا ایستاده بر منبر قُلْ مَا عِنْدَ اللّٰهِ بگو آنچه نزدیک خداست از ثواب نماز و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر خَيْرٌ بهتر است و سودمندتر مِّنَ اللَّهْوِ از استماع لهو وَمِنَ التِّجَارَةِ و از نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق است و منافع معاملات متوهم وَاللّٰهُ خَيْرُ الرّٰزِقِيْنَ ۝ و خدای بهترین روزی دهندگانست یعنی آنانکه وسائط ایصال رزق اند زیرا که وقت باشد که تعجیل کنند و شاید نیز که مصلحت وقت ندانند نقل است که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت بیا تا روزی هر روز تو مقرر کنم تا دلت متعلق بدان نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم اگر در تو چه عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید دوم نشناسی که مرا کی باید سوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کفیل رزق من است این همه میداند و از روی حکمت کامله بمن میرساند و شاید که بر من غضب کنی و آن وظیفه از من بازگیری حق سبحانه بگناه از من روزی باز نمیدارد **نظم** خدائی که او ساخت از نیست هست + بعصیان در رزق بر کس نبست + از خواه رو دری که بخشنده اوست + بر آرنده کار هر بنده اوست +

سورة المنفقون مدنية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي احدى عشرة آية

در سال ششم از هجرت که حضرت رسول الله صلعم از غزوه مریسیع مراجعت نمود بر سر چاه نزول فرمود که میان سنان بن وبر جهنی که حلیف بنی عمرو

بن عوف بود از خزرج و میان جهجاه بن غفاری که اجیر حضرت فاروق بود منازعت شد و هم بدان انجامید که میان مهاجر و انصار فتنه
قائم گردد و ابن ابی منافق در آن محل سخنان ناشایسته گفت از جمله آنکه مهاجران را هیچ علفه مدهید تا از مدینه برون روند و از هم پراگنده شوند و دیگر آنکه چون
بمدینه باز گردیم آنکه عزیزتر است بیرون خواهد کرد آنرا که خوارتر است و زید بن ارقم به مجلس جناب حضرت خیر الانام آمده از مقولات اخبار نمود و آنحضرت
اعتنا فرموده جهت تسکین فتنه در گرمگاه روز بکوچ کردن امر فرمودند و اسید بن حضیر سبب پرسید و مضمون حال معلوم فرموده در تسلیهٔ خاطر
پیغمبر مساعی جمیله بتقدیم رسانید و خبر با بن ابی رسید بخدمت آنحضرت آمده در نفی آن خبر سوگند خورد و مردم زبان ملامت کشاده زید بن ارقم
را بخبر دروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق قول او را این سوره ما نازل گردانید که اِذَا جَآءَكَ الْمُنٰفِقُوْنَ چون بیایند نزدیک تو منافقان
یعنی ابن ابی و اصحاب او قَالُوْا نَشْهَدُ گویند گواهی میدهیم اِنَّكَ لَرَسُوْلُ اللّٰهِ بدرستیکه تو فرستادهٔ خدائی یعنی ما تا انفس مقیم و بدل رسالت
ترا معتقدیم وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُوْلُهٗ و خدای میداند که تو رسول اوئی یعنی سر آنچه فرستادهٔ اوئی که او ترا فرستاده وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ و خدای
گواهی میدهد که منافقان لَكٰذِبُوْنَ دروغگویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان
بر آنکه دل ما معتقد رسالت تست دروغ باشد و گفته اند مراد از شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد برسالت تو خدای
میداند که سوگند بدروغ خوردند اِتَّخَذُوْٓا اَيْمَانَهُمْ فرا گرفتند منافقان سوگندان خود را جُنَّةً سپری یعنی وقایه که بآن از قتل و سبی ایمن
باشند فَصَدُّوْا پس باز میدارند مردم را بالقای شبهات عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از دین خدای یا خود اعراض کنند از جهاد و از راه خدای اِنَّهُمْ
بدرستیکه ایشان سَآءَ بد عملیست مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ آنچه هستند که میکنند از سوگند دروغ و اعراض از حق ذٰلِكَ این حکم حق ببدی اعمال ایشان
بِاَنَّهُمْ اٰمَنُوْا بسبب آنست که ایمان آوردند بزبان ثُمَّ كَفَرُوْا پس کافر شدند بدل یا گفتند بظاهر با مومنان که ما از شمائیم و در خلوت با رؤسای خود کلمات
کفر آمیز گفتند فَطُبِعَ پس مهر نهاده شد عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمان که اقرار است
بزبان و تصدیق است بدل آورده اند که ابن ابی مردی جسیم و نیکو سیمات و شیرین سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورت بودند
چون بمجلس پیغمبر آمدندی آنحضرت شگفت داشتی از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیت فرستاد که وَاِذَا رَاَيْتَهُمْ و چون ببینی منافقان را تُعْجِبُكَ
بشگفت آرد ترا اَجْسَامُهُمْ جسمهای ایشان از زیبی و تازگی وَاِنْ يَّقُوْلُوْا و چون سخن گویند تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ گوش کنی تو مر سخن ایشان را
و سوگند ایشان باور کنی و حال آنکه در عدم عقل و قلت تدبر كَاَنَّهُمْ گویا ایشان خُشُبٌ چوبهای خشک اند مُّسَنَّدَةٌ تکیه داده بر دیوار
یعنی اشباح اند خالی از علم و نظر يَحْسَبُوْنَ می پندارند ترسندگان بی مغز كُلَّ صَيْحَةٍ هر بانگی که بر آید و سر آوازی اگر در مدینه بر کشند که آن صیحه و بلا
واقع است عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بددلی و بدگمانی و ترس ایشان بمرتبه است که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان بر پیغمبر و مومنان ظاهر
شده و رسوا خواهند شد هُمُ الْعَدُوُّ ایشان دشمنان اند ترا و همه مومنان را فَاحْذَرْهُمْ پس حذر کن از مکر و غائلهٔ ایشان و بر ایشان
ایمن مباش قٰتَلَهُمُ اللّٰهُ هلاک گرداناد خدای ایشان را یا لعنت کناد خدای بر ایشان اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ چگونه برگردانیده میشوند
از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی او را گفتند که این آیتها در شان تو نازل شده برو نزدیک پیغمبر تا برای تو
آمرزش طلبد آن منافق گردن تاب داد و گفت مرا گفتید ایمان آر آوردم گفتید که زکوة مال بده دادم اینقدر مانده است که محمد را سجده نمایم
که این آیت آمد که وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا و چون گویند مر منافقان را که بیائید باعتذار يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ تا آمرزش طلبد برای شما رَسُوْلُ اللّٰهِ فرستادهٔ
خدای لَوَّوْا رُءُوْسَهُمْ بپیچند سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن بپیچند چنانچه کسی از مکروهی و تابد وَرَاَيْتَهُمْ يَصُدُّوْنَ و تو می بینی
ایشان را که اعراض کنند از رفتن بخدمت پیغمبر وَهُمْ مُّسْتَكْبِرُوْنَ و ایشان گردن کشانند سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان
اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ آمرزش خواهی مر ایشان را اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش نخواهی برای ایشان لَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ هرگز خدا نیامرزد ایشان را

بجهت رسوخ ایشان در نفاق إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ راه فلاح نمی نماید گروه بیرون رفتگان
از دائره اصلاح هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ ایشان آنانند که میگویند مر انصار را که شما لَا تُنْفِقُوا نفقه مکنید عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ
بر کسانیکه نزدیک رسول خدا اند از فقرای مهاجرین حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا تا متفرق گردند غلامان بنزد خواجگان روند و پسران به پدران پیوندند
منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران منع میکنند وَلِلَّهِ و حال آنکه مر خدایراست خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خزانهای روزی در
آسمان و زمین و مفتاح آن در دست قدرت اوست هر کرا خواهد روزی دهد وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ولیکن منافقان نمیدانند که رزاق
علی الاطلاق حق سبحانه است نه آدمیان نظم خواجه پندارد که روزی او دهد + لاجرم بر این گمان مست نهد + زان سببها گر یکی شد پس اگر +
گم شود مستند اسباب دگر + حکم روزی بر سببها می نهد + بی سببها نیز روزی میدهد + يَقُولُونَ میگویند اهل نفاق مراد ابن ابی است لَئِنْ رَجَعْنَا
اگر باز گردیم ما ازین سفر إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی مدینه لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ هر آئینه بیرون کند عزیزتر مِنْهَا الْأَذَلَّ ذلیلتر را از مدینه خوارتر را مراد ش
از اعز نفس الخسیس خود بوده و غرضش از ان لفظ دیگر اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه افضل الصلوات و التسلیمات وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ و مر خدایراست
عزت و قدرت و ربوبیت وَلِرَسُولِهِ و مر رسول او را عزت نبوت و شفاعت وَلِلْمُؤْمِنِينَ و مر گروندگان راست عز ایمان و طاعت وَلَٰكِنَّ
الْمُنَافِقِينَ ولیکن منافقان حقیقت عزت را لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند نقل است که چون سپاه نصرت پناه نبوی بوادی عقیق رسید پسر ابن
ابی که عبدالله نام داشت و مومنی مخلص بود بر سر راه توقف نمود تا پدرش برسید شتر او را بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد و گفت بخدای سوگند
که ترا نگذارم که بمدینه در آئی تا وقتیکه پیغمبر ترا اذن فرماید و بدانی که اذل توئی و اعز اوست چون موکب حضرت رسالت پناه رسید بران حال
اطلاع یافته ابن ابی را اجازت در آمدن داد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تُلْهِكُمْ مشغول نگرداند شما را أَمْوَالُكُمْ خواستهای
شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان شما عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان آنست که دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه
اشیا تا حدیکه اگر تمام اموال دنیا و مجموع نعم آخرت بروی عرض کنند نظر قبول در هیچ کدام نکند بیت چشم دل از نعیم دو عالم به بسته ایم +
مقصود ما ز دنیا و عقبی توئی و بس + وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند آن کار را یعنی مال و فرزند از حق باز ماند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ
الْخَاسِرُونَ ایشان زیانکاراند که بحقیر فانی باز مانند از عظیم باقی وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه را اخراج نمائید مِنْ
مَا رَزَقْنَاكُمْ از انچه روزی داده ایم شما را و ذخیره آخرت سازید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ به یکی از شما
اسباب مرگ فَيَقُولَ رَبِّ پس گوید آن کس که ای آفریدگار من لَوْلَا أَخَّرْتَنِي چرا باز پس نیفکنی یعنی چه شود که تاخیر کنی مرا
إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمانی نزدیک فَأَصَّدَّقَ پس تا تصدق کنم و زکوة ادا نمایم وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ و باشم از نیکمردان و شایستگان
وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ و خدای تعالی باز پس نیفکند نَفْسًا هیچکس را از مرگ إِذَا جَاءَ چون بیاید و برسد أَجَلُهَا وقت رفتن وی یعنی چون عمر
باخر رسید چیزی بران نیفزایند و از ان کم نکنند وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای تعالی داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنند آدمیان و حفص آنرا
بخطاب میخواند یعنی بانچه شما میکنید از خیر و شر والله اعلم بالصواب

سورة التغابن مدنية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي ثماني عشرة آية

يُسَبِّحُ لِلَّهِ بپاکی و پاکیزگی ستایش می نماید مر خدای عز و جل را مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچه در آسمانهاست از روحانیات وَمَا فِي الْأَرْضِ
و انچه در زمین است از جسمانیات لَهُ الْمُلْكُ مر اوراست پادشاهی ارض و سما و انچه ما بین زمین و آسمانست وَلَهُ الْحَمْدُ و مر اوراست
ستایش بر نعمت آفرینش وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیز تواناست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ او آنکسی است که بیافرید شما را
ای آدمیان فَمِنْكُمْ پس بعضی از شما كَافِرٌ ناگرویده اند بخالقیت او چون دهریان و طبعیان وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ و بعضی از شما باور

دارنده اند آفریدگاری را چون اهل اسلام و ایمان وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ و خدای تعالی بانچه شما میکنید بیناست و معامله با بندگان
بحسب اعمال ایشان خواهد کرد خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی یا بحکمت بالغه یا بکلمه کن یا برای اظهار
حق یعنی آنها دلائل وحدانیت اند و حق بدلیل ظاهر شود وَصَوَّرَكُمْ و بنگاشت شما را فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو کرد صورتهای شما را با استداد
قامت و اعتدال خلقت امام قشیری فرموده که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن شما را محلی گردانید بکمال قربت نزد محققان حقیقت
حسن الانسان آنست که او را بصورت اوصاف کائنات آراسته گردانید بخلاصه خصائص مبدعات شرف اختصاص بخشید تا نمودار جمیع
موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری قطعه بدرون نیست مصری که توئی شکرستانش چه غم ست
گر ز بیرون مدد شکر نداری + شده علام صورت بمثال بت پرستان + توجه یوسفی و لیکن سوی خود نظر نداری + بجمال خود اگر آئینه بینی
بت خویشتن هم تو باشی بکسی گذر نداری + وَاِلَيْهِ الْمَصِيْرُ و بسوی اوست بازگشت همه يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ میداند بعلم کامل آنچه در آسمانهاست از
اصناف مکونات و مکنونات وَالْاَرْضِ و آنچه در زمین ست از انواع مخترعات و مخزونات وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّوْنَ و میداند آنچه پوشیده میدارید وَمَا تُعْلِنُوْنَ و
و آنچه آشکارا میکنید وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ و خدای داناست بآنچه در سینهاست از خواطر و افکار اَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد شما را ای اهل مکه نَبَؤُا
الَّذِيْنَ كَفَرُوْا خبر آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از شما که چون نوح و لاد و فاسلی عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن فَذَاقُوْا پس بچشیدند وَبَالَ اَمْرِهِمْ
عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا که غرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله است وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ و مر ایشانراست در آخرت
عذابی دردناک بی انقطاع ذٰلِكَ این عذاب و عقاب مر ایشانراست بِاَنَّهٗ كَانَتْ تَّاْتِيْهِمْ بسبب آنست که بود که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ
پیغمبران فرستاده بدیشان بِالْبَيِّنٰتِ بحجتهای روشن و معجزهای موید فَقَالُوْٓا پس ایشان گفتند اَبَشَرٌ يَّهْدُوْنَنَا آیا آدمیان مثل ما راه
می نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه وحی بآدمی فرستد فَكَفَرُوْا پس کافر شدند برسل وَتَوَلَّوْا و روی بگردانیدند از تدبر در بینائی که با ایشان
بود و پس خدای تعالی ایشانرا هلاک کرد وَّاسْتَغْنَى اللّٰهُ و بی نیازی دارد خدای از ایمان خلق وَاللّٰهُ غَنِيٌّ و خدای تعالی بی نیاز ست از عبادت
آفریدگان حَمِيْدٌ ستوده و بی ستایش حامدان زَعَمَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا گمان بردند آنانکه کافر شدند اَنْ لَّنْ يُّبْعَثُوْا آنکه برانگیخته نخواهند شد قُلْ بَلٰى
بگوای محمد آری برانگیخته خواهید شد وَرَبِّيْ لَتُبْعَثُنَّ و سوگند بپروردگار من که هر آئینه شما مبعوث گردید در قیامت ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ پس خبر داده
شوید بِمَا عَمِلْتُمْ بآنچه کرده آید در دنیا و اخبار بمحاسبه و مجازات باشد وَذٰلِكَ و برانگیختن و جزا دادن عَلَى اللّٰهِ بر خدای يَسِيْرٌ سهل و
آسان ست فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ پس ایمان آرید بگروید بخدای وَرَسُوْلِهٖ و بفرستاده او محمد وَالنُّوْرِ الَّذِيْٓ اَنْزَلْنَا و بآن روشنائی که فرستادیم
بمحمد مراد قرآنست و آنرا نور گفت که ظاهر ست در اعجاز بنفس خود و مظهر حقائق احکام حلال و حرام است وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بآنچه شما میکنید
از اقرار و انکار خَبِيْرٌ داناست يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ یاد کنید روزی را که جمع کند خدای شما را لِيَوْمِ الْجَمْعِ برای آنچه در روز جمع ست از حساب
و جزا و قیامت را روز جمع گفت که در آن روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند یا انبیاء و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی
و دوزخی و اشهر آنست که ملائکه جن و انس ذٰلِكَ آن روز يَوْمُ التَّغَابُنِ روز زیان شدن ست یعنی چون مومن مقام کافر را در بهشت بمیراث
گیرد و کافر را در دوزخ بمقام مومن در آرند غبن ظاهر شود کفار دانند که زیانکارند و گفته اند که غبن خود در آنست که ترک ایمان و مومن زیان
خود را دریابد بتقصیر در احسان یا روز زیان جستن ست که هر کس سود خود را طلبد و زیان دیگری
وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کاری شائسته يُّكَفِّرْ بپوشد خدای عَنْهُ سَيِّاٰتِهٖ از وی بدیهای ویرا یعنی ...
تَجْرِيْ ببوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر قصور یا اشجار آن جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ در حالتیکه جاوید باشند در آن اَبَدًا همیشه
باشند در خلود ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ آن عفو گناه و در آوردن به بهشت رستگاری بزرگ ست وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا و آنانکه کافر شدند

بوحدانیت وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وتکذیب کردند آیتهای ما را که قرآن ست یا معجزاتی که بر دست پیغمبر ظاهر کردیم أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ آن گروه
ملازمان دوزخ اند خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باقی ماندگان در آن یعنی همیشه در آن باشند وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای ست دوزخ بازگشت مَا أَصَابَ نرسد
هیچ کس مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ مصیبتی از شدت مرض و مرگ اهل و ولد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بقضای خدا یعنی علم وی بهمه مصائب محیط ست و اگر
خواهد آفریدگار را از آن سالم دارد و برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و ارادۀ ثواب و تطهیر از گناه مصیبت بایشان میرساند وَمَنْ
يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ و هر که تصدیق میکند خدا را و میداند که مصیبت بارادت و مشیت اوست راه نماید دل او را بصبر و ثبات
یعنی چون دانست که آن بلا مراد الله است بجان قبول میکند و از وقوع آن اضطراب نمی نماید بزرگان گفته اند که بلا آئینه جمال مولی است
پس آئینه را بجهت مشاهدۀ نور جمال او دوست باید داشت نظم هرچه از دست تو آید خوش بود + گر همه دریای پر آتش بود + زخم کز دست تو
می آید برون + گوهر از سینۀ من جوی خون وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدای بر همه چیز داناست صابر و شاکی را میداند وَأَطِيعُوا اللَّهَ
و فرمان برید خدای را در فرض وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و اطاعت کنید رسول را در سنت فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید شما از طاعت پیغمبر
او را چه زیان فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا پس جز این نیست که بر فرستادۀ ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدنیست هویدا او تبلیغ رسالت کرد آشکارا و وظیفه
ابلاغ بجا آورد اللَّهُ خدای اوست مستحق عبادت لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی بسزا نیست إِلَّا هُوَ مگر او وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
پس باید که توکل کنند مومنان چه ایمان اقتضای آن میکند که کار خود بحق واگذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از ابن عباس منقول است
که بعد از هجرت پیغمبر جمعی از مسلمانان از مکه داعیۀ مهاجرت بمدینه داشتند اما زنان و فرزندان بتضرع و زاری و ناله و گریه بیقراری ایشان را نمیگذاشتند
ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان وا مانده بودند حق تعالی در بارۀ ایشان آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بدرستیکه بعضی از زنان شما وَأَوْلَادِكُمْ و فرزندان شما که مانع میشوند از هجرت عَدُوًّا لَكُمْ دشمنان اند مر شما را فَاحْذَرُوهُمْ پس
از ایشان حذر کنید و بگریه و زاری ایشان فریفته شده ترک هجرت منمائید این آیت بدیشان رسید هجرت کردند و چون یاران خود را دیدند که در احکام
دین فقیهی کامل و دانای فاضل شده قصد عقوبت زن و فرزند کردند که ما از جهت شما از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفتند
و مراسم مرحمت فرو گذاشتند حق سبحانه و تعالی فرمود وَإِنْ تَعْفُوا و اگر عفو کنید از جرمها که کرده اند وَتَصْفَحُوا و در گذرانید وَتَغْفِرُوا و بپوشانید
آنرا و عذر ایشان بپذیرید فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای غَفُورٌ رَحِيمٌ آمرزنده و مهربانست با شما همان معامله کند إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ جز این
نیست که مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ آزمایش ست تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان اختیار میکند و کدام دل بمال و ولد بسته از محبت
الهی کرانه میگیرد وَاللَّهُ عِنْدَهُ و خدای تعالی نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ مر کسی را که محبت او مر خدا را و رسول او را غالب شد بر محبت
مال و فرزند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدا و بپرهیزید از موجبات آن مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید این آیت ناسخ آن حکم ست که اتقوا الله حق
تقاته در کشف الاسرار آورده که در یک آیت اشاره میکند بواجب امر و در دیگری بواجب حق و واجب حق امر باند و واجب حق را رقم نسخ بر
کشید زیرا که حق بنده را اگر مطالبه کند بواجب امر کند تا فعل وی در دایرۀ عفو داخل تواند شد و اگر بواجب حق او را بگیرد طاعت هزار ساله و معصیت
هزار ساله اینجا یک رنگ دارد دست بی نیازی بین و استغنا نگر + خواه مطرب باش و خواهی نوحه گر وَاسْمَعُوا و بشنوید سخن خدا را وَأَطِيعُوا
و فرمان برید وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید خَيْرًا بهتر را یعنی هرچه نیکوتر بود در راه حق بدهید لِأَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود چه فواید آن بوی
میرسد یعنی بشما میرسد وَمَنْ يُوقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس خود یعنی خدا را امساک نکند و در راه وی بذل نماید فَأُولَٰئِكَ
پس آن گروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند در دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ اگر قرض
بدهید خدای را یعنی صدقه کنید مال را از برای خدا قَرْضًا حَسَنًا قرضی مقرون باخلاص یا صدقه دهند از طیب نفس يُضَاعِفْهُ

زیاده گرداند خدای تعالی آنرا لَكُمْ برای شما یکی را ده تا هفتصد یا هزار یا چهار صد هزار یا بغیر حساب وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را
که پیش ازین بوده باشد از امساک و ترک انفاق وَاللّٰهُ شَكُورٌ و خدای جزا دهنده سپاس دارانست عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل
میدهد حَلِيمٌ بردبارست بعقوبت ممسکان و بخیلان تعجیل نمیکند عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای نهان و آشکاراست میداند آنچه
ظاهر میکنند از تصدق و آنچه پنهان میدارند در دلها از ریا و اخلاص الْعَزِيزُ غالب ست در انتقام تواند کشید از کسیکه صدقه او خالص نبود
الْحَكِيمُ حکم کننده است بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نمایند

ع ۲

سورة الطلاق مدنية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي اثنتا عشرة آية

آورده اند که عبد الله بن عمر زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت پناه فرمود تا رجوع کند و آنگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد
طلاق دهد درین باب آیت آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده بگو امت خود را که شما إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ چون خواهید که طلاق
دهید زنان مدخول بهن را که صغیره و آیسه و حامله نباشد فَطَلِّقُوهُنَّ پس طلاق دهید لِعِدَّتِهِنَّ در عدت ایشان یعنی در طهری جماع که شمار
توان کرد آنرا از عدت و این طلاق سنی ست چه زن بعد از طلاق بعدت در می آید و طلاق بدعی آنست که در حالت حیض یا طهری که دران مجامعت واقع
شده باشد واقع باید چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد و زن دران محل نه معتده باشد و نه ذات البعل و عدد طلاق نزد امام شافعی اعتبار
ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک معتبرست پس اگر در طهری بی مباشرت سه طلاق دهند بمذهب امام شافعی سنت ست و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت
و اگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ و شمار کنید ای مردان عدت زنان را که ایشان از ضبط آن عاجز اند
یا از احصای آن غافل وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ و بترسید از خدای تعالی که پروردگار شماست و طلاق بسنت دهید بعد از طلاق لَا تُخْرِجُوهُنَّ
بیرون مکنید زنان مطلقه را مِنْ بُيُوتِهِنَّ از خانهای ایشان که بوقت زناشوهری بوده باشد تا وقتیکه عدت منقضی گردد وَلَا يَخْرُجْنَ و زنان را
نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج مکنید إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بفعلی زشت که هویدا کرده شده باشد و حفص
بکسر یا خواند یعنی کرداری ناخوش که روشن کننده حال زنان بود در بد کرداری مراد معصیتی ست که در وی حدی باشد چون زنا و سرقه که
برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کنند و دران حال اخراج ایشان حلال ست چه آن
حکم نشوز دارد و در اسقاط حق ایشان وَتِلْكَ و این حکمها که مذکور شد حُدُودُ اللَّهِ اندازهای خداست که مقرر فرموده از آن بیرون نتوان رفت
وَمَنْ يَتَعَدَّ و هر که در گذرد حُدُودَ اللَّهِ از حدهای خدای فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بدرستیکه ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته
لَا تَدْرِي نمیدانی تو ای طلاق دهنده و یا نمیداند هیچ نفسی لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ شاید که خدای تو پدید آرد بَعْدَ ذَلِكَ پس ازین طلاق أَمْرًا کاری را
یعنی پشیمان کند و دوستی زن در دل وی پدید آید تا رجوع نماید فَإِذَا بَلَغْنَ چون برسند زنان أَجَلَهُنَّ بمدت خود یعنی بزمان آخر
عدت فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاهدارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمائید بِمَعْرُوفٍ بنیکوئی که حسن معاشرت و لطف مرافقت
است و دیگر باره طلاق ندهید جهت اضرار بدیشان أَوْ فَارِقُوهُنَّ یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بِمَعْرُوفٍ بنیکی یعنی آنچه حق طلاق ست
از متعه و صداق ادا کنید وَأَشْهِدُوا و گواه گیرید ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ دو خداوند عدل را از شما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت گواه
شوند و این امر ندب ست و امام شافعی گوید واجب ست وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت
لِلَّهِ برای طلب ثواب و رضای خدای ذَلِكُمْ این اشهاد یا اقامت شهادت يُوعَظُ بِهِ پند داده میشود بدو مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ هر که هست
که میگرود بِاللَّهِ بخدا و بآنچه وی فرموده وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز و هرچه متعلق ست بآن روز وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد
از خدای تعالی و مرتکب مناهی نشود و از ترس خدای تعالی يَجْعَلْ گرداند و پدید آرد خدای لَهُ برای او مَخْرَجًا بیرون شدنی از بلا

باز دارند در دنیا و آخرت و یا هر که بپرهیزد از حرام خدای برای وی برساند از وجه حلال وَیَرْزُقْهُ و روزی دهد وی را مِنْ حَیْثُ لَا
یَحْتَسِبُ از آنجا که گمان نبرد و در شمار نیارد یعنی بخاطرش نگذرد و نظم از شبهها بگذر و تقوی طلب تا خدا روزی رساند بی سبب + حق ز جای بخشدت
رزق حلال + که نباشد در گمان و در خیال + سبب نزول آیت آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر گرفتند پدر وی بنزدیک پیغمبر آمد گفت یا رسول الله
پسرم بدست کفار گرفتار شده و مادر وی جزع بسیار میکند و با این همه فقر و فاقه بنهایت رسیده و در آنچه سد رمقی تواند بود قدرت نیست آنحضرت فرمود که تقوی
پیش گیر و شکیبا باش و تو و مادر او بسیار بگوئید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عوف با زن خود بقول پیغمبر عمل نمودند اندک فرصتی آن پسر عوف از قید اهل
شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفند از ایشان را رانده بسلامت بدیشان آمد و این آیت نازل شد که هر که بتقوی ورزد روزی حلال یابد وَمَنْ یَّتَوَکَّلْ و هر که
توکل کند عَلَی اللّٰهِ بر خدای کار خود بدو بازگذارد فَهُوَ حَسْبُهٗ پس خدای بسنده است او را در کفایت مهم اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای بَالِغُ اَمْرِهٖ رساننده
است کار خود را بهر جا که خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه باشد از وی فوت نشود قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ بدرستیکه گردانیده است خدای پیدا کرده لِکُلِّ شَیْءٍ برای
هر چیزی از فقر و غنا قَدْرًا اندازه که از آن در نگذرد یا مقداری از زمان که پس و پیش نیفتد ابوذر غفاری روایت کرده که پیغمبر فرمود که من آیتی
میدانم که اگر مردمان آنرا فراگیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را کفایت باشد پس آیت وَمَنْ یَّتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَّهٗ برخواند و چند نوبت اعاده فرمود
دیباچه این آیت بر تقوی و توکل است تقوی نفحه بوستان قرب است و از رتبه معیت خبر دهد + که ان الله مع الذین اتقوا و توکل ریاحین گلزار
کفایت است و از بوی ریحان محبت دمد که + ان الله یحب المتوکلین ولی این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد بیت سلوک راه معنی
را توکل باید و تقوی + توکل مرکب راه است و تقوی توشه رهرو + در وقتیکه حکم عدت مطلقات فرود آمد که + یتربصن بانفسهن ثلثة قروء + صحابه
پرسیدند که عدت زنانیکه حائض نشوند چیست آیت آمد که وَالّٰٓئِیْ یَئِسْنَ و آن زنانیکه نومید گشته باشند مِنَ الْمَحِیْضِ از حیض بسبب پیری
مِنْ نِّسَآئِکُمْ از جمله زنان شما اِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک درافتاده آید در حکم ایشان یعنی ندانید فَعِدَّتُهُنَّ پس زنان عدت ایشان ثَلٰثَةُ
اَشْهُرٍ سه ماه است وَّالّٰٓئِیْ لَمْ یَحِضْنَ و عدت آنانکه حائض نشده از خردی همچنین بر سه شهر مقرر است وَاُولَاتُ الْاَحْمَالِ و خداوندان
بارهای یعنی زنان حامله اَجَلُهُنَّ مدتهای زنان عدت ایشان اَنْ یَّضَعْنَ آنست که بنهند حَمْلَهُنَّ بار خود را خواه مطلقه خواه متوفی
عنها زوجها وَمَنْ یَّتَّقِ اللّٰهَ و هر که بترسد از خدای و مراعات حقوق احکام وی کند یَجْعَلْ بگرداند خدای لَّهٗ مر آن متقی را مِنْ اَمْرِهٖ
یُسْرًا از کار او آسانی یعنی کار او را بر او سهل سازد ذٰلِکَ اینکه گفته شد اَمْرُ اللّٰهِ اَنْزَلَهٗ حکم خدای است که فرستاد آنرا از لوح محفوظ
اِلَیْکُمْ بسوی شما وَمَنْ یَّتَّقِ اللّٰهَ و هر که بپرهیزد از عقاب خدای و فرمان او بر دیگرها بپوشد خدای عَنْهُ از وی سَیِّاٰتِهٖ بدیهای وی را یعنی عفو کند
وَیُعْظِمْ و بزرگ سازد لَهٗ برای او اَجْرًا مزد را یعنی او را مزد زیاده دهد اَسْکِنُوْهُنَّ ساکن گردانید زنان طلاق داده را مِنْ حَیْثُ
سَکَنْتُمْ از آنجا که شما ساکن شده اید مِّنْ وُّجْدِکُمْ از وسع خود و طاقت خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت توانائی خویش سازید وَلَا تُضَآرُّوْهُنَّ
و رنج مرسانید مطلقات را در مسکن و نفقه لِتُضَیِّقُوْا برای آنکه تنگ گردانید عَلَیْهِنَّ بر ایشان تا خروج ضرورت شود ایشان را
وَاِنْ کُنَّ و اگر باشند طلاق داده گان اُولَاتِ حَمْلٍ خداوند بار یعنی حامله باشند فَاَنْفِقُوْا عَلَیْهِنَّ پس نفقه کنید بر ایشان حَتّٰی یَضَعْنَ
حَمْلَهُنَّ تا وقتیکه بنهند بار خود فَاِنْ اَرْضَعْنَ لَکُمْ پس اگر شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقه نکاح مر فرزندان شما را فَاٰتُوْهُنَّ
پس بدهید ایشان را اُجُوْرَهُنَّ مزدهای ایشان بر شیر دادن وَاْتَمِرُوْا و مشاورت کنید بَیْنَکُمْ میان یکدیگر در کار فرزند
بِمَعْرُوْفٍ بنیکوئی در باب رضاع و اجرت آن وَاِنْ تَعَاسَرْتُمْ و اگر دشوار کنید مضایقه نمائید بیکدیگر در رضاع و مزد آن یعنی شوهر
از اجرت ابا کند یا زن شیر ندهد فَسَتُرْضِعُ پس برای شیر دادن خواهد لَهٗ مر آن فرزند را اُخْرٰی زنی دیگر یعنی مرضعه گیرد او را برای رضیع خود تا
بابا کراه و اجبار نفرماید لِیُنْفِقْ باید که نفقه دهد ذُوْ سَعَةٍ خداوند فراخی و توانگری مِّنْ سَعَتِهٖ از غنای خود یعنی بقدر توانائی خویش بر مطلقه نفقه

کند وَ مَنْ قُدِرَ و هر که تنگ کرده شده است عَلَیْهِ بر وی رِزْقُهٗ روزی او یعنی فقیر و تنگ دست فَلْیُنْفِقْ پس باید که نفقه کند مِمَّآ اٰتٰىهُ اللّٰهُ از آنچه خدای داده است او را لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ تکلیف نکند خدا نَفْسًا هیچ تنی را اِلَّا مَآ اٰتٰىهَا مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سَیَجْعَلُ اللّٰهُ زود باشد که پدید آرد خدای بَعْدَ عُسْرٍ پس از دشواری و تنگدستی یُّسْرًا آسانی و توانگری وَ کَاَیِّنْ مِّنْ قَرْیَةٍ و بسا از اهل دیهی که از روی جهل و عناد عَتَتْ سر باز زد و روی اعراض کرد عَنْ اَمْرِ رَبِّهَا از فرمان پروردگار خویش وَ رُسُلِهٖ و از سخن پیغمبران او فَحَاسَبْنٰهَا پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت حِسَابًا شَدِیْدًا حسابی سخت که در وی استقصا و مناقشه باشد وَّ عَذَّبْنٰهَا و عذاب کردیم ایشان را در دنیا عَذَابًا نُّکْرًا عذابی زشت و با هول چون قوم لوط یا عذاب کنیم ایشان را در روز رستخیز بعد از حساب [illegible] اهل آن دیه وَبَالَ اَمْرِهَا عقوبت کار خود را وَ کَانَ عَاقِبَةُ اَمْرِهَا و بود عاقبت کار ایشان خُسْرًا زیانکاری و کدام زیان از آن بدتر که از جنت جاویدی و لقای الهی محروم شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم درمانند اَعَدَّ اللّٰهُ آماده کرده است خدای لَهُمْ برای مشرکان عَذَابًا شَدِیْدًا عذابی سخت در هر دو سرا فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای تعالی یٰٓاُولِی الْاَلْبَابِ ای خداوندان عقل اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانکه گرویده اند قَدْ اَنْزَلَ اللّٰهُ بتحقیق فرستاده است خدای اِلَیْکُمْ ذِکْرًا بشما پندی یا شرفی که قرآنست و فرستاد بشما رَّسُوْلًا فرستاده که محمد است و قرآن را شرف گفت زیرا که شرف دنیا و کرامت آخرت وابسته است بخواندن او و عمل کردن بدو و گفته اند ذکر قرآنست و فرستاده جبرئیل و بقولی رسول بدل است از ذکر و ذکر همان رسول است یعنی ذاکر و اشهر آنست که سخن بر ذکر تمام شد و رسول منصوب به محذوفست است تقدیرش آنکه متابعت کنید رسول را که پیوسته یَّتْلُوْا میخواند عَلَیْکُمْ بر شما اٰیٰتِ اللّٰهِ آیتهای قرآن را که کلام خدای تعالی است مُبَیِّنٰتٍ روشن کرده شده و حفص بکسر یا خوانده یعنی روشن کننده و حق سبحانه و تعالی ذکر و رسول فرستاد لِّیُخْرِجَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تا بیرون آرد خدای یا قرآن یا رسول آنان را که گرویده اند وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند کارهای شایسته مِنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکی ضلالت اِلَی النُّوْرِ بروشنی هدایت از باطل بحق یا از جهل بعلم وَ مَنْ یُّؤْمِنْ بِاللّٰهِ و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند رسول وی را وَ یَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کار ستوده و آن یعنی خالص از شوب ریا و تصنع و غرض یُّدْخِلْهُ درآرد او را خدای جَنّٰتٍ تَجْرِیْ بوستانها که جریان دارد مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ زیر مساکن آن جویهای خٰلِدِیْنَ جاوید باشندگان فِیْهَآ در بهشت اَبَدًا همیشه بی زوال و انتقال قَدْ اَحْسَنَ اللّٰهُ بتحقیق که نیکو آماده کرده است خدای در بهشت لَهٗ برای آن مومنان عامل رِزْقًا روزی و چه روزی اَللّٰهُ خدای بحق الَّذِیْ خَلَقَ آنست که بیافرید سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان بعضی بر بالای بعضی وَّ مِنَ الْاَرْضِ و بیافرید از زمین مِثْلَهُنَّ مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی و بعضی مثلهن بر اصل عدد کرده اند یعنی زمین را نیز هفت آفرید یَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ فرود می آید فرمان خدای و قضای او بَیْنَهُنَّ میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او در آسمان و زمین و او در هر طبقه از طبقات ارض و سما امری است و خلقی و همه را بیافرید لِتَعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ تا بدانید آنکه خدای عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر آفریدن همه چیز قَدِیْرٌ تواناست وَّ اَنَّ اللّٰهَ و بدرستیکه خدای فرمان خود را بر همه جاری ساخت تا معلوم کنید آنکه خدای تعالی قَدْ اَحَاطَ بدرستیکه فرا رسیده است بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا بهمه چیزها از روی علم یعنی قدرت و علم او محیط است بهمه اشیا و از موجودات چیزی نیست که از دایرهٔ علم و قدرت وی خارج نیست رباعی از فرش ز سقف تحت کن فیکون با دانش او یکیست [illegible] درون + در غیب و شهود [illegible]

سورة التحریم مدنیة بسم الله الرحمن الرحیم وهی اثنتا عشرة آیة

نقلست که حضرت پیغمبر شربت عسل دوست داشتی و زینب مقداری عسل داشت و هرگاه آنحضرت بخانه وی آمدی زینب ترتیب شربت فرمودی و آنحضرت را در خانه وی بجهت آن توقفی بیشتر واقع شدی آن حال بر بعضی از ازواج طاهرات گران آمد عائشه و حفصه اتفاق نمودند و مقرر کردند که آنحضرت بعد از آشامیدن شربت عسل بخانه وی نزد هر کدام از ما که درآید گوئیم از تو بوی مغافیر می آید و مغفور صمغ درختی است که آنرا عرفط خوانند

ورائحه کریهه دارد و حضرت بوی خوش را دوست میداشت و از رائحه ناخوش محترز می بود پس آنحضرت روزی شربت عسل آشامیده
نزد هر کدام آمد گفتند یا رسول الله از شما رائحه مغافیر می آید و ایشان در جواب فرمودند که مغافیر نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل
آشامیده ام گفتند زنبوران عسل از شکوفه عرفط چریده بودند امام زاهد آورده که چون اینصورت مکرر وجود گرفت حضرت فرمود که حرمت
العسل علی نفسی فوالله لا اکله ابدا و این سوگند از بهر آن خورد تا دیگر کس وی را از عسل نیارد آیت آمد که یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر برگزیده
لِمَ تُحَرِّمُ چرا حرام میکنی مَاۤ اَحَلَّ اللّٰهُ آنچه حلال کرده است خدای لَكَ مر ترا یعنی عسل و در روایت اشهر آنست که در روز نوبت حفصه در خانه
وی رفت وی باجازت آنحضرت بدیدن پدر رفته بود ماریه قبطیه را طلبیده و بخدمت خود سرفراز ساخت حفصه بران مطلع شده اظهار ملال کرد
و حضرت فرمود که ای حفصه راضی نیستی که او را بر خود حرام گردانم گفت هستم یا رسول الله فرمود که این سخن نزد تو امانت است باید که با کس
نگوئی او قبول کرد و چون حضرت از خانه وی بیرون آمد فی الحال حفصه این سخن را با عائشه رض درمیان نهاد و مژده داده که باری از
قبطیه خلاص یافتیم و چون آنحضرت بخانه عائشه رض آمد ازین حکایت بکنایت رمزی باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی
آنچه خدای تعالی بر تو حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند میخوردی تَبْتَغِیْ میطلبی بدین تحریم مَرْضَاتَ اَزْوَاجِكَ خوشنودی زنان خود وَاللّٰهُ
غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است مر سوگند خوردن ترا رَّحِیْمٌ۝ مهربان که کفارت سوگند مقرر کرد قَدْ فَرَضَ اللّٰهُ بدرستیکه مقرر گردانیده
خدای و بیان کرده لَكُمْ برای شما تَحِلَّةَ اَیْمَانِكُمْ گشادن سوگند های شما را بکفارت یعنی آنچه بسوگند بسته اند بکفارت توان گشاد و بیان
آن در سوره مائده است وَاللّٰهُ مَوْلٰىكُمْ و خدای دوست شماست و متولی کار شما میسازد برای شما هرچه صلاح شما در آنست وَهُوَ الْعَلِیْمُ و او
داناست بمصالح بندگان الْحَكِیْمُ صواب کار در هرچه گوید و کند بنسبت ایشان وَاِذْ اَسَرَّ النَّبِیُّ و یاد کنید ای مومنان چون راز گفت پیغمبر و نهان ساخت
اِلٰى بَعْضِ اَزْوَاجِهٖ بسوی بعضی از زنان خود یعنی حفصه حَدِیْثًا سخنی را که تحریم ماریه است یا عسل و یا ذکر خلافت شیخین بعد از وی که با حفصه بسر
گفته بود و او با عائشه آشکارا کرد فَلَمَّا نَبَّاَتْ بِهٖ پس آن هنگام که خبر کرد حفصه مر عائشه را به آن حدیث وَاَظْهَرَهُ اللّٰهُ و آشکارا گردانید خدای پیغمبر
خود را و مطلع ساخت عَلَیْهِ بر اظهار آن سخن از حفصه عَرَّفَ شناسا گردانید پیغمبر حفصه را و خبر داد بَعْضَهٗ بعضی از آن یعنی فلان سخنان با تو گفته ام
و تو این قدر از آن ظاهر ساختی یعنی قصه تحریم ماریه وَاَعْرَضَ و اعراض کرد رسول الله عَنْۢ بَعْضٍ از بعضی دیگر یعنی خلافت شیخین مراد است
که حضرت رسالت پناه صلعم بمقتضا تعرض نمود از روی کرم و با آنکه حفصه همه سخنان سری آنحضرت را اظهار کرده بود تمام باز وی نیاورد فَلَمَّا نَبَّاَهَا
پس آن هنگام که خبر داد پیغمبر حفصه را بِهٖ بآنچه خدای او را بران اطلاع داده بود قَالَتْ گفت حفصه مَنْ اَنْۢبَاَكَ هٰذَا که خبر داد ترا بآنکه من راز
تو آشکارا کردم قَالَ گفت رسول نَبَّاَنِیَ الْعَلِیْمُ خبر داد مرا خدای دانا بخفیات ضمائر الْخَبِیْرُ۝ خبردار از مکنونات سرائر اِنْ تَتُوْبَاۤ اگر توبه
کنید ای حفصه و عائشه و باز گردید اِلَى اللّٰهِ بخدای و در آزار دل مبارک آنحضرت صلعم همپشت نشوید شما را بهتر باشد فَقَدْ صَغَتْ قُلُوْبُكُمَا
پس بدرستیکه گشته است دلهای شما از صواب که محافظت سر پیغمبر نکنید وَاِنْ تَظٰهَرَا و اگر همپشت شوید عَلَیْهِ بر آزردن دل مقدس وی
فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای هُوَ مَوْلٰىهُ او یار و مددگار پیغمبر صلعم است و بران نصرت کند وَجِبْرِیْلُ و جبرئیل رفیق اوست مددگاری بجای
آرد وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِیْنَ و شائستگان از مومنان اتباع و اعوان اویند مراد همه صحابه اند و بقولی صدیق و فاروق که پدر عائشه و حفصه اند
و معاون آنحضرت که برضای او برضای فرزندان خود اختیار کنند و مجاهد گفته که صالح المومنین مرتضی علی است وَالْمَلٰٓئِكَةُ و تمامی فرشتگان
آسمان و زمین بَعْدَ ذٰلِكَ با وجود آنکه خدای و جبرئیل و صحابه یار اویند ظَهِیْرٌ مددگار و معاون و همپشت اند در یاری وی عَسٰى رَبُّهٗۤ
شاید که پروردگار او اِنْ طَلَّقَكُنَّ اگر او طلاق دهد شما را این تخویف ازواج است یعنی اگر بفرض طلاق دهد اَنْ یُّبْدِلَهٗۤ آنکه بدل دهد او را
خدای اَزْوَاجًا خَیْرًا مِّنْكُنَّ زنانی بهتر از شما این اخبار است از قدرت نه از کون و وقوع آن چه خدای میدانست که پیغمبر طلاق نخواهد داد

پس تعریف آن زنان میکند مسلمات اقرار کنندگان بوحدانیت یا گردن نهندگان بامر الهی مومنات تصدیق کنندگان یا ورد آرندگان یا
اخلاص آرندگان قانتات نماز گزاران یا فرمان برداران تائبات بازگشتگان از گناهان یا رجوع کنندگان بدرگاه اله عابدات پ
پرستندگان یا خضوع کنندگان سائحات هجرت کنندگان یا روزه داران ثیبات شوهر دیدگان و ابکارا و دختران بکر ابن عباس فرموده
که ثیب آسیه زن فرعون است و بکر مریم مادر عیسی + که حق سبحانه وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحباله ازدواج حضرت رسالت
پناه در آرد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان قوا انفسکم نگاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی و اهلیکم و اهالی و
فرزندان خود را بوعظ و نصیحت نارا وقودها الناس از آتشی که آتش انگیز آن مردمان باشند یعنی کفار جن و انس والحجارة و سنگ کبریت
که در حرارت می افزاید یا بتان سنگین که کفار می پرستند یا گنجهای زر و سیم احبار و رهبان که اصل و منشای آن سنگ است نظم زر و سیم از سنگ زاد
و سعید + اندرین سنگها منه امید + دلی از سنگ سخت تر باید + کز سنگیش راحت افزاید + دل ازین سنگ اگر تو بر نکنی + حسرت نبی بسنگ
زنی + علیها بر آن آتش ملائکة فرشتگانند یعنی موکل اند بروی زبانیه غلاظ درشت سخنان شداد سخت کاران توانایان که دوزخی را
با ایشان قوت ستیز و از جنگ ایشان مجال گریز نباشد لا یعصون الله نافرمانی نکنند خدا را ما امرهم در آنچه امر کرد ایشان را یعنی برشوت
فریفته نشوند تا مخالفت امر باید کرد و یفعلون و میکنند ما یؤمرون آنچه فرموده میشوند بدان در تبیان آورده که التذاذ زبانیه
بعذاب کافران برابر التذاذ اهل بهشت است بنعیم جنان پس چون زبانیه کافران را بکنار دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده
داعیه خلاص نمایند حق سبحانه فرماید با ملائکه گویند یا ایها الذین کفروا ای آن کسانیکه کافر شدید لا تعتذروا الیوم عذر مگوئید
که امروز عذر مقبول نیست و فائده نخواهد داد انما تجزون جز این نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون آن چیزی را که د
دنیا بوده که عمل میکردید یا ایها الذین آمنوا ای آنها که گرویده اید توبوا الی الله باز گردید بخدای توبة نصوحا بازگشتنی خالص یعنی
توبه کنید و باز بسر گناه مروید معاذ بن جبل رضی الله عنه فرموده که توبه نصوح آنست که تائب عود نکند بمعصیت چنانکه شیر عود نکند بپستان
حسن بصری فرموده که توبه نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر گناه گذشته + دوم عزیمت بر ترک گناه در آینده نظم توبه چون باشد
پشیمان آمدن + بدر حق نو مسلمان آمدن + خدمتی از سر گرفتن با نیاز + با حقیقت روی کردن از مجاز عسی ربکم چون توبه کنید شاید
که پروردگار شما ان یکفر عنکم آنکه درگذراند از شما سیئاتکم گناهان شما را و یدخلکم جنات و در آرد شما را
ببوستانها که پیوسته تجری میرود من تحتها الانهار از زیر درختان و قصور آن جویها و در آمدن شما کی باشد
یوم لا یخزی الله النبی روزی که خجل نکند خدای پیغمبر را یعنی نه نفس او را عذاب کند و نه شفاعت او را در باره عاصیان
مردود سازد والذین آمنوا معه و رسوا نسازد آنانرا نیز که ایمان آورده اند باوی یعنی درخواست ایشان نیز درباره
یاران ایشان قبول کند نورهم نور ایشان یعنی نوری که خدای بمومنان عطا کرده یسعی می شتابد و میرود بین ایدیهم
در پیش ایشان و بایمانهم و بجانب راست ایشان وقتیکه بر صراط گذرند و در آن محل که نور منافقان فرو میرد یقولون میگویند مومنان
که ای آفریدگار ما ربنا اتمم لنا تمام گردان برای ما نورنا روشنی ما را یعنی نور ما باقی دار تا بسلامت بر صراط بگذریم واغفر لنا و بیامرز ما را یعنی از زلت
گناه پاک کن انک علی کل شیء بدرستیکه تو بر همه چیزها از اتمام انوار و مغفرت اوزار قدیر توانائی یا ایها النبی ای پیغمبر خبر دهنده
بلند قدر جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین و با منافقان بوعید واغلظ علیهم و درشتی بکار بر بر ایشان یعنی هر دو
گروه و ماواهم و مقام بازگشت کافران و منافقان که ایمان نیارند و مخلص نشوند جهنم دوزخ است و بئس المصیر و بد جای بازگشتن
است دوزخ ضرب الله مثلا بیان کرد خدای مثلی للذین کفروا برای آنکه کافر شدند امرات نوح و آن مثل زن نوح است

ع

که وی را اهله نام داشت و امرأت لوط و زن لوط که او را واهله گفتندی کانتا بودند این دو زن تحت عبدین در زیر حکم دو بنده
من عبادنا از بندگان ما صالحین شایستگان فخانتاهما پس خیانت کردند آن دو زن بآن دو بنده بنفاق و مخالفت دین
زن نوح علی نبینا وعلیه السلام قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن لوط قوم را از مهمانان لوط خبردار کردی تا طمع در ایشان کردندی چنانچه
گذشت در قصه ایشان فلم یغنیا پس دفع نکردند این دو پیغمبر عنهما از این دو زن من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را زن نوح
غرق شد از طوفان و بر سر زن لوط سنگ بارید وقیل ادخلا النار و گفته خواهد شد روز قیامت واعله و واهله را که در آیید بدوزخ مع
الداخلین با در آیندگان دیگر از کافران حاصل مثل آنست که کفر معاقب میشوند و نسبتیکه میان ایشان و پیغمبر بست با وجود کفر ایشان هیچ فائده
نمیدهد وضرب الله مثلا و بیان کرد خدای مثل للذین امنوا برای آنانکه گرویده اند امرأت فرعون آن مثل زن فرعون است
یعنی آسیه بنت مزاحم اذ قالت چون گفت رب ابن لی ای آفریدگار من بنا کن برای من عندک نزدیک خود بیتا خانه فی الجنة
در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده آورده اند که چون آسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را چارمیخ کرده در آفتاب بیفگندند حق سبحانه
ملائکه را فرمود تا بگرد وی در آمده ببالهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگ بزرگ آوردند و حکم شد که بر سینه وی نهند آسیه
دعا کرد که خدایا مرا خانه ده در جنت ونجنی و برهان مرا من فرعون از نفس خبیث فرعون وعمله و از کردار او یعنی از عقاب و
عذاب او که میکند بسبب ایمان آوردن من بتوحید تو ونجنی من القوم الظالمین و نجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیان اند
و تابعان فرعون حق سبحانه دعای وی مستجاب کرده حجاب از پیش وی برداشت و خانه وی بوی نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر جسد وی
نهادند که روح نداشت و در اکثر تفاسیر هست که حق سبحانه وی را بآسمان برد بجسد وی و حالا در بهشت است حاصل این مثل آنست که با وجود
ایمان اتصال او با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد چنانچه زن لوط و نوح را با وجود کفر اتصال ایشان با انبیا هیچ نفع نداد و مثل زد خدای برای ازواج
طاهره حضرت پیغمبر و سائر مومنات ومریم ابنت عمران و مریم دختر عمران را التی احصنت آن زنی که نگاهداشت فرجها دامن خود را
از حرام و فواحش فنفخنا فیه پس دمیدیم در فرج او من روحنا از روحی که آفریده بودیم وصدقت و باور داشت مریم
بکلمت ربها بسخنان پروردگار خود یعنی بصحف منزله قبل از انجیل یا وعدها که جبرئیل از خدای بوی آورده که لاهب لک غلاما زکیا
وکتبه و بکتاب خدای یعنی انجیل یا آنچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و پسر وی و حفص بجمع میخواند مراد تمام کتب الهی است
وکانت و بود مریم من القانتین از فرمانبرداران یا مداومت کنندگان بر وظائف عبادات و تذکیر برای تغلیب است و اشعار بآنکه
طاعت مریم کم از طاعت مردان کامل نبوده و در خبر آمده که از مردان بسیاری بکمال رسیده اند و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون

وقف لازم

ع ۵

سورة الملك مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي ثلثون اية

تبارک بزرگ و برتر است و ثابت بر دوام الذی بیده الملک آنکسی که بدست قدرت اوست پادشاهی تصرف در امور ملک یعنی
هرچه خواهد بکند وهو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیز که خواهد قادر تواناست الذی خلق الموت آن خداوندی که بیافرید
مرگ را والحیوة و زندگانی را مراد موت آدمیان است در دنیا و حیات ایشان در آخرت و گفته اند مرگ را آفرید در صورت
کبش املح و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیات را خلق کرد بر صورت مادیان ابلق و او بر هیچ چیز مرور نکند و رایحه او
بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود و بقولی مراد از موت و حیات دنیا و آخرت است یعنی دنیا و آخرت را بیافرید لیبلوکم تا بیازماید
شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف که دنیاست ایکم کدام از شما احسن عملا نیکوتر اند از جهت عمل یعنی اخلاص
کدام بیشتر است در خبر آمده که کدام نیکوتر اند از روی عقل و پرهیزگارتر از محارم و شتابنده تر در فرمانبرداری و گفته اند که کدام یاد کننده تر اند

مرگ را و ترسان تر از دو کار سازنده تر برای او وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای غالب ست در ملک خود ترسندگان را شرمنده نمی سازد الْغَفُورُ ۝
آمرزنده است خطیئات ایشان را بپوشد الَّذِي خَلَقَ آن خدایی که بیافرید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه طبقه یکی بر بالای دیگری تمام
معالم آورده که آسمان دنیا موجی ست محکم شده و دوم مرمر ست سفید سوم آهن ست چهارم روئین ست و گفته اند مس است پنجم نقره است
ششم زر ست هفتم یاقوت سرخ ست مَا تَرَىٰ نه بینی تو ای بیننده فِي خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ در آفریدن خدای مر آسمان را مِنْ تَفَاوُتٍ هیچ
خللی و اختلافی و تناقضی و عیبی و اعوجاجی فَارْجِعِ الْبَصَرَ پس بازگردان چشم را بسوی آسمان تا در آن فکر کنی هَلْ تَرَىٰ هیچ می بینی
مِنْ فُطُورٍ شکافی و نقصانی ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ پس دیگر باره بگردان دیده را كَرَّتَيْنِ کرتی بعد از کرتی تا هیچ عیبی می یابی
یعنی اگر بیک نگریستن معلوم نگردد تکرار کن نگریستن را يَنْقَلِبْ بازگردد إِلَيْكَ الْبَصَرُ بسوی تو چشم تو خَاسِئًا دور از یافتن عیب وَهُوَ
حَسِيرٌ و او مانده بود از نگریستن بآسمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هر چند می نگرد عیبی در آن نمی یابد وَلَقَدْ زَيَّنَّا و بدرستیکه بیاراستیم
السَّمَاءَ الدُّنْيَا آسمان نزدیکتر یعنی آسمان که نزدیک تر ست بزمین آرایش دادیم بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی بستارگانی که شبها چون چراغ درخشانند
وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم ما ستارگان را رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ راندگان مر دیوان را و فتیله بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند وَأَعْتَدْنَا و
آماده ساختیم لَهُمْ برای دیوان و بعد از سوختن ایشان بشهب در دنیا عَذَابَ السَّعِيرِ عذاب آتش افروخته در عقبی وَلِلَّذِينَ
كَفَرُوا و مر آنان راست که کافر شدند از دیوان و غیر ایشان بِرَبِّهِمْ بآفریدگار ایشان عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
و بد جایی بازگشت ست دوزخ إِذَا أُلْقُوا چون در افکنده شوند کافران فِيهَا در جهنم سَمِعُوا لَهَا بشنوند از دوزخ شَهِيقًا آوازی مانند آواز
دراز گوش که انکر اصوات ست یعنی چون کفار را بدوزخ در آورند دوزخ بفریاد آید وَهِيَ تَفُورُ و او می جوشد ایشان را می گرداند در وی
چنانچه گوشت در دیگ جوشان تَكَادُ تَمَيَّزُ نزدیک ست که پاره پاره شود دوزخ مِنَ الْغَيْظِ از خشم کافران كُلَّمَا أُلْقِيَ هرگاه در افکنده شود
فِيهَا در دوزخ فَوْجٌ گروهی از اهل شرک یا فسق یا ظلم از هر چیز که سبب دخول دوزخ باشد سَأَلَهُمْ سوال کنند ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان
دوزخ از روی سرزنش که ای مشرکان و عاصیان أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد شما را نَذِيرٌ بیم کننده یعنی پیغمبری شما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و از
عذاب بترساند و نصیحت شما را بر خواند قَالُوا بَلَىٰ گویند آری قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ بدرستیکه آمد بما بیم کننده پیغمبری بیم کننده فَكَذَّبْنَا پس تکذیب
کردیم قول وی را یعنی پیغمبر را افراط کردیم در تکذیب حتی نفی انزال و ارسال رسل کردیم وَقُلْنَا و گفتیم مر فرستادگان را که مَا نَزَّلَ اللَّهُ هیچ وحی
و نفرستاده است خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از آنچه شما میگوئید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای رسولان
إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ مگر در خطائی بزرگ که با وجود تهمت بشریت دعوی نبوت میکنید و گفته اند که این حکایت تمامت مر کفار را یعنی زبانیه
ایشان گویند نبوده آید شما مگر در گمراهی بزرگ یا نیستید شما الا مگر در عقوبت بزرگ وَقَالُوا و گویند کافران که در دنیا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اگر
بودیم ما که بشنویم سخن پیغمبر آن را بی بحث تفتیش معانی چه از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود أَوْ نَعْقِلُ یا
تعقل میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکر می نمودیم در انوار حکمت که از اقوال و افعال ایشان معاینه مینمودیم مَا كُنَّا نبودیم امروز فِي أَصْحَابِ
السَّعِيرِ در اعداد اهل دوزخ فَاعْتَرَفُوا پس اقرار کنند و معترف شوند بِذَنْبِهِمْ بگناه خویش و در آن وقت اعتراف سود ندارد فَسُحْقًا
پس دوری باد از رحمت لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ مر ملازمان دوزخ را إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ بدرستی آنانکه ترسند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود
بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی آثار خوف را از خلق بپوشند و خلوتهای ناله و فریاد و گریه کنند و در عین المعانی گوید که مراد از غیب دل ست که پوشیده است
از خلق و دیدار خدای عز و جل یعنی بدل ترسگار باشند لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزدی بزرگ که بهشت
و گفته اند یعنی ارشاد و مکاره یعنی مزد ترسندگان امان باشد از هر چه می ترسد نظم لا تخافوا فرود ترسنده است + هر کرا ترسد سبا که بدا [illegible]

خوف وخشیه خاص دانایان بود + هر که دانا نیست کی ترسان بود + ترسگاری رستگاری آورد + هر که دردآرد حوص درمان برد + آورده اند
که کفار قریش بشهوت عیش مسرور و مغرور گشته در باب حضرت پیغمبر سخنان بی ادبانه گفتندی و چون چند نوبت نزول قرآن پرده از روی
گفتار ایشان برداشته شد با یکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان بران قرار گرفت که بیکدیگر سخن محمد رسول الله آهسته گویند تا خدای وی نشنود و او را ازان
آگاه نگرداند آیت آمد که وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ و پنهان سازید سخن گفتن خود را در باره پیغمبر أَوِ اجْهَرُوا بِهِ یا آشکارا کنید مر آن را یعنی هر دو نزدیک
او یکسان ست إِنَّهُ بدرستیکه خدای سزای پرستش عَلِيمٌ داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝ بانچه در سینهاست قبل ازانکه بزبان گذرد پس
کسیکه بضمائر واقف ست اگر تعبیر ازان ضمیره سر کنید یا بجهر پوشیده نخواهد بود أَلَا يَعْلَمُ آیا نداند آنچه در دلهاست مَنْ خَلَقَ آنکس که
بیافریده دلها را وَهُوَ اللَّطِيفُ و او دانا ست بر بواطن اشیا و حقائق آن الْخَبِيرُ ۝ آگاه از ظواهر موجودات و دقائق آن هُوَ الَّذِي جَعَلَ
او ست خداوندی که گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را ذَلُولًا نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما بران فَامْشُوا پس بروید فِي مَنَاكِبِهَا
در اطراف و جوانب زمین وَكُلُوا و بخورید مِنْ رِزْقِهِ از روزی حلال خدا که برای شما مقرر و مقدر کرده وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ۝ و بسوی
او ست بازگشت شما پس شکرگذاری و سپاسداری او بجا آرید أَأَمِنْتُمْ آیا ایمن شده اید ای کافران مَنْ فِي السَّمَاءِ ازانکس که در آسمان
است بزعم شما یعنی حق سبحانه و تعالی یا از ملک مقرب موکل بر عذاب که جبرئیل ست ملخص سخن آنکه ایمن شده اید أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ
الْأَرْضَ ازانکه خدای تعالی یا جبرئیل بفرمان عظیم الشان وی فرو برد شما را بزمین فَإِذَا هِيَ پس آن گاه زمین پس از فرو رفتن شما در
وی تَمُورُ ۝ میگردد و اضطراب کنان شما را زیرتر می افکند أَمْ أَمِنْتُمْ آیا ایمن شده اید مَنْ فِي السَّمَاءِ ازانکه در آسمان ست عرش او
یعنی خدای تعالی یا مقام او بزعم ایشان یا ملک مقرب یعنی جبرئیل أَنْ يُرْسِلَ آنکه فرو فرستد عَلَيْكُمْ بر شما حَاصِبًا سنگریزه
چنانچه بر قوم لوط فَسَتَعْلَمُونَ پس زود بدانید بعد از مشاهده عذاب كَيْفَ نَذِيرِ ۝ چگونه بود بیم کردن من و آن دانستن
شما را سود نباشد وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ و بدرستیکه تکذیب کردند رسل خود را آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار این زمان یعنی
مکذبان از امم ماضیه و بشامت تکذیب هلاک شدند فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود برایشان نَكِيرِ ۝ عقوبت من یا انکار من برایشان
با نزال عذاب أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمیدانند و نمی نگرند إِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان فَوْقَهُمْ بر سر ایشان در هوا صَافَّاتٍ صف زنان پر کشیده
میکشایند بالهای خود را وَيَقْبِضْنَ و فراهم میگیرند بعد از بسط آنچه مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشان را در هوا بخلاف طبع یا در حال
قبض و بسط آنچه إِلَّا الرَّحْمَنُ مگر خدای بزرگ بخشایش که هر یک از انواع طیور را شکلی و هیئتی و صورتی و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران
و جولان ایشان در هوا مهیا ساخت إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستیکه خدای بهمه چیز بَصِيرٌ ۝ بیناست أَمَّنْ آیا کیست که توان گفت که هَذَا
الَّذِي این آنکس ست که از روی حمایت هُوَ جُنْدٌ او مددگار ست و قاید لشکر لَكُمْ مر شما را يَنْصُرُكُمْ که یاری میدهد مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ بجز
خدای از عذاب رحیم وی إِنِ الْكَافِرُونَ نیستند ناگرویدگان إِلَّا فِي غُرُورٍ ۝ مگر در فریب شیطان که میگوید عذاب بشما فرو نخواهد آمد
أَمَّنْ هَذَا الَّذِي آیا آن کیست که اشارات توان کرد بدو که این آن کس ست که بمحض عنایت يَرْزُقُكُمْ روزی میدهد شما را إِنْ أَمْسَكَ
اگر باز گیرد خدای رِزْقَهُ روزی خود از شما با مساک مطر یا ابطال اسباب که حصول و وصول رزق را وسائط و وسائل اند یعنی اگر
خدای وظیفه رزق از شما باز دارد آن کیست که شما را روزی تواند داد کفار میدانند که خالق رزق او ست و کفر ایشان نه از جهل ست
بَلْ لَجُّوا بلکه ستیزه کردند و در ایستادند فِي عُتُوٍّ در ستیزگی و گردن کشی از حق وَنُفُورٍ ۝ و رمیدگی از حق و نفرت از راستی أَفَمَنْ يَمْشِي
آیا کسیکه میرود مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ سر در افکنده بر روی خود یعنی نگونسار میرود و پس و پیش و راست و چپ خود نمی بیند أَهْدَى راه یافته
تر است أَمَّنْ يَمْشِي آیا آنکس که میرود سَوِيًّا راست ایستاده و همه اطراف مشاهده میکند در رفتن او و او واقع ست عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ بر

راهی راست رساند و بمقصد و مقصود این مثل ست برای کافر گمراه که در بیدای غوایت حیران و سرگردان میرود و مومن راه یافته که
بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند رباعی فرق ست میان آنکه از روی یقین + با دیدهٔ بینا رود اندر ره دین + با آنکه دو چشم
بسته بیدست کسی + هر گوشه رهی رود و بظن و تخمین + قُلْ هُوَ الَّذِي بگوای محمد مر مشرکانرا که آن خدائیکه شما را بدو دعوت میکنم او آنکس ست که
بقدرت کامله أَنْشَأَكُمْ بیافرید شما را وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و بداد شما را شنوائی تا سخنان حق شنوید وَالْأَبْصَارَ و دیدها تا دلائل قدرت
و بدائع فطرت مشاهده کنید وَالْأَفْئِدَةَ و دلها تا در معانی کلمات الهی و دقائق مصنوعات پادشاهی تفکر و تامل نمائید و شما بسیاری می‌شنوید
و می‌بینید ولیکن قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندک شکر میگوئید مر این نعمتها را قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ بگو آن خدای خدائی ست که بعد از
آفریدن شما را پراکنده و ساخت فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی هر یک را منزلی و مکانی و راهی و کاری داد تا عبادت کنید و فرمانبرداری نمائید
وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او بازگردید خواهید شد تا جزای کردار و گفتار خود یابید وَيَقُولُونَ و میگویند آن مشرکان مر پیغمبر
و یاران وی را مَتَىٰ کی باشد هَٰذَا الْوَعْدُ این وعدهٔ حشر و یافتن جزا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان قُلْ
بگوای محمد در جواب ایشان که إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای ست
و غیر او بران اطلاع ندارد وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ و جز این نیست که من بیم کننده ام مُبِينٌ آشکارا یعنی از آمدن قیامت شما را بیم میکنم اما زمان آمدن
او را نمیدانم فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آن هنگام که ببینند موعود را که قیامت ست زُلْفَةً نزدیک خویش سِيئَتْ بدگردد و زشت شود وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا
رویهای آنانکه کافر شدند یعنی اثر غم و اندوه در چهرهای ایشان پیدا گردد وَقِيلَ و گفته شود یعنی خزنهٔ دوزخ ایشان را گویند هَٰذَا الَّذِي
كُنْتُمْ این آنست که بودید شما که پیوسته بِهِ تَدَّعُونَ بدو تمنا میکردید و در طلب و استعجال می‌نمودید امام زاهد رح فرموده که
همواره کافران تمنای مرگ پیغمبر میکردند و آرزوی هلاک یاران وی مینمودند حق سبحانه حبیب خود را فرمود که قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو خبر کنید مرا
إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ اگر هلاک گرداند خدای مرا وَمَنْ مَعِيَ و آنانرا که با من اند از مومنان أَوْ رَحِمَنَا یا ببخشد بر ما و اجل ما را در تاخیر افکند فَمَنْ کیست آنکه
يُجِيرُ الْكَافِرِينَ زنهار دهد کافرانرا مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذابی دردناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آنست که نجات
شما از عذاب الهی بایمان و توحید است پس انتظار مرگ دیگران بودن چه فایده دهد قُلْ بگوای محمد آنکه ایمان بدو سبب نجات ست هُوَ الرَّحْمَٰنُ اوست
خدای مهربان بخشایش آمَنَّا بِهِ گرویده ایم بوی وَعَلَيْهِ و بروی نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کرده ایم و کار خود بدو بازگذاشته ایم فَسَتَعْلَمُونَ پس زود
بود که بدانید یعنی بعد از مشاهدهٔ عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر مَنْ هُوَ کیست از ما و شما آنکه او فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو خبر دهید
مرا إِنْ أَصْبَحَ اگر گردد مَاؤُكُمْ آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بیر میمون حضرمی غَوْرًا فرو رفته در زمین چنانچه دلو و رسن بدان نرسد فَمَنْ پس
کیست آنکه يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ بیارد برای شما آبی مَعِينٍ جاری یا ظاهر چنانچه همه کس ببیند در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیت باید گفت که الله ربنا
ورب العالمین و در تفسیر اهدی مذکورست که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که من یأتیکم بماء معین آن ملعون جواب داد که بالمعول والمعین
یعنی بیل و مددکاران معین آب را باز آرند شبانه نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینک آب از چشمهٔ چشم تو غائب شد بگو تا معول و معین باز آرند
وفی المثنوی المعنوی فلسفی و منطقی مستهان + میگذشت از سوی مکتب آن زمان + چونکه بشنید آیتی آن ناپسند + گفت آریم آب را
بر بلند + با بزخم بیل و تیزی تبر + آب را آریم از پستی زبر + شب بخفت و دید او یک شیرمرد + زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد + گفت زین
چشمهٔ چشم ای شقی + با تبر نوری برآر ار صادقی + روز بر جست و دو چشمش کور دید + نور فائض از دو چشمش ناپدید +

ع ۲

سورة ن مکیة	بسم الله الرحمن الرحیم	وهی اثنتان وخمسون آیة

ن حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد بطریق حساب بقول بعضی آنست که غایت غلبهٔ این امت از شمار آن نون و آنست اما هم

هرکس بدان نرسد و یهود بعضی ازان گرفتند و برخی فرو گذاشتند و برایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علما آنرا مفاتیح
اسمای الٰهی دانند چنانچه در حرف نون گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر ست و در معالم گوید که آخر ست از حروف الرحمٰن و گویند اسم سوره
است یا لوح ست از نور یا نام نهری ست در بهشت یا قسم ست بنصرت حق سبحانه مومنان را و اشهر آنست که نون اسم ماهی ست و مراد بآن جنس
باشد یا ماهی که زمین بر پشت اوست و او را لیوثا گویند یا بهموت و در وسیط باسناد درست خود از ابی هریره نقل کرده که وی گفته که شنودم
از رسول الله که اول چیزیکه خدای بیافرید قلم بود پس نون را بیافرید آن دوات است و قلم از آن دوات نوشته آنچه بود و هست و باشد
و برین تقدیر حق سبحانه سوگند یاد فرمود بدوات وَالْقَلَمِ و بقلم اعلی که از نور ست و طول و ما بین السماء والارض و گویند مراد قلمی ست که
بدو کتابت کنند و فوائد آن در مصالح دین و دنیا بسیارست وَمَا يَسْطُرُوْنَ و دیگر سوگند خورد بآنچه مینویسند حفظه از احکام وحی
و بآنچه ایشان را فرماید در تبیان از ابن عباس نقل فرموده که نون دهن ست و قلم زبان و ما یسطرون آنچه حفظه بر بنده مینویسند حق تعالی
بدینها سوگند خورد و جواب قسم این ست که مَآ اَنْتَ نیستی تو ای محمد بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بنگاه داشت پروردگار خود بِمَجْنُوْنٍ دیوانه جواب ولید
مغیره است که آنحضرت را میگفت معلم مجنون و در بحر الحقائق آورده که کلمهٔ نون اشارت است بعلم اجمالی مندرج در احدیت ذاتیه جمعیه و قلم اشارت
بعلم تفصیلی مندرج در واحدیت اسمائیه پس حق سبحانه قسم یاد کرد بعلم اجمالی کائن در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت در واحدیت بآنچه قلم انگشت او
از دوات قدیم نوشته یعنی حروف الٰهیه مجرده عاریه و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه جواب آنکه تو به نعمت پروردگار خود مستور نیستی بر تو پوشیده اند اسرار
ازل و ابد وَاِنَّ لَكَ و بدرستیکه مر ترا لَاَجْرًا مزدی و ثوابی ست بر کشیدن بار نبوت غَيْرَ مَمْنُوْنٍ منت ناپهاده یعنی حق تعالی بواسطهٔ کسیکه ازو
منت باید کشید بتو عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بآن راه نیابد وَاِنَّكَ و بدرستیکه تو لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ بر دین بزرگی
که اسلام ست یا بر خوبی بزرگ که خوبی آنکس نبوده چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کس را قوت تحمل آن نیست و گفته اند مراد از خلق آنست که حق سبحانه ازلی
داشته بود و از عائشه سوال کردند از خلق رسول الله و چگونگی آن فرمود که خلق آنحضرت قرآن بود و در سلسلة الذهب نظم بود هم بحر مکرمت هم
کان + گوهرش کان خلقه القرآن + وصف خلق کسیکه قرآنست + خلق را نعت او چه امکانست + محمد حکیم قدس سره فرمود که هیچ خلقی بزرگتر از
خلق محمد نبوده چه از مشیت خود دست باز داشت و خود را بکلی با حق گذاشت امام قشیری رح گفته که از بلا منحرف نشده و نه از عطا منصرف
گشت و گفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای نبود و شمهٔ از حقائق اخلاق آنحضرت در رسالهٔ مراد الصفا فی صفات المصطفٰی اندکی
شده و در جواهر التفسیر نیز مسطور ست فَسَتُبْصِرُ پس زود باشد که ببینی ای محمد وَيُبْصِرُوْنَ و ببینند معاندان تو از اهل مکه یعنی بدان وقت
که عذاب نازل شود برایشان معلوم گردد بِاَيِّكُمُ الْمَفْتُوْنُ بکدام است از شما فتنه و بلا یا در کدام گروه است از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه
تو ئی یا ایشان اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو هُوَ اَعْلَمُ او داناترست بِمَنْ ضَلَّ بکسیکه گمراه شد عَنْ سَبِيْلِهٖ از راه او که راستست و چنان
کس فی الحقیقه دیوانه بود وَهُوَ اَعْلَمُ و او داناترست بِالْمُهْتَدِيْنَ راه یافتگان بکمال عقل که مومنانند فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِيْنَ پس
فرمان مبر تکذیب کنندگان یعنی مشرکان مکه را که ترا بدین آبا دعوت مینمایند وَدُّوْا لَوْ تُدْهِنُ دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان
و سرزنش نکنی بر شرک فَيُدْهِنُوْنَ پس تا ایشان نیز بچرب زبانی و نرمی کنند در دین تو طعنه نزنند وَلَا تُطِعْ و فرمانبرداری منما
كُلَّ حَلَّافٍ هر سوگند خورنده را بدروغ که ابو جهل ست یا اخنس بن شریق یا اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر ولید مغیره است که
سوگند بدروغ بسیار خوردی مَهِيْنٍ خوار ست رای یا خوار و بمقدار هَمَّازٍ عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در نزدیک ایشان
مَشَّآءٍ رونده بِنَمِيْمٍ بسخن چینی میان مردمان یا غمزه کننده مَنَّاعٍ بازدارنده لِّلْخَيْرِ مر خیر را یا منع کننده از ایمان و احسان مُعْتَدٍ
ستم کننده و از حد در گذرنده اَثِيْمٍ بسیار گناه یا زناکار عُتُلٍّ سخت روی و درشت خوی بَعْدَ ذٰلِكَ پس ازین همه زَنِيْمٍ

حرامزاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید مغیره هجده ساله بود که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او را بخود گرفت و در تفسیر زاهدی
مذکورست که چون رسول این آیت را در انجمن قریش بر ولید خواند در هیچ عیبی که دید در خود باز یافت مگر حرام زادگی با خود گفت من
سید قریشم و پدر من مردی معروف ست و میدانم که محمد دروغ نگوید و زنیم که گفت چگونه این مهم را بر سر آرم شمشیر کشید نزد مادر آمد
القصه بتهدید بسیار از مادر اقرار گرفت که پدر تو در قصه زنان جراتی نداشت و او برادرزادگان بود ترسیدم بر میراث وی نهاده مرا
رشک آمد غلام فلان را بمزد گرفتم و تو فرزند اویی و دلیل روشن بر صدق قول آن زن شدت خصومت ولید است و ستیزه او با آن حضرت
بیت جرم و گناه مدعی از فعل مادرست + کو را خطای مادر او خاکسار کرده ان کان آیا برای آنکه هست و حفص بر یک همزه
خواند بطریق خبر یعنی بجهت آنکه او هست ذا مال خداوند مال و بنین و خداوند پسران چنین کس را فرمان می بری اذا تتلی علیه
چون خوانده شود بر او آیاتنا آیتهای کلام ما قال اساطیر الاولین گوید اینها افسانهای پیشینیان ست سنسمه زود باشد که
علامت کنیم بر او على الخرطوم ۝ بر بینی او سیاه روی سازیم او را یا عیب او آشکارا سازیم که نتوانند پوشانید در انوار آورده که در بدر
بر بینی او زخمی رسید و اثر آن باقی ماند انا بلوناهم بدرستیکه ما آزمودیم اهل مکه را بقحط و غلا و زوال نعمت کما بلونا اصحب الجنة چنانکه
آزمودیم ما اهل باغ ضروان را بزوال میوه آورده اند که در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی صالح را باغی بود در روز میوه چیدن درویشان را
بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفگندی و هر میوه که داس و دست بدان نرسیدی یا باد از درخت بیفگندی یا بر طرف بساط او فتادی
بدرویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بدرویشان قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد پسران او گفتند مال اندک ست و عیال
بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ گردد علی الصباح که درویشان را خبر نباشد برویم میوه بریدن و برین سوگند خوردند
چنانکه حق تعالی میفرماید اذ اقسموا لیصرمنها مصبحین ۝ یاد کن چون سوگند خوردند وارثان ضروان که پنهان از فقرا بچینند میوه
آن باغ را در حالتیکه داخل باشند در وقت صباح یعنی بامدادگاه پس چنین سوگند خوردند ولا یستثنون ۝ و استثنا نکردند یعنی نگفتند
ان شاء الله تعالی در شبیکه این نیت کردند بجهت قضای ازلی نازل شد فطاف علیها پس بگردید بدان باغ طائف بلای هوا و سوزنده من
ربك از پروردگار تو وهم نائمون ۝ و ایشان یعنی پسران که وارث بودند خفتگان فاصبحت پس گشت باغ ایشان از آن بلا كالصريم
مانند آن باغی که میوه آن چیده و بریده باشند بر وجهی که هیچ باقی نمانده ایشان ازین حال غافل از خواب در آمدند فتنادوا پس ندا کردند یکدیگر
را مصبحین ۝ در آمدگان بصباح یعنی وقت صبح بخواندند همدیگر را و گفتند ان اغدوا على حرثكم آنکه بامداد بیرون آئید بسوی
درودن کشت خود یعنی ثمار کشته خود ان کنتم صارمین ۝ اگر هستید شما برندگان میوه و آن باغ مشتمل بوده بر خرمابنان پس راهها
برداشته روی بباغ نهادند فانطلقوا پس رفتند بجانب باغ وهم یتخافتون ۝ و ایشان سخن آهسته و نرم میگفتند تا کسی نشنود
و مضمون سخن ان لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین ۝ آنکه باید که در نیاید امروز بر شما یعنی در باغ شما درویشی تا بهره نگیرد و از
ما کم نشود وغدوا على حرد قادرين ۝ و بامداد برفتند بجانب باغ بر قصد منع مساکین قادرین توانایان باعتقاد خود بر چیدن و بریدن میوه فلما
راوها پس آن هنگام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند قالوا گفتند بایکدیگر انا لضالون ۝ بدرستیکه ما گم گردانیدیم راه باغ خود را
چه باغ ما دیروز پر میوه بود و این باغ از میوه تهی ست بعضی از ایشان تامل کردند و دانستند بنشانهای در و دیوار که آن باغ ایشانست
گفتند بل نحن محرومون ۝ راه گم نکرده ایم بلکه ما بی بهرگانیم از محصول میوه آن باغ بجهت منع فقرا و ترک استثنا قال اوسطهم
گفت فاضلترین ایشان از روی عقل یا مهتر بسن یا صائب تر برای الم اقل لکم آیا نگفتم من شما را دیروز لولا تسبحون ۝
چرا یاد نمیکنید خدای تعالی را ببزرگی و نمیگوئید ان شاء الله تعالی قالوا سبحن ربنا گفتند پاکست خدای ما از آنکه در فرستادن این بلا

بر ما ستم کرده باشد إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ بدرستیکه ما بودیم ستمگاران برخود بمنع درویشان فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ پس روی آوردند
بعضی از ایشان بر بعضی دیگر يَتَلَاوَمُونَ ملامت میکردند این آنرا میگفت تو چنین باید بتدبیری واو عذری آورد که تو هم بدان راضی
بودی القصه بگناه خود اعتراف نمودند واز روی نیاز قَالُوا يَا وَيْلَنَا گفتند ای وای برما إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ بدرستیکه هستیم ما از حد
گذرندگان در گناهگاری که استثنا نکردیم درویشانرا محروم ساختیم عَسَىٰ رَبُّنَا شاید که پروردگار ما یعنی از کرم او امیدواریم أَنْ يُبْدِلَنَا آنکه
بدل دهد مارا خَيْرًا مِنْهَا بهتر از آن باغ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستیکه ما بسوی طاعت پروردگار خود رَاغِبُونَ رغبت کنندگانیم بعد از توبه وطلب
عفو حق تعالی برایشان بخشید و باغی پر انگور حیوان نام برایشان ارزانی فرمود و ساطعی گوید که خبر داد مرا کسیکه آن باغ دیده بود که دران باغ
خوشه انگور دیدم برابر مردی سیاه بر پا ایستاده محققان گفته اند که هر که ببلا گرفتار گردد در مال و منال او در عرصه تلف افتد باید که او تامل نماید
بداند که آن بلا باستحقاق او بر وی نازل شده پس بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت بازگشت کند حضرت الله جل جلاله بهتر و خوشتر از آنکه تلف
شده باشد بدو باز دهد چنانچه باغ حیوان بعوض باغ ضروان داده بیرون از این معنی خبر میدهد آنجا که میفرماید قطعه از حرم شکست و سر کرم تست + من نگفتم
که این نه بایم کرد + صد حرم شهد صافی از پی آن + عوضم داد و شادمانم کرد + كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ همچنین است عذاب کردن خدای تعالی در دنیا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ
أَكْبَرُ و هر آئینه عذاب آن سرای بزرگتر است از آن جهت که این عذاب دور رود و زود زائل شود و آن عذاب آن سرای ابد الآبدین باقی ماند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
اگر باشند مردمان که بدانند هر آئینه از موجبات عذاب پرهیز نمایند إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزگارانراست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان یعنی در آخرت یا در
جوار قدس جَنَّاتِ النَّعِيمِ بوستانها با نعمت گاه آن کافران میگفتند که این جنت و نعمت که مسلمانان گویند موجود نیست اگر فرضا هم باشد مارا بیشتر خواهند داد
چنانچه در دنیا از مسلمانان ما خوشحالتریم و در عقبی نیز بهمین منوال خواهیم بود حق تعالی رد قول ایشان میفرماید أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ آیا ما خواهیم گردانید
مسلمانانرا كَالْمُجْرِمِينَ مانند مشرکان در حصول نجات و وصول درجات مَا لَكُمْ چه شد شمارا كَيْفَ تَحْكُمُونَ چیست شمارا که از روی چگونه حکم میکنید بتسویه
یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التفات از روی تعجب است أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ آیا مر شماراست کتابی نازل شده از آسمان که شما
دران کتاب میخوانید آنرا که کفار در جزا و سزا مثل مسلمانان باشند إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ بدرستیکه شماراست دران کتاب آنچه خواهید که برگزینید
و آنرا بر میدارم أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ آیا مر شماراست عهدها و پیمانهای موکده بسوگند عَلَيْنَا بر ما لَعَنْتُمْ یا که خداوندیم رسیده بنهایت تاکید ثابت شده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
تا روز قیامت إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ بتحقیق آنکه مر شماراست دران عهد آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت آن سرای سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَٰلِكَ
زَعِيمٌ بپرس ای محمد مشرکانرا که کدام از شما باین حکم پاینده است که در آخرت از عهده آن بیرون آید أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ آیا ایشانرا بارانند در این قول
با هستند مر ایشانرا بتان که شریک میسازند با خدا فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ پس گو بیایند بشریکان خود یعنی ایشانرا بیارید بمدد خود إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ
اگر هستند راستگویان در آنکه جنات النعیم بدیشان خواهد رسید يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ یاد کن آن روز را که در روز پرده برداشته شود پرده از کاری
پر هول و امری صعب یعنی مهمی سخت یا برهنه گردد و نموده شود ساق عرش یا تجلی کند حق تعالی وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ و خوانده شود مردمانرا
بسجده کردن مر خدای تعالی را در کتاب ابو موسی الاشعری نقل کرده که حضرت رسول الله فرمود که حق تعالی در آن روز نور عظیم بنماید و خلق بسجده
در افتند و در معالم از ابو سعید خدری روایت کرده که حضرت رسول الله فرمود که کشف کند پروردگار ما از ساق عرش نور و سجده کنند
مر او را هر مومنی و مومنه و باقی مانند آنانکه در دنیا سجده بریا و سمعه کرده باشند پس چون مرائی خواهد که سجده کند پشت او یکپاره گردد و نتواند
و در خبر است که پشت کافر همانند چون سر دن گاو یک مهره شود فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند سجده کردن خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ
فرو تر بود چشمهای ایشان یعنی خداوندان ابصار سر در پیش افکنده و شرمنده باشند تَرْهَقُهُمْ فرو گیرد ایشانرا ذِلَّةٌ خواری
و نگونساری وَقَدْ كَانُوا و بدرستیکه بودند در دنیا يُدْعَوْنَ که خوانده میشدند إِلَى السُّجُودِ بسجده کردن مر خدای را وَهُمْ سَالِمُونَ

ربع

وقف لازم

و ایشان تندرست بودند و قادر بران چون فرصت فوت کردند درین روز حشر جز حسرت و ندامت بهره ندارند قطعه مده فرصت از
دست گر بایدت * که گوی سعادت زمیدان بری * که فرصت عزیزست اگر فوت شد * بسی دست حسرت بدندان بری * فَذَرْنِي
پس بگذار مرا وَمَنْ يُكَذِّبُ و آنرا که تکذیب میکند بِهٰذَا الْحَدِيثِ بدین سخن که قرآن ست یا بحدیث بعث و حشر درین آیت
تسلیه حضرت رسالت پناه است و تهدید مکذبان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که گیریم ایشانرا درجه درجه یعنی عذاب بر ایشان نزدیک
گردانیم پایه پایه مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطائی کنند ایشانرا اعطائی دهیم و ایشان تفضیل پندارند وَأُمْلِي
لَهُمْ و مهلت دهیم ایشانرا در دنیا تا مغرور شوند آنگاه ایشانرا بگیریم إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ بدرستیکه عقوبت من محکم ست که بهیچ چیز
دفع نشود و چه گرفتن من سخت ست کس را طاقت آن نباشد أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا آیا میطلبی ایشانرا مزدی بر دعوت و ارشاد فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ
پس ایشان از تاوان زدگی یعنی از غرامت آن مُثْقَلُونَ گران باراند و بدان سبب روی از تو میگردانند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ
یا نزدیک ایشانست لوح محفوظ که مغیبات در انست فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان مینویسند از آنجا که آنچه حکم میکنند در ثبوت مؤمن و
کافر فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ پس شکیبا باش مر حکم آفریدگار خود را به تبلیغ وحی و تحمل آزار کفار وَلَا تَكُنْ و مباش در دلتنگی و شتاب كَصَاحِبِ
الْحُوتِ مانند صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلام که صبر کرد بر ایذای قوم و بی فرمان از میان ایشان برفت تا بشکم ماهی محبوس گشت إِذْ نَادَىٰ یاد
کن وقتیکه بخواند پروردگار خود را در شکم حوت و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وَهُوَ مَكْظُومٌ و او بر آمده بود از خشم
و اندوه لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ اگر نه آن بودی که دریافت او را نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ نعمتی از پروردگار او بقبول توبه لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ هر آئینه افگنده
شدی بصحرای خالی از گیاه وَهُوَ مَذْمُومٌ و او ملامت کرده شده بودی فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید او را آفریدگار او بنبوت و رسالت
والقای وحی بوی فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ پس گردانید او را از ستودگان یعنی پیغمبران گفته اند که این آیت وقتی نازل شد که آنحضرت میخواست
که بر قبیله ثقیف دعای بد کند حق تعالی فرمود که صبر کن و آن دعا را موقوف دار که کارها بصبر نیکو شود نظم کارها از صبر گردد دلپسند * خرم آن کز صبر
باشد بهره مند * چون در افتادی بگرداب حرج * صبر کن الصبر مفتاح الفرج * صد هزاران کیمیا حق آفرید * کیمیائی همچو صبر آدم ندید * آورده اند
که گروهی از قریش از قبیله بنی اسد جمعی را که بچشم بد شهرتی داشتند اختیار کرده بودند بسیار مستظهر ساخته تا بچشم حال سید عالم را آسیب
عین الکمال از ساحت عالم محو سازند حق تعالی از برای عصمت وی از چشم بد این آیت فرستاد که وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بدرستیکه نزدیک
بود آنانکه کافر شدند هر آئینه بلغزانند و بیفکنند و هلاک کنند ترا بِأَبْصَارِهِمْ بچشمهای خویش لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ آن هنگام که شنیدند قرآن را که میخواند وَيَقُولُونَ
إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ و میگفتند بدرستیکه این مرد را دیو گرفته است یعنی با او جنی ست که او را تعلیم میدهد وَمَا هُوَ و حال آنکه نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ مگر
پند عالمیان را نیست محمد مگر اشرف عالمیان بیت ای شرف جمله عالم بتو * روشنی دیدهٔ آدم بتو * حسن بصری گفته که دوای چشم زخم نیست مگر این آیت [illegible]

سورة الحاقة مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي اثنتان وخمسون آية

الْحَاقَّةُ حالتیکه حق ست وقوع آن یا ساعتی که سزاوارست رسیدن آن مَا الْحَاقَّةُ چه حالتیست و چه ساعتی وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا
گردانید ترا که مَا الْحَاقَّةُ چه چیزست و چه حالتیست و چه ساعتیست که در وی واقع شود مکافات علما مراد از روز قیامت ست و حاقه یکی از اسمای
اوست كَذَّبَتْ تکذیب کردند ثَمُودُ وَعَادٌ قبیله ثمود و عاد بِالْقَارِعَةِ بروز قیامت که کوبنده و در هم شکننده مردمانست فَأَمَّا ثَمُودُ پس اما قبیله
ثمود فَأُهْلِكُوا پس هلاک شدند بِالطَّاغِيَةِ بسبب طغیان ثمود یا بجهت فرقهٔ طاغیه از ایشان چون قدار بن سالف و اصحاب او که ناقه را
پی کردند یا بصیحه از حد درگذشته که کسی مثل آن نشنیده بود و ندیده یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام وَأَمَّا عَادٌ و اما قبیله عاد فَأُهْلِكُوا پس هلاک گشتند بریح
صَرْصَرٍ بادی سخت و سرد عَاتِيَةٍ از حد درگذشته یعنی سرباز زده از فرمان خازنان در خبر است که ذرهٔ از باد و قطرهٔ از آب

فرستاده نشود بدنیا الا بوزن و مقداری معلوم مگر بر قوم نوح و هود که آب و باد طغیان کردند و خزنه را تمکین نمودند و در تفسیر کبیر هست که ملائکه باد را ضبط نتوانستند کرد و خدای سخرها مسلط کرد آن باد را علیهم بر قوم عاد سبع لیال هفت شب و ثمانیة ایام و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه دیگر حسوما پیاپی روزها و شبها متوالی باشد بر عادیان فتری القوم پس می بینی قوم عاد را اگر حاضر می بودی دران اوقات صرعی مردگان افتاده کانهم گویا ایشان از عظم اجسام اعجاز نخل خاویة بیخهای درخت خرما اند بر زمین افتاده و خالی شده که واگشته فهل تری لهم من باقیة پس هیچ می بینی مر ایشان را کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شدند و یکی از ایشان بر روی زمین نماند قطعه مقررست که بودند در زمانه بسی + شهان تخت نشین خسروان شادنشان + چو عاصفات قضا از جهت قهر وزید + شدند خاک و از آن خاک نیز نیست نشان + وجاء فرعون و آمد فرعون ومن قبله و آمدند آنها که پیش از وی بودند والمؤتفکت و اهل دیهای مؤتفکه بالخاطئة بگناه یعنی شرک فعصوا پس عاصی شدند هر قومی رسول ربهم فرستاده پروردگار خود را فأخذهم پس گرفت خدای ایشان را أخذة رابية گرفتنی سخت و زیاده بر عذاب دیگر امم إنا بدرستیکه ما لما طغا الماء آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد درگذشت بوقت طوفان حملناکم بر داشتیم پدران شما را في الجارية در کشتی رونده بر آب یعنی سفینهٔ نوح لنجعلها تا گردانیم آن کشتی را لکم برای شما تذکرة پندی و عبرتی در نجات مومنان و هلاک کافران وتعیها و نگاهدارد این پند را أذن واعية گوشی نگاهدارنده که نفع گیرد بآنچه میشنود و در حدیث آمده که حضرت پیغمبر علی را گفت من از خدای درخواستم که گرداند اذن واعیه گوش ترا ای علی پس علی گفت بعد از آن هیچ چیز فراموش نکردم نظم گرچه ناصح را بود صد داعیه + پند را اذنی بباید واعیه + گر سودی گوشهای عیب گیر + وحی نادر زگردون یک بشیر + فاذا نفخ پس چون دمیده شود في الصور در صور نفخة واحدة یکدمیدن که نفخهٔ صاعقه است وحملت الأرض و برداشته شود زمین والجبال و کوههای از اماکن خود بقدرت کامله یا بتوسط زلزله و بادهای سخت فدکتا پس بر هم شکسته شوند دکة واحدة یک شکستنی و مانند هباء گردند فيومئذ پس آن هنگام وقعت الواقعة واقع شود واقع شونده یعنی قیامت قائم گردد وانشقت السماء و بشکافد آسمان از طرف مجره یعنی پس آسمان يومئذ در آن روز واهية سست و ضعیف بود پس از قوت استواری والملك و فرشتگان على أرجائها بر کنارهای آسمان باشند بامر خدای و منتظر فرود آیند ویحمل و بردارند عرش ربك عرش پروردگار تو فوقهم زبر ملائکه که بر ارجای آسمان اند يومئذ آن روز ثمانية هشت ملک و امروز حاملان عرش چهار اند در معالم آورده که در آن روز حمله عرش هشت باشند بصورت بزکوهی از سمهای ایشان تا زانو مسافت آن مقدار بود که از آسمانی تا آسمانی و گفته اند هشت صف از ملائکه بردارند که ایشان را اندازه الا خدای تعالی يومئذ تعرضون در آن روز عرض کرده شوید بر خدای از برای محاسبه لا تخفى پنهان نماند بر خدای منكم از کردار و گفتار شما خافية هیچ پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای شما مطلع ست پس عرض و حساب نه از برای اطلاع ست بر آن بلکه برای عدل ست و افشای احوال بر خلائق فأما من أوتي پس اما آنکه داده شود کتابه کتاب نوشته عمل وی بيمينه بدست راست او فيقول پس گوید از روی سرور هاؤم اقرؤا بیائید بخوانید كتابيه کتاب مرا که درو هیچ عملی نیست که من از اظهار آن شرم دارم در تبیان آورده که این کنایت از کتابی دیگرست بجز کتاب الاعمال که نوشته درو بشارت جنت ست و پس چه کتاب حفظه میان بنده و خداوند ست و کسی آن را نه بیند و نخواند پیش صاحب آن کتاب میگوید إني ظننت بدرستیکه من یقین دانستم أني ملاق آنکه من بینندهام حسابيه حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد و آن را آماده شدم فهو پس او في عيشة راضية در زندگانی باشد پسندیده صافی از کدورت مقرون بحرمت و حشمت في جنة عالية در بهشتی بلند قطوفها میوهای آن دانية نزدیک که دست قائم و قاعد و مضطجع بوی رسد و فرمودن ایشان را گویند كلوا بخورید از میوهای آن واشربوا و بیاشامید از نهرهای آن هنيئا خوردنی و آشامیدنی گوارنده بما أسلفتم بسبب آنچه عمل کردید في الأيام الخالية در روزهای گذشته یعنی در دنیا بواسطه آنکه

ربع

روزه داشتید در روزهای گرم وَاَمَّا مَنْ اُوْتِيَ كِتٰبَهٗ بِشِمَالِهٖ و اما آنکس که داده شود کتاب او بدست چپ او و دیگر از پس پشت فَيَقُوْلُ پس گوید
از روی حسرت يٰلَيْتَنِيْ لَمْ اُوْتَ ای کاشکی داده نشدمی یعنی بمن ندادندی كِتٰبِيَهْ ۚ کتاب مرا و من ندیدمی تا بر اعمال فضیحت نشدمی وَلَمْ
اَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ ۚ و کاشکی ندانستمی که چیست حساب من چه حاصلی نیست مرا جز عذاب و حسرت يٰلَيْتَهَا ای کاشکی این مرگی که در
مردمی در دنیا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ۚ بودی مرگی حکم کننده بفنای من تا بعد از آن زنده نشدمی مَآ اَغْنٰى دفع نکرد عَنِّيْ از من عذاب را مَالِيَهْ ۚ
آنچه مرا بود از مال و متاع دنیا هَلَكَ عَنِّيْ گم گشت از من سُلْطٰنِيَهْ ۚ تسلط بر مردم و فرمانگذاری یا حجتیکه در دنیا چنگ در آن زده بودم
پس پس خطاب در رسد مر زبانیه را که خُذُوْهُ فَغُلُّوْهُ ۙ بگیرید این کس را پس در غل کنید یعنی دست او بر گردن نهید ثُمَّ الْجَحِيْمَ صَلُّوْهُ ۙ پس در
آتش بزرگ در آرید او را ثُمَّ فِيْ سِلْسِلَةٍ پس آنگاه در زنجیری ذَرْعُهَا که گز آن سَبْعُوْنَ ذِرَاعًا هفتاد گز باشد هر گزی از آن گزها
ملک که هر ذراعی هفتاد باع ست و هر باعی از کوفه تا مکه فَاسْلُكُوْهُ ۭ پس فرا آرید او را در آن یعنی بر جسد او بپیچید تا حرکت نتواند کرد کعب الاحبار
گفته که اگر همه آهنی که در دنیاست جمع کنند بوزن یک حلقه آن زنجیر نیست و اگر حلقه از آن بر کوههای عالم نهند چون ارزیز بگدازد اِنَّهٗ بدرستیکه
این کس كَانَ لَا يُؤْمِنُ بود که ایمان نمی آورد بِاللّٰهِ الْعَظِيْمِ ۙ بخدای بزرگوار وَلَا يَحُضُّ و بر نمی انگیخت خود را یعنی رغبت نمیکرد و حرص
نداشت عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ ۭ بر طعام دادن درویش فَلَيْسَ پس نیست لَهُ الْيَوْمَ مر او را امروز هٰهُنَا حَمِيْمٌ ۙ اینجا خویشی
که حمایت کند وَّلَا طَعَامٌ و نیست او را خوردنی اِلَّا مِنْ غِسْلِيْنٍ ۙ مگر از غساله دوزخیان یعنی زرد آب و ریمی که از تنهای دوزخیان بیرون آید لَّا
يَأْكُلُهٗٓ نخورند غسلین را اِلَّا الْخٰطِـُٔوْنَ ۧ مگر گناهکاران که سر همه گناهان کبائر شرکست فَلَآ پس چنان نیست که کافران میگویند که قرآن بافته
و ساخته محمدست اُقْسِمُ سوگند میخورم بِمَا تُبْصِرُوْنَ ۙ بآنچه می بینید از مشهودات وَمَا لَا تُبْصِرُوْنَ ۙ و بآنچه نمی بینید از مغیبات یا آنچه در روی
زمین و زیر زمین ست یا اجسام و ارواح یا انس و جن یا دنیا و عقبی یا بیت معمور یا بر و بحر یا به تبلیغ محمد و نزول جبرئیل یا آثار رسالت غیبت
من و انوار ولایت و جواب قسم اِنَّهٗ بدرستیکه قرآن لَقَوْلُ رَسُوْلٍ هر آینه خواندن رسولی ست كَرِيْمٍ ۙ بزرگوار نزد خدای که محمدست و
گفته اند جبرئیل ست وَّمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شَاعِرٍ ۭ سخن شاعر چنانچه ابوجهل میگوید قَلِيْلًا مَّا تُؤْمِنُوْنَ ۙ اندکی تصدیق میکنید
مراد عدم تصدیق ست وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ ۭ و نیست قرآن سخن کاهن چنانچه عقبه بن ابی معیط گمان میبرد قَلِيْلًا مَّا تَذَكَّرُوْنَ ۭ اندکی
پند میگیرید یعنی متذکر نمیشوید تَنْزِيْلٌ قرآن فرو فرستاده است مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ از پروردگار عالمیان وَلَوْ تَقَوَّلَ و اگر افترا کند
محمد چنانچه زعم شماست و بدروغ بربندد عَلَيْنَا بر ما بَعْضَ الْاَقَاوِيْلِ ۙ بعضی سخنان را لَاَخَذْنَا مِنْهُ هر آینه بگیریم او را بِالْيَمِيْنِ ۙ از بقوت
و توانائی ثُمَّ لَقَطَعْنَا پس ببریم مِنْهُ الْوَتِيْنَ ۡ ۖ از وی رگ دل او را یعنی هلاک سازیمش فَمَا مِنْكُمْ پس نیست از شما مِّنْ اَحَدٍ هیچکس
یعنی نیستید شما عَنْهُ حٰجِزِيْنَ ۝ از دفع کنندگان آن هلاک را وَاِنَّهٗ و بدرستیکه قرآن لَتَذْكِرَةٌ هر آینه پندی ست لِّلْمُتَّقِيْنَ ۝
مر پرهیزگاران را زیرا چه ایشان بدان منتفع شوند وَاِنَّا لَنَعْلَمُ و بدرستیکه ما میدانیم اَنَّ مِنْكُمْ آنکه بعضی از شما مُّكَذِّبِيْنَ ۝ تکذیب کنندگان
مر قرآن را وَاِنَّهٗ و بدرستیکه قرآن لَحَسْرَةٌ هر آینه سبب حسرت ست عَلَى الْكٰفِرِيْنَ ۝ مر ناگرویدگان روز قیامت که ثواب قرآن خوانان را
ببینند و خود از آن محروم باشند وَاِنَّهٗ و بتحقیق که قرآن لَحَقُّ الْيَقِيْنِ ۝ درست بیگمان یعنی یقین ست که از نزد حق سبحانه منزل شده
فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيْمِ ۧ بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نامی او را از صفات ناسزا و ثنای بزرگ یاد کن او را

سورة المعارج مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي اربع واربعون آية

آورده اند که نضر بن حارث بر در مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا اگر محمد حق ست در آنچه او میگوید از نزدیک تست پس تو سنگی باران بر سر ما
یا ما را بعذاب الیم مبتلا کن آیت آمد که سَاَلَ سَآئِلٌ درخواست کرد خواهنده بِعَذَابٍ وَّاقِعٍ ۙ عذابی را که بود نیست لِّلْكٰفِرِيْنَ برای کافران

که قتل بدرست در دنیا یا عذاب الیم در آخرت و گویند سائل ابوجهل بوده که گفت فاسقط علینا کسفا و قول آنست که حضرت پیغمبر در خواست
و استعجال نمود با عذاب ایشان و بر هر تقدیر لیس له نیست مر آن عذاب را دافع هیچ دفع کننده که باز دارد و آن را من الله از جهت خدای چه
اراده ازلیه بدان تعلق گرفته و مراد الله مدفوع نگردد پس در صفت الله میگوید که ذی المعارج خداوند مصعدها و نردبانهای بلند است یعنی
غرفهای بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا مصاعدی که برای صعود کلمات طیبات تقریر فرموده تعرج الملائکة بالا میروند فرشتگان
والروح و جبرئیل یا قومی که اعظم اند از ملائکه الیه بسوی امر خدای یعنی بموضعی که خدای فرماید فی یوم کان در روزیکه هست مقداره
اندازه او خمسین الف سنة پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی یکی اگر از بنی آدم خواهد که سیر کند در دنیا تا آنجا که محل امر ملائکه است و ایشان
بیک روز سیر نمود و بدین مقدار سال تواند رفت و ابن عباس فرموده که مراد روز قیامت است که بر کافران بدین درازی خواهد گذشت و گفته اند
در عرصه گاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلائق را در هر موقفی هزار سال باز دارند و بیان مواقف در جواهر التفسیر یاد کرده است و در فتوحات
آورده که هر اسمی از اسمای الهی روزیست خاص که تعلق بدو دارد و در قرآن دو روز از آنها مذکور است یوم الرب ان یوما عند ربک کالف سنة مما
تعدون که هزار سال است و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال است و بیان ایام اسمای حسنی اسم سریه در مطاوی این اوراق نگنجد مصرع هر سخن وقتی و هر
نکته مکانی دارد فاصبر پس شکیبائی کن بر تکذیب منکران صبرا جمیلا شکیبائی کردن نیکو یعنی بی قلق و جزع و شکایت انهم بدرستیکه کافران
یرونه می بینند روز قیامت را بعیدا دور از امکان یعنی میگویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلان کار دور است
یعنی محال مینماید ونریه و ما میدانیم قیامت را قریبا نزدیک بوقوع یوم تکون السماء روزی که گردد آسمان کالمهل مانند فلزی گداخته
یا مثل دردی زیت یعنی فلک بگدازد و تکون الجبال و گردد کوهها کالعهن مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست شود و پره پره و لا
یسئل حمیم و پرسیده نشود هیچ خویشی حمیما از گناه خویش خود یعنی هر کس را از گناه و کردار او سوال کنند یبصرونهم بینا کرده شوند
ایشان بخویشان خود یعنی هر کس خویش خود را شناسد و با حوال او بینا گردد و داند که هر یک بعمل خود مواخذ اند یود المجرم دوست دارد بزه
کار لو یفتدی که آنکه فدا دهد من عذاب یومئذ از عذاب آن روز ببنیه پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران را که عزیزترین خلقان بودند
نزد وی تا ایشان عذاب کشند و او خلاص یابد و صاحبته و فدا دهد زن خود را که یار و همدم او بوده و اخیه و برادر خود را که هم پشت
و مددکار او ست و فصیلته التی تؤویه و خویشان خود را که جای داده اند او را در پناه خود یعنی پناه گاه او بوده اند و من فی الارض
و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است جمیعا همه ایشان را یعنی همه خلائق را خواهد که فدا دهد ثم ینجیه پس برهاند او را آن فدا دادن
کلا حاشا که منجی باشد از عذاب انها بدرستیکه آتش دوزخ که مجرم آرزوی فدا میدهد لظی زبانه ایست خالص نزاعة کشنده است للشوی
مر دستها و پایها مشرکان را یا پوست سر ایشان را از صد ساله و دویست ساله راه یعنی ربایند میزند و کافر را جذب میکند چنانچه مقناطیس آهن را
جذب کند تدعوا میخواند آتش یعنی میکشد بازبانیه او را میخواند و در معالم آورده که آتش بزبان فصیح بنام و لقب میخواند من ادبر و تولی
کسی را که پشت برحق کرده است و روی بگردانیده از فرمان الهی وجمع و گرد کرده است مال دنیا را فاوعی پس باز داشت و نگاه داشت حق خدای
تعالی ادا نکرد ان الانسان بدرستیکه آدمی خلق آفریده شده است هلوعا حریص بر جمع مال و بخیل از ادای حقوق ربانی در لباب
از مقاتل نقل میکند که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا را از گیاه خالی میکند یعنی همه حشائش او را میخورد و آب هفت
دریا را می آشامد و دیگر باد سیر نمیدارد و هر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهم خورد پس حق سبحانه و تعالی آدمی را در بی صبری و اندیشه روزی
بدین دابه تشبیه میکند نظم جانوری را که بجز آدمی است + معده چو پر شد سبب بی غمی است + آدمی است آنکه بسیری نبود + بر سر سیری غم روزی خورد + خورد
هر عمر ز بیش و ز کم + روزی هر روزه ز خوان کرم + ذره حرص و المش همچنان + هیچ غمی نیست بجز فکر نان اذا مسه الشر چون رسد او را

تیره روزی مانند فقر و مرض جزوعا جزع کننده باشد و فریاد زننده و اذا مسه الخیر و چون برسد او را نیکی مثل صحت و توانگری
منوعا منع کننده باشد نفس خود را از طاعت و مال از نفقه در راه حق و همه آدمیان برین منوال مخلوق شده‌اند الا المصلین مگر نماز
گزارندگان الذین هم آنانکه ایشان علی صلاتهم بر نماز خود دائمون پیوسته‌اند یعنی هیچ شغلی از آن بازشان ندارد و گفته‌اند در وقت ادای
صلوة بکنند و بچپ و راست التفات نمی‌نمایند والذین فی اموالهم و آنانکه در مالهای ایشان حق معلوم حقی است دانسته شده
مثل زکوة مفروضه و صدقات موظفه للسائل برای سائل خواهنده والمحروم و برای محتاجی که نخواهد والذین یصدقون و آنانکه تصدیق
کرده‌اند بیوم الدین بوقوع روز جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغال است بطاعات و عبادات والذین هم و آنانکه ایشان من عذاب
ربهم از عذاب آفریدگار خویش مشفقون ترسانند و علامت ترس الهی اجتناب است از مناهی و ملاهی ان عذاب ربهم بدرستیکه عذاب
پروردگار ایشان غیر مامون ایمن نیست یعنی از آن ایمن نتواند بود که البته بعاصیان خواهد رسید والذین هم و آنانکه ایشان لفروجهم
مر فرجهای خود را حافظون نگاهدارندگانند الا علی ازواجهم مگر بر زنان خود او ما ملکت ایمانهم یا بر آنکه مالک شده است دستهای
ایشان یعنی کنیزکان که بملک الیمین در ایشان تصرف توان کرد فانهم پس بدرستیکه ایشان غیر ملومین ملامت کردگان نیستند در ترک
حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان خود فمن ابتغی پس هر که طلب کند ملکی وراء ذلک جز این که گفته شد فاولئک پس آن گروه هم
العادون ایشان از حد در گذرندگانند از وطی ذکران و بهایم و بقول بعضی استمتاع بالید نیز داخل اعتداست والذین هم و آنانکه ایشان
لاماناتهم مر امانتهای خود را و عهدهم و پیمانهای خویش را راعون رعایت کنندگانند خواه امانت حق خواه پیمان آفریدگار و آفریدگان
که همه نگاه داشتنی است و ملاحظه امانت گزاری و وفاداری در آن فرو نگذاشتنی مثنوی اگر باید از آتش امانت + فرو مگذار قانون امانت + بهر
عهدی که می‌بندی وفا کن + رسوم حق گزاری را ادا کن + والذین هم و آنانکه ایشان بشهاداتهم بگواهی خود قائمون ایستادگانند
تا اقامت شهادت میکنند در آنچه میدانند از حقوق عباد الله و تخصیص شهادت را بجمع میخوانند جهت تنوع اقسام آن والذین هم و آنانکه
ایشان علی صلاتهم بر نماز خویش بجا یحافظون محافظت میکنند یعنی بآداب و شرائط آن دوام می‌نمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتتح و مختتم
این آیات دلیل فضل و شرف این عبادت است بر سائر عبادات و گفته‌اند دوام تعلق بفرائض دارد و محافظت بنوافل اولئک آن گروه در
صفتها موصوف اند فی جنت در بوستانها باشند در قیامت مکرمون گرامی شدگان بثواب ابدی و جزای سرمدی آورده‌اند که سبب نزول این ع ۵
آیت مشرکان گرد آگرد حضرت رسول الله حلقه زدندی و استهزا کنان گفتندی اگر اصحاب محمد طمع میدارند در بوستانهای عقبی ما نیز طمع میداریم که پیش از ایشان
بآنجا رسیم آیت آمد که فمال الذین کفروا پس چیست و چه بوده است مر آنانکه نگرویدند و درین صفتها که مذکور شد بی بهره‌اند قبلک بسوی تو مهطعین
شتابندگانند عن الیمین از جانب راست و عن الشمال و از طرف چپ عزین گروه گروه و حلقه زدگان ایطمع آیا طمع دارد کل امرئ
هر مردی منهم از ایشان ان یدخل آنکه در آورده شود با مومنان جنة نعیم در بوستان با نعمت یعنی مشرکان را داعیه آنست که بنعمت
بی نقد ایمان ایشان را در جوار ابرار روضات جنات دخل دهند کلا نه چنین است و کافر را در بهشت راه نیست انا خلقناهم بدرستیکه
ما آفریده‌ایم ایشان را مما یعلمون از آنچه میدانند یعنی نطفه آلوده که آن را هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر کسی از لوث کدورات نفسانی
نگردد و با اخلاق ملکی متخلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت فلا اقسم پس نه چنان است که کفار میگویند اقسم سوگند میخورم برب المشارق
بآفریدگار مشرقها که آفتاب دارد در دور سالی هر روز از نقطه دیگر طلوع مینماید والمغارب و بخداوند مغربها که آفتاب راست و هر روز
در نقطه دیگر غروب میکند و گفته‌اند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یک از ایشان را محل شرق و غرب نه دارد آن نقطه دیگر است
و بر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند انا لقادرون بدرستیکه ما توانائیم علی ان نبدل بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم

وبدل آریم از ایشان خلقی خَيْرًا مِّنْهُمْ بهتر از ایشان و فرمانبردارتر وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۝ ونیستیم ما مسبوق شدگان یعنی
کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده امری کنیم ما را مغلوب نتواند ساخت در اظهار آن فَذَرْهُمْ پس دست بدار ایشان را يَخُوضُوا
تا شروع کنند در باطل وَيَلْعَبُوا و بازی مشغول شوند در دنیا حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتیکه ملاقات کنند يَوْمَهُمُ روز خود را الَّذِي يُوعَدُونَ ۝
آن روزی که وعده داده شده اند بدان روز که بدرست یا قیامت حکم این آیت بآیت قتال رقم نسخ یافته يَوْمَ يَخْرُجُونَ روزیکه بیرون
آیند ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها سِرَاعًا شتابندگان باجابت دعوت اسرافیل كَأَنَّهُمْ گویا که ایشان إِلَىٰ نُصُبٍ بسوی
علمی بر پا کرده يُوفِضُونَ ۝ می شتابند چنانچه سپاه پراگنده که علم خود قائم بینند و بجانب وی شتاب کنان روند خَاشِعَةً فروتن و ذلیل
أَبْصَارُهُمْ دیدهای ایشان یعنی خداوندان دیدها سر در پیش افگنده تَرْهَقُهُمْ بپوشد ایشان را یعنی فرو گیرد ایشان را ذِلَّةٌ خواری
نگونساری ذَٰلِكَ این ست الْيَوْمُ الَّذِي آن روزی که در دنیا كَانُوا يُوعَدُونَ ۝ بودند که بدان ایشان وعده کرده می شدند ع

سورة نوح مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي ثمان وعشرون آية

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستیکه ما فرستادیم نوح را إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه او از آل قابیل أَنْ أَنذِرْ بآنکه بیم کن قَوْمَكَ گروه خود را
و بترسان مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَهُمْ پیش از آنکه بیاید بدیشان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که طوفان ست یا عذاب آخرت قَالَ گفت
نوح يَا قَوْمِ ای گروه من إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ بدرستیکه من شما را بیم کننده ام مُّبِينٌ ۝ آشکارا ست بیم کردن من مر شما را أَنِ اعْبُدُوا
اللَّهَ آنکه بپرستید خدا را بیگانگی وَاتَّقُوهُ و بترسید از عقوبت او یا بپرهیزید از نافرمانی او وَأَطِيعُونِ ۝ و فرمان برید مرا در هرچه فرمایم
و نهی کنم يَغْفِرْ لَكُم تا بیامرزد خدا مر شما را مِّن ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید وَيُؤَخِّرْكُمْ
و باز پس دارد شما را از عقوبت و مهلکات یعنی زنده دارد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتیکه نام برده که مدت زندگانی است منقضی شود إِنَّ
أَجَلَ اللَّهِ بدرستیکه مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده إِذَا جَاءَ چون بیاید بر وجهی که مقدر و مقرر فرموده لَا يُؤَخَّرُ باز پس افگنده نشود (وقف لازم)
و صاحب آن اجل را مهلت نبود رباعی روزی که اجل در آید از پیش و پست + شک نیست که مهلت ندهد یک نفست + یاری نرسد
در آید هم از هیچ کست + برباد شود جمله هوا و هوست + لَوْ كُنتُمْ اگر هستید شما که بفکر و نظر تَعْلَمُونَ ۝ بدانید چیزی را پس ایمان را بیارید که
در اجل تاخیر و اهمال نیست القصه نوح بفرمان الهی نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده و عناد ورزیده در آزار
و ایذای او بوقت احد کوشیدند و بتقصیر از خود راضی نبودند تا وقتیکه نوح به تنگ آمد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي
بدرستیکه من خواندم قوم خود را بطاعت و عبادت تو لَيْلًا وَنَهَارًا ۝ شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فَلَمْ يَزِدْهُمْ پس نیفزود ایشان را
دُعَائِي خواندن و دعوت کردن من إِلَّا فِرَارًا ۝ مگر گریختن در میدان از ایمان و طاعت وَإِنِّي و بدرستیکه من كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ هرگاه که بخواندم
ایشان را بتوحید و عبادت لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا تو بیامرزی مر ایشان را بسبب قبول آن جَعَلُوا در آوردند أَصَابِعَهُمْ سر انگشتهای خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهای
خود و بگند مسامع را از استماع دعوت بر بستند وَاسْتَغْشَوْا و بسر در کشیدند ثِيَابَهُمْ جامهای خود را تا مرا نه بینند وَأَصَرُّوا و ایستادند بر کفر
و معصیت وَاسْتَكْبَرُوا و سرکشی کردند از متابعت من اسْتِكْبَارًا ۝ سرکشی کردنی بزرگ ثُمَّ إِنِّي پس بدرستیکه من با وجود جهار
و اشکار دَعَوْتُهُمْ دعوت کردم ایشان را جِهَارًا ۝ آشکارا در محافل ایشان ثُمَّ إِنِّي پس تحقیق که من أَعْلَنتُ لَهُمْ آشکارا
کردم مر بعضی از ایشان را یعنی با آشکار آواز بر داشتم و تکرار کردم دعوت را وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ و براز نهان گفتم مر بعضی دیگر را از ایشان إِسْرَارًا ۝
راز گفتنی یعنی بهر وجه که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم و در مجالس و خلوت بسر و علانیه ایشان را بحق خواندم و چون قهاری تو باران از ایشان
بازگرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا پس گفتم آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود یعنی

لیں از کفر إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا بدرستیکه خدای هست غَفَّارًا آمرزنده توبه کنندگان و چون شما توبه کنید يُرْسِلِ السَّمَاءَ بفرستد ابر را عَلَيْكُم بر شما
مِدْرَارًا بارنده پی در پی وَيُمْدِدْكُم و مدد دهد شما را بِأَمْوَالٍ بمالها وَبَنِينَ و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را وَيَجْعَل لَّكُمْ
بدهد مر شما را جَنَّاتٍ بوستانهای متصل بر میوه‌ها وَيَجْعَل لَّكُمْ و بدهد و جاری گرداند برای شما أَنْهَارًا جویهای آب مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ چیست
شما را که نمیدارید یعنی نمی‌شناسید لِلَّهِ مر خدا را وَقَارًا بعظمت بزرگواری مراد آنست که اعتقاد نمیکنید بزرگی او را تا بترسید از نافرمانی
او یا چیست که از عظمت و قهاری او نمی‌ترسید وَقَدْ خَلَقَكُمْ و حال آنکه بیافریده است شما را أَطْوَارًا گونه گونه مختلف در خلق و خلق
یا از طور نطفه بعلقه برده و از آنجا بمضغه تا آخر و این دلیل هست بر قدرت کامل و حکمت شامل أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ آیا نمی‌بینید که چگونه خَلَقَ اللَّهُ
بیافرید خدای سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه بالای طبقه وَجَعَلَ الْقَمَرَ و گردانید ماه را فِيهِنَّ در یکی از ایشان نُورًا روشنی ده
بعضی تفاسیر هست که جرم قمر در آسمان دنیاست و نور وی میتابد در آسمانها چنانچه بر زمین میتابد و آنها را روشن میسازد وَجَعَلَ الشَّمْسَ
و گردانید آفتاب را سِرَاجًا چراغ اهل زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود میراند آفتاب تیرگی شب را از عرصهٔ زمین محو گرداند و حضرت
رسول الله را بجهت آن چراغ گفت که نور روی انور وی کفر و نفاق را از عرصهٔ عالم زائل گردانید قطعه چراغ چشم و دل چشم و چراغ جان
رسول الله + که شمع ملت است از پرتو احکام او رخشان + درین ظلمت سرا گر نه چراغ افروختی شرعش + کجا کس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان + و
وَاللَّهُ أَنبَتَكُم و خدای برویانید شما را یعنی نهال وجود پدر شما آدم را مِّنَ الْأَرْضِ از زمین برست یعنی از خاک نَبَاتًا رستنی و چون پدر را از
خاک آفرید پس ما همه از خاک مخلوق باشیم ثُمَّ يُعِيدُكُمْ پس باز خواهد برد شما را فِيهَا در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آرد وَيُخْرِجُكُمْ و بیرون آرد
شما را از آن إِخْرَاجًا بیرون آوردنی از برای حساب و جزا وَاللَّهُ جَعَلَ و خدای گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را بِسَاطًا مانند
فرشی گسترده که آرام گرفتن و رفتن بر وی شاید لِّتَسْلُكُوا تا سیر روید مِنْهَا از زمین سُبُلًا فِجَاجًا راههای گشاده و بعد از این نوح از مواعظ و ع
نصایح عوام قوم نوح متامل شدند و خواص و روسای ایشان را اضلال و اغوا نمودند تا از آنچه بودند بتر شدند و جفاکارتر گشته در عصیان و عناد
افزودند قَالَ نُوحٌ گفت نوح بعد از مشاهدهٔ این حال رَّبِّ إِنَّهُمْ ای پروردگار من بدرستیکه ایشان یعنی عامهٔ امت عَصَوْنِي عاصی شدند مرا وَاتَّبَعُوا
و پیروی کردند مَن لَّمْ يَزِدْهُ آن را که زیاده نکرد مر او را مَالُهُ وَوَلَدُهُ مال و فرزند او إِلَّا خَسَارًا مگر زیانکاری و گمراهی یعنی فرمان من نبردند و
متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند وَمَكَرُوا و مکر کردند بزرگان قوم مَكْرًا كُبَّارًا مکری بزرگ که بآن سفله و ادانی
را بحیله بجانب خود کشیدند و بر تن براندای من تحریض کردند وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ و گفتند دست باز مدارید آلِهَتَكُمْ از عبادت خدایان خود
وَلَا تَذَرُنَّ و مگذارید وَدًّا بت ود را و آن صنمی بود بر صورت مردی ساخته وَلَا سُوَاعًا و نه سواع را و آن بت بصورت زنی بوده وَلَا
يَغُوثَ و نه یغوث را و آن بتی بصورت شیری بوده وَيَعُوقَ و نه یعوق را و آن بتی بصورت اسپی و وَنَسْرًا و نسر را و آن بتی بصورت کرکسی بوده
و اشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح بوده که میان آدم و نوح بودند و مردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند و بعد از مرگ ایشان از چوب و سنگ پیکرها
ساختند و تعظیم آن مینمودند بمرور زمان بپرستش آن مشغول شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورد و عرب بپرستش ایشان فرمود و قبیله
بنی کلب ود را در دومة الجندل و سواع در قبیلهٔ هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث را مذحج و بنی غطیف و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در میان همدان
و نسر معبود اهل حمیر بود و آل ذی الکلاع بیت کافران از بت بیجان چه تمتع دارند + باری آن بت بپرستید که جانی دارد + القصه نوح با حق سبحانه
مناجات کرد که خدایا اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست ازین بتان باز مدارید وَقَدْ أَضَلُّوا و حال آنست که گمراه کردند رؤسای قوم یا این بتان كَثِيرًا بسیاری را
از ضعفا و ادانی وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و میفزای بار خدایا مر ستمکاران را إِلَّا ضَلَالًا مگر هلاکت و عذاب مِّمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از برای گناهان ایشان أُغْرِقُوا غرق شدند بطوفان
فَأُدْخِلُوا نَارًا پس در آورده شدند بآتشی یعنی در قبر و گفته‌اند در آخرت فَلَمْ يَجِدُوا لَهُم پس نیافتند برای خود از آنها که بجز خدای گرفته بودند مِّن

من دون الله بجز خدای انصاراً یاران که عذاب طوفان از ایشان باز دارند آورده اند که حق سبحانه حضرت نوح را خبر داد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آرد هم متولد نخواهد شد پس نوح مناجات کرد وقال نوح رب و گفت نوح ای آفریدگار من لا تذر علی الارض مگذار بر روی زمین من الکافرین از ناگرویدگان دیاراً دور کننده یعنی کسیکه آید در دور و مراد هلاک عامست یعنی هیچ کافر را زنده مگذار انک ان تذرهم بدرستیکه اگر تو بگذاری ایشان را یضلوا عبادک گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مومنان را اضلال نمایند و گمراه کنند ولا یلدوا و نزایند الا فاجراً مگر بدکاری کفاراً ناسپاسی یعنی چون بالغ شوند فاجر و کافر و غادر باشند رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا ولوالدی و پدر و مادر مرا و آورده اند که پدر نوح لمک بن متوشلخ بود و مادرش باشهر اقوال سمحا بنت انوش و هر دو مومن بوده اند آنرا درخواست نمود که ایشانرا بیامرزد ولمن دخل بیتی و هر کسی را که در آید بیتی بخانه و منزل او یا بکشتی یا بمسجد من مومناً در حالتیکه مومن باشد وللمومنین والمومنات و بیامرز مردان و زنان گرویده را که باشند تا قیامت و گفته اند مراد این امت مرحومه اند از ابن عباس منقولست که همچنانچه دعای نوح در باره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بعز اجابت رسیده و دیگر دعا فرمود که ولا تزد الظالمین و میفزای ستمکاران را یعنی کافران را الا تباراً مگر هلاکی [illegible]

سورة الجن مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي ثمان وعشرون آية

قبل ازین مذکور شد در سوره احقاف که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه رسیده و استماع قرآن نموده ایمان آوردند و آورده که آنحضرت سوره اقرا میخواند و ایشان نه تن بودند یا هفت تن سه از اهل نجران و چهار از نصیبین و صاحب کشاف آورده که از شیطان بودند و ایشان اعظم و اکثر قبائل جن اند و عامه لشکر ابلیس از ایشان است و آن گروه که ایمان آورده بودند میان قوم خود رفته انواع سخنان گفتند و حق سبحانه درین سوره از آن خبر داد که قل بگو ای محمد اوحی الی وحی کرده شد من انه استمع آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله نفر گروهی که از ده کمتر و از سه بیشتر بودند من الجن از گروه جن فقالوا پس گفتند چون بمیان قوم رفتند که ای قوم انا سمعنا بدرستیکه ما شنودیم قرآناً عجباً قرآنی شگفت یعنی چیزی عجب که با کلام بشر نماند و کسی بر انشای مثل آن قدرت ندارد یهدی راه مینماید الی الرشد براستی و صواب صلاح دین و دنیا فآمنا به پس گرویدیم بآن ولن نشرک و هرگز شریک نیاریم بربنا بپروردگار خود احداً یکی را از اصنام و ابالسه و غیر آن چنانکه پیشتر شرک می آوردیم وانه تعالی و بدرستیکه برترست جد ربنا ملک آفریدگار ما یعنی برترست عظمت و جلال او از مجانست با مخلوقات ما اتخذ فرا نگرفت صاحبة زنی را چنانچه بعضی از بنی ملیح گویند ولا ولداً و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری در عزیر و عیسی اعتقاد کنند وانه کان یقول و بدرستیکه هست که میگوید سفیهنا جاهل و نادان ما یعنی ابلیس علی الله بر خدای شططاً سخنی دور که نسبت صاحبه و ولد است بوی وانا ظننا و ما پنداشتیم ان لن تقول که نگویند الانس آدمیان والجن و جنیان علی الله کذباً بر خدای دروغی لاجرم هر چه سفیه ما میگفت باور میکردیم چون قرآن شنیدیم که وی دروغ بر خدای می بسته وانه کان و بدرستیکه بودند رجال من الانس مردان از آدمیان که در بعضی امکنه یعوذون پناه میگرفتند برجال من الجن بمردان از جنیان و آن چنان بوده که چون کسی بشبانگاه بمغاکی رسیدی گفتی پناه میبرم بسید این وادی از شر سفیهای قوم و اعتقاد او آن بود که استعاذه آن شخص سالم و مامون بماند و اهل مکه در مواطن مظلمه گفتندی اعوذ بسید هذا الوادی من شر سفهاء قومه فزادوهم پس میفزودند آدمیان مر جنیانرا بسبب این استعاذه رهقاً کبر و سرکشی و جهل تا گفتندی که بزرگی ما بمرتبه ایست که آدمیان بما پناه میجویند وانهم و بدرستیکه آدمیان یعنی کفار ایشان ظنوا گمان بردند کما ظننتم چنانکه شما گمان بردید ای جنیان ان لن یبعث الله احداً آنکه برانگیزد خدای احدی را یکی را از مردگان برای حساب وانا لمسنا السماء و بدرستیکه ما مس کردیم آسمانرا و برای استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم که بوی در آییم فوجدناها پس یافتیم آسمانرا ملئت پر کرده شده حرساً شدیداً از پاسبانان توانای محکم یعنی ملائکه که منع جن نامزد شده اند وشهباً و از آن ستارگان

دعوت بروجهیکه آنحضرت قیام نموده هیچکس را قدرت اقامت بران نبوده لاجرم در وقت عروج آنحضرت بر منازل فلکی باین اسم مذکور
شد که سبحان الذی اسری بعبده و بهنگام نزول قرآن از مدارج فلکی او را بهمین نام یاد میکند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده نظم ای
بنده شعار بندگی دوست + کز جمله بندگان گزین اوست + دادند بتو کمیش الهی + کان را ندید هیچ شاهی + کفار مکه مر آنحضرت را گفتند عجب
کاری در پیش گرفته و در بزرگ مهلکه شروع نموده از این مهم برگرد و از این امر رجوع کن تا ما ترا پناه دهیم و حمایت کنیم آیت آمد که قل بگو با مشرکان
که بهر حال که هست انما ادعوا ربی جز این نیست که میخوانم یعنی میپرستم ربی پروردگار خود را ولا اشرک به و انباز نمیگیرم بدو احدا هیچ یکی را
قل انی لا املک لکم بگو بدرستیکه من مالک نیستم لکم برای شما ضرا دفع ضرری را ولا رشدا و نه رسانیدن خیر و صلاح یعنی آن من نه ام و کار بنده پرستش
پروردگار است قل بگو بدرستیکه من لن یجیرنی زنهار ندهد مرا و در پناه نگیرد من الله از عذاب خدای تو احد هیچ یکی یعنی اگر خدای بمن خواسته باشد
عذابی کسی مرا حمایت نتواند کرد ولن اجد و نیابم هرگز من دونه بجز وی ملتحدا پناهی که روی بدان آرم الا بلاغا لیکن میرسانم بشما رسانیدنی
که کفایت ست شما را من الله از نزد خدای ورسلته و میرسانم پیغامهای فرستاده وی ومن یعص الله و هر که نافرمانی کند خدا را در پرستش او ورسوله
و فرستاده او را در امر و نهی فان له پس بدرستیکه مر او راست نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاویدان باشد در آن ابدا همیشه بی خلاصی
از آن و امروز کافران ترا ضعیف بی یار میدانند و در تو عاصی میشوند حتی اذا تا وقتیکه ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند در دنیا
قتل واقعه بدر یا در آخرت فسیعلمون پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود به بینند که از گروه مومن و کافر من اضعف کیست ضعیف تر
ناصرا از جهت یار واقل عددا و کیست کمتر از روی عدد و معلوم میشود که ناصر که قوی تر است و بیشتر یار که ضعیف تر است و کمتر کفار بعد از
استماع این آیت گفتند آیا این موعود کی خواهد بود آیت آمد که قل بگو آنچه وعده کرده اند راست و درست لیکن وقت آن بر من مخفی ست
ان ادری نمیدانم اقریب آیا نزدیک ست ما توعدون آنچه وعده داده شده اید از عذاب ام یجعل له ربی امدا یا مقرر کرده است خدای من
مر او را امدا زمانی دور عالم الغیب اوست داننده پوشیدها فلا یظهر پس آشکارا نسازد و مطلع نگرداند علی غیبه بر غیبی که مخصوص ست بعلم
او احدا هیچ یکی را الا من ارتضی مگر آنرا که پسندد من رسول از فرستاده خود که او را ببعضی از آن اطلاع دهد تا معجزه وی بود مراد از این رسول محمد ست
فانه یسلک پس بدرستیکه در می آرد خدای یعنی میسازد من بین یدیه از پیش روی رسول پیدا و عرب و عجم ومن خلفه و از عقب وی رصدا
نگهبانان از ملائکه که وی را پاس میدارند لیعلم تا بداند نبی موحی الیه ان قد ابلغوا آنکه رسانیده جبرئیل و ملائکه که بوقت نزول وحی با وی
میباشند رسلت ربهم فرستادهای پروردگار خود را بی تغییر و تبدیل واحاط و فرا گرفته است علم خدای و شامل شد بما لدیهم بانچه نزدیک
رسل و ملائکه است واحصی و شمرده است کل شیء همه چیز را عددا از روی عدد تا آنکه قطرهای باران و ریگهای بیابان و امثال آن همه میداند
مراد کمال علم ست بجمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دائره علم او خارج نیست بیت هر چه انسی ست چه در دو جهان نیست از علم شاملش پنهان

ع

سورة المزمل مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي عشرون اية

آورده اند که حضرت رسول الله در مبدا بعثت نماز ادا کردی و گلیمی خود را پوشیده داشتی و از خدیجه منقول ست که آن گلیم چادری بود چهارده ذراع
نصفی بر بالای ما بودی و نیمی رسول بر سید ی و بوی نماز ادا کردی حق سبحانه با وی خطاب کرد که یا ایها المزمل ای گلیم در خود پیچیده و گفته اند
زمل بمعنی حمل ست ای بردارنده بار نبوت قم اللیل برخیز بشب یعنی نماز کن الا قلیلا مگر اندکی از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده
و میان مقادیر ثلثه مخیر بوده چنانچه حق سبحانه فرموده که شب بنماز برخیز مگر اندکی که آن نصفه نیم شب ست او انقص یا کم کن منه از نیمه شب
قلیلا اندکی تا ثلث باز آید و از این کمتر نشاید او زد یا زیاده کن علیه بر نیمه شب تا بثلثان رسد و غایت این باشد ورتل القرآن و تانی
شمرده بخوان قرآن را یا روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت ترتیلا روشن کردنی چنانچه سامع شمار آن تواند کرد و از مرتضی علی رض

نقل کرده اند که مراد بترتیل حفظ وقوف ست وادای حروف إِنَّا سَنُلْقِي بدرستیکه زود باشد که ما وحی کنیم و منزل گردانیم عَلَيْكَ بر تو
قَوْلًا ثَقِيلًا سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه که گران باشد حمل آن بر مکلفان یا گران بود از جهت آنکه وعد و وعید و حلال
و حرام و حدود و احکام با ثقیل بود و سماع آن بر کافران و تعقل آن بر منافقان یا گران باشد ثواب آن در میزان و گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن
و آن صورت وحی بود که آن سرور مثل آواز درای صدای شنودی و از مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج فرا گرفتن حروف و کلمات از طریق
معتاد خارج میبود و ازینجهت دران حال ثقلی تمام بسید انام میرسید چنانچه از عائشه منقول ست که در روز دی که سرما بغایت سرد بودی
میدیدم که وحی برو فرود می آید و از جبین مبارکش قطرات عرق میچکید در حین نزول وحی بر آنحضرت بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار
بودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و درین محل روی گل برگش برا از خوی مصرع بسان
گل که بصحن چمن برافروزد می + در بحر الحقائق آورده که قرآن در نفس خود مفصل ست کما قال الله تعالی کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزله سماوی
صورت اجمالی دارد چه مصدق و مطابق همه است مصدقا لما بین یدیه پس ثقل قرآن اشارتست بجمعیت وی میان صورتین اجمالیه و تفصیلیه
چه جامع امرین اثقل و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود و گفته اند چنین باری جز صاحب جمعیت نشاید نظم حمل چنین بار بمقدار نیست + کار کسی نیست
که این کار نیست + کس نتواند زدن اینجا نفس + قوت این کار تو داری و بس + إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستیکه ساعات شب یا عبادتی که ناشی شود در شب یا قیام
شب + هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن سخت ترست از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب راحت بر نفس بغایت شاق ست یا بیشترست از روی موافقت دل چه در
روز دلها بتصرف در باب معیشت مشغول باشد و در شب از خواطر گوناگون فارغ شده متوجه محراب عبادت تواند شد بیت خاموش شد عالم
بشب تا چند باشی در طلب + زیرا که بانگ بی عدد تشویش خلوتگاه ست + وَأَقْوَمُ قِيلًا و راست ترست از جهت مقال یعنی خواندن
قرآن در شب بصواب ترست که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بر آنچه میخواند بل عکرمه گفته ناشئة اللیل گفته اند که میان مغرب و عشاست
یا ما بعد عشا تا صبح و بقول عائشه ناشئه آن باشد که از خواب بر خیزد إِنَّ لَكَ بدرستیکه مر ترا فِي النَّهَارِ در روز سَبْحًا طَوِيلًا آمد و شد دراز
است یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان پس در شبها توجه باید کرد بتهجد اولی باشد وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود
را باسمای حسنی او را بخوان وَتَبَتَّلْ و ببرید و مستور از خلق و توجه کن إِلَيْهِ بسوی او بعبادت تَبْتِيلًا بریدنی کامل یعنی نفس خود را از ماسوای حق
مجرد ساز و بکلی روی بدو آر فرد دل را و بند بغیرش مگسل + هرچه جز او ست برون کن از دل + رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ بدلست از ربك یعنی
یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق و مغرب ست لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت إِلَّا هُوَ مگر وی فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا پس فرا گیر او را وکیل یعنی
کارساز خود و مهمات با او گذار وَاصْبِرْ و صبر کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند کفار و مکذبان از خرافات و هذیانات وَاهْجُرْهُمْ و بگذار ایشان هَجْرًا
جَمِيلًا بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر این حکم بآیت قتال منسوخ ست وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ و بگذاری
مرا با مکذبان أُولِي النَّعْمَةِ خداوندان تنعم یعنی کار صنادید قریش با من بگذار وَمَهِّلْهُمْ و مهلت ده ایشان را قَلِيلًا مهلتی اندک یعنی اندک زمانی
مکافات و بیم ایشان را بتکذیب تا هنگام آورده که میان نزول این آیت و حرب بدر و هلاکت سروران عرب نبود مگر اندک وقتی إِنَّ لَدَيْنَا
بدرستیکه نزدیک ماست در آخرت برای دشمنان دین أَنْكَالًا بندهای گران که بدان مقید شوند وَجَحِيمًا و آتشی بزرگ افروخته که در آن
بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی با صفت در گلو گرفتن یعنی در حلق گیرند چون ضریع و زقوم وَعَذَابًا أَلِيمًا و عذابی دردناک و غیر
از نهاکه کنه آن را نشناسد مگر خدای تعالی در لباب آورده که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه بیهوش شده بیفتاد و گفت که این عذاب ست
يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ روزیکه بلرزه در آید زمین و بجنبد کوهها وَكَانَتِ الْجِبَالُ و گردند کوهها با عظمت كَثِيبًا تلهای ریگ مَهِيلًا پراگنده یعنی کوهها
چون ریگ روان شوند از هیبت آن روز إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستیکه فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای اهل مکه رَسُولًا پیغمبری یعنی محمد شَاهِدًا عَلَيْكُمْ

گواه بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت و امتناع از آن كَمَا أَرْسَلْنَا چنانكه فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا
بسوی فرعون رسولی یعنی موسی فَعَصَىٰ پس عاصی شد فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فرعون بر آن پیغمبر و اجابت دعوت او نكرد فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم
او را أَخْذًا وَبِيلًا گرفتنی سخت یعنی با تبش غرق كردیم و از راه آب باتش بردیم تهدید كفار قریش درین آیت مندرج ست فَكَيْفَ تَتَّقُونَ
پس چگونه نگاه میدارید ای مشركان نفسهای خود را إِنْ كَفَرْتُمْ اگر بمانید بكفر خود يَوْمًا از عذاب روزی كه میل آن يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ گرداند كودكان را
شِيبًا پیران یعنی موی سر ایشان را سفید شود از كثرت هموم و غموم است چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر گرداند و شاید كه مبالغه باشد در
درازی آن روز السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ آسمان شكافته باشد بسبب و هیبت آن روزگار كَانَ وَعْدُهُ هست وعده خدای تعالی بحدوث این وقایع و وقوع
این حوادث مَفْعُولًا بودنی إِنَّ هَٰذِهِ بدرستیكه این آیتها تَذْكِرَةٌ پندی و عبرتی ست فَمَنْ شَاءَ پس هر كه خواهد اتَّخَذَ فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ
بقرب آفریدگار خود سَبِيلًا راهی بدین موعظه آورده اند كه بعد از نزول قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا حضرت رسول ص و صحابه شبها برخاستندی و
چون مقادیر نصف و كمتر و بیشتر از آن مشتبه بود از خوف آن كه محافظت قدر واجب مرعی نباشد تا روز نماز گزاردندی تا حدیكه قدم مبارك
آنحضرت ورم كرد و نحافت برسید ها یوش غالب شد و منكران ندا می + اما نزلنا فقد شقی فی ربه + در افگندند حق سبحانه تعالی بعد از یكسال آن
بارگران از مومنان برداشته آیت فرستاد كه إِنَّ رَبَّكَ بدرستیكه پروردگار تو يَعْلَمُ میداند أَنَّكَ تَقُومُ آنكه تو برمیخیزی در شب برای نماز أَدْنَىٰ كمتر
مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ از دو سه یك شب وَنِصْفَهُ و نماز میگذاری نیمه شب وَثُلُثَهُ و سه یكی از وی وَطَائِفَةٌ و برمیخیزند بهمین منوال گروهی مِنَ الَّذِينَ
مَعَكَ از آنانكه با تو اند از اصحاب تو وَاللَّهُ و خدای تعالی يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ اندازه میكند شب و روز را و میداند مقادیر ساعات آن
علم او محیط ست بقیام تو و هر ست مد نیمه دار را عَلِمَ داند خدای أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ آنكه طاقت ندارید تقدیر اوقات را و نگاه نمیتوانید داشت فَتَابَ
عَلَيْكُمْ پس باز گشت بشما بالعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک قیام مقدر فَاقْرَءُوا پس بخوانید مَا تَيَسَّرَ آنچه آسان بود مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن
مراد آنست كه بگزارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ دانست خدای تعالی آنكه باشد مِنْكُمْ از شما مَرْضَىٰ بیماران وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ
و دیگرانانكه سفر كنند فِي الْأَرْضِ در زمین يَبْتَغُونَ میطلبند مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل و كرم خدای تعالی یعنی تجارت مینمایند و وجه حلال كسب می كنند
وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ و دیگرانانكه كارزار میكنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و بیماران و اهل سفر از تجارات و مجاهدان از جهاد در رنج رسند در نماز شب
و ضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ پس بخوانید آنچه میسر شود مِنْهُ از قرآن در نماز و این امر بسبیل فرضیت ست
و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق مندوب و استحباب است و در مقداریكه خواندن آن مندوب باشد اختلاف كرده اند و آن سه آیت ست
یا سه صد یا دویست یا ختم در هر ماهی و در حدیث عبدالله بن عمر است كه حضرت رسول ص فرمود كه ختم قرآن بخوان در هر ماهی گفت یا رسول الله
در خود قوتی می یابم یعنی زود تر میتوانم كه بخوانم فرمود كه بخوان در بیست شب باز گفت مرا قوت زیاده هست فرمود كه در هفت روز و برین زیاده مكن ع
صاحب معالم آنرا ثنا و خود از انس نقل میكند كه حضرت رسول الله فرمود كه هر كه در روزی یا شبی پنجاه آیت بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر
صد آیت تلاوت كند او را از فرمانبرداران نویسند و اگر دویست آیت خواند قرآن خصمی نكند با وی در قیامت و اگر بقرائت پانصد آیت اشتغال كند
بنویسند برای او قنطاری از مزد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و برپای دارید نماز مفروض را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زكوة واجب را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ و قرض دهید
خدای را قَرْضًا حَسَنًا قرض نیكو اشارتست بانفاقات مستحقه در طریق خیر و بانفس جزای بسیار باز ای آن وَمَا تُقَدِّمُوا و آنچه پیش فرستید
لِأَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود مِنْ خَيْرٍ از نیكی تَجِدُوهُ بیابید آنرا عِنْدَ اللَّهِ نزدیك خدای بهشت برگ عیشی بگور خویش فرست + كس نارد
ز پس تو پیش فرست + هُوَ خَيْرًا آن بهتر ست وَأَعْظَمَ و بزرگتر أَجْرًا از روی مزد یعنی ثواب آنرا زیاده یابید كه از و مقصد از آن میرسید تا بغیر حسنات وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ
و طلب آمرزش كنید از خدای در همه احوال إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیكه خدای آمرزگار ست بندگان را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان كه شفقت مهربانی او از مادر و پدر بیشتر ست

ع

سورة المدثر مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم | وهی ست وخمسون آیة

جابر بن عبدالله نقل میکند از حضرت رسول الله که در زمان فترت وحی برای سیر میرفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم که همان ملک
در غار حرا پیش من آمده بود بر کرسی نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت هیبت و عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید
جامها بر من پوشانیدند و من در اندیشه این حال بودم که حضرت ذوالجلال عم نواله وحی فرستاد یا ایها المدثر ۝ ای جامه در پوشیده و گفته اند
مراد دثار نبوت است یعنی ای لباس رسالت در بر افگنده قم برخیز از خوابگاه خویش یا قیام نمای باداء مراسم نبوت فانذر پس بیم کن خلق را
از عذاب خدای اگر غیر او را پرستند وربک فکبر و پروردگار خود را به تعظیم یاد کن وثیابک فطهر و جامهای خود را پاک ساز از الوث یا کوتاه
کن جامه را بخلاف صنادید عرب تا اول علامتی بود در ترک عادات ایشان فرقی اصلی فرموده که کوتاه کن جامه را فانه اتقی وانقی وابقی + و گفته اند
پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در نفحات از شیخ ابوالحسن علی الشاذلی مغربی قدس سره نقل میکند که حضرت رسالت پناه را در خواب دیدم مرا گفت
ای علی طهر ثیابک من الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه گردان جامهای خود را از چرک تا بهره مند گردی بمدد و تائید خدای در هر نفسی
گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است فرمود که حق سبحانه و تعالی بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت توحید و
خلعت ایمان و خلعت اسلام و هر که خدا را دوست دارد بروی آسان شود هر چیزی و هر که خدا را شناسد در نظر وی همه چیز خرد نماید و هر که خدای را
به یگانگی بداند بوی شریک نیارد هیچ چیز را و هر که بخدا ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدای عاصی نشود و اگر
عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ گوید از اینجا دانستم معنی قول خدا را وثیابک فطهر نظم در تو پوشید لطف
یزدانی + خلعتی از صفات روحانی + وارهش از لوث خشم و شهوت دور + تا بیابی گرامی شوی مشهور + والرجز فاهجر و از همه گناهان کناره کن
یعنی بر همین تقوی که هستی باش ولا تمنن تستکثر و عطا را منت منه تستکثر تا بیشتر بستانی یا منت منه بر خدای بعمل تا آنرا بسیار شماری یا
مردم را ممنون مساز باداء رسالت تا طلب بسیاری مزد کنی از ایشان ولربک فاصبر و از برای رضای پروردگار خود صبر کن باذیت
مواد و قضای برای خدای صابر باش فاذا نقر پس چون دمیده شود فی الناقور در صور یعنی نفخه ثانیه که از جهت بعث است فذلک
پس آن دمیدن یومئذ در آن روز یوم عسیر نشانه روز دشوار است علی الکفرین بر کافران غیر یسیر نه آسان یعنی ایشان را
هول و هیبت و شدت در آن روز عام بود اما حق سبحانه بکرم عمیم خود آسان شود بر مؤمنان بر ایشان و با کافران باشد در حساب با ایشان مناقشه کند
و روی ایشان سیاه گردد و نامهای اعمال بدست چپ ایشان دهند آورده اند که ولید بن مغیره لعنه الله از حضرت پیغمبر فواتح سوره حم مؤمن شنیده
بمیان قوم باز آمد و گفت بخدای که حالا از محمد کلامی شنیدم که سخن انس و جن نیست مرا در احلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن را نباشد و بر روی طراوت
و تازگی هست که هیچ حدیثی را نبود اعلای این نهال اقبال مثمر ثمرات سعادات کلیه اسفل این شجره طیبه بعروق فضایل و حکم علیه منشعب احکام تمام پذیرفته
و این کلام غالب آید و مغلوب نگردد و از بلندی به پستی نگراید قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابوجهل او را
با نواع سخنان در حمیت جاهلیت آورد تا قرآن را سحر گفت و آن سخن بحضرت پیغمبر رسیده بغایت ملول گشت حق سبحانه آیت فرستاد که ذرنی
بگذار مرا ومن خلقت و آنکه آفریده ام او را وحیدا تنها بی آل و ولد و انصار و اعوان قول آنست که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه از
ایشان وجعلت له و دادم مر او را مالا ممدودا مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که زر نقد او هزار هزار دینار بود و میان مکه و طائف شتر و
اسپ و گوسفندان بسیار داشت و بساتین و امتعه و عبید و اماء او در شمار نمی آمد وبنین شهودا و دادم او را پسران حاضر با او در
مکه یعنی برای تجارت و اکتساب چه معاش محتاج بسفر نبودندی و پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی آورده اند که او را ده پسر بود از جمله ایشان
خالد و عماره و هشام ایمان آوردند ومهدت له و بگستردم برای او بساط جاه و ریاست تمهیدا گستردنی تا ریحانه قریش لقب یافت

بساختم کارهای او را ساختنی تمام ثُمَّ يَطْمَعُ پس طمع میدارد أَنْ أَزِيدَ آنکه زیاده میکنم عطیات خود را درباره وی كَلَّا نکنم چنین
نعم خود را بروی افزون نسازم إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه او هست لِآيَاتِنَا مر آیتهای کلام ما را عَنِيدًا معاند گرد دران ستیز کنند و سحر نسبت دهنده
و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیت مال و جاهش روی بنقصان نهاد و فرزندانش از و برگشتند بعضی بمردند و او محتاج در سوا و هلاک
شد سَأُرْهِقُهُ زود باشد که در رسانم او را صَعُودًا بصعود و آن کوهیست از آتش که هفتاد سال بربالای آن رسند و فی الحال که بدرود
آن رسند باز بزیر افتند در تبیان آورده که تکلیف کنم او را صعود بر صعود و آن صخره ایست لیتا در دوزخ که بربالای آن نتواند رفت پس او را
در زنجیرهای آتشین کشیده از پیش میکشند و از عقب گرزهای آتشین میرسند تا بر آنجا رود و این وعید عظیم برای ولید جزا و سزا است إِنَّهُ فَكَّرَ
بدرستیکه او فکر کرد که چه طعنه زند بر قرآن وَقَدَّرَ و اندازه ماحو دراست کرد که چه گوید قبل ازین سمت ذکر یافت که او تعریف قرآن کرد
و چون قریش او را ملامت کردند گفت شما محمد را مجنون میگویید و یقین میدانید که عاقل و کامل ست و دیوار دوست نیست و خیال می
بندید که او کاهن ست و امارات کهانت از و ظاهر نمیشود و گمان می برید که کذابست و هرگز مکذب متهم نبوده وی پندارید که شاعرست و سخن او بشعر نمی
ماند گفتند تو فکر کن که او را چه چیز نسبت توان داد ولید فکر کرد و با خود خیال بست که ساحراست آیت آمد فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد كَيْفَ قَدَّرَ
چگونه تقدیر کرد ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد كَيْفَ قَدَّرَ چگونه اندازه گرفت ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در امر قرآن نظر کردنی دیگر ثُمَّ عَبَسَ
پس تلخ روی ترش که موجب طعن نیافت در ان یا در حضرت پیغمبر نگریست و روی ترش کرد وَبَسَرَ و پیشانی در هم کشید بطریق کراهیت ثُمَّ أَدْبَرَ
پس روی بگردانید از حق یا از پیغمبر حق وَاسْتَكْبَرَ و گردن کشی کرد از متابعت او فَقَالَ پس گفت إِنْ هَذَا نیست این که
محمد میگوید إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ مگر سحری که تعلیم گرفته شود از سحره إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن آدمی یعنی ابا الیمه جبر و یسار
سَأُصْلِيهِ زود باشد که در آرم ولید را سَقَرَ در درکه پنجم از دوزخ که نامش سقرست وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ و چه چیز ترا دانا کرد که چیست
سقر لَا تُبْقِي آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند و باز حق سبحانه بسازد اجزای او را
وَلَا تَذَرُ و دست باز ندارد دیگر باره بسوزد لَوَّاحَةٌ آتشی سیاه کننده لِلْبَشَرِ مر پوست کافر را عَلَيْهَا بران آتش تِسْعَةَ عَشَرَ
نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان موکل باشند در تبیان از ابن عازب روایت کرده که گروهی از یهود سوال کردند حضرت پیغمبر را از خزنه
دوزخ آنحضرت دو بار باصابع یدین اشارت فرمود و در کرت دوم ابهام یمنی را در امساک کرد و این آیت در تصدیق آنحضرت نازل شد و یهود مسلم
داشتند که این سخن مطابق قول توریت ست و در تخصیص این عدد مفسران مذکرات تکلفات کرده اند و از جمله آنکه تسعه اکثر اعداد ست و اقل عشرات
پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل که آن نه است و اقل کثیر که آن ده است و بواقی وجوه در جواهر التفسیر مذکورست و در اخبار آمده است که بعد از
نزول این آیت ابو جهل گفت ای معشر قریش نه با نه از نوزده بیش نیستند آیا ده تن یکی از شما انها را دفع نتواند کرد ابو الاسد بن کلدة الجمحی بن علی گفت
من هفده را کفایت کنم ده را به پشت و هفت را بشکم شما دو باقی را کفایت کنید و در روایتی آنست که گفت من بی ریش شما هر لا برم و دو را دست راست
را بجیب دفع کنم و بگذریم بسلامت و به بهشت در آییم که آیت آمد که وَمَا جَعَلْنَا و ما نگردانیده ایم أَصْحَابَ النَّارِ خازنان دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً مگر فرشتگان
قوی ترین خلقند و در معالم آورده که رئیس خزنه دوزخ مالک ست و باقی هجده تن اند و چشمهای ایشان برق درخشنده و انیاب ایشان یعنی دندانهای
ایشان چون صیاصی بلند مستی و زبانهای آتش از دهن ایشان بیرون می آید میان دو دوش ایشان مسافت سیر یکساله باشد یکی از ایشان بیکدفعه
هفتاد هزار کافر را در هر گوشه دوزخ که خواهد بیفگند و ذکر ملائکه برای دفع این سخن کلده است تا بدانند که ایشان ملائکه اند نه بشر یعنی او میگوید که من
کفایت میکنم و نمیداند که ایشان آدمی نیستند بلکه فرشتگانند غلاظ شداد و تمام آدمیان طاقت یک فرشته ندارند تا بمقاومت چه رسد وَمَا جَعَلْنَا
عِدَّتَهُمْ شمار ایشان که نوزده اند إِلَّا فِتْنَةً مگر عددی اندک که سبب فتنه باشد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنها را که کافر شدند یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن

چگونه بشر ثقلین را عذاب خواهند کرد لِیَسْتَیْقِنَ الَّذِیْنَ تا بیگمان شوند آنانکه اُوْتُوا الْکِتٰبَ داده شده اند کتاب را چه قرآن یابند که مصدق
توریت ست وَیَزْدَادَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و تا بیفزاید آنها را که گرویده اند اِیْمَانًا گروید بدین سخن یا بسبب تصدیق اہل کتاب وَّلَا یَرْتَابَ الَّذِیْنَ
و تا شک نیارند آنانکه اُوْتُوا الْکِتٰبَ عطا کرده شده اند بتوریت وَالْمُؤْمِنُوْنَ و گرویدگان از اہل اسلام دران عدد وَلِیَقُوْلَ الَّذِیْنَ و تا بگویند آنکه
فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ در دلهای ایشان مرض بیماری رشک و نفاق ست وَّالْکٰفِرُوْنَ و بگویند ناگرویدگان که مَاذَآ اَرَادَ اللّٰهُ چه چیز خواسته است خدای
بِهٰذَا مَثَلًا بدین عدد که غریب ست از روی مثال کَذٰلِکَ همچنین یُضِلُّ اللّٰهُ در ضلالت فرو میگذارد خدای مَنْ یَّشَآءُ هر کرا خواهد وَیَهْدِیْ و راه
نماید مَنْ یَّشَآءُ هر کرا خواهد آورده اند که ابوجهل گفت ای معشر قریش حالا محمد از نوزده یار و مددگار بیش ندارد حق سبحانه فرمود وَمَا یَعْلَمُ و نمیداند
جُنُوْدَ رَبِّکَ لشکرهای پروردگار ترا از ملائکه که مدد و معاون پیغمبر او یند اِلَّا هُوَ مگر او که عالم ست بهمه معلومات وَمَا هِیَ و نیست تمثیل سقر یا عدد
ع ۱۴ خزنه یا این سوره اِلَّا ذِکْرٰی مگر پندی لِلْبَشَرِ برای مردمان کَلَّا چنین ست که کسی انکار سقر نتواند کرد وَالْقَمَرِ و سوگند بماه که معرفت
اوقات و آجال بوی بازبسته ست وَالَّیْلِ و بحرمت شب اِذْ اَدْبَرَ چون باید از عقب روز و حفص اِذْ بی الف خوانده او بصیغه ماضی از ادبار یعنی
چون شب برود — ادبیر ورد وَالصُّبْحِ اِذَآ اَسْفَرَ و سوگند بصبح چون روشن گرداند عالم را اِنَّهَا بدرستیکه درکه سقر لَاِحْدَی الْکُبَرِ یکی از درکات
بزرگ دوزخ است نَذِیْرًا گردانیده ایم او را چیزی که بدان بیم کنند آدمی را در کتاب آورده که حضرت پیغمبر را سفر باید قم نذیرا خبر بیم کننده لِّلْبَشَرِ
آدمیان را تا بترسند گرفتار گناه و بپرهیزند لِمَنْ شَآءَ بدل ست از للبشر یعنی تو نذیری بقول اول و دوزخ نذیر ست مرآنکس را که خواهد مِنْکُمْ از شما اَنْ یَّتَقَدَّمَ
آنکه پیش رود در خیر و طاعت اَوْ یَتَاَخَّرَ یا باز ایستد از شرک و معصیت یعنی همه را لطف رانده و هنده است کُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا کَسَبَتْ رَهِیْنَةٌ
بانچه کرده ست از کردار خود در گرو ست یعنی در دوزخ گرفتار ست و محبوس بران اِلَّآ اَصْحٰبَ الْیَمِیْنِ مگر اصحاب دست راست که ایشان گرو نیستند
بگناه خود در آتش چه گناه ایشان آمرزیده شده ست گفته اند اهل یمین اینجا اطفال مومنانند یا ملائکه فِیْ جَنّٰتٍ در بوستانها یعنی در بهشت در غرفها باشند
ناظر در دوزخ یَتَسَآءَلُوْنَ میپرسند عَنِ الْمُجْرِمِیْنَ از احوال مشرکان و میگویند مَا سَلَکَکُمْ چه چیز آورد شمارا فِیْ سَقَرَ در دوزخ قَالُوْا مجرمان
گویند در جواب لَمْ نَکُ نبودیم در دنیا مِنَ الْمُصَلِّیْنَ از نماز گزارندگان یعنی بفریضه آن اعتقاد نداشتیم وَلَمْ نَکُ و نبودیم که بال نُطْعِمُ
الْمِسْکِیْنَ طعام دهیم درویشان را وَکُنَّا نَخُوْضُ و بودیم که شروع میکردیم در شان محمد و بغیبت وی مشغول شدیم مَعَ الْخَآئِضِیْنَ
با شروع کنندگان دران وَکُنَّا نُکَذِّبُ و میبودیم که تکذیب میکردیم بِیَوْمِ الدِّیْنِ بروز جزا با در رسید اینستیم حَتّٰی تا وقتی که اَتٰنَا
الْیَقِیْنُ آمد با مرگ و مقدمات او بهمان حال بمردیم فَمَا تَنْفَعُهُمْ پس سود نکند ایشان را شَفَاعَةُ الشّٰفِعِیْنَ شفاعت
شافعان بتقدیری که ایشانرا شفاعت کنند و این خود محال ست فَمَا لَهُمْ پس چیست مرایشان را که بوسته عَنِ التَّذْکِرَةِ مُعْرِضِیْنَ
از قرآن یا مواعظه آن در حالتیکه اعراض کنندگان اند کَاَنَّهُمْ گویا ایشان حُمُرٌ خران وحشی اند مُّسْتَنْفِرَةٌ رمندگان که گریخته
باشند مِنْ قَسْوَرَةٍ از شیر یا از صیاد یا از ریسمان دام یا از مردم تیرانداز یا از آوازهای مختلف یعنی چنانچه گورخران از اینها میگریزند
ایشان از استماع قرآن میگریزند زیرا که گوش سخن شنو و دل پندپذیر ندارند کما اشار الیه فی المثنوی مثنوی — از کجا این قوم و پیغام از کجا + از جماد
جان کجا باشد رجا + فهمها کهنه و کوته نظر + صد خیال بد در آرد در فکر + راز جز با رازدان انباز نیست + راز اندر گوش منکر راز نیست + از کلبی منقولست
که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است که در بنی اسرائیل گناهی کردی بشب بامدادان صحیفه یافتی گناه او و کفارت آن بروی نوشته برای مثل
آن خبری بیار یا گفتند با تو ایمان نیاریم تا بنام ما هر یک از کتابی نیاری از آسمان و دروی مکتوب شده که این نامه است از خدای بفلان کس باید که متابعت
کند محمد را آیت آمد که ایشان گریزانند از استماع کلام ما یا نیکر دند بَلْ یُرِیْدُ بلکه میخواهد کُلُّ امْرِیٍٔ هر مردی مِّنْهُمْ از ایشان اَنْ یُّؤْتٰی آنکه داده شود
صُحُفًا مُّنَشَّرَةً نامها سرکشاده و بمهر دران نوشته که ای فلان پیروی کن محمد را کَلَّا نه چنین است ایشانرا این صحیفها داگر بدهیم نگروند بلکه اعراض ایشان

نه برای اتباع ایشان صحیفه است کلا بل لا یخافون الآخرة بلکه ایشان نمی‌ترسند از عذاب آخرت کلا حقا نیست آنکه ایشان در باب قرآن میگویند که
سحر است یا قول بشر انه بدرستیکه قرآن تذکرة پندیست یاد کردنی فمن شاء ذکره پس آنکه خواهد پند گیرد بدو و پند گیرد بآن وما یذکرون و یاد
نکنند او را الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد که یاد کنند هو اهل التقوی او سزاوار است آنکه از و ترسند واهل المغفرة و سزاوار آمرزیدن ترسندگان

سورة القيمة مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي اربعون اية

لا اقسم لای نافیه در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی این است که هر آئینه سوگند میخورم بیوم القیمة بروز رستخیز ولا اقسم و البته سوگند یاد
میکنم بالنفس اللوامة بنفس ملامت کننده و مراد نفس متقیه است که نفس مقصره را ملامت میکند بتقصیر طاعت در قیامت یا نفسی که خود را ملامت
کند پیوسته در تقصیرات خود و اگر چه اجتهاد او بسیار بود در عبادات یا نفس مطمئنه که همیشه لائم است بر نفس اماره و جواب قسم آنکه شما برانگیخته خواهید شد آورده اند
که عدی بن ربیعه آنحضرت را از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار آنحضرت را گفت که اگر آن روز معاینه ببینم باور نکنم آیا این استخوانهای متفرقه با هم
مجتمع شود آیه آمد ایحسب الانسان آیا پندارد آدمی یعنی عدی بن ربیعه الن نجمع آنکه جمع نخواهیم کرد عظامه استخوانهای پراگنده
او را بر او نفس دوست که عظام قالب انست بلی آری جمع کنیم پس باید که داند او را که قادرین توانائیم علی ان نسوی بر آنکه راست کنیم بنانه
سرهای انگشتان او را یعنی سلامیات او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم تا استخوانهای بزرگ چه رسد بل یرید الانسان بلکه میخواهد عدی یا جنس
آدمی لیفجر آنکه دروغ گوید امامه آنچه او را در پیش است از بعث و حساب یسئل می پرسد باستهزا که ایان کی خواهد بود یوم القیمة
روز رستخیز فاذا برق البصر پس چون خیره شود چشم وخسف القمر و تیره گردد ماه وجمع الشمس والقمر و جمع کرده شوند
آفتاب و ماه یعنی ایشان را با یکدیگر مجتمع ساخته در دریا افگنند یقول الانسان میگوید آدمی یعنی کافر و مکذب یومئذ در آن روز این المفر
کجاست جای گریختن کلا نیست مفری لا وزر نیست پناهگاهی نباشد کافر را الی ربک بسوی پروردگار تو یعنی بحکم او یومئذ
ن المستقر در آن روز قرارگاه خلق یعنی بمشیت خود مقر هر کس از اهل بهشت و دوزخ مقرر کند ینبؤا الانسان خبر کرده شود آدمی
یومئذ در آن روز بما قدم بآنچه پیش فرستاده است از اعمال واخر و آنچه باز پس داشته است از اموال شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که گناه از پیش فرستی بجرأت و مال از پس بگذاری بحسرت گناه را توبه نیست کن تا نماند و مال را بصدقه پیش فرست تا باند که ما عندکم ینفد و ما عند الله
باق + رباعی گر بهمه مال صرف راه کنی + گنج داری و گر نه آه کنی + گر فرستی ز پیش به باشد + که بحسرت ز پس نگاه کنی + بل الانسان بلکه آدمی علی
نفسه بر نفس خود بصیرة خداوند بصیرت است یعنی بیناست بحال خود و گواه است بر افعال و اقوال خود ولو القی و اگر چه القا کند
معاذیره عذرهای خود را یعنی هر چند بر گناه عذر انگیزد بدانچه مقدور است در دفع آن چاره نداشتم او گواه گناه خود خواهد بود و عذرهای دروغ
و حیلهای باطل خواهد دانست بیت چه چندین عذر انگیزی و چندین حیلها سازی + چه میدانم که میدانی و میدانی که میدانم + ابن عباس رض
فرموده که چون جبرئیل ع وحی برسید تا اتمام خواندی آنحضرت بزبان باوی میخواند تا فراموش نکند آیت آمد که لا تحرک مجنبان به بقرآن
لسانک زبان خود را قبل از اتمام وحی لتعجل به تا تعجیل کنی به حفظ یا اخذ وی ان علینا بدرستیکه بر ماست جمعه گرد آوردن او در دل
تو تا تو یاد گیری وقرانه و بر ماست اثبات قرارت آن بر زبان تو فاذا قرانه پس چون بخوانیم آنرا بزبان جبرئیل ع بر تو فاتبع
پس پیروی کن قرانه خواندن او را و تامل فرما در آن ثم ان علینا پس بدرستیکه بر ماست بیانه روشن کردن آنچه مشکل باشد
از آن بر تو کلا نه چنانست ای آدمیان که گمان برده اید در امر عقبی بل تحبون العاجلة بلکه دوست میدارید دنیا شتابنده را
وتذرون الآخرة و دست باز دارید آخرت پاینده را و کار بر عکس میباید وجوه رویها یومئذ در آن روز که قیامت است ناضرة
تازه و تابان باشد یعنی وجوه انبیا و اولیا و مومنان الی ربها بخداوند خود ناظرة نگرنده باشند از روی عیان بی حجاب ابن عمر گفت

که حضرت پیغمبر فرمود که فروترین اهل بهشت آنکس ست که نظر کند بباغها و نعمتها و زنان و خدمتگاران خود هزار ساله راه آنها را ببیند و گرامی
ترین نزدیک خدای کسیست که نظر کند بوجه الهی بامداد و شبانگاه یعنی بمقدار آن پس این آیت برخواند که + وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة +
آورده اند که او را دهر یک از اوقات این کلمات ست اللهم انی اسئلک النظر الی وجهک الکریم بیت هر کس بهشت آرزو کار ندارد + عاشق
بجز دیدن دیدار ندارد + ووجوه یومئذ باسرة و رویهای آنروز ترش و تاریک باشند یعنی رویهای منافقان و مشرکان تظن گمان
بری تو ای مخاطب یعنی بدانی یا گمان برد آن نفس یعنی بیقین بشناسد ان یفعل بها فاقرة که رسیده خواهد شد بدیشان داهیه و فاقره کلانی و رنجی که
مهرهای پشتش بشکند کنایت ست از نزول عذاب عظیم و بقول اصح آن بلای حجاب ست از رویت رب الارباب مصرع که از فراق
تر در جهان بلائی نیست + کلا نه چنانست که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت غافل توان شد اذا بلغت چون برسد روح التراقی
باستخوانهای سینه و گردن وقیل و گفته شود یعنی کسان محتضر با ملائکه گویند من راق کیست که افسون کند و شفا دهنده وظن انه
و یقین کند محتضر انه الفراق که این جدائی نازل شد و سبب جدائیست از دنیا و ملازمان آن والتفت الساق و به پیچد ساق محتضر بالساق
بساق او یعنی پایهای او از هول مرگ در هم پیچد و حرکت دران نماند یا جمع شود شدت موت بشدت آخرت الی ربک بسوی جزای پروردگار تو
یومئذ المساق آن روز بازگشت باشد همه کس را اغلب مفسران رانند که ابوجهل لعین را شدت معادات با سید المرسلین واقع بود و در شان
او نازل شد که فلا صدق پس تصدیق نکرد ابوجهل قرآن را یا صدقه نداد از انچه واجب مال وی بود ولا صلی ۝ و پیروی ننمود پیغمبر را یا نماز نگزارد برای
خدای ولکن کذب و لیکن تکذیب کرد نبی را وتولی ۝ و برگشت از راه حق ثم ذهب پس بازگشت الی اهله بسوی کسان خود یتمطی خرامید
از روی افتخار که من چنین و چنین کاری کرده ام یعنی تکذیب و تولی اولی لک سزاوارست مر ترا ای ابوجهل مرگی سخت فاولی ۝ پس سزاوارست ترا
عذاب الیم در قبر ثم اولی لک پس نیک سزاست مر ترا هول قیامت فاولی یعنی بغایت سزاست ترا خلود در دوزخ آورده اند که بعد از نزول
این آیت حضرت رسول الله ابوجهل را در بطحا دید و جامه او گرفته گفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابوجهل گفت مرا می ترسانی ای محمد و نزد بعضی
علما اولی بمعنی ویل ست حق سبحانه چهار کرت برای تاکید ابوجهل را گفت که وای بر تو ایحسب الانسان آیا می پندارد انسان ان یترک آنکه فرو گذاشته
شود سدی ۝ مهمل و معطل و صانع که بدنیا مکلف و بعقبی مبعوث و معذب نگردد الم یک نطفة آیا نبوده است آدمی قطره آبی من منی یمنی ۝ از منی ریخته شده
در رحم ثم کان علقة پس بوده است خون بسته فخلق پس خدای بیافرید اجزای اعضای او را فسوی ۝ پس راست کرد صورت او را و روح در وی دمید
فجعل منه پس گردانید از منی الزوجین دو صنف الذکر والانثی نر و ماده الیس ذلک آیا نیست آنکه چنین کرد بقادر علی ان یحیی الموتی توانا که زنده
گرداند مردگان را در خبر آمده است که در آخر قرات این سوره باید گفت بلی انه علی کل شیء قدیر و در روایتی دیگر سبحانک اللهم بلی و در تیسیر آورده که [illegible] قدس سره می گفت بلی سبحان ربی الاعلی

سورة الدهر مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم | وهی احدی وثلثون آیة

هل اتی آیا آمده استفهام تقریر ست یعنی بدرستیکه آمده علی الانسان بر آدم حین هنگامی من الدهر از زمانیکه دران لم یکن نبود شیئا
مذکورا ۝ چیزیکه یاد کرده شده یعنی چهل سال میان مکه و طائف افتاده بود قبل از نفخ روح در وی و کسی بانسانیت او را یاد نمیکرد چون ملائکه
و عناصر نمیدانست که نام او چیست و فائده حکمت خلقت او چه خواهد بود و این معنی معلوم نداشتند که استاد قدرت آئینه میسازد که مظهر
اشعه مفاتیح الغیب باشد و اقصی مراتب ظهور و مرتبه خلافت کبریائی را شاید و عین مقصودات و منتهای غایت او بود و همه سایه ها بوجود با جود او
آشکار شود نظم شد ظهور او تجلی نور بود + گنج معنی از وی آمد در ظهور + گنج مخفی بود در زیر خاک گرد + خاک را تابان تر از افلاک کرد + گنج معنی بپذیری چون
گرد + خاک را سلطان اطلس پوش کرد + انا خلقنا الانسان بدرستیکه ما آفریدیم آدمیان را که اولاد آدم اند من نطفة از آبی اندک که منی است
و چون هر یک از منی مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت و قوام و خاصیت لاجرم نطفه را با آنکه مفرد است بجمع صفت کرد و فرمود امشاج ذا آمیختها

یا مراد الوانست که معنی مرد سفید و منی زن زرد است و سرخ و بعد از اجتماع سبز میشود یا امتشاج بمعنی اطوار است یعنی نطفه علقه شود پس مضغه
گردد تا آخر خلقت و بهر تقدیر انسان را خلق کردیم با مر و نهی نَّبْتَلِيهِ می آزمائیم او را فَجَعَلْنَاهُ پس گردانیدیم او را سَمِيعًا بَصِيرًا شنوا بینا
تا ممکن باشد از مشاهده دلائل و استماع آیات إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ بدرستیکه ما نمودیم او را راه راست بنصب ادلهٔ قدرت و انزال آیات تا باشد
إِمَّا شَاكِرًا یا سپاسدارنده یعنی مومن سعید وَإِمَّا كَفُورًا و یا ناسپاس یعنی کافر شقی إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستیکه ما آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان
سَلَاسِلَ زنجیرها که بدان ایشان را بدوزخ کشند وَأَغْلَالًا و غلها که بر گردن ایشان نهند وَسَعِيرًا و آتشی افروخته که پیوسته در آن بسوزند إِنَّ الْأَبْرَارَ
بدرستیکه نیکوکاران یعنی مومنان صادق در ایمان يَشْرَبُونَ بیاشامند در آخرت مِنْ كَأْسٍ کاسی از جام خمری که باشد مِزَاجُهَا كَافُورًا آمیختگی
آن کافور یعنی آنرا بکافور بهشت بیامیزند تا خنک و شیرین و خوشبوی گردد گفته اند آبیست در بهشت خوشبوی و سفید چون کافور بجهت
مشابهت او در لون بکافور آنرا بدین نام خوانند و گویند این قول ست که بدل از کافور آورده اند عَيْنًا کافور چشمه ایست يَشْرَبُ بِهَا
بیاشامند از آن عِبَادُ اللَّهِ بندگان خدای يُفَجِّرُونَهَا روان سازند آن چشمه را هر جا که خواهند تَفْجِيرًا روان ساختنی آسان جمهور مفسران برآنند که حضرت
رسالت پناه بخانه علی مرتضی کرم الله وجهه آمدند و حسن و حسین را بیمار دید علی و فاطمه را گفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان
نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه سبطین را شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند و مقداری جو قرض گرفته یا بمزدگاری شده و آرد
کرده نان پختند و نماز شام خواستند که افطار نمایند مسکینی بدر خانه آمد آواز داد یا اهل بیت نبوت مسکینی ام از مسلمانان مرا طعام دهید تا حق سبحانه
از موائد بهشت شما را عوض دهد امیر المومنین علی کرم الله وجهه نصیب خود را بدان مسکین داد و سائر اهل بیت موافقت کردند و تا شب
جائعین روزه گشاده شب گذرانیدند دیگر روز روزه گرفتند و بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد و تمام طعام که بود ایثار فرمودند و
شب سوم اسیری بسر وقت ایشان رسید و خوردنیها بوی دادند حق سبحانه این آیت فرستاد که يُوفُونَ وفا می نمایند ابرار بِالنَّذْرِ
بنذری که طاعت کنند وَيَخَافُونَ و میترسند يَوْمًا از روزیکه هست شَرُّهُ بدی آن روز یعنی محنت و شدت او مُسْتَطِيرًا
فاش و آشکارا و رسیده بهمه وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ و میدهند طعام را عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی خدا یا بر حب طعام یعنی با وجودیکه محتاج
اند بدان طعام و آنرا دوست میدارند ایثار مینمایند و میخورانند و خود نمیخورند و طعام فانی را صرف طعام باقی کنند مِسْكِينًا درویشی بیمایه
را وَيَتِيمًا و خردسالی بی پدر را وَأَسِيرًا و اسیرا که کفار مکه گرفته اند در خبر ست که چون اسیری را بحضرت رسالت پناه آوردندی
او را به بعضی مسلمانان سپردی تا او را مبارک برابری در شان او قرار یابد و گفتی احسن الیه و بعضی از علما برآنند که مسجون از اهل فقر که در حقیقی او را
حبس کرده باشند و مملوک از عبید و اما و امراء حکم اساری دارند یعنی بایشان احسان باید نمود و این مطعمان بلسان مقال یا بزبان حال که
معتقد ایشانست میگویند إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ جز این نیست که میخورانیم شما را این طعامها لِوَجْهِ اللَّهِ برای طلب رضا و لقای خدا لَا
نُرِيدُ نمیخواهیم مِنكُمْ جَزَاءً از شما پاداشی وَلَا شُكُورًا و نه سپاسی و نه دفع آزاری چه در احسان منت نهادن
و توقع جزا کردن از ثواب بکاهاند قوله تعالی + یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی نظم هر چه دهی میده و منت منه +
وانچه بمنت دهی آن خود مده + منت مزدی که در احسان بود + وقت جزا موجب نقصان بود + إِنَّا نَخَافُ بدرستیکه ما می ترسیم
مِن رَّبِّنَا از آفریدگار یا يَوْمًا عَبُوسًا از عذاب روزیکه روبهای ترش کرده از شدت اهوال قَمْطَرِيرًا روزی سخت و گرم از امام
حسن بصری رح پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که سبحان الله چه سخت است اسم روز قیامت و سخت تر است از اسم خود فَوَقَاهُمُ اللَّهُ
پس نگاهدارد خدای تعالی ایشان را شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ از بدی و رنج و هول آن روز وَلَقَّاهُمْ و پیش آرد ایشان را نَضْرَةً
تازگی و خوبرویی وَسُرُورًا و شادی و فرح در دل وَجَزَاهُم و پاداش دهد ایشان را بِمَا صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند بر طاعات

معصیت یا از ایثار طعام جَنَّةً بوستانی که از میوهٔ آن خورند وَحَرِيرًا و جامهٔ ابریشم بهشت که پوشند مُتَّكِئِينَ در حالتی که تکیه
زدگان باشند فِيهَا در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته لَا يَرَوْنَ فِيهَا نه بینند در بهشت شَمْسًا آفتاب را وَلَا زَمْهَرِيرًا
و نه سرما مراد آنست که هوای بهشت معتدل بود و در و زمستان و تابستان نباشد تا از شدت حر و صولت برد متاذی نگردند وَدَانِيَةً
و باشد نزدیک بایشان را جنتی دیگر که نزدیک بود عَلَيْهِمْ بر ایشان ظِلَالُهَا سایهای درخت آن وَذُلِّلَتْ و رام کرده شده باشد قُطُوفُهَا میوهای آن
تَذْلِيلًا رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوها و کسی چیند و را منع نکنند از چیدن وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ و گردانیده شود بر ایشان بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ
جامهای خرد از سیم وَأَكْوَابٍ كَانَتْ و کوزهای بزرگ که باشد قَوَارِيرَا مانند آبگینها قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ آبگینهای سیم یعنی اوانی و اکواب نقره
باشد در صفای آبگینه که از خارج داخل آن توان دید قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی بهشتیان تقدیر کردنی اندازه
کردنی یعنی هر کس را فراخور حوصلهٔ او جامی دهند که بدان سیراب شود و در آن ظرف زیاده و نقصان نبود وَيُسْقَوْنَ و آشامانیده شوند فِيهَا
در بهشت كَأْسًا کاسی خمری که باشد مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا آمیزش او زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب از زنجبیل بهشت جهت طراوت و لذت عَيْنًا چشمه
است عَيْنًا فِيهَا و آن زنجبیل چشمه ایست در بهشت تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا نام نهاده شد بسلسبیل و آن منقاد بود و روان هر جا که بهشتی خواهد تا آب
برد و گویند در حلق رود باسانی و در دی بگوارد وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ و طواف کنند بر ابرار و نیکوکاران وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ پسران که تا ابد همچنان
مانده بر حال طفولیت إِذَا رَأَيْتَهُمْ چون بینی ایشان را ای بیننده حَسِبْتَهُمْ پنداری از صفای لون و درخشندگی چهرهٔ ایشان را لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا
مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست کسی بدان نرسیده است در رونق و آبداری او قصوری پیدا نشده وَإِذَا رَأَيْتَ
و چون بنگری و نظر کنی ثَمَّ آنجا یعنی در بهشت رَأَيْتَ نَعِيمًا ببینی نعمتها که در وصف نگنجد وَمُلْكًا كَبِيرًا و ملکی بزرگ که زوال بدو راه
نیابد و در خبر آمده که فروتر کسی از اهل بهشت که نظر کند در ملک خود هزار ساله راه ببیند و سنتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانچه مبتدای آن را ملاحظه
نماید و بقولی ملک کبیر عبارت از تحیت است که هر چه خواهد میسر گردد یا ایستادن ملائکه بوقت در آمدن با ایشان و در فصول آورده که نعیم راحت اشباح است و
ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظهٔ دار است و ملک کبیر مشاهدهٔ دیار و دار بی دیدار هیچ کار نیاید الجار ثم الدار بیت ایها الاخوان چند انتظار آن نگار
راهیان فردوس میجویند ما و مدار یار عَالِيَهُمْ زبر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان ثِيَابُ سُندُسٍ جامهای دیبا بزرگ و نازک خُضْرٌ سبز است
وَإِسْتَبْرَقٌ و دیباهای محکم سطبر و پیرایه بسته شوند وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ دستوارها از نقره و این مخالف آن نیست که یحلون
فیها من اساور من ذهب چه جمع و معاقبه ممکن است وَسَقَاهُمْ و بیاشامد ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان شَرَابًا طَهُورًا شرابی
پاک از ادناس و ارجاس یا پاک کننده از غل و غش و مقاتل گوید که آن چشمه ایست بر در بهشت که هر که از آن بیاشامد در دل او حقد و حسد
نماند هیچ صفتی بد نماند و گفته اند پاک کنندهٔ دل او را از میل با سوی الله تا التفات نماید با بهشت او و ما فی ها بقای و البقاء فی اللقاء و تمام لعت
باید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصهٔ حضرت رسالت پناه است و ذکر آن در سورهٔ کوثر خواهد آمد ان شاء الله تعالی و چهار جوی دیگر از آن انهار
آب و شیر و خمر و عسل و شمهٔ از آن در سورهٔ محمد مرقوم شده است و دو چشمه از آن اهل خشیت است فیهما عینان تجریان و دو چشمه از آن اصحاب
یمین است فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سورهٔ الرحمن ذکر آمده و دیگر شراب رحیق از آن ابرار است و چشمهٔ تسنیم از آن
مقربان و این هر دو در سورهٔ المطففین مذکور خواهد شد و دو چشمه از آن اهل بیت است کافور و زنجبیل که آن را سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از آن
ایشانست و بدوستان خود سهل کنند و محققان آن را شراب شهود گویند که مرآت دل نوشنده را بلوامع انوار اسرار قدم روشن ساخته پیرای عکوس
نقوش ازل و ابد گرداند و وقت و حال او را چنان صافی سازد که مطلق با قذار اثنینیت و شوائب غیریت در مشارع وحدت نماند در رنگ دوگانگی
مبدل گرداند جام و مدام را یک رنگ سازد بیت همه جام است و نیست گویی می ÷ یا مدام است و نیست گویی جام ÷ شعار لمعه است که اگر فردا

برم نشینان دار القرار را ابرار ایک جبور و سرور خواہند نشانید و شراب طہور خواہند چشانید طہور بادہ نوشان خمخانۂ افضال را بقدر ازان
نصیبی تمام دادہ اند نظم از سقاہم ربہم بین جملہ ابرار مست + در جمال لایزالش محو و حیران مست + تن چو سایہ بر زمین و جان پاک عاشقان
در بہشت عدن تجری تحتہا الانہار مست + خود چہ جای عاشقان کز جام توحید خدا + کوہ و صحرا و جبال و جملہ اشجار مست + پس ابرار
گویند ان ہذا بدرستیکہ این کرامتہای گذشتہ ہست لکم جزاء مر شما را پاداش کردار شما وکان سعیکم وہست شتافتن شما در خیر
مشکورا پسندیدہ و لائق مکافات انا نحن بدرستیکہ ما نزلنا فرستادیم علیک القرآن بر تو قرآن را تنزیلا فرو فرستادنی ع۲
بتدریج سورہ بعد سورہ و آیتی پس از آیتی بر مقتضای حکمت فاصبر پس صبر کن لحکم ربک بحکم پروردگار خود در آنچہ فرمودہ از تبلیغ رسالت
یا برای حکم او بنصرت تو و ہلاک معاندان تو ولا تطع و فرمان مبر منہم از ایشان آثما گناہکار را کہ عتبہ است چون عتبہ گفت باز دعوت
خود باز ایست تا دختر خود را بتو دہم او کفورا یا ناسپاسی را کہ ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیرہ کہ گفت بدین آبا رجوع کن تا ترا توانگر
سازم واذکر اسم ربک و یاد کن پروردگار خود را بکرۃ بامداد یا صلوۃ و اصیلا و شبانگاہ یعنی پیوستہ بذکر او مشغول باش ومن اللیل و در
بعضی از شب فاسجد لہ کہ سجود کن مراد را یعنی نماز گزار بعضی گفتہ اند بکرہ وقت نماز بامداد است و اصیلا متناول باشد وقت ظہر و عصر را و بعضی از
شب مراد مغرب و عشا است پس معنی چنین بود کہ پنج نماز مداومت نمای وسبحہ و نماز گزار برای خدای لیلا طویلا شب دراز یعنی تہجد اشتغال نمای
ان ہؤلاء بدرستیکہ این گروہ یعنی کفار یحبون العاجلۃ دوست میدارند سرای شتابندہ یعنی دنیا را ویذرون وراءہم و گذاشتہ اند یعنی انداختہ اند
پس پشت خود یوما ثقیلا روز گران کہ قیامت است بد و نمیگروند و برای او عمل نمیکنند نحن خلقناہم ما بیافریدیم ایشان را از آبی کہ آن نطفہ است وشددنا
ومحکم کردیم اسرہم آفرینش ایشان را یعنی مفاصل ایشان را با عصاب بہم بستہ ایم واذا شئنا وچون خواہیم بدلنا بدل کنیم ایشان را امثالہم بامثال ایشان در خلقت
تبدیلا بدل کردنی یعنی ایشان را ہلاک کنیم و در نشاۂ ثانیہ بازہمین صورت ہا آریم یا ایشان را ببریم و بدل کنیم بغیر ایشان از بندگان
فرمانبردار ان ہذہ بدرستیکہ این سورہ تذکرۃ پندی و موعظہ است با معاملہ اہل بہشت در بدل ابرار پند و عبرت است مومنان را تا مثل آنہا عمل
کنند و از مثل این چیزہا بہرہ یابند فمن شاء اتخذ پس ہر کہ خواہد فرا گیرد الی ربہ بقرب آفریدگار خود سبیلا راہی بخیر و طاعت کہ فرا گیرد
وما تشاءون و نخواہید شما ہیچ راہی الا ان یشاء اللہ مگر آنکہ خدای خواہد خواہش شما را ان اللہ کان علیما بدرستیکہ خدای ہست دانا باستعداد
استحقاق ہر کس حکیما صواب کار نخواہد ہیچ چیزی را مگر باقتضای حکمت خود یدخل در آرد من یشاء ہر کرا خواہد فی رحمتہ در بخشش خود بہ بہشت
و توفیق یاد بہشت بفضل و کرم خود والظالمین و ستمکاران یعنی مشرکان اعد لہم آمادہ کردہ است برای ایشان عذابا الیما عذابی دردناک دائم ع۲

سورۃ المرسلت مکیۃ بسم اللہ الرحمن الرحیم ○ وہی خمسون آیۃ

والمرسلت سوگند بفرستادگان فرستادہ شدہ عرفا بنیکوئی یعنی با مر و نہی یا آیات قرآن فرستادہ شدہ بمحمد بنیکوئی یا بادہای وزیدہ شدہ پی در
پی فالعصفت عصفا پس سوگند بملائکہ کہ سخت وزندہ در وزیدن سخت رفتنی در امتثال امر الٰہی یا احکام کلام کہ بر بندگان محو کنندگان احکام اند یعنی ناسخ
شرائع و ادیان متقدمہ یا بادہای جہندہ بسیج جہت عذاب قومی والنشرت وسوگند بفرشتگان کہ نشر کنندگانند شرائع و کتب را یعنی ظاہر کنند نشرا
ظاہر کردنی یا آیتہای قرآن کہ آثار ہدایت منتشر سازند برای خواص و عوام یا بادہای رم جہندہ جہت راحت جمعی فالفرقت پس سوگند بملائکہ کہ جدا کنندگانند حق
باطل را از یکدیگر فرقا جدا کردنی یا آیات قرآن کہ جدا گرداند خیر را از شر یا ریاح کہ پراگندہ سازند ابرہا را فالملقیت پس بفرشتگان کہ افکنندگانند بہ پیغمبران
ذکرا وحی را یا آیات کلام کہ القای ذکر حق کنند در میان عالمیان کہ موجب ذکر حق است استدلال ازان بر قدرت وی القای گرد عذرا برای عذر متقیان
کہ مومنان اند او نذرا یا برای بیم کردن مبطلان و جواب قسم این باشد کہ انما توعدون ذکر حرب نیست کہ آنچہ وعدہ دادہ شدہ اید آمدن قیامت و متعلق
بہا لواقع ہر آئینہ بودنی است فاذا النجوم پس آنگاہ کہ ستارگان طمست محو کردہ شوند یعنی نور ایشان ببرند واذا السماء فرجت و آنگاہ کہ آسمان

فُرِجَتْ ۝ شکافته گردد وَاِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ ۝ و آنگاه که کوهها پراگنده گردد از اماکن خود وَاِذَا الرُّسُلُ و آنگاه که پیغمبران اُقِّتَتْ ۝
جمع کرده شوند بمیقاتی که مقرر کرده باشد در ان بگواهی دادن بر امتان خود پس گویند که لِاَیِّ یَوْمٍ برای کدام روز اُجِّلَتْ واپس داشته
شد این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب گوید که لِیَوْمِ الْفَصْلِ ۝ برای روز جدا کردن که امروز ست و اگر دل
میان مومن و کافر و مطیع و عاصی باشد در مکافات یا روز حکم کردن میان خلق وَمَآ اَدْرٰىكَ و چه چیز دانا کرد ترا یعنی تو چه دانی که مَا یَوْمُ
الْفَصْلِ ۝ چیست روز فصل چه کنه آن را استوان دانست وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ وای آن روز لِّلْمُکَذِّبِیْنَ ۝ مر آنانرا که تکذیب آن روز کنند اَلَمْ نُهْلِکِ الْاَوَّلِیْنَ ۝
آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ پس از پی در آریم هلاکت الْاٰخِرِیْنَ ۝ پسینیان را که مانند ایشانند چون
کفار مکه کَذٰلِکَ نَفْعَلُ مثل این کار میکنیم بِالْمُجْرِمِیْنَ ۝ بهمه گناهکاران وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ مکروهی بزرگ که در آن روز لِّلْمُکَذِّبِیْنَ ۝ مر تکذیب کنندگان
این وعیدراست اَلَمْ نَخْلُقْکُّمْ آیا نیافریدیم شمارا مِّنْ مَّآءٍ مَّهِیْنٍ ۝ از آبی خوار بمقدار یعنی منی فَجَعَلْنٰهُ پس نگاه داشتیم آن آب را فِیْ قَرَارٍ مَّکِیْنٍ ۝
در قرارگاه استوار که رحم ست اِلٰی قَدَرٍ مَّعْلُوْمٍ ۝ تا مقداری دانسته شده که زمان ولادت ست فَقَدَرْنَا پس توانا بودیم بر
آفرینش شما فَنِعْمَ الْقٰدِرُوْنَ ۝ پس نیکو توانائیم ما وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ مثل بزرگتر بلای آن روز لِّلْمُکَذِّبِیْنَ ۝ مر باور ندارندگان این قدرت راست
اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ آیا نگردانیدیم مازمین را کِفَاتًا ۝ فراهم آرنده و جمع کننده اَحْیَآءً وَّاَمْوَاتًا ۝ مر زندگان و مردگان را یعنی احیا را بر روی خود
دارد و اموات را بدرون خود وَّجَعَلْنَا و بیافریدیم فِیْهَا در زمین رَوَاسِیَ کوههای استوار رواسی بر جا شٰمِخٰتٍ بلند و سرفراز
وَّاَسْقَیْنٰکُمْ و بیاشامانیدیم شمارا مَّآءً فُرَاتًا ۝ آبی شیرین بسبب آفریدن عیون و منابع آن در زمین وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ مثل وادی جهنم در روز
رستخیز لِّلْمُکَذِّبِیْنَ ۝ مر تکذیب کنندگانراست که باشکل این نعمت اعتراف نکنند و مکذبان را در آن روز گویند اِنْطَلِقُوْٓا بروید اِلٰی
مَا کُنْتُمْ بِهٖ تُکَذِّبُوْنَ ۝ بسوی آن مکان که بودید که تکذیب آن می نمودید یعنی جهنم و عذاب آن اِنْطَلِقُوْٓا بروید اِلٰی ظِلٍّ بسوی سایه ذِیْ
ثَلٰثِ شُعَبٍ ۝ خداوند سه شاخ لَّا ظَلِیْلٍ نه سایه خنک دایم که در وی راحت باشد وَّلَا یُغْنِیْ و دفع نکند از دوزخی مِنَ اللَّهَبِ ۝ حرارت زبانه آتش
چیزی را مراد سایه دوزخ ست که از بزرگی و بسیاری متفرق میشود بشعبها و هر شعبه بطرفی میرود و در معالم آورده که دخان از دوزخ بیرون آید
و از سه شعبه منشعب گردد یکی نور و آن بر سر مومنان سایه افگند و یکی دخان و آن بر فرق منافقان متوقف گردد و یکی زبانه خالص و آن بالای
کافران بایستد و در انوار آورده که هر سه شعب دخان جهنم باشد یکی بر فرق کافر قرار گیرد و یکی بر یمین وی و دیگری بر یسار وی و مودی بدین عذاب
قوت واهمه است در دماغ و غضبیه بر یمین قلب و شهویه بر یسار وی و هر که خواهد که فردا از آن آفات دخان که ظل من یحموم اشارت بدانست ایمن
گردد امروز بنور عقل متمسک شده از تیرگی صفت بهیمی و سبعی بباید گذشت نظم ز تاریکی خشم و شهوت حذر کن * که از دود آن چشم و دل
تیره گردد * غضب چون در آید رود عقل بیرون * هوا چون شود چیره جان خیره گردد * اِنَّهَا بدرستیکه دوزخ تَرْمِیْ بِشَرَرٍ می افگند
در آن روز شرارهای هر شراره کَالْقَصْرِ ۝ مانند کوشکی عظیم کَاَنَّهٗ گویا که آن شرر جِمٰلَتٌ صُفْرٌ ۝ اشتران زرد اند برنگ آتش دوزخ و بعضی گویند
صفر بمعنی سود است و چون آتش دوزخ سیاه است شراره او نیز سیاه باشد و تشبیه شراره بقصر جهت عظمت ست و باشتران زرد و سیاه
جهت لون و کثرت و تتابع و اختلاط و سرعت حرکت وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ مشقت بسیار آن روز لِّلْمُکَذِّبِیْنَ ۝ مر دروغگویان است که صفت دوزخ
و شراره آنرا باور ندارند هٰذَا این روز یَوْمُ لَا یَنْطِقُوْنَ ۝ روزیست که کافران سخن نگویند یعنی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجت بر خدای
وَلَا یُؤْذَنُ لَهُمْ و دستوری نه دهند مر ایشانرا فَیَعْتَذِرُوْنَ ۝ تا عذر خواهی کنند و عذر نیز سود ندارد وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ کرب وانده در آن روز لِّلْمُکَذِّبِیْنَ ۝
مر آنانراست که تکذیب کنند مر آن خبرها را هٰذَا یَوْمُ الْفَصْلِ این روز جدا کردنست میان محق و مبطل جَمَعْنٰکُمْ جمع کردیم شمارا ای مکذبان این
امت وَالْاَوَّلِیْنَ ۝ و پیشینیان را که تکذیب رسل گذشته کردند فَاِنْ کَانَ پس اگر هست لَکُمْ کَیْدٌ شمارا کیدی و حیله چنانچه در دنیا نسبت با مومنان بکار

می بردید فَكِيدُونِ ۝ پس پیش برید با من تفرقیست مرایشانرا و اظهار آثار عجز ایشان یعنی حیله با خدای پیش نرود و دیگر دوستان عذاب
از خود دفع نتوانید کرد نظم بکر و حیله عذاب خدای رد نشود + نیاز باید و اخلاص و ناله سحری + توان خرید بیک آه ملک هر دو جهان + ازین
معامله غافل مشو که حیف خوری + وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۝ خم و غصه آن روز مکذبان راست که حیله از عذاب نرهند إِنَّ الْمُتَّقِينَ
بدرستیکه پرهیزگاران از شرک و عصیان فِي ظِلَالٍ در سایهای درختان بهشت باشند وَعُيُونٍ ۝ و بر کنار چشمهای آب روان وَفَوَاكِهَ و در میان
میوها مِمَّا يَشْتَهُونَ ۝ از انچه آرزو کنند و ملائکه ایشانرا گویند كُلُوا بخورید ازین ثمرات وَاشْرَبُوا و بیاشامید ازین آبها هَنِيئًا خوردنی و
آشامیدنی گوارنده بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ بسبب انچه بودید که عمل کردید در دنیا إِنَّا كَذَلِكَ بدرستیکه ما چنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۝ جزا
میدهیم نیکوکارانرا وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۝ مراحل تکذیب است که نعیم بهشتی منگرند كُلُوا بخورید ای مکذبان نعم فانی
دنیارا وَتَمَتَّعُوا و برخوردار شوید قَلِيلًا زمانی اندک إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ ۝ بدرستیکه شما مشرکانید و عاقبت شمارا عذاب دائم است وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
وای آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ ۝ مر مکذبانرا از عذاب الیم است وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا و چون گفته شود مر ایشانرا که نماز گزارید لَا يَرْكَعُونَ ۝ نگزارند
نماز را مراد آنست که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است که + الصلوة عماد الدین یعنی نماز ستون دین است و دین
بان قائم است وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۝ مر دروغگویانرا که بشرف اسلام نرسد فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ پس از قرآن
يُؤْمِنُونَ ۝ میگروند اگر بقرآن نگروید که معجزه ایست مشتمل بر حجج واضحه آن معانی لائحه و در خبر آمده که بعد از خواندن این آیت باید گفت آمنا بالله

سورة النبا مكية | بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝ | وهي اربعون آية

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه دعوت آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و بر روز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آن حضرت و نزول
قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند و از یکدیگری پرسیدند یا از پیغمبر و مومنان پرسش می نمودند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود
عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ۝ از چه چیزی پرسند کافران عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ ۝ از خبر بزرگ یعنی قرآن الَّذِي هُمْ
آن خبر که ایشان فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ۝ در ان خبر اختلاف کنندگانند یعنی او را بسحر یا شعر یا کهانت نسبت میدهند و مختلق و مفتری و
اساطیر میگویند بقول بعضی نبا عظیم نبوت آنحضرت است که میگویند آیا او پیغمبر است یا نی و ساحر است یا شاعر یا مجنون و بعضی برانند که آن
خبر بعث است و در ان مختلف بودند بعضی میگفتند که قیامت هست و بتان مارا شفاعت خواهد کرد هولاء شفعاؤنا عند الله و برخی آنرا منکر
مطلق بودند ان هي الا حياتنا الدنيا و گروهی شک داشتند در وقوع و لا وقوع آن بل هم في شك منها كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۝ حقا که زود بدانند
نزدیک روز قیامت یا نزدیک نزع که انچه در ان اختلاف میکردند حق است ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۝ پس حقا که زود بدانند در روز قیامت بطلان
قول و خبث عقیده خود أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ۝ آیا ما نساخته ایم زمین را فراشی گسترده تا قرارگاه شما بود وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ۝ و نگردانیده
ایم کوههارا میخهای زمین تا بران استوار باشد وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا ۝ و بیافریده ایم شمارا از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقی ماند یا خلق کردیم
گونه گونه سیاه و سفید و دراز و کوتاه و خوب و زشت وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ۝ و گردانیدیم خواب شمارا راحت بدنهای شما یعنی خواب
قطع حس و حرکت کند تا قوای حیوانیه بر آسایند و ماندگی از ایشان زائل شود وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا ۝ و ساخته ایم شب را پوششی تا بظلمت خود
همه چیزها را بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره آورده است که شب لباس اصحاب اللیل است که ایشانرا از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از لذت
مکالمه یا محاضره یا مشاهده هر یک فراخور استعداد خود برخوردار باشند حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده روندگانِ راه است و بازار بیداران سحرگاه است
بیت اللیل للعاشقین ستر + یا لیت اوقاته تدوم + چون در دل شب خیال او با من است + من بنده شب که روز بازار من است وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ۝ و
گردانیده ایم روز را وقت طلب معیشت تا بتحصیل آن جستجوی کنند وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ و بنا کرده ایم بر سر شما سَبْعًا شِدَادًا ۝ هفت آسمان

سخت یعنی محکم و استوار که در وی فرجه و شکافی نیست که خلل و زلل باشد نیست وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا و بیافریدیم در آسمان چراغی
افروخته و تابان یعنی آفتاب وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ الْمُعْصِرَاتِ از ابرهای فشارنده و باران مَاءً ثَجَّاجًا آبی ریزنده لِنُخْرِجَ بِهِ
حَبًّا تا بیرون آریم بدان آب دانه که قوت را شاید چون گندم و جو وَنَبَاتًا و رستنی که علف را شاید چون کاه و گیاه و گفته‌اند بیرون آریم به
دریا دانه و در را و از زمین گیاه وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا و درختان و بوستانهای در هم پیچیده یعنی بسیار بیکدیگر نزدیک إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستیکه روز حکم کردن
یعنی روز تمیز كَانَ مِيقَاتًا هست در حکم خدای وقتی مقرر برای محاسبه خلائق و مجازات اعمال ایشان يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ روزیکه دمیده شود در
صور یعنی نفخه ثانیه فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا پس بیایید گروه گروه از قبرهای خود بعرصه‌گاه و محشر امام ثعلبی آورده که حضرت رسالت پناه را از افواج پرسیدند
فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت من اول بر صفت بوزینگان دوم بر هیأت خوکان سوم نگونساران که ایشان را بسوی دوزخ میکشند چهارم
نابینایان پنجم کران و گنگان ششم میخایند زبانهای خود را و آن بر سینهای ایشان افتاده باشد و ریم از دهانهای ایشان سیلان میکند اهل محشر را از ان کراهیت
باشد و هفتم دست و پای بریده باشند و هشتم از دارهای آتشین آویخته و نهم را گندی تمام باشد بدتر از مردار و دهم با جامهای آتشین پوشانیده
باشند و از قطران چسبیده بپوستهای ایشان اما بوزینگان سخن چینان باشند و خوکان حرامخوران و نگونساران خورندگان ربوا و کوران جور
کنندگان در حکم و گنگان و کران آنها که باعمال خود معجب بوده‌اند و زبان خایندگان علمائی که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده است و دست
و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان بغیر حق و آویختگان از دارها زنان سعایت کنندگان بسلاطین و حکام و آنها که گند عظیم دارند متابعان
شهوت و بازدارندگان حق خدای و پوشندگان لباس قطران اهل تکبر و نازش وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ و گشاده شود آسمان در آن روز فَكَانَتْ أَبْوَابًا پس باشد
از بسیاری شکافها درها یعنی چندان در باشد از کثرت فرجها گوئی که تمام او در است وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ و رانده شود کوهها در هوا فَكَانَتْ سَرَابًا
پس باشند مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته باشند اما بسبب تشتت اجزا بحقیقت جبلیت باقی نمانند إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا بدرستیکه
دوزخ باشد گذرگاه خلق یعنی همه را بر وی گذر باید کرد یا در کمین گاهی که زبانیه در وی مترصد ایستاده باشند یعنی برای تعذیب کافران وار
ایشان نتوانند گریخت یا موضعی که خزنهٔ دوزخ انتظار کشند و خزنهٔ بهشت نیز مبالی مومنان میکنند تا بوقت فرود بر صراط از
تعرض آتش محروس باشند و این جهنم باشد لِلطَّاغِينَ مر گروه را که از حد گذشته‌اند مَآبًا بازگشت یعنی آرام جای لَابِثِينَ فِيهَا
أَحْقَابًا درنگ کنندگان در آن روزگارهای دراز در معالم از مجاهد نقل میکند که احقاب که حق سبحانه ذکر کرده چهل حقبه و هر حقبی هفتاد
خریف و هر خریفی هفتصد سال هر سالی سیصد و شصت روز و هر روزی هزار سال باشد و در صحیح آورده‌اند که مراد این نیست که برای عذاب
کافران تعیین مدت کرده باشند بلکه مراد آنست که هر حقبی که میگذرد حقبی دیگر از پی در پی می آید ابدا لَا يَذُوقُونَ فِيهَا نمی‌چشند در دوزخ
یعنی نسیما بَرْدًا خنکی هوا که بدان راحت یابند و حرارت هوای دوزخ از ایشان باز دارد و گفته‌اند برد خواب است یعنی ایشانرا در جهنم خواب نیست
تا آسایش یابند وَلَا شَرَابًا و نه آشامیدنی إِلَّا حَمِيمًا مگر حمیم و آن آبیست که چون نزدیک وی آرند گوشت روی در آن افتد و چون
بخورند امعا و احشا پاره پاره گردد وَغَسَّاقًا و ریمی که از پوستهای ایشان سیلان کند یا اشکهای که از حسرت می‌بارند یا زمهریر که بدان معذب
گردند جَزَاءً وِفَاقًا پاداش داده شوند پاداشی موافق کردارهای خود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان بودند لَا يَرْجُونَ حِسَابًا نمی‌ترسیدند
از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آن سرای وَكَذَّبُوا و تکذیب میکردند بِآيَاتِنَا بآیتهای ما که انبیا بر ایشان خواندند كِذَّابًا
تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن أَحْصَيْنَاهُ شمرده‌ایم آنرا یعنی نگاه داشته‌ایم و
نوشته‌ایم كِتَابًا نوشتنی و خواهیم گفت مشرکانرا فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ فَلَنْ نَزِيدَكُمْ پس نخواهیم افزود شما را هیچ
إِلَّا عَذَابًا مگر عذابی بالای عذابی آورده‌اند که این آیه سخت‌ترین آیات قرآنست مر دوزخیان را از روی وعید إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ

ع

بدرستیکه مر پرهیزگاران راست مَفَازًا ○ رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح که آن حَدَآئِقَ وَاَعْنَابًا ○ باغهاست که در وی
درختان میوه دار و درختان انگورست تخصیص جهت تفضیل ست وَّكَوَاعِبَ اَتْرَابًا ○ و ایشان راست دختران نار پستان همه
همزادان در تفسیر زاهدی آورده که زنان شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله خواهند بود و در اغلب تفاسیر ست که همه از اهل بهشت
از مردان و زنان سی و سه ساله باشند وَّكَاْسًا دِهَاقًا ○ و مر ایشان راست جامهای پر از شراب یا کاسهای پی در پی لَا يَسْمَعُوْنَ فِيْهَا لَغْوًا
نمیشنوند متقیان سخنان بیهوده و باطل وَّلَا كِذّٰبًا ○ و نه دروغی و گفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان
خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدال بسیار بود جَزَآءً جزا داده شوند ایشان جزا دادنی مِّنْ رَّبِّكَ از پروردگار
تو بمقتضای وعدهٔ خود عَطَآءً حِسَابًا ○ عطا کرده شود ایشان را از فضل خویش عطای وافی و کافی یعنی بسنده یا بر حسب اعمال ایشان
رَّبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان ست الرَّحْمٰنِ بزرگ بخشایش لَا يَمْلِكُوْنَ مالک
نباشند اهل آسمان و زمین مِنْهُ خِطَابًا ○ از خدای سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند مگو ید ستوری یا بر آنکه خطاب
کنند با خدای و اعتراض نمایند بثواب و عقاب او زیرا که همه مملوک اند مملوک مالک نتواند بود يَوْمَ يَقُوْمُ الرُّوْحُ روزیکه بایستد روح
وَالْمَلٰٓئِكَةُ صَفًّا و بایستند فرشتگان صف زدگان و روح ملکی ست موکل بر ارواح در معالم گفته که مخلوقی از وی بزرگتر نیست و در قیامت وی تنها
صفی باشد و تمام ملائکه با کثرت عدد و عظمت جسد صفی چند دادر بزرگی برابر وی بود و در عین المعانی از ابن مسعود روایت کرده که مقام
روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار بار تسبیح میگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میگردد و گفته اند روح طائفه اند بشکل آدمیان و نه از ایشان
فردا صفی بایستند و ملائکه صفی و گویند روح جبرئیل ست که با فرشتگان صف برکشد لَّا يَتَكَلَّمُوْنَ سخن نگویند در باب شفاعت اِلَّا مَنْ اَذِنَ مگر کسیکه
دستوری دهد که او الرَّحْمٰنُ مراد و را خدای تعالی که شفاعت کند یا نکنند مگر کسی را که خدای اذن کند در شفاعت او وَقَالَ صَوَابًا ○ و گفته باشد او در دنیا کلمهٔ توحید
یعنی جز مومنان را شفاعت نکنند ذٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ آن روز روزیست که بودنی البته خواهد بود فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ پس آنکس که خواهد فرا گیرد اِلٰى رَبِّهٖ
مَاٰبًا ○ بسوی ثواب پروردگار خود بازگشتنی با یمان و طاعت اِنَّآ اَنْذَرْنٰكُمْ بدرستیکه ما بیم کردیم شما را و ترسانیدیم عَذَابًا قَرِيْبًا ○ از عذابی نزدیک
که عذاب آخرتست و قرب او بجهت تحقیق اوست يَّوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ روزیکه بنگرد آدمی مَا قَدَّمَتْ يَدٰهُ آنچه پیش فرستاده باشد دست وی یعنی بازیابد
کردارهای خود را از خیر و شر وَيَقُوْلُ الْكٰفِرُ و گوید ناگرویده در آن روز يٰلَيْتَنِيْ ای کاشکی من كُنْتُ تُرٰبًا ○ بودمی خاک یعنی هرگز باین صورت
آفریده نشدمی یا امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردندی و گفته اند بعد حشر وحوش که ایشان را خاک سازند کافر این تمنا کنند و قولی آنست که
مراد ازین کافر ابلیس ست و او آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را می ستود که من از آتش مخلوقم چون در آن روز کرامت آدم و فرزندان مومن
او مشاهده کند و عذاب و شدت خود را بیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت با آدم داشتمی ای درویش این همه دبدبه و طنطنه که خاکیان
راهست هیچ طبقه از طبقهٔ مخلوقات را نیست مثنوی خاک را خوار و تیره دید ابلیس + کرد انکار شان حسود خسیس + ماند غافل ز نور باطن او + نشنید
آگه ز سر کائن او + بهر گنجی که هست در دل خاک + این صدا داده اند در افلاک + که بجز خاک نیست مظهر کل + خاک شو خاک تا بروید گل +

ع

سورة النزعت مكية | بسم الله الرحمن الرحيم ○ | وهي ست واربعون اية

وَالنّٰزِعٰتِ غَرْقًا ○ سوگند بکشندگان بقوت و شدت یعنی ملائکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند وَّالنّٰشِطٰتِ نَشْطًا ○ و بفرشتگان
بیرون برندگان ارواح مومنان بیرون بردنی وَّالسّٰبِحٰتِ سَبْحًا ○ و بملائکه شناکنندگان شنا کردنی یعنی آمد و شد نماینده در درون تن و
شتافتن ز ران چون اهل سباحت فَالسّٰبِقٰتِ سَبْقًا ○ پس بفرشتگان پیش گیرنده بهمه پیشی گرفتنی در فرمانبرداری فَالْمُدَبِّرٰتِ اَمْرًا ○ پس سوگند
بملائکه که تدبیر کننده اند کار دنیا را یعنی جبرئیل که موکل ست بریاح و جنود و اسرافیل که نازل ست با مور التقسیم و اقدار و میکائیل که قسمت باران و گیاه

وقف لازم

متعلق بدوست و عزرائیل علیه السلام که قابض ارواح شان اوست و گفته اند مقسم نجوم است که شتابان سیر وند از مشرق بمغرب و شده از برج به برج
و سیاحت میکنند در فلک و همه پیشی میگیرند در سیر و مدبرات اند امر را که بدیشان بازبسته است باذن الله چون اختلاف هوا و فصول یا
اسپان غزاة اند که عنان کشیده روند از دار اسلام و تسبیح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر امر بدیشان کار فتح و ظفر بر
دشمنان خدای تعالی یا النفوس الفاضله که نزع شوند از شهوات و نشاط کنان بعالم قدس روند در مراتب ارتفاع سیاحت نمایند بحصول کمالات
سبقت فرمایند تا مکمل شده مکمل و مدبر امور ارشاد گردند و بر هر تقدیر جواب قسم آنست که شما مبعوث و محاسب خواهید شد یَوْمَ تَرْجُفُ
الرَّاجِفَةُ یاد کن آن روز را که بجنبد جنبنده یعنی بلرزد کوه و زمین از هیبت آن روز کما قال الله تعالی یوم ترجف الارض والجبال و این بوقت نفخه اولی
بود که همه بلرزند و زندگان از هول بمیرند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ که از پی در آید او را از پس در آینده یعنی نفخه ثانیه که خلق بدان زنده شوند قُلُوْبٌ
یَّوْمَئِذٍ وَّاجِفَةٌ دلهای آن روز ترسان و لرزان بود اَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ دیدهای خداوندان دلها فروخوابانیده باشند یَقُوْلُوْنَ میگویند (وقف لازم)
منکران بعث امروز در دنیا که ءَاِنَّا لَمَرْدُوْدُوْنَ آیا ما باز گردیده شدگانیم فِی الْحَافِرَةِ بحالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ مهمان حیات
کرداشتیم رد خواهند کرد ءَاِذَا کُنَّا آیا چون گردیم عِظَامًا نَّخِرَةً استخوانها کهنه و نزدیک بخاک شده ما را مبعوث گردانند قَالُوْا پس گفتند
از روی استهزا که اگر چنین باشد تِلْکَ اِذًا کَرَّةٌ خَاسِرَةٌ آن بازگشتن آنگاه بازگشتی باشد با زیان یعنی اگر ما را رجوع باشد بحشر پس ما زیانکاران باشیم (وقف لازم)
چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه میفرماید که دشوار مگیرید امر قیامت را فَاِنَّمَا هِیَ پس جز این نیست که آن زَجْرَةٌ وَّاحِدَةٌ یک بانگ است
یعنی دمیدن اسرافیل که همه خلائق بدان زنده شوند فَاِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ پس آنگاه ایشان بر زمین بوده باشند و گفته اند که ساهره نام زمینیست
نزدیک بیت المقدس در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود و خدای تعالی آنرا کشاده گرداند چندانکه خواهد و گویند زمین ساهره را خدای آفریده از نقره خام
طول عرض آن چهل برابر زمین دنیا باشد هَلْ اَتٰىکَ حَدِیْثُ مُوْسٰی آیا آمد بتو یعنی آمد سخن موسی کلیم تا تسلی دهی دل خود را از تکذیب قوم (وقف لازم)
و خبر فرمائی از وعده مومنان و وعید کافران اِذْ نَادٰىهُ رَبُّهٗ یاد کن چون بخواند موسی را پروردگار او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ در طُوًى بوادی پاکیزه
طوی آن نام وادیست یا بمعنی مرتین است یعنی دو بار پاکیزه شده یا دو بار ندا کرده شده و گفت اِذْهَبْ برو برسالت اِلٰی فِرْعَوْنَ بسوی فرعون اِنَّهٗ طَغٰی
بدرستیکه او از حد در گذشته است در تکبر فَقُلْ هَلْ لَّکَ پس بگوی مر او را که ای طاغی هیچ هست مر ترا میلی و رغبتی اِلٰی اَنْ تَزَکّٰی بسوی آنکه پاک شوی از کفر و
عصیان وَاَهْدِیَکَ و هیچ میخواهی که راه نمایم ترا اِلٰی رَبِّکَ بشناخت آفریدگار تو فَتَخْشٰی پس بترسی از عذاب او و خدا نای از کستی و نافرمانی موسی
بحکم خدای نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد و او معجزه طلبید فَاَرٰىهُ الْاٰیَةَ الْکُبْرٰی پس نمود او را موسی معجزه بزرگتر که قلب عصا بود بحیه فَکَذَّبَ وَعَصٰی
پس تکذیب کرد فرعون موسی را و عاصی شد در فرمان خدای یعنی چون دید که عصا اژدها شد گفت این از نزدیک خدای نیست بلکه سحر موسی است ثُمَّ اَدْبَرَ یَسْعٰی
پس پشت بر موسی کرد یعنی روی از او بگردانید و میشتافت با بطال امر او و گفته اند بترسید از اژدها و پشت گردانید و میشتافت در گریختن فَحَشَرَ فَنَادٰی
پس جمع کرد قوم خود را پس ندا کرد مر ایشان را بنفس خود فَقَالَ اَنَا رَبُّکُمُ الْاَعْلٰی پس گفت منم پروردگار برتر شما یعنی اصنام بر صورت من
اند همه خدایان اند و لکن از همه بزرگترم امام قشیری قدس سره در لطائف آورده که ابلیس این سخن می شنید گفت مرا طاقت این کلام نیست ان دعوی
انا خیر منه کردم بر آدم این بلا من رسید او که چنین لاف میزند تا کار او بکجا رسد فَاَخَذَهُ اللّٰهُ پس فرا گرفت او را خدای نَکَالَ الْاٰخِرَةِ بعقوبت آخرت که سوختن
است وَالْاُوْلٰی و بعذاب دنیا که غرق شد نشست یا بنکال دو کلمه او را مواخذه ساخت کلمه اول این سخن است که انا ربکم الاعلی و کلمه آخری آنکه گفت
ما علمت لکم من اله غیری و میان این کلمه چهل سال بود شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرموده که وقتیکه مرا حال گرم شد بزیارت حسین منصور حلاج
رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی یافتم از علیین مناجات کردم که خدایا این چه حالست که فرعون انا ربکم الاعلی گفت و منصور انا الحق
هر دو یک دعوی کردند روح حسین در علیین است و روان فرعون در سجین پس مرا ندا رسید که فرعون بخود بینی در افتاد و همه خود را دید و ما را گم کرد و حسین ما را دید و خود را

گم کرد پس درمیان دعوی شان فرق بسیارست نظم گفت فرعونی انا الحق گشت پست + گفت منصوری انا الحق و برست + این انا را رحمت الله
ای محب + وان انا را لعنت الله در عقب + زانکه او سنگ سیه بد این عقیق + آن عدوی نور بود و این عشیق + آن انا هو بود در سرای فضول +
نی ز روی اتحاد و از حلول + انّ فی ذلک لعبرة لمن یخشٰی ○ بدرستیکه در گرفتن فرعون هر آئینه پندیست و اعتباری مر کسی را که از شأن او
آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط امر نهد ءانتم اشد خلقا آیا شما ای منکران بعث سخت ترید و دشوارترید از روی آفرینش
ام السماء بنٰها یا آسمان با آن عظمت بنا کرد آنرا رفع سمکها برداشت سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین بلند
ساخت فسوّٰها ○ پس راست کرد بی فتوری و بیقصوری و اغطش لیلها و تاریک گردانید شب آنرا و اخرج ضحٰها ○ و بیرون آورد روز
آنرا اضافت شب با آسمان جهت آنست که حدوث آن از سبب گردش اوست امام زاهد فرموده که روز و شب بنا با آسمان پیدا کرد بسبب آفرینش آسمان
آفتاب و ماه برو والارض بعد ذلک و زمین را بعد از آفرینش آسمان دحٰها ○ بگسترد و مبسوط گردانید جمهور علما برانند که آفرینش زمین پیش از خلق
آسمانهاست و گستردن او بعد از آن اخرج منها بیرون آورد از زمین گسترده ماءها آب ورا بتفجیر ینابیع و عیون و مرعٰها ○ و بیرون آورد گیاه زارها
و چراگاههای او را والجبال ارسٰها ○ و کوههارا محکم و پایدار ساخت در روی زمین باثبات کوهها و نفی انهار و ظهور چراگاهها متاعا لکم از برای
برخورداری شما و لانعامکم ○ و مر چهارپایان شمارا فاذا جاءت الطامّة الکبرٰی ○ پس چون بیاید بلیه بزرگتر و هول ترکه از آنچه واقع شود همه بلاهای رستخیز
سخت تر باشد و آن ساعتی است که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را به بهشت رسانند جواب اذا محذوفست تقدیرش آنکه در آن شود یوم یتذکّر الانسان
روزیکه یاد آرد انسان ما سعٰی ○ آنچه سعی کرده باشد در عمل آن روز یعنی نوشته وی بدست او دهند تا بخواند و برّزت الجحیم و ظاهر گردانیده شود دوزخ لمن یرٰی ○
مر کسی را که بیند یعنی آشکارا شود بر وجهیکه هر که اهل رویت باشد بیند فامّا من طغٰی ○ پس هر که از حد برده باشد و نگرویده و اٰثر الحیٰوة الدنیا ○ و برگزیده زندگانی
دنیا یعنی از سلوک سبیل آخرت فراموش کرده کار او را نساخته فانّ الجحیم هی المأوٰی ○ پس بدرستیکه دوزخ آن جای آرام اوست و امّا من خاف و اما هر کس که
ترسیده باشد مقام ربّه از ایستادن خود نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب و عرض و نهی النفس عن الهوٰی ○ و نهی کرده باشد و بازداشته نفس را از آرزوی
او یعنی از تمنای حرام ناشایست فانّ الجنّة هی المأوٰی ○ پس بدرستیکه بهشت آن آرام جای اوست در فصول آورده که این آیت در شأن کسی است که قصد معصیتی کند
در خلوت و بر آن قادر بود و خلاف نفس نموده از خدای بترسد آن عمل دست باز دارد نظم گر نفس نهفته بهر آن تست + گفتش بیاور که بهشت آن تست + نفس کشیده
نفس سوی پست + هر که خلاف نفس کند در بست یسئلونک میپرسند ترا ای محمد عن الساعة از روز رستخیز و میگویند ایّان مرسٰها ○ کی باشد اقامت آن و در چه
زمان بپاید فیم انت من ذکرٰها ○ در چه چیزی تو از یاد کردن آن عائشه فرموده که حضرت رسالت پناه میخواست که وقت آن از خدای بپرسد حق سبحانه فرمود که ترا از
دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست نهایت آن پرسی الی ربک منتهٰها ○ بسوی پروردگار تست نهایت علم قیامت یعنی کس را خبر نداده اطلاع
بر آن خاصه حضرت اوست انّما انت منذر من یخشٰها ○ جز این نیست که تو بیم کننده هر کرا ترسد از قیامت کانّهم گویا که کفار مکه یوم یرونها
روزیکه بینند قیامت را که از آمدن آن میپرسند لم یلبثوا الا عشیة درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر مگر شبانگاهی آن روز او ضحٰها ○ یا چاشت آن روزی
که عشیه آن مذکور شد یعنی از هول آن روز مدت زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که بوده اند در دنیا مگر چاشتگاهی یا شبانگاهی

سورة عبس مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي اثنتان واربعون آية

آورده اند که عبدالله بن ام مکتوم بمجلس پیغمبر آمد و آنحضرت بدعوت صنادید قریش باسلام مشغول بود و ابن ام مکتوم بجهت عمی که داشت آن حال را
ندانست که نزد حضرت کسی نشسته است و با وی سخن میگوید آمد و قطع سخن کرد آنحضرت از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش کرد و از و
اعراض نمود جبرئیل آیت آورد که عبس و تولّٰی ○ ترش کرد روی خود را و روی بگردانید ان جاءه الاعمٰی ○ بآنکه آمد بسوی او نابینا یعنی
عبدالله ذکر اعمی استعارست بعذر او در قطع کلام بر سید انام و ما یدریک لعله یزکّٰی ○ و چه چیز ترا دانا کرد شاید که ابن ام مکتوم پاک شود از آثام و

يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرٰى ۝ یا پند گیرد پس سود دارد او را پند دادن تو اَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰى ۝ اما آنکس که توانگری ارد یعنی بی نیازی میکند از ایمان فَاَنْتَ لَهٗ تَصَدّٰى ۝ پس تو برای او روی می آری یعنی بر وی اقبال میکنی از بهر حرص بر ایمان آوردن او وَمَا عَلَيْكَ اَلَّا يَزَّكّٰى ۝ و نیست بر تو وزر و وبال بر آنکه مستغنی پاک نشود باسلام چه بر تو بلاغ است و بس وَاَمَّا مَنْ جَآءَكَ يَسْعٰى ۝ و اما آنکه می آید بسوی تو شتابنده در طلب تعلیم یعنی ابن ام مکتوم وَهُوَ يَخْشٰى ۝ و او میترسد از خدای یا از آزار کفار بسبب آمدن بتو فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰى ۝ پس تو از وی در گذرانیده بدیگران مشغول میشوی منقول است که چون جبرئیل این آیات بیاورد اندک بشره مبارک آنحضرت متغیر میشد در لباب آورده که میامن نرگس دیده آنسرور چون بار رسالت بی آب و تاب شد بنحوی که میرفت و راه می دید و نزدیک بود که رنگ وحی مبارکش دیوارهای مکه را مشرف سازد آمد و راه فرود که سید عالم از عقب عبد الله رفت و او را باز گردانید و ردای خود آورد و ردای خود بگسترانید و دلش را شاد ساخت و دیر ابران نشاند و بعد از آن هرگاه که وی را دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی و دو بار او را در مدینه خلیفه ساخت و لیکن بعزد دیر باید دانست که این صورت از حضرت رسالت پناه خطا نبود چه بحکم اجتهاد این عمل بجای آورد و کراهیت او از سوء ادب ابن ام مکتوم بود که سخن بر وی قطع کرد لیکن معذور بود بسبب عمی كَلَّآ اِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ۝ حقا که این آیات قرآنی پندیست مر خلق را فَمَنْ شَآءَ ذَكَرَهٗ ۝ پس هر که خواهد یاد کند آنرا و بدان متعظ گردد و این آیتها ثبت کرده شده است فِيْ صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ۝ در صحیفهای گرامی کرده شده نزد خدای مَّرْفُوْعَةٍ برداشته شده و بلند قدر مُّطَهَّرَةٍ ۝ پاکیزه از مس عیبها بِاَيْدِيْ سَفَرَةٍ ۝ بدست نویسندگان یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ کرده کِرَامٍ بزرگان نزدیک خدای بَرَرَةٍ ۝ پاکیزگان و مهربانان که بر مومنان استغفار میکنند مر ایشانرا قُتِلَ الْاِنْسَانُ لعنت کرده باد انسان یعنی کافر و بقول بعضی آنست که مراد عتبه بن ابی لهب است که داماد پیغمبر بود و باخر دختر آنحضرت را طلاق داد و گفت بکفرت برب النجم اذا هوی و حضرت رسالت پناه او را نفرین کرد که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و اندک وقتی نگذشت که شیر سر او را بکند در بیابان حسان بن ثابت قصیده دارد القصه حق سبحانه او را لعنت کرد و میفرماید مَآ اَكْفَرَهٗ ۝ چه کافر تر این کفست هیچ می اندیشد که خدای تعالی مِنْ اَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهٗ ۝ از چه چیز بیافرید او را مِنْ نُّطْفَةٍ از قطره آب منی خَلَقَهٗ بیافرید او را فَقَدَّرَهٗ ۝ پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال و هیات در بطن مادر ثُمَّ السَّبِيْلَ يَسَّرَهٗ ۝ پس راه بیرون آمدن آسان کرد او را تا متولد شد و نشو و نما یافت تا رسید ثُمَّ اَمَاتَهٗ پس بمیرانید او را در وقت انتهای عمر او فَاَقْبَرَهٗ ۝ پس بخاک در آورد تا چون مردار بر سر راهها نیفکنند ثُمَّ اِذَا شَآءَ اَنْشَرَهٗ ۝ پس چون خواهد زنده گرداند او را در وقت نشور باز بسته بمشیت دست كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَآ اَمَرَهٗ ۝ حقا که نگزارد انسان آنچه را که خدای فرمود او را یعنی که از بعهد میثاق وفا ننمود و امر ایمان و طاعت بگردن ننهاد و گفته اند مراد آنست که هرگز هیچ آدمی ادای حقوق اوامر الهی کما ینبغی بیرون نیامد و نتواند قطعه

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدای آورد ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجای آورد

فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسَانُ اِلٰى طَعَامِهٖٓ ۝ پس باید که نظر کند انسان بخوردنی خویش بچشم عبرت و ببیند که بچه وجه احداث کرده میشود اَنَّا صَبَبْنَا الْمَآءَ صَبًّا ۝ بآنکه ما بریختیم آب را از ابر ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْاَرْضَ شَقًّا ۝ پس بشگافتیم زمین را شگافتنی فَاَنْۢبَتْنَا فِيْهَا حَبًّا ۝ پس برویانیدیم در زمین دانه که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر و امثال آن وَّعِنَبًا وَّقَضْبًا ۝ و انگور و سپست وَّزَيْتُوْنًا وَّنَخْلًا ۝ و درخت زیتون و خرما بنان وَّحَدَآئِقَ غُلْبًا ۝ و باغهای پیوسته بزرگ درخت یعنی اشجار او شگفت و بسیار وَّفَاكِهَةً وَّاَبًّا ۝ و میوه تر و میوه های خشک یا چراگاه و این همه کردیم مَّتَاعًا لَّكُمْ برای برخورداری شما وَلِاَنْعَامِكُمْ ۝ و برای تمتع چهارپایان شما فَاِذَا جَآءَتِ الصَّآخَّةُ ۝ پس چون بیاید آواز کرکننده یعنی نفخه که از ... کر شود گوش مراد نفخه ثانیه جواب اذا آنکه بمند اهوال آن شدائد بسیار يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِيْهِ ۝ روزیکه بگریزد مرد از برادر خود با وجود موانست و مهربانی وَاُمِّهٖ و از مادر خود با وجود کثرت حقوق که او راست وَاَبِيْهِ ۝ و از پدر با وجود شفقت و عاطفت که از وی دیده وَصَاحِبَتِهٖ و از زن خود با وجود آنکه مونس روزگار او بوده وَبَنِيْهِ ۝ و از فرزندان خود با خیال استمداد ایشان لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مر هر مردی را از اهل قیامت يَوْمَئِذٍ شَاْنٌ يُّغْنِيْهِ ۝ آن روز کاریست که مشغول میدارد او را از غم دیگران در باب مشغولی ... شیخ فرید الدین عطار قدس سره

وقف لازم

حکایتی منظوم دارد نظم کشتی آورد در دریا شکست + تخته زان جمله بر بالا نشست + گربه و موشی بران تخته بماند + کار ایشان یکدگر چنانچه براند + نی زگربه موش را دردی نگر
نی ز موش آن گربه را چنگال تیز + هر دو ایشان از هول دریا عجب + در تحیر بازمانده خشک لب + در قیامت نیز این خوف ابد + یعنی آنجایی کسی نبود بد + وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ
مُّسْفِرَةٌ ۝ رویها باشد از ذرتابان درخشان از نور ایمان ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ۝ خندان فرخناک شادمان بسبب نجات از نیران و وصول بروضه
جنان وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ۝ و رویها باشد در روز بر او غباری تیرگی از کفر و عناد و خیرگی تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ۝ فرو گیرد آنرا تاریکی و سیاهی
از انکار و عصیان أُولَٰئِكَ آن گروه که روی سیاه گرفته و گرد آلوده دارند هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ ۝ ایشانند گروه کافران دروغگویان و نابکاران و تبه کاران

سورة کوّرت مکیة | بسم الله الرحمن الرحيم | وهی تسع وعشرون آية

عبدالله بن عمر از رسول خدا نقل کرده که هر که دوست دارد که بنگرد در روز قیامت یعنی معاینه ببیند احوال آن روز را پس باید که بخواند إِذَا الشَّمْسُ
كُوِّرَتْ ۝ چون آفتاب در هم پیچیده شود یعنی انبساط نور او از انبساط آفاق زائل گردد و مراد آنست که بی نور شود وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ ۝
و آنگاه که ستارگان تیره شوند وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ۝ و آنگاه که کوهها از اماکن خود منقطع شده روند شوند در هوا چون هبا وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ۝
و چون ناقهای ده ماهه از حمل ایشان گذشته و بزادن نزدیک شده و آن نفیس ترین مال عرب است فرو گذاشته شود یعنی کسی از برای دهشت رعایت او ننماید وَإِذَا
الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ۝ و آنگاه که جانوران وحشی جمع کرده شوند و بیکدیگر مختلط شده معتاد یا مر انجال اجزا بیکدیگر نباشد وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ۝
و آنگاه دریاها را آمیخته گردانند تلخ با شیرین یا همه یک دریا شوند یا همه را آتش سازند یا گرم کنند بیفشانند در فتوحات مذکور است که هر گاه عبدالله بن
عمر چون دریا را دیدی گفتی یا بحر متی تعود نارا وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ۝ و آنگاه که نفسها را جفت گردانند یعنی هر کسی را با مثال او رفیق سازند چون
صالح را با صالح و طالح را با طالح یا نفوس مومنان را با حور عین جفت کنند و کافران را با شیاطین یا ارواح را با بدان وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ۝
و آنگاه که دختران زنده در خاک کرده پرسیده شوند یعنی از کارهای قتله را سوال کنند بِأَيِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ ۝ بکدام گناه کشته شده است عادت اکثر عرب در جاهلیت
آن بود که دختران را از خوف درویشی یا از جهت لحوق عار بدیشان زنده دفن کردندی حق سبحانه فرمود که از قتله او سوال کنند قول آنکه از وی پرسند که چرا
کشته شدی و فائده این سوال آنکه کودک جواب دهد که مرا بی جرمی کشته اند قاتل وی مخذول گردد وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ۝ و آنگاه که نامهای اعمال که بوقت مرگ بسته و طی
کرده باشند باز گشاده شود وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ۝ و آنگاه که آسمان بر کنده شود در هم پیچید وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ ۝ و آنگاه که دوزخ افروخته گردد یعنی
بغضب خدای تافته شود و بیشتر از بیشتر وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ۝ و آنگاه که بهشت نزدیک گردانیده شود بدوستان خدای عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ ۝
بداند هر نفسی آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی از این دوازده حال که مذکور شد شش در زمین دنیا و شش در زمین محشر مشاهده نکند نداند که چه کرده
است و آنگاه که بداند بیند که با هر خیری کرامتی و عطایی و با هر شری ملامتی و عتابی بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوه خورد که
چرا مباشر آن شدم و آن حسرت و اندوه هیچ فائده ندهد نظم تو امروز فرصت غنیمت شمار + که فردا ندامت نیاید بکار + بکوش ای توانا که فرمانبری +
کر در ناتوانی بسی غم خوری + فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ۝ پس سوگند میخورم بستارگان پنهان شونده در روز الْجَوَارِ الْكُنَّسِ ۝ روندگان در مغارب
خویش نهان شوندگان در شعاع آفتاب در کشف الاسرار آورده که مراد خمسه متحیره اند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و خنوس
ایشان رجوع است و کنوس ایشان استقامت و گفته اند خنس گاو کوهیست و کنس آهو وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ ۝ و سوگند بشب آنگاه که پیش آمد
و هوا را تاریک گردانید یا باز پس رود و ظلمت زائل شود و این کلمه از اضداد است وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ۝ و سوگند بصبح آنگاه که دم زند یعنی بدمد
و تنفس او مبدای طلوع اوست و جواب قسم چیست إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ۝ بدرستیکه قرآن هر آئینه خواندن فرستاده است بزرگوار نزد خدای یعنی
جبرئیل در تبیان آورده که مراد محمد است بقول اول ذِي قُوَّةٍ صفت جبرئیل باشد یعنی او خداوند قوت بود در قلع مؤتفکات و صیحه ثمود و عند
ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ۝ نزدیک خداوند عرش با جاه و منزلت مُّطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ۝ فرمان برده شده در میان ملائکه یعنی هر چه گوید فرمان برند در آسمانها

بامانت وحی گزاردی و اگر رسول کریم مراد محمد باشد پس او صاحب قوت در طاعت نزدیک خدای خداوند قدر و مکانست مُطَاعٍ یعنی مستجاب الدعوات
ثَمَّ اَمِيْنٍ امین بر اسرار غیب وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُوْنٍ ۝ و نیست صاحب شما یعنی محمد دیوانه چنانچه شما گمان می برید وَلَقَدْ رَاٰهُ بِالْاُفُقِ الْمُبِيْنِ ۝
و بدرستیکه دید پیغمبر جبرئیل را بر صورت اصلی او بافق روشن یعنی مطلع آفتاب وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِيْنٍ ۝ و نیست پیغمبر بر خبرهای پوشیده و آنچه وحی
میرسد بخیل که شما را تعلیم نه دهد و ازان شما بی بهره شوید وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطٰنٍ رَّجِيْمٍ ۝ و نیست قرآن سخن دیو رانده بشهب فَاَيْنَ تَذْهَبُوْنَ ۝ پس
کجا میروید و بیشتر که بدان راه یابید و درستی نیست چرا ازو اعراض میکنید اِنْ هُوَ نیست قرآن اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعٰلَمِيْنَ ۝ مگر پندی عالمیان را یا نیست مگر
شرف اهل عالم لِمَنْ شَآءَ مِنْكُمْ بدل است از عالمیان یعنی قرآن موعظه است مر کسی را که خواهد از شما اَنْ يَّسْتَقِيْمَ ۝ آنکه مستقیم شود در راه خدای و پیروی حق
کند در اسباب نزول آورده که جبرئیل این آیت آورد ابو جهل بشنید و گفت چون این کار بما است و وابسته بخواهش ماست اگر خواهیم مستقیم شویم و اگر خواهیم
نشویم آیت آمد که وَمَا تَشَآءُوْنَ و نخواهید شما استقامت و هدایت را اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ مگر آنکه خواهد خدای رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ پروردگار عالمیان ع ۷
و مشیت شما را هیچ اثر نه شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که ترا در همه وصفها عاجز ساخته است نخواهی مگر بمشیت او و نکنی مگر بقوت او و فرمان نبری مگر
بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او پس تو چه فعل داری و بکدام فعل می نازی حال آنکه ترا هیچ نیست شعر ترا با همه هیچ در هیچ چه باشد سر هیچ در هیچ

سورة الانفطار مكية | بسم الله الرحمن الرحيم ۝ | وهي تسع عشرة اٰية

اِذَا السَّمَآءُ انْفَطَرَتْ ۝ آنگاه که آسمان شگافته شود وَاِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ۝ آنگاه که کواکب فرو ریزد و پراکنده شود که کواکب مثال قنادیل
معلقه اند و بر فلک بسلاسل نور آویخته اند و آن سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین ریزد
وَاِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ۝ و آنگاه که دریاها روان کرده شوند یعنی بعضی را در بعضی کشایند و همه یک دریا گردد وَاِذَا الْقُبُوْرُ بُعْثِرَتْ ۝ و آنگاه که گورها زیر و زبر
کرده شود یعنی خاک ها را بشورانند تا مدفونات وی از اموات و غیر آن ظاهر گردد و مردگان زنده شوند عَلِمَتْ نَفْسٌ بدانند هر نفس مَّا قَدَّمَتْ آنچه از
پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی وَاَخَّرَتْ ۝ و آنچه باز پس گذاشته از ترک عمل یا توبه و گفته اند هرچه کرده است یا اول عمر و آخر آن آنگه خطاب
رسد بکافران که يٰۤاَيُّهَا الْاِنْسَانُ مَا غَرَّكَ ای آدمی چه چیز ترا بفریفت تا کافر شدی بِرَبِّكَ الْكَرِيْمِ ۝ بخداوند بزرگ خود گفته اند فریبنده او دشمنی
مسلط بود یعنی شیطان یا جهل او یا متابعت هوا یا محبت دنیا آورده اند که نزول آیت در شان ابو الاسدین است که حضرت رسول را ایذا نموده و
عقوبتی بدو نرسید اینجا او را میگوید چه چیز ترا اغرا کرد و ایمن ساخت از عذاب خدای تا ایمن شدی و با مهلت الهی مغرور شد و جمعی از علما برآنند که این خطاب
عامست همه آدمیان را یعنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی شدی در خدای و دلیری کردی در نافرمانی شیخ مفتی عمار فرموده که اگر خدای از من
این سوال کند گویم سرای کرمت و در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت میگویند ایراد اسم کریم درین محل از همه اسما گویا جهت تلقین است بنده را تا گوید بنده
که فریفته شدم بکرم تو نظم چو بود منادی فرود لا تقنطوا من چرا ترسم ز عصیان عفو چو تو بر شکسته را سازی درست پس خطاها را امید عفو تست
اَلَّذِيْ خَلَقَكَ آنکه بیافرید ترا و تو هیچ نبودی فَسَوّٰىكَ پس راست کرد اعضا و اجزای ترا فَعَدَلَكَ ۝ پس بگردانید ترا از خلقت غیر تو از
حیوانات و تمیز ساخت بخلقتی که مفارق خلقت ایشانست فِيْۤ اَيِّ صُوْرَةٍ مَّا شَآءَ رَكَّبَكَ ۝ و هر صورتی که خواست ترکیب کرد ترا و در هم
پیوست كَلَّا نیست چنانچه گمان میبرید که قیامت نباشد بَلْ تُكَذِّبُوْنَ بلکه شما تکذیب میکنید بِالدِّيْنِ ۝ روز جزا را از روی عناد وَاِنَّ عَلَيْكُمْ
و بدرستیکه بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما لَحٰفِظِيْنَ ۝ هر آینه نگاهبانانند از ملائکه كِرَامًا كَاتِبِيْنَ ۝ بزرگان نزد خدای نویسندگان در نامه اعمال و
اقوال شما يَعْلَمُوْنَ مَا تَفْعَلُوْنَ ۝ میدانند آنچه میکنید از نیک و بد و از روی دانش مینویسند اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِيْ نَعِيْمٍ ۝ بدرستیکه نیکوکاران فرمانبرداران
هر آینه در بهشت اند وَاِنَّ الْفُجَّارَ لَفِيْ جَحِيْمٍ ۝ و بدرستیکه دروغگویان و منکران حشر هر آینه در دوزخ اند يَّصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّيْنِ ۝ در آیند بدوزخ
روز حساب یعنی روز قیامت وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَآئِبِيْنَ ۝ و نیستند فجار از دوزخ گم شدگان یعنی جاوید باشند بیرون نیایند وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا

يَوْمُ الدِّيْنِ ۝ وچه چيز دانا كرد ترا يعني چه داني تو كه كيست روز حساب جزا ثُمَّ مَآ اَدْرٰىكَ مَا يَوْمُ الدِّيْنِ ۝ پس تو چه داني كه چيست روز شمار مبالغه جهت تعظيم شان آنروز است يعني كيفيت آنرا كسي در نيابد يَوْمَ لَا تَمْلِكُ روزيكه مالك نشود نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْـًٔا هيچ نفسي براي هيچ نفسي چيزيرا از منفعت يعني هيچ كس نتواند كه بقوت وقدرت خود نفعي يا ضرري بكسي رساند وَالْاَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِّلّٰهِ ۝ وحكم وفرمان آنروز مر خداي راست شفاعت دهد آنرا كه خواهد در حق آنكه خواهد وبه بهشت فرستد آنرا كه خواهد وبدوزخ فرستد آنرا كه خواهد

ربع

سورة المطففين مكية	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وهي ست وثلثون اٰية

آورده اند كه اهل مدينه دركيل ووزن خيانتي عظيم داشتندي وچون حضرت رسالت پناه از مكه هجرت نموده متوجه مدينه شدند در اثناي طريق اين سوره نازل گشت وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِيْنَ ۝ واي مر كاهندگان از كيل ووزن گويند مردي بود در مدينه كه اورا ابو جهينه گفتندي دو صاع داشت يكي كه بزرگتر بودي بخريدي ويكي كه خردتر بودي بفروختي حق سبحانه در شان او آيت بفرستاد اَلَّذِيْنَ اِذَا اكْتَالُوْا آنانكه چون مي ستانند به پيمانه عَلَى النَّاسِ از مردمان براي خود يَسْتَوْفُوْنَ ۝ تمام مي ستانند وَاِذَا كَالُوْهُمْ وچون مي پيمايند براي ايشان اَوْ وَّزَنُوْهُمْ يا مي سنجند حقوق ايشانرا ميكاهند وزيان بديشان ميرسانند در فصول سبعين آورده كه هركه دركيل ووزن خيانت كند فردا اورا بقعر دوزخ آورده درميان دو كوه آتش بنشانند وگويند بركِلها وزنها وآنرا ميسنج وميسوز دبيت تو كم دهي وبيش ستاني بكيل ووزن روزي بود كه از كم وبيشت خبر كنند اَلَا يَظُنُّ اُولٰٓئِكَ آيا نميدانند ويقين ندارند آن گروه كه بيش ستانان وكم فروشان اند اَنَّهُمْ مَّبْعُوْثُوْنَ ۝ آنكه ايشان برانگيختگانند لِيَوْمٍ عَظِيْمٍ ۝ مر روز بزرگ را يَّوْمَ يَقُوْمُ النَّاسُ روزي كه بايستند مردمان لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ مر حكم آفريدگار عالميانرا يعني از پاي ننشينند تا فرمان رسد وآن مقام هيبت باشد كه اهل عرصات سه صد سال ايستاده باشند وكسي را زهره سخن نباشد تا حضرت رسالت پناه شفاعت كند وخلق را از مقام هيبت بموقف محاسبه آرند واين شفاعت كبري باشد كَلَّآ اِنَّ كِتٰبَ الْفُجَّارِ حقا كه نامه اعمال كافران لَفِيْ سِجِّيْنٍ ۝ در سجين بود وآن صخره ايست مجوف در زير دوزخ پوشيده كه جاي كافران ونامه اعمال ايشان دران بود از كعب الاحبار مرويست كه كتاب فاجرانرا بآسمان برند از قبول آن ابا كنند باز آورند بزمين قبول نكنند بزير هفتم زمين برند ودر سجين كه موضع ابليس ولشكر اوست بنهند وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا سِجِّيْنٌ ۝ وچه داني تو كه چيست سجين يعني جائيست باهول وهيبت وكتاب فجار كِتٰبٌ مَّرْقُوْمٌ ۝ كتابي ست نوشته وعلامت كرده بعلامتي كه هركه بيند داند كه دران خيري نيست وَيْلٌ كلمه ايست جامع همه بديها يعني عذاب وعقاب وشدت ومحنت يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ ۝ آنروز مر مكذبان راست اَلَّذِيْنَ يُكَذِّبُوْنَ آنانكه تكذيب كرده اند بِيَوْمِ الدِّيْنِ ۝ مر روز جزارا باور نداشته اند وَمَا يُكَذِّبُ بِهٖ وتكذيب نكند آن روز جزارا اِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ اَثِيْمٍ ۝ مگر هر ستمگاري از حد درگذشته بزه كاري وبيباك اِذَا تُتْلٰى چون خوانده شود عَلَيْهِ اٰيٰتُنَا بر وي آيتهاي كلام ما قَالَ اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ ۝ گويد از فرط جهل واعراض از حق كه اين افسانهاي پيشينيانست كَلَّا نه چنانست كه ميگويند بَلْ رَانَ بلكه غشاء غرور وغفلت پوشانيده است عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهاي ايشان باز نگار انكار ران نهاده مَّا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ۝ آنچه بوده كه ميكردند از آثام ومعاصي يعني بشامت سيئات دلهاي ايشان زنگ خورده وبي‌آصل شده ودر خبر آمده است كه هرگاه بنده گناهي كند نقطه سياه در دل وي پديد آيد تا بجاي رسد كه همه دل او سياه گردد كَلَّآ اِنَّهُمْ عَنْ رَّبِّهِمْ حقا كه ايشان از كرامت در جمت واضح تست كه از ديدار آفريدگار خويش يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوْبُوْنَ ۝ آنروز پرده شدگان باشند يعني از ان ممنوع ومهجور ومحروم ومحجوب شوند از امام مالك معني اين آيت پرسيدند فرمود كه حق سبحانه محجوب سازد اعداي خود را تا ديدار وي نه بينند وتجلي كند براوليای خود تا بلقای وي برسند امام شافعي فرمود كه محجوبين در شان كفار وارد شده دلالت ميكند بر آنكه مومنان از دولت ديدار خواهند بود ودوستان محجوب نخواهند شد كه آنگاه درميان دوست ودشمن فرق نماند قطعه گر بي بهشت بهانست بي ديدن ميزبان چه باشد چون دشمن ودوست را حجابست پس فرق در ان ميان چه باشد ثُمَّ اِنَّهُمْ پس بدرستيكه تكذيب كنندگان لَصَالُوا

الجحیم در آیندگان شده در دوزخ ثُمَّ یُقَالُ پس گفته شود یعنی زبانیه ایشان را گویند هٰذَا الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ این عذابی آن عذابیست که بود دید شما بدان تُکَذِّبُونَ تکذیب میکردید کَلَّا إِنَّ کِتٰبَ الْأَبْرَارِ حقا بدرستیکه کتاب اعمال نیکوکاران لَفِی عِلِّیِّینَ در علیین است که بر آسمان هفتم در زیر عرش و گویند آن مکانیست بر آن عرش و گفته‌اند سدرة المنتهی است وَمَا أَدْرٰكَ و چه چیز دانا ساخت ترا تا بدانی که مَا عِلِّیُّونَ چه چیز است علیون یعنی محلیست بلند یا مکان آن بلند است کِتٰبٌ مَرْقُومٌ کتابیست سطور موسوم بعلامتیکه هر که مشاهده کند داند که در وی چیزیست یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ حاضر میشوند آن کتاب را ملائکه مقرب که ساکنان علیین اند یعنی استقبال آن میروند و نگاه میدارند و در روز قیامت بدان گواهی خواهند داد إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِی نَعِیمٍ بدرستیکه نیکان و پاکان در بهشت اند عَلَی الْأَرَائِكِ یَنْظُرُونَ بر تختهای آراسته می‌نگرند یا بکفار بچیزیکه ازان شادمان و فرحناک میگردند در بکفار نظر میکنند در رو و ترح و عذاب ایشان مشاهده مینمایند تَعْرِفُ فِی وُجُوهِهِمْ بشناسی تو ای نگرنده در روهای ایشان نَضْرَةَ النَّعِیمِ تازگی نعمتهای بهشت و طراوت و لذتهای آن یُسْقَوْنَ آشامیده شوند یعنی بدیشان می آشامانند مِنْ رَحِیقٍ از شراب خالص سفید خوشبوی مَخْتُومٍ مهر کرده آنرا خِتٰمُهُ مِسْكٌ مهر او بجای گل مشک است و گفته‌اند ختم آشامیدن او رایحه مشک دهد هر کجا آن کنند تا دست کسی بدان نرسد ابرار خود مهر آن بردارند وَفِی ذٰلِكَ و در این شراب فَلْیَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ باید که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی عمل بجای آرند که سبب استحقاق آن آن گردد وَمِزَاجُهُ و آمیختگی رحیق مِنْ تَسْنِیمٍ از آب چشمه تسنیم است در تبیان از ابن عباس نقل کرده که تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش به بهشت میرود و آن اشرف اشربه بهشت است عَیْنًا یَشْرَبُ یعنی چشمه که می آشامند بِهَا الْمُقَرَّبُونَ از آن چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن بنوشند و ممزوج با برار دهند صاحب تیسیر فرموده که چون مقربان مشغول بما سوی نشده‌اند یعنی بمحبت غیر محبت حق دل نیاویخته‌اند شراب ایشان صرف است و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج بشراب دیگر باشد بیت ما شراب عشق میخواهیم بی دُردی خم * صاف نوشان دیگرند و دُرد نوشان دیگرند * در بحر الحقائق آورده که رحیق اشارتست بشراب خالص بی کدورت اغیار کونین و اوانی مختومه وی قلوب اولیا و اصفیا که ختام او مسک محبت است و تسنیم اعلی مراتب محبت است یعنی ذاتیه و مقربان اهل فنای الله و بقا بالله اند تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعه ازین شراب ناب نچشد بوی از سراپرده سبحان بمشام جان وی نرسد بیت سرمایهٔ ذوق دو جهان مستی عشق است * آنها که ازان می نچشیدند چه دانند * آورده‌اند که صنادید قریش هرگاه فقرای صحابه را چون عمار و خباب و صهیب و بلال و امثال ایشان میدیدندی با ایشان سخریه و استهزا کردندی آیت آمد که إِنَّ الَّذِینَ أَجْرَمُوا بدرستی آنانکه شرک آوردند کَانُوا مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا هستند از آنانکه گرویده‌اند یَضْحَکُونَ میخندیدند وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ و چون بگذشتندی بمومنان یَتَغَامَزُونَ غمز میکنند بچشمها یعنی اشارتها مینمایند بجهت استهزا در کشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه با نفری از مسلمانان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کردند بطریق استهزا پیش آوردند نزد یاران خود رفته گفتند راس رئیس امروز اصلع بود یعنی علی بدین سخن بسیار بخندیدند هنوز علی بمسجد پیغمبر نرسیده بود که این آیتها فرود آمد که مجرمان و منافقان بر مومنان میخندند و بچشم و ابرو غمز میکنند وَإِذَا انْقَلَبُوا و چون باز میگردند إِلَیٰ أَهْلِهِمُ بسوی کسان خود انْقَلَبُوا فَکِهِینَ باز میگردند شادمان و خرم بدانچه کرده‌اند وَإِذَا رَأَوْهُمْ و چون ببینند کافران و منافقان مومنان را قَالُوا إِنَّ هٰؤُلَاءِ میگویند با یکدیگر بدرستیکه این گروه که متابع محمد اند لَضَالُّونَ گمراهانند وَمَا أُرْسِلُوا و حال آنکه فرو فرستاده نشده‌اند اهل کفر و نفاق عَلَیْهِمْ حٰفِظِینَ بر مومنان نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت یا هدایت ایشان فَالْیَوْمَ الَّذِینَ آمَنُوا پس امروز یعنی در روز قیامت آنانکه گرویده‌اند مِنَ الْکُفَّارِ یَضْحَکُونَ بر احوال کافران میخندند عَلَی الْأَرَائِكِ یَنْظُرُونَ بر تختهای آراسته بجواهر می‌نگرند بدیشان که در دوزخ بچندین نوع معذب در سلاسل و اغلال چگونه مقید اند و آنانکه دری از بهشت بگشایند و ندا کنند بیایید به بهشت و ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون بآن رسند فی الحال در بر روی ایشان ببندند ایشان مهموم و مغموم بدوزخ باز گردند مومنان بدین حال خندان شوند

هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ آیا جزا داده شدند کافران مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۝ آن عملها را که بودند در دنیا که میکردند از سخریت و استهزا یعنی برای تسلی دل مومنان از دشمنان ایشان را یا داس دادیم تا بعوض خنده کافران بر ایشان امروزی می خندند بر حال ایشان

وهي خمس وعشرون اية	بسم الله الرحمن الرحيم	سورة انشقت مكية

إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ ۝ آنگاه که آسمان شگافته شود جهت نزول ملائکه وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ۝ و بشنود فرمان پروردگار خود را و سزاوار شده است آسمان با نقیاد امر خدای وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ۝ و آنگاه که زمین کشیده شود یعنی کوهها و دریاها از میان برداشته و آنرا همچو زمین باز کشند وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ۝ و بیرون افگند آنچه در درون اوست از گنجها و اموات و خالی شود از همه وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ۝ و فرمان برد حکم آفریدگار خود را و سزاوار باشد باستماع حکم ربانی جواب اذا آنست که بیند انسان ثواب و عقاب يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ ای آدمی بدرستیکه تو کار کننده و رنج و سعی نماینده إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا برای جزای پروردگار خود جهد فَمُلَاقِيهِ ۝ پس تو ملاقات کننده عمل خود یعنی یا داش آنرا فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس آنکه داده شود كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ۝ نوشته اعمال او بدست راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود حِسَابًا يَسِيرًا ۝ حسابی آسان بی مناقشه و مضائقه وَيَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ و باز گردد بسوی کسان خود یعنی بگروه مومنان یا بقبیله خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حور العین مَسْرُورًا ۝ و شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ و اما آنکه داده شود كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ۝ نامه کردار او از پس پشت او و از آن طرف نامه کردار او را در دست وی نهند و چنین کس فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا ۝ زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند هلاکت را یا گوید یا ثبوراه و این کلمه هم طلب هلاکت است وَيَصْلَى سَعِيرًا ۝ و در آید بآتش افروخته إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا ۝ بدرستیکه بود در میان کسان خود در دنیا شاد از متابعت هوا و بطر بال بنیای فانی و جاه ناپایدار إِنَّهُ ظَنَّ بدرستیکه او گمان برده است أَنْ لَنْ يَحُورَ ۝ آنکه باز نگردد بخدای یعنی او را بعث و حشر نبود بَلَى آری او را باز گشت خواهد بود إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بدرستیکه خدای اوست بِهِ بَصِيرًا ۝ با احوال و اعمال او بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بحشر خواهد آورد و جزا و سزای اعمال او بر وی خواهد رسانید فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ ۝ پس سوگند میخورم بشفق و آن حمرتیست که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود و غیبوبت آن علامت وقت عشاست بقول امام مالک و امام شافعی و امام احمد و صاحبین و بقول امام اعظم آن بیاضی است که بر عقب آن حمرت بماند و جمعی بر آنند که آن بیاض غائب اصلا نمیشود بلکه بر دوست از افق بافق وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ ۝ و سوگند بشب و آنچه جمع کند و بپوشد یعنی قسم بهر چه تاریکی شب آنرا فرو پوشد وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ ۝ و سوگند بماه آنگاه که کامل گردد و بمرتبه بدریت رسد لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ ۝ که هر آئینه تمام برسید و ملاقی شوید حالی را بعد از حالی مطابق وی باشید در شدت مراد مرگ است و شدائد روز قیامت و مواطن احوال آن یکی بعد از دیگری دیده شود در تفسیر امامی آورده است که مراد تحویل بنی آدم از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه و از آن بمضغه و عظم و خلق آخر و جنین و ولید و رضیع و صبی و غلام و شباب و کهل و شیخ تا آخر احوال فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ پس چیست آدمیان را که با وجود این حال نمیگروند بخدای و برسول و بروز جزا وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ و چون خوانده میشود بر ایشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ ۝ سجده نمیکنند برای تلاوت او و بعضی علما اینجا سجده کرده اند و جمهور در آخر سوره و ابو هریره اینجا سجده کردی و گفتی از پس ابو القاسم اینجا سجده کردم و این سجده سیزدهم است از سجدات قرآن و صاحب فتوحات این سجده را سجده جمع گفته که بعد از استماع قرائت قرآن جامع باشد و صفات تنزیه و تقدیس را و سجده نا کردن کفار جهت قصور دلیل انفلاح حجت ست بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه گرویده اند يُكَذِّبُونَ ۝ تکذیب میکنند قرآن را و تدبر نمی کنند در آیات آن وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ ۝ و خدای داناتر است بآنچه نگاه میدارند در دل خود از کفر و میورشند از کینه مومنان فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ پس خبر کن ایشان را بعذاب الیم یعنی بعذابی دردناک و ایراد بشارت برای تهکم است إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای ستوده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشانرا است مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ ۝ ناکاسته و نابریده منت ناتهاده

سورة البروج مکیة | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | وهی اثنتان وعشرون آیة

وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الْبُرُوْجِ ۙ سوگند بآسمان که خداوند بروجهاست مراد بروج اثنا عشریست یا منازل قمر یا درهای سموات وَالْيَوْمِ الْمَوْعُوْدِ ۙ وسوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت وَشَاهِدٍ وسوگند بگواه که الله است همه را می بیند و میداند وَّمَشْهُوْدٍ ۙ وسوگند بگواهی کرده برو که بنده است و بقولی شاهد پیغمبر ماست و مشهود امت وی اند یا شاهد امت اوست و مشهود امم دیگران یا شاهد حفظه اند و مشهود بنی آدم یا شاهد اعضا اند و مشهود آدمی و شاهد و مشهود باقوال دیگر یا حجر الاسود است و حجاج یا عرفه و حضار آن مقام یا روز نحر و ذبح کنندگان یا روز جمعه و نمازگزارندگان در وی یا آدم و ذریت او یا عیسی و امت او یا ایام و لیالی و عمل کنندگان در ایشان و بر تقدیر جواب قسم اینست قُتِلَ هلاک شدند و ملعون گشتند اَصْحٰبُ الْاُخْدُوْدِ ۙ خداوندان شکافها در زمین و ایشان بت پرستان بودند از اصحاب ذو نواس یمنی و در زمان او ساحری بوده کاهن و مشعبد که مدار ملک ملک برو بودی چون سن شیخوخت رسید بعرض ملک رسانید که پیر شده ام ضعف کلی بقوای من راه یافته نظم دیده از هر شعاع تیره شود + گوش وقت سماع خیره شود + زبانرا مجال گویائی + نه تن خسته را توانائی + صلاح در آنست که جوانی اصیل عاقل تیز فهم من سپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من خلفی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسندیده افتاد و بران منوال که مدعا داشت پسری سپرد و ساحر از روی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت روزی آن پسر بدیر راهبی رسید در احوال وی اطلاع یافته طریق رهبانیت را پسندید بدین راهب متدین شده خداپرست گشت و روزها بهانه آنکه از ساحر تعلیم میگیرد بیامدی و با راهب صحبت داشتی تا مردی عاقل عامل کامل مستجاب الدعوات گشت قضارا روزی از دیر راهب بیرون آمده بخانه خود میرفت اژدهای بر سر راه آمده بود و سر راه مردم فرو بسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند چون آن جوان پیش آمده و اسم اعظم خوانده دست بر پشت اژدها مالید و گفت از راه برگرد و بمنزل خود باز رو اژدها برفت و خبر این جوان در شهر افتاد و وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد جوان سخنی در گوش وی گفت او نیز از سر راه دور رفت ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند و مدعای او مرادات همه بحصول پیوست تا حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمده استدعای دعا نمود جوان گفت اگر متابعت من کنی و سر مرا پوشیده داری چشم ترا روشن سازم حاجب عهد کرد و جوان او را بکلمه شهادت تلقین فرمود و دعا کرد تا چشم او روشن شد حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد و ملک از روی تعجب گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت خدای مرا صحت بخشید ملک گفت خدای کیست حاجب گفت الله الذی لا اله الا هو ملک بطریق حیله گفت این تلقین از که آموختی تا من هم مدد بگیرم حاجب شفقتی که بر اسلام ملک داشت قصه جوان در میان آورد و ملک او را طلبید بر عقیده او اطلاع یافت و چند انچه جد و جهد نمودند جوان از دین برنگشت و حکم شد او را ببرند و غرق سازند جمعی وی را بلب بحر بردند او دعا کرد همه غرق شدند و او بسلامت بازگشت خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را بر سر کوهی برند و بیندازند چون بر کوه رسید بدعا نمود بادی برآمد و موکلانرا از کوه در افکند و وی سالم بماند ملک فرمود تا او را در آتش افکنند القصه دیگران بسوختند و او را ضرری نرسیده بود پس او را بر دار بردند و تیرباران کردند هیچ تیر بروی کارگر نگردید جوان گفت ای ملک بگو بخدا اگر این همه آثار قدرت از وی مشاهده کردی بیت مبدع هر چیز که بود و هست + مخترع هر چه وجودش هست + ملک عاجز درمانده گفت می خواهم که قتل تو چون گفت اگر مراد تو اینست تیری برکمان نه و بگو بنام خدای این غلام و بیفکن تا بر من آید ملک چنان کرد تیر بر مقتل آمد جوان شربت شهادت نوشید بعضی از آن مجلس جمیع یکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام ملک در غضب شده گفت تا چند چار زمین را گو کردند و در هر گوی آتش افروختند و بر کناره گوها تخته بر کرامی آوردند هر پیر سیدندی اگر بخدا گرویده بودندی میسوختندی حق سبحانه ایشانرا گو مها صحاب الاخدود یعنی اصحاب حفرها و گوها دنهی النَّارِ ذَاتِ الْوَقُوْدِ ۙ خداوندان آتش با هیمه افروخته بسیار اِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُوْدٌ ۙ چون ایشان بودند بر کناره آتش نشستگان وَّهُمْ

عَلٰی مَا یَفْعَلُوْنَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ و ملک و اصحاب او برانچه میکنند بِالْمُؤْمِنِیْنَ شُهُوْدٌ ۝ نگرندگان حاضران و مشاهده کنندگان بودند وَمَا نَقَمُوْا مِنْهُمْ
و انکار نکردند اصحاب اخدود از مومنان چیزی را اِلَّآ اَنْ یُّؤْمِنُوْا مگر آنکه میگرویدند بِاللّٰهِ الْعَزِیْزِ بخدای غلبه کننده که از عذاب او باید ترسید
الْحَمِیْدِ ۝ ستوده که برحمت او امیدوار باید بود الَّذِیْ لَهٗ آنخداوندی که مراورا ست مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها
وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیْدٌ ۝ و خدای بر همه چیز از افعال و اقوال مومن و کافر گواه است اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه فَتَنُوا الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ
در فتنه افگندند مردان و زنان گرویده را یعنی ایشان را عذاب کردند بآتش ثُمَّ لَمْ یَتُوْبُوْا پس باز نگشتند بخدای و از کفر توبه نکردند فَلَهُمْ عَذَابُ
جَهَنَّمَ پس مر ایشانراست عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِیْقِ ۝ و مر ایشانراست عذاب آتش سوزان آورده اند که همان آتش سوزان
که از اخدود یعنی از گو کها که فرو زیده بود بمقدار ارتفاع گرفت بمقدار چهل ذراع و احاطه کرد بدیشان و همه را بسوخت اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بدرستی آنانکه
گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای شایسته لَهُمْ جَنّٰتٌ تَجْرِیْ مر ایشانراست بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار آن جویها ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْکَبِیْرُ ۝ آنست رستگاری بزرگ که دنیا و مافیها در جنب آن خرد و محقر است اِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ بدرستیکه گرفتن پروردگار تو
لَشَدِیْدٌ ۝ هر آئینه سخت است که آنرا العذاب که فرگرفت هرگز ویرا نجات نیست اِنَّهٗ هُوَ یُبْدِئُ بدرستیکه خدای و آشکارا کند بطش خود را
بر کافران در دنیا وَیُعِیْدُ ۝ و باز گرداند همانرا بر ایشان در آخرت و این نشانه عدل است وَهُوَ الْغَفُوْرُ الْوَدُوْدُ ۝ و او ست آمرزنده آنرا که
توبه کند دوست دارد مر آنرا که فرمانبرد و این علامت فضل ست بعدل بگیرد در دنیا بو ساز و بفضل بنوازد و فراز دهد فضل او دلسوز غمخواران و عدل او
سینه سوز سیاران ذُو الْعَرْشِ الْمَجِیْدُ ۝ خداوند عرش یا مالک ملک بزرگوار در ذات و صفات فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیْدُ ۝ کننده آنچه خواهد هَلْ اَتٰىکَ حَدِیْثُ
الْجُنُوْدِ ۝ آیا آمد بتو سخن لشکرها یعنی برای تسلی تو بتو فرستادیم خبر و حدیث گروهی که ابنیا بیرون آمدند و بعقوبت فِرْعَوْنَ وَثَمُوْدَ ۝ فرعون و قوم او و ثمود
و قبیله ثمود آری این سخنان نازل شد و منکران قبول نکردند بَلِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بلکه آنانکه نگرویدند فِیْ تَکْذِیْبٍ ۝ در باور نا داشتن آن وَّاللّٰهُ مِنْ
وَّرَآئِهِمْ مُّحِیْطٌ ۝ و خدای از ورای ایشان عالمست بدیشان یعنی قدرت او بر ایشان مشتمل ست و از وی فوت نتوانند شد و چنان نیست که
ایشان گمان برند در حق قرآن که سحر و شعر و کهانت است بَلْ هُوَ قُرْاٰنٌ مَّجِیْدٌ ۝ بلکه او قرآن شریف بزرگست نوشته شده فِیْ لَوْحٍ مَّحْفُوْظٍ ۝
در لوح محفوظ است از تغییر و تحریف در معالم آورده که لوح از یکدانه در سفید ست طول او از آسمان تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب و کنارهای
او از یاقوت ست و او در کنار فرشته ست بر یمین عرش و آن فرشته واقف آن نیست سبحان ذی العرش العظیم

سورة الطارق مكية	بسم الله الرحمن الرحيم	وهي سبع عشرة اية

آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه نشسته بودند با عم خود ابو طالب ناگاه ستاره بدرخشید شعله آتش عظیم از وی ظاهر شد ابو طالب بترسید و گفت
این چه چیز ست حضرت پیغمبر فرمود که این ستاره است که دیوانرا از آسمان میرانند و نشانه است از قدرت الهی فی الحال جبرئیل نازل شد بدین سوره
وَالسَّمَآءِ وَالطَّارِقِ ۝ سوگند بحق آسمان و کواکب پیدا شونده بشب وَمَآ اَدْرٰىکَ مَا الطَّارِقُ ۝ و چه چیز ترا دانا کرد تا بدانی که چیست
طارق النَّجْمُ الثَّاقِبُ ۝ ستاره درخشنده فروزان چون شعله آتش جواب قسم چیست اِنْ کُلُّ نَفْسٍ نیست هیچ نفسی لَّمَّا عَلَیْهَا حَافِظٌ ۝
الا که بر وی رقیب ست نگهبان که قول و عمل او را نگاه میدارد و احصای آن مینماید فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسَانُ پس باید که نظر کند آدمی یعنی بسکه منکر بعث و حشر است
باید که در نگرد که در اصل ایجاد مِمَّ خُلِقَ ۝ از چه چیز آفریده شده خُلِقَ مِنْ مَّآءٍ دَافِقٍ ۝ مخلوق گشته است از آبی ریخته شده در رحم یَّخْرُجُ آبیکه
بیرون می آید مِنْ بَیْنِ الصُّلْبِ از میان پشت مردان وَالتَّرَآئِبِ ۝ و استخوانهای سینه زنان اِنَّهٗ عَلٰی رَجْعِهٖ بدرستیکه خدای باز گردانیدن
آن آب صلبی که از آن بیرون آمده است لَقَادِرٌ ۝ هر آئینه تواناست یا بر بعث و اعاده ایشان بعد از موت قادر است یَوْمَ تُبْلَى السَّرَآئِرُ ۝
روزیکه آشکارا کرده شود نهانها یعنی ظاهر کنند مخفیات ضمائر را تا طیب از خبیث آن متمیز گردد یا فرائض اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت

و دشنود که کسی بران اطلاع ندارد آدمی بعمل اعتقاد نبوده و نکرده یا پرده بر دارند از کردارهای پنهان و بسی رسوائی بران مترتب گردد بیت گر ز روی
کارها بر دارند + آن کیست که رسوا نشود در عالم + و دران وقت که پوشیده‌ها پیدا شود فَمَا لَهٗ مِنْ قُوَّةٍ وَّلَا نَاصِرٍ ۝ پس نیست انسان را هیچ
توانائی در نفس او تا عذاب از خود باز دارد و نه یاری که بمددگاری او بلا مندفع و مرتفع گردد وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الرَّجْعِ ۝ و سوگند بآسمان باران
بازگشت یعنی رجعت میکند از سر ذروه و بلندی بآن موضع که از انجا حرکت کرده وَالْاَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ ۝ و بزمین باشگافت که از آن
نبات و آب بیرون آید اِنَّهٗ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ۝ بدرستیکه قرآن هر آئینه سخنیست درست و راست جدا کننده میان حق و باطل وَّمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ۝
و نیست او بازی و باطل و فسوس و سخریه اِنَّهُمْ يَكِيْدُوْنَ كَيْدًا ۝ بدرستیکه معاندان قریش مکر می‌کنند مکر کردنی در دار الندوه جهت پیغمبر ما این خبر سبب نزول
زعمل یعنی حق سبحانه خبر داد که کفار این مکر خواهند کرد وَّاَكِيْدُ كَيْدًا ۝ و جزا میدهیم مکر ایشانرا باستدراج خفی پس بسبب آن فَمَهِّلِ الْكٰفِرِيْنَ پس مهلت ده کافرانرا
تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان اَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا ۝ فرو گذار ایشانرا اندکی زمان یعنی نزدیک همه هلاک خواهند شد حکم امهال منسوخست بآیت قتال

سورة الاعلی مکیة	بسم الله الرحمن الرحیم	و هی تسع عشرة آیة

ع

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلَى ۝ تنزیه کن نام پروردگار خود را که برترست از اتحاد و شریک و از اطلاق آن بر غیر سبحانه و گفته‌اند اسم صلتست یعنی آنکه پاکی
بستای آفریدگار خود را از هر صفتی که نشاید او را تنزیه کن یا بگوی سبحان ربی الاعلی در خبرست که چون این آیت نازل شد حضرت رسول علیه السلام فرمود اجعلوها فی سجودکم الَّذِيْ
خَلَقَ فَسَوّٰى ۝ آن خدائیکه بیافرید همه چیزها را پس راست کرد خلق هر یک را تا آنکه عطا فرمود آنچه مراد در کار او آدمی را ابصار و دیده راست کرد اعضا و اجزای او را در لیاقت
وَالَّذِيْ قَدَّرَ فَهَدٰى ۝ و آن خدائیکه تقدیر کرد و بسیار اجناس و انواع بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع را و هدایت فرمود باستخراج آنها یا مقدر کرد مدت
مکث مولود در رحم و او را راه نمود به بیرون آمدن وَالَّذِيْٓ اَخْرَجَ الْمَرْعٰى ۝ و آن خدائی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی برویانید چیزی را که چهارپایان بچرند
فَجَعَلَهٗ غُثَآءً اَحْوٰى ۝ پس ساخت آن گیاه و رسته را بعد از سبزی او خشک تیره و سیاه و تیره محققان از مضمون این آیت فهم کرده‌اند که چراگاه
متمتعان دنیاست گر چه اول تازه و سیراب سبز و خرم نماید اما آخر کار رفتنی است بسبب هبوب باد خزان حادثات تیره و بی طراوت خواهد بود قطعه اگر چه خرم و
تازه است گلشن دنیا + ولی نکهت باد خزان نمی ارزد + نگر که خوش ز دو صد قرار جای مرو + که جان چرخ سکبار و مان نمی ارزد + آورده‌اند که چون جبرئیل علیه السلام آیتی
یا سوره نازل شدی و بخواندی حضرت رسالت پناه همانرا خواندن آغاز فرمودی و هنوز جبرئیل آخر نرسیده که آنحضرت اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا فراموش
کند حق سبحانه آیت فرستاد که سَنُقْرِئُكَ زود باشد که بر تو خوانیم قرآن یعنی جبرئیل امر باز بر تو خواند فَلَا تَنْسٰٓى ۝ پس تو فراموش نکنی آنرا از قوت حفظی که بر تو
القا کرده‌ایم با آنکه تو امی تا حفظ اینهمه سوره و آیات متشابه نشانه دیگر باشد بر رسالت تو درین آیت بشارتست مر آنحضرت را که هر چه بر تو میخوانیم فراموش
نخواهی کرد که جبرئیل بقرآن با در رس نتیجه خواهد بود چنانکه در اخبار آمده که بماه رمضان مبارک هر سالی نازل شدی و قرآن با پیغمبر تلاوت نمودی و در سال آخر
که آنحضرت از دنیا رحلت فرمود دو بار آمد و قرآن را تلاوت کرد و آنحضرت با صحابه اهل خود فرمود که اعلم نیست که درین ماه رمضان جبرئیل دو نوبت آمد و قرآن را
ختم کردیم و هر سالی یکنوبت نازل میشد همچنان بود که آنحضرت فرمود اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ مگر آنچه خدا خواهد که فراموش کنی بران جهت که تلاوت او منسوخ گردد حق
سبحانه از مصحف و صدور قرا محو کند اِنَّهٗ يَعْلَمُ الْجَهْرَ بدرستیکه خدای داند آشکارا از احوال خلق وَمَا يَخْفٰى ۝ و آنچه پنهانست از اطوار ایشان وَ
نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرٰى ۝ و آسان گردانیم و توفیق دهیم ترا برای سلوک طریق آسان در حفظ وحی یا راه نمائیم ترا بشریعت آسان فَذَكِّرْ اِنْ نَّفَعَتِ الذِّكْرٰى ۝
پس پند ده بقرآن بدرستیکه سود دارد پند دادن مر منکرانرا اگر سود کند و اگر نکند یعنی پند او فرو مگذار اگر کسی ازان منتفع شود و اگر نشود بیت من آنچه شرط
بلاغست با تو میگویم + تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَّخْشٰى ۝ زود باشد که پند پذیرد کسیکه بترسد از خدا وَيَتَجَنَّبُهَا الْاَشْقَى ۝ و دوری کند
از موعظه بدبخت ترین کافران که شقی ترست الَّذِيْ يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرٰى ۝ آنکه درآید بآتش بزرگتر یعنی در آتش درکه جهنم که آتش آن از آتش درکات دیگر
تیز تر و سوزنده ترست و در حدیث آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیا جزویست از هفتاد جزو آتش جهنم و گفته‌اند مراد بکبری در طبقه سفلی است که جای آل

فرعون و منافقان و منکران باشد و عیسی ع باشند و نار صغری در طبقهٔ علیا که جای گنهکاران امت مصطفی ست ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ۝ پس آن زشت ترین بمیرد و نه در آن نار کبری تا بیاساید و نه زنده باشد زندگی که از آن راحت یابد قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ ۝ بدرستیکه رستگار شد و فیروز آنکه پاک شد از کفر و معصیت وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ ۝ و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و زبان خود پس نماز گزارد که نشانهٔ اسلام است یا رستگار شد کسیکه طهارت کرد و تکبیر احرام گفت و نماز پنجگانه ادا کرد یا زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت و نماز عید گزارد بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۝ بلکه شما برگزینید زندگانی دنیا را خطاب با اهل شقاوت است که بدنیا مشغول شده کار آخرت نمی سازند وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ۝ و آخرت بهترست از دنیا و پاینده تر إِنَّ هَٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ۝ بدرستیکه این سخن در صحیفهای پیشینیان ست یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل شده صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ ۝ در صحیفهای ابراهیم که بیست ست و در صحف موسی یعنی الواح +

ع ۱۹

سورة الغاشية مكية	بسم الله الرحمن الرحيم	وهي ست وعشرون اية

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ۝ بدرستیکه آمد بتو خبر پوشنده که قیامت ست او بپوشد خلائق را باهوال یعنی هیبت او همه کس را فرا گیرد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ۝ رویها از روز ترسناک بود و خوار یعنی اهل آن رویها ذلیل باشند و بمقدار عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ ۝ عمل کنند و رنج کشنده در آن عمل یعنی در دوزخ چنان عملی کنند که از آن رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسلهای آتشین و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط در عقاب دوزخ تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً ۝ که درآورده شوند در آتش بنهایت گرمی رسیده و حفص تُصلی خواند یعنی درآیند بدان آتش تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ ۝ آشامیده شوند یعنی بوقت غلبهٔ آتش عطش بیاشامانند ایشانرا از چشمهٔ آبی بغایت گرم و گفته اند از آن روز که آتش آفریده شده این آب را میجوشانند لَّيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ نیست مر دوزخیان را خوردنی إِلَّا مِن ضَرِيعٍ ۝ مگر از ضریع و آن گیاهیست خارناک چون تر باشد عرب آنرا شبرق گویند و شتران و چارپایان خورند و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ دابه گرد او نگردد و در آخرت شجرهٔ ناریه بود بشکل آن آورده اند که ابوجهل چون این آیت شنید گفت چه شد ضریع ما را فربه خواهد کرد چنانچه شتران را آیت آمد که لَّا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِن جُوعٍ ۝ فربه نمیکند ضریع دوزخ کسی را و دفع نمیکند گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی از این دو امر و هیچ کدام دست نمیدهد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ ۝ رویها باشد آنروز تازه باشد از نعمت برومند یعنی ارباب وجود متنعم و فربه باشند لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ۝ مر عمل خود را پسندیده کنند یعنی بکاری که کرده باشند راضی شوند از عمل خود چون ثواب آن ببینند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۝ در بهشت بلند قدر باشند لَّا تَسْمَعُ نشنوند جاودانه یا تو نشنوی ای مخاطب فِيهَا لَاغِيَةً ۝ در آن بهشت عالی سخن بیهوده کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ۝ در آن بهشت چشمهٔ روان بود که آب آن منقطع نگردد فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ ۝ در آن بهشت تختهای بلند برداشته بود و اصل آن از زر مکلل بزبرجد و در و یاقوت در معالم گفته که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که بروی نشیند بر زمین فرود آید و چون بران قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود در رود وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ ۝ و در آن جنت کوزهای بی دسته و لوله نهاده پیش بهشتیان وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ۝ و بالشها نهاده برهم یکدیگر وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ۝ و فرشهای گسترده امام زاهد آورده که چون کفار لفظ سرر مرفوعه شنیدند با یکدیگر گفتند این چون نشاید اگر واقع ست پس بلال و خباب و امثال ایشانرا کار افتاد پس وقت بالا بر بالای آن تخت بلند روند پس فرصت باید تا از آن بلندی فرود آیند آیت آمد أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ۝ آیا نمی نگرند ایشان بسوی شتر که بقدرت ما چگونه آفریده شده است یعنی با آن همه بلندی و بزرگی برشته مسخر کودکی میشود تا بر و برآید و فرود آید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند که در فرمان بهشتی باشد و گفته اند که خلقت شتران دالست بر کمال قدرت و حسن تدبیر و علم و حکمت خالق جل جلاله چه بزرگست بار گران بر باد میکشد و منقاد ست همه فرمان برد و قانعست از همه گیاهها بخورد و طاقت در تشنگی و شکیبائی در رنج دارد و بدین جهت ست که بیابانی بی آب قطع کند و هر چه مطلوب ست از حیوان مثل نسل و حمل و شیر و لحم و وبر و کوب بهم او حاصل ست میر رومی قدس سره فرموده قطعه برخوان افلا ینظر تا قدرت ما بینی + بنگر و بشتر بنگر تا صنع خدا بینی + در خار خوری قانع در بار

را صفتی باین وصف اگرچه نمی‌دو در اهل صفا نیتی و در تبیان آورده که مخاطب عرب بوده اکثر ایشان اهل بادیه باشند و مال ایشان شتر است هر طرف که می‌نگرند
جز آسمان و زمین و کوه و شتر نمی‌بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ و آیا نمی‌نگرند بآسمان که بحکمت ما چگونه برداشته شده است بی ستون
وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ و آیا نظر نمی‌کنند بکوهها که بقدرت ما چگونه نهاده شده است بر زمین و مستحکم شده وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ و آیا نمی‌نگرند
بزمین که چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ پس پند گوی ایشان را بعد از نظر در دلائل قدرت جز این نیست که تو پند دهنده
لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ نیستی تو بر ایشان مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیت قتال این آیت را نسخ کرده إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ لیکن کسی که روی گرداند
از تذکر و نگرود و حق را بپوشد فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ پس عذاب کند خدای او را العذاب بزرگترین یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بجهاد و امثال آن معذب بوده
إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ بدرستیکه بسوی ماست یعنی بجزای ما بازگشت ایشانست ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ پس بتحقیق بر ماست حساب ایشان در محشر

سورة الفجر مكية	بسم الله الرحمن الرحيم	وهي ثلثون آية

وَالْفَجْرِ سوگند بصبح که وقت مناجات دوستانست یا بنماز صبح که آرام جان بیدلانست یا بقولی مراد صبح روز اول محرم است که سال از و منفجر شود یا اول
ذی الحجه که بلیالی عشر مقترن بوده است یا بامداد آدینه که حج مسکینانست یا صبح روز عرفه که در ظاهر عادت نیاز حاجیان در آنست یا سفیده دم روز
عید که روز قربانست یا اول صبح قیامت که روز دیوان او یانست و در تبیان گوید که اشارتست بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسالت پناه و گفته
اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح یا انفجار آب از بحر موسی یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک امت از دیده عاصیان وَلَيَالٍ عَشْرٍ
و سوگند بده شب یعنی دهه ذی الحجه که عرفه در آنست یا دهه اول محرم که عاشورا در آنست یا دهه آخر رمضان که شب قدر تعبیه در وست یا دهه میانه شعبان
که برات از وست وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ و سوگند بجفت و طاق مراد از جفت تضاد اوصاف مخلوق است چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف
و موت و حیات و از وتر انفراد صفات الهی چون عز بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیات بی موت یا شفع خلق اند که وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ
خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ و وتر ذو الجلال که قل هو الله احد و بقول بعضی جفت و طاق عناصر اند و افلاک یا بروج و سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات
نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین مکه و مدینه زادهما الله شرفا و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و سوگند بشب آنگاه که بگذرد
یعنی شب مزدلفه و در عین المعانی گفته که شب قدر و اصح آنست که عام گیرند هَلْ فِي ذَلِكَ آیا هست درین سوگند که یاد کردیم قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ سوگند
پسندیده مر خداوند عقل را تا اعتبار کنند و دانند که سوگند نیست محقق و مؤکد و جواب قسم آنست که عذاب خواهیم کرد کفار را أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ
آیا ندیدی و ندانستی که چه کرد پروردگار تو بِعَادٍ بقوم عاد إِرَمَ یعنی این عاد اولی اند و این را عاد بن ارم میگفتند ارم نام جد ایشانست
چه عاد پسر عوص بن ارم بوده و او پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح و گفته اند ارم نام بلده ایشانست برین تقدیر مراد اهل ارم باشد پس حق عاد را صفت میکند که
ذَاتِ الْعِمَادِ خداوند عمادها و قدهای دراز یا اهل خیمها و خرگاهها الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ آن قبیله که آفریده نشد مِثْلُهَا مانند ایشان در درازی قد و
بزرگی جسد فِي الْبِلَادِ در شهرها و اشهر آنست که ارم نام بلده عاد بوده است و ذات العماد صفت وست یعنی شهر ارم خداوند بنای بزرگست چنان بنایی که
مثل او در همه بلاد نبوده و قصه آن بر سبیل اجمال آنست که عبد الله بن قلابه بطلب شتر گم شده در صحرای عدن میگشت در بیابانی بشهری رسید که باروی
محکم داشت و حوالی آن قصور بسیار بود عبد الله با میدانکه کسی را ببیند و احوال شتر خود از وی پرسد بدانجا رسید آدمی ندید هر چند گرد آن بگشت هیچکس را
آنجا نیافت متحیر شد چون بشهر در آمد دید سفید دو قصر دید بر ستونها از زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زر و خشتی از نقره و فرشها بجای سنگریزه
مروارید آبدار ریخته و در حوالی هر قصر آبهای روان بر روی آن لؤلؤ و مرجان و درختان بسیار برگهای آن از زر و برگهای از زبرجد شکوفها از سیم گفت هذه
الجنة التي وعدها المتقون مصرع این چه منزل چه بهشت این چه مقامست اینجا + پس قدری از آن جواهر برداشت و بر شتر بسته بیمن باز آمد مردمان آن
گوهر را در دست او دیدند و حال پرسیدند گفتن مجمل کرد و این قصه در زبانها مردم افتاد تا حدی که حال آن بمعاویه که در آن وقت حاکم شام بود اظهار کردند معاویه در طلب وی تمام

حکایت از اول تا آخر استماع فرمود پس اورا در مجلس نشانید و کعب الاحبار را طلبید پرسید که در دنیا شهری هست که بنای او از زر و نقره باشد و
درختان او مکلل بجواهر کعب گفت آری شهریست که حق سبحانه اورا در قرآن یاد کرده که الّتی لم یخلق مثلها فی البلاد و بیت شهری چه هست از نکوئی +
چون قصر فلک بتازه و روئی + و آنرا شداد بن عاد ساخته و او پادشاه عظیم قدر بود و نهصد سال عمر داشته هرجا که در عالم زری و جواهری بود به آنجا جمع کرد
و صد قهرمان هر یکی با هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم را ساختند بسه صد سال تمام رسید و سال دیگر تهیه راه اشتغال نمود امرا و ملوک عالم را جمع کرد و از دار السلطنه خود
بتماشای آن شهر متوجه شد یک شب راه میان وی و آن بنای ملعون بود که حق سبحانه ملکی را فرستاد تا صیحه بر ایشان زد و همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد
و خوانده ام در کتب سابقه که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالا سرخ رنگ چشم سبز که بر ابروی او خالی و بر گردن او علامتی باشد بطلب شتری بدان جا رسد و آنرا
ببیند پس بازنگریست ابن قلابه را دید گفت + هو والله ذلک الرجل و ثمود الّذین جابوا الصّخر بالواد ۝ و دیگر چه کرد خدای تو بقوم ثمود آنانکه می بریدند
کوههارا برای مأوای خود بوادی قری و فرعون ذی الاوتاد ۝ و چه کرد بفرعون خداوند ملک قوی یا لشکر بسیار یا صاحب اوتاد که بدان دست و پای
مردم را بطریق چهار میخ تعذیب می نمودند الّذین طغوا فی البلاد ۝ آنانکه ازین سه گروه که بجهل و غوایت از حد بیرون گذشتند در شهرها که حاکم بودند
فاکثروا فیها الفساد ۝ پس بسیار گردانیدند در ان شهرها تباهی را که آن مخالفت بود با حق و ستمکاری با خلق فصبّ علیهم ربّک
سوط عذاب ۝ پس بریخت بر ایشان آفریدگار تو نوعی عذاب چون عرب ضرب تازیانه را سخت ترین عذابها میدانستند تعبیر از عذاب را بسوط
میگفتند حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابهای خود را سوط گفته و گفته اند درین کلمه اشعار است بآنکه عذاب دنیا ایشان را بنسبت عذاب آخرت چون نسبت
ضرب تازیانه است بضرب شمشیر یا که عذاب آخرت اشد و ابقی خواهد بود انّ ربّک لبالمرصاد ۝ بدرستیکه پروردگار تو هر آئینه خداوند گذرگاه است
یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از ان کس که در رصدگاه نشسته و ستر صد گذرندگان است همچنان هیچ چیز فوت نشود از حق سبحانه چه همه را می بیند و میشنود و پوشیده
نیست بیت هم نهان داند و هم آنچه نهان تر باشد + یعلم السرّ و اخفی صفت حضرت اوست فامّا الانسان اذا ما ابتلیه ربّه ۝ پس اما آدمی
یعنی ابی بن خلف چون مبتلا کند مراورا پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکوحالی فاکرمه و نعّمه ۝ پس گرامی کندش بجاه و اقتدار و نعمت
دهدش و معیشت بر وی فراخ گرداند و باسانی کار او بگشاید فیقول ربّی اکرمن ۝ پس گوید پروردگار من مرا بزرگ داشت و با من این کرامتها
فرمود و امّا اذا ما ابتلیه و امّا چون اورا بیازماید بدرویشی و سختی فقدر علیه رزقه ۝ پس تنگ سازد بر وی روزی اورا فیقول ربّی اهانن ۝
پس گوید آفریدگار من خوار کرد مرا که ذکر اکرام خود را بتوانگری و اهانت خود را بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم است چه آسایش در درویشی بیحد
و آرام درویشان فزون از حد ست بیت ای دل اگر بدیده تحقیق بنگری + درویشی اختیار کنی بر توانگری + کلّا نه چنانست که گمان برده اند
کافران بلکه کرامت بطاعت ست و مذلت بمعصیت انّ اکرمکم عند الله اتقیکم + و ما نیکوبین تبار بفقر و تنگدستی اهانت لیکن بل لا تکرمون
الیتیم ۝ بل اینست شما را اهانت که گرامی نمیدارید یتیم را و نفقه نمی دهید ایشان را و لا تحٰضّون علی طعام المسکین ۝ و حریص نمیکنید یکدیگر را
بدادن طعام بدرویشی و تأکلون التّراث اکلا لمّا ۝ و میخورید مال میراث را خوردنی سخت و بسیار یعنی جمع میکنید میان حلال و حرام و زنان
و کودکان را میراث نمیدهید بهرهای ایشان را خود میخورید و تحبّون المال حبّا جمّا ۝ و دوست میدارید مال را دوستی فراوان با حرص و شره
کلّا اذا دکّت الارض دکّا دکّا ۝ حقا که چون شکسته شود زمین شکستنی یعنی پاره پاره گردد و جاء ربّک و بیاید آیات قدرت او یا هیبت پروردگار
تو یعنی ظاهر شود و الملک صفّا صفّا ۝ و بیایند فرشتگان بعرصه محشر صف صف پس از صفی محیط شوند نازل شوند و در تفسیر امام ابو اللیث مذکورست که
اهل آسمانی حلقه و صفی باشند و جایء یومئذ بجهنّم ۝ و آورده شود آن روز جهنم را در خبرست که هفتاد هزار زمام باشد هر زمامی را هفتاد
هزار فرشته بر هر زمامی جمع شده میکشند و دوزخ از خشم کافران میجوشد و میخروشد تا بعرصات آیند و بر جمیع عرش برابر آیند و در ان محل هیچ ملک مقرب
و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانو در آید و میگوید یا رب نفسی نفسی و حضرت پیغمبر ما میفرماید که یا رب امتی امتی و جهنم میگوید مالی و لک یا محمد ترا با من

را صفتی بدین وصف اگر جوئی در اهل صفا بینی + در تبیان آورده که مخاطب بدان اکثر ایشان اهل بادیه باشند و مال ایشان شترست هر طرف که می نگرند
جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ و آیا نمی نگرند بآسمان که بحکمت ما چگونه برافراشته شده است بی ستون
وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ و آیا نظر نمیکنند بکوهها که بقدرت ما چگونه نهاده شده است بر زمین و مستحکم شده وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ و آیا نمی نگرند
بزمین که چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ پس پند گوی ایشان را بعد از نظر و دلائل قدرت جز این نیست که تو پند دهنده
گماشته لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ نیستی تو بر ایشان مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیت قتال این آیت را نسخ کرد إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ لیکن کسی که روی گرداند بعد
از تذکر و انکار و حق را بپوشد فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ پس عذاب کند خدای او را العذاب بزرگترین یعنی عذاب آخرت چه در دنیا قحط و اسر و قتل معذب بوده
إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ بدرستیکه بسوی ماست یعنی بجزای ماست بازگشت ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ پس بتحقیق بر ماست حساب ایشان در محشر

سورة الفجر مكية	بسم الله الرحمن الرحيم	وهي ثلثون آية

وَالْفَجْرِ سوگند بصبح که وقت مناجات دوستانست یا بنماز صبح که آرام جان بیدلانست بقولی مراد صبح روز اول محرم است که سال از و منفجر شود یا اول
ذی الحجه که بلیالی عشر مقترن شده است یا بامداد آدینه که حج مسکینانست یا صباح روز عرفه که وظائف عاد و نیاز حاجیان در آنست یا سفیده دم روز
عید که روز قربانست یا اول صبح قیامت که روز دیوان او یانست در تبیان گوید که اشارتست بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسالت پناه و گفته
اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح یا انفجار آب از حجر موسی یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیدهای عاصیان وَلَيَالٍ عَشْرٍ
و سوگند بده شب یعنی دهه ذی الحجه که عرفه در آنست یا دهه اول محرم که عاشورا در آنست یا دهه آخر رمضان که شب قدر تعبیه در وست یا دهه میانه شعبان
که برات در وست وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ و سوگند بجفت و طاق مراد از جفت قضا و اوصاف مخلوق است چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف
و موت و حیات و از وتر انفراد صفات الهی چون عز بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیات بی موت یا شفع خلق اند که وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ
خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ + و فرد خالق + قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ + و بقول بعضی جفت و طاق عناصر اند و افلاک یا بروج و سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات
نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین مکه و مدینه زادهما الله شرفا و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و سوگند بشب آنگاه که بگذرد
یعنی شب مزدلفه در عین المعانی گفته که شب قدر و لفظ اصح آنست که عام گیرند هَلْ فِي ذَٰلِكَ آیا هست درین سوگند که یاد کردم قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ سوگند
پسندیده مر خداوند عقل را تا اعتبار کند و داند که سوگندیست محقق و موکد و جوابش آنکه عذاب خواهیم کرد کفار را أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ
آیا ندیدی و ندانستی که چه کرد پروردگار تو بِعَادٍ بقوم عاد إِرَمَ یعنی این عاد اولی اند این را عاد بن ارم میگفتند و ارم یا جد ایشان ست
چه عاد پسر عوص بن ارم بوده و او پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح و گفته اند ارم نام بلده ایشانست برین تقدیر مراد اهل ارم باشد پس عاد را صفت میکند که
ذَاتِ الْعِمَادِ خداوند عمادها و ستونهای بزرگ یا اهل خیمها و خرگاهها الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ آن قبیله که آفریده نشد مِثْلُهَا مانند ایشان در درازی قد و
بزرگی جسد فِي الْبِلَادِ در شهرها و اشهر آنست که ارم نام بلده عاد یاست و ذات العماد صفت وست یعنی شهر ارم خداوند بناهای بزرگست چنان بنای که
مثل او در هیچ بلاد نبوده و قصه آن بر سبیل اجمال آنست که عبد الله بن قلابه بطلب شتر گم شده در صحرای عدن میگشت در بیابانی بشهری رسید که بارهای
محکم داشت و حوالی آن قصور بسیار بود عبد الله بامید آنکه کسی را بیند و احوال شتر خود از و پرسد بدان حصار آمد دیده بر دو مصراع در افتاد مکلل بجواهر قیمتی هیچکس را
آنجا نیافت متحیر شد چون بشهر در آمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستونها از زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زر و خشتی از نقره و زمینها بعوض تیره بجای سنگریزه
مرواریدهای آبدار ریخته و در حوالی هر قصری آبهای روان بر روی آن لؤلؤ و مرجان و درختان بسیار که ثمار آن از زر و برگها از زبرجد و شکوفهها از سیم با خود گفت هذه الجنة
التی وعد بها المتقون مصرع این چه منزل چه بهشت این چه مقامست اینجا + پس قدری از آن جواهر برداشته بر پشت بسته بیمن باز آمد مردمان آن
گوهرها از دست او بدیدند حمل بر یافتن گنجی کردند این قصه در زبانها افتاد تا خبر بمعاویه که در آن وقت حاکم شام بود اظهار کرد معاویه او را طلبید و تمام

حکایت از اول تا آخر استماع فرمود پس او را در مجلس بنشانید و کعب الاحبار را طلبید و پرسید که در دنیا شهری هست که بنای او از زر و نقره باشد و
درختان او مکلل بجواهر کعب گفت آری شهریست که حق سبحانه او را در قرآن یاد کرده که + الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ بیت شهری چو بهشت از نکوئی +
چون قصر فلک بساز و روئی + و آن را شداد بن عاد ساخته و او پادشاه عظیم قدر بوده و نهصد سال عمر داشته هر جا که در عالم زری و جواهری بوده جمع کرد
و صد قهرمان هر یکی با هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم را ساختند بسیصد سال تمام رسیده سال دیگر بتهیه اسباب اشتغال نمود امرا و ملوک عالم را جمع کرد از دار السلطنه خود
بتماشای آن شهر متوجه شد یک شبه راه میان وی و آن بنای مانده بود که حق سبحانه ملکی را فرستاد تا صیحه بر ایشان زد و همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد
و خوانده ام در کتب سابق که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالا سرخ رنگ چشم سبز که بر روی او خالی و بر گردن او علامتی باشد بطلب شتری بدان شهر رسد آن را
ببیند پس باز نگریست ابن قلابه را دید گفت + هو والله ذلک الرجل وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ۝ و دیگر چه کرد خدای تو بقوم ثمود آنانکه ببریدند
کوهها را برای مأوای خود بوادی قری وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ۝ و چه کرد بفرعون خداوند ملک قوی لشکر بسیار یا صاحب اوتاد که زنان او بدان باز میکردند یا
مردم را بالطرق چهار میخ تعذیب می نمود الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ۝ آنانکه ازین سه گروه که بجهل و غوایت از حد بندگی درگذشتند در شهرها که حاکم بودند
فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ۝ پس بسیار گردانیدند در آن شهرها تباهی را که آن مخالفت بود با حق و ستمکاری با خلق فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ
سَوْطَ عَذَابٍ ۝ پس بریخت بر ایشان آفریدگار تو نوعی عذاب چون ضرب تازیانه و سخت ترین عذابها میدانستند بجهت آن عذاب را بسوط
میگفتند حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابها خود را سوط گفته و گفته اند در این کلمه اشعار است بآنکه عذاب دنیا ایشان را بنسبت عذاب آخرت چون نسبت
ضرب تازیانه است بضرب شمشیر که عذاب آخرت اشد و ابقی خواهد بود إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ۝ بدرستیکه پروردگار تو هر آئینه خداوند گذرگاه است
یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از آنکس که در مرصاد نشسته و سر رصد گذرگاه است همچنان هیچ چیز فوت نشود از حق سبحانه چه همه را می بیند و میشنود و پوشیده
نیست بیت هم نهان و هم آنچه نهان تر باشد + بعلم السر و اخفی صفت حضرت اوست فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ پس اما آدمی
یعنی ابی بن خلف چون مبتلا کند مر او را پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکو حالی فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ پس گرامی کند بجاه و اقتدار و نعمت
دهد و معیشت بر وی فراخ گرداند و بآسانی کار و کسار فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ۝ پس گوید پروردگار من مرا بزرگ داشت دامن این کرامتها
فرمود وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ و اما چون او را بیازماید بدرویشی و سختی فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ پس تنگ سازد بر وی روزی او را فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ۝
پس گوید آفریدگار من خوار کرد مرا فکر کرامت خود را بتوانگری و اهانت خود را بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم است چه آسایش در درویشی بیحد
و آرام درویشان فزون از حد است بیت ای دل اگر بدیده تحقیق بنگری + درویشی اختیار کنی بر توانگری + كَلَّا نه چنانست که گمان برده اند
کافران بلکه کرامت بطاعت است و مذلت بمعصیت إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ و بدانید که من شما را بفقر و تنگدستی اهانت نمیکنم بَلْ لَا تُكْرِمُونَ
الْيَتِيمَ ۝ بلکه اهانت شما بدانست که گرامی نمیدارید یتیم را و نفقه نمیدهید ایشان را وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ۝ و تحریص نمیکنید یکدیگر را
بدادن طعام بدرویش وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا ۝ و میخورید مال میراث را خوردن سخت و بسیار یعنی جمع میکنید میان حلال و حرام و زنان
و کودکان را میراث نمیدهید بهره های ایشان را خود میخورید وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ۝ و دوست میدارید مال را دوستی فراوان با حرص و شره
كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ۝ حقا که چون شکسته شود زمین شکستنی یعنی پاره پاره گردد وَجَاءَ رَبُّكَ و بیاید آیات قدرت آفریدگار
تو یعنی ظاهر شود وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ۝ و بیایند فرشتگان بعرصه محشر صفی پس از صفی بحسب منازل و مراتب خود در تفسیر امام ابو اللیث مذکور است که
اهل آسمانی حلقه و صفی باشند وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و آورده شود آن روز جهنم را در خبر است که هفتاد هزار زمام باشد مر دوزخ را و هفتاد
هزار فرشته بر سر زمامی جمع شده و میکشند و دوزخ از خشم کافران مهجوش شده و بخروش شده بعرصات آیند و بر جنب عرش بایستند و در آن محل هیچ ملک مقرب
و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانو در آید و میگوید یا رب نفسی نفسی حضرت پیغمبر فرماید که یا رب امتی امتی و جهنم میگوید مالی و لک یا محمد ترا با من

مرا با تو چه کار حق سبحانه مرا با تو حرام گردانیده است یَوْمَئِذٍ یَّتَذَکَّرُ الْاِنْسَانُ آن روز یاد کند انسان گناهان خود را و پند گیرد و آگاه شود از قباحت اعمال خویش وَاَنّٰی لَهُ الذِّکْرٰی و کجا باشد مر او را منفعت یاد کردن یا پند گرفتن چه محل تذکر دنیا باشد نه عقبی و چون بنده ببیند که پند گرفتن سود نمیدارد از روی حسرت یَقُوْلُ یٰلَیْتَنِیْ گوید ای کاشکی قَدَّمْتُ لِحَیَاتِیْ پیش میفرستادم عمل خیری برای زندگانی من درین عالم فَیَوْمَئِذٍ لَّا یُعَذِّبُ پس آن روز عذاب نکند کسی را عَذَابَهٗۤ اَحَدٌ مثل عذاب کردن خدای یکی از مردمان وَّلَا یُوْثِقُ وَثَاقَهٗۤ اَحَدٌ و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچکس را مانند بند کردن خدای هیچکس یعنی کسی قادر نبود بر عذاب کردن و مقید ساختن کسی را در آن روز زیرا که فرمان مر خدای را باشد و گوید خدای در دنیا در دیگر سرای با مؤمن که یٰۤاَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای نفس آرام گرفته بذکر من شاکر بودی در نعمت و صابر بودی در محنت ارْجِعِیْۤ اِلٰی رَبِّکِ باز گرد از دنیا بسوی موعد پروردگار خود رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً در حالتیکه پسندکننده آنچه تو را داده و پسندیده نزدیک خدای و چون روز قیامت شود گوید فَادْخُلِیْ فِیْ عِبٰدِیْ پس در آی در زمرهٔ بندگان شایستهٔ من وَادْخُلِیْ جَنَّتِیْ و در آی در بهشت من مقصود ازو جنتهاست یا زمرهٔ مقربان و نزدیکان و خاصان حضرت من

سورة البلد مکیة	بسم الله الرحمن الرحیم	وهی عشرون آیة

لَاۤ اُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ سوگند میخورم بدین شهر یعنی مکهٔ معظمه وَاَنْتَ حِلٌّۢ بِهٰذَا الْبَلَدِ و حال آنکه تو فرود آمدهٔ بدین شهر یا که موضع امن است از خلق محل حج و مکان بیت الحرام ست قسم را بدو مقید ساخت بحلول حضرت رسالت پناه در وی تا معلوم شود که شرف مکان بمکین ست قطعه ای کعبه از یمن قدوم تو صد شرف دارد بر و از مقدم پاک تو صد صفا بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ و یثرب ز خاک پای تو یا رونق و بها و گفته اند تو حلالی بدین شهر مکه یعنی هر چه خواهی از قتال و اسیر که بر دیگران حرام ست یکساعت مر تو را حلال خواهد بود و این وعده است بفتح مکه و قول بعضی درین از قبیل تیمن نزول حکمت وَوَالِدٍ وَّمَا وَلَدَ و سوگند بپدر یعنی آدم یا ابراهیم و آنچه زاده است یعنی ذریت یا محمد است و گفته اند والد محمد است و ما ولد امت او حق سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود و با امت او جواب قسم اینکه لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْ کَبَدٍ بدرستیکه آفریده ایم آدمی را در رنج و تعب یعنی آنچه بوقت ولادت و رضاع و فطام و معاش و حیات و موت مرد میرسد یا خلق کرده ابو الاسدین را در غایت قوت و قوت او چنان بودی که ادیمی زیر پای نهادی و ده تن او را میکشیدندی ادیم پاره پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی را بر من دسترس نیست و پیوسته پیغمبر را جفا کردی حق سبحانه فرمود که اَیَحْسَبُ اَنْ لَّنْ یَّقْدِرَ عَلَیْهِ اَحَدٌ آیا پندارد ابو الاسدین آنکه قادر نشود بر وی کسی که از وی انتقام پیغمبر بکشید یَقُوْلُ اَهْلَکْتُ مَالًا لُّبَدًا میگوید که ضایع کردم در عداوت پیغمبر مال بسیار چه رشوت بمردم دادی تا پیغمبر را بیازارند اَیَحْسَبُ اَنْ لَّمْ یَرَهٗۤ اَحَدٌ آیا می پندارد آنکه ندیده است او را یکی در وقت نفقه کردن او تا ازو سوال کند که چرا چنین میکنی یعنی خدای او را دیده و بران نفقه مجازات خواهد فرمود اَلَمْ نَجْعَلْ لَّهٗ عَیْنَیْنِ آیا ندادیم مر او را دو چشم که بدان بیند وَلِسَانًا وَّشَفَتَیْنِ و زبانی که بدان سخن میگوید و دو لب که دهن او را میپوشد و بر نطق و اکل و شرب معاونت او مینماید وَهَدَیْنٰهُ النَّجْدَیْنِ و نمودیم مر او را راه پستان تا بعد از ولادت بدان مکیده شیر خوردن اشتغال نمود یا او را نمودیم راه حق و باطل بانزال کتاب و ارسال رسل فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس نگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا عقبه مثلی است تشبیه کرد مجاهده را با نفس و شیطان بر کسیکه بتعب و کلفت بر عقبه بالا رود و ملخص سخن آنست که چرا مالیکه در عداوت پیغمبر نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد تا آنکه صرف کند در راه حق وَمَاۤ اَدْرٰىکَ مَا الْعَقَبَةُ و چه دانا کرد ترا که چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بران فَکُّ رَقَبَةٍ رهانیدن گردنی از بند بندگی یعنی مدد کردن در آزادی مکاتب اَوْ اِطْعٰمٌ یا خورانیدن طعام فِیْ یَوْمٍ ذِیْ مَسْغَبَةٍ در روزیکه با گرسنگی بود یعنی در وقتیکه طعام بدشواری یابد بخوراند یَّتِیْمًا ذَا مَقْرَبَةٍ یتیمی را که خداوند قرابت باشد یعنی با مطعم خویشی دارد اَوْ مِسْکِیْنًا ذَا مَتْرَبَةٍ یا مسکینی را که خداوند خاک بود یعنی پهلو از فقر بر خاک نهاده باشد و این کنایتست از احتیاج و تنگدستی و درماندگی و این چنین کسی عیال مند ست یا وام دار یا بیمار یا بیچاره سته دار یا غریبی از دیار خود

کان یسیر باشد این که زاد کننده با طعام و دهنده مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا از آنانکه ایمان آورده اند چه قبول همه حسنات مشروط با یمانست وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ
و وصیت کرده اند یکدیگر را بشکیبائی بر طاعت و یا از معصیت و یا در نصرت دین الٰهی بر انواع مشقت وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ؕ و وصیت نمودند
بخشایش و مهربانی بندگان خدای اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْمَيْمَنَةِ ؕ آن گروه مؤمنان صابر و مهربان اصحاب دست راست اند که از جانب یمین عرش
به بهشت روند یا خداوند میمون و برکت اند وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا بِاٰیٰتِنَا و آنکه نگرویدند بنشانهای ما یعنی بدلائل نصب کرده در حق از کتاب و حجت هُمْ اَصْحٰبُ
الْمَشْئَمَةِ ؕ ایشان اصحاب دست چپ اند که ایشان را از جانب چپ عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شامت نکبت اند عَلَیْهِمْ نَارٌ مُّؤْصَدَةٌ ۶
و بر ایشانست در دوزخ آتش پوشیده یعنی سر آن درگه که در آنجا معذب باشند مطبق پوشیده و مضبوط سازند که نه در حی بدان آید نه دودی ازین بیرون آید

سورة الشمس مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم ۝ | وهي خمس عشرة آية

وَالشَّمْسِ وَضُحٰىهَا ۪ۙ سوگند بآفتاب و تابش وی چون بلند گردد و بموضع چاشت رسد وَالْقَمَرِ اِذَا تَلٰىهَا ۪ۙ و بماه چون از پی رود آفتاب
را یعنی پس از آن غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او تالی غروب شمس باشد در لیلة البدر وَالنَّهَارِ اِذَا جَلّٰىهَا ۪ۙ و سوگند بروز چون روشن کند
زمین را یا بزداید زنگ و تیرگی شب را وَالَّیْلِ اِذَا یَغْشٰىهَا ۪ۙ و بشب چون بپوشاند آفاق را یا خورشید یعنی ضوء او را وَالسَّمَآءِ وَمَا بَنٰىهَا ۪ۙ
و سوگند بآسمان و بکسیکه او را بنا کرده است وَالْاَرْضِ وَمَا طَحٰىهَا ۪ۙ و بزمین و بکسیکه او را گسترده است وَنَفْسٍ وَّمَا سَوّٰىهَا ۪ۙ و سوگند بنفس آدم
و بکسیکه تسویه اعضای او فرموده است فَاَلْهَمَهَا پس الهام داده و اعلام نموده مر آن نفس را فُجُوْرَهَا دروغ و ناپاکی و رسوائی او وَتَقْوٰىهَا ۪ۙ و
پرهیزگاری و نیکوکاری و فرمانبرداری او را یعنی بیان کرده و روشن ساخته و تعلیم داده اند جواب قسم چیست قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰىهَا ۪ۙ بدرستیکه رستگار شد
هر که پاک کرد نفس خود را از ادناس رذائل یا نشو و نما داد او را با نواع در اجناس فضائل وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰىهَا ۗ و بدرستیکه بی بهره ماند هر که گم کرد
نفس خود را بالفسق و جهالت یا گم ساخت قدر و مرتبه او را بمعصیت و ضلالت ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسالت پناه نزدیک تلاوت
این آیت فرمودی که اللهم آت نفسی تقوٰها و زکها انت خیر من زکٰها انت ولیها و مولٰها محققان برانند که تزکیه نفس موجب تصفیه دل ست
هرگاه که نفس از شوائب هوا تزکی شود دیں احوال دل از لوث تعلق بما سوی مصفا گردد بیت تا نفس مبرا ز مناهی نشود دل آینه نور الٰهی نشود كَذَّبَتْ
ثَمُوْدُ بِطَغْوٰىهَا ۪ۙ تکذیب کردند قبیله ثمود بسبب طغیان خود مر صالح را اِذِ انْۢبَعَثَ اَشْقٰىهَا ۪ۙ وقتیکه برخاست بدبخت ترین آن قبیله
که قدار بن سالف بود با جمعی بعقر ناقه و قصد آن فَقَالَ لَهُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ پس گفت مر ایشان را فرستاده خدای یعنی صالح علی نبینا و علیه السلام
نَاقَةَ اللّٰهِ وَسُقْیٰهَا ؕ دست بدارید ناقه خدای را و بگذارید مشرب او را یعنی آبی که می آشامد در نوبت خود تا عذاب بشما فرو نیاید فَكَذَّبُوْهُ
فَعَقَرُوْهَا ۪ۙ پس تکذیب کردند صالح را در نزول عذاب پس پی کردند ناقه را فَدَمْدَمَ عَلَیْهِمْ رَبُّهُمْ پس هلاکت بیکبارگی فرستاد
بر ایشان پروردگار ایشان بِذَنْۢبِهِمْ فَسَوّٰىهَا ۪ۙ بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد آن دمدمه را بر همه تا صغار و کبار ایشان بمردند
وَلَا یَخَافُ عُقْبٰهَا ۧ و نترسد خدای عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاک کرد و نترسید از تبعه آن چه کسی را برو دست نیست و تبعات را بوی راه نی

سورة اللیل مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم ۝ | وهي احدی وعشرون آية

وَالَّیْلِ اِذَا یَغْشٰى ۙ سوگند بشب چون بپوشد عالم را به ظلمت خویش وَالنَّهَارِ اِذَا تَجَلّٰى ۙ و سوگند بروز چون روشن شود و ظلمت
شب را زائل گرداند وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰٓى ۙ و سوگند بکسیکه بیافرید نر و ماده را یعنی آدم و حوّا را یا مذکر و مؤنث از جمیع حیوانات جواب
قسم این ست اِنَّ سَعْیَكُمْ لَشَتّٰى ۙ بدرستیکه جزای سعی شما در کردارها هر آئینه پراگنده است یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضی را ثواب
و کرامت و جمعی را عقاب و ملامت پس بیان اعمال مختلف و پاداش آن میکند و میفرماید فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰى پس اما هر که بداد مال خود را
در راه خدای وَاتَّقٰى ۙ و پرهیز کرد از شرک و کبائر وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰى ۙ و تصدیق نمود کلمه نیکوتر را که لا اله الا الله محمد رسول الله است

یا وعده بعوض داکه + وما انفقتم من شیء فهو یخلفه + اغلب مفسران برانند که این سوره بعضی در شان سیرت ابوبکر نازل شده و توبیخ
و صفت امیه بن خلف یا ابوجهل فرود آمده در کشف الاسرار آورده است که درباره دو کس ست یکی اتقی که پیشرو صدیقان ست ازین امت
یعنی ابوبکر صدیق رض و یکی اشقی که پیشوای زندیقان ست از اهل ضلالت یعنی ابوجهل لع در فاتحه سوره که بشب و روز قسم یاد میکند اشارتست
بظلمت یکی و نورانیت دیگر یعنی در شب ضلالت کسی را آن گمراهی بود که ابوجهل اشقی را و در روز دعوت هیچکس را آن نور هدایت ظاهر نشد
که ابوبکر صدیق اتقی را + مثنوی + سر روشن دلان صدیق اعظم + که شد اقلیم تصدیقش مسلم + ز مهرش روز دین را روشنائی + بد اهل
یقین را آشنائی + سیاه دل کی کند این قول باور + تفاوتهای دوران بین زداور + آورده اند که امیه بن خلف بلال رض را که بنده او بود
بانواع آزار عذاب میکرد تا از دین برگردد و هر زمان آتش محبت ربانی در باطن او افروخته تر بودی تا آنجا که منتهای کمال را داشت + هر چند جور
بیش محبت زیاد بشت + روزی صدیق رض دید که امیه او را بر خاک گرم افگنده بود و سنگهای تفسیده بر سینه وی نهاده و او درین حال احد احد
میگفت ابوبکر صدیق رض را دل بر وی بسوخت و گفت ای امیه وای بر تو این دوست خدا را چند عذاب میکنی امیه گفت یا ابابکر اگر دلت بر وی میسوزد
او را از من بخر گفت بچند میفروشی گفت عوض میکنم او را به نسطاس رومی و او غلامی بود از آن صدیق و ده هزار دینار از زر در قیمت او داشت صدیق
او را گفته بود که اگر ایمان آری این مال که تو داری و در آن تجارت میکنی بتو بخشم نسطاس مسلمان نشد دل صدیق از وی ملول بود چون این کلمه از امیه شنید
غنیمت شمرد و نسطاس را با تمام استعداد او بداد و بلال را بستد و فی الحال بامید ثواب اخروی آزاد کرد حق سبحانه تعالی این سوره فرستاد و از سیرت او
خبر داد و فرمود که هر که مال را نفقه کرد و یاد داشت و تصدیق نمود بالحسنی فسنیسره للیسری پس زود باشد که آسانی دهیم و بر او ای طریقه نیکو که سبب آسانی
و راحت باشد یعنی عملی که او را به بهشت رساند که بسیر روح در دست و اما من بخل و استغنی و اما آنکه بخل کرد بمال خود و بگفتن کلمه توحید و بی نیاز دید خود را
از ثواب خدای و بدین سبب مجاهدات آن رغبت نمود و کذب بالحسنی و تکذیب کرد خصلت نیکوتر را که تدین ست بدین اسلام یا وعده حق را
یا وعده داشت فسنیسره للعسری پس زود باشد که آسان گردانیم مر او را برای صفتی که مودی بدشواری و محنت بود یعنی کرداری که او را بدوزخ برد و ما یغنی عنه ماله
اذا تردی و دفع نکند از وی عذاب را مال او که بدان بخل کرد چون بمیرد یا بسر آید یعنی بیفتد در قبر یا در قعر دوزخ ان علینا للهدی بدرستیکه بر ماست بیان
باطل و حق و وعد و وعید و ان لنا للاخرة والاولی و بدرستیکه ما راست سرای عقبی و این سرای پیشین که دنیاست یعنی ملک ماست هر که خواهیم عطا فرماییم فانذرتکم نارا تلظی
پس بیم کنم شما را ای اهل مکه بآتشی که زبانه میزند لا یصلیها الا الاشقی در نیاید بدو بطریق لزوم و دوام مگر بدبخت تر یعنی امیه یا ابوجهل الذی کذب و تولی آنکس
که تکذیب کرد پیغمبر را و روی بگردانید از ایمان و طاعت و سیجنبها الاتقی و زود باشد که دور کرده شود از آن آتش پرهیزگارتر یعنی ابوبکر صدیق رض
الذی یؤتی ماله یتزکی آنکه میدهد مال خود را یتزکی تا بجوید بدان پاکی و نیکنامی کافران گفتند که بلال حقی داشت بر ذمه ابوبکر که او را بخرید و آزاد کرد
حق سبحانه و تعالی رد سخن ایشان فرمود و ما لاحد عنده من نعمة تجزی و نبود هیچکس را نزد ابوبکر هیچ نعمتی که جزا داده شود و مکافات کرده شود الا ابتغاء
وجه ربه الاعلی لیکن این کار کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر و بزرگتر ست و لسوف یرضی و زود باشد که خشنود گردد برسد بثوابی که وعده داد است

سورة الضحی مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم | و هی احدی عشر آیة

آورده اند که چند روز جبرئیل بحضرت پیغمبر نیامد و نزول وحی منقطع شد کافران زبان طعن گشادند که خدای محمد او را فرو گذاشت و دشمن گرفت حق سبحانه
رد سخن ایشان فرستاد که والضحی سوگند بچاشتگاه که آفتاب در آن وقت ارتفاع یابد و نوری تمام دارد گفته اند ضحی وقتی بود که خدای بر آن وقت
با موسی علی نبینا و علیه السلام سخن گفت و سحره فرعون در آن وقت خدا را سجده کردند و بقولی مراد رب الضحی است یا صلوة ضحی واللیل اذا سجی و
سوگند بشب آنگاه که تاریک شود و اشارت بظلمت موسیست امام قشیری رح فرمود که قسم بشب معراج ست صاحب کشف الاسرار قدس سره گفته که مراد
از روز و شب کشف و حجابست که نشانه نسیم لطف و سموم قهر بود و علامت انوار جمال و آثار جلال یا اشارتست بر شعر روی محمد و کنایتست

از سیاهی موی وی بیت والضحی رخ زردی همچو ماه مصطفی ست معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفی ست حق سبحانه بدینها که مذکور شد قسم یاد میکند که ما ودعک ربک وما قلی فرو نگذاشته است ترا پروردگار تو و دشمن نگرفته ابن عباس رض فرموده که حضرت رسول را بشارت داد الله تعالی که امت او را در دنیا خواهد شد اکثر بلاد بجوره تسخیر ایشان خواهد آمد آنحضرت صلعم بدان مژده مسرور گشت و آیت آمد که وللآخرة و سرای دیگر یعنی کرامتی که حق سبحانه برای عقبی تو ارزانی خواهد داشت و آن هزار قصر است در بهشت از مروارید تر و خاک آن از مشک اذفر و در هر کوشکی از خدم و حور و نعم و امتعه و آنیه لایق آن بود خیر لک من الاولی بهتر است مر ترا از کرامت حسنیین که فتح بلاد است یا نهایت امر تو بهتر است از بدایت چه ساعت بساعت بر درجه رفعت متصاعد و بر ذروه کمال مترقی ست ولسوف یعطیک ربک و زود باشد که عطا دهد ترا آمرزیدگار تو یعنی مرتبه شفاعت درباره گنهکاران امت فترضی پس تو خوشنود شوی یعنی چندان عطا ارزانی دارد که گوئی بس ست و من راضی شدم امام محمد باقر رض میفرماید که ای اهل عراق شما میگوئید که امیدوارترین آیت قرآن اینست که لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل بیت برآنیم که امیدوارترین آیت ولسوف یعطیک ربک فترضی بیشتر است چه حضرت رسالت پناه صلعم راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد نظم

نماند به دوزخ کسی در گرو + که دارد چنین سید پیشرو + عطای شفاعت چنانش دهند + که امت تمامی ز دوزخ رهند + در معالم از ابن عباس رض نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که پرسیدم پروردگار خود را پرسیدنی و دوست میدارم آنرا که نپرسیدمی گفتم الهی سلیمان را ملک عظیم دادی و فلان را و فلان را این و آن عطا دادی حق سبحانه گفت ای محمد الم یجدک یتیما فاوی آیا نیافت پروردگار تو ترا کودکی بی پدر پس جای داد ترا بکنف و کفایت جد و عم تو و در بحر الحقائق آورده که ترا دُرّ یتیم یافت در صدف ختم نبوت جای داد بیت سکه غواص کرم در تک دریای قدم غوطه زد تا بکف آورد چنین دُرّ یتیم یا دید ترا که گوهر یگانه بکمال قابلیت از همه کائنات منفرد بودی و منقطع علاقه از ماسوی متوجه ترا متمکن ساخت در حضرت احدیت جمع که مقام خاص تست ووجدک ضالا و یافت ترا جدای تو راه گم کرده بر در دار مکه وقتیکه حلیمه دایه تو ترا آورده بود تا بجد و مادر تو سپارد فهدی پس راه نمود ترا تا که جدت را رسید تو رسانید یا در راه شام وقتیکه با میسره بتجارت رفته بودی و شتر تو از راه منحرف شد جبرئیل را فرستادم تا زمام شتر تو گرفته براه آورد یا راه نیافته بودی بعلم و احکام شرایع پس راه نمود و در حقائق سلمی رح مذکور است که ترا یافت دوستی مستغرق در بحر معرفت و محبت برو منت نهاد و بمقام قرب رسانید ووجدک عائلا فاغنی و یافت ترا درویش عیال دار پس توانگری ساخت ترا بمال خدیجه رض یا آنکه تجارت کردی یا بغنایم که از کفار گرفتی و در حقائق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهده خلق ترا غنی گردانیدم بمکاشفه انوار جمال خود فاما الیتیم فلا تقهر پس اما یتیم را قهر مکن و قدر ایشان بشناس که تو شربت یتیمی چشیده واما السائل فلا تنهر و اما سائل را بانگ مزن و محروم مساز که در بینوائی و تنگدستی رسیده واما بنعمة ربک فحدث و اما نعمت پروردگار خود که نبوت ست حدیث کن یعنی احکام آنرا بخلق رسان که تحدث نعم شکر منعم ست صاحب فتوحات قدس سره فرموده است که نعمت چیزی ست محبوب بالذات و منعم در اعلی مشکور میباشد پس حق سبحانه و تعالی حبیب خود را ره فرمود که از نعمت من سخن گوی که خلق محتاجند و محتاج چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را دوست دارد پس بجهت تحدث نعمت من خلق را دوست من میگردانی و من ایشانرا دوست میدارم

سورة الم نشرح مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم | وهی ثمان آیات

الم نشرح لک صدرک آیا ما گشاده نکرده ایم برای تو سینه ترا که مناجات حق و دعوت خلق و غم امت در وی گنجد یا معنی آنکه آیا دل گنجایش ندادیم که هر چه از اسرار وحی بر تو وارد شود قبول تواند کرد و گفته اند شرح صدر اشارتست بانچه در اخبار آمده از شگافتن سینه آنحضرت صلعم و چنان معلوم شده که شق صدر آنحضرت صلعم متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیله بنی سعد نوبت اولی که حلیمه مرضعه آنحضرت بود دوم بار در یا در نوبت ثانیه و قولی هست که در سال ششم یا یازدهم از بعثت نوبتی دیگر این صورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که در شب معراج جبرئیل

مرا انکه داد و از بالای سینه تا ناف من بشکافت و میکائیل طشتی از آب زمزم آورد و درون سینه و عروق و حلق مرا بدان آب بشستند
و جبرئیل مر دل مرا بیرون آورد و بشکافت و بشست و در آن طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آورده و دل مرا از آن پر ساختند و با
بجای آن بنهادند نقلی هست که بخاتمی از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت و لذت آنرا هنوز در عروق و مفاصل خود می‌یابم بیت
دلم خزینهٔ اسرار بود و دست قضا * درش ببست و کلیدش بدلستانی داد * وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ ۝ و فرو نهادیم از تو بار
گران ترا الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ۝ آن باری که گران ساخت پشت ترا که آن اندوه کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و تعرض آنحضرت
و گفته‌اند مراد غم گناه امت ست که بدان گرانبار بودی آنرا بگرفتیم و شفاعت ترا در بارهٔ ایشان قبول فرمودیم وَرَفَعْنَا لَكَ
ذِكْرَكَ ۝ و برداشتیم برای اظهار قدر تو ذکر ترا به نبوت و رسالت و خاتمیت یا با آنکه نام ترا برابر نام خود ساختیم در اذان و اقامت
و تشهد و خطبه تا چون مرا یاد کنند ترا یاد کنند یا خود بر تو سلام فرستادیم و دیگران را امر کردیم بدرود دادن بر تو ذوالنون مصری قدس سره
فرموده که رفعت ذکر اشارت بآنست که همه انبیاء در حوالی عرش جولان مینمودند و طائر همت حضرت بالای عرش پرواز میکرد قطعه سیمرغ فهم
هیچکس از انبیا نرفت * آنجا که تو بال کرامت پریده * هر یک بقدر خویش بجای رسیده اند * آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده * ای محمد صبر کن
فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝ پس بدرستیکه با دشواری در دنیا آسایشست در آخرت إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝ بدرستیکه با دشواری که در مکه ترا هست
آسانی بود در مدینه و در موضح آورده که با عسرت که در مدینه باشد یسریست در بهشت فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ ۝ پس چون فارغ شوی از
تبلیغ رسالت پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون از نماز فارغ گردی جهد کن در دعا یا چون از گزارش احکام فراغت یابی باستغفار
و زارامت مشغول شو و در سفر تاسع از فتوحات می آرد که شیخ ابومدین مغربی قدس سره در تاویل این آیت فرموده که چون فارغ شوی
ع ۱
از مشاهدهٔ اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهدهٔ جمال رحمن وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ ۝ و بدعای پروردگار خود پس رغبت کن در همه امور
و هر چه خواهی از او بخواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست و سخن تو بر درگاه قرب مقبول ست و دعوی طلبه
تو در محل قبول بیت چو مقصود کون و مکان بود دست * خدا میدهد آنچه مقصود تست *

سورة التين مكية	بسم الله الرحمن الرحيم	وهي ثمان آيات

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ۝ سوگند بانجیر و بزیتون در آوار آورده که تخصیص این دو میوه آنست که انجیر میوهٔ پاکست و بی فضله غذای
لطیف سریع الهضم و دوای ترلیف کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریگ مثانه مفتح سدهٔ جگر و سپرز و سمن بدن و گرده و در خبر آمده که
بواسیر را قلع کند و نقرس را فائده دهد و زیتون میوه هست و نان خورش و دوا و روغنی دارد بسیار نفع و گفته‌اند که مراد از انجیر و زیتون هست انبات آنست
و آن دو کوهست در ارض مقدس یکی طور زیتا و دیگری کوه تینا که هر یک معبدی از انبیا بوده یا دو مسجد دمشق و بیت المقدس ست و در معالم فرموده
که تین مسجد اصحاب کهف و زیتون مسجد ایلیا و در تبیان گفته‌اند که جبل جودی و جبل بیت المقدس ست که حق سبحانه بدان قسم یاد می کند وَطُورِ
سِينِينَ ۝ و سوگند بطور سینا یعنی زمین که محل مناجات حضرت کلیم ست وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ۝ و قسم بدین شهر امان دهنده
یعنی مکه معظمه که مولد مبارک سید عالم ست و در بحر الحقائق آورده که قسم ست بزبان اهل اشارت بشجرهٔ میمیهٔ قلبیه که مثمر ثمرهٔ علوم دینیه است
و شجرهٔ زیتونهٔ مبارک سر بروحی بخش مصباح دلست و طور سینین روح معلی ست که به تجلی الهی مجلاست و بلد امین خفی که محل امن و امان ست
از هجوم آفات تعلقات اکوان جواب قسم این ست که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۝ بدرستیکه ما آفریدیم آدمی را در
نیکوتر تکاستی یعنی مخصوص گردانیدیم او را میان حیوانات با انتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص مکونات یا نیکوتر
ساختیم او را مظهر اتم و اکمل و مجلی اعم و اشمل تا حامل امانات الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ۝ پس باز گردانیدیم او را بر بدترین

همه فروتران یعنی عالم طبیعت باز رده گردانیدیم بوی آثار ظهور و اطوار تعزر و استعار او چون دقائق حقائق این آیت در جواهر التفسیر
بسیطی دلپذیر بسمت تحریر یافته اطلاع بران حواله بمطالعه آنست گفته اند که معنی آیت آنست که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی و او را از رد کردیم
پس خرافت که از دل عمر ست و اسفل سافلین اشارت بر آنست و در آن وقت هیچ کار نتواند کرد و کسی در ان سن هیچ مزدی نباشد اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مگر آنانکه
بگرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند عملهای ستوده بایسته فَلَهُمْ اَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُوْنٍ پس مر ایشان راست مزدی نابریده و کم ناشده یعنی همچنانکه
در جوانی و صحت تن مزد عبادت ایشان مینوشتند در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نمیکنند همان دستور مزد ایشان ثابت است فَمَا یُکَذِّبُکَ
بَعْدُ بِالدِّیْنِ پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد ای منکر بعث پس از ظهور دلائل تا مقر نمیشوی بروز جزا و حساب اَلَیْسَ اللّٰهُ بِاَحْکَمِ الْحٰکِمِیْنَ
آیا نیست خدا حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست در خبر آمده که هر که بگوید الیس الله باحکم الحاکمین باید که بگوید بلی و انا علی ذلک من الشاهدین

سورة العلق مكية	بسم الله الرحمن الرحيم	وهي تسع عشرة آية

جمهور علما برانند که اول چیزیکه از قرآن نازل شد پنج آیت ست از اول این سورة و بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه آنحضرت در غار حرا تکیه داشت
بر بالای کوهی ایستاده بودند ناگاه جبرئیل بروی ظاهر شد و گفت ای محمد مرا بتو فرستاده است تو رسول خدائی بدین امت آنگاه گفت بخوان فرمود ما انا بقاری
پس جبرئیل وی را بگرفت چنانچه بطاقت شد و گفت بخوان فرمود ما انا بقاری پس جبرئیل وی را بگرفت و بفشرد پس بگذاشت و گفت بخوان فرمود که ما انا بقاری
دیگر بار بگرفت و بفشرد و بگذاشت و گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق و قولی آنست که جبرئیل از زیر پر خود نامه از حریر بهشت که بدر و یاقوت مرصع بود بیرون آورد
نزد آنسرور انداخت و گفت بخوان فرمود که من نخوانده ام و درین نامه چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل او را بجود ضم کرد و بفشرد چنانچه نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه
نوبت اینصورت واقع شد آنگه دیگر گذشت و این آیات قرآن بخواند اِقْرَاْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِیْ خَلَقَ بخوان قرآن را در حالتیکه افتتاح کننده باشی بنام پروردگار خود آنکه
که بیافرید همه چیز را یا خلق کرد آدم را از خاک خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ بیافرید آدمیان را از خونهای بسته اِقْرَاْ وَرَبُّکَ الْاَکْرَمُ بخوان تکرار برای
مبالغه است و پروردگار تو بزرگترست از همه بزرگان و کرم او زیاده از کرم همه کریمان الَّذِیْ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ آنخدای که بیاموزانید نوشتن
بقلم تا علم را بخط ضبط قید کنند و دوران را نامه آگاهی دهند و در تبیان آورده که حق سبحانه آدم را تعلیم کتابت داد و واشهر آنست اول کسیکه خط نوشت
ادریس بود عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ بیاموخت خدای آدمی را آنچه نمیدانست یا محمد را تعلیم داد او را احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود کَلَّا
اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغٰی حقا بدرستیکه آدمی یعنی ابوجهل هر آینه از حد میرود و گردنکشی میکند اَنْ رَّاٰهُ اسْتَغْنٰی بآنکه می بیند خود را که بدنیا رسیده است
یعنی توانگر و چرا کسی بسبب مال طاغی شود و عبادت حق فرو گذارد اِنَّ اِلٰی رَبِّکَ الرُّجْعٰی بدرستیکه بسوی آفریدگار تست بازگشت همه در آخرت
در آنجا اعمال بکار آید نه اموال بیت توانگری نه بمالست نزد اهل کمال که مال تا لب گورست بعد از آن اعمال آورده اند که ابوجهل گفت که اگر ببینم
محمد را در سجده هر آینه پس برزنم گردن او را بقدم خود روزی آنحضرت نماز میگزارد او را خبر کردند بشتاب جانب آنحضرت روا شد و بدو نارسیده باز گشت
رنگ از روی رفته و لرزه بر اعضای او افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهای دهن باز کرده و مرغان پر بر یافته
این خبر بحضرت رسیده فرمود که اگر بنزد من آمدی ملائکه عضو عضو او را بربودندی و این آیت آمد اَرَءَیْتَ الَّذِیْ یَنْهٰی آیا می بینی
تو آنرا که باز میدارد عَبْدًا اِذَا صَلّٰی بنده کامل را که محمد است بوقتی که نماز میگزارد اَرَءَیْتَ اِنْ کَانَ عَلَی الْهُدٰی آیا می بینی
تو اگر باشد بنده منهی از نماز براه راست اَوْ اَمَرَ بِالتَّقْوٰی یا بفرماید خلق را بپرهیزگاری او را باز توان داشت از آن حال اَرَءَیْتَ
اِنْ کَذَّبَ وَتَوَلّٰی تکرار جهت تاکید ست آیا می بینی که اگر تکذیب کند ابوجهل ترا یا سخن حق را مطلقا و روی بگرداند از ایمان و برگردد از طریق
فرمانبرداری که مستحق چه نوع باشد از عذاب اَلَمْ یَعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ یَرٰی آیا ندانسته است ابوجهل یعنی دانا نیست بآنکه از روی تحقیق خدای میبیند قصد او مر
حبیب خدای را بزرگان گفته اند که در کلمه الم یعلم بان الله یری هم وعید مندرج ست هم وعده یعنی ای زاهد پرستش نمای که ترا می بیند و ای فاسق توبه کن که ترا می بیند و ای مرائی

اخلاص ورزد که ترا می بیند وای زاهد در خلوت مکن قصد گناهی که ترا می بیند ای درویش بدار گناهی تو که کرده بود دیده ستر میگریست گفتند چه گریه میکنی
که خدا غفورست گفت آری هر چند عفو کند ولیکن خجلت آنرا که او میداند و می بیند چگونه از خود دفع کنم بیت گیرم که تو از سر گنهم درگذری زان شرم که
دیدی که چه کردم چکنم، مرد مرحالت درویش ازان بود در پیش که گر گناه ببخشند شرمساری هست، آورده اند که روایت دیگر حضرت رسالت پناه نماز میگزارد
ابوجهل لعین برسید و گفت ای محمد ترا نهی کرده ام از نماز و آنحضرت او را تهدید بسیار کرد و وعیدها فرمود ابوجهل گفت مرا میترسانی حال آنکه مجلس
من از همه اهل وادی بزرگترست و اهل مجلس من بیشتر اند آیت نازل شد كَلَّا لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ ۵ حقا که ابوجهل اگر باز نه ایستد از ایذای محمد لَنَسْفَعًا
بِالنَّاصِيَةِ ۱۵ بگیریم موی ناصیه او و بکشیم موی پیشانی او بدوزخ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ۱۶ پیشانی دروغگوی خطاکار وصف ناصیه بکذب و خطا بطریق اسناد مجازیست
و مراد صاحب ناصیه ست فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ۱۷ پس گو بخوان ابوجهل اهل مجلس خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ۱۸ ما نیز بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن او بجهنم
كَلَّا لَا تُطِعْهُ نه آنست سخن او را گو بدو فرمان مبر او را بترک نماز یعنی بر مخالفت وی نماز میکن وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ۱۹ و سجده کن بر دوام و نزدیک شو بخدای
بر دیک شو بحضرت احدیت در حدیث آمده که وقتی بنده به پروردگار خود اقرب باشد که در سجده بود و این سجده چهارم ست در سجدات این سجده طلب بیت گفته

السجدة ۱۹ ع

سورة القدر مكية بسم الله الرحمن الرحيم وهي خمس آيات

حضرت رسالت پناه صلعم خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرد اصحاب متعجب شدند گفتند با این عمرهای کوتاه چنین عملی
چگونه توانیم رسید حق سبحانه این سوره نزول فرمود که اِنَّا اَنْزَلْنٰهُ بدرستیکه ما فرستادیم قرآن را الکنایة عنه کور دلالت بر قدر و شهرت او میکند چنین
بزرگی و شرف او مستغنی ست از تصریح آن و دیگر انزال آنرا بخود اسناد فرمود و دقت تبرک چنانچه فرمود فِيْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۱ در شب قدر یعنی
ابتدای نزول او دران شب بوده یا نزول تمام قرآن دران شب از لوح محفوظ تا آسمان دنیا آمده و در بیت العزه بسفره سپرده اند و روح الامین
در مدت بیست و سه سال آیت آیت و سوره سوره بحسب مصالح وقت بدنیا آورده وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ۲ و چه چیز دانا کرد ترا که دانی
که چیست شب قدر یعنی شب با عزت و شرف که هر که در و طاعت کند عزیز و مشرف گردد یا عملی که در وی واقع شود نزدیک خدای با قدر بود و گفته اند قدر بمعنی
حکم ست یعنی تقدیر و تفصیل کند هر کاری مشحون بحکمت که نقص بران راه نیابد یا بمعنی تنگی ست که زمین بدان شب بر ملائکه تنگ شود از بسیاری ایشان که
بزمین آیند لَيْلَةُ الْقَدْرِ ۵ خَيْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ ۳ شب قدر بهترست از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل دران جهاد کرده و هر کسی اگر دریابد
مرد را آرد شت قدر بقول امام اعظم رح دائرست در سال و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب را در شعبان و ربیع الاول یافتم
و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علما برآنند که در ماه رمضانست و در دهه اخیر در شبهای وتر امیدوار ترست و اصحاب امام شافعی رح بیست و یکم بیست
و سوم را اعتبار کنند و حنفیه شب بیست و هفتم را الحمل عدد حروف لیلة القدر که سه بار تکرار یافته و کلمه هی که از کلمات این سوره است بیست و هفتم
فی الجمله قول اخیر را تائید میکند و حکمت در اخفای شب قدر تعظیم همه شبهاست و احیای آن بعبادت است، بیت، ندیدی ای خواجه چه جوئی
ز شب قدر نشانی همه شب شب قدرست اگر قدر بدانی، تَنَزَّلُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَالرُّوْحُ فِيْهَا فرود آیند فرشتگان بزمین یا بآسمان دنیا و جبرئیل با ایشان
درین شب مبارک و قول آنست که با ملائکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی همراه الفت
ملائکه در تفسیر حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره مذکورست که روح پیغمبر ما فرود آید و در بصائر فرموده که جبرئیل با فرشتگان که ایشان را باز مینیاید علم
و آشنائی هست فرود آیند و بخانهای مومنان در روند و جبرئیل مومنان را مصافحه کند و علامت مصافحه جبرئیل اقشعرار جلد و رقت قلب و اشک
چشم بود و برای شرف این شب ست که ملائکه و روح بزمین آیند بِاِذْنِ رَبِّهِمْ ۚ مِنْ كُلِّ اَمْرٍ ۴ بفرمان آفریدگار ایشان از هر کاری بزرگ که
حق سبحانه قضا فرموده است یا هر کاری از خیر و برکت سَلٰمٌ ۛ هِيَ حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ۵ سلامت ست از همه آفات شب قدر تا وقت طلوع صبح
اسرار علما و عرفا درین سوره بسیارست و در جواهر التفسیر شمه ازان مذکورست و الی الله ترجع الامور

وقف النبي صلی الله علیه وسلم

ع ۵

سورة البینة مدنیة	بسم الله الرحمن الرحیم	وهی ثمان آیات

لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا نبودند آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِکِینَ مُنْفَکِّینَ و از مشرکان عرب جدا شوندگان از کفر حَتَّىٰ تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَةُ تا آنگاه که بدیشان آمد حجتی روشن رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ فرستاده از خدای که محمد است صلعم یَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً میخواند براست خود صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و آن را صحف گفت برای تعظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع صحف است فِیهَا کُتُبٌ قَیِّمَةٌ در آن صحیفها نوشتهای راست و درست یعنی احکام و مواعظ مقصود ازین آیت آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آئین خود بودند تا پیغمبر بیامد و ایشان را با ایمان خواند بعضی بهدایت و توفیق الهی بدولت ایمان رسیدند وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ و متفرق نشدند یعنی اختلاف کردند در شان محمد آنانکه داده شده اند کتاب را إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَیِّنَةُ مگر از پس آنکه آمد بدیشان پیغمبر یعنی پیش از بعثت آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی و برخی کافر شدند وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِیَعْبُدُوا اللَّهَ و امر کرده نشدند اهل کتاب مگر آنکه پرستش کنند خدای را مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ پاک کنندگان برای خدای کیش خود را یعنی از شرک اتحاد پاکیزه باشند حُنَفَاءَ میل کنندگان از عقائد باطله بدین اسلام وَیُقِیمُوا الصَّلَاةَ و بر دیگر مامور اند که بگزارند نماز مفروض را در اوقات آن وَیُؤْتُوا الزَّکَاةَ و بدهند زکوة واجب را بمحل آن وَذَٰلِکَ دِینُ الْقَیِّمَةِ و آنچه مامور شده اند بدان دین و ملت راست است إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی آنانکه نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِکِینَ فِی نَارِ جَهَنَّمَ و از مشرکان یعنی بت پرستان در آتش دوزخ باشند روز قیامت خَالِدِینَ فِیهَا جاویدان در آن أُولَٰئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّةِ آن گروه ایشان بدترین همه آفریدگانند إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستی آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای پاک و ستوده أُولَٰئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ آن گروه ایشانند بهترین همه آفریدگان جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ پاداش ایمان که خیر الخلق اند نزدیک پروردگار ایشان جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی بوستانهای اقامت که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها چه بوستانها که آب روان نشاید خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا پاینده گانند ایشان در آن بهشتها همیشه تاکید خلود است رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ خوشنود باشد خدای از ایشان بطاعتهای ایشان وَرَضُوا عَنْهُ و خوشنود باشند ایشان از خدای بدان ثواب بیحساب بایشان و ایشان را بمنتهای مرادات و غایات الغایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی و مقصد اقصی است برسانند بیت دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی ✽ مقصود ما ز دنیا و عقبی لقای تست ✽ ذَٰلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ آنچه مذکور شد از جنت و رضوان برای آنکس است که بترسد از عقوبت پروردگار خود و بموجبات مثوبات استعمال نماید

سورة الزلزال مدنیة	بسم الله الرحمن الرحیم	وهی ثمان آیات

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی که مقرر است در نفخه اولی یا ثانیه بدان در هم شکسته شود وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا و بیرون آرد زمین بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفائن و کنوز است یعنی بر اندازد و از درون خود بیرون افکند وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا و گوید انسان یعنی کافر و گفته اند عام است یعنی همه آدمیان بعد از مشاهده این حال گویند چیست زمین را که پوشیدهای خود را آشکارا میکند یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا آن روز سخن گوید زمین بزبان حال و اصح آنست که خدای وی را سخن آرد تا بگوید خبرهای خود را از جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات یا از عملهای که بروی صادر شده از اعمال بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحَىٰ لَهَا بسبب آنکه پروردگار تو امر کند مر او را و دستوری دهد که خبر دهد از عملهای مردمان که بر تو واقع بوده یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا آن روز باز گردند و بیرون آیند مردمان از موقف حساب پراگندگان یعنی گروه گروه بعضی بدست راست و جمعی بدست چپ لِیُرَوْا أَعْمَالَهُمْ تا نموده شوند جزای کردارهای خود را از آب نزول آورده که دو تن بودند یکی سائل را کمتر و لقمه نمیتواخت و میگفت این اندک است چیزی بسیار خیر باید کرد تا بران مزد دهند و دیگر گناه خود را

خرد میدانست ومیگفت ما از این قطره وحبه مواخذه نخواهد بود بلکه یکبار عذاب خواهند کرد حق سبحانه ایشانرا این وکس فرستاد که فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره ۵ پس هر که عمل کند هم سنگ مورچه خرد نیکی میبیند پاداش آنرا ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره ۵ و هر که
کند بوزن مورچه صغیره بدی بیابد مکافات آنرا ابن عباس رضه فرموده که هیچ مومنی وکافری نباشد که بکند در دنیا خیری یا شری مگر خدای بنماید عمل وی را بوی
در قیامت اما سیئات مومن را بیامرزد وحسنات او را مزد بدهد وحسنات کافر را رد کند وسیئات معذب سازد وابن مسعود رضه فرموده که محکمترین آیتی در قرآن
اینست وپیغمبر آنرا جامعه فاذه گفتی ودر عین المعانی آورده که صعصعة بن ناجیه رضه که جد فرزدق بود در حضرت رسالت پناه آمد گفت آنچه بر تو فرود آمد
برمن بخوان آنحضرت این آیت بر وی بخواند گفت حسبی حسبی همین بسنده است چون کسی دانست که در آن عرصه کبری ذره ذره وحبه وحبه وقطمیر قطمیر
بحساب خواهد رسید وهیچکس فروگذاشتی نخواهد بود هر آینه امروز بحساب خود خواهند پرداخت وکلمه حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین خاطر خود خواهد ساخت
قطعه حساب کار خود امروز کن که فرصت هست + زجریده دفتر بنگر تا چه هست حاصل تو + اگر بنیکوئی توانگری خوش باش + ورت بعیب بدی هست وای بر دل تو

سورة العادیات مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم | وهی احدی عشرة آیة

حضرت رسالت پناه منذر بن عمرو انصاری رضه را با خیلی از اصحاب رضه بقبیله بنی کنانه فرستاد وفرموده که فلان روز بوقت صبح باید که بر ایشان غارت
کنید وفلان روز باز آئید ایشان چنان کردند ودر باز آمدن بسبب عبور بر آبی بزرگ توقفی افتاد ومنافقان زبان دراز کرده با یکدیگر میگفتند
که تمام آن سریه صحابه بلیه هلاک شده اند وکسیکه خبر ایشان برساند نمانده این سخن بمومنان رسیده اندوهناک شدند حق سبحانه برای خوشدلی اهل ایمان
از حال آن سپاه نصرت شعار این سوره فرستاد که والعدیت ضبحا ۵ سوگند باسپان دونده که وقت دویدن نفس زنند نفس زدنی آواز کم
بحیل بود فالموریت قدحا ۵ پس بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش یعنی بسم نعل بر سنگ زنند بسم آتش زنند آتش در
فالمغیرت صبحا ۵ پس قسم بغارت کنندگان در وقت صبح مراد راکبان ایشانند فاثرن به نقعا ۵ پس برانگیختند آن اسپان بوقت صبح گرد
غباری در کنار آن قبیله فوسطن به جمعا ۵ پس میان در آمدند بدان وقت گروهی را از دشمنان دین ان الانسان بدرستیکه انسان را
ابی منافق است با جمع خود که از آنها در میان مردم می افگند یا مراد مطلق انسانست لربه لکنود ۵ مر پروردگار خود را ناسپاس است وگویند آیت
در شان ابو حباحب است نام او لیث ستاوره است که سه نفر از عرب در یک عصر نگاه بوده اند هر یک در صفتی اشتهار در طمع ابو حباحب در بخل حاتم در سخاوت
اسم یاد میکنند که او صاحب بخیل ست وامدک خیر وگفته اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد واز نعمت خبر باز دیدارد ودر حدیث ابو امامه رضه هست که کنود
آنست که تنها خورد وعطا نکند وبنده را بزند وانه علی ذلک لشهید ۵ وبدرستیکه خدای بر بخل وکفران او هر آینه گواه هست یا انسان بر کنود
خود گواه است بجهت ظهور آثار آن ازو وانه لحب الخیر لشدید ۵ وبدرستیکه آن انسان برای دوستی مال هر آینه سخت است یعنی بخیل دست
بغایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرموده که اگر مال را دوست میداری بده تا باز بتو دهند وبرای وارث منه که داغ حسرت بر دل تو نهند نظم
ای همان به که بیاران دهی + گرنه هی به که نگاه نکشی تهی + ور زپی منفعت ست ای حکیم + مهر نهادن چه سفال وچه سیم بیت زر از بهر خوردن
بود ای پسر برای نهادن چه سنگ وچه زر + افلا یعلم اذا بعثر آیا نمیداند انسان که چون ظاهر گردد وبیرون آورده شود
ما فی القبور ۵ آنچه در گورهاست یعنی اموات وحصل ما فی الصدور ۵ وحاضر کرده شود آنچه در سینهاست یعنی با میان آرند خیر وشر آنرا
تمیز ساخته جواب اذا اینست که خدای تعالی پاداش خواهد داد ان ربهم بهم بدرستیکه آفریدگار ایشان باقوال وافعال ایشان یومئذ
لخبیر ۵ آن روز هر آینه داناست وبر جزا دادن تواناست والله اعلم

سورة القارعة مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم | وهی احدی عشرة آیة

القارعة ۵ روز کوبنده ما القارعة ۵ چیست کوبنده وما ادریک ما القارعة ۵ وچه چیز ترا دانا کرد که چیست کوبنده

قیامت ست که بکوبد دلها را بهول و هیبت يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ روزی که باشند مردمان از شدت تحیر كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ مانند پروانه پراگنده
یا چون ملخ غوغا که بهم برمی آیند و پایمال و پریشان حال میشوند وَتَكُونُ الْجِبَالُ و گردد کوهها از هول این روز كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ
مانند پشم رنگین زده شده یعنی گمان ندانی که کوهها از هول آن روز در تفرق اجزا و تطایر آن در هوا مشابه پشم رنگین زده شده باشد چه رنگ
پشم را سست کند و در زدن زود متفرق و منتشر گردد فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ پس اما آنکه گران باشد ترازوهای
عمل او یعنی مقادیر انواع حسنات او راجح بود فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ پس او در زندگانی باشد پسندیده وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ
و اما آنکه سبک بود ترازوهای کردار او یا آنکه حسنه ندارد یا راجح آید سیئات او بر حسنات فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ پس جای او هاویه است و آن
درکه باشد زیرترین همه درکها وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ و چه چیز دانا کرد ترا که چیست او نَارٌ حَامِيَةٌ آتشی بغایت رسیده در سوزش

سورة التكاثر مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي ثمان آيات

آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیله تو مردم بنی عبد مناف چون هر یک شمار قبیله خویش کردند بیشتر
آمدند و بنی سهم گفتند بسیار مرده در جاهلیت کشته شده اند مرده و زنده را شمار کنیم چون بدین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند پس
خانواده حق سبحانه این سوره فرستاد أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ مشغول کرد شما را فخر کردن بر بسیاری قوم حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ تا حدی
که آمدید بگورستانها و مردگان را شمار کردید و گفته اند معنی آیت آنست که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق بود معیشتی گشتید تا آنگاه
که بمردید و آمدید بمقابر كَلَّا نه چنین باید که همت عاقل مصروف دنیا شود و از آخرت فراموش کند که اجل ناگاه بوی فرود آید و همت سود دارد
بیت روزی که اجل کند شبیخون + البته باید از جهان رفت + گر دل نبود اسیر دنیا + آسان ره آن جهان توان رفت سَوْفَ تَعْلَمُونَ
زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر را که فرعی است یعنی وقت مرگ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ پس حقا که زود بدانید ثم حقا تو در وقت نشور كَلَّا
چنان باید که بر مرده و مرده مباهات کنید لَوْ تَعْلَمُونَ اگر بدانید که چه احوال در پیش در آید عِلْمَ الْيَقِينِ دانستن درست گمان هر آینه
شما را باز دارد از مفاخرت و مکاثرت لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ بخدای که بخواهید دید دوزخ را اول روز وقتی که بعرصات می آیند ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا
پس هر آینه بخواهید دید آن را عَيْنَ الْيَقِينِ دیدنی بچشم بیشک و شبهه یعنی در آیید ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ پس هر آینه پرسیده شوید يَوْمَئِذٍ عَنِ
النَّعِيمِ آن روز بوقت محاسبه از نعمتهای که بدان مشغول شدید و از عبادت بازماندید خطاب مخصوص است بهر که دنیا او را از دین باز داشته
و گفته اند مخاطب کفاراند و اصح آنست که اعم دارند چه همه کس را از شکر نعمتی که داشته سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند با سرور طبع
یا سایه خنک یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف شرایع یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغت بیت فراغ دلت هست و نیروی تن
چو میدان فراخست گویی بزن + چه در حدیث آمده که دو نعمت است که بیشتر مردمان در آن مغبون اند و قدر آن نمیشناسند صحت و فراغت و بعضی گفته
آورده که نعیم محمد است و بهره از دعوت و ملت و اتباع سنت و خواهید پرسید بیت چه نعمت بزرگ است از کبر ثقلین + سپاسداری این است فرض عین

سورة العصر مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي ثلث آيات

آورده اند که ابوالاشدین مر صدیق را گفت زیان کردی ای ابابکر که دین پدران را بگذاشتی و از عبادت بتان دست بازداشتی جواب داد که
زیانکار نباشد آنکه سخن خدا و رسول شنود و عمل خیر بجای آرد بلکه زیانکار تر آنست که بت پرستد و متابعت شیطان کند حق سبحانه موافقت سخن صدیق
را این سوره فرستاد که وَالْعَصْرِ سوگند بخدای روزگار یا بروزگاری که مشتمل است بر اعاجیب بسیار یا نماز دیگر یا بعصر هر پیغمبری یا بعصر
لوای محمد که افضل ترین همه عصرهاست جواب قسم آنکه إِنَّ الْإِنسَانَ بدرستیکه ابوالاشدین یا ابوجهل یا همه آدمیان لَفِي خُسْرٍ در آینه در زیان است بسبب
صرف اعمال در مطلب ناپایدار بیت مده به بیهده نقد عزیز عمر به دست + که بس زیان کنی و مر ترا ندارد سود + پس همه این مسرکان ضایع کنندگان عمر در

زیانکاری اند الّا الّذین آمنوا مگر آنانکه گرویده اند وعملوا الصّالحات و کرده اند کردارهای پسندیده وتواصوا بالحقّ و وصیت کرده اند
یکدیگر را بعلم راست و درست که آن ثابت است بر طریق حق یا بالقول صحیح که قرآن است وتواصوا بالصّبر و وصیت کرده اند یکدیگر را بصبر بر طاعت و از
معصیت و بعضی از مفسران گویند یعنی خسر کنایت است از حال ابوجهل و آمنوا ایمائی میکند بصفت صدیق و عملوا الصالحات اشارت است بکردار
فاروق وتواصوا بالحق مخبر است از گفتار ذی النورین وتواصوا بالصبر حالیست از سیرت مرتضی علی رضوان الله علیهم اجمعین

سورة الهمزة مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي تسع آيات

آورده اند که اخنس بن شریق عیب رسول الله ﷺ میگفت در حضور و ولید بن مغیره غیبت آنحضرت میکرد حق سبحانه درباره ایشان آیت فرستاد که ویلٌ لکلّ
هُمَزَةٍ وای مر هر عیب کننده را لُمَزَةٍ غیبت کننده را یا کسی که طعنه زننده بود بدست و چشم اشارت کننده الّذی جمع مالاً وعدّده آنکسی که
گرد کرد مالی را و شمرد آن را یا شماره آن را نگاه داشت یحسب انّ ماله اخلده می پندارد که مال جمع کرده او جاوید خواهد داشت او را در دنیا
کلّا لینبذنّ فی الحطمة چنان نیست که آدمی پندارد هر آینه انداخته شود در حطمه و آن نام درکه است از دوزخ که هر چه در وی افتد فی الحال
شکسته و سوخته گردد وما ادراک ما الحطمة و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که چیست حطمه نار الله الموقدة آتش خدای را فروخته شده
یعنی خدای آن را افروخته بقدرت و هر چه حق تعالی بر افروزد دیگری نتواند که فرو نشاند بیت چراغی را که ایزد بر فروزد * هر آنکس پف زند ریشش
بسوزد * الّتی تطّلع علی الافئدة آن آتشی که بر آید و غالب شود بر دلها یعنی بمیان آن در آید و تخصیص این آتش بدل کافران جهت
آنست که دل ایشان محل عقاید ناشایسته و منشای اخلاق ناپسندیده است انّها علیهم مؤصدة بدرستیکه آن آتش یعنی مکان آن
بر کافران در بسته شده است فی عمدٍ ممدّدة بستونهای دراز یعنی دران درگه بر بسته اند و ستونها بران برده و محکم ساخته که هر کس نتواند گشاد
و این اشارت بنفاد خلود ایشانست در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد آتشی عجب است چنین که منصور قدس سره مرد
که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن با زوند تا تمام سوخته شد ناگاه شرری از مقدمه انا الحق بیرون جست و دران آتش سوخته‌ای
اکنون سوخته باید که از سوز مشتاق خبر دهد بیت ای شمع بیا تا من و تو راز بگوییم * کاحوال دل سوخته هم سوخته داند *

سورة الفیل مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي خمس آيات

در کتب سیر نقلهای معتبره مذکور است که ابرهه صباح که از قبیل نجاشی والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه میشوند
معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق نخوتش در حرکت آمده داعیه کرد که در مقابله آن خانه بسازد و وجوه حجاج را بدان منصرف
گرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسائی ساخت قلیس نام و صدر و دیوار آنرا بزر و جواهر مرصع و مزین گردانید و طوائف خلق را در ولایت یمن بطواف
آن تکلیف نمود و این صورت اگرچه بر قریش شاق بود اما در شکیبائی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شده در شبی فرصت
یافت و قبّه آن بیت محدث را بحدث آلوده ساخت و فرار نمود این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع مردم از طواف آن متنفر شد
ابرهه ازین حال متغیر گشته لشکر جمع کرد با پیلان قوی پیکر مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد و پیل محمود را که بعظمت جثه مثابه
کوه پاره بود بیت به هیکل قوی راست چون کوه قاف * چو شیر عرین چابک اندر مصاف * با خود ببرد و بحوالی مکه رسید آمد مواشی قریش را غارت کرد
و اکابر مکه بکوه ها متحصن شدند ابرهه از اول روز لشکر مهیا کرده پیلان را برانگیخته روی بمکه نهاد پیل محمود روی از دیوار شهر مکه بگردانید متوجه لشکرگاه شد
و هر چند پیلبانان کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر بمتابعت او ازانجا از پیش نرفتند ابرهه ازین حال درمانده و جماعت
قریش از بالای جبال نظر میکردند که آیا حال بر چه منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه با گردنهای سبز پدید آمدند و حمله آوردند
بران لشکر سنگ باران کردند و بیک نفس همه از اقوام ابرهه مستاصل شدند کما قال الله تعالی الم تر کیف فعل ربّک آیا ندانستی که چگونه کرد پروردگار تو

تو یا اَصْحٰبِ الْفِیْلِ ۝ یعنی اصحاب فیل یعنی ابرهه و لشکر او اَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ آیا نساخت و نیفگند مکر ایشان را که در تخریب کعبه داشتند فِیْ تَضْلِیْلٍ ۝ در تباهی و بطلان وَّاَرْسَلَ عَلَیْهِمْ و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای هند طَیْرًا اَبَابِیْلَ ۝ مرغان گروه گروه و منقارهای ایشان چون منقار مرغ و چنگالهای ایشان چون پنجهٔ سگ و سرهای ایشان چون سر سبع و گویند مرغان سبز بودند با منقارهای زرد تَرْمِیْهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّیْلٍ ۝ می افگندند آن لشکر را بسنگی از سنگ گل یعنی گلی سنگ شده بود فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَّاْکُوْلٍ ۝ پس ساخت خدای ایشان را بدان سنگها چون برگ کاه خورده شده یعنی خورده و ریزه افتاده و پایمال کرده شده کنایت است از استیصال ایشان آورده اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در چنگالها و بر هر عضو از بدن کافر زدندی از آن جانب دیگر بیرون رفتندی و بر هر سنگی نام یکی از آن سنگدلان که نیت خرابی خانه داشتندی نوشته بود و ابرهه تنها هزیمت رفته خود را پیش نجاشی انداخت و از مکه تا حبشه مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم بود و برای هلاک او مقرر بود در منقار داشت ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز میکرد چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید و نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین مبارزان را هلاک ساختند ابرهه را درین حال نظر بران مرغ افتاد و گفت ای ملک یکی از آن مرغ اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بنام ابرهه بر سرش افگند و هم در نظر نجاشی هلاک شد و این صورت آیت عبرتی بر صحیفهٔ دل نجاشی نقش گشت بیت زهی نامهٔ

تقدیر بر جریدهٔ دهر خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار

سورة القريش مكية	بسم الله الرحمن الرحيم	وهي اربع ايات

امام زاهد رح آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود در زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشان را اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه است و هر کس از عرب که نسبت او بنضر منتهی میشود قریشی است و بعضی از علمای انساب بر آنند که قریش لقب فهر بن مالک است که نبیرهٔ نضر باشد پس حق سبحانه برای اثبات نعمت بر ایشان این سوره فرستاد و گفت شگفت نمائید و متعجب شوید لِاِیْلٰفِ قُرَیْشٍ ۝ اِیْلٰفِهِمْ برای پیوستن قریش یکدیگر پیوستن ایشان رِحْلَةَ الشِّتَآءِ وَالصَّیْفِ ۝ در سفر زمستان و تابستان و برای عبادت ایشان مر اصنام را یعنی محل تعجب است که من ایشان را این نعمت و حرمت داده ام و ایشان از پرستش من بپرستش بتان مشغول شده اند فَلْیَعْبُدُوْا رَبَّ هٰذَا الْبَیْتِ ۝ پس باید که بپرستند خداوند این خانه معظمه را که تعظیم ایشان بسبب آنست الَّذِیْٓ اَطْعَمَهُمْ آن خداوندی که طعام داد ایشان را بدین دو رحلت و سیر کرد مِّنْ جُوْعٍ ۝ از گرسنگی وَاٰمَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ ۝ و ایمن گردانید ایشان را بحرمت این حرم محترم از ترس آنها که در حوالی مکه اند دیگر میکشند و غارت می کنند

سورة الماعون مكية	بسم الله الرحمن الرحيم	وهي سبع ايات

مفسران بر آنند که نیمهٔ اول این سوره در شان کافر است و نصف اخیر درباره منافقان آورده اند که ابو جهل لعین تکذیب قیامت کردی و هر گاه که وصی یتیمی بودی او را بوقت طلب طعمه و کسوت از مال خود بزدی و براندی و پیوسته مردمان را از انفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که اَرَءَیْتَ الَّذِیْ یُکَذِّبُ بِالدِّیْنِ ۝ آیا دیدی تو و دانستی آنکسی را که تکذیب میکند بروز جزا و بازخواست دارد یعنی ابو جهل فَذٰلِکَ الَّذِیْ یَدُعُّ الْیَتِیْمَ ۝ پس او آنکس است که بعنف و ستم دفع کند یتیم را و میراند گفته اند که ابو سفیان یا ولید شتری کشته بود و بخش میکرد و یتیمی از نصیبی طلبید او را بعصا بزد حق سبحانه مذمت او میکند که نیز یتیم را وَلَا یَحُضُّ عَلٰی طَعَامِ الْمِسْکِیْنِ ۝ و تحریص نمیکند و ترغیب نمی نماید اهل خود را بر طعام دادن درویش و محتاج یعنی نه خود میدهد و نه کسی را میفرماید که بدهد بلکه از احسان منع می کند نظم چون زکرم مسئله بود بر کرام منع کنند از کرم دیگران سفله نخواهد دگرے را بکام خس نگذارد دگری را بجام پس در شان منافقان میگوید فَوَیْلٌ لِّلْمُصَلِّیْنَ ۝

پس سختی عذاب بر نماز گزارندگان ریائی یعنی ابن ابی و اصحاب او الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ آنانکه ایشان از نماز خود بیخبرانند و غفلت ورزندگان یعنی از آن حسابی نگیرند و جز حضور مردم نگذارند مراد آنست که اهل نفاق در خلوت پروای نماز ندارند و چون بصحبت رسند شرائط و آداب بیکدارند بیت کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گزاری دراز الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ آنانکه ایشان ریا می کنند در کردار خود بامید ستایش مردم وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ و باز میدارند مال زکوة را یعنی بمستحقان نمیدهند و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان یکدیگر را بدان معونت کنند چون دیگ و کاسه و تبر و میل و دلو و قولی آنست که مراد از ماعون خیرست که منع آن نشاید

سورة الکوثر مکیة بسم الله الرحمن الرحیم وهی ثلث آیات

در معالم آورده که عاص بن وائل با پیغمبر نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند زمانی با هم سخن گفتند حضرت رسالت پناه ص بیرون رفت عاص بمسجد در آمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت با این ابتر و عادت عرب آن بودی که هر کرا پسر نبودی او را ابتر گفتندی یعنی از وی عقب نخواهد ماند و دران ایام پسر آن حضرت ص طاهر نام که از خدیجه رض داشت در گذشته بود چون این خبر بحضرت پیغمبر ص رسید دل مبارکش اندوهناک گشت حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت ص و تسلی خاطر مبارکش این سوره فرستاد که إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ بدرستی که ما عطا کردیم ترا بسیاری از خیرات و این لفظ بر وزن فوعل است و کنایت از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار و فرزند بسیار و علم و عمل بسیار و در عین المعانی آورده که بسیاری امت و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران و اشهر آنست که کوثر جوئیست در بهشت و در احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفتم جوئی دیدم و بر لب آن جوی خیمها بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل ع پرسیدم که این جوی چیست فرمود که این جوی کوثرست که حق سبحانه ترا عطا فرموده و در معالم التنزیل از حضرت رسالت پناه ص نقل کرده که گفت کوثر جوئیست در بهشت کنارهای او از زرست و مجرای او بر در و یاقوت و خاک او خوشبوی تر از مشک و سفید تر از برف و در حدیثی دیگر هست که حوض من یعنی حوض کوثر مسیرت او مدت یکماه راست آب او سفید تر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او مانند ستارگان آسمان هر که از آن حوض آب خورد هرگز تشنه نشود و صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرتست بوحدت و شهود وحدت در عین کثرت و این نهریست در بوستان معرفت که هر که از آن سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت ایمن ست و این معنی خاصه حضرت نبی ص و اکمل اولیای امت اوست فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ پس بگزار نماز برای پروردگار خود خالص از برای رضای او و شتر قربانی کن هم برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند یا دست راست بر چپ نه در نماز نزدیک نحر و آن موضع قلاده است از سینه و گفته اند مراد نماز عیدست و قربان کردن بعد از ان إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ بدرستیکه دشمن تو یعنی عاص بن وائل دست و دم بریده و منقطع از خیر و بی نسل و ذریت اما ترا ذریت بسیار و حسن صیت و اشتهار و آثار فضل بیشمار تا روز قیامت باقی خواهد بود بیت آثار ابتکار تو تا حشر متصل خصم سیاه روی تو بی حاصل و خجل

سورة الکافرون مکیة بسم الله الرحمن الرحیم وهی ست آیات

گروهی از قریش چون ابو جهل و عاص و ولید و امیه و اسود بن عبد یغوث و اسود بن عبد المطلب بزبان عباس پیغام فرستادند به پیغمبر که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجای آریم چون پیغام بآنحضرت ص رسید مقارن حال جبرئیل ع نازل شد و این سورت فرود آورد که قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ بگو ای محمد در جواب ایشان که ای کافران مراد همان جماعت اند که مذکور شدند خدای تعالی میدانست که ایشان ایمان نیارند و بطعن و امتحان این سخن میگفتند لاجرم گفت که با ایشان بگوی که لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ نخواهم پرستید آنچه شما می پرستید یعنی بتان جماد وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ و نیستید شما پرستندگان در حال آنرا که من می پرستم که خالق عبادست وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ و نیستم من پرستنده در حال آنچه پرستش میکنید آنرا وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ و نباشید شما

پرستندگان و در استقبال آنرا که من پرستش میکنم لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ۝ مر شما راست کیش شما که بدان معتقدانید و دست از
نخواهید داشت و مراست دین و آئینی که برآنم و نخواهم گذاشت یا شما راست جزای کردار شما و مراست پاداش اعمال من و دینی بمعنی
عادت نیز می آید و این آیت بآیت سیف منسوخ شده ابن عباس رض فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان سخت تر و صعب تر
ازین سوره زیرا که توحید محض است و ثواب خواندن او برابر ثواب قرائت ربع از قرآن باشد

سورة النصر مدنية	بسم الله الرحمن الرحيم	وهي ثلث آيات

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۝ چون بیاید یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا بر قریش و فتح مکه ترا و فتح سائر بلدان است ترا وَرَأَيْتَ النَّاسَ
يَدْخُلُونَ و می بینی تو مردمانرا که در می آیند فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۝ در دین خدای که اسلام است گروه گروه در سال نزول این سوره تابع وفود بود چون
بنی اسد و قریظه و بنی مره و بنی البکا و بنی کنانه و بنی هلال و بلی و نجیب و دارم و غیر ایشان از اکناف و اطراف بخدمت آنحضرت آمده بشرف اسلام مشرف
شدند فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تنزیه کن خدا را تنزیه مقترن بستایش پروردگار تو یا بگوی سبحان الله و بحمده از حضرت عائشه رض منقولست که بعد
از نزول این سوره ندیدم که پیغمبر صم نماز گزاردی الا که گفتی سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفرلی و گفته اند نماز کن بامر خدای وَاسْتَغْفِرْهُ ۝ و آمرزش
طلب کن او را یعنی برای هضم نفس و استقصار عمل و گفته اند استغفار کن برای گناهان امت إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ۝ بدرستیکه خدای هست قبول کننده
توبه از مستغفران اکثر علما بر آنند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بوده و درین سوره خبر وفات رسول است در وقتیکه نازل شد پیغمبر صم بر خواند عباس رض
بگریست چون آنحضرت صم پرسید که چرا میگریی عباس رض جواب داد که خبر دادند ترا از رفتن تو حضرت صم فرمود که چنانست که تو گفتی و حضرت رسالت پناه
بعد از نزول این سوره دو سال زیست و آخر سوره که تمام فرود آمده اینست و صحابه رض این سوره را سورة التودیع میگفتند و در کشاف آورده که
چون این سوره فرود آمد رسول خدا صلعم فاطمه رض را طلبید و گفت ای دختر من خبر وفات من دادند بیت نامه رسید از آن جان مهر راجعت برم
عزم رجوع میکنم رخت بعرش میبرم ۞ فاطمه رض بگریست و آنحضرت صم فرمود که مگری که تو اول کسے باشی از اهل بیت من که بمن رسی پس حضرت فاطمه رض باز خندید

سورة تبت مكية	بسم الله الرحمن الرحيم	وهي خمس آيات

چون آیت وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد حضرت رسالت پناه صم بکوه صفا بر آمده ندا کرد یا صباحاه رؤسای قریش فرود می جمع آمدند و فرمود که اگر من
شما را خبر کنم که در پای این کوه جمعی آمده اند بداعیه آنکه بر شما شبخون کرده دست بقتل و غارت بگشایند مرا در آن تصدیق کنید یا نی گفتند چرا کنیم
و ترا هیچ بار بدروغ متهم نساخته حضرت صم فرمود که انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابولهب برخاست و گفت هلاک باد ترا مارا برای
این خواندی و در روایتی هست که بهر دو دست سنگی برداشت که بر آن حضرت صم افگند در همان حال حق سبحانه این آیت فرستاد تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ
هلاک و نابود باد هر دو دست ابی لهب که سنگ برداشته خواست که بر حبیب من زند و بدرستی هلاک کند ابی لهب عم رسول صم بود و عبد العزی نام داشت
بواسطه بسیاری معادات او با رسول صم مورد نفرین و لعنت واقع شد بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که نا چیز باد دنیا و آخرت او وَتَبَّ ۝
و هلاک شد و نا چیز گشت بعد از دعا آورده اند که ابولهب این سخن بشنید و گفت اگر آنچه برادرزاده من میگوید حق ست مال و فرزند فدا کنم و
خلاص یابم رد قول ورا این آیت آمد که مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۝ دفع نکند از و خاصیت این نفرین و لعنت را خواسته
یعنی اموال او و آن را که کسب کرده است یعنی فرزند او عتبه یا مراد مکسوب او دست آورد ارباح تجارت و منافع معاملات سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ
لَهَبٍ ۝ زود باشد که در آید بآتشی با زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ ست وَامْرَأَتُهُ و زن او که ام جمیل بنت حرب خواهر ابوسفیان نیز
با او در آید حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۝ بردارنده هیمه و کشنده هیزم و آنچنان بود که ام جمیله در همسائگی رسول خدای صم خانه داشت و در روزها پشتهای خار
و دستهای خشک جمع کردی و بشب آوردی و بر سر راه پیغمبر صم بر ریختی تا خاری در دامنش آویزد یا در پایش خلد و آنحضرت صم بنماز بیرون آمدی

آهارا از سر راه برگرفتی و بطریق ملامت گفتی چه نوع همسایگی است که با من میکنید **بیت** میریختند در ره تو خار تو با همه + چون گل شگفته
بود هیچ دلستان تو + و گفته اند هیزم کشی عبارتست از سخن چینی که آتش خصومت میان دو کس برافروزد **مثنوی** میان دو کس جنگ
چون آتش است + سخن چین بدبخت هیزم کش است + کند این و آن خوش دگر باره دل + وی اندر میان کور بخت و خجل + میان دو کس آتش افروختن
نه عقلست خود در میان سوختن + و ام جمیل بی محصلت داشت با حامل حطب جهنم بود که جهت معادات رسول الله بار گناه مردم بر دوش گرفتی و گویند
هیزم میکشید برای خود چنانچه رسم زنان عرب است روزی پشته هیزم بر پشت داشت مانده شده رسن هیزم در گردن او بماند آن را بر سنگی نهاد تا بیاساید
ملکی را امر شد و بیامد و آن پشته را از پس پشت او از سنگ فرو گردانید رسن در گردنش بماند و خفه شد و بدوزخ رفت و حق سبحانه خبر داد فِي
جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۝ در گردن او رسنی از لیف خرما که هیزم بدان بربسته و گویند مراد سلسله حدید دوزخ است در گردن وی بسته

سورة الاخلاص مكية بسم الله الرحمن الرحيم وهي اربع آيات

جماعتی از قریش گفتند ای محمد صفت کن از برای ما آن خدای را که به پرستش او دعوت میکنی و در معالم آورده گروهی از یهود گفتند که یا ابا القاسم
وصف کن خدای را تا تو ایمان آریم چه در توریت صفت او دیده و دانسته ایم بگو چه چیز است و چه میخورد و چه می آشامد و از چه میراث گرفته
و میراث او که خواهد گرفت این سوره نازل شد که قُلْ بگو ای محمد کسیکه از وی میپرسید هُوَ اللَّهُ اوست خدای تعالی أَحَدٌ ۝ یگانه متوحد
بذات و منفرد بصفات اللَّهُ الصَّمَدُ ۝ خدایی که بی نیاز است از همه و اوست پناه نیازمندان نخورد و نیاشامد و پاینده است که هرگز
فانی و نیست نشود و ماوردی رح آورده که صمد آنست که هرچه خواهد کند و در عین المعانی از امام علی بن موسی رض نقل کرده اند که صمد آنست
که عقلها از اطلاع کیفیت او نا امید باشند **بیت** کمالش روی هر اندیشه بربست + خرد را پشت ازین اندیشه بشکست + لَمْ يَلِدْ
نزاد کسی را رد یهود که گفتند عزیر پسر او است وَلَمْ يُولَدْ ۝ و زاده نشد از کسی رد نصاری است که گویند که عیسی پسر مریم خداست وَلَمْ يَكُن
لَّهُ و نیست و نبوده و نخواهد بود مر او را كُفُوًا أَحَدٌ ۝ همتای هیچ یکی رد مجوس است و مشرکان عرب که گفتند او را کفو هست
اهرمن و شیطان حاشا شیخ ابو علی سینا رح در ... باری گفته که شرکت دائر است بر عدد و تقلب و علت و معلول و تشکل و ضد حق تعالی نفی عدد و
کثرت کرد از ذات خود به هو الله احد + و نفی تقلب و تغیر نموده به الله الصمد + و علت و معلول را منتفی ساخت به لم یلد و لم یولد و تشکل
و اضداد او را مرتفع گردانید به لم یکن له کفوا احد + و ازین جهت است که این سوره را سورهٔ اخلاص گویند محققان گفته اند که توحید نفی
وجود متماثل در ماهیت و متکافی در قوت متصور تواند بود و متماثل در ماهیت و متکافی در قوت یا متاخر باشد در رتبت بمثابه معلول
باشد مثل ولد یا متقدم بر آن بمنزله علت مثل والد یا معیت دارد بمثابت مقارن مثل کفو پس تمهید قاعدهٔ توحید که قل هو الله
احد تقویم یابد به لم یلد که مقتضی نفی صنف اول است و لم یولد که اقتضای نفی صنف دوم میکند و لم یکن له کفوا احد که مقتضی نفی صنف سوم
تمام شد شیخ جمال الدین ساوجی گفته که معطله گوید عالم را صانع نیست و فلاسفه بر آنند که هست اما او را نام و صفت نیست و مذهب
ثنویان آنست که شریک دارد و مشبه را اعتقاد آنست که بخلق ماند و یهود و ترسایان گویند او را زن و فرزند هست معتقد مغان
آنست که کفو دارد و چون بندهٔ مؤمن گفت هو از تعطیل بیزار شد و چون گفت الله از گفتار فلاسفه مبرا گشت و چون گفت
احد از روش ثنویان براءت نمود و چون بر زبان راند که الله الصمد از مذهب مشبه دور شد و چون لم یلد و لم یولد خواند از یهود و ترسا
بیزاری کرد و چون و لم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مغان تبرا نمود و بعضی گفته اند که اسرار از کلمهٔ هو بهره گیرد و ارواح از ذکر کلمهٔ الله
ارتیاح یابد و دلها از نور احد محظوظ شود و عقول از سر الله الصمد نصیب یابد و نفس از تعقل لم یلد و لم یولد متمتع گردد و شخص از معنی و لم یکن له
کفوا احد بمراد رسد و گفته اند کلمهٔ هو قسم والهان است و لفظ الله بهرهٔ [illegible] است نام احد حظ محبان است گفتار الله الصمد نصیب

عالی ست و کلمات لم یلد و لم یولد بحثی عاقلانست و الفاظ و لم یکن له کفواً احد ارعایه مومنانست هر که بسر هو رسد واله است و هر که الله را اند عالم دعا رفست و هر که احد را دریاید محب ست و هر که صمد را شناسد عارف ست و هر که لم یلد و لم یولد اعتقاد کند عاقل ست و هر که و لم یکن له کفواً احد تصدیق نماید مؤمن ست و هر که همه این معانی را جمع کند موحد خالص ست و تتمهٔ از حقایق این سورة در تفسیر جواهر باز توان یافت والله الهادی

سورة الفلق مدنیة بسم الله الرحمن الرحیم وهی خمس آیات

آورده اند که کودکی از یهود بخدمت رسول مشغول بود دختران لبید بن عاصم یهودی از و بمبالغه بسیار بر شانه و راس آنحضرت و دندانهٔ چند از مشط آنحضرت بستدند و بنام آنحضرت سحر کرده در چاه ذروان زیر سنگی نهادند جبرئیل سید انام را خبر کرد پیغمبر علی مرتضی را فرستاد تا آن رسن را بیاورد و یازده گره بران زده بودند حق تعالی معوذتین را فرستاد یازده آیت و جبرئیل قرات کرد بهر آیتی عقدهٔ از آن رسن میکشود و عقبه بن عامر از حضرت رسالت پناه روایت کرده است که فرمود ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتین قُلْ أَعُوذُ بگو پناه میگیرم بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴿۱﴾ بآفریدگار صبح و گفته اند فلق چیزیست که شگافته شود چون حب یعنی دانه و نواجهت رستن نبات و مانند سنگ در زمین جهت بیرون آمدن آب از آن یا زندانی ست در دوزخ و بر هر تقدیر بخداوند آن پناه باید گرفت مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ﴿۲﴾ از بدی آنچه آفریده است از موذیات انس و جن و سباع و بهائم و هوام وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ﴿۳﴾ و از شر شب تاریک چون در آید ظلمت او بر همه چیزها یا از شر آفتاب چون غروب کند یا ماه چون بر آید و کسوف کند یا ثریا چون ساقط گردد که آن محل کثرت اسقام ست و طلوع آن وقت قلت امراض و آلام وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ و از شر دمندگان یعنی زنانی که کلمات سحر میگویند و میدمند فِي الْعُقَدِ ﴿۴﴾ در گرهها مراد دختران لبید بن عاصم یهودی اند وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ و از بدی حسد کننده إِذَا حَسَدَ ﴿۵﴾ چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل نماید چه اگر موثر شد ضرر آن جز بوی عاید نیست مراد یهود اند که بر حضرت رسول الله حسد داشتند و ختم کرد شرور را این سوره بر حسد که بدترین صفتی ست ابن عباس رضه فرمود اگر در عالم از حسد بدتر چیزی بودی ختم این سوره بآن شدی و اول خطیئه که در آسمان واقع شده حسد ابلیس بود بر آدم و اول گناهی که بر زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل

نظم حسد آتشی دان که چون بر فروخت + حسود لعین را بهمان لحظه سوخت + گر نخواهی بصورت همه دین شوی + حسد ترک گذار که حق بین شوی +

سورة الناس مدنیة بسم الله الرحمن الرحیم وهی ست آیات

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿۱﴾ بگو پناه میگیرم بپروردگار آدمیان مَلِكِ النَّاسِ ﴿۲﴾ پادشاه مردمان إِلَٰهِ النَّاسِ ﴿۳﴾ معبود بنی آدم مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ ﴿۴﴾ از شر وسوسه کننده الْخَنَّاسِ ﴿۵﴾ نهان شونده و قتیکه یاد خدای تعالی کنند عادت شیطان آنست که چون بنده خدای تعالی را یاد کند او بگریزد و چون از ذکر حق غافل باشد بوسوسه در آید الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴿۶﴾ آنکس که وسوسه میکند در سینهای مردمان مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ﴿۷﴾ از جنیان و آدمیان یعنی شیاطین الانس و الجن در لباب آورده که درین سورة پنج جا لفظ ناس واقع شده و معنی آن مکرر نیست مراد باول اطفال اند و معنی ربوبیت دال است بر آن و بثانی جوانان و لفظ ملک که بقهر و سیاست دلیل باشد مشیر ست بران و بثالث پیران و اسم اله که مبنی ست از طاعت و عبادت مناسب پیران و برابع صالحان که وسواس مولع ست باغوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف آن بر معوذ منه دلالت میکند بر آن و محققان بر آنند که عدد پنج که مراتب کلیه که آنرا حضرات خمس خوانند منحصر در وست و دلالت بر تمامی دارد و ازین جهت او را دایر گویند و درو آن اشارت بآنست که هر چند او را در نفس او ضرب کنند و حاصل را در و باز ضرب نمایند الی غیر النهایه همان پنج بصورت اصلی خود باز آید در نهایت آن عدد خود را بنماید چون بست و پنج و صد و بست و پنج همانا پس خلاصه مکونات که انسانست حدود

ع ۵ / ۳۸
ع ۶ / ۳۹

یکی به پنج سطر تس به پنج عنصر منتهی شود و راس بدین رتبتین واطراف هر یک از رتبها باز به پنج انتهایافته و دریدین دو رتبتین اعداد اعدا ظاهر است و در راس که طرف علو علاقه بستر دارد ظاهر شش بحواس خمسهٔ ظاهری و باطنش به پنج حس دیگر آراسته شده و مؤید این قولست آنکه در معود هٔ ثانیه که سورهٔ قرآنی بدان منتهی میشود پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و درین عدد اسرار بی نهایت مندرج است و بیان تسطیری از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر پذیرفته والله علیمٌ قدیرٌ و در افتتاح کلام الٰهی بحرف با و در اختتامش بحرف سین سری عزیز است چه این هر دو حرف بس باشد و عرب گوید بسک ای حسبک پس معنی چنین باشد که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین و از نوادر اتفاقات آنست که این دو حرف در لغت پارسی بهمان معنی حسب آید یعنی بس و حکیم سنائی اشارتی باین معنی نموده

بیت اول و آخر قرآن ازچه با آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس حسبنا الله کفی سمع الله لمن دعی لیس وراء الله منتهی ولله الحمد فی الآخرة والاولی والصلوٰة والسلام علی محمد حبیبه و آله ائمة الهدی واصحابه مصابیح انوار التقی والسلام علی من اتبع الهدی بعون عنایت الٰهی و مدد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم تفسیر مواهب علیه بنام خجسته فرجام امیر کبیر عالمگیر مظهر آثار نیکو و احسان مطلع انوار علم و عرفان المؤید بالفتح والنصرة والملقب بمقرب الحضرة **قطعه** نظام دولت و ملت علی شیر آنکه یک لمعه نور خورشید درخشان از ضمیر بهره یاب اوست وجودش از کتاب رحمة الله آیتی آمد که علم و فضل و جود و لطف و احسان است تفسیر شش خلّد الله رایات دولته علی وجه الدوام منصوبة و آیات حشمته علی صحائف الایام مکتوبة باتمام رسید و فرزند ارجمند لازال قدره علیا و قلمه جدید در تاریخ اتمام آن رباعی انشا فرموده و ایراد آن در آخر این اوراق مناسب نموده و هو هذا **رباعی** با خامه که این نامهٔ اقبال نوشته و اتمام کی ما بس النال نوشت گفتم مه و سال و روز تاریخ نویسش فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت

خاتمة الطبع

در ر غرر حمد و شکر بیشمار نثار درگاه حضرت پروردگار جل جلاله و عم نواله که برای هدایت بندگان خود کلام معجز نظام فرقان حمید و قرآن مجید نازل فرمود و علماء اعلام را بتفسیر آن توفیق رفیق نمود و لآلی متلالی صلوٰة و سلام تصدق بجناب سید عالم صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم که انس و جن را از بادیهٔ ضلالت و چاه شرک و بدعت خلاص فرمود و طریق رضوان الٰهی و سبیل صلاح و فلاح داین راه نمود اما بعد این کتاب هدایت نصاب زبدهٔ جواهر التفاسیر و عمدهٔ تقاریر موسوم **بمواهب علیه** معروف **تفسیر حسینی** تالیف منیف و تصنیف لطیف عالم اجل و مفسر اکمل **کمال الدین حسین** واعظ کاشفی هروی بزبان فصیح فارسی بعد تصحیح تام و تنقیح تمام حسب فرمایش اخی المعظم برادر مکرم جناب حاجی شیخ محمد سعید صاحب تاجر کلکته خلاصی ٹوله نمبر ۵۸ و مالک مطبع **رزاقی و مجیدی** ٹیکا پور کانپور در مطبع **احمدی** واقع لکھنؤ محله وکٹوریه گنج معظم محترم حاجی محمد بشیر صاحب باهتمام کمترین حسین مرزا مهتمم مطبع هذا بار اول بماه ذی الحجه ۱۳۲۷ھ حلیهٔ طبع در برکشید و مطبوع طبائع شائقان گردید